

دروس خارج تفسیر

سال ۹۰-۸۹

حضرت آیت الله جوادی آملی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۹۰-۸۹

نویسنده:

آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۹۰-۸۹

مشخصات کتاب

سرشناسه:جوادی آملی، عبدالله،۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۹۰-۸۹ /عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

آیات ۲۱ تا ۲۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(أَم اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳)

سوره مبارکه «انبیاء» همان طوری که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی همان اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد به اضافه خطوط کلی اخلاق و حقوق و فقه و جزئیّات فقهی و حقوقی در مدینه نازل شد. بخشی از سوره مبارکه «انبیاء» که تاکنون گذشت درباره وحی و نبوّت بود و مقداری هم درباره توحید, اما این آیه ۲۱ به بعد مستقیماً درباره توحید است. مشرکان حجاز مبتلا به همان شرک بودند نه الحاد یعنی خدا را به عنوان یک مبدأ واجب الوجود قبول داشتند به عنوان اینکه خالق کل است قبول داشتند به عنوان اینکه ربّ العالمین و مدیر کلّ جهان است قبول داشتند شرک آنها در ربوبیّت جزئیه بود یعنی امور انسان را, امور زمین را, امور دریا را, امور صحرا را, اینها را ارباب متفرّقون اداره می کردند به زعم اینها وگرنه ربّ العالمین و ربّ الأرباب خدای سبحان بود به نظر اینها پس اینها در بخشهای وسیعی موحّد بودند منتها در ربوبیّت جزئی, در الوهیّت و عبادت مشرک بودند. براهین توحید ناظر به آن است که اِله و معبود کسی است که ربّ واجب الوجود باشد, ربّ کل باشد, خالق کل باشد و بدأ و آفرینش هم و احیای بعدی هم در اختیار او باشد. در این آیه فرمود شما کسی را می پرستید که توان آن را ندارد شما را بعد از مرگ زنده کند اگر چنین توانی در اختیار او نیست که شما را بعد از مرگ زنده کند ثواب اطاعت شما را چه کسی می دهد بهره عبادت را از چه کسی می خواهید دریافت کنید کسی که قدرت احیای بعدالموت را ندارد کسی که قدرت تأسیس معاد را ندارد نتایج اعمالتان را از چه کسی

می خواهید بگیرید (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ) به تعبير جناب زمخشرى در كشّاف كه اين «أمْ»، «أمْ» منقطع هست به معناى «بَل» هست و بعد از خود را نفى مى كند اينها كارى كردند كه آن كار منكر است آن كارِ منكر چيست اين است كه (اتَّخَذُوا آلِهَةً) كه اين آلهه اولاً- زمينى است الهى و آسمانى نيست يک، و كارى هم كه بايد بكند و آن اِنشار است احياى بعدالموت است از آنها برنمى آيد اين دو، پس عبادتهاى شما لغو است كسى را مى پرستيد كه هيچ بهره اى از او بعد از مرگ نمى بريد شما براى آينده داريد عبادت مى كنيد آينده كه در اختيار اين نيست اينها كه مُنشِر نيستند، مُحيى بعدالموت نيستند. خب، آيا معناى آيه اين است كه جناب زمخشرى و امثال زمخشرى راه طى كردند يا معناى آيه چيز ديگر است. يک اشكال اساسى مطرح است كه آن اشكال را زمخشرى متوجّه شد مطرح كرد و جناب فخررازى هم عين عبارتهاى ايشان را نقل كرد تقريباً نصف صفحه‌ى همين تفسير فخررازى نقل عبارتهاى زمخشرى است در كشّاف اول مى گويد كه «قال فى الكشّاف» بعد عبارتها را هم نقل مى كند و آن اشكال اين است كه اصلاً وثنيين حجاز اصلاً معاد را معتقد نبودند مى گفتند (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) اينها جريان معاد را مُسْتَبعَد مى دانستند مى گفتند مرگ پايان خط است انسان با مُردن مى پوسد بعد از مرگ خبرى نيست (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) در بخش پايانى سوره‌ى مباركه‌ى «يس» دارد كه (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) بنابراين اينها مى گويند مرگ پايان خط است، مرگ پوسيدن است و انسان با مرگ مى پوسد تمام مى شود چون اين چنين است عبادتها را براى بعد از مرگ نمى كنند توقّعشان از عبادت اين است كه در همين حوزه‌ى دنيا بهره ببرند اگر سخن از شفاعت هست شفاعت در امور دنياست اگر مشركان مى گفتند كه (هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) منظور آنها شفاعت در دنياست يعنى نفع ما، دفع ضرر ما به وسيله‌ى شفاعت اين بُتها فراهم مى شود كار اساسى به دست ربّ العالمين است و اين بُتها شُفعاى ما هستند ما اينها را مى پرستيم تا اينها شفيع ما عندالله بشوند مشكل دنيا را حل كنند، اگر مى گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) تقرّب به خدا در منافع مادّى و لاغير آن كه مى گويد (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) آن كه مى گويد (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) او كه به آخرت معتقد نيست او به خدا معتقد است مى گويد خدا آخرت هم ندارد مى گويد كه شما هم كه خدا را مى پرستيد آخرت نداريد كسى كه منكر معاد است نمى شود به او گفت كه شما بتها را مى پرستيد بتها كه بعد از مرگ براى شما كارى نمى كنند آنها مى گويند شما هم كه خدا را مى پرستيد خدا هم بعد از مرگ براى شما كارى نمى كند چون بعد از مرگ خبرى نيست. اين اشكال را زمخشرى متوجّه شد پاسخى كه ايشان مى دهد اين است كه مى گويد خدا آن است كه قيامت داشته باشد وگرنه عالَم پوچ و باطل و عبس و هوا و هباء منثور است مرگ پوسيدن نيست از پوست به در آمدن است مرگ آخر خط نيست اوايل راه است بعد از مرگ سيرِ ابدى است و فاصله‌ى انسان از مرگ تا ابدى فاصله نامتناهى است تمام شدنى نيست اگر محدوديّتى هست براى قبل از مرگ است اگر مرگ به معناى از پوست به در آمدن نباشد و اگر مرگ هجرت نباشد جهان عبس است براى اينكه اين همه اختلافاتى كه هست بالأخره روزى بايد روشن بشود يا نه، مكتبهاى مختلف، آراء مختلف، انديشه هاى مختلف، يكى از براهين متقنى كه قرآن براى ضرورت معاد اقامه مى كند اين است كه بالأخره روزى بايد حق روشن بشود يا نه، اختلاف مكتبها كه در دنيا حل نمى شود اختلاف آراء و انديشه ها آن هم پيچيده و نظرى كه در دنيا حل نمى شود روزى بايد حل بشود و آن يوم الحق است كه از صوَر ذهنى و مفاهيم ذهنى به حقيقت عينى بيايد يک، و انسان از عقل به قلب برسد دو، از گوش به هوش برسد سه، و ببيند كه چه چيزى حق است و چه چيزى باطل است آن روز ديگر اختلافات حل مى شود اين جنگ ۷۲ ملت، آراء مختلفه، اديان گوناگون بالأخره يک روز بايد حل بشود ديگر در دنيا كه قابل حل شدن نيست حالا گذشته از مسائل اينكه بعضيها ظالم اند بعضيها مظلوم حقّ مظلوم بايد از ظالم گرفته بشود آنها هم مطالب ديگر است بالأخره اگر جهان معاد نداشته باشد عالَم مى شود لهو و

عبس لـذا در سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» و ماننـد آن فرمود: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً) اگر خلقت به مرگ ختم بشود عالم می شود عبس بالأخره معلوم نشـد که حق با چه کسـی است که و از طرفی هم حقّ مظلوم از ظالم گرفته نشـده پس معاد یک امر ضـروری است و اِله آن است که این امر ضـروری را انجام بدهد این دو, این بتهای شـما که این کاره نیسـتند این سه, خب چرا اینها را می پرستید بنابراین پس اگر فایده آیه این باشد که منظور شـما از عبادت اگر بهره برداری است این بُتها که بعد از مرگ صحنه ای نمی آفرینند که بهرهٔ کار شما را به شما بدهند آنها می توانند نقض کنند بگویند شما هم که خدا را عبادت می کنیـد معاد ندارید و اما این جوابی که ایشان می دهند معنایش این است که خدا آن است که عالَم را با هدف اداره کند و هـدف عـالم معـاد است که روزی که حق ظـاهر می شود هر کسـی به کار خودش می رسـد (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ٭ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ) اگر چنین صحنه ای نباشد عالم می شود عبس چنین چیزی باید باشد و این از بتهای شما ساخته نیست. این عصارهٔ جوابی است که جناب زمخشری می دهد و امام رازی هم می پذیرد و خیلی از متفکّران اهل تفسیر هم می پذیرند.

ص: ۱

امـا حالا آ نچه را که می توان گفت این است که اصولاً نشور و انتشار و اِنشار هم دربارهٔ مسائل خلقت دنیاست هم دربارهٔ مسائـل خلقت آخرت, اگر مربوط به آخرت باشـد تقریبـاً راهی که این بزرگـان طی کردنـد رفتنی است امـا اگر دنیا را هم در بربگیرد دیگر نیازی به آن تکلّف نیست معبود کسـی است که بتواند بشرِ دنیا را خلق کند و اینها را در زمین منتشر کند انتشار, نشور و ماننـد آن هم دربـارهٔ دنیا مطرح شـده خلقت دنیا هم دربارهٔ خلقت آخرت از هر کـدام از اینها نمونه هایی در قرآن کریم هست. در سـورهٔ مبـارکهٔ «فرقـان» آیهٔ سـوم به این صـورت است که مربـوط به نشـور آخرت است آیهٔ سه سورهٔ مبارکهٔ «فرقان» این است که (اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً) که این آلهه (لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً) این «نُشور» یعنی حیات بعـدالموت که این ناظر به معاد است اما در همان سورهٔ مبـارکهٔ «فرقـان» آیهٔ چهل به این صورت است (وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُوراً) اینهـا اصـلاً به فکر قیـامت نبودنـد امیـد قیامت نداشـتند نشور در این آیهٔ چهل سورهٔ «فرقان» به معنای قیامت است لکن در همـان سورهٔ «فرقان» آیهٔ ۴۷ نشور را دربـارهٔ جریـان خلقت دنیا مطرح کرده فرمود آیهٔ ۴۷ سورهٔ «فرقان» (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً) در روز مردم منتشِر می شوند خلقت بشر هم با انتشار آنها در زمین مطرح است. مشـابه همین آیـاتی که نشور را دربـارهٔ زمین و خلقت زمین مطرح کردنـد می توان از آیهٔ بیست سورهٔ مبـارکهٔ «روم» کمک گرفت که در آنجا فرمود: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ) شـما را از خاک آفریده بعد در زمین منتشـر می شوید اگر شـما منتشـر می شوید او می شود مُنشِر, اگر انتشار برای شماست اِنشار برای اوست, اگر انشار به معنای خلقت دنیا باشـد این برهان تام است که (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ) کسانی را شـما به عنوان آلهه پذیرفتید که آنها مُنشِرند یعنی خالق اند بشری که در زمین منتشر می شود او را می آفرینند اگر این باشد دیگر آن اشکال و جـواب و سـؤال و اینهـا دیگر مطرح نیست البته بخش وسـیعی از نشـور در قرآن کریم مربوط به همین جریـان معـاد است در سورهٔ مبارکهٔ «عبس» آیهٔ ۲۱ و ۲۲ به این صورت است (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) یعنی خـدای سـبحان بعد از اینکه دوران زندگی انسان در دنیا به سر آمد این را اِماته می کند می میراند و او را در قبر می برد (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) بعد از قبر وارد صحنهٔ قیامت

می کند که از قیامت به عنوان یوم النشور یاد می شود چه اینکه در سورهٔ مبارکهٔ «تکویر» آیهٔ ده از جریان نامه های اعمال به عنوان (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) یـاد می کنـد که الآن اینها مَطوی انـد بعـد مَنشور می شونـد باز می شونـد که یوم القیامه, یوم النشور است.

ص: ۲

فتحصّیل اگر منظور از این اِنشار, خلقت در زمین باشد دیگر آن اشکال و راههای طولانی کشّاف و تفسیر فخررازی و مانند آن لازم نیست (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً) که (هُمْ يُنشِرُونَ) اِله باید خالق باشد چرا, برای اینکه اگر دیگری آفرید و دیگری می پروراند خب شما چرا صَنم و وَثن را می پرستید خدا که شما را خلق کرد خدا که زمین را خلق کرد نعمتها را خلق کرد پرورش هم که برای اوست اگر پروردگار همان آفریدگار است و اگر آفریدگار سِمت پرورش را به عهده دارد شما چرا دیگری را می پرستید اگر منظور از اِنشار, خلقت در دنیا باشد که برهان روشن است و اگر منظور از اِنشار خلقت در آخرت و احیای بعد از موت باشد آن راه را البته باید طی کرد خدا آن است که عالَم را با هدف خلق کرده باشد کار عبس نکند و خلقتِ بدون معاد عبس است که همین طور بیایند و بروند و هر کسی هر کاری خواست بکند, بکند چون دنیا این طور است دیگر دنیا این طور است که در قبال (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) این شعار منحوس هست (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) این طور نیست که انبیا آن فرمایش را آورده باشند که (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) یا (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) در قبالش این طاغوتیان (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) را نگفته باشند خب این هست همیشه بود اگر (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) در برابر (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) همیشه بود و هست بالأخره روزی باید به آن حرف خاتمه داده بشود دیگر که حق معلوم بشود که آیا (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) درست است یا (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) درست است, (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) درست است, اگر آن نباشد که می شود عبث. خب, فرمود: (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً) این (مِنَ الْأَرْضِ) یک دلیل است اولاً این موجود زمینی است از موجود زمینی چه کاری ساخته است این خودش مخلوق است و خودش بعدالموت هم احیا می شود آنهایی هم که مرگ ندارند مثل چوب و سنگ و اینها آنها را ذات اقدس الهی در قیامت می آورد همراه با پرستنده های آنها یکجا می سوزاند که (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) با هم می سوزاند تا یک عذاب روحی باشد برای پرستنده های آنها این (مِنَ الْأَرْضِ) ذکر این (مِنَ الْأَرْضِ) برای همین جهت است (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً) که این (مِنَ الْأَرْضِ) است ارضی است بالأخره, زمینی است اِنشار هم که از او برنمی آید یک موجود مادّی زمینی که حافظ حیات خودش نیست چه رسد به اینکه حافظ حیات دیگری باشد قدرت احیای موتا داشته باشد و مانند آن, (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ) این یکی, (هُمْ يُنشِرُونَ) این (هُمْ) که اضافه شده برای این است که شما فقط همینها را می پرستید دیگر مشرک معنایش این نیست که قدری خدا را می پرستد قدری غیر خدا را آن ریاست آنکه شرک نیست این همین شرک خفیّ است و شرک ضعیف. مُرایی بله مشرک است یعنی قدری خدا قدری غیر خدا را می پرستد اما مشرک صد درصد بت را می پرستد این طور نیست که قدری خدا را بپرستد قدری غیر خدا را و معنای شرک آن است که این عبادت که مخصوص خدای سبحان است این را به دیگری دادند برای خدا شریک قائل شدند نه اینکه عبادتشان مشرکانه و مشترکانه است اینها فقط غیر خدا را می پرستند می گویند اصلاً خدا قابل درک برای ما نیست و ما نمی توانیم این را بپرستیم. این دین توحیدی است که آمده گفته (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) این دین توحیدی است که آمده گفته که (إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ) می توانید او را بپرستید از هر چیزی به شما نزدیک تر است و مانند آن, وگرنه در جاهلیّت که کسی خدا را نمی پرستید و گمان آنها این بود که پرستش خدا محال است چون به او دسترسی نداریم بنابراین معنای شرک اشتراک در عبادت نیست معنای شرک این است که وصفی که برای خداست به غیر خدا دادند آن که, آن شخصی که مقداری خدا مقداری غیر خدا را می پرستید او مرایی است و بله ریا همین طور است یا صُمعه همین طور است این اضافه کردن (هُمْ) برای آن است که به زعم شما تنها او مُنشِر است برای اینکه چون او را می پرستید دیگر آلهه را می پرستید شما که غیر آلهه را نمی پرستید و اله باید مُنشِر باشد و چون شما در عبادت فقط این صنم و وثن را می پرستید لازمه اش این است که فقط اینها مُنشر باشند پس این دو نکته مربوط به این دو تعبیر است یکی اینکه (مِنَ الْأَرْضِ) گفته شد برای اینکه ثابت کند موجود ارضی کاری از او ساخته

نیست, یکی اضافه‌ی (هُمْ) برای آن است که به زعم شما تنها کسی که مُنشِر است اینها هستند در حالی که اینها اصلاً قدرت اِنشار ندارند (أَم اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ). خب, از این به بعد برهان اقامه می کند که اصلاً دو اله ممکن نیست (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) این آیه‌ی ۲۲ در سوره‌ی «انبیاء» به صورت قیاس استثنایی ترسیم شده فرمود تعدّد اله مستحیل است, شرک مستحیل است نه بد است و قبیح که بیفتد در حکمت عملی, محال است و ممتنع می افتد در حکمت نظری. فرمود اگر غیر از خدا این (إِلَّا) به معنی غیر است الله مفروق عنه است, فطرت پذیر است, دلپذیر است و هر کسی با ایمان به الله خلق شده است و مانند آ ن, اگر غیر از الله آلهه ای در عالَم باشد آسمان و زمین به هم می ریزد خب این قیاس استثنایی یک مقدّمی دارد یک تالی دارد عمده اثبات تلازم بین آن مقدم و تالی است بطلان تالی را در سوره‌ی مبارکه‌ی «ملک» مشخص کرد (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) آنجا مشخص فرمود که تالی باطل است برای اینکه فرمود شما مکرّر در مکرّر در عالَم نظر بکنید هرگز بی نظمی و به هم ریختگی در عالم نمی بینید آیات سه و چهار سوره‌ی مبارکه‌ی «ملک» (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) آنجا فرمود: (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ۝ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً) این بطلان تالی از اینجا شروع می شود (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) یعنی در صدر و ساقه‌ی جهان فوتی نیست تفاوت غیر از اختلاف است تفاوت غیر از تبعیض است تفاوت یعنی این حَلقات سه گانه‌ی زنجیری بعضیهایشان فوت بشود وقتی بعضی فوت شد حلقه ای مفقود شد خب نظام به هم می خورد دیگر گذشته به آینده مرتبط نیست, آینده به گذشته مرتبط نیست فوتی در عالم نیست فرمود شما هر چه تلاش و کوشش بکنید فوتی در اجزای عالم نمی بینید که چیزی سرِ جایش نباشد کمبودی در عالَم به چشم بخورد نیست (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ) هیچ جا فوت نشده این چنین نیست که کسی بتواند دلیل اقامه کند بگوید اگر این طور بود بهتر بود یا فلان شیء کم هست کمبودی در آسمان و زمین نیست (مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ ۝ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ) فرمود شما دوباره نگاه کنید این دوباره یعنی ما لیس بأول همان طوری که در آن اصطلاحات می گویند معقول ثانی این معقول ثانی معنایش این نیست که معقول دوم است یعنی معقول اول نیست گاهی ممکن است سومی و چهارمی و پنجمی باشد در تعبیرات عرفی هم می گویند این دست دوم است دست دوم نه معنایش این است که فقط به دست دو نفر رسید نه, کالای مستعملی, یک فرش مستعملی ممکن است از ده خانه گذشته باشد دو بار یعنی ما لیس بأول نه اینکه اگر بار سوم نگاه کنی نقص پیدا می کند این طور نیست (فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ) آیا شکافی می بینید (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ) تکرار بکن دو بار, سه بار یعنی ما لیس بأول صدها بار بخواهی نگاه کنی جز نظم چیزی نمی بینی به دلیل اینکه فرمود: (يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً) این چشمت خسته می شود به مقصد نرسیده برمی گردد از پا در می آید ولی بی نظمی نمی بیند هر چه جستجو کنید کمبودی در عالم نیست در بحثهای سابق هم داشتیم که عالم نظیر یک ساختمان معماری شده‌ی دقیق نیست زیرا در این ساختمانهای معماری شده‌ی دقیق اگر آجری را از دیوار شرقی بردارند در دیوار غربی بگذارند و آجر دیوار غربی را در دیوار شرقی بگذارند این طور نیست که آسیبی به این بنا برسد این بنا همان بناست اما اگر در حلقات سلسله‌ی عدد کسی مثلاً عدد هشت را که بین هفت و نُه است بردارد این در دستش می ماند این را کجا می خواهد بگذارد فرمایش صدرالمتألّهین در تفسیر در نظم عالم این است که عالم مانند حلقات سلسله‌ی ریاضی است که اگر چیزی را آدم از جایش بِکَند در دستش می ماند جایی نیست که این را سر جایش آنجا عوض بکند اینکه فرمود: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) یا (كُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ) همین است در بعضی از روایات ما کلمه‌ی مهندِس بر ذات اقدس الهی اطلاق شده است قبلاً هم که این کلمه مطرح شد باز گو شد که این هندسه معرَّب است نه عربی, اصلش اندازه بود بعد مخفّف

شـد شـده اَندزه, بعد معرّب شده, شده هندسه بعد هَندسَ, یُهندس, مهندس از او مشـتق شد و بعد به کار گرفته شد وگرنه این فارسـی است در بعضـی از نصـوص کلمه‌ی مهنـدس بر ذات اقـدس الهی اطلاـق شـده است این در شـرح اصول کـافی مرحوم آخوند هست خدا معماری کرده مهندسـی کرده بر اساس اسلوب ریاضی عالم را ساخته لذا فرمود: (إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) خب اگر کسی چیزی را بردارد در دستش می ماند روی دستش می ماند لذا فرمود: (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِیرٌ) پس بطلان تالی در سوره‌ی مبارکه‌ی «ملک» مشـخص شـد عمـده تلازم بین مقدم و تالی است که (لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ) این مقدم, (لَفَسَدَتَا) این تالی, لکن التالی باطل فالمقدّم مثله, عمده تلازم بین مقدم و تالی است که چرا اگر بیش از یـک اِله داشتیم عـالَم فاسـد می شود در کتابهای کلامی این شـبهه هست که خب در تقریر برهان این چنین می گویند مرحوم شـیخ طوسـی از ما و دیگران هم از دیگران ایشان خب یکی از متکلّمان به نام شـیعه است ایشان می گویـد این در علم اصول یعنی اصول دین نه اصول فقه اینکه شـیخ طوسـی در تبیان دارد این مطلب در فنّ اصول و در علم اصول گفته شـد یعنی اصول دین آنجا می گویـد که اگر مثلاً دو اله در عالم مدیر و مدبّر باشـند اگر یکی اراده کرد حیات زید را دیگری اراده کرد ممات زیـد را آیا هر دو واقع می شود که جمع ضـدّین است هیـچ کدام واقع نمی شود که رفع نقیضـین است گذشـته از اینکه عجزِ اینها لازم می آیـد یکی واقع می شود دیگری واقع نمی شود آن که مراد او واقع شد او قادر است او که مراد او واقع نشـد او عـاجز است بنـابراین تعـدّد اله محال است بعـد می فرمایـد: «کما فی علم الاصول» یعنی اصول دین. مشابه این در بسـیاری از کتابهـا هست شـما وقتی به این کتابهـای کلاـمی مراجعه می کنیـد این است بعـد برخیهـا خواسـتند این را به برهان توارد علّتین برگرداننـد می گوینـد که چون دو خدا هر دو به حقیقت آگاه اند به واقعیّت آگاه اند به مصـلحت آگاه اند هرگز اختلاف در اراده ندارند نه جهل دارند که یکی در تشخی واقع مُصیب باشد دیگری مُخطی, نه جاه طلب اند که یکی بخواهد مراد خود را بر کرسـی بنشانـد دیگری در قبال او مقاومت کند پس هر دو واقع را تشـخیص می دهند چون واقع را تشـخیص می دهند برابر واقع عمـل می کننـد این چه محـذوری دارد بعضـی از متـأخّرین اینهـا به این فکر افتادنـد که این برهان تمانع را به برهان توارد علّتین برگرداننـد بگوینـد که چون دو خدا هر کدام تمام العلّه اند نه جزءالعلّه این چنین نیست که یکی اصل باشد دیگری یاور یا آن یکی اینجا دوتایی با کمک هم بخواهنـد مشـکل را حل کننـد چون هر دو در اراده مسـتقلّ اند دوتا ارده‌ی مسـتقل, دوتا قدرت مسـتقل بر ایجاد یک شـیء توارد علّتین است و توارد علّتین بر معلول واحد مسـتحیل است البته این سـخن حق است که توارد دو علت بر معلولِ واحـد مسـتحیل است امـا برهـان تمانع به آن برنمی گردد آنچه که ـ ان شاءالله ـ در بحث فردا مطرح می شود این است که برهان تمانع به خوبی تقریر بشود یک, برهان توارد علّتین هم تقریر بشود دو, بعـد روشن بشود که برهان تمانع به برهان توارد علّتین برنمی گردد سه, و ظاهر آیه هم مشخص بشود چهار.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱ تا ۲۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(أَم اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و مطالب اصلی سوَر مکّی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت و مانند آن بخشی از این اصول در آیات قبلی یعنی تا آیه بیست همین سوره «انبیاء» مطرح شد الآن درباره توحید بحث مبسوطی دارند می فرمایند پروردگار آن است که آفریدگار باشد و معبود کسی است که پروردگار باشد اگر کسی پرورنده نیست, ربّ نیست صلاحیّت عبادت را هم ندارد و اگر کسی خالق نیست آفریننده نیست پرورنده هم نیست اینها یک تلازم منطقی است که الوهیّت یعنی معبود بودن متفرّع بر ربّ بودن است ربوبیّت متفرّع بر خالق بودن است اگر موجودی خالق نبود آفریننده نبود او توان پرورش ندارد چیزی که شیئی را نیافرید قدرت پروراندن آن را هم ندارد چون از ذات او، لوازم او، ملازمات او، مُقارنات او باخبر نیست پس هر ربّی الاّ ولابد باید خالق باشد و چون غیر خدا احدی خالق نیست پس غیر خدا احدی ربّ نیست و چون غیر خدا احدی ربّ و پرورنده نیست غیر خدا احدی اله و معبود هم نیست لذا قرآن کریم برای نفی شرکِ وثنیین حجاز که غیر از خدا آلهه ای را پذیرفته بودند می فرماید: (أَمْ خُلِقُوا) شیئی را (مِنْ غَيْرِ شَيْ ءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) اگر این آلهه کاری نکردند نه خالق اند و نه رب پس الهی نیست. برای اینکه این مسئله از صورت جدل به صورت برهان در بیاید این یک جدال احسنی نیست یعنی مقدّمات این قیاس هم معقول است هم مقبول و مسلّم ولی از صبغه مسلّم بودن این مقدّمات قیاس تشکیل شد می شود جدل ولی می خواهیم همین را برهانی کنند که از صبغه معقول بودن او استفاده بشود نه تنها از صبغه مقبول بودن او. برهان اقامه می کنند می گویند که رب، اله آن است که خالق باشد، محیی باشد، ممیت باشد این اوصاف را باید داشته باشد آنچه را که شما می پرستید اینها منشِر نیستند، مُحیی نیستند، احیا و اماته ندارند بنابراین بر اساس شکل ثانی اینها اله نیستند (أَم اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ) بعد این را در اصل جامع بیان کرده است فرمود: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ) حالا شما سخن از علم ظاهری نیست که بگویید ما از آسمانها خبر نداریم این برهان عقلی آسمان و زمین را طیر می کند عقل که براهین تجریدی دارد و نه تجربی این براهین تجریدی جامع هر شیء است به نحو قضیه حقیقیه این موجود چه سمایی باشد چه ارضی، چه گذشته باشد چه آینده، چه مجرّد باشد چه مادّی مشمول قضایای حقیقیه و عقلی است فرمود اگر در آسمان و زمین در جهان آفرینش بیش از یک خدا باشد اینها در هم می ریزند این مقدّم و تالیِ قیاس استثنایی، استثنای این بیان بطلان تالی هم در سوره مبارکه «ملک» مشخص شد یعنی (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) لکن لم تَفسدا لکنّ الفساد باطلٌ فالمقدّم مِثله، بطلان تالی را در سوره مبارکه «ملک» و سایر سوَر مشخص کرد بطلان مقدم را هم باید از بطلان تالی فهمید عمده تلازم این مقدم و تالی است که چگونه اگر بیش از یک خدا در آسمان و زمین باشند دو خالق باشند یا دو ربّ و پروردگار باشند آسمان و زمین در هم می ریزند منظور از فساد این نیست که اصلِ آسمان و زمین موجودند منتها صَلاحشان به فساد تبدیل می شود که فقط کان ناقصه را خبر بدهد بلکه از کان تامّه هم سخن می گوید

یعنی در هم می ریزنـد، نـابود می شونـد آن بیان نورانی سیّدالشـهداء(سـلام الله علیه) در دعای عرفه همین صـدر آیه سوره «انبیاء» را دارد و تالی را دو چیز ذکر می کنـد می فرماید: «لَوْ کانَ فیهِما اِلهَهٌ اِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا» یعنی در هم می ریزند این «وَتَفَطَّرَتا» که وجود مبارک سیّدالشهداء به عنوان تالی برای این مقدّم قیاس استثنایی ذکر کرد با صدر سوره مبارکه «ملک» هماهنـگ تر است فرمود: «تَفَطَّرَتـا» یعنی «فیهما فتور» در سوره مبارکه «ملک» دارد که (مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ فَـارْجِعِ الْبَصَـرَ هَـلْ تَرَی مِن فُطُورٍ) یعنی «لکنّ التفطّر باطـلٌ لکنّ الفطور باطـلٌ» که این به کـان تـامّه هم برمی گردد نه تنها نظم عالم به هم می خورد بلکه اصل هستی اینها در هم می ریزد پس عمده بیان تلازم مقدم و تالی است.

ص: ۴

قرآن کریم مسئله توحید را به زبانهای گوناگون تشریح کرده اصل اثبات ذات واجب را گویا قرآن غنیّ می داند که خدایی هست دربـاره او خیلی بحث نمی کنـد به تعبیر سیدناالاستاد شـما در قرآن کمـتر آیه ای می بینیـد، کم آیه ای می بینیـد که درباره اصل وجود خـدای سـبحان سـخن بگوید این مفطور است و مقبول، گاهی برای خاموش کردن تفکّر الحادی برخی از آیات را نازل کرده چون بشـری که در آن روز زنـدگی می کرد و الآن هم زندگی می کند اکثری اینها مشـرک اند ملحد کم است منتها نمی دانـد خـدایی که، مبـدأیی که بایـد قائل باشـد و معتقـد است تطبیق کند بر چه چیزی، آن که ملحد باشد یعنی بگوید هیچ مبدأیی در عالم نیست آن کم است غالباً مشـرک اند آن روز که غالباً مشـرک بودند در حجاز که (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَـخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) یـا (خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ) وماننـد آ ن، امـا آن که بگویـد (نَمُوتُ وَنَحْیَـا)، (مَا یُهْلِکُنَا الاَّ الـدَّهْرُ)، (إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الـدُّنْیَا) و ماننـد آن بسـیار کم انـد. برای اثبات اصل مبـدأ در سوره مبارکه «قمر» و ماننـد آن می فرماید این بشـر آیا گیاه خودروست یعنی هیچ مبدأیی ندارد هیچ فاعلی ندارد مع ذلک یک قطره آب به این صورت در می آیـد که الآن صـدها دانشـکده می خواهنـد بفهمنـد انسان چیست هنوز در بین راه اند صدها یعنی صدها دانشـکده در جهـان هست برای اینکه انسـان را هم تـازه بـدنش را بفهمنـد، انـواع سـلامت و بیمـاریش را بفهمنـد، تشـکیلات چشـمش را بفهمند آنها که متخصّص چشم راست اند می گویند ما احتیاط می کنیم در چشم چپ اظهارنظر نمی کنیم از بس این اعجوبه پیچیـده است این (أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) یک قطره آب به این صورت در آمده خودساخته است اینکه خب بیّن الغی است و محال پس فاعلی دارد فرمود: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ) یعنی هیچ مبدأیی در کار نیست اینکه مستحیل اسـت (أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) خودشان خلق کردند اینکه مسـتحیل است، مثل اینها، اینها را خلق کرد که مسـتحیل است پس مبدأیی دارند دیگر این را در سوره مبارکه «قمر» بیان کرد که _ ان شاءالله _ بحثش آنجا خواهـد بود که (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ) اینکه محـال است (أَمْ هُمُ الْخَـالِقُونَ) این هم که محـال است پس مبـدأیی دارد این گونه از آیـات که برای اثبـات اصـل وجود خالق است در قرآن زیاد نیست قسـمت مهمّ آیات قرآن مربوط به توحید است چون بشر چه در گذشته چه در حال مهم ترین آفتش همـان شـرک است منتهـا در تطبیق اله آنهـا که خیال می کننـد ملحدنـد بیراهه رفتنـد. خب، برای اثبات این مطلب که دو خـدا مستحیل است دو رب و دو پروردگـار مسـتحیل است تلازم مقـدّم و تالی را غالباً به صورت برهان تمانع ذکر می کننـد برهان تمـانع غالبـاً در کتابهای کلامی مطرح است در کتابهای فلسـفی از این راه وارد بشونـد که اصـلاً چون خالق بایـد واجب باشـد واجب تعدّدپـذیر نیست برای اینکه قبل از مسئله واحـدیّت یعنی توحیـدِ واجب از احـدیّت او سـخن به میان آورد که او احد است یعنی یکتاست تایِ دیگر ندارد بسیط محض است اگر دوتا واجب باشد یک مابه الاشتراکی می خواهد یک مابه الامتیاز

می خواهد و این مرکّب می شود دوتا، خدا یکتاست این را اول ذکر می کنند بعد از اثبات یکتایی، اثبات یگانگی سهل است یعنی خدا بیش از یکی نیست چون اگر دوتا باشد باید دوتا باشد یعنی هر کدام یک مابه الاشتراکی داشته باشند یک مابه الامتیازی این راه عقلی است که در حکمت و فلسفه مطرح است آن شبهه ابن کمونه هم که خودش بعدها جواب داده هم اینجا مطرح است که برخیها گفتند اگر وجود مبارک ولیّ عصر ظهور کرد ما تنها معجزه ای که از آن حضرت می خواهیم این است که شبهه علم کمونه را حل کند امام راحل(رضوان الله علیه) همین مسئله خرافات و دیدن وجود مبارک امام زمان و همین راههایی که اخیراً رواج پیدا کرده در عصر امام(رضوان الله علیه) هم کم و بیش بود کسی خودش را به جماران رسانده که من خدمت حضرت رسیدم با حضرت رابطه دارم وجود مبارک امام(رضوان الله علیه) به مرحوم آقای توسّلی فرمودند که به ایشان بگو اگر تو با امام رابطه داری این مشکل رابطه حادث و قدیم را برای ما حل کن که «بالثابت السیّار کیف ارتبطا» عالم که حادث است خدا که قدیم این حادث با آن قدیم چگونه رابطه دارد این فکر همان فکری است که بالأخره می گویند ما معجزات علمی را مقدّم می داریم بر معجزات عملی. در فلسفه و حکمت این راهها مطرح است که اصلاً نوبت به مراحل زیرین نمی رسد ولی در کلام غالباً از همین برهان تمانع و امثال اینها تمانع مطرح است که اگر دو خدا باشد عالم فاسد خواهد بود غالباً آ نها می گویند اگر دو خدا باشد اینها اگر مرادهای اینها یکی باشد یعنی هر دو اراده کردند حیات زید را یا آفرینش فلان زمین را یا ایجاد فلان ستاره را این مراد اگر به اراده هر دو واقع بشود این توارد دوتا علّت تام است بر معلول واحد که مستحیل است، اگر طبق اراده یکی واقع بشود و طبق اراده دیگری واقع نشود این ترجیح بلا مرجّح است أولاً و آن که اراده اش واقع شد او قد قاهر است ثانیاً، او خداست اگر مراد هیچ کدام واقع نشود که هر دو عاجزند پس اله نیستند این در صورتی است که مراد هر دو یک شیء واحد باشد اما اگر مراد هر دو دو شیء باشد یعنی این خدا اراده کرده آفرینش زمین را یا زید را آن خدا آفرینش زید را اراده نکرده است آفرینش زمین را اراده نکرده است. خب، مراد کدام واقع می شود تمانع در این قسمت است مراد هر دو واقع بشود که یکی وجودی است دیگری عدمی آنکه محال است، مراد هیچ کدام واقع نشود آن هم رفع نقیضین است محال است، مراد یکی واقع بشود دیگری واقع نشود گذشته از ترجیح مرجّح لازمه اش آن است که آن که مرادش واقع نشده خدا نباشد این برهان تمانع است آن گاه آمدند گفتند که خب چه می شود که اینها چون هر دو حکیم اند و هر دو عالِم محض اند ما هو الأصلح را هم تشخیص می دهند، ما هو حق، ما هو الواقع آن را تشخیص می دهند چون ما هو حق، ما هو الواقع را تشخیص می دهند پس مرادشان یکی است چون مرادشان یکی است الاّ ولابد برهان تمانع باید به برهان توارد علّتین برگردد شما در روش رئالیسم و شرح اصول فلسفه سیدناالاستاد مرحوم علامه در آن پاورقیها این چیزها را هم می بینید که برهان تمانع را در همین جلد پنجم شرح اصول فلسفه به برهان توارد علّتین مثلاً ارجاع داده شد و توارد علّتین بر معلول واحد می گویند مستحیل است چرا، برای اینکه اگر یک شیء دارای دو علّت مستقل باشد چون آن شیء معلول الف هست به الف احتیاج دارد و معلول باء است به باء احتیاج دارد اگر ما دو علّت داشتیم یکی الف و دیگری باء هر دو هم تام و مستقل بودند نه اینکه جزءالعلّه باشند و علّت مرکّب باشد بلکه علّت متعدّد است و مستقل الف علّت تامّه و مستقل معلول است باء علّت تامّه و مستقل معلول است نه اینکه جزءالعلّه باشد در این صورت معلول هم به الف محتاج است هم از الف بی نیاز هم به باء محتاج است هم از باء بی نیاز و جمع نقیضین از اینجا پیش می آید. بیان ذلک این است که این معلول به الف محتاج است چون علّتِ اوست از همین الف بی نیاز است چون باء نیاز او را تأمین می کند و هکذا به باء نیازمند است چون علّتِ اوست و از باء بی نیاز است چون الف نیاز او را تأمین می کند لذا توارد دوتا علّتِ مستقل برای معلولِ واحد مستحیل است چون این چنین است اگر این دو خدا برابر ما هو الأصلح که ما هو الأصلح، ما هو الحق، ما هو

الواقع فی نفس الأمر بیش از یکی نیست تواقف کردند این برهان به صورت برهان توارد علّتین مطرح است نه برهان تمانع پس آیه را باید بر توارد علّتین حمل کرد نه برهان تمانع، این خلاصهٔ نظر برخی از متکلّمان است که دامنه اش به برخی از افراد در عصر حاضر هم رسیده لکن این سخن ناصواب است برای اینکه اینها خیال کردند دوتا خدا مثل دوتا پیغمبرند یا مثل دوتا امام معصوم اند می گویند این دو خدا برابر با ما هو الواقع، ما هو الأصلح، ما فی نفس الأمر، ما هو الحق برنامه ریزی کنند خب اینها که پیغمبر نیستند که ما هو الحقّی باشد، نفس الأمری باشد، ما هو الواقعی باشد، ما هو الأصلح باشد برابر او کار کنند که اگر دو خدا فرض شدند بقیه عدمِ محض است عدم محض یعنی عدم محض «کان الله و لا شیء علیم» واقعی در کار نیست، أصلحی در کار نیست، نفس الأمری در کار نیست اینها همه ممکنات اند اینها آفرینندهٔ خدایند خداوند که کارش را با نفس الأمر انجام نمی دهد نفس الأمر مخلوق اوست مگر ما یک خدا داریم _ معاذ الله _ یک نفس الأمری که خدا برابر آن نفس الأمر کار بکند آن که می شود پیغمبر، آن که می شود امام دیگر خدا نیست خدا آن است که هستیِ محض است یک، ماسوای او عدمِ محض است دو، او آفرینندهٔ ماسواست سه، که (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) پس این فکر که انسان بگوید خدا برابر ما هو الواقع یا نفس الأمر کار می کند این خدا را تنزّل دادند در سطح انسان کامل است، اگر کان الحق دیگر هیچ چیزی نیست حق خودش است، (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) نه اینکه حقّی هست و خدا برابر حق کار می کند ما حقّی غیر از خدا نداریم اگر آیه را بخواهیم حل کنیم همان برهان تمانع است شما ببینید المیزان درست است که بیست جلد است اما علامهٔ طباطبایی را در این بخشهای باید شناخت آوردنِ حرف، حرفِ تازه مقدور هر کسی نیست شما گاهی می بینید ممکن است در غرب یا غیر غرب فلسفه های زیادی مطرح بشود، تصوّرات زیادی، نوآوریهای زیادی اما سرّش این است که فلسفهٔ آنها غالباً فلسفهٔ مضاف است و فلسفهٔ مضاف و جزء علوم است ما در بحثهای فقهی برای اینکه ارتباط ما با تودهٔ مردم است ناچاریم مقداری ساده سخن بگوییم آن بحثهای عمیق را یک فقیه مطرح نمی کند غالباً شما می بینید در کتابهای فقهی این مطلب مطرح است در رساله های این مطرح است که آب دو قسم است آب مطلق و آب مضاف همه هم آن را قبول کردیم اما اگر رابطهٔ ما با مردم نبود که این طور حرف را ساده نمی زدیم مگر آب می شود دو قسم باشد یک قسم آب است یک قسم آب میوه! هیچ محقّق این طور حرف می زند که آب دو قسم است آب مطلق داریم آب مضاف، آب مضاف آب میوه که آب نیست مَقسمتان چیست شما می خواهید محقّقانه حرف بزنید باید بگویید آب یک قسم است، بخواهی با مردم حرف بزنی کار خوبی می کنی حرف همین است غیر از این هم نمی شود حرف زد که آب میوه پاک کننده نیست آب میوه با برخورد با نجس متنجّس می شود و مانند آن، اما این تسامح از فقها پذیرفته است برای اینکه با مردم کار دارند و اگر فقیهی خواست با خودش حرف بزند این فقط می گوید آب یک قسم است مگر آبِ مضاف، آب میوه، آب هویج آب است تا شما بگویید یک قسم آب این است یک قسم آب آن است. فلسفهٔ مضاف فلسفه نیست فلسفه یک قسم است چون فلسفه جهان بینی است کلّ جهان را انسان باید ببیند حرف بزند جان کَندن می خواهد تا بفهمد مگر کار آسانی است که هر چند سالی یک طرح جدیدی بیندازی یک مبنای تازه ای، یک قول تازه ای این نظیر برداشت از یک دلیل نقلی است یا برداشت فیزیکی از چاه نفت و چاه گاز و اینهاست که نظریهٔ جدید، نوآوری جدید این دربارهٔ کلّ عالم می خواهد حرف بزند این تازه عمری باید زحمت بکشد یک دانه حرف بفهمد که در کلّ عالم چه خبر است این می شود فلسفه آنکه مضاف است که فلسفه نیست مثل آب مضاف است بنابراین علامهٔ طباطبایی را اینجاها باید شناخت شما این کتابهای کلامی از مواقف و مقاصد ببینید تا شرح اصول فلسفه همین شرح رئالیسم ببینید فرق علامه طباطبایی با این بزرگان چیست ایشان می فرمایند اگر دو خدا شدند الاّ ولابد دو مراد دارند مستحیل است که یک مراد داشته باشند سخن از توارد علّتین اینجا جایش نیست الاّ والابد تمانع است اگر

دو خدا بودند حتماً دو اراده دارند چرا، برای اینکه خدا آن است که وصف او عین ذات او باشد اگر دو خدا هستند یکی الف و دیگری بـاء علمِ الف عین ذات الف است علم بـاء عین ذات باء است چون الف غیر باء است باء غیر الف است پس علم الف غیر علم باء است شـما واقعی ندارید، نفس الأمری ندارید، ما هو الأصـلح ندارید که این دو خدا برابر ما هو الأصـلح کار بکند خدا است و لاغیر عدمِ محض است تازه می خواهند بیافرینند نفس الأمر را آنها می آفرینند اگر گفتید به حدّ ذات الشیء نفس الأمره اشـیاء را آنها می آفریننـد، اگر عبور عالیه را نفس الأمر پنداشتیـد اینها می آفریننـد، اگر اعیان ثابته را نفس الأمر داشتید خـدا می آفریند خدا هست و لا شـیء معه هیچ چیزی غیر از خدا نیست حالا تازه می خواهند خلق کنند چون صـفت عین ذات است و ذات غیر هم انـد علم غیر هم است، تشـخیص غیر هم است، حکمت غیر هم است قهراً دو دسـتگاه در جهـان پدیـد می آیـد آن گـاه سؤال این است که کـدام یـک از اینها پدیـد می آیـد می شود تمانع محض به هیـچ وجه برهان سوره مبارکه «انبیاء» به توارد علّتین برنمی گردد در بسیاری از نوشته های قاضی عضد ایجی در مواقف، تفتازانی در شرح مقاصد، متکلّمین خودی تا برسد به روش رئالیسم اینها خیال می کردند که این برهان به برهان توارد علّتین برمی گردد در یک فرض و به برهان تمانع برمی گردد در فرض دیگر، برخیها می گوینـد الاّ ولابـد به برهان توارد برمی گردد برای اینکه این دوتا خـدا ما هو الحق را تشـخیص می دهنـد خب، این دیـد فقط در المیزان در می آیـد اگر گفته شد مثلاً المیزان یک کتاب نوآوری است که مثلاً چنـدین سـال بایـد مسـائلش حـل بشود برای این نکـاتش است وگرنه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ آنها مطلبی نیست که حالا المیزان یک چیز نویی در آن قسمتها بیاورد اینجاها که نفس گیر است، اینجا که ذهن کسـی نمی آیـد اینجـا المیزان بایـد باشـد وگرنه آن آیـات اخلاقی و حقوقی و فقهی که خیلی روی آن کار شـده آنجایی که خـدای سـبحان مثـل مناجات، مثل ادعیه همین که ائمه(علیهم السـلام) در مناجات با خـدا سـخن می گوینـد که این دیگر بنای عقلا و فهم عرف را در نظر نمی گیرد که شـما این بیست جلد وسائل را که می بینید غالباً برای توده طلبه ها غالب فهم اسـت اما وقتی شـما نهج البلاغه را می بینید، بخشـی از دعاهای امام سـجاد را می بینید، دعای عرفه را می بینید آنجا نفس گیر اسـت آنجا که برای زیـد و عمرو نگفته که تا بنای عقلا و فهم عرف و اینها باشـد که آنجا با خـدای خودش دارد حرف می زنـد لذا فهم مناجـات و ادعیه بـا فهم وسائـل و امثال ذلک خیلی فرق می کنـد آنجا که با مردم حرف می زننـد مردمی انـد، آنجا که با پروردگار سـخن می گویند الهی اند آیات قرآن هم همین طور است بنابراین این الاّ ولابد به برهان تمانع برمی گردد اصـلاً به برهـان توارد برنمی گردد یعنی مسـتحیل است به برهـان توارد برگردد اگر دو خداینـد دوتـا علم است دوتا علم دوتا تشـخیص دارد حق و واقع و نفس الأمری دیگر در کـار نیست. بیـان نورانی سیّدالشـهداء در دعای عرفه که فرمود: «لَوْ كانَ فيهِما الِهَةٌ اِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتـا» برای ارشاد به این کان تامّه است یعنی لیس تامّه یعنی کلّ نظام به هم می خورد کلّ نظام از بین می رود فطور و فساد در اصلِ هستی اینها راه پیدا می کند. خب، اینکه فرمود: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.

پرسش: علم غیب بیش از ابطال فساد را نمی رساند وجوب را از...

پاسخ: نه، یقیناً وجوب را می رساند چرا، برای اینکه دوتا علم باید کار بکنند دیگر خدا که بیکار نیست معطّل نیست علم عین ذات اوست، قدرت عین ذات اوست به تعبیر وجود مبارک حضرت امیر که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در توحید نقل کرده فرمود: «لا زال سیّدی بالجود موصوفا، لا زال سیّدی بالحمد معروفا» او که معطّل نیست حدوث فیض فرض ندارد اینکه می گوییم «و کلّ مَنّه قدیم» می گوییم «دائم الفضل علی البریّه» است «دائم الفیض علی البریّه» است از همین قبیل است و اگر نبود اصرار کتاب و سنّت بر ابدیّت ارواح مؤمن در بهشت، ابدیّت را هم بشر عادی نمی پذیرفت ابدی درکش آسان نیست اما قرآن و روایات و ادعیه موجب می زند از ابدیّت که انسان ابدی است که ابدی است که ابدی است که ابدی است، بهشت ابدی است منتها ابدی بالعرض اند، ابدی بالتّبع اند این ابدیهای بالعرض، ابدیهای بالتّبع به ابدی بالذّات برمی گردد گرچه عالَم بقا ندارد فضلاً از قِدَم چیزی به عنوان قدیم ما نداریم همه نو هستند هر کدام در یک مقطع خاصّی می آید و می رود اما او «دائم الفیض علی البریّه» است، او «کلّ مَنّه قدیم» است این بیان لطیف را مرحوم صدوق در توحید بعد از نقل سخنان حضرت امیر(سلام الله علیه) که حضرت به چیزی تکیه دادند «ثمّ أنشأ یقول لا زال سیّدی بالحمد معروفا، لا زال سیّدی بالجود موصوفا» او در ازل جواد بود جود فعل است دیگر صفتِ فعل است خب، اگر نبود اصرار کتاب و سنّت ابدیّت را هم انکار می کردند منتها آن اصراری که کتاب و سنّت درباره ابدیّت دارد آن فراوانی درباره ازلیّت فیض نیست ولی اگر ازلی باشد می شود بالتّبع و اگر ابدی باشد چه اینکه هست آن هم می شود بالتّبع، خدایی باشد معطّل که دیگر خدا نیست او جودش، افاضه اش، فضلش، از او متجلّی است و نازل می شود. خب، این خدا چون دوتا علم دارند الّا ولابد دوتا تشخیص دارند، دوتا حکمت است، دوتا مصلحت است می شود برهان تمانع پس (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) این «الّا» هم به معنای غیر است که قبلاً هم در بحثهای سابق داشتیم یعنی غیر از اللّهی که دلپذیر است و دل مایه است و فطرت پذیر است و معقول است و مقبول است دیگران هیچ این «لا إله الّا الله» هم همین معناست دیگر اینکه دوتا قضیه نیست یکی قضیه موجبه یکی قضیه سالبه که هر دو بخواهند یک شیء جدید را به بشر القا کنند که بشر هم نسبت به نفی آلهه خالی الذّهن باشد هم نسبت به اثبات الله خالی الفطره باشد این طور که نیست که جان انسان یک لوح نانوشته ای باشد نه آن قضیه سالبه را دارا باشد نه این قضیه موجبه را این طور که نیست انسان با سرمایه و قضیه موجبه خلق شده با آن الله خلق شده که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) انبیا آمدند بگویند انسان! غیر از این اللّهی که دلمایه توست در جانت نوشته است با او آشنایی و با او خلق شدی دیگران نه، «لا إله» غیر همین که داری نه این است که الله هم نیست، آلهه هم نیست این «لا ـ إله الّا الله» می خواهد بیاید آنها را نفی کند تازه این را وارد صحنه دل کند این طور نیست «لا ـ إله» غیر از همین اللهِ معقول اینجا هم همین طور است (لَوْ كَانَ فِيهِمَا)آلهه ای غیر از همین اللهِ دلپذیر «لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ ه

اَتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و مهم ترین مسائل مردم حجاز در آن روز اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوت و بخشهای از آیات این سور ه درباره وحی و نبوّت و معاد گذشت از آیه ۲۱ به بعد مسئله توحید را تبیین می کند مستحضرید که مسئله واحد بودن غیر از احد بودن است خدا یکتاست یعنی بسیط است جزء ندارد مرکّب از ماده و صورت یا وجود و ماهیّت یا جنس و فصل یا عَرَض و معروض یا موضوع و امثال ذلک نیست بسیط محض است یعنی احد است و واحد است یعنی شریک ندارد دو خدا در عالم نیست و آنچه مورد پذیرش مشرکان حجاز بود این بود که واجب الوجود واحد است خالق کل هم واحد است اله الآلهه هم واحد است ربّ الأرباب هم واحد است منتها ارباب جزئیه و ارباب متفرّقون هر کدام مسئول تدبیر گوشه ای از گوشه های عالم اند کارهای انسان را, کارهای زمین را, کارهای دریا را, کارهای صحرا را آلهه متعدّد به عهده دارند و اینها هم تدبیر می کنند مستقلاً و بشر را مستقلاً به خدا نزدیک می کنند این شرکی بود که داشتند. آیات قرآن کریم و همچنین ادله نقلی دیگر مسئله وحدت واجب را هم اثبات واجب, هم وحدت واجب را جداگانه مطرح می کند لذا اگر شبهه ای در کار باشد که اگر خدا یک عالَم دیگر داشته باشد آن عالم را خدای دیگر اداره کند و این عالم را این خدا اداره کند با بحثهای سوره «انبیاء» حل نمی شود آن مطالب دیگری است قرآن کریم و همچنین ادله نقلی ذات اقدس الهی را به عنوان یک حقیقت موجودِ واجبِ غیر متناهی ثابت کرده است خب اگر یک حقیقت نامتناهی بود همه عوالِم زیر پوشش تدبیری اوست واجب حد ندارد چون حد ندارد دنیا و آخرت, ارض و سماء این عالم و عوالم دیگر همه را اداره می کند اگر مخصوص این عالم باشد می شود یک موجود محدود. مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف خصال که برابر ارقام احادیث را نقل می کند یعنی حدیثی که واحد در آن هست در یک باب, حدیثی که اثنان در آن هست در بابی دیگر, حدیثی که ثلاث و أربعه است در بابهای دیگر آنجا در باب ألف دارد که خدای سبحان ألف آدم آفرید تنها یک آدم نیست هزار آدم آفرید در باب ثمانیه این روایت را نقل می کند که ما فعلاً در هشتمین عالَمیم هفت عالم سپری شد سخن از میلیون و میلیارد و بلیارد نیست که مثلاً عالم چند میلیارد سال است خب اگر هزار آدم آمد و گذشت و هفت عالم سپری شد ما در هشتمین عالمیم پس اگر تازه منظور اینها عدد باشد ولی اگر منظور کثرت باشد که دیگر حدپذیر نیست همه اینها را ذات اقدس الهی اداره کرده و می کند. مطلب دیگر این است که اگر خدا دائم الفضل هست که هست, دائم الفیض هست که هست, «کلّ مَنّه قدیم» هست که هست, اگر این عالم دنیا بساطش برچیده شد و دیگر خدا دنیایی را خلق نکند باز مسئله دائم الفضل بودن, دائم الفیض بودن او سر جایش محفوظ است برزخ است و صحنه قیامت است و بهشت است و جهنم است که ابدی است و عوالم مربوط به فرشته ها و انبیا و اولیاست که ابدی است بنابراین

دائم الفضل بودنِ خدا متفرّع بر این نیست که حتماً دنیا ابدی باشد گرچه در بعضی از نقلها هم البته مثل نقلهای قبلی نیست که وافر و کثیر باشد دارد که بعد از انقراض این عالم ذات اقدس الهی دوباره زمین و آسمانی را می آفریند ولی غرض آن است که این آیه برای حلّ شبهه مشرکان حجاز و امثال حجاز بود وگرنه برای اثبات وحدت واجب تعالی و اینکه مِن الأزل إلی الأبد همه در تدبیر خدای سبحان است آن را ادله ای که می گوید خدا نامتناهی است ثابت می کند اگر خداست نامتناهی بود چه اینکه هست خدای دیگر چه متناهی باشد چه نامتناهی فرضش محال است برای اینکه نامتناهی بودن خدا جا برای خدای دیگر نمی گذارد این چند روایت را تبرّکاً بخوانیم وجود مبارک حضرت امیر نامحدود بودن خدای سبحان را به عنوان یک اصل در نهج البلاغه قرار می دهد اگر خدای سبحان نامتناهی بود دیگر جا برای اله دیگر نیست چه آن اله دیگر متناهی باشد چه غیرمتناهی. در خطبه اول نهج البلاغه وجود مبارک حضرت امیر می فرماید اگر کسی خدا را وصف کند یعنی به صفات زاید بر ذات خدا را به امر زایدی وصف بکند با نامتناهی بودن او ناهماهنگ است اگر کسی او را وصف بکند «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ الْمَوْصُوفِ» یعنی هر صفت زایدی شهادت می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از این وصف زاید است وصف زاید معنایش این است که عین ذات نیست اگر عین ذات نیست دوتا شاهد عادل وجود دارد که اینها غیر هم اند اگر زید موصوف شد به یک وصف زاید بر ذات هم موصوف شهادت می دهد که اینها دوتا هستند هم وصف شهادت می دهد که اینها دوتا هستند برای اینکه چون زاید بر ذات اند اما اگر صفتی عین ذات بود که شهادت بر غیر نمی دهد «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَهِ» این شهادتها فرع بر زیادی صفت بر ذات است وگرنه اگر صفت عین ذات بود که نه صفت شهادت می دهد نه موصوف بلکه هر دو شهادت به عینیّت می دهند لذا فرمود: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ» چرا, «لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَهِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ» به شیء بیگانه ای او را مقرون کرده خب, با اینکه نهج البلاغه پر از اوصاف الهی است مرتّب در خطبه ها وجود مبارک حضرت امیر ذات اقدس الهی را وصف می کند خب اینها وصف اسما عین ذات است دیگر لذا فرمود: «فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ» این قیاس مرکّب است قیاس مرکّب آن است که یک صغرا و یک کبرا ضمیمه هم بشوند نتیجه می دهند آن نتیجه صغرا برای کبرای دیگر قرار می گیرد می شود قیاس دوم نتیجه می دهد آن نتیجه صغرا می شود برای کبرای دیگر می شود قیاس سوم نتیجه می دهد و هکذا اینجا هم همین طور است قیاس مرکّب است پایانش این است که «فَقَدْ حَدَّهُ» بعد «فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ» قائل به وحدت عددی شد و کسی که قائل به وحدت عددی شد در حقیقت او را یک موجود ممکنی تلقّی کرده پس خدا یک حقیقت نامتناهی است این به عنوان مهم ترین تالی فاسدی است که در این قیاس مرکّب آمده.

ص: ۷

در خطبه ۴۹ آنجا هم باز وجود مبارک حضرت امیر دارد که «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» هیچ عقلی توان آن را ندارد که خدا را محدود کند حدّی برایش ذکر کند چون او نامتناهی است ولی آن مقداری که بر عقول شناخت خدا واجب است آن را هم خدا حجابی برای آن نگذاشته آن را باز گذاشته پس مقداری که واجب است آن ممکن است آن مرتبه ای که خود خداست آن ناممکن است برای اینکه آن کُنه خدا نامتناهی است و هر کسی خدا را به اندازه خود می شناسد البته این در طیّ بحثهای سال گذشته روشن شد که هر کسی خدا را به اندازه خود می شناسد یعنی

بعد از اینکه خدای سبحان در آینه‌ هستی او تجلّی کرد او به مقدار آینه‌ هستی خود او را می شناسد نه نظیر اقیانوس که «آب دریا را اگر نتوان کشید‌‌‌هم به قدر تشنگی باید چشید» که آن یک امر باطل و محالی است و آن شعر را هم شعرِ عرفی است نه شعر تحقیقی. خب, در خطبه‌ دیگر یعنی خطبه‌ ۱۵۲ آنجا به این صورت بیان فرمود که خدای سبحان از اشیا جداست اشیا از خدای سبحان جدا هستند «وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرُّجُوعِ إِلَيْهِ. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ» اگر خدا ـ معاذ الله ـ محدود بود و معدود به عدد بود دیگر ازلی نیست در حالی که او ازلی است چه اینکه ابدی هم هست مجموع ازلی و ابد را می گویند سرمد او سرمدی است خب پس تالی فاسد اساسی این است که اگر کسی قائل شد که خدای سبحان مثلاً فلان وصف زاید را دارد قائل به محدودیّت خدا شد در حالی که خدا نامتناهی است حقیقت نامتناهی است در خطبه‌ ۱۸۶ هم به این صورت آمده است که فرمود: «لاَ يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلاَ يُحْسَبُ بِعَدٍّ» خدا مشمول حدّی بشود که حدّی شامل او بشود او را در بربگیرد نیست برای اینکه او نامتناهی است اگر غیر محدود است شما با چه فکری با چه قانونی بخواهید او را زیر پوشش یک حد قرار بدهید حقیقت ازلی و حقیقت نامتناهی مشمول هیچ حدّی نیست باز در همان خطبه‌ ۱۸۶ به این صورت بیان می فرماید: «وَ لاَ يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَ لاَ نِهَايَةٌ وَ لاَ انْقِطَاعٌ وَ لاَ غَايَةٌ» نمی شود گفت که این تمام شد نهایتی دارد, حدّی دارد خب اگر خدا نامتناهی است چه اینکه هست اگر هزار آدم خلق شده باشند و بشوند چندین عالم بیاید و برود در تحت تدبیر خدای واحد است اما این محور نزاع یا جدال بین وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مشرکان حجاز نبود آنها قبول داشتند که از آنها سؤال بکنی (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) یا (خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ) لکن در تدبیر اختلاف داشتند مهم ترین مشکل این تدبیر آن است که اینها خیال می کنند که اگر دوتا خدا باشند چون هر دو مصلحت را می دانند, حکمت را می دانند, غرض و مرض و جهلِ علمی و جهالت عملی ندارند هر دو برابر ما هو الواقع کار می کنند این باعث شد که برخی از متکلّمان ما این برهان را به برهان توارد علّتین برگردانند در حالی که بر اساس اینکه «القرآن یُفسّر بعضه بعضا» خدا غریق رحمت کند مرحوم میرداماد را ایشان اول این کار را کرده البته, منتها بازتر و شفاف ترش در المیزان است می فرماید ممکن نیست کسی بگوید ما دوتا خدا داریم اینها برابر با قانون کار می کنند آخر قانونی در عالم نیست دوتا پیغمبر, دوتا امام, دوتا انسان برابر با قانون خلقت کار می کنند اما اگر دوتا خلقت بود و عدمِ محض قانون را او می آفریند ما قانون را از چه چیزی می گیریم از خلقت می گیریم نه اینکه قانونی قبلاً موجود هست و خدا برابر آن قانون کار انجام می دهد ما قانون شناس در عالم داریم اما قانون گذار فقط خداست قانون گذار یعنی کسی که اشیا را طرزی خلق بکند که روابط هماهنگ با هم دارند یک طبیب قانون گذار نیست باید و نبایدِ طبیب بر اساس قانون شناسی است, باید و نباید انبیا و اولیا و فقها بر اساس قانون شناسی است نه قانون گذاری اگر طبیب می گوید شما باید این کار را بکنید یعنی چه, یعنی دستگاه گوارش شما این طور است چه من بخواهم چه نخواهم این میوه ها و این اشیا و این افعال و این غذاها این آثار را دارند چه من بخواهم چه نخواهم خود من هم اگر بخواهم زنده بمانم و سالم بماند باید این طور بکنم من هم همین طورم اینکه من می گویم شما باید فلان دارو را مصرف کنی این باید را بر اساس قانون شناسی می گویم نه قانون گذاری من چیزی را وضع نکردم این دستگاه با آن دارو هماهنگ است نه دارو را ما آفریدیم برای اینکه ما شناختیم اینها را کنار هم جمع کردیم, نه آثار این میوه را ما آفریدیم برای اینکه ما شناختیم کنار هم جمع کردیم اینکه ما می گوییم شما باید این کار را بکنید یعنی این دستگاه گوارش شما با آن غذا هماهنگ است نه غذای دیگر, با فلان کار هماهنگ است نه کار دیگر.

پرسش: با حُسن و قبح عقلی چطور جمع می شود اینها.

پاسخ: حُسن و قبح عقلی هم همین طور است دیگر عقل که حَسن آفرین یا قبیح ساز نیست عقل حسن شناس است و قبیح شناس عقل قانون شناس است و نه قانون گذار ذرّه ای کار از عقل برنمی آید عقل یک چراغ خوبی است از چراغ هیچ, هیچ یعنی هیچ سالبه کلیه است سراج فقط صراط را نشان می دهد چراغ چه حق دارد بگوید آنجا کج است آنجا راست است, چراغ فقط می گوید آنجا چاه است آنجا راه همین, عقل یک سراج منیر است ذرّه ای اثر ندارد در عالَم صراط را دین می گوید ذات اقدس الهی می گوید من صراط آفرینم همه موجودات را بر اساس صراط دارم اداره می کنم (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّى عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) صراط را او دارد, سالکان صراط را او می آفریند به ما عقلی داده که چراغ را بشناسیم این عقل کافی نیست نقل داده که به کمک عقل هماهنگ بشوند «يثيروا لهم دفائن العقول» که صراط را بشناسند آنجا که تلاش و کوشش کردیم و نشناختیم از ما می گذرند یا شناختیم و یادمان رفته سهو و نسیان کردیم «رُفع عن امّتی» یا سهو و نسیان نکردیم ولی اضطرار و الجاء و اجبار و امثال ذلک شده «رُفع ما اضطرّ» وگرنه اگر از ما بخواهید ما فقط یک چراغ دان خوبی هستیم این چراغ به کمک نقل که «يثيروا لنا دفائن العقول», «يثيروا لهم دفائن العقول» راه را می شناسیم آن مقداری که عاقلانه و عادلانه تلاش و کوشش کردیم از ما می گذرند دیگر نه از ما عصمت می خواهند نه قانون گذاری می خواهند الآن میلیاردها موجودی که در این زمین هست همه شان تابع فرمان او هستند هیچ کدام تابع فرمان ما نیستند همه شان از او کمک می خواهند دستور او را می گیرند یک مهندس فقط خاک را می شناسد، کود را می شناسد، درخت را می شناسد، آب را می شناسد، هوا را می شناسد، می گوید در این هوا این نهال این ثمر را می دهد همین بنابراین مسئله حُسن و قبح عقلی و مانند آن این نیست که عقل قانون گذار است عقل قانون شناس خوبی است به مقداری که شناخت حجّت دارد به مقداری هم که نشناخت معذور است.

پرسش:...

پاسخ: بله، این مثل اینکه فتیله را بالا می کِشند.

پرسش:...

پاسخ: بله، چیزهایی که عقل استعداد دارد و اگر بخواهد از قوّه به فعلیّت برسد یک مبدأ تحریکی می خواهد دیگر یک معلّم می خواهد یک (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) و این عقل یا آن ضیطش را اضافه می کند یا فتیله را بالا می کشد این چراغ را بالاتر می آورد یا نمی گذارد این چراغ را ظل بگیرد چون گاهی انسان همان طوری که در بیرون مستحضرید این ماه را ظل می گیرد یا این شمس را ظل می گیرد، ظل می گیرد یعنی طرزی است که زمین بین شمس و قمر قرار می گیرد و چون زمین جِرمی است کُروی سایهٔ او مخروطی شکل است اگر شمس آن طرف قرار بگیرد زمین بین شمس و قمر قرار بگیرد و این طرف واقع بشود سایهٔ مخروطی زمین طولانی است اگر ماه در مسیر خود در قسمتهای بالا حرکت کند سایهٔ زمین به او نمی خورد و این دیگر قمر را ظل نمی گیرد اگر در لیالی مُقمره نظیر شب چهارده که قمر می خواهد عبور کند از سایهٔ زمین رد می شود این را ظلّ زمین او را می گیرد می گویند قمر مُنخسِف شده او را ظل گرفته اگر آن رأس مخروط به او بخورد این یک خسوف جزیی است اما اگر قاعدهٔ مخروط به آن بخورد این می شود خسوف کلّی که تمام قمر را ظل می گیرد ما هم همین طوریم این سایهٔ تاریک شهوت و غضب گاهی می افتد روی عقل آن وقت این عقل را ظل می گیرد اینکه در صمدیه مرحوم شیخ این مثال را ذکر کرده که نقل روایی هم هست «اِناره العقل مَکسوفٌ بطوع الهوا» آنجا که مثال ذکر می کند که گاهی مضاف مؤنث در اثر اضافه به مضاف الیه کسب تذکیر می کند می فرماید: «إناره العقل مکسوفٌ» نه «مکسوفهٌ»، «مکسوفٌ بطوع الهوا» اگر کسی مطیع هوا و هوس بود سایهٔ این می افتد روی عقل عقلش را ظل می گیرد انبیا می آیند این حرکت را تنظیم می کنند که ظل نگیرد اگر یک وقت بر اساس نسیان و سهو ظل گرفته می گویند بخشودیم خدا می بخشد پس اثارهٔ دفائن عقول گاهی به بخش عقل نظری است که مطالب علمی را به آدم می فهمانند که می شود (يُعَلِّمُهُمُ) گاهی مربوط به بخش عملی است که «ما عُبِد به الرحمن واکتسب به الجنان» را تزکیه می کند که می شود عقل عملی بالأخره تلاش و کوشش آ نها در اثارهٔ عقل یا به نظر برمی گردد یا به عمل، یا به (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) برمی گردد یا به (يُزَكِّيهِمْ) این کار آنهاست ولی خود آنها هم قانون شناس اند منتها در تشخیص قانون معصوم اند این طور نیست که آنها قانون گذار باشند (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) در بحثهای قبلی هم داشتیم که ذات اقدس الهی پنج مطلب را ذکر می کند دو مطلب را اول دو مطلب را آخر، این وسط به پیغمبر می فرماید: (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ ءٌ) تو مخلوق و بنده ای کاری از تو ساخته نیست فقط انبیا قانون شناس خوبی اند دیگران به رهبری انبیا قانون شناس عاقل اند نه معصوم کار یعنی قانون گذاری برای خداست خب اگر ما دوتا خدا داشتیم این دوتا خدا چون صفاتشان عین ذات آنهاست، علمشان عین ذات آنهاست و حکمت آنها زیر پوشش علم عین ذات آنهاست چون دوتا خدا داریم دوتا علم داریم دوتا قانون گذار داریم دوتا قانون داریم آن وقت تازه اول دعواست در سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» این آیه مطرح شده است که این را مرحوم میرداماد(رضوان الله علیه) در آن تقویم الایمانشان دارند در آنجا خدای سبحان می فرماید اگر دو خدا باشد الاّ ولابد با هم درگیرند چون آنها با هم درگیرند عالَم فاسد می شود بنابراین در بیان تلازم مقدم و تالی قیاس استثنایی سورهٔ «انبیاء» حتماً باید از آیه سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» کمک بگیریم در سورهٔ «مؤمنون» آیهٔ ۹۱ به این صورت آمده است فرمود: (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ) چرا، برای

اینکه اگر بیش از یـک خـدا در عـالَم بود حتمـاً بـا هم اختلاف داشـتند (إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ) بالضـروره همان طوری که دو دوتا پنج تا محال است دو خدا باشـند و هماهنگ هم محال است برای اینکه قـانونی در کار نیست قانون را اینها می آفریننـد، نفس الأمری، ما هو الباقیی، ما هو الأصلحی در کار نیست دو خداست بعد عدمِ محض اینها تازه دارند عالم می آفرینند.

ص: ۱۰

پرسش:...

پاسخ: نه، آن معنایش درک نیست معنایش این است که چیزی را که خدا آفرید خوب آفرید مثلاً فرمود عدل این است چون عدل «وضع کلّ شیء بحسبه» ما می فهمیم عدل چیز خوبی است ظلم چیز بدی است، عدل یعنی چه، یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» وقتی به آنجا رسیدیم می بینیم دست ما خالی است اشیا را چه کسی آفرید، جای اشیا را چه کسی آفرید، چه کسی شیء را در آنجا قرار داد او خدای سبحان اینکه به حُسن و قبح برنمی گردد این به خلقت برمی گردد عقل تشخیص می دهد که عدل حَسن است بله مستقل هم هست چراغ در نشان دادن صراط مستقل است حَسن را می فهمد، قبیح را می فهمد، حُسن حَسن را می فهمد، قُبح قبیح را می فهمد اما حالا چرا این حَسن است عقل چه می داند عقل می گوید عدل حَسن است قبیح قُبح دارد حَسن باید قبیح نباشد خب از عقل می پرسیم عدل چیست می گوید عدل آن است که هر چیزی را در جایش قرار بدهیم در قدم سوم می پرسیم این شیء جایش کجاست، می گوید من چراغم من که صراط نیستم که من چه می دانم چرا اینجا خلق کردند من این را می دانم که این دستگاه گوارش این طوری است آن میوه این طوری است من می دانم که زن جایش این است مرد جایش آن است شما بخواهی کنوانسیون کنی، تساوی جنسیّت کنی این ظلم است عدل آن است که هر چیزی را در جای خودش قرار بدهیم جای زن کجاست جای مرد کجاست این را که عقل نمی فهمد جای شراب کجاست جای انگور کجاست این را عقل نمی فهمد عقل می فهمد که این کار شراب مست می کند آن کار مست نمی کند اما جای این چیست می گوید «لستُ أدری» پس تا آنجا که سخن از معرفت است حُسن و قبح عقلی تام است که بحث معرفت شناسی است عقل حُسن عدل را می فهمد، قبح ظلم را می فهمد در حدّ علت تامّه حُسن صدق را می فهمد در حدّ اقتضا، قبح کذب را می فهمد در حدّ اقتضا نه در حدّ علم تامّه. عدل حَسن است بالقول المطلق به نحو موجبه‌ی کلیه، صدق حَسن است به نحو فی الجمله نه بالجمله لذا می گوید آن راستِ مفسده زا بد است آن دروغِ مصلحت زا خوب است این در حدّ اقتضاست همه‌ی اینها را سلطان است عقل خوب می فهمد اما حالا این شیء جایش کجاست می گوید من چه می دانم من که راه نیستم من که صراط نیستم من که صراط آفرین نیستم چرا زن اینجا باشد من چه می دانم چرا میراث این چنین باید باشد من چه می دانم که حقّ ارث زن و مرد چیست من می دانم آنکه خدا به من گفت آن حق است او گفته (لاَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) این میراث را دست به آن نزنید نگویید چرا این کم است آن زیاد است شما از عاقبت خبر ندارید از اوایل خبر ندارید از اواسط خبر ندارید از پایان خبر ندارید نگویید چرا این بیشتر می برد او کمتر می برد آخر به شما چه، شما که نمی دانید (لاَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) از عواقب باخبرید اینها اگر میراث کم و زیاد بشود برادر و خواهر چطور می شوند باخبرید، بنابراین آنچه به معرفت شناسی برمی گردد عقل سلطان است یعنی تا آنجا که عدل است می فهمد اما همین که به صراط برگشت نه به معرفت، به خلقت برگشت عقل آنجا خطّ قرمز است می گوید من هیچ دسترسی ندارم طبیب تا آنجا که به طب برمی گردد سلطان است اما حالا چرا میوه این طور است، چرا دستگاه گوارش این طور است می گوید من چه می دانم من خبر می دهم که این دستگاه گوارش با آن میوه نمی سازد همین، بنابراین حُسن و قبح تا آنجا که به مسئله‌ی معرفت برمی گردد تا آنجا به عدل و ظلم برمی گردد عقل سلطان است و کاملاً می فهمد اما حالا چه چیزی جایش اینجاست چه چیزی جایش آنجاست این به صراط برمی گردد از مسئله‌ی معرفت شناسی جداست و عقل راجِل است و خاضعِ محض. عمده همین آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «مؤمنون» است که خدا غریق رحمت کند مرحوم میرداماد را ایشان در تقویم الایمان در کنار همین آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) این آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی مبارکه‌ی «مؤمنون» را ذکر کرده که اگر دو خدا باشد حتماً اول دعواست چرا، برای

اینکه این خدا علمش عین ذات اوست آن خدا علمش عین ذات اوست دوتا ذات متباین دوتا علم متباین دارند دوتا حکمت متباین دارند شما می گویید برابر ما هو الواقع، ما هو الأصلح، ما فی نفس الأمر واقعی در کار نیست أصلحی در کار نیست نفس الأمری در کار نیست تازه اینها می خواهند شروع کنند نفس الأمر بیافرینند لذا اگر دو خدا باشد الاّ ولابد دعواست و چون دو خدا الاّ ولابد دعوا دارند اگر این مقدّمه برابر آیه 91 سوره مبارکه «مؤمنون» روشن شد آیه محلّ بحث سوره مبارکه «انبیاء» شفاف می شود که خب دو خدا که دو ذات دارند و علمشان هم عین ذات است پس دوتا علم دارند، دوتا حکمت است (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا).

ص: ۱۱

پرسش:...

پاسخ: بله خب.

پرسش:...

پاسخ: بله هر چیزی را آن در بحثهای قبل هم داشتیم که ذات اقدس الهی یک موجبه کلیه دارد به عنوان کان تامّه که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ) یعنی «كلّ ما صدَق علیه أنّه شیءٌ فهو مخلوق الله سبحانه و تعالی» اصلی است که کان ناقصه را تأمین می کند آ ن همین آیه ای است که تلاوت شده که فرمود: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ) یعنی هر چه را که آفرید به زیباترین وجه آفرید که جهان زیباتر از این ممکن نیست چرا، چون اگر جهان زیباتر از این ممکن بود و خداوند نیافریده بود این مقدم، إمّا للجهل است أو للعجز است أو للبُخل است این تالی، و التالی بأثره مُستحیل فالمقدم مِثله اگر عالمی بهتر از این ممکن بود و خداوند آن عالم و آن بهتر را نیافریده بود یا برای آن است که نمی دانست ـ معاذ الله ـ یا برای اینکه می دانست ولی توان آن را نداشت ـ معاذ الله ـ یا علمش را داشت، توانش را داشت ولی آن جود و سخا را نداشت ـ معاذ الله ـ والتالی بأثره الثلاث مستحیل فالمقدّم مِثله بنابراین عالمی از این زیباتر ممکن نیست.

پرسش:...

پاسخ: حُسن و قبح اشیا را ذات اقدس الهی عطا می کند حُسن و قبح اشیا این حُسن و قبح حکمتِ عملی با آن حُسن و قبح کمال و امثال ذلک نباید خلط بشود همین اشاعره که ممکن حُسن و قبح اند یعنی حُسن و قبح حکمت عملی وگرنه آنها در حُسن علم و در حُسن جمال و در حُسن عدل و اینها که شک ندارند حسن وجودی مطلب است حسن حکمت عملی چیز دیگر است دوتا خدا می خواهند حالا خلق بکنند چون دوتا خدا هستند دوتا ذات اند صفات آنها هم عین ذات آنهاست دوتا علم است این یکی می گوید أحسن به سبک الف است آن یکی می گوید أحسن به سبک باء است (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلاَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) اول دعواست بگوییم اینها صلح کنند چه صلح کنند، بگوییم برابر با نفس الأمر و واقع و ما هو الأصلح کار کنند هنوز چیزی خلق نکردند ما هو الأصلحی در کار نیست نفس الأمر را، ما هو الأصلح را، ما هو الواقع را تازه اینها می خواهند خلق کنند این الف می گوید نفس الأمر و واقع و ما هو الأصلح فلان است این باء می گوید أصلح و ما هو الواقع و نفس الأمر بَهمان است لذا اول دعواست (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) چون تعدّد آلهه الاّ ولابد به درگیری درونی خود اینهاست آن گاه آیه محلّ بحث سوره «انبیاء» معنای روشنی پیدا می کند که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴)

چون سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» در مکه نازل شد و مطالب اصلی سوَر مکّی اصول دین بود و بخشی از مسائل مربوط به وحی و نبوت و معاد قبلاً مطرح شد گرچه مسائل توحیدی هم فی الجمله ذکر شد این بخش از سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» یعنی آیه‌ی ۲۱ به بعد درباره‌ی توحید است. آنچه مشرکان حجاز مبتلا بودند مسئله‌ی تعدّد واجب یا تعدّد خالق یا تعدّد ربّ الأرباب یا تعدّد إله الآلهه نبود اینها معتقد بودند که واجب واحد است و لا غیر, خالق کل واحد است و لا غیر, ربّ الأرباب واحد است و لا غیر, اله الآلهه واحد است و لا غیر لکن آلهه‌ی متعدّد و ارباب متعدّد هر کدام گوشه ای از عالم را اداره می کنند یعنی زمین را الهی, انسان را الهی, اشیا را الهی, شمس و قمر را الهی اداره می کند این قائل به تعدّد آلهه اند و اینها هم در تدبیر مستقل اند و اگر کسی اینها را عبادت بکند اینها آن عابد را به اله الآلهه یعنی به الله نزدیک می کنند اینها شفیع إلی الله اند شفاعةً مستقلّه, مقرّب إلی الله اند تقریباً مستقلا, پس تدبیر این اشیا جزئی مثل انسان, مثل دریا, مثل صحرا, مثل شمس, مثل قمر به عهده‌ی این آلهه است بالاستقلال و اگر کسی اینها را عبادت بکند اینها شفیع اند عابد را به الله نزدیک می کنند بالاستقلال این کارها را مستقلاً می کنند. در این فضا آیات سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» نازل شده که اگر این آسمان و زمین را چند خدا اداره می کنند حتماً اینها باید فاسد بشوند چرا, برای اینکه اله آن است که موجود مستقل باشد و بسیط نه جزئی دارد نه جزء چیزی است, اگر چند اله عالَم را اداره کنند چون این عالَم کاملاً منسجم و هماهنگ است زمینش از آسمانش مدد می گیرد, شمس و قمر کاملاً از پرورش امور زمین سهم تعیین کننده دارند زمین ارتباط مستقیمش با موجودات آسمانی است پس یک واحد منسجم است که لیل و نهار را هماهنگ می کند, فصول مختلف را هماهنگ می کند, جزر و مدّ دریا را هماهنگ می کند این یک واحد منسجم است اگر چند اله بخواهند اینها را اداره کنند باید اینها از هم بپاشند و فاسد بشوند چرا, چون اله آن است که بسیط باشد اله آن است که دارای اوصاف کمالی باشد اله آن است که اوصافش عین ذات باشد که تا بتواند چیزی را اداره کند اگر اله آن است که بسیط باشد و دارای اوصاف کمالی باشد و اوصافش هم عین ذات باشد قهراً دو اله دو اراده دارند, دو بینش دارند, دو علم دارند, دو حکمت دارند الاّ ولابد منتهی می شود به فساد نظم آنکه جناب امام رازی و دیگران ذکر کردند که این را به امکان برگرداندند خودشان هم متوجّه اشکال اند به زحمت دارند اشکال را جواب می دهند آن اشکال این است که خب اگر دو خدا باشند و در اراده مختلف باشند فساد پیش می آید ولی در اراده اگر واحد و منسجم و هماهنگ باشند که فسادی نیست بعد می گویند «قلتُ» ممکن است که در اراده اختلاف بکنند بعد مُستشکِل می گوید که بسیار خب,

امکان اختلاف غیر از فعلیّت اختلاف است ظاهر آیه این است که اگر دو خدا باشند فساد بالفعل حاصل می شود در حالی که ممکن است دو خدا باشند با یک اراده کار بکنند یعنی با اراده‌ٔ هماهنگ نعم, اگر دو خدا باشند با دو اراده و دو تشخیص بخواهند کار بکنند عالَم فاسد می شود پس ممکن است که با دو اراده عالَم را اداره کنند که عالَم بشود فاسد, ممکن است که با یک اراده عالم را اداره بکنند عالم بشود منسجم چطور آیه سوره‌ٔ «انبیاء» با فعلیّت و جزم سخن گفته فرموده اگر دو خدا باشند حتماً عالم فاسد می شود در حالی که باید می گفت اگر دو خدا باشند ممکن است عالم فاسد بشود. ایشان می گویند که «قلتُ» چون در این گونه از موارد غالباً تقالُب مطرح است و تفاسد و تعاند مطرح است حکم امکان همان حکم فعلیّت را پیدا کرده بعد بحث را برمی گردانند به توارد علّتین می گویند بر اساس توارد علّتین این امر محال است دیگر, اگر دو خدا باشند چون هر دو در تأثیر مستقلّ اند هر کدام مستقلاً در این شیء اثر می گذارد بازگشت توارد علّتین مستقلّتین علی معلولٍ واحد به جمع بین نقیضین است که قبلاً اشاره شد زیرا این معلول به علّت الف احتیاج دارد برای اینکه علّت اوست و از همین علّت الف بی نیاز است برای اینکه باء نیاز او را تأمین می کند و همین معلول به باء محتاج است چون باء علّت اوست واز باء بی نیاز است برای اینکه الف نیاز او را تأمین می کند توارد علّتین مستقلّتین علی معلولٍ واحد به جمع بین نقیضین برمی گردد و این یک امر قطعی و بالفعل است. این سخن هم ناصواب است برای اینکه استحاله چه کار به فساد دارد اگر دو علّت مستقل بر معلول واحد بخواهند توارد کنند این کار محال است معنایش این نیست که این نظم به هم می خورد که معنایش این است که اصلاً عالم وجود پیدا نمی کند در حالی که آیه ناظر به این است که اگر دو خدا باشند این باید نظم موجود فاسد می شد در حالی که نظم سرِ جایش محفوظ است و فسادی نیست برابر آیه سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «ملک» که (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ) بنابراین مسیر برهان اصلاً توارد مستقلّتین نیست مسیر برهان همان است که در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» مشخص شد و مرحوم میرداماد در تقویم الإیمان آن آیه سوره‌ٔ «مؤمنون» را در کنار همین آیه سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «انبیاء» ذکر کرد آن آیه سوره‌ٔ «مؤمنون» این بود آیه‌ٔ ۹۱ سوره‌ٔ «مؤمنون» (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) اگر دو اله باشد هر کدام مذهب جدیدی, راه تازه ای, فکر جدیدی, علم تازه ای دارند ممکن نیست دو خدا باشند و هماهنگ اینها دوتا انسان که نیستند مرکّب هم که نیستند چون دوتا ذات اند تحت جنس واحد نیستند, تحت نوع واحد نیستند, تحت صنف واحد نیستند چون بسیط اند هیچ یعنی هیچ مابه الاشتراکی ندارند الف است بسیط محض باء هست بسیط محض این الف علمی دارد این علم عین ذات اوست وجوداً و به غیر ذات است مفهوماً, آن باء علمی دارد وجوداً عین ذات است مفهوماً غیر ذات خب دوتا علم اند الاّ ولابد (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) اینها هماهنگ باشند یعنی چه, اگر دوتا خدا برابر نفس الأمر کار بکنند یعنی مطیع نفس الأمرند یعنی تابع نفس الأمرند اینها می شوند جزء مدبّرات امر مثل فرشته ها که از اینها فراوان در عالم هست خب مدبّرات امر که در قرآن به آنها اشاره کرده همینها هستند دیگر ملائکه به اذن خدا یعنی به اذن تکوینی خدا جهان را برابر با نفس الأمر اداره می کنند یکی مسئول امور علم است می شود جبرئیل با زیرمجموعه اش یکی مسئول امور حیات است مثل اسرافیل(سلام الله علیه) با زیرمجموعه اش, یکی مسئول امور قبض ارواح است مثل عزرائیل(سلام الله علیه) با زیرمجموعه اش, یکی مسئول امور ارزاق و كِيْل و میزان است مثل میکائیل(سلام الله علیه) با زیرمجموعه اش همه‌ٔ اینها تحت تدبیر فرمانروای عرش اند دیگر از اینها که خدا زیاد دارد اینها مدبّرات امرند به اذن خدا با اسمای الهی اداره می کنند فرشته ها را که خدا می دانستند می گفتند اینها مستقل اند در کار خب, پس بنابراین اگر تعدّد آلهه شد الاّ ولابد بر اساس تلازم مقدّم و تالی که در آیه‌ٔ ۹۱ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «مؤمنون» آمده (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) و هر کدام می خواهد مراد خودش را پیاده کند (وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) اینکه فرمود: (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) مستلزم فساد می

شود این هم یک مطلب.

ص: ۱۳

مطلب دیگر این است که آنکه محلّ ابتلا بود و مناظره و محاوره علمی وجود مبارک پیغمبر با آنها بود همین است آسمان و زمین موجودنـد و هماهنـگ یعنی این چنین نیست که زمین کُره ای باشـد خودساخته و خودکفا بالأخره اگر شـمسِ آسـمان و قمر آسـمان و سـتاره های آسـمان نباشد که زمین برکتی ندارد که و قرآن کریم فرمود آنچه شما می بینید بعضی از امور است (فَلاَ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ) بعد دستور تحقیق داد فرمود یک آسمان نیست هفت آسمان است بروید تحقیق کنید بعد دسـتور داد فرمود چرا تحقیق نمی کنید این آسـمانهای هفت گانه اول به هم بسته بودند که در همین سوره «انبیاء» آمده است که (أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) بعـد فرمود چرا نمی بینیـد، چرا تحقیق نمی کنیـد، چرا کیهان شـناس نیستید، چرا آسـمان نمی روید، چرا آسـمانی فکر نمی کنید بعد فرمود اینها که بسته بودند ما باز کردیم بعد فرمود اول یـک مُشت دود بود من این را شـمس و قمر کردم (ثُمَّ اسْـتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ) این یک مقـدار گاز بود می بینیـد این یـک «لاـ تنقض الیقین بالشکّ» بیش از یک خط نیست بارها به عرضـتان رسـید این یک خط وقتی به علمای بزرگ پنجاه، شـصت جلد کتاب در آوردند الآن کسانی که درباره استصـحاب می خواهند بررسـی کنند حداقل پنجاه، شصت جلد کتـاب می بیننـد در ایـن زمینـه نوشـته شـده از قـدما و أقـدمین و متوسّـطین و متأخّرین آن هـم بـا حـذف مکرّرات می بینید امـام(رضـوان الله علیه) چنـدین شـاگرد داشت چنـدین نفر تقریر نوشـتند مرحوم آقـای خویی(رضوان الله علیه) چنـدین شـاگرد داشـت چنـدین تقریر نوشـتند بـا حـذف مکرّرات برای هر کـدام از ایـن مراجع مـا یـک جلـد حساب بکنیـم بگـوییم امـام در استصـحاب یک جلد کتاب نوشته، مرحوم آقای خویی(رضوان الله علیهما) یک جلد کتاب نوشته پنجاه شـصت جلد کتاب از این یک خط در آوردند و این شده علم اسـلامی معنای علم اسلامی این نیست که نظیر صحیحه حمّاد قدم به قدم جزء به جزء بگوینـد رکعت اول این است رکعت دوم این است این می شود تعبّد محض ما معنای علم اسـلامی را نباید این خیال بکنیم که مثـل صـحیحه حمّاد وجود مبارک حضـرت بفرمایـد نماز می خواهی بکنی رکعت اول این است حمـدش این است سور ه اش ایـن اسـت ذکرش ایـن است قیـامش این است طمـأنینه اش این است رکـوعش این است انحنـائش این است این طـور که نمی خواهیم علم اسـلامی باشد که این شصت جلد کتابی که از یک خط در آوردند می شود علم اسلامی این عقل را خدا داد این روش را خـدا داد عقـل شـناخت دارد نه قانون گـذار باشـد قانون شـناس است این چراغ را خـدا داد آن مرأیی را خـدا داد این رؤیت را خـدا داد اینهـا همه اش الهی است بنابراین اگر کسـی درباره (أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَـا) شـصت جلـد کتاب بنویسـد از همین یک آیه جا دارد این همه اش می شود علم اسـلامی منتها اینها مصادره کردند «هو الأـول» را گذاشـتند کنـار، «هو الآخر» را گذاشـتند کنار، خلقت را زدنـد کنار طبیعت را آوردنـد رویش طبیعت را آوردند رویش شده علم طبیعی می گویند علم سکولار خب بله شما غارت کردید مصادره کردید همه چیز را گذاشتید کنار شده علم بله زمین شناسـی شـده علم سـکولار برای اینکه همه چیز را شـما گذاشتید کنار دیگر الآن هم ـ معاذ الله ـ اگر کسـی الله ها و أنزل هـا و یُنزل هـا که در قرآن هست اینهـا را بگـذارد کنـار خود این کتـاب را ببینـد می گویـد قرآن یک کتاب عربی است ادبیات خوبی دارد تفسـیر دیگر جزء علوم اسـلامی نیست تفسیر علم سکولار است الآن که ما قدم به قدم می گوییم خدا چنین گفت، خـدا چنین گفت تفسـیر می شود علم اسـلامی خب او که در دانشـگاه است قدم به قدم می گوید خدا چنین کرد، خدا

چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، این می شود علم اسلامی دیگر، اگر دانشگاه اسلامی تر از حوزه نباشد لااقل همتای اوست او می گوید خدا چنین کرد ما می گوییم خدا چنین گفت خب چطور ما شدیم اسلامی او شده غیر اسلامی الآن او که در دانشگاه هست مصادره شده است و غارت شده است و اول و آخرش به هم ریخته شده است بنابراین علم سکولار تحویل دادند به هر تقدیر در همین سوره «انبياء» فرمود اول بسته بود ما باز کردیم در سوره «فصّلت» و «شوری» و اینها دارد که یک مشت گاز بود ما این را به این صورت در آوردیم بعد در صورت تکویر هم فرمود باز بساطش را به هم می زنیم. خب، اینها را تشویق می کند که بروید یاد بگیرید إله آن است که بسیط باشد و علمش هم عین ذات باشد دیگر ممکن نیست کسی بسیط باشد علمش هم علم ذات باشد مع ذلک مشترک داشته باشد اینکه می بینید ما در مسئله اتحاد عالم و معلوم و مانند آن دو نفر یک مطلب را یاد می گیرند برای اینکه این دو نفر مرکّب اند از جنس و فصل از نوع که مرکّب از جنس و فصل است مشترکات فراوانی دارد آن معلومِ خارجی مشترکات فراوانی دارد این دو نفر که در بسیاری از امور از هم جدا هستند در بخشی از امور ممکن است که شریک هم باشند آن هم ممکن است یکی یادش برود دیگری یادش بماند این چنین نیست که بنا بر اتّحاد عالم و معلوم هم که علم عین ذات بشود دو نفر یک علم داشته باشند دو نفر دوتا علم دارند به دلیل اینکه دوتا ذات دارند به دلیل اینکه مشترکاتی دارند و مُمیّزاتی دارند و کاملاً از هم جدا هستند. خب، بنابراین اگر ما خلقت را مخصوص خدا دانستیم الاّـ ولابد ربوبیّت مخصوص اوست و الوهیّت هم مخصوص او کسی اله و معلوه و معبود است که کار از او بربیاید او که (لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً) او که دیگر معبود نیست چون کاری از او ساخته نیست پس اله آن است که رب باشد خب، رب آن است که خالق باشد به دو برهانی که در بحثهای سابق هم داشتیم رب یعنی پرورنده بازگشت پرورش به خلقت است وقتی که می پروراند چه کار می کند کمالی را اعطا می کند اگر کمالی را اعطا می کند این ایجاد است پس هر ربّی خالق است چون به کان ناقصه برمی گردد گذشته از اینکه ربوبیّت اعطای کان ناقصه است و کان ناقصه دادن هم یک نحوه خلقت است الاّ ولابد رب باید خالق باشد برای اینکه کسی می تواند بپروراند که آفریده باشد اگر زید چیزی را آفرید عمرو بخواهد او را بپروراند که از او باخبر نیست از کُنه هستی او باخبر نیست از قبل و بعدش باخبر نیست از سود و زیانش باخبر نیست لذا قرآن کریم استدلال می کند می گوید رب کسی است که باید خالق باشد شما که قبول دارید که خدا خالق است خب هم او رب است وگرنه آفریده خدا را دیگری بپروراند که از او بی خبر است چگونه پرورش حاصل می شود و خالق هم کسی است که نیازی به دیگری نداشته باشد اگر خودش نیازمند به خالق باشد که خودش مخلوق است نه خالق، پس کسی خالق است که واجب باشد، کسی رب است که خالق باشد، کسی اله است که رب باشد و همه اینها خداست. اما مسائل علمی که ما داریم ما قانون علیّت را می شناسیم که علیّتی هست، معلولیّتی هست، رابطه علّی و معلولی ضروری است، علّت حتماً باید مقدم باشد معلول حتماً باید متأخّر باشد معیّت در زمان دارند و امثال ذلک، وجود معلول یک علّت محال است و امثال ذلک و مسئله اجتماع نقیضین را می فهمیم که جمع نقیضین محال است، رفع نقیضین محال است و امثال ذلک. معنای اینکه ما می فهمیم اینها قضایایی هستند حالا یا ضرورت ذاتی دارند یا ضرورت ازلی معنایش این نیست که اینها قبلاً هستند و خدای سبحان کارهایش را برابر آنها می کند بلکه ما اینها را از کارِ خدا انتزاع می کنیم اینجا آن سه مکتب معروف مطرح است یکی اینکه عقل اولاً حُسن و قبح را می فهمد تا درباره کار خدا فتوا بدهد گروهی نظیر اشاعره می گویند که نه، آن حُسن و قبح، حُسن و قبح به معنای کمال و نقص نه که علم حَسن است و جهل نقص، عدل حَسن است و ظلم نقص چون پنج شش معنا برای حسن و قبح هست که بسیاری از اینها مورد اتّفاق است و از این بحث بیرون است حُسن و قبح به این معنا که چه کار باید بکنیم چه کار نباید بکنیم، چه چیزی واجب است چه چیزی غیر واجب، چه چیزی

قبیح است چه چیزی قبیح نیست این کار ما، اما گَل زیباست و زباله بد است یا علم زیباست و جهل بد است یا عدل زیباست و ظلم بـد است آن کلیّات را بله همه قبول دارند آن پنج شـش معنای حُسن و قبح مورد تنازع نیست همین که محور کار ماست که چه چیزی بـد است و چه چیزی خوب است خب، آیـا اینها را عقل می فهمـد یا نه، مسئلهٔ اجتماع نقیضـین و امثال ذلک، ضرورت علیّت و معلولیّت را طرفین قبول دارنـد چون به حُسن و قبـح برنمی گردد اینهـا را عقـل می فهمـد عقـل که می فهمد عقل قانون شناس خوبی است نه قانون گذار خوبی یعنی وقتی از عقل سؤال می کنید که شما که می گویید علت و معلول این است، نقیضـین این است، یـا عـدل این است در حکمت عملی معنـایش چیست معنـایش این است که من چراغی ام که واقع را نشان می دهم واقع این طور است دست من هم نیست خود من هم بخواهم کار بکنم باید برابر همین کار بکنم، اگر گفتند انبیا و اولیا حقّ تشریع دارند یعنی در این امور عرفی ذات اقدس الهی ممکن است کارها را به آنها واگذار بکند نظیر اینکه در فلان جنگ مثلاًـ اُسـامه را امیر لشـکر بکنـد امـا در امور دینی نماز چطور است، روزه چطور است، زکات چطور است، حـج چطور است اینها که به فکرِ انبیا ارجاع نشده انبیا از آن جهت که رُسُل خدایند، فرسـتادهٔ خدایند خب برابر وحی و الهام الهی دستور می گیرنـد به بشـر به امّت ابلاـغ می کننـد این در حقیقت حکم خـداست امـا اگر مـا بگـوییم نه، نمـاز و روزه و امـور دینی را پیامبران خودشان می گذارند بما أنّهم بشر نه بما أنّهم أنبیاء یُوحیٰ علیهم این معنی اش این است که دین دیگر به وحی احتیاج نـدارد به خـدا احتیاج ندارد ـ معاذ الله ـ بنابراین آن بزرگانی هم که گفتند حقّ تشـریع را به انبیا دادند یعنی شـریعت الهی را آنهـا خوب تلقّی می کننـد منتها اگر قرآن باشـد لفظاً و معناً امین وحی انـد و بایـد همان را بگوینـد (وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی) اگر حـدیث قدسـی باشـد یک طور مأموریت دارند و اگر روایات عادی باشـند که بخش سوم و فصل سوم از برنامه های انبیاسـت یک طور مأموریت دارنـد مطلب را می گیرنـد نقل معنا آزادند الفاظ دیگر الفاظ وحی نیست و امثال ذلک، سه طور مأموریت برای انبیـا هست که قرآن یـک طور است، حـدیث قدسـی یـک طور است، روایـات یـک طور است ولی دین بالأخره به وحی الهی وابسـته است، اما امور عرفی که چه کسـی مثلاً فرمانـده فلان لشـکر باشـد این را دلیل قطعی نیست که حالا این جزئیاتش مثلاًـ به وحی باشـد البته در بحثهـای دیگری که اینهـا به قُرب نوافل می رسـند آن مَشربها آن هم به اذن خـداست و به وحی و الهـام الهی است برای اینکه اگر کسـی به قرب نوافـل رسـید «کنتُ لسـانه» می شود، «کنت سـمعه» می شود، «کنت بصـره» می شود، «کنت یـده» می شود، «کنت رِجله» می شود آن یـک راه دیگری است که برای تودهٔ مردم نیست بنابراین آ نچه به دین برمی گردد این بالأـخره به وحی و الهـام الهی است نه به فعـل بشـری امـا به امور عرفی و عادی برمی گردد که چه کسـی مثلاً فلان جا این سِـمت را داشـته باشد چه کسی فلان جا این سمت را داشته باشد بله، به امامت برنگردد البته به امامت نظیر جریان غـدیر برگردد آن هم الاّ ولابد به وحی الهی است امور جزئی حالا اُسامه چه کار بکند فلان شـخص چه کار بکند اینها را حالا بلـه ممکن است که به خـود انبیـا(علیهم الصـلاه) ارجـاع بشـود. به هر تقـدیر آنچه را که بشـر می شـناسد چه در مسـئلهٔ جمع نقیضـین که محال است چه در مسئلهٔ قانون علیّت که امر ضروری است و تخلّفشان محال است اینها را بشر کشف می کند به عنوان چراغ بعـد از این به بعـد بین اشـاعره و معتزله و مـا امامیه فرق است اشاعره می گوینـد که او مختار است هر چه بکنـد او مختارِ محض است و فعّال ما یشاء، معتزله می گوینـد نه خیر الاّ ولابـد خـدا باید این چنین بکند «لیجِب علی الله» آنکه برابر این نظمهای عقلی و علمی کار دارد حکما و متکلّمین امامی می گویند خیر، اینها ضروری اند، حقّ اند اما «یَجِبُ عن الله» هستند نه «یجب علی الله» ما یقین داریم خـدا این چنین می کنـد نه خـدا بایـد این چنین بکنـد که بایـدی بر خـدا حاکم باشد این تفاوت جوهری بین ما و معتزله است ما می گوییم «یَجب عن الله» آنها می گوینـد «یجب علی الله» ما چیزی به عنوان تکلیف که حاکم بر خـدا باشـد نخواهیم داشت ولی یقیناً خـدا این چنین می کنـد این دو تعبیر دو جای قرآن کریم آمده که (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) نه

«علی ربّک» حق از خداست او یقیناً کارِ خوب می کند نه یقیناً باید کار خوب بکند باید بر خدا روا نیست این اجتماع نقیضین و امثال ذلک از کار او نشأت می گیرد وگرنه خدا هست و لاغیر این قضیهٔ اجتماع نقیضین محال است ارتفاع نقیضین محال است قضیه ای است که بشر می فهمد حالا فرض کردیم بشر بود و فهمید این قضیه صادق است صِدقش به چیست به اینکه مطابق با واقع است واقع این قضیه چیست، مَحکی این قضیه چیست، نفس الأمر که موجودی است ممکن تازه می خواهد خلق بشود که لذا در حکمتهای الهی این گونه از قضایا به نظام ربّانی استناد دارد می بینید مرحوم حکیم سبزواری می گوید عالَم منظّم است هم نظم علمی دارد هم نظم عینی اما این یک نظم از پیش تعیین شده نیست که خدای سبحان کارها را برابر نظم علمی و عینی انجام بدهد آنکه برابر نظم علمی و عینی انجام می دهد پیغمبر است و فرشته، اما خدای پیغمبرآفرین و فرشته آفرین کار را مطابق با نقشه و الگو انجام نمی دهد که دارد «خلق الأشیاء لا مِن شیء» خب پس خدا کارها را چه کار می کند ذات اقدس الهی چون (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) است در مقام ذات همهٔ این چیزها را عالِم است این یک نظام ربّانی دارد از این نظام ربّانی نظام کیانی نشأت می گیرد که عالَم نأشهٔ علم الهی است اینکه حکیم سبزواری فرمود: «والکلّ مِن نظامه الکیانی یَنشأ مِن نظامه الربّانی موتاً طبیعاً قد اخترامی لیس إلی کلیّه نظامی» همین است این بزرگوار فرمود ما در عالم نظمی داریم این اجتماع نقیضین، ارتفاع نقیضین، قانون علیّت و سایر قوانین علّی مطابقی دارند مطابق اینها که باعث صدق اینهاست جزء نظام کیانی است این یک، نظام کیانی تابع نظام ربّانی است چون در مقام ذات چنین علمی هست از خدای سبحان این حق ترشّح کرده (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) این «یَجب عن الله» است الاّ ولابد خدا این چنین می کند نه الاّ ولابد خدا این چنین باید بکند برای اینکه او علم محض است، اختیار محض است، ارادهٔ محض است، حکمت محض است از خیِّر محض جز نکویی ناید از علیمِ محض جز نظام علّی ناید جبری در کار نیست اجباری در کار نیست تابع بودنی هم در کار نیست «والکلّ مِن نظامه الکیانی ینشأ مِن نظامه الربّانی» به دنبال آن می فرماید ممکن است به حسب ما چیزی بی مورد باشد یا نابهنگام باشد ولی وقتی نقشهٔ عالم را از دید مهندس نگاه می کنید ما چیزی بی مورد و نابهنگام نداریم همهٔ این مرگهای نابهنگام در دید مهندس کل مرگِ به هنگام است «موتاً طبیعاً قد اخترامی» یعنی «قدا اخترامیٌّ موتاً طبیعیّاً» اخترامی یعنی مرگهای نابهنگام مُختَرَم یعنی مُرده اینکه می گویند شما وقتی جنازه را می بینید می گویید «الحمد لله الذی لم یجعل مِن السواد المختَرَم» یعنی همین است اِختَرَمَ اخترم یعنی به هلاکت رسید دریده شد «موتاً طبیعیّاً قد اخترامی» یعنی «قدا اخترامیٌّ موتاً طبیعیّا»، «موتاً طبیعیّاً قد اخترامی غیث إلی کلیّه نظام» وقتی شما یک امر جزئی را به کلّ نظام حساب بکنی می بینی جایش همین جاست ولی خود این شیء را تنها نگاه بکنی می گویی این مرگ زودرس است به هر تقدیر اگر این قضایای علمی ضروری اند چه اینکه هستند ضروریّ مِن الله اند نه ضروری علی الله یقیناً خدا کاری می کند که از کارش استحاله جمع نقیضین در می آید، استحالهٔ رفع نقیضین در می آید، ضرورت علیّت و معلولیّت در می آید، ضرورت معیّت علّت و معلول در می آید و مانند آن. خب، بنابراین تلاش و کوشش جناب فخررازی که این امکان را به فعلیّت برساند و بگوید که این به توارد علّتین برمی گردد این بی مورد است برای اینکه توارد علّتین تالی فاسدش استحاله است نه فساد این فساد به امر نظم داخلی برمی گردد آن به استحالهٔ عقلی برمی گردد و آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» هم دارد که اگر دو خدا فرض بشود حتماً درگیرند الاّ ولابد اصلاً خدا معنایش همین است اینها بنشینند توافق کنند دیگر مستحیل است و در جهتی اتفاق داشته باشند در جهتی اختلاف دیگر اله نیست گاهی قرآن کریم به اینها چون افرادی که گرفتار شرک و وثنیّت و صنمیّت بودند یکسان نبودند که بعضی می گفتند (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) برای اینکه مقلِّد نیاکانشان بودند و می پرستیدند با اینها از این روزنه و منظر وارد می شود که (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا) آیا اینها چشم دارند، آیا اینها گوش دارند آخر

چرا اینها را عبادت می کنید با این گروه از این منظر سخن می گوید عدّه ای که جزء محقّقین از بت پرستان بودند الآن هم هستند در گوشه و کنار عالم بخشی در چین یا ژاپن یا هند آنها هم مبتلا به این هستند که می گویند این وثنیّت و صنمیّت مرضیّ خداست چرا، برای اینکه خدا هست «بکلّ شیء علیم» است و «بکلّ شیء قدیر» اگر این کار ما مرضیّ او نباشد خب جلوی ما را می گیرد اگر خدا نمی خواست (مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ)، (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا) این برهانی است که قرآن کریم در سوره «آل عمران» از اینها نقل می کند این حرف کسانی نیست که می گویند (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) این حرف محقّقین از وثنیین است می گویند ما دسترسی به او نداریم او حقیقت نامتناهی است او ربّ الأرباب است قابل شناخت نیست ما نمی توانیم او را عبادت بکنیم ما باید کسانی را عبادت بکنیم که به آنها نزدیک اند و این کار اگر بد بود خب جلوی ما را می گرفت قرآن آمده گفته که او در عین حال که حقیقت نامتناهی است (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) است یک، و خلط نکنید بین اراده تکوینی و اراده تشریعی خدای سبحان در اراده تکوینی بله هر چه را بخواهد می تواند اما در نظام تشریع که اجبار نکرده جلوی همه را باز گذاشته (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) اگر جلوی تبهکار و فاسق و ظالم و قاتل را باز گذاشته معنایش رضایت به آن کار که نیست خب مگر خدا نمی تواند جلوی سارق و قاتل را بگیرد چرا نمی گیرد، این خلط بین تشریع و تکوین برای محقّقین اهل وثن و صنم هم هست الیوم هم هست فرمود چرا اشتباه می کنید در نظام تکوین بله خدای سبحان قادر است بکلّ شیء جلوی هر چیزی را می خواهد بگیرد اما (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) کسی را مجبور نکرده اگر جبر بود، اگر اجبار بود که کمالی در کار نبود شما را باز و آزاد گذاشته مبادا کسی بگوید (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) معنایش اباحه گری است معنایش این است که انسان آزاد است در کمال و نقص (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)، (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴)

مسائلی که مربوط به توحید خدای سبحان است به بخش ربوبیّت و الوهیّت برمی گردد نه به بخش ذات یعنی ذات حق تعالی در مسئله توحید اصلاً مطرح نیست چه اینکه در مسائل دیگر هم مطرح نیست همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید ذات اقدس الهی که هویّت محض است و نامتناهی، موجود نامتناهی حکم برنمی دارد نه معروفِ حکیم هست و نه مشهود عارف در همین بحث هم ذیل آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا) بعضی از اهل معرفت گفتند جریان ذات اقدس الهی عقلاً ممتنع است و نقلاً ممنوع یعنی هیچ راهی برای بحث درباره ذات خدا نیست ترسیم اجمالی اش این است که اگر ذات اقدس الهی یک هویّت نامتناهی است کما هو الحق موجود نامتناهی موضوعِ قضیه قرار نمی گیرد که تا درباره او حکمی بشود سلباً یا اثباتاً چون در هر قضیه علمی آن قاضی و حاکم موضوع را اول تصوّر می کند بعد محمول را تصوّر می کند نسبت محمول و موضوع را در قضایای نظری می سنجد بعد فتوا می دهد به ثبوت یا سلب می گوید الف باء است این قضیه است و تصدیق اگر موجودی محدود بود می تواند موضوع قرار بگیرد در قبال او محمول قرار بگیرد در قبال موضوع و محمول، نسبت قرار بگیرد در قبال امور سه گانه یک قاضی و حاکم قرار بگیرد به این قضیه سامان ببخشد ولی اگر موضوع نامتناهی بود محمول را فرا می گیرد و فرو می برند نسبت بین موضوع و محمول را فرا می گیرد و فرو می برد قاضی و حاکم را فرا می گیرد و فرو می برد و همه را بلع می کند چیزی نمی ماند درباره حقیقت نامتناهی فرضِ قضیه مستحیل است که او موضوع قضیه قرار بگیرد ما برای او احکامی صادق کنیم و اگر کسی خواست نامتناهی را موضوع قرار بدهد این نامتناهی، نامتناهی به حمل اوّلی است و متناهی است به حمل ثانی مثل مفهوم نامتناهی این مفهوم نامتناهی، مفهوم غیر متناهی و مانند آن این غیر متناهی است به حمل اوّلی و متناهی است به حمل شایع برای اینکه مفعول غیر متناهی غیر از مفهوم شجر است، غیر از مفهوم حجر است و مانند آن، وگرنه اگر چیزی نامتناهی بود این در قبالش محمول و نسبت و حاکم قرار نمی گیرد همه را فرا می گیرد و فرو می برد الآن غوّاصی که در دریا و اقیانوس غرق شده هر چه هم فنّ هندسه بلد باشد از او بخواهید بگویید که مساحت این دریا چقدر است حجم این آب چقدر است می گوید من اصلاً جایی را نمی بینم فقط این داخل غرقم من اگر از دریا بیرون بیایم می توانم مساحت آب را و حجم آب را و مساحت دریا را بفهمم من الآن در غرقم فرض ندارد غوّاصی که مهندس ماهر است این در دریا باشد و بتواند اطراف این اقیانوس را بسنجد این باید بیاید بیرون چون اقیانوس متناهی است بیرون آمدن ممکن است ولی اگر این اقیانوس نامتناهی بود بیرون آمدن ممکن نبود لذا درباره ذات اقدس الهی هیچ فرضی ندارد که موضوع قضیه قرار بگیرد کسی درباره او بحث بکند.

پرسش:...

پاسخ: بله، همانها می فرمایند این اطلاقی که هست باید اطلاق لا بشرط قِسمی باشد وگرنه آن لا بشرط مَقسمی دسترسی به او نیست حرف آنها هم همین است دیگر الآن مهم ترین آنها در ذیل همین آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ) جلد سوم صفحه□ ۱۲۶ همین حرف را دارد که عقلاً ـ ممتنع، نقلاً ـ ممنوع برای اینکه اگر موجودی نامتناهی بود او را نمی شود یک گوشه قرار داد موضوع قرار داد در برابر او محمول قرار داد، در برابر او نسبت قرار داد، در برابر او قاضی و حاکم قرار داد آخر چهار شیء با نامتناهی بودن سازگار نیست معلوم می شود موضوع را یک شیء متناهی فرض کردیم در قبال آن متناهی سه تا نامتناهی دیگر هم فرض کردیم اینکه سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) در آن رساله□ شریف ایشان مصباح الهدایه إلی الولایه والخلافه این را مرقوم فرمودند که ذات اقدس الهی نه معقولِ حکیم است نه مشهودِ عارف است نه معبود هیچ پیغمبر و امام همین است دیگر پیغمبر و امام که نمی توانند یک ذات نامتناهی را درک کنند نمی شود گفت بعضی اش را درک بکنند او بعض ندارد اگر بسیطِ محض است امرش دایر مدار بین اکتناه و عدم اکتناه است.

پرسش:...

پاسخ: اینها درباره□ اسما الهی است تعیّنات الهی است مثلاً نام مبارک الله می شود اسم.

خب، پس بنابراین آن هویّت محضه فوق آن است که یک حکیم درباره□ او بحث کند یا عارف درباره□ او شهادت بدهند یا پیغمبر و امام بگویند ما او را دیدیم و مانند آن. آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که در جواب ذعلب فرمود: «ما کنتُ أعبد ربّاً لم أره» درباره□ ربوبیّت است رب از اسمای الهی است از شئون الهی است از تعیّنات الهی است قابل شهود است، این مطلب اول. مطلب دوم آن است که درباره□ اله، اله آن است که مستقلاً مدبّر باشد اگر موجودی عالِم بود حکیم بود به اذن خدا در تحت رهبری خدا گوشه ای از عالم را تدبیر کرد اینکه اله نیست از اینها فراوان اند همه□ اینها جزء مدبّرات امرند دیگر مدبّرات امر که فرشتگان الهی اند خدا که کار را به اینها تفویض نکرده چون تفویض محال است اینها به اذن خدا، به علم الهی، به تدبیر الهی، به حکمت الهی هر کدام گوشه□ عالم را دارند اداره می کنند می شوند مدبّرات امر اینها که اله نیست. اله آن است که مستقلاً بتواند تدبیر کند در قرآن کریم دو مبحث را به این اختصاص دادند در بخش اول به مشرکان حجاز و امثال حجاز فرمود اینکه شما می گویید اله است اینکه اله نیست اینها که اله نیستند که لفظ اله یعنی الف و لام و هاء مفهومی دارد آن مفهوم آن است که مدبّرِ مستقل باشد این مفهوم اله را شما بر این آلهه، بر این اصنام و اوثان اطلاق کردید آنچه را که شما اطلاق کردید این الفاظ این مفاهیم زیرش خالی است الآن شما یک مشت مُرده را بدانید احیا خب حیّ لفظی است که معنایی دارد این معنا را وقتی شما به یک مُشت جماد بدهید سنگ بیابان شن بیابان اطلاق کردید این لفظ زیرش خالی است یعنی از هیچ چیزی حکایت نمی کند اینکه در سوره□ مبارکه□ «اعراف» در سوره□ مبارکه□ «یوسف» در سوره□ مبارکه□ «نجم» می فرماید: (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم) یک لفظِ بی معناست خب حالا لفظ بی معنا شما یک مُرده را بگو زنده اینکه زنده نمی شود اینکه اله نیست این چوب است درباره□ اینها آن سلسله براهین دارد که در این سه سور ه به صورت مبسوط بحث فرمود در سایر سوَر هم به طور اجماع که فرمود: (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) خب یک اسمِ بی مسمّاست ما درباره□ اسم بی مسمّا چه برهان اقامه کنیم. بخش دیگر یک برهان عقلی

است می فرماید حالا شما نه دیگری اگر دو خدا در عالَم باشند این عالم باید فاسد باشد چرا، (لَوْ كَانَ) اله یعنی اسم با مسمّا یعنی موجودِ مستقلّ در تدبیر باشند حتماً عالَم فاسد می شود لکن عالم فاسد نشده و نمی شود برابر آیات اول سوره مبارکه «مُلک» که (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ) که این استثنای بطلانِ تالی است اگر دو خدا در عالم باشند عالم فاسد می شود لکنّ التالی باطل فالمقدّم مِثله چرا عالم باطل می شود، برای اینکه اله آن است که مستقلّ در تدبیر باشد از کسی که فرمان نمی گیرد چون دوتا اله اند دوتا ذات اند چون صفات اینها عین ذات آنهاست می شود دوتا علم می شود دوتا تدبیر می شود دوتا نظم و فاسد می شود چون در عالم فسادی نیست پس تعدّد آلهه نیست، بنابراین آنچه را که مشرکان حجاز داشتند (أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ) بود، (مَا نَزَّلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) بود و مانند آن، آنچه را که احیاناً یَزدان و اهرمنی بگویند یا دیگران اراده کنند و گفته باشد و بعدها چنین مکتبهایی پدید بیاید که جهان را دو خدا اداره می کند می فرماید اگر این باشد باید عالَم فاسد باشد در حالی که فاسد نیست این وضع موجود است آنکه در کتابهای کلامی آمده و فخررازی این آیه را بر آن منطبق کردند آن مطلب تامّی است ولی آیه ناظر به آن نیست آن مطلب این است که توارد دو علّت بر معلولِ واحد مستقل است دوتا علّت برای یک معلول اگر فرض بشود این فرضِ محال آن معلول حاصل نمی شود نه اینکه آن معلولِ حاصل شده فاسد می شود برهان این سوره مبارکه «انبیاء» به ضمیمه آیه سوره مبارکه «ملک» درباره وضع موجود است یعنی این عالَم دوتا خدا ندارد وگرنه فاسد می شد برهان توارد علّتین می گوید اگر دو مبدأ باشد معلول حاصل نمی شود اجتماع دوتا علّت مستقل بر معلول واحد مستحیل است بنابراین آن برهان کلامی سرِ جایش محفوظ است ولی آیه ناظر به او نیست.

پرسش:...

پاسخ: همین است دیگر که بحثش در آن اوایل گذشت.

پرسش:...

پاسخ: اگر دوتـا ذات انـد چـون صـفات آنهـا عین ذات آنهـاست می شود دوتـا صـفت دیگر دوتـا علم، دوتـا تشـخیص، دوتا مصلحت، دوتا حکمت. خب، پس (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) ولکنّ التالی باطل فالمقدّم مثله. جناب فخررازی بعد از این ادلّه چهارده وجه ذکر می کند بعد خودش هم اعتراف می کنـد می فرمایـد: «هـذه وجوهٌ ظنّیه اقنـاعیّه» به صورت برهـان نیست کمـک می کنـد و برای اثبـات کـافی است ولی برهـانی نیست برهـان مسئله همان است که یا به تمانع برمی گردد یا به توارد علّتین برمی گردد البته بایـد به تمانع برگردد پس آن ادلّه در حـدّ اقناع است که خودشان هم قبول کردند و پذیرفتند که اینها در حدّ تأیید است.

مطلب دیگر اینکه خـدای سـبحان هر چه را که می آفرینـد برابر بـا نظام ربّانی خودش است ضـرورتهای عقلی یا اسـتحاله های عقلی چیزی است که عقـل کشف می کنـد نه اینکه عقـل بسازد اجتماع ضـدّین محال است، اجتماع مِثلین محال است، اجتماع نقیضـین محال است و امثال ذلـك اینها را چراغ عقل کشف می کند نه اینکه عقل بسازد. اینها قضایای سالبه هستند صِدق این قضایا اگر ضـرورت ذاتی باشـد بایـد به ضـرورتهای ازلی تکیه کنیم اگر ضـرورت ازلی باشـد ما باید یـك موجود ازلی داشـته باشـیم که مطـابق این قضایـا باشـند. ضـرورت ازلی اینکه مـا دامت زاست نـدارد یعنی در ازل و ابـد همین طور است بر خلاف ضرورت ذاتی، ضـرورت ذاتی مثـل اینکه «کلّ انسانٍ ناطقٌ بالضـروره» خب اگر انسان باشـد ناطق است اگر انسان نباشـد دیگر نـاطقیّتی در کـار نیست ثبوت نـاطقیّت برای انسـان ضـرورتِ ذاتی دارد نه ضـرورت ازلی یعنی «الإنسـان مـادام انساناً فهو ناطق بالضـروره» اما وقتی که معـدوم شـد دیگر انسانی نیست ناطقیّت هم رخت برمی بندد ضـرورت ذاتی آن است که محمول برای موضوع ضـرورتی باشد مادام الذّات، ضرورت ازلی آن است که دیگر مادام ندارد چون ذات ازلی است گرچه به تعبیر مرحوم بوعلی ضـرورت ازلی هم به ضـرورت مادام الذّات برمی گردد منتها ذات او ازلی است نه اینکه مادام الذات در قبال ازلی باشد ذات اگر ازلی شد ضـرورت ازلی است، ذات اگر محدود بود ضـرورت غیر ازلی است. خب، ما قضایایی داریم که «النقیضـیان لاـ یجتمعـان»، «الوجود و العـدم لا یجتمعان» این مسـئله فلسـفی است یعنی در هیـچ علمی اسـتحاله نقیضان جا نـدارد یکی از مسائل فلسـفی است منتها اگر چیزی بدیهی شد و ضـروری شد نه او را از مسئله بودن بیرون می آورد یـك، و نه او را از فضای فلسـفی جدا می کند دو، الآن ما می گوییم «الصلاه واجبهٌ» این نماز واجب است ضروری دین است دیگر همه ما می دانیم این تقلیـد هم نمی خواهـد یعنی در وجوب نماز و وجوب روزه و وجوب حـج و وجوب زکات و وجوب خمس کسـی تقلیـد نمی کند اینها چون ضـروریّات دین است یعنی همه ما می دانیم که پیغمبر فرمود، ائمه فرمودند، در ضـروریّات دین جا برای تقلید نیست با اینکه جای اینها فروع دین انـد اصول دین نیسـتند تقلیـد جایی است که آدم نداند وقتی ما می دانیم پیغمبر فرمود نماز واجب است دیگر از چه کسـی تقلیـد بکنیم لـذا همه این آقایـان مراجع متوجّه این نکته انـد می گوینـد تقلیـد در اصول دین نیست یـك، در فروعِ غیر ضـروری دین است چون وقـتی که فروع ضـروری بود همه مـا می دانیم از چه کسـی تقلیـد بکنیم. خب، «الصـلاه واجبهٌ» یـك مسـئله ضـروری است اما مسـئله فقهی است دیگر نه ضروری بودن او، او را از حوزه فقه بیرون

می کند نه شرطِ فقه بودن نظری بودن است «الصلاه واجبه مسئلهٌ» خب مسئله کدام علم است مسئله فقه است دیگر، اگر ضروری بود که او را از مسئله فقهی بیرون نمی برد که «النقیضان لا ـ یجتمعان» این «النقیضان لا ـ یجتمعان» محصول یک مسئله دیگر است اصل مسئله این است که «الموجود لا ـ یکون معدوما»، «الوجود لا یکون عدما» اصل مسئله این است که موضوع قضیه موجود است محمول قضیه سلبِ عدم است «الموجود لا ـ یکون معدوما» و این جزء مسائل فلسفی است و در فسلفه هم از آن بحث کرده. خب، حالا این قضیه که صادق است صِدقش به چه چیزی است قضیه ضروری هم هست ازلی هم هست به تعبیر بهمنیار اگر این قضیه را شما بردارید سقفِ همه علوم فرو می ریزد ما علمی در عالم نداریم برای اینکه اگر شما علم دارید که الآن روز است خب وقتی روز با عدمِ روز جمع بشود پس الآن هم روز است هم روز نیست وقتی شما علم دارید الآن در مسجدید هم در مسجدید هم در مسجد نیستید تمام قضایا فرو می ریزد ما هیچ قضیه دیگر نخواهیم داشت تعبیر بهمنیار در تحصیل این است که همان طوری که ذات اقدس الهی مبدأ وجودِ عینیِ اشیاست که اگر خدا ـ معاذ الله ـ نبود چیزی در عالَم نبود این قضیه هم در فضای ذهن و علم زیربنای همه علوم است که اگر این را بردارند سقف همه علوم فرو می ریزد ما دیگر علمی نداریم. خب، این با جلال و شکوهی که دارد این قضیه «الموجود لا یکون معدوماً»، «النقیضیان لا یجتمعان» اینها قضیهٌ صادقهٌ بالضروره الأزلیّه مطابق این قضیه چیست، باید یک موجود ضرورت ازلی داشته باشیم تا این از او گرفته بشود و از او حمایت بکند و آن جز علم ذات اقدس الهی هیچ چیزی نیست ما ضرورت ازلی نداریم تا مطابق این قضیه باشد اگر ضرورت ازلی نداشتیم که مطابق این قضیه باشد صِدق این قضیه به چیست، پس خود این قضیه را هم ما از علم ذات اقدس الهی می گیریم که در بحث دیروز مبسوطاً اشاره شد که آن نظام ربّانی دارد.

ص: ۱۷

مطلب دیگر که مربوط به جملهٔ ﴿لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾ است این است که اگر چیزی نظیر این گونه از امور قضایای ضروری بود ضرورت ازلی داشت یا امتناع ازلی داشت اگر چیزی ضروری بود «یَجب عن الله» است نه «یَجب علی الله» این یک، و اگر قضایای سالبه ای داشتیم که ممتنع بودند و امتناعشان ازلی بود «یَمتنع عن الله» است نه «یَمتنع علی الله» دو، حتماً خدا کارِ ثابت می کند حتماً صدور محال از خدا مستحیل است حتماً صدور قبیح از خدا مستحیل است یقیناً خدا کارِ قبیح نمی کند نه نباید بکند که یک باید و نبایدی در خارج باشد و حاکم بر الله باشد این چنین نیست این خدایی که علم محض است، حکمت محض است، ارادهٔ محض است، قدرت محض است از خیّر محض جز نکویی ناید نه اینکه نباید بکند، نمی کند؛ بنابراین تمام این ممتنعات «یَمتنع عن الله» است و تمام این ضروریّات هم ضروری و «یَجب عن الله» است نه «یجب علی الله».

مطلب بعدی آن است که تعدّد اله چون اله موجودِ مدبّرِ مستقل است هر موجود مدبّر مستقلّی می خواهد حرف آخر را او بزند این بحث تا حدودی در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» هم گذشت ولی در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» موقع بحث از آن آیه هم از این آیه سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» کمک گرفته شد هم از آیه سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» آیهٔ ۴۲ این چنین بود فرمود: ﴿قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذاً لاَبْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً﴾ اگر آلهه ای باشند اینها به عرش دسترسی می کنند برای عرش یک مقام فرمانروایی است اگر اله است باید عالَم را اداره کند دیگر این باید به عرش دسترسی داشته باشد عرش یعنی مقام فرمانروایی نه یعنی تختِ مصطلح، اگر اله است باید به ذی العرش دسترسی پیدا کند همه شان می خواهند به ذی آلعرش دسترسی پیدا کنند یعنی بر تخت فرمانروایی بنشینند باید عالَم را اداره کنند دیگر این مستحیل است این مضمون که در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» آیهٔ ۴۲ آمده در سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» به آن صورت مطرح شد آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ «مؤمنون» آیهٔ ۹۲ این است که ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ﴾ چرا، چون اگر واقعاً اله باشد یعنی اسم بامسمّا باشد نه اسم بی مسمّا آنکه وثنیین داشتند که اسم بی مسمّا بود اگر واقعاً تعدّد اله باشد اسم بامسمّا باشد ﴿إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ هر کسی کار خودش را انجام می دهد برای اینکه مدبّر هست، مسئول هست، علمش هم عین ذات اوست چون ذاتش غیر ذات دیگران است علمش هم غیر علم دیگران است ﴿لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ﴾ حتماً درگیری است حتماً هر کسی می خواهد حرف خودش را بزند چون او می خواهد عالم را اداره کند این می شود فساد، لذا اگر گفته شد «وفی کل شیء له آیه تَدُلّ علی أنّه واحدٌ» این دیگر از آن رهاوردهای نورانی قرآن کریم است غالباً از وجود شیء پی به مبدأ می بردند در کتابهای عقلی این طور بود هر چیزی را که ما در عالَم ببینیم این دلیل است بر وجود صانع یا برهان حدوث است یا امکان ماهوی است یا امکان فقری است هر کدام از این براهین تقریر بشود دلیل است بر اینکه خالقی دارد اما آن بیان نورانی قرآن کریم که متمّم همین حرفهاست این است که هر چیزی دلیل است بر اینکه خدا وجود دارد یک، هر چیزی هم دلیل است بر اینکه خدا شریک ندارد دو، چرا؟ برای اینکه اگر شریک می داشت این موجود سامان نمی پذیرفت منظّم نبود شما از وجود این پی به مبدأ می برید، از نظم این پی به علمِ مبدأ، حکمت مبدأ و قدرت مبدأ و وحدت مبدأ پی می برید چرا، چون اگر بیش از یک خدا بود این وضعش به هم می خورد این ناهماهنگ بود برای اینکه با موجودات دیگر درگیر بود الآن با تمام موجودات عالَم هماهنگ است هر چه بخواهد در عالَم برای او فراهم هست و هر چه عالَم هم از او بخواهد او تأمین می کند هر ذرّه ای، هر سلّولی در هر گوشهٔ عالم باشد هر چه نیاز داشته باشد آن رافعِ نیازش موجود است و هر چه هم از او بخواهند او در طبق اخلاص می گذارد هیچ موجودی با موجود دیگر ناهماهنگ نیست این از برکات قرآن است که هر موجودی که

در عـالَم یـافت می شـود هم دلیـلِ وجود خـداست هم دلیـل وجود نظم و علم خـداست خب از آن جهت که خـدا او را آفرید قـدرتش هم که یقینی است و هم دلیل وجود وحـدت خـداست که خدا واحد است و گرنه این سامان نمی پذیرفت. خب، پس آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «اسـراء» و همچنین آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «مؤمنون» این تأیید می کند که اگر دو خدا در عالَم فرض می شد الاّ ولابد عالم فاسد می شد و اینها با هم درگیر بودند و هیچ راهی برای حفظ نظم در جهان فرض نمی شد.

ص: ۱۸

پرسش:...

پاسخ: نه، آنجا دارد (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ) آن باعث فساد نظم است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب، این هم لیس ناقصه است این هم فساد لیس ناقصه است.

پرسش:...

پاسخ: بله، آن بر اساس تحلیلی که در اوایل در دعای مبارک «عرفه» سیّدالشهداء نقل شد «لفسدتا و لتفطّرتا» که در دعای نورانی عرفه است از آن استفاده می شد وگرنه اینها همه به لیس ناقصه برمی گردد.

پرسش:...

پاسخ: این «لتفطّرتا» که در دعای «عرفه» است چرا، که در اوایل روز بحث عرض شد اما آنچه ظاهر این آیه است لیس ناقصه است دیگر چه اینکه در سوره مبارکه «ملک» هم لیس ناقصه است دیگر.

خب، بنابراین وجود هر شیئی دلیل است بر اینکه ذات اقدس الهی واحد است و گذشته از اینکه اصلِ هستی و قدرت و نظم و حکمت هم ثابت می کند این است پس (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) لکن فسادی در عالم نیست پس فالمقدّم مثله (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) خدا منزّه است از اینکه شریک داشته باشد (فَسُبْحَانَ اللَّهِ) از اینکه شریک داشته باشد او ربّ العرش است تنها کسی که بر تخت فرمانروایی مطلق مستقر است و ربّ العرش است اوست (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) خدا منزّه است از آنچه را که اینها وصف می کنند اینها برای خدا شریک قائل اند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْدَاداً) و مانند آن. خب، (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) ذات اقدس الهی مسئول قرار نمی گیرد در بحثهای قبل هم گاهی از همین آیه کمک گرفته می شد که سؤال چند قسم است یک سؤال استفهامی است که متعلّمی از معلّم مطلبی را سؤال می کند این سؤال استفهامی است و این هم ترغیب شده است که سؤال کنید برای اینکه بعد از سؤال شما جواب داده می شود هم مُجیب ثواب می برد، هم سائل ثواب می برد، هم مستمع ثواب می برد و مانند آن و سؤال هم کلید علم است که علم مخزنی دارد و کلید سؤال است خیلی هم ترغیب شده از خدا هم سؤال بکنید این (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ)، (يَسْألونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ)، (يَسْأَلُونَكَ عَنِ المَحِيضِ)، (يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ) این سؤالهای استفهامی است قسم دوم سؤالهای استعطایی است این سؤال می کنیم چیزی از آنها می خواهیم مثل اینکه فرمود: «واسأل الله عن الفضله» از فضل خدا بخواهید سؤال کنید این سؤال استعطایی است درخواست است که همه ما سؤال استعطایی داریم یک سؤال استیضاحی است اینکه در قانون اساسی آمده است که نمایندگان محترم مجلس حق دارند از فلان مسئول یا وزیر سؤال کنند یعنی این را زیر سؤال ببرند نه سؤالِ استفهامی است که متعلّم از معلّم دارد نه سؤال استعطایی است که یک نیازمند از غنیّ و توانگر سؤال استعطایی دارد چیزی به من بدهید این نظیر (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) از همین باب است این ایست بازرسی که سؤال می کنند، سؤال می کنند یعنی زیر سؤال می برند در اوایل سوره مبارکه «اعراف» هم گذشت که در قیامت (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) فرمود همه در قیامت

زیر سؤال انـد یک عـدّه بیشتر زیر سؤال اند که بازداشت می شوند برای سؤال (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) خب، اینکه فرمود: (لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ) ناظر به سؤال سوم است یعنی خـدا زیر سؤال نمی رود، خدا زیر سؤال نمی رود چرا زیر سؤال نمی رود برای اینکه اگر قبلاً قانونی باشـد یک اصل حاکمی باشـد ما کارِ خدا را برابر آن قانون انجام بدهیم بله، می گوییم چرا چنین کرد یا چرا چنـان نکردی در حـالی که همه قـوانین از خلقت او انـتزاع می شود مـا می گوییم این بـد است چرا، برای اینکه بـا عـالم هماهنـگ نیست این ظلم است چرا، برای اینکه با عالَم هماهنگ نیست ما عـدل و ظلم را از هماهنگ بودن یا ناهماهنگ بودن نظـام هستی می گیریم وگرنه عـدل و ظلم که در جـایی مفهوم انتزاع یـا خـارج از نظام هستی جایی نـدارد که. خب، پس اگر قـانونی بود و مـا کـارِ خـدا را بر آن قانون عرضه می کردیم آن معیار و میزان بود می سـنجیدیم می توانستیم بگوییم فلان کار صواب است فلان کار خطا زیر بار سؤال می رفت اما چنین قانونی که نیست. می مانـد آنچه را که عقل می فهمـد نظیر اجتماع نقیضـین نظیر اجتماع ضـدّین و امثال ذلک اینها را ما از علم ذات اقدس الهی می گیریـم خدای سبحان کاری نمی کند که زیر سؤال قرار بگیرد هیـچ، چون این حکمت است گـاهی ممکن است در جهت جهـلِ علمی یک، یا جهالتِ علمی دو، یا سـهو و نسـیان سه، خطا یا خطیئه ای رخ بدهد اما اگر کسـی علمِ محض است خطا و خطیئه ندارد حکمتِ صِرف است سفاهتی ندارد قـدرتِ محض است عجزی نـدارد کـاری از خـدا صادر نمی شود که او زیر سؤال برود اگر بخواهیـد درباره خود خـدا سؤال بکنیـد از فاعل سؤال بکنیـد بخواهیـد سؤال بکنیـد از علّت فاعلی که خودش فاعل الفواعل است «هو الأوّل» است اگر بخواهید سؤال کنید از هدف و غایت خودش هدف الأهداف است، آخرالآخرین است «هو الآخر» است اصـلاً جا برای سؤال نیست اگر بخواهیـد از مادّه و صورت و اینها سؤال بکنیـد او که منزّه از اینهاست بگوییـد از چه جنس است از چه چیزی خلق شـده از چه چیزی آفریـده شـده او که منزّه از اینهاست لذا سؤال در حرمِ امن الهی راه ندارد یک وقت است شـما سؤال می کنید این بِنا را چه کسـی آفرید خب سؤال از مبدأ قابلی است اینجا سؤال راه دارد یا برای چه این بِنا ساخته شد سؤال از مبدأ غایی است اینجا راه دارد دربـاره انسـان می شود سؤال کرد انسـان را چه کسـی آفریـد برای چه آفریـد اینجـا سؤال راه دارد اما درباره فاعلِ محض یا غایتِ محض این سؤالها راه ندارد این برای ذات، اگر درباره فعل بخواهید سؤال بکنید سؤال اسـتفهامی سرِ جایش محفـوظ اسـت یـک، سؤال اسـتعطایی محفـوظ است دو، سؤال استیضـاحی راه نـدارد سـالبه به انتفـاع موضـوع است او تمـام کارهایش عین حکمت است چه چیزی می خواهی سؤال بکنی یعنی سؤال بکنی که چرا فلان کار را کرده اینکه کارِ حکیمانه است چرا فلان کار را نکرده آ نجا مصلحت نبود نکرده این چنین نیست که کاری که بایـد می کرد و نکرد انجام بدهد تا زیر سؤال برود البته آن اولیـای خاص که وقتی به مقام قُرب رسیدند این نیازشان تبـدیل به ناز می شود این در همه ادعیه نیسـت این در بعضی از دعاهاست نظیر دعای «افتتاح» ماه مبارک رمضان که این را می گویند «دَنال» ناز، این تعبیر «مُدلاً علیک» یعنی همین، در اِدلال، در ناز اگر کسـی به مقام والا رسـید نظیر انبیا و اهل بیت(علیهم السـلام) که جزء مقرّبان الهی اند این نیازشان را تَلطیف می کننـد، ترقیق می کننـد به عنوان هـدیه می برنـد به ناز تبـدیل می کننـد عرض می کننـد خدایا! اگر تو یک وقت بخواهی بگویی چرا فلان اشـتباه را کردی من هم می گویم خب تو چرا نبخشـیدی «اِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ» خب این حرف چه کسـی است چه کسـی به خودش اجـازه می دهـد ماهـا که این دعا را می خوانیم یک لَقلقه لسان است بر اساس نیابت اما آن کسـی که نیازش به ناز تبدیل شده آنجا دار ناز می کند «مُدلاً علیک» اِدلال، دَلال، قَنج، نازبازی اگر تو به من بگویی چرا بد کردی خب من هم می گویم تو چرا نبخشیدی، تو چرا نپوشیدی «اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ» خب این برای چه کسـی است، این فقـط برای آنهـاست بنـابراین اگر کسـی بخواهـد بالا برود یعنی ببینیـد این سؤال هم باز به سؤال اسـتعطا برمی گردد این مؤاخـذه به اسـتعطا برمی گردد یعنی اگر تو اعتراض کنی من را زیرا سؤال ببری که چرا بـد کردی من

آن سؤالِ استعطایی را می کنم می گویم چرا نبخشیدی این سؤال با این سؤال فرق می کند «اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرْمی اَخَذْتُکَ بِعَفْوِکَ» یعنی «عَفوتُ عنّی» این دیگر سؤالِ این چنین نیست که این با آیه (لاَ یُسْئَلُ) هماهنگ نباشد مخصّص آن باشد این چنین نیست این هرگز تخصیص نخورده آن دیگر سؤالِ اعتراضی نیست سؤالِ درخواستی است خب سؤال درخواستی که مخصّص (لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ) نیست بنابراین اگر درباره ذات اقدس الهی بخواهیم سؤال بکنیم این اصلاً زیر سؤال نمی رود، بخواهیم از فعلِ او سؤال بکنیم از شما فعل و حکمت و نور و صفا و رفاه و وفا یا وَفیّ یا سخیّ از این ۱۰۰۱ اسم «جوشن کبیر» که همه اش لطف و صفا و وفاست چه چیزی را می خواهی سؤال بکنی فیضِ خدا همین «جوشن کبیر» است عالَم را بخواهی خلاصه کنی می شود ۱۰۰۱ اسم این ۱۰۰۱ اسم را بخواهی پیاده کنی می شود «جوشن کبیر» را بخواهی پیاده کنی می شود سماوات و الأرض چه چیزی را می خواهی سؤال بکنی لذا (لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ).

ص: ۱۹

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴)

سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» از آن جهت که در مکه نازل شد و مطالب مهمّ سوَر مکّی اصول دین است و در این سور ه بحثهایی از وحی و نبوّت و معاد مطرح شد بحثهای توحیدی هم طرح آنها ضروری بود در جریان (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ) روشن شد که اگر موجودی معبود شد و او را می پرستند باید ربّ باشد و اگر ربّ بود باید خالق باشد زیرا اگر آفریدگار نباشد نمی تواند پروردگار باشد, اگر موجودی از حقیقتِ موجود دیگر خبری ندارد چگونه می تواند او را بپروراند غیر خالق از مخلوق خبری ندارد آن که آفرید و خالقِ عالَم است او حقیقت عالَم را می داند دیگری که نیافرید از حقیقت عالَم بی خبر است و چون از حقیقت عالَم بی خبر است نمی تواند ربّ و پرورنده‌ی آنها باشد و چون ربّ و پرورنده‌ی آنها نیست نمی تواند معبود باشد, پس معبود کسی است که بتواند کاری در نظام تکوین انجام بدهد و در نظام تکوین بیش از یک خالق و رب وجود ندارد زیرا دو خالق یا دو رب دو گونه عالَم را اداره می کنند چون بسیط اند یک, و صفات آنها عین ذات آنهاست دو, قهراً دو خدا دوتا علم دارند دو گونه علم دارند نه اینکه ما هو الواقعی هست و این دو خدا کارها را برابر با آن واقع و قانون انجام می دهند چون قانونی و واقعی و نفس الأمری در کار نیست این دو خدا تازه قانون و نفس الأمر و واقعیّت و امثال ذلک را می فهمند بنابراین نمی شود گفت که بهترین وجه بیش از یکی نیست بعضی از مفاهیم است که مقتضی انحصار است مثل أعلم, مثل أعلم کل, اما در حیطه‌ی خودش مثلاً- کسی گفت أعلم یعنی مثلاً اگر کسی در فقه أعلم بود معنایش این نیست که در طب هم أعلم است که, اگر ما علوم متعدّد, حقایق متعدّد داشتیم بهترینهایش هم متعدّدند, أعلمهایش هم متعدّدند اگر ما دو خدا داشتیم یقیناً دوتا علم داریم, دوتا واقعیّت داریم, دو گونه عالَم داریم بهترینِ هر کدامشان فرق می کند بنابراین نمی شود گفت چون بهترین واحد است دو خدا حتماً بهترین را خلق می کنند چون در تشخیص بهترین علم دخیل است و دوتا علم, دوتا حکمت, دوتا بهترین دارد خب که بحثش مبسوطاً گذشت. روایات متعدّدی مخصوصاً از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) است که بعضی از آنها در طیّ بحثهای قبل اشاره شد بعضی از آنها هم ممکن است امروز و فردا به مناسبت سالگرد شهادت آن حضرت مطرح بشود. در (لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) به این نکات اشاره شده است که سؤال گاهی استفهامی است که انسان مطلبی را نمی داند و سؤال می کند نظیر (يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ), (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ)، (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ)، (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ) و مانند آن که اینها سؤالهای استفهامی است قِسم دوم سؤال استعطایی است که انسان از ذات اقدس الهی چیزی مسئلت می کند و خدا هم امر کرد فرمود: (وَسْأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ) همه‌ی موجودات سؤالهای استعطایی دارند یعنی درخواست عطا می کنند و ذات اقدس الهی هم به همه پاسخ می دهد که مجموع آن سؤال عمومی و جواب عمومی در یک آیه سوره‌ی «الرحمن» ذکر شده که (يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) چرا, چون (يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) چون هر لحظه موجودات عالَم از خدا سؤال می کنند درخواست و حاجتشان را عرضه می دارند

خداونـد هم در هر لحظه فیضِ جدیـد دارد چرا (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) چون که (يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) کلّ یوم و کـلّ شـأن این یوم هم به معنای ۲۴ سـاعت نیست یوم هم به معنـای در برابر لیـل نیست یوم هم به معنـای روز و روزگـار نیسـت چـون خـود یـوم فیضِ خـداست یوم یعنی ظهور در هر ظهوری خـدا کـار جدیـدی دارد. خب, سؤال سوم سؤال استیضـاحی و توبیخی و تَعییری است که می گوینـد فلاـن وزیر زیر سؤال رفته اینکه می گوینـد فلان وزیر زیر سؤال رفته نه سؤال اسـتفهامی است نه سؤال اسـتعطایی یعنی تقریباً مورد اعتراض قرار گرفت آیاتی که از قبیل (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) و ماننـد آن این سؤال تعییر و توبیـخ را به همراه دارد. دربـاره‌ی ذات اقـدس الهی سـؤال اول و دوم معنـا دارد و واقع هم می شود و بایـد هم بشود که (وَسْأَلُوا اللّهَ مِن فَضْلِهِ) امـا سؤال سوم که کسـی اعتراض بکنـد دربـاره‌ی خـدا یـا کان تامّه نـدارد یا کان ناقصه. درباره‌ی خـدا بخواهـد سؤال کنـد که خدا از کجا پدید آمد درباره‌ی خود خدا سؤال بکند این سؤال معقول نیست فرضِ صـحیح ندارد چون خـودش حقیقتِ محض است از حقیقتِ محض که سؤال نمی شـود که چگـونه متحقّق شـدی, اگر سؤال بکننـد که هـدفِ او چیست این سؤال هم معقول نیست برای اینکه خود او هدف است هر کسی کاری را که انجام می دهد برای نِیل به کمال است آن وقت آن کمـالِ نامتنـاهی اگر خواست کـاری را انجام بدهـد برای چیزی انجام نمی دهـد چون کمال است کار از او صادر می شود لذا این شعر باید توجیه می شد یعنی همان طوری که «من نکردم خلق تا سودی کنم», «من نکردم خلق تا جودی کنم» کارِ خدا تا برنمی دارد کسـی که وضع مالی اش خوب است نیازی به مسـکن زاید ندارد یا فعلاً سالم است نیازی به بیمارستان نـدارد او بیمارسـتان می سازد, مـدرسه می سازد, مسـکنی می سازد نه برای اینکه خودش در آن بیمارسـتان بستری بشود یا در آن مسکن زندگی کند بلکه برای اینکه ثوابی ببرد این کار را انجام می دهد برای اینکه جود و بخشش داشته باشد این درست است پس گـاهی انسان برای رفع نیاز شخصـی خودش کار می کنـد مثل اینکه برای خودش خانه می سازد یا برای کمال خود کار انجام می دهـد مثل اینکه کسـی برای دیگری خانه می سازد تا به ثوابی برسـد این دو نحوه درباره‌ی خـدای سـبحان فرض ندارد نه او می خواهد سودی ببرد نه او می خواهد جودی بکند چون او جوادِ محض است بلکه چون جوادِ محض است کار از او نشأت می گیرد نه اینکه کار انجام می دهـد تا به وسیله‌ی کار به یک مقصـد برسـد آن که کاری را انجام می دهـد که کار واسـطه باشـد بین او و بین کمـال او موجودِ نـاقص است آن که کمـال محض است چون کمالِ نامتناهی دارد و اختیار و علم و اراده در متن ذات اوست از این ذاتی که عین اختیار و اراده و کمال است فیض ناشی می شود چون کامل است فیض ناشی می شود نه چون می خواهـد کامل بشود فیض انجام می دهـد پس نه کار را برای سود بردن می کند نه کار را برای اینکه به جواد شـدن برسد می کند بلکه چون جواد است کار می کند. خب, پس بنابراین فرض ندارد که از مبدأ فاعلی او سؤال بکنیم فرض نـدارد چون خودش فاعـل کـل است از مبـدأ غایی او سؤال بکنیم که برای چه این کار را کردی او خودش هـدف کل است و غـایت کل, اما فعلِ او را بخواهیم سؤال بکنیم که فایـده‌ی این فعل چیست؟ سراسـر این فعلش حکمت است خودش هم بازگو کرده که فلان کار برای فلان فایـده است, فلان عمل برای فلان سود است, فلان اقدام برای فلان نتیجه است و مانند آن, چون غنیّ محض است خودش غـایت نـدارد و هـدف نـدارد چون خودش هـدف است و چون حکیمِ صِرف است تمام کارهای او حکیمانه و مصـلحت است لـذا جمع بین آیه سوره‌ی مبارکه‌ی «ابراهیم» و سوره‌ی مبارکه‌ی «ذاریات» به این صورت خواهـد بود در سـوره‌ی «ذاریـات» بخش پایـانی همـان آیـه معروف است که (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ), در سـوره‌ی مبـارکه‌ی «ابراهیم» فرمود صریحاً به زبان موسای کلیم اعلام کرد که خداوند فرمود: (إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) اگر همه‌ی مردم عالم کافر بشوند بر دامن کبریایی او گَردی نمی نشیند نه اینکه حالا اگر مردم کافر شدند او به مقصـد نرسید او چون غنیّ محض است مقصد خودش است نه اینکه کاری را انجام می دهد برای اینکه به یک هدف برسد و نقصش

را ترمیم بکنـد در سوره مبارکه «ابراهیم» ملاحظه بفرمایید تعبیر قرآن کریم این است آیه هشت سوره مبارکه «ابراهیم» (وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) چون غنی است غرض به فاعل برنمی گردد, چون حکیم است سراسر فعل او فایـده دارد که یـک گوشه اش مربوط به سوره «ذاریـات» است که (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) پس کسـی بخواهـد از خـدا سؤال بکند خدا را زیر سؤال ببرد یا فرض ندارد سالبه به انتفاع موضوع است یا به انتفاع محمول, سالبه به انتفـاع موضوع است برای اینکه ما مجهولی نـداریم تا سؤال بکنی کسـی که عین حقیقت است که نمی شود سؤال کرد که چه کسـی تو را آفرید, کسی که عین کمالِ نامتناهی است که نمی شود از او سؤال کرد که برای چه این کار را کردی سؤال معقـول نیست امـا دربـاره کـارِ او سؤال معقول هست ولی راهِ جوابش یعنی راه سؤال را بستند سراسر عـالم با حکمت خلق شده است چون خدا حکیم است برای هر چیزی (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ), (كُلُّ شَيءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ) هر چیزی قـدر و قَـدَر و هنـدسه و انـدازه ای دارد حسابی دارد کتابی دارد نمونه هایی هم ذکر کرده چون نمونه هایی ذکر کرده فرمود: (فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) خـدا کاری نمی کنـد که زیر سؤال برود نمونه های او بخشـی در سوره مبارکه «نساء» بود که قبلاً بحث شد در سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۵ این بود در بحث نبوّت عام فرمود ما انبیای فراوانی فرستادیم برای هر سرزمینی, برای هر زمانی پیامبرانی فرستادیم (وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيماً رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) یعنی اگر ما انبیا نمی فرسـتادیم مردم در قیامت علیه ما احتجاج می کردند چون قیامت یوم الاحتجاج است دیگر در قیامت به ما می گفتند خدایا! تو که می دانستی ما با مُردن از پوست به در می آییـم نه بپوسیم, تـو که می دانسـتی مـا عَقبـات کعـودی در پیش داریم, برزخی در پیش داریم, سـاحره قیـامت در پیش داریم, بهشت و جهنم در پیش داریم, چنین عـالَمی در پیش داریم چرا راهنمـا نفرسـتادی مـا انبیـا فرسـتادیم تـا در قیامت به ما اعتراض نکنند که تو که می دانستی مقصدی داریم چرا راهنما نفرستادی این استدلالِ عقلی را حجّت می داند یک, با مردم از درِ محاورات عقلی سخن می گوید دو, راهِ عقل را در دنیا و برزخ و قیامت باز می کند سه, فرمود ما انبیا فرستادیم (لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) گرچه (بَعْدَ) ظرف است مفهوم نـدارد چون در مقـام تحدیـد است مفهوم دارد یعنی قبـل از رُسُل, قبـل از اعزام انبیا حجّت مردم تـام بـود بعـد از اعزام انبیـا کسـی حجّت نـدارد (حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ) حجّت برای خداست خب پس ما کاری نکردیم که زیر سؤال برویم.

ص: ۲۰

پرسش:

پاسخ: بله همان استیضاح است دیگر, استیضاح است دیگر یعنی تَعییر و سـرزنش است یعنی بازخواست کردن است دیگر این دیگر قِسم سومی نخواهد بود در جزء اقسام همان سؤال سوم است.

در سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۴۹ فرمود: (فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) هیـچ جایی خدا کمبود ندارد, کم نیاورده که زیر سؤال برود در سوره مبـارکه «اسـراء» آیه پانزده همان اسـتدلال معروفی است که در اصول مطرح است فرمود: (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) مـا هیـچ ملّتی را به عـذاب گرفتار نمی کنیم مگر اینکه قبلاً حجّت را تمام بکنیم پیامبر بفرستیم اگر کسـی ایمان آورد که طوبیٰ لَه و حُسن مآب و اگر نیاورد عذاب می کنیم پس بدون اِتمام حجّت کسی را عذاب نمی کنیم. مشابه آنچه در

سوره‌ی مبارکه‌ی «اسراء» آمده در سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» هم مطرح شده بود در سوره‌ی «طه» آیه‌ی ۱۳۴ به این صورت است (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَنَخْزَى) ما اگر قبل از فرستادن انبیا ملّتی را هلاک می کردیم اینها اعتراض می کردند و این هم ظلم بود. در سوره‌ی مبارکه‌ی «کهف» آیه‌ی ۴۹ فرمود: (وَلاَ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) خب از مجموع این آیات برمی آید که ذات اقدس الهی کاری نمی کند که زیر سؤال برود پس از ذات او, از مبدأ فاعلی او, از مبدأ غایی او بخواهی سؤال بکنید سؤال معقول نیست اگر بخواهید از فعل او سؤال بکنید سراسر حکمت است. یک راه دقیق تری سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) طی می کند و این است که کسی حقّ سؤال ندارد, چرا حقّ سؤال ندارد الآن اگر کسی مالکِ مطلقی در مِلک خود کاری انجام بدهد به ما چه که سؤال بکنیم اگر کلّ عالَم مِلک و مُلک اوست که (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) یک, (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) دو, هم بدنه‌ی اشیاء مِلک اوست هم افسار و زِمام و ناسیه‌ی اشیاء در دست اوست, هم مُلک اشیاء در دست اوست, هم ملکوت اشیاء در دست اوست مُلکش که به عالَم برکت برمی گردد فرمود: (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) ملکوت که به صحنه‌ی تجرّد برمی گردد فرمود: (فَسُبْحَانَ) سبحان یعنی سبحان جای تبارک نیست آنجا (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) ملکوت به دست تسبیح است مُلک به دست تبارک, خدایی که تبارک و تعالی مالکِ مُلک است خدایی که سبّوح قدّوس است مالک ملکوت خب پس ملکوت کلّ شیء به دست اوست, مُلک کلّ شیء به دست اوست ما چه چیزی سؤال بکنیم! فضولی کردن است سؤال سیدناالاستاد می فرماید این راه, راه دقیق است شما چه کار می خواهید بکنید حقّی دارید, کسی در عالَم حقّی دارد, جابه جایی شده است خب او مِلک خودش است دارد کار انجام می دهد اگر نسبت به شماست که خب (لاَ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) همین بیانات را فرمود ولی آخر کسی که در کارِ خودش دارد دخالت می کند و دیگری اصلاً نه حقیقتش را می فهمد نه حقّ حرف زدن دارد چه حقّی دارد سؤال بکند اما آن آلهه زیر سؤال می روند, عابدها زیر سؤال می روند, عابد و معبود هر دو زیر سؤال می روند (لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ) یک, (وَهُمْ) یعنی آن آلهه, (وَهُمْ) یعنی عابدان آلهه, (وَهُمْ) یعنی عابد و معبود کلاهما فی النّار همه (يُسْئَلُونَ) آنها زیر سؤال می روند اینکه فرمود: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) اینکه فرمود: (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) حجاره همین اصنام و اوثانی است که اینها می تراشیدند و می پرستیدند بنابراین آنها مسئول اند زیر سؤال می روند و ذات اقدس الهی زیر سؤال نمی رود.

پرسش:

پاسخ: آخر ما یعنی چه می خواهیم بگوییم حقّ کسی را ضایع کرده! ما مالک چیزی هستیم یا می فهمیم او دارد چه کار می کند!

پرسش:

پاسخ: مِلک و مُلک او که برای خداست هم مُلک عالم به دست اوست هم ملکوت او, او در کار خودش دارد دخالت می کند آخر ما چه چیزی سؤال بکنیم.

پرسش: حسّ حقیقت جویی؟

پاسخ: حقیقت جویی همین است که بفهمد که برای اوست, اگر حقیقت جو بود که دخالت نمی کرد این می خواهد باطل جویی کند نه حقیقت جویی حقیقت این است که او مالکِ مُلک است یک, مالک ملکوت است دو, علمش تام, حکمتش تام دارد کار خودش را انجام می دهد چه چیزی را داری سؤال می کنی!

پرسش: سؤال استعطایی..

پاسخ: استعطایی خب بله ما شب و روز از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم هم (رَبِّ زِدْنِي عِلْماً) می گوییم, هم (وَسْأَلُوا اللّٰهَ مِن فَضْلِهِ) می گوییم, هم در دعاها به ما گفتند خدایا! تو خودت اجازه دادی ما را دعوت کردی که سؤال بکنیم و هرگز این طور نیست که خودت دعوت بکنی دستور سؤال بدهی ما سؤال بکنیم تو جواب ندهی خب این سؤالِ استعطایی است اما سؤالی که خدا را زیر سؤال ببریم این اصلاً معقول نیست.

پرسش: می گویند چرا آنجا را خلق کردی, چرا آن کار را کردی و اینها.

پاسخ: خب این می شود فضولی این دیگر سؤال نیست, آخر چه چیزی را خلق کردی کسی که نه اول را می داند نه آخر را می داند عقلِ ضعیف فضولی چرا کند آنهایی که حکیم اند حرفشان این است می گویند نه از سابق خبر داری, نه از لاحق خبر داری, نه از قَرین خبر داری, نه از ملازم خبر داری, نه از ملزوم خبر داری, نه از متلازم خبر داری تو که هیچ خبر نداری چه چیزی را داری سؤال می کنی؟! بنابراین این یک راه لطیفی است که سیدناالاستاد طی می کند می فرماید که ما این راه را برویم یک راهِ خوبی است اما آن راههایی که مفسّرین ذکر کردند که تا حال آمده آن هم راه متوسّطی است البته که خدای سبحان حکیمانه کار می کند جا برای سؤال قرار نمی دهد هم در سوره مبارکه «سجده» در آیه هفت و هشت فرمود: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هر چه آفرید زیبا آفرید این یک, هم نفسها را در سوره «کهف» و امثال «کهف» نفی کرده فرمود ما به کسی ستم نکردیم اگر بخواهیم عذاب بکنیم بعد از اِتمام حجّت است آن هم خیلیها رفع می کنیم (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) این دعای معروف «یا مَن یَقبل الیسیر و یَعفوا عن الکثیر» از آن آیه اخذ شده است دیگر, (مَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) خب این است این خدا که زیر سؤال نمی رود که, بنابراین معنای متوسّطِ آیه این است که

همه کارهای او حکیمانه است کارِ حکیمانه که زیر سؤال نمی رود, معنای أدقّش این است که آخر ما دخالت بکنیم, سؤال بکنیم, زیر سؤال ببریم که چه, یعنی چرا فلان کار را کردی, مِلک مطلق برای اوست, مُلک مطلق برای اوست اصلاً ما حقّ دخالت نداریم کسی حق ندارد در برابر خدای سبحان تا بگوید چرا این را به من دادی چرا آن را به من ندادی.

ص: ۲۲

پرسش: ..موضوع قرار نمی گیرد پس این مِلکیت به چه تعلّق می گیرد؟

پاسخ: خدا که مالک جهان است یعنی منظور آن است که چون مِلک اوست و مُلک اوست او در کارِ دیگری دخالت نمی کند در مِلک خودش دارد کار می کند چون در ملک خودش دارد کار می کند اگر ما حقّی از خارج داشته باشیم به خدا عرض کنیم خدایا چرا این حقّ ما را به او دادی اما اگر سراسر عالَم مِلک و مُلک اوست او دارد در مِلک خودش کار می کند فرض ندارد به ما چه که او دارد چه کار می کند مگر ما درباره‌ دیگری دخالت می کنیم که چرا فلان جا خانه ساختی فلان فرش را خریدی چون برای ما نیست, اگر مُلکِ مطلق برای اوست و اگر ملکوت مطلق برای اوست و در قبال او هیچ کسی (وَلاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَلاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلاَ حَيَاةً وَلاَ نُشُوراً) ما فقط مالك دعاییم «لا یملك الاّ الدعاء» فقط دستمان دراز است آن وقت چه چیزی سؤال بکنیم؟! این یک معنای ألطفی است که ایشان می فرمایند.

پرسش: ..

پاسخ: اینها سؤالها به استعطا برمی گردد یا به توجیه دیگران برمی گردد ولی سؤالِ اعتراضی که از خارج کسی بر خدا اعتراض کند که چرا این کار را کردی این فرض ندارد.

پرسش: سؤال ملائکه.

پاسخ: آنها هم سؤال استفهامی بود دیگر لذا همان اول, اول و آخر سؤال اینها با تسبیح شروع شده (سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا) آنها سؤال استفهامی بود.

پرسش: اگر انبیا نبودند بر مردم حجّت نبود..

پاسخ: بله, این همان جوابِ متوسّـط است خدای سبحان چون حکیمانه کار می کند سراسر عالَم حکمت است دیگر, انبیا آمدند تا مردم اعتراض نکنند, عذابها بعد از اتمام حجّت است تا کسی اعتراض نکند نگوید (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَنَخْزَى) اینکه قرآن درجاتی دارد و فهمنده های قرآن اول درجات دارند بعد خودشان می شوند درجه همین است دیگر در سوره مبارکه «آل عمران» و سوره مبارکه «انفال» این دو مطلب گذشت در یکی از این دو سور ه دارد که (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) برای مؤمنین درجات است در بخش دیگر در سوره دیگر دارد که (هُمْ دَرَجَاتٌ), (هُمْ دَرَجَاتٌ) یعنی (هُمْ دَرَجَاتٌ) نه اینکه «لام» محذوف است خب کسی در درجه ده فهم قرار دارد او می شود علامه طباطبایی, یک وقت است کسی در درجه هشت قرار دارد او می شود مفسّر دیگر (هُمْ دَرَجَاتٌ) نه (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) اگر به یک مفسّر عادی هشت درجه ای بگویی, بگویی اینجا «لام» محذوف است مثل کشّاف و امثال کشّاف همین را به آقای طباطبایی بدهی می گوید نه خیر, «لام» محذوف نیست خود مؤمن درجه است خود انسان به این مرحله می رسد با این مرحله یکی می شود نه جای حذف «لام» است «خویش را تأویل کن نه این ذکر را» چرا می گویی «لام» محذوف است تو کمبود داری, بنابراین اگر راه سوم را طی کردی جا برای سؤال نیست راه اول و دوم را طی کردی خدای حکیم جا برای سؤال نمی گذارد, بنابراین (لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ) در بعضی از قسمتها اصلاً سؤال فرض ندارد در بعضی از قسمتها سؤال فرض دارد لکن او چون حکیمانه است بر اساس (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) کار می کند جا برای سؤال نمی گذارد در همین بخش کسی باید حقّ وظیفه خودش را بشناسد و خودش را وارد مسئله سوم نکند و سؤال نکند.

ص: ۲۴

خب, اما در جریان اینکه ذات اقدس الهی به اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) چیزی تفویض کرده یا نه, تفویض به این معنا که خدای سبحان کاری را به دیگری واگذار بکند و رابطه‌ خودش را از او قطع بکند منقطع بشود و خودش تعطیل بشود فقط ناظر باشد این مستحیل است چه نسبت به اهل بیت چه نسبت به ملائکه و مانند آن که خدا _ معاذ الله _ کاری را به دیگری بسپارد و خودش تعطیل باشد هیچ دخالت نکند و ببیند اینها دارند چه کار می کنند, اما روایات تفویض کم نیست در همین شرح زیارت جامعه ملاحظه بفرمایید روایات تفویض فراوان است در ادعیه, در زیارات تفویض آمده اما در همین روایات تفویض آمده که «حَلَّلْتَ حلال الله, حَرَّمْتَ حرام الله» نه اینکه شما از نزد خودتان چیزی را حلال کردی یا از نزد خودتان رکعات را اضافه کردید. بیان ذلك این است که انبیا(علیهم الصلاه) و ائمه(علیهم السلام) اینها همان طوری که از قرآن کریم برمی آید دارای دو حیثیت اند, یك حیثیت اند که فرمود: (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) یکی هم (إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) این (إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) حیثیتی است که آنها دارند دیگران ندارند, آن حیثیت (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) حیثیتی است که دیگران دارند ذات اقدس الهی مسائل دینی را به انبیا و ائمه(علیهم السلام) داده است بر اساس کدام حیثیتشان داد؟ بر اساس حیثیت (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) داد یعنی شما از آن جهت که بشری هستید مانند دیگران من دین را به شما واگذار کردم این معنایش این است که انسان در دین محتاج به پیغمبر و وحی نیست این اصلِ مسئله را زیر سؤال می برد, اگر معنای تفویض این است که نه, ما چیزهایی را به شما دادیم که مربوط به (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) نیست مربوط به (إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) این این حق است آن وقت این سه گونه به اینها دادند اینها در حقیقت کلام خدا, پیام الهی, دستور الهی را دارند القا می کنند نه از نزد خودشان اینها یا چیزهایی را می گیرند که لفظ و معنا هر دو برای خداست مثل اینکه پیغمبر قرآن را گرفت که لفظ هم معجزه است یا نه, لفظ و معنا هر دو را می گیرند ولی لفظ دیگر معجزه نیست نظیر آنچه درباره‌ احادیث قدسی گفتند که امام فرمود: «قال الله کذا» مرحوم مفید(رضوان الله علیه) در کتاب شریف امالی نقل می کنند بعد از رحلت وجود مبارك امام باقر(سلام الله علیه) وَفْدی, هیئتی آمدند حضور مبارك امام صادق برای عرض تسلیت مرحوم مفید نقل می کند که ظاهراً ابی سَلمه است یا سالم بن أبی حفصه است به عنوان سخنگوی این جمعیت وارد محضر امام صادق(سلام الله علیه) شد گفت ما تسلیت عرض می کنیم به شما برای اینکه کسی را از دست دادیم با اینکه پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) را ندیده بود وقتی می گفت «قال رسول الله» همه ما قبول می کردیم ما چنین کسی را از دست دادیم و آن امام باقر بود برای ما خیلی تلخ بود رحلت چنین امامی با اینکه پیغمبر را ندیده بود کسی جرأت نمی کرد به حضرت عرض کند که شما که پیغمبر را ندیدی از کجا می گویید «قال رسول الله» مرحوم مفید نقل می کند که وجود مبارك امام صادق(سلام الله علیه) «أطوق مَليّاً» مقداری تأمل کردند بعد سر برداشتند فرمودند: «قال الله سبحانه و تعالیٰ» آن وقت آن حدیث را خواندند که «لو أنّ أحدکم تصدَّق بصدقه إنّ الله سبحانه و تعالیٰ يُرَبِّيه کما يُربّی أحدکم فی الو..» آن حدیث را نقل کرد اینها متحیّر شدند که این چه کسی است این می گوید «قال الله», «قال الله» یعنی «قال الله» مستقیماً دارد از خدا نقل می کند این نماینده‌ این هیئت گفت ما رفتیم بگوییم کسی پیغمبر را ندیده بلاواسطه از پیغمبر نقل می کند معلوم می شود که امام این مقام را دارد این را مرحوم مفید در امالی نقل کردند خب, این فرق نمی کند احادیث قدسی چه به پیغمبر, قرآن که نیست چه به ائمه(علیهم الصلاه) می شود لفظ و معنا هر دو از خداست به برکت وحی و نبوّتِ پیغمبر به اینها می رسد منتها لفظ معجزه نیست به اصطلاح چون الفاظ احادیث قدسی مثل قرآ ن نیست. قِسم سوم آن است که معانی را ذات اقدس الهی به اینها از راه وحی یا الهام القا می کند اینها در انتخاب الفاظ بر اساس محاورات ادبی آزادند مثل همین روایتهای معمولی این روایتهای معمولی این طور نیست که لفظش از ذات اقدس الهی باشد ممکن است بعضی از کلمات باشد ولی ضرورتی در کار نیست که الاّ ولابد الفاظ باشند بنابراین چه روایات عادی چه

احادیث قدسی همه اینها به اهل بیت رسیده, به پیغمبر رسیده «مِن حیث إنّه نبیٌّ أو إمامٌ» نه «مِن حیث إنّه بشرٌ مِثلُنا» پس اگر روایات تفویض هست که هست و فراوان هم هست به اینها برمی گردد «مِن حیث إنّهم معصومون» و اینها از آن جهت که امام اند یا پیغمبرند حرفِ الله را دارند نقل می کنند خب این دیگر تفویض نیست چیزی به اینها واگذار نشده اینها دارند حرف خدا را می گویند اگر ـ معاذ الله ـ «من حیث انّه معصوم» نباشد «من حیث انّه بشر عادی» باشد این معنایش این است که دین دیگر پیغمبر نمی خواهد بشر عادی هم می تواند دین داشته باشد بنابراین روایات تفویض در مسئله زیارت جامعه و یا سایر قسمتها آنجا مبسوطاً بحث شده و فرشته ها هم همین طورند فرشته ها از آن جهت که مدبّرات امرند امر را از طرف ذات اقدس الهی می گیرند و کارگردان عالَم در حقیقت ذات اقدس الهی است و اینها مدبّرات امرند و مأموران الهی اند و هر کدام به اذن خدا دارند کار می کنند.

ص: ۲۵

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴)

جریان توحید را ذات اقدس الهی در همه کتابهای آسمانی و برای همه انبیا و اُمم(علیهم السلام) تبیین کرد لذا در این بخش از آیات فرمود اقامه برهان بر توحید و اقامه دلیل بر استحاله شرک و اینکه خدای سبحان منزّه از آن است که زیر بار سؤال برود اینها معارفی است که هم در قرآن کریم آمده هم در کُتب انبیای قبل آمده هم من گفتم هم انبیای قبل گفتند هم همراهان من و شاگردان من این پیام را دارند اینکه در بخشهای دیگر قرآن فرمود: (أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) آنها هم که شاگردان حضرت اند در درجه اول اهل بیت(علیهم السلام) در درجه دوم شاگردان آنها پیام آنها هم همین است لذا بعد از اقامه برهان و اقامه اینکه خدا زیر سؤال نمی رود فرمود: (هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) ما دلیلمان را اقامه کردیم شما دلیل بر شرک را اقامه کنید و این حرفی است که من گفتم, انبیای قبل گفتند, در قرآن هست, در کُتب آسمانی هست و پیروان من و علمای پیرو مکتب من هم حرفشان همین است هم برهان بر توحید اقامه می کنند, هم دلیل بر استحاله شرک ارائه می دهند هم دیگران را به برهان دعوت می کنند.

ص: ۲۶

مطلبی که مربوط به نفی سؤال هست که فرمود: (لاَ يُسْئَلُ) خداوند مورد سؤال قرار نمی گیرد یعنی سؤالِ توبیخی و تَعییری برای آن است که اگر ما بخواهیم قانونی را فرض کنیم از خارجِ آفرینش و نظام خلقت و کارِ خدا را برابر آن قانون تنظیم بکنیم چنین قانونی وجود ندارد سالبه به انتفاع موضوع است قانونی باشد معیاری باشد بیرون از نظام خلقت الهی که ما کارِ خدا را برابر آن قانون و نظام بسنجیم سالبه به انتفاع موضوع است چنین چیزی وجود ندارد, اما درباره خودِ خلقت خدا, ساختار داخلی نظام, درون خلقت نه بیرون خلقت این کار صدر و ساقه اش هماهنگ است مانند حلقات ریاضی است دیگر کسی سؤال نمی کند چرا عدد هفت بین شش و هشت است خب جایش همین جاست اینکه در سوره «ملک» فرمود: (هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ) یا (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ) یعنی اگر ساختار داخلی نظام را بخواهی بررسی کنی هر چیزی سرِ جای خودش است، بخواهی یک معیار و میزانی در خارج داشته باشی که کار خدا را برابر او بسنجی این سالبه به انتفاع موضوع است اصلاً چنین چیزی وجود ندارد لذا (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ) این بیان سیدناالاستاد برمی گردد به اینکه شما نظام خارج ندارید داخل را بخواهید بسنجید که او (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هیچ چیزی را فروگذار نکرده هیچ چیزی هم به کسی ظلم نکرده به کسی هم ظلم نمی کند کمبودی هم ندارد همه چیز سر جای خودش است بنابراین سؤال درباره کار خدا یعنی کار خدا را زیر سؤال ببرند راه ندارد یا به انتفاع موضوع است یا به انتفاع محمول لذا (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ).

اما درباره□ برهان بر توحید در جریان برهان نسبت به ذات اقدس الهی که گفته شد که خداوند معروف احدی نیست معبود احدی نیست اینها قضایا به عنوان قضیه□ موجبه□ محصَّله نیست یک، به عنوان موجبه□ معدولهالمحمول نیست دو، به عنوان قضیه سالبه محصَّله است سه، یعنی اینکه گفته می شود خدا معبود نیست یا خدا حد ندارد یا خدا قابل شناخت نیست اینها قضایای ایجابی نیست تا ما بگوییم خود اینها یک نحوه حکم است نه موجبه محصّله اند نه موجبه□ معدولهالمحمول قضیه سالبه□ محض اند در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که داشت که «لا حدّ له» این قضیه آنجا مشخص شد که این سالبه محصّله است نه اینکه قضیه موجبه□ معدولهالمحمول باشد تا حکمی را به همراه داشته باشد تا کسی بگوید پس خدا مورد حکم قرار می گیرد در مثالی که قبلاً گفته شد این بود که اگر کسی غوّاص هم باشد در اقیانوس غرق بشود اگر از این غوّاص سؤال بکنند حجم این آب چقدر است مساحت اقیانوس چقدر است این باید بگوید من باید بروم بیرون تا مساحت سنجی بکنم من درون که هستم چگونه مساحت سنجی کنم من طول و عرق و عمق را چطور ببینم من از جای دیگر خبر ندارد من فعلاً ـ این گوشه غرقم، اگر حقیقت نامتناهی داشتیم که داریم و هر موجودی در این حقیقت در فیض این حقیقت غرق است دیگر نمی تواند بیرون بیاید خدا را یک طرف بگذارد در برابر او محمولی بگذارد بگوید این محمول برای آ ن موضوع است خب اگر چیزی موضوع قضیه قرار گرفت در برابر محمول است یک، در برابر نسبت بین موضوع و محمول است دو، در برابر حاکم و قاضی و داور است سه، سه موضوع هستند آن هم یکی می شود چهار نفر در قضایا ما همین چهار چیز را داریم دیگر خب اگر حقیقتی نامتناهی بود محمول را فرا می گیرد و فرو می برد، نسبت بین موضوع و محمول را فرا می گیرد و فرو می برد، حاکم و داور را فرا می گیرد و فرو می برد، جا برای این قضیه نمی گذارد لذا ذات اقدس الهی محال یعنی محال است که موضوع قضیه قرار بگیرد و همه□ این قضایایی که درباره□ ذات اقدس الهی است همه سالبه محصَّله است که «لا حدّ له» نعم، تعیّنات الهی، وجه الهی، اسمای حسنای الهی بله اینها قابل، اگر هم مطلق اند نامتناهی اند لابشرط قِسمی اند و قابل حد و امثال ذلک اند از یک جهت، پس نسبت به ذات اقدس الهی به هیچ وجه حکم نداریم نه تنها امتناع عقلی دارد منع نقلی هم دارد روایات فراوانی هم هست که آنجا راه نیست خودتان را به زحمت نیندازید که روایاتش در سالهای قبل خواندیم.

اما آنچه مربوط به مسئلهٔ امام صادق(صلوات الله و سلامه علیه) است وجود مبارک حضرت همان طوری که شاگردانی را در فقه اصغر پروراندند شاگردانی هم در فقه اکبر پروراندند این اصطلاح اکبر و اصغر در فرمایشات مرحوم میرداماد و امثال میرداماد هست این اصطلاح از اینجا نشأت گرفته که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به آن مجاهدان فرمود شما از جهاد اصغر به در آمدید باید به جهاد اکبر روی بیاورید خب اگر جهاد اصغر و جهاد اکبر داریم، فقه اکبر و اصغر داریم آن جهاد اکبر را که در فقه اصغر نمی خوانند در جهاد اکبر شما در این چهل جلد جواهر را بررسی کنید ببینید راه تهذیب نفس چیست، منازل سائرین چیست، سیر و سلوک چیست، خبری در فقه اصغر نیست جهاد اکبر را در فقه اکبر، فقه اکبر یعنی فقه اکبر، اگر ما دو جهاد داریم دو فقه داریم دیگر این فقه اکبر را وجود مبارک امام صادق یاد خواص داد و آن فقه اصغر را یاد شاگردان عادی داد و مانند آن، بخشهای وسیعی از همین معارف توحیدی را وجود مبارک امام صادق منتشر کرد او نه تنها رئیس مذهب ماست در فقه بلکه رئیس مذهب ماست در اصول، در فلسفه، در کلام، در تفسیر و شاگردان فراوانی را در رشته های گوناگون تربیت کرد. بخشی از فرمایشات وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در کتاب شریف کافی مرحوم کلینی هست که در فرصتهای دیگر خوانده شد بخشی هم مرحوم صدوق(رضوان الله علیه).

پرسش:...

پاسخ: اینجا هم همین طور است «وأنت دللتنی علیک» او به عنوان هادی، به عنوان دالّ شناخته می شود وگرنه دربارهٔ خود ذات اقدس الهی همان روایات دارد که کسی که غرق شده است خبری ندارد خدا هدایت کرده است اینها اسمای حسنای خداست که «أنت دللتنی علیک» او دالّ است، او هادی است از دالّ بودن او، از هادی بودن او انسان کمک می گیرد، بنابراین مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف توحید این کتابی که در مکتبهالصدوق چاپ شده است صفحهٔ ۲۵۰ آنجا روایتی را از هشام بن حَکَم نقل می کند که به وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد «ما الدلیل علی أنّ الله واحدٌ» چه دلیلی دارید که خدا شریک ندارد و بیش از یک مبدأ در عالَم نیست. «قال(علیه السلام) إتّصال تدبیر و تمام الصنع» نظم عالَم دلیل است بر وحدتِ ناظم معمولاً در کتابهای فلسفی از برهان نظم برای اثبات مبدأ استفاده نمی شود از برهان نظم در مسئلهٔ علم و حکمت و وحدت عالَم استفاده می شود نه برای اثبات نظم، اثبات ناظم. اینجا هم وقتی هشام به عرض حضرت رساند که دلیل بر اینکه خدا واحد است برهان توحید است نه اثبات مبدأ دلیل بر اینکه خدا واحد است چیست؟ حضرت فرمود: «إتّصال تدبیر و تمام الصوم» یعنی نه نقصی است و نه عیبی، نقص آن است که این موجود سالم است ولی جوابگو نیست مثلاً اتاقی که مساحتش پنج در هفت است اگر یک فرش ابریشمی هم شما در آنجا که سه در چهار است پهن کنید این فرش ناقص است این فرش، فرش خوبی است اما جوابگوی آن مساحت نیست نقص این است که این شیء همهٔ خواسته های آن سائل را برآورده نکند کوتاه باشد اما عیب غیر از نقص است عیب آن است که خود این فرش پوسیده است رفوکرده است کهنه است این یک مشکل درونی دارد عالَم نه نقص دارد نه عیب، نه جایی باید باشد کمبود دارد نه آنچه هست آفت و اُفتی دارد هم تدبیر تام است هم صنع تام لذا خدا بیش از یکی نیست و اگر دوتا بود حتماً ناهماهنگی بود طبق برهانی که قبلاً گذشت. «قال قلتُ ما الدلیل علی أنّ الله واحدٌ، قال(علیه السلام) إتّصال تدبیر و تمام الصنع کما قال عزّ وجل(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)» این برهان نظم است که دلیل بر توحید است و وجود مبارک امام صادق از آن استفاده کرد، اما باب ۲۶ که از صفحهٔ ۲۴۳ استفاده می شود وجود مبارک حضرت در ردّ ثنویها و زنادقه برهانی اقامه می کند هشام بن

حکم می گوید زندیقی محضر امام صادق(سلام الله علیه) رسید و سؤال و جوابی درباره توحید مطرح شد مستحضرید که هیچ قضیه ای بدون اصلِ تناقص سامان نمی پذیرد یعنی ما قضایای نظری داریم که مطالبی در آنها برای ما مجهول است یک سلسله بدیهیات داریم این مبادی بدیهی سرمایه کسب آن نظری است ماها که در حوزه و دانشگاه کار می کنیم روش ما این است که یک مطلب نظری را از یک مطلب بدیهی می گیریم وقتی در کتابها می گویند این شیء یا باید بیِّن باشد یا مُبَیَّن یعنی همین یعنی یا باید بدیهی باشد که می شود بیّن یا اگر نظری است باید به این بدیهی ختم بشود می شود مبیَّن مطلبی که نه بیّن است و نه مبیّن قابل قبول نیست کار ما در حوزه و دانشگاه همین است اما آنها که به سراغ حقیقت می روند این بیّن و مبیّن مشکل آنها را حل نمی کند برای اینکه ما بالأخره یک مفهوم نظری را با مفهوم بدیهی حل می کنیم آنها که مصداق می خواهند مصداق با مفهوم نصیبش نمی شود مثلاً کسی بخواهد بفهمد عسل طعمش چیست مزه اش چیست اگر کسی زنبور را معنا کند و عسل را معنا کند و کندو را معنا کند و همه راههای مهندسی این را یادش بدهد این ممکن است کندو بسازد، زنبورها را فراهم بکند، عسل تولید بکند ولی مزه عسل را نچشیده هیچ کدام از این مفاهیم طعم عسل را در کام او ایجاد نمی کنند این است که آن بزرگان می گویند که شما مفاهیم نظری را بخواهی با مفاهیم بدیهی حل کنی خون به خون شستن محال است و محال، اگر بخواهی عالِم بشوی راهش این نیست که نظری را با بدیهی حل کنی باید پَر بکشی بروی خدمت خارج به حضور معلوم بروی تا بفهمی چه خبر است وگرنه معلوم را با مفهوم بخواهی بکِشی به ذهن بیاوری می شود همین عالِم معمولی. خون به خون شستن آفت فکر و مَوال است این بدان که خون به خون شستن محال است و محال. مفهوم نظری را با مفهوم بدیهی بخواهی حل کنی که کار حوزه و دانشگاه است خون را با خون می شویند اگر بخواهی بفهمی حقیقت یعنی چه، علم یعنی چه، عدل یعنی چه، باید به سراغ معلوم بروی نه اینکه معلوم را از راه مفهوم به ذهن بکشی «ما حمله مردانه مستانه نمودیم از علم رهیدیم و به معلوم رسیدیم» آن یه جان کَندن دیگر می خواهد که وجود مبارک امام صادق اصحاب خاصّ خودش را این طور می پروراند اما حالاـ آن زندیق یک عالِم معمولی که آمده درباره توحید می خواهد صحبت کند حضرت برهانی برایش نقل کرد که سرمایه اوّلی است فرمود اصل تناقض را که باید قبول داشته باشی، بین نفی و اثبات که واسطه ای نیست شیء یا هست یا نیست این را به عنوان مبدأ فکری و تصدیقی قرار داد بعد از آن استفاده های فراوانی کرد بعد صفحه ۲۴۶ همین توحید مرحوم صدوق که مطبعه مکتب از آن چاپ کرده حضرت فرمود وقتی حضرت ذات اقدس الهی را تبیین کرد سائل گفت «فقد حدَّدْتَه إذ أَثْبَتَّ وجوده» اگر وجود خدا را ثابت کردی پس خدا را محدود کردی حضرت فرمود: «قال أبوعبدالله(علیه السلام) لم أُحَدِّدْهُ» من او را محدود نکردم من «لکن أثبتته» گفتم خدایی هست منتها موجود دو قسم است یک قسم محدود است یک قسم نامحدود چرا، «إذ لم يَكُن بين الإثبات والنفى منزلةٌ» بین وجود و عدم که واسطه نیست بالأخره شیء یا هست یا نیست اجتماع نقیضین محال است، ارتفاع نقیضین محال است یک مبدأ تصدیقی است که ائمه(علیهم السلام) به استناد این مبدأ تصدیقی مطالب را پایه گذاری می کردند این قضیه هم مرحوم کلینی نقل کرده در جلد اول اصول کافی هم مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) این مبدأالمبادی است یعنی «لیس بین النفس و الإثبات منزلةٌ» بین وجود و عدم واسطه نیست ارتفاع نقیضین محال است، اجتماع نقیضین محال است این اصلی است که همه قضایای ما به این برمی گردد حتی اجتماع ضدّین محال است، اجتماع مِثلین محال است، دور محال است، تسلسل محال است همه شان به این برمی گردد. چرا اجتماع ضدّین محال است، برای اینکه جمع نقیضین لازم می آید چگونه جمع نقیضین لازم می آید برای اینکه اگر الف ضدّ باء است و باء ضدّ الف است با هم جمع شدند معنایش این است که الف که ضدّ باء است هم طاردِ باء است هم طارد باء نیست باء که ضدّ الف است اگر با الف جمع بشود معنایش این است که هم طارد الف است هم طارد

الف نیست چون بـازگشت اجتمـاع ضـدّین به اجتمـاع نقیضـین محـال است اجتمـاع ضـدّین محال است بطلان اجتماع ضـدّین بدیهی است نه اوّلی، بدیهی آن است که دلیل دارد ولی دلیل نمی خواهد مثل دو دوتا چهارتا اما اوّلی آن است که اصلاً دلیل نـدارد اجتمـاع مِثلین هم همین طور است شـما ببینیـد این طلبه ها وقتی گفتنـد این تحصـیل حاصل است تحصیلِ حاصل محال است این بر اساس فطرت درونی اش قبول می کند اما وقتی بخواهد به حرف در بیاید بیانی برای گفتن ندارد خب چرا تحصیلِ حاصل محال است این فقط دارد استبعاد می کند می بیند چیزی که هست خب چگونه ما دوباره او را موجود کنیم استبعاد غیر از اسـتحال است اسـتبعاد برای مسائل عرفی و مسائل عادی به درد می خورد اما ما به دنبال اسـتحاله هستیم نه اسـتبعاد، تحصیلِ حاصل چرا محال است، اجتماع مثلین چرا محال است برای اینکه جمع نقیضـین می شود زیرا اگر الف و باء مثل هم انـد و دوتا هسـتند یقیناً تمایز دارند برای اینکه دوتا هستند دیگر، اگر هیچ مِیْزی نباشد که دوتا نیستند پس مِیْزی بین الف و باء که مُتماثل انـد هست این یـک، و چون جمع شدنـد تمایز در کار نیست این دو، اگر اجتماع مثلین بشونـد هم مِیْز هست هم مِیْز نیست اگر تحصـیل حاصـل بشـود هم مِیْز هست هم مِیْز نیست اسـتحاله تحصـیلِ حاصـل، اسـتحاله جمع مثلین به همین اسـتحاله جمع نقیضـین برمی گردد برای یـک محقّق در جهـان بینی چاره جز اسـتحاله نیست با اسـتبعاد مسائل عرفی حل می شود ولی مسائل عقلی حل نمی شود. وجود مبارک امام صادق این برهان را اقامه کرده که بین نفی و اثبات واسطه نیست و چون جهان موجود است جهان خودکفا نیست برای اینکه نبود و پیدا شد و دائماً در معرض تغییر است پس مبدأیی دارد آن مبدأ هم مثل این نمی توانـد باشـد من خـدا را ثابت کردم نه خدا را محدود این شخصـی که گفت «فقد حدّدته إذ أثبتَ وجوده، قال أبوعبدالله(علیه السـلام) لـم أحُـدَّه» من محـدودش نکردم «ولکن أثبَتّه» من او را ثـابت کردم نه محـدود چرا، «إذ لم یکن بین الإثبـات و النفی منزلةٌ». مشابه این استدلال وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در مناظره وجود مبارک امام رضا با متکلّم خراسان هست در آخر همین جلـد آمده حالا اصل برهان ببینید وقتی که سائل گفت که «فله إنّیه و مائیّه، قال نعم له إنّیه و مائیّه»، «نعم لا یَثْبِت الشـیء الاّ بإنّیه و مائیّه» آن وقت این مسئله ترکّب پیش می آید با احدیّت آنها سازگار است جوابهای فراوانی دادند که منظور از این مـائیّت به معنی اعم است که بـا هویّت هم سازگار است با بساطت واجب تعالی هم هماهنگ در می آیـد البته وقتی این گونه از روایـات مطرح بشود اشکال و جوابی که به همراه دارد به مراتب بالاـتر از اشـکال و جواب «لاـ تنقض الیقین بالشک» است ولی به هر تقدیر وجود مبارک حضرت فرمود مبنا این است که رفع نقیضین محال است و جمع نقیضین محال، حالا هشام می گوید که آن شـخص سؤال کرده که دلیل بر توحید چیست؟ حضرت همین براهین اوّلیه را به عنوان جدال احسن نقل کرد که اگر دو خدا باشـند هر دو قوی باشـند یک محذور دارد، یکی قوی باشد دیگری ضـعیف یک محذور دارد، هر دو ضـعیف باشـد یک محـذور دارد اینها را ذکر کرد و چون یک تـدبیر در جهان حاکم است معلوم می شود مدبّر یکی است و نمی شود گفت که دو خـدا برابر یـک واقعیّت و نفس الأـمر حکم می کننـد برای اینکه واقعیّت و نفس الأـمر تـازه اینها دارنـد ایجاد می کننـد اگر دو خـدا هست دو ذات است، دو علم است، دو حکمت است، دو جهـان بینی است و دو کار و دو نحوه کار خواهد بـود. یـک برهـان دیگری هـم وجـود مبـارک امـام صـادق ارائه کردنـد که آن دیگر بـا ترکّب همراه است نه بـا اختلاـف نظم فرمودنـد اگر دو خـدا باشـند یـک مـابه الاـشتراک دارنـد، یک مابه الامتیاز دارنـد مرکّب از مابه الاشتراک انـد مرکّب از مابه الامتیازنـد آن مابه الاشتراک که مرکّب بین اینها یک شـیء ثالثی است آن شـیء ثالث باعث ترکّب اینهاست هر کدام از اینها دو جزء خواهنـد داشـت برهـان این است فرمـود: «ثمّ یَلزمُـک إلی اثنین فلابـدّ مِن فرجهٍ بینهمـا» اگر دو خـدا هسـتند بایـد مـابه الاختلافی داشـته باشند و مابه الاشتراکی «حتّی یکونا اثنین فصارت الفُرجه ثالثاً» یکی الف است یکی باء یکی هم مشترک بین اینها یا مابه الامتیاز بین اینهاست اگر مابه الامتیاز نباشد که دیگر دوتا نیسـتند «فصارت الفرجه ثالثاً بینهما قدیماً معهما» یک امر

انتزاعی نمی توانـد باعث تفرقه دو خدا باشد باید یک امر وجود خارجی باشد مفهوم ذهنی ما ذهنی در آنجا نداریم مفهومی در آنجـا نـداریم اصولاً ـ در سـطح بالا ـ سـخن از علم حصـولی و انـتزاع مفهوم در کـار نیست این منطق که می گوینـد تصوّر و تصـدیق را به همراه دارد این برای همین مرحله نفس و امثـال نفس است وگرنه در مراحـل بالاتر که سـخن از حواس و امثال ذلک نیست فقط علم حضوری است. خب، اگر دو خدا باشد آن مابه الافتراق باید وجود خارجی داشـته باشد اگر وجود ذهنی داشته باشد که باعث جدایی دوتا حقیقت نیست پس آن مابه الافتراق یک امر خارجی است.

ص: ۲۹

پرسش:...

پاسخ: این هم برهان عقلی است دیگر اگر این عالَم چون بحث در این عالَم است در نهج البلاغه هم همین آمده اگر خدای دیگری هم بود خب او هم پیامبر می فرستاد دیگر برای اینکه نمی شود گفت دوتا خدا یک پیامبر دارند دوتا خدا دوتا بینش دارند، دوتا اراده دارند، دوتا علم دارند، دوتا ذات اند چون دوتا ذات اند دوتا علم دارند علمشان هم عین ذاتشان است ذاتشان که فرق کرده علمشان هم فرق می کند این در نهج البلاغه هست. خب، فرمود: «فصارت الفرجه ثالثاً بینهما قدیماً معهما» مستحضرید که نه چیزی با خداست نه چیزی بر خدا هر چه هست از خداست خدا نه با چیزی است نه محکوم چیزی لذا (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) نه «مع ربّک» که ما حقّی داشته باشیم حق با خدا باشد ما درباره حضرت امیر(سلام الله علیه) می گوییم «الحقّ مع علی یدور معه حیث ما دار» چون موجود ممکن است اما خدا حقّی باشد که خدا با آن حق باشد «و یدور معه حیث ما دار» که می شود شرک است آن معیّتِ قیّومیه است او با همه چیز است نه چیزی با او، خدا با هر چیزی است بله، اما هیچ چیزی با او نیست شما این را در مطوّل و امثال مطوّل باید خوانده باشیم که ما یک حمد دوجانبه داریم یک حمد یک جانبه حمد دوجانبه مثل اینکه زید صفتی دارد آن صفت بر زید حمل می شود می شود مبتدا را مقدّم داشت، می شود خبر را مقدّم داشت می شود گفت زید ابن عمرو است می شود گفت ابن عمرو زید است اینجا هر دو ممکن است یک قِسم حمد یک جانبه است که مطلق بر مقیّد حمل می شود اما عکس نیست وقتی شما می گویید «زیدٌ انسانٌ» حتماً انسان را باید محمول قرار بدهید اگر خواستید انسان را موضوع قرار بدهید ناچارید قضیه را عوض بکنید باید بگویید «بعضُ الانسان زیدٌ» نمی توانید بگویید «الانسان زیدٌ» زید با انسان نیست اما انسان با زید است مطلق با مقیّد است ولی مقیّد با مطلق نیست خدا با همه است و هیچ چیزی با خدا نیست و آن بزرگواری که مسئله ترتّب را در اصول حل کرده که اهم با مهم هست و مهم با اهم نیست از اینجاها مدد گرفته مشکل ترتّب که حل شد بسیاری از علمای اصول جشن گرفتند و هر کس هم به این فکر رسیده یک نبوغ فکری داشت مطلق با مقیّد هست اهم با مهم هست ولی مهم با اهم نیست هیچ چیزی با خدا نیست در حالی که خدا با همه است خاصیّت مطلق و مقیّد این است. خب، در اینجا فرمود اگر اینها مرکّب بشوند یک موجود ثالثی هست «فیلزمک ثلاثه و إن ادّعیت ثلاثه» اگر گفتی فرجه ای هست مابه الافتراقی بینهما هست غیر از مابه الاشتراک آن گاه شدند سه موجود قدیم الف، باء و آن فرجه فرقی بین این فرجه با الف باید باشد فرقی بین این فرجه با باء باید باشد این می شود پنج تا «فإن ادّعیت ثلاثه لَزِمَک ما قُلنا فی الاثنین حتّی یکون بینهما فرجتان فیکون خمساً» حالا ببینید این روایات اگر در حوزه ها بیاید فاصله علمی اینها با «رُفع ما لا یعلمون» خیلی است اینها همان طور که (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً)، «یا ربّ إنّ القوم اتّخذوا» اصول کفایه را مهجورا، توقیع صدوق را مهجورا، بالأخره عترت در بخشهای وسیعی مهجورند دیگر متأسفانه، «ثمّ یتافی العدد إلی ما لا نهایه فی الکثره» «یتناها» یعنی «یَسیر» بنابراین چاره جز این نیست که ما خدا را بسیط بدانیم اگر بسیط دانستیم و نامحدود جا برای غیر نمی ماند. خب، پس حضرت هم برهان اقامه کردند بر اصل وجود هم برهان اقامه کردند بر نامتناهی بودن و هم برهان اقامه کردند بر توحید و زیربنای همه این مسائل نظری یک قضیه بدیهی است و آن این است که ارتفاع نقیضین محال، جمع نقیضین محال حتّی اصل هوهویّت، اصل هوهویّت هم به رفع نقیضین تکیه می کند «زیدٌ زیدٌ بالضروره» خب اگر ارتفاع نقیضین یا اجتماع نقیضین جایز باشد می گوییم بله زید هم زید هست هم زید نیست ولی می گوییم نه نمی شود. اصل هوهویّت هم که مبدأ تصدیقی است بدیهی است نه اوّلی هر چیزی خودش، خودش است بله این بدیهی است اما اوّلی آن است که هیچ وجودی عدم نیست، هیچ عدمی وجود نیست، جمع وجود و عدم محال است، رفع

وجود و عدم محال است که اصل هوهویّت به آن برمی گردد اینها مطالبی است که ذات اقدس الهی می فرماید ما نه تنها در یک کتاب گفتیم در کتاب دیگر آنها تصدیق کردیم بلکه در همه کتابها آمده مطالبی که جزء خطوط کلی اخلاق و حقوق باشد به تهذیب نفس برگردد بالصراحه در قرآن کریم آمده که همه انبیا این را آوردند نظیر آنچه در پایان سوره مبارکه «اعلی» هست که فرمود: (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۝ إِنَّ هذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ۝ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى) این مسائل اخلاقی را ما در صُحف ابراهیم گفتیم، در صحف موسی گفتیم و مانند آن. در جریان اینکه زمین بالأخره به برکت اهل بیت(علیهم السلام) به وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) می رسد می فرماید: (لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) این حرفها را قبلاً گفتیم در کتابهای انبیای قبلی گفتیم در مسائل توحیدی هم می فرماید: (هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي) این مسائل برهانی اثبات واجب و توحید واجب و نظم عالم و حدت ناظم را ما در کتابهای قبل گفتیم انبیای قبل گفتند اینها خطوط کلی دین است که در غالب کتابهای آسمانی یا در همه آنها مُصرَّح شد.

ص: ۳۰

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هـذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴) وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

جریان توحید در سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» که از سوَر مکّی است از خصوصیّتی برخوردار است برای اینکه مبتلابه مردم حجاز آن روز جریان وثنیّت و تعدّد آلهه بود. قرآن کریم این مسئله شرک را از چند جهت مستحیل دانست در مقاطع گوناگون با اقوال و گروههای مختلف به برهان پرداخت با توده‌ی مردم از یک منظر، با محقّقانشان از منظر دیگر، با متکلّمانشان از منظر دیگر، با مفسّرانشان از منظر دیگر با هر کدام از این فِرَق و مِلل و نِحل و اقوام از منظر خاصّ آنها برهان اقامه کرد و استحاله‌ی این شیء را ثابت کرد. نسبت به مقلّدان فرمود اصلِ تقلید در این گونه از امور باطل است شما که می گویید (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ) و (مُقْتَدُونَ) می فرماید اصل شرک، اصل تقلید باطل است وگرنه هر ملّتی به نیاکان و به عقاید نیاکانش باقی است (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ) یا (لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ) پس نسبت به مقلّدان و توده‌ی مردم از منظر بطلان تقلید استدلال کرد نسبت به متکلّمانشان که می گفتند: (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ) می گفتند این کار را خدا قبول دارد الله را اینها می پذیرفتند بعد می گفتند تعدّد آلهه و وثنیّت و صنمیّت را خدا قبول دارد زیرا خدا عالِم مطلق است الله عالِم مطلق است و قدیر مطلق است و می داند که ما به شرک تَن در دادیم اگر این شرک مرضیّ او نباشد جلوی ما را می گیرد (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ) که قرآن کریم اینها را با هدایت و فرق بین اراده‌ی تکوینی و اراده‌ی تشریعی هدایت کرده است فرمود خدا عالِم بکلّ شیء است یک، قادر کلّ شیء است دو، اما خدا جلوی معصیت را نمی گیرد انسان را آزاد گذاشته (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) انسان تکویناً آزاد است منتها تشریعاً فرمود این شرک است و جهنم دارد و عذاب الهی دارد وگرنه هر کسی هر گناهی را می تواند توجیه کند بگوید خدا جلوی قتل و خونریزی را هم می تواند بگیرد خب چرا نمی گیرد خدای سبحان که در نظام تکوین اعلام کرده که بشر آزاد است (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) ما بشر را آزاد خلق کردیم چون کمال در همین آزادی است (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)، (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً) و امثال ذلک، ولی راهنمایی کرده عقلاً و فطرتاً، نقلاً و وحیاً که چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است چه چیزی جهنم است چه چیزی بهشت، این با آن گروه. با محقّقانشان از همین راه که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) از راه برهان عقلی که اگر اله باشد باید علمش عین ذات او باشد و چون آلهه متعدّدند علوم متعدّد است، تشخیص متعدّدند، نفس الأمر و واقعیّتها متعدّدند و عالَم می شود فاسد. با محدّثان و مفسّرانشان از این منظر بحث می کند فرمودند شما که به شرک تَن در دادید یا باید به دلیل عقلی اکتفا می کردید یا به دلیل نقلی، اگر اهل استدلال عقلی هستید که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) و مانند آن ادله‌ی عقلی است و استحاله‌ی شرک را ثابت می کند، اگر جزء مفسّران و محدّثان و علمای نقل هستید بالأخره یک کتاب آسمانی باید مسئله‌ی شرک را امضا کند همه‌ی کتابهای آسمانی دارد این را باطل می کند (هذَا ذِكْرُ مَن

مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي) بالأخره شما یا بایـد به نقل تکیه کنیـد یا به عقل، اگر به عقل تکیه کنید که عقل استحاله□ تعدّد آلهه را تضـمین می کنـد، اگر به نقـل توسّل کنیـد که همه□ انبیا حرف ما را می زننـد اینکه می فرمایـد: (هـذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي) یا در آیه بعـد می فرمایـد: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ) یعنی حرف همه انبیا همین است بالأخره شـما بایـد یـک جـا تکیه کنیـد یـا نه، برخیهـا می گوینـد که تعـدّد آلهه به این معنـا که صـنم و وثن را ما بپرستیم بله، دلیل عقلی بر خلاف اوست اما تعـدّد آلهه به معنای تثلیث و ماننـد آن عقل نمی فهمـد اسـتحاله□ این را که در عین حال که یکی هست سـه خدا باشد أب و إبن و روح القُدُس برخی از عالِمان مسیحی می گویند این طوری است فوق طورِ عقل، عقل این را نمی فهمد قرآن کریم می فرماید بسیار خب عقل نمی فهمد نقل که باید اثبات کند دیگر، شما در کتابی از کتابهای انبیا مسئله□ تثلیث را بیاورید خیلی از این مسیحیها مدّعی اند که این معنا عقلی نیست قلبی است این را عقل نمی فهمد بسیار خب، بر فرضِ پذیرش این ادّعـای باطـل بالأخره نقـل بایـد این را ثابت کنـد انسان گاهی می گویـد که در تعبّـدیّات عقل پی نمی برد آن برای امور جزئی و تعبّدی است این بله فراوان است عقل بعد از اینکه اصلِ مسئله وحی و نبوّت را ثابت کرده است می گوید چون خیلی از اسرار است مربوط به آن عالَم و من هیچ دسترسی ندارم که در برزخ چه خبر است، در قیامت چه خبر است، چه چیزی برای آنجا نافع است من چه می دانم که چرا نماز صبح باید دو رکعت باشد آن هم جَهر هر چه شارع گفته من می گویم چشم، این را عقـل می گویـد، می گویـد من در آن گونه از مسائـل که هیـچ راهی نـدارم فقـط بایـد گوش باشم اما در جها ن بینی و در خطوط کلی خب همان عقلی که خـدا را می فهمد، توحیدش را می فهمد، وحی و نبوّتش را می فهمد این مسائل را می فهمد بسیار خب بگوییـد مسئله□ تثلیث را عقل نمی فهمـد خب نمی فهمـد شـما دلیل نقلی بیاورید بالأخره کتابی باید این تثلیث را ثابت کنـد نه، لذا در جریان توحید می فرماید برهانی دارید بیاورید برهانتان یا باید عقلی باشد یا نقلی، برهان عقلی که الآن ما اقـامه کردیم که تعـدّد آلهه مسـتحیل است برهـان نقلی هم نمی توانیـد بیاوریـد برای اینکه (هـذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي) قرآنی که بـا من است همین حرف را دارد، تورات و انجیـل و صُحف انبیـای گذشـته که با آنهاست همین حرف را دارد پس شما دسـتتان خالی است هر پیامبری هم که آمد همین توحید را آورده پس عقلاً و نقلاً دستتان خالی است (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) برهـان هم یا بایـد نقلی باشـد یا عقلی X تعبیر سیدناالاسـتاد(رضـوان الله علیه) این است که این از سـنخ منع است بـا ذکر سـند مستحضـرید که همان طوری که ادبیات لازم است تا انسان مواظب زبانش باشـد درست حرف بزند منطق لازم است تا مواظب فکرش باشـد که درست فکر بکنـد بالأخره این قالب ریزی انـدازه می خواهـد دیگر. در منطق می گویند اگر یک وقت کسـی حرفی زد انسان بخواهـد آن را باطل کند سه تا راه دارد یا منع است یا نقض است یا معارضه یعنی اگر کسـی قیاسـی اقامه کرد صغرایی و کبرایی طرح کرد یـک نتیجه گرفت کسـی بخواهـد این حرف را نقـد کنـد سه تـا راه دارد که جمع اینها هم ممکن است. یکی راه منع است مثلاًـ بگوییـد که مقـدمه□ اول ممنوع است یـا مقـدمه□ دوم ممنوع است این همان است که گاهی می گویند «نَمْنَعُ الصغری□، نمنع الکبری□» و دلیل می آورند می گویند که صـغرا به این دلیل ممنوع است یا کبرا به این دلیل ممنوع است. راه دوم راه نقض است یعنی کـاری به صـغرا و کبرا ندارنـد می گوینـد این قیاس اگر نتیجه می داد همین قیاس در جای دیگر جـاری می شود و نتیجه نمی دهـد این تخلّف مَـدلول از دلیـل نشـانه□ آن است که این دلیل نیست می گوینـد نقض می کنیم به فلان مورد، نقض می کنیم به فلان مورد این کاری به صـغرا و کبرا نـدارد احـدی المقـدّمتین را منع نمی کند مجموعه این دلیل را زیر سؤال می برد می گوید اگر این دلیل حجّت تام بود همین دلیل را ما در جای دیگر اجرا می کنیم و نتیجه نمی دهـد این را می گوینـد نقض. سوم راه معارضه است یعنی کاری به صـغرای قیاس یا کبرای قیاس یا مجموعه□ دلیل ندارند در عرض این دلیل یک دلیل دیگر می آورند که چون در عرض اوست می گویند معارض اوست. خب، می گویند شما آن دلیل

را اقامه کردید برای فلان مطلب ما این دلیل را اقامه می کنیم برای این مطلب اینها می شود معارضه در منطق این سه تا راه است در راه منع اگر کسی صغرا را منع کند یا کبرا را منع کند دو حالت دارد یک وقت می گوید صغرا ممنوع است یا کبرا ممنوع است آن مستدِل باید صغرا را ثابت کند یا کبرا را ثابت کند ولی یک وقت است کسی می گوید صغرا ممنوع است به این سند برای منع صغرا سند ذکر می کنند آن مُستدِل اگر سند منع را ابطال کند مطلب او تثبیت شده است در اینجا سیدناالاستاد می فرماید از باب ذکر منع است با ذکر سند، از باب منع دلیل است با ذکر سند شما گفتید ادّعا کردید تعدّد آلهه را، ما تعدّد آلهه را منع می کنیم و سند ما هم این است که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) شما که برهان اقامه نکردید بر شرک تا دلیل ما معارض آن باشد و در عرض آن باشد این ادّعایی که کردید این ادّعا را ما با این مطلب و با ذکر سند منع می کنیم. خب، قرآن کریم مسئله را باز می کند اینها در این گونه از موارد به صورت متن است در آیات دیگر به صورت شرح. می فرماید اگر غیر خدا در عالَم سِهمتی داشته باشد این یا باید مستقلاً ذرّه ای را مالک باشد یا شریکِ خدا باشد در مالکیّت یا ظَهیر و پشتوان و دستیار و پشتیبان خدا باشد در کاری، هر کدام از آنها باشد محذور لازم می آید محال می شود فقط شفاعت ممکن است آن هم باید به اذن خدا باشد چهار صورت فرض دارد که سه صورتش مستحیل است یک صورتش ممکن آن صورت ممکن فقط به اذن خداست آن سه صورت مستحیل این است که غیر خدا خالق ذرّه ای باشد بالاستقلال که غیر خدا چیزی را مستقلاً آفریده باشد اینکه نیست یا با شرکت خدا در آفرینش سهمی داشته باشد آن هم که نیست یا خدا خالق باشد او دستیار باشد مُعین و معاون باشد آن هم که نیست، اگر نه استقلال است نه شرکت است نه مُظاهره، تالی بأثره مستحیل پس غیر خدا هیچ سهمی ندارد فقط می تواند مُستکیناً مستجیراً در دستگاه خدا شفیع باشد البته شفاعت ممکن است آن هم باید به اذن باشد خدا به انبیا و اولیا اذن داده به این صنم و وثن اذن نداده این بحث قبلاً هم به مناسبتهایی مطرح شده در سوره مبارکه «سبأ» آیه ۲۲ و ۲۳ این مطلب است گرچه هنوز به سوره «سبأ» نرسیدیم ولی به مناسبتهای مختلف این مطلب بازگو شد. در سوره مبارکه «سبأ» آیه ۲۲ این است که (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِن دُونِ اللَّهِ) این آلهه ای که غیر از خدا شما ادّعا می کنید اینها را بخوانید اینها چه کاره اند یک: (لاَ يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماوَاتِ وَلاَ فِي الْأَرْضِ) که بالاستقلال چیزی را مالک باشند دو: (وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ) شریکِ خدا باشند در مالکیّت یا شریک خدا باشند در ربوبیّت یا شریک خدا باشند در خالقیّت این هم که نیست سه: (وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِيرٍ) خدا از اینها کمک نگرفته ظَهْر یعنی پُشت، اگر کسی پشت گرمی داشته باشد به یکدیگر پشت بدهند می گویند مظاهره کرده این تظاهرات، تظاهرات از ظهور نیست از ظَهْر است یعنی پشت به پشت دادند ظهیر یکدیگر شدند پشتوانه نظام اند پشتیبان انقلاب اند این معنی تظاهرات است نه یعنی ظاهر شدن یعنی ظهیر شدن فرمود اینها ظهیر خدا هم نیستند که پشتیبان خدا باشند، پشتوانه خدا باشند، دستیار باشند پس هیچ سِمتی برای غیر خدا نیست می ماند چهارم که مسئله شفاعت است خب شفاعت حق است ولی خدا به اینها اذن نداد چهارمی این است که (وَلاَ تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذِنَ لَهُ) و آن انبیا و اولیایند پس اینها هیچ کاره اند این تحلیل عقلی غیر خدا اگر شما بخواهید به آنها سر بسپارید هیچ کاره اند خودتان را هدر دادید اگر بگویید مسئله تثلیث و امثال تثلیث طورٌ فوق طور عقل، عقل اینها را نمی فهمد اگر این است در سوره مبارکه «احقاف» فرمود بسیار خب، ممکن است بعضی از چیزها را عقل نفهمد ولی نقل باید بگوید دیگر، در سوره مبارکه «احقاف» آیه چهار قبلش و بعدش این است (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي) یعنی «أخبرونی» (مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) اینها چه کاره اند در عالَم چیزی را آفریدند نه، خب اگر خالق نیستند ربّ هم نیستند چون پرورنده باید آفریننده باشد تا باخبر باشد خب چرا اینها را می پرستید (أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) خب اگر چیزی را بالاستقلال نیافریدند بالمشارکه خلق کردند (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماوَاتِ) اینها شریک

اند در گوشه ای سهیم اند این هم که نیست این حرفتان را یا با دلیل عقلی بیاورید یا با دلیل نقلی (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) بالأخره یا حرفِ ناقلانه یا حرفِ عاقلانه یا حرفِ علمی بزنید یا از سندی نقل بکنید شما دستتان که خالی است اگر تثلیث و امثال تثلیث را می گویید مطلبی است فوق طورِ عقل بالأخره یک مبدأ وحیانی باید آن را بگوید یا نه، دستتان که خالی است شرک و امثال شرک اگر به عقل و یا نقل تکیه نکند می شود جهل، (أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لاَ يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ) بنابراین حرف اگر نه سند عقلی داشت نه سند نقلی می شود جَهل بعد از این صبر و تقسیم و نتیجه گیری فرمود اینها از حق به طرف باطل رفتند از علم به طرف جهل رفتند این می شود انصافِ در مناظره و گفتگو لذا فرمود اینها (هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ) خب یک عدّه ممکن است توبه کنند و برگردند ولی اکثریشان حق را نمی فهمند حالا- یا مقلّدند یا خلط می کنند بین تکوین و تشریع یا می گویند این طورٌ فوق طورِ عقل بالأخره سخنِ عالمانه ندارند (فَهُم مُعْرِضُونَ) چون جاهل اند از حق مُعرض اند رو برگردانند. خب، شما به چه امید این آلهه را می پرستید حالا برای اینکه سفاهت این کار روشن بشود به چه امید می پرستید اگر به این امید می پرستید که از اینها نفعی به شما برسد اینها که خودشان زیر سؤال اند هم شما زیر سؤال هستید که عابدید هم معبودهای شما زیر سؤال اند بنابراین اگر شما برای اهداف و اغراض دنیایی بخواهید اینها را قبول کنید اینها که خودشان زیر سؤال اند اگر بر اساس برهان عقلی دارید دستتان خالی است دلیل نقلی باشد دستتان خالی است لذا اینها را در کنار هم ذکر کرد فرمود: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ) ذات اقدس الهی اصلاً مسئول نیست یعنی سؤالِ استفهامی هست، سؤال استعطایی هست اما سؤال که زیر سؤال برود توبیخ و تعییر بشود فرض ندارد برای اینکه این سؤال توبیخی یا با میزان و معیار قرار دادنِ خارج نظام است یا با معیار و میزان قرار دادن داخل نظام نه از درون نه از بیرون جا برای سؤال نیست اما از بیرون از باب سالبه به انتفاع موضوع است یعنی ما معیاری، میزانی خارج از نظام خلقت داشته باشیم که کارِ خدا را برابر آن بسنجیم چنین چیزی نیست خود ما و معلومات ما و صوَر علمی ما در حوزه‌ی نظام خلقت اند پس بیرون از نظام خلقت چیزی نیست میزان و ترازویی که ما کارِ خدا را با آن میزان بسنجیم می ماند داخل نظام، داخل نظام که عین حکمت است که فرمود: (هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ) عین حکمت و علم است چیزی را ذات اقدس الهی بی جا نیافرید سراسر حکمت است خب، پس خدا زیر بار سؤال نمی رود اما شما به اهداف و اغراض دنیاییتان نمی رسید یا به اهداف و اغراض اخرویتان هم نمی رسید اگر به آخرت معتقد باشید اینها که به آخرت معتقد نبودند فرمودند اینها زیر سؤال می روند در آخرت هم این آلهه را می سوزانند گرچه این آلهه سوخت و سوزشان این سنگها و امثال سنگها به عنوان عذاب نیست اما برای این عابدها تحقیر و تَعذیب است فرمود: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) عابد و معبود کلاهما فی النار یا (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) برخیها گفتند این حجاره همان احجاز صنم و وَثن بودند خب آنها را که می سوزانند تعذیبی است برای عبادت کننده های اینها آنها هم در بخشهای دیگر فرمود: (لَوْ كَانَ هؤُلاَءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا) اگر اینها اله بودند که وارد جهنم نمی شدند بنابراین درباره‌ی بشر نظیر افرادی مثل فرعون و امثال فرعون که داعیه‌ی (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) داشتند اینها که به جهنم می روند نسبت به اینها احتجاج تام است نسبت به اوثان و اصنام هم برای تحقیر خود عابدها تام است لذا آنها زیر بار سؤال می روند و خدای سبحان زیر بار سؤال نمی رود آنها از دو جهت زیر بار سؤال می روند هم از راه درون هم از راه بیرون نه کارهای آنها درون نظام مند است نه مطابق با حکمتهای بیرون (لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ۝ أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ) که باز این «أم»، «أم» منقطعه است اینها غیر از آلهه یک اله دیگری را قبول کردند اصرار قرآن کریم بر نفی آلهه این فرق نمی کند برخیها گفتند که هیچ

بُتی بدتر از بُت هوا نیست «إنّ أكسف الهویٰ الوَثن أم الصنم و إنّ ألطف الإله» یا «ألطف الشیء الهویٰ» آن رقیق ترین خدا همین هوس است آن ثقیل ترین و حجیم ترین و سنگین ترین خدا همین چوب و سنگ است این چنین نیست که (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) کم از (أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَهً) داشته باشد اینکه می گوید من هر چه بخواهم می کنم این همان است فرقی نمی کند آن با اله بیرون سرسپردگی دارد این با اله درون اینکه می گوید من هر چه بخواهم می کنم، هر چه بخواهم انجام می دهم، می گویم (أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) لطیف ترین هوا، لطیف ترین إله همین هوا و هوس است براهین برای اتّحاد آن همین است حالا آن نظیر جاهلیّت که قبلاً یک طور بود الآن یک طور دیگر است، شرک و وثنیّت قبلاً طور دیگر بود الآن طور دیگر است اگر کسی به مِیل خود عمل می کند این در حقیقت بت پرست است چیز دیگری غیر از این نیست (أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَهً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِیَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِی بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ * وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ).

ص: ۳۱

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۲ تا ۲۸ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۴

Your browser does not support the audio tag.

(لَوْ كَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ (۲۲) لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَهً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِیَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِی بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ (۲۴) وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ (۲۷) یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی وَهُم مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸)

چون یکی از عناصر محوری سوَر مکّی مسئله توحید است و سوره مبارکه «انبیاء» هم در مکه نازل شد جریان توحید در این سور ه به صورت شفاف و روشن ارائه شد. دو مقام را در این بخش اخیر مطرح کردند یکی استحاله شرک، یکی امتناع شریک بودن فرشتگان. درباره استحاله شرک برهانش گذشت برهان نقلی دارد، برهان عقلی دارد، جمع هر دو ممکن است، تا حدودی گذشت و آنچه در نوبت امروز مطرح است امتناع شریک بودن فرشته هاست که فرشته ها سهمی در الوهیّت و ربوبیّت داشته باشند فرزندان خدا باشند ــ معاذ الله ــ و مانند آن که این مقام ثانی را به خواست خدا باید بعداً شروع بکنیم. در تتمّه مقام اول فرمود ذات اقدس الهی هرگز زیر بار سؤال نمی رود ممکن است برخی از اسرار کارهای الهی مجهول باشد انبیا و اولیای الهی برای جهل زدایی مأموریت یافتند که کارِ خدا را تبیین کنند گاهی خضرِ راه فرا می رسد و مشکل را حل می کند و توضیح می دهد کارِ خدا گاهی مجهول است که سرّش چیست اما هرگز خدا زیر سؤال نمی رود که کاری بر خلاف عقل و حکمت بکند آن ممکن نیست ممکن است انسان نفهمد رازِ کار خدا چیست اینجا سؤالِ استفهامی مطرح است اما سؤالِ اعتراضی در جایی است که انسان بفهمد این کار بر خلاف حکمت است و تمام جهلها هم در صحنه قیامت روشن

می شود روزی که حقیقت روشن خواهد شد آن روز دیگر جهلی برای کسی نمی ماند بنابراین کارهای خدا یا معلوم الحکمه است یا اگر مجهول باشد با سؤال استفهامی حل می شود و اگر اسرارش فی الجمله معلوم بود نه بالجمله در قیامت بالجمله روشن خواهد شد، پس خداوند زیر بار سؤال نخواهد رفت (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ).

ص: ۳۲

پرسش:...

پاسخ: به طور تام روشن می شود منتها تمامیّت کلّ شیءٍ بحسبه هر کسی محدوده ای دارد برای بعضیها برخی از معارف اصلاً مورد سؤال نیست تا آن جهلی داشته باشد هر کسی هر جهلی داشته باشد برایش روشن می شود اما آنهایی که جهل کمتری دارند سِعه هستیِ کمتری دارند سؤال آنها هم محدود است روشن شدنشان هم محدود آنهایی که سؤالات بیشتری دارند برای آنها روشن تر خواهد شد.

خب، فرمود: (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ) و اما دیگران چه آلهه، چه عابدان آنها، آنها زیر سؤال می روند. در قرآن کریم راجع به سؤال دو طایفه آیه مطرح است یک طایفه این است که آنها زیر سؤال می روند چه اینکه همین آیه (وَهُمْ يُسْئَلُونَ) از آن قبیل است (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) از همین قبیل است و مانند آن. طایفه ثانیه آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه اینها زیر سؤال نمی روند آیه ۳۹ سوره مبارکه «الرحمن» این است (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ) هیچ کسی از گناهش سؤال نمی شود با اینکه از سوره مبارکه «اعراف» دارد که (فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) ما انبیا را و اُمم را همه را زیر سؤال می بریم خب سؤال عمومی است در اینجا دارد که (لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ) در جمع بین این دو طایفه از آیات وجوهی گفته شد که یکی از آن وجوه این است که قیامت مواقف متعدّدی دارد روزی است که پنجاه هزار سال است یعنی پنجاه هزار موقف دارد و مانند آن، در برخی از مواقف سؤال می کنند، در بعضی از مواقف متوقّف می کنند، در بعضی از مواقف به سؤالها پاسخ می دهند، بعضی از مواقف کیفر می دهند این طور نیست که همه آن پنجاه هزار سال یا پنجاه هزار موقف یک حکم داشته باشد بنابراین در یک موقف فرمود اینها ایست بازرسی است (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) اینها را متوقّف کنیم تا از اینها سؤال بشود در موقف دیگر دارد که راه اینها باز است (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ) بنابراین اصلِ سؤال قطعی است منتها موقف سؤال فرق می کند پس آیه ۳۹ سوره مبارکه «الرحمن» که دارد (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ) با آیه محلّ بحث سوره «انبیاء» آیه سوره مبارکه «اعراف» آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ) منافی نیست. خب، (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) بعد فرمود: (أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً) اینها غیر از خدا آلهه ای را پذیرفتند بعد فرمود ما برهان عقلی اقامه کردیم بر استحاله، برهان نقلی اقامه می کنیم بر استحاله، شما دلیل بیاورید یا عقلی یا نقلی که شرک حق است (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) دلیل عقلی که ندارید، دلیل نقلی هم ندارید برای اینکه کتابهای انبیای قبلی هم مثل قرآ ن همه شان منادی توحیدند (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي) برهان عقلی که اقامه کردیم حرفِ من و حرف امّت من است چون وحیی که به من نازل شده مستقیماً و غیر مستقیم و مع الواسطه به امّت رسیده مسئله توحید است آنچه در قرآن کریم آمده که مستقیماً به سوی من نازل شد و به طور غیر مستقیم برای امّت اسلامی مسئله توحید را در بردارد در قرآ ن فرمود: (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) یعنی این قرآن هم به سوی تو نازل شد هم به سوی مردم تنزیل شد منتها

از راه شما به مردم رسید وحی را شما گرفتید به مردم ابلاغ کردید وگرنه این کتاب برای مردم هم نازل شده است (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) پس این کتاب هم اِنزال الی الرسول است هم تَنزیل الی الناس نظیر آبشاری که از بالا می ریزد و یک سنگ بزرگی آن را می گیرد بعد به دامنه اش منتقل می کند این وحی را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می گیرد به مردم ابلاغ می کند پس وحی به مردم می رسد منتها با ابلاغ پیغمبر، با بیان پیغمبر، با زبان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خب، فرمود آنچه وحی الهی است همین است، آنچه در قرآن کریم است همین است، آنچه برای من نازل شده است بلاواسطه همین است، آ نچه برای امّت اسلامی نازل شده است مع الواسطه همین است (هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ) و همچنین انبیای الهی و اُممشان همین طور است در کتابهای آسمانی هم مسئله توحید آمده سرّ اینکه قرآن کریم توحید را به نقل وابسته می داند برای اینکه نقل در مسئله توحید کافی است گرچه در مسئله اصل مبدأ کافی نیست. بیان ذلک این است که در بعضی از موارد تنها دلیل عقلی است و نقل در آنجا کارآیی ندارد در بخشی از موارد تنها دلیل نقلی است عقل کارآیی ندارد در بعضی از موارد هم عقل کارآیی دارد هم نقل، آنجا که عقل کارآیی دارد مستقل است و نقل اصلاً کارآیی ندارد جریان اثبات اصلِ مبدأ است که خدا در عالَم هست یک جهان بینی الهی که ثابت می کند در جهان خدایی هست و خدا جهان آفرین است این هیچ نقدی کارگشا نیست برای اینکه هنوز مسئله وحی و نبوّت و امثال ذلک ثابت نشده هنوز خدا ثابت نشده تا فرستاده های او حرفِ او را به ما ابلاغ کنند اینجا جای نقل نیست عقل است و لاغیر، در بعضی از موارد جای نقل است جای عقل نیست مثل فروع جزیی اسراری که در عبادت هست می بینید در مسئله حج از اسرار عبادی زیاد هست که اگر کسی خواست اِحرام ببندد در حجّ غِرام اگر مثلاً آن نَعل را روی گردن شتر آویزان کند این به منزله تکبیرهالإحرام اوست، به منزله لبیک گفتن اوست، احرام بسته می شود این جزء شعائر الهی است و مانند آن، خب این اسرار را هرگز عقل نمی فهمد که چرا باید هفت تا سنگ به آن مَرما بزنند یا هفت بار دور کعبه بگردند هفت شوت یا هفت بار بین صفا و مروه سعی کنند اینها جزئیاتی است که عقل اصلاً دسترسی ندارد به آنها کار، کار نقل است ولی خطوط کلی عقاید، خطوط کلی اخلاق، خطوط کلی فقه، خطوط کلی حقوق اینها البته هم عقل می تواند دسترسی داشته باشد هم نقل، توحید از همین قبیل است توحید را هم با دلیل عقلی می شود ثابت کرد هم با دلیل نقلی یعنی بعد از اینکه با دلیل عقلی اصلِ مبدأ ثابت شد که خدایی هست حالا اگر آن خدای سبحان معجزه آورد و پیغمبر فرستاد و این پیغمبر گفت در جهان بیش از یک خدا نیست خب این ثابت می شود دیگر برای اینکه توحید حرفِ همان خدایی است که عقل وجود او را ثابت کرده است اگر وجود عقل ضروری شد و قطعی شد همان خدا با معجزه پیامبری فرستاده است ما یقین پیدا می کنیم این فرستاده اوست و همان خدایی که عقل وجود او را ثابت کرده است به وسیله پیامبر به ما گفت که «لا إله الاّ الله» یعنی هیچ مبدأیی در جهان نیست مگر خدای واحد خب این ثابت می شود بنابراین توحید را هم می شود با عقل ثابت کرد هم می شود با نقل، اصلِ مبدأ را فقط با عقل می شود ثابت کرد خطوط جزیی احاکم فقهی و مانند آن را فقط نقل به عهده دارد عقل اصلاً دسترسی ندارد به آنها، اما اینکه فرمود: (هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي) برای آ ن است که توحید را هم با برهان عقلی می شود تمام کرد هم با برهان نقلی (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هذَا ذِكْرُ مَن مَعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ) این در مسئله معرفت این کلمه «بَل» را به کار می برد در مسئله عبادت آن «أم» منقطه که کارِ «بَل» را می کند به کار برده است این (أَمِ اتَّخَذُوا) که در آیه ۲۱ آمده (أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ)، (أَمِ اتَّخَذُوا) که در آیه ۲۴ آمده کارِ «بل» اِضرابیه را می کند یعنی «بل اتّخذوا» آن وقت برای پرهیز از تکرار دیگر اینجا «أم» نفرمود، «بل» فرمود که در مسئله معرفتی فرمود: (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُعْرِضُونَ) برای اثبات اینکه نقل هم مثل عقل مبیّن توحید است فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن

رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه به صورت مستمر در گذشته و حال وحیِ ما توحیدی است مناسب با (أَرْسَلْنَا) «أوحینا» است که فعل مضارع هماهنگ هم باشند یعنی مناسب این بود که بفرماید «وما أرسلنا من قبلک من رسول الاّ أوحینا الیه» اما برای اینکه روشن کند گذشته و حال مستمرّ هم است آنکه قبلاً گفتیم الآن هم داریم می گوییم به صورت فعل مضارع ذکر کرد که مفید استمرار باشد (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ). خب، اینها عصاره□ بحث در مقام اول که شرک مستحیل است و خداوند «لا شریک له».

ص: ۳۳

اما مقام ثانی بحث که عدّه ای فرشته ها را شریک خدای سبحان تلقّی کردند ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً﴾ اینها فرشته ها را بنات الله فکر می کردند فرزندان خدا و خداوند اینها را به عنوان فرزند اتّخاذ کرده حالا اتّخاذ ولد است یعنی به اینها سِمت ربوبیّت و الوهیّت داد یا حرفِ تندتر بعضیها که «لقد وَلَدَ الله» برخیها گفتند که ـ معاذ الله ـ خدا والِد است این تعبیر «لقد وَلَدَ الله» را قرآن کریم از زبان برخی از وثنیین حجاز هم نقل کرده است خب آن روزی که جز حس راهی برای معرفت نبود یا اینها نداشتند همین فکر می کردند در قرآن می فرماید هم اتّخاذ ولد محال است هم والد بودن محال است هم ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً﴾ هم ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ هم آنهایی که گفتند «لَقد وَلَد الله» بیراهه رفتند، هم اینهایی که گفتند ﴿اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً﴾ بیراهه رفتند ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ﴾ این منزّه از آن است که کسی را به عنوان فرزند قرار بدهد و منزّه از آن است که کسی فرزند او باشد این فرشته هایی که شما می پندارید اینها بندهٴ محض اند یک، و در اثر بندگیِ تام به کرامت رسیده اند دو، شدند کریم و در اثر خلوص در کرامت مُکرَم شدند سه، این سه مرحله را قرآن کریم دربارهٴ افراد انسانها هم مطرح می کند مرحلهٴ اول این است که انسان راه عبادت را طی کند که بندهٴ خدا بشود نه بندهٴ هوا، مرحلهٴ دوم آن است که این راه را ادامه بدهد جزء ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ باشد که ایمان داشته باشد و کارهای صالح انجام بدهد واجبها را انجام بدهد حرامها را ترک کند و مانند آن، مرحلهٴ ثالثه آن است که این ایمان و عمل صالح برای او مَلکه بشود به منزلهٴ فصل مقوِّم بشود خودش جزء صالحین بشود نه ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ این ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ناظر به بخش عمل است یعنی اینها در مقام عمل کارِ خوب می کنند اما صالحین مربوط به گوهر ذات است که دربارهٴ وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) گفته می شود ﴿وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ﴾ این در آنجا در ذیل آن، این روایات هست که وجود مبارک اهل بیت(علیهم السلام) صالحین اند و وجود مبارک حضرت ابراهیم با اهل بیت مثلاً در آن عالَم یکجا جمع می شوند. خب، صالحین یعنی کسی که در گوهر ذات صالح است این نصیب هر کس نخواهد شد این راهی که برای انسانهاست برای فرشته ها هم هست منتها حالا در انسانها یک حساب است در آنجا با کرامت الهی همراه است موهبتی است یک راه دیگر است، فرشتگان بندگان خدایند جز بندگی چیزی ندارند و این بندگیشان مستمر است به وسیلهٴ بندگی کرامت تحصیل می کنند و چون بندگان خالص و کریم الهی اند خدای سبحان اینها را انتخاب می کند می شود مُکرَم، نظیر مُخلِص و مخلَص به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که برخیها در اثر عبادتهای صالحانه به مقام مخلِصین می رسند که «أخلص العمل لله» می شوند مخلِص در بین مخلِصین خدای سبحان یک عدّه را برچین می کند (استخلصهم الله لنفسه) می شوند مخلَص که ابدا شیطان نسبت به آنها دسترسی ندارد برای اینکه شیطان ابزارش چیزهایی است که آنها زیر پا گذاشتند آنها چیزهایی را می طلبند و می خواهند که شیطان نمی تواند بدلی اش را جعل کند فریب دادن برای جایی است که انسان بتواند بدلی را جع کند اگر کسی فقط در یک رشتهٴ خاص به کمال رسیده است دیگر آن رشته را اصلاً بلد نیست نمی تواند بدلی اش را جعل کند که، ابزار کار شیطان دنیاست اگر کسی از دنیا گذشت این «حُبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه» را زیر پا گذاشت شیطان با چه ابزاری می تواند او را فریب بدهد نه اینکه شیطان دلش برای مخلَصین سوخت یا نسبت به آنها احترام می گذارد او عدوّ مُبین است منتها دسترسی ندارد با چه ابزاری آنها را فریب بدهد گفت من همه را فریب می دهد ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ﴾ دسترسی ندارم به آ نها مثل اینکه وهم نمی تواند با عقل بجنگد برای اینکه موهومات در حدّ معانی جزئیه اند این معانی مجرّد کلی را درک نمی کند تا به جنگ عقل بیاید که این هم همین طور است ابزار شیطنتِ شیطان محدود است اگر ابزار شیطنت شیطان محدود بود راهی برای مبارزه با مخلَصین ندارد لذا فرمود خود شیطان، ابلیس هم اعتراف کرد که نسبت به بندگان مخلَص من دسترسی ندارم ذات اقدس الهی هم فرمود بندگان مخلَص ما از تیررس تو به دورند. خب، پس بنابراین انسانها اول بنده می شوند بعد ﴿عَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ) بعد صالحین می شوند، مخلِصین می شوند بعد مخلَصین فرشته ها هم بشرح ایضاً آنها هم همین مراحل را دارند منتها با موهبت الهی بنده اند، عابدند، مخلِص اند بعد مخلَص، مُکرِم اند بعد مکرَم در این کریمه فرمود: (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ).

ص: ۳۴

پرسش: این (مَقَامٌ مَعْلُومٌ) که در آن گرفتارند...

پاسخ: مقام معلوم که گرفتاری ندارد که در هر جایی که مقام معلوم باشد اگر علم است همان جا می مانند دیگر.

خب، بنابراین اگر فرمود مکرَم اند یعنی به کرامتهای الهی اینها می رسند هر کسی در هر حدّی هم هست بیش از آن آرزو نمی کند حَسد هم در آنجا نیست هر کدام کار خودشان را راضیانه انجام می دهند مثل اینکه سامعه ما نسبت به باصره هیچ اثری ندارد گوش از اینکه نمی بیند نگران نیست کارِ گوش همین است که بشنود، چشم از این نظر که نمی شنود نگران نیست چون چشم کارش این است که ببیند (مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) هر کدام ما درجه ای داریم ولو درجه مان عادی، دیگر بین چشم و گوش نزاعی نیست که این گوش بگوید من چرا نمی بینم، چشم بگوید من چرا نمی شنوم و رنجی ببرد حسادتی داشته باشد این طور نیست در بهشت هم همین طور است در بهشت که غُرف مبنیه دارند، درجات دارند آن کسی که غرفه بالایی جای اوست می تواند سری به غرفه پایینی بزند آنکه در غرفه پایین نشسته نمی تواند برود غرفه بالا همین طور است این طور نیست که غُرَف مبنیه در یک سطح باشد این غُرف بعضها فوق بعضٍ آن که در غرفه بالاست می تواند سری به غرفه پایین بزند اینکه در غرفه پایین است اصلاً نمی تواند سری به غرفه بالا بزند و نگران هم نیست مثل اینکه این آقا که همیشه نماز شب می خواند نماز شبش را می خواند و نماز شب می خواند این در غرفه بالاست آن کسی که فقط نماز صبحش را می خواند اهل نماز شب نبود او دیگر غرفه بالا جایش نیست اینجا ممکن است غبطه ای یا حسادتی یا چیزی راه پیدا کند ولی آ نجا هر کسی به کار خودش راضی است مثل اعضا و جوارح ما، خطوط ما، نفوس ما، درجات ما در درون وهم هرگز به جنگ خیال نمی رود خیال هرگز به جنگ وهم نمی رود (مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) و به معلومیّتشان هم راضی اند، راضی اند به همین کار ذات اقدس الهی.

ص: ۳۵

پرسش: ببخشید این قاعده‌ی کلی (یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ) چطور می شود که انسان در مقام اول عمل صالح انجام بدهد ولی جوهرش صادق نباشد.

پاسخ: خب، اگر ادامه بدهد این دنیا جای حرکت و تکامل و امتحان است دیگر می تواند این کار را بکند می تواند نکند، اگر بر اساس شاکله‌ی خودش عمل بکند این طور است و اما اگر هوا و هوس یا علل و موانع دیگری جلوی او را بگیرد به موفقیت دسترسی پیدا نمی کند.

خب، (بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ) پس بنابراین اینها بندگان مُکرَم اند و هرگز سبّ و لحوقی را هم بیجا روا نمی دارند. برای بیان کردن یکی اینها در مقام عمل مطیع دستورهای الهی هستند فرمود: (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) این (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) ظاهرش این است که مثلاً باید می فرمود «لا یسبقوا قولهم قول الله» اما اینکه فرمود: (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) اینها قول خدا را جلو نمی زنند یعنی اینها در مقام اراده و فکر و عمل و اینها قبل از دستور خدا حرکت نمی کنند از یک طرف ذات، از یک طرف قول که مسابقه نمی دهند که، اگر گفتیم «لا یسبقون» باید بگوییم «لا یسبقون الله» اگر سخن از قول الله است باید بگوییم «لا یسبق قولهم قول الله» اما از این طرف ذات، از یک طرف قول این باید با آن توجیه حل بشود. خب، «لا یسبقون» فرشته ها، قولِ خدا را منظور از قول خدا (انمّا قوله فعله) هست، (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) اراده‌ی فعلی هست و مانند آن، پس اینها جلو نمی زنند مستحضرید که همین تعبیر زیبا در زیارت جامعه برای اهل بیت(علیهم السلام) هم آمده یعنی در همین زیارت جامعه درباره‌ی ائمه(علیهم السلام) همین هست که (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) اولیای الهی هم همین طورند دیگر این طور نیست که قبل از خواستنِ خدا، قبل از اینکه خدا دستوری بدهد چیزی اراده کنند اهل بیت چیزی بخواهند این نیست. خب، پس «لا یسبقون» فرشته ها، خدا را در قول و اراده، بدون اراده‌ی خدا حرکت نمی کنند. خب، این یک مطلب برای افاده‌ی حصر یک وقت است ما می گوییم جلوتر از قول خدا نمی روند یعنی وقتی که با قول خدا می سنجیم اینها تابع اند اما آیا غیر قول خدا را اصلاً اعتنا نمی کنند فقط به قول خدا و امر خدا عمل می کنند این حصر را از چه چیزی می فهمیم، از جمله‌ی (وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) نه «یعملون بأمره» گرچه برای رعایت فواصل (یَعْمَلُونَ) مؤخّر ذکر شد اما مفید حصر بودن هم به همراه او آمده این (وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) دو نکته را به همراه دارد یک رعایت فواصل است که (یَعْمَلُونَ) ذکر شده، دوم اینکه تقدیم این متعلّق، این مفعول واسطه مفید حصر است اینها فقط به امر خدا عمل می کنند خب اگر فقط به امر خدا عمل می کنند می شوند مُکرَم دیگر، پس بنابراین اینها اول از کرامت عملی برخوردارند بعد می شود مَلکه، بعد می شود فصل مقوِّم، بعد می شوند مُکرَم (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) از این جهت مُکرَم اند.

پرسش:...حصر فقط مختصّ به خداست.

پاسخ: نه.

پرسش: چون به هر حال اضافه می کند....

پاسخ: اضافه فی بعض الموارد، اگر بگوییم أمره از کجا استفاده می کنیم که امر در عالَم فقط امرِ اوست.

خب، اگر (بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) داشتیم معلوم می شود اینها فقط به امر خدا عمل می کنند. در سورهٔ مبارکهٔ «مریم»(سلام الله علیها) تعبیری بود که آن تعبیر جامع تر از این آیهٔ ۲۸ سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» است در این آیهٔ ۲۸ سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» آمده که (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) خدای سبحان از گذشته و آیندهٔ اینها باخبر است چون از گذشته و آینده یا حال و گذشتهٔ اینها (مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) یعنی حال، (مَا خَلْفَهُمْ) یعنی گذشته که اینها پشت سر گذاشتند خدا باخبر است و اینها هم می دانند خدا عالِم است «بما أیدیهم وما خلفهم» پس خود را در مشهَد و منظَر خدای سبحان می بینند این دوتا، هم حال هم گذشته خداوند حالِ آنها را می داند گذشتهٔ اینها را می داند لکن آنچه در سورهٔ مبارکهٔ «مریم» گذشت از این جامع تر است آیهٔ ۶۴ سورهٔ مبارکهٔ «مریم» این بود که فرشته ها می گویند (وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ) که این خب مفید حصر است چون مسبوق به نفی است (وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ) یعنی برای ربّ تو، پروردگار تو، خدای سبحان (مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ) بین ایدی ما که در پیش داریم و آنچه را که پشت سر گذاشتیم و آنچه بین این دو هست در آنجا بسیاری از مفسّرین این (مَا بَيْنَ ذلِكَ) را بین ماضی و آینده معنا کردند یعنی خداوند (مَا خَلْفَنَا) گذشته را مالك است (مَا بَيْنَ ذلِكَ) آینده را مالك است (مَا بَيْنَهُمَا) را هم که حال است مالك است، اما لطیفه ای که در المیزان بود این بود که این (مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا) را به زمان و زمین نزد آنجا دیگر جا برای امر زمان و ماضی و حال نیست امور قبلی و علل قبلی که (مَا خَلْفَنَا) است برای اوست، امور بعدی که معالیل و آثار ماست برای اوست، بین علل قبلی و معالیل بعدی که گوهر هستیِ ماست برای اوست و چیزی برای ما نمی ماند نه اینکه ما این وسط مالك چیزی هستیم فقط امور زمینی و زمانی برای اوست خیر، (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ) بین علل قبلی که ما پشت سر گذاشتیم (مَا خَلْفَنَا) شد و معالیل و آثار بعدی که (مَا بَيْنَ أَيْدِينَا) است و تابع وجود ماست همه مِلك و مُلك است ما بین علل قبلی و معالیل بعدی که گوهر هستی ماست برای اوست آن وقت چیزی برای ما نمی ماند خب اگر کسی به مقام فنای محض رسید این چنین می بیند خب قهراً می شود (عِبَادٌ مُكْرَمُونَ).

ص: ۳۷

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلهٌ مِن دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ (۲۹)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و عناصر محوری مسائل مکّی همان اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد و امثال اینها به اضافه خطوط کلی فقه و اخلاق و بخشهایی از این سور ه درباره وحی و نبوّت و معاد گذشت آنچه در این بخش اخیر مطرح شده بود جریان توحید بود. مشرکان حجاز گرفتار الحاد نبودند مبتلا به شرک بودند و طوایفی از مشرکین همان صنم و وثنِ دست ساخته را می پرستیدند البته این به عنوان تَندیس و نَماد برای معبودهایشان بود کم کم خود اینها را عبادت می کردند و گروه خزاعه و مانند آن فرشته ها را فرزندان خدا می پنداشتند و فرشته ها را آلهه تلقّی می کردند. همه مشرکان حجاز این قول را نداشتند که ملائکه آلهه جهان اند برخی از آنها و طوایفی از آنها مبتلا به این بودند. در این قسمت آیه یعنی آیه ۲۶ به بعد فرمود عدّه ای از مشرکان حجاز گفتند ـ معاذ الله ـ خدا اتّخاذ وَلَد کرد تعبیر قرآن درباره وَلد داشتن یا اتّخاذ ولد دو گونه است. عدّه ای بالصراحه می گویند «لقد ولد الله» که در سوره «صافات» حرف اینها نقل شد و ابطال شد که صریحاً می گفتند خدا والِد است و فرزندی دارد در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که (مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلاَ وَلَداً) خب اگر کسی همسر ندارد فرزند هم ندارد با آنها این چنین سخت می گفتند. گروهی سخن از والد بودنِ خدا را به میان نمی آورند اتّخاذ ولد, تَبَنّی و مانند آن را مطرح می کردند همان طوری که در بین مردم تَبنّی و فرزند خواندن مطرح می بود فکر می کردند که خدای سبحان ـ معاذ الله ـ فرشته ها را فرزند خود قرار داده است که می شود اتّخاذ ولد, قرآن کریم هر دو را نفی کرد هم والد و پدر بودنِ خدا را که (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) هم اتّخاذ ولد را که فرمود: (مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلاَ وَلَداً) والد و ولد نیست چون منزّه از جِرم و جسم و امثال ذلك است تَبنّی و اتّخاذ ولد هم مطرح نیست برای اینکه همه عبدِ مربوب اند تبنّی برای کسی است که کسی نیازی به چیزی داشته باشد وقتی خدا منزّه از هر نیاز است و همه ماعدا برده و بنده او هستند تبنّی هم معنا ندارد لذا گاهی می فرماید: (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) گاهی می فرماید: (مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلاَ وَلَداً) در سوره مبارکه «صافات» تعبیر قرآن کریم این است که عدّه ای قائل شدند خداوند فرزندی دارد «لقد ولد الله» آیه ۱۴۹ سوره مبارکه «صافات» این است که (فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلاَئِكَةَ إِنَاثاً وَهُمْ شَاهِدُونَ أَلاَ إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) آن تعبیر سوره مبارکه «توحید» که (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) برای ابطال این قول است اما سخن از اتّخاذ ولد که مطرح می شود تعبیر قرآن این است که (لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً) پس دو طایفه از آیات در قرآن کریم مطرح است برای اینکه دو گروه در حجاز مبتلای به این دو تفکّر باطل بودند بعضی می گفتند ـ معاذ الله ـ خدا والِد است و ولد دارد بعضیها می گفتند که تبنّی کرده فرزندی را اتّخاذ کرده و فرشتگان را هم دختران خدا می پنداشتند که خدای سبحان می فرماید اینها سخن از دختری و پسری اینها نیست و خودتان دختر را نمی پذیرید برای خدا دختر قائلید که این یک راه دیگری

است غیر از مسئله ابطال شرک. خب, پس (وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً) از این قبیل است (سُبْحَانَهُ) یعنی او منزّه از هر گونه جرمیّت و جسمیّت و مادیّت و امثال ذلک است اگر او منزّه از هر گونه زمان و زمین, جِرم و جسم است دیگر والد نخواهد بود و منزّه از هر گونه حاجت است, مبرّای از تبنّی و اتّخاذ ولد خواهد بود (سُبْحَانَهُ) او منزّه از هر نقص و عیب و جِرم و جسم و امثال ذلک است. دربارهٔ فرشته ها چند وصف ذکر کرد اوّلین صفت این است که اینها برده و بندهٔ محض اند نه فرزند خدایند نه فرزندخوانده, (بَلْ عِبَادٌ) و کرامتی هم دارند که در قرآن کریم کرامت را مخصوص انسان نمی داند گرچه دربارهٔ انسان فرمود: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) ولی سندِ کرامت انسان هم همان طور که در بحثهای قبل گذشت خلافتِ اوست انسان کریم است چرا, چون خلیفه است و خلیفهٔ خدایِ کریم, کریم است.

ص: ۳۸

مطلب بعدی, پس اول کرامت انسان است که بحثهای قبلی عهده دار بود (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) سند کرامت انسان هم خلافت اوست که (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً). مطلب سوم آن است که خلیفه آن است که کارِ مستخلَف عنه را بکند, حرف مستخلف عنه را بزند, دستور مستخلف عنه را بدهد. مطلب چهارم این است که اگر کسی نانِ خلافت را بخورد در کنار سفرهٔ خلافت بنشیند از کرامت برخوردار باشد حرفِ خودش را بزند می شود (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) این چنین نیست که هر انسانی کریم باشد سند کرامت او خلافت اوست و خلیفه آن است که حرفِ مستخلف عنه را بزند, کار مستخلف عنه را بکند, دستور مستخلف عنه را انجام بدهد اگر کسی نانِ خلافت را بخورد حرفِ خودش را بزند (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) باشد می شود (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) اما دربارهٔ فرشته ها این حرف نیست (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ) کرامت آنها هم به این است که (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) بله, (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) همین تعبیری که در زیارت جامعه برای ائمه(علیهم السلام) آمده است خب اینها کریم اند, اینها خلیفه اند برای اینکه (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) هستند, برای اینکه (بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) هستند, (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) هستند این طور است این اوصاف را قرآن کریم برای فرشته ها ذکر می کند در سورهٔ «تحریم» فرمود: (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) دربارهٔ خَزَنهٔ جهنم است که خزنهٔ جهنم وقتی (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) خب خزنهٔ بهشت به طریق اُولیٰ, آنها که مافوق بهشت و جهنم اند حَمَلهٔ عرش اند به طریق اُولیٰ, اما حالا در جهان آیا فرشته ای هست که معصیت بکند آن را ما نه دلیل عقلی داریم بر استحاله اش نه دلیل نقلیِ قطعی داریم بر وقوعش چون همان طوری که بزرگان اهل حکمت گفتند ارقام فرشته ها مشخص نیست که عدد فرشته ها چقدرند, ملائکهالأرض چقدرند, ملائکهالسماء چقدرند, اصناف آنها چقدر است ممکن است برخی از ملائکه نظیر اِنس و جِن مبتلا به گناه بشوند بله این ممکن است اما این ملائکه ای که قرآن از آنها یاد می کند چه آنهایی که متولّیان علم اند تحت تدبیر جبرئیل(سلام الله علیه) هستند چه آنها که متولّیان حیات بخشی اند تحت تدبیر اسرافیل(سلام الله علیه) هستند چه آنها که متولّیان قبض ارواح اند تحت تدبیر عزرائیل(سلام الله علیه) هستند چه آنها که متولّیان کِیل و رزق اند تحت تدبیر میکائیل(سلام الله علیه) هستند اینها بله, مسئولان بهشت, مسئولان جهنم, مسئولان عرش الهی, مسئولان وحی اینها بله معصوم اند اما حالا آن فرشته هایی که طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که فرمود هر قطره بارانی یا برف و تگرگی که می آید فرشته ای او را همراهی می کند آیا این فرشته ها هم معصوم اند یا نه, ما چنین برهان قطعی نداریم نه دلیلِ عقلی داریم بر امتناع عصیان اینها نه دلیل نقلی داریم بر ضرورت وقوع معصیت اینها البته اگر یک دلیل معتبری باشد یؤخذ بظاهره. اما این فرشته هایی که مدبّرات امرند و

جهان را دارنـد تـدبیر می کنند اینها (لاَ یَعْصُونَ اللَّهَ) هسـتند و همینها را مشـرکان حجاز می پرستیدند لذا قرآن کریم در کمال جلال و شـکوه از اینها حمایت کرده فرمود اینها عبادنـد یک, مُکرَم هم هسـتند دو, خودشان راه کرامت را طی کردند و قرآن هم از دست اینهـا به دست شـما رسـید (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) اگر این قرآن کریم است برای اینکه از مسـیر کرامت عبور کرده به دست شـما رسـیده هم از اللهِ أکرم شـروع شد (اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) هم سُفرای کریم این را آوردند (بِأَیْدِی سَفَرَهٍ کِرَامٍ بَرَرَهٍ) هم قلبِ انسان کریم آ ن را تحمل کرده هم به دست شـما رسیده، بنابراین اگر قرآن کریم از مسیر فرشته ها عبور کرده و دستِ اینها دستِ موجودات کریم است اینها می شوند سُفرای کِرام الهی.

ص: ۳۹

پرسش:...

پاسخ: خب نه دیگر، مگر اینکه مفهوم اولویّت باشد نسبت به فرشته های برتر که اشاره شد این فرشته ها وقتی معصوم بودند بالاتر از اینها یقیناً معصوم اند اما پایین تر از اینها هم معصوم اند یا نه، دلیل دیگر می خواهد آنکه در سورهٔ مبارکهٔ «تحریم» آمده است آن فقط دربارهٔ فرشتگان مسئول جهنم است آیهٔ شش سورهٔ مبارکهٔ «تحریم» این است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که اینها هر وقت عصبانی می شوند شعلهٔ آتش بیشتر می شود این طور نیست که حالا ـ گازوئیلی، نفتی، بنزینی، زغال سنگی در جهنم بیندازند و آتشش افزوده بشود در بحثهای قبلی هم ملاحظه فرمودید که فرمود هیزم جهنم قاسطین و ظالمین اند (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) حطب و هیزم جهنم افراد ستمکارند. خب، این افراد ستمکار که گاهی سوخت و سوز دارند گاهی کم و زیاد دارند چند روزی مثلاً می روند آرام بگیرند باز عدّه ای اینها را تحریک می کنند می شورانند همین صحنه در جهنم ظهور می کند (كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً) چطوری آتش جهنم افروخته می شود در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که وقتی فرشته های مسئول جهنم غضب می کنند شعله زیاد می شود خب اینها اگر، چون جهنم دارِ عصمت است هیچ کس بیش از اندازه نمی سوزد نه اشتباهاً نه عمداً آن دار، دار عصمت است خب اگر آن دار، دار عصمت است مسئولانش باید معصوم باشند دیگر مگر کسی بیش از اندازهٔ استحقاق می سوزد این (جَزَاءً وِفَاقاً) که در قرآن کریم یک جا ذکر شد این مخصوص جهنمیهاست دیگر وگرنه دربارهٔ بهشتیها که (جَزَاءً وِفَاقاً) نیست (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) است بیشتر از ده تاست و مانند آن، آنجایی که جزا مطابق با عمل است فقط دربارهٔ عذاب است دیگر، ذرّه ای اشتباه در جهنم نیست که اشتباهاً کسی بیشتر بسوزد هم از خطا معصوم اند هم از خطیئه چنین عالَمی است اگر جهنّم دارِ عصمت است معلوم می شود که مبادی فاعلیِ جهنم معصوم اند نه خطا در آنجا راه دارد نه خطیئه، نه سهو و نسیان راه دارد نه جهلِ علمی و جهالتِ عملی، اگر در سورهٔ «تحریم» فرمود: (لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) طبق مفهومِ موافقه فرشته هایی که از اینها بالاترند خب بله یقیناً معصوم اند اما فرشته هایی که پایین تر از اینها هستند جزء ملائکهالأرض اند جزء کارهای طبیعی را انجام می دهند دلیلی بر عصمت اینها نیست مگر اینکه از شواهد و ادلّهٔ دیگری استفاده بکنیم.

ص: ۴۰

پرسش:...

پاسخ: خب نه، اگر یک جا نکردند دلیل بر عصیان نیست دلیل بر عدل است اینجا عادلانه اطاعت کردند اما حالا معصیت نمی کنند یا اشتباه نمی کنند بالقول المطلق این دلیل دیگر می طلبد آنجا بله همه شان اطاعت کردند اگر ما گفتیم فلان گروه همه شان اطاعت کردند یا همه شان نماز خواندند معنایش این نیست که همه شان معصوم اند که، معنایش این است که در این بخش همه شان به عدالت عمل کردند غرض این است که ما دلیلی نداریم که آنچه به نام مَلَک است چه ملائکه‌السماء، چه ملائکه‌الأرض، چه ملائکه‌البرّ و البحر اینها معصوم اند بله این ملائکه ای که قرآن از آنها یاد می کنند نازعات اند، باسطات اند، ناشتات اند، مدبّرات اند اینها که قرآن کریم از اینها یاد می کنند بله همه شان معصوم اند متولّیان امور چهارگانه یاد شده همه شان معصوم اند، مسئولان بهشت و جهنم همه شان معصوم اند اما حالا فلان فرشته ای که مسئول فلان باد است فلان زمین است فلان زمان است این هم معصوم است این برهان می خواهد، دلیل می خواهد.

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب، ما چون از وضع آنها خبر نداریم نمی دانیم که اینها تشریع و شریعت ندارند که، ما چون از وضع آنها باخبر نیستیم البته اگر کسی بخواهد ادّعا کند اثباتش آسان نیست چون در قرآن کریم سوره مبارکه «ذاریات» فقط جریان جنّ و انس را ذکر کرده که (مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) درباره فرشته ها چیزی ذکر نکرده اگر فرشته هم مثل جنّ و انس بودند مکلّف بودند، شریعتی داشتند آنها را هم ذکر می کرد. جناب فخررازی ذیل این آیه می گوید این آیه چند مطلب می رساند یکی اینکه فرشته ها مکلّف اند یکی اینکه اینها معصوم اند عصمتِ اینها را می شود ثابت کرد اما تکلیفِ اینها از این آیات برنمی آید تکلیف به معنای تشریعی، تکلیف به معنای اینکه انبیا دارند، رسول دارند چون هیچ بحثی در قرآن کریم درباره نبوّت و وحی و رسالت و تکلیف و شریعتِ فرشته ها در قرآن به میان نیامده که آنها هم امّتی هستند، پیامبری دارند، قانونی دارند، کتابی دارند اینها مطرح نشده فقط درباره جن و انس مطرح شده که جنس و انس انبیا دارند، اولیا دارند نه انبیا از جنس خودشان انبیای برای جن هست، انبیایی برای انسان هست مثل اینکه بگویند انبیایی برای زن و مرد هست معنایش این نیست که زن هم از جنس خود پیامبر دارد یا امام دارد برای زن و مرد پیغمبر هست نه معنایش این است که پیغمبر دو قِسم است برای جن و انس پیغمبر هست معنایش این نیست که پیغمبر دو قِسم است. به هر تقدیر اثبات این معنا که آ نها مکلّف اند از آیه برنمی آید یک، اثبات اینکه هیچ فرشته ای در عالَم نیست که معصیت بکند آن هم کار آسانی نیست دو، اما این فرشته هایی که جزء مدبّرات امرند و مسئولیتهایی قرآن کریم برای آنها ذکر کرده اثبات عصمت اینها سهل است برای اینکه قرآن کریم اینها را معصوم می داند وقتی خَزنه جهنم را معصوم می داند دیگران به طریق اُولیٰ معصوم اند یعنی مسئولان بهشت و مسئولان عرش و امثال ذلک.

خب، (قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحمنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ) کرامتشان تام است دیگر در آنها (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) و امثال ذلک درنمی آید و کرامتشان هم در این جهت است که (لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) قول و امر و اراده‌ی خدا مُطاع اینهاست اینها امّت اراده‌ی الهی اند همین و به امر خدا عمل می کنند خب غیر از این نیست.

پرسش:...

پاسخ: نه، حالا امر منحصر در شریعت باشد بله، اما امر اگر در تکمیل و تشریع به کار می رود نظیر آنچه در پایان سوره‌ی مبارکه‌ی «یس» یا آیات دیگر آمده است که (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) خب این امرِ تکوینی است در حالی که امر تشریعی این چنین نیست با (كُن فَيَكُونُ) نیست و خدا امر می کند یک عدّه اطاعت می کنند یک عدّه اطاعت نمی کنند، بنابراین امر خدا اگر ما دلیل داشته باشیم که این امر، امر تشریعی است آن گاه سخن فخررازی تام است و اینها مکلّف اند اما وقتی ما دلیلی نداریم که منظور از این امر، امر تشریعی است شاید نظیر امری باشد که در پایان سوره‌ی مبارکه‌ی «یس» آمده (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) خب آن امر دیگر امر تکوینی است.

(يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) خدای سبحان گذشته و حال اینها را می داند یک، مبادی قبلی و بعدی را می داند دو، ما بین اینها را می داند سه، و اینها می دانند که خدا می داند که این خصیصه‌ی آنهاست آنها خودشان را در مشهد خدایی می بینند که خدا از گذشته و حال و آینده آنها باخبر است از مبادی و لوازم و بین مبادی و لوازم آنها هم مستحضر است که ضعیف تر از این آیه، آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «مریم» و اینها بود که قبلاً گذشت که (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ) این (مَا بَيْنَ ذلِكَ) هم برای خداست پس چیزی برای انسان نمی ماند فرشته ها چنین موجودی اند که می گویند گذشته برای او، آینده برای او، بین گذشته و آینده یعنی موجودیّت و هویّت کنونی ما هم برای اوست. خب، چنین موجودی بدون اذن خدا کار نمی کند آن گاه کلام را متوجّه مشرکان حجاز کرد فرمود شما برای چه فرشته ها را عبادت می کنید خودتان گفتید (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) یک، (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) دو، ما به شما خبر بدهیم از الله داریم به شما خبر می دهیم شما مگر الله را قبول ندارید الله را که به عنوان خالق کلّ و مدیر کلّ قبول دارید می گویید او اِله الآلهه است، ربّ الأرباب است و مانند آن، و می گویید ما فرشته ها را عبادت می کنیم که ما را به الله نزدیک بکند می گویید ما فرشته ها را عبادت می کنیم که شفیع ما بشوند نزد الله این قرآن که کلام الله هست از الله به شما خبر می دهد که فرشته ها از شما شفاعت نمی کنند شما برای چه عبادت می کنید، برای اینکه در سوره‌ی مبارکه‌ی «نساء» فرمود: (إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشَاءُ) خدا مشرک را نمی آمرزد خب شما هم که مشرکید این فرشته ها هم که عبادِ مُکرَم اند بدون دستور خدا کار نمی کنند (بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)اند از شماها شفاعت نمی کنند حواستان جمع باشد، اگر شفاعت حق است که حق است باید به اذن او باشد خدا صریحاً اعلام کرده که خداوند از مشرک نمی گذرد خب برای چه عبادت می کنید، اگر شما به طمع تَقریب یا به طمع تَشفیع عبادت می کنید کلاهما مُنتفیان. در سوره‌ی مبارکه این آیه مبسوطاً گذشت که آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مبارکه‌ی «نساء» (إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشَاءُ) البته آن هم بر اساس مشیئت حکیمانه است (وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً) خب پس مطمئن باشید که از شما شفاعت نمی کند اگر آنها سِمتی داشته باشند که آن سِمت باید به اذن خدا باشد چون اینها (بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)اند، (لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ)اند و مانند آن، اگر سِمتی دارند مطمئن باشید که به درد شما نمی خورد خب پس چرا عبادت می کنید این شرک است شما بخواهید آنها را وسیله قرار بدهید باید

برابر شریعت اسلام خدا را عبادت بکنید آن وقت از خدا بخواهید که مشمول شفاعت انبیا و اولیا و فرشته ها باشند آن یک راه دیگری دارد و آخرین کسی که از بعضیها ممکن است شفاعت بکند ذات اقدس الهی است که (وآخر من یشفع ارحم الراحمین) آنها که دیگر بالأخره هر موجودی حدّی دارد و بخشش او محدود است تنها موجودی که متناهی نیست و بخشش او نامتناهی است ذات اقدس الهی است لذا فرمود: (وآخر من یشفع ارحم الراحمین) پس شما اگر به طمع شفاعت عبادت می کنید یک طمع خامی است این مطمئن باشید که به سود شما نیست (وَلاَ يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) کسی که مُرتضی المذهب باشد چه شخصی، چه گروهی مرتضی المذهب است؟ مسلمانها، برای اینکه در همان آیه□ سوره□ مبارکه□ «مائده» فرمود: (وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً) دینِ خداپسند همان اسلام است بعد از آمدن جریان غدیر دینِ خداپسند (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) شد و (رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً) شد دیگر، اگر دین خداپسند دین قرآن و عترت است و شما از هر دو محرومید چه توقّعی دارید فقط کسی می تواند مشفوع له باشد که مرتضی المذهب باشد کسی مرتضی المذهب است که دینِ خداپسند را قبول کند دین خداپسند دین قرآن و عترت است که (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ) دینی که خداپسند است همین است دیگر شما که این را ندارید آنجا هم که در سوره□ مبارکه□ «بقره» آیه□ آیهالکرسی (مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) همین است نسبت به چه کسی اذن بدهد به مرتضی المذهب اذن می دهد دیگر (لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً) شما که این نیستید که، بنابراین نه آنها چنین سِمتی بدون اذن خدا دارند نه شما چنین نصیبی، آخر چرا عبادت می کنید، اگر از آنها کاری ساخته نیست بر فرض ساخته باشد برای شما نمی کنند چرا عبادت می کنید. خب، این دو قسمت را قرآن کریم نفی کرده فرمود نه از آنها بدون اذن خدا کاری ساخته است نه بر فرض آنها کاری انجام بدهند به سود شماست شما از کسانی هستید که یقیناً محرومید (وَلاَ يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) اینها از بهترین مصادیق عالِمان دین اند (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) اینها اِشفاق دارند، هراسناک اند، لرزان اند، مضطرب اند از خشیت الهی منتها خوف، خوف عقلی است البته نظیر (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) یک وقت انسان از مار و عقرب می ترسد یک وقت از جهنم می ترسد یک وقت وقتی وارد حرم شد حریم می گیرد حرم را شما احترام بکنید، احترام بکنید یعنی چه، یعنی حریم بگیرید، اگر گفتند نسبت به فلان مقام احترام بکنید یعنی حریم بگیرید انسان وقتی وارد حرم شد می بیند می ترسد خب این ترس، ترس عقلی است ترس ممدوح است، ترس محمود است جرأت نمی کند خودش را به ضریح نزدیک بکند.

این یک خوف عقلی است یک وقت است انسان از اتومبیلی که با سرعت حرکت می کند می ترسد آن یک خوفِ نفسی است اما وقتی وارد حرم می شود کمتر جرأت می کند خودش را به ضریح بچسباند این یک خوفِ عقلی است حریم می گیرد چرا جلوتر از قبر امام گفتند نماز نخوانید با اینکه عبادت است دیگر این ادب است این احترام است خب، اینها حریم گرفتن است (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ) کذا، (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ) کذا این خوفها، خوفهای عقلی است فرشته ها این طور خشیت و اِشفاق و خوف نسبت به ذات اقدس الهی دارند (وَهُم مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) بعد فرمود: (وَمَن يَقُلْ) اینها هم به صورت جمله شرطیه است البته (وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلهٌ مِن دُونِهِ) کسی بخواهد بگوید من در عرض خدایم این را کسی نمی گوید، اگر بگوید مِن دونه اله ام یعنی رتبه الوهیّت من پایین تر از رتبه الوهیّت خداست که مقرِّب الی الله باشند یا شفیع الی الله باشند اگر کسی چنین ادّعایی بکند (وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلهٌ مِن دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ) خب، مستحضرید که این تعبیر اگر به صورت جمله شرطیه نبود خب نشانه وقوع بود و تکلیف و امثال ذلک اما به صورت جمله شرطیه است جمله شرطیه وقوع را نمی رساند جمله شرطیه با استحاله ممکن است با امکان هم ممکن است اگر (وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلهٌ) به صورت جمله شرطیه در آمده است می تواند نظیر آنچه در سوره مبارکه «انعام» مطرح شده است که به صورت جمله شرطیه درباره انبیاء آمده این هم همین طور باشد در سوره مبارکه «انعام» از آیه ۸۴ به بعد نام شریف عدّه ای از انبیا(علیهم السلام) ذکر شده است تا به آیه ۸۶ (وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيم ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِى بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) بعد از نام بردن عدّه ای از انبیا آن گاه در آیه ۸۸ می فرماید: (وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) خب جمله شرطیه است با اینکه محال است صِدق جمله شرطیه به تلازم مقدّم و تالی است نه وقوع مقدّم فرمود اگر این انبیایی که ما اسمشان را بردیم انبیای ابراهیمی اگر مشرک بشوند تمام سعیشان باطل است قضیه، قضیه صادقه است صِدق قضیه شرطیه به صِدق تلازم بین مقدّم و تالی است نه صدق مقدّم فرمود اگر این انبیا(علیهم السلام) که اسامی شان را بردیم عبادِ صالح اند کذا و کذا، اگر ـ معاذ الله ـ شرک بورزند همه کارهای آنها باطل است پس جمله شرطیه دلالت ندارد بر اینکه اینها این کار واقع شده یا مثلاً مکلّف اند نظیر اینکه همین مطلب درباره پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم آمده است که (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) فتحصّل که فرشته ها بر فرضِ محال اگر بیراهه بروند کارشان جهنم است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۹ تا ۳۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلهٌ مِن دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ (۲۹) أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَىْ ءٍ حَيٍّ أَفَلاَ يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِى الْأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِى خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است و بخشی از مسائل مربوط به وحی و نبوّت قبلاً بازگو شد و مسئله توحید اخیراً طرح شد و نظم عالَم بهترین دلیل بر وحدت ناظم است لذا در این بخش از آیات از توحیدِ ذات اقدس الهی سخن به میان آورد مشرکان حجاز گرفتار همین شرک و وثنیّت و صنمیّت بودند الحاد به معنای نفیِ مبدأ معمولاً ـ در حجاز نبود خیلی کم بود لذا آیاتی که مربوط به الحاد است در قرآن کریم وجود دارد اما به وفورِ نفی شرک و اثبات توحید نیست. عدّه ای از مشرکان فرشته ها را می پرستیدند به زعم اینکه به گمان این باطل که فرشته کاری را در جهان بالاستقلال انجام می دهد و عبادت کننده های خود را به خدا نزدیک می کند و شفیعِ آنهاست نزد خدا مستحضرید که منظور مشرکان از شفاعت درباره مسائل مادّی و دنیایی بود وگرنه شفاعتِ به معنای طلب مغفرت در معاد برای مشرکین حجاز مطرح نبود زیرا آنها معادی قائل نبودند, بهشت و جهنّمی قائل نبودند تا شفاعت به این معنا که در قیامت از اینها شفاعتی به عمل بیاید اینها نجات پیدا کنند اگر می گفتند: (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یعنی درباره تقرّب دنیایی که خیر دنیا به ما برسد از شرّ دنیا مصون باشیم و مانند آن, پس اینها فرشتگانی را می پرستیدند که این سِمت را داشته باشند نه هر فرشته ای, آیا هر فرشته معصوم است یا نه آن را باید هم از منظر عقل بحث کرد هم از نظر نقل, دلیل نقلی معتبر که عموم یا اطلاق داشته باشد کلُّ مَلَکٍ معصوم ما نداریم که عندالشکّ به عموم یا به اطلاقش تمسّک بکنیم که هر فرشته ای معصوم است درباره فرشته هایی که مسئولان امور جهنّم اند در سوره «تحریم» فرمود: (عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) این دلیل بر عصمت فرشته هایی است که مأموران عذاب خدا هستند در قیامت. طبق مفهوم اولویّت فرشته هایی که از اینها بالاترند عصمتِ آنها را از همین آیه می شود استفاده کرد چون بهشت بالاتر از جهنّم است مسئولان تدبیر بهشت بالاتر از مسئولان تدبیر جهنّم اند اگر مسئولان تدبیر جهنّم معصوم اند فرشته های مسئول تدبیر بهشت هم معصوم اند و بالاتر از اینها فرشته هایی هستند که حاملان عرش و مانند آن هستند عصمت این گونه از فرشته ها را می شود از راه مفهوم اولویّت از آیه سوره مبارکه «تحریم» استفاده کرد این یکی, این دلیل نقلی, یک دلیل نقلی مستقلّی که عموم یا اطلاق داشته باشد که هر فرشته ای چه ملائکهالسماء, چه ملائکهالأرض, چه ملائکه دنیا, چه ملائکه آخرت, چه ملائکه ای که مسئول تدبیرند جزء مدبّرات امرند یا جزء نازعات اند یا جزء ناشطات اند و مانند آن, چه ملائکه ای که مسئولیّت ندارند چنین اطلاق یا عمومی نیست این یک مسئله, اما دلیل عقلی چون عنوان فرشته در براهین عقلی نیست در بحثهای عقلی فقط سخن از عقول و مجرّدات تامّه و مجرّدات عقلی و مجرّدات نفسی مطرح است مجرّدات عقلی جا برای عصیان نیست اما مجرّدات نفسی

احتمال عصیان در آنها هست مجرّدات نفسی نظیر نفس انسان, نفس جن, منتها تجرّد انسان خیلی قوی تر از تجرّد جنهاست آنها حدّاکثر شاید به تجرّد وهمی و خیالی راه یابند اما در انسان تجرّد عقلی و مانند آن هست و چون به نفس وابسته است نفس مدبّر بدن است احتمالاً فراز و نشیبی دارد, عصیانی دارد, خطایی دارد, خطیئه ای دارد پس مجرّد عقلی که هیچ ارتباطی با بدن ندارد معصوم است, مجرّد نفسی که با بدن ارتباط دارد کار نفس را انجام می دهد مدبّر بدن است احتمال عصیان هست این راجع به اطاعت و عصیان. دربارهٔ فراگیری مطالب اگر فرشته ای مجرّدِ تام بود مجرّد عقلی بود نه مجرّد نفسی آن فراگیریش به ظهور و خفاست نظیر آنچه را که ذات اقدس الهی دربارهٔ تعلیم اسما به فرشته ها آموخت که (یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ) اگر واقعاً فرشته ای موجودِ مجرّد عقلی است آغاز و انجامش یکی است بدأ و حشرش یکی است حدوث و قِدَمی ندارد یکسان ثابت است ساکن نیست ثابت است ولی فراگیری علمش هم به ظهور و خفاست که ما بگوییم قبلاً نمی دانست با اِنباء آدم(سلام الله علیه) آگاه شد اسمای الهی را بعد فرا گرفت این باید به ظهور و خفا برگردد نه به تجدّد و تحوّل و حرکت و امثال ذلک, بنابراین اگر ظهور و خفا شد این می تواند مسئلهٔ تجدّد احوال, تجدّد مَلکات, تجدّد علوم فرشته ها را توجیه کند, پس در فصلی که مربوط به عصیان است چهار مطلب شد یکی اینکه دلیل نقلیِ تام عموم یا اطلاق داشته باشیم بر عصیان کلّ مَلَک نداریم, دوم اینکه دلیل نقلی نسبت به عصمت فرشته های مسئول جهنم داریم با مفهوم اولویّت مطالب عصمت فرشته های دیگر اثبات می شود, اما دربارهٔ دلیل نقلی عصیان دربارهٔ موجود مجرّد تام راه ندارد اما دربارهٔ موجود مجرّد نفسی که مدبّر بدن است عصیان راه دارد این امکانش, اما دربارهٔ علوم و تحوّلاتی که هست آنها هم این چنین است, اگر موجودی مجرّد تام بود بگوییم قبلاً چیزی را نمی دانست بعداً چیزی را یاد می گیرد این به ظهور و خفا برمی گردد نه تحوّل و حرکت, ولی اگر موجودی مجرّد نفسی بود نه مجرّد عقلی جزء مدبّرات بدن بود حالا یا مدبّرات بدنِ سمایی یا ارضی این تحوّل و تجدّد حال فرش دارد که قبلاً چیزی را نداند بعد چیزی را یاد بگیرد یا قبلاً درجه ای نداشت به وسیلهٔ عبادت به درجه ای برسد و مانند آن, این برای تحوّلاتی که هست در آیات سورهٔ مبارکهٔ «بقره» که (یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ) اینها گذشت. آن فرشته هایی که مأمور وحی اند, مسئول وحی اند البته آنها یقیناً معصوم اند هم دلیل عقلی هست و هم شواهد نقلی و هم مفهوم موافقه ای که چون بالاتر از فرشته های مسئول جهنّم اند. اما دربارهٔ اینکه این فرشته ها می توانند کاری انجام بدهند و در عالَم نقصی پیدا نشود آن فرشته هایی که مدبّر امرند البته چون تحت تدبیر الهی اند مسئول اند اینها نه خطایی دارند نه خطیئه وگرنه بی نظمی رخ می داد اما فرشته هایی که جزء مدبّرات امر نیستند مثل انسانها که بعضی از انسانها مسئول اند, مدبّرند نظیر انبیا و اهل بیت(علیهم السلام) اینها یقیناً معصوم اند اما انسانهای دیگر که مسئولیّتی در نظام تکوین ندارند کارهای خودشان را انجام می دهند دلیلی بر عصمت آنها نیست.

ص: ۴۴

پرسش: عواملی که در انسان و جن باعث عصیان می شود مثل حبّ الدنیا, شهوت و هوای نفس چون در فرشته ها وجود ندارد پس عصیان ثابت نیست.

پاسخ: بله, اگر ما ثابت کردیم که جمیع فرشته ها مجرّدِ تام اند و از این اُفت و آفتهای مصون اند بله, اما ما نه چنین عمومی داریم نه چنین اطلاقی ملائکهالأرض چه کاره اند, قطرات باران را چه کسی می آورد, عدد آنها را چه کسی می داند, صفات آنها چگونه است اینها که مشخص نشد که, آن ملائکه ای که قرآن کریم و روایات اوصاف آنها را مشخص کرده است بله

معصوم اند آنها که مدبّرات امرند و آنها که در سطح خَزنه‌ جهنّم و بالاترند عصمت آنها را قرآن ثابت کرده است (لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ) فرمود و مانند آن, چه اینکه در این آیه هم فرمود: (لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) اما جمیع ملائکه, ملائکهالأرض هر قطره بارانی که می آید فرشته ای او را همراهی می کند این گونه از مسائل که برای ما نه تحلیلاً بحث شد نه اطلاق و عمومی هست که عصمت اینها را ثابت بکند.

پرسش: پاسخ: ما چه می دانیم, اگر «لست أدری» است نمی دانیم که این موجودات در چه حدّی اند چگونه فتوا به عصمت اینها بدهیم بله آ نهایی که قرآن کریم مشخص کرد و اوصاف آنها را مشخص کرد مثلاً در جریان سوره‌ مبارکه‌ «انعام» دارد هفتاد هزار فرشته این سوره‌ مبارکه را بدرقه کردند همه وارد قلب مقدّس پیغمبر شدند خب این معلوم است مجرّدند, معلوم است که معصوم اند.

پرسش: پاسخ: امکان پس هست دیگر, الآن بحث در اینکه اینها معصیت می کنند که نیست بحث در امکان است, امکانش هست. خب, بنابراین اگر سخن از امکان است راه باز است اما آنهایی که کارهایی شریعت از آنها نقل کرده که دلیل بر عصمت یا تجرّد است آنها بله نسبت به آنها دلیل داریم خب همین جریان سوره‌ مبارکه‌ «انعام» که هفتاد هزار فرشته او را مشایعت کردند همه وارد قلب مقدّس پیغمبر شدند (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ‌ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) اینها بله شواهد بر تجرّد هست, شواهد بر عصمت هست و مانند آن, اما آن ملائکهالأرض که طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه یا ادعیه دیگر که هر قطره بارانی را فرشته ای می آورد نه اثبات اینها نه تحقیق اینها نه تحلیلِ ماهوی اینها چیزی بحث نشده ما خبری نداریم.

ص: ۴۵

پرسش: پاسخ: بله دیگر, تکوین هست ولی منظور آن است که اگر موجودی مسئولیّت تکوینی به آنها واگذار بشود مثل مدبّرات امر, مثل نازعات, مثل باسطات اینها که قرآن کریم با سوگند از اینها نام می برد (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً), (وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً ۝ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً ۝ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً ۝ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً) بله, اما اگر یک فرشته بود که مأموریتی نداشت جزء مدبّرات امر نبود مثل انسانها ما چه دلیل بر عصمت داریم ما نه حصر آنها را باخبریم نه از عصمت آنها آن مقداری که قرآن مشخص کرده روایات مشخص کرده اوصاف اینها را بیان کرده بله، اینها کاملاً مجرّدند و معصوم. خب، بنابراین تطبیق اینکه مجرّداتِ عقلی همان فرشته ات آنچه را که در شرع به عنوان فرشته نامیده می شود همانهایی هستند که در حکمت و کلام به عنوان مجرّدات عقلی مطرح اند اثبات این آسان نیست چون اینها مجرّدات عقلی را ثابت می کنند آنها معلوم نیست که جزء مجرّدات عقلی باشند یا مجرّدات نفسی باشند.

مطلب دیگر در جریان اینکه اگر توحید را با نقل می شود ثابت کرد برای این است که اگر کسی پیغمبر شد با معجزه از طرف خدا آمد و این شخصی که پیغمبر است و صادق است گفت «لا إله الاّ الله» در عالَم بیش از یک اِله نیست خب ما یقین داریم که بیش از یک اله در عالم نیست دیگر نمی شود گفت که چند اله در عالم اند اینها توافق کردند یک نفر را بفرستند خب این یک نفر می گوید بیش از یک خدا در عالم نیست اولاً تعدّد آلهه۝ متعدّد بر یک امر مستحیل است زیرا هر کدام از اینها حکمت و علمی دارند که عین ذات آنهاست یک، ذات آنها با یکدیگر متفاوت است دو، پس علم و حکمت آنها با هم متفاوت است سه، توافق آنها بر یک امر مستحیل است چهار، بر فرض توافق بکنند یک پیامبر، یک نماینده بفرستند این یک نماینده می گوید که «لا إله الاّ الله» حرفی است که همه۝ انبیا آوردند خب اگر «لا إله الاّ الله» این یک نفر می گوید بیش از یک خدا در عالَم نیست این هم که صادقِ مُصدَّق است پس معلوم می شود تعدّد آلهه مستحیل است دیگر، بنابراین توحید را با دلیل نقلی می شود ثابت کرد چه اینکه با دلیل عقلی ثابت می شود ولی اصلِ مبدأ را البته باید با دلیل عقلیِ محض اثبات کرد دلیل نقلی آنجا راه ندارد. در جریان نظم عالَم این بشر اصولاً کسی را عبادت می کند که به او نزدیک بشود هر الهی برای خودش تدبیر خاصّی دارد، حکمت مخصوصی دارد، مدبّریّت خاصّی دارد نمی شود یک عبادت مشترکی را فرض کرد برای تقرّب به آلهه متعدّد برای اهداف متعدّد، کمالات متعدّد و مانند آن، مهم ترین راهی که برای توحید ذکر می کنند همین نظم عالَم است یک برهان عقلی بود که فرمود: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) که با کمک گرفتن از نظمِ عالَم آن برهان گذشت، اما برهان مخصوص تر و تجربی تر را قرآن ذکر می کند می فرماید این عالَم بسیار منظّم است و این عالَم که بسیار منظّم است تحت تدبیر یک مدبّر و یک ناظم است ما گرچه مقدّمه۝ قیاس استثنایی را در آیه۝ ۲۲ گذراندیم که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) لکن استثنای تالی به صورت شفاف در سوره۝ مبارکه۝ «ملک» بود که گذشت ولی برای روشن تر شدن استثنای تالی در همین سوره۝ مبارکه۝ «انبیاء» آیه۝ سی به بعد چند آیه است که نظم عالم را ذکر می کند می فرماید همه مخصوصاً کفّار باید بدانند که به دنبال آسمان شناسی بروند، زمین شناسی بروند، مجموعه۝ آسمان و زمین را بشناسند که اینها اول بسته بود حالا چند میلیارد سال قبل می شود فهمید به دلیل اینکه الآن بشر به جایی رسیده است که می گوید این نوری که فعلاً از این ستاره به ما می رسد چند میلیارد سال قبل حرکت کرده الآن به ما می رسد حالا معلوم نیست این ستاره فعلاً اینجا باشد که. خب، این راهها را بشر اگر نمی توانست بفهمد قرآن تشویق نمی کرد فرمود شما بروید جستجو کنید مگر نمی بینید یعنی مسئله به قدری روشن می شود بعدالفحص که از رأی به رؤیت می آید از عقل به حس می آید این قدر مسئله برای شما روشن خواهد شد مگر نمی بینید که آسمان و زمین قبلاً بسته بودند ما اینها را باز کردیم تولّد زمین از کُرات دیگر،

تولد کُرات دیگر بعضـها عن بعض اینها بسته بودند رَتْق یعنی بسته، بسته بودند ما اینها را فَتق کردیم باز کردیم (أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) خب چه چیزی بودنـد که بسـته شدنـد آن را در سوره مبارکه «سـجده» و «فصّـلت» و آنجا ذکر می کند در بخشـهای سـماوات سـبع در سوره مبارکه «فصّلت» و مانند آن می فرماید: (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِیَا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ ٭ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ) یا (سوبناها) کـذا و کـذا (وَزَیَّنَّا السَّمَاءَ الـدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ) و ماننـد آن، فرمـود ایـن راه شـیری کـه می بینیـد این کهکشانهـایی که می بینیـد این شـمس و قمرهایی که می بینید اول یک مُشت دود بود ما این یک مُشت دود یک مُشت گاز را به صورت شمس و قمر در آوردیم بعد هم بساطش را جمع می کنیم خب اینها علم است بارها به عرضـتان رسید الآن پنجاه شصت جلد کتاب ما داریم درباره همین «لا تنقض الیقین بالشک» این «لا تنقض الیقین بالشک» بیش از یـک خط نیست اما فقهای بزرگ، اصولیین بزرگ روی این کار کردند گفتند وحدت قضیه می خواهیم اتّحاد مشکوک و متیقّن می خواهیم استصحاب تعلیق و تَنجیزی داریم، استصحاب زمـان و زمانیّات داریم، شکّ در مقتضـی داریم، شـکّ در مانع داریم، شکّ در رافع داریم اینها که در حـدیث نیست اینها را عقـل یعنی عقـل، عقـل از این در آورد در حوزه ها تـدریس کرد شـده علم اصول آن وقت علم اصول می شود علم اسـتدلالی زمیـن شناسـی دیگر علـم اسـتدلالی نیست، علم دینی نیست، علم قرآنی نیست خب اینکه قـوی تر از او، سـنداً بالاـتر از او، متناً عمیق تر از او، ادله اش بیشتر از اوست مگر چیزی را عقل بفهمـد اسـلامی نمی شود غالب ما اسـلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم قـارون هم غیر از این نمی گفت می گفت من خودم زحمت کشـیدم پیـدا کردم (إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِنـدِی) ما خیال می کنیم هر چه خودمان فهمیدیم این بشـری است خیر این الهی است، الهی است یعنی الهی بشـری را می خواهی بدانی چیست خب (وَاللَّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَـیْئاً) بشـری آن است بشـری را می خواهید بدانید چیست (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) بشـری آن است اینکه فهمیـدی که بشـری نیست این را (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) بود این کجایش بشـری است بشری یک حدّش (وَاللَّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئاً) است یک حدّش هم (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) است این بشـری است بعدش هم می شود جِیفه این وسطها اگر فهم است و علم است و استدلال است (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) است این می شود دین آن زمین شناسی که متدیّن است و موحّد است می گوید این زمین چند میلیارد سال قبل این چنین خدا او را این چنین کرد الآن این چنین می کنـد بعـداً آن چنان می کند این یک اسـتاد دانشـگاه موحّد است او که می گوید زمین قبلاً چنین بوده است الآن چنین است پیش بینی می شود چنان بشود این یک آدم سکولاری است وقتی دانشگاهها اسلامی می شود که علوم اسـلامی باشد اسـلامی شدن علوم این است که ما مواظب الفاظ و فکرمان باشـیم نگوییم طبیعیّات بگوییم خلقت شناسی، خب خلقت شناسی غیر از اسلامی نیست ما دیگر زمین شناسی و زمان شناسی غیر اسلامی یا سکولار نداریم ما خلقت شناسـی داریم مگر می شود آدم مخلوق را بشـناسد و اسلامی نباشد می فرماید شما قدری که جلوتر بروید می فهمید که زمین چه بود با آسـمان چه نسـبتی داشت ما چه کار کردیم خب شـما داریـد خلقت را می شناسـید قدم به قدم می گویید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خب این می شود اسلامی دیگر دانشگاهها اگر بخواهد اسـلامی بشود چه اینکه باید بشود تنها راهش این است که علوم را اسـلامی کرد البته نمازخانه داشـتن و پسرها و دخترها را از هم جدا کردن این جزء وظیفه هر مسلمانی است مگر در قم به ما می گویند که دخترها و پسرها کنار هم ننشینند در مسجد و مدرسه یک جا ننشـینند پرده باشد وسط خب همه ما این کارها را بالتبع می کنیم وقتی شدیم مسـلمان کسی لازم نیست به ما بگوید که کنار هم ننشـینید لازم نیست به ما بگویند که صفها را جدا کنید این دیگر هر مسلمانی این کار را می کند عمده آن است که مـا بـدانیم زمین صـاحبی دارد زمین مخلوق است نه طبیعت، آسـمان مخلـوق است نه طـبیعت، مـا طبیعیّـات نـداریم،

خَلقیّات داریم، مخلوقات داریم، خلقت شناسی داریم خب اگر خلقت شناسی داریم خلقت شناسی جزء علوم الهی است دیگر مبادا کسی خیال کند این یک مسئله کلامی است نه خیر، یک وقت است کسی درباره زمین و زمان فکر می کند می گوید این چون حادث است مُحدِث می خواهد این زمین شناسی نیست این علم کلام است یا چون ممکن است واجب می خواهد این زمین شناسی نیست این حکمت است یا چون وجودِ رابط دارد وجود مستقل می خواهد این حکمت متعالیه است این زمین شناسی نیست اما وقتی بحث می کند که پوسته اوّلش چه بود، از کجا جدا شد، گداخته بود، حجمش چقدر بود، قطرش چقدر بود این می شود زمین شناسی به جای اینکه بگوید این چنین بود این چنین شد باید بگوید خدا او را این چنین کرد، خدا این چنین می کند افقی بحث نکند عمودی بحث کند این (هُوَ الْأَوَّلُ) را این «هو الآخر» را چه کسی کرد، چه کسی می کند، چه کسی خواهد کرد این را همه موارد ذکر بکند. خب، ما نباید توقّع داشته باشیم که علم اسلامی، زمین شناسی اسلامی مثل همان صحیحه طولانی حمّاد باشد تا بسیاری از شما این صحیحه طولانی حمّاد را گذراندید آنجا وجود مبارک حضرت به حمّاد در آن صحیحه طولانی می فرماید وقتی می خواهی نماز بخوانی بعد از تحصیل طهارت اذان این طور است، اقامه این طور است، نیّت این طور است، تکبیرةالإحرام این طور است، قیام این طور است، قرائت این طور است تا آخر را حضرت می گوید ما دلمان می خواهد که زمین شناسی و آسمان شناسی مثل صحیحه حمّاد داشته باشیم این طور تا بشود علم اسلامی و اگر مثل استصحاب شد علم اسلامی نیست یک خطّش را او گفته بقیّه را بشر به علم الهی بفهمد علمِ اسلامی نیست بسیاری از مسائل حقوقی یا معاملاتی که مرحوم شیخ و امثال شیخ در مکاسب ذکر کردند اینها با بنای عقلا و فهم عرف و استدلالهای عقلی روبه روست مشکل بودنِ بحثهای معاملات به این است که روایات کم است و دقّتهای عقلی زیاد است دشواری بحثهای عبادات این است که روایات زیاد است و بحثهای عقلی آنجا راه ندارد به هر تقدیر نباید توقّع داشت علمی اسلامی است که مثل روایت طولانی صحیحه حمّاد اول تا آخر را دلیل نقلی بگوید ما این دوتا اشتباه را دیگر نباید تکرار بکنیم نباید آ نچه را که خدا به ما داد آ ن را بشری بدانیم یک، و نباید دین را در نقل خلاصه کنیم که اگر در عقل یافتیم دینی نیست بشری است خیر، عقل هم مثل نقل کاشف است البته وحی مقابل ندارد ولی عقلِ حکیمان با نقلِ محدّثان اینها کاشف اند همه هم اشتباه می کنند همه هم گاهی در معرض خطا هستند گاهی هم اصابه دارند غرض آن است که قرآن ما را تشویق کرده به فراگیری این علوم فرمود قدری که جلوتر بروید می بینید، اگر دیدن نبود و تجربه نبود و راه یافتنی نبود که قرآن امر نمی کرد تشویق نمی کرد فرمود چرا شما به دنبال صنم و وَثن هستید این مجموعه را همان که آفرید اداره می کند (أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً) حالا اینکه سالیان متمادی آمدند گفتند که زمین از کُره دیگر جدا شده است می تواند فی الجمله نه بالجمله مؤیّد باشد یک آدم خوش باوری که همین که مطلب به مرز فرضیه رسید نه علم این می آید قرآن را با آن تطبیق می کند این نه عالِم است نه مفسِّر هرگز کسی که خوش باور است و زودباور است و بدون تحقیق سخن می گوید این به جایی نمی رسد اگر کسی مرزبندی کرد مواظب زبانش بود مواظب اندیشه اش بود تا مطلب ضروری نشد و یقینی نشد و دو دوتا چهارتا نشد حرف نزد این زمینه رشد فکری برای او باز است فرضیه به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی در اصول فلسفه فرمودند فرضیه یعنی فرضیه علم نیست فرضیه آن پایِ ثابت پرگار است که تا دیگری بگردد دایره رسم می کند او بیکاره است این باربَر است می گویند ما فرض می کنیم که فعلاً آن کُره این طور بوده است بر اساس این فرضیه آن نتایج را می گیریم اما بالأخره نتیجه را می گیرید یا نمی گیرید نه، شما احدی المقدّمتین در فرض است فرضیه مثل آن پایِ ثابت پرگار است که ساکن است او کاری انجام نمی دهد آن دیگری می گردد و دایره رسم می کند تا مطلب به صورت جزمی و بیّن در نیامده این علم نیست و خریدار ندارد در بازار عقلا وقتی علم نبود و در بازار اهل

علم خریدار نداشت یا نظیر فرضیه داروین می شود که مُرده به دنیا می آید یا نظیر فرضیه های دیگر کسی که هنوز بیّن نشد مثل دو دوتا چهارتا نشد دهن باز می کند او عالِم نیست فرمود یا یقین پیدا کن یا ساکن باش «مَن تَرَکَ قول لا أدری فقط اُصیبت مقاتله» بزرگان این را در ابن قطیبه دینوری از او نقل کرده که علم سه پایه دارد عقل است و نقل است و اعتراف به جهل کسی که «لا أدری» را رها کرده آن کُشتَن گاه او، مرگ گاه او آسیب دیده است این حتماً باید حرفی داشته باشد که هنوز نمی دانم این هنوز نمی دانم، هنوز برای من حل نشد را نباید فراموش بکند تا برایش روشن بشود. خب، پس بنابراین آسمان و زمین طبق بیان نورانی قرآن کریم اول یکی بودند رَتْق بودند بعد باز شدند یک مطالعه ‌ میلیاردیِ میدانی می خواهد تا این را ثابت کند (أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) اما مادّه اش چه بود درباره ‌ سماوات فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ) این دخان آیا به معنی دود است آیا به معنی گاز است آیا مصطلح دیگری دارد در آن عصر که کلمه ‌ دخان در آن عصر به آن معنا به کار می رفت اینها را یک محقّق باید بررسی کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلاَ يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ(۳۳)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و مطالب مهمّ سوَر مکّی اصول دین است و بخشی از آیات گذشته مربوط به وحی و نبوّت بود چه اینکه بخشی از آیات آینده مربوط به معاد است و توحید از مهم ترین مسائل محلّ ابتلای آن روز بود لذا در این سور ه بخشهایی از آیاتش به جریان توحید اختصاص یافته است. فرمود کفّار که به غیر خدا پناهنده اند و تدبیر را از غیر خدا توقّع دارند و به غیر خدا پناه می برند مگر نمی دانند و نمی بینند که کلّ عالَم را خدا آفرید و کلّ عالَم را هم او دارد اداره می کند. نظم جهان به تدبیر اوست بنابراین باید کسی را عبادت کرد که هویّت ما «کان» تامّه, تدبیر ما «کان» ناقصه به دست اوست آیا کفّار نمی بینند که مجموعه آسمان و زمین اول رَتْق و بسته بودند و خدای سبحان اینها را باز کرد راه شیری درست کرد, ستاره های ثابت درست کرد, ستاره های سیّار درست کرد, زمین را از آنها جدا کرد این مجموعه را به صورت سماوات و الأرض به خوبی دارد اداره می کند (كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) این مربوط به مجموعه نظام آسمان و زمین بود. بعد فرمود: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ) هر موجود زنده ای از آب است چه حیات گیاهی, چه حیات حیوانی, چه حیات انسانی هیچ گاه بدون آب حیات رخ نمی دهد نه گیاهی سبز می شود نه حیوانی به دنیا می آید نه انسانی زندگی می کند هر موجود زنده ای از آب است این هم یک نظم علمی است و یک ادّعای علمی. (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلاَ يُؤْمِنُونَ) موحّد نمی شوند چرا اینها دست از وثنیّت و صنمیّت برنمی دارند. این مربوط به آسمان و پیدایش حیات در مجموعه آسمان و زمین بعد درباره خصوص زمین فرمود: (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ) این کُره زمین که همانند کرات دیگر با هم متّصل و مرتبط بودند و بعد از این مجموعه جدا شد برای نجات از نوسان و اضطراب و لرزش ما کوههایی را در او آفریدیم که به منزله میخِ آنها باشد و اینها را حفظ بکند از اضطراب (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ) راسِی همین سنگهای بزرگ, کوههای بزرگ که باعث نگهداری است لنگر را می گویند مرساد, (بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيها وَمُرْسَاهَا) یعنی لنگر و لنگرگاه او نام خداست راسی یعنی لنگردار, لنگردهنده, حفظ کننده جوار را می گویند رواسی به همین مناسبت در آن بیانات نورانی حضرت امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) که فرمود: «وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ» هم همین است مَیَدان یعنی نوسان و اضطراب, مادَ یعنی اضطرب, یَمِید یعنی یَضطرب. برای اینکه مَیَدان, نوسان, اضطراب زمین را حفظ کند این زمین را با کوهها و سنگهای بزرگ توتید کرده است یعنی میخکوب کرده است وَتَد یعنی میخ «وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ اضطراب حرکات أَرْضِهِ» خب این از همین آیات استفاده شد که فرمود: (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ) یعنی مبادا اینکه مردمی که روی زمین زندگی می کنند به وسیله اضطراب و مَیَدان و لرزش زمین از پا در بیایند این (أَن تَمِيدَ بِهِمْ) یعنی «کلاحظ أن تمید بهم» مثل اینکه فرمود: (إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا) یعنی مبادا اینکه برخورد کنید قومی را به جهالت. خب, مبادا «أن تمید و تضطرب بهم» که

«باء» برای تأدیه است. خب اصلِ زمین را که از کُرات دیگر جدا شد با این کوهها و صخور حفظ کرد شده آرام, برای بهزیستی در زمین بخشی را بحر, بخشی را نهر, بخشی را جبال, بخشی را هم راههای وسیع قرار داد جبال منشأ برکات فراوانی هستند بارانها را, ابرها را به سینه می خرند در دل ذخیره می کنند به صورت چشمه در می آورند و از دامن این کوهها چشمه های فراوانی ذخیره شده برای تأمین شُرب مردم حاصل می شود. بین این کوهها راههای وسیع, فَجّ یعنی راه, اگر عمیق باشد تَه درّه است اگر عادی باشد می گویند فَجّ واسع, فِجاج جمع فَج است که اینجا فرمود: (وَجَعَلْنَا فِيهَا) در زمین (فِجَاجاً) فِجاج جمع فَج است, فَج یعین آن راه. در سورهٔ مبارکهٔ «حج» به این صورت فرمود شما ندا بدهید اینها (مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) خواهند آمد که (وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ) از هر راهی (عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) که فِجاج جمع فج است یعنی آن راه و راهِ وسیع. خب, (وَجَعَلْنَا فِيهَا) حالا در برخی از آیات نظیر سورهٔ مبارکهٔ «نوح» سُبُل قبل از فِجاج آمده است (لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلاً فِجَاجاً) در سورهٔ مبارکهٔ «نوح» آیهٔ بیست به این صورت است (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطاً ٭ لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلاً فِجَاجاً) که این سُبُلِ فِجاج است اما در اینجا فجاج قبل از سُبل ذکر شده لذا این (فِجَاجاً) را حال دانستند ولی قابل تفسیر برابر سورهٔ مبارکهٔ «نوح» هم هست سُبُلِ فجاج, گاهی فجاج مقدّم بر سبل ذکر می شود یعنی راهها وسیع. خب, (وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلاً) یعنی «سُبلاً فجاجا» راههای وسیع (لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) تا هم به مقصد برسند در بین راه نمانند و هم هدایتِ کلامی پیدا کنند به مبدأشان پی ببرند و نظم عالَم هم طوری است که (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً) آنچه را که در بالای سرِ شماست به منزلهٔ سقف است و حفظ می شود و نمی ریزد و از بینتان نمی برد و همهٔ اینها آیات الهی اند و متأسفانه این مشرکین از آیات الهی اِعراض می کنند به دامن وثن و صنم می روند. خب, دربارهٔ خلقت لیل و نهار و شمس و قمر هم آیهٔ بعدی است که ـ ان شاءالله ـ به خواست خدا مطرح می شود این ترجمه گونهٔ این چند آیه. آیا قرآن کریم اینها را فقط برای همان صبغهٔ کلامی ذکر کرده است که اینها چون آیه اند ذی الآیه ای دارند, مخلوق اند خالقی دارند یا نه, گذشته از اینکه مسائل کلامی را در بردارد مسائل علمی را هم به همراه دارد. بعضی از مفسّران آنها همان طوری که در فضای دانشگاه می گویند علم کاری به دین ندارد اینها هم متأسفانه در تفسیر نوشته اند که دین کاری به علم ندارد یعنی قرآن کتاب هدایت است اصلاً مسائل علمی را مطرح نمی کند و طرح مسائل علمی در تفسیر قرآن بیگانه است خب هم از این طرف گفتند دین کاری با علم ندارد هم از آن طرف گفتند علم کاری با دین ندارداین فَجّ عمیق و شکاف عمیق بین حوزه و دانشگاه پیدا شد در حالی که هم دین با علم کار دارد هم علم با دین کار دارد حالا شما بنگرید ببینید قرآن کریم فقط کتاب هدایت است یا معلّم کتاب و حکمت است و مزکّی نفوس آن (يُزَكِّيهِمْ) سرِ جایش محفوظ است اما معلّم کتاب و حکمت هم هست یعنی چون قرآن کریم جزء جوامع الکَلِم است که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «اوتیت جوامع الکلم» جوامع الکلم به منزلهٔ قانون اساسی است یعنی اصول کلی است که ذات اقدس الهی به پیامبرش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ارائه فرمود. از جوامع الکلم فروع فراوانی استنباط می شود که گفته شد دوتا روایت است که مرحوم صاحب وسائل اینها را در کتاب القضاء وسائل نقل کرده است که «علینا إلقاء الاصول و علیکم التفریع» یکی از وجود مبارک امام صادق است یکی از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیهما) «علینا إلقاء الاصول و علیکم التفریع» این قواعد اصولی همین طور است قواعد فقهی همین طور است درست است که بسیاری از احکام جزیی را به عنوان فقه بیان کردند اما در مسائل اصول در مسائل قواعد فقهی اینها قاعده های کلّی ارائه کردند یعنی جوامع الکلم را ارائه کردند تمام این قواعد فقهی که نوشته شده سند همهٔ اینها بیش از یک خط نیست قاعدهٔ «علی الید» این طور است, قاعدهٔ «لا ضرر» این طور است, قاعدهٔ «لا حرج» این طور است, قاعدهٔ امکان این طور است, قاعدهٔ «مَن مَلِك شیئاً ملك الإقرار به» این طور است و قواعد دیگر اینها همه شان یک خط است از این

یک خط به صورت یک قاعده مطالب فراوانی استنباط شده و بسیاری از بزرگان فقهی(رضوان الله علیهم) درباره‌ٔ همین یک خط رساله ها نوشتند. خب, مسائل اصولی هم که مشخص است آن هم «لا تنقض» هم یک خط است, «رُفع ما لا یعلمون» هم یک خط است خب آن هم شده برائت آن هم شده استصحاب که مسائل سنگین اصول را با این در آوردند اینها جزء جوامع الکلم است که فرمود در شرح نهج البلاغه ابن میثم(رضوان الله علیه) ایشان این حدیث هم نقل می کند در همان جلد اول که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «یا علی! اوتیت جوامع الکلم و لقد اوتیت أنت جوامع الکلم» هر دو از جوامع الکلم برخوردارند منتها وجود مبارک پیامبر واسطه است در فیض اول فیض به آن حضرت می رسد بعد به ائمه. خب, جوامع الکلم سرمایه‌ٔ اجتهادِ مجتهدان است قرآن کریم گذشته از اینکه در مسائل کلامی و فلسفی جوامع الکلم دارد در مسائل علمی هم جوامع الکلم دارد اگر یکی از آن جوامع الکلم به عنوان ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ محور بحثهای برائت نقلی در اصول قرار گرفت بعضیها قبول کردند بعضیها نکول, در بحثهای علمی هم همین طور است آیاتی که مربوط به خلقت آسمان و زمین است یکسان نیست یک وقت است خدا می فرماید: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ یا می فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ یا می فرماید: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ ما این نظام را با حق و حقیقت آفریدیم بله اینها صبغه‌ٔ فلسفه و کلامی دارد, اما وقتی که وارد مسائل علمی می شود این جزء ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ است می فرماید آسمان هفت تاست ﴿سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ یک, آسمان هفت تاست درباره‌ٔ زمین نفرمود زمین هفت تاست لکن در بخش پایانی سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «طلاق» فرمود زمین هم مثل آسمان است ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ که در ذیل این آیه بیان نورانی از حضرت امام رضا(سلام الله علیه) است که حضرت دستها را روی هم می گذارند می فرمایند: «أرضٌ و سماءٌ, أرضٌ و سماءٌ» که أرضین سَبع از اینجا در می آید خب این یک مطلب. پس رقم آسمانها هفت تا و رقم زمین هم هفت تا بعد فرمود این مجموعه‌ٔ چهارده گانه اول بسته بودند ﴿أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ بعد در مرحله‌ٔ سوم فرمودند با اینکه ما اینها را شش روزه باز کردیم ﴿خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ تا اینها را باز بکنیم شش روز طول کشید که خب مشخص است که منظور از این روز نه به معنای مقابل شب است نه مجموعه روز و شب که ما می گوییم صلات یومیه, صلات یومیه که می گویند یعنی پنج نماز یک وقت است می گویند روز در مقابل شب یک وقت می گویند شب و روز, یک وقت می گویند روز یعنی روزگار هیچ کدام از این معانی سه گانه درباره‌ٔ ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ نیست برای اینکه نه روزی بود نه روزگاری بود برای اینکه باید شمسی باشد زمینی باشد زمین به دور او بگردد بشود سال و ماه وقتی شمس و قمری در کار نبود یومی به آن معنا در کار نیست حالا چه تطوّری هست باید مناسب با آن مرحله معنا کرد. فرمود اینها همه مسائل علمی است سماوات و ارض را ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ آفرید بعد هم ریز کرد فرمود دو روزش برای آسمانها بود دو روزش برای زمین بود ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ﴾ بعد فرمود: ﴿خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ این دو روز برای آسمان دو روز برای زمین قهراً آن دو روز دیگر می شود موجودات بین الأرض و السماء. درباره‌ٔ تأمین ارزاق درباره‌ٔ فصول چهارگانه هم فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا اقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ که این ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ کاری به آن ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ندارد وگرنه می شود هشت روز اگر دو روز برای زمین دو روز برای آسمان چهار روز هم برای تأمین ارزاق که می شود هشت روز این چهار روز غیر از آن شش روز است آن شش روز دو روزش برای زمین است, دو روزش برای آسمان است, دو روزش برای بین الأرض و السماست این چهار روز یعنی این چهار روز هیچ ارتباطی با آن شش روز ندارد این به فصول اربعه برمی گردد که تأمین ارزاق مردم در چهار فصل است خب اینها همه ریز مسئله است بعد فرمود این مجموعه را که شما می بینید اینها ستون ندارند یا ستونِ مرئی ندارند ﴿خَلَقَ السَّماوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ هم در طلیعه‌ٔ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «رعد» هم در آیه‌ٔ ده سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ

«لقمان» فرمود این آسمانها را ما بی ستون نگه داشتیم یا ستون ندارند یا ستونِ مرئی ندارند آنها که می گویند جاذبه ستون اینهاست می گویند جاذبه ستون هست ولی ستونِ نامرئی است به هر تقدیر فرمود آسمان (خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ) یا سماوات را (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) آن آسمانها را یا (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) که این جمله صفت باشد برای آن که (تَرَوْنَهَا) در محلّ جرّ باشد تا صفت باشد برای (عَمَدٍ) یعنی عَمَدِ غیر مرئی خب این هم یک نکته. بعد هم فرمود اینها وقتی که ما خواستیم آسمان را اینها را که از هم جدا کردیم آسمانهای هفت گانه را بیافرینیم این آسمانها یک مُشت دود بودند (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) ما این یک مُشت دود را هفت آسمان کردیم این یک مُشت دود را ستاره های ثابت و سیّال کردیم راه شیری درست کردیم شمس و قمر درست کردیم این یک مُشت دود را به این صورت در آوردیم که برای شما زینت سقف شماست و ما صحنه آسمان دنیا را با ستاره ها تزیین کردیم تازه اینها در آسمان اول اند در آسمانهای بعدی فعلاً خبری ندارید در بخش دیگر هم فرمود: (فَلاَ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ) یک سلسله موجودات سمایی هستند که اصلاً شما نمی بینید خب, این مجموعه ریزِ این قضایا خیلی قوی تر از آن مسائلی است که مربوط به فقه و اصول است اینها جزء مسائل علمی است به ما فرمودند این اصول کلّی و جوامع کلّی را ما به شما می دهیم شما بروید فحص کنید و بحث و بررسی کنید اصولیین ما(رضوان الله علیهم) درباره (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) بحثهای فراوان کردند اینها هم می گویند قرآن با فقه و اصول رابطه دارد همین حرف را هم باید نسبت به علوم دیگر گفت کیهان شناسی گفت چگونه می شود قرآن درباره اصول رابطه داشته باشد با یک جمله, درباره کیهان شناسی و زمان و زمین شناسی با این هم گستره ای که دارد هیچ رابطه ای نداشته باشد همین طور گفته. این مفسّرانی که گفتند قرآن کاری با علم ندارد همان حرف سکولاری را می زنند که دانشگاهی می گوید علم کاری با دین ندارد شما هر چه بخواهید ... بین حوزه و دانشگاه وصل کنید مادامی که این فکر را اصلاح نکردید اصلاح شدنی نیست هم قرآن با علوم کار دارد هم علوم با قرآن این چنین نیست که قرآن یک سلسله مطالبی را گفته باشد و همین طور رها کرده باشد خب چه اصراری که شما بگویید اول بسته بودند بعد بگویید گاز بودند یا دود بودند یا بعد بگویید دو روز طول کشیده آن هم دو روز طول کشیده اینها را بگویید اصرار قرآن بر تبیین این نکات علمی از باب «القاء الأصول و علیکم التفریع» مجتهدان را وادار می کند که بحث کنند.

ص: ۴۷

پرسش:...

پاسخ: چرا دیگر, مگر (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) یک آخوند خراسانی می خواهد و شیخ انصاری مگر قابل فهم است برای همه.

پرسش:...

پاسخ: آنها هم هستند دیگر الآن ضعیف شده ولی ابوریحان بیرونی بود, ابن هیثم بود, قیاس الدین جمشید کاشانی بود الآن ما آدم فاضل و مُلّا کم داریم الآ ن شما می بینید بعد از هفتصد سال, بعد از هشتصد سال برای قیاس الدین جمشید کاشانی همه فخر دارند ابوریحان بیرونی این طور است ابوالحسن عامری این طور است که انسان با جلال و شکوه باید اسم اینها را ببرد الآن ما ملّا کم داریم الآن رفته هر کسی به سراغ دنیا مگر می شود آدم همه چیز داشته باشد ملّا هم باشد این شدنی نیست این بیان نورانی حضرت امیر است که شکم چرانی با ملّایی جمع نمی شود «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيمَةٌ» آدم بخواهد ملّا بشود سورچران

هم باشد مریدباز هم باشد این شدنی نیست همه چیز هم داشته باشد چیزفهم هم بشود این بیان علی است شما شرح حال ابوحیّان توحیدی ببینید همین ابوریحان بیرونی که الآن بعد از هزار سال مسلمانها به او افتخار می کنند کفّار به او افتخار می کنند شرح حالش را ببینید این ابوریحان بیرونی وصیّت کرده که وقتی من را می خواهید غسل بدهید آب گرم بکنید با این براده ها گرم کنید هیزم نیاورید خب بالأخره به او عرض کردند بالأخره هیزم آوردن و آب گرم کردن آسان تر است این براده ها تا گرم بشود و آن دیگ را گرم کند و با آب گرم شما را غسل بدهیم سخت است اینها چیست؟ گفت نه, عمری من قلم زدم آن روز که قلمِ خودنویس و اینها که نبود قلمِ نِی بود عمری من قلم زدم این قلمها را تراشیدم اینها براده های قلمِ علمی من است من اینها را جمع کردم برای روز مبادا که با این تراشیده های قلم آب گرم کنید مرا غسل بدهید که در قبر نجات پیدا کنم این می شود ابوریحان وگرنه این طور که ملاّ شدن ممکن نیست. خب, بنابراین ما فضلا و ملاّ الآن هم که کنار سفره□ آنها نشستیم شما می بینید متأسفانه برخی از مفسّرین همین عرب زبانِ خودی اینها می گویند قرآن کاری به علم ندارد این یک طباطبایی می خواهد که عرضه کند بگوید قرآن کاری با علم دارد علم هم با قرآن کار دارد چرا قرآن با علم کاری ندارد چطور (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) محور بحثهای اصول می تواند باشد اما (أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) محور بحث دانشگاهی نباشد خب الآن که به لطف الهی آنهایی که خیلی ترقّی کردند همین جوانهای ما الآ ن شما ببینید الآن که اینجا نشسته اند همسایه □ دیوار به دیوار کُره□ مریخ شدند یا اینجا نشستند آنها را باخبر می کنند یا از آنها خبر می گیرند یا خبرهای متقابل و متعادل الآن که همسایه□ دیوار به دیوارند الآن آسمان است که, اینها را فرمود بروید ببینید الآن چطور می بینند (أَوَ لَمْ يَرَ) فرمود اینها ستون ندارند یا با جاذبه حل می شود, اینها شش روزند دو روزش آسمان است دو روزش زمین است اول آسمان بود بعد گاز بود بعد این را به این صورت در آوردیم (وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحَاهَا) اینها را هم گفته خب چطور اینها مسائل علمی نیست اگر القای اصول به عهده□ صاحبان جوامع الکلم است چه اینکه این چنین هم هست اینها القاء اصول کردند «علینا إلقاء الاصول و علیکم التفریع» تمام این قواعد فقهی ما به یک خط وصل است تمام این قواعد اصولی ما به یک خط وصل است خب اینها سعیشان مشکور اینها بزرگان فقه و اصول اند این کار را کردند آنهایی که مسئول امور علمی اند هم باید این کار را بکنند منتها اینها آمدند اسلامی حرف زدند و قارونی فکر کردند خیلی از ماها هم مبتلا به همین هستیم اینکه ما می گوییم مثلاً چهل سال مثلاً دود چراغ خوردیم چهل سال زحمت کشیدیم همان حرف قارون است چیز دیگر نیست آن بدبخت هم غیر از این نمی گفت این گفته بود (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم در حالی که انسان محال است یعنی محال است چیزی از خود داشته باشد (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) چه روش تجربی, چه روش دین تجربی, چه روش تجریدی, چه روش شهودی همه فعلِ اوست او داده دیگر مگر انسان چیزی از خود دارد ما آمدیم الوهیّتی برای خود قائل شدیم عنایتها و فیضهای خدا را محصول خودمان دانستیم گفتیم ما زحمت کشیدیم این بشری است چطور بشری است, مشکل دیگر این است که شما می بینید بخشهای وسیعی از علوم را ذات اقدس الهی در فطرتِ بشر گذاشت این فطرتها کارهای خودشان را انجام می دهند ما هنوز جستجو نکردیم این علمِ با جلال و شکوه اصول متأسفانه کم متولّی است مبنای دین ما گفتیم عقل است و نقل است و کتاب است و سنّت اجماع که متأسفانه هیچ ارزش علمی ندارد برای او پایگاهی مخصوص نکرده عقل که محور اساسی دین است این اصلاً در اصول راه ندارد این به جای اینکه عقل را مطرح کنند قطع را مطرح کردند شما باید بگویید عقل چیست, قرآن چیست, سنّت چیست, اجماع به هر تقریبی بر فردی که حجّت باشد زیرمجموعه□ سنّت است نه در برابر سنّت ما چه دخولی باشیم چه لطفی و کشفی باشیم بالأخره اجماع کشف از قول معصوم, رأی معصوم, دخول معصوم, حضور و ظهور معصوم(علیه السلام) دارد وگرنه اجماع که ذاتاً ارزشی ندارد عقل فرمانِ

مستقل دارد این اصلاً در اصول مطرح نیست در حالی که در بسیاری از لابه لای فقه جز با عقل کار پیش نمی رود این همین طور لَنگ مانده خب اگر عقل جزء منابع استدلالی ماست این جایش کجاست حجیّت عقل جایش کجاست قطع که عقل نیست قطع از هر راهی به دست بیاید حجّت است این اصول جایش خالی است. مطلب دیگر اینکه در اصول که باید بحث بشود و جایش خالی است این است که می گویند بنای عقلا, سیرهٔ عقلا غیر از سیرهٔ متشرّعه, سیرهٔ متشرّعه کشف از سنّت معصوم می کند حجّت است بنای عقلا ـ سیرهٔ عقلا ـ روش عقلا, فرهنگ عقلا این باید به امضای معصوم برسد این سخن حق است لا ریب فیه, اما به امضای معصوم برسد از این به بعد جایش در اصول خالی است, در اصول خالی است یعنی خالی است این باید مشخص بشود که فرهنگ مردم بنای عقلا سیرهٔ عقلا تا به امضای معصوم نرسیده حجّت نیست این هم حقٌّ لا ریب فیه, آیا امضای معصوم به منزلهٔ اجازهٔ عقد فضولی است که به عقلا می گوید شما بدون ما حقّ فضولی ندارید کارِ بی ربطی کردید ما الآن اجازه می دهیم به منزلهٔ آن است یا به منزلهٔ شاهد و گواه است که این گواهی می دهد که شما حق رفتید راه صحیح را طی کردید این جایش در اصول خالی است. مردم که عقلا هستند فرهنگی دارند بنایی دارند و شارع با تقریر خود, سکوت خود, سخن خود امضا می کند و بدون امضای شارع هم هیچ حجیّت ندارد این هم حق است آیا از باب عقد فضولی است یعنی مردم تا حال فضولی می کردند و حقّ اظهارنظر نداشتند و دین که آمده مطلب امضایی دارد با امضای معصوم حرفِ اینها شده حجّت یا نه, امضای معصوم به منزلهٔ تصدیق است به منزلهٔ شهادت است که معصوم با عملِ خود به سایر عقلا می گوید بله این فرهنگ شما درست است شما اینجا به راه رفتید پس این راه است نه فضول, کشف است نه فضول, پس دوتا راه اساسی وجود دارد راه عقلا راه الهی است یعنی خدای سبحان به اینها داد منتها گاهی خطا دارند گاهی خطیئه, معصوم باید بیاید هم جلوی خطا را بگیرد هم جلوی خطیئه را بانکداری رَبَوی جزء کارهای عقلیِ صاحبان خرد است این را دین گفته سفاهت است و جنون, اگر کسی با ربا بخواهد زندگی کند یا بانکداری کند اینها (لَا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) قیامِ اینها چه از قبر در برزخ چه از برزخ در ساهرهٔ قیامت چه در دنیا دیوانه اند و خیال می کنند این راهِ عقلی است رباخواری و ربادادن جنون است این را عقل نمی فهمد و دین آمده پرده برداری کرده گفته پایانش جنون است خب, و دنیا را ربا از پا در می آورد زندگی با ربا سامان نمی پذیرد بانکداری رَبوی به جایی نمی رسد و نمی رساند این یک سودِ کاذبی است مَثَلی دارد عرب می گوید انسان گاهی نموّ می کند مثل جوان ورزشکار بالنده که اقطار بدنش علی التناسب رشد دارد یک وقت است که یک مرد میانسال است سنّش از نموّ گذشته ولی شکمش بالا آمده این سَمین است چاق است سِمن است نه نموّ این فربه نشده چاق شده یک وقت است نه, دست کسی را زنبور زده این وَرم کرده بالا آمده این آماس یک رشد کاذب است اگر کسی به وسیلهٔ بانکداری بالا آمده این ورم کرده این یک رشد کاذب است این زنبورِ مال مردم خوری را بالا آورده فرمود: «استثمن ذا ورم» این ورم کرده خیال کرده چاق شده شما هم چاق نشدید چه رسد به نموّ کجای کار هستید اینها را عقل نمی فهمد شارع مقدس آن را امضا کرده هدایت می کند اما بسیاری از عقود و معاملات را که مردم می فهمند بسیاری از قراردادهای تجاری, دیپلماسی, روابط داخلی, روابط بین الملل را که مردم می فهمند و شارع مقدس امضا کرده است ولو به عدم ردع این معنایش این نیست که مردم فضولی کردند و شارع امضا کرده معنایش این است که مردم به مقصد رسیده اند معلوم می شود عقل در بسیاری از موارد بنایی را ترسیم می کند که به مقصد می رسد و شارع همان را امضا می کند نه اینکه عقل فضول بود و شارع مقدس فرمود «أمضیت» این حرفها جایش در اصول است و متأسفانه جایش خالی است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

(أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمـاوَاتِ وَالْـأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ أَفَلاَ یُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَن تَمِیدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَّعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آیَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۳۳) وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴)

گرچه سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و مهم ترین مطالب سوَر مکّی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و همچنین خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق, لکن مسائل علمی هم در کنارش مطرح است قرآن کریم هم ما را به نظم دعوت می کند که از نظم پی به ناظم ببریم و توحید مدبّر و ناظم را همراه با توحید خالق و وحدت مدبّر و خالق, وحدت ربّ و اِله و خالق آگاه بشویم و هم ما را به برکات علمیِ ساختار جهان آشنا می کند, اگر منظور صِرف نظم بود همین «یکون اللیل علی النار یکون النهار علی اللیل» پیدایش فصول چهارگانه و نظم کافی بود اما بیان اینکه تمام این آسمان و زمین در بدأ پیدایششان به هم متّصل بودند, مرتبط بودند, بسته بودند, رَتْق بودند بعد خدا اینها را باز کرد فَتق کرد گشود و به صورت هفت آسمان در آورد و تمام این ستاره ها را در آسمان اول قرار داد از آسمانهای بعدی فعلاً خبری نیست اینها برای چیست. ما را دعوت می کند به فراگیری علوم کیهان شناسی و مانند آن. فرمود اینها بسته بودند ما باز کردیم برخی از مفسّران یا غالب اینها می گفتند قرآن کاری به مسائل علمی ندارد فقط درباره مسائل اعتقادی و توحید و اصول دین اظهارنظر می کند و اگر درباره آفرینش آسمان و زمین سخن می گوید صِبغه توحیدی و کلامی دارد نه صبغه علمی, پس علم را از حوزه قرآن با فشار بیرون بردند که گفتند دین کاری با علم ندارد فقط مسائل اعتقادی و کلامی را به همراه دارد. مسئولان کارهای علمی آنها هم گفتند دین در حوزه علم نیست علم کاری با دین ندارد این یک اِجماع مرکّبی شد برای مهجور کردن قرآن از صحنه و در نتیجه برای مهجور کردن دین از جامعه, هم خودی می گفت دین با علم کار ندارد هم دیگری می گفت علم با دین کار ندارد این شده اِجماع مرکّب بر نفی ثالث, قهراً قرآن از صحنه بیرون رفت و دین از جامعه کنار رفت دین شده جزء مسائل شخصی یعنی هر کسی می تواند از نظم عالَم پی به وحدت ناظم ببرد و خدا را بپرستد اما حالا دین کاری داشته باشد مطالب علمی بخواهد معلِّم بشر باشد این چنین نیست غافل از اینکه دین می خواهد معلّم بشر باشد هم بشر را به علمِ فلسفه و کلام آشنا کند که مسائل اعتقادی است هم به مسائل علمی آشنا کند که کارآمد روز است و نیازهای آنها را بررسی می کند برای اینکه قرآن کریم از نظم به تنهایی سخن نمی گوید می فرماید ما اینها را برای شما مسخَّر کردیم یعنی بهره بگیرید نه تنها زمین را برای شما مسخّر کردیم موجودات زمینی را زیرزمینی را بلکه موجودات سپهری و موجودات فوق سپهر را برای شما مسخَّر کردیم مسخِّر خداست کسی نمی تواند کُرات را تحت تسخیر خود در بیاورد اما برای ما مسخَّر کرد فرمود: (سَخَّرَ لَکُم مَّا فِی الْـأَرْضِ وَالْفُلْـکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَیُمْسِکُ السَّماءَ) بهره بگیرید فرمود این چهارپاها را و اسبها و امثال اسب را ما برای شما مسخّر کردیم تا از آنها سواری بگیرید بهره بگیرید وقتی سوار شدید «فاذا استویت علیه» یا «لستنوا علیه ثم تقولوا

(سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ)» شما ببینید در کتابهای فقهی فتوا این است که اگر کسی سوار اسب شد مستحب است همین که سوار اسب شـد یا سوار اَستر شد یا سوار حِمار شد این جمله را بخواند «الحمد لله الذی سـخّر لنا هذا و ما کنّا له مُقرنین و إنّـا إلی ربّنا لمنقلبون» خب این دعا از همان آیه گرفته شـده این دیگر اختصاصـی به اسب و اَستر نـدارد الآن هم اگر کسـی سوار اتومبیل شـد یا سوار هواپیما شد یا سوار کشتی شد یا سوار قطار شد مسـتحب است همین دعا را بخواند «الحمد لله الذی سـخّر لنا هذا و ما کنّا له مُقرنین و إنّا إلی ربّنا لمنقلبون» خب مسـخِّر خداست می بینید اگر این اسبها گاهی وحشی بشوند یا این گاوها وحشـی بشوند نمی شود از اینها اسـتفاده کرد فرمود ما اینها را ذَلول کردیم, نَرم کردیم در اختیار شـما قرار دادیم مسخِّر خداست برای شما تسخیر کرده (سَخَّرَ لَکُم مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) پس تنها سخن از نظم نیست سخن از تشویق از بهره برداری است خب بروید از کُرات دیگر کمک بگیرید راه باز است این نه راه دیگران را ببندید نه خودتان بیراهه بروید نه خیال بکنیـد راه نیست نگوییـد ما در تحریمیم نگوییـد که نمی توانیم خدا برای شـما خلق کرده می توانید منتها بیراهه نروید راه کسـی را هم نبندید خدا برای شما راهگشایی می کند. برای شماست این سماوات برای شماست, این کُرات برای شماست, این سـتاره هـای ثـابت و سـیّار برای شـماست اینها را برای شـما مسـخَّر کرده تسـخیر غیر از قَسْـر است قَسـر با سـین یعنی فشار, تحمیل, جهان با قسر اداره نمی شود با مِهر اداره می شود اصلاً در جهانِ آفرینش قَسْر یعنی فشار, تحمیل, اجبار, زور نیست هر چه هست مِهر است و تسخیر خدا فاعلِ بالتسخیر است نزد برخیها یا نسبت به بعضی از مراحل فاعل بالتسخیر آن است که شیئی خلق می شود یـک, آثـار و خواص و لوازمی دارد دو, ارتبـاط این شـیء بـا آثـار و خواص و لوازم ارتبـاط مِهرآمیز است و نه قهرآگین سه, آن مـدبّر کـل این فاعـل را در مسیر مِهرآمیزیِ او رهبری می کنـد تـا بهره□ صـحیح بدهـد چهار, آب را کسـی بخواهـد با فشارِ فوّاره بالا ببرد از یک فشار و زوری است علیه آب, اما آب وقتی از بالا به پایین می آیـد بالتبع می آید فشاری لازم نیست, اگر باران آمـده از بالای کوه به سـینه□ کوه به دامنه□ کوه این باران که دارد می رود یک کشاورز ماهر این آب را هـدایت کنـد به نخل و ساقه های درخت و خوشه ها و شاخه ها برسد می گویند این کشاورز تسـخیر کرده این آبِ باران را فشاری بر آب باران نیست این آب دارد حرکت می کنـد از بالا به پایین به آسانی منتها این بیل دسـتش است نمی گذارد هرز برود او را هدایت می کند پای درخت برود این را می گویند تسـخیر, اگر هرز رفت که می شود باطل تسـخیر آن است که آن فاعـل این فعـل را رهبری کنـد که درست به مقصـد برسـد فرمود جهان با تسـخیر اداره می شود قَسـری نیست آنکه آفریـد که خـداست با مِهر اداره می کنـد دیگری هم که قدرتی ندارد چون کلّ جهان سپاه الهی اند, ستاد الهی اند (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ), (وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ) و مانند آن خب فرمود من برای شما تسخیر کردم خب از آن استفاده کنید خب اگر بنا شد انسان از مریخ و مشتری و عطارد و زحل و سـتاره های ثابت و سیّار اسـتفاده کند باید برود بشناسد, بشناساند, بهره بگیرد, بهره بدهد.

ص: ۴۹

پرسش: حاج آقا اگر جهان همه اش با مِهر اداره بشود پس جهنم کدام است.

پاسخ: آن جهنّم هم مِهر و عدل است اگر جهنّم نبود که بشر دست از پا نمی شناخت و این طغیان گری ادامه نداشت فرمود در آن روز (یَشْـفِ صُـدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ), (یَوْمَئِـذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) در بهشت الیوم (الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْـحَکُونَ) جهنم محور عدلِ خداست اگر جهنّم نبود این کیفرِ ظالمان و طاغیان به عهده□ چه کسـی بود این اشـخاص که ظالم و طاغی اند باید جایی

داشته باشند که تنبیه بشوند و برای بسیاری از افراد باایمان جهنّم منشأ رحمت است وقتی قیامت می شود جهنّم را می بینند خیلیها از جهنم حق شناسی می کنند می گویند تو باعث شدی که ما دست به خلاق نزنیم اگر تو نبودی ما هم بیراهه می رفتیم بنابراین جهنم منشأ رحمت و برکت است در سوره مبارکه الرحمن که آلای الهی, نَعمای الهی شمرده می شود و از جن و انس اقرار گرفته می شود (فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) همان طوری که از بهشت و نعمتهای بهشت سخن به میان می آید بعد می فرماید: (فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) از جهنم و سوخت و سوز او هم سخن به میان می آید می فرماید: (فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ▯ هـذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ▯ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ▯ فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) چقدر جهنّم جای خوبی است خب اگر او نباشد که ما دست و پایمان خطا می کند که, بنابراین جهنم هم از عدل خدای سبحان است و خدای سبحان او را برای طاغیان مشخص کرده است. خب, جهان با تسخیر دارد اداره می شود.

پرسش:...با اجبار یا با مِیل خود

پاسخ: آن بـا میـل است (قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ) اگر گفتنـد ما با طوع و رغبت می آییم یعنی فشاری در کار نیست زمین می فهمد (قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ) نـه «طـائِعَیْن» جـواب تَثنیه است ولی وقـتی به پاسـخ نهـایی می رسـد جمـع است این دو نفر به عرض خـدا رساندنـد مـا بـا همه موجودات بـا طوع و رغبت در خـدمت تو هستیم (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِیا)، (ائْتِیا) یعنی (ائْتِیا) تثنیه است (قَالَتَا) تثنیه است (أَتَیْنَا طَائِعِینَ) نه «طـائِعَیْن» یعنی مـا دو نفر بـا همه موجودات در خـدمت تو هستیم، بنابراین گوش دادن و فهمیدن جزء ضروری ترین وظیفه شماست اگر (قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ) است یعنی هیچ کراهتی در عالَم نیست همه اش طوع است زمین می گوید طائعه ام، آسـمان می گوید تابعم، موجودات دیگر هم می گویند تابع اند پس طوع و رغبت در عالَم حکومت می کنـد و لاغیر جهان می شود جهانِ مِهر. بارها یعنی بارها شـنیده اید که اگر غضبی هست تحت امامتِ رحمت کار می کند اینکه گفته شـد غضبِ خـدا کمتر از رحمت خـداست و رحمت خـدا بیشتر از غضب خـداست نه معنـایش این است که مردها جداست آن هشت تا در دارد آن هفت تا در، غضب سابق است نه تنها زاید است سابق است «یا مَن سَبَقَت رحمته غَضبه» بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) این است که «یا مَن تَسعیٰ رحمته أمامَ غَضبه» یعنی ای خدایی که تمام قَهر و غضب تو مأموم اند و امامِ غضب تو رحمت است مهندِس رحمت است، نقشه کش رحمت است، معمار رحمت است، رحمت دسـتور می دهد که اینجا جای قهر است نه اینکه رحمت خـدا بیش از غضب خـداست رحمت خـدا هم بیش از غضب خداست یک، هم پیش از غضب خـداست دو، پیشـاپیشِ غضب رحمت حرکت می کنـد نقشه کشـی می کنـد می گویـد اینجـا جای قَهر است «یا مَن تَسعیٰ رحمته أمامَ غَضـبه» چون می خواهـد رحمت بکنـد یک عـدّه را فشار می دهـد بنابراین صدر و ساقه عالَم با مِهر دارد اداره می شود قَهری در عالَم نیست و این تسـخیر برای آن است که ما برویم در آسـمان و از آن بهره بگیریم (سَخَّرَ لَکُم مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) وجود مبـارک حضـرت امیر در هنگـام بـدرقه اباذر(رضوان الله علیه) در زمان خلیفه سوم وقتی اباذر(رضوان الله علیه) را خواسـتند به مرزِ رَبزه تبعیـد کننـد مرحوم کلینی نقل می کنـد که این گفتگو آنجا مطرح شـد که اگر رَبزه یک جای بی آب و علفی است و تو هم سـرمایه ات چنـدتا بُز بیشتر نیست آنجا جای بارنـدگی نیست دامنه کوه نیست آب نیست مبادا از فقر و فلاکت برنجی آنجا مطرح شد هم اباذر عرض کرد و هم وجود مبارک حضرت امیر امضا کرد عرض کرد من معتقدم اگر تمام آسـمان بسته بشود و کُره زمین فلزّی بشود که چیزی از زمین روئیده نمی شود من معتقدم خدا می تواند روزی ما را تأمین کند همین بیان در نهج البلاغه حضـرت امیر هست که اگر سـماوات رخت بشود، ارضـین رخت بشود، قطره بـاران از بالا ـ نبـارد، زمین هم مثل یک فلز و مِس بشود چیزی از زمین بیرون نیایـد خـدا می توانـد روزی مردم را تأمین کند با این دید جلوی هر تحریمی می شود ایسـتاد و به ما گفتند بروید در آسـمان روزیتان را بگیرید بروید در آسمان، آسمان را بشکافید تحت تسخیرتان قرار بدهید (سَخَّرَ لَکُم مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) نمی شود گفت آن روز عربِ جاهلی که از این مطالب خبر نـداشت درست است در حجاز از این مسائل خبری نبود ولی انبیای ابراهیمی آمدنـد خاورمیانه را بیـدار کردند آن روز به عرضـتان رسـید که جریان ارسطو و افلاطون و سقراط و بقراط و جالینوس اینها تربیت شده انبیای ابراهیمی اند در خاورمیانه سخن از توحید نبود یا شرک بود یا الحاد اینها آمدند این معارف را در خاورمیانه مطرح کردند با برهان، با حکمت، با موعظه، با جدال احسن علیه شـرک و وثنیّت و صنمیّت قیام کردند تا حدودی در برخی از صاحب نظران اثر کرد با حکومت درگیر شدنـد، بـا جـامعه درگیر شدنـد دیدنـد هیـچ چاره ای ندارنـد وجود مبارک حضـرت ابراهیم دست بر تبر کرد (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا کَبِیراً لَّهُمْ) وارد بتکـده شـد همه را هیزم درست کرد به صورت ریزریز در آورد حکومت او را گرفت گفت (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) آتش سوزی پیدا شد آن جریان آتش برافروخته پیدا شد وجود مبارک ابراهیم را انداختند (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) شـد خاورمیانه تکان خورد درست است چهار هزار سال قبل یا کمتر و بیشتر اگر خبری در گوشه ای رخ

می داد تا به سایر اقطار برسد طول می کشید اما این خبر خودش را می رساند با بادِ سیم با صبا, مگر می شود جریان آتش سوزی خلیل خدا نظیر خبرهای عادی باشد و به شرق و غرب نرسد بعدها فهمیدند که این چه کسی است این چه چیزی آورده وحی و نبوّت از آن به بعد در خاورمیانه رونق پیدا کرد توحید الهی و ربوبی از آن به بعد جا پیدا کرد وگرنه ارسطو پیدا نمی شد, افلاطون پیدا نمی شد, سقراط و بقراط پیدا نمی شد اینها همه شاگردان انبیای اند معنای شاگردی آنها این نیست که یک روز کتاب دست بگیرند هر روز بروند خدمت حضرت ابراهیم وقتی حضرت آمد این فضا را معطّر کرد اینها هم شدند موحّد در حجاز از این مسائل خبری نبود در آن طرف که از این معارف فراوان خبری بود همین که اسلام آمد فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالسّین», «طلب العلم فریضه» است درهای علم را باز کنید, دروازه ها را باز کنید, بروید بیایید علوم از شرق و غرب در همین حجاز راه پیدا کرد و علوم حجاز هم به شرق و غرب راه پیدا کرد, بنابراین قرآن کریم ما را به علم دعوت می کند و بهره برداری آسمان و زمین ما نباید توقّع داشته باشیم که فیزیکی و شیمی مثل صحیحه طولانی حمّاد که نماز را برای ما از اولِ اذان و اقامه تا «والسلام علیکم» شرح بدهد این طوری فیزیک و شیمی و عملِ قلب و عمل باز و عمل بسته را به ما یاد بدهد آن طور توقّع داریم که با «لا تنقض» استصحاب را برای ما فهماند حدّاقل این استصحاب «لا تنقض» چندین جلد کتاب است با حذف مکرّرات دیگر, اینها همه از یک خط در آوردند حدّاقل بهره ای که از «رُفع ما لا یعلمون» گفته چندین جلد کتاب است درباره‌ برائت نوشته شده همه را از این یک خط در آوردند همه‌ این رساله هایی که درباره‌ قواعد فقهی نوشته شده همه این قواعد یک خط است هر کدامشان یک خط است آنچه را که بشر کشف می کند با قرارهای عقلایی, با غرایز عقلایی در علوم اعتباری, با تجربه ها یا نیمه تجربی در ریاضی یا تجریدی در کلام و فلسفه اینها هم روشهای الهی است منتها مشکل ما این است که آنچه را که خدا به ما داد ما به حساب خودمان می آوریم اسلامی حرف می زنیم ولی متأسفانه قارونی فکر می کنیم می گوییم اینها برای ماست برای بشر است (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) قرآن می گوید سهم شما همان است که در سوره‌ «نحل» بیان شده که (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) بعدها (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) سهم شما همان است که (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) خودت را می خواهی بشناسی شناسنامه ات این است آنچه داری برای ماست ما به تو دادیم تمام این روشها چراغهای علمی است که خدا عطا کرده بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) همان طوری که بزرگان ما با یک خط «لا تنقض» چندین جلد کتاب در آوردند اگر سپهرشناسان ما, کیهان شناسان ما, آسمان شناسان ما, زمین شناسان ما از این همه آیات مطالب در بیاورند هنر نیست شما می بینید چندین, چندین یعنی چندین برابر استصحاب درباره‌ خلقت آسمان و زمین آیه داریم ما بی ستون بودن آنها, هفت تا بودن آنها, شش روز بودن آنها, بسته بودن آنها, دود بودن آنها همه را گفته کجا این طور دستور درباره‌ قواعد اصولی و فقهی ما داریم درباره‌ قواعد اصولی فقط یک جمله فرمود: «لا تنقض الیقین بالشک» یا «رُفع ما لا یعلمون» خب اینها که وجب به وجب, قدم به قدم آدرس داده شناسنامه کرده کوی و برزنش را گفته دیگر روشن تر از این چه باشد یعنی مثل الفبا بیاید مسئله کیهان شناسی را درسِ روزانه قرار بدهد آن وقت دیگر علم نشد که این برای اینکه خود بشر تلاش و کوشش کند و چیز یاد بگیرد شما خطبه‌ اول نهج البلاغه را بخوانید ببینید هرگز, هرگز یعنی هرگز چنین دستورهایی درباره‌ استصحاب و برائت داده نشده آسمانها چند طبقه اند, اول فضا بود, هوا چطور شد, اینها چطور شکافته شدند, آب از کجا پیدا شد, خود آسمانها با زمین که بسته بودند وقتی آسمانها را جدا کرد آسمانها هم بسته بودند اینها را «فَتَق الأجواف» اینها همه را یکی پس از دیگری بخشی در خطبه اول نهج البلاغه است بخشی در خُطَب دیگر, دهها یا صدها برابر آنچه درباره‌ استصحاب آمده درباره‌ خلقت آسمان و زمین آمده آن وقت اگر کسی درباره‌ آسمان و زمین بحث علمی بکند می شود غیر اسلامی آن وقت استصحاب می شود اسلامی!

پرسش:...

پاسخ: آنها خطوط کلی است مثل استصحاب دیگر خود استصحاب را ائمه فرمودند یک جمله بعد خود آنها فرمودند شما باید تلاش و کوشش بکنید «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» این دوتا روایت را مرحمو صاحب وسائل در کتاب القضاء بخش قضاء وسائل نقل کرد فرمود ما آمدیم که مجتهد تربیت کنیم نه مقلّد «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» اینکه به زراره یا عبدالأعلی فرمود: «هذا و أشبه یُعرف مِن کتاب الله یُمحو لمکان الباء» می خواهد مجتهد تربیت کند دیگر فرمود این را چرا از ما سؤال می کنیم این کلمه باءیی که دارد (وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ) از آن بعض فهمیده می شود «هذا و أشبه یُعرف مِن کتاب الله» آنها نیامدند معلّم الفبا باشند اینها آمدند مؤلف جوامع الکَلِم باشند که شما را مجتهد کنند درباره جوامع الکلم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «اوتیت جوامع الکَلِم» به حضرت امیر هم فرمود: «لقد اوتیت جوامع الکلم» آن طوری که مرحوم ابن میثم در جلد اول شرح نهج البلاغه دارد منتها فرق این است همان طور که در خطبه «قاصعه» وجود مبارک پیامبر به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «یا علی! إنّک تَسمع ما أسمع و تَری ما أری» فرق این است «إلاّ أنّک لست بأمیر» مسئله نبوّت برای تو نیست، رسالت برای تو نیست، قرآن بر تو نازل نمی شود اینها به برکت من به تو می رسد در بخشهایی که مربوط به امامت است و ولایت تو سهیمی اما قرآن بر من نازل می شود آن وحی و احکام تشریعی بر من نازل می شود و مانند آن، بنابراین شما سیری در این آیات داشته باشیم که آیات کوی و برزن آسمان و زمین را برای ما مشخص کرد در اول سوره «رعد» و «لقمان» آمده است که (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) که دوتا احتمال است یعنی اینها اصلاً ستون ندارد یا ستونِ مرئی ندارند که برخیها گفتند جاذبه همان ستون نامرئی است ولی در خطبه اول نهج البلاغه دارد که این «بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا وَ لا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا» فرمود زمین یک مَسامیر دارد میخ دارد که نلرزد آسمان این طور نیست آسمان و زمین هیچ کدام عمود ندارند دعامه ندارند ستون ندارند «بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا» نه «بغیر عمدٍ ترونها» این روایت نورانی نهج البلاغه تأیید می کند آن تفسیر را که فرمودند (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) می بینید ستون ندارد نه اینکه این جمله در محلّ جَر باشد تا صفت باشد برای «عَمَد» (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) یعنی بدون ستون مرئی آفرید ستونی که این صفت را دارد نامرئی است این نیست اصلاً ستون ندارد به اراده الهی بسته است خب این پرنده ها در آسمان اند ستون دارند منتها ستونِ نامرئی یا با اراده الهی هستند خب بالأخره اینها هم جِرم اند سنگین اند به اینها می گویند پرواز کن ما نگه ات می داریم فرمود مگر نمی بینید که طِیر در سماست (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) خب این عقاب چند کیلویی را از شرق به غرب دارد پرواز می کند حتی اقیانوس را هم احیاناً ممکن است گوشه ای از اقیانوس را طی کند این بار سنگین را چه کسی نگه می دارد اگر جاذبه است خب باید این را بکشاند فرمود مگر نمی بینید که طیر فی السماست (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) ما این را نگه داشتیم با اراده نگه می داریم. خب، بنابراین آنچه لازم است این است که حوزه و دانشگاه آن اِجماع مرکّب منحوس را به یک اجماع مرکّب میمون تبدیل بکنند هم حوزه بگوید دین را علوم کار دارد هم دانشگاه بگوید علم با دین کار دارد تا هماهنگ بشوند وگرنه همین شکاف هست که هست، ۲۷ آذر و امثال اینها یک تفاهم ظاهری است تا علم به دین گِره نخورد و دین علم را در دامن خود نپرورانَد حوزه و دانشگاه آن اجماع مرکّب منحوس را خواهند داشت نباید مفسّر بگوید قرآن کاری با علم ندارد نباید دانشگاه بگوید علم کاری با دین ندارد بلکه هم این باید بگوید دین با علم کار دارد هم آن باید بگوید علم با دین کار دارد منتها روشها فرق می کند.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ(۳۳)

تاکنون روشن شد که قرآن از جوامع الکَلِم است یعنی اصول و خطوط کلی اعتقادی و فقهی و حقوقی و اخلاقی و علمی را بیان می کند. دوم اینکه بشر را به تدبّر در این فرا خوانده است که فرمود: (كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ) این تدبّر که مورد امر هم هست و در بخشهایی از قرآن کریم به صورتهای گوناگون بیان شده گاهی دارد (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) گاهی به صورتهای دیگر که تدبّر بکنید و ما این کتاب را برای تدبّر فرستادیم نظیر آیه ۲۹ سوره مبارکه «ص» (كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ) ما را به تدبّر در این جوامع الکلم دعوت کرد این اصل دوم. اصل سوم این شد که «تدبّر کلّ شیء بحسبه» اگر محتوای آن آیه معارف شهودی بود نظیر (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) اگر اهل علم الیقین بودی به عین الیقین می رسی هم اکنون که در دنیا هستی جهنم را می بینی این روش شهودی است که شاگردانی نظیر حارثه‌بن زید دارد, اُویس قَرَن دارد و رهبر همه اینها وجود مبارک حضرت امیر است که فرمود: «ما کُنت أعبد رباً لم أره» و اگر نازل تر از او محتوای آن آیه مطالب عقلی بود اثبات مبدأ بود, توحید مبدأ بود, عینیّت صفات ذات با مبدأ بود روش تجریدی دارد که حکما و متکلّمان مسئول این کارند آنها مأمور به تدبّرند و تدبّر آنها هم برای آنها حجّت است و اگر محتوای آنها حکم فقهی بود نظیر (إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) که آیا این (إِلَى) غایتِ غَسْل است یا غایت مغسول است دستتان را تا آنجا بشویید یا تا آنجای دستتان را بشویید که از بالا به پایین باید شُست یا از پایین به بالا, تدبّر در این آیه و امثال این آیه رهاورد فقهی دارد و اگر نظیر آیه سوره «نحل» و «اسراء» و امثال ذلک و «طه» بود (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) یا به ما اعتراض نکنند (لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً) نتیجه تدبّر اینها بهره های اصولی دارد, بنابراین قرآن از جوامع الکلم است یک, ما مأمور به تدبّریم دو, «تدبّر کلّ شیء بحسبه» سه, هر کدام از این روشهای چهارگانه برای صاحب روشی که روش مندانه حرکت بکند حجّت است پنج, و رهاورد خاصّ خودشان را دارد این برای این. اصرار ما بر اسلامی شدن علوم این نیست که حوزه بیاید درسِ کیهان شناسی بدهد آن روزی که حوزه دست کیهان شناسی می داد علوم این قدر گسترده نبود یک محقّق ممکن بود جامع چند رشته باشد اما بعد از گسترش علوم چاره جز تفکیک وظایف نبود برخیها در رشته های طب کار می کردند بعضی در رشته های طبیعیّات سابق به اصطلاح کار می کردند بعضی در ریاضیات و مانند آن, آن روزی که یک نفر جامع همه اینها بود آن روز گذشت چه اینکه در ادوار گذشته مرحوم شیخ مفید اصولش را در همان فقه می نوشت مجموعه فقه مرحوم شیخ مفید با اصولش یک کتاب بود بعدیها هم کم کم اصول را در فقه می نوشتند کم کم اصول از فقه جدا شد و رشته تخصّصی پیدا کرده چون اصول محصول فقه است یعنی در اثنای بحثهای فقهی به یک سلسله قواعدی برخوردند که این قواعد در بسیاری از مسائل و ابواب

راه دارد فنّ اصول پیـدا شده بعد فنّ قواعد فقهی پیدا شده قواعد فقهی و قواعد اصولی اینها محصول خود فقه اند هر سه رشـته قبلاً در یک کتاب جمع می شد یک معلّم, یک استاد اینها را تعلیم می کرد بعد کم کم در اثر گسترش علوم از هم جدا شدند اصول از فقه جـدا شـد, قواعـد فقهی از فقه جـدا شد و فقه مانده الآن نباید توقّع داشت که حوزه علمیه کیهان شناسـی داشـته باشـد, زمین شناسـی داشـته باشـد, آسـمان شناسـی داشـته باشد رسالت حوزه علمیه دفاع از دین است و آن این است که این همه علوم اسلامی است و عدّه ای اینها را مصادره کردند و این دهها بار با اینکه گفته شد باز هم جایش خالی است بحث در این نیست که حوزه علمیه بیاید کیهان شناسی بکند تا کسی قدم بگذارد جلو, بحث در این است که این علوم فراوانی که در جهـان هست اسـلامی است و عـدّه ای مصـادره کردنـد این باز برای پنجاه یا صـدمین بار توضـیح می خواهـد که امروز باز هم توضـیح عرض می کنیم. خب, قرآن مـا را به این جـامع الکلم دعوت کرده و اصـرار دارد که تـدبّر کنیم و تـدبّر هم برای شـما حجّت است «و تدبّر کلّ شـیء بحسبه» و ریز مسئله را هم که آسیبی به جامعیّت نرساند این را بیان کرده فرمود آسمان و زمین بسـته بودند که پنج قول را جناب فخررازی نقل می کند که بسته بودند یعنی چه, یعنی آسـمان به هم بسته بود و قطعات زمین به هم بسـته بود ما قطعات آسـمان را از هم جـدا کردیم و قطعات زمین را از هم جدا کردیم یا نه, آسـمان و زمین به هم بسـته بودنـد این دوتا را از هم جـدا کردیم یا از نظر باران, بارانی نمی آمـد و زمین گیاهی نمی رویانید ما زمین را شـکافتیم و منشأ پیدایش گیاهان کردیم و از آسـمان به معنای سِمَت بالا و جهتِ بالا باران باراندیم برای شما. پنج قول فخررازی و دیگران در این (كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) کردند بعضـی از روایات که ضـعیف یا غیر ضـعیف است مرحوم کلینی در جلد هشت کافی هم نقل کرد کـه گـوشه ای از آن روایـات را سیدناالاسـتاد(رضـوان الله علیـه) در کتـاب شـریف المیزان آوردنـد فحص در اینهـا جمع روایات را می خواهـد جمع آیات را می خواهـد وماننـد آن, اما اینکه گفته شـد این مثل «لا تنقض» است بازگشت «لا تنقض» یـک کلمه جـامعی است که برکـات فراوان فقهی و اصولی دارد امـا بازگشت اینها یک برکات فراوان علمی و جهان شـمول دارد اگر قرآن فرمود: (وبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) الآن شـما می بینیـد زمین و زمان با سـتاره ها دارد حرکت می کنـد کسـی ساعت نگاه نمی کند که با ساعت هواپیمایی را رهبری کند یا سفینه ها را هدایت کند یا کشتی را هدایت کند با ستاره ها و با قطب و با کیهان دارد حرکت می کند آن روزی که قرآن فرموده بود (وبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) قافله هایی بودند که ستاره ها را, شمس و قمر را, طلوع و غروب را, شـرق و غرب را می شـناختند برای اینکه مشـکلاتشان با همین حل می شـد چه اینکه (يَسْأَلونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ) مردم حسابشان را با ماه, حسابشان را با سـتاره انجام می دادند قافله های شب رو با سـتاره حرکت می کردنـد الآـن تمـام سـفرهای دریـایی کشتیرانـان با همین سـتاره ها و کیهان شناسـی و قطب شناسـی حرکت می کننـد تمام حرکتهای هواپیماها با همین قطب شناسـی و جهت یابی حرکت می کنند تمام فراز و فرود به تعبیر جناب عطّار که درباره این سفینه های فضانورد است به وسیله همین (وبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) حرکت می کنند کیهان شناسی هزارها ثمره علمی برای بشر دارد البته «لاـ تنقض» هم احکـام فقهی خـودش را دارد اینکه فرمـود تـدبّر کنیـد تـا مشـکلاتتان حـل بشود خب اگر این سـتاره شناسـی بشود, قطب شناسی بشود, جهت شناسی بشود نه کسی در دریا بی جهت غرق می شود نه کسی در هوا بی جهت پَرت می شود فرمود من به شـما چراغ دادم, راهِ علمی دادم بفهمید شرق کجاست, غرب کجاست, کجا باد می آید, کجا طوفان می آیـد اینها را راه به شـما نشان دادم (وَعَلاَمَاتٍ وبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) خب این را نگفته تا شـما بخوانید که این را گفته تا به کار ببرید اگر مسـئله کیهان شناسـی حل بشود جریان شمس و قمر حل بشود کیفیت نوردهی و نورگیری حل بشود انرژی هسته ای حل می شود, دامـداری حل می شود, کشاورزی حل می شود, داروسازی حل می شود هزارها برکتِ علمیِ روزانه به وسـیله همینهـاست منتهـا تمـام تلاـش و کوشـش این بحثهـا این است که الآن این علوم غارت شـده است و مصادره شـده است روش

تجربی, روش اسلامی است الآن همه مراکز فرهنگی و فکری دارند کارِ خدا را رصد می کنند و این کار را می کنند در کنار سفره دین نشستند و سکولارند خب آن که آفرید خداست, آن که به شما هوش داد خداست, آن که روش تجربی به شما آموخت خداست, آن که بهره های اینها را برای شما فراهم کرد خداست فرمود آسمان برو بهره بگیر برای اینکه (سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّمَاوَاتِ) زمین باش و بهره بگیر (خَلَقَ لَكُم مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) تمام تلاش و کوشش مکرّرانه این است که این غارت را به صاحب اصلی اش برگردانیم نه اینکه حوزه بیاید درس کیهان شناسی بدهد, فیزیک بگوید, شیمی بگوید, آنجا که حوزه باید پا به جلو بگذارد و قدم بگذارد فیلسوفانه و متکلّمانه این کار را کرده و آن آیه (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) شما از شیخ طوسی تا قبل از مرحوم علامه طباطبایی این تفسیرهای چند قرن را ببینید, ببینید کدام یک از اینها توانستند این مشکل (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) را حل کنند به طوری که برهان تمانع به برهان توارد برنگردد (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) را حل کنند خب اگر دوتا خدا باشند هر دو عاقل اند, هر دو حکیم اند, هر دو بی غرض اند, هر دو بی مرض اند چرا دعوا می کنند این مانده, مانده یعنی مانده وقتی المیزان را مراجعه می کنید بله قدم جلو گذاشته حل کرد چرا (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) شما در بعضی از حکمای متأخّر هم می بینید که برهان تمانع را می گویند اشکال دارد باید به برهان توارد علّتین برگردد خب او می تواند این آیه را حل کند اگر چند خدا باشد حتماً دعوا می کنند خب چرا دعوا می کنند چرا (لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) چرا (لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) چرا (لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا) از تبیان تا قبل از المیزان از قبل از المیزان تا تبیان فحص کنید ببینید این حرفها گفته شد یا نگفته شد آنجا که حوزه باید قدم جلو بگذارد و حکیمانه بحث کند که کرد, آنجا که جای حوزه نیست حوزه باید دفاع کند بگوید شما الآن کنار سفره قرآن نشستید و سکولارید روش را چه تجربی چه نیمه تجربی چه تجریدی چه شهودی خدا به شما داد و حجّت خداست در کنار سفره دین نشستی و سکولاری این کارِ حوزه است که هدایت کند دانشگاهها را البته اگر کتابی بنویسند آرم جمهوری اسلامی باشد عکس امام و مقام معظّم رهبری باشد بسم الله باشد اینها جزء تشریفات است اینها کتاب را اسلامی نمی کند معنایش این نیست که ما بیاییم حوزه بیاید درس فیزیک بدهد خیر, حوزه می گوید این روشی که تو داری روش اسلامی است تو الآن در خانه خدا نشستی و منکر خدایی, کارِ خدا را داری می شناسی هوشِ خدا را داری به کار می بری گوشِ خداداد را داری به کار می بری منکر خدایی معنایش این نیست که حوزه یک روش دیگر بدهد معنایش آن است که اگر علم است روش الهی است اگر احتمال و فرضیه است این را باید بگویند مثل اینکه در بحثهای فقهی هم همین طور است دیگر در بحثهای فقهی یا احتمال هست اینجا اشکال است آنجا که فقیه می گوید «یُحتمل» یا «یُشکل» آنجا فقیه فتوا ندارد و مقلّدین او می توانند به غیر مراجعه کنند چون علم چیزی نیست که دفعتاً نصیب کسی بشود آنجایی که جزماً فتوا می دهد برای خودشان و مقلّدانشان حجّت است در مسائل علمی هم همین طور است مرز فرضیه از مرز قضیه علوم متعارفه جداست مرز قضیه پیش فرض و اصول موضوعه از علوم متعارفه جداست بنابراین اصرار بر این است که این دانشگاهها که کنار سفره دین نشستند نانِ دین را می خورند سکولار نباشند شما دارید کارِ خدا را بررسی می کنید بعد می گویید خدا کیست! اگر این چشم و گوش است که (أَلَمْ نَجْعَل لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ) اگر تجربه است که (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) پس علم را خدا داد, عالِم را خدا داد, معلوم را خدا داد و شما دارید کفران نعمت می کنید معنای اسلامی کردن دانشگاه و علوم این نیست که حوزه درسِ فیزیکی یا شیمی یا کیهان شناسی بدهد آنجا که کار حوزه است به لطف الهی حکیمانه دارد انجام می دهد.

خب, قرآن کریم فرمود ما اینها بسته بودند ما شش روز اینها را خلق کردیم شش روز ممکن است در بازگشایی این رَتْق که به صورت فَتْق در آمده بشود شش روز که (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّام) شش روز طول کشیده تا اینها را به هم باز کند بعد فرمود تنها کارِ اینها نیست (وَالسَّماءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) ما اینهاً را با قدرت خلق کردیم بعد توسعه هم می دهیم اینکه می بینید شما روزانه رصدکننده ها, کیهان شناسان آن روز گفتند که فلان ستاره از فلان ستاره متولّد شده است همین طور است (إِنَّا لَمُوسِعُونَ) آن روزی که خواجه نصیر بود و حدّاقل دوازده سال رصد می کردند برخیها سی سال رصد می کردند در مراغه و امثال مراغه «گذشت آ ن زمانی که آنسان گذشت» خب شما می بینید الآن هیچ ممکن نیست کسی هم منطقی باشد هم طبیب باشد هم طب بداند هم فیلسوف باشد هم فقیه باشد البته مردان بزرگ در طول تاریخ کم اند ولی هر چه انسان بزرگ و با عظمت باشد نمی تواند جامع الأطراف باشد بنابراین اینکه قرآن دارد که ستاره ها مشکل راهنمایی شما را حل می کند خب از زمان و زمین الآن از ستاره دارند کمک می گیرند اینها همه اسلامی است منتها این کسی که قطب شناس است و ستاره شناس است و جهت یاب هست و دارد حرکت می کند نانِ دین را می خورد ولی سکولار است اصرار ما این است که این کار را نکنید اینکه شما دارید الهی است منتها بحثها دو قسم است یک بحثهای تعبّدی داریم نظیر صوم و صلات, یک بحثهای توسّلی اینها جزء واجبهای توسّلی است دیگر جزء واجبهای تعبّدی که نیست این توسّلیات را انسان باید به صاحب اصلی اش برگرداند دیگر نگویند که دین برای ما چه چیزی آورده اینها خیال می کنند دین یعنی همین الفاظ همان طوری که صحیحه حمّاد اذان و اقامه را تا «السلام علیکم» امام یادشان داده این ستاره شناسی و جهت شناسی هم این طور امام یاد حمّاد بدهد اینها خیال می کنند دین یعنی این در حالی که همه این روشهای چهارگانه اسلامی است و همه این روشهای چهارگانه را خدا داد و همه این روشهای چهارگانه حجّت است آن روز هم به عرضتان رسید آنجایی که دین تأیید می کند و امضا می کند بنای عقلا را از قبیل امضای عقد فضولی نیست از قبیل تأیید و شاهدِ صِدق یک محقِّق است. بیان ذلک این است که یک وقت کسی فضول است مال مردم را می فروشد اینکه مال مردم را فروخت هیچ یعنی هیچ نقل و انتقالی صورت نگرفت با کارِ فضول هیچ مِلکی جابه جا نشد نه (أَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ) می گیرد نه (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) چه کسی به عقد وفا کند, چه کسی تسلیم کند, چه کسی تحویل بدهد هیچ کس, اما مالک که عقد نبست اما عاقد که مالک نیست وقتی مالک گفت «أَجَزْتُ» این غلط, صحیح می شود وقتی غلط صحیح شد این عقدِ شناورِ سرگردان صاحب پیدا می کند می شود عَقدُه, وقتی عقده شد (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) می گیرد تا مالک نگوید «أمضیتُ» این عقد سرگردان است یک لفظ است وقتی گفت «أمضیتُ» صاحب پیدا می کند وقتی صاحب پیدا کرد (أَوْفُوا) متوجّه می شود می گوید «أیّها الصاحب أوفِ بعقدک» وگرنه قبلاً مالک عقد به او مضاف نبود پس ما یک بیع فضولی داریم که تا امضای صاحب نیاید این سرگردان و متحیّر است آیا آنجا که بنای عقلا را شارع امضا می کند از سنخ امضای یک امر سرگردانِ فضولیِ یک فضولی است یا خیر, آنها تمدّن دارند فرهنگ دارند عقل دارند چراغ دارند برای ما ثابت نیست که این چراغ خوب واقع را نشان داد یا نداد وقتی یک شاهد صِدق پیدا کردیم که کارِ امام است امام می گوید که این چراغ به مقصد رسیده است اینها راست می گویند واقع را دیدند من هم همین کار را می کنم بنای عقلا که با امضای امام سامان می پذیرد از سنخ دوم است نه سنخ اول, روش تجربی بشرح ایضاً, تجریدی بشرح ایضاً می گویند اگر شما اطمینان دارید به قول منجّم نماز و روزه ات می تواند برابر او باشد یعنی چه, این حجّت شرعی است شما اطمینان کردید که این آقا منجّم است و ثابت شده برای او که فلان ماه سَلْخ دارد یا ندارد, فلان روز قُرّه شهر است یا نیست شما می دانید او اهل حساب است اهل کتاب است دقیقاً محاسبه می کند خب می توانید اطمینان پیدا کنید وقتی اطمینان پیدا کردید برای شما حجّت شرعی است بنابراین امضای بنای عقلا از سنخ امضای عقد فضولی نیست

که روش عقلا یک شیء سرگردانی باشد درست است عقلا در بعضی از موارد اشتباه می کنند ولی در بسیاری از موارد به حق می رسند دیگر این تمدّنهای بشری است که شارع مقدس آمده امضا کرده در بخشهای وسیعی در معاملات حرفِ تازه ای نیاورده البته آن هم حرف, حرف شارع مقدس است منتها از درون برخاست متأسفانه این روایت مرسَل است و هنوز سند پیدا نشده مرحوم طریحی در مجمع البحرین نقل می کند که «قال عليٌّ(علیه السلام) العقل شرعٌ مِن داخل والشرع عقلٌ مِن داخل» این از غرر روایات ماست منتها حالا در اثر اینکه با خود نهج البلاغه هم بدمِهری شده بی مِهری شده و اخیراً به لطف الهی مسانیدش برای ما روشن شده وگرنه همین طور رها بود غرر و درر هم بشرح ایضاً غرر و درر خلأیی است که باید ملأ بشود این همه بیانات نورانی حضرت امیر در غرر و درر سرگردان است کسی باید سند پیدا کند, اسناد پیدا کند برایش ذکر بکند بخشی از آنها از نهج البلاغه رفته به غرر و درر, غرض آن است که این از بیانات نورانی منسوب به حضرت امیر(سلام الله علیه) است که «العقل شرعٌ من داخل» خب آنجا که مردم عاقل نیستند بله, اما بسیاری از مردم شما می بینید دهها رشته معاملاتی است که شارع حرف جدیدی نیاورد همان حرفهایی که از درون مردم به گوش مردم رساند آن هم حرفِ شرع است البته, بنابراین این دانشگاه عزیز ما باید بداند که در کنار سفره قرآ ن نشسته است و نباید بگوید قرآن کیست برای اینکه عالِم و علم و معلوم هر سه کار خداست و این نانِ خدا را دارد می خورد و منکر است مثل آن ماهی که در آب غرق است و می گوید آب چیست شما در اسلام و در دین غرقید می گویید دین چیست, بنابراین اینکه قرآن کریم فرمود ما این ستاره ها را برای اینکه در راه نمانید نه در دریا غرق بشوید نه بین الأرض و السماء پَرت بشوید نه وقتی به کُره مریخ رفتی مشکل داشته باشی ما این را چراغ قرار دادیم (وَعَلاَمَاتٍ وِبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) حالا آن روز فقط قافله های بیابان استفاده می کردند از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال شده چرا قرآن کهنه نمی شود ما هر چه بخوانیم لذّت می بریم هر چه بخوانیم تازه است فرمود: «يَجری مَجری الشمس والقمر» مگر شما الآن سنّتان چهل سال یا هشتاد ساله است یک وقت شد بگویید ما از این آفتاب خسته شدیم ما الآن هشتاد سال است او را می بینیم این هر روز دارد به شما نور می دهد مشکل شما را حل می کند فرمود جریان قرآن جریان شمس و قمر است این کلمه جَرْیْ که در المیزان آمده از همین حدیث نورانی گرفته شده «مِن باب الجری, من باب الجری» یعنی مِن باب التطبیق. خب, اگر قرآن این است آن روز فرمود رهبری قافله ها را این ستاره ها به عهده می گیرند الآن شما نگاه کنید اینها همین که شاسی را فشار دادند خودشان احیاناً حالا احتیاطاً نمی خوابند ممکن است این خلبان بخوابد و بعد از نُه سال در غرب پیاده بشود این مثل رادیو کار می کند شما وقتی رادیو روشن کردی این خودش می خواند برایتان وقتی این هواپیما روشن کردی او خودش می رود چون بر اساس جهت بُرده دیگر شما این را به سَمت غرب بردی غرب شناس بودی به سَمت فلان ستاره حرکت کرد و دارد حرکت می کند دیگر این می شود (وَعَلاَمَاتٍ وِبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) بنابراین کاربردش از زمان و زمین مشخّص است اختصاصی به حالا انرژی هسته ای و امثال ذلک ندارد بهره هایی که ما می بریم این است اصول کلی که استفاده می کنیم این است در سوره مبارکه «ص» هم فرمود ما برای شما اینها را آفریدیم تا تدبّر کنید.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ أَفَلاَ يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ(۳۳)

در بحثهای قبل مربوط به صفات ذات اقدس الهی گفته شد که رحمتِ خدا بیش از غضب خدا و پیش از غضب خداست گاهی ممکن است مطرح بشود که صفات خدا که عین ذات اوست زیاده و نقص نمی پذیرد ولی باید عنایت کرد که صفات الهی دو قِسم است آن صفاتی که عین ذات است زیاده و نقص ندارد همه شان عین هم اند یک, و همه شان عین ذات اند دو, علم عین قدرت است عین حیات است و حیات و قدرت عین علم اند و همه عین ذات اند و مانند آن, اما صفات فعل بعضها فوق بعض انـد مثلاً ـ شِفا زیرمجموعه‌ی رزق است که گاهی خدای سبحان روزیِ مال می دهد گاهی روزیِ کمال می دهد گاهی روزیِ سلامت می دهد شافی زیرمجموعه‌ی رازق است رازق زیرمجموعه‌ی خالق است خالق زیرمجموعه‌ی قادر, بنابراین صفاتِ فعل بعضها فوق بعض اند, بعضها أزید از بعض اند چون صفات فعل عین فعل است نه عین ذات.

اما مطلب دوم درباره‌ی فرشته ها برهان عقلی درباره‌ی موجود مجرّد مطرح است اما حالا فرشته از چه سنخ است این را باید با دلیل معتبر ثابت کرد اگر فرشته ای دارای تجرّد عقلی بود یعنی به هیچ نحو به بدن مرتبط نبود این بدأ و حشرش یکی است عباداتش یکی است و اگر کمالی مطرح است از سنخ ظهور و خفاست مثل اینکه خود ذات اقدس الهی گاهی قدرتش ظاهر می شود گاهی علمش ظاهر می شود گاهی با «هو الظاهر» تجلّی می کند گاهی با «هو الباطن» تجلّی می کند و مانند آن, و اگر فرشته ای در حدّ تجرّد نفسی بود مثل نفس انسان مثلاً موجودات برتر نظیر آسمانها به منزله‌ی بدن آنها بودند و آنها نفسِ آسمانها بودند چه اینکه از آیه‌ی (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) برمی آید که یک عدّه مدبّرات آسمان اند و تدبیر را با وحیِ الهی تلقّی می کنند و با دریافت وحی آسمانها را اداره می کنند که فرمود: (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) یعنی سه بخش از جریان آسمان مطرح است یک آسمان ظاهری است که فعلاً محلّ بحث است که چند طبقه است و منظومه شمسی دارد راه شیری دارد و مانند آن, آسمانی است که درش به روی کفّار باز نمی شود که فرمود: (لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) درهای آسمان به روی کفّار باز نمی شود اگر منظور این آسمان ظاهری باشد که الآن کافران آنها ترمینال درست کردند و رفت و آمد روزانه دارند اینکه فرمود درهای آسمان به روی کفّار باز نمی شود شاید یک آسمان دیگری باشد که باطن این آسمانهاست که کفّار به آنجا راه ندارند. طایفه‌ی سوم یا قِسم سوم از بحث کیفیت تدبیر فرشته هاست نسبت به آسمانها که خدا فرمود: (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) امر هر آسمانی را به مدبّر آن آسمان سپرده است که اینها مدبّرات امرند بنابراین اطمینان اینکه اینها همه شان از یک سنخ اند یک دسته اند یک طایفه اند این کار آسانی نیست. خب, آنجا که فرمود: (وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) امر و تدبیر هر آسمانی را به مسئول آن آسمان می سپارد ممکن است این آسمان به منزله‌ی بدن او باشد او به منزله‌ی نفس این باشد و اگر فرشته ای در حدّ نفس بود اطاعتش باعث کمال است و امثال ذلک این هم دو

مطلب مربوط به مسائل گذشته.

ص: ۵۵

اما آنچه مربوط به مسائل روز است این است که در جریان خلقت آسمان و زمین و علوم تجربی چهار مطلب مطرح است مطلب اول اینکه تعلیم و تعلّم باید اسلامی باشد وگرنه سودمند نیست یعنی معلّم برای رضای خدا تدریس کند و متعلِّم برای رضای خدا یاد بگیرد تا فیضی ببرد و اگر تعلیم و تعلّم لله نبود سودی ندارد این بخش اول. بخش چهارم این است که کاربرد علوم باید اسلامی باشد یعنی آدم چیزی را که یاد گرفت برای نفع خود و جامعه باشد یعنی اگر انرژی هسته ای به او دادند این بهره صلح آمیز ببرد نه ـ معاذ الله ـ یا خدای ناکرده به سراغ بمب گذاری و بمب سازی و امثال ذلك برود. مطلب اول و مطلب چهارم روشن است یعنی تعلیم و تعلّم باید اسلامی باشد این را همه می دانیم و کاربرد علوم هم باید بهره انسانی بدهد آن را هم همه می دانیم اسلامی شدن علوم به مطلب اول و چهارم نیست برای اینکه این امر سالیان متمادی است که همه گفتند و شنیدید تمام محور بحث این است که مطلب دوم و سوم اسلامی است مطلب دوم یعنی علم, مطلب سوم یعنی معلوم, علم اسلامی است و لا ـ غیر, معلوم اسلامی است و لا ـ غیر. علم یعنی روش چه تجربی چه نیمه تجربی که در ریاضیات مطرح است چه تجریدی که در فلسفه و کلام مطرح است چه شهودی که در عرفان مطرح است این راه خداست ذات اقدس الهی انسان را با راههای گوناگون به مقصد آشنا کرد و به مقصود رساند فرمود: (الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی) هدایتِ انسانها به مقصد این روش است در مسائل تجربی یک طبیب یا غیر طبیب یا که از راه تجربه دارد مطلبی را یاد می گیرد به عنایت الهی است اگر کسی خواست انسان را موجودِ انسان را هویّت انسان را بفهمد برابر سوره «نحل» باید بداند که (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) برابر سوره مبارکه «قیامت» باید بفهمد که (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) اینها انسان اند اینها شناسنامه انسان است بقیه بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) داده اوست چون داده اوست فیضِ اوست لطف اوست این عین اسلامیّت است چگونه می شود فعلِ خدا, آیت خدا, خلق خدا, نعمت خدا الهی نباشد پس علم با هر روشی از روشهای چهارگانه اسلامی است معلوم هم که مخلوق اوست مشکل دانشگاهها یا اسلامی شدن علوم در مطلب اول و مطلب چهارم نیست یعنی تعلیم و تعلّم باید قربه الی الله باشد بله, کاربرد علوم هم باید به سود جامعه باشد بله, اما این علم را اسلامی نکرده هیچ روشی نیست مگر اینکه خدا داده است هدایت الهی است.

ص: ۵۶

مطلب دیگر اینکه این حرف را اگر دهها بار تکرار بشود برای آن است که آنها صدها بار دارند می گویند روزانه کشوری نیست که همایش نداشته باشند و علیه این تِز راه اندازی نشود و مسخره نکنند اسلامی بودن علوم را ما اگر صد بار گفتیم آنها چون هزار بار می گویند شما در غالب این کُره زمین روزانه همایشی هست برای مسخره کردن این تِز که مگر علم اسلامی است پارسال یعنی پارسال مفصّلاً ما این جریان همایش را برای شما در همین مسجد نقل کردیم که در مالزی بود ظاهراً همایش جدیدی تشکیل دادند آن مسئول رسمی این همایش گفت من حرفم را از یک طنز شروع می کنم تا به مقصد برسیم مطلب را با طنز شروع کرد و خندید و خنداندند و همین راه را ادامه داد و برای مردم حضّار آن همایش یقینی شد که علم اسلامی نیست طنزش از اینجا شروع شده بود که مگر ما دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی داریم یک عدّه خندیدند گفتند نه آخر دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی نداریم گفت یک, دو: دوچرخه سواری اسلامی و غیر اسلامی داریم که اگر اسلامی شد این طور رکاب بزن غیر اسلامی شد آن طور رکاب بزن باز هم یک عدّه خندیدند گفتند نه, دوچرخه سواری اسلامی و غیر اسلامی نداریم گفت سه: دوچرخه سوار یا مسلمان است یا کافر, گفتند بله همین است دیگر, گفت حالا از دوچرخه برویم به اتومبیل از اتومبیل و سایر صنایع برویم زمین شناسی ما زمین شناسی اسلامی و غیر اسلامی نداریم مثل اینکه زمینِ اسلامی و غیر اسلامی نداریم, دریای اسلامی و غیر اسلامی نداریم دریا دریاست دیگر همه گفتند آری, اینها از دوچرخه و شوخی و لبخند و طنز شروع کردند برای همه مسلّم شد که علم اسلامی نیست علم یا ضدّ اسلامی است یا بی تفاوت. پارسال در همین مسجد پاسخ داده شد که شما آمدید غارت کردید اولاً ما طبیعت نداریم این خلقت را غارت کردید گفتید طبیعت, طبیعت را غارت کردید گفتید صنعت, طبیعت را به لحاظ صنعت در آوردید صنعت دست ساخت بشر است آنچه را که بشر می سازد مونتاژ از خلقت است یعنی اعضا و جوارح را از یا آهن است یا چوب است از همین خلقت می گیرد کنار هم سر هم می کند یا می شود دوچرخه یا می شود اتومبیل یا می شود یخچال یا می شود تلویزیون اجزای پراکنده این عالم را جمع می کند می شود یک صنعت پس صنعت چیزی جز مونتاژ طبیعت نیست طبیعت هم کذب است اندر کذب است ما چیزی به عنوان طبیعت نداریم هر چه هست خلقت است حالا که معلوم شد خلقت است سؤال بکن ما مخلوقِ اسلامی و غیر اسلامی داریم, مخلوق غیر از اسلامی چیز دیگر نیست دریا آیت حق است, صحرا آیت حق است, معلوم غیر از فعل حق و فیض حق چیز دیگر نیست می ماند روش, روش این هدایت این رهبری فقط فیض خداست و لاغیر, چیزی که بشر از خود نداشت یک موجود فقیرِ فاقد که هیچ از خود ندارد و با تحوّلی در سلولهای مغز من هر چه خوانده ام از یاد من بِرَفت گرفتار سهو و نسیان می شود این بشر چه از خود دارد غالب اینها اسلامی حرف می زنند و قارونی فکر می کنند آن قارون هم حرفش همین بود گفت (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم بشر روشی که دارد به عنایت الهی و هدایت الهی است (قَدَّرَ فَهَدَى), (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ), (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) تولید علم هم از همین جا شروع می شود مرحوم بوعلی در الهیّات شفا می گوید فلسفه در بدأ پیدایش نِیَه, نه نیّت, نِیه و فَجّه بود یعنی نپخته و خام بود کم کم در طیّ این چند سال پخته شد مطالب خوبی به او اضافه شد البته از هزار سال قبل تا الآن خب خیلی پخته شد فلسفه این طور است علوم دیگر این طور است این (رَبِّ زِدْنِی), (رَبِّ زِدْنِی) برای آن است که انسان تولید علم بکند تولید علم هم با تلاش و کوشش است فرمود شما یک مقدار کوشش کنید ذات اقدس الهی به شما عطا می کند روش هم ذات اقدس الهی در درون افراد این روش را غَرس کرده است الآن ما که در حوزه زندگی می کنیم اساس کار ما فقه و اصول است در اصول مستحضرید دوتا آیه است آن هم برای تحقیق و اینکه این دوتا آیه تجهیزاً للأذهان مطرح است مسئله آیه «نبأ» و آیه «نَفْر» همه اینها محقّقین گفتند اینها دلیل حجیّت خبر واحد نیست مهم ترین دلیل حجیّت خبر واحد بنای عقلاست خب این بنای عقلا که اساس اصول را تأمین می کند

و فقه ما که به خبر واحد وابسته است حجیّت خبر واحد به بنای عقلاست این روش را خدای سبحان در دلها الهام کرده یک, و به وسیله وحی انزال کرده با عدم ردع دو, شده حجّت شرعی سه, همین بنای عقلا که در حجیّت خبر واحد است و روش مندانه حوزه را دارد اداره می کند همین بنای عقلا که تجربه است روش مندانه دارد دانشگاهها را اداره می کند این می شود حجّت شرعی, اگر طبیبی با روش تجربی به جایی رسیده که این روزه برای فلان بیمار ضرر دارد این می تواند حجّت شرعی دارد اگر خودش است که روزه نگیرد اگر بیمارِ اوست هم که به او بگوید روزه برای تو ضرر دارد این حجّت شرعی است معلوم می شود این روش تجربی آن کانال اصلی اش را ذات اقدس الهی به او عطا کرده با امضای صاحب شریعت حجّت شده و دارد پیش می رود الآن ما هیچ یعنی هیچ دلیلی نداریم بر حجیّت خبر واحد و دین ما هم با خبر واحد دارد اداره می شود خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم آیت الله محقّق داماد را می فرمود درست است بخشی از دین ما متواتر است اما بخشهای وسیعی از دین ما به خبر واحد وصل است الآن ما مطلبی را مثلاً درباره صوم و صلات و امثال ذلک می بینید اینها هزارتا کتاب در این زمینه نوشته خیال می کنیم همیشه همین طور بود الآن هزارتاست فرمایش ایشان این بود که وقتی شما این هزارتا کتاب را بررسی می کنید به عصر مرحوم مجلسی می رسید می بینید این هزارتا کتاب می شود صدتا کتاب, وقتی به عصر ابن ادریس و شیخ طوسی و اینها می رسید می بینید که این هزارتا شده چهل تا و شده سی تا و شده ده تا و شده چهارتا شده کُتب اربعه, وقتی کتب اربعه را بررسی می کنید می بینید چهارتا نیست سه تاست برای اینکه کتاب چهارتاست ولی نویسنده اش سه نفرند شیخ طوسی تهذیب و استبصار نوشته مرحوم کلینی و مرحوم صدوق من لا یحضره الفقیه و کافی نوشتند پس چهارتا کتاب به سه نفر بسته است این سه نفر هم گاهی مرحوم شیخ طوسی از آن دو بزرگوار نقل می کند می شود دو نفر, این دو نفر هم از زراره نقل می کنند می شود یک خبر واحد, بسیاری از مسائل به خبر واحد وابسته است آن وقت اینجا شما دامنه بحث را نگاه می کنید می بینید هزارتا کتاب است قدری جلوتر می روید می بینید لاغر و باریک شده, شده یک نفر خب این خبر واحد است که اساس حوزه ها را دارد اداره می کند و حجیّت خبر واحد هم بنای عقلاست این روشِ عقلایی را شارع مقدس در دلها مستقر کرده است اولاً, با امضای صاحب شریعت این را تأیید کرده فروزان کرده «یثیروا لهم دفائن العقول» کرده ثانیاً, روشهای تجربی هم همین طور است اما حالا چرا حوزه این کار را نمی کند, دانشگاه آن کار را نمی کند حوزه و دانشگاه دیگر می شود یکی الآن تخصّصی شدن علوم باعث شده که بخشی از علوم را حوزه به عهده بگیرد بخشی از علوم را دانشگاه به عهده بگیرد آن هم می شود دانشگاه اسلامی آن هم می شود حوزه اسلامی این هم می شود دانشگاه اسلامی فرقی در نامگذاری نیست منتها تخصّصی شده رشته ها الآن دیگر ممکن نیست کسی مثل سابق باشد دائرهالمعارفی بنویسد که هم فقه و اصول در آن باشد هم تشریح در آن باشد هم ریاضی در آ ن باشد و مانند آن, خب می بینید قدم به قدم ذات اقدس الهی این مسائل را مطرح کرده دهها برابر آنچه در قاعده فقهی و اصولی داریم درباره خلقت آسمان و زمین هست شما این قواعد فقهی و قواعد اصولی یک سطر بیشتر نیست هر کدام از این سی, چهل قاعده ای که هست هر کدامشان یک سطر بیشتر نیست اما درباره خلقت آسمان و زمین قدم به قدم آمده ذکر کرده در خطبه های نورانی اهل بیت(علیهم السلام) این را باز کردند مخصوصاً خطبه اول و خطبه ۹۱ نهج البلاغه که خدای سبحان اول فضا آفرید بعد آب آفرید بعد باد را خلق کرد این باد را بر آب مسلّط کرد این آب در اثر حرکتهای فراوان و حرکتهای تند به صورتهای گوناگون در آمد بعد گاز پیدا شد بعد از آن گاز بسته بود بعد در شش روز اینها را از هم جدا کرد آسمان را دو روز, زمینها را دو روز, بین الأرض و السماء را دو روز, جمعاً شده شش روز این طور تفصیل که درباره آسمان و زمین است که درباره هیچ کدام از این قواعد فقهی نیست روش, روش اسلامی است یعنی علم و معلوم هم که اسلامی است پس در بین امور چهارگانه تعلیم و

تعلّم را ما اسلامی بدانیم از دیرزمان مطرح بود کاربرد علوم اسلامی باشد از دیرزمان مطرح بود اینها را کسی منکر نیست منتها آنها که می گوینـد اخلاق یک امر نسبی است می گوینـد خب شـما به خـدا و قیامت معتقدیـد و فکر می کنید این راه را باید طی کرد چون اخلاـق نسبی است انسـان با مُردن می پوسـد ما این طور اسـتفاده می کنیم شـما آن طور اسـتفاده می کنیـد آنها مسئله‌ی دین را و ترس از جهنم را علمی نمی دانند می گویند خب شـما باورتان این است و شما از سوسک می ترسید ما نمی ترسیم کسی که از سوسک می ترسد دلیلی ندارد برهان عقلی ندارد این یک امر نفسانی است می گوید جنابعالی از جهنم می ترسی مثل اینکه از سوسک می ترسی خیال کردی او ضـرر دارد ما نمی ترسیم. آن کسی که دین را علمی نمی داند عقلانی نمی دانـد و می گویـد یک امر شخصـی است به عاطفه وابسـته است گرفتار چنین چاهی است می گوید شـما می گویید نباید اسـتفاده کرد ما هم می گوییم نه, (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) امروز حرف اول را کسی می زند که بمب اتم داشته باشد شما به دنبال صـلح آمیز هستیـد ما به دنبال این هستیم اخلاق را وقتی ما اصلِ مطلب را نتوانستیم ثابت کنیم به اخلاق که رسـیدیم می گویند می شود عاطفی, می گویند غیر علمی است قابل استدلال نیست ابطال پذیر نیست اثبات پذیر نیست و مانند آن خب آن را البته فلسـفه بایـد ثابت کنـد, بنابراین اگر ما موفق شـدیم که علم و معلوم را یعنی دوم و سوم را الهی کنیم چه اینکه هسـتند, اسـلامی بکنیم چه اینکه هسـتند آن گـاه روشن می شود که کـلّ امر اول و امر چهارم هم اسـلامی خواهـد بود در بیانات ذات اقدس الهی آمده که ما این آسـمانها را توسعه می دهیم (وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) و الآن شـما مرتّب می بینید که سـتاره ای از سـتاره‌ی دیگر متولّد می شود و راه کهکشانها و امثال ذلک یکی پس از دیگری اضافه می شود این سـیاه چالها و امثال ذلک یکی پس از دیگری نه تنهـا کشـف می شـود بلکه تولیـد می شود. خب, اگر در خطبه‌ی اول و در خطبه‌ی ۹۱ سـایر خُطَب هم همین طور است مخصوصاً خـدا غریق رحمت کنـد مرحوم مجلسـی(رضوان الله علیه) در سـماء و عَلَم بسـیاری از این مسائـل را در کتاب شریف بحارالأنوار در بحث سـماء و عَلَم ذکر کرده آسمان اول چیست, آسمان دوم چیست و تمام این ستاره ها هم در آسمان اول است (إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ) یا (بِمَصَابِيحَ) آسـمان بعدی چیست بشـر باید کشف بکند فرمود: (فَلاَ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ‌ وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ) نمـونه هـایی را شـما می بینیـد وجود مبـارک امـام صـادق(سـلام الله علیه) آن طوری که مرحوم کلینی(رضوان الله تعـالی علیه) نقل می کنـد مرحوم کلینی در جلـد پنجم کافی کتاب المعیشه صـفحه‌ی ۳۰۷ البته کافی شریف چنـدین چاپ شـده است این چاپ مکتبهالصـدوق کتاب المعیشه حـدیث پانزدهم از وجود مبارک امام صادق است ثُمالی می گویـد «مَرَرْت مع أبی عبـدالله(علیه السـلام) فی سوق النحـاس» من در خـدمت امـام صـادق(سـلام الله علیه) در بازار مس گرها داشتیم عبور می کردیم «فقلتُ جعلتُ فداک هذا النحاس أیّ شـیءٍ أصـله» این مِس اصلش از چیست؟ «فقال(علیه السلام) فِضّهٌ إلاـ أنّ الأـرض أفسـدتها فَمَن قَدر علی أن یُخرج الفساد منه انتفع منها» فرمود این اگر زودتر به آن برسـند این نقره است دیرتر برسـند خاک در او اثر بگـذارد به صورت مِس در می آید مِس و روی و برنج اینها یا اصـناف یک نوع اند یا انواع یک جنس اند ولی نقره یک حساب خاصّی دارد خب یک زمین شناس همان طوری که الآن تلاش و کوشش کرد و فهمید در عمق فلان متری اینجا گاز هست یا نفت هست چند میلیون گاز هست یا چند میلیون لیتر یا بشکه نفت است همین علم اگر پیشرفت بکنند می تواننـد درون کـوه عمـق فلاـن چنـد متری خـاکی است که به صـورت فضّه در آمـده اگر تسویه بشود می شود نقره یـا نه, حضـرت فرمود اصـلش نقره است چون دیر به آن می رسـند خاک در آن اثر می گذارد به صورت مس در می آید خب اینها چه فرقی با روایتهای «علی الیـد ما أخـذت» دارد, با «لا تعاد» دارد اینها همان طوری که در تشـریع فرمودند در تکوین فرمودند مگر این قواعـد فقهی بیش از یک خط است, مگر این بنای عقلا را شارع مقدس آورد تأسیساً یا امضا کرده, روش تجربی هم بشرح ایضاً این روش تجربی را طب را مگر شارع مقدس که فرمود طب تحصیلش واجب است جزء واجبات نظامیه است دیگر

ما باید طبیب داشته باشیم, تحصیل فنّ شریف طب واجب است برای بعضیها واجب عینی برای بعضیها واجب کفایی خب, روشش را شارع ذکر کرده یا خواصّش را ذکر کرده یا دستور داده در بیانات نورانی امام صادق(سلام الله علیه) هست که هیچ کشوری هیچ تمدّنی بدون این سه اصل نخواهد بود «ثلاثٌ لا یَستغن اهل کلّ وحدهٍ منها فإن أدموا کان هَمجا» سه مطلب است سه هنر است سه فضیلت است سه رشته است که اگر کشوری, ملّتی فاقد این اصول سه گانه بود اینها هَمج اند نه متمدّن اول «فقیهٌ عالمٌ ورع» دوم «طبیبٌ بصیرٌ ثِقه» سوم «أمیرٌ خیّرٌ مطاع» خب یکی از این اصول سه گانه مسئله طب است فرمود کشور بدون طب و طبیب هَمج است همج رعاست این متمدّن نیست خب وقتی طب واجب است امام صادق سؤال بکنیم که شما کیفیت درمان قلب باز و بسته را هم پس بگو یا همین که بشر داد, داده است مگر چیزی را ذات اقدس الهی به عنوان لوح نانوشته به ما داد یا در اینجا چیزهایی را گذاشت فرمود ما خیلی از چیزها را از درون شما (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) در آن هست, (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) همین طور هست, (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) هست اینها نعمتهایی است در درون انسان انبیا آمدند اینها را اِثاره کنند, شکوفا کنند «ویثیروا لهم دفائن العقول» وقتی شکوفا کردند شفاف تر می شود راه را آدم می بیند که چگونه استخراج کند چگونه بهره برداری کند جهت اول و جهت چهارم را هم تأمین می کند عمده آن است که این وسطها بفهمد روش الهی است و لا غیر, معلوم الهی است و لا غیر.

ص: ۵۷

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ أَفَلاَ یُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَن تَمِیدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَّعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آیَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ(۳۳)

نظامی را که قرآن کریم ترسیم می کند عبارت از این است که این مجموعه آسمان و زمین قبلاً به هم متّصل و مرتبط بودند بعد ذات اقدس الهی این رَتْق و متّصل را فَتْق و منفصل کرد و این جریان فَتقِ رَتق یعنی منفصل کردن آن شیء متّصل شش روز طول کشید و مقصود از روز هم همان تطوّر است و دو روزش برای آسمانها و دو روزش برای زمین, قهراً دو روز دیگر هم برای موجودات بین الأرض و السماست و این آسمانها به صورت دخان بودند بعد خداوند این دخان را به صورت شمس و قمر و منظومه شمسی و راه شیری و اینها قرار داد و زمین را هم مثل آسمان قرار داد که در پایان سوره مبارکه «طلاق» فرمود: (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) آنجا یک بیان نورانی از امام رضا(سلام الله علیه) هست در ذیل آیه دوازده سوره «طلاق» که (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) حضرت دست مبارکشان را روی هم می گذارند می فرمایند: «أرضٌ و سماءٌ, أرضٌ و سماءٌ» یعنی هفت زمین داریم و هفت آسمان داریم اینکه در دعای قنوت گفته می شود «ربّ الأرضین السّبع» ظاهراً از آن روایت نورانی گرفته شده بعد هم می فرماید ما بساط آسمان و زمین را جمع می کنیم وقتی قیامت فرا می رسد (یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ) سِجل این طومار را می گویند این صفحه که باز است این را نمی گویند طومار وقتی پیچیده شد لوله شد آن را می گویند طومار همان طوری که سِجل یعنی طومار مکتوبات را در خود جمع می کند ما هم مجموعه این آسمانها را جمع می کنیم وقتی که قیامت فرا می رسد (وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ) امروز بَسط است که فرمود نگاه نمی کنند (إِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ) امروز مبسوط است ولی یوم القیامه مقبوض می شود جمع می شود. این اموری است که قرآن کریم درباره آسمانها و زمین ذکر کرد فرمود ما آسمانها را که آفریدیم توسعه می دهیم و این اجرام سماوی هم برای آن است که شما راههای خشکی, دریایی, فضایی به وسیله این برای شما روشن بشود (وَعَلاَمَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ) در اسلامی شدن علوم دو مَنظر بود یکی اینکه همان طوری که قواعد فقهی را که ائمه(علیهم السلام) فرمودند هر کدامشان بیش از یک سطر نیست ولی فقها و اصولیین بزرگوار(رضوان الله علیهم) درباره این یک سطر کتابها و رساله های فراوانی نوشتند درباره خلقت آسمان و زمین آیات فراوانی هست مخصوصاً در روایات راهنماییهای زیادی هست همان خطبه اول و خطبه ۹۱ نهج البلاغه در پیدایش و پرورش آسمانها و زمین خطبه مفصّلی است که اول فضا آفریده شد, بعد آب آفریده شد, بعد باد آفریده شد این باد روی آبها اثرگذاری کرده آبها به صورتهای گوناگون در آمده بعد گاز تولید شد از این دخان و گاز آسمانها پدید آمد و مانند آن, خب همان طوری که یک فقیه یا یک اصولی از یک خط عبارتی که معصوم(علیه السلام) بفرماید قواعد فراوان فقهی و اصولی استنباط می کنند و همه اینها اسلامی است اجتماع عبارت از تفریع فروع بر اصول و استخراج فروع از اصول است علوم دیگر هم این چنین است اینکه فرمود هر شیء زنده ای از آب هست یعنی جایی که آب نباشد حیات نیست, گیاه

نیست, حیوان نیست, انسان نیست (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ) یعنی هر چیز زنده ای را ما از آب خلق کردیم که اگر جایی آب نباشد حیات نیست خب از این گونه اصول و قواعد می شود مطالب فراوانی را استخراج کرد همان طوری که از آن قواعد فقهی و اصولی مطالب فراوانی در آمد این یک نحوه اسلامی شدن علوم. اما آن بیان دوم و منظر دوم که بیان جامع است این است که همه علوم زیرمجموعه جهان بینی است ما اگر جهان بینی الهی داشتیم علمِ غیر اسلامی نداریم تا کسی سؤال کند که فرق علم اسلامی و غیر اسلامی در چیست آیا در موضوع است آیا در مسائل است آیا در مبادی است آیا در اهداف و اغراض است برای اینکه ما علمِ غیر اسلامی نداریم تا بگوییم فرق این علم با آن علم چیست و اگر ــ معاذ الله ــ جهان بینی الحادی شد ما علمِ اسلامی نداریم اسلام می شود ــ معاذ الله ــ فُسون و فسانه و اصالهالأوّلین و خرافات همه علوم می شود غیر اسلامی, بنابراین ما فلسفه هم اثر پیشینی دارد چون رئیس العلوم است نه أثر پَسینی اوّلین حرف را فلسفه در جهان می زند بعد علوم دیگر فلسفه بحث می کند که در جهان چه خبر است جهان حادث است و مبدأیی دارد کما هو الحق یا ــ معاذ الله ــ ازلی است و بی مبدأ خود فلسفه به عنوان یک علمِ بی تفاوت متولّد می شود نه الهی است نه الحاد این در تولّدش, در ادامه راه اگر ــ معاذ الله ــ بیراهه رفته است منکر مبدأ و معاد می شود خودش می شود الحادی و جمیع علوم را الحادی می کند هر چه به نام دین است می شود اساطیر اوّلین و خرافات و اسطوره و فسون و فسانه چیزی به نام دین در عالَم نیست علمی نیست تا کسی بحث کند که این علمِ اسلامی با غیر اسلامی چه فرقی دارد. فلسفه لا مذهب متولّد می شود اگر ــ معاذ الله ــ بیراهه رفت ملحد در می آید و زیر همه را انکار می کند و اگر به سلامت به مقصد رسید الهی شد کلّ جهان و علوم را الهی و اسلامی می کند ما علمِ غیر اسلامی نخواهیم داشت این کارِ فلسفه است اگر از فیلسوف مثل مرحوم بوعلی به عنوان رئیس العقلا یاد می کنند برای اینکه فلسفه رئیس العلوم است او شیخِ رئیس است یعنی شیخی است که رئیس العلماست چون فلسفه رئیس العلماست آن علمِ الهی همه علوم را الهی می کند ممکن است یک مبلّغ, یک روحانی چند نفر را مسلمان بکند ولی فلسفه الهی همه علوم را مسلمان می کند و اسلامی می کند نه تنها اشخاص را. خب, مطلب دیگر آن است که پس فلسفه حرفِ پیشینی دارد نه پَسینی آنکه پسینی است و افتاده است که دیگر فلسفه نیست این معمار کل است که در عالَم چه خبر است و خودش خودکفاست در الهی شدن.

ص: ۵۸

مطلب دیگر آن است که علم گاهی به معنای فهمیدن است, گاهی به معنای مجموعه مسائل آنکه می گویند تمایز علوم به موضوع است یا به مسائل یا به مبادی یا به اهداف و اغراض که بسیاری از بزرگان می گفتند تمایز علوم به موضوعات است در بین متأخّرین مرحوم آخوند فرمود تمایز به اهداف است و سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) بی میل نبودند بفرمایند تمایز علوم به سنخه مسائل است یا برخیها خیال کنند تمایز علوم به مبادی است این علمِ به معنای مجموعه مسائل است اما علم به دو معناست یکی همین مجموعه مسائل است که می گویند علمِ فقه, علم اصول, علم طب, یکی علم هم به معنی فهمیدن است ولو انسان یک مطلب را بفهمد. علم چه به معنای فهمیدن یک مطلب باشد چه به معنای مجموعه مسائل ما علمِ اسلامی و غیر اسلامی نداریم تا بگوییم فرقش در موضوع است یا در مسائل است یا در مبادی است یا در اهداف و اغراض, علم کشفِ معلوم است علم شرطِ معلوم است و به تعبیر جامع علم تفسیر معلوم است چون تفسیر معلوم است تابع معلوم است معلوم اگر قولِ خدا بود تفسیر می شود تفسیر قول خدا و اسلامی الآن چرا بحث تفسیر ما علمِ اسلامی است برای اینکه مورد تفسیر

که قول است قول خداست لازم نیست ما در هر جمله بگوییم خدا چنین گفت, خدا چنین گفت, خدا چنین گفت, خدا چنین گفت, همین که می گوییم معنای جمله این است این اسلامی است چرا, چون تفسیر شرح قول خداست اگر جهان بینی, جهان بینی الهی بود هر علمی چه تک مسئله که علم به معنی جامع است چه مجموعه مسائل که علمِ مصطلح است کشف, شرح و تفسیر فعلِ خداست اگر تفسیر فعلِ خداست غیر اسلامی نیست ما علمِ غیر اسلامی نداریم تا بگوییم فرق علم اسلامی و غیر اسلامی چیست فلسفه الهی و الحادی داریم فرقهایشان مشخص است فلسفه الحادی می گوید کلّ عالَم خودساخته است ــ معاذ الله ــ و شما دارید اشیای خودساخته را شرح می کنید همه اینها می شود الحادی فلسفه الهی می گوید همه اینها خداساخته است و شما دارید فعلِ خدا را شرح می کنید شرحِ فعل خدا فعلِ اسلامی نیست همان طوری که تفسیرِ قول خدا اسلامی است و لاغیر تفسیرِ فعلِ خدا اسلامی است و لاغیر, در این جهت فرقی بین هیچ, هیچ یعنی هیچ, هیچ فرقی بین ذهن و عین نیست لذا در الهیّات فلسفه های الهی منطقیّاتشان اسلامی است طبیعیّاتشان اسلامی است, ریاضیّاتشان اسلامی است, الهیّاتشان اسلامی است, اخلاقیّاتشان اسلامی است کتاب شفا مرحوم بوعلی چهار بخش است اسلامی است, کتاب منظومه حکیم سبزواری چهار بخش است اسلامی است با این تفاوت که در شفا ریاضیات هست و اخلاقیات نیست در منظومه مرحوم حکیم سبزواری اخلاقیات است و ریاضیات نیست اگر خدا آفریدگار عین و ذهن است منطقیّات می شود اسلامی, شک را او آفرید, پی بردن را او آفرید, راه و رهرو و راهنما را او آفرید شما دارید اینها را تفسیر می کنید خب تفسیر فعل خدا مثل تفسیر قول خدا پَسینی نیست خارج از دین نیست در متن دین است خب اگر کسی بخواهد تفسیر را اسلامی کند قدم به قدم باید بگوید که قال الله کذا, قال الله کذا, قال الله کذا الآن ما که تفسیر بحث می کنیم که دیگر قدم به قدم نمی گوییم قال الله کذا, قال الله کذا می گوییم این جمله معنایش همین است اما وقتی می گوییم این جمله معنایش همین است یعنی خدا چنین گفت می شود اسلامی آن طبیب وقتی که دارد بدن انسان را تشریح می کند می گوید خدا چنین کرد, خدا چنین کرد منتها حالا یا غافل است یا لازم نیست بگوید. ما طبِّ غیر اسلامی نداریم بدنِ غیر مخلوق نداریم بدن مخلوق خداست طب هم تفسیر فعلِ خداست اگر این نگاه است این حرف برای لااقل هفتصد هشتصد سال قبل است به طور رسمی در جلسات درسی ما اساتید همین را می گفتند این در کتاب فیه ما فیه آن بزرگوار هست که فلان شخص تفسیر قرآن می گوید ولی نمی فهمد چرا, برای اینکه همین تفسیر به زبان دیگر که مطرح می شود او نمی فهمد معلوم می شود مفسِّر نیست همه این بزرگوار می گفتند که عالِمان تجربی, تجریدی همه اینها دارند فعل خدا را تفسیر می کنند بنابراین یا ما علمِ اسلامی نداریم اصلاً ــ معاذ الله ــ اگر جهان بینی ما الحادی شد یا علمِ غیر اسلامی نداریم کما هو الحق اگر جهان بینی ما الهی شد در جهان بینی الهی منطقِ ما اسلامی است برای اینکه ما از ذهن بخواهیم سخن بگوییم فعلِ خداست, از عین بخواهیم سخن بگوییم فعلِ خداست, از بدیهی بخواهیم سخن بگوییم فعل خداست, از نظری بخواهیم حرف بزنیم فعل خداست, از راهبرد از بدیهی به نظری بخواهیم دَم بزنیم فعل خداست مثل یک ماهی که در آب دریا غرق است ما در این آب غرقیم چون در آب غرقیم از فعلی به فعلی, از مداری به مداری, از کاری به کاری داریم منتقل می شویم ما در فضای فعل خدا داریم نفس می کشیم ما غرق اسلامیم چگونه می شود ما چیزی غیر اسلامی داشته باشیم بنابراین آنکه پَسینی است که فلسفه نیست آنکه پیشاپیش است و رهبر فعلِ علم است فلسفه است او ــ معاذ الله ــ یا کج راهه می رود «اذا کان الغراب دلیل قوم» همه را به هلاکت می رساند می گوید ما علم اسلامی نداریم همه فسون است و فسانه و اگر ــ ان شاءالله ــ درست رهبری شد الهی شد همه علوم را اسلامی می کند آن گاه ما نباید توقّع داشته باشیم که علمِ اسلامی در برابر علم غیر اسلامی یک چیز دیگر است نظیر فقه و اصول یا نظیر طبیعی و ریاضی تا سؤال بکنیم که تفاوتشان در موضوع است یا در مسائل است یا در مبادی است یا در اغراض این یک تقسیم

دیگری است یک دید دیگری است, بنابراین یک مفسِّر, یک عالِم طب, یک عالم منطقی یا طبیعی دارد فعل خدا را تشریح می کند یا فعل یا در ذهن است یا در عین یا انتقال از ذهن به عین یا بالعکس همه□ اینها افعال الهی است چون همه□ اینها افعال الهی است و یک عالِم در فعل خدا سفر می کند چه سفرش از خلق به حق باشد که بحثهای فلسفه کلام است چه «مِن الخلق إلی الخلق» باشد بالحق است فلسفه می گوید تمام اسفاری که در جهان می گذرد «مِن الخلق إلی الخلق بالحق» است اما فلسفه□ الحادی می گوید «مِن الخلق إلی الخلق» و لا غیر, غیر از خلق چیز دیگر نیست اگر یک وقت خواست منافق باشد می گوید به نام خدا و به نام خلقِ قهرمان خدا, سخن خدا را کنار خلق می آورند اگر نخواست کافر باشد می گوید «مِن الخلق إلی الخق» اما فیلسوف الهی می گوید خیر, «مِن الخلق إلی الخلق بالحق» یعنی شما دارید در اقیانوس توحید سفر می کنید دارید فعل خدا را شرح می کنید چه بدانی چه ندانی, چه بگویی چه نگویی, بنابراین علمی در جهان غیر اسلامی نیست تا ما بگوییم که فرق علم اسلامی با غیر اسلامی در موضوع است یا در مسائل است یا در مبادی است یا در اغراض این یک, و علم تابع معلوم است این دو, آن که موحّد است سیرِ بالحق دارد سیرِ بالحق یعنی چشمی دارد که مبدأ را می بیند, منتها را می بیند, مبدأ و منتها نه یعنی خدا و قیامت یعنی این بذر که اول به این صورت بود بعد بالنده می شود به صورت نخلِ باسق در می آید این «مِن الخلق إلی الخلق» اما «بالحق» اینکه گفتند وقتی که یک کشاورز می خواهد بذرافشانی کند مستحب است که یک مُشت بذر را در دست بگیرد رو به قبله بایستد این جمله□ سوره□ «واقعه» را بخواند (ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) بعد بذرافشانی کند همین است اینکه بارها گفته می شد ما جلد دوم مفاتیح الجنان می خواهیم برای همین است جلد اول مفاتیح برای این بود که فلان نماز چقدر ثواب دارد, فلان زکات چقدر ثواب دارد, فلان روزه چقدر ثواب دارد, جلد دوم شرح زندگی می دهد که فلان درختکار چطور ثواب دارد, فلان کشاورزی چطور ثواب دارد, فلان آبیاری چطور ثواب دارد, فلان سدسازی چطور ثواب دارد, وقتی خواستیم سد بسازیم چه دعا بخوانیم, وقتی خواستیم کشاورزی بکنیم چه دعا بخوانیم این جلد مفاتیح که آداب زندگی را به ما ائمه یاد دادند این جایش خالی است. به هر تقدیر ما علمِ غیر اسلامی نداریم چون علم تفسیرِ معلوم است معلوم فعلِ خداست به همان دلیل که تفسیرِ قرآن دیگر دو قِسم نیست اسلامی و غیر اسلامی بلکه فقط اسلامی است تفسیر قولِ خدا اسلامی است و لاغیر, طب و طبیعیّات و أو ماشئت فسمّ هر علمی که باشد تفسیر فعل خداست نباید توقّع داشت که علم اسلامی مثل علم ریاضی یا علم طبیعی تفاوتهای موضوعی یا محمولی یا مسئله و اینها داشته باشند چه در روش باشد, چه در موضوعات و مسائل باشد روشها هم اسلامی است روش چه تجربی باشد مثل آنچه در طبیعیات مطرح است چه نیمه تجربی باشد که در ریاضیات مطرح است چه تجریدیِ محض باشد که در فلسفه و کلام مطرح است چه شهودی باشد که در عرفانِ صادق مطرح است همه□ اینها افعال الهی است ذات اقدس الهی کار می کند یا در قلب یا در قالب (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) این دید, دید الهی است و اگر گفته می شود که ما علمِ غیر اسلامی نداریم یعنی این, نباید توقّع داشته بود که مسئله□ اعتقاد و عقیده که فلسفه سایه افکن آنهاست در ردیف علوم قرار بگیرد ما وقتی از فلسفه پایین آمدیم و روشن شد که جهان فعلِ خداست و ما علم غیر اسلامی نداریم آن گاه این علوم اسلامی یا به لحاظ موضوع تقسیم می شوند یا به لحاظ مسائل تقسیم می شوند یا به لحاظ اهداف تقسیم می شوند یا به لحاظ مناهج و روشها تقسیم می شوند این روشها در جریان قیاس گفتند یک روش اسلامی نیست نهی شده است که «إنّ السُنّه إذا قیسَت مُحِقت دین» اما آن روشهایی را که امضا کردند یا خودشان صریحاً بیان کردند یا امضا کردند و راهنمایی کردند یا تأیید کردند اینها روشهای اسلامی است اسلامی بودن روشِ فقه و اصول که خبرِ ثِقه را مورد اعتماد قرار می دهند و برابر آن عمل می کنند این می شود اسلامی تجربیّات هم همین طور است, روشهای تجربی هم همین طور است, بنابراین این بحث را من فکر می کنم به پایان ببریم حالا- آیات دیگری هم

هست. مسئله اینکه هر چیزی از آب خلق شده است در سورهٔ مبارکهٔ «نور» هم مشابه این آیه آمده که خدای سبحان هر جُنبنده ای را از آب آفریده و چیزی نیست که از غیر آب خلق شده باشد (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَاءٍ) آیهٔ ۴۵ سورهٔ مبارکهٔ «نور» این است (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ) منتها اگر کسی خواست علوم را برابر قرآن چیز کند نظیر «لا تنقض» عمل بکند که منظر اول بود آیات را باید بررسی بکند روایات را بررسی می کند اینها را جمع بندی می کند و اگر آن تجربیاتِ خودش به قطع رسید و با ظاهر یک آیه موافق نبود یا ظاهر یک روایت موافق نبود این می شود مخصِّص لُبّی, اگر آن بدیهی بود می شود مخصّص لبّی متّصل, اگر نظری پیچیده بود می شود مخصِّص لبّی منفصل, این چنین نیست که اگر دلیل قطعی بر خلاف یک آیه داشته باشیم الاّ ولابد تعارض علم و دین مطرح است خیر, عقل و نقل شاهد یکدیگر, مؤیّد یکدیگرند این می شود مخصّص لُبّی آن, این نه معارض آن. در مسائل علمی عام و خاص یکی شاهد دیگری مؤیّد دیگری مخصّص دیگری است در مسائل عقلیِ محض است که موجبهٔ جزئیه نقضی سالبهٔ کلیّه است اگر یکی سالبهٔ کلیه شد یکی موجبهٔ کلیه درگیرند, ولی در فقه ما در اصول ما در این علوم استدلالیهای ما اینها شاهد یکدیگرند, مؤیّد یکدیگرند هیچ فقیه یا اصولی نمی گوید که این موجبهٔ جزئیه نقیض آن سالبهٔ کلیه است می گوید «ما مِن عامّ و قد خُص» هر دو صحیح اند این جمع عرفی یک امر عقلایی است و روال دین هم به امضای همین است اگر این روال نبود می گفتند سالبهٔ جزئیه یا موجبهٔ کلیه تناقض دارند یکی حتماً دروغ است ولی شما می بینید در همهٔ موارد سالبهٔ جزئیه را مخصّص او قرار می دهند می گویند هر دو درست است موجبهٔ جزئیه را مخصّص سالبهٔ کلیه قرار می دهند می گویند هر دو درست است در فضای قانون گزاری این طور است در فضای فقهی و اصولی این طور است در فضای علوم هم همین طور است.

ص: ۵۹

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۷/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْ ءٍ حَيٍّ أَفَلاَ يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ(۳۳)

ظاهر این کریمه آن است که هر موجود زنده ای از آب کمک گرفته بدون آب حیات راه پیدا نمی کند برخیها گفتند این عموم یا اطلاق نمی تواند تام باشد زیرا فرشتگان زنده اند و از آب نیستند وجود مبارک عیسای مسیح پرنده هایی را می آفرید در حالی که از آب نبودند. قرآن کریم دربارهٔ جن سخنش این است که (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ) او از آتش خلق شده است از آب خلق نشده پس عموم یا اطلاق این آیه نمی تواند تام باشد آیا تخصیص و تقییدی به عموم یا اطلاق این آیه برخورد کرد یا راه دیگری است. پاسخش این است که ظاهراً فرشته ها منصرف اند برای اینکه در ذهن مخاطبان آ ن روز مطرح بود و نه در ذهن مخاطبان امروز فرشته ها از این جریان مستثنا هستند موجودات مجرّد سمایی اند بنابراین حیات آنها را نباید توقّع داشت که از آب اند اگر واقعاً فرشته های ارضی داشتیم نظیر انسان یا جن خب آنها هم ما یقین نداریم که دربارهٔ جن درست است که بخش وسیعی از مادّهٔ آن را آتش و مادهٔ ناری قرار می دهد اما دلیلی نداریم که از آب کمک گرفته نمی شود. در جریان آفرینش پرنده ها به وسیلهٔ اِعجاز عیسای مسیح(سلام الله علیه) آن هم دارد از تین (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللّهِ) در قرآن دارد که (فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللّهِ) آنجا هم از طین سخن به میان آمده تین غیر از تراب است آن خاکِ آمیختهٔ با آب را می گویند تین پس آب در آنجا مطرح است پس چه در جریان جن و چه در جریان پرنده هایی که وجود مبارک عیسای مسیح آفرید اینها آب دخیل اند چه اینکه دربارهٔ خود انسان دارد که انسان را خدا از تراب خلق کرده در حالی که بعد از تراب مسئلهٔ تین و حمأ مسنون و امثال ذلک مطرح است پس آب در آفرینش انسان و جن و حیوان دخیل است و در سورهٔ مبارکهٔ «نور» هم دارد که (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ) هر جنبنده ای که حیات حیوانی دارد از آب کمک گرفته شده جایی که آب نیست حیات حیوانی و حیات انسانی نیست، اما حیات گیاهی چگونه؟ از آیهٔ سورهٔ «نور» برنمی آید که حیات در گیاهان هم مطرح است و آنها هم دارای این سنخ حیات اند چون در آنجا فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ) هر جنبنده ای را خدای سبحان از آب آفریده آیهٔ ۴۵ سورهٔ مبارکهٔ «نور» این بود (فَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ) پس از آیهٔ سورهٔ «نور» برنمی آید که ما در گیاهان داریم از این آیه دارد که هر موجود زنده ای از آب است ما اگر خواستیم حیاتِ گیاهی را از آیه محلّ بحث استفاده کنیم از سنخ تمسّک به عام در شبههٔ مصداقیه خود آن عام است که جایز نیست باید از راه دیگر حیات گیاهی را ثابت بکنیم صغرا را با آن آیات ثابت بکنیم بگوییم گیاه هم حیات دارند و زنده اند آن وقت به عمومِ این عام یا اطلاق این مطلق تمسّک بکنیم بگوییم هر موجود زنده ای از آب است گیاهان هم از این هستند و اگر در کُره ای گیاه روییده شده معلوم می شود آ نجا آب وجود داشت. در سورهٔ مبارکهٔ «فاطر» و مانند آن در چند جا سخن از حیات گیاهی مطرح است در سورهٔ مبارکهٔ «فاطر» آیهٔ

نُه به این صورت است (وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) ما به وسیله‌ باران زمینِ مُرده را زنـده می کنیم مستحضـرید که گیاهان در زمسـتان خواب اند نه مُرده این درخت خواب است نه مُرده وقتی بهار شد به وسـیله‌ باران و علل و عوامل دیگر بیدار می شود این احیای درخت نیست بلکه ایقاظ شـجر است ایقاظ گیاه است این را بیدار کرد خدای سـبحان بعد از اینکه این بیدار شد شـروع می کند به تغذیه وقتی تغذیه کرد از خاک و هوا و آب و کود و علل و عوامل دیگر کمک می گیرد و رشـد می کنـد خودش رشـد می کند و باعث زنده شدن آن خاک و مانند آن می شود یعنی مُرده را زنـده می کنـد بالأخره این درختی که بالنـده شد و رشد کرد غذا خورد که رشد کرد غذای او همان خاکِ کنار ریشه‌ اوست آن خـاک یـک موجود جامـد و مُرده است به وسـیله‌ ریشه‌ این گیاهان جـذب می شود و زنـده می شود لـذا قرآن کریم تعبیرش این است که ما در بهار مُرده را زنـده می کنیم نه فقط خوابیـده را بیـدار می کنیم هم درختهای خوابیده را بیدار می کنند وقتی بیدار شدند تغذیه‌ اینها شـروع می شود تغذیه‌ اینها که شـروع شد مُرده را زنده می کنند چه در سوره‌ مبارکه‌ «فاطر» چه در سایر سوَر سـخن از احیای ارض است نه احیای شـجر فرمود: (فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) مـا مُرده را زنـده کردیم در قیامت هم همین طور است ما مُرده را زنـده می کنیم انسانها از نظر روح خوابیـده انـد مُرده نیسـتند مرگی در کـار نیست در قبر به اینهـا می گوینـد: «نَم کنومه الکـذا و کـذا» امـا بـدن مُرده است بالأخره خاک شـد و در صحنه‌ قیامت بدن را خدا زنده می کند ارواح خوابیده را بیدار می کند وگرنه روح که نمی میرد که اینکه بعد از سؤال منکر و نکیر به این مُرده در قبر می گویند «نَم کنومه الفلان» یعنی بخواب دیگر سخن از مرگ نیست.

ص: ۶۰

پرسش:...

پاسـخ: نه، مـا از این یعنی ماده‌ اصـلی این، این است یعنی ماده‌ مهمّش این است (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ) در آنجا دیگر سخن از حصر نیست که اینجا هم که در سوره‌ مبارکه‌ «نور» به طور کلی فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ).

پرسش:...

پاسخ: بله، معلوم می شود حصـری در کـار نیست به دلیـل اینکه در سوره‌ مبارکه‌ «نور» فرمود: (وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مَن مَاءٍ) معنـایش این نیست که از خـاک نیست از هوا نیست از علل و عوامل دیگر نیست عنصـر اصـلی این است (ومن الماء کل شـیء حل) مبـدأ اصـلی این است چون در بیانات نورانی حضـرت امیر هم فرمود قبل از آفرینش بسـیاری از چیزها خدا آب را آفرید البته آن تعبیر که (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ) یک حساب دیگری دارد اگر آن عرشِ مطلق باشـد یک ماء مطلق است اگر عرش و فرمـانروایی جهـانِ خلقت مـادی باشـد بله همین آب است که آب اصل بود اول آب را آفریـد بعـد هوا و باد را باد این آب را حرکت داد حرکتها گوناگون بود تحوّلاتی در آب پیدا شد بخاری پیدا شد دخانی پیدا شد و شمس و قمری پدید آمد و مانند آن که در خطبه‌ اول و خطبه‌ ۹۱ نهج البلاغه آن تطوّرات را حضرت ذکر کرد بنابراین از آیه‌ سوره‌ مبارکه‌ «نور» برمی آیـد که خداونـد همه‌ جنبنـده هـا را از آب خلق کرد یعنی ماده‌ اصـلی شان این است اما حالا غیر جنبنـده به نام گیاهان هم حیاتی دارنـد یا نه، آ ن از سوره‌ مبارکه‌ «نور» برنمی آیـد ولی از سوره‌ «انبیاء» برمی آید و لذا اگر ما در کُره ای از کرات آسـمانی گیـاهی یـافتیم معلوم می شود یقینـاً اینجـا آب بود برای اینکه فرمود: «ومن المـاء کـل شـیء حی و حیات را هم قرآن

کریم اختصاصی به انسان و حیوان نمی دهد درباره گیاهان هم همین حیات را قائل است فرمود ما زمینِ مُرده را زنده می کنیم زمین مُرده وقتی زنده می شود که این اجزای ترابی در کنار گیاه قرار بگیرند و جذب بدنه نهال بشوند وقتی که جذب بدنه نهال شدند حیات گیاهی پیدا می کنند خب، وگرنه صِرف باران وقتی بر تراب ریخت او را تین می کند نه حیّ، زنده نمی کند خاک را گِل می کند بله، اما خاک بخواهد زنده بشود باید غذای گیاه قرار بگیرد در بدنه گیاه قرار بگیرد و حیاتِ گیاهی پیدا کند (وکذلک بعد موتها) در قرآن کم نیست (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) در سوره مبارکه «حدید» فرمود خدا زمینِ مُرده را زنده می کند البته یک روایت نورانی از اهل بیت(علیهم السلام) هست در ذیل همان آیه سوره «حدید» که (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) حضرت فرمود همان طوری که زمینِ مُرده را خدا زنده می کند زمینه مُرده را هم خدا زنده می کند و آن با وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) هست که زمین را پر از عدل و داد می کند یعنی زمینه زندگی مردم مُرده را زنده می کند خب آن یک مصداق باطنی است برای آیه (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) مُرده را زنده می کند استدلال بر معاد این نیست که درختِ خوابیده را بیدار کند خب اگر استدلال این باشد که خدا همان طوری که خوابیده را بیدار می کند مُرده های قبرستان را هم بیدار می کند این استدلال تام نیست اما وقتی بفرماید خاکِ مُرده و بی جان را خدا زنده می کند به دنبالش می فرماید: (کَذلِکَ النُّشُورُ) خب بالأخره این بدن خاک می شود دیگر این بدنِ پوسیده خاک شده را دوباره زنده می کند این استدلال تام است فرمود: (وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا کَذلِکَ النُّشُورُ) خب، پس طبق آیات قرآن کریم حیاتِ انسانی و حیوانی و گیاهی داریم اینها مصادیقی اند که در خارج ثابت شده است به وسیله آیات دیگر. آیات محلّ بحث آن گاه به عموم و اطلاقش حجّت است «من الماء کل شیء حی» چه انسان، چه حیوان، چه گیاه بدون آب نیست لذا اگر در گوشه ای از گوشه جهان در کُره ای از کُرات جهان ما نهالی یافتیم، درختی پیدا کردیم، سبزیی یافتیم اطمینان پیدا می کنیم که آبی هست.

ص: ۶۱

پرسش:...

پاسخ: یعنی آبِ رایج نداریم وگرنه با آیه مخالف است آن دعایی که با آیه مخالف است که نمی تواند محصور باشد که فرمود ما هر چیزی را با آب خلق کردیم یعنی آبِ رایجی نیست آب مصطلحی نیست اما از راههای دیگر می شود آبِ رایج نیست آبِ مریی نیست و مانند آن.

خب، فرمود در این بخش ما این کار را کردیم و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم بعد فرمود: (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ) برای نظم، فرمود ما این زمین را به وسیلهٔ سلسلهٔ جبال میخ کوب کردیم که اینها راسی اند فرورفته اند (بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيها وَمُرْسَاهَا) اِرسا یعنی لنگرانداختن این به منزلهٔ سُکّان، سکّان گرچه صیغه اش به صورت جمع است ولی نظیر کُبّار که صیغه اش شبیه جمع است ولی مفرد است سکّان مفرد است، کُبّار مفرد است که در قرآن کریم آمده سکّان یعنی لنگر. خب، با این لنگر که فرو می رود در تَه دریا کشتی حفظ می شود فرمود یک سلسله کوههای ریشه دار باعث حفظ کُرهٔ زمین اند از نوسان و مَیَدان و اضطراب این برای زمین، آسمان را هم حفظ کردند آسمان را بدون ستون حفظ کردند یا ستون دارد ولی مرئی نیست در دو آیه ای که در سورهٔ مبارکهٔ «لقمان» و «رعد» بود این دو احتمال مطرح است که خداوند آسمانها را (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) نگه می دارد این جملهٔ (تَرَوْنَهَا) در محلّ جرّ است تا صفت باشد برای (عَمَدٍ) یعنی خداوند ستونهای نامرئی دارد یا نه، (بِغَيْرِ عَمَدٍ) خلق کرد شما می بینید (تَرَوْنَهَا) که ستونی ندارد. از آیهٔ سورهٔ مبارکهٔ «رعد» و «لقمان» خیلی نمی شود استظهار کرد ولی از بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که «بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا» یعنی ستونی که او را نگهدارد نیست حالا چه جاذبه چه غیر جاذبه فقط به ارادهٔ الهی وابسته است مشابه این پرنده هایی که در آسمان پرواز می کنند فرمود: (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) اینها با جاذبه ای نگه داشته می شوند با ستونی نگه داشته می شوند یا با اراده الله نگه داشته می شوند فرمود: (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) این آسمانها هم همین طور است، پرنده ها در فضا همین طور است به هر تقدیر جاذبه هم باشد باز نظم است و آفریدهٔ خداست هیچ دلیلی بر نفی آن نیست، بنابراین اگر آسمان است محفوظ است و زمین است محفوظ منتها دربارهٔ سقفِ محفوظ که فرمود: (وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً) هم احتمال آن است که از ریزش و فرود آمدن محفوظ است که در سورهٔ مبارکهٔ «فاطر» این معنا تأیید می شود در آنجا دارد که خداوند نمی گذارد که این ستونها فرو بریزد در بخشهای دیگر دارد که محفوظ از نفوذ شیطان است در سورهٔ مبارکهٔ «فاطر» آیهٔ ۴۱ به این صورت است (إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا) نمی گذارد اینها از بین بروند متلاشی بشوند البته وقتی مرگِ اینها فرا رسید بساط زمین را جمع می کند بساط آسمانها را جمع می کند کلّ این مجموعه را درهم می کوبد (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً) بعد صحنهٔ قیامت ظهور می کند اما الآن محفوظ از ریزش است اینجا که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً) راجع به همان نظام کیهانی است که محفوظ است اما برخی از مفسّران مثل امین الاسلام و دیگر مفسّران(رضوان الله علیهم) احتمال دادند که محفوظ از نفوذ شیطان است خب آن معنا حق است در سورهٔ مبارکهٔ «صافات» و امثال «صافات» آمده ولی معنای خاصّ خودش را دارد بعید است این آیه ناظر به محفوظ بودن از نفوذ شیطان باشد. در سورهٔ مبارکهٔ «حجر» این بحث فی الجمله مطرح شد که اینها دسترسی ندارند و آسمان از نفوذ شیاطین محفوظ است و حفظ آسمانها به وسیلهٔ نجوم آنجا مطرح بود که اینها چگونه در سورهٔ مبارکهٔ «حجر» چگونه این آسمانها به وسیلهٔ فرشته ها محفوظ است یا به وسیلهٔ نجوم محفوظ

است آیهٔ شانزده و هفـده سورهٔ مبارکهٔ «حجر» این بود ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ۝ وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ۝ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾ هیـچ شـیطانی نمی توانـد آنجا نفوذ پیـدا کنـد و اگر بکند این شـهاب سنگها به حیات آنها خاتمه می دهنـد آنجا یک بحث مبسوطی شـد که اینها نمی تواننـد بالا برونـد یا استراق سـمع بکنند یا از وحی باخبر بشوند این یعنی چه و این سـتاره ها شهاب است و تیر برای پَراندن و رَجْم شیاطین ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ﴾ این یعنی چه، آنجا یک بحث مبسوطی شده و اجمالش هم این بود که منظور این نیست که کلّ این ستاره که صدها یا هزارها برابر زمین است این سـتاره تیری بشود به طرف شـیطان این نیست همان شهاب سنگها می تواند اینها را طرد کند این یک، دوم اینکه بالأخره چون ﴿وَأَوْحَى فِی كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ مقدّرات و مشخّصات در یک زمان و زمینی شکل می گیرد بخشـی از برنامه ها در آسـمان شـکل می گیرد بخشـی هم در زمین، گرچه ذات اقـدس الهی منزّه از هر قید و مادّه و مُـدّه است یک، گرچه حقیقت وحی مبرّای از تزمّن و تمکّن است دو، گرچه روح مطهّر پیغمبر نه زمانی است نه زمینی سه، اما بالأخره شـرایط زمانی و زمینی دخیل است، خصوصیّت مکه دخیل است، کنار حرم دخیل است، کنار مسجد دخیل است، کنار کعبه دخیـل است اینهـا در این گوشه ظهور کرده این طور نبود که کوه حِرا و غیر حِرا فرق نکنـد یا کنار کعبه یا غیر کعبه فرق نکند برای مکانها برای زمانها خصوصـیّتی هست خب همان طوری که وحی را باید در مَهبط وحی در سرزمین وحی مثلاً مکّه تلقّی کرد یک مکان خاصّـی است که وحی آنجا ظهور می کنـد آسـمانها هم می توانـد بشـرح ایضاً پس مکان مخصوص چه آسـمان چه زمین زمینهٔ تلقّی وحی است همان طوری که کفّار حق ندارنـد وارد مرز حرم بشونـد وارد محـدودهٔ مکّه بشوند شیاطین هم حق ندارند وارد محدودهٔ خاصّ آسـمان بشوند چون محدودهٔ حرم این خصیصه را دارد در طول مدّت هر کس از هر جـایی به هر منظـوری خـواست وارد محـدودهٔ حرم بشـود و وارد محـدودهٔ مکه بشـود بایـد احرام ببنـدد ولو خواسـت برادرش را ببیند بیماری در مکه دارد به قصد زیارت نیامده این حتماً باید احرام ببندد احکام مُحرِم را رعایت بکند وقتی اعمال عمرهٔ مفرده را انجام داد از اِحرام به در بیاید بعد برود هر جایی که می خواهد برود چون احرام از کافر متمشّـی نمی شود لذا ورود کفّـار در مرز حرم ممنوع است این خصـیصه ای است در تمـام کُرهٔ زمین مخصوص حرم است هر کسـی در طول سـال بخواهـد وارد محـدودهٔ حرم بشود برود مکه ولو به قصـد تجارت او اصـلاً قصد زیارت ندارد می خواهد تجارت کند کالایی بفروشد یا کالایی بخرد الاّ ولابد باید مُحرِم بشود و چون مُحرم شدن از غیر مسلمان متمشّی نمی شود لذا ورود غیر مسلمان در محـدودهٔ حرم ممنوع است بالأخره این زمین خصوصـیتی دارد مثـل اینکه لیلهٔ قـدر خصـیصه ای دارد درست است که آنها مجرّد تام انـد ولی بخواهـد نصیب بشـر بشود یک زمان و زمین خاص می طلبد اگر کسـی خواست وارد محدودهٔ حرم بشود جلویش را می گیرند همین خصیصه در فضای آسمانی هم هست اگر کسی خواست وارد فلان محدودهٔ آسمان بشود تا ببیند چه خبـر است آنجا تیرانـدازی می شـود در سورهٔ مبـارکهٔ «حجر» بحث مبسوطی دربـارهٔ اینکه چگونه این کواکب رجوم شیـاطین انـد آنجـا مطرح شـد ولی به هر تقـدیر حفـظ آسـمانها از نفوذ شـیطان مطلبی است حق و اما آیهٔ محلّ بحث سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» دربارهٔ فروپاشـی و فرو ریختن و اینهاست نه دربارهٔ عدم دستیابی به وحی و امثال ذلک گرچه ممکن است اطلاـق آیه هر دو را بگیرد ولی دربـارهٔ صـیانت این نظام کیهانی از فروپاشـی است لـذا فرمود ما این را سـقفی قرار دادیم که محفوظ از ریزش است و مشابه همـان آیه سورهٔ مبـارکهٔ «فـاطر» خواهـد بود ﴿وَجَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَّحْفُوظاً وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ از آیه هـا و نشانه ها و علائم سپهری اینها اعراض می کننـد با اینکه درک می کننـد. خب، اینها دربارهٔ آسـمان و زمین بعـد نظم داخلی آسـمان و زمین که خلقت لیل و نهار است ذکر فرمود، فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾ شب و روز را خـدا آفریـد هر دو آیت حق انـد در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» قبلاً گذشت که فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ

اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) فرمود شب آیت خداست، روز آیت خداست منتها شب آیتِ تاریک خداست روز آیه روشن خداست شب حسابی دارد یک نظم ریاضی دقیق دارد چقدر باید شب باشد کجا باید شب باشد چطور باید شب باشد چگونه باید روز بشود همه اینها نظم ریاضی دارد اگر از این طرف این زمین به دور آفتاب دارد می گردد این چهره زمین روشن است و روز است چون زمین یک جِرم سنگین و ماده است وقتی شمس به این چهره تابید آن سَمتش تاریک است و چون زمین کُروی است سایه این کُره می شود مخروط چقدر این مخربوط طولانی است، قاعده اش چقدر است، رأسش چقدر است، قطرش چقدر است، امتدادش چقدر است همه اش نظم ریاضی دارد لذا وقتی ماه دارد عبور می کند یا سایه زمین دارد عبور می کند یک ریاضیدان ماهر کاملاً می تواند بفهمد که آن قمر با این سایه چه برخوردی دارد آیا با این سایه برخورد دارد یا ندارد اگر برخورد ندارد که خسوفی اتفاق نمی افتد اگر با این سایه برخورد دارد که سایه زمین می افتد روی ماه که ماه نتواند از آفتاب نور بگیرد او بر اساس نظم ریاضی فکر می کند اگر برخورد در رأس این مخروط باشد می شود خسوف جزیی، اگر در قاعده این مخروط باشد می شود خسوف کلی، اگر بینابین باشد خسوف مثلاً یا دو سوم است یا یک سوم است و مانند آ ن، چقدر طول می کشد همه اش نظم ریاضی دارد فرمود: (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ) یعنی او آیتِ تاریک ماست (وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً) اینها بر اساس نظم ریاضی است حالا که نظم ریاضی شد می شود آیه الهی فرمود: (خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) اینها همه را آفرید (كُلٌّ) یعنی چه شمس و قمر، چه نجومی که در لیل و نهار است که این (كُلٌّ) به این مناسبت است (فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) سابِح یعنی متحرّک، شناور ماهیها در دریا سَبح دارند حرکت دارند فرمود: (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً) شما در روز یک سَبح طولانی دارید اشتغال طولانی دارید شب را در یابید (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً) اگر خواستید مناجات کنید و خودتان را در یابید شب را در یابید وگرنه روز هر کسی گرفتار کار خودش است (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً) اما (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً) به این شرطی که سَبحِ طویلِ روز آن قدر ذهنتان را پُر نکند که ناشئه لیل را هم از دست بدهید. خب، پس چه شمس چه قمر چه ستاره های شب چه ستاره های روز همه اینها در فلک سابح اند و حرکت می کنند. فلک یک چیز دایره ای است آنچه در ذهن من هست مرحوم ملاّ عبدالرزاق لاهیجی(رضوان الله علیه) ظاهراً در شوارق فرموده باشند که اقدمین نظرشان این بود که زمین حرکت می کند بعد از گذشت چند سال نوبت به قدما رسید که بطلمیوس و امثال بطلمیوس از اینها بودند و فکر می کردند که زمین ساکن است و شمس و قمر حرکت می کند و زمین محور است و حرکت برای آنهاست اخیراً هم به این نتیجه رسیدند از کوپرنیک به بعد که گرچه ابوریحان هم قبلاً گفتند چنین فرمایشی را داشت خیلی از ریاضیون به این نتیجه رسیدند که زمین دارد حرکت می کند پس نظر اقدمین این بود که زمین دارد حرکت می کند نظر قدما این شد که زمین ساکن است و شمس و قمر حرکت می کنند باز نظر متأخّرین بر این شد که زمین دارد حرکت می کند این تحوّلات هست این یک مطلب. مطلب دیگر اینکه بحثهای فَلَکی را اقدمین در مباحث ریاضی مطرح می کردند قدما در مسائل طبیعی مطرح می کردند اقدمین وقتی می خواستند حرکت شمس و قمر و سایر ستاره ها را ترسیم کنند مداری رسم می کردند خطّی می کشیدند که اینها مدارشان این است نه اینکه پوست پیازی هست، جِرمی هست، جسمی هست کم کم نتیجه برخیها این شد که، فکر عدّه ای این شد که افلاک جسم اند نظیر پوست پیازند لذا بحثهای فکلیّات را در طبیعیّات مطرح می کردند نه در ریاضیّات این جنگها که اتفاق می افتد خسارتهای فراوانی به علوم و پیشرفت علوم می زند بسیاری از کتابها، بسیاری از نُسخ خطّی، بسیاری از آراء به وسیله همین جنگهای جهانی زیر خاک دفن می شود حالا این دو نکته را اگر فرصت کردید تحقیق کنید اقدمین این مسائل را در ریاضیات مطرح می کردند یک، قدما اینها را در طبیعیات طرح می کردند دو، اقدمین قال بودند که زمین حرکت می کند سه، قدما قائل

شدند که شـمس و قمر حرکت می کند زمین ساکن است چهار، چون روی این مسئله کار نشده تقریباً دو هزار سال این مسئله راکـد بود نمی شود گفت که دو هزار سـال بشـر بیراهه می رفت چون در این زمینه کـار نکرده و اگر کـار می کرد و تلاش و کوشش می کرد شاید زودتر به مقصد می رسید.

ص: ۶۲

مطلب بعدی آن است که در جریان قبض و بسط مستحضرید که اگر امری کشف شد آنچه جزء مبادی این است، علل این است، معالیل این است، لوازم این است، ملزومات این است، ملازمات این است خب عوض می شود قبض و بسط علوم همین است که اگر یک مطلب جدیدی کشف شد مثلاً بیماری جدید کشف شد یا داروی جدید کشف شد همه‌ی لوازم و ملازم و ملزومات و مقارنات آن شیء عوض می شود این می شود قبض و بسط علوم اما یک محدوده‌ی خاصّ خودش را دارد معنایش این نیست که اگر فرضیه ای به صورت تجربه در آمد یک مطلب علمی عرضه شد کلّ بساط علوم به هم می خورد که کلّ بساط علوم نظیر مهمانهای جالسان یک اتاق باشند یک نفر که تازه وارد شد همه باید جابه جا بکنند خیر این چنین نیست یک نفر که وارد شد همان چند نفری که کنار هم نشستند آنها جابه جا بکنند کافی است نشانه اش آن است که جناب کپرنیک البته قبل از او ابوریحان و اینها این فرمایش را داشتند که زمین حرکت می کند این یک کار کوچکی نکرده تحوّل کپرنیکی که قائل بود که زمین حرکت می کند. اذان نزدیک است حالا ـ ان شاءالله ـ این را می گذاریم برای پس فردا چون فردا تعطیل است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۳ تا ۳۵ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

(وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۳۳) وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴) کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوکُم بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَةً وَإِلَیْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

بخشی از این آیات مربوط به توحید ذات اقدس الهی بود بخشی هم مربوط به مسئله‌ی وحی و نبوّت و همچنین معاد. تتمّه‌ی بحثهای قبل این بود که خدای سبحان شب و روز را و همچنین شمس و قمر را آفرید و همه‌ی این ستاره ها در فلک جریان دارند (کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ) جمع آوردن (کُلٌّ) بعد از ذکر شمس و قمر به لحاظ ستاره هایی است که از کلمه‌ی لیل استفاده می شود چون در لیل ستاره ها روشن اند لذا آن نجوم لیل و شمس و قمر در فلک سابح اند جریان دارند (إِنَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحاً طَوِیلاً) یعنی همین حرکت و جریان. در بحثهای روز گذشته اشاره شد که اقدمین یعنی فیثاغورثیها فکر می کردند که زمین حرکت می کند و شمس محور است همین مبنای فیثاغورثیها سالیان متمادی رواج داشت و تکمیل شد تا به برخی از نظرهای بعدی رسید که زمین ساکن است و شمس و قمر حرکت می کنند. این نظر سالیان متمادی دوام داشت بعد به وسیله‌ی بطلمیوس تکمیل شد تدوین شد و به صورت نجوم مدرسه ای در آمد سالیان متمادی روی این فکر می کردند. جریان نجوم سالیان متمادی راکد بود یعنی رصدخانه و فحص و بحثی نبود این چنین نیست که مثلاً دو هزار سال بشر تلاش و کوشش می کرد و مدرسه داشت و دانشگاه داشت و آکادمی داشت ولی مع ذلک به مقصد نمی رسید سالیان متمادی درباره‌ی نجوم کم کاری شده تا عصر کپرنیک و امثال اینها رسید که اینها دوباره برگشتند به نظر فیثاغورثیها که بعد از بطلمیوسیها بودند. شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی که تقریباً نِهریر این فن بود هم در ریاضیات و هم در نجوم ایشان در کتاب شریف نثر طوبی‌ ذیل آیه‌ی (کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ) بعد از فرق گذاری بین فلک و آسمان این سیر تطوّری و تاریخی را ذکر می کند که عصاره‌ی فرمایش ایشان در کتاب وحی و نبوّتی که تنظیم شده آمده در ردّ شبهاتی که فکر می کردند مثلاً اسلام مخالف علم

است حرفهایی می زند که مطابق با علم نیست از این شبهاتی که از مسیحیّت و امثال مسیحیّت تلفیق شده در این کتاب وحی و نبوّتی که اخیراً چاپ شد هست.

ص: ۶۳

مطلب مهم آن است که این بحثهای حرکت گاهی زمینی بود گاهی آسمانی, گاهی در زمین بود زمین حرکت می کرد به زعم عدّه ای گاهی می رفت آسمان و در عصر کپرنیک و امثال ایشان حرکت از آسمان به زمین آمد و سکون از زمین به آسمان رفت این تفاوت کم نیست یعنی یک مطلب زمینی بشود آسمانی و مطلب آسمانی بشود زمینی اما در بسیاری از مسائل عمیق فلسفی, کلامی, فقهی و اصولی ذرّه ای اثر نگذاشت. این جریان قبض و بسط که می گوید اگر مطلبی در یک گوشه دنیا پیدا شد کلّ مطالب عوض می شود این سخن ناصواب است البته بحثهایی که مربوط به خصوص حرکت زمین است وقتی ثابت شد که زمین حرکت نمی کند آنها عوض می شوند اگر بحثهایی مربوط به سکون شمس است وقتی روشن شد که شمس ساکن نیست آنها عوض می شود اینجا جای قبض و بسط است اما بحثهایی که مربوط به فلسفه و کلام است اصلِ حرکت است حرکت شش چیز نیاز دارد مبدأ و منتها دوتا, زمان و مسافت چهارتا, فاعل و قابل شش تا. این امور شش گانه حرکت از عهد فیثاغورث تا الآن و از الآن تا فیثاغورث چند هزار سال هست این چنین نیست که اگر حرکت از آسمان به زمین آمد یا سکون از زمین به آسمان رفت یک قبض و بسطی در مسائل فقهی, اصولی, فلسفی, کلامی پیدا بشود اصلاً در مسئله حرکت جوهری ذرّه ای اثر نگذاشت حالا چه زمین حرکت وضعی و انتقالی داشته باشد چه آسمان, حرکت جوهری مربوط به این نه وضع فیثاغورثیهاست نه وضع بطلمیوسیها نه وضع کپرنیکیها نیاز حرکت به محرّک برای هر سه دوره است نیاز حرکت به مسافت و زمان برای هر سه دوره است چه اینکه مسائل فقهی این طور است مسائل اصولی این طور است بسیاری از مسائل فقهی و اصولی و فلسفی و کلامی و عرفانی و مانند آن همچنان ثابت اند نه ساکن با اینکه تحوّلات فراوانی در جهان کپرنیکی و فیثاغورثی و بطلمیوسی پدید آمد بنابراین باید مواظب بود که حوزه تأثیر قبض و بسط کجاست. پس سه مطلب شد یکی اینکه اقدمین قائل به مدار بودند و در ترسیم کم کم این مدار را وقتی که روی کاغذ و امثال کاغذ به صورت نقشه می کشیدند کم کم توهّم ترسیم شد لذا آنها که این ریاضیّات و نجوم را در بحث ریاضی, اقدمین در بحث ریاضی مطرح می کردند از زمان بطلمیوس به بعد در طبیعیات مطرح می کردند خیال می شد که فلک جسم است چون جسم است در مبحث طبیعی باید مطرح بشود در حالی که آنها می گفتند مدار هست جسمی در کار نیست اگر مدار است و جسمی در کار نیست خطّ فرضی است باید در ریاضیات بحث بشود نه در طبیعیّات این را هم شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی دارد هم دیگران. خب, بنابراین مطلب اول این بود که اقدمین می گفتند زمین حرکت می کند بعد قدما گفتند که شمس حرکت می کند بعد متأخّرین یعنی کپرنیک به بعد به این نتیجه رسیدند که زمین حرکت می کند این یک, و اقدمین این گونه از مسائل را در باب ریاضی طرح می کردند نه در باب طبیعی فلک به صورت پوست پیاز و جِرم و جسم نیست تا در طبیعیات طرح بشود یک مدار فرضی است که این در آن مدار دارد حرکت می کند که اگر بخواهند آن مدار را ترسیم کنند خطّی, دایره ای می کِشند دایره است نه کُره, اگر دایره است در ریاضیات است جِرم نیست اگر هم کُره بود باز در ریاضی بود ولی این جسمِ طبیعی نیست که به صورت کُره در آمده باشد بنابراین اقدمین در ریاضیات مطرح می کردند قدما در طبیعیات اخیراً هم جزء فنّ ریاضی شد. مسئله بعدی آن است که تمام تحوّلاتی که از عصر فیثاغورث تا الآن پدید آمد قبض و بسطی در حوزه خاصّ

خودش دارد البته هر جا وقتی مبنا عوض شد مسائل مبتنی بر آن مبنا هم عوض می شود اما آنچه مربوط به این مبنا و بِنا نیست همچنـان ثابت است پس جریان اصلِ حرکت مخصوصاً حرکت جوهری وماننـد آن همچنان قوانین کلّیِ ثابت انـد و نه ساکن این سه مطلب.

ص: ۶۴

پرسش:...

پاسخ: جِرم نیست, اینها که جِرم اند یعنی شمس جرم است قمر جرم است ستاره ها جرم اند.

پرسش: ..فضا و هوا

پاسخ: فضا جرم است هوا جرم است بُعد جرم است, اما پوستِ پیازی باشد فلکی باشد که اینها در این فلک مستقر باشد نیست مداری دارند.

پرسش:...

پاسخ: بله, مداری دارند این مدار خطّی بیش نیست ما جسمی داشته باشیم به نام فلك نظیر پوست پیازی که خرق و التیام ناپذیر باشد نیست این در فضا معلّق است اگر در فضا معلّق اند در آسمان اند در حقیقت نه فلك جِرمی و جسمی بین آسمان و فلك هم خیلی فرق است آن طور نیست که مثلاً ـ ترسیم می کردند نظیر نُه فلك مثل نُه دور پوست پیاز که خرق و التیام محال باشد تا عدّه ای درباره معراج اشکال کنند عدّه ای درباره معراج بخواهند جواب بدهند اینها مطرح نیست اصلاً پوست پیازی نیست جسم نیست فضای بیکرانی است یعنی به حسب دیدِ ما گرچه کلّ فضا محدود است چون بُعد نامتناهی ما نداریم ولو انسان الآن همین جا بنشیند تا کُره مریخ صفر بگذارد و منظور از این صفر هم رقم نجومی باشد حساب نجومی باشد باز محدود است آن نامتناهی اصولاً وجود ندارد نامتناهی مربوط به حقیقت ذات اقدس الهی است و مانند آن. خب, بنابراین این سه مسئله کاملاً روشن شد که اقدمین می گفتند زمین حرکت می کند قدما می گفتند شمس حرکت می کند بعد کپرنیك به بعد متأخّرین به نظر فیثاغورثیها بها دادند گفتند زمین حرکت می کند. مطلب دوم این بود که اقدمین این را مدار می دانستند در ریاضیات بحث می کردند نه جِرم و جسم که در طبیعیات باشد فلك یك جرم پوست پیازی باشد که قابل خرق و التیام نباشد و مانند آن. مسئله سوم و مطلب سوم جریان قبض و بسط است هر مطلبی که عوض شد آثار همان شیء دگرگون می شود اما وقتی حوزه و شعاعش عوض شد و با واقع ارتباطی نداشت عوض نمی شود شما اول تا آخر مسائل اصولی را بررسی کنید, فقهی را بررسی کنید می بینید که شاید خیلی کم برخورد کنید به جای اینکه اگر کپرنیکی شد خب چیست و اگر بطلمیوسی شد خب چیست. حجیّت قول ثِقه است, حجیّت اصل است, حجیّت اَمارات است اینها مسائل اصولی است مسائل فقهی فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است فلان چیز صحیح است فلان چیز باطل است فلان چیز حق است فلان چیز باطل است اینها اصلاً ارتباطی با وضع فیثاغورثیها و بطلمیوسیها و کپرنیکیها ندارد نمی شود گفت که چون حالا وضع عوض شد علم پیشرفت کرد اینها هم اثر دارند خب آنکه متولّی بحث حرکت است فلسفه است فلسفه می گوید چه زمین حرکت کند چه آسمان حرکتش شش چیز می خواهد چه فیثاغورثی فکر کنی چه بطلمیوسی فکر کنی چه کپرنیکی حرکت جوهری حق است این چنین نیست که حالا ـ اگر گوشه ای رخنه کرد گوشه های دیگر آسیب ببیند. خب, این سه مطلب بود مربوط به بحثهای دیگر که بخشی از اینها را شیخنااالاستاد مرحوم علامه شعرانی خب این چون متخصّص در آن بحثها در همان کتاب شریف نثر طوبی در بحث فلك و (کُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ) و اینها مطرح کردند.

مطلب دیگر اینکه قرآن کریم سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» که در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین بود توحید را ذکر فرمود وحی و نبوّت را ذکر فرمود حالا- به مسئله‌ی معاد هم می رسد. در جریان وحی و نبوّت یک سلسله دهن کجیهایی مشرکین داشتند دهن کجیهای مشرکین بخشی مربوط به سیاسی بود بخشی مربوط به اجتماعی و اخلاقی و مانند آن, در بحثهای سیاسی فکر می کردند که وجود مبارک حضرت رحلت می کند فرزند ندارد اَبتر است بساط نبوّت برچیده می شود این چراغ خاموش می شود که (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) ردّ اینهاست (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) هم ردّ اینهاست. مطلب دیگر آن دهن کجیهای اجتماعی بود که می خواستند هتک حرمت کنند, هتک حیثیت کنند در حریم او وارد بشوند می گفتند که وقتی او رحلت کرده است ما با همسران او ازدواج می کنیم اهانتی هم از این راه خواستند وارد حرم مطهّر حضرت بکنند. این بخش دیگر را هم قرآن کریم کاملاً جلوگیری کرد فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) همسران پیغمبر مادران شما هستند این حاکم بر ادله‌ی (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) است به توسعه‌ی موضوع. مادرِ انسان بر انسان حرام است یک, (أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) این حاکم بر دلیل قبلی است به لسان توسعه‌ی موضوع نظیر «الطواف بالبیت صلاتٌ», «الطواف بالبیت صلاتٌ» حاکم بر «لا صلاه الاّ بطهور» هست به توسعه‌ی موضوع یعنی همان طوری که نماز بدون طهارت باطل است طواف بدون طهارت هم باطل است چرا, برای اینکه طواف صلات است این «الطواف بالبیت صلاتٌ» لزوم طهارت را به عهده دارد چون حاکم بر «لا صلاه الاّ بطهور» هست به توسعه‌ی موضوع «الصلاه علی قِسمین» یک قِسم إلی الکعبه است قسم دیگر حول الکعبه است آن طواف حول الکعبه هم به منزله‌ی صلات است این را می گویند حاکم بر دلیل به توسعه‌ی موضوع اینجا هم که ذات اقدس الهی فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) یعنی مادر شما هستند این چه فکری است دارید می کنید اگر با مادرتان ازدواج می کردید خب با همسران پیغمبر هم ازدواج می کنید جلوی دهن اینها را بست. گذشته از اینکه در آیه‌ی دیگر فرمود برای شما نیست (وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) این کلمه‌ی «ابد» هم در آن هست پس گذشته از آن نهیِ صریح این نهی حافظ حریم حرمت پیغمبر هم هست ممکن است که همسران پیامبر کافر باشند این ننگ نیست فرمود: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ) اینها کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند این ننگ نیست اما ــ معاذ الله ــ حریم پیامبر آلوده دامن باشد این ننگ است و آنها اصرار داشتند که این ننگ را به حریم حضرت نسبت بدهند و قرآن کریم در سوره‌ی مبارکه‌ی «نور» آیه‌ی پانزده آیه‌ی شانزده به شدّت از این کار دفاع کرده این چه دهن کجیی است می کنید این بطلان عظیم است, این اِفک عظیم است چرا جلویش را نگرفتید چرا دهنتان را باز گذاشتید و اینها آن بیگانه هم قصد اهانت دارد. در این گونه از موارد قرآن کریم گذشته از اینکه حکم فقهی را ذکر می کند جلوی دهن کجی اینها را هم می گیرد همان حکم که فرموده بود (وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً) کافی بود اما فرمود: (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) هر کاری که درباره‌ی مادرانتان دارید درباره‌ی همسران پیغمبر داشته باشید این است که دهن اینها بسته شد. صِرف حکم فقهی را قرآن کریم بسنده نکرد جلوی دهن کجی دهن کجان را هم گرفته است این برای آن. بعد فرمود چه منظور دارید که می گویید (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) ما منتظریم, مَنون یعنی مرگ «قد أنشبت المنیه أظفارها» یعنی مرگ خب, اگر مَنیّه به معنی مرگ است مَنون به معنی مرگ است گفتند (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) منتظریم که مثلاً حضرت رحلت بکند. ذات اقدس الهی فرمود بر فرض رحلت بکند منظورتان چیست اگر آن منظور دهن کجی دارید که حکم این است اگر منظور دارید که این چراغ خاموش بشود شما هم در آینده‌ی نزدیک می میرید این طور نیست که شما باشید بعد این چراغ را خاموش کنید که ما دینش را حفظ می کنیم هم دینش را حفظ می کنیم هم شما را پشت سر این می بریم یا زودتر از این می بریم بنابراین این فکر را از سرتان دور کنید که شما بمانید بعد بتوانید این چراغ را خاموش کنید مبادا بگویید که ما بعد از مرگ فرصت پیدا می کنیم. فرمود (مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) جریان مرگ

تـازگی نـدارد گذشـته این طور بود حال این طور است آینـده آن طور است ممکن نیست کسـی در جهان طبیعت ابـدی بماند ابـدیّت برای آخرت است چرا, برای اینکه طبیعت نشئه حرکت است حرکت بـا ابـدیّت که جمـع نمی شـود می شـود عَبس موجـودی دائمـاً کوشـش کنـد خب که چه! اگر عـالَمی جـای حرکت بود یقیناً منقطع الآـخر است اگر حرکت دوام پیـدا کند معنایش این است که لغو است چون حرکت به سوی مقصد رسیدن و مقصود را در آن مقصد دیدن است این کار دائمی باشد لغو است دیگر. تعبیر قرآن کریم این است که این نشئه, نشـئه آزمون است نشـئه آزمون با ابـدیّت سازگار نیست مگر آدم دائمـاً می خواهـد امتحـان بدهـد مـا که عبس خلق نکردیم اینجا هم که جای آزمون است خب آزمون با ابـدیّت یعنی لغو آدم دائماً دارد امتحان می دهـد بی نتیجه! چون این نشـئه, نشـئه آزمون است و آزمون محال است ابـدی باشـد در اینجا که محال است در این مرحله امکان خلود اگر جناب سعدی می گوید اینجا محال است یعنی محال است ممکن است کسی عمر طولانی داشـته باشـد ولی همـان طوری که دو دوتـا چهارتاست و پنـج تا مسـتحیل است ابـدیّت در عالَم دنیا مسـتحیل است برای اینکه حرکت با ابدیّت هماهنگ در نمی آید یک, امتحان با ابدیّت هماهنگ در نمی آید دو, آدم دائماً امتحان بدهد خب می شود لغو دیگر لذا فرمود: (مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ) حالا شـما که رحلت کردید که در سوره «طور» گفتنـد (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) حالا شـما مُردی اینها می مانند این چنین نیست گذشـته این طور بود حال این طور است آینده هم بشـرح ایضـاً (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) هر کسـی مرگ را می چشـد. مهم ترین فرهنگی که قرآن آورده این است که انسان مرگ را می میرانـد حرف تـازه است یعنی شـما در مشـرق عـالَم برویـد مغرب عالم برویـد این حرف قرآن را از هیـچ جا نمی شنویـد هر کسـی خیال می کنـد وقتی می میرد پایان خط است می میرد قرآن می گویـد خیر, انسان مرگ را می میرانـد مرگ یعنی چه مرگ یعنی تحوّل و دگرگونی انسان مرگ را می پوسانـد در این مَصاف و نبرد و درگیری یکی لِه می شود یکی می مانـد فرمود: (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) خب در بستر مرگ در این مصاف در این نبرد دست به گردن شدیـد با مرگ ملاقـات کردیـد چه کسـی برنـده است (مُلاَقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ) شـما می رویـد این می مانـد این حرف برای قرآن است حرفِ تـازه که فرمود: (وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) این است مشـرقِ عالم برویـد مغرب عالم بروید این حرف برای انبیاست هیچ کس نگفته که انسان مرگ را می میراند فقط انبیا گفتند (ثُمَّ تُرَدُّونَ) نه «تُردّان» نه شما و مرگ با هم می روید شـما می روید این می ماند مرگ یعنی تحوّل یعنی دگرگونی شـما به عالَم ثبات می رسـید (إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَهَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ) درست است خیلیها در مقام علمی فَحل اند اما به مراتب کوچک تر از آن هسـتند که این حرفها را آورده باشـند آنها درست است گفتند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان او ز من دَلقی بگیرم رنگ رنگ

در ایـن مصاف او پیکرم را می گیرم من جـانم را از دست او نجات می دهم و ابـدی می شـوم این حرف خیلی حرف بلنـدی است امـا از اینجـا گرفتنـد نه از خودشـان نه از جـای دیگر. خب, فرمود شـما مرگ را می چشـید نه «کلّ نفس یـذوقه الموت» مرگ ما را نمی چشد ذائق مذوق را هضم می کند و در خود فرو می برد نه مذوق شـما یک لیوان آب یا شـربت که نوشـیدید شما این آبِ لیوان یا شـربت لیوان را هضم می کنید نه او شـما را ذائق پیروز است نه مذوق, مرگ را انسان می میراند می شود ابـدی اگر ابدیّت شد هم به حرکت جواب مثبت داده شد هم به آزمون فرمود: (نَبْلُوکُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) فتنه یعنی اِفتتان یعنی آزمون این (فِتْنَةً) مفعول مطلق است برای (نَبْلُوکُم) از لحاظ معنا نه از لحاظ لفظ مثل اینکه می گوید «رأیتُ جِلستاً» یا «جلستُ قعوداً» آن «قعوداً» یـا «جلسةً» مفعول مطلق این فعـل است منتهـا از مـاده‌ این فعـل نیست معنـای این فعل را دارد یک وقت می فرمایـد «نَبتلیکم ابتلائاً» یک وقت می فرمایـد «نَبلوکم بلائاً» یک وقت می فرمایـد «نبلوکم فتنةً» این (فِتْنَةً) منصوب است مفعول مطلق است برای (نَبْلُوکُم) از لحاظ معنا گرچه از نظر لفظ آن نیست خب پس برهان مسئله این است چرا همه باید بمیرند برای اینکه این نشئه, نشئه‌ امتحان است امتحان با ابدیّت سازگار نیست امتحان برای آن است که کسانی که امتحان دادند به مقصد برسند لذا مسئله‌ معاد را هم اینجا مطرح می کند که (ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۴ تا ۳۵ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

چون سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» در مکّه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین بود و هست بخشهایی از توحید و وحی و نبوّت در همین سور ه گـذشت جریان معاد را هم در اثنای این آیات مطرح می کنـد. یکی از آن آیاتی که مربوط به جریان مرگ است و بازگشت به طرف خدای سبحان همین دو آیه ای است که تلاوت شده. جریان اینکه فرمود: (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) برخیها گفتند عدّه ای برای شماتت آماده بودند می گفتند که اگر رسول گرامی(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) رحلت کرد بساط نبوّتش برچیده می شود چون او ابتر است ــ معاذ الله ــ و ماننـد آن، که در سورهٔ مبارکهٔ «طور» و مانند آن آمده است که (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) ما منتظر درگذشت اوییم. در قرآن کریم فرمود اولاً آن حضرت کوثر است و ثانیاً مرگ برای همه است هم آن حضرت رحلت می کند هم شما این چنین نیست که اگر آن حضرت رحلت کرد شما بمانید تا خوشحال بشوید (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ).

مطلب دیگر که در این آیه و در آیهٔ (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ) مطرح است این است که برخیها فکر می کردند وجود مبارک آن حضرت چون خاتم انبیاست(علیهم السلام) رحلت نمی کند زیرا اگر آن حضرت رحلت کرد شریعتش منقطع می شود در حالی که او خاتم انبیاست غافل از اینکه شریعت می ماند و ائمه معصومین(علیهم السلام) حافظان شریعت اند و با مرگ پیامبر شریعت از بین نخواهـد رفت لذا فرمود: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ) در آن آیه، در این آیه هم فرمود: (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) این جریـان طرح مرگ نسبت به آن حضـرت که فرمود: (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) بعـد فرمود: (أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ) نفرمود «فهم خالـدون» فرمود: (فَهُمُ الْخَالِدُونَ) با الف و لام یعنی آنها فقط مخلَّدند؟ هرگز چنین چیزی نیست برای اینکه هر کسی محکوم به مرگ است و می میرد این یـک قضـای الهی است یـک اصـل کلی است که تغییرناپـذیر است (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) این مرگ برای همه اصلی است کلّی به عنوان قضای الهی نه قَدَر، هر کسی می میرد این یک اصل کلی است و استثناپذیر هم نیست مرگ در عـالَم دنیا ضروری است «الموتُ حقٌّ بالضـروره» اینکه در تلقین میّت گفته می شود «إنّ الموت حق» یعنی این مرگ یـک امر ثـابتی است مخصوص به شـما که الآن در لحـد هستیـد نیست به مُرده می گوینـد که آن حادثه ای که برای شـما پیش آمد برای همه پیش می آید «إنّ الموت حقٌّ و إنّ الساعه آتیه لا ریب فیها» و مانند آن «حقٌّ» یعنی «ثابتٌ» این چنین نیست که تخصیص پـذیر باشد و تقییدپذیر باشد بعضـیها بمیرند بعضـیها نمیرند این اصل کلی است به عنوان قضای الهی که «لا يُبدّل و لا يُحوَّل» (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) اما حالا اشخاص در چه مدّتی زندگی کنند چه موقع بمیرند اینها به قـدَر الهی برمی گردد نه قضای الهی قابل تغییر هم هست خـدای سبحان می فرماید برای فلان شخص تا فلان مدّت به نحو اقتضا نه سببِ تام مقـدّر شـده است که او زنـده بماند و چون او در عالَم حرکت است مثل سایر موجوداتی که در عالم طبیعت انـد و تغییر در عالم حرکت هست علل و عوامل فراوانی برای کم شـدن یا برای زیاد شـدن این عمر هست اگر اهل صـدقه بود

اهل صِلهٔ رَحِم بود اهل رعایت بهداشت بود اگر اهل رعایت تغذیه سالم بود عمر طولانی تری می کند اگر اهل دعا و صدقه و صِلهٔ رَحم و رعایت بهداشت و اینها نبود عمر کمتری می کند پس اصل قضا تغییرناپذیر است که مرگ برای همه (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ) این مطلب اول.

ص: ۶۸

مطلب دوم مربوط به قَدَر است که فلان شخص چه اندازه عمر اوست این در حدّ قَدَر است نه قضا و تغییرپذیر هم هست. سوم آن است که تغییر یا به زیاده است یا به نقیصه، چهارم آن است که راههای زیاده کاملاً مشخص است هم راههای معنوی او مثل دعا و صدقه و صلهٔ رَحِم و امثال ذلک هم راههای مادی او که رعایت بهداشت و درمان است. چه اینکه راههای تغییر به طرف کوتاه شدن هم مشخص است هم راههای معنوی که سبب کوتاه شدن عمر است مثل قطع صدقه، قطع صِلهٔ رَحِم و مانند آن، هم راههای مادی که رعایت نکردن بهداشت و تغذیه است گفتند تا اشتها به غذا نداری کنار سفره ننشین یک مقدار مانده سیر بشوی از کنار سفره برخیز الآن اکثر بیماریها همین بیماریهای گوارشی است مربوط به پُرخوری و بدخوری است درست است یک بیماریها در اثر تصادف یا علل و عوامل پیش بینی نشده مطرح است اما تقریباً آنها بیست درصد بیماریهاست هشتاد درصد بیماریها در اثر همین رعایت نکردن دستورات دینی است پُرخوری و بدخوری این عامل مرگ است دیگر یک عامل بیماری است و اگر کسی رعایت بکند این دستورات اسلامی را که اهل اسراف نباشد اهل تفریط نباشد پُرخور نباشد بدخور نباشد دو بار غذا در دستورات اسلامی گفتند کافی است این روزه از بهترین برکات دینی است که هم آثار معنوی دارد هم آثار صحّت «صوموا تصحّ» همین است الآ ن غالب این مَطبهایی که مربوط به دستگاههای گوارشی است پر از بیمار است از بس بدخوری و پرخوری دامنگیر این بشر هست. خب، اگر انسان اینها را رعایت نکرد خب عمرش کوتاه می شود.

ص: ۶۹

مطلب ششم این است که تردید برای خود شخص هست نه برای مبادی عالیه ذات اقدس الهی می داند که این شخص با اراده‌ی خود، با انتخاب خود، با اختیار خود، با تصمیم خود آن راه طولانی شدن عمر را طی می کند با اینکه می تواند آن راه را طی نکند و می داند که چون این شخص هم با علل معنوی و علل مادی را طی می کند به آن مقصد می رسد که عمرش طولانی باشد پس تردید و ابهام در مبادی عالیه نیست یقیناً خدا می داند که فلان شخص در فلان وقت می میرد و اگر بیراهه و کج راهه رفت راههای معنوی را رعایت نکرد، راههای مادی بهداشت و درمان را رعایت نکرد عمرش کوتاه می شود و ذات اقدس الهی می داند که این شخص با اراده و اختیار و انتخاب و مِیل خود با اینکه می توانست به راه باشد بیراهه می رود و عمرش کوتاه است بنابراین برای خدای سبحان مشخص است که فلان شخص در فلان لحظه خواهد مُرد هیچ ابهامی در آن نیست اما اینکه فلان شخص در فلان وقت می میرد این می توانست عمر طولانی داشته باشد ولی به سوء اختیار خودش این راه را نرفت پس قَدَر قابل تغییر هست و قضا قابل تغییر نیست یعنی کسی بخواهد جلوی مرگ را بگیرد ممکن نیست (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) و در تلقین مُرده هم که می گوییم بدان «إنّ الموت حقٌّ» یعنی «إنّ الموت ثابتٌ لا یَختلف ولا یتخلّف» امر ضروری است موت حق است مثل اینکه دو دوتا چهارتا حق است کسی در اینجا نمی تواند دائماً باشد اما قدر تغییرپذیر هست به حُسن انتخاب یا سوء اختیار خودش شخص وابسته است جمع بندی شده اش را مبادی عالیه مخصوصاً ذات اقدس الهی می داند این هم یک مطلب. درباره‌ی ضرورت مرگ در بحثهای روز قبل اشاره شد که عالَم دنیا، عالم حرکت است حرکت با ابدیّت جمع نمی شود موجودی دائماً حرکت کند اگر موجودی دائماً حرکت کند یعنی مقصدی در کار نیست مقصودی در کار نیست این می شود عبس چون حرکت برای رسیدن به یک هدف است چنین چیزی نمی تواند دائم باشد پس حرکت در عالم طبیعت هست یک، و هر حرکتی منقطع الآخر است چون به هدف می رسد دو، پس دنیا منقطع الآخر است به مقصد می رسد این نتیجه این یک برهان یک حدّ وسط. برهان دیگر که حدّ وسط دیگر دارد این است که خدای سبحان این عالَم را عالَم ابتلا و امتحان قرار داد امتحان بی هدف و نتیجه نخواهد بود دائماً در حال امتحان بودن این لغو است امتحان برای آن است که معلوم بشود چه کسی مقبول است و چه کسی مردود آن که مقبول است اهل بهشت است و آن که مردود است گرفتار دوزخ، امتحان با ابدیّت سازگار نیست مرتّب خدای سبحان امتحان می کند این چنین نیست پس طبق این دو برهان که تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسط متعدّد نباشد یکی باشد منتها به دو تقریر این یک برهان است وحدت و کثرت برهان به وحدت و کثرت آن حدود وُسطای آ نهاست چون دوتا حدّ وسط است دوتا برهان است برای ثابت کردن «الموت ضروریٌّ»، «إنّ الموت حقٌّ لا ریب فیه» پس (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) این اصل هم تخصیص پذیر نیست تغییرپذیر نیست و مانند آن، جناب فخررازی می گوید این آیه تخصیص خورده است برای اینکه خدای سبحان حیّ لا یموت است یک، جمادات مرگی ندارند این دو، پس از بالا و پایین از عالی و سافل این آیه عموم تخصیص خورده است غافل از اینکه خروج آنها به تخصّص است نه تخصیص اینکه ذات اقدس الهی فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) این نفس مجموعه‌ی روح و بدن است مثل اینکه می گوییم «مَن قتل النفس بغیر نفسٍ فکأنّما قتل الناس جمیعا» هر نفسی این طور است (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) هر نفسی می داند و هر نفسی به اعمال خودش آگاه است یا هر نفسی در برابر اعمالش مَجزی است این نفس مجموعه‌ی روح و بدن است نه نفس به معنای ذات باشد گرچه در بخش پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی «مائده» و مانند آ ن نفس بر ذات اقدس الهی اطلاق شده است که وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) عرض کرد (تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلاَ أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِكَ)، (فِی نَفْسِكَ) یعنی «فی ذاته» آن نفس به معنی ذات است این نفسی که در آیه‌ی محلّ بحث اخذ شده است به معنای مجموعه‌ی روح و بدن است که به انسان می گوییم دارای نفس است یا بر خود مجموعه‌ی انسان نفس اطلاق می شود (كُلُّ

نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) نه به معنای ذات چون به معنای ذات نیست نه شامل ذات اقدس الهی می شود نه شامل جمادات، جمادات ذاتی دارند می گوییم فی نفسه یعنی فی ذاته بنابراین این آیه همچنان به عموم خود باقی است و تخصیص پذیر نیست (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ). مطلب دیگری که جناب فخررازی دارد این است که می گویم «ذُقْ» مربوط به طُعوم است انسان مَزه را می چشد و مرگ طعم ندارد جزء طعوم و مَطعومات نیست پس به کارگیری «ذُقْ» مجاز است در این گونه از موارد اگر عموم مجاز باشد یا مثلاً معنای دیگری اراده شده باشد محذوری ندارد حالا اصرار ایشان این است که «ذق» در خصوص طعوم به کار می رود و مجاز است در حالی که (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) به مطلق عذاب است ولو انسان نچشد و با لامسه درک بکند وقتی تبهکاری را، کافری را در قیامت عذاب می کنند می گویند تو چون در دنیا عزیزِ بی جهت بودی هر بی جهتی یک باجهتی را در درونش دارد کسی که عزیزِ بی جهت است ذلیلِ باجهت است و در قیامت حق ظهور می کند و حقّ این شخص ذلیل بودن است لذا فرمود عذابٌ معین دارد، عذاب هون دارد اینها در قیامت خِزی دارند، رسوایی دارند چون در دنیا عزیزِ بی جهت بودند یک، هر بی جهتی یک باجهتی دارد اگر کسی عزیزِ بی جهت بود ذلیلِ باجهت است دیگر معنا ندارد که ذلّت او هم بی جهت باشد وگرنه ارتفاع متقابلین است اگر عزیزِ کاذب بود ذلیلِ صادق است و قیامت ظرف ظهور حق و صِدق است آنچه حق است ظاهر می شود آنچه صدق است ظاهر می شود دو، لذا در قیامت اینها عذاب هون دارند، عذاب مُهین دارند رسوایی و بی آبرویی برای اینهاست حالا آن عذابهای بدنی مطلب دیگر است اما اینکه درباره‌ی یک عدّه می فرماید عذاب هون دارند، عذاب مُهین دارند اهانت می شوند، تحقیر می شوند برای اینکه در دنیا احترام بی جا دیدند. خب، چون ممکن نیست که هر دو دروغ باشد هر دو خلاف باشد. این گروه که عزیزِ بی جهت بودند و ذلیلِ باجهت در قیامت به آنها می گویند (ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ) کریمِ بی جهت بودی حالاـ لَئیم باجهتی، عزیز بی جهت بودی ذلیل باجهتی حالا بِچش اینکه می گویند بچش تنها چشیدنی به او نمی دهند اگر بدنش هم داغ بکنند می گویند بچش این نظیر همان أکل است که (لاَ تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ) اکل یعنی مال مردم خوردن این کنایه از مطلق غصب است اگر کسی فرشِ مردم را غصب کرد می گویند مال مردم را خورد پس جناب فخررازی باید عنایت کنند که در این گونه از موارد منظور مطلق ادراک است نه فقط چشایی به وسیله‌ی ذائقه. خب، (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) اصرار ایشان و امثال ایشان این است که این اسناد مجاز است و خود مرگ اولاً جزء طعوم نیست و ثانیاً مرگ یک امر عدمی است قبل از اینکه او بیاید که مَذوقی در کار نیست تا کسی او را بچشد بعد از اینکه او آمد ذائقی در کار نیست تا بچشد وقتی او آمد بساط انسان برچیده می شود دیگر، پس یا مُدرَک نیست یا مُدرِک نیست یا مذوق نیست یا ذائق نیست قبل از آمدن مرگ مذوقی در کار نیست تا انسان بچشد وقتی آمد به حیات انسان خاتمه می دهد انسان دیگر ذوقی ندارد، ادراکی ندارد مُرده است دیگر. این سخن هم ناصواب است برای اینکه اینها خیال می کنند مرگ یعنی پوسیدن مرگ یعنی نابودی مرگ یک امر وجودی است مثل حیات منتها دو چهره دارد مثل هجرت، هجرت یک امر عدمی نیست انتقال یک امر عدمی نیست اینکه در روایات ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «إنّما تَنتقلون مِن دارٍ إلی دار» همین طور است انتقال یک امر عدمی نیست هجرت یک امر عدمی نیست سفر یک امر عدمی نیست یک مسافر دو چهره دارد از آن جهت که منقول عنه را ترک می کند جایش خالی است انسان خیال می کند دیگر کسی نیست ولی نسبت به منقول إلیه یک امر وجودی است انسان وقتی مُرد وارد برزخ می شود دوستان و آشنایان او طبق روایاتی که ائمه(علیهم السلام) فرمودند می گویند الآن چند لحظه آرام با او حرف نزنید قدری بگذارید آرام بگیرد بعد با او صحبت کنید تا این حادثه‌ی تلخ را او بگذراند بعد از مدّتی که حالش به جا آمد سؤال بکنند فلان رفیق چه شد، فلان دوست چه شد این می گوید که اینها قبل از من آمدند اینها قبل از من مُردند مؤمنانی که آنجا هستند می گویند «هوا هوا» یعنی این وسطها در

درّه افتـاد و سـقوط کرد برای اینکه این اگر آدم سـالمی بود این را می آورد‌نـد اینجا چون اینجا نیاوردنـد معلوم می شود این وسـطها همان جا افتاد و پَرت شد و اینها «هوا هوا» حالا این وسطها کجاست که این شخص بیچاره می افتد در کدام گودال قبر چون «حُفرةٌ مِن حُفَرِ النیران» چه گودالی است که این وسـطها افتاده بعدها اگر نجات پیدا کرد به آنها برسد مطلب دیگر اسـت بنـابراین مرگ سـفر است هجرت است چون هجرت است دو چهره دارد نسـبت به منقول عنه بله جایش خالی است و ما از این خـالی بودن عنوان امر عـدمی انتزاع می کنیم در حالی که خودش یک امر وجودی است اگر فرمود: (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) این موت مثل حیات یک امر وجودی است اگر فرمود قَمرات موت، اگر فرمود مرگ را ملاقات می کنیـد (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) اگر فرمود مرگ به حضور شـما می آیـد (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ) یا (إِذْ حَضَـرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ) و مانند آن نشـانه□ آن است که مرگ یـک امر وجودی است و از مرگ هم به وفات یاد می شود نه فوت بارها به عرضـتان رسـید که در قرآن کریم از مرگ به عنوان توفّی و وفـات و متوفّی و متوفّا و اینهـا یاد می کننـد تاء وفات زایـد است جزء کلمه نیست بر خلاف تاء فوت که جزء کلمه است فوت یعنی زوال اما در جریان مرگ وفات است وفاست، استیفاست، توفّی است، توفّاست، متوفّاست یعنی تمـام حقیقت به دست فرشـته هـاست چیزی گُم نمی شود بنـابراین این جریـانی که جنـاب فخررازی می گوید مرگ یک امر عـدمی است اگر نیامـده که امر عـدمی است اگر آمده که شـخص را معدوم می کند این سـخن ناصواب اسـت عمـده آن لطیفه□ قرآنی است که در غیر فرهنـگ قرآن این حرفها نبود و آن این است که در مَصاف انسان با مرگ در نبرد با مرگ انسان مرگ را می میرانـد و خودش ابـدی می شود نه مرگ ما را بمیرانـد مرگ اگر ما را می میرانـد ما را همین جا می گـذاشت نـابود می شـدیم امـا مـا مرگ را بـا اینکه انتقـال است همین جـا سَرش را می بُریم همین جـا نگهش می داریم نمی گـذاریم همراه ما بیاید (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ) یعنی شـما می روید (إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ) نه با هم می رویـد این را همین جا می گذارید خودتان می روید مرگ دیگر در برزخ نیست در صـحنه□ قیامت نیست در بهشت نیست در جهنم هم نیست انسان وقتی که وارد برزخ شـد ابـدی خواهد شد که خواهد بود این ابدیّت ماست بنابراین مرگ چیزی نیسـت که به همراه مـا در برزخ بیایـد در قیامت بیایـد یک امر وجودی هست اما جایش همین جاست همان طوری که امتحان جایش اینجاست همان طوری که حرکت جایش اینجاست همان طوری که اسـتکبار جایش اینجاست اینجا خواصّی دارد موجودی که در اینجا هست که اهل اینجا باشد وطنش اینجاست دیگر وارد برزخ نمی شود دیگر در برزخ کسـی از ما سؤال نمی کند شـما نمـاز بخوان روزه بگیر از برزخ دسـتور نمی خواهنـد که تکلیفـات الهی انجـام بـده امتحـان و دسـتورات و اینهـا همه اش برای دنیـاست. خب، پس بنـابراین انسـان مرگ را می میرانـد و انسـان فاتـح مرگ است در این مَصـاف و انسان ذائق مرگ است و مرگ را هضم می کنـد. در جریـان رجوع هم که فرمود شـما به طرف پروردگارتـان مراجعه می کنیـد برخیهـا طبق جناب امام رازی فکر کردنـد از این تناسـخیه که این آیه ناظر به تناسـخ است مستحضـرید ما برای اثبات معاد صِـرف اینکه خدای سـبحان حکیم است و عادل است یک روز جزایی بایـد داشـته باشـد محکمه ای باید باشد تا از ظالم انتقام بگیرند به داد مظلوم برسـند برهـان حکمت و همچنین برهـان عـدل اینها نیمی از راه است همه□ اینهـا حق است همه□ اینها را هم تناسـخیه قبول دارنـد بله انسان تبهکار بایـد کیفر ببردازد انسان پرهیزگار بایـد پاداش ببیند این حق است اما آنها می گویند این پاداش و کیفر در همین دنیاست یعنی روحی که بدن قبلی را رها کرده بعد از مرگ وارد بدن دیگر می شود حالا یا پاداش می بیند یا کیفر بعضـیها در عمر خیلی مرفّه اند این نتیجه□ تلخیِ قبلی است بعضیها خیلی معذّب اند این نتیجه□ بیراهه روی قبلی است تا ما تناسخ را باطل نکنیم معاد ثابت نمی شود لذا صِـرف عدل، صرف محکمه داشـتن، حکیم بودن خدا به ضمیمه□ استحاله□ تناسخ مسئله ثابت می شود اجمال مسئله تناسـخ این است که روح میوه□ خود بـدن است یعنی این بـدن با سیرِ جوهری این میوه را پیدا می کند

درخت را می شـود پیونـد زد نهـالی را می شـود پیونـد زد امـا میـوه را نمی شود پیونـد زد یعنی درختـی که میوه نـدارد میوه درختی را شما بچسبانید به این، این قبول نمی کند روح میوه بدن است این درختِ بدن کم کم رشد می کند بالنده می شود میوه می دهـد و میوه او روح اوست این چنین نیست که روحی از بـدن دیگر به این بـدن تعلّق بگیرد اگر این بدن تازه به دنیا آمـده روحی که مربوط به بـدنهای دیگر است هرگز به این تعلّق نمی گیرد رجوع هم اختصاصـی به انسـان نـدارد تا از جریان (إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) اینها تناسخ در بیاورند در بخشـی از آیات قرآن کریم فرمود همه اشیاء به طرف خدا رجوع می کند (إِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) عمـده آن است هم مرگ حالا ـ یـک محـلّ ابتلای اخلاقی ما هم هست محلّ ابتلای روزانه ما هم هست و اساس کار ما این است که ما این مرگ را فراموش کردیم چون اگر مرگ را فراموش نمی کردیم که این مشـکلات دامنگیرمان نمی شـد مرگ در حقیقت نحوی که می گویـد «مـات زیـدٌ» وقتی به او بگویی ترکیب بکن می گویـد «مـات» فعل «زیـدٌ» فاعل اما بالأخره آن بزرگان می گوینـد «مات زیدٌ» «زید اگر فاعل بُوَد کِی ز مرگ خویشـتن غافل بوَد» شـما دنبال رفع و نصبی یا فاعل چیست که «مَن صَدَر عنه الفعـل» همین که یـک کلمه را مرفوع خوانـدی این می شود فاعـل! اینکه قابل است چه کسـی فاعل است اگر بخـواهیم مرگ را همین را به حکیم که اسـناد می دهیـد بگوییـد بله، انسـان فاعـلِ موت است در موتِ ارادی ببینید چطور حـل می کنـد تـا ببینیم موتِ طبیعی حالا ـ مثـل اینکه دارنـد اذان می گوینـد مـا دو گونه موت داریـم یک «موتوا قبل أن تموتوا» داریم یک «مات زیدٌ» «زید اگر فاعل بودی» داریم این حرف برای مولوی است در اوایل طلبگی ما که صـرف و میر و نمی دانم این اوایل می خواندیم می گفتند که این شـعر را برای ما می خواندند دیگر نمی گفتند این شعر برای چه کسی است و معنایش چیست می گفتند «مات زیدٌ» «زید اگر فاعل بُوَد کِی ز مرگ خویشـتن غافل بوَد» این شعر این چنین نیست شعر طرز دیگر است که آن زید عاطِر است نه فاعل آن طوری که ادیب معنا می کند زید قابل است به تعبیر ایشان در بیت بعدی مفعول است نه فاعل، اما آن طوری که خود حکیم یا عارف معنا می کند ممکن است که خود زید بشود فاعل.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۳۴ تا ۳۷ سوره انبياء ۸۹/۰۸/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِى يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِى فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷)

نکته ای که مربوط به (كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) است این است که اگر در این کُرات سماوی انسانی پیدا بشود که شاید در برخی از آنها موجودات زنده ای متفکّری مثل انسان باشد هنوز همه‌ی این ستاره ها و اَجرام سماوی کَشف نشده آنها زمین را به عنوان یک ستاره‌ی روشن می بینند و به عنوان یک ستاره‌ی متحرّک می بینند و به عنوان اینکه زمین در فلك حرکت می کند می بینند فلك زمین همین مداری است که زمین حرکتهای وضعی و انتقالی را با آن مدارها تنظیم می کند زمین هم مثل یکی از ستاره ها (فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) همان طوری که زمین فلك دارد و منظور از فلكِ زمین همان مدار خاص است و منظور از سابِح بودن او حرکتهای گوناگونی در این مدارهاست اگر ده نوع حرکت دارد ده مدار دارد و اگر چهارده نوع حرکت دارد چهارده مدار دارد زمین «فی فلکها یَسبحون» چه اینکه هر کوکبی از کوکبهای آسمان «فی فلکه یسبحون» این ناظر به مدار بودن. اما جریان مرگ و معاد را که در سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» مطرح می کنند برای آن است که معاد جزء اصول اوّلی و اساسی دین ماست این یک، و توجّه به مرگ مهم ترین عامل اخلاقی ماست دو، تمام مشکلاتی که ما در مسائل اخلاقی داریم این است که نه مرگ را شناختیم و نه به یاد مرگیم خیال می کنیم مرگ پوسیدن است و نابود شدن و چون نابود شدن است اکنون که زنده ایم چرا بهره‌ی مادی و لذّت مادی نبریم قرآن کریم مرگ را هجرت می داند یک، از پوست به در آمدن می داند نه پوسیدن دو، و انسان را در نبرد با مرگ فاتح می داند که انسان مرگ را می میراند نه اینکه مرگ او را بمیراند سه، گوشه ای از این مسائل در سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» مطرح شد در سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» آیه‌ی ۱۸۵ این بود (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) که هم مرگ را به عنوان یک امر وجودی معرّفی می کند و هم رهگذر دنیا را به عنوان فریب واگر در سوره‌ی مبارکه‌ی «عنکبوت» که به خواست خدا بعداً خواهد آمد جریان مرگ را مطرح می کنند در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی «عنکبوت» آن هم به همین مضمون است (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) در سه مورد قرآن کریم است که جریان (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) را مطرح می کند و به طور شفاف هدایت می کند که انسان مرگ را می میراند نه اینکه مرگ انسان را از پا در بیاورد اگر این چنین شد آن بخشهایی که از مرگ به عنوان یک امر عدمی تلقّی می شود یک عدم نسبی است بالأخره هر مهاجری هر مسافری که در حرکت هست آن منقول عنه را رها می کند و آن منقول إلیه را می گیرد منتها برخیها حرکتشان از سنخ کون و فساد است چیزی را از دست می دهند چیزی را می گیرند حالا- یا مغبون می شوند یا مغبون نمی شوند مطلب دیگر است ولی یا چیزی را از دست می دهند یا چیزی را می گیرند که به اصطلاح خَلع و لُبث است و برای برخیها لُبث بعد لُبث است چیزی را از دست نمی دهند هر چه دارند حفظ می کنند سعی می کنند چیزی تهیه کنند که بماند یک، و زمینه‌ی رسیدن

به کمال برتر باشد دو، برای اینها حرکت لُبثِ بعد لبث است یعنی به اصطلاح حرکت جوهری است در این قسمت فرمود اینها نه مرگ را شناختند و نه به یاد مرگ اند خیال می کنند که خودشان زنده اند که (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) این تعبیرِ تلخی که پیشینیان داشتند می گویند این مِلک نَمیر است مثلاً ـ ظرفهای مِسی را می گفتند این ملک نمیر است فرشهای دست بافت پرنیانی و حریری را می گفتند این ملکِ نمیر است اینکه در سوره مبارکه «کهف» بحثش گذشت که (مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً) «بادَ» یعنی «هَلَکَ»، «یَبید» و «تَبید» یعنی «یَهلک» اینکه وارد آ ن باغ شده گفت (مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً) من فکر نمی کنم این جنّت این باغ از بین برود این امر دائمی است در حالی که طولی نکشید که بساطش برچیده شد بنابراین چیزی به عنوان ابد در دنیا نیست خود دنیا یک امر غیر ابدی است و موجودات دنیا هم بشرح ایضاً برای اینکه این محلّ آزمون است محلّ آزمون نمی تواند دائمی باشد پس اگر بخشهایی از مرگ به عنوان یک امر عدمی تلقّی می شود یک عدم نسبی است نه نفسی وگرنه موت مخلوق خداست هجرت است حرکت است «إنَّما تَنْتَقِلون من دار الی دار» و انسان که می میرد تمامْ حقیقت او را فرشته ها دریافت می کنند آنها فکر می کردند در جاهلیّت که انسان می میرد در زمین می پوسد (أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ) پاسخی که ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود به مردم بگو این بود که (قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) فوت نیست وفات است این تاء وفات جزء کلمه نیست وفا و استیفا یعنی تمامْ حقیقت را گرفتن شما متوفّا می شوید وقتی گفتند فلان کس مُستوفا بیان کرد مستوفا مقاله نوشت مستوفا سخنرانی کرد یعنی تمام مطلب را گفت ما به طور مستوفا و متوفّا تمامْ حقیقت ما را فرشته ها می گیرند چیزی از بین نمی رود بنابراین مرگ وفات است و توفّی است نه فوت، تمامْ حقیقت هم دست آنهاست و اگر چیزی به عنوان فقدان و عدمی هست یک امر نسبی است که ما جایی را ترک می کنیم وارد جای دیگر می شویم این معنی موت است و چون عالم، عالم امتحان است امتحان نمی تواند ابدی باشد چون امتحان زمینه است برای نتیجه گیری بعضی از امورند که می توانند ابدی باشند علم می تواند ابدی باشد قدرت و حیات غیبی می توانند ابدی باشند اما آزمون نمی تواند ابدی باشد چون آزمون مقدمه است امتحان کردن مقدمه است برای نتیجه ابداً و دائماً انسان امتحان بدهد که معقول نیست لذا در همین آیه فرمود شما در دار ابتلایید یک، ابتلا محدود است دو، پس دنیا محدود است سه، هم حرکت نامتناهی نخواهد بود چون حرکت برای رسیدن به مقصد است و چون انسان به مقصد می رسد به دارالقرار می رسد الآن دارالفرار است اینکه می گویند قیامت دارالقرار است برای اینکه مقصد است وگرنه انسان قبل از اینکه به مقصد برسد در حرکت است این حرکت حتماً باید به مقصد برسد انسان آرام بگیرد دیگر آنجا می شود دارالقرار وقتی به دارالقرار رسید دیگر سخن از مرگ نیست پس دو برهان بود طبق دو حدّ وسط یکی برهان حرکت بود یکی برهان آزمون، حرکت نمی تواند دائمی باشد الاّ ولابد مقصدی دارد دنیا و اهلش دار حرکت اند و اهل حرکت نمی توانند دائم باشند باید به دارالقرار برسند پس معادی هست دوم هم مسئله آزمون است که فرمود: (وَنَبْلُوكُم) ما شما را می آزماییم امتحان نمی تواند ابدی باشد از اینکه فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ) به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) نفس گاهی به معنی ذات شیء است که می گویند این شیء فی نفسه یعنی فی ذاته نفسِ به این معنا بر ذات اقدس الهی اطلاق می شود به لحاظ تعیّناتش نه به لحاظ هویّت مطلقه اش و بر غیر خدا از موجودات دیگر چه انسان چه فرشته چه جن چه انس چه جماد چه نبات اطلاق می شود حجر فی نفسه یعنی فی ذاته. قِسم دوم نفس به معنای مرکّب از روح و بدن است که می گوییم (مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ) یا (تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَّفْسِهَا) این نفس یعنی یک شخص که این مجموع روح و بدن است. قسمت سوم و اطلاق سوم نفس به معنی روح است دیگر این دیگر مخصوص انسان است نفسی که به معنای روح باشد مورد جریان مرگ نیست ما در هیچ جای قرآن نداریم که روح می میرد دارد نفس می میرد نفس مجموعه روح و بدن است همان که فرمود:

(مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ) یا (كَتَبْنَا) در تورات كه (النَّفْسَ بِالنَّفْسِ) این نفس یعنی مجموعه روح و بدن این قابل مرگ است چون مجموع با تفرقه ای كه بین روح و بدن حاصل می شود از بین خواهد رفت اما در هیچ جای قرآن ندارد كه روح می میرد لذا معاد روحانی اصلاً دلیل نمی خواهد كه به چه دلیل روح عود می كند روح اصلاً نمی میرد تا عود كند عمده مسئله جسم است كه نیاز دارد به برگشت و تركیب جسم و بدن وگرنه روح كه مرتّب حركت می كند از داری به دار دیگر این اصلاً معدوم نمی شود تا ما بگوییم چه كسی دوباره او را زنده می كند سخن از (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) است پس بنابراین نفس به معنای سوم یعنی روح او خارج از بحث است و در هیچ جای قرآن هم نیامده كه روح می میرد روح دائماً ثابت است چون مضاف به الهی است به خدای سبحان است به اضافه تشریفیه كه فرمود: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) خب، پس نفسی كه می میرد به قرینه بشر كه قبل از این ذكر شد (مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) این یک قرینه، و به قرینه (نَبْلُوكُم) كه بعد آمده این دو قرینه، منظور همین نفس انسانی است كه مركب از روح و بدن است این مجموع می میرد و مرگ این مجموع هم به جدایی روح از بدن است.

ص: ۷۱

پرسش:...

پاسخ: آن تمثّل حركت است حركت به معنای اینكه انسان كاری انجام بدهد و چیزی یاد بگیرد عملی انجام بدهد و عمل صالح انجام بدهد بعد از موت نیست چون «إذا مات إبن آدم انقطع عمله» فقط شهود هست مثل اینكه انسان در عالَم رؤیا این جریان رؤیا خیلی از مسائل برزخ را حل می كند در مسائل رؤیا استكمالات علمی دارد خیلی از چیزها را انسان در عالم رؤیا می فهمد بزرگانی را می بیند خبرهایی به او می دهند مطالبی را به او می آموزند یاد می گیرند اما استكمال عملی در رؤیا نیست مثلاً كسی در عالم خواب كاری بكند كه ثواب ببرد این طور نیست اما در عالم رؤیا استكمال علمی هست خیلی از چیزها را انسان در عالَم رؤیا برایش كشف می شود یاد می گیرد در برزخ هم بشرح ایضاً در برزخ خیلی از چیزها را آدم می فهمد كه در دنیا نمی فهمد اما حالا كاری بكند ثوابی ببرد این چنین نیست البته آثار اعمال او را كه در دنیا انجام داده است و مانده است به او با هم داد در ذیل این آیه نورانی سوره مباركه «یس» كه فرمود: (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) همین است در روایات هم فراوان هست كه انسان كه مُرد سه چیز، چهار چیز، پنج چیز، شش چیز كه اینها همه در حدّ تمثیل است و نه تعیین فرمود اینها به داد آدم می رسند فرزند آدم، كتاب آدم، اثر مثبت آدم، كارهای خیری كه كرده، سنّتهایی كه گذاشته، درختی كه غرس كرده سه چیز هست، چهار چیز هست، پنج چیز هست، شش چیز هست هیچ كدام از اینها در صدد حصر نیستند جامعش همین آیه سوره مباركه «یس» است كه (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ) هر اثر مثبتی كه از انسان مانده تا آن اثر هست در نامه عمل آن شخص ثواب می نویسند این مربوط به كار دنیای اوست اما حالا بعد از مرگ در برزخ كاری بكند ثوابی ببرد این چنین نیست شبیه عالم رؤیاست خب.

ص: ۷۲

پرسش:...

پاسخ: نه، اگر نفس به معنای شیء باشد بله، ولی اما دارد قبلش این دو قرینه بود یکی دارد (مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) یک، قرینه‌ی بعدی که بعد از این جمله‌ی (كُلُّ نَفْسٍ) است (وَنَبْلُوكُم) است دو، اینها نشان می دهد که بحث در حریم نفس انسانی است.

پرسش:...

پاسخ: بله، (نَبْلُوكُم) خب بله جن هم مرگ دارد، جن هم مرگ دارد اما منتها اینجا فعلاً محلّ بحث درباره‌ی انسان است وگرنه جن هم می میرد آن که نمی میرد فرشته است و بالاتر از فرشته.

خب، (وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) پس اینکه فرمود: (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) برای آن است که آنها فکر می کردند وجود مبارک حضرت شاعری است که (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) فرمود نه، بر فرض آن حضرت رحلت بکند چه اینکه رحلت خواهد کرد شما هم می میرید این طور نیست که حالا شما بمانید و بعدها جشن بگیرید این طور نیست (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ) در پایان بحث دیروز اشاره شد که عدّه ای بر آن اند که مرگ دو قسم است یک مرگ طبیعی است که به سراغ آدم می آید دارد (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ) این یک، (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) دو، (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ) سه، این آیات نشان می دهد که مرگ بالأخره انسان را می گیرد وقتی که مرگ آمد دیگر انسان قابل این کار است نه فاعل فقط در کتابهای ادبی و مثالهای نحوی «مات زیدٌ» را وقتی بخواهند ترکیب بکنند می گویند «مات» فعل، «زید» فاعل آن بزرگواری که گفت «مات زیدٌ» «مات زیدٌ زید اگر فاعل بوَد» یعنی شما وقتی می توانید بگویید «مات زیدٌ» که زید فاعل باشد اما او عاطل است فاعل نیست. همین معنا را که برخیها خیال می کردند در موتِ اختیاری انسان فاعل هست این بزرگان می خواهند بگویند آ نجا هم که رفتید باز از قبیل «مات زیدٌ» است در مقام فنا هم از همین قبیل است در جریان موت اختیاری خیلیها بر این باورند که موتِ اختیاری یک امر اختیاری است دیگر اینکه فرمود: «موتوا قبل أن تموتوا» اینکه فرمود: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا» اینکه فرمود: «زنوا قبل أن توزنوا» اینها افعال اختیاری است این موتِ اختیاری این است که انسان از شهوت و غضب بمیرد اینها را کنترل کند و عقلانیّت داشته باشد خیال کردند که این موت، موت اختیاری است و اگر گفتیم «مات زیدٌ» یعنی موتِ اختیاری و سلطه‌ی بر وهم و خیال در بخش علم و اندیشه مسلّط شدن بر غضب و شهوت در بخش انگیزه و فعل این موت می شود، می شود اختیاری آن بزرگان می گویند نه، انسان هم که به مقام فنا می رسد بر اثر همین موت اختیاری آن سلطان ولایت الهی است که انسان را قبض روح می کند او که آمد انسان همه‌ی اعضا و جوارحش را مقهور او می بیند مقام فنا هم همین طور است در مقام فنا هم این طور نیست که شخص با اختیار خود به فنا برسد آنجا قدرت و اختیار را از آدم می گیرند مثل اینکه این شمع با اختیار خودش بی نور نمی شود ولی آفتاب طلوع کرد دیگر نورِ شمع یا نور ستاره خبری نیست هست نابود نمی شود ولی سلطان آسمان همان شمس است وقتی آ ن شمسِ حقیقت طلوع کرد انسان در خود چیزی ندارد هم او می شود تابع محض برای او آنجا هم اگر گفتند موت اختیاری این است که در مقدّمات مثلاً اختیار در کار است.

مطلب بعـدی آن است که انسان برای اینکه به آنجاها برسـد فقط یک راه دارد و آن اول تخلیه است بعد تَحلیه یعنی باید رُفت و رو کنـد و دیو را از صحنه بیرون کنـد تا بگوییم «دیو چون بیرون رود فرشـته در آید» یا نه، راه دیگری هم هست عدّه ای از بزرگان می گوینـد که راه عادی همین است که انسان تخلیه کنـد تلاش و کوشـش کند رذایل زدایی کند دیو را بیرون کند تا فرشته در آید برخیها می گویند خیر، اگر لطف حق شامل حال کسـی شد فرشته ای می آید که دیو را بیرون می کند آن مهم است او می گویـد من جایی می روم که بیگانه نباشـد خودش رُفت و رو می کند از او تعبیر می کنند که این تحت ولای الهی است به مقام فنا رسـیده و ماننـد آن، بنابراین «مات زید» چه این مرگ طبیعی باشد زید قابل است، چه موت اختیاری باشد زید قابل است چه آن مقام والای فنا باشد زید قابل است فقط مبادی اختیاریه در این مرحله‌ی دوم و سوم مطرح است. خب، فرمود: (وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) شـرّ چیست و خیر چیست مـا معمولاً چیزی که ناسازگار است به حال ما می گوییم شـرّ و آنچه به حال ما سازگار است می گوییم خیر این تفکّر اومانیستی یا اومانیسـمی از سابق بود که انسان را محور قرار می دادند چیزی که به حال انسان نافع است خیر است چیزی که به حال انسان نافع نیست شرّ است و این درست نیست به تعبیر جناب شیخ اشـراق انسـان محور نیست انسـان موجودی است از موجودات این عـالَم بیکران هر چیزی یـک ملاـیم و ناملایم دارد ملایم به حال او خیر است ناملایم به حال او شرّ خیلی از چیزهاست که به لحاظ انسان ناملایم است ولی به لحاظ هوا و فضا و حیوانات و دیگر موجودات خیر است پس این اصـل صـحیح است که خیر هر کسـی آن است که با هویّت او ملایم باشـد و هر چه با هویّت آن شیء ناملایم است برای او شـرّ است قهراً خیر و شـرّ می شود امر نسبی ما چیزی داشـته باشیم که شرّ مطلق باشد نخواهیم داشت خیر مطلق به عنوان اصل هستی مطرح است اما شـرّ مطلق نخواهیم داشت این یک مطلب. مطلب دیگر آن است که آیا شرّ یک امر وجودی است یـا یـک امر عـدمی شرّ در تحلیـل عقلی امر عـدمی است یـک امر وجودی نیست شـرّ یا به «لیس» تامّه برمی گردد یا به «لیس» ناقصه این دو نظری که در کتابهای عقلی مطرح است که برخیها گفتند شرّ امر عدمی است برخیها گفتند نه، شرّ امر وجودی است منتهـا ضـررش کم است و خیرش زیاد این دو قول در یک منطقه نیست این دو قول برای دو حکیم اسـت در دو مبحث، دو مبحث یعنی دو مبحث، مبحث اول این است که آیا شـرّ وجودی است یا نه این گفتنـد «والشـرّ أعـدامٌ فكم .. من قال فيزدان ثمّ أهرمن» شـرّ امر عدمی است و لاغیر. مبحث دوم این است که این شرّ که هم عدم محض نیست منشأ شرّ یک امر وجـودی اسـت یعنی چیزی هست که بـاعث این شـرّ است آن امر وجـودی که بـاعث این شـرّ است اگر خیرش بیش از شـرّ نباشـد خدا هرگز او را نمی آفرید این اقسام پنج گانه‌ی منقول برای مبحث دوم است آن مطلب برای مبحث اول. بیان ذلک در مبحث اول این است که شرّ وجودی است یا عدمی؟ شرّ عدمی است هر جا سخن از شرّ است سخن از عدم است یا «لیس» تامّه یـا «لیس» نـاقصه حالاـ چون دربـاره‌ی انسـان مطرح است مـا می گوییم فلان چیز برای انسان شـرّ است یعنی چه؟ یعنی یا باعث مرگ اوست که می شود «لیس» تـامّه که اصـلاً حیـات او را از بین می برد یـا بـاعث زوال سـلامت و کمال اوست که می شود «لیس» ناقصه، اگر موجودی چیزی از انسان نگیرد که شرّ نیست هر جا نسبت به درخت باشد نسبت به جماد باشد نسبت به جن باشد نسـبت به آسـمان و زمین باشد هر جا وقتی گفتیم این شـیء برای او شـرّ است به أحد العدمین برمی گردد یا سلب «لیس» تـامّه یـا سـلب «لیس» ناقصه این عنـدالکل است همه‌ی حکما حرفشان این است. مطلب بعـدی مبحث دوم است که این شـرّ که عدمِ محض که نیست چیزی باشد به نام آقای شرّ این شرّ از جایی برمی خیزد این مار و عقرب اگر در تمام مدّت عمر نه حیات کسـی را از بین ببرند نه سـلامت کسـی را از بین ببرند شـرّ نیست اگر ما می گوییم مار شـرّ است عقرب شرّ است برای اینکه یا حیات را از بین می برنـد می شود «لیس» تامّه یا سـلامت را از بین می برنـد می شود «لیس» ناقصه پس چیزی که «لیس» تامّه یا «لیس» ناقصه را به همراه دارد یک امر وجودی است آن وقت در این امر وجودی آن احتمالات پنج گانه است که شیء یا خیر

محض است یا شرّ محض است یا خیر و شرّش مساوی اند یا شرّش بیشتر و خیرش کمتر یا خیرش بیشتر و شرّش کمتر اینجا در این اقسام پنج گانه گفتند که حکمت باریتعالی اقتضا می کند که فقط دو قسمش موجود باشند آن که خیرِ محض است مثل فرشتگان یا آن که خیرش بیش از شرّ است مثل موجودات دیگر در عالم طبیعت اگر شرّی هست حتماً خیرش بیش از شرّ است پس این دو قول برای دو مبحث است نه در یک قول که یکی بگوید نزد افلاطونیها شرّ امر عدمی است یکی بگوید بنا بر ارسطوییها خیر بیش از شرّ است خیر، اینها دو مبحث است دو فصل است جدای از هم. شرّ همیشه همین طور است مرحوم امین الاسلام نقل می کند که وجود مبارک حضرت امیر کسالتی پیدا کرد عدّه ای رفتند محضر حضرت عیادت بکنند از حضرت سؤال کردند «کیف حالک» فرمود: «علی شرٍّ» عرض کردند شما هم می فرمایید شرّ؟ فرمود بله، برای اینکه خدا فرمود: (نَبْلُوکُم بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَةً) بیماری یک شرّ است و خدا ما را به بیماری امتحان کرده حالا تتمّه برای جلسه بعد _ ان شاءالله _ .

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷)

چون جریان معاد از عناصر محوری سوَر مکّی بود لذا در این سور ه یعنی سوره انبیاء که در مکه نازل شد بعد از جریان توحید و نبوّت مسئله معاد را به این صورت مطرح می کند می فرماید دنیا دار امتحان است این اصل اول امتحان نمی تواند ابدی باشد چون مقدمه است و لغو است امتحانِ ابدی انسان دائماً در کلاس آزمون باشد بی نتیجه. امتحان حکمت است ابدیّتِ امتحان لغو است پس حتماً امتحان منقطع الآخر است این دو, سوم اینکه امتحان که قطع شد اگر به محکمه و پاداش و کیفر نرسد لغو است یعنی اگر بعد از مرگ خبری نباشد می شود عبس لذا قرآن کریم هم ضرورت معاد را مطرح می کند هم انقطاع دنیا را طرح می کند دنیا حتماً پایان پذیر است چون دار امتحان است و امتحان با ابدیّت سازگار نیست لذا فرمود: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) یا (مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) یا (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ) و مانند آن, چون امتحان یقیناً منقطع الآخر است باید به محکمه ختم بشود نه به عدم صدق وگرنه می شود عبس (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً) لذا بعد از اینکه مسئله آزمون را ذکر فرمود به صورت (وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) فرمود: (وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) یعنی مرجعی دارید محکمه ای هست حساب و کتابی هست این یک, همان طوری که مبدأ دارید و آن مبدأ خداست «و لا شریک له» معاد داریم و آ ن مرجع و معاد خداست آن هم «ولا شریک له» آ ن «لا شریک له» را با تقدیم جار و مجرور بر فعل ذکر کرد فرمود: (إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) نه «ترجعون إلینا» این (إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) ضمن رعایت فواصل آیات که با واو و نون ختم می شود مفید حصر هم هست یعنی به جایی مراجعه می کنید آنجا فقط ماییم (وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) نه به غیر ما مراجعه می کنید یک, نه به ما و غیر ما مراجعه می کنید که شریک در معاد داشته باشیم این دو, (وَإِلَيْنَا) یعنی «لا إلی غیرنا ترجعون» آیات قبلی غالب اینها با واو و نون ختم می شد در این صفحه و صفحه قبل هم که می بینید همه یا با یاء و نون یا با واو و نون ختم می شود پس این (وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) دو مطلب را به همراه دارد.

ص: ۷۵

مطلب بعدی آن است که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید در جریان شرّ دو مقام محور بحث است یکی اینکه شرّ امر وجودی است یا عدمی, یکی اینکه حالا که عدمی شد عدمِ محض نیست شرّ هرگز امر وجودی نخواهد بود یعنی ممکن نیست چیزی موجود باشد این وجود شرّ باشد این محال است برای اینکه این وجود برای خود خیر است, برای علّت خودش خیر است, برای معمول خودش خیر است, برای ملازمات خودش خیر است این مار و عقرب همان طوری که طزرو و طیهو و آهو و امثال ذلک از زندگی لذّت می برند, از تغذیه لذّت می برند, از تولید لذّت می برند, از رشد و نموّ لذّت می برند, آنها هم همین طورند هیچ فرقی بین آهو و مار و عقرب که نیست تنها آسیبی که باعث شرّ بودن عقرب می رسد این است که کسی را می

گَزد و مسموم می کند وگرنه این مار و عقرب برای خودشان همان لـذّتی را دارند که آهو و طیهو دارند پس هیچ موجودی برای خود شرّ نیست مناسب با علّت خودش هم هست, مناسب با معلول و ملازمات و لوازم و ملزومات خودش هم هست و خیر است هر جا شـرّ انتزاع می شود از «لیس» تامّه یا «لیس» ناقصه است یعنی یا حیات را می گیرند یا سلامت یک موجود زنده ای را, اگر کاری به کار کسی نداشته باشند همین طور است مرض هم همین طور است مرض آن است که میکروبی جایی رشد می کند آن میکروب همان لـذّتی را می برد که انسان و حیوان آن لـذّت را می برند دیگر او هم زاد و ولد دارد او هم تغذیه دارد او هم رشد دارد او هم لـذّت دارد این طور نیست که یک میکروب لـذّت نبرد فقط انسان و حیوان لذّت می برند که این میکروب اگر جای دیگر رشد بکند نه در بدن انسان کاری با انسان ندارد شرّی نیست وقتی وارد بدن انسان شد و ناشناخته بود و حیات انسان را از بین برد شـده «لیس» تامّه یا سـلامت انسان را از بین برده شده «لیس» ناقصه می شود شـرّ, پس در مقام اول هیـچ یعنی هیـچ تردیدی نیست که شرّ امر عدمی است و هرگز یک امر وجودی از آن جهت که وجودی است شـرّ نیست این مقام اول, مقام دوم آن است که خب بالأخره اینکه باعث «لیس» تامّه می شود یا باعث «لیس» ناقصه می شود یک امر وجودی است دیگر این امر وجودی را خدا چرا آفرید که باعث سلب حیات یا سلب سلامت بشود اینجاست که آن احتمالات پنج گانه مطرح است شـیء یا خیرِ محض است مثل فرشتگان و عقولِ عالیه عرش الهی لوح الهی مقامات انبیا عصمت, وحی, نبوّت اینها خیرِ محض اند به هیچ کسی آسیب نمی رسانند.

ص: ۷۶

پرسش:

پاسخ: اینها ملائکهالعذاب اند آن مراحل پایین اند وگرنه آ ن فرشتگانی که برتر از این مأموریتها هستند حاملان عرش اند فقط وحی می آورند و حیات می بخشند اینها اصلاً برای هیچ کسی شرّ نیستند خب, چون کاری با کسی ندارند این ملائکه مادون اند که نسبت به برخیها عامل تعذیب اند و امثال ذلک.

پرسش:

پاسخ: حالاـ بله, به این روایتی که در بحث دیروز مرحوم امین الاسلام نقل کرد هم باز اشاره می شود که چگونه بیماری شرّ است و شرّ بودن او از چه منظر است خب.

پس این قِسم اول آنکه خیرِ محض است این را داریم, قِسم دوم احتمال دوم آنکه شیئی شرّ محض باشد شرّ محض فرض ندارد یک شیء برای خودش شرّ باشد نسبت به علّتش شرّ باشد نسبت به معلول خودش شرّ باشد اینکه نیست این بیماری همان طوری که گفته شد این میکروب رشد می کند اگر در بیرون بدن انسان رشد بکند که شرّی نیست این میکروب مانند حیوانات دیگر تغذیه می خواهد, رشد می خواهد, تولید دارد مثل سایر حیوانات و لذّت هم می برد برای خودش ملازماتش, ملزومات, لوازمش هیچ کدام شرّ نیست منتها حالا این حیوان چون به بدن انسان راه پیدا کرده اینجا جای رشد و زاد و ولد شد این برای انسان چون باعث سلب حیات او یا سلب سلامت اوست شرّ است وگرنه اگر در جای دیگر رشد می کرد که شرّ نبود, پس این بیماریها برای خودشان شرّ نیستند ممکن نیست موجودی شرّ محض باشد پس خیر محض داریم یک, شرّ محض اصلاً نخواهیم داشت یعنی وجودش مستحیل است این دو, قسم سوم آن است که خیرش بیشتر از شرّ باشد این فرض دارد قسم چهارم و پنجم این است که یا شرّش بیشتر باشد از خیرش یا خیر و شرّش مساوی باشد این قسم چهارم و پنجم را یقیناً خدا خلق نمی کند و نکرده است یعنی حکمتِ باریتعالی اقتضا می کند موجودی که شرّش بیش از خیر اوست هرگز نیافریند یا خیر و شرّش مساوی هم است چون ترجیحی در کار نیست نمی آفریند بنابراین این سلب و تقسیم نشان می دهد که آنچه مصنوع خداست و فعل خداست یا خیرِ محض است مثل وحی و نبوّت و امثال ذلک یا خیرش غالب است و شرّش مغلوب نظیر همین بیماریها نظیر مار و عقربها نظیر آفتهایی که برای میوه هست برای درختان هست و مانند آن, آن اقسام دیگر یعنی شرّ محض باشد یا شرّش بیشتر باشد یا شرّش مساوی خیر باشد آنها اصلاً وجود ندارد, پس در علوم عقلی در مبحث خیر و شرّ دو مقامِ کاملاً از هم جدا محور بحث است. مقام اول این است که این شرّ امر وجودی است یا امر عدمی, مقام ثانی این است که حالا که عدمی است عدمیِ محض که نیست یک شیء وجودی است یک امر موجود است که منشأ این شرور هست آن شیء وجودی که منشأ این شرّ است حتماً یا باید خیرش غالب باشد خیرِ محض که منشأ شرّی نخواهد بود باید خیرش غالب باشد و اگر خدای سبحان این را نمی آفرید برای آن است که شرّ کم را مقدم داشت بر خیر زیاد و این ترجیح مرجوح است بر راجح این مطابق با حکمت نیست اما موجودی که شرّ محض است که اصلاً فرض ندارد شرّش بیش از خیر باشد خدا هرگز نمی آفریند با حکمت او سازگار نیست شرّ و خیرش مساوی هم, هم باشد ترجیح احدالمتساویین است یقیناً خدا این کار را نمی کند اما شیطان و امثال شیطان در سوره مبارکه ابراهیم و سایر سوَر مشخص شد که اینها شیطان از آن جهت که منشأ آزمون است در کلّ عالَم خیر است برای خودش که بد کرده است شرّ است شیطان از بهترین برکات عالَم است شیطان فقط

وسوسه می کند هر کس به هر مقامی رسیده است به برکت جهاد اکبر است اگر کسی وسوسه ای در کار نبود او دیگر انسان نبود رشد نمی کرد کمالی نبود مجاهدتی نبود می شد فرشته, شیطان بیش از وسوسه هیچ سِمتی ندارد در قیامت هم صریحاً اعلام می کند می گوید که (فَلَا تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ) خودتان را ملامت کنید مرا سرزنش نکنید من دعوت کردم شما هم آمدید خب عقل دعوت کرد, فطرت دعوت کرد, وحی دعوت کرد, امام دعوت کرد, پیغمبر دعوت کرد می خواستید بروید من فقط دعوت کردم شما آمدید هیچ سلطه ای شیطان بر کسی ندارد مگر اینکه خود انسان به طرف او برود او را ولیّ خود قرار بدهد چون بحثهای سوره مبارکه ابراهیم و امثال آن گذشت که شیطان فقط وسوسه می کند مثل کلب معلَّم است در نظام هستی این سگِ تربیت شده است یک سگ جزء کلاب حراش نیست که هر کسی را بتواند بگزد و هر کس به هر مقامی رسیده است به برکت وسوسه است اگر وسوسه نبود اگر مبارزه نفس نبود جهاد اکبر نبود همچنین جهاد اصغر نبود بنابراین وجود شیطان در کلّ عالم برکت است منتها برای خودش شرّ است برای خودش یعنی به سوء اختیار خودش مثل انسان کافر. چیزی در عالَم به نام شرّ محض نیست به نام شرّ کثیر نیست به نام شرّ متساوی نیست هر چه هست شرّش اقل از خیر است این را یقیناً خدای سبحان آفرید. مسئله آزمون هم چون دنیا دار امتحان است چیزی در دنیا نیست که امتحان نباشد و صبغه آزمون نداشته باشد گاهی می فرماید: (بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ) گاهی می فرماید: (نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) گاهی می فرماید: (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ) بعضیها مبتلا به سلامت اند بعضیها مبتلا به مرض الآن ما که اینجا نشستیم از نعمت سلامت برخورداریم مبتلا به سلامتیم آنها که در بیمارستان بستری اند مبتلاـ به مرض اند ما خیال می کنیم که ابتلا فقط در بیمارستانهاست ابتلا یعنی امتحان در سوره فجر فرمود همه مبتلای اند بعضی مبتلا یعنی مُمتحن به سلامت اند بعضی مبتلا یعنی ممتحن به بیماری اند ما سلامتی را به بعضیها به عنوان آزمون می دهیم ببینیم چه می کنند, ثروتی را به بعضیها می دهیم به عنوان ابتلا ببینیم چه می کنند, بعضی مبتلا به ثروت اند بعضی مبتلا به فقر ما خیال می کنیم این مال برای خود ماست و سعادت ما را تأمین می کند و امثال ذلک خب اگر کسی در دریا هست صدر و ساقه اش آب است اگر کسی در فضاست بالاـ و پایین و آغاز و انجامش هواست ما در عالِم امتحان داریم زندگی می کنیم آن وقت چیزی برای ما که صبغه آزمون نداشته باشد فرض ندارد همه ما مبتلاییم منتها خیال می کنیم این ابتلاـ فقط در بیماریها و فقر و امثال ذلک است که می گوییم مبتلا شد به فلان بیماری خیر, آنها هم که سالم اند و یا مرفّه اند و یا غنیّ اند مبتلا به مال اند مبتلا به سلامت اند بعضیها مبتلا به علم اند هر چه در دنیا هست وسیله امتحان است چیزی در دنیا به ما نمی دهند مگر اینکه با او ما را امتحان می کنند لذا فرمود گاهی به حسنات و سیّئات, گاهی به بیماری و سلامت که وجود مبارک حضرت امیر می فرماید: «حالا شرٌّ» آن طوری که طبق این روایت نورانی از حضرت نقل شده است وقتی به حضرت عرض کردند شما هم می فرمایید شرّ فرمود بله, برای اینکه در سوره انبیاء خدا فرمود: (نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) و بیماری شرّ است منتها شرّ بودن یک امر اضافی و امر نسبی است. از اینجا ما دو مطلب را همان طوری که قبلاً هم اشاره شد از کریمه برمی آید یکی اینکه وقتی دنیا دار امتحان شد یقیناً پایان می پذیرد چون امتحان با ابدیّت سازگار نیست دوم اینکه یقیناً یک نشئه حساب و کتابی هست وگرنه امتحان می شود لغو ما را امتحان بکنند بیازمایند بعد پاداش و کیفر به ما ندهند که نمی شود خب پس این مسئله معاد.

پرسش:

پاسخ: نه, ما از آن امر عدمی شرّ انتزاع می کنیم منتها منشأش یک امر وجودی است.

پرسش:

پاسخ: نه, عدمِ محض که نیست اِزاله یک امر موجود است یک چیز موجودی بخواهد از بین برود که خودبه خود از بین نمی رود که.

پرسش:

پاسخ: نه, درست است آن عدم است ولی این شیئی که باعث آن عدم می شود یک امر وجودی است.

پرسش:

پاسخ: بسیار خب, این شرّ خودش امر عدمی است عدمِ محض نیست برای اینکه عدمِ کمال نه سهمی از وجود دارد بالأخره عدم ذات که «لیس» تامّه یا عدم وصف از شیئی است عدم محض که نیست عدمی که به هیچ جا تکیه نکند که نیست سلبِ ذات یا سلبِ کمال ذات است این سلب ذات یا سلب کمال ذات سبب می خواهد آن سبب باید خیرش بیشتر باشد از این سلب تا خدای حکیم او را بیافریند لذا در مقام اول ثابت می شود که شرّ امر عدمی است در مقام ثانی ثابت می شود که منشأ این امر عدمی چیزی است که خیرِ او بیش از این شرّ است حالا ـ در جریان مکّه این کفّار چندتا کار می کردند نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دهن کجی داشتند مسخره می کردند و خدای سبحان این استهزایشان را نقل می کند و کیفرش هم ذکر می کند می فرماید اینها نسبت به وحی و نبوّت که منشأ خیر و رحمت و برکت است دهن کجی دارند نسبت به ذات اقدس الهی که همه نِعم از اوست کفر می ورزند نسبت به بتهایی که هیچ کاره اند حسّاس اند (وَإِذَا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً) تو را وسیله مسخره قرار می دهند استهزاء می کنند گرچه در سوره حجر گذشت خدا فرمود: (إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ), (أَلَیْسَ اللَّهُ بِکَافٍ عَبْدَهُ) نسبت به تو ظهور کرده جلوی استهزای آنها را خواهیم گرفت آنها را به عذاب الیم گرفتار خواهیم کرد یا کردیم (إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ) ولی این گروه هر وقت تو را ببینند مسخره می کنند چطور مسخره می کنند, اولاً ـ نام تو را با وهن می برند یک, نام آلهه را با جلال و شکوه می برند دو, آن تعبیراتی که تو درباره خدایان آنها می کنی اصلاً آن تعبیرات را ذکر نمی کنند این سه, (أَهذَا الَّذِی) این یکی, با تحقیر می گویند (أَهذَا الَّذِی) این یک, (یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ) از آن چوبها و این صنم و وثن به عنوان آلهه نام می برند که پربرکت ترین و مقدّس ترین نام است این دو, اینکه پیامبر درباره آلهه گفته (لاَ یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَلاَ حَیَاةً وَلاَ نُشُوراً) یا (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا) اینها را که درباره آلهه فرمود اصلاً ذکر نمی کنند سه, خب (أَهذَا الَّذِی) یک, (یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ) به چه چیزی آن سومی را حذف کردند یعنی «یذکر آلهتکم بسوء» آن اصلاً نام نمی برند مثل اینکه در همین سوره مبارکه انبیاء در آیه شصت به این صورت ذکر کرد که وقتی جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم بتها را شکست و اینها از یکدیگر سؤال کردند که (قَالُوا مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِینَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًی یَذْکُرُهُمْ) یک جوان ناشناسی آلهه ما را نام می برد دیگر

نمی گویند به سوء نام می برد پس سه مطلب است که سومی را برای تحقیر اصلاً ذکر نمی کنند اوّلی را با تحقیر ذکر می کنند دومی را با جلال و شکوه ذکر می کنند (سَمِعْنَا فَتی) این اوّلی, آن سومی که «آلهتکم بسوء» آن سوء را ذکر نمی کنند این سومی, وسط را که درباره بتهاست با جلال و شکوه ذکر می کنند می شود آلهه شما اینجا هم این آیه محلّ بحث هم همین طور است (وَإِذَا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُواً) آن گاه این سه مطلب را با این سه تعبیر که یکی محذوف است و دوتا مذکور ذکر می کنند (أَهذَا الَّذِی) این یکی, این دارد به خدایان ما بد می گوید این (هذَا الَّذِی) با تحقیر ذکر می شود این یک, (آلِهَتَکُمْ) را با جلال و شکوه ذکر می کنند چه نامی پربرکت تر از اِله ما دیگر نامی بالاتر از اله نداریم بالاتر از نبیّ, بالاتر از امام, بالاتر از فرشته, بالاتر از وصیّ نامی از همه نامها با جلال و شکوه تر است دیگر این را می دهند به این چوبها و (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) به آنها می دهند آن سومی هم که به سوء از ذکر می کنند بعد (وَهُم بِذِکْرِ الرَّحْمنِ هُمْ کَافِرُونَ) قرآ ن کریم در مقابل این کلمه (هُمْ) را تکرار کرده فرمود اینها کسانی اند که الرّحمانی که حیات به اینها داد, سلامت به اینها داد, دنیا و آخرت تأمین کرد, برای بشر آسمان و زمین را آفرید به الرّحمان کافرند به دنبال سنگ و گِل راه افتادند (وَهُم بِذِکْرِ الرَّحْمنِ هُمْ کَافِرُونَ) بعد هم در برابر تهدیدات وجود مبارک پیامبر می گویند خب اگر عذابی هست عذاب را بیاور (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ) اگر تهدیدی می کنی می گویی خدایی هست و عذابی دارد بفرست فرمود اینها عجول اند عجله با سرعت فرق دارد سرعت وصفِ حرکت است عجله وصف متحرّک است این یکی, و سرّ اینکه عجله بد است و سرعت خوب این است که عجله آن است که شیء قبل از وقت انجام بگیرد مثل اینکه کسی بخواهد قبل از ظهر نماز بخواند خب قبل از زوال وقتِ نماز ظهر نیست این می شود عجله و مذموم سرعت آن است که حالا ـ که وقتش فرا رسید در اوّلین فرصت استفاده کنی لذا سرعت مطلوب و محمود است و عجله مذموم که «العجله مِن الشیطان» در کلّ نظام خب (کُلُّ شَیءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ), (إِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) این طور است هر چیزی حسابی دارد نظمی دارد اگر قبل از آن موعد باشد می شود عجله و مذموم و اگر بعد از رسیدن فرصت باشد در اوّلین فرصت مثل اینکه کسی نماز اول وقت بخواند می شود (سَارِعُوا إِلَی مَغْفِرَهٍ) بعضی از امور است که اصلاً وقت ندارد مثل «عَجِّلوا بالتوبه قبل الفوت» و گاهی با قرینه گفته می شود «عجّلوا بالصّلاه» این «عجّلوا بالصّلاه» یعنی (سَارِعُوا) یعنی وقت نماز که فرا رسید عجله کنید. انسان از دو بخش طین و فطرت خلق شده است در بحثهای قبل هم داشتیم که سیدناالاستاد مرحوم علامه به خوبی اینها را از هم جدا کرده بیش از پنجاه آیه در قرآن کریم در مذمّت انسان است انسان عجول است, انسان ظلوم است, انسان هلوع است, انسان جزوع است, انسان ظلوم است, انسان ملوم است, انسان قطور است اینها, بیش از پنجاه آیه در رذیلت انسان است و آیاتی هم در فضیلت انسان آن آیاتی که در فضیلت انسان است به فطرت او به (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) برمی گردد به (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) برمی گردد (فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) برمی گردد و مانند آن, این آیاتی که در مذمّت انسان است به (إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِن طِینٍ), (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ) و مانند آن برمی گردد حالا ـ ان شاءالله ـ تتمّه بحث برای روز شنبه.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لاَ يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلاَ عَن ظُهُورِهِمْ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۴۱)

بعد از اینکه در طرح مسئله‌ی معاد فرمود دنیا دار امتحان است این یک مقدمه و امتحان ابدی نخواهد بود این دو، پس دنیا منقطع الآخر است و پایانی دارد و همچنین دنیا ظرف امتحان است این یک مقدمه و امتحان برای پاداش و کیفر است این دو مقدمه، پس مسئله‌ی قیامت ضروری است این نتیجه و همان طوری که در بحثهای سابق داشتیم اصطلاح بالضروره که در منطق و کلام و فلسفه مطرح است در قرآن کریم از آن به عنوان (لاَ رَيْبَ فِيهِ) یاد می کند مطلبی را که قرآن بخواهد به عنوان ضروری مطرح کند می فرماید: (لاَ رَيْبَ فِيهِ) این (لاَ رَيْبَ فِيهِ) قرآن همان معنای بالضروره است «لا ریبِ» که در اینکه دو دوتا چهارتاست یک وقت می گوییم دو دوتا چهارتا بالضروره، یک وقت می گوییم دو دوتا چهارتا «لا ریب فیه»، «لا ریب فیه» این کتاب (الم ٭ ذلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ) یا (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ)، «المعاد حقٌّ بالضروره لا ریب فیه» پس طبق این دو مبحث دنیا منقطع الآخر است و یقیناً بعد از دنیا خبری است و آن صحنه‌ی پاداش و کیفر است درباره‌ی دنیا هم فرمود ما شما را به خیر و شرّ و سلامت و مرض و مانند آن امتحان می کنیم در مسئله‌ی خیر و شرّ اشاره شد که دو مقام محور بحث است یکی اینکه اصلاً شرّ وجودی است یا عدمی در این مقام ثابت شد عندالتحقیق شرّ امر عدمی است مقام ثانی آن است که چون عدمِ محض نیست بالأخره شیئی باید باشد که باعث این زوال هست آن شیء یا خیرِ محض است یا شرّ محض است پنج احتمال معروف و روشن شد که شرّ محض نداریم، شرّ متساوی نداریم، شرّ اکثری نداریم در بین محتملات پنج گانه تنها چیزی که موجود است خیر کثیر است و خیر محض، خیر محض مثل مبادی عالیه، عرش الهی، وحی و نبوّت و عصمت آن فرشتگان حاملان عرش و اینها، خیرشان اکثر است شرّ باشد آنچه در عالم طبیعت است از این قبیل است گاهی ممکن است به آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» و مانند آن برخورد کنیم که خدا می فرماید خَمر و میسر (إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَفْعِهِمَا) پس بدیِ اینها بیش از خوبی اینهاست شرّ اینها بیش از خیر اینهاست پس ما در عالَم داریم چیزی که «إثمه اکثر من نفعه، شرّه أکثره مِن خیره، قُبحه أکثر مِن حُسنه» و مانند آن، پاسخ این گونه از أسئله آن است که در نظام تکوین آنچه فعل خداست بیش از این دو قسم نیست اما آ نچه فعلِ بشر است گاهی شرّ محض است گاهی شرّ کثیر است گاهی شرّ متساوی است خَمر و مِیسر را بشر می سازد فعل اوست آنچه را که ذات اقدس الهی ساخته فرمود ما از این گیاه از این زمین از این خاک از این آب از این هوا از این وسایل مادّی برای شما همه‌ی امکانات را فراهم کردیم در اوایل سوره‌ی مبارکه‌ی «رعد» فرمود انواع و اقسام روئیدنیها و گیاهان و باغداری و کشاورزی از همین زمینه است انواع و اقسام بهره را از این انگور می برید همه طیّب و طاهر است (كُلُوا

مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ حَلاَلاً طَيِّباً) اما آن یکی (لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ) از این انگور آن مادّه را درست نکنید این کار شما خب یا شرّ محض است یا شرّ أکثر این طور نیست که ذات اقدس الهی خمر آفریده باشد که یا قمار آفریده باشد که فرمود انواع و اقسام این چوبها را بهره برداری بکنید ولی این را به صورت ابزار قمار درست نکنید این را کردید یا شرّ محض است یا شرّ أکثری، بنابراین کارِ بشر است که یا شرّ محض است یا شرّ أکثری یا شرّ مساوی وگرنه در ذات اقدس الهی فرمود این چیزی را که ما آفریدیم خیر محض است شما این را به هم نزنید این (يَبْغُونَهَا عِوَجاً) همین است که در بحثهای سابق هم داشتیم خدا کارها را بر اساس صراط مستقیم انجام می دهد شما این را به هم می زنید یعنی (يَبْغُونَهَا عِوَجاً) همین صراط مستقیم را شما کج می کنید مثل اینکه چوب مستقیمی دادند آهن مستقیمی دادند که شما با این آهن مستقیم مشکل مسکنتان را حل بکنید حالا کسی به سوء اختیار خودش این آهن را کج می کند این «بقاءه عوجا» این مستقیمِ صاف را کج کردید اگر چنین کاری انجام بدهید این نه تنها «إثمه أكثر مِن نفعه» بلكه «رجس كله» گرچه در سوره مباركه «بقره» به این صورت فرمود: (إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَفْعِهِمَا) لکن در سوره مباركه «مائده» که آخرین سوره کلّی است که بر حضرت نازل شده است و بخشهای پایانی حکم خَمر و خنزیر را بیان می کند می فرماید صدر و ساقه این کار شرّ است (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) نه اینکه خیرش بیش از شرّش است این همه اش شرّ است چه خیری دارد این کار، در سوره مباركه «مائده» آیه نود این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) نه اینکه خیرش بیش از شرّ است اوایل فرمود: (لاَ تَقْرَبُوا الصَّلاَةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) خب بازار رسمی حجاز خمرفروشی بود این از همان اول که نمی توانست بسیاری از احکام در مدینه نازل شد در همان سیزده سال مکّه بخشهای وسیعی از احکام نیامده بود اما چون مستقیماً که آمده نمی تواند بازار را ببندد برده فروشی را حذف کند به تدریج ضررهای خمر را ذکر کرده فرمود: (لاَ تَقْرَبُوا الصَّلاَةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) کم کم فرمود این کار ضرر دارد بعد کم کم فرمود ضررش بیش از منفعتش است بعد فرمود فقط پلید است نه اینکه این شرّش بیش از خیر باشد این آیه سوره مباركه «مائده» یعنی آیه نودم که بخش پایانی آیات ناظر به خمر و خنزیر است به صورت حصر فرمود: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ)، (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) است دیگر نه «مِن عمل الرّحمن» خب، بنابراین کاری که در نظام عالَم هست یا خیرِ محض است مثل فرشته ها و ارواح انبیا و اولیا و وحی و نبوّت و امثال ذلك یا خیرش اکثر از شرّ است این راجع به خیر و شرّ که مربوط به آیه سابق است.

ص: ۷۹

پرسش:...

پاسخ: این در آیه چیز است وقتی که نازل شد مثل اینکه سیب و گلابی را ذات اقدس الهی در بحثهای همان .. قبلاً خواندیم این سیب و گلابی نعمت خوبی است کسی که به سوء اختیار خودش بیمار شده دستگاه گوارش او بد است زخم اثنی عشر دارد این هر چه این گلابی را بخورد دادش در می آید خب او مریض است و نباید خودش را مریض می کرد و باید پرهیز بکند آیات الهی وقتی که به کفار نازل می شود اینها به جای اینکه توبه بکنند درمان بشوند در برابر این آیه می ایستند کفرشان زیادتر می شود شرّشان زیادتر می شود این آیه باعث کفر آنها نشد آن جهلِ علمی یک، جهالت عملی دو، وادارشان کرده در برابر حق بایستند خب (وَلاَ يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَاراً) وگرنه همین آیه (إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً) همین آیه وقتی بر مؤمنان خوانده می شود درجات فهمشان بالاتر می رود ایمانشان بالاتر می رود چون در مکّه مشکل اصول

دین مطرح بود و دهن کجیهایی هم کفّار نسبت به وحی و نبوّت داشتند این آیه ۳۶ که در سورهٔ مبارکهٔ «انبیاء» نازل شد این آیه همسانی دارد به عنوان دلداری مسلمانها، تسلّی مسلمین که می فرماید تنها شما نیستید که به شما آسیب می رساند مسخره می کنند استهزا می کنند و مانند آن، امّتهای دیگر نسبت به انبیای پیشین(علیهم السلام) هم همین دهن کجیها را داشتند آنها صبر کردند شما هم صبر بکنید ما آنها را تنبیه کردیم اینها را هم تنبیه می کنیم. تنبیه خدا هم دو قسم است یک بخشش مربوط به دنیاست که در گذشته دامنگیر آنها شد بخشی مربوط به آخرت است فعلاً عذابهای دنیایی دامنگیر مشرکان مکّه نشد و نمی شود اینها به عذاب اخروی تهدید می شوند منتها می گویند چه موقع می آید اینها اصلاً حالیشان نمی شود که معاد وقتی است که کِی و کجا رخت برمی بندد معاد نظیر بحثهای تاریخ میلادی و هجری شمسی و هجری قمری نیست که ما بگوییم این صحنه می رود، می رود در فلان سال معاد رخ می دهد معاد وقتی رخ می دهد که کِی از بین برود و کجا از بین برود این کِی و کجا دوتا سؤال است یکی از زمان است یکی از زمین هر دو باید رخت بربندد اگر زمین هست و دور شمس می گردد این زمین با حرکتش دور خود و دور شمس زمان می سازد شب و روز می سازد تاریخ می سازد اگر بساط ارض برچیده شود (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ) بساط آسمانها برچیده شد (يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ) نه کِی داریم نه کجا. خب، این آتش از کجاست فرمود دفعتاً همین شخص ظالم که اینها قرار دارد گُر می گیرد این می خواهد فرار کند نمی تواند ما که از جای دیگر هیزم نمی آوریم زغال سنگ نمی آوریم موادّ تی ان تی نمی آوریم نفت و بنزین و گازوئیل نمی آوریم که آتش دود کنیم (أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) حَطب یعنی هیزم همین شخص ظالم هیزم جهنم است دفعتاً می بینی گُر گرفته حالا- می خواهد آتش را خاموش کند نمی تواند از جلو خاموش می کند پشت سر هست از پشت سر خاموش می کند از جلو هست آتشها چهار قِسم است یک قسمش اصلاً علاج پذیر نیست یک وقت اتومبیل آدم، خانهٔ آدم، مسکن آدم، مغازهٔ آدم آتش می گیرد خب آدم بیرون می آید نجات پیدا می کند یک وقت لباس آدم آتش می گیرد این لباس را می کَند نجات پیدا می کند یک وقت بدن آدم آتش می گیرد انسان می میرد راحت می شود اما «چه سازم به ناری که در دل نشیند» اگر (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) بود، (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَهِ) بود این چه کار بکند فرمود این کجا می خواهی بروی اینکه از جای دیگر نیامده تو فرار بکنی پس چرا عجله می کنی اگر این آتش از بیرون بود راه نجات داشتی اما از درون خودت است چون (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) است، (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَهِ) است اول درون را می سوزاند بعد بیرون را بر خلاف نارِ دنیا، نار دنیا اول لباس را می سوزاند بعد بدن را می سوزاند بعد آسیبی به درون می رساند اما این آتش از درون شروع می شود از بیرون که نیامده اول درون را می سوزاند هست بعد بیرون را نمی شود خاموش کرد آن وقت کجا آدم می تواند فرار بکند کسی که خودش اَلو شده گُر گرفته این کجا می تواند فرار بکند فرمود چرا عجله می کنی یک وقت می بینی گُر گرفتی شما خیال نکنید مسئلهٔ معاد در تاریخ میلادی و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری می گنجد مکرّر سؤال می کنی کِی، کجا، اگر کِی هست قیامت نیست اگر کجا هست قیامت نیست وقتی کِی و کجا رخت بربست یعنی زمین و آسمان برچیده شد قیامت ظهور می کند و آتش هم خودتی اگر (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) است، (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَهِ) این راه فرار را می بندد آخر چرا عجله می کنی چنین خطری در پیش است اینکه می بینید این طور ائمه(علیهم السلام) ضجّه می زنند و ناله می کنند می دانند چه خبر است آنجا دیگر آتشی نیست که قابل خاموش شدن باشد که. خب، پس بنابراین فرمود اینها عجله می کنند در قرآ ن همان طوری که در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید بیش از پنجاه آیه در مذمّت انسان است این دیگر با اومانیسم و امثال ذلک کاری ندارد این بیش از پنجاه آیه که در مذمّت انسان است انسان قَطور است انسان ظَلوم است انسان جَهول است انسان جَزوع است انسان مَنوع است انسان هلوع است انسان عجول است امثال ذلک فراوان است در قرآن همهٔ اینها

برمی گردد به آن بخش (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ) آن جنبه‌ی کرامت انسان به استناد خلافت اوست که برمی گردد به فطرت و روح انسان و (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) و خلیفه‌اللهی بودن اوست درست است که فرمود: (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) در همان آیه‌ی (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) ملاحظه فرمودید که سرّ کرامت انسان، گوهر ذات انسان بما أنّه انسانٌ نیست سرّ کرامت انسان این است که او خلیفه‌الله است که (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً) پس (لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) که آیات فراوانی هم دارد (خَلَقَ لَکُم مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً) یا دارد (وَسَخَّرَ لَکُم مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً) آسمان و آنچه در آسمان است مسخّر شما کرده، زمین را برای شما آفریده و شما را مُکرَّم کردیم اینها بین راه است نه پایان راه چرا انسان کریم است چرا موجودات آسمان و زمین برای اوست چرا مسخّر اوست برای اینکه او خلیفه‌الله است (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً) اگر ذات اقدس الهی در زمین خلیفه خلق کرد سه اصل را از او می خواهد که هر کدام از این اصول سه گانه طلیعه یک رساله یا یک کتاب است یکی جهان بینی عالِمانه و حکیمانه و محقّقانه، دوم جهان بانی حکیمانه و امینانه و عادلانه، سوم جهان آرایی مهندسانه و حکیمانه و عادلانه سه اصل یعنی سه اصل را قرآن از انسان خواست تا بشود خلیفه خب اگر کسی نانِ خلافت را خورد حرمت خلافت را چشید هیچ کدام از این اصول ثلاثه را انجام نداد همین قرآن است می گوید (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) دیگر، دیگر اومانیسم نیست می فرماید از هر حیوانی پَست تر است خب این هر حیوانی پَست تر است که دیگر با تفکّر اومانیسمی سازگار نیست بنابراین اگر کسی نان خلافت را خورد به اصطلاح قائم مقام شد امضای او خریدار شد باید حرف آن مَنوب عنه را بزند نه حرف خودش را اگر کسی محترم است باید حرف دین را بزند اگر حرف دین را نزد می شود (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) اگر به فکر أجوفین بود اگر به فکر راه بندی این و راه بندی آن بود می شود شیاطین الإنس اگر نه به این فکر بود که أجوفین خودش را تأمین کند می شود (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) که (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) خب، پس بنابراین بین اومانیسمی که آنها می گویند با اینکه جهان برای انسان خلق شده است بین الحقّ و الباطل فرق است آنکه او اومانیسم می داند قرآن می گوید: (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) اینکه می گوید: (سَخَّرَ لَکُمُ) اینها یا انبیا هستند یا معصومین اند یا شاگردان اینها هستند یا علمای عادل اند و مانند آن، سه کار را قرآن از ما خواست فرمود جهان بین باش (أَوَ لَمْ یَنظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) جهان بان باش که مبادا چیزی را فاسد کنی نظیر دیگران باشی (إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا) یا (یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ) جهان آرا باش برای اینکه در سوره‌ی مبارکه‌ی «هود» و امثال «هود» گذشت که (هُوَ أَنشَأَکُم مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا) فرمود بی عُرضه نباش من همه‌ی امکانات را برای شما خلق کردم هوش هم به تو دادم مجاری ادراکی و تحریکی هم دادم جهان آرا باش خدا استعمار کرده ما را این الف و سین و تاء برای مبالغه است نظیر استکبار، حتماً حتماً از ما خواست که جهان را آباد کنیم درباره‌ی مسجد فرمود: (إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ) درباره‌ی زمین فرمود: «إنما یعمر الأرض الانسان» حالا کافر هستی باش ولی زمین را باید آباد کنی الآن شما می بینید بخش وسیعی از بودجه‌ی زمین صرف آدم کُشی است بودجه های نظامی کشورها هم مشخص است دیگر بیش از پنجاه درصد درآمد این روی زمین صرف این است که چگونه اسلحه بسازند و یک جا را بکُشند همین این دیگر اومانیسم نشد این (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) است یا (شَیَاطِینَ الْإِنْسِ) است خب، اینکه فرمود: (خَلَقَ لَکُم مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً) همین است دیگر شما کلّ این خاورمیانه را می بینید، می بینید درآمد جنگی بیشتر است یا درآمد نان و گوشت مردم آن مقدار که صرف آدم کُشی می شود بودجه اش بیشتر است یا صرف نان و پنیر مردم. خب، بنابراین اینکه قرآ ن کریم دارد ما را می گوید جهان آرا باش فرمود خدا مُستعمِر است و شما مستعمَر ذیل همان آیه سوره‌ی مبارکه‌ی «هود» گذشت که از مقدّس ترین واژه ها، واژه های استعمار است بعد به صورتی در آمد که از منحوس ترین و پلیدترین تعبیرات شده واژه استعمار در قرآن کریم به این معناست خدای سبحان آسمان با همه‌ی نظام کیهانی، زمین با همه‌ی معادن را

آفریـد این سـفره□ خداست بعد مهمان دعوت کرد به نام انسان فرمود همه□ این نعمتها را برای تو خلق کردم هوشم به تو دادم امکانات هم به تو دادم از این سـفره اسـتفاده بکن و آقای خود باش این معنی اسـتعمار قرآنی است بیگانه آمـده می گویـد در کشور خود معـدِن داری هر چه داری از نیروی خودت از معدن خودت از توان خودت کمک بگیر کار بکن برای من و برده□ من بـاش سالیـان متمـادی در هنـد این طـور بودنـد سالیـان متمـادی در ایران این بود اسـتعمار معنیش این است خب این واژه□ آسـمانی را اینها پلید کردند و زمینی کردند فرمود خدا مستعمِر است شـما مستعمَر خداییدا از شـما به الف و سین و تاء به جِدّ خواست زمین را آبـاد کنیـد اگر این امکانـات در بشـر نبود این هوش در بشـر نبود که امر نمی کرد فرمود از شـما خواست که زمین را آباد کنید حالا کافر هستی باش من نخواسـتم مسـجد بسازی که (إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ) خب قبول نداری مرا قبول نداشـته باش ولی خودت را قبول داشته باش این (هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ) خطاب که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) نیست انسان است فرمود بر فرض دین نـداری این بیـان نورانی حضـرت سیّدالشـهداء در قتلگـاه از بهـترین، همه□ بیاناتشـان بهترین است از جامع ترین بیانات حضرت است فرمود بالأخره اسلام آمده برای زندگی مردم و می داند که خیلیها کافرند خب قرآن که آمده برای رفاه مردم یعنی شـما مسلمان بشوید و راحت زندگی کنید خب با اینکه می داند (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ) یا نه، برای مردم بـا شـرط کفرشان هم برنامه دارد فرمود بسـیار خب نپذیرفتیـد، نپذیرفتیـد ولی در دنیا برای اینکه راحت زنـدگی کنید آزاد باشـید خب کُشتید، کُشتید دیگر، دیگر به زن و بچه□ من برای چه حمله می کنید نفرمود حتماً مسلمان بشوید یعنی دین برای کـافر بما أنّه کافر هم برنامه□ بهزیستی دارد فرمود: «إن کنتم لا تخافون المعاد» اگر دین نداریـد «لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد و کونوا حراراً فی دنیاکم» این دسـتور دینی است این (وَاسْتَعْمَرَكُمْ) از همین قبیل است نه یعنی (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) شـما جهان آرا باشـید فرمود مسلمان هستی باش، یهودی هستی باش، مسیحی هستی باش، زرتشتی هستی باش، هر ملّتی داری بـاش لائیـک هستی بـاش، لاـ مـذهب هستی باش این زمین را آباد کن خراب نکن موقعی که (إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا) خب ببین تفاوت رَه از کجاست تا به کجا این انسانی که قرآ معرفی می کند با انسانی که کالأنعام دارند راه می روند (لَیَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَیَمْشُونَ) و خیال خود را انسان می پندارند (وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً) کجاست فرمود اینها تو را مسـخره می کننـد خب انبیای قبیل را هم مسـخره می کردنـد از شـما سؤال می کردنـد که خب این عـذاب چه موقع است فرمود صبر کنید یـک چنـد روز صبر کنیـد آن وقتی که وقت رفت، آن جایی که جا رفت می بینیـد گُر می گیریـد و دفعتاً هم می آیـد (تَأْتِیهِم بَغْتَةً) فرمود اینها می گویند که (خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ) انسان عجول است در سوره□ مبارکه□ «اسراء» هم بود که انسان عجول است (وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً) آیه یازده سوره□ مبارکه□ «اسراء» این بود (وَیَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَیْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً) عجله هم همـان طوری که در بحثهـای چهارشـنبه گـذشت این بود که قبـل از وقت آدم کـاری انجام بدهـد لـذا مـذموم اسـت سرعت آن است که وقتی وقت شـد اول وقت کـارش را انجـام بدهـد سرّ مطلوبیّت سـرعت و مـذموم بودن عجله آن است که عجله مِن الشیطان از قبل از موعِد است سرعت این است که وقتی که وقت شد اول وقت کارت را انجام بده این نماز اول وقت این است، بحث اول وقت این است، درس اول وقت این است، کار اول وقت هم همین است خب این می شود سرعت.

پرسش: حاج آقا ما در کارهای خیر هم داریم

پاسخ: آن با قرینه ذکر شده است که «عجّلوا بالصلاه» در بحث چهارشنبه که گذشت با قرینه ذکر شد.

پرسش:...

پاسخ: آن سرعت است یعنی وقتش است ما وقتش که به دست شماست وقتش را با عجله تسریع کنید «اللهمّ عجّل لولیّک الفرج» نظیر «عجّلوا بالصلاه» است که با قرینه همراه است وگرنه «العجله مِن الشیطان» هست عجله در قرآ ن مذمّت شده است درباره توبه که وقت ندارد عجله معنا ندارد اما به معنی سرعت است «عجّلوا بالصّلاه قبل الفوت عجّلوا بالتوبه قبل الموت».

پرسش:...

پاسخ: عجله مذمّت شده است (خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ)، (وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً) عجله در جوهر او این است که قبل از رسیدن وقت کسی شروع به کار انجام بدهد دوتا فرق اساسی بین عجله و سرعت بود که این فرقها گذشت یکی اینکه عجله قبل از وقت است و سرعت بعد از رسیدن وقت در اوّلین فرصت این فرق اساسی عجله و سرعت، دوم اینکه عجله وصف شخص متحرّک است سرعت وصف حرکت نمی گویند این شخص سرعت دارد می گویند حرکت این شخص سریع است و سرعت برای حرکت است عجله برای متحرِّک است ولی سرعت برای حرکت گاهی مع القرینه به کار می رود نظیر «عجّلوا بالصلاه قبل الفوت» ولی درباره توبه چون موقّت نیست عجله اش به معنی سرعت است اینها با قرینه همراه است اگر چیزی موقّت باشد وقت داشته باشد قبل از او می شود عجله، اما توبه که واجب فوری است. خب، پس انسان اگر عجول هست به مناسبت همان آنچه (خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ) برمی گردد شتاب زده کار می کند و این را آمدند تعدیل کردند فرمود شما صبر کنید اینها (يَسْتَعْجِلُونِ) در بخشی از آیات قرآ ن کریم آمده که اینها عجله می کنند می گویند چه موقع این عجله است به نوح پیامبر هم گفته (یا نوح ائتنا) به انبیای دیگر هم می گفتند که (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا) و مانند آن، فرمود اینها الآن عجله می کنند لکن در فرصت مناسب خدای سبحان عذاب را می آورد (وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) مخاطبین آنها هم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است هم توده مؤمنین به شخص پیامبر خطاب نمی کنند به پیامبر و مؤمنان می گویند اگر شما راست می گویید این تهدید عذاب، این کیفر الهی چه موقع است (وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) فرمود اگر یک وقت بدانید آن چه موقع است و آن چه چیزی هست دیگر دست به این سؤالها نمی زنید (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) حینی که آن عذاب می آید (لاَ يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ) یک، (وَلاَ عَن ظُهُورِهِمْ) دو، پس خودشان نمی توانند خودکفا باشند در رفع عذاب کسی هم ناصر اینها نیست شفیع اینها نیست این سه، (وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ) یک وقت است که خود انسان می تواند کاری را انجام بدهد یک وقت است نه، کمک می خواهد فرمود نه خودشان مشکل خودشان را حل می کنند نه کسی به کمک اینها قیام می کند پس چطور می شود (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لاَ يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلاَ عَن ظُهُورِهِمْ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً) دفعتاً می آید چون دفعتاً می آید (فَتَبْهَتُهُمْ) اینها را مبهوت می کند نمی داند از کجا آمدند بسیاری از افراد نمی دانند مُردند دفعتاً می بینند صحنه عوض شده اینها گُر گرفتند چه شد قبلاً کجا بودیم الآن کجا آمدیم چه شد اینها چه کسی هستند من اینها را نمی شناسم بعد از احقابی از عذاب تازه می فهمند مُردند مرگ تامّه مرگ یک چیز ناآشناست انسان از زمان و زمین فاصله می گیرد با اینکه قبر مطهّر وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) با قبر نحس هارون نزدیک هم

است یکی «روضه مِن ریاض الجنّه مَدّ البصر»، «مدّ البصر» یعنی «مدّ البصر» قر مؤمن مخصوصاً معصوم تا آنجا که چشم می بیند بوستان است وقتی از وجود مبارک حضرت امیر وقتی که امام مجتبی(سلام الله علیهما) در خدمت حضرت بود سؤال کردند فاصله بین ارض و سما چقدر است فرمود: «مدّ البصر» الآن ما نگاه می کنیم بالأخره دورترین ستاره را می بینیم قبر مؤمن به این اندازه وسیع است و بهشت بوستان است قبر کافر هم «حُفره مِن حُفَرِ النیران» با اینکه فاصله قبر مطهّر امام رضا(سلام الله علیه) و آن گودال جهنّم خیلی کم است چنین عالَمی است در کربلا هم همین طور است دیگر قبر شهدای کربلا «روضه مِن ریاض الجنّه مَدّ البصر» دو قدمی اش هم «حُفره مِن حُفَرِ النیران» چنین عالمی است خب لذا (فَتَبْهَتُهُمْ) آدم را مبهوت می کند شما تاریخ سؤال نکنید که در کدام تاریخ هجری شمسی یا هجری قمری یا میلادی است فرمود: (فَتَبْهَتُهُمْ فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ).

ص: ۸۱

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا»

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۴۱)

در جریان آزمون گاهی خدای سبحان انسان را به چیزهای ملایم و گوارا امتحان می کند تا شکر را تجربه کنند و گاهی به امور ناملایم امتحان می کند تا صبر را تجربه کنند. خیر به وجود شیء و کمالات وجود برمی گردد هر چه که به هستیِ آن موجود یا به کمالات مناسب آن شیء هماهنگ است برای او خیر است شرّ به عدمِ آن شیء یا زوالِ کمالات آن شیء برمی گردد خیر و شرّ این چنین است که امر نسبی است و خیر به وجود برمی گردد و شرّ به عدم حالا یا به «لیس» تامّه یا به «لیس» ناقصه. هیچ ممکن نیست یک شیء وجودی از آن جهت که وجودی هست شرّ باشد در جریان خَمر و میسر که گفته شد شرّ محض است راجع به عمل انسان است نه راجع به این مایع کاری که انسان با خمر انجام می دهد یعنی خمرفروشی می کند خمرنوشی می کند و مانند آن این رجسِ محض است حالا منافات ندارد که این مایع برای بعضی از امور سودمند باشد مثل سم، چون هیچ موجودی در عالم بی خاصیّت نیست اینکه فرمود: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ) یعنی از نظر اطاعت و معصیت عصیانِ صِرف است هیچ فضیلتی در آن نیست اما معنایش این نیست که از نظر وجود تکوینی این خاصیّتی ندارد همان سم هم که برای انسان زیانبار است می بینید برای دفع بسیاری از آفات همین سموم نافع است پس بنابراین اینکه در سوره‌ی مبارکه‌ی «مائده» فرمود این رجسِ محض است راجع به حوزه‌ی عمل انسان است. در جریان خیر و شرّ در بحثهای سوره‌ی مبارکه‌ی «نساء» آنجا اشاره شد که روایات هم چند طایفه است در بعضی از نصوص دارد که «والخیر إلیک والشرّ لیس إلیک» یا شرّ «لیس منک» و مانند آن، در بعضی از نصوص روایاتی است که مرحوم کلینی و دیگران نقل کردند که خدای سبحان می فرماید طوبی‌ٰ به حال کسی که من خیر را به دست او اجرا کردم بدا به حال کسی که شرّ را به دست او اجرا کردم در آنجا روشن شد که شرّی که خدای سبحان به دست کسی اجرا می کند شرّ کیفری است نه شرّ ابتدایی نظیر اِضلالِ کیفری خدای سبحان شرّ ابتدایی ندارد که بدئاً شرّی را دامنگیر کسی بکند مثل اینکه اضلال ابتدایی ندارد خدا ابتدائاً کسی را گمراه کند هدایت دو قِسم بود هدایت ابتدایی و هدایت پاداشی ولی اضلال الاّ ولابد اضلال کیفری است ما اضلال ابتدایی نداریم که خدای سبحان ابتدائاً کسی را گمراه بکند آنجا که فرمود: (يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ) بعد به صورت حصر فرمود: (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) اگر کسی هدایت تشریعی را پشت سر گذاشت، عقل را پشت سر گذاشت، فطرت را پشت سر گذاشت، وحی و امامت و نبوّت را پشت سر گذاشت بیراهه رفت ما به او مهلت می

دهیم تا برگردد توبه کند اگر فرصت مهلت تمام شد از آن به بعد او را اضـلال می کنیم (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) این اضلال هم اضـلال کیفری است مطلب دوم و معنای وجودی هم نیست که چیزی خداوند به کسـی بدهد به نام اضلال یا ضلالت بلکه معنـای عـدمی است یعنی آن لطف و توفیقی که تـا به حـال نسبت به او روا می داشتیم الآـن از او سـلب می کنیم او را به حال خودش رها می کنیم اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مکرّر عرض می کرد «إلهی لا تَکلنی إلی نفسی» همین طور است در ادعیه عرض می کنیم خـدایا مـا را به حال خودمان رها نکن «لا تَکلنا إلی غیرک و لا تَمنعنا مِن خیرک» یا «لاـ تکلنا أنفسـنا طرفه عین» از همین قبیل است شارح این مطلب هم سوره مبارکه «فاطر» هست که فرمود ما درِ رحمت را یا باز می کنیم یا می بنـدیم همین (مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ) ما گاهی درِ رحمت را باز می کنیم گاهی می بنـدیم آنجا که درِ رحمت را بستیم که چیز عدمی نمی دهیم عدم قابل دادن نیست ما فیض را نمی رسانیم وقتی فیض را نرسانـدیم این شـخص را به حال خود رها می کنیم سـقوط می کنـد فیوضات فراوانی از درون و بیرون ما به این شخص رسانـدیم این (نَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) حالاـ مـا این را به حـال خودش رها می کنیم این می شود اضـلال کیفری این می شود فرسـتادن شرّ که ما شرّ را به دست او اجرا می کنیم وگرنه شرّ امر عدمی است اولاً و از طرف ذات اقدس الهی شرّ ابتدایی نیست ثانیـاً، آنجـا که خـدا شـرّ را اجرا می کنـد یعنی به او خیر نمی رسانـد ثالثـاً. گوشه ای از این مباحث در سوره مبارکه «نساء» آیه ۷۸ و ۷۹ گـذشت در آنجا ذات اقدس الهی همین تعبیری که الآن داریم (نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) در آیات دیگر آمـده است که (بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَـنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ) این (بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَـنَاتِ) به خیر برمی گردد (وَالسَّيِّئَاتِ) به شـرّ برمی گردد تعبیر (نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) شـبیه تعبیر (بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَـنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ) است در آیه ۷۸ و ۷۹ سوره مبـارکه «نسـاء» به این صورت آمده است که (أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِن عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ اللّهِ) حسـنات مِن عند الله است، سیّئات مِن عند الله است، خیر مِن عند الله است شـرّ مِن عند الله است اما تفاوت حسنات و سیّئات تفاوت خیر و شرّ در مِن الله بودن است که حَسنات مِن الله است خیر مِن الله است شـرّ مِن الله نیست سیّئه مِن الله نیست این تفاوت مبسوط در همان آیات سوره «نساء» حل شد فرمود: (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ اللّهِ) این یـک، (فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً) اینها چرا خوب تشـخیص نمی دهنـد که بین (مِنَ اللّهِ) و (مِنْ عِندِ اللّهِ) فرق است خب آخر این درس می خواهـد کسـی این درسـها را نخواند چطوری تشـخیص بدهد فرمود اینها چرا فرق نمی گذارنـد بین (مِنْ عِندِ اللّهِ) و (مِنَ اللّهِ) (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ) پس حسـنات و خیرات هم (مِنَ اللّهِ) است هم (مِنْ عِندِ اللّهِ) اما (وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفْسِكَ) سـیّئات و شـرور (مِنْ عِنـدِ اللّهِ) هست اما (مِنَ اللّهِ) نیست فرق بین (مِنْ عِندِ اللّهِ) با (مِنَ اللّهِ) که حَسـنات هم (مِنْ عِندِ اللّهِ) هست هم (مِنَ اللّهِ)، سیّئات (مِنْ عِندِ اللّهِ) هست اما (مِنَ اللّهِ) نیست چند روز در همان تفسیر سوره مبارکه «نساء» گـذشت. خب، بنابراین اگر این مباحث خوب روشن شد معلوم می شود که سیّئات همین جاها نشأت می گیرد بالا که رفتیم دیگر سیّئه ای نیست شرور همین جاها نشأت می گیرد از خود ماست قدری بالاتر رفتیم دیگر شرّ نیست اگر نصوصـی دارد که ما سـیّئه را به دست افراد اجرا می کنیم یا شـرور را به دست افراد اجرا می کنیم بعـد از گذرانـدن آن امور وضعش روشن خواهد شد خب این معنای حسنات و سیّئات از یک سو، خیر و شرّ از سوی دیگر.

ص: ۸۲

در جریان اسـتهزا فرمود بعضیها مسخره می کنند بعضیها بر اساس استعجال سؤال می کنند که قیامت چه موقع قیام می کند اگر

واقعاً قصدشان سؤال هست در جواب به اینها بگو که چیزی که موقّت است جای سؤال است اما چیزی که وقت ندارد کِی و کجا ندارد تا کِی و کجا هست قیامت نیست وقتی قیامت ظهور می کند که هم کِی رخت بربندد هم کجا پس جا برای سؤال نیست آن را در سوره مبارکه «ملک» بیان کرده آیه ۲۵ سوره مبارکه «ملک» این است (وَيَقُولُونَ مَتَى هـذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) قیامت چه موقع قیام می کند (قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ) من از آن جهت که انسانی ام نظیر شما و همچنین آسمان و زمین از آن جهت که یک موجود ممکن اند هیچ کدام اینها از وضع قیامت باخبر نیستند برای اینکه یک وقت قیامت می آید که نه آسمان می تواند این بار را ببرد نه زمین می تواند این قدر مسئله (زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) سنگین است که آسمانها نمی توانند آن را تحمل بکنند زمین نمی تواند آن را تحمل بکند کلّ این آسمان و زمین در هم پیچیده می شود (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) خب شما از چه چیزی می خواهی سؤال بکنی از آسمان یا آسمانی سؤال بکنی از زمین و زمینی سؤال بکنی این حادثه قیامت آن قدر توان فرساست که روی دوش آسمان و زمین جا نمی گیرد آسمان را درهم می کوبد زمین را درهم می کوبد (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) می شود، (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) می شود (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) هیچ کسی نمی تواند تحمل بکند آ ن وقت شما سؤال می کنید که در چه تاریخی قیامت می کند این آن سؤال این هم جواب که اصلاً صورت مسئله را شما باید عوض بکنید.

پرسش: ما از لازم سؤال می کنیم که پی به ملزوم ببریم قیامت

پاسخ: از اشراط الساعه سؤال بکنند.

پرسش: از خود آن زمان درهم ریخته شدن آسمان و زمین سؤال می کنند.

پاسخ: دیگر زمان درهم پیچیده شدن معنایش این است که «یَلزم مِن وجوده العدم» آ ن زمانی که زمان درهم پیچیده می شود که فرض ندارد از اشراط الساعه می شود سؤال کرد اما چه موقع، چه موقع برمی خیزد، کجا کجا از بین می رود ما یک سؤال داریم از مکان می گوییم کجا که این کلمه مرکّب از یک حرف استفهام است و جا، یا چه موقع این هم مرکّب است از حرف استفهام و زمان خب ما سؤال بکنیم زمانی که زمان برمی خیزد چه موقع است این سؤال ما درست نیست اما اگر از اشراط الساعه سؤال بکنیم بله درست است شرایط و اشراط و علائم ظهور قیامت چه موقع است گفتند ظهور حضرت از همین قبیل است رجعت از همین قبیل است و مانند آن، خب آنها که بر اساس مسخره این حرف را می زنند جواب خاص دارد که در همین سوره مبارکه «انبیاء» و بعضی از سوَر مطرح است که الآن می خوانیم پس سؤال درباره قیامت یا سؤال علمی است جواب می دهند که (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) اصلاً سؤال شما جا ندارد شما از چه کسی می خواهی سؤال کنی خود آن شخص که نیست از کجا می خواهی سؤال کنی جا و زمان و زمین برچیده می شود (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) آن قدر این بار سنگین است که هیچ موجود آسمانی و زمینی توان تحمّل آن را ندارد این جواب، اما آنهایی که مسخره کردند به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید ما آن چنان کیفر را دامنگیر اینها می کنیم که از چند طرف محاط به عذاب می شوند این یک مطلب، مطلب دوم این است که همان طوری که خود تو آشنا هستی (مَا كُنتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ) قبل از تو انبیای فراوانی آمدند قبل از تو هم همین استهزاها و مسخره بود که شما باید این را صبر بکنید با دو پاسخ دو نکته به وجود مبارک حضرت این مطلب را در میان گذاشت خب (وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ) این گروه که (كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً) نحوه استهزایش هم همین بود که قبلاً بیان شد بعد خدا می فرماید: (خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ) این مذمّت برای آن است که درست است انسان با عجله خلق شد اگر آن فطرت تأنّی پذیر را محترم بشمارد (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) را رعایت کند عقلِ فطری را گرامی بشمارد بی جا سؤال نمی کند به جا سؤال می کند که «حُسن السؤال نصف العلم» هم ما را دستور دادند سؤال کنید که اگر سؤال کردید چندین نفر اجر می برند خود سائل، خود مُجیب، خود مستمع همه اجر می برند اگر سؤال عالمانه باشد و به موقع، اما فرمودند شما این گونه که سؤال می کنید سؤال استعجالی است عجله ای است شتاب زده است سرعت نیست شتاب زده است حرفِ عقلتان را گوش ندادید اگر انسان بدون فطرت و عقل خلق می شد جا برای مذمّت نبود برای اینکه (خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ)، (كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً) اما با فطرت و الهامِ فجور و تقوا خلق شد اگر اینها را پشت سر بگذارد و شتابان کار بکند جا برای مذمّت است. خب، فرمود: (خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ) نشانه های قدرت الهی را به شما نشان می دهیم هم اگر در دنیا باشد که آیات الهی است، در آخرت باشد ضمن اینکه آیات الهی است متن عذاب است آن گاه (وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) این (مَتَى هذَا الْوَعْدُ) سوره «انبیاء» با (مَتَى هذَا الْوَعْدُ) سوره «مُلک» خیلی فرق می کند آ نها عالمانه سؤال کردند که چه موقع قیامت قیام می کند خب جواب عالمانه داده شد اما این می گوید اگر راست می گویید وقتش چه موقع است نظیر آنچه در سوره «اعراف» و غیر «اعراف» گذشت که می گویند (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) خب اگر راست می گویید عذابی هست بیاورید خب این به صورت مسخره است دیگر این سؤال

استهزایی یک کیفر تلخ دارد پس سؤال دو قِسم است یک سؤال عالمانه است نظیر سوره «مُلک» آن وقت جواب عالمانه داده شد یک سؤال مسخره ای است که جوابش با تهدید همراه است (وَیَقُولُونَ مَتَی هذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ).

پرسش:...

پاسخ: خب، این (إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) آنجا به قرینه‌ی جوابی که داده شد معلوم می شود که برای ما مشکوک است درصدد استهزا نیست برای ما مشکوک است اگر واقعاً راست می گویید چه موقع قیام می کند از قرینه‌ی جواب می فهمیم که درصدد استهزا نیست اما اینجا از قرینه‌ی جواب می فهمیم که درصدد استهزاست آنجا اگر استهزا بود ذات اقدس الهی کیفر تلخ را ذکر می کرد آنجا فرمود: (قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ) در بخشهای دیگری هم قرآ ن کریم می فرماید: (یسألونک عن الساعه کأنک حفیر عنها) از تو سؤال می کنند که قیامت چه موقع قیام می کند مثل اینکه تو می دانی خب تویی نمی مانی بله آن مسئله‌ی (دَنَا فَتَدَلَّى) یک حساب دیگری است که حضرت فرمود: «انا والساعه کآتین» بر اساس آ ن مقام که اینها از آنجا سؤال نمی کنند از همین حضرتی که می بینند به عنوان انسان سؤال می کنند فرمود: (یسألونك عن الساعه کأنک حفیر عنها) گویا بلدی (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) به آنها بگو وقتی قیامت می کند نه آسمان می ماند نه زمین می ماند نه من می مانم نه شما آن وقت چیزی که وقتی بیاید همه‌ی ما را از بین می برد دیگر ما از او چه خبری داریم! اینجا به صورت مسخره سؤال کردند به دلیل اینکه اول استهزا را قبلاً آیه‌ی قبل ذکر کردند بعد هم به دلیل پاسخ تلخی که ذات اقدس الهی به اینها می دهد فرمود: (لَوْ) این کاش اینهایی که الآن اینجا سؤال می کنند ای کاش می فهمیدند که آن صحنه را باخبر بودند (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لاَ يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلاَ عَن ظُهُورِهِمْ) در بحثهای قبل داشتیم که کسانی که (أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ) اینها گُر می گیرند مشتعل می شوند اما بخشهایی از آیات قرآن کریم به چند جهت اینها اشاره می کند یکی به صورت اینها، یکی به پشت اینها، گاهی به پهلوی اینها، اینها که (نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللّٰهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) پشتشان مشتعل خواهد شد اینهایی که (عَبَسَ وَتَوَلَّى) هستند چهره درهم می کشند در برابر قرآن و عترت این چهره سوخته می شود این صورت را می سوزانند پهلو را می سوزانند و پشت را می سوزانند اما در دو قسمت از قرآن کریم که یکی سوره‌ی «انفال» هست فرمود اینها در هنگام مرگ گرفتار دو آسیب اند آیه‌ی پنجاه سوره‌ی مبارکه‌ی «انفال» این بود (وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلاَئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) در ذیل آن آیه مکرّر این بیان لطیف مرحوم آقا شاه آبادی(رضوان الله علیه) استاد حضرت امام(رضوان الله علیه) آمده ایشان در آن جزوه‌ی شذراتشان دارند که سرّ اینکه در حال مرگ صورتهای تبهکاران را می زنند و پشت اینها را می زنند ایشان توجیه شان این است فرشتگان مأمور این عالَم می بینند این شخص سرمایه را که عمر بود هدر داد و چیزی کسب نکرد و جای دیگران را تنگ کرد با فشار پشتش را می زنند از دنیا به برزخ می فرستند فرشتگان و مأموران برزخ می بینند این با دست خالی دارد می آید به صورتش سیلی می زنند که در این مدّت بودی چه کردی این سیلی زدن صورت برای فرشتگان برزخی است این مُشت زدن به پشت برای فرشتگان دنیاست این توجیه این بزرگوار است شواهد دیگری هم بود خب (يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) همین مضمون که در سوره‌ی مبارکه‌ی «انفال» هست در سوره‌ی مبارکه‌ی ۴۷ هم که به نام مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آ ن هم به همین مضمون آمده اما در سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» که باز بحثش گذشت فرمود یک عدّه را از سه جهت داغ می کنند آن سرمایه دارانی هستند که اکتناس کردند نه سرمایه را در راه تولید گذاشتند نه قرض الحسنه دادند نه انفاق کردند فقط سودش را گرفتند اینها را از سه جهت داغ می کنند اینها را که آیه‌ی ۳۴ و ۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» این بود که آ نهایی که (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ‌ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ) این سکّه ها، سکّه های نسوز است این اسکناسها دیگر اسکناس نسوز است این شخص همین سکّه ها را می بیند و همین اسکناسها را می بیند که اینها در عین حال که مشتعل

انـد خاکستر نمی شونـد. خب، (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ) جبهه های اینها پیشانی اینها پیشانوی اینها را داغ می کننـد کِیْ یعنی داغ کردنـد سابقاً هیـچ راهی نداشـتند قطع و امثـال ذلـک دردهای دیگر نبود کِیْ می کردنـد داغ می کردنـد در بیانات نورانی حضرت امیر هم در ذیل این آیه خوانده شد در نهج البلاغه دارد که من شـما را بالأخره آخر اگر اثر ندارد کِیْ می کنم داغ می کنم «فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ» اگر حافظ دارد «علاج کِیْ کنمت کآخر الدوا الکی» ناظر به همین است نه علاج کِی کنم، «علاج کِی کنمت» چرا؟ چون «کآخر الدواء الکی» یعنی اینکه داغت می کنم نه اینکه درصدد استفهام باشد یا درصـدد این باشد که تو علاج پذیر نیستی بگوید علاج کِی کنم خب، کِیْ یعنی داغ کردن فرمود پیشانی اینها را داغ می کنند یـک، (وَجُنُوبُهُمْ) پهلوی این سـرمایه دارهـا را داغ می کننـد و پشت اینهـا را داغ می کننـد سه (فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ) بعد می گویند: (هذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ) اقتصاد اسلامی را، کسب درست را، ایجاد اشتغال را این آیه و امثال این آیه حل می کنـد اگر مردم خدای ناکرده از خدا و قیامت نترسـند همین وضع تورّم است که می بینید اما اگر سـرمایه دارها بداننـد که بالأخره همین پول داغ می کنـد اینها را خب می داننـد در کار، کسب حلال از ربا و از بهره های زایـد پرهیز می کنند اینها را جوانها را مشـتغل می کنند این است که قرآ ن کریم یک عدّه را دیوانه می داند برای همین اسـت دیگر آدم تمام تلاش و کوشـش را بکند به تعبیر مرحوم شیخ بهایی مثل کِرم ابریشم بشود بِتَند، بتند، بتند آن داخل خفه بشود «کدودٌ کدود الغزّ یَنسج دائما» این تعبیر لطیف مرحوم شیخ بهایی است فرمود یک عدّه مثل کِرم ابریشم اند می تَنند، می تنند، می تننـد آن داخل خفه می شونـد اگر این آیات نتوانست جامعه را اصـلاح کنـد بسـیار سـخت است ما بتوانیم اقتصاد اسـلامی داشته باشیم. خب، چرا این کار را می کنند برای اینکه این فقیر یا این جوان بیکار وقتی به سرمایه داری مراجعه کرده است که کاری انجام بدهید این سـرمایه تان را بگذارید در کار حالا سود کمتری بردید بردید شـما که باید همه را بگذارید آدم کاری بکند که همه را به همراه ببرید این خیلی فکر راغی است که دین به ما داد فرمود کاری بکن که هر چه داری همراه ببری مبادا کـاری بکنی که هر چه داری بگـذاری و افسوس بخوری آدم می توانـد همهٔ آنچه دارد به همراه ببرد اگر در راه خیر صـرف بکنـد دیگر. خب، چرا این کار را می کنند برای این کسـی که رفته به سـراغ سـرمایه داری که اهل اکتناض است پیشـنهاد کار داد یا پیشـنهاد قرض الحسنه داد یا پیشنهاد کمک داد او اول صورت درهم می کِشد ابرو تُرُش می کند چهره دِژَم می کند این اولین کار بعد کم کم نیم رخ فاصـله می گیرد به او پهلو می کند بعد پشت می کند و می رود این سه جا که نسبت به عدّه ای فقرا یا جوانهای بیکار بی اعتنایی کردنـد این سه جا را داغ می کننـد هم پیشانی را که درهم پیچیده شد دِژَم کرد و هم پهلو را که نیم رخ بی اعتنایی کرد و هم پشت را خب این با آیه محلّ بحث منافات ندارد حصـر نکرده که فقط همین صورت و پشـت را که حالا پهلو را عذاب نمی کنند اگر بعضـی از جاها مُثنّاست بعضـی از جاها مثلّث است از سنخ مثبتین اند قابل جمع اند در یـک جـا دارد سه جـا را در یـک جـا دارد دو جـا را این دو جـا که به صورت حصـر نیست که خب فرمود این (لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ) اینها نه می تواننـد عـذاب را از صورتهایشان بگیرنـد نه می تواننـد از پشت هایشان بگیرند این هست ولو اینکه وقتی از دو طرف نتوانسـتند پهلو هم همین است (وَلاَ عَن ظُهُورِهِمْ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ) که بحثش گـذشت (بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ) نه ناصر دارند نه انذار، انذار جان کان ذو عسره میسر) انذار یعنی مهلت دادن نه کسـی به آنها مهلت می دهد نه کسـی به یاری آنها می شتابد بعد جواب دوم را این فرمود که فرمود رسول من نگران نباش عـدّه ای از انبیا قبل از تو بودنـد عـدّه ای از کفار و منافقین هم آنها را مسـخره کردند (وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ) ما آنها را به خاک سیاه نشاندیم اینها را هم می نشانیم (فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) لذا در سورهٔ مبارکهٔ «حجر» در بخش پایانی سورهٔ «حجر» که بحثش گـذشت فرمود: (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) آنهایی که تو را مسـخره کردند ما

کافی بودیم بساط آنها را جمع کردیم در سوره مبارکه «حجر» آیه ۹۵ این بود (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) در اینجا وعده می دهد که عدّه ای انبیای قبل را مسخره کردند ما آنها را به خاک مذلّت نشاندیم آنهایی که تو را مسخره می کنند به خاک مذلّت می نشانیم برای اینکه (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) حالا فرق نمی کند به صورت کاریکاتور دانمارک باشد یا به صورت قرآن سوزی آن ابرهی سفیه باشد یا به صورت دیگر. «أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا»

ص: ۸۵

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۴۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَيَقُولُونَ مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (۴۱) قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و مطالب مهمّ سوَر مکّی اصول دین هست یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد به اضافه خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق, بخش توحید را و همچنین نبوّت را تا حدودی گذراندند و جریان معاد مطرح شد این گروه هم به وحی و نبوّت با نگاه استهزایی می نگریستند هم درباره معاد. در جریان معاد و قیامت گاهی استهزا می کردند گاهی استبعاد داشتند و گاهی استفهام. جوابهای قرآن کریم از این سه مقطع سه گونه است آنجا که به صورت استهزا درباره معاد سخن می گفتند پاسخ مناسب خود را دارد آنجا که به عنوان استبعاد سؤال می کردند که این کار بعید است (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ) شما وقتی که تکّه تکّه شدید پاره پاره شدید دوباره زنده می شوید به یکدیگر می گفتند این کار بسیار بعید است یک پاسخ مناسب دارد آنجا که سؤالشان استفهامی است نه استهزایی و نه استبعادی آنجا هم جواب مخصوص دارد در قرآن کریم درباره معاد انحای گوناگون سؤال مطرح است. در این بخش از آیات از این جهت که هم مسبوق به استهزاست هم ملحوق به استهزا زمینه اینکه این سؤال, سؤال استهزایی باشد هست مسبوق به استهزاست برای اینکه دارد (وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً) ملحوق به استهزاست برای اینکه فرمود: (وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ) بنابراین این سؤال می تواند سؤال استهزایی باشد مواردی که سؤال استهزایی نیست سؤال استبعادی است یا استفهامی است آنجا هم جوابهای خاصّ خودشان را دارند بعضی از امور مشترک بین این سه نحوه سؤال است و آن این است که قیامت دفعتاً قیام می کند و دامنگیر کفّار و منافقان خواهد بود.

ص: ۸۶

مطلب بعدی در جریان شرّ بود که گذشت که (نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) شرّ یک امر وجودی نیست یعنی چیزی در عالَم موجود باشد این موجود شرّ باشد نیست این موجود برای خودش خیر است برای علل و عواملش خیر است برای معالیل و آثار و ملازم و ملزومات و لوازمش خیر است ممکن است آثاری داشته باشد که آن آثار نسبت به دیگران شرّ باشد آن آثار یا لیس تامّه است یا لیس ناقصه یعنی باعث زوال یک شیء است یا باعث زوال سلامت و کمال آن شیء گاهی ممکن است خیال بشود که جهنّم شرّ است جهنم خیر است چون مظهر عدل الهی است و کیفر تبهکاران و کفّار و منافقان به وسیله همین جهنم

است اگر جهنم نبود شرّ بود و ظلم بود ظالم را تنبیه کردن کافر و منافق را عِقاب کردن این عدل و رحمت است این طور نیست که عدل نباشد عدل خیر است پس جهنم یک امر وجودی است مانند سایر موجودات که برای علل و مالیلش خیر است و اصل وجودش رحمت است برای اینکه برای تنبیه و مجازات و کیفر تبهکاران است وجود چنین چیزی خیر است نسبت به کفّار و منافق شرّ است برای اینکه حیات اینها یا سلامت اینها را در خطر می اندازد از آن جهت که سلامت اینها را و رفاه اینها را از بین می برد شرّ است که این امر عدمی است بنابراین چیزی در عالَم امر وجودی باشد و شرّ باشد نخواهیم داشت. در جریان ابلیس هم همین طور است ابلیس هم برای خودش برای ذریّه خودش برای دودمان و خانواده خودش خیر است مثل سایر موجودات زنده ای که زاد و ولد دارد که (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ) یا (أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ) اما شیطان وسیله امتحان است در امتحان دو عامل لازم است یکی ابزار آزمون یکی تحریک مجاری ادرایک در قرآن کریم فرمود آنچه در زمین است زیباییها اینها زیبایی و زیور زمین است نه زیور شما برای شما آزمون است که در سوره مبارکه «کهف» طبق دو آیه ای که در سوره «کهف» بود این مطلب ثابت شد فرمود: (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا) نه «لکم» یعنی اگر باغ است, اگر فرش است, اگر خانه و ساختمان و امثال اینهاست اینها زینت الأرض است نه زینت الإنسان (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا) بر فرض علم پیشرفت بکند و انسان سفر فضایی داشته باشد از زمین به آسمان منتقل بشود هجرت کند کوچ کند آنجا زندگی کند باز این هم منظومه شمسی و نظام کیهانی و ستاره ها اینها زینهالسماء هستند نه زینهالإنسان (إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ) یعنی اگر شمس و قمر زیورند زیور اهل سما نیستند زیور سما هستند سقف عالَم را خدا مزیّن کرده است مثل اینکه کَف عالم و سطح عالم را مزیّن کرد پس اینها زینهالأرض و زینهالسماء هستند زینت انسان نیستند زینت انسان همان طوری که بارها گذشت در سوره مبارکه «حشر» بیان شده که فرمود خدای سبحان (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و زیور انسان و زینت بشر ساخت آنچه در درون جان انسان است زینت اوست آنچه از جان انسان بیرون است که زینت او نیست فرمود زینت انسان ایمان است محبّت الهی و مانند آن است. خب, پس زینت انسان مشخص شد, زینت ارض مشخص شد, زینت السماء مشخص شد موارد امتحان دو عنصر دارد یکی آن مادّه خام مادّه اوّلی که این در آسمان و زمین هست خدا آن را آفرید عنصر دیگر آسمان این است که کسی باید او را زیور نشان بدهد و به انسان بفهماند این زینت توست انسان را تحریک کند که از آن زیور استفاده کند این کار, کار شیطان است و این کار اگر نباشد امتحان صورت نمی پذیرد خب در زمین باغ هست, بوستان هست, کوه و دشت و دَمَن هست انسان تحریک نمی شود وقتی تحریک نشد آزمون در کار نیست وقتی تحریک می شود که کسی مغالطه کند زینهالأرض را زینهالإنسان بداند یک, و زینهالإنسان را خرافات و فُسون و فسانه معرفی کند دو, آنکه در سوره «حشر» زینت انسان شده ایمان است کسی باید باشد که این ایمان را به عنوان ارتجاع و عقب افتادگی و افسانه و اسطوره بگوید و زینهالأرض را زینهالإنسان تفهیم کند این کارِ شیطان است شیطان گفت (لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ), (وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ), (وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ) اینها تعبیرات گوناگونی است که با تقدیم و تأخیر درباره کارهای شیطان است گفت من اُمنیه و آرزو در اینها ایجاد می کند زمین را برای اینها زیبا و زیور جلوه می دهم و اینها را گمراه می کنم و می فریبم. خب, پس امتحان به دو عامل وابسته است یکی آن مادّه خام که موجودات زمینی است باغ و بوستان و امثال ذلک, یکی تحریک انسان, تشویق انسان, ترغیب انسان به فراهم کردن آنها این کار با شیطنتِ شیطان انجام می گیرد که این شیطان مغالطه می کند زینت نما را زینت انجام می دهد و حقیقت را افسانه و اسطوره می گوید دین که حقیقت است می گوید که اساطیر اوّلین است مزایا و مظاهر دنیایی که زینهالأرض است نه زینهالإنسان آن را زینت انسان معرفی می کند این کار شیطان است بنابراین ابتلا بدون شیطنتِ شیطان ممکن نیست درست است که باغ و راغ

را خـدا در زمین خلق کرد ولی این وسـیله امتحان نیست برای اینکه انسان تا تحریک نشود تا تشویق پیـدا نکند تا او را زینت خود نداند تا آرزوی او را در سر نپروراند کاری انجام نمی دهد همه این امور به وسیله شیطان است.

ص: ۸۷

پرسش:...پاسخ: بله شهوت را تحریک می کند دیگر, اینها شهوت و غضب ابزار شیطنتِ شیطان اند او اگر بخواهد در بخش اندیشه کسی را فریب بدهد وهم و خیال ابزار اویند, اگر بخواهد در بخش انگیزه کسی را فریب بدهد شهوت و غضب ابزار کار او هستند یک وقت است کسی گرفتار شهوت و غضب نیست در مسائل اعتقادی و شبهات دینی و اینها دارد کار می کند برای فریب دادن او این وهم و خیال را به جای عقل می نشاند این شخص به جای اینکه عاقل بشود می شود مُختال به تعبیر قرآن کریم به دام شیطنت می افتد چون همهٔ مغالطات در اثر نفوذ شیطنتِ شیطان در همان اتاق فکر یک طلبه یا دانشجوست و اگر خواست در مسائل عملی آلوده بشود شهوت و غضب را تحریک می کند. خب, بنابراین در آزمون ما دو عامل لازم داریم یکی آن ابزار خاص یکی تحریک, تحریک به وسیلهٔ شیطنت شیطان خواهد بود لذا آن مسئلهٔ امتحان است وجودش در عالَم خیر و رحمت و برکت است و اگر کسی به جنگ او در جهاد اکبر قیام بکند و موفق بشود به مقام ولایت الهی می رسد خب اگر جنگی نباشد جهادی نباشد کسی آزمون نمی شود کسی به جایی نمی رسد اگر بخواهد همین طور بدون جبههٔ جهاد اکبر به مقام برسد می شود فرشته از این فرشته ها خدا زیاد خلق کرده است دیگر لازمه اش این است که انسان خلق نکند اصلاً انسان موجودی است که با شهوت و غضب کار می کند. خب, پس شیطنتِ شیطان به امتحان برمی گردد وجود شیطان در کلّ عالم لازم است جهنم هم که خیر و رحمت و برکت است برای اینکه مظهر عدل الهی است فرمود در آن روز دلهای مؤمنینِ ستمدیده تَشفّی پیدا می کند و خوشحال می شوند کیفر دادن طبقهٔ طاغی و ظالم باعث تشفّی قلب مؤمنین است آن روز مسلمانها و مؤمنان در قیامت خوشحال می شوند پس جهنم خیر و عدل است وجود شیطان در عالَم خیر است منتها ما باید مواظب باشیم که گرفتار این شرّ نشویم این دربارهٔ استهزاهایی که کردند فرمود آنهایی که استهزا کردند همین استهزا از باب تجسّم اعمال هست یا عامل و علل و عوامل دیگر هست تعبیرات قرآن کریم این است که (وَلاَ يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ) اینها حاقَ یعنی أحاطَ اینها سیّئات داشتند, مکر و حیله داشتند مکر و حیلهٔ اینها دامنگیر خود اینها شد یا در اوایل سورهٔ مبارکهٔ «بقره» فرمود منافقین اهل خُدعه اند اما (وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ) ولکن اینها اهل شعور و آگاهی نیستند که دارند چه کسی را فریب می دهند اینها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند برای اینکه انسان به ضرر خودش کار می کند در سورهٔ مبارکهٔ «اسراء» که (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) آنجا گذشت که انسان هرگز نسبت به دیگری کار خیر نمی کند یک, و هرگز نسبت به دیگری کار بد نمی کند دو, الاّ بالتّبع أو بالعرض اوّلین کاری که انسان می کند نسبت به خودش می کند این لام هم لام نفع نیست تا به قرینهٔ مشاکله حمل بشود آیهٔ سورهٔ «اسراء» این است که (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) برخیها گفتند برای مشاکله به جای «علیها», «لها» گفته شد در حالی که آنجا گذشت به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) این لام, لام اختصاص است نه لام نفع یعنی عمل مختصّ عامل است اگر کسی چاهی می کَند این در درون اتاق زیست خودش دارد چاه می کَند این فاضلاب او را متعدّی می کند گاهی هم ممکن است بویش به عابر برسد یا اگر درختی غرس کرد این شجرهٔ طوبا را در درون منزل خود غرس کرد از میوهٔ این درخت خودش استفاده می کند گاهی ممکن است سایهٔ این درخت کنار جدار کنار عابرِ را متنعّم بکند عمل ممکن نیست از عامل جدا بشود اگر کسی نسبت به دیگری احسانی کرده, کمکی کرده, خیری به او رسانده چیزی به او داده این صد درصد برای خود اوست بدون تردید سایهٔ این عمل به او می رسد چه اینکه اگر کسی نسبت به دیگری ستم کرده این سمّ صد درصد در درون جان خود اوست بوی این سم یا آثار ضعیف این سم به دیگری می رسد عمل مخصوص عامل است از عامل جدا شدنی نیست (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) نه «علیها» نه برای مشاکله لام گفته شد مثل «الجُلّ للفرس» این لام برای لام اختصاص است دیگر نه لام نفع عمل برای عامل است خب اگر عمل برای عامل است در

بخشهای فراوانی فرمود: ﴿وَلاَ يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ مکر فقط دامنگیر خود مکّار می شود خُدعه دامنگیر خود مخادع می شود ﴿وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ اینجا هم فرمود اینها که استهزا می کنند ﴿فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ همان استهزا دامنگیر اینها می شود منتها آثار بالعرضش به دیگری می رسد پس به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود انبیایی قبل از شما بودند, اُممی قبل از شما بودند, استهزاهایی قبل از این استهزا بود آنها هم صبر کردند تو هم صبر بکن برای اینکه این استهزا کننده ها علیه خود چاه می کَنند شما نگران هیچ چیزی نباش پس دوتا پاسخ داد استهزا یکی آن کیفر تلخ جهنم یکی اینکه خود این استهزا که دامنگیر اینها می شود سابقه دارد انبیای دیگر بودند صبر کردند و مانند آن. بعد فرمود: ﴿قُلْ﴾ به اینها بگو ﴿مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ﴾ شما که الرحمن, این جدال احسن است اینها برای ملحد نیست برای مشرک است مشرکین الرحمن را الله را قبول داشتند با اینکه الرحمن را الله را قبول داشتند آنها را الرحمن و الله را عبادت نمی کردند آلهه را عبادت می کردند فرمود به عنوان جدال احسن بگو اگر الرحمانی که شما معتقدید قصد عذاب داشت نسبت به شما خواست سوئی به شما برساند چه کسی مشکل شما را حل می کند نه خودتان توان آن را دارید نه از بتها ساخته است خودتان مشکل خودتان را نمی توانید حل کنید یک, بتها مشکل خودشان را نمی توانند حل کنند دو, چه رسد به اینکه مشکل شما را حل کنند سه, فرمود: ﴿قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم﴾ «کلأئه» یعنی «حَفَظَه» کالیء یعنی حافظ فرمود چه کسی شما را حفظ می کند اگر ذات اقدس الهی بخواهد عذاب را دامنگیرتان کند ﴿مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ گاهی ممکن است حادثه تلخ شب پیش بیاید گاهی ممکن است روز پیش بیاید چه کسی شما را حفظ می کند ﴿مِنَ الرَّحْمنِ﴾ اگر خدای سبحان آسیبی خواست به شما برساند در بخشهایی از قرآن کریم فرمود اگر خدا کسی را بخواهد به عذاب گرفتار کند هیچ کسی نمی تواند جلوی عذاب الهی را بگیرد ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ در سوره مبارکه «سبأ» و مانند آن این مضمون آمده است که اگر خداوند چه اینکه ﴿مَتَى هذَا الْوَعْدُ﴾ هم آنجا آمده این در سوره مبارکه «یس» آیه ۲۳ این است که ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾ فرمود به اینها بگو من بتها را بپرستم در حالی که از اینها کاری ساخته نیست۸۸یعنی «یُرِدْنی» که این یاء حذف شد این نونِ وقایه مکسور است و کسره اش هم علامت حذف یاء است ﴿إِن يُرِدْنِ الرَّحْمنُ﴾ یعنی «إن یُردنی الرحمن» الرحمان اگر اراده کرد به من آسیبی برساند از این آلهه کاری ساخته نیست چه اینکه در بخشهای دیگر هم فرمود: ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ اگر خدای سبحان اراده کرد که ضرری به کسی برساند هیچ کس نمی تواند آن ضرر را برطرف کند مگر خدای سبحان چه اینکه بخشهایی از این در سوره مبارکه «انعام» گذشت که در آنجا آیه هفده سوره مبارکه «انعام» این بود ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ اگر خدا خواست خیری برساند کسی نمی تواند جلوی خیر خدا را بگیرد و اگر اراده کرد آسیبی به شما برساند کسی نمی تواند جلوی این آسیب را بگیرد ﴿وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ بر اساس توحید که «هو الضارّ و النافع» که در دعای جوشن کبیر آمده است ضارّ اوست و لاغیر, نافع اوست و لاغیر در قبال اراده الهی احدی نمی تواند ضَرّ او را یا نفع او را برطرف کند اینجا هم فرمود اگر خدای سبحان خواست آسیبی به شما برساند چه کسی شما را حافظ است خودتان که نمی توانید از خودتان دفاع کنید آلهه شما مشکل خودشان را حل نمی کنند اگر کسی تبر بگیرد بساط اینها را برمی چیند ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ﴾ در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» دارد که اگر مگسی روی اینها بنشیند اینها نمی توانند از خودشان دفاع کنند ﴿وَإِن يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ خب بُتی که نمی تواند مگس خودش را بپراند این چه مشکل شما را حل می کند الیوم هم همین طور است شما می بینید در بخشهایی از ژاپن, چین, هند در برابر این بتها خاضع اند گاهی هم ممکن است در برابر انسانهای بُت نما هم خاضع باشند سرّش این است که اگر کسی واقعاً ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ﴾

دامنگیر او شـد شسـتشوی مغزی شـد و چیزی را درک نکرد همیـن آفتهـا به سـراغ او خواهـد رفت. خب, فرمـود اگر این آلهه آسـیب ببینند اینها مشـکل خودشان را نمی توانند حل کنند تا مشـکل شـما را حل کنند پس نه شما مشکل خودتان را حل می کنید یک, نه آن بُتها مشکل خودشان را حل می کنند دو, نه بتها مشـکل شـما را می توانند حل کنند سه, (مَن یَکْلَؤُکُم بِالَّلیْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ) خب شـما چگونه از رحمان کمک می گیرید شما که به رحمان کفر ورزیدید برای او شریک قائل شدید (بَلْ هُمْ عَن ذِکْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ) شـما که از رحمان اِعراض کردیـد کافر به ذکر رحمانیـد چه پناهنـدگی می توانیـد نسـبت به خدای سبحان داشته باشید.

ص: ۸۸

پرسش:...پاسخ: اینها الله و الرحمان را می شناختند اما اسامی دیگر را اِله را می گفتند مخصوص بتهاست اگر در تعبیرات دینی می آمد که خدا اِله است می گفتند ما غیر از آلهه, بتها اِله دیگر نداریم. خب, در قرآن فرمود: (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى) این دو اسم برای آنها آشنا بود. (لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا) خدای سبحان به پیغمبرش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آنجا فرمود بگو معلوم می شود که مخاطب خدا پیغمبر بود (قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم) در همین راستا با پیغمبر دارد گفتگو می کند مخاطب پیغمبر است ولی محور گفتگو آنها هستند (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) یعنی خدا به پیغمبر دارد می گوید که به آنها بگو و خدا به پیغمبر می فرماید چه کسی از آنها حمایت می کند خودشان که نمی توانند آلهه اینها هم نمی توانند از اینها حمایت بکنند برای اینکه آلهه اینها مشکل خودشان را نمی توانند حل کنند (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) که (تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا) آیا اینها آلهه ای دارند که آلهه این بت پرستها این بت پرستها را از ما جدا نگه می دارند و نمی گذارند آسیب ما به این بت پرستها برسد آلهه ای که تَمنع مشرکین را (مِن دُونِنَا) غیر از ما آلهه ای باشد که از اینها حمایت بکند این نیست این آلهه (لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ) اینها استقلالی داشته باشند بتوانند خودشان را یاری کنند اینکه نیست بخواهند از جوار و صِحابت و ارتباط با ما بهره ببرند این هم که نیست (لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ) این آلهه بخواهند خودشان را یاری کنند نمی توانند چه رسد به اینکه مشکل بت پرستها را حل کنند این یک, (وَلاَ هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ) اصحاب ما باشند صحابه ما باشند مجاورین ما باشند مقرّبین دستگاه ما باشند این هم که نیست اینها شفاعتی برای آلهه قائل اند شفاعت حق است و اما باید به اذن خدا باشد در سوره مبارکه «سبأ» آنجا اشاره شد که چهار قِسم فرض دارد که سه قسمش مستحیل است یک قسمش ممکن آن هم به اذن الهی وابسته است آن سه قسمش که مستحیل است آن است که غیر خدا بالاستقلال سهمی در عالَم هستی داشته باشد یک, بالمشارکه سهمی در جهان هستی داشته باشد دو, بالمظاهَره و دستیاری و کمک کردنِ خدا که کمکِ خدا باشند سهمی در عالم داشته باشند مستحیل است فرمود: (لاَ يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماوَاتِ وَلاَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِيرٍ) این سه قِسم مستحیل است جداگانه ذکر فرمود می ماند قسم چهارم که مسئله شفاعت است شفاعت حق است اما باید به اذن باشد هم شفیع باید مأذون باشد هم مشفوعٌ له و خدای سبحان به این بتها اذن شفاعت نداده است فرمود: (وَلاَ تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذِنَ لَهُ) این چهار قِسم را سه قسم را در آیه قبل ذکر فرمود که مستحیل اند قسم چهارم را که شفاعت است منتها به اذن الهی وابسته است امکان دارد ولی مشروط به اذن خدای سبحان است این را در آیه بعد ذکر فرمود اینها که آن طور نیستند صحابتی داشته باشند شفاعتی داشته باشند توسّل به آنها نافع باشد مأذون باشد این هم که نیست. خب, (وَلاَ هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ) الآن می دانید ایام فرصت, فرصت حج است این آقایانی که مهمانداران زائران اند مهمانداران حاجیان اند مهمانداران مؤتمران اند باید قدر این حرم را بدانند وگرنه خدای ناکرده اگر توحید در آ نجا حاکم نباشد همین وضع تکفیریها و وهابیّت و امثال ذلک رواج داشته باشد طولی نمی کشد که ممکن است _ معاذ الله _ همین کعبه به صورت بتکده در بیاید وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مکّه را فتح کردند وارد مسجدالحرام شدند علاقه مند بودند که درِ کعبه را باز کنند وارد کعبه بشوند ولی فرمودند این طور نیست باید این بتها را از درون کعبه بیرون بیاورید تا من بروم کلید را از کلیددار به هر وسیله ای بود گرفتند درِ کعبه را باز کردند می بینید وقتی بشر را به حال آنها رها کنی وحیی نباشد نبوّتی نباشد اهل بیتی نباشند آنها مَعبَد الهی را, قبله مسلمانها را, مطاف مسلمین را بتکده می کنند یک, آن ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) که معماران کعبه بودند بنیان گذاران کعبه بودند مَثل اعلای توحید بودند آ نها را به صورت بت در می آورند دو, وجود مبارک حضرت دید که وقتی درِ کعبه را باز کردند ابراهیم و اسماعیل به صورت دوتا بت در درون کعبه مستقر شده بودند «وبأيديهم الأضلام» این ابزار قمار را دست این دو پیغمبر دادند حضرت همه اینها

را دستور داد شکستند این کار و این مصیبت به دست کعبه افتاد الیوم هم متأسفانه کعبه گرفتار یک عدّه وهابیّت و تکفیریهاست از این فرصت طلایی و زرّین حجّ عمره باید بهره صحیحی را برد وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: «لا یَزال الدین قائماً ما قامت الکعبه» تا کعبه هست دین هست درست است که مساجد و حسینیه ها و اینها مقطعی کار خودشان را می کنند اما حرف باید از کنار کعبه برخیزد وجود مبارک حضرت ولیّ عصر(ارواحنا فداه) که ظهور می کند از کنار همین کعبه «أنا بقیه الله» می گوید از کنار این کعبه باید حرف به جهان برسد اینجا جای وحی است سرزمین وحی است هم مسئولان حجاز باید عاقل باشند هم این تکفیریهای باید به فکر آن اسلام ناب باشند هم عزیزان حاجّ و معتمر باید خیلی عاقلانه برخورد کنند به هر تقدیر اگر انسان دیر بجنبد ابراهیم می شود بت, اسماعیل می شود بت, آن تبر می شود أضلام فرمود: (بأیدیهم الأضلام» خب دستی که تبر می گیرد بتها را می شکند حیف نیست که اضلام و ابزار قمار را به این دست می دهید اگر بشر را رها کنیم به همین صورت در می آید فرمود چه کسی شما را از خدا حفظ می کند از این آلهه شما چه کار برمی آید نه خودشان را می توانند حفظ بکنند نه شما را می توانند یاری کنند برای اینکه نه بالذّات چیزی دارند نه از ما چیزی به اینها رسیده است بالأخره انسان یا باید از خودش چیزی داشته باشد یا از ذات اقدس الهی بگیرد فرمود اینها فاقد هر دو فضیلت اند اینها (لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِّنَّا یُصْحَبُونَ) مَصحوب ما باشند در صحابت ما باشند در جوار و پناهندگی ما باشند این هم که نیست ما که به اینها اذن ندادیم ما به انبیا و اولیا اذن می دهیم این است که در این بخش ذات اقدس الهی با جدال احسن با اینها سخن گفت. «و الحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۸۹

آیات ۴۲ تا ۴۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلاَ هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هؤُلاَءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلاَ يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و مطالب مهمّ سوَر مکّی اصول دین بود و بخشی از اصول مربوط به توحید بود که قبلاً اشاره شد و همچنین وحی و نبوّت و معاد مطرح است بعد از اشاره کردن به جریان معاد دوباره پرداختند به مسئله وحی و نبوّت که مشرکان حجاز از جریان وحی و نبوّت غافل اند چه اینکه از جریان معاد هم غافل اند درباره معاد بحث شد که یک وقت است سؤال از مَتیٰ است یک وقت سؤال از قُرب و بُعد قیامت است سؤال از متیٰ یک سؤال ناصوابی است اصلاً سؤال جا ندارد سؤال از قُرب و بُعد راه دارد و جواب دارد و جواب را هم قرآن بیان کرد منتها به سود اینها نیست و کارآمد نیست اما مطلب اول که سؤال از آن سؤال راه ندارد اصلاً صحیح نیست سؤال از مَتیٰ است یعنی کِی یا سؤال از أین است یعنی کجا. مَتیٰ غیر از زمان است مقوله متیٰ گرچه یک امر اصطلاحی است ولی معنای عرفی و عادی هم دارد زمان عبارت از مقدار حرکت است می گوییم روز، شب مانند آن این را می گوییم زمان، اما مَتیٰ آن هیئت حاصله از متزمّن در زمان است مربوط به زمانِ تنها نیست یک زمان باید باشد یک زمانی باید باشد این زمانی در آن زمان مستقر باشد هیأت حاصله از متزمّن در زمان را می گویند مَتیٰ وقتی سؤال می کنند مَتیٰ از آن هیأت دارند سؤال می کنند چه اینکه عین غیر از مکان است گرچه یک اصطلاح عقلی است در فنّ معقول مطرح است ولی در عُرف ما هم هست ما یک مکان داریم یک عین، مکان مثل مسجد، حسینیه، خیابان، بیابان اینها مکان است اما عین عبارت از هیأت حاصله از متمکّن در مکان است که یک گوشه معنای عین به مکان برمی گردد عین چیز دیگر است مکان چیز دیگر است خب اگر چیزی عین نداشت و متیٰ نداشت سؤال از أین و متیٰ یک سؤال ناصوابی است قیامت نه عین دارد نه متیٰ نه می شود گفت أین یعنی کجا نه می شود گفت متیٰ یعنی کِی زیرا وقتی قیامت می کند که زمان و زمین برچیده بشود. این یک سؤال آن هم یک جواب لذا می فرماید این سؤال جا ندارد اصلاً، اما سؤال از قُرب و بُعد که آیا نزدیکیم به آن حالت یا دور این بله سؤال جا دارد در سوره مبارکه «جن» همین مطلب را مطرح فرمودند پاسخ اینها را هم دادند که فرمود اینها نمی دانند که این صحنه نزدیک است یا دور و بدان که خدا می داند و خدا هم به خواصّ از بندگانش افاضه کرده است آیه ۲۴ به بعد سوره مبارکه «جن» این است که (قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً) من نمی دانم که قیامت زود قیام می کند یا قدری فاصله دارد به آنها بگو یعنی ذاتاً نمی دانم بعد فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ) این (الْغَيْبِ) الف و لامش یا جنس است که همه غیوب را شامل می شود مِن المبدأ و المعاد و الوحی و النبوّه یا عهد است بالأخره از این دو حال بیرون نیست اگر جنس باشد جریان معاد را شامل می شود اگر عهد باشد جریان معاد را شامل می شود بنابراین این (عَالِمُ الْغَيْبِ) به طور یقین شامل مسئله معاد هست عالِم الغیب است این (الْغَيْبِ) اگر الف و لامش جنس باشد که همه غیوب را شامل می شود مِنه المعاد، اگر الف و لام عهد ذکری باشد هم که مخصوص جریان معاد است (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى) ذات اقدس الهی آن غیبش را به کسی نمی گوید مگر کسی که مُرتضای او باشد مَرضیّ القلب باشد مرضیّ الدین باشد مرضی النفس باشد و وجود مبارک

پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مصداق کامل این است اهل بیت(علیهم السلام) مصداق کامل این هستند خب، پس جریان معاد را ذات اقدس الهی به خواصّ از بندگانش مثل پیامبر اهل بیت(علیهم السلام) اعلام کرده است آنها می دانند آن صحنه این جریان «لو کُشف الغطاء ماازددت یقینا» در همین زمینه است بنابراین خود قرآن راهِ سؤال را به ما یاد می دهد اگر فرمود زمان و مکان برچیده می شود دیگر سؤال از مَتی و أین راه ندارد در فارسی می گوییم کِی، کجا در عربی می گوییم متی أین این کِی غیر از زمان است این از تاریخ سؤال می کند یعنی یک موجود متزمّن که در زمان قرار می گیرد آن وضع را برای ما روشن کنید یک موجود متمکّن که در مکان قرار می گیرد آن وضع را برای ما روشن کنید این می فرماید قیامت متی و أین ندارد اما سخن از قُرب و بُعد باشد بله، قُرب و بُعد دارد ولی علمش نزد ذات اقدس الهی است بالاصاله و بالتبع هم که به افاضه الهی برمی گردد نزد پیامبر و اهل بیت(علیهم السلام) است ثانیاً، و سرّ مکتوم کردن این امر هم همین است که اگر کسی از جریان مرگ خود باخبر باشد یا از جریان معاد باخبر باشد توبه را می گذارد برای آن آخر اهل تَسویف می شود در روایات هم مستحضرید که اهل تسویف معذّب اند بالأخره اینها که «سوف، سوف» می کنند (سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ)، «سوف أتوب، سوف أفعل، سوف أقضی، سوف کذا و کذا» اینها که «سوف، سوف» می کنند اهل تسویف اند و در روایات مذمّت شده اند چون اصل مرگ، وقت مرگ و جریان معاد حکمت در این است که انسان نداند لذا خدای سبحان او را فقط به کسانی عطا کرد که «لو کُشف الغطاء ماازددت یقینا» شعار آنهاست. خب، اما درباره این گروه که مشرکان حجاز بودند و بیراهه می رفتند قرآن کریم بعد از آن مطلبی که افاضه فرمود تحلیلی دارد می فرماید اینها چرا متذکِّر نمی شوند و خیال می کنند که می مانند در حالی که مسافرند و مسافر ره توشه می خواهد چرا غافل اند گاهی خداوند اینها را شوقاً إلی الثواب به نعمتهای الهی متذکِّر می کند گاهی خوفاً مِن العِقاب اینها را تهدید می کند که اگر خدای سبحان خواست شما را عذاب کند چه عاملی می تواند شما را نجات بدهد بالأخره غالب افراد بشر یا خوفاً مِن العِقاب عبادت می کنند یا شوقاً إلی الثواب یا خوفاً مِن النار یا شوقاً إلی الجَنّه لذا قرآن کریم گاهی از تَطمیع و تحبیب و ترغیب گاهی هم از تهدید و تخویف و امثال ذلک، گاهی می فرماید: (مَن يَرْزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ) چه کسی به شما روزی می دهد این ترغیب به ثواب و فیض و دریافت نعمت است گاهی می فرماید: (مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ) اگر خدای سبحان خواست تنبیه تان کند چه کسی شما را حفظ می کند یان (مَن يَكْلَؤُكُم) این (مَن) استفهامیه است منتها استفهام انکاری شما که حالا بیراهه می روید اگر ذات اقدس الهی این جدال احسن است چون آنها الله را قبول دارند اگر خدای سبحان قصد تنبیه تان را کرد چه کسی شما را حفظ می کند تنها حافظ خود خداست مسئله لیل و نهار یعنی در تمام مدّت عمر کنایه از استمرار زمان است تقدیم لیل بر نهار هم در این گونه از موارد برای آن است که خطرات نوعاً در تاریکیها می آید در شب رخنه می کند گاهی مسئله کسبِ فیض است آنجا نهار را بر لیل مقدّم می دارد برای اینکه کسب فیض و طلب رزق غالباً در نهار است گاهی که در مقام تهدید و تخویف و ارعاب است شب را مقدّم می آورد منظور از لیل و نهار یعنی در طول زمان به اینها بگو چه کسی شما را در تمام مدّت زمان از خدا حفظ می کند این خوفاً و تهدیداً مطرح شد بعد چندتا عامل ذکر می کند می فرماید اولاً اینها روبرگردان از یاد حقّ اند این مسائل برای اینها مطرح نیست که منشأ رحمت چه کسی است منشأ غضب چه کسی است یک، ثانیاً ممکن است اینها به این آلهه دروغینشان پناهنده بشوند بگویند خدایان ما، ما را کمک می کنند در جنگها هم اول می رفتند در بتکده از بتها کمک می خواستند بعد می رفتند جنگ آن اشرافشان گذشته از بتهای عمومی در بتکده بتهای خصوصی هم داشتند در منزل مثل ابوسفیان و اینها بتهای خصوصی داشتند اشراف قریش این چنین بودند از آن بتها کمک می گرفتند فرمود اینها از بتها بخواهند کمک بگیرند بتها چندتا مشکل دارند اول مشکل خودشان را حل نمی کنند ثانیاً ذاتاً این چنین نیستند که مشکل را

حل کنند ثانیاً به ما هم ارتباط ندارند شما اینها را می پرستید که (لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) باشد اینها که مصاحِب و مَصحوب و در جوار ما نیستند شما اینها را می پرستید به عنوان (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) اینها که مصاحب ما نیستند مصحوب ما نیستند در خدمت ما نیستند مورد رضای ما نیستند به چه امید به اینها پناهنده می شوید بعد آن اِعراض چهارمی این است که سرّش این است که اینها سرگرم نعمت اند خیال می کنند روزگار همیشه همین طور است در حالی که اگر فیض الهی بیاید خب انسان متنعِّم است اگر برگشت دیگر چیزی آن فیض را نگه نمی دارد فرمود ما مدّتی اینها را متنعّم کردیم اینها در استدراج بودند فکر می کردند همیشه همین طور است مقداری که نعمت طول بکشد حالا یا در یک خانواده یا در یک قبیله همین که نعمت طولانی بشود خیال می کنند که همیشه هست و خیال می کنند اینها ذاتاً مستحقّ دریافت این نعمت اند فرمود این اطاله‌ٔ نعمت یک آزمون الهی است چون مدّت مدیدی اینها پدرانشان متنعّم بودند خیال می کردند که ذاتاً استحقاق این کار را دارند در حالی که باید تاریخ را نگاه می کردند، حکمت تاریخ را نگاه می کردند، سنّت الهی را در تاریخ می دیدند، حضور خدا را در صحنه های تاریخی می دیدند اینها هیچ چیزی ندیدند اینها اگر قدری دقّت می کردند آثار ما را می دیدند، می دیدند که ما آمدیم ما رفتیم ما کار انجام دادیم این در بحثهای قبل هم داشتیم که تمام این آیاتی که مربوط به آمد و رفت الهی است برای مقام ثالث از بحث است یعنی مقام ذات که هویّت مطلقه است آنجا منطقه‌ٔ ممنوعه است یک، صفات ذات که عین ذات نامتناهی است آنجا هم منطقه‌ٔ ممنوعه است دو، فعل خدا که مقام امکان است و خارج از ذات است و موجود ممکن است و مظاهر فراوان دارد در بسیاری از آیات مطرح است سه، اگر فرمود: (جَاءَ رَبُّكَ) یعنی فیضِ خدا یعنی «جاء أمر ربّك» اگر اینجا می فرماید ما خودمان می آییم مشکل را حل می کنیم یعنی (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ) این (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ) که در طلیعه‌ٔ بعضی از سوَر هست شارح همین «نأتی» است ما می آییم مشکل را حل می کنیم ما آمدیم مشکل را حل کردیم ما آمدیم یک عدّه را تنبیه کردیم این ما آمدیم ما رفتیم آمد و رفت خدا مربوط به مقام ثالث بحث است گاهی می فرماید: (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) دست شما مورد اراده‌ٔ الهی است خداوند آنها را با دست شما عذاب می کند گاهی هم آن چنان حضور خدا و فیض خدا و نصرت خدا ظهورِ تام دارد که مستقیماً می فرماید شما نکردید خدا این کار را کرد درست است درباره‌ٔ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلكِنَّ اللَّهَ رَمَى) اما در همان بخش سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «انفال» به مجاهدان صدر اسلام فرمود: (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) شما نکُشتید نفرمود «و لم تقتلوهم إذ قتلتموهم» بالاتر از آن گفت، شما نکردید ما آنجا حضور داشتیم ما مشرکین را سرِ جایشان نشاندیم (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ) خب این طور است خب اگر این مربوط به مقام فیض خداست مقام فعل خارج از ذات است و موجود امکانی است امکان مظاهر فراوانی دارد همه‌ٔ اینها مأموران الهی اند و در تدبیرند فرمودند ما خودمان آمدیم مشکل را حل کردیم ما خودمان می آییم مشکل را حل می کنیم در جاهایی که لازم باشد یک قبیله‌ٔ طاغی را سرِ جایشان بنشانیم ما خودمان حضور پیدا می کنیم گاهی تشریفاً حضور پیدا می کنیم گاهی تهدیداً حضور پیدا می کنیم گاهی با جلال و شکوه می آییم و خودمان کار انجام می دهیم گاهی با قَهر و غلبه می آییم خودمان کیفر می دهیم. اینکه فرمود: (أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا) در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «رعد» هم همین مضمون بود آنجا قدری مبسوط تر بحث شد در آیه‌ٔ ۴۱ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «رعد» این بود (أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) گاهی برای تجلیل و تکریم یک انسان کاملی ما خودمان می آییم روحش را قبض می کنیم گاهی برای شدّت عذاب ما خودمان می آییم و کیفر تلخ به بعضیها می دهیم یک عدّه را می خواهیم ساقط کنیم خودمان می آییم بساطشان را جمع می کنیم این خودمان می آییم خودمان می آییم گاهی با قَهر می آید گاهی با مِهر می آید چون «الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» آنجا که با مِهر می آید روایتی را از وجود

مبارک امام صادق(سلام الله علیه) ذیل این روایت هست روایتی هم از وجود مبارک امام سجاد مضمون اینها در آن جامع مشترک یکی است لکن تفاوت چشمگیری هم بین این دوتا روایت هست وجود مبارک امام سجاد می فرماید این آیه ما را ترغیب می کند به توفّی و جان دادن ما به جان دادن خیلی راغبیم آنچه ما را به مرگ رغبت می دهد ترغیب می کند مشتاق می کند این آیه است برای اینکه این آیه می فرماید خدا می آید خدا فرمود ما خودمان می آییم می گیریم منتها حضرت از این «اطراف» به معنای طرائف راهنمایی کردند ظاهر آیه این است که مگر شما نمی بینید هر روز هر عصر در هر گوشه ای و کنار دنیا حادثه ای پیش می آید ملّتی سقوط می کند امّتی از بین می رود قبیله ای از بین می رود یا خانواده ای از بین می روند مگر نمی بینید (أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) از گوشه کنارهای دنیا می آییم و آنجا خاتمه می دهیم حیات عدّه ای را این ظاهر آیه، اما حضرت می فرماید این «أطراف» به منزله‌ٔ طرائف است یک، طرائف بر وزن ظرائف جمع طَریفِ به معنای ظریف است این دو، فرمود خداوند برای قبض روحِ طرائفِ ارض که اولیای الهی، علمای الهی، مردان صالحِ سالک باشند خودش می آید روح را قبض می کند این آیه ما را ترغیب می کند به مُردن برای اینکه رُخش ببینیم و تسلیم وی کنیم. از همان روایت لطیفی که آن حضرت فرمود این بزرگوار هم این شعر را گفتند که این امید است البته، توقّعی خب از غیر معصوم محال نیست ولی بعید است انسان به جایی برسد که «روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم» خیلی از خواصّ اصحاب الهی اگر به جایی برسند تازه وجود مبارک حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) را ببینند و تقدیم بکنند جان را، ولی غالب ماها گرفتار همین رُسُل و مأموران زیر دست عزرائیل(سلام الله علیه) هستیم که (إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) آنها مقداری بی مِهری می کنند که (يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ) که در بحث دیروز گذشت خیلی کم است کسانی که خود حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) را ببینند مثل جبرئیل است دیگر برای هر کسی نمی آید که فرشته هایی که زیرمجموعه‌ٔ جبرئیل(سلام الله علیه) هستند مأموران علمی اند تعلیم و الهام و افاضه را به عهده دارند (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ۝ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) آنها ممکن است نصیب اولیای عادی بشوند اما خود جبرئیل(سلام الله علیه) برای افرادی نازل بشود این چنین نیست آن برای خواصّ از انبیای الهی نازل می شود عزرائیل هم در همان سطح است اسرافیل هم در همان سطح است حالا این بزرگوار که می گوید «روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم» یک ادّعا و آرزوی خیلی بلندی را در سر پروراند وجود مبارک امام سجاد می فرماید این آیه ما را ترغیب می کند به توفّی برای اینکه می بینیم کسی را که ما را آفرید تقدیم می کنیم جان را به کسی که آن جان را به ما داد بنابراین اینکه خدای سبحان می فرماید ما می آییم آن طوری که می آید و همه را مقهور می کند آن طور مطلوب نیست آن طور می آید که همه را به جاذبه‌ٔ خود مجذوب می کند فرمود ما خودمان می آییم مشکل را حل می کنیم اگر عدّه ای طغیان گری اینها طول کشید (طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) مدّت مدیدی یک خانواده ماندند ما بساطشان را جمع می کنیم خب چرا اینها را نمی بینند چرا این تاریخ را نمی بینند حکمت تاریخ را نمی بینند سنّت ما را نمی بینند آمد و رفت ما را نمی بینند خب این بخش اِضرابِ پایانی این آیه بود فرمود: (قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) چه کسی شما را از الله حفظ می کند در تمام مدّت این استفهام انکاری است یعنی شما که نمی پذیرید از این به بعد می فرماید: (بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ) اینها اصلاً یاد خدا را فراموش کردند از این به بعد اعراض دیگر اینها نه تنها یاد خدا را فراموش کردند به شریک خدا پناهنده شدند این شریک چه کاره است کاری از او ساخته است (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) که (تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا) بدون ما می توانند کاری انجام بدهند یا از ما آنها را حفظ بکنند اینها مشکل خودشان را نمی توانند حل کنند (لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ) برای اینکه ما همه‌ٔ اینها را به جهنّم می بریم می گوییم (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) درست است که بعضی از سنگها در جهنّم حضور پیدا می کنند می گویند این سنگها همان بتهایی بود که اینها تراشیدند که فرمود شما و (مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ)

گرچه سوختنِ سنگ در جهنم عذابی برای آن سنگ نیست لکن تعذیبی است برای مشرک وقتی مشرک ببیند معبود او سوخته است یک عذاب روحی است نظیر اینکه وجود مبارک ابراهیم که با تبر آن بتها را به صورت هیزم ریز کرد آن هیزم آسیب ندید آن چوب متضرّر نشد لکن تنبیهی بود تعذیبی بود نسبت به بت پرستان اینجا فرمود اینها مشکل خودشان را حل نمی کنند ج وَلَا هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ) اینها شما بخواهید بگویید مقرّب اند (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللّهِ) که نیستند، (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّهِ) که نیستند اینها آخر با ما نزدیک نیستند سِمتی ندارند که در اثر این سِمت مشکل شما را حل کنند برخیها خواستند بگویند این ضمیر (وَلَا هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ) به مشرکین برمی گردد این درست است که مشرکین هم منصور نیستند، مَصحوب نیستند ولی أقرب این است که به همین آلهه و بتهای دروغین برگردد. اِضراب آخر این است که (بَلْ مَتَّعْنَا هؤُلاَءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) اینها مدّتی در خانواده های متنعّم و مرفّه زندگی کردند یا در قبیلهٔ مرفّه زندگی کردند این طول کشیده خب اگر غفلت طولانی بشود همین پیامدهای تلخ را دارد در سورهٔ مبارکهٔ «حدید» فرمود چون طول کشیده قلبشان قاصی شده آیهٔ شانزده سورهٔ مبارکهٔ «حدید» این است که (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) در مناسبتهایی در ذیل آیات دیگر این مثال گفته شد که شما ببینید این چشمه هایی که از دامنه های کوه می جوشد بعضی آب زلال و بدون املاح دارند سالیان متمادی است که آن ریگها و سنگهای درون چاه درون آن چشمه همچنان شفاف است با اینکه این از لج و گِل در می آید این طور نیست که زیر زمین لوله کِشی باشد که دو متر را شما بکَنید می بینید پُر از لجن است گِل است از لای گِل این آب شفاف و صافی در می آید مثل اینکه شیر را فرمود: (مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ) ما لبنِ خالص در می آوریم این طور نیست که آنجا لوله کشی باشد که یک طرفش فَرث است یک طرفش دَم است بین اینِ فرث و دَم بین این دو جدار و جداره این مایع طیّب و طاهر در می آید خب آن که نمی گذارد مخلوط بشود (هُوَ اللّهُ) است دیگر فرمود این هست شما این ریگها را که می بینید الآن هزار سال است بعضی از این چشمه های جوشان دامنهٔ قلّهٔ دماوند دارند آب تحویل مردم می دهند یک لکّهٔ جِرم یک سانتی روی این سنگها نیست با اینکه سالیان متمادی است که دارد می جوشد چون چیزی همراه این است این شفاف و صاف است. اما اگر چیزی رسوبات داشته باشد مثل بعضی از چشمه هایی که با املاح همراه اند این بعد از چند مدّت ولو همین که چند مدّت کوتاهی گذشت جلوی خودش را می بندد می بینید بعضی از چشمه ها کنارش صخره هایی است که این صخره ها قدیم نبود مثلاً دویست سال قبل، سی سال قبل نبود و این صخره محصول جِرمهای همین املاح است این آبِ آلوده به املاح که می آید چون با املاح همراه است اوّلین کاری که می کند راه خودش را می بندد آن علفها را هم خشک می کند نه می گذارد این علفهای بیچاره سبز بشوند نه می گذارد چشمه های بعدی سیراب بشوند نه خودش می تواند برود این چشمه همان جا دفن می شود برای اینکه جلوی خودش را خودش بست اینجا که کوه نبود سنگ نبود سنگ چین هم نبود سدّی هم نبود فرمود تا اَمانی همین طور است اُمنیه همین طور است خیالها همین طور است معاصی همین طور است جلوی خود آدم را می بندد این (وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ إِيْدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً) این املاح و رسوبات خود آدم است در حقیقت درست است که نفس مسوّله هست نفس امّاره هست و «غلبنی هوای» هست شهوت بر من غالب شده است اما «أسعده علی ذلک القضاء» هم هست این در بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در دعای کمیل داخل و خارج هر دو را گفته فرمود شهوتِ من «غلبنی هوای و ما أنزل ذلک» هست و اما «أسعده علی ذلک القضاء» قضای الهی هم به همین نفوذ ابلیس و شیطان است که گفت (لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ) من سوار می شوم از اینها سواری می گیرم دهنهٔ اینها، دهن اینها حَنک اینها تحت حنک اینها دست من است احتناک معنایش همین است که قبلاً گفته شد «احتنک الفرس» یعنی سوار اسب شد دهنه زد حَنک و تحت حنکش را گرفت شیطان

گفت من سواری می خواهم (لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ) اینها هم که دارنـد گناهی می کننـد به او دارند سواری می دهند منتها فرشـته ها انسان را پرواز می دهنـد عامل بعیـد فرشـته های الهی است عامل قریب عقل است و فطرت، شـیطان انسان را می خوابانـد از او سواری می گیرد عامل بعیـد شـیطان است و عامل قریب شـهوت و غضب که گفت «اتقوا ان الهوی حیض الرجال» آن بزرگان گفتند اگر با تقوا بودید طائرید و اگر کسـی بی تقوا بود حیض شده است و انسانِ حائض از عبادت الهی محروم است از عمود دین محروم است. خب، اینکه فرمود مـا این کـار را انجام می دهیم مـا خودمـان می آییم اینهـا مـا را نمی بیننـد برای اینکه (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) اگر در سوره مبارکه «حدیـد» فرمود: (طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَـدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) همین است تشـبیه معقول به محسوسـش همین است که اگر بـا رسوبـات همراه باشـد یـک مقـدار طول بکشـد می شود قَسـی، قساوت قبل از همین جا نشأت می گیرد مثل قساوت آن سـرزمین از ادامه این آب املاح پیـدا شده وگرنه آنجا سـخره ای در کار نبود اینجا هم فرمود: (طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) در سوره «حدیـد» فرمود: (طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَـدُ) خب اگر طول بکشـد آدم مقداری در غفلت به سـر ببرد همین مشـکل را دارد فرمود بارهـا آمـدیم خودمان را نشان دادیم چراغها را خاموش کردیم قبیله ها را از بین بردیم و گروهی را روی کار آوردیم چرا ما را ندیدند (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) بنابراین این «اطراف» هم به معنای خودش است نسبت به جایی که ذات اقـدس الهی با قَهر ظهور می کنـد هم به معنای طرائف بر وزن ظرائف جمعِ طَریف به معنای ظریف است طبق بیان نورانی حضـرت امام سـجاد(سـلام الله علیه) که فرمود ما جزء طرائف الأرضیم و خدای سبحان در قبض روح ما خودش حضور پیدا می کند.

ص: ۹۰

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۲ تا ۴۶ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

(قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلاَ هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هؤُلاَءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلاَ يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِى الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْى وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَلَئِن مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۵) وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۶)

چون سوره مبارکه «انبیاء» در مکه نازل شد و جریان معاد هم از عناصر محوری اصول دین است و در مکه سوَری که نازل می شـد اصول دین عناصـر محوری مطالب آن سور ه را تشـکیل می داد در اینجا به دنباله بحث وحی و نبوّت جریان معاد را ذکر می کنـد می فرماید حوادث گاهی در شب اتفاق می افتد گاهی در روز چه کسـی شـما را از حوادث شب و حوادث روز حفظ می کند و از خدای رحمان برای شـما فیض دریافت می کند چه حافظ شـماست (مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ) فخررازی و برخی از بزرگان دیگر می فرماید این ذکر «رحمان» تلقینِ جواب است نظیر (مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) در (مَا غَرَّكَ

بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ) برخیها گفتند این تلقین جواب است که خود سائل در جواب بگوید «کَرَمُه» کَرم او ما را مغرور کرده. این سخن ناصواب است کَرَم هرگز باعث غرور نخواهد شد این حجّت خداست یعنی خدایی که نسبت به شما هم ربّ شماست هم نسبت به شما کرامت را اِعمال کرده است چرا مغرور شدید اینجا هم همین طور است خدایی که نسبت به شما رحمت کرده است هستی داد، کمالات هستی داد، برای هدایت شما وحی و نبوّت و ولایت و عصمت و رسالت را مقرّر کرد چرا نسبت به او کفر می ورزید. غرض این است که این تلقین جواب نیست اِعراضهایی که در این دو سه آیه مطرح بود در بحث دیروز گذشت فخررازی از علمای ماضین نقل می کند که این (وَلَا هُم مِّنَّا یُصْحَبُونَ) دیگران همین احتمال را دادند که این فعلِ مجهول باب اِفعال باشد نه فَعَل ثلاثی مجرّد نباشد ثلاثی مزید باشد (یُصْحَبُونَ) یعنی منظور این نیست که اینها مصحوب ما در صحبت ما نیستند بلکه مُصحَب ما نیستند این مصحَب اسم مفعول أصحب است «أصحَبَهُ» یعنی «مَنَعَهُ» فرمود اینها مُصحَب نیستند اینها خودشان ممنوع از عذاب نیستند چگونه می توانند مانع دیگران باشند مشکل خودشان را حل نمی کنند چگونه می توانند مشکل شما را حل کنند. این ممکن هست چون «أصحَبَهُ» یعنی «مَنَعَهُ» لکن از تعبیر قبلی که فرمود: (لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ) همین مطلب برمی آید بنابراین اگر (یُصْحَبُونَ) همان فعل مجهول باب ثلاثی مجرّد باشد اُولاست یعنی اینها مشکل خودشان را حل نمی کنند و چون در صحابت ما نیستند در صحبت ما نیستند نه حقّ تَقریب دارند نه حقّ شفاعت شما اینها را می پرستید به بهانه‌ٔ اینکه (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) اینها که در صحبت ما نیستند تا شفیع نزد ما باشند شما اینها را می پرستید (لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) اینها که مقرَّب ما نیستند تا عامل تقرّب شما باشند. خب، آنچه باعث فریب این تبهکاران است همین است که سالیان متمادی ذات اقدس الهی اینها را امتحان کرده به اینها نعمت داده به پدران اینها نعمت داده اینها خیال می کردند روزگار همیشه همین طور است (بَلْ مَتَّعْنَا هؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّی طَالَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ) به جای اینکه نعمت را از خدا بدانند (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) و شاکر باشند فکر کردند که استحقاق ذاتی شان است و این نعمت را باید داشته باشند. بعد فرمود اینها اگر قدری تاریخ را، حکمت تاریخ را، سنّت الهی را بررسی کنند می بینند که ما زمین را گاهی خراب می کنیم تخریب زمین گاهی با سیل و زلزله و امثال ذلک است که خب این روشن است امر حسّی است گاهی طبق این دوتا روایتی که یکی از وجود مبارک امام سجاد یکی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیهما) آمده این است که خراب یک مملکت به از دست رفتن علمایشان است یک کشور وقتی ویران می شود که عالِمان دین را از دست بدهد آنها باعث آباد شدن یک مملکت اند اگر علم و عالِم رخت بربست همان «ثُلمةٌ لا یَصدّها شیء» خواهد بود. حضرت فرمود نقصِ زمین به موت عالِمان دین است یعنی این کشور ناقص است این شهر یا این روستا ناقص است هم از بیانات وجود مبارک امام سجاد هم از امام صادق(سلام الله علیهما) خب فرمود: «بموت العلماء» اهل سنّت هم این را نقل کردند. خب این با آن بیان نورانی دیگر امام صادق(سلام الله علیه) هماهنگ است که فرمود: «ثلاث لا یَستغنی أهل کلّ بَلْدةٍ عنها فإن عَدِموا کان هَمَجا» اوّلش «فقیهٌ عالِمٌ وَرِع» دوم «طبیبٌ بَصیر ثِقه» سوم «أمیرٌ خَیِّرٌ مُطاع» خب، بنابراین جامعه را علم اداره می کند علم الهی اداره می کند برابر کتاب و سنّت اداره می شود لذا فرمود: (نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ) خب وقتی این سونامی آمد کم کم از گوشه کناره های شهر به خود شهر هم می رسد این است که فرمودند اگر خواستید در شهر یا در یک روستا زندگی کنید اول تحقیق کنید ببینید یک عالِم دینی آنجا هست یا نه این نُقصان زمین به وسیله‌ٔ موت عالمان دین است. بعد زمینه‌ٔ معاد را ذکر می کند می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُکُم بِالْوَحْیِ) این حرفهایی که من می زنم وحی الهی است کلام کسی است که شما و عالَم را آفریده ولی آن کسی که ناشنواست این حرفها در او اثر نمی گذارد ما این معنا را باید باور کنیم که غیر از این چشم و گوشِ ظاهری یک چشم و گوشِ باطنی هم هست که چیزهایی را درک می کند فرمود اینها کَرند اینها کورند در قیامت هم

کَر و کور محشور می شوند آن صدای دلپذیر وجود مبارک داود که خواننده‌ی بهشت است و قرآن را داود می خواند در بیانات نورانی حضرت امیر هست که او خطیب أهل الجنّه است قاری اهل الجنّه است این صدای نورانی به گوش این تبهکارها نمی رسد چه اینکه بوی بهشت که فاصله‌ی چندین فرسخی می رود به شامّه‌ی اینها نمی رسد چه اینکه بهشت و اهل بهشت را هم نمی بینند فقط جهنم را می بینند زَفیر و شَهیق آتش را می شونـد و آن عربده‌ی (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) اینها را می شنوند اینها در بحث پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» گذشت که اینها که می گویند: (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) مرا کور محشور کردی خدای سبحان می فرماید ما تو را کور نکردیم هر طور بودی آمدی در دنیا چشمی داشتی که فقط بدیها را می دید خوبیها را نمی دید مسجد و حسینیه را نمی دید مراکز فساد را می دید الآن هم همان طور محشور شدی بهشت و اهل بهشت را نمی بینی فقط جهنم را می بینی این طور نیست اینهایی که می گویند (لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً) یعنی واقعاً کورند هیچ جا را نمی بینند برای اینکه خدا به آنها می فرماید: (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) جهنم را نشانشان می دهد اینها هم می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) پس کور نیستند کَر نیستند اما صدای داود را نمی شنوند بهشت را نمی بینند همان طوری که در دنیا حاضر نبودند قرآن را بشنوند و آثار دین را ببینند این طور نیست که اگر فرمود اینها کَرند یعنی ظَفیر و شَهیق جهنم را هم نمی شنوند نه آن را کاملاً می شنوند به همان دلیل که در دنیا صداهای بد را می شنیدند خب، (وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ) که جمع «أصمّ» است (الدُّعَاءَ) این دعوت ما را انسانی که کَرند نمی شنوند و همینها گوششان به سراغ صدای دیگران است. (إِذَا مَا يُنذَرُونَ) وقتی اینها انذار می شوند ما با وحی انذار می کنیم وقتی انذار می کنیم این وحی الهی را نمی شنوند و یک وقت هم بیدار می شوند آن صحنه به قدری بیدار کننده است که با سه علامت رقّت و ضعف اینجا ذکر شده با این سه علامت ضیف مع ذلک اینها را منقلب می کند فرمود: (وَلَئِن مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ) این کلمه‌ی «مَسّ» خب غیر از تعذیب است غیر از بردن در جهنم است غیر از (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ) است، غیر از (لَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) است مَسّ است دیگر مَسّ کمترین برخورد است دیگر این یک، نَفح هم آن نسیمِ ضعیف و ظریف است این دو، تاء او هم تاء وحدت است نظیر تَمْر و تَمره این سه، اگر (نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ) به اینها مَس بکند دادشان بلند است حالا بیدار می شوند با این سه تعبیر نشانه‌ی رقّت و ضعف می فرماید: (وَلَئِن مَسَّتْهُمْ) یک، (نَفْحَةٌ) دو و سه نَفحه همان نسیمِ ضعیف تاء آن هم که تاء وحدت است یک نسیم ضعیف آن هم به اینها مَس کند دادشان در می آید خب چنین عذابی در پیش است دیگر (وَلَئِن مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ) آن گاه (لَيَقُولُنَّ يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) این همان است که (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) خب، فرمود در آن روز جز عدل چیز دیگر نیست ترازو، ترازوی عدل است یک، وزن عدل است دو، وازِن عدل است سه، افراد را با عقاید و اعمالشان می سنجند چهار، لذا به عنوان نفیِ جنس درباره‌ی قیامت فرمود: (لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ) یعنی «الیوم لا ظلم» قیامت اصلاً ظلمی نیست آن که کار دست اوست خداست که (لاَ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) دیگری هم که کار دستش نیست لذا به عنوان نفی جنس فرمود در این فضا ظلم نیست برای اینکه کسی که قدرت کار ندارد آ ن که قدرت کار دارد که عدلِ محض است جا برای ظلم نیست.

در جریان ترازو مستحضرید که برای تفهیم ما وقتی از ترازو سخن به میان می آید آن سه مطلب را بالأخره ترازو باید داشته باشد یکی خود میزان است که ابزار سنجش است که از او به ترازو یاد می کنیم میزان یعنی آلتِ وزن این میزانی که دو کفّه دارد در یک کفّه وزن را می گذارند در کفّه‌ی دیگر موزون را می گذارند اگر خواستند نان را بسنجند گوشترا بسنجند در یک کفّه سنگ را می گذارند که سنگ وزن است در کفّه‌ی دیگر نان و گوشت را می گذارند که موزون است این سه عنصر توزین است در توزین سه عنصر لازم است المیزان، الوزن، الموزون، میزان یعنی ترازو، وزن آن واحد سنجش، موزون آن کالا. فرمود در صحنه‌ی قیامت ما میزانِ عدل را نصب می کنیم خب حالا با چه عقاید و اخلاق و اعمال را می سنجیم آن در

سورهٔ مبارکهٔ «اعراف» بحثش گذشت که فرمود: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾ آیهٔ هشت سورهٔ مبارکهٔ «اعراف» این بود یعنی ما وقتی ترازو را وزن کردیم نهادیم آن واحد سنجش ما حق است این «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ حَقٌّ» نیست که بی الف و لام باشد یعنی وزنی هست بلکه با الف و لام است معنایش این است که ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾ حق را ما در یک کفّه می گذاریم نه وزنی هست اینکه در تلقین می گویند «إنّ الموت حقٌّ، والوعد حقٌّ، والصراط حقٌّ» یعنی هست از هستی اینها خبر می دهند اما اینجا خبر ﴿الْحَقُّ﴾ است نه «حقٌّ» یعنی در کفّهٔ وزن ما حق را می گذاریم حقیقت را می گذاریم اینجا حالا آن کفّه چیست، حق چیست، حق را در یک طرف می گذاریم چیست آدم باید برود ببیند غرض آن است که فرمود: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾ این حق یک وزن است این در کفّه گذاشتیم نماز را در کفّه دیگر می گذاریم عقیده را اعمال دیگر را در کفّه دیگر می گذاریم رفتار و گفتار را در کفّه دیگر می گذاریم پس اعمالا می شود موزون، حق می شود وزن، میزان هم که میزان قِسط است طبق این آیه که می فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ این ترازو ترازوی عدل است از چدن و امثال ذلک نیست عدلِ مجسَّم است این عدل شده ترازو، وزن شده حق، اعمال و عقاید ما شده موزون خب وازن چه کسی است خدای سبحان است و دستور هم می دهد به فرشتگان او لذا فرمود امروز دیگر جا برای ظلم نیست ﴿لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾ بعد چند گروه را در بخش پایانی سورهٔ مبارکهٔ «توبه» که بحثش قبلاً گذشت فرمود اینها را ما احضار می کنیم در سورهٔ «توبه» آیهٔ صد به بعد چهار، پنج گروه را مشخص کرد فرمود: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ﴾ یک، ﴿وَالْأَنْصَارِ﴾ دو، ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ﴾ سه، اینها ﴿رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ بعد در آیهٔ بعد ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ﴾ چهار، ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ﴾ که به همین گروه برمی گردند ماردند شیطانِ مارد یعنی متمرّد، مَرید یعنی متمرّد، مَرَدَ جمع مارِد است نه جمع مُرید شیطانِ مارد یعنی متمرّد، شیطان مَرید یعنی متمرّد ﴿مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ﴾ یعنی متمرّدان اند این گروه را ذکر می کند بعد در بخش پایانی می فرماید: ﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً﴾ پس یک عدّه مؤمنِ خالص اند یک عدّه کافرِ خالص اند یک عدّه هم کسانی اند که مؤمن هستند مسلمان اند منتها ﴿خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً﴾ فرمود اینها را ما احضار می کنیم اعمال هر کدام هم می سنجیم. دربارهٔ عدّه ای فرمود که ما برای اینها وزن اِقامه نمی کنیم آن در بخش سورهٔ مبارکهٔ «کهف» بود که آن هم قبلاً گذشت که فرمود ما برای اینها در قیامت وزن قرار نمی دهیم آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ مبارکهٔ «کهف» این بود که﴿أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً﴾ جناب فخررازی و دیگران می گویند این آیه منافی با آیات دیگر نیست که آیات دیگر دارند که اعمال همه را ما می سنجیم این آیه منافی نیست برای اینکه ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً﴾ یعنی ما اینها را اِکرام نمی کنیم تعظیم نمی کنیم تجلیل نمی کنیم این سخن ناصواب است برای اینکه آن آیاتی که دارد ﴿وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ﴾ بله آن معنایش این است که خدا به اینها نگاه نمی کند یعنی نگاهِ تشریفی و تکریمی با اینکه خدا ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ است اما اینجا ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً﴾ وزن برای تکریم نیست برای تعدیل است اظهار عدل است این وزن دو قِسم است یک وقت اعمال خیر را می سنجند یک وقت درکات را می سنجند یک وقت تفاوت درکات و درجات را می سنجند این کفّاری که ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾ همهٔ عمر را سرمایه را باختند خیر ندارند تا ترازو برایشان وضع بشود که یک طرف حق بگذارند یک طرف عملِ اینها خب کسی که باطلِ محض است یک ذرّه خیر هم ندارد که آن یک ذرّه خیر را بسنجند که لذا فرمود: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً﴾ خب برای اینکه چه ترازو وزن بکنند آخر چه آورده بود او چیزی نیاورده که در محکمهٔ عدل الهی بسنجند که ترازویی هم در یک گوشهٔ دیگر است و آن درکات را می سنجند نه درجات را که گناه چه کسی بیشتر است یک عدّه هستند که ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ که دامنگیر آ نها همین آیه و امثال آیه است این درکات خیلی بیشتری دارند یک عدّه درکات

کمتری دارنـد آنهـا هم توزینی است غرض آن است که در بخش حَسنات اینها چون دستشان خالی است چیزی برایشان وزن نمی کننـد که چه چیزی را بسـنجند اما در بخش درکات کاملاً مشـخص است که درکه اینها چقـدر است چه کسـی بایـد به درکه پنجم باشـد چه کسـی بایـد بیشتر باشـد و مانند آن این جمع بین آیه سوره مبارکه «کهف» و آیه محلّ بحث هم این خواهـد بود. خب، فرمود: (وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ) را که این موازین قِسط است قِسط یعنی سـهم هر کسـی را به او دادنـد در برابر قَسط که به معنی جور و ظلم است این قِسط یعنی سـهم هر کسی را به او دادن این میزان، میزان قِسط است پس این میزانِ قسط را در قیـامت وزن می کننـد تـا اعمـال سـنجیده بشود (وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَهِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً) این هم نکره در سیـاق نفی است و مفیـد عموم به احـدی ظلم نمی شود آنچه در سوره مبـارکه «زلزله» است که (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یَرَهُ) او می بینـد برای اینکه ما نشانش می دهیم خب چه کسـی ارائه می دهد چه کسـی اعمال گذشته را نشانش می دهد فرمود: (وَإِن کَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنَا بِهَا وَکَفَی بِنَا حَاسِبِینَ) ما که چیزی برای ما مستور نیست در بخشهایی از قرآن کریم می فرماید هر موجودی بالأخره یا حاضر است که خب معلوم دیگران است یا مجهولِ دیگران است در اثر بُعد، ظلمت، حجاب و مانند آن، ریزی، انسان که به چیزی علم ندارد یا برای اینکه دور است زماناً یا مکاناً یا برای اینکه دور نیست در زیر چیزی پنهان شـده است یا نه، در زیر زمین و امثال زمین پنهان نشـد تاریک است فضای تاریک نمی گـذارد که انسان او را ببیند یا نه، هیچ کدام از این موانع نیست خیلی ریز است نمی شود این را دید بالأخره یا بُعد است یا ظلمت است یا حجاب است یا صِغَر است فرمود هیـچ کدام از اینها برای خدا مانع نیست (إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ) ریز باشد دور باشد زیر زمین باشد تاریک باشد ما می آوریم بالأخره فرض ندارد که چیزی مانع علمِ ازلی ذات اقدس الهی باشد چون علمش (بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ) است این خدا که چیزی مانع علم او نیست نه بُعد و نه صِغر و نه زیر زمین بودن و نه حجـاب و امثال ذلک این را می آورد حالا که آورد (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرّاً یَرَهُ) الآن هر چه هم حساب بکنـد یادش نیست که در سـی سال قبل چهل سال قبل چه کاری کرده چه حَسنه چه سیّئه ولی خـدا وقتی که آورد او می بیند این چنین نیست که (فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ) خودش بالاستقلال و بالـذّات می بینـد تـا ارائه ندهنـد او نمی بینـد ارائه اش به دست خـداست فرمود هر جا باشـد ما می آوریم در این بخش فرمود: (وَإِن کَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ) آن عمل (مِنْ خَرْدَلٍ) خود خَردل آن دانه اسپند او را اگر شما به چند جزء به چند حبّه تقسیم بکنی که این «مِن» بشود «مِن» تبعیضـیه و گرنه حبّه از خود خردل بزرگ تر است یـک حبّه گنـدم، یک حبّه جو، یک حبّه برنـج از خود خردل بزرگ تر است این یا بیانیه است یا تبعیض اگر تبعیض شـد یعنی این حبّه خردل را اگر شـما به چند حبّه تقسـیم بکنید آن ذرّه ای که به هیـچ وجه قابـل دیـدن نیست ما او را می آوریم (وَإِن کَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنَا بِهَا) ما این را می آوریم چون از علم ما و از حیطه هستی ما که غایب نیست (وَکَفَی بِنَا حَاسِبِینَ) اما به انسان می گوییم تو قاضی خود باش «تو نیک و بد خود هم از خود بپرس چرا بایدت دیگری مُحتسِب» (اقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً) تو در محضر ما هم که نمی توانی خلاف بکنی گرچه (کَفَی بِنَا حَاسِبِینَ) اما (اقْرَأْ کِتَابَکَ) و خودت حسابرس خودت باش آن روز که انسان نمی توانـد جز حق چیزی بگویـد برای اینکه همه اعضا و جوارح او ایسـتاده انـد شـهادت بدهند خب انسان چه چیزی را می تواند کتمـان بکنـد آن (یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّی بِهِمُ الْأَرْضُ وَلاَ یَکْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثاً) همه اعضـا و جوارح صف کشیدند شهادت بدهند خب کجا مقدور است که انسان کتمان بکند. مثل اینکه اذان است دیگر.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۷ تا ۵۰ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِنَ السَّاعَهِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۵۰)

چون سوره ی مبارکه ی «انبیاء» در مکه نازل شد و مسائل مهمّ سوَر مکّی اصول دین بود و هست یعنی توحید و وحی و نبوّت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و حقوق جریان وحی و نبوّت را تا حدودی به طور متن اشاره کردند شرحش را با ذکر هفده پیامبر(علیهم السلام) توضیح می دهند. در جریان معاد فرمود ما این ترازوی قِسط را برای قیامت وضع می کنیم تا هر کسی برابر آن ترازو پاداش یا کیفر ببیند. ترازوی قیامت مناسب با قیامت است ترازوی دنیا مناسب با دنیاست این طور نیست که خدا ترازو را فقط در قیامت وضع کند و نصب کند فرمود ما (وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) ترازو را و میزان را هم در دنیا هم در آخرت، بنابراین برای دنیا میزانی است مناسب دنیا، برای آخرت میزانی است مناسب آخرت میزان دنیا اختلاف پذیر است ولی میزان آخرت اختلاف پذیر نیست. بیان ذلک این است که میزان دنیا برای سنجش کالا یک امر محسوس است و تقلّب پذیر هست گرچه اختلاف پذیر نیست چون امر محسوس بالأخره روشن است که سبک است یا سنگین، اما تقلّب ممکن است، اختلاف ممکن است تخلّف ممکن است و مانند آن، میزانی که برای اخلاق است اختلاف پذیر است میزانی که برای عقاید است اختلاف پذیر است کدام عقیده حق است کدام عقیده باطل، کدام اخلاق حَسَن است کدام اخلاق قبیح اینها مورد اختلاف است. برخیها بعد از علم و (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) بیراهه می روند خب آنها اختلاف در میزان نیست آنها تخلّف دارند ولی بعضی از صاحب نظران اند که با هم اختلاف فکری دارند خیلی روشن نیست که در این مسئله حق با چه کسی است در دنیا جا برای داوریِ نهایی نیست بالأخره قرآن میزان است عترت میزان است براهینی که اقامه کردند میزان اند اصولاً از منطق به عنوان میزان یاد می شود که «آلهٌ قانونیّهٌ تعصِم مراعاته الذهن عن الخطأ و الفکر» منطق را اصطلاحاً می گویند میزان ولی خب در همین منطق اختلاف هست در تطبیق مسائل نظری بر بدیهی اختلاف هست این چنین نیست که میزان مخصوص قیامت باشد میزان هم برای دنیاست هم برای آخرت فرمود: (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) میزان را خدا نهاد ترازو را نهاد برای هر چیزی ولی ترازوی دنیا هم تخلّف پذیر است هم اختلاف پذیر و اگر ما روزی نداشته باشیم که هیچ تخلّف و اختلافی در او راه ندارد تقریباً عالَم می شود لغو بالأخره این همه مکاتیبی که در عالَم هست اختلاف ۷۲ ملت و کمتر و بیشتر جایی باید باشد که به نتیجه ی نهایی برسد یا نه، یکی از مُتقن ترین براهین ضرورت معاد ظهور حق است بالأخره این اختلافها جایی باید حل بشود یا نه در دنیا حل شدنی نیست برای اینکه برخیها عمداً بیراهه می روند خب آن با برهان قابل حل است اما بعضی جاها در خود برهان اختلاف دارند در جهان بینی اختلاف دارند و صاحب نظرند و جزء دانشمندان اند اختلافی که بین دانشمندان است کم نیست بنابراین جایی اگر در جهان نباشد که به این اختلافها خاتمه بدهد می شود لغو برای اینکه یا باید گفت واقعیّت نسبی است چه اینکه برخیها این توهّم را کردند و به دنبال او باید گفت همه

تصویب انـد ما جزء مصوّبه باشـیم که هر که هر چه فهمیـد حق است که این هم نیست اگر ما مُخطّئه هستیم کما هو الحق، اگر واقعیّت نسـبی نیست و مطلق است کمـا هو الحق گرچه فهمهـا نسـبی است پس بالأـخره جـایی بایـد باشـد که روشن بشود اگر قیامتی نباشد ــ معاذ الله ــ که حق در آنجا روشن بشود عالَم می شود لغو برای اینکه اختلاف فراوان است و راه حل هم نیسـت یکی از مُتقن ترین دلیل ضرورت قیامت همان جریان ظهور حق است.

ص: ۹۲

چند مطلب در بین مطرح است یکی اینکه ترازو اختصاصـی به آخرت ندارد در دنیا هم هست دوم اینکه ترازو تنها برای اعمال نیست برای اخلاق هم هست تنها برای اعمال و اخلاق نیست برای عقاید و علوم و معارف هم هست این هم دو مطلب، ترازوی اعمال مناسب عمل است ترازوی خُلق و صفت مناسب صفت است ترازوی عقیده و فهم مطابق با آنهاست.

مطلب بعـدی آن است که در دنیـا ترازوی علـوم، منطـق است یعنی علمِ حصـولی است ولی در همین علم حصولی هم بـاز بین صـاحب نظران اختلـاف است آیـا در قیامت ترازوی معارف، علم حصولی است یعنی صـغرا و کبرا و اینهاست که این خب در دنیـا هم همین بود ولی اختلاف را حل نکرد یا نه، به شـهود برمی گردد کما هو الحق، اگر در قیامت میزان، شـهود است وقتی حق تعالیٰ با اسمای حسنای خودش ظهور کرد تجلّی کرد همه او را می بینند همه او را نظیر آنچه را که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لو کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقینا» مشاهـده می کنند منتها «بحقائق الإیمان»، «بحقائقه القلوب لا تُدرکه الأبصار و هو یُـدرک الأبصـار» خـدا را بـا چشم نمی شـود دیـد نه در دنیـا نه در آخرت، نه در خواب نه در بیـداری (لَاتُـدْرِکُهُ الأَبْصَـارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ) اینها قضایایی هستند که جهتشان ضرورت است یعنی اگر از ما بخواهند که برابر دستورات قرآنی این قضیه را موجّهه کنید به این قضـیه جهت بدهید ما نمی گوییم نظیر «زیدٌ قائمٌ بالإمکان» بلکه می گوییم همان طوری که دو دوتا چهارتا بالضـروره، جهت قضـیه ضـرورت است نه امکـان نه اطلاق نه دوام بلکه ضـرورت است این دوتا قضـیه را اگر خواستیم موجّهه کنیم یعنی به آنها جهت بدهیم می گوییم «لا تدرکه الأبصار بالضروره و هو یُدرک الأبصار بالضروره» نه بالامکان نه بالاطلاق نه بالـدوام بل بالضـروره. در قیامت ذات اقـدس الهی این طور ظهور می کند ظهور شـهودی می کند وقتی ظهور شـهودی کرد دیگر منطق و علم حصولی و امثـال ذلک رخت برمی بنـدد دیگر جا برای خلاف نیست درباره ی جهنم و بهشت خب جهنم را می بیننـد بهشت را می بیننـد به تبهکاران می فرمایند این هم جهنم است (أَفَسِـحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِـرُونَ) آنها می گویند (رَبَّنَا ابْصَـرْنَا وَسَـمِعْنَا) دیگر اختلاف حل می شود, اما درباره ی جریان مبدأ و ذات اقدس الهی و توحید و بطلان شـرک این خدای سبحان می فرمایـد وقتی که قیامت ظهور کرد طوری روشن می شود که (ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلاّ إِیَّاهُ) نظیر آن حوادثی که در دنیا برای شما پیش می آید انسان در تاریکی خیلی از چیزها را برابر وهم خود ترسیم می کند با اینکه در این فضا در این دشت تپّه و کوهی نیست درختی نیست ولی شبِ تـار گـاهی انسان درخت خیال می کنـد گاهی کوه خیال می کنـد گاهی تپّه خیال می کند و اینها وقتی آفتاب طالع شد دیگر معلوم شد خبری نیست. در قیامت اگر حقیقت مشهود شد دیگر خدای سبحان و اسمای حُسـنا روشن می شود دیگر چیزی در عـالَم نیست غیر از خـدا و افعال خـدا دیگر علم حصولی در کار نیست که تا اختلاف در آنجـا راه پیـدا کنـد بنـابراین میزان در معارف اعتقادی یک چیز خاصـی است مناسب با آن و از سـنخ علم حصولی نیست نظیر منطق با شهود همراه است و در اخلاف مناسب با اوصاف است و در افعال مناسب با فعل.

مطلب دیگر اینکه فرمود بعضی از افراد میزانشان سنگین است بعضیها هم سبک یک عدّه که (ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۝ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) یک عدّه که (خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ۝ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ) چرا میزان برخیها سنگین است این بحثش هم در سوره ی مبارکه ی «اعراف» قبلاً گذشت هم در روزهای اخیر اشاره شد اگر در میزان یک کفّه وزن است یک کفّه موزون, وزن عبارت از حق است (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) موزون باید از وزن سهمی داشته باشد آنهایی که مؤمن اند چون کارهای حق کردند این کارشان سنگین است برای اینکه مطابق با وزن است آنهایی که کارهای حق نکردند کارهای باطل کردند حق که سنگین است در این کفّه می مانـد عملشان که باطل است می رود بالا لـذا فرمود هباء منثور است (وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً) سبک است چون از حق سهمی ندارد.

مطلب بعدی آن است که ترازویی که ذات اقدس الهی فرستاده آن ترازو تنها برای مسلمانها یا موحّدانِ عالَم اعم از مسلمان و مسیحی و امثال ذلک نیست بخشی از آن ترازو برای انسانیّت است جامع الجوامع انسانی است که حقوق بشر را باید از این بخش از آیات قرآ ن کریم گرفت. فرمود چه در سوره ی مبارکه ی «حدید» چه در سایر سوَر این مضمون هست که ما میزان را نازل کردیم (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) تا مردم, مردم نه مسلمانها نه «یقوم المؤمنون» یا «مسلمون» یا «لیقوم الموحّدون» (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) بالأخره خیلیها هستند که ایمان نمی آورند و خدای سبحان هم می داند که اینها ایمان نمی آورند و حرفشان این است که (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) به پیامبر هم فرمود: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) ولی بالأخره قرآن برای اداره ی جامعه ی بشری آمده دیگر با اینکه می داند خیلیها ایمان نمی آورند می فرمایند بسیار خب, حالا ایمان نیاوردید خدا را قبول ندارید قیامت را قبول ندارید در دنیا باید راحت زندگی کنید اگر در دنیا خواستید راحت زندگی کنید (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) باید باشد این (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) که در سوره ی «حدید» است سفارش همه ی انبیا مخصوصاً شعیب(سلام الله علیهم اجمعین) است که فرمود: (وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) این جزء جوامع الکَلِم است یعنی هیچ چیز مردم را کم نگذارید سخن از تطفیف نیست (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ) یا (إِذَا كَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) فرمود مردم چه مسلمان چه غیر مسلمان چیزی که با آنها در میان می گذاری کالا هست قرارداد بین المللی هست وقت است کتابی می خواهی برای اینها ترجمه کنی می خواهی برای اینها درس بگویی می خواهی روابط دیپلماتیک داشته باشی چیزی را کم نگذارید (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) مطلق است جمیع مَن فیه فی الأرض را شامل می شود اشیاء هم جمیع اشیاء را شامل می شود حالا کسی می خواهد درس بگوید سرِ کلاس شاگردان او هم مسلمان نیستند ولی خب این باید محقّقانه درس بگوید این طور نیست که حالا اگر کسی رفته در یک کشور خارجی دارد سخنرانی می کند یا مثلاً شاگردانش مسلمان نیستند این تبلیغی بکند ولو جاهلانه درست است آن مطلب حق است ولی مطلبِ حق را باید از راه صحیح بیان کرد اگر چیزی را آدم کم بگذارد دیگر (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) نیست این بیان نورانی شعیب(سلام الله علیه) که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش قبلاً گذشت این بود که فرمود ما به شعیب(سلام الله علیه) دستور دادیم که به او به مخاطبانش بگوید آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود (وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مَالَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) چیزی از مردم کم نگذارید حالا اگر صادرات هست صدر و ذیل یک سبد یا یک صندوق فرق بکند این خیانت است این بر خلاف دستور اسلام است جنسی را می خواهید بفروشید, چیزی را می خواهید به کفّار بفروشید کم نگذارید نه زیر و رو فرق بکند نه ظاهر و باطن فرق بکند نه بالا و پایین فرق بکند هیچ چیزی فرق نکند این معنای (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) است پس ترازویی که ذات اقدس الهی وضع کرده برای تأمین تمدّن بشر هست ولو غیر مسلمان, اگر غیر

مسلمان بودند فقط بهره ی دنیایی ممکن است ببرند اما گرفتار عذاب آخرت اند مسلمان بودند حَسنه ی دنیا و حسنه ی آخرت هر دو نصیبشان می شود در دنیا آن ترازویی که بتواند حق را مشخّص کند فقط برای خواص است فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً) آن ترازو را می خواهید آن ترازو از تقوا به دست می آید در بحثهای قبل هم داشتیم که یکی از نوآوریهای دین این است که «مَن فَقَدَ تقواً فَقَدْ فَقَدَ عِلما» از دیرزمان یعنی تقریباً چهار هزار سال است که در حوزه ها و دانشگاه ها این اصل پذیرفته شده است که «مَن فَقَدَ حسّاً فَقَدَ عِلما» اگر کسی حسّی را از دست داد علم حاصل از آن حس را از دست می دهد یعنی اگر کسی سامعه را از دست داد کَر بود او دیگر در فنّ موسیقی هیچ سهمی ندارد او نمی تواند نوازنده باشد یا شعر را تشخیص بدهد و اگر کسی باصره را از دست داد از فنّ مناظر محروم است رنگها را شناسایی کند, زیباییها را شناسایی کند اینها نیست «مَن فَقَدَ حسّاً فَقَدَ عِلما أی علماً حاصلاً مِن ذلک الحس» این اصل حداقل سه, چهار هزار سال است که پذیرفته شده است در همه ی مراکز علمی اما آنکه دین آورده ضمن امضای این مطلب این است که «مَن فَقَدَ تقواً فَقَدْ فَقَدَ عِلما» اگر کسی تقوا را از دست داد علمِ حاصل از تقوا را از دست خواهد داد برای اینکه (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً) اگر کسی خواست در درون خود چراغی روشن ببیند که بین حق و باطل فرق بگذارد این راهش تقواست این تقوا اگر حاصل شد آن چراغ روشن می شود این تقوا اگر حاصل نشد آن علمِ حاصل از تقوا حاصل نمی شود لذا همین طور می ماند در شبهه می ماند. این نصیب خواص می شود که الیوم می تواند بفرماید: «لو کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقینا» شاگردان آنها هم این راه را دارند هر کدام به اندازه ی خودشان آن کمالِ نهایی برای حضرت امیر(سلام الله علیه) است و شاگردان این حضرت هم در حدّ خودشان حق برایشان روشن می شود که می گویند: «انی علی بیّنه من ربکم» اما برای توده ی مردم صحنه ی قیامت است که حق برای همه روشن می شود خدا هست, چطور خدا ظهور می کند که کسی نمی تواند انکار کند آن یک راه خاصّ خودش را دارد که مربوط به مسئله ی قیامت است که خداوند در قیامت طوری تجلّی می کند که به هیچ وجه قابل انکار نیست در دنیا با حجاب تجلّی کرده است برای اینکه در آن خطبه ی نهج البلاغه آمده است که «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» خود این خلق حجاب است فردای قیامت این خودی رخت برمی بندد جلوه ی حق روشن می شود لذا در قیامت کسی خدا را انکار نمی کند, بنابراین «میزانُ کلّ عالمٍ بحسبه».

همین روشها متعدّد است دیگر این روشها, روشهای تجربی داریم نیمه تجربی داریم تجریدی داریم شهودی داریم, علوم هم از این چهار قسم بیرون نیست یا طبیعیات است به اصطلاح آنها یا ریاضیات است یا فلسفه و کلام است یا عرفان یا تجربی است یا نیمه تجربی مثل ریاضی یا تجریدی, تجریدی یعنی تجریدی کاری به تجربه ندارد برای فلسفه و کلام است یا شهودی برای عرفان اینها تجربی است اگر کسی روش مندانه وارد این علوم چهارگانه شد. خب, گاهی ممکن است اشتباه بکند ولی غالباً به مقصد می رسد اگر به مقصد رسید للمُصیب أجران, اگر نرسید مُخطی بود للمخطیء أجرٌ واحد ما که مصوّبه نیستیم بگوییم هر که هر چه فهمید درست است اینکه واقع یکی است بیش از یکی هم نیست بعضیها به واقع می رسند بعضی نمی رسند, بعضی به همه ی شئون واقع می رسند به بعضی از جهات واقع می رسند این راه است ولی در قیامت این طور نیست.

دین یکی است, بله دین یکی است نسبیّت برای معرفت است دین یکی است و لا غیر یعنی چون واقع یکی است دیگر واقع که تعدّد برنمی دارد واقع نه تعدّدپذیر است نه نسبی پذیر افرادی که می خواهند واقع را بشناسند یا دین را بشناسند بعضی مصیب اند بعضی مخطی, آنها که مخطی اند اگر روش مندانه نبود اجری ندارند بلکه معاقب اند اگر مخطی بود روش مند بود یعنی مجتهدی بود سالیان متمادی در دین شناسی کار کرد حالا گاهی به مقصد نرسید له أجرٌ واحد. فتحصّل واقع یعنی دین واحدٌ لا ریب فیه و لا تعدّد. راه هم واحد است و لا تعدّد رونده ها مختلف اند این سه, چون رونده ها مختلف اند بعضی بیشتر می فهمند بعضی کمتر می فهمند می شود نسبیّت در فهم, نسبیّت در فهم یعنی نسبیّت در فهم آن وقت اگر روش مندانه رفتند له أجرٌ, اگر بی روش رفتند علیه وِزرٌ.

واقع یکی است و لاغیر, دین یکی است و لاغیر, راه یکی است و لاغیر, رونـده متعدّدنـد این رونـده ها که متعدّدنـد اگر روش منـدانه رفتنـد غالباً به مقصـد می رسـند بی روش رفتنـد نه تنهـا اجر ندارنـد علیه وِزر حرفتـان کجـاست! بنابراین میزان در دنیا اختلاف پـذیر است ولی در قیـامت شـهود است اگر میزانِ قیـامت هم مثـل میزان دنیـا بـا علمِ حصولی بود خب آنجـا هم اول اختلاف بود جهانی که بالأخره حق در او روشن نشود می شود جهانِ باطل لـذا در بخشـی از آیات قرآن کریم برای ضـرورت معاد ظهور حق را قرآن حـدّ وسط قرار می دهـد می فرماید: (یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ) حق باید ظهور کند دیگر, بنابراین ترازوی آن عـالَم مناسب آن عالَم است ترازوی این عالم مناسب این عالم و هر چیزی هم یک ترازو دارد و برای هر کسـی هم وظیفه ای است که چیزی در آن ترازو کم نگـذارد حالا خواست احتجاج کند مغالطه نکند خواست وصـفی را خُلقی را ترویج کنـد بیراهه نرود خواست کالاـیی را صـادر کنـد تقلّب نکنـد اینکه فرمود: (وَلاَـ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ) آن گـاه چون به طور اجمـال قرآن کریم این متن را ذکر کرده در بحثهای همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که اصـلاً نام این سور ه به نام انبیاء است برای اینکه نام هفده پیامبر(علیهم السـلام) تقریباً در این سور ه آمده آیه ی ۲۵ این سور ه این بود که (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ إِلاّ نُوحِی إِلَیْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدُونِ) این به طور متن است بعضـی از آیاتِ توحیدی را متناً ذکر می کند بعد ادلّه اش را ذکر می کند بعضـی از آیات معاد را متناً ذکر می کند بعد ادلّه اش را ذکر می کند بعضـی از آیات مربوط به وحی و نبوّت را متناً ذکر می کند بعد شواهد را ذکر می کند این آیه ی ۲۵ که فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ إِلاّ نُوحِی إِلَیْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلهَ إِلاـّ أَنَا فَاعْبُـدُونِ) یعنی معرفت و عبـادت را مـا به همه ی انبیـا(علیهم السـلام) گفتیم این به منزله ی متن است برخی از این مطالب را که وسط هست ذکر کردنـد آن گاه هفده شاهد با ذکر داسـتانِ هفده پیامبر(علیهم الصـلاه و علیهم السـلام) ذکر می کننـد تـا به منزله ی شـرح آن متن باشـد. اینکه فرمود: (وَلَقَـدْ آتَیْنَا مُوسَـی وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِـیَاءً وَذِکْراً لِلْمُتَّقِینَ) این طلیعه ی شرح آیه ی ۲۵ همین سور ه است که بعد از جریان موسـی و هارون و ذکر قرآن کریم جریان حضـرت ابراهیم و حضرت نوح و انبیای دیگر داود و سـلیمان و اینها را یکی پس از دیگری ذکر می کند چون به همین مناسـبت هم این سور ه به نام سوره ی مبـارکه ی «انبیـاء» شـد و اینکه همین هفـده پیامبر را اینجا ذکر می کنـد بعضـی از انبیا را هم در سوَر دیگر ذکر می کنـد و نام بسیاری از انبیا را نمی برد چنـد مطلب را در همین زمینه قرآن کریم ذکر کرد که قبلاً هم بازگو شد. یک اصل کلّی قرآن این است که هیـچ امّتی بـدون رهبر نیست در سوره ی مبـارکه ی «نحـل» گـذشت که (لَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُـدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) هیـچ ملّتی بـدون راهنمـا نیست حالاـ یا بلاواسـطه یا مع الواسـطه یا با جانشـین یا با علمای ربّانی که پیامِ آن پیـامبر را به آن ملّت می رساننـد این اصـل کلّی, اصل دیگر آن است که این ۲۵ پیـامبر و سایر انبیایی که به طور اجمال اشاره شدند اینها در خاورمیانه بودند از خاوردور و باختردور خبر نیست معنایش این نیست که آن طرف آب یا این طرف آب پیامبر نداشـتند معنـایش برابر آنچه در سوره ی مبـارکه ی «نساء» و همچنین سوره ی «غافر» آمـده در سوره ی «نساء» آیه ی ۲۶۴ این است که (وَرُسُـلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ) انبیا فراوان اند قِصص بعضیها را گفتیم مثل اینها که در خاورمیانه بودنـد حضـرت نوح و انبیای ابراهیمی اینها غالباً در خاورمیانه بودند برخیها خیال می کنند که خاورمیانه نبی خیز است پیـامبرخیز است خـاور و باختردور این چنین نیست در حالی که این طور نیست فرمود هیـچ جایی بـدون راهنما نیست این اصـل کلی اینهـایی که مـا گفتیم در خاورمیانه است دو, برای اینکه بایـد بگوییم (فَسِـیرُوا فِی الأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ) کـذا, عاقبه کـذا داسـتانی باید بگوییم که شواهدش باشد یا شـما شـنیده باشـید یا تحقیق و پژوهش ممکن باشد اما بگوییم آن طرف اقیـانوس غربی یا شـرقی ما فرسـتادیم آنها دسترسـی ندارنـد برای تحقیق چه راهی بازگو کنـد که نمی تواند بگویـد (فَسِـیرُوا فِی الأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ) می گویند ــ معاذ الله ــ خلاف می گویی لذا چه در سوره ی مبارکه ی «نساء»

آیه ی ۱۶۴ فرمود: (وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ) انبيايى بودند كه ما داستان آنها را براى شما نگفتيم و همچنين در سوره ى «غافر» كه از او گاهى به عنوان سوره ى «مؤمن» ياد مى شود آيه ى ۷۸ اين است (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِن قَبْلِكَ مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ) پس بنابراين همه چيز در قرآن نيست نزد اهل بيت(عليهم السلام) هست اينكه مى بينيد در بعضى از روايات مى فرمايد وجود مبارك ائمه مى فرمايند خداى سبحان به پيامبرى از انبياى اسرائيل فلان چيز گفته است يا به پيامبرى چنين چيزى فرموده است از همين قبيل است. در روايات ما كه هست انبيا مثلاً رقمشان خيلى زياد است خيلى بيش از اينهاست كه در قرآن كريم آمده در اين دو آيه اى كه يكى در سوره ى «نساء» است يكى در سوره ى «غافر» فرمود ما داستان بعضى از انبيا را برايتان نقل نكرديم پس قرآن داستان همه ى انبيا در آن نيست.

ص: ۹۶

خود قرآن دارد که (لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْکَ) هم در سوره ی «نساء» هم در سوره ی «غافر» فرمود داستان خیلی از انبیا را ما برای شما نگفتیم آن برای اینکه اگر می فرمود ما آن طرف اقیانوس اطلس یا آن طرف اقیانوس هند کسانی بودند راه برای تحقیق نبود آنچه را که راه برای تحقیق است همین انبیای خاورمیانه است

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۸ تا ۵۶ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۵۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُم لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُم وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَل رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذٰلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶)

چند نکته مربوط به مطالب قبل بود که با بیان آ نها گذشته روشن تر می شود و آن این است که غیب را ذاتاً خدای سبحان می داند مثل سایر کمالاتِ هستی, ثانیاً این غیب را به انبیا و اولیا که خود مرضیّ او هستند می داند این دو, جریان اول که غیب را منحصراً خدا می داند یک طایفه از آیاتی است که حصر می کند فرمود: (ما یعلم الغیب الا هو), (ولا یعلم الغیب الا هو) طایفه ی ثانیه آیاتی است که می فرماید ما غیب را به انبیا دادیم به معصومان دادیم (تِلْکَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْکَ) و مانند آن, آیات فراوانی است که می فرماید این غیب است ما غیب را به نوح دادیم غیب را به ابراهیم دادیم غیب را به شما انبیا می دهیم و مانند آن.

ص: ۹۷

مطلب سوم آن است که جریان معاد غیب است جزء عالَم شهادت نیست و این را هم خدای سبحان می داند برابر طایفه ی اُولیٰ. برابر طایفه ی ثانیه این غیب را ذات اقدس الهی به (مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ) عطا کرده و می کند در جریان معاد بالخصوص در پایان سوره ی مبارکه ی «جن» آمده است که این جریان قیامت روشن نیست که نزدیک است یا دور (قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً) آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «جن» این ناظر به آن است که ذاتاً جریان معاد را ذات اقدس الهی می داند اما در آیه ی ۲۶ به بعد فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ) که این الف و لام یا الف و لام جنس است یعنی جمیع غیب را فقط خدا می داند یا الف و لام عهد است که ناظر به مسئله ی معاد است به هر تقدیر جریان معاد قطعی الشمول است اگر جسم باشد که جریان معاد را هم شامل می شود و اگر عهد باشد که مخصوص معاد است (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً ۝ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ) آن رسولی که مرتضای حق است وجود مبارک پیغمبر است انبیای دیگر هستند و مانند آن. خب, پس بنابراین قدر متیقّن این آیات پایانی سوره ی «جن» این است که جریان معاد را به پیغمبر فرمود این شده چهار مطلب.

مطلب پنجم آن است که چون ذات مقدس رسول خدا ذاتاً عالِم غیب نیست می فرماید: (إِنْ أَدْرِی أَقَرِیبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً) چون به افاضه ی الهی عالِم غیب شد می فرماید: (اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ) اگر در طلیعه ی همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است (اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ) یا در جریان سوره ی «قمر» دارد (اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ) برای آن است که طبق بخش پایانی سوره ی مبارکه «جن» وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عالِم به معاد شد این هم یک مطلب.

ص: ۹۸

اما آنچه مربوط به مسئله ی آلهه است که گاهی ضمیر مذکّر است و ضمیر مؤنث برخی از مفسّران همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید در کتابهای تفسیر سعی کردند که این ضمیرهای جمع مذکّر را به مشرکان و کافران و بت پرستان و اینها برگردانند آیه ی ۴۲ به بعد (قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ) یعنی این کافران (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم) ضمیری که به آلهه برمی گردد ضمیر مؤنث است آن ضمیر جمع مذکر سالم به مشرکان برمی گردد (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِن دُونِنَا) چون در اینجا ضمیر مؤنث به آلهه برگشت و ضمیر جمع مذکر سالم به کفار لذا می گویند (لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلاَ هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ) هم برای کفار است یعنی آن کفار نمی توانند خودشان را یاری کنند مَصحوب ما هم نیستند و دوتا ضمیر جمع مذکر سالم آیه ی ۴۴ هم (بَلْ مَتَّعْنَا هؤُلاَءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) این هم تأیید می کند که ضمیرها به مشرکان برمی گردد. این سخن ناصواب است برای اینکه معمولاً ـ در جایی که اشتباه می شود ضمیر آلهه را مؤنث می آورند وگرنه در سایر موارد که سخن از اشتباه نیست همین مطالب هست به صورت ضمیر جمع مذکر سالم یعنی این آلهه نمی توانند مشکل خودشان را حل کنند چه رسد به اینکه مشکل دیگران و مشرکان را بتوانند حل کنند این مطلب در سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبسوطاً گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۹۴ به بعد این بود (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) یعنی این بتهایی که شما می خوانید اینها (عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ) اینها را بخوانید ببینید چه مشکلی از شما حل می کنند (فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا) این بتهای سنگی و چوبی که خودتان تراشیدید آیا اینها پا دارند راه بروند مستحضرید برای توده ی مردم جاهلی در همین حد برهان اقامه می کند برای خواصّ شان براهین دیگر، برای اخصّ شان هم برهان أدق، حالا در جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) روشن می شود (أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا) که ضمیر جمع مذکر سالم است که به همین بتها برمی گردد (أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ) در آیه ی ۱۹۷ به این صورت است (وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَيَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلاَ أَنْفُسَهُمْ يَنصُرُونَ) یعنی این بتهایی که شما اینها را می پرستید نه مشکل خودشان را حل می کنند نه مشکل شما را این همین مطلب آیه ی محل بحث در سوره ی «انبیاء» است که اینها وقتی نتوانند مشکل خودشان را حل کنند و ما دستور می دهیم (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) این سنگهایی که تراشیدید و مورد پرستش شماست اینها را گداخته می کنیم وقتی اینها مشکل خودشان را نتوانستند حل کنند مشکل شما را هم حل نمی کنند همین مطلب همان است با ضمیر جمع مذکر سالم (وَلاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَلاَ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ۝ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ) که این جمع مذکر سالم هم هست. خب، بنابراین این (لاَ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلاَ هُم مِنَّا يُصْحَبُونَ) همه ی ضمیرها جمع مذکر سالم و فعل به این آلهه برمی گردد. در جریان اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۵ به عنوان متن فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) این نبوّت عامّه است همین نبوّت عام را به صورت قصص انبیا در آیه ی محلّ بحث یعنی آیه ی ۴۸ به بعد همین سور ه مبسوطاً یکی پس از دیگری ذکر می کنند هفده پیامبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را نام می برند که شرح آن متن است اول آنها وجود مبارك حضرت موساست فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ) فرقان را معرفه ذکر فرمود ضیاء و ذکر را نکره، ظاهراً فرقان نظیر قرآ ن اسم روشن ترین است برای تورات در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» اوایلش گذشت که خدای سبحان به موسی و هارون(سلام الله علیهما) فرقان عطا کرده است این فرقان برای فرق بین حق و باطل است، صِدق و کذب است، خیر و شرّ است، حَسَن و قبیح است و مانند آن و این چون خودش فرق می گذارد اگر کسی اهل فرقان بود اهل قرآن بود این می تواند فرق بگذارد بین حق و باطل، خیر و شرّ، صدق و کذب و حَسَن و قبیح اگر در سوره ی مبارکه ی «انفال» فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) یعنی اگر کسی حُسن فاعلی داشت هم

در مطالب علمی موفق تر از دیگران است هم در مطالب عملی بسیاری از مسائل است که انسان بالأخره وقتی که پیچیده شد دفعتاً می بینید جرقّه می زند مطلبی به ذهنش می آید این خیال می کند خودش حل کرده خود انسان قابلِ علم است نه فاعلِ علم هر قابلی نیازمند به فاعل است که چیزی به او عطا بکنند او دریافت بکند و گرنه قابل بما أنّه قابل که مُعطی نخواهد شد این فیضی که به عنوان کشف جدید است نه خودبه خود پیدا می شود برای اینکه صُدْفه و شانس و احتمال و امثال ذلک محال است و اینکه بسیاری از افراد می بینید یا برخی از افراد اینها به مسائل تقوا و امثال ذلک خیلی اعتنایی ندارند اما به شانس و بخت و اتفاق و امثال ذلک تکیه می کنند دیگر نمی دانند این فسون است و فسانه این خرافات است چرا در فلان بازی نَبُردی ما شانس نیاوردیم خب الآن در زمان دین در زمان علم کسی این طور خرافاتی فکر می کند صبر و جَهد جزء خرافات است شانس جزء خرافات است نحسِ قدمی جزء خرافات است آنهایی که دین تعیین کرده است قضا و قدر الهی کار به تدبیر الهی است و تقواىِ مردان باتقوا سهم تعیین کننده دارد و مانند آن، هیچ چیزی در عالَم بی نظم نیست تصادف نیست اتفاق نیست شانس نیست خب این نماز نمی خواند می گوید خرافات است ولی آنجا چون در بازی باخت می گوید ما شانس نداشتیم این همان وهم و خیال و خرافاتی و جاهلیّت است که به این صورت در آمده دیگر فرمود: ﴿إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً﴾، «مَن فَقَد تقواً فقد علماً» یک، «مَن فَقَدَ تقواً فقد عملاً صادراً من ذلک التقوی» این دو، در جریان حس همین طور است که همه ما قبول کردیم «مَن فقد حسّاً فقد علماً» نه تنها «فقد علماً، فقد عملاً» اگر کسی باصره نداشت از فنّ مناظر طبیعی محروم است این درس را نمی تواند بخواند یک، راه هم نمی تواند برود اگر کسی سامعه را از دست داد این از فراگیری فنّ موسیقی محروم است یک، بوق اتومبیل هم نمی شنود که بفهمد باید کنار برود این دو، بنابراین نه عملش عمل صائب است نه علمش علم صائب آن علم و عملی که به این حس وابسته است در جریان تقوا همین طور است در خیلی از موارد است که می بینید انسان مواظب زبانش نیست می گوید خوب شد که من از این راه رفتم خب چه کسی راهنمایی کرد یا خوب شد که فلان کار را کردم یا خوب شد فلان حرف را زدم اینکه فلان حرف را زدی، فلان کار را کردی، فلان راه را رفتی دیگری هدایت کرده در اثر آن تقوایی که داشتی و یا دعایی که کردند یا گاهی می گوید ای کاش من آن راه را می رفتم یا آن کار را می کردم یا آن حرف را می زدم خب شما باید قبلاً راه را فراهم می کردی نه الآن بگویی کاش! در خیلی از موارد است که انسان مردّد است که چه کار بکند و یک طرف را انتخاب می کند آنجایی که مردّد است و نمی داند ولی یک طرف گرایش می کند آن عنایت الهی است آن فرقی است که خدای سبحان به او عطا کرده است فرمود: ﴿اتَّقُوا اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمْ اللّهُ﴾ این یک، ﴿إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً﴾ دو، این آیه ی سوره ی «انفال» قوی تر از آیه ی سوره ی «بقره» است آنجا به صورت شرط و جزا بیان نشده یک جمله ی خبریه است در کنار جمله ی انشائیه اما اینجا به صورت شرط و جزا بیان شده بنابراین خیلی از چیزهاست که ما نمی دانیم بعد می فهمیم خیلی از کارهاست که نمی توانیم تصمیم بگیریم و تصمیم می گیریم یا باید بگوییم خودبه خود پیدا شده اینکه محال است یا به خرافات تَن در بدهیم بگوییم خوش شانس است این هم که محال است یا راهنمایی داریم بالأخره، اگر مسیر تقوا بود آن راهنما ذات اقدس الهی است اگر بی تقوایی بود ﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلاَّهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ کسی هست که زِمامش را می کِشد تا جهنم می برد و آن شیطان است. خب، بنابراین ممکن نیست کاری در درون یا بیرون اتفاق بیفتد و فاعل نداشته باشد این محال است «یقول للإتفاق جاهل السبب» اینکه ما می گوییم فلان حادثه اتفاقی است به تعبیر مرحوم حکیم سبزواری ما چون از علل و اسباب غافلیم خیال می کنیم این امر اتفاقی است مگر اتفاق مثل دو دوتا پنج تاست که مستحیل است مثل دو دوتا سه تاست که مستحیل است اتفاق یعنی فعل بی فاعل اما اینکه می بینید کسی جایی را می کَند گاهی گنج پیدا می کند می گوییم اتفاقی است یک تعبیر مسامِحی است نه

فلسفی و عقلی غالباً وقتی این زمین را می کَندند آب در می آمد حالا این بار اتفاقاً یک معدن در آمد می گویند اتفاقاً معدن در آمد سرّش این است که ما غالب را دائم حساب می کنیم یک، دائم را ضروری می پنداریم دو، ما دوتا مغالطه است که عَقبه ی کعود است باید طی بکنیم نه غالب را دائم بدانیم نه دائم را ضروری تلقّی کنیم ما باید بدانیم که کَندنِ این زمین به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در همان اصول فلسفه وقتی آدم بیست متر این خاک را گرفت این علّت تامّه است برای کشف آنچه زیر این بیست متر است اگر خاک است که خاک است اگر آب است که آب است اگر معدن است که معدن است اگر سنگ است که سنگ است ما چون غالباً بعد از بیست متر در منطقه ای به آب می رسیم حالا اگر به سنگ رسیدیم یا به معدن رسیدیم می گوییم اتفاقاً معدن در آمد اتفاقی در کار نیست ما خیال می کنیم وقتی که این بیست متر خاک را برداشتیم باید به آب برسیم خیر، ما وقتی بیست متر را برداشتیم آنچه زیر بیست متر است برای ما روشن می شود این علّت تامّه است معلولش گاهی آب است گاهی خاک است گاهی سنگ است گاهی معدن است ما که غالب را دائم خیال می کنیم این جاهلیّت ماست که به حساب عقل می گذاریم و به عقل صَدْمه می زنیم و می گوییم اتفاقی است بنابراین اتفاقی در عالم نیست، نیست یعنی محال است نه قبیح است و اگر یک کار خیری شده است (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) بنابراین تقوا چه در مسائل علمی چه در مسائل خیلیها می آیند درس می خوانند کمتر موفق تر می شوند خیلیها وارد یک کار می شوند کم کم موفق می شوند حالا یا دعای پدر و مادر است یا طبق بیان نورانی حضرت خضر(سلام الله علیه) (كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً) داشتن پدر صالح، مادر صالح، جدّ صالح اثر دارد یا تقوای خود آدم است بالأخره این چنین نیست که این تقوا در بخش علمی اثر نکند یا در بخش عملی اثر نکند لذا (الْفُرْقَانَ) را با الف و لام ذکر فرمود آن ضیاء و ذکر را بدون الف و لام ذکر کرد برای اینکه آنها از برکات همین الفرقان اند یعنی التورات اند، الانجیل اند و مانند آن، وقتی که اینها فارق بین حق و باطل بود، فارق بین صِدق و کذب بود، فارق بین خیر و شرّ بود، فارق بین حَسن و قبیح بود یک انسان متدیّن در همه ی این مراحل می تواند بین اینها فرق بگذارد در بحث اخلاق این چنین است در بحث حقوق این چنین است در بحث عقاید این چنین است در بخش علوم این چنین است در بخش اعمال هم این چنین است خیلی از موارد است که فرق می گذارد.

ص: ۹۹

پرسش: استاد قرعه زدن بر اثر اتفاق نیست.

پاسخ: نه، ما نمی دانیم قرعه را ذات اقدس الهی فرمود ما کاری در دین نداریم که شما سرگردان باشید راه برایتان تنظیم کردیم قرعه انسان می زند و اَماره نیست قرعه، قرعه گاهی جایی می زند که واقع معلومی دارد منتها برای ما معلوم نیست این یک، قسمت دوم قرعه جایی است که اصلاً واقع ندارد می خواهیم دعوا نشود مشکلی پیش نیاید قرعه می زنیم این دو.

حق این است که قرعه، دلیل قرعه اطلاق دارد هر دو قسم، هر دو قسم یعنی هر دو قسم را در فقه شامل می شود چه آنجا که واقع دارد نظیر درهمِ وَدَعی، چه آنجا که واقع ندارد درهمی دو نفر هر کدام درهمی را نزد امینی به امانت گذاشتند یکی را سارق برده معلوم نیست که این برای چه کسی بود خب واقعش معلوم است ولی نه امین می داند نه مالکها اینها نزاعی دارند در این بخش تزاحم حقوقی می گویند خب قرعه بزنید اینجا واقعش ثابت است و عندالله معلوم است نزد دیگری معلوم نیست حالا ـ قرعه می زنند گاهی مطابق واقع در می آید گاهی مطابق واقع در نمی آید برای اینکه قرعه «لکلّ أمرٍ مشکل» اما یک وقت است می خواهند یک رئیس انتخاب بکنند برای یک هیئت اُمنایی اینجا واقعی ندارد نظیر همان شورای نگهبان که در قسمت اول این طور است که سه نفر باید استعفا بدهند اینجا واقعی ندارد می گویند سه نفر به قید قرعه استعفا می دهند برای اینکه مشکلی پیش نیاید کسی را می خواهند رئیس تعیین کنند خب این واقعی ندارد که اما «القرعه لکلّ أمرٍ مشکل» اینجا را هم شامل می شود فتواً فقهاً برای اینکه مشکل حل بشود نه اینکه واقعی دارد ما نمی دانیم به وسیله ی قرعه می خواهیم حل کنیم خب اگر کسی هفت، هشت نفرند به عنوان هیأت امنا یک نفر را می خواهند رئیس انتخاب بکنند و از باب تزاحم حقوقی ممکن است گِله پیش بیاید نقدی پیش بیاید می گویند یک نفر به قید قرعه نه اینکه واقعی هست کسی را متولّی رئیس تعیین کرد یک وقت است تعیین کرده ولی ما نمی دانیم چه کسی است اینجا واقع دارد یک وقت واقعی ندارد. به هر تقدیر این تقوا این سهم را دارد لذا می فرماید فرقان است یک، که با الف و لام ذکر می شود این اصل است ضیاء و ذکر است (لِلْمُتَّقِينَ) آن کسی که باتقواست می بیند آن که باتقواست می شنود هم ذکرِ خدا و قیامت است هم ذکر انبیای گذشته و داستانهای انبیای گذشته که فرمود این را ما به حضرت موسی و حضرت هارون دادیم این فرق را به اینها عطا کردیم و زمینه ی روشنی دارند که اینها با نور حرکت می کنند. در سوره ی مبارکه ی «حدید» بخش پایانی اش این است آیه ی ۲۸ سوره ی «حدید» این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ) این اختصاصی به معاد ندارد در جریان معاد عملی در کار نیست که کسی کاری انجام بدهد به وسیله ی کار ثوابی ببرد این چنین نیست چون اگر کار باشد باید مطابق با قانون باشد اگر قانون است می شود وحی و نبوّت و رسالت و شریعت دیگر می شود دنیا دیگر آخرت نیست بنابراین بعد از مرگ هیچ ممکن نیست کسی کاری انجام بدهد که به وسیله ی آن کار ثوابی ببرد یا عِقابی را کم بکند نعم، تمام کارهایی که در دنیا کرده آثاری که گذاشته تا آن آثار هست برکات آن آثار است در نامه ی عمل او ثواب می نویسند این (نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا) یک، (وَآثَارَهُمْ) دو، این زمینه شد برای صدور آن احادیث نورانی که «إذا مات ابن آدم انقطعوا عمله الاّـ عن ثلاث، عن أربع، عن خَمس، عن ستّ» که اینها همه شان تمثیل است و نه تعیین مصادیق فراوانی ذکر شده همین پنج شش مصداق نیست ولد صالحی که یدع..است صدقه ی جاریه یا شجری باشد بوستانی باشد کتابی باشد مدرسه ای باشد قناتی باشد چشمه ای باشد همه ی اینها صدقات جاریه است و عمل صالح است سنّتی باشد تا این سنّت حَسَنه هست در نامه ی او عمل ثواب می نویسند برای اینکه اثر اوست در حقیقت کار جدیدی نیست. عمل در بعد از

موت بـالقول المطلق قطع می شود که حضـرت فرمود: «الیوم عملٌ و لا حساب و غـداً حسابٌ و لا عمل» اما علم در آنجا شـهود است دیگر (فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ) البته شهود هر کسی هم برابر آن فیض خاصّی است که خدا عطا می کند دیگر آن مفاهیم رخت برمی بندد به صورت علم شهودی در می آید و انسان بهشت را می بیند یا جهنم را می بیند برخیها فقـط جهنم را می بیننـد و تبهکاران را می بیننـد بنابراین اثر مهمّ تقوا مربوط به دنیاست که انسان به وسـیله ی تقوا در علوم، در عقایـد، در اخلاق، در حقوق، در اعمال موفق تر از دیگران است حالا فرمود این ضـیاء است و ذکر است (لِلْمُتَّقِینَ) متّقیان چه کسانی هسـتند؟ (الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَیْبِ وَهُم مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ) قرآن کریم چه آیات مکّی چه آیات مَدَنی فراوان در این زمینه سـخن گفت که «الموجود علی قِسـمین غیبٌ و شهاده» در قبال جاهلیّت و شرک و الحاد که می گفتند و الآن هم می گویند «کلّ موجود مادّی» آنها می گویند اگر چیزی هست باید با تجربه ثابت بشود تجربه ی حسّی البته و چیزی که تجربه ی حس به او دسترسی نـدارد او خرافات است موهوم است فُسون است و فسانه این حرف جاهلیّتِ کهنه و جاهلیّت نو بود که می گفتنـد «کـلّ موجودٍ محسوس» عکس نقیضـش هم این است که «ما لیس بمحسوس لیس بموجود» آنها هم که می گفتنـد (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) یا (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) بر اساس همین فکر باطل بود انبیا(علیهم السلام) آمدند گفتند که «الموجود إمّا مجرّدٌ و إمّا مادی، إمّا غیبٌ و إمّا شهاده».

موجود دو قِسم است یک قسم غیب است که با تجرید فهمیده می شود یک قسم مشهود است که با تجربه فهمیده می شود «الموجود إمّا غیبٌ و إمّا شهاده» (عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ) این چنین است، (یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ) این چنین است، (آمنّا بالغیب) این چنین است و مانند آن، خدا غیب است، قیامت غیب است، وحی غیب است، نبوّت غیب است، ولایت غیب است، رسالت غیب است، امامت غیب است اینها چیزی نیست که در آزمایشگاه دیده بشود که این غیب را انبیا آوردند.

مهم ترین کاری که الآن ما در پیش داریم اگر بعضی آقایان این زحمت را بکشند زحمت عالمانه جا دارد این است که آیا فلسفه به اسلام آمده از یونان به اسلام آمده یا اسلام فلسفه را احیا کرده است به یونان رفته یعنی الهیّات فلسفه که خدایی هست با برهان فلسفی، معاد هست با برهان فلسفی این حرفهایی که ارسطو و افلاطون دارند اینها به اسلام آمدند یا اسلام این حرفها را یاد آنها داد افلاطون و امثال افلاطون چهار پنج قرن قبل از وجود مبارک عیسای مسیح(سلام الله علیه) هستند کلّ خاورمیانه فکر رایجش یا الحاد بود یا شرک وقتی انبیای ابراهیمی آمدند با برهان مخصوصاً وجود مبارک حضرت ابراهیم با برهان آمد با تبر آمد با آتش سوزی آمد کلّ خاورمیانه را اصلاح کرد فلسفه از اسلام به یونان رفت نه از یونان به اسلام آمده باشد منظور از اسلام فقه اسلامی نیست فلسفه ی اسلامی است فقه اسلامی با فقه مسیحی با فقه یهودی با فقه مکتبهای دیگر فرق می کند چون (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) ما چند رکعت نماز بخوانیم به کدام طرف نماز بخوانیم آنها چند رکعت نماز بخوانند به کدام طرف نماز بخوانند اینها فرق می کند اما در فلسفه ی اسلامی که خدا هست، یگانه هست، یکتا هست، اسمای حسنا دارد، قیامت هست، وحی هست، نبوّت است این فلسفه ی اسلامی این اسلام فرقی بین اسلام و مسیحیّت و یهودیّت نیست (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) منتها در اینجا کامل تر، دقیق تر، محقّقانه تر هست مثل شریعت و منهاج نیست که برای هر کدام فرق بکند ما وقتی می گوییم فلسفه ی اسلامی غیر از فقه اسلامی است دیگر نباید توقّع داشت که فرق فلسفه ی اسلامی با فلسفه ی مسیحی چیست اینها (مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) اگر سخن از فقه اسلامی است بله کاملاً فرق دارد اما فلسفه ی اسلامی که خدایی هست، قیامت هست، یکتایی هست، یگانگی هست اینها فرقی ندارد اگر یک محقّق عالِم زبان شناسِ کوشا بتواند ثابت کند که فلسفه از اسلام به یونان رفت نه از یونان به اسلام آمده خدمتی به این علم کرده حق هم همین طور بود و اینکه جناب مولوی می گوید مخصوص ما ایرانیها نیست می فرماید: «گر نبودی کوشش أحمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم» به افلاطون هم می گوید به ارسطو هم می گوید، می گوید اگر نبود احمد یعنی نبوّت خاصّ اختصاصی به وجود مبارک پیامبر ندارد که اگر نبود تبرِ ابراهیم، افلاطون و پدر افلاطون هم بت پرست بودند چه کسی اینها را موحّد کرد در کلّ خاورمیانه هیچ سخن از توحید نبود مگر با تبرِ ابراهیم اینجا هم از تبرِ او سخن فرمود، فرمود اگر این براهین در شما اثر نکرد من اینها را ریزریز می کنم و کرد این چنین نیست که مثلاً در اسلام به معنای (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) این معارف نبود و از یونانی که دیروز پیدا شده این چهار پنج قرن قبل از وجود مبارک مسیح است انبیای فراوانی آمدند این معارف را مطرح کردند محاضه کردند وجود مبارک موسای کلیم آمد جریان فراعنه را به دریا ریخت و شرک را با آن وضع باطل کرد با جان کَندنها شرک را ابطال کردند و توحید را تثبیت کردند تنها تبرِ ابراهیم(سلام الله علیه) نبود آن عصای موسی هم بود آن جریان نیل بود آن خفقانی فراعنه هم بود اینها با این تلاش و کوشش توحید را، نبوّت را، وحی را، رسالت را برای خاورمیانه تثبیت کردند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۸ تا ۵۶ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۵۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُم لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُم وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَل رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶)

چون قبلاً- در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۵ فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) جریان نبوّت عام را ذکر فرمود, برنامه ی رسمی انبیا(علیهم السلام) که توحید و عبادت همان خدای واحد است مطرح فرمود الآن به عنوان تفصیل آن مُجمل و شرح آن متن جریان تقریباً هفده پیامبر(علیهم السلام) را ذکر می کند. اول از حضرت موسی و هارون شروع کردند که شرح اینها در سوره ی مبارکه ی «طه» و «مریم» و سایر سوَر گذشت گاهی بین ضیاء و نور فرق می گذارند و اینکه تفصیل قاطع شرکت است می گویند آنچه را که از خود دارد مثلاً ضیاء است آنچه از دیگری می گیرد مثل اینکه قمر درخشش اش را از آفتاب می گیرد تعبیر به نور می شود لکن وقتی نور در کنار ضیاء ذکر نشد ضیاء معنای نور را هم به همراه دارد و این هم یاد گذشته هاست و هم عبرت گیری برای آینده است و مانند آن که ذکر است و این ذکرِ مبارک نسبت به قرآن کریم هم صادق است فرمود شما با استفهام انکاری (أَفَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ) بعد می پردازند به جریان حضرت ابراهیم. فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ) این (مِن قَبْلُ) را برخیها گفتند یعنی از قبل از نبوّت ما به وجود مبارک ابراهیم آ ن رشد را عطا کردیم (وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ) بر اساس (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) خدای سبحان می داند که فلان شخص به هر قدرتی هم که برسد عصمتش را حفظ می کند و کسانی را که خدا می داند آنها به سوء اختیارشان از این قدرت بهره ی صحیح نمی برند به آنها سِمتهای کلیدی نمی دهد لذا ممکن است بلعم باعور را یا سامری را بیازماید بخشی از مطالب را به آنها عطا بکند ولی هرگز به سامریها و بلعم باعوریها و امثال اینها سِمتها و پُستهای کلیدی نمی دهد (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) آنجایی که خدای سبحان می داند فلان شخص در عین اقتدار از علمش حدّاکثر بهره را می برد متفکّرانه, مختارانه در کمال حریّت و آزادی معصوم است سِمت به او می دهد و اگر بداند که فلان شخص, شخص دیگر از این کرامت سوء استفاده می کند هرگز به او سِمت کلیدی نخواهد داد این بر اساس یک معنا. اما ظاهراً که این را بسیاری از مفسّران گفتند (مِن قَبْلُ) یعنی قبل از نبوّت ولی ظاهراً منظور از این (مِن قَبْلُ) یعنی قبل از جریان حضرت موسی ما به وجود مبارک ابراهیم این سِمت را دادیم مثل اینکه در جریان خود حضرت موسی نسبت به قرآن کریم هم چنین تعبیری هست در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی سه و اینها گذشت که (نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) یعنی ما قرآن را به شما دادیم و قبل از قرآن, تورات و انجیل را به موسی و عیسی(علیهما السلام) دادیم این (مِن قَبْلُ) یعنی قبلِ زمانی در آیه ی محلّ بحث هم که فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ) یعنی قبل از جریان موسی و هارون(سلام الله علیهما) مسئله ی ابراهیم مطرح بود نه اینکه جریان حضرت ابراهیم نظیر (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً) یک یحیی باشد که قبل از نبوّت ما این رشد را به او

دادیم البته این منافات نـدارد که قبـل از نبوّت هم اینهـا به کمالاـتی رسـیده باشـند ولی ظـاهراً این (مِن قَبْلُ) ناظر به همین قبلِ تاریخی و زمانی است (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ).

ص: ۱۰۲

رُشـد در فرهنگ قرآن کریم مشـخص شـده است کسانی که فرد یا ملّتی که دارای اوصاف ثبوتی معیّن یک, و صـفات سـلبی مشـخص دو, اینها باشـند اهل رشدند در سوره ی مبارکه ی «حجرات» فرمود خدای سبحان (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ) یک, (وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) دو, (وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ) پنج, این سه صفت سلبی آن دو صفت ثبوتی وقتی جمع شد (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) پس رُشد در فرهنگ قرآن مجموعه ی آن دو صـفت ثبوتی و این سه صـفت سـلبی است رشـید کسی است که دین محبوب او باشد نه «خوفاً من النار» عبادت کند یا «شوقاً إلی الجنّه» عبادت کند دین محبوب او باشد مستحضرید که محبّت اگر به غیر حق تعلّق بگیرد انسان را کور می کند «حُبّک الشـیء یُعمی و یُصِم» اگر به حق تعلّق بگیرد انسان را بینا می کند آن محبوب است که به مُحبّ نورانیّت عطا می کند «حُبّ الضـیاء» انسان را روشن می کند پس این چنین نیست که «حُبّک الشـیء یُعمی و یُصِم» یـک امر مطلق باشـد اگر چیزی که کَر و کور است حبّ او کوری می آورد کَری می آورد مثل حبّ دنیا, حبّ زرق و برق, حبّ جاه وماننـد آن و اگر (نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) بود یا طاهر و مطهَّر بود و مانند آن حبّ او نورانیّت می آورد نه کوری شنوایی می آورد نه صَمَم و کری .

«حُبّک الشیء یُعمی و یُصِم» ناظر به آن چیزهایی است که خودش کَر و کورند اینجا هم فرمود: (حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) بعد (وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ) بعضیها از معصیت منزجرند, متنفّرند نه «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنّه» بدشان می آید دروغ بگویند این یک آدم رشیدی است اما کسی که از ترس دروغ نمی گوید یا برای رسیدن به بهشت دروغ می گوید این در راه رشد است این هنوز به رشد نرسیده خب پس رشد را قرآن کریم مشخص کرده است در اینجا هم فرمود وجود مبارک ابراهیم از رشد الهی برخوردار است این یک سـرفصل است معلوم می شود آنجایی که برهان اقامه می کند برابر رشـد است آنجا که دست به تبر می کنـد بتها را ریز ریز می کنـد برابر رشـد است رشـد الهی گاهی اقتضا می کنـد از (وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ) مدد بگیرد گاهی اقتضا می کند از (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً) اینکه در سوره ی مبارکه ی «حدید» فرمود ما (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ) آهن را در کنار تورات و انجیـل و صُـحف ابراهیم و قرآن وجود مبـارک حضـرت نقل می کنـد برای اینکه این آهن از آنها دفاع می کنـد این شمشـیر و این تیر از آنهـا دفـاع می کنـد وگرنه تنـاسبی بین اینکه ما آهن فرسـتادیم و قرآن فرسـتادیم که نیست وجود مبارک ابراهیم خلیـل هم از آهن اسـتفاده کرد هم از صـحیفه ی ابراهیم, هم تـبر گرفت (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ) شـد هم براهین فراوانی اقامه کرده است و هر دو رشـد است این سـرفصل است فرمود: (لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ) خب, آن گاه رشدش را شرح می دهد (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُم لَهَا عَاكِفُونَ) این بُتها و مجسّمه هایی که در برابر او خضوع داریـد عُکوف داریـد خضوع دارید خشوع دارید مُعتکف می شوید چیست اینها؟ اینها نافع اند نه, ضارّند نه, دست تراشـیده ی خود شـما هسـتند آخر چرا اینها را می پرستید در سوره ی مبارکه ی «شـعراء» وقتی از آنها سؤال می کنند اینها چه چیزی هسـتند آنها می گوینـد اینها نزد ما مقـدّس انـد و ما در برابر اینها عکوف داریم, خضوع داریم, خشوع داریم و معتکفیم آیه ی هفتـاد به بعـد سوره ی مبـارکه ی «شـعراء» این است که (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَاماً فَنَظَلُّ لَهَا

عَاكِفِينَ) ما عکوف داریم آن گاه وجود مبارک ابراهیم فرمود: (مَا هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُم لَهَا عَاكِفُونَ) اینکه خاضعید, خاشعید اینها چه کاره اند چه چیزی از اینها برمی آید. در جریان تعبیر عبد که در این آیه و آیه ی محلّ بحث و آیه ی سوره ی «شعراء» و مانند آن آمده است در سوره ی مبارکه ی «بقره» و اینها گذشت که منظور از این أبْ عموست نه پدر برای اینکه أبْ هم بر عمو اطلاق می شود هم بر جدّ اطلاق می شود هم بر پدر اطلاق می شود ولی والد فقط بر پدر اطلاق می شود آنجا شواهدی از بزرگان اهل سنّت نقل شده از بزرگان شیعه نقل شده سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم اینها را ذکر کرده و قبلاً هم بحث شد که خدای سبحان به حضرت ابراهیم فرمود مبادا برای مشرک طلب مغفرت کنید با اینکه فرمود مبادا برای مشرک طلب مغفرت کنید بعد عذرخواهی هم فرمود: (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لأَبِيهِ إِلَّا عَن مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ) بعد در اواخر عمر دارد که وجود مبارک ابراهیم از خدا برای والدش طلب مغفرت کرده که عرض کرد (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ) خب, با اینکه صریحاً خدا فرمود مبادا برای مشرک طلب مغفرت کنی و با اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم از أبْ هر که هست بیزاری جُست (إِنِّي بَرِيءٌ مِنكَ) اما در پایان عمر که (بَلَغَنِي الْكِبَرُ) عرض کرد خدایا (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ) سرّش این است که والد غیر از أبْ است والد فقط بر پدر اطلاق می شود اما أبْ بر جد اطلاق می شود, بر عمو اطلاق می شود, بر پدر اطلاق می شود طبق جمع این دو آیه معلوم می شود که آذر پدر حضرت ابراهیم نبود عمویش بود و مانند آن, برای اینکه در آخرین لحظات عمر حضرت برای والد خود طلب مغفرت کرده است. خب, پس منظور از أبْ پدر نیست اینکه فرمود در سوره ی مبارکه ی «شعراء» احتجاج کرد فرمود: (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ) با توده ی مردم وقتی استدلال می کنند همان استدلال ساده و رقیق که آنها بفهمند می فرماید بالأخره انسان خدا را که می پرستد یا برای ترس از کیفر اوست یا برای طمع در برکت اوست یا بر اساس جاذبه است یا بر اساس دافعه یکی از این دو جهت باید باشد. این تماثیل این اصنام و این اوثان و این تمثالها چه کار از آنها برمی آید (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ) شما که اینها را می خوانید آیا اینها می شنوند که مشکل شما را حل کنند (أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ) بالأخره یا باید نافع باشند که شما شوقاً عبادت کنید یا باید ضارّ باشند که شما خوفاً عبادت کنید اینها نه نافع اند نه ضارّ, بنابراین نه شوق است نه خوف چرا اینها را عبادت می کنید (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) این سنّت ماست, میراث قومی ماست یا میراث فرهنگی ماست نیاکان ما عمل می کردند ما هم عمل می کنیم. خب, آن گاه وجود مبارک ابراهیم فرمود: (أَفَرَأَيْتُم مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ۝ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ) آنچه را که شما و پیشینیان می پرستید سندی دارید هیچ راه عقلی برای استحقاق این بتها برای پرستش ارائه نکردید اگر اینها اهل درک نیستند اگر اینها نافع نیستند اگر اینها ضارّ نیستند خب چرا اینها را عبادت می کنید.

در آیه ی محلّ بحث که ابراهیم خلیل فرمود من از شاهـدینم در همین بخش پایانی که خوانـده شد آیه ی ۵۶ سوره ی «انبیاء» که خوانـده شـد فرمود: (وَأَنَا عَلَى ذٰلِكُم مِنَ الشَّاهِـدِينَ) یعنی من شاهـد بر توحیـد و وحـدانیّت خدا هستم هم در ذات, هم در صفـات, هم در عبـادت. شاهـدم یعنی می دانم خب, اگر کسـی ادّعـا بکنـد که من عـالِم که در محاجّه و در دعوت سودمند نیست اگر کسـی بگوید من می دانم خب شـما می دانی ولی برهان اقامه نکردی ولی اگر شاهد به معنی مقرِّب, به معنی مُبیِّن, کسـی که در محکمه دارد شهادت می دهد نه در سینه حادثه شهادت را تحمل کرده چون شاهد دو مرحله دارد یکی اینکه در صحنه ی حـادثه حضور دارد آن حـادثه را تحمل می کنـد این تحمّل شـهادت است این تحمّل شـهادت فقط علمی است برای خود شاهـد کارآمـد نیست ولی در محکمه وقـتی شـهادت را اَدا می کنـد این می شود جزء افرادی که مُبیّن است, مقرّر است, حـادثه را بیـان می کنـد وجـود مبـارک ابراهیم فرمـود من شـهادت می دهم یعنی تـبیین می کنم, تقریر می کنم در محکمه ی استدلال و برهان من شاهدم نه در جریان تحمّل حوادث من عالِم باشم آن برای خود من خوب است اما الآن من تقریر می کنم این جریـان (شَـهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ) این (أُولُوا الْعِلْمِ) هم شاهدنـد یعنی خودشان می داننـد هم شاهدنـد یعنی مُقرِّرند, مبیّن اند, اهل اسـتدلال اند برای جامعه بیان می کنند وجود مبارک ابراهیم فرمود من شاهدم, بیانگرم, مقرِّر توحیـدم و اینها براهین من است خب, قبلاً خدای سـبحان به من نشان داد و من الآن آنچه را دیدم تقریر می کنم اینکه در سوره ی مبـارکه ی «انعـام» قبلاً بحثش گـذشت که خـدا فرمود: (وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) آیه ی ۷۵ سوره ی مبـارکه ی «انعام» این ارائه است این شـهود است فرمود باطن عالَم را ما نشان ابراهیم خلیل دادیم انبیا از همان اول که آمدند گفتند «الموجود علی قِسمین غیبٌ و الشهاده».

منظور از اصطلاح نقلی و عقلی، اصطلاحات عقلی این است که موجود یا مجرّد است یا مادّی, اصطلاح نقلی این است که موجود یا غیب است یا شهاده, غیب یعنی موجودی که با حواس درک نمی شود دیده نمی شود شنیده نمی شود و خورده نمی شود مَلموس نیست, مذوق نیست, مشئوم نیست, مُبصَر نیست, مسموع هم نیست با هیچ کدام از این حواس درک نمی شود می شود مجرّد پس اصطلاح موجود یا غیب است یا شهاد مطابق با همان اصطلاحی است که در علوم عقلی می گوید «الموجود إمّا مجرّدٌ و إمّا مادّی» دیگران می گفتند موجود هر چه هست مادّی است و محسوس است و چیزی که محسوس نباشد وجود ندارد می شود خرافات، انبیا آمدند گفتند که موجود دو قسم است غیب است و شهاده، محسوس است و غیر محسوس. وجود مبارك ابراهیم خلیل در طبق آیه ی ۷۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» از ملکوت عالَم خبر می دهد که خدا فرمود ما این را ارائه کردیم نشان دادیم او هم دید در سوره ی «اعراف» که بحثش گذشت خدا به ما می فرماید شما نظر کنید تا ببینید خب، بارها اشاره شد که در عربی بین نظر و رؤیت فرق است همان طوری که در فارسی بین نگاه و دیدن فرق است ما در فارسی اگر چیزی را ببینیم می گوییم دیدیم و اگر چیزی را نگاه بکنیم و نبینیم می گوییم نگاه کردیم و ندیدیم نگاه غیر از دیدن است به ما در سوره ی «اعراف» دستور نظر داد فرمود: (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) خب این دستور یقیناً حکیمانه است یعنی شما نگاه کنید بلکه به رؤیت برسد ولی وجود مبارك ابراهیم خلیل رؤیت را خدا نصیب او کرد بعد همین ابراهیمی که دید صحنه ی حادثه را مشاهده کرد شهادت در مقام تحمّل بود حالا شهادت در مقام اَداست حالا من شهادت می دهم یعنی در محکمه ی برهان و استدلال و وجدان من تقریر می کنم، تقریر می کنم که براهینی اقامه کرد بر نفی ربوبیّت این اصنام و اوثان این یکی، و اثبات ربوبیّت ذات اقدس الهی این دوتا، هر دو را وجود مبارك ابراهیم خلیل اقامه کرده است. در همان سوره ی مبارکه ی «انعام» در آیه ی ۷۵ به بعد جریان (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ) و ردّ ستاره پرستان و ماه پرستان و اینها را مبسوطاً ذکر می کند بعد در پایان می فرماید: (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا) آیه ی ۸۳ در سوره ی «انعام» (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ) این حجّهالله است که به او دادیم خب این یا برهان حدوث است یا برهان امکان است یا برهان حرکت است این می شود حجّهالله شما به هر تقدیری که این (قَالَ لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ) را بیان کنید به یکی از این حُجج معروف فلسفی و کلامی در می آید برخیها (قَالَ لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ) را برهان حرکت دانستند بعضی برهان حدوث دانستند بعضی برهان امکان دانستند «فإنّ الهویّ فی هزینه الإمکان افولٌ» و مانند آن. خب، این به هر تقریری که بیان بشود حجّهالله است و ذات اقدس الهی این را به انبیا آموخت.

مطلب اینست در حقیقت فلسفه از اسلام به یونان رفته نه بالعکس و منظور از اسلام بحث فلسفیِ او یعنی عقلی او یعنی جهان بینی اوست نه بحث فقهی، در بحث فقهی بر اساس (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) هر شریعتی برای خود فقهی دارد درست است وجود مبارک عیسی فرمود: (وَأَوْصَانِي بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيّاً) اما زکات و صلات یک حکم فقهی است فقه مسیحیّت زکاتِ مسیحیّت با فقه ما فرق می کند آنها چقدر نماز بخوانند کدام طرف نماز بخوانند چقدر روزه بگیرند در چه ماهی روزه بگیرند اینها فرق می کند در این محدوده ی شریعت و منهاج جای نسخ است که شریعتی شریعت دیگر را نسخ بکند اما در جهان بینی خدایی هست، احد هست، واحد هست، اسمایی حسنایی دارد، وحی و نبوّتی هست، انبیا معصوم اند، بهشتی هست، جهنّمی هست، سؤالی هست، برزخی هست در همه ی این خطوط کلی (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) هر پیامبری پیامبر دیگر را تصدیق کرده جا برای نسخ نیست شما می بینید وقتی سخن از وجود مبارک پیامبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و عیسی و موسی(علیهما الصلاه و علیهما السلام) است همه سخن از (مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) است جا برای نسخ نیست آن نسخ برای فقه است برای شریعت و منهاج است برای فروع دین است ولی اصول دین نسخ شدنی نیست لذا فرمود: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) این اصل اوّلی، پس وقتی از نظر جهان بینی گفته می شود اسلام، آنچه را که وجود مبارک ابراهیم آورد تا وجود مبارک حضرت نبیّ اکرم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همه اسلام است در خطوط کلی که (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) و دین نسخ نشده لذا دین تَثنیه ندارد.

ص: ۱۰۶

ادیان یک اصطلاح خاصّی است وگرنه دین نه تثنیه دارد نه جمع دین فقط مفرد است (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) آن وقت این اسلام که جهان بینی توحیدی آورده و شرک را برطرف کرده و الحاد را برطرف کرده به وسیله ی وجود مبارک حضرت ابراهیم و انبیای ابراهیمی خاورمیانه را روشن کرده بعدها سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو و اینها در یونان و غیر یونان در آمدند این چنین نیست که حالا الهیّات از آنها به اسلام آمده باشد که پس فلسفه ی اسلامی غیر از فقه اسلامی است یک، نباید توقّع داشت که در مسیحیّت چیست در یهودیّت چیست البته اسلام به معنای خاص تکمیل کرده آنها را لکن اسلام به معنای عام که (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) از وجود مبارک حضرت ابراهیم البته قبلش بود ولی خب این جریان طوفان نگذاشت رابطه ی ما با قبل محفوظ بماند این را حفظ کرده این یونان هم در شمال غربی مصر است و در غرب تقریباً ترکیه قرار گرفته و حرفهایی که وجود مبارک حضرت ابراهیم در حجاز داشت در شامات داشت به همه ی مناطق رسید منتها آن روز اگر بخواهد این حرفها برسد زمان می برد لکن وجود مبارک حضرت ابراهیم کاری کرد در کوتاه ترین مدّت کلّ خاورمیانه را این حرفها گرفته.

مطلب اینست که آقایان باید زحمتش را بکشند برای اینکه آنچه در مصر بود شرک و جاهلیّت بود، آنچه در شامات بود شرک و جاهلیّت بود، آنچه در عربستان بود شرک و جاهلیّت بود ایران از جهت اینکه جریان زرتشت خیلی سابقه ندارد ما هم تاریخ مدوّنی درباره ی بت پرستی یا الحاد ایرانیان نداریم مسئله ی یزدان و اهرمن و امثال ذلک مطرح می شد ولی خب زرتشت از قدیمی ترین انبیایی است که مثلاً مطرح است متأسفانه چون کار نشده ما الآن این حرفِ مولوی را خدا رحمت کند سیدناالاستاد امام زیاد نقل می کرد گفت خیلیها نظیر کِرم در این حبّه ی گندم اند که آن کِرمی که در گندم نهان است زمین و آسمان او همین است اینها همین جا فقه و اصول می خوانند زمینشان فقه است و آسمانشان اصول است و خیال می کنند جهان بینی یعنی همین از این گندم بیرون بیایند که خبری نیست دنیا چه خبر هست، سلاطین چه بودند، این همه انبیا آمدند، با کدام یک از سلاطین ایران معاصر بودند اینها هیچ مطرح نیست اگر کمی مطرح بشود آدم از این گندم در بیاید یا لااقل از این سیب در بیاید آن درخت را می بیند، آن باغبان را می بیند، آن باغ را می بیند، می بیند غیر از آسمان و زمین یک حبّه گندم چیزهای دیگر هم هست الآن شما می بینید این تجارب الاُمم که ابن مسکویه نوشته بالأخره اینها هم جزء فضلای حوزه بودند دیگر این ابن مسکویه همان طهارهالأعراب را نوشته که معاصر ابن سیناست کتاب مُتقنی است در اخلاق و مختصر بعد هشت جلد کتاب نوشته کلّ عالَم را دیده شرق را دیده، غرب را دیده آخر اینها چه کسانی بودند این تجارب الاُمم جریان سلاطین را نقل می کند آن پیش دادیها که سلسله ی اول شاهان ایران بودند نقل می کند انوشیروان معاصر با کدام یک از انبیای ابراهیمی بود نقل می کند وجود مبارک عیسای مسیح با کدام یک از سلاطین ایران معاصر بودند نقل می کند ما از همه ی اینها، از همه ی اینها یعنی از همه ی اینها بی خبریم خب بعد از تجارب الاُمم ابن مسکویه این ابن خلدون آ ن کتاب را نوشته آدم تعجّب می کند یک آدم این قدر مطّلع، این قدر با اطلاع، این قدر بِفهم آن روز شرق و غرب عالَم مگر چقدر بود این هفت، هشت جلدش درباره ی اینهاست در مشرق عالَم و مغرب عالَم چه گذشت بالأخره روابط بود الآن اگر این حوزه کمی زنده بشود و از این کِرم به در بیاید از حبّه ی گندم به در بیاید بارها سیدناالاستاد این حرف را می گفت، می گفت شما از این آسمانتان یک طرف است بین آسمان و زمینتان یک سانت است شما از کجای این خبر ندارید «چه آن کِرمی که در گندم نهان است زمین و آسمان او همین است» اینکه می گویید جهان، جهان یعنی همین قدری که بیرون بیایید جای دیگر را هم می بینید دیگر.

بنـابراین اگر تاریـخ مشـخص بشود که این زرتشت چه کسـی بود و چه موقع بود و چنـد سال در ایران بود ما به لطف الهی در این سـرزمین مشـرک نـداشتیم ملحـد هم نـداشتیم یعنی در همین از جریان زرتشت حالا هر کسـی بود، ولی همسایه های ما یا ملحد بودند یا مشـرک این حجاز بود که مشرک بود این شامات بود که مشرک بودند و وجود مبارک حضرت ابراهیم آمد با برهان همه مسائل را حل کرد خواص فهمیدند حکومت عصـر مقاومت کرد داعیه ی ربوبیّت داشت آن نمرود گفت (أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ) وجـود مبـارک حضـرت ابراهیم بـا او برخورد کرد احتجـاج کرد دیـد نشـد دست به تـبر کرد، دست به تـبر کرد و می دانست عـاقبتش همـان ابراهیم سوزی است خب برای اینکه کـلّ خاورمیـانه را بگیرد که همایش و کنفرانس و اینها مشـکل را حل نمی کرد که این یک چهارصد، پانصد نفر یک جا جمع بشوند همان جا دفن می شود آن روز رسانه ای نبود که وقتی تبر گرفت خیلیها باخبر شدند وقتی (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) شد و آتش گلسـتان شد خاورمیانه باخبر شد حادثه ای نبود که دفن بشود که بالأخره همه ی کشورهـا رؤسایشـان روابطی داشـتند امروز هم زمـان خبر به همه می رسـد آن روز بعـد از یـک مـاه رسـیده یـا بعـد از دو ماه رسـیده بعـد همه فهمیدنـد که این چه کسـی است که آتش را گلسـتان کرده دوست و دشـمن این را دشـمنان نقل کردند دوستانی نبودند که اگر هم بودند منزوی بودند همه ی مخالفان و دشمنان دیدند که این کسی که بالأخره با منجنیق این را انداختنـد و هیـچ قدرتی نمی توانست در مقابل آن آتش قهّار مقاومت کند رفت و آن داخل نشـست و (يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً) آمده این خاورمیانه را روشن کرد وگرنه افلاطون و ارسطو کجا بودند! چندین سال بعدها اینها در آمدند.

ص: ۱۰۸

غرض آن است که اسلام، یونان را موحّد کرد بعد بقراط در آمد ارشمیدوث در آمد، افلاطون درآمد، ارسطو در آمد، سقراط در آمد نه اینکه اسلام یعنی ۱۴۰۰ سال ما فلسفه ی اسلامی را با فقه اسلامی خلط نکنیم اولاً، اولاً یعنی اولاً نگوییم که اسلام ۱۴۰۰ سال قبل آمده خیر، اسلام الآن چند هزار سال است که در خاورمیانه است (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلَامُ) بله فقهِ اسلامی چهارده قرن است اما فلسفه ی اسلامی، کلام اسلامی، اصول اسلامی از زمان حضرت ابراهیم به بعد است دیگر اینها آمدند خاورمیانه را روشن کردند اگر جناب مولوی می گوید «گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم» همین است اگر نبود تبرِ ابراهیم خلیل همه ی ما این طور بودند منظورش از کوششِ احمد یعنی دین حضرت است و دین حضرت از زمان حضرت ابراهیم آمده دیگر خب وجود مبارک یوسف(سلام الله علیه) در مصر آن فعالیتها را کرده در زندان با مشرکان مصاحبه کرده مباحثه کرده آنها را نهی از منکر کرده گفت (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائی إِبْرَاهِیمَ) و کذا و کذا و کذا این برای حضرت یوسف بود در مصر، کاری که وجود مبارک حضرت موسی کرد چاره نبود جز اینکه دریا را مهار کند خب آن صحنه می ریزد به هم دیگر این قصّه ی همه را ریختیم دریا (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ) چیزی نیست که برای همه مخفی باشد درست است که حوادث عادی اگر بخواهد از مشرق به مغرب برسد زمان می برد حدّاقل یک سال وقت می خواهد اما وقتی فرعون به دریا می افتد در مدّت کوتاهی به همه جا می رسد دریا می شود جادّه ی خاکی به همه می رسد دوباره به هم می آید به همه می رسد با معجزات جهانی وجود مبارک ابراهیم و موسی و امثال ذلک جهان را اصلاح کردند.

دو رکعت نماز دهه ی اول ذیحجّه مبادا این فراموشتان بشود بین نماز مغرب و عشاء اگر کسی این دو رکعت را بخواند ثواب حاجیان را می برد یعنی بعد از حمد و سور ه آن (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً) این آیه را می خوانید که مستحضرید اینها نورانیّت، مبادا کسی خیال کند فلسفه از یونان به اسلام آمده خیر، فلسفه از اسلام به یونان آمده اما اصل اول یعنی اصل اول یعنی فلسفه ی اسلامیه یک چیز است فقه اسلامی چیز دیگر است فقه اسلامی بله چهارده قرن است اما فلسفه ی اسلامی چند هزار سال سابقه دارد این را وجود مبارک ابراهیم آمده اگر می بینید این حکیم بزرگوار یعنی حکیم نظامی که این جزء توابع همین قم بود آن روز تفرش را می گفتند تفرشِ قم وابسته به این شهر پربرکت بود اگر نظامی می دانید دیوان نظامی مثل سعدی البته آدم فاضلی است مُلّاست ولی شما می بینید بوستانش را که می خواهید مطالعه کنید برای شما خیلی دشوار نیست اما خمسه ی نظامی را بخواهید مطالعه کنید هر بیتش وقت شما را می گیرد بالأخره یا مسئله ی ریاضی دارد یا مسئله ی نجومی دارد یا مسئله ی عدمی دارد یا تفسیری دارد یا کلامی دارد یا تشبیه عمیقِ ادبی دارد این طور نیست کسی بتواند خمسه ی نظامی را همین طور ردیف بخواند. ایشان این آیه ی سوره ی مبارکه ی «حدید» را که فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ) آهن را با قرآن یک جا ذکر می کند می گوید «محیطی چو گویم چو بارنده میغ به یک دست گوهر به یک دست تیغ، به گوهر جهان را بیاراسته□□□ به تیغ از جهان دادِ دین خواسته» پیامبر یک دستش چراغ بود یک دستش شمشیر با آن چراغ جهان را روشن کرد با دست دیگر اگر کسی خواست این چراغ را خاموش کند جواب او را داد «به یک دست گوهر به یک دست تیغ» همین کار را وجود مبارک ابراهیم کرده بود «به یک دست گوهر به یک دست تیغ» با یک دست تبر گرفت با دست دیگر براهین اقامه کرد (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ) خب اینها خاورمیانه را موحد کردند و آدم کردند نه اینکه از جای دیگر این حرفها آمده به اینها فرمود شما چه کار می کنید از اینها چه برمی آید گفتند میراث نیاکان ماست فرمود نه آنها عاقل اند نه شما، نه آنها حرفِ گفتنی دارند نه شما، نه کثرت کارساز است نه قدمت اینها را بریزید دور آنها باور نمی کردند به این دو چیز تمسّک می کردند هم به قدمت هم به کثرت خیلی درازدامن است یک، همه هم بر آن هستند دو، گفتند تو داری شوخی می کنی برهان داری (أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ) مگر می شود در برابر کثرت ایستاد، مگر می شود در برابر قدمت ایستاد (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ) فرمود لَعب و بازی در کار ما نیست قولِ فصل برای ماست، حرفِ حق برای ماست، براهین آوردیم آ ن وقت شروع کرد که هر موجودی که هستیِ او عین ذات او نیست نیازمند به خداست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۸ تا ۶۲ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُم مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَهذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۵۰) وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُم لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنْتُم وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَل رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰)

بعد از اینکه به صورت اصل کلّی فرمود ما انبیا را برای هدایت مردم با وحی فرستادیم جریان تقریباً هفده پیامبر نام هفده پیامبر(علیهم السلام) را ذکر می کند بعد از جریان حضرت موسی و هارون(سلام الله علیهما) فرمود قبل از حضرت موسی و هارون ما مسئله ی نبوّت را به وجود مبارک ابراهیم دادیم و حضرت ابراهیم وقتی دید عموی او و قوم عمو آن ملّت آن منطقه بت پرست اند آنها را با برهان هدایت کرد.

دلیل حضرت ابراهیم بر بطلان ربوبیّت آلهه ی دروغین اقامه کرد فرمود اِله کسی است یعنی معبود کسی است که ربّ باشد این یک اصل، کسی که ربّ نیست مدبّر نیست مربّی نیست مالک نیست چه سِمَتی دارد که معبود باشد کسی ربّ است پروردگار است که آفریدگار باشد، خالق باشد آن که نیافرید چه اطلاعی دارد تا بپروراند تنها کسی که صلاحیّت ربوبیّت و پرورش دارد همان آفریننده است اگر ذات اقدس الهی چیزی را خلق کرد همان خدا باید بپروراند زیرا ربوبیّت یا «کان» تامّه است یا «کان» ناقصه ربوبیّت یا چیزی را به مخلوق عطا می کند که بازگشت این اعطای کمال به خلقت است یا وصفی را به موصوفی می دهد رابطه ی دو شیء را برقرار می کند که «کان» ناقصه است یا اصل هستی یا کمال هستی به هر تقریر بازگشت ربوبیّت به خالقیّت است کسی می تواند ربّ جهان باشد که خالق اوست آن که بیگانه است زمین را نیافرید آسمان را نیافرید انسان را نیافرید چگونه می تواند آنها را بپروراند چگونه از کمالات آنها باخبر است چگونه قدرت دارد بین اینها و کمالها رابطه برقرار کند.

ص: ۱۱۱

اصل اول آن است کسی اله و معبود است که ربّ باشد.

اصل دوم این است کسی ربّ است که خالق باشد و خالق هم غیر از خدا احدی نیست و شما هم که می پذیرید که غیر از ذات اقدس الهی کسی جهان را نیافرید برهانی که وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) اقامه می کند این است فرمود شما (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) هستید نه قدمت نشانه ی حق بودن است نه کثرت نه اینکه جمعیّت شما زیاد است دلیل است بر اینکه

حق با شماست نه اینکه نیاکان شما بت پرست بودند دلیل است بر اینکه بت پرستی حق است هیچ کدام از اینها سند نیست آنها گفتند شما در برابر جمعیت کنونی یک، نیاکان ما دو، در برابر آن قدمت و این کثرت حرفِ خلاف می زنی برهان داری یا شوخی می کنی، فرمود اهل لهو و لَعب و امثال ذلک نیستیم.

برهان ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) در جواب بت پرستان، برهان ما این است کسی معبود است که رب باشد یک، کسی رب است که خالق باشد دو، «لا خالق الاّ الله فلا ربّ إلاّ الله فلا إله و لا معبود إلاّ الله» این برهان مسئله. فرمود: (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ) این بتها چیست که می پرستید (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ) مستحضرید که در بحثهای قبل هم گذشت که وثنیین دو گروه اند الیوم هم یک عدّه که در هند و چین بت پرست اند همین حرف را دارند آنها که جاهلان و افراد عادی اند به همین سنّت و میراث فرهنگی و آثار باستانی و سنّتهای قومی بَسنده می کنند اما آنها که به زعمشان اهل تحقیق اند می گویند خدا هست یک، از وضع ما عالِم است که ما بتها را می پرستیم دو، قدرت دارد جلوی ما را بگیرد سه، چون او می داند و قدرت دارد جلوی ما را بگیرد و جلوی ما را نمی گیرد پس معلوم می شود کارِ ما حق است (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ) این دلیلِ آن محقّقان وثنیین و صنمیین است دلیل جَهله ی آنها همین است که (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) انبیا(علیهم السلام) هم درباره ی این جاهلان سخن اینها را ابطال کردند هم درباره ی آنها که به ظاهر محقّق اند درباره ی اینها فرمودند: (أَنْتُم وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) برای اینکه نه آنها دلیل داشتند نه شما هم آنها بیراهه رفتند هم شما کج راهه و اما درباره ی آنها که گفتند: (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ) فرمودند شما بین اراده ی تکوینی و تشریعی خلط کردید بله خدای سبحان عالِم است خدای سبحان قادر است می تواند جلوی شما را بگیرد و این می شود جبر خدا بشر را آزاد آفرید در نظام تکوین خدا شما را رها کرده در نظام تشریع، تحریم کرده پذیرش دین را واجب کرده اینکه فرمود: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) یعنی بشر را ما آزاد آفریدیم که اگر بیراهه رفت بر اساس آزادی خودش است در بستر مستقیم حرکت کرد بر اساس آزادی خودش است کمال در این است که بشر آزاد باشد اگر مجبور باشد که نه مطیع به هدف می رسد نه آن عاصی خلاف کرده است کمالِ بشر در این است که با میل و اراده ی خودش أحد النَّجْدین را انتخاب بکند (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) این از حقایق نظام تکلیف است که (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)، (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) نه اینکه ــ معاذ الله ــ در نظام تشریع افراد آزادند این می شود اباحه گری که خب اگر در نظام تشریع ــ معاذ الله ــ آزاد بودند و اباحه گری حق بود آن بِگیر و ببند دیگر چیست (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ) این همه بگیر و ببندها برای آن است که بشر تشریعاً آزاد نیست دیگر راهی دارد دیگر حتماً، عقلاً و نقلاً باید بر اساس بستر مستقیم حرکت کند ولی تکویناً آزاد است جبر محال است (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) در نظام تشریع الاّ ولابد راه همین است که انبیا آوردند وگرنه جهنّم است مثل اینکه راه برای معتاد شدن هم باز است برای محصِّل شدن هم باز است و اگر کسی به سوء اختیار خود بیراهه رفته است خودش را سوزانده دیگر. خب، پس آنها که گفتند: (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا) قرآن کریم پاسخ آنها را داده است که شما بین تکوین و تشریع خلط کردید اینها که می گویند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) می فرماید نه شما معصومید نه نیاکانتان بالأخره حرف باید به برهان برگردد یا عقلِ معتبر یا نقلِ معتبر این هیچ نیست.

فاطر و خالق چه کسی است؟ خداست، همان که فاطر است رب است همان که رب است اله است لذا فرمود کسی را باید بپرستید که ربّ شما باشد ربّ شما هم غیر از فاطر نیست. یک وقت است که انسان الحادی فکر می کند مبدأ و معاد را منکر است می گوید: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) یا از این طرف (وَمَا يُهْلِكُنَا الاَّ الدَّهْرُ) این برهانی می خواهد که او را روشن کن که خالقی در عالَم هست این می شود برهان، یک وقت است نظیر وثنیها و صنمیها خدا را قبول دارند که خدا خالق کل است (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) آن وقت از راه جدال احسن با آنها گفتگو دارد جدال احسن این است که این مقدّمات حق است منتها صبغه ی مقبولیّت باعث تَذمیل و تشکیل قیاس شده است یک وقت است صبغه ی برهانی دارد چون حق است از مقدّمات حق قیاس تشکیل می شود این می شود برهان یک وقت است نه، درست است حق است ولی آنچه الآن اینجا مهم است این است که این طرف قبول دارد چون مسلّمِ عندالخصم است یعنی او قبول کرده، مقبولِ عندالخصم است یعنی او پذیرفته، از صبغه ی تَسلّم و قبول او قیاس تشکیل شده می شود جدال حق و اگر کسی ــ معاذ الله ــ از جهلِ طرف سوء استفاده کند و حرفهای خودش را به کرسی بنشاند می شود مِراء و جدال باطل دیگر یعنی از ضعف طرف سوء استفاده کند و مطلبی را به او بخواهد برساند جدال باطل است که اصلاً در حریم قرآن نیست این مقدمه حق است ولی صِرف حق بودن مطلب را جدال احسن نمی کند از آنجا که مورد تسلّم رقیب است قیاس اگر سامان یافت می شود جدال که فرمود: (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) اینکه می بینید در اثنای مناظره می گویند «سلّمنا، سلّمنا» یعنی حالا آمدیم در وادی جدال آن کسی که برهان اقامه می کند اول در فکرِ استدلال مستقیم است بعد وقتی می بیند طرف خیلی اهل برهان نیست می گوید «سلّمنا» حالا می آییم در وادی جدال از مقدّماتی مدد می گیریم که شما هم قبول دارید که از این به بعد می شود جدال احسن فاصله ی جدا و برهان خیلی است آن در عرش قرار دارد برهان چیز دیگر است ولی از این تَسلُّم طرف و از مقبولیّت این قضیه نزد طرف کمک گرفتن می شود جدال و اینها غالباً جدال احسن است اما درباره ی آنهایی که می گویند: (مَا يُهْلِكُنَا الاَّ الدَّهْرُ) در سوره ی مبارکه ی «طور» آیه ی ۳۴ و ۳۵ چنین برهان اقامه می کند می فرماید: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۞ أَمْ خَلَقُوا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بَل لاَ يُوقِنُونَ) شما بالأخره خودساخته اید یعنی این آسمان و زمین خودساخته است مثل قارچ در آمده هیچ خالقی، مدبّری، آفریدگاری نیست اینکه محال است تصادف و بخت و اتفاق که شیئی بی سبب خلق بشود مستحیل است اگر یک وقت کسی بیراهه رفت گفت نه، بخت و اتفاق درست است شیء بی سبب پدید می آید راه تمام افکار و اندیشه بسته است دیگر نمی شود اصلاً صحبت کرد برای اینکه این آقا که می خواهد صحبت بکند یا چیزی را می خواهد اثبات بکند یا چیزی را می خواهد نفی بکند چه اثبات بکند چه نفی بکند دلیل تشکیل می دهد آن دلیل، علّت نتیجه است اگر نظام علّی رخت بربندد که دیگر فکر و اندیشه و استدلال و قیاس و مقدّمات و نتیجه ای در کار نیست فکر یعنی فکر کلاً بسته می شود آدم هیچ تکان نمی تواند بخورد اگر نظام علّی را نپذیرد. خب، پس نظام علّی و معلولی چیزی نیست که آدم بخواهد اثبات بکند یا بخواهد نفی بکند نه اثبات پذیر است نه نفی پذیر است نه شک پذیر است ما با این حقّیت و حقانیّت این خلق شدیم اگر کسی بخواهد نظام علیّت را ثابت کند خب بالأخره این دور است اگر مقدّمتین علّت نتیجه نیستند با دوتا مقدّمه شاید نتیجه را نگیریم پس شما قبلاً پذیرفتید نظام علّی را بخواهی سلب بکنی هم مستحیل است برای اینکه مقدّمتین علّت نتیجه اند شما اگر نظام علّی را بخواهی سلب بکنی که مقدّمتین نتیجه را به همراه ندارند بخواهی شک هم بکنی حق نداری چون کسی بخواهد شک بکند دوتا مقدمه ذکر می کند می گوید به این جهت که این دوتا دلیل با هم معارض اند من شک دارم انسان چه نفی کند چه اثبات کند چه شک کند در فضای فکر برهان تشکیل داد قیاس تشکیل داد و مقدّمتین علّت نتیجه اند اگر نظام علّی پذیرفته نشد هیچ قدمی در فکر و اندیشه برداشتن ممکن نیست

لذا قرآن کریم فرمود شما یقیناً برهان را می پذیرید نظام علّی می پذیرید شما را چه کسی آفریده عالَم را چه کسی آفریده (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ) یعنی مِن غیر علّت فاعلی وگرنه علّت مادی را هیچ کسی انکار نمی کند نه انکارِ آنها ممکن است نه اقرار آنها سودآور خب همه ی ملحدان علّت مادی را می پذیرند دیگر. اینکه فرمود: (مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ) یعنی مِن غیر فاعلٍ، علّه فاعلیّه (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْ ءٍ) اینکه مستحیل است خودتان، خودتان را خلق کردید که مستحیل است مثلِ شما، شما را خلق کرد که مستحیل است آسمان و زمین را شما خلق کردید که مستحیل است پس این مجموعه آفریدگاری دارد آن که آفریدگار این مجموعه است پروردگار این مجموعه هم هست آن که پروردگار مجموعه هست معبود این مجموعه هم هست لذا (یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ) این برهان وجود مبارک ابراهیم خلیل بود که برای همه ی اینها اقامه کرده با آنها مناظره کرده گفتگو کرده چندین بار این مطالب را گفته، دید آنها اهل درک و استدلال و اینها نیستند همین (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِیدَ) فرمود ما به ابراهیم خلیل از یک طرف صُحف دادیم (صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی) از طرفی هم تبر، به پیغمبر هم قرآن دادیم و شمشیر، به وجود مبارک موسای کلیم تورات دادیم و عصا، بالأخره یک نیروی دفاعی لازم است این چماق وجود مبارک موسای کلیم برای این نبود که بر سرِ مردم بکوبد که شما ایمان بیاورید بر سر فرعون می کوبد که نمی گذارد فرعون این چراغ را خاموش کند.

سخن بزرگان درباره یک نیروی دفاعی لازم پیامبران این است که این تبر، این شمیر برای این است که به دست کسی باشد که اگر بیگانه بخواهد این چراغ را خاموش کند جلویش را بگیرد همین، وگرنه دین با شمشیر پیشرفت نکرد دین با برهان خودش را روشن کرد حفظ کرد با شمشیر از این چراغ حمایت کرد همین، (وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ) وجود مبارک ابراهیم دید این براهین اثر نمی کند دست به تبر برد. خب، حالا این را چه موقع گفت در حضور چه کسی گفت اینکه فرمود: (تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) این را به کسی نگفت وگرنه جلویش را می گرفتند دیگر یا آن روز رسمی که می خواستند از شهر خارج بشوند یک عدّه را می گماردند و از بت کده حمایت می کردند یا جلوی حضرت ابراهیم را همان وقت می گرفتند اینکه فرمود: (تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ) این را یا در درون خود عزم و تصمیم گرفت یا با خواص گفت مثل اینکه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت که وقتی برادران یوسف آمدند نزد یوسف و حضرت را نشناختند و خواستند از آن برادری که متّهم به سرقت بود حمایت بکنند یا درباره ی او سخن بگویند به حضرت یوسف گفتند این برادری داشت که او هم قبلاً دزدی کرده بود (فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ) که او هم سرقت کرده بود وجود مبارک یوسف این قصّه را شنید (قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَاناً) این (قَالَ) یعنی در درون جان خود این اندیشه را گذراند نه اینکه به اینها گفت اگر به اینها می گفت که شما چنین هستید، شما چنین هستید که کم کم می شناختند می گفتند تو از کجا می دانی پس آنجا در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت که گاهی (قَالَ) یعنی «أضمرَ فی نفسه» اینجا هم که وجود مبارک ابراهیم دارد (وَتَاللَّهِ) اگر این (وَتَاللَّهِ) عطف بر آن «بَل» باشد یعنی «قال تالله» اما اگر نه، عطف بر خود «قال» باشد معنایش این نیست که این مقولِ قول است ولی بالأخره یا در درون خود این تصمیم را گرفته یا اگر گفته با برخی از خواص گفته وگرنه اگر در حضور آنها گفته بود که آنها در آن روز رسمی از شهر خارج نمی شدند گفتند در روز رسمی عید و مانند آن از شهر خارج شدند و در این گونه از اعیاد وقتی از شهر برمی گشتند اوّلین کاری که می کردند وارد بت کده می شدند به بتهایشان احترام می کردند بعد به منزلهایشان می رفتند یک فرصت مناسبی بود که وجود مبارک ابراهیم این تصمیم را عملی بکند فرمود من نسبت به بتهای شما نقشه ای دارم (لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم) نه «لأكیدنّكم فی أصناكم» این كِید من درباره ی شما نیست می خواهم مخفیانه اینها را گیر بیاورم ریز ریز کنم منتظرم که کسی از آنها حمایت نکند کسی نباشد یک روز مناسبی باشد که کید به صَنم بخورد نه اینکه با شما می خواهم مُكایده کنم (لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم) نه «لأكیدنّكم فی أصنامكم» این طور نیست من با اینها کار دارم اینها را می خواهم ریز ریز کنم وقتی که مخفیانه اینها را گیر بیاورم و همین کار هم کرد چون فرمود: (وَأَنَا عَلَى ذٰلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) یک وقت است کسی عالِم دین است یک وقت کسی مبلّغ دین است یک وقت کسی شاهد دینِ است.

بیان نورانی امام سجاد که طبق آن حدیث قدر عالمان دین مشخص شد حضرت فرمود در منزلت عالِم دینی همین بس که خدای سبحان نام عالِمان دین را در کنار نام فرشته یک، و نام هر دو را در جوار نام خود برد دو، فرمود: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) این استنباط وجود مبارک امام سجاد است که در گرامیداشت علم و عالمان دین خدای سبحان علما را در کنار فرشته ها یاد کرده و هر دو را در کنار خود ذکر کرد، اما کدام عالِم مبلّغ، عالم مدرّس، عالم مصنّف و مؤلّف یا عالم شاهد، اگر کسی راهِ خلیل حق را طی کرد و (وَأَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) می شود جزء (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ) یعنی خوب فهمید، خوب باور کرد، خوب حمایت کرد آنجا که لازم بود تبلیغ کند با استدلال آنجا که لازم بود دفاع کند با تبر آدمی مثل امام(رضوان الله علیه) اگر پیدا کردید می شود (مِنَ الشَّاهِدِينَ) که همه ی این شئون را حضرتش داشت وجود مبارک ابراهیم گفت من شاهدِ دینم، اگر شاهدم در محکمه شهادت می دهم آنجا که باید با برهان باشد با برهان آنجا که باید با تبر باشد با تبر آنجا که با آتش با آتش این گونه افراد را وجود مبارک امام سجاد می فرماید در کنار فرشته ها هستند و هر دو هم در کنار ذات اقدس الهی هستند اینها شاهد حقانیّت دین اند نه مدرّس و مصنّف اند فرمود: (وَأَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) چون این چنین اند (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) شما که رفتید بت کده خالی شد منم و بتها وارد بت کده شد (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً) تکّه تکّه کرد این جمع است از اینها هم از این آلهه به جمع مذکّر سالم یاد کرد غالباً از اینها به جمع مذکّر سالم یاد می شود برای اینکه بتها اینها را عقلا می دانستند اینها مقرّبه ی إلی الله می دانستند نه مقرّب، مقرّبین می دانستند که (لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) و مانند آن، همه ی اینها را ریز ریز کرد (إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ) مگر آن بُت بزرگ را، چرا این کار را کرد (لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ) خب اینهایی که معتقد بودند این بتها مخصوصاً بت بزرگ چیز می فهمد مقرّب إلی الله است، شفیع عندالله است و ضارّ و نافع است خب می آیند از او سؤال می کنند که چه کسی اینها را ریز ریز کرد دیگر اگر اینها هیچ نمی فهمند هیچ کاره اند هیچ سِمتی ندارند خب نباید معبود باشند دیگر (لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ) عدّه ای اصرار می کردند که این (إِلَيْهِ) را به حضرت ابراهیم برگردانند ظاهرش این است که این (إِلَيْهِ) به همین کبیر برمی گردد این هم یک کید است در حقیقت.

مطلب دیگر اینکه وقتی مردم از آن مراسم عید فارغ شدند و از بیرون شهر وارد شهر شدند و طبق عادتشان وارد این بت کده شدند دیدند اینها به صورت هیزم در آمدند (قَالُوا مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) چه کسی این کارها را کرده این ستمی است و جزء ستمکاران است برخیها گفتند ما جوانی را شنیده بودیم که از بتها به نیکی یاد نمی کرد تعبیر به فَتا کردند در سوره ی مبارکه ی «کهف» آنجا مشخص شد که فتوّت چیست (قَالُوا سَمِعْنَا فَتی) نه «شابّاً» وجود مبارک حضرت ابراهیم فتوّتش مشخص بود آنجا هم که (إِنَّهمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ) این طور بود فتا غیر از غلام است فتا غیر از شابّ است این ادبِ وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این طور بود که او هنوز به نبوّت نرسیده بود روزی که در جاهلیّت عبد و اَمه رواج داشت فرهنگ رسمی مردم این بود می گفتند عبدِ من، اَمه ی من، حضرت نه این طور حرفها را می زد نه اجازه می داد در حضور او این طور گفته بشود مگر اینکه کسی رعایت نکرده باشد معمولاً از عبد و اَمه به فتا و فَتاه تعبیر می کرد نه شابّ و غلام چه رسد به عبد و اَمه این ادبِ دینی پیغمبر بود. خب، یا فتا یا فتاه، یا فتا یا فتا، این روحیه می تواند مُصلِح جهانی باشد خب، ولو آنها مشرک هم بودند با بردگی مخالف بود حضرت این یا فتا، یا فتاه قبل از نبوّت حضرت در فرهنگ حضرت بود شما می بینید این نجاشی بعضی از علما که اسامی اشیای حضرت را نوشتند نام می برد که فلان عالِم کتابی درباره ی اسامی اشیای حضرت نوشته خب وجود مبارک پیغمبر لوازم فراوانی که نداشت عصایی داشت، شتری داشت، کاسه ای داشت، بشقابی داشت، حصیری داشت، دری داشت، دیواری داشت برای همه ی اینها شناسنامه داشت احترامی که به اشیاء می کرد بر اساس سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود (إِن مِن شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) برای همه ی اینها کارت ملّی صادر کرده بود این کاسه اسم شریفش چیست، آن عصا اسم شریفش چیست، آن شانه اسم شریفش چیست این ناقه ی أضوا یا قسوا ناقص نبود گوش بریده و مانند آن نبود نامِ آن ناقه این بود یا عصای مَمشوق این بود خب بعضی از بزرگان آمدند اسامی این اشیایی که در منزل حضرت بودند نوشتند حالا آن کتاب کجاست آن اسامی چیست این را جناب نجاشی نقل نمی کند فقط اسم آن عالِم را می برد که فلان عالم کتابی درباره ی اسمای اشیای رسول گرامی نوشته. خب، این بود ادبِ انبیا از او به فتوّت یاد کردند (قَالُوا سَمِعْنَا فَتی یَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) آنچه مربوط به بحثهای قبل بود اشاره شد که گاهی آدم یک کَر و کوری را دوست دارد نظیر «حُبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه» که این محبوب چون کور است «حُبّ الشیء یُعمی و یُصم» گاهی محبّ خدای سبحان است وقتی محبّ خدای سبحان بود غیر خدا را نمی بیند فانی در او بود غیر خدا را نمی بیند لأحد امور نه برای اینکه او کور است یا برای آن است که آن طرف تاریک است قابل دیدن نیست مثل اینکه درباره ی فرشته ها دوتا آیه است یک آیه در سوره ی مبارکه ی «غافر» است که فرشتگان الهی (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ) اینها (يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) اینها برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند این یک آیه، آیه ی دیگر این است که فرشتگان رحمت و ملائکه ی الهی (يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ) آیا اینها عام و خاصّ اند با تخصیص حل می شوند یا تخصّصاً حل اند خارج اند عدّه ای گفتند بقیه آن کفّار تخصّصاً خارج اند برای اینکه فرشتگان الهی که (يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ) کفّار تاریک اند دیده نمی شوند بنابراین (مَن فِي الْأَرْضِ) نیستند این یک جواب، جواب دیگر این است که اینها آن که مؤمن اند خوب اند تحت الشعاع (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) هستند نه اینکه تاریک اند روش اند ولی تحت الشعاع اند نظیر ستاره ها در روز دیده نمی شوند نه برای اینکه مُظلِم اند بلکه برای اینکه تحت الشعاع اند این دو جواب، سوم اینکه نگاه نمی کنند آنها که فانی در خدای سبحان اند غیر او را نمی بینند نگاهِ تشریفی ندارند مثل محبوب خود آنها، محبوب آنها که خداست بعضی را نگاه نمی کند با اینکه او (بِكُلِّ شَیءٍ بَصِيرٌ) است اما (لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) یک عدّه را نگاه نمی کند خدا، پس نگاه نکردن گاهی در اثر کوری است این «حُبّ الشیء یُعمی و یصم» حبّ دنیا و امثال دنیاست گاهی در اثر کوری نیست در اثر نقص آن مُبصَر است یا

تحت الشعاع بودن آن مُبصَر است یا فقدان کمال اوست بنابراین این «حُبّ الشیء یُعمی و یصم» اگر محبوب، کَر و کور بود آن محب را هم کر و کور می کند.

ص: ۱۱۶

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵۵ تا ۶۴ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَل رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ الَّذِى فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هـذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هـذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴)

وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) که اوّلین پیامبر از انبیای ابراهیمی(علیهم السلام) است شرح حالش را قرآن کریم در سوَر متعدّد و بخشی از آنها را در این سوره ی مبارکه ی «انبیاء» ذکر فرمود وقتی وجود مبارک حضرت فرمود: (مَا هـذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِى أَنْتُم لَهَا عَاكِفُونَ) این بت پرستی چیست که شما در برابر بتها خاضع اید آنها گفتند شما حرفِ حق دارید یا بازی می کنید اگر فعلِ حق و قول حق داشته باشید پذیرفته است، اگر فعلِ حق و قول حق نداشته باشید حق نیاورده باشید بازیگرید لذا بین قُبح فاعل و حُسن فعل مقابله قرار داد که حرفِ انسان یا حق است یا اگر حرفِ انسان حق نیست او بازیگر است نگفتند «أجئتنا بالحق أم بالباطل» گفتند: (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ) وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) فرمود من حق آوردم و (مِنَ الشَّاهِدِينَ) هستم نه (مِنَ اللَّاعِبِينَ) پس فالبحث فی فصلین یکی به قول و فعل برمی گردد یکی به قائل و فاعل برمی گردد درباره ی دعوای خود و دعوت خود برهان اقامه کرده است و درباره ی شخص خودش هم که گفت (أَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) ایستادگی کرد و تثبیت کرد. فرمود اما من حق آوردم برای اینکه انسان الاّ ولابد باید عبادت بکند زیرا یک موجود نیازمند که هستی اش را و کمالات هستی اش را و تأمین نیازهای روزانه اش را از غیر دریافت می کند باید در برابر او خاضع باشد و از او خیر بخواهد که غیر از این راهی ندارد که و آن غیری که انسان به او وابسته است یا باید از راهِ نافع بودن و حلّ مشکلات مسجود و معبود انسان باشد یا اگر او را عبادت نکنیم به ما ضرر می رساند از جهت حفظ از خطرِ او، او را عبادت کنیم یا اگر یک مقام برتری داریم که گرفتار نفع و ضرر نیستیم اهل محبّت و کِششیم او موجودی باشد که شایسته ی جذبه و کشش و محبّت باشد.

ص: ۱۱۷

آلهه ی دروغین هیچ کدام از این اوصاف سه گانه را ندارند نه قدرت نفع رساندن دارند که اگر کسی آنها را عبادت کرد طَرْفی ببندند، نه قدرت زیان رساندن را دارند که اگر کسی آ نها را عبادت نکرد آنها به آدم آسیب برسانند، نه شایسته ی محبّت اند که انسان به آنها دل ببندد.

سه جهت وجود مبارک ابراهیم درباره آلهه ی دروغین در آیات گوناگون دلیل اقامه کرد فرمود: (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنفَعُونَكُمْ) این طور که نیست، (أَوْ يَضُرُّونَ) این طور که نیست، لایق محبّت اند این طور که نیست زیرا اینها آفل اند چیزی

که آفل است و غارب است و غروب کننده است که محبوب نیست خب انسان دل بسپارد به موجودی که گاهی هست گاهی نیست، گاهی طالع است گاهی غارب خب وقتی که غروب کرده محبوب آدم کجاست لذا در بخش محبّت فرمود: (لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ) یعنی هیچ عاقلی نباید دل به آفل ببندد برای اینکه آن که غروب کرده محبوب از دست رفته یا غیبت کرده این مُحبّ بی محبوب طلیعه ی رنج اوست این تثلیثی که در عبادت هست که یا «خوفاً مِن النار» است یا «شوقاً إلی الجنّه» است یا «حُبّاً لله» این از دیرزمان در بیانات نورانی ائمه(علیهم السلام) بوده است وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) که سرسلسله ی انبیای ابراهیمی است هم از این سه مقطع سخن گفته است فرمود بالأخره شما کسی را عبادت می کنید یا «خوفاً مِن الضرر» است که اگر او را عبادت نکنید او به شما کیفر می دهد این بتها که این طور نیستند یا «شوقاً إلی النفع» است از اینها که کاری ساخته نیست.

ص: ۱۱۸

مسئله ی بهشت و جهنم هنوز برای وثنیین مطرح نبود آنها که می گویند ما بتها را عبادت می کنیم برای اینکه شفعای ما باشند عندالله منظورشان شفاعتهای دنیوی است نه شفاعتهای اُخروی که مغفرت باشند اینها به قیامت معتقد نبودند به بهشت و جهنم معتقد نبودند اینها شفیع دنیا باشند برای جلب منفعت و دفع مضرّت همین این طور نیست که اینها به قیامت و بهشت و جهنم و شفاعتِ مصطلح عقیده ای داشته باشند که، مشرکین حجاز هم همین طور بودند که می گفتند: (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) خب، اینها که می گفتند: (إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا) و از جریان معاد هم تعجّب می کردند (أءِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ) به یکدیگر می گفتند یک خبر جدید باورنکردنی است و او می گوید که (أَذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) وقتی تَمزیق شدید، تکّه تکّه شدید، قطعه قطعه شدید، پاره پاره شدید دوباره زنده می شوید مگر شیء مُمزَّق دوباره زنده می شود اینها استبعادی بود که مشرکان حجاز داشتند بنابراین اینها که می گفتند: (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یعنی این بتها شفیع ما هستند نزد الله تا مشکلات دنیای ما حل بشود.

سخن ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) درباره اینکه هیچ کدام از این اهداف سه گانه در پرستش بتها حاصل نیست اینها نه نافع اند نه ضارّند نه محبوب، من حق آوردم گفتید که (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ) بله من حق آوردم چرا، برای اینکه کسی نافع است که ربّ باشد این قدم اول که سِمت تدبیر و مالکیّت و اداره ی مردم به عهده ی او باشد دو کسی ربّ است که خالق باشد آن کسی که نیافرید چگونه می تواند بپروراند او که از هویّت این شیء خبر ندارد الاّ ولابد ربّ باید همان کسی باشد که خالق باشد سه کسی خالق است که هستی او عین ذات باشد و محتاج به خالق دیگر نباشد تنها کسی که هستیِ او عین ذات اوست و محتاج به خالق دیگر نیست عین حقیقت است ذات اقدس الهی است پس الله واحدٌ لا شریک له در ذات، الله واحدٌ لا شریک له در وصف، الله واحدٌ لا شریک له فی الفعل.

بیان نورانی که می گوییم «لا إله الاّ الله وحده وحده وحده» ناظر به این مراحل سه گانه ی توحید است دیگر و الاّ تکرار که نیست. این خدا باید معبود باشد این حقّی است که من آوردم شما، جهان، پیوند شما و جهان این را او آفرید (بَل رَبُّكُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ) وقتی گفته شد سماوات و ارض یعنی سماوات و اهل سماوات، زمین و اهل زمین آنجایی که منظور خصوص سماوات است و خصوص ارض در آنجا می فرماید (سماوات ومن فیها) زمین (وَمَنْ عَلَيْهَا) اما آنجا که (من فِيهَا) یا (مَنْ عَلَيْهَا) را ذکر نفرمود مجموعه ی نظام آفرینش اراده می شود و الله خالق مجموعه ی نظام آفرینش است و کسی که خالق مجموعه ی نظام آفرینش است رب است و همان کسی که رب است اله است این حقّی است که آوردم من، اما شما گفتید (مِنَ اللَّاعِبِينَ) هستم نه، من (مِنَ الشَّاهِدِينَ) هستم نه (مِنَ اللَّاعِبِينَ) بعضیها غایبِ محض اند آنها که غافل اند، جاهل اند، ناسی اند، ساهی اند در این مراحل نیستند در این جُرگه نیستند به تعبیر بعضیها این «مِن الغائبین» است (مِنَ الشَّاهِدِينَ) نیست آنها که رأساً بیرون اند برخیها عالِم اند مفهوماً حاضرند ولی مصداقاً غایب اند آن عالِم بی عمل این حضورِ مفهومی و علمی دارد ولی غیبتِ مصداقی و عملی این دو گروه، برخیها هستند که نه، حاضر مفهومی و مصداقی اند یعنی هم فهمیدند هم عمل می کنند اما منزوی اند به فکر اصلاح خودشان اند به فکر تعلیم دیگران، تزکیه دیگران نیستند اینها در بخش (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) غایب اند وگرنه در بخش علم و عمل حاضرند این هم یک مرحله، بعضیها هستند که خودشان عالم اند خودشان عمل می کنند اهل تعلیم و تزکیه هم هستند اما اهل دفاع نیستند اهل جهاد نیستند که اگر یک وقت لازم بود از این مکتب حمایت بشود این اهل حمایت نیست این در بخش جهاد غایب است. بعضیها هستند که نه، در همه ی مراحل حاضرند حتی در جهاد، اما جهاد اگر به آن مرحله ی سوزاندن و قتل و امثال ذلک باشند راضی نیستند.

شاهـدِ محض بودن وجود مبارک ابراهیم خلیل که می فرمایـد من در همه ی این مراحل شاهد و حاضـرم. عالِمم به علمم عمل می کنم معلّم کتاب و حکمتم، مـدافعم، دست به تبرم، (حِرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) هم تحمّل می کنم پس سـخن از لاعب بودن نیست شاهـدِ محض بودن است هر جا که فرض بکنید من حضور دارم (وَأَنَا عَلَی ذلِکُم مِنَ الشَّاهِدِینَ) این مصداق کامل است برای آن (أُولُوا الْعِلْمِ) که در کنـار ملائکه است و هر دو در جوار نـام مبارک الله انـد که (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) این جزء (أُولُوا الْعِلْمِ)ی است که مِن الشاهـدین است فرمود، اما سؤالتـان که من چه چیزی آوردم من حق آوردم درباره ی خود من سؤال کردید که (أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ) خیر، (أَنَا عَلَی ذلِکُم مِنَ الشَّاهِدِینَ) لعب و بازی در دستگاه ما نیست. خب، (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ) فرمود من حق آوردم برای اینکه (رَبُّکُمْ رَبُّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ)، (مِنَ اللَّاعِبِینَ) نیستم (مِنَ الشَّاهِدِینَ) هستم (وَأَنَا عَلَی ذلِکُم مِنَ الشَّاهِدِینَ). اِشـهاد خب شـهود مستحضرید که بدون اشهاد که نمی شود هر علمی معلّمی می طلبد چه حصولی چه حضوری، وجود مبارک ابراهیم خلیل اگر صـحنه ی ملکوت را مشاهده کرد به اشـهادِ الهی بود، اگر عالِم شد به تعلیم الهی بود، اگر دید به ارائه ی الهی بود که در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت فرمود: (کَذلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) گوشه ای از اینها را هر کـدام از ما در مدّت عمر در خوابهای صادق گاهی داریم که انسان لحظه ای، صـحنه ای، در مقطعی می بیند از شرق به غرب سفر می کند مکّه مشرّف می شود کربلا مشرّف می شود اینهـا را در عـالم رؤیا دارد خب اگر در یک لحظه تمثّل برزخی هست انسان این صـحنه ها را می بینـد اگر به مقام شامخ ولایت کلّی برسـد به نبوّت برسـد به رسالت برسـد او می توانـد ملکوت و باطن عالم را مشاهده کند چون روح آن قدر وسیع است کـه در سـماوات و ارض ظهـور دارد سـماوات و ارض جایگـاه بـدنِ اوست (سَارِعُوا إِلَی مَغْفِرَهٍ مِن رَبِّکُمْ وَجَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) .

روایات بهشتی که ائمه(علیهم السلام) فرمودند بهشت که (عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) است معنایش این نیست که مجموع برای مجموع است یعنی همه ی مردم را می آورند در بهشتی که مساحتش سماوات و ارض است بلکه یک بهشتی مساحت خانه اش (عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) آست این چه عالمی است نه اینکه همه ی افراد را در بهشتی جا می دهند که مساحتش (عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) است خودِ بهشتی در بهشت که خانه ی اوست مساحت خانه ی او (عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) شما در روایات برزخ ملاحظه بفرمایید که ائمه چه فرمودند، فرمودند انسان وقتی که مُرد اگر مؤمن باشد قبرش «روضةٌ مِن رياض الجنّه مدّ البصر»، «مدّ البصر» الآن شما وقتی نگاه می کنید به ستاره ی مریخ این مدّ البصر است دیگر تا آنجایی که چشم می بیند تازه این برای بهشتِ برزخی است آدم اگر با این روایاتی که معصومین درباره ی برزخ، درباره ی بهشت، قیامت و اینها ملاحظه می کنند آن وقت معلوم می شود روح چه عظمتی است ملکوت را ذات اقدس الهی نشان ابراهیم خلیل داده است و این انسان است که می تواند ابدی باشد با اینکه کلّ آسمان و زمین بساطش برچیده می شود (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ)ا ین انسان می ماند فرمود: (أَنَا عَلَى ذلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) بعد فرمود شما گرچه اینها را در بتکده درش را قفل کردید نگهبان گذاشتید ولی من با هر حیله و کِیدی شد اینها را تکّه تکّه می کنم (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم) همین طوری که در بتکده باز نیست که من بروم یک تبر بگیرم بتراشم که، این نگهبان دارد مواظب دارد درش بسته است قفل است و اینها من با کید و حیله بالأخره بساطش را به هم می زنم این را به آنها نگفته که تا ما بگوییم اینها که به الله معتقد نیستند یا هستند چگونه قسم یاد کرد اینکه بالصراحه با آنها درمیان نگذاشت وگرنه نمی رفتند یا جلویش را می گرفتند این درونِ جان خود تصمیم گرفته و نزد خود سوگند یاد کرده یا اگر گفته با خواص گفته مضافاً که آنها به الله معتقد بودند می گفتند الله اِله الآلهه است کار به دست این ارباب متفرّقون است نه اینکه به الله معتقد نبودند او که به الله معتقد نیست ملحد است نه مشرک. خب، (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) این (مُدْبِرِينَ) حالِ تأکیدی است یان کید را در سوره ی مبارکه ی «صافات» مشخص کرد که از او به رَوَغان یاد کرده است آیه ی نود به بعد سوره ی مبارکه ی «صافات» این است که فرمود: (ءَإِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ۞ فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ۞ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ۞ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ۞ فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ).

رَوغان این حالتی است که انسان بخواهد در این بازیها می بینید دو بازیگری که خیلی حریف اند هر کدام رَوَغانی دارند یعنی تلاش و کوشش می کنند ببینند کجای این حرف خالی است که آ جا را بگیرند این را می گویند روغان این حالت روغان، روغان منتها یک وقت محمود است یک وقت مذموم این صفت در روباه زیاد هست که چون قدرت بدنی ندارد سعی می کند از راه غافلگیری با مکر و حیله به طعمه دسترسی پیدا کند یک وقت است محمود است و ممدوح این دوتا بازیگر همه شان با روغان دارند پیروز می شوند یعنی کاملاً نگاه می کنند قدرت خودشان را می سنجند، ضعف رقیب را می سنجند، حضور و غیاب او را می سنجند می بینند کجایش خالی است که حمله کنند این را می گویند روغان، (فَرَاغَ) وجود مبارک حضرت ابراهیم رَوغان کرد ببیند چه موقع درِ بتکده مثلاً- بسته است، چه موقع باز است، چه موقع نگهبان هست، چه موقع نگهبان هست این همان کید است وقتی دید همه رفتند اینها هم برای اینکه بروند و در هنگام برگشت تبرّکی داشته باشند برخی از غذاها را می آورند نزد این بتها که تبرّکی بشود، افزوده بشود و مانند آن، وجود مبارک حضرت ابراهیم با این روغان فرصت را مغتنم شمرده آن وقتی که درش باز بود یا نگهبان نبود یا خیلی حضور فعّال نداشت وارد شد دید این طعامها هست فرمود چرا طعام نمی خورید این (أَلَا تَأْكُلُونَ)، (أَلَا تَأْكُلُونَ) برای همین است نه اینکه حضرت شک داشته باشد که اینها غذا می خورند ولی هنوز نخوردند فرمود این غذاها را که برای شما آوردند چرا تبرّک نمی کنید این طَعْنی است نسبت به آنهایی که این غذاها را آوردند این را در سوره ی مبارکه ی «صافات» فرمود: (فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ) این یک، (مَالَكُمْ لَا تَنطِقُونَ) دو، (فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ) این نتیجه، مثل دو کشتی گیر ماهر وقتی جای خلوت و ضعف را گیر آوردند حمله می کنند فرمود این کارهایی که شده (فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ) با یک قدرت اینها را درهم کوبیده به صورت هیزم در آورده خب این (مِنَ الشَّاهِدِينَ) است دیگر، این تازه پایان راه نیست این نیمه ی راه است آن خطرات بعدی را هم باید تحمل کند گفت (أَنَا عَلَى ذٰلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ) پس نه من بازیگرم نه حرفِ من بازیچه است هم حق آوردم هم خودم (مِنَ الشَّاهِدِينَ) هستم، (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ۝ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ) برای اینکه با اینها، خود وجود مبارک حضرت ابراهیم در خواسته ها بر اساس آ ن دعای نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که در صحیفه سجادیه هست خدا «العالی فی دنوّه» او هم در حالی که «أقرب إلینا مِن حبل الورید» است عالی است در عین حال که عالی است «علی العرش استوی» دانی است گاهی انسان عرشی فکر می کند دعاها و نیایشهای عرشی دارد گاهی فرشی فکر می کند با خدایی که «أقرب إلینا مِن حبل الورید» گفتگو می کند وجود مبارک حضرت ابراهیم هر دو را یاد پیروانش داد هم فرمود او خدای من که (خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ) بعد فرمود: (وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ۝ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) او مُطعِم است او ساقی است او شافی است این همه ی اوصاف را به خود خدای سبحان اسناد داده است در عین حال که مجاری رزق او و مَظاهر او دارد این کارها را انجام می دهند خب او شافی است، او رازق است، او مُطعِم است اینها مراحل نازله ی فعلِ خداست آن (وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) یا (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) یا (لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ) برای آن عالی است در همه ی مراحل دعاهای حضرت ابراهیم آموزنده است هم برای اوحدیّ از موحّدان هم برای خواص هم برای توده ی مردم اینجا هم فرمود این کار را کرده تا برای توده ی بت پرستها عبرتی باشد تبر را گذاشته روی دوش حالا آ نجا کسی بود یا نبود، شنید یا نشنید بالأخره این جمله ها از آن حضرت هست که این غذا را آوردند چرا نمی خوری، چرا تبرّک نمی کنی، چرا حرف نمی زنی، چرا از خودتان دفاع نمی کنید با کسانی که این بتها را می پرستند این چنین باید حرف زد دیگر حالا کم کم اینها بعد رشد می کنند همانهایی که پیرو حضرت ابراهیم شدند به خُلّص اولیا رسیدند که خداوند فرمود: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ) این طور نیست که همه شان به همان وضع بودند یک عدّه هم از این بت پرستی در آمدند جزء

خُلّص اولیا شدند که خدا می فرماید: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهذَا النَّبِيُّ) بعد به ما می فرماید شما هم همین راه را طی کنید آن جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) که شبانی را دید گفت تو کجایی تا چارق تو را، چارق همان کفش طبیعی است که دامدارها از آن پوست گوسفند و اینها تهیه می کنند به همان وضع است این را می گویند چارق، چارقت دوزم چه کنم، چه کنم، چه کنم که بعد وجود مبارک موسای کلیم با آن طرز دیگر سخن گفت بعد خدای سبحان هم به او فرمود تو برای وصل کردن آمدی برو جبران بکن وقتی موسای کلیم آمد به دنبال آن چوپان دید او رفت اینجاها نیست «محرمِ ناسوت ما لاهوت شد» این به موسای کلیم عرض کرد که من دیگر آن شبان قبلی نیستم دست و بازوی تو را بنازم که ما را راه انداختی حالا آن قسمت اوّلش مشهور است اما قسمت دومش چون علمی است و عمیق است در این کتابها نیامده آفرین بر آن بازوی تو باد که محرمِ ناسوت ما لاهوت شد وجود مبارک ابراهیم هم همین کار را کرد همینها را که غذا می آوردند نزد این چوبها برای تبرّک اینها را ساخت که خدا می فرماید مؤمنانِ به حضرت ابراهیم به حضرت ابراهیم اُولیٰ هستند. خب، (قَالُوا مَن فَعَلَ هذَا)، (لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ) که (إِلَيْهِ) به آن کبیر برمی گردد وقتی آ نها از مراسم عید و امثال عید برگشتند و دیدند آ نها تکّه تکّه شدند به صورت هیزم در آمدند فقط بُت مثلاً آ ن بُت بزرگ سالم مانده (قَالُوا مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) به یکدیگر گفتند که کسی که، فَتایی که، جوانی که اسمش ابراهیم بود از این بتها به بدی یاد می کرد شاید او این کار را کرده باشد (قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ) این را بیاورید یک محاکمه ی عَلنی بکنیم یا نه، او را کیفر علنی بدهیم نظیر اینکه (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) این معلوم می شود که بَنایی در دین ابراهیمی از گذشته بود در عصر حضرت ابراهیم بود بعد کم کم این هم تصویب شد که عدّه ای را در حضور دیگران تنبیه می کنند تا عبرت باشد برای دیگران (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) حالا اینکه گفته شد (لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ) یعنی آنها شاهد محاکمه باشند یا شاهد کیفر باشند از این به بعد اصلِ محاکمه شروع می شود که (قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ).

ص: ۱۲۳

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۰ تا ۶۷ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(قَالُوا مَن فَعَلَ هـذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هـذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هـذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمَتَ مَا هؤُلَاءِ يَنطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَالاَ يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷)

بعد از اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم استدلال کرد بر نفی الوهیّت این آلهه ی دروغین که اینها نه منشأ خوف اند تا عدّه ای خوفاً آنها را عبادت کننـد نه منشأ شوق انـد تا عدّه ای شوقاً آنها را عبادت کنند و نه لایق حبّ اند (لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ) تا عدّه ای آ نها را در اثر محبّت بپرستند نه آنها و نه ستاره ها, استدلال در آنها اثر نکرد.

مطلب اینست که وجود مبارک حضرت ابراهیم به آن مراحل نهایی نهی از منکر اقدام کرد فرمود: (تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) یعنی این تصمیم را نزد خودش گرفت با یک عزم جدّی بساط بت پرستی را خواست بردارد و همه ی بتها را در بتکـده ریز ریز کرد و قطعه قطعه کرد فقط آن بتِ بزرگ را گـذاشت آنها که از مراسم عیـد یا غیر عیـد برگشـتند سـری به بتکـده زدنـد دیدنـد بتها همه به صورت هیزم ریز ریز شده است فقط بت بزرگ مانده گفتند چه کسـی این کار را کرده, عدّه ای گفتنـد ما شـنیدیم جوانی به نام ابراهیم, فَتایی, فتوّت داری به نام ابراهیم این درباره ی بتها حرفِ تلـخ و ناروا می زد گفتند آنها را بیاورید ابراهیم را بیاورید تا در حضور همه محاکمه بشود.

ص: ۱۲۴

محاکمه حضـرت ابراهیم ظاهراً در بتکده بود به قرینه ی(أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا), (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذَا) معلوم می شود این در حضـور بتهـای قطعه قطعه شـده در حضور بت بزرگ یعنی در بتکـده بود. گشودن درِ بتکـده هم در اختیـار هر کسـی نبود شایـد این مسئله به نمرود که حاکم وقت بود رسید به دسـتور نمرود این محکمه در بتکـده تشـکیل شـد عدّه ای از سـران هم حضور پیـدا کردنـد تـا آن کیفر تلـخ را به حضـرت خلیل حق بچشاننـد این طور نبود که یک عـدّه جمع شـده باشـند حضـرت ابراهیم را بخواهنـد محـاکمه کننـد این یـک مطلب, پس ظـاهرش این بود که در بتکـده در حضور بتهـای قطعه قطعه شـده در حضور بتِ بزرگ و به دستور نمرود این صحنه تشکیل شد. (قَالُوا سَمِعْنَا فَتى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) از بتها هم اینها به ضمیر جمع مـذکر سالم یاد می کنند با (يَذْكُرُهُمْ) گفتند, (قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ) در حضور مردم این را بیاورید طوری باشـد که همه او را ببیننـد (عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ) باشـد مثـل راکبی که «علی أعین الناس» است همه می بیننـد یا سـتاره ای که «علی أعین الناس» است اِشـراف دارد مُستَعلی است و بالاست و همه می بینند (قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ) تا آنچه را که این مردم شـنیدند شـهادت بدهنـد احتمال اینکه از باب آنچه در سوره ی«نور» واقع شده (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) این احتمـال خیلی قوی نیست چون بـا «لعـلّ» همراه است این طور نیست که مثلاً در حضور مردم او را ما کیفر بـدهیم تا عبرتی

باشد برای دیگران آنچه در سوره ی«نور» هست از همین قبیل است که (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) برای اینکه عبرت باشد این برای عبرت گیری دیگران نبود چون دیگران همه به این بتها احترام می کردند کسی مخالف بت پرستی نبود و با «لعلّ» هم سازگار نیست.

ص: ۱۲۵

دو قرینـه نشـان می دهـد که مضـمون این آیه بـا مضـمون آیه سـوره ی«نـور» یکی نیست این (لَعَلَّهُمْ يَشْـهَدُونَ) برای اینکـه در محکمه یک عـدّه باید شـهادت بدهند که وجود مبارک ابراهیم خلیل نسـبت به اینها قصد سوء داشت آنها که شـنیدند ابراهیم خلیل از بتها به بدی یاد می کرد اینها باید بیایند شهادت بدهند این یک، و این محاکمه را هم از نزدیک ببینند تا در یک وقت لازمی که اگر ما خواستیم او را محکوم کنیم و این محکومیّت را اجرا کنیم اینها هم شـهادت بدهنـد یعنی اَدای شـهادت کنند دو، چـون در آن بتکـده مراسم (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) که نبـود در یـک روز بعـد بود در یـک مراسم دیگر بود سوزانـدن ابراهیم خلیل به دستور رسمی حکومت وقت یعنی نمرود بود.

شهادت در دومقطع یکی اینکه آنچه را که در روزهای قبل شـنیدند بیایند شـهادت بدهند تا معلوم بشود تنها کسـی که در این شهر علیه بتهـا سـخنی داشت و دارد ابراهیم خلیـل است بعـد هم او محکـوم می شـود و در روز بعـد هم در فرصت دیگری که سخن از (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) است آنجـا هم اگر لازم بود اینها شـهادت می دهنـد که ما در محکمه بودیم در بتکـده این محکمه تشکیل شد و ابراهیم محکوم شد این (لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ) برای این دو مقطع مخصوصاً مقطع اول می تواند باشد.

این (يَذْكُرُهُمْ) یعنی «یذکرهم بالسوء» کسـی که حرفِ بد نسبت به بتها می زند بتها را یک هیزم می داند و شایستهی پرستش نمی دانـد او ایـن کـار را کرده غیر از او در این شـهر کسـی این کـار را نمی کنـد چـون همه در برابر بت خـاضع انـد او را می پرسـتند دیگر. خب، این دو مقطع می تواند مخصوصاً مقطع اول محور شـهادت باشد بعد حضـرت ابراهیم را آوردند شـهود را هم آوردنـد (قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هـذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ) تو این کار را کردی این (هـذَا) را چند بار تکرار می کنند معلوم می شود که آن صـحنه همان صـحنهی بتکـده بود تو این بتها را ریز ریز کردی (أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا) دیگر نگفتند «بالآلهه» چون می دانستند برایشان روشن شد که ابراهیم(سلام الله علیه) اینها را به عنوان آلهه قبول نداشت تنها این بتها آلهه ی همین بت پرستان این منطقه بودنـد لـذا می گفتنـد (بِآلِهَتِنَا) یعنی ما و آلهه ی مطلق نبود تو نسـبت به خدایان ما، معلوم می شود حضـرت ابراهیم روشن بود که این بتها را به الوهیّت نمی شـناسد (أَأَنتَ فَعَلْتَ هـذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذَا) در همان بتکده این محکمه که تشـکیل شـد وجود مبارک حضـرت ابراهیم فرمود این بت بزرگ این کارها را کرده برای اینکه وقتی تمام بتها شکستند کسی در بتکده نبود همهی بتها ریز ریز شدند بتِ بزرگ سالم بود معلوم شد این، این کار را کرده دیگر.

(فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذَا) این یک، (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) از اینها سؤال بکنید از این بتهای خردشده ریزشده اگر اینها حرف می زننـد نه «إن کـان ینطـق» مفرد نیست این فعـل، نه یعنی اینکه اگر آن بتِ بزرگ حرف می زنـد از اینهـا سـؤال کنیـد اگر اینها حرف می زنند بنابراین این دو جمله است یکی مطلق است دیگری مشـروط نه این است که این (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) به آن اوّلی ارتباط پیـدا می کند که شـرطِ او باشد تا بگوییم که این کذب نیست برای اینکه حضـرت فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ)، (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) چون اگر «إن کـان یَنطق» بود بله، امـا (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) یعنی اگر این بتها حرف می زننـد نه آن بتِ بزرگ بنابراین یـک سؤال و جوابی است مربوط به اینکه چه کسـی این بتهـا را در هم کوبیـد و شـکست حضـرت فرمود: (كَبِيرُهُمْ) این دیگر مطلق است.

شاهد صحنه چه کسی است شما که ادّعا می کنید این بتِ بزرگ بتهای دیگر را شکست شاهدتان چیست؟ شاهدش این است که از این بتها بپرسـید خود اینها شاهدند دیگر (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) این (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) بساطِ شـهادت این شـهود را به هم می زنـد حالا تا برسـیم به جملهی اُولیٰ بنابراین این (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) هیچ، هیچ یعنی هیچ ارتباطی با (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) نـدارد که بگوییم این دروغ نیست برای اینکه مشـروط است و شـرطش چون حاصـل نیست این دوتـا جمله انـد دوتا مطلب علمی جـدای از هم هسـتند تا حالا روشن بشود ـ ان شاءالله ـ فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) این بت بزرگ این کار را کرده برای اینکـه اگر بیگـانه ای می آمـد و می خـواست اینهـا را درهـم بکوبـد خب این بتِ بزرگ را هم می شـکست از اینکه بت بزرگ سالم مانده و اینها خرد خرد شدند معلوم می شود کار آن بت بزرگ است دیگر شما هم که معتقدید اینها نافع اند اینها ضارّند اینها مقرّب الی الله اند اینها شفیع اند همه کاره اند خب همین کار را کرده.

ص: ۱۲۷

سؤال از حضرت که چرا این کار را کردی آیا تو کردی، حضرت فرمود این کبیر کرد نفی نکرد که من نکردم فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) آیا این را به عنوان یک خبر گفت، به عنوان جِدّ است یا به عنوان جدل است اگر به عنوان جدال احسن است دیگر صِدق و کذب برنمی دارد این صدقِ محض است شما که معتقدید اینها همه کاره اند نافع اند، ضارّند، آسیب می رسانند حتّی برخی از بت پرستان زمان شعیب به شعیب می گفتند که تو چون نسبت به بتهای ما بدرفتاری کردی مورد آسیبِ بتهای ما شدی نگذار (إِن نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) این مضمون یکی از آیات است یعنی چون نسبت به بتهای ما حرفهای بد می زنی آنها این عقلت را کم کردند تو در اثر آسیبی که آن بتها به تو رسانده اند آسیب دیده شدی این حرفهای سفیهانه را ــ معاذ الله ــ می زنی یا می گفتند: (انا نراک فی ضلاله)، (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) آنها می گفتند (لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ)، (ما ان فی ضلاله) ما سفیه نیستیم ما در گمراهی نیستیم این تهمت صریح را این بت پرستها به انبیایشان می گفتند (إِنِّی أَرَاکَ وَقَوْمَکَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ) به نوح گفتند به انبیای دیگر گفتند (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) خب، پس بنابراین آنها معتقد بودند این بتها همه کاره است وجود مبارک خلیل حق به عنوان جدال احسن نه به عنوان خبر وقتی خبر نبود و جدال احسن بود و داوری در میدان جدال بود خبر نیست تا صدق و کذب داشته باشد مثل انشاء، انشاء نه صدق دارد نه کذب، صدق و کذب برای خبر است این بر اساس جدال احسن می گوید شما که معتقدید این بتها همه کاره است خب اینها را این کرده اینکه نمی خواهد خبر بدهد که خبرهایش را قبلاً داده بعداً هم می دهد قبلاً فرمود اینها هیچ کاره اند بعد هم می فرماید: (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) اینها که هیچ کاره اند چرا اینها را می پرستید آنجا جمله ی خبریه است خبرهای ابراهیم خلیل برای قبل و بعد است آنجا که فرمود اینها هیچ کاره اند جمله ی خبریهی جد است اینجا هم که بعد از این محکمه می گوید که (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) اینها هیچ کاره اند خبر جد است اما اینکه می فرماید: (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) در مفصله ی جدال احسن است در منازعه است نه خبر است بنابراین وقتی خبر نبود صدق و کذب ندارد خب شما که معتقدید اینها همه کاره اند همین بزرگه انجام داد، بنابراین اگر از من شاهد خواستید خب این بتهای شکسته شهادت می دهند که چه کسی اینها را شکاند دیگر اینها را هم که شما معتقدید از خود اینها بپرسید چرا از من می پرسید شما از این شکسته شده ها بپرسید چه کسی شما را شکاند چرا از من می پرسید این محکمه است وقتی این چند جمله را حضرت فرمود، می فرماید این بتِ بزرگ شما که معتقدید هم او و هم اینها همه کاره اند از بت بزرگ، این بت بزرگ این کار را کرد این یک، شما که معتقدید این می تواند این کار را بکند که این کرد و شاهدش هم اینهاست چرا از من می پرسید چه کسی این کار را کرد از آن شکسته ها بپرسید که چه کسی شما را شکاند (فَسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ) این (إِن کَانُوا یَنطِقُونَ) هم لازم نبود حالا حضرت برای اینکه سفیه فهم کند این را فرمود این (فَسْأَلُوهُمْ) هم از سنخ جدال است آن (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) هم از سنخ جدال است این (إِن کَانُوا یَنطِقُونَ) هم نمی فرمود مسئله حل بود منتها برای اینکه شفاف تر کند فرمود: (فَسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ) پس این (إِن کَانُوا یَنطِقُونَ) حتماً یعنی حتماً به اخیر برمی گردد اصلاً هیچ ارتباطی به جمله ی قبل ندارد تا بیاییم سرهم بکنیم بگوییم یک قضیه است و اینها این ضمیر جمع است از اینها بپرسید اگر اینها حرف می زنند آن وقت (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) چیز دیگر است اینها چیز دیگرند بنابراین هم (فَسْأَلُوهُمْ) از سنخ جدال در مناظره ی جدلی است هم (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) راهی را که مرحوم سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) در کتاب شریف تنزیه الأنبیاء طی کرده است همان راه معروف نزد بزرگان دیگر بود مرحوم سیّد(رضوان الله علیه) در کتاب شریف تنزیه الأنبیاء والأئمه طبق این چاپی که هست صفحه ی۶۵ درباره ی تنزیه حضرت ابراهیم از کذب این قصّه را نقل می کند بعد دارد «فإن قیل فما معنا قوله تعالی مخبراً عن ابراهیم(علیه السلام) لمّا قال له قومه (أَأَنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا یَا إِبْرَاهِیمُ ◻ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ) این کذب در می آید عنوانش این

است که «تنزیه ابراهیم(علیه السلام) عن الکذب»، «و إنّما عنیٰ بالکبیر الصنم الکبیر و هذا کذبٌ لا شکّ فیه لأنّ ابراهیم(علیه السلام) هو الذی کَثَرَ أو کَثَّر الأصنام، فإذ کثّر الأصنام فإضافته تکثیرها إلی غیره ممّن لا یجوز أن یفعل شیئا لا یکون الاّ کذبا» این اشکال. «الجواب: قیل له الخبر مشروطٌ غیر مطلق» حالا این مُجیب چه کسی است مرحوم سیّد به عنوان «قیل له» یاد کرده است «الخبر مشروطٌ غیر مطلق لأنّه» یعنی وجود مبارک حضرت ابراهیم در جواب فرمود: (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) «و معلوم أنّ الأصنام لا تنطقون و أنّ النُّطق مستحیلٌ علیها فما عُلّق بهذا المستحیل مِن الفعل أیضاً مستحیلٌ» یعنی یقیناً این کبیر این کار را نکرده برای اینکه معلّق بر محال است همان طوری که نطق اینها محال است و واقع شدنی نیست کار این کبیر هم نیست «فما عُلِّق بهذا المستحیل مِن الفعل أیضاً مستحیلٌ و إنّما أراد ابراهیم(علیه السلام) بهذا القول تنبیه القوم و توبیخهم و تأنیفهم بعباده مَن لا یَسمعون و لا یبصرون و لا ینطقون و لا یَقدر أن یُخبر عن نفسه بشیء فقال إن کانت هذه الأصنام تنطقُ فهی الفاعله للتکثیر» می بینید خب سخن در «فهی الفاعله للتکثیر» نیست اگر این اصنام حرف می زنند آن کبیر این کار را کرده سخن در این نیست که اینها فاعلِ تکثیرند اینها قابلِ تکثیر بودند اینها که شکسته شدند.

(فَسْـأَلُوهُمْ) ضـمير جمع مـذكّر غايب است (إِن كَانُوا) يعنى همينها (يَنطِقُونَ) ديگر، آنجا اين بتها همه شكسـته شدنـد يك بتِ بزرگ مانده حضرت فرمود اين بتِ بزرگ اينها را شكانده از اين شكسته ها سؤال كنيد كه چه كسى شما را شكاند (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا) همين شكسته ها (يَنطِقُونَ) آن وقت.

«إن كـانت هـذه الأصـنام تَنطق فهى الفـاعله للتكثير لأنّ مَن يجوز أن يَنطق يجوز أن يَفعـل فـإذا عُلِم الاسـتحاله لطف عليها عُلم اسـتحاله الفعـل عليها و عُلم بالاسـتحاله الأمرين أنّها لا يجوز أن تكونُ» اينها «آلهةً معبودتاً و أنّ مَن عَبَـدها ضالٌّ مُضل و لا فرق بين قولهم إنّهم فعلوا ذلك إن كانوا ينطقون و بين قوله إنّهم ما فعلوا ذلك و لا غيره لأنّهم لا ينطقون و لا يقـدرون» چون شـرط مفهوم دارد معنـايش اين است كه اينهـا چون حرف نمى زننـد اينها انجام ندادنـد. «و أمّا قوله (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) فإنّما هو أمرٌ بالسؤال هم أيضاً على شرطٍ» كه اين يك جمله ى جداست.

غرض اين است كه اين اصـلاً هيـچ ارتباطى با هم ندارنـد و آن جمله در معرض جدال است فرمود شـما كه معتقديد اينها همه كاره اند اينها انجام دادند ديگر،جدالش احسن نيست براى اينكه مقدّماتش اين است كه حقّى است و آن حق را از اين صِرف مورد قبول حرف بزنند اگر كسـى مى تواند همه كاره است يعنى مى تواند مقرِّب إلى الله باشد، شـفيع عندالله باشد، نافع و ضارّ باشـد اين هم مى توانـد چهارتا بت را بشـكند ديگر اين است ديگر، بر فرض اين تلازم بين مقـدّم و تالى هست نه اينكه مقـدّم حق است يـا تـالى حق است تلازم بين مقـدّم و تالى حق است يكى اش مَطوى است شـما مى گوييـد اينها همه كاره انـد خب موجودِ همه كـاره اين كار را كرده تلازم است بين (فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) با همه كاره بودنِ اينها اين حق است اما ولو اينكه اين كار را نكرده هم مقـدّم باطل است هم تالى باطل ولى تلازم حق است صدق و كذبِ قضاياى شـرطى به صدق و كذب تلازم است نه مقدّم و تالى وقتى شب انسان بگويد «إن كانت الشمس طالعه فالنّهار موجود» اين قضيه صادق است ولو در شب نه شمس طالع است نه نهـار، امـا صـدقِ قضـيه ى شـرطيه به اين است اين درونِ اين قضـيه اشـتراطى هست نه اينكه (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) شـرطِ اوست شـما كه معتقديد بتها مخصوصاً بتِ بزرگ نافع است ضارّ است همه كاره است مقرّب الى الله است شـفيع عندالله هست خب اين كـار را كرده چون مبنا باطل است بِنا هم باطل. خب، اين بيان نورانى حضـرت ابراهيم براى حلّ آن مُعزِل كافى اسـت حالا برسيم به بخشهاى بعدى.

ص: ۱۲۹

عدمتقیّه حضرت ابراهیم برای اینکه او (حِرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) را تحمّل کرد کسی که آتش سوزی را تحمل می کند از چه چیزی می رسد.

پرسش: برای رسیدن به این هدفِ والا.

پاسخ: از این بالا-تر، از توحید بالا-تر دیگر ما چیزی نداریم که، از حفظِ اصلِ دین و توحید در مناظره ی تنگاتنگ و رو در روی با نمرود گفت: (رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِیْ وَیُمِیتُ) او رفته مغالطه بکند حضرت مسیر را آن قدر شفاف و روشن کرد که حاضرین هم بفهمند فرمود: (فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی كَفَرَ) ابراهیمِ خلیل(سلام الله علیه) نمرود را مبهوت می کند آن وقت اینجا جا برای تقیّه نیست.

خب، (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) هر کسی سر در جَیْب و گریبانِ تفکّر خود فرو برد هر کسی به خودش گفت تو بد کردی، تو ظالمی چون قبلاً برابر آیه ی۵۹ این چنین بود (مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِینَ) هر کس این کار را کرد ظالم است الآن هر کدام به خودشان گفتند که (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ)، (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) برخیها گفتند که اینها به یکدیگر گفتند (أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) ولی به قرینه ی تعبیر بعدی هر کدام به خودش گفته است تو ستمکاری (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هؤُلاَءِ یَنطِقُونَ) هر کدام سر خم کردند به خودش گفتند تو که می دانی این بتها چه کاره اند خب چرا می پرستی این (لَقَدْ عَلِمْتَ) مخاطب مفرد است یعنی تو که می دانی این بتها هیچ کاره اند چرا در برابر او خضوع می کنی.

سلسله سرمایه های اوّلیه را ذات اقدس الهی به انسان داد خدای سبحان هیچ انسانی را بی سرمایه خلق نکرد همان سرمایه ی فطرت است از یک سو، سرمایه ی(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) هست از سوی دیگر، هم اندیشه های اوّلی، هم انگیزه های اوّلی اینها را به او داد در جریان معاد هم همین طور است در جریان معاد می گفتند که کسی که قطعه قطعه شد، تکّه تکّه شد، پوسید، در زمین گُم شد چه کسی او را دوباره برمی گرداند وقتی پیامبر عصر فرمود: (قُلْ) به آنها بگو (فَسَیَقُولُونَ مَن یُعِیدُنَا قُلِ الَّذِی فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) آن وقت (فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْكَ رُؤُوسَهُمْ).

خود حضرت ابراهیم که می دانست اینها هیچ کاره اند اینها هر کدام به خودشان (ثُمَّ نُکِسُوا عَلَی رُؤُوسِهِمْ) سر خم کردند نه سر بالاـ کردند سر خم کردند با خودشان حرف زدند نه سر خم کردند با ابراهیم حرف زدند همه شان سر خم کردند به خودشان گفتند که اینکه می دانی این حرف نمی زنند که نه اینکه سر بالا کردند به او گفتند خب اگر این بود که حضرت ابراهیم فرمود خب من هم می گویم که اینها، پس باور کردید شما پس چرا دستور می دهید مرا بسوزانند در جریان معاد هم همین طور است در جریان معاد وقتی خدا فرمود: (فَسَیَقُولُونَ مَن یُعِیدُنَا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُوسَهُمْ) آن وقت سر خم می کنند می گویند آره راست می گویی آن خدایی که ما هیچ بودیم ما را آفرید الآن که پراکنده شدیم خب یقیناً می تواند ما را دوباره برگرداند این سرمایه ی اوّلی را ذات اقدس الهی در درون همه نهادینه کرده است اینها اول به خودشان گفتند شما ظالمید بعد فهمیدند که اینکه حرف نمی زند که ما از چه چیزی بپرسیم.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۲ تا ۶۹ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا یَا إِبْرَاهِیمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَی أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّکُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُکِسُوا عَلَی رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمَتَ مَا هؤُلَاءِ یَنطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَنفَعُکُمْ شَیْئاً وَلَا یَضُرُّکُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِن کُنتُمْ فَاعِلِینَ (۶۸) قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ (۶۹)

ص: ۱۳۱

بعد از اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) که بتها را شکست و بت پرستها از آن مراسم برگشتند به بتکده سری زدند دیدند بتها قطعه قطعه شد و بتِ بزرگ سالم است گفتند چه کسی این کار را کردند گفتند ما یک فتا و جوانی را شنیدیم نه شاب, فتایی را شنیدیم که از این بتها به بدی نام می برد (یَذْکُرُهُمْ یُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِیمُ) این فتا به نام ابراهیم بود و از بتها به بدی نام می برد نه اینکه این جوان این فتا می گفت که من این بتها را می شکنم این چنین نبود اینها حدس زدند که چون وجود مبارک حضرت ابراهیم این بتها را شایسته ی ربوبیّت و الوهیّت نمی دانست و از اینها به عنوان جمادی که «لا یضرّ ولا ینفع» یاد می کرد گفتند (فَتی یَذْکُرُهُمْ یُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِیمُ) حدس می زنیم که این, این کار را کرده باشد گفتند پس او را بیاورید تا ما از او سؤال بکنیم او محاکمه بشود این (یَذْکُرُهُمْ) معنایش این نیست که این تهدید کرده بود در حضور همه یا به خواص گفته بود آن خواص به یکدیگر گفته بودند این (یَذْکُرُهُمْ) یعنی این بتها را به بدی نام می برد. خب, (قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَی أَعْیُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ) اما اینکه چطور (أَنتَ) مقدم بر (فَعَلْتَ) شد (قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا یَا إِبْرَاهِیمَ) آیا از قبیل (أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ) است یا نه, از آن قبیل نیست آنجا مسمّا بر اسم مقدم شد اینجا فاعل بر فعل مقدم شد آنجا یک نکته ی دقیق معرفتی داشت که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) ذیل آن آیه اشاره کردند که بحثش در سوره ی «یوسف» گذشت.

ص: ۱۳۲

نکته ی ادبی این بحث اینست که اصلِ فعل مفروق عنه است یک کاری شده باید از فاعل جستجو کرد که فاعل را معرفی کرد که چه کسی است لذا فاعل مهم بود اسم آن فاعل را که (أَنتَ) بود مقدّم داشتند وگرنه اصلِ فعل مسلّم است و مفروق عنه است و طرفین هم قبول دارند (أَأَنتَ فَعَلْتَ هـذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ) وجود مبارک حضرت ابراهیم در مناظره و در جدال احسن فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) شما که می گویید این بتها همه کاره اند, مقرّب الی الله اند, شفیع الی الله اند, نافع و ضارّند این, این کار را کرد خب اگر کسی قدرت ندارد که کاری انجام بدهد که شایسته ی الوهیّت نیست چون شما این شئون فراوان را از بتهایتان متوقّعید همین کار را کرد (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) بنابراین از سنخ جدال احسن است و مشروط هم نیست و خبرِ جدّی هم نیست تا کسی بگوید کذب است و امثال ذلک و نیازی داشته باشد به آنچه مرحوم سیّد مرتضی در تنزیه الأنبیاء ذکر کرده یا وجوه فراوانی که مفسّران شیعه و سنّی نظیر مرحوم امین الاسلام در مجمع یا جناب فخررازی در تفسیر کبیرشان ذکر کردند بازگو بشود. (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) ضمیر جمع (كَبِيرُهُمْ) به همین بتهای شکسته برمی گردد.

نه صادق نه, صحیح و باطل است نه صادق و کاذب آن بزرگان هم این طور نگفتند که شما نقل می کنید اگر آن متعلّقش دارای ملاک بود این اعتبار صحیح است وگرنه لغو است باطل, ما یک لغو و باطل و حکیمانه و عبس داریم یک صدق و کذب, اگر اعتبار یک منشأ واقعی داشت این حکم می شود با ملاک, اگر منشأ واقعی نداشت این حکم می شود لهو و لغو, اما صدق و کذب ناظر به آن است که آدم دارد گزارش می دهد خبر می دهد چیزی که خبر نیست نه صدق است نه کذب.

ص: ۱۳۳

(فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) چون این ضمیر جمع مذکّر سالم اوّلی به همان بتها برگشت ضمیر جمع مذکّر سالم دومی هم به همان بتها برمی گردد (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) این مردمی که بت پرست بودند بار اول آسیب دیدند (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ) اینها به فطرتشان مراجعه کردند دیدند که حق با وجود مبارک ابراهیم خلیل است نه به یکدیگر گفتند شما ظالمی تا این بگوید تو مقصّر بودی او بگوید تو مقصّر بودی بلکه هر کدام به خودشان گفتند (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا) این جمیع برای جمیع است نه بعض برای بعض یعنی کلّ واحد اینها به خودش گفته است که تو ظالمی یعنی «فأعترفوا بظلمهم» (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) از آن قبیل است نه اینکه هر کدام به دیگری گفتند این چنین نیست (فَقَالُوا) یعنی کلّ واحد از این بت پرستها به خودش گفته است که تو ستمکاری نه وجود مبارک ابراهیم (فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ ◻ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) چون دو بار اینها به درون خودشان مراجعه کردند این سرافکنده شدند تعبیر به فعل مجهول برای آن است که اینها ناکس نیستند اینها منکوس اند کسی اینها را سرافکنده کرد در قیامت هم یک عدّه سرافکنده محشور می شوند (وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ) اینها سر به زیرند حالا بر اساس خجالت و شرم سرافکنده اند یا بر اساس آنچه مرحوم شیخ طوسی نقل کرد و مرحوم امین الاسلام نقل کرد از اهل سنّت زمخشری نقل کردند در ذیل آیه ی (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) یک عدّه به صورت حیوان در می آیند خب آنها که به صورت حیوان در آمدند منکوس الرأس اند دیگر این منکوس الرأس بودن آیا در اثر آن است که اینها خجالت کشیدند سر به زیرند سرافکنده اند یا نظیر حیوان اند که مستوی القامه نیستند منکوس الرأس اند اگر به صورت حیوان در آمدند که خب واقعاً منکوس الرأس اند اینها (نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) سرافکنده شدند آن بیان نورانی حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) اینها را سرافکنده کرد (نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) بعد این حرف را زدند (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هؤُلاَءِ يَنطِقُونَ) غالب مفسّران آنچه ما برخورد کردیم همه این خطاب را متوجّه حضرت ابراهیم کردند یعنی آنها به حضرت ابراهیم گفتند که شما که از ما می خواهید ما از این بتها سؤال بکنیم بتها که حرف نمی زنند که اما آن یک تحلیل دیگری بود که در بحث دیروز گذشت اما معروف بین اهل تفسیر همین است چه شیعه چه سنّی معمولاً این خطاب را به وجود مبارک حضرت ابراهیم نسبت دادند. بعد خودشان محکومیّت خودشان را به حضرت ابراهیم اعلام کردند که شما که می گویید (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) تو که می دانی اینها حرف نمی زنند وجود مبارک حضرت ابراهیم فرمود من که می دانم حالا که شما اعتراف دارید (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) چرا این کار را می کنید چیزی که نه حرف می زند نه غذا می خورد نه نافع است نه ضارّ است چرا این را می پرستید وقتی که این را گفتند (قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَالاَ يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّكُمْ) اینها در حدّی نبودند که بر اساس محبّت عبادت کنند اینها نظیر توده ی مردم یا «خوفاً مِن النار» عبادت می کردند یا «شوقاً إلی الجنّه» چون اینها به قیامت معتقد نبودند سخن از بهشت و جهنم برای اینها مطرح نبود یا «خوفاً مِن الفقر و المرض» عبادت می کردند یا «شوقاً إلی السلامه و الثروه» عبادت می کنند اینها خوف و شوقشان در مدار دنیا و امور دنیاست نه سخن از بهشت و امثال بهشت باشد.

انسـان در بخش انگیزه، یا در مـدار شـهوت حرکت می کنـد یا در مـدار غضب یا اگر یک انسانِ بَرین و کامل است در مـدار عقلِ عملی که «ما عُبِدَ به الرحمان واکتسب به الجنان» حرکت می کند اگر در مدار عقلِ عملی حرکت کرد می گوید من حُبّاً عبادت می کنم «وَجدْتُکَ أهل للعباده» عبادت احرار است و مانند آن, اگر در زیرمجموعه ی عقل عملی در شـهوت و غضـب حرکت می کند یا خوفاً عبادت می کند یا شوقاً دیگر از این سه جهت بیشتر نیست که چه اینکه در بخشـهای اندیشه و فکر هم یا در مدار خیال است یا در مدار وهم است یا در مدار عقل. وجود مبارک حضـرت ابراهیم فرمود شـما اصـلاً عاقل نیستید اگر عاقل بودید این خوف و طمعتان را آن عقل رهبری می کرد از کسـی می هراسیدید که واقعاً ضارّ باشد به کسی امیدوار بودید که واقعاً نافع باشد این دو اسم از اسمای حسنای ذات اقدس الهی است.

دعـای نورانی جوشن کبیر که «یـا نـافعُ یـا ضـار» او نافع است او ضارّ است چیزی در عالم به انسان نفع نمی رسانـد مگر به اذن خدا, ضـرری به انسان نمی رسد مگر به مشیئت الهی, پس بنابراین انسان اگر هم در مدار خوف و رجا حرکت می کند باید به جایی تکیه کند که منشأ نفع باشد از جایی بهراسد که منشأ ضرر باشد حضرت فرمود: (أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّكُمْ) پس این کار چون این چنین است (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) خب, این عاقل نیستیـد برای اینکه در بخش عقلِ نظر بایـد از کسـی اطاعت کرد که منشأ هستی باشـد و منشأ اثر در بخش عقل عملی باید به جایی گرایش داشت که این کارهـا از او سـاخته باشـد و شـما نه عقـل نظرتان درست است نه عقل عمل (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ) مگر عاقل نیستید.

ص: ۱۳۵

پرسش: ببخشید پیرامون آیه ۶۴ بر اساس فرمایش حضرت عالی که فرمود بتکده مانعهالجمع نیست ؟

پاسخ: بله, اینها که بعد از اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم حجّت اقامه کرده است اینها مهجور شدند, محکوم شدند حرفی برای گفتن نداشتند منتها آن عصبیّت جاهلیّت مانده در جریان معاد هم که در بحث دیروز اشاره شد همین طور بود دیگر در جریان معاد آنها می گفتند: (أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ) خب چه کسی ما را, (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) در موارد فراوانی این شبهه در قرآن از آنها نقل شده است آن گاه پیامبر آن عصر می فرمود: (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) همان خدایی که هیچ را به این صورت در آورد الآن که شما هستید پراکنده شدید دوباره جمع می کند اینها وقتی به این نکته آشنا شدند (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ) اینها سرافکنده می شوند دیگر حرفی برای گفتن ندارند چون وقتی اینها بر اساس جدال احسن خدا را قبول دارند خالقیّت او را قبول دارند باور دارند که کلّ انسان را خدا آفرید و انسان هم چیزی نبود خب آن خدایی که هیچ نبود و هیچ را به صورت انسان در آورد خب انسان که با مرگ روح که نمی میرد بدن می پوسد دوباره جمع می کند.

جریان معادِ روحانی که سخن از اعاده ی معاد و امثال ذلك نیست برای اینکه این نمرده این از بین نرفته تا دوباره او را احیا کند این بدن است پوسیده دوباره زنده می کند فرمود کسی که (خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) که هیچ را به این صورت در آورد دوباره شما را جمع می کند بعد (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ) این بدیهیات در درون انسان هست و انسان وقتی که مراجعه کرد سرافکنده می شود منتها اگر این شهوت و غضب میدان دار بود در جهاد اکبر اینها پیروز بودند این عقل را به بند کشیدند.

ص: ۱۳۶

بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «کَم مِنْ عقلٍ أسیرٍ تحت هویً أمیر» این عقلی که اهل عزم و اراده و نیّت و «به عُبِد الرحمن» این را به بند کشیدند وقتی این را به بند کشیدند فرمانروا می شود شهوت و غضب, وقتی فرمانروا شده شهوت و غضب با اینکه مطلب برایشان بیّن الغی شد بت پرستی برای آنها بیّن الغی شد دستور دادند حضرت ابراهیم را بسوزانند خب چه کسی اینجا فرمان صادر می کند آن غضب است که فرمان صادر می کند این (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) معنایش این نیست که انسان فطرت را از بین می برد فطرت از بین رفتنی نیست (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) منتها این شهوت و غضب هماهنگ شدند دست و پای عقلِ عمل را بستند او را زنجیر کردند زنده به گور کردند و هنوز او نمرده است روی قبر او نشستند و فرمانروایی می کنند الآن کار به دست شهوت و غضب است این می شود دسیسه نه «قد خاب مَن قتلها أو أماتها» آن نفسِ مُلهمه مُردنی نیست آن فطرت الهی است از بین نمی رود اینها دسیسه کردند, مَدسوس کردند, اغراض را, غرایز را کنار دادند این عقل را در بین غرایز و اغراض دفن کردند اغراض و غرایز را روی او ریختند روی قبر او نشستند حالا, همان روی قبر عقل نشستند این عقل دفن شده است مدسوس است نه مقتول, مُرده نیست بلکه دسیسه شده است دفن شده است و مانند آن. خب, حالا در این زمینه با اینکه هر کدام اعتراف کردند که ما ستم کردیم با اینکه سرافکنده شدند.

فرمان رسمی نمرود این است که حضرت ابراهیم را بسوزانید و وجود مبارک حضرت ابراهیم هم قربانی توحید شد نه قربانی مبدأ, اصلِ مبدأ را اینها قبول داشتند خالقیّت مبدأ را قبول داشتند ربّ الأرباب بودن مبدأ را قبول داشتند اله الآلهه بودن الله را قبول داشتند در الوهیّت و در ربوبیّتهای رسمی انکار داشتند ارباب متفرّقون قائل بودند وجود مبارک حضرت ابراهیم قربانی توحید شد در حقیقت نه قربانی اصلِ اثبات مبدأ. خب, (أَأَنتَ فَعَلْتَ) گفتند: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) باید عاقل باشید عاقل هم در بخش نظر موحّد است هم در بخش عمل. حالا چه کسی گفته بالأخره باید از یک منبع رسمی این دستور صادر بشود که دیگران بپذیرند و اجرا کنند گفتند نمرود این را دستور داده برخی از مفسّرین شیعه و سنّی گفتند برخی از عَجَمها این حرف را زدند عرب نبودند خب, اهل ایران بودند این حرف را زدند بالأخره این حرفها بود اینها همه تأیید می کند.

ص: ۱۳۷

اصـل تفکّر فلسـفی, تفکّر الهی به وسـیله ی انبیـا در خاورمیانه رشـد کرده و اگر نبودنـد وجود مبارک انبیا مخصوصاً حضـرت ابراهیم نه افلاطون و ارسطویی در یونان پیش می آمد نه سقراط و بقراطی در آن منطقه و نه فارابی و بوعلی در این منطقه همه ی اینها یا مشـرک بودند یا ملحد تنها کسـی که فکرِ توحید را در خاورمیانه احیا کرده است وجود مبارک حضرت ابراهیم بود بعـد انبیای بعـدی هم راه انـدازی کردنـد وگرنه اینها تاریخشان برای ۲۵ قرن یـا ۲۶ قرن حـدّاکثر ۳۰ قرن است وجود مبـارک حضرت ابراهیم خب الآن ۴۰ قرن است خود یونان هم مَهد بت پرستی بود دو نفر از آقایان تلاش و کوشش کردند تا حدودی بعضـی از مدارک را پیدا کردند آنها تمدّنشان از این بابلیها گرفتند بابلیها هم به برکت افکار وجود مبارک حضـرت ابراهیم و اینها موحّد شدند و اگر نبودند انبیا نه سقراط و بقراط و افلاطونی در یونان پدید می آمد نه حکمای دیگر خب.

بالأخره آنها خالقیّت را قبول داشتند اصل مبدأ را قبول داشتند در ربوبیّت مشـکل داشـتند خب, لذا وقتی که از آنها سؤال می کردید که چه کسی آسمان و زمین را خلق کرد اعتراف می کردند که خدا خلق کرد دیگر.

خب, (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) این کار یک کار رسـمی است در مملکت بایـد بالأخره از نمرود گرفته شـده باشد و اگر دیگران هـم ایـن حرف را زدنـد به نمرود پیشـنهاد دادنـد نمرود این حرف را پـذیرفته (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ) شـما اگر در صـدد حفظ دین و مکتبتان هستید صِرف تشکیل محکمه و محکوم کردن حضـرت ابراهیم و اینها کافی نیست باید این بساط را برچینید (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ) آنها این کار را کردند ما هم دستور دادیم اینها این کار را کردند یعنی اقدام کردند در درازمدّت مدّتی تلاش و کوشـش کردند همه را جمع کردند همه حاضـر بشوند آتش عظیمی افروخته بشود مـدّتی طول کشـید این را هم جنـاب زمخشـری در کشّاف نقل کرده است از اهل سنّت هم مرحوم امین الاسـلام از ما که بالأخره به قدری مسـئله بت پرستی برای آنها محترم بود که اگر کسی بیمار می شد و مشکلی داشت نذر می کرد که اگر این بیمـارش درمـان بشود بیمـاریش برطرف بشود یـا مشـکلش حل بشود در مراسم آتش سوزی حضـرت ابراهیم شرکت کنـد یـک مقـدار هیزم تهیه کنـد به آن جمع بدهـد این طور بود. در جاهلیّت هم همین طور بود جاهلیّت وقتی که می خواسـتند مخصوصاً در جنگ بـدر از مکه خارج بشوند به جنگ با مسـلمانها بپردازند غیر از خضوعِ در برابر بتهای عمومی آن اشـرافشان بتهای خصوصـی در منزل داشـتند می رفتنـد نزد بتها از بتها کمک می خواسـتند طلب نصـرت می خواسـتند بعد می آمدنـد وقتی جهل به جای عقل بنشیند همین کارها را می کنـد آنها گفتند: (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) ما گفتیم: (يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً) حرفِ ما پیروز شد چرا, برای اینکه سراسـر عالم ستاد الهی اند فرمانروایان حقّ اند (لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ), (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) آتش یکی از سـربازان خداست, آب یکی از سـربازان خداست, گاهی به آتش دسـتور می دهد بگیر گـاهی به آب دسـتور می دهـد بگیر فرعون را بـا آب از بین بُرد عـدّه ای را هم بـا آتش از بین برد اگر دسـتور بدهـد که موجودی اطـاعت کنـد او یقینـاً مطیع است منتهـا جنـاب امین الاسـلام می فرمایـد اینهـا تمثیل است در بین متأخّرین هم مرحوم شرف الـدین آقـا سیّدعبدالحسـین(رضوان الله علیه) یا آقا سـیّدمحسن(رضوان الله علیه) یکی از این دو بزرگوار است ظاهراً آقا سیّدعبدالحسین است ایشان در آن رساله ی رؤیه و اینها می فرماید این آیات حمل بر تمثیل باید بشود یعنی (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً) ما به زمین گفتیم به آسـمان گفتیم اینها تمثیل است وگرنه گفتنِ حقیقی نیست برای اینکه اینها اهل درک نیستند در بحثهای سابق داشتیم که این فرمایش ناتمام است نه از مرحوم امین الاسلام پذیرفته است نه از این متأخّرین بزرگوار, اشیاء واقعاً چیز می فهمند.

درک اشیاء طبق پنج طایفه از قرآن کریم که اشیاء واقعاً درک می کنند آیات سجده دلیل است, آیات اسلام دلیل است, آیات تسبیح دلیل است, آیات تحمید دلیل است, آیات إتیان دلیل است این پنج طایفه یعنی پنج طایفه از آیات اند که دلالت می کنند بر اینکه اینها شاهدند, اینها ناظرند, اینها درک می کنند, اینها مطیع اند ما حالا زبان اینها را نمی فهمیم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که همه تسبیح می کنند یک, تسبیحشان آمیخته با تحمید است دو, (إِن مِن شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) خب, آنها که صدای تسبیح را می شنیدند, صدای تحمید را می شنیدند هم شاهدِ خوبی دارند بنابراین این گفتن حقیقت است شنیدن حقیقت است دستور حقیقت است آنها هم امتثال می کنند در دنیا هم مسجد شهادت می دهد شکایت می کند برای آن است که در قیامت شهادت می دهد برای آنکه در دنیا می فهمد اگر مسجد نفهمد که کدام همسایه آمده کدام همسایه نیامده چگونه در قیامت شهادت می دهد قیامت ظرف اَدای شهادت است نه ظرف تحمّل, شاهد اگر در متن حادثه حضور نداشته باشد و درک نکند و نبیند و نشنود چگونه در محکمه ی الهی شهادت می دهد مسجد واقعاً می فهمد چه کسی آمده چه کسی نیامده, حسینیه واقعاً می فهمد از همسایه ها چه کسی آمدند چه کسی نیامدند زمین و زمان می فهمند در و دیوار عالم چشم باز کردند دارند ما را می بینند و انسانِ موحِّد خجالت می کِشد همان طوری که نزد دیگری گناه نمی کند نزد در هم گناه نمی کند برای اینکه این دارد می بیند و پس فردا شهادت می دهد کجا می خواهد خودش را پنهان کند اینکه ذات اقدس الهی در پایان بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «علق» که این جزء عتایق سوَر ماست بخشهای اوّلیه قرآن است ما را به حیا دعوت کرده که (أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى) همین است آن موحِّدان می گویند که کجا هست که خدا نباشد خب خدا را می بینند دیگر. به هر تقدیر این گفتن حقیقت است, شنیدن حقیقت است, امتثال حقیقت حالا می ماند چگونه خاصیّت آتش از آتش گرفته می شود که _ ان شاءالله _ در روز بعد مطرح می شود.

ص: ۱۳۹

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۲ تا ۷۲ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

(قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هؤُلاَءِ يَنطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲)

در جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) که مشرکین مکّه حضرت ابراهیم(علیه السلام) را به عظمت می شناختند و او را تعظیم می کردند جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) هم نزد مشرکان حجاز معروف و مقبول بود هم نزد مسیحیها و یهودیها.

قرآن کریم در نقل احتجاج جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود وجود مبارک ابراهیم خلیل اول با برهان و همچنین موعظه و جدال احسن قوم خود را به توحید دعوت کرد و اثر نکرد آن گاه نوبت به براندازی بتها و بتکده و بت پرستی رسید و حضرت تصمیم گرفت بساط بت پرستی را بردارد و بین خود و خدای خود عزمِ راسخ را استوار کرد که بتها را درهم بکوبد و درهم کوبید محکمه ای تشکیل شد وجود مبارک ابراهیم خلیل را به محکمه دعوت کردند و قبلاً گفتند و اعلام کردند که هر کس این کار را درباره ی بتهای بتکده کرد ظالم است (إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) وجود مبارک ابراهیم حاضر شد در محکمه و براهین اقامه کرد آنها محکوم شدند و خودشان را ظالم دانستند نه ابراهیم خلیل را آنها گفتند: (مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) بعد از اقامه ی برهان به وسیله ی ابراهیم(سلام الله علیه) آنها این چنین گفتند: (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) اینها به خودشان گفتند که هر کسی به خودش خطاب کرد گفت تو ظالمی نه به یکدیگر گفتند چون یکدیگر مقصّر نبودند همه ی اینها در جُرم بت پرستی سهیم بودند وقتی وجود مبارک ابراهیم برهان اقامه کرد اینها به جای اینکه درباره ی حضرت خلیل(سلام الله علیه) بگویند تو ظالمی برگشتند به خودشان گفتند که ما ظالمیم این مقطع اول. وقتی حضرت فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) بعد وقتی حضرت فرمود: (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) این حجّت دوم احتجاج دوم را وجود مبارک ابراهیم اقامه کرد اینها دوباره سرافکنده شدند (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) دوباره سرافکنده شدند به حضرت ابراهیم عرض کردند تو که می دانی اینها حرف نمی زنند پس یک بار رجوع إلی أنفس کردند به فطرتشان برگشتند گفتند ما ظالمیم, بار دوم سرافکنده شدند به حضرت خلیل عرض کردند تو که می دانی اینها حرف نمی زنند آن وقت حضرت فرمود چیزی که نافع نیست, ضارّ نیست, حرف نمی زند و غذایی که برای تبرّک نزد اینها آوردید که اینها یک مقدار تناول کنند که باعث برکت بشود (انهم لا یأکلون) که در آیه ی دیگر است اینها را محکوم کرد اینها بار دوم هم سرافکنده شدند.

علّت تصمیم گیری بتپرستان این شد که آن اعتراض شدیدی است که وجود مبارک ابراهیم کرد فرمود حالا که اینها نه نافع اند نه ضارّند نه حرف می زنند نه غذا می خورند کاری از اینها ساخته نیست (أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) حالا حضرت نتیجه گرفتند خب چرا این را می پرستید! این بیان خشم آنها را برانگیخت گفتند که باید وجود مبارک ابراهیم خلیل را ما از بین ببریم.

مطلب مطرح شده در اینجا آن است که این (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) معنایش این نیست که اینها دوباره برگشتند حق را باطل کردند باطل را حق کردند و گفتند که تو که می دانی اینها حرف نمی زنند این چه پیشنهادی است و می خواهند بگویند که تو ظالمی برای اینکه تو به دنبال بهانه هستی و تو که می دانی اینها حرف نمی زنند چرا از ما می خواهی از اینها بپرسیم که ظاهر کتاب قیّم المیزان هست این سخن ظاهراً منظور آیه نیست (ثُمَّ نُكِسُوا) یعنی دوباره سرافکنده شدند در قبال این دو احتجاج یکی (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) یکی (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) آنجا (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ) و گفتند (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) اینجا (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) و اعتراف کردند, اما چگونه زمینه برای این کار سخت فراهم شد که حضرت را بسوزانند وجود حضرت ابراهیم اصرار دارد که باید بساط بت پرستی برچیده بشود از طرف خلیل خدا این است از طرفی هم اینها به بت پرستی عادت کردند و جُمود دارند بر این کار و این را به عنوان میراث گذشتگان اصل می دانند و دست بردار نیستند.

قسمت مهم آن است که ما باید عنایت کنیم مشکل خود ما و مشکل سایر تبهکاران و مشکل وثنیها و صنمیهای حجاز در این است که آن که می فهمد کار به عهده ی او نیست آن که کار به عهده ی اوست او تربیت نشده تمام یعنی تمام مشکلات ما همین است ما خودمان ما که معصوم نیستیم با اینکه چیزی را می دانیم حرام است قرآ ن نهی کرده روایات نهی کرده دست دراز می کنیم انجام می دهیم چرا, از خودمان (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ) بشود یک, (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) بشود دو, الآن هر دو خطر در خود ما هست خب ما می دانیم این حرف خلاف است ولی می گوییم, این کار خلاف است می کنیم, این مال خلاف است می گیریم چرا, برای اینکه آن که باید تصمیم بگیرد او فلج است او که می فهمد کار از او ساخته نیست.

تمام مشکل انسان این است که ما در معرفتِ نفس راه پیدا نکردیم درون را بشناسیم ببینیم مسئول چه کسی است ما خیال می کنیم با علم کار حل می شود با علم نیمی از قضیه حل است شما می بینید کسی در این کشور مسئول فلان کار است کسی مسئول فلان کار است خب انسان هر کاری را به مسئولش واگذار می کند نتیجه می گیرد اما کاری را به کسی بدهید که مسئول آن کار نیست مسئولیت ندارد نباید توقّع داشت ما کار را به علم می دهیم علم بخش وظیفه ی خودش را انجام داد می داند که این بد است می داند خوب نیست آن بخش از علم و معرفت که جناح خاصّ نفس است او که کوتاهی نکرده او گرفتار وهن نشده, او گرفتار خیال نشده برهان را اقامه کرده یقین هم پیدا کرده عالمانه سخنرانی می کند عالمانه مقاله می نویسد او مشکل ندارد این جناحی که متصدّی علم است او مسئول عمل نیست مسئول عمل عقلِ عملی است ما تا مشکل خودمان را حل نکنیم این مشکلات این آیات هم حل نمی شود می گوییم خب حالا ـ اینها که وقتی اعتراف کردند دو بار سرافکنده شدند چرا تصمیم گرفتند حضرت را بسوزانند برای اینکه آنکه سرافکنده می شود و تصدیق می کند و باور می کند بخشِ علمی نفس است یعنی بخش جزمِ نفس است آن بخش عملی که عهده دار عزم و اراده است او چیز دیگر است.

ص: ۱۴۲

جریان روح ما مثل جریان بدن ماست ما در جریان بدن چهار گروهیم:

گروه اول اینست در جریان بدن ما چشمی داریم, گوشی داریم که اینها مسئولیت ادراک به عهده ی آنهاست که اینها باید بفهمند دستی داریم, پایی داریم که مسئولیت کار و تحریک به عهده ی اینهاست اینها باید کار بکنند اگر کسی چشم و گوشش سالم بود دست و پای او سالم بود وقتی مار و عقرب را دید فرار می کند وقتی می بیند این اتومبیل به سرعت دارد می آید خودش را کنار می کشد چشمش وظیفه اش دیدن بود دید دست و پایش وظیفه اش دویدن بود دویدند.

گروه دوم کسانی اند که چشم و گوششان خوب کار می کند یعنی خوب درک می کند خوب می شنوند خوب می بینند اما پایشان فلج است خب اگر کسی ماری را دید و فرار نکرد یا تومبیل سریعی را دید و فرار نکرد اگر اعتراض کنیم از ما باید تعجّب کرد که چرا سؤال کردی ما حق نداریم بگوییم مگر ندیدی خب بله او دید ولی چشم که فرار نمی کند پا فرار می کند که پا فلج است اگر ما به آن آقا اعتراض بکنیم که تو مگر ندیدی از ما باید تعجّب کرد که چه سؤالی است داری می کنی مگر چشم فرار می کند او که فرار می کند دست و پاست او بسته است.

گروه سوم کسانی اند که دست و پایشان خیلی قوی و سالم است اما چشم و گوششان کور و کَر است اینجا هم این شخص اگر ماری آمد او نجات پیدا نکرد یا اتومبیل سریعی آمد او نجات پیدا نکرد جا برای اعتراض نیست برای اینکه او که باید ببیند کور بود کَر بود بله.

گروه چهارم کسانی اند که هم مجاری ادراکی شان بسته است هم مجاری تحریکی شان اینها هم کَر و کورند هم فلج اند این چهار یعنی چهار قِسم ما در بدن داریم.

دربارهی نفس و شئون نفس هم بشرح ایضاً ما یک سلسله شئون داریم که عقل نظری به عنوان عقل نظری مطرح است این متولّی اندیشه است این باید وهم و خیال را مهار بکند تا به دام مغالطه نغلطد بشود فقیهِ خوب, محدّث خوب, حکیم خوب, مفسِّر خوب و شد اما این بخشی است که متولّی اندیشه است کاری به انگیزه ندارد آنکه باید اهل عزم باشد اراده کند آن عقل عملی است که «بِهِ عُبِدَ الرحمن واکتسب الجنان» این در صحنه ی جهاد اکبر شهوت و غضب او را به دام کشیدند و بستند این بیان نورانی حضرت امیر است که «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍتَحْتَ هَوى أَمِيرٍ» خب حالا شهوت اگر دست و پای این عقل بیچاره را ببندد عقل این عقل عملی اینکه «بِهِ عُبِدَ الرحمن واکتسب الجنان» آن وقت ما از این عالِم سؤال بکنیم تعجّب بکنیم مگر تو نمی دانی از ما باید تعجّب کرد که چرا این سؤال را کردی مگر علم مشکل را حل می کند او اگر در بحث علم عالمانه سخن نگفته باشد بله جای اعتراض است ولی او محقّقانه, عالمانه پژوهش کرده وهم و خیال را کنترل کرده به مطلب حقّ واقعی رسیده و صد درصد فتوا هم داده اما علم که مسئول عمل نیست آن عقلی که «بِهِ عُبِدَ الرحمن واکتسب الجنان» مسئول عزم و اراده است او باید کار بکند او فلج است اینکه فلج شد چه کسی این را فلج کرد این شهوت و غضب تحمیل کردند, تحمیل کردند این را زنده به گور کردند دسیسه کردند دفن کردند روی قبرش نشستند این می شود (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا).

ص: ۱۴۴

تَدسیس و تَدْسیه که همان باب «تفعیل» است یعنی دسیسه ی فراوان اگر کسی خیلی خاکها را کنار ببرد چیزی را در بین آن دفن کند می گویند تدسیس و اگر مقداری این کار را بکند می گویند دسیسه, مدسوس که فرق ثلاثی مجرّد و ثلاثی مزید همین است فرمود: (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) این نفسِ مُلهمه را اگر کسی بین اغراض و غرایز دفن کند انبوهی از شهوت و انباشه ی غضب را روی او بچینند آن بیچاره آن زیر چه کار بکند لذا عالماً عامداً دروغ می گوید, عالماً عامداً رومیزی و زیرمیزی می گیرد می داند جهنم است این دانستن مشکل را حل نمی کند اینکه می بینید ذات اقدس الهی ابراهیم و امثال ابراهیم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را به عظمت می ستاید می فرماید اینها چشم دارند اینها گوش دارند یعنی چشم و گوششان نگذاشت دست و پایشان فلج بشود چشم دارند خوب می فهمند دست دارند او که تبر می گیرد بت می شکند او دست دارد او که بت می سازد دست ندارد (أُولِی الْأَیْدِی وَالْأَبصَارِ) اینها هم چشم دارند بخش اندیشه شان تأمین است هم دست دارند بخش انگیزه شان تأمین است خب همه دست و چشم دارند از آیات الهی وحی نازل بشود که ابراهیم و فرزندانش دست دارند چشم دارند این دیگر آیه نازل کردن نمی خواهد که فرمود اینها مجاری ادراکی شان تام است مجاری تحریکی شان تام است خوب می فهمند خوب عمل می کنند خوب جزم دارند خوب عزم دارند می شوند عالِم عادل.

جریان فرعون و قوم فرعون همین طور است نمرود و قوم نمرود همین طور است اینها در بخش اندیشه فهمیدند فرعون هیچ مشکلی از نظر بحث علمی نداشت برای اینکه دو بار ذات مقدّس موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود حالا برای تو بیّن الرشد شد حرفِ من قرآن هم فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا) اما (وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) با اینکه یقین دارند موسای کلیم حق است اما نمی پذیرند آنکه باید بپذیرد پذیرش فعل است ما یک دین داریم یک تدیّن دین یک مجموعه ی قواعد است تدیّن قبول است این قبول برای آن عقلِ عملی است نه برای عقل نظری این ممکن است محقّقانه حق بودن دین را ثابت کند ولی باور نکند باور کردن چیز دیگر است فهمیدن چیز دیگر. در سوره ی مبارکه ی «نمل» به فرعون وجود مبارک موسای کلیم فرمود در آنجا آمده که (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که بحثش گذشت وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) این همه بیّنات و معجزاتی که من آوردم برای تو مثل دو دوتا چهارتا روشن شد مشکلت چیست تو که می دانی حق با من است تو که می دانی این سِحر نیست (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) اما نپذیرفت.

ص: ۱۴۵

تمام یعنی تمام مشکل ما این است که ما نمی دانیم متولّی عمل چه کسی است حالا مکرّر درس می خوانیم درس شما هر چه بخوانید ما هر چه درس بخوانیم مشکل اندیشه را حل می کنیم عمل به عهده ی چیز دیگر است آن دست و پایش را باید باز کنیم بنابراین نباید گفت حالا اینها که دو بار سرافکنده شدند چرا تصمیم گرفتند ابراهیم خلیل را بسوزانند به همان دلیل که خود نمرود در سوره ی مبارکه ی «بقره» بحثش گذشت که این دیگر برای او حرف او بیّن الغی شد حرف وجود مبارک ابراهیم بیّن الرشد شد (فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ) اما دست بردار نبود سرّش این است که اینکه گفته شد «مَن عرف نفسه» مشکلاتش حل می شود خیلی از مشکلات حل می شود خدایا «لا تَکِلْنی إلی نفسی طرفه عین» برای همین است که اگر ما را به این نفس مسوّله یا نفس امّاره واگذار کنند چیزی برای ما نمی ماند که, پس بنابراین اینها دو بار سرافکنده شدند مسئله برای اینها بیّن الرشد شد که حق با خلیل خداست بیّن الغی شد که حرف اینها باطل است در جریان نمرود هم همین طور بود (فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ) در جریان فرعون هم همین طور بود که موسای کلیم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) اما دست بردار نیستند بنابراین اگر اینها سرافکنده شدند باز دستور کُشتن می دهند این منافات ندارد که (ثُمَّ نُکِسُوا عَلَی رُؤُوسِهِمْ) به همین معنایی که عرض شد تفسیر بشود یعنی دو بار سرافکنده شدند چون دو حجّت را وجود مبارک ابراهیم خلیل اقامه کرد تعدّد براهین به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسط یکی بود به بیانات دیگر به دو بیان یا به سه بیان در حقیقت یک برهان است اما اگر حدّ وسط دوتا بود این می شود دوتا برهان در اینجا حدّ وسط دوتاست یکی به فعل است یکی به ادراک یکی به نطق است یکی به فعل (فَعَلَهُ) دوتا برهان وجود مبارک ابراهیم خلیل اقامه کرد اگر اینها اهل کارند باید فاعل باشند اگر اینها, اگر اینها اهل کارند باید ناطق باشند چون اهل فعل نیستند پس کاره ای نیستند چون اهل نطق نیستند پس کاره ای نیستند چون دو برهان بود دو بار اقامه کردند اینها هم دو بار سرافکنده شدند حالا ـ گوینده نمرود بود یا دیگری بالأخره تصمیمشان تصمیم عمومی بود بنا شد وجود مبارک ابراهیم خلیل را بسوزانند.

مطلب دیگر اینکه این (يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً) اگر بر اساس آن نظر ادقّ قرآنی باشد که هیچ سؤالی نیست هیچ مشکلی نیست اینها واقعاً می فهمند واقعاً کار می کنند به دستور الهی مثل انسان منتها مرحله ی ضعیف تر انسان اگر معصوم باشد چون در نظام تکوین جا برای عصیان نیست اگر ما انسانِ معصومی داشتیم و به دستور ذات اقدس الهی کار می کرد مأمور به امر الهی بود منتهی به نهی الهی بود این غالباً این کار را انجام می دهد بعد هر وقت خدای سبحان دستور بدهد برابر آن دستور انجام می دهد در نظر ادق جا برای سؤال نیست که چگونه آتشی که می سوزاند حالا نسوزاند چطور شد نسوزاند آیا معلول از علّت تخلّف پیدا کرد آیا اینها علّت نیستند و جَری عادت اند همان طوری که اشاعره می پندارند یا در بدن وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) مانعی ایجاد کرد که حرارت روی او اثر نکند یا اثر احراق را از نار گرفت این وجوه و اقوالی است که گفته شد اینها حرفهای متوسّط یا ابتدایی است.

حرفهای ادق آن است که اینها خوب می فهمند مثل انسان چه موقع بسوزانند چه موقع نسوزانند اگر انسان اکثر اوقات کاری انجام می دهد بعد دستور الهی برسد که شما این کار را انجام بده فلان کار را انجام نده جا برای سؤال نیست که این می فهمد تابع دستور خداست خدا این راه را راهِ رسمی او قرار داد گاهی هم مثل موسای کلیم فرمود برو دریا گفت چَشم این جا برای سؤال نیست نزد اوحدیّ اهل تفسیر که در و دیوار عالم را شاهد و مُدرِك و ناطق و سمیع و بصیر می بینند اصلاً این سؤالها مطرح نیست برای اوساط و ضعاف از مفسّران یا توده ی مردم که سؤال مطرح بشود چگونه آتش نسوزاند سرّش آن است که آتش علّت تامّه برای احراق نیست مستحضرید که تجربه آن قدر ناقص است که توان حلّ هیچ مسئله ی فلسفی را ندارد ما فقط آنچه می بینیم, می بینیم آب روان است آتش سوزان است زمین بسته است همین, اما زمین علّت تامّه ی بسته بودن است آب علّت تامّه ی جریان است آتش علّت تامّه ی احراق است این را ما از کجا ثابت می کنیم علیّت را به هیچ وجه نمی شود از راه حواس ثابت کرد چون ما از راه حواس فقط تعاقب می بینیم یعنی این شیء به دنبال آن هست اما بین اوّلی و دومی ربطِ ضروری است ضرورت که دیدنی نیست ضرورت را عقلِ تجریدی, تجریدی یعنی تجریدی او ثابت می کند مگر ما تجربه می شود ضرورت ثابت کرد قانون علیّت را فقط عقل ثابت می کند نه حس, حس حدّاکثر تعاقب می بیند یعنی دائماً یا اکثراً این دومی به دنبال اوّلی است اما پیوند ضروری بین اوّلی و دومی است ضرورت که امر حسّی نیست.

نامهی امام(رضوان الله علیه) که برای جناب میخائیل گورباچف نوشته بودند می بینید امام استدلالش این بود که علیّت را با چه چیزی ثابت می خواهید بکنید نظام جهان که بدون علیّت نیست علیّت هم که حسّی نیست علیّت هم که تجربی نیست علیّت را فقط با عقلِ محض ثابت می کنند خب ما از کجا ثابت کردیم که آتش علّت احراق است تا بگوییم انفکاک معلول از علّت است بنابراین دلیلی ما نداریم بله ما دو دوتا چهارتا را می گوییم چهارتا زوج است زوج قابل انقسام به متساویین است چه اینکه قابل انقسام به غیر متساویین است و فرد هرگز قابل انقسام به متساویین نیست اینها را با براهین عقلی ثابت می کنیم نه حسّی, اما حس این توان را ندارد بنابراین سخن از انفکاک معلول از علّت و امثال ذلک نیست حالا ـ اینکه فرمود: (عَلَی إِبْرَاهِیمَ) گاهی خدای سبحان به همین زمینِ بسته می گوید دهن باز کن قارون را ببلع می گوید چَشم (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) برای اوحدیّ از اهل تفسیر اصلاً هیچ جا برای سؤال نیست آنهایی که درک دارند سخن در و دیوار را می شنوند و ادراک در و دیوار را می فهمند می بینند این زمین می فهمد اطاعت می کند آن دریا می فهمد به آب می فرماید بایست می گوید چشم خب مگر عصای موسی چه کار کرد این آبِ موجود را گفت تو زود برو آن آبِ نیامده را گفت آنجا یک سدّ آبی ببند قدری بایست آنجا شده جاده ی خاکی به دریا بگوید بایست می گوید چَشم, به زمین بگوید دهن باز کن می گوید چشم, به قمر بگوید مُنشَق شو می گوید چشم, به آتش بگوید نسوزان می گوید چشم همه شده دیگر, برای آنها که اهل معرفت اند اصلاً جا برای «إن قُلت» نیست تا «قلتُ» بخواهد اما برای توده ی مردم ما علیّت ثابت نکردیم تا گفته بشود انفکاک معلول از علّت است و امثال ذلک, بنابراین این به هیچ وجه محذور عقلی ندارد می توان گفت (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره انبیاء ۸۹/۰۸/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲)

مطلب اول اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) از حجّت الهی برخوردار بود و از رشد الهی متنعّم شد چون خدا در دو آیه این دو کرامت را به خلیل خود عطا کرد در سوره ی مبارکه ی«انعام» گذشت که فرمود: (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ) در این سوره یعنی سوره ی«انبیاء» فرمود: (لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ) پس این مواهب را خدای سبحان به ابراهیم خلیل عطا کرد.

مطلب دوم آن است که اینها بهترین آمران به معروف و ناهیان از منکرند و مهم ترین وظیفه ی انبیای الهی امر به معروف و نهی از منکر است امر به معروف و نهی از منکر بعد از تعلیم کتاب و حکمت است یاد دادن, درس دادن, هدایت کردن, ارشاد نمودن, موعظه کردن ربطی به مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر ندارد گرچه در تحت عنوان جامع اینها مندرج اند اگر کسی جاهلی را مطلب یاد می دهد یا غافلی را متذکّر می کند یا ساهی و ناسی را هشدار می دهد اینها امر به معروف و نهی از منکر نیست امر به معروف و نهی از منکر برای جایی است که شخص حکم شرعی را می داند وظیفهی خود را می داند جاهل به موضوع نیست جاهل به حکم نیست غافل نیست ساهی نیست ناسی نیست عالماً عامداً دارد گناه می کند اینجا جای امر به معروف و نهی از منکر است.

ص: ۱۴۹

مطلب بعدی آن است که امر به معروف امر است نهی از منکر نهی است نه ارشاد آنجا که کسی نمی داند خب امر به معروف نیست امر به فرمان و این فرمان را ذات اقدس الهی بر تودهی مؤمنین واجب کرده است ائتمار به این امر را هم بر مخاطب واجب کرده است نهی از منکر را بر مؤمنان واجب کرده است تَناهی از این نهی را هم بر مخاطبان واجب کرده است همان طوری که اطاعت امر پدر بر فرزند واجب است اطاعت فرمان, فرمان یعنی فرمان, فرمانِ آمر به معروف بر مخاطب واجب است و اگر شخص امر به معروف شده و اطاعت نکرد دوتا گناه کرد یعنی کسی که حجاب اسلامی را رعایت نمی کند اگر کسی امر کرد نه ارشاد و هدایت و راهنمایی و تذکّر و آنها امر کرد یعنی آ ن پنج شش مرحله گذشت نوبت به امر به معروف رسید این شخص این زنِ بی حجاب را یا بدحجاب را امر به معروف کرد و نهی از منکر کرد و او اطاعت نکرد دو گناه کرد یکی اینکه (لاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ) را عمل نکرد یکی اینکه به فرمان این آمر عمل نکرد مقام امر به معروف چیز دیگر است مقام ارشاد و تذکّر و تعلیم و تنبیه یعنی متنبّه کردن و غفلت زدایی کردن چیز دیگر است.

مسئلهی امر به معروف و نهی از منکر بـابی در جهـاد دارد یعنی در بحث جهـاد چیزهـایی که مطرح می کننـد یکی اش امر به معروف و نهی از منکر است این در بخشهای جهاد است به هر تقدیر امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد:

ص: ۱۵۰

اول انزجار قلبی است که بر همه لازم است دوم فرمان لسانی است باید دستور بدهد این کار را بکن یا بنویسد سوم و چهارم به زدن است تا به کُشتن و امثال ذلک زمانی که حکومت باشد مرحله ی سوم به بعد از سوم به بعد به عهده ی حکومت است مرحله ی اول و دوم به عهده ی همه ی مردم اما خود حاکم یعنی پیامبران همه ی این مراحل را به عهده می گیرند شما می بینید در مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر سخنِ قتل هم هست تنبیه هم هست زدن هم هست فرق امر به معروف و نهی از منکر که قتل هم در آن هست زدن هم در آن هست با مسئله ی تعزیر و حدود و قصاص آن است که در باب قصاص که کارِ قضایی است می زنند که چرا کردی در نهی از معروف می زنند که نکن این یک چیز دیگر است آن یک چیز دیگر است آن یک باب است آن یک باب دیگر است .

مطلب دیگر اینکه مراحل سوم و چهارم یعنی زدن و قتل در مرحله ی امر به معروف و نهی از منکر تثبیت شده است منتها این به عهده ی حکومت است کسی قصد انفجار دارد خب این کاری نکرده تا دستگاه قضایی او را اعدام بکند ولی وقتی پلیس می بیند او حرف گوش نمی دهد می تواند با او درگیر بشود بلغ ما بلغ این زدنها و قتلها برای دفع گناه است که این شخص این انفجار را انجام ندهد اگر انجام داد که به دستگاه قضایی برمی گردد که چرا کردی بنابراین مرحله ی سوم و چهارم امر به معروف و نهی از منکر شبیه حدود و قصاص و تعزیرات دستگاه قضایی است با این تفاوت جوهری که در امر به معروف و نهی از منکر مسئولان حکومت این امور را اجرا می کنند تا به شخص تبهکار بگویند این کار را نکن همین امور را در مسئله ی قصاص و حدود و تعزیرات دستگاه قضایی اِعمال می کند که چرا کردی این هم یک مطلب.

ص: ۱۵۱

حالا اگر کسی پیغمبر بود امام بود(علیهم الصلاه و علیهم السلام) و مسئول حکومت بود نظیر وجود مبارک ابراهیم خلیل این راههای تعلیم و ارشاد و دعوت به حکمت و موعظه و جدال احسن را باید پشت سر بگذارد پشت سر گذاشت از امور خانوادگی خود با عموی خود محاجّه کرد تا با توده ی مردم براهین را اقامه کرد موعظه کرد جدال احسن داشت و مانند آن. دید هیچ اثر نمی کند خب این بگوید به من چه، من به وظیفه ام عمل کردم یا باید اقدام بکند.

کار انبیا این است که این مراحل سوم و چهارم هم انجام می دهند لذا در قرآن کریم دو بخش از آیات است که اینها با هم هماهنگ اند بخشی از آیات می گوید که در بخشهای تعلیم کتاب، تعلیم حکمت، تزکیه نفوس، دعوت به حکمت و موعظهی حَسنه و جدال احسن هم خوب حرف بزنید هم حرفِ خوب بزنید کسی را نرنجانید بد نگویید وگرنه آنها هم برمی گردند بد می گویند این مقام و این فصل که تمام شد حالا که (قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) سخن از (یُعَلِّمَهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ) نیست سخن از (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) نیست، سخن از آن است که باید در کنار (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) سخن از (وَأَنزَلْنَا الْحَدِیدَ) است اینجا دیگر وجود مبارک ابراهیم خلیل دست به حدید کرد و دست به تبر بُرد و آن کار را انجام داد.

این فصل ثانی یعنی فصل ثانی است مسئله ی مذاکره و مباحثه و مناظره و محاجّه مراحلش را گذراند الآن اینها اصرار دارند بر بت پرستی خب وجود مبارک خلیل حق موظف است که جلوی بت پرستی را بگیرد سوگند یاد کرد که من بتها را می شکنم (تَاللَّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنَامَکُم) این کار را کرد حالا که این کار را کرد باید با آنها تبردارانه سخن بگوید نه قلم دارانه دوران قلم گذشت آنجا طوری بود که وجود مبارک ابراهیم همه ی مراحل را پشت سر گذاشت آنجا که نوبت قلم بود قلم زنی کرد آنجا که نوبت تبر است تبرزنی می کند فرمود: (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) نباید گفت که چرا اینجا فرموده اُف و آنها را تحریک کرد آنجا که مربوط به (لاَ تَسُبُّوا) است در سوره ی مبارکه ی«انعام» بحثش گذشت در سوره ی مبارکه ی«انعام» آیه ی۱۰۸ این است که در مسئله ی داوریهای علمی، مناظره های علمی، شبهات علمی، گفتگوها و گفتمانهای عقلی و علمی (وَلاَ تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ) این بتها را بد نگویید شما به اینها به این بتها بد گفتید آنها هم برمی گردند به معبود شما بد می گویند (وَلاَ تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ) یعنی این اصنام را این اوثان را این (الَّذِینَ) یعنی معبودها را این بتها را بد نگویید وگرنه اینها هم برمی گردند معبود شما را ــ معاذ الله ــ بد می گویند (فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ) چرا، چون (کَذلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّهٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ) آن گاه همین خدا که به مردم دستور می دهد در سوره ی«انعام» آیه ی۱۰۸ که به بتها بد نگویید صریحاً به بت پرستان می گوید که شما و این سنگ ریزه ها را من می سوزانم (إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) .

«حصب» با حاء و صاد یعنی سنگ ریزه، حَصبای جهنّمی (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) شما نه تنها سوخته می شوید بلکه وقودالناريد همین بتها وقودالنارند خب یک وقت سخن از تعلیم و تربیت و ارشاد است بله آیه ی۱۰۸ (وَلَا تَسُبُّوا) و امثال ذلک جای آنهاست یک وقت نه، جای مبارزه است دیگر حجّت تمام شد (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) و اینها دست بردار نیستند نسبت به جاهلیّتشان نمی شود گفت که اینها را باید رها کرد مراحل نهایی امر به معروف و نهی از منکر یا مرحله ی سوم و چهارم بلغ ما بلغ اینجا هست آ نجایی که البته بلغ ما بلغ اثر کند آنجا که اثر نمی کند خب مرحله ی دوم هم لازم نیست مرحله ی اول که انزجار قلبی است که کسی باخبر نیست آن وظیفه ی همه است.

مأمورْ نفس است و آمر خدای سبحان است. ما در مسئله ی علم اگر مقدّمات حاصل شد چون مقدّمات ضروری است انسان در برابر او مضطرّ است نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم وقتی برهان اقامه شد کسی نمی تواند بگوید که من نمی خواهم بفهمم همین که برهان اقامه شد انسان فهمید چون کارِ عقلِ نظری است که متولّی اندیشه است اما عقلِ عملی که مسئول و متولّی انگیزه و ایمان است کاملاً مختار است مطلبی است برای او صد درصد ثابت شد که حق با زید است اما قبول نمی کند این قبول و نکول یک امر اختیاری است مربوط به این است مثل اینکه آدم یقین می داند این مار است ولی تکان نمی خورد چون تکان خوردن و رفتن و دویدن برای چشم و گوش نیست برای دست و پاست ما در صحنه ی نفس دو قوّه ی جدا یعنی جدای از هم داریم گاهی البته کنار هم اند اینکه می بینیم کسی عالِم بی عمل است برای اینکه علمش برای شأنی از شئون نفس است آ ن عزم و اراده و قصد برای شأن دیگر است آن شأن دیگر فلج است انسان با اینکه مطلبی صد درصد ثابت شد که این حق است کاملاً آزاد است می تواند باور نکند چون آن که باید باور کند یعنی باید آن عقد را عقیده کند عقد که قضیه را به آن می گویند عقد گِره ای است بین موضوع و محمول که الف باء است این می شود عقد این می شود تصدیق در قبال تصوّر، بعد از مسئله ی علم، ایمان است.

ص: ۱۵۳

ایمان یعنی عصاره ی این قضیه را به جان خود گِره ببندد می شود عقیده این دست آدم است می تواند ببندد می تواند نبندد چون یک امر اختیاری است امر و نهی پذیر است به هر تقدیر آن مقامی که فرمود بد نگویید مقام (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) است این مقامی که دست به تبر می کند جای (وَأَنزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ) است و جای جلوی فساد را گرفتن است و امثال ذلک بلغ ما بلغ و البته در جایی که انسان بداند یا احتمال عقلایی بدهد که ظفرمند می شود چه اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل این احتمال را می داد و موفق هم شد خب.

البته کلمه آن حرف باید که معنایش معنای زشت باشد معنای سبّ همین است منتها فحش هر کسی هر لغتی هر فرهنگی مناسب با خود آنهاست دیگر بعضی از تعبیرها نسبت به بعضی از اقوام و ملل سبّ است نسبت به بعضی از اقوام دیگر سبّ نیست این دیگر مربوط به وضع لغات و کلمات و حروف و امثال ذلک است. خب، پس این (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) ناظر به فصل ثانی بحث است.

مطلب دیگر اینکه فرمود: (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) معلوم می شود عقل در اینکه انسان باید عبادت بکند خودکفاست در اینکه معبود باید نافع و ضارّ باشد خودکفاست در اینکه الله نافع و ضارّ است خودکفاست در اینکه ماسوی الله نافع و ضارّ نیستند خودکفاست در اینکه عبادت ماسوی الله درخورِ اُف گفتن است و زجر است خودکفاست اینها را عقل می فهمد وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) فرمود مگر عقل ندارید عقل اینها را می فهمد دیگر چرا بر خلاف عقل عمل می کنید منتها این گروه در اثر اینکه شهوت و غضب را بر عقلِ عملی مسلّط کردند در جناح اراده، وهم و خیال را بر عقل نظری در بخش اندیشه مسلّط کردند این عقلشان در درون این وهم و خیال دفن شده است انبیا(علیهم السلام) می آیند.

ص: ۱۵۴

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در همان خطبه ی اول نهج البلاغه فرمود: «و یُثیروا لهم دفائن العقول» انسانها این معدِن را در درون خود دارند منتها این اغراض و غرایز را روی این معدن ریختند این دفن شد یا اوهام و خیالات را روی این معدنِ علمی ریختند دفن شد آنها می آیند اِثاره می کنند شیار می کنند شکوفا می کنند این اغراض و غرایز را این اوهام و خیالات را کنار می برند عقلِ آدم را به آدم نشان می دهند این عقل را که به آدم نشان دادند این می شود سرمایه آن گاه علمهای جدیدی برابر این سرمایه عطا می کنند (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) می شود، (وَیُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ) می شود، (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ) می شود و مانند آن، این کار انبیا(علیهم السلام) است که اول می آیند شیار می کنند این خاکها و خَس و خاشاک را کنار می برند آن گوهر ناب را در می آورند به انسان نشان می دهند می گویند این سرمایه ات آن وقت روی این سرمایه باید سرمایه گذاری بکنی نه سرمایه داری و روی سرمایه گذاری بهره ببری می شود «و یُثیروا لهم دفائن العقول» این کارِ انبیاست وجود مبارک ابراهیم هم آمده این اغراض و غرایز و اوهام و خیالات را از دور عقل کنار زد و عقلِ اینها را شکوفا کرد گفت که (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) اینها دوباره این اغراض و غرایز را روی این گذاشتند و این را این زیر دفن کردند گفتند: (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) برای اینکه اینها گرفتار آن تعصّب جاهلی و نژادپرستی و (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی أُمَّةٍ) و مانند آن بودند لذا حضرت فرمود: (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) خب.این سبّ نیست این مرحله ی چهارم است.

ص: ۱۵۵

شرح مراحل چهار گانه، مرحلهی اول که احتجاج بود گذشت که (إِنِّی وَجَّهْتُ) گفت، (لاَأُحِبُّ الآفِلِینَ) گفت و مانند آن، مرحلهی دوم دست به تبر کرد، مرحلهی سوم در آن محاکمه ی عمومی اینها را محکوم کرد، مرحله ی چهارم گفت: (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) حالا آنها تصمیم گرفتند که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) را بسوزانند (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) جریان نمرود را برخیها گفتند همان طوری که فرعون لقب پادشاهان مصر است نمرود هم لقب پادشاهان کَلدان و امثال کلدان است اسم یک شخص معیّن نیست نمرودِ کَلدانی نظیر فرعونِ مصری است این را برخیها نقل کردند به هر تقدیر وجود مبارک ابراهیم خلیل با حکومت وقت درگیر شد با مردم هم درگیر شد مردم با حکومت وقت هر دو بت پرست بودند و حامی بت پرستی بودند فرمود: (أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) آنها هم تصمیم گرفتند در مراسمی او را بسوزانند (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ) و این سوزاندنِ خلیل خدا در راستای کمک به بتهاست اگر می خواهید کاری انجام بدهید این کار را انجام بدهید وگرنه صِرف محاکمه کردن و محکومِ کردن عملی و اینها اثر ندارد.

خدای سبحان در اینجا می فرماید ما به آتش گفتیم سرد شو به آتش نفرمود آب شو یا هوا شو، به آتش فرمود سرد شو مستحضرید که در بحثهای قبل هم داشتیم که حقیقت در عالَم نسبی نیست یعنی هر چه که هست برای جمیع اشیاء هست آب، آب است فی نفسه برای جمیع اشیاء نسبت به جمیع اشخاص و مانند آن، مادامی که این مادّه و صورت را دارد مادامی که این اجزا را دارد این به نحو قضیهی حقیقیه هم هست و نسبی هم نیست اگر در شرایطی این اجزا از او گرفته شد این دیگر نار نیست هوا هست وقتی که به صورت دود شد و بعد شده هوا، هوا هست حقیقتاً اجزای هوا را دارد یا مادّه و صورت هوا را دارد نسبت به همه هم هواست حقیقت هرگز نسبی نیست این یک مطلب، معرفت نسبی است بعضیها درست می فهمند بعضیها ضعیف می فهمند بعضی قوی می فهمند بعضیها همه ی جوانب را می فهمند بعضی برخی از جوانب را می فهمند معرفت نسبی است این هم یک مطلب.

ص: ۱۵۶

مطلب سوم آن است که نسبی است نه یعنی هر کسی هر چه فهمید حق است بعضیها خوب می فهمند می شود صواب، بعضیها هیچی نمی فهمند یا بخشی را نمی فهمند در آن بخش می شود خطا لذا ما مصوّبه نیستیم مخطّئه ایم اگر کسی روش مندانه برای شناخت اشیاء کار کرد و به واقع رسید که دو ثواب می برد و اگر روش مندانه بود و به واقع نرسید یک ثواب می برد و اگر روش مندانه نبود که معاقب است.

مطلب بعدی آ ن است که گاهی انسان خیال می کند که وقتی این اجرام رفتند به کُره یدیگر وضعشان عوض می شود پس حقیقت نسبی است این سخن ناصواب است در خود کُره یزمین وقتی اجزای این شیء یا مادّه و صورت شیء عوض بشود این شیء عوض می شود این کون و فسادی که می بینیم هر روز هست آتشی به صورت دخان در می آید بعد می شود هوا یا آبی تبخیر می شود، می شود هوا یا هوایی متراکم می شود و ابر می شود و باران می شود و می بارد هوایی آب می شود آبی هوا می شود این معنایش این نیست که حقیقت نسبی است این معنایش این است که مادامی که این اجزا کنار هم جمع شدند این نسبت به جمیع اشیاء آب است همیشه هم آب است نه اینکه این شیء گاهی آب است گاهی آب نیست این صورت گاهی آتش است گاهی آتش نیست این صورت با این اجزا و شرایطی که دارد به نحو قضیه یحقیقه همیشه آب است اگر این صورت گرفته شد می شود هوا و بالعکس این معنایش نسبیّت اشیاء نیست این معنایش حقیقی بودن اشیاست قضیه، قضیهی حقیقیه است لذا اگر این شیء به کُره ی دیگر رفت وضعش بر گشت چون دیگر این شیء نیست نمی شود گفت که نسبی است وقتی که در کُره ی دیگر وضعش دیگر است این هم یک مطلب.

بخش مربـوط بـه اوصاف اینست یـک وقت است که این شـیء این اوصـاف را دارد مثـل اینکه جسم وزنی دارد فلان انسـان وزنش شـصت کیلوست یا پنجاه کیلوست یا کمتر یا بیشتر این وقتی بالاتر رفت وزنی نـدارد این معنایش این است که این وزن برای انسـان ذاتی نیست گـاهی هست گاهی نیست مثل اینکه آب، آب جریان را دارد اما آب اگر در منطقه ی گرمسـیر باشـد گرم است در منطقه ی سردسـیر باشـد سـرد است در مناطق معتـدل بجوشد معتدل است این درجات سـردی و گرمی برای آب عَرَضِ مُفـارِق است وزن هم برای بـدنِ انسـان بشـرح ایضـاً وزن عرضِ مفارق است اما اصلِ جسم داشـتن و اینکه جسم طول و عرض و عمق دارد و انسان مرکّب از روح و بـدن است این ذاتی اوست دیگر ممکن نیست هم انسان باشد هم بی بدن باشد یا بی روح باشد بنابراین نباید عرض مفارق را با عرضِ لازم یا ذاتیّات خلط کرد یک، و مبادا کون و فساد را که در کُره ی زمین هم هست و در جای دیگر هم رخ می دهد این را زمینه برای توهّم نسبی بودن حقیقت قرار داد این دو.

مطلب بعـدی آن است که مشـابه این را مـا قبلاً هم داشتیم که معجزه جزء علوم نیست نه علوم قَریبه بـا قاف نه علوم غریبهی با غین یعنی کسـی درس بخوانـد بتوانـد معجزه بیـاورد این طور نیست مثـل سِحر نیست مثـل شـعبده نیست مثل جادو نیست مثل طلسم نیست مثـل ارتباط با ارواح نیست مثل ارتباط با جنها نیست آنها همه علوم است حالا بعضـی حرام بعضـی حلال، بعضـی قریـب بعضـی غریب اینهـا علم است علم یعنی راهِ فکری دارد راه حصـولی دارد مبـادی دارد منـابع دارد مبـادی دارد تصوّر و تصـدیق دارد و نتیجه، امـا معجزه علم نیست که کسـی بتوانـد درس بخوانـد معجزه بیاورد نه جزء علوم قریبه است نه جزء علوم غریبه فقط به قـداست روح وابسـته است روح اگر خلیفهالله شـد و قوی شد و منزّه شد و مقدّس شد وقتی اسم یک مُرده را بُرد اسم طاووس را یا فلان پرنده ی مُرده را برد مثل ابراهیم خلیل که اسم را برد آ ن زنده می شود دیگر نمی شود به ابراهیم خلیل عرض کرد شما چطور زنده کردید این هماهنگ ندارد تا انسان درس بخواند و یاد بگیرد یا با ریاضت به این کار برسد علومی که بـا ریـاضت حـل می شود یـا بـا درس و بحث حل می شود راه فکری یا راه عملی دارد این فقط به قـداست روح و اراده ی الهی وابسـته است این می شود معجزه، ذات اقـدس الهی می فرمایـد مـا به آتش گفـتیم سـرد شو نه به آتش گفتیم شـما آتش نباش خب، حرارت برای آتش در شـرایطی هست در شرایطی نیست مثل اینکه انسان در زمین که هست وزنی دارد وقتی جای دیگر رفت وزنی نـدارد برای ما کجا ثابت شده است که حرارت برای نار ذاتی است این در بحث دیروز ثابت شد که ما قانونِ پربرکت و شـریف علیّت را از حس نمی گیریم قـانون علیّت اگر از دست مـا گرفته بشود ما هیـچ راهی برای فکر نـداریم حتی حقّ شک هم نـداریم مثل یک دیوار برای اینکه کسـی می خواهـد شک کنـد یک مبادی دارد دیگر دوتا مقدمه می چیند می گوید به این دلیل مقدمه و این مقدمه این مطلب برای من مشـکوک است خب مقدّمتین علّت نتیجه اند اگر ما نظام علّی را زیر سؤال بردیم هیچ فکری برای هیچ بشـری نیست از روابط اشـیاء کاری هم نمی توانیم بکنیم فقط منتظر اتّفاقاتیم لذا قانون علیّت نه قابـل اثبـات است نه قابل نفی است نه قابل شک یک چیز بیّن الرشـدی است هیـچ کس نمی توانـد قانون علیّت را نفی کند هیـچ کس نمی توانـد قانون علیّت را اثبات کند هیچ کس هم نمی تواند بگوید من درباره ی قانون علیّت شک دارد چون اگر بخواهـد بگوید من شک دارم باید اندیشـمندانه سـخن بگوید این قانون بیّن الرشد است برای همه ی ما نعم، تنبیه یعنی هشدار دادن تشـریح کردن توضـیح دادن در مراحـل قـانون علیّت هست فروعـات نظری فراوانی هم دارد قانون علیّت این چنینی اسـت خب حالا اگر موجودی انسان بود و بی وزن بود ما بایـد بگوییم که این ذاتیّاتش جـدا شد از او یا ما دائماً می دیدیم خیال می کردیم ذاتی است آیـا حرارت برای نـار ذاتی است مـا راهی برای اثباتش نـداریم ذاتی بودن را عقلِ تجریـدی فتوا می دهـد نه حسّ تجربی ما هر چه دیـدیم آتشِ گرم دیـدیم آتش بخواهد غیر آتش بشود محال است اما چیزی که امروز آتش است فردا

چیز دیگر بشود این ممکن است خب همین چوب است دیگر این چوب وقتی گَر گرفته می شود آتش وقتی قدری آب روش ریختی همان چوبِ قبلی است چوب سوخته است یا می شود زغال این سنگی که الآن افروخته است و گُر گرفته می گوییم آتش است وقتی بعد از مدّتی سرد بشود دیگر آتش نیست آتش غیر آتش نمی شود چه اینکه آب غیر آب نمی شود آنکه الآن صورتِ آبی قبول کرد طبق علل و عوامل این صورت را رها می کند صورت دیگر می پذیرد نه اینکه آب می شود هوا چون اگر آب قابل هوا شدن باشد قابل «لابدّ أن یَجتمع مع المقبول» اگر گفتیم الف قابلِ باء است یعنی با آمدنِ باء الف هست اما اگر با آمدنِ باء الف از بین برود که نمی شود گفت الف قابل باء است که نار به هیچ وجه قابل صورت دیگر نیست کون و فساد مطلقا همین طور است مادّه ای هست زیر دست و پای اینها که گاهی با فلان صورت است گاهی با صورت دیگر در اینجا ذات اقدس الهی نار را غیر نار نکرد نار را بَرد کرد یعنی حرارت را از او گرفت مثل اینکه وزن را از انسان بگیرند ما تا حال خیال می کردیم وزن انسان ضروری است انسانِ بی وزن که نداریم خب بله اینجا این شرایط این طور است اگر جاذبه بالاتر برود دیگر وزنی ندارد این هم می شود عرضِ مفارق عرضِ لازم نیست.

خب دیگر یعنی حرارت گرفته شد ولی همان طنابِ مَنجنیق را سوزاند خاکستر کرد و هر کس گفتند حیوان و پرنده ها می خواستند رد بشوند می سوزاندند اما (سَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) نه سلامِ مطلق (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) نه «برداً و سلاماً مطلقا» لذا پرنده قدرت عبور نداشت و همه ی آنها هیزمها هم سوختند دیگر خاکستر شدند این طور نبود که دیگر حالا چیزی در آنجا خاکستر نشود و سوخت و سوزی نباشد و آن طناب سوخته نشود که. خب، پس معجزه چیست مشخص شد حقیقت مطلق است مشخص شد معرفت نسبی است مشخص شد و اصل بر تخطئه است نه تصویب این مشخص شد و نار غیر نار نشد مشخص شد حرارت را از نار گرفتند مشخص شد این هم به اراده ی الهی است و آنها که اوحدیّ از بندگان خدایند این حرف برایشان عادی است که اشیاء واقعاً چیز می فهمند و مختارانه کار می کنند مثل اینکه خدا به انسانی بگوید فلان کار را انجام بده فلان کار را انجام نده.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۲ تا ۷۲ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

(قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هذَا بِآلِهَتِنَا یَا إِبْرَاهِیمَ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذَا فَسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَی أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّکُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُکِسُوا عَلَی رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هؤُلاَءِ یَنطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَنفَعُکُمْ شَیْئاً وَلاَ یَضُرُّکُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَکُمْ إِن کُنتُمْ فَاعِلِینَ (۶۸) قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ کَیْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِینَ (۷۰) وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا لِلْعَالَمِینَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ نَافِلَةً وَکُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِینَ (۷۲)

ص: ۱۵۹

در جریان وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) طبق این چند آیه ای که در سوره ی مبارکه ی«انبیاء» هست چند مقام مطرح است:

مقام اول بحث آن محاکمهی علنی است که تصمیم گرفتند وجود مبارک ابراهیم را در محضر عام دادگاهش را علنی کنند تا آنها که شواهدی داشتند قرائنی داشتند که وجود مبارک ابراهیم این بتها را شکست بیایند گواهی بدهند. در آن مقام وجود مبارک ابراهیم فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) این یک جدال احسنی بود و آن این است که هیچ کدام از اینها آلهه نیستند برای اینکه کسی که نتواند از خودش دفاع کند چگونه می تواند از عبادت کننده های خودش حمایت کند این بزرگ هم آن بت بزرگ هم صلاحیّت ربوبیّت ندارد برای اینکه کسی که از زیرمجموعه ی خودش و از شرکای خودش دفاع نکند صلاحیّت ربوبیّت ندارد پس نه مَکسورها نه آن کبیر، نه بتهای شکسته نه بت بزرگ سالم این یک مطلب. فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ) که این به عنوان جدال است مشروط نیست مطلق است و سخن از خبر نیست تا بگوییم این دروغ است.

مقام دوم آن است که فرمود از خود این بتها سؤال کنید این ضمیر (فَسْأَلُوهُمْ) می تواند به مَکسور و کبیر هر دو برگردد

اختصاصی به بتهای شکسته ندارد از آنها سؤال کنید اگر آنها حرف می زنند این دو مطلب را وجود مبارک حضرت ابراهیم در آن دادگاه علنی فرمود در قبال این دو مطلب دو سرافکندگی برای مردم آن منطقه شد برای بت پرستها شد سرافکندگی این است که (فَرَجَعُوا إِلَی أَنفُسِهِمْ) به درون خودشان به فطرت خودشان برگشتند هر کدام به خودش گفت که ما قبلاً می گفتیم (مَن فَعَلَ هذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) الآن می گوییم فقط ما ظالمین این جمله ی(إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) این فاصله شدنِ ضمیر فصل با الف و لامی که در خبر هست مفید حصر است یعنی شما فقط ظالمید او, آن کسی که بتها را شکست ظالم نیست قبلاً می گفتیم (مَن فَعَلَ هـذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ) الآن می گوییم نه (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) فقط شما ظالمید برای اینکه ما در این محاکمه محکوم شدیم این (فَرَجَعُوا إِلَی أَنفُسِهِمْ) می ماند مطلب دوم (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) آنکه سيّدناالاستاد(رضوان الله علیه) در المیزان معنا می کند این است می فرماید: (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) اینها برای اینکه انتقام بگیرند تا لحظه ی قبل حق برایشان روشن شد و خودشان را ظالم دانستند و وجود مبارک ابراهیم را تبرئه کردند آنچه در نهاد آنها مستقر شده بود این بود که حق بالا آمد و باطل پایین رفت (فَرَجَعُوا إِلَی أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) آمدند اینها عکس کردند نَکس کردند یعنی بالا را پایین, پایین را بالا بردن منکوس الرأس همین است (إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ) همین است اگر سر پایین باشد و پا بالا می گویند این منکوس الرأس است اینها آمدند در فضای درونشان حق که بالا بود باطل که پایین بود اینها را سَر و تَه کردند باطل را آوردند بالا حق را آوردند پایین به وجود مبارک ابراهیم گفتند که تو که می دانی اینها حرف نمی زنند تو داری خلاف می کنی تو داری ما را سرگردان می کنی تو بتها را شکستی و حالا به گردن این بتها انداختی اینها که می دانی حرف نمی زنند این خلاصه ی نظر سیدناالاستاد است که فرمودند این (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) را این چنین معنا کردند یعنی در فضای دل اینها حق رفته بود بالا و باطل آمده بود پایین و اعتراف کردند گفتند (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) و ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) را تبرئه کردند بعد دوباره آن لجاجت درونی شان گُل کرده آمدند این نظام درونی را سر و تَه کردند یعنی باطل که پایین بود آوردند بالا, حق که بالا بود این را آوردند پایین این را منکوس کردند به ابراهیم خلیل گفتند تو داری دسیسه می کنی, بهانه می کنی تو که می دانی اینها حرف نمی زنند این چه حرفی بود زدی آن گاه وجود مبارک ابراهیم برگشت گفت: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) و مانند آن, که وجود مبارک ابراهیم در برابر این اعتراض مجدّد آنها آن حرف را زد این عصاره ی بیان سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در بین مفسّران جناب ابن جریر طبری آن طوری که در تفسیرها هست ایشان این تفسیر را پذیرفته لکن مرحوم شیخ طوسی در تبیان و مرحوم امین الاسلام در مجمع همین تفسیری که این روزها بیان شد آن را قبول کردند کشّاف و امثال کشّاف که این حرف را نقل می کنند می بینند که صدر و ساقه ی این حرف با هم هماهنگ نیست آن نکته ی ادبی را که کمبود دارد جبران می کند.

بیان ذلک این است که طبق بیان طبری و پذیرفته شده ی سیدناالاستاد علامه(رضوان الله علیه) آنچه در درون آنها بود حق بالا بود و باطل پایین اینها آمدند سر و تَه کردند باطل را بُردند بالا حق را آوردند پایین خب این با (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) هماهنگ در نمی آید آن «نُكِسَ الحقّ علی رأسه» نه (نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) این نکته ی کمبود ادبی را افرادی مثل زمخشریها توجّه کردند گفتند که چون اینها در درونشان این حجّت مستقر شد یک, و اینها صاحبان این احتجاج اند دو, بین این دو امر نسبت هست سه, باعث شد که نَکْسِ اینها را به نَکسِ خود افراد نکسِ این درون را که بالا پایین رفت و پایین بالا آمد این را به خود افراد نسبت بدهند بگویند: (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) این کمبود را آنها توجه کردند و با تشبیه تَتمیم کردند که در المیزان نیست لکن نیازی به این تلاش و کوشش نیست ظاهرش این است (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) یعنی سرافکنده شدند نه این است که حق بالا رفت باطل پایین آمد تا ما نیاز داشته باشیم که این کمبود را ترمیم بکنیم شما می خواهید بگویید که آن حق که بالا بود رفته پایین باطل که پایین بود آمده بالا «ثمّ نُكِسَ الحق» نه (نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) این (نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) کشف از سرافکندگی می کند تعبیرات فارسی ما هم همین طور است در ادبیات تازی این است در ادبیات فارسی هم همین طور است می گوییم (إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ) سرافکنده اند حالا یا مثل حیوان منکوس الرأس محشور می شوند یا نه سرافکنده اند (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ) که در مسئله ی معاد بود آن هم از همین قبیل است اینها سرهایشان خم می شود سرافکنده می شوند این سرافکنده شدن یا حقیقت است که انسان خجالت می کشد سر به زیر می شود یا کنایه از ماندن در جواب است این سرافکنده شد ولو گردن فرازی کند ولو سرش بالا باشد ولی وقتی زبانش بند آمد حرفی برای گفتن ندارد سرافکنده است.

ص: ۱۶۱

ظاهر آیه همان است که مرحوم شیخ طوسی گفته همان که مرحوم امین الاسلام گفته که (نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ) اینها دوتا حرف شنیدند دو بار هم سرافکنده شدند یک حرف (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) شنیدند (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ)، (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) شنیدند (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ) این خلاصهی تفسیر.

تو که می دانی اینها حرف نمی زنند یعنی اعتراف کردند آنکه ما عرض کردیم بر اساس اول یعنی کلّ واحد به خودش گفته تو که می دانی! مثل (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ)، (إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) معنایش این نیست که به یکدیگر گفتند تو ظالمی آن به این گفته تو ظالمی نه خیر، کلّ واحد به نفس خود گفته که تو ستم کردی الآن هم کلّ واحد به خودش می گوید تو که می دانی حالا ما قدری تنزّل کردیم گفتیم (لَقَدْ عَلِمْتَ) را چون غالب مفسّرین مخاطب را وجود مبارک حضرت ابراهیم می دانند به حضرت ابراهیم گفتند تو که می دانی یعنی ما اعتراف می کنیم حرف تو حق است.

پرسش: مگر این سرافکندگی این نیست؟

پاسخ: چرا دیگر، وقتی حضرت فرمود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) اینها سرافکنده شدند (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) حضرت که فرمود: (فَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) اینها هم (ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ).

مطلب بعدی این هذا تمام الکلام در محاجّه، هنوز این مقام اول تمام نشد در مقام اول که حضوراً بود در دادگاه علنی بود وجود مبارک ابراهیم خلیل دوتا حرف هم زد نتیجه گیری کرد دادگاه را به نفع خود خاتمه داد (أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ) این، بعد نتیجه ی این دادگاه هم (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) خب این (أُفٍّ لَّكُمْ) برای یک انسان تبر به دست است اول که نمی گوید (أُفٍّ لَّكُمْ) که خب بدتر از این را کرد و آن این است که وارد بتکده شد و بساط اینها را به هم ریخت حالا چرا بگوییم (أُفٍّ لَّكُمْ) را گفت او بدتر از این را کرد و همه را زیر سؤال برد بساط بتکده را برچید حالا چرا (أُفٍّ لَّكُمْ) گفت، اما این قومِ خشن چه انبیایشان دست به تبر بکنند چه نکنند چه (أُفٍّ لَّكُمْ) بگویند چه نگویند اینها درصدد ایذاء انبیا بودند درصدد تبعید اینها بودند در سورهی مبارکهی«اعراف» گذشت که شعیب پیغمبر با اینها چه کرد گفت کم فروشی نکنید گران فروشی نکنید (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) اینها، بعد گفتند: (لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا) تو و پیروانت را ما بیرون می کنیم خب این گونه از اقوام خشن که کاری هم وجود مبارک شعیب نکرده بود اینها باکی ندارند از حرف زدن هذا تمام الکلام فی المقام الأول.

ص: ۱۶۲

این صحنه تمام شد محکمه تمام شد دادگاه به نفع وجود مبارک ابراهیم خلیل بود نتیجه گیری هم به نفع وجود مبارک خلیل بود تریبون هم دست حضرت بود حالا که صحنه تمام شد اینها رفتند مشورت بکنند که ما چه بکنیم دیگر از این به بعد ضمیر, ضمیر غایب است ضمیر حاضر نیست ضمیر خطاب نیست (وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً) است, (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) است و مانند آن, این مقام ثانی بحث است که این محکمه تمام شد افراد متفرّق شدند رفتند تصمیم بگیرند که چه کار بکنند.

دروغ نیست و اصلاً خبر نیست برای اینکه جمله ی دوم که مشروط است فرمود از اینها بپرسید اگر حرف می زنند جمله ی اول که خبر نیست جدال احسن است اینها کردند کسی که می خواهد بگوید اینها کردند یعنی وقتی اینها اهل هیچ کاری نیستند چرا اینها را عبادت می کنید نه اینکه خبر داد تا ما بگوییم صدق و کذب برداشت.

غرض این است که این (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ) نه صدق است نه کذب چون خبر نیست در مقام جدال است آخرین حرف است اگر قصد خبر باشد می گوییم صدق است یا کذب, اما وقتی در مقام محاجّه باشد در جدال باشد یعنی شما که می دانید اینها هیچ کاره اند من می گویم اینها کردند یعنی اینها نکردند چرا نکردند, چون هیچ کاره اند پس چرا می پرستید اما (فَسْأَلُوهُمْ) اینکه معلّق بر (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) است (فَسْأَلُوهُمْ) که انشاء است انشاء که صدق و کذب برنمی دارد (إِن كَانُوا يَنطِقُونَ) هم قید اوست که روشن تر می کند و شفاف تر می کند بعد از اینکه این صحنه یعلنی محاکمه تمام شد دادگاه را وجود مبارک ابراهیم خلیل به دست گرفت و به نفع خود پایان داد اینها رفتند مشورت بکنند که با ابراهیم چه بکنیم (أَرَادُوا بِهِ كَيْداً) آن کید چه بود, گفتند (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) این حرف یا حاصل حرف مشاورهی همهی اینهاست که اسناد این تَحریق به آن جمع درست است یا نه, نمرود دستور داده یک نفر دستور داده بقیه پذیرفتند «مَن رضی بِفعل قوم فهو منهم» نظیر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی«شمس» که (فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا) در حالی که (فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ) یک نفر بلند شد ناقه ی سالح را عَقْر کرد همه که عقر نکردند چون اینها راضی بودند به فعل آن عاقر لذا فعلِ عَقْر به همه اسناد داده شد (فَعَقَرُو) مگر همه تیراندازی کردند اینها هم همه نگفتند (حَرِّقُوهُ) نمرود گفته دیگران پذیرفتند اسناد به فعلِ جمع شد, پس دو وجه است یا خیلیها گفتند همه شان گفتند مثلاً, بعد از مشاوره رأی همه همین بود یا نه, یک نفر به نام نمرود که حاکمشان بود گفت بقیه پذیرفتند این مقام ثانی بحث حالا می خواستند تَحریق کنند در اینکه اشیاء در نظام تکوین کسی معصیت می کند یا نه, این عصیان پذیر نیست چون ظاهر قرآن کریم این است که (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) یا (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) ظاهرش این است که اگر خدای سبحان امرِ تکوینی کرد به نام «كُنْ» آن «یکون» قطعیِ اوست دیگر تخلّف پذیر نیست اما اینکه در بعضی از نصوص دارد که فلان گیاه فلان درخت فلان خوشه فلان شاخه یا فلان میوه مثلاً ولایت را پذیرفت یا نپذیرفت این نظیر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی«احزاب» است که (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) که (فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) بعضیها آن مقام را ندارند اِبایشان اِبای اِشفاقی است و نه ابای استکباری, ابای استکباری همان است که درباره ی شیطان آمده که (أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) که فرمان الهی را اطاعت نکرده اما اگر آسمانها و زمین نتوانند امانت الهی را بپذیرند و اَدا کنند این اِبای اشفاقی است عرض کردند ما نمی توانیم امانت دار باشیم گاهی ممکن است ولایت را بر بعضی از امور عرضه کنند او نتواند بپذیرد مگر مرتبه یضعیف خود را, به مرحله یقوی را نمی تواند بپذیرد اصلِ ولایت را ممکن است بپذیرد.

بخش بعدی هم این است که مقداری هم دربارهی این نصوص باید توجه کرد ولو روایت هم به حسب ظاهر صحیح باشد هر وقت میوه ای کم بود یا میوه ای زیاد بود می خواستند این میوه را به فروش برسانند از این احادیث جعل می کردند می گفتند «أوّل شجرةٍ آمنت بالله الباذمجان» وقتی وضع بادمجان فروش به رکود افتاده بود این حدیث را مثلاً جعل می کردند:

اول خوشه ای که ولایت اهل بیت را قبول کرد بادمجان بود این بادمجانها را به فروش رساند از این حرفها هم هست پس سه مطلب است در نظام تکوین عصیان راه ندارد.

دوم ممکن است ولایت را همه ی اشیاء پذیرفته باشند مرحله ی عالیه را بعضی, مرحله ی متوسط را بعضی, مرحله ی ضعیف را بعضی که اگر آنها نپذیرفتند مرحله ی قوی را نپذیرفتند و اِبای آنها هم ابای اشفاقی است.

سوم اینکه بعضی از احادیث برای فروش میوه ها بود اینکه هست «أوّل شجرةٍ آمنت بالله الباذمجان» در آن هست.

مطلب بعدی آن است که حالا که می خواستند بسوزانند گفتند (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) درباره ی این خب روایات را ملاحظه فرمودید عدّه ای از فرشته ها, مأموران الهی, مدبّران امر که مأموران تدبیر جهان اند به اذن خدا به وجود مبارک ابراهیم خلیل عرض کردند که ما به یاری تو بیاییم این روایات را نوعاً نقل کردند ما به یاری شما احتیاج نداریم جبرئیل(سلام الله علیه) هم عرض کرد فرمود من به یاری تو احتیاج ندارم به حضرت عرض کردند «أ لک حاجه» فرمود بله خب من محتاجم, گفتند پس از خدای سبحان بخواه فرمود: «عِلمه بحاله کافنا المقال» تا او دستور ندهد من نمی خواهم من اگر بخواهم چیزی را از خدا مسئلت بکنم باید اذن داشته باشم اینها این مقام است. حرفی را در این روایات تفسیرها به چشم نخورد ولی جناب عطّار نیشابوری در آن بخش منطق الطیر نقل می کند که وجود مبارک ابراهیم خلیل در هنگام نَزع روح وقتی عزرائیل(سلام الله علیه) آمد روحش را قبض بکند گفت می دهم ولی به تو نه:

ص: ۱۶۴

یک اینها بالاتر از عزرائیل اند بالاتر از جبرائیل اند این انبیای اولواالعزم صاحب مقام انسانیّت اند.

دو مقام انسانیّت همان مقام آدمیّت است که شاگرد مستقیم خداست.

سه خدای سبحان اسمای حسنا را به انسانِ کامل داد.

چهار اسمای حسنا را انسان کامل به ملائکه ی مدبّر آموختند آن هم در حدّ اِنباء و نه تعلیم.

پنج ملائکه به برکت اسمای حسنا به اذن خدا عالَم را دارند تدبیر می کنند. آن وقت وجود مبارک انسان کامل کجا, اهل بیت کجا, ملائکه کجا, این مدبّرات امر با اسمای حسنا دارند عالم را اداره می کنند «و بأسمائک الّتی ملأت أرکان کلّ شیء» همین است در این دعای ندبه همین است دعای سمات همین است دعای کمیل همین است «و بأسمک الذی» و آسمان را فلان کردی, «و بأسمک الذی» زمین را فلان کردی, «و بأسمک الذی» دریا را فلان کردی, اینکه اسم نه لفظ است نه مفهوم, آن حقیقتِ خارجی را می گویند اسم این اسمایی که ما تلفّظ می کنیم اسمای اسمای اسماست آن حقیقت نزد فرشته هاست که این فرشته ها آن حقایق را از انسان کامل امروز از وجود مبارک ولی ّعصر می گیرند حالا مقام اهل بیت مشخص می شود مقام ملائکه مشخص می شود آنها به اذن اینها دارند کار می کنند شاگرد اینها هستند حالا اگر کسی به اهل بیت توسّل کرده یک وهّابی بگوید مثلاً توسّل فلان است خب دور بودن از قرآن و عترت همین مفاسد را به همراه دارد دیگر به هر تقدیر این مدبّرات امر درست است که مدبّرات امرند به اذن خدا دارند عالم را تدبیر می کنند ولی شاگردان اهل بیت اند این مقام انسانیّت است که اسمای حسنا را می گیرند نه قضیةٌ فی واقعه برای آدمِ همسر حوّا بود این برای مقام آدمیّت است الیوم به وجود مبارک ولیّ عصر قائم است بنابراین این جریانها که اگر عطار نقل کرد و سندش را حالا پیدا کنید در بحث روایات ما, اگر یک چیز سند معتبری باشد مطلبی است حق و عزرائیل(سلام الله علیه) که همه ی ما افتخار می کنیم که در موقع قبض روح آن حضرت را ببینیم آمده به خدمت پیغمبر هم آمده به خدمت انبیای دیگر آمده اما می بینید وقتی می بینید یک مقام والایی حضور پیدا می کند کارگردانانش و دفترداارانش هم حضور دارند اما مخاطب اصلی خود آن صاحب مقام است .

ص: ۱۶۵

دربـارهی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین طور است عزرائیل آمـده اما حضـرت جان را که به عزرائیل نداد به ذات اقدس الهی تقدیم کرد عزرائیل و امثال عزرائیل که فرشـتگان زیرمجموعه ی عزرائیل(سـلام الله علیهم اجمعین)اند اینها حضور داشتند مثل اینکه صاحب مقامی وقتی وارد مهمانی می شود دفتریان او همراهان او هم همراه او هستند اینکه گفت «روزی رُخش ببینیم و تسلیم وی کنم» آرزوی اوحـدیّ از انسانهای کامل است. به هر تقـدیر ایشان گفت به تو نمی دهم خب این کـدام قـدرت است که به عزرائیـل(سـلام الله علیه) بگویـد من جان را تقـدیم می کنم اما به تو نه, برای کسـی است که در بحبوحه ی آتش سوزی می گویـد غیر از خـدا از جبرئیـل هم کمک نمی خواهم این مقام توحیـدی فقط نصـیب همین اولیای الهی است و امروز متعلّق به اهـل بیت است نصیب دیگری نیست لـذا مطلبی را که جنـاب عطّار نیشابوری در منطق الطیر ذکر کرده است مطلب صحیح است منتها باید سند تاریخی اش را پیدا کرد.

بنیان گزار معارف وجود مبارک ابراهیم است در خاورمیانه برای اینکه آنچه مرحوم صدرالمتألّهین(رضوان الله علیه) در کشف اسرار جاهلیّه صفحه ی۵۸ به بعد نقل کرد از لقمان به بعد است خب می دانید درست است که افلاطون و سقراط و بقراط اینها مردان الهی بودند و بزرگان حکمت و فلسـفه بودند ولی بالأخره اینها را انبیا تربیت کردند حداکثر اینها سـی قرن اند اما وجود مبـارک ابراهیم خلیـل خیلی بیش از اینهـاست اینهـا از زمـان موسـی به بعـد رشـد کردنـد در خاورمیـانه و آن نمرود فکرِ رایج خاورمیانه یا الحاد بود یا بت پرستی اینها آمدند این الهیّات را مطرح کردند اینها آمدند مسئله یخدا و قیامت و وحی و نبوّت و ولایت و امامت را مطرح کردند اینها, اگر مقداری انسان یک بحث تاریخی داشته باشد می فهمد این نمرود در چه موقع بود و این نمرود با کـدام یک از سـلاطین ایران هماهنگ بود و نقش زرتشت در ایران چه بود چقـدر این توانست افکار توحیـدی را منتشر کند و زرتشت هم خیلی بعد از وجود مبارک ابراهیم بود بر فرض هم او هم زمان بود که نبود جزء انبیای اولواالعزم نبود همـان طـوری که لـوط جزء انبیـای غیر اولـواالعزم است به حضـرت ابراهیم ایمـان آورد دیگران هم اگر هم بودنـد به حضـرت ابراهیم ایمـان می آوردنـد و قـدرِ فلاسـفه و حکمای ما را بایـد از این جهت ما بـدانیم همین حرفها به هنـد هم رفته ولی در اثر نبودن فارابیها و بوعلی سیناها و نمی دانم ابوریحان بیرونی و اینها همین حرفها با شـرک آمیخته شده شـما الآن می بینید مسئله ی برهما و برهمن و براهمه در هنـد یک امر پذیرفته شده است اینها با اینکه خودشان را موحّد می دانند می گویند خدا هسـت ولی خـدا ـ معاذ الله ـ حلول کرده در این اصـنام و ما اینها را عبادت می کنیم خب وقتی حکیم نباشد و شاگردان ائمه نباشـند اینها «داخلٌ فی الأشیاء» را «بالممازجه» معنا می کنند پُر است کلمات اهل بیت که خدا «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه», «خارجٌ علی الأشـیاء لاـ بالمباینه» این «داخلٌ لا بالممازجه» فارابی تربیت می کنـد که خـدا هست همه جا حضور دارد ولی حلول محال است, اتّحـاد محـال است و امثـال ذلـک چرا ایران به حلولِ اتحاد آلوده نشـد و هنـد آلوده شـد اینجا چون اهل بیت است آنجا نیست شـما در انقلاب هم می بینید در بسـیاری از همین کشورهای به ظاهر مترقّی که در حال توسعه هستند قیامشان تا نزدیک شهریور ۱۳۵۷ می رسد اما بعد فروکش می کند این کشورها حسـین بن علی نیست لذا بسیاری از اینها فقط کُشته می دهند اما آن که حسـین بن علی دارد و شـهادت دارد به هیچ وجه عقب نشینی نمی کند در معارف فرق ایران و هند این است که ما می گوییم «داخلٌ فی الأشـیاء لا بالممازجه» امروز دیگر سـخن از بت پرستی در هیچ جای ایران نیست اما در هند امروز رایج است در مسائل انقلاب هم همین طور است بسیاری از کشورها قیام می کنند علیه ستم بعدش همین طور کُشته دادند عقب نشـینی می کننـد ما تازه قیاممان از اول هفـده شـهریور به بعد شـروع شد آنجایی که حسین بن علی حضور ندارد کربلا حضور ندارد انقلاـبش سـرکوب می شود آنجـا که انقلاـب هست و حسـین بن علی هست و کربلا هست دیگر سـخن از مرز پر گهر نیست

سخن از «کربلا کربلا آمدیم آمدیم» این تا ظهور حضرت ادامه دارد _ ان شاءالله _ .

ص: ۱۶۶

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

بعد از اینکه وجود مبارک ابراهیم (سلام الله علیه) حجّتهای بالغه ی الهی را اعلام کرد و آنها نپذیرفتند به عنوان کامل ترین مصداق نهی از منکر بتها را درهم شکست و به تبعات آن هم تَن دارد. در صحنه ی محاکمه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) پیروز شد و آنها سرافکنده شدند.

نتیجهی محاکمه و محکمه را وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) به این صورت بیان کرد که چیزی که نافع و ضارّ نیست صلاحیّت عبادت را ندارد (أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ) بعد فرمود: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) اُف و تُف هر دو عربی است اَفّاف و تَفّاف کسانی اند که کثیرالزجرند اگر گفتیم تُف بر فلان شخص آلوده به گناه، منظور این آبِ دهنی که می ریزیم نیست این تُف یک کلمه ی عربی است نظیر اُف یعنی ما از تو منزجر و بیزاریم اُف و تُف به این طور است. (أُفٍّ لَّكُمْ) که نشانه ی زجر و تحقیر است ولی گاهی همراه با قرینه است که فقط همان انزجار فی الجمله را می رساند که با تحقیر و سبّ و امثال ذلک همراه نیست نظیر آنچه در آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که فرمود: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ) که اینجا نهی است البته حق ندارید آنها را تحقیر کنید حق ندارید آنها را برنجانید حتّی کمتر از رنجاندن رسمی را مجاز نیستید برای اینکه هم قرینه ی قبلی آمده (وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً) هم قرینه ی بعدی است که (وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً) این اُفّی که محفوف به دو قرینه ی قبل و بعد است گذشته از اینکه نهی شده است که اُف نگویید یعنی تحقیر نکنید اگر هم کسی بخواهد مرحله ی ضعیف اُف را نسبت به والدین اِعمال کند چون محفوف به دو قرینه ی قبل و بعد است این هم مَنهی است.

ص: ۱۶۷

چهار مرتبه در جریان امر به معروف و نهی از منکر که گفته شد:

مرتبهی اول که انزجال قلبی است یعنی انزجاری که بروز و ظهور داشته باشد وگرنه اگر کسی نسبت به یک انسانِ تبهکار انزجار قلبی داشته باشد ولی چهره، چهره ی بانشاط باشد این امر به معروف و نهی از منکر نیست باید چهره ی او هم همسان با انزجار قلبی وقتی آن شخص تبهکار را می بیند از سنخ (عَبَسَ وَتَوَلَّى) باشد پس صِرف انزجار که هیچ بروزی نداشته باشد این معیار نیست این اوّلین مرحله از مراحل چهارگانه امر به معروف نیست.

مطلب بعدی در جریان رسیدن به واقعیّت است روشن شد که حقایق مطلق اند هر چیزی در جای خود هر شیئی در حدّ خود واقعیّتش همان است نسبت به جمیع اشیاء، نسبت به جمیع اشخاص اگر چیزی نار است واقعاً نار است اگر چیزی آب است واقعاً آب است هیچ نسبیّتی در کار نیست. معرفتِ اشخاص از اشیاء این می تواند نسبی باشد نه حتماً نسبی است اگر آن معروف به اندازه ی عارف، آن معلوم به اندازه ی عالِم بود این شخصِ عالم ممکن است به همهی جهات او علم پیدا کند چه اینکه ممکن است به بعضی از جهات آن عالِم باشد که به اطلاق و تقیید هر دو ممکن است ولی اگر آن معروف بالاتر از عارف بود آن معلوم بالاتر از عالِم بود یقیناً علم و معرفت در اینجا نسبی است یعنی این عارف یا این عالِم همه ی شئون آن معروف یا معلوم را درک نمی کند برای اینکه آن معروف و معلوم خیلی بالاتر و وسیع تر از عارف و عالم است پس اینکه گفته می شود واقعیّت مطلق است و معرفت نسبی، معنایش این نیست که معرفت حتماً باید نسبی باشد یعنی نسبیّت در معرفت راه دارد فی الجمله و نه بالجمله لکن در واقعیّت اصلاً راه ندارد خب، فرق نمی کند چه معرفت حس و تجربی باشد که در طبیعیات و در بخشی از ریاضیات به کار می رود یا تجریدی باشد که در فلسفه و کلام مطرح است یا شهودی باشد که در عرفان طرح می شود معجزه می تواند کاری که کون و فساد انجام می دهد او انجام بدهد یعنی صورت را از مادّه بگیرد چیزی که آب است او را هوا کند چیزی که هواست او را به صورت آب تبدیل کند همین کاری که در درازمدّت می شود، معجزه ممکن است که سریعاً انجام بدهد چون بر خلاف عادت است یعنی ممکن است چوبی مار بشود یا ماری چوب بشود در درازمدّت اگر این چوب بپوسد به صورت خاک در بیاید و در کنار بوته ی گیاه قرار بگیرد و در اثر بارشِ باران این گیاه این خاک را جذب بکند بوته ای به بار بیاورد و ماری از کنارش بگذرد و از آن بوته بهره بگیرد و آن به صورت نطفه در آید همین چوبِ صد سال قبل به صورت ماربچّه ی امروز است این شدنی است اما دو دوتا پنج تا بشود یا دو دوتا سه تا بشود یک محالِ عقلی است نه محالِ عادی. چوب مار بشود مار چوب بشود در درازمدّت ممکن است ولی عادت بر این است که این مار که الآن مار است بعد می میرد و خاکستر می شود و بعد کنار بوته ای قرار می گیرد و جذب آن بوته می شود و بعد می شود چوب منتها یکی دو قرن وقت می خواهد عادت بر این است که مار چوب بشود چوبی مار بشود در طیّ دو قرن، اگر یک لحظه این کار را انجام بدهند بر خلاف عادت است این می شود معجزه.

ص: ۱۶۸

کون و فسادهای زمان دار را اگر در فرصت کم انجام بدهند می شود معجزه اما لازمی را از ملزوم جدا کردن محال است مثلاً زوجیّت را از اربعه بخواهند بگیرند مستحیل است اما برای ما ثابت نشده است از مجرای حس و تجربه که حرارت لازمِ نار است ما دوامش را دیدیم اما ضرورت دیدنی نیست ما هر وقت در کنار آتش قرار گرفتیم حرارت را احساس کردیم اما بین حرارت و نار ربطِ ضروری هست ضرورت را که با لامسه نمی شود درک کرد که ضرورت فقط کارِ عقلی است و تجریدِ عقلی لازم است یعنی برهان لازم است با حس و تجربه فقط تعاقب و تداود و تداعی و اینها را آدم می تواند اثبات بکند که همیشه هر وقت نار هست حرارت هست نار و حرارت در کنار هم اند دائماً با هم اند از اینها را می شود فهمید اما ضرورت را که استحاله ی انفکاک است این کارِ عقل است ما هیچ راهی برای از مجرای حس نداریم تا ثابت کنیم که حرارت لازمه ی ذاتِ نار است لذا اگر یک وقت مُنفک شد هیچ دلیل عقلی بر خلافش نیست اما حالا تصرّف در بدنِ مبارک ابراهیم خلیل شد که آتش اثر نکرد یا آن ذرّات و اجزا و عناصر حرارتی را از نار گرفته بالأخره طوری بود که وجود مبارک ابراهیم در این آتش احساس حرارت نکرد گرچه این آتش نسبت به آن طناب و وسایل دیگر سوزندگی خودش را داشت یعنی آن هیزمها را می سوزاند و آنها را تبدیل به خاکستر می کرد و مانند آن.

یعنی او احساس می کرد که در خُنکی هست شبیه گلستان بود برای او راحت، ما در آیه نداریم که این گلستان شده در آیه داریم که نسبت به وجود مبارک حضرت ابراهیم خنک شد یعنی حضرت ابراهیم احساس گرما نکرده است و سرمایش هم طوری نبود که مزاحم باشد برای اینکه فرمود: (بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) اما حالا اینکه فرمود آنها کِید کردند اینکه در دعای «کمیل» هست «اللهم مَن أرادنی بسوء فأرِدْهُ» از همین قبیل است خدایا دشمنان اسلام، دشمنان مسلمین آنها که در صدد کیدند «مَن أرادنا بسوء فأرده» یعنی همان کاری که نسبت به ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) کردی نسبت به دشمنان اسلام و مسلمین هم این کار را انجام بده این چیزی است که در دعای «کمیل» هست در دعای صَفوان بعد از زیارت عاشورا هست در سایر ادعیه هم هست که «أرادوا به کِیداً فجعلناهم الأخسرین». (وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا) لوط را گفتند برادرزاده وجود مبارک ابراهیم خلیل بود که به حضرت ایمان آورد خودش هم دارای مقام نبوّت بود منتها جزء انبیای غیر اولواالعزم است این لوط که برادرزاده ی وجود مبارک ابراهیم خلیل بود طبق برخی از نقلها به عموی بزرگوارش که از انبیای اولواالعزم بود ایمان آورد و وجود مبارک ابراهیم حضرت لوط(سلام الله علیه) را در جوار رحمت خود پذیرفت و خدای سبحان اینها را از دست نمرود و حکومت نمرودیها نجات داد. فرمود: (وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا لِلْعَالَمِینَ) سرزمینی که برای جهانیان منشأ برکت است:

چند قول

قول اوّل برخی این سرزمین را مکّه دانستند با اینکه خود مکّه یک منطقه ی استوایی و سوزان است نه جای دامداری است نه جای کشاورزی در طول سال برکت آنجا موج می زند که فرمود: (أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ) بعد فرمود: (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هـذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) هم امنیتِ اقتصادی را تأمین کرد هم امنیت سیاسی ـ اجتماعی را تأمین کرد با اینکه مکه خودش چیزی ندارد این برکات جهانی در کنار این کعبه به عنایت الهی است این یک قول.

قول دوم اینکه به شام منتقل کردند.

قول سوم اینکه به سرزمین فلسطین که وجود مبارک ابراهیم آنجا شرفِ حضور پیدا کردند آنجا منتقل کردند که منشأ و برکت جهانی دارد خب، (وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ) مسئله ی قدس اگر باشد با اول سوره ی مبارکه ی «اسراء» هماهنگ است که (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) با او هماهنگ می شود این (لِلْعَالَمِينَ) هم نشان می دهد که قدس می تواند ـ ان شاءالله ـ رحمت و پیام رحمت گونه ای برای جهانیان داشته باشد.

عطایای خداوند:

یکم (وَوَهَبْنَا) حالا چیزهایی را که خدای سبحان به حضرت ابراهیم و به فرزندان ابراهیم و به برادرزاده ی ابراهیم که پیامبر بود عطا کرد دارد ذکر می کند فرمود: (وَوَهَبْنَا لَهُ) یعنی به حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) (إِسْحَاقَ) چون حضرت از خدای سبحان در دوران سالمندی فرزند طلب کرد و خدای سبحان به او اسحاق داد یک، (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً) یعقوب فرزند حضرت اسحاق(سلام الله علیهما) بود وجود مبارک ابراهیم از خدا فرزند خواست و خداوند دعای او را مستجاب کرد به او فرزند داد یک، نوه هم داد که او نخواسته بود او از خدا فرزند خواست نه نوه، فرمود بیش از خواسته ی او ما یک چیز زائدی هم به او دادیم این زائد را می گویند نَفْل، نافله یعنی زائد بر فریضه است این نوه نافله است یعنی زائده است بیش از مقدار خواسته ی او ما به او فرزند عطا کردیم (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ) که به دعای او ترتیب اثر دادیم این یک.

دوم (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً) این دو، برخیها خواستند بگویند این نافله قید است برای یعقوب و اسحاق هر دو، یعنی بیش از مقداری که او در سنّ خاص بود ما به او عطا کردیم هم به او فرزند دادیم هم به او نوه دادیم با اینکه از نظر سنّی این مثلاً متوقّع نبود که فرزنددار بشود. خب، اینها وجود طبیعی شان آن نجاتِ امنیتی شان که به سرزمین (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) بُردند. از این به بعد آن معارف توحیدی شروع می شود فرمود: (وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ) ما همه ی اینها را صالح قرار دادیم اینها نه تنها جزء (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)اند جزء صالحین اند مستحضرید نمونه هایش هم قبلاً گذشت در قرآن کریم عدّه ای را به عنوان (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) معرفی می کنند که اینها کارهای خوب انجام می دهند واجبها و مستحبها و خیرها را انجام می دهند اما اینها جزء صالحین نیستند.

صالحین کسی است که گوهر هستی آنها به صلاح رسیده باشد لذا در قرآن کریم بین (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) با (صَالِحِينَ) فرق است چه اینکه صالحینِ در دنیا هم به آن صالحینِ کامل در آخرت ملحق می شوند با اینکه وجود مبارک ابراهیم جزء صالحین است طبق این، در بخشهای دیگری که گویا قبلاً گذشت فرمود: (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) که گفتند اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) در اوج صالحین اند و اینها به آن خاندان ملحق می شوند.

بنابراین سه گروه شدند یک عدّه (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)اند، یک عدّه صالحینِ در دنیای اند ولی میانی اند یک عدّه آن صالحین برین اند که این صالحینِ میانی در قیامت به آن صالحینِ بَرین ملحق می شوند (وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ) این هم یک بخش. عمده از این آیه ی ۷۳ به بعد است فرمود: (وَجَعَلْنَاهُمْ) المیزان اینجاها خودش را نشان می دهد فاصله ی المیزان با تبیان مرحوم شیخ طوسی فاصله ی المیزان با مجمع البیان مرحوم طبرسی فضلاً از سایر تفاسیر اینجاها معلوم می شود. (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) ما اینها را ائمه قرار دادیم خب، که وجود مبارک ابراهیم در رأس اینهاست برادرزاده ی او، فرزند او، نوه ی آنها در ذیل قرار دارند اینها را یعنی وجود مبارک ابراهیم را، لوط را، اسحاق را، یعقوب را ما اینها را ائمه قرار دادیم، ائمه قرار دادیم یعنی راهنمایان، یعنی هادیان، یعنی ارائه ی طریق کننده ها به این معنا نیست برای اینکه در جریان حضرت ابراهیم که همه ی این مراحل را گذراند فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) اگر امامت به معنای تعلیم کتاب و حکمت باشد به معنای هدایت باشد به معنای تبلیغ و دعوت باشد که وجود مبارک ابراهیم خلیل همه ی این مراحل را قبلاً گذراند هم امر به معروف و نهی از منکرِ تَبری داشت هم لسانی، بنابراین اینکه فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) این امامت آن امامت نیست بعد از نبوّت، بعد از رسالت، بعد از خُلّت همه ی این مراحل را که گذراند تازه می شود امام این امام به معنای جانشینی پیغمبر هم نیست تفسیر این امامت به همین جمله هایی است که بعد از او یاد شده (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) این هدایتِ به امر الهی این معرِّف امامت است «الإمامه ما هی؟ الإمام مَن هو؟ الإمامه هی الهدایه بأمر الله، الإمام الهادی بأمر الله» خب، هادیِ به امر الله یعنی تبلیغ، یعنی تعلیم، اینها را که وجود مبارک حضرت ابراهیم قبلاً داشت.

ص: ۱۷۱

بیان لطیف سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این است که خدای سبحان امر خودش را مشخص کرد فرمود: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) این امرِ خداست و این هم کاری به تبلیغ و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس و سخنرانی و کتاب نوشتن و شاگرد تربیت کردن و امر به معروف و نهی از منکر نیست همه ی اینها جزء عناوین اعتباری است که در حوزه ی تشریع راه دارد این (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) می شود در فضای تکوین، وقتی فضای تکوین شد دیگر در گوش و چشم و کتاب و کتیبه و امثال ذلک کار ندارد به باطن کار دارد تصرّف در نفوس است تصرّف در قلوب است اینکه می بینید قلب کسی گرایش پیدا می کند به کاری این گرایش حرکت است این حرکت محرِّک می خواهد زمامدار این حرکت آن امام است که دل را به سَمتی می کشاند تکویناً، این رهبری دلها از نظر تکوین وقتی مورد عنایت آن امام شد این دل جذب می شود دیگر خلاف ندارد آنها از راه صحیح هدایت می کنند این هم صحیحاً می پذیرد اینکه می بینید یک وقت حُرّی پیدا می شود که بین جهنّم و بهشت دفعتاً بهشتی می شود این یک تصرّف لازم دارد این با تبلیغ و موعظه و اینها نیست تبلیغ و موعظه در آن میدانی بود که حضرت فرمود و در او اثر نکرد این کِشش و جذبه ای که در دل پیدا می شود این به امر الله است که (إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) امام با این امرِ تکوینیِ خدا در دلها اثر می گذارد و الیوم هم هست این معنای امامتِ وجود مبارک ابراهیم خلیل است که قبلاً این طور نبود پیغمبر دعوت می کند تعلیم دارد سخنرانی می کند افراد شاگرد تربیت می کند اما رهبری دلها را به یک سَمت ببرد او به دعوت نبوّت و رسالت حاصل نمی شود این یک امر تکوینی است آن یک امر اعتباری و تشریعی است این را وجود مبارک ابراهیم بعد پیدا کرده خدای سبحان هم در این بخش این فضیلت را به ابراهیم خلیل و به لوط و به اسحاق و به یعقوب علی مراتبهم عطا کرده است نه علی وزانٍ واحد، پس هدایت به امر الهی معرّف امامت است و هادی به امر الله همان امام خواهد بود. خب، اینها چه کسانی اند؟

اینها کسانی انـد که خـدای سبحان با خود اینها تکویناً کار می کنـد خروجی این کارِ تکوینی هم رهبریِ تکوینی است خدای سبحان با انبیا یک سلسله کارهای رسالتی و وحی و نبوّت دارد احکام را ابلاغ می کنـد با وحی می فرمایـد چه حرام است چه حلال اسـت، چـه چیزی حرام است چه چیزی واجب است چه چیزی مستحب است چه چیزی مکروه، اینهـا تشـریع است اینها احکام شـریعت است که از راه وحی به انبیا می رسانند انبیا هم عمل می کنند، اما بخش دیگری که این آیه متعرّض آن است، آن است که خدای سبحان فرمود من کاری که با ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب کردم این است که به آن بخشِ عملی آنها کـار کردم نه بخش نظری اینها، نه چیزی به اینها یاد دادم این را قبلاً گفتم، نه چیزی به اینها امر کردم اینها را قبلاً گفتم، آنکه الآن به اینها دارم می دهم آن بخش عملی اینهاست.

بخش عملی (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) نه احکام الخیرات، نگفتیم به اینها که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام اسـت چه چیزی بد است چه چیزی خوب، به اینها گفتیم بکنید مثل اینکه به مادر موسی وحی فرستاده که این صندوقچه را بینداز در دریـا یـانکه وحیِ تشریعی نیسـت اینکـه وحی اعتبـاری نیسـت اینکـه وحی علمی نیست این یـک وحی عملی است مـا در آن بحثهـای قبـل داشتیم که چرا مـا عالِم بی عمل داریم برای اینکه مسئولِ علم، عقل نظری است او خوب می فهمـد انـدیشه دارد برهـان دارد امـا او هیـچ یعنی هیـچ، هیـچ کاره است او که بایـد تصـمیم بگیرد عقل عملی است که «بِهِ عُبِدَ الرحمن واکتسب الجِنـان» مثـل اینکه آ نکه مـار و عقرب را می بینـد چشم است اما آنکه فرار می کنـد دست و پاست نه چشم، چشم هیـچ کاره است فقط می بینـد مار دارد می آیـد عقرب دارد می آیـد آنکه بایـد بـدوَد این پاست و اگر پا فلج بود این شـخص می ماند و مسـموم می شود نیش می خورد اینکه در روایات دارد «النَّظْرَةُ سَهمٌ مِن سـهام ابلیس» نگاه به نامحرم تیرِ مسـموم شیطان است خب همه ی ما این روایت را می خوانیم شـنیدیم، گفتیم، کتاب نوشتیم، برای ما گفتند اما یک وقت است همین را با اینکه می دانیم بـاز نـامحرم نگـاه می کنیم چرا، برای اینکه آنکه بایـد این را بفهمـد عقلِ نظری ماست ما کمبودی نـداریم اما آنکه باید عمل بکنـد که فهم نیست، علم نیست آن عقلی که «بِهِ عُبِدَ الرحمن واکتسب الجِنان» او بایـد بدوَد او فلج است این بخشـی که برای ماها فلـج است این بخشِ عزم است آنها که عالِم عادل انـد نه، فلـج نیست هر چیزی را که فهمیدند حُکم شـرعی را عمل می کننـد. خـدای سـبحان بخشـهای علمی را به اینهـا داد امـا در این آیه می فرمایـد آن بخش عملی را که جای عزم و اراده و اخلاـص و تصـمیم است من بـا او کـار کردم به این بخشِ عملی گفتم بکن نه اینکه به بخش نظری گفتم بفهم (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) این مصـدرِ مضاف به این جمع هم مفیـد تحقّق است هم مفیـد عموم نه «أوحینا إلیهم أن افعلوا» اینجا «أن افعلوا» نیست که بعدها بکنید نه خیر، (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) اینها به خوبی با یک گرایش و عَطش به طرف خیرات می روند با گرایش و عطش به طرف اقـامه ی نمـاز می رونـد بـا گرایش و عطش به طرف ایتـاء زکـات می رونـد همین جریان یَنبُع را آن باغبان وجود مبارک حضـرت امیر دارد که حضـرت امیر(سـلام الله علیه) مکرّر در مکرّر آمد اینجا کَند و کاو کرد که آبی در بیاید و روزی بعد از اینکه کلنگ به آن مِعْوَل آن کلنگ به آن سنگ خورد و سنگ را گرفت و حضرت هم عرق ریخت آب از زیر آن سـنگ در آمد همزمان با جوشـش آب از درون این چشـمه و چاه صـیغه ی وقف هم جاری شد فرمود: «هذه صدقةٌ جـاریه» خب این کِشـش و گـرایش به ایتـاء زکـات است این کاری به فهم نـدارد فرمود ما با این بخشـهای اینها کار کردیم این بخشِ تصمیم گیریشان فعّال شد (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) که این جمع محلاّ به الف و لام مفید عموم است منتها ذکر نماز و روزه از بـاب ذکر خاص بعـد از عام است برای اهمیّت این دو رُکن نظیر ملائکه و جبرئیل و میکائیل که بعـد از ذکر ملائکه ذکر شدنـد (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ) اما ما رایگان این کار را نکردیم (وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) سالیان

متمادی اینها به عبادت گذراندند ما هم نسبت به اینها این محبّت را کردیم این طور نیست که ما رایگان به همه بدهیم این (یَهْدِی مَن یَشَاءُ) همین است آنکه رایگان به همه دادیم (هُدیً لِلنَّاسِ) است اینکه رایگان نیست ارزان نیست به دست هر کسی نمی رسد برای کسانی است که (کَانُوا لَنَا عَابِدِینَ) بودند اینها چون (کَانُوا لَنَا عَابِدِینَ) که مفید استمرار است سالیان متمادی بندگان خاصّ ما بودند ما در آن بخشِ عملیِ اینها تلاش و کوشش کردیم این عصاره ی بخشی از فرمایشات سیدناالاستاد است حالا شما از کشّاف تا آخرین تفسیر اهل سنّت، از تبیان تا آخرین تفسیر اهل شیعه ببینید که این معارف در آن هست یا تنها آن تک درختی که در بین همه ی اینها می تابد طباطبایی است این است که المیزان می ماند این را می گویند تولید علم، این شواهدی اقامه می کند می فرماید ابراهیم خلیل که تازه دست به هدایت نبرده که در دوران کهنسالی و پیری تازه به امامت رسیده این (یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) این را دارد می فهمانند خب، (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) که این (یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) جمله ای است در محلّ نصب تا صفت باشد برای ائمه این صفت معرّف آن موصوف است (جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) و ما روی بخش عملی آنها کار کردیم (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاهِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاهِ) اما رایگان نبود برای اینکه (وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ).

ص: ۱۷۳

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۳ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئاً وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

سخن وجود مبارک ابراهیم بعد از اقامه ی برهان و همچنین آن مبارزه ی عملی و تشکیل محکمه و برائت وجود مبارک ابراهیم خلیل از ظلم و اعتراف آنها به اینکه ظالم اند و منکوس الرأس شدند وجود مبارک ابراهیم فرمود اگر به عقلتان مراجعه می کردید بت پرستی را باطل می دانستید در بحث دیروز اشاره شد که اُف و تُف هر دو عربی است اَفّاف و تَفّاف به کسانی می گویند که یکی کثیرالاف است و یکی کثیرالتف منتها ابن فارس در مقاییس دارد که اُف آن چرک ناخن را می گویند تُف چرک گوش را و این تعبیر زجرآمیز با تحقیر همراه است.

چند وجه دربارهی (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً) گفته شد که یکی از آنها را جناب فخررازی برجسته دانست و آن این است که این (نَافِلَةً) هم برای حضرت اسحاق باشد هم برای حضرت یعقوب چون نافله به معنای عَطیّه است و انسان کثیرالعطایا را می گویند نوفل، چون نافله به معنای عطیّه است و وزن مصدری هم دارد نظیر عافیه، نائله و مانند آن، این منصوب است تا مفعول مطلق تأکیدی باشد برای (وَهَبْنَا) مثل این است که فرموده باشد «وَ وهبنا له إسحاق و يَعقوب هِبةً» منتها این (نَافِلَةً) تأکید این فعل است از غیر آن لفظ مثل «قَعَدْتُ جلوساً، قَعدْتُ جلسةً» که این مفعول مطلق است برای تأکید منتها از لفظ فعل نیست که اسحاق و یعقوب هر دو نافله اند.

ص: ۱۷۴

عمده مسئلهی وحی است که فرمود: (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) این (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)، (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) اینها موهبتهای الهی است (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)، نبوّته، ولايته، امامته و مانند آن می داند به چه کسی سِمت نبوّت بدهد سِمت رسالت بدهد سِمت امامت بدهد ممکن است بعضی از علوم یا اسرار را بدون پُست کلیدی به افرادی عطا بکند به عنوان آزمایش ولی در بین آنها بلعم باعور در بیاید، سامری در بیاید چون هر دوی اینها از این علوم برخوردار بودند منتها سوء استفاده کردند گرفتار سوء عاقبت شدند به این گونه افراد خداوند هرگز پُست کلیدی نمی داند خدا وقتی می داند کسی آینده ی خوبی به سوء اختیار خود ندارد هرگز به او سِمت نمی دهد (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) اما کسانی را که سِمتی عطا می کند آنها را امام امّتی قرار می دهد می داند که آنها به هیچ وجه بیراهه نمی روند با حُسن اختیار خود بیراهه نمی روند که این توضیحی لازم دارد که این گونه از تأییدها مستلزم نفیِ اختیار نیست مستلزم جبر نیست که خواهد آمد.

جریان وحی هم وحی گاهی علمی است و گاهی عملی:

وحی علمی همـان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید در ظاهر بـدنِ ما بعضـی از قوا مسـئول ادراک انـد بعضـی از قوا مسـئول تحریـک و کـار در درون ما هم این چنین است ما در بیرون چشم و گوشـی داریم که درک می کننـد دست و پایی داریم که کار می کنند در درون ما هم بعضـی از شـئون نفس مسئول ادراک و اندیشه اند برخی از شئون نفس مسئول عمل و انگیزه اند این بخش وحیهـا هم گـاهی به بخش علمی برمی گردد گاهی به بخش عملی گاهی به هر دو جناح آ نجایی که فقط به علمی برگردد نظیر اَخبـار غیب که اخبـار غیب را گزارشـهای غیبی را می فرمایـد: (تِلْـکَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ) به انبیا(علیهم السـلام) می فرمایـد شـما جریـان قبـل را نبودیـد ولی وحیی که ما آن را دادیم گزارشـهای غیبی آنها از این قبیل است مثلاً در جریان نوح این چنین بود طوفان نوح این چنین بود جریان ابراهیم این چنین بود و مانند آن که اینها گزارشـهای غیبی است که خدا به پیامبران یا به حضـرت رسول(علیهم الصلاه و علیهم السلام) افاضه می کند بعد می فرماید: (تِلْکَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْـکَ) اینهـا اَخبار غیبی است که ما به شـما اعلام می کنیم اینها فقط اثرِ علمی دارد و این چنین قوانین را احکام شـرعی را در شِرعه و منهـاج به انبیـا اعلـام می کننـد که فلـان چیز واجب است فلان چیز حرام است فلان چیز صـحیح است فلان چیز باطل است اینها احکام کارهای علمی است.

ص: ۱۷۵

وحی عملی نظیر همین که (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) که توضیح بیشتری می خواهد که عرض می شود گاهی تلفیقی از علم و عمل است مثل اینکه به وجود مبارک نوح تعلیم کشتی سازی را با توفیقِ عملیِ انجام کشتی مرحمت کرده است که (وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا) یا جریان زِره بافی را به وجود مبارک داوود تعلیمِ آمیخته با عمل عطا کرده است فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ) که برای اینکه تو توسعه نکن و مانند آن تا شما را در جنگها و مبارزه ها حفظ بکند این زِره بافی را خدای سبحان به وجود مبارک داوود آموخت که چطور زِره بباف و عملِ او را هم وادارش کرد که از راه وحیِ عملی انجام بدهد اما کاری است که فقط معجزه است سخن از تعلیم نیست از او به عنوان تعلیم یاد نکرده است نظیر (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ) فرمود ما آهن را در دست او نَرم کردیم اینجا دیگر تعبیر (عَلَّمْنَا) نیست این طور نیست که کسی درس بخواند چند سال پنجاه سال، شصت سال درس بخواند بتواند آهن را مثل یک مُشت خمیر نَرم بکند این دیگر قداستِ داوودی می خواهد این راهِ فکری ندارد درس نیست بحث نیست معجزه راهِ علمی ندارد کسی چند سال درس بخواند معجزه یاد بگیرد این به قداست روح وابسته است روح اگر طیّب و طاهر شد مقرِّب الهی شد فانی در اراده ی الهی شد «کُنت سَمعه» شاملش می شود «کنتُ بَصره» شاملش می شود اراده ی او فانی در اراده ی خداست او اگر اراده بکند این آهنِ سرد نَرم می شود دیگری نمی شود دیگر نمی شود به حضرت داوود عرض کرد چطور شما این آهن را نَرم کردی که، که ما برویم درس بخوانیم یاد بگیریم این طور نیست لذا ملاحظه می فرمایید وقتی که سخن از زِره بافی است از او به تعلیم یاد کرده است خب آدم می رود درس می خواند زِره باف می شود اما وقتی بخواهد آهنِ سرد را مثل موم نرم بکند این دیگر درسی نیست فرمود ما این کار را کردیم (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ) نه «عَلَّمناهُ إلانه الحدید» نه اینکه ما یادش دادیم چگونه آهن را مثل موم نرم بکند ما در دست او نرم کردیم این می شود معجزه آنهایی که می شود علم پس گاهی علمی است گاهی عملی است.

تلفیق دو علم از هر دو هست به زنبور عسل هر دو را آموخت هم چگونه خانه های شش ضلعی مُسدَّس بسازد و هم اینکه کجاها خانه بسازد و چگونه عسل تولید کند هم علمش را هم عملش را به زنبور آموخت گاهی راهِ عملی را یاد می دهد مثل (وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) آن چیز این است که (أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى) که این بچه را به دریا بینداز خب این دیگر علم نمی خواهد بچه را در قفس انداختن و صندوقچه را در دریا انداختن کار فنّی و علمی نیست اما یک عزم و اراده و جرأت می خواهد که افراد عادی ندارند فرمود ما در قلب او القا کردیم که این کار را بکن، پس گاهی وحی به فعل است گاهی وحی به علم است گاهی تلفیقی از هر دو.

دربارهی ائمه، امامان به معنی اعم (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) ائمه چه کسانی اند (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) اینها کسانی هستند که چون مظهر اراده ی ذات اقدس الهی هستند در دلهای افراد اثر می گذارند اگر شفاعت است این است و اگر بحث مشکل اگر واقعاً مفسّران اسلامی از همان اول این مسیر را طی می کردند ما کمتر گرفتار وهابیّت بودیم آنها واقعاً از اسلام سهمی ندارند یعنی بهره ای ندارند که خداوند چگونه انبیا را به مقامی می رساند که آنها می توانند بیمار را شفا بدهند به اذن خدا، مُرده را زنده کنند به اذن خدا بارها به عرضتان رسید الآن ما که آفتاب پرست نیستیم ماه پرست هم نیستیم اما تمام کارهایمان را سعی می کنیم با ماه و آفتاب هماهنگ باشد دیگر نور می خواهیم حرارت می خواهیم بحثهای فنّی می خواهیم بحثهای صنعت می خواهیم از این آفتاب کمک می گیریم خب این آفتاب را وسیله قرار بدهیم علی و اولاد علی که به مراتب هزارها بار از این ماه و آفتاب بالاترند ما اگر از این آفتاب کمک گرفتیم از ماه کمک گرفتیم یعنی ـ معاذ الله ـ اینها را پرستیدیم اینها را خدا نَیِّر قرار داد پرفروغ قرار داد پرحرارت قرار داد ما هم از آن استفاده می کنیم این چنین نیست که اگر کسی در را باز کرد تا نور آفتاب بیاید بگوید تو آفتاب پرستی خب درِ حرم را باز می کنند ما به طرف حرم می رویم در و دیوار را می بوسیم برای اینکه از این نور بگیریم همین، این را چه کسی آفرید خدا، چه کسی نیّر کرد خدا، به ما چه کسی دستور داد خدا، این چنین نیست که ـ معاذ الله ـ با توحید ناسازگار باشد اگر (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) درست معنا می شد و اگر (جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) درست معنا می شد آن طوری که المیزان معنا کرده معنا می شد یعنی اینها همان طوری که خدای سبحان (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) با امر و با اراده کار می کند اینها فعلِ خدا هستند فعل خدا که مقام ذات نیست فعل خدا که صفتِ ذات نیست جدای از ذات است خب جدای از ذات مظاهر فراوانی دارد اینها هادیان مردم اند به امری که (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) با این امرند، بنابراین اگر واقعاً مفسّران ما این آیه را خوب معنا می کردند و آنها هم عنادی نداشتند تعصّبی نداشتند درِ خانه ی اهل بیت می آمدند می فهمیدند که اینها شفا می دهند، شفاعت می کنند، وسیله ی خوبی هستند و بهره برداری از این برکات در دنیا و آخرت و حتّی برزخ هم ممکن است حالا در برزخ ممکن است ماها دسترسی نداشته باشیم ولی دست آنها کوتاه نیست این می شود (جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) اما (أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) را ببینید با چه مشکلی جناب زمخشری دارد این را حل می کند بعد از او امام رازی هم به زحمت این راه را طی کرده منتها خیلی دقیق و در تفسیر ابی السعود پررنگ تر همین راه را رفتند جناب زمخشری می گوید که این (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) در مرحلهی سوم قرار گرفته اصلش این بود «و أوحینا إلیهم أن تُفْعَلَ الخیراتُ» که فعل مبنیّ للمفعول است و «خیرات» نائب فاعل است با «أن» و چون تأویل مصدر می شود این «أن تُفعل الخیرات» می شود «فعلاً الخیرات» که نصب محفوظ باشد این دو، و چون اضافه می شود تنوین می افتد می شود (فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) بازگشتش به این است که ما به ائمه وحی فرستادیم که کارهای خیر بکنند این شده. خب پدرآمرزیده چه کسی گفته که اصلش «تُفعل الخیرات» بود

ظاهرش این است که (فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) و این (فِعْلَ) هم وقتی اضافه شد از وقوع خبر می دهد یعنی این فعلی که انجام می دهد با ایحای ماست ما در عزم اینها در اراده ی اینها در تصمیم گیری اینها آنجا حضور داشتیم گفتیم بکن اینها هم کردند این تکلّفها که محقَّق شده را به محقَّق نشده برگرداندند و به حکم تقریباً برمی گردد یا به دستورِ عملی برمی گردد این بُعد مسافت در اثر دوری از اهل بیت است خب، (وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) یعنی این کار را که می کردند این مصدرِ مضاف به این جمع از گذشته خبر می دهد نه از آینده تا دستور بگیرد و نشانه اش هم (وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ) این (کَانُوا لَنَا عَابِدِینَ) از استمرار خبر می دهد و نتیجه ی این (فِعْلَ الْخَیْرَاتِ) است چون فعلِ خیرات را ما با عزم و اراده ی اینها سامان دهی کردیم اینها همواره بندگان ما بودند هر وقت در هر نشئه ای که بودند بندگان ما بودند درست است که برای رعایت فواصل که یاء و نون و واو و نون آمده (عَابِدِینَ) مؤخّر ذکر شده اما تقدیم (لَنَا) بر (عَابِدِینَ) هم مفید حصر است اینها فقط ما را عبادت می کردند خب، (وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ) همواره عبادت کنندگان ما بودند فقط ما را می پرستیدند و احدی را هم نمی پرستیدند اینکه ارحام طیّب و طاهر بودید (لن تری الجاهلیه بأنجاسها) ارحام مطهّره بودید اسلاب شامخه بودید همین طور بود هر مرحله ای اینها بودند بندگان خاصّ و خالص ذات اقدس الهی بودند. خب، بنابراین وحی به خود فعل تعلّق می گیرد.

ص: ۱۷۷

مطلب بعدی این است که این مستلزم جَبر نیست می دانید خداوند نسبت به امری گرایش ایجاد می کند آدم به کسی علاقه مند است به چیزی علاقه مند است ولی می تواند آن کار را انجام بدهد می تواند آن کار را انجام ندهد به زیارت علاقه مند است به سفرهای سیاحتی علاقه ندارد اما کسی این را مجبور نکرد که این با تمام دشواریها راه کربلا را می رود اما با اینکه جای دیگر چون زیارتگاه نیست راه آسان تری هست تفریح هست تفرّج هست سیاحت است آنجاها نمی رود مختار هم هست این طور نیست که این را مجبور کرده باشند این گرایش کار را برای آدم آسان می کند خدای سبحان به برکت ائمه این گرایش را ایجاد می کند آدم به آسانی کارِ خیر را انجام می دهد اینکه فرمود: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) یعنی برای خصلت یُسری، عاقبتِ یسری، فضیلت کار خوب ما او را آسان می کنیم این به آسانی بلند می شود نماز شبش را می خواند دیگری به زحمت نماز صحبش را می خواند با اینکه هر دو مختارند این طور نیست که آن که نماز شب می خواند مجبور باشد آن که نماز صبح را دیر می خواند مجبور باشد منتها یکی گرایش دارد علاقه دارد دوست دارد دیگری ندارد یکی می رود حرم تا زیارت جامعه نخواند بیرون نمی آید یکی هم یک سلام می دهد فوراً برمی گردد آن یکی دلباخته است بیشتر می ماند آن یکی عادی است فقط برای ثواب می رود و برمی گردد این می شود (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) این گرایشها رایگان نیست این گرایشها عادی نیست تصادف نیست این را امام این کار را می کند این جاذبه را ایجاد می کند پس جاذبه ایجاد کردن گرایش ایجاد کردن محبّت ایجاد کردن مستلزم سلبِ اختیار نیست موجب جبر نیست و امثال ذلک نیست انسان وقتی دوستِ چیزی شد و علاقه پیدا کرد آن زحمت را به آسانی تحمل می کند در مراسم جشن مثلاً می بینید جشن غدیر که شد این تمام تلاش و کوشش اش را می کند خوابش هم نمی برد از خواب و خوراکش کم می کند با نشاط این کار را می کند اما در چراغانی کردن بعضی از مراسم می بینید خیلی آمادگی ندارد این طور نیست که حالا در آنجا مجبور باشد یا در اینجا مسلوب الاختیار باشد که وقتی علاقه شد انسانی به آسانی انجام می دهد عدّه ای از آن طرف در اثر گرفتار شدن به قَهرِ الهی (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى) و نشد اهل طغیان بود (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى) بعضی به آسانی دروغ می گویند، به آسانی تهمت می زنند اینها هم کسی مجبور نکرده آن هم کسی مجبور نکرده. خب، پس (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ) در جریان (إِقَامَ الصَّلَاةِ) دو قول بود:

یکی اینکه اصلِ (إِقَامَ الصَّلاَهِ) «إقامه الصلاه» بود و اضافه ی (إِقَامَ) به (الصَّلاَهِ) جای آن تاء را گرفته لذا تاء حذف شده دیگر «إقامه الصلاه» نمی گویند.

دوم این است که نه «إقامه» و «إقام» هر دو مصدر است و هر دو صحیح است این طور نیست که اصلش «إقامه الصلاه» بود و تاء حذف شده از آ ن قبیل نیست اما درباره ی معرفت شناسی که ما خدا را می شناسیم آیا مطلق است یا نه، این قبلاً روشن شد که فرق نمی کند چه در علمِ تجربی مثل طبیعیات به اصطلاح، زمین شناسی، آسمان شناسی، دریاشناسی، گیاه شناسی، جانورشناسی چه در علوم تجریدی مثل فلسفه و کلام، چه در علمِ شهودی مثل عرفان این عالِم اعم از اینکه معرفت شناسی او تجربی باشد یا تجریدی باشد یا شهودی باشد نسبت به معلوم سه حال دارد اگر برتر از معلوم بود یا مساوی معلوم بود ممکن است معلوم را به خوبی درک کند اما نه اینکه اشتباه نمی کند معصوم است نه ممکن است آن را به خوبی درک کند و همه اش را درک کند و اگر کمتر از معلوم بود معلوم بزرگ تر از او بود این بخشی را درک می کند بخشی را درک نمی کند و اگر بفهمد که آن معلوم بزرگ تر از اوست همیشه معرفتش را با اعتراف مُنضم می کند این جریان «ما عَرفناک حقّ معرفتک» یک اصل کلی است که عبارت از انضام اعتراف به معرفت درباره ی خداشناسی ولو وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم باشد حضرت معرفتِ او با اعتراف همراه است یعنی آن مقداری که ما شناختیم مقدار قوّه ی بشریّه بود ولو بشر نبیّ باشد بقیه هم «ما عَرفناک حقّ معرفتک» چه اینکه حقّ عبادت خدا را هم کسی انجام نداده. خب، پس اگر معلوم بالاتر عالِم باشد و عالِم بداند که معلوم بالاتر از اوست همیشه معرفت شناسیِ او ملفّقی است از معرفت و اعتراف و اگر نداند که ممکن است ادّعای گزاف بکند بگوید من او را بِکُنه شناختم این یک مطلب.

ص: ۱۷۹

مطلب دیگر اینکه مـا در باب علم حصولی در برهانها چیزی بزرگ تر از ما نیست برای اینکه دست مفهوم ماشاءالله باز است ما غیر متنـاهی را درک می کنیم بـا مفهوم کار داریم دیگر غیرمتناهی را درک می کنیم ازل را درک می کنیم ابـد را درک می کنیم مجموع ازل و ابد که سـرمد است درک می کنیم اینها مفاهیم اند مادامی که بحث فلسـفه و کلام داریم مادامی که بحث مفهوم داریم ذهن ما باز است اما همه ی اینها به حمل اوّلی غیرمتناهی انـد یا ازل انـد یا ابد مفهومِ ازل به حمل اوّلی ازل اسـت وگرنه به حمـل شـایع صورتٌ ذهنیه به ذهن مـا متّکی است در جریـان شـریک البـاری این طور است دربـاره ی خود باری هم همین طور است و «مـا بِحَمْـلِ أولٍ شـریک حق عُـدّ بحمـل شـایعٍ ممّـا خَلق» الله هم همین طور است خـدا هم همین طور اسـت رحمـان هم همین طور است این مفـاهیم به حمـل اوّلی رحمـان به حمل اوّلی رحمان است وگرنه به حمل شایع صورهٌ ذهنیه و دشواری این است که ما باید بدانیم راه دیگری هست و همیشه معرفت را با اعتراف ضمیمه بکنیم.

بیان نورانی مرحوم صـدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شـریف توحید نقل می کند کسـی به امام صادق(سـلام الله علیه) عرض می کنـد که مـا بـا یک مفاهیم سـر و کار داریم فرمود اگر ما با مفاهیم سـر و کار نداشـته باشـیم «لکانت توحیـد أنّا مرتفعا» ما توحیـدمان به همین براهین است دیگر از مـا غیر از این سـاخته نیست اگر ما با این مفاهیم کار نداشـته باشـیم با این براهین کار نداشـته باشیم لازمه اش این است که مکلّف به توحید نباشیم این از غرر روایات حضرت است «لکانت توحید أنّا مرتفعا» خب، پس مادامی که با مفهوم سـر و کار داریم بایـد بدانیم که هزینه ما همین است ما با مفاهیمی سـر و کار داریم که این مفاهیم به حمل اوّلی اسمای حسنای خدای اند به حمل شایع صورت ذهنیه هستند اگر کسی بگوید نه آقا من با خارجِ اینها کار دارم می گوییم این خارج یک خاء هست و یک الف است و یک راء و جیم این لفظی که گفتیـد این مفهومِ شـما خارج به حمل اوّلی است ذهن به حمـل شـایع می گوییـد نه آقـا من الموجود العینی را بحث می کنم می گوییم این عین یک عین است و یک یاء است و یـک نون یـک لفظ این مفهومی است در ذهن شـما این عین به حمل اوّلی است ذهنِ به حمل شایع ما اگر خواستیم به خارج راه پیدا کنیم راهِ شهود داریم آن راه شهود هم مشخص است که تا کجا مرزِ اوست اما حالا نسبیّت بنابراین ما اگر معلوم بالاتر از ما باشـد ما یقیناً به همه ی حیثیاتش توجه نمی کنیم این یک، اگر در مسائل دینی باشـد آن که از همه برتر است یعنی ذات اقدس الهی انبیا را که فرستاده یک صراط مستقیمی به همه شان داده که در این حوزه هر چه هست تصدیق است (مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ)، (مُصَـدِّقاً) قبلی مبشِّر بعـدی است بعـدی مُصـدّق قبلی است اینجا دیگر پولورالیزم و کثرت گرایی و اینها نیسـت چون همه یک راه آمدنـد می مانـد مسـئله شـریعت که اینجا سـخن از ناسـخ و منسوخ است (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) اینجا تکثّر هست اما نه تکثّر پولورالیزمی تکثّر است یعنی وجود مبارک ابراهیم در عصـر خودش شـریعتی داشت وجود مبارک موسـی شـریعتی، وجود مبارک عیسی شریعتی، حضرت ختمی نبوّت(علیهم السلام) شریعتی، در یک عصر این چنین نیست که چند شـیء حق باشد تا بشود تکثّر در یک عصـر یک شیء، یک شیء یعنی یک شیء حق است لذا فرمود: (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا) درست است برای حضـرت مسیح چیزی گفتیم برای حضـرت موسـی چیزی گفتیم برای حضـرت عیسـی چیزی گفتیم آنهـا در آن عصـر حق بود الآـن اینجا یک چیز، یک چیز یعنی یک چیز (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَـدِ اهتَـدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا) یک دانه است تَثنیه نیست صـراطین نیست فضـلاً عن الصُـرُط یک صراط است و لاغیر. پس تکثّر در قسمت معرفت این بله ممکن است بعضـیها فلان اسم الهی را می شناسند فلان اسم الهی را می شناسند اما آنکه دین آورده خطوط کلی است و مشخّص است و (مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) آنکه مربوط به شریعت و منهاج است تکثّر حق است اما برای هر عصری یک شریعت نه اینکه در یک عصـر چند شـریعت باشد در هر عصـری یک شـریعت است منتها در زمان جاهلیّت مسائل بت پرستی بود شما

این جریـان ابوریحان بیرونی را که نقل می کننـد می بینیـد این از بزرگان معاصـر با بوعلی است اینکه می گوییم جزء بزرگان است یعنی در هر هزار سـال دو هزار سـال چنین آدمی پیـدا می شود وگرنه ما علمای بزرگ کم نـداریم اینها آن تک درختی اند که بالأخره بدون اسـتاد این طور شدند یعنی مرحوم بوعلی بدون اسـتاد فیلسوف شد، طبیب شد، ریاضـیدان شد، منجّم شد، فقیه شـد همین، بـدون اسـتاد یعنی بدون اسـتاد خودش می گوید من بخشـهایی از منطق را نزد ابوعبدالله ناتلی خواندم وقتی به مشـکلات منطق رسـیدم دیدم از او برنمی آید خودم نشسـتم حل کردم کسی که نه استاد دارد نه شاگرد دارد خب ممتاز است دیگر این همه درسـهایی که گفته یک نفر کسـی که تالی تِلو او باشـد پیـدا نشده این بهمنیار با این کتاب تحصـیل یک کتاب قَدَری است او هم نام کسـی را نمی برد اما در این کتاب قوی همین تحصـیل می گوید اگر یک حوزه ی علمیه ای بود و اگر کتابخانه هایی می بود و اگر اساتیـدی بود و اگر شاگردان فراوانی بود پیـدایش صاحب این هذه التصانیف کالمعجزه است در حـالی که هیـچ کـدام از اینهـا نبود قـدری هم کتـاب جمع کرد که این را هم سوزاندنـد این گونه افراد کم گیر جهان می آید اینکه یونسـکو اشـتباه کرده خودش را از این فضیلت محروم کرده در این روز جهانی فلسفه که بیش از صد فیلسوف آمدند به ایران او خودش را کنـار کشـیده او خودش را از مَهـد علم و عقل محروم کرده که ما نصـیحت کردیم دیگر از این کارها نکند هر جا سـخن از ایرانِ اسـلامی است مهد اسـلامی است این باید حضور پیدا کند ابوریحانی بیرونی در تحقیق ماللهند می گوید در جـاهلیّت یونـان همـان طوری که ما دوران جاهلیّتی داشتیم در مکه یونان هم جاهلیّتی داشت بعـد از جاهلیّت وجود مبارک حضـرت مسـیح آمد در جاهلیّت یونان سـقراط قیام کرد و برای حفظ توحید کُشـته شد خب اینها را هم حضرت ابراهیم تربیت کرد دیگر اینها جزء شاگردان ابراهیمی اند نباید به آن کَثر اسلام جاهلیّه مرحوم ملاصدرا از زمان لقمان و امثال سلیمان و اینها اقتدا کرد.

غرض آ ن است که این گونه از افراد را ذات اقدس الهی به وسیله ی انبیا پروراند و انبیا کسانی اند که در آن مراحل پایانی به جایی می رسند که خدای سبحان آنها را هادیِ به امر می کند که می توانند در دلها اثر کنند مُرده را زنده کنند بیماران را شفا بدهند (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) چون هدایت، هدایت تکوینی است اختصاصی به مسئله ی شریعت ندارد شفا هست، احیای موتا هست و صدها مشکلات هست بنابراین توسّل را از آن (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) درست است می شود کمک گرفت اما از (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) تمسّك به عام در شبهه ی مصداقیه خود عام است (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) می گوید وسیله پیدا کنید اما چه چیزی وسیله است این را قرآن باید مشخص کند و روایات ما بگوییم چون (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) است توسّل حق است این تمسّك به عام در شبهه ی مصداقیه خود عام است این (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) می گوید وجه الجمله توسّل حق است اما به چه چیزی گاهی (وجعلت الإقرار لاذبن وسیلتی) اقرار وسیله است، توبه وسیله است، اعتقاد به توحید وسیله است، ولایت اهل بیت وسیله است، غدیر وسیله است اینها به وسیله ی ادله ی خارجی مشخص می شود اما (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) این خودش مصداق خارجی مشخص کرده فرمود اینها هادیانِ به امرند مصداق کاملش ارواح اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) هستند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۳ تا ۷۷ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳) وَلُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ (۷۴) وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) وَنُوحاً إِذْ نادى رَبَّهُ فَاستَجَبْنا لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷)

ص: ۱۸۱

سنّت حنفیهی انبیای ابراهیمی را این بخش از آیات مشخص می کند برای اینکه فرمود ما ابراهیم و لوط را نجات دادیم به او اسحاق و یعقوب دادیم بعد فرمود اینها مستمرّاً بندگان خدا بودند (وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) هم عبادت اینها استمرار داشت و هم توحید اینها برای اینکه هم (وَكَانُوا) ذکر شده است هم (لَنَا) بر (عَابِدِينَ) مقدم شد که فرمود: (وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) نه «کانوا عابدین لنا» این تقدیم (لَنَا) مفید حصر است آن تعبیر (كَانُوا) هم مفید استمرار. منتها یك وقت بحث در این است که عبادتهای اینها همیشه برای خدا بود و همیشه اینها عبادت می کردند که مضمون این آیه است. یك وقت است انسان می خواهد بگوید که تمام شئون اینها عبادت بود استفاده ی این مطلب از این آیه دشوار است استفاده ی مطلب از آیه ی (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) آسان است این یك, و استفاده ی این مطلب از دعای نورانی «کمیل» ممکن است که «و حالي في خِدْمَتِكَ سَرمداً» این دو طایفه از ادله ی قرآنی و روایی می شود استفاده کرد که اینها دائماً به یاد خدا هستند کسی که نشستنش رو به قبله است, کسی که دائماً باوضوست, کسی که هیچ کاری را انجام نمی دهد مگر اینکه «بسم الله» می گوید و معنای «بسم الله» گفتنِ قبل از کار این است که این کلمه ی نورانی یك قرنطینه است اینکه به ما می گویند هر کاری

می کنید به نام خدا باشد این یک قرنطینه است برای اینکه انسان کارِ مکروه یا حرام را که نمی تواند به نام خدا انجام بدهد بگوید «بسم الله الرحمن الرحیم» آن وقت یک کار مکروه یا حرامی انجام بدهد قهراً کارها یا مستحب است یا واجب چنین افرادی مصداق «و حالی فی خدمتک سرمداً» هستند, چنین افرادی مصداق (إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) هستند غذا خوردن آنها هم بر اساس «قوّ علی خِدمتک جوارحی» است نه اینکه غذا می خورند که لذّت ببرند نکاح اینها مستحضرید برخیها همسر انتخاب می کنند که غریزه را تأمین کنند برخیها همسر انتخاب می کنند که گفته ی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را امتثال کنند حضرت با چشمِ ملکوت به نکاح نگاه می کند فرمود: «مَن تَزَوَّجَ فقد أحرز نصف دینه» آن وقت این نکاح ملکوتی کجا آن نکاحِ حیوانی کجا اگر «مَن تَزَوَّجَ فقد أحرز نصف دینه» مطلوب شد که مهم ترین لذّت نزد مردم لذّت نکاح است اگر نکاح حفظ دین شد که انسان نه نامحرم را نگاه کند نه نامحرمی او را نگاه کند این می شود (لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) بنابراین آنکه در دعای «کمیل» می گوید «و حالی فی خدمتک سرمدا» یا آن آیه را می خواهد درباره ی خود پیاده کند که نه تنها صلات و مناسک حج و عُمره و امثال ذلک (لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) بلکه «حیاتی و مماتی لله ربّ العالمین» این با آن نگاه دارد نگاه می کند هم با نگاهِ «قوّ علی خدمتک جوارحی» کنار سفره می نشیند هم با «مَن تَزَوَّجَ فقد أحرز نصف دینه» نکاح می کند چنین آدمی البته «خوشا آنان که دائم در نمازند» این دائم الصلاه است.

ص: ۱۸۲

روایت مرحوم صاحب وسائل نقل کردهاند که اگر کسی دائماً به یاد خدای سبحان باشد این جزء کسانی است که (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) اینها دائم الصلات اند آنکه می گویند «خوشا آنان که دائم در نمازند» نه یعنی کسب و کارش را رها می کند نه کشاورزی دارد, دامداری دارد, تجارت دارد, درس و بحث دارد ولی همه ی اینها (لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) است.

سنّت انبیای ابراهیمی همین است که (كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) هست, (إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) هست و اقامه ی صلات دارند ایتای زکات دارند و مانند آن, و به جایی رسیدند که کارِ فرشته ها را انجام می دهند و افراد دیگر را به عنایت الهی هدایت می کنند با یک دست افراد را هدایت می کنند سخنرانی می کنند, کتاب می نویسند, تألیف و تعلیم و تربیت دارند با یک دست دیگر هم به اینها پاداش و جایزه می دهند آن هدایت تشریعی که عام است همگان را هدایت می کند کسی نیست که از هدایت تشریعی و ابتدایی اینها بی بهره باشد مگر اینکه کسی خودش را محروم بکند وگرنه اینها مظهر آن رحمتِ رحمانیه اند همه را دارند هدایت می کنند با دست دیگر هم دست پُر می آیند آن جایزه دستشان است اگر کسی هدایت ابتدایی را محترم شمرد و عمل کرد و چند قدم پیشرفت کرد یک هدایت پاداشی به او می دهند قلب او را به سَمتی گرایش می دهند می بینید بعضیها حوصله ی درس خواندن را ندارند, بعضیها حوصله ی گوش کردن حرفهای دیگر را ندارند, حوصله ی دیدن بعضی از سریالها را ندارند این گرایش است دیگر این (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) است این نظیر ذوق نیست که همگان یکسان باشند این چیزی است که انسان محصول اعمال گذشته ی خودش را می گیرد, بنابراین این هدایت, هدایت ایصالِ طریق است.

ص: ۱۸۳

فرمایش سیدناالاستاد درباره هدایت ایصالِ طریق که این ایصال طریق هم رایگان نیست می بینید خدا یک مهمان را که دعوت می کنـد یک عدّه را می فرستد دنبالشان وسیله ی نقلیه هم فراهم می کند یک عدّه راه باز است هر که بخواهد بیاید می آید اما خواص را که دعوت می کند یک عدّه را می فرستد دنبال آنها این انبیای الهی فرستاده های خدایند در کنار دلهای مردان وارسته بنابراین نه جبری در کار هست نه تبعیضی در کار هست نه تفاوت بی جایی در کار است و مانند آن, انبیای ابراهیمی این طور هستند و چقدر وجود اهل بیت برای این سرزمین نافع که اینها همین انبیای ابراهیمی همین توحید را منتشر کردند در خاورمیانه بخشهای وسیعی از اینها هم رفته به این قسمتهای آسیا در هند بخشی هم رفته در یونان بخشهایی هم در این منطقه ی حجاز و ایران و شامات و اینها مانده است آنجا که راه اهل بیت رسیده که فرمودند: «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» این حرفهای توحیدی مصونِ از شرک رواج پیدا کرد آنجا که اهل بیت علی و اولاد علی(علیهم السلام) حضور نداشتند همین مسائل توحیدی که خدا همه جا حضور دارد خدا مطلق است جایی از خدا خالی نیست همین حرفها بدون مفسّر و بدون مبیّن و بدون معلّم رفته در سرزمین هند شده برهما و برهمن و شرک آلود همین حرفها بود این رفته آنجا «داخلٌ فی الأشیاء بالممازجه» شد اما شما ببینید قدم به قدم در سخنرانیهای آنها در نامه های آنها در درسهای اهل بیت این است که «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» حلول نیست، اتّحاد نیست، امتزاج نیست، بستگی نیست، تقیید نیست اینها آمده این اوصاف سلبی را ذکر کردند لذا موحّدان ایران مصون ماندند به برکت همین تعلیمات، حکما همینها را گرفتند ما در ایران به لطف الهی آن مسئله ی شرک و اینها را اصلاً بعد از اسلام نداشتیم اما شما وقتی الیوم هم وارد سرزمین هند می شوید می بینید این ابتلاعات هست. خب، اینها انبیای ابراهیمی بودند که راههایشان را مشخص کردند.به وسیلهی همین انبیای ابراهیمی حل شد دیگر تا آنهایی که اینها را نپذیرفتند آلوده بودند آنهایی که الآن باید این دین شناسان این مراکز ادیان شناسی به اصطلاح اینها مشخص کنند که جناب زرتشت معاصر با کدام یک از سلاطین ایران بود یک، و چون جزء انبیای اولواالعزم نیست زیر پوشش کدام یک از انبیای اولواالعزم بود دو، یقیناً بعد از وجود مبارک ابراهیم است.

وجود مبارک ابراهیم از انبیای اولواالعزم است کلّ خاورمیانه الآن زیر پوشش هدایت ابراهیمی است وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که مُتمِّم و مکمِّل همه ی حرفهاست همین را تکمیل کرده و ائمه(علیهم السلام) هم همین را تبیین کردند ولی بالأخره اگر ایران سهمی از این معارف دارد به برکت انبیایی است که در خاورمیانه آمدند و همه ی اینها زیرمجموعه ی وجود مبارک ابراهیم خلیل اند دیگر، اگر اینها نبودند آن وقت آ ن شعر صادق بود که «گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم» همین بود دیگر ولی اینکه می بینید الآن در طیّ این ۱۴۰۰ سال ایران به لطف الهی نظیر هند آلوده به برهما و برهمن و امثال ذلک نیست برای اینکه این خطبه های نورانی اهل بیت قدم به قدم این صفات سلبیه را مشخص کردند «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» این «لا بالممازجه» جزء محکمات روایات ماست. خب، بعد از اینکه جریان حضرت ابراهیم را ذکر فرمود از لوط(سلام الله علیه) سخنی به میان آورد این کلمه ی (لُوطاً) که منصوب است می تواند منصوب باشد به (آتَیْنَاهُ) قبل که به (آتَیْنَاهُ) بعد تفسیر می شود ولی آن لوطی که در آیه ی ۷۱ منصوب است که فرمود: (وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی) این لوط اگر مثل حضرت ابراهیم در معرض تهدید بود مفعول به می شود یعنی ما لوط را نجات دادیم و اگر مثل حضرت ابراهیم در معرض تهدید نبود کسی کاری به لوط نداشت این منصوب بودنش به صورت مفعول معه است نه مفعول به یعنی «ونجّیناه مع لوطٍ» وگرنه کسی با لوط کاری نداشت او برادرزاده حضرت بود و به او هم ایمان آورد. خب، آیه ی ۷۱ (وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطاً) اگر حضرت لوط(سلام الله علیه) در معرض تهدید بود این می شود مفعول به و اگر در معرض تهدید نبود می شود مفعول معه اما این (لُوطاً) که در آیه ی محلّ بحث امروز یعنی آیه ی ۷۴ منصوب است این به (آتَیْنَا) قبل منصوب است که با (آتَیْنَاهُ) بعد تفسیر می شود (وَلُوطاً آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً) اینجا یا منظور از این حکم حکمت است که علم خاص است و ذکر خاص قبل از عام مثل ذکر خاص بعد از عام برای اهمیت است که در (وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ) هم این احتمال هست یا نه، حُکم حاکمیّت در قضاست یا حَکَمیّت در قضاست احتمال دوم, یا حاکمیّت سیاسی است احتمال سوم, که بالأخره اگر حاکمیّت سیاسی بود یا حَکَمیّت در قضا بود در مقابل علم است وجود میارک لوط هم همین طور بود (وَلُوطاً آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْقَرْیَهِ الَّتِی کَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ).

یکی از محتملات این است که ما به او نبوّت دادیم ولی خب به قرینه ی (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ) این بعد از نبوّت است یعنی آن انبیا که دارای نبوّت اند معلّم حکمت و کتا ب اند اینکه فرمود: (وَلُوطاً آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً) می تواند همان حکمت باشد که نبوّت است که مصداق کاملش نبوّت است و هم حاکمیّت باشد و هم حَکَمیّت. خب, فرمود ما او را از قریه ای که اعمال زشت انجام می دادند نجات دادیم قریه عمل زشت نمی کند منظور اهل قریه است نظیر (وَاسْأَلِ الْقَرْیَهَ) یعنی «وسئلوا أهل القریه» شاهد این مطلب هم این است که فرمود: (إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِینَ) با اینکه قبلاً از آن ملّت و قوم سخنی به میان نیامده ولی می فرماید: (إِنَّهُمْ) معلوم می شود که منظور قریه نیست بلکه اهل قریه است پس طبق این دو شاهد منظور اهل قریه اند (وَلُوطاً آتَیْنَاهُ حُکْماً وَعِلْماً وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْقَرْیَهِ الَّتِی کَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ) چرا اینها کارهای خبیث انجام می دهند.خب نه, این درست است که از این قریه نجات دادند ولی تعلیل قرآن این است که این قریه کارِ بد می کرد این (کَانَتْ) نه «کانوا», (کَانَتْ) این قریه (تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ) معلوم می شود منظور اهل قریه است به قرینه اینکه قریه کار بد نمی کند چه اینکه کار خوب هم نمی کند شاهد دوم هم تعبیر (إِنَّهُمْ کَانُوا) که ضمیر جمع مذکّر سالم آورد (إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِینَ) این قریه را گفتند به نام سَدوم است.

سدوم هم نام قریه است هم نام آن قاضی است که حکم کرده به جواز این عمل شنیع و مستحضرید الآ ن هم که می بینید در بخشی از کشورهای غربی این عملِ شنیع رسمیّت پیدا می کند به وسیله ی همین دانشمندان سوئی است که دنیا را خریدند و آخرت را فروختند بعضیها خواستند بگویند این سدوم اسم آن قاضی و آن حاکمی است که فتوا به حلیّت این کار داد ولی نه, این سدوم اسم آن قریه است و اسم آن قاضی هم همین هست مشترکِ لفظی است ولی بالأخره آن قریه به نام سدوم است.

ص: ۱۸۶

منشأ فتنه ها همین درس خوانده های بی عقل و بی دین اند (تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ۞ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا) ما وجود مبارک لوط را داخل در رحمت کردیم آن رحمت عامّه که (وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ) که فراگیر است آن رحمت خاصّه که نبوّت است و علم است و حکمت که به اینها دادیم به اینها رحمت دادیم اما هم اکنون اینها را غرق رحمت کردیم اینها را در رحمت فرو بُردیم که نه اینکه به اینها رحمت دادیم بلکه اینها را وارد رحمت کردیم (وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) چون جزء صالحین بود ما او را وارد حوزه ی رحمت خاصّ خودمان کردیم. جریان حضرت لوط آن طوری که در سوره ی مبارکه ی «هود» بحثش مفصّل گذشت از آیه ی ۷۷ شروع شد آیه ی ۷۷ سوره ی مبارکه ی «هود» تا آیه ی ۸۳ چون قصّه ی لوط و مشکلات لوط و راه نجات لوط و امثال ذلک آنجا گذشت دیگر حرفِ جدیدی اینجا نیست تا تکرار بشود و مطلب جدیدی را هم این قسمت از آیات اشاره نکرده. بعد فرمودند خب مستحضرید اینکه انبیای ابراهیمی (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) که خود لوط هم جزء همین بزرگان است که مردم را به امر الهی دعوت می کند قبلاً در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۶ و ۲۷ در وصف فرشته ها گذشت که فرشته ها بدون اذن خدا نه کاری می کنند نه حرفی می زنند این یک, در زیارت جامعه ی کبیر درباره ی وصف اهل بیت(علیهم السلام) هم همین وصف ملائکه آمده که اینها (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) این دو, یعنی اهل بیت(علیهم السلام) نه بدون اذن خدا حرف می زنند نه بدون اذن خدا کار می کنند این دوتا آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که قبلاْ بحثش گذشت با آن جمله های نورانی زیارت جامعه یکی است (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ۞ لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) این مضمون را شما در زیارت جامعه برای ائمه می بینید خب اینها ائمه ما هم جزء همان سلسله های پاکان و قدّیسون انبیای ابراهیمی اند بعضی نبوّت دارند بعضی امامت دارند و مانند آن که (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) اگر این چنین باشد بدون اذن ذات اقدس الهی نه سخنی دارند و نه کاری انجام می دهند. خب, درباره ی حضرت نوح فرمود: (وَنُوحاً) این نوح که منصوب است نه نظیر (وَلُوطاً) که منصوب مفعول معه باشد نه نظیر (وَلُوطاً) است که در این آیه (وَآتَيْنَاهُ) که مفعول به باشد بلکه منصوب است به «اُذْكُر» که مفعول به «اُذْكُر» است یعنی «اُذكر نوحاً» «وَ اُذْكُر نوحاً» چه موقع (إِذْ نادی رَبَّهُ) چون این سوره ی مبارکه ی «انبیاء» به نام انبیا نامیده شد چون تقریباً نام هفده پیامبر در این سوره ی مبارکه آمده است و در بخشی از همین سور ه یعنی آیه ی ۳۵ آمده است (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) این به منزله ی متن است آن وقت نام هفده پیامبر را می برند و درباره ی برخیها با شرح مبسوط تری ذکر می کنند که این به منزله ی شرح آیه ی ۳۵ است الآن هم اینجا در جریان نوح هم این قسمت را ذکر می فرماید: (وَنُوحاً إِذْ نادی رَبَّهُ) یعنی قبل از لوط, قبل از ابراهیم چون حضرت نوح مقدّم بر اینها بود این ندا داد ما هم اجابت کردیم ندای او چه بود و اجابت ما چه بود فرمود او ندا داد ما اجابت کردیم (فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ۞ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ) خب.

نـدای وجود مبـارک نوح چه بود, آن را در سوره ی مبـارکه ی «قمر» مشـخص کرد که نوح این چنین دعا کرد آیه ی نُه و ده سوره ی مبارکه ی «قمر» این است (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۝ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ) دعای حضرت نوح عرض کرد خدایا! اینها مرا مغلوب کردند گفتار من که اثر نکرده و چند نفر بیشتر به من ایمان نیاوردند من ۹۵۰ سال تلاش و کوشـش کردم از طرف من مضایقه ای نیست ولی اینها (لاَ يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً), (رَّبِّ لاَ تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً) برای اینکه (إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلاَ يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) بعد عرض کرد (فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ) اصرار ما بر خواندن این (فَانتَصِرْ) برای این است که خدا می فرماید ما او را از قومش نصرت دادیم معمولاً نمی گویند ما فلان پیامبر را از آن گروه نصرت دادیم می گویم بر آن گروه نصرت دادیم او را پیروز کردیم ظفرمنـد کردیم این تعبیری که در آیه ی محلّ بحث آمده است که فرمود: (وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ) «نَصَره مِن القوم» نیست نصرِ در جبهه ی جنگ است و ظفر بر آن قوم است نه نصرِ از آن قوم سرّش این است که وجود مبارک نوح انتصار کرده عرض کرد (فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ) انتصـار یعنی انتقـام «إِنْتَصِرَ» یعنی «إِنْتَقَم» الآ ـ ن هم که می گوینـد انتصـار, انتصار یعنی انتقام گیری خب, عرض کرد خدایا! من مغلوب این قومم انتقام مرا از این قوم بگیر, اگر کسـی إِنتَصِرَ یعنی طلب انتقام کرد آن شخص در جواب می گوید «فَنَصَرْتُهُ» که آ ن نصر در قبال انتصار, این انتصار متابعه ی آن نصر است اگر عرض کرد (أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ) خدا می فرماید: (فَانتَصِرْ) او نسبت به ما انتصار کرد ما هم نصرت دادیم یعنی انتقام گرفتیم بنابراین اگر کلمه ی «نَصْر» با «مِن» استعمال شد که (نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ) یعنی این قوم مُنتصَر منه انـد وجود مبـارک نوح مُنتصِر است یعنی درخواست کننـده ی انتقـام است ما هم ناصریم یعنی مُنتقِم (وَنَصَرْنَاهُ) در برابر آن انتصاری است که او خواسته (فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ) ما هم نصرت دادیم پس این «نَصَرَ» در مقابل «انتصر» است (وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ) همان طوری که انبیای ابراهیمی (كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) در درازمـدت این چنین بودنـد قوم نوح هم (كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ) در درازمـدّت این چنین بودند برای اینکه ۹۵۰ سـال بالأخره این آلودگی برای اینهـا اسـتمرار داشت (فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ) همه شان را غرق کردیم مگر اینکه حضـرت نوح با ذریّه ی او به اسـتثنای همسـر و فرزنـد او. در جریـان غرق هم در سوره ی مبارکه ی «نوح» دارد که (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) همین قصّه در سوره ی مبـارکه ی «هود» چون قبلاً ـ گـذشت اینجـا تکرار نمی کنیم ولی آنجا اشاره شـد که وجود مبارک نوح وقتی درخواست کرد آن طوفان نوح را به عنایت الهی خـدا ایجاد کرد فرمود این قومِ نوح غرق شدنـد در همان آب رفتنـد در آتش (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) نه «ثمّ ادخلوا نارا» نه اینکه این آبها خشک شـده, زمین خشک, آبها فرو رفته (يَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِی وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِیِّ) وقتی خشک شده اینها سوختند خیر, در همان آب رفتند در آتش معلوم است آتشِ برزخی در آب هم هست حالا ـ اگر کـافری در دریا غرق شـد این چنین نیست که شب اول قبر نداشته باشـد قبرش «حُفْره مِن حُفَرِ النیران» نباشـد که, اگر (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) است, اگر (تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) است در آب هم هست آنجا چون فرمود: (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) یعنی این ترتیب هست بلافاصله, چون ترتیب هست بلافاصله قبر اینها که در دریاست در آب است آتش هم همان جاست آن وقت معلوم می شود آتش را انسان به همراه خودش می برد که أعاذنا الله من شـرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا. «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۸ تا ۸۱ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱)

بعد از اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۵ نامی از مطلق انبیا(علیهم السلام) بُرد به عنوان متن آن را شرح کرده است شرحی که برای آیه ی ۲۵ هست با ذکر تقریباً هفده پیامبر(علیهم السلام) بعضی اجمالاً بعضی تفصیلاً شرح برنامه ی آنها را ارائه فرمود در آیه ی ۷۸ به بعد جریان داود و سلیمان(سلام الله علیهما) را مطرح می کند.

ترتیب انبیا ترتیبِ زمانی و تاریخی نیست چه اینکه در جریان حضرت ابراهیم و لوط و نوح(سلام الله علیهم) ترتیبشان تاریخی نبود برای اینکه نوح(سلام الله علیه) قبل از ابراهیم و لوط بود ولی جریان ابراهیم و لوط(علیهما السلام) را قبل از جریان نوح(سلام الله علیه) ذکر کردند اینجا هم نسبت به انبیای بعدی همین طور است. فرمود: (وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) این داود و سلیمان که منصوب اند یا ناصبشان (آتَيْنَا) است که در آیه ی ۷۹ خواهد آمد یا منصوب به فعل مقدّرند یعنی «واذکر داود و سلیمان» به یاد داود و سلیمان باش و از قصّه ی آنها برای مردم نقل بکن که آنها عبرت بگیرند و حکمت بیاموزند. قبل از اینکه این بحثهای اخیر مطرح بشود چند سؤالی مربوط به (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) ارائه شد.

ص: ۱۸۹

مطلب اول اینکه مستحضرید که همه ی انبیا(علیهم السلام) به اذن خدا و به دستور خدا مردم را هدایت می کنند آن هدایت به امر تشریعی خداست اما اینکه فرمود ما ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب و اینها را ائمه ای قرار دادیم که به امر ما هدایت می کند و در جریان حضرت ابراهیم هم در پایان عمر مبارکش فرمود: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً) معلوم می شود آن امامت, رهبری تشریعی نیست چون رهبری تشریعی را قبلاً هم داشتند این رهبری تکوینی است که بتوانند مظهر مقلّب القلوب باشند در دلهای اثر بگذارند به امر الهی.

مطلب دوم آن است که این امر گاهی در مقابل خَلق قرار می گیرد خلق در قرآن کریم گاهی مطلق است مثل (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) هر چه مصداق شیء است مخلوق الهی است چه مادّی چه مجرّد, چه ارواح چه ابدان, چه ملائکه چه انس و مانند آن, (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) خلقتِ به این معنای جامع مقابل ندارد مجرّد و مادّی همه مخلوق خدای اند خلق به معنای دیگر که زیرمجموعه ی خلقِ به معنی اول است مقابل دارد که گفته می شود (أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) چون تفصیل قاطع شرکت است مقصود از این خلق مقابل امر است نه شامل امر این هم دو مطلب.

آن امری که در مقابل خلق است که در این کریمه ی (أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) مطرح است یا امر به معنی تدبیر است یعنی خدای سبحان آفرید پس خالق است, می پروراند پس آمر است امر یعنی تدبیر و راهنمایی کردن و مدیریت نمودن, اگر امر به معنای

تـدبیر باشد بازگشـتش به پروردگاری خداست و در مقابل خلق است که بازگشـتش به آفریدگاری خداست خدا آفرید و می پرورانـد آفرینش به «کـان» تـامّه برمی گردد پرورش به «کـان» نـاقص, امـا اگر گفتیم امر که در مقابـل خلق قرار گرفته (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) همان امری است که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» و آیات دیگر آمده که (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) امر چیزی است که زمـان و مـدّت و امثـال ذلـک نیـاز نـدارد یک امرِ دفعی است منزّه از تدریـج است در جریان حضرت عیسی و آدم(سلام الله علیهما) می فرماید: (مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) خب, خلقتی که به تراب برمی گردد زمان دار است و تدریجی است اما آفرینشِ روح یک امر تدریجی نیست دفعی است پس اگر امر در مقابـل خلق بود این امر گـاهی به معنی تـدبیر است که بازگشـتش به پروردگـاری خـداست گاهی هم به قِسـمی از اقسـام مخلوقـات است یعنی آنچه را که مربوط به عالَم مادّه و طبیعت است عالَم خلق است آنچه به عالـم مجرّدات مرتبط اسـت عالم امر است آن گاه (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى) می تواند بر اساس این باشد که با (كُن فَيَكُونُ) حل اسـت مثـل اینکه جریـان حضـرت آدم را می فرمایـد مـا او را خلق کردیم بعـد گفتیم (كُن فَيَكُونُ) یعنی بـدنش زمـان دار است ولی روحش منزّه از زمان است.

ص: ۱۹۰

مطلب بعـدی آن است که کار ذات اقـدس الهی در بخش خلقت با زمان همراه است می فرمایـد: (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَيَّام) شش مرحله انجام شد مثلاً, یا تأمین ارزاق مردم در فصول چهارگانه است که فرمود: (وَقَدَّرَ فِيهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَيَّام) این (فِی أَرْبَعَهِ أَيَّام) را با فصول چهارگانه تطبیق کردنـد بر اساس قالب معموره. خب, اینها امور تدریجی است آنجا که می فرمایـد: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) معلوم می شود منزّه از تدریج است پس ذات اقـدس الهی دو نحوه خلقت دارد دو نحوه کـار دارد یـک نحوه تـدریجی است که فرمود: (خَلَقَ السَّمـاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَيَّام) یا (وَقَدَّرَ فِيهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَيَّام) یک خلقت و کاری هم دفعی است که فرمود: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ) اگر امر به این معنـا باشـد دیگر به تکـوین برمی گردد یـک, منزّه از تدریـج است دو, و ظـاهراً آیه ی (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) به این قسـمت برمی گردد سه. امـا در بحثهـای قبـل داشتیم این روایت از غرر روایات ماست ولی یادم نیست که مُسنَد باشد به طور مُرسَل در کتابهای اهل حکمت و فلسفه هست که وجود مبارک معصوم(سلام الله علیه) فرمود: «کلّ ما» نه «کلّما», «کلّ ما مَن یَستموع و أدقّ معانی فی أوهامکم و کذا و کذا فهو مخلوقٌ مِثلکم مردودٌ إلیکم» هر چه را که شما با علم حصولی بررسـی می کنیـد این یـک صورت ذهنی است که نفس آن را انشاء کرده و آفریـده این خـدا نیست این حکایتی از بیرون می کنـد بیرون را شـما با علم شـهودی باید تأمین کنید این روایت را اگر سـندی داشته باشد پیدا بکنید از آن غرر روایات ماسـت بسـیار بسیار خوب, ولی بزرگان اهل حکمت مثل مرحوم میرداماد و اینها این را در کتابهای فلسـفی شان نقل کردنـد به عنوان روایت ولی من یادم نیست هنوز سندی برای این پیدا شده باشد مطلب بسیار مطلب دقیقی است.

اهل بیت(علیهم السلام) کونِ جامع شدند اینها می توانند به فیض منبسط راه پیدا کنند کلّ آنچه در عالَم هست انسان می تواند به او راه پیدا کند چون انسان به اصطلاح اهل معرفت کونِ جامع است یک, کون جامع حَضَرات خَمس را در بردارد دو, یکی از حَضرات خمس خود مقام انسانیّت است سه, این انسانِ کامل هم خودش را درک می کند هم آغاز و انجام عالَم را که فیض خدا هستند درک می کند البته نسبت به ذات اقدس الهی همیشه معرفت با اعتراف همراه است که «ما عرفناک حقّ معرفتک» بزرگان اهل حکمت نظیر مرحوم آقا علی حکیم اینها می فرمودند این سخن را که «ما عرفناک» این «ما عرفناک» را هم مستحضرید که سندی هم برای این پیدا نشده آن «ما عَبَدْناک حقّ عبادتک» که سخن فرشته هاست آن در نهج البلاغه هست.

بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که می فرماید خدای سبحان رسوخ علم ملائکه را در این دانست که اینها اعتراف کردند گفتند: «ما عَبَدْناک حقّ عبادتک» اما این جمله ی معروف این هم به صورت مُرسَل در کتابهای فلسفی هست که وجود مبارک پیغمبر فرمود ائمه مثلاً می گویند «ما عرفناک حقّ معرفتک» این را هم شما پیدا کنید اگر سند داشت مطلب خوبی است. مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در بحارالأنوار دارد بعضی آقایان گفتند در بحارالأنوار هست ولی بحارالأنوار یک چیز دیگر است و آنکه مرحوم مجلسی به عنوان حدیث نقل می کند چیز دیگر است در بحارالأنوار اگر شماره داشته باشد یک, دو, سه, چهار معلوم می شود حدیث است اما آنجا که «بیانٌ» دارد فرمایش خود مرحوم مجلسی است یا از دیگران نقل می کند آن در بحارالأنوار نیست در بحارالأنوار نیست یعنی در بحارالأنوار نیست حدیث نیست فرمایش مرحوم خواجه را مرحوم مجلسی در بحارالأنوار به عنوان بیانٌ نقل می کند اینها مراجعه کردند به کامپیوتر و اینترنت و اینها گفتند در بحارالأنوار هست این حدیث نیست وقتی در بحارالأنوار هست که مرحوم مجلسی شماره گذاشته باشد یک, دو, سه, چهار به عنوان حدیث بگوید اما آنجا که به عنوان بیانٌ دارد در اثنای بیان فرمایش بعضیها را مثل مرحوم خواجه را ایشان اینجا نقل می کند که خواجه چنین گفته است که انبیای الهی یا وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) می گویند: «ما عرفناک حقّ معرفتک» بنابراین در بحارالأنوار باید باشد یعنی باید شماره داشته باشد در حدیث باشد نه در بیانٌ بحارالأنوار این هم تا حال پیدا نشده آن «کلّ ما من یستمعوا» هم پیدا نشده اگر پیدا بشود آقایان زحمت بکشید بسیار بحث نافعی است. خب, بنابراین این امر می تواند امر تکوینی باشد و نظیر (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) که به بحث تکوین برمی گردد به (کُن فَیَکُونُ) و آیه ی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم که می فرماید: (إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) این شاهد است یعنی حضرت آدم را که فرمود: (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ) آن طینش زمان دار است تراب بود, طین بود, حمأ مسنون بود, صلصال فخّار بود این کارها تأمین شد (ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) آنجا که (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) مطرح است دیگر زمان دار نیست می فرماید جریان مسیح(سلام الله علیه) هم مثل بخش آن (کُن فَیَکُونُ) است که با اراده ی تکوینی خدای سبحان در بخش امر سامان می پذیرد این می تواند به آن صورت باشد. خب, حالا قصّه ی داود و سلیمان به طور پراکنده مثل سایر انبیا(علیهم السلام) قصصشان در قرآ ن کریم آمده برای هر کدام از این دو بزرگوار خداوند خصیصه ای ذکر کرده برای داود خصیصه ای, برای سلیمان خصیصه ای درباره ی داود فرمود: (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ وَالطَّیْرَ وَکُنَّا فَاعِلِینَ) درباره ی حضرت سلیمان(سلام الله علیه) که فرمود: (وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عَاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا) اینها معجزاتی است که خدای سبحان به این پدر و پسر به این دو بزرگوار عطا کرده است اما آنچه مربوط به این قضیه و حکم است مستحضرید که در جریان خصوص حضرت داود خداوند او را خلیفه ی خود قرار داد برابر آنچه در سوره ی

مبارکه ی «ص» آمده آیه ی ۲۶ سوره ی مبارکه ی «ص» این است که (یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ) که بالصراحه به خلافت حضرت داود تصریح شده, بیان شده.

ص: ۱۹۲

خلیفهی الهی خب خدا او را خلیفه قرار داد برابر با حکم مستخلف عنه انجام می دهد برابر مِیل و هوای خود حکم نمی کند انبیا(علیهم السلام) در بخشهای دینِ خدا, قانون الهی هیچ کاری از خودشان ندارند هر چه هست به وحی و الهام الهی است حالا- یا لفظ و معنا هر دو از خداست مثل قرآن کریم یا لفظ و معنا هر دو از خداست لکن لفظ معجزه نیست گفتند شبیه حدیث قدسی یا معنا از خداست الفاظ را در اختیار خود پیامبر و معصوم قرار داده است نظیر روایات, اما ما یک حکم شرعی که جزء قوانین کلّی دین باشد این را خدای سبحان به پیغمبر یا ائمه(علیهم السلام) واگذار کرده باشد این توضیح می خواهد این روایات تفویض توضیح می خواهد که تفویض شده به اینها یعنی چی, «فَرْض الله» در قبال «فرض النبی» یعنی چه؟ آیا به این معناست که بخشی از دین را خدای سبحان به انسانِ کاملِ معصوم مثل پیغمبر واگذار کرده که پیغمبر بخشی از دین را بر اساس (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) تدوین کند یا بر اساس (يُوحَى إِلَيَّ) تدوین کند این چنین نیست که روایات تفویضی که مرحوم کلینی یا دیگران نقل کرده اند بخشی از دین را مثل نماز را, روزه را, رکعات را خداوند به پیغمبر واگذار کرده باشد «بما أنّه بشرٌ مِثلنا» چون اگر این باشد معنایش این است که جامعه ی بشری در بخشی از دین به خدا محتاج نیست به وحی محتاج نیست خودش خودکفاست و اینکه سخنِ صریحی نیست, پس اگر در روایات تفویض مرحوم کلینی نقل کرد دیگران هم نقل کردند که بخشی از دین به وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) واگذار شده است به این معناست آن وحی الهی که به پیغمبر شده است در نظام تشریع و از آنجا ترشّح کرده به صورت الهام به ائمه(علیهم السلام) رسیده است آنها چون معصوم اند می توانند این یافته های الهی را به الفاظی که خودشان صلاح می دانند بیان کنند که روایات از همین قبیل است روایات این طور نیست که اینها «بما أنّه بشرٌ مِثلنا» دارند می گویند که فلان چیز واجب است فلان چیز حرام است وگرنه لازمه اش این است که بخش وسیعی از دین به بشر برگردد و این درست نیست اما این معنا که قرآن لفظ و معنایش برای خدای سبحان است و احدی در او دخل و تصرّف ندارد این حق است گفتند حدیث قدسی لفظ و معنا هر دو برای خداست منتها الفاظ معجزه نیست این هم کسی در او دخالت ندارد روایات احکام و حِکَم هم معانی اش, قوانینش برای خداست الفاظ را به اینها اجازه داده شده که شما با ادبیات مردمی این مطالب را برسانید و چون معصومید و چون عالِمید هم امینِ وحی خدایید و هم محقّقانه تشخیص می دهید که آن معنا را با چه لفظی می شود تأمین کرد بنابراین این طور نیست که بخشی از نماز, بخشی از روزه, بخشی از دین به امام یا پیغمبر واگذار بشود «بما أنّه بشرٌ مِثلنا» بلکه «بما أنّه یوحیٰ إلیه» هست حالا که این شد آن سخنی که مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان دارد و مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) هم در بحارالأنوار دارد حقّانیّت این روشن می شود که انبیا(علیهم السلام) نظیر فقها نیستند که بر اساس اجتهاداتشان احکام شرعی را بیان کنند بلکه احکام شرعی از طرف خدای سبحان آمده آنها نقل می کنند برای مردم مجتهدان و فقها اجتهاد می کنند حالا یا مُصیب اند یا مُخطی.

نقـل خانـدان عصـمت و طهارت بر اساس حکم خـداست آنچه را که فقها می فهمنـد بر اساس اجتهاد است «قـد یصـیبون و قد یخطئون» این را هم مرحوم مجلسـی(رضوان الله علیه) ادّعـای اجماع کرده هم مرحوم امین الاسـلام در مجمع البیان می فرمایـد: «عنـدنا» یعنی عنـدنا شیعه این طـور است خب, پس روایـات تفـویض مسیرش مشـخص می شـود که چه چیزی به ائمه(علیهم السلام) واگذار شد.

مطلب بعدی این است که در این قسمتی که به حسب ظاهر موهِم آن است که دوتا حکم بیان شده یکی از طرف داود یکی از طرف سلیمان(سلام الله علیهما) این را بزرگان نظیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرماید دوتا حکم در یک قضیه نیست دو نحوه اجرای یـک حکم شـرعی است که مـا چگونه این تزاحم حقوقی را حـل کنیم اصـل قصّه عبـارت از این است که کسـی دامـدار بود, کسـی کشـاورز آن که کشـاورز بود شب رفته در منزلش استراحت کنـد و این مزرعه ی او بـاز و آزاد بود آن که دامدار بود جلوی دام خود را نگرفت این دامها رفتند در مزرعه ی کشاورزیِ آن کشاورز و این مزرعه را آسیب رساندند اینها آمدنـد نزد حضـرت داود(سـلام الله علیه) که محاکمه کنـد خـدای سـبحان می فرماید ما شاهد این صـحنه بودیم گرچه خدای سبحان در همه ی صـحنه ها شاهد است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «یونس» که بحثش قبلاً گذشت آیه ی ۶۱ این بود که در تمام وقایع خـدا شاهد است آنجا حضور دارد آیه ی ۶۱ سوره ی مبـارکه ی «یونس» این است (وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شَهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) همین که بخواهید وارد آن صحنه بشوید ما شاهدیم چه رسـد بـه اینکه تـا آخر مـا حضـور داریم «أفـاضَ» یعنی حرکـت کرد به این سَـمت آمـد (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ) به کسـانی که در عرفـات وقوف کرده انـد خـدای سـبحان می فرمایـد: (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ) همان طور که توده ی مردم از ظهر مثلاً ـ تا غروبِ عرفات در سـرزمین عرفات هسـتند غروب که شـد از عرفات برمی گردنـد به طرف مشـعر شـما هم همین کار را بکنید.

ص: ۱۹۴

«أفاض» یعنی «تحرَّکَ» یعنی «صار», (ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ) اینجا هم فرمود: (إِذْ تُفِیضُونَ) همین که صید کردید می خواهید وارد یک عمل بشوید ما آنجا حاضریم اینکه می گویند در هر کاری اول «بسم الله» بگویید یعنی این «بسم الله» قرنطینه است نمی گذارد انسان وارد کار حرام یا مکروه بشود چون کار حرام یا مکروه را نمی شود به نام خدا انجام داد فرمود هر کاری که می کنید بگویید خدایا به نام تو این قرنطینه باعث می شود که انسان از حرام و مشابه حرام پرهیز کند. خب, پس خدا در همه ی صحنه ها حضور و شهود دارد لکن در جریان داود و سلیمان(سلام الله علیهما) یک شهود ویژه است که فرمود ما در این صحنه شهود داشتیم.

اما مطلب بعد که آیا این ضمیر جمع که فرمود: (وَکُنَّا لِحُکْمِهِمْ شَاهِدِینَ) این ضمیر جمع برمی گردد به داود و سلیمان و محکوم له و محکوم علیه به این برمی گردد یا نه این ضمیر جمع به انبیا برمی گردد که اصلاً ما در جریان انبیا هر حکمی بخواهند بکنند شهود داریم.

یک مطلب این است که قوانین را فقط خدا می تواند مشخص بکند چون دین است مستحضرید که دین حکم است و فقط از ناحیه ی خداست هیچ عقلی حاکم نیست در بحثهای قبل هم داشتیم که عقل سراجِ مُنیر است اگر کسی عقلِ برهانی داشته باشد یک نورافکن قوی ای دستش هست از چراغ هیچ یعنی هیچ کاری برنمی آید که او قانون گزاری بکند از چراغ فقط راهنمایی برمی آید صراط را دین معیّن می کند سراج را که خدا به انسان داد با سراجِ عقل یا سراجِ نقل این صراط را تشخیص می دهد اگر احیاناً گفته می شود عقل حاکم است در همین تبیین است وگرنه عقل به نحو سالبه ی کلیه هیچ حکومتی ندارد هیچ کاره است حکومت یعنی ولایت برای ذات اقدس الهی است و منصوبان الهی عقل چراغ است چراغ والی نیست اینکه می گوییم عقل می گوید این چنین باید بکند بازگشت حکمِ عقل به گزارش است طبیب حکم کرده است یعنی گزارش داد حاکم شرع حکم کرده است یعنی گزارش داد, گزارش داد که اگر این کار را بکنی پایانش بهشت است آن کار را بکنی پایانش جهنم است اما خود عقل دست به شلّاق بکند بگوید من این کار را می کنم من این را وضع کردم عقل هیچ کاره است او چیزی را وضع نکرده جمیع موضوعات را خدا خلق کرد لوازم جمیع موضوعات را, ملازم جمع موضوعات را, ملزومات جمیع ملازمات را, مقارن جمع موضوعات را خدا خلق کرد این چراغ چه کاره است در عالَم؟ چه طبیب باشد چه فقیه باشد, چه خود ما در مسائل علمی باشیم حدّاکثر این است که از زبان چراغ داریم سخن می گوییم, می گوییم من می بینم که فلان شیء این اثر را دارد همین, فلان شیء این زیان را دارد همین, عدل این برکت را دارد همین, ظلم آن خطر را دارد همین, نه اینکه من عدل را این چنین کردم یا ظلم را آن چنان کردم یا من دست به شلّاق می شوم یا من به بهشت می برم, پس عقل به نحو سالبه ی کلیّه هیچ حکمی نخواهد داشت فقط چراغ است چراغِ منیر این نورافکن آنچه را که در صراط است یعنی ذات اقدس الهی مشخص کرده است او تشخیص می دهد نقل هم همین طور است دلیل نقلی که کاری به واقعیّت ندارد واقع نماست می گوید فلان چیز این حکم را دارد فلان چیز این اثر را دارد فلان چیز این خطر را دارد و مانند آن.

اصل این قصّه برای کلّ ماسوی الله است که هیچ کسی حاکم نیست (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) منتها خدای سبحان چراغی به ما داد به نام عقل, چراغی هم داد به نام نقل ما با این دوتا چراغ با این دوتا سراج, صراط الهی را تشخیص می دهیم این اجمالاً روشن هست که وجود مبارک داود و سلیمان(سلام الله علیهما) نه قانون گزار بودند مثل اینکه هیچ پیغمبری قانون گزار نیست نه در محکمه ی قضا اختلاف فتوا داشتند برای اینکه معصوم اند معصومها همه شان (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) است فقط در نحوه ی اجرای حکم عادلانه اختلاف هست که این باید روشن بشود و این بحث هم قبلاً گذشت که آنچه در محکمه مطرح است قانون الهی است نه علمِ غیب یعنی خداوند قانونی مشخص کرده که در محکمه مدّعی باید بیّنه اقامه کند مُنكِر باید سوگند یاد کند تا محکمه پایان بپذیرد و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم به نحو قضیه ی کلی حصر فرمود: «انما اقضی بینکم بالبیّنات والإیمان» من در محکمه فقط با یَمین و بیّنه داوری می کنم این هم صریحاً اعلام کرد اگر کسی شاهدِ دروغ آورد قَسم دروغ یاد کرد مالی را در محکمه از راه فریب و نیرنگ برد مبادا بگوید این مال حلال است من از دست خود پیغمبر گرفتم ما بنایمان بر آن نیست که با آن علم ملکوتی عمل کنیم گاهی معجزه ایجاب می کند ولی ما برابر قانون عمل می کنیم اگر یک وقت کسی شاهد دروغ آورد یا قسم دروغ یاد کرد مالی را از محکمه ی من به دست خود من بُرد آتش دارد می برد «فکأنّه قطعةٌ مِن النار» مبادا بگویید به دست خود پیغمبر گرفتم. بعد فرمود این از غرر فرمایشات مرحوم کاشف الغطاء است دیگران هم فرمودند ولی من فعلاً آنجا یادم هست که علمِ ملکوتی سند فقهی نیست.

ص: ۱۹۶

بیان ذلک این است که انسان با اَمارات و شواهد و امثال ذلک چیزی را علم پیدا می کند خب این علم می شود حجّت اما اگر برابر وحی الهی به وجود مبارک حضرت امیر گفتند امشب که نوزده ماه مبارک رمضان است رفتی شمشیر می خوری این علم, سند فقهی نیست تا کسی بگوید اگر حضرت می دانست چرا رفته, این بالاتر یعنی بالاتر از فقه است مگر با علمِ غیب و با علم ملکوتی آدم می آید کارهای فقهی انجام می دهد که عالَم مُلک است یقیناً به صورت یقین وجود مبارک امام مجتبی می دانست, وجود مبارک سیّدالشهداء می دانست, وجود مبارک امیرالمؤمنین می دانست آن علم مثل اینکه شما حکیمی را, فقیهی را, یک مرجع تقلیدی را بگویید بیاید مثلاً یک کار جزئی بکند خب او کارش این نیست آن علمِ ملکوتی چیز دیگر است آن علمِ ملکوتی این را مرحوم کاشف الغطاء در کتاب شریف کشف الغطاء ذکر کردند بنابراین حضرت فرمود من در محکمه برابرِ بیّنات و اَیمان حکم می کنم این طور نیست که حالا علم غیب داشته اگر بنا بود برابر علم غیب عمل بکنند که کسی معصیت نمی کرد نمی توانست معصیت بکند مردم فعلاً روپوش هست تا روز قیامت صحنه روشن بشود اگر برابر علم غیب ائمه(علیهم السلام) عمل بکنند خب مردم مجبورند آدم بد نیستند این دیگر هنر نیست باید روپوش باشد سرپوش باشد پرده پوشی باشد تا اینکه معلوم بشود کسی با اختیار خودش بیراهه می رود یا کج راهه می رود یا راه مستقیم, اگر مجبور باشند که الاّ ولابد راه مستقیم را طی کنند دیگر تکامل نیست خیلیها هستند که می خواهند کامل باشند چه کسی آ نها را ببیند چه نبیند بنابراین مصلحت هم در این نیست که آن علمِ ملکوتی سندِ قضا بشود در محکمه ها بیاید یا در مراجع فتوایی بیاید.

ص: ۱۹۷

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۸ تا ۸۱ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَىْ ءٍ عَالِمِينَ (۸۱)

در این سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که قبلاً نام مبارک انبیا به طور اجمال به متن بیان شد شرح حال برخی از آنها را با ذکر مقاومتهای آنها و پیروان آنها در این سور ه ذکر می کنند:

نوبت به وجود مبارک داود و سلیمان(سلام الله علیهما) رسید که فرمود: (وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) آنها یا منصوب اند به (آتَيْنَا) که بعد ذکر می شود یا منصوب انـد به فعلِ محذوف یعنی «واذکر داود و سلیمان» قصّه ای مربوط به جریان داوری بین وجود مبارک داود و سلیمان اختلاف نظر بود آن را نقل می کند بعد خصوصیّتهایی که خدای سبحان به داود(سلام الله علیه) مرحمت کرد آنها را ذکر می کند و خصوصیّتهایی هم که به وجود مبارک سلیمان مرحمت کرد آنها را جداگانه ذکر می کند. فرمود: (وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) یعنی «واذکر داود و سلیمان» یا (كُلّاً آتَيْنَا) که این (آتَيْنَا) ناصب داود و سلیمان باشد. به یاد اینها باش (إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ).

اصل قضیه اجمالاً عبارت از این بود که یک مزرعه ی کشاورزی بود که برای کشاورز یا کشاورزان مخصوص بود, دامداری که دامهای او شبانه به این مزرعه کشاورزی حمله کردند کِشت او را خوردند و از بین بُردند صاحب این مزرعه ی کشاورزی به محکمه مراجعه کرده آمده خدمت داود(سلام الله علیه) و سلیمان(سلام الله علیه) هم در جریان قرار گرفت. برخیها نقل کردند که وجود مبارک داود فرمود خسارت این مزرعه را آن دامدار باید بپردازد این گوسفندها را باید به عنوان خسارت به صاحب مزرعه بدهد. سلیمان(سلام الله علیه) طرز دیگری حکم کرد گفت جمع بین حقّین این است که این دامها را در اختیار کشاورز قرار بدهیم که از لبنیات اینها و فواید و بهره های این دامها استفاده کند یک, و این مزرعه را هم در اختیار دامدار قرار بدهیم که آن را اصلاح کند بارور کند دو, که هیچ کدام ضرر نکرده باشند. این حکم سلیمان پذیرفته شده است اما حالا این تاریخ حق است یا نه, این قصّه درست است یا نه, اینها را قرآن تعرّض نکرده اثبات این مطالب سنگین هم با تاریخ بسیار دشوار است با خبرهای واحد هم آسان نیست ولی اصولی که درباره ی قضا و داوری انبیا(علیهم السلام) مطرح است یا اصلِ داوری قابل طرح است عبارت از این است که انبیا(علیهم السلام) همان طوری که در بحثهای روز یکشنبه اشاره شد حکم اینها برابر با وحی خداست چه اینکه در خصوص همین جریان هم می فرماید: (وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً) یعنی هم از راه وحی و نبوّت علم را ما به اینها دادیم پس بنابراین سخن از اجتهادِ مَظنّه و امثال ذلک نیست نظیر دوتا فقیه نیستند که با اجتهاد کار بکنند این بر اساس ادلّه ی عامّی که وجود دارد و نصّ خاصّی که در خصوص این زمینه است که وجود مبارک داود و سلیمان بر اساس اجتهاد این حکم را نکردند برخیها برای اینکه دست خودشان به نیابت آنها برسد دامنه ی وحی را, نبوّت را,

مقام انبیا را پایین آوردند تا بالأخره بتوانند سقیفه را جانشین کنند و غدیر را کنار بزنند چاره ای نداشتند و لذا می گویند که انبیا با اجتهاد خودشان گاهی فتوا می دهند نظیر فقهای معمولی _ معاذ الله _ اما غالب بزرگان ما بعد از طرح این مسئله سخن از اجماع است, سخن از عندنا هست تعبیر مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) هم در تبیان سخن از عندناست یعنی ما شیعه ها فتوایمان این نیست که انبیا با اجتهاد ظنّی داوری می کنند یا فتوا می دهند بلکه همه ی اینها به وحی الهی این کار را می کنند. خب, پس دوتا مطلب هست:

ص: ۱۹۸

اوّل آن ادله ی عام.

دوّم در خصوص این مقام, در خصوص این مقام فرمود: (وَكُلّاً آتَيْنا حُكْماً وَعِلْماً) ما به هر دوی این بزرگان و سایر انبیا هم وحی فرستادیم هم علم را و واقعیّت را برای آنها تشریح کردیم پس سخن از اجتهاد نیست.

مطلب بعدی آن است که در قضا یک قضیّه و یک واقعه دوتا حکم برنمی دارد ولو منها کمن واحد. حاکم واحد باشد دوتا حکم ندارد یکی به وسیله ی حاکمِ قبلی یکی به وسیله ی حاکم بعدی مگر اینکه بیّن الغی بودن او روشن بشود که حکم دوم ناسخ حکم اول باشد بنابراین تا این بیّن الغی نشد خطایش روشن نشد حکمِ ثانی معنا ندارد جا ندارد نه از همان حاکم نه از حاکم دیگر این دو مطلب که حکمِ قضیه واحد تعدّد حکم راه ندارد چه از حاکم واحد چه از حاکمهای متعدّد مگر اینکه بیّن الغی بودن آن حکم روشن بشود که به وسیله ی همان حاکم یا حاکم دیگر قضیه جداگانه حکم برمی دارد.

مطلب بعدی آن است که حکم معمولاً_ از حاکمِ واحد است شورایی نیست که چند نفر مشورت کنند در انشای حکم شورا انشا کند این طور نیست ممکن است در مقدّمات مشورت کنند آن کار خوبی است و مستحب هم هست که قاضی با عالِمان و فقیهان دین در مسئله ی قضا مشورت بکند حقوقدانان مشورت بکنند اما حکم شورایی نیست که شورا انشا بکند حکم را آن حاکم و قاضی انشا می کند دیگران در مشورت در مقدمات به او کمک می کنند با او همکاری می کنند و مانند آن. جریان داود و سلیمان(سلام الله علیهما) معلوم نیست که از کدام قبیل بود چون قرآن کریم اینها را ذکر نکرده آیا بعد از حکمِ واقعیِ وجود مبارک داود سلیمان حکم کرده و چون خدای سبحان می فرماید: (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمانَ) معلوم می شود او مأمور بود منسوب بود این می شود نسخ حکم اوّلی این پیامبری است در قبال آن پیامبر و حکم کرد منتها آیا حالا_ در آن زمان به پیامبری منسوب شد یا نشد مطلب دیگر است و اگر نه، وجود مبارک داود و سلیمان با هم مشورت کردند نظر مشورتی سلیمان ترجیح داده شد این هم آسیبی نمی رساند برای اینکه حاکم داود(سلام الله علیه) هست که در سوره ی مبارکه ی «ص» بالصراحه فرمود: (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَى) این را صریحاِ به داود(سلام الله علیه) فرمود و اگر داود مسئول قضا باشد مشورت بکند با سلیمان و نظر سلیمان را بپذیرد این هم ممکن است.

ص: ۱۹۹

مطلب بعدی آن است که اگر داود(سلام الله علیه) به عنوان صلح بین المتخاصمین این نظر را داده نه حکمِ اساسی و جزمی و سلیمان(سلام الله علیه) به عنوان حکم کرده این هم راه حلّی است.

مطلب بعدی آن است که نه، هر دو حکمشان یکی بود منتها در نحوه ی اجرا اختلاف داشتند نحوه ی اجرای وجود مبارک سلیمان مقبول تر شد چون به جمع بین حقوق نزدیک تر بود این هم یک راه دارد که در حکم اختلافی نیست حکم آن است که باید ضرر این کشاورز تأمین بشود نحوه ی تأمین ضرر کشاورز و نحوه ی اجرایش مورد اختلاف است. مطلب بعدی آن است که الآن اگر کسی بخواهد در چنین قضیه ای حکم بکند باید حدودش را مشخص بکند آن وقت هم همین طور بود حدودی لابد مشخص کردند یک وقت است مزرعه در شهر است یا روستاست یک وقت در بیابان است مزرعه های شهری و روستایی که در داخل شهر است این حفاظی دارد، حصاری دارد، داربستی دارد بعضی گفتند این انگور بود بعضی گفتند گندم بود اگر داخل شهر باشد بالأخره نگهبان دارد یک، دیوار و حصار و جدار دارد دو، اما اگر بیابان باشد بخشهای وسیع چند هکتاری در بیابان رسم بر این نیست که آنجاها را دیوار بکشند جداری، حصاری، نگهبان بگذارند در بیابان وسیع است دامها هم بشرح ایضا دام اگر در داخل شهر یا روستا باشد نگهبانی دارد که آن را حفظ بکند در آن استبلش نگه می دارد آغولش نگه می دارد و اینها اما گوسفندهای چند صد رأسی یا هزار رأسی در بیابان این نه جداری دارد نه حفاظی دارد نه نگهبانی شب می تواند اینها را کنترل کند اینها مواردش فرق می کند بنابراین نمی شود گفت جمیع موارد یک حکم دارد و آن این است که خسارت را فقط دامدار باید بدهد، اگر کشاورز باید دیوار بکشید و نکشید آن هم مسئول است اگر باید برای مزرعه خودش نگهبان می گذاشت و نگذاشت آن هم مسئول است و اگر دامدار باید جدار و حفاظی برای دامش ذکر می کرد و نکرد مسئول است باید نگهبان می گذاشت برای دامش و نکرد مسئول است بنابراین موارد یکسان نیست این فروع فراوان یک حکم ندارد باید دید که مورد چگونه بوده است و هیچ کدام از اینها هم با تواتر ثابت نشده که در جریان حضرت داود و سلیمان(سلام الله علیهما) قضیه از چه قرار بود آن مقداری که قرآن تصریح می کند نزاهت این دو بزرگوار از خطای فکری و خطیئه ی عملی است برای اینکه فرمود: (وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً) و قصّه ی اینها را هم ذکر می کند که هم پیامبر استوارتر بشود و هم جامعه مطمئن تر می شود اگر در جریانی خطایی راه پیدا می کرد که به این پیامبر نمی فرمود این قصّه را شما بدان که.

به قرینهی داخلی و خارجی وجود مبارک داود و سلیمان(سلام الله علیهما) مصون از خطاهای فکری و خطیئه ی عملی بودند یک، و این قضیه هم روشن نیست برخیها خواستند بگویند که این قضیه مطابق یعنی این طوری که مثلاً جریان حضرت سلیمان که خسارت را باید آن دامدار بپردازد و نحوه اش هم این است که این دامها را در اختیار صاحب مزرعه قرار بدهد تا او در این مدّت از لبنیاتش استفاده بکند خودش هم بکوشد خسارتهای این کشاورزی را تأمین بکند آن را آبیاری بکند به حالت اوّلیه برگرداند بعد گفتند که این مطابق با آیه است برای اینکه ما هر مطلبی را باید بر آیه عرضه کنیم این سخن حق است که هر مطلبی را باید بر قرآن عرضه کرد اگر چیزی مخالف قرآن بود مطرود است نه موافقتِ قرآن شرط است بلکه مخالفت قرآن مانع است لکن از قرآن چنین مطلبی استفاده نمی شود که شما خیال کردید که کشاورز باید خسارت را از این راه بپردازد. به هر تقدیر موارد مختلف است الآن هم اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد آن طوری که جناب زمخشری در کشّاف گفته و برخیها هم همان را تأیید کردند این طور نیست که ابوحنیفه آن طور گفته شافعی این طور گفته باید ببینیم که عرفِ محل چیست، غرایز مردمی چیست، ارتکاضات مردمی چیست این در شهر بود، در روستا بود، در بیابان بود، کنار خیابان بود، عادت مردم بر این است که این مزرعه های عمومی را رها کنند هرگز برای اینها جدار درست نمی کنند نگهبان نگه نمی دارند شب.

مطلب بعدی آن است که اگر گوسفند حمله کند روز جایی را مثلاً آسیب برسانند می گویند هَتل و امثال ذلک شب اگر به مزرعه ای حمله کرد و آن را آسیب رساند می گویند نَفش، (نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ) یعنی شب بود نه روز خب، نگهبان شب و روز فرق می کند، نگهبانی در روستا و شهر و بیابان و خیابان فرق می کند این طور نیست که همیشه بشود به یک نحو حکم کرد (نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ) این ضمیر جمع را همان طوری که در روز یکشنبه مشخص شد برخیها گفتند ضمیر جمع برای آن است که حکم داود و سلیمان(سلام الله علیهما) با محکوم له و محکوم علیه این مجموعه حکمشان را ما شاهدیم خب اِسناد حکم به داود و سلیمان اسناد به فاعل است اسناد حکم به محکوم له و محکوم علیه اسناد به قابل است آیا منظور این است که اینها هم حکم دارند یا اینکه نه، حکمهم به انبیا برمی گردد ما شاهد حکم انبیا(علیهم السلام) بودیم همیشه شاهدیم، همیشه حافظیم منتها خدای سبحان دو نحوه شهود دارد دو نحوه حضور دارد یک نحوه حضور دارد در کمین است که اگر کسی بیراهه رفته او را بگیرد یک وقت در کمین است که اگر او بخواهد بیفتد دستش را بگیرد این فرق می کند اینکه فرمود: (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) خدا در کمین است گاهی کمینِ دیگران است که اگر یک وقت اینها بخواهند بیراهه بروند جلوی اینها را بگیرد یک وقت کمین است که اگر مؤمنی دارد آسیب می بیند دستگیری کند این هست، شیطان در کمین است که رهزنی بکند و (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) بل قعیدا جای من هم کنار صراط مستقیم است در سبیل الغیّ که آنجا نمی نشیند که آنجا کسانی هستند که خودشان افتادند و جزء شیاطین الانس والجن اند این سرِ راه مستقیم می نشیند که نمی گذارد اینها سالکان کوی حق این راه را طی کنند یا اگر دارند طی می کنند تند نروند کُند بروند یا اگر کُند بروند کُندتر بروند این کارش است که گفت (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) و آدرس هم دارد چون جاهای فساد و آلوده و مراکز فساد که آنجا نیست آنجا انداختید در زندان آنها مشغول کار خودشان اند آنها جزء شیاطین الانس اند اینهایی که در بستر مستقیم دارند حرکت می کنند شیطان خودش را اینجا می رساند که جلوی اینها را بگیرد.

ص: ۲۰۱

شیطان در کمین است تا رهزنی بکند ذات اقدس الهی هم در کمین است که اگر کسی بیراهه رفتنِ او زیاد شده و به هیچ وجه برنمی گردد او را بگیرد و عذاب گرفتار کند اگر نه، مؤمن است و احیانا ممکن است خدای ناکرده لغزشی داشته باشد در کمین است که دستگیری کند این حضورِ خداست آنکه در آیه ی ۶۰ و ۶۱ سوره ی مبارکه ی «یونس» روز یکشنبه خوانده شد که فرمود هر کاری می کنید ما آنجا شاهدیم (وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) همین است یعنی هر کاری که بخواهید وارد بشوید ما آنجا حاضریم، ما آنجا حاضریم که اگر کارتان کارِ خیر و حق بود کمبودی داشتیم ما جبرانتان می کنیم خیلی از موارد است که انسان در اثنای بحث چیزی را که یادش نبود یادش می آید در اثنای کار خیر چیزی که امکاناتش فراهم نبود فراهم می شود اینکه خدا فرمود من همه جا حضور دارم برای همین است. خب، پس در اینجا که فرمود: (لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ) شاید ناظر به این باشد که من شاهدِ حکمِ همه ی انبیا هستم (وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ۞ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ) ما این قضیه را و این فتوا را به هر دو اعلام کردیم برای اینکه فرمود: (وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً) اما راهِ اجراییش را به سلیمان تفهیم کردیم این راهِ اجرایی می شود پس بنابراین هیچ کدام خطا نیست (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً) البته این توضیحی می خواهد که ــ ان شاءالله ــ بعد به خواست خدا عرض می شود.

دربارهی خصوصیت حضرت داود(سلام الله علیه) فرمود: (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ) تَسخیرِ مُلکی را خدای سبحان برای همه قرار داد فرمود کوه مسخَّر شماست، زمین مسخّر شماست، این کُرات مسخّر شما هستند شما بروید عالِمانه بتوانید الآن این سفینه های باسرنشین، بی سرنشین که می روند این منظومه های شمسی را فتح می کند اینها خدای سبحان مسخَّر کرده است یک، خدا مسخِّر است برای بشر مسخَّر کرده است که بشر کَند و کاو کند بهره های علمی ببرد دو، فرمود: (وَسَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) خب سماوات و آنچه در سماوات است فرمود برای شما مسخّر کردم راهِ علمی را طی کنید و بهره برداری کنید آن هم مثل زمین است دیگر فرق نمی کند که آنهایی که در کُرات دیگرند زمین را هم به صورت یک ستاره می بینند می گویند آن چیست، خبر ندارند که، این یک ستارهی خیلی ضعیفی است که شبها سو سو می زند نمی دانند اینجا چه خبر است که می گویند آیا می شود ما دسترسی پیدا کنیم به این ستاره ی ضعیف این هم شب نور دارد دیگر یک ستاره ی کوچکی است این طور نیست که حالا از کُرات دیگر ما باخبر باشیم و در بعضی از سخنان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که «فیها مدائنَ کمدائنکم» شهرهایی آنجاست مثل شهرهای شما هنوز کشف نشده فرمود این چنین نیست که عالَم همین مقدار باشد که شما می بینید (فَلاَ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۞ وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ) این (مَا لاَ تُبْصِرُونَ) معنایش این نیست با تلسکوپ می بینید که بعضی چیزهاست که با تلسکوپ هم نمی بینید پس بعضی از امور هستند که هنوز کشف نشدند در اختیار بشر نیست ما که از صُنع ذات اقدس الهی خبری نداریم خیلیها ممکن است که در این آسمانها باشد در این منظومه باشند شب این کُرهی زمین را که می بینند سو سو می زند نمی دانند در اینجا چیست می گویند آیا کسی آن داخل باشد یا نباشد ما هم وضعمان همین طور است اگر ما کلّ این مجموعه را ذات اقدس الهی برای ما مسخّر قرار داد ما این راهِ علمی را داریم به این شرط که از علم بهرهی سوء نبریم فرمودند:

مستأکِل به علم نباشید یک.

اگر چیزی را بلد بودید کتمان کردید به دیگران نیاموختید لِجامِ از جهنّم و عذاب در قیامت به دهنهی انسانِ کاتِم می زنند دو.

عالِمی که علمش را به جامعه نداد «ألجمع الله بِلِجام مِن نار» این دین است که حامی علم است شما الآ ن می بینید کشوری که چهارتا مسئله بلد این دورش را محاصره می کند تحریم می کند محاصره می کند رفت و آمد را ممنوع می کند این زندگی، زندگی معقول و حیاتِ انسانی نیست آنها هم اگر بخواهند ترقّی بکنند هم راهش این نیست آدم اگر (مَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) باشد علمِ بهتری نصیبش می شود. به هر تقدیر ما از تسخیر آسمانها می توانیم بهره ی مُلکی ببریم کوهها هم همین طور است اما اینکه دربارهی وجود مبارک حضرت داود فرمود: (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ) تسخیرِ ملکوتی است فرمود ما نماز جماعتی داریم که امام جماعت حضرت داود است مأمومین این سلسله جبال اند همه به او اقتدا می کنند دارند نماز جماعت می خوانند این طور تسبیح مخصوص انبیاست (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ) بعد به این مأمومین هم گفتیم (يَا جِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُ) شما هم تأبیب کن، آه و ناله کن، شما هم زاری کن این تسخیرِ ملکوتی برای آنهاست این بارها این روایت را که هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان هم جناب زمخشری در کشّاف از اهل سنّت نقل کردند این بود که در ذیل آیه ی (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود سنگی بود قبل از اینکه من پیامبر بشوم هر وقت مرا می دید سلام می کرد «کان يُسلِّمُ علیه قبل أن اُبعث و إنّی لأعرفه الآن» الآن هم من آن سنگ را می شناسم قبل از اینکه من پیغمبر بشوم هر وقت مرا می دید سلام می کرد خب این طور تسخیر، تسخیر ملکوتی برای انبیا(علیهم السلام) است فرمود ما سلسل جبال را مسخَّر داود کردیم که تسبیح کنان اند در بحثهای حضرت موسای کلیم هم آنجا روشن شد که این طور نبود که برکت در درجه ی اول به کوهِ طور برسد و از ناحیه ی کوه طور موسای کلیم متنعِّم بشود این چنین نیست که (فَلَمّا تَجَلّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسى صَعِقاً) و کوه دَکّ این چنین نیست بلکه به برکت انسانِ کامل با آن مناجات وجود مبارک موسای کلیم فیضی نصیب طور شد منتها وجود مبارک موسی صَعقه زد و طور چون آن قدرت را نداشت متلاشی شد نظیر (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) که آنها نمی توانند کاری که انسان تحمل می کند تحمل کنند. به هر تقدیر این طور نیست که حالا کوه بشود اصل لاق تجلّی باشد و انسانِ کامل از او برکت بگیرد اینجا هم فرمود: (يَا جِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُ) خب، (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ) ما مسخّر کردیم سلسله جبال را برای داود(سلام الله علیه) که داود بشود رهبر این سلسله جبال و امامِ اینها و آنها هم بشوند مأموم اینها و پیرو اینها بعد مستقیما هم به جبال خطاب می کند (يَا جِبَالُ أَوِّبِى مَعَهُ) فرمود: (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ) این می شود تسخیرِ ملکوتی، پس اینکه در دعای دوم یا اول صحیفه ی سجادیه هست به همین سبک برمی گردد که تسخیر ملکوتی می شود وگرنه آن تسخیرِ ظاهری برای کافر و مؤمن یکسان است الآن سماوات دَرش به روی کفّار و مؤمنین یکسان است اما اینکه در قرآن فرمود درهای آسمان به روی کفّار باز نمی شود (لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) این همان فتحِ ملکوتی است همان سماء ملکوتی است آن سمائی که دعا در آنجا مستجاب می شود آن سمائی که (وَأَوْحَى فِى كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) وگرنه این سماء ظاهری که الآن ترمینال درست کردند رفت و آمد روزانه درست کردند اینکه خدا می فرماید درهای آسمان به روی کفّار باز نمی شود که این آسمانِ مُلکی نیست بنابراین تسخیر دو قِسم است، باز بودن درها دو قسم است، خود سماوات دو قسم است (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ) در حالی که تسبیح می کنند. این کلمه ی (وَالطَّيْرَ) اگر طیر هم مانند جبال تسخیرشده باشد برای حضرت داود آن طوری که برای حضرت سلیمان تسخیر

شد خب این می شود مفعول به «و سخّرنا مع داود الجبال والطّیر» اما اگر نه، مشمول تسخیر نباشد می شود مفعول معه (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ) با طیر (یُسَبِّحْنَ وَالطَّیْرَ وَکُنَّا فَاعِلِینَ) این (کُنَّا فَاعِلِینَ) یعنی سیره ی مستمرّ ما این بود که ما برای انبیا(علیهم السلام) این قدرتهای ملکوتی را فراهم می کردیم.

ص: ۲۰۳

در کنـار این کارِ ملکوتی دوتا کار هم هست که یکی مُلکی است و یکی ملکوتی آن مُلکی را اینجا ذکر می کنـد ملکوتی را در آیه ی دیگر آن کـار مُلکی این است که فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ) ما به او یاد دادیم کیفیت زِره بافی را اینجا سـخن از تعلیم است راهِ علمی دارد راه فکری دارد یعنی انسـان می توانـد با آموزش زِره باف بشود بله، اما آن کار ملکوتی راهِ علمی و فکری نـدارد که فرمود: (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) آنجـا دیگر «وعلمنـاه إلانـه الحديـد» نیست (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) است یعنی آهن را در دست او ما نَرم کردیم این دیگر راهِ درس و بحث و راه فکری ندارد که انسان برود درس بخواند ببیند چگونه آهن را مثل موم نرم می کنـد آن به قـداست آن روحِ ولیّ خدا وابسـته است نظیر کاری که وجود مبارک ابراهیم خلیل کرد در احیای آن طیور یـا کاری که وجود مبارک عیسـی(سـلام الله علیه) کرد در احیای مُرده ها اینها راهِ علمی، معجزه علم نیست که آدم برود درس بخوانـد معجزه یـاد بگیرد علـومِ قَریبه موضـوع موضـوع دارد، محمول دارد، مسـئله دارد، مبـانی دارد، منـابع دارد اینهـا دارد اما معجزه فقط به قداست روح وابسـته است علومِ قریبه چه حقّش، چه باطلش، چه نافعش، چه ضارّش، چه سِحر و شعبده و جادو و طلسم و امثـال ذلکش چه علـوم دیگرش همه شـان موضوع و محمول و مسـئله و مبـادی دارنـد منتهـا بعضـی در دسـترس اند بعضی در دسترس نیستند، بعضی نافع اند بعضی نافع نیستند و مانند آن.

اِعجاز جزء سـنخ علوم نیست که آدم برود درس بخواند موضوع یاد بگیرد محمول یاد بگیرد مسئله یاد بگیرد معجزه بیاورد این طور نیست به قداست روح وابسـته است که به منبع غیبی مرتبط است که اگر خدا بخواهد اراده ی این شخص فانی در اراده ی خداست و انجام می دهد مشـمول قُربین است و امثال ذلک آن لذا در جریان اِلانهی حدید فرمود: (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) ما آهن را در دست او نرم کردیم این طور نیست که حالا ما به او یاد داده باشـیم که چگونه آهن را تو نرم بکن لذا آن را در بخش دیگر ذکر کرد و از آن هم به عنـوان تعلیم یـاد نکرده است (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) برای اینکه این زِره شـما را حفـظ بکنـد در جنگها و اینها. در جریان لباسهای نَخی و پشمی و امثال ذلک که در سوره ی مبارکه ی «نحل» اوایل سوره ی مبارکه ی «نحل» گـذشت آن دیگر بافنـدگیهای عمومی بود که فرمود: (فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) شـما گرم می شوید و از این پارچه ها بهره می بریـد آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «نحل» این بود (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) از لبنیاتش، از گوشـتش، از پوسـتش، از شـیرش اسـتفاده می کنیـد از پشـمش اسـتفاده می کنید گرم می شوید این دیگر عمومی است اما در جریان زِره بافی وجود مبارک داود یک رشـته ی خاصّی است که فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ) که بأس معمولاً مصداق شفّاف و روشنش در همان نبردهاست.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۷۸ تا ۸۰ سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمانَ وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)

در جریان انبیا (علیهم السلام) نام مبارک داود و سلیمان را می برد که اینها هم از وحی الهی و از علم الهی برخوردار بودند و جامعه را به صلاح و فلاح دعوت کردند و نامگذاری این سور ه به نام انبیاء هم چون تقریباً از سنخ عَلَم بالغلبه است از همین مناسبت است که نام بسیاری از انبیا(علیهم السلام) در این سور ه برده شد منصوب بودن داود و سلیمان یا به نصبِ (آتَيْنَا) است که بعد خواهد آمد یا به «اُذکر» محذوف است یعنی «واذکر داود و سلیمان» و مانند آن, یعنی قصّه اینها را به یاد بیاور.

اصل جریان همان طوری که در تفسیرهای شیعه و اهل سنّت آمده است این بود که کشاورزی حالا یا گندم و جو یا برنج یا کِشت دیگر داشت و برخیها گفتند این مزرعه نبود باغ بود انگور بود. به هر تقدیر این رسالت خودش را انجام داد و این در آستانه ی به بار نشستن بود و موظف نبود که دورش حصار بکند یا اگر دورش را حصار باید می کرد, کرد یک راه دیگری مثلاً ـ باز کردند و از آن راه آمدند این کشاورز در صیانتِ کارش غفلتی نکرد کمبودی نداشت صاحب آن دام آن گلّه آن قصوری کرده بالأخره باید اینها را محافظت می کرد محافظت نکرده. سرّ اینکه کشاورزی کاری که به عهده ی او باید انجام می داد, داد آن دامدار کاری که به عهده ی او بود باید انجام می داد انجام نداد از این ضمان مشخص می شود قرآن کریم او را ضامن می داند ضمان هم همان طوری که مستحضرید یا ضمان معاوضه است یا ضمان ید است ضمان معاوضه در معاملات است که هر کسی چیزی را که خرید عوض را در برابر معوَّض ضمان است معوّض را در برابر عوض ضامن است یعنی اگر کسی فرشی را خریده به ثمنی این شخص ثمنِ فرش را ضامن است فرش فروش فرش را ضامن است هیچ کدام قیمت را مِثل را ضامن نیستند آن که فرش فروخت باید عین فرش را بپردازد آن که فرش خرید باید ثمن را بپردازد نه قیمت را, گاهی ثمن معادل قیمت است گاهی کمتر از قیمت است گاهی بیشتر از قیمت است این ضمان, ضمان معاوضه است اگر کسی مال مردم را تلف کرده غصب کرده و مانند آن, بر اساس قاعده ی «علی الید ما أخذت حتّی تؤدّی» یا «مَن أتلف مال الغیر فهو له ضامن» این به ضمانِ ید ضامن است آن را که تلف کرده اگر مِثلی است مِثل, قیمی است قیمت. جریان مِثل و قیمت در ضمان ید است جریان عوض و معوّض در ضمان معاوضه اینجا سخن از معاوضه نبود اینجا اگر معاوضه بود که مشخص است که باید چه چیزی را ضامن باشد چون سخن از اتلاف است ضمان ید است ضمان ید در مِثلی مثل در قیمی قیمت این خطوط کلی فقهی اش این دامدار ضامن شده برای اینکه گوسفندان او بدون حساب وارد مزرعه یا باغ کسی شدند و آن مزرعه ی او یا باغ او را ویران کردند این باید ضامن باشد ظاهراً قیمت این گوسفندها مساوی با غرامت و خسارت آن باغ بود وجود مبارک داود(سلام الله علیه) فرمود این گوسفندان را باید به او بدهند این یکی از راههای عدل و انصاف است برای این دامدار ضامن آن خسارت است خسارتی که بر باغدار وارد شده است به قیمت همین دام است باید بپردازد. راه دیگری را وجود مبارک

سلیمـان ارائه کرد که این أرفَق از آن راه اوّلی است همـان مطلب است منتهـا نحوه ی اجرایش رفیق تر و دقیق تر است بـا رِفق نزدیک تر است و آن این است که این نقدی نباشد قِسطی باشد به این صورت که این گوسـفندها را عین گوسفندها را به آن صـاحب بـاغ ندهنـد بلکه منافع یک ساله ی این گوسـفندها اعم از منافع متّصل و منفصل, منافع متّصل مثل لبنیات او, پَشم او وماننـد آن, منافع منفصل مثل بَرّه ی او, اعم از منافع منفصل و متّصل این دامها به آن کشاورز برسـد منافع متّصل و منفصل یک ساله ی این دامها معادل با خسارت آن کشاورزی است پس بنابراین چیزی کم یا اضافه نشـده هر دو به حق حکم کردنـد منتها یکی به رِفق و مـدارا نزدیک تر است اگر این باشـد تعبیر اینکه ذات اقـدس الهی بفرماید: (کُلّاً آتَیْنَا حُکْماً وَعِلْماً) هر دو دارای نبوّت بودنـد هر دو دارای علم عادلانه بودند منتها (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمانَ) در بحثهای سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت و مانند آن که سلسـله ی انبیا(علیهم السـلام) آن نصاب لازم علم و نبوّت را یکسان دارا هسـتند اما در مافوق آن نصاب تفاوتهایی بین انبیا هست (تِلْـکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَـهُمْ عَلَی بَعْضٍ) یک آیه, (لَقَـدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ) این دو آیه, این دو آیه نشان می دهد که انبیا(علیهم السلام) بعد از اینکه در نصاب نبوّت سهیم اند و مساوی و برابرند در خارج از نصاب هم تفاوتهایی هست.

ص: ۲۰۵

مطلب بعـدی آن است که این تفضـیلی که در این دو آیه ذکر شده گاهی یک جانبه است گاهی دوجانبه اینکه فرمود: (فَضَّلْنَا بَعْضَـهُمْ عَلَی بَعْضٍ) معنـایش این نیست که همه ی این تفاضـل طـولی است گـاهی طـولی است گـاهی عرضـی, گـاهی فلاـن خصـیصه را به فلان پیامبر می دهد به این پیغمبر نمی دهد, گاهی خصـیصه ای را به این پیغمبر می دهد به آن پیغمبر نمی دهد این تفاضـل عرضـی انبیـا (بَعْضَـهُمْ عَلَی بَعْضٍ) است گـاهی تفاضـل طولی است که هر چه این پیـامبر دارد آن پیـامبر دارد و لا عکسٍ نظیر انبیـای غیر اولواالعزم بـا انبیـای اولواالعزم آنهـایی که مثلاًـ لوط(سـلام الله علیه) که پیامبر است ولی در قلمرو وجود مبـارک ابراهیـم(سـلام الله علیـه) اسـت خـود لـوط به حضـرت ابراهیم ایمـان آورده وجـود مبـارک حضـرت ابراهیم از انبیـای اولواالعزم است هر فضـیلتی را که لوط(سـلام الله علیه) دارد حضرت ابراهیم داراست اما هر فضیلتی را که حضرت ابراهیم دارد لوط واجـد آن نیست پس تفاضـل و تفضـیل گـاهی یک جانبه است گاهی دوجانبه معلوم نیست که خصوصـیّتی را که در این واقعه ذات اقدس الهی به سلیمان داد در قبال این یک چیز دیگری به داود نداده باشد نمی شود گفت که پس سلیمان افضل از داود است در این خصیصه بعد از اشتراک در حکم یک, اشتراک در علم دو, تفاوت در فهم است نه در علم و نه در حکم که فرمود: (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمانَ) این خصـیصه ی اقساطی بودن که رِفق و مـدارا را نزدیک تر می کند ما به سـلیمان آموختیم ما به او یاد دادیم نه اینکه او از نزد خود بداند خب, این راه حلّی است که نه به عصمت آسیب می رساند.

ص: ۲۰۶

نبوّت وجود مبارک سلیمان بعد از نبوّت وجود مبارک حضرت داود است و رهبری انقلاب را وجود مبارک داود داشت که حالا مشروحاً بیان می شود ولی منظور آن است که داود رهبر انقلاب بود, داود بنیان گزار این نهضت بود سلیمان زیر پرچم او بود اگر تفضیلی در بخش فهم در خصوص این واقعه به سلیمان داده شد معنایش این نیست که سلیمان مِن جمیع الجهات فضیلت دارد تفضیل بین انبیا هست, تفضیل بین مرسلین هست, تفضیل گاهی دوجانبه است تفضیل گاهی یک جانبه است تفضیل یک جانبه حوزه اش مشخص است تفضیل دوجانبه هم حوزه هایش مشخص ولی در خصوص این واقعه بالأخره وجود مبارک سلیمان در تحت رهبری داود دارد کار انجام می دهد این چنین نیست که حالا حکومت را سلیمان بگیرد, حاکمیت را سلیمان بگیرد او انقلاب کرده (قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) او کُشته, او به هم زده, او نظام به پا کرده سلیمان را زیر پوشش خود گرفته همه ی کارها را داود(سلام الله علیه) انجام داد این طور نیست که حالا سلیمان در اینجا که یک امر قِسطیِ اقساطیِ نسیه ای رِفق و مدارا را پیشنهاد داده آن هم به تفهیمِ الهی این افضل از حضرت داود باشد این طور نیست خب.

اینجا هم بالحق بود دیگر آن آیه را قبلاً در بعضی از روزهای سابق خواندیم در سوره ی مبارکه ی «ص» اینجا هم بالحق است بالباطل که نیست اینجا هم هر دو حق است فرمود: (وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً) الآن این جریان همین طور است دیگر, یک وقت است معامله در ضمان معاوضه بالصراحه می گویند نقد خب باید نقدی باشد یا بالصراحه می گویند اقساطی خب باید اقساطی باشد اما در ضمان ید که مشخص نشد که چیست که, باید طوری باشد که طرفین آسیب نبینند خب الآن شما کلّ این گوسفندها را بدهید به این کشاورز خب این دامدار چه بکند ولی اگر بگویید که این یک سال تحمّل بکند منافع متّصل و منفصل یک ساله ی این دامها را آن صاحب خسارت یعنی آ ن کشاورز بگیرد بعد برگرداند این با رفق و مدارا نزدیک تر است بنابراین این نه ظلم است نه جفاست نه خیانت است نه تعدّی است هیچ چیزی در کار نیست. فرمود: (وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ) بعضی از اهل معرفت نیازی به این تأویلها نیست ما روایات فراوان داریم, ادله ی عقلی فراوان داریم, نقلی فراوان داریم که این نفس دارد خیانت می کند حالا چه داعی داریم بگوییم که (إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ) این هشداری است که آقایان! مواظب باشید علومِ شما, خاطرات شما اگر غفلت بکنید این چرنده هایِ شیطنت می آیند در این مزرعه ی دل شما می چرند نیازی نیست که این آیه را چنین تأویلی ما بکنیم آخر چه کاری است آن قدر ادله ی فراوان صریح در این زمینه در روایات ما هست که دیگر نیازی نیست بگوییم که, این را در تفسیر جناب ابن عربی هم آمده. خب, فرمود ما این کارها را کردیم (وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ◻ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ) اما (وَكُلّاً آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً) برای اینکه مشخص بشود که مقام داود(سلام الله علیه) در اوج قرار گرفته و سلیمان هم جزء همراهان این نهضت بوده است در سوره ی مبارکه ی «بقره» بحثش قبلاً گذشت آیه ی ۲۵۱ که فرمود وقتی تالوت با جالوت آن صحنه را به پا کردند وجود مبارک داود قیام کرده و رهبری انقلاب را به عهده گرفته (فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) به او مُلک داده, حکمت داده, نبوّت داده, علوم غیبی داده, (مِمَّا يَشَاءُ) معلوم نیست که چیست, فرمود آنچه که خود خدا خواست این می شود مقام داود و سلیمان هم اینها را از وجود مبارک داود ارث برده (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) بنابراین این چنین نیست که حالا حضرت سلیمان(سلام الله علیه) یک مقام برتری نسبت به حضرت داود(سلام الله علیهما) داشته باشد بعد فرمود: (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) اگر امر به معروف و نهی از منکرِ رهبری نباشد فساد عالَم گیر می شود شما هر چه سخنرانی بکنید موعظه داشته باشید ولی داود می خواهد برای براندازی جالوت داودی لازم است اگر این نباشد (لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ), (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) خدا همیشه خداست این (ذُو فَضْلٍ)

همیشه هم (ذُو فَضْلٍ) است همیشه هم داود در کار هست این چنین نیست که داود در عالم یک نفر بوده و بس, بنابراین این ذات ذات اقدس الهی دینش را حفظ می کند به وسیله ی داودها در هر عصر و مصری ولی منظور این است که اگر داودها نباشند (لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) لکنّ التالی باطل چرا, برای اینکه خدا (ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) است چون (ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) است داودها را بَعثْ می کند این هست حالا انسان بخواهد خدایا! تو که داود داری آن داود ما را داود قرار بده این خواستن هست حالا- یا با قلم یا با آهن یا با آن فلاخن بالأخره راه دارد دیگر می گوییم خدایا تو که دینت را حفظ می کنی «واجعلنا ممن تنتصروا به لدینک و لا تستبدل به غیری» خدایا تو که دینت را حفظ می کنی برای اینکه فرمود: (ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) اگر این (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) نبود فقط یک قضیه ی کلیه بود که بله, اگر امر به معروف و نهی از منکر نباشد رهبرانی نباشند فساد عالم گیر می شود خب حالا هستند یا نیستند این (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) یعنی هستند, هستند چون هستند پس بنابراین فساد نمی شود اگر (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) شد یک فرصت دیگری هست یک داود دیگری هست یک امام راحلی هم هست بالأخره بساط را برمی چیند این طور نیست که خدای سبحان به همه مهلت بدهد هر کس هر کاری بخواهد بکند فرمود: (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) در جریان لیلهالمبیت هم همین است آن قسمت هم که فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ) که فقط در خصوص حضرت امیر(سلام الله علیه) هست پایانش دارد که خدا (ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) این طور نیست که خدا رها بکند عالَم را هر کسی هر کاری دلش خواست بکند, بکند فرمود نه, ما اینها را یک مدّت مهلت می دهیم بعد همه ی اینها را یا می ریزیم در دریا یا می ریزیم زیرزمین یا (خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ) می شود یا (غَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) می شود فرمود ما طوری ریشه ی اینها را می کَنیم که (كَأَن لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) شما سالیان متمادی می بینید آثار پهلوی در مملکت بود بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ طوری شد که گویا اصلاً اینها در این مملکت نبودند تمام آثارشان برچیده شد این معجزه ی قرآن کریم است فرمود من طوری ریشه کن می کنم (كَأَن لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ), (لَمْ تَغْنَ) یعنی (لَمْ تَغْنَ) من طرزی این چنار را می کَنم که گویا دیروز اینجا نبود این علفهای نیم سانتی یا یک سانتی کنار نهر را می بینید اینها هر روز سبز می شوند و پژمرده می شوند یک دانه از این علفهای یک سانتی را کنار این نهر شما بکَنید فردا بخواهید بیایید ببینید جایش کجا بود معلوم نیست آخر چیزی نبود ریشه ای نداشت که حالا جایش مشخص بشود اما یک چنار کهنسال هزار ساله ای را که شما بکَنید چندین سال آن حفره اش می ماند فرمود من طرزی اینها را می کَنم مثل علفِ نیم سانتی که فردا اگر شما بیایید گویا اینها اصلاً اینجا نبودند (كَأَن لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ) یعنی گویا دیروز این چنار اینجا نبود, دیروز پهلوی در این مملکت نبود ۲۳ بهمن که رفتید دیدید خبری از پهلویان نیست این طور می کَنم منتها انسان باید باشد منتها فرمود شما نشد دیگری, (إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم) من دینم را حفظ می کنم شما نشد شما را می ریزم دور, دیگری. بخواهید به نام من بیراهه بروید این طور نیست من دینم را حفظ می کنم اصل اول.

شما شایسته بودید به دست شما اصل دوم.

شما ناشایسته بودید شما را می ریزم دور اصل سوم.

عده ی دیگر را می آورم اصل چهارم (إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم) این است که ما در دعاهای ماه مبارک رمضان می گوییم خدایا توفیق بده تو که دینت را حفظ می کنی به دست ما حفظ بکن «واجعلنی ممن تنتصروا به لدینک و لا تستبدل به غیری» خب این معنا که فرمود: (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) امیدی در دلها ایجاد می کند که همیشه خدا دینش را حفظ می کند هیچ ممکن نیست کسی بتواند با این کارهایی که بیگانه می کنند آسیبی به نظام برسانند به انقلاب برسانند به دین برسانند این شدنی نیست بعد در جریان داود(سلام الله علیه) این کارها را کرده. مطلبی که الآن مربوط به این حادثه هاست که در ذیل آیه ی بعد عرض می کنیم فرمود: (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ) مبادا کسی خیال کند که حالا سلیمان(سلام الله علیه) که مقداری پیشنهاد بهتری داده که ما اگر این ضمان ید را به صورت اقساطی بگیریم نه به صورت نقدی کلّ گوسفندها را به صاحب مزرعه ندهیم بلکه بگوییم منافع متّصل و منفصل یک ساله را به او بدهیم که معادل همین خسارت است این حالا مثلاً در برابر داود(سلام الله علیه) یک برجستگی داشته باشد این طور نیست (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ) خب, این با کوه سخنانی دارد و عدّه ای از این جبال به امامت داود عبادت می کنند و داود(سلام الله علیه) وقتی ذاکر خداست کوهها هم با او هم تسبیح اند در سوره ی مبارکه ی «ص» بخشهایی از جریان داود(سلام الله علیه) را هم ذکر کرده در سوره ی «ص» از آیه ی هفده به بعد فرمود: (اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ) است این دارای قوّت و قدرت بود این رهبری انقلاب را به او عهده گرفت او با فلاخن توانست جالوت را از پا در بیاورد (إِنَّهُ أَوَّابٌ) او اهل ناله است اُوب دارد, رجوع دارد, مرتّب رجوع دارد اینکه می گویند مُنیب است:

مُنیب گـاهی از نـابَ یَنِیب است گاهی از ناب یَنوب, این یا نابَ یَنیب یعنی انقطع, یَنقطع عن الناس یا نابَ ینوب پشت سـر هم در نوبت است مکرّر مواظب است که در باز بشود درِ رحمت باز بشود برود آنجا این مرتّب در نوبت است بعضـیها هسـتند که در نوبت نیستند گاهی توبه می کنند بعد یادشان می رود یا بر فرض توبه کردند فضلِ مَزید چون تکرار توبه هم مستحب است شمـا در کتابهای فقهی در روایاتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده این است که اگر کسـی خطیئه ای کرده تکرار آن توبه مسـتحب است تکرار اسـتغفار هم مستحب است این در نوبت است, این در نوبت است یعنی همیشه در صف است چنین آدمی را می گوینـد مُنیب این یـا از نـابَ یَنیب است یعنی «إنقطع یَنقطع عن مـا سوی الله إلی الله» یا نائماً در نابَ ینوب است در نوبت اسـت خـب اگر کسـی همیشـه در نـوبت است همیشه ثبت نـام کرده همیشه منتظر است همیشه حق را دریـافت می کنـد چنین آدمهـایی را می گوینـد أوّاب است, اُوب دارد, رجـوع دارد آبَ هم به معنـای رَجَعَ است این همیشه در نـوبت است این چون کثیرالرجوع است به او می گوینـد أوّاب بعد فرمود: (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ) خب تَسـخیر کرده چه کار کرده یعنی, او معدنهای کوهها را اینکه تسـخیرِ مُلکی بود که در بحث دیروز گـذشت نه خیر, مـا تسـخیر ملکوتی داریم که بـا او در بامـداد و شامگاه تسبیح می کنند (يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ) این داود است پس بنـابراین اگر یـک قصّه ی کوتـاهی درباره ی حضـرت سـلیمان(سـلام الله علیهما) در ذیلش اشاره شـد به معنی برتری سـلیمان نیست فرمود: (وَكُنَّا فَاعِلِينَ) ما این کارها را همیشه می کنیم منتها شـما خبر ندارید. چه کسـی را تابع چه کسـی قرار می دهیم, چه چیزی تابع چه چیزی قرار می دهیم, چه چیزی را تابع چه کسی قرار می دهیم اینها کارهای ماست ما سلسله جبال را گفتیم در نماز جماعت داود شـرکت کنیـد (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) این امر تکوینی است دیگر ای کوهها در نماز جماعت داود شـرکت کنید در تسبیح داود شرکت کنید (وَكُنَّا فَاعِلِينَ) بعد فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) ما راه زره بافی را به داود نشان دادیم تا شما را در جنگها حفظ بکند آن روز بشرهای اوّلی مستحضرید یک وقت بر بشر گذشت که در سوره ی مبارکه ی «بقره» قصّه ی اینها آمـده و «مائده» که نمی توانسـتند بفهمند جنازه ها را چطور باید دفن بکنند خب این دوتا برادر که «قَتَلَ قابیل هابیل» را «قَتل أحـدهما» دیگری را این دو فرزنـد آدم که یکی دیگری را کُشت مانـد در دسـتش دیگر که نمی داند این جنازه را چه کار بکنـد روزی بر بشـر گـذشت که نمی فهمیـد جنازه را چطور دفن بکنـد بعد (بَعَثَ اللّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ) این بشـر اوّلی بود بعـد کم کم, کم کم الآـن به اینجـا آمـده که «به زیر آوری چرخ نیلوفری را» خب آن بشـر کم کم, کم کم رسـیده به عصـر داود که با فلاخن پیروز می شـد آن روز مسـئله ی زره بافی یک امر پیش بینی شده ای نبود.

مرحوم طبرسـی در مجمع البیـان نقل می کنـد که لقمان رفته بود روزی معاصـر داود(سـلام الله علیه) بود رفته بود دیـد او دارد کاری انجام می دهـد با آن آهنها متوجّه نشـد که او دارد چه کار می کنـد خواست بپرسـد گفت بالأخره وضع معلوم می شود من چرا بپرسم, نشـست, نشـست وقتی داود این زره را تمام کرد و در بَر کرد گفت این برای محافظت در میـدانهای جنگ چیز خوبی است لقمان گفت من که ساکت بودم صبر کردم برکتِ سـکوتم را یافتم که انسان وقتی ساکت باشـد به جا نتیجه هم را به جا می گیرد این قصّه را مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان نقل کرد خب آن روز وقتی داود(سلام الله علیه) زره را ساخت که مردم در جنگهـا از خطر بیگـانه محفوظ بماننـد نوبَری بود پیـام قرآن در این جریـان این است که مـا به داود زره بـافی یـاد دادیم تا شـما یعنی شـما, شما امّت مسلمان شما جامعه ی بشری شاکر باشید که در بین ما کسانی هستند دانشمندانی هستند که کارهایی می کنند که ما را از دشمن حفظ می کنند.

جریان انرژی هسـته ای به منزله ی زره عصر ماست شهدایی که در این راه دادند این شهید دکتر مجید شهریاری یا سایر اساتید دانشـگاه اینها زره بافان شـهر ما هسـتند خـدا به داود(سـلام الله علیه) نگفت من زره بافی را یادت دادم تا تو شاکر باشـی که به مردم می گوید شـما شاکر باشـید که در شـماها کسانی هسـتند که شـما را از دشـمن حفظ می کنند خب زره را وجود مبارک داود برای شـخصِ خودش بافت آن وقتی که زره نداشت که پیروز شد و رهبر انقلاب شد این زره یک وسـیله ی دفاعی است که جامعه ی بشری را از مهاجمتِ مهاجمان بیراه حفظ می کند این انرژی هسته ای این طور است, این نیروهای رزمی این طور است, این بحثها همین طور است الآن بزرگان ما, علمای ما, فضـلای ما در حوزه همان اندازه این ترور را محکوم کردند و می کننـد که دانشـگاه این کار را کرده برای شـهدای آنها طلب مغفرت می کننـد امروز که این دکتر مجیـد شـهریاری را به امانتِ الهی سپردند شـما فضـلا اگر توانستید امشب یک صـلات لیلهالدفن برایش بخوانید شما که از نزدیک این را نمی شناختید که یـک آدم متشرّعی بود اهـل دیـانت بود, اهل صوم و صـلات بود, اهل نماز بود, اهل دعا و ذکر بود این طور بود اگر فرصـت کردید برای رضای خدا هر کدام ما یک صـلات لیلهالدفنی برای این شـهید بخوانیم برای همه ی شـهدا از صدر اسـلام تا الآن شهدای انقلاب, شـهدای حوزه, شـهدای دانشـگاه برای هر کسـی که شـربت شـهادت نوشـید برای جان ما این شکر لازم است طلب مغفرت لازم است ملاحظه بفرمایید این آیه بحث تفسـیری تنها این نیست که ما مفهوم را درک کنیم به جامعه می گوید من زره بافی را یاد داود دادم تا شـما شاکر باشـید برای اینکه این چیزی ساخت که شـما را از دشـمن حفظ می کند یعنی داود تنها شاکر باشد یعنی مجید شهریاری تنها شاکر باشد یا جامعه باید شاکر باشد خب این ببینید بیگانه از هر سلاحی دارد استفاده می کند.

در آستانهی محرّمیم وجود مبارک ابی عبدالله برای او حیات و ممات یکسان است در آن قتلگاه حرف پیغمبر را زده, حرف قرآن را زده فرمود بسیار خب ما می دانیم جهان همه شان مسلمان نمی شوند جدّ من هم می دانست خدا هم به اینها آموخت ولی قرآن (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) بودن قرآن, (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ) یا (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) با اینکه فرمود: (وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِي الْأَرْضِ) کذا و کذا, (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ) با اینکه خدا یقیناً می داند که خیلیها ایمان نمی آورند به پیغمبر اعلام کرد فرمود تو رحمتِ جهانی هستی برای اینکه پیغمبر هم به ما آموخت من هم در قتلگاه می گویم بسیار خب, من می دانم شما مسلمان نمی شوید کافر هستید ولی بالأخره می خواهید یک زندگی مرفّه داشته باشید یا نه, حالا اگر کسی کافر شد باید زندگیِ جنگلی داشته باشد یا زندگی رفاه نسبی نصیبش بشود فرمود اگر کافر هستید در زندگیِ دنیایی بخواهید رفاهی داشته باشید من با شما در جنگم زن و بچه ی من چه کار کردند رعایت این معنا برای کفّار هم پیام دارد این دین است این عاشورا الآن در پیش است غرض این است که شما آقایان که ـ ان شاءالله ـ محرم و صفر را در پیش دارید آن اوج اسلام را, عظمت اسلام را, جهانی اسلام را, مکرّرات را بگذارید کنار حرفهایی که همه جا هست بگذارید کنار حرفهای نو مطرح کنید, با اخلاص مطرح کنید, هرگز بی وضو منبر نروید, هرگز منبرفروشی نکنید, سخن فروشی نکنید حیف است انسان این حرفها را با درهم و دینار عوض بکند.

وجود مبارک امام باقر سخنرانی کرده, نصیحت کرده, یکی بعد از تمام شدن سخنرانی به حضرت عرض کرد عجب جواهری ما از شما استفاده کردیم فرمود همین؟! «هل الجوهر إلاّـ الحَجَر» این حرفهای مرا به طلا تشبیه کردی طلا یک سنگِ زردی است چطور به خودت اجازه دادی که به حرفهای من بگویی اینها شبیه طلاست شما هم حرفهای امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) را نقل می کنید خدا تأمین می کند شما همّتتان بلند باشد او تأمین می کند بنابراین فرمود مبادا یک وقت بگویید کلام امام باقر مثل طلاست «هل الجوهر إلاّ الحَجَر» حیفت نیامد که این حرفها را به طلا تشبیه کردی شما هم همین حرفها را نقل می کنید. غرض آن است که حوزه مثل دانشگاه داغدار است, حوزه مثل دانشگاه این ترورها را محکوم می کند, حوزه مثل دانشگاه این پیام را به استکبار می دهد که خدا (ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) است شهریاریها در این مملکت به لطف الهی کم نیست.

«غفر الله لنا و لکم والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

آیات ۷۸ تا ۸۲سوره انبیاء ۸۹/۰۹/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمانَ وَكُلّاً آتَيْنا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فاعِلِينَ (۷۹) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حافِظِينَ(۸۲)

همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید این سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که در مکه نازل شد عناصر محوری این سور ه اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد و در همین سوره ی مبار که آیه ی ۲۵ این بود (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) اصلِ رسالت را و اشاره به نبوّت عامه را آیه ی ۲۵ این سور ه در بردارد آن گاه نام هفده پیامبر(علیهم السلام) در این سور ه آمده و قصص برخی از آنها تا حدودی مبسوطاً بیان شده است.

جریان داود و سلیمان(سلام الله علیهما) از آیه ی ۷۸ به بعد این مطالب شروع شد قرآن کریم بخشی از کرامتها را و نعمتهای الهی را مشترکِ بین داود و سلیمان می داند که این دو بزرگوار گفتند (عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) و خود سلیمان از مواهب الهی است که به داود عطا شده است که فرمود: (وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) این بهترین هِبه ی خداست نسبت به حضرت داود که به او چنین فرزنید مرحمت کرده است که مانند پدرش به مقام نبوّت رسید. در ادامه ی آن مباحث آیه ی ۷۸ همین سور ه به این صورت بیان شد که (وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ) که بحثش گذشت. در جریان داود(سلام الله علیه) فرمود ما کوهها را با او مسخّر کردیم, پرنده ها را با او مسخّر کردیم (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ) ولی درباره ی سلیمان(سلام الله علیه) با لام تعبیر کرد فرمود: (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ) یعنی «سخّرنا لسلیمان الریح» باد را مسخَّر حضرت سلیمان(سلام الله علیه) قرار داد. در جریان تسخیر جبال و طیر برای داود کلمه ی «مع» آمده که (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ) ولی در جریان تسخیر باد برای سلیمان(سلام الله علیه) کلمه ی لام آمده (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ) آنجا گفتند سخن از تسبیحِ سلسله ی جبال, تسبیح پرنده هاست قداست تسبیح باعث شده است که از آن حال با «مع» یاد بشود که همه ی اینها با هم در پیشگاه خدا خاضع اند اما اینجا سخن از فرمانروایی و مدیریت و مدبّریت سلیمان نسبت به باد است تعبیر به لام شده است که فرمود: (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً) باد عبارت از همان هوای متحرّک است اگر هوا اصلاً حرکت نکند نه متّصف به رُخاست نه متّصف به عاصف نه نسیم است نه طوفانی, وقتی حرکت کرد به این صورت به صورت باد در می آید حالا یا رخاء است یا عاصف, بادِ تند طوفانی را اگر کسی بتواند نرم کند و در اختیار خود قرار بدهد مثل آن است که آهنِ سخت و سرد را در اختیار خود داشته باشد درباره ی داود(سلام الله علیه) فرمود: (وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ) آهنِ سخت و سرد را ما برای داود(سلام الله علیه) نَرم کردیم اینجا هم بادِ طوفانی را برای سلیمان نَرم کردیم مسخّر او قرار دادیم در تحت تدبیر و امرِ او قرار دادیم (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً). جِرمِ عادی اگر در اختیار کسی قرار بگیرد خیلی اعجازآور نیست اما جِرم سخت نظیر آهن, نظیر طوفان اگر در اختیار کسی باشد آیتِ الهی تلقّی می شود اصلِ باد به فرمان الهی در اختیار وجود مبارک سلیمان قرار

گرفت در همان منطقه ی مأموریّتش و دوتا وصف برای این باد ذکر شده است:

ص: ۲۱۲

یکی حالت رخاء اوست یکی حالت عَصْف اوست یک وقت است که نَرم است و نسیم گونه می وَزد یک وقت است که عاصف است و طوفان گونه می وزد این دوتا آیه چون مُثبِتان اند مخالف هم نیستند در آن آیه حالت رَخاء و سستی و نَرمی و نسیمی او بیان شده در این آیه حالت طوفانی او بیان شده وگرنه رُخاء بودن اگر به معنای منحصر باشد بله, منافی با عاصف بودن است ولی اگر سخن از انحصار نیست منافاتی با عاصف بودن ندارد در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۳۴ به بعد این است (وَلَقَدْ فتَنَّا سُلَيْمانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَّابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لهُ الرِّيحَ) عرض کرد خدایا! چیزی که برای دیگران نیست به من عطا بکن که (لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي) ــ ان شاءالله ــ اگر به سوره ی مبارکه ی «ص» رسیدیم معنای آن آیه ی مبار که هم روشن خواهد شد که (لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ) یعنی چه و چرا وجود مبارک سلیمان چنین خواهشی را کرده. به هر تقدیر بعد از درخواستِ سلیمان خدای سبحان یک معجزه ی بی سابقه و بی لاحقه ای که سابقه نداشت لاحقه هم نداشت به حضرت سلیمان عطا کرد و آن این است که باد را در اختیار او قرار داد (فَسَخَّرْنَا لهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ) این رُخاء یعنی نَرم نظیر نسیم آن عاصِف یعنی تند نظیر طوفان این آیه درصدد حصر نیست که با آیه محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «انبیاء» معارض باشد چه اینکه آیه سوره ی «انبیاء» هم درصدد حصر نیست تا معارض آیه سوره ی مبارکه ی «ص» باشد اینها مثبتان اند هر کدام حالتی را بیان کردند و جامعش این است که باد در اختیار اوست اگر گفتند این وسیله ی نقلیه در اختیار فلان شخص است تند و کندش به دستور اوست و به هدایت او, او اگر خواست این هواپیما را یا این کشتی را یا این اتومبیل را تند می راند یا کُند می راند این چنین نیست که اگر گفتند تند است یا گاهی گفتند کُند است مفید حصر باشد اگر اتومبیلی در اختیار راننده ای بود این رُخاء و عاصفش به اراده ی اوست, تند و کُندش به عهده ی اوست, سرعت و بطیءاش در اختیار اوست. خب, فرمود: (فَسَخَّرْنَا لهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ).

ص: ۲۱۳

مطلب اول آن است که مسخَّر کردنِ بادِ تند یعنی طوفان خب دشوارتر از مسخّر کردن بادِ رخاء و نَرم یعنی نسیم است لذا در آیه ای که سخن از اعجاز و امثال اینها مطرح است (عَاصِفَةً) مطرح شده.

مطلب دوم آن است که این باد برای تبیین قدرتِ او در سوره ی مبارکه ی «سبأ» مسافت او هم مشخص شده است آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «ص» این است (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) یعنی این باد بامداد غُدوِه, صبحگاه به اندازه ی راهِ یک ماهه می رود و عصر به اندازه ی راهِ یک ماهه می رود (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا) یعنی پایانِ روز یعنی عصر, عَشیء, (شَهْرٌ) پس او یک روزه می تواند راهِ دو ماهه را طی کند (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ) که (غُدُوُّهَا) بامداد او یک ماه و شامگاه او هم یک ماه. خب, یعنی روزی راه دو ماهه را می رود این هم مفید حصر نیست که اگر یک وقت وجود سلیمان می خواست تندتر برود او اطاعت نکند حالا سرعت گاهی صد کیلومتر است گاهی بیشتر است گاهی کمتر است برابر نیاز مردم آن عصر و مصر خواهد بود شاید نیازی بیش از این نبود و منطقه ی آنها هم بیش از این وسیع نبود به هر تقدیر اگر ما دلیل دیگری داشتیم یا داشته باشیم که سرعت این باد در حال عصر بیش از شَهر است یعنی در غُدوّ بیش از شهر است, در رواح بیش از شهر است منافی با این نیست این بیان حدّ متوسّط آن را ذکر می کند یا حدّ متعارف ذکر می کند گرچه کسانی که در خدمت سلیمان(سلام الله علیه) بودند کاری کردند که نه تنها (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) بلکه به اندازه ی یک چشم به هم زدن کارِ یک ساله را کردند نه تنها یک شهر خب آن شاگرد تربیت شده ی محضر سلیمان(سلام الله علیه) که عرض کرد (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) یَمن کجا فلسطین کجا, فاصله ی چندین فرسخی را با یک لحظه چشم به هم زدن آن تخت را آورد سرعت سیرِ انسانی که موفّق به طیّ الأرض است به مراتب بیش از و پیش از (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) حالا این نمونه ای بود که در اینجا ذکر شده و وجود مبارک سلیمان خیلی بیش از اینها قدرت داشت. به هر تقدیر او که می گوید من تخت بالقیس را از یمن برای شما در فلسطین یا شام (قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) می آورم به مراتب قدرتش و طوفندگی اش بیش از (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) است. خب, در این کریمه که فرمود (عَاصِفَةً) در اختیار اوست (تَجْرِي بِأَمْرِهِ) یعنی تسخیر, تسخیر الهی است ولی این فاعلِ قَریب است به اصطلاح, مُجری دستور خدای سبحان است. به کجا جاری می شود (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) این سرزمین همان سرزمین شام است که در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۷۱ از او سخنی به میان آمده که فرمود ما حضرت ابراهیم و لوط(سلام الله علیهم) را نجات دادیم (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ) که سرزمین شام است منشأ برکت است زندگی بسیاری از انبیا در آن محدوده بود و مانند آن (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) خب چرا فرمود: (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) برای اینکه مَقرّ حکومت وجود مبارک سلیمان آنجا بود این یک, باد هر جا بود باید به آنجا خودش را می رساند تا به دستور سلیمان(سلام الله علیه) به هر جایی که بخواهد بروند, بروند بعد باید دوباره برگردند بیایند آنجا لذا سخن از «مِن الأرض» نیست سخن از (إِلَى الْأَرْضِ) است هر جا هست باید آنجا بیاید برای اینکه آنجا مقرّ حکومت است دستور را باید از آنجا بگیرد بعد از اجرا هم باید به آنجا برگردد لذا فرمود: (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) حالا آن جریان نَمل در سوره ی مبارکه ی «نمل» مشخص خواهد شد به خواست خدا که آن در کدام منطقه بود که مسئول مورچه ها به مورچه های زیرمجموعه اش گفت (يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ) برای اینکه سلیمان و همراهانش دارند می آیند ممکن است (لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ) این جداگانه باید بحث بشود که خب حالا چطور آنها در فضا دارند حرکت می کنند این مورچه از کجا آسیب پذیری خود را از جنود سلیمان احساس کرده است این در سوره ی مبارکه ی «نمل» ـ ان شاءالله ـ مشخص می شود.

قرآن کریم برای امّت اسلامی شبی را قرار داد که آن شب کار هشتاد سال عبادت را می کند یعنی اگر کسی بتواند باد را مسخَّر کند او می تواند زمینِ یک ماهه را در یک صبحگاه طی کند یا مسافت یک ماهه را در یک شامگاه طی کند ولی اگر کسی لیله ی قدر را درک کرد زمینه, زمینه یعنی زمینه کاری به زمین ندارد او می تواند (خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) باشد مسافتِ معنوی هزار ماهه را یک شبه طی کند بنابراین باد آن قدرت را ندارد که انسان را همانند ادراک فضیلت لیله ی قدر جابه جا کند آنچه در امّت اسلامی هست به مراتب قوی تر و غنی تر از (غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) است آن یک راه دیگری دارد البته ولی این راهِ زمینی و راه ظاهری و راه مادّی همین است که این باد بتواند یک بامداد کارِ یک ماهه را بکند یک عصر و شامگاه هم کارِ یک ماهه را بکند و وجود مبارک سلیمان هم چون مَقرّش همان (الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) بود لذا این باد به آن سرزمین حرکت می کرد و هر جا هم بود به آنجا می آمد. فرمود: (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَالِمِينَ) ما به هر چیزی قبل از حدوث او, همراه حدوث او, بعد از حدوث او عالِم بودیم و هستیم علمِ ذات اقدس الهی در بحثهای علمِ فعلی گذشت که دو قِسم است علمی خداوند یک صفت ذات دارد و یک صفت فعل, صفت ذات هم اوصاف ذات عین هم اند یک, و هم اوصاف عین موصوف اند دو, آنجا جز تعدّد مفهومی چیز دیگری در کار نیست حقیقتِ صفات عین هم اند, حقیقت صفات عین موصوف اند و متّحدند اما صفتِ فعل زائد بر ذات است خارج از ذات است و محدود است و مخلوق است مثل شِفا, مثل رزق, مثل خلق کردن, مثل قبض, مثل بَسط و مانند آن, اینها اوصاف فعل است و خارج از ذات است و ممکن است و حادث است و مانند آن. برای اوصاف ذات عنوانی است مثل حیات, مثل قدرت اینها اوصاف ذات اند برای اوصاف فعل عناوینی است مثل رزق خدا رازق است, خدا شافی است, خدا خالق است, خدا قابض است, خدا باسط است که اینها گاهی هست و گاهی نیست چون فعلِ خداست دیگر خدا گاهی بر اساس حکمت این کار را انجام می دهد گاهی بر اساس حکمت آن کار را, گاهی احیا هست گاهی اِماته است و مانند آن.

مطلب سوم آن است که برخی از اسمای فعل و اسمای ذات نامِ مشترک دارند و بعضیها نامِ جدا آنها که نام جدا دارند صفت ذات نظیر قدرت این غیر از صفت فعل نظیر رزق و شفا و قبض و بسط و امثال ذلک است همه ی این اوصاف و کارها منشأ آنها قدرت ذاتی خداست آن صفتِ ذات به نام قدرت است این صفت فعل به نام قبض و بسط و رزق و شفا و امثال ذلک است که گاهی هست و گاهی نیست. برخی از اوصاف ذات و فعل اند که مشترک اند یعنی یک عنوان هم صفت ذات است هم صفت فعل مثل علم که خدای سبحان هم دارای علمِ ازلی است که «عالِمٌ إذ لا معلوم» قبل از اینکه معلومی پدید بیاید خدا به او علم داشت یک وقت است که نه, علم عین معلوم است نظیر همان علمهای امتحانی فرمود خدای سبحان شما را می آزماید (لِنَعْلَمَ), (لِيَعْلَمَ) تا خدا بداند چه کسی صابر است, خدا بداند که چه کسی شاکر است که این علمِ فعلی است و حادث است و عین معلوم است و از مقام معلوم انتزاع می شود و مانند آن, بنابراین اگر در بعضی از آیات علمِ خدا در کنار آزمون الهی ذکر شد که خداوند فرمود: (لیبلونکم حتی لیعلمن) و مانند آن, این علم ازلی ذاتی نیست چون آن «عالِمٌ إذ لا معلوم» علمِ فعلی است که حادث است و از مقام فعل انتزاع می شود منتها این صفت یعنی صفتِ فعل با صفتِ ذات یک عنوان مشترکی دارند در مقام محلّ بحث هم که فرمود ما «بکلّ شیء عالم» هستیم یعنی علمِ ازلی ما هست یک, و در مقام فعل هم شما هر کاری را بخواهید انجام بدهید در مَشهَد و در محضر ما هستید که در سوره ی مبارکه ی «یونس» این مسئله مبسوطاً گذشت که هر چیزی را که شما انجام می دهید در مشهَد و در محضر خدای سبحان هستید همان وقتی که می خواهید وارد بشوید آنجا مشهود الهی هستید آیه ی ۶۱ سوره ی مبارکه ی «یونس» این بود که (وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) همین که می خواهید وارد بشوید مشهود ما هستید در محضر ما هستید (وَمَا يَعْزُبُ عَن رَبِّكَ مِن مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلاَ فِي السَّماءِ وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذلِكَ وَلاَ أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) نه دوری, نه نزدیکی, نه ریزی, نه تاریکی, نه حجاب و پوشش هیچ کدام از این موانع خمسه مانع شهود خدا نیست ما گرفتار این موانع خمسه و مانند آن هستیم:

ص: ۲۱۶

اگر چیزی خیلی نزدیک باشد بچسانیم به چشم خب نمی بینیم اگر چیزی را بیاوریم بچسبانیم به چشممان خب نمی بینیم اول.

و چیزی خیلی دور باشد نمی بینیم این قُربِ مُفرِد آن بُعد مفرد هر دو مانع شهود است دوم.

اگر چیزی خیلی ریز باشد نمی بینیم سوم.

اگر چیزی در تاریکی باشد نمی بینیم چهارم.

اگر چیزی نزدیک باشد ولی پشت پرده باشد نمی بینیم پنجم در همه ی این بخشها قرآن کریم این بیان را روشن کرد که نه ریزی, نه دوری, نه قُرب, نه بُعد, نه تاریکی, نه پوشش و حجاب هیچ چیزی مانع شهود خدای سبحان نیست فرمود همین که می خواهید وارد بشوید مشهود ما هستید. خب, پس هم علمِ ازلی دارد که «عالِمٌ إذ لا معلوم» هم علمِ فعلی که علمِ فعلی خود این شیء مشهود ذات اقدس الهی است فرمود ما اگر به بعضیها اعجاز دادیم به بعضیها ندادیم به بعضیها هم اعجاز خاص دادیم به بعضیها اعجاز مخصوص دیگر دادیم برابر علمِ حکیمانه ی ماست (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۸۱ تا ۵۰ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

(وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲)

چون سوره ی مبارکه ی «انبیاء» در مکّه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی اصول دین است یعنی وحی و نبوّت و معاد و در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۵ جریان رسالت عامّه مطرح شد که فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلاّ نُوحِي إِلَيْهِ أَ نَّهُ لَا إِلهَ إِلاّ أَنَا) در شرح این متنِ جامع نام سیزده پیامبر(علیهم السلام) را مطرح فرمودند قصص برخی از اینها را به طور اجمال ذکر فرمودند.

ص: ۲۱۷

نوبت به وجود مبارک سلیمان رسید که فرمود همان طوری که ما برای داود(علیه السلام) جبال را و طیر را مسخّر کردیم برای سلیمان(علیه السلام) باد را و جِن را هم مسخّر کردیم. قصّه هایی که در قرآن از انبیا(علیهم السلام) مطرح می شود نکات

فراوانی را به همراه دارد:

بخشی توجّه خود پیامبر است به وظیفه ی رسالتش مثل اینکه فرمود: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) مقاومت انبیا را ذکر می کند بعد به پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید همانند آنها باش (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ) کذا و کذا و در همین راستا هم می فرماید: (وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ) مانند انبیای دیگر صابر باش مانند ذوالنون نباش که مقداری صبرش مثلاً کمتر از مقدار لازم بود و مانند آن, این یک گوشه از هدف از قصّه های انبیاست.

بخشی مربوط به امّت است که امّتها را هشدار بدهد که اگر تابع انبیای الهی نبودند گرفتار عذاب الهی می شوند و اگر پیرو رهنمودهای وحی الهی بودند از نعمتهای ظاهر و باطن برخوردارند و هر دو نمونه را هم در قرآن کریم می بینیم و به امّتها می فرمود: (فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ) کذا, عاقبه کذا, عاقبه کذا. که محور اصلی این گونه از قصص هشدار به امّت است.

بخشی بیان معجزات است که هم برای پیامبر نافع است هم برای امّت درست است پیامبران عالِم به غیب اند اما به تعلیم الهی, درست است معجزات دارند اما به تأجیز الهی وقتی خداوند معجزات برخی از انبیا را ذکر می کند بهره ای که خود انبیای بعدی از این نقل می برند بیش از بهره ای است که امّتها از این نقل می برند وقتی که قدرت خدا را برای انبیای قبلی مطرح کردند و نشان دادند همان قدرت برای پیامبر بعدی هم هست بنابراین نقل معجزات انبیای گذشته هم به حال خود انبیای بعدی نافع است هم به حال اُمم پس تاکنون اهداف قصص انبیا به این سه رقم رسیده است گاهی مستقیماً به خود انبیا متوجّه است که (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) یا (وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ) که بهره ی مستقیم از این قصّه را پیامبر بعدی می برد, گاهی مستقیماً متوجّه امّت است که اگر شما مطیع وحی بودید بهره های دنیا و آخرت نصیب شما می شود و اگر مخالفت کردید عذاب دنیا و آخرت دامنگیرتان می شود (فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ) کذا و کذا, گاهی هم که فصل سوم را تشکیل می دهند به حال هر دو نافع است یعنی هم برای خود انبیا هم برای امّتهای آنها, وقتی برای پیامبران قبلی معجزاتی آمده و قدرت خدا ظهور پیدا کرده و در دسترس انبیا قرار گرفته برای حفظ دین و طرد مخالف همان قدرت الآن هم هست.

ص: ۲۱۸

جریان سلیمان قصّه ای که مربوط به صبر آن حضرت و بردباری آن حضرت و تحمّل مصیبت آن حضرت در این بخشها نیست یا امّت او اگر بخواهند مثلاً عذاب ببینند در اینجا نیست ولی این مقدار هست که در بخشهای دیگر قصّه ی بالقیس را که نقل می کند معلوم می شود که اگر کسی بخواهد در برابر وحی و نبوّت مقاومت کند از پا در می آید بهتر آن است که در برابر وحی الهی مقاومت نکند این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ» همین طور است مصارعه با صاد یعنی کُشتی گیری اگر کسی بخواهد با حق کُشتی بگیرد قطعاً پشتش به خاک می افتد «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ» یعنی حق او را به زمین می زند این یک اصل کلی است اگر این اصل کلی بود سابق و لاحق فرق نمی کند در اینجا وقتی معجزاتی برای وجود مبارک سلیمان نقل می شود وجود مبارک پیامبر مطمئن تر می شود, مؤمنان به آن حضرت مطمئن تر می شوند و مانند آن, در بحث دیروز جریان تسخیر باد مطرح شد که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» یعنی محلّ بحث فرمود: (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً) در سوره ی «ص» و مانند آن دارد که (رُخَاءً) یعنی باد چه در حالی که نسیم است چه در حال توفندگی در هر دو حال در اختیار اوست اگر یک وقت حضرتش می خواست این باد به صورت نسیم باشد نَرم باشد که نرم بود و اگر بخواهد تُند باشد که تند بود در هر دو حال تندی و کُندی باد در اختیار وجود مبارک سلیمان بود. پنج شش مطلب بود که مربوط به عاصف بودن ریح و جریانش به امر و بردنش به سرزمین شام و اینها بود که در بحث دیروز گذشت.

ص: ۲۱۹

بحث امروز آنچه مطرح است این است که فرمود: ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ﴾ ما هم باد را برای او مسخّر کردیم هم برخی از شیاطین را این شیاطین آن طوری که فخررازی از برخیها نقل می کنند کفّار از جنّ اند جن مثل اِنس دو گروه دارند یک عدّه مؤمن اند یک عدّه کافر, کفّارشان شیاطین اند چه اینکه کفّار انسان هم شیطنت را از شیاطین الجن یاد می گیرند که می شود ﴿شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾ بعضیها شیطنت برای آنها حال است برخیها ـ معاذ الله ـ مَلَکه است برخیها به منزله ی فصل مقوّم است که به هیچ وجه برنمی گردند بالصراحه هم به پیامبرانشان می گویند ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ﴾ نه «سواء علینا أم وعظت أم لم تَعِظ», ﴿أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ﴾ اصلاً تو در ردیف اینها هم نبودی برای ما فرق نمی کرد. خب, این بالاتر از مَلَکه به جایی رسیده است که این شیطنت برای او به منزله ی فصل مقوّم است که در این قیامت شاید به صورت یک دیو در بیاید. خب, پس شیاطینی که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» مطرح است یعنی همین آیه این نشان می دهد که جزء کفّار از جن بودند جن هم جمعش جِنّه است نه أجنّه, أجنّه همان طوری که بارها گذشت جمع جَنین است نه جمع جن, ﴿وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ شما أجنّه بودید یعنی جَنین بودید وگرنه جِن به أجنّه جمع بسته نمی شود.

جنّ موجودی است مادّی مثل انسان که دارای روح است مثل انسان منتها انسان روحش تجرّد عقلی دارد شیاطین و جنها به آن تجرّد عقلی غالباً بار نمی یابند در حدّ تجرّد وهمی اند اینها بدنهای لطیف دارند در حرکت خیلی سریع اند مؤمن دارند, کافر دارند, مؤمن کسی را آزار نمی کند, کفّار درصدد اذیّت اند مثل انسان. فرمود ما اینها را مسخّر کردیم برای حضرت سلیمان(سلام الله علیه) اما این تعبیر, تعبیر حصر نیست اینکه فرمود: ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ﴾ معنایش این نیست که ما غیر شیطان را مسخّر نکردیم همان طوری که در جریان ریح فرمود: ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾ درصدد حصر نبود لذا معارض آیه ای نبود که فرمود باد در حال رُخاء و رخوت و نَرمی و نسیمی تابع اراده ی سلیمان(سلام الله علیه) است چرا, چون این تعبیر ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً﴾ تعبیر مفید حصر نیست چون تعبیر مفید حصر نیست فی الجمله را ثابت می کند نه بالجمله را اینها می شوند مُثبتان وقتی مثبتان شدند معارض نیستند اگر آیه ای دارد که ریح در حالی که رخاء است یا آیه ای که دارد ریح در حالی که عاصف است اینها معارض هم نیستند چون هیچ کدام درصدد حصر نیستند و مُثبتان اند و معارض هم نیستند. در جریان ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ﴾ هم بشرح ایضاً اگر این مفید حصر بود قطعاً آن آیه ای که دارد که برخی از جنها را ما مسخّر سلیمان(سلام الله علیه) کردیم الاّ ولابد باید تقیید بشود یا تخصیص بیاید به آن جنّ کافر چرا, برای اینکه ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ﴾ مفید حصر است دلالت می کند آنهایی که مسخّر تحت اراده ی سلیمان(سلام الله علیه) بودند فقط از سنخ کفّار بودند پس آن ﴿وَمِنَ الْجِنِّ﴾ که مطلق است یا عام باید حمل بشود بر این خاص یا مقیّد بشود به این قید ولی اگر ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ﴾ مفید حصر نبود چه اینکه مفید حصر نیست اگر دلیلی آیه ای دیگر داشتیم ﴿وَمِنَ الْجِنِّ﴾ اطلاقمان محفوظ است چه مؤمن چه کافر و اگر روایتی در ذیل آن آیه بود و تأیید کرد که برخی از جنهای مؤمن هم تحت تسخیر سلیمان(سلام الله علیه) بودند منافی قرآن نیست چه اینکه در جریان ریح همین طور بود. خب, اینکه فرمود: ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ﴾ معنایش این نیست که فقط از سنخ کفّار جن برخیها در تحت تسخیر سلیمان(سلام الله علیه) بودند همه ی کفّار نه, اگر این «مِن», «مِن» تبعیضیه باشد یعنی بعضی از کفّار اگر بیانیه باشد که خب یعنی از همین قصّه ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ﴾ وجود مبارک سلیمان مُلکی داشت که ﴿لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ﴾ حالا ـ ان شاءالله ـ به آن آیه که رسیدیم که ﴿وَهَبْ لِي مُلْكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ﴾ دوتا مطلب مطرح است که چرا چنین درخواستی وجود مبارک سلیمان کرد و آیا انبیای بعدی مخصوصاً وجود مبارک رسول خدا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) که فوق قدرتهای آنها را از

ذات اقـدس الهی دریـافت کردنـد اینهـا نمی توانسـتند بـاد را تسـخیر کننـد یا جن را تسـخیر کننـد این دو سؤال هست که چرا سلیمان(سـلام الله علیه) این درخواست را کرد و اگر انبیای دیگر به این مقام برسـند آیا مخالف آن درخواست هست یا نه, این به خواست خدا وقتی به قصّه ی حضرت سلیمان رسیدیم که در سوره ی مبارکه ی «سبأ» مطرح است مطرح می شود.

ص: ۲۲۰

عمل وجود مبارک سلیمان سابقه و لاحقه نداشت شیاطین تسخیر شده بودند در اختیار حضرت بودند تا چندین کارِ دریایی و صحرایی بی سابقه را انجام بدهند رفتن در عمق دریا آن روزها غوّاصی به این صورت رایج نبود رفتن به عمق دریا, بیرون آوردند گوهرها کارِ اینهاست ساختن کاسه هایی که به اندازه ی حوض است کارِ اینهاست, ساختن دیگهای ثابت کار اینهاست چون اردویی را شام و نهار دادن کار آسانی نیست کاسه های آنها هم باید در حدّ حوض باشد که هر کسی بیاید سهم خودش را بگیرد دیگهای آنها هم باید لرزان نباشد مثل یک کوه یک جا ثابت باشد این کار, کار یک جن است. بعضی از آثار و جریان اهرامهایی که در قسمتهای آثار باستانی خاورمیانه است اگر ما دلیل قطعی نداشتیم که فلان گروه تحت امر فلان سلطان این را ساختند احتمالاً جزء ساخته های همین جن باشد آن مناره هایی که طولش در حدود مثلًا شصت متر است با دوتا تکّه سنگ سی متری که از این ستونها به مراتب بلندتر است یک تکّه سنگ سی متری را کسی بخواهد جابه جا کند این کار آدمهای عادی نیست این مناره هایی که گاهی بخش اش در شام هست و بعلبک هست یا در مصر و امثال ذلک هست اینها با اینکه آنجا منطقه ی کوهستانی نیست سنگی هم در کار نیست مخصوصاً در آن قسمتهای مصر آوردن این سنگها از راههای دور کار آسانی نیست بالأخره اگر صنعت در آن وقتها بود و قدرتها بود و تاریخ ثابت کرد که نِعم المطلوب اگر نبود احیاناً جزء آثاری است که از اینها به یاد مانده است البته از زمان سلیمان به بعد که جزء مُلک سلیمان باشد فرمود: (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ) پس بنابراین این مفید حصر نیست آنچه در سوره ی مبارکه ی «سبأ» آمده آیه ی دوازده سوره ی «سبأ» این است (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ):

قِطْر یعنی مِس, ما چشمه ی مس را برای او روان کردیم سیل گونه راه افتاد اَساله, اِساله کردن یعنی سیل گونه راه اندازی کردن آهن را در دست داود(سلام الله علیه) مثل موم نَرم کردیم مِس را برای سلیمان(سلام الله علیه) مثل آب روان کردیم که او بخواهد از این مسِ روان هر چه بسازد در اختیار او باشد بالأخره باید اینها را آب کرد به صورت دیگ در آورد وگرنه آن مِس معمولی که دیگ نمی شود یک کوره ی آهنگری می خواهد باید ذوب بشود بعد به این صورت در بیاید فرمود ما این کار را کردیم (وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ) خب, (وَمِنَ الْجِنِّ) نفرمود «ومن الشیاطین» پس اگر ما دلیلی داشتیم که آنهایی که مسخّر تحت امر سلیمان(سلام الله علیه) هستند فقط از سنخ کفّار باشند قهراً آن (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ) مقیّد یا مخصِّص عموم یا اطلاق (وَمِنَ الْجِنِّ) خواهد بود اگر دلیلی نداشتیم کما هو الحق و از (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ) هم حصر استفاده نشد کما هو الحق می شوند مُثبتان و هیچ کدام مقیّد دیگری یا معارض دیگری نیست برخی از مؤمنان جن در اختیار حضرت بودند تا آن کارهای صحیح را انجام بدهند کارهای سنگین را نه, کارهای علمی را انجام بدهند خب آن کسی که می گوید: (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) این جز کسی است که (قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ) خب اینکه جزء کفّار نیست آن که (قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ) این عرض کرد که (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) آن یکی هم که گفت (قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ) آن (قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ) خب این کسی که چنین قدرتی را دارد فاصله ی تقریباً از شمال تا جنوب آن منطقه ی خاورمیانه بالأخره یمن حالا یا یمنِ شمالی یا یمنِ جنوبی اخیراً یمن شمالی و جنوبی شد ولی آن روزها که دیگر به نفوذ استکبار آنجاها نرسیده بود که اربا اربا کند این کشورها را که یکی شمالی کند یکی جنوبی کند این بانو در یمن حکومت می کرد این تخت را از یمن تا شام یا فلسطین بیاورد به طرفهالعین کارِ کسی است که (عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) این دیگر نمی تواند جزء کفّار جن باشد که, بنابراین اگر شواهدی هست که مسخّرهای تحت امر وجود مبارک سلیمان(سلام الله علیه) اعم از مؤمن و کافر بودند این (مِنَ الشَّيَاطِينِ) با (مِنَ الْجِنِّ) می شود مُثبتان هیچ کدام معارض دیگری نیستند (وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ) درست است که این کارها معجزه است ولی معجزه و آیت باید به اذن الهی باشد چون او که مدبّر کل است و مدیر کل است ذات اقدس الهی است اینها مظاهر اراده ی الهی اند مجاری قدرت پروردگارند. خب, پس (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ) یک, که جواهر را از قَعر دریا بیرون می آورند (وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذَلِكَ) غیر از کارهای دریایی, کارهای خشکی و صحرایی هم می کنند چون در سوره ی مبارکه ی «سبأ» این قسمتها مفصّل بیان شده غالب مفسّران مسئله ی قصّه ی سلمیان(سلام الله علیه) را به سوره ی مبارکه ی «سبأ» ارجاع دادند در سوره ی «سبأ» آیه ی دوازده و سیزده این است (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ) بعد اینها را هم هشدار داد که (وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ) اگر کسی بخواهد منحرف بشود (فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) یعنی «فلمّا انحرف حَرَّف الله» (مَن يَزِغْ) یعنی «مَن يَنحَرِف» کسی بخواهد بیراهه برود جا خالی کند (نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ) آیه ی سیزده این است که (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ) هر کاری را که وجود مبارک سلیمان می خواست اینها برای او می کردند معماری, مهندسی, کارگری (مِن مَّحَارِيبَ) این محرابها نظیر قلعه ها, دژدها (وَتَمَاثِيلَ) این مسجّمه ها (وَجِفَانٍ) یعنی کاسه ها, اما کاسه هایی که (كَالْجَوَابِ) است جَواب آن جَوابی, اصلش جَوابی بود (كَالْجَوَابِ) آن کسره علامت حذف یاء است جوابِی جمع جابیه است جابیه حوضِ بزرگ, کاسه ای همانند حوض می ساختند (وَقُدُورٍ) قِدْر یعنی دیگ, راسی یعنی راسخ شده که جبال رواسی از همین باب است راسیات یعنی دیگهای ثابت خب, این کارهای سنگین را برای اینکه اداره ی اردوی اِنس و جن و طیر کار آسانی نیست تغذیه اینها, اسکان اینها, پذیرایی اینها, نوبت گیری اینها احتیاج به کاسه ای دارد مثل حوض, دیگِ ثابت دارد و بزرگ این باید چشمه ی مِس برای او روان باشد تا او بتواند از این چشمه ی مِس دیگهای این چنینی بسازد که

اردوی خودش را حفظ بکند. خب, فرمود: (اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُـكْراً وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) بعد مسـئله ی مرگ سلیمان(سلام الله علیه) را در آن سورهی مبارکهی «سبأ» مطرح می کند.

ص: ۲۲۲

باور مفسّران بر سرّ پیشرفت هنر معماری و مجسّمه سازی و صورت سازی و صورت گری در بین مسیحیها برای آن است که بخشی از معجزات انبیایی که مربوط به حضرت داود, حضرت سلیمان و حضرت عیسی(سلام الله علیهم) است به همین امور برمی گردد اگر در جریان بارداری مریم(سلام الله علیها) است سخن از تمثّل مطرح است که (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً) و اگر جریان سلیمان قبل از عیسی(سلام الله علیهما) مطرح است که سخن از مجسّمه سازی و صورت گری و صورت سازی جنها برای سلیمان(سلام الله علیه) است شما می بینید در و دیوار کلیسا پر از نقّاشی است آنجا مجسّمه سازی و صورت گری و صورت سازی یک امر رایجی است در معبد آنها همین تسخیر هست بهشت را ترسیم کردند, جهنم را ترسیم کردند, اگر کسی به کلیسای سن پطرزبوگ در رم سری بزند می بیند این کلیسا تقریباً برخیها گفتند نود, برخیها هم گفتند صد سال طول کشید تا این کلسیا را ساختند ما از دور وقتی عکس بانویی را به نام مریم(سلام الله علیها) با آن بچه در آغوش می دیدیم خیال می کردیم که این صورتی است بعد معلوم شد که از این معرّق کاریهای ما خیلی ظریف تر و دقیق تر است این کاشیهای معرّق ما بالأخره چند سانتی است آنها سنگ ریزه هایی را هنرمندانه ترسیم کردند به مراتب از این کاشهای معرّق ما ریزتر, اگر نود سال طول کشید تا این را هنرمندان ایتالیا بسازند بر اساس همان کارهای تماثیل و هنرمندی و صورت گری و صورت سازی است اگر کسی تَه این کلیسای سن پطرزبوگ بایستد خب دقّت کند می بیند این کلسیا به صورت صلیب ساخته شده کسانی که وارد می شوند از نزدیک این کلیسا را می بینند متوجّه نمی شوند وقتی به تَه سالن بروند و آنجا از دور کاملاً این کلیسا را نگاه کنند می بینند به شکل صلیب ساخته شده به هر تقدیر بهشت آنها, جهنم آنها, اتاقهایی که مربوط به صورت گری و صورت سازی بهشت و جهنم است پر از نقشه است سرّ پیشرفت نقشه و تَندیس و مجسّمه و تمثال در مسیحیّت برخی از مفسّران معتقدند برای آنکه معجزات انبیای آنها از همین قبیل بود کارهایی که انبیایشان کردند همین قبیل بود منتها باید متوجّه بود که کسی اینها را تقدیس نکند این مجسّمه ها را, این بتها را و امثال ذلک را اگر بت پرستی در کار نبود ساخت اینها هم تحریم نمی شد و اگر عصری بگذرد که این صنعت دیگر از آن حیثیت اصلی اش بیفتد دیگر آن حرمت را از دست می دهد.

ص: ۲۲۳

بیان ذلک این است که همان طوری که تحوّل در طبیعت راه دارد در صنعت هم راه دارد در طبیعت اگر شرابی سِرکه بشود هم نجاستش برطرف می شود هم حرمتش این تحوّل است در طبیعت حالا اگر یک وقت شطرنج از ابزار قمار افتاد, افتاد یعنی افتاد این تحوّل در صنعت است اگر شراب سرکه بشود نه حرام است نه نجس, اگر ابزار شطرنج بالکل یعنی بالکل نه اینکه عند بعضی, عند بعضی طور دیگر باشد مثل اینکه وقتی شراب سرکه می شود یعنی واقعاً سرکه می شود «للنّاس جمیعا» این طور نیست که برای بعضیها سرکه باشد برای بعضیها شراب باشد که اگر شراب سرکه شد واقعاً لجمیع الناس این هم پاک است هم حلال, اگر ابزار شطرنج از حیثیت قمار در بیاید لجمیع الناس آن طوری که شراب سرکه می شود نه اینکه بعضیها این کار را بکنند بعضی آن کار را بکنند یا هنوز با آن قمار می کنند اگر هنوز با آن قمار می کنند آلت مشترک است که حکمش جداگانه است اگر بالکل یعنی بالکل از ابزار قمار در آمد مثل آن است که شراب سرکه شد خب بازی با او حلال است دیگر این را همه ی فقها فتوا می دهد این جِرمش که این چنین نبود مجسّمه سازی و بت سازی سیدناالاستاد مرحوم امام(رضوان الله علیه) هم در بحث خرید و فروش مجسّمات در مکاسب ملاحظه فرمودید حالا اگر یک وقت احدی به این مجسّمه اعتنا نمی کند او را پا می زند و می اندازد دور کسی این را نمی پرستد اصلاً بت را نمی پرستد تا به این احترام بکند آن وقت این تندیس این مجسّمه حالا ساختش یک مطلب دیگر است خرید و فروشش چرا حرام باشد مستحضرید که ساخت مجسّمه یک اشکال دارد, اغتنایش, خرید و فروشش یک مطلب دیگر است. اگر در عصری اصلاً مجسّمه مطرح نبود خرید و فروشش به عنوان بت و امثال ذلک نبود دلیلی بر حرمتش نیست اما اگر نه, واقعاً هنوز آن شائبه هست هنوز آن رسوبات هست هنوز آن خطر هست یا احتمال خطر هست که این احتمال در اثر سنگینی مُحتمِل به ضعف احتمال کمک بکند و آن را تقویت بکند خب جایز نیست. در جریان سلیمان(سلام الله علیه) همان طوری که قلعه سازی بود, همان طوری که کاسه ی بزرگ سازی بود همان طوری که دیگهای ثابت ساز بود تمثال هم بود این تمثال در جریان سلیمان(سلام الله علیه) و مُلک سلیمان مطرح بود و آن (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً) در جریان حضرت عیسی مطرح بود لذا باعث پیشرفت صنعت مجسّمه سازی و صورت گری و صورت سازی در مسیحیّت شد.

نکتهی دوم که جناب فخررازی می گوید که این جن از سنخ شیطان بودند و کفّار بودند این است که خدا فرمود: (وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ) چون اگر اینها مؤمن بودند دیگر مراقبت نمی خواست مؤمنین کار خودشان را انجام می دهند این استنباط ناصواب است برای اینکه مؤمن که معصوم نیست خدای سبحان در بسیاری از موارد به مؤمنین می فرماید اگر کاری انجام بدهید ما بر شما رقیبیم هر حرفی می زنید یک عدّه رقیبِ عتیدند مراقب اند مواظب شما هستند خود من (وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً), (وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ) اینها اختصاصی به کفّار ندارد اختصاصی به منافق ندارد شامل حال مؤمن و غیر مؤمن می شود این قرینه ی دومشان ناتمام است اما قرینه ی اوّلشان تام است که (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ) یعنی کفّار ولی نه ایشان ادّعای حصر کردند نه از آیه حصر استفاده می شود (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ) غیر از مسئله ی غوّاصی کارهای دیگری می کنند که این کارها در همین سوره ی مبارکه ی «سبأ» به این صورت مشخص شد که فرمود: (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) برای وجود مبارک داود آن سخت ترین جِرم را که آهن بود نَرم کرد برای وجود مبارک سلیمان هم سخت ترین را و هم آسان ترین را, نَرم ترین را آن سخت ترین مِس است دیگر مثلاً در حدّ همین آهن است که فرمود: (وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ) نَرم ترین همین هواست که فرمود: (سَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ) پس چه آن نَرم چه این سخت هر دو در اختیار وجود مبارک سلیمان قرار گرفت به اذن الله و برخیها در معنای عاصف چنین گفتند, گفتند برخی این جو و گندم اینها وقتی که به خرمن رفتند آن مغز یک طرف می رود کاه یک طرف آن کاه را می گویند عَصف (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ) یعنی جریان ابرهه که آمدند آن طیرِ ابابیل اینها را (كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ) قرار داد عَصْف یعنی همین کاه, کاهِ نیم خُرده قدرتی ندارد ارزشی هم ندارد این کاه را می گویند عَصْف چرا باد را در حال تند گفتند عَصْف, برای اینکه آن باد این کاه را فوراً جابه جا می کند این عَصْف که وصفِ کاه است به این باد داده شد که آن باد این کاه را فوراً اِثاره می کند پروازش می دهد (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ):

عَصْف یعنی طِبْن و کاه و چون باد این کاه را فوراً جابه جا می کند نام عَصْف گرفته و شده عاصف این تعبیر برخی از مفسّران است. خب, بخش دیگری که در این آیه است فرمود: (وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ) این (وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ) نشانه ی آن است که ما تفویض نکردیم به اینها قدرت دادیم اینها به اذن ما کار می کنند اما حفظ اینها در اختیار ماست اما مراقبیم اینها تخلّف نکنند و هم تمام کارهای آنها تحت اراده و حفظ ماست چه مسئله ی جن, چه مسئله ی انس, چه مسئله ی طیر, طیر را هم او نگه می دارد طیر را که در بالاست و جِسم سنگین است و جاذبه ی زمین باید او را به زمین بکِشاند فرمود این به قدرت ما در فضا دارد حرکت می کند (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاّ الرَّحْمنُ) این پرنده ها را ما حافظیم, آن جنها را ما حافظیم, آن انسهایی را که در تحت تدبیر او هستند ما حافظیم آن که می گوید (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) را ما حافظیم ما به او این قدرت را دادیم خب در بین این هفده پیامبری که در سوره ی «انبیاء» قصّه شان آمده همه شان از این سنخ نیست در جریان داود و سلیمان ملاحظه فرمودید مبارزات داود در سوره ی مبارکه ی «بقره» و امثال «بقره» است که (وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) اما اینجا جای مبارزه نیست جای دعوت به صبر نیست جای اینکه امّت او نافرمانی کردند و گرفتار عذاب شدند (فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ) از این قبیل نیست فقط بیان معجزات است خب قدرت الهی اگر بتواند دریا و اهلش, صحرا و اهلش, جن و انس همه را مهار بکند چنین خدایی اگر به پیامبری گفت من حافظ توام, من ناصر توام اطمینان پیدا می کند دیگر, پس اینکه فرمود به یاد انبیا باش حدّاقل فواید قصص انبیا در این سه فصل خلاصه می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۳ تا ۸۴ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴)

چون در این سورهی مبارکهی «انبیاء» نام انبیا(علیهم السلام) به نحو عموم آمده یعنی اشاره به نبوّت عام مطرح شد نام هفده پیامبر(علیهم السلام) را به طور تفصیل بردند و شرح حال تقریباً شانزده پیامبر(علیهم السلام) را تا حدودی که مناسب این سور ه بود مطرح فرمودند.

جریان داود و سلیمان(سلام الله علیهما) دو تسخیر متفاوت را ذکر کردند:

یک تسخیر سلسله ی جبال برای داود.

دو تسخیر باد برای سلیمان(سلام الله علیهما) نحوه ی این تسخیرها هم فرق می کند تسخیری که برای سلیمان شد این بود که باد در اختیار آن حضرت بود آن حضرت و همراهانش را از شام به هر جایی که می خواستند بروند می بُرد و برمی گرداند که تسخیرش در حرکت بود اما تسخیر جبال در حرکت نیست در اقتدای به داود در مراسم ذکر و دعا و نماز است اگر گاهی گفته می شود که یا گفته شد که فلان ولیّ وارد فلان منزل شد ما احساس کردیم در و دیوار دارند ذکر می گویند اگر سند معتبر باشد آیه قرآن تأیید می کند, عقل تأیید می کند اینکه فرمود: (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) یا (سَخَّرْنَا) برای داود جبال را که (يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ) یعنی در تسبیح, در تکبیر, در تحلیل, در تحمید, در ذکر و عبادت سلسلهی جبال هم آوای داود بودند داود(سلام الله علیه) که ذکر می گفت همه ی این سلسله ی جبال ذکر می گفتند پس اگر یک وقت خبری پیدا شد یا کسی نقل کرد که در فلان زمان پیامبری یا امامی یا ولیّ ای(علیهم السلام) وارد مثلاً فلان منزل شد یا وارد خرابه در همین سفر بین کربلا و شام شد و در و دیوار با او ذکر می گفتند قابل قبول هست یا اگر در جریان آن نابینایی که می گفت وقتی آن کسی که برای من غذا می آورد در و دیوار این خرابه ذکر می گفت اینها قابل قبول هست امکان عقلی دارد یک, تأیید قرآنی دارد دو, روایت باید منتها معتبر باشد این سه, که فرمود به سلسله جبال گفتیم شما در عبادت تابع داود باشید وقتی او ذکر می گوید شما هم ذکر بگویید و مانند آن, پس فرق بین این دو تسخیر روشن شد.

ص: ۲۲۷

ذکر جریان انبیا(علیهم السلام) گاهی برای بیان معجزات آنهاست که برای همه سودمند است چه برای انبیای بعدی چه برای امّتها, گاهی برای بیان مقاومتهای آنها در مبارزات نظامی است برای همه نافع است, گاهی برای بیان صبر و استقامت آنها در مسائل اجتماعی است برای همه نافع است, گاهی برای بیان سعادت و شقاوت امّتهاست که بعضی از امّتها ترقّی کردند بعضی

از امّتها به هلاکت رسیدند یکی در اثر اطاعت بود یکی در اثر عصیان این برای همه امّتها نافع است گاهی هم برای صبر و بردباری در مسائل شخصی است نظیر جریان ایّوب(سلام الله علیه) که صبر ایّوب در جریان مبارزات سیاسی و اجتماعی و امثال ذلک نبود در اثر بیماریهای توان فرسای آن حضرت بود این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه یک وقت انسان در حالت بیماری یا امثال بیماری در این مصیبتها و حوادث تلخ دهنش را باز می کند هر چه می خواهد می گوید این بر خلاف ادب است بر خلاف دستور است باید مواظب بود جز حق چیزی نگفت, گاهی شکایت و شِکْوه را به غیر خدا می برند این هم درست نیست اما با خدا راز و نیاز کردن و شِکْوه را به خدای سبحان منتقل کردن و با خدا شکوه را مطرح کردن کاری که ایّوب کرد, کاری که یعقوب(سلام الله علیهما) کردند اینها مخالف با صبر نیست (أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) یا وجود مبارک ایّوب به خدای سبحان عرض کرد (رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) این شکوه به خدا بردن با صبر مخالف نیست.

مطلب دیگر که باز در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هست که فرشتگان الهی بدون اذن خدا سخن نمی گویند (لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) همین تعبیر بلند در زیارت نورانی «جامعه کبیره» در وصف اهل بیت(علیهم السلام) هست که اهل بیت(علیهم السلام) بدون اذن قبلی خدای سبحان کاری نمی کنند حرفی نمی زنند «لا یَسبقونه بالقول و هم بأمره یَعملون» این سیره ی انبیا و اولیای الهی است انبیا هم تا مأذون نباشند چیزی را نمی خواهند وجود مبارک ایوب بعد از گذشت مدّت مَدیدی مأذون شد که دعا کند لذا دعا کرده است عرض کرد (رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ).

حوادث مربوط به وجود مبارك ايّوب پیش آمد حادثه ی عادی نبود مرگ فرزندهای فراوان بود و به هم ریختن زندگی بود بیماری صعب العلاج در درازمدّت بود اینها کار عادی نبود اما از همهی این بیماریها و حوادث تلخ تعبیر به مَس کرده است خدایا! (رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ) ضرر با من تماس گرفت یک وقت است که آتش با چیزی تماس می گیرد او را گرم می کند یا مختصری ممکن است بسوزاند یک وقت درون سوز است این طور نبود با اینکه مصیبت خیلی سنگین بود عرض کرد (رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ) فقط با من تماس گرفت این هم نحوه ی دعا کردن است.

مطلب بعدی آن است که دعا نکرد ندا داد این هم ادب انبیاست که مستقیماً چیزی را از خدا نخواستند عرض حاجت کردند دو عنصر را ذکر کردند آن سومی را ذکر نکردند نقص خود و حاجت خود را ذکر کردند یک, توانایی ذات اقدس الهی را ذکر کردند دو, اما دیگر نتیجه نگرفتند عرض نکردند خدایا! مشکل ما را حل کن این سومی را نگفتند اگر این سومی را گفته بودند می شد دعا, اوّلی و دومی را گفتند شده ندا, گرچه دعا گاهی به معنای خواندن است گاهی به معنی خواستن آن خواستن در حقیقت سؤال است خیلی از این جمله های دعایی است که در وصف و نَعْت خدای سبحان و اسمای حُسنای اوست خواستنی در کار نیست ولی معمولاً وقتی گفته می شود ایّوب دعا کرد یعنی برای رفع بیماری خود دعا کرد ولی تعبیر قرآن کریم این نیست که او دعا کرد تعبیر این است که او ندا کرد با خدا سخن گفت این دو مطلب را گفت سومی را که دعاست نگفت, نگفت به من بده عرض کرد که (رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ) این نقصان من (وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ) این کمالِ شماست پس مبدأ فاعلی در کمال است مبدأ قابلی در نهایت حاجت هست اما حالا ـ به من بده را دیگر نگفت این ادب آنهاست چه اینکه وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود وقتی از مصر به مدین آمده که به خدمت شعیب(سلام الله علیه) برسند برای فرزندان شعیب از چاه آب کشید (ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) اما حالا فقر مرا به غنا تبدیل بکن, به من چیزی بده عرض نکرد گفت من نیازمندم اما نیاز مرا برطرف بکن آن چنان نبود آنکه در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده آیه ی ۲۴ این است (فَسَقَی لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) اما حالا فقرِ مرا به غنا تبدیل کن به من چیزی بده این را ذکر نکرد اینجا هم وجود مبارك ایّوب عرض کرد (رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ) اما حالا ـ ضرر من و بیماری مرا برطرف بکن که بشود دعا این را ذکر نکرده تأدّباً, فرمود: (وَأَیُّوبَ) یعنی «واذکر فی الکتاب ایّوب» منصوب بودن ایّوب نظیر منصوب بودن اسامی انبیای قبلی منصوب به فعلِ مقدّر است.

آنجـا که مأذون انـد بخواهنـد, می خواهنـد برای اینکه یک فرزنـد عادی را وجود مبارک زکریّا طلب نکرد وقتی که به دوران پیری رسـید و همسـر او هم وقتی جوان بود عـاقِر بود یعنی عَقیم بود الآن که پیر است ولی وقتی مریم را دیـد (کُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً) چنین بانویی را دید عرض کرد خدایا! پس به من هم یک فرزند این چنینی عطا بکن آن هم به اذن خـداست برای اینکه در همین سوره ی مبـارکه ی «انبیاء» هست که فرشـتگان این چنین انـد که (لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) .

زیارت نورانی «جامعه ی کبیره» هم در وصف اهل بیت همین آمـده که «لا یَسـبقونه بالقول و هُم بأمره یَعملون» معلوم می شود اولیای الهی, ائمه(علیهم السـلام), انبیا(علیهم السـلام) اگر چیزی را بخواهند از ذات اقدس الهی درخواست کنند مسبوق به اذن خداست خب.این توضـیح بود این سؤالِ درخواستی نبود عرض کرد خدایا! من یک مشکل علمی دارم و آن این است که شما فرمودی اهل سوء را من نجات می دهم این پسرم که اهل من است چطور شد مشکل چه شد و تو هم که أحکم الحاکمینی آن وقت ذات اقـدس الهی فرمود صـغرا ممنوع است مـا گفتیم اهلت را نجات می دهیم اما (لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ) انبیا درست است علمِ به غیب دارند اما به تعلیم الهی است دیگر ذاتاً آن کسـی که عالِم به غیب است خدای سـبحان است که ذاتاً علم به غیب دارد و علم او عین ذات اوست به انبیـا این علم غیب را عطـا می کنـد که فرمود: (تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ), (نُوحِيهِ إِلَيْكَ) گاهی مـذکّر, گاهی مؤنث در چند آیه هست در حقیقت سؤالِ نوح(سـلام الله علیه) در بیان صـغرای مسـئله بود که من الآن ماندم شـما که وعده ی شما تخلّف ناپذیر است فرمودی من توی نوح و اهلت را نجات می دهم این هم که به اهل من است چطور شد؟ فرمود: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ). خب, (وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ).

وقتی که در برابر خطر قرار می گیرند مأذون اند که از ذات اقدس الهی چیز طلب کنند وقتی که خدای سبحان می فرماید: (ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ) دعوت را خود خدای سبحان امر می کند منتها حالا کجا امر می کند کجا امر نمی کند را ما نمی دانیم معصومین می دانند و اجرا می کنند و جواب هم می گیرند وگرنه امر, امر الهی است که فرمود: (ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ) و اگر کسی از دعا سرپیچی کند در حقیقت از عبادت سرپیچی کرده است ما بر اساس اینکه «لا یَسبقونه بالقول» که در وصف انبیاست مثل فرشته ها می فهمیم هر جا اینها دعا کردند مسبوق به اذن بود هر جا ندا کردند هم مسبوق به اذن بود وگرنه همین وجود مبارک ایّوب گاهی ممکن است دعا هم کرده باشد اما تعبیر قرآن در این بخش نداست نه دعا. (وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ) در این ندا دو نکته است که یکی مربوط به ضعفِ قابل, یکی مربوط به کمالِ فاعل, لکن در ضعف قابل هم دیگر عرض نکرد بچه های من مُردند, من سالیان متمادی است که بیماری صعب العلاج دارم اینها را نگفت عرض کرد (مَسَّنِيَ الضُّرُّ) ضرر با من تماس گرفت همین.

سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) فرمود جریان حضرت داود و سلیمان و ایّوب و اینها را ما قصّه ی اینها را در سوره ی «ص» بیان می کنیم آنجا قدری مبسوط تر است در آنجا تعبیر قرآن کریم این است که وجود مبارک ایّوب عرض کرد (أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) آیه ی ۴۱ سورهی مبارکه ی «ص» این است (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) آن وقت راه حل را خدا به او نشان داد. در آن آیهی ۴۱ سوره ی «ص» گذشته از اینکه نُصب و عذاب آمده تعبیر (مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ) آمده که تمام حرفها در این است که آیا شیطان درباره ی بدن انبیا(علیهم السلام) سلطه ای دارند, ندارند, می توانند اثر کنند, نکنند که آنجا بحث می شود. جناب فخررازی چندین صفحه به عنوان راه حل از این روایتهای اسرائیلی و غیر اسرائیلی را نقل کرد که خیلی از اینها مورد اعتماد نیست قرطبی هم بیش از پانزده قول نقل کرده که بسیاری از آنها هم قابل اعتماد نیست آنجا یعنی سوره ی مبارکه ی «ص» ـ ان شاءالله ـ مشخص می شود که شیطان تا چه اندازه می تواند در ابدان انبیا(علیهم السلام) نفوذ داشته باشد در حریم وحی که اصلاً راه ندارد برای اینکه در پایان سوره ی مبارکهی «جن» فرمود خدای سبحان وقتی وحی را از منبع اصلی اش تا قلب آن پیامبر(علیه السلام) که وحی یاب است بگیرد از جلو و دنبال و همراه به وسیلهی فرشته ها اینها را اسکورت می کنند (يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ◻ لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ) یعنی به هیچ وجه راه برای نفوذ شیطنت و خیال و وهم و امثال ذلک نیست معصومانه از مبدأ صادر می شود, معصومانه این مسیر تنزّلی را طی می کند و معصومانه به حرمِ امن یعنی قلب آن پیامبر وارد می شود که (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ◻ عَلَى قَلْبِكَ) این مخصوص به یک پیامبر و دو پیامبر نیست همه ی انبیا این طور هستند در اینکه شیطنت در حرمِ امن وحی راه ندارد این «ممّا لا ریب فیه» است اما حالا در بدن انبیا راه دارد یا نه, این آیا آسیبی می رساند یا نه این در سوره ی مبارکه ی «ص» باید مشخص بشود که چطور وجود مبارک ایّوب عرض کرد (رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) ولی فعلاً سخن از (رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) است. خب, در جواب ذات اقدس الهی فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ) گرچه او ندا داد ولی ندای او در حقیقت ما تَلبیه نگفتیم ما استجابت کردیم این دعا بود به صورت ندا و ما خواستهی او را برآورده کردیم (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ) این ضرر را برطرف کردیم اندوه درونی و ضرر بیرونی را برطرف کردیم او هم قلباً بانشاط شد هم بدناً سالم (فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ) بیماری او را برطرف کردیم (وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ) او گفته (أَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) ما هم به عنوان ارحم الراحمینی ظهور کردیم أرحم الراحمین است «فی موضع العفو و الرحمه» چه اینکه «أشدّ المعاقبین» است «فی موضع النکال و النقمه» اینجا جای أرحم الراحمینی خداست ما هم

(رَحْمَةً مِنْ عِنـدِنَا) ظهـور کردیم دوتـا کـار کردیم یکی او را درمـان کردیم, یکی اینکه آنچه را که او از دست داد به دسـتش دادیم.

ص: ۲۳۱

مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) چند قول نقل می کند درباره ی (وَآتَیْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ) خودش قولی را انتخاب نمی کند مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان هم چند قول نقل می کند هیچ کدام را انتخاب نمی کند لکن بر طبق بعضی از این اقوال به آنجا که رسیده می گوید این روایتی است که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده خب باید روایت معتبر باشد اگر روایت مُرسَل باشد یا ضعفی در سند باشد در این گونه از مسائل مهم اعتماد به آنها آسان نیست ولی ظاهر آیه این است که ما اهل او را به او دادیم یعنی آن مُرده ها را زنده کردیم مثل آنها را هم به آنها دادیم یعنی آن بچه هایی که مُرده بودند آنها را زنده کردیم و همسر او را هم باردار کردیم او هم فرزندان متعدّدی آورد که هم اهلش زنده شدند و هم مثل آنها به او داده شد این هیچ اشکال عقلی ندارد سخن از تناسخ هم نیست در تناسخ آن است که کسی که می میرد روحش به بدن دیگری به یک نوزاد تعلّق بگیرد اما خود آن مُرده زنده بشود که مشکلی ندارد در سوره ی مبارکه ی «بقره» مبسوطاً گذشت که (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هٰذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ) آنجا مبسوطاً گذشت که زنده کردن یک مُرده این محذوری ندارد اما روح مُرده ای به بدن نوزادی تعلّق بگیرد به عنوان تناسخ این عقلاً و نقلاً هم ممتنع است هم ممنوع اینجا اگر دلیل معتبری باشد که منظور این است که (وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ) یعنی بچه های او را برگرداندیم این هیچ منعِ عقلی ندارد یکی از اقوال این است که او مخیّر کردند که ما بچه های تو را آنها را در دنیا به تو بدهیم یا در آخرت به شما برگردانیم فرمود آنها را در آخرت به من ملحق کنید و مِثل اینها را در دنیا به من بدهید چند قول در مسئله هست یکی از آنها هم همین است یک قولِ قطعیِ جامع الأطرافی در مسئله نیست که بگوید خود آن بچه ها را خدا زنده کرد و مِثل آنها را هم به آنها داد ولی یکی از اقوال در مسئله همین است و دلیل عقلی هم بر منعش نیست منتها اثباتش به وسیله ی دلیل عقلی است. خب، (وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ) این (رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا) است (وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ) وقتی ذات اقدس الهی با همه ی جلال و شکوه بخواهد ظهوری کند و رحمتی عطا کند تعبیر می کند که از نزد ما به او رحمتی دادیم گاهی هم به فرشتگان به مأموران دیگر دستور می دهد که او را مورد رحمت قرار بدهیم چون ندای آمیخته به دعای وجود مبارک ایّوب مستقیماً به خود خدای سبحان متوجّه بود خداوند هم به صورت متکلّم مع الغیر یعنی با جلال و شکوه که فرشتگان مدبّر هم مطیع آن حضرت اند فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ) ما بِهِ ایّوب به صورت مفرد عرض می کند خدای سبحان هم به صورت متکلّم مع الغیر پاسخ می دهد (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ) که مربوط به بدنِ اوست (وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ) و مِثل این اهل را با این اهل به او دادیم (رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ) که اگر کسی صابر باشد اجر صابر را ذات اقدس الهی ضایع نمی کند.

(وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ) و مِثـل اینها را با اینها دادیم حالا آن (وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ) اگر به معنای احیای موتا باشـد بله, اما اگر (آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ) یعنی آن قول دیگر در مسئله این است که ما به او فرزنـدانی دادیم مِثل همانها را هم به او دادیم یعنی اگر او پنج فرزند را از دست داد مـا ده فرزنـد به او دادیم مِثل آنهایی که به او دادیم به آنها دادیم اما آنهایی که دادیم چیست؟ احیای موتاست یا نه, ایجاد افرادی است به عنوان فرزنـد.چرا, بـا اینهـاست, بـا اینهـا یعنی با اینها, اگر کسـی پنـج تا بچه اش مُرده ذات اقـدس الهی در اثر زنـدگی مجدّد او به او پنـج فرزنـد داد که این می شود اهلِ او, مثل این پنـج فرزنـد هم با این فرزنـد در همین دنیا به آنها داد دیگر, پس بنابراین اگر ما دلیل معتبر داشته باشیم که آنها را زنده کرده هیچ مانعی ندارد برای اینکه, اینکه تناسخ نیست و اگر دلیل معتبر نداشتیم یکی از این اقوال را انسان می پذیرد اینکه مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان فقط به نقل اقوال اکتفـا کرده مرحـوم امیـن الاسـلام هـم بـه نقـل اقـوال اکتفـا کرده منتهـا دربـاره ی یکی از این اقـوال گفته «و رُوی عن مولاـنا الصادق(سـلام الله علیه)» برای همین است که ما برهان قطعی بر تعیین یکی از اینها نداریم هر کدام باشد قابل قبول است دلیلی بر منع نیست بالأخره. خب, وجود مبارک ایّوب با اُوب و رجوع به سـر می برد بعضـی از انبیا این طور بودند درباره ی حضرت ایّوب دارد که این اَوّاب بود آیه ی ۴۴ سوره ی مبارکهی «ص» این است که (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) حالا یا این (أَوَّابٌ) صیغه ی مبالغه است یا حرفه و پیشه است به هر دو تقدیر این کثیرالعوب است.

ص: ۲۳۳

اوب یعنی رجوع این دائماً دارد رجوع می کند این رجوع مستمر به این معنا نیست که گاهی رجوع می کند گاهی برمی گردد کسی که دائماً حالا اهل مکّه است از مکّه خارج شده این سیرش را دارد ادامه می دهد می گویند این اوّاب است دائماً در حال یر است دیگر دارد رجوع می کند نه اینکه گاهی برمی گردد گاهی منقطع است گاهی متّصل است این اوّاب است مرتّب دارد سیرش را ادامه می دهد, اگر (إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ) است کما هو الحق, بعضیها می روند ماها را می برند این طور نیست که اگر ما نرفتیم ما را نبرند که بالأخره همه را می برند اگر خودمان رفتیم «طوبا لنا و حُسن مآب» نرفتیم ما را می برند این بزرگان أوّاب بودند, مُنیب بودند.

مُنیب یا از نابَ یَنیب است یا از نابَ یَنوبُ اگر از نابَ یَنیب باشد یعنی «إنقطع, یَنقطع» این به کسر «فَعل, یَفعل» انقطاع را می رساند این «نابَ عن الغیر, إنقطع عن الغیر, یَنقطع عن الغیر و یَنقطع إلی الله دائماً» این می شود مُنیب و اگر نابَ یَنوب باشد این دائماً در نوبت است که برسد انبیای قبلی هستند و اولیای قبلی هستند این مرتب در نوبت است جای دیگر وقت صرف نمی کند همیشه پشت در است تا چه موقع در باز بشود بالأخره اینها را می گویند مُنیب, اُوب هم همین طور است اُوب, آبَ یعنی «رَجَعَ», «مآب» یعنی مرجع خدا مآبِ ماست یعنی مرجع ماست خب این اَوّاب است دائم الرجوع است, کثیرالرجوع است و کثرت رجوع او هم به این نیست که گاهی رجوع بکند گاهی برگردد وگرنه آن اِتلاف وقت است دیگر, یک وقت چند قدم رفته دوباره برگشته اینکه رجوع نیست این سرمایه را هدر داده این خاسر است آن کسی که دائماً دارد برمی گردد به او می گویند اوّاب این جریان اوّاب مخصوص حضرت ایّوب(سلام الله علیه) نیست درباره ی حضرت داود و اینها هم آمده. به هر تقدیر در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۴ فرمود: (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) در جریان سوره ی «ص» فرمود این کاری که ما کردیم (وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ) در آیه ی محلّ بحث یعنی سوره ی مبارکهی «انبیاء» دارد (ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ) برای اینکه وجود مبارک ایّوب هم لَبیب بود هم عابد, برخیها وارث انبیا هستند در بخش لُبّ, برخیها وارث انبیا هستند در بخش عبادت, اگر علما ورثهی انبیا هستند به مقدار ارتباط آنها با انبیا از آنها ارث می برند همان طوری که در ارثِ مادّی پیوند هر چه بیشتر باشد سهام بیشتر است و هر چه فاصله بیشتر باشد سهام کمتر, بعضیها در طبقه ی سه هستند بعضی در طبقه ی دو, بعضی در طبقهی یک و بعضیها دو برابر دیگری ارث می برند و مانند آن, در ارثهای معنوی هم بشرح ایضاً هر کسی ارتباطش با مورِّث بیشتر بود بیشتر ارث می برد بعضیها عبادت را از ایّوب ارث می برند, بعضیها لَبیب بودن را ارث می برند, بعضی بین عبادت و لُب جمع می کنند, لذا در سوره ی مبارکه ی «ص» فرمود: (رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ) در آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکهی «انبیاء» فرمود: (رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ) یعنی اگر کسی اهل عبادت بود این جزء وارثان حضرت ایّوب است در بخش عبادت, اگر اهل فکر و تأمّل بود جزء وارثان آن حضرت است در بخش لُبّ, البته آن لَبیب هم باید عابد باشد این عابد هم باید لَبیب, منتها صبغه ی عبادت بعضیها بیشتر از لَبیب بودن آنهاست, صبغهی لَبیب بودن برخی بیشتر از صبغه ی عابد بودن آنهاست حالا اگر تفصیلی مربوط به حضرت ایّوب باشد این باید به خواست خدا در سوره ی مبارکهی «ص» مشخص بشود.

ص: ۲۳۴

نکته ای مربوط به آن ریحِ عاصِفِ حضرت سلیمان(سلام الله علیه) مطرح است این است که گاهی ممکن است باد طوفانی باشد تند باشد و مُهلِك باشد بسوزاند بادِ سوزان باشد بادِ صَرصَر باشد, باد سَموم باشد و امثال ذلك ولی این ریحی که تسخیرشده بود برای سلیمان(سلام الله علیه) تنها این نبود که گاهی تند بود گاهی کند, گاهی نَرم بود گاهی طوفانی بلکه آن وقتی هم که توفنده بود طیّب بود این رُخاء را به معنای صاحب رایحه ی طیّبه معنا کردند یعنی معطّر, خوشبو, لطیف یك وقت است تند است و ویران کننده است یك وقت است تُندی است که کاری به کسی ندارد تصادف نمی کند مثل یك راننده ی ماهری که بر فرض اتومبیلش تند باشد در باند خودش حرکت می کند مزاحم کسی نیست و آن مور بود که متوجّه نشد خیال کرد که (لاَ يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ) را گفته وگرنه این رُخاست یك بادِ نَرم در حالی که توفنده است و تند است طیّبه و رائح است این معنا برای رخاء اگر ثابت بشود جمع بین عاصِفه و رخاء تنها این نیست که گاهی تند است گاهی کند, جمعش به این است که در عین حال که تند است بی مزاحمت است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۵ تا ۸۸ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

ص: ۲۳۵

نام مبارك انبیا(علیهم السلام) را بعد از اینکه به نحو عموم مطرح فرمود تقریباً نام پربرکت هفده پیامبر(علیهم السلام) را یکی پس از دیگری ذکر فرمود منتها با اجمال و تفصیل فرقی که بین بعضیها گذاشت. یکی از آنها وجود مبارك اسماعیل و دیگری ادریس, سومی ذالکِفْل بنا بر اینکه اذز انبیا باشد چه اینکه بعضیها احتمال دادند این یك عبدِ صالحی باشد. جریان اسماعیل فرق بین اسماعیلِ ذبیح و اسماعیلِ صادق الوعد که اینها دوتا هستند یا یکی قبلاً گذشت. جریان ادریس آن هم قبلاً بازگو شد و در سوره ی مبارکه ی «صافات» هم مبسوطاً خواهد آمد.

جریان ذالکفل که آیا او پیامبر بود یا نه, غالباً او را جزء انبیا تلقّی کردند آیا او همان زکریاست یا یوشع است یا یك پیامبر دیگری است این هم یك مطلب. درباره ی نامگذاری وجود مبارك ذالکفل چند مطلب ذکر شده یکی اینکه این اصلاً اسم اوست, دیگر اینکه چون یك امر مهمّی را کفالت کرده و تعهّد کرده شده ذالکفل چه اینکه وجود مبارك اسماعیل یك مطلب مهمّی را وعده داد و در آن وعده صادق بود شده صادق الوَعد. دوم اینکه کِفل یعنی نصیب و حَضّ چون بهره و حضّ او از ثواب بیش از حضّ و بهره ی دیگران از معاصران او بود در ثواب از این جهت گفتند ذالکفل یا نه, حضّ او نسبت به بعضی از انبیا بیشتر بود چون بردباری او و مقاومت او و ابتلای او بیشتر بود از این جهت شده ذالکفل یعنی «ذو حضّ عضیم».

قرآن کریم بزرگان را به اوصافی از قبیل صبر و صَلاح و خیر یاد کرده است در این دو آیه آنها را به عنوان (کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِینَ) یا (إِنَّهُم مِنَ الصَّالِحِینَ) یاد کرده است در سوره ی مبارکه ی «ص» به عنوان اینکه (کُلٌّ مِنَ الْأَخْیَارِ) یاد کرده است آیه ی ۴۸ سوره ی مبارکه ی «ص» این است (وَاذْکُرْ إِسْمَاعِیلَ وَالْیَسَعَ وَذَا الْکِفْلِ وَکُلٌّ مِنَ الْأَخْیَارِ) بنابراین اینها صابرند, صالح اند و اهل خیرند و منشأ همه ی این برکات هم همان است که در همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) اینها غرق رحمت ما هستند در درون رحمت زندگی می کنند خدای سبحان حِصنی دارد به نام حصن علم, حصنی دارد به نام حصن رحمت, اگر کسی وارد حصنِ علم الهی شد از جهل مصون است وارد حصن قدرت او شد از عجز مصون است وارد حصن رحمت او شد از غضب مصون است و اگر وارد حصن توحید او شد می شود کونِ جامع و مظهر اسم اعظم مثل وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت که از همه ی این برکات برخوردارند اینکه فرمود: (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) این همان رحمت خاصّه ی رحیمیه ی خدای سبحان است که اینها در این حِصن رحمت وارد شدند درباره ی توحید که فرمود: «کلمه لا إله الاّ الله حِصْنی» یعنی من خودم دژبانم این دژ من است قلعه ی من است من خودم قلعه بانم خب اگر قلعه ای باشد که قلعه بانش خود خدای سبحان باشد دیگر هر خطری آ نجا ممنوع است و انسان از هر بهره ای متنعّم است (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) گاهی انسان آرزو می کند می گوید: (رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ) اما وقتی خود خدای سبحان وعده بدهد و گزارش بدهد که فرمود: (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) این تنها سخن از درخواست مَدخل صِدق و مانند آن نیست یا درخواست ورود در رحمت نیست .

دعاهای قنوت عیدین می گوییم «وَاَدْخِلْنی فی کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فیهِ مُحَمَّداً وَ الَ مُحَمَّدٍ(صلّی الله علیه و آله و سلّم)» بلکه اِخبار خود خدای سبحان است که فرمود: (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) بنابراین گاهی انسان مُدخلِ صِدق می خواهد گاهی ورود در حریمی را که خدای سبحان و اهل بیت(علیهم السلام) را در آن حریم راه داد می خواهد گاهی خود خدای سبحان می فرماید: (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) خب اگر خدای سبحان کسی را در رحمت خاصّ خود راه بدهد جایی برای غضب او نیست. (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِنَ الصَّالِحِینَ) این طلیعه برای انبیا مخصوصاً این انبیایی که نام مبارکشان برده شد هست این زمینه را فراهم می کند که وجود مبارک یونس حُسن مظنّه داشته باشد خب چرا یونس(سلام الله علیه) گمان کرد یا اطمینان داشت که خدای سبحان بر او سخت نمی گیرد؟ چون خود را در رحمت الهی می دید خدای سبحان درباره ی اسماعیل و ادریس و ذی الکفل فرمود: (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) درباره ی ذوالنّون هنوز خبر نرسیده که این هم جزء این مجموعه هست یا نه, گرچه جزء مجموعه ی (مِنَ الصَّالِحِینَ) هست, جزء مجموعه ی (مِنَ الأَخْیَارِ) هست اما جزء مجموعه ی (وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا) هنوز چنین بشارتی داده نشده این بشارتها برای اسماعیل و ادریس و ذالکفل(علیهم السلام) است جریان ذوالنّون را بعد ذکر می کند لذا فشاری که بر حضرت یونس وارد شده است نشان آن است که این هنوز در آن رحمت رحیمیه ی خاصّه وارد نشده یا نه, این فشار هم بر اثر همان رحمت رحیمیه خاصّه بود که خدای سبحان رحمتی به او عطا کرده است که در آنجا آن روحِ توحیدی او ظاهر بشود این (عَسَی أَن تَکْرَهُوا شَیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ) هست وجود مبارک یونس همان طوری که الآن روشن می شود یک جمله بیشتر نگفت این یک جمله او را از خطرهای متراکم نجات داد انبوهی از خطر که هر کدام برای هلاکت کافی بود او را تعقیب کرد حالا معلوم می شود که این جمله را یعنی ذکر یونسی(علیه السلام) را کسی باید بگوید که خود را در ظلمت ببیند و بیچاره باشد آن حالت اگر باشد همین یک بار کافی است حالا گاهی سؤال می کنند که ما چند بار بگوییم صد بار بگوییم, دویست بار بگوییم, در چه حالت بگوییم البته آدم صد بار بگوید صد بار ثواب می برد در حال سجده بگوید بیشتر ثواب می برد اما حالِ یونسی باید داشت نه ذکر یونسی آن در آن حال وجود مبارک یونس واقعاً موحِّد محض بود دیگر یعنی وقتی که هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه هیچ راهی برای نجات انسان نباشد انسان چه کسی را می خواهد این پرده ها همیشه کنار می رود مشکل ما این است که:

همان چیزی که در محضر خداست یک, و همان چیزی که مظهر خداست دو, همان چیز برای ما حجاب است یعنی ما عادت کردیم که همیشه آینه را ببینیم نه صورت آینه, صورتی که در آینه است ما عادت کردیم ببینیم که این آینه جیوه اش چیست, قطرش چیست, شیشه اش چیست, قدش چیست, قابش چیست و اینهاست همه چیز یعنی همه چیز جهان آینه است و ما سرگرم دیدن آینه ایم بدون اینکه آن صورت مُنطَبع در آینه را ببینیم همینی که مظهر خداست برای ما حجاب است این از بیانات نورانی وجود مبارک أبی ابراهیم(سلام الله علیه) است که مرحوم صدوق نقل کرده در کتاب شریف توحید که حضرت فرمود: «لیس بینه سبحانه و تعالیٰ و بین خَلقه حجابٌ غیر خَلقه» بین خدا و خلق, خود خلق حاجب است این چنین نیست که چیزی باشد حاجب باشد خدا یک طرف ما یک طرف «لیس بینه سبحانه و تعالیٰ و بین خَلقه حجابٌ غیر خَلقه فقد استتر بغیر سترٍ مستور و احتجب بغیر حجابٍ محجوب» اگر آن بزرگوار گفت «تو خود حجاب خودی» از همین حدیث نورانی استفاده کرده است و اگر نبود این احادیث نورانی که کسی آن طور بلند حرف نمی زد که. خب, ما به جای اینکه مظهر را بدانیم پرده می بینیم لذا صد بار هم اگر بگوییم, دویست بار هم اگر بگوییم دویست تا ثواب بردیم, دویست تا ذکر گفتیم اما یک بار نشد که یونسی ذکر بگوییم اگر کسی خود را در ظلمت بیابد و بداند که هیچ حجابی نیست و هیچ اثری از هیچ مؤثّری نیست و هیچ کسی نمی تواند کاری انجام بدهد آن وقت دعایمان مستجاب است لذا فرمود: (وَذَا النُّونِ) این هم منصوب است به آن فعلِ مقدَّر (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا) این غضبناک شد نسبت به قومش با اینکه وجود مبارک نوح نُه قرن و نیم تلاش و کوشش کرد در بین قومش ماند و غضبناک نشد وجود مبارک یونس که هرگز این قدر زحمت نکشید.

ص: ۲۳۸

سفارش وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از خدا دربارهی یونس کرد فرمود: (وَلاَ تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ) درباره ی انبیای دیگر فرمود مثل فلان پیامبر باش, مثل فلان پیامبر باش, مثل نوح باش, مثل ابراهیم باش اما درباره ی حضرت یونس فرمود: (وَلاَ تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ) مانند یونس نباش که امّتش را رها بکند (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) سوره ی مبارکه ی «قلم» آیه ی ۴۸ فرمود: (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلاَ تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ۝ لَوْلاَ أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِن رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ) بنابراین وجود مبارک یونس آ ن صبرِ برتر را اِعمال نکرده است و غضبناک شده نسبت به امّت خود که حرف او را گوش ندادند و ایمان نیاوردند و از امّت خود فاصله گرفت گفت ممکن است که عذابی بیاید به حیات اینها خاتمه بدهد من چرا در این صحنه ی عذاب حضور داشته باشم یا نه, علل و عوامل دیگری باعث غضبناک شدن وجود مبارک یونس شد و صحنه را ترک کرد فرمود: (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً) لله علی قومه این چنین است که غضب او برای رضای خداست علیه قوم او.چه نقصی است برای اینکه وقتی انسان در خود امر به معروف و نهی از منکر و اینها وقتی احتمال تأسّی نداد خب آدم رها می کند دیگر, وقتی این همه تلاش و کوشش را بکند اگر معجزه ای خواستند که آورده و اگر برهان خواستند که اقامه کرده حالا گاهی هم می گویند (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) آدم می بیند اتلاف عمر است یک وقت است که دستور می رسد که حتماً آنجا باشد آن یک مطلب دیگری است ولی هنوز چنین دستوری نیامده که تو باید در بین اینها باشد این هم «مُغاظباً لله علی قومه» حرکت کرده نه اینکه برای هوای نفس باشد. خب, (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً) یعنی «مغاظبا لله علی قومه» بعد گمانش هم بر اساس حُسن ظنّی که به عنایت الهی داشت این بود که خدای سبحان بر او سخت نمی گیرد حالا این (فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ) این «قَدَرَ يَقدِرُ» است نه «قَدَرَ يَقدُرُ» از باب قدرت نیست «قَدَرَ يَقدِرُ», «قَدَرَ» یعنی «يَقدِرُ» یعنی «يُضيِّقُ» متعدّی هم هست در چند جای قرآن «قَدَرَ» به معنای «ضَيَّقَ» به کار رفته است در سوره ی مبارکه ی «طلاق» آیه ی هفت این است (لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ) در انفاق اگر کسی متّسعُ الرزق است برابر سِعه ی مالش انفاق کند و اگر کسی مقدورالرزق است یعنی مضیّق الرزق است, تنگدست است در مضیقه و فشار مالی است به مقدار تمامش انفاق کند (فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ) در تأمین عائله, پرداخت هزینه ی عائله افراد یکسان نیستند آن که درآمد بیشتری دارد موظّف است عائله را در رفاه بیشتری نگه بدارد آن که تنگدست تر است به همان مقدار مقدورش تأمین کند (وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ), (مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ) یعنی «ضُيِّق» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «رعد» هم که بحثش قبلاً گذشت آنجا هم همین مادّه به کار رفته که «قَدَرَ» یعنی «ضَيَّق» و کسی که رزقه مقدور است یعنی مُضیّق است آیه ی ۲۶ سورهی مبارکهی «رعد» این است (اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ) یعنی «لا یبسط» و «يُضيِّقُ» این «يَقدُر» یعنی تنگ می گیرد (وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا) ولی اصلِ رزق را خدای سبحان تکفّل کرده است (مَا مِن دَابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) اما گاهی سعه ی رزق, گاهی کمی رزق این بر اساس مصلحتی است که خدای سبحان می آزماید افراد را.

«قَدَرَ» به معنای «ضیّق» است یا برخی قرائتها «قَدَّرَ» است که از تقدیر است یعنی گمان کرد که خدای سبحان حوادث تلخی را برای او مقدّر نمی کند به این معناست چه ثلاثی مجرّد باشد چه ثلاثی مزید هیچ کدام از باب قدرت نیست یا به تقدیر برمی گردد یا به قَدر و تنگ گرفتن (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ).

مشکل وجود مبارک یونس این بود که این نظیر پیغمبر اسلام(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) نبود که جامع نگر باشد خب اگر خدا ارحم الراحمین است مظنّه ی شما این است که خدا بر شما سخت نگیرد یا مظنّه شما این است که خدا تقدیر تلخی برای شما روا ندارد همین مظنّه را نسبت به امّت هم باید داشته باشید شاید آنها را هم خدای سبحان مورد رحمت قرار بدهد چه اینکه داد شاید برای آنها حوادث تلخی مقدّر نکند چه اینکه نکرد شما همین که خودت را دیدی (فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ) با امّتت هم ببین آن گاه «فظنّ أن لن یقدر الله علی امّته» این است که در سورهی مبارکهی «قلم» به حضرت فرمود یعنی به رسول خدا فرمود: (وَلاَ تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ) اینها جزء انبیای اولواالعزم نیستند که آن طوری که هست کونِ جامع باشند و جامع نگر باشند سِعه ی رحمت الهی را هم برای خودشان ببیند هم برای دیگران.

جریان «استوسع رحمه الله» که مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان از وجود مبارک پیغمبر نقل می کند از همین قبیل است یعنی کسی گفت خدایا من و پیامبر را بیامرز حضرت فرمود: «استوسع رحمه الله» خب اگر خدای سبحان بخواهد همه را بیامرزد ما راحت تریم همه آدمِ خوب باشند ما راحت تریم, همه در بهشت باشند ما راحت تریم کسی رنج نبرد کسی رنج نرساند ما راحت تریم گفت «استوسع رحمه الله» اگر وجود مبارک یونس به آن مقام بار یافته بود همان طوری که «ظنّ أن لن یقدر الله علیه», «کان یَظنّ أن لا یقدر الله علی امّته» چه اینکه بر امّت او هم سخت نگرفت برای اینکه امّت او در آستانه ی خطر بودند خدا نجات داد. خب, (فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى) احساس بُعد کرد (فِي الظُّلُمَاتِ) اولاً انسان باید حُسن ظن داشته باشد یک, ثانیاً احساس کند که هیچ راهی برای علاج او نیست دو, حالا این ظلمتِ شب بود, ظلمت دریا بود, ظلمت ابرهای متراکمِ روی دریا بود, ظلمت امواج متراکم روی دریا بود این هم در بطن ماهی بود اینکه (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) در تشریح چنین ظلماتی سوره ی مبارکه ی «نور» دارد که برخیها این کفّار این چنین اند که (أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) حالا اگر کسی شب باشد شبِ تاریک هم باشد مهتاب نباشد ابر هم باشد دریا طوفانی هم باشد امواج دریا باشد این در دریا غرق بشود حالا در همان دریا وقتی دستش را بیرون می آورد دستش را نمی بیند با اینکه دست قبض و بسطش, قُرب و بُعدش, بالا و پایین کردنش همه اش در اختیار اوست فرمود این شخص دست خودش را نمی بیند نه اینکه نمی بیند (لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) نزدیک دیدن هم نیست کافر این است که خودش اصلاً نزدیک ترین عضوش را نمی بیند (إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) نه «لم یراها» خب در چنین فضایی که (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) وجود مبارک یونس که در بطنِ ماهی بود و این ظلماتِ متراکمش بیش از آن ظلمات متراکمی است که در سورهی مبارکه ی «نور» آمده در آنجا خب درک می کند که تنها راه نجات خداست چنین حالتی اگر پیدا بشود آن طوری که شیعه و سنّی نقل کردند, زمخشری در کشّاف نقل کرده که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «ما مِن مَکروبٌ دَعا بهذا الدّعا الّا استجیب له» هیچ غم باری, مصیبت زده ای, دردمندی, مشکل داری این دعا را نخواند مگر اینکه مستجاب شد که همان ذکر یونسی است (لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) خب اگر کسی در آن حالت باشد موحّدانه خدا را بخواهد یک بار هم کافی است این است که انسان گاهی ده بار, بیست بار, صد بار می گوید

و کمتر نتیجه می گیرد برای اینکه آن حالت نیست اگر ذکر یونسی را یونس وار کسی بگوید بله یک بار مستجاب است دیگر کافی است دیگر حضرت بیش از یک بار نگفت که, همین یک بار گفت.

ص: ۲۴۰

او تسبیح می کرد نه اینکه این ذکر را می گفت (فَلَوْلاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۞ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) نه اینکه این ذکر را دائماً می گفت قبلاً هم جزء مسبِّحین بود دیگر (مُسَبِّحِينَ) بود, (مِنَ الصَّابِرِينَ), (مِنَ الصَّالِحِينَ) بود, (مِنَ الْأَخْيَارِ) بود منتها صبرش همانند صبر نوح(سلام الله علیهم) انبیای دیگر نبود غرض این است که این جمله را ندارد چند بار گفت «یُکرِّر» یا «کان یَذکر» این طورها نیست بنابراین عمده در تأثیر ذکرِ یونسی است حالِ یونسی است که اگر کسی واقعاً خود را در ظلمت ببیند و بیابد که هیچ راهی نیست الاّ توحید چون خدا را می خواهد دیگر خب در آن حال که خدا را خواست یقیناً خدا مستجاب می کند, اگر کسی خدا را بخواند خدا مستجاب می کند و اگر کسی خدا را نخواند الآن خیلی از افراد عادی ماها وقتی دعا می کنیم هم به قدرت خودمان توجّه داریم, هم به دوستان و قبیله و عشیره توجّه داریم, هم به اعضای خانواده توجّه داریم, هم به سِمت و مَنصبی که داریم توجّه داریم بعد خدا را هم می خوانیم این دعایِ مَشوب خب اثر ندارد یا اگر داشته باشد کم اثر است آن دعای خالص است که اثر دارد فرمود این (فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ) مشکلش این بود که خیال کرد که فقط خدا بر او سخت نمی گیرد خب باید مناسب بود گمان کند که خدا بر امّت او هم سخت نمی گیرد (فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) اول توحید, بعد منزّه بودن ذات اقدس الهی از شریک و حاجت و امثال ذلک بعد تصریح که من به خودم ظلم کرده ام با جمله ی اسمیه با تأکید (إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) آن کسی که این ظلم را به عدل تبدیل می کند خدای سبحان است باز مستحضرید که این دعای وجود مبارک یونس هم نظیر دعای انبیای قبلی بود که در بحث دیروز گذشت نظیر دعای حضرت ایّوب.

ص: ۲۴۱

دعای حضرت ایّوب هم دو جمله داشت یکی اینکه (رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ) یکی اینکه تو ارحم الرّاحمینی اما سومی را دیگر نگفت عرض نکرد که من بیماری صعب العلاج دارم یک, تو ارحم الراحمینی دو, مشکل مرا حل کن سه, این را دیگر نگفت وجود مبارک یونس هم مثل ایّوب(سلام الله علیهما) این هم به همین دو عنصر بسنده کرد عرض می کند که تو منشأ هر قدرت و منزّه از هر نقصی و من هم بیچاره دیگر سومی را «فنجّنا» دیگر در آن نبود آن گاه خدا فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ) این الف و سین و تاء برای تأکید است مثل «استکبر» نه اینکه (فَاسْتَجَبْنَا) یعنی برای تسویف و استقبال باشد (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ) بعد فرمود این یک اصل کلی است منتها حالا مرحله ی بالایش وجود مبارک یونس برخوردار بود این یک اصل کلی است الی یوم القیامه هر کسی از ما بخواهد به او می دهیم (وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) اینکه بسیاری از مشایخ(رضوان الله علیهم) ذکر یونسی را توصیه می کنند برای ذیل همین آیه است که خدا وعده داد من هر مؤمنی را که از ما کمک بخواهد مستجاب می کنم این غیر از (إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ) آنجا ندارد چه چیزی بخواه که یک اصل کلی در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت که (إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ) اما چه جمله ای بگوید, چطور دعا بکند, نظیر چه کسی دعا بکند, الگوبرداری بکند اینها نیست در آنجا مشکل حل نمی شود آن اصل کلی است اما اینجا مشکل با ارائه ی راه حل شده است حل می شود که او این جمله ها را گفت ما نجاتش دادیم هر که هم باشد نجاتش می دهیم (وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) این چنین مؤمنین را نجات می دهیم این است که بزرگان به ذکرِ یونسی(سلام الله علیه) خیلی توجه کردند خب.

ص: ۲۴۲

خب دیگر انسان همه دعاها بر اساس حکمت الهی است حکمت الهی هم اقتضا کرده و خدا هم همین را برابر حکمت وعده داده که اگر کسی واقعاً خدا را بخواهد او را از غم نجات بدهد پیشنهاد نمی دهد که چه چیزی به من بده چه چیزی به من نده, از غم برهاند خدا این مصلحت است و حکمت است به او عطا می کند چون کسی غمگین باشد و گرفته باشد اینکه مطابق با حکمت خدا نیست اما چرا, بسطِ رزق یا قَدْرِ رزق اینها برابر با حکمت است ممکن است کسی از خدا سِعه ی رزق طلب بکند حالا مصلحتش نباشد فرمود: (عَسَی أَن تُحِبُّوا شَیْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ) برابر همان حکمتِ حکیمانه خدا او را مسرور می کند و راضی می کند که به همان بسازد.فرمود ما این کار را کردیم او دعا کرد این جمله (لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ) پس حالت یونسی داشتن مهم است آن گاه ذکر یونسی پیدا کردن (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ) ما مؤمنین را این چنین نجات می دهیم.

مطلب دیگر اینکه جناب زمخشری نقل کرد که بعضی از انبیا دارای دوتا اسم اند چه اینکه وجود مبارک پیامبر ما هم گفتند دارای دوتا اسم است. پنج پیامبر را ایشان نام می برد که دارای دو اسم اند یکی اسرائیل و یعقوب که هر دو نام وجود مبارک یعقوب(سلام الله علیه) است دوم الیاس و ذوالکِفْل که بنا بر اینکه ذوالکفل همان الیاس باشد, سوم عیسی و مسیح که هر دو نام یک پیامبرند, چهارم یونس و ذوالنّون که هر دو نام یک پیامبرند پنجم محمّد و احمد(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که هر دو نام یک پیامبر است. خب, اینکه فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ) از غم او را نجات دادیم انسان گاهی غَمّش مربوط به خودش است گاهی مربوط به جامعه است گاهی مربوط به اهل و عیالش است گاهی مربوط به قبیله اش است گاهی مربوط به شهرش است غم هر چه وسیع تر باشد ذات اقدس الهی بهتر به آن ندا پاسخ می دهد قلبِ وسیع را و مشروح را خدای سبحان دوست دارد طبع کریم را خدا دوست دارد این چنین نیست که انسان تنها به این فکر باشد که غمّ خودش را حل کند البته غمّ خودش را حل کند اینکه در دعای قنوت وِتْر گفتند چهل نفر همسایه را دعا کنید این طور است یا وجود مبارک صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) در دعا سعی می کردند «الجار ثمّ الدار» از همین قبیل است که انسان دیگری را بر خود مقدّم بدارد خدای سبحان هم مشکل دیگری را حل می کند هم مشکل انسان را.

ص: ۲۴۳

مطلب دیگر دربارهی اجابت دعا این است که می گویند با زبانی که معصیت نکردی دعا اگر بشود مستجاب است این چندتا نکته را به همراه دارد برخیها خواستند بگویند منظور این است که دیگران اگر درباره ی تو دعا بکنند آن دعا مستجاب است زیرا شما با زبانِ دیگری معصیت نکردی اگر هم معصیت کردی با زبانِ خودت کردی ولی با زبان دیگری که معصیت نکردی این ساده ترین توجیه است برای این. دوم آن است که اگر یک لسان طیّبی چه خودت چه دیگری یک لسان طیّبی لسانی که آلوده به گناه نشد این لسان اگر با خدا گفتگو کند خدا دعا را مستجاب می کند. سوم آن است که اگر دیگران درباره ی تو دعا کنند در اثر حُسن رفتارِ تو یک وقت است ما به دیگری می گوییم حالا ـ که حرم می روی التماس دعا این یک التماس دعای رایگان است و او هم اگر حالی داشت دعا می کند این چنین نیست که حالا این بتواند در خیلی از عناصر اثر بگذارد یا دعای او مستجاب بشود اگر کسی انسانِ شایسته بود انسانی بود محبوب جامعه انسانی بود ذکرِ جَمیل داشت خیرش به دیگران برسد دیگران از صمیم قلب او را دعا می کنند آن دعا یقیناً مستجاب است نه التماس دعا گفتن, البته اینها یک حدّ خاصّی, ثواب خاصّ خودش را دارد اثر خاصّ خودش را هم به همراه دارد ولی اگر کسی خیِّر بود, محبوب جامعه بود دیگران چه او را بشناسند چه معروفِ او باشند چه معروف او نباشند, چه او بداند چه او نداند دعا می کنند آن دعا یقیناً مستجاب است این است که اگر کسی به زبانی که معصیت نشده یعنی زبان دیگری دربارهی او دعا بشود این دعاها اثر دارد. خب, پس عمده داشتن حالِ یونسی است بعد ذکر یونسی فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ).

مطالب مربوط به بحثهای قبل این بود که همان طوری که وجود مبارک سلیمان از جن و شیاطین استفاده کرده است یعنی آ نها را به کار گرفته برای غوّاصی یا برای ساختن سد, برای ساختن حِصْن و قلعه, برای ساختن تمثال و مجسّمه و امثال ذلک پس می شود انسان از کفّار هم کمک بگیرد در مسائل علمی, البته علم محدود به کسی نیست زمین و زمانی نیست علم یک نعمت الهی است ما هم موظّفیم «اطلبوا العلم ولو بالسّین» آن روزی که حضرت فرمود: «اطلبوا العلم ولو بالسّین» معارف الهی که در چین نبود معارف الهی در مدینه بود که وجود مبارک پیغمبر به برکت خودش و عترت طاهرینی که در مدینه بودند آنجا مَهد علم بود در چین و امثال چین این گونه از معارف الهی که نبود فرمود علمِ نافع, علمی که بالأخره مشکل شما را حل بکند آن طرف آب هم شد بروید یاد بگیرید و کارتان را انجام بدهید.

سه مطلب که نباید با هم مخلوط بشود سه سند دینی است یکی اینکه «اطلبوا العلم ولو بالسّین» است و نمونه اش هم این است که انسان از جن, شیاطین در کارهای صنعت و امثال اینها می تواند بهره بگیرد, دوم اینکه به ما گفتند: «انظر إلی ما قال و لا تَنظر إلی مَن قال» شما نگاه کنید ببینید حرفش چیستی نگاه نکنید گوینده اش چه کسی است, سوم آن است که اینکه به ما فرمودند «اطلبوا العلم ولو بالسّین» یا (مِنَ الشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ) یا «انظر إلی ما قال» اینها مطالب مربوط به علوم تجربی و صنعت و امثال ذلک است هیچ کدام مربوط به مسائل اعتقادی, مسائل اخلاقی, مسائل فقهی, مسائل حقوقی و امثال ذلک نیست در این گونه از مسائل هم «انظر إلی ما قال» هم «انظر إلی مَن قال» برای اینکه وجود مبارک حضرت امیر در جریان شعار خوارج آنها یک حرفِ حقّی داشتند از حلقوم باطل آ نها همین آیه را می خواندند دیگر (إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ) را می گفتند «لا حکم الاّ لله» این سخن, سخن حق است اما «کلمه حقٍّ يُراد به الباطل» آنجا که اراده ی گوینده نقش دارد, هدف گوینده نقش دارد هم «انظر إلی ما قال» هم «انظر إلی مَن قال».

مطلب بعدی همان روایت نورانی است که در سورهی مبارکهی «عبس» آمده است یا «مطفّفین» که (فَلْيَنْظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) که خب همه تان از این آیه مستحضرید وجود مبارک حضرت فرمود این طعام اعمّ از طعام ظاهری و طعام باطنی است علم هم طعام است این یک, شما وقتی می خواهید کتابی بخوانید, درسی بروید, مطلبی را گوش بدهید, پای سخنرانی کسی بروید ببینید این چه کسی است علمی که انسان از راه چشم و گوش فرا می گیرد غذای اوست این غذا را از دست چه کسی می گیرد «فلينظر الإنسان إلى علمه أي فلينظر الإنسان إلى علمه الّذي يأخذ أمّن يأخذ» پس مسائل اعتقادی, اخلاقی و مانند آن هم باید «انظر إلى ما قال» هم «انظر إلى مَن قال» و اگر مسائل صنعت و امثال ذلک بود بله, اینها دیگر مسائل اعتقائی و تربیتی و اخلاقی و اینها نیست شیطان هم اگر باشد بتواند غوّاصی کند کاری انجام بدهد منتها در تحت تدبیر وجود مبارک سلیمان باشد نه در تحت تدبیر هر کسی اگر در تحت تدبیر رهبری مثل سلیمان بود بله عیب ندارد که انسان سلیمان گونه از اینها استفاده کند اما درباره ی شطرنج و امثال شطرنج مستحضرید درباره ی اعیانِ نَجسه درباره ی خرید و فروش مجسّمه های بُت آنجا این فتوا گذشت در مکاسب محرّمه اگر یک وقت بت پرستی رایج بود یا کم و بیش است خرید و فروش مجسّمه ی بت حرام است نه تنها ساختن مجسّمه, ساختن مجسّمه مطلب دیگر است که آن حرمتش بحثی در آن نیست اقتناعش که گفتند جایز است اگر بت باشند گفتند نه, خرید و فروشش جایز نیست آنجا این بزرگان فرمودند اگر بت پرستی رخت بربست حالا مجسّمه ی یک بت نظیر مجسّمه ی حیوانی شد کسی او را نمی پرستد مثل مجسّمه ی حیوان نگهداری اش عیب ندارد اقتناع یک مجسّمه گفتند جایز است, ساختن مجسّمه گفتند حرام است ولی مجسّمه ی بت هم ساختنش حرام است هم اقتناعش و خرید و فروشش مگر اینکه در ردیف آثار باستانی باشد کسی او را نپرستد. این گونه از صنایع نظیر همان تبدیل طبیعی است که اگر واقعاً خَمر شده سرکه نه اینکه من گمانم این است که سرکه شده باشد واقعاً بشود سرکه حقیقتاً بشود سرکه این هم همین طور است حلال است و پاک آن مجسّمه ی بت واقعاً بشود یک کاردستی نظیر مجسّمه ی کَلب و گربه این خرید و فروشش دیگر جایز است نگهداری اش هم جایز است به عنوان آثار باستانی, جریان شطرنج هم همین طور است اگر واقعاً این طور شد حالا ـ ممکن است کسی احتیاط بکند اما راهِ علمی برای احتیاط نیست همان طوری که طبیعت عوض بشود حکم عوض می شود, شطرنج اگر واقعاً نه بازی در بیاورند بگویند ما می خواهیم فکر بکنیم البته جایی هنوز هم در آن دارند قمار می کنند خب می شود ابزار قمار دیگر خب این بازی اش می شود محرَّم اگر واقعاً سرکه شده باشد این واقعاً از ابزار قمار در آمده باشد هیچ یعنی هیچ سالبه ی کلیه به نحو سالبه ی کلیه قماری در آن راه نداشته باشد فقط بشود ابزار بازی این بازی با او جایز است حالا البته کسی بخواهد احتیاط بکند فله الحکم.

«و الحمد لله رب العالمین»

آیات ۸۷ تا ۹۱ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لاَ تَذَرْنِي فَرْداً وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰) وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ (۹۱)

جریان ذکر انبیا(علیهم السلام) به یونس(سلام الله علیه) رسیدیم که فرمود حادثه ای پیش آمد وجود مبارک یونس در حال غضب آن منطقه را ترک کرد و مبتلا شد به اینکه در دریا ماهی او را بلعید آن فروعات قصّه را قرآن اینجا ذکر نکرده در موارد دیگر هم وارد آن جزئیات نشد اما بحث در این است که کار وجود مبارک یونس این نقصی است به حریم رسالت و نبوّت یا نه, و کاری که وجود مبارک یونس کرد دعایی که کرد و جوابی را که دریافت کرد وارثان انبیا هم می توانند به این مقام برسند نه تنها «العلماء ورثه الأنبیاء» «المؤمنون» هم «ورثه الأنبیاء» منتها عالِمان با ایمان ارثِ بیشتری می برند مؤمنانِ عادی ارث کمتر همان طوری که در ارثِ مادّی برابر با پیوند شدّتاً و ضعفاً سِهام توزیع می شود در ارثِ معنوی هم بشرح ایضاً آن که با مورِّث رابطه ی نزدیک تری دارد پسر اوست, دختر اوست با بود آنها نوبت به طبقه ی دوم و سوم نمی رسد در درجه ی اول به اینها می رسد به برکت اینها اگر خواستند دیگران سهمی می برند. در جریان ارثِ الهی طبقه بندی نیست اما شدّت و ضعف هست همه ی مؤمنان وارثان انبیا هستند این طور نیست که یک طبقه ارث ببرد طبقه ی دیگر ارث نبرد همه ارث می برند منتها آنها که رابطه شان با مورّثانشان بیشتر است ارث بیشتری می برند و آنها که رابطه شان ضعیف تر است ارث کمتری می برند عالمان باایمان ارث بیشتری می برند, مؤمنان عادی ارث کمتر به دلیل اینکه در اینجا نفرمود: «و کذلک ننجی العلماء» فرمود: (نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) آنها که وارث ذِکر و ذُکر وجود مبارک یونس اند آنها سهم خاصّ خودشان را دارند.

ص: ۲۴۷

وجود مبارک یونس منزّه از نقص بود هم می شود از سخنان خود آن حضرت شاهد آورد هم تعبیرات نورانی قرآن کریم, خود آن حضرت اعتراف می کند که من به خودم ستم کردم من ناقصم عرض کرد (إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) همان کاری که وجود مبارک حضرت آدم کرد و سایر انبیا و درباره ی ذات اقدس الهی هم عرض کرد شما از هر نقصی منزّهی (سُبْحَانَكَ), «سبحان» یعنی موجود منزّه از هر نقص یک, از هر عیب دو, عیب, عیب است نقص, نقص اینها مرادف هم نیستند قبلاً فرق بین نقص و عیب گذشت آن که مَعیب است سبحان نیست آن که ناقص است سبحان نیست اگر ذات اقدس الهی سبحانِ بالقول المطلق است کما هو الحق از هر نقصی یک, از هر عیبی دو, منزّه است پس بیان نورانی یونس این است که خدا سبحان است. درباره ی خودش اعتراف به قصور, درباره ی ذات اقدس الهی تصدیق به کمالِ محض خب چنین انسانی جا برای نقد نیست پس این دو تعبیر برای خود یونس است.

خدای سبحان دربارهی یونس و سایر انبیا تعبیر کرد (کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ) یک, (کُلٌّ مِنَ الأَخْیَارِ) دو, بعد هم فرمود: (لَوْلاَ أَن تَدَارَکَهُ نِعْمَهٌ مِن رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ) این محمودِ ماست, ممدوحِ ماست ما مذمّتی درباره ی او نداریم برای اینکه او از نعمت ما برخوردار است اینکه در سوره ی مبارکه ی «قلم» آیه ی ۴۸ به بعد فرمود: (فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلاَ تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَی وَهُوَ مَکْظُومٌ) گرچه لقب, گرچه وصف این گونه از عناوین مفهوم ندارد ولی وقتی در مقام تحدّی باشد مفهوم دارد فرمود اگر او نعمت, آن نعمت که حالا ـ عرض می شود چه نعمتی است اگر نعمت ما شامل حال او نشده بود او متنعّم به این نعمت نبود از دریا به ساحل می آمد در حالی که مذموم بود و چون در مقام تحدید است یعنی از دریا به ساحل آمده محموداً و ممدوحاً ما مدحی داریم, ما حمدی داریم پس او جا برای مذمّت نیست اما این نعمت به تعبیر لطیف سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این است که نعمت عندالاطلاق در قرآن کریم همان نعمتِ ولایت است گاهی خدای سبحان باران را گاهی تابش آفتاب را, رویش گیاه را اینها را نعمت می داند (أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَهً وَبَاطِنَهً) و نعمتها را می شمارد درباره ی دامداریها فرمود: (وَلَکُمْ فِیهَا جَمَالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَحِینَ تَسْرَحُونَ) درباره ی زنبور عسل و نحل و امثال ذلک نعمتهای خاصّه را ذکر می کند اما وقتی نعمت را بالقول المطلق ذکر می کند سخن از شمس و قمر نیست, سخن از آب و گیاه نیست می گوید (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی) این را در پیروزیها که نگفت این را در فاتحانه وارد مکّه شدن نگفت این را در جریان فتح الفتوح که نگفت این را در فتح مکه که نگفت معلوم می شود آنجا همه نعمتِ مقیّده است نعمت به تعبیر ایشان عندالاطلاق همان نعمت ولایت است (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی) خب اگر منظور نعمتِ مادی بود و مانند آن این باید در فتح الفتوح می شد در جریان (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ) می شود در فتح مطلق می شد اینها سخن از (أَنْعَمْتَ) نبود اما وقتی ولایت مطرح است (أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی) و در ذیل این آیه ی (لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ) آن بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که فرمود: «نحن النَّعیم» خب پس نعمت عندالاطلاق همان نعمت ولایت است در اینجا هم مقیّد نیست که چه نعمتی نصیب یونس(سلام الله علیه) شد فرمود اگر نعمت خدا به سراغ او نرفته بود او مذموم بود یعنی او اگر جزء اولیای الهی نبود تحت ولایت ما نبود مذموم بود لکن چون تحت ولایت ماست متنعّم به این نعمت است محمود و ممدوح است پس خود خدای سبحان درباره ی یونس(سلام الله علیه) با عظمت و تجلیل یاد می کند خود یونس(سلام الله علیه) هم, هم نقص خود را می پذیرد هم سبحان بودن خدای سبحان را تصدیق می کند این است که جناب زمخشری در کشّاف و فخررازی در تفسیر مطلبی دارند که همان مطلب را سیدناالاستاد هم اشاره کرده و آن این است که وجود مبارک یونس که صحنه را ترک می کرد (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً) نه اینکه غضب کرده حالش شبیه انسانِ غضبان بود که گفتند تمثیل, تمثیلی که در کشّاف هست, تمثیلی که در تفسیر کبیر هست, تمثیلی که در المیزان آمده همین است یعنی او غضب نکرد ولی حالش شبیه کسی بود که قهر کرده این است برای اینکه این شواهد قرآنی را می بینند که درباره ی عظمت و جلال وجود مبارک یونس, اما حالا ذکرِ یونسی اگر کسی وارث آن حضرت بود ارث بُرد از آن حضرت این حالت را, خب «طوبی له و حُسن مآب» این با یک بار گفتن هم به مقصد می رسد اما اگر نبود این ذکر را چند بار بگوید تا وارث بشود سند می طلبد مگر آن بزرگان اهل راه که تجربه کرده باشند و این را یافته باشند که اگر کسی چند بار دویست بار یا کمتر و بیشتر در حال سجده مثلاً ـ این ذکر را بگوید حالت یونسی به او دست می دهد وقتی آن حالت دست داد از آن به بعد یک بار که بگوید (لاَّ إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ), (فَاسْتَجَبْنَا) در آن هست.

مطلب دیگر این است که مشابه این دعا را وجود مبارک زکریا هم کرده منتها درباره ی دعای زکریا تعقیب نشده که (کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ) زیرا زکریا چیزی خواست به نام یحیی آن نصیب هر کسی نمی شود اما وجود مبارک یونس رهایی از غمّ را طلب کرد خب بله آ ن را ممکن است خدای سبحان به دیگران هم عطا بکند بنابراین این چنین نیست که اگر کسی وارث زکریا شد او دعا کرد یحیی نصیبش بشود یک وقت است انسان بیمار است نظیر حضرت ایّوب این راه دارد یا مشکل محبوس بودن است نظیر یونس(سلام الله علیه) این راه دارد یا به چاه افتادن است یا به زندان افتادن است که وجود مبارک یوسف داشت اینها راه دارد اما دعای زکریا(سلام الله علیه) خواستن (وَلِیّاً یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ) است او فرزندی می خواهد مثل مریم بعد از اینکه مریم(سلام الله علیها) را دید (هُنالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا) دید که آدم چه خوب است فرزندی مثل مریم داشته باشد حالا چه پسر چه دختر از آن به بعد دعا کرد و خدای سبحان هم دعای او را مستجاب کرد دیگر نفرمود: (وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ) اینکه (کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ) درباره ی ذکرِ یونسی دارد نه درباره ی ذکرِ زکریایی برای اینکه محور دعا فرق می کند او اگر فرزند می خواست ممکن بود خدا بفرماید: (وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ) خیلی از دعاهاست که در پیدایش فرزند صالح اثر دارد اما کسی می خواست مثل مریم باشد یعنی به نبوّت برسد به رسالت برسد به ولایت برسد که مریم(سلام الله علیها) به ولایت رسید اگر او فرزندی می خواست و دعا می کرد ممکن بود خدا بفرماید: (وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ) اما این وقتی که مریم را دید (هُنالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا) عرض کرد (فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً) یک فرزند لدی اللّهی می خواهد همان طوری که علمِ لَدُنّی نصیب هر کسی نمی شود فرزند لدنّی هم نصیب هر کس نمی شود اما علوم عادی البته نصیب دیگران هم می شود که انسان بگوید (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) این دعای خوبی است و مستجاب هم می شود حالا اگر به همگی نرسید به بعضیها می رسد.

ص: ۲۴۹

دیگر بیش از یک بار نگفت تکرار کرد که, در سوره ی مبارکه ی «مریم» هم که بحثش گـذشت در اوایل سوره ی مبارکه ی «مریم» همین بـود دیگر که او دعـا کرده اصـل قصّه اش مبسوطـاً در سوره ی مبـارکه ی «آل عمران» گـذشت ولی در سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی دو به بعـد که بحثش گـذشت این بود که (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً) فرزند لدنّی می خواهد این فرزند لدنّی خب نصیب هر کس نمی شود علم لدنّی نصیب هر کس نمی شود یعنی انسان بایـد برود, برود بالا لـدی اللّهی بشود که لدی قوی تر از عند است عند اعم از حضور و غیاب است وقتی ما گفتیم این کتاب فلانی نزد ماست می گوییم «عنـدی» اما اگر کتاب در دست ما باشـد می گوییم «لدیَّ» ما در فارسـی چون فارسـی آن قـدرت عربی را نـدارد لذا می بینید وقت متنِ عربی بخواهد به فارسـی ترجمه بشود یک مقدار ریزش دارد زیرا در عربی بعضـی از کلمـات به تنهـایی آن مطلب را می رسانـد فارسـی بـا همه ی گستره ای که دارد توان آن را نـدارد که با یک کلمه آن مطلب را برسانـد ناچار چند کلمه را ردیف می کنیم تا آن معنا را برسانیم. هر کلمه هم به اندازه ی خود بار دارد این مثـل آن است که یـک تُنـگ بلوری آبی را, کوثری را دارد مـا این را می خواهیم با غربال منتقل کنیم خب وقتی با غربال می کنیم فاصـله ی این بنـدها که خـالی است ریزش دارد فقـط آن بنـدها نَم را حمل می کنـد اینکه می گوینـد در بعضـی از امور «یُدرَک و لاـ یوصَف» سـرّش این است آدم که ادراک می کنـد حـالت بسـیط است یک جا درک می کنـد وقتی می خواهد بگویـد پنـج شـش تـا کلمه را ردیف هم می کنـد تـا آن معنـا را بگویـد هر کلمه ای بـار خـاصّ خودش را دارد مفهوم خاصّ خودش را دارد بین کلمه ی اول و کلمه ی دوم وسط خالی است این وسـطها می ریزد این است که آن معانی لطیف و بسـیطی که انسان ببساطته ادراک می کنـد به بیان در نمی آیـد این برای «یُدرَک و لا یوصَف» در جریان عربی مبین که وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) در آن بیان نورانی اش فرمود:

قرآن که عربی مبین است برای اینکه این زبـان هنرمنـدانه «یُبین الألسن و لا تُبینه الألسن» یعنی عربی می توانـد ترجمه کننـدهی زبانهـای دیگر باشـد ولی زبانهـای دیگر آن هنر را ندارنـد که پیـام عربی را ترجمه کننـد این وسـطها می ریزد خیلی از مطالب است که در عربی بـا کلمه ی بسیط آن معنا تأدیه می شود و در فارسـی نیست. به هر تقـدیر اینکه وجود مبارک ما می گوییم «لـدُن» بـا «عنـد» هر دو را می گوییم پیش ماست, نزد ماست فلان کتاب نزد ماست پیش ماست ولو در منزل در قفسه باشـد اما در عربی اگر اعم بود می گوییم «عند» اگر در دست ما بود می گوییم «لدن» فرزندِ لدنّی, علم لدنّی, حکمت لدنّی.

رحمت لدنّی این است که انسان این قدر برود بالا تا حضور الهی را درک بکند آنجا تلقّی بکند آنجا دیگر واسـطه ای در کار نیست چون واسـطه در کار نیست سـخن از لفظ و مفهوم نیست, سـخن از حجاب نیست, سـخن از احتمال دخالت غیر نیست و مانند آن. خب, چنین دعایی که نصیب دیگری نمی شود تا خدا بفرماید: (وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) اما دعای حضرت یونس و امثال حضرت یونس که نجات از غمّ است بله, بهره ی دیگران می شود.

خب آن هم (رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ) آن که مقام لـدنّی نخواست (رَبِّ ابْنِ لِي عِنـدَكَ) نه «لـدیک» (رَبِّ ابْنِ لِي عِنـدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّهِ) این حرف همه انبیا(علیهم الصـلاه و علیهم السلام) است که «الجار ثمّ الدار» انسان وقتی می خواهد جایی محلّه ای برود خـانه ای بخرد اول همسـایه هـا را بایـد مواظب باشـد چه اینکه در دعـا و نیـایش هم همسایه ها را بایـد رعایت بکنـد اگر آنها راحت بودنـد آدم راحت است «الجـار ثمّ الـدار» این معنـا حرف همه ی انبیـاست تنهـا در خصـوص مکتب مـا نیست چون این حرف, حرف همه ی انبیا بود این آسیه هم از این حرف باخبر بود سخن از «الجار ثمّ الدار» را مطرح کرد عرض کرد (رَبِّ ابْنِ لِي عِنـدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّهِ) می خـواهم کنـار شـما بـاشم نه خـانه ای در بهشت به مـا بـدهی, خـانه ای در بهشت فراوان است به سایرین هم می دهی من می خواهم همسایه باشم در جوار رحمت تو باشـد «عنـدک» را مطرح کرد نه «لـدی الله», «لـدیک» را هم بر فرض می خواست «عندک» را به او می دادند او آن مقام را نداشت که لدی اللّهی باشد. به هر تقدیر اگر کسـی بخواهد وارث آنها باشد باید بداند که چه چیزی را ارث می برد بعضـیها نظیر هَبوه است که مخصوص پسر بزرگ است این به سایرین نمی رسد اگر انبیا وارث یکدیگرند یا درباره ی وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) در زیارت وارث عرض می کنیم تو وارث نـوحی, وارث آدمی, وارث انبیـای دیگر هسـتی اینهـا بـه منزله ی هَبـوه است از انبیـا به دیگران این مقـام نمی رسـد البته مطالب دیگر, کمالات دیگر, فیوضات دیگر می رسد, بنابراین سرّ اینکه درباره ی یونس(سـلام الله علیه) با جلال و شـکوه نام برده شد معلوم می شود که او منزّه از نقص است هم خدای سـبحان از او به عظمت یاد کرد هم او نقص را به خود اسـناد داد و کمال را به خدای سبحان.

ص: ۲۵۱

مطلب دیگر در تفسیر فخررازی هست اینها می دانید جناب فخررازی خب مقداری درازدامن بحث کرده بعضی از قصصی را نقل کرده که اثبات آنها آسان نیست یکی از مباحثی که ایشان مطرح کردند این است که آیا این حادثه ای که برای وجود مبارک یونس(سلام الله علیه) رخ داد قبل از رسالت او بود یا بعد از رسالت او؟

«فیه وجهان بل قولان» گرچه اکثر مفسّران بر این اند که این بعد از رسالت آن حضرت بود حضرت در حال رسالت این صحنه را پشت سر گذاشت ولی برخیها بر آن اند که او هنوز جرء مرسَلین نبود جزء مؤمنان بود, جزء علما بود, جزء صلحا بود بعدها به رسالت رسید و وظیفه ی عالمان هم این است که آن محلّ حوزه ی مأموریتشان را ترک نکنند (وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ) هم همین طور باشد یعنی موظّف اند بروند مردم را دریاب اند چون مردم دینشان را از علما دارند بالأخره, این گروه که باورشان این است وجود مبارک یونس(سلام الله علیه) قبل از رسالت این حادثه را تجربه کرد از آیات سوره ی مبارکه ی «صافات» کمک گرفتند در سوره ی «صافات» که سیدناالاستاد و امثال ایشان این قصص را در آن سور ه مطرح کردند این چنین آمده است آیه ی ۱۳۹ به بعد سوره ی مبارکه ی «صافات» این است (وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۞ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ) مساهمه کردند یعنی قرعه زدن و این قرعه به سهم ایشان افتاد و ایشان را انداختند به دریا (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ) خدای سبحان اگر از یک طرف دستور می دهد که بروید در آب, بروید در دریا, از طرف دیگر هم به دریا سفارش می کند امر می کند که این امانت را حفظ بکنی مستحضرید که به مادر موسی(سلام الله علیهما) گفت که تو (لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي) این بچه را وقتی که شیر دادی (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) بگذار در آن جعبه و او را (فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ) حالا که به تو دستور دادیم از راه الهام قلبی که این بچه را در صندوقچه ای بگذاری و بیندازی در دریا به دریا هم امر می کنیم که این امانت را حفظ بکند (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) این امرِ غایب است منتها به مادر موسی امرِ حاضر کرده این کار را بکن به دریا هم به صورت امرِ غایب, دریا هم مأمور است این کار را بکند خب این دریای روان می توانست این صندوقچه را جای دیگر ببرد همین طور آرام آرام به عنوان رسولِ امین این را آورده در کنار قصر فرعون که تحویل بدهد این چنین نیست که اگر دریا بگوید این را مختار است هر جا بخواهد ببرد اینجا هم وقتی که (فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۞ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ) این لقمه کردنِ ماهی به دستور خداست امر هم رسید که این را حفظ بکن بطنِ تو خانه ی امن باشد برای مهمان ما همین کار را هم کرده. خب, فرمود: (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۞ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ) این سیره ی او, تنها الآن نمی گفت «سبحانک» الآن خدا را تسبیح نمی کرد این سیره ی مستمرّ او این بود که از مسبِّحین است (فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۞ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۞ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۞ وَأَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِن يَقْطِينٍ ۞ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) آنها به این آیه استشهاد می کنند که خدا فرمود وقتی که او از دریا از بطنِ ماهی و از دریا نجات پیدا کرده ما این بوته ی کدو را رویاندیم که او خودش را بپوشاند از برگش و از میوه اش استفاده کند و مانند آن, بعد او را برای یک جمعیت صد هزار نفری فرستادیم که رسالت ما را به عهده بگیرد این یک رسالت جدیدی است یا طلیعه ی رسالت اوست لکن از صدر این قصّه که فرمود: (وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) برمی آید که اصل این جریان در حال رسالت او اتفاق افتاد که اکثر مفسّران این قول را می پذیرند این هم که فرمود: (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) یعنی او را به منطقه ای برگرداندیم که جمعیّتش این قدر بود نه اینکه طلیعه ی رسالتش این است, بنابراین ظاهراً همان طوری که اکثر مفسّران فرمودند اصل این قصّه در زمان رسالت او بود و آیه ی ۱۴۸ سوره ی مبارکه ی «صافات» دلیل نیست که بعد از اینکه از ماهی و دریا در آمده شده رسول خدا بلکه از همان اول این سِمت را داشت حالا فرمود ما درباره ی زکریا که هم سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بحثش گذشت هم سوره ی مبارکه

ی «مریـم» او ادبِ خواسـتن را هـم رعـایت کرده در طلیعـه ی سـوره ی «مریم» دارد که (هَبْ لِی مِن لَّدُنـکَ وَلِیّاً یَرِثُنِی) من وارث می خواهم این مقام مرا ارث ببرد خانواده ام به او, هیچ کس نمی خواهد بمیرد همه انسان می خواهند زنده باشند فرزند صالـح نام آدم را زنـده می کنـد طلب مغفرت می کند نیاز آن عالَم به این وضع نیست که هر کسـی بارِ خود کارِ خود ما واقع نمی دانیـم آنجـا چـه خـبر اسـت اِجمـال ایـن قـدر هسـت کـه بانـگ جَرَسـی می آیـد «کس نـدانست کـه منزل گه و مقصـود کجـاست آن قـدر هست که بانـگ جرسـی می آیـد» یک وقت است که انسان غافلِ محض است یک وقت می بینـد که صدای زنگ قافله.

ص: ۲۵۲

جرس یعنی زنگ این قافله ای که می رفتند قبلاً- برای اینکه این شترها خوابشان نبرد و همچنین اسب و قاترها به گردنشان زنگ آویزان می کردند که اینها با آهنگ زنگ بهتر حرکت می کردند کسی که بیگانه است هیچ چیزی را نمی شنود این سراینده می گوید که ما نمی دانیم این قافله کجا می رود ما فقط روزانه می بینیم که اینها را در گور می برند دفن می کنیم و برمی گردیم ولی صدای زنگِ گردنِ این شترهای قافله را ما می شنویم «آن قدر هست که بانگ جرسی می آید» بعد آنجا چه خبر است روشن نیست این است که همه می دانند داشتن فرزند صالح, داشتن اثر مثبت بعد از مرگ ذکر خیری از او به میان بیاید برکتی است ولی این ادب را وجود مبارک زکریا حفظ کرد عرض کرد اینکه من می گویم (هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي) خب وارث حقیقی تویی برای اینکه (ان الأرض یرثه الله) زمین و اهلش و اهلها خدا ارث می برد دیگر چون همه می میرند و وارث کلّ جهان خدای سبحان است که آفریدگار انسان است.

مطلب دیگر مسائل اخلاقی که هر روز باید ذکر بشود ببینید مشکل اخلاقی ما بارها به عرضتان رسید مشکل کشور ما نه تنها ایران مشکل جهان همان فقدان اخلاق است دیگر این است که وعّاظ ما در منبر مرتّب مسائل اخلاقی را ذکر می کنند برای اینکه سیّئات و وَساوِس هر روز است مگر وسوسه ی شیطان یکی دو بار است, مگر سیّئات و ابتلای به سیّئات یکی دو بار است, اگر وسوسه ی شیطان دائمی است این بزرگوارها هم در منابر دائماً باید این مسائل را ذکر بکنند دیگر برای اینکه از آن طرف مشکل, مشکل اخلاق است بارها به عرضتان رسید الآن این هشت میلیون پرونده ای که می گویند در دستگاه قضایی هست هفت میلیونش مربوط به مسائل اخلاقی است مسائل علمی نیست مشکل کشور فقدان علم نیست مشکل کشور همین ضعفِ اخلاقی است یعنی الفبای دین است دیگر یعنی چیزهایی که همه ی ما می دانیم حرام است, همه ی ما می دانیم بد است کم فروشی, گران فروشی, فحش دادن, چِک بی محل کشیدن, تخلیه نکردن به موقع, بر خلاف قول عمل کردن, تجاوز کردن اینها الفبای دین است دیگر هیچ کسی نیست که اینها را نداند که اینها معصیت است معصیت کبیره هم هست عذاب الهی دارد مشکلات پرونده های هفت میلیونی هم همین است که به من فحش گفته, حقّ مرا اَدا نکرده, سهم مرا خورده, سهم مرا نمی دهد این است جامعه را اخلاق اداره می کند حتّی اگر قانون نقص داشته باشد متمِّم نقصِ قانون اخلاق است اخلاق اگر نباشد قانون هر چه هم کامل باشد قانون بازی در می آورند اینکه می بینید لذا مکرّر قرآن کریم این را گاهی به صورت قصّه, گاهی به صورت برهان, گاهی به صورت تمثیل, گاهی به صورت داستان بیان می کند تا اینکه مشکل جامعه حل بشود. به هر تقدیر در اینجا وجود مبارک زکریا عرض کرد که خدایا من ادب را حفظ می کنم اینکه عرض کردم (هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) من نمی خواهم وارثِ محض طلب بکند وارث حقیقی شمایید (وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ) کار به دست شما می رسد بالأخره (أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) یک مطلب, اما بالأخره خود خدای سبحان حتّی بعد از مرگ آن صالحین ارض را خدای سبحان ارث می برد که (لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) لذا وجود مبارک زکریا هم مثل یونس(سلام الله علیهما) ادبِ دعا را حفظ کرده ارض کرد که (وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ) بعد فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى) او که سالمند و فرتوت بود به خدا عرض کرد که استخوان بدن که محکم ترین عضو است این الآن پوک شده حالا سایر اعضا چیزی نمانده که (رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي) فرتوتی به حدّی رسید که محکم ترین عضو بدن که استخوان است او پوک شده (وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً) این در سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت عرض کرد خدایا همسرم که الآن پیر است آن وقتی هم که جوان بود بارور نبود عَقیم بود نازا بود ولی حُکم آنچه تو اندیشی, لطف آنچه تو فرمایی برای تو مقدور است خدای سبحان به هر دو پاسخِ مثبت داد عرض کرد که هم مشکل فرتوتی شما را حل می کنیم هم ناباروری همسرتان را حل می کنیم که او هم

زایمان داشته باشد هم حالت فرتوتی در او اثر نکند (وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ) البته اینها آن وقت می توانند منشأ پیدایش یحیی بشوند چرا این کار را کردیم برای اینکه (إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) چون (إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) پس (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) مگر شما نمی خواهید وارث آنها بشوید, مگر نمی خواهید دعای شما مستجاب بشود خب (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) دیگر اینها چون (يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) سرعت هم همان طوری که مرحوم شیخ طوسی قبلاً معنا کرده بودند با عجله فرق دارد عجله این است که آدم کاری را قبل از وقت انجام بدهد لذا مذموم است سرعت این است که وقتی وقتش رسیده اول وقت انجام بدهد کسی قبل از ظهر نماز بخواند عجله کرد و نمازش باطل است اما وقتی ظهر شده اول وقت نماز بخواند سرعت گرفته قرآن ما را به سرعت دعوت کرده یعنی وقت که شده معطّل نشوید و معطّل نکنید قبل از وقت هر گز چیزی را از خدا نخواهید اینها (رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) بودند اگر در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» دارد که نفس مطمئنّه که (رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) باشد منادای خدا قرار می گیرد خدا به او می فرماید بیا بقیه ی راه را بیا معلوم می شود کسی دارای نفس مطمئنّه بود یک, راضیه بود دو, مرضیّه بود سه, هنوز در راه است اگر به مقصد رسیده باشد که نمی گویند (ارْجِعِي) که اینکه (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) یعنی تو که واجد عناصر سه گانه هستی واجد شرطی حالا بیا, رجوع از این به بعد به اذن خدای سبحان است حالا چقدر راه مانده خدا می داند و آن که رفته ولی بالأخره هنوز در راه اند اینها صاحبان نفس مطمئنّه, صاحبان نفس راضیه اینها وجود مبارک یونس صاحب مقام رضا و مَرضیّ بود برای اینکه خودش هم تعبیر کرد (إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) و (سُبْحَانَكَ) را گفت, خدای سبحان هم درباره ی او با جلال و شکوه گفت درباره ی زکریا هم این چنین است (وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً) منتها رغبت و رَهبت اینها «خوفاً مِن النار» و «شوقاً إلی الجنّه» نیست «شوقاً إلی لقاء الله» هست, خوفاً از هجران الهی است (وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیَی وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کَانُوا یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَیَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَکَانُوا لَنَا خَاشِعِینَ (۹۰) وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِّلْعَالَمِینَ (۹۱) إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ کُلٌّ إِلَیْنَا رَاجِعُونَ (۹۳)

جریان انبیا(علیهم السلام) که از عناصر محوری سوَر مکّی است در همین سوره ی «انبیاء» آیه ی ۲۵ نام اینها را به نحو اجمال گفت بعد نام مبارک هفده پیامبر(علیهم السلام) را ذکر فرمود. شرح کوتاهی از شانزده پیامبر مثلاً مطرح کرد بعد جریان مریم و عیسی(سلام الله علیهما) را هم ذکر کرد به عنوان اینکه اینها یک واقعیّت اند و یک آیت اند.

جریان مبارک یونس که به ذوالنّون معروف است برای اینکه نون یعنی ماهی و چون حضرت به جریان بطنِ ماهی مبتلا شد به ذوالنّون معروف شد. کلماتی که برای انبیا هست دعاهایی که برای انبیا هست صحنه هایی که برای آنها پیش می آید بر اساس آن است که خدای سبحان این امور را می خواهد در جریان خارج پیاده کند تا بشر از اسرار کار خدا به مقدار فهمِ خود پی ببرد گاهی اینها بیمار می شوند گاهی به زندان می افتند گاهی اینها شکست می خورند گاهی پیروز می شوند این حالات نشان آن نیست که اینها ــ معاذ الله ــ مشکلی داشتند خدا تنبیه شان کرد این چنین نیست مرحلهی وسطای مقام اولیا همان است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده که برای فرشتگان هم هست (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) که این بحثش گذشت.

ص: ۲۵۴

مرحلهی عالیه مقام اولیای الهی این است که نه اینکه اینها حرفی دارند و خدا حرفی دارد اول خدا اجازه می دهد بعد اینها سخن می گویند که این برای مقام فرشته هاست این اولیای الهی مخصوصاً اهل بیت که بالاتر از ملائکه اند گرچه در زیارت جامعه ی کبیره این آمده است که «لا یَسبقون» این مقام عالی اولیا و اهل بیت نیست این مقام متوسّط آنهاست یعنی آن مرحله ای که اینها به عنوان بندگان صالح خدا هستند بدون اذن خدای سبحان نه حرفی می زنند نه کاری می کنند اما برتر از این مقام, مقام قُرب نوافل اینهاست این حدیث هم به طریق صحیح نقل شده هم به طریق حَسَن نقل شده هم به طریق موثّق نقل شده هم ما شیعه ها نقل کردیم هم سنّیها نقل کردند حدیث قرب نوافل را که ذات اقدس الهی طبق آن حدیث می فرماید «لا زال» بندگان خاصّ من به من به وسیله ی نوافل نزدیک می شوند تا «حتّی اُحِبَّهُ» من بشود مُحبّ آنها بشوند محبوب «فإذا أحْبَبْتُه کُنتُ سَمعه, کنتُ بصره, کنتُ لسانه الّذی یَنطق به» کنت کذا, کنت کذا چندین قسمت است خب اگر کسی به قرب نوافل بار یافت که تازه دون قرب فرایض است اگر کسی به قرب نوافل راه یافت و در فصل سوم قرار گرفت نه در فصل اول که منطقه ی ممنوعه است یعنی هویّت ذات, نه در فصل دوم که صفات ذات است که عین ذات است که آن فصل دوم هم مثل فصل اول جزء منطقه ی ممنوعه است احدی به آنجا راه ندارد نه نبیّ, نه وصیّ, مقام سومِ فصل سوم که فیض خداست,

ظهور خـداست و وجه خداست, کار خداست, خلقت خداست اینها مقام فعل خداست خارج از ذات است و مقام امکان اسـت در این مقام هم قرب فرایض راه دارد هم قرب نوافل, در قرب نوافل ذات اقـدس الهی در مقام سوم یعنی فعل خـدا می فرماید: «کنتُ لسانه الذی یَتکلَّم به» اگر خدای سبحان در فصل سوم که مقام فعل است و مقام امکان است و خارج از ذات است زبان ولیّ خـداست این سخن از سابق و لاحق نیست این چنین نیست که (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) اول امر باشـد طبق اذن خـدا اینهـا سـخن بگوینـد این کار, کار خـداست فعل, فعل خـداست چون فعل, فعل خـداست دیگر دوتا فعل نیست یکی سابق و لاحق دیگر دوتا قول نیست یکی لاحق و سابق چون این مرزها مشخص نیست و معلوم نبود که این بحثهای اساسی در فصل سوم, فصل سوم یعنی فصل سوم آن فصل اول منطقهی ممنوعه است, فصل دوم منطقهی ممنوعه است در فصل سوم, چون در فصل سوم که فعلِ خـداست این فعلِ خـدا از زبان مطهّر اهل بیت ظهور می کنـد چون این راه روشن نشد آن وقت به زحمت می افتنـد که چگونه گـاهی خـدا اسم خودش را و پیغمبر را می برد ولی ضـمیر را مفرد می آورد می فرمایـد: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ) نه «دَعـواکم» یـا می فرمایـد: (وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن یُرْضُوهُ) نه «یرضوهمـا» به زحمت افتادنـد که چرا مرجع مثنّاست ولی ضـمیر تثنیه نیست دیگر نمی دانند بر اساس قرب نوافل فعلِ خدا از زبان رسول خدا شنیـده می شود این دوتـا حرف نیست دوتـا دعوت نیست چون دوتـا دعوت نیست و یـک دعوت است خب ضـمیر حتماً باید مفرد باشـد دیگر (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ) یعنی «دَعَ الله بلسان رسوله» خب می شود مفرد دیگر یا (وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن یُرْضُوهُ) نـه «یرضوهمـا» برای اینکـه یـک واقعیت است اگر این راه روشن شـد دیگر زحمتهـایی نظیر زمخشـری و فخررازی و امثال ذلک در بین نیست به زحمت افتادنـد که چرا مرجع متعدّد است راجع مفرد. خب, اگر بر اساس قرب نوافلی که اهـل بیت(علیهم السـلام) آموختنـد و یک واقعیّت است ضـمیر هم این یک کمک می کنـد ما را در مسـئله ی اینکه مریم و فرزندش یک واقعیّت اند اصلِ این مسئله ما را کمک می کند. خب, انبیا(علیهم السـلام) که خصوصـیّاتشان ذکر شـده اگر کـاری هم انجام بدهنـد بر اسـاس (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) است این عرض شـد برای اینکه اگر ما در زیارت جامعه به این جمله رسیدیم خیال نکنیم اهل بیت در همین مرحله هستند این مقام متوسّط علی و اولاد علی است بالاتر از این هم دارند اینها, اگر این چنین شد دعاهای حضـرت ایّوب, خواسته های وجود مبارک ابراهیم و موسی و عیسی این انبیا که ذکر شـده است اینهـا در حدّ متوسط بر اساس (لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) عمل می شود در حدّ عالی بر اساس قرب نوافل «کنتُ لسانه, کنتُ سَمعه, کُنت عینه, کنتُ بصره و کنت یـده الـذی یَبطش بها» آن وقت آن (مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی) هم روشن تر می شود دیگر نمی شود گفت ـ معاذ الله ـ اینهـا وجود مبارک یونس کاری کرده دارد تنبیه می شود این صحنه را خدای سبحان انجام داده است تا انسان بفهمد نظمِ عالم چیست, چه کسی دارد اداره می کند, اسرار کار یونس با همین جریان ماهی مشخص شد معلوم می شود دریا تسخیرِ الهی است, ماهی تسخیر الهی است خود ماهی هم دارد تسبیح می کند ماهی هم دارد امر خـدا را اطاعت می کنـد اینها نشان می دهـد عملاً نشان می دهـد که ماهی بنـده ی خـداست, دریا بنـده ی خـداست, مسبِّح خداینـد, ساجد خدایند, مُسلِم و مطیع و منقادند و مانند آن, این چنین نیست که در بر توبیخ و تنبیه و امثال ذلک حمل بشود.

سورهی مبارکهی «تحریم» رسیدیم مشخص می شود که این هم باز به عنایت الهی است که خدا می خواهد روشن کند این گاهی انسان می تواند به وسیله ی نذر, حلالی را حرام بکند همین که مصلحتی باشد کافی است خب.

آن درست نیست, این درست نیست مگر همه ی اینها ولایت علی و اولاد علی را قبول کردند مرحوم مفید(رضوان الله علیه) نقل می کند که در آن صحنه ی (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) اول کسی که گفت (بَلَی) وجود مبارک پیغمبر بود و همه ی انبیا صف کشیدند همه ی اولیا صف کشیدند اول کسی که گفت (بَلَی) وجود مبارک پیغمبر بود بعد از او بلافاصله وجود مبارک حضرت امیر دیگر انبیا آن وجود مقدّس را آنجا دیدند آن نورانیّت را دیدند پذیرفتند ممکن نیست نبیّ ای از انبیای الهی ــ معاذ الله ــ درباره ی ولایت اینها تردید داشته باشد. خب, اگر این چنین است پس سخن از تنبیه و توبیخ و اینها مطرح نیست حالا که این طور شد «یا مَن لا تُبدّل الحکمته الوسائل» که وجود مبارک امام سجاد در صحیفهی سجادیه دارد ادبِ دعا را به ما یاد می دهد که ما از خدا چه چیزی بخواهیم ما از خدا چیزی بخواهیم که مطابق با حکمت او باشد مصلحت ما هر چه هست از اوست چون او به ما نه تنها رحیم است از ما به ما رحیم تر است او ارحم الراحمین بالقول المطلق است دیگر مبادا کسی خیال کند مثلاً زید به خودش از خدا به زید مهربان تر است این مستحیل است او ارحم الراحمینِ بالقول المطلق است بنابراین مصلحت ما را بهتر از ما می داند مصلحت ما را بهتر از ما می تواند جود و بخشش او به ما بی حد است از سوابق باخبر است, از عواقب باخبر است گاهی در جراین ارث می فرماید این سهامی که ما تقسیم کردیم دست به آن نزنید شما که از آینده بی خبرید (لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً) مبادا هیچ ورثه ای را از ارث محروم بکنید شما چه می دانید آینده ی این دختر یا پسر یا نوه های این چطور در می آید دست به این سهما نزنید خب ما که واقعاً از آینده بی خبریم از گذشته بی اطلاعیم پس مصلحت خودمان را آن طوری که خدا می داند و می خواهد نداریم او ارحم الراحمین است بالقول المطلق ما برای اینکه دعایمان مستجاب بشود خیر می خواهیم حالا اگر مال خواستیم, فرزند خواستیم بد نیست ولی نگران نباشیم که اگر به ما نداد بگوییم دعای ما مستجاب نشد ممکن نیست کسی دعا بکند با دست خالی برگردد یا اگر همان مصلحت بود همان را می دهد نبود مشابهش را می دهد اگر آن هم نبود سیّئه ای از سیّئات را می آمرزد, اگر نبود حَسنه ای بر حسنات می افزاید لذا گفتند مستحب است دستی که به طرف خدا دراز شد به صورت بمالیم و برگردانیم ممکن نیست این دست خالی برگردد این ممکن نیست «یا مَن لا ـ یَخیب سائله» بنابراین او حکیمانه دعاها را مستجاب می کند برای اینکه ما بتوانیم دعای ما قطعاً مستجاب است خیر و رحمت و برکت و سعادت بخواهیم مصداق تعیین نکنیم و اگر مصداق تعیین کردیم گِله نکنیم نگوییم دعای ما مستجاب نشده برای اینکه «یا مَن لا تُبدّل الحکمته الوسائل» و هیچ وسیله ای حکمت خدا را تغییر نمی دهد.

جریان حضرت مریم(سلام الله علیها) در سورهی مبارکهی «مریم» بحثش مبسوطاً گذشت از آیه ی شانزده به بعد آنجا تا حدودی روشن شد اما این نکته در سورهی مبارکهی «مریم» نبود در سورهی مبارکهی «مریم» آیه ی شانزده به بعد این است (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً) تا به آیه ی بیست که عرض کرد (قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً) در اینجا فرمود یعنی در این سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۹۱ این چنین فرمود, فرمود: (وَالَّتِي) یعنی مریم یعنی «اُذکر» مریم را چون نام مبارک مریم هم در ردیف انبیا(علیهم السلام) آمده است با اینکه او نه نبی بود نه رسول, از ولایت بهره ای داشت و فیضی که نصیب او شد یادآوری آن فیض انسان را مطمئن می کند گذشته از اینکه او مادر نبیّ خدا و رسول خدا بود آن حضرت عیسی بود. این کسی که رَحِمش را حفظ کرده است این کلمه ای که در اینجا آمده (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا) از مقدّس ترین و پاک ترین واژه های ۱۴۰۰ سال قبل بود مستحضرید که معانی قبیح الفاظ فراوان دارد معمولاً ـ از مطالب قبیح, مطالب و معانی قبیح به لفظِ صریح تعبیر نمی شود به لفظ کنایی تعبیر می شود این یک, این لفظ کنایی وقتی چند بار تکرار شد می شود مجازِ مشهور طبعاً تعیّن پیدا می کند در این دو مرحله, وقتی تعیّن پیدا کرد دیگر نام او را نمی برند یک لفظ دیگر انتخاب می کنند این سه, آن لفظ که مجازِ مشهور است یا مجاز غیر مشهور کم کم شهرت پیدا می شود و بعد تعیّن پیدا می کند آن لفظ هم می گذارند کنار می شود چهار و هکذا, لذا یکی از مطالبی که الفاظ فراوان دارد همین معانی قبیحه است این معانی قبیحه از پرلفظ ترین مطالبی است که برای او لغت وضع شده غائط همین طور است, فَرج همین طور است آن روز که به این معنا نبود که لذا الآن شما می بینید دستشویی, بعد از مدّتی هم کلمه ی دستشویی به کار برده نمی شود یک وقت می گفتند مستراح, خب مستراح یعنی جای راحتی و اینها به این معنا نبود که بعد کم کم این کلمه چون دیگر حالا ـ شهرت پیدا کرد آن مَوال همین طور بود کم کم این فاصله گرفتند الفاظ دیگر الآن می گویند دستشویی بعد از مدّتی هم این کلمه چون به معنای صریح می شود این را رها می کنند یک لغت دیگری به کار می برند اگر قرآن کریم این کلمه را به کار برد چون آن روز از دورترین و کنایی ترین تعبیرات بود لذا به کار برد نظیر (أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ الْغَائِطِ) است چون غائط که به معنی مدفوع نیست همان طور که در کتابهای فقهی ملاحظه فرمودید این هم همین طور است.

مسئلهی احسان یعنی این را در قلعه نگه داشتن در حِصن نگه داشتن, دژبان چنین چیزی بودن و مُحصِن چنین حِصنی بودن این معنایش این است که اینجا محفوظ است غالب مفسّران به این معنا گرفتند که این ردّ تهمت یهودیهاست که آنها _ معاذ الله _ به حضرت مریم(سلام الله علیها) گفتند که (مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا) این آیه درصدد تطهیر دامن حضرت مریم است که آن ردّ یهودیها درست است که (لَمْ أَكُ بَغِيًّا) هست یک, (وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا) هست دو, اینها هم ناظر به ردّ تهمت یهودیهاست اما این مُحصِن بودن یعنی صاحب حِصن بودن, صاحب دژ بودن و دژبان بودن و این قلعه را حفظ کردن در این بخش از آیات که سخن از معجزه ی الهی است اعمّ از حلال و حرام است نه یعنی او با نامحرم تماس نگرفت محرَم هم نداشت اینجا محفوظ است یعنی او بی همسر است این عَذراست .

مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) دارد قرآن کریم مسیحیّت را زنده کرده, یهودیّت را زنده کرده فرمایش مرحوم کاشف الغطاء یک وقت هم خوانده بودیم این بود که فرمود اگر قرآن نبود نه مسیحیّتی می ماند نه یهودیّتی چون دینی که انبیا را متّهم می کنند, مادر پیامبر را متّهم می کنند این دین ماندنی نیست وجود مبارک مریم را قرآن عَذرا معرفی کرد, مطهّره معرفی کرد, صِدّیقه الهی, سَفیّه الهی معرفی کرد و عیسی را روح الله معرفی کرد, انبیا را با قداست معرفی کرد, موسی را با قدّیس بودن معرفی کرد این دین را زنده نگه داشت واقع اگر قرآن نبود با پیشرفت علم نه مسیحیّتی می ماند نه یهودیّتی این عَهْدینِ تحریف شده, این تورات و انجیل تحریف شده کتابی نیستند که علما و دانشمندان آن را بپذیرند خب این عَذرا بودن یعنی باکره بودن مُستفاد از این (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ) یعنی با هیچ کس تماس نگرفت این با (وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا) یا (وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا) هماهنگ نیست با (لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ) هماهنگ است یعنی من با احدی تماس نداشتم نه حلال, نه حرام این می شود معجزه (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ) یعنی «لم یمسسها بشرً أبدا» نه حلال نه حرام.

ص: ۲۵۸

اینجا اعم است ولی آنجا چون قرینه داریم می گویند زنای مُحصِنه خب, یعنی این نسبت به همسر خودش خب مجاز بود نسبت به بیگانه باید مُحصِن باشد بیگانه راه ندهد در بحثهای قبل هم داشتیم که غیرت معنایش همین است غیرت یک کلمه ی پربرکت و عمیقی است که سه عنصر محوری در ذیل اوست یکی هویّت شناسی که آدم هویّت خودش را بشناسد وقتی هویّت خودش را شناخت دور خودش خط می کشد این اصل اول, چون هویّت خودش را شناخت در دایرهی هویّت خود به سر برد و دور خودش را خط کشید نه از این حد بیرون می رود که بشود متجاوز, بشود زانی, نه بیگانه را به حریم خود راه می دهد که بشود دَیّوس, دِیاست همین است دیگر نه دیاست با غیرت سازگار است نه زنا.

بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه که فرمود: «مَا زَنَی غَیُورٌ قَطُّ» همین است فرمود هیچ انسان باغیرتی زنا نکرده برای اینکه غیرت یعنی غیرزدایی دیگر کسی که از مرز خودش تجاوز می کند خب بی غیرت است دیگر فرق نمی کند غیر را به حریم خودش راه بدهد می شود دِیاست, خودش به حریم غیر تعدّی بکند می شود زنا, غیرت از آن اوصاف پربرکت اسلامی است که زیرمجموعه ی او این سه عنصر مطرح است هویّت شناسی اولاً, وقتی کسی هویّت خودش را شناخت دور خودش را خط می کشد مرز خودش را حفظ می کند آن وقت دوتا کار برای او ممنوع است نه از مرز خود بیرون می رود «مَا زَنَی غَیُورٌ قَطُّ» نه بیگانه را به حریم خود راه می دهد که می شود دیاست, اگر کسی محصنه بود نسبت به همسر خودش خب این معلوم می شود که مرزدار بود اگر زنا کرد این محصِنه بودن با غیور بودن او سازگار نیست لذا حدّ خاصّ خودش را دارد وگرنه دیگران هم محصنه هستند به این معنا, نسبی است اما با قرینه ای که داریم دربارهی حضرت مریم(سلام الله علیها) برابر آنچه در آیهی بیست سورهی مبارکهی «مریم» آیه ی بیست این بود که (وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ) چه حلال چه حرام خب, از آن طرف (وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً) را هم برای تأکید ذکر کرده حلال که ندارم حرام هم که من اهلش نبودم. حلال نیست چون (لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ) حرام نیست که اصلاً من این کاره نبودم و نیست (وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً) این (وَالَّتِی أَحْصَنَتْ) ناظر به این است.

(وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً) هم که قرآ ن تصدیق کرده و قرآن جامع هر دو را در این آیه مشخص فرمود (وَالَّتِی أَحْصَنَتْ).

خب, پس بنابراین این حَرَم محفوظ است این رَحِم محفوظ است اینجا جای حِصن و این قلعه است محفوظ است حالا که این شد موجودی که فرشته را هم که می بیند می گوید نیا نه تنها انسان, وقتی (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً) به او هم می گوید نه, این کسی که (أَحْصَنَتْ) فرشته را هم که متمثّلاً ببیند می گوید نیا (أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیّاً) چنین موجودی است حالا مشکل بعدی از اینجا شروع می شود اینکه خدا فرمود: (وَالَّتِی أَحْصَنَتْ) بعد (فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا) زحمتی که مفسّران به آن مبتلا شدند این است نَفخِ روح برای آن است که مُرده را زنده کند بی جان را جان دار کند فرمود: (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ) این خاک است و گِل است اگر صلصال شد, اگر حمأ مسنون شد اگر مراحل را گذراند نه اینکه مجسّمه سازی کردم این مراحل را گذراند تا به جایی که به مرحله ی روح یابی رسید (وَنَفَخْتُ فِیهِ) این می شود انسانِ زنده می گویند نَفخ روح برای آن است که بی جان را جان دار کند, بی روحی را روح دار کند و زنده کند درباهر مریم(سلام الله علیها) این به چه معناست (فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا) مریم که انسان کامل بود و زنده بود و دارای روح بود عیسی را به او داد یعنی چه؟ نطفه در او گذاشت اینکه نبود, فرزند را به او داد روح الله را به او داد این چطور هِبه است نه نَفخِ روح این چگونه است اینها خیلی به زحمت افتادند گاهی مضاف تقدیر گرفتند, گاهی در کلمه اثر گذاشتند, گاهی در اسناد فعل به فاعل تعریف کردند این توجیهاتی است که لابد در کتابهای تفسیر ملاحظه فرمودید یا ملاحظه می کنید غافل از اینکه در جملهی بعد فرمود: (جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِّلْعَالَمِینَ) وحدتی بین این مادر و فرزند هست اینها همه چیز را با دیدِ دنیایی و مادّی می خواهند نگاه کنند آن وقت به زحمت می افتند که چگونه خدای سبحان از بخشش عیسی به نَفخِ روح یاد کرده است.

لطایف مربوط به حضرت عیسی و مریم(سلام الله علیهما) است که در جاهای دیگر دربارهی آدم و غیر آدم(سلام الله علیه) آنجا (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِى) همه اش ضمیر مفرد است فعل متکلّم وحده است اما اینجا فعل متکلّم مع الغیر است (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا) آنجاها (مِن رُوحِى), (نَفَخْتُ) اینها البته جا دارد که برای تجلیل باشد اهتمام باشد تأکید باشد تَعظیم باشد اینها راه دارد اما یا با اسما و صفات من نفی کردم یا با حضور فرشته ها نفی کردم که (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا) همه ی اینها درست است آنجا هم روح خدا حالا یا جبرئیل یا فرشتهی دیگر بود خدای سبحان ارسال کرده نَفخ روح هم به صورت ارسال است اما این بخشیدنِ یک فرزند یا فرستادن یک فرشته به صورت نفخِ روح در مریم باشد یعنی چه؟ اگر ما گفتیم مریم(سلام الله علیها) یک حیاتِ وسطایی داشت الآن می خواهد یک حیات عُلیا پیدا کند به یک مقام برتر برسد این نیازمند است به یک روح دیگری شما در ذیل آیه ی (كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) که در پایان سورهی مبارکهی «مجادله» است آنجا این حدیث نورانی هست که مؤمن دارای پنج روح است این روحی که (كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) این نصیب همه نمی شود خب, اگر اولیای خاصّه الهی دارای روح خامس اند پنجمین روح نصیب آنهاست الآن وجود مبارک مریم می خواهد ترقّی کند, ترقّی کند نه تنها مادر بشود بلکه مادرِ پیغمبر بشود چطور مادر پیغمبر بشود یعنی زایمانی بکند انسانی تحویل بدهد که بعدها می شود پیغمبر یا هم اکنون اگر او به دنیا آمده می گوید (إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ آتَانِىَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِى نَبِيّاً) اگر چنین حقیقتی را الآن به مریم(سلام الله علیها) داده شد این پذیرای یک روح برتر است مریم می خواهد زنده تر بشود لذا این دوتایی در حقیقت یک واقعیّت اند (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) ما اگر در جریان اهل بیت می بینیم حضرت فرمود: «أنا مِن حسین و حسینٌ مِنّی» لطیف تر از آن یا مشابه این را دربارهی حضرت امیر هم فرمود که من از علی هستم علی از من است خب, اگر «أنا مِن علی و علیٌّ منّی» و الطف از این دو تعبیر این است که «کلّهم مِن نورٍ واحد» معلوم می شود یک وحدت نورانی برای اولیای الهی هست اوّلشان کذا, وسطشان کذا, آخرشان کذا «کلّهم من نور واحد» یک نورانیّت واحد برای اینها هست ما اگر گفتیم «خویش را تأویل کن نِی این ذکر را» خود ما باید بالا بیاییم نه قرآن را پایین بکشیم برای ما روشن می شود که اینها واقعاً نه عدد, یک سرشماری بکنیم بگوییم اینها یک نفرند نه خیر این چنین نیست در مسائل فلسفی و کلامی بخواهیم اینها را حل بکنیم می بینیم گنجایش ندارد که بگوییم این دو نفر یک آیت اند, یک آیت اند یعنی یک آیت اند این چه وحدتی است همان وحدتی است که درباره ی اهل بیت گفته می شود «کلّهم نورٌ واحد» همان وحدتی است که حضرت فرمود: «أنا مِن حسین و حسینٌ مِنّی», «أنا مِن حسین» درباره ی حضرت امیر هم فرمود: «أنا من علی» این لطایف را مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) در الغدیر نقل کرد خیلی از بزرگان نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر درباره ی حضرت امیر(سلام الله علیهما) هم همین تعبیر را دارد خب پس معلوم می شود یک واقعیّت است, یک نور است, یک نوری است که نورانی تر می شود این نفخ روح باعث می شود که مریمی که کامله است کامله تر می شود اگر این شد دیگر ظاهر آیه محفوظ است (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا) هم مریم کامل را کامل تر کردیم هم روحی به او عطا کردیم که وقتی به دنیا آمده بگوید (إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ آتَانِىَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِى نَبِيّاً) این با اینکه فرمود در سورهی مبارکهی «آل عمران» گذشت که به مریم(سلام الله علیها) خطاب می کند (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) این (وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) بالقول المطلق محفوظ است آن اصطفای اوّلی است که در روایات ما دارد که این سیّدهی نساء عالمیان است نسبت به عصر خودش و وجود مبارک فاطمه زهرا(سلام الله علیها) سیّدهی نساء عالمین است مِن الأوّلین و الآخرین اما این (وَاصْطَفَاكِ) اطلاقش محفوظ است یعنی از آن جهت که صفوهالله است به مقام صفوهالله رسید سیّدهی نساء عالمین است البته وجود مبارک صدیقه ی کبرا از او افضل است اما از این جهت که بی همسر مادرِ پیغمبر شد این تنها فضیلت اوست این (عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) بالاطلاق العام است

آن روایـاتی که دارد صـدیقه ی کبرا(سـلام الله علیها) از مریم افضل است کما هو الحق آن نسـبت به مقامات است بله مقامات وجود مبارک حضـرت فاطمه از او بالاتر است اما این خصیصه که بدون همسر مادر پیغمبر می شود مخصوص اوست دیگر لذا (عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ) که در این بخش سوم است این مفعول واسـطه برای هر سه نیست (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ) تمام شد, (وَطَهَّرَکِ) تمـام شـد, (وَاصْطَفَاکِ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ) یـک مفعول واسـطه است برای سومی یـک وقت است که ما قرینه داریم که فعل مفعول واسـطه است برای همه مثـل همین دعاهـای هر روز مـاه مبارک رمضان که این ماهی است که «فضَّلته و شـرّفته و کرّمته علی الشّـهور» این «علی الشّـهور» بخـورد به همه «علی التنـازع» مفعول واسـطه است برای هر چهـار فعلی که یـاد شـده امـا اینجا مفعول واسـطه است برای اصطفای اخیر این خصیصه برای وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) است مِن الأوّلین و الآخرین خب پس اگر این چنین شد این روحِ کامل, کامل تر شد به آن چیزی دادیم که با او هم با نفخِ ما مُرده زنده می کند.

ص: ۲۶۱

دربارهی حضرت عیسی آمده است که در بحث سورهی مبارکهی «آل عمران» گذشت (إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِى) خب ما با نفخ با افاضه مُرده زنده می کنیم تو هم که مظهر مایی و به قُرب نوافل راه یافتی «وكنتُ لسانه الذی یتکلّم و یَنفخ» و کذا و کذا تو هم نفخ می کنی و مُرده زنده می کنی (فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِى) مبادا خیال بکنی تو می دَمی و مُرده زنده می شود ما به زبان تو می دَمیم چون (بِإِذْنِى) این است دیگر اذن تکوینی است دیگر تشریعی که نیست. خب, پس بنابراین چنین مقامی را وجود مبارک مریم کبرا پیدا کرده است جمعاً شده یک آیه یک وقت سخن از شب و روز است با اینکه متّصل اند اما قرآن تفکیک کرده (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ), (آيَتَيْنِ) یعنی (آيَتَيْنِ) تثنیه است یک گوشه شب است یک گوشه روز است هر کدامش معجزهی خداست اما با اینکه اینها متّصل اند یک جا شب است یک جا روز است امتدادِ زمانی هست و جدای از هم نیستند ما تفکیک می کنیم ولی دو آیه است اینجا از آن سنخ نیست که دو آیه باشد یک آیه است حقیقتاً دوتا آیه نیست لذا برخیها ملاحظه فرمودید در کتابهای کلامی می گویند معجزاتی که وجود مبارک مریم داشت (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً) اینها جزء ارهاصات عیسای مسیح بود:

ارهاص با هاء هوّز و صاد ضاد یعنی پیش درآمد یعنی اینها معجزه ی بالذّات برای حضرت مریم نبود اینها پیش درآمد اعجاز مسیح بود یعنی یک واقعیت اند از همان جا قبل از اینکه بیاید آثارش در مادرش ظهور کرده است. خب, اگر این چنین شد اینها یک واقعیّت می شوند اگر یک واقعیّت شدند به آن معنا که مثلاً دربارهی اهل بیت(علیهم السلام) می گوییم «کلّهم من نورٍ واحد» به این معنا (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا) زنده ای را زنده تر کرده است خدا همان طوری که مُرده را زنده می کند زنده را زنده تر می کند چون این زنده نسبت به مقام برتر فاقد آن حیات است دیگر چون نسبت به مقام برتر فاقد آن حیات است نسبت به او الآن واجد آن حیات می شود و می شود زنده (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ).

ص: ۲۶۲

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۹۲ تا ۹۴ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

آیات ۹۱ تا ۹۵ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ (۹۱) إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلاَ كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ (۹۵)

بعد از ذکر انبیا(علیهم السلام) جریان حضرت مریم(سلام الله علیها) را هم ذکر فرمود زیرا مریم(سلام الله علیها) که از اولیای الهی است صاحب فرزندی است به نام مسیح(سلام الله علیه) که آن مادر و این فرزند جمعاً یک آیتِ جهانی اند درباره ی معجزات دیگر تعبیر به «عالَمین» نشد یا کم هست یک معجزه ی جهانی ولی درباره ی اینکه وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) با اینکه فرمود: (لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ) مادرِ پیامبر بشود این آیت جهانی است.

سورهی مبارکهی«نساء» آنجا اشاره شد که دو صَفْوَط و اصطفا خداوند برای، دو طهارت و دو وصف خدای سبحان برای مریم(سلام الله علیها) ذکر کرد یکی اینکه فرمود: (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) آیه ی ۴۲ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» (وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) آن صَفوط اول اگر نساء عالمین باشد یعنی نساء عالَمین عصر خودش در روایات ما هم ملاحظه فرمودید که در فضیلت وجود مبارک صدیقه کبرا(سلام الله علیها) آمده است که مریم(سلام الله علیها) نسبت به نساء عالمینِ عصر خودش افضل بود، سیّده ی نساء عالمیان بود ولی وجود مبارک صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) سیّده ی نساء عالمین است مِن الأوّلین و الآخرین این برای آن (إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ)، (وَطَهَّرَكِ) که مربوط به عصمت است.

ص: ۲۶۳

فرق بین مریم(سلام الله علیها) و حضرت صدیقهی کبرا(سلام الله علیها) اما این دومی که فرمود: (وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) این به اطلاقش محفوظ است چون مربوط به صفوط نفسی نیست، مربوط به فضیلت نفسانی و کرامت نیست مربوط به این قسمت است که خداوند تو را انتخاب کرده که در بین زنهای جهان فقط تو هستی که بدون همسر مادر شدی بنابراین آنکه در بحارالأنوار و غیر بحارالأنوار هست مربوط به صفوه ی اوّلی است که فضیلت حضرت است البته در علم، در کمالات، در فضایل نفسانی وجود مبارک صدیقه ی کبرا سیّده ی نساء عالمین من الأوّلین و الآخرین است ولی وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) سیّده ی نساء عالمیان عصر خودش است. و اما در این صفوه دوم که بدون همسر مادر بشود این دیگر مخصوص خود حضرت مریم است که در آیه محلّ بحث فرمود: (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) این به اطلاقش محفوظ است.

پرسش: استاد حضرت صدیقه طاهره مثبتین نیستند اگر مثبتین شد که؟

پاسخ: نه، چون درباره ی اینکه بدون همسر، مادر بشود این دیگر مخصوص مریم(سلام الله علیه) است دیگر.

خب, (إِنَّ هـذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) بعد از اینکه جریان انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را ذکر فرمود چون در آیه ی ۲۵ فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) بعد از اینکه به عنوان متن جریان رسالت انبیا(علیهم السلام) را به طور متن و اجمال ذکر فرمود شرح حال تقریباً هفده پیامبر را با اجمال و تفصیل ذکر فرمود بعد درباره ی انبیا می فرماید: (إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) تا اینکه مطابق با آیهی سورهی مبارکهی «مؤمنون» بشود در سورهی مبارکهی «مؤمنون» آیهی پنجاه به بعد سوره ی مبارکهی «مؤمنون» این است (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) بعد از اینکه فرمود حضرت مسیح و مادرش جمعاً یک آیه هستند (وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ) آن گاه فرمود: (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ◻ وَإِنَّ هـذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ) این نشان می دهد که منظور از این وحدت همان وحدت دینی و اسلامی است برای اینکه (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ) که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت گرچه (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) آن فروعات فقهی در بین امّتها احیاناً با یکدیگر اختلاف جزئی دارند ولی اصلِ خطوط کلّی دین واحد است چون اصل خطوط کلی دین واحد است همه ی انبیا در یک راه اند و اُمم آنها هم موحّد باید باشند نه برخیها برگردند ــ معاذ الله ــ از توحید به الحاد یا برگردند از توحید به شرک هیچ کدام از این دو روا نیست هم خروج از زیر توحید به الحاد باطل است و هم خروج از زیر توحید به تثلیث یا تَثنیه که کسی بگوید عیسی ثالثِ ثلاثه است کسی بگوید عُزیر ابن الله است این تقطیع کردنِ این صراط مستقیم از الهیّت به الحاد یا از توحید به شرک یا از توحید به تثلیث یا از توحید به تثنیه همه ی اینها باطل است, بنابراین آن راهی را که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمودند راه دقیقی است و اما این راهی را که شیخ طوسی و امثال شیخ طوسی به عنوان طریق اول ذکر کردند وجه اول ذکر کردند که ناظر به وحدت دینیِ پیروان انبیاست این اقرب به ذهن می آید برای اینکه با آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» هماهنگ است (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ◻ وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

مطلب دوم هم صحیح است حالا این مطلب دومی که غالب مفسّرین مثل شیخ طوسی, امین الاسلام اینها بر اساس فصل دوم ذکر کردند و سیدناالاستاد وجه اول ذکر کرد این یک مطلب دقیق و قرآنی هم هست. خدای سبحان می فرماید بشر خالق دارد یک, و آن هم خدای سبحان است دو, چون خالق بشر فقط خداست یعنی پرورنده ی آنها هم باید خدا باشد زیرا انسان را که نمی شود رها کرد (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) انسان سُدیً و یاوه و بیهوده نیست که همین طور رها بشود که آن که او را آفرید باید بپروراند همان خدایی که خالق است همان خدا رب است که در این بخشها فرمود: (وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) پس پروردگار ما همان آفریدگار ماست.

مطلب بعدی آن است که پرورش انسان در سایه ی دین است دیگر, حیات یک گیاه به داشتن آب است, داشتن هواست, داشتن نور است, خاک است اینها, گیاه با اینها زنده است اما حیات انسان با دین است که اگر جامعه ای دیندار بود زنده است و اگر دیندار نبود مُرده است پس پرورش انسان به دین است و این دین وقتی مبدأ واحد بود انسان با مُردن از بین نمی رود که (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) یا خیال می کند انسان عبث است (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) نه رهاست بلکه ربّی دارد که او را می پروراند, نه لغو است برای اینکه محصول کار خودش را باید بچیند, پس بنابراین نه مثل علفِ هَرز و خودروست نه مثل باغ رهاشده است باغ, باغبانی دارد او را می پروراند میوه می دهد بعضی میوه ها شیرین اند بعضی ترش اند بعضی تلخ اند, بعضی میوه ها مَست می کنند بعضی میوه ها خمار می آورند همین خاک است, همین آب است, همین هواست یکی می شود انگور مَست می کند یکی می شود تریاک خمار می آورد اما این چنین نیست که این باغ را که باغبان پروراند بعد دیوارش را خراب بکند رها بکند پس:

هم آن مطلب اول حق است که انسان رها نیست علفِ خودرو نیست هم مطلب دوم حق است که انسان هدفمند است دارای مقصد است (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) نیست یک, (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) نیست دو, هم پروردگار دارد و هم هدف دارد و آن هدف رجوع الی الله هست. در نوبت قبل روشن شد وقتی مبدأ یکی بود, معاد یکی بود راه هم یکی است انبیا در این راه اند از این راه به عنوان حبلِ مَتین یاد می شود گاهی صراط مستقیم می گویند, گاهی حبل متین می گویند به همه ی ما گفتند که شما در این مسیر باشید یک, و همه تان دست به این طناب بزنید چنگ بزنید دو, اینکه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بحثش گذشت فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً) نه معنایش این است که همه تان مسلمان باشید, همه تان موحّد باشید, همه تان آدم خوب باشید معنای آیه این نیست که همه تان اهل نماز باشید همه تان اهل روزه باشید معنایش این است که همه تان با هم اهل نماز باشید, با هم اهل روزه باشید. اگر ما دستوری داشتیم که شما باید نماز جماعت بخوانید اگر هزار نفر در مسجد جمع شدند نماز خواندند به این دستور عمل نکردند دین که نگفته شما نماز بخوان که, گفت نماز جماعت بخوان دین نگفت که این طناب را بگیر که گفت با هم بگیرید, با هم بگیرید یعنی با هم بگیرید فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً) نکته ی مثبت, (وَلاَ تَفَرَّقُوا) نکته ی منفی, هم امر به اتّفاق کرده هم نهی از تفرّق با هم باید این طناب را بگیریم که این طناب نیفتد وگرنه هر کدام یک گوشه اش را بگیریم یکی الآن بگیرد یکی لحظه ی بعد بگیرد اینکه طناب در معرض خطر است پس بنابراین در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت که فرمود با هم مسلمان باشید, با هم اهل نماز باشید, با هم اهل روزه باشید (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا) اینجا هم می فرماید: (وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) خب اگر این چنین شد در سوره ی مبارکه ی «نساء» این آیه گذشت که بعضیها می گویند (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) برخی از انبیا را قبول داریم برخیها را قبول نداریم فرمود این هم کفر است شما تقطیع کردید این طناب را به هم زدید این راه را اربا اربا کردید بعضی را جادّه خاکی کردید با اینکه راه, راه مستقیم بود بعضی را کج کردید ما یک راه مستقیم به شما دادیم (يَبْغُونَهَا عِوَجاً) معنایش این است که شما این راه را کج کردید ما راهِ منحرف در عالَم نداریم این چنین نیست که خدا دوتا راه داشته باشد یک صراط مستقیم یک سبیل الغیّ، همین راه را شما کج می کنید (يَبْغُونَهَا) همین سبیل الله را (عِوَجاً) شما می آیید یک گوشه اش را بُر می زنید، یک گوشه اش را گودی می کنید، یک گوشه اش را چاله می کَنید، یک گوشه اش را ناهموار می کنید این (يَبْغُونَهَا عِوَجاً) است اگر در عالَم دوتا راه باشد بله می گوییم یک راه حق است و یک راه باطل، اما خدا راه باطل خلق نکرده همین یک راه را خلق کرده حالا کسی بیاید در این راه دست انداز ایجاد کند در این راه چاله بِکَند، در این راه چاه بکَند (يَبْغُونَهَا عِوَجاً) شد یعنی همین را کج کرده خب، بنابراین چه در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» چه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که محلّ بحث است فرمود مبدأ یکی، معاد یکی، راه یکی، همه ی انبیا هم آدرسشان این است لذا قبلی مبشّر بعدی است، بعدی مصدّق قبلی است اینها یکدیگر را تصدیق می کنند برهان تصدیقِ همگان هم در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که (لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا) این همان طوری که می گوید آیات یک سور ه و سوَر یک کتاب با هم منسجم اند همین برهان که به صورت قیاس استثنایی ارائه شده آنچه بر آدم تا خاتم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) آمده شامل می شود آنچه بر حضرت آدم نازل شد آنچه بر حضرت ختمی مرتبت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) نازل شده اگر ـــ معاذ الله ـــ اختلافی با هم داشته باشند معلوم می شود «مِن عند الله» نیست (لَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) حالا که این شد در نوبت قبل اشاره شد که قانونی که فعلاً در جهان حاکم است به عنوان حقوق بشر یک صبغهی علمی ندارد.

مشکل اساسی اش این است که موادّ حقوقی اش مشخص است یک، مبانی حقوقی او مشخص است دو، ابتر است سه، یعنی منبع ندارد الآن قانون اساسی کشور ما مبانی است و قوانینی که مجلس شورای اسلامی تصویب می کند و به تصدیق شورای نگهبان می رسد موادّ قانونی است این مواد به استناد آن مبانی یعنی قانون اساسی است قانون اساسی هم از کتاب و سنّت گرفته شده این می شود منبع این یک راه علمی است اما قانونی که بشر فعلاً دارد به عنوان قانون بشر که سازمان ملل بر اساس آن کار می کند و هر روز هم به میل خود تفسیر می کنند این ابتر است یا از اول منقطع الأول است یا از آخر منقطع الأول یعنی موادّ حقوقی اش مشخص است یک، مبانی او به نام عدالت، حریّت، آزادی، استقلال، وفای به عهد اینها هست دو، اما منبع ندارد که ما کدام عهد را وفای به عهد یعنی چه، کدام عدالت را عدل یعنی چه، کدام استقلال را استقلال یعنی چه، کدام آزادی را آزادی یعنی چه، فرق آزادی و رهایی چیست، فرق عدالت با میل خواهی شما چیست، عدل یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» این معنایش همه ما می فهمیم با این مفهوم که مشکل حقوقی حل نمی شود ما باید بدانیم که جای اشیاء کجاست، جای اشخاص کجاست تا برابر آن مبانی پیدا کنیم به استناد آن مبانی، مواد را ثابت کنیم ما نمی دانیم مال جایش کجاست، زن جایش کجاست، نظام، نظام سرمایه داری است یا نظام کاپیتال غرب است یا سوسیال شرق است یا کلاهما فی النّار کما هو الحق یک نظام دیگری است بنابراین مال جایش کجاست، دولت جایش کجاست، ملّت جایش کجاست، زن جایش کجاست، مرد جایش کجاست این را وحی باید بگوید این را جهان آفرین باید بگوید این را انسان آفرین باید بگوید این را که ندارند اینها، بنابراین هیچ راه علمی نیست برای اثبات مشروعیّت این حقوق بشر تنها راهی که هست همان راه انبیاء(علیهم السلام) است یک راهِ علمی است بالأخره. خب، این سخن، سخن حقّی است شاید از آیات دیگر به کمک این استفاده بشود ولی سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این مطلب را اصل قرار دادند شیخ طوسی این را مطلب دوم قرار داد.

قرآن کریم راه هر گونه زیاده خواهی و غرور و خودبینی را بست هم راه افراد را خودخواهیِ فردی را بست هم خودخواهی جمعی را. دوتا اصل هم در قانون اساسی آمده اگر این قانون اساسی گرچه به حسب ظاهر یک دفترچه است اما کتابِ عمیقِ علمی است تقریباً چهل مجتهد روی آ ن کار کردند سی کارشناس دانشگاهی هم روی آن کار کردند این طور نیست که یک کتاب عادی باشد کمتر کسی به عمق این قانون اساسی می تواند پی ببرد که فرق اینها چیست، این مادّه چیست، آن مادّه چیست، این چرا این طور تعبیر شده. در قانون اساسی آمده همه در برابر قانون مساوی اند یک، گرچه قانونِ افراد فرق می کند دو، هیچ فردی نسبت به فرد دیگر امتیاز ندارد سه، هیچ قبیله و حزبی نسبت به هیچ قبیله و حزبی امتیاز ندارد چهار، اینها چهار مطلب از چهار آیه قرآنی گرفته شده از چهار جا گرفته شده قرآن کریم هم تمایز فردی را مشخص کرده و هم تمایز قبیله ای را مشخص کرده در سوره ی مبارکه ی «حجرات» که فرمود ما شما را از یک زن و مرد خلق کردیم یعنی همه تان از یک زن، همه تان از یک مرد یعنی از پدر و مادر خلق شدید و هیچ مِیْزی بین افراد نیست چه اینکه هیچ مِیْزی بین قبایل نیست آیه ی سیزده سوره ی مبارکه ی «حجرات» این است ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ آن روز که شناسنامه نبود، آن روز که نام گذاریهای مشخص نبود آن روز قبیله و شعبه و حیّ و امثال ذلک بود ما این قبیله قبیله را مشخص کردیم تا شناسنامه باشد فلان کس از فلان قبیله است فلان کس از فلان عشیره و این افتخارآفرین نیست این شناسنامه ی طبیعی است مثل اینکه رنگها را، لهجه ها را ما مختلف آفریدیم ﴿وَاخْتِلاَفُ الْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾ برای اینکه شناسنامه باشد یکدیگر را بشناسید این اختلاف اَلسنه، این اختلاف الوان، این اختلاف شعوب، این اختلاف قبایل یک شناسنامه است هر جا بروید با این شناسنامه ها شناخته می شوید و اینها علامت نه اقلیمی بودن و سیاه بودن و رنگین پوست بودن نشانهی ضعف است نه رومی بودن و سپیدچهره بودن. ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ همین، اما ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ اما در مسائل فردی فرمود: ﴿لاَ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْمٍ عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلاَ نِسَاءٌ مِن نِسَاءٍ عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ﴾ هیچ کسی حق ندارد دیگری را تحقیر بکند هیچ فردی بر فرد دیگر تمایز ندارد یک، هیچ قبیله ای بر قبیله ی دیگر تمایز ندارد دو، اینها فقط برای شناسایی است پس همه در برابر قانون یکسان اند یک، گرچه قانونِ افراد مختلف است دو، قانون هر کسی محترم است و باید اجرا بشود اینها اصول قرآنی است که منبع است از این منبع، مبانی قانون اساسی استنباط شده از مبانی قانون اساسی، موادّ قانونیِ مجلس شورای اسلامی تصویب می شود اما جهان این را ندارد این ﴿إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ این است، پس بنابراین هیچ کس نمی میرد در بحثهای قبل هم داشتیم این از حرفهای نوبرِ قرآن کریم است که انسان مرگ را می میراند نه اینکه مرگ انسان را بمیراند ماییم و ابدیّتِ ما هیچ کس جلوی مرگ را نمی تواند بگیرد بالأخره مرگ ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ﴾ اما در مَصاف و در نبرد و کارزارِ انسان با مرگ چه کسی پیروز می شود؟ مرگ پیروز می شود یا ما؟ این قرآن است که می گوید شما مرگ را می چشید و هضم می کنید و زیر پا می گذارید و لِه می کنید و ابدی می شوید ﴿إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِيكُمْ﴾ اما ﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ نه «تُردّان» نه با هم می روید این را اینجا می گذارید دفن می کنید خودتان می روید وقتی وارد برزخ شدید شمایید، وارد صحنه ی قیامت شدید شمایید، وارد بهشت شدید شمایید و شمایید و شما هیچ سخنی از مرگ نیست مرگ در همین مَصاف بستر است انسان این را می گیرد چُماله می کند مُچاله می کند زیر پای خودش لِه می کند و ابدی می شود بلند می شود می رود ﴿لاَ يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ این از نوآوریهای وحی است که انسان در مَصاف مرگ پیروز می شود نه اینکه بپوسد مرگ را می پوساند خب اگر این است مبدأ می شود واحد، منتها می شود واحد، راه می شود واحد، اگر مبدأ و منتها واحد شد راه هم واحد است ما هم در این مسیریم فرمود هر کسی که آمد ارباً اربا کرد آسیب می بیند ما گفتیم این را با هم نگه دارید یک، و در با هم نگه داشتن

هم بـا هم مشورت کنیـد دو، در سوره ی مبـارکه ی «آل عمران» فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا) در سوره ی مبـارکه ی «آل عمران» آیه ی ۱۰۳ (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ) این برای آن، اما در عین حال که این دین را با هم نگه می داریـد مشورت کنیـد که نوبت محفوظ باشد چطور با هم نگهدارید این امرِ شـماست که در سوره ی مبارکه ی «شوریٰ» فرمود مردان الهی کسانی انـد که (وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ) آیه ی ۳۸ سورهی مبارکهی «شوریٰ» این است (وَالَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاَهَ وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ) نه امرالله، امرالله وحی است (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ) احکام شرعی که امرالنـاس نیست احکام شـرعی امرالله است (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ) حکم را، حکم شـرعی را ذات اقـدس الهی بایـد بیان کنـد و لاغیر، امـا ما چگونه این حکم را پیاده کنیم، چطور جامعه مان را حفظ بکنیم، چطور صـفمان را منسـجم بکنیم این با مشورت بایـد حل بشود (وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ) نه «امرالله شوریٰ بینهم» دینِ خـدا شورایی نیست وظیفهی ما شورایی است وقتی این کار را کردیم که چگونه با مشورت و با هم فکری یکدیگر دین را حفظ بکنیم .

بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «لَوْ لا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِیامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ» من هم رها می کردم اما حضورِ مردمی منشأ برکت است قیام حجّت منشأ برکت است این دیگر انسان خودش را نمی بیند قوم و قبیله ی خودش را نمی بیند راحت است فرمود اینها به جای اینکه اعتصام کنند با هم این عاصِمه را حفظ بکنند متفرّق شدند یکی یک گوشه ی طناب را پاره کرده گرفته خیال کرده این یک گوشه او را حفظ می کند این طناب انداخته نیست آویخته است چند بار به عرضتان رسید که خدا باران را نازل کرده ولی انداخت هر کشاورزی سهم خودش را می گیرد اما قرآن را که فرمود: (إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ) نینداخت، قرآن را آویخت فرمود این قرآن را بگیرید یک طرف دست خداست یک طرف دست شما خب اگر «أحد طرفیه بید الله سبحانه و تعالی» است که در آن حدیث معروف در ثقلین هست معلوم می شود قرآن را نینداخت دیگر لذا اگر آدم این را محکم بگیرد هم می ماند هم بالا می رود وگرنه طنابِ انداخته ی کنار مغازه مشکل خودش را حل نمی کند آدم اعتصام بکند چنگ بزند به آن طناب که چه، خود طناب جابه جا می شود که مشکلش حل نمی شود چه رسد به اینکه مشکل معتصمان را حل کند فرمود من قرآن را نینداختم قرآن را آویختم یک طرف دست من است یک طرف دست شماست بگیرید و بالا بیایید حالا اگر کسی ـ معاذ الله ـ تحریف کرده به دین عمل نکرده، بانگ تفرقه داده به دین عمل نکرده، یک گوشه ی قرآن را گرفته یک صفحه ی قرآن را گرفته جدا کرده (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم) اینکه می بینید مِلل و نِحلی که ابن هزم نوشته، ملل و نحلی که شهرستانی نوشته غالب این ملل و نحل نویس دو جلد کتاب نوشتند آن مِلل است که انبیا آوردند نِحَل است که اهل علم آورده نِحله ها، جعلها، مجعولها، تفرقه ها، آرای خاص را اینها آوردند وگرنه نِحل را که انبیا نیاورده بودند که در برابر ملّت انبیا نِحلت همین متفرّقان پیدا شده هم به ما دستور داد که امّت واحده هستید یک، به کلّ جهان بشریّت هم به ما فرمود با هم این طناب را بگیرید نه هر کدام یک گوشه اش را بگیرید یکی امروز این بگیرد یکی فردا آن بگیرد مثل اینکه یکی این ساعت نماز بخواند یکی آن ساعت نماز بخواند این چنین نیست با هم نماز بخوانید با هم روزه بگیرید این دو، و اگر کسی یک گوشه اش را گرفته و جدا کرده مثل اینکه یک صفحه قرآ ن را گرفته و جدا کرده این به هیچ جا نمی رسد این اربا اربا کردن است که به جایی هم نمی رسد فرمود: (تَقَطَّعُوا أَمْرَهُم) چون (تَقَطَّعُوا أَمْرَهُم)، (کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ) خوشحال اند در حالی که هم خودشان خسارت می بینند هم به قرآن ممکن است ـ معاذ الله ـ آسیب برسانند ولی اگر کسی، جامعه ای با هم گرفتند می شود حزب الله که (أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)اند، (فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)اند چند تعبیر دربارهی همین حزب الله آمده. در سوره ی مبارکه ی «روم» فرمود اینها خوشحال اند که یک گوشه ی قرآن را گرفتند آیه ی ۳۲ سوره ی مبارکه ی «روم» این است (مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ) این یک نشاطِ کاذب است فَرَح صادق آن است که (بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا)، (یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) فَرحان بودن، مسرور بودن به کمک الهی و به عنایت الهی است نه اینکه یک گوشه ی قرآن را بگیرند یک صفحه قرآن را بگیرند به او خوشحال باشند. خب، پس بنابراین اینکه در آیهی سوره ی «انبیاء» فرمود مطابق با همان است که در سورهی مبارکهی «مؤمنون» ذکر کرده فرمود متأسفانه یک عدّه (وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم) با اینکه وظیفه ی آنها نگهداری و نگهبانی مشترک بود تَقَطّع شده (وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ) اما (کُلٌّ إِلَیْنَا رَاجِعُونَ) ما اینها را رها نمی کنیم اینها به سوی ما برمی گردند خب وقتی برمی گردند ما چه کار می کنیم با اینها (فَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ) اگر کسی این دو عنصر محوری را داشت حُسن فعلی و حُسن فاعلی آدم خوبی بود یعنی مؤمن، کارِ خوبی کرد یعنی عملِ صالح (فَلاَ کُفْرَانَ لِسَعْیِهِ وَإِنَّا لَهُ کَاتِبُونَ) نفرمود جزای خیر به او می دهیم با دو تعبیر لطیف پاسخ داد یکی به صورت نفی جنس فرمود هیچ کسی توان آن را ندارد که سعیِ اینها را نادیده بگیرد یک، دوم اینکه از این عمل به سعی تعبیر شده که یک صبغه ی ادبی دارد، معنوی دارد فرمود کوشش اینها مشکور است، مَکفور نیست نه تنها

ما کفران نمی کنیم احدی کفارن نمی کند برای اینکه ما کفران نمی کنیم چون به قولمان وفا می کنیم دیگری کفران نمی کند چون قدرت ندارد لذا به صورت نفی جنس فرمود: (فَلَا كُفْرَانَ) نفرمود «فلا کفران لِعَمله» فرمود: (فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ) در صورتی که این دو عنصر را داشته باشید، ولی برای تأدیب و تنبیه و عذاب الهی دو عنصر لازم نیست همان یک عنصر کافی است کارِ بد کیفر دارد حالا چه شخص با ایمان باشد چه شخص کافر باشد کارِ بد کیفر دارد منتها در کم و زیاد کیفر فرق است درباره ی پاداش صحیح این دو عنصر لازم است (وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ) ما هم (وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ) می نویسیم و هم فرشتگان ما می نویسند خود ما ضبط می کنیم کتابت یعنی ضَمّ بعضی به بعضی، کَتیبه که می گویند از همین قبیل است در مسائل جبهه و جنگ قشون را که تعریف می کنند می گویند اصحاب یمین دارند یک اصحاب شمال، مِیمَنه دارند، مِیسره دارند، غرب دارند گاهی از یک گروه انباشته ی از آنها تعبیر به کتیبه ی جنگی می کنند یعنی اینها ضمیمه ی هم اند خب حالا ـ آن کتاب کجاست آن لوح کجاست فرمود گاهی در سوره ی مبارکه ی «یس» هست که ـ ان شاءالله ـ رسیدیم آ نجا مشخص می شود که (طَائِرُكُم مَعَكُمْ)، (عَلَيْكَ حَسِيباً) یک دفعه انسان می بیند که از درون او این کتاب در آمده (نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً) الآن بسته است آن روز منشور است و باز می شود. خب، این کتاب کجاست، در درون ماست، چه کسی می نویسد، اگر کسی سَری به درون خود بزند خیلی چیز برای او روشن می شود اولین چیزی که برای او روشن می شود خدای اوست برای اینکه خودش عینِ ربط به خدای سبحان است و اگر عین ربط به الله بود و فقیرِ الی الله بود ممکن است کسی آن مستقل را نبیند و این رابط را ببیند معنایِ حرفی را ببیند این شدنی نیست مثل اینکه اگر سِیری نباشد بصره ای نباشد هرگز عَزم معنا ندارد که انسان بگوید «صِرت مِن البصره الی الکوفه» به هر تقدیر فرمود این خدای سبحان مرجع همه است و همه به آنجا رجوع می کنید هیچ کسی در بین راه نمی ماند هیچ کسی هم گُم نمی شود هیچ کسی هم کم نمی آورد همه الی الله رجوع می کنند جمله ی بعد هم مناسب همین خواهد بود که فرمود: (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) چند وجه برای این معنا ذکر کردند سرّش این است که یک کلمه ی «لا» آ ن وسط مشکل آفرین شد حرام در اینجا حرمت تشریعی نیست حرمت تکوینی است یعنی محروم کردن، ممنوع کردن نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که وقتی دوزخیان از بهشتیان درخواست آب و نوشیدنی می کنند بهشتیان در جواب دوزخیان پرتوقّع می گویند (إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ) یعنی این غذا و این نوشیدنی بهشت را خدا بر کفار حرام کرده است یعنی حرمتِ تکوینی نظیر آنکه درباره ی مادر موسی فرمود برای اینکه ما به وعده مان وفا بکنیم این فرزند به مادر برگردد (حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) هیچ مُرضعه ای، هیچ رضاع دهنده ای، هیچ شیردهنده ای را این کودک قبول نمی کرد به هر دایه ای می دادند این پستان را نمی گرفت این تحریمِ تکوینی بود که وجود مبارک موسای کلیم به مادر برسد این (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) که بحثش قبلاً ـ گذشت این است یا (حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ) که در سورهی مبارکهی «اعراف» گذشت این است این (حَرَامٌ) هم حرمت تکوینی است اینها که کافر بودند و به هلاکت رسیدند دیگر برنمی گردند، دیگر برنمی گردند یعنی به دنیا برنمی گردند تا نظیر (رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً) باشد مطابق آن باشد که یعنی دوباره به دنیا برنمی گردند که جبران بکنند یُحتمل، یا نه رجوع نمی کنند «مِن الکفر الی الاسلام، مِن الباطل الی الحق» یعنی توبه نمی کنند این درست است و (لَا يَرْجِعُونَ) این بیان همان حرمت باشد یعنی حرام است که رجوع نکنند الی الله یعنی ممتنع است که رجوع نکنند الی الله بلکه یقیناً به الله مراجعه می کنند این طور نیست که حالا اینها مُردند راحت شدند گفتند حالا ما (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) حالا که مُردیم راحت می شویم آنها که دست به خودکشی می زنند خیال می کنند مرگْ راحتی است در حالی که اوّلین لحظه ی عذاب آن وقتی است که این جان از بدن فاصله گرفته خب، پس بنابراین این چنین نیست که اینها رجوع کنند به دنبال نظیر (رَبِّ ارْجِعُونِ) بشود یک، این چنین

نیست که اینها رجوع بکنند «مِن الکفر الی الاسلام» توبه بکنند این دو، این چنین نیست که رجوع الی الله نکنند سه، سیدناالاستاد این سومی را نپذیرفت همان رجوع الی التوبه و امثال ذلک را پذیرفت ولی ظاهراً می تواند به قرینه ی (کُلٌّ إِلَیْنَا رَاجِعُونَ) همین رجوعِ الی الله باشد آنها را هم در زیرمجموعه ی خود بگیرد.

ص: ۲۶۹

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۹۲ تا ۹۷ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

(إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلاَ كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ (۹۶) وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷)

بعد از اینکه در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی مبارکه‌ی «انبیاء» جریان انبیا را به نحو عموم ذکر فرمود و شرح حال بعضی از آنها را تا حدودی بازگو کرد فرمود:

انبیا از یک جا سخن می گویند و مردم را به یک جا دعوت می کنند و روش آنها یکی است پس انبیا (بَعْضُهُم مِن بَعْضٍ)اند، (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ)اند امّتها هم یک هدف مشترکی دارند به استثنای شریعت و منهاج که برای هر امّتی جداگانه تنظیم شده است (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) خطوط کلی اصول دین، اخلاق، فقه، حقوق مساوی هم است شبیه هم است خطوط جزئی احکام فقهی و مانند آن فرق می کند لذا چه در این سوره‌ی «انبیاء» چه در سوره‌ی مبارکه‌ی «مؤمنون» به انبیا خطاب می فرماید: (إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) در سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» فرمود انبیا اصولاً آمدند برای ایجاد وحدت بحث این آیه در سوره‌ی مبارکه‌ی «بقره» آیه‌ی ۲۱۳ مبسوطاً گذشت آن آیه این بود که (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ) بشرِ اوّلی یک سلسله آداب و عادات و سنن فطری داشتند بینشان اختلاف نبود یا اختلاف کم بود و قابل حل کم کم در اثر پیشرفت علوم و صنایع و عادات و آداب و مانند آن اختلاف پیدا شد برای اینکه این اختلاف حل بشود ما انبیا را فرستادیم با کتاب.

ص: ۲۷۰

پیامبر اوّل وجود مبارک آدم بود آن گرچه دارای برنامه های دینی بود دارای دستورهای اخلاقی بود لکن کتاب به اصطلاح قرآن همان است که مشتمل باشد بر قانون و شریعت و حدود و تعزیرات و امثال اینها و این برای پنج پیامبر است وجود مبارک نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و وجود مبارک پیامبر اسلام(علیهم الصلاه و علیهم السلام) که اینها دارای کتاب اند کتاب به اصطلاح قرآن آن است که مشتمل بر اصول و فروع فقهی و اخلاقی و مسائل حقوق و حدود اینها باشد. فرمود انبیا آمدند برای حلّ اختلافهای علمی بعضی از اختلافهاست که قابل حل است بر اساس موازین علمی، برخی از اختلافهاست که قابل حل است بر اساس موازین موعظه و اخلاق و نصیحت، بعضی از موارد اختلاف است که قابل حل نیست یعنی اگر کسی بر اساس سوء نیّت و بر اساس لجاجت و بر اساس بدخواهی و غرور زمینه ی اختلاف را فراهم کرد به جایی می رسد که خودش می گوید (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) و خدای سبحان هم درباره ی آنها فرمود: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) برای حلّ اختلاف این گروه مسئله ی قیامت ضروری است جریان قیامت طبق ادله‌ی فراوان ضروری است

یکی از آن راه ادلّه این است که بالأخره حق باید روشن بشود حق در این عالَم آن طوری که باید روشن نمی شود به دلیل اینکه تاکنون روشن نشد اختلافهای فراوان مِلل و نِحَل هست گرچه این جریان را امام رازی می گوید که نقل کردند که این خبر صحیح نیست که «سَیَتفترق اُمّتی علی إحدیٰ و سبعین» یا «اثنی و سبعین» برای اینکه گفتند اگر منظور فرقه های اصلی اند که کمتر از ۷۲ ملت اند و اگر فروع فرقه ای باشد بیش از ۷۲ ملّت اند بعضیها در این روایت خدشه کردند به هر تقدیر اختلاف هست حالا چه ۷۲ چه کمتر چه بیشتر. بخشی از این اختلافات با مسائل علمی قابل حل است بخشی با مسائل موعظه و اخلاق و نصیحت قابل حل است بخشی به هیچ وجه قابل حل نیست چه اینکه ملاحظه می فرمایید جایی باشد بالأخره معلوم می شود حق با چه کسی است و چیست و آن قیامت است اگر جایی اصلاً نباشد این به یاوه بودن و بیهوده بودنِ بخشی از خلقت برمی گردد.

ص: ۲۷۱

آیهی ۲۱۳ سورهی مبارکهی «بقره» این بود که اختلافهایی که امّتها داشتند به وسیله ی کتابهای انبیا(علیهم السلام) حل می شد آن اختلافهـای علمی، امـا اختلافهـایی که بر اسـاس جهـلِ علمی نیست بر اسـاس جهالتِ عملی است که عمـداً (کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ) را فریاد می کنند این قابل حل نیست لذا در همان آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکهی «بقره» این چنین فرمود، فرمود: (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ) اختلافهـای علمی که دارنـد به وسـیله ی کتابهـای انبیا حل می شود، امـا (وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ) این اختلافِ بعـدالعلم است پس اختلاف قبل العلم نه تنهـا بـد نیست یـک چیز خوبی است اختلاف نظر دیگر، همین مناظره ها و بحثهایی که در حوزه و دانشگاه هست دو نفر اختلاف نظر دارند بحث می کنند بالأخره حق روشن می شود این اختلاف یک چیز پربرکتی است.

بیـان نـورانی حضـرت امیر(سـلام الله علیه) که فرمود: «اضـربوا بعض الرأی ببعضٍ فـإنّه یتولّـد منه السواد» از این حـدیث نورانی اصـطلاح تضارب آراء به دست آمـد فرمود این آراء را که به هم می زنیـد مثل نکاحی است که بین زن و مرد است اشـکال و جواب به منزلهی نکـاح زن و مرد است که از آن نتیجهی خوبی گرفته می شود این اختلـاف نه تنهـا بـد نیست یک چیز خوبی است نتیجه های خوبی هم می دهـد اما بعـد از اینکه حق روشن شـد از آن به بعـد اختلاف، اختلاف مذموم است این اختلاف بعـدالعلم منشأش بغی و غرور و سـتم و خودخواهی است این اختلافها حل نمی شود الاّ یوم القیامه. در دنیا به هر وسـیله ای که باشد ممکن است کسـی خودش را ذی حق بداند یا بگوید یک روز من هم جبران می کنم ولی در قیامت صـحنه طوری است که حق برای همه روشن خواهـد شد بنابراین از آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکهی «بقره» برآمـد که انبیاء برای حلّ اختلاف آمدند حـلّ اختلـاف گـاهی با موعظه و نصـیحت است مسائل جزئی است گاهی هم با تحلیلهای عمیقِ علمی اینها قابل حل است ولی وقتی که اختلافِ علمی حل شد از آن به بعد مسئله ی غرور و خودخواهی و خودبینی مطرح بشود این اختلاف بعدالعلم است که چـاره ای نیست که فرمود: (وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ) یعنی علم به آنها داده شـد حق به آنها داده شـد ولی نپـذیرفتند (بَغْیاً بَیْنَهُمْ) در این آیه سورهی مبـارکهی «انبیاء» که محلّ بحث است و همچنین آیه سورهی مبارکهی «مؤمنون» که قبلاً اشاره شـد فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیْهِ أَ نَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) بعـد (وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ) این تقطیع و این تفرقه, تقطیع و تفرقه ی بعـدالعلم است و هیـچ راهی برای حـلّ این اختلـاف نیست الاّ در مسئله ی قیـامت که قیـامت حق روشن می شود در جهنم برای یـک عـدّه حق روشن می شود عـالم بعـد از مرگ تکامـلِ علمی دارد خیلی از حقایق برای آدم روشن می شود ولی تکامـلِ عملی بعـد از مرگ نیست یعنی کسـی بعـد از مرگ حالا توبه کنـد, اقرار کنـد, اعتراف کنـد, به کمالی برسـد, ایمان بیاورد نیست تمام مشـکل و پیچیـد گی قیامت این است که حق روشن شـده حالا می خواهـد ایمان بیاورد نمی تواند برای اینکه ایمان یک فعلِ اختیاری است اختیار در قیامت از انسان گرفته شده که عمل انجام بدهد.

ص: ۲۷۲

بیان نورانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان یک اصل کلّی در نهج البلاغه حضرت امیر(علیه السلام) آمده است که فرمود: «الْیَوْمَ عَمَلٌ وَ لاَ حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لاَ عَمَلَ» نمونه اش در سوره ی مبارکه ی «نور» هست انسانی که تشنه است و راهنمایان به او می گویند که چشمه و کوثر این طرف است آنجا که می دَوی و می روی سراب است آب نماست ولی آب نیست این حرفِ آنها را گوش نمی دهد به دو به طرف آن سراب می رود وقتی به آن کرانه ی افق رسید دست و پا شکسته و خسته دیگر توان راه رفتن ندارد یک, عطش همچنان هست دو, معلوم شد که این سراب بود آب نبود سه, حالا تشنه است می خواهد برگردد به سراغ چشمه توان آن را ندارد آنجا هم چشمه نیست مشکل این تبهکاران در معاد آن است که حق برایشان روشن می شود اما نمی توانند ایمان بیاورند لذا به مالکِ دوزخ(سلام الله علیه) می گویند, آ ن روز هم به خدا ایمان نمی آورند یعنی نمی توانند ایمان بیاورند می گویند (یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ) به خدایت بگو که جان ما را بگیرد این طور نیست که حالا اینها به خدا اعتقاد داشته باشند ایمان پیدا کنند تمام مشکل در قیامت این است که حق روشن می شود آدم نمی تواند قبول بکند مثل اینکه تمام حق برای کسی که به دنبال سراب رفت روشن شد که اینجا چشمه نبود اینجا آب نما بود اینجا آب نبود عطش هست یک, دست و پا شکسته است دو, راه برای رفتن نیست سه, عذاب می شود اَلیم. در قایمت حق روشن می شود ولی پذیرش حق ممکن نیست این عذابی است فوق عذاب, خب.

پرسش: قیامت اشراری وجود ندارد؟

پاسخ: یعنی آنجا کسی ظلمی نمی کند ولی همین اشرار در قیامت شرّشان ظاهر می شود یکدیگر هم لعن می کنند در جهنم هم که هستند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) این می گوید تو باعث شدی آن می گوید تو باعث شدی آ نجا هم عذابی است فوق عذاب کسی آنها را گمراه نمی کند آنها می فهمند که گمراه شدند اما نمی توانند ایمان بیاورند برای اینکه جا برای عمل نیست اگر آنجا هم جا برای عمل بود جا برای ایمان بود آنجا هم دین می خواست, پیغمبر می خواست می شد دنیای دوم دیگر آخرت نمی شد, بنابراین انبیا برای حلّ اختلاف آمدند اختلاف بخشی از آنها کاملاً قابل حل است در موازین علمی, بخشی از آنها با نصایح و امثال ذلک حل است نظیر فرمود اگر اختلافی بین زن و شوهر و مانند آن است (فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ), (وَحَكَماً مِنْ أَهْلِهَا) اگر (إِن يُرِيدَا إِصْلاَحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا) اگر خدا بداند که اینها قصد اصلاح دارند توفیق می دهد اینها راه دارد.

اختلافاتی که منشأش غرور و خودخواهی است که (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) این قابل حل نیست صریحاً به پیغمبرها هم می گویند چه بگویی چه نگویی حرف آن است که ما می گوییم خب اگر صریحاً به انبیا می گویند (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) ما همینیم که هستیم جایی باید باشد که دیگر نگویند ما همینیم که هستیم وگرنه عالَم می شود لهو که بالأخره معلوم نشد حق با چه کسی است که, در قیامت هم که در پایان سوره ی مبارکه ی «فجر» دارد که آن روز هیچ کس تبهکاران را به اندازه ی خدا عذاب نمی کند (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۝ وَلاَ يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) سرّش این است که در دنیا هر عذابی که باشد این است که در آتش هم دارد می سوزد در آتش دنیا می گوید من روزی بالأخره جبران می کنم یا تاریخ جبران می کند یا آیندگان جبران می کنند خودش را با این خیالات درست یا نادرست سرگرم می کند ولی در قیامت جا برای خیالات نیست حقّ محض روشن می شود (ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ), (يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) اگر حق ظهور کرد برای تبهکاران روشن می شود که واقع همین است و لاغیر, دیگر فکر نمی کند که بعداً ما جبران می کنیم یا تاریخ جبران می کند یا روزی مثالً عوض می دهند این طور نیست. خب, پس بنابراین صحنه ای بالأخره ضروره باید باشد لذا به دنبال مسئله ی نبوّت عامّه جریان معاد را ذکر می کند فرمود: (كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ) همه به طرف الله برمی گردند اگر در آن آیه ی سوره ی «زلزله» دارد (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ) اینجا هم همین طور است اینجا که با نفی جنس فرمود: (فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ) چه یک ذرّه چه بالاتر از ذرّه اگر کسی یک ذرّه کار خیر کرد سعیِ او کفران نمی شود هم (لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ۝ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى) او جز سعی خود بهره ای ندارد این یک قضیه و همه ی مساعی او به او می رسد دو قضیه, یکی سالبه است یکی موجبه, یکی اینکه او جز سعی خود چیز دیگر عایدش نمی شود منتظر بشود رایگان چیزی به او بدهند نیست, دوم اینکه همه ی مساعی او به او می رسد (وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى) لذا (فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ) که نفی جنس است می گوید که هیچ سعیی از او مستور نمی شود لذا آن (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ) شامل این می شود. خب, حالا اگر انبیا برای حلّ اختلاف آمدند و تقطیع و تفریق امّتها به وسیله ی تبهکاران است فرمود در قیامت مشخص می شود که چه کسی مؤمن بود چه کسی غیر مؤمن, چه کسی صالح بود چه کسی طالح و هر کسی نتیجه ی عمل خود را می یابد.

خب بالأخره خـدای سـبحان ارحم الرّاحمین است رحمت او نامتناهی است منتها برابر با حکمت انجام می دهـد می داند که از چه کسـی بایـد بگذرنـد از چه کسـی نگذرنـد همین در دعـای افتتـاح نورانی که از وجود مبـارک نـاحیه مقـدسه است در ماه مبارك رمضان خوانـده می شود که ارحم الراحمین است «فی موضع العفو و الرّحمه» و أشدّالمعاقبین است «فی موضع النّکال و النقمه».

خب, در اینجـا فرمـود: (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهـا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ ۝ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) یعنی منظور از قریه یعنی اهـل قریه آن ملّتی که خـدای سـبحان تمـام راههای درون و بیرون را برای آنها باز کرد راه عقل و فطرت را از درون, راه وحی و نبوّت را از بیرون به سوی او باز کرد اینها به سوء اختیار خودشان بیراهه رفتنـد خـدای سـبحان چنـدین بار مهلت داد برای توبه و اِنابه بلکه برگردنـد ستّاری کرد بلکه برگردنـد, غفّـاری کرد بلکه برگردنـد ولی اینهـا برنگشـتند به جایی رسـیدند که بایـد به مرحله ی هلاکت برسـند فرمود این گروهی که سـرنوشت شومشان را خودشان تنظیم کردنـد و مسـتحقّ هلاکت شدند و ما اراده کردیم اینها را هلاك کنیم یا اینها را هلاك کردیم اینها هرگز پشـیمان نمی شونـد مگر در قیامت, برنمی گردنـد به طرف ما مگر در قیامت آن وقت هم که رجوع فایده ندارد.

خب البته, اگر کسی موحّد باشد بله, موحّد خالد نیست آن غیر موحّد است که خالد است موحّد بالأخره مدّتی عذاب می بیند بعـد یقیناً نجات پیدا می کند کسـی که خدا را قبول دارد اما چه کسـی می تواند تحمّل بکند, چه کسـی می تواند تحمّل بکند وجود مبارک امام سـجاد فرمود به همان انـدازه که می توانید آتش را در دسـتتان نگهدارید به همان اندازه گناه بکنید ما یک لحظه, یـک لحظه یعنی یـک لحظه دیگر مگر کسـی می توانـد تحمل بکنـد بله خلود نیست یقیناً خلود نیست اما نسـبت به آن کفّار و منافق و آنها که حسابش جداست که آنها که از جهنّم خارج نمی شوند که.

ص: ۲۷۵

حالاـ ببینیم که چون چند وجه گفته شد (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَـ يَرْجِعُونَ) إلى الدنیا برای تدارک که یکی از محتملات بحثهای دو روز قبل بود یا «لا یرجعون إلی الإنابه و التوبه» که یکی از وجوهات بود, یا اینها خیال کردند که رجوع نمی کنند إلی الله که یکی از محتملات بود سه, چهار احتمال در این آیه بود حالا به قرینه ی «حتّی» که وصف کرده نشان می دهد که این مربوط به قیامت است یعنی به قیامت وصل می شود اینها برنمی گردند تا وقتی که قیامت قیام بکند آن وقت هم که وجوه فایده ندارد (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا) یعنی اهل قریه مثل (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) یعنی «وسأل أهل القریه» (حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاها) یعنی «أهلکنا أهلها» گرچه اهلاک قریه هم معنا دارد وقتی قریه ویران شده (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) یا (عَالِيَهَا سَافِلَهَا) کرده اهلش هم هلاک می شوند (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاها أَنَّهُمْ) حرام همان حرام تکوینی است نظیر (ان الله حرم الله علی الکافرین) نه حرام تشریعی (لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) چه چیزی فتح بشود سدّ یأجون و مأجوج فتح بشود که این از اشراط الساعه است (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) یعنی جهتِ یأجوج و مأجوج که جهت نایل فاعل آن (فُتِحَتْ) است که محذوف است نظیر «أهل» که در جمله ی قبل محذوف بود «و حرامٌ علی قریه أهلکنا أهلها» است که أهل محذوف شد اینجا هم «حتّی إذا فُتحت جهه یأجوج و مأجوج» که نایب فاعل (فُتِحَتْ) است این حذف شد. (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ) یأجوج و مأجوج جریانش در سوره ی مبارکهی «کهف» گذشت مبسوطاً گذشت.

ص: ۲۷۶

آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی مبارکه‌ی «کهف» این است (حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَی قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِن دُونِهَا سِتْراً ۞ کَذلِکَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَیْهِ خُبْراً ۞ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً ۞ حَتَّی إِذَا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْماً لاَّ یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً) دو سد فرض شده است که آنجا ذوالقرنین به آن دو سد رسید این یک مطلب.

بین این دو سد که شکافی بود قوم یأجوج و مأجوج به سر می بردند این هم دو مطلب.

وقتی که خارج می شدند از آن منطقه مزاحم افراد منطقه می شدند این سه مطلب.

اینها به ذوالقرنین گفتند که این دو سدّی که هست بینشان باز است این قوم یأجوج و مأجوج از این شکافِ بین السدّین می آیند مزاحم ما می شوند شما این شکاف را ببندید یک کار جزئی نیست که مردم ما ببندند (حَتَّی إِذَا بَلَغَ) ذوالقرنین بین این دو سد (وَجَدَ مِن دُونِ) این دو سد (قَوْماً لاَّ یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً) که از آنها به یأجوج و مأجوج یاد کردند (قَالُوا) مردم این دو منطقه گفتند (یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً) یعنی خراج, یعنی هزیه (خَرْجاً عَلَی أَن تَجْعَلَ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ سَدّاً) این سدّ سوم بین این سدّین است این شکاف را ببندی وقتی شکاف را بستی اینها دیگر نمی توانند مزاحم ما بشوند (بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ سَدّاً) ذوالقرنین گفته بود که (مَا مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ رَدْماً) شما نیروی انسانی بدهید کارگر بدهید من خودم آن امکاناتی که خدا به من داد می توانم انجام بدهم شما امکانات را بدهید با هزینه ی خودم حل می کنم نیرو را بدهید. خب, پس دو سد بود یک, بین این دو سد شکاف بود دو, یأجوج و مأجوج هم قوم مفسد بودند سه, اینها بین این دو شکاف که راه بود می آمدند مزاحم دیگران می شدند چهار, به ذوالقرنین گفتند بین این دو سد را شما ببند از اینکه ذوالقرنین گفت آن مصالح سدسازی عبارت از زُبُرالحدید است معلوم می شود تقریباً این سد, سدّ فلزی است نه سدّ بتونی یا سدّ سنگی یا سدّ خاکی یا سدّ آجری قسمت مهمّ مصالح ساختمانی این سد همان فلز بود که (ءَاتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ). خب, این سد ساخته شد سدّ فلزی هم بود بین این دو سد راه یأجوج و مأجوج هم بست. در آنجا فرمود: (قَالَ انفُخُوا) شما بدمید که این آهنها آب بشود این بُراده ی آهن آب بشود (حَتَّی إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ ءَاتُونِی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً ۞ فَمَا اسْطَاعُوا) فلز و مس و اینها را بیاورید ما این کار را می کنیم (فَمَا اسْطَاعُوا أَن یَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً) آن گاه گفت: (قَالَ هذَا رَحْمَةٌ مِن رَّبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَکَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقّاً) وقتی قیامت بخواهد قیام بکند این سد درهم می ریزد. خب, طبق آیه ی سوره ی مبارکه ی «کهف» که قبلاً گذشت این سدّ فلزی وقتی فرو ریخت از اشراط الساعه خواهد بود علامت ظهور قیامت است در آیه محلّ بحث سوره ی مبارکه‌ی «انبیاء» می فرماید: (وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَةٍ أَهْلَکْنَاها أَنَّهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ ۞ حَتَّی إِذَا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) یعنی باز بشود این جهت یأجوج و مأجوج, این سدّ فلزی که بین السدّین است باز بشود.

تفسیر تبیان مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) آمده این سدّان تعبیر به تَثنیه هم دارد این دو سد یأجوج و مأجوج باز بشود ظاهراً این چنین نیست سخن از آن دو سد نیست آن دو سد خیلی سدّ تاریخی به این معنا که ذوالقرنین ساخته شده باشد و فرو ریختنِ آنها هم از اشراط الساعه باشد دلیل نداریم ممکن است ثبوتاً حق باشد اما آن که دلیل داریم همین سدّ ذوالقرنین است این سدّ ذوالقرنین سدّ فلزی است بین دو سد است و فرو ریختن او مِن أشراط الساعه است این سد است نه تثنیه ای که در عبارت تبیان شیخ طوسی است. مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان تثنیه یاد نکرده سدّان نگفته گفته سد و ظاهراً همین درست است این سدّ سوم که بین السدّین است و فلزی است و معبَر یأجوج و مأجوج بود این وقتی فرو ریخت معلوم می شود که یکی از علائم ظهور قیامت و وجود قیامت است در این آیه هم فرمود: (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ) حالا ـ این (هُم) به (يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) برمی گردد چه اینکه قُرب لفظی دارد یا نه, قُرب معنوی معیار است که منظور «كلٌّ إلينا راجعون» است همه ی مردم به طرف الله برمی گردند نه اینکه از این کانال یا از این معبَر از این تنگه به الله برمی گردند تا گفته بشود که ضمیر به یأجوج و مأجوج برمی گردد مردم به الله رجوع می کنند این دیگر اختصاصی به این منطقه و این کانال و این سد و این معبر ندارد هر کس هر جا هست به الله برمی گردد منتها از کلمه ی «حَدَب» (وَهُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ) یعنی «يرجعون» بعضیها خواستند بگویند این «حَدَب» چون «حُدْبِه» آ ن برجستگی و برآمدگی یک منحنی که داشته باشیم این قوس پایین را می گویند مُقعَّر آن بالای منحنی را می گویند محدَّب آنجا که کُره باشد مشخص است شما این هندوانه که پوست کَندید این مدار پایینی را می گویند مقعّر, آن مدار بالایی که روی پوسته هندوانه است می شود محدَّب.

ص: ۲۷۸

حُـدْبِه یعنی قوض «احدودب الظَهْر» وقتی کسـی سالمند می شود پشـتش خمیده می شود یعنی در این پشـتش یک برجسـتگی پیـدا می کنـد این برجسـتگی و این حُـدْبه باعث می شود که ما بگوییم این شـخص «احـدودب ظَهْرُه» یعنی پشـتش برآمـد این پشـتش بالا آمـد و سـینه اش به طرف زمین این می گوینـد حُدْبه, حَدَب که در این کتابها تفصـیل کردند «مِن نَشْـزِ الأرض» نه نَشْـر, «نَشْـزِ الأرض» ناشِز یعنی برجسته دیگر (إِذَا قِیلَ انشُزُوا فَانشُزُوا) یعنی وقتی در مجلس پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) جا تنگ شد شما استفاده کردید مستمعی تازه وارد شد دیگر می بینی اول چهارزانو ننشینید دوزانو بنشینید که (تَفَسَّحُوا فِی الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ) اگر دوزانو هم بنشـینید یا یک زانو هم بنشـینید می بینیـد جا نیست شـما که قبلاً بودید استفاده کردید بلند شوید بگذارید این مستمعِ تازه بیاید (وَإِذَا قِیلَ انشُزُوا فَانشُزُوا) برخاستن, شما بلند شوید تا این دیگری بیاید خب, پس نَشْز آن برجستگی است این را می گویند حَدَب, می گویند حُدْبه آن وقت این را بخواهند به آیه سورهی مبارکهی «یس» معنـا کننـد خیلی هماهنگ نیست در سوره ی «یس» آنجا (یَنسِلُونَ) هست یعنی (یسـرعون) هست ولی از اَجـداث اسـت یعنی از قبور است اینجـا از اَحـداب است از حُـدبه هـاست از آن برجسـتگیهاست در سورهی مبارکهی «یس» آیه ی ۵۱ به این صورت است (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الْأَجْدَاثِ) یعنی «مِن القبور» (إِلَی رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ) یعنی «یُسـرعون» خب, آنهایی که هسـتند روی زمین انـد از هر جـایی برجسـته هم که باشـد بالأخره «إلی ربّهم یَرجعون» اینهـا که مُردنـد تحت الأرض انـد (مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ) چه آنهـا که روی زمین انـد چه آنهـا که زیر زمین انـد وقـتی قیـامت قیـام می کنـد همه «إلی الله یَرجعون».

خب البته ممکن است آن چون وجود مبارک حضرت هم مِن اشراط الساعه است دیگر وگرنه ظاهرش رجوع إلی الله است دیگر چون رجوع الی الله بین ظهور وجود مبارک حضرت تا قیامت فاصله ی چندانی نیست ممکن است چند صباحی فاصله باشد اما نسبت به کلّ عالَم آن فاصله اندک است و ظهور وجود مبارک حضرت هم مِن اشراط الساعه است. خب, فرمود: (وَهُم مِن کُلِّ حَدَبٍ یَنسِلُونَ) نه تنها یأجوج و مأجوج بلکه همه ی مردم خب.

سخن جناب زمخشری در کشّاف نقل کرده قائلش معلوم نیست چه کسی است ایشان گفت «یُقال» و همان حرف زمخشری را در تفسیر ابی السعود شما می بینید دیگران هم همین حرف را از جناب زمخشری دارند و آن حرف این است که «یُقال الناس عشره أجزاء تِسعه منها یأجوج و مأجوج» مردم ده قسمت اند نُه قسمتشان طبعاً یأجوج و مأجوج اند خب این نه معلوم است روایت است نه معلوم است سخن حکیم است البته اینکه دارد «أکثرهم کذا, أکثرهم کذا, أکثرهم کذا» بی تأیید نیست یا (إِن تُطِعْ أَکْثَرَ مَن فِی الْأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَن سَبِیلِ اللّهِ) بی تأیید نیست اما حالا ما چه بتوانیم بگوییم «الناس عشره أجزاء تسعه منهم یأجوج و مأجوج» بالأخره سند می طلبد حالا همین طور که گفتند با (أَکْثَرَهُمْ), (أَکْثَرُهُمْ) بی تناسب نیست ولی بالأخره اثباتش آسان نیست. خب, پس اینکه جناب شیخ طوسی فرمودند دو سد منظور این دو سد نمی تواند باشد برای اینکه این دو سد مربوط به یأجوج و مأجوج نیست آن سدّی که مانع عبور یأجوج و مأجوج بود همان سدّ ذوالقرنین بود که بین السدّین ساخته شده (وَهُم مِن کُلِّ حَدَبٍ یَنسِلُونَ) یعنی «یُسرعون» به سرعت حالا (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) به سرعت «کَجَراد مُنْتَشِر» در نحوه ی حرکت اینها از قبر به صحنه ی برزخ را گاهی دارد (جَرَادٌ مُنتَشِرٌ) مثل ملخهایی که منشورند و منتشرند و به سرعت پرواز می کنند اینها هم به سرعت حرکت می کنند. خب, (وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ) این می شود اشراط الساعه حالا معلوم می شود که آن وعده ی الهی نزدیک است پس معلوم می شود اینها جزء اشراط الساعه است علائم قیامت است و این (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) پایانش (وَاقْتَرَبَ) است یعنی وقتی که آن سدّ یأجوج و مأجوج شکست قیامت نزدیک می شود که این بخورد به آن قسمت یا نه, اینها در کنار هم قرار دارند (فَإِذا هِیَ) در این هنگام که قیامت دارد قیام می کند (شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا) اینها, انسان متحیّر چشمش بالاست اصلاً نمی دانند کجا را نگاه می کنند دفعتاً چشم بالاست و قدرت حرکت هم ندارند و نمی دانند کجا را باید ببیند متحیّرند (تَأْتِیهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ) جریان قیامت دفعتاً ظهور می کند اینها را مبهوت می کند بهتان, بهتان را هم که می گویند بهتان برای اینکه کاری که انسان نکرده به او اسناد می دهند او را مبهوت می کنند از این جهت گفتند بهتان اینها هم (فَتَبْهَتُهُمْ) مبهوت می شوند نمی دانند کجا هستند عدّهی زیادی هم همان طوری که در بحثهای قبل داشتیم نمی دانند مُردند الآن صحنه, صحنه ی قیامت است می بینند وضع عوض شده افرادی را می بینند که نمی شناسند, صحنه ای را می بینند که برای آنها آشنا نیست آنچه آشنا بود دیگر در دسترس نیست آنها که آشنا بودند آنها را نمی بینند (فَإِذا هِیَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا) در این حال می گویند (یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) این (یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) طبق بیان برخی از مفسّران بازگشتش به همین است که (أَنَّهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ ۝ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) اینها برنمی گردند از غفلت برنمی گردند به تنبّه مگر آنکه آن سدّ ذوالقرنینی سدّ یأجوج و مأجوج بشکند که نشانه ی ظهور قیامت است در آن حال این غایت حاصل می شود آن غایت چیست؟ می گویند (یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) پس (أَنَّهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ ۝ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) حالا (إِذَا فُتِحَتْ) رجوع می کنند یعنی توبه می کنند یا نه, رجوع می کنند می گویند ای کاش ما قبلاً همین, اعتراف می کنند ولی اثر ندارد که.(وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِیَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا یَا وَیْلَنَا) یعنی «یقولون یا وَیْلنا» (قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) مشکل این است که وقتی گفتند (فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) یعنی این با ما بود و ما غافل بودیم نه ما جاهل بودیم.

غفلت عبارت است از شیء موجود, اگر شیئی موجود نباشد بعداً یافت بشود این مجهول است بعد می شود معلوم اما اگر چیزی بالفعل موجود باشد انسان توجه به آن نکند می شود غفلت که اگر کمی توجّه بکنند روشن می شود اینکه فرمود: (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۞ ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ) یعنی علمشان یک علمِ نابالغی است مثل اینکه ما می گوییم سرمایه این آقا یک مختصر پول خُرد است مبلغِ علمشان همین است همین دنیا را می بینند که ظاهر است اما آن طرفش که آخرت است (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا) این معلوم می شود این دو روی یک سکّه است این طرفش دنیاست آن طرفش آخرت است یک, آخرت الآن موجود است دو, اینها غافل از آن آسترند فقط اَبْره را می بینند سه, فرمود: (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) این یک, (فَهُمْ غَافِلُونَ) این دو, معلوم می شود که این ظاهر در قبال آن باطل است و بالفعل موجود است و اینها غافل از او هستند الآن اگر کسی توجّه بکند آخرت را می بیند.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در اوصاف متّقیان دارد فرمود: «هُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» یک عدّه بهشت را می بینند یا گویا می بینند یا جهنم را می بینند یا گویا می بینند معلوم می شود جهنم هست, بهشت هست این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) هم که سند خوبی است حضرت فرمود: «لیس مِنّا» از ما نیست کسی که بگوید بهشت و جهنم الآن خلق نشده بعداً خلق می شود بهشت الآن خلق شده, جهنم الآن خلق شده خب اگر کسی اهل ملکوت باشد می بینید ابزاری دست آدم هست نردبان, این نردبان را شما اگر به دست مهندس بدهید این نردبان را می گذارد این سقف را مزیّن می کند, روشن می کند, مهندسی می کند به دست مُغنّی بدهید می رود تَه چاه این همان نردبان است حالا تا دست چه کسی باشد به کدام طرف حرکت بکند علم نردبان است گاهی همین نردبان باعث جهل و جهالت می شود که فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) با اینکه این فرعون و آل فرعون یقین داشتند حق با موسای کلیم است آمدند این را مثل مُغنّی وسیلهی چاه روی قرار دادند, انکار کردند با این تَه چاه رفتند یک عدّه هم مانند یک مهندس از این علم بهره ی صحیح بردند (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۞ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) این علمِ حصولی را نردبان علم حضوری قرار دادند این علمِ مفهومی را نردبان علم مصداقی قرار دادند این علم الیقین را نردبان عین الیقین دادند تفاوت راه خیلی است خب پس اینها هست بهشت الآن موجود است, جهنم الآن موجود است بعضیها می بینند بعضیها نمی بینند ولی می فهمند و باور می کنند بعضی نه آن هستند و نه این, در قیامت می گوید که (يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) این بود, با ما هم بود ما اگر نگاه می کردیم می دیدیم یا می فهمیدیم ولی غافل بودیم بنابراین (حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ ۞ حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) یعنی آن سد که اشراط الساعه است (وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ) حالا که وعده حق نزدیک شد و آستانه قیامت شدند چه می گویند, می گویند: (يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۴ تا ۱۰۲ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

(فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلاَ كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ (۹۶) وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هؤُلاَءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲)

پرسش:؟

پاسخ: نه خیر، آن غیر از این است آن مضمونش این است که اگر مردم یک دست کافر نشوند ما به کفّار آن قدر وسایل مالی می دهیم که سقف منزلشان یا دیوار منزلشان و مانند آن به جای چوب و به جای آهن، نقره به کار ببرند یعنی تیره نقره به کار ببرند صُحف فِزّه می دادیم، سقف نقره ای می دادیم، نردبان طلایی می دادیم ولی خائفیم مردم به طمع دنیا یک دست کافر بشوند (وَلَوْلاَ أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ) کذا و کذا.

سورهی مبارکهی «انبیاء» بعد از مرحله ی توحید و نبوّت، جریان معاد را ذکر می کند می فرماید رجوع مردم به مبدأ قطعی است چه اینکه صدور مردم هم از مبدأ قطعی است مردم مبدیی دارند «هو الله» معادی دارند «و هو الرجوع إلی الله» این قطعی است و هر کس مهمان عمل خودش است اگر کسی حُسن فاعلی و فعلی را ضمیمه کرد که خدای سبحان اجر او را ضایع نمی کند و فرشتگان هم اعمال او را ضبط می کنند و اگر کسی حُسن فاعلی و فعلی را ضمیمه نکرد یا از هر دو جهت سیّء بود یا از جهت عمل سیّء بود این گرفتار عذاب می شود منتها طولانی شدن عذاب او یا کوتاه مدّت بودن عذاب او مربوط به مقدار سیّئات اوست. بعد فرمود: (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) امّتی که در اثر کفر و دادن مهلت و برنگشتن آنها و توبه نکردن استحقاق عذاب الهی پیدا کردند و ذات اقدس الهی آنها را به هلاکت محکوم کرد دیگر برنمی گردند یعنی برنمی گردند به دنیا که نظیر (رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً) این یک احتمال بود، یا اینها هرگز اهل اِنابه و توبه و رجوع إلی الله نبودند این هم یک احتمال بود، یا اینکه (أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) یعنی اینها خیال نکنند که رجوع إلی الله ندارند که معاد ــ معاذ الله ــ حق نباشد بلکه معاد حق است بالضروره.

ص: ۲۸۲

مطلب چهارم دوتا روایتی است که در تفسیر علی بن ابراهیم دربارهی رجعت آمده که این مربوط به رجعت است. در رجعت طبق این دوتا روایت آنها که ایمانِ محض دارند برمی گردند یک، آنها که کفرِ محض دارند و به هلاکت دنیا مبتلا نشدند برمی گردند دو، آنها که کفر داشتند و به عذاب الهی مبتلا شدند و به هلاکت رسیدند آنها «لا یرجعون فی الرجعه» سه، اینکه

فرمود: (حَرَامٌ عَلَی قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَاها أَنَّهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ) یعنی امّتی که کفر ورزید و مستحقّ عذاب الهی شد و خدای سبحان آن قریه و اهلش را هلاک کرد و ویران کرد اینها در رجعت برنمی گردند خب اینها در رجعت برای چه برگردند اگر برای عذاب برگردند که خب این احسانی است نسبت به اینها که اینها در برزخ برنمی گردند که دوباره معذّب بشوند اینها که در رجعت برگردند که نه در ردیف انبیای اند نه در ردیف مؤمنین خالص، اگر برگردند باید عذاب ببیند شاید این احسانی باشد نسبت به اینها که خدا دو بار اینها را عذاب نمی کند یک بار در دنیا قبل از مرگ اینها را هلاک کرده دوباره در رجعت برگردند و معذّب بشوند این چنین نیست ولی یکی از محتملات همین است که آنها در رجعت بخواهند برگردند و ایمان بیاورند شدنی نیست، گذشته را جبران بکنند شدنی نیست، یا اینها رسیدند به جایی که صریحاً به انبیایشان می گویند: (سَوَاءٌ عَلَیْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُن مِّنَ الْوَاعِظِینَ) یا ذات اقدس الهی به پیامبر چه پیامبر اسلام چه انبیای دیگر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) می فرماید: (سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ) وگرنه صِرف اینکه اینها در رجعت برنمی گردند عذابی برای اینها نیست مگر با این توجیهات یاد شده.

ص: ۲۸۳

آ نها هم همین طور دیگر آنها برای هلاکت می آیند برای عذاب می آیند وقتی که آنها می آیند برای عذاب جدید هم در دنیا هم در آخرت تا اینکه خسران دنیا و آخرت دامنگیر آنها بشود.

خب، فرمود: (حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) یکی از محتملاتی که طبق دوتا روایت تفسیر علی ابن ابراهیم بود. اما ظاهر (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) معنایش این است که اینها (لاَ يَرْجِعُونَ) تا این وقت (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) در سورهی مبارکهی «کهف» آنجا مشخص شد که دربارهی یأجوج و مأجوج دوتا احتمال بود یکی اینکه این مهموز الفاء است از أجّه است لذا در مفردات راغب این را در أجّه معنا کردند اینها شبیه أجیج و نارند آتش از آن جهت که مضطرب است پراکنده است شعله های جَوّال و گوناگون دارند اینها هم مثل آ نها آتشِ این چنینی دارند لذا از أجّه است أجّه النار، أجیج النار و مانند آن است یأجوج و مأجوج، اما آنها که با الف قرائت کردند یاجوج و ماجوج اینها را از يَجَجَ می دانند در باب يَجّ ذکر می کنند نه در باب أجّ به هر تقدیر اینها در سورهی مبارکهی «کهف» گذشت. (وَهُم مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ) این گروه از هر برجستگی فوراً خودشان را به صحنهی قیامت می رسانند. در سورهی مبارکهی «ابراهیم» گذشت صحنهی قیامت که می خواهد قیام بکند کلّ این زمین می لرزد برابر (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ).

اول سورهی مبارکهی «حج» است وقتی این زمین و زمان یعنی کلّ نظام لرزید این جهان لرزه است نه تنها زمین لرزه (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) برای اینکه کلّ زمین که (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) باید عوض بشود، (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) که در آستانه ی عوض شدن است مَطْوی است یعنی طومار است این را می پیچند باز باشد که می شود منشور الآن مَطوی است مثل طومار، سِجِل یعنی طومار مثل طومار این را می پیچند تا دوباره با وضع دگرگون شده برگردند آن گاه در سورهی مبارکهی «ابراهیم» گذشت که (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) یعنی «تُبدّل السماوات غیر السماوات» آسمان عوض می شود، زمین عوض می شود صحنهی نویی پیدا می شود، اما همین آسمان باید باشد همین زمین باید باشد چون اینها باید شهادت بدهند, اینها باید شکایت بکنند یک نحوه تغییر و تبدیلی است که اصل هویّت محفوظ است وگرنه مسجد که شکایت می کند یا شفاعت می دهد, زمینی که انسان اطاعت کرده شهادت می دهد یا معصیت کرده شکایت می کند و شهادت می دهد باید حقیقت زمین باشد و این حقیقت تبدیل بشود به یک حقیقت دیگری آن که حقیقت دیگر بود که در دنیا نبود تا او مردم را ببیند این هم که در دنیا بود که در قیامت محشور نمی شود لذا در حشر.

اما نه تعدّد همین تبدیل می شود به صورت دیگری چون تبدیل هست نه اعدام و ایجاد یک وقت می گوییم الف تبدیل می شود به باء خب البته غیّریتی بین الف و باء هست ارض و سماء دنیا با ارض و سماء آخرت مغایرتی دارند اما اصلِ هویّت باید محفوظ باشد برای اینکه شده تبدیل, اگر الف از بین برود و باء به وجود بیاید که نمی گویند تبدیل شد در تبدیل یک اصل مشترکی لازم است مغایرتی باید باشد بله زمینِ دنیا با زمینِ آخرت, آسمان دنیا با آسمان آخرت کاملاً غیر هم اند برای اینکه یک مؤمن در صحنه ی قیامت کاملاً ـ فضایش روشن است (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) هست, (نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) هست فضا را خیلی روشن می بیند این کافر و تبهکاری که در کنار او ایستاده است در ظلمات است این مثل دنیا نیست که اگر روز هست برای همه روز باشد اگر شب است برای همه شب باشد آنجا هر کسی نورِ خودش را خودش دارد این یکی که در کنار او ایستاده است در ظلمت و تاریکی است چنین مغایرتی هست ذات اقدس الهی با تک تک اینها بخواهد سخن بگوید طرزی سخن می گوید که کسی که در کنار او ایستاده است اصلاً نمی شنود این هست اینها در روایات مسئله ی قیامت هست این زمینِ دنیا با زمینِ آخرت تغایری دارند, آسمان دنیا با آسمان آخرت تغایری دارند ولی تبدیل است بالأخره اگر تبدیل هست باید یک اصل مشترکی باشد (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) یعنی «تبدّل السماوات غیر السماوات» .

روایتی از وجود مبارک حضرت امام سجاد رسیده است از ائمهی دیگر که زمین تبدیل می شود به کُرهی خُبزِ نَقی یک کُرهی نان می شود که مردم تا اینکه به حسابشان رسیدگی بشود از این کُره ی نان استفاده می کنند آن روایاتی بود که آنجا گذشت. از پیچیده ترین و عمیق ترین مسائل همین مسئله ی معاد است این چنین نیست که ضروریِ دین باشد آن که ضروریِ دین است که دیگر انسان با همین بدن با همین پوست با همین جریان دوباره برمی گردد اما چطور می شود, چه موقع می شود, چه موقع از زمین برمی گردد, آیا قبل از تبدیل زمین برمی گردد یا حین تبدیل برمی گردد یا بعد از تبدیل برمی گردد اگر بعد از تبدیل این ذرّات برگشت پس تبدیل شده است نه عین او, دهها یعنی دهها مسئلهی عمیق که تصوّرش نظری است فضلاً از تصدیقش بنابراین چون اینها بحث نشده رویش دیگر شما می بینید خب اینکه اهل حوزه اید آنچه در حوزه مطرح نیست همین مسائل است دیگر, ولی اصلِ اینکه انسان با همین بدن با همین قیافه که «لو رأیته» در روایات ما دارد «لو رأیته لقلتُ إنّه بَهمان» هر کسی را می بینیم می گوییم این آقا همان خودش است اما حالا چطور می شود, چه موقع می شود, قبل از تبدیل است, حین تبدیل است, بعد از تبدیل است, حالا که این زمین و آسمان بخواهد عوض بشود مردم کجا هستند, با هم عوض می شوند, بی هم عوض می شوند اینها پیچیدگیهای تصوّری مسئله ی معاد است چه رسد به تصدیق. ولی به هر تقدیر فرمود این صحنه که عوض بشود اینها برمی گردند حالا ـ که اینها برمی گردند طوری است آن صحنه که یعنی از طلیعه ی قیامت که عدّه ای از ترس (شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ) می بینید وقتی که یا رعد و برق سنگین آمده زلزله ای آمده بعضیها متحیّر می شوند چشمشان باز می ماند حالا می خواهند این مُژه و پلک را کنار هم بگذارند چشم را ببندند نمی توانند این را می گویند حالت (شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ) وحشت این است وقتی هم که وارد جهنّم شدند از بس آنجا هراسناک است که نه تنها چیزهای دیگر را نمی شنوند دَم خودشان، نَفس خودشان را هم نمی شنوند خب انسان نزدیک ترین چیز به او همان نَفَس اوست از بس در حالت اضطراب و عذاب اند که صدای نفس خودشان را نمی شنوند چه رسد به چیزهای دیگر، اما صدای شعله را می شنوند، صدای عذاب را می شنوند.

در سورهی مبارکهی «طه» داشتیم که عدّه ای کور محشور می شوند (وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً) آن گاه (رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیراً) آنجا خدای سبحان در جواب اعتراض این معترضان کور محشور شده می فرمایند نه، ما تو را کور نکردیم تو هر طور بودی همان طور محشورت کردیم (کَذلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی) ما تو را کور محشور نکردیم به دلیل اینکه جهنم را می بینی، اهل جهنم را می بینی، شعله ها را می بینی، آن عذاب کننده را می بینی همه را می بینی منتها بهشت را نمی بینی، مؤمنین را نمی بینی، انبیا را نمی بینی، اولیا را نمی بینی در دنیا هم همین طور بودی دیگر در دنیا مراکز فساد را می دیدی مسجد و حسینیه را نمی دیدی الآن هم همین طوری ما هیچ کاری نکردیم (کَذلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی) هر طور بودی اینجا هم هستی. دربارهی (لا یسمعونها وهم فیها خالدون) هم همین طور است تو خودت را نشناختی این نَفَسی که برمی آید اینکه جناب سعدی گفت محصول حرفِ جناب سنایی است اینکه سعدی فرمود: «هر نَفَسی که فرو می رود مُمِدّ حیات است چون برمی گردد مُفرّح ذات پس هر نَفَسی دو نعمت موجودی بر هر نعمتی شکر واجب» این از آن سنایی گرفته، سنایی چون قبل از مولوی است او حساب دیگری است آنها را نمی شود به حساب سعدی و حافظ آورد او می گوید «عارفان هر دَمی دو عید کنند□□□ انگبوتن مَگس قَتید کنند» دیگران به فکر تار انداختن و صید مگس اند عارف در هر دو حال دوتا عید دارد:

یک عید اینکه نفس فرو می رود یک نعمت است.

دو اینکه برمی گردد نعمت دیگر است دیگران مشغول صید مگس اند این مشغول شمارش نعمت الهی است تقریباً دویست سال فاصله شده بین حکیم سنایی و سعدی تازه سعدی این حرف را زده که«هر نفسی که فرو می رود» خب بعدها حکیم سبزواری فرمود: «دَم چو فرو رفت هاست□□□ هوست چو بیرون رَوَد» یعنی از او هر همه هر نفسی های و هوست اینکه می گوید نَفس می کِشد و فرو می برد و می آورد در هر دو حال می گوید خدا، خدا، خدا، خدا. اینکه فرمود: «أنفاسکم فیه تسبیح» بی جهت نیست ما ماهی داریم به نام ماه مبارک رمضان که مقابل ندارد ایّامی هم داریم به نام ایّام محرّم که آن هم مقابل ندارد و اگر قرآن و عترت معادل هم اند چه اینکه معادل هم اند در ماه مبارک رمضان این دَم ما تسبیح است «انفاسکم فیه تسبیح» همین کسی که در ماه مبارک رمضان دَم او «سبحان الله» است همین اگر در مجلس سیّدالشهداء آهی بکِشد «نَفس المهموم لظلمنا تسبیح» این دارد تسبیح می کند این کجا آن کجا، این تسبیح کجا آن تسبیح کجا هر دو نعمت است «نَفس المهموم لظلمنا تسبیح و هَمّه لنا عباده» فرق بین ماه مبارک رمضان و محرّم نیست آنجا دَم تسبیح می شود اینجا دَم تسبیح می شود، اینجا آه تسبیح می شود آنجا نفس تسبیح می شود این می شود «عارفان هر دَمی دو عید کنند» این شخص قدر دَم خودش را ندانست اینکه می توانست برای سیّدالشهداء آه بکشد این را نکرد این برای چیز دیگر آه کشید الآن آه خودش را نمی شنود فرمود ما شما را کور نکردیم این در سورهی مبارکهی «طه» ما شما را کَر نکردیم در سورهی «انبیاء» ما شما را کَر نکردیم تو حرف خودت را نشنیدی صدای خودت را نشنیدی این «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» را گذاشتی کنار تو اصلاً نمی دانی این نَفَس چیست، این حرف تو چیست این دَم چه می گوید اگر خوب گوش می دادی می گفت خدا، خدا، خدا، خدا.

مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) حَشَره الله مع الأنبیاء در کتاب قیّم توحید در این توحید مرحوم صدوق آنجا دارد که وجود مبارک امام صادق ظاهراً یکی از اصحاب آن حضرت بیمار شدند و حضرت تشریف بردند برای عیادت کسی یک نفر یا بیشتر خدمت حضرت بودند در آن مراسم عیادت آن بیمار آه می کشید می گفت آه، اینکه در خدمت حضرت بود به آن مریض گفته بود آه نگو بگو «یا الله» حضرت فرمود «آه اسمٌ مِن أسمائه سبحانه و تعالی» او دارد می گوید خدا، این دَم یک انسان مؤمنِ بیمار که می گوید آه، یعنی مشکل من را خدا حل می کند این دم اوست چه بدانند چه ندانند این را مرحوم صدوق در کتاب قیّم توحید از وجود مبارک امام صادق فرمود: «آه اسمٌ مِن أسمائه سبحانه و تعالی» بنابراین «أنفاسکم فیه تسبیح» معنا پیدا می کند، «نَفس المهموم لظلمنا» تسبیح پیدا می کند در اینجا هم فرمود این نفس خودش را نمی شنود برای اینکه در دنیا هم نفس خودش را نشنید پس ما نه کسی را کَر کردیم نه کسی را کور، کسی را کور نکردیم در سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» فرمود تو همان طوری که بودی اینجا محشور شدی، کسی را کَر نکردیم در اینجا می فرماید هر طور که بودی ما تو را محشور کردیم این دَم خودش را نمی شنود برای اینکه در دنیا هم نمی دانست که این نعمت دارد می آید و هر نفسی هم که می کِشد یک قدم به مرگ نزدیک می شود «نَفس المرء خطاء إلی الموت» یا «إلی القبر» و مانند آن. خب، پس در اینجا که فرمود: (فَإِذا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی از بس صحنه هراسناک است اینها نمی توانند این مُژه و پلک و اینها را روی هم بگذارند بعد تازه بیدار می شوند می گویند (يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذَا) یعنی این با ما بود ما غافل بودیم بعد می گویند سخن از غفلت نیست خیلیها آمدند ما را بیدار کردند انبیا آمدند، اولیا آمدند، شاگردانشان آمدند و تبهکاران را که می خواهند وارد جهنم بکنند فرشته هایی که مسئول آن قسمت اند دَم درِ جهنم می گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) مگر پیامبران نیامدند، انبیا نیامدند، ائمه نیامدند، علما نیامدند، مبلّغین نیامدند اینکه به جهنّمیان می گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) منظور خصوص پیغمبر و امام که نیست همان (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ) هم همین است دیگر یعنی مگر شما روحانی نداشتید، شما واعظ نداشتید، شما امام جماعت نداشتید، امام جمعه نداشتید، مگر به شما نگفتند این (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) همین است چون برای هر کس که پیغمبر نمی آید، برای هر کسی که امام نمی آید همین روحانیون و علما و وُعّاظ که احکام را به مردم می گویند همین است دیگر حجّت خدا بر مردم تمام می شود دیگر این طور نیست که حالا ـ ماها منتظر باشیم برای هر کدام ما یک امام یا پیغمبری بیاید که همان برابر سوره‌ی مبارکه‌ی «توبه» کسی عمل بکند همین است دیگر (وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) اینجا هم فرمود ما ظلم کردیم (بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ) بیان خدای سبحان این است که اینها می گویند ما ظلم کردیم غفلت نبود ما را بیدار کردیم ما عالماً عامداً (نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) کردیم این طور نبود که ما غفلت کردیم خدا با غافلان کاری ندارد الآن کسانی که در روستاهای دوردست مناطق الحادنشین و کفرنشین به سر می برند که اینها اهل جهنم نیستند برای اینکه کفّار مستضعف اند حجّت خدا به اینها نرسید اینها خب غافل اند اینها را که خدا به جهنم نمی برد که البته بهشت هم جای اینها نیست اینها «مُرْجَعٌ لأمر الله»اند حالا ـ رحمت خدا چه کاری بکند با اینها راه دیگر است اما (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) اینهایی که حجّت الهی به آنها بالغ نشد که اینها را خدا جهنم نمی برد که آنهایی که غافل اند معذورند اما اینها اضراب می کنند که نه, سخن از غفلت نیست (بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ) آن گاه ذات اقدس الهی به آنها می فرماید: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) شما عابد و معبود کلاهما فی النار شما این بتها را تقدیس می کردید این بتها را گرامی می داشتید می پرستیدید اینها را همراه شما می بریم جهنم که اینها بشوند وقود النار (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) اینها عذاب نمی بینند ولی برای تعذیبِ شدید شما ما اینها را می بریم برای اینکه شما به اینها دل بسته بودید که اینها بشوند شفیع شما, مقرِّب شما إلی الله

اینها مشکل خودشان را نمی توانند حل کنند چگونه شفیع شما بشوند.

ص: ۲۸۸

تعذیب مضاعفی است برای کفار, وگرنه سنگ عذاب نمی بیند که آن سنگی که در جهنم است آن هم در حال تسبیح است این طور نیست که حالا سنگ را اگر بسوزانند تسبیح او کم بشود خود آتش دارد تسبیح می کند هیچ موجودی نیست (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) برای آتش, برای هیزم, برای سنگ که عذابی نیست فرق نمی کند در هر حال تسبیح گوی حقّ اند.

خب, پس بنابراین اینها فرمود: (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) این یک, و این شدّت عذاب است برای کفار دو, نسبت به خود سنگها و چوبها که (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) اینها فرق نمی کند چوب در هر حال سبّوح و قدّوسش را می گوید این طور نیست که حالا ـ اگر چوب را بسوزانند یا ریز ریز بکنند سبّوح و قدّوس را نگوید که, این در همهی حال اهل تسبیح و تقدیس است در همهی حالات, پس بنابراین برای خود سنگ و چوب عذاب نیست این سبّوح و قدّوسش را می گوید برای اینها عذاب است برای اینکه معبودهای اینها الآن همراه اینها دارند می سوزند اینها متوسّل شده بودند به بتها برای شفاعت یک, برای تقریب منزلت دو, (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) ولی نشد, (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) نشد, این یک تعذیب مضاعفی است برای آنها چه اینکه در همین جا می فرماید: (لَوْ كَانَ هؤُلَآءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا) حالا یا خود اینها می گویند که معبودهای ما اِله نبودند دروغ است برای اینکه اگر اینها اله بودند ما به شفاعت اینها دل بسته بودیم ما به تقریب اینها دل بسته بودیم الآن اینها مثل ما دارند می سوزند یا فرشتگان صحنه ی تعذیب به این کفّار می گویند که دیدید اینها سِمتی نداشتند اگر اینها اله بودند که نمی سوختند. خب, فرمود: (حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ) وارد می شوید و معذّب می شوید (لَوْ كَانَ هؤُلَآءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا) این قیاس استثنایی است لکنّ التالی باطل فالمقدّم مثله حالا یا خود آنها می فهمند نظیر (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) آنها می گویند اگر این بتها سِمتی می داشتند مثل ما نمی سوختند یا نه, فرشتگان آن عالَم, مسئولان دوزخ و تعذیب می گویند اگر این بتها سِمتی می داشتند به جهنم نمی افتادند (لَوْ كَانَ هؤُلَآءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ) هم اینها در جهنم ماندنی اند هم آلهه ی آنها در جهنم ماندنی اند ولی (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ) انسان که نَفَس فرو می برد این را می گویند زَفیر, وقتی برمی آورد می گویند شَهیق آن شاهِق این کوه و جَبَلِ مرتفع را می گویند این جبلِ شاهق است سر برآورده است نَفَس که بالا می آید انسان می شود حالت شهیق دارد وقتی فرو می رود حالت زفیر دارد زفیر و شهیق این است جهنم زفیری دارد شهیقی دارد اینها نَفَسشان را اولاً ـ فرو می برند, نفسشان را فرو می برند از شدّت هراس به قدری این نفس فرو رفته است و فرو می رود که خودشان هم احساس نمی کنند (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ) بر اساس شدّت هراس (وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ) زَفیرهم, زفیرِ خودشان را هم نمی شنوند نظیر آنچه در سورهی مبارکهی «نور» هست که به خواست خدا بعداً خواهد آمد در سوره ی «نور» آیه ی ۴۰ و ۴۱ تشبیهی فرمود جریان کفّار را فرمود کفار (كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ) دریای عمیقی باشد بالای دریا موج باشد (فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ) امواجِ متراکم باشد که مِن فوق آن موج, سحاب باشد هم امواجش متراکم است هم بالای موج ابر است خب ابر هست امواج متراکم هست دریا عمیق است اینها در دریا افتادند در چنین فضایی (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) این شخص در دریای این چنینی اگر دستش را بیرون بیاورد نه تنها دستش را نمی بیند بلکه (لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) نفرمود «لم یرأها» فرمود: (لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا) «كادَ» یعنی «قَرُب» (لَمْ يَكَدْ) یعنی «لم يَقرُب» نزدیک دیدن هم نیست خب, این کسی که در دنیا گرفتار تاریکی است که خودش را در حقیقت نمی بیند در قیامت در جهنم نفس خودش هم نمی شنود برای اینکه این نفسی که می توانست «انفاسکم فیه تسبیح» این را هدر داده این نفسی که می توانست «نفس المهموم لظلمنا تسبیح» این را هدر داده

لذا این نمی شنود. خب, پس این خطرها در حقیقت محصول کار خود انسان است.

ص: ۲۸۹

در سورهی مبارکهی «طه» گذشت البته آنچه در سورهی «طه» گذشت از این شفاف تر بود که فرمود ما هیچ کاری نکردیم هر طوری که در دنیا بودی همان طور تو را محشور کردیم در دنیا چیزهای خوب را نمی دیدی الآن هم چیزهای خوب را نمی بینی وگرنه داریم می گوییم جهنم را می بینی, همین کورها, همین کورها می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) همین کور و کَر می گویند جهنم را دیدیم, صدای جهنم را شنیدیم و اینها اما این همه رحمتهای الهی که می گذرد هیچ کدام را نمی بینند نمی شنوند. خب, (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى) چون عدّه ای سؤال کردند اعتراض کردند در همان صدر اول در روایات هم هست که خب اگر عابد و معبود کلاهما فی النار بعضیها انبیای الهی را, قدّیسین بشر را, بعضیها ملائکه را پرستیدند و اینکه قرآن دارد عابد و معبود هر دو (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) این مشکلش چیست؟ مستحضرید که مرحوم میرزا در قوانین به بخشی از اینها جواب داده که «ما» برای ذوی العقول نیست برای غیر ذوی العقول است این یک جواب است که در آنجا گفتند شما (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ) این (مَا تَعْبُدُونَ) «مَن تعبدون» را شامل نمی شود این یک جواب بود اما اینجا فرمود نه خیر, (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى) آنها که انبیای الهی اند, فرشتگان رحمت اند و مانند آن (أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) آنها خیلی از جهنم فاصله دارند اینها نه تنها از جهنم فاصله دارند (لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا) اینها اصلاً آن صدا و خروش جهنم که به فاصلهی پنجاه فرسخی می آید بوی بدِ جهنم یا صدای شَهیق و زَفیر آتش پنجاه فرسخ می آید خب, یا کمتر و بیشتر (لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا) اصلاً صدای ضعیف جهنم هم نمی شنوند اینها هم همین طورند, اینها هم کَر و کورند مؤمن در دنیا کَر و کور نیست آن که (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) این کور نیست در قیامت هم همین طور است دیگر این اهل اینکه غیبت گوش بدهد و امثال ذلک نیست (إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) نیست این نگاهش به نامحرم نیست جهنم هم نمی بیند این هم کور است در حقیقت منتها کورِ ممدوح و محمود این حرفِ بد را نمی شنود (مَرُّوا كِرَاماً) صدای جهنم را هم نمی بیند منتها یک کورِ محمود ممدوحی داریم که نعمت است که خوب است که انسان (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) این چشم که اصلاً نامحرم نبیند یعنی نمی بیند در حقیقت دیگر این بهترین نعمت است به هیچ وجه عذاب جهنم را نمی بیند با اینکه (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) نه اذا رأوها, جهنم قیامت چیز می فهمد, رؤیت را خدا به جهنم و نارِ جهنم اسناد داد نه «إذا رأوها» بلکه (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً) مثل این ببرها, مثل گرگها, مثل شیرها از دور دارند حمله می کنند این آیه فرمود:

جهنّم وقتی از فاصلهی پانصد فرسخی این جهنّمیها را می بیند حمله می کند خب این معلوم می شود می فهمد دیگر چه کسی جهنم است چه کسی جهنم نیست (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً) عصبانی می شود, غضبناک می شود, غیض می کند, از شدّت غیض گویا می خواهد تکّه تکّه بشود می گویند در بین این حیوانات درنده پلنگ از همه عصبانی تر است این حالت تَنمُّر, تنمّر برای پلنگی است اینکه گفت «پلنگان رها کرده خوی پلنگی» همین است درست است که شیر درنده تر از پلنگ است ولی عصبانی تر از شیر همین پلنگ است می گویند گاهی از شدّت عصبانیّت تکّه تکّه می شود حالا یا افسانه است یا به واقعیّت رسیده از شدّت غضب. این خدای سبحان وقتی می خواهد جهنم را معرفی کند این را شبیه پلنگ می داند می گوید (تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ) گویا از شدّت عصبانیّت می خواهد تکّه تکّه بشود این کار جهنم است خب می بیند که فلان جهنّمی دارد می آید می خواهد از دور حمله کند خب آتش است, می فهمد و سرکشی می کند از فاصلهی پانصد فرسخی هم نعره می زند و عصبانی می شود (إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً), (تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ) مثل اینکه تکّه تکّه می خواهد بشود مثل پلنگ, اما این همه خروش و فریادی که جهنم دارد ذرّه ای از صدای جهنم به گوش بهشتیان نمی رسد همین این یک صَمَم ممدوح است, یک عَمی ممدوح است همان طوری که در دنیا نداشتند خب, منتها آن چون مذموم بود فرمود یک عدّه کور محشور می شوند اینها هم در حقیقت کورند منتها کورِ ممدوح, صمم ممدوح و محمود (لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) هر چه بخواهند در او غرق اند در برابر آن خلودی که دیگران داشتند چیزهایی هم می دهند که فوق آرزو و تمنّی اینهاست نمونه هایش هم قبلاً بحثی که گذشت که فرمود بهشتیان در بهشت هر چه بخواهند هست هر چه اراده کنند هر چه مشیئت کنند (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ) یک, (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) دو, این دو آیه و مانند آن می گوید مؤمن هر چه بخواهد در بهشت برای او هست یک مطلب مهم هم دارد که (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) یک, (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) دو, این دو طایفه آیه یک پیام جدید دارد:

مؤمن هر چه بخواهد در آن هست, هر چه مورد اشتهای او باشد به او خواهند داد اما اشتهای هر کسی, اُمنیه هر کسی, آرزوی هر کسی, امید هر کسی به اندازه ی معرفت اوست خیلیها نمی دانند در بهشت چه چیزی هست تا آن را بخواهند الآن مثلاً شما هیچ شنیدید که یک کشاورز یا یک دامدار یا کاسبِ گذر در تمام مدّت عمر هشتاد نود ساله اش آرزو بکند ای کاش من نسخهی خطّی تهذیب مرحوم شیخ طوسی را می داشتم این اصلاً چنین آرزویی ندارد این تهذیب نشنید, نسخهی خطّی نشنید اما وقتی به سراغ علما می روید می گوید ای کاش ما مثلاً آ ن نسخه خطّی تهذیب مرحوم شیخ طوسی را می داشتم آرزوی هر کسی به اندازه ی معرفت اوست فرمود چیزهایی در بهشت است که شما اصلاً نمی فهمید تا از ما بخواهید (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) با اینکه فرمود: (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ) در (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) هم همین است خب ما وقتی که یک عالَم دیگری است نمونه اش را نه دیدیم, نشنیدیم ما به اندازه ی درکمان آرزو می کنیم بله, هر چه می فهمیم خوب است از خدا می خواهیم به ما می دهند اما وقتی نمی فهمیم چه چیزی بخواهیم این مثل همان کاسب گذر یا دامدار است که در تمام مدّت عمر هرگز آرزو نکرده ای کاش من نسخهی مثلاً خطّی تهذیب مرحوم شیخ طوسی را می داشتم یا مغنی مرحوم مفید را می داشتم این اصلاً آرزو نمی کند که چنین چیزی را که ما هم همین طوریم در این کریمه فرمود: (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) بخشهای منفی را دارد این مراحل, مراحل میانی فضایل بهشتیان است که فرمود اینها غرق در نعمت اند (لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) فزع اکبر را در سورهی مبارکهی «نمل» مشخص کرده که آن روز روزی است که همه در ناله اند در آیه ی ۸۷ سورهی مبارکهی «نمل» این است (وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شاءَ اللَّهُ) خب کلّ عالَم را دارند می تَکانند دیگر جا برای آرامش نیست اما (إِلَّا مَن شاءَ اللَّهُ) کنارش هست این (إِلَّا مَن شاءَ اللَّهُ) همین مؤمنین (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى) هستند اینها آرام اند دیگران بالأخره کم و بیش اضطراب دارند حالا تا چه اندازه مضطرب بشوند مطلب دیگر است ولی بالأخره یک عدّه هستند آرامِ محض اند یک عدّه هستند که یأجوج و مأجوج اند و بینهما هم مراتب.

«أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا»

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۹۸ تا ۱۰۳ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۴

Your browser does not support the audio tag.

(إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هؤُلآءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِى مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ هذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

جریان معاد در سورهی مبارکهی «انبیاء» و سایر سوَر مکّی به عنوان یکی از عناصر محوری مطالب اصول است بعد از بیان وحی و نبوّت و گزارش کوتاهی از سیرهی برخی از انبیا(علیهم السلام) جریان معاد را ذکر فرمود که در آن صحنه مشرکان و بتهای آنها به جهنم انداخته می شوند, مردان الهی اعم از انبیا و اولیا و مؤمنان به آ نها در رفاه و تنعّم اند. به کفار فرمود شما و بتهای شما به جهنم ریخته می شوند همان طوری که سنگها را می اندازند هیزمها را می اندازند شما را آن چنان به جهنم پَرت می کنند و شما وارد جهنم می شوید که این ورود به معنای دخول است آنچه در سوره ی «قصص» آمده است که وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) وارد آن چاه شد یعنی اِشراف بر چاه مدین پیدا کرد (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ) یعنی «أشرف» اما اینجا که فرمود: (أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ) یعنی «أنتم داخلون فيها» که همه تان وارد می شوید حالا که وارد شدید به نَفس می افتید.

زفیر در مقابل شهیق است اینکه نفس فرو می رود و برمی آید و دو حالت برای دَم هست از یک حالت به زفیر و از حالت دیگر به شهیق که شاهِق آن کوه برجسته و افراشته است گفته می شود که این در سوره ی مبارکه ی «هود» بحثش قبلاً گذشت آیه ی ۱۰۶ سورهی مبارکهی «هود» عبارت از این بود که (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ) که در بحث دیروز فرق بین فرو رفتن و فراز آمدن گذشت. اما در این آیه محلّ بحث سخن از شهیق نیست سخن از زفیر است منظور از زفیر دیگر در مقابل شهیق نیست یعنی به نفس می افتند منتها این نفس وقتی که فرو می رود اگر برنیاید خفه می کند این حالت فرو رفتن را ذکر فرمود که اینها به نفس می افتند و نفس فرو می رود از برآمدنِ نفس سخنی به میان نیامده که یک نحوه خفگی و عذاب است لذا فرمود: (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ) بعد فرمود: (وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ) دوتا خطر از خطرهایی که متوجّه جهنّمیهاست اینجا ذکر کرده:

ص: ۲۹۳

اول اینکه اینها به نفس می افتند و آن بخشی که فرو می رود را هم ذکر فرمود که (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ) این یک.

دوم این است که اینها چیزی را نمی شنوند (وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ) نه تنها حرف خودشان را نمی شنوند حرفهای خوب را البته دَمِ خود آن نفس خودشان را که دردآور است آن را ممکن است بشنوند ولی حرفهای خوب را نمی شنوند اما حرفهای زشت

را و بـد را که به یکـدیگر نثـار می کننـد این را می شـنوند اینکه فرمود: (كُلَّمَـا دَخَلَتْ أَمَّةٌ لَعَنَتْ أَخْتَهَا) وقتی این گروهها را به جهنم انداختند هر کدام دیگری را لعن می کنند می گویند تو باعث شدی این را می شـنوند چون این عذابی است فوق عذاب (كُلَّمَـا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَـا) این را می شـنوند اما این همه سـخنانی که برای انبیا هست یا در صـحنهی بهشت وجود مبارک داود(سـلام الله علیه) خوانندهی بهشتیهاست, قاری بهشتیهاست قرآن تلاوت می کند این حرفها اصـلاً به گوش آ نها نمی رسد یا در صـحنهی قیامت کلمات طیّب و طاهری که گفته می شود اینها اصـلاً نمی شـنوند نظیر همان کور محشور شدنی است که در سورهی مبـارکهی «طه» آمـده که فرمود: (وَنَحْشُـرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْياً) اینجا می فرمایـد: «ونحشـره یوم القیامه أصم» پس اینهـا حق را نمی بیننـد حق را نمی شـنوند, کلمـات خوب را نمی شـنوند منـاظر خوب را هم نمی بیننـد پس اینها به نفس می افتنـد یک, و حالت فرو رفتنِ نفس مطرح شـد که غم بارتر از برآمدن است این دو, و کَر هم آنجا هسـتند سه, کَرند یعنی حرفهـای حق را و زیبـا را و خیر را نمی شـنوند امـا لعن یکـدیگر را می شـنوند. خب, پس آنچه در آیه ی ۲۰۶ سورهی مبارکهی «هود» گـذشت که اینها دارای زفیر و شـهیق انـد یعنی فرو می رود و برمی آید این به نفس افتادن دو حالت دارد این دو حـالت را در آیهی ۱۰۶ سورهی مبـارکهی «هود» بیـان فرمود که قبلاً بحثش گـذشت حالا در آیهی محلّ بحث فرمود اینها وارد می شوند یعنی داخل می شوند حالا که داخل شدند (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ) اینکه فرمود: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ) شمـا و معبودهایتـان به جهنم ریخته می شویـد برخی از معبودهـا مثل انسانهای بزرگ, انبیا و اولیا و تعبیر برخی از مفسّـران نام مبـارک حضـرت امیر را برد که علیّ اللّهیهـا هم چنین تفکّر بـاطلی داشـتند نـام ایشان را هم برد وجود مبارک عیسای مسـیح و همچنین ملائکه مقرّب اینها جزء (إِنَّ الَّذِينَ سَـبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى) هستند یعنی عاقبت حُسنا, فضیلت حسنا, خصلت حسنا قبلاً درباره ی آنها رقم خورده است.

با این (إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَی) ناهماهنگ است برای اینکه این الآن (إِنَّ الَّذِینَ) را دارد از (مَا تَعْبُدُونَ) استثنا می کند اینکه در اصول مرحوم میرزای قمی در قوانین و سایر اصولیها گفتند که این «ما» برای غیر ذوی العقول است ذوی العقول را شامل نمی شود به همین آیه استشهاد کردند گفتند (وَمَا تَعْبُدُونَ) آن بتها و چوبها و سنگها را می گویند که (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) و ذوی العقول را شامل نمی شود ولی در اینجا بر فرض هم شامل بشود آیه ی ۱۰۱ همین سوره ی مبارکه ی «انبیاء» دارد آنها را جدا می کند که (إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَی) که وگرنه مناسب نبود که در اثنای تعذیبِ کفّار و بت پرستها جریان انبیا را استثنا کند, جریان عیسی و فرشته ها را استثنا کند.

در بحث دیروز گذشت که اینها وارد جهنم هم که می شوند نمی سوزنند آنجا هم تسبیح می کنند آتش هم تسبیح می کند, آن سنگ هم تسبیح می کند, این نفت و زغال و قیر و گاز هم تسبیح می کنند این طور نیست که حالا اینها که تسبیح می کنند وقتی وارد آتش شدند بسوزنند یا رنج ببرند که خود شعله مسبِّح حق است و ساجد حق است برای آنها عذاب نیست. خب, (إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَی أُولَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) اینهایی که عاقبت حُسنا برای اینها قبلاً رقم خورد اینها از نار کاملاً دورند با اینکه از فاصله های زیاد صدای قریب و غرّش و فریاد جهنم بلند است اینها اصلاً نمی شنوند (أُولَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ).بله دیگر, مثل دنیا, در دنیا اینها هر طور بودند.

سورهی مبارکهی «طه» که وقتی یک عدّه را کور محشور می کنند (وَنَحْشُرُهُ یوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی) این در قیامت اعتراض می کند می گوید (رب لم حشرتنی بصیرا) بنا شد من هر طور که در دنیا هستم محشور بشوم من در دنیا بینا بودم الآن اینجا کورم در جواب خدا می فرماید نه خیر, تو در دنیا هم کور بودی (کَذَلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذَلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی) تو در دنیا کور بودی برای اینکه مسجد بود, حسینیه بود, مراکز علمی بود, قرآن بود, عترت بود اینها را ندیدی مراکز فساد بود آنها را دیدی هر طوری که در دنیا بودی الآن همان طور محشور شدی ما کار جدیدی درباره ی تو نکردیم اینجا هم بهشت را, انبیا را, اولیا را, فرشته ها را, مؤمنین را نمی بینی کفّار و بت پرستها و منافق و جهنم را می بینی فرمود ما هیچ کاری درباره ی تو نکردیم هر طوری بودی محشورت کردیم (کَذَلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذَلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی) خب در دنیا هر کس هر طور باشد در قیامت محشور می شود در سورهی مبارکهی «حدید» هم همین است که منافقین می گفتند که (یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً) خب در دنیا ما با هم بودیم شما بیرون را می دیدید درون را نمی دیدید خب الآن هم کور به این صورت در می آیید. درباره ی کَرها هم همین طور است آن که صدای قرآن را می شنود, صدای تبلیغ مبلّغان الهی را می شنود, صدای اذان را می شنود, صدای دعوت انبیا و اولیا و مبلّغین الهی را می شنود این سمیع محشور می شود کسی که صدای حرام و آنها را می شنود صدای حلال را نمی شنود این کَر محشور می شود, کَر محشور می شود نه یعنی لعنتها و سبّ و لعن یکدیگر را نمی شوند آن را می شنوند (کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) اما حرفهای انبیا و فرشته ها و ملائکه را نمی شنوند.

غرض آن است که هر طوری که انسان بود محشور می شود «کما تعیشون تموتون و کما تموتون تُبعثون» هر طوری که هستید همان طور می میرید هر طوری که مُردید همان طور محشور می شوید در جریان مرگ هم آن روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرده است در باب جرایز جلد پنجم کافی است ظاهراً که هیچ لذّتی برای مؤمن بهتر از لذّت مرگ نیست در تمام مدّت عمر هیچ امر لذیذی به اندازه ی لذّت مرگ برای او گوارا نیست چه اینکه برای کفّار هم هیچ دردی دردناک تر از مرگ نیست البته بعد از مرگ دردهای بیشتری هست که اگر موت طامّه است طامّه با طاء مألّف «ما بعد الموت أطمّ» طامّه ی کبرا, طامّه ی کبرا که در قرآن هست همین است خب این غصّه فراگیر و نفس گیر این از مرگ شروع می شود چرا برای مؤمن خیلی لذیذ است و برای کافر خیلی تلخ, برای اینکه مؤمن یک سلسله تعلّقاتی بالأخره در دنیا دارد دیگر فرزند دارد, مال دارد, دوست دارد به اینها علاقه مند است هنگام مرگ که می شود ظاهراً گُلی معطّر از طرف ذات اقدس الهی به این مؤمنِ در حال احتضار می دهند این بو می کند همه ی آنچه مربوط به دنیاست یادش می رود خب اگر کسی یادش رفته که فرزند دارد, برادر دارد, دوست دارد, از فراغ آنها رنج نمی برد و انبیا و اولیا و فرشته ها را می بیند آن وقت تمام لذّت از این به بعد برای او هست عبادتهای او, قرائهای او, احسانهای او به این صورت ظهور می کند با خیال راحت می میرد فشار قبر برای مؤمن نیست, فشار جان دادن برای مؤمن نیست برای اینکه آنچه محبوب او بود یادش رفته و آنچه محبوب حقیقی اوست و با او باید باشد و در کنار آنها باید به سر ببرد آنها یادشان است, اما کفار همین روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در کافی آن کتاب الجنائز جلد پنج نقل کرده این است که مال او نزد او حاضر می شود, فرزند او نزد او حاضر می شود, عمل او نزد او حاضر می شود, مال می گوید از من فقط یک کفن سهم داری بقیه حق نداری, بچه ها می گویند ما تا گور می آیی بقیه خودت هستی, عمل می گوید من با تو هستم تمام درد برای انسان از مرگ شروع می شود برای اینکه یک عدّه محبوبها را دارد محبوبِ انسانی و حیوانی و جمادی که (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَنْعَامِ) این چهار قِسم را در سورهی مبارکهی «آل عمران» و «نساء» گذشت:

یـا جمـال است که قنـاطیر مقنطره است یـا نبـات است که حرث است یا دامـداری است که انعام است یا انسان است که نساء و بَنین است دیگر انسـان بیش از چهـار محبـوب که نـدارد (زُیِّنَ لِلنَّاسِ) این محبوبهـای اربعه همهی این محبوبهـای اربعه برای او هست یک, و همه را از او می گیرند دو, متعلّق علاقه را از او گرفتند اما این تعلّق و دلبسـتگی هست سه, عذاب و فریاد شـروع می شود چهـار, خب چرا یـک آدم معتـاد را که گرفتنـد فریادش بلنـد است برای اینکه به مواد عادت کرده یک, مواد را از او گرفتنـد دو, اعتیاد مانـده سه, اعتیادِ بدون آن عامل درد می آورد چهار, این فریادش بلند است انسان که می میرد چنین حالتی دارد برای اینکه محبوبها را از او گرفتنـد و محبّت مانـده حالا تا چه موقع این محبّت از او جـدا بشود او در عذابِ اَلیم است. به هر تقـدیر در اینجا فرمود او کَر محشور می شود همان طوری که در دنیا کَر بود نه کَرِ مطلق که چیزی را نشـنود این فحشـهای یکـدیگر را می شـنوند چه اینکه در دنیا هم همین طور بودند اما آن کلمات طیّب و طاهر مؤمنان را نمی شـنوند پس (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ) یـک, کـه در برابر شَـهیق اینجا زَفیر نیامـده زفیرِ مطلـق آمـد اینهـا به نفس می افتنـد و نفسـشان فرو می رود دیگر فراز و برآمـدگی آنها را ذکر نمی کند دو (وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ) اینها کَرند خب این عذابی است که آدم فقط فحشـها را بشـنود این همه طیّبـات و کلمات خوبی که در قیامت است نشـنود, اما (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) از این نارِ جهنّم دورنـد اینها هم کَرنـد منتها کَرِ محمود و ممـدوح اینها هم کورنـد کورِ محمود و ممـدوح یک وقت است آدم چیزی را استشـمام نمی کند شامّهی او بسـته است یعنی زباله را استشمام نمی کند یک نعمت خوبی است یا حرفهای زشت را نمی شنود این نعمت خوبی است همـان طوری که در دنیـا اینهـا اهـل لغو و لهو نبودنـد (إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) بودنـد, (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا) بودند, چشـمشان بسته بود, گوششان از حرام بسته بود, زبانشان از حرام بسته بود در قیامت هم اینها جهنم و آثار جهنم و شـعلهی جهنم را نه می بیننـد نه صـدایش را می شـنوند اما این همه کلمات طیّب و طاهر انبیا و اولیا را کاملاً می شـنوند, آن مناظر زیبای بهشت را کاملاً می بینند.

ص: ۲۹۷

حسیس یعنی آن مقدار ضعیفی که به حس در بیاید آن مقدار هم اینها نمی شنوند یک وقت است آدم می گوید صدای ضعیفی به گوش من می آید این چیست این نمی رنجاند آدم را وقتی انسان بالأخره صدای ضعیف را می شنود آن حسیس آ ن فریاد جهنم که (تَکَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ) که به فاصله ی پانصد فرسخ می گویند صدایش می آید آن را اصلاً نمی شنوند به مقداری که محسوس باشد ضعیف باشد آن مقدار هم نمی شنوند (لَا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا) این یک نعمت خوبی است دیگر.

پرسش: حاج آقا خداوند تبارک و تعالی داستان آن شبان را در قرآن مطرح می کند که؟

پاسخ: خب بله, اما خوشحال می شود و می خندد می گوید تو ما را مسخره می کردی؟! (الیوم من الای یضحکون فاطلع ورآو فی صباح الجحیم) این برای اینکه خودش خوشحال می شود در آن روز تَشفّی قلبِ مؤمن است وقتی می بیند آن ظالم, آن کافر, آن منافق دارد می سوزد لـذّت می برد که این کسی که در قبال قرآن و عترت قیام کرده دارد عذاب می بیند این یک نشاط و لـذّتی است برای او وگرنه آن دیدنی که رنج آور باشد بله آن دیدن نیست. خب, در اینجا فرمود: (لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا) نه تنها حَسیس و آن مقدارِ محسوس نار را نمی شنوند بلکه (وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) هر چه اینها بخواهند برای آنها هست در آن جاودانه هستند.

مشکل دنیا این است که اگر چیزی مستمر شد دیگر انسان از او لذّت نمی برد برای او عادی است الآن کسی ممکن است ده سال, بیست سال سالم باشد و بدن سالمی داشته باشد سی سال این سلامت که از بهترین نعمتهای الهی است چون مستمر است و عادی شد انسان از او لذّت نمی برد اما اگر خدای ناکرده چند روزی بیمار شد از بستر بیماری به لطف الهی نجات پیدا کرد سلامت خودش را باز یافت آن وقت در کمال نشاط است این سلامت را درک می کند, لذّت می برد و خدا را شکر می کند. سرّش این است که سلامت وقتی مستمر شد الآن مثل هوای باز و آزادی که انسان نفس می کِشد مستمرّاً لـذّتش محسوس نیست اما اگر در جای خفقان و آلودهی فضایی به سر ببرد بعد وارد صحنه ی هوای لطیف بشود احساس نشاط می کند این خاصیّت دنیاست در بهشت اینها با اینکه مستمرّاً در نعمت اند مع ذلک مستمرّاً لذّت می برند فرق اساسی دنیا و بهشت را هم قبلاً هم نمونه هایش گذشت می شود این چنین یافت در دنیا انسان تا گرسنه نشود و رنج گرسنگی را تحمل نکند از غذا خوردن لـذّت نمی برد یک انسان سیر علاقه ای به غذا ندارد و از غذا خوردن لـذّت نمی برد ولی در بهشت بدون رنجِ گرسنگی لذّتِ سیری نصیبشان می شود بدون رنج تشنگی لذّت سیرابی و از کوثر بهره گرفتن نصیبشان می شود این می شود نشاطِ مستمر لذا فرمود: (وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) آنها که دائماً در نعمت اند قدر نعمت را نمی دانند دائماً سالم اند قدر سلامت را نمی دانند ولی در بهشت دائماً در سلامت و نعمت اند و دائماً هم لذّت می برند منتها در این بخش مازاد مشیئت را ذکر نفرمود ولی در سورهی مبارکهی «سجده» و همچنین در سورهی مبارکهی «ق» آنجا به مرحلهی زائد از مشیئت هم اشاره کردند که فرمودند اینها هر چه بخواهند هر چه که اشتها داشته باشند برای آنها حاصل است ولی نمی دانند که ما چه نعمتهایی برای اینها ذخیره کردیم.

ص: ۲۹۸

سورهی مبارکهی «سجده» آیهی ۱۶ و ۱۷ این است البته بخشی مربوط به کسانی که اهل نماز شب اند که (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ) فرمود: (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) اینها نمی دانند ما چه نعمتهایی برای اینها ذخیره کردیم می خواهیم به اینها بدهیم چون نمونه اش در دنیا نیست چون نمی دانند آرزو هم نمی کنند علاقه هم نسبت به او نشان نمی دهند در دعاها هم به آنها توجه نمی کنند برای آدم چیزی را که درک نمی کند از چه کسی بخواهد نظیر همان مثال دیروز که یک انسان کشاورز یا انسان متعارف عادی این هرگز آرزو نمی کند ای کاش من نسخهی خطّی تهذیب مرحوم شیخ طوسی را می داشتم این اصلاً چنین چیزی در حیطه ی آرزوی او نیست افرادی که در بهشت به سر می برند چیزهایی را می بینند که در دنیا نه شنیدند, نه دیدند و نه درک کردند تا آرزو کنند اینکه فرمود: «ما لا عین رأیت و لا أُذن سَمِعت» همین است «و لا خطأت علی قلب بشر» بنابراین انسان به اندازه ی معرفت خود آرزو دارد این یک, معرفت او که محدود بود, اُمنیه و آرزوی او هم محدود است دو, بیرون از معرفت نه دعایی دارد نه آرزو این سه, لذا فرمود خیلیها نمی دانند ما چه چیزی در بهشت ذخیره کردیم برای اینها, مشابه همین تعبیری که در سوره ی مبارکهی «سجده» آمده است در سورهی «ق» است در سورهی «ق» آیهی ۲۴ و ۲۵ این است فرمود: (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) به آنها گفته می شود (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) وارد بهشت بشوید (بِسَلَامٍ) در کمال سلامت وارد بهشت می شوید (ذلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ◻ لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا) هر چه بخواهند هست خب (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) این یعنی چه, وقتی بگویند هر چه بخواهید هست و زائد بر آن هم هست یعنی زائد بر مشیئت شما یعنی چیزهایی هست که اصلاً شما نمی خواهید نه اینکه می فهمید و نمی خواهید چون نمی فهمید نمی طلبید نعمتهایی در بهشت هست که در ادراک بشر عادی به آنجا نمی رسد لذا مسئلت هم نمی کند. خب, (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) اولاً اینکه فرمود: (مَا يَشَاؤُونَ) معلوم می شود مشیئت بهشتیها و ارادهی بهشتیها در طول علل تحقّق اشیا در بهشت است گرچه این روایت را در کتابهای عقلی نقل کردند ولی هنوز سندی روشن در دست ما نیست که وقتی بهشتیها را وارد بهشت کردند نامه ای از طرف ذات اقدس الهی به بهشتیها می رسد «مِن الحیّ القیّوم» یعنی از طرف خدای سبحان به بنده ای که او هم مظهر حیّ قیّوم است این نامه ای است از طرف خدای سبحان که حیّ قیّوم است به بندهی بهشتی که مظهر این نام است او هم دیگر نمی میرد و آن طلیعهی نامه و عنوان نامه است بعد در متن نامه نوشته است که من اگر چیزی را بخواهم می گویم «کُن فیکون» تو هم هر چه را بخواهی بگوی «کن فیکون» لذا بهشتیها در دنیا هر چه را بخواهند نیازی به ابزار و وسیله ی نقلیه و وسیله ی صناعی و امثال ذلک نیست همین که اراده کردند حاصل می شود.

مرحوم امین الاسلام(رضوان الله علیه) در کتاب شریف مجمع البیان در ذیل این آیه ی (یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیراً) این را تبیین کرده که مُفجِّر عیونِ بهشت خود بهشتیان هستند مفجّر یعنی منفجرکننده, شکافنده, چشمه در آورنده در دنیا انسان تابع چشمه است هر جا چشمه است آنجا چادر می زند و مسکن انتخاب می کند ولی در بهشت چشمه تابع بهشتی است هر جا او بخواهد چشمه می جوشد آنکه امین الاسلام در مجمع البیان نقل می کند این است که این با دستش جایی را خط می کشد فوراً کوثر می جوشد, چشمه می جوشد. خب, پس مشیئت و اراده ی بهشتیها در بهشت جزء علل و اسباب نعمتهای بهشتی است با اینکه مشیئت چنین سهمی دارد مع ذلک در بهشت نعمتهایی است فوق مشیئت چون فوق معرفت است و او نمی داند چه چیزی در بهشت هست تا آنها را بخواهد این (وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) که در آیه ی ۳۵ سوره ی مبارکه ی «ق» آمده ناظر به همین است خب.

خب, اگر (لَدَیْنَا مَزِیدٌ) نفرمود «لدینا نِعَمٌ اخری» که, فرمود زائد بر آنهاست یعنی آن چیزهایی را که شما می خواهید به شما می دهیم زائد هم می دهیم زیاده برای آن است که روی مزید علیه بیاید دیگر اگر نعمتی جای دیگر باشد که نمی گویند زیاده که, زیاده یعنی آن نعمت که روی این مشیئت بیاید می شود زائده بعد آنجا فرمود: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم) ما برای اینها ذخیره کردیم نه معطّل نگهشان داریم خب اگر اینها را برای مهمانها ذخیره کردند به اینها خواهند داد دیگر این چنین نیست که خدای سبحان چیزهایی را برای مؤمنین در بهشت آماده بکند و اصلاً به آنها ندهد پس هم آیهی سورهی «سجده» نشانه ی آن است که خدای سبحان چیزهایی را به مؤمن می دهد که مؤمن نمی داند هم آیه ی ۳۵ سوره ی مبارکهی «ق» خب, اینکه فرمود: (لَا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ) اینها چون مثبتین اند مقیّد یکدیگر نیستند یعنی این مقدار را دارند مازاد بر این را هم دارند اینکه درصدد حصر نیست که فقط آنچه را می خواهند به آ نها می دهند این چنین نیست. خب, (لاَ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ) اینکه فرمود: (لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ) این (یَحْزَنُونَ) با (یَحْزُنُ) فرق است آن (لا یحزو) که مفتوح است لازم است (لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ) اما اینجا (لَا یَحْزُنُ) هست که «فَعَل یَفعُل» است متعدّی است که کار «أحزَن» را می کند (لَا یَحْزُنُهُمُ) نه «لا یحزَنهم» آن «لا یحزَن» لازم است (لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ) پس فَزَع اکبر اینها را محزون نمی کند اصلاً قدرت این را ندارد از فزع اکبر اینها دورند خب می دانید صحنه ی قیامت صحنه ی فزع اکبر است اینها در متن قیامت اند ولی از فزع اکبر دورند همان طوری که این مؤمنین در متن دنیا بودند در مراکز دنیا بودند در جای فساد بودند و محفوظ بودند خب این کسی که در خیابان عبور می کند چهارتا نامحرم می آید این چهارتا نامحرم برای همه ی عابرین است دیگر یا چهارتا مرکز فساد است برای همه ی جوانهاست دیگر این در متن جامعه ی آلوده زندگی می کند ولی پاک است در آنجا هم فزع اکبرِ صحنه ی قیامت هست اینها در متن فزع اکبرند ولی کسی کاری به آنها ندارد (لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ) چه اینکه (زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ) هم همین طور است دیگر جهان لرزه است دیگر این چنین نیست که یک گوشه ی عالَم بلرزد یک گوشه ی دیگر نلرزد که, اگر (زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ) است, اگر (یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا) است, اگر (تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ) هست, مردان الهی راحت اند گویا اصلاً خبری نیست این طور نیست که در تبدیل صحنه ی دنیا به قیامت اینها هم بلرزند که این نظیر زلزله ی دنیا که نیست اینها در کمال آرامش اند.

خب, (وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَـئِكَهُ) فرشته ها در همه ی حالات در خدمت اینها هستند در هنگام مرگ در کمال احترام می آیند حضورشان و اظهار ادب می کنند (الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَـئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَـلاَمٌ عَلَیْکُمُ) که این بحثش در سورهی مبارکهی «رعد» و امثال «رعد» گذشت که اینها در هنگام مرگ فرشتگان رحمت به سراغ اینها می آیند و عرض ادب می کنند سوره ی مبارکهی «رعد» که بحثش قبلًا گذشت آیه ی ۲۳ و ۲۴ این است که (وَالَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاهَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِـرّاً وَعَلاَنِیَهً وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ) اینها با خوبی, بدی را دفع می کنند نه اینکه با بد را دفع کنند (جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَمَن صَـلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ) اما (وَالْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن کُلِّ بَابٍ) از هر دری که اینها بخواهند وارد بشوند فرشتگان سلام عرض می کنند چون این چنین نیست که یک راه خاصّی باشد که بهشتیها الاّـ ولابد از آن در وارد بشوند گرچه درها مختلف است و درجات بهشتیها هم گوناگون, جهنمیها از هر راهی که بخواهد برود نیست هر راهی که این را بخواهند می برند چه اینکه آنجا هم که رفته باز نیست (مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْـفَادِ) است این طور نیست که این با دست و بال باز در جهنم بسوزد که این همان طوری که دست و بال دیگران را بسته با دست و بال بسته این را در جهنم می اندازند (مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْـفَادِ) این در غُلها بسته است آنجا هم باشد (مَکَاناً ضَـیِّقاً) این طور نیست که حالا یک جای وسیع به او بدهند بگویند اینجا بسوز که آنجا هم جایش تنگ است بسته هم هست به دلیل اینکه جای دیگران را تنگ کرده دیگران را هم بسته.

دربارهی بهشتیها که شرح صدر دارند از هر دری که بخواهند وارد بشوند آزادند یک, از هر دری که بخواهند وارد بشوند فرشتگان رحمت عرض سلام دارند دو, (وَالْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن کُلِّ بَابٍ ۝ سَلامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ) گفتند وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) وقتی حالا- سالی یک بار یا کمتر و بیشتر به قبرستان اُحد تشریف می بردند به شهدا که می خواستند سلام بکنند همین جمله ی قرآن را می گفتند (سَلامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ) خب, این فرشته هایی است که در برخورد با مؤمنین این را دارند وقتی هم که می خواهند قبض روح بکنند در هنگام قبض روح هم که (الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ طَیِّبِینَ) آنجا هم می گویند (سَلامٌ عَلَیْکُم) آیهی ۳۱ و ۳۲ سورهی مبارکهی «نحل» این است (الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِمَا کُنتُم تَعْمَلُونَ ۝ هَلْ یَنظُرُونَ إِلَّا أَن) کذا, موقع قبض روح هم فرشته ها می آیند سلام عرض می کنند می گویند وارد بهشتِ برزخی می خواهید بشوید از هر دری که خواستید راحتید, پس فرشته ها از حالت موت و ورود در برزخ با آنها هستند در صحنه ی قیامت هم با آنها هستند اینجا هم که محلّ بحث است فرمود اینها کسانی اند که فرشتگان نسبت به اینها عرض ادب و سلام دارند و در خدمت اینها هستند (تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ) وقتی به ملاقات اینها آمدند به اینها می گویند (هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ) آن روزی را که خدا به شما وعده داد که رفاه هست, بهشت هست, دیدار با انبیا و اولیا هست امروز است اینکه در دنیا انبیا به شما وعده داده بودند که روزی فرا می رسد شما جزای اعمالتان را می بینید امروز است (هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ).

ص: ۳۰۲

دو نکته مربوط به مباحث قبلی است یکی اینکه وجود مبارک یونس گرچه از دریا به ساحل افتاد (فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ) و این نَقص نیست و اما اگر «نُبِذَ و هو مذموم» بود نقص بود نقص بود درباره ی مذمّت نفی شده فرمود اگر او جزء مسبِّحین نبود (لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ) اما چون مسبّحین بود به حالت مذموم بودن نَبذ نشده ولی بیمار بودن و سَقیم بودن و رنجِ دریا و شکم ماهی داشتن اینها عذاب نیست.

مطلب بعدی آن است که ابن قیّم در تفسیرش نقل می کند اگر کسی هفت بار این دعای حضرت ایّوب را ذکر بکند دعای او مستجاب است و آن دعا این است که (رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) در آیه ی ۸۳ همین سوره ی «انعام» «أنَّ» به فتح همزه آمده برای اینکه نادااست «نادیٰ ربّه أنّی» اما اگر کسی ابتدائاً بخواهد دعا کند می فرماید: (رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) این حرفی که ایشان می گوید اگر کسی بیمار باشد مشکلی داشته باشد هفت بار این ذکر را بگوید نتیجه می گیرد این مُجرَّب است خب حالا تجربه ی شخصی برای ما که تجربه نکردیم یا مثلاً هنوز روشن نشد دلیل بر نفی نیست لکن اگر بخواهیم باور کنیم یک روایت معتبری می خواهد لکن ذکر یونسی خود آیه ی قرآن دلیل است و گذشته از اینکه شواهد دیگری هم در کار است در جریان ذکر یونسی فرمود: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) اما در جریان ذکر ایّوبی نفرمود ایّوب این را گفته و ما کَشف ضُرّ کردیم و برای مؤمنین هم اگر بگویند کشف ضُرّ می کنیم بنابراین آن حرفی که جناب ابن قیّم در تفسیرش گفته گرچه ما نمی توانیم رد بکنیم بگوییم این سخنی است باطل اما اثباتش هم آسان نیست آن حرفی هم که شیخ طوسی(رضوان الله علیه) نقل کرد که قبلاً گفته شد ایشان می گوید دو سد مُنفرِج می شود در جریان فتح یأجوج و مأجوج با حرف امین الاسلام تقریباً یکی است برای اینکه دو سدّی که در سوره ی «کهف» گذشت به وسیلهی سدّ سومی که جناب ذوالقرنین احداث کرد این دوتا سد با این سدّ وسط متّصل شدند وقتی این سدّ وسط شکاف برداشت این دوتا سد هم از هم جدا می شوند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۳ تا ۱۰۷ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنَا إِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ (۱۰۴) وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِی هذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ (۱۰۶) وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ(۱۰۷)

چون سورهی مبارکهی«انبیاء» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و آنچه مشرکان یا ملحدان را مغرور کرده است قدرت مادّی است ذات اقدس الهی هم با حکمت, هم با موعظه, هم با جدال احسن با اینها سخن گفته است چه در مسئله ی توحید, چه در مسئله ی وحی و نبوّت و چه در مسئله ی معاد:

جریان معاد فرمود آن روز, روز فَزَع اکبر است در عین حال که فزع اکبر است ذرّه ای به مؤمنان آسیب نمی رسد اینها در عالَم خودشان در کمال نشاط و فرح هستند اگر اولیای الهی (لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ) هستند در آن نشئه این معنا ظهور می کند با اینکه فزع اکبر دامنگیر آن صحنه است این (یَحْزُنُ) که متعدّی است غیر از «یَحزَنُ» است که لازم است که اولیای الهی (لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ) که «یَفعلون» است اما اینجا «یَفعُل» است که متعدّی است. خب، بعد فرمود فرشتگان با مؤمنان، با اولیای الهی برخورد کریمانه دارند که شواهد چندگانه اش در بحث دیروز گذشت.

جریان استقرار معاد پیش درآمدی است که مناسب با صدر سورهی مبارکه ی«حج» است که در پیش داریم در صدر سورهی «حج» فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ) کم کم زمینه ی پیدایش معاد را دارند ذکر می کنند اشراط الساعه را ذکر می کنند یکی از جریان اشراط الساعه همین روایات رجعت بود که علی بن ابراهیم نقل کرد یکی هم ظهور وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) است که الآن در آیه بعد داریم کم کم صحنهی آسمان و زمین برچیده می شود و صحنه ی قیامت گسترده می شود فرمود برای اینکه صحنه ی قیامت گسترده بشود ما آسمان را جمع می کنیم آن طوری که سِجِل، کُتب را جمع می کنند خب این (هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی) این یوم چه روزی است؟ روزی که آغازش از اینجا شروع می شود (یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ) روزی که ما آسمان را که جنس است گاهی سماوات است گاهی سماء این جنس است و همه ی سماوات را در برمی گیرد و اگر جایی سماء ذکر شد و اهلش ذکر نشد منظور آسمان و اهل آسمان است (یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ) روزی است که ما آسمان را درهم می پیچیم چطور در هم می پیچیم؟ آن طوری که سِجل مکتوبها را درهم می پیچید سِجل یعنی طومار، طومار دوتا کار می کند یکی اینکه این کلماتی را که در متن او نوشته شده این را نگه می دارد دوم اینکه وقتی پیچیده شد این کلمات را از دیگران مستور نگه می دارد در نوبتهای قبل هم طیّ سِجل معنا شده است الآن این صحفهی کاغذ مکتوب است و کلماتش ثابت هست ولی دیگران می توانند ببینند اما وقتی ما لوله کردیم طِیّ یعنی لوله کردن وقتی لوله کردیم این کاغذ را دیگر کسی نمی داند که در این کاغذ چه نوشته است این را می گویند طیّ سِجل.

طیّ یعنی درهم پیچیدن این طوماری که درست می کنند یک پارچهی طولانی تهیه می کنند عدّه ای کلماتی می نویسند و امضا می کنند این کلمات محفوظ است امضا هم محفوظ است وقتی طومار را پیچیدند کسی نمی فهمد که در این طومار چه چیزی نوشته است و چه کسانی امضا کرده اند سِجل یعنی طومار این یک وقت منشور است یک وقت مَطوی است، وقتی مَطوی باشد نه نوشته اش گُم می شود نه کسی می فهمد در آن چه چیزی نوشته است وقتی منشور باشد فقط نوشته اش محفوظ است الآن سماوات منشور است باز است تمام این ستاره ها که به منزلهی کلمات الهی اند، حروف الهی اند، نوشته های الهی اند که (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ) که بخشی از اینها در پایان سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت (لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) اینها همه کلمات الهی اند، کتاب الهی اند خب در این مکتوبات، در این فضایی که کلمات الهی منشور است این کلمات الآن منشور است و محفوظ ولی در هنگامی که می خواهد قیامت قیام کند بساط اینها برچیده می شود دیگر «لا ارض و لا سماء». خب، تا اینجا روشن است اما می فرماید ما این کلمات فراوانی که به نام ستاره هاست، منظومهی شمسی است اینها در سِجلی است که ما جمع می کنیم آن سِجل کجاست آن چیست؟

(يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ) آن طوری که سِجل کلمات را جمع می کند درهم می پیچد ما آن طور موجودات آسمان را درهم می پیچیم پس اراده ی ما به منزلهی طومار است اینها همه در متن اراده ی ما هستند ما وقتی این اراده را جمع کردیم مثل اینکه این طومار را درهم پیچیدیم، اراده را باز کردیم مثل اینکه این طومار را باز کردیم اینها به اراده ی الهی متّکی اند گاهی می فرماید این پرنده ها را چه کسی در فضا نگه می دارد (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمٰنُ) خدای سبحان اراده کرده است این مرغ سنگین در آسمان بماند خب بماند، چطور اجرام دیگر که سنگین اند بر اساس جاذبهی زمین جذب می شوند و این پرنده ها از فاصلهی هزار متری یا کمتر و بیشتر یا هزار کیلومتر همین طور در پرواز ند فرمود: (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمٰنُ) خب پس اینها چون در مقام سوم بحثیم دیگر یعنی در افعال خدا که ارادهی فعلی خداست این ارادهی فعلی خدا به منزلهی بستر آن طومار است و الآن اینها در متنِ ارادهی الهی حضور دارند وقتی هم که اراده را باز کرد اینها منشورند وقتی اراده را جمع کرد اینها مطوی اند فرمود خیلی برای ما مهم نیست گرچه نزد شما مهم است تاکنون که جریان منظومه ی شمسی و کُرات آسمانی کشف نشده همه اش فرمود: (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ) با اختراع دهها تلسکوپ قوی باز خیلی از اینها زیر پوشش مجموعه ی (لَا تُبْصِرُونَ) است یعنی هنوز علم بشر نتوانست اجرام سماوی را احصاء کند. بسیار خب، تازه بر فرض هم احصاء کند در سورهی مبارکهی «فصلت» و امثال «فصلت» فرمود اصل اینها یک مُشت دود بود (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ) ما این یک مشت دود را کردیم راه شیری هزارها ستاره درست کردیم، هزارها شمس و قمر درست کردیم خب اگر دخانِ خفه کننده از این دخانِ خفه کننده شمس و قمر می سازد دوباره بساطش را جمع می کند این طور نیست که اینها را دیگر از برلیان ساخته باشد که از پرنیان ساخته باشد که فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ) بعد (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ) آن را به مصابیح تعبیر کردیم، راه شیری درست کردیم، صدها ستاره درست کردیم همین یک مُشت دود را خب بعد هم بساطش را جمع می کنیم این است که می فرماید شما اینها را نمی فهمید چه رسد به مسائل روح و مجرّدات روح (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً) آنجاها که دسترسی تان بسیار ضعیف است اینها که امر مادی است و با تجربه های بشری می شود این را شناخت که ماندید در آن (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ) اما آن معنویات حساب دیگر است بنابراین الآن اینها در بستری اند به نام اراده ی حق این اراده صفتِ فعل است و صفت فعل عین مراد است نه عین مرید تغییرپذیر است تحوّل

پـذیر است وماننـد آ ن، فرمود مـا روزی که اراده کردیم بساط اینها را جمع بکنیم جمع می کنیم حالا اینها را که جمع کردیم چه کـار می کنیم؟ دوبـاره نشـرشان می دهیم دوبـاره اینها را باز می کنیم شـما را دوباره زنـده می کنیم برای اینکه به هـدفتان برسـید (یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ) خب سِجل طاوی است ما هم طاوی هستیم، سـجل طی می کند ما هم طی می کنیم، سِجل مَطوی دارد ما هم مطوی داریم مطویّ سـجل کلمات مکتوبه است مطوی ما این سـتاره ها و شـمس و قمرنـد اینها کلمات ما هسـتند. سِجل بستر است اراده ی ما بستر است، سِجل طاوی است ما با اراده ی فعلی طاوی این مطویّاتیم (یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ) خب بعد چه کار می کنیم یعنی بساط شـما را برمی چینیم که هدف آن است که ما این سـماوات را بگسترانیم بعـد درهم بپیچیم یـا نه، درهم بپیچیم که دوبـاره بازسـازی کنیم و نوسازی کنیم و همه تان را احیا کنیم و طوری دوباره شـما را بیافرینیم و آسمان و زمینی خلق کنیم که از زوال مصون باشد فرمود ما این کار را کردیم زمینه است (کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ) این (أَوَّلَ خَلْقٍ) ناظر به «أول ما خلق الله نوری» یا «نور نبیّنا» آن نیست بار اول شـما را آفریدیم الآن هم شـما را اعاده می کنیم برای ما بسیار سهل است کسی که با اراده کار می کند.

بیانـات نورانی حضـرت امیر است در نهـج البلاـغه که فرمود او «فاعـلٌ لاـ بالحرکه» اگر فاعلِ لا بالحرکه است خسـته نمی شود چون در قرآن کریم فرمود: (أَفَعَیِینَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ) اگر کسـی با حرکـت دست و پا و ابزار بخواهـد کار کنـد بالأخره خسـته می شود اما اگر کسـی با اراده خواست کار بکنـد دیگر خسته نمی شود که الآن شـما در فضای ذهنتان یک قطره آب ایجاد کنید یک، اقیانوس کبیر هم تصوّر کنیـد دو، هر دو برای شـما سـهل است این طور نیست که حالا یکی آسان باشد یکی آسان تر یا یکی سـخت باشد یکی سخت تر با اینکه انسان بشر است فرمود: «فاعلٌ لا بالحرکه» نه اینکه کاری برای خدا آسان است کاری آسان تر، آسان و آسان تر فرض نـدارد نسـبت به فاعلی که با اراده کار می کند یک، و قدرتش هم نامتناهی است دو، لذا آن آیاتی که دارد جریان معاد برای خـدا آسان تر از مبـدأ است فوراً اسـتدراک کرده فرمود این را ما برای فهم شـما گفتیم وگرنه (لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) این سـخن، سـخن باطلی است که ما بگوییم یکی برای خـدا آسان است یکی آسان تر اگر یک وقت گفتیم (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) فوراً گفتیم (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) این برای اینکه شـما بفهمیـد وگرنه اگر قدرت نامتناهی بود یک، با اراده کار کرد دو، فرقی نـدارد که یـک نَم را تصـوّر کنی یـا اقیـانوس را، فرض نـدارد نه اینکه آن مفروض محـال است خود این فرض محـال است. فرمود همـان طوری که اوّلین بـار خلق کردیم دوبـاره هم خلق می کنیم مـا بنایمان بر این نیست که بساط اینها را برچینیم و عالم تمام بشود و بشود پوچ بنای ما بر نوسازی است این کهنه ها را برمی داریم نو می آوریم نه اینکه بنایمان بر این باشـد که بساط اینها را برچینیم (کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ) همان را ما برمی گردانیم این (وَعْداً عَلَیْنَا) وعـده ای است الهی و هرگز تخلّف نمی کنیم چون (إِنَّ اللّهَ لاَ یُخْلِفُ الْمِیعَادَ) و خـدای مُخلِف وَعْـد نیست، مُخلِف میعـاد نیست، خُلف وعـده قبیح است صـدور قبیـح از خدا محال است بعد هم به صورت جمله ی اسـمیه با تأکید فرمود: (إِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ) ما یقیناً این کار را می کنیم.

جریان وعدهی الهی آیات فراوانی است که گاهی از قبض زمین سخن می گوید گاهی از طیّ آسمانها فرمود: (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) حالا ـ ان شاءالله ـ اگر به آنجا رسیدیم شاید این نکته بازگو بشود که چرا درباره ی زمین سخن از قبض است و درباره ی آسمان سخن از طِی، در سورهی مبارکهی «زمر» آیهی۶۷ این است فرمود: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) بعضی از مسائل است که از نظر معرفتی بین دنیا و آخرت فرق است بعضی از مسائل است که نه، نه تنها از نظر معرفتی و علمی بلکه از نظر عینی فرق است آنها که از نظر معرفتی و علمی فرق است اینکه فرمود: (وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) خب ما آن روز می فهمیم تمام کارها تحت تدبیر خدا بود به دیگری نباید اِسناد داد مگر دیگری ابزار و وسایل کارند چه در دنیا چه در برزخ چه در قیامت «والأمر كله لله سبحانه و تعالى» منتها آن روز می فهمیم که (لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً) آن روز می فهمیم «والملك يومئذ لله» آن روز می فهمیم (وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) که مطالب این آیات ظرف ظهورش قیامت است نه ظرف حدوث، الآن هم هست برای خدای سبحان. بعضی از امور است که اصلاً ظرف حدوثش ظرف وجودش قیامت است مثل برچیدن مسئله ی زمین، قبض زمین، درهم پیچیدن آسمانها در آیه ی ۶۷ سورهی مبارکه ی «زمر» فرمود: (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) خدای سبحان نه یک دست دارد نه دو دست او منزّه از دست است منزّه از جارحه است اما اینکه گفته شد یَمین در روایات ما هم هست که «كلتا يديه يمين» درباره ی وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم(سلام الله علیه) که یکی از مظاهر تامّه ی الهی است آنجا هم درباره ی حضرت کاظم(سلام الله علیه) آمده است که «كلتا يديه يمين» هر دو دست وجود مبارک أبی ابراهیم یمین است .

ص: ۳۰۷

بخش سوم روایاتی که دربارهی مؤمن است که مؤمن «کلتا یـدیه یمین» تازه مؤمنینِ متوسط آنها که اصـحاب یمین انـد دسـت راستشان راست است دست چپشان هم راست برای اینکه اینها با دست چپ و راست با هر دو طرف کار یُمن و برکت و میمون انجام می دهنـد اما آنها که منافق اند و یا کافرند و امثال ذلک دست چپشان چپ است دست راسـتشان هم چپ اینها اصـحاب مشئمه اند هر دو دستشان چپ است این طور نیست که یک دستشان یُمن داشته باشد یک دستشان نداشته باشد که و اگر یسار را یسار گفتند نه یعنی چپ برای اینکه تبرّکی است که یُسـر و برکت این کار انجام می گیرد لذا شما می بینید در هنگام غَسْل دست راست، شسـتن دست راست در هنگام وضو مؤمن در هنگام شسـتن دست راست عرض می کنـد خـدایا! نامه ی من را در دست راست من قرار بـده و بهشت را در یسار من «والخُلـد فی یساری» نه یعنی چپ, یعنی با یُسـر و برکت به من عطا بکن.

سرّ نامگـذاری دست چپ به یسـار برای آن است که خـدای سـبحان این دست را برای یُسر و تَیسـیر و آسـان کردنِ کار یمین انجـام داده است چون مؤمن «کِلتـا یـدیه یمین» اگر کسـی واقعاً اصـحاب میمنه شـد این طور است. به هر تقـدیر اول درباره ی خدای سـبحان که مقام فعل اوست بازگو شده «کلتا یدی ربّی یمین» درباره ی حضـرت ابی ابراهیم هم که آمده درباره ی ائمه دیگر هم یقیناً هست ولی حالاـ ما آنکه در ذهنمان هست درباره ی وجود مبارک امام کاظم(سـلام الله علیه) است و درباره ی مؤمنین هم هست مؤمن «کلتا یدیه یمین» خب.

خب, اگر بنا بود استفاده بکنند دیگر بشر مجبور بود مطیع باشد این قدرت را قبل از این عالَم استفاده کردند یک, بعد از این عالم استفاده می کنند دو, در این عالم هنگام ضرورت یعنی معجزه استفاده می کردند سه, اگر آن قدرت محلّ استفاده قرار می گرفت بشر مجبور بود در اطاعت, این بیان نورانی پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) که فرمود: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات والأیمان» همین است اگر اینها بنا بود برابر علم غیب عمل بکنند که همه از ترس از گناه فاصله می گرفتند دیگر می شود مجبور فرمودند ما در دنیا برابر آن قدرتِ غیبی و علمِ غیبی و مانند آن عمل نمی کنیم این را وجود مبارک پیغمبر فرمود دیگر با اینکه عَرض اعمال هست با اینکه هر علمی انجام بدهیم (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) هر کاری انجام بدهیم حضرت می بیند ولی بنا بر این نیست که آنها با علم غیب محکمه را اداره کنند, با علم غیب جامعه را اداره کنند اگر آ ن بود بشر می شد مجبور دیگر. خب, بنابراین فرمود: (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) این در سورهی مبارکهی «زمر» هست او منزّه از هر نقص است, مبرّای از هر عیب است, شریک ندارد و مانند آ ن, پس بنابراین صحنهی زمین در قبضهی اوست, صحنه ی سماوات مَطوی اوست کلّ این صحنه برای بازسازی تغییر و تبدیل پذیرند که در سورهی مبارکهی «ابراهیم» بحثش گذشت فرمود: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) یعنی «تبدلّ السماوات غیر السماوات» این صحنه عوض می شود, صحنهی زمین عوض می شود, صحنه ی آسمان عوض می شود و دوباره بشر به حالت اوّلی اش برمی گردد یعنی خلقتی که داشت نه به آن حالت اوّلی که معدوم بود (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ) که (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) به آنجا برنمی گردد چون آنجا دیگر معاد نیست معادِ مصطلح نیست که بهشت و جهنم را به همراه داشته باشد هر کسی در برابر اعمالش مسئول باشد معاد به طرف الله است با حیث وجود مناسب آنجا نه اینکه به مخزن الهی برمی گردد که دیگر سخن از جزا نباشد, کیفر نباشد و امثال ذلک نباشد. خب, همان طوری که بار اول خدای سبحان آفرید برای بارهای بعدی هم می آفریند بدون اینکه هیچ نقصی دربارهی ذات اقدس الهی داشته باشد.

سورهی مبارکهی «روم» آیهی ۲۵ به بعد بخشی از این آیات این چنین ذکر می کند می فرماید: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّماءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ) وقتی شما را خواند از زمین بیرون می آیید (وَلَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ ￼ وَهُوَ الَّذِى يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) فرمود بدأ پیدایش, آغاز خلقت به دستور خدای سبحان است بعد از مرگ دوباره اینها را احیا می کند بعد فرمود این دوباره احیا کردن نسبت به خدای سبحان آسان تر است (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) فوراً استدراک کرد فرمود این برای فهم شما ما گفتیم که شما زودتر باور کنید وگرنه (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) وصفِ اعلا برای اوست او منزّه از آن است که یک کار برای او آسان باشد یک کار برای او آسان تر, اگر قدرت نامتناهی است و اگر با اراده کار می کند فرض ندارد که یکی آسان باشد یکی آسان تر چون دوتا کار را خدای سبحان در بحثهای قبل هم داشتیم در قرآن کریم ذکر می کند که یکی آسان ترین کارهای عالم است و یکی هم دشوارترین کارهای عالم هر دو را می فرماید برای خدا آسان است آنکه آسان ترین کار عالَم است قبضِ سایه است الآن ما که داریم راه می رویم این سایه به تبع ما دارد راه می آید باری روی دوش ما نیست گاهی سایه ما کم می شود گاهی زیاد می شود گاهی از بین می رود گاهی ممتد پیدا می کند همراه ما دارد می آید ما باری روی دوش ما نیست اگر سایه را کم کردیم, اضافه کردیم, نفع کردیم چیزی بر رنج ما افزوده نمی شود این برای سایه, قبض سایه فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ) و این (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ￼ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً) که اگر (يَسِيراً) در برابر «أسيراً» باشد نه (يَسِيراً) یعنی تدریجاً, ما این سایه را به آسانی جمع می کنیم.

ص: ۳۱۰

دربارهی حشر اکبر فرمود: (ذلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ) خب از حشر یعنی نوسازی کلّ جهان دشوارتر چیزی نیست یعنی کلّ عالم را به هم بزند بعد کلّ عالم را بسازد دیگر از این سنگین تر فرضی ندارد که فرمود: (ذلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ) خب, از جمع سایه آسان تر فرضی ندارد و از دشواری جمع کردن بساط عالَم و بازسازی مجدّد کلّ جهان هم فرض ندارد فرمود هر دو نزد ما آسان است لذا در این بخش که فرمود معاد آسان تر از مبدأ است فرمود: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) مبادا خیال کنید این برای آن است که واقعاً بعضی از کارها آسان است بعضی از کارها آسان تر برای اینکه شما زودتر تصدیق کنید شما که می گویید (ءَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ) شما که می گویید (مَن یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ) شما زودتر تصدیق کنید (قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) خب آن که هیچ نبود به این صورت در آورد الآن که همه چیزش موجود است روح که از بین نرفته بدنش هم که متفرّق شد شما برای چه نگرانید لذا فرمود: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بله ممکن است همان طوری که ما الآن جزء هشتمین عالمیم در آن روایاتی که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) نقل کرده و آدمی که ما فرزندان آن آدمیم هزارمین آدمی است که او را هم باز مرحوم صدوق از وجود مبارک حضرت نقل کرده نه حساب یک میلیارد و صد میلیارد و هزار میلیارد سال می تواند رقم بزند نه حرفهای ناسخ التواریخ اگر آمدند که دایناسوری پیدا شده که ما هزار میلیارد سال قبل مثلاً زمین این طور بوده ما هیچ دلیل نداریم بر نفی او کاملاً هم قبول می کنیم اگر علمی باشد نه فرضیه اینکه مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) نقل کرده در باب ألف فرمود هزار آدم گذشت شما فرزندان آخرین آدمید که هزارمین آدم است خب بعد هم خدای سبحان دوباره بساط را خلق می کند ما که رفتیم یک عدّه ی دیگر می آورد دیگر, بنابراین این چنین نیست که حالا عمر عالم محدود باشد سماوات و الأرض محدود باشد ما در این مجموعه ی فعلی هستیم قبل از ما هم آدم بود, آدم بود, انبیایی بودند, اولیایی بودند بعد از ما هم خواهند آمد دیگر روشن نیست که فیض خدا قطع بشود که ولی ما در این مجموعه که هستیم داریم می رویم به جایی ممکن است به جایی برسیم که همه ی گذشته ها را آنجا ببینیم آنجا جای جمع است دیگر نه تنها آنکه در سورهی مبارکهی «واقعه» آمده (إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ ٭ لَمَجْمُوعُونَ إِلَی مِیقَاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ) معلوم نیست که فقط اوّلین و آخرین فرزندان این آدم باشد که ممکن است که اولین و آخرین آنچه در جهان گذشته است همه در یک صحنه جمع بشوند آن صحنه که دیگر صحنه ی ابدیّت است و صحنه ی «لا یتناهی» است جا هم دارد مزاحمتی هم در کار نیست ممکن است آن را در بربگیرد ولی ما مسئول نشئه ی خودمانیم.

ص: ۳۱۱

آن هم همین طور دیگر برای اینکه آن روح مطهّرش برای اوّلی و آخری می تواند حجّت باشد اگر کسی صادر اول شد این طور است دیگر حالا بدنِ عنصری آن حضرت نصیب ما شد و فیض ما شد و اگر موجودی صادر اول شد بدأ و ختم را در برمی گیرد دیگر.

خب, در سوره ی مبارکه ی «روم» فرمود: (وَهُوَ الَّذِی یَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ) اما (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی) وصف اعلا برای اوست مبادا خیال کنید این به پا کردن قیامت برای او آسان تر است (فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) بعد حالا در بعدش در آیه ی ۲۸ همان سوره ی «روم» دارد که (ضَرَبَ لَکُم مَثَلًا مِنْ أَنفُسِکُمْ هَل لَکُم مِن مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُم) در بحثهای قبل هم داشتیم که در قرآن هیچ مطلبی نیست که افراد ساده نفهمند هر مطلبی که در قرآن کریم هست تمام مردم عالَم می توانند آن را بفهمند با اینکه در قرآن آیاتی است که حکما واقعاً در آن ماندند همان مطلبی که حکما در آ ن ماندند آن را قرآن کریم در سور ه ای دیگر در آیه ای دیگر به صورت قصّه به صورت مَثل رقیق می کند, رقیق می کند, رقیق می کند پایین می آورد تا در دسترس فهم توده ی مردم قرار بگیرد این مَثل, مثل زدنها برای همین است آن مُمثّل که معقول است آن قدر آن را پایین می آورد تا در دسترس مَثل خاصیّتش همین است دیگر در دسترس فهم مخاطب قرار بگیرد مسئله ی معاد این طور است, مسئله ی روح این طور است, وحی و نبوّت این طور است, بطلان شریک این طور است و مانند آن خب.فعلاً یعنی آنچه هست اما غیر متناهی لا یَقَف فیه است دیگر مثل ابدیّتِ بهشت, ابدیّت بهشت نامتناهی است منتها نامتناهی لا یَقف فیه یعنی به جایی نمی رسیم که بگویند ایست. بنابراین اگر ذات اقدس الهی اراده اش نامتناهی است کارِ نامتناهی کم و زیاد برنمی دارد تفاوت برنمی دارد خب.

صحنهی قیامت با این طلیعه شروع می شود که در سورهی مبارکهی «فصلت» هست که جلوی این افراد مرعوب را بگیرید که مبادا شمس و قمر برای شما گیرایی داشته باشد یک مُشت دود بود بعد هم بساطش را دود می کنیم این چنین نیست خیلیها که مثلاً گرفتار طبیعت اند و مانند آن بساطشان را جمع کرد. بعد فرمود ما در طلیعه ی آن کار ظهور وجود مبارک حضرت ولیّ عصر(ارواحنا فداه) را مژده دادند فرمود قبل از اینکه قیامت قیام بکند ما در همین دنیا هم بساط ظالمین را جمع می کنیم یک چند روزی به اینها نوبت دادیم بعد این طور نیست که عالم حساب و کتابی نداشته باشد در هر مقطع تاریخی آن دقیقه ی نود (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) است این طور نیست که (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) یعنی عالم هرج و مرج باشد فقط در قیامت (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) در هر مقطع تاریخی که این برنامه بخواهد به دقیقه ی نود برسد معلوم می شود حق با چه کسی است این اصل کلی است این چنین نیست که روشن نشود آن قدر بیّنات الهی شفاف و روشن است که در هر مقطعی بالأخره حق را روشن می کند و این قدرت غیبی حق است فرمود در جریان دنیا هم همین طور است در جریان دنیا خب این فراعنه مصر نظیر نمارده این نمرود را هم گفتند مثل فرعون لقب پادشاه آن منطقه بود که وجود مبارک حضرت ابراهیم مبتلا بود قسمت شامات آنها می گفتند نمرود برای مصر را می گفتند فرعون وجود مبارک حضرت ابراهیم با نمرود روبه رو بود وجود مبارک حضرت موسی با فرعون بدون هیچ وسیله ی مادّی این بنی اسرائیل با دست خالی پیروز شدند فرمود این یک اصل کلی است این طور نیست که حالا ما به خیلیها میدان بدهیم آنها که «اکثر فیه الفساد» آنها که طغیان کردند ما بساط اینها را جمع کردیم (فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ), (فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) اینها را ریختیم در دریا در جریان مصر فرعون گفت (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي) فرمود ما این را جمع کردیم خبرش کردیم فرمود در جریان وجود مبارک حضرت ولیّ عصر(سلام الله علیه) هم همین طور است ما که نوشتیم ما برنامه ریزی کردیم (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ) حالا گفتند «ذکر» تورات موسای کلیم است یک, گفتند «ذکر» جنس است منظور جمیع صحف الهی و کتب آسمانی است دو, چه عهد ذهنی باشد که به تورات برگردد نزد بعضیها چه جنس باشد که مطلق کتاب باشد جزء حرفهایی است که (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) است جزء شریعت و منهاج نیست که (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) این جزء محدوده ی (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) است قبلاً هم ملاحظه فرمودید در محدوده ای سخن از آن است که قبلی که آمده بشارت می دهد نسبت به بعدی, بعدی که آمدی می گوید هر چه که قبلی گفته درست است اما آنجا که (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) آ ن مسائل فرعی و جزئی فقهی است که سخن از ناسخ و منسوخ است که شما چند رکعت نماز بخوانید آنها چند رکعت نماز بخوانند شما چه موقع روزه بگیرید آنها چه موقع روزه بگیرید اینها فرق می کند اما خطوط کلی جهان بینی و وحی و نبوّت و توحید و امامت و (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) بودن اینها که به شریعت و منهاج برنمی گردد اینها به اصول برمی گردد فرمود ما در تورات گفتیم در زبور گفتیم در کتابهای انبیا گفتیم بالأخره زمین صاحبی دارد (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ) این اصل کلی را که چه؟ (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) در سورهی مبارکهی «قصص» هم گذشت (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) این (نُرِيدُ) را به صورت فعل متکلّم مع الغیر با فعل مضارع یاد کرده که مفید استمرار است یعنی ما همیشه این کار را می کنیم یک چند صباحی به یک عدّه مهلت می دهیم بعد بساط آنها را جمع می کنیم.

سورهی «اعراف» آیهی ۱۳۷ به این صورت است (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ) سالیان متمادی اینها مستضعف بودند یعنی مستضعف فی الأرض بودند آنجا که دارد (وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ) گفتند اینجا مفهوم دارد برای اینکه اینها جزء عظیمهای سماوات و ملکوت بودند منتها فی الأرض مستضعف بودند نظیر آن روایت نورانی که مرحوم کلینی نقل کرد که اگر کسی برای رضای خدا عالِم بشود, برای رضای خدا به علمش عمل بکند, برای رضای خدا علم آموخته را به دیگری منتقل کند «مَن تعلّم العلم و عَمل به و علّمه لله» این «لله» به عنوان مفعول واسطه به نحو تنازع به هر سه می خورد یعنی «أ تعلّم لله, عَمِل لله, علّم لله, دُعی فی ملکوت السماوات عظیما» این می شود آیت الله عظما بقیه دیگر حرف است فرمود می خواهی آیت الله عظما بشوی برای رضای خدا درس بخوان, برای رضای خدا عمل بکن, برای رضای خدا به مستمعینت در مسجد برسان آیت الله عظمای نزد فرشتگانی این است که ارزش دارد بقیه دیگر بقیه است فرمود: (کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ) سالیان متمادی اینها مستضعف بودند ما چه کار کردیم (وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ) چه کار کردیم چه به آ نها ارث دادیم آنها از ما ارث بردند چه چیزی را؟ (مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا) حالا مشرق و مغرب کلّ زمین این درباره ی وقایع گوناگون تاریخ است یا مشارق و مغارب همان منطقه ی خاورمیانه یا بخش از خاصّی از مصر اگر مربوط به خصوص بنی اسرائیل باشد (وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا کَانُوا یَعْرِشُونَ) آنها را تدمیر کردیم به هلاکت رساندیم بنابراین (وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ) معنایش این نیست که در پایان جمع بندی که بخواهیم بکنیم در قیامت (وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ) عالم دنیا هم حسابی دارد, نظمی دارد, کتابی دارد در هر مقطع تاریخی پایانش به سود مردان باتقواست در اینجا هم فرمود برای امّت اسلامی ما این را رقم زدیم (وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) وجود مبارک حضرت روایات فراوانی از ائمه(علیهم السلام) به مناسبتهای فراوانی در ذیل آیات آمده در سورهی مبارکهی «حدید» که (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) گفتند این زمین مُرده است زمینی که عدلِ مَهدوی در آن نیست مُرده است فرمود ما این زمین را زنده می کنیم فرمود: (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) یعنی به ظهور حضرت (أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) آنها روایت است یکی دوتا و ده تا نیست البته معنایش تطبیقِ مصداقی است نه تفسیرِ مفهومی که منحصر باشد تطبیقِ مصداقی اش این است که بارزترین مصداق با ظهور حضرت زمین روشن می شود با عدل و داد مردم روشن می شود با علم و عمل اینجا هم فرمود ما نوشتیم و تنظیم کردیم و این کار شدنی است که زمین را وجود مبارک حضرت از ما ارث می برد نه از دیگری (أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) و این نوشتهی ماست یعنی تنها این چنین نیست که ما به شما بگوییم در قرآن بگوییم این طور نیست در تورات همین حرف بود در زبور همین حرف بود.

مطلب آن است آنچه دربارهی بنی اسرائیل آمده پایان آن مقطع تاریخ بود درباره ی امّت اسلامی هم پایان این مقطع وجود مبارک حضرت است وقتی حضرت ظهور کرد اشراط القیامه ظهور می کند اینکه می گویند مگر من کَف دست بو کردم, کَف دست بو کردم شما روایات ظهور حضرت را ملاحظه کنید آن وقت مؤمن به جایی می رسد که اگر بخواهد فلان جا چه خبر است کَف دستش را بو می کند می فهمد این کف دست بو کردم, کف دست بو کردم از این روایات گرفته شده مؤمن به جایی می رسد که دست او خبر می دهد که چه خبر است با بو کردن خب اگر (إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ) نمونه ای بود برای وجود مبارک یعقوب برای مؤمنین هم در عصر ظهور حضرت هست این دست بو کردم این روایاتش را ملاحظه بفرمایید که چندتاست و چه موقع مؤمن به جایی می رسد که کف دستش را بو کند از علم غیب باخبر است خب حالاـ این منحصر نیست رواجش آ ن وقت است اگر رواجش آ ن وقت بود الآـن هم الیوم هم اگر کسی با آن حضرت رابطه داشته باشد حالا ممکن است به این حدّ بالا نرسد ولی طلیعه ی این بحث در آن هست دیگر اگر کسی ارتباطی پیدا کرد آن وقت محبوب خودش را می شناسد چیزی که از دستش افتاد نگران نیست چون می بیند صدها برابر آنجا هست داریم می رویم آنجا دیگر تمام رنج ما این است که به چیزی دل بستیم که هیچ ارتباطی به ما ندارد ما را هم سرگردان می کند, اگر از خدای سبحان بخواهیم که محبوبی به ما بدهد که ما به آن سَمت گرایش داشته باشیم به تعبیر لطیف جناب عطار این از تعبیرات لطیف عطار است در منطق الطیر که فراز و فرود این عالم برای ما بی اثر است برای اینکه ما به چیزی دل بستیم که از بین رفتنی نیست.

ص: ۳۱۵

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۰۴ تا ۱۰۸ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هذَا لَبَلاَغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُم مُسْلِمُونَ (۱۰۸)

مطلب اول این بود که دوزخیان همان طوری که کورند برابر آیهی سورهی مبارکهی «طه» کَر هم هستند هم (نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) حق است هم (وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ).

مطلب دوم این بود که معنای کوری و کَری آخرت با کوری و کَری دنیا فرق می کند در دنیا اگر کسی کور است نه مناظر زیبا را می بیند نه مناظر زشت را و اگر کَر است نه حرفِ تلخ را می شنود نه حرف شیرین را ولی دوزخیان که کورند و کَر حرفهای شیرین را و مناظر خوب را نمی بینند حرفهای تلخ و مناظر زشت را می بینند نظیر آنچه در دنیا گذراندند پس (وَهُمْ فِيهَا لاَ يَسْمَعُونَ) یعنی اینها صُمّ اند (صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) ناظر به این است.

مطلب دوم هم این بود که وقتی قیامت می خواهد قیام بکند این در کنار تاریخ هجری یا میلادی نمی گنجد که ما بگوییم در فلان سال تاریخ هجری شمسی یا قمری یا فلان تاریخ میلادی قیامت قیام می کند زیرا وقتی قیامت قیام می کند که زمان و زمین وضعش دگرگون می شود اگر زمین برچیده شد شمس و قمر برچیده شد زمین نیست تا به دور خودش بگردد شب و روز تولید کند یا به دور شمس بگردد سال و ماه تولید کند اگر (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ) شد, اگر (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) شد, اگر (وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) شد دیگر جریان قیامت در ردیف حوادثی نیست که بگوییم فلان سال هجری یا فلان سال میلادی قیامت قیام می کند.

ص: ۳۱۶

مطلب سوم آن است که وقتی زمینِ دنیا تبدیل شد به زمینِ آخرت, سماوات دنیا تبدیل شد به سماوات آخرت برای خودش حالا یک مدّت کوتاه مدت, میان مدت, درازمدت خلود مدّتی در جهنم هستند بعد بیرون می آیند اگر موحّد باشند اینها معنای خاصّ خودش را دارد که مناسب با آسمان و زمین آخرت باشد. مطلب بعدی آن است که در جریان ذکر گفته شد تمام کتابهای آسمانی ذکر است (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ) یعنی ما در همهی کتابهای قبلی نوشتیم در زبور هم تنظیم کردیم که زمین را بندگان صالح ارث می برند اگر ارض جنس بود و عهدِ ذهنی و ذکری و امثال ذلک نبود و به زمینِ دنیا معهود نشد این جامع ارضین است چه زمین دنیا چه زمین آخرت این را مردان صالح ارث می برند, اگر قرینه ای بر اختصاص بود بالأخره اینها می شوند مثبتین چون بهشتیها وقتی وارد بهشت شدند می گویند خدایی را شکر می کنیم که (أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ), «نَتبوّء مِن الجَنّه حیث نشاء» خدا را شکر می کنیم که زمین را در اختیار ما قرار داد

یعنی زمینِ بهشت را هر جای این زمین بخواهیم مسکن انتخاب بکنیم می توانیم یعنی زمینِ بهشت و اگر جنس بود که خب هر دو را شامل می شود.

غرض آن است که اگر دلیل دیگری داشتیم که بگوید زمینِ آخرت را هم مردان صالح ارث می برند و مردان طالح سهمی از ارث زمین آخرت ندارند با این (أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) منافاتی ندارد اگر جنس بود که هر دو را شامل می شود و اگر ذهنی و ذکری بود و مانند آن اینها می شوند مثبتین هم زمینِ دنیا را بندگان صالح ارث می برند هم زمینِ آخرت را بندگان صالح ارث می برند بهشت را هم ارث می برند. خب, فرمود ما گفتیم (أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) این جامع می تواند باشد آن وقت هم زمینِ دنیا را آیه مخصوصی دارد که مربوط به زمین دنیاست هم زمین آخرت آیه ی مخصوص دارد زمینِ دنیا در سورهی مبارکهی «مؤمنون» به این صورت آمده است که مردان با ایمان زمینِ دنیا را ارث می برند و حکومت زمین دنیا نصیب آنها می شود سورهی مبارکهی «نور» آیهی ۵۵ به این صورت است (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ) این با لام و با نون تأکید وعده ی الهی را تثبیت می کند ذات اقدس الهی وعده داده است که زمین را در اختیار مردان صالح قرار بدهد که اینها بشوند خلیفه ی زمین (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِكُونَ بِی شَیْئاً) خدا وعده داد که مردان صالح را حاکم روی زمین بکند امنیت برای آنها فراهم بکند خوف را از آنها دور بکند و این مردان الهی کسانی اند که عبادتشان خالص است گاهی در قرآن کریم می فرماید کلّ دین واصِب یعنی تمام که ناظر به کمیّت است.

دینِ واصب یعنی همهی دین برای خداست گاهی ناظر به کیفیت است که دینِ خالص برای خداست که مشوب به ریا نیست خب کلّ دین یک, خالصِ دین دو, اینها برای خداست و خدا غیر از این را نمی پذیرد. گاهی به تعبیر لطیف این دو مطلب را کنار هم ذکر می کند بدون واو می فرماید: (یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً) این دوتا فعل را شما می بینید وقتی به ادیب بخواهید بدهید این می ماند که این چه ادبیاتی است بالأخره (لاَ یُشْرِکُونَ) یک جملهی فعلیه است, (یَعْبُدُونَنِی) یک جملهی فعلیه است بالأخره باید عطف بشود ولی عطف نشده ولی وقتی به مفسّر قرآن می دهید می گوید اینجا جای واو نیست برای اینکه (لاَ یُشْرِکُونَ) ناظر به آن خلوص دین است گاهی می فرماید: (أَلاَ لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ) گاهی می فرماید عبادتِ محض این عبادت محض را اگر با واو عاطفه ذکر می فرمود آن معنا را نمی رساند اگر می فرمود «یعبدوننی و لا یشرکون بی» معلوم می شود که بالأخره معطوف غیر از معطوف علیه است اما برای اینکه ثابت کند عبادت غیر از عدم شرک چیز دیگر نیست عدمِ شرک غیر از عبادت چیز دیگر نیست حتماً باید واو نباشد اینجا هم واو نیاورده فرمود: (یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً) بعضی از ادعیه هم همین طور است.

مردان الهی وقتی حاکم زمین شدند یک عبادت خالصه ای را ترویج می کنند (لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ), (دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ) همان است که در اوایل سورهی مبارکهی «مائده» بیان کرده که (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) یک, (وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی) دو, (وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاَمَ دِیناً) سه, دینِ خداپسند همین دینی است که با ولایت همراه است خب این دین (رَضِیتُ لَکُمُ) است این دین را خدا می پسندد فرمود آن دینی که مرتضای اینهاست, مرضیّ اینهاست, کنارش قرآن و عترت است این را خدا به اینها عطا می کند اینها متمکّن اند که این دین را اجرا کنند (وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لاَ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَمَن کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

ص: ۳۱۸

پرسش: شهدای کربلا غیر شهدا فرمود عین شما پیدا نخواهد شد؟

پاسخ: آن نِسبی است یعنی چه اینکه تا حالا ـ در طیّ این هزار و خرده ای پیدا نشد دیگر بالأخره یازده امام(سلام الله علیهم اجمعین) با تلخی جهان را گذراندند در زمان وجود مبارک حضرت البته می آید, اما این صادق است برای اینکه بیش از هزار سال گذشت و پیدا نشد بعد از هزار سال همان شیعیان آن حضرت پیدا شدند.

خب, فرمود: (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) که آن آیه شرح همین آیهی ۵۵ سورهی مبارکهی «نور» است خب اینها کسانی اند که زمین را ذات اقدس الهی به اینها ارث می دهد پس اگر فرمود: (لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) اگر منظور از این ارض جنس باشد ارضِ دنیا و آخرت هر دو را شامل می شود اگر خصوص دنیا باشد چون مثبتان اند و حصر نیست ارض آخرت به دلیل دیگر ثابت می شود ارض دنیا به وسیلهی همین آیهی ۵۵ تشریح می شود (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) هم همین معنا را تأیید می کند که درباره ی زمینِ دنیاست. خب, اما اگر مربوط به جریان آخرت باشد که خب در سورهی مبارکهی «مؤمنون» که قبل از نور است فرمود مردان الهی فردوس را ارث می برند آیه ی ده به بعد سورهی مبارکهی «مؤمنون» این است که (أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۝ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ) اینها فردوس را به ارث می برند سرزمین فردوس هم برای خداست, ارض فردوس هم برای خداست آن را به بندگان خاصّ خودش عطا می کند به عنوان ارث که (لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) آن زمین را هم به مردان الهی عطا می کند. از خدای سبحان ارث می برند (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا) در آیهی ۷۴ سورهی مبارکهی «زمر» به این صورت آمده است وقتی بهشتیها وارد سرزمین بهشت شدند (وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) خازنان بهشت به مردان الهی سلام عرض می کنند بعد می گویند: (طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) آنها وقتی وارد سرزمین بهشت شدند این چنین می گویند: (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) این زمین را به ما ارث داد کسبِ ما نیست ارثِ ماست و هر جا خواستیم در آنجا جا می گیریم.

اگر کسی خواست از مورّث ارث ببرد مسائل مادّی زمین را, خانه را, فرش را ارث ببرد شرطش موت مورّث است ولی در معارف الهی, معارف توحیدی اگر کسی خواست چیزی را ارث ببرد شرطش موتِ وارث است موتِ وارث یعنی موتِ وارث نه موتِ مورّث اینکه گفته شد «العلماء ورثه الأنبیاء» تا عالمان دین نمیرند چیزی از علوم انبیا به آنها نمی دهند این همان «موتوا قبل أن تموتوا» است آن که به دنبال زید و عمرو است این هرگز نمرده است و هرگز سهمی هم نمی برد این علم الدراسه دارد ممکن است سالیان متمادی درس بخواند, درس بگوید ولی سهمی از علم الوراثه ندارد وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) که این ایام سالروز میلاد آن حضرت است و قتادهبن دعامه که از مفسّران معروف کوفه است فرمود: «و ما وَرَّثک الله مِن القرآن حرفا» فرمود شنیدم درس می دهی فتوا می دهی به چه چیزی؟ عرض کرد به قرآن, فرمود چگونه تو به قرآن با اینکه جزء مفسّران رسمی کوفه بود شما می بینید مرحوم شیخ طوسی در تبیان بعد امین الاسلام(رضوان الله علیهما) در مجمع البیان می گویند سُدّی این چنین گفته, قتاده این چنین گفته حرفِ قتاده کم نیست در تفسیرهای ما شیعه و همچنین تفسیرهای آنها این از مفسّران معروف کوفه بود حضرت فرمود تو یک حرف از قرآن ارث نبردی چطوری تفسیر می کنی این امام باقر(سلام الله علیه) است فرمود: «کَیف تُفتی بالقرآن و ما ورَّثک الله مِن القرآن حرفا» آن می شود علم الوراثه در علم الوراثه تا وارث نمیرد چیزی به او نمی دهند بر اساس «موتوا قبل أن تموتوا» آن وراثت دنیاست تا مورّث نمیرد خدا که برای ابد حیّ قیّوم است نبیّ نبوّتش هم به اذن خدای سبحان تا قیامت هست و تا بهشت هست برای اینکه دینِ او برای همیشه هست دیگر اگر ــ معاذ الله ــ نبوّت او قطع بشود که خب اسلام منقطع می شود درست که (إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَیِّتُونَ) اما نبوّت او إلی یوم القیامه هست دیگر چون نبوّت او إلی یوم القیامه هست, دین او إلی یوم القیامه هست او زنده است عالِمان دین تا از هوا و هوس نمیرند چیزی به آنها نمی رسد بالأخره. خب, پس ارض چه ارض دنیا باشد چه ارض آخرت میراث خداست یک. این میراث را ذات اقدس الهی به بندگان صالح ارث می دهد این دو.جامع هر دو همین آیهی سورهی مبارکهی «انبیاء» است سه. بخش دنیا را آیهی سورهی «نور» حل کرد چهار. بخش آخرت را سورهی مبارکهی «زمر» حل کرد پنج, و همچنین آیهی یازده سورهی مبارکهی «نور» روشن کرده است. خب, (أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) بندگان ارث می برند چه کسی ارث می دهد مورِث چه کسی است خدای سبحان است چون (لِلَّهِ مِیرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ). در این بخش که فرمود ما نوشتیم یعنی مقدِّر قطعیِ ماست دیگر در همه ی کتابها نوشتیم این اختصاصی به قرآن ندارد که اینجا ذکر فرمود بعضیها گفتند «ذکر» مطلقِ کتاب آسمانی است و زبور هم چون رایج بود نزد آنها بعد از حضرت موسی ذکر کردند برخیها گفتند که «ذکر» منظور تورات است «ذکر» ظاهراً مطلق کتابهای آسمانی است اگر دربارهی بنی اسرائیل گفته شد (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُم لاَ تَعْلَمُونَ) این تطبیق یک کلّی بر فرد, عام بر فرد, مطلق بر فرد باعث انحصار نیست این یکی از مصادیق ذکر است. خب, این را ذات اقدس الهی عطا کرده و همگان از این می توانند برخوردار باشند (عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) فرمود: (إِنَّ فِی هذَا لَبَلاَغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ) اگر کسی اهل عبادت باشد این حرف به جان او می رسد گرچه این حرف بیانِ جهانی است (هُدیً لِلنَّاسِ) است, (ذِکْرَی لِلْبَشَرِ) است, (لِلْعَالَمِینَ نَذِیراً) است هر کس بشر باشد این پیام به او می رسد هر کس جزء عالَمین باشد این انذار به او می رسد اما آنها که بهره می برند مردان عابدند که این حرف به درون جان آنها می نشیند و انبیا هم موظّف بودند که (قُل لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً) بعضیها طوری اند که راه را می بندند وقتی بسته شدند حرف نفوذ نمی کند (کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم) وقتی بالأخره بسته شد این رسوبات صحنهی دل را بست حرف نفوذ نمی کند ولی مردان الهی چون قلبشان باز است و نفوذپذیر هست این حرف در درون جان آنها نفوذ می کند می شود بالغ, نه اینکه به گوش آ نها برسد به گوش همه می رسد اما آن که فرمود: (قَوْلاً بَلِیغاً) این دربارهی مردان عابد این چنین است این قولِ بلاغ است برای آنها یعنی به دل

آنها می رسد اما بعضی از آنها فقط در سطح گوش آنها عبور می کند خب (إِنَّ فِی هذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ).

خود ایشان هم فرمودند که مطلق کتابِ آسمانی این ذکر است یکی از محتملات این است که منظور از ذکر قرآن کریم باشد در خود قرآن که بالصراحه اینجا ذکر شده اینکه فرمود: (مِن بَعْدِ الذِّکْرِ) مطلقِ کتابهای الهی ذکر خداست و قرآن برترین و بهترین ذکر خداست پس قبل از زبور و بعد از زبور و در خود زبور این مطلب آمده است لذا در ذیل این روایات فراوانی در تفسیر کنزالدقائق دربارهی وجود مبارک حضرت حجّت آمده اینکه زمین را شیعیان اهل بیت به برکت حضرت ارث می برند شما چندین روایت است که در ذیل همین آیه لابد ملاحظه فرمودید.

خب مصداق کاملش که این است گفتند ما اهل ذکریم (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ) این است ولی این آیه اختصاصی به این عصر ندارد برای اینکه بنی اسرائیل هم همین طور بود فرمود شما از بنی اسرائیل سؤال کنید از علمای آنها سؤال کنید که در توراتشان چه چیزی هست همین معارف در توراتشان هست به آن علما و احبار و رهبانشان بگویید این تورات را در خانه هایتان پنهان نکنید (قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاهِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ) در مسئلهی رَجم, در مسائل احکام دیگر فرمود این تورات را شما پنهان کردید خب چرا این کار را کردید تورات را بیاورید ببینید همین حرفهایی که ما می گوییم هست یا نه (قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاهِ فَاتْلُوهَا إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ) چرا آنها را کتمان کردید به هر تقدیر این می تواند مطلق باشد و شامل همهی کتابهای آسمانی باشد منتها برترین کتاب که مُهیمن است و هیمنه و سلطنت و سیطره دارد قرآن کریم است چون کلمهی مهیمن فقط دربارهی قرآن آمده (إِنَّ فِی هذَا لَبَلاَغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ) تو فقط رحمتی, غضب برای تو نیست یعنی در بحثهای سابق هم داشتیم که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که مظهر (رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ) است معمار رحمت است, مهندس رحمت است و اگر جایی غضب دارد رحیمانه غضب دارد ماها متأسفانه رحمت ما در مقابل غضب ماست این چنین نیست که غضبِ ما از رحمت ما دستور بگیرد ما گاهی عصبانی هستیم گاهی غیر عصبانی آنجا که عصبانی هستیم غضبناکیم غضب است آنجا هم که خوشحالیم رحمت است همین دو صفت را ما داریم اما یک رحمت مطلقه ای باشد که آن رحمت مطلقه معماری کند, مهندسی کند بگوید کجا رحمتِ خاصّه باشد و کجا غضبِ مخصوص این برای ما نیست ذات اقدس الهی کارش این است پیغمبر اسلام و اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را مظهر آن رحمت مطلقه قرار داد و چون مظهر آن رحمت مطلقه قرار داد کاری به عنوان غضب نه از خداست نه از پیغمبر, غضبِ در مقابل رحمت نه درباره ی خداست نه درباره ی پیغمبر, غضبِ تحت فرمان رحمت هم برای خداست بالاصاله, هم برای پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) است بالتبع.

بیان ذلک سخن نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در روایات دیگر هم آمده که «یا مَن سَبَقَت رحمته غضبه» یک, «یا مَن تَسعیٰ رحمته غَضبک» در بیانات نورانی حضرت در صحیفهی سجادیه است دو, یعنی ذات اقدس الهی قبل از اینکه غضب بکند رحمت را به امامت وامی دارد این رحمت, امام است در اَمام غضب هست مهندس است, معمار است, خط کشی می کند می گوید اینجا باید جهنم باشد آ نجا باید بهشت باشد اینجا باید که (لَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ) باشد, آنجا باید (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) باشد آن که جهنم را جهنم می کند جای جهنم را مشخص می کند بهشت را مشخص می کند جای بهشت را مشخص می کند آن معمار رحمتِ مطلقه است «و برحمتک الّتی وَسِعَت کلّ شیء» و اگر جهنم نبود ظلم بود برای اینکه (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) هست آن روز (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ) هست تنبیه متجاوز و رهزن عدل است اگر جهنم نبود ظلم بود بالأخره این کفار و منافقان و رهزنان و مفسدان باید در جهنم تربیت بشوند. خب, پس جهنم که جایش مشخص است بهشت که جایش مشخص است یک مهندس و یک معمار این نقشه را کشیده آن مهندس و معمار رحمتِ مطلقه ی خداست که بیش از غضب است یک, و پیش از غضب است دو, بیشتر بودن مهم نیست پیشتر بودن مهم است معنای «یا مَن سَبَقَت رحمته غضبه» این نیست که رحمت خدا بیش از غضب خداست که ما بگوییم بهشت هشت تاست جهنم هفت تا خیر, «سَبَقَت» یعنی «سَبقت» نه «زادت» نه معنایش این است که بهشت بیشتر از جهنم است این یکی از آثار سِعه ی رحمت الهی است «سَبقت» یعنی امام است, پیشواست, مهندس است, معمار است اینها طبق نقشه ی رحمت مطلقه جاسازی شدند «سَبقت» را که نباید به معنی «زادت» گرفت, به معنی «کَثُرَت» گرفت «سبقت» یعنی جهنم اینجا هست به دستور رحمت جهنم اینجاست اینکه بهشت آنجاست و این قدر است به دستور رحمت است «یا مَن تسعیٰ رحمته أمام غضبه» اینکه می بینید بعضی از شُعرا گفتند:

پیر ما گفت خطا بر قلم صُنع نرفت آفرین بر نظر پاکِ خطاپوشش باد

همین است یعنی معلّم ما گفت که در جهان هیچ خطایی نیست بعد می گوید آفرین بر نظر بلند استاد که دین کجا به نظر ما خطاست یک, کجا به نظر ما ثواب است دو, آ نچه را که ما خطا می بینیم آنچه را که ما صواب می بینیم همه زیر پوشش آن علمِ خطاپوش اند آن علمِ خطاپوش آ ن حکمت خطاپوش به ما می گوید اگر آن را ببینی می فهمی اینجا خطا نیست و آنجا صواب است و اینجا هم صواب اگر آن دید بلند را نداشتی مقطعی و موضعی فکر کردی می گویی این مصیب سخت است چرا کربلا شده, چرا نینوا شده, چرا حسین بن علی به خاک و خون غلتیده ولی اگر آن سِعه ی رحمت مطلقه و مصلحت عالیه را ببینی می بینید که کربلا ـ در جای خود حق است غدیر در جای خود حق است ظهور حضرت در جای خود حق است آن زمینه است برای اینکه کلّ عالم را إلی یوم القیامه عدل بتواند هدایت کند آزادی بتواند هدایت کند

«پیر ما گفت خطا بر قلم صُنع نرفت □□□ آفرین بر نظر» بلند و پاک و دورانديش او باد که آن حکمتِ مطلقه را می بیند و آن حکمت مطلقه همان طوری که در بخش صواب پوشش صواب می دهد در بخشی که به نظر ما خطاست پوشش صواب می دهد بهشت در جای خود رحمت است, جهنم در جای خود رحمت است, کربلا ـ در جای خود (ان الله شیاء ان یراک قتیلا) حق است نسبت به ما البته تلخ است ولی در کلّ نظام حق است چیزی در جهان نه خطاست نه غضب, عدل است البته نسبت به کفّار و منافقان تلخ خواهد بود به هر تقدیر فرمود تو رحمت جهانی هست و اگر یک عدّه را به درک واصل می کنی این عدل است عدل که بد نیست این حکمت است حکمت که بد نیست خطا نیست بنابراین تو (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) هستی رحمت تو اَمام غضب توست و اگر در جایی فرمان جنگ می دهی رحمت است دستور صلح می دهی رحمت است البته آن رحمت خاصّه بهرهی مؤمنین است که در پایان سورهی مبارکهی «توبه» آن آیه گذشت وصفی را که خدای سبحان برای خود ذکر می کند در مقام فعل همان وصف را در مقام فعل برای وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) ذکر می کند مستحضرید که دوتا اسم از اسمای حُسنای خدای سبحان که در قرآن کریم است رئوف و رحیم است در ادعیه هم هست.

ص: ۳۲۳

رئوف و رحیم در سورهی مبارکهی «توبه» آیهی ۱۲۸ دربارهی پیغمبر آمده (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَاعَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) خب اگر خدا رئوف رحیم است بالذّات, وجود مبارک حضرت و همچنین اهل بیت که به منزله ی نَفْس او هستند (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)اند این رئوف و رحیم بودن رحمت خاصّه است و رحمت خاصّه که مؤمنان از آنها استفاده می کنند و گرنه برای جهان (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است الآن شما ببینید هر جا هر طرح ارزشمندی باشد گوشه ای از اسلام را گرفتند منتها حالا- (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) شد آنها که آمدند دربارهی حقوق بشر چهارتا حرف صحیح زدند آن را از همین انبیا گرفتند منتها آن بخشهای عبادی را رها کردند این بخشهایی که به حسب ظاهر قابل درک بود برای اینها این را ذکر کردند.

وجود مبارک پیغمبر (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) بودنِ او هم به همین سبک است که نقل شده در بعضی از روایات که حضرت در شبی تا صبح این بخش پایانی سوره ی مبارکهی «مائده» را قرائت می کردند و آن بخش این است که همان طوری که وجود مبارک عیسای مسیح به خدا عرض کرد پیغمبر هم یک شب تا صبح حالا منحصراً نمی شود گفت یک شب, شب تا صبح حالا چند شب بود خدا می داند آیهی ۱۱۸ سورهی مبارکهی «مائده» را قرائت می کرد که عرض کرد خدایا (إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) یک چنین خداست و در جریان هم مردم را در مشورت آشنا می کرد منتها سه تا کار را با مردم درمیان گذاشت به مردم فرمود آن قلمرویی که حکم خداست, حکم شریعت است جا برای مشورت نیست (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) احکام شرعی را که نمی شود با مشورت درست کرد و آنجا که حکم شرعی نیست در تطبیق است و در اجراست و جزء امرالناس است شما هم با خودتان مشورت کنید که چگونه مسائل شهریتان را اداره کنید که آن را در سورهی مبارکهی «شوریٰ» فرمود: (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) أمرهم نه امرالله, امرالله فقط به دست خداست یعنی احکام شرعی فقط به دست خداست اما امرهم, امرالناس (شُورَى بَيْنَهُمْ) است بخش سوم امر مشترک بین حکومت مرکزی و مردم است در آنجا فرمود: (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) اما (فَإِذَا عَزَمْتَ) به مردم اعلام بکن که رأی نهایی و عَزم نهایی به عهده ی وجود مبارک پیغمبر است (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ) در همان بخشی که این مسئله را در سورهی مبارکهی «آل عمران» آیهی ۱۵۹ فرمود: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ) این کارِ آسانی هم نیست درست است وجود مبارک حضرت امیر جانِ پیغمبر است اما «إلاّ أنّك لَست بنی» خیلی حرف در آن هست بالأخره آن روحِ آسمانی و شرح صدر که بتواند ابولهبها را تحمل کند کار هر کس نیست فرمود: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ) خب وجود مبارک حضرت ببینند که مَطاف مسلمین, قبلهی مسلمین به صورت رسمی شده بتکده و ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) که معماران کعبهی توحیدند شدند بت و دست اینها هم اضلام است در درون کعبه, چطور باید تحمل کند فرمود: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ) این می شود رحمتِ جهانی آن را احدی به آن وضع و به آن صورت و آن سِعهی صدر پیدا نشده فرمود: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ) در جریان مباهله ملاحظه می فرمایید این مسیحیهای نجران آمدند و عبادت آنها هم با ناقوس شروع می شد مسیحی بودند مسلمان نبودند با ناقوس وارد مدینه شدند و هنگام نماز شد اینها رفتند در مسجد ناقوس زدند مشغول عبادت شدند مسلمانها اعتراض کردند که چطوری این غیر مسلمان را ما به مسجد راه بدهیم چگونه به جای اذان اینها ناقوس بزنند و ما تحمل بکنیم حضرت فرمود صبر بکنید اینها را کاری نداشته باشید ما کم کم کاری می کنیم که اینها ناقوس را به اذان تبدیل کنند مسیحیت را به اسلام تبدیل کنند چه اینکه کردند این یک شرح صدر وسیع می خواهد ذیل همین آیات مباهله این روایات هست.

روحیهی بزرگ که بتواند تحمل بکند مسجدی که با دست خود پیغمبر ساخته شد شما نگاه کنید در عَملگی و کارگری مسجد حضرت چه سهمی داشت سنگها را که می آوردند, آجرها را که می آوردند حضرت با آن دامن سنگی را, آجری را, خشتی را داشت جابه جا می کرد کسی آمد گفت که اجازه بدهید این سنگ را من ببرم فرمود نه, من سهم خودم را می برم تو هم برو خِشت سهم خودت را بیاور, سنگ سهم خودت را بیاور این با کارگری کسی که (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است این مسجد ساخته شده در این مسجد مسیحی می آید ناقوس می زند حضرت تحمل می کند این می شود جهانی, این می شود (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) این می شود سِعهی صدر, این می شود (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) اما (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۷ تا ۱۱۲ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱۱۱) قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

بخش پایانی سورهی مبارکهی «انبیاء» به رسالت وجود مبارک حضرت اشاره کرد چون عناصر محوری این سور ه اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت بود و هست و رسالت همهی اینها را به همراه دارد از نظر نشر معارف به ذکر رسالت پرداخت فرمود رسالت آن حضرت رحمت جهانی است بعد فرمود این رسالت جز توحید چیز دیگر نیاورد یعنی اگر شما آن دو اصل دیگر را وحی و نبوّت و معاد را و همچنین امامت و ولایت که دنبالهی رسالت و نبوّت است تحلیل کنید به توحید برمی گردد و اگر همهی فروع دین را تحلیل کنید به توحید برمی گردد الآن این ادّعا را باید ثابت کرد که آن حضرت رحمتِ جهانی است این یک.

ص: ۳۲۵

و راز این رحمتِ جهانی بودن را هم باید از خود آیه به دست آورد این دو.

مطلب اول فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) در آن آیه (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ) رسالت جهان شمول حضرت را بیان کرد که نظیر آیات دیگری که فرمود: (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) یا فرمود: (لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً) این حوزهی رسالت آن حضرت را همگانی و همیشگی معرفی کرد یعنی تمام مردم إلی یوم القیامه مُرسَل إلیهم هستند این معنای (وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ), معنای (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً) پس قلمرو رسالت آن حضرت دو اصل همگانی و همیشگی است کلّی و دائم جمیع افراد فی جمیع الأزمنه اینها مُرسل إلیهم است اما این رسالت, رحمت است برای عالَمین این هم جمع محلاّ به الف و لام است همهی عوالِم از رحمت وجود مبارک حضرت بهره می برند قدر مُتیقّنش عالم انسانیّت است

که آن هم برابر دو اصل کلی همگانی و همیشگی از رحمت و رسالت طَرْفی می بندد که (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) یعنی جز خیرِ محض چیز دیگر نیست حتی کفار هم از این رحمت بهره می برند برای اینکه تا حضرت در بین کفّار هست عذاب استیصال دامنگیر مردم نمی شود این یک, و تا عصارهی ولایت هست که آن هم به منزلهی نبوّت خواهد بود عذاب استیصال دامنگیر مردم نمی شود این دو, اینکه فرمود: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) بر اساس آیهی (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) و مانند آن شاید بتوان استنباط کرد اگر ولایت اهل بیت(علیهم السلام) به منزلهی نفس وجود مبارک رسول گرامی است این عموم منزله آن برکت را به همراه دارد مادامی که ولیّ عصر در بین مردم هست عذاب استیصال دامنگیر مردم نمی شود و شاید این مطلب را هم آن گونه از احادیث تأیید کند که «لولا الحجّه لَساخت الأرض بأهلها» تا حجّت هست آن گونه عذابهای عمومی دامنگیر مردم نمی شود گرچه لسانِ «لولا الحجّه» اعم و ادق از (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) هست. به هر تقدیر این رحمت شامل کفّار هم می شود که نظیر کفّار دیگر گرفتار عذابِ استیصال نمی شوند (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) یا (دَمَّرْنَاهُمْ) یا عذابهای خَسف و مانند آن, بنابراین از این جهت (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است.

مطلب دیگر اینکه مطالب فراوانی را وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آورد که اگر بهره ی اخروی از آن نبرند بهرهی دنیوی از آن می برند همین مسئله ی اتحاد که فرمود: (والف بینکم) و این نعمت جز از راه دین و رسالتِ الهی نصیب کسی نمی شود این هم برکتی است بالأخره جامعه اگر بخواهد یک زندگی سالمی داشته باشد باید بدون نزاع زندگی کند این هم از برکات آن حضرت است قِسط و عدل که آیه ی هفت و هشت سورهی مبارکهی «ممتحنه» آن را در بردارد هم از این بیان جهان شمول اسلام است که اگر کسی کافر هم بود باید از نعمت عدالت اسلامی برخوردار باشد. اینها جزء (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) بودنِ اوست.

مطلب بعدی تشریح این (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است اینکه فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) رسالتِ تو فقط و فقط رحمتِ جهانی است این یک حصر ملاحظه می فرمایید که سه تا حصر در این دو آیه است که ریشه یابی می کند به توحید برمی گردد می فرماید تو رسالت جهانی داری و این رسالت تو فقط و فقط رحمت است هیچ عذابی در آن نیست هیچ رنجی در آن نیست خیرِ محض است حقّ محض است صِدق محض است و صدقِ صِرف این رحمت که با حصر بیان شده است (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) تبیین شده فرمود به مردم بگو به من فقط و فقط یک چیز وحی شده این یک مطلب, آن یک چیز چیست؟ فقط و فقط الله خدای شماست پس سه حصر است سه حصر یعنی سه حصر یکی اینکه تو فقط (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) هستی به دلیل (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) دو حصر نورانی از آیه بعد استفاده می شود که یکی (إِنَّمَا) است یکی (أَنَّمَا) به من فقط و فقط یک چیز وحی شد پس وحی فقط یک چیز است آنکه به من وحی شده چیست؟ فقط و فقط خدای شما یکی است (قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ) یعنی غیر از این چیزی به من نگفتند این (إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ) یعنی غیر از این مطلب, مطلب دیگری به من نگفتند خب, پس وحی منحصر شد می شود حصر دوم آنکه به شما گفتند چیست؟ آن فقط خدای یکی است (قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ). خب, بنابراین این مطلب دوم و سوم باید که تحلیل بشود فرمود غیر از توحید چیزی به من وحی نشد فقط به من گفتند بگو خدا یکی است غیر از این چیزی هم به من نگفتند المیزان اینجاها معلوم می شود که المیزان یعنی چه شما این را از تبیان شیخ طوسی تا تفسیرهای بعد از المیزان مراجعه کنید استنباط دوتا حصر از این آیه برای چیست؟ فقط و فقط یک چیز به من گفتند آن یک چیز چیست؟ فقط و فقط خدا واحد است و بَس. خب, با اینکه ما می دانیم این ۱۲۰ جلد بحارالأنوار وحی است همه ی این صد جلد کتابی که نوشته شده وحی است تنها یکی دو چیز نیست که از اول اصول تا آخر اصول, از اول طهارت تا آخر دیات همه وحی است دیگر ایشان می فرمایند این یک شجرهی طوباست شما هیچ حکمی در اسلام پیدا نمی کنید چه تکلیفی و چه وضعی الاّ اینکه به گفته ی خدا برمی گردد اوست که هستیِ محض است, اوست که خالق صِرف است, اوست که رازق صرف است این جوشن کبیر که هزار و یک اسم یا هزار اسم دارد همهی اینها به توحید برمی گردد همهی اینها دربارهی خدای سبحان است پس هر کاری که ما می کنیم باید به دستور او باشد چون او هم خالق است و آفریدگار, هم ربّ است و پروردگار آن گاه معنای (إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) روشن می شود ما حیاتمان و مرگمان جز با رضای خدا نیست چرا به ما گفتند در جریان مرگ با کعبه رابطه داشته باشید اینکه می گوییم «والکعبه قِبلتی» تنها برای نماز که نیست یا «والکعبه مَطافی» تنها برای حجّ عمره که نیست وقتی محتضر شدید به طرف کعبه, می خواهند بر ما نماز بخوانند بعد از مرگ به طرف کعبه, ما را دفن بکنند به طرف کعبه, حیات و ممات ما به طرف بیت الله است ما غیر از خدا و اوصاف خدا و احکام خدا کاری نداریم این شجرهی طوبا ساقه ی او توحید است, شاخه ی او توحید است, برگ او توحید است, میوه ی او توحید است, ریشه ی او توحید است فرمود به مردم بگو من فقط یک

حرف آوردم و آن خدا و خدا و خدا و خدا, لذا یک موحّد تمام شئونش را دین تأمین می کند کاری را نه به میل خود انجام می دهد نه به میل دیگری ما وقتی تمام این صد جلد بحارالأنوار را که خلاصه بکنیم آیین زندگی است دیگر چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است, چه چیزی بایـد چه چیزی نباید همه دسـتور اوست دیگر او را داریم می پرستیم بنابراین اگر کسـی این شـجره ی طوبا را تحلیل کند و تبیین کند معلوم می شود که غیر از توحید چیز دیگر در عالَم نیست همان طوری که از نظر وجـودی خـداست و بقیه فیضِ او, از نظر مسائـل اعتقـادی و علمی و فقهی و اصولی و امثـال ذلـک خـداست و دسـتورهای او, چیزی که دسـتور خدا نباشد ما در دین نداریم خارج از دستور خدا هم باطل است و بیّن الغی لذا فرمود به مردم بگو فقط یک چیز به من وحی شـد و آن یک چیز هم این است که فقط خـدا معبود است و ولاغیر این می شود رحمتِ جهانی, اگر جهان بر اساس این توحید حرکت کند هیچ کس نه بیراهه می رود نه راه کسی را می بندد.

ص: ۳۲۷

مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) این بیان نورانی را از وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) در این کتاب قیّم توحید نقل می کنند فرمود نه من و نه هیچ پیامبری قبل از من کلمه ای به عظمت «لا إله إلاّ الله» نیاوردم و نیاوردند این معادل ندارد «ما قُلت و لم یَقل أحد قبلی مِثل لا إله الاّ الله» این کلمه را آوردم و زندگی ما را این توحید اداره می کند برای اینکه ما هر چه تلاش و کوشش می کنیم بالأخره کار یا باید یا نباید دیگر, یا صحیح است یا باطل این را فقط الله باید بگوید و ذات اقدس الهی هم به احدی دستور حکم نداده فرمود: (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) بقیه رسانندە های حکمِ الهی اند این می شود رحمتِ جهانی.

پرسش: ببخشید آیه پایانی سورهی «کهف» هم دوتا حصر در آن هست آیا منقطع هستند یا فرق می کند (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَى أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ)؟

پاسخ: آنجا یک حصر است. نه, دوتا حصر در آنجا نبود یک حصر است. در پایان سورهی مبارکهی «کهف» ملاحظه می فرمایید آنجا یک حصرش مربوط به توحید است حصر دیگر مربوط به بشریّت است من فقط بشرم نه اینکه فقط یک چیز به من وحی می شود. خب, آیهی ۱۱۰ سورهی مبارکهی «کهف» این است (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) من فقط بشرم نه «إنّما یوحی إلیَّ أنّما» حصر در وحی نیست (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَى أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) توحید به من وحی می شود اما فقط توحید به من وحی می شود در آن نیست هیچ چیز به من وحی نشده مگر یک مطلب این فصل اول, آن یک مطلب چیست؟ این است که هیچ کسی اله نیست مگر خدا. خب, این دو حصر در آیه ی محلّ بحث است نه در پایان سورهی مبارکهی «کهف» (إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ) چه چیزی؟ (أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) آن وقت این می شود (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) پس بنابراین آن حصر اول معنایش این است که تو فقط رحمتِ جهانی هستی سؤال باقی می ماند خب چرا رحمت جهانی هستی؟ پاسخ آن سؤال را حصر دوم مقداری زمینه را فراهم می کند و حصر سوم پاسخ نهایی را می دهد چرا رحمتِ جهانی هستی؟ برای اینکه برای من فقط یک چیز وحی شد باز سؤال هست آن یک چیز چیست؟ و آن این است که عالَم را خدا می گرداند آن وقت راحت می شود آدم. خب, اگر عالَم را خدا آفرید انسان را خدا آفرید پیوند عالَم و آدم را خدا آفرید, این مثلث کارِ اوست اداره اش هم باید کار او باشد دیگر, دیگری دخالت بکند می شود هرج و مرج این است که دربارهی عدّه ای فرمود: (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) مریج یعنی مریج یعنی اینها در هرج و مرج اند بعضیها که به پوچی می رسند برای اینکه نمی دانند چه کار بکنند فرمود: (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) اینها در هرج و مرج اند راه گُم کردند یک انسانِ راه گُم کرده امرِ مَریجی دارد دیگر برای اینکه مبدأ یادش رفته, منتها یادش رفته این گاهی یَمین می رود گاهی یَسار می رود «اتباع کل نائق» است به جایی پی نمی برد که. خب, اگر اضلاع سه گانه عالَم خدا آفرید همین خدا باید اداره کند دیگر, اگر کسی در رهنمود خدا حرکت کرد به مقصد می رسد روح و ریحان نصیبش می شود نشد, (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) می شود. خب, بنابراین این حصر که فرمود: (إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) این دستور ذات اقدس الهی است کجا باید, کجا نباید, کجا شاید آنجا که شاید است منطقهالفراغ است مباح است آن شاید را هم همان خدا گفت این طور نیست که ما به میل خود بگوییم کجا باز است کجا بسته است, کجا مباح است کجا حرام است کجا حلال است, مگر ما می توانیم همان طوری که نمی توانیم نزد خود بگوییم فلان چیز واجب است یا فلان چیز حرام است نزد خود هم نمی توانیم بگوییم فلان چیز مباح است مباح را هم او گفته, واجب را هم او گفته, حرام را هم او گفته, منطقه الفراغ را هم او گفته, منطقهی بسته را او گفته, منطقهی ممنوعه را او گفته فرمود بعضی از چیزها غُرق گاه است حریم است

مبادا این مکروهات را مرتکب بشوید یا معاصی صغیره را مرتکب بشوید که ممکن است خدای ناکرده بیفتید این را هم او گفته در عالَم هیچ حرفی نیست مگر حرفِ او, اگر هیچ حکمی نیست مگر حکم او, او باید به ما بگوید چه چیزی باید چه چیزی نباید چه چیزی شاید, کس دیگر که این حرف را نمی تواند بزند که برای اینکه نه ما می دانیم گذشته چه بود نه می دانیم آینده چه هست ما از پشت این دیوار بی خبریم چه می دانیم در قبر چه خبر است برزخ چه خبر است چه کار بکنیم که آنجا راحت باشیم خب اگر ما نمی دانیم چه چیزی شاید, چه چیزی باید, چه چیزی نباید باید او مشخص بکند که فلان چیز حلال است فلان چیز حرام است فلان چیز مباح است بنابراین (قُلْ إِنَّمَا) پس این سه حصر بازگشتش به آن تحلیل نهایی به توحید برمی گردد.

مطلب دیگر این است که در این کریمه فرمود به مردم بگو خدا جز یکی خدای دیگری نیست این یعنی به دلیل نقل می شود اکتفا کرد دلیل عقل در مسئله ی اصل مبدأ بله عَدیل ندارد, رفیق ندارد آیا در عالم خدایی هست یا نیست این را فقط عقل ثابت می کند اگر «مِن أسْرِ» به تعبیر نورانی حضرت امیر بیرون بیاید یعنی عقل از اسارت هوا بیرون بیاید می فهمد در عالَم خدایی هست اما خدا یکی است این را هم با عقل می شود ثابت کرد هم با نقل حالا که خدا هست ما نمی دانیم این خدا یکی است یا بیشتر, این خدایی که هست حکیم هست, علیم بالذّات هست, معصوم بالذّات هست, حقّ بالذّات هست, خیرِ بالذّات هست, این «لا یقول الاّ الحق والله یقول الحق» این خدایی که حقّ محض است گفت من شریک ندارم خب برای آدم یقین ثابت می شود دیگر توحید را با دلیل نقلی هم می شود ثابت کرد اما اصل مبدأ را فقط از راه عقل باید ثابت کرد توحید همان طوری که دلیل عقلی در اثبات آن هست دلیل نقلی هم بر اثبات او هست لذا در آیات مکرّر یکی از آن آیات همین آیه است که فرمود بگو خدا یکی است اینها دیگر نمی توانند بگویند توحید را ما با عقل باید ثابت بکنیم می فرماید وقتی که الله را قبول کردید نمی دانید این الله شریک دارد یا نه, چون الله حقّ محض است (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) و اینکه (وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ) این حقّ محض جز حق نمی گوید این حقّ محض گفت من شریک ندارم خب برای آدم یقین حاصل می شود دیگر آنکه با برهان عقلی فقط باید ثابت بشود اصل در مبدأ است لذا فرمود این بگو که شریکی ما نداریم (قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) پس توحید را هم با دلیل نقل می شود ثابت کرد هم با دلیل عقل لذا قرآن در جریان اصل مبدأ برهان اقامه می کند می فرماید: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ), (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ) این آیات فراوان بعضی در سورهی «قمر», بعضی در سورهی «رعد» اینها هست اما در مسئلهی توحید برهان اقامه می کند نقل هم هست.

خب, (قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ) پس سه تا حصر است «بعضها فوق بعض و بعضها دون بعض» (قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكَمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) در بحثهای قبل هم این حرف از صدرالدین قونوی نقل شده است که هیچ کس معصیت نمی کند الاّ در حال شرک این هم که در آیه فرمود: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) تنها مصداقش آن نیست که در نورالثقلین و سایر تفاسیر روایی آمده است که به حضرت عرض کردند چگونه اکثر مؤمنین مشرک اند چون ظاهر این آیه این است که اکثر مردم با ایمان اهل شرک اند (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم) یعنی اکثر این مؤمنین مشرک اند فرمود همین که می گویند «لولا فلان لهلكتُ» اگر فلان کس نبود ما شفا پیدا نمی کردیم مشکل ما حل نمی شد خب این شرک است دیگر یا تعبیرات دیگری که می گویند اول خدا دوم فلان کس, خدا اوّلی نیست که دومی داشته باشد که (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) این یک شرکِ مرموز و مستوری است که متأسفانه در خیلیها هست.

خب, فرمود: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) این را خود ائمه فرمودند که این طور نگویید عرض کردند چطور بگوییم, فرمود بگویید خدای سبحان خواست از این راه مشکل را حل کند خدا به وسیله ی فلان شخص خواست حل بکند, خدا به وسیله ی دعا و نماز و توسّل به اهل بیت خواست حل بکند این می شود توحید آن که بیده الأمر است خدای سبحان است دستور داد خودش فرمود: (وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ), خودش فرمود: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) این دعاهایی هم که به ما گفتند اقرار به گناه وسیله است, اعتقاد به توحیدِ خدا وسیله است «وجعلتُ الإقرار بالذنب إليك وَسيلتی», «وجعلتُ ربوبيّتك وسيلتی» این در مناجات شعبانیه هست در ادعیه های دیگر هست خدای سبحان فرمود نماز را وسیله قرار بدهید (اسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ) روزه را وسیله قرار بدهید, ولایت اهل بیت را وسیله قرار بدهید, توبه را وسیله قرار بدهید, اقرار را وسیله قرار بدهید اینها را به طور کلی ذات اقدس الهی در قرآن فرمود, مصادیقش هم در روایات اهل بیت فرمودند آ نوقت آن وهّابی خیال می کند که ــ معاذ الله ــ کسی غیر خدا را مستقلّ بالذّات می داند خب این فرق حق و باطل است, بنابراین در این بخشها فرمود شما از همین راهها مدد بگیرید اکثر مؤمنین مشرک اند (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) این را در آن روایات بود که در ذیل همان آیه هم قبلاً بحث شد به مناسبتهای متعدّدی هم چند بار تکرار شد آن هم که باز تکرار شد از صدرالدین ولی نه به اندازهی بحث قبلی این است که ایشان می فرمایند هیچ کس خدا را معصیت نمی کند مگر در حال شرک مثلاً کسی می خواهد دروغ بگوید یک وقت است که بر اساس خطاست, سهو است, نسیان است, اضطرار است, اضطراب است, اِلجا است, اکراه است امثال ذلک است اینها طبق حدیث رفع معصیت نیست اما یک وقت است که نه, هیچ کدام از این عناوینی که حدیث رفع برمی دارد نیست عالِم به موضوع هست, عالم به حکم است نه جاهل موضوع است نه جاهل حکم است, نه سهو دارد نه نسیان دارد, نه خطا دارد, نه اضطرار دارد, نه اضطراب دارد, نه الجا دارد, نه اکراه دارد عالماً عامداً دارد نامحرم نگاه می کند این بازگشتش به شرک است یعنی چه؟ یعنی خدایا تو گفتی (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) ولی من می خواهم نگاه کنم هیچ یعنی هیچ, هیچ گناه عمدی نیست الاّ اینکه رو در روی خدا ایستادن است درست است می گویند «غلبت علينا شقوتنا» خب یک وقت است کسی یادش رفته جاهل است بعد ممکن است که ترمیم بکند حکمِ وضعی اش را و حکم تکلیفی اش را اما وقتی مشمول حدیث رفع نیست دارد نگاه می کند همان حرف شیطان را دارد می زند دیگر شیطان رو در رو به خدا عرض کرد که شما نظرتان این است که دربارهی آدم باید سجده کرد من نظرم این نیست.

خلاصه اش این است منتها حالا خدا ارحم الراحمین است و از ما می گذرد مطلب دیگر است وگرنه این هشدار را داد فرمود اکثر مؤمنین مشرك اند و ائمه(علیهم السلام) نمودار او را ذکر کردند اینها برایشان سؤال بود که چگونه مؤمن مشرك می شود ذیل همین آیه چندتا روایت است که از ائمه سؤال کردند آنها آن ذوات مقدس نمونه هایش را ذکر کردند غرض این است که کسی که عالماً عامداً دارد گناه می کند همان حرف شیطان را دارد می زند ذات اقدس الهی فرمود: (اسْجُدُوا) این گفت (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) این (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) معصیتِ عادی نیست این استکبار است نه عصیانِ عادی هر دو عصیان است منتها آن شركِ ظلم عظیم است اگر کسی رو در روی خدا قرار بگیرد خب همان حرف شیطان است دیگر لذا برای ابد ممکن است خدا نبخشد چون این رو در رو قرار گرفتن است دیگر یك وقت است کسی حالا باید رعایت می کرد باید مبادی حفظ را داشت و مبادی را مثلاً یادش رفته حفظ بکند فعلاً معصیت کرده به او می گویند که چرا مواظب نبودی این می گویند (رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا) اینجا راه دارد اما اگر کسی عالماً عامداً معصیت می کند بازگشتش به همین خطر است دیگر. خب, بنابراین این اصلش به توحید برمی گردد و هر معصیتی هم به شرك برمی گردد حالا خدا می بخشد این شرك, شرك ضعیف است و ذات اقدس الهی ارحم الراحمین است مطلب دیگر است. فرمود: (فَهَلْ أَنتُم مُسْلِمُونَ) این قبول دارید یا ندارید برای اینکه این مثلث را قبول دارید که جهان را خدا آفرید شما را خدا آفرید پیوند شما و جهان را خدا آفرید, قبول دارید که بعد از مرگ هم به طرف الله می روید خب او باید روزی شما را تأمین کند دیگر شما باید مُنقاد باشید, مطیع باشید همه منقاد و مطیع اند حالا ـ ممکن است درجات انقیاد فرق بکند وگرنه چیزی در عالم نیست در نظام تکوین که منقاد خدای سبحان نباشد فرمود بعد از همهی این براهین و اتمام حجّت (فَإِن تَوَلَّوْا) اگر اِعراض کردند (فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ) من به شما اعلان خطر می کنم این اَذان به معنی اعلام است هم تأذین, هم ایذان هم «أذِّن فی النّاس بالحج» که باب تفعیل است هم (آذَنتُكُمْ) که باب افعال هست به معنی اعلام است غالباً با خطر همراه است نظیر (فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ) و مانند آن, گرچه ایذانِ تبشیری هم هست, تأذینِ تبشیری هم هست ولی غالباً با اعلام خطر همراه است نظیر (وَأَذَانٌ مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ) که اول سورهی مبارکهی «توبه» است که برائت را اعلام می کند فرمود من اعلام خطر کردم به همه شما هم گفتم این طور نیست که به بعضیها گفته باشم به بعضیها نگفته باشم علی سواءٍ به همه هم گفتم که خطر در راه است من نه می دانم که آن خطر چیست مگر اینکه خدا به من بفهماند, نه می دانم که چه موقع آن خطر می آید مگر اینکه خدای سبحان به من اعلام بکند و نمی دانم چه آزمونی شما در پیش دارید او ظاهرتان, باطنتان, جَهرتان, سرّتان, خِفایتان, أخفایتان همه را او می داند و به ما هم البته در فرصتهای خاصّی اعلام می کند اینکه فرمود: (فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ) به همه گفتم همه مستوی هستید باخبر هم شدید گرچه (وَإِنْ أَدْرِي) نمی دانم (أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ) این وعید است نه وَعْد, گرچه وعدِ ثلاثی مجرّد هم به معنای وعید می آید ولی غالباً بین وعده و اوعَدَ فرق است اوعَدَ را غالباً برای شر به کار می برند, وعده را غالباً در نوید و خیر به کار می برند گرچه ثلاثی مجرّد هم به معنای وعید آمده. به هر تقدیر نمی دانم این وعیدِ شما نزدیک است یا دور, چیست هم نمی دانم البته ذاتاً اینها نمی دانند برای اینکه علم اینها مثل هستی اینها عطیه الهی است اصل هستی و هویّت اینها را خدا داد یك, کمالات اینها را خدا به اینها عطا کرد دو, اینها ذاتاً ممکن الوجودند, وصفاً هم ممکن الوجودند ولی به اذن الهی عالِم همه ی آن چیزی هستند که در جهان خدای سبحان اراده کرده در سورهی مبارکهی «جن» در بخش پایانی اش مهم تر از این را که قبلاً هم همین آیه خوانده شد آنجا فرمود آیهی ۲۴ سورهی مبارکهی «جن» این است که (حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً) این جریان معاد چه موقع می آید من نمی دانم این اصل, بعد فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ) این (الْغَيْبِ)

یا الف و لامش, الف و لام عهدی است یا نه جنس است اگر الف و لام عهد باشد یعنی این غیب که مربوط به قیامت است خدا می داند و اگر جنس باشد جمیع غیب را خدای سبحان می داند او عالم الغیب است حالا این (الْغَيْبِ) یا الف و لامش عهد یا جنس (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضَى), (إِلَّا مَنِ ارْتَضَى) وجود مبارک پیغمبر قطعی است در روایات هم دارد اهل بیت(علیهم السلام) مثل حضرت اند خب وقتی اصل جریان معاد را ذات اقدس الهی به این انسانهای کامل اعلام می کند مطالب جزئی دنیا به طریق اُولی, پس ذاتاً همان طوری که هویّت اینها را خدا داد علم اینها را هم خدا داد این درست است اگر یک جا می فرماید من نمی دانم یعنی ذاتاً نمی دانم برای اینکه همین قرآن در پایان سوره ی مبارکه ی «جن» دربارهی مهم ترین غیب که جریان معاد است فرمود خدا این را نمی گوید (إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ) و در روایات هم دارد اهل بیت هم جزء مرتضا هستند. خب, پس ذاتاً غیر از خدا چیزی را نمی داند اگر در جایی نفی شده است معنایش این است که ما ذاتاً هستیِ ما از خداست علمِ ما هم از خداست در جای دیگر همین هم اثبات شده است که خدای سبحان این غیب را به ما آموخت خب.

سورهی «جن» بحث دربـارهی معـاد است دیگر دربـارهی حوادث عـادی که نیست در سورهی مبارکهی «جن» بحث درباره ی معاد است آیه ی ۲۳ سورهی مبـارکهی «جن» این است که (إِلَّا بَلَاغـاً مِنَ اللَّهِ وَرِسَالاتِهِ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً قُلْ إِنْ أَدْرِي) این سیاق درباره ی قیامت است دیگر. خب, بنابراین وقتی مهم ترین مسئله ی عالَم که معاد باشد و قیامت باشد آن را خدا به اهل بیت بیان می کند دیگر مسائل جزئی که حرفی در آن نیست ذاتاً البته, ذاتاً فقط خـدا می داند چون هستی ذاتاً برای خداست. خب, در این آیه هم اگر فرمود من نمی دانم یعنی ذاتـاً نمی دانم خب (وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيـدٌ مَـا تُوعَـدُونَ) نه حالاـ جریـان معـاد اینجـا جریان معاد نیست جریـان آن خطری است که ممکن است دامنگیرتان بشود چه کسـی می دانـد خـدا می دانـد چرا؟ برای اینکه اوست که (يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ) یک, (وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ) دو, سـرّ و علن شما را او می داند نه تنها علن شما را می داند و سرّ شما را می داند آنچه در درونِ درون شـما نهادینه شده است و بر خود شـما هم مسـتور و مخفی است و به فرمان آن اتاق فکرِ خطر دارید کار می کنیـد بعـد از اینکه جرّاحی شـده لایه ها یکی پس از دیگری بیرون آمده می فهمید این همان کاری بود که از بیسـت سال قبل در اثر رسوبات گناه در شـما پیـدا شـد, پیـدا شـد, پیـدا شـد, آن را هم خـدا می دانـد (إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى) اَخفای از سـرّ را هم می داند چون انسان گاهی در اثر علاقه ای که به چیزی دارد خیلی از چیز در ظرف بیست سال یا سی سال به چیزی دل بسته کم کم این رسوباتش در او نشسته طرز فکر او را عوض کرده او راه دیگر رفته (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً) هر چه می خـواهی حـالیش کنی که این نیست بـاور نمی کنـد وقـتی این لاـیه هـا را در آوردنـد یکی پس از دیگری نشـانش می دهنـد که تو این هستی می گویـد بله من این هسـتم من در اثر این گنـاهِ چهـل سـاله به اینجا رسـیدم اینکه فرمود: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) همین است.

رِيْن يعنى چرك اين چركِ چهل ساله عقيـده اى مى شود كه حالا مى خواهد برگردد نمى تواند اين مى شود اخفا بنابراين در اينجا فرمود: (يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتمُونَ) بعـد فرمود: (وَإِنْ أَدْرِى لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّكُمْ) اين يك آزمون الهى باشد من چه مى دانم بخواهد شـما را تنبيه كند يا بيازمايد بعضـى از امور است آزمون است, بعضـى از امور است تنبيه عقوبت است روشـن نيست شـما به اسـرارتان آگاهيد (وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ) يا فعلاً شما را در حدّ يك رفاه نسبى قرار داد تا مدّتى تمتّع بگيريد بهره مند بشويد تا مدّتى وقتى كه بهره مندى تان به پايان رسـيد «يأتيه الموت من مأمنه» در همان بحبوحهى رفاهتان شـما را بگيرد ما چه مى دانيم بعد در پايان به حضـرت يعنى ذات مقدس رسول خدا(صلّى الله عليه و آله و سلّم) به خدا عرض كرد (قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) بيـن من و بين اين مردم چـون حضـرت سـيزده سـال در مكّه به تعـبير بعضـى از آقايـان خُرد بـود نه زد و خُرد همه اش مصـيبت ديدن و رنج ديدن و صبر كردن بود ديگر اين سور ه هم در مكّه نازل شد عرض كرد همين (رَحْمَهً لِلْعَالَمِينَ) به مردم آن حرفها را ابلاغ كرد آ نها نپذيرفتنـد عرض كرد خـدايا آنچه بلاغ مبين بود گفتم, احتجاج بود گفتم, انذار بود گفتم, جدال احسن بود گفتم, موعظهى حَسنه بود گفتم, دعوت حكيمانه بود كردم, (رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) بعد فرمود: (وَرَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) شما وصف مى كنيد مى گوييد (إِنْ هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) شما وصف مى كنيد مى گوييد كه (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) چون شعار رسمى مشركان و زورمداران همين است ديگر (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) اين اختصاصى به عصر فرعون ندارد در هر روزگارى بالأخره فرعونيان هستند.

سورهی مبارکهی «بقره» و مانند آن گذشت که (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) یعنی مردم این روزگار با مردم اعصار گذشته یک قلب متشابه و نظیر هم دارند (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) همان حرفهایی که فرعونیان می زدند اینها هم می زدند حرف مشترک فراعنه این است که (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) وجود مبارک حضرت به خدا عرض کرد که (رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) بعد التفات کرد از غیبت به خطاب به مردم گفت که (وَرَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) آنچه را که شما وصف می کنید من از ذات اقدس الهی کمک می خواهم که مشکل ما را حل کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۷ تا ۱۱۲ سوره انبیاء ۸۹/۱۰/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱۱۱) قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

بخش پایانی سورهی مبارکهی «انبیاء» که در مکه نازل شد تقریباً جمع بندی مطالب این سور ه را در بردارد درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چندتا حصر در قرآن کریم آمده که بخشی از این حصرها در این سور ه است بخشی هم در پایان سورهی مبارکهی «کهف» است بخشی هم در اول سورهی مبارکهی «نجم» است و مانند آن.

یکی از آن حصرها این است که من ذاتاً بشرم غیر از بشریّت چیز دیگر در من نیست (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) بنده ی خدا, مخلوق خدا و بشرم که در سورهی مبارکهی «کهف» و در آیات دیگر هم این حصر آمده که ذاتاً مخلوقم, بشرم و بنده ی خدا. حصر دیگر آن است که در عصر من فقط بر من وحی می شود و لاغیر بر هیچ کسی وحی نمی شود الاّ بر پیامبر و من پیامبرم این حصر دوم که (إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ) در این آیه ی ۱۰۸ سورهی مبارکهی «انبیاء» این است که فقط بر من وحی می شود. حصر بعدی آن است که در مسائل دینی اعم از اصول دین و فروع دین چیزی از ذات مقدّسش صادر یا ظاهر نمی شود الاّ اینکه مطابق وحی است این (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ◻ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) خصوص نطق معیار نیست اینکه می گوییم فعلِ معصوم, قولِ معصوم, تقریر معصوم حجّت شرعی است یعنی در مسائل دینی آنجا که ما بخواهیم اصلی از اصول دین یا فرعی از فروع دین را از حضرت دریافت کنیم هر چه که فعلاً قولاً تقریراً می فرماید وحی است (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى), «ما یکتب عن الهوی, ما یَفهم عن الهوی, ما یقوم و لا یَقعد عن الهوی» (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) حالا مسائل عرفی و عادی امثال دیگر آن خارج از بحث است آن را بر اساس ولایت کلیّه که حضرت دارد بر اساس قربین نوافل و فرایض یک راه دیگری دارد ولی آنچه فعلاً محلّ بحث است این است که در تمام مسائلی که مربوط به اصول دین و فروع دین است و سنّت آن حضرت حجّت است قولاً و فعلاً و تقریراً این مطابق وحی است. خب, که (مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ◻ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى).

یک وقت است که با سکوت تقریر می کند چیزی را حضرت می بیند و رد نمی کند همین تقریرش ولو به عدم رد می شود سنّت و حجّت. حصر دیگر آن است که تمام آنچه را که از راه وحی دریافت کرده است همه را گفته و بیان کرده چیزی را کتمان نکرده این طور نیست که مطلبی از مطالب را حضرت ـ معاذ الله ـ کتمان کرده باشد به مردم نگفته باشد این طور نیست آن را در آیهی (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) بیان فرمود:

ضِنَّت یعنی بخل ورزیدن با صاد ضاد نه طاء ظاء ضَنین یعنی بخیل فرمود او درباره ی انشا و ابلاغ وحی ضَنین نیست, بخیل نیست, کَتوم نیست که چیزی را نگفته باشد هر چه را یافت گفت, پس این هم یک حصر دیگر (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) یعنی هیچ مطلبی از مطالب وحی مکتوم نمانده همه را مشغول کرده چیزی مستور نیست همه را بیان کرده. پرانتزی حالا اینجا باز کنید حضرت همه چیز را بیان کرده اما همه کس نمی فهمند نه اینکه حضرت ـ معاذ الله ـ بعضیها را گفته بعضیها را نگفته همه چیز را گفته ولی بعضیها می فهمند بعضیها نمی فهمند.

بیان نورانی که مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد که قبلاً هم این حدیث نورانی شرح شد «ما كَلَّمَ رسول الله(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) العبادَ بِکُنه عقله قَطُّ» یعنی در تمام مدّت پر برکت عمرش با هیچ کس به اندازه ی کُنه عقل خود مکالمه نکرد نه اینکه حرف نزد این قول غیر از آن مکالمه است «ما كَلَّمَ» حضرت «العباد بِکنه عقله قطُّ» در بین بزرگان شارح اصول کافی از چهارصد و اندی سال قرن تا الآن اول کسی که این حدیث را عمیقاً شرح کرد و اهل بیت(علیهم السلام) را استثنا کرد مرحوم صدرالمتألهین بود بعد مجلسی اول بود, بعد مجلسی دوم بود, بعد دامادشان مرحوم ملاصالح مازندرانی بود و بعد دیگران که فرمود با اهل بیت کُنه عقلش را که می فرمود و فرمود آنها متوجّه می شدند. خب, این یک حدیث آن حدیث دیگری هم که فرمود: «إنّا معاشر الأنبياء بُعِثْنا على أن نُكلِّمَ الناس على قدر عقولهم» یا ما مکالمه نمی کنیم با مردم الاّ قدر عقولهم نه یعنی آنچه خدا به ما وحی گفته قدری از آن را می گوییم ـ معاذ الله ـ قدری از آن را نمی گوییم ما همه اش را می گوییم ولی هر کسی به اندازهی عقل خود می فهمد.

سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی در رساله‌ی شریفه‌ی الولایه که از رسائل قیّم این بزرگوار است در آنجا مرقوم فرمودند که این حدیث ناظر به کیفیت است نه کمّیت نه یعنی ما بعضی از مطالب را گفتیم بعضی از مطالب را نگفتیم خیر, ما همه ی مطالب را گفتیم ولی بعضیها می فهمند بعضیها نمی فهمند که این ناظر به کیفیت است نه کمیّت «إنّا معاشر الأنبیاء بُعِثْنا علی أن نُکلِّمَ الناس علی قدر عقولهم». خب, بنابراین وجود مبارک حضرت نسبت به وحی ضِنّت و بخلی نداشت و نورزید پس همه ی مطالب را گفت اما اوحدیّ از مؤمنان بخش وسیعی را می فهمند و خیلیها نمی فهمند (وَمَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ).

به هر تقدیر فرمود: (وَمَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ) حصر پنجم و ششم از اینجا شروع می شود فرمود اگر ذات اقدس الهی به پیامبر وحی فرستاد وحی اش هم منحصراً در توحید است یعنی غیر از توحید چیزی به پیامبر وحی نیامده که (قُلْ إِنَّمَا یُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ) تنها چیزی که به من وحی شده است توحید است. خب, افرادی مثل فخررازی که این گونه تفکّر را دارند می گویند این حمل بر مبالغه می شود چون غیر از توحید چیزهای دیگر هم آمده اما مفسّران دقیق مثل سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمایند این حصر, حصر حقیقی است برای اینکه شما اصول دین و فروع دین هر چه را که تحلیل می کنید غیر از توحید چیز دیگر برنمی آید خدا هست و اسمای حسنای او, صفات علیای او و مخلوقات او و احکام او, دیگر در عالم غیر از این چیز دیگر نیست که غیر از احکام الهی, غیر از بندگان الهی, غیر از مخلوقات الهی, غیر از اوصاف الهی, غیر از اسمای الهی و غیر از خود خدا چیزی در عالم نیست که این می شود توحید, اگر ما احکام را بررسی کنیم همه ی این احکام بالأخره فرمان اوست دیگر اگر جهان را ببینید آفریده ی اوست, انسان را ببینید آفریده و بنده ی اوست, منقطع از او نیست چیزی در عالَم نیست که بنده ی او نباشد, آیت او نباشد, مخلوق او نباشد در نظام علمی حکم او نباشد این می شود توحید دیگر, شما این جمله را لابد در مطوّل شنیدید و از بحثهای عمیق معرفتی است که آیا ما غیر از تحلیل چیز دیگر هم داریم و غیر از تصوّر در عالَم چیز دیگر هم هست به نام تصدیق یا نه تصدیق به تصوّر برمی گردد ما اگر هر چیزی را بکُنهه بشناسیم تصدیقی نداریم این بر اساس فلسفه‌ی تحلیلی است که این آقایان می گویند اگر ما می گوییم «زیدٌ قائمٌ» و یک قضیه خبریه است «اخبار بعد العلم بها أوصافٌ» این اوصاف است که «قبل العلم بها أخبارٌ» این از آن لطایف عمیق ادبی است که در مطوّل آمده اگر چیزی را نفهمیدیم بله خبر می دهیم یا به ما خبر می دهند ولی فهمیدیم این تصدیق به تصوّر برمی گردد دیگر خب بر اساس فلسفه‌ی تحلیل هر چه را که در عالَم هست از نظر معرفتی تصوّر است یعنی این شیء را با اوصاف داریم می نشاسیم همین, حالا ـ این حرف از توحید به معرفت شناسی آمده یا معرفت شناسی سرایت کرده به بحثهای دیگر ظاهراً از آنجا به معرفت شناسی آمده نه به عکس. در جهان خداست و اسمای او و افعال او و مخلوقات او و بندگان او و احکام او, چیزی در عالَم نیست در تصوّرات هم همین طور است اگر این باشد دیگر حمل بر مبالغه نمی شود (قُلْ إِنَّمَا یُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ) جز وحی چیز دیگر نیست.

مطلب دیگر اینکه إله غیر از الله است الله را مشرکان قبول داشتند که «لا شریک له» إله را مشکل داشتند یک حرفِ ناصوابی در کفایه مرحوم آخوند هست در بحث «إنّما» در بحث مفهوم و منطوق که «إنّما» مفید حصر است یا نه, اعداد حصر چیست, خبر «لا إله إلاّ الله» چیست, یک چند وجهی را مرحوم آخوند ذکر می کند خودش هم وجهی ذکر می کند که می گوید إله ذاتِ واجب الوجود است فاصله ی تفکّر مرحوم آخوند صاحب کفایه با شهید ثانی در مقدّمه ی شرح لمعه خیلی است خیلی یعنی خیلی است حرف را این بزرگوار در مقدمه شرح لمعه گفته که متأسفانه خواندنی نیست «لا اله الاّ الله» آیا این «لا» نفی جنس است «إله» اسم است «الله» خبر است یا خبرِ مقدّم و مبتدای مؤخّر است که شهید ثانی نظر می دهد مرحوم آخوند خراسانی خیال کرده که إله یعنی واجب الوجود خب إله را کسی نگفته که واجب الوجود است که آن که واجب الوجود است الله است در قرآن کریم می فرماید الله که واجب الوجود است شریک ندارد همان اللهِ واجب الوجود إله است و لا غیر إله یعنی معبود چه واجب الوجود باشد چه غیر واجب الوجود باشد نزد عربها این طور بود, مشرکین این طور بود این «لا ـ إله إلاّ الله» آمده بگوید که إلهی که شما می گویید معبود است این غیر از آن الله چیز دیگر نیست هیچ معبودی غیر از الله نیست إله به معنای واجب الوجود نیست إله به معنی معبود است خب, لذا اگر می فرمود: «إنّما إلهکم إله واحد» این را با الف و لام ذکر می کرد که اللهِ شما واحد است خب مشرکین می گویند بله, ما هم می گوییم الله واحد است الله که شریک ندارد (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) مادون ذات فعلِ خدا را هم مشرکین قبول داشتند که خالق غیر از خدا نیست بله خالق غیر از خدا نیست ربّ الأرباب هم غیر از خدا نیست, مدیر کل هم غیر از خدا نیست, ربّ آلهه هم, إله الآلهه هم غیر از خدا نیست این مراحل توحید را همه قبول داشتند مشکل این بود که إله به معنای معبود چندتاست دین دارد می گوید إله به معنای معبود غیر از آن الله چیز دیگر نیست «لا ـ إله» غیر از همان الله که این إله به معنای غیر است و وصف است و این به جمله منحل نمی شود و دوتا قضیه هم در کار نیست و اثبات یکی و نفی یکی در کار نیست اثبات الله مفروق عنه است دین آمده بگوید که این اللّهی که مقبول است و معقول است و فطرت و دل پذیر است غیر از این یکی دیگران نه, همین نه اینکه قلب نه إله را می شناسد نه الله را می شناسد دین آمده بگوید که شرک باطل است توحید حق است به دل دو چیز بده یکی قضیه سالبه یکی قضیه موجبه همهی انسانها مخلوقات و بندگان الهی با فطرت و توحید خلق شدند انبیا آمدند بگویند غیر از این اللهِ دلپذیر دیگران نه, «لا إله» غیر از همان یک دانه ای که شما قبول کردید پس اگر در این گونه از موارد بفرماید: «إنّما الله إلهٌ» بله آ نها هم می گویند الله بله واحد است «لا شریک له» خب, پس در این گونه از موارد حتماً باید بدون الف و لام باشد إله غیر از الله نیست. خب, (أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) إله یعنی معبود شریک ندارد غیر از آن الله کس دیگر نیست این نزاع بین موحّد و مشرک است لذا فرمود آیا شما مُسلمید یا مشرک اینجا جا برای ایمان نیست اینجا اسلام در مقابل ایمان نیست آیا مُسلمید یعنی (لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) که هست شما هم جزء اینهایید یا مشرکید؟ این مُسلم گاهی در مقابل ملحد است گاهی در مقابل مشرک چون در مکّه با مشرکان روبه رو بودند فرمود غیر از ذات اقدس الله إله و معبود دیگری در عالم نیست آیا شما می پذیرید یا نه, این استفهام تقریری است یعنی باید بپذیرید, اگر نپذیرفتید حرفهای بعدی من شروع می شود.

ص: ۳۳۷

بخشهای پایانی سورهی مبارکهی «کهف» حصرهای آمده آن حصر, حصر تام نیست آن حصرِ سه ضلعی نیست این دربارهی توحید و رهاورد خودش است. اما دربارهی رسالتِ حضرت فرمود. اگر دربارهی رسالت حضرت سخن بگوید فرمود من فقط (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) هستم پس من فقط ذاتاً بشرم همین, در عصر من فقط, گرچه اعصار دیگر انبیا وحی داشتند اما در عصر من فقط بر من وحی بشود این دوتا, وحی هم که بر من می شود فقط توحید است این سه تا, من در اصول دین, در فروع دین, در مطالب دینی فعلًا, قولاً, تقریراً که سنّت من است و حجّت شرعی است هر چه می گویم مطابق وحی است این چهارتا, هر چه هم که وحی بود من به شما گفتم و چیزی را کتمان نکردم پنج تا, منتها حالا برخی را شما متوجّه می شوید برخی را متوجّه نمی شوید آن دیگر مربوط به خود شماست که حدیث «نُکلّم الناس علی قدر عقولهم» مطرح است. نه «قولُ» حضرت نفرمود «لم نَقُل» یا «لا نقول إلاّ قدر عقولهم» که ناظر به کمیّت باشد فرمود: «لا نُکلّم» که ناظر به کیفیت باشد.

مطلب بعدی دربارهی رسالت است فرمود من فقط (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) هستم می ماند حالا این سؤالها که جنگها و خونریزیهای چگونه است چون وجود مبارک حضرت مظهر اسمای حسنای الهی است در ذیل آیهی (لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنَى) آنجا این روایات نورانی خوانده شد که ائمه فرمودند: «نحن الأسماء الحسنی» اینها مظهر اسمای حسنای الهی اند مخصوصاً وجود مبارک حضرت مظهر اسم اعظم است اگر خدا ارحم الراحمین است مظهری دارد آیاتی دارد در بیان نورانی حضرت امیر هم این بود که «ما للهِ آیهٌ أکبر مِنّی» که این حدیث چندین بار خوانده شد فرمود خدای سبحان از من آیتی بزرگ تر ندارد اینها چون این چهارده نفر یک نورند از اینها بزرگ تر کسی نیست اما از درون بزرگ تر نیست چون کثرتی نیست چون نور واحدند, از بیرون بزرگ تر نیست چون بیرون کسی نیست که همتای اینها باشد فضلاً از اینکه از اینها بزرگ تر باشد پس «ما للهِ آیهٌ أکبر مِنّی» این بالقول المطلق صادق است نه در درون نه در بیرون, در درون نیست از باب سالبه به انتفاع موضوع, در بیرون نیست سالبه به انتفاع محمول. خب, حضرت (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است اگر (رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) است مظهر الله است الله عدلِ محض است اگر «أشدّ المعاقبین» است «فی موضع النکال والنقمه» بر اساس عدل است عدل هم رحمت است اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در جنگها و امثال ذلک عدّه ای را به جهنم فرستاد بر اساس رحمت است عدل رحمت است معنای رحمت, رحمتِ عاطفی که نیست, رحمت دلسوزی که نیست همان شاهدانِ عادل را قرآن در سورهی مبارکهی «نور» می فرماید: (لاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ) پس رحمتِ عاطفی غیر از رحمت معقول است رحمت معقول با عدل هماهنگ است رحمت عاطفی بر اساس دلسوزیهایی است که گاهی عدل است گاهی غیر عدل, بنابراین چون حضرت مظهر ارحم الراحمین است و مظهر رحمتِ رحمانیه خدای سبحان است و عادلانه جهان را اداره کرد و همچنان اداره می کند پس (مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ) این با حصرش هم سازگار است. در بخش پایانی اینها را انذار کرده.

رحمت غیر از خوشایندی است اگر کسی مشکل قلب دارد یک غُدّهی سرطانی دارد دارند جرّاحی می کنند می شکافند از درونش در می آورند این رحمت است دیگر حالا او خوشش بیاید یا خوشش نیاید رحمت است ولی خوشایند نیست این علم است, حکمت است, عدل است. خب, اگر معیار خوشایند باشد بله نسبت به این خوشایند نیست اما نسبت به این ظلم نیست, اگر ظلم نیست عدل است «العدل رحمةٌ» دیگر. خب, اما در بخش پایانی چون هم بشیر است هم نذیر باید مبشّراً باشد در جای خودش, مُنذراً باشد در جای خودش حالا دارد انذار می کند روایات فراوانی مرحوم صاحب کنزالدقائق نقل کرده به عنوان تطبیق که این ﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ﴾ را ائمه در کجا اِعمال کردند اینها همه در باب تطبیق است به دروس. بخشی از روایات مربوط به این است که فلان موجود ولایت اهل بیت را پذیرفت, فلان موجود ولایت اهل بیت را نپذیرفت اینها باید توجیه بشود چون در نظام تشریع ممکن است کسی ولایت را متأسفانه نپذیرد ولی در نظام تکوین هیچ موجودی نیست که ولایت را قبول نکرده باشد برای اینکه خدای سبحان به ارض و سماء ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾ ارض به جمیع ما فیه, سماء به جمیع ما فیه آسمان و زمین یعنی به مجموعهی نظام خلقت دستور داد ﴿ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ خب, ممکن نیست موجودی با طوع و رغبت در مسیر فرمان الهی باشد و با ولایت نباشد برای اینکه «بکم یَختم, بکم فَتح الله» اینها در همین مسیرند دیگر ممکن نیست نعم, حتی جهنم, حتی آتش اینها هم ولایت پذیرفتند نعم, قبول مراتبی دارد درجاتی دارند بعضیها درجات وجودی بهتری دارند بیشتر پذیرفتند کامل ترند, بعضی درجات وجودی ضعیف تری دارند کمتر پذیرفتند ناقص ترند اگر نقصی هست, اگر آفتی هست, اگر اُفتی هست نسبی است وگرنه چیزی در عالم نیست که ولایت اینها را نپذیرفته باشد می بینید از جهنم بدتر که ما در عالم جایی نداریم که از جهنم بدتر, این تحت فرمان مطلق وجود مبارک حضرت امیر است «أنا قَسیم النّار والجَنَّه» خب شما چه توقّعی دارید چیزی در عالم باشد ولایت علی را قبول نکند این نیست نعم, درجاتی دارد البته وقتی حضرت دستور می دهد «هذا عدوّی فخذیه» او هم اطاعت می کند هامن سنگهایی که ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ اگر «أنا قسیم النّار والجنّه» است, اگر جهنم که بدتر از او چیزی در عالم نیست او تابع فرمان مولای خودش است مگر می شود ولایت قبول نکند. خب, درجات البته سرِ جایش محفوظ است فلان میوه شیرین است فلان میوه شیرین تر, فلان میوه تلخ است فلان میوه تلخ تر اینها قابل قبول است در اینجا فرمود: ﴿فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾ من یک اعلام عمومی کردم به همه تان که مبادا برابر آنچه در پایان سورهی مبارکهی «طه» آمده آن چنان سخن بگویید مثل آیهی ۱۳۳ سورهی مبارکهی «طه» که بگویید ﴿لَوْلاَ يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِن رَّبِّهِ أَوَ لَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى ◻ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَنَخْزَى﴾ چه در دنیا, چه در آخرت, چه عذاب آخرت, چه عذاب دنیا بعد از ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ﴾ است این آیات در مکه نازل شد هنوز جنگهای بدر و امثال بدر در مدینه باید اتفاق بیفتد فرمود عذابهایی که بعدها به انتظار شماست من الآن اعلام خطر کردم عذابهای آخرت من الآن اعلام خطر کردم ولی من نمی دانم ذاتاً چه موقع اتفاق می افتد حالا به وحی الهی خبر می رسد که در فلان صحنه شما پیروز می شوید مسئلهی ﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ﴾ این به همان ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ﴾ برمی گردد ذاتاً علم من به وسیله ی علم الهی است از خدای سبحان گرفته می شود مستحضرید که وقتی گفتند علم ائمه کسبی نیست معنایش این نیست که علم ذاتی است علمِ ذاتی فقط برای خدای سبحان است خدای سبحان واجب الوجود است علمش عین ذات اوست کمالاتش عین ذات اوست غیر از خدا همه بندهی او هستند موجود فقیرند علم آنها از غیر است و هستی آنها از غیر است پس ذاتی نیست اما وقتی گفتند کسبی نیست معنایش این نیست که ذاتی است وقتی گفتند کسبی نیست یعنی موهبتی است یعنی همه ی اینها نگاران به مکتب نرفته اند و به عنایت الهی و هِبهی الهی عالِم شدند شبهای جمعه علمشان به عنایت الهی اضافه می شود و مانند آ ن, پس اگر گفته شد کسبی نیست

معنـایش این نیست که ذاتی است معنـایش این است که موهبـتی است و آن حضـرت هم می فرمایـد ذاتـاً من بشـرم تـا خـدای سبحان اعلام نکند خب من نمی دانم وقتی اعلام کرد من می دانم البته اعلام کرد و آن حضرت هم بعد آگاه شد که چه موقع عـذاب اینهـا نـازل می شود در دنیا و چگونه عـذاب اینها نازل می شود در آخرت. فرمود پس این چنین نیست که شـما بتوانید بگوییـد عذاب ما بدون اطلاع قبلی نازل شده نه خیر همه با اطلاع قبلی بود من همه را اعلام کردم علی سواءٍ هیچ کس بی خبر نیست (فَهَلْ أَنتُم مُسْلِمُونَ) یعنی باید اسـلام و انقیاد را داشته باشید (فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِی أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ) چه وعید دنیا چه وعید آخرت به دست ذات اقدس الهی است.

ص: ۳۳۹

خب, چه کسی پس می داند شما که می گویید من نمی دانم نزدیک است یا دور, عذاب دنیا نزدیک است یا دور, عذاب آخرت نزدیک است یا دور, پس چه کسی می داند؟ خدا می داند برای اینکه (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ) یک, (وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ) دو, و پاداش و کیفر و اینها به دست اوست (وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ) شاید خدای سبحان بخواهد در این مدّت شما را بیازماید فتنه چند بار در سورهی مبارکهی «لقمان» و اینها هم گذشت که در «لقمان» که بعد می آید قبلاً گذشت که (أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ يُفْتَنُونَ) در سورهی مبارکهی «توبه» گذشت که امتحانها دو قسم است:

امتحانی روزانه است که هر روز هر چه که از مسیر قول و فعل و کار و سکوت ما می گذرد آزمون الهی است بعضی از مسائل است که مهم است سالی یکی دو بار اتفاق می افتد که در سورهی مبارکهی «توبه» و مانند آن شواهدش گذشت که فرمود مگر نمی دانند (أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ) چون سالی یک یا دو بار جنگِ رسمی اتفاق می افتاد بر مسلمانها تحمیل می کردند این گونه از آزمونها نظیر آزمونهای رسمی مدارس است که سالی یکی دو بار اتفاق می افتد اما هر روز آزمون است, همیشه آزمون است چیزی در مسیر زندگی ما نیست مگر امتحان الهی پس آن امتحانهای مهم سالی یک یا دو بار ممکن است اتفاق بیفتد اما این آزمونهای جزئی هر روز است دیگر فرمود این صحنه معلوم نیست که آزمون است شما تا چه موقع خدای سبحان به شما مهلت خواهد داد ولی (مَتَاعٌ) تمتّع است و بهره گیری است (إِلَى حِينٍ) آن زمان چه موقع است, از آن به بعد ذات اقدس الهی چه تصمیم می گیرد او را که عالِم جَهر و سرّ و اخفاست او می داند (وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ) آن گاه در بخش پایانی عرض کرد (قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) انبیا قصصشان که در همین سورهی «انبیاء» آمده یا در سایر سوَر در آن بخش پایانی مشکلاتشان عرض می کردند (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ) انبیا این کار را به خدای سبحان که خیرالفاصلین است و خیرالحاکمین است أحکم الحاکمین است ارجاع می دهند به اذن خدا عرض می کردند خدایا بین ما و قوم ما حکم بکن برای اینکه ما دیگر هر چه باید می گفتیم گفتیم, هر چه باید تحمل می کردیم تحمل کردیم ما برنامه مان را انجام دادیم حالا تو داوری این (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ) که انبیای دیگر می گفتند وجود مبارک حضرت هم به این زبان عرض کرد (قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) این (احْكُم بِالْحَقِّ) تأکید است چون حکم او جز حق چیز دیگر نیست اگر او خیرالحاکمین است, خیرالحاسبین است (اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلاَلُ) غیر از حق چیز دیگر نیست او هر چه می گوید حق است و حق هر چه هست از اوست (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) که دوتا حصر متقابل است گفتنِ (بِالْحَقِّ) برای تأکید است نظیر (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ) آنجا هم برای تأکید است اینجا هم برای تأکید است چون قتلِ نبی غیر از باطل چیز دیگر نیست حتماً به غیر حق است اینجا هم در مقابل اوست حکمِ اله فقط حق است (رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) بعد فرمود: (وَرَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) بعضیها به صیغهی غیبت هم قرائت کردند خدای سبحان مستعان است فرمود: (اسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ) ما هم به خدای سبحان استعانت می گوییم نسبت به آ نچه اینها بحث می کنند دربارهی عقاید حرفی دارند, دربارهی توحید و نبوّت و معاد حرفی دارند «ربّنا المستعان» گفته شد.

ص: ۳۴۰

جمله وجود مبارک حضرت در جنگها که این را می گفتند حالا به صورت روایت یا غیر روایت فخررازی نقل کرد دیگران هم اشاره کردند که حضرت در جنگها این جمله را می فرمود: (رَبُّنَا الرَّحْمنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) در جبهه ها این شعار رسمی مسلمانها این بود «یا کهعص» «یا أحد و یا صمد» در این راهپیماییهای قبل از انقلاب این طلبه ها و این متدیّنین شعار رسمی آنها هم همین طور بود «یا کهعص» «یا أحد و یا صمد» ضمن اینکه آن شعار استقلال و آزادی را می دادند زمزمه و ذکر لب این طلبه ها و متشرّعین و مؤمنین آگاه به این صحنه ها می گفتند «یا أحد و یا صمد یا کهعص».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۲ سوره حج ۸۹/۱۰/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُم بِسُكَارَى وَلكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲)

دو, سه سؤال مربوط به آیات پایانی سورهی مبارکهی «انبیاء» مانده است یکی اینکه چطور خدای سبحان از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به عنوان فعل ماضی نقل می کند (قَالَ رَبِّ احْكُم) مستحضرید که بسیاری از آیات با التفات همراه است گاهی التفات از غیب است به خطاب, گاهی از خطاب به غیب است, گاهی از تکلّم به غیبت, گاهی از غیبت به تکلّم این جزء صنایع ادبی است که قرآن از این صنایع هم استفاده می کند. مطلب دوم درباره ی قرآن خب چون متواترِ قطعی است دیگر سخن از اینکه این شبهه ی کتابهای تحریف شده ی انجیل و تورات درباره ی قرآن کریم اصلاً راه ندارد. درباره ی حکم به حق که (رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) این حکم به حق رحمت است برای مؤمن و نقمت است برای کافر همان طوری که (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّام) همان رحمت بود برای مؤمنین و نقمت بود برای کفار, هر گونه عذابی هم که نازل بشود از این قبیل است حکم به حق هم همین طور است اما درباره ی اینکه بازگشت هر گناه به شرک است این منافات ندارد با آنچه در دعای ابوحمزه ی ثمالی بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که عرض می کند خدایا! اگر یک وقت بشری غفلت می کند و در حضور تو گناه می کند نه برای آن است که ـ معاذ الله ـ خیال بکند تو نمی بینی و اگر در حضور دیگران گناه نمی شود و در حضور شما گناه می شود برای آن است که دیگران که ببینند بازگو می کنند و راز را افشا می کنند و شما ستّاری و می پوشانی «لا لِأَنَّكَ اَهْوَنُ النَّاظِرينَ بَلْ لِأَنَّكَ» بل لأنّک کذا و کذا و کذا یا (غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا) آن آیه و این روایت اینها تعلیم راه توبه و تأدّب است وگرنه عندالتحلیل هر گناهی به یک شرک برمی گردد برای اینکه اگر بر اساس خطا و سهو و نسیان و جهل موضوع و جهل حکم و یا اضطرار و الجا و اکراه و اینها باشد که حدیث رفع برمی دارد و اگر عالِم و عامد باشد یعنی علمِ به موضوع دارد, علم به حکم دارد هیچ اجبار و اضطرار و الجایی در کار نیست و می داند که این کار را خدا تحریم کرده دارد انجام می دهد معنایش این است که به نظر شما نباید باشد ولی به نظر من این کار باید باشد این انکارِ ربوبیّت نیست الحاد نیست شرک است در آیه ی (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) هم بیش از این نیست فرمود اکثر مؤمنین گرفتار شرکِ ضعیف اند نه اینکه اکثر مؤمنین, ملحدند و ابلیس هم ملحد نشد مشرک شد گفت شما هم یکی من هم یکی, شما هم ربّ هستید من هم ربّم منتها او بالصراحه گفته بود (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) در قبال نظر خدا تصریح کرد اینجا

معصیت کارانه عمدی تصریح نمی کنند ولی عندالتحلیل بازگشتش به شرک است یعنی خدایا شما فرمودی (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) ولی من نظرم این است که این کار را باید انجام بدهم خب در برابر نظر خدای سبحان انسان اِعمال رأی کردن به الحاد برنمی گردد به شرک برمی گردد خب که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا» مظهریّت هم که ائمه(علیهم السلام) مظهر تامّ اسمای الهی اند مظهر فعلِ خداست دیگر, ظهور فعل خداست, مظهر از مخلوقات الهی و افعال الهی اند از حوزه ی فعل نمی گذرند.

ص: ۳۴۱

سورهی مبارکهی «حج» این سور ه در مدینه نازل شد محتوای این سور ه هم نشان می دهد که در مدینه است برای اینکه جریان حج در آن هست, جریان احکام فقهی در آن هست در مکه و سوَر مکّی دستور حج و انجام مناسک و مراسم حج و امثال ذلک مطرح نبود این بخشهایی که مربوط به مناسک حج است و احکام فقهی در آن هست نشان آن است که این سور ه در مدینه نازل شد به استثنای چند آیه آن هم «علی قولٍ» آن طوری که مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان و بعضی دیگر در کتابهای تفسیرشان آوردند دو سه آیه است که مورد اختلاف است که آیا اینها هم در مدینه نازل شد یا در مکه. «بسم الله» هر سور ه هم با آن سور ه نازل شد یک, و «بسم الله» هم مشترکِ لفظی نیست بلکه «بسم الله» هر سور ه مناسب با معنا و پیام همان سور ه است این دو, پس این ۱۱۴ «بسم الله» که ۱۱۳ «بسم الله» در طلیعه ی ۱۱۳ سور ه است به استثنای سوره ی «توبه» که «بسم الله» ندارد و آن صد و چهاردهمی که در سوره ی مبارکه ی «نحل» است این ۱۱۴ معنا دارد نه مشترکِ لفظی باشد «بسم الله» هر سور ه مناسب با مضمون همان سور ه است آن رحمانیّتِ مطلقه, آن رحیمیّت مطلقه با معارف آن سور ه هماهنگ است. در بخش پایانی سورهی مبارکهی «انبیاء» سخن از معاد بود هم معادِ جسمانی و هم معادِ روحانی به طور اجمال اشاره شده گرچه تفصیلش در سورهی مبارکهی «قمر» و مانند آن بیان می شود .

ص: ۳۴۲

بخش پایانی سورهی مبارکهی «قمر» آیه ی ۵۴ و ۵۵ این است که (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ) این معاد جسمانی و بدن (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُّقْتَدِرٍ) این معاد روحانی, نزد خدا بودن که جسمانی نیست چون _ معاذ الله _ خدا که مکان و زمین و زمان ندارد این مردان الهی دو حشر دارند هم با جسمشان محشور می شوند (فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ) هم با جانشان حشر دارند (عِندَ مَلِیكٍ مُّقْتَدِرٍ) مثل اینکه الآن که ما اینجا در کنار دیوار حرم مطهّر صدیقه فاطمه معصومه نشستیم در مسجد خانه ی خدا نشستیم دوتا ثواب می بریم یک ثواب مربوط به بدن ماست که در جوار قبر حضرتیم یا در مسجدیم که این مربوط به بدن است یک ثواب و لذّتی هم مربوط به ادراک معارف قرآنی است گرچه این مطالب قرآنی در این زمان و زمین گفته می شود ولی این مطالب که جا ندارد این مطالب که مسجدی نیست این مطالب که زمینی نیست بحث می شود که خدا واحد است, خدا احد است, شریک ندارد اینها را روحِ ما درک می کند نه دست و پای ما هم اکنون هم ما دوتا ثواب داریم یکی (فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ) هستیم که مثلاً در جوار حرمیم یا در خانه ی خداییم یکی هم (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیكٍ مُّقْتَدِرٍ) که این مطالب مطرح می شود این مطالب که در مسجد نیست این مطالب که در حرم نیست. خب, فرمود: (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ) در جریان قیامت این زلزله مربوط به زمین لرزه نیست تا آن آیات (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا) مفسّر آن باشد این از باب جزء و کل است أو شیء از (زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ) محلّ بحث را آیه ی سوره ی «زلزله» تشریح می کند که (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا) یا بخشی از این را سوره ی مبارکه ی «واقعه» به عهده دارد که (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ) آیات چهار به بعد سوره ی مبارکه ی «واقعه» (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً) این هم وقتی زمین رَج پیدا کند, زلزله پیدا کند, بلرزد, نوسان داشته باشد اینها از باب تفسیر کلّ آیه به کلّ آیه نیست از باب تفسیر کلّ آیه به بعض آیه است یعنی (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا) سوره ی «زلزله» و (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً) سوره ی «واقعه» و مانند آن اینها گوشه ای از زلزلهالساعه را تفسیر می کندن چون زلزلهالساعه هم به زلزال زمین برمی گردد هم به زلزال منظومه ی شمسی و راه شیری و کلّ سماوات برای اینکه (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) این جهان لرزه است نه زمین لرزه کلّ صحنه باید عوض بشود این طور نیست که (وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ) اما «والسماوات مطویات بعد ذلک» این طور نیست (وَالْسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ) با (وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ) اینها جمعاً یک بار عوض می شوند این می شود زلزله ی جهانی آن وقت آن آیاتی که مربوط به زلزله ی زمین است, به نوبه ی خود گوشه ای از زلزلهالساعه را تفسیر می کند آن آیاتی که مربوط به برچیدن بساط آسمانهاست گوشه ی دیگر را به عهده دارد این می شود زلزلهالساعه خب اضافه ی (زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ) از باب اضافه ی مصدر یا حادث به فاعل است یا به قابل است یا به ظرف است آیا خود قیامت چیزی است که این صحنه را می لرزاند یا ذات اقدس الهی در ظرف قیامت این صحنه را می لرزاند یا قیامت اصولاً شیء لرزانی است خیلیها این را نظیر آیه ی سورهی مبارکهی «سبأ» دانستند گفتند اضافه ی زلزله به ساعه نظیر اضافه ی مظروف به ظرف است نظیر آیه ی ۳۳ سورهی مبارکهی «سبأ» که دارد (وَقَالَ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ), (مَکْرُ اللَّیْلِ) یعنی مَکرِ ماکران در شب, در روز این طور نیست که شب یا روز ماکِر باشند یا مَمْکور باشند این شب و روز نه فاعل اند نه قابل بلکه ظرف اند اضافه ی مکر به لیل و نهار اضافهی مظروف به ظرف است اینجا هم اضافه ی زلزله به ساعه اضافه ی مظروف به ظرف است (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ) خب, ولی واقعاً ساعت و قیامت ظرف این لرزه است یا قیامت دارالقرار است نه دارالفرار, نه دارالزلزال, اگر گفته شد زلزله به ساعت اسناد دارد با اینکه زلزله ی آسمان و زمین از اشراط ساعت باشد هم هماهنگ است اگر مقدمه ی قیامت است و علامت ظهور قیامت است به همین مقدار هم می شود اسناد داد زلزله را به ساعه و ظاهراً این معیار است نه از باب (مَکْرُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ) سوره ی «سبأ» است نه اضافه به فاعل است نه اضافه به قابل یعنی این زلزله ی جهانی علامت ظهور قیامت است که قیامت با این شروع می شود (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ

عَظِيمٌ) مرحوم شيخ طوسی در تبيان همين حرف را دارد متأسفانه, مرحوم امين الاسلام در مجمع البيان هم همين حرف را دارد متأسفانه, در كشّاف هم كه تفكّر اعتزالی دارنـد همين حرف را دارند متأسفانه كه معدوم, شـیء است برای اينكه ساعت الآن معدوم است و زلزله ی ساعت معدوم است مع ذلك شیء بر او اطلاق شده خب, الآن بر او شیء اطلاق شده يا به لحاظ ظرف تَلَبّس شـیء اطلاق شده آن وقتی كه ساعت است و زلزله دارد شـیء عظيم است نه الآن شـیء است اطلاق شـیء بر ساعت يا اطلاق شـیء بر زلزله در ظرف وجود اوست نه الآن, اگر در ظرف وجود اوست نه الآن خب در ظرف وجود او موجود است الآن بر فرض چيزی معدوم باشد به آن نمی گويند شـیء اما اگر به لحاظ ظرف وجود باشد خب بله, پس بنابراين اين سخن چه در تبيان چه در مجمع البيان چه در كشّاف اين ناصواب است به لحاظ ظرف وجود البته شـیء است (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) وقتی چيزی را ذات اقدس الهی به عظمت ياد بكند معلوم می شود خيلی مهم است .

بخشهایی مربوط به سورهی مبارکهی «اعراف» بود آنجا دارد (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) این جریان قیامت آ ن قدر سنگین است که نه آسمان می تواند این بار را بکشد نه زمین و نه انسان, باری است که این بار را آسمان نمی تواند بکِشد, زمین نمی توانـد بکشـد, قرعه ی فال را به نام انسان می زننـد اما باری است که نه آسـمان می کشـد, نه زمین می کشـد نه انسان حتی نه پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) برای اینکه وقتی از حضرت سؤال کردنـد که قیامت چه موقع قیام می کنـد خـدا فرمود: (كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا) مثـل اینکه تو در آن حال چنان سال می مانی و بی طرف می مانی و بیننـده ی صـحنه هستی و می توانی خبر بدهی (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) فرمود در جواب اینها بگو قیامت که بخواهد قیام بکند نه منم نه تو, نه آسمان, نه زمین یک بار سنگینی است که نه آسـمان می تواند بکشد نه زمین می تواند بکشد نه انسان, اگر انسان می توانست بکشـد که خب جـان نمی داد که (ثَقُلَتْ فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) از تو طرزی سؤال می کننـد که (كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا) که تفسـیرش در سوره ی مبـارکه ی «اعراف» گـذشت کـلّ انسـان کلّ آنچه در آسـمان و زمین است جابه جا می شود صـعقه ای هم هست که همـه مـدهوش می شونـد و نه بیهـوش یـک عـدّه خـاص که البته مسـتثنا هسـتند که اینهـا همچنـان هوشـمندند (فَصَعِقَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) حالا اگر درباره ی اهل بیت(علیهم السـلام) وارد شده است که در آن نفخه ی صور اول که همه مدهوش یا بیهوش می شوند اینها همچنان هوشیارند این نشان می دهد که اینها می توانند باری بکشند که آسمان و زمین نمی توانـد بکشـد بالأخره یک عـدّه مسـتثنا هسـتند در آن نفخه ی صور ولی در صـحنه ی قیامت که حالا بخواهد قیام بکند همه می میرند دیگر (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَيِّتُونَ) خب, پس نمی شود گفت که این زلزله در ظرف ساعت رخ می دهد نظیر اینکه مَکر در ظرف لیل و نهار اتفاق می افتـد برای اینکه لیل و نهار واقعاً ظرف اند و موجودند آ ن مکر و نیرنگ بیگانه ها در این ظرف است اما این چنین نیست که حالا قیامت ظرفی باشـد و زلزله در قیامت اتفاق بیفتـد قیامت دارالقرار است دیگر. اینها طلیعـه ی قیـامت اسـت البتـه و همین مقـدار هم مصـحّح اسـناد است (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) پس اتّصـافش به شـیئیّت و اتّصافش به عظمت به لحاظ ظرف وجود است آن قـدر عظیم است که چیزی نمی توانـد آن را تحمل بکند.آن حوادثی که در خـود قیـامت اتفـاق می افتـد نظیر موقـف، نظیر ارض، نظیر سؤال و جواب بله اینهـا در ظرف قیـامت است امـا زلزله ای که می خواهـد کلّ نظام را به هم بزنـد یک نظام جدیدی را بنا کند این دیگر در ظرف قیامت نیست این اشـراط الساعه است اما وقتی قیامت شد هر کس موقفی دارد، سؤالی دارد، جوابی دارد، تطایر کتبی هست، نامه ی بعضـیها به دست راست بعضـی به دسـت چپ اینها در ظرف قیامت است.

قیامت چیست؟ ساعت چیست؟ (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ). قیامت روزی است که (یَوْمَ تَرَوْنَهَا) این (تَرَوْنَهَا) به ساعت برمی گردد این ضمیر یا به (زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ) برمی گردد، اگر به (زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ) برگردد أُولاست یعنی در طلیعه ی قیامت که جهان می لرزد سه تا حادثه ی سنگین را ما برای شما شرح می دهیم وقتی این لرزه ی جهانی آرام هم نمی گیرد در بخشی فرمود وقتی این زمین لرزید رَجْفه پیدا کرد (تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ) مثل الآن پس لرزه های فراوانی در جایی که زلزله آمد پس لرزه هایی هم هست آن پس لرزه ها می گویند رادفه ردیف اول و دوم و سوم اگر ده تا پس لرزه باشد ده تا رادفه دارد فرمود: (تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ) این طور نیست که یک بار بلرزد پشت سر هم دارد می لرزد حالا ممکن است همه شبیه هم باشند یا ممکن است اوّلی شبیه تر باشد این (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً) این طور نیست که یک بار تکان بخورد (تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ) هم هست، (تَرْجُفُ) هست و (تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ) است.

چندحادثهی سخت را به همراه دارد یکی از آن حوادث این است که هر زنی که باردار است از شدّت این حادثه بارش را به زمین می اندازد که (تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا) این دومین حادثه است اوّلین رخداد را که نقل می کند این است که (تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ) هر زنِ شیردهی از ارضاع خود غافل می شود یک، ار رَضیع خود غافل می شود دو، از کار خود غفلت دارد این بچّه که در دامن مادر است پستان در دهن اوست این مادر هم از وظیفهی خود غفلت می کند هم از کودک خود، مرضعه مستحضرید که یک وصف خاص است مخصوص زن است تایی که برای فرق بین مذکّر و مؤنّث است در اوصاف خاصّه راه ندارد دیگر نمی گویند طالق و طالقه فقط می گویند طالق صیغهی طلاق را هم که می خواهند جاری کنند می گویند «هی طالق» دیگر نمی گویند «هی طالقه» اصلاً تاء به تعبیر سیوطی «تَرفق» یعنی تاء برای فرق بین مذکّر و مؤنث است اما آنجا که مذکر چنین وصفی ندارد تاء برای چه بیاورند طالقه نمی گویند، حائضه نمی گویند، مرضعه نمی گویند خب ولی اینجا مرضعه آمده این لطیفه را جناب زمخشری دارد دیگران هم غفلت نکردند که درست است که مرضِع وصف خاص است این تاء برای فرق مذکّر و مؤنث نیست لکن این زن شیرده دو حال دارد یک وقت است می گوییم این زن شیرده است بچه ای دارد گرچه الآن بچه اش خواب است و پستان در کام بچه نگذاشت ولی این زن شیرده است این به عنوان پیشه و وصف و صفت است یک وقت است نه، این را در دامن گرفته پستان در کامش گذاشته دارد شیر می دهد این حالت اشتغالِ فعلی او به ارضاع را می گویند مرضعه آن حالت قبلی بله که بچه الآن در دامنش نیست این مرضِع است یعنی بدون تاء و این حالتی که بچه در دامن اوست پستان در دهن بچه است این حالت را که خیلی این مادر به این بچه دلبسته است به آن می گویند مرضعه در این حالت هم او از هر دو کار غافل می ماند هم از بچه غفلت می کند هم از رضاع خود (تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ) «و عمّن أرضعت» از هر دو بالأخره غافل است. خب، این نشان می دهد که انسان به جایی می رسد که حواسش جمع نیست این معنا می کند او سَکران و مَست بودن را که از چه جهتی اینها شبیه به سکران اند (یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا):

سورهی مبارکهی «یوسف» فرق بین «حَمل» و «حِمل» (وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ) آن باری که روی دوش است به آن می گویند حِمْل آن باری که در درون است در شکم است می گویند حَمل آنجا فرق بین حَمل و حِمل ذکر شده است (وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ) خب، (ذَاتِ حَمْلٍ) این بارش را به زمین می گذارد خب مادر شیرده هم از ارضاع و رضیع غفلت می کند و این را همه می بینند.بسیار خب، ولی در همان حالی که دارد شیر می دهد در همان حالی هم که دارد شیر می دهد که به بچه اش خیلی علاقه مند است وقتی جهان لرزه شروع شد او از هر دو امر غافل است هم از ارضاع و هم از رضیع این صحنه ای است که همه می بینند.

خب، فرمود آن اوّلی را جمع آورد یعنی همه تان می بینند، همه تان می بینند که هم مرضعه (عَمَّا أَرْضَعَتْ) غفلت دارد هم باردار بارش را به زمین می نهد اما دومی را مفرد آورد نه جمع (وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى) کلّ صحنه را توی پیامبر می بینی اینها در حال سُكْرند. سُكْر یک مرض است مثل خمار این خمار را می گویند داء خَمر است، مرض خمر است، مرض آن شراب است او که بدمستی می کند یک لذّت کاذب دارد ولی این بی عقلی او، این اضطراب او، این تکان خوردنهای نامنظّم او این نشانه ی سَکرت اوست مَست لذّتی دارد آن لذّت کاذب هیچ، اضطرابی دارد، بی عقلی دارد، بی نظمی دارد، حرکتهای ناموزون دارد این را می گویند سَکْرت چنین حالتی هنگام احتضار هم هست که (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ) این محتضر هم مَست است اما مستی آن قسمت لذّت شراب را داشته باشد آن اضطراب و نوسان و دست پاچگی و سراسیمگی مَست را یک محتضر دارد نه آن لذّت را، پس سَکرت در حال احتضار هست، سکرت در حال قیام قیامت هست، سکرت در سَکران هم هست این سکران وقتی شما به کتابهای لغت اصیل مراجعه می کنید می گویند خمار داءالخَمر است یک بیماری است یک مرض است او یک لذّت کاذب را جدا می کنند از این دردِ صادق. خب، پس اگر سکرهالموت است یا سکرهالساعه است یعنی اضطراب، یعنی بی نظمی، یعنی دست پاچگی، یعنی سردرگُمی (وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى) همه را می بینی کسی در این صحنه هوشیار نیست دیگر نمی دانند چه خبر است دفعتاً می بینند وضع عوض شد یک صحنه و افرادی را می بینند که قبلاً نمی دیدند آن افرادی که می شناختند الآن نمی شناسند البته برای اولیای الهی همه موارد استثنایی دارد برای اینها هم باز استثنا دارد انسان که می میرد بالأخره فشار جان دادن نداشته باشد آن فراغ اهلّه و هول مطّلع دامنگیرش می شود.

ص: ۳۴۶

در ذیـل آن حـدیث قرب نوافل هست که گَلی به وسـیلهی فرشـته به این مؤمن می دهنـد حالا یا یاس است یا گَل دیگر این بو می کن دخیلی معطّر هم هست بعد تمام افرادی که مورد علاقه ی او بودند یا اشیائی که مورد علاقه ی او بودند یادش می رود بعـد راحت می میرد فشار قبر که آنها نـدارد می مانـد نگرانی که من بچه ها و دوسـتان و اینها را دارم از دست می دهم یادش نیست، وقتی آدم یادش نباشد فرزند دارد دوست دارد رنج نمی بیند که چنین لذّتی برای مؤمن هست.

(يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَـذْهَلُ كُلُّ مُرْضِـعَةٍ عَمَّا أَرْضَـعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا) لذا جمع آورده همه می بینند اما اینکه کلّ مردم را چه آنها که مرضع اند چه آنها که نیستند، چه آنها که زن اند چه آنها که نیستند، چه آنها که حامل اند چه آنها که نیستند، چه آنهـا کـه عرب انـد چـه آنهـا که عجم انـد هر کس هر جـا باشـد به منزله ی سـکران است (وَتَرَى النَّاسَ سُـكَارَى) امـا (وَمَـاهُم بِسُـكَارَى) اینهـا مَست نیستند ولی حـالت مستی دارنـد یعنی آن جریـان بی نظمی و سـردرگُمی را دارنـد شبیه (سَـكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ) دامنگیرشان می شود (وَلكِنَّ عَـذَابَ اللَّهِ شَدِيـدٌ) اینها را به این صورت در آورده. خب، این چه عـذابی است عذاب که هنوز حسابی نیامده، کتابی نیامده همین دوتا آیه را خیلی از این مفسّـرین نقل کردند وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در بین راه این دوتا آیه نازل شد برای اصحاب خواندند عدّه ای تا صبح قرار نگرفتند مشکل این است که ما باور نکردیم و خیال کردیم که (أَيَحْسَبُ) که مالش یا اولادش یا زنـدگیش (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَـدَهُ) که مال و مانند آن ما می ماند اگر واقعاً باور کردیم چنین صحنه ای هست و باور کردیم که معلوم نیست چه موقع قیام می کنـد خب بالأخره ما هم مثل اینها می نالدیدیم چه تفسیر شیعه چه تفسیر سنّی این را نقل کردند که وقتی وجود مبارک حضرت این دوتا آیه را تحویل گرفته برای اصحاب خوانـده خیلیها تا صبح آرام نگرفتنـد. خب، (وَلكِنَّ عَـذَابَ اللَّهِ شَدِيـدٌ) این صحنه را که نقل می کند به عنوان زلزله به این صورت بیان شده و از اشراط الساعه هم هست حالا خدای سبحان این را شیء عظیم دانست گاهی از همین صحنه ی قیامت به عنوان اینکه (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِـدَةٌ) یاد می کنـد یک لحظه است (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَـرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) یعن دیگر ادبیات نیست چه در مسئلهی معاد باشد چه درباره ی مسئله ی مبدأ.

دربـارهی مسـئلهی مبـدأ فرمود: (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) یعنی دیگر لفظی نیست برای اینکه سـخن از کمّ و کیف و مادّه و امثال ذلـک نیست اینجـا هم فرمود: (كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ) این صـحنه ی عظیم که کـلّ عالَم می خواهـد عوض بشود این یک چشم به هم زدن است یـا نزدیـک تر از او، خب نزدیـک تر از یک چشم به هم زدن دیگر یعنی با لفظ و اینها بیان نیست دفعتاً انسان می بیند صحنه عوض شده و نمی داند کجاست البته قیامتِ صغرا به اندازه ی قیامت کبرا نیست ولی آن هم برای ما قابل تحمّل نیست طلیعه ی قیامت صغرا برای قیامت کبراست که هر دو عظیم انـد منتهـا یکی عظیم است و یکی اعظم که ـ ان شاءالله ـ «أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۴ سوره حج ۸۹/۱۰/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُم بِسُكَارَى وَلكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲) وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۴)

سورهی مبارکهی «حج» که در مدینه نازل شد با بحث معاد شروع شد و برخی از احکام فقهی و فرعی هم در این سور ه است. مسـئله ی معاد را اول با عظمت ذکر می فرمایـد بعد برهان بر ضـرورت معاد اقامه می کند. در درجهی اُولیٰ فرمودند صـحنه ی قیامت زلزله ی جهانی است و شـیء عظیم است که اگر در آن لحظه زنِ شـیردهی باشد از شـیر دادن و از کودک رَضیعِ خود غافل است از هر دو امر غافل است هم ار ارضاع و هم از رضـیع و اگر زن بارداری باشـد از شـدّت حادثه بارش را به زمین می نهـد اگر چنین واقعیّتی در خارج باشد رخدادی این چنینی دارد و اگر در آن حال این اوضاع نباشد یعنی زن شـیردهی نباشد و زن بارداری نباشد ترسیم آن حادثه است که اگر باشند این احکام را و این اوصاف را خواهند داشت نظیر جریان معاد که (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) اگر برادری می بـود برادر از برادر فرار می کرد, پـدر از پســر فرار می کرد وماننـد آن, بـا اینکـه در آن سـاعت در آن لحظه سـخن از روابـط خـانوادگی نیست چون همهی انسانهـا می میرنـد خـاک می شونـد و همه از خاک برمی خیزنـد (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) اگر همه دفعتاً از خاک برمی خیزد دیگر تولیـد و توالـدی نیست, دیگر فرزنـدی و پـدری و برادری نیست تـا بگـوییم (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) این یـا ترسـیم آن صـحنه ی دشوار است یا به لحاظ دنیاست به هر تقدیر در قیامت کسی والد و دیگری ولد نیست.

ص: ۳۴۸

خب, بنابراین این یا ترسـیم است در جریان صـحنهی قیامت که قیامت می خواهـد قیام بکنـد یا واقعیّت است اگر ترسـیم باشـد نظیر جریـان (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ) است و اگر نه, باشـد افرادی در آن حـال باشـند خب این یـک واقعیّت است این منافـات ندارد.

مسئلهی بعدی و مطلب بعد آن است که کسی بخواهد از یک عالَم محدودی به یک عالم وسیعی بیاید برای او دشوار است مثل اینکه کودک بخواهد از زِهدان مادر به عالَم طبیعت منتقل بشود هم برای مادر دردآور است هم برای کودک لکن در این نشئه استثناپذیر هست آنجا هم احیاناً استثناپذیر هست یعنی در جریان میلاد ولی غالباً کودکان بخواهند از رَحِم به دامن مادر بیایند با فشار و درد طرفین همراه است اینجا غالباً این طور است ولی نادراً ممکن است کسانی از صحنه ی دنیا وارد برزخ و قیامت بشوند بدون هراس برای اینکه در بخشهای پایانی سورهی مبارکهی «انبیاء» قبلاً گذشت یعنی آیه ی ۱۰۳ و بعد که (لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) صحنه ی قیامت اولیای الهی را محزون نمی کند اینها به طور عادی از دنیا وارد برزخ و از برزخ وارد قیامت می شوند درست است که شیء عظیم است طوری است که (تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا), طوری است که (تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ), طوری است که (تَرَى النَّاسَ سُكَارَى) ولی اولیای الهی از هر سه خطر محفوظ اند بنابراین این طور نیست که برای انبیا, ائمه, اولیای الهی(علیهم السلام) این حادثه ی قیامت دردآور یا هولناک باشد.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی چه دربارهی حضرت مسیح چه دربارهی حضرت یحیی(سلام الله علیهما) که البته مختصّ اینها نیست انبیای دیگر هم مشمول این حکم اند فرمود: (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً) گاهی به صورت متکلّم وحده, گاهی به صورت ضمیر غایب (وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً) این سلام یعنی او در کمال سلامت می میرد, در کمال سلامت وارد صحنه ی قیامت می شود خب اگر اینها گرفتار این (وَمَاهُم بِسُكَارَى) می شوند, گرفتار این صحنه ی هولناک می شوند دیگر سلامتی در کار نیست اضطراب است برای این گونه از مردان الهی صحنه ی قیامت هیچ هول و هراسی را به همراه ندارد و البته این اختصاصی هم به این دو وجود مبارک ندارد انبیای دیگر و ائمه(علیهم السلام) هم همین طورند. خب, پس این (لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) یک شاهد, (سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً) هم شاهد دیگر. اینکه فرمود: (تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ) این را مفرد آورد آنکه فرمود: (يَوْمَ تَرَوْنَهَا) جمع آورد برای اینکه عظمت او کاملاً برای همگان محسوس است صحنه ای که اتفاق می افتد که مادرِ شیرده از دو امر غفلت دارد هم از ارضاع هم ار رَضیع این مشهود همه است اما درباره ی سَکران و سکارا بودن مردم این مشهود همه نیست لذا فعل را مفرد آورده درست است که همگان مضطرب اند اما کسی بفهمد اینها مضطرب است یک انسان هوشیار و هوشمندی می خواهد انسانی که سَکرهالقیامه درباره ی او اثر ندارد, سَکرهالموت را هم تجربه نکرده است چنین انسانی می تواند بفهمد دیگران سُکارا هستند ولی اگر کسی خودش گرفتار سَکره الساعه است او نمی تواند بفهمد دیگران مضطرب اند او خودش مضطرب است ادراکی ندارد که بفهمد حالا اینها مضطرب اند آن حالت استقامت را از دست دادند و مانند آن, لذا دربارهی فعل اول جمع آمد و فعل دوم مفرد که (تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُم بِسُكَارَى) بعداً هم مسئله ی قیامت را با مقدمه ای که ذکر می فرماید برهانی می کند.

مطلب بعدی جزء مطالب مهمّ دینی ماست گرچه همهی اینها دین است و آن این است که انبیا(علیهم السلام) مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) که آمدند برای اینکه جامعه را جامعه ی علمی کنند (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) جامعه ی علمی در تصدیق و تکذیبشان محقّقانه و عالمانه اند تا چیزی برای اینها روشن نشد تصدیق نمی کنند تا چیزی برای آنها شفاف نشد تکذیب نمی کنند چه امام باشد چه مأموم, چه رئیس باشد چه مرئوس, چه استاد باشد چه شاگرد همگان موظّف اند در فضای علمی زندگی کنند یک سلسله آیات قرآن کریم است که به برکت روایت نورانی امام صادق(سلام الله علیه) که مرحوم کلینی نقل کرده است تکذیب و تصدیق را محدود می کند که آن دو طایفه جداگانه باید خوانده بشود یک طایفه می گوید تصدیقتان محقّقانه, یک طایفه می گوید تکذیبتان محقّقانه اینجا در سورهی مبارکهی «حج» هم دو طایفه از آیات است می فرماید اگر امامی باید محقّقانه امامت کنی, مأمومی باید محقّقانه مأموم باشی, مرجعی باید محقّقانه مرجع باشی, مقلّدی باید محقّقانه مقلّد باشی.

پنج طایفه آیات را باید الآن داشته باشیم, طایفه اُولیٰ می گوید جامعه باید جامعه ی علمی باشد اگر بخواهد متمدّنانه زندگی کند و اگر نه که زندگی اش هَمَج است همان بیان نورانی امام صادق که فرمود: «فإن عَدِموا كانوا هَمَجا» هَمج بودن نظیر همین پشه هایی که به دنبال باد حرکت می کنند پس طایفه ی اُولیٰ این است که نظام یک ملّت اسلامی نظام علمی است, طایفهی دوم و سوم مربوط به تصدیق و تکذیب است برای اینکه ما بالأخره یا چیزی را قبول داریم یا چیزی را نکول در هر دو بخش باید محقّقانه باشد. طایفهی چهارم و پنجم دربارهی این است که ما اگر امامیم باید محقّقانه امام باشیم, مأمومیم باید محقّقانه مأموم باشیم, مرجعیم باید محقّقانه مرجع باشیم, مقلّد و راجعیم باید محقّقانه راجع و مقلّد باشیم حالا این پنج طایفه آیات را در این بخش و بخشهای دیگر قرآن کریم ملاحظه می فرمایید.

طایفهی اُولیٰ که در سورهی مبارکهی «اسراء» گذشت عبارت از همان آیه ی (لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) است که آیهی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود فرمود: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) یعنی «لا تَتّبع» بدون علم به دنبال هیچ چیزی نرو این به یک شخص خاص خطاب نمی کند هر مسلمانی در هر شرایطی که باشد در هر عصر و مصر باید محقّقانه زندگی بکند چرا؟ چون (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا) چون در قیامت انسان اگر بی تحقیق گوش به حرف کسی داد این سمع مسئول است, بی تحقیق حرفی را زد زبان مسئول است, بی تحقیق مطلبی را پذیرفت فؤاد مسئول است (لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) این طایفه ی اُولیٰ چون در سورهی مبارکهی «اسراء» بحثش مبسوطاً گذشت دیگر اینجا بازگو نکنیم. در سورهی مبارکهی «یونس» آنجا فرمود اگر چیزی را خواستید رد کنید تصوّر صحیح کنید تصدیق کامل داشته باشیم تکذیبتان محقّقانه باشد بعد رد کنید آن را در سورهی مبارکهی «یونس» آیه ی ۳۹ به این صورت فرمود, فرمود: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) وقتی از کفّار و تبهکاران نکوهش به عمل می آید می فرماید اینها چیزی را که برایشان روشن نشد تکذیب می کنند تکذیب ایشان بی جهت است چون تکذیب بی جهت است مذمّت کردند البته این جمع بندی طبق بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) است که در کتاب شریف کافی آمده این روایت چندین بار در این بحثهای تفسیری خوانده شد و آن جزء غرر روایات ماست حضرت فرمود: «إنّ الله سبحانه و تعالیٰ خَصَّ» طبق بعضی از نُسَخ «حَضَّ» طبق بعضی از نسخ, «حَصَّنَ» طبق برخی از نسخ «عباده بآیتین مِن کتابه» خدای سبحان بندگان مؤمن را به دو آیه مخصوص کرد یا تحضیض کرد و تشویق کرد یا تَحصین کرد اینها را در حِصن و دژ و قلعه راه داد برای اینکه از این طرف بخواهند تصدیق کنند یک سیم خارداری جلویشان هست که بی جا تصدیق نکنند اول برهان بعد تصدیق, از این طرف بخواهند نفی کنند بی جا تکذیب نکنند یک سیم خارداری این طرف است اول برهان بعد تکذیب, «إنّ الله سبحانه و تعالی حَصَّن عباده» بندگان را در دو حِصن در دو دژ که خودش دژبان است و صاحب حِصن اینها را تحصین کرده در این قلعه نگه داشته از این طرف بخواهند بروند سرشان به دیوار می خورد باید تصدیق بکنند, از این طرف بخواهند بروند سرشان به سنگ می خورد باید برهان داشته باشند تا برهان نداشته باشند حق ندارند چیزی را بگویند آری, چیزی را بگویند نه, به این دو آیه استدلال کرد حضرت یکی آیهی سورهی مبارکهی «یونس» یکی آیهی سورهی مبارکهی «اعراف» آیهی سورهی «یونس» همین است فرمود: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) از کفار و منافقان و تبهکارنِ دوزخی قرآن کریم مذمّت به عمل می آورد برای اینکه اینها بی برهان تکذیب کردند چیزی برایشان روشن نشد آمدند گفتند مثلاً وحی نیست, نبوّت نیست, معاد نیست _ معاذ الله _ و مانند آن, این در بخش تکذیب.

در بخش تصـدیق هم در سورهی مبارکهی «اعراف» آیهی ۱۶۹ به این صورت است فرمود: (أَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثَاقُ الْکِتَابِ أَن لاَیَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلَّا الْحَقَّ) خدا تعهّد گرفته که در مسائل جهان بینی, دینی, اعتقادی و زندگی شما که به دین برمی گردد باید محقّقـانه تصـدیق بکنیـد تا برای شـما چیزی روشن نشـد باور نکنیـد حرف نزنیـد ننویسـید, گفتارتان, رفتارتان, کردارتان باید محقّقـانه باشـد در بخش اثبـات, پس در بخش اثبـات تحقیـق و پژوهش, در بخش نفی تحقیق و پژوهش جـامع این دو طـایفه همـان آیه سوره ی مبـارکه ی اسـراء است که (لاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) این سه طـایفه از آیـات قرآن کریم که قبلاً هم بحثش گـذشت و نظام جامعه را نظام علمی می کند اما وقتی که ریزتر شد, اجتماعی تر شد به پرورش و آموزه های پرورشـی نزدیک تر شد بازگو می کند می فرماید اگر تابعی بالأخره باید محقّقانه تابع باشی, مَتبوعی باید محقّقانه متبوع باشی آن را در همین آیات سورهی مبارکهی «حج» که محلّ بحث است ذکر می کند در آیات سوره ی «حج» فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ) چه در اصول دین چه در فروع دین, چه در اخلاقیّات اسلامی, چه اقتصادی اسلامی, چه سیاست اسلامی, چه اجتماعیّات اسـلامی, چه حقوق اسـلامی بالأخره این بـدون تحقیق حرف می زنـد (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ) یعنی «فیما یرجع إلی الله» چه در اصول چه در فروع (بِغَیْرِ عِلْمٍ) این مقلّدِ بی تحقیق, مأمومِ بی تحقیق, امّتِ بی تحقیق, تابعِ بی تحقیق است به دلیل اینکه فرمود: (وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَّرِیدٍ) وقتی خودش محقّق نبود به دنبال هر شیطنت متمرّدی حرکت می کند هر کسی او را به هر سَمت بخواهد برود می رود شیطنت که معنایش مشخص است:

مَریـد و مـارِد یعنی متمرّد که «مَرَدَ» جمع مـارِد است نه جمع مُریـد, مَرَدَ یعنی انسانهای متمرّد, مارِد هم یعنی متمرّد در سوره ی مبـارکه ی «انفـال» آنجـا گـذشت که (وَمِنْ أَهْـلِ الْمَـدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفَـاقِ) یعنی اینها متمرّدانه به سـمت نفاق حرکت کردند شیطـان اصولاً ـ مَریـد است مـارد است متمرّد است این چون بی تحقیق دارد حرکت می کنـد یـک خلأ فکری و علمی دارد هر شیطانی با شـیطنت متمرّدانه ی خود او را به دنبال خود می کشانـد لـذا این می شود (یَتَّبِعُ کُلَّ شَـیْطَانٍ مَّرِیـدٍ) این برای مقلّدِ بی تحقیق, پیرو بی تحقیق. در آیات همین سورهی مبارکهی «حج» آیه ی هشت این است (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُـدیً وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ ثَانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) برخی بی تحقیق سـرشان را خم می کنند عدّه ای را بی جا به دنبال خود می کشانند اینها می شوند مُضِلّ بی تحقیق آنها می شوند ضالّ بی تحقیق آیه ی محلّ بحث آیه ای که فرمود یعنی آیه ی سه همین سور ه تابعِ بی تحقیق است لـذا فرمود: (یَتَّبِعُ کُلَّ شَـیْطَانٍ مَّرِیـدٍ) آیه ی هشت متبوعِ بی تحقیق است فرمود همین طور سَرَش را خم می کنـد (لِیُضِـلَّ) این می شـود مُضـلّ بی تحقیق آن می شود ضـالّ بی تحقیق بنـابراین برای اینکه مـا نه تـابع غیر محقّق داشـته باشـیم نه متبوع غیر محقّق فضـای جـامعه بایـد فضـای علمی باشـد این هم طـایفه ی پنجم. پس طایفه ی اُولیٰ آن خطوط کلی را به عنوان قانون اساسـی ترسیم می کند که (لاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ) طایفه ی دوم و سوم راجع به تصدیق و تکـذیب است که هیـچ کس حق نـدارد چه در نوشت, چه در گفتن, چه در رفتار تصـدیق بکند بی تحقیق و تکذیب بکند بی تحقیق.

ص: ۳۵۳

طایفه ی چهارم و پنجم این است که کسی حق ندارد مرجع باشد بی تحقیق, کسی حق ندارد راجع و مقلّد باشد بی تحقیق قهراً فضای جامعه ی اسلامی فضای معطّر و عطرآگین تحقیق و علم خواهد بود این را بعد از اینکه فرمود آن گاه وارد مسئله ی معاد می شوند و تحقیق در این زمینه می کنند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) گرچه در این بخش علم را به طور جامع ذکر کرد ولی در بخش دیگر باز کرد چه در این سور ه چه در سور ه احقاف که علم بالأخره یا عقلی است یا نقلی, یا نقلی است فرمود باید در یکی از کتابهای آسمانی باشد یا عقلی است که باید برهان باشد (أو اثاره من علمه) که ـ ان شاءالله ـ در سوره ی مبارکه ی «احقاف» به صورت شفاف این تقابل عقل و نقل مشخص می شود بالأخره یا دلیل عقلی است یا دلیل نقلی هر دو زیرمجموعه ی شریعت اند و هرگز عقل در برابر وحی نیست عقل در مقابل نقل است هر دو در زیرمجموعه ی شریعت. خب, فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی تحقیق, جدال می شود جدال و مِراء باطل آن جدال احسن آن است که (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) جدال احسن آن است که محقّقانه باشد یک, از مقدّماتی که هم معقول است و هم مقبول کمک گرفته بشود دو, اگر از مقدّمه ای که مقبول طرف هست ولی معقول نیست می شود جدال باطل سوء استفاده کردن از جهلِ طرف, از جهالت خود این درست نیست باید هم معقول باشد یعنی حق باشد و هم مورد قبولِ طرف باشد چون اینکه می بینید «سَلَّمْنا, سلّمنا» در کتابها هست یعنی این مطلب از فنّ برهان می خواهد وارد دالان انتقالی جدل بشود اینکه گفتند «سلّمنا» یعنی حالا داریم جَدَل می کنیم نه جدل باطل و حرام یعنی جدلی که در منطق از پربرکت ترین رشته های علمی است یک برهان است یک خطابه است یک جدل, اگر خدای ناکرده کسی از ضعف طرف بخواهد استفاده کند این مقدّماتش جدل نماست و مغالطه است یا برهان نماست و مغالطه است این دوتا کار ممنوع است یعنی شاعرانه سخن گفتن که خیالبافی باشد یا مغالطه گونه حرف زدن که باطل باشد اینها ممنوع است شاعرانه ممکن است در تأیید بعضی از مطالب از آن کمک گرفته بشود ولی با خیالبافی مطلب ثابت نخواهد شد عمده همان سه تا راه است یا راه برهان یا راه خطابه یا راه جدال احسن که مقدّماتش حق است یک, مورد قبول طرف است دو, از مسلّم بودن و پذیرش طرف انسان استفاده می کند سه, می شود جدل. فرمود اینها جدل می کنند (بِغَيْرِ عِلْمٍ) یعنی جدل نماست از مقدّمات معقول کمک نمی گیرند از مقبول کمک نمی گیرند چون این چنین است خودشان به مقصد نمی رسند وقتی خودشان به مقصد نرسیدند در بین راه می مانند آن گاه شیاطین اینها را اِخْتِتاف می کنند, می ربایند اینها فضای ذهنشان خالی است به دنبال کسی می گردند که اینها را تَمیع یا ترغیب بکند به دنبال اینها راه می افتند (وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ). خب این شیطانِ متمرّد سرگذشت و سرنوشت او چیست؟ سرگذشت و سرنوشت او این است که چون او به سوء اختیار خودش باطل شد و باطل رو شد و باطل گو شد خودش و همراهان خودش را هم مستقیماً به دوزخ می برد (كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ) کسی که تحت ولایت شیطان باشد (فَأَنَّهُ) یعنی این شیطان (يُضِلُّهُ) خودش بیراهه می رود اینها را هم به بیراهه می کشاند (وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ) اینها را می برد به جایی که آ نجا افروخته است آنجا آتشی است افروخته خودش می سوزد آنها را هم می سوزاند این سرنوشت انسانی است که بی تحقیق کار کرده به دنبال این شیطنتِ شیطان دارد حرکت می کند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ۝ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ) حالا که روشن شد قیامت یک صحنه ی بسیار مهمّی است برای همه دردآور است اما نسبت به مردان الهی (لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) اینها (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا) اینها راحت می میرند هیچ فشار مرگی ندارند فشار برزخ و قبری ندارند وارد صحنه ی قیامت هم می شوند روح و ریحان اند برای اینکه در آیات سورهی مبارکهی «رعد» و «ابراهیم» و اینها خواندیم که فرشتگان مرتب به استقبال اینها می آیند سلام عرض می کنند (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا

الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُم تَعْمَلُونَ) که بخشی از این آیات در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و «رعد» است بخشی هم در سورهی مبارکهی «زمر» و «ص» و «صافات» و اینها. خب, وقتی فرشتگان به استقبال اینها می آیند سلام عرض می کنند اینها در آن دالان انتقالی از دنیا به برزخ نگرانی ندارنـد پس بنابراین اینها آن (سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً) اختصاصی به حضرت عیسی و یحیی(سلام الله علیهما) ندارد مؤمنان این چنین اند که از فزع اکبر مصون اند و عالَم هم هر چه تحول پذیر باشد نسبت به اینها هیچ آسیبی نمی رساند. اما در جریان معاد نسبت به کسی که بخواهد متبوع باشد, امام باشد, مرجع باشد, رئیس باشد بالأخره هر تعبیری که أیّ ما شیء تعبیر بکنید آیه ی هشت و نُه همین سور ه است که به خواست خدا خواهد آمد فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدىً وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ ￭ ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ) که به خواست خدا این را در روزهای بعد مطرح می کنیم.

جریان معاد که سرفصل این سورهی مبارکهی «حج» جریان قیامت است برهان اقامه می کند می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) چون مهم ترین عاملی که برای اصلاح جامعه سهم تعیین کننده دارد مسئله ی معاد است مسئله اینکه واجب الوجودی در عالم هست این یک بحث عمیق فلسفی است ولی آثار اخلاقی و سازندگی اش خیلی نیست برای توده ی مردم اعتقاد به اینکه جهان واجب الوجودی دارد خیلی شفاف نیست خدای سبحان کلّ عالم را آفرید باز هم در زندگی روزانه ی مردم سهم تعیین کننده ندارد اما وقتی به ربوبیّت رسیدیم اوست که مشکل را حل می کند به دنبال چه کسی می خواهید بروید ما هر روز مشکل داریم در هر امری مشکل داریم بالأخره باید به کسی مراجعه کنیم که مشکل ما را حل کند دیگر از حیات ما, از رزق ما, از سلامت ما, از تربیت خود ما, فرزندان ما, نظام ما این ربّ ماست از اینجا آثار برکت ربوبیّه مشخص می شود حالا اگر کسی مرفّه بود مشکلاتی نداشت یا احساس نکرد آیا باید به وظیفه اش عمل بکند یا نه؟ مهم ترین عاملی که در عملِ به وظیفه سهم تعیین کننده دارد همان اعتقاد به معاد است یعنی انسان باید بداند که این عمل زنده است هر کاری که کرده باید جواب بدهد این مهم ترین عامل سازندگی است در سورهی مبارکهی «ص» یا «صافات» قبلاً هم این آیات اشاره شد فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) و مانند آن (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) چرا؟ (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) قسمت مهمّ پیچیدگی اخلاقیِ جامعه فراموشی معاد است اما اگر کسی بداند که این عمل زنده است قبل از اینکه ما عمل را انجام بدهیم عمل در اختیار ماست وقتی عمل را انجام دادیم ما در اختیار عملیم این عمل ما را هر طرف که می خواهد ببرد می برد اینکه می بینید در عالم رؤیا افراد خواب می بینند بعد وقتی بیدار شدند می گویند ای کاش ما فلان مطلب را سؤال می کردیم خب این را که نمی شود الآن گفت ای کاش, ما در خواب زبان ما بسته است زبان ما در اختیار مَلکات قبلی ماست هر مَلِکی که داشتیم برابر آن در خواب حرف می زنیم, می رویم و می آییم نه اینکه هر طور بخواهیم حرف می زنیم هر طور بودیم حرف می زنیم این نموداری از صحنه ی برزخ و قیامت است ما در عالَم خواب این طوریم در برزخ وقتی وارد شدیم هر طور بودیم حرف می زنیم هر طور عمل کردیم می بینیم خب این عقیده جلوی آدم را می گیرد دیگر نمی گذارد آدم بیراهه برود لذا فرمود آنهایی که بیراهه رفتند در اثر فراموشی معاد بود مسئلهی قیامت سهم تعیین کننده ای دارد درباره ی اخلاق بعد می فرماید شما روحتان که نمی میرد می ماند بدنتان وقتی مُرديد در بدنِ برزخی هستید صحنه ی قیامت دوباره همین را خدا زنده می کند همین بدنِ دنیایی را مشکلتان چیست؟ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ) اگر شک دارید که _ معاذ الله _ معادی هست یا نه, این قدرت ما را باید ببینید این می شود جدال احسن یعنی این مقدمات که مقبول شماست معقول هم هست هم حق است هم مورد قبول شما از همین مقدمات ما برهان اقامه می کنیم برای حقانیّت معاد اما کسی که این مقدمات را قبول ندارد ما باید برایش دلیل اقامه کنیم که خدا این چنین هست شما که قبول دارید, مشرکان حجاز واجب الوجود را قبول داشتند به عنوان اینکه او واحد هست, توحید را قبول داشتند به عنوان اینکه او خالق کلّ است قبول داشتند به عنوان اینکه او ربّ الأرباب و ربّ العالمین و ربّ الکل است قبول داشتند منتها ربوبیّت جزئیه را منقطع می دانستند گرفتار ارباب متفرّقه بودند می گفتند کار به دست این بتهاست اینها رابط بین ما و خدا هستند معاد را هم که انکار داشتند بعد می فرماید اگر شما شک دارید (فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ) همه ی شما اصلتان از خاک بودید نسلتان از نطفه, هم درباره ی حضرت آدم و فرزندان آدم(سلام الله علیه) صادق است هم درباره ی خود افراد, درباره ی حضرت آدم و فرزندان آدم صادق است برای اینکه حضرت آدم(سلام الله علیه) از تراب بود نسلش از نطفه, دربارهی انسانهای فعلی هم صادق است برای اینکه اینها درست است که از نطفه هستند ولی نطفه بالأخره از غذا و موادّ غذایی است که از خاک است قبلاً هم مشابه این را داشتیم که الآن اگر کسی برود پشت بام این نظام خلقت این جمعیّتها را ببینند می بینند این هفت میلیاردی که فعلاً روی کُرهی زمین هستند

دویست سال قبل در این باغها و مزرعه ها بودند دویست سال بعد هم دوباره در همین مزرعه ها هستند این دویست سال قبل نه در مزرعه بودند در باغ بودند در خاکهای عادی بودند جذب این بوته ها و خوشه های گندم و جو و برنج و اینها شدند یا جذب این ساقه های درخت شدند به صورت نان در آمدند یا به صورت میوه در آمدند پدرانشان اینها را مصرف کردند بعد به صورت نطفه شد امروز شده هفت میلیارد بعد هم (إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ) این هفت میلیارد هم بعد از مدّتی می میرند خاک می شوند در مزرعه ها و باغها پهن خواهند شد این دویست سال قبل این دویست سال بعد از خاک به خاک (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) فرمود شما چه مشکل دارید اصل همه تان که خاک بود نسلتان نطفه, همین خدای سبحان که یک قطره آب را به این صورت در آورده است خب دوباره ایجاد می کند چه محذوری دارد لذا اینها وقتی این حرفها را می شنیدند (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ) بود, (فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ) بود و مانند آن, (فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ) بعد وقتی وارد دستگاه زهدان مادر شدید این نطفه می شود عَلقه, بعد می شود مُضْغِه, مضغه هم بعضی مُخَلَّقه است, غیر مخلّقه است بعضی سِقط می شود بعضی سِقط نمی شود (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) تا برای شما تبیین کنیم این مراحل را (وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ) آنهایی که باید فرزند کامل و سالم باشند بدون سقط اینها در رَحِم می مانند تا دوران جنینیشان را طی کنند (مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّى) که غالباً بعد از نُه ماه به دنیا می آیند (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً) وقتی که ماندنتان در رَحِم به پایان رسید به عنوان یک کودک شما را از درون مادر به دامن مادر منتقل می کنیم (ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) لحظه به لحظه شما با تربیت پدر و مادرتان دوران نوزادی تان, نوجوانی تان, جوانی تان, میانسالی تان, کهنسالی تان را طی می کنید تا به فرتوتی می رسید بعضی از شماها وقتی فرتوت شدید هر چه خواندید از یادتان می رود عدّه ای هم هستند که تا آخر عمر محفوظاتشان همچنان سالم است (وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى) برخیها در دوران جوانی یا میانسالی رخت برمی بندند (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ) بعضی از شما پیرمرد می شوید به رذل ترین عمر و ضعیف ترین عمر می رسید که دوران فرتوتی و کهنسالی شماست که باید دستتان را بگیرند از جایی به جایی منتقل کنند این کار را می کنیم تا آنجا می رسند (لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) همان طوری که در سورهی مبارکهی «نحل» فرمود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) که نکره در سیاق نفی است یعنی آن روزی که از درون مادر به دامن مادر آمدید چیزی نمی دانستید اینجا هم نکره در سیاق نفی است فرمود بعضی از سالمندان اند که گرفتار نِسیان و فراموشی می شوند و هیچ چیزی یادشان نیست این شمایید این وسطها باید مواظب باشید که چه حرف می زنید چه کار می کنید این سرشت شما این شناسنامه ی شماست خب (لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً). خب, و این هوس نیست, عَبث نیست که بیایند و بروند و پوچی با پوچی جهان بگذرد این طور نیست این برای خود شما, اگر شک دارید که خدا چگونه شما را دوباره زنده می کند این را که دیدید که همان خداست دیگر روحتان که از بین نمی رود یک, بدنتان که هیچ بود به این صورت در آورد خب دوباره جمع می کند دیگر.

یک نمونهی برای معاد هست و آن این است که (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً) این راکد است و جامد است شما هر روز هر سال می بینید یک عدّه مُرده را ما داریم زنده می کنیم معنای اینکه وقتی بهار شد مُرده زنده می شود این نیست که درختهای خوابیده بیدار می شوند در بحثهای قبل هم داشتیم که وقتی بهار شد دوتا کار انجام می گیرد یکی اینکه خوابیده ها بیدار می شوند یکی اینکه مُرده ها زنده می شوند این درخت خوابیده است وقتی بیدار شد آب می خواهد, غذا می خواهد, هوا می خواهد, نور می خواهد این کارِ خود درخت است حالا که می خواهد غذا بخورد چه کار می کند؟ این خاکهای کنار ریشه اش را, این آب کنار ریشه اش را, این کودهای کنار ریشه اش را, این خاک مرده است دیگر اینکه گیاه نیست که این را که خورد و جذب کرد در آینده ی نزدیک می شود شاخ و برگ و میوه مُرده یعنی مرده این مرده را زنده کرده «إذا جاء الربيع» یا «إذا رأيت الربيع فأذكروا النشور» این است فرمود: (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) ما زمینِ مُرده را زنده می کنیم نه درختِ خوابیده را بیدار کنیم آ ن درختِ خوابیده را بیدار کردن یک مرحله ی عنایت الهی است این خاکِ بی جان را جاندار کردن یک مرحله است همین خاک را که به صورت علف در آمد, حیوان می خورد می شود حیات, حیوان که علف نمی خورد که, گیاه نمی خورد که این مادامی که سرسبز است در مزرعه است در علفزار است بله گیاه است اما همین که با دندانِ این حیوان قطع شد یا با ارّه ی آن کشاورز قطع شد دیگر گیاه نیست جماد است هیچ حیوانی گیاه نمی خورد هیچ انسانی هم حیوان نمی خورد انسان که گوسفند نمی خورد که گوسفند حیوان است وقتی ذبح شده مُرده می شود جامد گوشت جامد است حیوان نیست آن علفِ قطع شده جامد است گیاه نیست نه حیوان نبات می خورد نه انسان حیوان, همه شان جماد می خورند آن وقت این جماد را دستگاه بدن گاهی نبات می کند, گاهی حیوان می کند, گاهی انسان می کند اینکه دین فرمود غذای حرام در اندیشه ها اثر می گذارد.

ص: ۳۵۶

روایت نورانی مرحوم صاحب وسائل در باب مکاسب محرّمه ذکر کرد چند بار خوانده شد که وجود مبارک امام فرمود: «الکسب الحرام یَبین فی الذریّه» مال حرام در ذریّه اثر می گذارد چه رسد به خود آدم خب بالأخره این مال حرام است که جزء بدن انسان می شود این اندیشه می شود, فکر می شود, نقشه می شود همین مال حرام است.

بیان نورانی حضرت سیّدالشهداء(سلام الله علیه) که فرمود دعوت من در شما اثر نمی کند برای اینکه بطون شما از حرام پر شده است همین است دیگر. خب, بنابراین فرمود شما اگر تردید دارید که خدا مُرده را زنده می کند اینکه هر سال شما دارید می بینید که ما مُرده را زنده می کنیم دیگر نه اینکه خوابیده را بیدار کنیم ﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ نه «یوقظِ النائم بعد نومها» این طور نیست که. خب, در اینجا فرمود: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ﴾ وقتی باران آمد این کم کم, کم کم همین خاک می شود گیاه دیگر همین خاک می شود درخت, همین خاکِ مُرده می شود زنده ﴿وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳ تا ۵ سوره حج ۸۹/۱۰/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۴) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵)

ص: ۳۵۷

سورهی مبارکهی «حج» همان طوری که ملاحظه فرمودید با جریان معاد شروع شد و اهمیّت معاد این است که هر کسی کار خیری را انجام بدهد برای رعایت معاد است و از کار شرّ دوری می جوید برای رعایت معاد است و مانند آن, متأسفانه برخیها بدون تحقیق به دنبال هر کسی راه می افتند چه اینکه برخیها بدون تحقیق عدّه ای را به دنبال خود می کشاند که هر دو گروه را در این بخش از سورهی مبارکهی «حج» بیان فرمود طبق آن طوایف پنج گانه ای که در بحثهای روز قبل مشخص شد معلوم شد که فضای دین, فضای فرهنگ و علم است برابر آیه ی سورهی مبارکهی «اسراء» که ﴿وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ زیرمجموعهی این بخش اول چهار طایفه از آیات است که یک طایفه می گوید هر کسی بخواهد چیزی را باور کند, تصدیق کند, اثبات کند باید برهانی باشد هر کسی بخواهد چیزی را نفی کند, تکذیب کند باید برهانی باشد هر کسی بخواهد از کسی پیروی کند باید برهانی باشد هر کسی بخواهد دیگری را به دنبال خود دعوت کند باید برهانی باشد قهراً فضای دین فضای تحقیق و پژوهش و علم خواهد بود. در این آیه ی سوم فرمود برخیها بدون تحقیق به دنبال افراد می روند اینها به دنبال شیطنت حرکت کردند اینکه فرمود: ﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ برای اینکه شیطان از هر طرف دام گسترده است یک, گفت ﴿لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ﴾ او در هر طرف دام پهن کرده است لذا شده سُبُل غَیّ و این

شخص هم که اهل تحقیق نیست لذا هر جا هر صدایی بلند شد به دنبال آن راه می افتد.

ص: ۳۵۸

سورهی مبارکهی «اعراف» به این دو قسمت اشاره کرده که فرمود اینها راههای گوناگونی دارند و شما از آن راههای گوناگونشان پرهیز کنید از سُبل غیّ پرهیز کنید در سورهی «انعام» آیه ی ۱۵۳ فرمود: (وَأَنَّ هـذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَتَتَّبِعُوا السُّبُلَ) اینکه جمع آورد با همین (وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَّرِیدٍ) هماهنگ است چون شیطان از هر طرف دام پهن کرده است گفت (لَآتِیَنَّهُم مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ) در آیهی ۱۵۳ سورهی مبارکهی «انعام» هم که جمع یاد کرد فرمود: (وَلاَتَتَّبِعُوا السُّبُلَ) در آیه ی محلّ بحث هم فرمود: (وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَّرِیدٍ) درست است که تحقیقِ علمی مقدور همه نیست ولی آن حدّ لازمِ تحقیق, نصاب تحقیق مقدور همه هست که انسان در تقلید, در پیروی محقّق باشد این مربوط به آیه ای که در طلیعه ی این بحث مطرح است. این ضمیر (کُتِبَ عَلَیْهِ) به ابلیس برمی گردد به آن شیطانِ کل نه به (اللَّهِ) برمی گردد نه به (مَن یُجَادِلُ) آن ابلیس خودش و پیروانش را به دوزخ فرا می خواند.آن چون سُبل فرعی است که به صراط منتهی می شود (وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا) آن سُبل راههای فرعی است که به این بزرگراه منتهی می شود مثل راههای فرعی جنبی که در این بزرگراه تهران و قم مطرح است بالأخره این راه انسان را به مقصد می رساند برای اینکه راههای فرعیِ منشعب شده ی از همین بزرگراه است و به همین بزرگراه ختم می شود اما جاده خاکیهای فراوان که به این بزرگراه رابطه ندارند آنها سبیلِ غیّ است دیگر.

خب, (کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ) که در سورهی مبارکهی «حجر» به این قسمت اشاره شده در سورهی «حجر» آیه ی ۴۱ به بعد این است (قَالَ هَذا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ ۝ إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ) خدا فرمود من باید راهِ راستی را نشان بدهم دادم (عَلَیَّ) یعنی بر من هست بر اساس (کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ) که راه مستقیم را احداث کند و ارائه کند هر دو کار را کرده است به شما هم چراغی دادم که این راه را ببینید و آن عقل و فطرت است انسان صراط ندارد سراج دارد, چراغ دارد راه را فقط دین مشخص می کند قانون گزار فقط خداست و بس, انسان در اثر عقلِ خود و فطرت خود قانون شناس است نه قانون گزار فرمود: (هَـذا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ) یعنی بر من هست که راه بیان کنم و کردم این صراط مستقیم است و به شما هم چراغ دادم که این راه را ببینید گفتم (قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) و هیچ سلطه ای شیطان بر بندگان من ندارد مگر اینکه آنهایی که به سوء اختیار خودشان به دام شیطنتِ شیطان بیفتند (إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ) این گروه کسانی اند که (کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ) پس آنچه در آیه محلّ بحث سوره حج مطرح شد با همان آیه ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ سورهی مبارکهی «حجر» هماهنگ است (کُلَّ شَیْطَانٍ مَّرِیدٍ) هم همان است.

جریان معاد مهم ترین مسئلهی تربیتی است برای ما و هر کسی هر لحظه غفلت می کند دستش به گناه آلوده می شود در اثر فراموشی معاد است (بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ) خدای سبحان در عین حال که سفره ی خلقت را پهن کرده است این سفره ی خلقت او یک کلاس درس است ما خیال می کنیم خدای سبحان عالَم را خلق کرد و کاری به ما ندارد این چنین نیست او هر روز دارد می آفریند فیضِ خلقت دارد و هر روز دارد چیزی به ما یاد می دهد اینکه می گویند مثلاً در فلان مدرسه یا فلان دانشگاه کارآموزی دارند، کارآمدی دارند یعنی تعلیمشان با کار همراه است چیزهایی را عملاً یاد شاگرد می دهد خدای سبحان می فرماید من دوتا کار می کنم یکی اینکه فیضم را ادامه می دهم خلقت می کنم یکی اینکه هر روز دارم کلاس درس باز می کنم شما را به عنوان شاگرد می پرورانم به شما چیز یاد می دهم من ادّعایم این است که معاد حق است خب، یک بحث در این است که معاد ممکن است یا نه، آن را برای شما برهانی کردم یک بحث در این است که چرا معاد هست آن هم طبق آیاتی که لغو در عالَم نیست، سُدا و یاوه و بیهوده در کار خدا نیست خلقت اگر به هدف نرسد معنایش آن است که هر کس هر کاری کرد، کرد یعنی حسابی، کتابی، نظمی، عدل و ظلمی، محکمه ای، هیچ چیزی نیست این می شود هرج و مرج دیگر و این از ذات اقدس الهی صادر نمی شود. می ماند وسط که چطور خدا مُرده را زنده می کند می فرماید من هر روز دارم کلاس درس باز کردم این از آن لطایف قرآن کریم است فرمود من اینکه شما می بینید زمینِ مُرده را زنده می کنم، یک قطره آب را به صورت انسان در می آورم، در بحبوحه ی این مطلب فرمود من غرضم این است که به شما بفهمانم این (لِّنُبَیِّنَ) یک حرفِ کلیدی است که در وسط قرار گرفته جایش اینجا نیست، جایش اینجا نیست یعنی جایش اینجا نیست چطور در وسط این خلقت می فرماید: (لِّنُبَیِّنَ) می فرماید برای اینکه من درست است می خواهم، خدا می خواهد خلقت کند بچه خلق کند نطفه را به صورت انسان در بیاورد اما می خواهد به شما یاد بدهد که معاد چطور است این از آن لطایف و کارهای کلیدی قرآن کریم است ملاحظه بفرمایید فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ) این خطاب تنها به مسلمین و مؤمنین و موحّدین عالم مثل یهودیها و مسیحیها و مجوسیها و اینها نیست (یَا أَیُّهَا النَّاسُ) خدا به کلّ مردم، اگر شما شک دارید که معادی هست _ معاذ الله _ یا نه، از نظر امکان الآن داریم برای شما ثابت می کنیم از نظر ضرورت خب حالا معاد ممکن است اما «المعاد ضروریٌّ» این قبلاً هم به عرضتان رسید که اصطلاح ضرورت در قرآن نیست این یک اصطلاح منطقی است ولی قرآن کریم اگر بخواهد از یک مطلب ضروری و قطعی یاد کند می فرماید: (لَا رَیْبَ فِیهِ) این (لَا رَیْبَ فِیهِ) قرآن همان بالضروره است اگر گفتند دو دوتا چهارتا این قضیه را شما موجّه کنید به این قضیه جهت بدهید می گوییم دو دوتا چهارتا بالضروره نه بالامکان، نه بالاطلاق، نه دائماً می گوییم بالضروره این قضیه جهت ندارد اگر گفتند بگویید «زیدٌ انسانٌ» می گوییم بالضروره، اگر گفتند قضیه «زیدٌ قائمٌ» را جهت بدهید می گوییم «زیدٌ قائمٌ بالامکان» اما اگر گفتند که «المعاد حقٌّ» می گوییم بالضروره این بالضروره همان است که در قرآن کریم از آن به (لَا رَیْبَ فِیهِ) یاد کرده است (رَبَّنَا إِنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیهِ) خب آن را با مسئله ی حکمت خدا و عنایت خدا حل می شود که آیات دیگر است که به آن اشاره می شود اما الآن خدا می فرماید اینکه می بینید یک قطره آب را من انسان درست می کنم یا یک چند قطره آب را به صورت باغ در می آورم چون آبِ صافی را می گویند نطفه حالا کم کم، کم کم درباره ی این (یَخْرُجُ مِن بَیْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ) به کار رفته وگرنه نطفه به معنای این نیست.

نطفه یعنی آبِ صاف، آبِ خالص یک قطره آب خالص را می گویند نطفه این نطفه ای که از مثل باران می آید این زمین را باغ و مزرعه می کند آن نطفه ای که در رَحِم قرار گرفته این شخص را مادر می کند می فرماید این کار را ما می دانیم برای چه می کنیم؟ برای اینکه به شما بفهمانیم معاد حق است (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم) این یک ماضی است که حال و آینده را هم در برمی گیرد (خَلَقْنَاكُم)، «خالقکم»، «نَخلقکم» همیشه همین طور است دیگر (خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ) الیوم هم همین طور است (ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ) الیوم هم همین طور است (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) این یک قطره آب را چطور خدای سبحان به این صورت در آورد که الآن مستحضرید صدها دانشکده می خواهند تازه بدن انسان را بفهمند، بیماریهایش را بفهمند نمی دانند بسیاری از این پزشکان متاسفانه به جای اینکه طبیب باشند بیتارند اینها انسان را حیوان ناطق می دانند همین، لذا خیلی از بیماریها را مشترک بین انسان و دام می دانند برای اینها فرق نمی کند که از راه الکل کسی را معالجه کنند یا غیر الکل دیگر «لا شفاء فی الحرام» و امثال ذلک که برای اینها مطرح نیست اینها بدن را درمان می کنند نه انسان را مشترک بین انسان و دام همین بدن است این در حقیقت خودش را طبیب می نامد، خودش را تنزّل داده وقتی طبیب است که انسان را معالجه کند نه حیوانِ ناطق را.

مطلب اینست که فرمود: (فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ) بعد (ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ) این تراب شده نطفه بعد این نطفه شده عَلَقه یعنی خونِ بسته بعد این شده مُضغه یعنی گوشتِ ممزوق شده، مَزْق یعنی جویدن به منزله ی گوشتِ جویده شده بعد بعضیها مستوی الخِلْقه اند، بعضی ناقص الخلقه اند (مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) این واقع آدم را مبهوت می کند آخر این (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) اینجا جایش نبود که شما دارید خلقت را شرح می دهید این باید می فرمود: «و نُقِرّ فی الارحام ما نشاء» بعد ما این مضغه را جنین می کنیم همان طوری که در سورهی مبارکهی «مؤمنون» فرمود: (كَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) بعد (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) اما این (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) یک حکمِ کلیدی است که راز اساسی در آن هست فرمود من هر روز دارم به شما یاد می دهم که چگونه مُرده را زنده می کنم آن وقت شما درباره ی معاد تردید دارید خب این (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) برای اثبات مبدا است خب مشرکان حجاز که کاملاً باورشان شده بود (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) آنها تردید نداشتند که خالق ذات اقدس الهی است مشکلشان چه بود؟ مشکلشان هم مشکل فضای حجاز هم مشکل فضای نزول آیه، فضای حجاز هم باور نکردن.

خب اینکه آدم تحقیق می کند آدم دیگر این را می فرماید شما هر روز دارید می بینید (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) هم فضای حجاز انکار معاد بود هم صدر این آیه دارد (إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ) پس عنصر محوری این آیه جریان معاد است فرمود من می خواهم برای شما بیان کنم که چگونه من مُرده را زنده می کنم من دو قطره آب را که مُرده است زنده می کنم یکی را در رَحِم یکی را در باغ و راغ هر دو هم در یک آیه ذکر شده آن آبِ خالص و صافی را هم می گویند نطفه حالا ـ ما عادت نکردیم که آبِ باران را بگوییم نطفه وگرنه نطفه به این معنایی که (يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ) نیست حالا ـ بعدها یک نقل خاصّی است فرمود ما این کار را کردیم به شما بگوییم چطوری مُرده را زنده می کنیم شما غافلید ما کلاس کارآموزی داریم ما هر روز داریم به شما چیز یاد می دهیم.

جریان کلاغ که ذات اقدس الهی کلاغ را مامور کرده که به قابیل بفهماند چگونه جسد برادرش را دفن کند این یک کلاس کارآموزی بود فرمود: (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ) این مانده بود که این جسد را چه کار کند ما یک کلاغ را معلّم او کردیم در حضور او این خاکها را کنار زد چیزی که در دهن داشت در لب داشت این را در درون آن خاکها پنهان کرد بعد یک مُشت خاک ریخت رویش تا به قابیل بفهماند جسد را باید این طور دفن کرد آن بشر اوّلی که تجربه نکرده بود مُرده را چطوری دفن کند اوّلین مرده است خب، بنابراین این کلاسِ کارآموزی خدای سبحان است فرمود ما این کار را کردیم (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) آن وقت شما مشکلتان چیست؟

ص: ۳۶۲

مشکل ما این است که ما این کار را می بینیم نه بحثهای کلامی از آن استفاده می کنیم نه بحثهای علمی، بحثهای کلامی برای موحّدان تا حدودی جا افتاده است یعنی از این فعل پی به فاعل ببریم یا از امکان پی به واجب ببریم یا از حدوث پی به قدیم ببریم یا از نظم پی به ناظم ببریم این بحثهای کلامی است بحثهای علمی این است که این را چه کسی می کند؟ این اسلامی شدن علوم دانشگاه هم همین است اگر کسی سفرِ «مِن الخلق الی الخلق بالحق» داشت آن وقت همهی علوم می شود اسلامی یعنی در کلّ جهان دارد سیرِ عالمانه می کند اما با چراغ حق این سفر چهارم که پایان اسفار اربعه هست نصیب هر کس شد او با چراغ دارد حرکت می کند وقتی با چراغ دارد حرکت می کند می بیند چه کسی دارد این کار را می کند دیگر.

یک مهندس کشاورزی لحظه به لحظه، قدم به قدم می گوید خدا این کار را کرد، خدا این کار را کرد، خدا این کار را کرد، آن وقت فرض دارد که ما کشاورزی غیر اسلامی داشته باشیم زمین شناس، زمان شناس، دریاشناس، صحراشناس همه شان همین طورند دیگر این اگر چراغ را خدای ناکرده کسی از دست بدهد در تاریکی حرکت کند این نمی داند چه کسی این کارها را می کند می گوید این طور بود، الآن این طور هست، بعد آن طور می شود اما چه کسی کرد برای چه کرد نیست.

غرض این است که اسلامی شدن علوم به این نیست که ما مسئله ی فلسفی و کلامی داشته باشیم از این مخلوق پی به خالق ببریم آن یک گوشه بهره است اسلامی شدن علم این است که این چراغِ توحید دست ماست ما با این چراغ حرکت می کنیم چه کسی کرد، چه کسی کرد، چه کسی کرد، خدا کرد، خدا کرد، خدا کرد آن وقت فرض ندارد که ما علمی در جهان داشته باشیم و اسلامی نباشد اینها خیال می کنند وقتی که فیزیک اسلامی شد مثل اینکه نماز اسلامی است و وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در آن صحیحه ی طولانی حمّاد به حمّاد یاد می دهد این طور اذان بگو، این طور اقامه بگو، این طور تکبیر بگو، اینجا قرائت داشته باش، اینجا رکوع برو، اینجا سجود برو این طور زمین شناسی و زمان شناسی یاد بدهد تا بشود علم اسلامی. معنای اسلامی بودن تنها صحیحه ی حمّاد نیست حدیث «لا تنقض» هم هست که یک خط است و شده پنجاه شصت جلد کتاب همین مطالب هم هست فرمود ما اینها را گفتیم (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) ما می خواهیم یادتان بدهیم چه چیزی یادتان بدهیم؟ هم مبدا را، هم معاد را الآن عنصر محوری این است که یادتان بدهیم که چگونه مُرده را زنده می کنند خب این مرده است دیگر این از آن لطایف عمیق قرآنی است همین یک کلمه وگرنه اینجا جایش نبود که. خب، فرمود ما این کار را کردیم (مُّخَلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) برایتان بیان کنیم که چطوری ما مُرده را زنده می کنیم درست است که نه پدر خبر دارد نه مادر خبر دارد ولی اینجا یک کلاس درس است نه کودک خبر دارد، نه پدر خبر دارد، نه مادر خبر دارد، ولی ما می خواهیم به شما بفهمانیم که چطور ما مُرده را زنده می کنیم هر کسی در خانه اش این مکتب را دارد دیگر، هر کسی در خانواده اش بالأخره کودکی به دنیا می آید دیگر (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) پس جا برای رِیْب نیست.

ص: ۳۶۳

اینها در حقیقت نسبت بسنجیم می شود .. ولی در حقیقت متقابلان اند چون موت از آن جهت که رها کردنِ دنیاست این می شود عـدم مَلکه و اما از آ ن جهت که انتقال به آخرت است یک حقیقت وجودی است که فرمود: (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) خب، (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) بعـد حالا این (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) که یک عنصر اساسی بود و در وسط قرار گرفت بعد فرمود: (وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ) خب مُخلّقه و غیر مخلّقه بعضـی سِقط می شوند بعضی سقط نمی شوند، بعضی مستوی الخِلقه اند بعضی غیر مستوی الخلقه اند بر اساس شـرایط بهـداشتی که پـدر و مادر گاهی رعایت می کننـد گاهی رعایت نمی کنند (وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) بعضـیها شش ماهه به دنیا می آیند بعضی هفت ماهه بعضی هشت ماهه برخی هم که کاملاً نُه ماهه به دنیا می آیند در ارحام اینها را قرار می دهیم در رَحِمها قرار می دهیم تا آن مدت مشخص. بعد اینکه فرمود: (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا) این واژه طفل در قرآن سه بـار ذکر شـده است دو بـارش مفرد است یـک بارش جمع که سورهی مبارکهی «نساء» گـذشت (وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنكُمُ الْحُلُمَ) یا در سورهی «نور» هست طفل هم برای مفرد هست هم برای جمع مثل اینکه بگوینـد «رجالٌ عـدل»، «رَجلٌ عدل» هم برای مفرد گفته می شود طفـل هم برای جمع لـذا آن ضـمیر جمع که فرمود: (نُخْرِجُكُمْ) به جـای اینکه بفرمایـد «نخرجکم اطفالاً» فرمود: (نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) از دوران خردسالی به دوران نوجوانی و جوانی و اینها می رسید حالا اشُـد جوانی هست یا میانسالی هست که بحثش در مشابهات قبل گذشت (وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى) برخی از شماها همین نوزادها در مدت کوتـاهی رحلت می کننـد (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ) برخیهـا هم به آن دوران فرتـوتی و کهنسـالی می رسند این (أَرْذَلِ الْعُمُرِ) از رذل ترین عمرهاست برای اینکه در دوران کودکی کودک ضـعیف است اما با امیـد زنـدگی می کنـد و اگر خودش نمی تواند خودش را حفظ بکند علاقه ی او را خدای سبحان به پدر و مادر مرحمت کرده است که او را حافظ باشـند این پدر و مادر هم نمی دانند خیال می کنند که این بچه عزیز است بله شما نمی دانید که این بچه عزیز است یعنی چه؟

محبّت او را اگر در دل پدر و مادر قرار ندهد که کسی این کودک را سرپرستی نمی کند که این یک دستمایه است ما کاری که مُزد ماست خیال می کنیم هدف است این بزرگانی که بالأخره انسان و خُرد و خوراک انسان و زندگی انسان را ارزیابی کردند اینها طبق رهنمود وحی گفتند چیزی برای انسان هدف نیست انسان برای اینکه خب بماند باید غذا بخورد اگر غذا خوردن لذیذ نبود برای او غذای او که در دامن طبیعت مثل حیوانها آماده نبود این باید تهیه کند غذا را این رنج غذا را برای چه تحمّل کند و می مرد این لذّت را ذات اقدس الهی در فضای کام او قرار داد که این مُزدِ عَمَلگی اوست در حقیقت او خیال می کند می خورد برای اینکه لذّت ببرد خیر، می خورد برای اینکه بماند این برای این. حالا چون نمی داند هر جا تا هر اندازه که این فَکّین او و فضای کام او لذّت می برد می خورد اکثر این بیماریهایی که هست برای دستگاه گوارش است یعنی هفتاد هشتاد درصد بیماری برای بدخوری و پرخوری است دیگر این (کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلاَ تُسْرِفُوا).

جامعه ای مواظب دهنش باشد کمتر مریض می شود دیگر اکثر بیماریها حالا ـ شما تصادفها و اینها حرف دیگر است وگرنه اکثر بیماریها برای دل درد است برای گوارش است بالأخره بدخوری و پرخوری فرمودند مقداری مانده سیر بشوی از کنار سفره بلندشو، تا اشتها به غذا نداری شروع به غذا نکن مواظب دهنت باش. خب، این مزد کارگری است برای اینکه نسل بماند باید نکاح کند خب نسل بماند تلاش و کوشش دارد دیگر لذّتی در انسان قرار داده که این مزد کارگری است این خیال می کند که این نکاح برای این خلق شده در حالی که او که فرمود: «النکاح سنّتی» فرمود: «مَن تزوَّج فقد احرز نصف دینه» پس انسان دو گونه می تواند نگاه بکند یک نگاهِ حیوانی و بیتاری، این نکاح را به عنوان غریزه می داند یک وقت نگاه، نگاه ملکوتی است که حضرت فرمود درست است که «النکاح سنّتی» اما «مَن تزوّج فقد احرض نصف دینه» این نگاه کجا آن نگاه کجا، این یک نگاه انسانی است آن یک نگاه حیوانی است آن کار را همه ی حیوانات هم دارند. خب، این مُزد عملگی است که انسان برای اینکه این نسل بماند باید این نکاح را بکند و این کار زحمتی دارد. خب، اینها خیال می کنند که اینها هدف است در حالی که نه این هدف است نه آن هدف اینها مزد کارگری است و برای اینکه بچه بماند علاقه ی بچه را به دلهای پدر و مادر سپرده آنها خیال می کنند بچه عزیز است خیر، این مُزد عملگی پدر و مادر است این کارگری که می کنند چیزی باید بهره ببرند دیگر به او می دهند.

ص: ۳۶۵

خدای سبحان این نظام را با این وضع آفریده نظیر آنچه دربارهی حضرت موسی فرمود : (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي) برای همه هست منتها همه نسبت به پدر و مادر نسبت به فرزندان، اما دربارهی حضرت موسی علاقه ی او را در دل دشمنانش قرار داده که نسبت به او علاقه داشته باشند و حفظش بکنند. خب، حالا انسان شده پیر، نه فرزندان به او علاقه دارند که او را حفظش بکنند می سپارند به خانه سالمندان البته در شهری، در فضایی که متاسفانه مهدکودک رایج باشد این پدر هم که پیر شده تحویل خانه ی سالمندان می دهند اما آنجا که مهدکودک نیست درست است مهدکودک یک چیز خوبی است اما هفته ای یک ساعت نه اینکه آدم بچه اش را بگذارد مهدکودک اگر بچه مهدکودکی شد همین که انسان به دوران سالمندی رسید همین کودک او را تحویل خانه ی سالمندان می دهد شهرهایی که عاطفی اند و با قبیله و خاندان زندگی می کنند یکی از علما به من گفت که من در فلان شهر خیلی تلاش کردم مسجد ساختم، حسینیه ساختم، هر چه کردم یک خانه ی سالمندان بسازم خیّرین حاضر نشدند گفتم بارک الله مردم این شهر، خوشا به سعادت مردم این شهر آخر چرا به تو پول بدهند مسجد و حسینیه را دین تشریح کرده آن خانه ی سالمندان را ترغیب نکرده هر کسی باید پدر و مادر خودش را خودش حفظ بکند (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ) بله آنهایی که عاطفی نیستند زندگیشان طور دیگر است تا پدر و مادر پیر شدند خانه ی سالمندان، اگر ما بخواهیم به خانه ی سالمندان نرویم بچه ها را در این هفت سال یعنی هفت سال که بهترین دانشکده و دانشگاه است باید او را عطوف بار بیاوریم وقتی عطوف بار آوردیم این در دوران سالمندی به یاد ماست.

ص: ۳۶۶

جریان پیش آمد دو سال قبل است که من دیدم در تابستان کسی از یکی از شهرهای دور آمده یک مقدار ظرف آب دستش است که حاج آقا شما این را دهن بگذارید مادرم مریض است خودش را نگاه کردم دیدم در حدود شصت سالش است خب مادرش لابد نود سالش است دیگر این از یک شهر دوری راه افتاده این قدری آب آورده آب زمزم که شما دهن بزنیم مادرم خوب بشود خب این است این دیگر مادرش را خانه ی سالمندان نمی دهد که، اگر ما عادت کردیم به زندگی دینی با (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا) به سر می بریم این را هرگز به خانه ی سالمندان نمی برند بله مسجد ساختند، مدرسه ساختند، بیمارستان ساختند، درمانگاه ساختند اینها کارهای خیری است اما خانه ی سالمندان را همه ی ما موظّفیم خانه ی پدر و مادر خانه ی سالمندان است این را حفظش بکنیم این با عاطفه زندگی می کند برای اینکه به (أَرْذَلِ الْعُمُرِ) که رسید هیچ چیزی ندارد.

سرّ (أَرْذَلِ الْعُمُرِ) بودن برای این است که سرمایهی یک انسانِ کهنسال مهم ترین سرمایه ی او از او گرفته می شود مهم ترین سرمایه ی ما جان ما نیست، فرزندان ما نیستند، مال ما نیستند، مهم ترین سرمایه ی ما هوش ماست چون هوش ما، ما را حفظ می کند، هوش ما بچه هایمان را حفظ می کند، هوش ما مالمان را حفظ می کند این هوش که گرفته شد انسان می شود یک چوبِ خشک درست است که جان ما عزیز است اما چه کسی این جان را حفظ می کند این کسی اگر مواظبش نباشند تصادف بکند می رود زیر ماشین این خودش را نمی تواند حفظ بکند چه رسد به مال و فرزند فرمود اینها این طور می شوند در آخر عمر (لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) این هم نکره در سیاق نفی است دیگر. خب، این می شود (أَرْذَلِ الْعُمُرِ) وگرنه همین ضعف را آن کودک خردسال هم دارد ولی (أَرْذَلِ الْعُمُرِ) نیست محبوب است و عزیز است و یک عدّه هم از او پرستاری می کنند مبادا ما خیال بکنیم که جان ما از همه مهم تر است بله، جان ما را چه کسی حفظ می کند هوش ما حفظ می کند خب هوش اگر گرفته شد این جان در معرض تصادف است دیگر فرمود شما به این روز می رسید (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) پس ما این نطفه را که مرده است به این صورت در آوردیم شما چه تردیدی درباره ی معاد دارید این یک، این نطفه های دیگری که روی زمین می ریزد اینها را هم ما باغ و راغ درست می کنیم این دو، هر دو نطفه اند شما وقتی به لغت مراجعه می کنید می بینید «النطفه، الماء الصافی» خب این باران که می آید فرمود ما این دوتا نطفه را به صورت باغ و راغ در می آوریم حیات گیاهی می دهیم، حیات حیوانی می دهیم، حیات نباتی می دهیم، حیات انسانی می دهیم آنکه نطفه را حیوانات هم دارند، این نطفه ای که به صورت باران در می آید این را گیاهان دارند باغ و راغ دارند ملاحظه می فرمایید به دنبالش فرمود: (وَتَرَى الْأَرْضَ) در همین آیه است نه آیه ی دیگر (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً) یعنی هالِكَةً یک زمینِ مُرده است (فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ):

انزال مـاء یعنی نطفه، «النطفه هی المـاء الصافی» این نُطَف می ریزد وقتی ریخت این اهتزاز دارد می جُنبـد همین زمینِ مُرده می جنبد اینکه راکد بود، جامد بود الآن می جنبد (وَرَبَتْ):

رَبْوه یعنی برجستگی این شجرِ ربت یعنی آن قسمت برجستگی بالا آمدن خب، (وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) حالا یا باغ است یا مزرعه است از هر زوجی که با بهجت و نشاط همراه است برای اینکه اینها نَر و ماده دارنـد تلقیـح می شونـد بارور می شوند و مانند آن، پس ما هر روز داریم مسئله ی معاد را یادتان می دهیم این (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) نقش کلیدی دارد تا کسی اهل تردید و رِیْب نباشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵ تا ۸ سوره حج ۸۹/۱۰/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵) ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸) وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ (۷)

در طلیعه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی «حج» از عظمت قیامت سخن به میان آمد:

مطلب اول اما کسـی که در آینده در پیش هست نظیر برزخ, صحنه ی قیامت و مانند آن نظیر حوادث دنیا نیست که نسبتش به همه علی السوا باشد ممکن است در دنیا حادثه ای رخ بدهد که برای همه یکسان باشد اگر روز است و روشن است برای همه روشن است و اگر شب است و تاریـک است برای همه تاریـک است ولی در صـحنه‌ی قیـامت این طـور نیست یـا در صـحنه‌ی برزخ این طور نیست ممکن است صـحنه ی برزخ دو نفر در کنار هم دفن شـده باشـند قبر هر دو نزدیک هم باشد یکی روح و ریحان باشـد یکی (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) یکی «روضه مِن ریاض الجنّه» باشد یکی هم «حُفرهٌ مِن حُفَر النیران» نظیر آنچه در کنار قبر مطهر امـام هشـتم(سـلام الله علیه) قبر نحس هارون قرار دارد وجود مبارک امام هشـتم(سـلام الله علیه) قبرش «روضه مِن ریاض الجنّه مـدَّ البصـر» و قـبر آن منحـوس هم «حُفرهٌ مِن حُفَر النیران». جریـان زلزلهالسـاعه هم این چنین است برای همه وحشـتناک نیست چه اینکه در بخش پایـانی سوره‌ی مبـارکه‌ی «انعام» قبلًا خوانـده شـد آیه ی ۱۰۳ سوره ی «انعـام» که (لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ) و در نوبتهای قبل هم به همین آیه ی ۱۰۳ اشاره شد پس بنابراین صـحنه‌ی قیامت برای همه یکسان نیست.

ص: ۳۶۸

مطلب دوم آن است که پس برای چه کسـی آسـان است؟ برای متّقیـان که در طلیعه‌ی این سور ه دعوت به تقوا شـده است (یَا

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكَمْ) اگر کسـی اهل تقوا بود زلزله ی ساعه برای او شیء آسان است و اگر اهل تقوا نبود زلزله ی ساعه برای او (وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی) وماننـد آن خواهـد بود. این تفـاوت طبق روایتی که از وجود مبـارک پیـامبر(علیه و علی آله آلاـف التحیّه و الثناء) در آن سخن نورانی اش نقل شده است استفاده می شود. در سورهی مبارکهی «معارج» آیه ی چهار و پنج این چنین است (تَعْرُجُ الْمَلاَئِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَ لْفَ سَنَهٍ) صحنه ی قیامت را که این آیه ترسیم می کنـد فرمود این قیـامت مقـدارش پنجـاه هزار سـال است. در منزل زیـدبن ارقم تفسـیر این آیه مطرح بود چون هر جا حضـرت تشـریف می بردند بالأخره محفل تفسیری داشتند یا خود حضرت شروع می کردند به شرح آیه ای از آیات قرآن یا کسی از حضرت مطلبی را می پرسـید در آنجا سؤال شـده است که «ما أطول هذا الیوم» در ذیل این آیه این حدیث نورانی هست که از حضـرت سؤال کردنـد چه روز طولاـنی است! «ما أطول هـذا الیوم» حضـرت طبق این نقل در جواب فرمود: «والـذی نفسـی بیـده» قسم به ذات کسـی که جـانم در دست اوست این روزِ پنجاه هزار سال برای مؤمن «کصـلاه مکتوبه» است مثل به انـدازه ی یک نماز واجب حالا فرض بفرماییـد نماز ظهر, این نماز چهار رکعت با طمأنینه و تعقیباتش خوانـده بشود پانزده دقیقه حـداکثر طول می کشـد فرمود این پنجاه هزار سال برای مؤمن به انـدازه ی نماز مکتوبه است حالا معلوم نیست سال دنیا باشـد یا سال آخرت, ولی سال دنیا هم باشـد پنجاه هزار ۳۶۵ روز این رقم زیادی است برای مؤمن «کصـلاه مکتوبه» است بنابراین (زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ) برای مؤمن شـیء حقیر خواهـد بـود عظیم نیست برای اینکه این مراحـل را گذرانـده نظیر عـذاب دنیـا نیست نظیر حوادث دنیا نیست که عذاب نباشد آزمون باشد برای همه یکسان باشد این یک مطلب.

صحنهی قیامت (زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ) برای عدّه ای (لاَ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ) که آیه ی ۱۰۳ سورهی مبارکهی «انبیاء» بود این یک, اگر کسی خواست به اینجا برسد به همین جمله ی اُولای این آیه عمل کند نجات پیدا می کند که (یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ) اگر کسی اهل تقوا بود این زلزله ی ساعت برای او شیء عظیم نیست این را کاملاً تحمل می کند برای اینکه (هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ) این خوشحال می شود روزی که وعده ی الهی می خواهد إنجاز بشود بنابراین این نگران نیست و روایت ذیل آیهی چهار و پنج سوره ی «معارج» هم تأیید می کند که پنجاه هزار سال برای مؤمن «کصلاه مکتوبه» است.

کسانی که در رِیْب و شکّ اند قرآن کریم از اینها گاهی به صورت اجمال, گاهی به صورت تفصیل نام می برد می فرماید اینها مُرتاب اند در رِیْب اند در آیه ی ۲۴ سورهی مبارکهی «ق» این است که در قیامت گفته می شود (أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ ۝ مَنَّاعٍ لِّلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیبٍ) مُریب کسی است که هم خودش در ریب است هم دیگران را در شبهه و ریب القا می کند کسی که در ریب است در آن روز گرفتار این فرمان می شود که خدای سبحان به مسئولان دوزخ دستور می دهد (أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ ۝ مَنَّاعٍ لِّلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیبٍ) چه اینکه نسبت به عدّه ای که مُسراف مُرتاب اند هم همین دستور هست آیه ی ۳۴ سورهی مبارکهی «غافر» این است که (یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) ارتیاب, مُریب اینها همه از مادّه ی رِیْب است کسی که گرفتار شک است گرفتار این صحنه خواهد بود. خب, قرآن می فرماید اگر شک دارید شکّتان با این برهان زائل می شود. شک یا بر اثر امکان است امکانش را خدا ثابت کرده با این برهانی که دوباره بازگو می شود یا در وقوع است برای وقوع برهانی هست که قرآن کریم از این برهان در سوره ی مبارکه ی «القیامه» و همچنین در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آ نجا می فرماید اگر معاد نباشد عالم لغو است چون هر کس بیاید هر کاری بکند هر مذهبی هم داشته باشد هر حرفی را هم بزند هر ادّعایی هم داشته باشد اگر حساب و کتابی در کار نباشد به داد مظلوم نرسند و مدّعیان نِحله های باطل کسی تنبیهش نکند می شود عالَم هرج و مرج دیگر.

سورهی مبارکهی «القیامه» ضرورت معاد را ذکر می کند آن سور ه اصولاً به نام قیامت شروع شده است که (لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَهِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ) بعد از اینکه برهان اقامه کرد برای امکان می فرماید: (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) که به مناسبتی قبلًا این آیات اول سوره ی مبارکه ی «القیامه» گذشت یعنی عدّه ای شبهه ای ندارند شبهه ی علمی اما شهوت عملی دارند می خواهند جلویشان باز باشد اینکه مشکلی ایجاد بکند نیست (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَ لَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ) ما اصلش که چیزی نبود (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ) که (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) انسان را آفریدیم حالا که همه چیزش موجود است روح که موجود است از بین نمی رود بدن هم متفرّق شده ما جمع می کنیم فرمود اینها مشکل علمی و شبهه ی علمی ندارند (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) می خواهد فُجور کند جلویش هم باز باشد چیزی جلوی او را نگیرد یعنی او شهوتِ عملی دارد نه شبهه ی علمی که به مناسبتی قبلًا این آیات مطرح شد. در بخش پایانی سورهی مبارکهی «القیامه» آیه ی ۳۶ به این صورت آمده است (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى) انسان خیال می کند همین طور یَله و رهاست, یاوه و بیهوده است هر کسی هر کاری بکند در عالَم آزاد است اینکه نمی شود, می شود هرج و مرج معلوم می شود نظمی در عالَم نیست این سخن, سخن باطل است این استفهام, استفهام انکاری است چون عالَم, عالم باطلی نیست انسان یَله و رها و یاوه و بیهوده نیست هدفی دارد الاّ ولابد به هدف باید برسد. در بخش پایانی سورهی مبارکهی «مؤمنون» هم به ضرورت معاد از راه هدف داشتن عالَم خلقت اشاره شده است در آنجا فرمود آیه ی ۱۱۵ سورهی «مؤمنون» (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) بالأخره هر که در عالَم هر کاری کرد از بین می رود یا هر کسی کار خودش را می بیند (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَيْراً يَرَهُ) پس دو مقام محور بحث است:

اول امکان معاد دوم ضـرورت معاد, امکان معاد را از باب قـدرت مطلقه ی خدای سـبحان با حدّ وسط این برهان ثابت کردند, ضرورت معاد را از راه هدفمنـد بودن نظام خلقت انسان رها نیست که هر چه کرد (فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ) باشـد بشود هرج و مرج بلکه هر کسـی هر کـاری کرد محصول کـار خودش را می بینـد. خب, پس امکـان معاد قطعی, ضـرورت معاد هم قطعی, اینها برهـان است بعـد می فرمایـد این براهین گذشـته نیست ما هر روز داریم جریان معاد را به شـما نشان می دهیم این تعبیر (لِّنُبَیِّنَ) برای همین است این جریـان (لِّنُبَیِّنَ) نظیر (تَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) نیست برای اینکه در اینجا هم جریان حیوان ذکر شـده است و هم جریـان انسـان ذکر شـده است و هم جریـان نبات ذکر شـده است در اینجا آن بخش روحانی بودن ذکر نشـده یک سلسـله مشترکـاتی بین انسـان و دام هست یـک سلسـله مشترکـاتی بین انسـان و نبـات هست که اینها را در این دو آیه سورهی «حج» ذکر کردند یک سلسـله جزء مختصات انسان است که در سورهی مبارکهی «مؤمنون» است اینکه تراب کم کم می شود نطفه, می شود علقه, می شود مضـغه, می شود جنین تـا این مرحله مشترک بین انسان و حیوان است این (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) که در سورهی مبـارکهی «مؤمنون» است مخصوص انسـان است و در آنجـا چون خَلقِ آخر است (تَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) مطرح است چون انسـان می شود «أحسن المخلوقین» پس کشف می کنیم که خـالقِ این احسن المخلوقین, أحسن الخالقین هم هست (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) چون انسان می شود احسن المخلوقین اگر (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) مخلوق, أحسن المخلوقین است معلوم می شود خـالق, أحسن الخالقین است اما در اینجا مشترکات بین انسان و دام مشترکات بین انسان و گیاه مطرح است لـذا مسـئله ی اصلِ تبیین قیامت طرح شده نه مسئله ی (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) در این آیه محلّ بحث فرمود اگر شـما درباره ی معاد شک داریـد ما هر روز داریم مُرده را زنـده می کنیم خب شـما بیایید در کارگاهها ببینید که هر روز خـدا دارد مُرده را زنـده می کنـد دیگر (إِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُم) هر روز, این (نَخْلُقکُم) را در سوره ی مبـارکه ی «واقعه» به صورت شـفاف بـازگو فرمود در آنجـا فرمود آن هم در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» سـخن از أحسـن الخالقین بودنِ خـدا نیست چون از أحسن المخلوقین سـخن به میان نیامـده, از مشترکات بین انسان و حیوان یک, از مشترکات بین انسـان و گیاه دو, در سورهی مبارکهی «واقعه» سـخن به میان آمـده لـذا آنجا سـخن از أحسن الخالقین و أحسن المخلوقین نیست.

سورهی مبارکهی «واقعه» آیهی ۵۸ به بعد فرمود: (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ ۞ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) فرمود امر بر شما اشتباه نشود شما در مسائل حیوانی که انسان از آن جهت که حیوان است مطرح است و در مسائل کشاورزی شما یک بررسی کنید یک کشاورز کارش چیست و یک پدر کارش چیست؟ کار کشاورز این است که این بذر را در درونِ خاک می نهد همین دیگر از او غافل است که چگونه این بذرِ مرده زنده می شود و چگونه دستور می یابد که یک بخش اش به دلِ خاک برود بشود ریشه, یک بخش اش سر از خاک در بیاورد بشود جوانه و خوشه اینها را که نمی فهمد که فرمود کارِ کشاورز حَرث است او حارث است نه زارع:

حارث یعنی کسی که بذرافشانی می کند همین, در جریان خلقت پدر و مادر هم همین طور فرمود, فرمود پدر خالق نیست پدر مُمْنِی است (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ) اِمناء نقل همین چیزی است که (يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ) این نقل این است «مِن موضعٍ إلی موضعٍ آخر» همین, یک حرکت مکانی است مثل اینکه حارث و آن زمین دار یک حرکتِ مکانی می دهد این بذر را از انبار به زیر خاک می نهد همین (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ) اِمناء همین است (ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ), (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلاَ تُصَدِّقُونَ) خالق ماییم چرا؟ برای اینکه (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ) پدر و مادر اِمناء می کنند, نقل می دهند اینها همان طور که گریه می کنند آبِ چشمشان می آید, عطسه می کنند آبِ بینی شان می آید, سُرفه می کنند آب بینی شان می آید اِمنا هم می کنند نقل می کنند مِن موضعٍ إلی موضعٍ همین, این طور نیست که اینها خالق باشند که (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ ۞ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) خلقت برای ماست (نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۞ عَلَى أَن نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِأَكُمْ فِي مَا لاَ تَعْلَمُونَ ۞ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلاَ تَذَكَّرُونَ) شما صحنه ی اول را دیدید الآن درباره ی معاد چه تردیدی دارید شما دیدید ما مُرده را زنده کردیم شما درباره ی زنده کردن یک مُرده شک می کنید خب قبلی را که دیدید که الآن هم همین طور است هر روز دارید می بینید بعد هم فرمود این در انسان همین طور است در حیوانات هم همین طور است (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ) در کارهای کشاورزیتان هم همین طور است یعنی عندالتحلیل هیچ فرقی نیست بین اِمنا و حَرث فقط نقل یک ماده است از جایی به جایی دیگر (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ) کارِ یک باغدار, کار یک زمین دار کارش حرث است و نه زرع, حرث عبارت از نقل این گندم به دل خاک همین, اما مُرده را زنده کردن, این گندمِ جامدِ مُرده را حیات دادن این دیگر کارِ او نیست (ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) زارع ماییم, ما حیات بخشیم این است که مستحب است در هنگام کشاورزی کسی بخواهد برنجی, جویی, گندمی, عدسی, لوبیایی, چیزی بکارد مستحب است که مقداری این بذر را بگیرد رو به قبله بایستد این دعای (ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) را بخواند و به زمین بپاشد.

جلد دوم مفاتیح ما می خواهیم برای اینکه اینها هم جزء دستورات اسلامی است بالأخره اینها را هم ائمه فرمودند درست است نافله خواندن آن بخشهای عبادی روزه ی مستحبی, نماز مستحبی, زیارت مستحبی ثواب دارد اینها که نَهجِ حیات ماست زندگی ما را بیان می کند اینها را هم ائمه فرمودند دیگر, دستورش هم اینها دادند دعایش هم اینها کردند این است که جای جلد دوم مفاتیح خالی است که آداب زندگی را به ما آموختند پارک سازی, راه سازی, راه را تمیز کردن, زباله را نینداختن وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) سواره می گذشتند از اسب پیاده شدند آن شیشه شکسته ها و خارشکسته ها را از سرِ راه برداشتند بعد فرمودند: «مَن أماطَ عن طریق المسلمین أظن» مثلاً «وَجَبَت له الجنّه»:

اِماطهی با تاء مؤلف یعنی دور داشتن یعنی اگر کسی این زباله را, این تیغ را, این خاشاک را, این پوسته خربزه را از سرِ راه مردم بردارد کسی لیز نخورد اهل بهشت است خب اینها را هم همین ائمه گفتند دیگر.

غرض این است که ما برای زندگیمان گذشته از جلد اول مفاتیح جلد دوم مفاتیح هم لازم داریم که ساختن فضای سبز چطور است, باغ درست کردن چطوری است, راغ درست کردن چطوری است «مَن ردّ عن قومٍ عادیه ماء أو نار وجبتْ له الجنّه» اگر کسی عادی با عین یعنی تعدّی, آبِ متعدّی, آتش متعدّی, حالا آب دارد می آید خانه ی کسی را می برد, آتش دارد می آید خانه ی کسی را می برد اگر کسی قیام بکند و نگذارد خانه ی کسی در معرض طعمه قرار بگیرد طریق قرار بگیرد آب قرار بگیرد «وجبت له الجنّه» خب, اگر «مَن ردّ عن قومٍ عادیه ماء أو نار وجبتْ له الجنّه» این تنها برای آتش نشانی است یعنی باید منتظر باشیم ببینیم کجا آتش می گیرد بعد بیاییم جلوی آتش را خاموش بکنیم بعد بهشت ثواب ببریم ما منتظریم ببینیم که پاکستان و امثال پاکستان چه موقع سیل می آید چهارتا چادر بدهیم ثواب ببریم یا اگر سد درست کردیم نگذاشتیم سیل بیاید ثواب بیشتری می بریم, اگر کاری کردیم جلوی آتش سوزی را گرفتیم ثواب بیشتری می بریم این را خب همان ائمه فرمودند دیگر فرقی بین کلمات نورانی اینها نیست که, خب حالا ما صبر بکنیم ببینیم چه موقع سیل می آید آن وقت چهار مَن گندم بدهیم فرمود جلوی آب را بگیر نه اینکه اگر آب گرفته را کمک کردی ثواب می بری. خب, بنابراین جلد دوم مفاتیح الجنان جایش در نظام اسلامی خالی است یعنی باید زحمت کشید تلاش و کوشش کرد.

ص: ۳۷۴

روایاتی که ائمه(علیهم السلام) فرمودند برای سدسازی, برای راه سازی, برای تأمین نیاز مردم, برای باغ سازی, خیابان کشی, بیابان کشی اینها چقدر ثواب دارند بعضیها با دعا همراه است نظیر همین کار کشاورزی, بعضیها هم اصلِ ثواب را ذکر کردند نظیر «مَن ردّ عن قومٍ عادیه ماء أو نار وجبتْ له الجنّه» و مانند آن, به هر تقدیر فرمود کشاورز هم همین طور است خب حالا کشاورز که کاری نمی کند, حیات نمی دهد که مثل اینکه پدر حیات نمی دهد که, کشاورز این کار را کرده بعد مُرده, پدر این کار را کرده بعد مُرده آن که این نطفه را زنده می کند و به این صورت در می آورد خالق است نه مُمْنِی, زارع است نه حارث این بخشهای مشترک بین انسان که در حقیقت بخش مشترک بین انسان و حیوان است حیاتِ حیوانی اعم از ناطق و غیر ناطق با حیات گیاهی اینها را در سورهی مبارکهی «واقعه» ذکر کرد در همین آیه ی سورهی مبارکهی «حج» هم ذکر کرد اما آنجا که بخش انسانی مطرح است آن را در سورهی مبارکهی «مؤمنون» مطرح کرد آنجا دیگر (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) فرمود ما او را چیز دیگر کردیم آن چیز دیگر چیست می شود (وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً) دیگر او را بیان نکرده چیست فقط فرمود ما این نطفه را علقه کردیم, علقه را مضغه کردیم, مضغه را به صورت عِظام در آوردیم, عظام را گوشت پوشاندیم (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) چیزی شد که دیگر آن مرزِ جدایی انسان از حیوان است تا اینجا یعنی عِظام شدن و (فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) اینجا مشترک بین انسان و دام است دیگر از این به بعد که (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) می شود (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) چه چیزی دادیم به او؟ یک شیء دیگری, آن شیء دیگر چیست؟ همین (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) است که اگر (یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ) مطرح شد (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً) خب.

پرسش: انسان را از تراب خلق کردیم؟

پاسخ: چون در جریان حضرت آدم(سلام الله علیه) اوّلش تراب هست بعد وقتی که آب دیده می شود تین بعد وقتی مدّتی مانده می شود حمأ مسنون بعد وقتی خشک شده مثل آجرها می شود صلصال این مراحل یکی پس از دیگری طی می شود چون چندین مرحله طی شده این طور نیست که جریان حضرت آدم نظیر این سرامیک دستی یا مجسّمه سازی این طور شده بعد بعد روح در آن دمیده شده باشد آن تکامل و این ترقّی و آن تفره در کار نیست آن تکامل شده منتها سریعاً انجام شده همه ی این مراحل را گذرانده آنکه وجود مبارک حضرت عیسی هم کرد همین طور بود که (كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِي) این نظیر سرامیک کاردستی و مجسّمه سازی نیست این واقعاً به این حیوان در دستگاه درونش دستگاه گوارش داد, قلب داد, روده داد, ریه داد همه چیز داد (فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِي) نه نظیر این مجسّمه ها که فقط ظاهرش یک دست و پا و چشم و گوشی دارد. خب, این کارها را ذات اقدس الهی کرده منتها این مراحل را به سرعت گذرانده غرض آن است که در:

جریان قیامت این طور نیست که همه یکسان باشند حادثه ممکن است سنگین باشد ولی نسبت به بعضیها آسان, نسبت به بعضی نظیر همان جریان خون شدن آبِ نیل که وقتی پیروان کلیم حق می خوردند آب بود آل فرعون که می خوردند خون بود دَم, خون شدن آب نیل یکی از همین معجزات نُه گانه وجود مبارک موسای کلیم بود یا در صحنه ی قیامت دارد (فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ) دفعتاً دیواری کشیده می شود یک طرفش گداخته است یک طرفش نور است این چنین نیست که صحنه ی قیامت نظیر صحنه ی دنیا یکسان باشد که اگر یک حادثه شد برای همه علی السوا باشد پس بنابراین آن شیء عظیم برای یک عدّه دردناک است برای یک عدّه فرحناک این یک, در جریان کیفیت معاد هم مشترکات بین حیوان اعم از انسان و غیر انسان, مشترکات بین حیوان و گیاهان ذکر شده است که مُرده زنده می شود الآن آنها در حدّی نبودند که حالا حیات انسانی را ذات اقدس الهی برای آنها مطرح کند لذا فرمود شما هر روز می بینید ما داریم مُرده ها را زنده می کنیم چطور این مرده ها را می بینید (لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلاَ تَذَكَّرُونَ) خب این همه گندمهای مُرده را ما زنده کردیم دیگر, این همه جُوِی مُرده, برنج مُرده, این همه حبّه ها و هسته های مُرده (فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى) این حبّه ی گندم آن هسته ی خرما هر دو را ما می شکافیم حیات می دهیم دو دست به اینها می دهیم یک طرف پایین یک طرف بالا, یکی به نام ریشه یکی به نام خوشه ما این کار را می کنیم دیگر (فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى) حَبّ یعنی همین حبّه ی گندم, نَوا یعنی هسته. خب هر دو را او می شکافد دیگر این مرده ها را او دارد زنده می کند دیگر. خب, در اینجا فرمود ما این کار را می کنیم (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) این یک کلاس درسی است بنابراین نگاه در جهان یک نگاه کلامی است که هر کسی می بیند می شود آیات الهی این نگاهِ فلسفی و کلامی برای اثبات مبدأ است و اثبات معاد اینها معنای اسلامی شدن علوم نیست اینها معنای اسلامی شدن فلسفه و کلام است.

ص: ۳۷۶

اسلامی شدن علوم, کشاورزی وقتی اسلامی است که انسان لحظه به لحظه بداند باور کند که خدا دارد این کار را می کند به ما هم چراغی داد که ما تشخیص بدهیم همین, لازم نیست که در آیه ای یا در روایتی خدا نازل بکند که من چگونه این حبّه را یا آن هسته را می شکافم اسلامی شدن علم به این است که لحظه به لحظه ما سفر «مِن الخلق إلی الخلق بالحق» داشته باشیم اگر چراغِ توحید دست ما باشد ما آثار خدا را در همه می بینید در همه چیز می بینیم دیگر هیچ تردیدی نداریم الآن تفسیر اگر علـِم اسلامی است برای اینکه مفسّـِر لحظه به لحظه دارد قـولِ خـدا را شـرح می دهـد خـدا چنین گفت, خـدا چنین گفت, در دانشگاه لحظه به لحظه فعلِ خـدا را شـرح می دهند خدا چنین کرد, خدا چنین کرد خب اگر تفسیر جزء علوم اسلامی است زمین شناسی هم, فیزیک هم, شیمی هم جزء علوم اسلامی است دیگر فرض ندارد علم اسلامی نباشد که.

اسلام همین است (إِنَّ الـدِّینَ عِنـدَ اللّهِ الْإِسْـلاَمُ) دیگر اسلام به معنی شریعت و منهاج که نیست (إِنَّ الـدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْـلاَمُ) حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) اسلام آورد (هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ) اسلام از زمان حضرت ابراهیم بود مسیحیّت اسلام است, یهودیّت اسلام است همهی اینها اسلام است (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) نعم, آن (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) آن شریعت است که فرق می کند که ما چند رکعت نماز بخوانیم آنها چند رکعت نماز می خواندند اینها فروع دین است که نسخ پذیر است اما اینها که اسلام است (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْـلاَمُ) و مفرد هم هست تثنیه بردار نیست فضلاً از جمع برای آن است که آنجا همه (مُصَـدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) هر پیامبری که آمد حرف پیامبر قبلی را تصدیق کرد آنجا حوزه ی تصدیق است اما حوزه ی نسخ, حوزه ی (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) است که آنها به کدام طرف نماز بخوانند ما کدام طرف, آنها چند روز روزه بگیرند ما چند روز روزه, اینها فروعات دین است که سخن از نسخ است و سخن از تخصیص ازمانی است و امثال ذلک. خب, بنابراین در این قسمت فرمود ما هر روز داریم صحنه ی معاد را برای شما بیان می کنیم پس شما اگر این چراغ دستتان باشد یعنی «مِن الخَلق إلی الخلق بالحق» سفر کنید همه ی مشکلاتتان حل است الآن غالب مردم گاهی متأسفانه خود ما هم همین طوریم «مِن الخلق إلی الخلق بالخلق» داریم سفر می کنیم می گوییم ما خودمان زحمت کشیدیم عالِم شدیم نمی دانم دودِ چراغ خوردیم اگر کسی بگوید من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم بارها به عرضتان رسید که این همان:

اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است قارون هم همین حرف را می گفت, می گفت (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي) من خودم علم اقتصاد داشتم زحمت کشیدم پیدا کردم ولی اگر بالحق سفر کنیم کارِ خدا را به خود اسناد نمی دهیم ما فقط چراغیم این چراغ را هم او داد چراغ بیش از این حق ندارد بگوید کجا راه است کجا چاه, چراغ قانون شناس است نه قانون گزار, قانون گزار دین است و خداست به ما چراغ دادند بفهمیم کجا بد است کجا خوب است, چه چیزی حق است چه چیزی باطل است ما که نه موضوع را خلق کردیم نه محمول را خلق کردیم نه پیوند موضوع و محمول را خلق کردیم ما چه کاره ایم ما قانون گزاریم یعنی بشر قانون وضع کرد؟ این جهانی است که خلق شده با نظم الهی, موضوعات را خدا خلق کرد, محمولات را خدا خلق کرد, پیوند موضوع و محمول را خدا خلق کرد ما اگر عاقل باشیم این چراغ را خاموش نکنیم فقط می فهمیم موضوع چیست, محمول چیست, رابطه چیست, چه چیزی بد است چه چیزی خوب است همین, آن وقت بگوییم ما قانون وضع کردیم.

شهید بهشتی در مناظره ای که در آن اوایل انقلاب در حقیقت مناظره ی دلخوری نبود جنگِ تن به تن بود عدّه ای از سران کمونیست هم در آن دفتر شورای عالی قضایی همه شان صف بسته بودند در دفاع از لایحه ی قصاص در سال شصت نمی دانم آن صحنه را دیدید یا نه, این سران کمونیست آمده بودند آنجا نشسته بودند و از ما می خواستند توضیح بدهید که شما این را اگر نظامتان نظام اسلامی است به عقیده ی شما قانون را خدا وضع کرده شما چه کاره اید؟ که به ایشان گفته شد ما اگر داریم این لوایح را تنظیم می کنیم برای تطبیق است که آیا این مصوّبات با آنچه را که خدای سبحان به ما فرمود و شریعت به ما آموخت مطابق است یا نه, ما برای تطبیقیم نه تَقنین, تَقنین برای خداست و لاـغیر برای خیلیها روشن نبود که کار نظام اسلامی تطبیق است که آیا آنچه را که می گذرد با گفته ی خدای سبحان مطابق است یا نه, کار ما همین است که ما این چراغ را خاموش نکنیم اگر چراغ را خاموش نکردیم می فهمیم که چه چیزی حق است چه چیزی باطل, البته بخش تصمیم گیری و عزم و اراده و عمل شأن دیگری است که کارِ عقل عملی است تنها کار چراغ نیست اینکه می گوید «چندین چراغ دارد و بیراهه می رود» سرّش همین است:

چراغ داشتن نیمی از سعادت است اما به راه رفتن یا بیراهه رفتن نیم دیگر است که جداگانه ما باید در آن عقل عملی که «ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجنان» باید بحث کرد غرض این است که بشر اگر تلاش و کوشش بکند این سراج را فتیله اش را پایین نکشد خاموش نکند همین این موضوعات را خدا آفرید, این محمولات را خدا آفرید, ربط موضوع و محمول را خدا آفرید این کار این اثر را دارد, فلان کار آن اثر را دارد, فلان شیء آن اثر را دارد, فلان شخص آن اثر را دارد انسان می فهمد, اگر چراغ بخواهد حرف بزند می گوید «إنّما أدری بهذا غیر هذا لستُ أدری» من فقط می فهمد چه چیزی بد است چه چیزی خوب است من وضع نکردم من موضوع را, من محمول را, من ربط موضوع و محمول را وضع نکردم. خب, این عصاره ی تفاوتی که بین سورهی مبارکهی «حج» است و سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» اما بعد از اینکه در همین آیه ی محلّ بحث برای اثبات ضرورت گذشته از آن مسئله ی سوره ی «القیامه» آیه ی ۱۱۵ سورهی مبارکهی «مؤمنون» همین بود که (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) این دو مقام بحث روشن شد و این مشترکات بین انسان و گیاه هم روشن شد گرچه در سورهی مبارکهی ی «واقعه» این آیات را از هم جدا کرده ولی در آیهی پنج سورهی مبارکهی «حج» که محور بحث است این دو مطلب را در یک آیه ذکر کرده فرمود: (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) آن گاه برای همین است که فرمود: (ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) که این ضمیر فصل یعنی (هُوَ) و معرَّف به الف و لام بودنِ خبر مفید حصر است حق اوست و لاغیر (الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى) این برای مبدأ آن هم برای معاد (وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَّ رَيْبَ فِيهَا) این امر ضروری است این (لاَّ رَيْبَ فِيهَا) اگر به اصطلاح فنّی بخواهیم این قضیه را جهت بدهیم بشود موجّهه می گوییم «الساعه آتیةٌ بالضروره» منتها حالا اصطلاحی است که قرآن کریم از بالضروره به (لاَّ رَيْبَ فِيهَا) یاد می کند در کتابهای منطقی و غیر منطق از همین (لاَّ رَيْبَ فِيهَا) اصطلاحاً می گویند بالضروره می گویند «الإنسان ناطقٌ بالضروره» در قرآن کلمه ی «بالضروره» به صورت (لا جرم) و اینها در بعضی از موارد ذکر شد (لاَ جَرَمَ) و مانند آن, اما تعبیر رایج قرآن کریم این است که (السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَّ رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ) هم صحنه ی قیامت حق است هم مُرده ها را خدا زنده می کند. عمده که در سورهی مبارکهی «آل عمران» هم گذشت این است که:

حق دوتا اصطلاح در قرآن دارد که اهل معرفت هم برابر همین دوتا اصطلاح مَشْی می کنند یکی حق مربوط به ذات اقدس الهی است که مقابل ندارد مقابل او عدم است اگر هم گفته شد مقابل او باطل است باطل به معنای عدمِ مَلکه نیست که حق و باطل عدم و ملکه باشند این چنین نیست آن باطل یعنی عدمِ محض, چیزی مقابل حق نیست و چون چیزی مقابل الله نیست می شود عدمِ محض (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) قِسم دوم فعل خداست که حق به معنی فعل خداست که این فعل از خدای سبحان است که در سورهی مبارکهی «آل عمران» بحثش گذشت آیهی شصت سورهی مبارکهی «آل عمران» این بود (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) پس حقّی است که عین خداست آنجا احدی به او دسترسی ندارد و منطقه ی ممنوعه است که احدی به آنجا راه ندارد, حقّی است که از خداست (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) خب این حقّی که از خداست می شود فعلِ خدا و خدای سبحان جهان را با این حق آفرید این مصالح ساختمانی عرش تا فرش است خدای سبحان عرش و کُرسی را, ارض و سماء را با این حق آفرید مثل یک کلافه ی نخ کاموا که این کلافه را خدای سبحان که فعلِ اوست این راه به صورتهای گوناگون در آورد یک بخش اش را آسمان, یک بخش اش را زمین, یک بخش اش را انسان, یک بخش اش را حیوان این (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ). خب, پس در قرآن دوتا حق است یک حق عین ذات اقدس الهی است که مقابل ندارد یک حق است که فعلِ خدای سبحان است این فعل هر لحظه به صورتی در می آید هر لحظه به صورتهای گوناگون جلوه می کند و مانند آن, «هر لحظه به شکلی بُت عیّار بر آمد» این است نه آن ــ معاذ الله ــ خب, و اگر گفته می شود حق عین خلق است مِن وجهٍ و غیر خلق است من وجهٍ راجع به این حق است.

سورهی مبارکهی «زمر» آیهی پنج فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) خدا آسمان و زمین را با مصالح حق ساخت این همان است که در کتابهای اهل معرفت می گویند حقّ مخلوقٌ به, حقّ مخلوقٌ به که با باء استعمال می شود این حقّ مخلوقٌ به به منزله ی یک کاموای نخی است که با این کاموا گاهی بلوز ساخته می شود, گاهی ژاکت ساخته می شود, گاهی پیراهن ساخته می شود, گاهی قبا ساخته می شود این نخ حق است از خداست, این رنگ و صبغه ای ندارد این مطلق است ارض و سماء مقیّدند اینکه می گویند مطلق عین مقیّد است مِن وجهٍ, غیر اوست من وجهٍ راجع به این حق است اینکه می گویند حق عین خلق است مِن وجهٍ و غیر خلق است مِن وجهٍ این حق را می گویند نه _ معاذ الله _ آن حق را, آن حق احدی به او دسترسی ندارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴ تا ۷ سوره حج ۸۹/۱۰/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ (۴) یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَهٍ مُّخَلَقَهٍ وَغَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ وَنُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَمِنکُم مَّن یُتَوَفَّی وَمِنکُم مَّن یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلَا یَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَتَرَی الْأَرْضَ هَامِدَهً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ (۵) ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۶) وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لَّا رَیْبَ فِیهَا وَأَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَن فِی الْقُبُورِ (۷)

ص: ۳۸۱

بعد از بیان اصل قیامت و اینکه مردم باید در فضای علم زندگی کنند طبق آن پنج طایفه از آیات قرآن کریم جریان گروهی که بی تحقیق تابع هر مکتبی اند بازگو کرد بعد فرمود این افرادی که بی تحقیق پیروی می کنند در تحت ولایت شیطان اند و هر کس شیطان را ولیّ خود قرار بدهد شیطان او را گمراه می کند و به عذاب افروخته هدایت می کند کلمهی هدایت معمولاً دربارهی صراط مستقیم، بهشت، حق، خیر و سعادت و امثال اینهاست لکن گاهی دربارهی دوزخ به کار می رود نظیر (فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ) همان طوری که بشارت غالباً در مورد خیر است ولی گاهی در مورد شرّ و هلاکت کلمهی بشارت بر اساس تَهَکُّم به کار می رود اینجا هم مسئلهی هدایت بر اساس تهکّم به کار رفته است البته در جریان بشارت قبلاً گذشت.

بشارت عبارت از خبری است که در بَشَره اثر بگذارد خواه مسرّت بخش باشد خواه حزن آور ولی معمولاً بشارت را در خبرهای نشاط آور به کار می برند در قرآن کریم مسئلهی (فَاهْدُوهُمْ إِلَی صِرَاطِ الْجَحِیمِ) آمده یک، (یَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ) آمده دو، هم آن آیه هم این آیه می تواند از باب تهکّم باشد.

مطلب دوم آن است که تمام اندیشه های باطل بر اساس القائات شیطان است، تمام انگیزه های باطل بر اساس وسوسه های شیطان است منتها نفس انسان در صحنهی درون اگر در بخش علمی و فکری در جهاد درون بین وهم و خیال از یک سو، و

عقلِ نظری از سوی دیگر شکست خورد عقلِ نظری به اسارتِ خیال و وهم در می آید شیطان با خیال و وهم انسان را گرفتار شبهات علمی می کند به دام مغالطه می اندازد که تمام این مغالطه های سیزده گانه و امثال آن در اثر القائات شیطان است که (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) تمام این دسیسه های اندیشه ای در اثر القائات شیطان است منتها نفسِ شکست خورده که وهّام و خیّال شد به جای آنکه جزء اولواالالباب باشد و عاقل باشد وهم و خیال بر او مسلّط شد این القائات شیطان را در بخش اندیشه می پذیرد.

ص: ۳۸۲

در جریان انگیزه اگر بین عقلِ عملی که «بِه عُبد الرحمن و اکتسب الجنان» با شهوت و غضب در صحنه ی جهاد نفس مَصافی برقرار شد و شهوت و غضب پیروز شدند و عقلِ عملی شکست خورد و طبق بیان نورانی امیرمؤمنان(سلام الله علیه) که فرمود: «کَم مِن عقلٍ اسیرٍ تحت هویً امیر» این عقلِ عملی به اسارت شهوت و غضب در می آید آن گاه وسوسه ی ابلیس درباره ی انجام معاصی کارگر می شود، بنابراین ابلیس مستقیماً نه در اندیشه، نه در انگیزه اثر نمی گذارد بلکه دسیسه های شیطان در بخش اندیشه در اثر شکست خوردن عقل نظری در مصاف با وهم و خیال است اثرگذاری شیطان در وسوسه در اثر شکست خوردن عقلِ عملی در بخش انگیزه از شهوت و غضب است ولی بالأخره شیطان اگر مسلّط شد همان بیان نورانی امیرمؤمنان(سلام الله علیه) که در خطبه ی چهار یا شش نهج البلاغه قبلاً خوانده شد همان خطر دامنگیر شخص می شود که فرمود: «نَظَرَ باعینهم و نَطَق بالسنتهم» این تاثیر شیطان است.

دربارهی چگونگی سَکْرتِ مردم قیامت زده است که اینها مَست اند اشاره شد که (وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُم بِسُكَارَى) سَکرت گاهی در اثر مستی و می گساری است گاهی در اثر حضرت مرگ و امثال اینهاست که (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ) سَکرات مرگ، سکرات مرگ در اثر این است که انسانی که در حال احتضار است هوشیار نیست نه اینکه نظیر مِی خورده مَست به آن صورت باشد. سکرات گاهی به آن صورت است گاهی در اثر مستی است و مانند آن، لذا همین که انسان هوشیار نبود کارهای مضطرب انجام داد همین است و آن گاه غفلت از ارضاع و رَضیع هر دو و نهادن بارِ رَحِم این سومی می تواند در اثر آن اضطراب باشد. خب، در جریان معاد چند مسئلهی محوری را مطرح فرمودند یکی اصل جریان ساعت است که آن یک بحث جدایی دارد یک فصل جدایی دارد که ظرفِ احیای موتاست که در قرآن کریم معمولاً سخن از این است که (أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَّ رَيْبَ فِيهَا) یا (تَأْتِيَهُم بَغْتَةً)، (يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) از این تعبیرات است تعبیر شفّافی در قرآن کریم نیست که دلالت کند خداوند ساعت را می آورد یا ساعت را می آفریند که این باید جستجو بشود آیا آیه ای در قرآن کریم هست که خداوند ساعت را می آورد یا نه، غالباً تعبیر قرآن این است که ساعت می آید، ساعت دفعتاً دامنگیرشان می شود به صورت فعلِ لازم مطرح است (أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَّ رَيْبَ فِيهَا) یا (تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ)، ساعت می آید، ساعت آینده است اما ساعت را چه کسی می آورد این بالصراحه بیان نشد لکن جریان احیای موتا این در چند فصل مطرح است که بالصراحه ذات اقدس الهی این را به خودش اسناد داد فصل اول این است که آیا احیای موتا ممکن است یا نه، ذاتاً ممکن است یا ممتنع. فصل دوم این است که آیا خدا می تواند این کار را انجام بدهد یا نه، اگر عملی ذاتاً ممکن بود آیا مقدور فلان فاعل هست یا نه، ممکن است عملی ذاتاً ممکن الوجود باشد ولی فلان فاعل نتواند انجام بدهد. آیا ذات اقدس الهی توان آن را دارد که مردم را دوباره زنده کند یا نه؟ فصل سوم آن است که حالا که ثابت شد احیای موتا ممکن است و ثابت شد خدا می تواند آیا ضرورتی هم دارد که خدا مُرده ها را زنده کند که یقینی باشد که قیامت مردم زنده خواهند شد یا نه صِرف امکان است هر سه فصل را ذات اقدس الهی در قرآن کریم به صورت شفاف بیان کرده که هم احیای موتا ممکن است و هم اینکه خدای سبحان تواناست و هم اینکه بالضروره خدا مردم را دوباره زنده می کند اما فصل اول که احیای موتا ممکن است برای اینکه اگر (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً)، اگر انسان چیزی نبود و ذات اقدس الهی روح را آفرید، بدن را آفرید، روح را به بدن متعلّق کرد وقتی که انسان مُرد که همه ی اینها موجود است یعنی روح موجود است بدن متفرّق شده است خدا می تواند دوباره این بدن را جمع بکند و روح را به او متعلّق بکند اگر کسی بگوید (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ۝ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) پس این امکان دارد. خدا می تواند به دو دلیل یکی اینکه همان خدایی که در بدو پیدایش انسان را

آفریـد خب یقیناً می توانـد در ختم هم او را دوباره زنـده کنـد. دلیل دوم این است که قـدرت خدا نامتناهی است (إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَـیْ ءٍ قَـدِیرٌ) اگر یک مبدا فاعلی قدیرِ بالذّات بود قدرت او نامتناهی بود فرض ندارد چیزی ممکن الوجود باشد و مقدور خـدا نباشـد. عمـده فصل سوم است که نه تنها احیای موتا ممکن است، نه تنها خدای تعالی قادر بر احیای موتاست بلکه احیای موتـا و (بُعْثِرَ مَـا فِی الْقُبُورِ) ضـروری است الاّ ولابـد و آن را از دو ناحیه ذات اقـدس الهی ثابت می کنـد یکی از ناحیه ی فعل یکی از ناحیه ی فاعل، گاهی برهان اقامه می کنـد که حـدّ وسـطش فعل خـداست، گاهی برهانی اقامه می کنـد که حدّ وسـط حقّانیّت ذات اقدس الهی است اما برهانی که حدّ وسط فعل خداست.

ص: ۳۸۳

سورهی مبارکهی «ص» و«دخان» هست که بعضی از آیاتش قبلاً خوانده شد و آن این است که فعلِ خدا حکیمانه است هرگز خدا کارِ لغو نمی کند (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی)، (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً) اگر دنیا به قیامت ختم نشود برای انسان معادی نباشد این نشئه خلقت می شود لغو و باطل برای اینکه مکاتب گوناگونی هست بالأخره معلوم نشد حق با چه کسی است، ظلمهای فراوانی شده بالأخره از ظالمین انتقام گرفته نشده، افراد بی گناه فراوانی کُشته شدند از قاتلین انتقال گرفته نشده اگر هر کسی هر چه کرد بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی) عالَم بگردد می شود لغو و خدا کارِ لغو نمی کند کارِ خدا حکیمانه است چون کار خدا حکیمانه است یک، اگر دنیا به (یَوْمِ الْحِسَابِ) ختم نشود می شود لغو دو، پس دنیا الاّ ولابد به (یَوْمِ الْحِسَابِ) ختم می شود که هر کسی بالأخره در برابر کارش مسئول باشد دیگر، امروز کتمان کرده روزی باید باشد که کتمانش برطرف بشود هیچ کس باور نمی کند که عالم لغو است هر که هر چه کرد، کرد این برهان حدّ وسطش حکمت خداست یعنی فعلِ او حکیمانه است.

آیهی محلّ بحث این است که چون خدا حق است از حقّ محض جز حق نیاید (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) این برهان مسئله است چرا معاد حق است؟ برای اینکه خدا حق است خب خدا حق است چه دلیل است بر اینکه معاد حق است؟ دلیلش این است که چون خدا حق است از حق کارِ باطل صادر نمی شود برهان اول این است کهم فعلِ خدا حکیمانه است فعل حکیمانه آن است که به نتیجه برسد.

ص: ۳۸۴

برهان محلّ بحث این است که خـدا حق است خب از خیّرِ محض جز نکویی ناید، از حقّ محض جز حق ناید، از حکیمِ محض جز حکمت نایـد، چطور می شود حقّ محض کارِ باطل بکند بنابراین بین برهان محلّ بحث با برهان سوره ی مبارکه ی «دخان» و «ص» خیلی فرق است بـا این براهین ثـابت می شود که معـاد حق است (لاَّـ رَیْبَ فُیهَـا) همـان طوری که دو دوتا چهارتاسـت بالضـروره، معاد آینـده است بالضـروره حالا این برهان را ملاحظه بفرمایید با برهان سوره ی مبارکه ی «ص» و سوره ی مبارکه ی «دخان» فرقش روشن می شود. فرمود: (یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ) اگر شک دارید شکّتان بالأخره به یکی از این فصول سه گـانه برمی گردد دیگر، اگر درباره ی امکان برگردیـد ما هر روز داریم نمونه نشان می دهیم این (لِّنُبَیِّنَ) که در وسط قرار گرفت در بحثهای روزهای قبل اشاره شد برای همین است ما هر روز داریم مُرده را زنده می کنیم شما درباره ی چه چیزی شـک داریـد. (فَـإِنَّا خَلَقْنَـاکُم مِّـن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِن مُّضْـغَهٍ) حالاـ مُخلَّقه یـا غیر مخلَّقه یعنی هنـوز به خلقت رسیده یا هنوز نرسـیده نه ناقص یا غیر ناقص هنوز به خلقت رسـیده یا به خلقت نرسیده به هر وسیله است این مراحل را مـا داریم هر روز می گـذرانیم (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) تـا به شـما نشـان بـدهیم که مـا هر روز داریم مرده را زنـده می کنیم آن وقت شـما درباره ی چه چیزی اشکال می کنید (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) البته این (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) هم مسئله ی فیزیک و شیمی و سایر علوم را اسلامی می کند هم مسئله ی معاد را، اگر کسی سفرِ «مِن الخَلق الی الخلق بالحق» داشته باشد اینهایی که در دانشگاهها این علوم شریف را می خواننـد این (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) برایشان روشن است که خاک به صورت نطفه در آمـده، نطفه خاک را به صورت نطفه در آورده نطفـه را به صـورت عَلقه در آورده نه نطفه علقه شـد عَلقه را به صـورت مضـغه در آورده، مضـغه را به صـورت مثلاًـ عِظـام در آورده، عظام را با گوشت پوشانـده، گوشتِ پوشانـده را که جنین شد آماده ی پذیرش روح کرده، روح را در آن دَمانده شده انسان، می بینید.

ص: ۳۸۵

منوچهری دامغانی در وصف انار خب او هم یک ادیب است دیگر او انار را چطور وصف کرد می گوید

مدبّرِ لعل ساز لعل تراشیده باز□□□ لعلِ تراشیده را به نقره پیچیده باز

به نقره پیچیده را به حقّه پوشیده باز□□□ به حقّه پوشیده را به نام نامیده نار

گفت می دانید انار چیست؟ خدایی که لعل تراش است این لعلها را یکی پس از دیگری تراشید برای اینکه بیخود به هم نچسبد برگهای لطیف نقره ای را در لابه لای این برگ گذاشت، برای اینکه آسیب نبیند یک پوشش حُقّه ای قرمز گونه ای بالای آن گذاشته اسمش را گذاشته انار این هندوانه هم همین را دارد این ادبای ما این چنین بودند اینها «سفر مِن الخلق إلی الخلق بالحق» داشتند هندوانه را همین طور تعریف می کنند، میوه های دیگر هم همین طور تعریف می کنند ولی کسی که الهی نمی اندیشد می گوید قدری آب دادیم بذرافشانی کردیم این چنین بوده است آن چنان شده است اما خب چه کسی کرد؟ اگر بگوییم چه کسی کرد این علم می شود علم اسلامی، بگوییم چه شد دیگر علم الهی نیست این علم می شود علم سکولار این آیه هم علم را اسلامی می کند هم مسئله ی کلامی را حل می کند جهان، قیامت دارد مسئله ی کلامی است اما چه کسی خاک را نطفه کرد، چه کسی نطفه را علقه کرد، چه کسی علقه را مضغه کرد، چه کسی به صورت استخوان در آورد، چه کسی استخوان را جامه ی گوشت پوشاند این می شود فیزیک اسلامی، بدن شناسی اسلامی، طبّ اسلامی، این می شود اسلامی. فرمود ما این کار را کردیم (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) تا بیان کنیم که بالأخره مدبّری دارد اینها را اداره می کند شما که هنوز و هنوز است سالیان متمادی دانشمندان فکر کردند گوشه ای از این نظم را پی بردند که چگونه یک قطره آب به این صورت در می آید خیلی از مسائل هنوز حل نشده خب این نظمِ عمیقِ علمی آفریننده ی عالِم نمی خواهد ما چرا به افراد می گوییم عالِم، برای اینکه چهارتا گوشه از گوشه های بیکران این عالَم را بلدند الآن فلان شخص را چرا می گوییم دانشمند برای اینکه یک گوشه ی این مخلوق را بلد است خب منشأ علمِ این دانشمند پی بردن به نظمِ معلوم است آن که معلوم را آفرید عالِم نیست، قادر نیست، حکیم نیست، خودبه خود این نظمِ عمیقِ علمی به بار آمده.

ص: ۳۸۶

بیـان نورانی حضـرت سیّدالشـهداء در دعای عرفه نفرین نیست اینکه حضـرت می گویـد: «عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراکَ عَلَيْها رَقيباً» این جمله ی خبریه است که به داعی خبر القا شده نه به داعی انشاء، حضـرت نمی خواهد نفرین کند بگوید کور باد کسی که خدا را نمی بینـد حضـرت می خواهد خبر بدهد می گوید آن که خدا را نمی بیند کور است دیگر کور مگر چیست «عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراکَ عَلَيْها رَقيباً وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصيباً» آن دلی که محبّت تو را نـدارد سـرمایه را باخته است آن کسـی که آثار تو را نمی بیند کور است نه کور باد واقعش این است بنابراین فرمود: (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) ما می خواهیم برای شـما بیان کنیم، اگر شـما بخواهید دورپرواز باشید مبدأ را با این کار بشناسید می شود علم کلام و فلسفه، معاد را بشناسید می شود کلام و فلسـفه می خواهید نه، همین نظمِ داخلی را با صُنع الهی بشناسـید می شود طبّ اسلامی، گیاه شناسی اسلامی، جامعه شناسی اسـلامی، سیاستِ اسـلامی، کیاست اسـلامی و مانند آن اسلام یعنی همان دینِ جامعِ الهی است. خب، (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) بعد فرمود: (وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) تا اینکه گروهی در نوجوانی یا جوانی می میرند، گروهی در میانسالی و گروهی در سالمنـدی که بحثش گـذشت بعـد فرمود: (فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ) در کشاورزی هم همین طور است دامداری هم همین طور است اگر «إذا رأيتموا الربيع فاذكروا النشور» می شود مسـئلهی فلسـفی و کلامی که معاد حق است و آفریننده ای در بهار مُرده ها را زنده می کند و اگر سـخن از پی بردن به مبدأ و معاد نیست مشاهده ی آثار خداست در این بذر و حبّه و هسته می شود کشاورزی اسـلامی، می شود دامـداری اسـلامی، می شود باغـداری اسـلامی وماننـد آن. خب، فرمود: (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً) بنـابراین منظور از علم اسـلامی این نیست که مـا از اینهـا پی به خـالق ببریم این می شود کلام اسـلامی، منظور از علم اسـلامی این است که بگوییم چه کسـی این کارها را دارد می کند اگر فهمیدیم این کارها، کارهای خداست عینِ اسلام است دیگر کشـاورزی اسـلامی یعنی این کسـی که این بی جـان را جـان می دهـد، دهن می دهـد، ریشه می دهـد، خـوشه می دهد خداست این تفسیرش را یک مفسّر از قرآن می گیرد تبیینش را یک استاد دانشگاه در کلاس درس می گوید حتماً و حتماً آن علم اسـلامی خواهـد بود. خب، (فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) خب چرا این طوری است؟ چرا معـاد حق است؟ (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) اگر خـدا حق است چه اینکه هست از حقّ محض جز حق نایـد اگر عـالَم به مقصـد نرسد می شود پوچ و خدای سبحان منزّه از کارِ پوچ است.

دو حصر را قرآن کریم ذکر کرده منشأ دو حصر هم حق بودنِ مطلق خداست یکی اینکه هر چه حق است از خداست (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) این سیاق، سیاق حصر است حق را از غیر خدا نمی شود توقّع داشت (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) از غیر خدا حق ساخته نیست این یک، حالا مطلب دیگر هر چه حق است از خداست اما خدا هر چه می کند حق است یا نه، از این آیه استفاده نمی شود آن را از آیات دیگری که فرمود باطل در حرمِ امنِ کار خدا نیست فرمود: (مَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ)، (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)، (مَا خَلَقْتَ هـذَا بَاطِلًا) ما باطل کننده نیست کارِ باطل نمی کنیم پس هیچ باطلی در حریم کار خدا نیست این یک حصر، هر چه حق است از کارِ خدای سبحان است این دو اصل، جامع اصلین این است که (ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) اگر او حقّ محض است هر چه حق است بالتبع از اوست و باطل در حریم کبریای او اصلاً راه ندارد.

سورهی مبارکهی «لقمان» در برابر حق چیزی نیست مگر عدمِ محض و اگر یک وقت گفته شد (ذلكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) چیزی در قبال حق باشد باطل به معنای عدمِ مَلکه نیست باطل به معنای عدمِ محض است نعم، به ربوبیّت خدا که برسیم که مقام فعل است که خدا مربوب است دیگران باید او را عبادت بکنند یعنی دیگران مربوب اند و خدا ربّ آنهاست در اینجا سخن از حق و باطل مطرح است که خدا رب است حقّاً، بتها ربوبیّت آنها باطل است این است که بین سورهی مبارکهی «لقمان» و «عنکبوت» و آیات دیگر فرق است در اینجا آیه ی شش سوره ی «حج» فرمود: (ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) پس او حقّ محض است چون حقّ محض است کار باطل نمی کند وقتی کار باطل نکرد این مُرده ها را یقیناً دوباره زنده می کند (وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى) چرا (وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى) برای اینکه (وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) خب چون حق است الاّ ـ ولا ـ بد معاد هست چون خدا قادر مطلق است می تواند قدرت مطلقه ی او عجزپذیر نیست اینها هر کدام دلیلِ دیگری اند پس آنچه در سوره ی مبارکهی «القیامه» آمده ناظر به مبدأ غایی است آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «القیامه» این بود (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى) خیال می کنند که مرگ پایان راه است اینها که دست به خودکشی می زنند چون مرگ را نشناختند و اگر بدانند اوّلین لحظه ی عذاب آنها بعدالموت است هرگز دست به چنین کاری نمی زنند اینها خیال می کنند وقتی مُردند راحت می شوند در حالی که عذاب آنجا به مراتب بدتر از عذاب دنیاست این در سوره ی مبارکه ی «القیامه» بود در موارد دیگر هم که تعبیر شده به اینکه خدای سبحان کارِ حق انجام می دهد و از انجام کار باطل منزّه است در سورهی «دخان» و امثال «دخان» هم آمده آیه ی ۳۱ سورهی مبارکهی «دخان» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ) ما بازیگر نیستیم در سورهی مبارکهی «حدید» دارد که دنیا بازیچه است خب اگر (أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) اگر دنیا بازیچه است و شما خالق دنیا هستید چگونه فرمودید ما بازیگر نیستیم این در بحثهای قبل گذشت که دنیا بازیچه است یک، خدا دنیا را آفرید دو، خدا بازیگر نیست سه، کودکان را به بازی گرفتن حکمت است چهار، کسانی که در دنیا هستند اینها دائماً بخواهند مشغول تحصیل علم و عبادت و زهد و امثال اینها باشند که فرسوده می شوند مقداری باید خستگی شان رفع بشود.آن درباره ی زمین است و هوا است و امثال ذلک که مضجر اولیاست اما این بازیهای دنیا این من و ما، این مقامها، این منصبها این عناوین اعتباری که اینها در همین نشئه قرار می گیرد اینها بازیچه است بنابراین این کودکان را به بازی گرفتن حکمت است فرمود ما بازیگر نیستیم شما را بازی می گیریم و کودک را بازی گرفتن حکمت است می بینید این هیأت مدیره و یا هیأت اُمنای مدارس که پنج ساعت برنامه برای این بچه های مدرسه تدوین می کنند می گویند چهار ساعت اینها درس بخوانند یک ساعت بازی هیأت مدیره بازیگر نیست اما بچه ها را به بازی گرفتن حکمت است.

چون دنیا بازیچه است اما کسی می تواند از این بازیچه تجارت کند و به مقامات والی برسد و اگر خدای ناکرده خودش را از دست داد اوّلین چیزی که از او سؤال می کنند می گویند «عُمرک فی ما أفنیک» خب، بنابراین فرمود ما بازیگر نیستیم اگر خدا بازیگر نیست فعلِ او می شود حکیمانه آیه ی ۳۸ و ۳۹ سورهی مبارکهی «دخان» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) که دوتا حصر تقریباً در آن در می آید با تفاوت در ظهور یکی اینکه کارِ ما باطل نیست یکی اینکه ما جز حق کار دیگر نمی کنیم پس هر چه حق است از خداست و هر چه باطل است از حریم کار الهی دور است این در سوره ی مبارکه ی «دخان» بود در سوَر دیگر هم که برخی از آیاتش در بحث دیروز گذشت در سورهی مبارکهی «ص» آنجا هم به مناسبتی همین آیه مطرح است که خدای سبحان چیزی را باطل خلق نکرده آیه ی ۲۷ سورهی مبارکهی «ص» این است (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِين كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ). فتحصّل «أنّ الله سبحانه و تعالی حقّ لا ریب فیه» این یک، این در مقام ذات است «و أنّ کلّ حقٍّ یَصدُر مِن الله سبحانه و تعالی» هر چه حق است از خداست که طبق آیه ی سورهی «آل عمران» و مانند آن که (الْحَقُّ مِن رَبِّكَ). سوم «لا بطلان لفعل الله، لا باطل لفعل الحکیم» هیچ باطلی در حریم کار خدا راه ندارد طبق این اصول اگر دنیا به مقصد نرسد باطل است و یاوه برای اینکه این همه جنایتهایی که می شود، این همه فسادهایی که راه پیدا می کند حساب و کتابی ندارد این همه مکاتب گوناگونی که هست هر کسی ادّعا می کند من بر حقّم بالأخره روزی باید باشد به این اختلافات خاتمه بدهد یا نه، هر کس که آمده گفته من بر حقّم بعضیها بر اساس عناد، بعضیها بر اساس اشتباه بالأخره خودشان را مدّعی حق می دانند لذا در این بخشها فرمود الاّ ولابد جهان باید به عالَم معاد برسد (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَّ رَيْبَ فِيهَا) و اینکه خدای سبحان حتماً مُرده ها را زنده می کند که شبهه ی تکرار هم برطرف می شود اما اینکه جریان عقل کارشناسی بکند چراغ است و قانون گزار نیست نقل هم همین طور است این طور نیست که نقل قانون گزار باشد، نقل مُقنِّن باشد، نقل علّت باشد بلکه نقل مثل عقل دلیل است زیرا در ادله ی نقلی چه قرآن چه روایات همه این است که خدا چنین گفت خدا چنین کرد، دلیل نقلی علّت نیست علّت خداست و لاغیر، قانون گزار اوست و لاغیر، آیات قرآنی و روایات اهل بیت(علیهم السلام) همه اینها پیامشان این است که خدا چنین فرمود خدا چنین کرد، خدا چنین فرمود خدا چنین کرد، علّت خداست دلیل غیر از علّت است دلیل کاشف است این دلیل یا عقل است یا نقل از چراغ هیچ کاری ساخته نیست دلیلِ نقل هم چراغ است این قرآن نور است نور چه چیزی را نشان می دهد؟ خدا را نشان می دهد و کار خدا و قول خدا را خدا هست، خدا چنین فرمود، خدا چنین فرمود، خدا چنین کرد. دلیل نقلی مثل دلیل عقلی اینها کاشف اند اینها دلیل اند نه علّت جزء منابع استدلال ما هستند منبع معرفتی هستند نه منبع هستی شناسی، منبع هستی شناسی خداست و لاغیر کلّ جهان را خدا آفرید و لاغیر، دین را خدا آفرید و لاغیر، قیامت را خدا می آفریند و لاغیر منبع هستی شناسی خداست و لا شریک له، منبع معرفت شناسی که حالا خدا چه چیزی فرمود دستور خدا چیست این بالأصاله وحی است که هیچ مقابل ندارد در مقابل وحی چیزی نیست بعد از وحی زیرمجموعهی آن خبر واحد است و دلیل عقل است و دلیل نقل است که اینها ادلّه اند کشف می کنند که خدای سبحان به پیامبر چه فرمود که گاهی اشتباه می کنند این ادلهی نقلی و عقلی، گاهی هم اشتباه نمی کنند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸ تا ۱۱ سوره حج ۸۹/۱۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدى وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ (۸) ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) ذلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاکَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۰) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱)

قرآن کریم به عنوان میزان و ترازو نازل شده است ترازو آن است که دو کَفّه ی متعادل داشته باشد و وزن را هم به همراه داشته باشد موزون را دیگران باید به این ترازو عرضه کنند و مقدارش را بسنجند ترازو اگر دو کفّه دارد ولی وزن را به همراه ندارد آن میزانِ کامل نیست زیرا اگر خواستند کالایی را با این ترازو بسنجند باید وزنی باشد که این کالا موزونِ با آن وزن باشد تا مقدار این کالا مشخص بشود اگر وزن یعنی واحد سنجش کنار این میزان نباشد این میزان, میزان ناقص است قرآن کریم که به عنوان میزان حق و باطل هست وزن را هم بیان کرده اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت فرمود: (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) این مخصوص به قیامت نیست در قیامت این مطلب به صورت شفاف برای همه روشن می شود وگرنه در دنیا هم «والوزن الحق» نه «والوزن حقٌّ» یک وقت می گوییم «إنّ الموت حقٌّ, إنّ المعاد حقٌّ, إنّ الجنّه حقٌّ, إنّ النار حقٌّ» یعنی اینها هستند آیه معنایش این نیست که وزن هست لذا می فرمود «والوزن حقٌّ» آیه با الف و لام ذکر کرده فرمود: (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) یعنی وزن حق است کالاـ را با حق می سنجند موزون, اعمال و عقاید و اخلاق مردم است وزن حق است اینها را با حقیقت می سنجند مثل اینکه در دنیا بعد از وضع ترازو سنگ که وزن است در یک کفّه می گذارند نان که موزون است در کفّه ی دیگر می گذارند این نان را با آن وزن می سنجند عقاید را اخلاق را اعمال را, با حق و حقیقت می سنجند این طور نیست که این مخصوص قیامت باشد منتها در قیامت همگانی است و روشن, در دنیا برای همه روشن نیست.

ص: ۳۹۰

مطلب دوم آن است که قرآن کریم میزان است و به ما هم دستور دادند که عقایدمان اخلاقمان اعمالمان را با این ترازو بسنجیم اختصاصی به بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) ندارد ولی این روایت را صاحب تحف العقول از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل کرد که «إعرضوا أنفسکم علی کتاب الله» قرآن می شود میزان فرمود شما خودتان را با قرآن بسنجید خب اگر قرآن ترازوست و میزان است وزن را هم به همراه دارد یعنی حق را بیان می کند.

مطلب سوم آن است که ما که جوامع بشری بخواهیم خودمان را بر قرآن عرضه کنیم باید معیارهای طبقات هم در قرآن مشخص شده باشد بعضیها جاهل اند بعضی عالِم اند بعضی تابع اند بعضی متبوع اند, افراد که یکسان نیستند بعضی تحصیل کرده اند بعضی تحصیل نکرده اند اینها یکسان نیستند همه ی اینها احکامشان در قرآن کریم آمده مخصوصاً در سوره ی مبارکه ی «حج» اینکه فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ), (وَمِنَ النَّاسِ), (وَمِنَ النَّاسِ) این تَنویع و تَصنیف طبقات مردم است بعضی این صِنف اند بعضی آن نوع اند بعضیها تحصیل کرده نیستند اما عاقل و خردمدارند می فهمند از چه کسی تقلید کنند بعضیها

تحصیل کرده نیستند ولی گرفتار تعصّب جاهلی اند و دلشان به هر کسی خواست تقلید می کند این آیه قبلی یعنی آیه سومی که قبلاً تلاوت شده است ناظر به همان جاهلانِ تابع بود که فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ) این تفاوت بین مقلِّد و مرجع را هم زمخشری در کشّاف گفته و هم فخررازی در تفسیرش پذیرفته و هم دیگران منتها سیدناالاستاد یک تحقیق دقیق تری دارند. پس انسان یا جاهل است مقلِّد است تابع یا عالِم است و داعیه ی متبوع بودن دارد فرمود اگر تابعی خود را بر قرآن کریم بسنج ببین که از چه کسی تبعیّت می کنی اگر متبوعی خود را بر قرآن کریم عرضه کن ببین متبوع چه گروهی باشی و چگونه متبوع باشی. اینکه فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ), (وَمِنَ النَّاسِ) تکرار کرد برخیها خیال کردند که این آیه ی هشت و آیه ی سه یک مضمون دارد و سرّ این تکرار هم تأکید مطلب است لکن این تام نیست برای اینکه در محور بحث کردند و عدم تمامیّت این تکرار را هم جناب زمخشری ذکر کرده فخررازی هم قبول کرده و مانند آن, آن آیه ی سه مربوط به تابعان است این آیه ی هشت مربوط به متبوعان آن تابع اگر گرفتار تعصّب قومی و قبیلگی و امثال ذلک نباشد می داند از چه کسی تبعیّت کند این متبوع هم اگر گرفتار هوا نباشد می داند که چه موقع و در چه شرایطی عدّه ای را به دنبال خود دعوت کند پس اینها تکرار نیست این تصنیف است یعنی مردم چند صنف اند چه اینکه در آیه ی یازده همین سور ه که امروز تلاوت شد می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) که این هم یک صنف از مردم اند بنابراین اگر به ما گفتند خودتان را بر قرآن کریم عرضه کنید برای آن است که غالب این اصناف و غالب این افراد و غالب این انواع خصوصیّاتشان در قرآن کریم بیان شده است.

ص: ۳۹۱

مطلب بعدی آن است که در آیه ی سه این جدالش جدالِ جاهلانه است حرفی برای گفتن ندارد همان مدّعای خود را تکرار می کند که فلان شخص یا فلان مکتب خوب است اما استدلال نمی کند چون تابع است و اهل استدلال نیست لذا در آن آیه ی سه نفرمود که «ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علمٍ ولا کذا و کذا» این علم به معنی جامع است هر سه قسم را شامل می شود برای اینکه او فقط جاهل است بالقول المطلق جاهل است نه دلیل عقلی دارد نه دلیل نقلی دارد نه از وحی خبر دارد و مانند آن, این علم جامع اقسام سه گانه است. اما در آیه ی هشت فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدی وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ) معلوم می شود احتجاج به سه قسم درست است و تفصیل هم قاطع شرکت است این علم غیر از آن هدایت است آن علم و هدایت غیر از کتابِ مُنیر است.

راههای نحوه ی تغایر این علوم سه گانه چیست؟ برخیها خواستند بگویند که منظور از این علم, علم تجربی و حسّی است منظور از آن هدایت برهان عقلی است منظور از کتابِ منیر دلیل نقلی است یعنی اینها نه دلیل حسّی و تجربی دارند نه دلیل عقلی و تجریدی دارند و نه دلیل نقلی با اینکه دستشان از هر سه رشته تهی است مع ذلک داعیه دارند و متبوع اند و عدّه ای را به دنبال خود دعوت می کنند این نیست مگر بر اساس هوس. این سخن نمی تواند درست باشد برای اینکه درست است که علمِ تجربی و علم حسّی که به تجربه منتهی بشود حجّت شرعی است لکن محور بحث معرفت الله است درباره ی خدا علم حسّی و تجربی کارآمد نیست اگر کسی خواست درباره ی خدای سبحان برهانی اقامه کند تمام مبادی این برهان یا عقلی و تجریدیِ محض است یا تلفیقی از تجربی و تجریدی زیرا با دلیل تجربی یعنی بر اساس حس و تجربه اگر به برهان عقلی و تجریدی نرسد این می تواند درباره ی نجوم, آسمان, زمین, دریا, موجود دریایی, موجود آسمانی اینها کارآمد باشد اما درباره ی خدای سبحان که منزّه از تجربه و حس است این کارآمد نیست. در علوم تجربی نه می توان خدا را ثابت کرد نه می توان خدا را نفی کرد نه می توان در کار خدا شک کرد اصلاً آن مطلب, مطلبی نیست که به اندام علم تجربی بیاید که بارها مثال زده می شد که اگر مثلاً کسی باسکولی دارد که کامیونها را بسنجند اگر صاحب باسکول بخواهد درباره ی مثلاً کُره ی زمین سخن بگوید اثبات کند اشتباه کرده, نفی کند اشتباه کرده, شک کند هم اشتباه کرده او حق ندارد درباره ی کُره ی زمین حرف بزند برای اینکه باسکول او برای کامیون است بعضی از علوم است که اندام آنها قیافه ی آنها وزن آ نها, یک حوزه ی خاص دارد علوم مادّی است بله, تجربه برای علوم مادّه خوب است اما برای چیزی که ماورای طبیعت است ماورای مادّه است به حس و تجربه نمی آید (لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ), «لا تدرکه الحواس», «لا تدرکه کذا و کذا» چنین موجودی اصلاً نمی شود به احد انحای ثلاثه درباره ی او سخن گفت لا نفیاً و لا اثباتاً و لا شکّاً لذا علم تجربی توان آن را ندارد و حق آن را هم ندارد پس اگر گفته شد که (بِغَیْرِ عِلْمٍ) حتماً باید منظور از علم یا تجریدی و عقلیِ محض باشد یا تلفیقی از تجربی و تجریدی که بعضی از مبادی اش تجربی باشد و آن کبرای نهایی و کلّی تجریدی چون بحث درباره ی خدای سبحان است (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ) این علم در قبال هدایت, در قبال کتابِ مُنیر اینها از هم جدا نیستند چون تفصیل قاطع شرکت است ولی جامع هر سه اینها علم است که در آیه ی سه گذشت که (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ) خب پس منظور از این علم یا تجریدی و برهان عقلی محض است یا تلفیقی از تجربی و تجریدی این قِسم اول.

ص: ۳۹۲

قسم سوم هم مشخص است که کتابِ منیر است یعنی دلیل نقلی اما قسم دوم چیست؟

ما یک علم داریم یک هـدایت داریم یک دلیل نقلی, دلیل نقلی همان آیه ی قرآنی است علم هم برهان است که برهان عقلی است این هدایت چیست؟ این هدایت را گفتند که خدای سبحان از سه راه بشر را عالِم می کند یکی همان راه برهان عقلی که خـدای سبحان مبادی اش را اول فراهم کرده یعنی بـدیهیاتِ فطری را که سرمایه است به انسان داده راه کسب را هم به انسان آموخته این تَطرُّق را در اختیـار خود انسـان قرار داد که از بـدیهی به نظری سـفر کنـد و مجهول را حل کنـد. هـدایت را فرمود ممکن است کسـی راه مـدرسه و حوزه و دانشـگاه را طی نکنـد ولی راه اخلاـص را طی کنـد «من اخلص لله أربعین صباحا» یا «أصبح لله مخلصاً أربعین صباحا تَنفجر ینـابیع الحکمه مِن قلبه علی لسـانه» کم نیست این طـایفه از روایات هم اهل سنّت نقل کردند هم ما شیعه ها نقل کردیم که اگر کسـی از راه تهذیب نفس و از راه درون تطهیر بکند این قلب شفّافش که آینه است بی غبار می شود وقتی بی غبار شـد اسرار عالَم در آن می تابـد این درس نخوانـده است ولی خیلی چیز را می فهمد این راهی است که دین برای مـا باز کرده رونـدگان این راه هم کم نبودنـد آنکه مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلـد دوم کافی نقل کرد قصّـه ی حـارثهبن زیـد را که وجـود مبـارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد در جـواب آن حضـرت که حضـرت فرمـود: «کیـف أصبحتَ» عرض کرد: «علی یقینٍ» حضـرت فرمـود هر چیزی حقیقـتی دارد حقیقتِ یقین تـو چیست؟ عرض کرد «أصبحتک أنّی أنظر إلی عرش الرحمن بارزا» تا مسئله ی بهشت و جهنم را ذکر کرد. حضرت فرمود: «عبدٌ نَوَّر اللّهُ قلبه فأثبُتْ» فرمود بنـده ای است که قلبش نورانی است در همین مرحله ثابت باش این بعد به حضـرت عرض کرد که دعا کنید که شهادت نصیب من بشود که وجود مبارک حضرت دعا کرد که خدا شهادت را روزیِ او بکند و بعد از چند مدّتی غزوه ای پیش آمد و عدّه ای رفتند و این هم شرکت کرد و بعد از چند نفر هم این شهید شد. خب, این جزء افرادی نبود که تحصیل کرده باشـد این بر اسـاس «مَن أصـبح لله أربعین ثلاثـاً مخلِصـا» یا «أخلص لله أربعین صـباحا» «تنفجر ینابیع الحکمه مِن قلبه علی لسانه» هست اُویس قَرَن از این قبیل بود, سلمان از این قبیل بود, مقـداد از این قبیل بود, رُشـید حَجَری از این قبیل بود اینها که اسـرار غیب را به وسیله ی ولیّ زمانشان وجود مبارک حضرت امیر یاد گرفتند از همین قبیل بودند این راهی هست جامع همه ی این راهها آیه ی سوره ی مبارکه ی «انفال» است که (إِن تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقَانًا) یک راه جدیـدی را انبیا گشودند برای بشر راه تنها راه مدرسه و درس و بحث نیست راه مدرسه و درس و بحث همین است که تقریباً الآن بیش از سی قرن است که در حوزه ها رایـج است «مَن فقد حسّاً فقد علماً» از ارسـطو قبل از ارسطو تاکنون این امر رایج است که اگر کسـی حسّـِی را از دست داد علمِ مُستفاد از آن حس نصیبش نمی شود اگر کسـی بینـایی را از دست داد از ادراک اقسـام رنگها و مناظر محروم است و اگر کسـی شنوایی را از دست داد از ادراک نغمه ها و موسیقی و اصوات محروم است و هکذا «مَن فقد حسّاً فقد علماً» یعنی «علماً مستفاداً مِن ذلک الحس» این یک امر رایجی است و معقول است و مقبول هم هست اما آنکه دین آورده این است که «مَن فقـد تقواً فقـدْ فَقَـدَ علما» اگر کسـی تقوا و پرهیزگاری را از دست داد علمی که از ناحیه ی تقوا نصیبش می شود آن دیگر حاصل نخواهـد شـد این یک حرفِ تازه ای است که انبیا آوردنـد این جزء (وَیُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ) است ممکن است که از راه حـواس خیلی چیزهـا بفهمـد امـا آن علمی که از راه تقـوا نصیب می شـود آن علم را دیگر نخواهـد داشت آن علمی کـه بفهمـد چـه چیزی بـازی اسـت چه چیزی جِدّ است, چه چیزی هَزل است چه چیزی فصـل است, چه چیزی پایـانش خوب است چه چیزی پایانش بـد است این علم در دفتر نیست این علم را انبیا آوردند فرمودند: (إِن تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقَانًا) و مضـمونش هم همین اصـل کلی خواهـد بود که «مَن فقـد تقواً فَقـدْ فَقَـدَ علما و مَن حصَّل تقواً فقـد حصّل علما» این که «مَن

أخلص لله أربعين صباحاً» یا «أصبح لله مخلِصاً أربعین صباحاً تَنفجر ینابیع الحکمه مِن قلبه علی لسانه» این می شود هدایت, کتاب مُنیر هم که وضعش روشن است بنابراین این شخصی که متبوعِ هوامدار است پیرو هوس است این نه برهان عقلی دارد بر دعوای خود نه اهل کشف و سیر و سلوک و تهذیب نفس است و نه دلیل نقلی حرفِ او را تأیید می کند چنین شخصی که جدال می کند درباره ی خدا این قصدش گمراه کردن مردم است دیگر, پس این سه قسم درست است که جامع همه ی اینها علم است ولی تفصیل قاطع شرکت است و منظور از این علم, علمی است که درباره ی خداشناسی سهم داشته باشد آن یا تجریدیِ محض است یا تلفیقی از تجریدی و تجربی و یا شهود و بیان کتابِ مُنیر (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدی وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ). در همین سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ی ۷۱ که بعداً به خواست خدا خواهد آمد این چنین ذکر شد فرمود: (وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَا لَیْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ) اینها غیر خدا را می پرستند ولی نه دلیل نقلی دارند نه دلیل غیر نقلی آن دلیل غیر نقلی یا برهانِ حصولی است یا عرفان شهودی, یا طریق حارثهبن زید است و اُویس قَرَن هست یا طریق صاحبان براهین این کلمه ی علم در همین سوره ی مبارکه ی «حج» سه جا به کار رفت یک جا به معنای جامع هر سه قِسم است که در آیه ی سه محلّ بحث بود و گذشت که فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ) یعنی این نه علمِ تجربی و تجریدی دارد نه علم شهودی دارد نه علم نقلی که این علم به معنی جامع است. گاهی علم به معنای مقابل با شهود و دلیل نقلی است همین آیه ی هشت است که فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدی وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ) گاهی در مقابل دلیل نقلی است اعم از برهان عقلی یا عرفان شهودی آن در آیه ی ۷۱ است که فرمود: (وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَا لَیْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ) وحی سلطان است دلیل نقلی سلطان است برای اینکه مسلّط بر وهم و خیال است دیگر حجّت را, برهان را, حرفِ عالمانه را می گویند سلطان چون آن وقتی وارد حوزه ی نفس شد مسلّط می شود بر وهم و خیال آدم ساکت می شود دیگر تحت سلطنت علم است دیگر نمی تواند حرفی بزند ممکن است قبول نکند ولی حرفی برای گفتن ندارد فرمود خدا که سلطان نازل نکرد یعنی آیه ای نازل نکرده در این زمینه که شما بت پرست باشید حرفتان هم که عالمانه نیست این علمی که در مقابل دلیل نقلی است اعم از علمِ شهودی و علمِ برهان حصولی است بنابراین اگر کسی خواست عدّه ای را دعوت کند به خود البته به خود اگر بخواهد به خود دعوت کند همین گرفتاری را دارد نه علمِ تجربی و تجریدی دارد نه علمِ شهودی دارد نه علمِ نقلی, اگر یکی از اینها را داشته باشد دیگر به خود دعوت نمی کند به خدا دعوت می کند.

در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بحثش گذشت که ما دوتا رژیم ارباب و رعیتی داشتیم یک رژیم ارباب و رعیتی که به لطف الهی به برکت انقلاب و خونهای پاک شهدا که الآن ما در دهه ی فجریم و ثواب همه ی بحثها و کارهایی که در این مملکت می شود اولین بار در نامه ی عمل امام(رضوان الله علیه) و شهدا می نویسند بعد در نامه ی اعمال مسئولین محترم. این برداشته شد این رژیم ارباب و رعیتی اما یک رژیم ارباب و رعیتی منحوس است که به این آسانیها برداشته نمی شود و آن این است که افراد گاهی همین که چند سواد درس خواندند مردم را به خودشان دعوت می کنند به جای اینکه به الله دعوت کنند این در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت که این رژیم ارباب و رعیتی خیلی منحوس است به این آسانیها هم از بین نمی رود این مضمون آن آیه است (مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبَاداً لِی) فرمود مردم را به خود دعوت کردن این رژیم ارباب و رعیتی است (وَلکِن کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ) در اثر درس و بحث و تعلیم و تعلّم عالِم ربّانی باشید به کسی می گویند عالِم ربّانی که هم شدیدالربط بالرب باشد می شود مخلِص, هم شدیدالتربیب نسبت به مردم باشد می شود مربّی خوب وگرنه عالِم ربّانی نیست ربّ هم مستحضرید که مضاعف است نه ناقص, «رَبَیَ» نیست ربّ به معنی مربّی نیست ربّ به معنی مدبّر هست خب (وَلکِن کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ) این درس و بحثی که دارید این تعلیمی که دارید این تصنیفی که دارید این کتابی که می نویسید درس و بحثی که می کنید عالم ربّانی باشید مردم را به خدا دعوت کنید اگر کسی دستش پُر بود به احد انحای ثلاثه مردم را به الله دعوت می کند و اگر دستش خالی بود خب مردم را به خودش دعوت می کند این گرفتاری هست این است که فرمودند قرآن یک میزان خوبی است و همه ی طبقات آثارشان در قرآن کریم آمده است و هر کسی موظّف است خود را با این ترازو بسنجد پس فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدی وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ) منشأ این کار هم (ثَانِیَ عِطْفِهِ) این همین طور سَر خم کرده و متکبّرانه به کسی اعتنا نمی کند و راهش را ادامه می دهد گرچه برخیها عَطْف هم قرائت کردند ولی (ثَانِیَ عِطْفِهِ) این کلمه ی (عِطْفِ) در قرآن کریم فقط یک جا استعمال شده است و همین جاست اینکه با بی اعتنایی سر خم کردن یعنی با بی اعتنایی کسی را نگاه نمی کند کنایه از غرور است نظیر آن وصایایی که در سوره ی مبارکه ی «لقمان» آمده است که (وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ).

آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «لقمان» این است که لقمان به فرزندش فرمود: (یَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) رخ برتافتن، چهره عَبوس کردن، نیم رخ نگاه کردن، با بی اعتنایی از کنار مردم رد شدن همین تَصعیر خَد است تصعیر خد، ثَنْیِ عِطف اینها کنایه از تکبّر است و آدمِ مُختال این کارها را می کند مختال یعنی خیال زده گرچه باب افتعال است به تفعُّل در قرآن کریم استعمال نشده تخیّل به معنی اختیار باب افتعال در قرآن چند بار به کار رفته است که (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) انسانِ خیال باف، خیال زده این چنین حرکت می کند. خب، پس بنابراین منشأش همان غرور و خودخواهی و خودبینی و امثال ذلک است که با دست خالی مردم را به دنبال خود کشانده.

آن دیگر همان طوری که در برهان عقلی یک سلسله بدیهیات است که نظری را با بدیهی می سنجند در مسئله کشف و شهود هم آن بزرگان فرمودند ما کشفی داریم که به منزله ی بدیهی است و آن کشف معصوم است این کشف و شهودها را که نظری است باید با کشف و شهودهای بدیهی که معصوم است بسنجند همان طوری که علوم نظری مطالب مشکل را با بدیهی می سنجند کشفهای غیر معصوم را هم با کشف معصوم می سنجند که منزّه از هر خطا و خطیئه است.

در جریان تقابل بین علم و هدایت و کتاب گذشته از اینکه در سوره ی مبارکه ی «حج» مطرح است در سوره ی مبارکه ی «احقاف» هم آمده در سوره ی «احقاف» آیه ی چهار این است که خدای سبحان می فرماید کلّ این نظام را خدا آفرید و شما غیر خدا را برای چه عبادت می کنید؟ (مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمّى) مصالح ساختمانی عرش تا فرش حقیقت است این یک، و این مصالح ساختمانی هم زمان دار است یک وقت تاریخ مصرفش گذشت ما این را به هم می زنیم وقتی قیامت فرا می رسد کلّ آسمان و زمین وضعش عوض می شود با یک مصالح ساختمانی ابدی می سازیم آن دیگر تاریخ مصرف ندارد بهشت است ابدی و مانند آن، فرمود: (مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ) بعد می فرماید: (قُلْ أَرَأَيْتُم)، فرمود به اینها بگو (أَرَأَيْتُم) یعنی «أخبرونی» به من گزارش بدهید شما که از عبادت خدا منصرف شدید به غیر خدا رو آوردید دلیلتان چیست؟ (أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ أَرُونِي) یعنی «أخبرونی» (مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) این معبودان شما خالق اند که بر اساس خلقت استحقاق عبادت داشته باشند؟ نه، (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماوَاتِ) اینها چیزی را آفریدند؟ نه، شریک الخالق اند؟ نه، پس بیکاره اند اگر بیکاره اند چرا اینها را می پرستید (ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) آخر یک دلیل بیاورید یا عقلی یا نقلی یا بگویید در قرآن آمده یا در تورات آمده یا در انجیل آمده یا در آئین زرتشت بوده چیزی بگویید بالأخره اگر در کتابی آسمانی نبود و دلیل عقلی هم ندارید آخر چرا به دنبال اینها راه افتادید (ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا) می شود دلیل نقلی، (أَوْ أَثَارَةٍ) یعنی اثر علمی بیاورید می شود برهان عقلی یا عقل یا نقل دیگر، اگر نه دلیل عقلی داشتید نه دلیل نقلی داشتید پس چرا دنبال اینها راه می افتید در دلیل در قبال کتاب آن (أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) هم می تواند جامع بین القِسمین باشد یعنی هم راه کشف و شهود، هم راه برهانِ عقل جامع ترین آیه ای که بین اقسام سه گانه جدا جدا بحث کرد همین آیه ی هشت سوره ی مبارکه ی «حج» است که مسئله ی علم را از مسئله ی هدایت از مسئله ی دلیل نقلی کاملاً جدا کرده که فرمود: (بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدى وَلاَ كِتَابٍ مُنِيرٍ) فرمود این گروه قصدشان متکبّرانه راه رفتن این است که مردم را از راه خدا گمراه کنند خب ما چه کار بکنیم درباره ی این گروه فرمود: (لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ) این آبروریزی دنیا را به همراه دارد این یک، (وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ) آن عذابِ

گرم و سوزنـده را در قیـامت به همراه دارد دو, این کسـی که مَتبـوع است و محترم است و از مردم حرمت می گیرد چون این احترام کاذبانه است نمی شود که هم احترام و حرمت کاذب باشـد و هم مقابلش که اهانت و رسوایی است او هم کاذب باشـد این چنین نیست وقتی احترام کاذب شـد اهانت می شود صادق, این کاذب دوام نخواهـد داشت روزی نوبت آن صادق فرا می رسـد رسوایی صادق به دنبال حرمتِ کاذب است فرمود: (لَهُ فِی الـدُّنْیَا خِزْیٌ) این می ماند دیگر, در قیامت هم نسـبت به همین گروه فرمـود: (تُجْزَوْنَ عَـذَابَ الْهُـونِ) یـک, (عَـذَابٌ مُهِینٌ) دو, غیر از آن (عَـذَابَ الْحَرِیقِ) غیر از آن (کُلَّمَـا نَضِـجَتْ جُلُودُهُم بَـدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَـا) که در سوره ی مبـارکه ی «نساء» گـذشت فرمود غیر از آن سوخت و سوز جهنم رسوایی هم هست که یـک عـذابِ رویی است اینها چیزی دامنگیرشان می شود که مُهین است به اینها اهانت می شود هون و رسوایی و خاری اسـت برای اینکه اگر عزّت اینهـا در دنیا دروغ بود روز قیامت که ظرف ظهورِ صِـدق است آن ذلّتشان ظهور می کنـد اگر این احترام کاذب بود آن احترامِ صادق که قیامت ظرف ظهور صِـدق است ظهور می کنـد لـذا درباره ی همین گروه در جاهای دیگر می فرماید: (لَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ), (تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ) و مانند آن که أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۴ سوره حج ۸۹/۱۱/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(ذلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَأَنَّ اللَّهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ (۱۰) وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَیرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ (۱۱) یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُ وَمَا لاَ یَنفَعُهُ ذلِکَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِیدُ (۱۲) یَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَی وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ(۱۴)

در این بخش از سوره ی مبارکه ی «حج» تتمّه اصناف و گروههای بشر را ذکر فرمود بشر بالأخره یا ملحد است یا موحّد یا منافق آنهایی که موحّدند به حسب ظاهر و مسلمان اند یا ضعیف الإیمان اند یا متوسط الإیمان اند یا قوی الإیمان یا تابع اند یا متبوع همه ی این اصناف را در این بخش از سوره ی مبارکه ی «حج» ذکر فرمود. تاکنون پنج اصل را از این آیات استفاده کردیم:

اصل اول این بود که قرآن کریم میزان است یعنی ترازوست و خدای سبحان این ترازو را نازل کرده است.

اصل دوم آن است که هر ترازو یک وزنی دارد که با آن واحد سنجش کالا را می سنجند وزنِ ترازوی قرآنی حق است منتها در قیامت این مطلب روشن تر می شود و در دنیا برای خواص روشن است که (وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) وزن است، ترازوست یعنی میزان آن وقت ما باید عقایدمان، اخلاقمان، اعمالمان را که کالای ماست به عنوان موزون در یک کفّه قرار بدهیم حق که وزن است در کفّه ی دیگر قرار بگیرد با ترازوی قرآن بسنجیم پس اصل اول این است که قرآن میزان است اصل دوم این بود که وزن حق است سنگ و چوب و مس و امثال ذلک نیست.

ص: ۳۹۶

اصل سوم آن است که خطوط کلی را قرآن کریم مشخص کرد درباره ی عقاید، درباره ی اخلاق، درباره ی فقه، درباره ی حقوق آنچه را که در جهان حق است چه از نظر معرفتی چه از نظر عملی بیان کرد.

اصل چهارم آن است که افرادی را که با قرآن یا قبول یا نکول درگیرند آنها را مشخص کرد بعضی کافرند بعضی مسلمان اند بعضی ضعیف اند بعضی متوسط اند بعضی قوی اند اینها را طی کرد.

اصل پنجم آن است که به ما دستور داد خودتان را با قرآن بسنجید اینکه از بیانات نورانی رسول گرامی و همچنین حضرت امیر(سلام الله علیهما) آمده که «زِنوا قبل أن توزنوا»، «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا» ناظر به همین اصل پنجم است.

در تحف العقول از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) رسیده است که مؤمن باید خود را عرضِ بر کتاب خدا بکند ناظر به

اصـل پنجم است مـا بایـد عرضه کنیم خود را بر قرآن، توزین کنیم وزن کنیم خود را. این اصول پنـج گـانه کاملاًـ تا حـدودی مکرّر بـاز گو شـد. در قرآن کریم برای اینکه همه ی افراد موظّف انـد خود را بر قرآن عرضه کننـد تنهـا به کلیـات اکتفا نشـده مصادیق هم ذکر شده تنها خطوط کلی عقاید و اخلاق و امثال اینها ذکر نشده اصـناف و گروههایی هم که در دامنه ی اسـلام انـد یا در برابر اسـلام انـد وضع آنها را ذکر کرده. اگر انسان تابع است خود را با آیه سه می سـنجند اگر متبوع است خود را با آیه هشت می سـنجند و اگر جزء گروههـای دیگر است که خود را بـا آیـات دیگر می سـنجد. در این بخش فرمود اگر کسـی خواست درباره ی خـدا سـخنی بگویـد باید محقّقانه و عالمانه باشد یا راه برهانی داشـته باشد که می شود فلسـفه و کلام یا راه اُویس قَرَن و سـلمان فارسـی و ابوذر غفاری و مقداد و رُشـید حجری را طی کند که می شود راه تقوا و راه دل و آن راه اصلی هم که راه انبیاست که در اختیار کسـی نیست یا بایـد دلیل نقلی اسـتفاده کنـد که راه فقیهان و محـدّثان و امثال اینهاست (بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُـدیً وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ) بالأخره بایـد که عالمانه باشـد این راهِ اسـتدلال، اگر تابع بود تقلیـدش بایـد تحقیقی باشد و اگر متبوع بود متبوع بودنش بایـد به احـد انحای ثلاثه باشـد یا علم یا هـدایت یا کتابِ منیر. اما درباره ی افراد دیگر فرمود بعضـیها هستند که.

پرسش: عبادت خدا را کردند تا به یقین رسیدند؟

پاسخ: بله، آن فاعلی است مقام آنهاست نه هدف نه اینکه اگر کسی عبادت بکند به آن مقام می رسد اینها موهبتی است کسبی نیست که کسی ریاضت بکِشد بشود پیغمبر، کسی زحمت بکِشد بشود امام این چنین نیست آن موهبتی است که (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ) نبوّته، رسالته، امامته، ولایته، خلافته و مانند آن، آن دیگر کسبی نیست وظیفه ی این بندگان الهی است که البته عبادت بکنند خب.

خدای سبحان می داند که به چه کسی سِمت بدهد که هیچ حادثه ای او را منقلب نکند این را الله اعلم است لذا هیچ پیامبری و هیچ مؤمنی در طول تاریخ از زمان وجود مبارک حضرت آدم(سلام الله علیه) تا انقراض آدم که ظهور وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیهم اجمعین) است هیچ کدام از اینها تخلّفی ندارند آنهایی که پُستها و سِمتهای کلیدی دارند اما افراد دیگر نظیر بلعم باعور، نظیر سامری اینها بله ممکن است منحرف بشوند ولی چون خدا می داند که این افراد چگونه هستند از درون اینها باخبر است به اینها سِمتهای کلیدی نخواهد داد امامت را رسالت را نبوّت را خلافت را، اینها را (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) خب.

مطلب دیگر اینکه افرادی را که در برابر ذات اقدس الهی خاضع اند اینها خضوعشان تام است برابر آیه چهارده همین سوره ی مبارکه ای که امروز قرائت شد اینها اهل سعادت اند اهل بهشت اند مرفّه در آخرت اند جزء اولیای الهی هستند و مانند آن، اما دیگران اگر کافر یا منافق اند که حسابشان جداست ولی بسیاری از افراد ایمان دارند و خدا را عبادت می کنند اما در متن صراط مستقیم نیستند در این پیاده رو و حاشیه اند که کمی اگر حادثه پیش بیاید فوراً خودشان را پَرت می کنند بیرون از اصلِ جاده فاصله می گیرند. آنهایی که (عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) هستند هیچ حادثه ای اینها را نمی لرزاند برای اینکه در سَرّاء و ضرّاء اینها صابرند (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ) نه تنها در سرّاء شاکرند در ضرّاء هم صابرند و حین البأس هم صابرند (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ) مثل اینها که در دفاع مقدس تلاش و کوشش می کردند حشرشان با اولیای الهی باشد اینها صابران بودند منتها بعضیها پشت جبهه بودند بعضی در وسط جبهه بودند بعضی در خاکریز اول اینها که در خاکریز اول هم بودند دو قسم بودند بعضیها در خاکریز بودند که اگر بیگانه حمله کرد اینها دفاع کنند بعضیها در خطّ آتش بودند اینهایی که در خط آتش بودند می گویند (حِينَ الْبَأْسِ) یعنی حین حمله، حین آتش خب اینها اجرشان بیش از دیگران است خب اینها در متن صراط مستقیم اند اما (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) حرف یعنی طرف، حاشیه وقتی گفتند این مطلب را تحریف کرد یعنی از وسط جاده از صراط مستقیم این را کم کم کنار کشید، کنار کشید به آن بخش خاکی رساند به آن لبه رساند می گویند تحریف کردند. فلان شخص منحرف شد یعنی از وسط جاده کم کم کنار رفت به آن جاده خاکی رسید به آن لبه رسید که حالا دارد می افتد انحراف، تحریف از همین ریشه است. فرمود بعضیها (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) این کنار ایستاده است در حاشیه راه است نه در متن صراط،اگر خیری از اسلام به او رسیده است خب می ماند و احیاناً نزدیک تر می شود و اگر خیری از اسلام به او نرسیده است این فوراً خودش را کنار می کشد و نسبت به اسلام بدبین می شود. روح این گونه از افراد روح الحاد و شرك است نه روح ایمان.

در بخشهای پایانی سوره ی «یوسف» (سلام الله علیه) آنجا این آیه مطرح شد که (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) که اکثر مردمِ اهل ایمان مشرک اند برای اینکه آنها نه تحقیقِ عالمانه کردند که برهانی داشته باشند نه راه اُویس قَرن را رفتند که هـدایت درونی داشته باشند نه از آیات و روایات بهره ی کافی دارند که کتاب منیر هادیشان باشد یک ایمان سنّتی از پدر و مادر شنیدند بدون استقرار قلبی لذا در حاشیه ی دین راه می روند (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) یعنی اکثر این مؤمنین مشرک اند البته ایمانشان به حسب ظاهر مقبول است و احکام اسلام و ایمان برایشان جاری است در ذیل همین آیه آن روایاتی بود که ملاحظه فرمودید وقتی از معصوم(سلام الله علیه) سؤال می کنند که چگونه مؤمن، مشرک می شود فرمود همین که می گویند «لولا فلان لهلکتُ» اگر فلان شخص نبود ما از بین رفته بودیم، فلان طبیب نبود ما از بین رفته بودیم، فلان شخص نبود مشکل ما حل نمی شد این کار را به غیر خدا سپردن است مؤمن این طور حرف نمی زند مؤمن می گوید خدا را شکر که به وسیله ی فلان شخص مشکل ما را حل کرد خدا را سپاس که رزق ما را از آن راه تأمین کرده است که آن می شود وسیله و ابزار نمی شود مبدأ فاعلی مؤمن آن طور حرف نمی زند خب.

پرسش: شرکِ طاعتی دارند؟

پاسخ: بله دیگر در مقام طاعت این شرک عملی هستند مشکل دارند خب.

اینکه فرمود: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) این تعبیرات ناروایی هم که کم و بیش ما داریم اول فلان شخص دوم خدا، اول خدا دوم فلان شخص این هم مشمول همین تعبیر است خدا اوّلی است که همان اوّل آخر است دیگر دوم ندارد بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) باید گفت خدا را شکر می کنیم که از این راه به وسیله ی فلان شخص مشکل ما را حل کرد ما از فلان شخص هم قدردانی می کنیم این دستور رسمی اسلام است عین این کلمه شاید نباشد ولی مضمون این در تعبیرات روایی ما هست که خیلی از این جمله ها به عینه در روایات هست «مَن لم یَشکر المخلوق لم یشکر الخالق» خب بالأخره ادب اقتضا می کند اگر کسی نسبت به ما احسان کرد مشکل ما را حل کرد حق شناسی کنیم اما باید بگوییم این ابزار خوبی است خدای سبحان بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) به وسیله ی فلان شخص مشکل ما را حل کرد نگوییم اول خدا دوم فلان شخص یا «لولا فلان لهلکتُ» اینها روایاتی است که در ذیل آیه ی (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) مطرح شده. مطلب سومی که در ذیل این آیه می توان طرح کرد همین آیه ی سوره ی «حج» است که (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) این شخص مؤمنی است که در درونش شرک نهادینه شده.

بیان ذلک این است که این شخص در لبه ی دین حرکت می کند آن بقیه که خالی است آن را یا لا مذهبی پُر کرده، بی تفاوتی یا شرک هر کدام که باشد آسیب رسان است این شخص که در لبه ی صراط حرکت می کند وقتی تحلیل بکنید می بینید این عملاً مثل مشرکان و وثنیین و صنمیهاست برای اینکه صنمی و وثنی یعنی بت پرست چرا بتها را می پرستند به چه منظور بت را ستایش می کنند می گویند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) یک، (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) دو، این دو جهت را قرآن کریم از مشرکین نقل کرد.

منظور مشرکان از تقرّب إلی الله یا منظور مشرکان از شفاعت عندالله بهره های مادّی و دنیایی است برای اینکه مشرک که به برزخ و قیامت معتقد نیست به بهشت و جهنم معتقد نیست اینکه بگوید (لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) چون الله که ربّ الأرباب است و مدیرکل است این اربابِ جزئی را مدیریت می کند إله الآلهه است دستور می دهد رزق ما را زیاد می کند فرزندان را برای ما حفظ می کند بیماران ما را شفا می دهد همین، اینها که به قیامت و بهشت و جهنم و عرضِ اعمال و موقِف حساب و تطایر کُتب و شفاعت یوم القیامه معتقد نیستند وقتی می گویند که (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یعنی شفاعتِ دنیایی این بتها برای ما نزد خدا شفاعت بکنند که دامِ ما، کشاورزی ما زیاد بشود مال ما زیاد بشود فرزندان ما مثلاً رشد بکنند همین، پس روحِ عبادت صَنمی و وثنی به همین دنیا برمی گردد آن مسلمانی که به دنبال خیر حرکت می کند روحاً با مشرک یکی است (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ) این دیگر فکر نمی کند که حالا من الآن خسارت دیدم بالأخره در قیامت پاداش به من می دهند که این همان کاری که منافقان دارند اینها انفاق را غرامت می دانند وقتی قرآن کریم چه در سوره ی مبارکه ی «توبه» چه در سایر سوَر منطقِ اهل نفاق را ذکر می کند دارد که (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَماً) می گویند این غرامت است یک عدّه مَغنَم می دانند می گویند بر اساس (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) یک عده بر اساس غرامت می دانند می گویند این چه خسارتی است که برای ما تحمیل می کنی خب، این فکرِ نفاق در کسی که در حاشیه ی دین دارد حرکت می کند هست اگر خیری به او رسید همان جا می ایستد اگر خیر دنیایی به او نرسید فوراً می رود کنار پس (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) و علی طرفٍ این در لبه ی دین است که فوراً بیفتد آن طرف، اگر فرمود: (مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) در قبال آن دو وجهی که در ذیل آیه مطرح شد این وجه سوم هم قابل طرح است که این گونه از افراد مؤمن روحاً وثنی و صنمی اند اگر به ما گفتند خدا را با اخلاص عبادت کنید تنها نهی از ریا و امثال ریا نیست یک وقت است به ما فرمودند خدا را مخلصاً عبادت کنید یعنی ریا نکنید این درست است یک وقت هم می فرماید خدا را مخلصاً عبادت کنید یعنی به این فکر نباشید که حالا نفع مادّی به شما برسد شما مسافرید این چنین نیست که تمام منافع را در همین محدوده ی دنیایی به شما بدهند شما این اعمال را انجام بدهید سود و زیانش را در جمع حساب می کنند یوم الحسابی هست این یوم الحساب بررسی می کنند وظیفه ی ما هم این است که دیگران را دریابیم این طور نیست که هر چه به دست ما رسید برای ما باشد به ما می دهند تا دیگران را دریابیم این آزمون الهی است تملیک نکرده گرچه اصلِ مالکیّت را نسبت به یکدیگر دین امضا کرده می فرماید: (مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)، (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ) اصلِ مالکیّت را امضا کرده اما وقتی نسبت به خدا می سنجیم می فرماید: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ) بنابراین اگر کسی کسب کرد (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا) اگر زنی کسب کرد (لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ) مِلکِ طلق آنهاست اما وقتی نسبت به خدا مطرح شد کسی نمی تواند بگوید مِلک من است خدا چه کار دارد ـ معاذ الله ـ نسبت به من این می شود حرف قارون لذا فرمود: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ) این مال خداست به شما داده همان خدایی که مال خودش را به شما داده می فرماید شما فقرا را دریابید

خب، پس اگر کسی خود را در برابر الله ـ معاذ الله ـ مالك بداند این یک نحوه (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) است و اگر دین را ابزار دنیا بدانـد این روحاً با صـنمی و وثنی یکی است آنها هم برای همین بود منتها معبودها فرق می کنـد ولی عبادتها یکی است اگر نحوه ی عبادت یکی شد می شود شرک دیگر حالا اگر کسی ـ معاذ الله ـ خدا را بر اساس همین جهت قبول داشته باشد که اگر یک وقت خدای سبحان به عنوان آزمون مقداری بیماری یا امثال ذلك را برای او روا داشت که فرمود: (بَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ) یک، (وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) دو، اگر بر اساس این آزمونها با کسی رفتار کرد این فوراً از جادّه کنار بزنـد بشود لامـذهب خب این روحـاً همـان عبادت وثنیها را دارد دیگر پس بنابراین وجه سوم از وجوهی که می توانـد محمِلی باشد برای آیه ی (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) همین است. برابر آن پنج مطلب ما در مطلب پنجم قرار می گیریم یعنی خودمان را بایـد عرضه کنیم بر کتاب خـدا و بسـنجیم که جزء کـدام یک از این گروه هاییم اگر ـ معاذ الله ـ جزء گروه نازلیم برگردیم توبه کنیم به گروه متوسّط کم کم به گروه عادی برسیم اگر جزء گروه متوسّطیم خود را به عالیم برسانیم اگر در گروه عالی هستیم شاکر باشیم و از خدای سبحان استقامت و دوام را طلب بکنیم. اما اینکه در آن آیه ی ده فرمود: (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) یعنی در صحنه ی قیامت آثار تلخ تبهکاری تبهکاران را به آنها می چشانند می گوینـد این آن چیزی است که شما با دو دست فرستادی این با دو دستت فرستادی یعنی تمام کارها چون مهم ترین کار را انسان با دست انجام می دهد با دو دست فرستادی و هر کاری را که انسان انجام می دهد این کار پیشاپیش قبل از اینکه انسان به مقصد برسد می رود در آنجا مستقر می شود در تعبیرات مثبت دارد (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) خب اگر مسافری قبلاً می خواهد برود جایی، کسی که قبلاً کاروان را هدایت می کند رهبری می کند آن مسافرخانه را آماده می کند فرش را پهن می کند تا این بیاید این (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) یعنی مُمَهَّد است آماده است این برای افراد پرهیزکار، تبهکارها هم (بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ) است یعنی هر عملی پیشاپیش عامل می رود جلو آنجا منتظر است انسان بر عمل خود وارد می شود مهمان عمل است اگر خوب بود که (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) اگر بد بود هم به ما می گوینـد (بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ) تو اینها را اینجا فرستادی ما که اینجا این اعمال زشت را نداشتیم این آثار زشت را نداشتیم عمده آن ذیل است که فرمود: (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت که به صورت نکره در سیاق نفی آمده است که (وَلاَ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً) احدی در برابر ذات اقدس الهی مظلوم نیست که خدا نسبت به او ظلم بکند این راجع به شخص. در بخشهای دیگر هم دارد که (شَيْئاً) این راجع به نحوه ی عذاب پس ذرّه ای عذاب نسبت به احدی ذات اقدس الهی ندارد این دو مطلب، نه کسی مظلوم می شود نه ذرّه ای ظلم می شود هر دو هم نکره در سیاق نفی بود هم (شَيْئاً)، هم (أَحَداً) اما اینجا که دارد (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) بیانی در کتابهای تفصیلی از زمخشری و غیر زمخشری هست.

یک بیان لطیف از سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارند آنکه آن آقایان دارند می گویند که اگر صفتی برای ذات اقدس الهی ثابت باشد باید کامل ترینش ثابت باشد مثل اینکه او اهل مغفرت است به او می گوییم غفّار، او پرده پوشی دارد رازپوشی دارد می گوییم ستّار، او حَنین و عاطفه و گرایش و مِهر دارد می گوییم حَنّان این گونه از اوصاف را به نحو مبالغه برای ذات اقدس الهی ثابت می کنیم اگر صفتی برای خدا باشد باید به نحو فعّال باشد از این جهت گفته شد (وَمَا رَبُّکَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِیدِ) لکن آن بیان لطیفی که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارند این است که ذات اقدس الهی اگر یک ذرّه ظلم به عالَم بکند این ذرّه می شود ظلمِ کثیر چرا؟ چون کلّ عالَم از عرش تا فرش همه چیز سرِ جای خودش است هیچ فُطوری, هیچ شکافی, هیچ خلأیی, هیچ خلایی نیست (هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ) و همه هم مهندسی شده است که (إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) هر چه خدای سبحان انجام می دهد بر اساس هندسه و معماری و قَدْر و قَدَر و اندازه است پس تمام اشیاء و تمام اشخاص سرِ جایشان هستند جا خالی نیست (هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ) اگر ـ معاذ الله ـ یک ذرّه ظلم بخواهد بشود یعنی باید فشار بیاید به یکی از اینها که این یا جلوتر برود یا دنبال تر برود اگر کلّ این نظام بسته است یک گوشه اش را شما بخواهید فشار بیاورید کلّ این سلسله باید تکان بخورد برای اینکه جای خالی نیست شما چیزی را می خواهید بردارید خب بردارید کلّ نظام آسیب می بیند یا علّت را برمی دارید به معلول ستم می شود یا معلول را برمی دارید علّت می شود معطّل چه چیزی را می خواهید بردارید چه چیزی را می خواهید کم بکنید چه چیزی را می خواهید زیاد بکنید, هر چه را بخواهید کم و زیاد کنید در کلّ نظام اثر کرده است لذا اگر یک ذرّه ظلم در عالَم رخنه کند می شود ظَلاّم این بیان لطیف ایشان است خب به هر تقدیر ذات اقدس الهی طبق آن دو اصل نه به احدی ظلم می کند (وَلاَ یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً) نه ذرّه ای ظلم می کند (إِنَّ اللَّهَ لاَ یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً) اینها اصل جامع است این (ظَلّامٍ) هم یا به این دو وجه تعبیر می شود یا وجوه دیگری به هر تقدیر برابر اصل پنجم که ما موظّفیم خود را بر قرآن کریم عرضه کنیم هیچ راهی برای بهانه نداریم ما در هر صنفی که باشیم برابر آن صنف ذات اقدس الهی آیه نازل کرده تابع باشیم, متبوع باشیم, مؤمن باشیم, کافر باشیم ـ معاذ الله ـ آیه نازل کرده (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ) به وسیله این خیر می ماند (وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ) اگر رنج و دردی به او برسد فوراً منقلب می شود صورت برمی گرداند (انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ) راه خودش را طی می کند چنین افرادی (خَسِرَ الدُّنْیَا) برای اینکه (انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ) کجا می خواهد برود (أَیْنَ تَذْهَبُونَ), «خَسِرَ الآخره» برای اینکه دین خودش را از دست داد این طور نیست که حالاـ اگر به غیر خدا مراجعه کند راهی باشد که لذا فرمود: (أَیْنَ تَذْهَبُونَ).

خب, (اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ) اگر مضیقه ای, زحمتی, رنج و دردی به او برسد فوراً رو برمی گرداند چون در لبه است دیگر, همین که رو برگرداند می افتد در جادّه ی دیگر خب.خب بالأخره ضعیف الإیمان مُرده است این (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) آن ایمان را ذات اقدس الهی حفظ کرده و بر اساس (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) خدای سبحان با او عمل می کند اینها (مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللّهِ) هستند اگر به همان اندازه ی ضعیف ایمان داشت به همان اندازه ی ضعیف پاداش هم می بیند دیگر خب.

(خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ) یک وقت است که انسان سرمایه را می بازد وقتی سرمایه را باخت دیگر جا برای ترمیم نیست وقتی که سرمایه را باخت یعنی عمر را از دست داد چیزی نیست که در برابر او عطا بکند و مقابل را دریافت بکند لذا می شود (خُسْرَانُ الْمُبِينُ) و غالب انسانها هم در معرض این خسارت اند (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ) غالباً عمر می دهند و چیزی در برابر این عمر نمی گیرند اینکه می بینید انسان نماز می خواند به سرعت نماز می خواند ولی با دوست خودش می نشیند دو ساعت حرف می زند و خسته نمی شود برای همین جهت است خب بالأخره این هم حرف زدن است دیگر خب این حرف زدن اگر خسته می کند آن نماز هم چهارتا کلمه حرف زدن که بیشتر نیست خسته می کند ولی نشستنِ با دوست دو ساعت حرف زدن خسته نمی کند برای اینکه خدای سبحان محبوب ما نیست این را ما با کُلفت داریم انجام می دهیم این تکلیف است برای ما منتظریم چه موقع تمام بشود خب پس معلوم می شود این را با اجبار داریم انجام می دهیم.

ص: ۴۰۲

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی که موقع نماز می شد به بلال(رضوان الله علیه) می فرمود: «أرحنا یا بلال» اذان بگو ما خستگی مان رفع بشود «أرِحْنا, أرحنا» دیگر دستور رسمی حضرت بود «أرحنا یا بلال» اذان بگو تا خستگی ما رفع بشود انسان با محبوب خود دارد حرف می زند دیگر لذا خستگی ندارد اینها که ﴿یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ﴾ چون این چنین اند پس واقعاً معلوم می شود خدا را برای دنیای خودش قبول کرده نظیر بت پرست این عمر را داده چیزی در برابر عمر نگرفته آخرت هم که برای آخرت هیچ کاری هم نکرده این می شود خُسرانِ مُبِین ﴿یَدْعُوا﴾ حالا- این نسبت به مشرکان پس تابع مشخص شد, مَتبوع مشخص شد, ضعیف الإیمان مشخص شد, در پایان مؤمنان خالص را هم ذکر می کند, اما اینجا مشرکان را, بت پرستان را به مناسبت همین ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ﴾ ذکر می کند فرمود این کسی که ﴿انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ﴾ این گروه که حالا, نه ﴿اطْمَأَنَّ بِهِ﴾ اینکه ﴿انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ﴾ اینکه ﴿خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةَ﴾ به دنبال غیر خدا می رود دیگر ﴿یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُ وَمَا لاَ یَنفَعُهُ﴾ برای اینکه حیات و ممات به دست او نیست, نفع و ضرر به دست او نیست ﴿لاَ یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَلاَ حَیَاةً وَلاَ نُشُوراً﴾ هیچ کاره اند خب.

بت پرستی ضرر دارد نه بت این چوبی را که انسان تراشید هیچ کاره است حالا جمله ی بعد هم خواهد آمد که بت پرستی ضرر می رساند نه بت این بت هیچ کاره است هیچ قدرتی ندارد نه نفع دارد نه ضرر دارد نه حیات به دست اوست نه موت به دست او ﴿یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ﴾ بتی را که ﴿لاَ یَضُرُّهُ وَمَا لاَ یَنفَعُهُ﴾ و همین ضلالِ بعید است برای اینکه انسان عقیده می دهد اخلاق و اعمالش را تقدیم می کند برای هیچ این می شود ﴿قَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً﴾ در بحثهای قبل هم در سوره ی مبارکه ی «رعد» و اینها بود که فرمود: ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم﴾ فرمود شما که می گویید إله این لفظ را می گویید (یک) این لفظ یک معنا دارد (دو), لکن این معنا زیرش خالی است این اسمی است بی مسمّا ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم﴾ شما می گویید رب این رب یک لفظ است درست است معنا دارد درست است, اما این معنا را شما تطبیق می کنید بر بت ما هر چه این معنا را در دست بگیریم به سراغ خارج برویم می بینیم این مفهوم زیرش خالی است چیزی در خارج نیست که به نام رب باشد که آنکه ربّ العالمین است که شما او را عبادت نمی کنید این چوبهایی که ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾ این نه اله است نه رب این یک اسم بی مسمّاست اسم بی مسمّا هم که «لا یضرُّ ولا ینفع» اما به دنبال اسم بی مسمّا رفتن ضرر دارد عبادت اینها ضرر دارد ﴿یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُ وَمَا لاَ یَنفَعُهُ﴾ این ﴿ذلِکَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِیدُ﴾ در دسترسی کسی نیست تا هدایتش بکند آن قدر دور است که ﴿یُنَادَوْنَ مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ﴾ در سوره ی مبارکه ی «هود» چند جا ذات اقدس الهی نسبت به قوم عاد و امثال عاد فرمود: (علی بعد لقوم هود), (علی بعد لقوم هاد), (علی بعد لعاد) اینها دورند دیگر در صراط مستقیم فاصله زیاد است اما ﴿یَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ﴾ این اثبات و نفی به یک جا برنمی گردد تا به تناقض سر در بیاورد عبادت اینها ضرر دارد خب بالأخره انسان محبوبی دارد و در تطبیق آن محبوب عالماً عامداً بیراهه می رود تمام عبادت خود را صرف می کند برای پوچ بنابراین این ضررش اقرب از نفع اوست این اقرب هم افعل تعیینی است نه تفضیلی یعنی نفعِ موهومی که شما دارید این ضررش نقد است و بیشتر هم هست نفعی در کار نیست تا اینکه ضررش بیشتر از نفع باشد اصلاً نفع نیست به دلیل اینکه فرمود: ﴿وَمَا لاَ یَنفَعُهُ﴾ لکن این نفع موهومی که شما می پندارید در برابر ضرر قطعی او قابل قیاس نیست ﴿لَبِئْسَ الْمَوْلَی﴾ که آنها هستند ﴿وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ﴾ که شما معاشر با آنهایید آ نها را معاشر خود می دانید عشیره را که عشیره می گویند برای اینکه معاشرت اینها با آنهاست فرمود با آنها بخواهید معاشر باشید ﴿لَبِئْسَ الْعَشِیرُ﴾ است تحت ولای آنها بخواهید باشید ﴿لَبِئْسَ الْمَوْلَی﴾ است برای اینکه پرستش آنها, تقرّب آنها ضررآور است پس مشرک و ضعیف

الإیمان و تابع و متبوع همه ی این گروهها مشخص شد مانده مؤمنان خالص درباره ی آنها فرمود: (إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ) درباره ی همه ی اینها تصمیمات حکیمانه می گیرند.

ص: ۴۰۳

بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در دعای «عرفه» در دعای صحیفه ی سجادیه یک اصل کلی است که «یا من لا تبدّل حکمته الوسائل» خدای سبحان اراده ی او حکیمانه است هر کاری انسان بکند که بخواهد مسیر اراده ی خدا را عوض بکند ـ معاذ الله ـ کاری, اراده ای بر خلاف حکمت بکند این شدنی نیست (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) ارادهً حکیماً و این پنج گروه هر کدام از اینها به سرنوشت خاصّ خودشان محکوم اند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره حج ۸۹/۱۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُ وَمَا لاَ يَنفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِيدُ (۱۲) يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ (۱۳) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۱۴)

چون قرآن کریم میزانِ قِسط است و وزنِ او هم حق است و جامعه ی بشری مأمور به توزین است یعنی خود را از نظر عقیده و خُلق و عمل باید با قرآن بسنجد لذا در قرآن کریم هم خطوط کلی معارف و اخلاق و احکام فقهی و حقوقی بیان شده هم نمونه هایی از مصادیق این عناوین یادشده هم پاداش و کیفر افرادی که با این عناوین مَعْنون اند ذکر شده آن گاه اگر کسی بخواهد خود را بر قرآن عرضه کند و با قرآن بسنجد کار آسانی خواهد بود ما همان طوری که موظّفیم اخبار را بر قرآن عرضه کنیم خودمان را هم باید بر قرآن عرضه کنیم در این قسمت هم جریان کفّار و مشرکان و ملحدان و امثال ذلک بیان شده، هم جریان منافقان بیان شده، هم افراد مؤمن نظیر اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» که این سه گروه جداگانه تبیین شدند گرچه در سوره ی مبارکه ی «توبه» افراد به پنج قِسم تقسیم شدند اما جامع آن اقسام پنج گانه همین سه قسم اند اینکه فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) اگر واقعاً ایمان ندارند فقط به نفع و سود خود می اندیشند این جزء منافقان واقعی است و تعبیر اینکه فرمود: (فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ) این انقلاب به معنای ارتداد قلبی نیست بلکه به معنای ارتداد لسانی است زیرا قلباً او اسلام نیاورده و اما اگر نه، واقعاً مؤمن بود منتها ضعیف الإیمان این (انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ) به ارتداد برمی گردد لکن ذیل آیه که دارد (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ) نشان می دهد که این درباره ی منافقان است نه درباره ی افراد ضعیف الإیمان. خب، فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ) مستحضرید در این شأن نزولها چه فخررازی چه دیگران این قصّه را نقل کردند که کسی به طمع سود دنیایی وارد حوزه ی اسلامی شد و چیزی نصیب او نشد مثلاً فرزندی پیدا کند، مال او فراوان بشود نشد و آمده محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد:

ص: ۴۰۴

«أَقِلْنِي» یعنی اِقاله کن اِقاله یعنی پس دادن و پس گرفتن اگر کسی معامله ای کرده و پشیمان شده این کالا را می خواهد پس بدهد این را می گویند اِقاله این شخص استقاله می کند و آن فروشنده هم اقاله می کند این استقاله کرده به حضرت عرض

کرده اسلام را می خواهم پس بدهم حضرت فرمود: «الإسلام لا یُقال» این «لا یُقال» یعنی اِقاله نمی شود این فعل مجهول باب افعال است «الإسلام و لا ـ یقال» این پس دادن و پس گرفتن و امثال ذلک نیست خب پس اگر این (مِنَ النَّاسِ) ناظر به منافق باشد با ذیل آیه که (خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةَ) سازگار است و اگر افراد ضعیف الإیمان را شامل بشود آن (انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ) باید به معنای ارتداد باشد تا خُسران دنیا و آخرت با او هماهنگ باشد. ظاهراً این (وَمِنَ النَّاسِ) درباره ی افراد منافق است چون مشابه این در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۴۳ گذشت که این گروه (إِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ) در آیه بعد دارد (مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لاَ ـ إِلَی هؤُلاَءِ وَلاَ إِلَی هؤُلاَءِ) این گروه کسانی اند که اگر مسلمانها پیروز می شدند اینها می گفتند ما هم سهمی از غنیمت جنگی داریم با شما بودیم و مانند آن، و اگر مسلمانها خدای ناکرده شکست می خوردند می گفتند که خوب شد که ما نرفتیم جبهه.

در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۴۰ به این صورت آمده است (الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ) اینها فرصت طلب اند (فَإِن کَانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّهِ) اگر شما پیروز می شدید و غنایمی نصیب شما می شد (قَالُوا أَلَمْ نَکُن مَّعَکُمْ) مگر ما با شما نبودیم در این غنیمت سهمی داریم (وَإِن کَانَ لِلْکَافِرِینَ نَصِیبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَنَمْنَعْکُم مِنَ الْمُؤْمِنِینَ) به کفار می گفتند که ما خیلی به کمک شما کوشش کردیم اقدام کردیم قدرت مؤمنین را در برابر شما کم کردیم سلطه ی شما را نسبت به مؤمنین اضافه کردیم شما پیروز شدید ما هم سهمی داریم خب پس اگر کفار پیروز می شدند اینها از کفار سهم طلب می کردند اگر مؤمنین پیروز می شدند از مؤمنین سهم طلب می کردند درباره ی اینهاست که همان سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۴۳ می فرماید: (مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذلِکَ) پس این (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ) ظاهرش درباره ی منافقین است اولاً، بر فرض افراد ضعیف الإیمان را بگیرد آن (انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ) به معنای ارتداد خواهد بود وقتی ارتداد آمده است (خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةَ) می شود هماهنگ.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: (یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُ وَمَا لاَ یَنفَعُهُ) اینها کاری بکنند که نه سودی دارد نه ضرری برای اینکه «الضارّ والنافع» از اسمای حُسنای خدای سبحان است که در دعای نورانی «جوشن کبیر» ملاحظه می فرمایید و هیچ کسی ضرر نمی رساند مگر به اذن خدا، هیچ کسی نفع نمی رساند مگر به اذن خدا، اگر ضارّ و نافع بر اساس توحید بالذّات فقط خدای سبحان است از بتها کاری ساخته نیست لذا فرمود: (یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ) این (مِن دُونِ اللَّهِ) اعم از وَثن و صنم جسمی و جِرمی و انسان باشد این کلمه ی (مَا) گرچه برای غیر ذوی العقول است لکن در این گونه از موارد ذوی العقول را هم شامل می شود به قرینه ی مقام چه اینکه از این بتها با جمع مذکّر سالم یاد می شود که مخصوص ذوی العقول است برای اینکه بتها گرچه عقل و ادراک و شعوری ندارند ولی نزد عابدانشان اینها سهمی از ادراک و شهود دارند لذا در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از اینها تعبیر کرده فرمود آیه ی ۱۹۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَکَاءَکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ) این تقریباً هفت، هشت ضمیر جمع مذکّر سالم آمده برای این بتها (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ) این دو ضمیر جمع مذکر (أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ) این چهار، (أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ) این شش، (أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا) این هشت، خب با اینکه اینها اصنام و اوثان اند برای اینها هشت ضمیر جمع مذکّر سالم آوردن برای آن است که نزد بت پرستها اینها سِمتی دارند لذا گاهی از اینها به ضمیر جمع مذکّر سالم یاد می شود و این زمینه است برای اینکه اگر در آیه ی محلّ بحث فرمود: (یَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ) از بت به عنوان «مَن» یاد کرده است این اختصاصی به معبودهای انسانی نظیر فرعون و نمرود و امثال ذلک ندارد خب.

پرسش:.؟ پاسخ: نه، نخیر این مشرکان است این درباره ی بت پرستهاست چون اصلش این بود که این گروه تابع این طوری اند، متبوع این طوری اند، (وَمِنَ النَّاسِ) این طوری اند این (يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ) برای مشرکان است نه برای منافقان تا حکم همه مشخص بشود.

پرسش:.؟ پاسخ: نه، ادامه خیلی از آیات پشت سر هم هست تا آخر، اما این برای مشرک است (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ) یعنی «لا یَعبد الصنم و لا الثمن» منافق که ظاهراً وثن و صنم را نمی پرستد منافق کافر است و کافر هیچ چیزی را نمی پرستد ملحد است خب بنابراین این معبودی ندارد اینکه فرمود: (يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُ) آن (يَعْبُدُ اللَّهَ) است منتها (عَلَى حَرْفٍ) این «لا یَعبد الله» بلکه «یَعبد مِن دون الله». از بت گاهی به «ما» یاد شده است گاهی به «مَن» پس این هشت ضمیر جمع مذکر سالمی که در سوره ی «اعراف» آمده نشان آن است که چون از بتها اثار عقلی طلب کردند که اینها مقرّب باشند اینها شفیع باشند لذا در قرآن کریم از آنها با ضمیر جمع مذکّر سالم یاد شد اگر از آنها به «مَن» یاد بشود بعید نیست حالا این توجیه برای تفاوت «مَن» و «ما» آن آسان است اما توجیه نفی و اثبات به چیست؟ فرمود: (يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُ وَمَا لاَ يَنفَعُهُ) به نحو کلّی نفع و ضرر را از این معبودها سلب کرد بعد در آیه ی سیزده فرمود: (يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ) نفع دارد، ضرر دارد منتها ضررش بیشتر از نفع اوست خب اگر موجودی نه ضارّ است نه نافع چگونه ضررش بیش از نفع است؟ وجود متعدّدی برای جمع بین این نفی و اثبات گفته شد یکی از آن وجوه آن است که در آنجا ناظر به معبود است در اینجا ناظر به عبادت معبودها کاری انجام نمی دهند این عبادتها گذشته از اینکه سودی ندارد زیانبار است (يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ) آن وقت این سؤال مطرح است که چگونه ضرر را به معبود اسناد دادند؟ می فرمایند در اسناد و اضافه ادنا ملابسه کافی است در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» آیه ی ۳۶ وجود مبارک ابراهیم اضلال و گمراه کردن را به بتها اسناد می دهد عرض کرد خدایا! فرزندان مرا از بت پرستی نجات بده زیرا (رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ) این بتها خیلیها را گمراه کردند خب بتها که منحوت و تراشیده شده و دست تراش خود بت پرست اند که (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) چگونه اینها زیانبارند و ضرر می رسانند یا گمراه می کنند اما در اسناد و در اضافه ادنا ملابسه کافی است همینها منشأ گمراهی اند اگر وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) دست به تبر کرد اینها را (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً) برای اینکه به همین مقدار اینها منشأ گمراه کردن مردم بودند که فرمود: (رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ) پس:

وجه اول این شد که نفی سود و زیان به لحاظ معبود است اثبات ضرر به لحاظ عبادت است این یک، و از این جهت به اینها می شود نسبت داد.

وجه دوم مطلب دیگر آنکه برخیها خواستند بگویند که این «مَن» معبودهای انسانی است این فرعون و امثال فرعون اطاعت آنها زیانبارتر از نفع موهومی است که شما خیال می کنید از عبادت آنها نصیبتان می شود پس معبودهای صنمی و وثنی و جمادی ضارّ و نافع نیستند معبودهای انسانی اگر هم نفعی به شما برسانند مثل فرعون ضررش بیش از نفع است.

وجه سوم آن است که آن نفی به لحاظ واقع است یعنی واقعاً معبودهای به هیچ وجه نفع و ضرر نمی رسانند کاری از آنها ساخته نیست این اثبات به لحاظ عقیده ی بت پرستهاست برای اینکه بت پرستها معتقد بودند که اینها نافع اند و ضارّ می فرمایند بنا بر عقیده ی شما که اینها نافع و ضارّ باشند ضرر اینها بیشتر از نفع اینهاست اینها نه تنها مقرِّب إلی الله نیستند (یک), نه تنها شفیع عندالله نیستند (دو), بلکه وسیله ی اضلال و گمراهی شما هستند و شما در قیامت تهمتها را به همین بتها اسناد می دهید و می گویید اینها باعث گمراهی ما شدند این سه, پس ضرر اینها بیش از نفع اینهاست نمونه ای از این توجیه در سوره ی مبارکه ی «یونس» و امثال «یونس» آمده در سوره ی «یونس» آیه ی ۱۰۶ دارد که (وَلاَ تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَنفَعُکَ وَلاَ یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِینَ) در بخشهای دیگر همان سور ه فرمود آیه ی هیجده سوره ی «یونس» این است که (وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُمْ وَلاَ یَنفَعُهُمْ) این بالقول المطلق است یعنی از این معبودهای دروغین کاری ساخته نیست خب پس چرا اینها این معبود را می پرستند اینها حرفشان این است که این معبودهای ما شفعای ما هستند عند الله (وَیَقُولُونَ هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یعنی «هؤلاء یَنفعون» و اگر عبادت نکنیم «یضرّون» و اینکه به حضرت شعیب یا بعضی از انبیای دیگر گفتند که اینکه تو از مسیر ما فاصله گرفتی و نسبت به ما اعتراضی داری ما حرفی نداریم گمانی نداریم مگر (إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) چون تو نسبت به بت پرستی اعتراضی کردی این بتهای ما در تو اثر گذاشتند آن فکرِ مستقیم را از تو گرفتند (إِن نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) بنابراین نفیِ ضرر به لحاظ واقع است که اینها واقعاً نه نافع اند نه ضارّ, اثبات ضرر به لحاظ عقیده ی بت پرستهاست برای اینکه در همین قرآن بین این دو مطلب جمع کرده فرمود: (یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ یَضُرُّهُمْ وَلاَ یَنفَعُهُمْ) این صدر آیه, بعد در ذیلش فرمود: (وَیَقُولُونَ هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یعنی این موجودی که واقعاً نه نافع است نه ضارّ, به گمان اینها نافع و ضارّند که اگر عبادت بکنند نفع می برند و اگر عبادت نکنند متضرّر می شوند پس ضرر به لحاظ عقیده ی اینهاست و اثبات ضرر و نفع به لحاظ عقیده ی اینهاست و نفی ضرر و نفع به لحاظ واقع است.

پرسش:.؟ پاسخ: خب خیلی فرق دارد دیگر, در هر دو حال در وجه اول معبودها هیچ ضرری ندارند کلام, کلام خداست و هیچ نفعی ندارند کلام, کلام خداست عبادتِ اینها ضرر دارد کلام, کلام خداست مطلب هم مطلب حق است پس وجه اول این است که معبودها نه نافع اند نه ضارّ این کلام, کلام خداست عبادت اینها ضرر دارد این هم کلام, کلام خداست اما وجه سوم این است که معبودها نه نافع اند نه ضار کلام, کلام خداست عبادت اینها نافع است و اینها اثر دارند به گمان عابدان لذا در سوره ی «یونس» فرمود در صدر آیه (يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ) همین گروه می گویند (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) پس اثبات نفع و ضرر به عقیده ی مشرکان است نفی نفع و ضرر به لحاظ واقع و همه ی این تقادیر سه گانه بر اساس واقعیّت است نه بر اساس تسامحات عرفی, در تسامحات عرفی جایی برای تسامحات عرفی در آیات قرآن کریم نیست قرآ ن کریم حرف کفّار را نقل می کند این نقل حق است گرچه منقول بیّن الغی, قرآن حرفِ تسامحی ندارد تمام قول قرآن حق است منتها گاهی نقلِ کفر است گاهی نقل نفاق است گاهی نقل شرک است گاهی نقل الحاد است گاهی نقل توحید است, آن منقولها گاهی حقّ اند گاهی باطل, اما قرآن بخواهد تسامحی حرف بزند یا در نقلش مسامحه کند این چنین نیست در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم که بین حَسنه و سیّئه فرق گذاشته آن هم بر اساس واقعیت است در سوره ی مبارکه ی «نساء» آنجا فرمود اگر خیری به اینها برسد اینها می گویند از خداست و اگر شرّی برسد می گویند از توست آیه ی ۷۸ به بعد سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود (أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِكَ) فرمود جواب اینها این است (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِندِ اللّهِ) هم حَسنات (مِنْ عِندِ اللّهِ) هم سیّئات (مِنْ عِندِ اللّهِ) هیچ کدام تسامح نیست منتها (فَمَالِ هؤُلاَءِ الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً) فرق این است که (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ) حَسنه هم (مِنَ اللّهِ) است هم (مِنْ عِندِ اللّهِ) سیّئه (مِنْ عِندِ اللّهِ) هست ولی (مِنَ اللّهِ) نیست فرق این امور چهارگانه در طیّ چند روز بحث در همان سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که چه فرق است بین (مِنْ عِندِ اللّهِ) و (مِنَ اللّهِ) که حَسنه, کارِ خیر, اطاعتها همه (مِنْ عِندِ اللّهِ) است یک, (مِنَ اللّهِ) است دو, اما سیّئات, معاصی (مِنْ عِندِ اللّهِ) هست ولی (مِنَ اللّهِ) نیست این امور چهارگانه که عهده دار فرق بین جبر و تفویض و سایر مصالح است به نحو دقیق در قرآن بیان شده نه به نحو تسامح. خب, فرمود (يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لاَ يَضُرُّهُ وَمَا لاَ يَنفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِيدُ ۝ يَدْعُوا لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ) این درباره ی کفار آن هم درباره ی منافقان اما درباره ی مؤمنین فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) این شامل همه ی مؤمنین می شود چه مؤمنینی که ایمانشان ضعیف باشد چه مؤمنینی که ایمانشان متوسط باشد چه مؤمنینی که ایمانشان قوی باشد البته مؤمنینی که ایمانشان قوی باشد (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ) باشد (جَنَّتَانِ) است هم این گونه از جنّتها نصیبش می شود هم (جَنَّاتُ عَدْنٍ) و جنّات بالاتر در سوره ی مبارکه ی «قمر» که به خواست خدا خواهد آمد آنجا دارد (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ۝ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) اینها اوحدیّ اهل ایمان اند هم بهشتی دارند که بدنی هست و جسمی هست و درختی هست و میوه ای هست و زندگی ظاهری این (یک) هم عنداللّهی اند که منزّه از همه ی این امور است این (دو), آنها در عین حالی که جسم دارند (عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) هستند مثل اینکه الآن ما اینجا در مسجد اعظم نشستیم جسم داریم, حرف می زنیم, مطالبی هم می فهمیم به اذن خدا, این جسم ما این بدن ما در مسجد اعظم است و ثواب ورود و ماندن در مکانِ بیت الهی را دارد اما این حرفها که دیگر در مسجد اعظم نیست گفتنها و شنیدنها در مسجد اعظم است اما این مطالب که در مسجد اعظم نیست این مطالب را عقل مجرّد ما می فهمد اینهایی هم که عندالله اند در عین حال که بدن دارند بدن عندالله نیست جانشان عندالله است مثل اینکه ما الآن بدن داریم ولی آنجا که طرح این مطالب است آ نجا جای بدن نیست (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ۝ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ

عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ).

ص: ٤٠٩

در آستانه ی سالگرد بهترین برکات الهی هستیم همان مطالبی که در بحث صبح در فقه آنجا به عرض دوستان رساندیم چند جمله ای هم در این زمینه ذکر کنیم به خواست خدا که برکتی باشد برای همه ی ما, همه ی ما ـ ان شاءالله ـ در مراسم راهپیمایی برای حفظ و حراست نظام ما اقدام امام راحل و مراجع بزرگوار و شهدای گرانقدر ما باید شرکت کنیم ولی عمده آن است که وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) وقتی که کاملاً بر جزیرهالعرب مسلّط شدند و مکّه را فتح کردند و بعد به حجّهالوداع رفتند.

سخنان نورانی در آن حجّهالوداع داشتند فرمودند حالا که نظام اسلامی مستقر شد همه ی آثار جاهلیّت «تحت قَدَمی موضوعٌ» یعنی آن احکام جاهلی قوانین جاهلی آداب و سنن و رسوم و رسوبات جاهلی زیر پای من است ما روی همه ی اینها پا گذاشتیم همه ی آثار جاهلیت «تحت قدمی موضوعهٌ» اینها زیر پای من است بعد هم فرمود دِماء جاهلیّت موضوع است و روی اینها خطّ بطلان باید کشید بعد فرمود: «رِبی الجاهلیّه موضوعٌ» در جاهلیّت یکی از بهترین راه برای تقویت اقتصادی شان همین مسئله ی ربا بود فرمود ربا گرفتن و ربا دادن در اسلام بالکل قدغن است و ما روی ربا دادن و ربا گرفتن پا گذاشتیم «و ربی الجاهلیّه موضوعٌ تحت قدمی و إنّ ربانا» اول فرمود از خانواده ی خودمان شروع بکنیم «أوّل ربانا» از بستگان ما و قوم و خویشان ما و خانواده های ما و بنی اَعمام ما و اَعمام ما هر کدام از اینها رباخوارند و مال رَبَوی دارند همه ی اینها را باید باطل کنیم «و أوّل ربانا ربی عباس بن عبدالمطلّب تحت قدمی هذا» این عموی رباخوار من عباس که وضع مالی اش خوب بود و ربا می خورد تمام طلبهای رَبَوی او زیر پای من است کسی حق ندارد ربا بگیرد و عموی من هم مجاز نیست از این به بعد طلبهای ربوی بگیرد این «تحت قدمی هذا» بعد سایر احکام و حِکم را هم بیان فرمودند. ما اگر بخواهیم ـ ان شاءالله ـ این نظام پربرکت را سالماً در اختیار وجود مبارک ولیّ عصر قرار بدهیم که باید هم این کار را بکنیم به هر وسیله است این را حفظ بکنیم هر چه ـ خدای ناکرده ـ به این نظام آسیب می رساند, به وحدت آسیب می رساند, به اسلام آسیب می رساند, به عظمت و جلال و شکوه اسلام آسیب می رساند جدّاً باید پرهیز کنیم باید احکام الهی را حِکَم الهی را فقه الهی را حقوق الهی را, کاملاً رعایت بکنیم اگر این رعایت شد خدای سبحان ما را یاری می کند الآن برکاتش هم شما می بینید که در مصر ظاهر شده, تونس ظاهر شده, الجزایر ظاهر شد, یمن ظاهر شده, اردن ظاهر شده, این کشورها دین را به اسارت گرفته بودند.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در عهدنامه ی مالک هست که قبلاً هم ملاحظه فرمودید در آن نامه که در نهج البلاغه است وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «فَإِنَّ هذا الدِّیْنَ قَدْ کَانَ أَسِیْراً فِی أَیْدِی الْأَشْرَارِ یُعْمَلُ فِیْهِ بِالْهَوی وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْیَا» فرمود مالک! قبلاً قرآن بود نماز جماعت بود نماز جمعه بود زکات بود آثار دین بود, اما همه اسیر بودند یعنی قرآ ن اسیر بود عترت اسیر بود نماز اسیر بود حج اسیر بود و من که روی کار آمدم قرآن را آزاد کردم «فَإِنَّ هذا الدِّیْنَ قَدْ کَانَ أَسِیْراً فِی أَیْدِی الْأَشْرَارِ یُعْمَلُ فِیْهِ بِالْهَوی وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْیَا» اینها دیگر تاریخ بیهقی و نمی دانم تاریخ ناسخ التواریخ و اینها که نیست که این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است در آن رسمی ترین عهدنامه که شیعه نقل کرد سنّی نقل کرد فرمود من قیام کردم که دین را آزاد کنم و قرآن را آزاد کنم و کردم الآن آزادی قرآن به برکت همین حفظ و مفاهیم و اینها تنها نیست بالأخره معارف قرآن آزاد شد عمل به قرآن آزاد شد و این اسلام در دست این اردنیها در دست مصریها در دست تونسیها در دست الجزایریها در دست یمنیها, واقعاً اسیر بود و امام را خدا با انبیا محشور کند شهدا را با انبیا و اولیا محشور کند این جانبازانمان را اجر دنیا و آخرت بدهد اینکه امام(رضوان الله علیه) فرمود سربازان ما یا آنهایی که حرفهای مرا گوش می دهند در گهواره اند گهواره های ایران را نگفت گهواره های ایران هست, گهواره مصر هست اینها همه یکی گهواره های زمان بیان نورانی امام(رضوان الله علیه) بودند دیگر الآن این جوانهای مصری که در میدان التحریر جمع می شوند اینها همان فرزندان گهواره ای امام بودند آن وقتی که ایشان فرمود کسانی که سربازان من هستند یا حرفهایم را می شنوند الآن در گهواره اند این مخصوص ایران نبود تنها جوانهای ایران(حفظهم الله) را در نظر نداشت آن کسی که می گوید من از فرودگاه تا فرودگاه می روم و حرفم را می زنم آن پیرو وجود مبارک سیّدالشهداء است وجود مبارک سیّدالشهداء وقتی که دید به حضرت عرض کردند که عراق آشفته است, حجاز آشفته است شما قیام کردید دست زن و بچه را گرفتید کجا می خواهید بروید؟ فرمود ابن حنفیه «لو لم یکن لی فی الدنیا مَلجأ و لا مأویً إنّما یأتوا یزیدبن معاویه» تو که می گویی عراق شلوغ است حجاز شلوغ است می گویم اگر در تمام کُره ی زمین جای امنی برای حسین بن علی نباشد من باید قیام بکنم همان حرف را شما می بینید بعد از هزار سال و هزار و اندی سال فرزندش وجود مبارک امام این حرف را زده خب این حرف همان حرف است لکن اینکه فرمود فرزندان من یا سربازان من در گهواره هستند هم گهواره های ایران زمین را فرمود هم گهواره های مصر را, تونس را می بینند اینها بعد از نماز جماعت این حرفها را می زنند عدّه ای خواستند ــ خدای ناکرده ــ قیام مردمی مصر را آلوده کنند, تونس را آلوده کنند, اردن را آلوده کنند, اینها از نماز جماعت و از مسجد شروع کردند به حرف زدن اینها نه اهل مصالحه اند نه اهل معامله اند اینها اهل ادهان نیستند اهل ایهان نیستند, اهل سازش نیستند اهل سازشکاری هم نیستند.

بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لاَ إيهانٍ» من اهل مداهنه و مباهنه نیستم این دیدید بعضی از کارها روغن مالی کردن است ماست مالی کردن است اینها می خواهند اسلام مالی کنند فرمود ما اسلام مالی نکردیم ما اسلامِ ناب آوردیم اِدهان, دُهن کاری, روغن کاری, روغن مالی کردن فرمود منِ علی نه اهل اِدهانم نه اهل ایهان, نه اهل وَهن و سستی ام نه اهل روغن مالی, شیرمالی و ماست مالی و اسلام مالی اینها نیست حرفم جِدّ است قولِ فصل است «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لاَ إيهانٍ» الآن اینها دومین هفته است که در میدان التحریر مصر جمع شدند که ما از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم به حرمت قرآن و عترت همه ی این کشورها و همه ی مسلمانها و همه ی انقلابیون و همه ی آزادیخواهان را مشمول ادعیه ی ذاکیه ولیّ عصر قرار بدهد! همه ی اینها را در سایه ی لطف امام زمان کامیاب بفرماید! و کشورهای اسلامی را از گزند ابرقدرتها مخصوصاً استکبار و صهیونیسم نجات بدهد! و این کشورهای اسلامی را به عنوان امانت الهی در اختیار ولیّ عصر قرار بدهد!

«غفر الله لنا و لکم والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره حج ۸۹/۱۱/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

(مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ (۱۵) وَكَذلِكَ أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ (۱۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷)

ص: ۴۱۲

سوره ی مبارکه ی «حج» آیاتی درباره ی توحید, آیاتی درباره ی نبوّت و آیاتی درباره ی معاد گذشت. طبق برخی از روایات وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود ذات اقدس الهی او را یاری می کند در دنیا و در آخرت, گاهی آن ناصر هم در روایات مشخص شده است که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است که بخشی از این روایات در کنزالدقائق هم آمده و این باعث خشم و غضب عدّه ای شد و غِیظ کردند به اصطلاح, آیه نازل شد که اگر کسی فکر می کند, گمان می کند که خداوند پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نمی دهد و عصبانی است این غضب و خشم خود را می تواند با انتحار, با حلق آویز کردن, اینها حل کند ببیند مشکلش با اینها حل می شود یا نه, بالأخره شما از دست چه کسی به ستوه آمدی این اراده ی ذات اقدس الهی است که دین خود و پیامبر خود و ائمه ی جانشینِ پیامبر را حفظ کند شما اگر غیظ کردید عصبانی شدید چه کار از دستتان برمی آید شما اگر دست به خودکشی هم بزنید سودی ندارد این یک وجه رایجی است که بسیاری از مفسّران این راه را پذیرفتند. این گروه معتقدند که ضمیر (يَنصُرَهُ) ضمیر مفعول به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برمی گردد کسی که فکر می کرد, گمان می کرد خدا پیامبرش را یاری نمی کند حالا به وسیله ی فرشته ها یا به وسیله ی وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) این اگر خیلی غضبناک و عصبانی شد دست به خودکشی بزند بالأخره هر کاری دلش می خواهد بکند ببیند مشکلش حل می شود یا نه نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل

عمران» گذشت که آیه ی ۱۱۹ (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ) شما با آن غِیظ و خشمتان بمیرید کاری از پیش نمی برید آیه ی ۱۱۹ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود که (هَا أَنْتُمْ أُوْلاَءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ) شما کفار را دوست دارید ولی آنها دوست شما نیستند (وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الغَيْظِ) این منافقان وقتی شما را ببینند چهره به چهره بشوند می گویند ما مؤمنیم ولی تنها بشوند انگشتِ خشم به دندان می گذارند انگشت می گزند بر اساس شدّت غیظ (قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) بر اساس این معنا ضمیر (يَنصُرَهُ) به حضرت برمی گردد و منظور آیه این است که شما هر کاری از دستتان برمی آید بکنید (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) برخیها معتقدند که چون نام مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در این قسمت ذکر نشده این ضمیر مفعول (يَنصُرَهُ) به همان (مَن) برمی گردد (مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ) هر کس خیال کند که بالأخره باید به سراغ بتها برود خدا نمی تواند مشکل او را حل کند یا خدا حلّ مشکل او را به بتها واگذار کرده است خدا ناصر نیست بتها ضارّ و نافع اند و ناصرند اگر کسی چنین گمانی را دارد دست به انتحار بزند که می تواند آیا این غیظ و خشم خود را در برابر مکتبِ توحیدی فرو بنشاند یا نه, این گروه که ضمیر (يَنصُرَهُ) را به (مَن) برمی گردانند وجه شان این است, توجیهشان این است که چون نام مبارک پیامبر ذکر نشده ضمیر نمی تواند بدون مرجع در آیه ای مطرح باشد مرجع می خواهد مرجع ضمیر (يَنصُرَهُ) همان (مَن) است منتها اینها به دو گروه تقسیم شدند یک گروه منظور از این نصرت را مطلقِ یاری دانستند, گروه سوم کسانی اند که, که دومِ این گروه اند و سومِ در اصل مسئله منظور از این نَصر را رزق دانستند زمینِ باران دیده ای که آماده برای تأمین رزق است می گویند:

ارضِ مَنصوره یعنی ارضـی کـه نصـرتِ رزق به او داده شـده است خب پس این سه وجه شـد وجه اول این است که ضـمیر به حضـرت برمی گردد وجه دوم و سوم آن است که ضـمیر به «مَن» برمی گردد فرق وجه دوم و سوم این است که نَصـر در وجه دوم مطلق است در وجه سوم خصوصِ رزق. برخی از مفسّـِران فقـط به ذکر وجوه سه گـانه پرداختنـد برخیهـا به ترجیـح همان وجه اول عنایت کردنـد مثل سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) وجه دوم و سوم را رد کردند برخیها وجه دوم و سوم را پذیرفتند و وجه اول را رد کردند آنها که وجه اول را رد کردند گفتند که ضمیر مرجع می خواهد (مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ) اگر ضمیر مفعولِ (يَنصُرَهُ) به حضرت برگردد ضمیر مرجع ندارد.

نکته قابل توجه اینکه البته ضـمیر بایـد دارای مرجع باشـد لکن در فضای قرآن اگر ضـمیری بخواهـد به الله برگردد یا ضـمیری بخواهد به رسولِ الله(رضوان الله علیه) برگردد نیازی به تصـریح نیست چون فضا, فضای خدا و پیامبر است چه اینکه اگر فضای سور ه ای دربـاره ی یـک مطلب بود و معلوم است که دربـاره ی آن مطلب هست نیازی به ذکر آن مرجع نیست الآن در سوره ی مبارکه ی «شـمس» که گفته می شود (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) خب ضـمیر (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) به شـمس برمی گردد مشخص است (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا) این هم ضـمیر به شـمس برمی گردد مشخص است (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) این ضمیر (جَلَّاهَا) به چه چیزی برمی گردد؟ روز, آفتاب را روشن می کند؟ اینکه نیست آفتاب روز را روشن می کند, روز ماه را روشن می کند اینکه نیست بر فرض هم باشد ضـمیر مؤنث نیست ضمیر (جَلَّاهَا) به امور برمی گردد به اشیاء برمی گردد, اگر ضمیر به اشیاء برمی گردد و در این فضا معلوم است که روز چه چیزی را روشن می کند لازم نیست که ما قبلًا الأشـیاء یا الاُمور داشته باشیم لذا هیچ کسی اشـکال نکرده که (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) شـما که مرجع ندارید به چه چیزی برمی گردد وقتی گفتیـد روز روشن می کنـد معلوم است چه چیزی را روشن می کنـد دیگر اشیاء را اشـخاص را امـور را, روز روش می کنـد بنـابراین چـون در فضـای وحی نـام مبارک الله, نام مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مشخص است نیازی به تصریح نیست این یک مطلب, پس این اشـکال نمی شود و زمینه را برای قول دوم و سوم فراهم نمی کند گذشـته از این, روایاتی که در ذیل این آیه هست همان معنا را تأیید می کند که بسـیاری از مفسّـِران گفتند و سیدناالاسـتاد هم همان را پذیرفته که ضـمیر به رسول خدا برمی گردد و عدّه ای از این بیان نورانی آن حضـرت خشـمگین شدند که چطور وجود مبارک حضرت امیر یا فرشته ها و مانند آن ناصر پیامبرند و به خشم افتادنـد و از آن جهت که این سـوره ی مبـارکه ی «حـج» در مـدینه نـازل شـد و قبـل از جریـان فتـح مکه بـود هنوز مشـرکین سرِ پا بودند هنوز درصدد توطئه و جنگ بودند هنوز آن خشـمشان فرو ننشـست و به حسب ظاهر تسلیم نشدند اینها دیدنـد که وجود مبـارک حضـرت که از مکه به مـدینه مهـاجرت کرده حکومت تشـکیل داده عـدّه ای به او ایمـان آوردنـد و سازمان نظامی پیدا کرده نیروی نظامی پیدا کرده آماده ی تجهیزات جنگی است و در بعضی از این صحنه ها هم پیروز شد این باعث خشم آنها شد چون شنیدند که خدای سبحان وعده ی نصرت داد که پیامبر را یاری می کند و اینها به خشم افتادند.

ذکر مسئله ی آخرت در اینجا تَطفّلی خواهد بود برای اینکه مشرکان اصلاً معتقد به آخرت نبودند تا بگویند که خدا که پیامبرش را در آخرت یاری می کند باعث خشم ماست آنها می گویند انسان که مُرد تمام شد و مرگ پوسیدن است و انسان با حیوان هیچ فرقی ندارد همان طوری که یک گرگ را بعد از مرگ محاکمه نمی کنند کسی که صدّامی فکر می کند یا مثل اوست, او را بعد از مرگ محاکمه نمی کنند (إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا) اینها به آخرت به آن معنایی که مسئله ی برزخ و قیامت است و حساب و کتاب و تطایر کتب و انطاق جوارح و اینها معتقد نیستند بنابراین چون در خود روایت از وجود مبارک حضرت رسیده است که خدا به من وعده داد که در دنیا و آخرت مرا یاری کند در برخی از این نصوص نام مبارک حضرت امیر هست که وجود مبارک حضرت امیر در دنیا و آخرت ناصرِ من هست کلمه ی آخرت چون در این روایات آمده و واقعیّت هم این چنین است همین را خدا نقل کرد و باعث خشم آنها شد نه برای اینکه اینها درباره ی آخرت هم چنین عقیده ای دارند آنها از نصرت حضرت در دنیا خشمگین اند. و اگر ضمیر به (مَن) برگردد درست است که مرجع ضمیر نزدیک است ولی با فضای سور ه, با سیاق سور ه, با سِواق سور ه هماهنگ نیست آیه در این نیست یا سور ه در این نیست که کسی گمان بکند خدا او را یاری می کند یا یاری نمی کند سور ه در بخش توحید است و نفی شرک است و امثال ذلک, بنابراین ظاهر هم همین است که ما به نقل سه وجه اکتفا نکنیم و ضمیر به وجود مبارک پیغمبر برمی گردد و در فضای قرآن اگر ضمیری بخواهد به الله یا رسول الله برگردد نیازی به تصریح نام مبارک آنها نیست چون فضا, فضای خدا و پیامبر است چه اینکه اگر در جایی فضا روشن بود که مرجع ضمیر چیست نیازی به ذکر مرجع نیست نظیر (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) بنابراین ضمیر به وجود مبارک رسول خدا برمی گردد گذشته از اینکه این (مَن کَانَ) به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) نشان می دهد که بعضی سنّت و سیره ی سیّئه آنها این بود که اصلاً فکرشان فکر توحیدی نبود یک وقت است که می فرماید: (مَن کَانَ یَظُنُّ أَن لَّن یَنصُرَهُ اللَّهُ) خب این می تواند ضمیر به (مَن) برگردد اما (مَن کَانَ یَظُنُّ) این (کَانَ) نشانه ی آن استمرار است کسی که در درازمدّت فکر می کرد که وجود مبارک پیامبر منصورِ الهی نیست, اگر ضمیر به حضرت برنگردد ضمیر به (مَن) برگردد باید می فرمود «مَن یَظُنّ أن لن ینصره الله» دیگر «کان» نمی خواهد که, اینها تأیید می کند که ضمیر به وجود مبارک حضرت برمی گردد (مَن کَانَ یَظُنُّ أَن لَّن یَنصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ) این حلق آویز بکند خودش را بکُشد (فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمَاءِ) سبب را بر مصادیقی حمل کردند که یکی از مصادیق آن جریان طناب است که طناب را می گویند سبب, حبل سبب است و مانند آن به وسیله ی سببی حالا به سماء منظور سقفِ بیت است یا نه درختِ بلند است یا صحنه های وسیع تر و سقفهای وسیع تر است که (إِلَی السَّمَاءِ) یعنی به طرف بالا به وسیله ی طنابی که جای بلندی آویزان می کنند این را امتداد بدهند (ثُمَّ لْیَقْطَعْ) خودکشی کنند, قطع کنند نَفَس خود را یا نه, از همان بالا خود را پَرت کند که از هما ن جا (تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ) نظیر (مَن یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ)

صَهیق یعنی دور, کسی که مشرک است مثل اینکه در همان فضا پرتاب شده, رها شده یا کرکسها و شاهین او را در همان فضا اختتاف می کنند می ربایند یا تندباد او را به تَه درّه پرت می کنند این را (تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ), (فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغِیظُ) کِید او و حیله ی او دست به انتحار بزند می بیند خشمش فرو می نشاند چه کار می خواهد بکند هر کاری از دست شما برمی آید بکن شما که فکر می کنی خدا او را یاری نمی کند در حالی که این چنین هست در برابر اراده ی خدای سبحان هر کاری که مقدور شماست انجام بدهید آیه ی قبل هم این است که (إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ) شما بخواهید عصبانی بشوید سودی ندارد و هر کاری از دستتان بربیاید بخواهید آن غضبتان را فرو بنشانید هم مقدورتان نیست پس (إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ) (اولاً) غیظ شما سودی ندارد (ثانیاً) برای حلّ این غیظ هر کِیدی بخواهید اِعمال کنید بی اثر است (ثالثاً).

پرسش:.؟پاسخ: (کَیْدُهُ مَا یَغِیظُ) یعنی خشم شما را از بین ببرد شما الآن عصبانی هستید بسیار خب, هر کاری از دستتان برمی آید بکنید و ببینید می توانید جلوی این خشمتان را بگیرید یا نه, شما باید راضی باشید به قضای الهی, خدای سبحان پیامبرش را یاری می کند تمام شد و رفت (إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ) این همان (قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ) آیه ی ۱۱۹ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است دیگر شما که الآن غضب کردید, غیظ کردید, خشمگین شدید, عصبانی شدید, چه کار می خواهید بکنید قطع کنید یعنی وقتی که خودتان را با طناب بستید حلق آویز کنید که می شود قطعِ نَفس یا طناب را قطع کنید از همان بالا می افتید نظیر (تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ) همان جا سقوط می کنید خلاصه انتحار کنید کاری از دست شما ساخته نیست.

برهـان مسئله این است اگر برهـانی است که جهـان را کسـی اداره می کنـد که آفریـد از این بتهـا که نه ضارّنـد نه نافع کاری ساخته نیست (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) خب, در صحنه ی معاد که آیات الهی را ذکر کرد در این قسمت فرمود: (وَكَذلِكَ أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ) ما آیات توحیـد را ذکر کردیم, آیات وحی و نبوّت را ذکر کردیم, آیات معاد را ذکر کردیم از این طرفِ اثباتی, آیات نفی شـرک را ذکر کردیم, ضرر داشتن بت پرستی را ذکر کردیم کاری از بتها و بت پرستی ساخته نیست آن را هم ذکر کردیم اینها آیات الهی است که به صورت شـفاف خدا بیان می کند منتها قرآن که (هُدىً لِلنَّاسِ) است این ادلّه و این اسـتدلال و این بیانها هـدایتِ عمومی است که (هُـدىً لِلنَّاسِ) است اگر کسـی گوشِ شـنوا داشت پذیرفت چنـد قدم به همراه اولیای الهی حرکت کرد از آن به بعد هدایتِ پاداشـی نصـیبش می شود از آن به بعد گرایش پیدا می کند, علاـقه پیـدا می کنـد به انجـام دادن فرایض و انجـام دادن نوافل که «إنّ للقلوب إقبالاً و ادبارا» این گرایشـها, این علاقه ها, این مَنشـها فیضِ خـداست این را خدا به همه نمی دهد آن اصلِ فطرت را به همه علی السوا داده است که نِصاب لازم برای تکلیف است لـذا برابر او فرمود: (هُـدىً لِلنَّاسِ) اما اگر کسـی بی اعتنایی کرد یک بار, دو بار, ده بار, صد بار به او مهلت می دهد راه توبه را هم باز می کنـد از آن به بعد او را به حال خود رها می کند می گوید تو و راه خودت که وجود مبارک حضـرت بارها عرض کرد «إلهی لا تَكِلْنی إلی نَفسی طَرفَةَ عینٍ أبدا» این واگذاری انسان به حال خودش بدترین کیفر است برای اینکه انسانی که فقیرِ محض است وقتی به حال خود واگـذار شـد خب قهراً سـقوط می کند دیگر, اما تصدّی هدایت او که هدایت پاداشـی اسـت او مقلّب القلـوب است قلبش را نَرم می کنـد گرایش می دهـد می بینیـد خیلیهـا هسـتند که به زحمت به طرف مسـجد و زیارت می روند بعضـیها اصـلاً مشـتاقانه می روند مثل اینکه خانه ی دوستشان می خواهند بروند حرم رفتن برای آنها یک چیز لذیـذی است بعضـیها نه, با تکلّف می روند. اینکه گرایش دارند, لذّت می برند, اُنس دارند اینها فیض خداست این را خدا به همه نمی دهد فرمود: (أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي) هر کسانی که بخواهد.

ص: ۴۱۷

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» و «نور» اینهـا هم هست که (إِن تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا), (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ) خب اینها که هـدایت تشریعی نیست که هـدایت ابتـدایی که نیست فرمود اگر کسـی به خـدا ایمـان بیـاورد خـدا دلش را رهـبری می کنـد خب این هـدایتِ تشریعی, هدایت ابتدایی اگر نباشد این ایمان نمی آورد که یعنی آن (هُدیً لِلنَّاسِ) اول است این شـخص ایمان آورد (اولاً) (هُدیً لِلنَّاسِ) ثانیاً, این (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ) این (یَهْدِ) مرحله ی پاداشـی است (ثالثاً). آن هدایت عمومی است که (هُدیً لِلنَّاسِ) عدّه ای قبول عدّه ای نکول آنها که قبول کردند می شود (یُؤْمِنَّ بِاللّهِ) مرحله ی ثانی, آنهایی که مرحله ی ثانی را گذراندند (مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ) اینجا هم همین طور است (أَنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یُرِیدُ). خب, صـحنه ی معاد که ترسـیم شـد کیفیت معاد را مشـخص فرمود که چگونه در آن واسـطهالعِقد در آن بیت الغزل در وسط سیرِ خلقت انسان فرمود: (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) این جمله که در آیه قبل خوانده شد آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «حج» خوانده شد این را کاملاً در نظر شـریف داشـته باشید که وسـط قصّه فرمود: (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) این نه به قبـل مرتبط است نه به بعـد مرتبط است اما آن هـدف است انسان اوّلش خاک بود بعـد نطفه بود بعـد عَلقه بود بعد مضـغه بود بعد کم کم حالا عِظام شد بعد حالا طفل می شود بعد از رَحِم به دامن می آید بعد نوجوان می شود بعد جوان می شود بعد میانسال می شود بعد فرتوت و کهنسال می شود بعد می میرد این سیر را که ذکر کرده وسط یک بیت الغزلی هست یک واسطهالعِقدی هست فرمود: (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) این خیلی قیمتی است خیلی یعنی خیلی قیمتی است که چرا اینجا آمده نه به گذشـته رابطه دارد نه به آینده رابطه دارد می خواهد بفرماید ما الآن نمی خواهیم کیفیت بشرسازی را برای شما بگوییم که ما می خواهیم مسئله ی معاد را طرح کنیم که شما درباره ی معاد چه مشکل دارید شما که می بینید دیگر این دلیـل را هر روز داریـد می بینیـد این هر روز ما داریم مُرده را زنـده می کنیم این خاکِ مُرده را ما هر روز داریم زنـده می کنیم آن وقت شـما می گویید چگونه خدا مُرده را زنده می کند این یک تکّه خاک است بعد می آید در مزرعه بعد می شود میوه بعد می آید بازار بعد می آید نطفه بعد می شود علقه بعد می شود انسان الآن اگر کسـی برود پشت بام این نظام می بینید همین هفت میلیارد دویست سال قبل در این باغها بودنـد بعـد هم اگر اهل بصـر باشد می بیند همین هفت میلیارد دویست سال بعـد در باغها هسـتند این طور نیست که از جای دیگر آمـده باشـند که اما آن (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) حساب خاصّ خودش را دارد تـا دوبـاره در قیـامت همینهـا را برگردانـد سرِ جـای اوّلیش فرمود ما هر روز داریم مُرده را زنـده می کنیم شـما مشـکلتان چیست؟ خیلی این جمله ی (لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ) گیراست که در وسط قرار گرفته. خب, الآن می فرمایـد حالا که مسـئله ی معاد شـد و همه زنده شدند.

بشر شش گروه است دیگر گروه هفتمی هم هستند منتها حالا آنها را اینجا ذکر نکردند. فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا) آنهایی که مؤمن اند, مسلمان اند که تابع قرآن و عترت اند (وَالَّذِینَ هَادُوا) آنهایی که تابع حضرت موسای کلیم اند (وَالصَّابِئِینَ) که حالا یا ستاره پرستان اند یا برخیها می گویند اینها شعبه ای از مسیحیها هستند ترسائیان اند (وَالنَّصَارى) آن شعبه ی اصلی مسیحیّت (وَالْمَجُوسَ) زرتشتها (وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا) گروه هفتم هم ملحدین اند آنهایی که می گویند (مَا یُهْلِکُنَا الاَّ الدَّهْرُ) کمونیست اند و الحادی اند مبدأ و معاد را نمی پذیرند خب آنها چون کم بودند در حجاز آیاتی که مربوط به الحاد باشد کم است (مَا یُهْلِکُنَا الاَّ الدَّهْرُ) و مانند آن هست در قرآن اما خیلی نیست ارتباط تنگاتنگ وجود مبارک حضرت با مشرکان بود و یهودیها بود و مسیحیها بود و اهل کتاب بالأخره, فرمود ما این شش گروه را در صحنه ی قیامت همه حاضر می کنیم (إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ) او چون خیرالفاصلین است قولش فصل الخِطاب است, خیر الحاکمین است قضای او هم خیرالقضاست بین همه ی اینها داوری می کند یهودیها را با کتابشان, مسیحیها را با کتابشان, مجوس را با کتابشان و هکذا و هکذا و هکذا, هم اینها را از هم جدا می کند یک, این جدایی برون مرزی هم در داخله ی اینها, اینها را با حساب و کتاب خودشان از یکدیگر جدا می کند این فصل الخِطاب درون مرزی اینها را هم از هم جدا می کنند برابر کتابشان, اعمال خودشان اعمال آنها را می سنجند (إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) چرا؟ چون (إِنَّ اللَّهَ عَلَى کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ).

پرسش:.؟پاسخ: (إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ) جمله در محلّ خبر است دیگر. خب, خدای سبحان چون قولش فصل است خیرالفاصلین است, خیرالحاکمین است بین این شش گروه جدایی می اندازد از بیرون و حق و باطل اینها را هم از درون اینها جدا می کند خب.

چند مطلب یکی اینکه این ارتباطی با آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» ندارد آیه ی ۶۲ سوره ی «بقره» این بود (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالنَّصَارى وَالصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ) آن ناظر به آن است که اینها چه در دنیا چه در آخرت هر کدام برابر این اصول سه گانه از سعادت برخوردارند چه مسلمانها, چه یهودیها, چه مسیحیها, چه صابئین هر کسی این سه اصل را داشته باشد اهل نجات است ایمانِ به خدا, ایمان به قیامت و عملِ صالح برخیها خیال می کردند که این پلورالیزم مذهبی و دینی را تأیید می کند یعنی یهودیها هم اهل نجات اند نصارا هم اهل نجات اند صابئین هم اهل نجات اند آن طوری که مسلمین اهل نجات اند در حالی که این چنین نیست در آن بحثهای سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت این نمی خواهد کثرت گرایی دینی را در اصلِ واحد امضا بکند کثرت گرایی سیاسی را, اجتماعی را که با هم زندگی مسالمت آمیز داشته باشید امضا می کند اما کثرت گرایی دینی و مذهبی و کلامی و حق بودن را هرگز امضا نمی کند برای اینکه در فرهنگ قرآن این سه اصل معتبر است توحید که آن هم قبول کردند, عقیده ی به معاد آن هم قبول کردند و عمل صالح, عمل صالح در فرهنگ قرآن عملی است که مطابق با حجّتِ عصر باشد حجّت عصر در زمان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) دینِ آن حضرت بود, در زمان حضرت موسی همچنین, در زمان حضرت عیسی همچنین, الیوم عمل صالح مطابق با قرآن و عترت است دیگر الآن اگر کسی به طرف بیت المقدس نماز بخواند دائماً هم نماز بخواند عمل صالح نیست عملی را قرآن صالح می داند که مطابق با حجّت عصر باشد لذا در بخشهای دیگر از قرآن فرمود: (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا) پس اگر در عصر خودشان باشد بله, هر کسی در عصر خودش این سه اصل را داشته باشد اهل نجات است یهودیهای عصر خودشان, مسیحیهای عصر خودشان, صابئان عصر خودشان این این طور است اما در عصری که حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمدند و دیگر انقطع الوحی و ختم نبوّت اعلام شده است تنها عملی صالح است که مطابق قرآن و عترت باشد اگر مطابق نباشد که این دیگر عمل, عمل صالح نیست که حالا- آن کاری که رهبانیّت می کردند, کلیسا می کردند الیوم که این عمل, عمل صالح نیست که بنابراین عملی صالح است در فرهنگ قرآ ن که مطابق با حجّت عصر باشد این هرگز پلورالیزم مذهبی را امضا نکرده و نمی کند البته با هم زندگی کردن, زندگی مسالمت آمیز داشتن, (لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ) بودن مطلب دیگر است خب.

ص: ۴۲۰

پرسش:؟پاسخ: بله, این می گویند گروهی از مسیحیها هستند این صابئین. خب بله آن چون احتمالی است که مفسّران ذکر کردند.

آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «حج» می فرماید در قیامت بین همه ی اینها داوری هست و خدا هم خیرالحاکمین است و فصل القضا و فصل الخِطاب به عهده ی خدای سبحان است در جریان مجوس مستحضرید علامه در تذکره بالصراحه می گوید که مجوسیها باید جِزیه بدهند و مانند آن, خیلی از فقها فرمودند وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که «سَلونی قبل أن تَفقدونی» در ذیل همین آیه این روایات آمده بعد اشعث قیام کرد عرض کرد که یا امیرالمؤمنین چون حضرت فرمود: «سَلونی قبل أن تَفقدونی» به حضرت عرض کرد که چرا از مجوس جِزیه گرفته می شود معلوم می شود که قرارداد جزیه با زرتشتیها امری بود عملی او سؤال نکرد که آیا از مجوس جزیه گرفته می شود یا نه, سؤال کرد که چرا از مجوس جزیه گرفته می شود؟ معلوم می شود این امرِ پذیرفته شده بود دیگر, اگر سؤال این بود که آیا از مجوس از زرتشت جزیه گرفته می شود یا نه؟ خب این معلوم می شود که سابقه اش روشن نبود اما سؤال اشعث در آن جمع این بود که چرا از مجوس جزیه گرفته می شود وجود مبارک حضرت هم فرمود آنها پیامبری داشتند, کتابی داشتند منتها پیامبرشان را شهید کردند خیلی از همین یهودیها بودند که (قَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ) یک, (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ) دو, خب اینها هم همین طور بودند اینها پیامبرشان را شهید کردند کتاب داشتند خب, اگر تاریخ, این تاریخ خیلی رواج ندارد تاریخِ اسلام در حوزه ها, اگر تاریخ انبیا البته که زرتشت در چه عصری بود با کدام یک از این سلاطین ایران روبه رو بود نامه هایی از او بود حرفهایی از او بود برخورد این زرتشت با حکومتها چگونه بود برخورد زرتشت با مردم چگونه بود, خیلی می توانست به ما کمک بکند.

ص: ۴۲۱

جریـان حضـرت موسـی و حضـرت عیسـی و اینهـا آیـات فراوانی هست ولی اگر در این قسـمت چون اگر قرآن کریم به همان دلیلی که جریـان انبیـای آن طرف آب و این طرف آب یعنی خاوردور و باختردور را ذکر نکرده برای اینکه اگر ذکر می کرد اینهـا می گفتنـد که _ معاذ الله _ اینها افسانه است برای اینکه مگر آن طرف آب خبری هست یا نه, نه اقیانوس پیمایی در کار بود نه هواپیمایی اینها خبر نداشتند که اگر حضرت می فرمود در خاوردور یا باختردور پیامبری بود, مردم این چنین بودند باور نمی شـد فقط لـذا انبیای خاورمیانه را ذکر کرده که بعد بفرماید: (فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ) کذا, عاقبه کذا, جریان زرتشت را هم اگر کتابی مانده بود نظیر جریان تورات و انجیل حتماً ذکر می کرد و نبودِ این کتاب متأسفانه باعث شـد که آیـاتی در این زمینه نیست ولی خب بالأخره فقهـای مـا مثـل علامه در تـذکره وماننـد آن فتوا دادنـد که از زرتشتیها جزیه گرفته می شود در زمان وجود مبارک حضـرت که ظهور می کند این طور است. خب, این برای مجوس که حضـرت طبق این روایت به اشـعث جواب فرمود. مشـرکین در برابر اینها هسـتند پس معلوم می شود که این (وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا) که گروه ششم اند غیر از مجوس اند مجوس مشـرک نیست, نصارا مشـرک نیست, صابئین مشـرک نیستند, یهودیها مشرک نیستند, (الَّذِینَ آمَنُوا) مشـرک نیسـتند, حالا برخی از اینها که گرفتار تَثلیث یا تثنیه شدنـد حسابشان جداست (لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَهٍ) یا کسانی که (وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ) حسابشان جداست. بعد فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ) این (إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ) غیر از «ان الله بکل شـیء شـهید» است این شـهید نمی توانـد به معنی شاهد باشد به معنی مشـهود است در آیه ی (أَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ) هم آنجا همین مطرح است یک وقت می گوییم (إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ) این «حقٌّ لا ریب فیه» (بِکُلِّ شَی ءٍ بَصِیرٌ), «بکلّ شیء سمیع», «بکلّ شیء شهید» این درست است اما اگر گفتیم (عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ) این شـهید اگر به معنی عَلیم باشد, اگر به معنی شاهد باشد که با «علی» اسـتعمال نمی شود ما بخواهیم بگوییم خدا همه چیز را می بیند همه چیز را مشاهده می کند باید بگوییم «بکلّ شـیء شـهید» دیگر نه (عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ) اما اگر «علی» گفتیم این شهید را الاّ ولابد به معنی مشـهود باید بگیریم خدای سبحان بالای هر چیزی مشهود است یعنی شما هر چیزی را بخواهی ببینی اول خدا را می بینی منتها حالا نابینایی حرف دیگر است مشکل خود شماست او بالای هر چیزی است حالا اگر کسی چشمش فقط این زیر را دیـد خب بله این دیگر بالایی را نمی بینـد این اگر نابینا بود آن رو را ندیـد حالا فرض کنیـد کسـی دسـتش را گذاشـته روی کتـابی این شـخص نزدیک بین است و باریک بین است و ضـعیف بین است و ریزبین است و زیربین این دستی که روی کتـاب است نمی بینـد خب کوری خودش است ولی دست فقط دست روی کتاب است دیگر «إنّ الله علی کلّ شـیء مشهود» اگر گفته شد «ما رأیت شیئاً إلاّ ورأیت الله قبله» بر اساس همین جهت است مگر می شود بر اساس «داخل فی الأشیاء لا بالممازجه» خدا جایی حضور نداشته باشد ظهور نداشته باشد.

ص: ۴۲۲

بیان نورانی حضرت سیّدالشهداء طبق آن جمله ی ذیل نفرین نیست کور باد! خیر کور است آن که تو را نمی بیند کور است «عَمِیت عینٌ لا تراک علیها رقیبا» خدایا! آن که تو را رقیب و حاضر و ناظر نمی بیند کور است نه کور باد این, این چنین است پس (إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ) اگر مشهودِ بالای هر چیز هست کسی نمی تواند در این فِرَق شش گانه جزء آن پنج فرقه باشد باشد جزء فرقه ی اُولیٰ باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره حج ۸۹/۱۱/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

(مَن کَانَ یَظُنُّ أَن لَّن یَنصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّماءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغِیظُ (۱۵) وَکَذلِکَ أَنزَلْنَاهُ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یُرِیدُ (۱۶) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَاری وَالْمَجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَکَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ وَکَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ وَمَن یُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُکْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ (۱۸)

سوره ی مبارکه ی «حج» بعد از بیان عناصر محوری اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت, افراد را به چند گروه تقسیم کرده است فرمود: «مِن الناس کذا, مِن الناس کذا, مِن الناس کذا» بعضیها تابع اند (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَّرِیدٍ) بعضیها مَتبوع اند (وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلاَ هُدی وَلاَ کِتَابٍ مُنِیرٍ ثَانِیَ عِطْفِهِ) بعضیها پیرو هوا و هوس انـد فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ) این گروهی که در آیه ی پانزده ذکر فرمود: (مَن کَانَ یَظُنُّ) برخیها احتمال دادنـد که این دنباله ی همان (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ) باشد لذا با «واو» عطف نشده یک, و نفرمود: (وَمِنَ النَّاسِ) دو, این دنباله ی همان (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ) است این یک احتمال است. در آیه ی یازده یعنی (وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ) چند روایت در تفسیر شریف کنزالدقائق هست اما هیچ کدام از آنها دلیل نیست که این ضعیف الإیمان را می گیرد اینها کسانی انـد که یا در توحیـد شک کردنـد یا در نبوّت شک کردنـد یا آنچه به منزله ی نبوّت است شک کردند بنابراین ایمانی در حقیقت ندارنـد نه اینکه مؤمن انـد واقعاً و ایمانشان ضعیف است به دلیل اینکه در ذیل فرمود: (خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَهَ) آن که ایمان دارد و ضعیف الایمان است هرگز خسرانِ دنیا و آخرت دامنگیر او نخواهد بود.

ص: ۴۲۳

مطلب دیگر اینکه چنـدین وجه گفته شـد که سه وجهش را مرحوم شیخ طوسی نقـل کرد بعضـیها به نقـل وجوه اکتفا کردند بعضیها ضمن نقلِ وجوه یکی از این وجوهات را ترجیح دادنـد مثل سیدناالاستاد که فرمود ضمیر به رسول خدا برمی گردد (مَن کَانَ یَظُنُّ أَن لَّن یَنصُرَهُ) پیامبر را خدا چنین کاری بکند, برخیها بعد از نقل وجوه, ضمیر را به «مَن» ارجاع دادند به تعبیر جناب فخررازی جامع همه ی این وجوه این است که خدای سبحان عالَم را آفرید براهینی هم اقامه کرد و اگر کسی در برابر نظام بخواهد بایستد هیچ راهی ندارد اگر حلق آویز هم بکند راه همین است برای اینکه خدای سبحان جهان را به احسن وجه

آفرید, انسان را هم به أحسن تقویم آفرید, مجموعه ی عالَم و آدم و پیوند عالَم و آدم یعنی اضلاع سه گانه ی مثلث را به احسن وجه آفرید بعد فرمود تبدیلی در نظام خلقت نیست به نحو نفی جنس (لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ) هیچ کسی عوض نمی کند نه خدا نه غیر خدا, اما خدا عوض نمی کند برای اینکه به احسن وجه این مثلّث را خلق کرد غیر خدا تبدیل نمی کنند چون قدرت ندارند لذا با نفی جنس فرمود: (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ), (لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ), (لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ) حالا اگر کسی در برابر تکوین و تشریع سرِ ناسازگاری دارد برهان هم نمی پذیرد حکمت و موعظه و جدال احسن هم درباره ی او کارآیی ندارد چنین کسی اگر حلق آویز هم بکند نتیجه نمی گیرد این آن معنای جامع بین این وجوه یاد شده است اگر برهان می خواهید (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) این هم براهین چه درباره ی عالَم, چه درباره ی آدم, چه درباره ی پیوند عالَم و آدم این اضلاع مثلّث به احسن وجه خلق شده و کسی هم قدرت تبدیل ندارد و خدای سبحان هم که قدرت دارد هم این کار را نمی کند چون به احسن وجه آفریده, اگر خدا به احسن وجه آفریده پس تبدیل نمی کند دیگران هم که قدرت تبدیل ندارند, اگر کسی خیال بکند که ذات اقدس الهی پیامبر خود را یاری نمی کند یا خیال بکند که خدای سبحان نیازِ او را برطرف نمی کند مشکلات او را برطرف نمی کند این ضمیر (لَّن يَنصُرَهُ) چه به حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برگردد چه به (مَن) برگردد, جوابش این است, پایانش این است که این شخصی که چنین گمانِ فاسدی دارد که نه برهان پذیر است نه برهان اقامه می کند این اگر آسمان برود زمین برود حکم همین است این جامعِ بین این وجوه است (مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) اگر این تتمّه ی (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ) باشد و آن شخص قیامت را قبول نداشته باشد نفیِ نصرت در دنیا به لحاظ «لیس» ناقصه است یعنی شخص در دنیا هست, نصرت در دنیا ممکن است ولی خدا او را یاری نمی کند این (یک) نفی نصرت به لحاظ آخرت از باب «لیس» تامّه است چون او به آخرت معتقد نیست سالبه به انتفاع موضوع است نه اینکه آخرت را قبول دارد و خدا او را در آخرت یاری نمی کند ولی اگر ضمیر به حضرت رسول برگردد خب آخرت هست, حضرت را هم خدا همان طوری که در دنیا یاری کرد در آخرت هم یاری می کند ولی آنها که آخرت پذیر نیستند می گویند خدا او را در آخرت یاری نمی کند ــ معاذ الله ــ برای اینکه آخرتی نیست پس به زعم آنها سالبه به انتفاع موضوع است به گمان دیگران سالبه به انتفاع محمول, به هر حال بعضیها گفتند که این شخص (فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ) منظور از:

«سماء» سقفِ بیت نیست همین آسمانِ مرئی ظاهری است یعنی سپهر به اصطلاح. (ثُمَّ لْيَقْطَعْ) نه یعنی این طناب را قطع بکند از همان بالا بیفتد بلکه (ثُمَّ لْيَقْطَعْ) یعنی به وسیله ی این طناب مسافتِ بین الأرض و السماء را طی کند قطع مسافت کند برود حالا آسمان, آسمان هم برود حکم همین است بر فرض آسمان هم برود نمی تواند خشمش را فرو بنشاند این خشم از درون اوست این (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) است باید با فهم این خشم را نشاند, با اعتقاد نشاند, با وسایل بیرونی این خشم فرو نشانده نمی شود پس چه قطع معنای بریدن و از همان بالا افتادن باشد, چه قطع به معنای قطع مسافت و پیمودن باشد, چه منظور این باشد که این بین الأرض و السماء نظیر (تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) باشد چه معنای نظیر آنچه فرعون گفته بود که برای من صَرْحی و یک قصر بلندی بسازید (لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلهِ مُوسَى) من بروم به آسمان ببینم که آیا در آسمان برای موسای کلیم خدایی هست یا نه, این شبیه رصدخانه شاید فکر می کرد که من آنجا را بررسی کنم ببینم در آسمان خدایی هست غیر از من چون این گفت که (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) اگر کسی داعیه ی (أَنَا رَبُّكُمُ الأَعْلَى) دارد یا (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) دارد این می گوید رصدخانه ای بسازید من در زمین که خدایی غیر از خود نمی بینم از آسمان خبر بگیرم ببینم که در آسمان برای موسای کلیم خدایی هست یا نه؟ چنین فکر مشئومی هم اگر باشد این باید قطع مسافت بکند برود آنجا ببیند که می تواند مشکل خودش را حل کند یا نه, پس چه ضمیر به حضرت برگردد چه به «مَن» قطع چه به معنای بریدن و انقطاع آن حبل باشد چه به معنی قطع مسافت علی جمیع تقادیر معنایش این است که هیچ کاری از چنین شخصِ بدخشمی ساخته نیست که خشم خودش را فرو بنشاند برای اینکه این آتش از درون است حالا ـ شما مکرّر از بیرون سطل سطل آب می ریزید خب وقتی از درون شخص مشتعل است (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) شما بر فرض بیرون آب بریزید مشکل درونش را حل نمی کند که. خب, (فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ) شبیه چنین آیه ای در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۳۵ به این صورت آمده که ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: (وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ) اگر روبرگرداندن آنها برای شما دشوار است و تحمّل ناپذیر تو اگر بتوانی به عمقِ زمین اینها را ببری مشکل اینها حل نمی شود, به اوج آسمان برسانی مشکل اینها حل نمی شود (فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الأَرْضِ) سوراخ بکنی زمین را به عمق زمین بروی, پایین بروی ببینی آنجا مشکل اینها حل بشود حل شدنی نیست (أَوْ سُلَّماً فِي السَّمَاءِ) نردبانی درست کنی که اینها با نردبان بروند آسمان مشکلشان حل نمی شود آسمان بروند زمین بروند مشکلِ اینها جهلِ اینهاست تنها چیزی که این مشکل را حل می کند علم و فرهنگ است نه نردبانی که بالا ببرد نه آن عمقی که, حَفری که شما در درون زمین بِکَنید. اگر آنجا بروی, بروی از عمق زمین معجزه ای بیاوری یا در اوج آسمانها معجزه ای داشته باشی (فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ) اثر ندارد (وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) بنابراین تنها مشکل اینها خودِ اینها هستند هر معجزه ای که بیاوری اینها می گویند سِحر است دیگر. خب, پس بنابراین این آیه گرچه بدون غُموض نبود ولی جامعی هم دارد چه اینکه جناب فخررازی و برخی دیگر ذکر کردند. فرمود ما آیات الهی را به صورت بیّن و شفاف روشن می کنیم حالا ـ اگر کسی نابینا بود تقصیر خودش است (وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) که مؤمنان اند و مسلمین (وَالَّذِينَ هَادُوا) که پیروان موسای کلیم(علیه السلام) هستند (وَالصَّابِئِينَ) گروهی این:

صابئین را بین یهود و تَرسا دانستند یعنی یک دین تلفیقی از یهودیّت و مسیحیّت است گرچه برخیها مثل جامع قرطبی و امثال ذلک صابئین را جزء ستاره پرستان تلقّی کردند ولی اگر ستاره پرست باشند که دیگر مشرک اند در برابر مشرک قرار نمی گیرند کسی که غیر خدا را می پرستد چه موجودات ارضی چه موجودات سمایی این مشرک است بنابراین صابئین چون در قبال مشرکین اند و تفصیل قاطع شرکت است منظور از صابئین نمی تواند مشرکین باشد ستاره پرست و امثال ذلک خود این صابئین هنگام تدوین قانون اساسی که آمده بودند مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی می گفتند ما گروهی از مسیحیّت هستیم حالا یا حرف فخررازی درست است که تلفیقی از یهودیّت و مسیحیّت است یا ادّعای صابئین ایران درست است که می گویند ما گروهی از ترسائیانیم و مانند آن, ولی این چنین نیست که اینها ستاره پرست باشند وگرنه در برابر مشرکین قرار نمی گرفتند (وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارى وَالْمَجُوسَ) را متأسفانه فخررازی می گوید که مَجوس پیروان مُتَنبّی اند در حالی که در روایات ما دارد که اینها پیروان نبیّ اند نه مُتنبّی لذا مرحوم علامه در تذکره فقهای دیگر اینها فتوا دادند که از مجوس می شود جِزیه گرفت مثل سایر اهل کتاب اند.

وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود: «سَلونی قبل أن تَفْقِدونی» اشعث پرسید که چرا از مجوس جزیه گرفته می شود معلوم می شود این کار قبلاً شده بعد از فتح ایران بسیاری از اینها که خب عاقل بودند خردمدار بودند دین را پذیرفتند چون مستحضرید جزیرهالعرب حیات خلوتی بود برای امپراطوری ایران و روم کسی برای عرب حسابی باز نمی کرد این امپراطوری ایران به قدری قوی بود که می گفتند شاهنشاهی دیگر نه کشور سلطنتی, کشوری که از اقمار و اَذناب دیگری که مجاور او هستند باج بگیرد آ نها باید مالیات بدهند باج بدهند این کشور شاهنشاهی بود شاهِ شاهان بود نه تنها سلطنتی آن روز در خاورمیانه یک امپراطوری قَدَری بود به نام ایران, یک امپراطوری مقتدری هم بود به نام روم این جزیرهالعرب مثل همزه ی وصل بود بین اینها کسی اصلاً برای جزیرهالعرب حساب باز نمی کرد اما وقتی فکر اسلام و قرآن و وحی و نبوّت, فکر و نبوغ عدل و توحید آمد خب اینها دیدند حرفِ خوبی است و پذیرفتند نه با جنگ, بسیاری از اینها هوشمندانه پذیرفتند برخی البته لجوجانه ایمان نیاوردند حرفِ اشعث این بود به حضرت امیر عرض کرد که چرا از مجوس جزیه گرفته می شود معلوم می شود امر رایجی بود دیگر وجود مبارک حضرت امیر هم فرمود خب اینها اهل کتاب اند پیغمبر داشتند منتها پیغمبرشان را شهید کردند مثل اینکه خیلی از انبیا را یهودیها (قَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ), (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ) اگر علامه و امثال علامه فتوا دادند که از مجوس می شود جزیه گرفت معلوم می شود اهل کتاب است منتها متأسفانه وضعِ تاریخ در حوزه های علمی آن قدر قوی نیست اگر باشد دیگر جناب فخررازی این حرف را نمی زند که این مجوس پیروان مُتنبّی اند نه نبیّ این سخن, سخن درستی نیست.

ص: ۴۲۶

پرسش: در احتجاج روایتی نقل شده که در آن زرتشت؟

پاسخ: بله خب حالا- می دانید این گاهی این زعم هم به معنی یقین است حالا- ممکن است شخصِ او این طور نباشد ولی زرتشتیها دارای نبیّ بودند و اینها پیروان نبیّ اند و موحّدند و این جریان نور و ظلمت هم این طور نیست که اینها قائل باشند به اینکه نور اصل است .. اینها هم قائل اند که اهرمن را یزدان آفرید نظیر اینکه ما بگوییم شیطان را ذات اقدس الهی آفرید از آنها سؤال بکنی که اهرمن را چه کسی آفرید می گویند یزدان, این چنین نیست که اهرمنی باشد یزدانی باشد دو مبدأ باشد تا بشود ثَنوی, اگر آن بزرگوار گفت «کَم قضّ لّ من قال و یزدان ثمّ أهرمن» این بر اساس همان شهرتی است که تحقیق نشده خب.

حرفِ حکیم سبزواری(رضوان الله علیه) در منظومه است دیگر «و الشرّ أعدان فکم قد ضلّ منَ□□□ قال بیزدان ثمّ أهرمن» البته این در مسئله در توحید ندارد در مسئله ی اینکه شرّ عدمی است یا نه, اینهایی که معتقدند شرّ امر وجودی است منشأش اهرمن است این «قد ضلّ» به هر تقدیر مجوس نمی تواند مشرک باشد برای اینکه در برابر مشرکین است چه اینکه صابئین هم نمی توانند مشرک باشند چون در برابر مشرکین اند آن پنج گروه بالأخره به خدا معتقدند, به توحید معتقدند, به وحی و نبوّت معتقدند, این گروه ششم اند که به اصل وجود خدا اعتقاد دارند اما مشرک اند وحی و نبوّت را هم نمی پذیرند معاد را هم نمی پذیرند (وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ) اگر (شَهِيدٌ) به معنای.

ص: ۴۲۷

پرسش:.؟پاسخ: دیگر بالأخره بشر به اوّلین باری که بود موحّداً خلق شد شرک عاریت است خدای سبحان بشر را موحّد آفرید اوّلین بشری هم که روی زمین هست در این عصر پیامبر است به نام حضرت آدم توحید را منتشر کرده شرک یک امرِ عاریتی است این چنین نیست که شرک در درازمدت بوده و بعد توحید آمده یا شرک و توحید با هم بودند بلکه شرک یک امرِ عارضی است اول خَلط در مصداق بود کم کم, کم کم گرفتار شبهات شدند بعد این شبهه به صورت یک ویروس برای اینها حل نشد مثلاً اعتقاد باطل پیدا کردند.

پرسش: این طور نیست که اول ایمان را آوردند بعد به اصطلاح؟

پاسخ: خب از نظر درجه و رتبه معلوم است که مؤمنین حقّ اند دیگر, مؤمنین حقّ اند بعد آنها که حل کتاب اند بعد دیگر این گروه ششم کسانی اند که نه موحّدند, نه به وحی و نبوّت معتقدند نه به قیامت, اینها فقط به اصل وجود خدا معتقدند خدا را به عنوان واجب الوجود قبول دارند, به عنوان خالق قبول دارند, به عنوان إله الآلهه و ربّ الأرباب قبول دارند اما ارباب متفرّقه قائل اند که برای هر کاری ــ معاذ الله ــ یک ربّ جدایی است وحی و نبوّت را قبول ندارند, برزخ و معاد را قبول ندارند, بهشت و جهنم را قبول ندارند این کار مشرکین است البته.

بخشهایی از قرآن کریم آمده است که خدای سبحان هیچ ملّتی را و هیچ مملکتی را شهر و روستا بدون رهبریِ الهی رها نکرده است برای اینکه طبق آن آیه ی بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «نساء» اگر ملّتی در سرزمینی بدون رهبری الهی خلق شده باشند احتجاج اینها در قیامت هست خدا در سوره ی مبارکه ی «نساء» در بخش پایانی فرمود ما انبیا فرستادیم, مرسلین فرستادیم برای تَبشیر و انذار (رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) برای اینکه اگر ما انبیا نمی فرستادیم در قیامت این مردم علیه خدا احتجاج می کردند می گفتند خدایا! ما که نمی دانستیم بعد از مرگ چه خبر است که, تو که می دانستی بعد از مرگ ما را اینجا می آورند چرا راهنما نفرستادی, ما برای اینکه مردم در قیامت احتجاج نکنند انبیا فرستادیم خب این حجّت بالغه ی الهی است چه شرق عالَم چه غرب عالم, چه دیروز, چه امروز, چه فردا, پس هیچ ملّتی نیست مگر اینکه وحیِ انبیای الهی به اینها رسیده یا خود پیامبر بودند یا امام بودند یا مبلّغان و علما و روحانیون بودند اینکه دمِ در جهنّم به این شخص می گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) معنایش این نیست که مگر پیغمبر نیامده یا یکی از اهل بیت نیامده خب همین علما که می روند, همین طرح هجرت که می روند, همین سُفرا که می روند اینها حرفهای علما را دارند می گویند دیگر, در قیامت اینها که وارد جهنم می شوند مالکان جهنم, خازنان جهنم به اینها می گویند: (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) مگر روحانی نداشتید, مگر نیامدند به شما بگویند؟ می گوید چرا آمدند گفتند (فَكَذَّبْنَا) برای اینکه درِ خانه ی هر کسی که پیغمبر نمی رود که, درِ خانه ی هر کسی که امام معصوم(سلام الله علیه) نمی رود که, درِ خانه ی هر کسی که مرجع تقلید نمی رود همین علما و مبلّغین و اهل قلم که می روند اینها نذیرند دیگر خب اینها حرفهای انبیا را می رسانند دیگر حرفهای خودشان را که نمی رسانند ــ معاذ الله ــ پس بنابراین این حجّت بالغه است.

اوّلین توبیخی که جهنّمیان می شنوند این است که مالک جهنم(سلام الله علیه) می گوید آقا مگر مسجد نداشتی, مگر حسینیه نداشتی, مگر این علما نیامدند به تو بگویند؟ (قَالُوا بَلَی) می گوید بله آمدند ما نپذیرفتیم غرض این است که هیچ کسی جهنم نمی رود مگر بعد از اتمام حجّت (لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍ) این اصل کلّی قرآن. اصل دیگر این است که فرمود ما قصّه ی بعضیها را گفتیم قصّه ی بعضیها را نگفتیم (مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ) اصل سوم این است که چرا قصّه ها را نگفته؟ این وجوهی دارد که بارزترین وجه این است که اگر مثلاً ـ می فرمود آن طرف دریا یا این طرف آب, آن خاوردور یا این باختردور قومی بودند پیامبری آمد اینها چنین کردند چنان کردند اینها باور نمی کردند جایی را باید پیامبر نقل بکند که بعد به دنبالش بفرماید: (فَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ) کذا, عاقبه کذا, عاقبه کذا. این سه اصل قبلاً گذشت اما درباره ی گفتن یک سلسله مطالبی که بشرِ آن روز نمی فهمید بشر امروز می فهمد اینها قواعد کلّی است ما نمی توانیم بگوییم که بشرِ امروز یک چیز می فهمد و بشر دیروز نمی فهمید خیلی از چیزهاست که بشرهای دیروز کشف کرده بودند و برای بشر امروز حل نشده هنوز و همان طوری که از نظر زمینی اگر بشر به جایی دسترسی نداشته باشد قرآن قصّه ی او را نقل نمی کند از نظر زمینه هم بشرح ایضاً, اگر مطلبی باشد که بشر به او دسترسی ندارد او را قرآن فقط به وسیله ی باطنِ قرآن, تأویلِ قرآن به خاندان عصمت و طهارت بیان می کند مثل حقیقتِ روح, وقتی که گفته شد (وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ) فرمود: (مَا أُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِیلاً) شما چه کار دارید که حقیقت روح را بفهمید با چه چیزی می خواهید بفهمید شما الآن شرق عالَم, غرب عالَم همه را جمع بکنید ببینید آقا این حقیقتِ خواب شما هر شب می خوابید این چیست؟ می گوید ما نمی دانیم. از خواب واضح تر شما چه می خواهید این روح در عالَم خواب کجا می رود؟ این در عین حال که خواب می بیند در مشهد رفته, در حرم رفته, در کربلا رفته, نجف رفته یا غرب رفته یا شرق رفته, در عین حال که آنجا هم می رود گاهی خوابِ صادق دارد گاهی این شخص خواب می بیند که حرمِ رضوی(سلام الله علیه) مشرّف شده یا کربلا مشرّف شده یا عتبات مشرّف شده یا غرب عالم رفته شرق عالم رفته یا اگر ناخداست خواب می بیند که در اقیانوس کبیر دارد کشتیرانی می کند و خوابش هم حق است گاهی رؤیای صادقه نصیبش می شود اما همین که زنگ ساعت برای صبح زد یک تَک کرد این بیدار می شود خب اول می شنود بعد بیدار می شود یا بیدار می شود بعد می شنود این روح بالای سرِ او هست در دریا, در اقیانوس کبیر هم هست آنجا هم دارد می بیند اینجا هم بالای سرِ اوست او را دارد تأمین می کند همین روحی که بالای سرِ او هست می شنود بعد از شنیدن او را بیدار می کند نه اینکه او بیدار بشود بعد بشنود اصلاً حقیقتِ روح چه می شود در عالَم خواب با اینکه هر شب ما می خوابیم لذا خیلی از مطالب است فرمود آخر شما چه چیزی را می خواهید بفهمید آن راهی را که باید بفهمید که راه حارثهبن زید و آن راه را که نرفتید راه حوزه و دانشگاه هم که یک باریک راه بیشتر نیست شما با یک سلسله مفاهیم کار دارید بله, او که مفهوم نیست آن راهِ اُویس قَرَن را که نرفتید, راه حارثهبن زید را که نرفتید, راه رُشید حَجَری را که نرفتید راه درس و بحث را رفتید همین مقدار گیرتان می آید (وَمَا أُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلِیلاً) اما وقتی شما می بینید.

وجود مبارک حضرت امیر دارد حرف می زند می فرماید: «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ» به حضرت امیر که دیگر نفرمود (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً) که این فرمود مشرق عالم بروید مغرب عالم بروید چیزی نیست الّا اینکه ما می دانیم, اگر آن سِعه ی صدر باشد بله خب خدای سبحان عطا می کند اما وقتی این ظرف تنگ باشد به همین اندازه مرحمت می کند دیگر. خب اینها مربوط به آن بحثها حالا برویم به سراغ (أَلَمْ تَرَ) این (أَلَمْ تَرَ) که آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «حج» است فرمود همه دارند سجده می کنند همه دارند نماز جماعت می خوانند تو که داری می بینی هیچ موجودی نیست که سجده نکند چه آسمانی چه زمینی, به انسان که رسیدیم انسان می شود دو قِسم آسمان و آسمانی, زمین و زمینی, تحت الأرض, فوق الأرض, جماد و گیاه و نبات و حیوان کلًا به نحو موجبه ی کلیه ساجد و خاضع و خاشع اند به انسان که رسیدیم می شود دو قِسم (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) چون اینها کارِ عاقلانه می کند از اینها تعبیر به «مَن» شده است یعنی تمام گیاهان, تمام جمادات, تمام حیوانات, تمام نباتات (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ) منتها اینها گاهی نماز فُرادا می خوانند گاهی نماز جماعت به سلسله ی کوه فرمود وقتی که امام جماعتتان داود(سلام الله علیه) یا سلیمان(سلام الله علیه) مشغول نماز است (وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ), (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) با او نماز جماعت بخوانید این بارها این عرض شد هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل کرد هم جناب زمخشری در کشّاف نقل کرد در ذیل آیه (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ).

ص: ۴۳۰

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود سنگی است که قبل از اینکه من به مقام نبوّت برسم هر وقت مرا می دید سلام می کرد «و إنّی لأعرفه الآن» الآن هم آن سنگ را من می شناسم خب این قبل از اینکه من پیغمبر بشوم هر وقت مرا می دید سلام می کرد سنگها هم فرق می کنند درختها هم فرق می کنند, بنابراین فرمود تو که می بینی ما به سلسله ی جبال دستور دادیم که نماز جماعتشان را با داود بخوانند (يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ) بعد (مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ) این طور, (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ) اینها به نحو موجبه ی کلیه است اما به انسان که رسیده فرمود: (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ) خیلی از مردم اند که آنها هم تشریحشان با تکوین هماهنگ است خیلیها هم هستند که این کار را نمی کنند تکویناً تابع اند اما تشریعاً (حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ) اینها کسانی اند که اگر خدای سبحان در سوره ی «بنی اسرائیل» فرمود: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) در بحثهای قبل هم داشتیم در ذیل همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» که کرامتِ او حرفِ آخر نیست (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) یک سؤال و جوابی دارد خب چرا انسان مُکرَّم است؟ کرامتِ او به استناد خلافت اوست که (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) وقتی به خلافت رسیدیم باز هم حرفِ آخر نیست چرا خلیفه ی خدا مُکرَّم است؟ برای اینکه خلیفه ی خدا حرف مُستخلَف عنه را می زند و مستخلف عنه کریم است خب خلیفه ی او می شود کریم حالا ـ اگر کسی ـ معاذ الله ـ به جای خلیفه نشسته و حرفِ خودش را زده این خلافت را مصادره کرده, غارت کرده می شود (أُولَٰئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) پس معلوم می شود (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) برای همه نیست برای خلیفهالله است خلافت هم برای اینکه خب کسی که خلیفه است اگر کسی قائم مقام یک مدیرکل بود امضای او خریدار داشت محترم بود باید حرف مدیرکل را بزند نه حرف خودش را, اگر کسی به جای زید نشسته و احترام زید را می برد باید حرفِ زید را بزند نه حرفِ خودش را این دعا شاید دهها بار گفته شد از قوی ترین و غنی ترین دعاهای ماست که در عصر غیبت باشد بخوانیم:

وجود مبارک امام صادق به زراره فرمود وظیفه ی شما در عصر غیبت این است عرض کرد ما چه بکنیم؟ فرمود بگویید: «اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ رَسُولَکَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی» خب این ذیلش مشخص است که اگر کسی حجّت خدا را نشناخت «ماتَ میتةً جاهلیّه» این مشخص است اما چرا اگر رسول را نشناخت حجّت را نمی شناسد و چرا اگر خدا را نشناخت رسول را نمی شناسد؟ برای اینکه بین سقیفه و غدیر فرق است حجّت آن نیست که ساخته ی سقیفه باشد حجّت آن است که نصب شده ی غدیر باشد حجّت, خلیفه ی رسول است اصلاً تا مستخلف عنه را نشناسد خلیفه را نمی شناسد آن وقت سر از سقیفه در می آورد رسول خدا هم خلیفه‌الله هست تا کسی الله را نشناسد رسول الله را نمی شناسد تا کسی موحِّد نباشد خداشناس نباشد پیغمبرشناس نیست چون آخر پیغمبر را او فرستاده تا مُرسِل را نشناسد رسول را نمی شناسد, تا مستخلف عنه را نشناسد خلیفه را نمی شناسد خب, بنابراین این شخص بهترین دعا در زمان غیبت همین دستور وجود مبارک امام صادق به زراره است که زراره عرض کرد در عصر غیبت چه بگوییم؟ این کار را بکنیم, اگر این کار را کرد باور بود آن وقت می شود موحِّدِ خوب به عنایت الهی, می شود پیغمبرشناس خوب, می شود امام شناس خوب آمد در این مسیر, بنابراین همه دارند سجده می کنند فرمود اگر کسی این کرامتِ ما را حفظ نکرده است کرامتِ او می شود دروغ, اگر خود گفت من انسانم هر انسانی کریم است این کرامت می شود کاذب, کرامتِ کاذب یک اهانتِ صادق را به دنبال دارد چون ممکن نیست که هم کرامت کاذب باشد هم اهانت کاذب باشد که, اگر عزّت کسی کاذب بود ذلّت او صادق است لذا فرمود اینها که کریم بی جهت اند عزیزِ بی جهت اند, موهونِ باجهت اند اینها که عزیز به عزّتِ باطل اند ذلیلِ به ذلّت حق و صادق اند (وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُكْرِمٍ) شما می خواهید کرامت را از کجا در بیاورید خود انسان که نطفه ای بود این کریم است اینکه نیست, اگر خدا فرمود: (لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) سببش هم ذکر کرد (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) و اگر خلیفه بما انّه خلیفه کریم است باید کار مستخلف عنه را بکند نه کار خودش را اگر کسی (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) این چنین شد این خلافت را غصب کرد اگر خلافت را غصب کرد جا برای (أُولئِكَ كَالأنْعَامِ) است دیگر, پس اگر کرامت دروغ بود اهانت می شود حق اگر اهانت حق بود دیگر در برابر اهانت الهی هیچ کرامتی مطرح نیست (وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۷ تا ۱۸ سوره حج ۸۹/۱۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (١٧) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (١٨)

عناصر محوری اصول دین بعد از اینکه در این سوره ی مبار که روشن شد و خطوط کلی احکام هم بیان شد فرمود این حرفی است که همه ی انبیا آوردند اختصاصی به وجود مبارک حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ندارد مردم هم شش گروه شدند برخیها به رسول خدا ایمان آوردند که در زمان حضرت بودند آنها که در زمان موسای کلیم بودند به آن حضرت ایمان آوردند برخیها هم در زمان حضرت یحیی به او ایمان آوردند برخیها هم به حضرت عیسی ایمان آوردند برخیها هم به دین مجوس معتقد بودند بعضیها هم مشرک بودند و خدای سبحان همه ی اینها را, همه ی این مِلل و نِحَل را و عقاید و افکارشان را می داند و بین اینها هم در یوم القیامه فصل و داوری را به عهده دارد چون (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). در ترتیب این ملّیتهای شش گانه چون با «واو» عطف شده است هیچ تقدّم و تأخّر رتبه ای یا زمانی ملحوظ نیست اگر عطف به «فاء» یا به «ثمّ» بود معلوم می شد که ترتیب رعایت شده باید حفظ می شد ترتیب ملحوظ بود باید حفظ می شد ولی چون با «واو» عطف شده مطلق شرکت مراد است این نکته اوّل.

ص: ۴۳۳

نکته ی دوم اینکه گاهی نصارا قبل از صابئین است گاهی صابئین قبل از نصارا در آیه ی ۶۲ سوره ی مبارکه ی «بقره» که قبلاً بحث شد این بود (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارى وَالصَّابِئِينَ) اما در آیه ی محلّ بحث فرمود (وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارى) صابئین را قبل از نصارا ذکر کرد در حالی که در آیه ی ۶۲ سوره ی مبارکه ی «بقره» نصارا را قبل از صابئین ذکر کرد. معیار این فِرق آن مطلبی است که در ذیل آیه ی ۶۲ آمده یعنی هیچ کدام از اینها معیار حقّیّت و حقانیّت نیست هر کس در هر عصری که زندگی می کند اگر این سه اصل را رعایت کند اهل سعادت است:

اصل اول: ایمان به خدا, اصل دوم: ایمان به قیامت, اصل سوم: عمل صالح. در قبل هم به عرض رسید که در فرهنگ قرآن عملی صالح است که مطابق با حجّتِ عصر باشد اگر عملی مطابق با حجّت عصر نبود مطابق با دینِ منسوخ بود آن عمل, عمل صالح نیست و اگر عمل صالح بود و منظور عملِ صالح این است که مطابق با شریعت و حجّت آن عصر بود یقیناً پیامبر آن عصر را هم این شخص قبول کرده که طبق دستور او عمل می کند.

چهار رکن اساسی که باعث ورود در بهشت است حاصل است اول توحید, بعد معاد, سوم وحی و نبوّت, چهارم عمل به دستور اینها. این سومی و چهارمی با یک تعبیر بیان شده و آن این است که (وَعَمِلَ صَالِحاً) زیرا عملی در فرهنگ قرآن صالح است که مطابق با حجّت عصر باشد نه مطابق با دینِ منسوخ, اگر عمل صالح بود یعنی مطابق با حجّت عصر بود این شخصِ عامل, صاحبِ آن حجّت را یعنی آن ولیّ را, آ ن پیغمبر را, آن امام را به نبوّت و امامت پذیرفته است (یک) برابر دستور او عمل می کند (دو), این سومی و چهارمی با یک جمله بیان شده اوّلی و دومی هم هر کدام با یک جمله ی مستقل. برای سعادتمند شدن و ورود در بهشت غیر از این چهار امر چیز دیگر لازم نیست. ایمان به مبدأ, ایمان به خدا, ایمان به قیامت, ایمان به وحی و نبوّت و عمل طبق دستور اینها, این معیار است لذا در پایان آیه ۶۲ جمع بندی کرده فرمود عناوین و امثال ذلک دخیل نیست هر کسی در هر زمانی در هر زمینی که زندگی می کند وقتی سعادتمند است که این چهار امر را داشته باشد که سه امر مربوط به اصول است و یک امر هم مربوط به فروع.

ص: ۴۳۴

پرسش:.؟پاسخ: خب البته دیگر, آن دیگر منسوخ نیست دیگر, آنهایی که منسوخ نیست حجّت است و سعادت آور است.

پرسش:؟پاسخ: بله, برای اینکه بعضی از اموری را که باید انجام بدهد انجام نداد دیگر, مقداری منسوخ شده نماز به طرف بیت المقدِس نسخ شده, روزه ی در غیر ماه مبارک رمضان نسخ شده این شخص نماز می خواند اما به طرف قُدس, روزه می گیرد اما در غیر ماه مبارک رمضان خب این اهل سعادت نیست دیگر.

پرسش:؟پاسخ: خب بنابراین عملش صالح نیست دیگر. خب, بنابراین این تقدیم و تأخیر نه به لحاظ زمان است نه به لحاظ رتبه چون با «واو» عطف شده.

مطلب بعدی آن است که جریان مجوس غیر از جریان زرتشت است ممکن است زرتشت شناخته شده نباشد تاریخ ولادت آنها, شخصیت او مشخص نباشد برخی او را نبیّ بدانند برخی او را مُتنبّی بدانند اما مجوس یک نِحله ی پذیرفته شده ی اهل کتاب است بنابراین کسی که پژوهشگر است باید بین عنوان مجوس که در فقه به عنوان اهل کتاب شناخته شدند و تعبیر علامه در تذکره و بسیاری از فقهای ما در کتابهایشان از مجوس جِزیه گرفته می شود مانند یهود و مسیحیّت, بین عنوان مجوس و بین شخص زرتشت باید فرق گذاشت (یک), و درباره ی زرتشت هم باید بحث کرد که آیا زرتشت یک نفر بود یا چند نفر, گاهی عنوان برای یک صاحبْ سِمت است مثل اینکه سلاطین ایران را می گفتند کِسرا, فرمانروایان مصر را می گفتند فرعون, فرمانروایان چین را می گفتند خاقان, فرمانروایان روم را می گفتند قیصر, بخشی که نمرود زندگی می کرد هم آن را هم احتمال دادند که فرمانروایان آ ن منطقه را بگویند نمرود اینها لقب عام است نه شخص خاص, بنابراین دو مطلب باید روشن بشود یکی اینکه مجوس غیر از عنوان زرتشت است که اگر در احتجاج مرحوم طبرسی و مانند آن درباره ی شخص زرتشت آمده که او مُتنبّی است نه نبیّ با عنوان مجوس که تذکره علامه و سایر کتابهای فقهی اینها را به عنوان اهل کتاب می دانند این باید فرق گذاشت یک, دوم اینکه آیا زرتشت یک شخص معیّن است یا عنوانی است برای رهبران مذهبی آن عصر ایران.

ص: ۴۳۵

مطلب بعدی آن است که فرمود خدا فاصِل است (إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ) چرا او فاصل است؟ خب اگر او قاضی است او داور است شاهدش چه کسی است؟ فرمود خدا خیلی شاهد دارد اوّلین شاهد خودش است (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ) بنا بر اینکه شهید به معنی شاهد باشد.

بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «اِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» در خلوت گناه نکنید برای اینکه آن کس که امروز می بیند فردا داور هم اوست و هیچ نمی شود گفت که کسی نیست و ما در خفا معصیت می کنیم در خفاءِ خفا هم کسی گناه بکند خدا می داند فرمود: (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ) که اول با (وَاعْلَمُوا) شروع شده فرمود در درونِ درون شما خاطره ای باشد خدا می بیند.

مطلب بعدی آن است که خیلی از چیزهاست که بر انسان مخفی است بر اساس کارهای نفس مسوّله و مانند آن حبّ شیء, بغض شیء و مانند آن نمی گذارد انسان داورِ خوبی باشد در درون انسان چیزی نهادینه شده است و انسان از او غافل است این می شود اخفا, بالاتر از خفی که بالاتر از جَهر است فرمود: (إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى) هر سه را خدا می داند اگر گفتاری علنی داشته باشید که خب خدا می داند این روشن است علنی نباشد مخفی باشد خدا می داند بالاتر از مخفی حتی برای خود شما هم اگر مستور باشد او می داند. خب, این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که «اِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» آن کس که امروز می بیند فردا داور اوست این یک, بعد برای اینکه روشن بشود که صحنه ی قیامت صحنه ی عدلِ محض است شهود فراوانی را ذکر می کند که اصلاً انسان مهفوف به شهود است هر چه در اطراف او هست شاهد است لذا چنین گناهی انکارپذیر نیست. از اعضا و جوارح خود انسان شروع کرده تا به در و دیوار, اعضا و جوارح انسان شهود می دهد که (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) بعد اینها اعتراض می کنند (قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ) پس همه ی اعضا و جوارح ما شاهدند این (یک), در و دیواری هم که ما در آ نجا زندگی می کردیم هم شاهدند به دلیل اینکه اینها ساجدند فرمان خدا را می برند و چیزی از یادشان نمی رود و درست درک می کنند و گناه نمی کنند پس (إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ) ترسیم دادگاهِ قضایی معاد را دارد بیان می کند خدا قاضی است شاهد چه کسی است؟ خدا شاهد است, اعضا و جوارح خود متّهم و مُجرِم شاهد است, زمین و زمان هم شاهدند. آسمان و زمین هم شاهدند لذا انسان نمی تواند چیزی را انکار کند پس (إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) سؤال: شاهد چیست؟

اول خود خدا، جواب: (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ) بعد چه کسانی شهادت می دهند؟ آسمان و زمین همه، برای اینکه همه ی اینها مطیع خدایند این جزء غرر آیات ماست که موجودات آسمانی درک می کنند این پنج طایفه از آیات است که دلالت می کند بر اینکه همه ی اجرام چیز می فهمند. برخی از آیات یا روایات را انسان می تواند تأویل ببرد و توجیه بکند اما بسیاری از آن ادلّه قابل توجیه نیست آن روایاتی که دارد زمین چند بار به انسان خطاب می کند «أنا بیت الوحده، أنا بیت الغُربه، أنا بیت الوحشه، أنا بیت الدود» خب برخیها آمدند بگویند این حرفها تمثیل است یعنی گویا زمین به انسان می گوید «أنا بیت الوحشه» به دلیل اینکه حقیقت این چنین نیست اینها به زحمت قابل تأویل است ما که یقین نداریم که اینها حرف نمی زنند و درک نمی کنند که، چرا توجیه بکنیم بگوییم این تشبیه و تمثیل است حالا اینها قابل تشبیه و تمثیل باشد این روایات فراوانی که دارد که مسجد شهادت می دهد برای عدّه ای، شفاعت می کند برای عدّه ی دیگری، شکایت می کند برای همسایه هایی که با او رابطه ندارند اینها را چطور تشبیه بکنیم این در قیامت شهادت می دهد، شفاعت می کند، شکایت هم می کند، از کسانی که همسایه ی مسجدند مرتّب در مسجد نماز می خوانند حرمت مسجد را حفظ کردند اگر لغزشی داشته باشند مسجد شفاعت می کند کسی که همسایه مسجد است اعتنا به مسجد ندارد مسجد هم شهادت می دهد هم شکایت می کند ما اینها را چطور توجیه بکنیم اینجا که دیگر قابل گویا نیست که آن مسئله ی «أنا بیت الوحده» و «أنا بیت الغربه» مثلاً قابل توجیه هست ولی دلیلی بر این توجیه نداریم واقعاً حرف می زنند حالا ـ ما نتوانستیم بشنویم یک مطلب دیگر است اما این ادلّه و روایات فراوان شفاعت و شکایت و شهادت را چه بکنیم و اگر اینها در قیامت شهادت می دهند، شکایت می کنند، شفاعت می کنند قیامت ظرفِ اَدای شهادت است این (یک) و هر ادایی مسبوق به تحمّل است این (دو) اگر اینها امروز نفهمند فردا چگونه شهادت می دهند؟ اگر امروز واقعاً نفهمند و خدای سبحان فردا اینها را آگاه کند فردا یوم الإحتجاج است همین متّهمان و مجرمان می گویند خدایا تو به اینها یاد دادی وگرنه اینها چه شهادتی دارند بگویند اگر اعضا و جوارح ما نفهمند ولی آن روز حرف بزنند انسان به خدا عرض می کند خدایا تو به اینها گفتی اینها چه می دانند و از اینکه انسان هیچ حرفی ندارد برای گفتن معلوم می شود اینها امروز می بینند و می فهمند و همان طوری که دیدند شهادت می دهند بنابراین این پنج طایفه از آیات طایفه ی اسلام، طایفه ی تسبیح، طایفه ی سجود، طایفه ی تحمید، طایفه ی طوع و رغبت و اطاعت این پنج طایفه از آیات که قابل توجیه نیست (لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) یعنی «إنقادَ» همه شان مسلمان اند (لِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ) یعنی با شعور و ادراک، (يُسَبِّحُ لِلَّهِ) گاهی با فعل ماضی گاهی با فعل مضارع گاهی با مصدر گاهی با امر گاهی (سُبْحَانَ اللَّهِ)، گاهی (سَبَّحَ لِلَّهِ)، گاهی (يُسَبِّحُ لِلَّهِ)، گاهی (سَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ) به عناوین مختلف آمده درباره ی آسمان و زمین دارد (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ)، (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّماوَاتِ) این سه، درباره ی طوع و رغبت هم که در سوره ی «فصلت» فرمود: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) خدا غریق رحمت کند مرحوم آقا سیّدعبدالحسین را در آن رساله ی اللقاء والرؤیه ایشان متأسفانه اینها را حمل بر تمثیل کرده که گفتن نیست سؤال و جوابِ حقیقی نیست گویا آسمان و زمین به خدا عرض می کنند که ما آمدیم در حال طوع و رغبت، چرا گویا؟! ما اگر نتوانستیم حرفِ آسمان و زمین را درک کنیم نشان آن است که آ نها هم اهل درک نیستند؟ آنها حقیقتاً اهل درک اند حقیقتاً می فهمند حقیقتاً هم حرف می زنند (قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) نه «طائِعَین» اینها تثنیه اند ولی در جواب که به خدا عرض می کنند، عرض می کنند خدایا ما با کاروانِ هستی آمدیم نه ما دو نفر آمدیم یا ما دو شیء آمدیم (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) نه «طائِعَین» یعنی ما مجموعاً در خدمت شماییم.

جامع ترین آیه در بین این طوایف خمسه همان آیه سوره ی مبارکه ی «اسراء» است که (إِن مِن شَیْ ءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) تسبیحش با تحمید آمیخته است پس تحمیدِ عمومی, تسبیح عمومی, سجده ی عمومی, طوع عمومی, اصلاح عمومی و هیچ دلیلی هم نیست که اینها نمی فهمند بلکه شواهد و ادله ی فراوانی است که اینها درک می کنند می فهمند این (یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ) این است و سلسله ی جبال نماز جماعت را به امامت داود(سلام الله علیه) اقامه می کردند این بود (یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْإِشْرَاقِ) این بود, بنابراین همه ی اینها می فهمند وقتی همه ی اینها می فهمند همه ی اینها می شوند شاهد, پس محکمه ی عدل خدا که مستقر شد قاضی خداست, اوّلین شاهد خداست, شهود بعدی هم در و دیوار عالم اند این می شود محکمه ی قیامت. (أَلَمْ تَرَ) حالا خطاب اگر منظور از این رؤیت, رؤیت قلبی و شهود قلبی باشد مخصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت(علیهم السلام) است که اینها نور واحدند و کسانی که دست پرورده های خصوصی اینها هستند مثل اُویس قَرن, حارثهبن زید, رُشید حَجری و امثال ذلک, اگر منظور از این رؤیت, رؤیت علمی باشد خب همه ی کسانی که می توانند با اندیشه و فکر این مطلب را درک کنند (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ) مستحضرید وقتی خدای سبحان بخواهد از ظرف و مظروف با هم خبر بدهد گاهی از ظرف سخن به میان می آورد گاهی از مظروف, گاهی هم ممکن است از هر دو, گاهی می فرماید سماوات و ارض این چنین اند یعنی سماوات و اهلش, زمین و اهلش این چنین اند گاهی می فرماید اهل سماء این چنین اند یعنی اهل سماء و سماء, اهل ارض و ارض. فرمود: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ) سماء و اهل سماء (وَمَن فِی الْأَرْضِ) یعنی زمین و اهل زمین پس اینجا (مَن فِی الْأَرْضِ) از این فِرَق شش گانه هر که باشد ساجد است یعنی در:

نظام تکوین, درست است به نظام تشریع ما شش گروه و نِحله را شمردیم ولی در نظام تکوین همه مُنقاد و مطیع اند تابع قضا و قَدَر الهی اند نمی توانند غیر از این بکنند همه شان مختارند در نظام تشریع ولی در نظام تکوین همه شان در تحت فرمان الهی اند و منقادند.

پرسش:.؟پاسخ: بله خب به داوری نیاز دارد دیگر, اگر در قیامت محکمه ای نباشد درجات مشخص نمی شود درکات مشخص نمی شود یک محکمه و میزان عدلی هست که برابر آن میزان (ونزع الموازین لیوم القیام), (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ) برابر آن موازین اعمال سنجیده می شوند بعد به محکمه می روند بعد فصل ِ خطاب می شوند خب.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) پس گرچه از نظر تشریع مردم شش گروه شدند از نظر تکوین بیش از یک گروه نیستند (مَن فِي الْأَرْضِ) هر کس می خواهد باشد. در قبال (مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ) این موجودات را هم شمردند شمس و قمر که موجودات سمایی اند و نجوم, جبال و شجر و دواب که موجودات ارضی اند خب تا اینجا ناظر به نظام تکوین که همه ی موجودات برابر آن طوایف پنج گانه ی آیات منقاد و مطیع ذات اقدس الهی هستند اینکه خدای سبحان گاهی دستور می دهد به باد (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّام) نسبت به مؤمنان نسیم باش نسبت به کفّار سونامی و امثال ذلک باشد همین است دیگر خب بالأخره این باد که آمده کاری به مؤمنین نداشت که نسبت به یکدیگر آنها را (نَخْلٍ خَاوِيَةٍ) قرار داد گاهی هم نسبت به قارون دستور می دهد به زمین که این را بگیر (خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الأَرْضَ) گاهی به دریا به این آبها می گوید شما چند دقیقه بایستید می گویند چَشم, اینها اطاعت می کنند درک می کنند فرمان می دهند خب آبِ رفته, رفته آبِ نیامده ایستاده یک سدّ آبی تشکیل داد پشت سر هم ایستادند شما چند لحظه صبر بکنید, چَشم. اینها درک است اینها فهم است اولیای الهی هم همین را دارند دیگر خب فرمود تا اینجا برای نظام تکوین (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ) سماء و اهلش (وَمَن فِي الْأَرْضِ) ارض و اهلش, شمس و قمر و نجوم و جبال و شجر و دواب این تمام شد (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) چون عطف به منزله ی تکرار آن فعل است این چنین می شود که «یسجدُ له کثیرٌ مِن الناس» جناب زمخشری به زحمت افتاده, جناب فخررازی به زحمت افتاده که استعمال لفظ در عکس از معنا جایز نیست باید راه حل پیدا کرد در حالی که هیچ زحمتی نیست استعمال لفظ در عکس از معنا کاملاً جایز است آنجاهایی که جای عقلی است که دست این آقایان خالی است این چه استحاله ی عقلی دارد خب, استعمال لفظ در عکس از معنا جایز است ولی این نیازی به آن ندارد این عطف است یک (يَسْجُدُ) دیگر در کار است نظام تکوین تمام شد.

نظام تشریع رسیدیم فرمود در نظام تکوین هر که روی زمین است ساجد است از این فِرق شش گانه چه بچه چه غیر بچه همه تابع اند, چه بالغ چه غیر بالغ, چه مکلّف چه غیر مکلّف ولی در نظام تشریع مردم دو قِسم اند (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) بر اساس نظام تشریع اینها سجده می کنند (وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ) اینها سجده نمی کنند و عذاب مستحقّ اند منتها همین سجده نکردن سبب معذّب شدن اینهاست خب. کلمه ی (كَثِيرٌ) چند جا کاربرد دارد یک وقت کثیرِ لفظی است اینها را در لمعه ملاحظه فرمودید که دِماء کثیر یا آب کثیر در برابر آب قلیل, کثیر گاهی کثیرِ نفسی است یعنی این آب فی نفسه کثیر است یا آن خون فی نفسه کثیر است این مقابل ندارد مقابلش هم ممکن است کثیر باشد چون در برابر چیزی نیست این شیء فی حدّ نفسه کثیر است یک وقت است که کثرتِ نسبی است و نه نفسی اینجا سنجش معیار است اگر الف را نسبت به باء سنجیدیم گفتیم الف کثیر است الاّ ولابد باء باید قلیل باشد دیگر ما دیگر دوتا کثیر نداریم که, اگر این زیاد است آن باء کم است دیگر پس کثیر یک کثرتِ نفسی است یک کثرتِ نسبی, کثرت نفسی قیاسی نیست ممکن است که پنج شش امر همه کثیر باشند یک جمعیّت فراوانی نظرشان این است یک جمعیّت فراوانی نظرشان آن است یک جمعیّت فراوانی نظرشان آن است ممکن است این شش نحله ای که ذکر شده همه شان کثیر باشند یک کثرتِ نسبی است که ما شیئی را به غیر می سنجیم اگر این الف را به غیر سنجیدیم احدهما کثیر شد الاّ ولابد دیگری قلیل است این یک مطلب, مطلب دیگر این است که بین کثیر و اکثر چه فرق است؟ اکثر حتماً امر نسبی است حالا نسبت او یا رجحان است یا ضرورت, اگر ضرورت بود می شود افعلِ تعیینی نظیر (وأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) و اگر رجحان بود می شود افعلِ تفضیلی ولی بالأخره نسبی است اگر شیئی اکثر بود مقابلش الاّ ولابد از او کمتر است حالا ولو اینکه فی نفسه کثیر باشد ممکن است که باء اگر نسبت به خودش بسنجیم نسبت به غیر نسنجیم یک امر کثیری باشد ولی از نظر مقایسه و سنجش وقتی با الف سنجیده شد الاّ ولابد باید قلیل باشد دیگر معنا ندارد که الف اکثرِ از باء باشد و باء هم همتای الف باشد این چنین نیست, پس اکثر الاّ ولابد نسبی است کثیر هم نسبی است هم نفسی.

مطلب سوم آن است که در فقه ملاحظه می کنید مخصوصاً در جواهر و اینها برای اینکه معلوم بشود کدام قول طرفدار بیشتری دارد تعبیر این بزرگان این است که أشهر این است بل المشهور, مشهور بالاتر از أشهر است اگر گفتند این قول أشهر است یعنی مقابل او هم درست است به این حد نیست ولی ممکن است فی نفسه شهرت داشته باشد قول اول را صد نفر گفتند قول دوم را هشتاد نفر گفتند, هفتاد نفر گفتند. خب, أشهر مقابلش غیر أشهر است ولی مشهور مقابلش قلیل است شاذّ نادر است «دع الشاذّ النادر خُذ بما اشتهر بین اصحابک» چون مشهور بالاتر از أشهر است این بزرگان در کتاب فقهی اول می گویند «الأشهر کذا بل المشهور هو کذا» خب, اینجا که فرمود: (کَثِيرٌ) کثیر نفسی است نه کثیرِ نسبی عدّه ی زیادی سجده می کنند عدّه ی زیادی از سجده اِبا دارند این نظام تشریع است دیگر نفرمود عدّه ی زیادی اِبا دارند فرمود عدّه ی زیادی استحقاق عذاب دارند برای اینکه همان ابا کردن سبب معذّب شدن اینهاست (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ) یعنی (أَلَمْ تَرَ) که خیلیها اهل سجده اند (وَكَثِيرٌ) اهل سجده نیستند که (حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ) و هر کسی که عذاب بر او سزاوار شد باید بداند این به تعذیبِ الهی است این خودبه خود نیست درست است که اگر کسی ناپرهیزی کرد بیمار می شود اما این چنین نیست که این غذای مسموم خودبه خود بشود فاعلِ مستقل و دستگاه گوارش را از کار بیندازد و هیچ عاملی مافوق نباشد این طور نیست همه ی اینها علل مُعدِّه اند به اصطلاح فاعلِ مابه اند آنکه فاعل ما منه است دیگری است که (إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ) اما او «يُمرِضُنی و يَشفين» اِمراض به اوست, شفا به دست اوست اینها علل مُعدِّه اند, علل معدّه هرگز کارِ علّت فاعلی را نمی کند اینها ابزارند, اینها وسایل اند اینها فاعل ما به اند نه فاعل ما منه کار از اینها ساخته نیست کار از دیگری ساخته است لذا فرمود اگر کسی سجده نکرد درست است که (حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ) اما این به تعذیب الهی و به اهانت الهی است که خدا اهانت می کند (وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُكْرِمٍ) چرا؟ برای اینکه (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ) آن آیه ی شانزده هم که فرمود: (وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ) ضمیر (يُرِيدُ) الّا ولابدّ به الله بر می گردد اینجا هم (يَفْعَلُ) ضمیر (يَفْعَلُ) به (اللَّهَ) برمی گردد.

ص: ۴۴۱

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۹ تا ۲۴ سوره حج ۸۹/۱۱/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِن نَّارٍ یُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ (۱۹) یُصْهَرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ (۲۱) کُلَّمَا أَرَادُوا أَن یَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَی صِرَاطِ الْحَمِیدِ (۲۴)

بعد از بیان عناصر محوری سور ه حج یعنی اصول کلی دین و خطوط جامع فقه و حقوق و اخلاق مشخص شد فرمود مردم در برابر وحی از نظر قبول و نکول شش طایفه اند این طوایف شش گانه را در آیه ی هفده بیان کرد (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَاری وَالْمَجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا) بعد از اینکه اسامی این شش طایفه را مشخص کرد فرمود: (إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) یوم الفصل که بین حق و باطل، صِدق و کذب، خیر و شرّ، حَسَن و قبیح و بالأخره ایمان و کفر جدایی انداخته می شود آن روز بین این فرقه های شش گانه فاصله و امتیاز برقرار می شود این پیام آیه ی هفده. بعد از اینکه این اقسام و فِرَق شش گانه را بیان فرمود اینها را جمع بندی کرد به دو فرقه در آورد در آیه ی هیجده به این صورت ذکر کرد فرمود در نظام تکوین همه در پیشگاه خدای سبحان ساجد و خاضع و طائع آند چه موجودات آسمانی چه موجودات زمینی، ولی درباره ی نظام تشریع انسانها دو گروه اند (وَکَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ) اینها اهل اطاعت و سجده اند (وَکَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ) اینها اهل کفرند. خب، پس اول فِرَق شش گانه بعد اینها را جمع بندی کرد فرمود بعضیها حق اند بعضی باطل بیش از دو فرقه ما نداریم یک عدّه حق اند یک عدّه باطل. بعد از اینکه فرمود اینها گرچه از نظر طوایف کلامی شش گروه اند از نظر حق و باطل بیش از دو گروه نیستند بعد از اینکه فرمود اینها دو گروه اند آن گاه به صورت تثنیه ذکر کرد در آیه ی نوزده (هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا) پس اینجا دو مطلب است:

ص: ۴۴۲

اوّل به لحاظ تفصیل فرمود اینها شش گروه اند، دوّم به لحاظ جمع بندی و اجمال فرمود اینها دو گروه اند گاهی به لحاظ این جمع بندی فعل یا ضمیر یا اشاره را تثنیه می آورد می فرماید: (هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا) گاهی به لحاظ آن تفصیل شش گانه فعل را جمع می آورد یا ضمیر را جمع می آورد می فرماید: (اخْتَصَمُوا) لذا در اول تثنیه است بعد جمع (هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا) به لحاظ آن فِرَق شش گانه جمع، به لحاظ اینکه جمع بندی شده بیش از این دو فرقه نیستند تثنیه (هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا) مشابه این هم در تعبیرات دیگر هست که دارد (وَمِنْهُم مَن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتَّی إِذَا) کذا که گاهی ضمیر مفرد است و گاهی ضمیر جمع، اینها که حق اند گرچه جمعیّتشان زیاد است به لحاظ حق بودن فعل یا ضمیر مفرد است به لحاظ کثرت جمع درباره ی باطل هم بشرح ایضاً آن (وَمِنْهُم مَن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ) از این قبیل است (هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ) درباره ی پروردگارشان در اصل وجود و عدم ـ معاذ الله ـ اختلاف کردند در وحدت و کثرت اختلاف کردند در جسمیّت و غیر

جسمیّت اختلاف کردند در توحید و تَثلیث اختلاف کردند در توحید و تثنیه اختلاف کردند، آن که گفت عُزیر ابن الله است گرفتار تثنیه شد آن که گفت مسیح ابن الله است گرفتار تثلیث شد.

اختلاف درباره ی ذات اقدس الهی کردند و جمع بندی اش این است که بعضی حق اند بعضی باطل خب حالا خدای سبحان که فصلِ خصومت می کند بین این فِرَق شش گانه نحوه ی داوری اش چیست؟ به چه کسی پاداش می دهد به چه کسی کیفر؟ پاداش چگونه است کیفر چگونه است؟ اینها را مشخص می کند. فرمود: (فَالَّذِينَ كَفَرُوا) در اینجا با فعل مجهول ذکر می کند نمی فرماید ما اینها را به جهنم می بریم، ما برای اینها جامه ی عذاب می دوزیم، ما برای اینها (مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) فراهم می کنیم همه ی فعلها را به صورت مجهول ذکر می کند می فرماید: (فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِن نَّارٍ) جامه ای از آتش برای اینها ساخته می شود بُرش می شود یک خیاط بُرش می کند بعد می دوزد ما برای اینها یعنی برای اینها پیراهنی از آتش تقطیع می شود قطعه قطعه می شود آستینش جدا، سینه اش جدا، پشت سرش جدا، دامنش جدا و مانند آن (قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِن نَّارٍ) خب، این برای بدنِ آنها (يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ) آن آبِ داغِ گداخته را بالای سر اینها می ریزد خب، آثار آن پیراهنِ آتش و این نار و حمیم و آبِ گداخته این است که (يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) آن قدر این گداختگی آن آبی که بالای سرِ اینها ریخته می شود و آن قدر حرارت این پیراهنی که اینها در بَر کرده اند زیاد است که هم ظاهر اینها را می سوزاند هم باطن اینها را، (يُصْهَرُ) یعنی گداخته می شود، گداخته می شود از شدّت حرارت آن پیراهنِ ناری و این حمیم، آنچه در بطنِ اینهاست و آنچه به نام پوست است یعنی ظاهر و باطن گداخته می شود (يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) یعنی «يُصهرُ الجلود» خب، این برای پیرهن آن هم برای آبِ داغ این هم برای درجه ی حرارت بعد کوبه ای از آهن بالای سر اینها مرتب اینها را می کوبد (وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ):

ص: ۴۴۳

مَقْمَعه همان کوبه است کوبه ی آهنی بر بالای سرِ اینها یُتْکَ گونه اینها سرشان را می کوبد خب پس پیراهن ناری دارند، حمیمی از بالای سرِ اینها ریخته می شود آنچه در درون اینهاست دستگاه گوارشی اینها گداخته می شود پوستِ بیرون اینها هم گداخته می شود و کوبه ی آهنی هم بالای سرشان است خب، اینها هر وقت می خواهند از عذاب بیرون بیایند نمی توانند (كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ) از این جهنّم بخواهند خودشان را بیرون بکِشند در اثر شدّت اندوه و غم و عذاب (أُعِيدُوا فِيهَا) اینها دوباره برگردانده می شوند.

تفسیر کنزالدقائق و امثال این تفسیر روایات فراوانی است که این دو فریق چه کسانی هستند البته مصداق بارزشان در نظام اسلامی اهل بیت(علیهم السلام) از یک طرف، اموی و مروانی و عباسی از طرف دیگر، بر اینها تطبیق شده است در روایات ما کم هم نیست این روایات این مصداق بارزشان. اما تعبیری که در کنزالدقائق و امثال آن هست این است که (كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا) هر وقت اینها از جهنم بیرون آمدند اینها را دوباره برمی گردانند به جهنم، برگردانده می شوند. استدلال ایشان این است که اعاده بعد از خروج است وقتی می گویند برگرداندند یعنی اینها از جهنم به در آمدند بعد اینها را دوباره برمی گردانند این استدلال ناصواب است برای اینکه آیه دارد هر وقت خواستند بیایند بیرون نه هر وقت بیرون آمدند (كُلَّمَا أَرَادُوا) اما اینکه ایشان از کلمه ی اعاده استفاده کردند که باید بیرون آمده باشند این هم ناتمام است برای اینکه در ذیل آیه ی «آیهالکرسی» آنجا مشخص شد که این گونه از الفاظ هم برای رفع است هم برای دفع، در آ نجا مرحوم امین الاسلام و سایر مفسّرین(رضوان الله علیهم) هم فرمودند که (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) معنایش این نیست که هر مؤمنی اول در ظلمتِ کفر و عصیان و امثال اینها بود بعد خداوند اینها را از ظلمت بیرون آورد (اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) این است که آن مؤمنانی که به فطرتِ اصلی شان باقی بودند انبیا، اولیا، مؤمنینِ خالص، اینجا اخراج به معنای دفع است نه به معنای رفع یعنی نمی گذارد که اینها به طرف ظلمت بروند سایر مؤمنین اگر احیاناً لغزیدند اشتباهی کردند توفیق توبه و مانند آن را نصیبشان می کند اینها را از ظلمت بیرون می آورد که به معنی رفع است. بعد استشهاد می کند می فرماید شما در فضای عُرف هم می بینید اگر یک همایش خاصّی یک گردهمایی مخصوصی باشد برای یک نسل خاصّی گروه دانشمند مخصوصی، افراد عادی اگر بخواهند بروند آنجا راه نمی دهند و این افراد عادی اگر تجربه کردند به یکدیگر می گویند که نروید که بیرون می کنند، بیرون می کنند یک تعبیر عرفی است معنایش این نیست که به شما اجازه می دهند اول وارد این سالن بشوید بعد بیرونتان می کنند که، وقتی می گویند بیرون می کنند یعنی راه نمی دهند.

استدلال جناب امین الاسلام و سایر مفسّرین این است که تعبیر عرفی است وقتی خدا می فرماید مؤمنان را خدا از ظلمت خارج می کند این اعم از دفع و رفع است پس بنابراین دفع را هم شامل می شود اینجا خصوصاً قرینه است کسی از جهنم بیرون نمی آید اولاً این جهنّمیها در جهنم هم که هستند در فضای بسته هستند این طور نیست که یک فضای بازی به اینها بدهند بگویند اینجا بسوز اینها همان طوری که خودشان در دنیا بستند (یک) دست و بال دیگران را هم بستند آنها را گرفتار کردند (دو) در جهنم هم که هستند اینها (وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) اینها، جهنّمیها در صَفَد و در زنجیر و غُل بسته اند با دست و بال و پای بسته می سوزند نه اینکه پایشان باز باشد که جایشان هم تنگ است (أُلْقُوا مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً) همان طوری که اینها جای دیگران را تنگ کردند جای اینها هم در جهنم تنگ است همان طوری که اینها مانع آزادی مردم بودند دست و پای مردم را بستند خدا هم دست و پای اینها را می بندد بنابراین قدرت فرار ندارد که، این قدرت بیرون آمدن ندارد که (كُلَّمَا أَرَادُوا) یعنی هر وقت بر اساس اینکه فطرتشان می خواهد از این آتش نجات پیدا کند همین که اراده کردند که بیرون بیایند ماندنشان تحکیم می شود نه اینکه اینها بیرون می آیند دوباره برمی گردند (كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا) خب، این درباره ی کیفیت عذاب اینها، جامه ی اینها (مِن نَارٍ) است، آنچه بر بالای سرِ اینها ریخته می شود حَمیم است، آنچه بر سرِ اینها کوبیده می شود (مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) است.

آثار گرانبار و تلخِ این امور گداخته آن است که (يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) اما حرفهای تلخی را هم از مسئولان جهنم می شنوند (ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) به آنها می گویند این را بچشید در بخشهای دیگر هم هست که (ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ) تو در دنیا یک عزیزِ بی جهتی بودی، یک کرامت بی جهتی داشتی حالا۔اهانتِ باجهت داشته باش، ذلّت باجهت داشته باش (ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) این عناوین وقتی درباره ی کفار ملاحظه شد قرینه ی تقابل اقتضا می کند که درباره ی مؤمنان مشابه این را هم ما داشته باشیم.

پرسش:.؟پاسخ: چون آخر با «واو» عطف کرده این، این چنین نیست که اگر نار از درون برخیزد (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) خب اول از درون می سوزد بعد از بیرون، اگر نار از بیرون باشد اول پوست می سوزد بعد جلود، ولی چون «واو» هست نشانه ی ترتیب «فاء» و «ثمّ» را ندارد البته اگر (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) بود خب معلوم است این (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ) اول درون را می سوزاند از درون به بیرون سرایت می کند دیگر خب.

فرمود این فریقانِ خصمان گروه اول این طورند اما گروه دوم که حق اند خدای سبحان عهده دار پاداش اینهاست اوّلین تفاوت آن است، در آ نجا به صورت فعل مجهول ذکر کرده فرمود: (قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِن نَّارٍ) اما اینجا که گروه حق اند، فریق حق اند اول به نام ذات اقدس الهی شروع شده که خدای سبحان عهده دار پاداش اینهاست (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ) حالا این جنّات را وصف می کند (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ) که (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) که این جمله در آیات و سُوَر فراوان گذشت. این مؤمنان که در چنین فضایی به سر می برند (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً) اینها اگر جامه ای دارند، اگر زیوری دارند، اگر زینتی دارند از این قبیل است تَحلیه می شوند، مُحلّا می شوند، حِلْیه و زینت داده می شوند به این امور (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ) دست واره هایی از طلا حالا از سنخ انگشتر هست، دستبند هست، چگونه هست اینها را در بهشت مشخص می شود (وَلُؤْلُؤاً) این (لُؤْلُؤاً) که منصوب است عطف است بر محلّ (أَسَاوِرَ) نه بر (ذَهَبٍ) چون دست واره ی لؤلؤیی نیست دست واره ی طلایی هست اما دست واره های لؤلؤیی نیست ممکن است آن دست واره را با لؤلؤ مُرصّع کنند ولی دست واره ی لؤلؤیی نیست لذا این (لُؤْلُؤاً) را گفتند منصوب است عطف است بر محلّ (أَسَاوِرَ) که منصوب است نه اینکه بر (ذَهَبٍ) باشد که اَساوِر از ذَهب باشد و از لؤلؤ، دست واره از طلا هست ولی از لؤلؤ نیست. خب، جامه ی اینها چیست؟ جامه ی اینها حریر است البته حریر به عنوان بهترین پارچه که بشر می شناسد فرشِ ابریشم، پرده ی ابریشم، پیراهن و جامه ی ابریشم بهترین پارچه ای است که بشر در روی زمین می شناسد.

سوره ی مبارکه ی «الرحمن» فرمود: (مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ)، (إِسْتَبْرَقٍ) همین پَرنیان و ابریشم و حریر است فرمود بهشتیها روی فرشهایی تکیه می کنند که آستر اینها پرنیان است، اَبره ی اینها چیست خدا می داند «بَطائِن» جمع «بِطانه» است به آن آستر پارچه می گویند بطانه «از ظهاره اَبره دان و البطانه آستر» به تعبیر نصاب بطائنِ این فُرُش پرنیان است یعنی آسترش ابریشم است یقیناً ابره اش بالاتر از آستر و بهتر از آستر است اما ابره اش چیست خدا می داند اینکه فرمود: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) یا (فِيهَا) چیزی است که (مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ) هست، (فیها ما لا أعین تری واُذن سمعت) از همین قبیل است لذا فرمود: (وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ) البته این وقتی فرش آن چنان باشد که بطائنش استبرق باشد ابره اش یقیناً بالاتر از استبرق است. در قبال کفّار که حرفهای تلخِ گدازنده ای هم می شنیدند که به آنها گفته می شد (ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) اینها حرفهای شیوا و شیرین می شنوند (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) به این هدایت می شوند به این سَمت و سو حرفهای خوب فرشته ها به اینها می زنند نظیر آنچه در حال احتضار و در حال قبض روح فرشته ها با سلام و درود از اینها روح را قبض می کردند (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ) می گویند (سَلَامٌ عَلَيْكُمُ) در بخشهای دیگر دارد (طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) در اینجا هم حرفهای طیّب، کرامتها، اجلالهایی را از فرشتگان دریافت می کنند (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) (این یک) (وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ) دو، این صراطِ حمید دیگر از آن چیزهایی است که (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم) است در این ذیل این دو مطلب باید بیان بشود هم با آنها حرفهای خوب می زنند (یک)، هم این (هُدُوا) که فعل مجهول است یعنی اینها راهنمایی می شوند که خود اینها هم خوب حرف بزنند و حرفِ خوب بزنند (دو)، آنچه به اینها گفته می شود همان (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) مانند آن است، اما آنچه اینها یاد می گیرند و به یکدیگر می گویند در سوره ی مبارکه ی «یونس» آیه ی ده به بعد این است که (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ◻ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) در سوره ی مبارکه ی «یونس» که قبلاً بحث شد به این نتیجه رسیدیم که آنها اگر چیزی را بخواهند میوه ای را بخواهند آبی را بخواهند می گویند (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) و اگر از آن استفاده کردند (دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ) برخوردی که با یکدیگر دارند سلام است (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) وقتی از نعمتهای بهشت بهره بردند می گویند حمد برای خداست، چه اینکه وقتی وارد صحنه ی بهشت می شوند می گویند (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ) (یک)، (وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ) (دو)، اینها با حمد، با تسبیح، با تکبیر، با تسلیم اینها همراه اند اینها (هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) هم با اینها حرفهای خوب گفته می شود یعنی فرشته ها با ادب با اینها سخن می گویند با تکریم، هم خود اینها هدایت شده اند که چگونه با یکدیگر حرف بزنند، چگونه با خدا سخن بگویند، چگونه با نِعَم بهشت حرف بزنند، چگونه بعد از تنعّم از نِعم بهشت حرف بزنند اینها عصاره ی کلام درباره ی مطلب اول که (هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) است.

پرسش:.؟پاسخ: نه دیگر، برای اینکه فضا آن است در دنیا هم این چنین هست اما در فضای آخرت است در آنجا دارد که نسبت به کفّار گفته شد (ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) در قبال (ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) که برای کفّار است اینجا (هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) هست اینجا (هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ) که مقام ثانی است خب (هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) برای بخش اول اما (هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ) دیگر چیست؟ چون در بخشهایی از قرآن کریم آمده است که (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) البته بهشت، جنّت خب متعدّد است (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) دوتا بهشت است کنار این دوتا بهشت یا غیر از این دوتا بهشت، دوتا بهشت دیگر است که جمعش می شود (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) این یک معناست که اینها دوتا جنّت دارند بعد (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) که جمعاً جنّات متعدّد خواهد بود. اما معنای دیگری برای (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) هست این است که اینها هم جنّتِ جسمانی دارند هم جنّت روحانی.

جنّت جسمانی روحشان آنجا حضور و اشراف دارد ولی در جنّت روحانی در عین حال که جسم دارند جسم حضور ندارد بیان ذلک این است که اینها این مراحل را گذراندند بعد می فرماید: (وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ) به طرف خدایی که حمید است راهنمایی می شوند که آنجا بروند آنجا دیگر سخن از جسم نیست، سخن از درخت و حَجَر و شجر نیست در سوره ی مبارکه ی «قمر» به این صورت آمده که (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) مردان باتقوا یک بهشت دارند که بدنشان هست جسم هست درخت هست و میوه ها هست و مانند آن، یک مرحله ی بهشت است که نزد خدای سبحان اند نه این است که وقتی می خواهند نزد خدا بروند بدن ندارند هیچ وقت مؤمن بی بدن نخواهد بود بی جسم نخواهد بود در همه ی موارد جسم دارد در همه ی موارد بدن دارد ولی آنجا جای بدن نیست الآن ما در مسجد اعظم نشسته ایم حرف می زنیم حرف می شنویم از آن جهت که اینجا نشسته ایم با بدن نشسته ایم حرف می زنیم حرف می شنویم اینها جسمانی است اما این معارف و این مطالب که در مسجد اعظم نیست ما در عین حال که جسم داریم مرحله ای داریم که آنجا دیگر جسمانی نیست نه معنایش این است که ما جسم نداریم ما جسم داریم ولی جسم ما آنجا حضور ندارد (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ) جسم حضور دارد چه اینکه جان حضور دارد اما (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) فقط جان حضور دارد نه جسم زیرا ذات اقدس الهی جا ندارد تا جسم آ نجا بیاید مثل اینکه این مطالبی که الآن طرح می شود در این مطالب چشم و گوش کار نمی کند فقط عقل کار می کند که منزّه از جسم است. خب، اگر بهشتیها این دو مرحله را دارند و یکی از محتملات آیه ی (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) همان معنای آیه ی پایانی سوره ی «قمر» باشد که (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) این بزرگوارانی که این نعمتها را ادراک کردند راهنمایی می شوند (إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ) به پیشگاه ذات اقدس الهی راهنمایی می شوند که آنجا بروند معلوم می شود هنوز فاصله هست هنوز اینها عند الحمید نیستند، (عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) نیستند بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» نشان می دهد که رسیدن به مقام قُرب الهی نه کار همه است نه به آسانی نصیب کسی می شود اگر کسی واجد این سه عنصر بود:

ص: ۴۴۸

یعنی دارای نفس مطمئنّه بود (یک)، دارای نفسی بود که راضیِ به قضای الهی است (دو)، دارای نفسی بود که ذات اقدس الهی از عقاید و اخلاق و اعمال او راضی هست (سه)، از این سه عنصر مدد می گیرد و مخاطب می شود که (یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ۞ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ) در حالی که (رَاضِیَهً مَرْضِیَّهً) یعنی «مطمئنّهً راضیهً مرضیهً» وقتی این سه صفت را داشتی حالا بیا بالا (ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ) آن وقت آن مقام برتر نصیبش می شود در عین حال که جسم دارد جسم بالا نمی رود مثل اینکه الآن ما اینجا حرف می زنیم جسم نمی فهمد تا بیاید بالا عقل می فهمد از این به بعد فرمود: (وَهُدُوا إِلَی صِرَاطِ الْحَمِیدِ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره حج ۸۹/۱۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

(هذَانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِن نَّارٍ یُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ (۱۹) یُصْهَرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ (۲۱) کُلَّمَا أَرَادُوا أَن یَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَی صِرَاطِ الْحَمِیدِ (۲۴) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ (۲۵)

عناصر محوری اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق, افرادی را که در برابر دین قرار گرفته اند به دو گروه تقسیم شدند گرچه شش فرقه از فِرَقی که دارای نحله های گوناگون اند در آیه ی هفده بیان شده لکن جامع این فِرَق شش گانه همان ایمان و کفر و حقّ و باطل و صِدق و کذب و حُسن و قبح است لذا بعد از بیان آن شش فرقه اینها را فرمود: (کَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ) سجده می کنند (وَکَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ) حالا چند نکته ی ادبی در این بخش از آیات مانده با آن مطلبی که جداگانه مربوط به آیه ای که امروز تلاوت شده باید طرح بشود.

ص: ۴۴۹

پرسش: آیه ی ۶۲ سوره ی «بقره»؟

پاسخ: نه, فرق آن با این خیلی مشخص شد آنجا اصلاً صحبت از مشرکین و امثال ذلک نیست فقط از چند فرقه ای که اهل دین اند مطرح شد و جامع آنها هم همان چهار مطلب است که سه اصل به اصول دین برمی گردد یک اصل به مسئله عمل که فرمود: (مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً) که این (عَمِلَ صَالِحاً) دو مطلب را داشت یکی اعتقاد به وحی و نبوّت, یکی هم عمل طبق او که کاملاً مرز آیه ی ۶۲ سوره ی مبارکه ی «بقره» و آیه ی هفده سوره ی مبارکه ی «حج» از هم جدا شد دیگر.

جمع بندی شش فرقه در آیه ی هیجده به این صورت شد که (وَکَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ) یعنی «یسجد لله کثیرٌ مِن الناس», (وَکَثِیرٌ حَقَّ

عَلَيْهِ الْعَذَابُ) پس انسانها دو قسم شدنـد یک عدّه مطیع اند یک عدّه عاصـی, یک عدّه مؤمن اند یک عدّه کافر, همان شـش فرقه جامع آنها این دو عنوان است لـذا فرمود: (هـذَانِ خَصْمانِ) برخیها خواسـتند بگوینـد که اقلّ جمع دوتاست برای اینکه در بخشـی از آیات قرآن کریم بعـد از اینکه تثنیه را ذکر کرده از تثنیه به جمع یاد کرده معلوم می شود اقلّ جمع دوتاست یکی از مواردی که به آن استشـهاد کردند همین آیه است مشابه این هم آیات دیگری است که اول تثنیه است بعد جمع. این اسـتدلال درست نیست برای اینکه این (هـذَانِ) راجع به دو شـخص نیست راجع به دو گروه است چون دو گروه است بالأخره جمع اند دیگر خب پس, این اسـتدلال را جنـاب فخررازی نقـل کرده (هـذَانِ خَصْمانِ) این (هـذَانِ) راجع به این دو کثیر است که کثیرِ نفسی است نه کثیرِ نسبی (اخْتَصَمُوا) راجع به جمع همین شش فرقه است.

ص: ۴۵۰

چند نکته در این آیات آمده که بعضیها مربوط به کفّار است بعضیها مربوط به مؤمنین, چرا درباره ی کفّار به فعل ماضی یاد شده است (قُطِّعَتْ) فرمود, چرا به ثِیاب یاد شده است چرا نفرمود لباس ولی درباره ی مؤمنین فرمود: (لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ) آیا بین ثیاب و لباس فرق است یا نه؟ چرا نفرمود «علیهم مقامعٌ مِن حدید» فرمود: (لَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) چرا با اینکه اینها (مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) هستند فرمود: (كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ) چرا دخول را درباره ی کفار به خود اسناد نداد نفرمود ما آنها را داخل می کنیم ولی درباره ی مؤمنین به آنها اسناد داد چرا در بخشی از آیات این اَساوِر این دست واره ها گاهی از ذَهَب است گاهی از فِضّه در بعضی آیات دارد که (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ) مثل آیه محلّ بحث در بعضی از آیات دارد (أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ) که در سوره ی مبارکه ی «انسان» و مانند آن آمده است. آیات قرآن کریم باید به این نکات ادبی پاسخ بدهد:

نکته ی اول این است که جریان فریقان را که از آنها به جمع یاد کرده است این نشان آن نیست که اقلّ جمع دو نفر است بلکه برای آن است که اینها چون دو گروه اند جمعیّتشان زیاد است از اینها به جمع تعبیر کرده. درباره ی ثیاب و لباس این تفنّن در تعبیر است گاهی درباره ی مؤمنان و اهل بهشت هم تعبیر به ثیاب شده است این طور نیست که ثیاب اختصاص داشته باشد به کفّار. از اینکه فرمود: (لَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) این «لام» للإختصاص است نه «لام» منفعت, «لام» منفعت در برابر «علیٰ» است اما «لام» اختصاص در برابر «علی» نیست این عمل مختصّ عامل است چه حَسنه باشد چه سیّئه در سوره ی مبارکه ی «اسراء» این اصل گذشت که خدا فرمود: (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) این (فَلَهَا) از باب مشاکله نیست بلکه از باب اینکه عمل مختصّ عامل است چه خوب چه بد, چه خیر چه شرّ, چه حَسن چه قبیح و از این جهت که مستقبل محقّق الوقوع در حکم ماضی است از اینها به فعل ماضی یاد کرده است فرمود: (قُطِّعَتْ لَهُمْ) و از آن جهت که بعد از انداختن این جامه در بدن آنها بعد از این آن درون و بیرون می سوزد و گداخته می شود از آنجا به فعل مضارع یاد کرده است چون آن فعل مضارع بعد از پوشاندن این جامه ی عذاب و بعد از ریختن این آبِ داغ است چون این چنین است (يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) کلمه ی «دخول» همان طوری که درباره ی بهشتیها هست درباره ی جهنّمیها هم هست در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» دارد (رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ) درباره ی بهشتیها که فرمود: (هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ) اگر این (هُدُوا) عطف بر (الَّذِينَ آمَنُوا) باشد این مربوط به دنیاست لکن چون فاصله زیاد است این مربوط به دنیا نیست بلکه مربوط به پاداشهای قیامت است که در قیامت پاداشی که داده می شود دو قِسم است یکی اینکه اینها هدایت می شوند به حرفهای خوب نظیر آنچه در آیه ی ده سوره ی مبارکه ی «یونس» است که باز قرائت می شود و نظیر آیاتی که در سوره ی مبارکه ی «زمر» و مانند آن است که بهشتیها مرتّب خدا را شکر می کنند (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ) می گویند, (وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ) می گویند و مانند آن, که این (هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) است و این برای قولی است که قائل خود اینها باشند یا نه, هدایت می شوند به قولِ طیّبی که قائل فرشتگان اند که فرشتگان (يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِن كُلِّ بَابٍ ▯ سَلامٌ عَلَيْكُم) این (هُدُوا) که فعل مجهول است به قولِ خوب هدایت می شوند یا قائل خود اینها هستند برابر آیه ی سوره ی «یونس» یا قائل فرشتگان اند که درباره ی اینها حرفهای طیّب و طاهر دارند نظیر آیه ی (سَلامٌ عَلَيْكُم) حالا این آیات یکی پس از دیگری فقط قرائت کنیم تا به این نکات ادبی هم پاسخ داده شده باشد.

سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۱۹۲ این است (رَبَّنَا إِنَّکَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) این خِزی قبل از آن عذاب است چون مهم تر از عذابِ بدن, عذاب روح است که رسوایی او را به همراه دارد پس ادخال در نار مثل ادخال در جَنّه هر دو به ذات اقدس الهی اسناد داده شد, اما در جریان اینکه از مؤمنان و کافران از این به تثنیه یاد شده است نظیر آیه ی ۸۱ سوره ی مبارکه ی «انعام» است (وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللّهِ مَالَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً) اینجا سخن از ما و شماست در حالی که وقتی تعبیر جمع بندی شده به عمل می آید در ذیل آیه ی ۸۱ می فرماید: (فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) آیا مؤمنان احقّ به امن اند یا شما؟ بعد فرمود: (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ) پس مؤمنان اند و کافران این گروه در قبال آن گروه از این دو گروه تعبیر به تثنیه شده است نه چون اقلّ جمع دو نفر است. در سوره ی مبارکه ی «یونس» آیه ی ده همان قولِ طیّب را مطرح می کند که در بحث دیروز خوانده شد (دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) در سوره ی مبارکه ی «یونس» این نکته از سیدناالاستاد گذشت که فرشتگان اگر چیزی را بخواهند مسئلت کنند می گویند (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) یعنی ذات اقدس الهی چون منزّه از نیاز است نیاز ما را برطرف می کند با تسبیح خواسته ی خود را بیان می کنند اینکه در سوره ی مبارکه ی «اسراء» دارد که (إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) برای همین جهت است انسان نیازمند است چه در دنیا چه در آخرت, نیازش را باید کسی برآورده کند که بی نیاز باشد چون نیازمند است به کسی مراجعه می کند که بی نیاز باشد و این تسبیح است آن بی نیاز نیازِ این نیازمند را برطرف می کند این نیازمندی که حاجتش برآورده شده باید حق شناسی کند می شود تحمید لذا تسبیح خدا با تحمیدِ الهی همراه است (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) در این بخشها هم تسبیح با تحمید غالباً همراه است بهشتی اگر چیزی بخواهد می گوید: (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) دعوایش این است نسبت به یکدیگر هم با سلام برخورد می کنند وقتی خواستند از ذات اقدس الهی با تسبیح نیازشان برآورده شد می گویند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ), (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) پس اوّلین دعوا و خواسته ی آنها (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) است, آخرین دعوای آنها (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) است بهشتی نمی گوید خدایا به من فلان میوه را بده می گوید: (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ) آن معلوم است که این نیازمند است نیازمند به منزّه از نیاز مراجعه می کند آن منزّه از نیاز حاجت این را برآورده می کند لذا اوّلش تسبیح است آخرش تحمید با یکدیگر هم که برخورد دارند برخورد سلامت هست که (تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ).

بخشـهایی مربـوط به سـایر نکـات که در سـوره ی مبـارکه ی «هود» گوشه ای از این برداشـتهایی که مربوط به همین دو گروه است یـاد شـده است چه گروه حـق چه گروه باطـل آیه ی ۲۴ سـوره ی مبـارکه ی «هود» این است بعـد از اینکه در آیـات قبل فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) حکمشان آن است قبلش هم فرمود: (أُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ) کفّار حکمش آن است مؤمنین حکمش این است بعـد فرمود: (مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ) در این گونه از موارد که تثنیه می آورد نه برای اینکه اقلّ جمع دو نفر است برای اینکه فریق انـد یـک گروه آنهـا هسـتند یـک گروه اینهـا, در همه ی موارد چه «هـذان» بگویـد چه «فریقـان» بگویـد از یک قبیل است. خب, در جریان (هُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) دوتا احتمال بود که در جامع اسـتعمال شده باشد یعنی هم بهشتیها حرفهای خوب می زنند هم فرشتگان با بهشتیها حرفهای خوب می زنند حرفِ خوب بهشتیان در آیه ی ده سوره ی «یونس» بیان شده حرفِ خوب فرشـته ها درباره ی بهشتیها در آیه ی ۲۴ سوره ی مبارکه ی «رعد» بیان شده که فرمود: (جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ) بعد فرمود: (وَالْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن کُلِّ بَابٍ سَلامٌ عَلَیْکُم) دربـاره ی بهشتیها (فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) آن بهشتیهای کامل تمام این درها به روی آنها باز است می فرماینـد از هر دری که خواستید وارد بشویـد فرشـته ها هم از هر دری که بخواهنـد وارد می شونـد و سـلام عرض می کننـد (یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن کُلِّ بَابٍ) می گوینـد: (سَلامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الـدَّارِ). در ذیل این آیه ی سوره ی مبارکه ی «رعد» در بحثهای روایی ما هم آمد که از:

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که شاید اهل سنّت هم همین را داشته باشند ولی از طریق ما آمده که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بقیع مشرّف می شدند تشریف می بردند و به شهدای بقیع می گفتند: (سَلامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) حالا حدّاقل سالی یک بار را یقینی بود بیشتر مطلب دیگر است.

مطلب دیگر که مربوط به کیفیت تعذیب کفّار است در آیات ۴۹ به بعد سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» به این صورت آمده (وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) اینها بسته اند, در زنجیرند این طور نیست که مکان وسیع باشد منتها اراده دارند که خارج بشوند میلِ خروج دارند همان حرکتِ جزئی که دارند سعی می کنند خودشان را به درِ جهنم برسانند که بعد (أُعِيدُوا فِيهَا) نه اینکه تکان نمی خورند حرکتشان کُند است پایشان بسته است این چنین نیست که یک فضای بازی در اختیار آنها قرار بدهند بگویند اینجا بسوز آنجا نه آزادند نه باز, هم بسته اند هم برده چون در دنیا هم دست دیگران را بستند هم پای دیگران را. (تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۝ سَرَابِيلُهُم مِن قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ ۝ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ) نه «بما کسبت» یعنی خود این عمل به آن صورت در می آید لذا در هیچ جای از قرآن ندارد که اینها مثلاً اعتراض بکنند بگویند خدایا! این چیست که بر ما تحمیل کردی چون اینها باطنِ این عمل را می بینند که چیست, باطن گناه چیست آنجا کاملاً برایشان مشهود است لذا هیچ اعتراض نمی کنند.

پرسش: در آیه ی ۲۹ با آ ن نظر بعضی از فلاسفه در مورد خلود؟

پاسخ: خلود هست دیگر خلودِ نوعی نداریم که خب.

(سَرَابِيلُهُم مِن قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هذا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ) در سوره ی مبارکه ی «کهف» باز هم جریان کیفیت اِنعام و تعبیر به فریقین شدن و لباسِ پاک و تمیزِ بهشتیها مطرح است در آیه ی سی به بعد سوره ی مبارکه ی «کهف» این است که (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا أُولئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ) که در آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «حج» هم (أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ) بود (وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً) معلوم می شود ثیاب اختصاصی به کفار ندارد که درباره ی مؤمنین بگویند لباس, درباره ی کفار بگویند ثیاب, بلکه ثیاب برای هر دو گروه به کار می رود (وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً) در جریان (مُتَّكِئِينَ) ــ ان شاءالله ــ در آن آیه که خواهد آمد دارد (مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ) یعنی بهشتیها حالا میلیونها نفرند هر چه هستند اینها همه روبه روی هم اند هرگز در غیاب یکدیگر نیستند ما چه مکانی داریم که همه ی اینها در آن مکان جمع اند و همه روبه روی هم اند در دنیا چنین مکانی برای ما قابل فرض نیست برای اینکه صفِ طولانی اگر باشد بعضیها روبه روی هم اند, مستطیل اگر بنشینند هم بعضی روبه روی هم اند این طوری که همه روبه روی هم باشند این تصوّرش احتیاج به دلیل دارد در ذیل آن آیه بعضی از روایات این چنین آمده که اینها وقتی به محضر ذات اقدس الهی می رسند آنجاست که همه روبه روی هم اند یعنی (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ) آنجا شاید بعضیها روبه روی یکدیگر باشند نه همه, اما (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) به آن مقام که رسیدند همه روبه روی هم اند آنجا دیگر هیچ حجابی, هیچ غفلتی و امثال ذلک در کار نیست. خب, فرمود اینجا (مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً) در سوره ی مبارکه ی «مریم» باز به صورت دیگری از این دو فریق یاد شده است و از حَسَنات و سیّئات خاصّ اینها جداگانه مطرح شده که این دو گروه آیه ی ۷۳ سوره ی مبارکه ی «مریم» این است (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ) این تثنیه آوردن به لحاظ خود فریق است با اینکه جمع اند بنابراین دو فریق را می شود گفت «هذان» این نه برای آن است که اقلّ جمع دو نفر است خب اینها مربوط به آیاتی که قبل از سوره ی «حج» است و اما آیاتی که مربوط به بعد از سوره ی «حج» است آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «نمل» این است که (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ) گرچه این تعبیرها با تثنیه شروع شده ولی با جمع ختم شده نفرمود «فریقان یختصمان» بلکه به لحاظ لفظ تثنیه است و به لحاظ معنا که گروه فراوانی اند جمع ذکر فرمود.

سوره ای که به نام مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است آنجا بخشی از عذابهایی که دامنگیر تبهکاران می شود در قبال نعمتهایی که بهره ی متنعّمان می شود ذکر شده آیه ی پانزده به بعد سوره ی مبارکه ای که به نام حضرت است این است (مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ) وصف بهشتِ اهل تقوا این است (فِیهَا أَنْهَارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ) نهرهایی از آب روان است که هرگز متغیّر نمی شود حالا میلیونها سال هم بماند این نظیر آبِ دنیا نیست که اگر مدّتی بماند بو می آید این طور نیست آسِن یعنی متغیّر (وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ) نهرهایی از شیر جاری است که هرگز مزه ی آنها عوض نخواهد شد (وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبِینَ) نهرهایی از خَمر است که فقط لذّت دارد هیچ تلخی و خمار ندارد.

خمار را در این مقاییس ملاحظه فرمودید در مقاییس ابن فارس و سایر لغویین می گویند خمار داءالخَمر است این مرضی است که انسان بعد از خوردن خَمر به خمار مبتلا می شود این مرض در خمرِ بهشت نیست خب (وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبِینَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی) بعد فرمود: (وَلَهُمْ فِیهَا مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَهٌ مِن رَبِّهِمْ) فرمود جریان آنها آیا (کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِی النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ) اینکه فرمود در آیه ی محل بحث سوره ی مبارکه ی «حج» که فرمود: (یُرْسِلَ عَلَیْهَا) یا ریخته می شود حَمیم (یُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ) گاهی هم همین حمیم را به آنها می چشانند (وَسُقُوا مَاءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ) بعد یکی از شواهدی که گاهی به لحاظ معنا جمع است به لحاظ لفظ مفرد فرمود: (وَمِنْهُم مَن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتَّی إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِکَ) به لحاظ لفظ فرمود: (مَن یَسْتَمِعُ) به لحاظ معنا فرمود: (خَرَجُوا) خب اگر «مَن» هست باید بفرماید «خَرَج» نه (خَرَجُوا) چون شامل گروه زیاد می شود, افراد زیاد می شود از این جهت به (خَرَجُوا) یاد شده است.

ص: ۴۵۶

اَساور گاهی ذهب است گاهی فضّه این در سوره ی مبارکه ی «انسان» مشخص شد (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ) در آنجا آیه ی ۲۱ به بعد سوره ی مبارکه ی «انسان» این است (عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ) که اینجا با ثیاب به کار رفت نه ثیاب (وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ) حالا آیا این بر اساس تقسیم است که بعضی دست واره های ذَهَب دارند بعضی دست واره های فِضّه یا هر دو گروه است یا موقفهای اینها در بهشت فرق می کند ولی بالأخره هم اَساور نقره است هم دست واره های طلا (أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً) که اینجا آن روایت نورانی را مرحوم امین الاسلام نقل کرده است که:

وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) ذیل این (سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً) فرمود ساقی اینها خداست و خدای اینها شرابی به اینها عطا می کند که «یطهّرهم عن کلّ ما سوی الله» آنچه غیر خداست از یاد اینها می رود که ظاهراً هیچ مقامی برای بهشتی بالاتر از این نیست آن از غرر روایات ماست که مرحوم امین الاسلام ذیل این نقل می کند (وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً) خب (إِنَّ هذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَشْكُوراً) اینها شواهدی برای تأمین آن نکات ادبی این چند آیه ای که بحث شده است. حالا برسیم به آیه ای که امروز قرائت شده فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از مکّه به مدینه مهاجرت کردند نظامی تشکیل دادند مسلمانها به احکام حج آشنا شدند و خواستند مکّه بروند همان مشرکان حجاز مانع اینها بودند چون فریضه ی حج در مدینه نازل شده است نه در مکه, وقتی که می خواستند بروند آنها جلویشان را می گرفتند نمی گذاشتند که حاجیان و مؤتمران به مکّه بروند آیه نازل شد در سوره ی مبارکه ی «حج» که کفّار و کسانی که راه بندی ایجاد می کنند:

سَدّ یعنی صرف هم «یسدون انفسهم عن سبیل الله بالإنسداد أو الإنصراف» هم «یسدّون غیرهم عن سبیل الله بالسدّ و الصرف» جلوی دیگران را می گیرند (وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) یک, «و یصدّون عن المسجد الحرام» نمی گذارند مردم بروند قبله شان را از نزدیک زیارت کنند دور قبله طواف بکنند و مانند آن, وظیفه ی حجّ عمره را انجام بدهند اینها که کافرند «و صادّوا» صارِف عن سبیل الله اند «و صادّوا» صارِف از مسجد حرام اند کسانی هستند که به عذاب الیم گرفتار می شوند خب, مسجدالحرام را مشخص فرمود که (جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً) در مسئله ی اینکه فرمود: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا) آن برای همه است که قبله همه است و مطاف همه هم است که قبلاً هم این بحث گذشت که اصلاً زندگی و مرگ ما با کعبه روبه روست یعنی ما شبانه روز با کعبه داریم زندگی می کنیم نمازهای ما که الاّ ولابد باید به طرف کعبه باشد, کارهایی که قبیح است و اهانت است حتماً پشت به کعبه نباشد رو به کعبه هم نباشد در نشستنهای عادی ما هم که «خیر المجالس الإستقبال» در ذبیحهای ما هم که باید به طرف کعبه باشد اصلاً ما با کعبه داریم زندگی می کنیم ممکن نیست کسی در یک روز چند بار با کعبه ارتباط نداشته باشد خب, یا واجب است یا مستحب است یا حرام, اینکه در روایات در دعای عدیه و غیر عدیله گفته می شود «والکعبه قبلتی» این همین است با ارتباط با کعبه هم داریم می میریم همین که حالا احتضار شد ارتباط ما باید با کعبه باشد که چطور باید ما را رو به قبله بکنند بعد از اینکه مردیم بین مرگ و بین غسل دادن چطور باید رو به کعبه باشیم, بعد از غسل و تَحنیت و تَکفین و قبل از دفن چگونه باید رو به کعبه باشیم هم مشخص است هنگام نماز بر ما چگونه باید به طرف کعبه باشیم مشخص است بعد وقتی که بخواهند دفن کنند چگونه با کعبه ارتباط داشته باشیم مشخص است زندگی ما و مرگ ما با بیت الله است «والکعبه قبلتی» در دعاهای ماست این طور نیست که سالی یک بار کسی برود مکه که ماییم و کعبه, تمام شئون ما شب و روز با کعبه وابسته است حالا ـ یا حرمت است یا استحباب است یا وجوب, مرگ ما و زندگی ما, ماییم و کعبه. فرمود ما این کعبه را برای همه مردم قرار دادیم آنهایی که می خواهند از نزدیک بیایند وظیفه شان را انجام بدهند همه ی طبقات دعوت شدند و این مسجد برای همه علی السواست (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ) کسی که اهل مکّه است در آ نجا عاکف است و مقیم است یا نه, بادی است از راه بَدْو, بَدْو غیر از ابتداست اینکه می گویند بدواً این یک تعبیر نادرستی است بدءاً آن مهموز است آنکه بَدْو دارد یعنی روستا (جَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ) بدأ به معنای ابتدا آخرش همزه دارد نه واو خب ما باید از اینها از کسانی که از بدو می آیند از بادی یعنی از روستاها و منطقه های دور می آیند همه یکسان اند (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) فتوایی جناب ابوحنیفه می دهد فتوایی جناب شافعی می دهد این فتواها مقداری با ظاهر آیه هماهنگ نیست برخی از اینها فتوا دادند که خرید و فروشِ دورِ مکه یعنی خانه ها و دار, اجاره ی دورِ مکّه یعنی هتلها اینها حرام است چرا؟ برای اینکه خدا فرمود عاکف و بادی در آن مساوی اند شافعی می گوید نه این طور نیست حرمتی در کار نیست.

مرحوم شیخ طوسی در تبیان بعد از بیان این دو گروه یک اشاره ی اجمالی دارد اما تفصیلش به فقه برمی گردد و آن اجمالش این است که این ضمیر به مسجدالحرام برمی گردد نه به مکّه و نه به حرم بنابراین خرید و فروش خانه های مکه چرا حرام باشد, خرید و فروش خانه های حرم چرا حرام باشد اجاره ی هتلها چرا جایز نباشد خدا که نفرمود مکّه یا حرم برای همه یکسان است که فرمود مسجدالحرام برای همه یکسان است حالا ببینیم روایات اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) چگونه است این دیگر به بحث فقه برمی گردد از آیه نمی شود حرمت خرید و فروش حرم, خانه های حرم, اجاره ی هتلهای حرم را استفاده کرد (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) بعد فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) هنوز خبر نیامده این یک گروه, (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ) کسی بخواهد ملحدانه و ظالمانه در این سرزمین قدم بردارد (نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) چه آن گروه چه (كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ) چه این گروه که (يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ) بعضی از تعبیراتی که بی لطافت نیست آن است که خدای سبحان بر اساس اراده کسی را عِقاب نمی کند بر اساس اهتمام به گناه حساب نمی کند البته مستحضرید که این در بحث تجرّی این خُبث سریره را به همراه دارد کسی رفته معصیت بکند ولی نشد این از عدالت ساقط نمی شود عدالتِ صغرا لکن آن خُبث سریره سرِ جایش محفوظ است اهتمام به حَسَنه ثواب را به همراه دارد اما اهتمام به سیّئه مادامی که به عمل نرسد معصیت نیست ولی در این کریمه اگر این استنباطی که این شخص کرد درباره ی خصوص مکه درست باشد می تواند مقیّد اطلاقات قبلی یا مخصّص عمومات قبلی باشد که درباره ی خصوص مکه این طور است که اگر کسی اراده ی ظلم بکند ولو دستش به ظلم نرسد از عذاب الهی نجات پیدا نمی کند گرفتار عذاب الهی می شود, اگر منظور از (مَن يُرِدْ) خصوص اراده هم باشد ولو به عمل نرسد این می تواند مقیّد آن اطلاقات یا مخصّص آ ن عمومات باشد درباره ی خصوص مکه, فرمود: (مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ). أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۴ تا ۲۷ سوره حج ۸۹/۱۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷)

سوره ی مبارکه ی «حج» که در مدینه نازل شد بعد از بیان خطوط کلی اصول دین و همچنین فقه و اخلاق و حقوق، فرمود افراد چه در زمان انبیای گذشته چه در زمان وجود مبارک پیامبر اسلام(علیهم السلام) به شش گروه تقسیم شدند که جامع آنها دو گروه است. جریان مؤمنین و یهودیها و مسیحیها و صابئین و مجوس و مشرکین و اینها را ذکر فرمود بعد فرمود اینها بالأخره دو گروه اند (كَثِيرٌ) که سجده کردند اطاعت می کنند ایمان آوردند و می آورند (وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ) که این کثیرِ نفسی است و نه نسبی، پس دو گروه. بعد از اینکه آن شش گروه را جمع بندی کردند فرمودند دو گروه اند بعضی حقّ اند بعضی باطل، فرمود: (هذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا) آن گاه کیفر کفّار را ذکر فرمود، پاداش مؤمنان را هم ذکر کرد این عذابهای سخت و تلخ برای هر معصیتکار نیست برای کافران و ملحدان و منافقان است و گرنه افراد موحّدی که معصیت بکنند به این (لَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) و (كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا) و مانند آن معذّب نیستند.

ص: ۴۶۰

مطلب دیگر آن است که این عذابهای سخت در حقیقت باطن همین اعتقادات باطل و کفر و نفاق است اگر کسی غذایی را که ظاهرش شیرین است ولی باطنش سمّ است حرفِ کسی را هم گوش نداد و فریبِ ظاهر او را وادار کرد به خوردن سمّ بالأخره سم او را به هلاکت گرفتار می کند باطن کفر همین است لذا در بخشهای وسیعی از قرآن فرمود: (تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)، (مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ)، (ما کنتم کسبتم) دیگر حرف «باء» و امثال ذلك نیاورد فرمود همین اعمال شماست که به این صورت در آمده بنابراین نباید استیهاش کرد که چرا این همه عذابهای سخت با رحمت الهی چگونه هماهنگ در می آید خدای سبحان ارحم الرحمین است «فی موضع العفو والرحمه» و «أشدّ المعاقبین» است «فی موضع النکال والنقمه» و این «أشدّ المعاقبین» او هم بر اساس «و يَعفوا عن كثير» است فرمود ما آنچه را که به شما می رسد هر مصیبتی که دامنگیرتان می شود (فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) این دعای معروف «یا مَن یَقبل الیَسیر و یَعفوا عن کثیر» هم از آن کریمه اخذ شده است با اینکه (يَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) است مع ذلك همین (لَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ)، (يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ) اینهاست باطن گناه در برابر ذات اقدس الهی این است اما در آیه ی ۲۴ که فرمود: (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) چون معلوم نیست که قائلِ این قوم چه کسی است گاهی قول سلام و رحمت و تحیّت را از فرشتگان نازل تلقّی می کند مردان بهشت این طورند بهشتیان و مؤمنان گاهی سلام را از فرشتگان نازل تلقّی می کنند گاهی از حَمَله ی عرش تلقّی می کنند مثل جبرئیل، میکائیل،

اسرافیل(سلام الله علیهم) گاهی هم از ذات اقدس الهی.

تفصیل سه ضلعی در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت در سوره ی مبارکه ی «انعام» خدای سبحان به پیامبر فرمود مخاطبان حجاز دو قِسم اند یک عدّه می آیند در حضور شما با شما گفتگو کنند نه برای اینکه حرفِ شما را بشنوند بلکه برای اینکه حرف خودشان را بزنند (وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا) این گروه برای پندپذیری و استدلال پذیری و اینها که نمی آیند اینها می آیند فقط حرفهای خودشان را بزنند اینها هیچ، (وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا) اینها حسابِ خاص دارند اما (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) آنهایی که می آیند در مجلستان، مسجدتان برای اینکه (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) نصیبشان بشود، (يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) نصیبشان بشود، (وَيُزَكِّيهِمْ) بهره شان بشود اینها که می آیند در محضر تو بگو (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) اینکه مستحب است خَطیب جمعه سلام بکند یا وُعّاظ قبل از اینکه سخنرانی می کردند در سابق اول سؤال می کردند به مخاطبان برگرفته از همین آیه سوره ی مبارکه ی «انعام» است در ذیل آن آیه بحث شد که:

تَلقّی کنندگان سلام سه گروه اند بعضی سلام را از فرشته ها دریافت می کنند بعضیها از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دریافت می کنند بعضیها هم سلام را از ذات اقدس الهی اینکه فرمود: (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) یعنی خودت سلام بکن یا سلامِ ما را به آنها برسان آنها که جزء اوحدیّ از مخاطبانِ محضر حضرت اند سلامُ الله را تلقّی می کنند که «سلام الله علیه» آنهایی که قدری میانی اند سلام را از فرشته ها و آنها که ضعیف ترند از فرشته های ضعیف تر درک می کنند و هر کسی سلام را از وجود مبارک پیغمبر تلقّی بکند آن طور نیست که از مقام رسالتش تلقّی بکند چون حضرت یک سلام و برخوردی دارد «بما أنّه بشرٌ مِثلنا» سلامی هم و برخوردی هم با مخاطبان دارد «بما أنّه رسول الله» که (يُوحَى إِلَيَّ) آنها که می آیند در مسجد محضر پیامبر سلام را از حضرت تلقّی می کنند آن ضِعافشان سلام را از حضرت «بما أنّه بشرٌ مثلنا» تلقّی می کنند ولی اوحدیّ شان سلام را از رسول خدا «بما أنّه یوحی إلیّ» تلقّی می کنند پس مخاطبان چندین درجه دارند سلام هم چندین درجه دارد این (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) چندین مرتبه دارد مبسوطش در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت و آنچه در سوره ی مبارکه ی «یس» می آید که (سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِيمٍ) هم در ذیل همین مسئله قابل طرح است. خب (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ):

ص: ۴۶۲

صراطِ عزیزِ حمید هم در اول سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» آنجا مشخص شد که ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و همچنین به حضرت موسای کلیم آنجا می فرماید مردم را از ظلمت به نور خارج کنید و به صراطِ عزیزِ حمید دعوت کنید اوّلین آیه سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» این است که (وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ)، گاهی عزیزِ حمید است، گاهی حمید است، گاهی عزیز است این اسمای حُسنا از تناکُح اینها و ازدواج اینها و ترکّب آنها یک فیض بهره می شود، از انفراد آنها هم یک فیض مخصوص از عزیز وحده یک برکت، از حمید وحده یک برکت، از جمع بین عزیز و حمید برکتهای خاص در مقام ما فرمود: (إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ) به هر تقدیر اینها به طرف ذات اقدس الهی ای حرکت می کنند که هم محمود است بالذّات، هم خودش را حمد می کند و هم اینکه تمام حمدها برای خدای سبحان است چون حمد در برابر نعمت است بر اساس آن آیه ای که فرمود: (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) محمودِ حقیقی و حمید به معنای محمودِ حقیقی خدای سبحان است دیگران را که حمد می کنیم به دستور الهی است اولاً و اینها چون وسایل ایصال نعمت اند ما مأمور حق شناسی هستیم ثانیاً، وگرنه (مَا بِكُم) هم در برابر نعمت است یک، (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) دو، پس «فالحمد لله ربّ العالمین» او می شود حمیدِ محض. مقدمتاً جریان حج و عمره و مکّه و حرم و اینها را دارند ذکر می کنند آیه ی ۲۵ در تعظیم این سرزمین واقع شده است.پرسش:.؟پاسخ: صراطِ اوست دیگر، صراطی که پایانش خدای حمید است انسان به مقام حمد می رسد.

سوره ی مبارکه ی «اسراء» آنجا هم مشخص شد که خدای سبحان به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً) مقام محمود این است که انسان به جایی می رسد که مَجلای فیض الهی است چون حمد در برابر نعمت است اگر کسی مظهر هو المنعم شد مظهور هوالمحمود هم می شود این می شود مقام حمد، در ذیل همان سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم گذشت که درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مطرح است که در قیامت پرچم حمد به دست خداست «بیده لواء الحمد» که تمام شکرها به برکت آن حضرت است چون به برکت آن حضرت همه چه در شرق عالَم چه در غرب عالَم موحّد شدند پس او در حقیقت محمود است مظهر خدایِ حمید است و لِوای حمد و پرچم حمد به دست اوست و آن را هم از راه نماز شب به دست آورده (عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً) و خود این محمودِ بالعرض به آن محمودِ بالذّات می رسد، محمود بالتّبع به محمود بالأصاله می رسد محمودِ مجازی به محمودِ حقیقی می رسد و مانند آن، بعد فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) مشرکان مکّه یک بحثهای نظامی و جنگهای خونریزیها و اینها داشتند که در آیات جداگانه مطرح شد یک سلسله مسائل تبلیغی و اجتماعی و سیاسی هم داشتند. فرمود اینها که کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند از نظر اعتقاد و کارشکنی های همه جانبه دارند هم (يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) نمی گذارند از نظر تبلیغات سوء کسی ایمان بیاورد و هم آنها که ایمان آوردند نمی گذارند که آنها وظایف دینی شان را درباره ی حج و عمره انجام بدهند هم «لیس» تامّه «لیس» ناقصه، «کان» تامّه «کان» ناقصه خطرات اینهاست نمی گذارند که یک عدّه ایمان بیاورند (یک)، نمی گذارند آنهایی که ایمان آوردند به وظایفشان از نظر احترام کعبه و حج و زیارت عمره وظیفه شان را انجام بدهند (دو) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) که برای خودشان است (وَيَصُدُّونَ) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد اینها دوتا کار زشت انجام می دهند یکی اینکه (يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) نمی گذارند عدّه ای مسلمان بشوند دوم اینکه «یصدّون عن المسجد الحرام» نمی گذارند آنهایی که اسلام آوردند وظیفه شان را انجام بدهند اینجا عطف فعل مضارع بر فعل ماضی نظیر آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «رعد» بود که قبلاً گذشت در آیه ی ۲۸ سوره ی «رعد» دارد که (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللَّهِ) که یک فعل مضارع بر ماضی عطف شده است در بخش اثبات اینجا در بخش منفی و زشتی و کفر و الحاد است آنها ایمان آوردند (یک)، در مقام بقا و استمرار دلشان مستمرّاً به یاد خدا مطمئن است این (دو)، اینها در بخش منفی اند (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) که فعل ماضی است (وَيَصُدُّونَ) که فعل مضارع است در بخش منفی و کار الحادی و کفر (عَن سَبِيلِ اللَّهِ) که راجع به اصل ایمان، (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) راجع به اینکه مؤمنان وظیفه شان را نسبت به مسجدالحرام انجام بدهند.

ص: ۴۶۴

مسجدالحرام چه خصیصه ای دارد؟ فرمود این مسجدالحرام (الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً) برای همه ی مردم ما این را قبله قرار دادیم، مَطاف قرار دادیم، مزار قرار دادیم، مُستَجار قرار دادیم برای همه ی مردم (جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) حاضر و بادی، داخل و خارج، حاضر و مسافر درباره ی این مسجدالحرام علی السواء اند هیچ کسی حقّ تقدّم ندارد هیچ کسی حق ندارد دیگری را منع کند. عاكِف یعنی مقیم، کسی که در همان سرزمین زندگی می کند. بادی کسی که از خارج می آید که این اشاره شد از بَدْوْ است نه از بدأ و نه از بُدُو، بُدُو یعنی ظهور، بَدأ که مهموز است و از این باب نیست اصلاً از باب ناقصه یا واوی نیست آن به معنی ابتداست یَبدأ، یُبدُو به معنی ظهور است یَبْدو یعنی بیابان، بادیه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» این مضمون گذشت که وجود مبارک یوسف(سلام الله علیه) برابر آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «یوسف» این چنین فرمود: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً وَقَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ) شما را از راه دور آورد اینجا خب مصر جای حِضارت بود و آن منطقه ای که وجود مبارک یعقوب و فرزندانش زندگی می کردند بادی بود فرمود شما از بادیه آمدید به این سرزمین، این بَدْو یعنی همان. در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم از همین کلمه استفاده شده فرمود عدّه ای در زمان جنگ اینها حاضر نیستند که در مدینه باشند و از اعزام نیرو به جبهه ها باخبر بشوند یا خبرِ رسمی از جبهه به شهر می آید اینها باخبر باشند اینها دلشان می خواهد وقتی مدینه ناامن است زمانِ اعزام نیرو به جبهه هاست اینها در بادیه ها به سر ببرند بعد از اینکه غذایشان را خوردند و خوابیدند و استراحت کردند از دیگران سؤال می کنند جبهه چه خبر، مدینه چه خبر، فرمود بعضیها این طورند آیه ی بیست سوره ی مبارکه ی «احزاب» این است (يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِی الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ) وقتی که گروه گروه مزاحم مدینه می آیند نظیر جنگ احزاب و امثال احزاب این افراد راحت طلب دلشان می خواهد که ای کاش در اطراف مدینه زندگی می کردند و همان جا سؤال می کردند مدینه چه خبر، جبهه چه خبر، چه کسی کُشته شد چه کسی شهید شد چه کسی آمد و چه رفت، (يَوَدُّوا) دوست دارند که در مدینه نباشند (لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِی الْأَعْرَابِ) ای کاش در بادیه بودند در اعراب زندگی می کردند نه در عَرَب، اعراب آن افراد بادیه نشین اند (لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِی الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ) همان جا بودند از دیگران سؤال می کردند که جبهه چه خبر چه کسی کُشته شد چه کسی شهید شد چه کسی آمد چه کسی رفت.

غرض این است که باید یعنی اهل بادیه (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) یعنی چه کسانی که در مکّه مقیم اند اهل آن سرزمین اند، چه کسانی که از خارج و از بَوَادی و بادیه ها وارد این سرزمین می شوند اینجا مساوی اند با همه کسی حق ندارد مانع دیگری بشود خب این خصوصیّت مکه است و خصوصیّت حرم است که این دو قبول شد. تا اینجا محذوری نیست (الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم) اینجا خصیصه ای دارد همان طوری که ماههای حرام از نظر زمان خصیصه ای دارد که سایر اَزمنه فاقد آن خصیصه است حرمِ الهی، سرزمین مکّه در جوار مسجدالحرام این زمین خصیصه ای دارد که سایر زمینها فاقد آن خصیصه اند که حالا بخشی از آن خصیصه ذکر می شود.

در اینجا که در نوبت روز قبل اشاره شد برخیها مثل ابوحنیفه و پیروانشان فتوا دادند که خرید و فروش زمینِ مکّه یا اجاره دادن این مشروع نیست برای اینکه خدای سبحان فرمود عاکِف و بادی در او یکسان اند اما ظاهر آیه درباره ی خصوص مسجدالحرام است نه درباره ی مکّه یا منطقه ی حرم، فرمود: (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) نه مکّه، نه حرم. برخیها خواستند بگویند که به قرینه ی (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) منظور از مسجدالحرام کلّ مکّه و حرم است نظیر (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَام) خب آنجا که حضرت از مسجدالحرام اسراء شروع نشد در خانه ی اُمّ هانی بود بالأخره در محدوده ی مکّه بود پس می شود گاهی مسجدالحرام گفت المسجدالحرام یا مسجدِ حرام که دیگر نمی شود مسجد بی الف و لام باشد الحرام با الف و لام باشد به او اضافه بشود نمی شود گفت حجرالأسود، اگر فارسی حرف می زنیم باید بگوییم حجرِ اسود، اگر عربی می گوییم باید بگوییم الحجرالأسود اما یکی الف یکی غیر الف و لام صفت با الف و لام، موصوف بی الف و لام که تعبیر درستی نیست المسجدالحرام یا مسجدِ حرام، الحجرالأسود یا حجرِ اسود، الشیخ الرئیس یا شیخِ رئیس، دیگر شیخ الرئیس دومی الف و لام داشته باشد که درست نیست. خب در اینجا به قرینه ی (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) گفتند که منظور از این مسجد الحرام حرم است لذا اگر قرینه ای اقامه شد که منظور از مسجدالحرام حرم است آن وقت آن قول که (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) می تواند فی الجمله درست باشد نه بالجمله.

مطلب بعدی آن است که روایات فراوانی که بخشی از آنها را مرحوم صاحب کنزالدقائق نقل کرده در نامه ی رسمی که وجود مبارک حضرت امیر برای ابن عبّاس مرقوم فرمودند که یک وقت هم بحث شد که ائمه(علیهم السلام) به اقامه ی نماز موفق بودند اما به اقامه ی حج موفق نبودند هیچ کس به اقامه ی حج موفق نشد مگر اینکه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در صدر اسلام و در عصر ما شاگرد او وجود مبارک امام(رضوان الله تعالی علیه) که حج را اقامه کرد وجود مبارک حضرت امیر نامه ای که برای مسلم بن عباس والی رسمی حضرت در مکه بود نوشته بود که «وأمّا بعد فأَقِم الحجّ للناس واجْلِس العصرين، أفتى المُستفتی، عَلِّم الجاهلی، ذاكر العالِم» وظیفه ی بِعثه را مشخص کرد بعثه یک مناسک خاص دارد غیر از مناسکی که سایر روحانیون کاروان باید بلد باشند بعثه یک مناسک خاص دارند امیرالحاج چه موقع باید سخنرانی کند، کجا باید سخنرانی کند، چطور باید سخنرانی کند اینها در مسئله ی اقامه، یعنی اقامه، اقامه ی حج مطرح است نه مردم حاجیان و زائران را به مکّه بردن فرمود: «فأَقِم الحجّ للناس واجْلِس العصرين» در مکّه آنجا از آن جهت که منطقه ی گرمسیر است و نزدیک استواست وسط روز تشکیل جلسه دادن و سخنرانی کردن و اینها دشوار است حضرت فرمود طرف صبح که هوا خنک است و طرف عصر که هوا خنک شد در این دو طرف روز بنشین نیازهای زائران را در وادی گوناگون ارزیابی کن و برآورده کن اگر کسی استفتا دارد جواب بده، اگر کسی مشکل علمی دارد که غیر از استفتاست جواب بده، اگر با دانشمندان روبه رو شدی با آنها مذاکره ی علمی بکن «أفتى المستفتی و علّم الجاهل و ذاكر العالم واجلس العصرين» اینها دستورات اقامه ی حج است بعد فرمود: «و مُر أهل مكّه» به مردم مکّه به سرزمین مکّه بگو از کسی اجاره نگیرند. خب، این باید در فقه بحث بشود روایات دیگری هم هست.

ص: ۴۶۷

از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) هم نقل شد آیا اُجرت الأرض حرام است اولاً ـ این حکم فقهی است یا حکم حکومتی، آیا اُجرت الأرض حرام است یا اُجرت الأرض و البِنا حرام است؟ اگر کسی بخواهد اُجرت زمین و هتل هر دو را بگیرد طبق این می شود حرام، اما اگر بخواهد حقّ الأعیان بگیرد نه حقّ الأرض اُجرت زمین نگیرد چون اینجا زمین گران تر است اجرت هتل گران تر باشد جایز نیست مگر اینکه آن هتل بهتر و مرغوب تر از جای دیگر ساخته شده باشد این را باید فقه معیّن کند در روایات هم هست که حقّ گرفتن اُجرت نیست، حقّ گرفتن مُزد نیست شافعی به این فتوا نداده، ابوحنیفه به این فتوا داده، روایات ما هم دو دسته است.

بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه هم دارد که به عامِل رسمی اش دستور داد که به مردم مکّه بگو چیزی از اینها نگیرند آیا این مخصوص حج است یا حجّ عمره را شامل می شود، آیا عمره ی تمتّع معیار است یا کلّ سال معیار است اینها را فقه باید به عهده بگیرد ولی به حسب ظاهر از آیه بیش از این برنمی آید که ضمیر به المسجد الحرام برمی گردد نه به حرم، نه به سرزمین مکّه، یعنی کسی حق ندارد جلوی مردم را بگیرد که بیایند کنار مطافشان کنار قبله شان نماز بخوانند زیارت بکنند کسی حق ندارد، اما کسی حق ندارد از مردم اُجرت بگیرد استفاده اش آسان نیست نعم، حق ندارد که ورود افراد را منع کند اما حالا حق دارد که افرادی که آمدند از آنها اجاره بگیرد از این آیه بیش از حرمتِ منع استفاده نمی شود نه حرمتِ اجاره، نه حرمتِ بیع، کسی حق ندارد مُعتمران و حاجیان را ممنوع الورود کند همین باید بیایند، حالا بیایند رایگان بیایند ممکن است چیزی بر انسان واجب باشد اما اُجرت گرفتن حرام نباشد اما همین شئون نظامیه همین طور است دیگر شئون نظامیه به تعبیر مرحوم آقای بروجردی(رضوان الله علیه) آن شغلهایی است که نظام به آنها نیازمند است همین کارهایی که چه طبابت باشد چه معماری باشد چه بنّای باشد چه نجّار باشد چه صنعت گری باشد، اینها شئون نظامیه است یعنی نظام یک مملکت بدون اینها نمی شود اینها می شود واجب کفایی، اگر کسی به یکی از این رشته ها قیام نکرده در یک رشته ی خاصّی، فقط یک نفر بلد بود بر او می شود واجب عینی، اگر چند نفر بلد بودند می شود واجب کفایی خب با اینکه واجب کفایی است گرفتن اجرت جایز است دیگر، این طور نیست که اگر چیزی واجب شد اُجرت گرفتن ممنوع باشد که. در اینجا واجب است که موافقت کنند افراد بیایند یا ممانعت حرام است یعنی کسی حق ندارد جلوی حاجیان و معتمران را بگیرد بله این درست است اما بر آ نها واجب باشد که درِ خانه شان را باز بگذارند تا هر کسی می خواهد بیاید بیاید این استفاده نمی شود در حالی که در بعضی از روایات ما این است که اول کسی که برای مکّه در گذاشته همین معاویه(علیه من الرحمن ما یَستحق) بود سرزمین مکه باید باز باشد آن هم در حقیقت برای اینکه جلوی ورود را نگیرند. غرض این است که آیا این ضمیر به مسجدالحرام برمی گردد کما هو الظاهر یا نه، به حرم برمی گردد به قرینه ی (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) خب حالا چرا ما (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) را به حرم بزنیم تا بگوییم به قرینه ی این (الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) یعنی مکّه یا الحرم، خود مسجدالحرام را می گوید بنابراین استفاده ی بیشترش مربوط به روایات است ظاهر بیان نورانی حضرت امیر هم این است که به مردم مکّه امر بکن که اجاره نگیرند این هم باید ثابت بشود که حکمِ حکومتی است که بعثه ی امام موظّف است چنین کاری بکند یا نه، حکم فقهی است خب.

پرسش: از این روایت استفاده می شود که مسجدالحرام آن مسجدالحرام نیست؟

پاسخ: بله، از آیه بیش از این استفاده نمی شود.

پرسش:. معلوم می شود که پس آیه فقط؟

پاسخ: خود روایت هم یکسان نیست روایت هم متعارض است خب.

در جریان (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) این مقدار سخن همین است بعد فرمود: (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ) این (بِإِلْحَادٍ) باء آن ملابسه است (بِظُلْمٍ) باء آن سببیه است دوتا حالِ مترادف است یا دومی بدل برای اوّلی است اصولاً هر گونه ظلمی در مکّه الحاد به حساب می آید اگر کسی در مکّه خب، در مسجدالحرام این هم شاید تأیید کند که منظور از این مسجدالحرام خصوص حرم است چون این ضمیر به مسجدالحرام برمی گردد حالا در مسجدالحرام این کار را بکنند یا درباره ی او، خب اینها درباره ی مسجدالحرام الحاد می ورزیدند نمی گذاشتند کسی بیاید زیارت کند حجّش را انجام بدهد عمره اش را انجام بدهد. این کار اراده بکند ملحد اراده ی الحاد و ظلم بکند این از عذابِ اَلیم برخوردار است که خدا فرمود ما او را عذابِ الیم می چشانیم. این جمله در محلّ رفع است تا خبر باشد برای «إنّ» در (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا)، «إنّ الذین کفروا و یصدّون عن مسجد الحرام» خبرش این جمله است (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) مشکل این (يُرِدْ) این است که بر اساس صِرف اراده ذات اقدس الهی عذاب بار کرده که قبلاً هم گذشت اراده ی گناه، گناه نیست ولی اراده ی ثواب، ثواب است یعنی اگر کسی قصد کرده حَسَنه ای را انجام بدهد ولی وسیله اش فراهم نشده خدای سبحان به او پاداش عطا می کند اما اگر قصد کرده سیّئه ای را انجام بدهد وسیله اش فراهم نشده خدا عفو می کند.

مسئله ی تجرّی و خُبث سریره که مسئله ی کلامی است حکم خاصّ خودش را دارد ولی در فقه حکم این است که اگر کسی نیّت گناه کرد بعد ترک کرد و این ترک اگر با توبه همراه بود که ثواب دارد، اگر با توبه همراه نبود ولی چون وسیله فراهم نشد او گناه نکرد عِقاب ندارد پس صِرف همّت به معصیت عصیان نیست (یک)، اگر از این همّت صرف نظر کرد به عنوان توبه ثواب دارد (دو)، اگر به این همّت ترتیب اثر نداد چون وسیله فراهم نشد عِقاب ندارد (سه)، این حالات مختلفش است ولی بالأخره اگر کسی اراده ی معصیت کرد و معصیت نکرد عذابی ندارد لکن ظاهر آیه درباره ی خصوص مکه این است که این خصیصه برای این سرزمین است، اگر کسی اراده ی معصیت بکند که فقط حکم کلامی است نه حکم فقهی گرفتار عذاب می شود خب این منافاتی هم ندارد این در زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود، در زمان وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) بود که خیلیها سعی می کردند در مکّه زندگی نکنند برای اینکه این خطرات را دارد از ابن عباس نقل شده است که همین ابن عباس رفت چون وضع تجارت را به عهده داشت و بی میل نبود احتکار کند و در خصوص احتکار کردن در مکّه هم وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آن نهی را کرد این شخص گرچه احتکار فعل است غیر از اراده است این شخص یعنی ابن عباس از مکّه حرکت کرد رفته طائف زندگی می کرد برای اینکه گرفتار این آیه نشود به جای اینکه مُتِّعظ بشود دست از احتکار بردارد دست از مکّه برداشت بعضیها هم سعی می کردند که در مکه زندگی نکنند برای اینکه این خطر دامنگیرشان نشود در روایات ما هم هست که بخشی از این روایات را در تفسیر شریف کنزالدقائق ملاحظه می کنید که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) هم مشابه همان پیام وجود مبارک پیغمبر(صلوات الله علیهما) را بیان کرد که این چنین است در همان بخشهای روایی آمده است.

از وجود مبارک امام صادق سؤال کردند که یک صیدِ شکاری هست مثل باز شکاری، شاهین شکاری، کرکس اینها گاهی در همین مکّه پیدا می شود این کبوترها که می خواهند از بالای کعبه از این قسمت عبور بکنند اینها را شکار می کند ما چه کار بکنیم؟ فرمود: «اُقتلوه» با اینکه کُشتن حیوان در حرم ممنوع است فرمود این را بکُشید اینکه مزاحم کبوترهاست می دانستند که کُشتن این باز شکاری یا شاهین یا کرکس اینها جایز نیست اما از امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند اینها مزاحم کبوتران حرم اند فرمود این یاغی را بکُشید این جزئیات را هم از حضرت سؤال کردند خصوص مکّه این اهمیّت را دارد برخیها خواستند بگویند که آنچه در قلب پدید می آید اول مرحله ی ضعیف است به نام حاجِس بعد می شود اراده، بعد می شود هَم، بعد می شود عزم، بعد می شود نیّت، فاصله ی بین توجّه به فعل و خود فعل را می گویند قصد این امور شش گانه را گفتند بعضها فوق بعض است البته اثبات این به اصطلاح نزدیک تر است تا به برهان. خب، (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) البته درکات عذاب هم در آ ن درکات و افعالی که این شخص مرتکب شد وابسته است.

پرسش:؟پاسخ: این جمله خودش مستقل است، همین جمله خبر است برای (إِنَّ الَّذِينَ).

پرسش: اینکه «واو» عطف دارد؟

پاسخ: بله خب داشته باشد مگر «واو» استینافیه کجا عطف است «واو» استینافیه می تواند روی جمله خبریه در بیاید دیگر خب.

(وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) در جریان حرمت کعبه و احترام کعبه از همان اول جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) و کیفیت ساختن این را با عظمت و جلال ذکر می کند می فرماید به این وضع خانه بساز و این خانه را از لوثهای دیگران تطهیر بکن و اعلان عمومی بده که بیایند مکّه آنها هم حرف تو را می شنوند و اطاعت می کنند و می روند و حجّشان را انجام می دهند ما تَبوِئه کردیم یعنی مکانِ بیت را برای حضرت ابراهیم آماده کردیم معلوم می شود این بیت قبلاً بوده که می گویند از عهد آدم(سلام الله علیه) بوده انبیای قبل از حضرت ابراهیم هم دور او طواف کردند و اینها، حالا در زمان طوفان یا غیر طوفان حوادثی رخ داد و این بیت اثرش برطرف شد فرمود ما باوَ یعنی در مکانی (تَبَوَّءُوْا الدَّارَ) یعنی در مکان مشخّصی جا گرفت ما مکانِ این بیت را برای حضرت ابراهیم آماده کردیم به او نشان دادیم که اینجا بیت است درست است که باید کعبه بسازی اما همان جای اصلی اش باید بسازی (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ) خب البته علمِ غیب است از راه فرشته هاست.

ص: ۴۷۱

زمخشری در کشّاف یک وجه ظاهری را هم نقل می کند می گوید به دستور الهی نسیمی آمد، بادی آمد یک جای معیّن این خاکها را کنار بُرد مسطّح کرد به حضرت ابراهیم هم اعلام شد که اینجا جای اصلیِ کعبه است این خبر بر فرض صدورش دلیلی بر ردّش نیست قابل قبول است اما عمده از راههای علم غیب وجود مبارک ابراهیم باخبر شد (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ)، (الْبَيْتِ) هم که با الف و لام است چون معهود است خب این بیت را برای چه بساز؟ به او گفتیم که (أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً) این بیت، بیت توحید است نه تو شرک بورز چیزی را، نه کسانی که اهل این بیت اند مجاز به شرک اند این فقط برای بیت الله است و فقط برای عبادت است و لاغیر. در بخشهایی در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» یا غیر «مؤمنون» که خواهد آمد آنجا دارد که اینها که مشمول عهدِ الهی اند ما آن وعده را نسبت به اینها اِنجاز می کنیم که (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) این دوتا جمله را بدون عطف ذکر فرمود، فرمود: (يَعْبُدُونَنِي)، (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ) این است که چه؟ (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) نه «ولا يشركون» دو چیز نیست نفی شرک همان عبادتِ محض است (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) گاهی هر دو ذکر می شود بدون عطف، گاهی احدهما ذکر می شود بدون دیگری که در حقیقت همان توحید ناب را می خواهد بفهماند اینجا فرمود: (أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً) چیزی را شریکِ من قرار ندهید. خب، خودت وظیفه ات این است و این خانه را آماده بکن برای موحّدان ناب (وَطَهِّرْ بَيْتِيَ) که این اضافه، اضافه ی تشریفی است (لِلطَّائِفِينَ) کسانی که می خواهند طواف کنند دورِ او (وَالْقَائِمِينَ) کسانی که می خواهند نماز بخوانند به سوی او (وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) برای اینها که حالا باز هم باید نکته باشد که چرا اینجا سجود بدون «واو» آمده. فرمود خودت که موحّدِ نابی، پیروانت هم که موحّد ناب اند این خانه، خانه ی توحیدِ ناب باید باشد و نگذار (طَهِّرْ بَيْتِيَ) هم دفع است و هم رفع، نگذار آلوده بشود و اگر یک وقت آلوده شد باید از لوث صَنم و وثن تطهیر کنی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی در فتح مکه وارد مکه شد و حضرت امیر در داخل مجلس بودند دیدند بالای خانه ی کعبه بتها آویخته است، اطراف کعبه بتها هست، در درونش بتها هست حتی مجسمه ی وجود مبارک ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) که بنیان گزار این خانه ی توحید بودند مجسّمه ی اینها در درون کعبه (وبایدیهم الأزلام) همان اسباب قمار و بت پرستی در دست اینها بود این خانه ای که خانه ی توحید است و به دست موحّدان ناب ساخته شد و برای توحیدِ تام ساخته شد به جایی رسید که در درون این خانه مجسّمه ی وجود مبارک ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) بود (وبایدهما الأزلام) بشر را رها کنی به این صورت در می آید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۵ تا ۲۸ سوره حج ۸۹/۱۲/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸)

در ضمن بیان احکام حج فرمود اینها که در مکّه به سر می برند هم از نظر مسائل اعتقادی کفر ورزیدند و هم مانع سایر افرادند از اسلام آوردن و هم مانع مسلمانها هستند از انجام فریضه ی حج عمره این گروه و همچنین هر کسی که درباره ی حرم الهی, مسجدالحرام اراده ی الحاد و ظلم بکند ما او را به عذابِ الیم گرفتار می کنیم و عذابِ الیم را به او می چشانیم. (كَفَرُوا) که فعل ماضی است معطوف علیه (يَصُدُّونَ) است که فعل مضارع است مشابه این در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت که فعل مضارع بر ماضی عطف شد و سرّش آنجا بازگو شد که (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم) یکی از آن نکات این است که این:

سدّ عن سبیل الله که به صورت فعل مضارع بیان شده مفید استمرار است گرچه فعلِ مضارع مفید استمرار است از حال و آینده نسبت به گذشته را شامل نمی شود ولی به قرینه ی اینکه معطوف علیه اینها فعل ماضی است این (يَصُدُّونَ) کشف از استمرار اینها می کند در سدّ عن سبیل الله یعنی بازداشتن از راه خدا هم «یصدّون أنفسهم عن سبیل الله بالإنصراف» هم «یصدّون غیرهم عن سبیل الله بالصرف» هم منصرف اند هم صارِف چون سیره ی سیئه ی اینها بر سدّ از سبیل خداست از دیرزمان این را داشتند لذا چنین مضارعی بر آن ماضی عطف می شود (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) خب, که اصلاً مانع «کان» تامّه اند نمی گذارند اسلام محقّق بشود و چون مهم ترین مظهر اسلام کعبه است و اقامه ی فریضه ی حجّ عمره است و مانند آن, اینها از مسجدالحرام مردم را منصرف می کنند پس نه می گذارند کسی اسلام بیاورد و نه می گذارند کسانی که مسلمان شدند وظیفه شان را درباره ی مسجدالحرام انجام بدهند.

ص: ۴۷۳

مسجدالحرام چه خصیصه ای دارد؟ مسجدالحرام نظیر قرآن کریم این (هُدى لِلنَّاسِ) است همان طوری که درباره ی قرآن آمده است که (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدى لِلنَّاسِ) درباره ی کعبه هم آمده است که (جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ) برای قبله مردم, مَطاف مردم, مَزار مردم قرار دادیم و همه ی مردم در او سوای اند. خب این (سَوَاءً) اگر مفعول ثانیه «جَعل» باشد (جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً) دیگر (الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) خبرش محذوف است به قرینه ی سواء یعنی «العاکف والباد فیه سواء» این (فِيهِ) متعلّق به مسجدالحرام است نه متعلّق به عاکِف نه عاکف در او باشند که مقیم در او باشند که گفته بشود که اینها که مقیم مسجدالحرام نیستند عاکف و بادی مثل اینکه می گویند قابل و قادم, سالِف و عانف, شهری و روستایی, نزدیک و دور در این

باره مساوی اند.

دعای نورانی سیّدالشهداء(سلام الله علیه) دارد که سانِف و عانف یعنی گذشته و آینده در تعبیرات دیگر هست قابِر و قادم, قابر یعنی گذشته, قادم یعنی آن که قدم به میدان می گذارد و بعد می آید یا طارِف و طَرید کُهنه و نو, جدیدی و قدیمی این تعبیری است هم در تازیها هم در فارسیها, اگر گفته شد عاکف و بادی مساوی اند نه یعنی عاکف در مسجدالحرام تا گفته بشود کسی که در مسجدالحرام مرتّب عُکوف ندارد تا عدّه ای پاسخ بدهند که یک عدّه معتکف بودند این (فِیهِ) به سواء برمی گردد سواء است در مسجدالحرام, چه کسی؟ شهری و روستایی, حاضر و مسافر, اگر گفتند در حرم حاضر و مسافر مساوی اند معنایش روشن است دیگر یعنی حاضرِ در این شهر و مسافر این شهر نسبت به حرم حقّ ورود زیارت دارند. خب پس (جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً) که این (سَوَاءً) می شود مفعول دوم برای جعل «العاکف و الباد فیه سواء» این «فیه» یعنی درباره ی مسجدالحرام نه عاکف در او بلکه در او مساوی اند, مساوی در او هستند. خب, خبر (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا) یک احتمال این بود که خود جمله ی (وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ) هست, دو احتمال دیگر را جناب فخررازی ذکر کردند:

ص: ۴۷۴

یک اینکه (وَمَن یُرِدْ) عطف است بر (کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ) خبر همه, جمله ی (نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم) است (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) یک, (وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ) دو, (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْم) سه, خبر همه جمله ی (نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم) است. احتمال دیگری که ایشان همچنین در کتابهای قبل از تفسیر فخررازی آمده است این است که خبر (إِنَّ الَّذِينَ) محذوف است به قرینه ی (نُذِقْهُ), «إنّ الذين كفروا و يصدّون نُذقه من عذابٍ أليم» این خبر چرا محذوف است؟ برای اینکه خبر (وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْم) که مذکور است شاهدِ آن محذوف است. به هر تقدیر به هر یک از این سه احتمال معنا روشن است که کافران و صادّان عن سبیل الله و مریدانِ به الحاد گرفتار عذابِ الیم اند.

مطلب دیگر اینکه در برخی از تفاسیر اهل سنّت و مانند آن آمده است که خداوند اگر کسی اراده ی الحاد و ظلم داشته باشد او را معذّب می کند. اثبات این معنا دشوار است برای اینکه مطلقات فراوانی هست که صِرف همّت به گناه, قصد گناه معصیت نیست مگر اینکه در خارج محقَّق بشود نعم, درباره ی خصوص مسجدالحرام, حرم الهی و مانند آن ممکن است خصیصه ای داشته باشد اگر آنها عموم دارند این مخصِّص باشد, اگر اطلاق دارند این مقیّد باشد این ممکن هست ولی از خود این آیه بخواهیم اطلاق در بیاوریم با اینکه دارد (فِيهِ) ما این (فِيهِ) را القای خصوصیت بکنیم آسان نیست. خب, این (بِإِلْحَادٍ بِظُلْم) هر دو حال است به تعبیر برخیها حالِ مترادف است یعنی کسی که قصد کرده درباره ی مسجدالحرام گناهی را انجام بدهد در حالی که ملحداً ظالماً است که اینها بشود حال یا نه, ظلم بدلِ الحاد باشد که این الحاد یک نحوه ظلمی است یک ظلمِ خاصّی است, یک ظلم ویژه ای است اگر این کار را بکند درباره ی مسجدالحرام (نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم).

ص: ۴۷۵

پرسش:.؟پاسخ: آخر مجرور است دیگر, ما بایـد بگوییم «باء» زائده است دیگر. خب این معنایش این است که الحاد چرا, آن عصیاناً را بگیریم «مَن یُرد فیه معصیةً» در حالی که ملحد است در حالی که ظلم است همه را شامل می شود.

پرسش:؟پاسخ: همـان دیگر, می شود عاصیاً, عصیاناً دیگر «مَن یُرد فیه عصیاناً» در حـالی که این اراده اش با الحاد و با ظلم همراه است خب.

در جریـان مسـجدالحرام و حرم احکـام فراوانی اسـت کـه یکی پس از دیگری ذکر می کننـد و ایـن «إذ» منصـوب است به آن «اُذْکر» که مقـدّر است (وَإِذْ) یعنی اُذکر آن لحظه را و آن ظرف را (بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ) مَبـاو یعنی مرجع, پناهگـاه. مـا به حضـرت ابراهیم(سلام الله علیه) گفتیم جایی را مرجع عمومی قرار بده که همه به اینجا مراجعه کنند از دور و نزدیک این را از راه وحی گفـتیم (بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ) یعنی «أوحینـا إلی إبراهیم(علیه السـلام)» که بیتِ مـا را مرجعِ عمومی قرار بـده مَبـاء یعنی مرجع خب, (تَبَوَّءُوْا الـدَّارَ) یعنی خـانه ی خود را مرجع قرار دادنـد (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ) خب این احتیاج به تفسیر دارد که شـما چگونه مکانِ بیت را مرجع قرار دادید به حضـرت ابراهیم گفتید این مرجعِ عمومی باشد؟ این (أَن) تفسـیر می کند دیگر نیازی به حذف «قُلنا» و امثال ذلک ندارد این «أن», «أن» مفصّـِله است. خب, عصاره ی آن وحی چیست؟ این است (أَن لاَّ تُشْرِکْ بِی شَیْئاً) خودت باید موحّد ناب باشی (یک) که این نکره در سیاق نفی است به هیچ وجه چیزی را شریک خدا قرار ندهی (وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ) مکانِ بیت را که معیّن کردیم پس خود بیت باید در این مکان مشخص ساخته بشود و این بیت بشود بیتِ توحیـد نه تو و نه احـدی حقّ شـرک نداریـد و این منطقه و این بیت باید طاهر باشد برای کسانی که قدص طواف دارنـد در حولِ او یـا قصـد نماز دارنـد به سوی او این دو عنصـر محوری را داراست یکی اینکه مطاف است یکی اینکه این قبله است مطافِ طائفین است و قبله ی مُصلِّین از صلات به عنوان قیام و رکوع و سجود یاد شده است منتها سجود بر رکوع عطف نشـده است برای اینکه اینهـا متلازم انـد هر جـا رکوع هست سـجود هست وماننـد آن. فرمود: (لِلطَّائِفِینَ) مطاف است, (وَالْقَائِمِینَ) یعنی «للقائمین» قبله است (وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ) چند روایت ذیل این آیه ی شـریفه هست که این اضـافه, اضـافه ی تشـریفی است همـان طوری که درباره ی خلقت آدم آمـده است که خداونـد «خَلَقَ الله» آدم را «علی صورته» آن دو طایفه نصوص درباره ی خلقت آدم بر صورت است یک طایفه این است که برخیها خیال کردند که ــ معاذ الله ــ ذات اقدس الهی صورتی دارد و آدم را بر صورت خود آفرید.

مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) این روایت را نقل کرده که اینها که «خَلق الله الآدم علی صورته» که مُستمسَک یک عدّه است اینها صدر حدیث را رها کردند ذیلش را گرفتند داستان از این قبیل است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) داشتند عبور می کردند دو نفر با هم برخوردی داشتند یکی به دیگری گفت: «قَبَّح الله وجهَک» چقدر زشت صورتی, وجود مبارک حضرت فرمود این طور نگو «إنّ الله خلق آدم علی صورته» یعنی هر کسی را به صورت مناسبِ او آفرید که این ضمیر «صورته» به آن شخص برمی گردد به آدم برمی گردد نه به الله.

حدیث دیگر از مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) نقل شده این است که ذات اقدس الهی برای انسان حرمتی قائل شد و همان طوری که منزّه از بیت است ولی کعبه را به خود اسناد داد تشریفاً اضافه, اضافه ی تشریفی است فرمود: (طَهِّرْ بَيْتِيَ) خدا منزّه از صورت است ولی برای آدم کرامتی قائل شد لذا اضافه ی تشریفی به خدا پیدا کرد و خداوند «خَلق آدم علی صورته» خب این دو طایفه نصوص هر دو هم حق است در ذیل این آیه آن روایات هست بخشی از این روایات در همین تفسیر کنزالدقائق هست که خدای سبحان منزّه از بیت است ولی تشریفاً بیت را به خود اسناد داد چه اینکه منزّه از صورت است ولی صورتِ آدم را به خودش اسناد داد (وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) منتها (الْقَائِمِينَ) و (الرُّكَّعِ السُّجُودِ) دور و نزدیکش یکسان است «طائفین» مخصوص کسانی است که از نزدیک در مدار کعبه طواف می کنند کسانی که از دور هم متوجه کعبه اند اینها قائم اند, مُصلّی اند این اختصاصی به جریان مسجدالحرام ندارد در همه ی موارد در شرق و غرب عالَم قبله کعبه است و لاغیر نه اینکه قبله ی کسانی که در مسجدالحرام اند کعبه باشد و قبله ی کسانی که در حرم اند مسجدالحرام باشد و قبله ی کسانی که در منطقه های دورند حرم باشد هرگز یعنی هرگز حرم قبله نیست مسجدالحرام قبله نیست کعبه قبله است برای همه منتها استقبالِ دور و نزدیک فرق می کند همه ی ما مُستقبِل کعبه ایم و در تمام حالات هم می گوییم «والکعبه قبلتی» که در بحثهای قبل هم داشتیم در دعای عدیله و غیر عدیله هم هست مرگ ما و زندگی ما فقط یعنی فقط با کعبه است نه با مسجدالحرام نه با حرم منتها «استقبال کلّ شیء بحسبه» ما وقتی که هزارها کیلومتر فاصله داریم استقبال ما به یک نحوه است آنها که در جوار کعبه اند استقبال آنها به یک نحو است استقبال وسیله است نه قبله, قبله فقط یعنی فقط کعبه است. خب, فرمود: (الْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) اینها متوجّه کعبه اند.

وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود وقتی این کعبه را ساختی (طَهِّرْ بَیْتِیَ) این کار را کردی اعلانِ عمومی بکن که مردم بیایند (وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) اکثر مفسّرین بر این اند که این خطاب متوجّه حضرت ابراهیم است که ذات اقدس الهی به حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود بعد از اینکه کعبه را ساختی اعلان عمومی بکن که هر که می تواند بر او لازم است به مکّه بیاید و کعبه را زیارت کند و حجّ عمره انجام بدهد. در برخی از روایات ما آمده است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است هر دو حق است منتها آن بالاصاله بود در آن زمان بود در زمان ما یعنی در عصر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آن حضرت مأمور شده است که (وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) حضرت هم اعلان کرد و کسانی هم که در محضر آن حضرت بودند یا شنیدند از دور و نزدیک بعضیها حتی از یمن به این ندا لبیک گفتند و مکّه مشرّف شدند. (وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) وقتی که شما این کار را کردید مردم اطاعت می کنند (یَأْتُوکَ) آن ناس (وَأَذِّن فِی النَّاسِ) در بین مردم (بِالْحَجِّ), (یَأْتُوکَ) چون این جواب امر است نونش حذف شده مردم می آیند یا رجالاً می آیند که جمع راجل است مثل قیام و قائم یعنی پیاده یا سواره می آیند (یَأْتُوکَ) یا پیاده و راجِل یا سواره, سواره هم که باشد (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) ممکن است که کسی از راه دور بخواهد بیاید سوار اسب یا شتر یا استر بشود از راه دور از این لابه لای کوهها و درّه می آید این مرکوبش ضامِر می شود, لاغر می شود این مرکوبِ ضامر را, میان باریک را می گویند ضامِر (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) که ضامر چون مفرد است یا به صورت جنس ولی چون کلمه ی «کُلّ» دارد تعبیر به جمع آورد فرمود: (یَأْتِینَ) این (یَأْتِینَ) برای (ضَامِرٍ) است به لحاظ «کل» (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) که (یَأْتِینَ) این (كُلِّ ضَامِرٍ), (مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ):

ص: ۴۷۸

«فَجّ» آن شکاف بین دو کوه است, درّه, از درّه های دور منطقه های صعب العبور می آیند و افراد نزدیک هم می آیند این کار را بکن می آیند.

مسئله ی مهمّ در مکّه هست این است که حالا ـ از دیرزمان این طور بود و در زمان خود ما هم همین طور است در زمان ما مستحضرید که بر هر مستطیعی مکّه رفتن واجب است این یک, مستطیعهایی که در منطقه های نزدیک اند یا منطقه های دور و از بهترین دعاهای ماه مبارک رمضان هم درخواست زیارت کعبه است «وارزقنی حجّ بیتک الحرام فی عامی هذا فی کلّ عام» این دو, پس زیارت خانه ی خدا چه به صورت حج چه به صورت عُمره چه اصلِ زیارت این مطلوب شارع مقدس است بعضیها بالوجوب بعضیها بالندْو. به قدری مسئله ی حج مهم است که در روایات ما هست که اگر کسی مستطیع بود و مکّه نرفت در حال احتضار به او می گویند «مُتْ یهودیاً أو نصرانیا» حالا یا در صف یهودیها بایست یا در صف مسیحیها این قدر مسئله ی حج مهم است و اگر کسی مستطیع بود و مکه نرفت در قیامت کور محشور می شود و اگر کسی مستطیع بود و مکّه نرفت خدای سبحان در صحنه ی قیامت به او نظرِ تشریفیِ خاص ندارد اینها همه دلیل اهمیّت زیارت بیت الله است و واجب هم هست که بروند.

مطلب اول را عرض می کنم که شما درباره ی مناسک فکر بکنید که آیا این دیدگاه, این منظر, این دین, که همه را دعوت کرده است جایی را پیش بینی کرده یا پیش بینی نکرده خب, پس مطلب اول آن است که چه آیه چه روایه مسئله ی زیارت مکّه را, حجّ عمره را در نهایت تأکید قرار داد.

مطلب دوم آن است که الآن حرمین در اسارت بیگانه ها است در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در آن عهدنامه ی مالک دارد که «فَإِنَّ هذا الدِّيْنَ قَدْ كَانَ أَسِيْراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ» شما می بینید این دین سالیان متمادی در اسارت آل سعود بود, در اسارت حُسنی مبارکها بود, در اسارت بن علیها بود, در اسارت قزّافیها بود, در اسارت بسیاری از کشورهای خلیج فارس و دور بود «فَإِنَّ هذا الدِّيْنَ قَدْ كَانَ أَسِيْراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ» این بیان نورانی حضرت است در آ ن عهدنامه ی مالک الآن هم همین طور است که این دین اسیر است یعنی حرمین اسیرند, مسجدالحرام اسیرِ دست آل سعود است خب, ما ببینیم که اصلِ دین درباره ی حجّ عمره چه می گوید پس دین اصراری دارد که مردم سالانه مکّه بروند آن قدر مسئله ی مکّه و حجّ عمره مهم است که اگر یک سالی مردم نتوانستند مکه بروند بر امام لازم است بر حکومت اسلامی لازم است یک عدّه را بَعْثْ کند بِعثه داشته باشد که هزینه اش را تأمین کند که بروند مکه تا حرم خدا و مسجدالحرام و کعبه از زائر خالی نماند این اهمیّت نشان می دهد که مطلوبِ شارع مقدس است جدّاً یا بالوجوب یا بالنَطو از دیرزمان همین طور بود آن وقتی که جمعیّت کم بود با الآن که جمعیّت زیاد است گرچه نسبت فرق می کند ولی اگر کفّار (يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) نبود عدّه ی زیادی عازم مکّه بودند.

طبعِ قضیه این است اساس کار این است طبع اوّلی و ظهور اوّلی این است الآن اگر هیچ مالی نباشد حدّاقل پنجاه میلیون مردم عازم مکّه اند به طور عادی یعنی چه خود مردم حجاز چه کشورهای نزدیک چه کشورهای دور حدّاقل, حالا پنجاه میلیون را بگوییم چهل میلیون, سی میلیون, بیست میلیون, ده میلیون, از این کمتر که نمی شود که قبلاً هم همین طور بود طبع قضیه این است خب, شارع مقدس مهمانها را با این ضرورت دعوت کرد که اگر نیایی کور محشور می شوی, اگر نیایی در صف یهودی یا مسیحی می خواهی وارد بشوی حالا ده میلیون آمدند آن وقت در سابق یعنی مثلاً زمان حضرت ده هزار نفر آمدند الآن ده میلیون آمدند شما مسجدالحرامِ آن وقت را اگر می دیدید «مفحص قتاد أو هو أضيَق» مَسعیٰ را اگر می دیدید این چنین بود, حرم را می دیدید این چنین بود حالا ده هزار نفر زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ده میلیون زمان ما که این حدّاقلّ اقلّ اقل است حالا اینها آمدند وقتی وارد سرزمین مکه می شوند از همان اول تا آخر می گویند ببخشید, ببخشید, ببخشید, جا نیست, جا نیست, جا نیست, میقات جا نیست, مسعیٰ جا نیست, مَطاف جا نیست, مرمیٰ جا نیست, موقف جا نیست, مَبیت جا نیست این می شود دین؟! شما این طور مهمان دعوت کردی همه جا می گویی جا نیست یا نه, میقات آن یک تکّه نیست.

مرحوم آقای خویی را خدا غریق رحمت کند این از لطایف فرمایش ایشان است که ذوالحلیفه این مسجدالشجره مثل مسجد سلیمان است آن منطقه را می گویند ما آمدیم گفتیم الاّ ولابد همین جا باید اِحرام ببندیم در مَطاف گفتیم الاّ ولابد بین کعبه و موقف باشد که تقریباً سیزده متر است یک قدم آن طرف تر بروی حجّ ات باطل است ما یک وقت یک استدلال فقهیِ فقیهانه داریم می گوییم ماییم و این روایت این راهِ استدلال نیست ماییم و این روایت ماییم و دهها روایت دیگر, ماییم و دهها آیه, ماییم و فضای بازِ دین آن وقت ببینیم طرز فکر ابن ادریس در می آید یا شیخ طوسی, اگر کسی در فضای باز فکر بکند هرگز فتوا نمی دهد که الاّ ولابد طواف باید بین کعبه و موقِف باشد همین ۲۶ و خرده ای ذِراع یعنی سیزده متر البته این افضل است شما همه جا راه را بستید می گویید عندالاضطرار یک وقت است که طبع قضیه اضطرار نیست مثل اینکه آدم وضو می گیرد خب وضو می گیرد دیگر خیلی افرادند که با آب سرد وضو می گیرند زمستان و تابستان حالا کسی پیرمرد بود پیرزن بود مریض بود بله بگویید عندالاضطرار تیمّم بکن اما طبع قضیه شما آمدید همه راهها را بستید مکرّر جا نیست, جا نیست خب, تا می روند مَسعیٰ را توسعه بدهند چهار نفر اشغال می کنند, تا می روند مِنیٰ را توسعه بدهند چهار نفر اشغال می کنند خب شما کدام دین را می خواهید اجرا کنید مگر این دین نمی گوید اگر مستطیع نیامده کور محشور می شود حالا این مستطیعها هستند دارند می آیند شما که همه جا راه را بستید که این ده میلیون آن حدّاقل اقل است شما این راه بدهید دیگر خب اینکه بالضروره نیست اضطرارِ ثانوی نیست تا شما بگویید حکم ثانوی این است که حالا چون جمعیّت زیاد است بیرونِ خَلف مقام هم می شود طواف کرد این طبعِ اوّلیه قضیه است یک وقت است که خب هوا سرد شده بله, همیشه که هوا سرد نیست یک وقت هوا سرد شده آدم نمی تواند با آب سرد وضو بگیرد بله, گاهی چند سال یک بار ممکن است چنین اتفاقی بیفتد خب آدم تیمّم می کند اما طبع قضیه این است وقتی طبع قضیه این است چرا فتوا می دهید می گوید الاّ ولابد طواف باید اینجا باشد خب بعد از نَفْر اول خیلی از شما آقایان مکه مشرّف شدید بعد از نَفْر وقتی کسانی که از مَبیت آمدند مسجدالحرام کلّ سطح مسجدالحرام پُر از طایفین است هیچ جا نیست خب این طبع قضیه است طبقه دوم همین طور است, طبقه سوم همین طور است, در مسعیٰ همین طور است, در مرمیٰ همین طور است یعنی یک تکّه سنگ خاص را ده میلیون باید رَمْی کنند یا مردم را می خواهید چند ماه آنجا نگه دارید چند ماه نگه داشتید که اَشهر حج از بین می رود به نوبت باشد اینها تا چه موقع آنجا صبر بکنند, بنابراین یک وقت مرحوم ابن ادریس در سرایر استدلال دارد که شما می گویید که این حدیث درست است این حدیث, اما عدلِ اسلام را هم ببینید البته مربوط به حج نیست فرمایش ایشان می گوید این با عدل اسلام سازگار نیست بنابراین:

فقیه بایـد دوتـا عینـک داشـته باشـد با یک عینک فتوا ندهـد یک عینک را ببینـد این روایت چه می خواهـد بگویـد نِطاق این روایت چیست, یک عینکِ وسیع تر به چشم بزند این روایت با همه ی روایات, این آیه با همه ی آیات, این دلیلِ عقلی با همه ی ادلّه ی عقلی بعـد آن وقت فتوا بدهـد اگر این شـد هرگز فتوا نمی دهد که اگر مسعیٰ را قدری توسعه دادند باطل است یا طبقه ی بالا ـ رَمْی کردیـد باطل است یا طبقه ی بالا سعی کردیـد باطل است الآن چون جای مردم را گرفتنـد با الحاد و ظلم ما خیال می کنیم حاجی همین چنـد نفرنـد اینها با الحاد و ظلم جلوی مردم را گرفتنـد وگرنه مردم اگر بخواهنـد حج بیایند بدون الحاد و ظلم آن اقلّ اقلّش ده میلیون است قبلاً در زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اقلّ اقلّش ده هزار نفر بودند خب این ده هزار نفر را شـما در یک قفس می خواستید جا بدهید نمی دانم شما سال قبل از انقلاب مکّه مشرّف شدید مسجدالشجره را دیدید یا نه, یک مسجد مختصری بود نظیر مسجدهای محلّی خب اینکه نمی شود شما همه را دعوت بکنی اگر نیایی در صف یهودی هستی ولی از اول تـا آخر, از آخر تـا اول بگوییـد جـا نیست, بنابراین این (یَأْتِینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ) نشان می دهـد که آنجاها که مشـخص شده است افضلِ مناطق است بله افضـلش آنجا هست و بر دیگران هم لازم است که مِنیٰ را توسـعه بدهند, مَسـعیٰ را توسعه بدهنـد, مرمیٰ را توسـعه بدهنـد, مَبیت را توسعه بدهنـد, موقف را توسـعه بدهنـد, حالا ده میلیون را شـما در عرفات کجا می خواهی جا بـدهی بر همه واجب است یا نه, مهمان دعوت کردی از اول تا آخر نوشتی هم جا نیست خب پس بنابراین یک وقت است که ضـرورت هست ضـرورت یک امر چهار پنج سال یک وقت چنین اتفاقی می افتد بله, اما طبع اوّلیه قضـیه این است. خب, فرمود: (وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ) این (کُلِّ ضَامِرٍ), (مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ) الآن از دریا و صـحرا و زمین همه مشـتاق کعبه انـد آن روزها در حدود پنجاه سال قبل بود یکی از معمّرین برایم نقل می کرد که ما وقتی از آمل حرکت کردیم مکه رفتیم و برگشتیم یازده ماه فاصـله شـد یعنی از این شـهر حرکت کردند با اسب و امثال اسب رفتند خلیج فارس آنجا سوار کشتی شدنـد رفتنـد جَدّه, آ نجا سوار شتر شدنـد رفتنـد مدینه, آنجا سوار شتر شدند رفتند مکّه و همه مراسم را انجام دادند و دوباره با شتر آمدنـد جدّه و با کشتی از جدّه آمدند ایران شده یازده ماه, مردم مسـلمان اند مردم فهمیدند بالأخره بعد از مرگ خبری هست و اسـاس بعـدالموت است مردم فهمیدنـد انسـان مرگ را می میرانـد نه مرگ انسـان را این حرفِ دین است بـاور کردند که انسان مسافر است و مهاجر است با دست خالی نمی شود سفر کرد خب شما همه ی راهها را بستید بنابراین بِعثه باید یک فکر بکننـد کاروان حـج بایـد یک فکر بکنـد شـما روحانیون کاروان باید یک فکر بکنید که آیا این است این اساس دین است یـا اسـاس دین چیز دیگر است (وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) وجود مبـارک پیغمبر هم همین کـار را کرد آنهـا یک عـدّه تنها عُمرهالقضـا نبود که (یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) که امروز هم همین طور است دیگر امروز هم هسـتند (یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) هسـتند دیگر خب خیلی از آقایان انـد تلاش و کوشـش می کننـد علاقه مندنـد بروند الآن که جوان اند ثبت نام می کنند تا هفده هیجده سال بعد نوبتشان می رسد که تمام جوانیشان از دست می دهند قدرتش را هم از دست می دهد.

ص: ۴۸۲

طبع اوّلی قضیه این است که این حداقل بتواند ده میلیون را جا بدهد این طبع اوّلی قضیه است و دین باید برای ده میلیون جا فراهم بکند (وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ) یا (رِجَالًا) یعنی راجلاً و پیاده یا سواره و از راه دور هم می آیند چون (مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) می آیند این شترشان می شود ضامِر و محضور و لاغر, آن اسب و استرشان می شود ضامر و محضور و لاغر (مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) منافع دنیا و منافع آخرت را در آنجا ببینند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره حج ۸۹/۱۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹)

سوره ی مبارکه ی «حج» بعد از بیان آن عناصر محوری, جریان اقامه ی حج را تشریح کردند نه صِرف حج گزاری یا عملِ عُمره, حج گزاری و عملِ عُمره وظیفه ی آحاد مکلّف است اما اقامه ی حج وظیفه ی حکومت اسلامی است وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) حج را اقامه کرد, وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حج را اقامه کرد, وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دستور به والی اش حثم بن عباس داد که حج را اقامه کند. زائران حرمین حج انجام می دهند ولی بِعثه حج را اقامه می کند و راهِ اقامه ی حج هم در این بخش از آیات مشخص شد. فرمود کسانی که مانع سَبیلِ خدایند اصلِ اسلام یا مانع حضور مردم در اطراف حرم و کعبه اند اینها در حقیقت الحادِ آمیخته به ظلم دارند و هر کس الحادِ آمیخته به ظلم داشته باشد گرفتار عذابِ الیم می شود مصداق بارزش هم سدّ عن سبیل الله است (یک), سدّ از مسجدالحرام است (دو). مصادیق دیگر الحاد به ظلم هم مشمول ذیل آیه است ولی قدر متیقّن از الحاد به ظلم همان سدّ عن سبیل الله است (یک) سدّ از مسجدالحرام است (دو) که در صدر این آیه ذکر شده که فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ).

ص: ۴۸۳

مطلب بعدی آن است که این جمله ی (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) که عاکِف و باد فاعلِ (سَوَاءً) باشد این جمله را جناب زمخشری مفعول دوم «جعلنا» می داند خصوص «سواءً» مفعول دوم نیست چون اگر گفته بود «جعلناهُ للناس سواءً» مشخص نبود به این روشنی که باید مشخص می کرد اما (الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) اگر به عنوان فاعل ذکر بشود و جمله, مفعولِ ثانی باشد معنایش این است که ما این بیتِ حرام را برای شهری و روستایی, مسافر و حاضر بالأخره مساوی قرار دادیم و هر کس بخواهد ملحدانه و ظالمانه رفتار کند گرفتار عذابِ الیم خواهد شد.

پرسش:؟پاسخ: (الْعَاكِفُ) می شود فاعل (سَوَاءً) دیگر, چون مصدر است «یَستوی فیه المفرد و الجمع».

خب, این (وَإِذْ) یعنی «واذکُر», (بَوَّأْنَا) یعنی «أمَرْناهُ» که «أن یَجعل البیت مباءً»:

مباء یعنی مرجع, خب مرجع چه چیزی؟ مرجع آرامش و استراحت و تجارت و امثال ذلک یا نه مرجع عبادت, چون بهترین و کامل ترین مصداق (فِی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) همین بیت الله است ما این را برای مردم قرار دادیم یعنی برای عبادتِ مردم قرار دادیم (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً) آنجا هم مسئله ی عبادت مطرح است پس مسئله ی آسایش و امثال ذلک مطرح نیست و این از جزء بیوتی است که (أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) و اگر کسی با این بیتِ رفیع ارتباط برقرار کند از رفعتِ الهی برخوردار است اگر ذات اقدس الهی فرمود: (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) آنهایی هم که با کعبه در ارتباط اند آنها هم از رفعت برخوردار می شوند برای اینکه مؤمن اند دیگر.

ص: ۴۸۴

پرسش:؟پاسخ: نه, (بَوَّأْنَا) آن تضمین است و گرنه باوَ به معنای آماده نیست مَباء یعنی مرجع, (تَبَوَّءُوْا الدَّارَ) یعنی جا گرفتند (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ) ما این مکانِ بیت را برای آماده کردن که اینجا باید بیایند. مستحضرید که آنچه قبله است و آنچه مطاف است این چهاردیواری نیست چند بار این چهار دیواری خراب شده یا با سیل یا با زلزله یا با منجنیق مروانیان و اینها خب آن وقتی که کعبه به وسیله ی سیل, به وسیله ی زلزله, به وسیله ی منجنیق مروانیان خراب شد مسلمین قبله نداشتند؟!

قبله, چهاردیواری یعنی چهاردیواری نیست این بُعد مخصوص «مِن تُخوم الأرض إلى عِنان السماء» قبله است پس بنابراین اگر یک وقت خواستند بازسازی کنند حالا سیل و زلزله و منجنیق مروانیان نبود کعبه آسیب دید می خواهند بازسازی کنند این دیوارها را برمی دارند دوباره می سازند این طور نیست که مسلمین قبله نداشته باشند یا مطاف نداشته باشند این (مَكَانَ الْبَيْتِ) مهم است نه (الْبَيْتِ) این سنگ و گِل و اینها نیست این مکان مَباء است, مَطاف است, قبله است «کائناً ما کان الی یوم القیامه» خب, (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ) که این مکان قبله است این بُعد قبله است این بُعد مطاف است این بُعد مقدّس است.

پرسش: ابراهیم چیست؟

پاسخ: (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ) پازل شدن که بارها شنیدید معصیت نیست برای اینکه سازنده ی این کار ابراهیمِ خلیل است دیگر.

(وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ), (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا) این در طیّ این سالیان متمادی آن آیه چند بار مطرح شد در سوره ی مبارکه ی «بقره» هست برای اینکه آن معمار, آن مهندس, آن کارگر, آن فرمان پدر و پسر بودند اینها کارگری کردند دیوار را می چیدند (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) این پدر و پسر مثل کارگرهای دیگر این بنّاها وقتی می خواهند دیوار را بچینند زیر لب زمزمه ای دارند آنها که موحّدند ذکر خدا می گویند آنها که تَردامن اند تصنیف می خوانند, ترانه می خوانند یا سوت می کشند این مربوط به رفع خستگی است تا آن کارگر چه کسی باشد.

ص: ۴۸۵

این دو پیغمبر وقتی خواستند خانه را بسازند زمزمه زیر لبشان این بود (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) سنگ می آوردند, آجر می آوردند, چوب می آوردند, خِشت می آوردند, گِل می آوردند (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا), (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا), (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) زمزمه شان این بود خب اینها با این ساخته شده این مکان قبله است, این مکان مطاف است البته الآن این چهاردیواری به احترام آن بُعد قداست دارد فرمود ما به این معمار و مهندس فرمان دادیم که این خانه را بسازد ولی این خانه, خانه ی عبادت است نه خانه ی تجارت یا استراحت و مانند آن, (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ) این «أن» تفسیر می کند که چه کار بکن, که توحید ناب را مطرح بکن (أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً) یک, خودت موحّد محض باش و برای موحّدان هم این را آماده بکن.

سوره ی مبارکه ی «نور» که این وضع را مشخص کرده است آنجا یک وقت عرض شد که بدون «واو» عاطفه این مطلب را ذکر کرد آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «نور» این است (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) اینجا عنایت کنید (يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) این جمله ی دوم بر جمله ی اول عطف نشده نفرمود «یعبدوننی و لا یُشرکون» چون عبادتی را می خواهد که منزّه از شرک باشد این چنین نیست که عبادت و نفیِ شرک دو چیز باشد یکی بر دیگری عطف بشود چون عطف, تقاضای تغایر معطوف و معطوف علیه دارد عبادت همان است که ناب باشد (يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) اینجا هم از همان قبیل است (أَن لاَّ تُشْرِكْ بِي شَيْئاً) دیگر نفرمود «أن اعبدونی لا تشرک بی شیئا» نفی شرک معنایش همان اثبات توحید است. توحیدِ محض که هست توحید دلیل نمی خواهد قبلاً هم چند بار گفته شد که «لا إله إلاّ الله» دو جمله یعنی دو جمله نیست که نفسِ انسان یک لوح نانوشته باشد ما بخواهیم شرک را ابطال کنیم توحید را تحویل قلب بدهیم این چنین نیست این «لا إله إلاّ الله» یک جمله است نه دو جمله این «إلاّ» هم به معنای غیر است یعنی مردم بدانید غیر از همین یکی که دلپذیر و فطرت پذیر است دیگران نه, «لا إله» غیر همین یکی که دارید نه اینکه صفحه ی نفس از توحید و شرک خالی باشد ما یکی را نفی کنیم دیگری را تازه بخواهیم بپذیریم این یکی را که فطرت پذیر است انسان با فطرتِ توحیدی خلق شد این یکی را حفظ بکن دیگری را نفی بکن, اینجا هم (أَنِ اعْبُدُونِي) دلیل نمی خواهد چون او را دارید من به شما دادم شما را با همان فطرتِ توحیدی خلق کردم دیگی را راه نده دیگر نفرمود «ان اعبدنی و لا تشرک» نه با «واو» نه بی «واو» اصلاً سخن از عبادت بکن مرا نیست برای اینکه آن را که داریم دیگری را راه نده خب, این دو جمله ی بی عطف نشان می دهد که اینها تغایری ندارند یکی عبادتِ خدا یکی نفی شرک, نفی شرک در متنِ عبادت اخذ شده است عبادت آن است که توحیدِ ناب باشد دیگر عبادتِ مشرکانه که دیگر عبادت نیست «ما کان لغیر الله فهو لغیر الله» می شود دیگر خب, (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ) تا به اینجا می رسد که (يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) در آیه ی محلّ بحث هم دیگر نفرمود «أن اعبدنی لا تشرک» یعنی آن عبادت توحیدی که داری آن را حفظ بکن بیگانه را راه نده همین, (أَن لاَّ تُشْرِكْ بِي شَيْئاً) که نکره در سیاق نفی است دیگران را هم به همین توحید ناب دعوت بکن (وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝ وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ) غیر از طوافِ عادی چه حج باشد چه عُمره هر دو حج است اینکه می گویند حجّ عمره, حجّ عمره یک تعبیر صحیحی است طبق روایات ما, در روایات دارد که حج, حجّ اکبر است عُمره حجّ کبیر کسی که مُؤتمر است حاجی است منتها آن حجّ مصطلح (مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً) آن همچنان در ذمّه اش هست حجّ تمتّع مثلاً در ذمّه اش هست اینکه می گویند حجّ عُمره, حجّ عُمره یک تعبیر درست فقهی است روایت می گوید که آن حج اکبر است این عُمره حجّ کبیر لذا اگر سخن از عمره نیست برای آن

است که عمره هم جزء حج است دیگر (وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) خب.

ص: ۴۸۶

ظاهر سیاق این است که به وجود مبارک حضرت ابراهیم بعد از این بِنا فرمود این کار را بکن در روایات ما هم هست که نازل شده است درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حضرت هم «أمَرَ المؤذّنین» همه هم حرکت کردند آماده شدند برای حجّهالوداع هر دو هم حق است برابر این سیاق خطاب به حضرت ابراهیم است, برابر آن روایت وجود مبارک حضرت هم مأمور شده است که اعلام بکند مؤذّنین هم از طرف حضرت اعلام عمومی کردند که امسال باید مکّه مشرّف بشوید (وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ) مردم, چون (مَكَانَ الْبَيْتِ) برای ناس است, (الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ) است تاکنون از ناس سخن به میان آمده بود (يَأْتُوكَ) یا (رِجَالاً) و پیاده یا (عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) یعنی مرکوب وقتی که راهِ دور را طی می کند لاغر می شود مِضمار یعنی لاغر کردن در میدان مسابقه که «الیوم مِضمار» است و غداً جایزه را می دهند.

در روایات حضرت امیر و اینها هم هست که دنیا جای مضمار است جای اضافه وزن نیست جای فربهی نیست جای تن پروری نیست جای لاغر شدن است که انسان دَونده است تلاش و کوشش می کند که جلو بیفتد اگر (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) است, اگر (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ) است بالأخره دوندگی می خواهد دیگر انسان فرصت فربهی و تن پروری و اضافه وزن ندارد که خب, (سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ) می شود مضمار, می شود ضامر (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) می شود مضمار, می شود ضامر. جایزه را فرمود غداً به انسانها می دهند الیوم مضمار است بالأخره. فرمود: (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ):

فَجّ یعنی راهِ باز بین دو درّه و دو کوه را می گویند فَجّ سبیل را هم می گویند فج, فج را هم که بین دو درّه است می گویند فج از تَه درّه ها بلند می شوند می آیند خب چرا می آیند؟ این (لِيَشْهَدُوا) ترغیب می کند که اینها که می آیند تنها برای عبادتِ فردی نباشد عبادتِ اجتماعی را هم در نظر داشته باشند منافع اجتماعی را هم در نظر داشته باشند (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) روایاتی که در ذیل این آیه است.

از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند منافع الدنیا أو الآخره؟ فرمود: «الکلّ» هم منافع دنیا هم منافع آخرت الآن بهترین منفعتی که نصیب اقامه ی حج نه حج گزاری این حج گزاری قبلاً هم بود اما اقامه ی حج به وسیله ی حکومت اسلامی شد اگر می بینید الآن در مصر, در تونس, در یمن, در اردن, در کویت, در سایر کشورهای اسلامی و عربی نهضت اسلامی شده است قسمت مهم به برکت همان برائت از مسلمین است که به وسیله ی حکومت اسلامی و بعثه انجام می گیرد کشورهای اسلامی از رسانه های ما اطلاعی ندارند اما وقتی ببینند فریاد برائت از مشرکان در فضای مکّه یا در عرفات یا در مِنا بلند است مسلمانها بیدار می شوند این از بهترین برکات و آثار این برائت از مشرکین است که الآن در مصر و امثال مصر ظهور کرده «یا ایّها المسلمون اتّحدوا اتّحدوا» یا «الله اکبر» از مکّه رفته به کشورهای دیگر نه اینکه از تظاهراتِ داخل ایران اینها از تظاهرات ایران باخبر بودند اما صحنه ها آن قدر در مدار بسته است که به اینها نشان نمی دهند که اینها ببینند که زنها و مردها همه شان در صحنه حاضرند قسمت مهمّ آنچه را که اینها توانستند ببینند همین در طیّ این سی سال همان برائت از مشرکین بود که در مکّه دیدند این معنای (لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) است. آن کشتار بی رحمانه که چهارصد نفر تقریباً شربت شهادت نوشیدند آن پیامِ جهانی داشت آن دستور داد و نهضت اسلامی این طور نیست که این خونها هدر رفته باشد اگر ذات اقدس الهی خون بهای اینها را حفظ می کند در شرق و غرب عالَم می رساند.

ص: ۴۸۸

سال ۱۳۶۶ که آن حادثه ی تلخ آمد این جمعه ی خونین این رخت بربست الآن برکات خون شهدای مکّه در همه ی این کشورهای اسلامی ظهور کرده طولی هم نمی کشد _ ان شاءالله _ دامنگیر خود عربستان خواهد شد به برکت قرآن و عترت این هم هست خب کسانی که در آن صحنه بودند از نزدیک دیدند که چه بر زائران گذشت خب آن خون که هدر نرفت که آن زنها آن مردها آن وضعی را که تحمّل کردند برای رضای خدا همه ی اینها پیام بود دیگر این می شود (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) اما چهارتا سوغات خریدن که منفعت نیست این منفعتِ بیگانه هاست وقتی فکر بالا آمد انسان دید فرق است بین اقامه ی حج و حج گزاری اگر حکومت اسلامی است بعثه دارد حج را اقامه می کند.

وجود مبارک حضرت امیر نامه ی رسمی که برای قُسِم بن عباس نوشته در نهج البلاغه آمده است فرمود قُسَم «أقِم الحجّ للناس» نه حج بکن و همین اقامه ی حج جهان را بیدار کرده خب کم نیست چهارصد شهید, چهارصد شهید در برابر چند میلیون مردم که از نزدیک شاهد بودند و همه هم رفتند به میلیونها مردم گزارش دادند این جهان را بیدار کرد خیلی از بزرگان گفتند که این (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ) کم کم وسیله ی پیدایش موسای کلیم شد که آ نها را ریخت به دریا این طور نیست که ما توقّع داشته باشیم امروز اگر کودکی را شهید کردند یا جوانی را در مصر شهید کردند فردا نهضت شروع بشود جریان (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ) همین طور بود بعد از مدّتی وجود مبارک موسای کلیم قیام کرد و همه را ریخت به دریا (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ), (فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) این می شود (مَنَافِعَ لَهُمْ).

ص: ۴۸۹

از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال کردند که منافع دنیاست یا آخرت فرمود: «الکلّ» در همین تفسیرات روایی ملاحظه می فرمایید که تفقّه در دین را هم جزء همین ذکر کردند که اینها بروند در دین مُتِفَقّه بشوند تفقّه در دین غیر از فقهِ مصطلح است آن آیه ی محکمه را فهمیدن, فریضه ی عادله را فهمیدن, سنّت قائمه را فهمیدن هر سه تفقّه در دین است آن مسائل سیاسی مسائل اجتماعی مسائل وحدت ملّی مسائل انسجام ملّی, همه ی اینها جزء تفقّه در دین است اینها هم جزء (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) است بعد درباره ی بخشهای عبادی هم فرمود: (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) این تَلویه بود اولاً تلویه یک پاسخ مستقیمی است به تأذین و اذانِ وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) اولاً و به اذان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ثانیاً آنها گفتند بیایید حج ما می گوییم لبیک, البته این لبیک هم اجابت به دعوت پیامبران الهی است هم بالاصاله اجابت دعوت ذات اقدس الهی است که فرمود: (لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ) اما مشرکان این تلویه را داشتند یک لبیک آلوده به شرک داشتند می گفتند «لبیک! اللهمّ لبیک! لا شریک لک الاّ هو لک لبیک!» می گفتند شریکی نداری مگر آن شریکی که آن هم برای توست ــ معاذ الله ــ این جزء تلویه مردم در جاهلیّت بود اسلام آمده گفته این شرک است با توحید مخلوط نکنید بگویید «لبیک! اللهمّ لبیک! لا شریک لک لبّیک! إنّ الحمد و المُلک لک لبیک!» دیگر نگویید «لا ـ شریک لک الاّ هو لک تَملکه و ما مَلَک» این تلویه ی رسمی جاهلیّت بود در انجام مناسک حج اسلام آمده این را باطل کرده فرمود این الفاظ را بگویید و مثل «لا إله الاّ الله» چیزی را مخلوطش نکنید بگذارید توحیدِ ناب باشد این (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ) برخیها گفتند که ناظر به تکبیرات پشت سر پانزده نماز است که اوّلش نماز ظهر روز عید قربان است برای کسی که در مِناست و ده نماز است برای کسی که در غیر مِناست این یکی از مصادیق است می تواند باشد اما (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ) به قرینه ی (عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) یعنی عندالذبح والنَحر فقط نام خدا را ببرید آنجا دیگر برای اصنام و اضلام و امثال ذلک قربانی نکنید (عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) این باید بنابراین اگر جامع هر دو را گرفتیم و هر دو مشمول این شد عیب ندارد هم آن تکبیرات بعد از پانزده نماز «لِمَن کان فی المِنی» یعنی ظهرِ روز دهم تا ظهر روز یازده تا ظهر روز دوازده این سه روز را که سه پنج نماز, پانزده نماز است باید انجام بدهیم خب, اما کسانی که در غیر مِنی هستند همان ده نماز مستحب است پشت سر ده نماز, تعقیبات ده نماز است (عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) مستحضرید که بردن نام ذات اقدس الهی عندالذبح و النحر معنایش این نیست که انسان حتماً بگوید «بسم الله الرحمن الرحیم» نام خدا را باید ببرد بگوید «سبحان الله» درست است «الله اکبر» درست است «لا إله إلاّ الله» درست است «لا حول و لا قوّه الاّ بالله» درست است هر کدام از این اذکار را که ببرد نام خداست اگر گفتند شما نماز بخوانید خب مشخص است نماز اوّلش «بسم الله الرحمن الرحیم» است اذکار دیگر جای «بسم الله الرحمن الرحیم» را نمی گیرد اما اگر گفتند «کلّ أمرٍ لم یُبدأ فیه بسم الله فهو کذا و کذا» این معنایش این نیست که وقتی هر کاری که می کنید بگویید «بسم الله» باید نام خدا را ببرید حالا یا بگویید «لا حول و لا قوّه الاّ بالله» یا بگویید «اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد» این هم همین است دیگر نام مبارک ذات اقدس الهی را بردید این «اللهمّ» نام خداست دیگر یا «لا حول و لا قوّه الاّ بالله» یا «سبحان الله» و امثال ذلک, گاهی سؤال می شود که چرا مثلاً دعای کمیل با «بسم الله» شروع نشده ادعیه, خب با «بسم الله» شروع شده معنای «اللهمّ برحمتک الّتی» اینها همه اسم خداست ما نباید توقّع داشته باشیم که اول دعای کمیل باشد «بسم الله الرحمن الرحیم» دعای کمیل با نام خدا شروع شده ما دعایی نداریم که با نام خدا شروع نشده باشد ذبح یا نحر باید به نام خدا باشد اگر کسی مرغ را یا گوسفند را یا گاو را یا شتر را با «لا حول و لا قوّه الاّ بالله» ذبح کرد یا نَحر کرد این ذبیحه اش حلال است دیگر چون نام خدا را برد بالأخره اینجا هم که فرمود: (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ) یعنی نام خدا را ببرند البته «بسم الله الرحمن الرحیم» ممکن است

افضل از کار باشد آن مطلب دیگر است یا «لا إله الاّ الله» یک جهت دیگر داشته باشد که فضیلت خاصّ خودش را داشته باشد اما حالا خوردن و خوراندن واجب است یا واجب نیست این را فقه باید مشخص بکند (فَكُلُوا مِنْهَا) گفتند امر, امر ترخیص است أکل موش را گفتند امر, امر الزام است نه رها کردن, اگر اقامه ی حج است حتماً باید تکلیفِ مِنیٰ روشن بشود این شعار و رها کردن و آمدن با اینکه بسیاری از فقها در کشورهای دیگر هستند این اقامه ی حج نیست درست است که برابر نصوص ما «إنّ الله سبحانه و تعالیٰ یُحبّ اراقه الدِماء» وظیفه ی افراد نَحر و ذبح است.

ص: ۴۹۰

وظیفه ی حکومت اسلامی اقامه ی حج است این قربانیها را باید سامان ببخشد این قربانیها را باید به فقرها عطا بکند یا سردخانه بگذارد یا کنسرو درست کند کاری بکند که بالأخره هدر نرود این می شود اقامه ی حج که به عهده ی حکومت است آن می شود حجّ عمره که وظیفه ی زائران و مؤتمران است.

پرسش:.؟پاسخ: بله «بسم الله» دیگر, اسم خداست دیگر همه ی اینها اسم خداست (لِلّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) آن توهّم هم از همین جا پیدا شده این جوشن کبیر هم «بسم الله» است دیگر (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) اگر (أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) یا (لِلّهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) اول تا آخر جوشن کبیر «بسم الله» است اسمای الهی است این اسمای حسناست دیگر, البته این انصراف در اثر غلبه ی وجود است بالأخره, ولی حکم فقهی اش آن است حالا اگر کسی خواست سرِ مرغی را ببُرد بگوید که «لا حول و لا قوّه الاّ بالله» حلال است دیگر یا «لا اله الاّ الله» بگوید حلال است دیگر.

پرسش:؟پاسخ: نه, شرک نشود للأصنام نباشد, للأوثان نباشد آنها می گفتند که ما برای تقرّب مِن أصنام در جاهلیّت این کار را می کردند دیگر قربانی در جاهلیّت بود حالا بعد آیات بعد هم خواهد آمد قربانی که می کردند تقرباً للأصنام این کار را می کردند تا اصنام مشکل اینها را حل کند بعد چون شرک آلود بود مقداری از گوشت قربانی را به در و دیوار کعبه آویزان می کردند بخشی از خون قربانی را به دیوار کعبه می مالیدند که آیه در همین فضا نازل شده است که (لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ) این چه کاری است می کنید این نظیر دخیل بستنهاست خب چرا اینجا که رفتی دخیل می بندی آن دعای خاص را بخوان آن زیارت خاص را بخوان نگفتند دخیل ببند یا پارچه ببند که آنها را نگفتند که آنها هم همین کار را می کردند یک مقدار گوشت را میخ کوب می کردند به دیوار کعبه آویزان می کردند یک مقدار خون را به دیوار کعبه آلوده می کردند که خدا قبول کند بتهایشان قبول کند آیه نازل شد این کار را نکنید (لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ) در همین آیاتی است که بعداً به خواست خدا می خوانیم آیه ی ۳۷ همین سوره ی مبارکه ی «حج» است که به خواست خدا خواهد آمد اما فرمود این کار را انجام بدهید به نام خدا ذبح کنید و به نام خدا به فقرا اطعام بکنید.

غرض آ ن است که وظیفه ی زائران و حاجیان نَحر و ذبح است بله, اما وظیفه ی حکومت اسلامی اقامه ی حج است اینکه وجود مبارک حضرت امیر برای قُثَم نوشته «أقم الحجّ للناس» همین است که حکومت اسلامی باید انجام بدهد الیوم حرمین در اسارت آل سعودند اگر _ ان شاءالله _ این نهضتی که در مصر شروع شد در تونس شروع شد در یمن شروع شد در کشورهای دیگر شروع شد, همانند نهضت اسلامی مردم بزرگوار این منطقه ایران اسلامی _ ان شاءالله _ آنجا هم ثمربخش بشود حرمین از دست آل سعود نجات پیدا کند آن وقت اقامه ی حج وضع روشنی پیدا می کند که حج اقامه می شود هم وضع مِنی بهتر می شود هم وضع سایر مواقف بهتر می شود هم وضع حرمین بهتر می شود به برکت قرآن و عترت و بساط وهابیّت هم کلاً برچیده می شود اینها اگر بفهمند که عقل چیست, توسّل یعنی چه, توکّل یعنی چه, ارادت مردم به اهل بیت یعنی چه, مثل ارادت مردم به قرآن است خب ما این قرآن را می بوسیم قرآن را بالای سر می گذاریم اینکه فرقی بین قرآن و عترت نیست خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود شما هم نقل کردید فرمود: «لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» خب این قرآن را ما می بوسیم بالای سر می گذاریم این شرک نیست اگر حرم رفتیم و در و دیوار را بوسیدیم این شرک است؟! عقل اگر پیدا بشود این همه حل می شود.

پرسش:؟. پاسخ: خب آخر برای کُشتن مرغ و امثال ذلک که اسم اعظم لازم نیست.

خب, (فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ):

ص: ۴۹۲

«بائس» یعنی کسی که نیازمند است گرفتار شدّت و رنج و درد است و فقیر هم به کسی می گویند که ستون فقراتش شکسته است مستحضرید کسی که ستون فقراتش شکسته باشد به او می گویند فقیر و قدرت ایستادن ندارد کسی اگر ـ خدای ناکرده ـ گرفتار ضعفِ مالی باشد قدرت ایستادگی در برابر حوادث را ندارد به او می گویند فقیر وگرنه فقر و فقیر آن وضعِ اوّلی اش به معنای نداری نیست نداری را می گویند فقدان, فاقد یعنی ندار, اما کسی که ستون فقراتش شکسته است و قدرت ایستادن ندارد به او می گویند فقیر, چون یک ملّت بی اقتصاد, ملّت بی مال قدرت ایستادگی در برابر ستم را ندارد می گویند ملّت فقیر یا شخصی که در اثر بی مالی توان مقاومت با حوادث را ندارد به او می گویند فقیر فرمود اینها را باید اطعام کنید تأمین می شود دیگر نیازمند در روایات ما هم هست از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است که ذات اقدس الهی می داند که نیاز فقرا چقدر است به همان اندازه امور بِریّه جعل کرد این در روایات باب زکات است ملاحظه فرمودید دیگر بخشی در علل و شرایع است بخشی هم در ذیل روایات باب زکات است که حضرت فرمود خدای سبحان می دانست که نیاز فقرا چیست, «جعل سبحانه» فقرا را «شرکاء للأغنیاء» این مال خودش را که نمی دهد مال شریک را می دهد بنابراین فرمود اگر خدا می دانست که بیش از این مقدار لازم است نقل می کرد منتها حجّ افتاده مشکل مردم را حل نمی کند (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) نیست الآن اینها حج را انداختند, یک وقت است کعبه را منجنیق می زنند برای گرفتن ابن زبیر ویران می کنند یک وقت حج را منجنیق زده این آل سعود ویران کرده الآن حج ویران شده است, عُمره ویران شده است حج و عمره ی ویران شده (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) را به همراه ندارد آن حجّ اقامه شده است که (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) را به همراه دارد خب, بعد فرمود: (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ):

«تَفَث» یعنی آن غبـار و چرک و عرق و اینهـا البته آن روایت ضـریح محاربی هم نقل شـده است در بحثهای سابق داشتیم حالا هم اگر فرصت شـد به مناسـبتی روایت نورانی که امـام صـادق(سـلام الله علیه) به ضـریح محـاربی درباره ی تعبیر (تَفَثَهُمْ) ذکر کرده است آن را شاید نقل بکنیم که همین شاگردان مخصوص حضـرت به پیشگاه امام صادق رسیدند فرمود تاکنون ما چنین تفسیری از شـما نشـنیدیم اینکه به ضـریح محاربی فرمودید این چیست؟ فرمود: «مَن یَحمِل مِثل ما یحمل ضریح» چه کسی می تواند علم ما را حمل بکند اگر یک شاگرد خوبی باشد ما بله اسرار را به او می گوییم اما تا حال چنین کسی از ما سؤال نکرده این (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) را وجود مبارک حضـرت برابر تأویل قرآن به ولایت زده است خب, (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) قَضا یعنی به جا آوردن یعنی این تَفَث و عرقها و چرکها و خستگی هایشان را برطرف کنند (وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) آن تعهّداتشان را, آن نذرهایشان را وفا کنند (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ).

بیـان سیدناالاسـتاد لابـد ملاحظه فرمودیـد فرمود این (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) خب بله ظاهرش این است که به دور خانه طواف بکننـد این غیر از آن (لِلطَّائِفِينَ) است فرمود این جمله به برکت روایـات اهل بیت(علیهم السـلام) مخصوص طواف نساء اسـت این یکی را اهل بیت فرمودند این مربوط به طواف نساء است که کلاً از حالت احرام بالقول المطلق بیرون بیاید خب (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) وصف این بیت گـاهی به عنوان بیتِ رفیع, گـاهی به عنوان بیتِ عَتیق, گاهی به عنوان مباء للناس هر کـدام پیام خاصّ خودش را دارد اگر گفتند قبله ی شما بیتِ عتیق است یعنی شما به طرق خانه یا آزادی دارید نماز می خوانید دیگر معنا نـدارد برده ی کسـی باشـید یـا برده ی درون یـا برده ی بیرون اگر گفتنـد: (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) داریـد دور خانه ی آزاد و آزادی طواف می کنید دیگر معنا ندارد برده ی کسی باشید.

ص: ۴۹۴

بیانات نورانی حضرت امیر است که «عبد الشهوه أضلّ مِن عبد الرق» همین است فرمود کسی که بنده ی شهوت است ذلیل تر از بنده ی برده ی است این کسی که می گوید من هر چه دلم بخواهد می کنم این را می گویند وِلنگار, ولنگار هم که قبلاً ملاحظه فرمودید یک کلمه ی مرکب است نه کلمه ی بسیط, کسی که انگاره ی او و انگیزه ی او وِل بودن است به او می گویند ولنگار اینکه می گوید من هر چه دلم بخواهد می گویم, هر جا دلم بخواهد می روم این همین ولنگار است دیگر انگاره ی او و انگیزش او این است که وِل است مثل کراب هراش خب اگر این هست این «عبد الشهوه أضلّ مِن عبد الرق» حضرت فرمود, فرمود این خانه شما را آزاد می کند هم از بردگی درون هم از بردگی بیرون این اقامه ی حج به وسیله ی بعثه در طیّ این سی سال مردم را آزاد کرده است البته رسانه ها اثر خودشان را داشتند, نهضتها و راهپیمایی های درون مرزی اثر خودشان را داشتند اما مستحضرید که بسیاری از اینها رسانه ندارند بسیاری از اینها آن شعار را ندارند که وضع راهپیمایی های ما را ببینند اما در جریان مکّه همه دیدند دیگر (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ). «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۶ تا ۳۰ سوره حج ۸۹/۱۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶) وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)

ص: ۴۹۵

دین در عین حال که مردم را به وحدت دعوت می کند مرجعی برای اتّحاد مسلمین تعیین می کند قرآن از این قبیل است، عترت از این قبیل است، کعبه هم از این قبیل است. درباره ی قرآن فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا) درباره ی عترت هم که از قرآن جدا نیستند و آن حدیث معروف نقل شده است. درباره ی کعبه هم فرمود ما این کعبه را مرجع عمومی قرار دادیم اینکه فرمود: (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ):

بَواء دو اصل دارد این لغویها همه شان یکسان نیستند بعضیها ریشه یابی می کنند بعضیها فقط خُبره ی در استعمال اند که معنای این کلمه را ذکر می کنند خبره ی در وضع نیستند نمی دانند برای چه وضع شده در چه موردی استعمال شده را کاملاً می توانند تشخیص بدهند لذا لغوی خبیرِ در آن تشخیص موارد استعمال است برخی از این لغویها برای تشخیص حقیقت و مجاز هم تلاش و کوشش می کنند مثل همان کتاب معروف جناب زمخشری، برخیها اصل یابی هم می کنند نظیر ابن فارس در مقاییس ابن فارس یک لغوی خاصّی است وقتی به یک کلمه رسید می گوید این یک اصل دارد یا دو اصل دارد و همه ی اینها را از هم جدا می کند. درباره ی باء یَبوء بَواء می گوید دو اصل دارد یک اصل بواء به معنای سواء است یک اصل بواء به معنای رجوع است این سطح زمین گاهی مسطّح و مساوی است می گویند ارضی است بواء، گاهی برآمدگی و برجستگی

دارد می گوینـد این نَبوء دارد، نبـأ دارد که نبـأ همـان ارتفـاع خـاص است با این ماده هم بی ارتباط نیست. پس بواء گاهی در مقابـل نبوء و امثـال ذلک است که در بین اعراب این رسم بود می گفتنـد آن دَم بواء این دم است یعنی کُفّ این دم است اگر در مسـئله ی قصاص می خواسـتند حقّ کسـی را بگیرنـد می گفتنـد آن دَم بواء این دم نیست یعنی مساوی این نیست کُفّ این نیست یـا فلان دَم بواء این دَم است یعنی کُفّ این دم است پس بواء یک اصـلش به معنای مساوات است. اصل دیگرش هم به معنـای رجوع است بـاء بغضبٍ یعنی رجع بغضبٍ آن گاه به همین معنای رجوع (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ) را معنا می کند این یک.

سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۲۵ گذشت که فرمود: (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ) ثابَ یعنی رَجع، مَثاب یعنی مرجع اگر دین مردم را به وحدت دعوت می کند پناهگاهی باید برای مردم باشد جایی باید باشد که همه یکدیگر را در آنجا ببینند و با او هماهنگ باشند قرآن است، عترت است، کعبه است. این کعبه مَثاب ناس است یعنی مرجع مردمی است که مردم مرتّب به او رجوع می کنند چه از دور چه از نزدیک این استقبال شبانه روزی به طرف کعبه از همین قبیل است، پس مَثاب به معنای مرجع است چه اینکه مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در همین (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ) اوّلین معنایی که برای (بَوَّأْنَا) ذکر می کند یعنی «جعلناه مرجعاً» بعد چند قول نقل می کند اول این قول معنای رجوع را ذکر می کند بعد اقوال دیگران را ذکر می کند در مقطع سوم می فرماید: «أصل البواء هو الرجوع» خب پس یک پناهگاه و یک مرجع عمومی برای مردم فراهم شده است که مردم با حفظ آن پناهگاه وحدتشان حفظ بکنند. همین معنا را به صورت دقیق تر و عمیق تر وجود مبارک حضرت امیر بیان فرمود و آن این است که گرچه انبیا آمدند تا آن دفائن عقول را اِثاره کنند بشورانند شکوفا کنند «و یُثیروا لهم دفائن العقول» ثوره یعنی یک انقلاب، گاو را که ثور می گویند برای اینکه شیار می کند می شوراند زمین را.

ثوره یعنی انقلاب حضرت فرمود انبیا آمدند که انقلاب فرهنگی کنند «و یُثیروا لهم دفائن العقول» این دفینه ها را ثوره کنند این دفینه ها را ثوره کنند، بشورانند، شکوفا کنند خب مستحضرید برای یک نفر و دو نفر که نیست برای همه مردم است همه ی مردم را اگر بخواهند دفائن عقولشان را بشورانند، ثوره کنند، اثاره کنند، شکوفا کنند، یک میدان عمومی می خواهد آن میدان عمومی میدان اهل بیت است.

وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ی دیگر فرمود: «فَبَادِرُوا» این «بَادِرُوا» را ذکر کرده کذا و کذا و کذا «عَنْ مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ» مُستثار که اسمِ مکان است یعنی میدان انقلاب فرمود بروید به طرف اهل بیت اینها میدان انقلاب اند آنجا که بروید دفائنِ عقول شما را اِثاره می کنند، می شورانند، شکوفا می کنند، شکفته می شود تا در یک میدان انقلاب جمع نشوید آن انقلاب فرهنگی نصیبتان نمی شود میدان انقلاب علی و اولاد علی است که می شوراند. خب، پس بنابراین طبق آیه ی ۱۲۵ سوره ی مبارکه ی «بقره» بیت، مَثاب و مرجع عمومی است این (بَوَّأْنَا) هم با «باء» به معنای «رجع» هماهنگ است که «باء بغضبٍ» یعنی «رجع بغضبٍ» نه «باء» به معنای «استوی» چه برسد به توطئه به معنای وطأنا و مانند آن، و نیازی هم به تقدیر «أوحینا» نداریم برای اینکه «بوأنا» تفسیر می کند که (بَوَّأْنَا) یعنی چه کار کنید (مَکَانَ الْبَیْتِ) را؟ (أَن لاَّ تُشْرِكْ) که نیازی هم به تقدیر نیست که «قلنا له لا تشرک».

مطلب بعدی آن است که گرچه خطابِ (لاَّ تُشْرِكْ) متوجه وجود مبارک حضرت ابراهیم است اما نظیر خطاباتی که مستقیماً به پیامبرِ هر عصری می رسد ولی مسئول و مشمول همه ی امّت اند اگر دلیلی بر اختصاص نبود نظیر (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ) سایر خطاباتی که متوجه وجود مبارک پیغمبر است شامل همه ی مردم می شود اگر فرمود: (أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ) دیگر مخصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نیست آنجا (وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ) به قرینه ی (لَّكَ) معلوم می شود که خاص است وگرنه این خطاب اوّلی عام است غالب خطابات هم همین طور است که اگر متوجّه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شد دلیلی بر اختصاص نبود برای توده ی مردم است اینجا هم همین طور است ما به حضرت ابراهیم گفتیم این مکانِ بیت را مرجع عموم قرار بده و توحیدِ ناب را حفظ بکن شرک نورز و این منطقه را هم حفظ بکن و در جریان (مَکَانَ الْبَیْتِ) هم اشاره شده است که در حقیقت گرچه ما می گوییم:

ص: ۴۹۸

«الکعبه قبلتی» اما آن قبله ی راستین و حق و حقیقی همان بُعد خاص است که این کعبه در آنجاست به دلیل اینکه چندین بار این کعبه ویران شده از زمان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) الی الآن چندین بار خراب شده بازسازی شده با سیل، با زلزله، با منجنیق، اما آن وقتی که قبله با سیل، با زلزله، با منجنیق مروانیان خراب شده این طور نبود که مسلمانها بی قبله باشند که قبله این چهاردیواری نیست آن بُعدِ مخصوص «مِن تُخوم الأرض إلی عِنان السماء» آن قبله است این چهاردیواری در آن مکان است فرمود ما مکانِ بیت را که در حقیقت آن بُعد قبله است آن را به حضرت ابراهیم نشان دادیم و این بیت در جایی قرار دارد که آنجا «مِن تخوم الأرض إلی عنان السماء» قبله است خب اینها که در هتلهای مرتفع نماز می خوانند قُلل جبال و فوق اینها دارند نماز می خوانند اینها که روبه روی این بیت نیستند که روبه روی قبله اند قبله «مِن تخوم الأرض إلی عِنان السماء» اگر کسی در هواپیما هم باشد دهها کیلومتر بالای سرِ کعبه هم رد بشود بالأخره از مسیر قبله دارد می گذرد پس این چهاردیواری فعلاً که ما می گوییم «والکعبه قبلتی» یعنی در جایِ قبله قرار دارد وگرنه آن بُعد مخصوص «مِن تخوم الأرض إلی عِنان السماء» قبله است آنها که در زیرزمینها دارند نماز می خوانند آنها که روبه کعبه نماز نمی خوانند رو به قبله دارند نماز می خوانند لذا فرمود: (مَكَانَ الْبَيْتِ) پس (تَبَوَّءُوْا) معنایش معلوم است، مَثاب بودن و مرجعیّت بیت معلوم است و اینها عامل حفظ انسجام و وحدت مسلمانهاست قرآن است، عترت است، کعبه است و مانند آن، لذا در آیه ی ۱۲۵ فرمود: (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ) منتها اگر در بخشهای دیگر دارد که برای مؤمنین است برای اینکه مؤمنین بهره ببرند نظیر اینکه درباره ی قرآن فرمود: (هُدیً لِلنَّاسِ) اما در بخشهای دیگر دارد که (هُدیً لِلْمُتَّقِينَ) وگرنه قرآن برای هدایت همه مردم است.

کعبه، قرآن، عترت(علیهم السلام) مرجعِ انسجام همه ی مِلل اند منتها مسلمانها دارند استفاده می کنند لذا تعبیرِ ناس سرِ جایش محفوظ. اما اینکه فرمود مردم سرزمین مکّه را زیارت کنند تا منافعشان را مشاهده کنند قرآن چیزی را منفعت می داند که بماند لهو و لعب را، تکاثر را اینها را منفعت نمی داند کوثر را منفعت می داند پس بنابراین این رفتن و خرید کردن و با سوغات آمدن به اتلافِ عمر شبیه تر است تا به حج و زیارت و عُمره انجام دادن این پولها را به جیبِ دیگران ریختن است و اگر کسی بخواهد چیز تهیه کند خب مناسب ترش این است که در داخل تهیه کند دیگر اینها را قرآن منفعت نمی داند تکاثر را، لهو و لعب را، ریختن پول به جیب بیگانه ها را اینها چه منفعتی است برای مسلمانها آنچه منافع اینهاست و دست ساز وجود مبارك ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) است چیز دیگر است.

پرسش:؟پاسخ: اما سوغات اینها (کان یستهدی من الناس) از ماء زمزم آن چیزی که از خود مکّه باشد اینها باشد بله، چون بالأخره مسلمانها خودشان تولید کردند و خودشان در قبال این، چیزهایی هم از مسلمانهای کشورهای دیگر می خرند.

حضرت؛ مهم ترین سوغاتی که می خواست استهداء می کرد طلب هدیه می کرد ماء زمزم بود کالا-یی که در کشور خود انسان هست اگر بهترش نباشد مثل این است داعی ندارد اصلاً اینها سوغات نیست چیزی سوغات است که از حرم بیاید و آن حرمتِ خاصّی است که دیگران را هم حاجی و مؤتمر بکند بالأخره اینها منافع نیست اعزام زائران مخصوصاً دانشجویان، حوزوی و دانشگاهی به حرمِ الهی اینها برکت است که همینها هستند که مردم را روشن می کنند وگرنه در فضای بسته ی حجاز چیزی آنها جز ظلم و زِیْن نمی بینند خیلی از این برکات است که به وسیله ی زائران به مردم حجاز رسیده است الآن هم که شما می بینید به لطف الهی شیعیان و مسلمانهای بالأخره، فرقی بین برادران شیعه و سنّی نیست منهای وهّابی که در حقیقت او سهمی از اسلام ندارد سایر مسلمانها و شیعه ها باید از دست ظلم کسانی که مدّعیان تولیتِ حرم اند باید نجات پیدا کنند الآن به برکت همین رفت و آمدهاست که اینها دارند قیام می کنند. خب، فرمود: (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ).

پرسش:؟پاسخ: آنجا سخن از قبله بودن نیست، مطاف بودن است.

پرسش:.؟پاسخ: مسجد هست، خب مسجد هست در آنجا آیه ی ۱۴۴ دارد که بعداً ما جعل کردیم؟! یا همان را ادامه دادیم.

پرسش:؟پاسخ: نه، نه اینکه اَسبق نبود این دینِ حضرت ابراهیم دینِ سابقه داری است بر اساس آن سنّتها هست در این ادیان وسط گاهی مثل بیت مَقدِس که قبلاً قبله بود بعد قبله نیست این تحوّلات جزئی است وگرنه در زمان خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اول به طرف قدس نماز می خواندند بعد به طرف کعبه منتقل شدند.

پرسش:؟پاسخ: چرا، آیه ی ۱۴۴ سوره ی مبارکه ی «بقره». خب بله این همان دیگر، اول مسلمانها به طرف قدس نماز می خواندند بعد به طرف کعبه این هم در روایات ما نصوصش مشخص است.

پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آن طوری که برخی از مورّخان نقل کردند وقتی که در مکه نماز می خواندند طرزی می ایستادند که هم به کعبه رو کنند هم به قدس، بین کعبه و قدس نمی ایستادند پشت به کعبه نمی کردند طرزی نماز می خواندند که هم به کعبه رو کنند هم به قدس. در آنجا سرّش این بود که در جاهلیّت به این بیت خیلی احترام داشتند نه احترامِ توحیدی بلکه احترامِ تعصّبی و اگر آن عصر وجود مبارک پیغمبر دستور می داد از طرف خدای سبحان که باید این کعبه قبله باشد بر تعصّب آنها افزوده می شد برای فروکش کردن تعصّب جاهلیِ مردم جاهلیّت قبله قدس بود بعد وقتی که نظام اسلامی مستحکم شد و و شرک و جاهلیّت تضعیف شدند وقتی وارد مدینه شد یهودیها از این فرصت سوء استفاده کردند گفتند که مسلمانها قبله ندارند به قبله ی ما مراجعه می کنند آنها گرفتار تعصّب شدند در چنین فضایی دستور تغییر قبله از قدس به کعبه صادر شد پس آن وقتی که در اثنا قبله قدس است لمصلحهٍ است آنها که برگشت قبله کعبه شد لمصلحهٍ اُخرىٰ است آن دین اوّلی این بود و اگر احیاناً فرق کرد (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) اما مطاف بودنش همچنان محفوظ است مردم گرچه به طرف قبله نماز می خوانند اما آن انسجام و وحدت در نماز نیست در آن کنگره ی حج است در کنگره ی حج مطاف همه یکی است آنچه همه ی مردم شرق و غرب را جمع می کند حجّ عمره است در طواف است چه طواف زیارت چه طواف وداع چه طواف نساء مطاف همه یکی است.

پرسش:.؟پاسخ: برای همین نکته است که بیت المقدِس چیزی به عنوان مطاف نبود در اوّلین بار برای اینکه اعراب جاهلی سوء استفاده نکنند و نگویند این کعبه چون کعبه را برای خودشان می دانستند قبله ی مسلمانهاست مسلمانها جایی ندارند چون اینها کلیددار کعبه بودند، متولّی کعبه بودند، سِقایت حج به عهده ی اینها بود که آیه نازل شد (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ) اینها متولّی مسجدالحرام بودند، متولّی کعبه بودند، کلیددار بودند و همین کلیدداری را به ثَمن بَخس فروختند برای اینکه سوء استفاده نکنند قبله متوجّه قدس شد بعد وقتی حضرت وارد مدینه شدند یهودیها سوء استفاده کردند از آن به بعد فرمود: (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا) بعد فرمود: (قُلْ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) شما الله را می خواهید عبادت کنید به هر سَمتی که خدای سبحان دستور می دهد برابر مصالح عصر و مصر باید عبادت کنید (قُلْ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) گاهی به طرف کعبه گاهی به طرف قدس ولی آنکه همه ی مردم را جمع می کند مسئله ی مطاف است که واحد بود و هست الی یوم القیامه. خب، فرمود منافعشان را تأمین کند بعد رسیدیم به (فَكُلُوا مِنْهَا) که این امر برای وجوب نیست آن (أَطْعِمُوا) را هم برخیها برای وجوب گرفتند که البته در آیه ی (أَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ) که به خواست خدا در آیه ی ۳۶ همین سور ه خواهد آمد آ نجا ممکن است بازتر بشود که آیا تقسیم لازم است، به هر سه گروه لازم است:

قانع و مُعْترّ و فقیر باید توزیع بشود اصلِ توزیع واجب است ولی وظیفه ی حکومت اسلامی و کسانی که می خواهند حج را اقامه کنند این است که جلوی این ضایعات را بگیرند، بعد فرمود: (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) خب روایاتی که در ضمن این آیه است ملاحظه فرمودید که خیلی از آن لطایف روایات اهل بیت(علیهم السلام) است.

ابن محاربی در حضور وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد که (ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ) یعنی چه؟ فرمود اینها مناسکشان را انجام بدهند بعد تمام حج، لقاء الإمام است باید بیایند حضور امام اینکه برخیها می گویند مدینه ی بعدی افضل از مدینه ی قبلی است برای اینکه آن روز این طور بود اول مراسم حج را انجام می دادند بعد می رفتند در مدینه خدمت امام زمانشان وقتی که وجود مبارک امام صادق یا امام باقر یا سایر ائمه(علیهم السلام) در مناسک و مراسم حضور می داشتند دیگران در همان مکّه وقتی مناسکشان را انجام می دادند به حضور امام شرفیاب می شدند «مِن تمام الحج لقاء الإمام(علیه السلام)» این در روایات ماست. امام صادق(سلام الله علیه) به ابن محاربی که از حضرت سؤال کرده (ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ) یعنی چه؟ فرمود: «أی لقاء الإمام(علیه السلام)» عبدالله بن سنان از شاگردان معروف وجود مبارک امام صادق است این حدیث را و این تفسیر را از ابن محاربی شنیده بعد آمده حضور امام صادق(سلام الله علیه) عرض کرد یابن رسول الله ما از شما که سؤال می کردیم می فرمودید قَضای تَفَث همان انجام مناسک است و بعد ...ولیدگیها و گردوغبارگیریهای بعد از مناسک است و اینها دیگر نفرموده بودید لقاء الامام فرمود: «صَدَق و صَدَقْتَ» هم آنچه را که تو می گویی راست می گویی هم آنچه را که ابن محاربی می گوید راست می گوید «إنّ للقرآن ظَهْراً و بَطْناً» بعد فرمود: «و مَن یَحْتَمِل مِثل ما یَحتَمل ابن محاربی» این «مَن یَحتمِل» همان است که در زیارت نورانی جامعه کبیر هست در زیارت جامعه کبیر این جمله، جمله ی خبریه است اما خب مستحضرید دعا و مانند این دعا گرچه خبریه است به داعی انشاء القا می شود این کذا و کذا و کذا تا می رسد «مُحتملٌ بعلمه» یعنی اماما! من از ذات اقدس الهی مسئلت می کنم که بتوانم آن شایستگی را داشته باشم علمِ شما را تحمل کنم، کدام علم؟ همین علمِ فقه و اصولِ اینها؟ اینها که علمِ ظاهری و مفاهیم حصولی است شما فرمودید حدیثِ ما و امر ما و علم ما درجاتی دارد «إنّ حدیثنا صعبٌ مستعصب لا یَحْتَمِلُه»، «لا یَحْتَمِلُه» یعنی «لا یَحْتَمِلُه» نه «لا یَفهمه، لا یتعلّمه الاّ الحوزه و دانشگاه» فرمود کسی این بار را نمی کِشد کسی این علم را حمل نمی کند مفهوم که حمل کردنی نیست «لا یَحتَمِلُه إلاّ نبیٌّ مُرسَل أو مَلکٌ مُقرّب أو عبد امتحنَ الله قلبه للتقوی» ما که زیارت جامعه را می خوانیم در حرم مطهّر به حضرت عرض می کنیم شما وسیله بشوید که ما بتوانیم علمِ شما را حمل بکنیم پس این جمله، جمله ی خبریه است (اولاً) به داعی انشاء القا شده (ثانیاً)، منظور از علم هم آن علمی است که حمل باید بشود نه فهمیده بشود (ثالثاً) و این ناظر به ذیل آن حدیث معروف (رابعاً) که «لا یَحْتَمِلُه إلاّ نبیٌّ مُرسَل أو مَلکٌ مُقرّب أو عبد امتحنَ الله قلبه للتقوی» ما آمدیم که چنین علمی ببریم حالا کسی بروید مشهد مقداری نبات بیاورد این سوغاتش همان است یک وقت می رود مشهد مُحْتَمل علم برمی گردد آن هم سوغاتش همین است در مسئله ی هجرت وجود مبارک حضرت فرمود بعضیها هجرت دارند برای غنیمت و امثال ذلک «مَن هاجر إلی کذا فأجره کذا» چندین نمونه را حضرت ذکر کرده زیارت مکّه و مدینه هم همین طور است دیگر، زیارت اعتاب مقدّس و مشاهد مشرّف هم همین طور است.

زیارت جامعه درسِ ولایت است «مُحتملٌ لعلمکم» یعنی خـدایا! به برکت این مزار و مَزور توفیقی بده که من علم اینها را حمل بکنم امام صادق(سـلام الله علیه) به عبـدالله بن سـنان فرمود: «مَن یَحْتَمِل مِثل ما یَحتَمل ابن محاربی» بله اگر شاگرد دقیقی پیـدا کنیـد که اسـرار مـا را حفظ بکنـد این علمهای خاص را حمل بکنـد ما هم چیزهایی به او می دهیم با اینکه ابن سـنان از فقهای معروف بود ابن سـنان برای حوزه کارآمـد بود امـا نه برای این معرفت و ولایت فرمود: «مَن یَحْتَمِل مِثل ما یَحتَمل ابن محاربی» خب، این روایات نورانی در ذیل همین آیه (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُـذُورَهُمْ) خب، نـذرهایی هم که کردیـد انجام بدهید که آن هم دیگر نیازی به توضـیح ندارد (وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) این را همان طوری که ملاحظه فرمودید سیدناالاسـتاد در المیزان دارد که این طبق روایت که آمـده مربوط به طواف نساء است البته بر غیر طواف نساء هم برخیها تطبیق کردند ولی طبق روایت این به طواف نساء برمی گردد برای اینکه آخرین قسـمت حـج است. بعـد فرمود: (ذلِكَ) حالا دارد جمع بندی می کند (ذلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ) هر چیزی را که ذات اقدس الهی حرم شـمرده، محترم شمرده می گویند فلان کس را احترام کرد یعنی حریم گرفت خیلی نزدیـک او نشـد مـا نزدیک بشویم برای ما نیست بایـد از دور ادب را حفظ بکنیم و فاصـله بگیریم و وظیفه مـان را انجـام بـدهیم کسـی حُرُمـات الهی را تعظیم بکنـد این برایش خیر است خب، ملاحظه فرمودیـد این معلوم می شود این (لِيَشْـهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) این گونه از امور را می خواهـد بگویـد نه سوغات آوردن را (فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِنـدَ رَبِّهِ) چون درست است که خـدا از مال به خیر یاد کرده است (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيـدٌ) اما خیرِ عنـد الناس است یا خیر عنـد الله آیا در قرآن مال را خـدای سبحان خیرِ عند الربّ معرفی کرد یا خیر، (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) بله، کلمه ی خیر بر مال اطلاق شده است.

ص: ۵۰۴

آیه ی سوره ی مبارکه ی «نحل» که فرمود: ﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ ما یک خیرِ نافِد و زایل داریم یک خیرِ باقی، آنکه بالقول المطلق خیر است خیر عند ربّه است که ﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ آن وقت چنین انسانی که خیرِ عند الربّ را تهیه کرده است می شود شاگرد امام زمانش در چه چیزی شاگرد حضرت می شود؟ در بقیّه الله بودن، در نظام خلقت آن که بالاصاله ذات اقدس الهی او را بقیّهالله قرار داد عترت طاهرین اند خب شاگردان اینها هم می شوند بقیّهالله اگر وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ» اینها بقیّهاللّهی را از اینجا گرفتند اگر دیگران اهل طلب خیر بودند چون خیرِ عندالربّ است ﴿وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ این می شود بقیّهالله لذا در بخشهای پایانی سوره ی مبارکه ی «هود» هم قبلاً گذشت که فرمود: ﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ﴾ چرا علمایی که ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ هستند بقیّهالله اند جلوی فساد را نگرفتند قرآن کریم از عالِمان دین به عنوان بقیّهالله یاد می کند منتها اینها بقیّهاللّهی را به برکت بقیّهالله بالأصل دارند آن که تابع امام زمان خودش است به همان اندازه ای که تبعیّت دارد بقیّه هم نصیبش می شود اگر خدا یک عدّه را اولواالألباب می داند، یک عدّه را اولواالأبصار می داند یک عدّه هم اولوابقیّه می داند می گویند اینها بقیّهالله اند به استناد این آیه نورانی سوره ی مبارکه ی «هود» وجود مبارک حضرت امیر در آن کلام فرمود: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ» خب اگر کسی خیرِ عندالرب را طلب کرده است می شود بقیّهالله خب می ماند دیگر، اگر ماندن، خیر و صلاح است خب آدم چرا بپوسد و از یاد برود فرمود این کار را بکنید ﴿خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ انعام سه گانه یعنی گاو و گوسفند و شتر اینها برای شما حلال است چیزهایی هم برای شما حرام است که ما بعداً خواهیم گفت چون سوره ی مبارکه ی «حج» قبل از سوره ی مبارکه ی «مائده» نازل شده در سوره ی مبارکه ی «مائده» آنجا مشخص فرمود که چه چیزی برای شما حرام است آیه ی سوم سوره ی مبارکه ی «مائده» این ﴿إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ را شرح داد فرمود: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ﴾ خب، در سوره ی «حج» که قبل از سوره ی «مائده» نازل شده فرمود بعضی از چیزهاست که ما بعداً برای شما خواهیم گفت که آنها که حرام است چیست آنها را در سوره ی مبارکه ی «مائده» که بعد نازل شده بیان فرمود، فرمود: ﴿وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ﴾ از پلیدی بپرهیزید اجتناب کنید، اجتناب کردن یعنی پلیدی در یک جانب قرار بگیرد انسان در جانب دیگر، در کنار او نباشد اگر در کنار او بود دیگر اجتناب نکرد، موضِع نگرفت به اصطلاح، این موضع گرفتن معنایش این است که آن در یک طرف این در یک طرف، اگر هم سو باشند هم جهت باشند دیگر اجتناب نیست معنای «اِجْتَنَب زيدٌ عن عمرٍو» این است که «زيد فی جانبٍ عمرو فی جانبٍ آخر» این یک فعلی است که به صورت باب «افتعال» در آمده ولی پیامش پیام باب «مفاعله» است چون این مادّه این خصیصه را دارد مثل «اِخْتَلف» این «اخْتَلف» کار «تخالف» را می کند برای اینکه اختلاف بین دو نفر باید باشد دیگر این نظیر «اکتسب» نیست که این «اختلاف» گرچه باب افتعال است ولی پیام باب مفاعله یا تفاعل را دارد اجتناب هم بشرح ایضاً اگر گفتند «اجتنب زید» باید بگویند از چه کسی یا از چه چیزی. فرمود اجتناب کنید از رِجس یعنی رجس در یک جانب باشد شما در جانب دیگر، اگر کنار هم باشید در یک مسیر باشید جلو و دنبال باشید این اجتناب نیست. خب، رجس را هم در یک قسمت از این آیه مشخص فرمود که ﴿مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ که بیانیه است اما حصر نیست در سوره ی مبارکه ی «مائده» موارد فراوانی را هم به عنوان رجس ذکر کرده آیه ی نود سوره ی مبارکه ی «مائده» این است که ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ اینجا هم که فرمود: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ﴾ این بعضی از مصادیقش را ذکر کرده چون محلّ ابتلا بوده آنها بت پرست بودند تَلبیه شان هم با شرک آمیخته بود که قبلاً هم

نقل شد.

ص: ۵۰۵

جناب زمخشری در کشّاف همین تلبیه را نقل کرد که آنها در هنگام لبیک گفتن می گفتند: «لبیک! لا شریک لکَ إلاّ هو لکَ تَملِکه و ما مَلَک» هیچ شریکی نیست مگر اینکه آن شریک هم مخلوقِ توست خب اینها چون در وجوبِ وجود که مشرک نبودند در اصلِ خالقیّت که مشرک نبودند در اله الآلهه بودن مشرک نبودند در ربّ الأرباب بودن که مشرک نبودند در ارباب متفرّقه مشرک بودند لذا (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ)، (وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) همه می گفتند الله خب این ربّ جزئی و اله جزئی را مملوک خدا می دانستند در تلبیه هم همین را می گفتند قربانی هم برای همین اصنام و اوثان بود فرمود: (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ) اینها را نه در تَلبیه راه بدهید نه در ذبح و نَحر (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ) برای اینکه (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) حرفِ باطل را، غیبت را، تهمت را، هر چه باطل است کامل ترین و قطعی ترین مصداقش همان شرک در تلبیه است همان قول در تلبیه است و مانند آن.

مطلب دیگر اینکه آ نها که گفتند اراده ی گناه در مکّه در اثر قداست آن حرم ممنوع است مرادشان هم با این اراده مشخص است مرادشان باید یا الحاد باشد یا ظلم یا هر دو، اراده ی گناه های عادی را نگفتند اگر امر این طور بود که اگر کسی اراده ی یک معصیت عادی بکند کیفر می بیند ممکن بود برابر قانون اولویّت ما به الحاد و ظلم تعدّی بکنیم ولی به عکس است فرمود اگر کسی (مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ) اینها جزء معاصی کبیره است نمی شود درباره ی معاصی وُسطا و معاصی نازله تعدّی کرد اگر این حرف صحیح باشد که اراده ی گناه، گناه است منظور از این گناه الحاد و ظلم است (اولاً)، گناه های وُسطا و صغیر داخل نیست (ثانیاً). نعم، اگر از پایین شروع می شد و آیه می فرمود کسی که اراده ی معصیت صغیره بکند (نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ) ما به معاصی وسطا و معاصی کبیره تعدّی می کردیم بالاولویّت یا اگر درباره ی معصیت وسطا نازل می شد ما به معصیت کبیره تعدّی می کردیم بالاولویّت ولی در آیه خصوص عنوان الحاد و ظلم یاد شده به معاصی وسطا یا به معاصی نازله نمی شود تعدّی کرد.

ص: ۵۰۶

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۳۰ تا ۳۲ سوره حج ۸۹/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(ذلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲)

نكات مربوط به آيات گذشته عبارت از اين است كه در آيه ی ۲۵ فرمود هر كس اراده ی الحاد و ظلم بكند در حرمِ الهی يا درباره ی مسجدالحرام از عذاب الهی در امان نيست, گاهی بين جريان ابرهه و جريان حجّاج اين سؤال مطرح است كه هر دو به قصد الحاد و ظلم وارد سرزمين مكّه شدند يكی برای ويران كردن اصلِ كعبه, ديگری برای دستگيری ابن زبير كعبه را خواست ويران كند چطور شد كه ابرهه گرفتار عذاب اليم شد و نتوانست كعبه را ويران كند لكن حجّاج با كارگزاری منجنيق و كوه ابوقبيس كعبه را ويران كرد ابن زبير را از درون كعبه در آورد و اعدام كرد.

مرحوم صدوق(رضوان الله عليه) در كتاب شريف من لا يحضره الفقيه اين روايت را و اين بحث را نقل می كند كه ابرهه برای از بين بردن كعبه آمده است كه قبله ی مسلمانها يا مطاف مسلمانها كه بعدها رسمی می شود اين را ابطال كند ولی حجّاج برای ابطال كعبه و ابطال مطاف نيامده برای دستگيری ابن زبير آمده آن وقت اين مطلب را از روايت گويا نقل می كند مرحوم صدوق كه اگر كسی به امام زمان خودش رو نكند و از او رو برگرداند به درون كعبه هم متحصِّن بشود خدا او را امان نمی دهد همين كار را ابن زبير كرد امام زمانش وجود مبارك امام سجّاد بود بايد به او ايمان می آورد و به او معتقد می شد و اين كار را نكرد و در زمان وجود مبارك سيّدالشهداء هم آن وظيفه اش را انجام نداد نه به امام آن زمان نه به امام اين زمان, لذا به كعبه هم كه متوسّل بشود خدا او را پناه نمی دهد اين كعبه را ويران كردند او را گرفتند اعدام كردند دوباره كعبه را ساختند. اين كار حجّاج برای از بين بردن كعبه نبود برای دستگيری ابن زبير بود اين مطلب را مرحوم صدوق(رضوان الله عليه) در كتاب شريف من لا يحضره الفقيه نقل می كند بنابراين (مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ) جريان ابرهه كاملاً مصداق اين است ولی جريان حجّاج ناظر به اين نيست گرچه كلاهما فی النّار.

ص: ۵۰۷

مطلب بعدی آن است كه اين تعبيری كه فرمود: (وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ) اين «أن», «أن» تفسيريه است تفسير می كند آن بيان قبلی را كه شما در اصلِ ساختن اين بيت موحّد باشيد شرك نورزيد نه خود را سهيم بدانيد نه ديگری را اين كار را فقط برای رضای خدا انجام بدهيد لذا وجود مبارك ابراهيم و اسماعيل(سلام الله عليهما) در هنگام ساختن كعبه زمزمه ی آنها اين بود (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا), (وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) اين (رَبَّنَا) را مرتّب می گفتند اين (رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا) حفظ توحيد و پرهيز از شرك است فی تأسيس البيت بعد در تطهير بيت اين چنين است در طواف حول البيت اين چنين است در صلات إلى البيت اين چنين است, بنابراين اين (أَن لاَّ تُشْرِكْ) مفسّر همه ی آنهاست همه ی

آنها را تفسیر می کند. در آیه ی ۲۷ که فرمود: (وَأَذِّن فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ) این یک امر قُدسی و غیبی است از یک سو و تشریعی است از سوی دیگر.

اعلان عمومی وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) که صورت گرفت هر کسی در هر مقطعی بود اگر اصلاً لبیک نگفت توفیق حج نصیبش نمی شود و اگر یک بار گفت, یک بار مکّه می رود بیش از یک بار گفت بیش از یک بار مکّه می رود این شبیه (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی) این اعلان عمومی و آن تلبیه, اما آ نهایی که مکلّف اند و حاضر این دیگر امر تشریعی است. درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که طبق روایت این آیه بر آن حضرت هم تطبیق شده است آن فقط جریان تشریع است که حضرت مؤذّنین را اعلام کرد که شما اعلام کنید که امسال ما عازم مکّه ایم و عدّه ای پذیرفتند و آمدند.

ص: ۵۰۸

بین اذان ابراهیم و اذانی که به دستور پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) انجام شد خیلی فرق است روایاتی که مربوط به تَلبیه ی اذان ابراهیم(سلام الله علیه) است این شامل احیا و اموات و صغیر و کبیر و رجال و نساء همه می شود این نظیر همان (أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ) در می آید. بعد فرمود: (یَأْتُوکَ رِجَالاً) گرچه تقدیمِ لفظی و ذکری بارِ معنوی ندارد ولی برخیها گفتند که تقدیم رجال بر رُکْبان برای آن است که ثواب پیاده ها از ثواب سواره ها بیشتر است خب یک تَفتّن تفسیری است اما برهان مسئله نیست صِرف تقدیم ذکری این چنین نیست.

مرحوم نجاشی در شرح حال بعضی از فقها و محدّثین دارد که اینها پنجاه بار حج مشرّف شدند البته برای جنوب ایران بودند فاصله ی اینها با مکه هم کمتر بود قدرت بدنی هم داشتند خَمسین حج انجام دادن کارِ هر کسی نیست جزء همین محدّثین بودند و راویان بودند که گاهی برای کسب یک روایت از شهری به شهری وارد مدینه می شدند بعد می دیدند آن کسی که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را ادراک کرده است الآن در مصر است از مدینه به مصر می رفتند تا حدیثی را از او بشنوند این پنج بار مکّه رفتن را در رجال نجاشی از بعضی از بزرگان سوسنجردِ سابق که می گفتند معرّب همین سوسنگرد است نقل کردند که اهل سوسنگرد بود این عالِم ربّانی و پنجاه بار مکّه مشرّف شد این نشان می دهد که در آن عالَم پنجاه بار گفت لبیک. خب, پس تقدیم رجال بر رُکبان نشانه ی افضل بودنِ پیاده روی بر سوار بودن است.

ص: ۵۰۹

پرسش:؟پاسخ: نه, دوتا حرف است چون حضرت با آن موکبِ همایونی که حرکت می کرد اگر حضرت پیاده می شد خیلیها هم باید پیاده می رفتند اما وجود مبارک امام مجتبی بیش از بیست بار پیاده رفتند و «نَجائبه تقادوا معه» با اینکه امکانات داشتند و در خدمت حضرت بود حضرت پیاده می رفتند ولی اگر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) پیاده می رفتند عدّه ای بر اساس (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) آنها هم پیاده می رفتند امنیت وجود مبارک پیامبر هم یک مطلب دیگر بود. خب, (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ).

پرسش: ظاهر آیه تشریع است نه تکوین؟

پاسخ: بله آخر در روایات دارد که آنهایی که یک بار گفتند لبیک یک بار مکّه رفتند, یک عدّه اصلاً نگفتند یک عدّه ده بار گفتند, وقتی ابراهیم(سلام الله علیه) عرض کرد خدایا من چگونه حرفم را به جهانیان برسانم فرمود گفتن از تو رساندن از من, اینها معلوم می شود به لسان تکوین است دیگر. ظاهر آیه با قطع نظر از روایت که نمی شود معنا کرد. خب, فرمود: (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) که اشاره شد منافع دنیا و منافع آخرت, منافع دنیا هم در این سوغات نیست منافع دنیا در همین برخوردهای فرهنگی, مناظره های فرهنگی, آشنایی سیاسی, آشنایی اجتماعی, روابط اقتصادی, تعامل اقتصادی نه حملِ کالای سوغات و مانند آن, این اگر به سود طرفین باشد در تعامل اقتصادی این بله, این می شود (لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ) خواهد بود غرض این است که هم دنیاست هم آخرت.

پرسش:؟پاسخ: اینها که لاحق اند سابق نیستند اینها همه شان جزء ادیان ابراهیمی اند اینها از وجود مبارک حضرت ابراهیم, اسماعیل و اسحاق و همچنین یعقوب فرزندِ اسحاق و وجود مبارک یوسف فرزند یعقوب این سلسله انبیا می آید و داود و سلیمان و موسی و عیسی و امثال ذلک اینها همه انبیای ابراهیمی اند و به کعبه احترام می گذاشتند.

ص: ۵۱۰

پرسش:؟پاسخ: آنها حالا کعبه را تقدیس می کردند اما چون (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) برای هر ملّتی خدای سبحان یک نحوه ی از زیارت قرار داده است اینجا که فرمود برای (طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) این اگر عام باشد قابل تخصیص است, اگر مطلق باشد قابل تقیید است لذا گاهی به طرف بیت المقدِس نماز می خوانند گاهی به طرف کعبه در یک زمان و زمین خاصّی ولی بالأخره اینها جزء فروعات دین است که (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) اما اصلِ حرمت کعبه و قداست کعبه و اینها نزد همه مِلل محفوظ است.

(لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُم مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) که گذشت, این (كُلُوا مِنْهَا) را حمل بر استحباب کردند تنها در بین ما نیست فخررازی هم که شافعی است از شافعی می کند که این «کلوا» برای استحباب است و «أطعموا» برای وجوب, اما مستحضرید که الآن اطعامِ بائسِ فقیر مقدور حاجیان نیست این مسئولیت کسی است که اقامه ی حج به عهده ی اوست و آن حکومت اسلامی است که ــ ان شاءالله ــ حجاز اگر آزاد شد, حرمین آزاد شد به برکت قرآن و عترت حکومت جمهوری اسلامیِ اهل بیتی آنجا مستقر شد آن گاه هم (كُلُوا مِنْهَا) که مستحب است عملی می شود, هم (أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ) بعد فرمود: (ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ) که در دو نوبت این بحث گذشت ظاهر آیه چیست, باطن آیه چیست که به ضریح محاربی حضرت فرمود بعد فرمود: (وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) که این طبق روایت تأویل شده به طواف نساء.

جمع بندی مسئله این است که اینها را که حرمتهای الهی است و احکام الهی است اگر کسی گرامی بشمارد از فیض خاصّ خدا برخوردار است در طلیعه ی سوره ی مبارکه ی «مائده» گذشت که شما شعائر الهی را سبک نشمرید آیه ی دو سوره ی مبارکه ی «مائده» این بود (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلاَ الْهَدْيَ وَلاَ الْقَلاَئِدَ وَلاَ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ) اینها که جزء علامتهای دینی اند زائران را محترم بشمارید, معتمران را محترم بشمارید, اینها آمینِ مسجدالحرام اند اینها که در عربستان سعودی زائران بیت خدا را در این مَطار در فرودگاهها معطّل می کنند به این آیه عمل نمی کنند خدا فرمود اینها که آمینِ بیت الحرام اند یعنی قصد بیت الحرام دارند, قصد طواف دارند, قصد زیارت دارند, قصد حجّ عمره دارند اینها جزء شعائر الهی اند خود این اشخاص نه تنها مشعر و مِنی جزء شعائر خداست, نه تنها زمزم و صفا جزء شعائر خداست, حاجی جزء شعائر خداست, معتمر جزء شعائر خداست فرمود اینها مهمان الهی اند ضیوف الرحمن اند اینها را سبک نشمارید اینها را اهانت نکنید اینها را تحقیر نکنید آن گاه شما دلتان می خواهد کسی بگوید من متولّی کعبه ام شعائر الهی را احترام نکند و مردم عربستان قیام نکنند اینکه نمی شود فرمود اینها, حاجیان مهمان من هستند, معتمران مهمان من هستند, ضیوف الرحمن اند آمدند خانه ی مرا زیارت بکنند اینها جزء شعائر الهی اند هیچ فرقی بین یک حاجی با موقِف نیست, هیچ فرقی بین حاجی و زمزم نیست, هیچ فرقی بین حاجی و صفا نیست اگر حاجی است فرمود: (وَلاَ آمِّينَ الْبَيْتَ) «أمَّ» یعنی «قَصَد», «آمین» یعنی «قاصدین» خب اینها صریحاً دارند بر خلاف آیه عمل می کنند به هر تقدیر فرمود اینها جزء شعائر الهی اند اینها را سبک نشمارید اگر در آیه محلّ بحث فرمود حُرُمات الهی را گرامی بدارید حرمت تنها زمان و زمین نیست لیلهالقدر جزء حرمات است این زمان, مکّه, کعبه و موقفها اینها جزء شعائر الهی اند حاجی هم بشرح ایضاً, معتمر هم بشرح ایضاً, زائر بیت الله هم بشرح ایضاً, ضیوف الرحمان هم بشرح ایضاً فرمود این انسانهای مؤمن جزء شعائر الهی اند اینها را تحقیر نکنید اینها را اهانت نکنید (وَلاَ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ).

پرسش:؟پاسخ: آنجا گفتند نزول به معنای مناسک است بر مناسک تطبیق کردند.

غرض این است که اینکه فرمود: (ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ) حرمت حرمِ خدا, حرمات الهی تنها اشیای خارجی نیستند انسانهایی که از قداست برخوردارند جزء ضیوف الرحمان اند اینها هم جزء شعائر الهی اند این قدر انسان است در روایات جلد دوم اصول کافی هم آمده است که حرمت مؤمن کمتر از حرمت کعبه نیست خب اگر کسی آبروی مؤمنی را ببرد مثل آن است که کعبه ای را اهانت کرده باشد این جمع بندی شامل همه ی آن کرامتها خواهد شد لذا فرمود: (ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ) آن نهی است این امر, آنجا فرمود شعائر الهی را رها نکنید اینجا فرمود شعائر الهی و حُرُمات الهی را گرامی بشمارید (ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ) بعد فرمود: (وَأُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) برخی از مفسّران همان طوری که در بحث دیروز اشاره شده این (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) مطابق آیه سه سوره ی مبارکه ی «مائده» معنا کردند که مستثنا عبارت از مِیته و دَم و لحم خنزیر و (مَا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ) و مُنخنقه و موقوذه و متردّیه و نَطیحه و (مَا أَکَلَ السَّبُعُ) و (مَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ) است لکن این شبهه مطرح است که اگر (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) است و (یُتْلَی) فعل مضارع است و دلالت بر استقبال دارد این سوره ی مبارکه ی «مائده» تطبیقش درست است برای اینکه بعد از سوره ی «حج» نازل شده اما همین مطلب در سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده همین مطلب در سوره ی مبارکه ی «نحل» آمده و هر دوی آنها مکّی اند خب قبلاً که اینها گفته شد.

سوره ی مبارکه ی «انعام» حرمت این امور بیان شده سوره ی «انعام» آیه ی ۱۴۵ این است (قُل لَا أَجِدُ فِی مَاأُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَن یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ) این آیه ی ۱۴۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» که مکّی است مشابه این در سوره ی مبارکه ی «نحل» هم آمده که آن هم مکّی است اواخر وجود مبارک حضرت در مکّه نازل شده است آیه ی ۱۱۵ سوره ی مبارکه ی «نحل» این است (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِیرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ) خب این (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) اگر منظور اینهاست که اینها (تُلیت علیهم) لذا سیدناالاستاد می فرماید این (یُتْلَی) که فعل مضارع است دلالت بر استمرار می کند و این استمرار تنها مربوط به آینده نیست چیزی که گذشته و حال و آینده مستمرّ است از این گونه امور هم به (یُتْلَی عَلَیْکُمْ) تعبیر می شود شبیه همین (یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) که قبلاً این عطف فعل مضارع بر فعل ماضی معنا شده است آیه ی ۲۵ همین سوره ی مبارکه ی «حج» این بود (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) شبیه آنچه در سوره ی مبارکه ی «رعد» بود که (الَّذِینَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم) خب چگونه مضارع را بر ماضی عطف می کنید؟ گفتند این (تَطْمَئِنُّ) در مقابل ماضی نیست این چون برای استمرار است گذشته و حال و آینده را در برمی گیرد این (یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ) هم در مقابل ماضی نیست این مفید استمرار است گذشته و حال و آینده را در برمی گیرد مقام ما هم بشرح ایضاً اینکه فرمود: (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) یعنی آنچه به طور مستمرّ در گذشته و حال و آینده برای شما تلاوت می شود این توجیهی است که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارد ولی اگر ما همین تعبیری که خیلیها گفتند و ایشان توجیه فرمودند معنا کنیم به یک پیچیدگی برخورد می کنیم که آن باید با تکلّف معنا بشود (یک), آیا راه حلّ دیگری دارد که با پیچیدگی همراه نباشد (دو), اما آن پیچیدگی این است که در آیه محلّ بحث یعنی آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود: (وَأُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) انعام این حیواناتی که نرم رو هستند بر اساس نعومت و نرمی حرکت می کنند اینها را می گویند انعام گذشته از اینکه نعمت اند در مَشی شان هم یک نعومت و نرمی است خب, انعام برای شما حرام است مگر آ نچه را که ما بعداً خواهیم گفت, آنچه را که بعداً فرمودند چه در سوره ی مبارکه ی «مائده» چه در سوره ی «انعام» چه در سوره ی «نحل» بعضیهایش منطبق است مثل مِیته و همچنین (مَا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ) و مُنخنقه و موقوذه و متردّیه و نَطیحه و (مَا أَکَلَ السَّبُعُ) و (مَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ) اینها هست, اما «مَیته» و «دَم» چطور؟ «میته» و «دم» را که نمی شود از انعام استثنا کرد فرمود: (أُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) و آن (مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) این است که خون برای شما حرام است خب این استثنا می شود منقطع, خون که اصلاً داخل در انعام نیست تا شما استثنا کنید مِیته هم که خب ممکن است بگوییم به علاقه ی سابق داخل در انعام باشد ولی بالأخره دَم داخل در انعام نیست لذا اینها توجیه کردند فرمودند چون مهم ترین مقصود در این بخشها همان حرمتِ ذبیحه ی لِصَنم و الوثن بود که (مَا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ) است همین انعام را اگر (لِغَیْرِ اللّهِ) ذبح و نَحر کنید حرام است اگر برای بتها ذبح کنید چون محور اصلی (مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) همین انعامی است یعنی گاو و گوسفند و شتر که فدای مقدم نحس آن رِجسها و بتها می شود این استثنا شده است این سرگذشت گفتار این آقایان, ولی اگر بگوییم که فضای آیه فضای اِحرام و حج و عمره و امثال ذلک است در این فضا فرمود: (وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَی مَا رَزَقَهُم مِن بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ) فضا, فضای حج و اِحرام است که نَحرتان, ذبح تان باید که لله باشد در این فضا فرمود انعام برای شما حلال است (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) این (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) برای اینکه فعل مضارع محفوظ بماند و از آینده خبر بدهد و در سوره ی مبارکه ی «مائده» که بعد از حج نازل شده است فرمود در بین اینها آن صید برای شما حرام است (غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ) آنها هم انعام اند آنها هم دارای نعومت اند آن غزالها, آن حیوانات, آن کبکها, آن کبوترها اینها هم جزء برکات الهی اند (یک), در رفتارهایشان دارای نعومت اند (دو), اگر گفتیم (غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ) این (إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ) است دیگر نه نیازی

است به اینکه بگوییم پس چرا دَم اینجا تحریم شده تا کسی بگوید قسمت اصلی اش نظر به آن حیوانات دارد یا بگوییم که فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد گذشته را هم شامل می شود لذا آیاتی که در سوره ی مبارکه ی «انعام» و «نحل» است هم می گیرد این وجه می تواند چه اینکه برخی از مفسّران هم به آن پرداختند این وجه می تواند مصداق (إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ) باشد.

ص: ۵۱۳

پرسش: حاج آقا بین صیدها هم غیر انعام هم هست؟

پاسخ: انعام اند غالباً دیگر یعنی نعومت هست در آن, منتها انعام رایج دست ما این است وگرنه آنها هم جزء انعام اند دیگر می فرمایـد: (وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ) و (مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ) آنها گفتنـد وحشـی و اهلی, برخیها گفتنـد که نَر و مادّه, برخیها گفتند وحشی و اهلی, خب اگر (أَنزَلَ لَكُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ) هم وحشی هم اهلی, هم مذکّر هم مؤنث, همه را در سوره ی مبـارکه ی «زمر» می تـوان مشـمول آیه دانست. خب, اگر (مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ) و (مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ) اینهـا (اثْنَيْنِ) وحشـی و اهلی هر دو را می گیرد خب آنها هم انعام انـد دیگر آنها حلال نیسـتند پس (غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ) می تواند ناظر به آن باشـد. خب, فرمود: (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ) این رِجس یـک وقت است که می گوییم پلیـدی, یک وقت بیان نمی کنیم این سؤال اصلاً مطرح نیست گفتند از:

رِجس یعنی پلیـدی شـما پرهیز کنیـد یک وقت است با «مِن» بیانیه این رجس را بیان فرمود, فرمود منظور از رِجس, وَثَن اسـت خـب وثن را کسـی اجتنـاب نمی کنـد که آنچه را که نهی شـده است عبـادت وثن است ذات بمـا أنّه ذات که متعلّق تحریـم و تحلیل نیست اگر گفتنـد آب حلال است یعنی شُـربش حلال است وگرنه آب ذاتاً حلال است یعنی چه؟ اگر گفتنـد بت حرام اسـت یعنی بـت پرسـتی حرام است وگرنه بت حرام است یعنی چه می شـود گفت که این بت سـبک است یـا سـنگین, رنگین است یـا بـدون رنـگ امـا حلال و حرام برنمی دارد که حکم وقتی به ذات تعلّق گرفته منظور فعلی است که از او مترقَّب اسـت (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) معنـایش معلوم است, (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ) کـذا, معنـایش معلوم است اگر گفتنـد اجتنـاب کنیـد از اوثان معنـایش معلوم است یعنی عبادت حرام است ولی اگر کسـی بفرمایـد (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ) و این رجس را بیان کنـد بگویـد (مِنَ الْأَوْثَانِ) این تأمّلی می طلبـد و آن این است که از بس اینها پلیدنـد گویا صدر و ساقه ی اینها رجس است وگرنه این چوب که رجس نیست آنکه رجس است عبـادتِ این است, تقرّب به این است (هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنـدَ اللَّهِ) گفتن است وگرنه همین چوبی است که گاهی میز می شود گاهی صندلی اینکه رجس نیست ولی از بس این عبادت این پلید است گویا تمام گوهر و جوهر این جِرم آلوده است (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) قولِ باطل در کنار بت پرستی است.

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بعد از نماز صبح به مردم اعلام کرد که شهادتِ زور و شرک نزدیک هم اند بعد این آیه را خواند برای اینکه خدای سبحان هم از شرک نهی کرده هم از قولِ زور, قولِ زور, «زئارَ» یعنی «اِنْحَرَف» زور یعنی انحراف این با مادّه زارَ یَزور مادّه اش فرق می کند معنایش هم فرق می کند خب این زارَ با اِزورار یعنی انحراف, «اِنْحَرف» این هر سخنِ باطلی زور است دروغ, غیبت, تهمت, اینها زور است اما شهادتِ باطل که حقّی را باطل کند, باطلی را حق کند در ردیف شرک است لذا حضرت بعد از نماز صبح فرمود شهادتِ زور و شرک نزدیک هم اند بعد این آیه را تلاوت فرمود: (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) اگر کسی حُرُمات الهی را عظیم و بزرگ بشمارد در حالی که (حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ) این می بینید اینجا هم باز عطف نشده نظیر (يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) کسی که حَنیفِ در دین باشد و برای اینکه این حَنیف بودنش مستغرق در توحیدِ ناب باشد (غَيْرَ مُشْرِكِينَ) را دیگر عطف نکرده (حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ) در بحث حَنیف آنجا درباره ی بحث وجود مبارک حضرت ابراهیم قبلاً هم گذشت می بینید بعضیها خطّ مَشی شان وقتی که راه می روند این راننده های ماهر می بینید مستقیماً در خطّ خودشان حرکت می کنند اگر بنا شد در خطّ میانی حرکت کنند که میانی, در خطّ راست یا چپ اول یا دوم یا سوم این راه را مستقیم طی می کنند, اما برخیها یا تندرو هستند یا آگاه نیستند یا به طرف راست یا به طرف چپ, آن کسی که مایل وسط است می گویند «حَنَفَ», «اِستَقامَ» تمام تلاش و کوشش اش این است که در وسط جادّه حرکت کند آن که می خواهد بیراهه برود می گویند«جَنَفَ» جَنیف آن کسی است که مکرّر اصرار می کند به جادّه خاکی برود, مکرّر کنار بکشد «مُتجانِف لإثم» یعنی جَنیفانه با وصیت نامه عمل می کند فرمود شما که وصیّت کردی آن وصیّتان باید طوری باشد که (غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ) این مکرّر به طرف راست, مکرّر به طرف چپ جَنیفانه به دنبال اِثم و معصیت و گناه باشد, نباشد آن را می گویند جَنیف این را می گویند حَنیف کسی که تمام تلاش و کوشش اش این است که از وسط بیرون نرود فرمود شما حُنفاء باشید جُنفاء نباشید, حَنیف باشید جَنیف نباشید حنیف که هستید موحّدید (حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ) چرا؟ برای اینکه خطر شرک این است که هم خطر شرک را ذکر می کند هم برکتِ تعظیم شعائر الهی را, برکت تعظیم شعائر الهی را در آیه ی ۳۲ بیان می کند که می فرماید: (وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ) اما خطر شرک را اینجا ذکر می کند می فرماید: (وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) چون انسان یک پناهگاه بیشتر ندارد و آن خداست گاهی می گویند شما به حبلِ مستحکم خدا اعتصام کنید (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ), گاهی می گویند خطر در عالَم فراوان است شما سنگری داشته باشید آن سنگر را می گویند مُلتَحَد فرمود غیر از لطفِ خدا هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه سنگری در عالَم نیست با «لن» که نفی تأکید است ذکر فرمود (وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَداً) غیر از خدا سنگری نیست خب, یا دست به طناب بزن یا برو سنگر هر دو یکی است در حقیقت, اگر کسی نه اهل اعتصام به حبل الله بود نه اهل التحاد به مُلتحَد الهی بود این مثل آن است که بین الأرض و السماء معلّق مانده یا همان جا کرکسها این را می گیرند و می ربایند و لقمه می کنند یا تندباد این را تَه درّه پودر می کند همین, (مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ) «خَریر» ساقط شده, خُرور سقوط این افتادن از بالا دارد می افتد و هیچ پناهگاهی ندارد خب, در همان بالا که پَرت شد یا (تَخْطَفُهُ الطَّيْرُ) کرکسها و لاشخورها همان جا او را اختطاف می کنند «خَطْف» یعنی ربودن.

«خاطف» یعنی رباینده این لاشخور همان جا او را می رباید و طعمه می کند (أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ) یا تندباد این را پَرت می کند در یک مکان دوری مثل تَه درّه که این مَسحوق می شود «سَحیق» به معنی دور است اما شما در این داروخانه های سابق این داروهای پودرشده را در یک قفسه می نوشتند می گفتند که مسحوقات یعنی اینها که پودر شده است نَرم شده فرمود همه ی استخوانهایش را نرم می کند بالأخره چیزی از او نمی ماند خب این برای کسی است که (یُشْرِکْ بِاللَّهِ) و جَنیف بود اما اگر کسی حَنیف بود (غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ) بود می شود مُعظّم شعائر الهی (ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ وَمَن یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکَانٍ سَحِیقٍ (۳۱) ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ (۳۲) لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمّی ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۳۳) وَلِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِن بَهِیمَهِ الْأَنْعَامِ فَإِلهُکُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ (۳۴) الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِینَ عَلَی مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِیمِی الصَّلاَهِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ (۳۵)

بعد بیان بخشی از احکام حج فرمود اینها جزء شعائر الهی اند که خدای سبحان برای اینها حرمت قائل شد اینها را محترم شمرد اینها جزء حُرمات الله اند این مصداق, اصلِ کلّی را بیان فرمود که هر کس حرمتهای الهی را بزرگ بشمارد خیری نصیب او می شود که این خیر عند الله خیر است یعنی هم خیر است و هم ثابت, برخی از امورند که خیرند ولی دوام ندارند فقط خیرِ دنیایی اند برخی از امورند که خیرِ مستمرّند بر اساس آنچه در سوره ی «نحل» که (مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) چون بزرگداشت حرمتهای الهی خیرِ عند الله است (وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) خواهد بود پس این خیر, خیر جاودانه است که هم در دنیا هست و هم در آخرت آن گاه در بخش پایانی آیه سی فرمود: (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) که مصادیقش گذشت. در بعضی از روایات قولِ زور یا خود رِجس, رجس بر شطرنج تطبیق شده است, قولِ زور بر غِنا تطبیق شده است در بعضی از نصوص دارد که اگر کسی در مجلس غنایِ مُحرَّم نشسته است آوازه خوانی آن غنای محرّم را اجرا کرد مستمع به او گفت «أحسنت» این «أحسنت» او قولِ زور است از بس این گناه پلید است خب, البته مراتب و درکات این گناهان هم یکسان نیست.

ص: ۵۱۶

بعد از بیان احکام الهی عدّه ای هتک حرمت می کنند عدّه ای تعظیمِ حرمت و تعظیم شعائر آنهایی که تعظیم شعائر می کنند در چند بخش از آنها به نیکی یاد کرد یکی اینکه در آیه ی سی فرمود: (وَمَن یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَّهُ) در آیه ی ۳۲ هم فرمود: (وَمَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ) بعد در پایان در آیه ی ۳۵ هم به عدّه ای بشارت داد. این گروهی که

تعظیم حُرُمات الهی می کنند طبق آیه ی سی, شعائر الهی را تعظیم می کنند طبق آیه ی ۳۲ که بعد خواهد آمد اینها جزء (حُنَفَاءَ لِلَّهِ) هستند که در مسیرند و تلاش و کوشش شان این است که حنیفانه حرکت کنند نه جنیفانه. تمام سعی اش این است که از وسط جادّه بیرون نرود اما کسانی که هتک حرمات الهی دامنگیر آنها شده آنها شرک می ورزند حالا یا شرکِ اعتقادی یا شرکِ عملی. (حُنَفَاءَ لِلَّهِ), (غَيْرَ مُشْرِكِينَ)اند اما هتّاکان حرمتهای الهی شرک می ورزند اگر نسبت به اصل دین هتک کردند که شرکِ اعتقادی است, نسبت به برخی از اعمال دین, وظایف دین و مناسک دین هتکِ عملی کردند و نه اعتقادی این شرکِ عملی است. فرمود: (وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) که در بحث دیروز گذشت. گاهی تعبیر قرآن کریم این است که خدای سبحان انسان را در اَحسن تقویم آفرید (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) بعد (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) اگر بر اساس توحیدِ فطری حرکت کرد می شود (أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ), اگر ارتداد و نفاق و کفر ـ معاذ الله ـ دامنگیرش شد می شود (أَسْفَلَ سَافِلِينَ) اینجا که فرمود: (وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ) همان بخش (أَسْفَلَ سَافِلِينَ) است آنها که (حُنَفَاءَ لِلَّهِ) بودند بر اساس همان بخش (أَسْفَلَ سَافِلِينَ) است, اگر حَنیفاً لله بود که همان (أَسْفَلَ سَافِلِينَ)اش را حفظ کرد, اگر جَنیفاً و مشرکاً بود که (كَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ) می شود (أَسْفَلَ سَافِلِينَ) اینکه فرمود پایین می آید و سقوط می کند هر گناهی هم همین طور است ولی برخی از هبوطها نظیر نزول, هبوط به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی, وجود مبارک حضرت آدم هم هبوط کرده به زمین و وجود نحس ابلیس هم هبوط کرده به زمین, هبوطِ حضرت آدم به نحو تجلّی بود اینجا آمد نبوّت, شریعت, وحی الهی و دینِ خدا نصیبش شد چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی «طه» درباره ی هبوط حضرت آدم فرمود: (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلاَ يَضِلُّ وَلاَ يَشْقَى) با یک تفاوت مختصری که بین آیه ی سوره ی «بقره» و سوره ی «طه» هست این هبوطِ متجلّیانه است که وحی و نبوّت و شریعت نصیب می شود اما هبوطِ شیطان خدا به او فرمود: (فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا) اینجا جای تکبر و گناه نیست برو پایین این هبوطِ تجافی است آنجا را که بود از دست داد و اینجا هم که آمد گرفتار شد (لَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ) بنابراین نظیر نزول است نزول گاهی به نحو تجافی است گاهی به نحو تجلّی آن طوری که قرآن نزول کرده یعنی تجلّی کرده هبوطِ آدم از این سنخ است این طور نیست که آن علم اسما را فراموش کرده باشد یا معلّم اسما بودن را از دست داده باشد الیوم هم انسانِ کامل معلّم اسماست, عالِم به اسمای الهی است این مقام را داراست و در زمین به سر می برد و بشر بتواند از او استفاده کند. خب, پس انسان یا به همان (أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) می ماند کسی است که (حُنَفَاءَ لِلَّهِ) باشد یا به (أَسْفَلَ سَافِلِينَ) می رسد که (مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ) حالا ـ اینکه سقوط می کند یا لاشه هایش را در همان فضا لاشخورها و کرکسها می ربایند یا تندباد او را به مکان دور پَرت می کند که آن مَسحوق و بَعید و پودر می شود باز دوباره نسبت به تعظیم شعائر الهی فرمود خلاصه اینکه (وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ) بر اساس اعتقاد, بر اساس عمل شعائر الهی را بزرگ بشمارد این کار از تقوای قلوب است. چندتا مضاف ملاحظه می فرمایید در این عبارتها حذف شده (وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ) خدا را, (فَإِنَّهَا) گرچه ضمیر به (شَعَائِرَ) برمی گردد.

شعائر از تقوای خدا نیست تعظیمِ شعائر خدا از افعالِ مردانی است که دارای تقوی القلوب اند خیلی از این مضافها حذف شده است برای اینکه هم موجَز باشد و هم پیام را می رساند. آنچه را که خدا به عنوان علامت قرار داده گرچه همه ی احکام الهی از یک نظر می توانند علامت باشد اما در جریانهای عمومی, در کنگره های عمومی مثل حج و عُمره اینها جزء علامتهای الهی و اسلامی است (وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا) یعنی «فإنّ» تعظیمِ شعائر خدا از افعال مردانی است که دارای تقوی القلوب اند. خب تقوا اصولاً ـ وصفی است نفسانی این وصف گاهی مَلکه است, گاهی حال است و گاهی بالاتر از مَلکه به منزله ی فصل مقوِّم مردان باتقواست اگر قلب متّقی بود اعمالِ صالح از چنین انسانی صادر می شود در حقیقت تقوای قلب است که عمل را سامان می بخشد قلب است که اعمال را هدایت می کند, اگر قلب نباشد عمل بی روح است یا منافقانه است یا عادت است یا نفاق, وقتی عمل اثر دارد که نه عادت باشد نه نفاق (فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ) بعد درباره ی این شترها و گوسفندها و گاوها و اینها که جزء قربانیها هستند و ضَحایایی هستند که مَطایای صحنه ی قیامت می شوند فرمود اُضحیه ای که انتخاب می کنید یک حیوانِ فَربه سالمی باشد زیرا همین ضحایا, همین اُضحیه ها, مَطایای شما و مَرکبهای شما هستند در قیامت چون در آنجا بعضیها پابرهنه اند بعضی با کفش, بعضیها پیاده اند بعضیها سواره, اینهایی که اهل ضحایای خوب اند دارای مرکَبهای خوبی هم هستند در قیامت.

شعائر الهی را شما گرامی بدارید این شترها و امثال اینها که در صحنه ی حج قربانی می کنید اینها دو بخش در قرآن کریم از اینها سخن به میان آمده یکی درباره ی اصل خلقتِ اینها فرمود اینها حلال اند برکات فراوانی دارند تا زنده اند شما می توانید از اینها استفاده کنید چه اینکه در آیه ی پنج و شش سوره ی مبارکه ی «نحل» قبلاً گذشت که فرمود: (وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ◻ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ◻ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ) اینها تا زنده اند در خدمت شما هستند. اما در جریان شترهایی که به عنوان هَدْی در سفر حج اعزام می شوند و به همراه برده می شوند اینها در یک مقطع محدودی مال شما هستند در همین آیه محلّ بحث فرمود: (لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمّى) اینها تا آن زمانی که ما نگفتیم نِمای متّصل و منفصلش برای شماست شیرشان برای شماست, پشمشان برای شماست, بچه ای که تولید می کنند برای شماست, حقّ رکوب دارید, حقّ باربری روی اینها دارید همه ی اینها منافعی است که شما می توانید از شتر ببرید اما چه موقع (إِلَى أَجَلٍ مُسَمّى) آن اجل مسمّا چه وقت است آن وقتی که دیگر حق ندارید چه موقع است فرمود: (ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) وقتی اینها به کعبه رسیدند دیگر باید قربانی بشوند خب پس در بین راه شما که از راه دور این شترها را به عنوان قربانی به همراه دارید نماهای متّصل و منفصل برای شماست تا آن زمانی که ما بگوییم, آن زمانی که ما می گوییم چه موقع است؟ (إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) است (ثُمَّ مَحِلُّهَا) که این اسم زمان است نه اسم مکان, مکانش را (إِلَى الْبَيْتِ) معیّن کرده, زمانش را «مَحِل» بیان کرده وقتی به بیتِ عَتیق رسیدید دیگر باید ذبح یا نَحر کنید مستحضرید در سوره ی مبارکه ی «مائده» این بحث قبلاً گذشت که گرچه قرآن کریم تعبیر دارد که «بیت» اما منظور این نیست که این را ببرید کنار کعبه آنجا مسجدالحرام است آنجا جای ذبح و نحر نیست در سوره ی مبارکه ی «مائده» آیه ی ۹۵ این بحث گذشت که فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ) باید کفّاره بدهد این کفّاره (مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ) باید باشد, اگر صیدی کرد حیوانی را کُشت باید مشابه آن و مماثل آن را کفّاره بدهد و اهل خُبره ی صاحب نظرِ عادل باید بگوید این مماثل آن مقتول و صید است (يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنكُمْ هَدْياً بَالِغَ الْكَعْبَةِ) نه معنایش این است که بروید کنار کعبه این را بکُشید چون آنجا جای خونریزی نیست یعنی وقتی به حرم رسیدید در محدوده ی مکّه این را باید نحر یا ذبح کنید حالا

بعضـی از ذحایا هسـتند که بایـد در مِنی ذبح یا نَحر بشوند بعضـیها هسـتند که در همان محدوده ی مکّه و حرم مثل کفّارات و اینهـا کافی است. اینکه فرمود: (ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) یعنی وقتی به حرم رسید به مکّه رسـید نه یعنی به کعبه رسـید خب این شواهد خاصّی او را همراهی می کند. بعد می فرماید این بیت از دیرزمان معبَد بود, مُحترم بود و در همه ی ملل و نِحَل که انبیـای ابراهیمی(علیهم السـلام) اینهـا را آوردنـد محترم بود مـا یـک اسـلام داریم که اول و آخر, آخر و اوّلش یکی است (إِنَّ الـدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْـلَامُ) دینِ به معنای اسـلام تَثنیه ندارد فضـلاً از جمع نمی شود گفت ادیان چون بیش از یکی نیست که این مربـوط به خطـوط کلی اصـول دین است و خطوط کلی فقه و خطوط کلی اخلاـق و خطوط کلی حقوق و امثـال ذلـک اسـت یعنی در همه ی مِلل و نِحلی که انبیا آوردنـد یکی است. این بخش است که هر پیامبری نسبت به پیامبر دیگر (مُصَـدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَـدَيْهِ) دارد قبلی می تواند (مُبَشِّراً بِرَسُولٍ) بگوید, بعدی می گوید (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) اما بخشـی مربوط به شـریعت و منهاج است که مثلاً فلان ملّت چنـد رکعت نماز بخوانند به کدام سَـمت, چند روز روزه بگیرند و در کدام ماه, اینها طبق مصـلحتهای الهی در هر عصـر و مصری فرق می کنـد اینجـاست که فرمود: (لِكُـلٍّ جَعَلْنَـا مِنْكُمْ شِـرْعَةً وَمِنْهَاجـاً) این بخش, بخش ناسـخ و منسوخ است نه بخش تصـدیق, آن بخش اسـلام بخش تصـدیق است که یـک اصول ثابتی است یـک اصول متغیّر, برابر اصول متغیّر فرمود: (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَـكاً) چگونه عبادت بکننـد چند روز عبادت بکنند در کدام زمان و زمین عبادت بکنند, برای هر ملّتی برابر مصـلحت ولایی فرق است لکن اصلِ این مسائل که خدای سـبحان به زبان انبیا(علیهم السلام) بیان کرده می شود جزء شـعائر الهی در هر ملّتی بایـد شـعائر خودشان را در آن عصـر که مطابق با حجّت آن عصـر است تعظیم می کننـد و هتک حرمت در هر عصـری آن خطر را دارد که (فَكَأَنَّمَـا خَرَّ مِنَ السَّمَـاءِ), (وَلِكُـلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَـكاً) چرا این کار را می کنیم؟ برای اینکه تا نام خدا را اینها احیا کنند مستحضرید که قرآن کریم گاهی ذکر نعمت را مطرح می کند, گاهی ذکر مُنعِم را طرح می کنـد همچنین گاهی ذکر اسم خـدا را طرح می کننـد گاهی خود خـدا را طرح می کننـد, گاهی تسبیـح اسم خـدا را طرح می کنند, گاهی تسبیح خود خدا را طرح می کنند, گاهی (سَـبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ) را می گویند گاهی (سَـبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ) نیست (سَبَّحَ لِلَّهِ) است, (يُسَـبِّحُ لِلَّهِ) است و مانند آن, گاهی (اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ) است گاهی (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) است پس ذکرالنِعمه و ذکرالمُنعِم, ذکرالله ذکر اسم الله و همچنین عبادتـد کردنهـا و دسـتورهایی که دو بخش یاد می شود تسبیـح (سَـبِّحْ بِـاسْمِ رَبِّكَ) یـا (يُسَـبِّحُ لِلَّهِ) اینهـا مراتـبی دارد, درجـاتی دارد, ولی به هر حـال منظور از اسم در حقیقت در عین حـال که این اسـمای لفظی محترم اند اسمِ الله را کسـی نمی تواند بی وضو حتّی ببوسد بلکه باید با وضو باشد با لَبِ طاهر اسم الله را ببوسـد این یک حکم فقهی است در فقه اصغر این اسم دلالت دارد بر آن معنا و مفهوم, آن مفهوم دلالت دارد بر مصادیق خارج, آن مصادیق خارج مظهر اسـمای الهی اند که الآن ما در فاصـله ی چهار قدمی هستیم ما با اسـما و اسـما و اسماء الله سروکار داریم آن اسـمی که اگر کسـی او را داشـته باشـد می شود اسم اعظم بـا آن مُرده زنـده می شود این الفاظ نیست (یک) این مفاهمی نیست (دو), کسی یک مفهوم ذهنی داشته باشد بتواند مُرده زنده کند آ ن اسمایی که شما می بینید.

در دعای کمیل، سمات، ندبه هست «و بأسمائک الّتی ملأت کلّ شیء» آن اسمی که آسمان و زمین را پُر کرده و در برگرفته یا آن اسمی که با آن اسم وجود موسای کلیم در طور با تو مناجات کرد یا آن اسمی که وجود مبارک عیسی با آن اسم مُرده ها را زنده کرده اینها اسماء الله است اینها را ذات اقدس الهی یاد حضرت ابراهیم یعنی انسانِ کامل داد و وجود مبارک انسانِ کامل که الیوم وجود مبارک ولیّ عصر است معلّم ملائکه شدند اینها را یاد ملائکه دادند ملائکه هم که مدبّرات عالَم اند با این اسما دارند عالَم را اداره می کنند و الیوم هم وجود مبارک حضرت معلّم همه ی فرشته هاست در تعلیم این اسما که «ملأت أرکان کلّ شیء» طور اگر هست این است, احیای موتا اگر هست این است. خب, فرمود این کار را کردیم ﴿لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِن بَهِیمَهِ الْأَنْعَامِ﴾ خب اینها این اسما را باید بگویند البته, اینها طریق است دیگر از همین راه به جایی می رسند دیگر اول احترام این اسماست بعد درکِ معانی اسماست بعد رسیدن به آن مصادیق است بعد به آن معلّم اسما رسیدن است ﴿لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِن بَهِیمَهِ الْأَنْعَامِ﴾ هم می بینید این تکبیراتی که بعد از نمازها گفته می شود پانزده نماز کسی که در مِناست یا ده نماز برای کسی که در سایر بلاد است «الحمد لله علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام» و مانند آن, این را حمل می کنند برای اینکه این در حقیقت جزء برنامه های عید است وقتی کسی از عبادت و از لقای پروردگار فراغت پیدا کرد برای او عید است ما دوتا عید داریم و هر دو عید بعد از شرکت در مهمانی خدای سبحان است اگر کسی توفیقی یافت جزء ضیوف الرحمان شد مهمان خدا شد خب البته عید است برای او دیگر ما دیگر در اسلام غیر از غدیر و جمعه که برنامه های رسمی داریم غیر از این بیش از دو عید که نخواهیم داشت و نداریم.

عید فطرت و عید اضحی, در عید فطر به مهمانی خدا رفتیم برای اینکه ماه مبارک رمضان شهرالله است و ضیوف الرحمان در آنجا پذیرایی می شوند در عید قربان هم مناسک انجام شده است برای اینکه کسانی که صحنه ی حج را پشت سر می گذارند جزء ضیوف الرحمان اند اینها که مهمانی خدا را و ضیافت الهی را درک کرده اند بهترین عید است برای آنها و بهترین نشاط این است که بگویند «الحمد لله الذی علی ما هدانا, الحمد لله الذی علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام» و مانند آ ن, حالا بعضیها اسم الله را ذکر می کنند بعضی خود الله را ذکر می کنند در هدایت هم همین طور است در اعتصام هم همین طور است هم (من یعتصم بحبل الله) داریم, هم (مَن یَعْتَصِم بِاللّهِ) داریم خود حبل الله به چه کسی معتصم است اهل بیتی که معادل حبل الله اند به چه کسی معتصم اند.

وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم(سلام الله علیه) رسیده است که این «بشّر المُخبِتین نَزَلت فینا خاصّه» تنها برای ماست, خب تنها برای ماست یعنی آن قلّه اش برای ماست دیگر وگرنه آن شاگردان اینها که بهره ای دارند که خب, در بخشی از آیات دارد (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ) در بخش دیگر دارد که (مَن یَعْتَصِم بِاللّهِ) خب آن مُعتصِم بالله چه کسی است؟ خود حبل الله است و کسی که قَرین حبل الله است حبل الله که دیگر به حبل الله دیگر معتصم نیست او به الله معتصم است اهل بیت که دیگر به غیر خدا معتصم نیستند که اهل بیت که معادل حبل الله اند به الله معتصم اند دیگر, بنابراین مصداق کامل اینها معلوم است که چه کسانی هستند و کسانی که با اسم خدا مأنوس اند یک مرحله, کسانی که با خود خدای سبحان آن مقامی که خود اینها می توانند با او ارتباط بکنند مقام دیگر است. فرمود: (لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِن بَهِیمَهِ الْأَنْعَامِ) لذا گاهی قوس صعود دارد گاهی قوس نزول دارد, گاهی سبب را بر مسبَّب تَفریع می کند به تعبیر سیدناالاستاد, گاهی مسبَّب را بر سبب, گاهی می فرماید: (إِلهُکُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) که تفریع سبب است بر مسبّب, گاهی می فرماید: (فَلَهُ أَسْلِمُوا) که تفریعِ مسبّب است بر سبب این تفریعِ توحید بر گذشته, تفریع سبب است بر مسبَّب نتیجه است بر مقدّمات, اصل است بر فرع, اما تفریع (فَلَهُ أَسْلِمُوا) از سنخ تفریع فرع بر اصل است, از سنخ آثار توحیدی است بر خود توحید. فرمود: (فَإِلهُکُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا) چون بیش از یک خدا نیست منقاد او باشید آ نها مشکل توحید در الله نداشتند مشکلشان توحید در اله بود می گفتند اله متعدّد است ما آلهه متعدّد داریم وجود مبارک حضرت فرمود اله هم مثل الله بیش از یکی نیست.

ص: ۵۲۰

پرسش:؟پاسخ: خب بالأخره ذکر نعمت است دیگر آن ذکر نعمت است شکر می کنیم که ما را به این نعمت متنعّم کردی خب, ولی این را در آیه ی سوره ی مبارکه ی «نحل» نداریم با اینکه در سوره ی مبارکه ی «نحل» فرمود: (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا) یعنی در آیه ی پنج و شش سوره ی مبارکه ی «نحل» این بود که (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْ ءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ) آنجا با اینکه نعمتهای فراوانی را ذکر می کند دیگر سخن از این نیست که «الحمد لله الذی عَلَى مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» این برای آن است که انسان روز عید شاکرانه به یاد خدای سبحان است با اینکه نعمتهایی که در آیه ی پنج و شش و هفت سوره ی مبارکه ی «نحل» است بیش از نعمتهایی است که در روز عید قربان نصیب زائران و حاجیان می شود. خب, فرمود: (فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) مُخبِتین چه کسانی هستند؟ خب چند گروه را نام می برد که اینها جزء مخبتین اند.

اِخبات این است که آدم سر خم بکند تکان نخورد که در بحثهای کتابهای اخلاقی یا منازل السائرین این چنین معنا کردند که این قدر انسان متواضع و خاضع و تسلیم باشد که اگر پرنده ای روی سرِ او نشسته است سرش را تکان ندهد که پرنده پرواز کند این قدر سر به زیر باشد در پیشگاه ذات اقدس الهی این معنای اخبات است. مصادیقی که برای مُخبِتین ذکر شده اند چند گروه اند (بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) مخبتین چند گروه اند چه کسانی هستند؟ یک: (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) که این گروه از دیگران برترند همین که نام خدا را می برند اینها دلشان می تَپد اینها سالک نیستند مجذوب اند جَذْبه آن گرایشِ خاص دارد نام الله را که بردند اینها می تپند این معلوم می شود از سنخ لفظ و مفهوم و امثال ذلک نیست دل به نام خدای سبحان آرام می گیرد و بس, اول می تپد کم کم نزدیک می شود سپس آرام می گیرد.

سوره ی مبارکه ی «زمر» هست که (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) یا (يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ) اول قُشَعریره است, زلزله است, تپش است بعد آرامش این برای کسی است که دلباخته ی به ذات اقدس الهی باشد که (وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ), (يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ) اول حریم می گیرند مبتلا به قُشَعریره, زلزله, لرزه می شوند بعد کم کم اُنس می گیرند مُخبِتین چنین گروهی اند که (إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) این یک گروه, (بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ), مخبتین (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) یک گروه, گروه دیگر (وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ) در مصائب فقط حرفشان «إنّا لله» است درست است قبل از حدوث حادثه نگران اند و تلاش و کوشش می کنند اما وقتی که حادثه نازل شد راضی به قضای الهی اند (وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ), گروه سوم (وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ) اینها کسانی هستند که نماز را اقامه می کنند بارها به عرضتان رسید که سخن از قرائت نماز نیست, خواندن نماز نیست برای اینکه نماز عمود دین است یک, عمود را نمی خوانند عمود را به پا می دارند اگر قرآن در همه ی موارد سخن از اقامه ی نماز دارد برای اینکه فرمود نماز عمود دین است یعنی دین گفته که نماز عمود دین است, ستون را نمی خوانند ستون را اقامه می کنند (وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ) سه, خب اما غالباً مسئله ی اقامه ی صلات با ایتاء زکات همراه است برای اینکه فواصل آیات روشن بشود و هماهنگ بشود آیات غالباً با جمع مذکّر سالم ختم می شد چه اینکه آیات بعدی هم همین طور است نفرمود اینها «اوتون الزّکات» فرمود: (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) که زکات واجب و زکات مستحب همه را در برمی گیرد علم را هم در برمی گیرد آن روزی که حوزه ها رشد می کرد برای اینکه هرگز سخن از این نبود که من درس بگویم حقوق بگیرم, کتاب بنویسم حقوق بگیرم اینها نبود آن روز که نجف, نجف شد الآن که به صورت بازاریابی و کسب و کار در آمده وضع هم به این صورت سقوط می کند _ معاذ الله _ فرمود خدای سبحان علمی که به شما داد شما با این علم به چشم کالا نگاه نکنید (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ) تنها سخن از مال نیست علم هست, کمالات دیگر هست, علوم عقلی هست, علوم نقلی هست هر چه را خدای سبحان به بندگان صالح عطا کرده آنها به عنوان عطیّه ی الهی به دیگران خواهند داد.

ص: ۵۲۲

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۲ تا ۳۷ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(ذلِکَ وَمَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ (۳۲) لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمّی ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۳۳) وَلِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِن بَهِیمَهِ الْأَنْعَام فَإِلهُکُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ (۳۴) الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِینَ عَلَی مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِیمِی الصَّلاَهِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ (۳۵) وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُم مِن شَعَائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ کَذلِکَ سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۳۶) لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَهَا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ (۳۷)

در این بخش از آیات بعد از اینکه مقداری از احکام حج را بیان فرمود، فرمود یک سلسله اموری است که جزء:

حُرمات الله و این حرمت یک حرمتِ در مقابل حلیّت از احکام خمسه نیست گرچه حرمتِ تشریعی است و در شریعت حرمتِ خاصّه است اما معنای مُحترم است نه به معنای حرام در مقابل حلال. فرمود حاجی جزء حُرمات الله است مُعتمِر جزء حرمات الله است شما اینها را اِحلال نکنید برخی از مفسّران فکر می کردند که این حرمت در مقابل حلیّت است در ذیل آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «حج» که فرمود: (وَمَن یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ) فکر می کردند که آن حرمت در مقابل این حلیّت است که انعام برای شما حلال است و آن امور نظیر مُنخلقه و مُتردیه و صائمه و امثال ذلک حرام است در حالی که این چنین نیست همان طوری که در اول سوره ی مبارکه ی «مائده» ملاحظه فرمودید آیه ی دو سوره ی مبارکه ی «مائده» این است که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلاَ الْهَدْیَ وَلاَ الْقَلاَئِدَ وَلاَ آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ) اینها جزء شعائر الهی اند اینها را اِحلال نکنید یعنی حرمت شکنی نکنید حاجی محترم است مُعتمر محترم است زائران کعبه محترم اند جزء شعائر الهی اند اینها را احلال نکنید، رها نکنید، بی حرمتی نکنید، بنابراین اینها حرماتی که خدای سبحان در این باره فرمود چه درباره ی زمان، چه درباره ی زمین، چه درباره ی زائر همه به معنای محترم بودن است گاهی با حرمتِ تشریعی همراه است نظیر «شهر الله الحرام» که جنگ در او حرام است و سایر معاصی در این ماه حرمتِ اکید دارد اینها محفوظ است اما اینکه فرمود شما حُرمات الهی را رها نکنید این حرمات در قبال (أُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعَامُ) نیست.

ص: ۵۲۳

مطلب بعدی آن است که در همین آیات چندین مورد سخن از تسخیرِ الهی است خدای سبحان کلّ این نظام را آفرید (یک) و به همه ی اینها دستورِ تکوینی داد که طبق برنامه های انسان خودشان را هماهنگ کنند (دو) به انسان آن هوش و عقل و درایت را دارد که از آسمان تا زمین بهره بگیرد (سه)، فرمود من همه را برای شما مسخّر کردم وقتی شما از این مسخّرات الهی بهره بردید خدا را شاکر باشید بگویید (سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ) الآن هم اگر کسی سوار هواپیما می شود یا سوار اتومبیل می شود یا سوار کشتی می شود یا سوار سفینه های فضایی می شود مستحب است که این آیه را، مضمون این

آیه را زمزمه کند (سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ) خدا را سپاس که اینها را مسخّر ما کرد و اگر تسخیر الهی نبود ما نمی توانستیم اینها را رام بکنیم حیوانات کوچک تر و کمتر از شتر می بینید جمود و چموش اند انسان از آنها فاصله می گیرد هراسناک است اما شتر با همه ی این قدرت و استقامتی که دارد رام بشر است کودکی می بینید عَنانش را می کِشد این سَمت و آن سمت می برد. در جریان تذحیه ی اینها، قربانی اینها چندین بار فرمود ما اینها را مسخّر کردیم تا شما شاکر باشید آنجا فرمود سوار اسبها بشوید (لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) فرمود وقتی سوار اسب می شوید این دعا را بخوانید بعد روزی هم سوار یک چیز دیگر می شود شما را جای دیگر هم می برند به یاد آن هم باشید و آن همان سوارِ تابوت شدن است که ذیل آیه آن سواری را مطرح می کند (ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ) یا (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) ذیل همان آیه ای که فرمود ما این انعام را این اسب و استر و شتر را برای شما رام کردیم (لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ) اینها (ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَـذا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) بعد فرمود: (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) این (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) فرمود به یاد یک سواری دیگر هم باشید. به هر تقدیر این تسخیرِ الهی یک نعمت است در بخشهای فراوانی از جریان تذحیه فرمود شما برای اینکه عبادت کنید و به خدا نزدیک بشوید من این شترِ بزرگ را رام کردم که شما با این کار به خدا نزدیک بشوید این را قربانی کنید گوشتش را به مُعتر بدهید مقداری هم خودتان استفاده کنید و به همین هم تعبّد کنید، تقرّب کنید و مانند آن، لذا مسئله ی حُرُمات در اینجا در برابر (أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ) نیست.

مطلب بعدی آن است که این تسخیر را یک بخش اش در سوره ی مبارکه ی «نحل» بود که قبلاً گذشت آیه ی پنج و شش سوره ی «نحل» که فرمود: (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْ ءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ) بعد فرمود: (وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) این همین اتومبیلها و صنایع هوایی و دریایی اینها جزء (وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) است فرمود یک سلسله چیزهایی را هم خدا بعد می آفریند که شما اصلاً نمی دانید. خب، در این بخشها فرمود که ما این کار را کردیم برای شما مسخّر کردیم (لِتُكَبِّرُوا) و مانند آن. در آیه ی دیگر یعنی آیه ی ۳۱ فرمود شما حنیف باشید مشرک نباشید زیرا اگر کسی شرک ورزید مثل اینکه از بالا پَرت شده است و به یکی از دو خطر مبتلا شد. مطلبی که مربوط به (فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ) این است که تفصیل گفتند قاطع شرکت است یعنی اِخْتطاف طیر در مقابل (تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ) است کسی که از بالا پَرت می شود معلوم می شود مستمسکی ندارد خدا فرمود: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً) این اعتصام نکرده دستگیره ای ندارد رهاست حالا که رهاست یا همان بالا طعمه ی لاشخورها و کرکسها می شود یا تندباد این را به مکان دوری پَرت می کند و پودر می شود. اینکه فرمود: (فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ) این تقابل و تفصیل قاطع شرکت است معنایش این است که یا همان بالا ربوده می شود یا به پایین تَه درّه پَرت می شود معنای (تَخْطَفُهُ الطَّيْرُ) این نیست که لاشخورها او را می خورند چون اگر به تَه درّه هم پرت بشود بالأخره خوراک لاشخور است دیگر این (تَخْطَفُهُ الطَّيْرُ):

اختطاف یعنی ربودن در سه جای قرآن کریم که کلمه ی خَطْفِه و اختطاف به کار رفت به معنی ربودن است خدای سبحان به مردم مکه می فرماید بیرون مکّه ناامن است غارتگری هست، اختطاف هست، ربودن هست، هیچ کسی امنیت ندارد ولی شما در مکّه امنیت دارید اینکه فرمود: (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) همین است فرمود: (أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً) که (يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ) فرمود شما دو قدمی همین که از مکّه خارج شدید آنجا آدم ربایی فراوان است اما اینجا خبری نیست (آمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) خَطَفَهُ یعنی او را ربود، اختطاف یعنی ربودن این آدم ربایی را می گویند خَطفه و اختطاف بنابراین منظور این نیست که شما مورد غذای حیوانات قرار می گیرد چون اگر این باشد که دیگر (تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ) معادل آن نیست چون آن هم که شد بالأخره حیوانات می خورند منظور آن است که یا همان فضا مورد دستبرد حیوانات شکاری می شوید یا به زمین پَرت می شوید البته در جاهلیّت این امر بود آن گزارشِ ملعون که (علیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین) بعد از جریان عاشورا وقتی که خواست گزارش بدهد به امویان گفت ــ معاذ الله ــ الآن کربلا هیچ خبری نیست «زوّارهم الإغبان و الرَّخَن» که این دیگر ترجمه نکنم این را این بود یعنی آ نها می گفتند کسی که مُرد بالأخره لاشخورها او را می خورند اما این (فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ) چون در قبال (تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ) قرار گرفته معنایش آن است که در همان فضا ربوده می شود. خب، بعد فرمود: (مَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ) اصرار این بخش از آیات برای شرک زدایی است فرمود ما برای هر ملّتی از ملّتهای دینی چه در زمان ابراهیم(سلام الله علیه) بعد از ابراهیم تا زمان موسای کلیم(سلام الله علیه) از موسای کلیم تا زمان حضرت عیسی، از زمان حضرت عیسی تا زمان حضرت رسول(علیهم الصلاه و علیهم السلام) ما این قربانی را داشتیم برای هر امّتی، هر امّتی این قربانی را داشتند این جزء شرایع و مناهجی است که (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) قرار دادیم ما «لکل جعلنا منسکاً ناسکون».

ص: ۵۲۶

اصلِ قربانی و تَسمیه ی ذکر خدا و نام خدا بر قربانی این در هر ملّتی بود منتها این را آلوده کردند در این زمینه فرمود مکرّر سخن از تقوای قلب است فرمود یک عدّه می گویند که قربانی برای چه؟ خدا که احتیاج ندارد درست است خدا احتیاج ندارد ولی شما محتاجید که از مالتان بگذرید برای قانع و مُعتر و به خدا نزدیک بشوید او نیازی ندارد ولی شما نیازی دارید که قطعِ علاقه کنید، پس شما محتاجید به قربانی نه خدای سبحان آنچه به خدای سبحان می رسد گوشت و خون نیست این گوشت و پوست در زمین می ماند خدا محتاج به گوشت قربانی نیست چون منزّه از حاجت است چه اینکه محتاج به تقوای شما هم نیست چون غنیّ محض است (إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) ولی شما محتاجید گوشت و خون به بالاـ نمی رود (یک) تقوا به بالاـ می رود (دو) خدا از هر دو بی نیاز است (سه) شما محتاجید که با قربانی تقوا پیدا کنید (چهار) و با تقوا بالا بروید (پنج).

دو مطلب مهم می ماند:

یکی اینکه در تعبیرات قرآن کریم گاهی سخن از صعود است مثل (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) گاهی سخن از نِیل است که نیل دقیق تر و عمیق تر و ظریف تر از صعود است بالا رفتن غیر از رسیدن است در آنجا که دارد (إِلَيْهِ يَصْعَدُ) از نِیل سخنی به میان نیامده اما اینجا سخن از نیل است این یک، دوم اینکه تقوا، وصف متّقی است و وصف قلب است (مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ) است اگر تقوا صاعد است و بعد نائل، متّقی هم بشرح ایضاً اول صاعد است و بعد نائل کجا صعود می کند به چه کسی می رسد را خودش می داند تقوا که وصفِ جدای از جان ما نیست این را در طبقی بگذارند بالا ببرند که، اگر تقوا بالاـ می رود متّقی هم بالاـ می رود. امر سوم آن است که پس معلوم می شود بین عبد و خالق راهی هست که از دین به عنوان صراط مستقیم یاد می کند می فرماید: (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ) پس راه هست، رفتن هست، صعود هست و رسیدن، منتها اینهایی که می رسند هر کدام به درجه خاصّ خودشان می رسند نه به آن (دَنَا فَتَدَلَّى) الآن وقتی که باران می آید همه ی این آبها و بارانها به صورت نهر تشکیل می شود بعد به بحر می رسند این نهرها که به بحر می رسند اینها که به عمق دریا نمی رسند به وسط دریا نمی رسند غالب این آبها به همین ساحل به کناره و کَرانه ی این دریا که رسیدند ساکت می شوند آرام می شوند گاهی یک سیل خروشانی بعد از چندین سال پیدا می شود آن سیلِ خروشان قدری جلوتر می رود تا نزدیکهای وسط خودش را می رساند اما همه به دریا می رسند ولی این چنین نیست که به عمق دریا برسند یا به وسط دریا برسند همه ی ما إلی الله رجوع داریم (إِنَّا لِلّهِ وإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ) اما همه به (دَنَا فَتَدَلَّى) نمی رسند هر کدام برابر اسمی از اسمای هزارگانه جوشن کبیر به آ نجا می رسند بعضی به «غفّار» می رسند بعضی به «ستّار» می رسند بعضی به «رحمان» می رسند بعضی به «حنّان» می رسند بعضی به «مَنّان» می رسند و مانند آن، بنابراین نِیل معنایش این نیست که ـ معاذ الله ـ کسی بتواند به کُنه ذات حق راه پیدا کند یا به اصل ذات حق که بسیطِ محض است راه پیدا کند به اسمای حُسنای او به همین مقدار راه پیدا می کند. آنکه مهم است این است که راه هست یک، بُریده بُریده بُریده نیست این دو، چون اگر بریده بریده باشد تقرّب ممکن نیست گسیخته است باید این راه متّصل باشد. سوم اینکه این راه در درونِ رَونده است بیرونِ رونده نیست یک وقت کسی می خواهد حرم مشرّف بشود می گویند از فلان کوی و برزن عبور بکن به حرم می رسی یا می خواهند مکّه برود، کربلا برود، مشهد مشرّف بشود می گویند فلان راه را طی بکن تا به عتبه بوسه حضرت برسی راه جدای از رونده است اما یک وقت می گویند قربه الی الله کار بکن نماز بخوان قربه الی الله، روزه بگیر قربه الی الله این راه را

طی بکن این صـراط را پیمایش داشته باش این صراط که بیرون از جان ما نیست اگر عقیده است در درون ماست اخلاق است در درون ماست اعمال است در حوزه ی ماست نماز خوانـدن است و روزه گرفتن است و ولایت داشـتن و معتقد بودن است و امثال ذلک هیـچ کـدام از اینها بیرون از جان رونـده نیست پس راه و رونـده یکی است و اگر انسان در خویشـتنِ خویش سـفر کرده اسـت راهپیمـایی کرده اسـت و ایـن تقرّب بایـد تـوجیه بشـود که اینکه می گـوییم کـار را انجـام بـدهیم قربه إلی الله این درجات چیست؟ راه است یقیناً، بُریده بریده نیست یقیناً، صعود ممکن است یقیناً، نیل ممکن است یقیناً، همه اینها را آیات قرآ ن کریم بیـان کرده هیـچ کـدام جـدای از جـان مـا نیست یقینـاً، امـا بایـد سـری به جـان خودمان بزنیم ببینیم که تکان خوردیم نخوردیم، چقدر جلو رفتیم چقدر عقب رفتیم، چقدر فاصله دارد و مانند آن، این می شود تقوایِ قلب لذا فرمود تقوای قلب را رعایت کنید یک، گوشت و پوست هیچ کاری به خدا نمی رسد (لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ).

بخش دیگر که عدّه ای از مفسّران نقل کردند چه زمخشری از آنها چه امین الاسلام یا سایر مفسّران از ما، آنها گفتند که در جاهلیّت رسم بر این بود که اگر یک وقت قربانی می کردند مقداری گوشت را، مقداری خون را به در و دیوار کعبه می مالیدند یا می آویختند که خدا قبول کند. قرآن کریم ضمن اینکه آن فکرِ جاهلی را ابطال کرده است که خدا نیازی به گوشت و پوست و امثال ذلک ندارد از این کار هم جلوگیری کرده که شما در و دیوار کعبه را با خون و گوشت قربانی آلوده نکنید این چه کاری است می کنید اگر کاری را با تقوا انجام دادید قبول می کند مشابه همین دخیل بستنهایی که شما می بینید در بعضی از جاها راه دارد آخر این پارچه بستنها، قفل بستنها این چیست؟! رفتن حضور ائمه(علیهم السلام) عرض ارادت کردن، ولایت را عرضه کردن، برائت از دشمنان را عرضه کردن، «إنّی سِلمٌ لِمَن سالِمَکُم» گفتن، «حربٌ لِمَن حاربکم» گفتن اینها تقرّب می آورد اما قفل بستن و دخیل بستن و پارچه بستن مشکلی را حل نمی کند در هیچ جا دستوری هم نرسیده که شما چنین کاری را انجام دهید این همان آثار جاهلی است که به این صورتها ظهور کرده. بنابراین اینکه فرمود: (لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) بعد فرمود: (فَإِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) دوباره فرمود: (لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ) یا (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) پس در حمل بار در سوره ی مبارکه ی «نحل» فرمود بارهایتان را این انعام جابه جا می کنند شما باید شکرگزاری کنید در سوره ی دیگر فرمود خود شما را جابه جا می کنند و بر این مرکبها سوار می شوید (لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا) باید شکرگزار باشید گاهی می فرماید در آیات حج که اینها را قربانی می کنید باید شاکر باشید و سپاسگزار باشید که (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) باشد ذکر نام خدا از همین قبیل است.

درباره ی بُدْنْ که جمع بدن است چون شتر را می گویند بدنه برای اینکه حجمش بیش از حجم گاو و گوسفند و اینهاست و بَدین است بالأخره، بدن او بیش از بدن دیگران است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صد شتر را به عنوان هَدْی به همراه خود در آن حجّهالوداع بُرد خب بخش وسیعی از اینها را برای امّت قربانی کرد وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که یمن تشریف داشتند از یمن آنجا چون نمی دانستند آیه هنوز نازل نشده بود روشن نبود که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چه نیّتی کرده حضرت امیر در یمن که خواست از یمن حرکت کند بیاید طرف مکّه برای حج گفت خدایا هر نحوه ای که پیغمبر احرام بسته است من بر همان نحوه احرام می بندم و لبیک می گویم «اُحرِموا کما أحرم رسول الله، اُهلّوا کما اُهلّ رسول الله» اِهلال همان تَلویه گفتنِ حال اِحرام است «کما أهلّ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم)» حالا این صحنه پیدا شد.

وجود مبارک حضرت امیر که آمد دید پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صد شتر را به عنوان هَدْی به همراه آورده بخشی را به حضرت امیر بخشی را برای خودش و بخشی را هم برای امّت و در همان جاست که اهل سنّت و دیگران نقل کردند که دیگران فرمود: «أجود الأجواد الله جلّ جلاله و أنا أجود وُلد آدم» فرمود در تمام روی زمین بخشنده تر از من خدا خلق نکرده است سخن از حاتم و امثال حاتم نیست آنها یک مقدار نان و گوشت می دادند ما هم نان می دهیم هم گوشت می دهیم هم علم می دهیم هم معرفت می دهیم هم عقل می دهیم هم عدل می دهیم «أنا أجود وُلد آدم» از من خدا بخشنده تر خلق نکرده است خب اینکه صد شتر می برد از طرف امّت هم قربانی می کند نشانه ی آن است که دیگران هم می توانند چنین کاری بکنند این روح, روح بلند است دیگر سِعه ی صدر همین است شرح صدر همین است فرمود: (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِن شَعَائِرِ اللَّهِ) این بُدْن جمع بدن است اینها جزء شعائر الهی است اینها را محترم بشمارید (لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ) خیری که خدای سبحان در این گونه از موارد مطرح می کند همان قسمت مهم خیرِ اخروی است در سوره ی مبارکه ی «انفال» گذشت که شما به فکر منافع دنیایی هستید اما ذات اقدس الهی به فکر منافع آخرت است شما با به آخرت دعوت می کند آیه ی ۶۷ سوره ی مبارکه ی «انفال» این است (مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا):

ص: ۵۲۹

اَرَض یعنی کالا که جمعش عروض است نه اَعراض, شما عَرَض دنیا را می خواهید یعنی کالای دنیا را می خواهید که جمعش عروض است (وَاللّهُ یُرِیدُ الآخِرَهَ وَاللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ) در این قسمت که فرمود وقتی خدا می فرماید این برای شما خیر است یعنی منافع معنوی فراوانی را به همراه دارد درست است منافع مادّی را هم دارد اما قسمت مهمّ منافع این کار به آخرت شما برمی گردد (وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُم مِن شَعَائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا) نام خدا را ببرید که می بینید لحظه به لحظه سخن از توحید است البته در آن فضا که اینها قربانی را برای بتها می کردند و (لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ) بود در آن فضا پشت سر هم دارد قربانی را به نام خدای سبحان انجام بدهید. فرمود: (فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا صَوَافَّ):

«صَواف» به معنای به صف ایستادن اینها نیست اینها اگر صاف بایستند آن بستنِ پای اینها تا زانو و امثال زانو جزء سنن نَحر است آنکه واجب است در نحر آن است که این منحور یعنی این شتر رو به قبله باشد کاملاً بین سینه و گردن او یک گودی هست در این گودی باید آن کارد و مانند آن فرو برود با تسمیه ی خدای سبحان خود این شخص باید نام خدا را ببرد, اگر نام خدا را بُرد و این منحور رو به قبله بود و بین صدر و عُنُقش که یک گودی دارد آنجا این کارد را فرو برد این می شود حلال نَحر برای شتر است ذبح برای گاو و گوسفند, اگر کسی جابه جا بکند یعنی شتر را ذبح بکند گاو و گوسفند را نحر بکند بعید است که حلال باشد گفتند این میته است. استقبالش همین است حالا چون منحور باید رو به قبله باشد اگر ایستاده باشد که صافّات است, صَواف است صحیح است, اگر در حال بُروک باشد به زانو افتاده باشد که هنگام بار کردن یا سوار کردن اینها را به زانو می خوابانند باز صحیح است و اگر نظیر گاو و گوسفند اینها را پهلو بخوابانند باز صحیح است که باید منحور رو به قبله باشد آن شرایط خاص هم داشته باشد حالا ـ اینکه فرمود: (صَوَافَّ) چون غالباً این طور است که شتر را در حال ایستادن که رو به قبله است و این شرایط را دارد نحر می کنند وقتی که خونش رفت نَفَسش تمام شد می افتد وقتی افتاد از این حالت تعبیر می کند به (فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا) یعنی پهلوهای او به زمین بخورد.

ص: ۵۳۰

«سَقَط جُنوب» یعنی پهلوهای این حیوانات این شترها این بُدْن اینکه جمع بدن است, وقتی به زمین خورد کنایه از آن است که نفسش تمام شد و مُرد این قابل استفاده است (فَكُلُوا مِنْهَا) که این امرش در موقع توهّم حذر است چون در جاهلیّت این کار را نمی کردند و از قربانی هیچ بهره ای نمی بردند این امر در مقابل آن توهّم حَذر است که نخوردن از او جایز است اما نسبت به (وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ) مشابه (أَطْعِمُوا) که در آیه ی ۲۸ همین سور ه گذشت که فرمود: (وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ) برخیها فتوا به وجوب دادند برخیها فتوا به استحباب.

و اما والذی ینبغی أن یقال آن است که حکومتی که دارد حج را اقامه می کند باید این را به مصرف صحیح برساند ولی حاجی و معتمر مکلّف نیست که این را توزیع کند حتماً بین فقرا (وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ) فرق قانع و مُعترّ آن است که قانع آن است که در عین حال که نیازمند است سؤال نمی کند مُعترّ نیازمندی است که سائل است یا نه, قانع آن نیازمندی است که خود را نشان نمی دهد در معرض قرار نمی دهد مُعترّ آن نیازمندی است که خود را در معرض هم قرار می دهد اینها فرقشان است البته قرآن کریم همه ی ما را مکلّف کرده که از فقرایی که قانع اند و مُعترّ نیستند که «یحسبهم الجاهل أغنیاء مِن التَّعَفُّف» آ نها را دریابیم کسانی که از وضع داخلی آنها باخبر نیستند به اوضاع اینها جاهل اند چون می بینند اینها سر و وضع تمیزی دارند خیال می کنند که وضع مالی اینها خوب است «یحسبهم الجاهل أغنیاء مِن التَّعَفُّف» فرمود اینها را دریابید. خب, پس باخبر بودن, به وسیله ی همسایه ها مستحضر شد اینها جزء وظایف اخلاقی ماست.

وجود مبارک امام باقر هم نقل شده از سایر ائمه(علیهم السلام) نقل شده که چیدن میوه در شب مکروه است, قربانی کردن هم در شب مکروه است, تذحیه, اِجتناح فواکه اینها در شب مکروه است برای اینکه نه قانع حضور دارد نه مُعترّ, نه قانعی عبور می کند نه کسی که سؤال می کند یا در معرض قرار می دهد خیلیها می بینند که این درخت پرمیوه است فردا که از این کوی می گذرند می بینند شاخه ها سر بالاست و میوه هایش گرفته شده این روا نیست فرمود میوه را در روز بچینید که به این گروه برسد قربانی را در روز انجام بدهید که به مستحقّین برسد (لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَهَا لَکُمْ) می بینید این (سَخَّرَهَا) هم در آیه ی ۳۶ هست هم در آیه ی ۳۷ در آیات قبل هم بود (لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَهَا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ (۳۷) إِنَّ اللَّهَ یُدَافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ (۳۸) أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ (۳۹) الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ (۴۰)

بعد از اینکه جریان حج را ذکر فرمود به صبغه ی بین المللی بودن این عبادت هم اشاره کرد، فرمود:

ص: ۵۳۲

جریان حج یک جریان بین المللی است بخشی از عبادتها مخصوص یک ملّت است اما برخی از عبادتها برای همه مِلل الهی و اسلامی است هیچ ملّتی نیست که مَنسِک و جریان قربانی و اینها را نداشته باشد فرمود: (وَلِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنسَکاً) بنابراین در هر ملّتی هست منتها حالا زمان و زمینش ممکن است فرق بکند بر اساس (فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) ممکن که زمان قربانی، ضمیر قربانی، خود شیء آن قربانی فرق بکند، ولی هر ملّتی بالأخره دارای قربانی بوده و هست. آن گاه فرمود مُخْبِتین را بشارت بدهید در عین حال که چند گروهی که اهل بشارت اند مطرح اند نام مُخبتین را به اختصار ذکر فرمود برای اینکه اینها برجسته ترین آنها هستند یعنی در بین (الصَّابِرِینَ) همه مُخبِت نیستند برخی مخبت اند برخی غیر مخبت، در بین (مُقِیمِینَ الصَّلاَةَ) همه مخبت نیستند، در بین (الْمُؤْتُونَ الزَّکَاةَ) همه مخبت نیستند.

مخبتین یک گروه خاصّی اند که آن قدر سر در برابر ذات اقدس الهی خم می کنند که حتّی برخیها گفتند اگر پرنده ای بالای سر اینها باشد تکان نمی خورند که آن پرنده حرکت کند این قدر خضوع و سِلْم در برابر ذات اقدس الهی اند، بنابراین آن گروه ها یعنی (الصَّابِرِینَ) و (مُقِیمِینَ الصَّلاَةَ) و (الْمُؤْتُونَ الزَّکَاةَ) آنها هم اهل بشارت هستند لکن مُخبتین از یک بشارت ویژه ای برخوردارند. به دنبال آن فرمود جریان قربانی که برای هر ملّتی هست سه مسئله مطرح است:

(یک) اینکه گوشت و خون و امثال ذلک کوچک تر و کمتر از آن هستند که به طرف خدا صعود کنند.

(دو) اینکه تقوا با خدا رابطه دارد.

(سه) اینکه تقوا به خدا می رسد نه اینکه خدا به تقوا برسد خدا از کفر و ایمان جهانیان بی نیاز است در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت (إِن تَکْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَکَانَ اللّهُ غَنِیّاً حَمِیداً) این چنین نیست که ــ معاذ الله ــ ذات اقدس الهی محتاجِ تقوای متّقیان باشد که تقوای متّقیان محتاج به پذیرش الله است تقوا چون یک عبادت خالصی است می تواند بالا برود و مقبول خدا قرار بگیرد. پس سه مسئله شد، اما اصرار اینکه (لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا) برای آن است که قبلاً ـ فرمود: (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ) آنچه را که ما به آنها دادیم آنها می بخشند درست است اصل مالکیّت را ذات اقدس الهی امضا کرده (لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ) اصلِ مالکیّت را بر خلاف براهین شریکی و کمونیستی و مانند آن اثبات کرده تثبیت کرده امضا کرده، اما بشر در برابر الله مالک نیست بگویم من مالکم و حاضر نیستم این کار را انجام بدهم مِلک خود او هست در جوامع بشری نسبت به اشیاء و اشخاص می تواند بگوید من مالکم نسبت به این راضیم نسبت به آن ناراضی این حقّ مسلّم اوست، اما نسبت به ذات اقدس الهی فرمود: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ) این طور نیست که ذات اقدس الهی ــ معاذ الله ــ تفویض کرده باشد اختیار را واگذار کرده باشد به انسان تا انسان بگوید من مال خودم است و نمی دهم حرفِ قارونی بزند بگوید (إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی) خب بنابراین فرمود: (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ) نحوه ی انفاقش هم این است که لحوم را به مستمندان عطا بکند و تقوا را در تهیه این لحوم (یک)، در بذل این لحوم (دو)، رعایت بکند این تقوا آن لیاقت را دارد که به الله برسد (این سه)، پس خدا به تقوا نمی رسد چون او مرجع کل است او غنیّ مطلق است تقوا نیاز دارد که به الله برسد و می رسد (لَن یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلاَ دِمَاؤُهَا وَلکِن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ) بعد فرمود ما این حیوانهایی که می توانست جَموح باشد چه اینکه جنسِ دیگر اینها یا صنف دیگر اینها جموح اند و شما به آنها دسترسی ندارید اینها را هم مثل آنها جموح قرار می دادیم لکن ما مسخّرتان کردیم که همه ی بهره ها را ببرید یکی از آن فوایدی که نصیبتان می شود بهره ی عبادی است که قربانی کنید و الله اکبر بگویید خدا را بزرگ بشمارید هم از نظر قلب، تعظیم و تکریم الهی را در دل جا بدهید هم از نظر زبان آن ذکر مخصوص «الله أکبرُ علی ما هَدانا» یادتان نرود (لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ) بعد می فرماید: (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ):

ص: ۵۳۴

احسـان سه بخش دارد یـک بخش اش این است که کسـی کار خوب می کنـد که اینجا احسان یعنی صاحبِ فعلِ حَسن دیگر متعـدّی نیست گرچه از یک جهت که فعلی از فاعل صادر می شود فعلِ حَسَن متعـدّی است اما احسان به معنای دوم انجام کار خیر نسـبت به دیگری مشـکل مردم را حل کردن، عیادت کردن، قرض الحسـنه دادن، رعایت حقوق دیگران کردن این احسانِ به غیر است. قِسم سوم آن است که نه به معنای اول است یعنی فعلِ حَسن نه به معنای دوم است که احسانِ به غیر باشد احسان، مقامی از مقامات سالکان است هم شیعه ها نقل کردند هم سنّیها نقل کردند.

وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) سؤال کردنـد که «الإحسان ما هو؟» حضـرت فرمود: «أن تَعبد الله کأنّک تریٰ فإن لم تَکن تراه فإنّه یَراک» احسان مقامی است برای عابدان و آن این است که شما طرزی خدا را عبادت بکنید که گویا خدا را می بینیـد با چشمِ جان و اگر به اینجا نرسـیدید بدانید که خدا شـما را می بیند پس مرتبه ی قویّ احسان آن است که دو دید داشـته باشید یکی اینکه دید داشته باشید در مَشهد و محضر خداییـد، یک دید هم داشته باشید که او را ببینید «کأنّ» نه «أنّ» آن «أنّ» برای حضـرت امیر و امثال حضـرت امیر(سـلام الله علیه) است که فرمود: «ما کنتُ أعبدُ ربّاً لم أره» محال نیست دیگران به مقـام «أنّ» برسـند امـا آنچه اوساط از مؤمنان و اولیای الهی می رسـند مقام «کأنّ» است «الإحسان أن تَعبـد الله کأنّک تریٰ» اگر بدانیم که اگر ما او را نمی بینیم او ما را می بیند خب این مقام احسان است کسـی که معانی نماز در ذهن او هست و با حضور قلب دارد نمـاز می خوانـد نماز خوبی است نماز مقبولی است ثواب خوبی می برد اما به مقام احسان نرسـیده است احسان چیز دیگر است این ﴿بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ﴾ یعنی به افرادی که اهل احسان اند بشارت بدهید شاید به معنی سوم نظر نداشـتهب اشد همان معنـای اول، کسـانی که وظایف دینی شان را انجام می دهنـد مؤمن انـد واجبات را انجام می دهنـد محرّمات را ترک می کنند این قـدر متیقّن احسـان است خب به اینها چه چیزی بشـارت بـدهیم؟ به اینهـا بشارت بـدهیم که یک حکم بین المللی خـدای سبحان دارد که برای اسـلام است نه برای شـریعت و منهاج همه ی مسلمانها این اصل را دارند و آن این است که باید در برابر ظلم مبارزه بکننـد و خـدا قادر است (یک)، ناصـر است (دو)، وعده ی نصـرت می دهد (سه)، انجاز وعده را هم به عهده دارد (چهـار). این بشـارتِ محسـنان است در پیروزی صـحنه ی مبارزه درست است مسـئله ی بهشت و حُسن خاتمت و درجات برتر جزء بشارتهـاست امـا سیاقی کـه در اینجـا مطرح است پیروزی در مبـارزه است. ﴿وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ﴾ چرا؟ به چه چیزی بشـارت بدهیم؟ به این دلیل که ﴿إِنَّ اللَّهَ یُدَافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا﴾ خب احسان هم که به معنای این بود کسـی که عقیده ی خوب، اخلاق خوب، عمل صالح داشـته باشد حالا معنای دوم و سوم حالا دومی خیلی مهم نیست معنای سوم مهم است آن نشد، نشد خدای سبحان از مؤمنین دفاع می کنـد با اینکه دفع متعـدّی است از فعل مفاعله اسـتفاده شـد که مفیـد مبالغه است در اینجا خداوند از مؤمنین خیلی دفاع می کنـد ﴿إِنَّ اللَّهَ یُدَافِعُ عَنِ الَّذِینَ آمَنُوا﴾ چرا؟ برای اینکه آنها که مؤمن نیسـتند دو رذیلتی دارند که از این جهت منفور خداینـد آنهـا خَوّان انـد، خـائن انـد امـانتی را خـدا به آنها داده اینها خیانت کردنـد امانتِ دین را، امانتِ قرآن را، امـانتِ عترت را، امـانتِ فطرت را به اینهـا داد اینها خیانت کردنـد و همه ی اینها نعمتهای الهی انـد به جای شـکر نعمت کفران کردنـد خب خدای سـبحان هم خَوّانِ کفور را دوست ندارد حالا خَوّان مستحضـرید که بحثهای صـیغه ی مبالغه هم آنجا گفته شـد گاهی انسان چنـدین بار کاری را انجام می دهـد مثلاً دروغ می گوید می گویند این کذّاب است یا حرفه ی او این اسـت می گویند کذّاب است یا یک وقت یک خبر مهمّی را جعل می کند این شاید اوّلین دروغ او باشد ولی چون خیلی مهم اسـت می گوینـد کـذّاب، اَفّاک جریان جعفر کـذّاب گفتنـد از همین قبیل است گویا آدم پردروغ نبود اما دعوه ی امامت یک دروغ بزرگی است ولو قبلاً هم دروغ نگفته باشـد اَفّـاک بودن از همین قبیـل است، کـذّاب بودن از همین قبیـل است بنابراین گاهی

انسـان خیانتهـای فراوان دارد در مسائـل مالی گاهی به ولایت اهل بیت خیانت می کنـد، به قرآن خیانت می کنـد این می شود خوّان لازم نیست که پیشه ی او، حرفه ی او، سابقه ی او خیانتِ ممتد باشد هر کسی خوّان شد یا در اثر کثرتِ خیانت یا در اثر شدّت خیانت چنین کسـی یقیناً محبوب خدا نیست کفور هم بشـرح ایضاً کفران نعمت هم همین طور است یک وقت نعمتهای مادّی را پشت سـر هم کفران می کنـد یک وقت نعمتِ ولایت اهل بیت را، محبّت اهل بیت را کفران می کند ولو یک بار هم ـ خدای ناکرده ـ کفران بکند می شود کفور این چنین نیست که حالا لازم باشد عنوان کفور.

ص: ۵۳۵

عنوان خوّاب بر کسی اطلاق بشود که پیشه ی او، حرفه ی او اینهاست نظیر جعفر کذّاب هم همین طور است خب، پس دو قضیه آنجا ذکر فرمود، فرمود خدای سبحان یقیناً به طور کامل از مؤمنین دفاع می کند و یقیناً خدای سبحان خوّانِ کفور را دوست ندارد دو، این دو مطلب را به محسنین بشارت بدهید (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ) به اینها بگو کار به دست خداست خدا از مؤمنین دفاع می کند خدا کاری هم به خوّانِ کفور ندارد آنها منفور نزد خدا هستند این طلیعه است برای جریان اذن مبارزه آن گاه در آیه ی ۳۹ فرمود: (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ) این اذن، اذن تشریعی است (یک) جمله، جمله ی خبریه است (دو)، به داعی انشاء القا شده است (سه)، فاعل (أُذِنَ) للتعظیم حذف شده است (چهار) آذِن ذات اقدس الهی است که «بِيَده الحُكم» خب، (أُذِنَ لِلَّذِينَ) به چه کسانی اذن داده شد؟ به بیگناهانی که یک عدّه تبهکاران به جنگ اینها می آیند اینها که شروع به مبارزه نکردند که اینها مقاتِل نیستند اینها مقاتَل اند چون در بخشهای دیگری از قرآن کریم که قبلاً خوانده شد فرمود: (وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) اینها شروع به جنگ کردند شما که شروع به جنگ نکردید این (وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) نشانه آن است که شما حجّت بالغه دارید آنها حمله کردند نه شما، شما مقاتَلید نه مقاتِل حالا که شما مقاتَلید به شما اذن داده می شود که مقاتِل باشید از خودتان دفاع کنید و خدا از شما دفاع می کند نصرت می دهد و مراکز را هم حفظ می کند (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ) چرا؟ برای اینکه اینها مظلوم اند و خدا حامی مظلومان است حالا ظاهر این (أُذِنَ لِلَّذِينَ) آن است که اوّلین آیه ای که تجویز مبارزه ی مسلّحانه صادر شده است به وسیله ی همین آیه است برخیها خواستند بگویند که درست است در مکّه مبارزه ی مسلّحانه اجازه داده نشد برای اینکه امکانات نبود لکن در مدینه اوّلین آیه ای که دستور مبارزه ی مسلّحانه داده شد آیه ی ۱۹۰ سوره ی مبارکه ی «بقره» است که فرمود: (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

اوّلین آیه ای که دستور مبارزه ی مسلّحانه را صادر کرد برخیها گفتند آیه ی ۱۱۱ سوره ی مبارکه ی «توبه» است که ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً﴾ فرمود خدای سبحان با مؤمنین معامله کرده جانِ اینها را از اینها خریده به اینها بهشت داده این جان برای خداست و چون جان برای خداست اینها امین الله اند باید امانت را حفظ بکنند درباره ی این امانت هم بیش از دو کار حق ندارند یا شهید یا پیروز راه سوم نیست احدی الحُسنَیین همین است دیگر راه ثالثی وجود ندارد فرمود در این معامله که به سود شماست ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم﴾ جانتان را دادید و بهشت گرفتید پس هر تصرّفی می خواهید در جانتان بکنید بدون اذن خدا غصب است چون معامله کردید، اگر معامله کردید جان دادید بهشت گرفتید حُسن خاتمه گرفتید خیرِ دنیا و آخرت گرفتید، باید در جانتان به اذن خدا تصرّف بکنید خدا اجازه نمی دهد که شما در جانتان غیر از این دو امر تصرّف بکنید یا شهادت یا پیروزی ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ همین، یا قاتل بشوید یا مقتول، یا شهید بشوید یا پیروز راه سومی وجود ندارد. مسئله ی اسارت یک امر اختیاری نیست کسی خودش را تسلیم بکند این خلاف است این حقّ تسلیم شدن ندارد حالا یک وقت آنها به زور تسلیم می کنند و اسیر می گیرند آن راه سوم نیست فرمود شما بیش از دو راه ندارید در همین آیه ی ۱۱۱ سوره ی مبارکه ی «توبه» فرمود شما که معامله کردید بهشت را گرفتید ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ دوتا راه دارید ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ یا شهید یا پیروزی حالا اگر یک وقت دستتان نرسید و راه سوم را بر شما تحمیل کردند دیگر کارِ شما نیست شما که تسلیم نشدید شما را اسیر کردند ﴿وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً﴾ فرمود: ﴿فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾ این یک حکمِ بین المللی نیست برای اسلام است نه برای شریعت و منهاج در اینجا هم فرمود اگر ما مسئله ی جهاد را لازم می دانیم برای اینکه دینِ یهود به وسیله ی جهاد محفوظ است دین مسیحیّت به وسیله ی جهاد محفوظ است راهبانی که از مردم جدایند صومعه و دِیْر دارند آن دِیر آنها هم به برکت رزمِ رزمنده ها محفوظ است ولو آنها در صحنه نیستند آن که در زمان دفاع مقدس کاری به جنگ نداشت تسبیح دستش بود و ذکر می گفت این باید بداند که اگر جنگ نبود تسبیح هم در دستش نبود فرمود مگر راهبان اهل مبارزه اند، اهل اجتماع اند اینها در دامنه ی کوه مشغول عبادت اند اگر مبارزه ی مجاهدان نباشد رهبانیّت هم جایی ندارد راهبِ گوشه نشین هم ویرانه نشین می شود در همین جریان هفتاد ساله ی منحوس اتحاد شما می بینید این بخشی از آسیا و بخشی از اروپا را این اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی پر کرده بود این نقشه ی سابق را یادتان است دیگر بخشی از آسیا را همین شوروی سابق داشت بخشی از اروپا را هم اینها داشتند خب در آنجا نه تنها جا برای یهودیّت نبود و مسیحیّت نبود و اسلامیّت نبود جا برای رهبانیّتِ راهبان هم نبود به کسی اجازه نمی دادند که برود گوشه ای دامنه ی غاری عبادت کند که این چهار گروه را که این سه گروه مستقیماً ربطِ اجتماعی با مردم دارند یک گروه هم اهل زاویه و زهد و انزوا هستند به آ نها هم می فرماید شما هم باید دعاگوی رزمنده ها باشید اگر جهاد نباشد آن صومعه را هم سرتان خراب می کنند خب پس بنابراین این یک حکم بین المللی اسلام است دین بدون مبارزه نمی شود این آیه را حالا ـ با آن آیه ای که محلّ بحث است هماهنگ کنید ملاحظه بفرمایید ﴿وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ﴾ ادیان ابراهیمی فعلاً در خاورمیانه همین سه دین است که رسمیّت دارد آن گاه در این بخش هم می رسیم به این آیه که اگر مسئله ی جهاد نباشد ﴿لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ﴾ گروهی اخیراً از هند و غیر هند آمدند به عنوان عاشوراپژوهی به آنها گفته شد که اگر کسی به خدا و قیامت معتقد باشد این می تواند درباره ی عاشورای سیّدالشهداء(سلام الله علیه) یا مَقالی یا مَقالتی داشته باشد اما چون در بین اینها یک عدّه غیر موحّد بودند حالا کسی که موحّد نیست خدا و قیامت و بعد از مرگ را قبول ندارد این مبارزه ی او لغو است این به دنبال یک وهم حرکت می کند برای اینکه کسی که مبارزه می کند هدفی دارد این است که خودش یا هم نوعانش را آزاد بکند کشورش را آزاد بکند دیگران را به استقلال

برساند این یـک هـدف خوبی است این اصل اول, انسان که می میرد به زعمِ باطل اینها معـدوم می شود ولی به بَنای حق اگر کسـی شـربت شـهادت نوشـید کاملاً زنده است (یک), زنده وارد برزخ می شَود (دو), گرچه بدن متلاشی شد کاملاً از صحنه باخبر است.

ص: ۵۳۷

دو هـدف برای کسـی که شـربت شـهادت مینوشـد به هر دو می رسـد یک فیضِ کارِ خودش که ثواب الهی است (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ), (عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) ثواب می برد لذّت ظاهری می برد لذّت باطنی می برد لذّت جسـمی می برد لذّت روحی می برد همه ی این لذایذ برای شـهید محفوظ است این یک, دو می خواهد بفهمد که این مبارزه ی او و این خونی که ریخته شده است ملّت آزاد شدنـد یا نه, کشورشان مسـتقل شد یا نه, این را هم ذات اقدس الهی به اینها بشارت می دهد اینها (يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم) مرتب از خـدا سؤال می کننـد خدایا ما به دسـتور تو رفتیم جبهه و شـربت شـهادت نوشـیدیم برای اینکه کشورمـان مســتقل بشـود شـد یـا نشـد چـه کسـانی راه افتادنـد کجـا هسـتند در چـه مقطعی انـد پشـت سـر هـم (يَسْتَبْشِرُونَ), (يَسْتَبْشِرُونَ) که فعل مضارع است و مفید استمرار. مرتّب از خدا بشارت می خواهند خدایا به ما بشارت بده اینهایی که راهیانِ راه ما بودنـد الآن کجا هسـتند بعـد خـدا به اینها خبر می دهـد که به برکـت خون شـما کشورتان آزاد شـد مردمتان آزاد شدند کشورتان مستقل شد این دوتا نشاط برای شهدا هست حالا اگر کسی _ معاذ الله _ معتقد بود مرگ پوسیدن است نه از پوست به در آمـدن و مرگ آخر خط است که این ملحـدان بر آن انـد خب انسان می شود معـدوم, وقتی معـدوم شد نه خودش لذّت می برد نه از پیروزی دیگران بـاخبر می شود تا لـذّت ببرد می شود عـدمِ صِرف این برای چه دارد می جنگـد تمام لـذّتها را به زعمِ باطل خود در درون حیات دنیا خلاصه می کنـد بعد هم که خبری نیست نه به او چیزی می دهند چون «لا مَيْز فی الأعدام» نه از استقلال کشورش باخبر است چون «لا مَيْز فی الأعـدام» بنابراین فرضِ عقلی نـدارد کسـی موحِّـد نباشـد و مبارز باشد این دیگر نمی تواند درباره ی سیّدالشهداء فکر بکند که.

ص: ۵۳۸

پرسش: فرمود: «وکنتم لا تخافون المعاد ولکن کونوا احراراً»؟

پاسخ: در دنیایتان راحت باشید تا زنده هستید در دنیایتان تجاوز نکنید.

پرسش: پس پیام دارد برای ما؟

پاسخ: بله پیام دارد برای دنیایتان نه برای آخرت, این شخص دیگر نمی خواهد کُشته بشود که می گوید دست از زن و بچه ی من بردارید در دنیا آزادمرد باشید برای اینکه شما اگر امروز به زن و بچه ی کسی فحش گفتید فردا هم به زن و بچه ی شما می گویند آبرویتان در خطر است نه اینکه اگر مُردید بهره می برید این دین برای کسانی که کافر هم هستند پیام دارد می گوید مواظب اخلاقتان, زبانتان, گفتارتان, قلمتان باشید که در دنیا هستید راحت زندگی بکنید همین, اما حضرت نفرمود شما شهید بشوید کُشته بشوید و بعد بهره می برید دستور کشته شدن نداد دستور ترکِ ظلم داد خب بله این نفعِ دنیایی است و دین برای کفّار هم پیام دارد اما مبارزه علیه ظلم که کسی علیه ظلم مبارزه بکند خودش را به کُشتن بدهد این سراب است این خیال می کند همان طوری که خودش الآن به دنبال جنازه ی مقتولی حرکت کرده برای او بَبِر می زنند نمی دانم دسته گل راه می اندازند تشییع می کند تشییع خوب می کنند بازمانده هایش را گرامی می دارند این خیال می کند بعد از مرگ این کارها را هم بکنند او لـذّت می برد وقتی انسان معدوم شد هیچ خبری از هیچ جای عالَم به او نمی رسد بنابراین اینها گرفتار وهم اند هر کسی اینها را نمی تواند جریان سیّدالشهداء(سلام الله علیه) و عاشورا و اینها را درک بکنند خب این مسئله که فرمود یک کار بین المللی است یعنی خدای سبحان برای هر دینی یک مبارزه قرار داد الآن این مسیحیّت در اسارتِ کلیساست اینکه اینها می گویند مسیحیّت یا کارِ ما ارتباطی با سیاست ندارد, با جنگ کاری نداریم ما چه کار داریم مثلاً تجاوز اسرائیل را محکوم کنیم این مسیحیّت در اسارت اینهاست.

بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «صف» که اصلاً سوره به نام سوره ی جنگ است اوّلش جنگ, وسطش جنگ, آخرش جنگ این سور ه, سوره ی جنگ است اوّلش این است که (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ) وسطش این است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) آخرش هم که به ما مسلمانها دستور می دهد مسلمانها! مثل مسیحیها باشید بجنگید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَآمَنَت طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَت طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ) به ما مسلمانها می گوید مسلمانها مثل مسیحیها باشید بجنگید آن وقت اینها آمدند مسیحیّت را خلاصه کردند در کلیسا و گفتند دین از سیاست جداست ما کاری به جنگ نداریم ما جریان اسرائیل را نمی توانیم محکوم کنیم از این حرفها و بازیهایی که در آوردند خب, در قرآن فرمود این در تورات هست در انجیل هست در قرآن کریم هست در همه ی کتابهای آسمانی هست در محلّ بحثِ ما هم فرمود اگر مبارزه نباشد نه صومعه ی راهب می ماند نه کَنیسه ی ترسائیان می ماند نه بیعه یهودیهان می ماند و بالعکس نه مساجد مسلمانها می ماند این عظمتِ جهاد است و همه ی این گزارشها هم مرتّب روزانه به شهدا می رسد چون این (يَسْتَبْشِرُونَ) فعل مضارع است شهید در برزخ نه می میرد نه به خواب می رود مرتّب از ذات اقدس الهی سؤال می کند و جوابِ بشارت آمیز را هم از ذات اقدس الهی دریافت می کند فرمود ما به اینها اجازه ی مبارزه دادیم چرا, برای اینکه اینها مظلوم اند (یک) و خدای سبحان که اجازه داد هم قدرت دارد که یاری کند (یک), هم یاری می کند به وعده اش عمل می کند (دو), پس به اینها بشارت بده (بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) قدرت هم گاهی به تجهیزات نظامی است گاهی هم به امدادهای غیبی است که البته همه ی اینها به امدادهای غیبی برمی گردد گاهی به تَشجیعِ مبارزان از یک طرف, به ترهیب مخالفان از طرف دیگر است که (سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ).

حضرت امیر(سلام الله علیه) عرض کردند چطور شما در همه ی جبهه ها پیروز شدید فرمود همین که نام مرا می شنیدند می لرزیدند «نُصِرتُ بالرّعب» و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم منصورِ بالرّعب بود این (سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ) امدادِ غیبی است که گاهی مخالفان می ترسیدند هراسناک بودند قبل از اینکه حضرت دست به قبضه ی شمشیر ببرد. خب این یک نصرت الهی است تشجیع کردن از این طرف است که فرمود ما تثبیت می کنیم قلوب اینها را (یک), ترهیب می کنیم مرهوب می کنیم خائف می کنیم قلوب دشمنان را (دو), آ ن امدادهای غیبی هم که هست باران را به موقع برای اینها می فرستید مسوّمین را فرشته ها را به کمک اینها می فرستد در چشم اینها اثر معجزه گی می کند نه سِحری (أَعْیُنِکُمْ قَلِیلاً وَیُقَلِّلُکُمْ فِی أَعْیُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اللّهُ) اینها هم هست که در آیات سوره ی مبارکه ی «مائده» بود فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ) چرا, مظلومیت اینها چیست؟ برای اینکه اینها از سرزمینشان تبعید شدند یا به حبشه تبعید شدند یا به مدینه تبعید شدند (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم) یک وقت است که سخن از سرزمین و وطن و امثال ذلک است از اینها در عالَم زیاد است یک وقت است نه, سخن از تبعیدِ دینی است یک عدّه هیچ جُرمی ندارند مگر اینکه موحّدانه می خواهند به سر ببرند کفار این را ذَنْب و گناه تلقّی می کنند این مؤمنانِ باتقوا را از دیارشان خارج می کنند (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم بِغَیْرِ حَقٍّ) ظالمانه تبعید شدند حالا- یه به طرف حبشه یا به طرف مدینه هیچ گناهی نداشتند (إِلَّا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) در بخشهایی هم از قرآن کریم آمده است که اینها هیچ ذنبی نداشتند فقط (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ) در بخشهایی از قرآن کریم آمد که اینها هیچ گناهی نداشتند مگر اینکه می گفتند که خدای ما یکی است (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ), (إِلَّا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) تنها عامل انتقام کفّار این بود که اینها می گفتند ما مؤمنیم اینجا هم فرمود: (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم بِغَیْرِ حَقٍّ) هیچ حقّی نداشتند این استثنا هم استثنای تأکیدی است که (بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) خب اینها مأذون اند که مبارزه بکنند خدا ناصر است و به وعده اش عمل می کند خب چرا؟ برای اینکه سرزمینشان را حفظ بکنند برای همین؟ یا نه, اینها برای اینکه دینشان را حفظ بکنند دین که حفظ باشد سرزمین هم محفوظ است این ایران در جنگ جهانی اول مادامی که روحانیّت نبود و دین نبود در جنگ جهانی اول دستِ همینها بالا رفته بود هر چه بیگانه ها خواستند بگیرند گرفتند در جنگ جهانی دوم هم بشرح ایضاً بیگانه آمد ارباً اربا کرد هر چه خواست بگیرد گرفت هفده شهر, هفده شهر را خواستند در اول و دوم تحویل بگیرند گرفتند در کودتای ننگین ۲۸ مرداد هم دست اینها بالا- رفت هر چه خواستند تحویل گرفتند گاز را دادند به شوروی و نفت را دادند به آمریکا و اینها خانه نشین شدند همه جا سخن از جمهوری ایرانی بود و هیچ یعنی هیچ اثر نکرد.

جمهوری ، جمهوری اسلامی شد تنها جایی بود اثر کرد که یعنی امام شد و روحانیّت شد و مسجد و حسینیه شد و حوزه و دانشگاه شد و مردم متدیّن آمدند به میدان گفتند قرآن است و عترت این ماند و ماند و ماند ــ ان شاءالله ــ تا ظهور حضرت می ماند خب همین کشور بود دیگر, همین مردم ایران بودند دیگر, دیگر ما مکتب ایرانی نخواهیم داشت اگر جمهوری ایرانی می داشتیم در جنگ جهانی اول بود در جنگ جهانی دوم بود در جمع شما شاید کسانی نباشد که این جریان ننگین کودتای ۲۸ مرداد را درک کرده باشد ما آن روز تقریباً سنّمان بیش از بیست سال بود در حوزه ی تهران درس می خواندیم در متنِ صحنه بودیم در ظرف چهار ساعت وضع عوض شد شعار رسمی مردم تهران در کودتای ننگین ۲۸ مرداد مرگ بر شاه بود شاید این قصّه را ما بارها گفتیم یک طبق داری, دست فروشی گلابیهای نطنز و غیر نطنز را جمع کرده بود در همین میدان شاهِ سابق که الآن میدان قیام شده در جنگ تهران خیابان مولوی نزدیک مدرسه ی حاج ابوالفضل آنجا این دست فروش حدود ساعت نُه بارش را از میدان آورد و گلابی را پهن کرد و داد می زد «آی شاه میوه, آی شاه میوه» ریختند بساط او را به هم زدند که چرا اسم شاه را می بری این ساعت ۳۰: ۹ صبحِ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ساعت ده شد و آن کودتای ننگین شد و مصدّق و همکاران و دولتیانش به زندان افتادند و داماد شاه آمد و دولت تشکیل داد و کابینه تشکیل داد و وزرا تشکیل داد دویِ بعدازظهر همین «مرگ بر شاه» شده «جاوید شاه» همین جمهوری ایرانی بود دیگر, همین مکتب ایرانی بود دیگر, اما شما شانزده شهریور آن همه شهادت, هفده شهریور آن همه شهدای بدر و اُحد را شما دیدید که همه گفتند «مرگ بر شاه» هجده شهریور هم گفتند «مرگ بر شاه» دین است که کشور را حفظ می کند مردم آخر برای چه کُشته بشوند این دین است که به انسان همین که چشم بست دوتا بشارت را دارد هم (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ) دارد, هم (يَسْتَبْشِرُونَ) دارد دیگر چه زندگی ای بهتر از این, اینجا را که جای زندگی نیست «دارٌ بالبلاء مَحفوفه» آن که این عالَم را ساخت قسم یاد کرد که اینجا جای نشاط نیست (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی كَبَدٍ):

کَبَد یعنی درد و رنج و غصّه در قبال کَبِد است که این عضو گوارشی است این «لام», «لام» قسم است حرف خدا هم است آن که جهان را خلق کرد دنیا را خلق کرد انسان را خلق کرد قسم خورد که اینجا جای نشاط نیست حواستان جمع باشد (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) حالا یا فقرِ مالی است یا فقرِ عِرضی است یا مشکل سیاسی است یا مشکل اجتماعی است یا مشکل خانوادگی است گیری هست بالأخره, اینجا جای آسایش نیست آنجایی که جای آسایش است همین است که انسان در راه دین شربت شهادت بنوشد و کشور را او حفظ کرده, بنابراین فرمود این یک حرفِ اساسی است حرفِ خداست در تورات حرف خداست در انجیل حرف خداست در قرآن و خدا مدافع است و خدا ناصر است و اگر مبارزه نباشد نه صومعه ای می ماند نه بیعه ای می ماند نه کَنیسه ای می ماند نه مسجدی, در همان زمان پهلویِ پلید تمام مساجدِ شهر ما شده بود انبار حسینیه ها که کلاً تخریب شد سقّاخانه و حسینیه تخریب شد مسجد هم برای اینکه انبار در شهر کم بود خراب نکردند همین, انبار یعنی انبار, در طیّ این قدرت چند ساله ی پهلوی خب هیچ خبری نبود, اگر دین نباشد این مسجد می شود انبار چه اینکه همین کار را کردند دیگر, اثری از دین نبود. خب, پس بنابراین مبارزه را یک انسان موحّد می کند مگر کسی گرفتار وهم باشد اصلاً نداند مبارزه یعنی چه, اگر کسی خردمدارانه دارد فکر می کند مبارزه تنها از کسی متمشّی می شود که به بعد از مرگ معتقد باشد دوم اینکه درست است در بخشهایی از قرآن کریم فرمود: (لَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) درست است زمین فاسد می شود اما چرا زمین فاسد می شود؟ چون مسجد به وظیفه اش عمل نکرده حسینیه به وظیفه اش عمل نمی کند حوزه به وظیفه اش نمی رسد آن آیه معلولِ این آیه است پس نمی شود گفت هدف مبارزه این است که ما اصلاح بکنیم مملکت را بله می خواهیم اصلاح بکنیم اما اصلاح مملکت به حوزه است و مسجد است و روحانیّت است و دین است و قرآن است و عترت است اینها را شما برداری جامعه را با چه چیزی می خواهی اصلاح کنی جامعه را دین اصلاح می کند و اخلاق. خب, پس اگر در آنجا فرمود: (لَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) این حق است اما در رتبه ی ثانیه است این آیه حرفِ اصلی را می زند که (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ) جا برای راهبان هم نیست (وَبِيَعٌ) ترسایان هم جا ندارند (وَصَلَوَاتٌ) که گفتند مرکز عبادتهای یهودیها را می گفتند صَلوسا به تعبیر زمخشری که این تَعریبِ اوست (وَمَسَاجِدُ) که برای مسلمانهاست یعنی هیچ ملّتی مرکز دینی نخواهد داشت چه اینکه در کمونیست هم همین طور بود وقتی مراکز دینی فعّال نباشد (لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) پس یک حلقه ی مفقوده ای بین آن مقدم و تالی یا موضوع و محمول آن آیه هست که فرمود: (لَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) اینجا یک مقدمه ی مَطویه کم است آن مقدمه ی مَطویه را آیه ی چهل سوره ی مبارکه ی «حج» حل می کند (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ) اول مراکز مذهب ضعیف می شود وقتی مراکز تبلیغی, فرهنگی, دینی ضعیف شد جامعه آلوده می شود «أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

ص: ۵۴۳

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۳۷ تا ۴۱ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ كَذلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)
إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ
(۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ
وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱)

درجريان قبول چند مسئله است:

مسئله ی اُولیٰ اینکه عملی مقبول است که متن آن عمل با تقوا همراه باشد که تقوایِ در هر عمل شرط صحّت آن عمل است نه تقوایِ عامل, اگر مالی حرام بود کسی مالِ غصبی را انفاق کرد صدقه داد این عمل با تقوا نیست, اگر مالی حلال بود ولی به عنوان ریا که مردم ببینند یا سُمْعِه که مردم بشنوند این عمل با تقوا نیست معنای ریا این نیست که مردم ببینند این ارائه است می خواهد به مردم نشان بدهد که برای خدا انفاق می کند (یک) و برای خدا نباشد (دو). این کذب و فریب را دارد به مردم نشان می دهد معنای ریا این است.

معنای سُمعه این است که به گوش دیگران برساند که برای رضای خدا دارد انفاق می کند در حالی که نباشد این فریب را یا نشان بدهد یا به گوش مردم برساند یکی ریاست و دیگری سُمعه این عمل باطل است زیرا این عمل با تقوا نیست, ولی اگر عمل با تقوا بود یعنی مال حلال بود (یک), انفاق هم لوجه الله بود (دو), این عمل صد درصد صحیح است و مقبول ولو عامل یک آدم غیر عادل است فاسق است اما در غیر حوزه ی این عمل در جای دیگر معصیت می کند ولی اینجا در این حوزه هم مال حلال است هم قصد خالص است پس تقوا در متنِ عمل شرطِ صحّت آن عمل است عملِ بی تقوا باطلِ محض است. حالا عِقاب دارد یا نه مطلب دیگر است تقوایِ عامل دخیلِ در صحّت عمل نیست این دو مطلب, ولی تقوای عامل دخیل در قبول عمل است این سه مطلب.

ص: ۵۴۴

قبول یک مسئله ی کلامی است صحّت یک مسئله ی فقهی است اگر به این آقا بخواهند درجه بدهند باید آدم متّقی باشد. آنچه در سوره ی مبارکه ی «مائده» آیه ی ۲۷ گذشت شرح همین مطلب بود در جریان فرزندان آدم که قربانی یکی پذیرفته شد قربانی دیگر رد شد (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) این کلام را خدای سبحان نقل کرد و رد نکرد پس مرضیّ خداست پس بیان قرآن کریم این است که خداوند عمل متّقیان را قبول می کند, اگر کسی متّقی نبود عملش مقبول نیست گرچه صحیح است یعنی کسی که متّقی

نبود نماز خواند نمازش اَداست قضا ندارد و مانند آن دیگر نه خودش باید قضا به جا بیاورد نه بعد از موت ورثه ی او باید قضا به جا بیاورند اما این نماز به او به عنوان (ان المصلّی یناجی ربّه) او را بالا ببرد معراج مؤمن باشد نجوای با خدا باشد نیست پس تقوای در عمل شرط صحّت است که امر فقهی است تقوای متّقی شرط قبول است که امر کلامی است.

مطلب مهم که در اینجاها اصلاً مطرح نیست این است که ما فقط می گوییم «قربه إلی الله» به طرف خدا نزدیک می شویم به خدا صعود می کند (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) به خدا می رسد (يَنَالُهُ التَّقْوَى) این سه عنوان را ما در آیات مکرّر می خوانیم می گوییم یک عدّه مقرّبین اند یک عدّه کلماتشان ساعد یا خودشان ساعد إلی الله اند یک عدّه تقوایشان نِیل إلی الله دارد و از ما سؤال بکنند این یعنی چه؟ می گوییم یک امر معنوی است زمانی و زمینی نیست این درست است یک قُرب زمانی باشد یا مکانی باشد نیست ولی بالأخره چیست؟ بین بنده و خدای سبحان راهی هست یقیناً, زمانی و زمینی نیست یقیناً, اعتباری هم نیست یقیناً, تکوینی و خارجی است یقیناً, از آن به بعد دقّت می خواهد که این راه گسیخته و بُریده بُریده نیست وگرنه رفتن نداشت ممکن نیست و این راهِ متّصل رفتن دارد پس این راه باید حقیقتِ خارجی باشد بُریده بُریده نباشد گسیخته ی از هم نباشد متّصل باشد و رفتن ممکن باشد تنها حکمتِ متعالیه در بین ارباب عقول فنون عقلی یک راه حلّی را نشان می دهد که انسان به خدا نزدیک می شود یعنی چه؟ کجا می رود؟ روح چطور می شود که به خدا نزدیک می شود؟ روح چطور می شود که (دَنَا فَتَدَلَّى) را می تواند درک کند؟ کلیّاتش را این رشته ترسیم می کند جزئیّاتش که امر شهودی است برای کسی است که به این درجه رسیده است.

غرض آن است که تقوای در عمل شرط صحّت عمل است تقوای عامل نه عمل, شرط قبول آن عمل است پس بین (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) که ناظر به حکم کلامی است یا قبولِ کامل را نشان می دهد با شرطِ صحّت خود عمل خیلی فرق است تقوا به هر وسیله به ذات اقدس الهی می رسد تقوایِ عمل باشد می رسد تقوایِ عامل باشد می رسد و مانند آن. خب, فرمود: (لكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ) بعد فرمود محسنین را بشارت بدهید تبشیرِ محسنین به این است که ذات اقدس الهی از اینها خیلی دفاع می کند اینجا با اینکه ثلاثی مجرّد ممکن بود از باب مفاعله تعبیر شده که برای مبالغه است (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ) خب از چه کسی؟ از مؤمنین, چرا؟ برای اینکه دشمنان مؤمنان و مخالفان خَوّانِ کفورند خب خدای سبحان مؤمنان را بر خوّان کفور پیروز می کند یا بر خائنِ کافر هم پیروز می کند این قید نه برای آن است که تبشیر فقط در جایی است که دشمن خوّان باشد نه خائن, کفور باشد نه کافر. برای آن است که بفرماید بر مورد این چنین است اینها که (يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ), (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) اینها خوّان کفورند نه اینکه حکم مختص باشد به پیروزی مؤمنین بر خوّان کفور و اگر کسی خائن بود نه خوّان یا کافر بود نه کفور خدا یاری نکند این چنین نیست پس تقیید برای آن است, اما اینکه فرمود: (أُذِنَ لِلَّذِينَ) که بحثش گذشت.

مهم ترین مصداق در شرایط کنونی در خاورمیانه همین فلسطینیهای مظلوم و اهل غزّه ی محروم و امثال ذلک اند که (أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ) این اختصاصی به حوزه ی اسلامی ندارد یعنی اسلام مصطلح در سوره ی مبارکه ی «بقره» در بخشهای پایانی که وجود مبارک داود(سلام الله علیه) قیام کرد (وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) آن قوم که به پیامبرشان گفتند: (ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ) برهانشان این بود (وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ) بعد (وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا) به پیغمبرشان گفتند که ما می خواهیم در راه خدا بجنگیم برای اینکه ما را از وطنمان آواره کردند معلوم می شود اگر کسی از سرزمین خود مسلمانی و موحّدی از سرزمین خود دفاع بکند فی سبیل الله است (وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا) خب پس این در هر ملّتی هست همان طوری که جریان قربانی را خدا فرمود: (لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكاً) و اقوام دیگر هم در آیات دیگر هم فرمود: (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) مبارزه ی علیه ظلم را ذات اقدس الهی برای هر ملّتی از ملل الهی لازم کرده است دفاع از سرزمین اسلامی صبغه ی دفاع الهی دارد دفاع از اموال مسلمین صبغه ی دینی دارد دفاع از اَعراض مسلمین صبغه ی دینی دارد رهبری داود(سلام الله علیه) همین را تبیین می کند اینجا هم فرمود: (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ) مگر اینکه اینها موحّد بودند که این استثنا تأکید می کند (إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) که مشابه همان آیه ای که قبلاً قرائت شد (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ) یا الاّ (قَالُوا آمَنَّا).

مطلب بعدی آن است که اگر کسی به خدا معتقد نبود به قیامت معتقد نبود این با خیال دارد زندگی می کند با وهم دارد به سر می برد نه با عقل, ممکن است کسی که به خدا و قیامت _ معاذ الله _ معتقد نیست مبارزه بکند اما (إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) وقتی تحلیل عقلی بکنید می گویید که بالأخره شما علاقه مندید که این ملّت شما آزاد بشوند بسیار خب این علاقه را نشان بدهید بعد از مرگ شما که با مُردن به عقیده ی باطلِ شما می پوسید وقتی معدوم شدید این قوم شما ملّت شما چه برده چه آزاد برای شما فرق نمی کند نه شما به جایی می رسید نه دادِ آنها به شما می رسد این است که قرآن می فرماید اینها در خیال دارند زندگی می کنند قبلاً ـ هم گذشت که تَخَیُّل یک اصطلاح رایجی است که ما داریم ولی قرآن از باب «تفعّل» به کار نبرده باب «افتعال» به کار می برد (إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ):

مختال یعنی آدم متخیِّل کسی که با خیال دارد زندگی می کند مثل سراب اینکه در سوره ی مبارکه ی «نور» فرمود کفّار هر کاری که می کنند مثل کسی است که به دنبال سراب بروند این کاری که (وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً) اینکه مِی کده ی آنها را, مِی گساری آنها را, قمارهای آنها را نمی گوید که این عبادتهای آنها را می گوید خب معلوم است کسی که مِی پرستی می کند که قرآن نمی خواهد بگوید اعمال اینها مثل سراب است که خب معلوم است مثل سراب است بدتر از سراب است کافر از آن جهت که به قیامت و به بعدالموت معتقد نیست به مبدأ معتقد نیست تمام کارهای خیرِ آنها دویدنِ به طرف سراب است برای چه داری کار می کنی نه کسی از کارت باخبر است نه تو بعد از مرگ زنده ای نه بعد از مرگ جایی را می بینی نه بعد از مرگ چیزی به تو می رسانند آخر به کجا داری می روی؟ (أَیْنَ تَذْهَبُونَ).

پرسش: اینها دنیا را آباد می کنند؟

پاسخ: دنیای کسی را آباد می کند با دستِ خودش باید آباد کند این کارِ خوبی است.

بیان نورانی سیّدالشهداء است که فرمود: «کونوا أحراراً فی دنیاکم» مادامی که هست بیمارستان می سازد راه می سازد سد می سازد خودش هم لذّت می برد چون یک حیاتِ ظاهری است اما حالا خودش را به کُشتن بدهد برای اینکه دیگری آزاد بشود خب, خودش که کُشته شد می شود معدومِ محض, معدومِ محض نه خودش به فیض می رسد (یک), نه از فیضِ دیگران فوزی نصیب او می شود (دو).

شهدای ما دو فیض دارند هم (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ) دارند, هم (يَسْتَبْشِرُونَ) پشت سر هم بر اساس این فعل مضارع از خدا می گویند مژده بده, اینجا کجا هستند (بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم) اینها که راه افتادند در چه حالتی هستند مرتّب لذّت می برند هر پیروزی که در نظام اسلامی هست یا هر خدماتی که انجام می شود سدسازی باشد, راه سازی باشد, ارائه ی خدمات باشد اوّلین ثواب را در نامه ی عمل امام(رضوان الله علیه) بعد در نامه ی شهدا می نویسند بعد در نامه ی مسئولین این چنین نیست که اوّلین ثواب را به مسئولین بدهند اولین ثواب را به امام و شهدا می دهند برای اینکه به خدا می گویند مژده بده اینها کجا هستند اینها که به برکت خون ما راه افتادند در چه شرایطی اند پشت سرِ هم هر لحظه بشارت می گیرند خب این یک امر معقولی است اما حالا کسی که معدوم شد این با خیال دارد زندگی می کند لذا در سوره ی مبارکه ی «نور» فرمود: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ):

قِیعه یعنی بیابانِ باز که افقش پیداست دورنمای قِیعه و قاعٍ صَفصف این است که آن منطقه ی سبز را اینها استخر می بینند به دنبال او می دوند همه می گویند راهنمایان می گویند ما آنجا بودیم از آنجا خبر داریم آنجا سبزه است کَرانه ی این افق است آب نیست نروید اینها گوش نمی دهند یک وقت می روند که همه ی اعضایشان را از دست می دهند و تشنگی بیشتر شده خب این با خیال دارد زندگی می کند آیه که نمی گوید اعمالِ فاسد اینها (کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ) که, می گوید این بت پرستی اینها, این عبادت اینها, این خدمات اینها به دنبال سراب رفتن است آن نمی فهمد که اگر جان بدهد هدر داده است (وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُوراً) خب اینکه مِی گساری و فحش و غارتگری و غیبت و تهمت بت پرستها را که نمی گوید که این خدمات اینها را می گوید, می گوید خدمات اینها هباء مَنثور است خب اگر کسی به دنبال هباء منثور برود طبق یک آیه, به دنبال سراب حرکت کند آیه ی دیگر, یک آدمِ مُختالی است دیگر, بنابراین وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) که فرمود: «کونوا أحراراً فی دنیاکم» یعنی ظلم نکنید نه اینکه بروید در راهِ دین جهاد بکنید و کُشته بشوید آن پیام را ندارد آن را دارد اول اسلام بیاورید بعد در راه دین مبارزه کنید.

مطلب دیگر اینکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» و مانند آن گذشت که هر کسی در هر عصری در هر مصری باید تابع حجّت آن عصر باشد. این چهار قِسمی که در همین سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ی هفده گذشت هم ناظر به همین مطلب بود آیه ی هفده همین سور ه که قبلاً گذشت این بود که (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَارَی وَالْمَجُوسَ) اینها در برابر مشرکین اند خدای سبحان بین اینها در قیامت فاصله انجام می دهد آنها که موحّدند برابر آیه ی ۶۲ سوره ی مبارکه ی «بقره» حسابشان با برکات الهی است که فرمود: (مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ) اجر و پاداش دارند خب هر ملّتی در هر عصری که تابع پیغمبر آن عصر باشد نه الیوم که تنها حجّت, قرآن و عترت است هر ملّتی در هر عصری تابع حجّت آن عصر باشند اگر مؤمن به خدا و قیامت باشند و عملِ صالح داشته باشند از اجر الهی برخوردارند از برجسته ترین اعمالِ صالح آنها دفاع از دین است. اینکه فرمود ما هر ملّتی را به جهاد مأمور کردیم آیه ی ۱۱۱ سوره ی مبارکه ی «توبه» که در بحث دیروز خوانده شد فرمود این در تورات هست در انجیل هست در قرآن هست ناظر به همین است آیه ای که فعلاً محلّ بحث است که فرمود اگر جهاد نباشد نه صومعه ای می ماند نه بِیعه ای می ماند نه کَنیسه ای می ماند نه مسجدی می ماند هم ناظر به همین است نه اینکه در عصرِ فعلی همه ی اینها حقّ اند نعم, اگر اینها تابع حکومت اسلامی بودند و جِزیه دادند ممکن است ذات اقدس الهی کَنیسه ی اینها را, صومعه ی اینها را, بیعه اینها را امضا بکند باز آن هم صبغه ی دینی پیدا می کند به اذن شریعت اسلامی چون در تحت حکومت اسلامی اند و جزیه دادند و پذیرفتند. به هر تقدیر این یک امر کلی است برای هر ملّت و نِحلت دینی.

پرسش:؟پاسخ: الله می گویند, موحّدین است نه مسلمین, لذا آنجا هم گفتند: (وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا) که به رهبری حضرت داود کار را پیش بردند آنها می گفتند این فی سبیل الله است برای اینکه ما متدیّنیم, مسلمانیم ما را از سرزمین ما بیرون کردند.

عمده دو نکته است:

یک نکته در بحث دیروز گفته شد امروز باید بازتر بشود و نکته ی دیگری که باز در بحث دیروز مطرح نشد.

دو آن نکته ای که باید روشن تر بشود این است که در آیه ی ۲۵۱ سوره ی مبارکه ی «بقره» که بحثش قبلاً گذشت فرمود همان در جریان حضرت داود بود (فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) ذیل آیه این است که (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) اگر یک عدّه قیام نکنند جلوی طغیان گری دیگران را نگیرند فساد عالَم گیر می شود زمین را فرا می گیرد خب, این یک اصل کلّی آیا این شدنی است یا نه, بله ما هم می دانیم اگر دفاع نباشد فساد عالَم گیر می شود این وحی نمی خواهد شما منظورتان از این جمله چیست؟ می فرماید من این را گفتم تا بگویم خود من در صحنه حاضرم (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) من حاضرم یعنی فضلِ الهی حاضر است عنایت الهی حاضر است جلوی طغیان گر را ما می گیریم.

ذیل آیه ای مربوط به وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است در لیلهالمبیت آنجا فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّهِ) بعد فرمود: (وَلكِنَّ اللّهَ) کذا و کذا و کذا, وگرنه صِرف آن مطلب, مطلبی است که همه می فهمند خب بله این دیگر وحی نمی خواهد, اگر جلوی این طغیان را نگیرند طغیان گسترش پیدا می کند بله, فرمود این چه احتیاجی به وحی دارد؟! فرمود این را می دانی من جلوی اینها را می گیرم (وَلكِنَّ اللّهَ) استثناست به منزله ی استثنای تالی قیاس است (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) ولی من نمی گذارم (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) من داود را همیشه در ذخیره دارم برای هر عصری داودی هست عصر ما داود وجود مبارک امام(رضوان الله علیه) بود داودِ هر عصر و مصری هم در آستینِ غیب الهی هست غرض آن است که آن مطلب یک امر بیّن الرشدی است آیه نمی خواهد آنکه مهم است آن است که زِمام کار به دست خداست منتها شما باید یک تکان بخورید (وَلكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) و دفع را هم به خودش نسبت داد فرمود من این کار را می کنم خب شما این کار را می کنید چرا فرمودید (بَعْضَهُم بِبَعْضٍ) فرمود آن بعض جزء مظاهر من هستند الهی اند, سربازان من هستند, انصار دین من هستند, (من ینصر الله فقد ینصره) است, (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ) هستند آنها را من اعزام می کنم این نکته بود که در بحث دیروز گذشت با یک توضیح بیشتری.

ص: ۵۵۰

عمـده آن است که خب, حالاـ اگر جلوی ظلمِ طاغیان را نگیرنـد فساد از کجا شـروع می شود؟ آنها اول با چه کسـی درگیرند چه نهادی را تضـعیف می کنند که بعد جامعه ضعیف می شود و فَشَل می شود و از پا در می آید آن را این آیه تبیین می کند که (وَلَوْلاَـ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَـهُم بِبَعْضٍ) اول در درجه ی اُولی (لَّهُـدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَـلَوَاتٌ وَمَسَاجِـدُ يُـذْكَرُ فِيهَـا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً) بعد (لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) این دو تالی در طول هم اند نه در عرض هم یعنی آیه ی چهل سوره ی مبارکه ی «حج» که محلّ بحث است با آیه ی ۲۵۱ سوره ی مبارکه ی «بقره» که اشاره شـد اینها در طول هم انـد چون مراکز فرهنگی, حوزه های دینی, مساجـد, حسـینیه ها ضـعیف می شود (لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) پس این چنین نیست که (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَـهُم بِبَعْضٍ) مسـتقیماً جامعه فاسد بشود اوّلین آسـیب را حوزه ها و مراکز فرهنگی و دینی می بینند که اگر ـ خدای ناکرده ـ اینها آسیب دیدند آن گاه جامعه فَشَل می شود چون کسـی از جامعه حمایت نمی کند. از اینجا می رسـیم به مطلب دیگری که امروز مطرح می شود و آن ایـن اسـت کـه دفع دو قسم است دفـاع دو قسم است یکی مهم یکی اهم, آنکه اهم است راه حـوزه هـاست راه فرهنگی اسـت راه فکری اسـت راه قلـم است, آنکه مهم است و در درجه ی دوم است و آن آخرین امر است راه شمشـیر است این دفع که نگفت بـا شمشیر دفع می کنم که در درجه ی اول بـا تبلیغِ دین بـا تـألیف کتـاب با بیان و بَنان دین را حفظ می کنم, نشـد شمیر این بیان نورانی حضـرت امیر که در خطبه های نهج البلاغه است در بعضـی از خطبه هاست فرمود اگر حرفها در شـما اثر نکرد مواعظ الهی باعث اِتّعاظ شما نشد من دست به شمشیر می کنم «فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»:

کِیّ که ناقص یایی است یعنی داغ کردن (تُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ) یعنی داغ می کننـد آن بزرگواری که گفت: «علاج کِیّ کُنَمت کـآخر الـدواء الکیّ» ناظر به همین خطبه است نه علاج کِی کنم, علاجِ کَیّ که یاء مشـدّد است که عربی است نه کِی فارسـی, «علاجِ کِیّ کنمت کآخر الدواء الکیّ» این «کآخر الدواء الکیّ» ناظر به خطبه ی وجود مبارک حضرت امیر است این مهم است اهمّ کـار حوزه است اگر حوزه هـا, مراکز دینی, مساجـد کارشـان را درست انجام بدهنـد لله انجام بدهنـد مرکزِ تجاری نباشـد پشت بر قبله می کننـد نماز نباشـد جامعه یقیناً اسـلامی می شود آن کمبود جامعه را نیروی نظامی و انتظامی ترمیم می کنـد اما اسـاس کار این است پس نبایـد از این کریمه ی (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَـهُم بِبَعْضٍ) فوراً به سـراغ جهاد رفت, البته آیه ی قبل سخن از مقاتَل بودن این محرومان است اما تصـریح به مقاتِل بودنِ صـبغه ی دفاعی نشـده در درجه ی اول دفاع, دفاع فرهنگی است و تعلیمی است و تبلیغی است بعـد دفـاعِ نظـامی این دوتـا نَفْر را قرآن کریم ذکر کرده است اول نَفْر فرهنگی است که در سوره ی «توبه» است (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الـدِّینِ وَلِیُنـذِرُوا قَوْمَهُمْ) دوم نَفْر نظـامی است که (انفروا ثبات العلم ثباتاً أو جمیعا) آن نَفرِ نظامی است این نَفْرِ فرهنگی است این کوچ کردن و هجرت فرهنگی است آن کوچ کردن و هجرت نظـامی است آن نَفْرِ نظـامی وقتـی لازم می شـود که این نَفْر فرهنگی سـوره ی مبـارکه ی «توبه» کارآمـد نباشـد خب, فرمود: (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَـهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ) که (یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً) مسجد است که مرتباً در آن نام خدا زیاد برده می شود مراکز دیگر هفته ای یک روز است و مانند آن, یا ممکن است که (یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً) به همه ی اینهـا برگردد. می مانـد این سؤال که چطور صومعه و بیعه و مرکز عبادی یهود بر مسـجد مسـلمانها مقـدّم ذکر شده است این گفتند لوجهین است یا برای رعایت تقدّم زمانی است که خب آنها قبل از اسلام بودند اسلامِ مصطلح یا نه. شروع از ضـعیف است به قوی نظیر آنچه در سوره ی مبـارکه ی «فـاطر» آمـده در سوره ی «فاطر» آیه ی ۳۲ از ضعیف به قوی آمده (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا) بندگان ما چند گروه اند (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ) از آنها بالاتر (وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ) از آنهـا بالاتر (وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ) که بر امـام تعبیر شـده است پس ترتیب گاهی به لحاظ تقـدّم زمانی است گاهی برای اینکه از پایین به بالا می رونـد از ضـعیف به قوی می روند در جریان نصـرت هم ذات اقدس الهی چند مرحله را ذکر کرد اول اینکه خـدا دفـاع می کنـد یعنی جلوی ظلمِ آنهـا را می گیرد شـما را از شـرّ آنهـا نجات می دهـد چون خیلی از موارد بود یک انسانِ سرشکسته, دست شکسته به حضور مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مشرّف می شد عرض می کرد مرا گرفتند زدنـد حضـرت فرمود هنوز من مأمور به جهاد نشـدم مأمور به مبارزه ی مسلّحانه نیسـتم این آیه که آمد خدا از اینها دفاع کرد اینها را از شـرّ مشـرکان نجات داد این مطلب اول, ولی کار به اینجا ختم نمی شود تنها نجاتِ مسلمانها از شرّ کفّارِ خوّان نیست بلکه پیروزیِ مسـلمانها بر کافران است که از او به نصرت یاد کرده است یعنی در این هم آورد و جنگها مسلمانها پیروزند پس مرحله ی اُولیٰ دفـاع از محرومـان است که اینها را از شـرّ کفار نجات بدهنـد مرحله ی دوم پیروزی مسـلمانها بر کفّار است که اینها حکومت تشکیل می دهند حالا که حکومت تشکیل دادند چه کار باید بکنند (الَّذِینَ إِن مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ) را ذکر می کنند پس صِرفِ دفاع نیست بلکه نصرت هم در کار است.

جریـان نصـرت و پیروزی را هم در سوره ی «صافات» بیان کرده فرمود آیه ی ۱۷۲ به بعـد (إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمْ الْغَالِبُونَ) و هم در سوره ی مبارکه ی «غافر» آیه ی ۵۱ فرمود: (إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا) ما اینها را هم در دنیا یاری می کنیم هم در روزی که اَشـهاد قیام کردنـد یعنی در صـحنه ی قیامت که احـدی به دادِ دیگری نمی رسد ما به داد اینها می رسیم پس ما ناصر مؤمنانیم هم در دنیا هم در آخرت, اینها را در دنیا پیروز می کنیم که اینها بتوانند حکومت تشکیل بدهنـد حالاـ که حکومت تشـکیل دادنـد وظیفه ی آنهـا چیست؟ وظیفه ی آنهـا همین است که (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ) اوّلین کـار آنها این است که نماز را به پا می دارنـد ما خیال می کنیم اقامه ی نماز امری است سـهل, اگر نماز باشد همه ی مشـکلات حل است چون شیطان بر نمازگزار وسوسه نمی کند وقتی حرم دل محفوظ ماند انسان نه کینه ی کسی را در بر دارد نه خیال فاسد در سر (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) اینها نماز را اقامه می کننـد که بارها ملاحظه فرمودیـد نماز خوانـدنی نیست چون سـتون را کسـی نمی خواند نماز اقامه شدنی است چون ستون را به پا می دارند نمی خوانند ما نماز می خوانیم (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) گیرمان نمی آید نماز خواندنی نیست نمـاز به پـا داشـتنی است اگر سـتون است (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) اینکه خوانـدنی است این «لا تَنهی عن الفحشاء و المنکر» خب, (أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) رابطه ی خودشان را با دیگران حفظ می کنند زکات عطا می کنند زکاتِ واجب را عطـا می کننـد و هر جـا اگر کسـی بـا پرداخت زکاتِ واجب یا در عصـری در مصـری در جایی زکات داده شـد ولی فقرِ فقرا برطرف نشـد خب بر دیگران واجب است که تأمین بکننـد و اگر یک نفر می داند بر او واجبِ عینی است چند نفر می دانند بر آنها واجب کفایی است (وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۹ تا ۴۴ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ (۳۹) الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ (۴۰) الَّذِینَ إِن مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّکَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِن یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِیمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْیَنَ وَکُذِّبَ مُوسَی فَأَمْلَیْتُ لِلْکَافِرِینَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ(۴۴)

حکومت اسلامی چون در مدینه مستقر شد و به مقدار لازم صبر و تحمّل را مسلمانها تجربه کرده اند از این به بعد تشریعاً اذنِ دفاع و جنگِ مسلّحانه داده شد چون اینها مظلوم بودند و تعبیر (إِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ) صِرفاً جمله ی خبریه نیست که گزارش بدهد خدا قادر است اینها را یاری کند بلکه ضمناً انشاء را در بردارد یعنی وعد که انشاء است آن را ضمناً می فهماند. مظلومان کسانی اند که از دیارشان خارج شدند (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم بِغَیْرِ حَقٍّ) گرچه مأذونین به حسب ظاهر و مظلومین همین گروهی اند که مهاجرت کردند یا به حبشه ی ا به مدینه و از سرزمینشان تبعید شدند لکن اذن مخصوص آنها نیست زیرا قسمت مهمّ این جنگ مسلّحانه را انصار به عهده داشتند که اینها (أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم) نبودند اینها کسانی بودند که در سرزمینشان بودند و مهاجران را می پذیرفتند و قرآن کریم درباره ی اهل مدینه در کمال جلال و شکوه از اینها با احترام یاد می کند که (وَالَّذِینَ تَبَوَّءُوْا الدَّارَ وَالْإِیمَانَ مِن قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ) نمی گفتند اینها بر ما تحمیل اند.

ص: ۵۵۴

انصار را خدای سبحان در سوره ی «حشر» با جلال و شکوه نام می برد برای اینکه اینها نه تنها مهاجران را پذیرفتند و پذیرایی کردند بلکه با آنها دوستانه رفتار کردند (وَالَّذِینَ تَبَوَّءُوْا الدَّارَ وَالْإِیمَانَ مِن قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ) یک وقت است کسی مسکینی را بر اساس ترحّم پذیرایی می کند یک وقت دوستی را با احترام پذیرایی می کند این احترام کجا آن ترحّم کجا, اینکه در سوره ی «حشر» از مردم انصار مدینه با جلال و شکوه ی اد کرد بر اساس این است که اینها مهاجران را دوستانه پذیرایی کردند با اینکه خودشان مشکل داشتند (وَیُؤْثِرُونَ عَلَی أَنفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ):

«خَصاصه» یعنی فقر, یعنی حاجت, یعنی چیزی که جزء مختصّات زندگی اینهاست یعنی آن غذای ضروری, آن لباس ضروری, آن مسکنِ ضروری اینها جزء خصاصه است که «یَختصّ بالإنسان» اینها در مورد خصاصه مهاجران را بر خود مقدّم می داشتند و ایثار می کردند, اگر از مردمِ مدینه با جلال و شکوه قرآن در سوره ی «حشر» یاد می کند برای این است که اینها با احترام نه ترحّم, دوستانه نه بر اساس عاطفیِ محض از مهاجران پذیرایی کردند پس (الَّذِینَ أُخْرِجُوا) آن ثِقل بحث است نه همه ی بحث برای اینکه جنگ مسلّحانه, دفاع مسلّحانه به مؤمنان در مدینه اجازه داده شد در حالی که بخشی وسیعی از این مدافعان (الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِم) نبودند, (ظُلِمُوا) نبودند کسی با اینها کاری نداشت.

مطلب بعدی آن است که در نظام جاهلی حق, باطل شد و باطل, حق شد و به دنبال آن نظام ارزشی عوض شد اصلاً توحید شده ذلّت, توحید شده ضدّ ارزش بر اساس اینکه توحید شده ضدّ ارزش این (إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ) استثنایِ بغیر حق قرار گرفت خیلیها بر آن اند که این استثنا منقطع است بله خب ظاهرش این است که استثنا منقطع است برای اینکه اینها هیچ حق نداشت یعنی بدون حق تبعید شدند مگر اینکه اینها حرفِ توحید می زدند خب معلوم است که استثنایِ حرفِ توحیدی از غیر حق استثنایِ منقطع است ولی اگر نظام را ما نظام جاهلی بدانیم در فضای جاهلیّت کسی بخواهد نگاه کند از منظَر آنها نگاه کند این استثنا می شود متّصل. به گمان آنها این مهاجران که تبعید شدند از مکّه به مدینه گناهِ مالی نداشتند گناهِ سیاسی نداشتند گناهِ امنیتی نداشتند گناهِ اجتماعی نداشتند فقط گناهِ فکری داشتند این به زعم آنها, بر اساس آن زعم این استثنا می شود متّصل. نظام به قدری پایین آمد که حق شده باطل, باطل شده حق که فرمود اینها هیچ گناهی نداشتند مگر همین که می گفتند: (رَبُّنَا اللَّهُ) اگر این دید بررسی بشود دیگر استثنا می شود متّصل خب, وضع جاهلیّت هم همین بود البته, اگر کسی این منظَر را نداشته باشد مثل خیلیها می گویند این استثنا, استثنای منقطع است پس (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم) ثِقل بحث است نه همه ی بحث زیرا دفاع مسلّحانه در مدینه تصویب شد با اینکه اکثر این مدافعان تبعیدی نبودند (أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم) نبودند, مظلوم و مورد ظلم مشرکین قرار نگرفتند چون در شهر خودشان بودند.

ص: ۵۵۵

پرسش:.نبوّت را سیاسی کردند می خواستند که نبوّت را؟

پاسخ: بله نبوّت در مدینه سیاسی شد وگرنه در مکّه فقط دعوت بود حکومتی نبود, مبارزه ای نبود فقط می گفتند شما کاری به ما نداشته باشید (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) شما می خواهید بت پرست باشید, باشید کاری به ما نداشته باشید این فضای حاکم در مکّه بود, در فضای حاکم در مکّه اگر کسی بگوید (لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) که دیگر جُرمِ سیاسی نیست اما وقتی مدینه آمد و حکومت مستقر شد و «قولوا تفلحوا» علنی و رسمی شد آن گاه صبغه ی سیاسی پیدا کرد.

پرسش؟پاسخ: بالأخره آنها در مکّه فاتح بودند و غالب بودند جُرمی برای مسلمانها نبود مگر اینکه اینها را همان جرم فکری می گفتند شما با عقیده ی ما مخالفید بتهای ما را نمی پذیرید و مانند آن خب.

مطلب بعدی آن است که گرچه (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ) محور است ولی معلوم شد که خیلی از افراد مظلوم نبودند تبعید نبودند و مانند آن. جمله ی (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ) نشان می دهد که این دفاع اعم از دفاع نظامی و فرهنگی است برابر همان دوتا نَفْری که در بحث دیروز اشاره شد هم «إنْفِروا ثُباتاً و جَمعاً» گروه گروه ی ا با هم أو جمیعا, هم نَفْرِ فقهی و فرهنگی که در سوره ی مبارکه ی «توبه» آمد که (وْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ), (إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا) یا «فأنفروا» یا «ثُباتاً» یا «جمیعا» این دوتا نَفْر را قرآن تأیید و تصویب کرد.

در جریان ساختن مراکز دینی, حفظ مراکز دینی و همچنین هَدْم مراکز دینی هر سه بخش اش با فکر و استدلال و قلم و بیان و بَنان است. کسی مستقیماً بخواهد با فشار مرکز دینی بسازد با زورِ سرنیزه مسجد و حسینیه بسازد نیست با زور سرنیزه بخواهد مسجد و حسینیه را خراب کند ممکن نیست جای دیگر می سازند اما با تهاجم فرهنگی, با شبیخون فرهنگی می شود مسجد را خراب کرد اول با این کار ارکان فکری را سست می کنند بعد مسجد خراب می کنند, حسینیه را خراب می کنند و مانند آن, بنابراین مسجد را در این سه مقطع با فکر و علم می سازند, با فکر و علم حفظ می کنند, با فکر و علم حمایت می کنند, اگر کسی بخواهد با مسجد دراُفتد یا با مراکز فرهنگی به این آسانی نیست.

مرحوم طبرسی(رضوان الله علیه) در همین جلد اول احتجاج این حدیث را از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل می کند در همان اوایل جلد اول است صفحه ی هفت و هشت و اینهاست در آنجا وجود مبارک حضرت می فرماید عالِمان دین, علمای دین اینها مُرابِطون اند, مرابطون یعنی مرزدارها اینها «یَلی سَغْر المسلمین» سَغْر هم یعنی مرز, حدود را, سرحدهای نظام دینی را علما دارند حفظ می کنند. فرمود آن قسمتی که عَفاریت هستند, عِفریتها در آن قسمت مستقرّند آن بخشهای مرزی را علما به عنوان مُرابِط مرزداری می کنند. این حدیث نورانی را که مرحوم طبرسی در همان جلد اول احتجاج از وجود مبارک امام صادق نقل کرد نشان می دهد که قلم, کارِ سلاح را می کند برای حفظ این مراکز فرهنگی و فکری و اگر در صحنه ی قیامت خون شهدا را با مرکّب علما می سنجند برای اینکه اینها هماهنگ هم اند هر دو دارند از دین دفاع می کنند یکی اهم یکی مهم.

نشانه ی اهم بودن مرکّب علما این است که در همان نصوصی که حضرت فرمود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که «یوزَنُ دِماء الشهداء بِمداد العلماء فَیرجح علیها» همین است فرمود در قیامت که ترازو را نصب کردند در یک کفّه مرکّب علما را می ریزند در یک کفّه خون شهدا را, مرکّب علما سنگین تر است خب اگر این چنین باشد طبق بیان امام صادق(سلام الله علیه) مرزداریِ حسینیه و مسجد و مراکز فرهنگی به عهده ی عالمان دین است بیگانه ها اگر بخواهند این مراکز را فاسد کنند از راه شبیخون فرهنگی, تهاجم فرهنگی این کار را می کنند, اگر ــ خدای ناکرده ــ در این قسمت پیروز بدند آن گاه آن آیه سوره ی مبارکه ی «بقره» جا می افتد که (لَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ) جامعه آلوده می شود, جامعه وقتی آلوده می شود که حوزه و مسجد و حسینیه ضعیف بشود حوزه و مسجد و حسینیه وقتی ضعیف می شود که علما مرزداری نکنند علما وقتی بی مرزداری اند که ندانند دشمن از کجا دارد حمله می کند چطور دارد حمله می کند. خب, پس بنابراین این (لَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ) این با آن جمله ای که دارد (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ) یا (بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) یا (الَّذِينَ أُخْرِجُوا) نمی شود تقیید کرد برای اینکه آنها گوشه ای از کسانی اند که دفاع مسلّحانه به آنها اجازه داده شد به دلیل اینکه قشر وسیعی از مأذونان در مدینه بودند و جزء انصار بودند و مظلوم نبودند و تبعید نبودند و مانند آن.

وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) که فرمود شما هر روز یعنی هر روز خودتان را با قرآن بسنجید خب بالأخره این میزان است دیگر سه اصل لازم است معرفتِ نفس, معرفتِ وحی, عرضه ی نفس بر وحی که ما کجا هستیم کسی قرآن را نمی شناسد یا خودش را نمی شناسد رقیبِ خود نیست, مراقب خود نیست, خاطراتش را کنترل نمی کند چه چیزی را بر چه بسنجد فرمود هر روز خودتان را بر قرآن عرضه کنید. قرآن وقتی که میزان شد انسان خودش را بر او عرضه کرد مشخص می کند که چه کسی می تواند مبارز باشد چه کسی نمی تواند مبارز باشد.

یک ملحد نمی تواند معارض باشد برای همین است آن روایت نورانی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد دوم کافی نقل کرد «اُقضوا تُورِّثوا أبناءکم مَجدا» از این روایات در جوامع روایی ما فراوان است. فرمود بجنگید فخری برای بچه هایتان بدهید. دو صنف روایات است یکی اهم یکی مهم, آنکه مهم است همین روایت مرحوم کلینی و امثال کلینی است که فرمود: «اُقضوا تُورِّثوا أبناءکم مَجدا» شما بجنگید برای اینکه فخری برای آینده هایتان باشید.

روایت نورانی امام صادق(سلام الله علیه) است که به مُفضّل می فرماید درس بخوان عالِم بشو حرفی تازه داشته باشد «فإنْ مِتَّ فَوَرِّث کُتُبک بَنیک» که بعد از مرگت چهار جلد کتاب را بچه هایت ارث ببرند نه چهار جلد کتاب بخری در خانه بگذاری این کتابِ دیگری است که بچه ها ارث می برند تو هم اهل قلم باش باسواد باش بفهم, باسواد شدن حرام نیست این چنین نیست که زندگی همین باشد که انسان مصرف کننده ی فکرِ دیگری باشد این طور نیست فرمود اگر مُردی لااقل بچه هایت چهارتا کتابت را ارث ببرند نه کتاب بخری آنجا کتاب بگذاری اینکه کتابِ دیگری است که «فإنْ مِتَّ فَوَرّث», «فَوَرِّث» یعنی «وَرّث کُتُبک وَلیک», «کُتُبک» نه کتب غیرک. خب این دو بیان را فرمودند یکی اهم است یکی مهم فرمود نوع آوری داشته باشید علم آن قدر زیاد است که انسان نمی تواند جا پیدا کند برای او, اگر کسی برود به سراغش معلوم می شود پُر است همه جا فراوانِ علم است خب اگر کسی نرفت به دنبالش چیزی گیرش نمی آید. خب اگر آن مهم است این اهم را هم فرمودند به هر تقدیر کسی می تواند مبارز باشد که موحّد باشد زیرا بعد از عرضه ی نفس بر قرآن معلوم می شود که شرایط مبارزه قبل از پیروزی چیست, حین پیروزی چیست, بعد از پیروزی چیست, هر سه مقطع را قرآن ذکر کرده:

قبل از پیروزی سخنشان ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾ است, حین پیروزی وقتی که در تظاهرات قبل از انقلاب معمولاً ماها که شرکت می کردیم همین جمله هایی که اصحاب بدر می گفتند «یا که, یا عص, یا أحد و یا صمد» اینها را به دوستانمان می گفتیم در تظاهرات می گفتند این شعارِ رسمی مبارزان حین مبارزه است، بعد از پیروزی هم همین جا مشخص کرده که ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ﴾ این سه مقطع برای مبارز است اما کسی که ملحد است و بعد از مرگ معدومِ محض می شود بچه های او چه مَجْد داشته باشند چه ذلّت برای او یکسان است این با خیال دارد زندگی می کند اگر معدومِ محض شد نه چیزی از خدا دریافت می کند به عنوان ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ﴾ نه چیزی از بازمانده های خود و راهیانِ راه خود به او می رسد که ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ بشود.

بیان نورانی حضرت در جلد دوم کافی مرحوم کلینی آمده برای موحّدان است وگرنه یک ملحد با هوس دارد زندگی می کند با خیال نعم, بین بت پرستی و این جهادش البته فرق است این یک معصیتِ عملی است آن یک کفرِ اعتقادی است. به هر تقدیر هر سه مقطع را قرآن کریم مشخص کرده که چه کسی می تواند دفاع بکند, برای چه می تواند دفاع بکند و این هم فرقی ندارد چه دشمن داخلی باشد چه دشمن خارجی باشد کسانی که درصدد هَدْم مراکز مذهبی اند فرق نمی کنند چه داخل چه خارج و کسانی هم که مدافع اینها هستند اجرشان با خداست چه از دشمنان داخلی در برابر دشمنان داخلی بایستند چه در برابر دشمنان خارجی. بعد آن جمله ای را که در آیه ی ۳۹ فرمود: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ که به حسب ظاهر جمله ی خبریه است و وعدِ ضمنی را که انشاء است در بردارد اینجا بالصراحه فرمود: ﴿وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ﴾ با سوگند فرمود شما اگر قیام کردی یقیناً خدا شما را یاری می کند حالا اگر کسی قیام کرده که شبهات را جواب بدهد این یقیناً اگر خالصانه بود و محقّقانه بود و پژوهشش به نصاب رسیده بود مرکّبش از خون شهید بیشتر است دیگر خب این همه شبهات که آمده متأسفانه خیلیها را دارد به شک می کشاند مسئولش حوزه ها هستند دیگر. فرمود: ﴿وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ﴾ چرا؟ چون ﴿إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ﴾ یک, وقتی هم که فیضِ خدا به میدان آمده عزیز است دو, عزّت را هم که بارها در همین بخشهای قبل داشتیم که عزیز به معنای غالب نیست عزیز به معنی نفوذناپذیر است آن زمینِ سخت و سِفتی که با کلنگ نمی شود در آن نفوذ کرد می گویند «أرضٌ عَزاز» آدمی که نمی شود این را خرید نه به تهدید نه به تطمیع یک انسانِ عزیزی است یک موجود نفوذناپذیر را می گویند او دارای عزّت است چون نفوذناپذیر است بر دیگران پیروز می شود گفتند عزّت به معنی غلبه است قدرت الهی نفوذناپذیر است و همین خدایی که قوی است و قدرتش نفوذناپذیر است وعده ی نصرت داده است ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِيلاً﴾ خب این بزرگانی که قبل از قیام مسلّحانه, حین قیام مسلّحانه, حرفهایشان این بود بعد از پیروزی این طورند ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ این سه مقطع, سه دوره, شرط اصلی مبارزه است ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ﴾ مستحضرید که امر به معروف و نهی از منکر غیر از ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ است, غیر از سخنرانی است یا غیر از سخن خوانی است آن که مقاله می نویسد دارد می خواند غیر از تدریس است غیر از منبر رفتن است غیر از ارشاد است ارشاد چیزی است امر به معروف چیز دیگر, تعلیم چیزی است امر به معروف چیز دیگر, تبلیغ چیزی است امر به معروف چیز دیگر, امر به معروف یعنی امر به معروف یعنی این آقا می داند, نه جهل به موضوع دارد نه جهل به حکم دارد نه غفلت از حکم دارد نه غفلت از موضوع دارد نه سهو از حکم دارد نه سهو از موضوع دارد نه نسیان به موضوع دارد نه نسیان به حکم دارد, عالماً عامداً دارد گناه می کند اینجا جای هیچ کدام از این حرفها نیست اینجا جای امر به معروف است امر به معروف بابی است در فقه که خیلی از شماها ملاحظه کردید امر به معروف چه کار به

سخنرانی دارد چه کار به موعظه دارد.

ص: ۵۵۹

امر به معروف یعنی یک آدم طاغی همه ی اینها را بلد است مسئله برایش روشن شد ولی عالماً عامداً دارد گناه می کند اینجاست که خدای سبحان یک ولایت متقابلی برای همه ی مؤمنان جعل کرده که مؤمنین (بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) این ولایت متقابل همان امر به معروف است و اگر کسی مثلاً در ماه مبارک رمضان ـ معاذ الله ـ دارد روزه می خورد کسی امر به معروف کرد و این گوش نداد دوتا, دوتا یعنی دوتا گناه کرد یکی اینکه روزه خورد یکی اینکه حرف این آقا را گوش نداد چون امر به معروف که واجب شد اطاعتِ این امر هم واجب است این کاری به موعظه ندارد کاری به تبلیغ ندارد این فرمان است خب اگر فرمان ولیّ را کسی گوش ندهد معصیت است دیگر این هم ولایت است اینکه فرمود مؤمنین (بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) در همین مسئله ی ولایتِ متقابله امر به معروف است این آمر ولیّ است, این ناهی ولیّ است آن مولّی علیه حتماً باید گوش بدهد پدر که ولیّ است اگر امر کرد پسر باید گوش بدهد, آمر که امر کرد این باید گوش بدهد آن سخنران که امر به معروف نمی کند او دارد تعلیم می دهد موعظه می کند نصیحت می کند, بنابراین اینکه در خیلی از مسائل فقهی در حوزه مهجور است برای همین است که امر به معروف را در خارج باید تدریس کرد مرز امر به معروف را از همه ی بخشها باید جدا کرد, ولایت متقابل مؤمنین را باید تصویب کرد, گناه بودنِ ترک امر به معروف و نهی از منکر را هم باید مطرح کرد این ولایت متقابل نشانه ی آن است که هر کدام نسبت به دیگر ولایت دارند چون (بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) حرفِ ولیّ را باید گوش داد خب, حالا اگر این شد اقامه ی صلات یک مطلب است, ایتاء زکات یک مطلب است, امر به معروف و نهی از منکر یک مطلب دیگر است.

امر به معروف اگر به ولا یت برنگردد آ ن مرحله ی سوم و چهارم جا ندارد. مرحله ی اول امر به معروف انزجار قلبی است ما اگر ببینیم کسی بیراهه می رود قلباً باید منزجر باشیم این بر ما واجب است, واجب است یعنی واجب است بدمان باید بیاید اگر هیچ تفاوتی و انزجار قلبی نداشته باشیم این مرحله را انجام ندادیم این یعنی گناهی است. مرحله ی دوم از آن جلوگیری لفظی است که آقا چرا این کار را می کنی این امر به معروف است این برای وظیفه ی ماهاست که در سطح مردمیم. بخش سوم و چهارم برای حکومت است زدن و کُشتن, اگر کسی قصدِ انفجاری دارد, یک گناه مهمّی را می خواهد انجام بدهد حکومت اسلامی می تواند او را بکُشد دیگر اینکه حد نیست دستگاه قضایی بخواهد, اینکه قصاص نیست این حَد نیست این تعزیر نیست این نهی از منکر است نهی از منکر مرتبه ی سومش زدن است مرتبه ی چهارمش کُشتن, حکومت اسلامی وقتی که دید کسی دارد جایی را منفجر می کند گفت و اثر نکرد, زد و اثر نکرد خب باید بکُشد دیگر, کُشتنی که در نهی از منکر است به عنوان بهداشت است این کار را نکن جلوی گناه را می گیرند مسئله ی قصاص و حدّ و تعزیر این است که چرا کردی آن به دستگاه قضایی مربوط است دستگاه قضایی می گوید چرا کردی, باید این کیفر را بکِشی نهی از منکر می گوید نکن! اینها را که می بینید محقّق در شرایع مرزها را جدا کرده برای همین است.

بخش سوم و چهارم به عهده ی حکومت است.

ص: ۵۶۱

بخش اول و دوم به عهده ی همه ی مردم اعم از حکومت و مردم این می شود امر به معروف, اگر این سامان بپذیرد خب بسیاری از مفاسد جلویش گرفته می شود دیگر, دیگری که عهده دار بخشِ اول و دوم است گرچه مسئول بخش سوم و چهارم یعنی زدن و کُشتن نیست ولی باید با حکومت رابطه داشته باشد بگوید چه کسی دارد چه کار می کند که حکومت بیاید جلویش را بگیرد دیگر. اینکه شما می بینید همه ی فسادها راهش باز شد همه ی بدحجابیها راهش باز شد برای اینکه این گفت به من چه, او گفت به من چه, پس (الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) اگر مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر یک بحث خارجِ عمیقِ فقهیِ مستدل می داشت ما امر به معروف را با مسئله موعظه و ارشاد و تذکّر خلط نمی کردید اینها شرایط مبارزه است, پس قبل از مبارزه حکمش معلوم است, حین مبارزه حکمش معلوم است, بعد از مبارزه حکمش معلوم است فرمود این کار را انجام بدهید جریان وجود مبارک سیّدالشهداء همین بود دیگر فرمود من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم نه برای تعلیم کتاب و حکمت (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) در هر پارگراف تاریخی دقیقه ی نود حق با خداست این استثناپذیر هم نیست در هیچ حادثه ای این طور نیست که روزگار مبهم بگذرد مگر اینکه اثنای حادثه باشد وگرنه حادثه ای که به پایان رسید در هر حادثه ای (لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) نه اینکه فقط در صحنه ی قیامت.

دو نکته را ذات اقدس الهی در این آیات ۴۲ به بعد دارد:

ص: ۵۶۲

اوّل به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به مؤمنان.

دوّم به معاندان و مخالفان. به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مؤمنان فرمود شما نگران نباشید این روزگار است دیگر, از نوح تا زمان شما همین طور بود انبیایی بودند معاندانی, اولیایی بودند مخالفانی, مؤمنانی بودند منافقانی همیشه درگیری بود تنها شما نیستید بعد نکته ای که به مخالفان دارد فرمود ما همان طوری که آنها را خاک کردیم شما را هم خاک می کنید وضعتان هم همانها خواهد بود فرمود: (وَإِن يُكَذِّبُوكَ) اگر مشرکان حجاز, منافقان حجاز و مانند آن تو را تکذیب می کنند این یک کارِ بی سابقه نیست (فَقَدْ كَذَّبَتْ) قبل از مخالفانِ کنونی (قَوْمُ نُوحٍ) (یک), (وَعَادٌ) چون خود عاد قوم است بر آن قوم عطف شد (دو), (وَثَمُودُ) که خودش قوم است (سه). عاد و ثمود دو قوم اند که بر قوم نوح عطف شده اند (چهار) (وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ), (پنج) (وَقَوْمُ لُوطٍ) (شش) (وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ) اما به هفت که رسید لسان برگشت تغییر داد فرمود: (وَكُذِّبَ مُوسَى) چون قوم موسی که بنی اسرائیل بودند غالباً به او ایمان آوردند در اثر آن معجزه, آنها که تکذیب کردند آل فرعون بودند فراعنه بودند درباریان فرعون بودند و مانند آن, لذا از این تعبیر به صورت فعل مجهول آورده و نفرمود «قوم موسی» گرچه مزاحمتهای داخلی هم بود ولی به طور رسمی که نظیر قوم نوح و نظیر خود عاد و قوم عاد, قوم ثمود و امثال ذلک که عاد قوم اند, ثمود قوم اند نظیر آنها نبود (وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ) من مقداری مهلت دادم تا اینها تجربه کنند برگردند توبه کنند اِنابه کنند در عین حال ذات اقدس الهی سریع الحساب هم هست (فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ) بعد مؤاخذه کردیم اینها را گرفتیم یک عدّه را (خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ), یک عدّه (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) یک عدّه را ریختیم در دریا, یک عدّه را انداختیم به عمق زمین, یک عدّه هم (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّام) یک عدّه هم (أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ) هر کدام از اینها را به ی ک وضعی گرفتار کردیم (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) وقتی خدا بخواهد بگیرد و مُنکرانه با اینها رفتار بکند چه خواهد بود! «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا»

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۹ تا ۴۴ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴)

جریان قتال مانند سایر احکام کلّی شریعی نیاز به تشریع الهی است همان طوری که مسئله ی روزه گرفتن اول نبود, مسئله ی حج اول نبود در مدینه مسئله ی روزه گرفتن واجب شد انجام مناسک حج واجب شد جریان جهاد هم بشرح ایضاً در مدینه آمد, اما اجرای مسئله ی جهاد با اجرای مسئله ی صوم و حج و امثال ذلک فرق می کند, اگر کسی خواست روزه بگیرد نیازی به اذن حکومت اسلامی ندارد, اگر کسی خواست مکّه برود نیازی به اذن حکومت اسلامی ندارد ولی جهاد که یک کارِ مسلّحانه است حتماً باید به اذن حکومت اسلامی باشد این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که جهاد اقسامی دارد که غالب این اقسام در کتاب جهاد مطرح شد برخیها مسئله ی دفاع را در همان کتاب جهاد مطرح کردند دفاع غیر از جهاد است نیازی به حکومت اسلامی ندارد مگر دفاع عمومی, اگر بیگانه ای به یک کشور حمله کرد این کشور در حال دفاع است در حقیقت, دفاع عمومی نیاز به حکومت اسلامی دارد اما دفاع شخصی کسی مورد حمله قرار گرفت خانه ی کسی مورد حمله قرار گرفت این بخواهد از خود دفاع کند این دیگر نیازی به اذن حکومت اسلامی ندارد گذشته از اینکه در آن جهادِ مصطلح زن مکلّف نیست ولی در دفاع چه زن چه مرد هر دو مکلّف اند یعنی اگر بیگانه ای ریخت به کشور اسلامی و دارد این کشور را هتک می کند همان طوری که بر مردها واجب است بر زنها هم واجب است دفاع غیر از آن جهاد مصطلح است که فقط مردها مکلّف اند.

ص: ۵۶۴

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) که به خُلُق عظیم متّصف بود (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) هرگز در جنگها اجازه نمی داد که آبها را به روی بیگانه ها ببندند اگر خبری در این زمینه وارد شده است این خبر چون موافق با قرآن کریم نیست یا مخالف با قرآن کریم است مطرود است کسی که صاحب خُلُق عظیم است این کار را نمی کند مگر جایی که خود قرآن کریم تصریح بکند که آن ضرورت اقتضا کرده است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «حشر» آمده.

آنچه درباره ی حضرت امیر(سلام الله علیه) است این سنّت را الهی می داند و آن این است که آب را به روی کفّار هم نبندید

در نهج البلاغه دارد که در آن جنگهای نابرابر بین پیروان حضرت امیر(سلام الله علیه) با دسیسه گران اموی آنها زودتر آمدند سرِ آب و دهنه ی چاه را مهار کردند در اختیار خودشان گرفتند سپاهیان حضرت امیر عرض کردند که اینها جلوی آب را گرفتند حضرت فرمود: «رَوَّوا السُّیُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْماءِ» به شمشیرهایتان بگویید به من نگویید, این شمشیرهایتان را از خون این ناکسان سیراب کنید تا خودتان از آبِ چاه سیراب بشوید اینها هم همین کار را کردند حمله کردند و پیروز شدند و بر آب مسلّط شدند و آنها را طرد کردند به حضرت امیر عرض کردند که اجازه بدهید حالا ما این کار را بکنیم فرمود نه, این کار, کار انسانی نیست که ما آب را به روی اینها ببندیم اینها بالأخره حقّ حیات دارند اسبهای آنها حقّ حیات دارند بچه ها و زنهایی اگر همراه آنها هستند حقّ حیات دارند گیاهانِ آنها حقّ حیات دارند آب را باید به روی همه باز کرد این بخش در نهج البلاغه هست که حضرت فرمود: «رَوَّوا السُّیُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْماءِ» بنابراین بستن آب به روی دشمن هرگز صحیح نیست این کار بر خلاف خُلُق عظیم است.

ص: ۵۶۵

در جریان مبارزه فرمود کسانی هستند که (مِن دِيَارِهِم) خارج شدند چون (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم) هست جریان حضرت ابراهیم هم اینجا ذکر می کند تشابهی بین حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست این چند پیامبری که اینجا ذکر شده یا اقوام چند پیامبری که ذکر شده بر اساس تناسبی که با جریان تبعید و اخراج مهاجران از مکّه به مدینه و توطئه علیه اینها و تحمیل جنگ بر اینها بود چون با اینها تناسب داشت فقط قصّه ی این پنج شش گروه را ذکر کرده.

جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم آن طوری که در سوره ی «صافات» آمده عرض کرد (إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي) آیه ی ۹۸ و ۹۹ سوره ی مبارکه ی «صافات» این است که آنها کیدی کردند (فَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ۝ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ) که من مهاجرت می کنم (رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ) این جریان مهاجرت مشترک بین وجود مبارک پیغمبر و حضرت ابراهیم(سلام الله علیهما) است لذا قصّه ی حضرت ابراهیم را هم اینجا اشاره کرده اما آنها را هم حالا تناسبش عرض می شود. پس (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ) که حتماً به این صفحه های شش و هفت جلد اول احتجاج مرحوم طبرسی مراجعه فرمودید که وجود مبارک پیغمبر فرمود علما, مرابِطون سَقرند, سَقر یعنی مرز, مرزهای کشورهای اسلامی را عالمان دین حفظ می کنند که اینها هم مدافع اند خب (وَلَوْلاَ دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ) که (يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً) مرتّب نام خدا در این مراکز برده می شود و اصلاً نام اصنام و اوثان مطرح نیست این یک, در اصول ملاحظه فرمودید که مستثنا یا قید عَقیبِ جُمَل متعدّده به همه برمی گردد یا به اخیر, قدر متیقّنش اخیر است البته, ولی احتمال رجوع به همه هم مطرح است این (يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً) بعد از (صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ) ذکر شده قدر متیقّنش خصوص مساجد است, ولی احتمال رجوع این قید به تمام این جمله های چهارگانه هم به جاست (وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ) چرا؟ چون (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) بعد جریان متمکّن شدن افراد را ذکر کرد که افراد, همین گروهی که ما به اینها اذن دادیم نصرتشان را وعده دادیم اینها کسانی اند که اگر مبارزه بکنند مراکز فرهنگی می ماند و اگر نکنند مراکز دینی آسیب می بیند اینها کسانی اند که (إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) تنها مسجد را حفظ نمی کنند نمازِ مسجد هم حفظ می کنند, تنها صومعه و بیعه و کَنیسه و کلیسا را حفظ نمی کنند که یک بِنای میراث فرهنگی باشد آثار تاریخی باشد بلکه اینها را به عنوان مَعبَد نگه می دارند عبادتِ در اینها را هم احیا می کنند (الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) در قبال اینها گروههایی هستند که خدا فرمود ما اینها را متمکّن در زمین کردیم خیلی از امکانات به اینها دادیم اینها به جای اقامه ی صلات و اِیتای زکات به رفاه و خوش گذرانی گذراندند در سوره ی مبارکه ی «انعام» همان اوایل سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی شش به این صورت آمده است که (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِن قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) ما همه ی امکانات را به اینها دادیم اما اینها به جای اینکه از این امکانات بهره ی خوب ببرند به راهِ تباهی حرکت کردند خب اینها را ما خاک کردیم, پس گروهی مورد نصرت الهی اند که (إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ) اما اگر (مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) بیراهه رفتند خب اینها را می گیریم. گوشه ای از کارِ اجرایی در جریان حضرت یوسف(سلام الله علیه) هست البته وجود مبارک یوسف سلطانِ مطلقِ مصر نشد همان مقداری که از تمکّن الهی در حدّ وزارت اقتصاد بهره برداری کرده بود دین خدا را حفظ کرد با شرک مبارزه کرد دین خدا را تا آنجا که مقدورش بود و وظیفه اش بود اجرا کرد آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی «یوسف» این است که (وَكَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ) کذا و کذا, آنجا هم وجود مبارک یوسف هم بعد از اینکه متمکّن شد مقتدر شد تا آنجا که

ممکن بود احکام و حِکم الهی را پیاده کرده است. پس افرادی که متمکّن انـد و گروه اند یک عدّه هسـتند که به فساد رو می آورنـد خـدا آنهـا را گرفتار عـذاب می کنـد, یک عـدّه هسـتند که (إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ) اینها از نصرت الهی برخوردارند.

ص: ۵۶۶

سوره ی مبارکه ی «نور» اینها را هم وعده داد که خلیفه الله فی الأرض باشند یا خلیفه ی صالحان باشند که آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «نور» ناظر به این قسمت است فرمود: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) این همان آیه ای بود که در خلال بحثهای دیگر مورد استشهاد قرار می گرفت که نفی شرک یک مطلب جدای از عبادت و توحیدِ حق نیست اصلاً عبادت و توحید آن است که خالص باشد لذا جمله ی دوم بر جمله ی اول عطف نشد نفرمود «یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا» نفی شرک در متن عبادت مأخوذ است به همین جهت هم کلمه ی «لا إله إلاّ الله» دوتا قضیه نیست, دوتا جمله نیست یک جمله بیشتر نخواهد بود خب (يَعْبُدُونَنِي لاَ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً) که خب این نکره در سیاق نفی است پس این گروه از نصرت الهی برخوردارند که (إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ) معروف و منکر را در فقه ملاحظه فرمودید معروف «ما یَعرفه العقل و النقل» نزد شرع این معرفه باشد ما از کجا بفهمیم این نزد شریعت معرفه است یا دلیل عقلی داریم یا دلیل نقلی داریم, نقل و عقل کاشف اند عقل هرگز قانون گزار نیست قانون شناس است کما مرّ غیر مرّ. از چراغ کاری جز راهنمایی ساخته نیست چراغ حرف ندارد حقّ حرف هم ندارد که چه چیزی بد است چه چیزی خوب است فقط نشان می دهد عقل نه حرفی دارد و نه حقّ حرف, عقل فقط می فهمد چه چیزی بد است چه چیزی خوب است. جهان را که خلق کرد, موضوعات را که خلق کرد, محمولات را که خلق کرد, روابط موضوع و محمول را که خلق کرد این عقل یک چراغ خوبی است به اندازه ی خود می فهمد نقل هم چراغ خوبی است به اندازه ی خود نشان می دهد, اما چه کسی موضوع را خلق کرد چه کسی محمول را خلق کرد چه کسی روابط موضوع و محمول را خلق کرد (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ) که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) قانون گزار خداست قانون شناس عقل و نقل است خب.

ص: ۵۶۷

پرسش:؟پاسخ: این عقلِ عملی است دیگر نه عقلِ معرفتی, چون در ده بار یعنی ده بار حداقل گفته شد ما یک راه اندیشه داریم یک راه فهم داریم یک راه استدلال داریم یک راه حوزه و دانشگاه داریم که کارش اندیشه است و اندیشه ورزی, یک عقل عملی داریم که «ما عُبد به الرحمن» است «واکتسب به الجِنان» است آنجا جای عزم است و اراده است و اخلاق است و نیّت, عزم یعنی عزم, جزم یعنی جزم, عالِم بی عمل هم داریم چهار گروه را شاید دهها بار گفته شد چهار گروه را ما از نظر بدن داریم در مسائل عقلی هم همین طور است از نظر بدنی ما یک مجاری ادراکی داریم به نام چشم و گوش, یک مجاری عملی و تحریکی داریم به نام دست و پا, مردم از نظر مجاری بدن چهار گروه اند یا هر دو سالم است یا هر دو مریض است یا مجاری ادراکی سالم است مجاری تحریکی ضعیف یا بالعکس.

گروه اول کسانی اند که چشمشان خوب می بیند گوششان خوب می شنود دست و پایشان هم خوب حرکت می کند اینها اگر یک مار و عقربی را دیدند خب فرار می کنند برای اینکه هم خوب می بینند هم خوب می دَوند.

گروه دوم کسانی اند که خوب می بینند اما دست و پایشان فلج است یعنی این مار را می بیند این عقرب را می بیند ولی فرار نمی کند و مسموم می شود نمی شود به او گفت که آقا مگر ندیدی چون چشم که فرار نمی کند اما پایِ او بسته است دست او بسته است, اگر دست و پا بسته است خب این مسموم می شود دیگر.

گروه سوم کسانی اند که دست و پایشان قوی است اما چشم و گوششان نابینا یا ضعیف است آنها هم آسیب پذیرند.

گروه چهارم کسانی اند که معلولِ مطلق اند هم مجاری ادراکی را از دست دادند نابینا و ناشنوای اند هم فلج اند این برای بدنِ ما. در صحنه ی نفس ما هم بشرح ایضاً ما یک عقل نظری داریم که می فهمیم چه چیزی بد است چه چیزی خوب است چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است چه چیزی حلال است چه چیزی صحیح است چه چیزی باطل است اینها را خوب می فهمیم که اینها کار جزم است و کار حوزه و دانشگاه, یک عقل عملی داریم که متولّی انگیزه است یعنی تصمیم با اوست, اراده با اوست, اخلاص با اوست. بعضیها از این جهت در هر دو قسمت صحیح اند اینها می شوند عالِم عادل هم خوب دین را می فهمد هم خوب عمل می کند, بعضیها در آن جهادِ درونی که بین عقلِ عملی و شهوت و غضب درگیر است اینها این عقلِ عملی که «ما عُبد به الرحمن و الکتسب به الجِنان» را باختند یعنی شهوت و غضب دست و پای این عقل عملی را بست این همان بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوى أَمِيرٍ» این شخص ممکن است قرآن تفسیر بکند (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) را خوب بگوید سخنرانی بکند مقاله هم بنویسد وقتی نامحرم دید نگاه هم می کند این نه برای اینکه نمی داند آنکه باید اراده داشته باشد که مربوط به فهم نیست آن مربوط به عقل عملی است که اسیر شده نمی شود به این آقا گفت مگر تو نمی دانستی, مگر دانستن کار انجام می دهد دانستن پنجاه درصد قضیه است اگر کسی به آن کسی که دست و پایش فلج است بگوید مگر تو مار و عقرب را ندیدی باید به این اعتراض کرد که چه اعتراضی می کنی مگر چشم و گوش فرار می کند, چشم و گوش فقط می بیند بیچاره, آنکه فرار می کند پاست, پایِ خود را بست دیندار و عملِ صالح که برای فهم نیست برای عقل عملی است و این آقا در جهاد با نفس این عقل را تسلیم کرد, شهوت را گرفت, عقلش بسته است لذا عالماً عامداً دروغ می گوید, عالماً عامداً معصیت می کند. گروه سوم به عکس اند بخشهای عملی شان قوی است اما مسائل نظری را نمی فهمند.

مرحوم آقا شیخ عباس(رضوان الله علیه)را خدا غریق رحمت کند این مفاتیح را ننوشته بود امام(رضوان الله علیه) تازه این مفاتیح که شروع شد در بعضی از نوشته ها دارند که «قال العبّاس القمی(حفظه الله), (سلّمه الله)» مرحوم آقا شیخ عباس هنوز زنده بود اما از نوشته ی ایشان در بعضی از نوشته های خودشان نقل می کرد قبل از مفاتیح, زادالمعاد بود زادالمعاد برای مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) است آن هم اعمال دوازده ماهه است بعضی از مقدّسین کم درک وقتی ماه مبارک رمضان می شد یک دوره زادالمعاد ختم می دادند خیال می کردند زادالمعاد هم مثل قرآن است این بخشِ عقل عملی اش قول است اما درکش ضعیف است گروه چهارم آن جاهلِ مُتهتّک اند که نه می فهمند نه عمل می کنند, اگر عقل عملی است عهده دار عزم است کاملاً بین عقل عملی و عقل نظری فرق است آنکه متولّی فهم و استدلال و اندیشه است یک قوّه است آنکه متولّی تصمیم و اراده و اخلاص است یک قوّه است, اگر نفس قوی بود اینها را هماهنگ می کند این شخص می شود عالم و عادل, شاید دهها بار هم باز این آقا و امثال این آقا سؤال بکنند «العقل ما عُبد به الرحمن» یعنی چه؟ حضور در درس یعنی سرمایه گذاری کردن پیش مطالعه می خواهد وقت می خواهد بعد مباحثه می خواهد. به هر تقدیر فرمود معروف چیزی است که نزد شرع معرفه باشد شارع او را به رسمیّت بشناسد ما از کجا بفهمیم این معروف است؟ از راه عقل می فهمیم دلیل عقلی, از راه نقل می فهمیم دلیل نقلی, عقل و نقل کاشفِ حکم شرع اند هیچ کدام قانون گزار نیستند نه ظاهر روایت قانون گزار است نه برهان عقلی, ظاهر روایت نقل می کند که خدا چنین قانونی را وضع کرد پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چنین قانونی را از طرف خدا آورد اینها کاشف اند, اگر چیزی نزد شریعت معرفه بود و عقل و نقل کشف کردند این می شود معروف, اگر چیزی نزد شریعت ناشناخته بود به رسمیّت شناخته نشد می شود نکره و از او به مُنکَر یاد می کنند نه اینکه نکره است او را نمی شناسد بلکه او را به رسمیّت نمی شناسند و خدا ما را دستور داد شما خلیفه ی من هستید ببینید من هم نهی از منکر دارم شما هم نهی از منکر داشته باشید آنچه در سوره ی مبارکه ی «نور» خوانده شد که ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾ اگر خدا یک عدّه را خلیفهالله قرار داد خلافت آن قلّه اش برای انبیا و اولیاست این دامنه ی دشتش برای مؤمنین است اینها هم خلیفهالله اند در حدّ خودشان خب ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ شد اینها خلیفهالله شدند الله چه کار می کند؟ الله امر به معروف و نهی از منکر می کند فرمود: ﴿فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ دیدید من چگونه نهی از منکر کردم اینها را گرفتم شما هم نهی از منکر بکنید شما خلیفه ی من هستید وگرنه در بعضی از موارد می فرمود خدا شدیدالعِقاب است, شدیدالعذاب است, سریع الحِساب است آنجاهایی است که سخن از امر به معروف و نهی از منکر نیست می فرماید: «إنّ الله مُنتقم» یا شدیدالعذاب است یا شدیدالعِقاب است, اما اینجا که سخن از اِستخلاف است از یک سو, سخن از نهی از منکر است از سوی دیگر, نتیجه اش این است که شما خلیفهالله اید خدا نهی از منکر دارد شما هم نهی از منکر داشته باشید انتخاب این وصفِ نَکیر یعنی به معنای انکار یعنی گرفتنِ یک شخصِ مرتکبِ منکَر کارِ خداست شما هم که خلیفهالله اید باید نهی از منکر بکنید. خب, معروف یعنی چیزی که عقل و نقل او را به رسمیّت می شناسند منکر هم چیزی است که عقل و نقل او را به رسمیّت می شناسد.

جامعه را امر به معروف و نهی از منکر اداره می کند عبارتی را از مرحوم محقّق بخوانیم تا معلوم بشود اصلاح جامعه به امر به معروف و نهی از منکر است غالب آقایان نظر شریفشان این است که امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است همین که یک عدّه جزء ناصحین شدند یا متصدّی این کار شدند از دیگران ساقط است و گاهی هم از آیه (وَلِتَكُن مِنكُمْ أُمَّةٌ) این «مِن» را تبعیضیه می گیرند و می گویند مثلاً این دلیل است.

مرحوم محقّق(رضوان الله علیه) در شرایع این دو قول را نقل می کند که آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است یا واجب عینی؟ فرمود یک عدّه قائل اند که واجب کفایی است یک عدّه قائل اند واجب عینی است و هو الأشبه, همه یعنی همه, اگر گروهی دارند جلوی منکر را می گیرند دیگران باید او را حمایت کنند یا خودشان بروند یا مستقیم خودشان دخالت کنند یا حامی او باشند این عبارت را ملاحظه بفرمایید در همان صفحه ی اول شرایع است فرمود: «والأمر بالمعروف و النهی عن المنکر واجبان اِجماعاً و وجوبهما علی الکِفایه» است که «یَسْقُط بقیام مَن فیه الکفایه و قیل بل علی الأعیان» واجب کفایی نیست واجب عینی است «و هو الأشبه» منتها دو مطلب است یکی اینکه اگر واجب کفایی بود کسی که وارد شد از دیگران ساقط است, اگر واجب عینی بود تا موضوع ساقط نشده است دیگران باید حضور داشته باشند اگر موضوع از بین رفت دیگر وجوب از بین می رود نه چون بعضیها قیام کردند از دیگران ساقط است بلکه وقتی موضوع منتفی شد خب وقتی با انتفاع موضوع یقیناً حکم منتفی می شود. جامعه را امر به معروف و نهی از منکری که یعنی که, واجبِ عینی باشد اداره می کند حرفِ محقّق اداره می کند و معنایش این است که تا این فساد از بین نرفت همه ی ما مسئولیم این یک, دوم اینکه در بحث دیروز اشاره شده که یک بخش اش مربوط به توده ی مردم است یک بخش اش مربوط به حکومت اسلامی است آنکه مربوط به توده ی مردم است اگر ما امر به معروف کردیم و منکری را دیدیم, ترک معروفی را دیدیم, فعل منکری را دیدیم در درجه ی اول انزجار قلبی است که بر ما لازم است وقتی طرف بفهمد محبوبیّت اجتماعی را دارد از دست می دهد آن اعتمادِ اجتماعی را از دست می دهد فاصله می گیرد اگر انزجار قلبی یا (عَبَسَ وَتَوَلَّى) چهره ی درهم گرفته با او ملاقات بکنیم اثر نکرد تذکّر زبانی لازم است, امرِ زبانی لازم است البته, منتها این امر را انسان (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً) ولی امر است, امر است یعنی امر است نه خواهش است نه نصیحت است آن عالماً عامداً دارد معصیت می کند که آن هشت ده امر جداست یعنی مسئله ی تعلیم, مسئله ی موعظه, مسئله ی تَنبّه, مسئله ی تذکّر هیچ کدام جزء امر به معروف و نهی از منکر نیست امر یعنی فرمان, آنجا که جاهل است تعلیمش واجب است آنجا که غافل است تنبیه اش واجب است آنجا که ناسی است تذکره اش واجب است اینهاست.

پرسش؟پاسخ: نه, هر کسی حالا آن قسمتهای مهم همین طور است هر کسی بالأخره کاری که بیّن الغی است همه می دانند دیگر.

معنای امر به معروف و نهی از منکر این است یعنی این شخص می داند که شراب خوردن بد است یک چیز الف بای دین است کسی نیست الآن در کشور اسلامی زندگی بکند و نداند شراب خوردن بد است ولی این مشروبات را جابه جا می کند برای حمل و نقل, برای فروش همه ی اینها منکر است دیگر شما می بینند در فلان جا کشف شده که نمی دانم چند کامیون شراب هست یا در آنجا چند جعبه شراب هست خب مسئله ی حرمت شراب و شراب خوری چیزی نیست که مستور باشد و نهی اش مربوط به عملا باشد نعم, بعضی از اموری که پیچیده است و برای همه روشن نیست خواص باید تحقیق کنند. خب, پس بنابراین اگر چیزی منکر بود دیگران باید فرمان بدهند منتها فرمانش بر اساس (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً) این امر است و بر آن شخص هم واجب است که به این امر بها بدهد مثل اینکه به امر پدر و مادر, حالا اگر پدر دستور داد به پسر که نماز بخوان این نماز نخواند دوتا معصیت کرده یکی (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) را ترک کرده یکی حرف پدر را زیر پا گذاشته پدر ولیّ است و اطاعت او واجب است. خب یک امر ولایی داریم ما, امر معروف داریم ما, یک نصیحت و موعظه و امثال ذلک, اگر نصیحت است و موعظه است بحثش جداست دیگر معصیت را به همراه ندارد, اگر جامعه ای به این صورت در آمد همه قیام کردند اول و دوم قیام کردند به سوم و چهارم می رسد و آن سوم زدن است و کُشتن, زدن و کُشتن دیگر حقّ کسی نیست این فقط با حکومت اسلامی است اینجا نمی شود گفت که حالا تأثیر ندارد, تأثیر ندارد اگر کسی سلاح دست گرفته دارد یک عدّه را تهدید می کند یک عدّه را می کُشد خب اگر کُشت که دستگاه قضایی دخالت می کند حدّ و قصاص و تعزیر برای دستگاه قضایی است می گویند چرا کردی, اما نهی از منکر این است که نکن این بهداشت است آن درمان, اگر کسی چاقو دست گرفته که در ملأ عام چاقوکشی کند کسی را بکُشد خب بر حکومت اسلامی لازم است که نهی از منکر بکند, نهی از منکر بکند آن انزجار قلبی محفوظ است برای همه, آن فرمانِ زبانی لازم است برای همه, اما اینجا سخن از احتمال تأثیر نیست دیگر ما یقین داریم که اثر نمی کند اینجا جای زدن است حالا به نحوی که این کُشته نشود ولی او را طوری بزنند که دست از این کار بردارد یا کسی دارد جایی را منفجر می کند یا تخریب می کند این نهی از منکرش به زدن اوست یا به قتل اوست.

بیان نورانی اهل بیت را مرحوم محقّق در شرایع به این صورت ذکر کرده فرمود: «ولو افتقر إلی الجَراح أو القتل» آن مرتبه ی اول و دوم که هیچ یعنی انزجار قلبی (یک), و تذکّر لسانی (دو). حالا اگر احتیاج داشت به مجروح کردن یا کُشتن «ولو افتقر إلی الجَراح أو القتل هل یَجِبُ؟ قیل نَعم, و قیل لا إلاّ بإذن الإمام» یعنی وقتی حکومت اسلامی اذن داد می شود واجب «و هو الأظهر», بنابراین جامعه را امر به معروف و نهی از منکری که محقّق فتوا داده است خوب اداره می کند یعنی واجب عینی است بر همه لازم است (یک), دولت و ملّت هر دو سهیم اند (دو), دولت عهده دار چهار بخش است (سه), ملّت عهده دار دو بخش است (چهار), ملّت موظف است دولت را در بخش سوم و چهارم یاری کند (پنج). آن وقت این نظام سامان می پذیرد, اگر این چنین شد این شرطِ یاری خداست که فرمود اگر ما اینها را یاری بکنیم و متمکّن در زمین بکنیم اینها امر به معروف دارند, نهی از منکر دارند ﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ نشانه اش این است که من با چندین قوم نهی از منکر کردم اینها ببینند که نهی از منکرِ من چگونه است خدا همیشه هست نهی از منکر می کند او نَکیر است این نَکیر تنها برای قبر نیست خدای سبحان برای یک عدّه بشیر مبشّر می فرستد که اگر این مُرده در برزخ جواب سؤالها را داد یکی بشارت می دهد می شود مبشّر, دیگری اجرا می کند می شود بشیر خب, اگر ـ خدای ناکرده ـ از جواب سؤالها ماند یکی تهدید می کند یکی هم اجرا می کند آن که اجرا می کند می شود نکیر خدا فرمود نکیرِ مرا دیدید یعنی انکار مرا دیدید یعنی اخذِ با زَجر مرا دیدید. این نکیر بودن و این اخذِ زاجرانه در طول تاریخ بود (یک), با شما هم هست (دو), شما خلیفه ی من هستید (سه), خلیفه باید کار مستخلف عنه را بکند (چهار), حالا که من به شما امکانات دادم ﴿أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ﴾ بشود (پنج). به یک مناسبت فرمود شما این صحنه را نگاه کنید من همه ی مراحل را برای شما بازگو می کند ﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ۝ وَإِن یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ﴾ این صنایع ادبی را هم ملاحظه بفرمایید چقدر به هم دوخت فرمود: ﴿قَوْمُ نُوحٍ﴾ که معروف بودند و خود عاد و ثمود هم معروف اند نفرمود قوم هود و قوم صالح, برای اینکه خود عاد و ثمود جزء معاریف بودند و اگر هم می فرمود «قوم هود و صالح» این کلمه ی قوم در یک آیه سه بار تکرار می شد که این هم مصلحت نیست عاد و ثمود هم کسانی بودند که ﴿لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ﴾ همه آنها را می شناختند ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۝ الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ﴾ اینها در ادبیات فارسی و تازی معروف بودند اگر این بزرگوار گفت:

این همان چشمه ی خورشید جهان افروز است □□□ که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

عاد و ثمود نه تنها برای ما فارسها و فارسیها روشن است برای تازیها هم همین طور بود لذا از آنها به قوم یاد نکرده اما (وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ) را ذکر کرد برای اینکه همینها وادار کردند حضرت ابراهیم مهاجرت کند که در سوره ی «صافات» آن آیه خوانده شد (وَقَوْمُ لُوطٍ) چون شناخته شده نبودند از آنها به قوم یاد کرد ولی قوم شعیب(سلام الله علیه) چون شناخته شده بودند از آنها به عنوان اصحاب مدین یاد کرد که تکرار نشود یک و اصحاب مدین هم شناخته شده بودند چون مدین همان منطقه ی نبوّت وجود مبارک شعیب بود. در جریان موسی همان طوری که در بحث دیروز اشاره شد نفرمود «قوم موسی» برای اینکه قوم موسی به او ایمان آوردند تکذیب نکردند منتها گاهی در بخشهایی معصیت می کردند حضرت را می رنجاندند که در سوره ی مبارکه ی «صف» آیه ی پنج به این صورت آمده است (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ) شما که مرا ر به رسالت می شناسید چرا مرا آزار می کنید اینها تکذیب نکردند وجود مبارک موسی را اما خب گاهی نافرمانی داشتند لذا از جریان حضرت موسی به عنوان (وَكُذِّبَ مُوسَىٰ) یاد کرده است بعد (فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) اگر من نهی از منکر دارم این طوری دارم این همان بخش چهارم است اول و دوم را خودم گفتم به دست مؤمنان و انبیا گفتم, سوم را هم احیاناً به دست انبیا رساندم, اما بخش چهارم را مستقیماً خودم دخالت کردم نه اینکه اینها را یک نفر یا دو نفر اداره می کردند همه اینها را ریختم در دریا (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) یا (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) که شده (أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ) فرمود این نهی از منکر کار من است شما خلیفه ی من هستید بخش چهارم وقتی من به شما حکومت اسلامی دادم این چنین نهی از منکر کنید (فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ) این اخذ در مقابل آن اعطاست وگرنه خدای سبحان مقتدرِ محض است همه در قبضه ی خدای سبحان اند این طور نیست که بعضیها مأخوذ باشند بعضیها مأخوذ نباشند این اخذ به معنی انتقامی است. اما آنچه در جریان فلسطین و غزّه و امثال ذلک می گذرد اینها هم (أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم) هستند الآن در حدود شصت سال است که آواره شدند.

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بعد از جریان فتح مکّه این خطبه ی تاریخی را ایراد کردند فرمود: «هُم یداً علی مَن سواهم» مسلمانها «تتَکافَیٰ دمائهم و هم یدا علی من سواهم» یک دسته اند نباید گفت مسلمانِ کجا الآن اگر مسلمانهای دنیا این مسلمانهای به پا خواسته ی مصر مخصوصاً لیبی و کشورهای اسلامی را بیشتر یاری می کردند ولو در حدّ تبلیغ, ولو در حدّ محکوم کردن, اگر این سازمان کنفرانس اسلامی, اگر سایر مسلمانها, اگر علمای بلاد, اگر نیروهای رزمی همه ی کشورهای اسلامی در حدّ توانشان این را محکوم می کردند این را بین المللی می کردند قذّافی(علیه من الرحمن ما یستحقّ) این طور خونریزی نمی کرد. خب, فرمود: «هم یدٌ علی مَن سواهم» (یک), بعد هم فرمود: «مَن سَمِعَ رجلاً ینالی یا للمسلمین فلم یُجِبْه فلیس بِمُسلم» این (دو). البته این دومی وسیع تر و جامع تر از آن خطبه ی در حجّهالوداع است آن در خصوص مسلمانهاست که «إنّ المسلمین یدٌ علی من سواهم» یا «تتکافی دمائهم» یا «یَسعیٰ بذمّتهم أدناهم» صدر خطبه سخن از مسلمین است اما اینکه فرمود: «مَن سَمِعَ رجلًا ینالی یا للمسلمین» این «لام» استغاثه را به کار ببرد این رجل معلوم نیست مسلمان باشد یا غیر مسلمان که, فرمود اگر مظلومی از مسلمانها کمک خواست بر مسلمانها لازم است که او را اجابت کنند اگر نکردند «فلیس بمسلم» خب این دین است که می تواند بین المللی و جهانی باشد حمایت از مظلوم. فرمود اگر مظلومی از شما کمک خواست نکردید در اسلام نیستید بله یک اسلام عادی را آدم دارد «مَن سَمِعَ رجلًا» و اینها هم مطلق و مقیّد نیستند که ما بگوییم خطبه ی حجّهالوداع مقیِّد این اطلاق است چون اینها مُثبتین اند وقتی مثبتین اند ما دلیلی بر تعارض نداریم که بگوییم خطبه ی حجّهالوداع مقیِّد این اطلاق است فرمود مظلومی در شرق عالَم یا غرب عالَم از مسلمانها کمک خواست بر مسلمانها لازم است که او را یاری کنند خب الآن این طور قزّافی دارد آدم کُشی می کنند این یک میلیارد و نیم مسلمانها اگر هر کدام بیایند امر به معروف و نهی از منکر کنند مسئله حل است باید جلوی پول او را بگیرند, جلوی قدرت او را بگیرند, جلوی اسلحه های او را بگیرند, جلوی فرار او را بگیرند, خب این طور خونریزی نمی کند دیگر, اگر پیغمبر فرمود: «مَن سَمِعَ رجلًا ینالی یا للمسلمین فلم یُجِبْه فلیس بِمُسلم» که ما امیدواریم به قرآن کریم و عترت طاهرین مخصوصاً دعای وجود مبارک ولیّ عصر این بیداری اسلامی در همه ی اقطار به پیروزی برسد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره حج ۸۹/۱۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(الَّذِینَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَإِن یُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِیمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَأَصْحَابُ مَدْیَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَیْتُ لِلْكَافِرِینَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَیْفَ كَانَ نَكِیرِ (۴۴) فَكَأَیِّن مِن قَرْیَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِیَ ظَالِمَةٌ فَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِیدٍ (۴۵) أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ (۴۶) وَیَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ یَوْماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَكَأَیِّن مِن قَرْیَةٍ أَمْلَیْتُ لَهَا وَهِیَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَیَّ الْمَصِیرُ (۴۸)

جریان دفاع که غیر از جهاد است نیازی به اذن حکومت اسلامی ندارد همان دستورهای رسمی که فرمودند: «مَن قُتِل دون ماله فهو شهید»، «مَن قُتِل دون عِرضه فهو شهید»، «مَن قاتل دون نفسه فهو شهید» اجازه ی دفاع از جان و مال و عِرض را داده است ولو دسترسی به حکومت باشد استیذان ممکن باشد چون واجب نیست و منظور از شهادت هم فیض و ثواب شهادت است نه شهادتِ فقهی که اگر کسی برای دفاع از خود کُشته شد نیاز به غسل و کفن نداشته باشد او را با همان لباس بعد از نماز دفن کنند این چنین نیست ثواب شهید را دارد ولی حکم فقهی شهادت را ندارد. مسئله ی آیه ی ۴۱ جزء جوامع الکلِم اجتماعی است زیرا هم حقّ الله در او رعایت شده هم حقّ الناس رعایت شده هم اِحقاق حقّ الله هم اِحقاق حقّ الناس یعنی چهار مطلب در این آیه ی ۴۱ جمع شده.

ص: ۵۷۶

حقّ الله رعایت شده یعنی آنچه واجبهای الهی است شخص انجام می دهد نمونه اش نماز و زکات است وگرنه حج و صوم و امثال ذلک هم یقیناً مراد است چه اینکه آیات قبلی هم درباره ی حج بود اینکه فرمود مردان الهی اگر به قدرت برسند نماز را اقامه می کنند، زکات را می دهند این به عنوان نمونه ی حقّ الله است یعنی همه ی عبادات را احیا می کنند حج و صوم هم این چنین است این حقّ الله، نسبت به حقّ الناس هم که مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر را رعایت می کنند که مبادا حدیثةً بشود حقّ کسی گرفته بشود هم خودشان رعایت حقّ الناس می کنند، هم امر می کنند به رعایت حقّ الناس یعنی اِحقاق حقّ الناس است هم خودشان حقّ الله را رعایت می کنند، هم امر می کنند به رعایت صوم و صلات و زکات که اِحقاق حقّ الله است یعنی هم نماز و روزه و زکات به جا می آورند هم امر می کنند هم حقّ الناس را رعایت می کنند هم دیگران را امر می کنند، چون این آیه این عناصر چهارگانه را در بردارد می تواند جزء جوامع الکلم باشد و پایان همه ی امور هم به طرف خداست نظیر (إِنَّا لِلّهِ وإِنّـا إِلَیهِ رَاجِعُونَ)، نظیر (أَلاَ إِلَى اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ)، نظیر (وَإِلَیَّ الْمَصِیرُ) که در آیه ی ۴۸ خواهد آمد همه ی اینها به این است که پایان کار به طرف خدای سبحان است که در محکمه ی عدل و داد الهی محاکمه می شوند.

پرسش: متضمّن اجرای حقّانیّت دین یهودی و مسیحیّت با بودن؟

پاسخ: نه دیگر, برای اینکه اینها دوتا معنا شد اینها هر کدام از اینها در عصر خودشان باید دفاع بکنند تا مرکز دینی شان محفوظ باشد وقتی اسلام آمد باید تابع اسلام باشند زیرا در بخشهای قبلی گذشت که خدا فرمود: (فَإِن آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهتَدَوا) این یک وجه, وجه دوم آن است که اگر اینها جزیه پذیرفتند یعنی حکومت اسلامی را به رسمیّت شناختند و وجود مبارک پیغمبر را هم به رسمیّت شناختند و دستور خدا را که جزیه است از زبان مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شنیدند و پذیرفتند آن وقت به اذن خدا شرایط جزیه را رعایت می کنند آن محرّمات را مرتکب نمی شوند چیزهایی که در اسلام حرام است علنی مرتکب نمی شوند صومعه و بیعه و کَنیسه و کلیسای اینها مجاز است دو وجه بود دیگر.(وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) این را به عنوان تسلیت ذکر می کند که قبلاً گذشت.

ص: ۵۷۷

سنّتهای الهی این است که اگر ملّتی در برابر وحی ایستاد و حجّت خدا بالغ شد ذات اقدس الهی به اندازه ی کافی به او مهلت می دهد از آن به بعد (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَهٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَهٍ) نمونه اش همین اقوام است. مشابه این را در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم گذشت که فرمود انبیایی بودند اُممی بودند این اُمم انبیا را تکذیب کردند و به عذاب الهی گرفتار شدند.

جریان حضرت ابراهیم در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» قبلاً گذشت که فرمود اینها نسبت به وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) بدرفتاری کردند آیه ی هفتاد سوره ی «انبیاء» این بود که (وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ) پس درباره ی همه ی اینها ما عذاب را اِعمال کردیم فرمود: (أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) که این کسره علامت حذف یاء است در تبیین انکار الهی و اخذِ مقتدرانه ی الهی آیه ی ۴۵ به بعد نازل شده که چگونه من اینها را عذاب کردم به این صورت (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَهٍ) که (أَهْلَكْنَاهَا) قریه ها خب گاهی به طور عادی از بین می روند هر بنایی یک تاریخ مصرفی دارد هر کسی یک عمر محدودی دارد آنها جزء اِهلاک نیست این جزء هلاکتهای عادی است یعنی مرگ طبیعی و عادی است اما آنها که در برابر وحی و نبوّت ایستاده اند گرفتار عذاب اِهلاک شدند (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَهٍ) که (أَهْلَكْنَاهَا) ما آنها را هلاک کردیم اینها بخشی در بیابانها بودند که ملوک بَوادی بودند بخشیها در شهرها بودند که ملوک حضارَت و تمدّن و بلاد مَعمور بودند ما هم آنها را هلاک کردیم هم اینها را هلاک کردیم (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَهٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَهٌ) آن وقت این قریه ها, این خانه هایشان به این صورت شد که اول سقف فرو ریختن (یک), بعد دیوارها روی سقف فرو ریختن (دو), به این صورت در آمد (فَهِيَ) این قریه ها یعنی اَبنیه ی این قُراء (خَاوِيَهٌ) یعنی ساقطهٌ (عَلَى عُرُوشِهَا) «عروش» جمع «عرش» است یعنی سقف اینکه می گویند «ثَبِّت العرش ثمّ انْقُش» یعنی اول سقف خانه را محکم بکن بعد رویش نقاشی کن نه «ثبّت الأرض», «ثبّت العرش» یعنی سقف را محکم بکن بعد نقاشی بکن اصل باید باشد بعد فروع. این عروش این سقفها اول می ریزد بعد دیوارها روی سقف می ریزد فرمود: (فَهِيَ خَاوِيَهٌ عَلَى عُرُوشِهَا) این برای خود بِناها, آن چاههایی که منبع درآمدهای کشاورزی و دامداری آنها بود آنها به چه صورت در آمد؟ فرمود: (وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَهٍ) چاه بود آب فراوان داشت اما معطّل بود دیگر کسی از آن استفاده نمی کرد این یک, برخی از قصرها که محکم ساخته بودند آنها ماند (وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ):

شِید یعنی گچ, مَشید یعنی گچ کاری. قصری که گچ کاری و گچ بُری هنری داشت و جزء میراث فرهنگی بود این را ما نگه داشتیم خب این قصرِ مَشید ماند آن بِئر هم معطّل ماند ان بناهای عادی هم ویران شد آ ن مردم هم به هلاکت رسیدند چه در شهر چه در روستا این کیفیت (نَكِيرِ) یعنی «أخذی المقتدر» همین است. فرمود: (ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) یعنی انکاری و اخذی و تعذیبی و زجری اگر بخواهید ببینید زجر من چیست بروید تخت جمشید را ببینید. یک وقت است کسی می رود آنجا این سنگ را می بیند بدون تنبّه این همان است که در آیه ی بعد می آید که اینها نه چشمی دارند نه گوش, یک وقت کسی می رود بئر معطّله را می بیند, قصر مَشید را می بیند متنبّه می شود اینها (أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ)اند.

مردم در فرهنگ قرآن کریم بعضیها کَرند و کور بعضی سمیع و بصیر, حالا- چطور درباره ی حضرت ابراهیم و اسحاق و فرزندان ابراهیم(سلام الله علیهم) تعبیر کرد فرمود: (أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ) اینها دارای دست اند اینها دارای چشم اند آن که تبر می گیرد و بت را می شکند او دارای دست است آن که تیشه می گیرد و بت می تراشد این بی دست است آن که می بیند و می پرستد کور است آن که می بیند و درهم می کوبد بصیر است فرمود ابراهیم و اسحاق و امثال ذلک بندگان ویژه ی ما هستند (وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ) و آل ابراهیم مثل اسحاق و اینها (أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ) اینها دارای دست اند اینها دارای چشم اند, اما در برابر این گروه فرمود ما آثار باستانی فراوانی را گذاشتیم هم آن ویرانه مدرسه است هم این بِئر معطّله و قصر مَشید.

ص: ۵۷۹

پرسش:؟پاسخ: نه, بر بئر. قصر مَشید بر بئر عطف می شود.

پرسش:؟پاسخ: (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا) یک, (وَبِئْرٍ) دو, بئر بر قریه عطف می شود که ویران شده و خود بئر ویران نشده قصر مَشید ویران نشده اینها ماندند برای عبرت.

خب, فرمود شما بروید اینها مدرسه است (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) فرمود چرا شما گردشگری ندارید, چرا میراث فرهنگی را نمی بینید, چرا به در و دیوار عالَم سری نمی زنید, چرا به روستا و شهر نمی روید که عاقل شوید نه بازیگر, متنبّه بشوید ببینید حسابی در عالَم هست کتابی در عالَم هست خیلیها از شما مقتدرتر بودند خدا اینها را به خاک کرد در سوره ی مبارکه ی «سبأ» یا «فاطر» آنجا آمده است که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به این مردم بگو (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) اینها قدرتهایشان هرگز مِعشار یعنی یک عُشر, یک دهم توان آنهایی که ما خاک کردیم نیست اینها به چه چیزی می نازند (وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) خب حالا اگر دیگران ده برابر اینها قدرت داشتند و خدا اینها را به دیار هلاکت فرستاد اینها بروند آن سرزمین را ببینند و متنبّه بشوند ولی آنها می روند می گردند نه چشم دارند نه گوش دارند نه دل دارند, انسان مثل همین سرزمین است گاهی موات است گاهی بائر است گاهی دائر, زمین سه قسم است دیگر آن زمینی که آب دارد منزّه از سنگلاخ بودن و امثال ذلک است آماده ی کشاورزی است یک مالکِ قیّم دلسوزِ مهربانی دارد از این زمین میوه می گیرد ثمر می گیرد شجر می گیرد و مانند آن, این زمین می شود دائر, زمینی که دسترسی اش به آب دشوار است یا مالکی ندارد که دلسوز باشد این بائر است بخشی از زمینها اصلاً نه آب دارند نه مالک دارند موات اند مُرده اند زمینه ی زندگی جامعه هم بشرح ایضاً سه قسمت است: بعضیها زنده اند که در سوره ی مبارکه ی «انفال» فرمود: (اسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) اینها زنده اند, بعضیها بائرند که در بخشهایی از قرآن کریم فرمود: (وَكَانُوا قَوْمَاً بُوراً):

بور جمع بائر است زمینه ی زنـدگی اینها بائر است کسـی نیست اینها را آباد کند یا اینها عمداً حرفِ آن معمار و آباد کننده را گوش ندادند یا فعلاً در دسترس نیست ولی بالأخره یک ملّت بائری اند یک عدّه هم هسـتند که مُرده اند, موات اند. یک عدّه احیا هسـتند یک عدّه اصـلاً امواتٌ بلا حیات اصلاً مُرده اند به هیچ وجه حرف در آ نها اثر نمی کند فرمود اینها نه چشم دارند نه گوش دارنـد نه دل دارنـد که برونـد بررسـی کنند. زمین اگر بخواهد دائر بشود یا از درونِ خود او چشـمه باید بجوشد یا از جـای دیگر آب بیاورنـد بـه وسـیله ی لـوله کشـی نهر, بَحر که به این آب برسـد اگر نه از خـود چشـمه داشت نه از بحر و نهر کمک گرفت خب می خشـکد انسان یا باید از درون او معرفتِ فطری بجوشد بشود عاقل و خردمدار و خردورز یا گوشِ شنوا داشـته باشـد که از جـدول دیگری کمک بگیرد از کتاب دیگری, از سـخن دیگری, از رفتار و گفتار دیگری مـدد بگیرد, اگر توانست جمع بکند که «طوبیٰ له و حُسن مآب» نشد احدی الْحُسْنَیین را باید داشـته باشد و اگر احدی الحسـنیین را نداشت می خشـکد. فرمود اینها نه چشـمه دارند صاحب دل باشند که از درون جان اینها معرفت بجوشد, نه گوش به حرف علما می دهند پس بنابراین اینها فاقـد مجرای بیرونی انـد و فاقـد جوشـش درونی, نه قلب و عقلی دارند که از آن معرفت بجوشد نه گوش به حرف علما می دهنـد لـذا اینها کورند بخواهند کتاب مطالعه کنند که نیست, حرف گوش بدهند که نیست, خودشان متفکّرانه به سـر ببرنـد که نیست, خب چرا نمی روند خیلیها می روند تخت جمشـید مُرده می روند و مُرده برمی گردند خیلیها می روند آثار باسـتانی را می بیننـد مُرده می رونـد و مُرده برمی گردنـد فرمود چرا نمی رونـد اینها را ببیننـد که قلب پیدا کنند عقل پیدا کننـد گوش پیدا کنند چشم پیدا کنند (أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ) که (یَعْقِلُونَ بِهَا) با قلب انسان چیز می فهمد این تأکید است و الاّ عقل و تعقّل بدون قلب که نیست این (قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا) تأکید است آن طوری که درباره ی پرنده گفته می شود که (یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ) خب بالأخره طَیَران پرنـده با بال اوست به غیر جناح که طَیَران ندارد اما برای تثبیت و تأکید مطلب چنین فرمود که (یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ) گفتن هم به دهان است دیگر به غیر دهان که قول نیست ولی فرمود: (یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم) برای تثبیت مطلب, تأکیـد مطلب. اینجا هم فرمود: (قُلُوبٌ) که (یَعْقِلُونَ بِهَا) با قلب انسان چیز می فهمـد دیگر, دیگر با غیر قلب چیز نمی فهمد که.

پرسش:؟پاسخ: خب (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) هم هست دیگر, فرمود در قیامت اینها می گویند اگر ما عقل می داشتیم یا گوش می دادیم این منفصله ی مانعهالخلو است که اجتماع را شاید, اینها هم وقتی می خواهند به جهنم ریخته بشوند آن روز به هوش می آیند می گویند اگر ما خودمان تعقّل می کردیم یا گوش به حرف علما می دادیم به این روزِ سیاه مبتلا نمی شدیم.

فرشته های مسئول جهنم(سلام الله علیهم) آنها می گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) اینها می گویند (بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا) بعد در بخش دیگر می گویند (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ) اگر ما اهل عقل بودیم یا اهل سمع بودیم که عقل در مقابل سمع است نه در مقابل شرع, اگر ما خودمان تعقّل می کردیم یا حرفِ علما و محقّقانمان را گوش می دادیم به این روزِ سیاه نمی افتادیم. در اینجا هم فرمود: (فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا) گوشِ شنوا, گوش دارند ولی شنوا نیست, دل دارند ولی بسته است چرا بسته است؟ برای اینکه اینها نرفتند شستشو کنند این وضو نمی گذارد آن دل رِیْن بپذیرد این غبارِ غفلت, این گناه, این معاصی رِیْن است, چرک است جلوی قلب را می گیرد (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) این غفلتها و غیبتها و مال حرام خوری و گناهها هر کدام رِیْن است این رُیونِ متراکمه دور این قلب را می گیرد دیگر قلب که آینه ی شفاف است وقتی دورش را گرد و غبار گرفت جایی را نشان نمی دهد که. اینها نتوانستند با وضو تطهیر کنند, شستشو کنند, با گریه تطهیر کنند, با ناله تطهیر کنند, لذا قلبشان قفل شده (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) ما کسی را بی قلب نیافریدیم همه را با قلب آفریدیم ولی اینها درِ قلبشان را قفل کردند (أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا) بعد فرمود: (فَإِنَّهَا) که ضمیر به قصّه برمی گردد, چشم کور نیست به حسب ظاهر می بینند (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) قلوب در سینه است مثل اینکه طَیَران با بال است, گفتن با دهن است و مانند آن, نه اینکه صدر چیزی باشد و قلب چیزی باشد این ظرف باشد برای او, این (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) یعنی «ربّ اشرح لی قلبی, ربّ اشرح لی عقلی» و مانند آن. فرمود شما بروید این برای آثار زمینی است, اگر ــ ان شاءالله ــ از این مکتب بهره بردید آن گاه مُلک را الله می بینید می گویید (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) بعداً قدم دوم را می توانید بردارید که در سوره ی «اعراف» گذشت فرمود: (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) یک وقت خدا می فرماید: (أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) این مُلک است یک وقت می فرماید: (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) شما ببینید جبرئیل چیست, میکائیل چیست, اسرافیل چیست, عزرائیل(سلام الله علیهم) چیست؟

عزرائیل(سلام الله علیه) می آید قبض روح می کند یعنی چه, چطور می آید قبض روح می کند ما چطوری با او ارتباط داریم, بعضی از حکمای بزرگ روزانه دو رکعت نماز می خواندند به پیشگاه حضرت ابراهیم تقدیم می کردند که در هنگام برخورد با او با ملاطفت برخورد کنند اینها برای ما افسانه و فسانه است عدّه ای هم هستند که روز حداقل صد «لا إله الاّ الله» به پیشگاه عزرائیل(سلام الله علیه) تقدیم می کنند که در هنگام برخورد با آنها نیک برخورد کند اینها برای ما فسون است و فسانه برای اینکه ما در دنیایمان این طور هستیم در ملک این طور هستیم چه رسد به ملکوت.

سوره ی مبارکه ی «اعراف» فرمود اینها چرا در ملکوت نگاه نمی کنند همان جایی که ابراهیم رفت و دید (كَذٰلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) رؤیت یعنی رؤیت, رؤیت برای اوست نظر برای شما, نظر کنید بلکه ببینید ما در فارسی بین نگاه و دیدن فرق می گذاریم در عربی هم بین نظر و رؤیت فرق است فرمود ما وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) را نشان دادیم (كَذٰلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) شما بروید نگاه کنید شاید ببینید (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِی مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) حالا ما هنوز به آنجا نرسیدیم در عالَم مُلک گیریم فرمود هر چه را که می بینید این عامل پند و نصیحت و اندرز است برای کسی که دارای قلب باشد از خودش آب بجوشد به نام چشمه یا گوشِ شنوا داشته باشد چشمِ بینا داشته باشد کتاب را مطالعه کند حرفِ محقّقان را گوش بدهد (وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) بعد عدّه ای به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض می کردند که این صنادید قریش و امثال ذلک که جنگ را بر ما تحمیل کردند ما را تبعید کردند محاصره ی اقتصادی کردند چند سال در شِعب ابی طالب و مانند آن, هنوز هم که هنوز است به عذاب الهی گرفتار نشدند خب تا چه موقع؟! یا آنها می گویند اگر عذاب الهی حق است چرا عذاب الهی به حیات ما خاتمه نمی دهد (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ).

ص: ۵۸۳

ذات اقدس الهی چند مطلب را اینجا ذکر می کند اول: فرمود: ﴿وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ گاهی خدای سبحان وعده می دهد (یک), گاهی وعید دارد (دو). گرچه ثلاثی مجرّد هم برای وَعْد است هم برای وعید لکن غالباً برای وعید کلمه ی ایعاد و اوعَدَ و امثال ذلک که ثلاثی مزید است به کار می رود در اینجا وَعْد هم به معنای وعید است یعنی تهدیدِ عذاب. فرمود اصلاً بدانید که وعده ی خدا یعنی آنچه را که خدا نوید داد این اصلاً تخلّف پذیر نیست و اینجا این آیه ناظر به آن نیست چون خُلف وعده مخالف حکمت است و از ذات اقدس الهی صادر نمی شود.

دوم: وعوید تهدید الهی, خُلف وعید مخالف حکمت نیست بلکه ممواقق با منّت و رحمت است گاهی ممکن است ذات اقدس الهی تهدید بکند ولی عفو و رحمت داشته باشد که فرمود: ﴿وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ﴾.

سوم: گاهی وعیدی است که به صورت خبر است نه وعیدِ انشایی اگر وعید به صورت خبر بود یا گاهی به صورت قسم یاد کرد آن دیگر قطعی الوقوع است که در اینجا فرمود: ﴿وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ یعنی «وعیده» نسبت به اینها که در برابر وحی ایستاده اند یقیناً وعیدِ الهی انجاز خواهد شد.

پرسش:؟پاسخ: خب بله دیگر, خود آنها می دانند به ما هم طبق شواهد روایی به ما فهماندند در بعضی از موارد آدم می تواند با کمک روایات حل کند.

مطلب بعدی آن است که فرمود شما برای چه عجله می کنید؟ خدای سبحان اگر بخواهد هزار سال صبر کند صبرِ هزار ساله ی خدا نزد خدا به منزله ی صبرِ یک روزه است چون «لیس عند ربک صَباحٌ ولا مَساء» زیادی و کمی, دوری و نزدیکی, دوری و دیری و نزدیکی همه برای او یکسان است پس صبرِ هزار ساله به منزله ی صبرِ یک روزه است که در این گونه موارد مناسب است گفته بشود که هزار سال مثل یک روز است (این یک), گاهی می فرماید عذابِ یک روزه ی خدا مثل عذابِ هزار ساله است که این با او هماهنگ است این تقدیم و تأخیر با او هماهنگ است عذابِ یک روزه ی خدا مثل عذابِ هزار ساله است که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» دارد که ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۝ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾ هیچ کس مثل خدای سبحان نمی تواند تعذیب بکند چون تعذیبِ دنیا بالأخره یا خانه آدم را می سوزانند آدم بیرون می رود نجات پیدا می کند یا لباس آدم را می سوزانند لباس را آدم در آورد راحت می شود یا بدن آدم را می سوزانند وقتی مُرد راحت می شود دیگر نمی توانند بیش از این در منطقه ی چهارم نفوذ بکنند که روح را بسوزانند که, ولی عذابِ الهی که ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۝ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ از درون شروع می شود نه از بیرون, از درون شروع می شود بیرون را می سوزاند خب این قابل درمان نیست این کجا می خواهد فرار کند ﴿أَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾ حالا اگر قلب آتش گرفته بدن آتش گرفته نه قلبِ ظاهری آن را کجا انسان می تواند فرار کند این قلبِ ظاهری نیست این بدنِ ظاهری نیست که آتش بگیرد انسان بمیرد و راحت بشود مثل اصحابِ اُخدود, اما آن دیگر ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۝ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ﴾ پس عذابِ یک روزه ی او به منزله ی عذاب هزار ساله است (این دو). وجه سوم که برخیها احتمال دادند و آن این است که یک روز نزد خدا به اندازه ی هزار سال است این بعید است برای اینکه مناسب با سیاق نیست در آن آیه ای که خدای سبحان فرمود صحنه ی قیامت ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خمسين أَلْفَ سَنَةٍ﴾ آن ناظر به همین است که روز قیامت اگر بخواهد به حسب نجومی دنیا بررسی بشود یک روز معادل پنجاه هزار سال است آن آیه ناظر به این قسمت است اما این آیه بعید است که ناظر به این باشد که یک روز به اندازه ی هزار سال

است. مناسب ترین وجه یکی از همان وجوه یاد شده است. فرمود: (وَإِنَّ یَوْماً عِنـدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَـنَهٍ مِمَّا تَعُـدُّونَ) بعـد دوباره فرمود: (وَکَأَیِّن مِن قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَهَـا) من یک مـدت مهلت دادم (وَهِیَ ظَالِمَهٌ) این قریه ظالم است به لحاظ اهلش نظیر (وَاسْأَلِ الْقَرْیَهَ) یعنی «وسأل أهلهـا» (وَهِیَ ظَالِمَهٌ ثُمَّ أَخَـذْتُهَا) «أخـذتُ» ایـن قریه را یعنی «أخـذت أهلهـا» (وَإِلَیَّ الْمَصِیرُ) این (إِلَیَّ الْمَصِیرُ) نظیر (ولله عاقبه الامور) است که در آیه ی ۴۱ آمده و نظیر آیات دیگری است که (أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ) مطرح شـد, بنابراین اگر کسـی بخواهـد حیات پیـدا کنـد به نحو منفصـله ی مانعهالخلو که اجتماع را شایـد یا باید چشـمه ی فطرت و عقلی و علمی از درونِ او بجوشـد یا بایـد گوشِ شـنوا داشـته باشد هر دو ممکن است, اگر مقداری انسان آن درون را شـکوفا کرد دست اهل بیت(علیهم السلام) بقیه را کَند و کاو می کند که «و یُثیروا لهم دفائن العقول».

ص: ۵۸۴

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۵ تا ۵۱ سوره حج ۸۹/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(فَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ (۴۵) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور (۴۶) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷) وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ (۴۸) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱)

بخشی از قصص انبیا(علیهم السلام) را بعد از اینکه ذکر فرمود و انشعاب اقوام به دو قِسم مؤمن و کافر را هم مطرح فرمود, بشارت و انذار را هم ضمناً ذکر فرمود. پایان حَسَن مؤمنان را یادآوری کرد عاقبت سوء تبهکاران را هم بازگو کرد بعد فرمود بسیاری از قریه ها بودند که در اثر ظلمِ اهلشان ویران شدند خواه در مناطق بادیه ای خواه در مناطق شهری و چه بسا چاههای پرآبی که معطَّل مانده است و قصرهای گچ بُری شده ی گچ کاری شده ی محکمی هم معطّل مانده است. در برخی از روایات بئر معطَّل بر امامی که کسی به حضرتش مراجعه نکرده و نمی کند و از او بهره نمی برد تطبیق شده است که این بحثها را در ضمن روایات تفسیرهای روایی ملاحظه فرمودید.

قرآن کریم گاهی این افعال را به صورت متکلّم مع الغیر ذکر می کند که مدبّرات الهی به اذن خدا در کارند و گاهی هم برای اثبات توحید که آن مدبّرات در تحت تدبیر خدای سبحان اند و لاغیر متکلّم وحده را یادآوری می شود لذا گاهی در همین بخشها می فرماید: (فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ) که متکلّم وحده است در این دو قسمت, بعد می فرماید: (وَكَم مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا) که متکلّم مع الغیر است. آنجا که مدبّرات امر حضور دارند متکلّم مع الغیر است آنجا که برای بیان توحید است که مدبّرات امر به اذن خدا کار می کنند متکلّم وحده است گاهی هم ممکن است منظور توحید باشد ولی تفخیماً و تعظیماً و اِجلالاً متکلّم مع الغیر یاد بشود بنابراین متکلّم مع الغیر یاد شدن برای دو نکته است و متکلّم وحده یاد شدن برای یک نکته.

ص: ۵۸۵

مطلب دیگر اینکه, اینکه فرمود: (وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ) حتماً باید توجیه بشود که اهلش ظالم اند خود قریه ظالم نیست. در بعضی از آیات مثل سوره ی مبارکه ی «یوسف» و امثال «یوسف» گذشت که ناظران به صحنه های تکوین اینها دو گروه اند اوساط آنها در بخشی از این آیات ناچارند که مضافی تقدیر بگیرند یا مجازِ در کلمه را تحمّل کنند یا مجاز در اِسناد را که مجاز عقلی است تحمّل کنند نظیر (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) یا (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ) و مانند آن, اینها می گویند چون قریه جواب دهنده نیست پس (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) پس منظور این است که «وأسئل أهل القریه» و چون جدار اهل اراده نیست دیوار جامد است و مرید نیست این تعبیر (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ) حتماً معنای مجازی است یا در کلمه مجاز اِعمال شده است اراده به معنای:

«یَمِیلُ» یعنی در شُرُف سقوط است به معنای خودش نیست یا اِسناد اراده به جدار مجاز است بالأخره یا مجاز عقلی است یا مجاز لغوی. آنها که اوحدیّ از اهل نظرند می گویند که چون همه ی موجودات برابر آن طوایف پنج گانه آیات قرآن کریم اهل اسلام اند, اهل تسبیح اند, اهل سجده اند, اهل تحمیدند, اهل طاعت اند طبق این پنج آیه از آیات قرآن چیزی نیست که در عالَم اهل ادراک نباشد اگر کسی بتواند از قریه, از زمین سؤال بکند آنها جواب می دهند و جدار هم یقیناً می تواند اراده داشته باشد. آنها یک دید دیگری دارند اینها یک دید دیگری این مجازات قرآن یا متشابهات قرآن نزد یک عدّه محکمات است این چنین نیست که همه ی مجازات نزد همه مفسّران مجاز باشد چه در مجازِ کلمه چه مجاز در اسناد, اما بعضی از جاهاست که قرینه ی عقلی هست بر اینکه حتماً باید مضافی در تقدیر باشد نظیر همین مسئله ی ظلم, اینکه فرمود: (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ) زمین هرگز ظلم نمی کند جدار هرگز ظلم نمی کند احجاز هرگز ظلم نمی کنند اینها مُسلِم اند, مطیع اند, مُسبِّح اند, ساجدند و مُحَمِّد, اگر این چنین اند و ظلم نمی کنند اسناد ظلم به اینها مجاز است برای حقیقت یابی باید مضافی تقدیر بشود یعنی اهلش ظالم اند لذا فرق است بین (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) که نیازی به حذف نیست, بین (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ) که نیازی به حذف نیست و این آیه ی محلّ بحث که (وَهِيَ ظَالِمَةٌ) که حتماً نیاز به حذف است.خب, فرمود این قریه ای که ما هلاک کردیم بعضیها برای شما قصّه را گفتیم بعضیها قصّه را نگفتیم این طور نیست که قصص همه ی آنها آمده باشد.

سوره ی مبارکه ی «نساء» آنجا فرمود داستان خیلی از انبیا را ما برای شما نگفتیم که (مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ) خب بالأخره اینکه می گویند ۱۲۴ هزار پیغمبر حالا ۱۲۴ هزار نه, صد نفر در قرآن یک پنجمش آمده یا حداکثر ۲۵ نفر نام شریفشان آمده این یک چهارم آمده بقیه در قرآن کریم نیست گرچه حقیقت قرآن نزد اهل بیت است آنها می دانند لذا در روایات هست که خدای سبحان مثلًا وحیی برای پیامبری از پیامبران فرستاد و چنین فرمود خب آنها همه چیز را می دانند ولی بالأخره در قرآ کریم قصص خیلی از انبیا نیامده حالا ۱۲۴ هزار را ما رها کردیم گفتیم صد نفر, قصّه ی ۲۵ نفرشان در قرآن هست سرّش این است که خاوردور, باختردور در دسترس نبود تا خدای سبحان قصص آنها را نقل کند قصصی را نقل می کند که بفرماید چرا نمی روید از نزدیک بررسی بکنید سرشت و سرنوشت آنها روشن بشود که چرا اینها ویران شدند. خب, اگر آن طرف آب این طرف آب, آن طرف اقیانوس اطلس, این طرف اقیانوس کبیر اقوامی بودند چه اینکه حتماً بودند و قرآ ن می فرماید هیچ ملّتی نیست مگر اینکه ما برای او پیامبر فرستادیم (إِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلاَ فِيهَا نَذِيرٌ) اگر قصص آنها را نقل می کرد که بر استنکارِ اینها افزوده می شد لذا در سوره ی مبارکه ی «نساء» و همچنین در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «زمر» یا قاصر فرمود قصص بعضی از انبیا را ما نگفتیم (این یک), در سوره ی مبارکه ی «هود» دارد که خیلیها را ما از پا در آوردیم بعضیها هنوز سرِ پا هستند آثارشان هست آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «هود» این است که (ذلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ) اینها که ما برای شما گفتیم بعضی از قُراء هنوز سرِ پا هستند بعضیها دروشده اند «حَصید» فعیلِ به معنی مفعول است مَحصود.

ص: ۵۸۷

«یوم حصـاد» یعنی یوم درو کردن فرمود بعضـی از قریه ها هسـتند که ما اینها را درو کردیم دیگر حالا ویران شدنـد محصودند بعضـیها هسـتند هنوز سرِ پا هستند خب آنهایی که (لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْکَ) نزد اهل بیت(علیهم السلام) است, بنابراین فرمود خیلی از چیزها را ما نگفتیم و آن هم که گفتیم فرق می کند بعضـیها نظیر عادند نظیر ثمودند که نه تمدّن آنها مشابه داشت و نه ظلم آنها نـذیر داشت ما هم کیفری به آنها دادیم بی نظیر. در سوره ی مبارکه ی «فجر» آیه ی شـش به بعد این است (أَلَمْ تَرَ کَيْفَ فَعَـلَ رَبُّکَ بِعَـادٍ ۝ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَـادِ) اِرَم, بـاغ, (الَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَـا فِی الْبِلاَدِ) هنوز هم که هنوز است تقریبـاً شـصت قرن می گذرد از جریان بعضـی از اهرام مصر هنوز نتوانستند کسی تازه بفهمند این را چطور می سازند در آن سرزمینی که سنگ نبود چه رسـد به اینکه مثل او بسازنـد. خب, این با گـذشت هزارها سال این طور است اینجا می فرماید: (إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۝ الَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ) در بحثهای قبل هم مشابهش را داشتیم که اینها ویلاىِ ییلاقی نداشـتند بلکه کوه را یک ویلا می ساختند (تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ) خب این کوههای سر به فلک کشیده الآن بعضی از جاها آثار باستانی هست در شمال هست در جاهـای دیگر هم هست این کوه را می تراشـیدند اتـاق ورودی, اتـاق مهمـان, اتـاق پـذیرایی, اسـتحمام همه را در این کوه درست می کردنـد الآـن هم بعضـی از آثار مخروبه اش هست که (تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ) نه اینکه می روی در دامنه ی کوه ویلا می سازید خب اینها کسانی بودند که (لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَدِ) فرمود چنین قدرتی, تمدّنی, مهندسـی و معماری در روی زمین نبود به همان اندازه که تمدّنشان بی نظیر بود ظلمشان هم بی نظیر بود اینها کسانی بودند که (الَّتِی لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلاَـدِ ۝ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَـابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۝ وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ ۝ الَّذِينَ طَغَوْا فِی الْبِلاَدِ ۝ فَأَکْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ) ما اینها را بر اساس (فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ ۝ إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) گرفتیم, خب نباید توقع داشت که قوم حضرت ابراهیم مثل عاد و ثمود معـذّب بشونـد لـذا در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که قبلاً گـذشت فرمود ما (فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَـرِينَ) جریان نمرود و اتباع نمرود یـک حسـاب دارنـد, قوم وجود مبـارک ابراهیم که او را تکـذیب کردنـد یک حساب دیگری دارنـد آنهایی که گفتند (حَرِّقُوهُ وَانصُـرُوا آلِهَتَکُمْ) یک طور عـذاب شدنـد اینها که دنباله رو بودند و نپذیرفتند یک طور دیگر عذاب شدند که فرمود: (وَأَرَادُوا بِهِ کَيْـداً فَجَعَلْنَـاهُمُ الْأَخْسَـرِينَ) که آیه ی هفتـاد سوره ی مبـارکه ی «انبیاء» بود بنابراین اقوام چون درکاتشان فرق می کرد کیفرهـای آنها هم فرق می کرد لـذا همه ی اینها نظیر عاد و ثمود وماننـد آن معـذّب نشدنـد ولی خیلی از قُراء به عـذاب الهی گرفتار شدند و آثارشان مانده.

چهار کار است که این چهار کار شده یا چهار امر موجود است و چون بی خاصیّت است و بی اثر است مثل آن است که اینها معدوم باشند این آیه هم وظیفه ی گردشگران را روشن می کند هم وظیفه ی کسانی که میراث فرهنگی را سرپرستی می کنند و گزارشگرند مشخص می کند. می فرماید آنهایی که گزارشگرند باید روشن کنند تاریخ بدانند که از کجا بود و به کجا ختم شد چرا به این روز سیاه در آمد اینها که گردشگرند باید خوب گوش بدهند عبرت بگیرند نه تماشا کنند, ولی متأسفانه آنهایی که میراث فرهنگی را به عهده دارند میراث بان اند بلد نیستند چه بگویند اینها هم که گردشگرند بلد نیستند برای چه بروند به سراغ این میراث فرهنگی. این چهار امر آن است که اینها باید گردشگری بکنند (یک), دارای قلبِ متفکّر باشند (دو), اگر قلب متفکّرِ آثار باستان شناسی ندارند باید گوشِ شنوا داشته باشند (سه), نشد چشمِ بینا داشته باشند این آثار را مطالعه کنند کتابِ تاریخی را مطالعه کنند و بفهمند (چهار), اینها گوشِ بی خاصیت, چشمِ بی خاصیت, دلِ بی خاصیت, سفرِ بی خاصیت دارند چون این چهارتا موجود است (یک), هیچ کدام کارآمد نیست (دو), فرمود هیچ کدام نیست یعنی اینها چرا سفر نمی کنند با اینکه همیشه در سفرند, چرا عقل ندارند با اینکه عقل دارند ولی کارآمد نیست, چرا گوش ندارند برای اینکه گوش نمی دهند, چرا چشم ندارند برای اینکه کتابِ تاریخ مطالعه نمی کنند, بنابراین این چهار امر موجود است (اولاً), بی خاصیت است (ثانیاً), موجود بی خاصیت به منزله ی معدوم است (ثالثاً), لذا می فرماید: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا) خب اینها مرتب دارند می گردند ولی می فرماید اینها چرا سیر نمی کنند یعنی این سیر, سیرِ تماشاست نه عبرت, عبرت آن است که انسان محقّقانه صحنه ای را می بیند بعد تصمیم می گیرد از جهلِ علمی به خودِ علم عبور می کند از جهالتِ علمی به عقلِ عملی عبور می کند, از سفاهت به درایت عبور می کند می شود عبرت, اگر کسی عبور نکرد تحوّلی در او پیدا نشد این اهل عبرت نیست این فقط تماشا کرده خب تماشا که هنر نیست و کمال نیست عبرت, کمال است. فرمود: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ) با این سه خاصیّت دیگر (فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ) که (يَعْقِلُونَ بِهَا) اگر خودشان تحلیل گرند آثار باستانی را بلدند, شناسایی می کنند خب خودشان این کاره اند در قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی «حجر» که بحثش قبلاً گذشت از اینها به عنوان متوسِّم یاد کرد.

متوسّم یعنی وَسْـِمه شـناس, یعنی سیماشـناس, یعنی علامت شـناس, یعنی آثار باسـتانی شـناس که فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) متوسّم یعنی کسـانی که اهـل سـیما هسـتند سـیما به معنی صورت نیست از وَسَـمه, یَسِمُ است سِـمِه یعنی علامـت, موسوم یعنی علامت دار سـیما به معنای علامت است نه به معنی صورت فرمود متوسّم یعنی کسی که علامت شناس است آثار باسـتانی را می شـناسد چنین کسـی بایـد باشـد که مـا وقـتی آثـار باسـتانی را برای او مطرح می کنیم او کاملاً تعقّـل بکنـد در بخشـهایی فرمود ما جریان دو شهری را که در سرِ راه شما حجازیهاست که از مکّه به طرف شام می روید (وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِینٍ) اِمام آن بزرگراه را می گویند امام که آمد وقتی وارد این امامت شد یقیناً دیگر لازم نیست از کسی بپرسد خود این امام, انسان را به مقصـد می رسانـد بزرگراه خاصیّتش این است بزرگراه را می گوینـد امـام مبین فرمود شـما که از مکه به طرف شـام می رویـد یک راههای فرعی دارد هیـچ, یک بزرگراه دارد که شـما را مسـتقیماً از مکّه به شام می رساند این سرِ راهتان است این دوتا شـهری که ما ویران کردیم اینها کنار همین امامِ مُبین اند یعنی بزرگراه اند همه تان از آن عبور می کنید اما (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) اگر کسـی متوسِّم باشد, وَسـمه شـناس باشد, سیماشـناس باشد, میراث فرهنگی را بشـناسد, آثار گذشـته را بدانـد می فهمـد که چه کسـانی بودنـد مـا اینهـا را خـاک کردیم اینجـا جمع آورده فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) ظرفهـای آنهـا آیه است, بِناهای آنها آیه است, احجاب و خَشـبه ها و آجرهای آنها آیه است, جمجمه های آنها آیه است ولی اصـلش را که جـامع همه ی اینهـاست مفرد ذکر کرده (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِّلْمُؤْمِنِینَ) مؤمن این را آیه الهی می دانـد که آنجا دیگر مفرد است ولی فرمود وقتی وارد این حفّـاری شدیـد کنـار این حفّاری شدیـد وارد شدیـد نشانه های فراوانی از قِدمت و تمـدّن می بینیـد اما اگر متوسّم باشـید اگر متوسّم نباشـید خب تماشا می کنید اینجا هم فرمود چرا اینها گوش ندارند, چرا اینها چشم ندارنـد چرا اینها سـفر نمی کننـد با اینکه هر چهارتا هست چون بی خاصـیت است همه حکمِ عدم گرفته وگرنه این طور نیست که اینها معدوم باشند که اینها در حقیقت موجودند منتها بی خاصیّت.

پرسش:؟پاسخ: بله, چرا (أَفَلَمْ یَسِیرُوا), (لَمْ یَسِیرُوا) اینها چرا سفر نمی کنند با اینکه سفر می کردند این اوّلی معدوم است آن سه تا هم معدوم اند خب.

اینکه فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) در همان سوره ی مبارکه ی «حجر» بود که.

پرسش:؟پاسخ: بله, گاهی امتحان است گاهی عذاب است ولی خدای سبحان هرگز ملّتی را به این هلاکت دسته جمعی نمی کند هیچ عاملی بدون جهت نیست خدای سبحان همه ی اینها را می تواند رهبری کند راهنمایی کند فرمود اول نسیمی می وزد بعد کم کم تندباد می شود بعد درجه ی دما بالا می رود بعد ابر تولید می شود این ابرها تلقیح می شوند باردار می شوند حالا کجا این بارشان را وضع حمل کنند ببارند فرمود ما برای اینکه اینها به کسی آسیب نرساند به اینها رَحِم دادیم از مجرای خاصّ رَحِم این بارانها می ریزد (فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ) اینها را غربالی کردیم که غربالی آب بدهند اما (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ).

روایات اهل بیت(علیهم السلام) فرمودند وقتی خدای سبحان ببیند ملّتی لایق نیستند دستور می دهد این ابرها به طرف دریا بروند آنجا ببارند (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ) فرمود: (وَأَ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْنَاهُم مَاءً غَدَقاً) اینها اگر مستقیم باشند در صراط مستقیم باشند ما هم بارانِ به موقع می فرستیم, آبِ به موقع می فرستیم, تگرگِ به موقع می فرستیم, برفِ به موقع می فرستیم اینها بیراهه می روند ما هم دستور می دهیم این آبها بروند دریا, اگر (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ) چندین آیه است که در رابطه تنظیم روابط حَسَنه ی جامعه ی بشری با حوادث روزگار است خب یک نفر دارد اداره می کند دیگر, این ما خیال می کنیم گسیخته از عالمیم عالم گسیخته از ماست خیر, ما یک تافته ی جدابافته نیستیم جزئی از این عالمیم کارهای ما در عالم اثر دارد کارهای عالم در ما اثر دارد یک مدیرعامل دارد اداره می کند و هو الله خب این خدا زلزله را این طوری, باران را آن طوری, برف را آن طوری, سیل را این طوری, خیلیها هستند که فرمود ما کلّ آسمان و زمین را برای شما مسخّر کردیم قدری دست دراز کنید بهره ببرید ولی فکر تن پروری و عیّاشی هستند.

ص: ۵۹۱

چرا ساخت و چرا ویران شدند اینها را فرمود که باید بازگو کنند (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكَونَ لَهُمْ قُلُوبٌ) که (يَعْقِلُونَ بِهَا) خب اگر هیچ کدام از این چهارتا نبود یعنی سیرِ عبرت آموز نبود, عقلِ متفکّر نبود, گوشِ شنوا نبود, چشم بینا نبود می شود همان که در سوره ی مبارکه ی «بقره» بحثش گذشت در سوره ی «بقره» آیه ی ۱۷۱ به این صورت است (وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً) خب یک دام غیر از آهن چیزی نمی شنود که این چوپان هر چه داد بزند و بگوید نرو به دنبال تک علف اینکه نمی فهمد که این فقط صدا را می شنود خب اگر کسی فقط اُذُن داشته باشد نه سمع, عین داشته باشد نه بصر همین است فرمود اینها بصر ندارند فقط چشم دارند, سمع ندارند فقط اُذُن دارند می شود حیوان و اگر کسی اینها را داشت, حق را از باطل تشخیص داد, صدق را از کذب تشخیص داد, محکم را از متشابه تشخیص داد در بخش معرفت و بر اساس این عمل کرد می شود بصیر, اگر کسی در بخش اول ماند یا در بخش اول نماند ولی در بخش دوم کم آورد بصیر نیست اینها را قرآن کریم یکی پس از دیگری مشخص کرد فرمود این گروه فاقد این امور چهارگانه هستند لذا قلبشان مریض است یا چشمشان کور است و مانند آن.

سوره ی مبارکه ی «طه» گذشت که عدّه ای کور محشور می شوند نه کوری که جهنّم را نبینند کوری که جهنّم را می بینند ولی بهشت را نمی بیند همینهایی که خدا فرمود: (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) همینها عرض می کنند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) ما جهنم را دیدیم ما را برگردان اصلاح می شویم فرمود خیر شما اصلاح شدنی نیستید یا خدا به آنها نشان می دهد فرمود: (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) خب این هم سِحر است این هم فسون و فسانه است؟! این هم جهنم است دیگر. این جهنّمی همان طوری که در دنیا مسجد و حسینیه را نمی دید مرکز فساد را می دید در قیامت هم بشرح ایضاً بهشت و اهل بهشت را نمی بیند جهنم و اهل جهنم را می بیند این طور نیست که کور باشد هیچ جا را نبیند این کور است مؤمن و بهشتیان را نمی بیند وگرنه جهنّمیان را کاملاً می بیند. خب, فرمود اینها این طورند در حدّ شیطان دارند زندگی می کنند و چون عجولانه به سر می برند و تکذیب می کنند ــ معاذ الله ــ وحی الهی را گاهی می گویند که بر اساس (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) می گویند: (ربنا امثر علینا عذاب. من عذاب الیم) گاهی این طور مستعجلانه عذاب می خواهند گاهی به حضرت نوح عرض می کنند که (يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) چون باور ندارند در این گونه از بحثها خدا می فرماید: (وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ) به تعبیرات گوناگون اینها شتاب زده به دنبال عذاب هستند می گویند اگر راست می گویی عذاب را بیاورید ولی (وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ) (یک), (وَإِنَّ يَوْماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ) روزی که عذاب خدا می آید عذابِ یک روزه کارِ هزار ساله را می کند (دو), خیلیها را هم ما عذاب کردیم اینها را هم ببینند (سه), لذا این (وَكَأَيِّن) اینجا هم باز ذکر می کند این (وَكَأَيِّن) که در آیه ی ۴۸ است با (وَكَأَيِّن) که در آیه ی ۴۵ آمده هماهنگ است آنجا فرمود: (وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ) اینجا می فرماید: (وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا) بعد (أَخَذْتُهَا).

مسئله ی انـذار بـا مسـئله ی تبشـیر دو وظیفه ی انبیا(علیهم السـلام) است (رُسُـلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنـذِرِینَ) لکن اکثری مردم با انـذار اطاعت می کنند نه با تبشیر وگرنه این همه فضایلی که برای نماز شب ذکر شده است می بینید اهل تهجّد کم اند اما نماز صبح را حتمـاً می خواننـد برای اینکه سـخن از وجوب است و ترکش عـذاب الهی را به همراه دارد اگر مردم «شوقاً إلی الثواب» کار می کردند نماز شب را از دست نمی دادند ولی چون «خوفاً مِن العِقاب» کار می کنند نماز صـبح را حتماً می خوانند. مسئله ی انـذار مهم تر از مسـئله ی تبشـیر است برای اینکه اکثری مردم بر اساس انـذار تربیت می شونـد لـذا در عین حال که انبیا(علیهم السـلام) برای تبشـیر و انـذار آمدنـد (رُسُـلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنـذِرِینَ) در هیـچ جای قرآن تبشـیر به صورت حصـر ذکر نشده که مثلاً پیغمبر می فرماید «إنّما أنا مبشّـر» یا خدا به او بفرماید «إنّما أنت مبشّر» ولی (إِنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ), (إِنَّمَا أَنتَ نَذیرٌ) در قرآ ن هست تو فقط برای انـذار آمدی علما هم که ورثه ی انبیا هسـتند (لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ)شان برای (ولینذر قومهم) است نه اینکه فقط برای انـذار است «یبشـروا» هم هست ولی کاربرد اساسـی انذار است مردم خوفاً عبادت می کنند گروه کمی هسـتند که شوقاً عبادت می کننـد اکـثری برای ترس از جهنم و کیفر الهی عبـادت می کننـد لـذا ذات اقـدس الهی در عین حـال که سِـمَت انبیـا(علیهم السـلام) را به تبشـیر و انـذار خلاصه کرده به صورت حصـر گاهی مسـئله ی انـذار را مطرح کرده فرمود: (إِنَّمَا أَنتَ نَذیرٌ) یا به پیغمبر فرمود تو بگو (إِنَّمَا أَنَا مُنـذِرٌ), (أَنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ) یا فرمود: (وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً), (سَـیَذَّکَّرُ مَن یَخْشَـی) و مانند آن. اینجا هم باز فرمود: (قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ) این حصـر است با اینکه هم مبشّر است هم نذیر, این چنین نیست که تنها سِمَت حضـرت انذار باشد که هم تبشـیر است هم انذار منتها کاربرد انذار فراوان است و آنها هم که (یَسْـتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ) با انذار بایـد تهدید می شدند (قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ) من خیلی به صورت شـفاف آثار را می گویم بارها هم عنایت کردید.

ص: ۵۹۳

مرحوم مفید نقل می کند که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی جریان جهنّم را نقل می کرد «تَحماه و جناته کأنّه مُنذِر جیشٍ» مثل اینکه در شبهای عملیات در خاکریز پشت خاکریز اول فرمانده لشکر باخبر شد که دشمن دارد حمله می کند خب این وقتی که دارد از حمله ی دشمن خبر می دهد که به صورت خوشحالی و بشّاش و اینها که نیست که صورتش سرخ است این در حال هراس و غضب و اینها دارد خبر می دهد مرحوم مفید از امام(سلام الله علیه) نقل می کند که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی می خواهد از جریان جهنم سخن بگوید تمام صورتش سرخ می شد «کأنّه مُنذر جیشٍ» مثل اینکه می خواهد از حمله ی جیشِ جرّار خبر بدهد.

عالِمان دین می آیند در حوزه های علمیه برای اینکه به این درجه برسند آن درجات عادی بحث کردن, فقیه شدن, حکیم شدن اینها سخت نیست چه اینکه خیلیها به اینجا رسیدند اما مُنذِر شدن سخت است یعنی کسی بتواند تحوّلی در دلهای مردم مخصوصاً جوانها ایجاد کند وقتی حرف می زند این جوان منقلب بشود باور کند حرفِ او را این بسیار کم است و رسالت اصلی عالِمان دین هم همین است ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ اینجا هم فرمود: ﴿إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ خب, برای اینکه روشن بکند این حصر, حصر اضافی است نه حصرِ حقیقی, تبشیر هم در کنارش ذکر می کند همین معنا را با «فاء» تفسیریه تقسیم می کند فرمود من منذرم ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ خب اینکه تبشیر است اینکه انذار نیست این برای اینکه قرینه ی متّصل باشد که این حصر, حصر اضافی است نه حصرِ حقیقی یعنی من هم بشیرم هم نذیر, هم مبشّرم هم منذر, آنهایی که ﴿آمَنُوا﴾ از نظر اعتقاد, ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ بارها عنایت کردید که ما همان طوری که در دستگاه بیرون ما یک سلسله مجاری ادراکی داریم یک سلسله مجاری تحریکی داریم که متولّی کار بخشی از امورند, متولّی ادراک بخشی از امورند ما نباید مسائل اجرایی را از مسائل اندیشه و درک توقّع داشته باشیم درک به عهده ی چشم و گوش است کار به عهده ی دست و پاست حالا اگر دست و پای کسی را بستند این شخص مار و عقرب را دید و فرار نکرد و مسموم شد نباید به او اعتراض کرد که آقا مگر ندیدی خب بله دید ولی چشم و گوش که فرار نمی کند آنکه فرار می کند دست و پاست که بسته است یک عالِم بی عملی که تفسیر می گوید آیه ی ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ را می گوید مقاله هم می نویسد سخنرانی هم می کند وقتی نامحرم را نگاه می کند نباید به او گفت که آقا مگر نمی دانی, چون دانستن که چشم را نمی بندد آن عقل عملی که «عُبد به الرحمن واکتسب به الجنان» او متولّی اراده, اخلاص, نیّت, تصمیم اوست او بسته است وجود مبارک حضرت امیر همین جهاد اکبر که می گویند جهاد اکبر, جهاد اکبر را فقه اکبر دارد چون جهاد اکبر را که در فقه اصغر نمی کنند این جنگ با دشمن جهاد اصغر است و فقه بحث جهاد دارد, دفاع دارد, جزیه دارد, امر به معروف و نهی از منکر دارد.

پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «علیکم بالجهاد الأکبر» جهاد اکبر را به تعبیر مرحوم میرداماد در فقه اکبر می خوانند چگونه ما نفس را بررسی کنیم الآن شاید دهها بار این فرقِ عقل نظری و عقلِ عملی گفته شد که متولّی اراده چه کسی است, متولّی عزم و اراده چه کسی است, متولّی اندیشه چه کسی است, چطور می شود عالِم بی عمل در می آید چطور می شود عالِم با عمل در می آید باز هم می بینید سؤال یکی پس از دیگری هست.

وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در این دو بیان فرمود در جهاد اکبر کسی شکست می خورد فرمود: «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍتَحْتَ هَوی أَمِیرٍ» گاهی می بینید که هوس, هوا کاری به اندیشه ندارد کاری به انگیزه دارد «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍتَحْتَ هَوی أَمِیرٍ» هویٰ یعنی هوس یعنی شهوت یعنی غضب اینها کاری به عقل نظری ندارند این هر چه می خواهد بداند, بداند یک کتابخانه را حفظ باشد آن که کتابخانه را حفظ است اهل جزم است, اهل تصوّر است, اهل تصدیق است, اهل تحلیل علمی است از او که کاری ساخته نیست این یک حاکمِ معزول است آنکه تصمیم گیرنده است عقلی است که «عُبِد به الرحمن واکتسب به الجنان» اگر روح قوی بود هم عقلِ عملی را حفظ می کند هم عقلِ نظری را حفظ می کند هر چه را که فهمید به عقل عملی می دهد تا او عمل کند آن روح که ضعیف است در مبارزه ی با هوس به اسارت می افتد در جبهه ی جهاد اکبر شکست می خورد این شهوت سر می کِشد این غضب طغیان پیدا می کند این عقلِ علمی را به دام می کشد اسیر می کند پایش را می بندد او را دفن می کند روی قبرش می نشیند این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍتَحْتَ هَوی أَمِیرٍ» این است در آن پیمان و آن سندِ قباله ای که برای عثمان بن اوفان نوشته که خانه ای را اگر خواستی بخری من سند و قباله اش را تنظیم می کند یک حدّش کذا, یک حدّش کذا حدود چهارگانه اش فلان است خب بالأخره قباله را باید شهود امضا بکنند دیگر در نهج البلاغه قباله ی آن خانه را که حضرت تنظیم کرد فرمود اگر نزد من می آمدی من سند و قباله ی این خانه را طرزی تنظیم می کردم که رغبت به خرید او نداشته باشی خب حالا قباله را تنظیم کردی خودش پای این قباله امضا کرده شهود چه کسی است؟ شاهدی که باید پایِ این قباله را امضا کند چه کسی است؟ فرمود: «شَهِدَ عَلَی ذلِکَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَی» اگر این عقل دستش باز بود پای او باز بود از بند هوس آزاد می شود می آمد در دفترخانه ی ما پای این قباله را امضا می کرد الآن خب دستش بسته است پایش بسته است در جهاد اکبر این عقلِ بیچاره زنجیری است وقتی زنجیری شد آدم می شود عالِم بی عمل با اینکه می داند این کار حرام است انجام می دهد با اینکه می داند فلان جا رفتن معصیت است می رود برای اینکه تصمیم به عهده ی معرفت نیست تصمیم به عهده ی آن معدِلَت است که این اسیر است.

جهاد اکبر برای آن است که انسان یک نیروی مسلّح پیدا کند این هوا را سرِ جایش بنشاند تعطیل نکند شهوت و غضب را چون تعطیلی محبوب نیست ممدوح نیست باطل است فرمود نکاح سنّت من است هر کس از او اِعراض بکند از من نیست ولی نکاح را از منظر حیوانی نبیند از منظر ارضاع غریزه نبیند حضرت فرمود: «مَن تزوَّج فقد أحرز نصف دینه» این نگاه کجا آن نگاهِ ارضاع غریزه کجا فرمود اگر کسی این نکاح را که سنّت من است انجام داد نیمی از دینش را خودش حفظ کرده آن یکی به دنبال ارضاع غریزه است این می شود (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) آن نگاه کجا این نگاه کجا این می خواهد انسان تربیت کند.

پرسش: حاج آقا ببخشید راه تقویت این عمل, درد را گفتید خب درمان هم بگویید؟

پاسخ: خب بالأخره آن بحثهای اخلاقی می خواهد همین عملِ صالح, همین مراقبت, همین تمرین, همین مراقبتهای روزانه همین طور است دیگر انسان هر کاری که می کند باید طوری باشد که رویش بشود بگوید خدایا به نام تو. اینکه می گویند هر کاری که می کنید بگویید «بسم الله» حالا گفتید ثواب بیشتری می برید نگفتید مهم نیست.

عمده آن است که انسان کاری که می خواهد بکند حرفی که می خواهد بزند غذایی که می خواهد بخورد معامله ای که می خواهد بکند پولی که می خواهد بگیرد پولی که می خواهد بدهد همه ی این امور باید رویش بشود بگوید خدایا به نام تو همین, همین راه می شود برای اینکه بعداً بگوید (إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) مرگ و زندگی من برای توست اگر کسی توانست این را بکند بعد از مدّتی بعد برایش مَلکه می شود بعد کم کم ذائقه ی او طرزی شامّه ی او طوری باصره ی او طوری سامعه ی او طوری که از گناه رنج می برد بویِ بد گناه آزارش می دهد بنابراین حضرت فرمود این قباله را عقل امضا می کند اگر دست و پایش بسته نباشد ولی اگر دست و پایش بسته باشد اینجا نمی آید در دفتر ما این را امضا بکند «شَهِدَ عَلَى ذلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى» خب, (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) رزقِ کریم با کرامت همراه است. وجود مبارک شعیب دارد که (رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً) نبوّت رزقِ حَسن است نبوّت, ولایت, امامت اینها رزقِ کریم است اینها رزقِ حَسن است (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) اینها تلاش و کوشش شان این است که دین را, مسئولان دین را, ائمه را, رهبران الهی را عاجز کنند کوشش شان این است نه تنها خودشان می خواهند معصیت کنند می خواهند ما را به عجز بکشانند و حال اینکه توان این کار را ندارند اینهایی که تلاش و کوشش می کنند بیراهه می روند و سعی می کنند معاجِز باشند مُعجِّز باشند ما و نماینده های ما را عاجز کنند (أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) که «أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۹ تا ۵۴ سوره حج ۸۹/۱۲/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

(قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۴۹) فَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (۵۰) وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولئِکَ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ (۵۱) وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنسَخُ اللَّهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۵۲) لِیَجْعَلَ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِینَ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ (۵۳) وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (۵۴)

جریان بخشی از انبیا(علیهم السلام) را بعد از اینکه ذکر فرمود و برخورد امّتهای آنها را با انبیا(علیهم السلام) طرح کرد پاداش مؤمنانِ آنها را ذکر فرمود و کیفر تلخِ معاندان را طرح کرد برای اینکه مطلب بعدی را با تناسب ارائه کند یک خطاب عمومی دارد و یک طرح جامع.

خطاب عمومی این است که به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود به همه ی مردم اعم از مسلمان و غیر مسلمان بگو (إِنَّمَا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ) شما مسافرید با مرگ هجرت می کنید و به محکمه ی عدلِ الهی می روید چه اینکه در دنیا هم با حسابِ الهی روبه رو هستید, اگر کسی ایمان آورد و از نظر عقیده تام شد و این عقیده را به عمل مرتبط کرد و عملِ صالح انجام داد هم لغزشهای او بخشوده می شود هم از رزقِ کریم برخوردار است. خوراکیها و پوشاکیها و مسکنها و امثال ذلک را کمتر به رزقِ کریم یاد می کنند آن رزقی که به کرامت انسان مرتبط است نظیر معارف, نظیر عقاید, نظیر کشفهای علمی, نظیر درجات معنوی و مانند آنها اینها رزق کریم است که وجود مبارک شعیب(سلام الله علیه) از نبوّت به عنوان رزقِ حَسَن یاد کرده است. پس گذشته از تأمین نیازهای دنیایی از رزق کریم هم آنها را برخوردار می کند علم خوب عطا می کند, شرح صدر عطا می کند, سِعه ی صدر عطا می کند و مانند آن. در قبال (وَالَّذِینَ) مقابل اینها (وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا) مقابل (فَالَّذِینَ آمَنُوا), (وَالَّذِینَ کَفَرُوا) است, مقابل (عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ), (عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ) است ولی برای اینکه این سرفصلی است نسبت به مطالب بعدی, تعبیر مقابل (فَالَّذِینَ آمَنُوا) این شد که (وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا) نفرمود آ نها که کافرند و معصیت می کنند آن را در بخشهای دیگر فرمود آنچه مناسب با آیه ی بعد است همین تعبیر است کسانی که درباره ی آیات ما سِعایت می کنند, بدرفتاری می کنند, نسبت به عقاید دینِ مسلمانها, نسبت به اخلاق مسلمانها, نسبت به قوانین اسلامی سِعایت می کنند بدرفتاری می کنند سعی و کوشش می کنند که اینها را بد جلوه بدهند مُشوَّح نشان بدهند و مانند آ ن, این گروه:

ص: ۵۹۷

اصحاب جحیم هستند (وَالَّذِینَ سَعَوْا) درباره ی آیات ما که آیات ما را به صورت سِحر و شعبده و کِهانت و جادو و طلسم و اینها معرفی کنند (یک), قوانین ما را ارتجاعی و عقب افتاده معرفی کنند (دو), مسلمانها را به عنوان وازده و وامانده معرفی

بکننـد (سه), این گروه اصحاب جحیم اند. خب مقابل (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ), (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و (عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) است لکن آنچه مناسب با آیه ۵۲ است که مطلب جدیدی است همین تعبیر است لـذا این را در مقابل (فَالَّذِينَ آمَنُوا) ذکر فرمود. (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ) اینها می خواهند معاجِز باشند, مُعجّز باشند یعنی ما را به عجز بکشانند خودشان جلو بیفتنـد در مسابقات آن که جلو می رود معاجِز است لـذا از او به مسابِق تعبیر کردنـد اینکه عقب می افتد این مسبوق است در بخشهایی از قرآن کریم فرمود آنهـا معجِز نیستند (یـک), آنهـا معاجِز نیستند (دو), ما مسبوق نیستیم (سه), ما همیشه سابقیم حرف اول را مـا می زنیم, اگر آنها معاجِز باشـد دینِ ما به عجز می افتـد رهبران دین به دنبال می افتنـد می شونـد مسبوق آنها برنـده انـد, ولی آنها معاجِز نیستند آنها معجِّز نیستند که دین و رهبران دین را عاجز کننـد خودشان بشونـد سابق, رهبران دین بشود مسبوق این طور نیست.

سوره ی مبارکه ی «واقعه» تعبیر قرآن کریم این است که آیه ی شصت (نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ) ما در صحنه ی خلقت در میـدان کیهـانی هرگز ما عقب نمی افتیم یعنی اراده ی خـدا, دین خـدا, دستورهای الهی مسبوق نیست ما همیشه سابقیم اوّلین حرف را خـدا می زنـد دینِ خدا می زند و مانند آن, پس اینها درصدد آن هستند که ما را به عقب براننـد بشونـد معـاجز, بشونـد معجّز, بشونـد سـابق ولی دین مـا به عجز نمی افتـد دین مـا مسبوق نمی شـود دین مـا پویـاست. فرمود: (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ) یعنی در این صددند در حالی که درصدد اینکه دین را به عجز بکِشند هستند اینها اصحاب جحیم اند. حالا این سرفصل. تناسب این سرفصل با آیه ی بعدی خوب روشن می شود فرمود این مطلبی است مربوط به نبوّت عامّه همان طوری که در بخشهایی از سوره ی «نحل» فرمود هیـچ امّت و ملّتی نیست مگر اینکه رهبران الهی از طرف خـدا می آینـد آنها را هـدایت می کننـد حالا یا پیغمبرنـد یا امام اند یا عالِمان دین اند که از طرف خدا و پیغمبر مأموریت پیدا می کنند دینِ خدا را تبلیغ می کنند و هیچ ملّتی و هیچ قریه ای نیست که از این فضیلت محروم باشد اینها جزء احکام و نبوّت عامّه است در همین بخشها هم فرمود هر جا پیامبری بود عدّه ای بالأخره درصدد ایذاء او برآمدند اینجا هم مربوط به نبوّت عامّه است.

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود این کارشکنیهایی که درباره ی دین تو می کنند این سابقه ی طولانی دارد هر پیامبری که آمد همین کار را هم با او کردند پس ایذاء پیامبر و کفرِ عملی یک عدّه قبلاً ذکر شده اما توطئه دشمنان و القاء شبهات و اضلال عدّه ای و دین تراشی عدّه ای و گمراه کردن عدّه ای این همیشه بود هر جا پیامبری بود اول با نبوّت مبارزه کردند بعد دیدند نبوّت در جامعه جا گرفت اینها آمدند ادّعای نبوّت کردند شدند مُتَنبّی. این بحث در پنج طبقه قبلاً گذشت درباره ی ربوبیّت بود، درباره ی نبوّت بود، درباره ی امامت بود، درباره ی روحانیت بود و درباره ی ایمان. این پنج طبقه، پنج درجه همیشه بدلی اش جعل شده.

در جریان نبوّت عدّه ای آمدند با نبوّت درگیر شدند دیدند که نه، انبیا معجزه آوردند فکرشان در جامعه جا افتاد بعد آمدند متنبّی شدند گفتند نبوّت حق است خدا پیامبرانی دارد عدّه ای را می فرستد ولی ما را فرستاده نه این آقا را اینها متنبّیان اند آمار متنبّی در تاریخ بشریّت کمتر از انبیا نیست. بعد وقتی متنبّیان بازارشان آشفته شد به این فکر افتادند که دسیسه کنند در کارِ انبیا رخنه کنند نگذارند کارشان در جامعه رشد کند با ایجاد شبهه، با ایجاد وسوسه و مانند آ ن، این یک اصل کلّی است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با این اصل حالا دارد آشنا می شود به تعلیم الهی. فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ﴾ مستحضرید که یک فرقی است بین رسول و نبیّ که هر رسولی نبیّ است ولی هر نبیّ ای رسول نیست زیرا نبأ یعنی خبر، انسان از آن جهت که اخبار را از طرف وحی از ذات اقدس الهی می گیرد می شود نبیّ، از آن جهت که مأمور است یافته های خود را به مردم ابلاغ کند می شود رسول آن نبوّت جنبه ی ارتباط این پیغمبر است با خدای سبحان، رسالت آن جنبه ی ارتباط پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است با مردم این یک فرق، این فرقِ معهود اینجا مراد نیست برای اینکه صدر آیه دارد که ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا﴾ یعنی رسول هم رسالت دارد نبیّ هم رسالت دارد، پس آن فرقی که بین نبیّ و رسول بود و آن فرق سرِ جایش محفوظ است اینجا آن فرق مطرح نیست فرق دیگری که بین نبیّ و رسول است این است که گفتند رسول، فرشته و وحی را می بیند با او از نزدیک گفتگو می کند ولی نبیّ وحی را تلقّی می کند ولی فرشته را نمی بیند که با او مکالمه کند. این فرق می تواند در اینجا منظور باشد و مطرح باشد ولی به هر حال چه وحی را بیابد بدون مشاهده ی فرشته چه وحی را با مشاهده ی فرشته می گیرد رسالتش محفوظ است یعنی از طرف خدا مأمور است که دین خدا را به مردم ابلاغ کند به دلیل اینکه در صدر آیه این است که ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا﴾ خب، فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ﴾ این وقتی که رسول یا نبیّ احکام و حِکَم الهی را گرفت و به جامعه منتقل کرد شیاطین بیکار نیستند. شیطنت گاهی به این است که اشخاص را وادار می کنند به معاصی این در آیات دیگر است الآن اینجا مشکلِ فرهنگی و شبیخون فرهنگی و تهاجم فرهنگی مطرح است. یک وقت است که شیطان وسوسه می کند که انسان معصیت می کند آن در آیات دیگر مطرح است عنصر محوری این آیه تهاجم فرهنگی و شبیخون فرهنگی است فرمود هر پیامبری را که ما فرستادیم احکام الهی را، آیات الهی را که بر مردم می خواند اینها بین تبلیغ آن پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و گوشِ مردم و قلبِ مردم در اینجا فتنه گری می کنند در اینجا وسوسه می کنند در اینجا آشوب و شبهه ایجاد می کنند در اینجا مغالطه می کنند و مانند آن. فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى﴾ این ﴿تَمَنَّى﴾ هم به معنای تلاوت است هم به معنای امید داشتن به نشر معارف و احکام و حِکم الهی. وقتی چنین کاری را پیامبر کرد ﴿أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ نه ــ معاذ الله ــ در حوزه ی قلب پیغمبر راه دارد آنجا چون معصوم و مصون است بالقول المطلق آنجا به هیچ وجه راه ندارد همین که به جامعه منتقل شد در سطح جامعه با ایجاد شبهه، با ایجاد شهوت، با ایجاد انگیزه های علمی شبهه ایجاد می کند و این را عقب افتاده تلقّی می کنند و مانند آن.

خب، (أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أَمْنِیَّتِهِ) تا اینکه مردم نپذیرند.

ص: ۵۹۹

مغالطات که حالا سیزده قِسمش در منطقه آمده است اینها دست بافت شیطان است یعنی موضوع را به جای محمول نشاندن، محمول را به جای موضوع نشاندن، موضوعها را عوض کردن، محمولها را عوض کردن، روابط را عوض کردن، قضیه را به صورت مغالطه که برهان نیست برهان نما نشان دادن کارِ شیطان است برای اینکه (إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ) این جدالِ باطل این مِرآء باطل این شبیخون و تهاجم محصول فتنه ی شیطان است شیطان اینها را در دلهای پیروانشان القا می کند آنها هم دست به قلم می کنند می نویسند یا زبان دراز می کنند می گویند پس (إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ) همه ی این مغالطات به شیطنتِ شیطان برمی گردد خب شیطان هم سابقه ی شش هزار سال عبادت دارد سابقه ی حشر با ملائک دارد اینها را خیلی خوب بلد است و می تواند شبهه ایجاد کند کارِ او هم شبهه ایجاد کردن است یعنی گِره زدن است بالأخره جزء (النَّفَاثَاتِ فِی الْعُقَدِ) است این کار را می کند. خدای سبحان هم کارِ او را ذکر می کند (یک)، هم کار خودش را بیان می کند (دو)، هم وظیفه ی عالمان دین را تشریح می کند (سه). فرمود این کار فتنه است امتحانِ خداست هر کسی به مقامی می رسد به وسیله ی آزمون الهی و فتنه ی الهی و امتحان الهی می رسد افراد عادی امتحانشان با همین مسائل حلال و حرام و سیّئاتِ گوش و چشم و اینهاست حوزه ها و دانشگاهها امتحانشان به همین شبهات علمی و ایجاد شبهه و طرح شبهه و پاسخ به شبهه است که ما آیا اینها در برابر این امتحان می لرزند یا موفق می شوند مهم ترین امتحان خدا نسبت به حوزه ها و دانشگاهها همین تهاجم و شبهات فرهنگی است مهم ترین امتحان الهی در سطح جامعه برای تُجّار جریان ریاست برای جوانها جریان (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) است و مانند آن.

عالَم، عالم تکامل است وقتی انسان به کمال می رسد که در امتحان به پیروزی برسد حالا اگر کسی نابینا بود و نامحرم را نگاه نکرد این به درجاتی نمی رسد کسی می تواند نفس امّاره را، نفس مسوّله را، سایر درکات این نفوس را رام بکند که در معرض آزمون قرار بگیرد. فرمود ما شما را می آزماییم در حرم هستید یا در حال اِحرام هستید در عین حال که به شما گفتیم صیدِ دریایی برای شما حرام است ولی صید صحرایی حرام است این آهوها، این کبوترها، این کبکها، اینهایی که در دامنه های کوه اند اینها را طرزی می رَمانیم که در دسترس شما و تیررس شما قرار بگیرد از طرفی به شما می گوییم صید در حال اِحرام حرام است از طرفی این آهوهای بالای کوه، این حیوانهای بالای کوه را دستور می دهیم در تیررس شما نزدیک چادرهای شما بیایند (لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ) اگر خدا بفرماید در حال اِحرام یا در حرم صید حرام است و صید در دسترس نباشد که دیگر آزمون نیست فرمود در حالی که مُحرِمید یا در حرم هستید صیدِ صحرایی حرام است ولی این صید به دستور ما جابه جا می شود ما اینها را دستور می دهیم قدری از بالای کوه و روی قلّه بیایند پایین در دامنه قرار بگیرند نزدیک چادرهای شما بیایند که با تیر بتوانید اینها را صید کنید یا با دست می توانید اینها را صید کنید تا ببینیم می توانید یا نمی توانید از این طرف می فرماید: (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) از آن طرف چهارتا نامحرم را از کنار چشم آدم عبور می دهد از این طرف می فرماید رشوه حرام است از آن طرف چهارتا رومیزی و زیرمیزی هم می آزماید، از این طرف می فرماید ربا حرام است از آن طرف هم چهارتا وام خوار را به درِ مغازه می فرستد تا بشود امتحان، اگر امتحان نشود کسی کمال نمی رسد که.

مهمّ ترین امتحان حوزه و دانشـگاه همین شبیخون فرهنگی و تهاجم فرهنگی است آدم اگر نداند چه شـبهه ای در کشور هست از کجا می آیـد راه حلّش چیست به وظیفه اش عمل نکرده. فرمود هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه شـیاطین در دینِ او رخنه می کنند که مبادا جامعه این دین را به عنوان راهِ سعادت تلقّی بکند این کار را آنها می کنند یک عدّه که قلبشان مریض است می پذیرنـد، یـک عـدّه که قلبشـان قاسـی است بیشتر می پذیرنـد، یک عـدّه که مردان الهی و اهل تحقیق انـد نه تنها نمی پـذیرند درصـدد ابطـال این شـبهات هم هسـتند. فرمود این راهِ آزمون مـاست. فرمود: (وَمَـا أَرْسَـلْنَا مِن قَبْلِـكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى) حالا آیات الهی را تلاوت کنند یک مرحله، تفسـیر کند تبیین کند به مردم ابلاغ کند تعلیم کتاب و حکمت کند مرحله ی برتر، (أَلْقَى الشَّيْطَـانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ) در حوزه ی کـار او شـیطان راه پیـدا می کنـد یعنی بین تبلیغ وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و سطح جامعه اینجا وسوسه و شیطنت و شبیخون و تهاجم راه پیدا کند که مبادا مطالب صحیح به مردم برسد این کار را می کنـد خب حالا بعـد چطور؟ فرمود سـرانجام در هر مقطع تاریخی در هر آزمونی حق پیروز است این (وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) یا (الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) این تنها مربوط به زمان ظهور حضـرت(سـلام الله علیه) نیست در هر مقطع تاریخی دقیقه ی نود حق پیروز است در هر جایی. فرمود: (فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ) چند مطلب را اینجا ذکر کرد.

مطلب اول اینکه خب بالأـخره شـیطنت کارشان را کردنـد نتیجه چه می شود؟ اول به نتیجه می پردازنـد که در کلّ این صـحنه حق پیروز است.

ص: ۶۰۲

مطلب دوم این است که خب حالا چرا شما اجازه می دهید شیطان چنین کاری بکند شیطان که در مقابل خدا نیست شیطان نظیر کَلب معلّم است درست است که این سگ می گیرد و پارس می کند و گاز می گیرد اما بالأخره این کلبی است در دستگاه شما معلَّم شما این سگ را اغراء می کنید تا یک عدّه پارس بکند تا بیگانه فرار بکند آشنا بیاید بعد اگر کسی قصد سرقت داشت شما همین سگ را اغراء می کنید که این را گاز بگیرد خودتان فرمودید: (أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً)، (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ) این شیطان یک کلبِ تربیت شده است درست است خودش معصیت کرده و سگ است و سگ شده و اهل جهنّم است اما سگی است که در نظام تکوین بیش از حدّ خود کاری نمی کند در نظام تشریع بله معصیت کرده اهل جهنّم است هر کسی هم به دنبال او برود جهنّمی است اما آیا در نظام تکوین ــ معاذ الله ــ شیطان در برابر خداست یا نظیر کلب معلّم است که به دستور او کار می کند. به دستور خدای سبحان شیطان وسوسه می کند و وسوسه هم همان طوری که بارها گفته شد از نعمتهای الهی است چون هر کس به هر جا رسید از وسوسه رسید وسوسه به طرف آدم می آید آدم مقاومت می کند جهاد اکبر شروع می شود در این صحنه یا پیروز است یا شهید، اگر تا آخر درگیر بود مکرّر وسوسه کرد و این استغفار کرد و استعاذه کرد و تسلیم نشد و مُرد شربت شهادت نوشید که همین است که دارد اگر کسی در بسترش بر محبّت علی و اولاد علی بمیرد، محبّت اهل بیت داشته باشد «مات شهیدا» این در میدان جنگ اکبر شهید شد یک وقت است نه، اصلاً به جایی رسید که شیطان را رام می کند اصلاً خیال باطل در حریم فکر او راه پیدا نمی کند این پیروز است همان طوری که در جهاد بیرونی انسان یا پیروز است یا شهید یا تسلیم، در جهاد درونی هم بشرح ایضاً یا پیروز است یا شهید یا تسلیم برخیها ــ معاذ الله ــ تسلیم اند اینکه می گوید من هر چه دلم بخواهد می کنم یعنی تسلیم شد دیگر یعنی هر چه شیطان گفت این می گوید چَشم این تسلیم شد پناهنده شد یک عدّه هستند که (يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ) این پناهنده شد اما کسانی که تا آخر عمر شیطان وسوسه می کند که این کار را بکن این هم همیشه درگیر است ولی خب نمی کند این کار را این در میدان جهاد اکبر شربت شهادت می نوشد این همان است که «مات شهیدا» یک وقت است نه، به جایی می رسد که اصلاً شیطنت در حریم او راه ندارد حالا اوجش که برای معصومین(علیهم السلام) است دامنه اش برای شاگردان خاصّ آنها نظیر سلمان «منّا أهل البیت» و مانند آ ن. در این صحنه فرمود ما این کار را می کنیم در هر بخشی حق پیروز است (این یک) و شیطان هم بدون اذن خدای سبحان در نظام تکوین کاری نمی کند (این دو)، در نظام تشریع جزء طغات است و معصیت کرد و کافر است و اهل جهنم (این سه)، حالا چرا خدای سبحان این سگ را انداخت در کار که پارس می کند؟

ص: ۶۰۳

برای اینکه معلوم بشود چه کسی مریض است (یک)، چه کسی بالاتر از مرض قصی القلب است (دو)، چه کسی صحیح المزاج است صحیح القلب است (سه)، چه کسی مسحاق القلب است (چهار)، شما مستحضرید در این قسمتهای مبالغه می گویند بعضیها مزاجشان صحیح است بعضی مسحاقیّت دارند بعضیها مریض اند بعضی مِمْراضیّت دارند آنها که مریض اند گاهی خوب می شوند گاهی بیمار می شوند اما آنها که مِمراضیّت دارند به اندک حادثه ای مریض اند یک مختصر هوا سرد بشود مریض اند یک مختصر هوا گرم بشود مریض اند مزاجشان آماده است برای پذیرش مرض اینها می گویند مِمْراض دارند آنها که خیلی قوی اند به این آسانیها مریض نمی شوند می گویند مِسحاق اند آنها که جزء افراد عادی اند می شود صحیح و مریض. فرمود ما با این آزمون با این پارسهایی که این سگ کرده به نام تهاجم یا شبیخون فرهنگی عدّه ای که مریض اند تسلیم می شوند، عدّه ای که قلبشان قسیّ است بالاتر از تسلیم جزء باند رسمی شیطان می شوند اما آنهایی که (أُوتُوا الْعِلْمَ) هستند این چنین نیستند، بنابراین قسمت مهمّ محتوای این آیه آزمون الهی است برای حوزه ها و دانشگاه که شبهات را بررسی کنند شبیخون را بررسی کنند تهاجم را بررسی کنند شیطنتِ اینها را بررسی کنند و کاملاً پاسخ بدهند.

فرمود: (فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ) اولاً پاکسازی می کند گردگیری می کند مثلاً جایی را که خواستند رنگ آمیزی کنند نقاشی کنند اول آن چِرکها را برمی دارد آن نجسها را برمی دارند بعد نقاشی می کنند دیگر (ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ) (یک)، (حَكِيمٌ) (دو)، چون علیم است می داند چه کسی شبهه ایجاد کرده و جوابش چیست، چون حکیم است محکم کاری و متقن کاری دارد (يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ).

اصلِ صحنه ی شبیخون یا تهاجم برای چیست؟ برای امتحان است (لِيَجْعَلَ) یعنی «لیجعل الله» چون مکرّر کلمه ی الله را در همین جا اسم می برد در یک سطر سه بار نام مبارک الله را می برد با اینکه ممکن بود بار دوم و سوم به ضمیر اکتفا کند فرمود: (فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) اینجا اگر می فرمود «و هو علیم حکیم» درست بود آنجا اگر می فرمود «ثمّ یُحکم آیاته» اصلاً اسم ظاهر نمی آورد درست بود اما در یک سطر سه بار کلمه ی مبارک «الله» ذکر می شود برای تبیین حضور قطعی خدای سبحان در صحنه ی آزمایشهای الهی است در بخشهای فرهنگی. (لِيَجْعَلَ) خدای سبحان (مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) اینها که (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) هستند اینها گرفتار این وسوسه و شبهه زنی هستند بخشهای وسیعی از قلب در قرآن کریم همان عقل عملی است یعنی آنکه باید تصمیم بگیرد، اراده کند، نیّت داشته باشد آن است که مریض است مشکل علمی را با دخالت وهم و خیال عقلِ نظری درگیر می شود اما اینکه فرمود: (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً) یا در سوره ی مبارکه ی «احزاب» به زنان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور می دهد (لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) وقتی می خواهید با نامحرم حرف بزنید مردانه حرف بزنید زنانه حرف نزنید حرفهای رقیق نزنید نازک کاری نکنید در گفتارتان، کلمات و واژه های نازک و ظریف به کار نبرید برای اینکه (فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) آن که نمی تواند خود را در برابر نامحرم کنترل کند قلبِ او مریض است این قلب مربوط به عقلِ نظری نیست این هم آیه ی (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) را خوب تفسیر می کند و سخنرانی می کند اما آنجا که محور اراده و تصمیم است او مریض است قلب در بسیاری از موارد به همان عقلِ عملی برمی گردد. فرمود: (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً) برای دو گروه: (لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) اینها در یک مرحله ی ضعیف تر، (وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) در مرحله ی قوی تر اینها می شوند رهبران شبهه و تهاجم، آنها می شوند رهروان، پس این شبهات را این شیاطین القا می کنند (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) و اینها که مریض اند یا قاسی اند صفشان را از صف مسلمانها و مؤمنین جدا می کنند (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) این ظلم فرهنگی است (یک)، باعث شَقّ اصحاب مسلمین است (دو)، یعنی جامعه ای که واحد بود (وهم ید علی ما سواهم) این را ارباً اربا کرده می بینید وقتی که سیل می آید این کوهها که اول درّه ندارد وقتی بارانهای فراوانی می آید به صورت سیل، این سیل مسیر خودش را باز می کند سینه ی این کوه را می شکافد می آید پایین می شود درّه، وقتی که درّه شد می شود دو شِقّ یکی آن شقّ است یکی این شقّ، دیگر آن صفها و آ ن وحدت و آن انسجام را ندارد فرمود وقتی که سیل شبهات و تهاجم فرهنگی آمد این جامعه را به دو قِسم تقسیم می کند یک شقّ راست یک شقّ چپ این وقتی دو شقّ شدند می شوند (فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) آن وقت چنین جامعه ای آ ن طراوت اوّلی را نخواهد داشت (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) مؤمنین در شِقاق نیستند آنها داعیه وحدت دارند اما ظالمین در شقاقِ بعیدند. خب، این یک طرف. نسبت به حوزویان و دانشگاهیان و مردان الهی و علما چطور؟ فرمود: (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) آیات الهی که عرضه می شود عدّه ای شبهه ایجاد می کنند گروهی را که مریض اند یا قَسی القلب اند به همراه خود می برند.

مردان حق خردمدار می بینند حرفِ انبیا بوی حق می دهد طعم حق دارد این را می فهمند (یک)، می پذیرند (دو)، نشر می دهند (سه)، (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) مبادا کسی این حرف را بزند که بگوید من خودم سی، چهل سال در حوزه یا دانشگاه درس خواندم و عالِم شدم اگر ما چنین حرفی زدیم «قد تقدّم غیر مرّ» که این اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است قارون هم غیر از این نگفت، گفت من خودم زحمت کشیدم مال پیدا کردم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی) اگر _ خدای ناکرده _ این خیال در ما پیدا شد که ما چندین سال درس خواندیم و چهارتا کلمه یاد گرفتیم گفتیم دود چراغ خوردیم، گفتیم تلاش کردیم حرف همان حرف است یعنی ما اسلامی حرف زدیم (یک)، قارونی فکر کردیم (دو)، گفتیم خودمان زحمت کشیدیم عالِم شدیم (سه).

قرآن کریم می فرماید به شما دادند (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) این (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) همین است، (عَلَّمَ الْقُرْآنَ) همین است، (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) همین است، (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) همین است همه جا سخن از فعلِ مجهول است فرمود: (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَبِّكَ) این حق است (یک)، از ناحیه ی خدا هم هست (دو)، مصون از هر شبهه است (سه). آن گاه (فَيُؤْمِنُوا بِهِ) این درجه ی اول، اول معرفت است که کارِ عقل نظری است بعد از اینکه عقل نظری کارش را انجام داد عقل عملی باید بپذیرد مستحضرید که ما یک عقل داریم یک عقیده، قضیه را که در منطق ملاحظه فرمودید می گویند عقد برای اینکه بین موضوع و محمول گِره خورده است این گِره با سرانگشت عقلِ نظری است که انسان بین موضوع و محمول گِره می زند می گوید «الف»، «باء» است این می شود علم، اما عصاره ی این را با جان خود می خواهد گِره بزند می شود عقیده این دیگر کارِ عقلِ نظری نیست این دیگر کار حوزه و دانشگاه نیست آن کار مسجد و حسینیه است این آنچه را که فهمید به جان گِره بزند بشود عقیده، بشود ایمان. این کار با عمل صورت می گیرد اگر _ خدای ناکرده _ انگشتِ این عقلِ عملی را سرانگشتش را، دستش را کسی بست این گِره همین طور باز می ماند کسی گِره نمی زند به جان.

وجود مبارک موسای کلیم به فرعون ملعون گفت برای تو مسلّم شد اینها معجزه است چرا ایمان نمی آوری؟! (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) یعنی برای تو بیّن الرشد شد که اینها حرفِ خداست خب یک تکّه چوب بشود اژدها همه را بِرَمانَد همه ی ساحران را آوردی دیگر، همه کارشناسان سِحر را آوردی آنها قبول کردند که این سِحر نیست خب چرا ایمان نمی آوری؟! این ایمان آوردن با فهمیدن نیست آن عقلِ عملی باید این محصول علم را با جان گِره بزند می شود عقیده این دست بسته است اگر در جهاد اکبر انسان دست شهوت و غضب را باز کرد در حرام خوری باز بود این حرام خوریهای مستمرّ باعث می شود این شهوت و غضب زبان درازی می کنند، دست درازی می کنند دست این عقلِ عملی بیچاره را می روند این می شود حاکمِ معزول با اینکه علم دارد. می بینید دوتا طلبه در حجره شان که ثالثشان خداست این ثالثِ ثلاثه است نه ثالثِ این دو نفر، این خدای سبحان می بیند غیر از خدا کسی نیست این در سیوطی دارد بحث می کند با اینکه فهمیده حق با رفیق اوست به هر وسیله و دسیسه است می خواهد حرفِ خودش هم توجیه کند که من هم می خواستم بگویم این دیگر که پس فردا که آخوند شد وارد جامعه شد اول فتنه است ما در همین حوزه هایمان وقتی که داریم مقدّمات را می خوانیم قدم به قدم مواظب باشیم در برابر حق تسلیم بشویم اگر دیدیم حق با رفیقِ ماست بگوییم حق با شماست بعد راحتیم همان بار اول که دستِ شیطان را ببندیم بگوییم «إِخْسَـ‌ٔر» بعد دیگر راحتیم فرمود اگر کسی این مراقبت را داشته باشد من برای او کارهای سخت را آسان می کنم (وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ۞ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) من کار را برایش آسان می کنم آن وقت این به آسانی فضایل را انجام می دهد به آسانی از معاصی می گذرد خیلی به آسانی از حرام صرف نظر می کند. بنابراین مردان الهی که در این آزمون شبیخون و تهاجم فرهنگی سرفراز بیرون می آیند از مرض مصون اند (یک)، از قساوت محفوظ اند (دو)، علم دارند (سه)، می دانند که این علم را دیگری به ایشان داد برای خود ایشان نیست (چهار)، اینها هم تحقیق کرده می فهمند حق است هم بعد از حق به آسانی این فهمیده را با جان خود گِره می زنند بعد از (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ) بعد این ایمان را شکوفا می کنند به مقام اِخبات می رسند که (بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) را در همین سوره خواندیم و (وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ) را در سوره ی مبارکه ی «هود» خواندیم.

مُخبِت را گفتند کسی است که در برابر خدای سبحان آن قدر تسلیم است که اگر پرنده ای بالای سرِ او باشد این سر را تکان نمی دهد این را از باب تشبیه معقول به محسوس گفتند. (فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ) اما فرمود این کار با تأیید الهی است (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) این هدایتِ پاداشی است اگر کسی مؤمن بود راه گُم نمی کند بالأخره، راه روشن است اما گرایش به این راه، علاقه ی به این راه در هر کسی نیست بعضی می بینید همه ی چیزها را شب مطالعه می کنند آخرهای شب که شد دست به کتاب می زنند یک وقت یک طلبه است همین که وارد اتاق مطالعه شد اول کتابهایش را مطالعه می کند اگر فرصت کرد چیزهای دیگر را می بیند این خیلی فرق است که کسی اول ببیند، گرایش افراد به چیست، کِشش افراد به چیست به کدام طرف است؟ فرمود خدای سبحان برخیها را به صراط مستقیم گرایش می دهد نه هدایتِ ابتدایی، هدایت ابتدایی که شده برای اینکه آن آقا هدایت شده و ایمان آورده در راه است فرمود: (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا) این می شود هدایتِ پاداشی در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» هست که (وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ) در بخشهای دیگر فرمود: (ان تطیعوا فاهتدوا) خب اینها همه هدایتهای پاداشی است دو قدم که انسان با کوشش و تلاشی که باز خدا به او داد برود بقیه گرایش پیدا می کند به آسانی چون قلب به دست مقلّب القلوب است البته این آیه هنوز بحثش مانده. غرض آ ن است که رسالت مهمّ حوزه و دانشگاه در شرایط کنونی شبهه شناسی و پاسخ به شبهات است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۹ تا ۵۴ سوره حج ۸۹/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱) وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۵۴)

دعوتِ سوره ی مبارکه ی حج ضمن اینکه با حکمت است با موعظه ی حَسنه و جدال احسن هم همراه است. بخشی از مسائل مربوط به حکمت, موعظه ی حَسنه و جدال احسن را در آیات قبل بیان فرمودند الآن هم به عنوان تسلیت به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم), هم هشدار به امّت این اصل کلّی را ذکر می فرمایند و آن این است که وجود مبارک پیامبر اوّلین پیامبر بشریّت نیست انبیای فراوانی آمدند و رحلت کردند یا شهید شدند هر پیامبری که بیاید شیطان نفوذی دارد در جامعه و حدّاکثر نفوذش در حدّ وسوسه است و این هم آزمونِ الهی است چون بدون وسوسه و بدون جهاد اکبر کسی کامل نمی شود.

تلاشهای شیطان در دو بخش است بخشهای مربوط به عمل, بخشهای مربوط به علم, گاهی شهوتهای عملی را فراسوی مردم نصب می کند گاهی شبهه های علمی را فراسوی عالِمان حوزه و دانشگاه نصب می کند هر گروهی را با یک فتنه ای می گیرد فرمود انبیا را خدای سبحان برای هدایت مردم فرستاده است و آنها مأمورند با حکمت, موعظه, جدال احسن مردم را دعوت کنند (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) انبیا(علیهم السلام) مخصوصاً وجود مبارک خاتم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) رئوف و رحیم اند نسبت به مؤمنین این دو اسم از اسمای حُسنای خدای سبحان که فرمود: (وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ) و (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) همین دو اسم از اسمای حُسنا را که خدا در وصف خود ذکر کرد در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» برای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ذکر کرد که (جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) چون رأفتِ او عقلی است رحمتِ او عقلی است, اگر ببیند مؤمنی با داشتن این همه راههای صحیح بیراهه می رود نگران است آن قدر نگران است که غصّه می خورد و آن قدر غصّه می خورد که گویا نزدیک است روح مطهّرش از بدن جدا بشود این قدر نگران است که امّت بیراهه برود مثل اینکه انسان یک فرزند دارد سالیان متمادی برای او زحمت کشیده حالا می بیند ــ معاذ الله ــ بیراهه می رود خب خیلی متأثّر می شود.

ص: ۶۰۹

آیاتی در قرآن کریم است فرمود: (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِم إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً) که بخشی از این در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت بخشی هم در سوره ی مبارکه ی «شعراء» می آید. فرمود: (لاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ

حَسَرَاتٍ) این قدر غصّه نخور داری جان می بازی خب حالا نپذیرفتند, نپذیرفتند. رأفت و رحمت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به مؤمنین تا این انـدازه است که (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ) آن چنان رأفت دارد که نزدیکِ به ذَهاب نفس است که خدا فرمود: (لاَ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ) و در دو جا یکی در سوره ی «شعراء» یکی در سوره ی «کهف» که قبلاً گذشت فرمود: (فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِم إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً) بنابراین تنها آرزوی پیغمبر این نیست بلکه با رأفت, با رحمت, با درایت آمیخته است که جامعه اصلاح بشود, جامعه اهل عقل و عدل بشود. همه ی انبیا این طورند مخصوصاً وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) شیطان هم برای آزمون بیکار ننشسته او مأموریت پیدا می کند که در هر امری یک بدلی درست کند اولاً- تا آنجا که ممکن است اینها را از راه به در می برد ثانیاً اگر کسی تبعیّت او را نپذیرفت و خواست در اسلام بماند مطالب جعلی را به صورت مطالب اصیل به خوردِ او می دهد شبهه از همین قبیل است متشابه از همین قبیل است. متشابهات برای کسی است که اصلِ اسلام را قبول دارد منتها فریبِ این تشابه را می خورد که (فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ) آنها که بیراهه هستند که _ معاذ الله _ می گویند اینها فسون است و فسانه (إِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ) این دنبال متشابه نمی گردد اما آن کسی که اصل اسلام را قبول دارد منتها خردمدار نیست به دام متشابهات می افتد این متشابهات یک دست آویزی است برای شیطنتِ شیاطین, شیاطین از این متشابهات خواه در بخشهای اعتقادی خواه در بخشهای اخلاقی خواه در بخشهای عملی با این متشابهات دام می سازند عدّه ای را به دام می اندازند و صید می کنند. بخشهای وسیعی مربوط به گناهان عملی است که در آیات دیگر آمده است این بخش در عین حال که آن گناهان عملی را به همراه دارد گناهِ فکری به نام شبهه را هم به صورت شفّاف بازگو می کند. برای اینکه در قبال (الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) یا (الْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ) علما را ذکر می کند یک وقت است که در برابر (الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) یا (الْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ) مؤمنین را ذکر می کند این اعم از شبهه های علمی یا کارهای عملی است اما در قبال (الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ) یا (الْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ) علما را نام می برد معلوم می شود آنها به دام شبهه های علمی افتادند حالا یا شبیخون بود یا تهاجم فرهنگی بود اینها را به دام کشید پس هر پیامبری نسبت به امّتش رئوف و رحیم است.

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مرحله ی کمال آن را دارد حضرت به قدری علاقه مند به ایمانِ مسلمانهاست که اگر اینها بیراهه رفتنـد طوری است که (تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ) می شود برای اینکه می دانـد بعـد از مرگ اینها به کـدام عـالَم می رونـد و در آ نجـا چه خبر است و شـیطان هم تعهّـد سپرده یعنی بـا خودش تصـمیم باطل گرفته که جمعیّتی را گمراه بکند. گمراه کردنِ شیطان هم در قرآن کریم به صورت مبسوط آمده که دامهای او چیست چه گروهی را با چه دام می گیرد و راه درمان و نجات این دامها چیست, اگر آن دامها و آن گروههایی که به این دامها می افتند مشـخص بشود موقعیّت و فضای این آیه هم روشن خواهد شد.

اصلِ شـیطان در سوره ی مبارکه ی «انعام» خدای سبحان فرمود او تصمیمِ جدّی گرفته که شما را گمراه کند این اختصاصی به امّت اسـلامی نـدارد تمـام انبیـای قبلی و اُممشـان مبتلاـ به چنین آفتی بودنـد آیه ی ۱۱۲ سوره ی مبـارکه ی «انعـام» این اسـت (وَکَذلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّاً) در آیه ی محل بحث فرمود: (مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِیٍّ) مگر اینکه شیطان فتنه می کند که می شود یک موجبه ی کلیه, در آیه ی ۱۱۲ سوره ی «انعام» هم به صورت موجبه ی کلیه بیان می کند می فرماید: (وَکَذلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّاً) آن عدوّ چه کسانی اند؟ (شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ) اینها با یکدیگر گفتگو دارند اسرار یکدیگر را می گویند رموز اسـلامی و پیشـرفت اسـلامی را با خودشان در میان می گذارند که چگونه جلوی پیشـرفت اسلام را بگیرند چگونه جلوی تکامل مسلمانها را بگیرنـد وماننـد آن. (یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ) اگر خدا بخواهد جلوی اینها را می گیرد ولی مصلحت نیست برای اینکه اینها امتحان است دیگر, اگر امتحان نباشد که (لِیَمِیزَ اللّهُ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ) نیست درجات نمی دهنـد درکات دامنگیر کسـی نمی شود اینها باید باشد. بعد از اینکه چند آیه پشت سر هم در سـوره ی مبـارکه ی «انعـام» ذکر کرد می رسـد به آیه ای که مربوط به بحث کنونی مـاست و آن آیه ی ۱۲۱ همین سـوره ی مبـارکه ی «انعـام» است در آنجـا فرمـود آیه ی ۱۲۱ سـوره ی مبـارکه ی «انعـام» فرمود: (وَإِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ) اینکه انسان در موقع مطالعه یک شـبهه ی تلخی به ذهن او القا می شود این فوراً بایـد بفهمـد و اسـتعاذه بکنـد و به خـدا پنـاه ببـرد این وحی است وحی آن شعورِ مرموز است به تعبیر سیدناالاسـتاد اینکه آرام مطلبی در قلب قرار می گیرد این لغتاً وحی است اگر حق بود از طرف فرشـته هاست, اگر باطل بود از طرف شـیطان است شـیطان هم وحی می فرسـتد نسبت به افرادی که جزء شیاطین الانس اند فرمود: (وَإِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ) آن گاه در همین سوره ی مبارکه ی «انعام» به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود اینها که می آیند در مسجدِ تو دو گروه اند:

گروه اوّل یک عدّه می آیند که معارف الهی را بشنوند (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ) اول به آنها سلام بکن بعد مطالب را در میان بگذار اینکه در خطبه های نماز جمعه اول سلام می کنند و سابقاً وُعّاظ و اهل منبر قبل از شروع به سخن وقتی در منبر می نشستند اول سلام می کردند هر دو گروه از همین آیه سوره ی مبارکه ی «انعام» گرفتند که خدا به پیغمبر فرمود وقتی مؤمنین آمدند احکام الهی را بشنوند اول سلام بکن این برای مؤمنین اما (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا) فرمود یک عدّه ی دیگری می آیند که حرفِ خودشان را بزنند نه اینکه حرفِ تو را بشنوند اینها که می آیند به قصد جدال این طور نیست که حالا حرفِ شما را گوش بدهند موعظه ی شما را بپذیرند برهان شما را تلقّی کنند می آیند فقط حرف خودشان را بزنند اصلاً حرفت را گوش نمی دهند (وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا) پس هر دو گروه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده.

گروه دوم یعنی مجادِل همانهایی هستند که برابر با آیه ی ۱۲۱ سوره ی مبارکه ی «انعام» این جدال آموزی را از شیطان گرفتند (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) هم آن مبانی و مبادیِ فاسد را از شیطان می گیرند هم نحوه ی جدال را از او می گیرند و هم اینکه حالا که اینها را گرفتید بروید با پیغمبر جدال کنید را از شیطان می گیرند. خب اینها در مسائل علمی است در شبهات علمی است و مانند آن که حوزه و دانشگاه در برابر این گونه از فتنه ها مسئول است پس بنابراین درست است که برابر آیه ی ۱۱۲ سوره ی «انعام» هر پیامبری با دشمن روبه روست و شیطان, دشمن هر پیامبر است و این اطلاق دارد هم مسائل عملی هم مسائل علمی را در برمی گیرد ولی آیه ی ۱۲۱ همان سوره ی مبارکه ی «انعام» و آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «حج» بخش مهمّش مربوط به مسائل علمی, شبهات علمی, اشکالات علمی, نقدهای علمی که متوجّه دین می کنند لذا در قبال (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) یا (الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) علما قرار گرفتند معلوم می شود که بخش مهمّ فتنه ی شیطان در این قسمت سوره ی مبارکه ی «حج» همان شبهات علمی است که عالِمان دین باید آنها را برطرف کنند.

ص: ۶۱۲

جریان رسول و نبیّ لابد این روایتهای فراوانی که بخشی از اینها را در کتاب شریف کنزالدقائق نقل کردند ملاحظه فرمودید که رسول کیست, نبی کیست, محدَّث کیست؟ فرق بین رسول و نبیّ بخشی از آن از لغت برمی آید که نبی از نبأ است و خبر, رسول از رسالت است و پیام رسانی. از آن جهت که خبر را می گیرند می گویند نبیّ, از آن جهت که می رسانند می گویند رسول. این معنایش تفکیک نیست ممکن است کسی همه ی این منصبها را داشته باشد مثل اینکه یک فقیه جامع الشرایط هم سِمَت فقاهت دارد یعنی که صبغه ی علمی است هم مرجع تقلید است هم قاضی است هم ولایت دارد و این شئون چندگانه را فقیه جامع الشرایط داراست بعضیها واجد همه ی این شرایط اند.

پرسش:؟پاسخ: محدَّث اند, در همین روایات ما جزء محدَّثین, محدَّث یعنی فرشته ها به آنها حدیث می گویند اینها را اصطلاحاً در برابر نبیّ, رسول, گروه سوم به نام محدَّث اند. روایات فراوانی هم هست در جریان حضرت امیر(سلام الله علیه) که او محدّث است یعنی فرشته ها با او سخن می گویند خب.

فرق بین نبیّ و رسول هم از نظر لغت مشخص است هم طبق روایات فراوانی که نقل کردند از آن جهت که در عالَم رؤیا معارف را تلقّی می کند نظیر اینکه وجود مبارک ابراهیم گفت (إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ) این نبوّت او را می رساند اما حالا دارد به فرزندش ابلاغ می کند یا به جامعه ابلاغ می کند رسالت او را می رساند «النبیّ مَن هو؟ الرسول مَن هو؟ المحدَّث مَن هو؟» طبق روایات متعدّدی که بخشی از آن روایات در تفسیر کنزالدقائق آمده همان است که عصاره اش در بحث دیروز گذشت. خب, درباره ی حضرت امیر(سلام الله علیه) هم روایات فراوانی است که محدَّث است فرشته ها با او رابطه داشتند. مستحضرید وقتی نام مبارک حضرت امیر را می برند یعنی دوازده امام چون حضرت الگوست و به عنوان نمونه است اختصاصی به خود آن حضرت ندارد همه ائمه(علیهم السلام) این طورند, پس هر نبیّی, هر رسولی که از طرف خدای سبحان آمده است شیطان تلاش و کوشش می کند در مسائل علمی و عملی او پیشرفتی حاصل نشود.

ص: ۶۱۳

پرسش: حاج آقا شیطانِ جن و اِنس دشمنِ تمام مؤمنین است چرا نسبت دشمنی را به پیامبر می دهد؟

پاسخ: برای اینکه با دینِ او در حقیقت دشمن اند آنکه در بخشهای فراوان فرمود: (یَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ) این چنین نیست که دشمنِ شخص پیغمبر باشد در آیات دیگر به همه ی انسانها خطاب کرد (یَا أَیُّهَا النَّاسُ), (یا ایها المؤمنون) بدانید که شیطان (عَدُوّاً لَّکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ) اما در اینجا چون سخن از حراست دین است تبلیغ دین است شبهات دینی است در حقیقت دشمنِ پیغمبر است وقتی که دشمنِ دین بود می شود دشمن پیغمبر چه اینکه اگر دشمن پیغمبر بود می شود دشمن دین. در همان روایات آمده که بعضی از افرادند که خدای سبحان به آنها وحی می فرستد آنها سِمَت اجرایی ندارند سِمَت تبلیغی ندارند تبلیغ را یک پیغمبر دیگری به عهده می گیرد این شخص نبیّ خودش است و لاغیر, گاهی نبیّ خودش و خانواده ی خودش است چون نبوّت هم درجاتی دارد رسالت هم درجاتی, در آنجایی که یک شخص نبوّت را گرفته ولی مأمور اصلاح خودش است و لاغیر در آن عصر رسولی وجود دارد که جامعه را هدایت می کند, پس بعضیها طبق این روایات وحی به آنها می شود برای هدایت خودشان اینها نبیّ خودشان اند رسالتی ندارند رسالت را یک پیامبر دیگری در جامعه به عهده می گیرد. به هر تقدیر هر جا نبیّ باشد, رسول باشد آنجایی که نبوّت با رسالت همراه است این آیه ناظر به آن است که فرمود: (مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ).

مطلب دیگر آن است که برخیها خیال کردنـد این تمنّا یعنی «قَرَأ» که در بحث دیروز گوشه ای از این اشاره شد «قرأ» یعنی اگر پیامبر قرائت بکند _ معاذ الله _ در اثنای قرائت او شیطنت راه پیدا می کند بعضـی آیات کم می شود بعضی جمله ها زیاد می شـود تحریفی رخنه می کنـد وماننـد آن, در سوره ی مبـارکه ی «نجم» این افـترا راه پیـدا کرده و آن افـترا این است که وقـتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به آیه ی هجده و نوزده سوره ی مبارکه ی «نجم» رسید فرمود: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى أَفَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَالْعُزَّى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) آیا دیدیـد این بُت لات, بُت عُزّا, بُت مَنات اینها کاری از آنها ساخته است یا نه, اینجا _ معاذ الله _ شیطان راه پیدا کرده و حضرت این جمله ها را افزود که «إنّ شفـاعتهنّ لَتُرجی» که این امضـای وثنیّت بت پرسـتان است یعنی شـفاعت اینهـا مورد امیـد است که مثلاً _ معاذ الله _ حضـرت امضا کرده که اینها حقّ شـفاعت دارند و اینکه بت پرستها گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) یا (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) این مورد امضای وحی است _ معاذ الله _ در حالی که صدر و ساقه ی این روایت جعل است و فریب است و فتنه است و آفت. هیچ چنین چیزی نیست نه دلیل معتبری هست نه قابل قبول عقل است نه قابل قبول نقل است صریح قرآن کریم این است که آنچه از لبـان مطهّر پیغمبر شـنیده می شود وحی الهی است (مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) این جعل هسـت این را علما باید طرح کنند.

سوره ی مبارکه ی «نجم» مطالبی است که این داستان ساختگی را دست بافت را, دست ساخت را, دسیسه را نفی می کند فرمود: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى ۝ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ۝ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) با این لحن شفاف و روشن که منطقه ی لبان مطهّر حضرت از هر گزندی معصوم و مصون است مع ذلک چنین آفتی را برخیها در کتابهای تفسیرشان نقل کردند خب این را عالمان دین باید طرح کنند بگویند این با عقل سازگار نیست با نقل سازگار نیست با سیاق آیات سازگار نیست با سِباق آیات سازگار نیست با صدر آیه سازگار نیست که _ معاذ الله _ حضرت در اثنایش این جمله را کم و زیاد کرده. خب, بنابراین اگر عالِمان دین نباشند خب هست دیگر این در کتابها هست رخنه پیدا کرده آمار متتبّیان که کمتر از آمار انبیا نیست آمار نفوذیها هم که کمتر از آمار اصیل نیست. فرمود ما به هر پیامبری دشمنی دارد هر دینی دشمنی دارد پس تمنّا به معنای قرائت نیست (یک) و وجود مبارک حضرت هم مصون بود از اینکه به چنین مبتلاـ بشود و مرتکب بشود (این دو), پس تمنّا معنایش این نیست که در اثنای قرائت پیامبر چیزی راه پیدا کرده کم و زیاد شده این قرآن نه یک کلمه کم است نه یک کلمه زیاد, عین آنچه بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نازل شده است به وسیله ی اهل بیت محفوظ ماند یداً بِیَد, متواتراً به همه ی ما رسید که ما در خدمت این هستیم البته معارف قرآن, معانی قرآن, درجات قرآن, باطن قرآن در دست همه نیست اما الفاظ قرآن از اول و وسط و آخر, آخر و وسط و اول بدون یک «واو» کم و زیاد همان است که خدا فرمود و ما در خدمت آن هستیم. خب, پس بنابراین اینکه فرمود: (أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ) یعنی در مورد آرزوی پیغمبر که جامعه اصلاح بشود علماً و عملاً شیطنت راه پیدا می کند شیطان هم بالصراحه گفته که کارهای من چیست من اغوا می کنم و تزیین می کنم, فریب می دهم.

سوره ی مبارکه ی «اعراف» بخشی از اینها را ذکر کرد در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی پانزده به بعد این است که شیطان می گوید که (فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) هر جا راه راست است من سرِ راه راست می نشینم سرِ راه مسجد و حسینیه و حوزه می نشینم که کسی نیاید سرِ راه حرمین می نشینم که کسی نرود سرِ راه عتبات مقدّسه می نشینم کسی نرود سرِ راه اعمال صالحه می نشینم که کسی نرود آدرس داد که من سرِ راه می نشینم اینها را پشیمان می کنم (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) خب حالا که قَعید یعنی کمین می کند حالا که آنجا نشسته کمین کرده که افراد راه برباید به چه وسیله ای اینها را می رباید و از دین و تدیّن منصرف می کند؟ وسایلش را ذکر کرده (ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) بعضیها را به آینده امیدوار می کنند یا از آینده می ترسانند, بعضیها را نسبت به گذشته می ترسانند بعضیها را از راه تزیین چیزهایی را برای آنها زیبا جلوه می دهند یا (زخرف الحیاه الدنیا) یا پُست و مقام برای اینها زیبا جلوه می دهند که (لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ) در بخشهای دیگر (وَيُمَنِّيهِمْ) هست, (لَأُزَيِّنَنَّ) هست تا برسد به (لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ) یعنی من بعد از اینکه تزیین کردم چیزی را برای آنها زیبا و زینت جلوه دادم اینها پذیرفتم دیگر فرمان می دهم مثل اینکه نفس در درجه ی اول تَسویل می کند بعد امر. این نفس که در درجه ی اول اماره ی بالسّوء نیست اول نفس مسوّله است زشت را زیبا نشان می دهد دور را نزدیک نشان می دهد شرّ را خیر نشان می دهد قبیح را حَسن نشان می دهد باطل را حق نشان می دهد کذب را صِدق نشان می دهد بعد می گیرد بعد از تسویل است که (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) اینجا هم شیطان بعد از تزیین است که گفت (وَلَآمُرَنَّهُمْ) وقتی کاملاً انسان را درباره ی اموری بالأخره فریب داد و گرفت و چیزی را برای او زیبا نشان داد آن وقت فرمان می دهد شیطان هم مجبور است اطاعت کند چون جبر به اختیار لا ینا فی الاختیار جبری البته در کار نیست. خب, پس آیه ی شانزده به بعد سوره ی «اعراف» این است که (ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) تا اینکه در آیه ی ۲۶ همین سوره ی مبارکه ی «اعراف» فرمود: (يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذلِكَ خَيْرٌ ذلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ◻ يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ) فرمود بالأخره شما اگر از هیچ چیزی نمی ترسید از آبرویتان بترسید این شما را بی آبرو می کند ما در تعبیرات فارسی چه می گوییم آن حرفِ قبیحی که نمی شود در بحثها گفت همان است اگر خواستند کسی را مسلوب الحیثیه کنند در جامعه چه کار می کنند کُتش را که در نمی آورند که این هم همین فرمود, فرمود آن لباسی را در می آورند که شما را رسوا می کند همین یعنی بدان! اینکه کنایه است تمام تلاش شیطان این است که شما را مسلوب الحیثیه بکند انسان با آبرو زنده است اگر آبرو رفت دیگر کاری از انسان ساخته نیست نه می تواند تجارت کند نه می تواند تبلیغ کند نه می تواند هدایت کند فرمود بدانید این تمام تلاش و کوشش اش این است که (لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا) دیدید با آدم چه کرد قصّه ی حضرت آدم که پیچیده در پیچیده است حالا تمثّل بود, در کدام نشئه بود اصلش روشن نیست اما فی الجمله این است که (فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا) همان را فرمود خب آنها زن و شوهر بودند کسی هم نبود این طور نبود که حالا مسلوب الحیثیه شده باشند اما می خواهد بگوید همان صحنه را برای شما در جامعه انجام می دهد این تشبیه معقول به محسوس است فرمود: (يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ) همان لباسِ تقواست ذلک لباس خیر است (وَرِيشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَى) ما لباسِ تقوا فرستادیم که آبرویتان را حفظ بکند ولی این تلاش و کوشش اش این است که این لباس تقوا را از بَرِ شما بگیرد همان طوری که این معقول را از شما بگیرد همان طوری که آن محسوس را ما در قصّه گفتیم از آدم گرفت (يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا) آنچه را که «ما یَسوب الإنسان» را می خواهد ظاهر کند یعنی انسان را بی آبرو کند.

تمام تلاش و کوشش شیطان این است که در جامعه نفوذ کند هر کسی را بی آبرو کند وقتی بی آبرو کرد دیگری کاری از دست او ساخته نیست این را خدای سبحان فرمود من لباس تقوا فرستادم لباس تقوا آبروی شما را حفظ می کند آن دیگر عادی است اما لباس تقوا برای اینکه حیثیت تان محفوظ باشد. شیطان گذشته از اینکه سعی می کند این جامه تقوا را بِکَند و انسان را مسلوب الحیثیه کند در جامعه با ایجاد شبهات و آئین جدال باطل آموزی در دینِ خدا رخنه ای می خواهد وارد کند اما خدای سبحان فرمود ما چند کار می کنیم اول لکّه گیری می کنیم شستشو می کنیم شبهه زدایی می کنیم اشکال زدایی می کنیم نقدزدایی می کنیم تمام این نقدها و شبهات و اشکالات می رود کنار بعد محکم کاری می کنیم مُتقن کاری می کنیم حکیمانه وارد می شویم جامعه را به حکمت دعوت می کنیم. این دوتا کار را با «فاء» و «ثمّ» ذکر کرده فرمود: ﴿فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ که ترتّب نص است بر القای شبهه, با «ثمّ» که ترتیب درجه را می رساند نه زمان, مراتب برتر و بالاتر از شبهه زدایی, تعلیم حکمت است ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ برهان, حکمت است فقهِ مستدل, حکمت است اخلاقِ مستدل, حکمت است حکمت یعنی مطلب مُتقن و محکم. ﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ﴾ آیاتِ خودش را چه آیات تکوینی چه آیات تشریعی, چه آیات مربوط به اصول دین چه آیات مربوط به فروع دین ﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ اما این کارِ شیطان برای این صحنه است خب اگر ما اگر بخواهیم یعنی خدا بخواهد که موجوداتی داشته باشد عالِم, عادل, آگاه, از اینها فراوان دارد دیگر خب این همه ملائکه که ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ اینها را خدا دارد دیگر, اگر انسان است باید همین باشد یعنی موجودِ مختاری که بتواند معصیت بکند و وسوسه ببیند, با وسوسه مبارزه بکند, جهاد اصغر داشته باشد جهاد اکبر داشته باشد, اگر بگویید این صحنه را بردارد همه شان خوب باشند خب بله خدای سبحان از این موجوداتی که همه شان خوب اند عالِم اند عادل اند معصوم اند مثل فرشته فراوان دارد دیگر فرشته هایی که عالم را پُر کردند معنایش این است که پس انسان خلق نشود. شما می گویید انسان باشد و همه شان خوب خب یعنی بشود فرشته, انسان باشد و بتواند معصیت بکند خب بله دیگر انسان که باید معصیت بکند آزمونی می خواهد وسیله ای می خواهد تزیینی می خواهد یک زرق و برقی می خواهد, این بساط حکمت است شیطان هم در حدّ وسوسه مجاز است و لاغیر, خدای سبحان آن وسوسه ها را نسخ می کند (اولاً), بعد آیاتش را تحکیم می کند (ثانیاً), این کار هم حکیمانه است (ثالثاً), ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً﴾ گرچه فتنه است برای همه, اما کسانی که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ (یک), بالاتر از مرض آنهایی که مُزمِن شده و مدّتی گذشته و صعب العلاج شده به نام ﴿وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ که صریحاً می گویند ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ﴾ اینها ﴿الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ است ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ﴾ شامل هر دو گروه می شود منتها ظلم ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ کمتر است, ظلم ﴿وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ بیشتر است, شِقاق ﴿وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ بیشتر است, شِقاق ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ کمتر است ﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ از این تقابل معلوم می شود که در مقابلِ ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾, در قبال ﴿وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ علما قرار دارند معلوم می شود قسمت مهمّ این شبهه و فتنه همان شبیخون تهاجم فرهنگی است وگرنه در مقابل ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ و در مقابل ﴿وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ المؤمنون قرار می گرفت این تماس برای آن است که محور فتنه انگیزی او در همین مسائل علمی است البته می شود به معنای جامع گرفت و علم در اینجا همان ایمانِ نافع باشد که این هم مصداق خوبی است چه اینکه در جریانهای قارون وقتی که با آن وصف ﴿خَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾ یک عدّه گفتند که ﴿يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾ یک عدّه که جزء عالمان دین بودند ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾ علما جلوی این زرق و برق فریبی را گرفتند که تعبیر از این گروه به ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ شده است اینجا هم از همین قبیل است خب فرمود کسانی که ﴿أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ هستند اینها می دانند که ﴿أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ یعنی رهآورد وحی, حق است ایمان می آورند ﴿فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ﴾ البته ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

مسئله ی عـذاب که عذابهایی که اتفاق می افتد نظیر آنچه در ژاپن اتفاق افتاده یا نظیر آ نچه قبلاً در پاکسـتان اتفاق افتاده این چگونه است بچه ها چه گناه دارند می میرند در ذیل آیه ای که به خواست خدا فردا بحث می شود یعنی آیه ی ۵۵ که فرمود: (أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ) _ ان شاءالله _ آنجا مشخص می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۲ تا ۵۷ سوره حج ۸۹/۱۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۵۴) وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ (۵۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۵۷)

عناصـر محوری سوره ی مبارکه ی «حـج» بعـد از اینکه مشـخص شـد و تکـذیبِ معاندان هم مطرح بود ذات اقدس الهی برای تسلّی وجود مبـارک پیغمـبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) از یـک سو و تعلیم امّت اسـلامی به صـبر و پایـداری از سوی دیگر, قصـص برخی از انبیا(علیهم السلام) را ذکر کرد که آنها همین مصیبتها و آسیبها را دیدند و تحمل کردند و پیروز شدند بعد به عنوان یک اصل کلی برای نبوّت عام, مطلبی را نازل فرمود و آن اینکه هر کسـی که از طرف خدای سبحان رسالتی دارد خواه رسالتش با کتاب همراه باشد که می شود از انبیای اولواالعزم یا کتاب مستقل نداشـته باشد حافظ شریعت پیامبر اولواالعزم باشد که می شود نبیّ در برابر رسول. بالأخره اینها پیام الهی را به جامعه منتقل می کنند. هر پیامبری که از طرف خدا احکام و حِکم الهی را به جامعه منتقل کرد شیطان در اجرای برنامه ی آنها, شیطان در نفوذ برنامه ی آنها در جامعه آشوب می کنند یک عدّه را اغوا می کننـد یک عـدّه را وسوسه می کننـد یک عدّه را با وهم و خیال یک عدّه را با شـهوت و غضب گرفتار شـبهات می کنند و از مسیر جدا می کنند این یک اصل کلی است بعد ذات اقدس الهی می فرماید خداوند این صحنه را به خوبی مدیریت می کنـد این یک آزمون الهی است در این آزمون دو گروه آسیب می بینند یک گروه پیروزمندند. آنهایی که بیماردل اند یا قصـیّ القلب اند آسیب می بینند و به دنبال این آشوبِ شیاطین حرکت می کنند یا گرفتار شهوتِ عملی اند یا به دنبال شبهه ی علمی. آنهـا کـه از علم برخوردارنـد از علمِ نـافع برخوردارنـد هم این آشـوب را شـناسایی می کننـد هم دفـاع می کننـد و هم خودشان را حفظ می کنند.

ص: ۶۱۹

مطلبی درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) در برخی از تفاسیر نقل شده است که در طلیعه ی بحث آن قصّه ی جعلی بـاز گو شـد این بود که وجود مبـارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) در هنگـام تلاوت سوره ی مبارکه ی «نجم» _ معاذ الله _ این جمله ها را اضافه کرده که درباره ی بتها اینها قرانین آنها «إنّ شـفاعتهنّ لترجی» که مشرکین از شنیدن

این حرف خوشحال شدند که پیامبر ــ معاذ الله ــ از بتهای اینها به نیکی یاد کرد (یک)، بتهای اینها را به رسمیّت شناخت (دو)، بت پرستی را امضا کرد (سه)، حقّ شفاعت به بتها داد (چهار). این افسانه و فسانه را برخیها نقل کردند.

فخررازی در بین مفسّران بیش از دیگران در گذشته تلاش و کوشش کرد که این مطلب بیّن الغی را ابطال کند ولی بزرگان دیگر گفتند این آن قدر بیّن الغی است که نیازی به تلاش و کوشش نیست فخررازی از هفت وجه دلیلهای عقلی و قرآنی اقامه کرده از چندین وجه دلیل روایی اقامه کرده تا ثابت کند که این امر، امر بیّن الغی است ولی لطیفه ای که عدّه ای از علما(رضوان الله علیهم) فرمودند که مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) هم در ردیف اینهاست این است که حدیثی است از وجود مبارک پیامبر نقل شد که فرمود: «ستکثر علیّ القال» «قال» یعنی افرادی که دروغ جعل می کنند. فرمود عدّه ای بعد از من روایات را به نام من جعل می کنند آنچه را که از من نقل کردند شما بر قرآن کریم عرضه کنید اگر مخالف قرآن بود رد کنید این بزرگان که مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) هم از این بزرگان است فرمودند حتماً روایاتی را به نام پیامبر جعل کردند برای اینکه این روایت چه دروغ باشد چه راست باشد معلوم می شود یک چیزهای جعلی هست، اگر این روایت راست باشد پس معلوم می شود که پیامبر فرمود به نام من دروغ جعل می شود و اگر این روایت دروغ باشد خب همین دلیل است که به نام پیامبر چیزی جعل کردند دیگر برای اینکه به پیامبر نسبت دادند.

ص: ۶۲۰

جریان قرانین اُولیٰ «وإنّ شفاعتهنّ لترجیٰ» که یقیناً دروغ است ولی همین جعل کردن و وارد کردن چنین افسانه ای در کتابهای تفسیر نشان همان است که (مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ) شیطنتِ شیاطین باعث جعل این افسانه شد باعث ادخال این افسانه در کتابهای تفسیر شد مایه سرگرمی عدّه ای شد مایه پذیرش افراد سَخیف شد، بنابراین گرچه اصل این قصّه یقیناً محال و باطل است ولی نفوذ این قصّه در بین برخی از مفسّران نشانه ی آن است که گروه آشوبگر دست از دین برنمی دارند، اما بیّن الغی بودنش برای آن است که این قصّه یا ـ معاذ الله ـ پیامبر عمداً این حرفها را زده یا سهواً و هر دو محال است برای اینکه خدای سبحان پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را در سه منطقه معصوم معرفی کرده که چندین بار گذشت هم در منطقه ی تلقّی وحی، هم در منطقه ی حفظ و صیانت و نگهداری وحی در آینده، هم در منطقه ی ابلاغ و انشاء و املا در افق وحی.

منطقه ی تلقّی فرمود: (إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ) خب وقتی علم لدنّی است لدی الله شد جا برای نفوذ شیطان و غیر شیطان نیست حضوراً و شفاهاً ذات اقدس الهی مطلبی را القا می کند و بین متکلّم و شنونده احدی فاصله نیست و خدای سبحان القا می کند این هم علم لدنّی آنجا که دیگر جای غفلت نیست و اگر بود که تلقّی تعبیر نمی کرد این برای تلقّی.

منطقه ی حفظ و نگهداری هم فرمود: (سَنُقْرِئُکَ فَلاَ تَنسَی) این (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) از مواردی است که استثنا برای تأکید مستثناست نه برای اخراج و چیزی از مستثنامنه، برای تأکید مستثنامنه است در کتابهای نحوی ملاحظه فرمودید که گاهی استثنا برای تثبیت و تأکید مستثنامنه است این مستثنامنه قابل دست خوردن نیست این از آن موارد است مگر اینکه خدا بخواهد خدا هم که خواست و معصوم باشد خدا که نمی خواهد که تو وحی را از یاد ببری پس (سَنُقْرِئُکَ فَلاَ تَنسَی).

ص: ۶۲۱

منطقه ی ابلاغ و انشاء و املاست که فرمود: (وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) پس آنچه را ذات اقدس الهی فرمود پیامبر صحیحاً تلقّی کرد (یک)، صحیحاً در حافظه ی شریف حفظ و نگهداری کرد (دو)، صحیحاً از لبان مطهّرش به ما رسید (سه)، از این به بعد مردم مختارند یا می پذیرند یا رد می کنند. خب، اگر بیان قرآن این است که آنچه را خدای سبحان فرمود به جامعه می رسد و عین همان مطلب را خدای سبحان برای ما نقل می کند دیگر جا برای این افسانه و فسانه نیست لکن عمل کردن، قبول کردن، پذیرفتن با وسوسه های شیطان همراه است سه گروه می شوند:

یک عدّه (فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ)، یک عدّه (الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) یک عدّه هم (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) آنها که (أُوتُوا الْعِلْمَ) هستند بهره ی صحیح و کامل می برند منظور آن است که شیطان در کار خدا دخالت نمی کند شیطان یک کلب معلّمی است که وظیفه ی او وسوسه کردن است و وسوسه هم چیز بسیار خوبی است اگر وسوسه نباشد که جهاد با نفس نیست، اگر وسوسه نباشد که تهذیب نیست کسی به جایی نمی رسد یا بالاتر از انسان متعارف است مثل فرشته ها یا پایین تر از انسان است مثل حیوان اصلاً انسان آن است که در گیر و دار خیالات و وساوس و اوهام و خاطرات باشد مبارزه کند تا به جایی برسد بیش از وسوسه هم حق ندارد ولی این وسوسه کردنی که شیطان به عهده گرفته خدای سبحان دارد این را مدیریت می کند فرمود او درصدد گمراه کردن است به نحو جِدّ ولی ما این را به عنوان کلاس امتحان تبدیل می کنیم (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝ وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا) کذا و کذا معلوم می شود که او در کارِ خدا دخالت نمی کند به اذن خدا، وسایل امتحان را فراهم می کند همین، مدیریت امتحان به عهده ی ذات اقدس الهی است آن وقت خدای سبحان همان طوری که در جبهه های جنگ نظامی می فرماید: (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ).

ص: ۶۲۲

جبهه هـای جنـگ فرهنگی هم به علما می فرمایـد: «وما نسـختم اذ نسـختم ولکن الله نسـخ و ما أحکمتم إذا أحکمتم و لکن الله أحکم» فرمود: (فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ) با اینکه علما قیام کردنـد شـبهات را برطرف کردنـد آن وقتی که اسـرار هزار سال نوشـتند سیدناالاسـتاد امام(رضوان الله علیه) چنـد روزی درس را تعطیل کرد و اسـفار نوشت مرحوم علامه طباطبـایی که کـار خودشـان را کردنـد امـام موسـای صـدر(حفظه الله و سـلّمه الله تعالی) کار خودش را کرده همه ی اینها کار خودشـان را دارنـد می کننـد امـا همه ی اینهـا بر اسـاس عنایتهای الهی و رهبریهای الهی است خـدا کار آنها را بعـد از قبول به خودش اسـناد می دهد به پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ رَمَى) به مجاهدان می فرمایـد شـما این کـار را کردیـد خـدا این کار را کرده (فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ) کاری را که خـدا قبول بکنـد به خودش اسـناد می دهـد دیگر وقتی قبول کرد معنایش این است که این کار، کار الهی است نه یعنی امضا می کنـد که شـما این کار را کردیـد این (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) این عملِ صالـح یک مبارزه ی نظامی، مبارزه ی فرهنگی بالا می رود وقتی بالاـ رفت دود نیست که بالا برود که این به همراه فرشـته ها بالا می رود وقتی بالا رفت الهی شـد مقبول هم می شود خـدا به خودش اسـناد می دهـد که من این کـار را کردم. وقتی کسـی وجوه شـرعی را به مرجعی به فقیهی عطـا می کنـد یا به مستحقّی یا به صدیقی عطا می کند خدا عطا می کند.

سوره ی مبارکه ی «توبه» فرمود: (يَقْبَلُ التَّوبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الْصَّدَقَاتِ) یعنی اخذ می کند اینکه بزرگان وقتی یک کار خیری کردند دستشان را می بوسند وجود مبارک امام سجاد این کار را می کرد دستش را می بوئید، بالای سر می گذاشت، به صورت می کشید می گفت این دست به دستِ بی دستی الله رسیده برای اینکه او گرفته خب این یک باور می خواهد یک عمل صالح می خواهد یک مال . می خواهد یک اخلاص نیّت می خواهد می بیند این عمل بالا رفته و قبول شده و کار، کار الهی است لذا این دست را بو می کرد می بویسد بالای سر می گذاشت می گفت که دست به دستِ بی دستی الله رسیده است (يَأْخُذُ الْصَّدَقَاتِ) یعنی «يُصيب على الصدقات» نه اینکه خدا ثواب می دهد صدقه را می گیرد خب پس اگر این چنین شد که کسی در صحنه ی مبارزه ی فرهنگی موفق شد شبهه شناسی کند کتابی بنویسد سخنرانی کند شبهه را برطرف کند «لله سبحانه و تعالیٰ» این کار را خدا به خودش اسناد می دهد فرمود خداوند (يَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) این شخص می شود مظهر علیمِ حکیم چون انسان می تواند خلیفه ی الله باشد، اگر خلیفه ی الله شد که حرف مستخلف عنه را می زند، کار مستخلف عنه را می کند.

غرض آن است که شیطنت برای همیشه هست اما این طور نیست که شیطان مثل کِلاب هِراش باشد سگِ هرزه باشد بتواند هر کاری در عالَم بکند عالم همه چیز بر اساس نظم است این نظیر کلب معلَّم است چهارتا شبهه ایجاد می کند آن وقت خدای سبحان مدیریت می کند فرمود: (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) کسی اینها را مریض نکردند اینها خودشان مریض شدند ناپرهیزی کردند تقوا یعنی پرهیز دیگر اینکه در بعضی از آیات فرمود: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) به تعبیر بعضی از بزرگان فرمود اینها باید کارشان را بفهمند تمام شده دیگر، یعنی اگر یک بیماری در اثر بیماریِ مُزمن یا غدّه های درگیر کارش به او رسید که طبیب به او گفت شما دیگر پرهیز ندارید او باید بفهمد کار گذشت اینکه طبیب می گوید شما پرهیز ندارید یعنی تمام شد این منتها نمی فهمد خیال می کند خوب شده خدای سبحان به بعضیها می فرماید: (أَنْ تَتَّقُوا)، (يَتَّقُوا) اینها برای افرادی است که قابل درمان است اما آن کسی که دیگر به جایی رسیده که (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) فرمود: (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ) هر کاری می خواهید بکنید، بکنید یعنی دیگر جا برای تقوا نیست دیگر.

عامل درونی آن قدرت را ندارد برای اینکه با فطرتِ توحید انسان خلق شده است اگر از راه پدر و مادر، از راه دوست که جزء شیاطین الانس اند کودکی را کسی اغوا نکند این اصلاً دروغ یاد نمی گیرد خدای سبحان همان طوری که طبیعت ما را یعنی دستگاه گوارش ما را نه طبیعت، خلقت ما را طرزی آفرید که با سمّ سازگار نیست یک ذرّه سمّ به کام این کودک بریزی این بالا می آورد این مثل ظرف خالی نیست که هر چه بدهی بپذیرد دروغ را هم بالا می آورد خیانت را هم بالا می آورد خدای سبحان بر اساس اینکه (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) هیچ کسی را بی تفاوت خلق نکرد (یک)، کسی را دروغ و خیانت یاد نداد (دو)، بچه تا دروغ را ولو از راه شوخی، خیانت را ولو از راه بازی، نبیند یاد نمی گیرد برای اینکه با فطرتِ توحیدی خلق شد با (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) خلق شد سمّ با گوارشِ او سازگار نیست معصیت هم با فطرت او سازگار نیست همه از بیرون می آید، اما جن این طور نیست جن می تواند این چنین باشد برای اینکه با آن فطرت توحیدی خلق نشده لذا شیطان، جن است دیگر شیطان، شیطان دیگر ندارد.

غرض آن است که هر کاری که در صحنه ی دین قرار می گیرد ذات اقدس الهی مدیریت می کند ما باید تلاش و کوشش بکنیم که بیگانه این سمّ را در فضای دین نریزد (اولاً)، اگر ریخت در حدّ خودمان قیام بکنیم و سمّ زدایی کنیم (ثانیاً) تا فضا سالم بشود. این کار را که خدای سبحان به دست عدّه ای می کند یقیناً ما دعا بکنیم و بکوشیم که ما جزء این گروه باشیم همین «واجعلنی ممّن تنتصر به لدینک و لا تستبدل به غیری» خدایا تو که دینت را حفظ می کنی یقیناً آن توفیق را بده که دینت به دست ما حفظ بشود این دعای ماه مبارک رمضان است. غرض این است که شیطنتِ شیطان این طور نیست که مستقیماً در حوزه ی دین بخواهد دخل و تصرّف کند (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ) خب، چون خدای سبحان دینش هم مبشّر است هم مُنذِر فرمود: (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) ولی (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا) این صنادید مکّه آنها که (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) هستند، آنها که (الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) هستند اینها هرگز ایمان نمی آورند مگر اینکه صحنه ی قیامت بیاید یا اشراط الساعه را ببینند یا عذاب اَلیم را درک کنند و مانند آن. چه آن قیامت بیاید چه اشراطش در حال برزخ بیاید چه این گونه از عذابها گرچه کلمه ی «عَقِیم» را در بخش پایان ذکر فرمود ولی هیچ راه برای نتیجه گیری اینها نیست اگر صحنه ی مرگ بغتتاً بیاید که این بغته عَقیم است عقیم یعنی بی نتیجه یک وقت انسان بخواهد تدارک کند جبران بکند وقتی بغتتاً خانه سرش خب این چطوری جبران بکند از کجا می تواند فرار بکند بغتتاً یعنی دفعتاً در بخشی از آیات آمده است که (بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ) اینها را مبهوت می کند بهتان را که بهتان می گویند یعنی انسان کاری نکرده به او نسبت می دهند این مبهوت می شود.

صحنه ی قیامت یا مرگِ این چنینی مایه مبهوت شدن است خیلیها می بینند صحنه عوض شده است اصلاً نمی دانند که مُردند چطور شده نمی دانند فقط می بینند صحنه عوض شده بعدها می فهمند که مُردند خب اگر این ساعت بغتتاً بیاید راه برای تدارک نیست (یک). برخی از عذابها هم هست حالا یا اشراط الساعه است یا عذابهای درگیر دیگر که این عذابِ عقیم است یعنی راه را برای درمان و تدارک و جبران می بندد نازا می کند بادی که بی خاصیّت است نه ابرها را باردار می کند نه مایه ی بارداری گیاهان می شود می گویند ریحِ عَقیم خب، یعنی نازا. برخی از بادهاست که این ابرها را تلقیح می کند باردار می کند یا گیاهان را تلقیح می کند باردار می کند که فرمود: (أَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) حالا حوزه ی تلقیح کجاست باید در ذیل این آیه مشخص بشود آیا ابرها را تلقیح می کنند، آیا گیاهان را تلقیح می کنند یا هر دو را تلقیح می کنند گاهی ابرها نازا هستند گاهی این درختان نازا هستند میوه ای نمی آورند گاهی هم زایمان دارند خب، اگر حادثه ای بیاید که جبران ناپذیر باشد می شود عذابِ عَقیم فرمود اینها سالیان متمادی فرصت ایمان داشتند ولی ایمان نیاوردند وقتی روز عذابِ عَقیم که آمد دیگر آنها می فهمند و نمی توانند ایمان بیاورند اینکه می فهمند و نمی توانند ایمان بیاورند عذابی است روی عذاب ما تا زنده ایم هم بخش اندیشه ی ما فعّال است هم بخش انگیزه ی ما یعنی هم می توانیم بفهمیم هم می توانیم ایمان بیاوریم و بپذیریم، اما وقتی که مُردیم دیگر بخش پذیرش تعطیل است بالکل، ایمان آوردن، اعتقاد پیدا کردن، باور کردن کلاً تعطیل است فقط بخش اندیشه باز است انسان خیلی از چیزها را می بیند خیلی از چیزها برایش کشف می شود به او نشان می دهند جهنم را نشان می دهند، اهل جهنم را نشان می دهند، درکات جهنم را نشان می دهند اما او دیگر نمی تواند باور کند بگوید خدایا! من قبول کردم باور کردم شما را باور کردم جهنم را باور دارم تمام درد این است که انسان وقتی که مُرد این بخش پذیرشش کلاً تعطیل است اگر تعطیل نباشد خب اینها آنجا ایمان می آورند راحت می شوند.

وجود مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود و وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهما) این را در نهج البلاغه نقل کرد که «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لاَ حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لاَ عَمَلَ» همین است که بعد از مرگ انسان خیلی از چیزها را می فهمد اما نمی تواند ایمان بیاورد بین نفس و بین ایمان، اراده فاصله است که الآن تعطیل شد اما بین نفس و بین علم، اراده فاصله نیست همین که این صحنه را به انسان نشان دادند انسان می فهمد در دنیا هم همین طور است در دنیا وقتی مبادی حاصل شد مبانی پیدا شد هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی فهمم این فهمیده این را می گویند مضطرّ است برای اینکه در برابر ضروری قرار گرفته ضروری چیزی است که انسان وقتی در برابر او قرار گرفت می شود مضطرّ مثل دو دوتا چهارتا می گویند ضروری است ثبوت شیء فی نفسه ضروری است سلب شیء از نفس محال است ضروری است اینها چون ضروری اند وقتی نفس در برابر اینها قرار می گیرند مضطرّ به فهمیدن است بین نفس و بین فهم اراده فاصله نیست این می تواند بگوید من گوش نمی دهم مطالعه نمی کنم اینها فعل است اما وقتی این مبادی حاصل شد نفس الاّـ ولابد می فهمد، اما بین نفس و پذیرش و تدیّن، ایمان و مانند آن، اراده فاصله است ممکن است مطلبی برای کسی صد درصد ثابت شده باشد ولی آن را قبول نکند.

پرسش:؟پاسخ: آنها که مؤمنان هر عملِ خیری که در دنیا انجام بدهند تا آن عملِ خیر هست عمل خودشان است حَسنه ای است، سنّت حسنه ای را احداث کردند تا آن عمل هست نتیجه ی عمل خودشان را می بینند چه اینکه عدّه ای سنّت سیّئه گذاشتند این جریان چهارشنبه سوری را باب کردند تا این سنّت سیّئه هست اینها در عذاب اند اینها محصول کار خودشان است اما یک کارِ جدیدی را انسان بکند با آن کارِ جدید کیفر ببیند یا ثواب ببیند این بعد از موت نیست استکبارهای علمی فراوان است (یک)، استکبارهای عملی یعنی نتیجه ی اعمال دنیایشان که سنّت حسنه گذاشتند به آنها می رسد (دو)، اما یک کار جدیدی بکند ایمانی بیاورد، یک ذکر بکند، فعلی داشته باشد که ثواب ببرد این ممکن نیست وگرنه آ نجا جای شریعت بود و وحی و رسالت و قانون بود این دیگر می شود دنیا دیگر آخرت نبود. فرمود این کار عَقیم است بنابراین سه مطلب شد:

اوّل اینکه استکبارهای علمی فراوان است دوّم اینکه استکبارهای عملی که نتیجه ی اعمالِ قبلی دنیاست فراوان است سوّم اینکه عمل جدیدی بکند که با آن عمل ثواب ببرد یا کیفر ببیند این ممکن نیست از این جهت صحنه ی قیامت می شود عَقیم بعضی از عذابها هم حتی در دنیا ممکن است عقیم باشد یعنی فرصت را از انسان می گیرد. فرمود اینها تا آن روزِ عقیم را ندیدند در مِریه و تردید و شکّ اند وقتی که دیدند مِریه ی اینها به علم تبدیل می شود می گویند (رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) اما دیگر نمی گویند (آمَنَّا) می گویند (فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صَالِحاً) می بینند آنجا جای ایمان نیست می گویند ما را به دنیا برگردان که ما عمل صالح انجام بدهیم وگرنه آ نجا اگر جایِ ایمان بود که می گفتند «تُبْنا وآمنّا» و نجات پیدا می کردند آنجا جای ایمان نیست لذا از او به عنوان یوم عقیم ذکر کرده است خیلی از مطالب عمیق برای انسان روشن می شود یکی از آن مطالب این است که (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) این (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) که آیه ی بعد است یعنی آیه ی ۵۶ معنایش این نیست که در قیامت قدرت مدیریت برای خداست بلکه در قیامت ظاهر می شود که (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) از یک سو، (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) از سوی دیگر، مُلک به دست خدایی است که از اسمای حسنای او تبارک است، ملکوت به دست خدایی است که از اسمای او سبحان است، سبحان مناسب با ملکوت است، تبارک مناسب با مُلک است چه در دنیا چه در آخرت، منتها مردان الهی، مؤمنان این را هم در دنیا می فهمند هم در آخرت، غیر مؤمن در دنیا نمی فهمد و در آخرت می فهمد که (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) آنجا که گفته شد (لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً) یا (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) یا (وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) اینها همه ظرفِ ظهور این توحید الهی است نه ظرف حدوث اینها نه اینکه امروز کار به دست دیگران است فردا دست خدا یا امروز قدری کار دست خداست قدری دست دیگران فردا فقط دست خداست این چنین نیست «والأمر فی الدنیا و البرزخ و القیامه بید الله سبحانه و تعالیٰ» همه مأموران الهی اند مطلب اوّل:

درباره ی عذابها، عذابها هم چند قسم است اگر خدای سبحان بخواهد کسی را عذاب بکند بعد از اِتمام حجّت عذاب می کند اما ابتلا غیر از عذاب است یک مطلب است که بین ابتلای الهی که (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ) اینها ابتلاست تا کسی که صابر است اجر خودش را بیابد تا کسی که صابر نیست از اجر محروم باشد مطلب دوّم:

مسئله ی تَعذیب است خدای سبحان اگر بخواهد عذاب بکند تنها مسئله ی قوم نوح نیست چون نوح به ذات اقدس الهی عرض کرد که پروردگارا! (وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) اینها دیگر اهل اصلاح و هدایت نیستند بچه های اینها هم کافر خواهند بود خدای سبحان عذاب را فرستاد خب، طبق آن روایتی که در علل الشرایع هست جریان طوفان عالَمی و جهانی بود آیا در سراسر عالَم همه عَقیم شدند یا همان منطقه ای که وجود مبارک نوح به سر می برد عقیم شدند تا چهل سال کسی بچه پیدا نکرد. دلیلی طبق آن روایت نداریم که تمام مردم روی زمین عَقیم شدند در ظرف چهل سال هیچ کس بچه ای به بار نیاورد برای اینکه طوفان نوح می خواهد بیاید به حیات آنها خاتمه بدهد این یکی، و ثانیاً بسیاری از عذابهایی که آمده (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) عمر همه ی اینها خاتمه داد در حالی که بچه و غیر بچه در آن بودند فرمود: (كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ) بچه و غیر بچه در آن بودند اگر این بچه ها آسیب دیدند یک چند لحظه ای از حیات دنیا محروم اند ولی بچه هایی که قابل تربیت باشند در روایات ما هست که وجود مبارک حضرت ابراهیم عدّه ای را زیر تدبیر و تربیت خود دارد اینها بچه ها را می پرورانند اینها در آن عالم راحت اند مثل اینکه چند لحظه ای آسیب دیدند بعد به مقامی می رسند. مطلب بعدی آن است که هرگز جلوی عذاب الهی را نمی شود گرفت که خدا فرمود عذابِ خدا (مَا لَهُ مِن دَافِعٍ) اگر کسی، ملّتی، امّتی، جمعیتی مورد سَخط الهی قرار گرفت بعد از اتمام حجّت با پیشرفت علم هرگز نمی شود جلوی عذاب الهی را گرفت بعد فرمود: (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا) الآن می بینید اینها در ژاپن یا غیر ژاپن به فکر این هستند که به زیر آورند چرخ نیلوفری را به زعم خودشان اما یک مختصر تکانی این زمین خورد در حدّ نُه ریشتر، اصلاً نُه ریشتر نسبت به (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا) قابل قیاس نیست این نُه ریشتر می بینید عدّه ای را خاک کرده خب اینها که سالیان متمادی نه خدایی نه قیامتی نه پیغمبری نه اهل بیتی هیچی را نمی شناسند چه توقّعی است که اینها مشمول رحمت الهی باشند این همه نعمت را خدا به اینها داده اینها یا ملحدند یا بت پرست، بنابراین بچه ها هم که به دنیا بیایند از همین قبیل اند الآن دیگر با بودِ این انقلاب اسلامی و ظهور اسلامی و پیامهای اسلامی و کتابهای اسلامی کسی نمی تواند بگوید حجّت خدا بر من تمام نیست اصلاً اینها را افسانه می دانند وقتی افسانه می دانند خب اگر این چنین شد به همان گرفتاریها مبتلا می شوند دیگر فرمود: (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ) این طور نیست که حالا خدایی که ارحم الراحمین است همه ی نعمت را به اینها داده اینها هم هر کاری دستشان برآمد یا الحاد یا کفر کردند و می کنند، هیچ چیزی برای آنها ارزان تر از مبارزه با دین نیست شما می بینید بالأخره الآن آنچه در خاورمیانه می گذرد در مرآ و منظر همه ی اینهاست.

مسئول سازمان ملل هم از همینهاست اینها می بینند مرتّب جوانها را دارند می کُشند مردان را می کشند زنها را دارند کودکان را دارند می کشند هیچ کس تکان نمی خورد خب این جریان قذافی است آن جریان امام موسای صدر است(حفظه الله و سلّمه الله) هیچ کس تکان نخورده قیام نکرده که از زندان آزاد کند از وضعش باخبر باشد خب چه توقّعی داریم ذات اقدس الهی در همین آیات فرمود: (فَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ) ده سال، بیست سال، صد سال، پانصد سال به اینها مهلت داد همه ی امکانات را به اینها داد اینها یا ملحدند یا بت پرست اصلاً هیچ به این فکر نیستند که پایان مرگ چیست خیال می کنند مُردن، پوسیدن است و دیگر هیچ خب همه ی امکانات را اینها دارند اینها حتی لساناً این کار را ابطال نکردند محکوم هم نکردند یک اعتراض قولی هم نکردند که چرا این طور شما نسل کُشی می کنید هیچ فرقی هم بین اینها و آن سلاطین حجاز و سلاطین اردن و امثال ذلک نیست فرقی نمی کند اینکه امام فرمود اسلامِ آمریکایی یعنی همین دیگر، بنابراین اینها یا (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) هستند یا (الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) اگر یک وقت عذاب الهی آمده برابر همین آیات است او که ارحم الراحمین است اما هیچ کسی را بدون بیّنه عذاب نمی کند این بیّنات الهی است از این بیّنات روشن نیست.

پرسش:؟پاسخ: چرا، ما کمک بکنیم برای اینکه اینها هدایت بشوند که اسلام می گوید به نجات کافر هم بشتاب این یک راه تبلیغی است اگر آنها بفهمند که دین می گوید اگر کسی مظلوم است دارد غرق می شود نجاتش بده ولو کافر باشد منتها نمی فهمند باید بفهمد چون جهلِ به اختیار یا سوء به اختیار «لا ینا فی الاختیار» اما آنچه که الآن بر ما لازم است و خطّ مقدم است یاری کردن همین عزیزان عربستان است، جریان بحرین است، جریان لیبی است در کشورهای اسلامی است چه اینها که «یا للمسلمین» می گویند، «الله اکبر» می گویند، «سبحان الله» می گویند، دعای فرج می خوانند اینها را جهان اسلام باید یاری بکند دیگر.

غرض این است که هیچ کسی را خدای سبحان بدون اتمام حجّت عذاب نمی کند اگر یک وقت عدّه ای بدون حجّت آسیب دیدند این اعتراض و خدای سبحان جبران می کند. همه ی بحثها هر ثوابی که دارد برای اهل بیت(علیهم السلام) است امروز مخصوصاً ثواب نثار روح مطهّر کریمه ی اهل بیت فاطمه ی معصومه(صلوات الله و سلامه علیها) است ولی این را ما باید بدانیم که درس و بحث ثوابش کمتر از تعطیلی نیست. کسی تعطیل می کند و کاری هم انجام نمی دهد کسی می رود پای بحث قرآن می گوید خدایا این را قبول کن ثوابش را نثار روح مطهّر کریمه ی اهل بیت بکن هر تعطیلی معادل تحصیل نیست این باید جزء مسائل روشن فرهنگی حوزه باشد ـ ان شاءالله ـ .

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۴ تا ۵۷ سوره حج ۸۹/۱۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۵۴) وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ (۵۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۵۷)

بعد از اینکه فرمود هر پیامبری که برای هدایت مردم مبعوث بشود شیطان در جامعه وسوسه می کند و مانع نفوذ هدایتِ آن پیامبر است بعد فرمود خدای سبحان این وسوسه های شیطان را نسخ می کند سپس آیات الهی را تحکیم می کند. برای روشن شدن اینکه هم آنها که هدایت شدند به اختیار خود هدایت شدند گرچه به نعمتِ الهی مُهتدی اند و آنها که گمراه شدند به اختیار خودشان گمراه شدند گرچه با لطف خدا همراه بود که به آنها مهلت داد. فرمود: (فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ) فتنه ی شیطان در گروهی اثر کرده و در گروهی اثر نکرده در آیات دیگر هم فرمود: (قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) بنابراین از همان زمانی که خدای سبحان انبیا را فرستاده إلی یوم القیامه که آثارش به وسیله ی اهل بیت محفوظ است.

ص: ۶۳۱

مردم دو قسم اند: آنها که مؤمن اند به اختیار خود مؤمن اند آنها که کافرند به اختیار خود کافرند و هر دو فعل را خدای سبحان به آنها اسناد داد، ولی آنها در برابر وحی الهی محکوم اند برای اینکه فرمود: (فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ) برخی از مفسّران عرب زبان تلاش و کوششی کردند و ثابت کردند که اصلاً تَمنّی به معنای تلاوت و قرائت نیامده عدّه ای آن قصّه را ساختند (اولاًـ)، به دنبال سند گشتند (ثانیاً)، شعرِ حسّان بن ثابت را پیدا کردند (ثالثاً)، آن شعر هم که دارد «تمنّی الکتاب» به معنای «قرأ الکتاب» نیست (رابعاً) ایشان با اینکه عرب زبان است می گوید برای ما معهود نیست که در لغت عرب تمنّا به معنی تلاوت یا قرائت باشد. به هر تقدیر حالا چه باشد چه نباشد دلیلِ قطعیِ قرآنی، روایی، عقلی هست که حوزه ی هویّت و رسالتِ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از اینکه سهو و نسیان داشته باشد، جعل داشته باشد، آیه را کم بکند، آیه را زیاد بکند خطئاً، سهواً، نسیاناً محال است بنابراین آن جریان اَرانیقی که «وإنّ شفاعتهنّ لترجی» اِفکی است و دست ساز.

علم اگر الهی باشد ایمان را به همراه دارد و اگر ایمان محفوظ بماند مراقبت بشود اِخبات را هم به دنبال دارد. اینکه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» از یک طرف و در سوره ی «انفال» از طرف دیگر فرمود: (هُمْ دَرَجَاتٌ) یا (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) که چندین بار این دو آیه ذکر شد اول برای مؤمنان درجات است وقتی این درجات از حال به مَلکه منتقل شد از ملکه به منزله ی فصل مقوِّم منتقل شد خودِ شخص می شود درجه، حالا اصطلاحی به تعبیر اصطلاحی در روایات نیست ولی حقیقتش در روایات است :

ص: ۶۳۲

درباره ی عمار وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «مِن قَرنه إلی قَدمه» ایمان است یعنی ایمان در جانِ او رسوخ کرده این مرحله ی کامله ی ایمان است. خب این قسمت با (إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) هماهنگ است آنها که مؤمن اند خدای سبحان به آنها پاداشی عطا می کند گرایشی عطا می کند به آسانی اهل شب زنده داری اند به آسانی اهل گذشت اند به آسانی فداکاری می کنند که (نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) این راهها را به سرعت و به آسانی طی می کنند می شوند مُخبِت که بعد فرمود: (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ) این اِخبات نتیجه ی همان هدایتِ پاداشیِ خداست که نسبت به مؤمنین است و اینکه فرمود: (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) این با اصلِ ایمان همراه است نه اینکه عالِم اند و مؤمن نشدند و بعداً می خواهند بشوند. این ایمانی که بعد دارد ایمانِ متکامل است ایمانِ کمال یافته است زیرا در سوره ی مبارکه ی «روم» و مانند آن وقتی از این گروه سخن به میان می آید می فرماید اینها (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ) فرمود اینها کسانی اند که هم اهل علم اند هم اهل ایمان آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «روم» این است که (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ◻ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ) خدای سبحان به کسانی می گوید (أُوتُوا الْعِلْمَ) که علمشان نافع باشد وگرنه علمی که غیرنافع باشد که خدا از آنها به عنوان (أُوتُوا الْعِلْمَ) یاد نمی کند، اگر قرینه ای آن را همراهی کرد ممکن است، پس بنابراین اینجا که فرمود: (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) یعنی «اوتوا العلم و الإیمان» و آن (فَيُؤْمِنُوا بِهِ) ایمانِ متکامل است که ایمانی است روی ایمان که فرمود: (وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً) اینها مؤمنانی اند که ایمانشان افزوده می شود و به مرحله ی کمال که برسد به مقام اِخبات نائل می شوند که فرمود: (فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ).

جریان کفّار، با فعل مضارع که نشانه ی استمرار است از یک سو، با کلمه ی (لَا یَزَالُ) هم که مادّه ی او این حرف را می رساند استمرار را در بردارد از سوی دیگر فرمود اینها دائماً درصدد کذب و تکذیب اند هم خودشان اهل دروغ اند هم وحی را ــ معاذ الله ــ تکذیب می کنند (وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَهٍ) از این وحی و کتاب الهی (حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً) گرچه اشراط الساعه تدریجی است ولی خود ساعه بَغته است فرض ندارد که ساعه تدریجی باشد یعنی وقتی زمان می خواهد برداشته بشود زمان دیگر در لازمان برداشته می شود، اگر کلّ آسمان و زمین یکجا به هم می ریزد دیگر زمانی نمی ماند ما آفتابی باید داشته باشیم، زمینی باید داشته باشیم این زمین به دور خود بگردد تا بشود شب و روز، به دور آفتاب بگردد تا بشود سال و ماه، اگر شمس و زمین، شمس و قمر کلاً بساطش برچیده شد «ودکّه الارض والسماء» شد، (جُمِعَت الشمس والقمر) شد، تناسُل نجوم شد (وَالأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) شد، (وَالْسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ) شد زمانی نمی ماند لذا درباره ی قیامت فرمود بغته است اما اشراط الساعه چرا، تدریجی است. فرمود قیامت دفعتاً قیام می کند یا عذابِ یوم عَقیم که برسد تا آن روز اینها کفر می ورزند بعد دیگر کفرشان، کفرورزی شان تمام می شود نه ایمان می آورند برای اینکه انسان که مُرد دیگر نه ایمان دارد نه کفر، نتیجه ی عمل خودش را می بیند نه می تواند کافر بشود چون عملی در کار نیست نه می تواند ایمان بیاورد این چنین نیست که می تواند ایمان بیاورد یا می تواند کفر بورزد ولی کارش لغو و بی اثر است این طور نیست زیرا اگر انسان در آن صحنه مختار بود از نظر عمل و می توانست احدهما را انجام بدهد خب اگر این نعمت و این قدرت و انتخاب و اراده در قیامت برای او باشد یک نحوه کمالی است حتماً خدای سبحان این قدرت را که داد راهنمایی هم می کند این چنین نیست که در قیامت بتواند کفر بورزد ولی بی اثر یا ایمان بیاورد بی اثر، نه ایمان ممکن است نه کفر.

ص: ۶۳۴

سوره ی مبارکه ی «نور» که نظیر همان مثالی است که به خواست خدا در پیش داریم می فرماید، فرمود: (وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّی إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً) یک انسانِ تشنه ای که حرفِ راهیانِ راه را و کوثرشناسان را گوش نمی دهد سرابی از دور می بیند که آب نماست او خیال می کند آب است هر چه به او می گویند آن آب نماست و آب نیست گوش نمی دهد تشنه است دوان دوان به طرف سراب می رود تمام نیروهای او از دست می رود تمام دست و پای او می شکند بعد وقتی به کرانه ی افق رسید می بیند خبری نیست عطش هست (یک)، راه برگشت نیست (دو)، فرمود جریان کفار همین طور است دیگر نمی توانند راهی برای تحصیل کوثر داشته باشند خودشان را سیراب بکنند انسان بعد از مرگ کلاً ـ از عمل محروم است نه می تواند ایمان بیاورد نه می تواند کفر بورزد فقط خیلی از حقایق را که نفهمیده بود برایش کشف می شود و اگر ـ خدای ناکرده ـ سنّتهای سیّئه ای گذاشته باشد تا آن سنّتهای سیّئه هست درکاتش برای او می رسد اگر سنّتهای حَسنه گذاشته باشد تا آن سنّتهای حسنه هست حسناتش و درجاتش به او می رسد اینها همه محصول کار اوست نه اینکه کارِ جدیدی بکند ایمانی بیاورد یا کفر بورزد خب، اینکه فرمود: (لاَ یَزَالُ) اینها کافرند (حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ) یعنی کفرشان تمام می شود دیگر کافر نیستند دیگر فعل نیست نه اینکه حالا ایمان می آورند (وَلاَ یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً) یا نه، عذاب آن روز بیاید (یَأْتِیَهُمْ عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ) روزی را عَقیم می گویند که فرمود: (لا تغنی ولا تزر) این طور باشد برخیها گفتند که آن روز عقیم است برای اینکه نه شبی را به دنبال دارد و نه روزِ بعد را به دنبال دارد روزی است مُستمرّ از این جهت عقیم است.

ص: ۶۳۵

پرسش:؟پاسخ: آن چون کفر برطرف می شود ولی می خواهد بگوید اثر برایشان نیست شکّی یقیناً در قیامت برایشان روشن می شود می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) یعنی کفرشان تا آن روز هست نه اینکه حالا این شکّشان که برطرف شد به حالشان سودی دارد سودی ندارد این کار، کفرورزی اینها تا آن روز است که عذاب اَلیم بیاید اینها تا زنده اند کفر می ورزند بعد هم که دیگر بعد از مرگ نه کفر ممکن است نه ایمان.

خدای سبحان در قرآن کریم فرمود دو چیز باعث امنیّت مردم از عذاب است اوّل: وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دوّم: هم استغفارِ مردم. این مضمون را که قبلاً هم بحثش گذشت فرمود: (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) خب، وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) امانِ الهی است و با بودِ پیامبر عذاب بر کسی نازل نمی شود و چون اهل بیت(علیهم السلام) نورِ واحدند امروز وجود مبارک ولیّ عصر(سلام الله علیه) در بین مردم هست پس نباید عذاب نازل بشود. این سخن ناصواب است برای اینکه این آیه جزء مختصّات پیامبر را بیان می کند درست است که اینها در آن عالَم نور واحدند چون آنجا که نور واحدند کثرت نیست تمایز بین آنها نیست ولی در نشئه ی دنیا که کثرت هست تمایز هست یکی از مختصّات وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این است که با بودِ آن حضرت عذاب هرگز نازل نمی شود. بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیر این است بعد از رحلت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم).

ص: ۶۳۶

پرسش:؟پاسخ: بله، استغفار هست حالا استغفار رافعِ عذاب است البته، ولی اینها که استغفار نمی کنند که.

اشکال این است که چون اهل بیت نور واحدند و امروز وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) هست نباید عذاب باشد این اشکال و سؤال که خدا در قرآن فرمود با بودِ پیامبر عذاب نیست این مطلب اول، اهل بیت هم نور واحدند مطلب دوم، امروز وجود مبارک ولیّ عصر ولیّ عالَم است این اصل سوم، طبق این نباید عذاب در روی زمین راه پیدا کند اصل چهارم.

پاسخش این است که مستفاد از آیه، بیان مختصّات شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است در آن عالَم که نور واحدند کثرتی نیست تا بگوییم کدام نور پیامبر است کدام نور امام، در عالَم دنیا که کثرت است خب یکی پیامبر است اوصاف خاصّ خودش را دارد نماز شب بر او واجب است دیگری نماز شب بر او واجب نیست این احکام خاصّه ای است که در کتابهای فقهی بخشی از اینها آمده در کتابهای کلامی بخشی از اینها آمده.

وجود مبارک حضرت امیر بیانی دارد که آن بیان را وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) نقل می کند و مرحوم سیّدرضی(رضوان الله علیه) آن را در نهج البلاغه بیان کرده. آن روایتی را که سیّدرضی(رضوان الله تعالی علیه) از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرده این است که حضرت فرمود یعنی وجود مبارک امام باقر و از او حکایت شده است «ابوجعفر محمدبن علی باقر(علیه السلام) قال» که وجود مبارک امام باقر فرمود وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» دو امان از طرف خدای سبحان در زمین بود «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا» این بیان را وجود مبارک حضرت امیر بعد از رحلت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود، فرمود یکی از این دو امان رفت، رفع شد به طرف آسمان شما بکوشید «فَدُونَكُمُ الْآخَرَ» بکوشید آن امان دیگر را حفظ کنید «فَتَمَسَّكُوا بِهِ» آن امان دیگر را بگیرید متمسّک بشوید به آن امان. آن وقت توضیح می دهد می فرماید: « أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسول اللَّه(صلی الله علیه وآله وسلم)» که رحلت کرده است «وَ أَمَّا الْأَمَانُ البَاقِي فَالْاِسْتِغْفَارُ» چون در آیه دارد که (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) عامل دوم استغفار است بعد خود حضرت یعنی حضرت امیر استدلال کرد فرمود: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) بعد مرحوم سیّدرضی(رضوان الله علیه) می گوید که «وهذا مِن محاسن الاستخراج و لطائف الاستنباط» اهل بیت که خودشان قرآ نِ ناطق اند یک استنباط لطیفی وجود مبارک حضرت امیر از این آیه کرده است. خب طبق این بیان درست است اینها در عالَم دیگر نور واحدند ولی در عالم کثرت هر کدام حکم خاصّ خودشان را دارند این حکم مخصوص پیغمبر است با اینکه حضرت امیر بود, حضرت زهرا بود, امام حسن بود, امام حسین(سلام الله علیهم اجمعین) بود در این ظرف وجود مبارک حضرت امیر می فرماید آن امان رفت, بنابراین خدای سبحان آن عذاب را به برکت پیغمبر برمی دارد.

مطلب دیگر اینکه آیا در زمان خود حضرت عـذاب را از کلّ مردم برداشت یا از حجاز برداشت یا از خصوص مکّه؟ برخی از مفسّـِران ذیـل همین آیه می گوینـد منظور آن است که خـدای سـبحان اهل مکّه را مادامی که توی پیغمبر در میان اینها هستی عـذاب نمی کنـد اما وقتی شـما از مکه به مـدینه مهاجرت کردی اینها را عذاب می کند که صـنادیدشان را در چاه می اندازیم خب بالأخره در جنگ بدر همین طور بود دیگر الآن شـما که بین مکّه و مدینه اگر سَری به بدر زده باشید یک دیوار کوچکی است دورِ این قبرسـتان که شـهدای بـدر(رضوان الله علیهم) آنجـا دفن انـد پشت دیوار چـاهی است که صـنادید قریش را آنجا انداختنـد دیگر که حضـرت فرمود: (هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّاً) خب این عـذاب است اینها می گویند که منظور آیه این است که حضـرت تا در مکّه باشـد خـدا بر مردم مکّه عـذاب نازل نمی کند وقتی از مکّه به مدینه مهاجرت کرد خدا اینها را به عذاب می سپارد و عذاب بر اینها نازل می کند اثبات اینکه در زمان حضـرت در دنیا عذابی اتفاق نمی افتاد خیلی کارِ سـخت است چون حضرت هم (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) است دیگر خب.

پرسش: حاج آقا به نظرم این ظاهراً در مکّه واقع شده باشد؟

پاسخ: نه از کجا؟

پرسـش:؟پاسخ: امانِ اهل ارض از نظر هدایتِ مردم مثل اینکه سـتاره ها امان اند فرمود سـتاره ها امان اند سـتاره که امان اسـت معنایش این نیست که سـیل و زلزله نمی آید که معنایش این است که نور می دهد حالا اگر کسی نخواست نور بگیرد خودش می افتـد در چاه. در زمان خود آنها عـذابهای فراوانی آمـده همان جریان زیدبن علی از همین مورد است خود حسـین بن علی که قرآنِ ناطق است به آن روز در آمده دیگر, وقتی خود امام را آن طور می کند شـما چه توقّعی دارید که دیگر عذابی نیاید. بنابراین آن عذاب به آن معنا رفع شدن مخصوص وجود خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است.

ص: ۶۳۸

مطلب دیگر اینکه آنچه در دنیایِ کنونی می گذرد می بینیم خدای سبحان اصلِ کلی را مشخص کرد که هر مصیبتی که هست به وسیله ی کار خود مردم است خدای سبحان ابتدائاً کسی را عذاب نمی کند (یک) و سریع العِقاب هم به لحاظ دنیایی نیست (دو), خیلی مهلت می دهد چندین بار مهلت می دهد تا توبه کنند اِنابه کنند برگردند (سه), اگر نشد آن گاه می گیرند.

اصل کلّی را قرآن کریم مشخص کرده است که هر گونه عذابی که دامنگیر ملّت می شود در اثر سوء رفتار خود ملّت است این اصل کلی, حالا ما کم کم بیاییم به جریان ژاپن برسیم جریانی که در خاورمیانه دارد می گذرد بررسی کنیم می بینیم از منظر قرآن اینها را چطوری باید حل کرد. آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «شوری» این است (وَمَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) این اصل کلی است که هر مصیبتی که دامنگیر بشر می شود در اثر سیّئاتی است که او کسب کرده است البته به اینکه (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) چون خدای سبحان رحمتش بیش از غضب است هم بیش از غضب هم پیش از غضب, غضبش به رهبری رحمت حرکت می کند در خیلی از موارد هم رحمتش اقتضای عفو می کند این دعای معروف «یا من یقبل الیسیر و یعفوا عن کثیر» که بخشی از این دعا در بخش پایانی ابوحمزه ثمالی در سحرهای ماه مبارک رمضان آمده از همین آیه سی سوره ی مبارکه ی «شوری» است که فرمود: (وَمَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) خب. در بخشهای دیگر هم فرمود هر چه که می گذرد بر شما می آید (بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) است این حرفی در آن نیست حالا- بیاییم وضع دنیای کنونی را ببینیم گاهی ممکن است در عدلِ الهی, رحمت الهی, سِعه ی عفو الهی کسی نقد کند اشکال کند که این سیلی که می آید این زلزله ای که می آید اینها چیست؟ پاسخش (بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) است خدای سبحان سفره ای به اندازه ی نظام خلقت پهن کرد (یک), یعنی زمین تا اعماقش لبریز از برکت است این سفره را خلق کرد آسمانها لبریز از برکت اند این سفره را پهن کرد, بین الأرض و السماء مملو از حرکت است این سفره را پهن کرد, بعد مهمان دعوت کرد به نام انسان فرمود تو خلیفه ی منی همه از سپهر تا عمق دریا و اقیانوسها مسخّر توست من همه را برای تو مسخّر کردم (سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ) از هر غذایِ آسمانی, زمینی, بین الأرض و السماء بخواهی استفاده کنی من راه را برای تو فراهم کردم برای تو مسخّر کردم با یک دست جهان را می بینی به نام عقلِ نظر که می فهمی, با دست دیگر جهان را می سازی با اراده می سازی به نام عقلِ عمل آنجایی که راه افتادی زیردریایی ساختی خودت دیدی دیگران هم دیدند من اقیانوس را مسخّر تو کردم الآن شما می بینید شهرهای کوچک برای مترو ساختن در زحمت اند اما این شهرهای پیشرفته زیر دریا مترو ساختند که کشوری را به کشور دیگر وصل می کند این را مسخّر کردم مثل جاده ی عادی, خب همان طوری که جاده ی عادی روی زمین گذاشتند در عمق دریا مترو ساختند آن هم چند طبقه این دیگر افسانه که نیست که هر روز دارند رفت و آمد می کنند خب این را خدا مسخّر کرده از نظر اوجِ سپهر هم که الآن مریخ پیما درست کردید رفتید خدای سبحان مسخّر کرده فرمود آسمان بخواهید بروید راه باز است زمین بخواهید بروید راه باز است دریا بخواهید بروید راه باز است هم هوش به شما دادم هم وسایل را به شما دادم بروید این کار را بکنید.

امّا بشرِ امروز تمام این بودجه های کره ی زمین را شما ارزیابی بکنید الآن این چنین نیست که بودجه های نظامی مستور باشد گرچه بعضی از بودجه های امنیتی مستور است اما غالب بودجه های نظامی می رود مرکز قانون گذاری مشخص است اکثر قریب به اتّفاق درآمدهای کُره ی زمین صرف آدم کُشی است این کارخانه های اسلحه سازی که سه شیفت کار می کنند مثل این چرخهای خیاطی که مرتب دارد اسلحه تولید می کند برای آدم کُشی است آن دانشکده هایی که افسران آدم کُش تربیت می کنند آن دستگاههایی که بمب افکنها طراحی می کنند همه برای این است قسمت مهمّ بودجه ی کُره ی زمین صرف آدم کشی است بخشی از آن بودجه ها هم صرف مفاسد اخلاقی است مختصری می ماند صرف خوراک و پوشاک مگر بشر چقدر غذا می خورد این بشر است صدای انبیا هم به اینها می رسد, صدای اولیا هم به اینها می رسد, صدای مسجد و حسینیه و قرآ ن و عترت هم به همه می رسد همه (نَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) شما این وضع ژاپن را می بینید این نیروگاه اتمی این برای چه این چندتا دستگاه های اتمی را ساخته اینها هم منتظرند که اگر یک وقت آمریکا حمله کرده این هم حمله بکند دیگر الآن دودش به چشم خود همینها می رود ساختن این گونه از سلاحها حرام است نه استکبار جهانی می فهمد نه صهیونیست می فهمد که ایران هدفش ساختن سلاح اتمی نیست می خواهد مشکلات علمی و اقتصادی خودش را حل کند جلوی این را می گیرند اما جلوی آنها را نمی گیرند جلوی سلاحهای تخریبی که اگر یک سونامی پیش آمد اول دامنگیر خود آنها بشود جلوی آنها را نمی گیرند. خب در قرآن فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) ما عالم زیبا آفریدیم هیچ نقصی در آن نیست (هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ) شما این بشرِ استکباری صهیونیستی را بگذار کنار کلّ جهان را نگه کنی یک تابلوست اگر در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا) در سوره ی «ملک» فرمود بالا بروید پایین بروید بین الأرض و السماء فراهم کنی غیر از تابلوی زیبا چیز دیگر نمی بینی (هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ ۝ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِيرٌ) دو بار, ده بار, صد بار بالا و پایین بروی یک تابلو می بینی این قدر ما عالم را زیبا آفریدیم از ابوریحان بیرونی نقل شده که اگر عالم به حرف در بیاید می شود موسیقی از بس منظّم است خب این حرف از ابوریحانی بیرونی قابل قبول است چون این گونه از افراد در هر هزار سال شاید یک نفر دو نفر پیدا بشود این عالم است خب اگر این عالم با این نظم خلق شده اینها را هم آنجا فاسد کردند دریا را فاسد کردند صحرا را فاسد کردند (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) بعد یک سونامی که پیش می آید می گویند در عالم شرّ زیاد است خب شما که می توانی زیردریا و مترو بسازی چرا آنجایی که گُسل هست خانه می سازی چرا به این فکر نیستی که بفهمی کجا گسل زلزله است کجا نیست این را کاملاً می شود تشخیص داد خیلی آسان است منتها به دنبال این نرفتی به دنبال آدم کشی رفتی هر چه به شما گفتند خدایی هست باور نکردید, قیامتی هست باور نکردید, پیغمبری هست باور نکردید, اهل بیتی هست باور نکردید همه ی اینها را (نَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) آن وقت یک تکان مختصری به اقیانوس می دهد ده پانزده هزار نفر را خاک می کند این (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) است این در شرقِ ما, در غربِ ما می بینید یک عدّه مدّعی اند خادم الحرمین اند.

ص: ۶۴۰

بیان نورانی علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) که برای مالک نوشت یا مالک! این در دست یک عدّه به اسارت رفته «إِنَّ هـذا الـدِّیْنَ قَدْ کَانَ أَسِـیْراً فِی أَیْـدِی الْأَشْـرَارِ» مهم ترین برنامه های رسمی دین حرمین است حرف از کنار کعبه بالأخره بایـد بلند بشود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از کنار کعبه که مَهبِط وحی است صدایش را به جهان رساند ابراهیم خلیل این چنین بود وجود مبارک حضرت(سلام الله علیه) که ظهور می کند پشت به دیوار کعبه می دهد می گوید «أنا بقیّه الله» حرف باید از آنجا به عالَم برسد. این در اسارت آنهاست کسی خود را خادم حرمین می داند لشکرکشی می کند برای کشتن مسلمانها و هیچ کسی هم حرف نمی زند خب شما دلتان می خواهد نه سونامی بیاید نه زلزله بیاید نه سیل بیاید. یک عدّه از علما هم که مشایخ سوءاند که یا ساکت اند که «السّاکت عن الحق شیطانٌ أخرس» این از بیانات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است فرمود اینها شیطانِ دهن بسته اند «السّاکت عن الحق شیطانٌ أخرس» یا حرف این خادمان حرم قلّابی را تصدیق می کنند یا جلوی تظاهرات مسلمانهای عربستان را می گیرند روز روشن در بین بیش از میلیونها نفر با حضور علما از مقدّس ترین مکان کُره ی زمین لشکرکشی می کنند برای کُشتن مسلمانها و شیعه های بحرین اینها دعای فرج می خواهند آنها گلوله می زنند آن وقت دلتان می خواهد نه سونامی, نه سیل, نه زلزله این طور نمی شود عالم را با این وضع نگه داشت.

علمای ما, بزرگان ما, مراجع ما, مسئولین ما همه فرمودند ما هم وظیفه مان این است که این دعا را فراموش نکنیم بگوییم خدایا! تو را به پیغمبرت, تو را به علیّ ات, تو را به زهرایت, تو را به حسن و حسینت, تو را به زین العابدینت, تو را به باقرت, تو را به صادقت, تو را به کاظم و رضایت, تو را به جواد و هادیت, تو را به عسکری و حجّت اند به داد مسلمانها برس!

ص: ۶۴۱

تو را به اهل بیت و قرآن و عترت یان مسلمانها را از شرّ این حاکمان نجات مرحمت کن!

دست استکبار و صهیونیست را قطع بکن!

آمریکا و اسرائیل را به خاک مذلّت بنشان!

خدایا! اینها با دعای فرج و نماز دارند دین تو را یاری می کنند تو را به قرآن و عترت به دادِ اینها برس!

امیدواریم آن نظامها و نظام ما تا ظهور ولیّ عصر از هر خطری محفوظ بماند!

«غفر الله لنا و لکم والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره حج ۹۰/۰۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذلکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰)

بعـد از اینکه در آیه ی ۵۶ فرمود: (الْمُلْکُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) یعنی در صـحنه ی قیامت مالکیّت مطلقِ خدای سـبحان ظهور می کند نه جا برای تملیکِ آزمونی است (یک)، نه جایی برای مهلت دادن به ظالمان است که ستم بکنند و قاسمانه مَلِک و مالک بشوند (دو)، پس آنچه در صـحنه ی قیـامت اتفـاق می افتـد مِلـک حقیقی است (الْمُلْکُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) چه اینکه درباره ی قیامت هم به عنوان نفی جنس فرمود: (لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ) یعنی الیوم دیگر ظلمی نیست. آن که قـادر است به نام خـدای سـبحان که منزّه از ظلم است دیگران هم که عاجزند (كُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ) قدرت ظلم ندارند پس به عنوان نفی جنس، ظلم از کلّ صـحنه ی قیامت نفی شـده است (لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ) هر مِلـک و مُلکی که در قیـامت حاصـل بشود حق است (الْمُلْکُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ) آن گاه فرمود: (الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) اینها بر اساس ایمان و کفر به نحو مطلق.

ص: ۶۴۲

درباره ی خصوص افراد مهاجر و شـهید که گروه خاصّـی از اهل ایمان انـد فرمود: (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا) اول فرمود مُلکی که در صحنه ی قیامت است حق است بعـد فرمود مؤمنینی که دارای اعمال صالـح انـد در جنّات نعیم اند آن گاه خواصّ از مؤمنـان را که مهـاجران و شـهدا باشـند جـداگانه نـام می برد فرمود: (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً) در سوره ی مبـارکه ی «بقره» و همچنین در سوره ی مبـارکه ی «آل عمران» جریـان شـهدا را به نحو ویژه ذکر کرد فرمود: (لاَ تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ) در سوره ی «بقره» (لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً) در سوره ی «آل عمران» فرمود شـهدا زنـده انـد از رزقِ خـاص برخوردارنـد دربـاره ی مهاجران چنین تعبیری نیامـده درباره ی خصوص شهدا آمده.

مهاجر و شهید را در این آیه کنار هم ذکر می کند می فرماید آنها که مهاجر فی سبیل الله اند خواه شربتِ شهادت بنوشند خواه به طور مرگِ طبیعی بمیرند اینها از رزقِ حَسن برخوردارند معلوم می شود که ذکر جریان مهاجر و شهید بعد از ذکر مؤمنانی که دارای عمل صالح اند معلوم می شود که اینها یک حیاتِ خاص دارند یک رزقِ مخصوص دارند یک مسکن ویژه، کسی که مهاجر در راه خدا باشد خواه شربت شهادت بنوشد یا شهید نشود دارای رزقِ حَسن است (یک)، مسکن طیّب و طاهر دارد (دو) و خداوند هم از او راضی است (سه)، فرمود: (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) این گروه (ثُمَّ قُتِلُوا) نظیر کسانی که در صدر اسلام از مکه به مدینه مهاجرت کردند بعد در جبهه های جنگ شرکت کردند شربت شهادت نوشیدند یا نه، مهاجرت کردند و در جنگ شرکت کردند ولی شهید نشدند یا قبل از جنگ مُردند (أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً) معلوم می شود یک رزقِ خاص است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آمده است آیه ی ۱۶۹ «آل عمران» (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ▯ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ) مشابه آنچه درباره ی شهدا آمده است درباره ی مهاجرین هم هست برای اینکه آنجا به عنوان رزقِ خاص یاد کرد اینجا هم به عنوان رزقِ حَسن آ نجا فرمود: (فَرِحِينَ) اینجا فرمود داخل در مسکنی می شوند که به رضا می رسند یعنی (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) رضا و فَرَح و سرور اینها نزدیک هم اند، بنابراین «لا تحسبن الذین مهاجرین أمواتا» بلکه اینها هم احیای اند (عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

مطلب دیگر از سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم به آن اشاره فرمودند این است که این هشت آیه در قرآن کریم بی نظیر است زیرا در پایان این هشت آیه هر کدام از اینها دو اسم از اسمای حسنای خدا ذکر شده که جمعاً می شود شانزده اسم در اثنای اینها و همچنین در آیه ی نهم دو اسم دیگر با دو اسم قبلی ضمیمه شده چهار اسم که چهار اسم با این شانزده اسم می شود بیست اسم، بیست اسم از اسمای حسنای خدای سبحان در این هشت آیه ی منسجم و در آن آیه ای که همانند اینها منسجم با اینها نیست ولی مضمونش مطابق با اینهاست در بردارد.

بیست اسم از اسمای حسنای الهی در این نُه آیه است این هشت آیه را که خیلی منسجم اند و ایشان فرمودند در قرآن بی نظیر است ملاحظه بفرمایید این آیات از ۵۸ شروع می شود تا ۶۵ در آیه ی ۵۸ دارد که (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) در اینجا بنا بر اینکه «هو» هم از اسمای حق دارا باشد (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است با (هُوَ) دوتا، ۵۹ دارد (إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ) ۶۰ دارد که (لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) ۶۱ دارد (وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) ۶۲ دارد که (وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) ۶۳ دارد که (وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) ۶۴ دارد که (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) ۶۵ دارد که (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ) این هشت آیه هر کدام به دو اسم از اسمای حسنا مختوم اند که جمعاً می شود شانزده اسم. در آیه ی نهم دارد که (وَهُوَ الَّذِی أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) که «مُمیت» و «مُحیی» هم از اسمای حسنای الهی هستند این می شود هجده اسم در این اثنا هم (أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) چه اینکه در همی آیه آمده است که خدای سبحان (هُوَ الْحَقُّ) و (لَّهِ مُلْكُ السَّماوَاتِ) هم هست جمعاً می شود بیست اسم، اما آنچه منسجم است و مشابه ندارد همان هشت آیه ای است که پایان هر کدام از آنها دو اسم از اسمای حسنای خدای سبحان است. به هر تقدیر عظمت هجرت در همین بس که فرمود کسی که مهاجر فی سبیل الله باشد خواه شهید بشود خواه شهید نشود از چند خصیصه برخوردار است یکی اینکه (لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً) دیگر اینکه (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ) مسکنِ خوب به اینها عطا می کنند مسکنی که باعث رضای اینها باشد اینها راضی باشند.

سوره ی «حاقه» فرمود گروهی از مردان الهی وقتی وارد بهشت شدند آیه ی ۲۱ سوره ی «حاقه» این است که (فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ) در یک زندگی که رضایتمندانه او به سر می برد وارد می شود خب مسکنی که مرضیّ آنها باشد دارند، رزقِ حَسن هم که دارند و آنچه را که راه بخواهند برایشان حاصل است. در بحثهای قبل هم داشتیم که در بهشت تنها مسئله ی فرح و رضا مطرح نیست تنها مسئله ی (وَلَهُم مَّا یَشْتَهُونَ) مطرح نیست بلکه (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) هم مطرح است (یک)، (وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) هم مطرح است (دو)، یعنی در بهشت یک سلسله چیزهایی است که اینها نمی دانند و نمی فهمند تا آرزو کنند و در دعاها از خدا بخواهند. دعای هر کسی به اندازه ی معرفت اوست هر کسی خدا را و بهشت را و اسمای حسنای الهی را به هر اندازه بشناسد در دعاها به همان اندازه خواسته دارد اما ذات اقدس الهی در این بخشهای قرآن فرمود در بهشت چیزهایی هست که عقلِ کسی نمی رسد تا از ما بخواهد (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) این هم نکره در سیاق نفی است هیچ کسی نمی داند آنجا چه خبر است (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) در بخشهای دیگر فرمود: (لَهُم مَا یَشَاؤُونَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) یعنی هر چه بخواهند هست این یک، چیزهایی هم هست که اینها نمی خواهند از ما برای اینکه درکش را ندارند چند بار این مثال ذکر می شد که هیچ گاه یک دامدار یا یک کشاورز یا پیشه ور عادی این در دعاها در خواسته ها هرگز از خدا آرزو نمی کند ای کاش من نسخه ی خطّی تهذیب شیخ طوسی را می داشتم او اصلاً شیخ طوسی نمی شناسد تهذیب نمی داند چیست تا از خدا بخواهد که خدایا توفیقی بده من نسخه ی خطّی تهذیب شیخ طوسی را فراهم بکند این در تمام مدّت عمر مکه هم برود، مدینه هم برود، دعا هم بکند این دعا را نمی خواهد در شب قدر برای اینکه اصلاً این چیزها را نمی فهمد خیلی از چیزهاست که در ادراک ما نیست تا از خدا بخواهیم، بنابراین فرمود: (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) (یک)، (لَهُم مَا یَشَاؤُونَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) (دو)، این دوتا آیه می فهماند که نعمتهای الهی بخشی از آن فوق ادراک همه ی ماهاست بنابراین آنچه در سوره ی «حاقه» آمده است (فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ) آنچه هم که اینها مطرح است که (لَیُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ) این دونِ آن (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْیُنٍ) است، دون (وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) است ممکن است هم سطح (لَهُم مَا یَشَاؤُونَ فِیهَا) باشد اما دون (وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) است آن (وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ) یعنی فوق اراده ی اینها، چیزهایی هست که اینها اصلاً نمی خواهند، نمی خواهند نه یعنی می فهمند و نمی خواهند خب اگر بفهمند یقیناً می خواهند، بنابراین این آیه آن مرحله ی عالی را نمی رساند اما حالا آن مرحله ی عالیه برای چه کسی است آن را خود ذات اقدس الهی می داند.

پرسش:؟پاسخ: (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) يعنى بيش از آرزوى آنها.

پرسش:؟پاسخ: يعنى آنچه را كه آنها مى خواهند كه ما به آنها مى دهيم، چيزهايى هم هست كه اصلاً آنها نمى خواهند از ما.

پرسش:؟پاسخ: همان، فرمود ما به اينها خواهيم داد ديگر، درباره ى نعمت اينهاست اگر درك كسى ضعيف باشد به اندازه ى همان درك از خداى سبحان خواسته اى دارند.

رزقِ حسن براى اينهاست، پس هجرت آن عظمت را خواهد داشت كه تقريباً معادل شهادت است البته برخيها توفيق جمع بين هجرت و شهادت را دارند (يك)، برخيها توفيق شهادتِ دون الهجره را دارند (دو)، برخيها توفيق هجرت دون الشهادت را دارند (سه)، درجات اين سه گروه يكسان نيست چه اينكه در آيه ى ۵۶ هم كه فرمود: (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ) همه ى مؤمنانى كه داراى عملِ صالح اند كه يكسان نيستند هم (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) در قرآن كريم آمده است هم (هُمْ دَرَجَاتٌ) كه بالاتر از (لَهُمْ دَرَجَاتٌ) است در قرآن كريم آمده است يكى در «انفال» است يكى در «آل عمران» اگر جامع اينها در آيه ى ۵۶ آمده منافات ندارد كه برخيها بر بعضيها افضل باشند اينجا هم اگر شهيد و مهاجر كنار هم ذكر شدند معنايش اين نيست كه اينها همسان هم اند اينها از رزقِ حَسن برخوردارند منتها رزق حسن مراتبى دارد مسكنى كه مورد رضا باشد آن هم مراتبى دارد.

پرسش:؟پاسخ: نه، جامعش يكسان است مثل همان آيه ى ۵۶ ديگر، در ۵۶ فرمود: (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) به عنوان جمع ذكر كرد اينها (فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ) در حالى كه مراتب فراوانى دارند غُرف مبنيه است شما در آيات غرف مبنيه ملاحظه بفرماييد رواياتى كه در ذيل اين آيات است نشان مى دهد كه كسى كه در غرفه ى بالاست مى تواند سَرى به غرفه ى پايينى بزند حال آنها را بپرسد ولى كسى كه در غرفه ى پايين است نمى تواند برود بالا حال آنها را بپرسد به همان دليل كه در دنيا كسى نماز شب مى خواند كسى نمى خواند آن كه نماز شب مى خواند در غرفه ى بالاست سرى هم به پايين مى زند اما كسى كه اهل تهجّد نبود فقط در غرفه ى پايين است (غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ) اين چنين نيست كه بالايى بتواند سرى به پايينى بزند پايينى هم بتواند سرى به بالايى بزند اين طور نيست درجاتشان محفوظ است، اگر اين چنين است حالا هم كه مسئله ى مهاجر و شهيد كنار هم ذكر كردند معنايش اين است كه جامع مشتركى دارند نه يعنى در تمام مراتب اينها يكسان اند خب (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

مسئله ی رزق از افعال خداست (این یک)، وقتی فعل خدا شد داخل در منطقه ی سوم است (دو)، منطقه ی اول و منطقه ی دوم منطقه ی ممنوعه بود یعنی مقام ذات اقدس الهی منطقه ی ممنوعه بود که احدی راه ندارد، منطقه ی صفات ذات که عین ذات است اکتناهش هم منطقه ی ممنوعه است کسی راه ندارد می ماند وجه الله، فعل الله، خَلق الله، رزق الله همه ی اینها افعال خداست فعل خدا هم وجودِ ممکن است گاهی خلق می کند گاهی نمی کند، گاهی رزق می کند گاهی نمی دهد، گاهی قبض می کند گاهی بسط می دهد اینها فعل خدا هستند فعل خدا که شد می شود ممکن، وقتی ممکن شد خدای سبحان هم به دیگران هم اجازه می دهد این کارها به دست آنها هم انجام بگیرد مثل اینکه به عیسای مسیح فرمود: (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِي) عدّه ای خالق اند، عدّه ای رازق اند، عدّه ای فاصل اند، اما خیرالرازقین اوست، خیرالفاصلین اوست، خیرالخالقین اوست، أحسن الخالقین اوست برای اینکه خدای سبحان بالذات این صفات را دارد این فعل برای اوست بالاصاله دارد دیگران به افاضه ی الهی دارند به توجّه الهی دارند بالعرض دارند، بالتبع دارند، بالمجاز دارند با نقص همراه است با کمبود همراه است و مانند آن، لذا خدا خیرالرازقین است در جمع بندیهای نهایی برای اینکه کسی خیال نکند که دیگران هم رازق اند واقعاً و خدا هم رازق است واقعاً، در جمع بندی نهایی به صورت توحید فصل می کند (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) که معرفه بودن خبر با ذکر ضمیر فصل به نام «هو» این مفید حصر است مسئله ی خلق هم همین طور است (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) مسئله ی رزق هم این چنین است مسئله ی فصل هم این چنین است او خیرالفاصلین است بعد هم می فرماید: (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) آن افعالی که به غیر خدا اسناد می دهند در آیات توحیدی جمع بندی می کنند می فرمایند بالاصاله همه ی اینها برای خداست ما آیه ای نداریم که فعلی از افعال خدا را خدای سبحان به غیر خود اسناد بدهد بعد جمع بندی نکند در همه ی جمع بندیها اگر فرمود: (خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ) یا (أَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ) در بخشهایی دارد که (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً) دیگران هر چه دارند بالأخره یا مظهرند یا افاضه ی الهی است یا تعبیرات دیگر بالأخره داده ی خداست. اینجا فرمود: (لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) این برای رزقشان.

رزق هم مستحضرید که تنها خوردن و پوشیدن و نوشیدن و امثال ذلک نیست علم است، فهم است، حشر با انبیا و اولیاست شعیب(سلام الله علیه) از نبوّت خود به عنوان رزق حسن یاد می کند فرمود: ﴿رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً﴾ اینها جزء حَسَن است حشر با اولیا هم این چنین است این طور نیست که تنها بهشت در همان ﴿أُكُلُهَا دَائِمٌ﴾ باشد. خب این ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است ﴿لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا﴾ که این «مُدْخَل» اسم مکان است نه مصدر میمی ﴿مُّدْخَلًا﴾ که ﴿يَرْضَوْنَهُ﴾ اینها راضی اند هر چه بخواهند در این خانه هست در این غُرف مبنیه هست بعد فرمود: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ اینجا که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ ضمن اینکه پاداش آنها را ذکر می کند تذکّر هم می دهد که اگر به شما جفایی شده است دوتا راه دارد یکی انتقام یکی عفو، شما در حوزه ی داخلتان یعنی مسلمانها در حوزه ی داخل با دشمنی بجنگید نه با دشمن با اختلاف بجنگید نه با مُختلِف، با مخالفت مبارزه کنید نه با مخالف، نسبتهای برون مرزی بیگانه که حمله کرد.

بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» سنگ را همان جایی که آمد برگردانید این طور نیست که ستم پذیر باشید آن آیاتی که می فرماید در حوزه ی داخلی امّت اسلامی با مخالفت مبارزه کنید نه با مخالف، با اختلاف مبارزه کنید نه با مختلِف. فرمود: ﴿يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ یعنی فرمود سیّئه را دفع کن نه سیّء را، بدی را کینه را اختلاف را حل کن این کار آسانی هم نیست البته، اما نسبت به برون مرزی بیگانه حمله کرده است «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ برای همین است دیگر اینجا که نفرمود با آنها مدارا کن فرمود: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ اما در داخله ی حوزه ی اسلامی فرمود: ﴿وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ نه «السیّء» ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ آن سیّئه را برای اینکه ممکن است در آینده ی نزدیک ولیّ حَمیم شما بشود. خب چون این چنین است فرمود در داخله ی خودتان اگر کسی به شما ظلم کرده است مظهر خدای علیم حلیم بشوید چرا؟ ﴿ذلِكَ﴾ برهان مسئله این است ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ﴾ اول حِلم است و بردباری اگر نه، دیدید حلم و بردباری و گذشت اثر ندارد خواستید انتقام بگیرید انتقامتان مجاز است و اگر دگربار آن شخص ظالمانه اقدام کرد خدای سبحان او را سرِ جایش می نشاند ﴿ذلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ﴾ مستحضرید که صنعت مشاکله و ازدواج از صنایع ادبی است مثل اینکه می گویند ﴿جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ بنا بر این تفسیر معروف خب جزای سیّئه حَسنه است سیّئه نیست یعنی اگر کسی بدی را بخواهد کیفر بدهد انتقام بگیرد انتقامِ بدی، عدل است و عدل حَسنه است انتقامِ کسی که کار زشت کرد این انتقام زیباست انتقام که زشت نیست اما اینکه گفته شد ﴿جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ این بر اساس مشاکله است البته معنای دیگری هم برای این آیه ذکر کردند. خب، در آنجا که فرمود: ﴿جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾ این دومی حَسنه است چون عدل است و سیّئه نیست لکن بر اساس مشاکله گفته شد در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت در بخش پایانی سوره ی «نحل» آیه ی ۱۲۶ این چنین است فرمود: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ﴾ اگر خواستید عِقاب بکنید همان طوری که دشمنِ شما، شما را عِقاب کرد شما هم به همان اندازه عِقاب بکنید نه بیشتر خب دشمن که عِقاب نکرد دشمن ظلم کرد آن کسی که اول ستم می کند ظلم است آن که به عقب به دنبال او انتقام می گیرد عقوبت می کند این عدل است دومی را می گویند عِقاب که عَقبِ اوّلی است ولی اوّلی را که عِقاب نمی گویند که.

سوره ی «نحل» فرمود: (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ) یعنی اگر خواستید عِقاب بکنید (فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ) به همان اندازه که آن شخص شما را عِقاب کرده و شما معاقَب شدید خب شما که معاقب نبودید شما مظلوم بودید تعبیر از ظلم ابتدایی به عِقاب بر اساس صنعت مشاکله و ازدواج است مثل (جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) در بخشهای دیگر از قرآ ن هم آمده است که (مَنِ اعْتَدَی عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَيْكُمْ) خب این هم بر اساس صنعت مشاکله است اوّلی اعتدا کرده، تعدّی کرده، عداوت کرده، تجاوز کرده، دومی که عدل است تجاوز نیست. فرمود: (مَنِ اعْتَدَی عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا) این دومی که اعتدا نیست دومی عدل است اما بر اساس صنعت مشاکله درباره ی دومی اعتدا یاد شده است خب گاهی درباره ی دومی اعتدا یاد می شود گاهی درباره ی دومی عِقاب یاد می شود که مورد عِقاب آن شخص است نه آن ظلمِ ابتدایی عِقاب است نه این کیفرِ ثانوی اعتدا، هم آن ظلم اوّلی ظلم است عِقاب نیست هم کیفرِ دومی عدل است اعتدا نیست لکن بر اساس صنعت مشاکله این طور تعبیر می شود.

پرسش:؟پاسخ: نه دیگر، بر فرض کسی کافر هم باشد کافر نمی گوید که اگر کسی به دیگری ستم کرده یک سیلی زده آن دیگری هم دارد ستم می کند شما اول عِقاب کردی کافر که با لغت و ادبیات مخالف نیست.

پرسش:؟پاسخ: نه، عِقاب یعنی عِقاب، یعنی اگر کسی کافر شد می گوید شما سیلی به صورت دیگری زدید این عِقاب است یعنی با لغت مخالف است؟!

تعبیر قرآ ن کریم این است که شما معاقب شدید به همان اندازه که معاقب شدید عِقاب بکنید خب کسی معاقب نشد این ظلم کرده سیلی زده به صورت دیگری این را که نمی گویند عقاب که، ولی صنعت مشاکله ایجاب می کند که تعبیر به عِقاب بشود چه در پایان سوره ی مبارکه ی «نحل» چه در این آیه محلّ بحث فرمود: (مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ) این صنعت، صنعت مشاکله است خب. مستحضرید که بسیاری از اینها را خود قرآن کریم ارائه کرده شما می بینید برکت مغنی و جامع و سیوطی به همان آیات و روایاتی است که استشهاد کردند وگرنه عربِ قبل از اسلام قانون مدوّنی نداشت نحو و صرف و معانی و بیان و بدیعِ مدوّنی نداشت این قرآن آمده علوم ادبی را به همراه خود آورده مبادا کسی به این فکر باشد که یک شعر جاهلی پیدا کند تا قرآن را با آن حل کند نعم، اگر عربی بود، نژادی بود، تمدّنی بود، یک قانون ادبی مدوّنی بود مقبول بود باید ما برابر آن بگوییم قرآن را باید معنا کرد اما همه ی لطایف مغنی را می بینید آیات تهیه کرده، همه ی لطایف جامی را می بینید آیات معیّن کرده اگر شما شواهد قرآنی و روایی را از جامی و مغنی و سیوطی بردارید ادبیاتی نمی ماند بنابراین این بزرگانی که گفتند مثل سنایی و امثال سنایی که «قرآن ز قرآن پُرس و بَس» همین است ما ضمن اینکه باید به ادبیات رایج احترام بگذاریم باید اینها را در پلّه های اوّلی بدانیم وقتی خود سیاق و سِبَاق آیات این هنر ادبی را به ما یاد می دهد ما نباید غفلت کنیم ادبیات را قرآن شکوفا کرده است و نهج البلاغه شکوفا کرده است خب، (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ۝ ذلكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ) بعد به او ستم شده (ثُمَّ بُغِيَ) دوباره ستم شده (لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ) شما در روایاتی که ذیل این آیات است حتماً ملاحظه فرمودید:

تفسیر کنزالدقائق آمده وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم(سلام الله علیه) از پدر بزرگوارش امام صادق(سلام الله علیهما) نقل می کند که پدرم امام باقر(سلام الله علیه) را مکرّر می خواندند می گفتند این درباره ی حضرت امیر(سلام الله علیه) است خب این معنایش تطبیقِ مصداقی است نه تفسیرِ مفهومی، اگر تفسیرِ مفهومی باشد مفید حصر است دیگر شامل شهدای کربلا و سایر شهدا نمی شود، اما وقتی تطبیقِ مصداقی باشد بله، خب یکی از مصادیق بارز این آیه وجود مبارک حضرت امیر است که مظلوم شد یکی از مصادیقش هم شهدای جنگ بدر و احد و حنین اند یکی از مصادیقش هم شهدای کربلا هستند و مانند آن (ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) اگر شما بخواهید مظهر خدای سبحان بشوید درست است که اگر انتقام گرفتید منصورید لکن اگر عفو کردید اگر غفران کردید بیش از آن منصور بودن از فیض الهی بهره می برید در همان سوره ی مبارکه ی «نحل» آنجا دارد که اگر کسی عِقاب کرده است پاداش خوبی دارد اما (وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ) آیه ی ۱۲۶ سوره ی «نحل» همین بود که خوانده شد آیه ی ۱۲۷ این است که در همان ذیل آیه ی ۱۲۶ دارد که (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ) صبر نصیب هر کس نیست صبر از بهترین فضایل است که پاسخِ درخواستِ روزانه ی ماست ما در شبانه روز به خدای سبحان می گوییم (إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ) از تو کمک می خواهیم خدا هم آدرس داد فرمود کمک می خواهید (وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ) هر مشکلی پیدا کردید «خالصاً لوجه الله» دو رکعت نماز بخوان چیزی بخواه جواب می گیری و صبر و استقامت و بردباری را از دست نده جواب می گیری (وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ) بنابراین درست است که ما روزانه و شبانه از خدای سبحان کمک می خواهیم اما خدا هم کمک را آدرس داد که کمکِ من کجاست صبر از بهترین فضایل و مهم ترین ذخیره های انسان است حالا صبرِ حوزوی یک طور است، صبرِ دانشگاهی یک طور است، صبرِ کسبه یک طور است و مانند آن خب.

پرسش:؟پاسخ: برای اینکه زمینه فراهم بکند برای دعوت به عفو، چون در پایان می خواهد بفرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) چون شما می خواهید عِقاب بکنید می توانید، اما ولی بدانید این مطلبی که ما می گوییم حدّ میانی است نه حدّ نهایی، حدّ نهایی اش عفو است البته در حوزه ی داخل نه حوزه ی خارج الآن حوزه ی خارج وظیفه ی همه ی مسلمانهای به پا خاسته آن است که در برابر استکبار و صهیونیست بایستند اینجا دیگر جای عفو نیست ببینید این یک طرف دستش روی ماشه ی بشرکُشی است یک طرفش هم دهنش باز است از حقوق بشر دفاع می کند خب این را باید خفه کرد دیگر این را که نمی شود گفت عفو کنید که اینجا جای (أَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ) است خب تو دستت روی ماشه است و مرتب داری آدم می کشی از آن طرف هم دهنت باز است از حقوق بشر داری دفاع می کنی اینکه نمی شود آن برای داخل است.

بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» این دشمن اگر حمله کرد بله فقط همین است چاره نیست (أَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ) است اما در داخله ی حوزه ی اسلامی برای اینکه مسلمانها یک قدرت واحده پیدا کنند فوراً انتقام نگیرند جا برای عفو و گذشت هست. خب (لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً) آن، این هم مسئله ی نصرت.

جریان رضوان الهی خدای سبحان از کسی راضی است و کسی را به عیشِ راضیه می رساند و کسی را (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ) می رساند که این هم از خدا راضی باشد یعنی به قضا و قَدَر الهی راضی باشد چون راضی به قضای الهی است مرضیّ خداست و چون مرضیّ خداست ذات اقدس الهی این همه نِعم را درباره ی او روا می دارد، اگر (رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) شد یا (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) شد آن گاه (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ) درباره ی مهاجرین این طور است، درباره ی شهدا این طور است حالا جمع بین هجرت و شهادت می شود یا نشود به هر تقدیر کسی وارد مسکنِ مرضی می شود که راضیتاً از دنیا برود این چنین نیست که کسی نسبت به قضا و قدر الهی بی مِهری بکند بعد هم (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ) بشود این طور نیست ذات اقدس الهی گاهی وعده می دهد گاهی قسم می خورد این «لام»، «لام» قسم است دیگر یعنی من قسم یاد می کنم که او را جایی ببریم که خوشش بیاید خب این برای همه ی افراد نیست شما ملاحظه فرمودید در آیه ی ۵۶ آنجا فرمود: (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) اما حالا قسم یاد بکند تمام وعده های الهی حق است اما برای تثبیت مسئله، تسجید مسئله سوگند یاد بکند که نیست اما درباره ی مهاجرین این کار را کرده، درباره ی شهدا این کار را کرده فرمود آن هم «لام» در (لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً) بعد تعلیل به (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) هم «لام» (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً) دیگر «واو» ذکر نکرده چیز جداگانه ای باشد تا عطف بشود که عطف باعث تفهیم مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است از آن سنخ نیست بدون «واو» عطف فرمود: (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ) اگر کسی مظهر علیم و حلیم شد راضی است به همه ی صحنه ها این گذشته از رزقِ حَسن از مُدخَل که رضای او باشد بهره مند است.

سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که (رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) ورود و خروج بعضیها این طور است اینها برخیها وارد دنیا که می شوند (أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ) است از دنیا که خارج می شوند (أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) است اینها انبیای الهی اند، اولیای الهی اند افراد اوحدی این طورند که سالماً به دنیا می آیند سالماً هم می روند چه اینکه درباره ی حضرت مسیح آمده درباره ی حضرت یحیی آمده (وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً) اینها نصیب هر کسی نیست، اما برخیها نه، حالا وارد حوزه می خواهد بشود وارد دانشگاه بشود وارد کاری می خواهد بشود بعد بازنشست بشود برخیها هستند که (أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) با یک اخلاص و نیّت پاکی وارد کاری شده بعد با امانت هم از آن کار خارج شده زمان بازنشستگی اش هم طیّب و طاهر بود این (أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ) است (أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) است ورودی و خروجی حوزه این طور است ورودی و خروجی دانشگاه این طور است بعضی ـ معاذ الله ـ سیّء الطرفین اند بعضی حَسَن الورودند و سیّء الخروج اند بعضی سیّءالورود و حسن الخروج اند با نیّت بد آمده بعد با نیّت خوب توبه کرده رفته أو بالعکس، اما این طور نیست که کسی در کلّ حیات حَسن المیلاد و حسن الوفات باشد که ـ ان شاءالله ـ امیدواریم این نصیب همه بشود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۲ سوره حج ۹۰/۰۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (۵۸) لَیُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (۵۹) ذلِکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۶۱) ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ (۶۲)

ص: ۶۵۲

سوره ی مبارکه ی «حج» که در مدینه نازل شد هم عناصر محوری اعتقادات را در بردارد و هم بخشی از احکام فقهی و حقوقی و اخلاقی را. جریان دفاع در مدینه تشریع شد چه اینکه در همین سور ه آیه ی ۳۹ گذشت که (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) به اینها اجازه ی دفاعِ مسلّحانه داده شد. در بخشهای فراوانی هم ثواب هجرت و جهاد و مبارزه را ذکر می کند و هم حکمتِ دفاع را و هم بین المللی بودنِ دفاع را. ثوابش را فرمود جنّات الهی است حکمتِ این برای این است که اگر مسئله ی جهاد و دفاع مسلّحانه نباشد مراکز فرهنگی و مذهبی آسیب می بینند بین المللی بودن آن را از این راه ثابت کرد که این اختصاصی به شریعت و منهاج اسلام ندارد در یهودیّت هست, در مسیحیّت هست, برای راهبان هم هست که اگر دفاع نباشد (لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللَّهِ کَثِیراً) یعنی مسئله ی جهاد, مسئله ی دفاع اختصاصی به هیچ شریعتی ندارد همان طوری که اصلِ قربانی را و عبادتهای مکّه و امثال مکّه رفتن را در آیه ی ۳۴ فرمود: (وَلِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَکاً) برای هر امّتی یک قربانی هست یک عبادتی هست برای هر امّتی هم جهاد هست منتها همان طوری که در بخشهای

مسلمان نشین اسلامِ آمریکایی به جای اسلام ناب نشسته است در بخشهای مسیحی نشین هم بشرح ایضاً مسیحیّت آمریکایی به جای مسیحیّت نابِ عیسوی نشست در آنها گفتند ما جهاد نداریم جنگ نداریم و مانند آن, در حالی که مشابه این در بحثهای سابق هم گذشت و در سوره ی مبارکه ی «صف» هم خواهد آمد _ ان شاءالله _ که خدای سبحان به مسلمانها می فرماید مسلمانها! شما هم مثل این مسیحیها باشید که اهل جنگ و جهاد مبارزه هستند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَآمَنَت طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَت طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ).

ص: ۶۵۳

سوره ی مبارکه ی «صف» سوره ی جنگ است اوّلش (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ) وسطش این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۞ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ) آخرش هم که جریان ترغیب به جنگ است منتها همان طوری که در این بخشهای خاورمیانه اسلام آمریکایی به جای اسلام ناب نشست در غرب هم بشرح هم ایضاً مسیحیّت آمریکایی به جای مسیحیّت ناب عیسوی نشست الآن کلیسا می گوید ما چه کار به جنگ داریم ما چه کار به جهاد داریم در حالی که صریحاً وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) آنها را ترغیب کرده به مبارزه ی مسلّحانه و استدلال قرآن هم این است که اگر این دفاع مسلّحانه نباشد نه صومعه ای می ماند نه کلیسا می ماند نه بیعه ای می ماند نه مسجد.

اصلِ دفاع مسلّحانه در اسلام هست (یک) و جزء قوانین بین المللی ادیان ابراهیمی است (این دو). بعد از بیان این گونه از مسائل فرمود شما را با اکراه از منزلتان بیرون کردند خدا یک منزلِ رضایت مدارانه به شما عطا می کند شما را از خانه هایتان بیرون کردند اخراج کردند خدای سبحان (لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ) منتها یک مقدار صبر لازم است یک مقدار تحمّل و بردباری لازم است گذشته از اینکه آن (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) مطرح است این پاداش هم مطرح است حالا یا در دنیا یا بعد از دنیا خیلی فاصله ای بین دنیا و برزخ نیست «ما الموت الّا قنطره» آن طرف پل برزخ است این طرف رودخانه دنیاست.

وجود مبارک حضرت سیّدالشهداء(سلام الله علیه) به آن اصحاب فرمود: «ما الموت الّا قنطره» یک پلی است حالا آن طرف پل همه ی وعده های الهی هست خیلی فاصله نیست اگر کسی با یک دَم فرو رفت و برنیامد می بیند قدم گذاشت آن طرف پل فرمود این هست منتها خدا علیم است, حلیم است کمی صبر کنید بردبار باشید پیروز خواهید شد. غرض آ ن است که اگر شما را از مکانتان بیرون کردند خدای سبحان یک مکان خوبی به شما خواهد داد حالا خواه در دنیا, خواه در آخرت یا گاهی هم در دنیا هم در آخرت که (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً), (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۞ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ) شما هم علیم باشید حلیم باشید کمی صبر کنید می رسید به هر دو, حالا برهان مسئله چندتا برهان اقامه می کند که اول این آیات به (ذلکَ) است آیه ی ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ همه با (ذلکَ) شروع می شود یعنی جریان این است.

ص: ۶۵۴

در مسئله ی تشریع (ذلکَ وَمَنْ عَاقَبَ) اگر شما انتقام بگیرید از کسانی که نسبت به شما ستم روا داشتند این کارتان به جاست و با تأیید الهی همراه است. و همان طوری که خدای سبحان نظام را اداره می کند, جامعه را اداره می کند گاهی هوا روشن است گاهی هوا تاریک, گاهی شب حاکم است گاهی روز, گاهی تاریکی بر روشنایی چیره است گاهی روشنایی بر تاریکی مسلّط است همان طوری که (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) گاهی ظلم بر عدل مسلّط می شود گاهی عدل بر ظلم مسلّط می شود, گاهی ظالم بر عادل مسلّط می شود گاهی عادل بر ظالم مسلّط می شود.

بیانات نورانی حضرت امیر بود از نهج البلاغه یک وقت خواندیم فرمود گاهی آنها شکست می دادند گاهی ما شکست می دادیم تا روشن شد که ما صابریم که «يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ» فرمود شما دیدید در این جنگهای بین دو قوچ بین دو گاه نَر یک مسابقه ی شاخ به شاخ می گذارند این فحل با فحل جنگیدن این در میدان مبارزات ما هم بود گاهی آنها شکست می دادند گاهی ما شکست می دادیم تا ما در امتحان پیروز شدیم وقتی در امتحان پیروز شدیم نصر الهی آمده که این خطبه را یک وقت در همین جا از نهج البلاغه خواندیم فرمود وقتی که ما امتحان دادیم نصرتِ الهی آمده.

خدای سبحان در سوره ی مبار که ای که به نام پیامبر است یعنی سوره ی ۴۷ فرمود اگر خدا بخواهد که خب از کفّار انتقام می گیرد (لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ) انتصار یعنی انتقام, فرمود خدا می تواند انتقام بگیرد (وَلكِن لِيَبْلُوَا بَعْضَكُم بِبَعْضٍ) آخر دنیا دارِ امتحان است دنیا عالم آزمون است می خواهد شما را امتحان بکند ببیند که شما اهل جهاد و دفاع و مبارزه و حق طلب هستید یا نیستید وگرنه خدا بخواهد (لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلكِن لِيَبْلُوَا بَعْضَكُم بِبَعْضٍ) بنابراین گاهی (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) است, گاهی (يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) است.

مطلب دیگر اینکه این نظم تکوینی را ذات اقدس الهی در وسطهای استدلال تشریعی و اخلاقی و فقهی و حقوقی ذکر کرد (یک), بعد آن را به برهان اساسی که توحید است ارجاع داد (دو), و تنذیری هم از این وسط استفاده می شود (سه) که گاهی تاریکی پیروز است گاهی روشنایی, چهار اینکه اصولاً تاریکی و پیروزی به منزله ی زن و شوهرند نکاح دارند این (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ) این ازدواج شب و روز باعث پیدایش فرزندهاست در نظام تکوین که همین طور است اگر در نظام تکوین ایلاجِ لیل فی النهار, ایلاج نهار فی اللیل نباشد که فصول پیدا نمی شود ما الآن همه ی برکاتی که داریم به مناسبت این چهار فصل است دیگر, اگر همیشه روز دوازده ساعت شب هم دوازده ساعت دیگر این انواع میوه ها و سرسبزیها پیدا نمی شود که اینها بچه های ایلاج اللیل فی النهار, ایلاج النهار فی اللیل هستند دیگر.

سوره ی مبارکه ی «فصلت» آنجا فرمود خدای سبحان که عالَم را در شش تطوّر تاریخی آفرید (خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام) وقتی نسبت به تأمین ارزاق بشر رسید فرمود: (وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّام) آیه ی هشت به بعد سوره ی مبارکه ی «فصلت» این است (قُلْ ءَإِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ) بعد از اینکه فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام) این متن است این متن را شرح فرمود به اینکه دو روز از این شش روز برای زمین است تا زمین به حالت خاصّ خودش در بیاید (خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ) دو روز هم برای آسمان است که فرمود سماوات سبع را فی یومین آفرید که این می شود دو روز, دو روز هم موجودات بین الأرض و السماء را آفرید که می شود شش روز این برای نظام کیهانی, اما آنچه در همان سوره ی «فصلت» آیه ی ده بیان کرد راجع به فصول چهارگانه است فرمود: (وَجَعَلَ فِیهَا) یعنی در زمین (رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا) کوههایی را روی زمین قرار داد که به منزله ی میخِ او باشند که این را میخ کوب کند که این تکان نخورد و نلرزد (وَبَارَکَ فِیهَا وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ).

ص: ۶۵۶

روزیهای زمین و اهل زمین را در چهار فصل مقرّر کرده که این (أَرْبَعَهِ أَیَّام) با آن (سِتَّهِ أَیَّام) خیلی فرق دارد (سَوَاءً لِلسَّائِلِینَ) هر کسی برود تلاش کند کوشش کند دامداری کند کشاورزی کند راه باز است کسی بخواهد بیکار بگردد و مفت خوری کند چیزی به او نمی دهند هر که بخواهد به او می دهند خواستنش هم فهم است و کار (سَوَاءً لِلسَّائِلِینَ) خب, ولی کسی نرفته سؤال بکند یعنی نرفت بفهمد و کار بکند که باید گرسنه بماند دیگر. خب این چهار فصل تأمین کننده ی روزیهای زمین و اهل زمین این فصول چهارگانه به این است که شب در روز وارد بشود روز در شب وارد بشود اگر شب دوازده ساعت روز هم دوازده ساعت در طول سال که دیگر چیزی از زمین سبز نمی شود که.

پرسش: خطّ استوا همین طور است؟

پاسخ: خطّ استوا در حدّ اقل است قطب هم در حدّ اقل است نه آنجا جای زیست است نه اینجا. این اقطار معموله بین خطّ استوا و قطب شمال از یک سو, بین خطّ استوا و قطب جنوب از سوی دیگر جای زندگی است وگرنه نه در خطّ استوا جای زندگی است نه در قطبی که شش ماه روز است شش ماه شب آنچه جای زندگی است همین بین الاستوا و القطب است. خب, فرمود این (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ) ما یک قوس اللیل داریم یک قوس النهار این قسمت زمین که به دور خود می گردد این نیم کُره ای که به طرف آفتاب است این قوس النهار است و روز است آن نیم کُره ای که به طرف آفتاب نیست آن قوس اللیل است لکن حرکت زمین به دور خود یکسان و یکنواخت نیست گاهی مثل اول بهار مثلاً بامدادان که به تعبیر سعدی «تفاوت نکند لیل و نهار» یعنی لیل هم دوازده ساعت روز هم دوازده ساعت «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بُوَد» خب این شب هم دوازده ساعت روز هم دوازده ساعت ولی کم کم که بهار ادامه پیدا می کند این (یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ) می شود این قوس النهار که دوازده ساعت است خودش را وارد قوس اللیل می کند مکرّر در فضای تاریک می رود آنجا را روشن می کند هم از طرف صبح بالاـ می رود هم از طرف عصر بالاـ می رود این دوازده ساعت می شود چهارده ساعت یا بیشتر آن دوازده ساعت می شود هشت ساعت یا شش ساعت یا کمتر و بیشتر این برای بهار و تابستان, وقتی پاییز شد قوس اللیل وارد قوس النهار می شود آن قوسی که تاریک است از دو طرف این تاریکی را در قوس النهار می آورد هم از طرف صبح هم از طرف مغرب, هم تاریکیِ سحر ادامه پیدا می کند بخشی از روز را تاریک می کند هم تاریکیِ اول مغرب تنزّل می کند پایین می آید بخشی از قوس النهار را تاریک می کند پاییز شب می شود چهارده ساعت, روز می شود هشت ساعت و کمتر و بیشتر خب, اگر ورود تاریکی در روشنایی نباشد یعنی «اِیلاج اللیل فی النهار» و اگر ولوج و ورود روشنایی در تاریکی نباشد یعنی «ایلاـج النهار فی اللیل» همه جا دوازده ساعت است آن وقت جا برای زندگی نیست جا برای تأمین اقوات نیست. فرمود این خدا به وسیله ی شب و روز که به منزله ی زن و شوهرند (یک), ایلاـج و ولوج اینها به منزله ی آمیزش و نکاح اینهاست (دو), با این ایلاجهای متقابل فرزندانی به بار می آورد (سه), که اقوات شماست در فصول چهارگانه (وَقَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِینَ) این نظم است.

منطقه های استوایی مستثناست آنجا که غالب مردم می نشینند آنجا همین بین استوا و بین قطب است آنها هم مُفت خورند می دانید که فرمود: (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ) آنجا که قابل زیست نبود به برکت وجود مبارک ابراهیم و فرزندانشان خود عربستان که فقط یک چوب مسواک دارد با همان ریگهایی که در مشعر جمع می کنند یکی از ظُرفا می گفت صادرات و محصولات عربستان همین دو چیز است یکی آن چوب مسواک به درد نخور است و یکی هم ریگهای مشعر است آنجا جمع می کنند برای رمی جمرات وگرنه چه چیزی دارد آن, قرآن هم فرمود: (يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْ ءٍ) ما از هر جایی آوردیم اینجا به شما رساندیم و شما باید شب و روز شاکر باشید برای اینکه اینجا هیچ ندارید ما رساندیم (أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) فرمود هم رزقتان را ما تأمین کردیم هم امنیّتتان را ما تأمین کردیم در سوره ی «قریش» که (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ) جای غارتگری بود اینجا را امن کردیم ما و جای فقر و فلاکت بود اینجا را پربرکت کردیم ما چیزی ندارد که خب مسئله ی کعبه است و امثال کعبه.

غرض این است که این یک نظام تکوینیِ مدبّرانه ی حکیمانه است یک بهره برداریهای اخلاقی و امثال ذلک هم در آن هست می فرماید این نظام تأمین کننده ی فصول چهارگانه و اقوات است و خدای سبحان دارد تدبیر می کند این نظام را کسی به عهده می گیرد که حقّ محض است این سه تا (ذلکَ) به منزله ی تعلیل مسئله است یعنی آن جریان عِقاب سرّش این است این جریان ایلاجین سرّش این است جریان توحید برای اینکه عهده دار نظام حقّ محض است (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) غیر خدا هر چه هست باطل است و باید به طرف ذات اقدس الهی رفت و موحّدانه از او و دینِ او حمایت کرد این سه تا (ذلکَ) به منزله ی سه دلیل و تعلیل برای اصلِ مسئله است آن گاه فرمود: (ذلکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ).

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمایند این (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) که با (ثُمَّ) ذکر شده و نشانه ی تراخی است برای آن است که آن عِقاب اوّلی عقاب باغیانه و ظالمانه است چون عِقاب باغیانه و ظالمانه است ذات اقدس الهی این کسی که مظلوم است یاری می کند. بعد می فرماید برخیها بر آن اند که (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) ترتّب زمانی باشد یعنی اگر کسی ظالم و جانی بود (یک)، این مظلوم از خود دفاع کرد و ظالم را سرِ جای خودش نشاند (دو)، دوباره آن ظالم ستم بکند (سه)، خدا کیفر می دهد و مانند آن (چهار)، می فرماید این معنا مطابق با آیه نیست سه تا اشکال می کنند اگر خوب بررسی بشود این اشکالات سه گانه هم می تواند بر آنچه مختارِ ایشان هست هم وارد بشود لکن این (ثُمَّ) که ترتیب را می رساند ممکن است که فرمایش ایشان را تأیید کند به کمک آیه سوره ی مبارکه ی «توبه» در سوره ی «توبه» آیه ی سیزدهم به این صورت آمده است فرمود: (أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ) اینها پیمان عدم تعرّض بستند سوگند یاد کردند ولی نقض یمین کردند (یک)، (وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ) تلاش و کوشش کردند که حضرت را تبعید کنند و حضرت مجبور به مهاجرت شد (دو)، (وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) اینها برای اوّلین بار دستِ ستم را باز کردند به شما ستم کردند. این به کمک (وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) نشان می دهد که کوشش آنها باغیانه و ظالمانه بوده است و فضای این بخش از سوره ی مبارکه ی «حج» هم که از آیه ۳۹ شروع شد.

جریان اذنِ در مبارزه ی مسلّحانه است در همین سوره ی «حج» آیه ی ۳۹ این بود (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) خب شما که مورد قتالید شما مسلمانها که مورد قتالید و آنها اوّلین بار ستم را تحمیل کردند به شما حالا اجازه ی دفاع مسلّحانه داده شد این کلمه ی (ثُمَّ) که تراخی را می رساند اگر به کمک آیه ی سیزده سوره ی «توبه» بخواهیم مدد بگیرم معنا کنیم می شود اینکه مثل اینکه ما در تعبیرات فارسی می گوییم گذشته از اینکه اینها اول شروع کردند این را اگر بخواهیم با ادبیات عرب بیان کنیم می گوییم (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) یعنی این چنین نیست که یکی آنها زدند یکی شما زدید نه، آنها اول زدند خب ما اگر خواستیم این سه مطلب را بگوییم، بگوییم آنها زدند شما زدید بعد می خواهیم بگوییم مساوی نیست یکی ظالم است چه کار می کنیم؟ می گوییم گذشته از اینکه آنها اول شروع کردند این گذشته از اینکه آنها اول شروع کردند این با یک عبارت (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) بیان شده. خب، (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) چون «والبادی أظلم».

ص: ۶۵۹

بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که به وجود مبارک امام مجتبی می فرماید شما با هیچ کسی ابتدائاً دعوا نکنید «لَا تَدْعُوَنَّ إِلَی مُبَارَزَهٍ وَ إِنْ دُعِیتَ إِلَیْهَا فَأَجِبْ فَإِنَّ الدَّاعِیَ بَاغٍ وَ الْبَاغِی مَصْرُوع» حالا به نظر ما این مبالغه است ولی برای اهل معنا شاید مبالغه نباشد که حضرت فرمود کوه اگر بخواهد به کوه ستم بکند ریز ریز می شود سنگی بخواهد به سنگ دیگر ستم بکند ریز ریز می شود ما حالا- چون زبان اینها را نمی دانیم و می گوییم مبالغه است فرمود: «لَا تَدْعُوَنَّ إِلَی مُبَارَزَهٍ وَ إِنْ دُعِیتَ إِلَیْهَا فَأَجِبْ فَإِنَّ الدَّاعِیَ بَاغٍ وَ الْبَاغِی مَصْرُوع» این را به وجود مبارک امام مجتبی فرمود, فرمود مبادا شما به کسی ظلم بکنی مبادا شروع به جنگ بکنی مبادا اول تیرانداز شما باشی وقتی آنها تیراندازی کردند شما مظلوم شدی از خودتان دفاع کن خب, اگر این معنا باشد (ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ) قابل پذیرش است خب (لَیَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) خیلی از موارد عفو می کند خیلی از موارد می بخشد شما هم خیلی از موارد می توانید ببخشید خیلی از موارد می توانید عفو بکنید ولی آنجا که هیچ چاره ای ندارید البته دفاع می کنید و این عالم با نظم دارد اداره می شود.

بیان لطیفی مرحوم شیخ بهایی در کشکول دارد که سؤال و جواب, تنکاحِ علمی است علم اگر بخواهد تولید بشود فرع بر یک پدر و یک مادر است اگر کسی سؤالِ خوب بکند کسی جوابِ خوب بدهد کسی نقدِ خوب بکند کسی پاسخِ خوب بدهد کسی اشکالِ خوب بکند کسی راه حل خوب نشان بدهد مجموع این نقد و پاسخ, مجموع سؤال و جواب, مجموع اشکال و حل این تناکحِ علمی است این تناکح علمی باعث تولید علم می شود. تعبیر لطیف ایشان در کشکول این است که اشکال, مؤنث است و جواب, مذکّر این طنز نیست این نکاحِ علمی است یک وقت کسی مرتّب حرف می زند بدون اشکالِ عمیق این تولید علمش کم است ولی اگر در جامعه ای شبهه باشد اشکال باشد نقد باشد عدّه ای هم خوب جواب بدهند در جامعه ای که اشکالهای عمیق علمی هست و جوابهای عمیق علمی هست راه برای تولید علم باز است فرمود تناکح علم در اشکال عمیق و جواب عمیق است خب اینجا هم تناکح لیل و نهار است (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ) می فهمد که کجا چه کار باید کرد و می شنود که افراد چه می طلبند صدای هر خواننده ای را می شنود هر خواهنده ای را می شنود چرا؟ برای اینکه او حقّ محض است اگر حقّ محض است علم محض است, حیاتِ محض است, قدرتِ محض است (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) این (ذلکَ) سوم, دلیل (ذلکَ) دوم است, (ذلکَ) دوم دلیل (ذلکَ) اول است (ذلکَ) اول دلیل مدّعیات قبلی که کار به حقّ محض منتهی می شود (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) این ضمیر فصل یعنی «هو» معرفه بودنِ خبر این مفید حصر است او حقّ محض است غیر از او هر چه باشد باطل است و اگر چیزی سهمی از حق داشت باید به خود ذات اقدس الهی برگردد البته در قرآن کریم یک حق از خداست که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت در غیر «آل عمران» هم داشتیم که (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) یک حق است که بر خود خدا حمل می شود که (ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) آن حقّی که (مِن رَبِّکَ) است (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) این حقّی است که عالَم با او خلق شده که فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ), (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) که اصطلاحاً از این حق به عنوان حقّ مخلوقٌ به یاد می شود اینکه می گویند حق, عین خَلق است مِن وجهٍ و غیر خَلق است مِن وجهٍ راجع به این حقّی است که در آیه ی ۶۰ و ۶۱ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است که (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) اما آن حقّی که ذات اقدس الهی است همه ی بزرگان معرفت گفتند که احدی به او دسترسی ندارد.

بیان لطیف سیدناالاستاد امام را که چند بار خواندیم فرمود آن حق نه معبودِ هیچ پیغمبر است نه مقصود هیچ پیغمبر نه مشهود هیچ پیغمبر, برای اینکه او حقیقتی است نامتناهی (یک), و بسیطِ محض است (دو), خب چه کسی می تواند آن را مشاهده بکند ولو حضرت امیر, حضرت امیر که می فرماید: «ما کنتُ أعبدُ ربّاً لَم أره» درباره ی ربّ سخن می گوید که اسمی از اسمای ذات اقدس الهی است وگرنه اگر حق, حقیقتی است نامتناهی کما هو الحق و بسیط کما هو الحق, اگر موجودی بخواهد آن را درک بکند باید همه اش را درک بکند ما در ادبیات فارسی برای اِغنای خیلی از افراد پرسشگر این شعر را می خوانیم او هم سرش را تکان می دهد و ما هم راحت می شویم می گوییم «آب دریا را اگر نتوان کشید□□□ هم به قدر تشنگی باید چشید» خدا را به اندازه ی خودمان می شناسیم او هم قانع می شود ما هم راحت می شویم اما در مجلس علم که این حرف خریدار ندارد خدا که نظیر اقیانوسِ بی پایان نیست اقیانوس سطحش غیر از عمقش است, ساحلش غیر از سطحش است, اوّلش غیر از آخرش است, شرقش غیر از غربش است از یک گوشه اش می شود یک سطل آب گرفت از گوشه های دیگر نه, حالاـ ما اگر اقیانوسی داشتیم نامتناهی بود و بسیط بود سطحش عین عمق بود عمقش عین سطح بود, ظاهرش عین باطل بود باطنش عین ظاهر بود چنین اقیانوسی یا همه یا هیچ, همه محال است و هیچ حق, نمی شود درباره ی ذات اقدس الهی بگوید کسی من یک قدر خدا را می شناسم آن براهینی که در فلسفه و کلام است مفهوم است می گوییم الله موجود است هر ممکنی خالق می خواهد هر معلولی, اینها یک سلسله مفاهیم است وجود ذهنی است برای حلّ مشکل ماست. این الله, مفهومِ ذهنی است به حمل اوّلی الله است به حمل شایع صورت ذهنیه است. براهین صدّیقین هم بشرح ایضاً.

ص: ۶۶۱

بیان نورانی وجود مبارک امام صادق فرمود ما غیر از این تکلیفی نداریم شما دلتان می خواهد ما خدا را آن طوری که هست بشناسیم, اگر این است «لکان التوحید أنّا مرتفعا» این از لطایف بیانات حضرت است که مرحوم صدوق در توحید نقل کرده فرمود شما دنبال چه چیزی می گردید اگر می گویید برهان کافی نیست معنایش این است که ما دیگر تکلیفی نداریم ماییم و این براهین و ادله ی ذهنی. ما همین مقدار می فهمیم که این برهان مصداق خارجی دارد اما مصداق خارجی چیست؟ کیست؟ آن را ما «جوشن کبیر» را خوب می فهمیم این هزار اسم, یک اسم را می توانیم شرح کنیم ممکن است صد جلد هم درباره ی این بنویسیم قلم باز است اما همه ی اینها مفاهیم است, همه ی اینها صوَر ذهنی است, همه ی اینها علم است, همه ی اینها به نفس ما متّکی است هیچ کدام از اینها الله نیست آن که الله است بیرون است که عالَم به او متّکی است. خب, اما آنها که به اصطلاح راهِ عرفان را طی کردند علمِ شهودی دارند.

وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) هم فرمود احسان آن است «أن تَعبد الله کأنّک تریٰ فإن لم تکن تریٰ فإنّه یریٰ» علم شهودی هست, علم کشف هست, علم الیقین, عین الیقین هست اینها حق است اما اینها معنایش این نیست که انسان بالا می رود و خدا را به اندازه ی خود می شناسد او اندازه ندارد که ندارد او دوتا کار کرده است او سراسر عالَم را مرایا و مرائی خود قرار داد (یک), همه آئینه اند هر کسی آئینه است با آن (الْحَقُّ) که در سوره ی «آل عمران» است (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) با آن (الْحَقُّ) در جهان تجلّی کرد (دو), این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه که فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» همه ی ما آئینه ایم (یک), خدا که حقّ سوره ی «حج» است نه, حقّی که در سوره ی «آل عمران» است که فیضِ اوست و وجه اوست او را در آئینه ها نشان داد (دو).

ص: ۶۶۲

افراد دو قسم اند: بعضیها به دنبال دنیا هستند این (رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) این یا به دنبال پُست است یا به دنبال مقام است یا به دنبال نخودسیاه است بالأخره مفاهیم گیرش می آید حالا یا مفسّر است یا فیلسوف است یا فقیه است یا حکیم است برهان را خوب می فهمد اما این دیگر راه اُویس قَرَن نیست این راه حارثهبن ثابت نیست یک وقت است نه, راه اباذر است یا سلمان است راه اویس قرن است راه زیدبن ثابت است این آئینه دل را شفاف نگه داشت آن (الْحَقُّ) که در سوره ی «آل عمران» است (الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ) او در سراسر عالَم با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را او می تابد این شخصی که اُویس قَرن است (الْحَقُّ) را می یابد نه می فهمد آن وقت همیشه خوشحال است هیچ, هیچ لذّتی برای جهانیان بالاتر از لذّت اویس قرن نیست که در این آئینه حق جلوه کرد حقّ سوره ی «آل عمران» نه حقّ سوره ی «حج» بنابراین آن راهِ عرفان است که عرفا وقتی می گویند خدا را ما مشاهده کردیم با چشمِ قلب یعنی اینجا نه بالا (یک), حقّ سوره ی «آل عمران» نه حقّ سوره ی «حج» (دو), آن وقت می گویند, می گویند هر کسی خدا را به اندازه ی خود می یابد این درست است. اگر «ما لله آیه اکبر مِنّی» بود که وجود مبارک حضرت امیر دارد که فرمود در کلّ خلقت بزرگ تر از من احدی نیست و راست می گوید نه از اهل بیت کسی بزرگ تر از اوست نه از غیر اهل بیت اما از اهل بیت کسی بزرگ تر از او نیست برای سالبه ی به انتفاع موضوع است اینها نور واحدند کثیر نیستند تا یکی از دیگری بزرگ تر باشد این چهارده نفر یک نورند بیگانه هم که احدی توان آن را ندارد که همتای علی باشد فرمود: «ما لله آیه اکبر مِنّی» نه در داخل نه در خارج یکی سالبه به انتفاع موضوع یکی سالبه به انتفاع محمول.

وجود مبارک ربّ را نه حق را, ربّ اسمی از اسمای حسنای الهی «ما کنت أعبد ربّاً لم أره» این ربّ را به اندازه ی خود می یابد دیگری هم به اندازه ی خود می یابد اگر راهِ علوی را طی کرد اگر نه, راه دیگران را طی کرد که می فهمد نه می یابد, بنابراین مرزها باید مشخص باشد که کجا جای فهم است و کجا جای شهود است و مرزهای مشهودها هم باید مشخص باشد آن حقّ سوره ی «حج» نه مشهود هیچ پیغمبر است نه معقول هیچ حکیم است نه معبود هیچ عابد, این حقّ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و مانند آن که وجهِ اوست و همه ی اهل بیت هم می گویند (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) اینها با وجه الله کار دارند نه با آن الله که احدی به او دسترسی ندارد او شکار کس نشود (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) تا آنجا هست بنابراین در مقابل حق, باطلِ به معنای عدم است در مقابل حقّ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» باطلِ به معنای عدم مَلکه است نظیر بتها و امثال ذلک حالا گاهی این الفاظ و معانی جابه جا می شود گاهی قرائن حافّه کمک می کند که این تقابل برای کدام حق است در اینجا فرمود: (ذلكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) بعد فرمود آنچه را که اینها دعوت می کنند و ادّعا دارند یعنی وثنیین و صنمین حجاز باطل است, باطل است یعنی اسمی است بی مسمّا فرمود اینها اسمایی هستند که (مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ), (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا) شما چیزی را تراشیدید و گفتید ربّ این کلمه ی ربّ که مضاعف است بر لفظتان جاری است (یک), معنای این در ذهنتان ترسیم می شود (دو), ولی این معنا زیرش خالی است (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) الآن مثل اینکه شما می گویید آبِ زلال, آب زلال لفظی است گفتیم, معنایش هم همه فهمیدیم اما کنار این منبر آبِ زلال نیست این یک لفظ خالی است ربّی را که شما بر بت کده ها و موجودات بت کده اِعماغل کردید لفظی است که هر چه می گردید پیدا نمی کنید لفظی است که شما نامگذاری کردید زیرش خالی است می شود باطل مثل همان حبابی که روی سیل است که:

«ذهب جفاءً» روی این سیل کَفی می آید که مغزش خالی است این بیرونش تَر است درونش خالی است این یک لفظی است می گوییـد مفهومی است تطوّر می کنیـد ولی درونش خـالی است (ذلـکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۲ سوره حج ۹۰/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (۵۸) لَیُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (۵۹) ذلـکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) ذلک بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۶۱) ذلک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ (۶۲)

سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ی ۳۹ فرمود: (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) اذن قتال بعـد از اذن مهاجرت بود مهاجرت قبلاً مورد اذن قرار گرفت و دفـاع مسلّحانه بعـداً مورد اذ قرار گرفت اینکه فرمود: (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ) ناظر به مبارزه ی مسلّحانه یعنی جهاد است. در همین زمینه فرمود کسـی که مهاجر باشـد فی سبیل الله و مجاهد باشد فی سبیل الله خواه شـهید بشود خواه شهیـد نشود این پاداشـها را دارد. پاداشـهای اخروی مشترک بین مهـاجر و مجاهـد است ممکن است درجاتشان فرق بکنـد, اما پاداشهای دنیوی برای مهاجر است برای اینکه آن مجاهدی که شربت شهادت نوشید دیگر در دنیا نیست تا ذات اقدس الهی به او در دنیا مسـکنی که مورد رضای اوست عطا کند. آنچه در این بخش سوره ی مبارکه ی «حج» آمده است بعد از شـهادت یا موتِ طبیعی آنهـاست که فرمود: (ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً) بعـد هم (لَیُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ) که اینها همه برای بعدالموت است.

پرسش:؟پاسخ: چرا خب, اینها اثر خوب, سنّت حَسنه گذاشتند تا آن سنّت حسنه هست ثوابش برای اینها هم خواهد بود دیگر.

در جریـان دنیـا قرآن کریم برای مهـاجران هم نسبت به آخرت مسـکنِ خـوب و امکانـات رفـاهی را مطرح کرده هم در دنیـا, دربـاره ی آخرت چنـد جـای قرآن کریم راجع به پاداش اخروی مهاجران هست یکی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است که بحثش قبلاً گذشت آیه ی ۱۹۵ سوره ی مبـارکه ی «آل عمران» این است که (فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِمْ وَأُوذُوا فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُکَفِّرَنَّ عَنْهُم سَیِّآتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) که این مربوط به پاداش بعـدالموت اسـت لکن در سوره ی مبـارکه ی «نسـاء» آیه ی صـد به این صورت ذکر فرمود: (وَمَن یُهَاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُرَاغَماً کَثِیراً وَسَعَةً) فرمـود کسـی که هجرت بکنـد زمینِ خـدا وسیع است جاهـای منـاسبی برای او فراهم می کنیم وسـعتی هم به او خواهیم داد این گذشـته از مسـئله ی آخرت است چون مسئله ی آخرت را بعد ذکر فرمود, فرمود: (وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِراً

إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ) پس آن قبلش مربوط به دنياست اين بعدش مربوط به آخرت است چه اينكه در سوره ى مباركه ى «نحل» آيه ى ۴۱ درباره ى مهاجران پاداش دنيوى آنها را ذكر مى كند فرمود سوره ى «نحل» آيه ى ۴۱ (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُم فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً) اين (تَبَوَّءُوْا الدَّارَ) از همين قبيل است مَباء و مرجع و مسكن خوب به اينها خواهيم داد از همين قبيل است، پس براى مهاجر هم بهره هاى اخروى است هم بهره هاى دنيوى هم در دنيا امكانات را خدا وعده داد به مهاجر عطا كند، هم در آخرت هم عطا مى كند اين آيه ى ۴۱ ناظر به دنياست كه فرمود: (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُم فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً) منتها (وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

ص: ۶۶۶

مطلب بعدی آن است که در این آیات گذشته از اینکه تکوین و تشریع را کنار هم هماهنگ می کند و قدرت مطلقه را از ذات اقدس الهی می داند در تطبیق تکوین و تشریع همیشه از این راه می آید که بالأخره حق پیروز است ولو به صورت تمثیل و تشبیه هماهنگ هم که می خواهند ذکر کنند طرزی این مطلب را افاده می کنند که روشن می شود بالأخره حق پیروز است. در جریان مکه و مدینه بالأخره کفار مزاحم بودند اول آنها غالب بودند بعد مسلمانها پیروز شدند همین صحنه را ذات اقدس الهی در تطبیق تکوین و تشریع که بیان می کند در همین سوره ی «حج» چه اینکه در سوره ی «لقمان» هم دارد چه اینکه در سوره ی «حدید» هم دارد چه اینکه در سوره ی «فاطر» هم دارد هر جای قرآن سخن از ولوج لیل فی النهار و ولوج نهار فی اللیل است اول پیشروی ظلمت را ذکر می کند بعد پیشروی نور را. در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که این زمینی که کُروی است حالا یا بیضوی است و به دور خود می گردد در برابر شمس حالات شب و روز پیش می آید. این چون یکسان نیست و گذشته از اینکه به دور خود می گردد به دور شمس هم می گردد به دور خود که می گردد همان شب و روز پدید می آید به دور شمس می گردد فصول چهارگانه پیدا می شود. این گردش زمین به دور شمس که فصول چهارگانه را تولید می کند این گاهی قوس اللیل در قوس النهار می رود گاهی به عکس یعنی این دوازده ساعتی که روشن است آن دوازده ساعتی که تاریک است گاهی این دوازده ساعتِ تاریک می آید این دوازده ساعتِ روشن را تاریک می کند حالا ـ یا آن می شود چهارده ساعت این می شود ده ساعت یا آ ن می شود شانزده ساعت این می شود هشت ساعت تا چقدر در چه قسمتی یک قوس اللیل وارد قوس النهار می شود از دو طرف یعنی از طرف صبح و از طرف مغرب این تاریکی می آید و این روز را سیاه می کند بعد کم کم که بهار فرا می رسد تابستان فرا می رسد این قوس النهار که روزِ روشن است وارد حوزه ی تاریکی می شود از دو طرف یعنی هم از طرف صبح هم از طرف مغرب آن فضای تاریک را روشن می کند این کارِ فصول چهارگانه است.

ص: ۶۶۷

قرآن کریم در چند جا چه همین سوره ی «حج» چه در سوره ی «لقمان» چه در سوره ی «فاطر» چه در سوره ی «حدید» هر جا سخن از ولوج لیل فی النهار و ولوج نهار فی اللیل است اول ولوج لیل را ذکر می کند (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) بعد (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ) این شاید ناظر به آن باشد که اگر یک وقت دیدید ظلمت و تاریکی و کفر و نفاق قدری جلو آمد نگران نباشید سرانجام بالأخره روزِ روشن فرا می رسد پایان، روزِ روشن است اول ممکن است یک پیشروی کاذبی داشته باشد آن کفر و ظلمت، ولی سرانجام بالأخره روزِ روشن خواهد آمد تا می رسد به جایی که (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) که این مربوط به ظهور وجود مبارک حضرت است.

سوره ی مبارکه ی «حدید» آیه ی شش به این صورت است (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) اما (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) در سوره ی مبارکه ی «زمر» که آنجا سخن از ایلاج نیست تکویر است یعنی پیچاندن است آنجا هم آیه ی پنج سوره ی «زمر» که ایلاج نیست به صورت تکویر یاد شده است فرمود: (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ) که باز تکویرِ لیل بر نهار مقدّم ذکر شد و تکویر نهار بر لیل مؤخّر که پایان، پیروزیِ حق است. در سوره ی مبارکه ی «فاطر» آیه ی سیزده می فرماید: (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «لقمان» هم به همین مضمون آیه ی ۲۹ این است (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) بنابراین درست است که این آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «حج» برای آن است که به مردم حجاز بفهماند باید موحّد باشید زیرا کارهای نظام آفرینش به دست ذات اقدس الهی است از صَنم و وثن کاری ساخته نیست اما همین مطلب را با ولوج لیل در نهار به عنوان مقدمه و ولوج نهار بر لیل به عنوان مقدّم ذکر کرده است یعنی گاهی ممکن است که کفر یک پیشروی کاذب داشته باشد ولی سرانجام بالأخره حق پیروز می شود.

مسئله ی بعدی آن است که این نزاع معروف که آیا شب قبل از روز خلق شده است یا روز قبل از شب با جریان اینکه زمین کُروی است این نزاع راهی ندارد برای اینکه شب و روز با هم خلق شدند این طور نیست که اول شب خلق شده باشد بعد روز خلق شده باشد آن چهره ی زمین که به طرف شمس است روز است آن طرف دیگرش هم شب این چنین نیست که شب مقدم بر روز باشد بعد آمدند دیدند که این نزاع وجهی ندارد گفتند که بسیار خب، این چهره ی زمین که به طرف آفتاب است روز است این چهره ای است که بخش معمورِ ارض است یا غیر معمور، پاسخش این است که آن وقتی که همه ی اینها عادی بود معمور و غیر معمور بعد پیدا شد بنابراین این نزاع که حالا شب قبل از روز است یا روز قبل از شب خلق شد این نزاع وجهی ندارد.

بحثهای شرعی مستحضرید که شهور قمری حسابش تقدّم لیل بر نهار است یعنی دعای کمیل که برای شب جمعه است برای جمعه شب نیست برای شب جمعه است یعنی اول شب جمعه است بعد روز جمعه، اول شب شنبه است بعد روز شنبه، اول شب ماه مبارک رمضان است بعد روز ماه مبارک رمضان چون با هلال کار می کند شهور قمری چون با هلال کار می کند و هلال در اول شب در می آید لذا ماه قمری اول از شب شروع می شود این بر اساس احکام شرعی است که شارع مقدس قرار داده وگرنه در نظام تکوین شب و روز با هم اند. در بحثهای ماه شمسی حساب دیگری دارد. خب قرآن کریم فرمود هیچ کدام حق ندارند دیگری را عقب بزنند (لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ) هیچ کدام نمی توانند جلو بیفتند وضع نظام همین طور است نظام را ذات اقدس الهی به احسن وجه آفرید نه شمس با همه ی قدرت و توانی که دارد و نورافکن است نسبت به ماه آن توان را دارد که نظم را قدری به هم بزند جلوتر برود نه شب می تواند جلوتر برود شب جایش مشخص، روز جایش مشخص، شمس جایش مشخص، قمر جایش مشخص (انا خلقنا کل شیء بقدر)، (وَكُلُّ شَیءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ) و مانند آ ن، همه ی اینها نظم خاصّ خودش را دارد خب، همه ی اینها نظم خاصّ خودش را دارد لکن در بیان کردن شما در هیچ جای قرآ ن نمی بینید که اول بفرماید «یولج النهار فی اللیل» بعد بفرماید «یولج اللیل فی النهار» برای اینکه ثابت کند سرانجام روز پیروز است و سرانجام حق پیروز است و سرانجام نور پیروز است این تعبیرات را چه در آیات ایلاج چه در آیات تکویر همیشه پیشروی ظلمت نسبت به نور را به عنوان مقدمه ذکر می کند بعد پیشروی نور در فضای ظلمت را به عنوان مقدّم ذکر می کند نه مقدّمه این اصل است. اینجا هم از همین قبیل است خب ضمن اینکه این مطلبها را به مشرکین می فهماند از نظر تکوین، تشریع را هم هماهنگ می کند بعد می فرماید خدای سبحان یاور مظلومان است یاری مظلوم دو قِسم است یک وقت است که در نظام تکوین خدای سبحان همیشه مظلوم را بر ظالم پیروز می کند گاهی هم ظالمی را بر ظالم دیگر مسلّط می کند که آن ظالم بشود مظلوم ولی مأجور نباشد.

سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که فرمود: (وَکَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضاً) ما اگر خواستیم از بعضی ظالمین انتقام بگیریم یک ظالم دیگری را بر او مسلّط می کنیم که این ظالم قبلی می شود مظلوم اما مأجور نیست کسی می بینید که جان او و مال او در خطر است ولی اجری هم ندارد (کَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضاً) در بحثهای قبل وقتی سوره ی مبارکه ی «انعام» بحث می شد این مثال جریان کویت مطرح بود اینها اول موافقت کردند که امام(رضوان الله علیه) وارد کویت بشود این پسر پیغمبر آمده تا مرز و راهش ندادند بعد یک ظالم دیگری به نام صدّام که قبلاً از کمکِ او استفاده می کرد خدا همین را بر کویت مسلّط کرد و امیر کویت گفت ولو ما به شیطان هم که شد پناه می بریم خب این مظلوم شد اما مأجور نبود الآن هم آنچه در خاورمیانه می گذرد از همین قبیل است (وَکَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضاً) این شخصی که مظلوم واقع شده (خَسِرَ الدُّنْیا وَالْآخِرَهَ) شده برای همین است که خودش که قدرت داشت ظالم را کمک می کرد در همه ی این بخشها خدای سبحان می فرماید ما بالأخره ظالم را تنبیه می کنیم این در نظام تکوین، در نظام تشریع هم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که (مَن قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَاناً) برای اینکه (فَلا یُسْرِف فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کَانَ مَنصُوراً) ما با تدوین حکمِ قصاص و تشریع حکم قصاص به یاری اولیای دم فتوا داده ایم ما آنها را یاری کردیم در نظام تشریع، پس چه در نظام تشریع چه در نظام تکوین ذات اقدس الهی یار و یاور مظلومان است منتها کمتر کسی توجّه دارد در همه ی این موارد یا علیمِ حلیم بودن خداست یا سمیع و بصیر بودن خداست یا علیّ کبیر بودن خداست او می داند کجا یاری کند چه کسی را یاری کند چقدر یاری کند چطور یاری کند چه موقع یاری کند اینها همه اش را می داند این سمیع و بصیر بودن ناظر به همین، این علیّ کبیر بودن ناظر به همین است، این قدیر بودن ناظر به همین است این علیم و حلیم بودن ناظر به همین است. در این بخشها هم فرمود خدای سبحان سمیع است و بصیر و می داند چه کسی را یاری کند و چقدر یاری کند (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ) که او می داند و می شنود چه کسی را یاری می کند و مانند آن.

برهان اساسی مسئله که بدون «واو» است سه تا (ذلکَ) که اوّلی به دومی و دومی به سومی استناد دارد به بخش پایانی که توحید است ختم می شود می فرماید اینکه می بینید ایلاج لیل فی النهار است این یکی، اینکه گفتیم قبلاً (لَیَنصُرَنَّهُ اللَّهُ) دو، آن اوّلی معلّل به دومی است واین دومی معلّل به سومی است (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ) در جهان یک حق است و آن خدا و ماسوای خدا باطل است پس اگر چیزی سهمی از حق داشته باشد باید به الله برگردد باید آیه ی او باشد، در وجه او باشد، در راه او باشد، اگر آیه ی او نبود برای رضای او نبود این (هُوَ الْبَاطِلُ) شامل حالش می شود. دوتا حصر است ما یک حق داریم که حقّ محض است باطل در او نیست یک باطل داریم که مَشوب به حق نیست چیزی در عالَم ریا نیست در عالَم سُمْعِه نیست این انسان است که سُمعه و ریا را در درون خود اِعمال می کند عالَم شفاف است یکی حقّ محض است یکی باطلِ صِرف خدا و آیات الهی حقّ اند منتها خدا حقّ بالذّات، آیات الهی حقّ بالعرض از خدا و آیات الهی که گذشتیم باطلِ محض است در کارگاه هستی چیزی مخلوط نیست این انسان است که (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً) وگرنه نظام شفاف است هیچ جا باطل با حق آمیخته نشده و نخواهد شد دوتا حصر است این الف و لام سهمی دارد این «هو» که ضمیر فصل است سهمی دارد هم درباره ی حق بودن خدای سبحان این دوتا کلمه سهمی دارد هم درباره ی باطل بودن غیر خدا این دوتا کلمه سهمی دارند. (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) خب حالا انسان یک وقت است که می گویند جریان بت و بت پرستی بله، این مصداق کامل باطل است و حرفی در آن نیست اما اگر گفتند «أکثف الهواء هو الصنم و الوثن، ألطف الهواء هو هوی النفس»:

ص: ۶۷۱

بت دو قسم است یک بت سنگی است یک بت لطیف و نرم است بت سنگی همین است که (تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) بتِ لطیف همین هوا و هوس و خودبینیها و غرورها و امثال ذلک است که انسان چیزی را کاری که انجام می دهد خودش را مطرح کند. آن وقت خود انسان می شود باطل در یک صحنه می بیند که خودش را گُم کرده هر چه خودش را جستجو می کند پیدا نمی کند «و قد أضلّ نفسه و لا یُنشِدُها» که بیان نورانی حضرت امیر است. خب فرمود ما یک حقّی داریم خداست و آیات او، یکی هم باطلِ محض داریم در عالم چیزی مخلوط نیست این انسان است که گاهی ریا می کند گاهی سُمعه می کند حق را با باطل مخلوط می کند البته ریا معنایش این است که کسی برای رضای مردم کار می کند (یک)، به مردم نشان می دهد که من برای رضای خدا دارم کار می کنم (دو)، در حالی که این چنین نیست (سه). این معنای ریاست، اما اگر کسی برای رضای خدا کار می کند می خواهد به عنوان تعلیم به دیگران نشان بدهد که دیدید می شود برای رضای خدا کار کرد این ریا نیست این می خواهد به مردم نشان بدهد می خواهد به مردم نشان بدهد که می شود برای رضای خدا کار کرد این از آن بهترین عبادات است.

ریا معنایش این است که این زید می گوید که من دارم برای رضای خدا کار می کنم در حالی که این نیست ریا معنایش نشان دادنِ محض نیست آن مرئی هم دخیل است ریا معنایش این است که به مردم نشان بدهد که من دارم برای رضای خدا کار می کنم در حالی که دروغ می گوید ولی اگر کسی اُویس قرن بود و سلمان بود و اباذر بود و برای رضای خدا کار کرد و به مردم هم می خواهد نشان بدهد که مردم! می شود برای رضای خدا کار کرد این از بهترین مصادیق خلوص نیّت است این ریا نیست و قصدش هم این است که به مردم نشان بدهد ولی هیچ، هیچ یعنی هیچ خود را نمی بیند خدا را می بیند و لاغیر ولی می خواهد به مردم بفهماند می شود برای رضای خدا کار کرد و نتیجه ی دینی گرفت و در اینجا اصلاً خودش را نمی بیند.

پرسش:؟پاسخ: آن چون می خواهد به دیگری نشان بدهد که من برای رضای خدا دارم کار می کنم این آقا چه کسی ببیند چه کسی نبیند برای حق به جبهه می رود ولی می خواهد به مردم بفهماند می شود برای حق به جبهه رفت و شهید شد و دین خدا را یاری کرد و هیچی هم نخواست نشانه اش این است که این پلاک را هم در گردن نمی گذارد که می گوید من اصلاً نمی خواهم کسی بعد از مرگ من، بعضیها حالا پلاکهایشان گُم شده ولی بعضیها اصلاً عمداً پلاک نداشتند این من می خواهم به طرف خدا بروم و دینِ خدا را یاری کنم و شما هم ببینید این دیگر خودش را نمی بیند این ریا نیست این تعلیمِ اخلاص است سُمعه هم همین طور است.

سُمعه یعنی معنایش این است به گوش دیگران برساند ریا این است که به چشم دیگران برساند سمعه یا ریا این است که این شخص می گوید که من دارم برای رضای خدا کار می کنم شما ببینید در حالی که دروغ می گوید برای رضای خدا کار نمی کند اما آن که دارد برای رضای خدا کار می کند می خواهد به مردم بگوید می شود برای رضای خدا کار کرد و از سر و جان گذشت و هیچ نام و نشانی نخواست و دین خدا را یاری کرد و شما هم ببینید لذا آ ن شب عملیات پلاکش هم از گردن برمی دارد این ریا نیست. خب، بنابراین ما مشکل اساسی خودمان هستیم که اگر کسی بداند یا نداند تمجید بکند نکند اجلال بکند یا نکند برای ما باید یکسان باشد این دوتا حصر نشان می دهد به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که خداست و آیات او بس، و دیگری هر چه باشد (هُوَ الْبَاطِلُ) چه زید باشد چه عمرو (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) اینجاها که خیلی مهم است تعبیر به «فافهم» دارند.

ص: ۶۷۳

تعبیر لطیف سیدناالاستاد در المیزان این است که «فأفهم» (ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ) علوّ او ذاتی است نه نسبی و قیاسی که خدا بر چیز دیگری عالی است از چیز دیگری بزرگ تر است نه، چون ماسوای او چیزی نیست خداست و آیات او، اگر خداست و آیات او پس علوّش ذاتی است کبیر بودنش ذاتی است آیات او هم که فقط او را دارند نشان می دهند. خب، این دوتا حصر پیامش این است. در همین راستا که فرمود نظم جهان به عهده ی ذات اقدس الهی است و خدای سبحان تشریع و تکوین را هماهنگ کرده است نمونه های دیگر هم ذکر می کند فرمود: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ).

پرسش:؟پاسخ: هر دو را می گیرد با این بیانهایی که گفته شد تکوین و تشریع هر دو را می گیرد برای اینکه ذات اقدس الهی که فرمود: (لَیَنصُرَنَّهُ) نصرتِ تکوینی دارد برای اینکه همیشه حق را بر باطل پیروز می کند، نصرتِ تشریعی دارد برابر آیه ی سوره ی «اسراء» که فرمود: (مَن قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَاناً فَلا یُسْرِف فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کَانَ مَنصُوراً) آنجا به صورت اسم مفعول ذکر کرده اینجا به صورت فعل معلوم ذکر کرده در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۳۳ به این صورت است (وَلاَ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَاناً) این جعل، جعل تشریعی است دیگر حوزه ی داخلی است (فَلا یُسْرِف فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کَانَ مَنصُوراً) ما به یاری او قانون تدوین کردیم به او سلطنتِ تشریعی دادیم حالا گاهی ممکن است کسی معصیت بکند پس نظام تشریع با نظام تکوین هماهنگ است تشریع، عصیان پذیر است البته تکوین تخلّف پذیر نیست. خب، (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ):

جریان ایلاج لیل فی النهار و ایلاج نهار فی اللیل آن قدرت مشخص شد این قدرت هم نشان می دهد می فرماید ذات اقدس الهی بالأخره یک فضای صاف و هوای صافی است وقتی که سرد شده است ابر تولید شد و ابر را تلقیح کردند (وَأَرْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ) شد خواه تلقیح درباره ی ابرها یا تلقیح درباره ی گیاهان بالأخره این ابرها باردار می شوند برای اینکه رَحِم قرار می دهد که غربالی ببارند که (فَتَرَى الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ) از لابه لای این ابرها قطره قطره باران می آید آن وقت صبح فرا می رسد مثل اینکه تا حال که زمین که مُرده و خوابیده بود شب بود الآن که بهار شد صبح است گرچه (تُصْبِحُ) به معنای «تَصیر» و امثال ذلک آمده لکن تعبیر از صیرورت به اِصباح نشان آن است که اینها شب را پشت سر گذاشتند تاریکی را پشت سر گذاشتند و بهار به منزله ی صبحِ زمستان است (فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً) زمین سبز می شود در بخشهای قبل هم این مطلب گذشت که هم به وسیله ی باران به وسیله ی رسیدن بهار هم خوابیده ها بیدار می شوند که این ایقاظِ نائم است هم مُرده ها زنده می شوند که این احیای موتاست این درختها که سرِ پا هستند اینها خواب اند در زمستان بهار که شد اینها بیدار می شوند، وقتی بیدار شدند شروع می کنند به تغذیه، وقتی که غذا خواستند از هوا کمک می گیرند از آب کمک می گیرند از کود و خاک کمک می گیرند این خاکهای مُرده را جذب می کنند از راه ریشه می شود خوشه و شاخه و میوه این خاکِ مُرده را خدا زنده کرده است که فرمود: (فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَهِ اللَّهِ كَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)، «یحیی الشجر بعد نومه و یحیی الأرض بعد موتها» درختِ خوابیده را بیدار می کند زمینِ مُرده را زنده می کند این اِخضرار جامع بین بیداری و حیات است هم درختِ خوابیده بیدار می شود جامع سبز در برمی کند هم زمینِ مُرده زنده می شود و لباسِ سبز در برمی کند.

ص: ۶۷۵

درباره ی خواب انسانها که گفتند موت است برای اینکه خدای سبحان همان طوری که در زمان موت ارواح را قبض می کند در حالت خواب هم روح را قبض می کند دیگر (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) آنهایی که نمُردند در حال خواب خدای سبحان روح آنها را قبض می کند بعد وقتی که حیات اینها باقی باشد (فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى) یک عدّه که عمرشان تمام شد در همان خواب در حال نوم سکته می کنند و مانند آن می میرند و آنها که عمرشان به اذن خدا باقی است روحشان را برمی گردانند (فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى) چون این خواب شبیه آن موت است فرمود: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) اما درباره ی اشجار و امثال اشجار چنین تعبیری نیامده. خب، (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ) می داند چه موقع و کجا و چقدر باران لازم است چه کسی باران لازم دارد و هر گیاهِ تشنه ای را برای هر گیاه تشنه ای قطراتی را مقدّر فرمود (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) چه وثنی و صنمی بخواهد چه نخواهد خدا غنی است بی نیاز محض است (یک)، همه ی موجودات هم حامدِ او هستند چه اینکه او هم حامد است اینجا حمید اگر به معنی محمود باشد کما هو الحق بر اساس (إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) کلّ نظام حامدِ او هستند و اگر به معنای حامد باشد که خدای سبحان می فرماید سعیهم مشکور یک عدّه که کارِ صالح کردند با اینکه نعمتِ الهی را نصیب خود می دانند خدای سبحان شکر می کند و حمد می کند خب (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) بعد کم کم جریان دریا و کشتیهای دریا را مطرح می کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره حج ۹۰/۰۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدىً مُّسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹)

سوره ی مبارکه ی «حج» در مدینه نازل شد و مسائل مهم در مدینه بعد از اصول دین, احکام فقهی و حقوقی و اخلاقی بود آیات این سوره بخشی از آن مربوط به مسائل توحید و مسائل دین است بخشی هم مربوط به فقه و اخلاق و حقوق.

در جریان توحید فرمود مسائل توحیدی روشن است لکن شما غافلید نشانه ی روشن بودنِ معارف توحیدی آن است که شما در نظم دارید زندگی می کنید زمین وضعش منظم است, دریا وضعش منظم است, گیاهان و فصول وضعش منظم است همه ی این علوم از این معلومات گرفته شده ما به یک عدّه می گوییم این مهندس کشاورزی است, مهندس دامداری است, مهندس راه و ساختمان است اینها را علوم تجربی می دانیم بالاترش علوم ریاضی, بالاترش فلسفه و کلام, بالاترش عرفان, بالاترش قرآن. خب اینها چرا علم اند؟ برای اینکه از معلوماتِ خارجی خبر می دهند گوشه ای از اسرار عالم را فهمیدند وقتی اینها علم شدند یقیناً جهانِ خارج بر اساس نظمِ علمی ساختارش را پیدا کرده, پس نظمِ علمی در جهان, نظمِ عینی در جهان ضروری است و علوم که دارای نظمِ خاصّ اند از نظمِ عینی گرفته شدند و هیچ نظمی بی ناظم نیست. این همه اسراری که در خلقتِ عالَم و آدم هست قطعاً خالقی دارد و ربّی دارد ضمن اینکه ذات اقدس الهی از نظمِ دریا و صحرا سخن می گوید از تسخیر دریا و صحرا هم سخن به میان می آورد. یک وقت است خدا برهان اقامه می کند که این عالَم منظّم است (أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) یا (إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ) و مانند آن, این نظم, فایده ی علمی دارد فایده ی معرفتی دارد انسان را موحد می کند. یک وقت از همین نظم با زبان تسخیر یاد می کند یعنی این نظم را من برای شما قرار دادم شما از آن بهره بگیرید از این زمین بهره بگیرید از این دریا بهره بگیرید از این کوه بهره بگیرید و روزیهای شما هم در همین قسمتها تأمین است من همه را برای شما رام کردم. این یک اثرِ تربیتی خاصّ خود را به همراه دارد این تنها یک مسئله ی کلامی نیست آنجا که در سوره ی «انبیاء» آمده (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) یک برهان کلامیِ محض بود که عالَم با یک خدا اداره می شود نه دو خدا, اگر دو خدا بود _ معاذ الله _ دوتا ذات بود (یک), صفات خدا عین ذات اوست (دو), چون هر دو باید عالِم باشند و علمشان هم عین ذات است و هر دو هم بسیط اند دوتا حقیقتِ علمی بود دوتا حقیقتِ قدرت بود (این سه), دوتا علم دو گونه جهان را اداره می کند (چهار), در حالی که جهان یک طور اداره می شود (پنج). پس بیش از یک ذات و یک علم نیست این فقط بهره ی کلامی دارد و فلسفی و عقلی و اینها, اما یک وقت است می فرمایند ما آسمان را برای شما مسخّر کردیم, زمین را برای شما مسخّر کردیم یعنی شما اگر در زمین فقط بمانید خودتان را هدر دادید بروید در آسمان هم از آن بهره های علمی آسمان استفاده کنید, امکاناتتان را تأمین بکنید اقتصادتان را تأمین بکنید ما همه ی این کُرات را برای

شما مسخّر کردیم این تسخیر غیر از نظم است بنابراین ملّتی در جایی زندگی بکند و بگوید من فقیرم معلوم می شود «فأبعده الله» دیگر.

ص: ۶۷۷

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است حالا- آن درباره ی گوشه ای از بیانات حضرت نقل شده که مرحوم صاحب وسائل این را در بحثهای مکاسب نقل کرده «مَن وجَدَ تراباً وماءاً فافتقر فأبعده الله» ملّتی که آب دارد, خاک دارد مع ذلک نیازمند به دیگران است خدا این ملّت را از رحمت خود دور کند! این نفرینِ علی است خب معلوم می شود بیکار بودن عُرضه ی اداره نداشتن اینها بُعدِ از رحمت خداست این تازه برای زمین است آیات که مربوط به آسمان است فرمود بروید در آسمانها از آن کمک بگیرید بهره ببرید من برای شما مسخّر کردم من این سفره را برای شما پهن کردم بنابراین میدانِ عملیاتی بشر از عمقِ دریاها تا اوج سپهر است این ملّت اگر در جهان اظهار فقر بکند معلوم می شود به دنبال روزی نرفته.

معنای تسخیر غیر از معنای نظم است پس بنابراین آیات قرآن کریم یک بخش اش فقط منحصر برای اثبات توحید است نظیر آیات سوره ی «انبیاء» که (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا), (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ) در سوره ی «اخلاص» و مانند آن. اینها صبغه ی سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی ندارد اما آن طایفه ی دیگر که می فرماید ما کلّ این نظام را برای شما مسخّر کردیم یعنی سفره ای پهن کردیم به اندازه ی نظام کیهانی در این سفره زمین هست با همه نِعَمش, آسمان هست با همه ی نِعَمش هر غذایی که خواستید استفاده کنید این خداست, بنابراین مسئله ی تسخیر غیر از مسئله ی نظم است همان طوری که حیوانات را برای ما مسخّر کرده فرمود: (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ), (لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ) جاهایی که خودتان بخواهید پیاده بروید به زحمت می روید چه رسد به اینکه بارهایتان را ببرید این بارهای شما را می برد. خب بعد فرمود: (وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) یک چیزهای دیگر هم بعد خواهد آمد. این سلسله آیات ما را وادار به بهره برداری می کند نه تنها استنتاجِ فکری (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ) ارض گاهی در مقابل سماء است گاهی خشکی در مقابل دریاست اینجا به قرینه ی تقابل ارض و فُلک, ارض و بحر معلوم می شود خشکی و دریا مراد است یا نه, خود ارض به جمیع خصوصیاته مِن البرّ و البحر مراد است برای اینکه سماء را در مقابل ذکر کرده آن وقت ذکر جریان دریا و کشتیرانی دریا از باب ذکر خاص بعد از عام یا ذکر جزء بعد از کل است للاهتمام (سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ) یک, «سخّر لکم الفلک» کشتیرانی را, طرزی منظّم کرده حالا امروز به وسیله ی برق و امثال برق کشتی را هدایت می کنند ولی قبلاً که این طور نبود به وسیله ی باد کشتی رهبری می شد از شرق به غرب, الآن هم همین طور است درست است که با نیروی برق اینها کار می کنند ولی اگر آن طوفانهای قوی حرکت کند جلوی اینها را می گیرد دیگر, مسیر بادها را هم مشخص کرده این هواشناس علم است, علم است یعنی علم است موضوع دارد محمول دارد روابط دارد عرضِ ذاتی دارد عرضِ مفارق دارد قابل پیش بینی است خب چرا هواشناس علم است؟ برای اینکه معلومش منظم است اگر معلومش منظم نباشد درهم باشد (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) باشد امرِ هرج و مرج باشد که علم پیدا نمی شود که با هواشناسی می شود حرکت کرد, کشتیرانی کرد, جهت یابی کرد, اوضاع را مشخص کرد, این طور است. فرمود جهان منظم است چون منظم است نظمِ او را شناختن می شود علمِ هواشناسی با یان شما می توانید مسیر بادها را تشخیص بدهید درجه ی بادها را تشخیص بدهید کیفیت حرکت کشتیها را تشخیص بدهید و دریا را مسخّر کنید. عمق دریا بروید گوهر بگیرید از ماهیهای دریا استفاده کنید شیلات

را اداره کنید کشتیرانی, شیلات, غواصی, همه ی اینها را فرمود من برای شما مشخص کردم که لحمِ طریء بخواهید بگیرید این است, لؤلؤ و مرجان بخواهید بگیرید این است, کشتیرانی بخواهید بکنید این است دریا منظم است مثل صحرا (سَخَّرَ لَکُم مَّا فِی الْأَرْضِ وَالْفُلْکَ) پس بنابراین آیاتی که درباره ی دریاست دو طایفه است, آیاتی که درباره ی کشتیرانی است دو طایفه است, آیاتی که درباره ی زمین است دو طایفه است چه اینکه آیاتی که مربوط به آسمان است دو طایفه است, آیاتی که مجموعه ی جهان را تبیین می کند هم دو طایفه است:

ص: ۶۷۸

طایفه اول فقط صبغه ی کلامی دارد که چون نظم هست خدایی هست.

طایفه دوم گذشته از بهره ی کلامی, بهره های اجتماعی, اقتصادی و مانند آن دارد فرمود ما برای شما مسخّر کردیم شما نمی توانید بگویید من نمی توانم بروم مریخ این شدنی نیست نمی توانید بگویید من نمی توانم این راه شیری را طی کنم این شدنی نیست برای اینکه من برای شما آماده کردم آن هوشش هم به شما دادم منتها شما باید کار بگیرید این هوش را بهره برداری کنید در جای دیگر مصرف نکنید (سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ) حالا کم کم می رسیم به جاهایی که غیر از مسائل اقتصادی و اجتماعی و بهره وریها و غیر از مسائل فلسفی و کلامی یک مسائل دیگر هم هست فرمود: (وَيُمْسِكُ السَّماءَ أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ببینید آنچه بشر عادی نگاه می کند یک مطلب ساده می فهمد همه ی ما می دانیم وقتی که این سیب رسیده این خوشه را رها می کند و به زمین می افتد یا اگر بادی زد این سیب را از این خوشه جدا کرد این به زمین می افتد این دیگر چیزی که همه ی ما می دانیم اما حالا سیب که به زمین می افتد سنگینی خود سیب است که او را به زمین می کشاند کما ذهب إلیه بعض, فشار هواست که بیگانه را از حریم خود طرد می کند کما ذهب إلیه بعض, جاذبه ی زمین است که به طرف خود می کشد کما ذهب إلیه آخرٌ. اقوال فراوانی بود مدّتها بود قولِ آن ثِقل طبیعی و میل طبیعی حاکم بود الآن قول به جاذبه حاکم است اینها را دیگر عرف نمی فهمد عرف می بیند که سیب که شاخه را رها کرده به زمین می افتد. جهان خالقی دارد این را عرف می فهمد که بالأخره این خودساخته نیست تصادف نیست کسی هست که بالأخره این را می سازد اما حالا جهتِ نیاز جهان به خالقِ جهان حدوثِ ذاتی است کما ذهب إلیه بعض, حدوث زمانی است کما ذهب إلیه آخرٌ, امکان ماهوی است کما ذهب إلیه بعض, امکان فقری است کما ذهب إلیه آخرٌ یا فوق آراء اربعه است کما ذهب إلیه الأولیا اینها دیگر جزء خواص باید بررسی کنند و اینها.

در جریان اِمساک سماء که نمی گذارد این سماء بیفتد در زمین و بساطش را به هم بزند مگر در قیامت که (جمعت الارض والسماء), (دکت السماء), (دکت الأرض) بساطشان جمع می شود آن وقت قیامت قیام می کند الآن آسمان محفوظ است خب ما جاذبه ای را به ما گفتند و ما هم قبول کردیم درست هم هست اما واقعاً همین است یا راه دیگری هم هست.

در تفسیر کنزالدقائق هست ابوحمزه ثمالی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل می کند او از آباء کرامش نقل می کند آن هم از وجود مبارک پیامبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) نقل می کند که وجود مبارک آن حضرت نام دوازده معصوم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) را شمرده فرمود خدا آسمانها را به وسیله ی اینها نگه می دارد حدیث دیگری از وجود مبارک امام سجاد هست که فرمود: «بِنا یُمْسِکُ الله السماء أن تَقَعَ علی الأرض» در این زیارت نورانی «جامعه کبیره» که می گوییم «بکم یُمسک» همین است. اینها آیا تعبّد است برای ماها تعبّد است برای اینکه معنایش را که نمی فهمیم معصوم فرمود, ما می گوییم «آمنّا و صدّقنا» ولی یک عدّه که رفتند جلو دیدند این حرفها را آنها اصلاً مدّعی اند که بله ما می بینیم و مشاهده می کنیم که کلّ نظام به وسیله ی وجود مبارک ولیّ عصر زنده است این می گویند عرفانِ ناب, این را می گویند راه اُویس قَرَن, این را می گویند راه حارثهبن ثابت اینها وقتی بهشت و اهل بهشت را می بینند خب وضع دنیا که آسان تر است که. اینها دورتر را می بینند نزدیک را نبینند؟!

بیانات نورانی حضرت امیر در خطبه ی همّام که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا... وَ هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْرَآهَا» این مقام «کأن» است بالاترش هم هست که مقام «أنّ» آن که در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گفت که «أصبحتک کأنّی أنظر إلی عرش الرحمن بارزا» خب او بالاتر از آسمان و زمین است که، عرش کجا آسمان و زمین کجا و حضرت هم تصدیق کرد فرمود: «عبدٌ نوّر الله قلبک فأثْبِت» اینها می گویند ما می بینیم، می بینیم یعنی می بینیم همان طوری که انسان بدنی دارد (یک)، روحی دارد (دو)، این لاشه ی بدن را آن روح نگه می دارد چرا اگر کسی سکته کرد فوراً می افتد؟ برای اینکه این شصت، هفتاد کیلو را نفس نگه می دارد وقتی آن نگهبان رفت خب می افتد دیگر جسم است دیگر این طور نیست که آدمَ مُرده بتواند بایستد که. چه کسی این بدنِ شصت هفتاد کیلو را سرِ پا نگه می دارد؟ روحِ او، روح او وقتی این بدن را رها کرده این لاشه می افتد دیگر. آن که لاشه ی آسمان و زمین را نگه می دارد الیوم وجود مبارک ولیّ عصر است لذا اگر حضرت رحلت کرده است وارد آخرت شد «لولا ـ الحجّه لساخت الأرض بأهلها» این می افتد این لاشه می افتد ما این روایات را قبول داریم اما نفهمیده قبول داریم چون ائمه فرمودند ما می گوییم آمنّا و می گیریم بالای سرمان، اما یک عدّه می بینند و راه هم هست که ما برویم لااقل کمی پنجره باز کنیم ببینیم اما این راهها را نمی رویم این چنین نیست که اینها معصوم اند اینها نه پیغمبر بودند نه امام این حارثهبن زید این طور بود، اُویس قَرن این طور بود اینها که نه پیغمبر بودند نه امام نه امام زاده این راه را رفتند و دیدند ما زیارت جامعه را با جان و دل قبول داریم می فهمیم اما نمی بینیم معنایش را می فهمیم یعنی مفهوم را، قبول هم داریم اما نمی بینیم «بِکُم یُمسِـک السماء، بِکُم یَختم، بکم یخلق» این «بکم»هایی که در زیارت جامعه است همین است دیگر. خب ما کلّ عالم را خیال می کنیم یک آسمانی است، یک زمینی است لاشه ای بدون روح، اما دیگر «لولا الحجّه لساخت الأرض بأهلها» در عین حال که همه ی ما گفتیم و می گوییم و باور داریم نمی بینیم آنها می بینند. و به ما گفتند اگر چند قدم راه بروید یک گوشه اش را به شما نشان می دهند می بینید، بنابراین این روایاتی که در تفسیر کنزالدقائق هست ضمن این، این در طول این «و یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلاّ ـ بإذنه» است یعنی طول جاذبه است جاذبه را یک ولیّ

خـدا نگه می دارد کلّ عالم یک انسان بزرگ است این انسانِ کبیر بدنی دارد به اندازه ی آسـمان و زمین و روحی دارد به نام ولیّ.

ص: ۶۸۰

خطبه ی اول نهج البلاغه می بینید وجود مبارک حضرت امیر فرمود ملائکه ای هستند که پاهایشان در عمق زمین است و سرشان از بالای آسمانها گذشته اینکه نمی تواند جسم باشد که این ملائکه شاگردان ولیّ عصرند برای اینکه ذات اقدس الهی انبیا را عموماً و وجود مبارک حضرت را خصوصاً و ائمه هم که نور واحدند به منزله ی جان پیامبرند خصوصاً به اینها دوتا سِمت داد یکی اینکه نسبت به ملائکه معلّمِ اسماء هستند، نسبت به جن و اِنس (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ) (یک)، (وَالْحِکْمَةَ) (دو)، (وَیُزَکِّیهِمْ) (سه)، نسبت به اینها این سه کار را می کنند ملائکه تذکیه نمی خواند چون معصوم اند اما علمشان محدود است یک تعلیم برتری می طلبند که (یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) بنابراین انسانِ کاملِ معصوم مثل وجود مبارک حضرت نسبت به ملائکه معلّم اسماء است، نسبت به ما و جن معلّم کتاب است (یک)، معلّم حکمت است (دو)، مزکّی نفوس است (سه)، لذا هم در ماها مؤمن هست هم در آنها، هم در آنها افرادی هستند که به ولایت می رسند هم در آنها کسانی که در محضر سلیمانِ پیامبر و امثال ذلک بودند (قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ) توانستند کارهایی انجام بدهند. غرض این است که این روایاتی که در کنزالدقائق است همه ی اینها صحیح است و معتبر مثل زیارت جامعه هم برهان دارد و هم قرآن دارد منتها راهِ شهودش برای ماها دشوار است. فرمود: (وَیُمْسِکُ السَّماءَ).

در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت که فرمود: (خَلَقَ السَّماوَاتِ) یا (رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) آنجا دوتا احتمال بود که اصلاً عَمَد ندارد یا عَمَد دارد و عَمَد مرئی است اول سوره ی مبارکه ی «رعد» این بود آیه ی دوم (اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) این جمله ی (تَرَوْنَهَا) در محلّ جرّ است تا صفت باشد برای «عَمَد» یعنی «بغیرِ عَمَد مرئی» یا نه، (بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) می بینید ستون ندارد دیگر یعنی ستون حسّی و امثال ذلک ندارد یا نه، ستون دارد منتها ستونِ غیر مرئی است به نام جاذبه، ولی در حقیقت ستون دارد و ستونش غیر مرئی است و آن ستونِ ولایت است که به وسیله ی نورِ کاملِ انسانِ معصوم محفوظ است به هر دو تقدیر قابل توجیه است.

خب، فرمود: (وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ) روزی که باید بساط (دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً)، (دَكّاً دَكّاً) این طور خواهد شد تناثُر نجوم هست (وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ)، (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) است، (وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ) است، (انفَطَرَتْ) است و مانند آن، تناثر نجوم است، انفطار نجوم است و ذات اقدس الهی (بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ).

پرسش:؟پاسخ: بله این درست است چندین بار گذشت اینهایی که سوار آپولو شدند رفتند قمر این بیچاره ها احساس می کردند هر دو طرف سربالایی می روند از این طرف که می روند خیال می کنند قمر بالای سرشان است، وقتی از قمر می خواهند برگردند به زمین می بینند زمین بالای سرشان است آنجا که هستند زمین را به عنوان یک ستاره می بینند و کواکب بالاتر می بینند این مجموعه خدای سبحان که با ما دارد سخن می گوید می فرماید به زبان مردم باید حرف بزنید به عربیِ مُبین که ما بفهمیم وگرنه خودش مشخص کرده طبقات دارد آنجا که رفتیم اینجا زمین می شود بالا، زمین که هستیم آنجا می شود بالاـ این طور نیست که بالاـو پایین در مجموعه یک جای مشخصی داشته باشد حالا اگر زمین محوری بیاندیشند که آنها دارند حرکت می کنند بله زمین می شود پایین یعنی می شود مرکز، ولی زمین محوری نیست الآن مشخص شد که شمس محور است و زمین و سایر اقمار به دور او دارند می گردند در بحثهای قبض و بسط هم مشخص شد در آ نجا که اینها که می گویند همه ی علوم با کشفیات جدید عوض می شود و ممکن نیست کسی از کشفیات جدید بی خبر باشد و در فلسفه و کلام یا فقه و اصول همچنان راه خودش را ادامه بدهد. در پاسخ آنها گفته شد که هر علمی برای خودش یک مبادی دارد، مبانی دارد و راههای مشخص دارد. بعضی از امور است که لازمه ی مشترکِ خیلی از چیزهاست که هر طور تغییر بکند این عوض نمی شود بسیاری از مسائل فلسفی و کلامی این طور است، بسیاری از مسائل اخلاقی و فقهی این طور است.

اقـدمین جهان را بر اساس شـمس محوری اداره می کردنـد پیشـینیان البته اقـدمین این طوری که نقل کردند می گفتند زمین به دور شـمس برمی گردد از عهـدِ بطلمیوس تـا سالهـای اخیر یعنی در ظرف دو هزار سال بیست قرن زمین محوری، فکرِ نجوم را تأمین می کرد یعنی زمین ساکن است و شمس و سایر اقمار حالا کُرات حرکت می کنند بعد متأخّرین رسیدند به این نتیجه که نه خیر، زمین حرکت می کند و شـمس ساکن است که به حرف اقدمین رسـیدند. در طول این فراز و نشیب با اینکه حرکت از آسـمان به زمین آمـده یعنی بر اسـاس هیئت بطلمیوسـی شـمس و امثـال شـمس حرکت می کردنـد زمین ساکن بود حرکت از آسـمان به زمین آمـده و سـکون از زمین به آسـمان رفته تفـاوت، تفـاوت آسـمان و زمین است اما ذرّه ای در مسئله ی قوانین حرکت فرقی پیـدا نشـده حرکت شـش چیز می خواهـد محرّک می خواهـد، متحرّک می خواهـد، مبـدأ می خواهـد، منتها می خواهـد، مسافت می خواهـد، زمان می خواهـد خواه زمین بگردد خواه شـمس. می بینیـد این تفاوت که مطلب آسـمانی شـده زمینی، زمینی شـده آسـمانی نه حلال خـدا فرق کرده نه حرام خـدا فرق کرده نه آنچه حرام بود فرق کرده نه اصالت وجود و اصالت ماهیّت فرق کرده نه تجرّد روح فرق کرده اینکه می گوینـد اگر چیزی تحوّلی پیدا کرد نظیر آن است که در اتاقی چند نفر نشستند یک نفر تازه وارد که شده همه باید جا را عوض خیر این چنین نیست جا فراوان است هر که آمد جای خودش می نشیند. نعم، اگر کسـی مربوط به یک گروه خاص است وقتی که اینجا آمـده باید اینها جایشان را تنظیم بکنند، اما اگر مربوط به این نباشـد خیلی از چیزهاست کشفیات جدیـد است و ذرّه ای در بخشـهایی که بی ارتباط است اثر ندارد این قانون حرکت مخصوصاً حرکتِ عمیقِ جوهری این هیچ فرقی نکرده یعنی تفاوتِ عمیقی در مسئله ی نجوم پیدا شده در مسئله ی هیئت پیدا شـده امـا ذرّه ای در مسائـل فلسـفی و کلامی و فقهی و اخلاقی و حقوقی تفـاوت پیـدا کرده این قبض و بسط یک راه خاصّ خودش را دارد اینجـا هم همین طور. چون اسـمای حسـنایی که در پایان هر آیه است ضامنِ مضـمون خود آیه است اگر بحث در توحیـد باشـد پایان آیه این است که (لَا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ)، (هُوَ الْوَاحِدُ) و اگر بحث در نظم و علمی باشد (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ)، (ان الله حكيم) اما بحث در تسـخیر است یعنی خـدای سـبحان این سـفره را برای شـما پهن کرده در پایانش می فرمایـد به شـما رئوف است به شـما رحیم است اینجا جایِ علیم و حکیم نیست اینجا جای رئوف و رحیم است، اگر بخواهـد از راه نظم سـخن بگوید که از نظم به نـاظم پی ببریم (ان الله هو الحكيم)، (ان الله هو العليم)، (هو الله العليم) امـا بحث در این است که شـما را بعـد از پهن کرده سـفره به عنوان مهمان دعوت کرده اول شـما را خلق نکرده بعد عالَم را، شـما را با عالَم یکجا خلق نکرده هیچ کدام از این کارهـا را نکرده اول سـفره را کاملاًـ پهن کرده همه ی غـذاها را فراهم کرده بعـد فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) این خـداست (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ▯ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ) الآن چندبار قبل هم این گفته شد اگر کسـی برود پشت بام کُره ی مریخ یا پشت بام همین نظامِ ارضـی این هفت میلیارد بشـر را که ببیند، ببیند این هفت میلیارد بشـر دو قرن قبل در این بیابانها و خیابانها و در مزرعه ها و در مرتعها بودند، اگر دیدی هم داشته باشد در دو قرن بعـد هم می بینـد همه ی اینهـا در قبرسـتانها هسـتند این هفت میلیـارد قبلاًـ خـاک بود دیگر این خاکهـا کنار مزرع و مرتع قرار گرفت زیر درخت قرار گرفت جذب بوته و خوشه شد میوه شد بعد آمده به بازار نسلِ قبلی از آن اسـتفاده کرده شده نطفه آن نطفه شده این هفت میلیارد بعد از یک مدّت هم دوباره اینها خاک می شوند یک چهل پنجاه سال که گذشته این قبرستان می شود پـارک. این طور نیست که حالاـ ما این چنین که راه می رویم روی خاکِ بِکر راه برویم اینکه آن بزرگوار گفته یا جُفون است یا عیون همین است دیگر ما بالأخره روی چشم و ابروی خیلی از انسانها داریم راه می رویم. فرمود قبلًا خاک بودید بعداً هم خاک می شوید دوباره ما شـما را از خاک برمی گردانیم (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) مواظب خودتان باشـید. مرگ، آخر خط نیست این حرف، حرف انبیاست درست است که حکما بزرگ اند، علما بزرگ اند، محدّثین

بزرگ انـد امـا همه کوچـک تر از آن هسـتند که این طور حرف بزننـد. این حرف که انسـان مرگ را می میرانـد حرفِ وحی است هیـچ کس این حرف را نه می فهمـد نه می تواند بگوید که انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند. ماییم که بر مرگ فـائقیم و چُمـاله و مُچـاله می کنیم همین جا پَرتش می کنیم خودمان به ابـد می رویم فرمود: (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِیکُمْ) یکْ مَسافی داریـد یکْ درگیری دارید .. دارید با مرگ بالأخره باید دست و پنجه نرم کنید خب بعد چطور می شود؟ شما پیروزید با هم نمی روید این را اینجا دفن می کنید خودتان می روید (تردان) تثنیه نیست شما می روید این شما را تعقیب نمی کنـد شـما این را زیر پایتان لِه می کنیـد بعد می روید إلی لقاء الله و برای ابد می مانید و می مانید که می مانید، پس شما مرگ را دفن می کنید نه مرگ شما را، این حرف، حرفی نیست که بشرِ عادی بتواند بگوید.

ص: ۶۸۳

انسان مرگ را می میراند انسان ذائقِ موت است فرمود شما قبلاً خاک بودید ما به شما حیات دادیم فعلاً به عنوان مرگ بین روح و بدنتان فاصله می شود دوباره شما را ما زنده می کنیم (إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) او کسی است که (أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) خب، (إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ) این همه نعمتی که ما دادیم کفر می ورزند. در جریان کنونی از سه ضلع خبر دارد در آیات دیگری که نظیر آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» که قبلاً گذشت از چهار امر خبر داد فرمود: (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتاً) چطور خدای سبحان زمینِ مُرده را در بهار زنده می کند (أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) همین کود و همین خاک، همین کودِ بدبوست که آن را به صورت یاس در می آورد دیگر همین دنیاست. یک انسانِ متعفّن هم اگر توبه بکند می شود یاس این جا، جا برای تغییر است این عالَم، عالَم تحوّل و تغییر است. خب، فرمود: (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتاً) (یک)، (فَأَحْيَاكُمْ) شدید زنده (دو)، (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) (سه)، (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) (چهار). خب حالا که در صحنه ی قیامت زنده شدید نظیر دنیایی است که هر کسی به کار خودش بپردازد؟ نه، مرحله ی پنجم این است (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) خب اگر این است پس ما همیشه در صراط رجوع إلی الله هستیم این حرف هم حرفِ بعضیهاست که انسان از همان نقطه ی آغازینش تا لقای رحمتِ خدا ـ ان شاءالله ـ یا خدای ناکرده لقای عذاب خدا در راه است فرمود: (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) بعد تقسیم کرده یک عدّه نامه ی اعمالشان به دست راست یک عدّه نامه ی اعمالشان به دست چپ یا پشت سر خب، ظاهر این آیه چیست؟ این عربیِ مبین است دیگر، اگر گفتند این شخص مسافر از اینجا حرکت کرده عازم حرم خداست سرزمین وحی یعنی چه؟ یعنی بین این متحرّک که از این بلد حرکت کرده تا آنجا راه هست، زمان هست، طیّ مسافت هست، متحرّک هست، محرّک هست این به مقصد می رسد، اما اگر وسطها نابود بشود دوباره پیدا بشود که نمی گویند این شخص عازم مکه است و به مکه می رسد که. این آیه که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) یعنی همین جا که شروع کردی وسطها از بین نمی روی مرتّب در راهی تا به لقای خدا برسی حالا یا ثواب یا عِقاب، پس مرگ به معنای تخلّلِ عدم بین متحرّک و هدف نیست که این متحرّک یک مدّتی نابود می شود از بین می رود دوباره زنده می شود نعم، بدن فرسوده می شود این بدنی که با فرسودگی و کهنسالی در بستر مرگ فرسوده شد و در قبر خاک شد انسان در برزخ روایات فراوانی است که با بدنِ برزخی محشور می شود بعد وقتی قیامت شد دوباره با همین بدن اوّلی برمی گردد پس چیزی از بین نرفته. فرمود مرگ به این معنا که این متحرّک یک مقدار راه برود بعد نابود بشود دوباره زنده بشود این چنین نیست این (ثُمَّ) یعنی شما مهاجرید این مُرده را که خاک بود زنده کرد این زنده روحش، بدنش را رها کرده موقّتاً جامع دیگر در بر کرده بعد جامع اصلی را در معاد به او عطا می کند می شود زنده بعد هم بقیه راه را هم می رود.

مرگ به معنای تخلّلِ عدم نیست مرگ، هجرت است (یک)، این هجرت را هم انسان در اینجا دفن می کند (دو)، نه نابودی است نه نابودکننده و پایان خط این هجرت را این تحوّل را این دگرگونی را انسان دفن می کند دیگر مرگی در کار نیست منتها در روایات از این صحنه یاد شده است که مرگ را به صورت کَبش املح در می آورند و مرگ را سَر می بُرند مرگ به صورت یک گوسفند املح در می آید که چشمش مشکی رنگ است بعد این را ذبح می کنند این در روایات ما به صورت تمثیل است یعنی می گوید مرگی نیست مرگ مُرده است چه کسی مرگ را می میراند؟ انسانی که ذائق موت است این ذائق، مذوق را از پا در می آورد خب.

پرسش:؟پاسخ: آنجا هم همین طور است دیگر در مسئله ی رسول، عدم نیست خاموشی است در حقیقت، خاموشی است دوتا نفخ هست یکی نفخی که خاموش می کند مثل اینکه آدم کبریت را بعد از اینکه روشن کرد و آن کارهایی که می خواست فوت می کند این را خاموش می کند یک وقت است که نه، فوت می کند که این شعله افروخته تر بشود و گُر بگیرد دوتا نفخ است یک نفخ است برای خاموش کردن، یک نفخ است برای اشتعالِ بیشتر. آن نفخ اول که نفخ صور است (فَصَعِقَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) سخن از صَعق است نه سخن از موت، بعضیها هم از این صعق مصون اند مثل اینکه وجود مبارک موسای کلیم صعق داشت موت نداشت در نفخه ی اول صَعق است مدهوشی است نه بیهوشی و نه مرگ، مرگ نیست بیهوشی نیست مدهوشی است برخیها هم از این مدهوشی مستثنا هستند (فَصَعِقَ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ) مثل اهل بیت(علیهم السلام). بعد نفخ دیگر این است که این مدهوشها را به حالت عادی برمی گردانند در نفخ صور مرگ در کار نیست «ما زنده به ذکر دوست باشیم□□□ دیگر حیوان به نفخ صور» و مانند آن خب.

پرسش:؟پاسخ: خیر، همین جاست در دنیاست، جسمِ برزخی در برزخ است دیگر خب.

فرمود: (إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ) انسان نسبت به همه ی این نعمتها کفران می ورزد معلوم می شود که بحث در بحث توحید نیست یعنی توحیدِ محض نیست ضمن بهره برداری توحیدی و کلامی، ترغیب به بهره برداری از نظام خلقت هم است که انسان نه ادّعای فقر کند نه به بیگانه محتاج باشد تلاش و کوشش کند خودش را تأمین کند، دیگران را تأمین کند از برکات الهی استفاده کند و شاکر باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره حج ۹۰/۰۱/۲۱

Your browser does not support the audio tag.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۶۵) وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُّسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹)

سوره ی مبارکه ی «حج» هم مسائل اعتقادی را در بردارد هم مسائل فقهی، اخلاقی و حقوقی را بر خلاف سُوَر مکّی که عناصر محوری آن سوَر همان اصول اعتقادی است.

در جریان رؤیت فرمود در اول سوره ی مبارکه ی «رعد» که شما برای آسمانها ستونی نمی بینید که (رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) این رؤیت، رؤیتِ بصری است اما آنکه در زیارت جامعه دارد یا روایاتی که در بحث دیروز از تفسیر کنزالدقائق به وسیله ی ابوحمزه ثمالی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل شد یا در حدیث دیگری از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) که به برکت ولایت اهل بیت سماوات محفوظ است آن شهودِ باطنی و شهود قلب است آن رؤیتِ قلب است که اولیای الهی دارند.

ص: ۶۸۶

سوره ی مبارکه ی «رعد» آمده است که فرمود بدون ستون می بینید یعنی دیدنِ حسّی، آنچه در روایات است در زیارت جامعه است که ولایت اهل بیت(علیهم السلام) ستون، عمد و عِماد سماوات و ارض است آن با رؤیت قلب حل می شود. جریان تسخیر هم فرمود طرزی آسمانها و زمین و آنچه در زمین و آنچه در آسمان است خدا خلق کرد تدبیر کرد که کاملاً قابل استفاده است برای شما. نظام جهان با تسخیر اداره می شود یعنی خدای سبحان انسان را به عنوان مهمان دعوت کرد کلّ این جهان مائده ای است و سفره ی پرنعمتی است که برای انسان آماده کرده. تعبیر درباره ی آسمان و زمین تسخیر است، درباره ی خصوص زمین ذَلول است فرمود زمین را ما ذلول و نَرم قرار دادیم نه ذلیل و فرومایه بلکه فروتن، متواضع، نَرم، قابل

بهره برداری، هر گونه استفاده ای شما بخواهید روی زمین، درون زمین، عمق زمین و فاصله های مختلف داشته باشید زمین برای شما ذلول و نرم و متواضع است. اینها را خدای سبحان برای شما قرار داد که شما شاکر باشید ولی بسیاری از انسانها کفرانِ نعمت می کنند.

درباره ی خود خدای سبحان در آیه ی ۶۴ فرمود: (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) حمید بودنِ او بالذّات است چون او غنیّ بالذّات است. یک وقت است کسی اِنعامی می کند لعوضٍ یا لغرضٍ او محمودِ بالذّات نیست چون جوادِ بالذّات نیست جود آن است که انسان «اِفاده ما یَنبغی کما یَنبغی لما یَنبغی لا لعوضٍ و لا لغرضٍ» این حقیقتِ جود است، اگر کسی یک کالای پوسیده ای را داد بی قیمت و بی ارزش این جود نیست یا کالای ارزشمندی را به دست نااهل داد آن جود نیست یا کالای ارزشمندی را به دست اهل اما بی موقع داد فرصت گذشته داد آن جود نیست.

جود، «اِفاده ما یَنبغی کما یَنبغی لما یَنبغی» اما «لا لعوضٍ و لا لغرض» نه عِوَضی می خواهد که در قبال این، چیزی به او عطا بکند وگرنه می شود مُسْتَعیض نه جواد، نه غرضی دارد که «خوفاً مِن النّار» باشد یا «شوقاً إلی الجنّه» باشد یا «تقرّباً إلی الله» باشد وگرنه می شود مُستقرِض، آن که مستقرِض است جواد نیست، آنکه مستعیض است جواد نیست «لا لعوضٍ و لا لغرض» لذا جوادِ حقیقی همان ذات اقدس الهی است.

در بین مخلوقها طبق روایتی که از وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) رسید فرمود: «أَجْوَدُ الأجواد الله ربّ العالمین» بعد فرمود در بین بشر «أنا أَجْوَدُ وُلْدِ آدم» از من بخشنده تر احدی نیامده در بین بشر. برای اینکه اینها عِوضی نمی خواهند ولی غرضی دارند و آن غرض همان (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) است غرضِ جامعه ندارند از کسی چیزی نمی خواهند ولی تقرّب إلی الله را در بین دارند از خدای سبحان لقای او را مسئلت می کنند و امثال ذلک. این (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) ملاک خاصّ آنهاست. از این حد بگذریم در بین بشر از اینها اجود کسی نیست لذا حضرت فرمود: «أنا أَجْوَدُ وُلْدِ آدم» حالا که حقیقت جود معلوم شد که چیست، حقیقت جواد معلوم می شود «فهو حمید بالذّات»، چرا «حمید بالذّات» برای اینکه «هو الغنیّ بالذّات» است اگر چیزی را عطا کرده است «لا لعوضٍ» است، «لا لغرضٍ» است پس می شود جواد. او چون جودش محض است جوادِ حقیقی و بالذّات اوست، او محمود بالذّات است حمد، بالذّات برای اوست (اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) منتها ما گاهی می دانیم حمدها به الله برمی گردد گاهی نمی دانیم، اگر کسی نسبت به ما محبّت کرده است ما سپاسگزاری می کنیم اینها وصف به حال متعلّق موصوف است. ما در برابر اِنعام حق شناسی می کنیم اما این مجرای نعمت است ما از چشمه حق شناسی می کنیم نه از لوله ی آب این لوله ی آب مجرای آن چشمه است هر کسی خیری به وسیله ی او به ما برسد اینها مجاری رزق اند وگرنه رازق (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) بعد از اینکه فرمود: (فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) نشانه های جود و بخشش را در سراسر عالَم ذکر می کند. می فرماید اینها اولاً مسخّر شما هستند من تسخیر کردم شما بخواهید آسمان بروید بهره برداری بکنید راه دارید، زمین بروید و بهره برداری بکنید راه دارید من جلوی خطرات اینها را هم گرفته ام اینها زمین بخواهد دهن باز کند شما را فرو ببرد من مانعم (يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ) من مانعم، اگر کسی بیراهه رفت نظیر قارون ما به زمین دستور می دهیم سخن از شقّ الأرض است در برابر شقّ القمر (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) یک شکافی، یک سونامی، یک تسونامی و امثال ذلک در ژاپن یا اقیانوس اتفاق می افتد همه ی ذخایر ارضی اینها به باد می رود. برای اینکه ملّتی که این همه نعمت خدای سبحان به او داد این «یأکل رزق الله ولا یعبده» تا چه موقع خدا مهلت بدهد به این ملّت بالأخره یک وقت می گیرد دیگر. فرمود این زمین بخواهد دهن باز کند من نمی گذارم، آسمان بخواهد شهاب سنگ ببارد من نمی گذارم، اگر بیراهه رفتید هم زمین را می گوییم دهن باز کند (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) هم آسمان می گوییم شهاب سنگ ببارد (يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ) و کذا و کذا و کذا. در خیلی از موارد فرمود خدا آسمان را مسخّر کرده، زمین را مسخّر کرده بیراهه نروید راه کسی را هم نبندید این نعمتهای الهی بهره ی شماست و خدا اینها را برای شما مسخّر کرده است.اما اینکه فرمود آسمان بر زمین واقع نمی شود (إِلَّا بِإِذْنِهِ) آیا این (بِإِذْنِهِ) ناظر به بحث قیامت است که در بحثهای روز قبل اشاره شده یا نه، در قیامت از این قبیل نیست.

قیامت که آسمان به زمین نمی آید کُرات که به زمین سقوط نمی کنند آنها (مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ) هستند، (وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) آنجا که فرمود به هم جمع می شوند زمین است و کوهها (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّهً وَاحِدَهً) اما «جُمعت الأرض و السماء» که نیست این ستاره ها به زمین بریزند سقوط کنند که نیست تناثر نجوم هست، اِنشقاق قمر هست، جمع شمس و قمر هست، (وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) و مانند آن هست، اما حالا این کُرات به زمین بریزند این آیه ای ما نداریم که دلالت کند خب پس در جریان قیامت (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ) هست، (وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) هست، (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّهً وَاحِدَهً) هست، (وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) هست اما سقوط سماء به ارض نداریم، بنابراین این (إِلَّا بِإِذْنِهِ) می تواند ناظر به تأکید مسئله باشد.

وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) آنچه درباره ی او آمده است که (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ ۝ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) که این ناظر به آن است که تو فراموش نمی کنی مگر اینکه خدا بخواهد خدا هم که خواست تو فراموش نکنی این تأکید مسئله است نه اینکه ما بخواهیم که ــ معاذ الله ــ تو فراموش بکنی خب تو امینِ وحی مایی تو حرفِ ما را می خواهی برسانی ما بخواهیم تو فراموش بکنی این یعنی چه؟! تو مأمور شدی که حرف ما را برسانی و امینِ وحی ما هستی پس اینکه فرمود: (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ ۝ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) یعنی هیچ کس هیچ عاملی سبب نسیانِ شما نیست مگر ما، ما هم که می خواهیم تو یادت باشد مصون باشی. اینجا هم این است که هیچ عاملی باعث سقوط سماء بر ارض نیست مگر خدا که خدا هم خواست منظّم باشد، بنابراین اگر ما آیه ای داشته باشیم که در قیامت این کُرات به زمین می ریزند سقوط می کنند این (إِلَّا بِإِذْنِهِ) ناظر به مسئله ی قیامت خواهد بود ولی اگر چنین آیه ای نداشتیم که دلیلی هم نبود که در قیامت این کُرات به زمین می ریزند و بساط برچیده می شود آن وقت این (إِلَّا بِإِذْنِهِ) برای تأکید خواهد بود.

پرسش:؟پاسخ: نه یعنی «سَقَط» مُنفطِر می شود مُنشق می شود نه اینکه می ریزد زمین. آن قدر بین الأرض و السماء فاصله است خب می دانید میلیونها سال نوری فاصله است الآن این نوری که از مریخ یا ستاره های دیگر می آید اینکه برای تازه و دیشب و پریشب نیست که این برای چند میلیون سال قبل است تازه به ما رسیده. این نوری که الآن از این ستاره می بینیم این چند میلیون سال قبل راه افتاده الآن به ما می رسد نه اینکه حالا-این امشب که اینجا دیدیم همین از امشب تا اینجا آمده. خب، بنابراین این اِمساک یعنی خدا نگه می دارد البته مجرای فیض مشخص است که با چه چیزی نگه می دارد. (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ) در جریان پرنده ها هم همین طور است.

بخشهایی از قرآ ن کریم هست که پرنده هایی که در آسمان پرواز می کنند اینها را هم ذات اقدس الهی نگه می دارد نمی گذارد که اینها فرود بیایند. این سقوط گاهی ممکن است بر شهاب سنگها حمل بشود نظیر آیه ی شش سوره ی مبارکه ی «سبأ» که دارد (أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ) یا به زمین می گوییم دهن باز کن می شود شقّ الأرض یا به این منظومه های شمسی می گوییم دهن باز کنید یک تکّه را به عنوان شهاب سنگ بیندازید می شود شقّ السماء، شقّ السماء هست، شقّ المقر هست، شقّ الشمس هست، شقّ الکوکب هست، شقّ الأرض هست، شقّ الأنهار هست مثل اینکه شقّ القمر هم هست همه را شکافته و بساط خیلیها را هم در موقع نجوم به هم زده. (أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّماءِ) این (وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ) از همین قبیل است و مانند آن، خب این شهاب سنگها اگر ـ خدای ناکرده ـ در یکی از این شهرها فرود بیاید دیگر چیزی از آن شهر نمی ماند همه می شود پودر حالا غالب اینها یا در اقیانوسها می ریزد یا در کویرهای لم یُزرع، اگر یکی از اینها در این آبادیها بریزد همین می شود دیگر. فرمود: (أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ):

جریان پرنـده ها هم فرمود پرنده ها را ذات اقدس الهی در آسـمان نگه می دارد این (مَا یُمْسِـکُهُنَّ) مثلًا «إلاّ الله» در آیه ی ۴۱ سوره ی مبـارکه ی «فـاطر» به این صورت آمـده است که (إِنَّ اللَّهَ یُمْسِـکُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا) این زمین را حفظ می کنـد به وسـیله ی این رواسـی و جبـال که از جلـوی لرزه ی اینهـا و شـناور بودن اینهـا را می گیرد آسـمانها را هم بشـرح ایضـاً آسـمانها را هم نگه می دارد نمی گـذارد اینها از بین بروند نه نمی گذارد اینها سـقوط کنند (وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَـکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِن بَعْـدِهِ) اگر یک وقت اینها جابه جا شدنـد هیـچ کسـی نمی تواند جلوی اینها را بگیرد مثل اینکه درباره ی رحمت الهی هم در اول سوره ی مبارکه ی «فاطر» فرمود خدای سبحان اگر بخواهد به کسی رحمت عطا کند دیگری نمی تواند آن در را ببندد آیه ی دوم سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است (مَّا یَفْتَـحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَهٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا وَمَا یُمْسِکْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) دری را که خـدا طبق رحمت به روی کسـی بـاز کرده می خواهـد به کسـی علم بدهـد، مـال بدهـد، آبرو بدهـد، حیثیت بدهـد هر چه بیگـانه هـا بخواهنـد جلویش را بگیرنـد نمی تواننـد دری را هم که خـدا ببنـدد و نمی گـذارد این شخص ترقّی بکنـد برای اینکه امتحان بـدی داد هر چه دیگران بخواهنـد تلاش و کوشـش بکنند به جایی نمی رسد اِمساک به دست اوست گشودن هم به دست اوست او قـابض است و او باسـط (مَّا یَفْتَـحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَهٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا) دری را که خدا به رحمت باز کرده کسی نمی تواند ببندد.

پرسش:؟پاسخ: بله، اما آنهایی که خیلی دورترند خورشید همسایه ی نزدیک ماست اما آن ستاره های دورتری که میلیونها سال نوری فاصله دارد آنها معیار است خب اینکه همسایه ی دَمِ دست ماست. خب، بعد فرمود: (وَمَا يُمْسِكْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ) چیزی را که ذات اقدس الهی افاضه کند درِ رحمت را باز کند کسی نمی تواند ببندد.

امساک اختصاصی به آسمانها و امثال ذلک ندارد درباره ی پرنده ها هم فرمود این پرنده ها هم که در آسمانها هستند (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ) در یک آیه، (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) در آیه ی دیگر. بالأخره اینها جِرم اند، سنگین اند، وزین اند. اینها را با بال و پَر خدای سبحان طوری اینها را در آسمان نگه داشته که سقوط نمی کنند (مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ) با اراده ی الهی محفوظ است. طرزی خدای سبحان اینها را خلق کرده همان طوری که ماهی در آب خفه نمی شود انسان در فضای خشک خفه نمی شود این باید در فضایِ بی آب باشد آن باید در آب زندگی کند پرنده هم می تواند در هوا زندگی کند این مجموعه را ذات اقدس الهی با اراده ی حکیمانه تدبیر می کند خب پس چه آسمان چه زمین همه ی اینها مسخّرند و همه ی اینها تحت تدبیر ذات اقدس الهی هستند منتها غالباً انسان به جای شکر نعمت، کفر می ورزد چه اینکه فرمود: (قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) کم اند کسانی که حق شناس باشند اینها خیال می کنند که این نعمت خودش آمده و خودش می رود و خیلیها هستند که (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) دارند زندگی می کنند می گویند من خودم زحمت کشیدم اینها را پیدا کردم. در چنین فضایی خدای سبحان یادآور می شود که قبلاً مُرده بودید بعد زنده شدید دوباره می میرید بعد دوباره زنده می شوید موت و حیات البته امرِ وجودی است هر دو امر وجودی است (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) منتها اگر از مرگ به عنوان عدمِ مَلکه یاد می شود برای اینکه صبغه ی عدمی دارد یک چهره ی عدمی دارد. انسان از آن جهت که دنیا را رها می کند می گوییم «ماتَ» و از آن جهت که وارد برزخ شده است این هجرت است و میلاد جدید است این موت نیست موت به لحاظ ترکِ این وطنِ مألوف است که از این جهت به عنوان عدمی یاد می کنند و اگر امر عدمی بود که نمی فرمود: (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِيكُمْ) مرگ یک امر حقیقی است و انسان را می بیند انسان هم او را می بیند یعنی برخورد می کند و هجرت است در حقیقت، هجرت دو چهره دارد از آن جهت که انسان وارد برزخ می شود امر وجودی است از آن جهت که دنیا را ترک می کند از او به عدم یاد می شود. در این موتها در هر برخوردی انسان او را می میراند چه یک بار بمیرد انسان مرگ را می میراند چه در رجعت و امثال رجعت دوباره زنده بشود باز انسان مرگ را می میراند. این مرگِ دنیا انسان بر او مسلّط می شود و خودش می رود، اگر در رجعت، مرگِ جدیدی به سراغ او آمد بر او هم مسلّط می شود او را زیر پا لِه می کند خودش می رود که فرمود: (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِيكُمْ) اما شما می روید نه با هم بروید (ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ)، (إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ) همین است.

سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود آیه ی ۳۴ (وَلِکُلِّ أَمَّةٍ جَعَلْنا مَنسَکاً) وقتی عبادتها و مَعبَد خاص به عنوان مَذْبَح برای قربانی و غیر قربانی در اسلام آمده هم مشرکان اعتراض کردند هم اهل کتاب. مشرکان گفتند این یک کارِ بی سابقه بود این دستورات چیست که پیامبر آورده، یهودیها هم از این شریعتِ خاص و منهاجِ مخصوص گِله داشتند. این آیه می فرماید برای هر امّت و ملّتی خدا یک شریعه ی مخصوص و منهاج خاص قرار داده. آن اصول دین که (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلَامُ) آنجا جای تصدیق است که هر پیامبری که آمده پیامبر قبلی را تصدیق کرده (مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ) اما از خطوط کلی اسلام، خطوط کلی فقه، خطوط کلی اخلاق و حقوق که بگذریم نوبت به خطوط جزئی فقه و اخلاق و حقوق می رسد که حالا چند رکعت نماز بخوانیم به کدام طرف نماز بخوانیم این در منهجها فرق می کند گاهی به طرف قدس است گاهی به طرف کعبه است، روزه گرفتنها گاهی در ماه مبارک رمضان است گاهی ممکن است غیر ماه مبارک رمضان باشد و مانند آن، اینها از قبیل (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) فرمود شما اصول دین را بپذیرید، برای فروع دین، جزئیات هر ملّتی را ذات اقدس الهی برابر مصلحتها و مقتضیات عصر و مصرشان شِرعه ای دارد، منهاجی دارد این جای اعتراض نیست. اگر در آیه ی ۳۴ همین سوره ی «حج» فرمود: (لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) که ظهوری درباره ی جای قربانی دارد یک عبادت دارد و قربانی، آیه ی محلّ بحث هم فرمود: (لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَکاً هُمْ نَاسِکُوهُ) این گریه ندارد شما خطوط کلی را بپذیرید، اصل اینکه انسان آفریده ی خداست و مسافر است و مرگ را می میراند و با مرگ از بین نمی رود و مرگ آخر خط نیست و زندگی بعد از مرگ هست خب اگر زندگی بعد از مرگ هست در آ نجا باید مسکنی، مأوایی، لباسی، خوراکی، پوشاکی داشته باشیم آنجا نه جای ضوابط است و نه جای روابط، نه بازاری هست که شما بخرید نه دوست و رفیقی هست که مشکل شما را حل کند، اگر حیاتی هست چه اینکه هست، اگر (لاَ بَیْعٌ فِیهِ وَلاَ خُلَّةٌ) نه ضوابط تجاری است نه رفاقت و دوستی و رِحامت خانوادگی خب چه چیزی شما را تأمین می کند باید توشه همراه ببرید دیگر شما حالا چه کار دارید که اسلام چند رکعت نماز آورده یا چند روز روزه آورده بالأخره وقتی خدای سبحان را قبول کردید چه اینکه باید قبول بکنید دستورات او را هم باید بپذیرید شما که نمی دانید آ نجا کجاست، نمی دانید آ نجا هیچ چیزی به عنوان معامله و داد و ستد راه ندارد. نمی دانید (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ □ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ) آن را نمی دانید که، اگر حیاتی هست چه اینکه هست و هیچ شبیه دنیا نیست برای اینکه در دنیا انسان مشکلاتش را یا با ضوابط اقتصادی حل می کند مثل خرید و فروش یا با روابط عاطفی حل می کند مثل اینکه واجب النفقه کسی است، دوست کسی است بالأخره مشکل حل می شود اما آنجا (لاَ بَیْعٌ فِیهِ وَلاَ خُلَّةٌ) بیع، این عنوان اجمالی برای کلّ مسائل اقتصادی است. خُلّه هم یعنی دوستی و فامیلی، چون همه از خاک برمی خیزد دیگر کسی پدرِ کسی نیست پسرِ کسی نیست اگر همه از خاک برمی خیزند و هیچ روابطی هم نیست انسان همه چیز را باید به همراه خود ببرد دیگر. شما اصل را بپذیر بعد درباره ی جزئیات «فلا ینازع فی الدین» دیگر چرا نزاع می کنید کسی هم که نمی داند آنجا چه خبر است که، فرمود: (لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَکاً هُمْ نَاسِکُوهُ فَلاَ یُنَازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ) به رسول خدا فرمود اینها با تو نزاع نکنند اینها خبری ندارند که چیست.

پرسش:؟پاسخ: بله خب، اینها کسانی نیستند که (یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ) باشد اینها کسانی هستند که همه شان نورند و در کنار هم جمع می شوند (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ) این طور هستند اینها دیگر در دنیا چون فرار نمی کردند که، در دنیا (قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً) در آخرت هم (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ).

وجود مبارک صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) این شب ۲۳ ماه مبارک رمضان مرتّب تَرشیح می کردند یعنی این دست نورانی شان را با آب خیس می کردند به صورت بچه ها می مالیدند که اینها نخوابند خب این فرق می کند با دیگری که با مالِ حرام بچه اش را تأمین می کند این فرمود: (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ) ما بچه های اینها را کنار هم جمع کردیم که مَزید سرور باشد، اما یک عدّه کسانی هستند که (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً لَّکُمْ) خب این (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ) دیگر آنجا که فرمود: (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ) آن به اهلش مسرور برمی گردد آن ظهوری در خانواده ندارد اهلش یعنی دوستان و مؤمنان برمی گردد، اما (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ) ناظر به همان اعضای خانواده است خب این خیلی فرق می کند کسی که با (قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) خب او با این آیه عمل کرده یک وقت است که نه، (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً لَّکُمْ) به او عمل کرده. خب این می شود (یَفِرُّ) آن می شود (أَلْحَقْنَا) در اینجا هم فرمود: (فَلاَ یُنَازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ) بعد فرمود: (وَادْعُ إِلَی رَبِّکَ) مردم را به الله دعوت بکن (إِنَّکَ لَعَلَی هُدیً مُّسْتَقِیمٍ):

هدایت مستحضرید که به استقامت متّصف نمی شود آن صراط است که به استقامت متّصف می شود اگر گفتیم (إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) خب این وصف به حال موصوف است صراط مستقیم است اما اگر گفتیم (إِنَّکَ لَعَلَی هُدیً مُّسْتَقِیمٍ) هدایت با استقامت سازگار نیست هدایت یعنی در صراط راست بودن مگر اینکه هدایت را به معنای مطلق معنا کنیم (یک), بگوییم دو قسم است:

قسم اول هدایت إلی الجَنّه است قسم دوم هدایت إلی النار که (کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ) که این آیه قبلاً بخش گذشت درباره ی شیطان است (دو), اگر هدایت الی النار داریم و هدایت الی الجنّه داریم چه اینکه طبق این آیات داریم, هدایت مستقیم هم داریم وگرنه هدایت به آن معنای معهودش یک قِسم است دیگر هدایت مستقیم و غیر مستقیم نداریم صراط مستقیم است و غیر مستقیم لذا برخیها فرمودند اتّصاف هدایت به مستقیم این جریان مجاز است, اما اینکه جنها مثل انسانها بهشت می روند جنهای مؤمن خب بله بهشت می روند در قرآن کریم در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» فرمود: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ) درباره ی ملائکه چنین تعبیری نیامده برای اینکه اینها (لَا یَعْصُونَ اللَّهَ) هستند, (لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) هستند و مانند آن, لذا نفرمود «و ما خلقت الجنّ و الإنس و المَلَک الاّ لیعبدون» درباره ی مَلک نیامده برای اینکه این کاره هستند یعنی معصوم اند.

درباره ی جن و انس در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» فرمود اینها برای عبادت خلق شدند در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم گذشت که قرآن اینها را تحدّی کرده فرمود: (لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَن یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لاَ یَأْتُونَ) جنها هم اگر جمع بشوند, انسانها هم جمع بشوند, جن و انس با هم, هم جمع بشوند بخواهند سور ه ای مثل قرآن بیاورند نمی توانند خب, پس اینها مورد تحدّی هستند (یک), برای عبادت هم خلق شدند (دو), سوره ی مبارکه ی «جن» هم دارد یک عدّه از جنیها گفتند (فَآمَنَّا بِهِ) ما پیامبری بود قبلاً و رفتیم خدمتش ایمان آوردیم این طور است.

ص: ۶۹۵

کفّار اینهـا هم که به دوزخ می رونـد که تـابع ابلیس انـد (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ) می مانـد مؤمنین, درباره ی مؤمنین گرچه آیه ای بالصـراحه نـداریم که جنهای مؤمن وارد بهشت می شونـد ولی این همه عمومات و اطلاقات کافی اسـت دیگر. در قرآن عمومـات فراوان اسـت اطلاقـات فراوان است که هر کس ایمـان بیـاورد اهـل بهشت است این دیگر مخصّصـی نـدارد, مقیّدی ندارد جنهای مؤمن در بهشت اند انسانهای مؤمن هم در بهشت اند منتها درجاتی برای بهشت است مراتبی برای بهشت است همـان طوری که در دنیـا آنهـا یک فضای خاصّ خودشان را دارنـد در آخرت هم بشـرح ایضاً این طور نیست که حالا جن اگر مؤمن بود مثلاً بهشت نرود مکلّف است (فَبِأَیِّ آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ) هم ناظر به دو بخش است یعنی هم به انسانها خطـاب می کنـد هم به جنهـا خطـاب می کنـد. خب, بنـابراین اینکه فرمود: (لِکُلٍّ جَعَلْنَا) آنهـا هم امّتهای خاص در سوره ی مبـارکه ی «جن» آن هم دارد مـا (آمَنَّا) به رسـولی و قبـول کردیم ایمـان آوردیم به آن رسـول بعـد از موسـی هم در سوره ی «احقاف» و آنها دارد که ما پیامبری بعد از موسـی آمده است معلوم می شود اینها تابع حضرت موسی(سلام الله علیه) بودند این سـوره ی مبـار که ای که به نـام جن است اولش این است (أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ) خب اگر کسـی صـغرا را قبـول کرده در آیـات فراوان دارد که مؤمن اهـل بهشت است این صـغرا مشمول آن کبریات کلی خواهد بود فرمود بعضیها بعثت را انکار کردند ولی در ما کسانی نیست.

ص: ۶۹۶

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) از بعضی از کسانی که بی ارتباط با آنها نبودند نقل می کردند شاید از مرحوم آقای قاضی(رضوان الله علیه) بود یا از دیگران که بعضیها می گویند که آنها می گویند در قبیله ی ما, ما سنّی نداریم برای اینکه هنوز پیرمردانی که غدیر را درک کردند در بین ما هستند دیگران ممکن است سنّی باشند ولی ما سنّی نداریم برای اینکه پیرمردان و معمّرین ما کسانی که در صحنه ی غدیر حضور داشتند الآن هم هستند, بنابراین این مشمول آن آیات خواهد بود. به هر تقدیر فرمود برای هر امّت و ملّتی آن مَنسکی هست و خدای سبحان آنها را به این منسک رهبری می کند ﴿وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ در سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود آنها که می آیند با تو می خواهند بحث کنند حرفِ تو را بشنوند با ادبِ دینی برخورد کن ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ اما یک عدّه می آیند که می خواهند حرفِ خودشان را بزنند نه حرف تو را بشنوند ﴿وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾ با اینها طور دیگر برخورد کن اینها نمی آیند احتجاج کنند نمی آیند حرف تو را بشنوند می آید حرف خودشان را بزنند اینجا هم می فرماید: ﴿وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ اگر کسی واقعاً اهل جدال است یعنی می خواهد دلیلی اقامه کند نقض کند فرمود: ﴿وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ اما یک عدّه فقط می آیند متکلّم وحده که حرفِ خودشان را بزنند فرمود درباره ی این گروه ﴿وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ یکی از مُتقن ترین مسئله ای که جریان معاد را و قیامت را ضروری می کند همین است که یک اختلافی است بلاشک و این اختلاف قرنهاست که حل نشده و امید حل شدنش هم نیست بلاشک, صحنه ای باید باشد که به این اختلافات خاتمه بدهد این فِرَق مذاهب, این عقاید گوناگون کلامی, این فتاوای گوناگونی که هست بالأخره بعضیها حق است بعضیها باطل دیگر یعنی جایی نیست که روشن بشود در بین این مِلل و نِحَل کدام حق است؟ کدام قول حق است, کدام فتوا حق است, کدام رأی کلامی حق است یا یک روزی هست, اگر عالَم جایی نداشته باشد که حق روشن بشود می شود هرج و مرج, جایی بالأخره باید باشد که به هیچ وجه کسی نتواند انکار بکند و آن روزی است که خود حق ظهور می شود ﴿ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾ و آن قیامت است که این از متقن ترین دلیل ضرورت قیامت است و این بر خلاف ادله ای که خدا عادل است پاداش بدهد کیفر بدهد, خدا مُجازی است, خدا حق است باید به حقوق افراد برسد بله می رسد. تناسخیها همان طوری که قبلاً اشاره شد اینها می گویند بله ما قبول داریم پاداش هست, مجازات هست, خدا عدل است, خدا حق است, محکمه دارد, اما افراد بعد از مرگ دوباره برمی گردند این دنیا یا پاداش می بینند یا کیفر, لذا آن دوتا برهانی که می گوید چون خدا حکیم است, خدا عادل است پاداشی باید داشته باشد کیفری باید داشته باشد این نیمی از راه است باید مسئله ی استحاله ی تناسخ تبیین بشود بگوییم محال است که دنیا دارِ جزا باشد دار مکافات باشد دار پاداش باشد, الاّ ولابد دار جزا جای دیگر است, اما این مسئله که بالأخره باید حق روشن بشود در بین این جنگ ۷۲ ملّت این همه نِحله هایی که در عالَم هست کدام حق است این همه ملّیتها و مکتبهایی که هست کدام حق است صحنه ای باید باشد لذا در این بخش می فرماید: ﴿اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ این امیدبخش ترین آیه است در جریان قیامت این دید خیلی وسیع تر از آن مسئله ی پاداش و کیفر است بالأخره انسان می خواهد بفهمد حق با چه کسی است در مسائل فلسفی اختلاف است در کلامی اختلاف است در مسائل فقهی که ساده ترین است چندین بار به عرضتان رسید ما یک آیه داریم با چندتا روایت درباره ی نماز جمعه, درباره ی نماز جمعه که بیش از یک آیه نیست این نظیر بحثهای حج و امثال ذلک نیست که روایات فراوان باشد همین یک آیه است در چندتا روایت می بینید در عصر غیبت آرای مناقضِ هم در اینجا مطرح است یک عدّه قائل اند که نماز جمعه در عصر غیبت حرام است چرا؟ چون منصب خاصّ امام زمان است بنابراین در عصر غیبت بدعت است, حرام است. یک عدّه در مقابلش می گویند نه, نماز جمعه در عصر غیبت واجبِ تعیینی است این قول کاملاً مقابل قول اول, قول سوم این است که

نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است با وجوبِ جمعِ بین نماز جمعه و چهار رکعت, قول چهارم این است که نماز جمعه واجب تخییری است با استحبابِ جمع بین نماز جمعه و چهار رکعت, قول پنجم این است که نماز جمعه واجب تخییری است نه جمعش وجوب است نه مستحب کما هو الأقوی خب یک آیه است با چندتا روایت این همه اختلافات, حالا چون الآن به لطف الهی رایج است کمتر این اختلافات مطرح است.

ص: ۶۹۷

مرحوم صاحب جواهر درباره ی نماز جمعه در بحث نماز جمعه اسم بعضی از شهرها را می برد که دیگر حالا لازم نیست اسمش برده بشود فرمود چه فتنه ها برای همین پیش آمده چون بوی حکومت و سیاست می دهد این صاحب جواهر دارد می فرماید من زمانی که داشتم نماز جمعه را می نوشتم بعضی از فقها و بزرگان ایران رفتند برای زیارت مرقد امام هشتم(سلام الله علیه) از وضع ایران باخبر شدند نام شهر خاصی را می برد مردم آن شهر, علمای آن شهر به جان هم افتادند درباره ی همین نماز جمعه این اختلاف هست این چنین نیست که قابل حل باشد از اول تا آخر شما ببینید اختلاف فراوان است صدتا مسئله را تقریباً مرحوم شیخ صدوق(رضوان الله علیه) که از انوار الهی شیعه هاست که به او افتخار می کنیم این فرمایش را در اعتقادات دارد مرحوم مفید آن فحلِ متکلّم آمده زیر همه ی اینها را آب بسته بعد در بخشی از حرفها دارد که تو محدّثی تو چه کار به این حرفها داری تو حدیثت را نقل کن خب مگر غیر از مفید کسی می تواند به صدوق چنین حرفی بزند, بالأخره این هست قبل از هزار سال, حین هزار سال, بعد از هزار سال, الیوم این اختلافات هست و قابل حل هم نیست یک روزی باید باشد بالأخره روشن بشود که حق با چه کسی است و حق چیست؟ فرمود این از متقن ترین دلیل ضرورت معاد است (اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ فِيما كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۷ تا ۶۹ سوره حج ۹۰/۰۱/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

ص: ۶۹۸

(لِكُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدىً مُّسْتَقِيمٍ (۶۷) وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ فِيما كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹)

سوره ی مبارکه ی «حج» در مدینه نازل شد و سوَر مدنی گذشته از اشتمال بر اصول اعتقادی، مطالب فقهی و حقوقی را هم در بردارد. در این بخش یک سلسله مسائلی مربوط به توحید و معارف اصلی بیان شده یک سلسله هم مسائل فقهی.

درباره ی اصول دین فرمود هر چه استدلال بکنید جا دارد آنها هم اشکال بکنند پاسخِ مثبت دارند.

درباره ی فروع دین که عقل آنها نمی رسد یک نقد بی جایی دارند آنها اشکال می کنند که چرا مَنسک و عبادت یهودیها با مسیحیها فرق می کند عبادتهای آنها با عبادت مسلمین فرق می کند. این نمی دانند که اسراری برای عبادات هست که فقط خدا می داند برای هر عصر و مصری اقتضایی است که آن را خدا می داند، پس اگر در جریان اصول آنها استدلال کنند براهین قبلی هست، براهین بعدی هست یک مقدار قبلاً ذکر شده یک مقدار بعداً ذکر می شود و اگر درباره ی فروع سخن بگویند به اینها اعلام بکن که (لِكُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ) شما چه می دانید که راز اینکه مسلمانها نماز صبح را باید دو رکعت بخوانند به جَهر، نماز ظهرین را چهار رکعت بخوانند به اِخفا اینها نه به عقل شما می رسد نه ضرورتی دارد که بفهمید (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَهً وَمِنْهَاجاً) که اینها ناسکِ او هستند اختصاصی هم به مسئله ی ذبح و نَحر و قربانی ندارد اینکه

حضـرت فرمود: «خُذوا عنّی مناسـککم» یعنی اعمال عبادی حج را، دسـتورات حج را از من یاد بگیرید همان طوری که فرمود: «صلّوه کما رأیتمونی اُصلّی» در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی مائده هم هست که ما برای هر کسی یک شرعه و منهاجی قرار دادیم که برابر بـا آن منهاج عمل می کننـد آیه ی ۴۸ سوره مبارکه مائده این بود فرمود: (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) این شـرعه و منهاج متنوّع برای مقتضیات آ ن عصر است خطوط کلّی اینها یکی است اصول اوّلی اسلام هم که ثابت است، پس بنابراین آنها اگر درباره ی اصول جدالی دارند برهان اقامه بکن، اگر درباره ی اختلاف مناسک حرف دارنـد می فرمایـد به اینهـا بفرماییـد (اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و (بما یعمل) وماننـد آن، اگر اینها بهانه می گیرنـد اینها را موعظه کن، نصـیحت کن بعد بفرماید (اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ) شـما اگر بهانه بخواهید بگیرید ذات اقدس الهی بهانه ی شـما را بهتر از شما می داند و کیفر می دهد لذا فرمود: (وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ) .

ص: ۶۹۹

جریـان نزول سـماء مستحضـرید که «کلّ ما علاکَ فهو سـماء» هر چه بالای سـر انسان است این را می گوینـد آسـمان، اگر در سوره ی مبارکه ی نور دارد که خـدای سـبحان از کوههای آسـمان برای شـما باران و تگرگ و برف نازل می کند که ﴿وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ﴾ یعنی تگرگ نـازل می کنـد، برف نازل می کنـد، باران نازل می کنـد از کوههای آسـمان معنـایش همین ابرهایی است که شبیه جبال است وگرنه از آسـمانِ واقعی که باران نمی آیـد، پس اینها را می گوینـد آسـمان، گاهی هم دارد که حاسب و سـنگی همین شهاب سنگها ما می توانیم برای شما بفرستیم ﴿حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ﴾ اینها را می گویند آنچه ذات اقدس الهی می تواند از بالا بر شـما نازل بکند می گویند آسـمان است آسمان را به زمین زد، اگر چیزی از یکی از این کُرات جـدا بشود و به عنوان عـذاب نـازل بشود این «سـقوط السـماء علی الأرض» است بنابراین منظور از آسـمان، کلّ آن ثوابت و سیّارات نیست هر چه بالای سر انسان است آسمان است گاهی صاعقه نازل می شود گاهی بَرْد تگرگهای زیانبار نازل می شود گـاهی شـهاب سـنگها نـازل می شود تعبیر قرآن از این شـهاب سـنگها به حـاسب است حاسب همین سـنگ است که ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ گاهی هم از ابرهای شبیه کوهی که بالای سرِ ماست تگرگ نازل می کنـد که در سوره ی نور فرمود برای شـما ﴿مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ﴾ نازل می کند خب پس منظور از سماء و سقوط سماء بر ارض روشن شد.

پرسـش:؟پاسخ: حالا آنها را ذات اقدس الهی فرمود که همه ی این ستاره ها در آسمان اول است این آسمان هفت گانه مطابق با آن هیئت بطلمیوسـی و ماننـد آن نیست آنها معتقـد بودند که این سـتاره های هفت گانه ی سـیّار در این هفت آسـمان اند و ستاره های ثابت در آسـمان هشـتم است و یک آسـمان نهمی به عنوان فلک الأفلاک معتقـد بودنـد که آن را می گفتند فلکِ اطلس نه سـتاره ی ثـابت در اوست نه سـتاره ی سـیّار هماننـد کلمه ی اطلس که بی نقطه است. این حرفها را قرآن امضا نکرده برای اینکه فرمود: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ﴾:

ص: ۷۰۰

کواکب جمع محلاّـ به الف و لاـم است یعنی ما همه ی ستاره ها را در آسـمان اول قرار دادیم اینها پیشـینیان معتقـد بودنـد که آسـمان اول جـای ماست قمر است و عطارد و زهره و شـمس و مریـخ و مشتری و زحل به همین ترتیب برای هفت آسـمان بود حالا یک سلسـله سیّاره های دیگری کشف شده که پیشینیان کشف نکرده بودند ولی قرآن ظاهرش این است که همه ی اینها در آسـمان اول است پس طبقات هفت گانه ی آسـمان این نیست که در هیئت بطلمیوسی بود و مانند آن. خب، فرمود آسمان را او خلق کرد این مثلّث را بالأخره او اداره کرده و می کند با نظم، جهان خارج را من السماء و الأرض او آفرید (یک)، انسان را به عنوان مهمـان دعوت کرده است و آفریـد (دو)، رابطه ی انسان و جهان را که ضـلع سوم این مثلث است او تنظیم می کند (سه)، خب اگر اضـلاع سه گـانه مثلث بیـد الله سـبحانه و تعالی است شـما چرا روزیِ او را می خوریـد در کنار سـفره ی او می نشینید و غیر او را عبادت می کنید بالأخره اگر کسی موحّد نبود بت پرست است هیچ فرقی نمی کند خواه بتِ درون خواه بتِ بیرون اینها می گویند «أکثف الأوثان» همان صـنم و وثنی است که می تراشـند و در بتکده می گذارند، «ألطف الأوثان» همان هوا و هوسـی است که انسان می گویـد (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) اگر کسـی موحّـد نبود یقیناً بت پرست است حالا یا بتِ درون یا بتِ بیرون، یا هوای خود را می پرسـتد یا دست تراش خود را می پرستد این طور نیست که آن کسی که می گوید من هر چه دلم می خواهـد عمل می کنم این هم بت پرست است دیگر برای اینکه خـدایِ او، هوای اوست (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) همین است این تابع هواست، اگر تابع هواست و هوا، معبود اوست ما در جهان یا موحّد داریم یا مشرک کسی که چیزی را نپرسـتد مـا نـداریم گرچه خودش را به عنوان کمونیست یـا نامهـای دیگری برای خودش انتخـاب می کنـد ولی بالأخره بت پرست است. وقتی این براهین را اقـامه کرد فرمود صـحنه ی قیامت همه ی اینها ظهور می شود و ذات اقـدس الهی داوری را به عهـده دارد (اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيـامَةِ فِيمـا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ) بعـد برای تحکیم مسـئله بـاز برهان اعتقادی اقامه می کنـد و برای تحکیم مسـئله، مسئله ی الحاد و شرک را مطرح می کند می فرماید موحّدان برهان دارند غیر موحّد برهان ندارد نه دلیل عقلی دارد نه دلیل نقلی این راهِ قرآن کریم است.

ص: ۷۰۱

موحّد، برهان عقلی دارد برای اینکه این موجودات ممکن خودبه خود که به بار نیامدند تصادف و اتّفاق و شانس جزء خرافات است حتماً یک مبدأ فاعلی دارند چون نظمِ عمیقِ علمی در جهان هست پس آفرینه ی اینها، ناظمِ اینها، حکیم و قادرِ مطلق است این برهان عقلی. برهان نقلی هم که آیات فراوانی است که همین مسئله را تأیید می کند که خالق آسمان و زمین این است، ناظم آسمان و زمین خداست، مدیر و مدبّر آسمان و زمین خداست، پس موحّدان هم دلیلِ عقلی دارند هم دلیلِ نقلی، مشرکان و ملحدان نه دلیل عقلی دارند نه دلیل نقلی. این چهار مطلب را الآن قرآن کریم در این یکی دو آیه ذکر می کند می فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاواتِ وَالْأَرْضِ﴾ تو می دانی که خدا می داند یعنی آن برهان عقلی داری این برهان نقلی هم همان را تأیید می کند ﴿وَكَانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِير﴾ همه ی اینها مضبوط است، تنظیم شده است، ثبت شده است و آفرینش اینها برای خدا آسان است تدبیر اینها نسبت به ذات اقدس الهی آسان است چون او قدرت مطلق دارد چیزی در برابر قدرت مطلق دشوار نیست این حرفِ ما موحّدان است. اما مشرکان، فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً﴾ (یک)، ﴿وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ﴾ (دو)، هر کدام از اینها هم به دو قسم تقسیم می شود، می شود چهار.

بیان ذلک این است که اینهایی که خدا را نمی پرستند حالا یا ملحدند به تعبیر خودشان یا مشرک اند البته ما ملحد به این معنا که هیچ چیزی را نپرستد در عالَم نداریم بالأخره یا هوای خودش را می پرستد یا بت را می پرستد پرستش بت هم در حقیقت محصول پرستش هواست بالأخره انسان یا اهل تقواست یا اهل هوا. فرمود اینها نه دلیلِ نقلی دارند که خدای سبحان از آسمان نازل کرده باشد در صحیفه ای از صُحُف الهی باشد، در کتابی از کُتُب آسمانی باشد پیامبرانی آورده باشند وجود مبارک ابراهیم یا وجود مبارک موسای کلیم یا عیسی(علیهم السلام) آورده باشند اینکه نیست، خود انبیا هم که معصوم اند مطلبی در این زمینه گفته باشند نیست، همان طوری که ما یک قرآن داریم و یک عترت، آنها هم یک تورات دارند و یک سنّت موسی، یک انجیل دارند و یک سنّت عیسی، مطلبی را که وجود مبارک موسای کلیم بفرماید سنّت پیغمبر است دیگر، این هم معصوم است همان طوری که روایات ما حجّت است روایات آنها هم حجّت است چون کلام معصوم حجّت است چون معصوم در دینِ خدا که به غیر وحی و الهام الهی حرف نمی زند حالا وحی و الهام گاهی به صورت کتاب در می آید گاهی هم به صورت سنّت اینها نه کتاب آسمانی، شرک را امضاء کرده نه سنّت انبیا این دو قسم. بخواهند دلیل عقلی اقامه کنند دلیل عقلی یا باید بیّن باشد یا مبیّن، بیّن یعنی امر بدیهی که دیگر نیازی به استدلال ندارد، مبیّن یعنی مطالب پیچیده ی نظری که به این بدیهی ختم می شود اول نظری و پیچیده است بعد بر اثر رجوع به بدیهی می شود مبیّن، پس دلیل عقلی یا بیّن است یا مبیّن، دلیل نقلی یا کتاب آسمانی است یا سنّت پیامبر «فالأمر على أربعه أقسام» همه ی این چهار قسم در اینجا منتفی است. فرمود نه دلیل نقلی دارند هیچ پیامبری این حرف را نزده هیچ کتابی این مطلب را ننوشته، نه دلیل عقلی دارند برای اینکه نه بیّن است نه مبیّن. فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ چیزی که هیچ کدام از این چهار امر او را همراهی نمی کند ﴿مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً﴾ دلیل را می گویند سلطان چون مسلّط بر وهم است، مسلّط بر خیال است، مسلّط بر خرافه و امثال ذلک است، اگر در کتاب آسمانی نوشته شده باشد (انزل به سلطانا) پیغمبری از پیغمبران گفته باشد ﴿مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً﴾ پس ﴿مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً﴾ می شود دلیلِ عقلی، دلیل عقلی هم یا بالأخره باید بدیهی باشد یا نظری منتهی به بدیهی، اگر هیچ کدام از این دو نبود و هیچ کدام از آن دو نبود امور چهارگانه منتفی بود پس ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ﴾ وقتی این امور چهارگانه منتفی شد اینها یک مجرمی اند که جُرمشان ثابت است (یک)، کسی هم به دادِ اینها نمی رسد (این دو). نه ناصرِ داخلی دارند نه ناصرِ خارجی.

ناصر داخلی هر کسی استدلال اوست اگر کسی متّهم شد ولی دلیلِ قانع کننده داشت و توانست دفاع بکند این نصیرِ داخلی دارد، نصیرِ خارجی هم شفیع است، ملائکه اند، انبیایند، اولیایند. فرمود این مشرکان این ملحدان اینها نه نصیرِ داخلی چون دستشان خالی است برهان ندارند نه عقلی نه نقلی، انبیا و اولیا و فرشتگان هم که از این گونه متّهم و مجرم دفاع نمی کنند دیگر آنها را یاری نمی کنند لذا به نحو مطلق فرمود: (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ) اسم ظاهر را هم به جای ضمیر گذاشته مثلاً ملاحظه می فرمایید در غالب این موارد با اینکه ممکن بود به ضمیر اکتفا بشود اسم ظاهر بیاورد فرمود: (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ) باید بفرماید «و ما لهم من نصیر» اما اسم ظاهر را به جای ضمیر آوردن برای دو نکته است یکی اثبات اینکه اینها ظالم اند، یکی تعلیلِ مسئله است که چون اینها ظالم اند کسی به دادِ اینها نمی رسد اینها تجاوز کردند، تعدّی کردند از مرز عقل به در آمدند، از مرز علم به در آمدند، از مرز نقل به در آمدند، از مرز کتاب و سنّت به در آمدند تعدّی کردند شدند ظالم، چون ظالم اند نه نصیرِ داخلی دارند نه نصیرِ خارجی (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) حالا گذشته از اینکه دستشان خالی است از آن طرف زبانشان هم باز است دستشان هم باز است برای حمله کردن (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) دیدید ما حرفِ روشن زدیم ما گفتیم که انسان مراحلی را گذرانده یک وقت لا شیء بود یک وقت شیء بود قابل ذکر نبود یک وقت مُرده بود ما او را زنده کردیم بعد هم می میرانیم بعد هم زنده می کنیم آن وقت که زنده کردیم دستش خالی است. در بخشی از آیات فرمود انسان قبلاً لا شیء بود به نحو «لیس» تامّه در سوره ی مریم که مبارکه ی گذشت که خدای سبحان به زکریا(سلام الله علیه) فرمود چون زکریا عرض کرد چگونه من که سالمند و فرتوتم و همسرِ من هم که پیر است آن وقتی هم که جوان بود عاقِر و نازا بود الآن که پیر است چگونه صاحب فرزند می شویم (رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً) اما (وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً ✿ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً ✿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً) آن گاه ذات اقدس الهی فرمود شما هیچ تعجّب نکنید و قدرت ما را مطلق بدانید (يَا زَكَرِيَّا) ما بخشیدیم (إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى) که (لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيّاً) وقتی او عرض کرد چگونه من می توانم صاحب فرزند بشوم فرمود: (وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً) این «کان»، «کان» تامّه است این چنین نیست که (شَيْئاً) خبرش باشد تو «لیس» تامّه بودی هیچی نبودی ما هیچ را به این صورت آوردیم. خب، در بخش اول انسان «لیس» تامّه است در بخش دوم مرحله ی بعدی انسان «لیس» ناقصه است یعنی موجود است اما قابل ذکر نیست اینکه فرمود: (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) این (يُمْنَى) نشان می دهد که اصلاً قابل ذکر نیست این. این در بخشهایی فرمود: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ) که (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) یعنی شیئی بود اما قابل ذکر نبود.

سوره ی مبارکه ی انسان که فرمود اوّلین آیه ی سوره ی انسان این است ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ اینجا دیگر «کان»، «کان» ناقصه است و خبر می خواهد بر خلاف «کان» که در سوره ی مریم بود که ﴿لَمْ تَکُ شَيْئاً﴾ آنجا «لیس» تامّه بود اینجا «لیس» ناقصه بود قبلاً هیچ، هیچ یعنی هیچ بعد هم شده ﴿مَنِيٍّ يُمْنَى﴾ خب اینکه قابل ذکر نیست بعد کم کم تو را به این صورت در آوردیم بعد وقتی که مخلوق شد می شود خاک که انسان اول خاک بود یا نطفه بود و مانند آن بود فرمود شما یک چیز میّتی بودید یا به صورتهایی که اگر هم حیات داشتید حیاتِ گیاهی بود عَلَقه بود، مُضغه بود، کم کم استخوان شد ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾ بعد ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾ که ﴿أَحْيَاكُمْ﴾ حیاتِ انسانی به ضما دادیم پس بخش اول «لیس» تامّه است بخش دوم «لیس» ناقصه غیر قابل ذکر است بخش سوم «لیس» ناقصه قابل ذکر است منتها خاکهای بیابان است یا علقه و مضغه و امثال ذلک است بخش چهارم حالا می شود انسان. بعد هم این را اِماته می کند بعد هم بعد از اِماته احیا می کند باید دستش پُر باشد. خب، این انسان با این تطوّراتی که در پیش داشت پشت سر گذاشت و در پیش دارد در محکمه ی عدل الهی محشور می شود در روزی که ذات اقدس الهی ﴿يُنَبَّؤُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ﴾ اما اینکه فرمود: ﴿مَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ﴾ برای اینکه شرک، برهان پذیر نیست آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی مؤمنون یعنی آیه ی ۱۱۷ است که قبلاً هم به مناسبتهایی آن آیه خوانده شد این است ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ فرمود اگر کسی مشرک باشد حرفش این است غیر از خدا یک اِله و ربّی هست این حرفِ او این است بعد می فرماید می دانید لازمه ی این شرک چیست؟ لازمه ی ضروری و ذاتیِ شرک، بی برهانی است ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ﴾ که ﴿لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ این ﴿لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای ﴿إِلهاً آخَرَ﴾ اصلاً اِله آخر برهان پذیر نیست مثل اینکه کسی بگوید که اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تاست که دلیل ندارد اینکه دلیل ندارد جمله، صفت آن دو دوتا پنج تاست یعنی دو دوتا پنج تا برها ن پذیر نیست فرمود اینها چه برهانی می خواهند اقامه بکنند ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ اینجا نباید ببینیم که قاری چطور می خواند کجا وقف می کند او حالیش نمی شود این مسائل که کجا وقف می کند کجا وصف می کند او می بیند کجا صاد نوشته کجا قاف نوشته اینجا جای وقف نیست ﴿وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لاَ بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ﴾ اصلاً شرک، برهان پذیر نیست مثل اینکه بگوید کسی دو دوتا پنج تایی که برهان ندارد این وصفِ ضروریِ اوست لذا فرمود: ﴿وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ﴾ برای اینکه این امرِ محال است امر محال چطوری می خواهید اجرا کنید این بیّن الغی است نه بدیهی است و نه نظریِ منتهی به بدیهی، لذا فرمود: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً﴾ (یک)، ﴿وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ﴾ (دو)، حرف یا باید عقلی باشد یا نقلی، عقل در مقابل نقل است نه در مقابل وحی، عقل در مقابل سمع است نه در مقابل شرع، شرع یا عقلی است یا نقلی چون اگر دلیلِ عقلی به نصابش رسید وهم و خیال نبود، مغالطه نبود چون که اگر آن باشد که دلیل نیست اگر دلیل بود حجّت شرعی است ممکن نیست جایی برهان عقلی اِقامه بشود بر مطلبی و حجّت شرعی نباشد این چه مربوط به ساخت زیردریایی باشد چه مربوط به ساخت آپولوی فوق مریخ باشد چه ما بینهما هر جا عقل چه در کشاورزی چه در سیاست چه در اجتماع چه در اقتصاد از راه روشهای تجربی، روشهای فوق تجربی یا نیمه تجربی به جایی رسید می شود حجّت شرعی، دیگر با قیاس که خود عقل قبل از اینکه فقه بگوید قیاس باطل است اصول گفته و قبل از اینکه فقه و اصول که الآن ۱۴۰۰ سال است رایج اند منطق گفته، منطقی که رایج است الآن حدّاقل چهار هزار سال در حوزه ها هست در دانشگاهها هست این منطق گفته قیاس، حجّت نیست این قیاس همان تمثیلِ منطقی است دیگر که از جزئی بخواهیم پی به جزئی ببریم این حجّت نیست و بیّن الغی است خب اگر قیاسِ منطقی بود نه تمثیلِ منطقی که از تمثیل منطقی در فقه و اصول به قیاس یاد می شود این می شود حجّت شرعی. شرک، برهان پذیر نیست ﴿وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ﴾

.

ص: ۷۰۴

سوره ی مبارکه ی احقاف هم به مناسبتی قبلاً اشاره شد که عقل در مقابل نقل است عقل در مقابل سمع است نه عقل در مقابل وحی، نه عقل در مقابل شرع (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ) که نه نصیرِ داخلی دارند نه نصیرِ خارجی و اسم ظاهر هم موقع مُضمَر به همین مناسبت است آیه ی بعد هم همین شرح را دارد فرمود: (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا) حالا دستشان چون از برهان خالی است زبانشان باز است (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) این آیات شفاف و روشن را ما برای آنها که خدایی هست، قیامتی هست، بشر را او آفرید، بشر را او اداره می کند، بشر به میل خود نیامده، بشر به میل خود نمی رود، بشر به میل خود دین را انتخاب می کند ولی عقل از درون، فطرت از درون، کتاب و سنّت از بیرون راهنمایی کردند که چه چیزی را انتخاب بکن (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا) که این آیات (بَيِّنَاتٍ) است (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ) آثار کراهت و عصبانیّت و غیظ و نفی و اینها از چهره های اینها پیداست طوری عصبانی می شوند که نزدیک است حمله کنند اگر دستشان برسد که حمله می کنند و می کُشند، نرسد که فحّاشی می کنند آن هم نرسید که عصبانی می شوند.

جریان کشتار را در آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی آل عمران قبلاً ملاحظه فرمودید، فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ) (این یک)، (وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ) (دو)، اینها نه تنها با انبیا و ائمه(علیهم السلام) مخالف اند با علما و روحانیون هم مخالف اند اگر آنها را به حق دعوت بکنند اینها هم انبیا را شهید می کنند هم علما را که اینها را به قِسط و عدل دعوت می کنند، اگر دستشان رسید برابر آیه ی ۲۱ سوره ی آل عمران عمل می کنند نشد که به فحاشی و بدنامی و غیبت و تهمت اکتفا می کنند فرمود: (يَصُدُّونَ) با سَطوت و با سیطره و سلطنت می خواهند با دین مبارزه کنند (يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا) حالا اینکه (يَتْلُونَ) اعم از انبیا و علما، بعد بفرمایید در جواب آنها بگو که قیامت هست (یک)، بدتر از این صحنه ای که الآن شما برخورد کردید خیلی الآن این حرف شما را به خشم آورد بدتر از این خشم و کراهت و غضبی که دارید یک چیز دیگر هم هست «فإن قيل» آن چیز چیست؟ (النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) خب (قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِن ذلِكُمُ) اگر این (بِشَرٍّ مِن ذلِكُمُ) آن طوری که جناب زمخشری در کشّاف به عنوان وجه اول نقل کرد مرحوم شیخ طوسی در تبیان هم به عنوان یک وجه مورد قبول نقل کرد یعنی بدتر از این حالتی که شما نسبت به مردان الهی دارید یک چیزی هم در قیامت هست این معنایش این است که آن عذابِ اخروی شدیدتر از کارِ شماست این درست نیست برای اینکه عذابِ اخروی هرگز نه بیشتر است نه شدیدتر این یک آیه در قرآن کریم است در برابر حفظ عدل در مسئله ی عذاب که فرمود: (جَزَاءً وِفَاقاً) این فقط درباره ی کیفر است وگرنه درباره ی حسنات که (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) است که این طور نیست که جزا موافق عمل باشد کیفر، موافق عمل است بیشتر نیست. (جَزَاءً وِفَاقاً) این (جَزَاءً وِفَاقاً) هم مستحضرید که تحدید به لحاظ مافوق است نه به لحاظ مادون، گاهی تحدید به لحاظ مافوق است گاهی به لحاظ مادون است گاهی به لحاظ طرفین، مثلاً در مسافت که می گویند باید هشت فرسخ باشد این تحدید به لحاظ مادون است یعنی کمتر از هشت فرسخ نباشد بیشتر از هشت فرسخ شد، شد.

در مسئله ی وجوب اتمام برای مسافری که ناویِ اقامه است کمتر از ده روز نباید باشد بیشتر از ده روز شد، شد. اینکه فرمود: (جَزَاءً وِفَاقاً) یعنی کیفرِ جهنم بیشتر از عذاب نیست کمتر شد، شد چون (يَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) اما اگر عذابِ قیامت بیشتر از عذاب اینها باشد بیشتر از جرم اینها باشد با (جَزَاءً وِفَاقاً) سازگار نیست اما اگر این چنین بگوییم، بگوییم که شما در برخورد با این انبیا و علما یک حالتی به شما دست داد این حالت و خشم برای شما ناگوار بود شما در قیامت حالتی را می بینید که از این ناگوار، ناگوارتر است و آن عذاب الهی است این قابل قبول است یا نه، این طور حرفِ تبیان و زمخشری توجیه بشود که این کاری که شما الآن نسبت به مؤمنین کردید یا آنها را شهید کردید یا آنها را زدید به زندان بردید و مانند آن این یک باطنی دارد این باطنش سهمگین تر از ظاهر اوست این باطن چیست؟ (النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ) اینکه نقل شده است «یوم المظلوم علی الظالم أشدّ مِن یوم الظالم علی المظلوم» به همین است که باطنِ این گناه این است اگر کسی یک غذای سمّی را خورد ممکن است فعلاً مختصری تخفیف شده باشد ولی باطنِ سمّ هلاکت است باطنِ گناه همان نار است این قابل توجیه است به این دو وجه فرمود: (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ) اینجا هم از باب اسم ظاهر جای ضمیر است برای اینکه فرمود: (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) اگر می فرمود «تعرف فی وجوههم» کافی بود چون بحث در همین مشرکین و کفار است شما یک جا را ضمیر می آورید بعد اسم ظاهر، این اسم ظاهر آوردن برای آن است که روشن کند اینها کافرند (یک) و سبب کیفریابی اینها هم کفر اینهاست (دو)، (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ) طوری که (يَكَادُونَ يَسْطُونَ) با سَطوت و سیطره و سلطنت برخورد کنند (بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا) چه انبیا باشند چه ائمه(علیهم السلام) چه علما باشند (قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِن ذٰلِكُمُ) در (ذٰلِكُمُ) یک اشاره است یک خطاب، ما یک وقت می خواهیم مطلبی را به یک مخاطب بفهمانیم اشاره بکنیم آن مطلب اگر نزدیک باشد که می گوییم «ذا» اگر دور باشد «ذاک» اگر فاصله بیشتری داشته باشد «ذلک» چون مخاطب یک نفر است می گوییم «ذاک» یا «ذلک» یعنی «أیّها المخاطب» مشارإلیهما آن شیء است اما اگر جمعیتی باشند به این جمعیت می گوییم ای آقایان! این مطلب درباره ی شماست «ذلکم» یک اشاره است که مشارإلیه دارد یک «کُم» است که مخاطب دارد به این مخاطبان اشاره می کنند درباره ی عذاب که آن برای شماست (بِشَرٍّ مِن ذٰلِكُمُ) آن چیست؟ (النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ) که این (وَعَدَ) که ثلاثی مجرّد است هم به معنای وَعد و نوید مصطلح است هم به معنای وعید، گرچه درباره ی وعید کلمه ی اوعَد به کار می رود اما وعد هم می تواند به معنای وعید باشد چه اینکه هست (وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) باز اینجا اسم ظاهر آوردند به همان دو نکته که ثابت بکنند اینها کافرند (یک)، و ثابت بکنند که علت استحقاق اینها نسبت به کیفرِ شدید کفر اینهاست (دو)، (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۳ تا ۷۴ سوره حج ۹۰/۰۱/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

(یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن یَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئاً لَّا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (۷۳) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ(۷۴)

سوره ی مبارکه ی «حج» بعد از اقامه ی برهان توحید و نفی شرک، فرمود این بت پرستان نه دلیلِ عقلی دارند نه دلیلِ نقلی، نه نصرتی از درون دارند نه نصرتی از بیرون تعبیر قرآن این بود که (وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً) دلیلِ نقلی ندارند که خدا نازل کرده باشد (وَمَا لَیْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ) نه دلیلِ عقلی دارند که بیّن یا مبیّن باشد و چون ظالم اند و در مسائل اعتقادی گرفتار ظلم اند که (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ) این ظالمان نه نصیرِ داخلی دارند نه نصیرِ خارجی (وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِن نَّصِیرٍ) بعد در این آیه ی ۷۳ می فرماید اینها نه تنها دلیلی بر شرک ندارند بلکه دلیل بر بطلان شرک اقامه می شود.

پرسش:؟پاسخ: چون آخر (أُنزَلَ) ظاهرش نقل است دیگر.

مطلب اول در قرآن کریم وقتی می فرماید خدا نازل کرد یعنی چیزی را به وسیله ی وحی یا الهام نازل کرده است البته آن اِنزال به معنای عام که (وَإِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) آن انزال، مطلب دیگری است که تجلّی را به همراه دارد در سوره ی مبارکه ی «زمر» هم دارد که (أَنزَلَ لَکُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ) یک جُفت شتر، یک جفت اسب، یک جفت گاو، یک جفت گوسفند حالا جفت یعنی مذکر و مؤنث یا وحشی و اهلی بالأخره (أَنزَلْنَا الْحَدِیدَ) هست، (أَنزَلَ لَکُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ) هست، (وَإِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) هست این سه طایفه آیات هست که نسبت به آن انذارِ تکوینی است ولی در برابر علم همان انزالی که فرمود: (مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) همین دلیل نقلی مثل وحی، الهام. حالا دلیلی بر بطلان شرک اقامه می کنند بعد جمع بندی می کنند می فرماید ما مَثَلی زدیم که با این مَثَل مسئله ی بطلان شرک روشن می شود تمثیل در قرآن کریم کم نیست تمثیل به این معنا نیست که ـ معاذ الله ـ مطلبی را که قرآن کریم بیان می کند واقع نشده باشد ولی نظیر کتابِ کلیله و دمنه به صورت حیوانات تمثیل شده باشد آن چنان نیست یک واقعیت خارجی را که برهان بر او هست برای خواص است همان واقعیّت خارجی را برای تفهیم توده ی مردم به صورت مَثَل ذکر می کنند لذا در قرآن مطلبی نیست که ساده ترین مردمِ عالَم نفهمند هر کسی اندک شعوری داشته باشد این می تواند مطالب قرآن را بفهمد.

ص: ۷۰۷

مطلب دوم آن است که در قرآن کریم آیاتی است که بسیاری از حکما و فقها و بزرگان در او راجل اند این دو مطلب. جمع بینهما این است که آن مطلب عمیقی که مربوط به آیات مثلاًـ توحید است آن را قرآن کریم به وسیله ی مَثَل رقیق می کند نازل می کند دامنه اش را پایین می آورد تا هم سطح دستِ توده ی مردم باشد که توده ی مردم به اندازه ی خودشان آن را

بفهمند و حجّت برای آنها تمام بشود، اما عمقش در اختیار افراد عادی نیست در جریان سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود این قرآن کریم یک حبلِ مَتین است و ما این حبل را آویختیم نه انداختیم چه اینکه بارها گفته شد. فرمود: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) این کتاب که حبل است، طناب است اِنزال او که ما قرآن را نازل کردیم (إِنَّا انزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) از سنخ انزال مَطر و تگرگ و برف نیست که به صورت تَجافی باشد که ما همان طوری که این آب را به زمین انداختیم قرآن را هم به زمین انداخته باشیم این چنین نیست بلکه قرآن را اِنزال کردیم یعنی به زمین آویختیم نه انداختیم. از عربی مبین تا علیّ حکیم، از علیّ حکیم تا عربی مبین قرآن است (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) لذا این حبلِ آویخته را گفتند حبلِ مَتین است شما به این طناب تمسّک کنید و نجات پیدا کنید (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً) وگرنه حبل و طنابِ انداخته مشکلِ خودش را حل نمی کند چه رسد به اینکه مشکل مُستمسِکان را حل کند. آنچه حجّت است برای همه ی مردم همین عربی مبین است با ادبیات محاوره ای سخن گفته، دلیل اقامه کرده، حجّت آورده، حلال و حرام را بیان کرده و مانند آن، اگر کسی خواست از این مرحله بالاتر برود بر اساس «اقرأ وارقیء» تدبّر می کند و عمل صالح انجام می دهد کم کم بالا می رود تا اگر نظیر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و اهل بیت شدند اینها به علیّ حکیم می رسند که (إِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) و اگر به آن مقام نرسیدند در مقام میانی و وُسطا مطالبی را درک می کنند ولی آنچه برای همه ی مردم حجّت است این عربی مبین است این عربی مبین را قرآ ن کریم گاهی به صورت (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) که برهان عقلی است در می آورد، گاهی همان مطلب را چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انبیا» گذشت به صورت یک داستان و مَثل ذکر می کند که (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مَتَشَاكِسُونَ) و مانند آن، که آن تمثیلِ توحیدی، تبیین همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است که در آن بحث گذشت که عدّه ی زیادی در تبیین آن آیه مشکل داشتند.

غرض این است که همان مطلب را قرآن کریم به صورت یک مَثل ذکر کرده که همه می فهمند. در جریان توحید بعد از اینکه برهان اقامه کرده فرمود عالَم را ذات اقدس الهی با نظمِ هندسی و نجومی آفرید این سماوات را او نگه می دارد این زمین را او نگه می دارد و نمی گذارد این کُرات به زمین بریزند و نظمِ عالم به هم بخورد. بعد از اینکه این براهین تام را اقامه کرد برای توده ی مردم دلیلِ تمثیل ذکر کرد که شما این راهی را که رفتید به مقصد نمی رسید شما خدا را آن طوری که مقدور شماست و باید هم بشناسید به همین اندازه هم نشناختید لذا به غیر خدا پناهنده شدید و این بتها را می پرستید خدا آن است که قوی باشد این بتها ضعیف اند، خدا آن است که قاهر باشد اینها مقهورند، خدا آن است که عزیز باشد اینها ذلیل اند مَثلی ذکر می کند می فرماید این بتهایی که شما ساختید و تراشیدید و درک عبه گذاشتید.

بیان مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل می کند شما این بتها را معطّر کردید با مِسک و معطّر و امثال ذلک، درها را هم بستید خب از لابه لای این روزنه ها و کُوّه ها این مگسها می روند آن عنبرها را می خورند، آن مِسکها را می خورند این بتها نمی توانند از خودشان دفاع کنند این بتی که، همه ی این بتها جمع بشوند بخواهند مگس خلق کنند مقدورشان نیست (این یک)، همه شان جمع بشوند بگویند شما زحمت کشیدید این بتها را معطّر کردید با مِسک و عنبر معطّرشان کردید این مگسها می آیند رویش می نشینند اینها را می خورند اینها جلوی مگسها را بگیرند نگذارند این مگسها رویشان بنشینند همه شان جمع بشوند هم نمی توانند جلوی یک مگس را بگیرند (این دو)، خب چرا اینها را می پرستید؟ خب این ساده ترین تعبیری است که قرآن دارد هیچ کس روی زمین نیست که اقلّ شعور داشته باشد و این را نفهمد آن براهین ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ هم در آن هست، آ ن آیات اول سوره ی مبارکه ی «حدید» هم هست آن بخش پایانی سوره ی مبارکه «حشر» هست که برای اوحدی از اهل توحید است این آیه هم هست سرّش آن است که این قرآن حبلِ مَتین است، حبل ممدود است یک طرفش عربی مبین است که همه می فهمند، یک طرفش هم علیّ حکیم است که غیر از اولیای الهی و اهل بیت نمی فهمند مراحل میانی هم دارد. لذا فرمود: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً﴾ این مَثل برای آن است که آن حقیقتِ خارجی را رقیق بکند دامنه اش را بیاورد پایین در دسترس فهمِ مخاطبِ ساده قرار بگیرد تا بفهمد یک معلّم که سرِ کلاس می رود پای تخته یک مَثل ذکر می کند برای آن است که آن معقول را محسوس کند، آن متخیّر را محسوس کند، آن موهون را محسوس کند تا در دسترس این شاگرد قرار بگیرد وقتی هم سطح فهمِ مخاطب شد او می فهمد لذا مطلبی در قرآن نیست که کسی نتواند این را بفهمد وگرنه حجّت بر همه نخواهد بود اما آیاتی هست که درکش برای خواص مشکل است فضلاً عن العوام ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ غیر از اینکه فرمود: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ آن دستورِ عام، اینجا یک فرمان خصوصی می دهد می فرماید الآن محلّ ابتلای شما همین است که در برابر بتها خضوع می کنید ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ پس بعد از بیان آن چهار مطلب که دلیل عقلی ندارید نه بیّن نه مبیَّن، دلیل نقلی ندارید نه قرآن نه سنّت بعد از این و بعد از اینکه فرمود: ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ﴾ حالا می فرماید از این طرف دلیل برعکس است ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ شما باید الله را بخوانید ولی اصنام و اوثان را می خوانید اینها را برای چه می خوانید برای اینکه مشکلتان را حل کنند اینها نه قدرتی دارند نه می توانند مشکل خودشان را حل کنند ﴿لَن يَخْلُقُوا ذُبَاباً﴾ این ﴿لَن﴾ برای نفی تأکید است و نه تَعبید, اگر گفته می شود ﴿لَن﴾ برای نفی تعبید است منظور درازمدت است وگرنه همین کلمه ی ﴿لَن﴾ در قرآن کریم مُغیّا ذکر شده است فرمود: ﴿لَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي﴾ خب اگر ابدی بود که مُغیّا نبود که چیزی که ابد هست حتّی برنمی دارد, مَتی برنمی دارد إلی برنمی دارد اینها برای نفی تأکید است یعنی هرگز به طور تأکید من از اینجا بلند نمی شود تا پدرم اجازه

بدهـد. خب, در این قسـمت که فرمود: (لَن یَخْلُقُوا ذُبَاباً) برای نفی تأکیـد است (وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ) یعنی همان طوری که جن و انس جمع بشوند بخواهند قرآنی مثل این کتاب بیاورند مقدورشان نیست.

ص: ۷۰۹

سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۸۸ بحثش گذشت این بود (قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) اینجا هم اگر تظاهر کنند تظاهر نه یعنی ظهور, یعنی ظَهْر نشان بدهند هر کدام ظهیر دیگری باشند پشتوانه ی دیگری باشند پشت به پشت هم بدهند اینکه می گویند تظاهرات, تظاهرات یعنی این, یعنی همه پشت به هم دادند پشتیبانی کردند پشتوانه ی یکدیگر شدند اگر اینها هم تظاهر بکنند ظَهْر به ظهْر هم بدهند بخواهند قرآن بیاورند نمی توانند. در اینجا هم شبیه همان است (لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ) حالا ولو تظاهر را ذکر نفرمود, اگر هم تظاهر بکنند بخواهند یک مگس خلق بکنند مقدورشان نیست (این یک), دوم: (وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً) آن طوری که مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد که اینها این بتها را با مشک و عنبر معطّر می کردند و این مگسها از روزنه های این بتکده وارد می شدند و آنها را می خوردند و می گرفتند فرمود: (وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ) این شیء اندك را که حالا یا مُشک است یا عنبر است یا چیز دیگر است این را نمی توانند از این مگس بگیرند پس اینها نه تنها مگس آفرین نیستند مشکل خودشان را هم از شرّ مگس نمی توانند برطرف کنند (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) هم مگس ضعیف است که سالِب است هم اینها ضعیف اند که مسلوب منه و طالب اند (این یک), هم شما که طالبِ اینهایید و عابد اینهایید ضعیف اید هم اینها که مطلوب و معبود شما هستند ضعیف اند (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) خب این مطلبی است که همه می فهمند. به دنبال این فرمود شما خدا را درست نشناختید اینکه فرمود: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) معنایش این نیست که اینها به کُنه خدا پی نبردند چون کُنه خدا پی بردنی نیست مستحیل است برای انبیا و اولیا فضلاً از افراد عادی.

آن منطقه ی اول ممنوعه است که مورد تکلیف هم نیست منطقه ی دوم که اکتناهِ صفات ذاتی است آن هم منطقه ی ممنوعه است و مورد تکلیف هم نیست منطقه ی سوم از خدا به عنوان رب است, خدا به عنوان معبود است, خدا به عنوان خالق است, رازق است که اینها وجه الله اند, فعل الله اند با مفهومِ اجمالی که از ذات حکایت می کند نه شهود ذات, این اسمای فعلی تکیه گاه پیدا می کنند. فرمود این مقداری که هم مقدور بشر است هم مورد تکلیف است اینها به این مقدار نرسیدند و خدا را آن طوری که باید و شاید نشناختند, چون خدا را آن طوری که مقدور است و مورد تکلیف است و باید بشناسند, نشناختند هم در مسئله ی توحید بیراهه رفتند هم در مسئله ی وحی و نبوّت کج راهه رفتند.

مسئله ی توحید چه در سوره ی «حج» چه در سوره ی «زمر» به این صورت فرمود: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) اگر خدا را آن طوری که باید بشناسند, می شناختند و عبادت می کردند دیگر بیگانه را به جای خدا نمی نشاندند اینها در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آیه ی ۹۸ این طور آمده که در قیامت اعتراف می کنند می گویند (تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ) در قیامت اعتراف می کنند می گویند بله ما بیراهه رفتیم این بتها را مساوی خدا دانستیم خدا معبود است ما اینها را معبود دانستیم, خدا رازق است ما اینها را رازق دانستیم, خدا قوی است ما اینها را قوی دانستیم, خدا مقرِّب است ما اینها را مقرِّب دانستیم (إِذْ نُسَوِّيكُم) به این اصنام و اوثان خطاب می کنند (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) ما شما را همتای خدای سبحان می دانستیم. اینکه می گویند مشرك معنایش این نیست که اینها ریاکارند, معنایش این نیست که اینها در عبادت شرکی قائل اند, معنایش این نیست که اینها قدری خدا را عبادت می کنند قدری بتها را, معنایش این است که اینها فقط بتها را عبادت می کنند اینها اصلاً خدا را عبادت نمی کنند منتها این عبادتی که خالصاً برای خداست این عبادتِ خالصِ صد درصد را می دهند به بتها برای خدا شریک قائل اند نه در عبادت مشرك اند اینها که قدری خدا و قدری غیر خدا را عبادت نمی کنند آن می شود ریا.

ریا آن است که غیر خدا را در عبادت راه بدهد اینها مُرائی نیستند اینها مخلِصاً, خالصاً لوجه الصنم و الوثن اینها وثن و صنم را عبادت می کننـد منتها این عبادتی که صد درصد برای خداست این عبادتِ صد درصد خالص را به صـنم و وثن می دهند این معنای شـرک است خب لـذا در قیامت هم اعتراف می کننـد می گویند (إِذْ نُسَوِّیکُم بِرَبِّ الْعَالَمِینَ) ما اینها را مساوی خدا می دانستیم این عبادتی که صد درصد برای خدا بود ما همین را صد درصد برای بتها قرار دادیم خب, از این جهت اینها می شوند مشـرک که برای ذات اقـدس الهی شـریک قرار دادنـد. خـدای سـبحان چه دراین سوره ی «حج» و چه در سوره ی مبارکه ی «زمر» می فرمایـد اینها خـدا را آن طوری که بایـد بشناسـند نشـناختند (وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) نه منظور این است که خدا را یک عـدّه آن طوری که هست می شناسـند ولی اینها نشـناختند نه خیر, آیه ی ۶۷ سوره ی مبـارکه ی «زمر» این است (بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَکُن مِنَ الشَّاکِرِینَ ‌ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ) خب اینها چون خدا را در بخش توحید نشـناختند گرفتار شرک شدند در بخشهای هدایت و مانند آن هم چون خـدا را نشـناختند منکر وحی و رسـالت شدنـد آنچه در سوره ی مبـارکه ی «انعـام» قبلاً ـ بحثش گـذشت ناظر به انکارِ وحی و رسالت بود فرمود اینهایی که وحی و رسالت را نمی پذیرند اینها خدا را درست نشناختند.

سوره ی مبـارکه ی «انعام» آیه ی ۸۸ به بعـد, بعـد از اینکه عـدّه ای از انبیا(علیهم السـلام) را نام می برد فرمود: (أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّهَ فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هؤُلاَءِ فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْماً لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِینَ ‌ أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) بعد می فرماید آیه ی ۹۱ همان سوره ی مبارکه ی «انعام» (وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّهُ عَلَی بَشَرٍ مِن شَیْ ءٍ) خب اگر خـداست و خـدا را شـما درست شـناختید خـدا ربّ همه است (این یـک), ربّ زمین است ربّ آسـمان است اگر خـدای سـبحان ربّ زمین است ربّ آسـمان است این کواکب را اداره نکنـد این موجودات زمین را اداره نکند که خدای اینها نمی تواند باشد پس هدایت می کند, تربیب دارد, تربیت دارد, باران می فرستد, آفتاب دارد و مانند آن, ربّ انسان هم است انسان را باید بپروراند انسان یک موجود مفکّر مختار با تمدّن تربیت می شود تمدّنش هم در تدیّن اوست. انسان تمدّنی غیر از تـدیّن نـدارد آن افکارش, آن اخلاقش, آن قانونش که تـدیّنِ اوست تمـدّن او را فراهم می کنـد خب اگر خـدا, خدای انسان است چه اینکه هست, ربّ انسـان است چه اینکه هست, ربّ انسـان بایـد انسـان را بپرورانـد یـا نپرورانـد انسان که مثل درخت نیست که بـا بـاران تربیت بشود که, انسـان با وحی و قانون و دین تربیت می شود اینها چون خـدا را درست نشـناختند وحی را منکر شدند. (وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَاأَنْزَلَ اللّهُ عَلَی بَشَرٍ مِن شَیْ ءٍ) بعد می فرماید خب انبیای دیگر را که کم و بیش شما قبول داریـد این می شود جدال احسن (قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْکِتَابَ الَّذِی جَاءَ بِهِ مُوسَی نُوراً وَهُدیً لِلنَّاسِ) آنهایی که اصلِ وحی و نبوّت را منکرند نظیر مشرکین این آیه برای آنها برهان است, آنهایی که نبوّت را تا حضرت عیسی و موسی(سلام الله علیهما) می پذیرنـد بعـد منقطع الآخر می داننـد نسبت به آنها جـدال احسن است می فرمایـد شـما که اصل وحی را قبول دارید چگونه برای وحی خاتم انبیا تردیـد کردیـد پس (مَا قَدَرُوا اللّهَ) گاهی مربوط به مسـئله ی توحیدِ ربوبی است گاهی مربوط به مسـئله وحی و نبوّت است اگر کسی خدا را بشناسد یقیناً وحی و نبوّت را قبول دارد.

استدلال قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت می فرماید دلیل اینکه خداوند برای بشر انبیا فرستاده این است که خدا منزّه از نقص و عیب است اگر خداوند برای تربیت بشر, انبیا نمی فرستاد همین بشر در قیامت علیه خدا احتجاج می کرد در قیامت به خدا می گفت خدا! تو که می دانستی ما با مرگ نمی پوسیم می دانستی مرگ, آخر خط نیست می دانستی ما با مرگ به این عالَم می آییم می دانستی که ما از این عالَم بی خبر بودیم نمی دانستیم اینجا چه خبر است اینجا چه می خواهند خب می خواستی یک راهنما بفرستی. خدا می فرماید ما برای اینکه بشر در قیامت علیه ما احتجاج نکند انبیا فرستادیم این در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت آیه ی ۱۶۵ به بعد فرمود: (رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) درست است «بعد» ظرف است و مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی قبل الرسل بشر می توانست احتجاج کند خب پس خدای سبحان برای ضرورت وحی و نبوّت برهان اقامه کرده به عقل بها داده, به حجیّت عقل بها داده, صحنه ی قیامت, بشر را آزاد معرفی کرده فرمود بشر در قیامت آزاد است حتی علیه من احتجاج کند بگوید تو که می دانستی انسان بعد از مرگ چنین جایی می آید چرا راهنما نفرستادی لذا ما راهنما فرستادیم تا بشر احتجاج نکند خب اگر کسی خدا را به عنوان هادی, به عنوان ربّ می شناسد یقیناً وحی و نبوّت را می پذیرد لذا چه در سوره ی «انعام» چه در سوره ی «حج» چه در سوره ی «زمر» فرمود اینها چون خدا را نشناختند گاهی در مسئله ی توحید مشکل پیدا کردند شرک ورزیدند, گاهی در مسئله ی وحی و نبوّت مشکل پیدا کردند و وحی و نبوّت را انکار کردند.

ص: ۷۱۳

پرسش: حاج آقا بعضی از آیات..در روز قیامت اعتراض می کنند؟

پاسخ: چون خدای سبحان حجّت را تمام کرده دیگر, فرمود: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) همه براهین را ذات اقدس الهی به وسیله ی انبیا مشخص کرده از راه عقل و فطرت خیلی از مطالب را از درون اینها مشخص کرده لذا اینها در قیامت اعتراف می کنند (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ) چیزی را ذات اقدس الهی فروگذار نکرده, اما اگر کسی بیاید بگوید خدا ــ معاذ الله ــ مساوی این صنم و وثن است این صنم و وثن مساوی خداست این همان اشکال را در قیامت پیدا می کند. حالا آمدند گفتند که این مشرکین که نمی خواهند بگویند این چوبها مثل خداست این چوبها را تندیسی, مجسّمه ای, تمثّلی از آن معبودها می دانند خب آن معبود هم همین طور است معبود چه فرشته باشد چه قدّیس بشر باشد بدون اذن خدا که کاری انجام نمی دهد.

در جریان اذن هم که مسئله ی اینکه خدای سبحان آسمانها را نگه داشته و بدون اذنِ او ساقط نمی شوند این ناظر به تهدید نیست این ناظر به بیان نظم حکیمانه ی خداست آن آیات تهدید مربوط به چهار عنوانی است که در بخشهای دیگر آمده, در بخشی فرمود: (كِسَفاً مِنَ السَّماءِ) در بخشی فرمود: (حُسْبَاناً مِنَ السَّماءِ) در بخشی فرمود شُهُب ثاقب داریم, در بخشی فرمود اینها رَجْم اند این عناوین می تواند تهدید باشد یا برای جن یا برای انس یا برای هر دو, اما سقوط آسمانها برای تهدید نیست چون هیچ کسی مورچه را به طوفان نوح تهدید نمی کند کسی بخواهد حالا موری را تهدید کند می گوید اگر بیراهه رفتی من اقیانوس آرام را روی سرت می ریزم این معقول نیست.

پرسش:؟پاسخ: عرضِ شما همان عرضی است که چند بار گفتید و شنیدید جوابش را دیگر, اعتراف می کنند یعنی برایشان حق روشن می شود دیگر.

پرسش: حاج آقا اینها درست است آنکه بعضی از مشرکین می گویند اعتراف نمی کنند بعضیها به خازنان جهنم می گویند شما از خدای خودتان؟

پاسخ: می بینید این بدیهی ترین آیه است با اینکه چندین بار گفته شد متوجّه نشدید. اینها خدا را قبول ندارند به خازنان جهنم می گویند ما با خدا قهریم تو از خدا بخواه جان ما را بگیرد (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) آنجا احتجاج نیست از بس لجوج و عنودند به خادم جهنم می گویند تو از خدایت بخواه ما او را قبول نداریم حتی در جهنم هم خدا را به عنوان ربّ خود قبول ندارند می گویند (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ), (رَبُّكَ) یعنی (رَبُّكَ) نه «ربّنا» ما او را قبول نداریم در جهنّم او دارد می سوزد ولی این بشر این است وقتی به لج بازی افتاد در برابر خدا هم می گوید من تو را قبول ندارم با اینکه در آتش دارد می سوزد به خَزنه ی جهنم(سلام الله علیهم) می گوید ما که او را قبول نداریم ما که او را به عنوان خدایی قبول نداریم تو که او را به عنوان خدایی قبول داری از او بخواه که جان ما را بگیرد این است, خب بنابراین وقتی آدم به لج بازی افتاد همین می شود _ معاذ الله _ انسان به لج بازی بیفتد چنین چیزی است بالأخره, این قدرت را دارد که از آن طرف مِیل کند شود بِه از آن از فرشته بالاتر می شود و اگر _ معاذ الله _ در این اسفل السافلین بیفتد در قبال خدا به خدا می گوید من تو را قبول ندارم در جهنم هم دارد می سوزد این بشر! خب «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات اعمالنا» بنابراین اگر کسی در فصل سوم که منطقه ی ممنوعه نیست خدا را بشناسد نه گرفتار و کج راهه ی وثنیّت و صنمیّت می شود که توحیدش مشکل پیدا کند نه وحی و نبوّت را انکار کند در هر دو بخش حدّ وسط برهان, معرفت الله است اگر خدا را کسی آن طوری که هست بشناسد نه شرک می ورزد که در سوره ی «حج» و «زمر» بیان شده, نه وحی و نبوّت را انکار می کند که در سوره ی «انعام» مشخص شده در سوره ی «انعام» گفتند اینها (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) چرا؟ برای اینکه (إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِن شَيْ ءٍ) چون وحی و نبوّت را انکار کردند معلوم می شود خدا را نشناختند .

خدا آنست که در سوره ی مبارکه ی «نساء» خودش را معرفی کرده فرمود من عدلِ محضم, حکیمِ محضم, زیر بار هیچ حجّتی نخواهم رفت, همه ی حق از من است هر چه حق در عالم هست اعم از دنیا و برزخ و قیامت از خداست نه با خدا, خدا خودش حقّ محض است با او چیزی نیست بود و هست و خواهد بود «کان الله ولم یکن معه شیء» الآن هم «لا یکون معه شیء» بعداً هم «لا یکون معه شيء» چیزی با خدا نیست هر چه هست از خداست (الْحَقُّ مِن رَبِّکَ) خب اگر کسی خدا را بشناسد می شود موحِّد, می شود معتقد به نبوّت عام, می شود معتقد به نبوّت خاص. (وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِن شَيْ ءٍ) در این مقام هم اینها چون شرک ورزیدند و گفتند (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) معلوم می شود خدا را آن طوری که باید بشناسند نشناختند.

پرسش:؟پاسخ: خب بله دیگر, این ناظر به آن مقام منطقه ی اول و منطقه ی دوم است که منطقه ی ممنوعه است دیگر. همه ی اشیاء قابل معرفت است ولی نسبت به ذات اقدس الهی معرفتش با اعتراف همراه است, اما «ما عرفناک حقّ معرفتک» ما هنوز سندی برای او پیدا نکردیم.

مرحوم مجلسی در بحارالأنوار و امثال بحارالأنوار هم که نقل می کند مواظب باشید, مواظب باشید یعنی مواظب باشید بحارالأنوار آنجا که شماره دارد بحارالأنوار است آنجا که در «بیانٌ» نقل می کند حدیث نیست این از بزرگانی مثل خواجه و امثال خواجه اینها به عنوان مُرسَل در «بیانٌ» بحارالأنوار هست نه در شماره گذاری مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) همین جمله را در بحارالأنوار دارد به عنوان «بیانٌ» که حدیث شریف را می خواهد بیان کند از خود ایشان است یا از خواجه است یا از دیگران این مسئله ی «ما عرفناک حقّ معرفتک» را به عنوان مرسل نقل می کنند وگرنه خود ایشان در بحارالأنوار به عنوان روایت نقل نمی کنند پس اگر کسی به این دستگاه کامپیوتر مراجعه کرده دیده در بحارالأنوار نوشته زود خیال نکند که این حدیث است اگر شماره گذاری شده معلوم می شود حدیث است اگر شماره ندارد در «بیانٌ» است معلوم می شود کلمات علماست که مُرسلاً نقل شده. خب فرمود: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) در برابر ضعیف و ذلیل بودن آنهاست خب شما چگونه می گویید (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) ضعیفی را با قوی تسویه می کنید, ذلیلی را با عزیز مساوی می دانید او که دیدید ضعیف بود او که دیدید ذلیل بود او چون ضعیف بود نمی توانست مگسی را خلق کند این ذباب را آن طوری که جناب شیخ اشراق و دیگران معنا کردند گفتند چون «کلّما ذُبّ آبَ» حالا۔ چون در زبانهای دیگر ممکن است این لطافت ملحوظ نشده باشد ولی در عربی که عربی مبین است این لطافت رعایت شده هر وقت این طرد بشود ذَبّ بشود دفع بشود دوباره برمی گردد چون «کلّما ذُبّ آبَ» یعنی «رَجع» از این جهت به او گفتند ذباب, بنابراین این ذباب اگر از آن بت چیزی را بگیرد آنها توان استرداد ندارند پس آنها هم ضعیف اند هم ذلیل و شما ضعیفِ ذلیل را با قویّ عزیز برابر کردید که گفتید در سوره ی «شعراء» آمده (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ), (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) شما ضعیفِ ذلیل را شریکِ قویّ عزیز قرار دادید پس (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) آن طوری که موظّف بودید و مکلّف بودید و مقدور بود بشناسید آن طور خدای سبحان را نشناختید بیش از آن هم البته از شما توقّعی نیست انسان در حدّ عبادت هم همینها را عبادت می کند بیش از این که مقدور او نیست و مورد تکلیف هم نیست.

جریان زمین که حالا سماوات هفت گانه داریم زمینِ هفت گانه هم داریم گرچه در قرآن کریم تصریحی نشده ما ارضینِ سبع داریم در دعای فرج و دعای قنوت و اینها آمده است «والأرضین السّبع» لکن در سوره ی مبارکه ی «طلاق» ذیل آیه ی دوازده آنجا که دارد (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) آنجا یک بیان نورانی از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) است که حضرت دستان شریفشان را یکی روی هم می گذاشتند فرمود «أرضٌ و سماء, أرضٌ و سماءٌ» از آن حدیث استفاده می شود که ما ارضین سبع هم داریم چون آیه این است که (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ), (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) لذا حضرت دستشان را یکی بالا یکی پایین فرمود: «أرضٌ و سماء, أرضٌ و سماءٌ» معلوم می شود ارضین سبع هم داریم.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره حج ۹۰/۰۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن یَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئاً لَّا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿﴾ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ ﴿﴾ اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلاَئِکَهِ رُسُلاً وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ ﴿﴾ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

سوره ی مبارکه ی «حج» که در مدینه نازل شد هم معارف اعتقادی را در بردارد، هم بخشی از احکام اخلاقی، فقهی و حقوقی را. در قسمتی از آیات قرآن کریم بر توحید، برهان از راه خلقت اقامه شده است که کسی معبود است که خالق باشد و کسی که خالق نیست معبود نیست.

ص: ۷۱۷

ربوبیّت به وسیله ی خلقت تأمین می شود آن که خالق است، آفرید، می تواند بپروراند کسی که آفریدگار نیست پروردگار هم نیست کسی که رب و پروردگار نیست، معبود هم نیست. این براهین را اقامه می کند بعد به عنوان بیان صغرا درباره ی آلهه ی دروغینِ وثنیها و صنمیها می فرماید اینها که چیزی خلق نکردند که، اگر کسی چیزی خلق نکرد نمی تواند رب باشد و معبود. و اگر شما بین اینها و بین خدای سبحان _ معاذ الله _ تساوی قائل شدید چه اینکه در قیامت اعتراف می کنید می گویید (إِذْ نُسَوِّیکُم بِرَبِّ الْعَالَمِینَ) این تساوی باطل است مثل تساوی زنده و مُرده و مثل تساوی کور و بینا، اگر حیّ و میّت با هم مساوی نیستند، بینا و کور با هم مساوی نیستند، خالق و غیر خالق مساوی نیستند پس فهاهنا امور:

امر اول آن است که معبود کسی است که رب باشد و رب کسی است که خالق باشد، اگر کسی نیافرید، توان پرورش را ندارد و اگر کسی صلاحیّت پرورش نداشت صلاحیّت معبود بودن را ندارد.

امر دوم اینکه تصریح می کند این آلهه ی شما این معبودهای شما هیچ کاره اند چیزی را نیافریدند و اگر همه شان جمع

بشوند بخواهند مگسی را خلق بکنند قادر نیستند.

امر سوم آن است که شما بر اساس جهالت می آیید (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) را می پرورانید خالق را با غیر خالق یکسان می دانید مثل اینکه زنده و مُرده را یکسان بدانید این تعبیرات که «لا یستوی الحیّ والمیّت» یا «لا یستوی العالِم و الجاهل» یا «لا یستوی أعمی والبصیر» یا «لاـ یستوی الظلّ والحرور» اینها از باب تشبیه معقول به محسوس است در بخشهایی از قرآن کریم فرمود اینها که چیزی خلق نکردند که (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ) خب این بیان ساده ترین و رقیق ترین گفتاری است که قابل درک برای توده ی مردم است حالا آن آیاتی که احدیّت و واحدیّت و امثال ذلک را ثابت می کند برای جمهور قابل درک نیست اما این آیاتی که می گوید: (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّـ يَخْلُقُ) این برای همه قابل ادراک است یا همین آیه ی ۷۴ سوره ی «حج» که محلّ بحث است برای همه قابل فهم است.

ص: ۷۱۸

سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۹۱ بخشی از این آیات را ذکر فرمود این است که (أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئاً) کسی که هیچ کاره است خالقی نیست وقتی خالق نبود ربّ نیست، وقتی ربّ نبود معبود هم نیست آخر چرا او را می پرستید او که هیچ کاره است (أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئاً) و مهم تر از آن (وَهُمْ يُخْلَقُونَ) نه تنها اینها خالق نیستند اینها مخلوق پروردگارند (وَلاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَلاَ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ) اینها مشکل دیگران را حل نمی کنند (یک)، مشکل خودشان را هم نمی توانند حل کنند اگر کسی تبر بگیرد اینها را ریز ریز بکند نمی توانند از خودشان دفاع بکنند همین جریان (وَإِن يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئاً) از همین قبیل است که (وَلاَ يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَلاَ أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ) این چوبهایی که (تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) اینها مشکل خودشان را حل نمی کنند چه رسد به مشکل عابدان خود را (وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ) بعد در آیه ی ۱۹۵ می فرماید: (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ) خب این طرز بیان کردن برای آن است که این (تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ) است، (هُدىً لِلنَّاسِ) است این نیازی برای توضیح ندارد برای جمهور، اما آن براهین عمیق که حق آن است که حقیقتِ محض باشد (ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) این را شما ده بار برای یک طلبه ی فاضل هم بگویی قابل درک نیست که حقیقتِ نامحدود یعنی چه؟ آن وقت آن دوتا روایتی که مرحوم صاحب وسائل در باب تفسیر تکبیر که «الله أکبر» یعنی حضرت فرمود: «ألله أکبر مِن کلّ شیء» نیست نگو «الله أکبر مِن کلّ شیء» مگر در عالم چیزی هست که خدا از او اکبر باشد عرض کرد پس معنای «الله اکبر» چیست؟ فرمود: «الله أکبر مِن أن یوصف» شما این را برای یک طلبه ی ده، پانزده سال درس خوانده بگویی قابل درک نیست چه اینکه بیست بار هم گفته شد و درک نشد. چنین روایات و آیاتی هم هست این (أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا) هم هست، برای اینکه آن روایت می فرماید حقیقتِ نامتناهی مقابل ندارد آن وقت این عالَم هم سراب نیست تمام مشکل ما این است که پس این آسمان و زمین چیستند؟ بنی آدم و دیو و دَد کیستند؟ اگر غیر از خدا کسی نیست پس اینها چه هستند؟ یک راه حلّی دارد که اینها را حل کند هم اینها هستند هم خدا هست و هم خدا نامتناهی نیست و اینها جای دیگر را نشان می دهند این قابل درک نیست یعنی قابل درک نیست این است که گفتند این حرفها را برای همه نگویید. خب، اما آنکه برای همه قابل درک است همین آیات است که معبود باید رب باشد (یک)، رب کسی است که خالق باید باشد (دو)، غیر خدا خالق نیست غیر خدا ربّ هم نیست غیر خدا معبود هم نیست. این را قرآن در سه طایفه از آیات مشخص کرده فرمود: (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَ يَخْلُقُ) آیا خالق و غیر خالق یکسان اند؟ اینها ناچارند بگویند نه، بعد در سوره ی مبارکه ی «اعراف» فرمود اینها که کاری نکردند که چیزی خلق کردند؟ نه، اینها نه تنها خالق نیستند بلکه خودشان مخلوق اند خب اگر مخلوق اند چرا اینها را می پرستید؟ آیا اینها دست دارند کار انجام بدهند؟ پا دارند راه بروند؟ چشم دارند ببینند؟ گوش دارند بشنوند؟ خب این سطح حرف زدن برای آن است که قرآن کریم با عربی مُبین هم دارد هدایت می کند با (عَلِيٌّ حَكِيمٌ) هم دارد هدایت می کند بین عربی مبین و (عَلِيٌّ حَكِيمٌ) هم مراتب. خب پس یک بخش از آیات دارد که (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَ يَخْلُقُ) چرا شما می گویید (إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ)، (أَيُشْرِكُونَ مَا لاَ يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ) خب اگر این چنین است پس می فرماید: (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) این براهین را انبیا آوردند اقامه کردند تشریح کردند بعد سرانجام گفتند (أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ) دیدند چاره نیست تبر برداشتند اینها را ریز ریز کردند بعد رفتند در آتش و آتش را گلستان کردند و مسئله را حل کردند.

توحید به برکت ابراهیم(سلام الله علیه) است که در خاورمیانه مانده است اینها اول برهان اقامه کردند نشد، بعد فرمودند: (أَفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) نشد، بعد تبر گرفتند اینها را ریز ریز کردند نشد، رفتند درون آتش دیدند شد. با این وضع خاورمیانه را موحّد کردند این طور نبود که بشر به طور عادی در اثر این حس گرایی، تجربه گرایی، حسّ تجربی و انحصار معرفت شناسی و حس و تجربه بشود موحّد آن کوشش و تلاشِ انبیا را اینها پشت سر گذاشتند. خب، پس بخشی از آیات برای این است که معبود باید ربّ باشد، ربّ باید خالق باشد الّا ولابد. بعد یک قسمت دیگر هم از اینها اقرار می گیرد که اینها خالق نیستند کاری هم انجام نداد. در بخشهای دیگر مثل سوره ی مبارکه ی «نحل» آیه ی هفده می فرماید: (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ) خب حیّ و میّت مساوی نیستند، عالِم و جاهل مساوی نیستند، خالق و غیر خالق مساوی نیستند (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) این را ذکر می کند. بعد در بخشهای خودمان هم می فرماید اینها مخلوق اند لذا در آیه ی محلّ بحث می فرماید خوب گوش بدهید اینها کاره ای نیستند تک فرد اینها که قادر نیستند، همه شان هم جمع بشوند نمی توانند یک مگس خلق کنند البته بین خلقت که کارِ دشواری است با استنقاض که کارِ مثل خلقت نیست فرقی یقیناً هست لذا یک جا با «لن» به کار رفت یک جا با «لام» ولی هر دو برای یک انسانِ عاجز یکسان است یعنی یک جماد، یک چوب نه می تواند خلق کند نه می تواند مگس را از خود دفع کند برای او یکسان است بالأخره (لَن يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لاَّ يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) اما اینکه در بحثهای قبل فرمود شما که خدا را می پرستید نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی این تقابل را خود قرآن کریم در موارد زیادی اِعمال کرده است آنچه در کتابِ آسمانی یا به وسیله ی معصومی از معصومان الهی بیان می کند این را می گویند (أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) آنچه را که در عقل بشر، در فطرت بشر بر اساس (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) آموخت آن را می فرماید: (مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ) این تقابلی که در آیه ی ۷۲ سوره ی مبارکه ی «حج» که یکی دو روز قبل خوانده شد این بود که آیه ی ۷۱ (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً) آنچه را که به وسیله ی وحی یا الهام به ائمه(علیهم السلام) می شود، می شود سلطانِ الهی (وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ) این علم، علم خاص است وگرنه علمِ عام شامل دلیل عقلی و نقلی خواهد شد فرمود نه خودشان علم دارند نه وحیِ آسمانی و الهامِ الهی در این زمینه نازل شده است لذا (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ) اینها وقتی به خطر افتادند هیچ کسی به دادم اینها نمی رسد این بر خلاف آنچه در سوره ی مبارکه ی «اسراء» فرمود: (كُلّاً نُّمِدُّ هؤُلاَءِ وَهؤُلاَءِ) آنجا امداد افتتانی و آسمانی است فرمود ما وسایل را چه در اختیار مؤمنین، چه در اختیار کفار، چه در اختیار مطیع، چه در اختیار عاصی قرار می دهیم این چنین نیست که اگر کسی بخواهد معصیت کند ما وسیله را در اختیارش قرار ندهیم (كُلّاً نُّمِدُّ هؤُلاَءِ وَهؤُلاَءِ) هم مؤمنین را با وسایل روزی مجهّز می کنیم هم کفّار و معصیت کارها را حالا تا (مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً) ما جلوی عطا و رزق را نگرفتیم ما اینها را می دهیم به عنوان آزمون بعضیها از آن بهره ی سوء می برند بعضیها بهره ی حُسن می برند اینجا نصرت نیست ولی وقتی موقع احتجاج شد یا موقع کیفر شد هیچ کسی به داد اینها نمی رسد پس بنابراین امدادِ الهی به عنوان آزمون برای هر دو گروه است لکن عندالاحتجاج کافر و معاند نصیر ندارد عندالعِقاب کافر و معاند نصیر ندارد (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ) اما تقابلی که بین علم عقلی و نقلی است قبلاً هم مشابه این آیات خوانده شد.

سوره ی مبارکه ی «احقاف» آیه ی سه و چهار این است فرمود: (مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) که این همان حقّی است که در کتابهای اهل معرفت می گویند حقّ مخلوقٌ به این حقّ مخلوقٌ به عینِ خَلق است مِن وجهی و غیر خلق است مِن وجهی این مطلب یعنی این مطلب نه اینکه _ معاذ الله _ آن حقّی که (ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) او عین خَلق است مِن وجهی او که اصلاً «لا یمسّه شیء» که، خب این را می گویند حقّ مخلوق به این حقّ مخلوق به اصطلاحی است از قرآن کریم گرفته شده که فرمود کلّ عالَم با حق خلق شده یعنی مصالح ساختمانی سماوات و ارض و فرش حق است ما با حق اینها را خلق کردیم فرمود: (مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ) خب، به آنها بگو شما چرا از حق اِعراض می کنید؟ (أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) یعنی «أخبرونی» شما که مشرکید غیر خدا را می خواهید دلیلتان چیست؟ (أَرُونِی) یعنی «أخبرونی» (مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) این معبودهای شما چه کاره اند؟ خالق اند؟ نه، شریک خالق اند؟ نه، دستیار و ظَهیر خالق اند که در سوره ی «سبأ» و اینها آمده؟ نه، پس هیچ کاره اند خب چرا اینها را می پرستید؟ ما در آیه ای از آیات الهی نازل کردیم؟ نه، شما حرفی برای گفتن دارید؟ نه، خب اگر شما حرفی برای گفتن ندارید ما هم آیه ای نازل نکردیم چرا به دنبال اینها می روید؟ این معنایش این است که عقل در مقابل نقل است فرمود: (قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِی) یعنی «أخبرونی (مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) (یک)، (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّماوَاتِ) آیا اینها اگر خالق نیستند شریک الخالق اند؟ این هم که نیستند. برای این حرفتان (ائْتُونِی بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هذَا) در قرآن که این حرفها نوشته نیست اگر در تورات باشد در انجیل باشد در زبور باشد در صحف ابراهیم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) باشد آنها را بیاورید آن هم که نیست (ائْتُونِی بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هـذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) یک اثر علمی، یک نقد علمی، یک مطلب علمی بیاورید که اینها کاره ای هستند خب اگر نه دلیل نقلی دارید نه دلیل عقلی دارید چرا به دنبال اینها راه افتادید (أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ).

فتحصّیل که خالق و غیر خالق یکسان نیست و قرآن کریم قدم به قدم خلقتِ اینها را نفی کرد، شرکت اینها را نفی کرد در سوره ی مبارکه ی «سبأ» که گاهی آیات آن خوانده می شود مظاهره ی اینها را خلق کرد فرمود: (وَمَا لَهُ مِنْهُم مِن ظَهِيرٍ) «ظَهیر» یعنی پشتیان، فرمود این بتهای شما چیزی را بالاستقلال خلق کردند؟ نه، شریک خالق اند؟ نه، دستیار و ظهیر و کمک خالق اند؟ نه، خودشان مخلوق اند؟ آری، پس چرا اینها را عبادت می کنید این قرآنی است همه فهم لذا فرمود نه دلیل عقلی در این زمینه دارید نه دلیل نقلی.

پرسش:؟پاسخ: بله دیگر، فرمود یا کتاب بیاورید یا علم یا (أَثَارَةٍ مِنْ عِلْم) یا در یک کتاب آسمانی نوشته شده باشد این می شود دلیل نقلی، یا برهانی خودتان اقامه کنید می شود عقلی دیگر (أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْم) در اینجا هم همین طور است فرمود: (مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) خدا به وسیله ی ائمه که نگفت، به وسیله ی پیغمبر که نگفت، در آیه ای از آیات قرآن که نگفت، دلیل عقلی هم که شما ندارید (مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ) دلیل عقلی یا بیّن است یا مبیّن هر دو منتفی است دلیل نقلی یا کتاب است یا سنّت هر دو منتفی است خب اگر این است نه در هنگام احتجاج شما یار و یاور دارید نه در هنگام معاقبه و محاسبه لذا فرمود: (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ). اما اینها که در قیامت گرفتار می شوند دو گروه اند:

یک عدّه لجوجِ عَنودند که فرمود: (وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً) همه ی کفّار لجوج و عنود و امثال ذلک نیستند در روایات جهنم ملاحظه فرمودید وقتی می گویند وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) می خواهد بگذرد آن ابوجهلِ ملعون می گوید درِ جهنم را بگذارید من متوجّه نشوم که این دارد می گذرد این طور، این می شود (وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً) اینها کسانی اند که اگر بخواهند سخن بگویند نمی گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) اینها به مالك دوزخ(سلام الله علیه) می گویند (يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ) اما آنها که به این حد نرسیدند (وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً) نیستند لدود نیستند عنود نیستند لجوج نیستند می گویند (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ) این (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا) در چند جای قرآن آمده که اینها می گویند خدایا! ما را برگردان ما مثلاً صالح می شویم اصلاح می شویم که خدا می فرماید: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) اینها این چنین نیست که الآن در جهنم اند چنین حرفی بزنند سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ی ۱۰۷ این است می گویند (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ▯ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ) چه اینکه در حال احتضار هم می گویند (رَبِّ ارْجِعُونِ) خدا می فرماید: (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا) این از جاهایی است که به قرینه ی مقام، این لقب، مفهوم دارد یعنی «إنّه قائلها لا فاعلها» این حرفش را می زند کارش را نمی کند این الآن می گوید ولی اهل عمل نیست وقتی گفتند (رَبِّ ارْجِعُونِ) خدا می فرماید: (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا) یعنی «لا یکون فاعلها» فاعلش نیست حرفش را می زند کارش را نمی کند اینها هم که می گویند (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا) یا (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) آنها به حدّ (قَوْماً لُّدّاً) نرسیدند (وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً) آنها که قدری نرم ترند این طور می گویند وگرنه آنها حتی در جهنم هم که باشند می گویند درِ جهنم را بگذارید که ما نبینیم. خب، فرمود اینها خدا را نشناختند برای اینکه ما برهان اقامه کردیم خالق و معبود الاّ ولابد باید ربّ باشد که مشکل آدم را حل کند ربّ هم غیر از خالق نیست و اینها هم که خالق نیستند بلکه خودشان مخلوق اند لذا فرمود: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) خدا آن است که قوی باشد اینها ضعیف اند، خدا آن است که عزیز باشد اینها ذلیل اند پس اینها خدا نیستند. اینها درباره ی مسئله ی توحید.

درباره ی مسئله ی نبوّت که محلّ ابتلای مشرکان حجاز بود مخصوصاً در مدینه هم گاهی از این حرفها بود آنها حرفشان این بود که یا وحی و نبوّت نیست یا اگر هست باید مثلاً فرشته این کار را بکند رسالت را به عهده بگیرد. خدای سبحان در آیه ی ۷۵ همین سور ه می فرماید: (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاَئِكَهِ رُسُلًا) (یک)، (وَمِنَ النَّاسِ) (دو)، (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) (سه)، (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) (چهار)، (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) (پنج). هاهنا امور خمسه: اما امر اول این است که درست است که فرشته ها مدبّرات امرند و درست است که هر فرشته ای یک رسالتی دارد برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «فاطر» آمده اوّلین آیه سوره ی «فاطر» این است که خدای سبحان همه ی فرشته ها را رسول و فرستاده ی خود قرار داده است آیه ی اول سوره ی «فاطر» این است که (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلاَئِكَهِ رُسُلًا) این ملائکه جمع محلاّ به الف و لام است و مفید حصر، پس هیچ فرشته ای نیست مگر اینکه رسالت دارد منتها رسالت علی أقسامه، بعضیها رسالت دارند برای احیاء که زیرمجموعه ی حضرت اسرافیل(سلام الله علیه) برخیها رسالت دارند برای تعلیم زیرمجموعه ی حضرت جبرئیل(سلام الله علیه) بعضیها رسالت دارند برای تأمین ارزاق زیرمجموعه ی حضرت میکائیل(سلام الله علیه) قرار دارند، بعضیها مأموریت دارند برای قبض ارواح زیرمجموعه ی حضرت عزرائیل(سلام الله علیه) قرار دارند که فرمود: (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا) آنها که مأمور قبض ارواح اند آنها رُسُل پروردگارند، پس رسالت به معنای فرستاده ی خدا که مأموریّتی را انجام بدهد این درباره ی همه ی ملائکه است دیگر لازم نیست بفرماید «الله یصطفی مِن الملائکه رسلا» که «مِن»، «مِن» تبعیض باشد پس رسالتِ به معنای عام با مدبّر بودن فرشته ها همراه است و هر فرشته ای مأموریتی دارد، اما در اینجا مسئله وحی معیار است که فرمود: (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاَئِكَهِ رُسُلًا) چون آنچه محلّ ابتلا بود این بود که شما که می گویید خدا وحی فرستاده، قانون فرستاده خودِ فرشته ها باید بیایند ما با آ نها هماهنگ باشیم آ نها را ببینیم. فرمود در بین فرشته ها همه ی ملائکه مأمور این کار نیستند بعضیها هستند که شما با آنها ارتباط ندارید (وَمِنَ النَّاسِ) یعنی «الله یصطفی من الناس رسلا» شما دلتان می خواهد که (أَن يُؤْتَى صُحُفاً مُنَشَّرَةً) همه تان بخواهید صبح که برخاستید کتاب بر شما نازل بشود اینکه نیست در بین بشر یک گروه شایستگی دارند صَفْوه اند، مُجتبای اند، جبایه شده اند، برچین شده اند برای رسالت خب پس (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاَئِكَهِ رُسُلًا) (یک)، «الله یصطفی من الناس رسلا» (دو)، نه همه ی ملائکه مأمور اجرای وحیِ تبلیغی اند نه همه ی انسانها صالحِ نبوّت و ولایت و امامت اند. چرا؟ چون خدا نیازهای شما را می داند نیازهای شما را می بیند، صلاحیّت فرشته ها را می داند مناجات آنها را می شنود هم نسبت به آنها سمیع و بصیر است می داند چه کسی را برای وحی، چه کسی را برای رزق، چه کسی را برای احیا، چه کسی را برای قبض روح انتخاب بکند هم جامعه ی بشری را می شناسد (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) هم نیازهای شما را آشناست که می داند از چه راهی مشکلات شما را حل کند او سمیع است بالقول المطلق و بصیر است بالقول المطلق، حالا که انتخاب کرده (مِنَ الْمَلاَئِكَهِ رُسُلًا) حالا که انتخاب کرده «من الناس رسلًا» از خودش تا گوشِ شما، از گوشِ شما تا زبانِ بی زبانی خودش همه را کنترل می کند آنچه را که از زبانِ بی زبانیِ او رسیده تا به گوشِ شما نرسد دست بردار نیست این محدوده را خدا کنترل می کند حالا حکم خدا وقتی به جامعه رسید مردم یا قبول یا نکول آن دیگر آزادند البته تکویناً آزادند ولی تشریعاً اگر کسی بیراهه رفته است (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) کنارش هست. در نظام تکوینی (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) جبری در کار نیست اضطراری در کار نیست الجایی در کار نیست، انسان آزادانه مسلمان است و آزادانه کافر. (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) اما مثل اینکه انسان یا آزادانه به سراغ تحصیل علم می رود یا آزادانه معتاد می شود هر دو بر اساس اختیار است آن به هلاکت است این به حیات. فرمود: (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) جبری در کار نیست ولی اگر حرفِ ما را گوش ندادید حرفِ وحی را گوش ندادید حرف الهام را گوش ندادید حرف عقل را گوش ندادید

حرف فطرت را گوش ندادید (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) دنبال شماست بگیر و ببند هست یک (لاَ إِكْرَاهَ) است که با بگیر و ببند همراه است (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ) بگیرید، ببندید، بکوبید، بکُشید هست، اما آن (لاَ إِكْرَاهَ) ناظر به تکوین است که بشر آزادانه انتخاب می کند. خب، در این بخش فرمود حالا که این طور شد از ملائکه یک عدّه را برچین کرد، از انسانها یک عدّه را برچین کرد این طور نیست که رها کند ملائکه را، رها کند انسانها را، آنچه خودش فرمود تا به ملائکه برسد، آنچه ملائکه تحویل گرفتند تا به انسانها برسد یعنی انبیا، آنچه انبیا تحویل گرفتند تا به سطح جامعه برسد فرمود من شخصاً کنترل می کنم که وحی آسیب نبیند حالا که این کار را کرد خدای سبحان (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ) ایدیِ این سه گروه را، رُسل، رسل فرشته ها، رُسلِ انسانی و توده ی مردم (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ) اَیدیِ ملائکه و انبیا و جمهور مردم (وَمَا خَلْفَهُمْ) آنچه پشت سر گذاشتند همه را می داند (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) این تقدیم «إلیٰ» که متعلّق است و حرف جرّ برای آن است که نه غیر خدا مرجع است (یک)، نه خدا و غیر خدا بالاشتراک مرجع اند (دو)، نه خدا و غیر خدا بالمظاهره مرجع اند (سه)، بلکه منحصراً مرجعِ همه ی امور خداست و لاغیر (این چهار)، (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ) همه ی کارها. خب، چگونه (يَعْلَمُ)، (يَعْلَمُ) یعنی چه؟ وقتی که خدای سبحان وحی فرستاده به ملائکه هم جلوی ملائکه را مواظب است هم پشت سر ملائکه را مواظب است وقتی که وحی به انبیا رسید هم جلوی انبیا را مواظب است هم پشت سر انبیا را مواظب است این فرشته ها که وحی را گرفتند عازم رساندن وحی به انبیا هستند پشت سرِ اینها، بین اینها و خداست، پیشاپیش اینها، بین اینها و انبیاست انبیا که تحویل گرفتند پشت سر اینها بین انبیا و حرفهای فرشته هاست، پیشاپیش اینها حرفِ انبیا و گوشِ جامعه است، پس تا گوشِ جامعه و زبانِ بی زبانی خدا این وسط خدا کنترل می کند.

سوره ی مبارکه ی «جن» فرمود: ﴿یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ۝ لِیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَیْهِمْ وَأَحْصَی کُلَّ شَیءٍ عَدَداً﴾ فرمود این طور نیست که ما وحی را رها کنیم نظیر غلام پُست بگوییم ببر خیر، با اینها هستیم، قبل از اینها هستیم، بعد از اینها هستیم، لذا فرشته ها بالصراحه می گویند ﴿لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ﴾ این ﴿وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ﴾ با اینکه ده بار گفته شد باز هم برای خیلیها قابل فهم نیست این ﴿مَا بَیْنَ ذٰلِکَ﴾ یعنی چه؟ این قبل از ما و بعد از ما و درونِ ما کارگاه اوست همه جا بر اساس ﴿وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ﴾، «وما ارسلت اذ ارسلت»، «ما قلت اذ قلت»، «ما نطقت إذ نطقت» دارد کار انجام می گیرد این چون در فصل سوم است توحید افعالی است کارگردان یکی است نه این است که به اینها گفته شما کار بکنید من از خارج کنترل می کنم شما با ابزارِ من دارید کار می کنید وگرنه آن می شود تفویض هم جبر باطل است هم تفویض باطل است توحیدِ افعالی حق است.

بین جبر و تفویض همان طوری که امام سجاد(سلام الله علیه) فرمود بین الأرض و السماء فاصله است منتها هر چه به هسته ی مرکزی نزدیک تر می شود به توحید افعالی نزدیک تر است. در سوره ی مبارکه ی «جن» آنجا که اصرار دارد که صیانتِ وحی را از هر خطری بیان کند فرمود وحی را از ذات اقدس الهی از آغاز تا انجام شخصاً کنترل می کند ﴿عَالِمِ الْغَیْبِ﴾ آیه ی ۲۶ سوره ی مبارکه ی «جن» ﴿عَالِمُ الْغَیْبِ فَلاَ یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً ۝ إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ۝ لِیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَیْهِمْ وَأَحْصَی کُلَّ شَیءٍ عَدَداً﴾ فرمود از خدا تا گوشِ مردم را ما رصد می کنیم هیچ جا شیطان رخنه نمی کند حالا بعد از اینکه حجّت بالغ شد به جامعه رسید بعضیها می پذیرند بعضیها نمی پذیرند ولی ما رصدمان را می کنیم نه آنها فراموش می کنند نه انبیا فراموش می کنند و نه ما اجازه می دهیم که وحی آسیب ببیند به مردم نرسد بله وقتی به مردم رسید مردم مختارند وگرنه ما رصد خواهیم کرد ما اسکورت خواهیم کرد ما مأموران را می فرستیم خودمان هم حضور داریم، پس بنابراین یعلم ما بین أیدی رُسُل، یعلم ما بین أیدی انبیاء، یعلم ما بین ایدی علما و فضلا و مفسّران اینها که رابط بین معصومین اند شاگردان معصومین اند حرفِ معصومین(علیهم السلام) را به گوش مردم می رسانند تا گوش مردم ﴿یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ هر کس رسالتی در دین دارد مهفوف به اسکورت و رَصد الهی است آنچه پشت سر گذاشت نباید بگوید گذشته، گذشت، گذشته همچنان زنده است آنچه پیش رو دارد نباید بگوید من مختارم هر چه خواستم بگویم مردم که تشخیص نمی دهند مردم ممکن است کسی تشخیص ندهد ولی آن که رصد می کند تشخیص می دهد آن که اسکورت است تشخیص می دهد که حرفِ وحی درست به مردم برسد. فرمود: ﴿فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ﴾ آن وقت آن آیه ای که فرمود: ﴿لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ﴾ این ﴿مَا بَیْنَ ذٰلِکَ﴾ قیمت ندارد آدم می فهمد که تا ما هر چه هست خدا رصد می کند از زبان ما تا گوشِ مردم را خدا رصد می کند اما این درون گروهی را «ما بین أیدینا» را چگونه رصد می کند بر اساس ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ قابل توجیه است منتها ما چون مشکلمان این است که از خودمان غافلیم نمی دانیم این وسط را چه اسکورتی رصد می کند نمی دانیم، چون نمی دانیم فقط گذشته و آینده را بررسی می کنیم اما آن حرف که فرشته ها گفتند ﴿لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا﴾ (یک)، ﴿وَمَا خَلْفَنَا﴾ (دو)، ﴿وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ﴾ این مثل حوضی است که وسط نهرِ روان است این حوضی است که از جایی آب می گیرد در گوشه ای افتاده است یا استخری است که از جایی آب گرفته آنجا پایان آب است این هیچ، اما این نهرِ روان اگر از خانه ی کسی بگذرد در این خانه، حوضی و استخری بنا بشود و ساخته بشود و احداث بشود این آبِ روان دائماً از این استخر یا این حوض بگذرد این جریان قبل از حوض هست، بعد از حوض هست، در متن حوض هم هست این طور نیست که آب بیاید در حوض بماند آب پشت سر هم

متّصلًا جاریاً متوالیاً قبل از حوض هست، درون حوض هست، بیرون حوضِ خروجی هم هست (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ) پس بنابراین وحی الهی و دین الهی از همان زبانِ بی زبانی ذات اقدس الهی که صادر شده است تا سطح جامعه معصومانه به دست مردم می رسد از آن به بعد مردم در انتخاب آزادند.

ص: ۷۲۴

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۴ تا ۷۸ سوره حج ۹۰/۰۱/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۷۴) اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاَكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «حج» سرّ انحراف عدّه ای از توحید و همچنین کج روی عدّه ای از وحی و نبوّت این است که اینها خدا را آن طوری که باید بشناسند نشناختند, گرچه ذات اقدس الهی با کُنه خاص شناخته شدنی نیست لکن آن مقداری که برای مردم و بشر مقدور است آن مقدار, لازم است و آن مقدار را قرآن کریم با اسمای حسنای الهی بیان کرده. در سخنان عترت طاهرین(علیهم السلام) بیان شده. فرمود چون اینها توحید را درست درک نکردند به دام شرک افتادند, چون وحی و رسالت را درک نکرده اند منکر وحی و رسالت شدند. خدای سبحان پُستهای کلیدی خود را به هر کسی نمی دهد نه به هر فرشته می دهد نه به هر انسان حتّی فرشته ها که معصوم اند از تحمّل برخی از امانتهای الهی عاجزند با اینکه هر کدام از اینها مأموریت خاص دارند جزء مدبّرات امرند, ولی جریان وحی و رسالت را گروه خاصّی از آنها به عهده می گیرند لذا فرمود: (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاَئِكَةِ رُسُلًا) چه اینکه ناس هم همین طور است همه ی مردم صلاحیّت تحمّل رسالت را ندارند حتی برخی از افرادی که از کرامتهای ویژه برخوردارند توانِ بار رسالت را ندارند لذا فرمود: (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) لذا صَفْوه ای می خواهد, اِجْتبایی می خواهد و (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) می خواهد تا در بین فرشته ها گروهی مأموران تلقّی وحی الهی بشوند در بین انسانها هم گروهی مأموران تلقّی وحی الهی بشوند, بشوند پیامبر و ذات اقدس الهی سمیع به همه ی حرفهاست بصیر به همه ی اشیاء و اشخاص است و آنها که رسالت الهی را به عهده گرفتند سوابق آنها, لواحق آنها, بین سابق و لاحقِ اینها همه مشهود خدای سبحان است که مبادا ذرّه ای در تلقّی اینها (یک), در حفظ و نگهداری اینها (دو), در ابلاغ و املا و انشای اینها (سه) خطوری, خدشه ای راه پیدا کند فرمود: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) (یک), (وَمَا خَلْفَهُمْ) (دو), قهراً بین أیدی و خَلف را هم طبق آیه ی سوره ی مبارکه ی «طلاق» و مانند آن می داند (سه).

ص: ۷۲۵

بخش پایانی سوره ی «جن» فرمود تمام این کنترل و احاطه برای آن است که وحی الهی صحیحاً به دست مردم برسد دینِ خدا صد درصد به دست مردم برسد حالا یا مردم می پذیرند یا نمی پذیرند (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) لذا فرمود: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) بعد به مردم با ایمان خطاب کرده با اینکه این تکلیف برای همه ی انسانهاست چون مؤمنان عمل می کنند خطاب فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) وگرنه دیگران هم مکلّف اند اگر می

فرمود (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) چه اینکه در موارد دیگر هم فرمود به جا بود (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ) گاهی ما را به اقامه ی صلات دعوت می کند, گاهی ما را به احیای و اقامه ی اجزای عنصری و عناصر محوری نماز فرا می خواند گاهی می فرماید: (أَقِيمُوا الصَّلاَةَ) گاهی می فرماید رکوع کنید, سجده کنید که اینها عنصری ترین و محوری ترین اجزای نمازند. فرمود: (ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا) در جریان سجده, یک عبادت مستقلّی محسوب می شود سجده ی شکر است, سجده ی تلاوت است و مانند آن, ولی در وادی رکوع یک عبادت مستقلّی هنوز ترسیم نشده که خود رکوع می تواند نظیر سجود که سجده ی شکر داریم, سجده ی تلاوت داریم, سجده های دیگر داریم رکوع هم یک عبادت مستقلّی باشد این نیاز به فحص بیشتری است (ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ) این جمع بندی است که تنها راجع به نماز نیست راجع به روزه است, راجع به زکات است, راجع به حج است و مانند آن (وَافْعَلُوا الْخَيْرَ) نه تنها عبادت است, نسبت به مردم و نسبت به جامعه نسبت به بشر کارهای خیر انجام بدهید منظور از خیر, خیرِ عند الله است که (مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى) آنچه را که خود بشر خیر می پندارد شاید معیار نباشد اینکه فرمود: (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) و خیر تطبیق به مال شده است درست است که مال عندالناس خیر است اما آیا عندالله هم خیر باشد یا نه این روشن نیست فرمود مال, ابزار کار است مال, فتنه است (أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ) و مانند آن, پس اینکه فرمود: (وَافْعَلُوا الْخَيْرَ) یعنی «ما هو الخیر عند الله» که آن خیر است و باقی آن را انجام بدهید.

دعای نورانی مکارم الأخلاق امام سجاد(سلام الله علیه) که در صحیفه سجادیه است دستور دادند از ذات اقدس الهی مسئلت کنیم خدایا! خیر را به دست ما اجرا بکن تو که به جامعه خیر می رسانی اما آن توفیق را به ما عطا بکن که به وسیله ی ما به جامعه خیر برسد. تعلیم, حفظ نظم, برقراری نظم, تربیت اخلاقی جامعه, تأمین اقتصاد سالمِ جامعه همه ی اینها خیر است عندالله هم خیر است. خب فرمود: (وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) این (لَعَلَّکُمْ) در غالب مواردی که ما را به کارِ خیر دعوت می کنند مطرح است سرّش آن است که ما مادامی که در دنیا زندگی می کنیم بین خوف و رجاء, بین قبض و بسط, بین خیر و شرّ, بین حُسن و قبح, بین حق و باطل, بین صِدق و کذب به سر می بریم ممکن است _ معاذ الله _ دفعتاً وضع برگردد کسی که کارِ خیر انجام می دهد به سوء خاتمه مبتلا بشود لذا نمی شود اطمینان کرد که این خیر تا پایان عمر می ماند یا نه, هر کار خیری که ما انجام دادیم در معرض فلاحیم (لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) است نه اینکه «لعلّ» و شایدِ خدا به منزله ی باید است خیر شایدِ خدا شاید است زیرا ذات اقدس الهی این «لعلّ» را «لیت» را و امثال ذلک را در فصل سوم بیان می کند نه فصل اول و دوم که منطقه ی ممنوعه است نه در مقام ذات که منطقه ی ممنوعه است نه در مقام اکتناه صفات ذات که منطقه ی ممنوعه است در مقام فعل است فعل, موجود خارجی است مقام امکان است و قابل تغییر و تبدّل است به زبان عربیِ مبین سخن می گوید می فرماید این کار شاید شما را به مقصد برساند. خیلیها بودند که اول کارِ خیر بود بعد کار شرّ به عکس هم بود اول کار شرّ بود بعد توبه کردند تا زنده هستیم در معرض تحوّلیم لذا بنابراین ما همیشه باید از ذات اقدس الهی دوامِ این صراط مستقیم را مسئلت بکنیم این می شود (لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) در آیه ای که طلیعه ی بحث امروز تلاوت شد فرمود: (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) منظور, همان:

حقّ معرفت است که مقـدور است خـدای سـبحان آن مقداری که از نظر معرفت و از نظر تقوا و از نظر جهاد که جامع بین همه ی عقایـد و اخلاق و اعمال است ما را امر کرده فرمود حقّ خـدا را اَدا کنید. در بخش معرفت فرمود عدّه ای ﴿مَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ ولی شما حقّ قدرِ خدا را بشناسید (این یک), درباره ی تقوا که سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت فرمود: ﴿اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقَـاتِهِ﴾ در جریـان جهـاد چه جهـاد اصـغر، چه جهـاد اکبر فرمود: ﴿وَجَاهِـدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ این ﴿حَقَّ جِهَادِهِ﴾ معنایش آن نیست که حقّ خدا را آن طوری که هست ادا بکنی برای اینکه این در ذیل آیه ی ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ حقّ خدا آن طوری که هست مستحیل المعرفه است مستحیل الاداست، حقّ خـدا آن مقداری که بشـر مکلّف است هم ممکن التحصـیل است هم ممکن العمل، هم معرفتش ممکن است هم عملش ممکن، لـذا فرمود مؤمنان در حقیقت ﴿مَا قَـدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَـدْرِهِ﴾ مشـرکان و کـافران و ملحـدان و منافقـان «ما قـدروا الله حقّ قـدره» معلوم می شود که بحثها در فصل سوم است یعنی آ نجا که با وجه الله با فیض الله بـا اسـمای حسـنای الهی کـار داریم، محور بحث است و این برای بشـر امکان دارد، اگر حقّ معرفت به این معناست و امکان پـذیر است حقّ تقوا هم امکان پـذیر است، حقّ جهاد هم امکان پـذیر است. به دلیل اینکه یک عـدّه را فرمود: ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَـدْرِهِ﴾ و از مضـمونش برمی آید که یک عدّه هم «قدروا الله حقّ قدره» در همین بخش هم فرمود: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ﴾ نه در بخش معرفت، شـناخت چیزی که مقـدور بشـر نیست لازم باشد این چنین نیست نه در بخش تقوا حرج هست نه در بخش جهاد، پس این بخشـی که فرمود: ﴿وَجَاهِـدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ مهفوف به قرینتین است هم قرینه ی صدر هم قرینه ی ساق، در صدر فرمود: ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ معلوم می شود حقّ قدر را عدّه ای حفظ کردند، در ساق و در ذیل فرمود: ﴿مَـا جَعَـلَ عَلَيْكُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ﴾ معلوم می شود که دشواری با رنـج در دین نیست خب، حقّ تقوای الهی با حرج همراه است شاید با حرج هم حاصل نشود.

حقّ جهادِ الهی با حرج همراه است شاید با حرج هم حاصل نشود معنایش این است که آن مقداری که خدا تکلیف کرده است آن مقدار را خالصاً انجام بدهید. مطلب دیگر آن است که آنچه گفته شد (اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) این ناسخ آیه ی (حَقَّ تُقَاتِهِ) نیست چون (حَقَّ تُقَاتِهِ) معنایش این نیست که آن مقداری که مقدور شما نیست آن را انجام بدهید تا (اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) ناسخ آن باشد چون (لا یکلف اله فنسا الا وسعا) عقلاً و نقلاً تکلیفِ غیر مستطاع محال است این طور نیست که آن آیه تکلیفِ محال را بگوید و این آیه ی (مَا اسْتَطَعْتُمْ) ناسخ آن باشد این چنین نیست بلکه آن (حَقَّ تُقَاتِهِ) ناظر به اخلاص است این (حَقَّ جِهَادِهِ) ناظر به اخلاص است خیلی ناظر به کمّیت نیست محور اصلی این آیات ناظر به اخلاص است یعنی آن طوری که شایسته ی خدای سبحان است جهاد کنید، تقوا داشته باشید و معرفت داشته باشید، پس ممکن است که عدّه ای (مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) ممکن است عدّه ای (اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ)، ممکن است عدّه ای (وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) این چنین باشد لذا فرمود: (وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) منتها به تعبیر زمخشری و دیگران نفرمود «حقّ جهاده فیکم» هر جا خدای سبحان ما را به جهاد دعوت کرده است حالا جهاد اصغر یا جهاد اکبر، فرمود جهادِ شما در راه خدا که (جَاهَدَوا فِی سَبِیلِ اللّهِ) در سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» اول و آخر آن سور ه همین محور است در اول سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» به این صورت آمده است که شما در راه خدا جهاد کنید اینها که (وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ) شما برای خودتان دارید جهاد می کنید و خدای سبحان شما را وادار کرده است فی سبیل الله جهاد کنید در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» یعنی آیه ی ۶۹ فرمود: (وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا) که این هدایتِ پاداشی است، پس جهادِ در راه خداست درباره ی خداست جهاد الله نیست پس معنای اینکه فرمود: (وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) چه خواهد بود؟ چرا نفرمود «حقّ جهادکم فیه» یعنی درباره ی او و در سبیل او.

سرّش آن است که جهادالله مثل تقوی الله است آن جهادِ الهی، تقوای الهی، معرفت الهی یعنی معرفتِ خالص از شرک، خالص از وهم و خیال، تقوای خالص از ریا و سُمْعِه، جهادِ خالص از ریا و سُمعه این می شود جهاد الله. خود خدای سبحان در فصل سوم یعنی مقام فعل، دشمن دارد که (ثم کان عدوا فی الله و ملائکته) خدا دفاع می کند خب خدا که دفاع می کند، جهاد می کند دشمنان خود را از بین می برد جهادالله چطور است؟ جز علی المعیار الحق که نیست (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ) عدّه ای دشمن جبرئیل بودند دشمن خدا بودند که ذات اقدس الهی این وحی را به وسیله ی جبرئیل به پیامبر منتقل می کند لذا دشمنِ خدا، دشمن جبرئیل و مانند آن بودند. خب اینها که دشمن خدا بودند دشمن جبرئیل بودند ذات اقدس الهی دشمن خودش را چطور دفع می کند با دشمنش چطور جهاد می کند؟ جز از مدار حق و محور حق این طور نبود پس ما یک جهادالله داریم و یک جهادی داریم که برای مردم است مردمی که خود متخلِّق بشوند به اخلاقِ الهی این تخلّق به اخلاق الهی این است که حرف می زنید به خُلق الهی حرف بزنید، جهاد می کنید به جهاد الهی بکنید یعنی خالصانه یعنی مَشوب نباشد.

چند وجه درباره ی این (جِهَادِهِ) آمده یکی اینکه این (جِهَادِهِ) یعنی «جهادکم فیه» به ادنا مُلابسه اضافه شده است یکی اینکه نه، نحوه ی جهادتان نظیر جهاد الله باشد که «تخلقوا باخلاق الله» خب اگر جهادالله به این معنا شد دیگر نیازی به آن «جهادکم فیه» نیست (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) با حفظ اینکه (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ).

پرسش:؟پاسخ: خب بله، نیاز دارد آنها هم همین را می گویند که «جهادکم فیه» یعنی «فی سبیله» ولی این آیا نیازی به این تقدیر هست یا بدون تقدیر هم حل می شود آنها می خواستند نظیر آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «عنکبوت» حل کنند که (وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا) اینجا هم (جِهَادِهِ) یعنی «جهادکم فیه» این طور معنا کنند اما اگر آن معنای دقیق باشد دیگر نیازی به تقدیر نیست. فرمود: (هُوَ اجْتَبَاکُمْ) درست است که تکلیف برای همه ی مردم است ولی شما مُجتبای خدایید، برچین شده ی خدایید.

جِبایه یعنی برچین شدن شما وقتی می بینید میوه ای روی طبق هست دست فروش این میوه را برای فروش آماده کرده است یک عدّه برچین می کنند آن درشتها و سالمها و صافها را انتخاب می کنند این را می گویند جِبایه، مُجتبا یعنی چنین حالتی، مصطفا یعنی چنین حالتی یعنی برچین شده. فرمود: (هُوَ اجْتَبَاکُمْ) شما میوه های درخت انسانیتید که خدای سبحان شما را در باغ جهان هستی رویانید (وَاللَّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الأرْضِ نَبَاتاً) بعضیها تلخ اند بعضیها شیرین اند آنها که شیرین اند به عنایت الهی شیرین شدند فرمود شما مجتبای خدایید که مؤمن هستید این توفیق نصیب شما شد این برکت نصیب شما شد شما شدید مؤمن وگرنه اصلِ تکلیف برای همه ی انسانهاست. اینکه گفته شد (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) چون شما برچین شده اید حالا که برچین شده اید سعی کنید بو نزایید، نپوسید، فاسد نشوید (هُوَ اجْتَبَاکُمْ) (یک)، و حفظِ این جبایه را به عهده ی خود شما قرار داد به عنایت الهی (دو)، حفظ این جنابه و اصطفا هم دشوار نیست (وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ) هیچ دشوار نیست شما بر خودتان سختی را تحمیل نکنید.

ص: ۷۳۱

روایات کنزالـدقائق هست که در ذیل این باب هست لابد ملاحظه فرمودید از وجود مبارک امام صادق(سـلام الله علیه) هسـت که حضرت فرمود تمام خیر در اتاقی جمع شده است از عقاید و اخلاق و اعمال صالح، کلید این اتاق زهدِ در دنیاست «و جُعل مفتاحه الزهـد فی الـدنیا» زهـد یعنی بی رغبتی این بی رغبتی در دنیا آدم را راحت می کند (یک)، آبروی آدم را تا آخر حفظ می کند (این دو). شـما هم شنیدید هم دیدید، ما هم شنیدیم هم دیدیم هر کسی راغب در دنیا بود بالأخره مسلوب الحیثیه شد خب حیـف است که آدم محصول عمرش را که یـک آبروست بریزد آن را. فرمود تمـام خیر در یـک اتـاق جمع شـد (یـک)، درش قفل شـد (دو)، کلیـدش «کالزهد فی الدنیا» این زهد یعنی بی رغبتی اگر گفتند زاهِدِ فی الدنیاست یعنی بی رغبت اسـت اگر گفتند «رَغِب فیها» یعنی علاقه مند است .

درباره ی حضـرت یوسف(سلام الله علیه) دارد که این چون به عنوان یک غلام آوردند برای فروش (وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ) یعنی بی رغبت بودند این را بخرند. اگر انسان نسبت به دنیا بی رغبت بود دنیا یعنی همین بازی که من باید آنجا داشته باشم ما بایـد تلاش بکنیم به این نظام و جامعه و بشـر خـدمت بکنیم شـد شـد، نشـد نشد نشد دیگر حالا اگر نشد به همه جا فریاد بزنیم این معلـوم می شـود بی رغبتی در آخرت اسـت نـه بی رغبـتی در دنیـا هر کـاری هـم همیـن طـور اسـت برای اینکه بیش از این نه مأموریم نه مصـلحت آدم است ما باید تلاش و کوشش کنیم دنیا را آباد کنیم، جامعه را آباد کنیم، به جامعه خدمت کنیم هیچ مضایقه هم نکنیم اگر نشـد، آسـمان را به زمین جفت نکنیم. فرمود کلیـدِ این زهـد در دنیاست آخر ما که مشاهـد مشرّف می شویم زیـارت جامعه را می خوانیم می گوییم «کلامکم نور» یعنی همین دیگر، اینها روشن می کننـد آدم را، آدم را راحت می کنند. هیچ کسـی این دستورها را عمل نکرد که در آخر عمر مسلوب الحیثیه بشود فرمود: (وَافْعَلُوا الْخَيْرَ) راه هم آسان است ما سخت هم نگرفتیم برای شما، شما بچه های پدرتان هستید این شجره تان را حفظ بکنید شما شناسنامه دارید، شجره دارید، بچه ی سـرِ راهی نیستیـد می بینیـد آ نهایی که بچه ی سـرِ راهی اند بالأخره به جایی نمی رسـند چون نه از اجدادشان باخبرند نه از آبائشـان باخبرنـد نه از اُمّهاتشـان باخبرنـد همیشه مردّدنـد که آیـا مـا به جایی می رسـیم یا نه، حـدّاکثر این است که جزء افراد ضعیف جامعه باشد یا اوساط، اما آنها که شناسنامه دارند در شهری، در روستایی زندگی کردند علمای بزرگ، رجال بزرگ، مردان بزرگ، زنان بزرگ از آنجا برخاسـتند این افراد دارای شناسـنامه انـد می گوینـد این رجال بزرگ، این زنهای بزرگ از همین روستا یا همین شهر برخاستند ما دارای هویّتیم ما دارای شناسنامه ایم ما می توانیم مثل آنها یا بهتر از آنها باشیم.

ذات اقدس الهی فرمود شما دارای شناسنامه هستید فرزندان ابراهیمید این شما را به عنوان فرزندی پذیرفته ابراهیمی باشید او اعلام کرد من هم قبول کردم او گفت هر کس راهِ مرا قبول کرد از من است من هم امضا کردم، حالا اختصاصی به سلمان و امثال سلمان ندارد. یک روایت از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) است که اگر کسی دستورات ما را انجام بدهد از ما اهل بیت حساب می شود. شما ببینید در جریان «سلمانٌ مِنّا أهل البیت» عدّه ی زیادی فهرست دادند زنهایی بودند مردانی بودند که ائمه(علیهم السلام) فرمود: «هو منّا أهل البیت» حالا سلمان یک شهرت برتری پیدا کرده وگرنه این جزء خصیصه ی سلمان که نیست خیلی از مردها بودند بعضی از همین رجال قم بودند که ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «هو منّا أهل البیت» زنها هم همچنین در بین زنها بانوانی بودند که فرمود: «هی منّا أهل البیت» پس زن این چنین است زن این چنین است ائمه فرمودند درباره ی بعضی از شاگردانشان که اینها از ما هستند. بعد استدلال کرده وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) به دو آیه از آیات قرآن فرمود اینکه ما می گوییم «سلمانٌ منّا» یا می گوییم فلان محدّث قمی منّا یا می گوییم فلان زنِ باایمان منّا به استناد دو آیه از آیات قرآن کریم است یکی در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» است که آن وجود مبارک فرمود اگر کسی دینی که من آوردم راه و روشی که من آوردم پذیرفت و عمل کرد از من است سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» آیه ی ۳۵ به بعد ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِى فَإِنَّهُ مِنِّى﴾ کسی که راهِ مرا طی کند از من است یعنی وقتی وجود مبارک ابراهیم فرمود: «هو منّا أهل البیت» و خدا هم این را با قبول، نقل کرد این دیگر منّا می شود «منّا أهل البیت» دیگر اختصاصی لازم نیست حالا درباره ی سلمان بیاید درباره ی فلان امرئه یا فلان مؤمن بیاید آیه ی دیگری که حضرت به آن استدلال کرده این است که ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ خب آنهایی که هم زمان در عصر وجود مبارک ابراهیم بودند که ابراهیمی بودند وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) که خود مَثَل اعلای توحید است مؤمنانی که به رهبری پیامبر اسلام راهِ ابراهیم خلیل(علیهم الصلاه) را طی کردند آن ﴿أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ﴾ هستند بنابراین حالا لازم نیست که وَرقه ای از وجود مبارک ولی عصر بیاید بگوید که این زید «منّا أهل البیت» خود زید می داند و وجود مبارک ولیّ عصر، اگر این مؤمن بود ﴿وَافْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ بود، ﴿آمَنُوا﴾ بود، ﴿ارْكَعُوا﴾ بود، ﴿وَاسْجُدُوا﴾ بود، ﴿جَاهِدُوا فِى اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ بود، با اخلاص کارِ خود را انجام می داد مثل آن است که وجود مبارک حضرت بفرماید «و هو منّا أهل البیت» این اصل کلّی را وجود مبارک امام صادق به استناد دوتا آیه بیان کرده اینجا هم خدای سبحان به ما می فرماید: ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ﴾ این منصوب به اِغراست یعنی «خذوا ملّه أبیکم» دین پدرتان را بگیرید خب وقتی خدا او را پدر ما می داند ما فرزند او هستیم دیگر لازم نیست که انسان یک شجره ی سیادت داشته باشد که، الآن کاملاً می شود در کنار مزار مرحوم شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ مرتضی صاحب جواهر ایستاد و گفت «السلامُ علیك یابن رسول الله» حالا لازم نیست سیّد باشد که، اگر فرمود اینها فرزندان ما هستند ما پدران اینها هستیم «أنا و علیٌّ أبواه هذه الامّه» اینها مصداقات کامل اند حضرت را به عنوان پدر قبول کردند وجود مبارک حضرت امیر را به عنوان پدر قبول کردند و شدند فرزند صالح هم به آن دستور عمل کردند هم به این آیه عمل کردند نعم، آن حکم خاصّ سیادت البته مخصوص کسی است که شجره دارد، اما این دو نوبت تشریفی و کرامتی و تکریمی که حضرت فرمود: «أنا و علیٌّ أبواه هذه الامّه» یا ﴿فَمَن تَبِعَنِى فَإِنَّهُ مِنِّى﴾ یا آیه ی محلّ بحث که خدا فرمود شما فرزندان ابراهیم خلیل هستید این همان بُنوّت تکریمی و تشریفی است که آدم می تواند این را احراز بکند که. خب فرمود: ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ﴾ دینِ پدرتان را بگیرید.

سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت که اگر کسی از این راه اعراض کرد سَـفیه است (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِيمَ إِلاّـ مَن سَـفِهَ نَفْسَهُ) این سفیهانه دارد زندگی می کند آن توحید، عقل است که «ما عُبد به الرّحمن واکتسب به الجنان» اگر کسی این را نداشت سفیه خواهد بود. یک بیان لطیفی از سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) در ذیل همان آیه سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت که ایشان فرمودند آن حدیث نورانی با این آیه به منزله ی عکس نقیض اند (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِيمَ إِلاّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ)، «مَن لم یکن سفیها فهو لیس براغب» آن وقت این «العقل ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجنان» با این آیه به منزله ی عکس نقیض و متقابل و متعامل اند هماهنگ خواهند بود. خب فرمود این پدر شماست در بحثهای قبل هم داشتیم که کلّ خاورمیانه را وجود مبارک ابراهیم اداره کرده البته مسئله ی طوفان و جریان طوفان و قبل از طوفان حسابش جداست و تاریخ مدوّنی ما نداریم اما آنچه در خاورمیانه می گذرد و تاریخ مدوّن هست هر گونه اعتقادِ حقّی، توحیدی، وحی و نبوّت پذیری باشد به برکت ابراهیم خلیل است و اگر وجود مبارک ابراهیم نبود همان مسئله ی شرک و وثنیّت و صنمیّت والحاد بود حضرت هم که آمد دید که خب شرک عدّه ای را فرا گرفته و منطقه ای را هم فرو برده استدلال کرده و برهان اقامه کرده فرمود: (لاَـأُحِبُّ الآفِلِينَ) و خدای سبحان فرمود ما حجّتمان را به او نشان دادیم و حضرت اقامه ی برهان کرده در بعضی اثر کرده در بعضی اثر نکرده، با حاکم وقت مناظره و گفتگو و گفتمان داشتم (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ) او نفهمیده مغالطه کرده حضرت فرمود: (فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ) گروه اندکی پذیرفتند باز عدّه ای لجاجت کردند. وجود مبارک بعد از همه ی این اقامه ی حجّتها دست به تبر گرفت و رفت بتکده و همه ی اینها را ریز ریز کرد و گروهی فهمیدند، گروهی .. پوشیدند گفتند (حِرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) آتش افروزی شد و وجود مبارک حضرت رفت و آتش را گلستان کرد، توحید حاکم شد بعداً هر کس شرک می ورزید دیگر قاچاقی شرک می ورزید اینکه قبلاً گفته شد ارسطو، افلاطون، سقراط، بقراط همه تربیت شده ی حضرت ابراهیم اند شاگردان ابراهیم اند چند بار یعنی چند بار گفته شد منظور این نیست که کتابی زیر بغل افلاطون و ارسطو باشد می رفتند خدمت حضرت ابراهیم. حرف این است که «گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو اجدادت صنم» این مولوی که درباره ی ما می گوید این حرف درباره ی کلّ انبیاست اگر آنها نبودند که اینها موحّد نمی شدند که.

ص: ۷۳۴

خـدمت مرحوم آقای آملی بزرگ من یک وقت که .. سال ۳۴ بود سال تحصیلی ۳۴ رفتم همان که شاگرد مخصوص مرحوم آقای نائینی بود و مرحوم آقای نائینی در تقریضـی که بر تقریرات مکاسـبشان نوشـته، نوشـته «صـفوه المجتهـدین العِظام» او هم شاگرد خاصّ مرحوم آقای قاضـی بود هم شاگرد خاصّ مرحوم آقای نائینی و آقا سیّد ابوالحسن(رضوان الله علیهم) خب یک فقیه کم نظیر بود رفتم خـدمتشان یک فقه خـدمتشان می خواندیم یک اصول خدمتشان می خواندیم بحثهای دیگر هم داشـت هم برای تودیع و عرض ادب و خداحافظی، هم برای اینکه من چه بخوانم چطور بخوانم خب این را احترام می کردیم اسـتاد ما بود همشهری ما بود بعد خوشحال شدند فرمودند درسی که می خوانی یک فقه است و یک اصول است و یک معقول این سه درس را و قدر قم را بدان برای اینکه گذشـته از کریمه ی اهل بیت(سلام الله علیها) رجال علمی بزرگ، مراجع بزرگ، فقهای بزرگ، حکمای بزرگ، علمای بزرگ آنجا دفن انـد. کنار قبول آنها برکتهای فراوانی است اوّلین بار ما این حرف را از ایشان شنیدیم فرمود شاگردان ارسـطو هر وقت مشکل علمی برایشان پیش می آمد می رفتند کنار قبر ارسطو بحث می کردند مطالب عمیق علمی برایشان حل می شد این را در سال ۳۴ ما از ایشان شنیدیم برای اوّلین بار. هنوز ما یک قبسات داشتیم برای مرحوم میرداماد ولی قبسات چاپ جدیـدش نیامـده بود وقتی چاپ جدیـد قبسات عرضه شـد و این کتاب رواج پیـدا کرد با این کتاب مأنوس شدیم دیدیم همین بیان را مرحوم میرداماد در قبسات شـماره اش مشـخص، صـفحه اش مشـخص که کنار قبور بزرگان منشأ برکت است لـذا شاگردان ارسـطو برای حلّ مسائل در کنار قبر اسـتادشان می رفتنـد مباحثه می کردند مطلب برایشان حل می شد. این حرف را مرحوم میرداماد در قبسات از المطالب العالیه فخررازی نقل می کند آن هم صـفحه یعنی صـفحه، صفحه اش مشخص، سطرش مشخص که در قبسات هم آمده به المطالب العالیه فخررازی مراجعه کردیم دیدیم بله او هم همین حرف را زده. به هر حـال هفتصـد هشـتصد سال است که این فکر رایـج است که اینها موحّـِدان عالَم بودنـد بزرگانی بودنـد که کنار قبرشان منشأ برکت بود این قبل از اسـلام بود قبل از مسـیح بود بعد از مسیح بود بعد از اسلام می بینید شاگردان وجود مبارک حضرت امیر وقتی می خواستند مسائل برایشان حل شبود می آمدند کنار قبر حضرت امیر مسئله حل می شد این ابوحمزه ثمالی مسائـل علمی و فقهی اش را کنـار قبر حضـرت امیر حـل می کرد خیلیها نمی دانسـتند که ابوحمزه چرا می آیـد آنجا بحث می کند این یک بیابانی بود دیگر مشخص نبود.

ص: ۷۳۵

غرض این است که همه ی اینها همه یعنی همه اینها تربیت شده ی انبیا هستند و قرآن که فرمود: (مِّلَّةَ أَبِيكُمْ) حالا بعد شما می بینید فارابی که قبل از هزار سال بود این در کتاب جمع بین رأیین این مرحوم علامه طباطبایی(رضوان الله علیه) درباره ی فارابی یک عقیده ی خاص داشت می گفت ابن سینای به علاوه ی صدرالمتألهین، صدرالمتألهین به علاوه ی ابن سینا این دو را روی هم بگذاری می شود فارابی از بس این مرد بزرگ است. ایشان در کتاب جمع بین رأیین ارسطو را از موحدان عالَم، افلاطون را از موحدان عالم. خود فارابی از شاگردان کسانی بود که زبان دان بودند یعنی آن متون اصلی یونانی در دست آنها بود و اگر جناب ابوریحان بیرونی یک وقت هم این قصّه نقل شد در کتاب تحقیق ماللهند از علمای هند گِله می کند و از یونانیها به عظمت یاد می کند همین جهت است می گوید هند کوتاه آمده اگر علمای هند، اگر بزرگان هند، اگر رجالِ علمی هند این توحیدِ رسیده ی از انبیا را حفظ می کردند در هند، هندو و بودا و امثال ذلک پیدا نمی شد چه اینکه در یونان بالأخره اینها حفظ کردند فضای توحید را در یونان حفظ کردند ابوریحان بیرونی می گوید اگر هند یک رجال علمی مثل یونان می داشت گرفتار وثنیّت و صنمیّت و بت پرستی نمی شد اما یونان چون مردان بزرگ توحیدی داشت حفظ کرد، البته بعد انحرافات موضعی و مقطعی هست بالأخره ما الآن فرزندان ابراهیم خلیلیم راهِ ابراهیم خلیل را هم خدا به ما نشان داد فرمود او دید، شما نگاه کنید (كَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ) ما به او نشان دادیم ارائه یعنی ارائه ما در عربی می گوییم رؤیت در مقابلش نظر، در فارسی می گوییم دیدن در مقابلش نگاه، هر نگاهی به دیدن ختم نمی شود به تعبیر مرحوم علامه حلّی می گوید اینکه ما می گوییم «نظرتُ إلی القمر فلم أره» من رفتم پشت بام استهلال کردم به طرف ماه نگاه کردم ولی ماه را ندیدم معلوم می شود که نظر غیر از رؤیت است دیگر و نظر غیر از بصر است. فرمود او دید، شما نگاه کنید شاید ببینید (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِى مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ) فرمود پدر دید، پسر باید نگاه کند تا ببیند منتها او دید شما نگاه کنید (یک)، او کلّ آنچه ممکن بود دید شما بعضی از آنچه ممکن است نگاه کنید و ببینید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره حج ۹۰/۰۱/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۷۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (۷۸)

سوره ی مبارکه ی «حج» در میدنه نازل شد و عناصر محور سوَر مدنی گذشته از اصولِ دین, فروع فقهی, اخلاقی و حقوقی هم هست لذا در این سور ه هم مسئله ی توحید و وحی و نبوّت و معاد مطرح شد, هم بخشی از احکام فقهی و حقوقی. فرمود رسالت این کارها را فرشتگان به عهده دارند که وحی را از ذات اقدس الهی تلقّی می کنند و به قلوب انبیا می رسانند و انبیا(علیهم السلام) در تلقّی وحی (اولاً) و حفظ وحی (ثانیاً) و انشاء و ابلاغ و املاء وحی (ثالثاً) معصوم اند این را به سطح امّتهای خود منتقل می کنند و بین بیانات انبیا(علیهم السلام) تا سطح جامعه هم ذات اقدس الهی مراقب است که احکام و حِکَم الهی صحیحاً به دست مردم برسد. از آن به بعد مردم (قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ). در جریان آیه ی ۷۶ که فرمود: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) در بخش سوره ی مبارکه ی «طلاق» هم بود که فرشتگان می گویند: (وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ) آن آیه از این آیه قوی تر است در آن آیه آمده است که گذشته های ما برای خداست, آینده های ما برای خداست, بین گذشته و آینده هم برای خداست. بین گذشته و آینده, هویّت خود انسان است قهراً چیزی از علم و احاطه ی فعلی خدای سبحان بیرون نیست و چون بحث در فصل ثالث است یعنی در وجه الله است در فیض الله است نه در فصل اول که منطقه ی ممنوعه است که ذات خداست نه در فصل دوم که اکتناه صفات ذاتی است چون آن هم عین ذات خداست و منطقه ی ممنوعه است در مقام ثالث است یعنی وجه الله است که (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ), (يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ), (كُلُّ شَيءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) و مانند آن, چون سخن در فصل ثالث است یعنی وجه الله است کلّ جهان را وجه الله اداره می کند بقیه به عنوان مقاطع, آیات الهی اند. گاهی گفته می شود اگر حقیقتِ هستی مخصوص ذات خدای سبحان است پس اشیاء دیگر معدوم اند اگر معدوم اند سر از سفسطه و امثال ذلک در می آید. مستحضرید وقتی که سخن از بحثهای عرفانی شد نباید فکرِ فلسفی یا فکرِ کلامی به عنوان اشکال مطرح بشود در بحثهای عرفانی سؤال و جوابش عرفانی است در بحثهای فلسفی سؤال و جوابش فلسفی است در بحثهای کلامی سؤال و جوابش کلامی است. در عرفان وجود, مساوق با وجوب است اگر گفته شد ما سوی الله معدوم اند یعنی واجب نیستند بنابراین وجوب در عرفان مساوق با ضرورت و وجوب است و غیر واجب کسی موجود نیست یعنی کسی واجب نیست آن وقت وقتی از عرفان تنزّل کردیم به:

فلسفه و کلام رسیدیم آنجا اصطلاحشان این است می گویند «الوجود إمّا واجبٌ و إمّا ممکن» اگر واجب شد می شود خالق و اگر ممکن شد می شود مخلوق, ولی مادامی که سخن از آن دو حدیثی است که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده یا سخن از بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که ما سوای حق به منزله ی سوَر مرآتیه اند اینجا نباید گفت پس ما سوی الله معدوم اند اگر گفته شد ما سوی الله معدوم اند یعنی ما سوی الله وجود ندارند وجود ندارند یعنی وجوب ندارند وجود در این فن مساوق با وجوب است و اگر چیزی وجود نداشت یعنی وجوب ندارد.

ریشه بحثها بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که حضرت طبق نقل مرحوم صدوق(رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف توحید صفحه ی ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ این فرمایش را به عنوان «باب ذکر مجلس الرضا» داشتند. در آنجا یک سلسله مطالب کلّی را حضرت ذکر می فرمایند بعد می فرمایند: «فأعقل ذلک وابن علیه ما عَلِمْتَ صوابا» یعنی این هم نظیر فقه و اصول و امثال ذلک است مبنایی است که آن را اصل قرار می دهیم بسیاری از فروع را از این اصل استنباط می کنیم در جهان بینی ها هم این چنین است فرمود این را خوب بفهم این را اصل قرار بده و بر اساس این اصل, فروعی را استنباط بکن. در صفحه ی ۴۳۴ و ۴۳۵ آنجا حضرت به عمران که استدلال می کند عمران به حضرت عرض می کند «ألا تُخبرونی یا سیّدی أ هو فی الخلق أم الخلق فیه» شما که می خواهید خدا را ثابت کنید خدا در خَلق است یا خلق در خداست؟ آیا خلق در خداست که ما در خدا خلق را ببینیم یا خدا در خلق است که در خلق, خدا را ببینیم که این سخن از هلول و اتحاد و امثال ذلک است. «قال الرضا(علیه السلام) جَلّ یا عمران عن ذلک» ذات اقدس الهی اَجلّ از آن است که در خلق باشد یا خلق در او باشد «لیس هو فی الخلق و لا الخلق فیه» خدا از خلق جداست خلق از خالق جداست. «تعالیٰ عن ذلک» بعد او عرض می کند در خلال که بالأخره ما چطور خدا را بشناسیم حضرت به سؤال قبلی فرمود: «و أُعلّمُک ما تعرفه به» من چیزی یادت می دهم تعلیم می کنم که تو بفهمی با اینکه خدا در خلق نیست و خلق در خدا نیست می شود خدا را شناخت «و لا حول و لا قوّه إلاّ بالله» اول حضرت این ذکر شریف را می فرمایند بعد مثال را ذکر می کنند. می فرمایند: «عمران! أخبرنی عن المرآه» شما آینه را که می بینی, صورت خودت را هم در آینه می بینی, صورت اشیاء را هم در آینه می بینی خب خودت را که در آینه می بینی و شکل و قیافه ات را در آینه می بینی و از این دیدن به خودت می پردازی «أنت فیها أم هی فیک؟» شما در آینه هستید یا آینه در شماست؟ شما بالأخره خودتان را در آینه می بینید و صورتِ مرآتیه آیت و علامت و نشانه ی شماست شما در آینه هستید یا آینه در شماست؟ و یقیناً هیچ کدام نیست مع ذلک استدلال هست, آیت هست, علامت هست, نشانه هست با اینکه نه شما در آینه اید و نه آینه در شما «فإن کان لیس واحدٌ منکما فی صاحبه» اگر نه شما در آینه هستید نه آینه در شماست «فبأیّ شیء استدللت بها علی نفسک» شما با دیدنِ آینه به خودت پی می بری و صورتت را می بینی و مثلاً بخواهی اصلاح کنی و مانند آن, خب اگر شما در آینه نیستید آینه هم در شما نیست کما هو الحق, پس از چه راه با دیدنِ آینه استدلال می کنی نسبت به خودت و نسبت به اشیاء و اشخاص دیگر؟ «قال عمران! بضوء بینی و بینها» عمران به حضرت عرض کرد نوری بین من و بین آینه است که با این نور استدلال می کنم «فقال الرضا(علیه السلام) هل تریٰ مِن ذلک الضوء فی المرآه أکثر ممّا تراه فی عینک» این نور در آینه هم هست در جای دیگر هم هست در چشم شما هست چطور فقط در آینه صورتت را می بینی؟ اگر با نور دیده می شود خب نور در خیلی از جاها هست. «فقال الرضا(علیه السلام) هل تری مِن ذلک الضوء فی المرآه أکثر ممّا تراه فی عینک قال نعم» حضرت فرمود مگر نور خاصّی در آینه هست که در چشم نیست؟ گفت بله, فرمود کجاست آن نور چیست؟ چیزی که در آینه باشد آن نوری که در آینه باشد در چشمت نباشد. «قال الرضا(علیه السلام) فأرِناه» به ما نشان بده

آن نوری که در آینه هست و در جای دیگر نیست «فلم یُهِر جواباً» او نتوانست جوابی بدهد. خب «قال الرضا(علیه السلام) فلا أری النور إلاّ و قد دَلَّک و دلّ المرآه علی أنفسکما مِن غیر أن یکون فی واحدٍ منکما» نور باعث شفاف شدن تو و چشم تو شد, نور باعث شفاف شدن آینه شد, نور باعث شفاف شدن فضا شد این طور نیست که نوری در آینه باشد که در چشم تو نباشد در جای دیگر نباشد. «فلا أری النور إلاّ و قد دَلَّک و دلّ المرآه علی أنفسکما مِن غیر أن یکون فی واحدٍ منکما» بعد فرمود: «و لهذا أمثالٌ کثیرهٌ غیر هذا لا یَجِدُ الجاهل فیها مَقالاً و لله المَثَل الأعلیٰ» این از همان آیه قرآن گرفته شده که اگر یک وقت مَثلی درباره ی ذات اقدس الهی ذکر می شود برای تنبیه و تفهیم مردم است وگرنه ذات اقدس الهی هم منزّه از مِثل است هم مُبرّای از مَثل چیزی که بتواند خدا را آن طوری که هست تمثیل کند شدنی نیست. منظور آن است که چیزهایی در خارج موجود است مثل شجر و حَجر, چیزهایی هم در خارج وجودِ نمایی دارد مثل صورتِ مرآتیه, صورت مرآتیه حق است, صواب است, صِدق است بر خلاف سراب, اما نحوه ای از خاصّ وجود برای اوست در عرفان, صدر و ساقه ی عالَم را مثل صورت مرآتیه می بینند نه مثل سراب, نه مثل در و دیوار و شجر و حجر, بنابراین اگر در بعضی از علوم گفتند غیر خدا معدوم است آنجا عدم در مقابل وجود است (یک), وجود مساوق وجوب است (دو), معدوم است یعنی واجب نیست (سه). اینکه می گویند مجازِ عرفانی یعنی آنکه در فلسفه, حقیقت است آنچه در کلام, حقیقت است نزد عارف مجاز است. آیتی است, علامت است, نشان است, اگر چیزی مستقل باشد که نشانی نیست. به هر تقدیر علمِ حصولی و حضوریِ آیات به اندازه ی خود آنها حق است حقّانیّتِ آیه بودن نه حقانیّتِ مستقل بودن. حالا این مطالبی است که باید در مسئله ی شرح توحید صدوق و اینها حل بشود اگر این راه حل شد آن وقت آن آیه که می گوید: (لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ) روشن می شود نظیر همان آبِ روانی که از استخر می گذرد قبل از استخر این آبِ روان است بعد از استخر, آبِ روان است در متنِ استخر, آبِ روان است چیزی برای استخر نمی ماند مگر همین کوثرِ جاری.

دو مطلب را ما باید از یاد نبریم: یکی اینکه تمام این بحثها در فصل سوم است که منطقه ی مجاز است نه در فصل اول که منطقه ی ممنوعه است و نه در فصل دوم. هیچ یعنی هیچ مسئله ای در عرفان درباره ی فصل اول ما نداریم که ذات اقدس الهی موضوع قرار بگیرد محمولی برای خدای سبحان باشد می گویند او اصلاً به کسی اجازه نمی دهد شما بخواهی چیزی را موضوع قرار بدهی باید خودت را کنار بکشی, موضوع را کنار بکشی, محمول را کنار بکشی, ربط بین موضوع و محمول را کنار بکشی بعد دهن باز کنی بگویی «الف», «باء» است او اصلاً به تو اجازه نمی دهد, او اگر نامتناهی است موضوع را فرا گرفته, محمول را فرا گرفته, بین موضوع و محمول را فرا گرفته, حاکمِ بینهما را او فرو برده اصلاً جا نمی گذارد برای شما, لذا همه گفتند که هیچ مسئله ای در عرفان نیست که هویّت ذات اقدس الهی موضوعِ بحث قرار بگیرد گفتند: «حاره الأنبياء و الأولياء فيها» گفتند و گفتند و گفتند تا نوبت به سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) رسید که می گوید که بالصراحه آن عبارتش را خواندیم که ذات اقدس الهی نه معبودِ هیچ پیغمبر است نه مشهود هیچ پیغمبر است و نه مقصود هیچ پیغمبر برای اینکه او ازلیّت نامتناهی است و بسیطِ محض است تجزیه پذیر نیست تا کسی بگوید هر کسی من خدا را به اندازه ی خودم می شناسم این مثل اقیانوس نیست که کسی یک قطره آب از او بردارد یک اقیانوس نامتناهی است که اوّلش عین آخر اوست سطحش عین عمق اوست اگر مثل اقیانوس بود _ معاذ الله _ که تجزیه پذیر بود ممکن بود کسی بگوید من به اندازه ی خودم او را می شناسم لذا آنجا بالکل منطقه ی ممنوعه است یعنی نه حرام است بلکه محال است, نه ممنوع است بلکه ممتنع است. در مسئله ی صفات ذاتی هم بشرح ایضاً تمام این مسائل می ماند برای فصل سوم که وجه الله است لذا شما می بینید در هیچ جای قرآن کریم خدا را استثنا نکرده که همه چیز فانی اند مگر خدا, هر جا سخن از استثناست سخن از وجه الله است (كُلُّ شَىءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ), (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۝ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام) اصلاً به ذهن نمی آید که بگوید «إلاّ الله» آن اصلاً فرض ندارد, بحث ندارد. به هر تقدیر آن اگر وجه الله را کسی خوب تلقّی کند آن آیه که از غرر آیات قرآن کریم است که می گوید گذشته در اختیار او, آینده در اختیار او, بین گذشته و آینده در اختیار او. برای همه ی ما هم هست منتها ما نمی دانیم مَلَك می داند اینکه می گوید (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ) او مشاهده می کند ما مشاهده نمی کنیم. خب پس اینکه فرمود: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) آن ناظر به آن است.

مطلب بعدی در بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود ما به شما اذن دفاع دادیم (أَذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) الآن می فرماید بالاتر از اذن, امر می کنیم (جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) این بالصراحه دارد امر می کند.

مطلب بعد آن است که همان طوری که در قصّه ی تبوک همه ی ما شنیدیم وجود مبارک حضرت فرمود شما از جهاد اصغر آمدید باید وارد جهاد اکبر بشوید خب این سه بخش, سه جهاد یعنی جهاد اصغر و اوسط و اکبر در هر سه بخش (جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) در جهاد اصغر جهاد در راه خدا حقّ جهاد همین (کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَکَلِمَةُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیَا) خب این در جهاد اصغر است که نام خدا, یاد خدا, دین خدا در جهان حاکم باشد این جهاد اصغر. در بحثهای اخلاقی هم همین است که جهاد اوسط است که جهاد اوسط معنایش این است که آدم بشود آدمِ خوب مثل شیخ انصاری بشود, مثل بحرالعلوم بشود, مثل ابن طاووس بشود, مثل فحل بشود آدمِ خوب باشد گناه نکند عادل باشد, اما بالاتر از او جهاد اکبر است, جهاد اکبر بین عقل و قلب است بین فلسفه و عرفان است جهاد اکبر این نیست که می خواهد آدم خوب بشود این آدم خوب است اهل تقواست اهل بهشت است ولی می خواهد بهشت را ببیند نه بهشتی بشود آن که بهشتی است مؤمنی است عالِم, عادل, باتقوا, اما این می کوشد که ببیند نه اینکه برود خب یقیناً بهشتی است این نظیر حارثهبن زید است این نظیر اُویس قَرَن است این جهاد اکبر است که بین عقل و قلب است بین فلسفه و عرفان است بین فهمیدن و دیدن است بین نظر و بصر است این جهاد, جهاد آسانی نیست که جهاد اکبر این است آن دوّمی جهاد اوسط است اوّلی جهاد اصغر. در هر سه بخش (جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ).

پرسش: در جهاد اکبر چه چیزی حَضّ می برد؟

پاسخ: جهاد اکبر از ندیدنِ خود حضّ می برد, از دیدن محبوب حضّ می برد.

در بحثهای اخلاقی غیر اخلاقی هم داشتیم که مشکل ما همین خود ماییم وگرنه مشکلی در عالَم نیست برای اینکه در فضایل اخلاقی ما که می خواهیم کار را انجام بدهیم قربه الی الله به خدا نزدیک بشویم هم ما به او نزدیکیم هم او به ما نزدیک مشکل ما چیست؟ او به ما نزدیک است عقلاً و نقلاً چون (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) از خدا به ما نزدیک تر چه کسی است؟! گاهی فرمود: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ), گاهی فرمود: (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلكِن لاَ تُبْصِرُونَ) در بخش سوم فرمود: (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) در بخش چهارم فرمود: (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) چهارم یعنی چهارم, این کاری به آن سه بخش ندارد فرمود بین شما و شما خدا فاصله است (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) این را وقتی به دست مفسّرین عادی بدهید یعنی می توانند بین شما جدایی بیندازد بین ما و ما قدرت خدا فاصله است که درک این بخش چهارم کار آسانی است خب پس او به ما نزدیک است از این طرف هم طبق :

بیان نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمزه ثمالی» «إنّ الرّاحل إليك قَريب المسافه» طبق بیان نورانی ابی ابراهیم امام کاظم(سلام الله علیه) در ۲۷ رجب که حضرت را به زندان می بردند این دعا را خوانده و سال بعد در ۲۵ رجب حضرت را شهیدانه از زندان بیرون آوردند عرض کرد خدایا! من می دانم «إنّ الرّاحل إليك قَريب المسافه» خب بنده اگر بخواهد برود راه نزدیک است خدا هم که دائماً حضور دارد نزدیک است مشکل چیست پس, چرا یک عدّه (يُنَادَوْنَ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ) چرا ما پشت ِسر هم نماز می خوانیم می گوییم «قربه الی الله» ما که رسیده ایم, ما مشکلمان این است که بین خود و خدای خود که قُرب می بینیم ما قرآنی حرف می زنیم ولی عربی و عادی فکر می کنیم ما خیال می کنیم این اضافه, اضافه ی مَقولیه است یعنی خدا هست, ما هستیم, فاصله ی ما نزدیک است این می شود اضافه ی مقولی, ما اگر اضافه اشراقی شد مضاف حق ندارد خود را ببیند وقتی خود را ندید می ماند اضافه و مضاف إليه همین ابی ابراهیم(علیه السلام) .

مرحوم صدوق روایتی نقل کرده در توحید فرمود: «فقد احْتَجَبَ بغیر حجابٍ محجوبٍ واسْتَتَر بغیر سَتْرٍ مستورٍ لیس بینه سبحانه و تعالیٰ و بین خَلقه حجابٌ غیر خَلقه» یعنی بین زید و خدای زید, خود زید فاصله است این خودبینی است تمام کوشش در بخش سوم این است که آدم خود را نبیند آن وقت هر چه می بیند آثار الهی است دیگر این ﴿حَقَّ جِهَادِهِ﴾ فرمود شما می خواهید بین خود و خدای خود حجاب را برداری حجابی نیست که او که به شما از همه ی شما نزدیک تر است تو خودت را نبین او را می بینی, اگر آدم خودش را ندید می بینید با همه, شما میلیونها نفر را حساب بکنید شاید چند نفری از آن صاف در بیاید صافی اش کم است همه ی ما پسوندی داریم مسجدِ ما, حسینیه ما, رساله ی ما, درسِ ما, مقلّد ما همین بازیهاست دیگر این رهاکن نیست که مگر این رها می کند کسی را, اگر برای ما هیچ فرق نکند بگوییم فلان کار را ما می خواستیم بکنیم دیگری کرده «لله الحمد» معلوم می شود خود را نمی خواهیم ببینیم و کم کم راحتیم, اما شما در این میلیونها نفر حساب بکنید پسوندی دارد شهرِ ما, مکان ما, بچه ی ما, درس ما, شهریه ی ما, وجوه ما, همین, خب این نمی گذارد انسان آن طرف را ببیند ما خیال می کنیم اضافه ی ما و خدا قُرب و بُعدی که داریم ﴿فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ این قُرب و بُعد طرفینی است ما به خدا نزدیک او به ما نزدیک است این قُرب و بُعد مَقولی است نه اشراقی, در قُرب و بُعد اشراقی مضاف حق ندارد خود را ببیند فقط اضافه است و مضاف الیه خود را مَبین که رَستی. این حقّ جهاد برای او اوحدی است این یک علی و اولاد علی می خواهد که «ما کُشِف الغطاء ما ازددت یقینا» این است که فرمود: «ما کنتُ أعبد ربّاً لَم أره» این است که می شود «قَسیم الجَنّه و النّار» دیگران به مقام «کأنّ» رسیدند اینکه وجود مبارک حضرت در آن خطبه ی همّام متّقیان را معرفی می کند نمی گوید اینها اهل بهشت اند که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» اینها مثل اینکه الآـن خودشان را در بهشت می بینند این مقام «کأنّ» است این می شود جهاد اکبر چون این در دسترس نیست این وسطی را که جهاد اوسط است جهاد اکبر نامیدند وگرنه آنکه در راه است که جهاد اکبر نمی کند این آیه به اطلاق هر سه بخش را شامل می شود ﴿جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ چرا؟ برای اینکه ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ مستحضرید این ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ خطاب به جامعه ی اسلامی است اما «منهم فاسق, منهم مؤمن» معلوم می شود که در شما این طوری هست نه تک تک شما به نحو مجموع است نه جمیع یعنی در شما مجتبا هست در شما مصطفا هست در شما شهدا هست شهدای معرکه نه, شهدای اعمال در شما الگو هست بله خب هستند در ماها اولیا هستند مؤمنین هستند صدّیقین هستند شهدا هستند جانبازان هستند امثال ذلک, اینها کسانی اند که باور کردند این مطالب را خیلی از شهدای گمنام هم همین طورند دیگر آ ن شبهای عملیات همه چیز را از دست دادند فقط خدا را می خواستند اینکه این پلاک را می اندازد دور یعنی من نمی خواهم دیگر, پس در ماها هم هستند منتها همه ی ما نیست فرمود: ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ این ﴿هُوَ اجْتَبَاكُمْ﴾ به نحوه ی عامّ استقراقی نیست جمیع نیست که تک تک شما مجتبایید, تک تک شما مصطفایید نه, در بین شما هست درباره ی بنی اسرائیل چه فرمود, فرمود: ﴿وَجَعَلَكُم مُلُوكاً وَآتَاكُم مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ خب این برای همه ی بنی اسرائیل که نبود که, اگر در سوره ی مبارکه ی «مائده» در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» در فضایل بنی اسرائیل گفت: ﴿وَجَعَلَكُم مُلُوكاً وَآتَاكُم مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ یا ﴿آتاهم مالا یو من عالمین﴾ برای تک تک این اسرائیلیها نبود که یعنی در این مجموعه بود در ما اهل بیت هستند گروه فراونی هم هستند که حالا اختصاصی به سلمان ندارد شما این کسانی که ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «منّا أهل البیت» بعضی از رجال قم را هم می بینی, بعضی از زنها را هم می بینی چون ائمه(علیهم السلام) فرمودند فلان امرئه از ماست, فلان محدّث قمی از ماست حالا درباره ی سلمان(رضوان الله علیه) شهرت پیدا کرده «منّا أهل البیت» همین ائمه(علیهم السلام) که درباره ی برخی از محدّثین قم فرمودند: «منّا أهل البیت» به دو آیه استدلال کردند هم به آیه ﴿مَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ که ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود, هم به آیه

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا) استدلال کردند. فرمودند طبق این دو آیه فلان محدّث قمی از ماست فلان زن هم از ماست پس «منّا أهل البیت» اختصاصی به سلمان(رضوان الله علیه) ندارد الآن هم ممکن است وجود مبارک ولیّ عصر یک عدّه را «منّا أهل البیت» بداند.

ص: ۷۴۲

پرسش:؟پاسخ: خب بسیار خب, مثل او کم اند قبول, اما معنایش این نیست که دیگران به هشت و نُه نمی رسند که اینها هم که فرمودند: «منّا أهل البیت» معنایش این نیست که هر که به رتبه ی ده رسید «منّا» می شود که, به رتبه ی هشت هم رسید «منّا أهل البیت» منتها رتبه ی اول و دوم دیگر «منّا» نیست ولی رتبه ی هشتم و هفتم و اینها ممکن است «منّا» باشد دیگر, خب پس (جَاهِـدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ) خب خود خدای سبحان شما را جِبایه قرار داد, مجتبا قرار داد, برچین قرار داد (هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ وَفِی هذَا) خدا شما را مسلمان نامید مگر اینکه می گویند «الأسماء تنزل مِن السّماء» یعنی اسمایی که با مسمّا باشد «تنزل مِن السّماء» وگرنه هر اسمی را برای هر کسی وضع می کنند. بعضی اسماست که زیرش خالی است فرمود: (إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُکُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) خیلی از اسماء هستند که بی مسمّا هستند فرمود آن اسمی که با مسمّاست «تنزل من السماء» فرمود: (هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ) نه شما را «المسلمین» نامید که عربی باشد نه خیر, اسلام به معنای تسلیم و انقیادی که شما دارید چه در زبان عِبری چه در زبان سِریانی چه در زبانهای دیگر و چه در زبان عربیِ مُبین خدا شما را مسلمان می داند یعنی اسلامِ شما را پذیرفته دیگر, برای اینکه شما ملّت پدرتان را گرفتید و وجود مبارک ابراهیم پرچم دار اسلام بود.

سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت که اسماعیل گفت (اسلمت لله رب العالیمن) و خدای سبحان اسلام او را پذیرفته و او را به عنوان مُسلم معرفی کرده ابراهیم عرض کرد که (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِن ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ) من و اسماعیل را مُنقاد قرار بده, ذریّه من را اسلام قرار بده, فرمود او باعث اسلام آوردن شما شد شما ملّت پدرتان را بگیرید. پس این ضمیرها به الله برمی گردد حضور روایات در تفسیر المیزان در این گونه از موارد مشخص است شما مستحضرید که عدّه ای از ضمیر «هو» را به ابراهیم برگرداندند.

سیّدناالاستاد می فرماید این ضمیر به الله برمی گردد یعنی خدا شما را مسلم قرار داد. مرحوم علامه در نوشتن این تفسیر, روایات را کنار چشم داشتند آیات را کنار چشم داشتند بعد از اینکه معیار کلّی آیات مشخص می شد نگاهی به روایات می انداختند برابر روایات, آیات را معنا می کردند وقتی که به استناد روایات, آیات را معنا کردند در بحث روایی می فرمایند: «هذا کما تقدّم فی ذیل الآیه» در همین بحث هم برخیها این «هو» را به ابراهیم برگرداندند ولی ایشان می فرماید این «هو» به الله برمی گردد به کمک روایاتی که در این زمینه هست که «هو» را به الله برمی گرداند در بحث روایی می فرماید آنچه را که در این روایات آمده است همان است که ما در ذیل آیه گفتیم. این معنای حضور روایات است در تفسیر المیزان خب پس «هو» یعنی ذات اقدس الهی در کتابهای آسمانی شما را مسلمان نامید یعنی اسلامِ شما را پذیرفت اینجا هم مسلمان نامید اسلام را پذیرفت چرا؟ برای اینکه آن که رهبر مسلمانهاست یعنی وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) شهدای برای شما باشد شما هم شهدای برای دیگران باشید این شهدا, شهدای در معرکه نیست (یک), شهدا به معنای الگو و امثال ذلک نیست (دو), شما طوری باشید که اعمالِ دیگران را ببینید یعنی جزء مقرّبین باشید یعنی در بین شما کسانی هستند که این طور هستند و می توانید هم این طوری باشید دارد که (إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ۝ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۝ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) مقرّبون شاهد اعمال دیگران اند می بینند دیگران چه کردند خب, اگر کسی جزء مقرّبین شد می بیند که دیگران چه کردند شما می توانید جزء مقرّبین باشید و شاهد اعمال دیگران باشید امروز ببینید فردا شهادت بدهید این کارِ شماست در سوره ی مبارکه ی «بقره» این معنا گذشت که (وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً) یعنی سه درجه است بالا هست و وسط است و پایین, پیامبر بالاست شما در وسط, دیگران در پایین, پیامبر از بالا شما و دیگران را می بیند شما در میانه دیگران را می بینید دیگران مشهودٌله یا مشهودٌعلیه اند نه یعنی الگو, بلکه شاهدِ اعمال یعنی جزء مقرّبین باشید که می بینید که دیگران دارند چه می کنند برخیها با حدس می بینند, برخیها با شهود می بینند که کتابِ ابرار در علّیین است (وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ۝ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۝ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ) این معنای شهادت است خب این جهاد اکبر می خواهد دیگر, آدم وقتی می خواهد به جایی برسد که ببیند زید نیّتش چیست این دیگر با فلسفه و کلام حل نمی شود این فقط با عرفانِ عملی حل می شود این با راه حارثهبن زید حل می شود نه با عرفان نظری نه با بحثهای روز و مفهومی و اصولی این با راه اُویس قَرَن حل می شود آدم می بیند فلان آقا چه دارد می گوید.

مرحوم حاج آقا رحیم ارباب(رضوان الله علیه) از بزرگان علمای اصفهان بود من یک ساعتی خدمتشان نشسته بودم در دیداری, ایشان همین مسائل را مطرح می کرد این از شاگردان به نام مرحوم جهانگیرخان قشقایی بود این جهانگیرخان قشقایی یا حاج آقا آخوند کاشی(رضوان الله علیهما) در حوزه ی اصفهان شاگردان فراوانی تربیت کردند صد نفر از شاگردانشان را شمردند همه جزء فحول شدند یکی مرحوم آقای بروجردی بود, یکی مرحوم آقای فاضل تونی بود اینها جزء فحولِ به نام بودند که آن دوتا بزرگوار در حوزه ی اصفهان اینها را تربیت کرد. خب, مرحوم حاج آقا رحیم ارباب می گفت که عصرِ روزی در ماه مبارک رمضان بود اسمِ آن عالِم اصفهانی را هم بُرد که فلان بزرگوار امام جماعت مسجد امامِ فعلی بود که آن روزها مسجد شاه می گفتند. شما در مسجد امام تشریف برديد یک هَشتی دارد نظیر همین مسجد تهران و مساجد دیگر یک هَشتی بزرگ دارد از درِ بزرگ که وارد می شدند هشتیهای دست راست و هشتیهای دست چپ, نظیر مدرسه ی فیضیه که وارد می شوی این ورودیها را می گفتند هشتی, در این هشتی این پیش نماز محترم نزدیک مغرب روز ماه مبارک رمضان بود و داشت می رفت به طرف مسجد که نماز مغرب را بخواند. آن سابق یعنی صد سال قبل غالب شهرها, شهر و روستا بود یعنی دامدار بودند دامدارها هم در شهر بود دیگر لبنیات بیرونی و آن دامهای بیرونی حسابشان جدا بود اما دامهایی که برای رفع نیاز مردم باشد در شهر بود دیگر خیلیها در خانه هایشان گاو داشتند, اسب داشتند آن روز اتومبیل هم که نبود وسایل لبنیاتی صنعتی هم که نبود گاوها در شهر بود دیگر. مرحوم آقای ارباب(رضوان الله علیه) نقل کردند که این عالِم بزرگوار امام جماعت مسجد امام اصفهان وقتی وارد هشتی شدند دیدند گاوی در همین هشتی دارد می آید مکرّر به طرف این دارد حمله می کند این مکرّر عبایش را جمع می کرد خودش را کنار می کشید کنار دیوار بالأخره نگذاشت آن گاو بیاید. فردا دید درِ خانه اش در می زنند کسی رفته دیگر حالا یکی از متموّلان و سرمایه داران مثلاً آن منطقه بود رفته حضور ایشان گِله کرد که آقا ما خواستیم بیاییم آنجا دست شما را ببوسیم هر چه به طرف شما نزدیک می شدیم شما فاصله می گرفتید چرا از ما فاصله گرفتید؟ گفت من جناب عالی را ندیدم که, این است. خب باطنِ این همان حیوان بود که این دید دیگر اینها هم شیعه اند دیگر اینها دیگر سلمان نیستند که, پس معلوم می شود این راه هست منتها حالا ما نرفتیم ما نمی بینیم چیز دیگر است بعضی در خواب می بینند بعضی در بیداری می بینند این را حاج آقا رحیم ارباب می گفت. حضرِ همه ی اینها با اولیای الهی. فرمود ما دینی آوردیم که شما باطنِ دیگران را ببینید یعنی چشم باز کنید ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ اینجا هم که می فرماید شاهد باشید نظیر همان آیه ای که در سوره ی مبارکه ی «بقره» مسئله ی شهادتِ اعمال گذشت همان را می خواهد بفرماید در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۴۳ این است ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ این در عرض هم نیستند در بالا رسول خدا, در وسط شما, در ذیل دیگران که شما ببینید. در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» جریان اسلامِ ابراهیم را مطرح می کند از آیه ی ۱۲۷ و ۱۲۸ به بعد ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾ در خیلی از موارد می فرماید این پدرِ شماست. بخش دیگر این است که ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نفرمود تابع ابراهیم باش فرمود: ﴿وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ﴾ یعنی دینِ ابراهیم, دین ابراهیم همان دین خداست دیگر در سوره ی مبارکه ی «انعام» بعد از اینکه نام بخشی از انبیا(علیهم السلام) را ذکر کرد فرمود: ﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ نه «بهم اقتده» نفرمود به انبیا اقتدا بکن فرمود به هدایت اینها اقتدا بکن هدایت اینها همان دین الله است که کلام الله است, پس پیامبر تابع هیچ کس نیست تابع ابراهیم نیست تابع دینِ ابراهیم است که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلَامُ﴾ در این بخش هم فرمود: ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ﴾ به حضرت هم خطاب می کند خدای سبحان در همه ی کتابها شما را به عنوان مسلمان نامید ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ پس صحبت در این نیست که ما آدمِ خوب

بشویم بهشتی بشویم صحبت در این است که بهشت را ببینیم البته در ماها عدّه ای هستند راهش همین است (فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ).

ص: ۷۴۵

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۹ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

سوره ی مبارکه ی «حج» با دستور به نماز و زکات و اعتصام به حبل خدا پایان پذیرفت. بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «حج» این بود (فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ) که البته فرق بین ولایت و نصرت در بحثهای قبل بیان شد. گرچه سوره ی مبارکه ی «حج» در مدینه نازل شد؛

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه و سوره ی «مؤمنون» قبل از سوره ی «حج» نازل شد لکن تنظیم سوَر قرآنی به این سبک, نشانه ی نظم خاصّی است که بین این سوَر برقرار است. آنچه در پایان سوره ی مبارکه ی «حج» بیان شده که دستور به اقامه ی نماز و ایتاء زکات است در آغاز سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» مطرح شده که (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ▯ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ).

مطلب بعدی آن است که «فلاح» لغتاً یعنی شکافتن. به کشاورزان فلّاح می گویند برای اینکه زمین را شیار می کنند, می شکافند و زمینه ی شکافِ حبّه و هسته را هم فراهم می کنند, اگر کسی بتواند موانع را بشکافد و به مقصد برسد چنین کسی فالح است, فلاح دارد. (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) به صورت فعل ماضی ذکر کرده با «قد» تحقیق, یعنی کسانی که اهل ایمان اند یقیناً به مقصد می رسند. اوصافی را برای مؤمنان ذکر کرده است که سبب فلاح آنهاست. صِرف ایمان یعنی اعتقاد به معارف دین, به تنهایی کافی برای فلاح و سعادت نیست لازم است ولی کافی نیست, چون برای سعادت دو عامل لازم است یکی ایمان و دیگری عمل صالح, ولی برای کیفر و عذاب فقط یک عامل لازم است و آن عصیان است لذا در قرآن کریم هر جا سخن از بهشت است دو عامل ذکر می شود یکی ایمان و یکی عمل صالح, مگر آنجایی که قرینه همراهی کند که عمل صالح را در درون عنوان ایمان ذکر بکند و آن هم کم است غالباً سبب ورود بهشت را ایمان و عمل صالح می دانند, اما برای عذاب فقط یک عامل کافی است وآن معصیت است خواه آن معصیت کننده مؤمن باشد خواه کافر, البته فرق ایمان و کفر در مسئله ی خلود مشخص می شود.

ص: ۷۴۶

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)

بیان سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) به عنوان فرق علم و ایمان ذکر می کنند بحثی را ذیل این آیه (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) به عنوان

تأثیر ایمان ذکر می کنند. می فرمایند صِرف علم به باید و نباید کافی نیست که انسان علم داشته باشد چه چیزی حق است چه چیزی باطل است, چه چیزی صدق است چه چیزی کذب, چه چیزی خیر است چه چیزی شرّ, چه چیزی حَسَن است چه چیزی قبیح صِرف این علم کافی نیست این یک, بلکه علمِ به اینکه من باید این کار را بکنم لازم است، پس یک وقت است آدم علم دارد که فلان شیء خوب است فلان شیء حق است فلان شیء خیر است فلان شیء حَسن است یک وقت گذشته از آن علمِ مطلق و عام، علم خاص هم دارد که این شیء بر من لازم است در سعادت من سهیم است من باید این کار را بکنم. ایمان به این علمِ دوم برمی گردد با یک تلاش و کوششی سعی می فرمایند که این مطلب را تثبیت کنند. لکن در بحثهای قبل داشتیم که سنخِ ایمان اصلاً از سنخ علم نیست سنخ ایمان، اراده، اخلاص، محبّت، رضا، سَخط، غضب، جذب، دفع، اراده، کراهت، عداوت و سرانجام همه ی اینها تولّی و تبرّی اینها یک فهرست مفصّلی است که متولّی اینها عقلِ عملی است اما همه ی تصوّرات و اندیشه ها و تصدیقها و تکذیبها چه در علوم تجربی چه در نیمه تجربی، چه در تجریدی چه در تجریدیِ ناب یعنی چه در علومی که به اصطلاح می گویند علومِ طبیعی، چه در علوم ریاضی، چه در فلسفه و کلام، چه در عرفان نظری، همه ی این علمها که به دانش برمی گردد متولّی اش عقل نظری است ما باید مرز بین این دو را مشخص بکنیم تا روشن بشود که چطور با اینکه بعضیها علم دارند که فلان شیء صد درصد نفع دارد ولی انجام نمی دهند فلان کار صد درصد ضرر دارد ولی انجام می دهند این آدم معتادی که کارتن خوابها را در جدولها می بیند این هیچ تردیدی ندارد که اعتیاد ضرر دارد اما دست بردار نیست یا آن کسی که عالِم است و احکام شرع را می داند آیات را می داند روایات را می داند، اگر خودش مجتهد است فتوا دارد اگر نه که فتوای مرجعش را می داند عالماً عامداً گناه می کند این مشکلش چیست؟ شاید دهها بار گفته شد که مرزها کاملاً از هم جداست هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین ایمان و علم نیست هیچ ارتباطی بین نیروی عمل و دانش نیست هیچ پیوندی بین انگیزه و اندیشه نیست باید بی رحمانه اینها را جدا کرد تا مرزها مشخص بشود نعم، برای اولیای الهی علم همان و عمل همان. یک عدّه کاملاً همین که فهمیدند عمل می کنند یک عدّه با اینکه صد درصد علم دارند عمل نمی کنند. این مطلب باعث شد که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) یک بحث خاصّی تحت عنوان تأثیر ایمان ذیل همین آیه (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) مطرح بفرمایند که چطور گاهی انسان با اینکه می داند حکم شرعی چیست مع ذلک معصیت می کند.

ص: ۷۴۷

در بحثهای قبل داشتیم که ما در محدوده ی حواسّ ظاهریمان، مجاری ادراکی و تحریکی مان را که خوب ارزیابی کنیم این کمک می کند به فرق بین اندیشه و انگیزه و فهمیدن راز اینکه چرا بعضی عالِم بی عمل اند. ما در دستگاه بیرونی مان یک سلسله مجاری ادراکی داریم مثل چشم، گوش و مانند آن که اینها می فهمند چشم می بیند، گوش می شنود. یک سلسله مجاری تحریکی داریم مثل دست، پا اینها چیز نمی فهمند ولی کار می کنند. لامسه غیر از دست است لامسه غیر از پاست نیروی لامسه در تمام جِرم بدن مفروش است دست و پا سرد و گرم و مانند آن را درک می کنند اما حرکت برای نیروی لامسه نیستاین پا باید بدوَد این کار است خب پس ما یک سلسله نیروهایی داریم که متولّیان ادراک اند یک سلسله نیروهایی داریم که متولّیان تحریک اند این اصل اول.

اصل دوم آن است که افراد از نظر سلامت و مَعیب بودن این نیروها چهار گروه اند:

گروه اول کسانی اند که هم نیروهای ادراکی اینها سالم است هم نیروهای تحریکی اینها، اینها هم چشم و گوشِ بینا دارند هم دست و پای دونده، اگر یک مار و عقربی هست اینها کاملاً می بینند و کاملاً هم فرار می کنند فرار کردن برای پاست دیدن برای چشم است اینها هم از نظر ادراک سالم اند هم از نظر تحریک.

گروه دوم کسانی اند که ادراک اینها قوی است ولی تحریک اینها ضعیف است یعنی چشمشان سالم است مار را می بینند، عقرب را می بینند، خطر را می بینند اما پایشان فلج است خب این چطور فرار بکند پایش بسته است حالا چه کسی بست مطلب دیگر است. این کسی که چشمش باز است و پایِ او بسته این می فهمد هیچ تردیدی ندارد که این مار است و دارد می آید و مسموم می کند و می کُشد اما نمی تواند فرار کند.

ص: ۷۴۸

گروه سوم کسانی اند که مجاری ادراکی اینها ضعیف است و مجاری تحریکی اینها قوی مثل نابینایانی که اعضا و جوارح دست و پای آنها سالم است می توانند بدَوَند اما مار را نمی بینند، عقرب را نمی بینند، اتومبیلی که دارد می آید را نمی بینند اینها از نظر ادراک محروم اند و از نظر تحریک سالم اند چون تحریکشان باید با ادراک رهبری بشود لذا خطر می بینند.

گروه چهارم کسانی اند که از هر دو جهت آسیب می بینند هم معلولانِ اعضا و جوارحِ ادراکی اند هم معلولان اعضا و جوارح تحریکی، هم نابینا و ناشنواست هم دست و پای او فلج است اینها چهار گروه اند. کاملاً بین نیروی ادراکی و نیروی تحریکی فرق است در درون ما هم بشرح ایضاً ما یک سلسله دستگاههایی داریم که متولّیان اندیشه اند تصوّرات دقیق و غیر دقیق به عهده ی آنهاست، تصدیقات بیّن و مُبیَّن به عهده ی اینهاست، بررسی علوم تجربی، علوم نیمه تجربی ریاضی، علوم تجریدی فلسفه و کلام، علوم تجریدی ناب در عرفان نظری همه ی اینها را دقیق اند ممکن است در اینجا تدریس بکنند کتاب هم بنویسند، اما همه ی اینها متولّیان فهم اند متولّیان دیدن اند و ادراک اند آنجا که جای اراده و تصمیم و عزم و اخلاص و محبّت و تولّی و تبرّی است یک نیروی دیگر است آن به نام عقلِ عملی است که «العقل ما عُبِد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» از نظر درون هم انسان همین چهار گروه را دارد بعضیها خیلی خوب می فهمند و خیلی خوب تصمیم می گیرند اینها عالِم عادل اند همین که فهمیدند عمل می کنند هیچ تردیدی ندارند چیزی که برای آنها ثابت شد بدون تردید عمل می کنند هم عقل نظری اینها که متولّی اندیشه است سالم است هم عقل عملی اینها که مسئول اراده و تصمیم است سالم است که «عُبِد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» خیلیها عقل عملی را به همان ادراکِ حکمتِ عملی معنا می کنند معروفِ بین حکما این است که مطالب نظری را عقلِ نظری ادراک می کند حکمتِ عملی را مثل اخلاق را، فقه را، تهذیب نفس را، سیاست و امثال ذلک را عقل عملی ادراک می کند. آن اصطلاح غیر مشهور حق است حکمت را چه نظری و چه عملی آنجا که سخن از علم و دانش است همه را عقل نظری ادراک می کند آنجا که جای اراده و تصمیم و باور و پذیرش است عقلِ عملی به عهده می گیرد و آن حدیث نورانی «العقلُ ما عُبِد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» مؤیّد این اصطلاح دوم است. خب، گروه اول کسانی اند که هم نیروی ادراکی آنها قوی است خوب می فهمند هم نیروی تحریکی اینها سالم است خوب تصمیم می گیرند. گروه دوم کسانی اند که نیروی ادراکی اینها قوی است خوب می فهمند تدریس هم می کنند، تألیف هم می کنند، صاحب کُرسی هم هستند اما آنکه باید تصمیم بگیرد اراده کند این بسته است این در جبهه ی جهاد درونی در مَصاف با شیطان شکست خورد شیطان این را به گِرو گرفت بست، اگر کسی عالِم بی عمل بود ما اگر به او اعتراض کردیم مگر نمی دانید! این اعتراضِ ما بی جاست برای اینکه علم که مشکل را حل نمی کند آنکه مشکل را حل می کند نه ما می دانیم نه از او می پرسیم آنکه مشکل را حل می کند می گوییم چرا در جنگ با هوس با شیطان شکست خوردی که او آن نیروی تصمیم گیرنده ات را به گِرو بگیرد و ببندد.

پرسش: پس چرا فرمود: (هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)؟

پاسخ: چون در ذیلش همان سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود: (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) چنین آیه است اینکه نمی خواهد بگوید که عالِم و غیر عالِم فرق می کند که عالِم نماز شب خوان، عالم نماز شب خوان یعنی عالم نماز شب خوان این عالم نماز شب خوان با دیگری فرق می کند دیگر، کنارش نماز شب را ذکر کرده وگرنه شما ببینید عالِم با غیر عالِم خیلیها در خیلی از موارد یکسان اند دیگر در گناه مشترک اند اینکه تنها یک آیه نیست که (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ) با این مجموعاً یک آیه است (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) بنابراین درس خواندن نیمی از سعادت است مشکل را درس حل نمی کند مشکل را چیز دیگر حل می کند. خب، اینکه دین گفته اینها باور نکردند که جنگی هست و آن جنگجو شیطان است.

شیطان از هر آل خلیفه ای از هر آل سعودی پلیدتر است برای اینکه اینها می خواهند بکُشند شیطان نمی خواهد بکشد شیطان می خواهد اسیر بگیرد شیطان اگر می کُشت که آدم راحت بود او برده می خواهد او نظام برده داری است می گوید تو باید باشی هر چه من می گویم عمل بکنی. اسیر می گیرد.

بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هویً أمیر» همین است در آن سند قباله ی مِلکی که حضرت تنظیم فرمود برای خانه ی عثمان بن عفّان فرمود خانه ات شرقاً این، غرباً این، شمالاً آن، جنوباً آن حدودش را ذکر می کند فرمود این قباله ای است که من تنظیم کردم قباله، شاهد می خواهد شاهد این قباله عقل است «إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى» اگر عقل اسیر نباشد زیر این قباله را امضا می کند و اگر عقل اسیر باشد این قباله را فقط من نوشتم شاهد ندارم. از مِن علی بپرسی شاهدت چه کسی است می گویم شاهد ندارم، شاهدم عقل است که آن عقل به بند کشیده شده «شَهِدَ عَلَى ذلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى» اگر از اسارت هوس در بیاید. خب، قرآن کریم فرمود بعضیها به بند کشیده اند (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (یک)، (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) (دو)، این دو آیه گرچه در قیامت ظهورِ کامل دارد اما در دنیا برای خیلیها شفاف، روشن است که یک عدّه در گِرواند خب این کسی که همه چیز را می داند بعد معصیت می کند برای اینکه آنکه باید تصمیم بگیرد که درس حوزه و دانشگاه نیست تصمیم گیرنده چیز دیگر است او در گِرو است او را به گرو گرفتند خب اگر انسان بدهکار باشد باید گِرو بدهد در مسائل مالی گاهی خانه را گرو می دهد گاهی زمین را گرو می دهد اما در مسائل دینی خود آدم را گرو می گیرند نه علم آدم را علم که «حجّه الله علی الخَلق» است آن حجّت و به نفع خداست او را گرو نمی گیرند این تصمیم گیری را گرو می گیرند این عالماً عامداً دروغ می گوید عالماً عامداً نامحرم نگاه می کند برای اینکه این شهوت دلش می خواهد آنکه باید تصمیم بگیرد بسته است مثل کسی که پایش را بستند خب بالأخره مار و عقرب می آید نیش می زند دیگر.

بیـان نـورانی ائمـه(علیهم السـلام) که فرمودنـد: «النَّظْرَهُ سَهْمٌ مِن سِهام ابلیس» که تمثیـل است و نه تعیین، یعنی در بین همه ی گناهـان نگـاه به نـامحرم تیر است گناهـان دیگر تیر نیست؟! این به عنـوان مثـال و نمونه است این را که حضـرت حصـر نکرده نفرمود که الاّ ـ ولابـد گنـاه تیر است نه خیر، گنـاه تیر است اصولاً، منتها حالا این گناه را روشن تر ذکر فرمود «النَّظْرَهُ سَهْمٌ مِن سِهام ابلیس» حالا ـ یـا سـهمِ مسـموم یا غیر مسـموم. بنابراین در درون، گاهی هر دو سالم انـد گاهی دسـتگاه علم سالم است و دسـتگاه تحریک و اراده آسـیب دیده است. گروه سوم کسانی اند که دستگاه اراده ی آنها خیلی قوی است اما دستگاه اندیشه ی آنها ضـعیف است اینها مثل مقدّسهای بی ادراک اند هر چه به اینها بگویی باور می کنند دستگاه عملیِ اینها خوب است اما نمی فهمند که این سـی دی ظهور، جعل و کِذب و فِریه است این را نمی فهمد اما آنکه باید دعا بکنی باید منتظر باشـی آن را خوب عمـل می کنـد. دسـتگاه عملیِ او دونـده ی خوبی است امـا درکش ضـعیف است. گروه چهـارم کسـانی انـد که هر دو ضعیـف اسـت آن جاهـلِ متهتّـِک است نه می فهمـد نه عمـل می کنـد. تمـام تلاـش و کوشـش بایـد این صـرف بشـود هم در روانشناسی هم در روانکاوی هم کَند و کاو درون ما.

سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) حشـرش با اولیای الهی خیلی تلاش و کوشش کردند که بالأخره بگویند مشکل چیست و ما راه حل پیـدا نکردیم در المیزان الآن هم اینجا می فرمایند تنها علم کافی نیست که فلان چیز خوب است علمِ به اینکه حتماً ما باید انجام بـدهم لازم است می گوییم این هم لازم است ولی این کافی نیست علم ولو اینکه ناظر به این باشـد که این کار برای من صـد درصد خوب است و اگر نکنم صد درصد ضـرر دارد این هم کافی نیست این نیمی از قضـیه است دسـتگاه اندیشه متولّی اراده نیست اراده یـک دسـتگاه جـدایی دارد محبّت و اخلاـص و عشق. الآن شـما می بینیـد خیلی از شـماها خب همین طورید دیگر. روایتی که مربوط به مقتل است اعاظم و اساتیـد محـدّثین مرحوم صدوق، مرحوم کلینی(رضوان الله علیهم) با سـند معتبر جریان سیّدالشـهداء یا جریان صدیقه ی کبرا(سلام الله علیهما) را نقل کردند خب آدم وقتی مطالعه می کند سند معتبر، گوینده معتبر، کتاب معتبر متأثّر می شود یا ممکن است نَمی از چشـمش در موقع مطالعه بیایـد اما وقتی یک مدّاح با آهنگ خوب این را می خواند آدم نمی تواند خودش را کنترل کند.

علم که نمی گریاند که آن آهنگ است که می گریاند آن آهنگ با اراده کار دارد با عقل عملی کار دارد آنکه با دانش کار ندارد که آنکه چیز جدیدی نیست خیلی ضعیف ترش را خوانده اما آنکه اساس کار بود که نزد ماست می گوییم کلینی گفته، صدوق گفته، وجود مبارک امام صادق در مجلس این کار را کرده خب شاید ما ده برابر آنکه مدّاح محترم می خواند در مقتل دیدیم اما آنکه آدم را می لرزاند آن دستگاه آهنگ است آن اراده را او تحریک می کند آنکه علم نمی آورد که او با اراده کار دارد اراده هم به آهنگ وابسته است بنابراین خنده هم همین طور است گریه هم همین طور است آن دستگاه اراده را یک سلسله امور هنری اداره می کند آن مسئله ی دانش نیست آن مسئله ی سند نیست آن مسئله ی رجال و درایه و متن نیست خب ما با این زنده ایم یعنی ما دستگاهی داریم که مستقیماً با اراده ی ما، تصمیم ما، شوق ما، عشق ما، سرانجام جامع همه ی اینها تولّی و تبرّی ما کار دارد آن اوایلش جذب و دفع است بعد شهوت و غضب است بعد اراده و کراهت است بعد عداوت و محبّت است بعد وقتی خیلی لطیف و رقیق شد می شود تولّی و تبرّی او با او کار دارد این تولّی و تبرّی کارِ عقل عملی است باید مواظب باشیم که در مصاف با دشمن این آسیب نبیند. جهاد اوسط همین است شب و روز مواظب باشیم همین است آن بحثهای تصدیق نیمی از کار است بله، طلب علم فریضه است واجب است اما اخلاص چطور؟ اخلاص برای حوزه و دانشگاه است یا اخلاص برای نماز شب است؟

اخلاص فراهم کردن، اراده فراهم کردن، جهاد نفس کردن این با علم نیست بنابراین ما دوتا کار باید بکنیم یکی پنجاه درصد به عهده ی حوزه و دانشگاه است که بفهمیم چه چیزی است چه چیزی باطل است (این یک) که قضیه را به آ ن می گویند «عَقد» «و تُسمّی القضیه عقداً» چون بین موضوع و محمول گِره خورده است که «الف»، «باء» است این می شود قضیه، قضیه را اصطلاحاً مستحضرید که می گویند عقد. پنجاه درصد دیگر مانده است و آن این است که عصاره ی این قضیه را به جانمان گِره ببندیم که به آن می گویند عقیده این می شود عقلِ عملی این کار است درک نیست منتها کاری است مجرّد. عصاره ی این علم را به جانمان گِره ببندیم که بشویم معتقد وقتی معتقد شدیم عمل راه اندازی می شود این را می گویند مؤمن، ایمان کاملاً مرزش از علم جداست حتی از علم به باید، علم راهش اندیشه است ایمان راهش انگیزه است دو دستگاه کاملاً از هم جدا هستند و جدایی اینها هنگام بیماری یکی و سلامت دیگری مشخص می شود ولی در مقام برای اولیای الهی علم همان و ایمان همان مثل اینکه انسانی که اعضا و جارحه او سالم است مار را دیده دیدن همان و فرار همان او دیگر معطّل نیست که، وقتی می بیند اتومبیل به سرعت دارد می آید دیدن همان و فرار همان او دیگر معطّل نیست که تأمّل بکند که برای اینکه او فهمیده و باور کرده که از خطر باید حفظ بشود.

پرسش:.؟پاسخ: چرا، علوم که تفاوت دارند. اراده ملاحظه فرمودید از مسئله ی جذب و دفع به شهوت و غضب به اراده و کراهه به عداوت و محبّت وقتی خیلی رقیق شد و شفاف شد و بلورین شد می شود تولّی و تبرّی آنجا هم خیلی فرق دارد علوم درجاتی دارد مراتبی دارد ولی مرز علم از مرز اراده کاملاً جداست مثل اینکه مرز دیدن از مرز رفتن کاملاً جداست. ما باید دوتا کار بکنیم یکی اینکه چشم و گوشمان را باز کنیم خوب بفهمیم یکی اینکه دست و پای درونمان را باز کنیم خوب بدویم دیگر نایستیم اینکه خطر را دیدیم تیراندازی شیطان را دیدیم «النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِن سِهام ابلیس» بایستیم و نگاه کنیم همین است خب اگر کسی باور کرده که اینجا تیراندازی است خب باید برود دیگر. این روایت را خوانده درسش هم خوانده تقریرش هم نوشته مع ذلک نامحرم نگاه می کند این معلوم می شود آنکه باید فرار کند بسته است دیگر.

پرسش:؟پاسخ: بله آنها نمی فهمند که علم آن مسائل دینی، علمی است. آنها یک چیز دیگر می خواهند بگویند، می گویند مسئله ی قیامت، مسئله ی خدا، مسئله ی ترس اینها ایمانی است علمی نیست اینها نمی فهمند که علمیِ محض است اینها می گویند ترس از جهنم مثل ترس از سوسک است شما از سوسک می ترسی دیگری نمی ترسد اینها نمی فهمند که جهنم، برهانی است مثل دو دوتا چهارتا از همه چیز بی خبرند آنها خیال می کنند که خدا و قیامت و بهشت و جهنم اینها از سنخ اینکه شما از فلان پرنده خوشتان می آید ما نمی آید شما از سوسک می ترسید ما نمی ترسیم می گویند این علمی نیست هیچ کس نمی تواند ثابت کند که به چه دلیل من از سوسک می ترسم، می گویم اشتباه می کنید مسئله ی جهنم مسئله ی سوسک نیست مسئله ی سمّ است منتها تو نمی فهمی.

بیان نورانی حضرت امیر در جریان عقیل که این قسمت را در نهج البلاغه در ذیل داستان عقیل ذکر کرده خوب شفاف و روشن کرده فرمود آنچه زیر عبا آوردی به عنوان حلوا و در حقیقت رشوه است و صدقه و صِله ی رَحِم و امثال ذلک نیست «أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ» مگر مُختبِی اینکه تو به عنوان حلوای شیرین آوردی واقعیّتش این است که اگر غذایی را، چیزی را مارِ بزرگ، افعی بخورد (یک)، بالا بیاورد غِی بکند (دو)، غی کرده ی افعی را کسی خمیر بکند (سه)، هیچ عاقلی به او دست نمی زند (چهار). این بیان معصومی است که می گوید: «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ» یعنی باطنِ رشوه سمّ است این سه تا راه دارد یا نظیر اُویس قَرَن باش بو کن می بینی بوی سمّ می دهد یا حرف معصوم را گوش بده یا دو روز صبر بکن ببین چه چیزی گیرت می آید سه تا راه دارد دیگر، اینکه قرآن کریم یک عدّه را فرمود: (فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ) یا (لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ) این تحقیق است و نه تحقیر، قرآن نمی خواهد کسی را تحقیر کند بر خلاف ادب حرف بزند می گوید یا چشم باز کن می بینی باطن اینها حیوان است. وجود مبارک امام باقر این کار را کرد وجود مبارک امام سجاد این کار را کرد در صحنه ی عرفات خب نشان داد هر دو به اصحاب خاص نشان دادند اینها گفتند «کَثُرَ الحَجیج و قَلّ الحجیج» حضرت فرمود نه، «کَثُر الضّجیج و قلّ الحجیج» صحنه ی عرفات را حیوانات پُر کردند کسی در برابر امام زمان خود بایستد به دنبال سقیفه حرکت کند طور دیگر است این می گوید نه، ببین. خب هر دو دیدند دیگر هم شاگرد امام سجاد دید هم شاگرد امام باقر دید که صحنه ی عرفات پر از حیوانات است این است. یا این طور یا آدم حرف معصوم را گوش می دهد یا دو روز صبر می کند بعد از مرگ می بیند که خیلیها (إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) همین هستند هم مرحوم شیخ طوسی از ما هم جناب زمخشری در آنها در ذیل آیه (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) نقل کردند دیگر که عدّه ی زیادی به صورت حیوانات محشور می شوند این تحقیقِ قرآنی است نه تحقیر، بیان نورانی حضرت امیر این است که زیرمیزی، رومیزی سمّ است سه تا راه دارد که امپراطوری غرب و امثال غرب نگذاشتند بفهمند. اینها می گویند چیزی را که ما نبینیم باور نمی کنیم همان حرفِ اسرائیلیها را می زنند که (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) معرفت شناسی اینها در همین دوران کودکی خلاصه است یعنی حس و تجربه اینها به نیمه تجربی نرسیدند چه برسد به تجریدی، چه رسد به تجریدیِ ناب خب اینها خیال می کنند که ترس از جهنم مثل ترس از سوسک است.

پرسش:؟پاسخ: برای اینکه تصمیم گیری انسان کاری به علم ندارد لذا با دروغ می شود تصمیم گیری را عوض کرد دیگر.

پرسش:؟پاسخ: برای اینکه آنها دنبال منافع خودشان اند دیگر.

پرسش:؟پاسخ: تأثیری دارد در اراده، دروغ می گویند این دروغ، گزارش، باور می آورد وقتی باور آورد اثر می کنند آنها از این راه، لذا وقتی همین حرفی که می خواهند بزنند خیلی رنگین و آهنگین و سنگین ادا می کنند تا باور کند همین تبلیغ را با یک صدای خوب بیان می کنند با چهارتا علامت بیان می کنند با چهارتا دروغ بیان می کنند تا باور بکنند، البته این باعث باور کردن است پنجاه درصد این کار در صورتی که این سالم باشد باور می کنند اگر سالم نباشد باور نمی کنند.

غرض آن است که باور کردن کارِ سامی است علم، پنجاه درصد مطلب را تأمین می کند که رابطه بین موضوع و محمول را مشخص بکند به آن می گویند عقل آن اراده، عصاره ی این قضیه را به جان خود گِره می زند این می شود عقیده این گاهی از راه صحیح است گاهی از راه باطل، شیطان هم از همین راه می باوراند دیگر شیطان وقتی این شخص را گفت به فلان مطلب معتقد باش او مریدِ چیزی است که شیطان می طلبد گفت (وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ) بنابراین مرز ایمان کاملاً از مرز علم جداست مثل اینکه مرز دویدن کاملاً از مرز دیدن جداست اگر کسی دستگاه دوندگیِ او آسیب ببیند علم، مشکل را حل نمی کند غالب کسانی که عالماً عامداً معصیت می کنند همین است.

مطالب علمی صد درصد علمی است یعنی اصول دین، اعتقادات کاملاً قابل برهان است حالا اگر کسی معرفت شناسی او در حدّ حس و تجربه بود او (لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) که در سوره ی مبارکه ی «حج» بود خودش را کور کرد این می گوید بله، ترس از جهنم مثل ترس از سوسک است برهانی نیست اما مثل کسی که شاگرد حضرت امیر(سلام الله علیه) باشد نه، می گوشد رشوه سمّ است بدبوست دو، سه تا راه دارد. بنابراین ایمان به آن برمی گردد (قَدْ أَفْلَحَ) کسی که مؤمن است یعنی معارف دینی را فهمید (یک)، بعد از فهم به جان خود گِره زد (دو)، حالا که گِره می زند گاهی یک گِره است گاهی دو گِره است گاهی سه، چهار گِره است گاهی شُل است گاهی ضعیف است این ایمان درجاتی دارد فرمود باید گره محکم باشد که کنارش اقامه ی نماز است، کنارش فعلِ زکات است، کنارش حفظ عفاف و عصمت است، کنارش پرهیز از سایر خلافهاست، کنارش حفظ امانتهای فردی و جمعی است اینها را ذکر می کند باز دوباره جمع بندی می کند که نه تنها در نماز خشوع هستند مواظب نمازها هستند نه اهل نمازند مواظب نماز جماعت اند مواظب نماز جمعه اند مواظب نماز شب اند مواظب نماز واجب اند مواظب نماز مستحبّ اند (عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) تنها یک نماز بخواند برود نیست، این اگر بخواهد ارثش فردوس باشد فردوسی الارث باشد باید همه ی نمازهایش را حفظ بکند دوتا را بخواند دوتا را نخواند، واجب را بخواند مستحب را نخواند اهل اینها نباشد این نیست (هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) لذا مسئله ی صلات را به صورت جنس یا مفرد ذکر کرده مسئله ی صلوات را که تکرار کرده به صورت جمع آورده کسی که مواظب همه ی نمازهایش است به من چه و به تو چه نمی گوید در همه ی نمازها حضور دارد هم نمازهای واجب هم نمازهای مستحب. خب (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ◻ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ) نماز، واقع ستون دین است و اینها که در نماز خاشع اند در بسیاری از موارد چون با خدای خود سخن می گویند خدا هم با اینها حرف می زند این طور نیست که خدای سبحان فقط مستمع باشد گاهی هم با او سخن می گوید همانهایی هستند که در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه

است که «نَاجَاهُمْ فِی فِکْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ» در درونِ درون اینها خدا با آنها مناجات می کند غیر از آن بیان نورانی حضرت در «مناجات شعبانیه» است.

ص: ۷۵۵

خشوع همان انقیاد درونی است که با ترس همراه است یک وقت عزیزانه است یک وقت ذلیلانه، عزیزانه باشد هر جا کلام خدا و اثر خدا ظهور کرد خشوعِ عزیزانه است فرمود: (لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ) و مردان الهی هم عزیزانه خاشع اند در خیلی از موارد سخن از (الْخَاشِعِینَ وَالْخَاشِعَاتِ) زنان خاشع، مردان خاشع اینها را ذکر می کند گاهی خشوع بر اساس قهر و ذلّت است که در سوره ی مبارکه ی «طه» نمونه ی این گذشت آیه ی ۱۰۸ سوره ی مبارکه ی «طه» این بود که (یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً) اینها از ترس، مقهورانه و ذلیلانه آرام سخن می گویند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «شوری» هم آیه ی ۴۵ به این صورت آمده است (تَرَاهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذُّلِّ یَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِیٍّ) آرام و آهسته از کنار یک گوش نگاه می کنند از ترس، کسی که خشوعِ عزیزانه را رها کرد مبتلا به خشوع ذلیلانه می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۹ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاهِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (۶) فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ (۹)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکّه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی، اصول اعتقادی و خطوط کلی اخلاق و حقوق است. فرمود تحقیقاً مؤمنان به فلاح رسیدند در جاهلیّت سخن از (قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی) بود هر کس غارتگری او، ستم و ظلم و استکبار او بیشتر بود خود را رستگار می دانست آن فکرِ منحوس با آمدن (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی)، (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا) و مانند آن عوض شد لذا فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) و آنچه باعث فلاح مؤمنان است در این اوصاف سبعه مشخص شد. در میان نماز در مکّه بود گرچه به آن وضعی که در مدینه تکمیل شد نبود ولی اصل نماز در مکّه بود لکن زکاتِ فقهی در مکّه نبود صوم و حج در مکّه نبود اینکه فرمود: (وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاهِ فَاعِلُونَ) این بعید است که ناظر به زکاتِ فقهی باشد این ناظر به تزکیه نفس است به دو جهت:

ص: ۷۵۶

اول همین که زکاتِ فقهی که در قبال صلات است در کنار صلات است در مدینه واجب شد نه در مکّه.

دوم اینکه درباره ی زکات می گویند ایتاء زکات، اَدای زکات نه فعلِ زکات. این فعلِ زکات ناظر به آن تزکیه است گرچه ممکن است (وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاهِ فَاعِلُونَ) جامع بین تزکیه ی نفس و زکاتِ مال باشد منتها زکاتِ مستحبّی به معنای انفاقِ مطلق و کمک به نیازمندان نه زکاتِ فقهی که در نُه چیز واجب است جامع ممکن است لکن فعل، فاعل بودن به امر حَدَثی تعلّق می گیرد نه به ذات و عین. زکات مثل خمس مقدار مشخّصی از مال است این مال را نمی گویند فلان شخص فاعل است می

گوینـد این مـال را به صـاحبش اَدا کرد پس فاعـلِ زکات بودن به معنای فاعلِ آن معنای حَـدَثی است که تزکیه است مثل (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا)، (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) و مانند آن. زکات مثل خمس بخشی از مال است چون بخشی از مال است و عین است نمی گویند فلان شخص فاعلِ زکات است می گویند مُعطی زکات است، مؤدّی زکات است، پرداخت کننده زکات است .

جناب زمخشـری در کشّاف گفت زکات هم به معنای مال است که عین خارجی است و هم به معنای فعل است و (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) می توانـد جامع هر دو قِسم باشد ولی به هر تقدیر چون زکاتِ فقهی در مدینه واجب شد نه در مکّه این زکات یا خصوص تزکیه ی نفس است یا اعمّ از تزکیه ی نفس و صـدقات مسـتحبی است. و شاهد دیگر که این زکات، زکات فقهی مصـطلح نیست آن است که در قرآن کریم هر جـا سـخن از زکـاتِ فعلی است در کنـار صـلات ذکر می شـود (أَقِيمُوا الْصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ)، (وَالْمُقِيمِينَ الصَّلاَةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) وماننـد آن، اما اینجا جریان زکات در کنار نماز ذکر نشـده در کنار سایر مسائل اخلاقی ذکر شده فرمود: (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ) بعد وارد مسائل اخلاقی شد در ردیف مسائل اخلاقی عنوان زکـات مطرح شـد (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) اینها نشان می دهد که منظور از این زکات، زکات در کنار نماز نظیر (أَقِيمُوا الْصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) و امثال ذلک نیست البته صدقات مستحبّی را ممکن است در بربگیرد.

ص: ۷۵۷

مطلب دوم در جریـان ایمان بود در تحلیلات عقلی بایـد حسابِ عقل و تحلیلات عقلی از عرف جـدا بشود وقتی گفته می شود مرز عقـل نظر از عقل عمل جـداست مرز علم از مرز عمل جـداست کاملاً جـداست بایـد دقیقانه تلقّی کرد نه عرفی، الآن یک پزشک معالـج که دارد قلب را می شکافد و عمل می کند این دوتا رگهای مویی که کنار هم اند و صدها ارتباط با هم دارند یکی که وصل است و دیگری باز، می گویـد اینها مرزهایشان کاملاً از هم جدایند آنکه بسـته است باید آن را عمل کرد وقتی این طبیب دقیق می گویـد مرز این دوتا رگهایی مویی از هم جـداست یعنی بر اساس تحلیل عمیق علمی، یعنی علمی آ ن وقت کسـی بیاید عرفاً اشکال کند آقا اینها کنار هم اند نزدیک هم اند خب بله، بحث در تحقیق علمی است اشکال شـما امر عرفی است. وقتی گفته می شود عالِم بی عمل چطور می شود آدم چیزی را می داند بعد عمل نمی کند خب آن دسـتگاهی که عمل می کند ارتباط تنگاتنگ با علم دارد آن دسـتگاه علمی ارتباط تنگاتنگ با عمل دارد، اما وقتی روی کُرسـی تحقیق نشسته اید می گوییـد مرز اینها کاملاً از هم جداست یک دسـتگاه خیلی ظریفِ دقیقِ اَریقی است که عهده دار دانش و اندیشه است یک دسـتگاه دقیق اَریقی است عهـده دار انگیزه است اینها مرزهایشان با هم جداست دیگر نباید گفت که علم در عمل اثر می کند و آدم که عالم شد عمل می کند بله صدها ارتباط دارد اما این رگ بسته است این الآن دوتا طلبه اند در مقدّمات هم بحث می کننـد دارد سـیوطی می خواند ولی فهمید حق با رفیق اوست اما حاضـر نیست بپذیرد این مشـکل چیست؟ برای او ثابت شد که مـاتِن و شـارح همه شان مَنتورشان از این رفع و نصب فلان است و حق با رفیق هم بحث اوست ولی حاضـر نیست تمکین بکند بگوید حق با توست من اشـتباه کردم. اینجا مشـکل آن است که این رگِ مویی عقلِ عملی او بسـته است فهمید ولی باور نمی کند. ایمان آن گِره زدن مطلب به دل است که انسان بگوید آری، این کاری به علم ندارد مرزش کاملاً از هم جداست.

ص: ۷۵۸

بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) و سایر ائمه(علیهم السلام) که فرمودند مردم «لو عَلِموا محاسن کلامنا ناتّبعونا» اگر بفهمند تبعیّت می کنند این برای فی الجمله است نه بالجمله قبلش این است که «أحیوا أمرنا» حضرت فرمودند یعنی وجود مبارک امام رضا فرمود امر ما را احیا کنید نه یعنی حرفهایمان را درس بگویید چون درس گفتن نیمی از قضیه است فرمود امر ما را احیا کنید چه کسی امر ولایت را احیا می کند؟ آنکه مفسّر و مدرّس و فقیه است یا آن کسی که وارسته است آن که وارسته است با علمش مردم را حیات می دهد این می شود «أحیوا أمرنا» وگرنه مدرّس زیاد است، مفسّر زیاد است، مبلّغ زیاد است نفرمود درس بگویید که، فرمود امرِ ما را زنده کنید و هر کسی آن عُرضه را ندارد که امر ائمه را زنده کند فرمود: «أحیوا أمرنا فإنّ الناس لو عَلِموا محاسن کلامنا ناتّبعونا» این یکی. چه در نماز چه در غیر نماز گاهی ما را دعوت کردند که از خدا بخواهیم گاهی دعوت کردند که به خدا پناه ببریم آنکه گفتند بخواهید، گفتند که خدایا! «اللهمّ ارزقنا علماً نافعا» آنکه به خدا پناه ببریم «أعوذک مِن علمٍ لا یَنفع» خب آن علمی که «لا ینفع» سِحر و شعبده و جادو که نیست که چون غالباً انسان به سراغ آن علوم که نمی رود همین علمی که انسان را نمی سازد با اینکه آیه است با اینکه قرآن است نور است، نور است «کلامکم نور» ولی برای بصیر نه برای اعما. خب، «أعوذک مِن علمٍ لا یَنفع».

بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ یَنْفَعُهُ» این برای چه کسی است؟ فرمود: «لاَ تَجْعَلُوا عِلْمَکُمْ جَهْلاً وَ یَقِینَکُمْ شَکّاً إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَیَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا» این برای چه کسی است! بنابراین در بحثهای دقیق علمی مرز علم از مرز ایمان کاملاً جداست مثل اینکه مرز دیدن از مرز دویدن جداست دویدن برای پاست دیدن برای چشم است. آن که عقرب را می بیند مار را می بیند پای او بسته است نمی تواند فرار کند خب مسموم می شود این عقلِ عملی که جای جذب و دفع، جای اراده و کراهت، جای ایمان و کفر، جای عداوت و محبّت و جامع همه ی اینها جای تولّی و تبرّی است گاهی بسته است گاهی باز است.

شیطان بخش مهمّ عملیات او با عقلِ عملی است که «به ما عُبد به الرحمن و اکتسب به الجِنان» شیطان در راه نشسته نه در حوزه و دانشگاه گفت (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) آنجا که اینها می خواهند بروند من سرِ راه کمین می کنند درس خب خیلیها می خواهند بخوانند ولی همین که می خواهد این علم به عمل برسد من آنجا کمین می کنم.

پرسش: استاد ببخشید آن علم در تحریک اراده مؤثر است؟

پاسخ: بله فی الجمله، این فی الجمله است نه بالجمله. خب چه کار بکنیم که این علم بتواند اراده را احیا کند این باید بیدار باشد دیگر. این محور تصمیم باید زنده باشد (یک)، بیدار باشد (دو)، گوش به زنگ باشد (سه)، تا ببیند علم چه می گوید (چهار). خب اگر این خوابیده است در دعاهای ماه مبارک رمضان بگوییم خدایا! «نَبِّهنی عن نومه الغافلین» خب یک آدم غافل یک آدم خوابیده خب حالا که بخوابد آن وقت علمش چه کسی را بیدار کند بنابراین در تحلیل عقلی مرز ایمان کاملاً از مرز علم جداست البته هر دو جزء شئون نفس اند و با هم مرتبط اند و به ما دستور دادند که امرِ اهل بیت را احیا کنیم نه تنها درس و بحث، فرمود: «أحیا أمرنا» آن گاه فرمود: «فإنّ الناس لو عَلِموا محاسن کلامنا ناتّبعونا» «رَحِم الله امرىء أحیا أمرنا، رَحِم الله امرىء حبّبنا إلی الناس» همه اش مربوط به ایمان است یعنی رحمت کند خدا کسی را که ما را محبوب جامعه قرار بدهد خب محبّت برای عقل عملی است برای آن محور تصمیم و اراده است نه اینکه بفهمد حق با ماست بله خیلیها فهمیدند حق با غدیر است نه سقیفه، اما طرف دیگر رفتند. بنابراین (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) سیدناالاستاد خیلی تلاش کرده و خیلی هم تلاش می کند که ایمان را به علمِ صد درصد برگردانند به علم نافع برگردانند درست است کمک می کند اما مرز ایمان کاملاً جداست متولّی ایمان، مسئول ایمان کاملاً جداست عملِ صالح برای این محورِ تصمیم گیری است یعنی «العقل ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجِنان» این گاهی قفل است گاهی باز است فرمود: (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) گناه، درِ این قلب را می بندد (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) معمولاً قلب که می گویند همین عقلِ عملی است که «عُبد به الرحمن واکتسب به الجِنان» این وقتی چرکین شد بسته می شود قفل می شود گناه، قفلِ قلب است (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) وقتی شرح صدر شد این قلب باز شد در تصمیم گیری آسان است عمل صالح انجام می دهد حالا ممکن است که درس خوانده باشد یا درس نخوانده فرق نمی کند اگر درس خوانده باشد بهتر و بیشتر پیشرفت می کند و اگر درس نخوانده باشد کمتر، ولی خود این عقل عملی شأنی از شئون نفس است (یک) و مجرّد است نه مادّی (دو) و همه ی سفرهای چهارگانه برای همین عقل عملی است (سه) این عقل عملی برای اینکه مسافر باشد این اسفار چهارگانه را طی کند قبلاً باید تَجریه بشود (یک) تخلیه بشود (دو) تحلیه بشود (سه) به فنا برسد (چهار).

مرحوم حکیم سبزواری بخشهای فنا را که شهودِ خدا و اسما در بخشهای انکاری یعنی فصل سوم، شهود اسمای حسنای الهی و همه ی اینها را در بخش عقلِ عملی که فعلِ نفس است ذکر می کند برای همین جهت است. اول فرمود این قوّه ی عملی نفس به تعبیر ایشان قوّه ی اَمّاله ی نفس نه قوّه ی علاّمه ی نفس، آن جهتی که مربوط به ادراک و اندیشه است بگویند قوّه ی علامه ی نفس که کارهای علمی را انجام می دهد اما اینکه مربوط به ایمان و عمل صالح است می گویند قوّه ی امّاله ی نفس این قوّه ی امّاله ی نفس اوّلین وظیفه ی او تَجلیه است یعنی خود را به احکام شریعت جلوه بدهد، وقتی واجبها را انجام می دهد حرامها را ترک می کند کم کم به تخلیه می رسد که رذایل را از خود دور کند، وقتی تخلیه شد رذایل را از خود دور کرد به فصل سوم می رسد تَحلیه است که خود را مزیّن می کند به حِلیه ی اخلاق الهی، وقتی حِلیه شد زینت پیدا کرد زیور پیدا کرد به مقام فنا می رسد حالا فنای آثاری بعد فنای افعالی بعد فنای اوصافی و صفاتی «تجليةٌ تخلیه تحلیه ثمّ فنا مراتب مرتقیه» این فنا، مقام شهود است همه ی آن علمِ حضوریها به برکت عقلِ عملی است عقل نظری کارش تصوّر و تصدیق و علم حصولی است عقلِ نظری چیزی را نمی بیند فقط می فهمد آنکه می بیند عقلِ عملی است که از راه عمل به آنجا رسیده است نه از راه درس و بحث مدرسه، اگر از راه عمل به اینجا رسیده است این ایمان است که انسان را به مقام فنا می رساند حالا گاهی اهل مدرسه اند گاهی مدرسه نرفته فرقی نمی کند البته اگر مدرسه رفته باشند هم بهتر ترقّی می کنند (یک) هم پیام را می توانند به جامعه منتقل کنند مثل مرحوم آقای قاضی می شود، ابن طاووس می شود، ابن فحل حلّی می شود، بحرالعلوم می شود که آنچه را دید می تواند به جامعه منتقل کند اما خیلیها می بینند چون درس خوانده نیستند نمی توانند کتاب بنویسند نمی توانند شاگرد تربیت بکنند فقط آدمِ خوبی اند قبر آنها برای زیارت خوب است اما او بتواند آنچه را که دید به جامعه منتقل کند چون درس خوانده نیست سخت است برای او، آن هنر را ندارد ولی اگر درس خوانده باشد این هنر را دارد که مشهود خود را، معقول کند خیلیها تلاش و کوشش شان این است که جامعِ معقول و منقول باشند اینها کوشش شان این است که جامع بین مشهود و معقول و منقول باشند مثل آقای قاضی می شود مثل طباطبایی می شود مثل دیگران می شود. آنچه را که یافتند می توانند عقلی کنند آنچه را عقلی کردند در خدمت نقل بیاورند تفسیر کنند نقل را، شرح کنند حدیث را و خدمت کنند به حوزه این کار آنهاست، بنابراین مرزها جداست ایمان برای عقلِ عملی است این عقل عملی همان است که در کتابهای اهل معرفت از او به قلب یاد می شود قلب کارش شهود است تصمیم است اخلاص است اراده است که نیّت است و محبّت است و به تعبیر وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) آن طوری که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد دوم کافی نقل کرده است عشق است که فرمود: «أفضل الناس مَن عَشِقَ العباده و آنقها و باشرها» اینها جزء غرر روایات ماست که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده که بارها البته این را شنیدید اینها همه شان برای عقل عملی است و عقل نظری کارش تصوّر و تصدیق و باور کردنهای علمی و امثال ذلک است، اگر کسی مؤمن بود یعنی یافت، دید و از آن راه پذیرفت یا شنید و از آن راه پذیرفت گاهی انسان مختار است بالأخره، در ایمان مختار است در علم مختار نیست هیچ کس نمی تواند بگوید که حالا که مقدّمات فراهم شده من نمی خواهم بفهمم، وقتی انسان در برابر ضروری قرار گرفت فهمیده است حالا چه لفظاً بگوید چه نگوید بین نفس و بین فهم، اراده فاصله نیست اگر صغرا حاصل شد کبرا حاصل شد جمع بندی شد تفریق شد تقسیم شد نتیجه برای ما یقینی الحصول است ما می شویم مضطرّ چون در برابر امر ضروری قرار گرفتیم، اگر کسی حساب کرده جمع بندی کرده مسئله ای را حل کرده هیچ کس نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم این فهمیده، ولی می تواند بگوید من باور نمی کنم. خب اگر ببیند شهود داشته باشد باور کردنش آسان تر است ولی ضروری نیست می تواند بگوید من باور نمی کنم، اگر بفهمد باز می تواند بگوید من باور نمی کنم بین نفس و بین ایمان، اراده فاصله است خواه ببیند خواه

بفهمد خب خیلیها بودند که معجزات را دیدند و مشاهده کردند با چشمِ باطن ولی قبول نکردند ایمان نیاوردند گفتند سِحر است خیلیها برهان انبیا را درک کردند نپذیرفتند بین نفس و بین علم، اراده فاصله نیست انسان وقتی مقدّمات حاصل شد می فهمد دیگر نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم، ولی بین نفس و بین ایمان، اراده فاصله است این همان کمالِ انسان است که جبر را نفی می کند کمال را ثابت می کند (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ)، (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً)، (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) هر کسی بخواهد ایمان بیاورد هر کسی بخواهد کافر بشود بین نفس و بین ایمان، اراده فاصله است لذا کوشش المیزان به اینکه ایمان را به علمِ صد درصد برسانند این به جایی نمی رسد مقوله ی علم کاملاً جداست بین نفس و علم، اراده فاصله نیست خواه علم حصولی باشد خواه علم شهودی باشد، اما بین نفس و بین ایمان، اراده فاصله است البته این بیان هم از لطایف سخنان خود این بزرگوار است که مکرّر می فرمود بین نفس و ایمان، اراده فاصله است منتها در تبیین اراده مشکلی هست، بنابراین اراده کارِ عقل عملی است و اگر این اراده رهبری بشود و هدایت بشود از تَجلیه شروع می کند به تخلیه می رسد به تحلیه می رسد به فنا می رسد به مراحل عالیه شهود می رسد.

ص: ۷۶۱

پرسش:؟پاسخ: نه دیگر، اراده، اراده نمی خواهد اراده، خود اراده به نفس وابسته است انسان طرفین را می بیند حق و باطل را می بیند گرایشها را می بیند بعد انتخاب می کند ما در انجام کار، مُرید و مختاریم نه در اراده. ما آزاد خلق شدیم یعنی اگر کسی بخواهد کاری را بدون اراده و اختیار انجام بدهد محال است همان طوری که دو دوتا پنج تا محال است کارِ بی اراده هم محال است خدای سبحان ما را مُختال خلق کرد مرید خلق کرد به طوری که محال است ما بتوانیم کاری را بی اراده انجام بدهیم بخواهیم مسخره کنیم بخواهیم طنز بگوییم بخواهیم شوخی کنیم خب ارادی است بین ما و بین کار، اراده فاصله است اما بین ما و اراده، دیگر اراده ای نیست چون ما در اراده مجبوریم نه در کار ما مریداً خلق شدیم ما آزاد خلق شدیم بین ما و کار، آزادی است اما بین ما و آزادی، آزادی دیگر نیست ما که در آزادی، آزاد نیستیم ما در آزادی برده ایم ما آزاد خلق شدیم یعنی بخواهیم کاری را بدون آزادی انجام بدهیم محال است یک وقت است دست ما را می گیرند از جایی به جایی بیرون می برند این ما مورد فعلیم نه مصدر فعل اینکه فعل ما نیست حرف مولوی این است که «مات زیدٌ زید اگر فاعل بودی کِی ز مرگ خویشتن غافل بودی» می گوید وقتی که می گویند فاعل، حرفِ نحوی را گوش نده او به دنبال رفع و نصب است او وقتی «مات زیدٌ» را به او بگویی می گوید «مات» فعل «زیدٌ» فاعل، این زید مفعول است در اینجا نه فاعل «مات زیدٌ» زید اگر فاعل بودی خب اینکه فاعل نیست فاعل به اصطلاح ادیب را باید گذاشت کنار ما هیچ کاری را بدون اراده نمی توانیم انجام بدهیم همان طوری که دو دوتا سه تا محال است دو دوتا پنج تا محال است ما بخواهیم کاری را بی اراده انجام بدهیم این مستحیل است وقتی دست ما را گرفتند از جایی پَرت کردند خب همان طور که لباس ما رفته ما هم رفته ما مورد فعلیم نه فاعلِ فعل اینکه فعل نیست بین ما و کارِ ما، اراده فاصله است اما بین ما و اراده ی ما، اراده فاصله نیست ما بنده ایم ما مرید خلق شدیم ما نمی توانیم بدون اراده کار بکنیم اراده ی ما مثل هستی ما در اختیار دیگری است اما اراده ذو شعبتین است به طرف اطاعت و به طرف معصیت، اختیار ذو شعبتین است ما سرِ هسته ی مرکزی دو راه ایستاده ایم هیچ وقت نمی توانیم کارِ یک جانبه انجام بدهیم کارِ بی اراده انجام بدهیم بنابراین بین ما و کار ما، اراده و اختیار فاصله است لذا ما مکلّفیم. بین ما و اراده ی ما اراده ی دیگر نیست برای اینکه ما برده ایم ما مرید خلق شدیم ما را با اراده آفریدند اراده ی ما در اختیار ما نیست خب، بنابراین باید مرزها را از هم جدا کرد اخلاق از علم کمک می گیرد ولی محور اساسی فنّ اخلاق و موعظه این عقل عملی است آ نجا که اراده را، آنجا که جذب و دفع را، آنجا که اراده و کراهت را، آنجا که قبض و بسط را، آنجا که عداوت و محبّت را و جامع همه ی اینها آنجا که تولّی و تبرّی را رهبری می کنند آنجا جای اخلاق است تمام کوششهای ما باید در اینجا خلاصه بشود که این بخش را احیا کنیم لذا گفتند: «هل الدین الاّ الحُلم» وگرنه بیان حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «رُبّ عالِمٍ قد قَتَله جَهْلُه» ناظر به این بود دیگر.

جهـل در مقابـل علم نیست خـدا غریق رحمت کنـد کلینی را شـما می بینیـد مرحوم کلینی وقتی کافی را نوشت کتاب اوّلش و بخش اوّلش «کتـاب العقـل والجهل» است کتاب دومش «کتاب العلم» است علم مقابل نـدارد علم، علم است دیگر آنکه مقابل دارد و خطر بـا اوست جهل به معنی جهالت است انسان یا عاقل است یا جاهل، اگر عاقل بود اهل بهشت است اگر جاهل یعنی جهـالت در برابر عقـل، اگر جاهـل بود اهـل جهنّم است این جهنّمی یا درس خوانـده است یا درس نخوانـده. کلینی که نیامـده جهل را در برابر علم قرار بده که آمده جهل را در برابر عقل قرار داده کار کلینی کار عمیق علمی است اما کار، کار او نیسـت کـار وجود مبـارک امـام کاظم و امام صادق(سـلام الله علیهما) است آن جنود العقل و الجهل را حضـرت فرمود، کلینی هم یاد گرفت چنـدتا سپاه برای عقـل است چنـدتا نیرو برای جهـل است اینهـا را وجود مبـارک ابی ابراهیم فرمود بعـد هم کلینی یـاد گرفت «جنود العقل و الجهل» نه «جنود العلم والجهل» اینکه وجود مبارک حضـرت امیر فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ یَنْفَعُهُ» جهـل بـا علم جمع می شود ولی با عقل جمع نمی شود عقل «ما عُبـد به الرحمن واکتسب به الجِنان» است. جهل، معصیتِ جاهلانه است هر انسانی بر اساس جهالت معصیت می کند.

پرسـش:؟پاسـخ: خب نه، آن برای آن است که حجّت مقـداری، عاقل است که به حجیّت می رسـد بعـد در همان بحثهای علم دارد که همـان طوری که ذات اقـدس الهی، در روایـاتی است که مرحوم کلینی در بـاب علم نقل کرده اگر خـدای سـبحان بر دیگران طلب علم را واجب کرده است قبل از آن بر علما تعلیم را واجب کرده است و خدای سبحان از هیچ کسی تعهّد نگرفته که عالِم بشوند مگر اینکه قبلاً از علما تعهّد گرفته است که دیگران را تعلیم بدهند «لأنّ العلم قبل الجهل» خب این علم به قرینه ی آن در مقابل جهل است. به هر تقدیر مرحوم کلینی نیامده بگوید که «کتاب العلم والجهل» کتاب العلم مقابل ندارد این علم یا جهنّم می برد یا بهشت با هر دو می سازد، اما عقل الاّ ولابـد به بهشت می برد جهل الاّ ولابد به جهنّم می برد. خب پس مرز ایمان کاملاً از مرز علم جداست این در تحلیلات عقلی است.

پرسش:؟پاسخ: خب بله، انسان باز مثل همان حرف دیروز است دیگر. ارتباط با هم دارند پنج درصد هم که فهمید عمل می کند آنجا که یکی با اینکه می داند عمل نمی کند آن رگ مویی که بسته است ما داریم علاج می کنیم آن وقت شما می گویید این دوتا رگ هر دو باز است خب بله انسانِ سالم هر دو باز است دیگر آنکه فهمید عمل می کند اما آنجا که یک متخصّص قلب می گوید این رگِ مویی بسته است من باید این را معالجه کنم یعنی مرز این رگ از آن رگی که یک صدم میلیمتر با هم فاصله دارند مرزها فاصله است صدها فرسخ فاصله است خب راست می گوید آن رگ باز است این رگ بسته است که نفس گیر شده آنجا که هر دو بازند که همکاری می کنند که آنجا که یکی بسته است و باعث سکته است آنجا را باید معالجه کرد چطور می شود یک آدم عالِم است معصیت می کند؟ گیرش چیست؟ گیرش این است که آن رگی که باید تصمیم بگیرد او بسته است همین، آنجا که عالِم است و عمل می کند هر دو رگ باز است آنجا را باید کنار گذاشت، کنار گذاشت یعنی کنار گذاشت آنجایی که عالم است و معصیت می کند معلوم می شود این رگِ اراده بسته است معلوم می شود علم مرزی دارد اراده مرزی دارد عالماً عامداً نامحرم نگاه می کند دروغ می گوید خب چه کسی است که نداند دروغ حرام است چرا با اینکه می داند دروغ می گوید اینکه حضرت فرمود: «لا تَجْعَلُ یَقینکُم شکّا»، «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» یعنی این رگ مویی بسته است آن رگ باز است این خوب فهمیده سخنرانی هم کرده اما اینجایی که باید اراده کند تصمیم بگیرد این رگ بسته است این را باید معاجله کرد فرمود (قَدْ أَفْلَحَ) کسی که این رگش را باز کرده ایمان آورده نه «قد أفلح العلماء» (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) یعنی آنهایی که فهمیدند به جان خود گِره زدند.

مرز ایمان از مرز علم جداست (یک) ایمان، فعل نفس است (دو) بین نفس و ایمان، اراده فاصله است (سه) ممکن است انسان صد درصد مطلبی را بفهمد و ایمان نیاورد (چهار) وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت آخر برای تو صد درصد روشن شد چرا ایمان نمی آوری؟! این (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) این است یعنی فرمود اینها مشکل علمی ندارند صد درصد برایشان روشن شد که کار موسای کلیم معجزه است سِحر نیست اما انکار کردند با اینکه یقین داشتند حق با موسای کلیم است.

مناظره وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون ملعون فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) برای تو صد درصد روشن شد که این سِحر نیست و معجزه است اما خب ایمان نیاورد. سرّش آن است که بین نفس و بین ایمان، اراده فاصله است که خدای سبحان انسان را به احسن تقویم آفرید انسان را آزاد آفرید آ ن وقت چنین ایمانی ارزش دارد و چنان کفری باعث سقوط در جهنم است. انسانی که ایمان می آورد با اینکه صد درصد مطلب برای او روشن شد و می تواند با این علمِ صد درصد ایمان نیاورد مع ذلک ایمان می آورد این ایمان عزیز است.

جناب فخررازی می گوید که این اوصاف سبعه ای که ذکر کردند اینها وصف کمال اند مسئله ی کلامی است نه مسئله ی فقهی. معنایش این نیست که اگر کسی در نماز خشوع نداشت نماز او باطل باشد و مانند آن. البته نماز یک صحّت دارد که حکم فقهی است یک قبول دارد که حکم کلامی است درجات نماز هم فرق می کند مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) هم در کتاب شریف من لا ـ یحضره الفقیه دارد «المصلّی يناجي ربّه» نمازگزار با خدا دارد مناجات می کند این جزء غرر روایات ماست و نماز آن خاصیّت را دارد که آتش را خاموش کند این گونه از روایات را ایشان هم نقل کردند که وقتی هنگام نماز فرا می رسد فرشتگان می گویند که «قوموا إلى نيرانكم التي أوقدتموها على ظهورهم فادفعوها بصلواتكم» فرمود بلند شوید این آتشهایی که روشن کردید با نمازهایتان خاموش کنید نماز نه تنها (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) آتش نشانی هم است آتشها را خاموش می کند خب این مراتبی برای درجات نماز است بنابراین این حکم فقهی اش محفوظ است که اگر کسی واجد ارکان باشد و مبطلات نماز در او نباشد این نماز فقهاً صحیح است اعاده در وقت یا قضا در خارج وقت نیست لکن درجات برتر و کمالش مربوط به آن اوصاف دیگری است که ذات اقدس الهی در کمال اینجا ذکر کردند.

ص: ۷۶۵

روایات در تفسیر شریف کنزالدقائق هست که محافظ بر صلوات اند ناظر به فریضه است (الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ) که در سوره ی مبارکه ی «معارج» هست آن ناظر به نمازهای مستحبّی است در سوره ی مبارکه ی «معارج» دارد که آیه ی نوزده به بعد (إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً ۝ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً ۝ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً ۝ إِلَّا الْمُصَلِّینَ) احکام فراوانی را برای نمازگزاران ذکر می کنند که (الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ) آن را بر صلات مستحبّی حمل کردند. در ذیل این گونه از آیات، روایاتی را مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) نقل کرده که اگر کسی دائماً به یاد خدا باشد مشمول همین حدیث است که (الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ) آن وقت آن شخصی که گفت «خوشا آنان که دائم در نمازند» معنایش همین روایاتی است که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده نه یعنی دائماً دارند نماز می خوانند کسی که دائماً به یاد خدا باشد دائم الصلاه است و معنای یاد خدا بودن هم همین است که در جریان «لا إله إلاّ الله» ذکر شده که «مَن قال لا إله إلاّ الله مُخلِصاً دَخل الجَنّه» از امام(سلام الله علیه) سؤال کردند یا خود حضرت اخلاصِ این کلمه را معنا کرده فرمود: «و إخلاصه أن تَحجزه لا إله الاّ الله أمّا حَرَّم الله علیه» اخلاص اِین کلمه این است که این کلمه نگذارد او گناه بکند خب پس این می شود اخلاص، این می شود ذکر. روایاتی که در ذیل (الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ) آمده است که اگر کسی دائم الذکر باشد دائم الصلاه است این باعث شده که آن سراینده بگوید «خوشا آنان که دائم در نمازند».

ص: ۷۶۶

«و الحمد لله ربّ العالمین»

متن درس تفسیر حضرت آیت الله جوادی آملی – دوشنبه ۵ اردیبهشت ماه ۹۰/۰۲/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّكَاهِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (۶) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِینَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ (۹)

بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «حج» فرمودند: (وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) در طلیعه ی امر سخن از شاید است که فرمود کارِ خیر را انجام بدهید شاید به فلاح برسید. در پایان امر سخن از باید است و نه شاید آنها که دستور خدای سبحان را اطاعت کردند خیر را چه در بخشهای عبادی چه در بخشهای مالی قربةً إلی الله انجام دادندتا آنجا که مقدورشان بود اطاعت کردند از آن به بعد سخن از باید است لذا با فعل ماضی نه با فعل مضارع و با کلمه ی «قد» نه بدون کلمه ی «قد» فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) این تعبیر که فعل ماضی با کلمه ی «قد» کاری را در جمله ی فعلیه می کند که در جمله ی اسمیه با «إنّ» تأکید با «لام» قَسم و مانند آن انجام می شود تحقیقاً مؤمنان به مقصد می رسند. این برای آن است که مؤمن تا آنجا که مقدور اوست اطاعت بکند چون معصوم نیست احیاناً ممکن است غفلتِ علمی یا غفلتِ عملی داشته باشد باعث بخشش الهی است که (إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَیِّئَاتِكُم) و ذات اقدس الهی هم بر اساس (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْكُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) تأیید می کند لذا آنچه در آیه ی ۷۷ سوره ی مبارکه ی «حج» که قبلاً گذشت فرمود: (وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) الآن در آیه ی اول سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» با قطع فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ).

ص: ۷۶۷

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم در غالب موارد هر جا سخن از فلاح و رستگاری و بهره برداری از قرآن کریم است مؤمنان را که اهل عمل اند یاد می کند از علما نام نمی برد. اگر در بخشی از آیات نظیر سوره ی مبارکه ی «فاطر» آنجا می فرماید علما از خدای سبحان هراسناک اند آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «فاطر» که فرمود: (إِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) در ذیل این آیه و همچنین روایات مشابه این ائمه(علیهم السلام) فرمودند یعنی «بالعالِم مَن صَدَّق فعله قوله» منظور عالِم با عمل است نه صِرف عالم چه اینکه در همان سوره ی مبارکه ی «فاطر» قبل از اینکه به این (إِنَّمَا یَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) برسد آیه ی هجده به بعدش این است فرمود: (إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَیْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّى فَإِنَّمَا یَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِیرُ) آیات بعد از این یعنی آیات نوزده به بعد هم در همین زمینه است، بنابراین هم در سوره ی مبارکه ی «فاطر» هم در ادله ی دیگر اگر خَشیت را و کمال را به علما نسبت داد علما را گفتند منظور هر تحصیل کرده ای نیست «مَن صدّق فعله قوله» این می شود عالِم چه اینکه در آیه هجده همان سوره ی «فاطر» خشیت را به مؤمنان اسناد داد اگر مسئله هدایت است (هُدىً لِلْمُتَّقِینَ) است اگر مسئله شفاست (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ) است همه ی برکات برای مؤمنین است یعنی علم، بخشی از کمالها را فراهم می کند اگر این علم به عمل برسد مایه ی کمال است وگرنه حجّه الله علی

الأرض است آن علم، حجّت خداوند است که ذات اقدس الهی در یوم القیامه می گوید تو که می دانستی چرا بیراهه رفتی.

ص: ۷۶۸

خب اگر (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) مؤمنون را مشخص کرده است که چه گروه با ایمان اند و چه گروه اهل فلاح اند. تک تک اینها فی الجمله اثر دارد مجموع اینها بالجمله اثر دارد اگر کسی بخواهد هیچ گونه عذابی را از هجرت عندالموت تا صحنه ی برزخ تا صحنه ی ساهره ی قیامت تا مواقف پنجاه گانه ی قیامت هیچ رنجی نبیند و فرشتگان در برخورد با او با ادب و احترام به او سلام بکنند (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) این باید به همه د ستورات ایمان عمل بکند. فرشتگان در خدمت او هستند با ادب و احترام به حضورش می آیند هیچ لذّتی برای مؤمن به اندازه ی لذّت مرگ نیست برای اینکه تمام افتخارات ما این است که مثلاً ضریح مطهّر سیدالشهداء را زیارت بکنیم چه رسد به اینکه قبر حضرت را، چه رسد به اینکه آن تربت حضرت را، ولی برای مؤمن خود حضرت حضور پیدا می کند.

مرحوم کلینی نقل کرده است که در تمام مدّت عمر هیچ لذّتی را مؤمن به اندازه ی لذّت مرگ نمی چشد برای اینکه همه ی ائمه حضور پیدا می کنند خب پس اگر کسی در همان روایات را هم مرحوم کلینی نقل کرد فرمود این حدیث را برای همه نقل نکنید چون ظرفیتش را همه ندارند که وجود مبارک صدیقه کبرا(سلام الله علیها) حضور پیدا می کند آن وقت مردم نمی فهمند که آن صحنه، صحنه ی محرم و نامحرم نیست و وجود مبارک حضرت هم بر اساس اینکه حضرت امیر مثل پیامبر(علیهما الصلاه و علیهما السلام) حضرت فرمود: «أنا و عليٌّ أبواه هذه الأُمّه» اگر وجود مبارک حضرت امیر پدر ما شد و ما شناسنامه ی ولایی گرفتیم و او را به عنوان پدر پذیرفتیم صدیقه ی کبرا می شود مادر ما آنجا دیگر چون این حرف برای خیلیها قابل فهم نیست فرمود این روایت را برای همه نقل نکنید حالا در جمع علما حساب دیگری است که مؤمنان هم درحال احتضار صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) را می بینند خب این برای کسی است که به همه ی دستورات عمل بکند، اما اگر کسی فی الجمله عمل کرد نه بالجمله خب مشکلی دارد دیگر. اینکه فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) یعنی آن مشکلاتی که مربوط به ترک نماز است اگر کسی اهل نماز بود آن هم مخصوصاً با خشوع او از آن مشکلات نجات پیدا می کند اما مشکلات تزکیه و امثال ذلک همچنان در انتظار اوست، اگر کسی (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) آن مشکلاتی که در اثر ابتلای به لغو و لهو دامن گیر انسان می شود اگر کسی از لغو و لهو مصون بود آن مشکلات به سراغش نمی آید یک وقت است انسان کار لغو نمی کند این مَلکه ی ایمان نیست این حال است آیه نمی گوید مؤمنان آنها که اهل فلاح اند کسانی اند که کارِ لغو نمی کنند فرمود کسانی که از لغو اعراض دارند اعراض یعنی رو برگردان یعنی جهتشان فرق می کند، اگر مسافری به طرف شرق است مسافری به طرف غرب اینها هرگز یکدیگر را نمی بینند چون سَمت و سویشان دوتاست.

مؤمن از لغو رو برگردان است ارضشان با ارض این فرق می کند همین تعبیر در جریان اجتناب هم هست فرمود شما اجتناب کنید در بحث اجتناب که در سوره ی مبارکه ی «نحل» یا «اسراء» گذشت این بود که اگر مؤمن اجتناب دارد تَجَنُّب دارد نه یعنی گناه نمی کند بلکه موضع خاص دارد در برابر گناه او در جانبی است گناه در جانب دیگر، صِرف ترک گناه نیست ممکن است هر دو در یک سَمت و سو باشند ولی این نکند، اما وقتی کسی موضعش جداست جانبش جداست جهتش جداست خب یقیناً همیشه از گناه فاصله دارد این را می گویند اجتناب، اعراض کردن مشابه اجتناب است موضع گیری کردن، خطّ فکر جدا بودن، رویکرد جدا بودن، جهت و سَمت و سو جدا بودن این را می گویند لغو. در قرآن کریم فرمود مردان الهی کسانی اند که نه خودشان به سراغ لغو می برند نه لغو به سراغ آنها می آید برخیها هستند که به مجالس گناه نمی روند اما دوستان ناباب آنها را کِشان کِشان می برند یا حوادث و مناسبتهایی آنها را دامنگیر می کند بالأخره.

سوره ی مبارکه ی «نور» که به خواست خدا خواهد آمد فرمود ما در سوره ی «مؤمنون» گفتیم مؤمن از لغو و همچنین از لهو رو برگردان است یعنی مؤمن به طرف کار باطل نمی رود در سوره ی مبارکه ی «نور» می فرماید باطل هم به طرف مؤمن نمی رود فرمود: (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ) که در آنجا (رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ) الحاء یعنی لهوی به سراغ آن برود و او را سرگرم کند پس نه مؤمن به طرف لهو می رود نه لهو و لغو آن هنر را دارد که به طرف مؤمن برود او را کشان کشان بیاورد می بینید بعضیها منزّه از مجالس لهوند نه خودشان می روند نه دوستی دارند که هنرمند باشد به خیال خودش قدرتمند باشد او را کشان کشان ببرد ولو در مجلس نشاط اینها کسانی اند که نه می روند نه کسی می تواند اینها را ببرد (لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ) این برای قداست روح است دیگر برخیها می گویند ما نمی خواستیم ولی دوستان مجبورمان کردند خب حالا این جبر هم که درست نیست تعبیر ناروایی است ولی بالأخره یک عدّه کشان کشان این را بردند مردان پاک نه می روند نه کسی می تواند اینها را ببرد هم (عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) هستند هم (لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ) است. حلال اینها را از یاد خدا باز نمی دارد چه رسد به حرام اینها کسانی اند که (عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ).

پرسش:؟پاسخ: نه، آنکه مشخص شد کدام لهو حرام است کدام لهو مکروه است خود کلّ دنیا (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ) آنها مشخص است لهوی است در برابر حلال آن لهوی که در برابر حلال است تحریم شده است آن آهنگهایی که «لهو الحدیث» در بعضی از روایات ما به آنها تأویل شده است آنها مشخص است وگرنه کلّ دنیا سرگرمیهایش (لَعِبٌ وَلَهْوٌ).

سوره ی مبارکه ی «فرقان» فرمود مردان الهی کسانی اند که اگر لغو را دیدند از آنها کریمانه می گذرند (وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا) آیه ی ۷۲ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است (وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً) از لغو و لاغی کریمانه می گذرند گذشتِ کریمانه یعنی نه هتّاکی می کنند نه بددهنی می کنند اگر هم خواستند نهی از منکر بکنند با بزرگواری با نحوه ی روش شان نهی از منکر می کنند بالأخره کریمانه می گذرند. در بخشهای دیگر نظیر سوره ی مبارکه ی «قصص» و اینها سخن از اِعراض است آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ) غیبت، تهمت، دروغ اینها که لغو است معصیت است و اگر چیزی معصیت نبود اتلاف عمر بود بالأخره اینها اعراض می کنند (أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا) خب پس (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) به عنوان مَلکه حصر شده است و به عنوان موضع گیری و در عرض لغو، راه دیگر انتخاب کردن مطرح شده است و مانند آن (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ◌ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) که در بحث دیروز اشاره شده است این زکات نمی تواند زکات فقهی باشد برای اینکه زکات فقهی در مدینه واجب شده نظیر صوم، نظیر حج و این بخش در مکه نازل شده گذشته از اینکه زکات، بخشی از مال است که یک موجود خارجی است نظیر خمس حالاـ یا کسر مشاع است یا کلّی فی المعیّن است بالأخره یک مال خارجی است این مال خارجی را می گویند اَدا کرده یا ایتا کرده نمی گویند انجام داده اَدای زکات و مانند آن فعل است اما خود زکات را نمی شود گفت «فَعل الزکاه» به قرینه ی (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) و به قرینه ی اینکه زکاتِ فقهی در مدینه واجب نشد گفتند این زکات همان تزکیه ی نفس است البته اخلاق، تزکیه ی نفس است زکاتهای واجب هم تزکیه است زکاتهای مستحب هم تزکیه است زکاتهای مستحب یعنی اصل انفاق و اینها خب در مکّه بود. اصل زکات هم می تواند مطهِّر باشد اینکه می گویند ما رفتیم مال خودمان را تطهیر کردیم این تطهیر درست نیست آنکه تعبیر قرآنی این است که کسی که وجوهات می دهد خود را تطهیر می کند نه مال را.

سوره ی مبارکه ی «توبه» این آیه گذشت که عدّه ای وقتی زکاتشان را اَدا می کنند خودشان پاک می شوند آیه ی ۱۰۷ سوره ی مبارکه ی «توبه» این بود فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا) تعبیر لطیف مرحوم شیخ طوسی این بود که این (تُطَهِّرُهُمْ) چون مرفوع است، جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای (صَدَقَةً)، (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) یعنی «صدقةً مطهّرةً» نه اینکه تو پاک می کنی اگر تو پاک می کنی این جوابِ امر بود و مجزوم بود باید می خواندیم «تطهِّرْهُم» اما چون مرفوع است و در محلّ نصب است صفت است برای (صَدَقَةً) خود این صدقه آن متصدِّق را پاک می کند یعنی کسی که وجوهات به عهده ی اوست زکات به عهده ی اوست این مردی است ناپاک وقتی مال را داد پاک می شود چطور غُساله مادامی که هست آن شیء یا آن پارچه آلوده است همین که خارج شد آن پارچه پاک می شود.

پرسش:؟پاسخ: بله، اما باز (تُزَكِّيهِم) منتها چه کسی باید بگیرد؟ کسی که ولایتِ امر به عهده ی اوست کسی که مأمور به اخذ است، پس بنابراین خودِ این فعل وقتی به دست صاحبِ اصلی اش رسید سهمی در تطهیر دارد. خب عمده آن است که فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) و این مال نظیر غُساله، غساله خب گفتند بعدالعَشْر پاک است نه قبل العَشْر اگر با آب قلیل یک ظرف دستمالی که آلوده است کسی شُست تا عَشْر نکند یعنی فشار ندهد این معصور نشود فشار نبیند غُساله بیرون نرود که پاک نیست تا این غُساله هست این دستمال آلوده است وقتی معسور شد فشار داده شد این غساله بیرون رفت پاک می شود این هم نظیر آن غساله است تا هست انسان آلوده است وقتی به صاحب اصلی اش داده شد می شود پاک. عمده آن تعلّق است وگرنه آن مال از آن جهت که مال است که طیّب و طاهر است نشانه اش این است که این در فی سبیل الله صرف می شود مسجد ساخته می شود کعبه با این ساخته می شود جهاد اسلامی با این تأمین می شود.

پرسش:؟پاسخ: و خب این شخص آلوده است مثل کسی که دستش آلوده است این نمی تواند دست بزند باید دستش را بشوید بعد دست بزند ولو بخواهد به لباس خودش دست بزند اما دستش آلوده است این مال تعلّق دارد به این شخص این تعلّق باعث آلودگی اوست وگرنه مال که آلوده نیست الآن همین الآن گفته شد که همین وجوهات را وقتی به امام عصر دادند با او مسجد می سازد با او کعبه می سازد این مال آلوده نیست این شخص آلوده است نفرمود (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) که «تطهّر أموالهم» فرمود: (تُطَهِّرُهُمْ) خود اینها را پاک می کند وگرنه مال چه آلودگی دارد. خب, بنابراین اینکه فرمود: (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) قسمت مهمّش ناظر به تزکیه ی نفوس است (یک) زکاتهای مستحبّی و مانند آن را می گیرد (دو) بعد از نزول آیات زکات فقهی در مدینه به قرینه ی آیه ی سوره ی مبارکه ی «توبه» و مانند آن مشمول اطلاق یا عموم همین آیه است (سه) وگرنه آن آیه در هنگام نزول زکاتِ فقهیِ واجب را شامل نمی شد. خب (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) در سوره ی مبارکه ی «مائده» و امثال مائده در تبیین کلمه ی «غائط» گذشت که این الفاظ و اندام تناسلی اینها الفاظ فراوانی دارند افعال قبیحه, اشیای قبیحه, اندام قبیح اینها اسما فراوانی دارند سرّش آن است که اینها «ما یَستقبح الذّکر»ند چون «ما یستقبح الذّکر»ند از اینها با الفاظ کنایی یاد می شود بعد از چند بار که این کنایی شهرت پیدا کرد یا مجازِ مشهور شده حقیقی یا وضع تعیینی پیدا کرد این لفظ را کنار می گذارند یک لفظ دیگری انتخاب می کنند آن لفظ هم چند روز و چند صباح گفته می شود تا به صورت رسمی در می آید بعد آن را رها می کنند و الفاظ دیگری می گیرند آن روزی که کلمه ی:

«غائط» را وضع کرده بودنـد غائـط که به معنی مـدفوع نیست آ ن مکان پَست که بادگیر نیست و جای امن است نه کسـی می بینـد نه جای باد است که وزش باد داشـته باشـد ترشّـحات را جابه جا بکنـد آن مکان مُنخفظ را می گفتند «غائط» در مسافرتها برای قضای حاجت چنین مکان منخفظی را انتخاب می کردند تعبیر قرآن کریم این نیست که شما وقتی مدفوعی از شما خارج شـده است وضو بگیریـد این کتـاب سراسـرش ادب است فرمود وقتی از آن محـلّ منخفـظ در آمدیـد (أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ الْغَائِطِ) شـما از غائط آمدید غائط یعنی آ ن مکان منخفظ نظیر دسـتشویی که الآن می گویند بعد از مدّتی دستشویی هم دیگر نمی گوینـد برای اینکه دسـتشویی دیگر کلمه ای است معنـایش روشن شـد که حالاـ جایگـاه قضـای حاجت است آن روز که کلمه ی غائط اطلاق شده بود از ادبی ترین الفاظ بود برای اینکه خیلی کنایی بود بعد کم کم به این معنا شد.

فَرْج هم این چنین است آن روز که به این معنـا نبـود الآـن تعـبیر فروج, تعـبیر روا و ادبی نیست ولی آن روز که این طـور نبـود الفاظی که برای معانی قبیح, اشـیای قبیح, اشـخاص قبیح, اندام قبیح است شما در کتابهای لغت می بینید خیلی است سرّش این است که هر از چنـد گاهی این از مجاز به حقیقت می رسـد مشـهور می شود یک وقت می گفتنـد مَوال, یک وقت می گفتند مستراح همه ی اینها معانی کنایی بود الآن نه موال می گوینـد نه مستراح می گوینـد نه غائط می گویند, می گویند دسـتشویی بعد از این هم یک مدّتی یک الفاظ دیگر انتخاب می کنند.

غرض ایـن اسـت که اگر قرآن کریم کلمه ی غائـط دارد کلمه ی فروج دارد وماننـد آن, آن روز نزول از دیرترین و دورترین معانی کنایی محسوب می شد فرمود: (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) یعنی خودش را حفظ می کند نه مال همسـرش را, فروج خودشان را حفظ می کنند همان طوری که چشم خودشان را حفظ می کنند هر جایی را نمی بینند گوششان را حفظ می کنند هر چیزی را نمی شـنوند دسـتشان را حفظ می کننـد به هر چیزی دراز نمی کننـد این عضو تناسـلی را هم حفظ می کنند به هر جایی هم نمی برند حافظ خودشان اند.

منازعه ای مرحوم شیخ مفید(رضوان الله علیه) و بین بعضی از علمای اهل سنّت رخ داده آنها می گفتند که برابر این آیه رافضه ــ معاذ الله ــ شـیعه ها مبتلا به کارِ مُحرَّم انـد برای اینکه در این آیه دارد که مؤمنان کسانی اند که حافظ این اندام تناسـلی اند (یـک) و این انـدام تناسـلی را هیـچ جـا به کار نمی برنـد مگر در دو مورد یکی همسـرانشان یکی مِلک یَمین, اگر موردی که همسر نباشد ملک یمین نباشد جای ملامت است (یک) و اینها عادی اند متعدّی اند متجاوزند (دو) برای اینکه فرمود: (إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ) یعنی اگر کسـی در این دو مورد این انـدام تناسـلی را به کار برد ملامت نمی شود, در غیر این دو مورد به کـار برد جـا برای ملامـت است (یـک) فرمود: (فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) اگر کسـی تعـدّی کرده است نه تنها ملامت است این اهل تعدّی و تجاوز و امثال ذلک است (این دو). آنها بافتند که شـیعه ــ معاذ الله ــ چـون مُتْعه را تجـویز کرده اسـت و متعه نه مشـمول (عَلَى أَزْوَاجِهِمْ) است نه مشـمول (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) پس مشـکل ملامت دارنـد (یک) مشـکل (هُمُ الْعَادُونَ) دارنـد (دو). مرحوم مفید(رضوان الله علیه) کاملاً در برابر اینها ایسـتاده است فرمود شما چرا همه ی قرآن را نمی بینیـد (یک) چرا فرمایش پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) که عِدل قرآن کریم اسـت نمی بینیـد (دو). خب مگر در سوره ی مبـارکه ی «نساء» صـریحاً جریان تمتّع را مطرح نکرده در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۲۴ این چنین فرمود: (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُم مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) ما یک مَهریه داریم یک اُجرت این اجرت برای نکاح منقطع است ممکن است آن را هم مَهر بگوینـد این اسـتمتاع است تمتّع است اجرت است فرمـود: (فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) از این شفاف تر چه می خواهید شما, چرا (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) می گویید.

بیـان نـورانی پیغمـبر(صلّی الله علیـه و آلـه و سلّم) هـم که هست فرمـود این مُتعه است و خیلی از اصـحاب متعه زاده انـد «أین تـذهبون» خب این دفاع مرحوم شـیخ مفیـد(رضوان الله علیه) در زمینه این آیه. پس بنابراین اینکه گفته شد (إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ) در روایات اهل بیت(علیهم السـلام) است که زوجیّت و نکاح دو قسمت است موقّت و دائم, منقطع و دائم این جزء (أَزْوَاجِهِمْ) است این (مـا اسـتعطتم) همین است, (أُجُورَهُنَّ) همین است. خب پس این محـذوری نـدارد البته آن مناظره و مصاحبه قـدری تندروی از دو طرف شده چون آنها تعبیرات تندی داشتند.

سیدناالاسـتاد مرحوم علامه طباطبایی خـدا غریق رحمت کنـد و غریق رحمت کند مرحوم علامه امینی را اینها گذشـته از اینکه خب در نجف مأنوس بودند آذری بودند از آن آذری زبانهای شیرین و مأنوس هم بودند یک وقت مرحوم آقای طباطبایی می فرمودنـد مرحوم آقای امینی آمـده به دیدن من, دیدم که این قصّه را نقل می کنند گفت که کسـی از علما آمده مرحوم آقای امینی برای مرحوم آقـای طباطبایی(رضوان الله علیهما) نقل کرد فرمود یکی از علما آمـده به دیـدن من خواست مثلاً با من چند جمله ای گفتگو بکنـد کمی نصیحت بکنـد من دیـدم این جلوی میزم کتابهای فراوانی بود من هم مشـغول مطالعه بودم ایشان بعضـی از این کتابها را گرفته دارد مطالعه می کنـد بعد از اینکه مدّتی مطالعه کرد خداحافظی کرد و خواست برود گفتم برای چـه تشـریف آوردیـد آخر چـه می خواستیـد بگوییـد؟ گفت آمـدم به شـما نصـیحت بکنم که قـدری تنـدروی نکنیـد این قلم صحّاری که شـما داریـد قـدری مراعات کنیـد آمـدم اینجا جوابم را گرفتم و رفتم. خواسـتم به شـما بگویم قـدری کوتاه بیایید قـدری نرم رفتار کنید من این کتابهای اینها را دیدم بدگوییهای اینها, بددهنیهای اینها را دیدم, دیدم که یک امینی می خواهد که جواب اینهـا را بدهـد. اگر می بینیـد در مـدح مرحوم امینی جنـاب شـهریار گفته که «لاـ قلم لاـ أمین لاـ رقم لاـ غـدیر□□□ بازویش از لا فتی□ منطقش از هل أتی» (رضوان الله علیهما) بر اساس همین جهت است. گفت من آمـدم به شـما بگویم این قدر تند نروید دیدیم خیلیها تندروی کردند شـما جلوی اینها را گرفتید لااقل شـما در همین مناظره ی بین مرحوم شیخ مفید و آنها, آنها تعبیرات تنـدی دارند که حالا شایسـته ی نقل نیست ما اینجا عرض کنیم که آنها نسبت به شـیعه ها گفتند وقتی که ازواج نباشـد (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) نباشـد ــ معاذ الله ــ چیز دیگر است و حـدّ هم دارد خب آن را یک شـیخ مفیـد می خواهـد آن را حمـاسه ای می خواهـد که بالأـخره دفـاع بکنـد دیگر اینهـا هسـتند که حامیان دین انـد حالا البته به برکت پیروزی انقلاب این تعبیرات کم شـد از دو طرف. فرمود: (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ □ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ □ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْعَادُونَ □ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) اینها که اهل فلاح انـد که امانتهایشان و عهدهایشان را رعایت می کنند.

امانت مستحضرید بخشی به مال برمی گردد بخشی به اخلاق برمی گردد بخشی به حقّ الناس برمی گردد بخشی به حقّ الله برمی گردد. در سوره ی مبارکه ی «انفال» آنجا مسئله ی اماناتی که حقّ خداست آنجا مشخص شده است آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «انفال» این بود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَتَخُونُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ﴾ که این مجزوم است یعنی «لا تخونوا أماناتکم» ﴿وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ امانت الله را, امانت الناس را هر دو را رعایت کنید. امانت الله همین عبادات و تکالیف است امانت الناس همین حقوق و مسائل مالی و امثال مالی است و برخی از ائمه(علیهم السلام) که هنگام نماز «ترتعدّوا فرائسه» می گفتند چرا؟ فرمود می خواهم امانت خدا را اَدا کنم. خب اگر می خواهم امانت الهی را اَدا کنم نمی دانم که این امانت را درست دارم ادا می کنم یا نه. نماز امانت خداست سایر تکالیف هم امانت خداست. اطلاق اینکه اینها امانات خود را رعایت می کنند برابر همان آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «انفال» که هر دو قِسم را زیرمجموعه ی وجوه امانت شمرده شامل می شود ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ در بخشی از آیات آن بیان نورانی حضرت امیر خوانده شد که درست از امانتِ قرآن, اصل دین, امانت توحید اینها در قلّه ی امانات قرار گرفتند ولی آنکه در نهج البلاغه است آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «احزاب» را دارد معنا می کند که فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا﴾ طبق آن خطبه ی نورانی حضرت که خواندیم همین سهم امام همین مال را همین وجوه شرعیه را حضرت به امانت می داند می گوید اینها امانتهاست شما در بین هر ده هزار نفر شاید یک نفر را پیدا کنید که به این امانت عمل بکند اینکه تعارف ندارد وقتی گفتند ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ آسمان را نگاه نکنید که منظور قرآن است و ولایت اهل بیت آنها اوج قرار دارند همین امانتهایی که به دست ما می دهند کدام یک از ماها را دیدید با طلبه ی ساده ی یکسان زندگی بکنیم خب اگر ندیدید پس بدانید وجود مبارک حضرت امیر یک درددلی دارد فرمود همین مسائل مالی, مالی یعنی همین مالی یعنی همین وجوهات شما اگر مثل علی پیدا کردید که خودش با طلبه ی عادی یک اندازه شهریه بگیرد بله, اما وقتی که دیدید نه این طور نیست می گوید ما شأنمان دیگر است وضعمان دیگر است خب پس طور دیگر است, طور دیگر یعنی طور دیگر. آسمان را نگاه نکنید همین امانتها را می گویند همین مال مردم را می گویند ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾ همین است خیلی سخت است در هر هزار مرجع یکی را پیدا نمی کنی چه رسد به آدمهای عادی. یک علی می خواهد خب این خاورمیانه در اختیار حضرت بود پنجاه دولت یا کشور الآن در خاورمیانه هست از ایران و روم و امثال ذلک یعنی شرق حجاز و غرب حجاز کلاً در اختیار حضرت امیر بود عسلها را خیک خیک آن وقت شیشه که نبود, می آوردند حضرت فرمود خیلی خوش رنگی ولی من نمی دانم مزّه ات چطور است اگر قدری به دیگری دادم ممکن است سهمم را ببرم. چنین آدمی می خواهد خب سخت است حالا سخت است معلوم شد سخت است آسمان را نگاه نکنید نگوییم ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ یعنی ولایت علی آن را که به ما عرضه نکردند که ما را همین عرضه کردند این برای ما سخت است بنابراین آنها که خیلی ناله می کنند ضجّه می کنند آنها که خودشان را بدهکار می دانند ما لااقل بفهمیم بدهکاریم و ناله کنیم بلکه ببخشند اما وقتی طلبکار ببینیم بگوییم که ما شأنمان این بود با وجوهات شأن درست کنیم با شأن, وجوهات بیشتری مصرف کنیم یک تعامل متقابلی بین شأن و وجوهات و وجوهات و شرع باشد مشکل دارد دیگر. اینکه می بینید یک عدّه ضجّه می زنند در نماز شب برای اینکه می دانند آنکه وظیفه است نکردند می گویند خدایا تو باید ببخشی! به هر تقدیر توقّع داشته باشیم که فرشته ها به استقبال ما بیایند و سلام عرض کنند آن یک توقّع بی جایی است البته برای یک عدّه افراد خاص می آیند. آن همه ملائکه ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ﴾ این کم مقام نیست این ملائکه هم جمع محلّا به الف و لام است یعنی همه ی مجموعه این فرشته هایی که مربوط به این بخش اند همه شان صف می بندند برای عرض ادب.

خب, فرمود: (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) تعهّدی کردند رعایت می کنند تعهّد دینی کردند تعهّد اخلاقی کردند تعهّد اجتماعی کردند تعهّد سیاسی کردند اینها را رعایت می کنند, اگر این کارها را کردند باز دوباره «ردّ العجز الی الصدر» است فرمود: (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) اینجا جمع آورد آنجا مفرد آورد آن ناظر به اصل جنس است این ناظر به تمام نمازهاست یک وقت می گویند نمازم دیر شد نمازم قضا شد این طور نیست این محافظ صَلَوات است.

سوره ی مبارکه ی «معارج» آنجا آمده که اینها دائم الصلات اند آنجا طبق بعضی از روایاتی که در کنزالدقائق و امثال ذلک آمده آنجا را بر (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) که آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «معارج» است آنجا مشخص کرده که نماز مستحبّی مراد است هیچ کدام از اینها درصدد حصر نیستند اینها مثبتین اند هم (عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) واجب و مستحب را شامل می شود منتها مصداً مستحب ذکر شده هم (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) واجب و مستحب هر دو را شامل می شود منتها بر فریضه تطبیق شده به عنوان مصداق کامل. این مواظب نماز جماعت است, مواظب نماز جمعه است, مواظب نماز شب است, مواظب نماز روز است, مواظب نمازهایش است این نماز هم (تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ) این نماز هم (يناجی ربه) مناجات ربّ است.

درباره ی وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) نقل شده است که حضرت وقتی خسته می شد اصلاً موقع ظهر به بلال می گفت: «یا بلال أرِحْنا» ما می خواهیم با دوستمان حرف بزنیم. خب این آدم را راحت می کند مشکلش این است که ما خیال کردیم اینجا ماندنی هستیم (یک) و چون مرگ از یادمان رفته. بعضیها هم ـ معاذ الله ـ مرگ را پوسیدن می دانند نه از پوست به در آمدن (این دو) و خیال می کنند مرگ آخر خط است. اگر طبق بیانات قرآنی روشن شد که انسان مرگ را می میراند و مرگ اول راه است و تمام مشکلات اساسی بعدالموت است خب این مواظب کار خودش است دیگر. در جهنّم یک سؤال و جوابی بین مسئول ورودی جهنّم است با تبهکاران در آنجا در سوره ی مبارکه ی «مدثّر» دارد که اینها مُجرمین اند که تبهکاران اند و اهل دوزخ اند از آ نها سؤال می کنند (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ) چطور شد مَسلکتان جهنّمی شد معبرتان عبورتان به این طرف آمدید؟ (قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ) ما نمازخوان نبودیم (یک) (وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ) این اختصاصی به زکات واجب ندارد زکات مستحب را هم می گیرد ما اهل این نبودیم (وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) خب مؤمن از لغو اِعراض می کند اینها (كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) مؤمن (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) اینها می گویند (لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ), مؤمن (هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) اینها می گویند (وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ) نه اهل تزکیه ی نفس اند نه اهل تزکیه به معنی ایتای زکات (وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۝ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ) در این صورت فرمود: (فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) بنابراین اگر کسی این مجموعه ای که در اول سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» داشت این با فعل مضارع (یک) با کلمه ی «قد» (دو) از گوینده ای که (مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا) (سه) صادر شده است (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) اگر کسی بعضی از اینها را داشت فی الجمله داشت نه بالجمله به همان موقع به همان قسمت از عذاب الهی دور است از رحمت الهی برخوردار.

وجود مبارک امام صادق نقل شده است که خدای سبحان وقتی بهشت را خلق کرد فرمود: «تَکَلّمی» حرف بزن. بهشت حرف زد «قالت قد أفلح المؤمنون» حرف بهشت این است, بهشت حرفش این است یعنی چه؟ یعنی اینجا کسی می آید که جزء مؤمنان باشد مؤمنان هم با همین وضع است حالا این تمثیل است یا واقعیت است ما از او خبر نداریم ولی برای ما حجّت است یعنی بهشت اگر بخواهد حرف بزند می گوید (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۹ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که در مکّه نازل شد به فضایل علمی و اخلاقی دعوت می کند آن هم به نحو مَلکه این تعبیراتی که به صورت (مُعْرِضُونَ) که اسم فاعل باب اِفعال است یا (فَاعِلُونَ) که اسم فاعل ثلاثی مجرّد است گرچه اینها به وزن اسم فاعل اند ولی در حقیقت صفت مشبهه اند اسم فاعل نیستند یعنی کسانی که ایمان برای آنها مَلکه است اینها ثابت الایمان اند و اِعراض از لغو برای اینکه مَلکه است و همچنین تزکیه ی نفوس برای اینها مَلکه است حفظ عفّت و حجاب برای اینها ملکه است بنابراین اینها صفات مشبهه مؤمنان اند نه اسم فاعل.

مطلب دوم آن است که هر گناهی رِجس است و آلودگی است و چرک. تعبیر قرآن کریم از گناهان به عنوان رِجس تارةً, رِجز تارةً أُخریٰ, رِیْن تارةً ثالثه از همین قبیل است (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) یا (فالرجس فاهجر) یا (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) این تعبیر «رِیْن», «رِجس», «رِجز» همه ی نشانه ی آن است که گناه بالأخره پلیدی و آلودگی و چرک است تعبیرات قرآن کریم که همین است روایات هم همین را تأیید می کند می فرماید این اعمال عبادی برای دفع یا رفعِ این رِیْن و چرک است کسی که مَلکه ی او این فضایل عملی است این به منزله ی بهداشت است نمی گذارد او آلوده بشود و اگر کسی آلوده شد اینها به منزله ی درمان است که او را تطهیر می کند و اگر گفته شد صدقه و زکات مطهِّر شماست. اینها به عنوان تمثیل است نه تعیین یعنی مطهّر بودن اختصاصی به زکات ندارد نماز هم مطهّر است تقوا, بالاترین طهارت را به همراه دارد.

ص: ۷۷۹

بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) چند جمله است که این اصول کلّی را تأیید می کند و آن اصول کلّی این است که هر گناهی بالأخره چرک است و رِجس است و رِجز و هر اطاعتی به منزله ی کوثر است که اینها را شستشو می کند این تعبیرات اختصاصی به مسئله ی زکات ندارد که فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) صدقه و زکات این طور است نماز هم همین طور است تقوا هم همین طور است اعمال و عبادات دیگر هم همین طور حالا برخی از بیانات نورانی حضرت امیر را

می خوانیم تا روشن بشود که همه ی این امور صبغه ی تطهیر دارند.

خطبه ای است که در آغاز این خطبه علم حق تعالی و جزئیات را مشخص می کند. خطبه ی ۱۹۸ است البته این نهج البلاغه که دست ماست ممکن است با بعضی از آن شماره هایی که صبح صالح و اینها دارند فرق بکند ولی اینجا با هم یکی است خطبه ی ۱۹۸ است این خطبه ی ۱۹۸ آغازش برای این است که خدای سبحان به همه ی جزئیات عالِم است بعد تشویق می کند مسئله ی تقوا و اینکه تقوا طهور است و مطهّر از هر رجس و آلودگی است.

آغاز خطبه این است که «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِی الْفَلَوَاتِ وَ مَعَاصِیَ الْعِبَادِ فِی الْخَلَواتِ وَ اخْتِلَافَ النِّينَانِ فِی الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَاحِ الْعَاصِفَاتِ» مرحوم حاج آقا رحیم ارباب(رضوان الله علیه) می فرمودند اولین روزی که من رفتم درس نهج البلاغه مرحوم جهانگیرخان قشقایی ایشان داشتند این خطبه را درس می گفتند آن روز در حوزه ی اصفهان نهج البلاغه را آن حکمای بزرگ تدریس می کردند. ایشان می فرمود من روزی که رفتم درس نهج البلاغه مرحوم جهانگیرخان قشقایی داشتم خطبه ی «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِی الْفَلَوَاتِ» را معنا می کردند.

ص: ۷۸۰

پیچیـدگی این خطبه این است که علم ذات اقـدس الهی به جزئیات چگونه است مسـئله ی علم به جزئیات از مسائل پیچیده ای است که آن جزء سه تا مسئله است که غزّالی با فلاسـفه درگیر جـدّی است. منشأ پیچیدگی هم این است که اگر بگوییم ذات اقدس الهی قبل از جزئیات به اینها علم دارد معدوم که قابل کشف و شـهود و اینها نیست که خدا علم داشته باشد, اگر بگوییم در ازل علم نـدارد این نقص است این یک, بعد از اینکه علم معدوم شـیء جزئی موجود شد وقتی دوباره از بین رفت اگر علم خـدا ثـابت باشـد که این ـ معـاذ الله ـ جهل است اگر علم هم همراه معلوم برود که علم, تغییرپـذیر است این جزء اَویسه های مسـئله ی علمِ واجب است. مرحوم حاج آقا رحیم می فرماید این خیلی پیچیده و مشـکل بود و مرحوم جهانگیرخان قشـقایی به خوبی حـل کرد البته این مسـئله را. خب بر اساس حکمت متعالیه کاملاً قابل حل است. بعـد از اینکه این جمله های علمِ واجب به جزئیات, رفت و آمد ماهیها در دریاها را خدای سبحان می داند خب بالأخره الآن اگر کسی رفت و آمد یک عابر را یا یک سواری اسب یـا شتر را یا سواری اتومبیل را از جاده تشـخیص بدهـد برای اینکه اثر پا مشـخص است اما رفت و آمـد ماهیها در دریاهـا ظـاهراً اثر محسوسـی از خودشان به جا نمی گذارنـد که معلوم بشود اینجا کـدام ماهی رد شـده؟ جنسـش چه بوده؟ به سرعت رد شده یا به کُندی رد شده؟

بیانـات نورانی حضـرت امیر در این قسـمت از خطبه این است که «وَ اخْتِلاَـفَ النِّینَانِ فِی الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ» اختلاف یعنی رفت و آمـد «نِینان» هم جمع «نون» است یعنی ماهی. رفت و آمد ماهیهای گوناگون را ذات اقدس الهی که در دریا تردّد می کنند می دانـد خب اثبات این علم برای ذات اقدس الهی سـهل است منتها با مبنایی باید روشن بشود که علم, ثابت است و معلول, متغیّر و جهل هم پیش نمی آیـد این علمِ به متغیّر است نه «العلم المتغیّر». خب بعد از این جمله ها نوبت به مسـئله ی تقوا می رسد در همـان خطبه ی ۱۹۸ فرمـود ذات اقـدس الهی مسـئله ی تقـوا را برای شـما لاـزم کرده است و این تقوا «فَإِنَّ تَقْوَی اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِکُمْ وَ بَصَرُ عَمی أَفْئِدَتِکُمْ وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِکُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِکُمْ وَ طُهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِکُمْ» این شـما را پاک می کند خب آن در تعبیری که قرآن فرمود این غِسْلین:

غِسْلين یعنی همان کارِ چرک دیگر این غسلین طعام الأثیم است (لَايَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) این چرکهایی که در قیامت است و خوراک تبهکاران است همین معاصی است دیگر. خب این تقوا این چرکها را شستشو می کند این در خطبه ی ۱۹۸. اما جالب تر از اینها خطبه ی ۱۹۹ است که مسئله ی نماز و زکات و رعایت امانت را ذکر می کند. در خطبه ی ۱۹۹ فرمود: «تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاهِ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا فَإِنَّها كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَر قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)» نشنیدید وقتی از جهنّمیها سؤال می کنند به چه جهت به جهنّم افتادی آنها در جواب می گویند که ما اهل نماز نبودیم «وَ إِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ وَ تُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ(صلی الله علیه وآله وسلم) بِالْحَمَّهِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ و اللَّيْلَهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ» فرمود نماز را وجود مبارک پیامبر به منزله ی یک چشمه ی منزلی می داند فرمود یک چشمه ی جوشان شما دیدی در بعضی از مناطق ییلاقی که دامنه ی کوههای پربرف است در خیلی از این خانه ها چشمه می جوشد فرمود یک چشمه ی خصوصی که دَم درِ منزل انسان باشد و انسان شبانه روز پنج بار در این آبِ چشمه ی زلال غسل بکند دیگر بدنش آلوده نیست فرمود نماز, چشمه ی طهور است نماز پنج وقت پنج بار غُسل کردن و غَسل کردن در این چشمه است.

سوره ی مبارکه ی «توبه» آمده است (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) این اختصاصی به مسئله ی زکات ندارد کلّ تقوا این طور است اساساً و نماز هم به منزله ی چشمه ی خصوصی است دیگری در این چشمه نماز نمی خواند اگر پنج نفر در خانه هستند مثل اینکه پنج تا چشمه دارند و اصولاً آبِ چشمه آب راکد نیست تا چرک را آنجا نگه بدارد یک آب روانی است بالأخره دیگر, فرمود این بر اساس تشبیه حضرت است درِ خانه ی شما چشمه ی خصوصی هم هست خب این برای نماز. درباره ی زکات هم (وَإِيتَاءِ الزَّكَاهِ) که پشت سر این مسئله ی زکات را مطرح فرمود که خب نیازی نیست برای اینکه آیه سوره ی مبارکه ی «توبه» درباره ی زکات است.

جریان اَدای امانت را ذکر فرمود که در همین آیات (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) فرمود: «ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ» نماز است و زکات است و اَدای امانت «فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّموَاتِ الْمَبْنِيَّهِ وَ الْأَرَضِينَ الْمَدْحُوَّهِ وَ الْجِبَالِ ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَهِ فَلاَ أَطولَ وَ لاَ أَعْرَضَ وَ لاَ أَعْلَى وَ لاَ أَعْظَمَ مِنْهَا وَ لَوِ امْتَنَعَ شَيْ ءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّهٍ أَوْ عِزٍّ لاَمْتَنَعْنَ وَ لكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَهِ وَ عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ هُوَ الْإِنْسَانُ (إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً)» خب همین اَدای امانت است شما الآن می بینید در این هفت، هشت میلیون پرونده ای که در دستگاه قضایی است بخش مهمّش در همان خیانت در امانت است دیگر. این خیانت در امانت است که کشور را فلج می کند این اَدای در امانت است که کشور را راحت می کند. این طور نیست که انسان (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ) بگوید آسمان بارِ امانت آن امانتِ ولایت را به ماها ندادند به ما تولّی دادند نه ولایت، تولّی واجب است اعتقادمان واجب است بر ما واجب است. ما معتقد به خداییم، معتقد به قیامتیم، معتقد به وحی و نبوّت و رسالت و امامت دوازده امامیم همین، اما آن را که دادند به اهل بیت دادند بر ما رعایت حقّ مردم را واجب کردند این شیء آسانی نیست به دلیل اینکه هفت میلیون پرونده الآن چند سال معطّل است نه تنها یک سال و دو سال، این تجاوز به حقّ دیگری یعنی رعایت نکردن اَدای امانت دیگر که کشور را هم فلج می کند. در مسائل حقوقی بین المللی هم همین طور است این اَدای امانت این اثر را دارد. خب در بخشهای دیگر هم در همین زمینه وجود مبارک حضرت فرمود بعضیها هستند که خودشان آلوده اند نه تنها عملشان آلوده است وقتی مَلکه شد این می شود آلوده. در چند جا دارد که من می خواهم این معاویه که رِجس است نه تنها کارِ او رجس است خود او رجس است این را بردارم.

ص: ۷۸۳

نامه ی ۴۵ که برای عثمان بن حنیف انصاری مرقوم می فرمایند در آنجا این چنین مرقوم می فرمایند که وقتی غذای ساده ی مرا می بینند خیال می کنند که من در جبهه ها کم می آورم این طور نیست «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَ لَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هذَا الشَّخْصِ» من اگر فرصت بشود دستم برسد می خواهم زمین را از این آدم ناپاک، پاک کنم یعنی معاویه، الآن شما می بینید خاورمیانه به وسیله همین آل سعود و آل خلیفه و قذّافی و بالأخره سران استکبار و صهیونیست آلوده شد اینها رجس اند اگر این غبار سرایت بکند به جان، کلّ این جان را آلوده می کند فرمود معاویه صدر و ساقه اش پلید است آلوده است من می خواهم زمین را از این انسان آلوده پاک کنم نه اینکه او را گوشه ای بگذارم حالا اگر یک آلودگی در لباس بود شما این آلودگی را در گوشه ی لباس جا دادید در جیب جا دادید این لباس پاک نمی شود فرمود من بنایم بر این است که زمین را پاک کنم و زمین به وسیله ی مرگِ معاویه و امثال معاویه پاک می شود «أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ» تا زمین شکوفا بشود میوه ی خودش را بدهد بهره ی خودش را بدهد و مانند آن. در بخشهای دیگر هم همین مضمون را وجود مبارک حضرت یعنی اینکه گناه، آلودگی است و آلودگی را باید از بین برد مرقوم فرمودند آن عهدنامه ای که برای مالک اشتر ذکر فرمودند به این صورت ذکر کردند فرمودند: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَأُهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبَهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً الْوالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا» شما بخواهید تمام جزئیات امور مردم را دخالت کنید که نمی شود گفتند خیانتی کسی کرده و آن بزرگوار متوجّه شد در صورت حلّ آن مشکل بودند گفت آن که دید که نمی گوید آن هم که گرفت که نمی دهد به دنبال چه کسی می گردید؟ به دنبال همه ی جزئیات عیوب جزئی و کلّی بگردید این کار آخرت است نه کار دنیا.

وجود مبارک حضرت امیر به مالک اشتر سفارش می کند بعد می فرماید: «فَلا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْکَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَيْکَ تَطْهِيْرُ مَا ظَهَرَ لَکَ» این گناهان علنی این آلودگی است این را پاک کن حالا کسی در اتاق خودش در منزل خودش در دربسته ی خود معصیتی می کند به دنبال آن نرو اما آن خیابان را پاک کن، پارکها را پاک کن، معابر را پاک کن، ادارات را پاک کن این گناهان علنی را پاک کن حالا گناهان مستور را که ذات اقدس الهی در قیامت بررسی می کند. «فَإِنَّمَا عَلَيْکَ تَطْهِيْرُ مَا ظَهَرَ لَکَ» بی حجابی چرک است این چرک را پاک کن.

غرض آن است که تمام گناهان چرک است و تمام اطاعتها کوثر است شما می بینید تقوا یک طرف، صلات یک طرف، زکات یک طرف، جهاد یک طرف، حفظ امنیت و عفاف عمومی یک طرف، همه را وجود مبارک حضرت امیر تطهیر دانست دیگر. آنجا که می فرماید من می خواهم زمین را تطهیر کنم با جهاد می خواهد تطهیر کند دیگر. معاویه و امثال معاویه آلوده اند اینها را با جهاد می شود تطهیر کرد پس «الجهاد تطهیرٌ، الصلاه تطهیرٌ، الزکاه تطهیرٌ، أداء الأمانه تطهیرٌ» رعایت نظم عمومی و رعایت حجاب و عفاف برای توده ی مردم و زنان تطهیرٌ اینها همه تطهیر است. در بخش دیگری باز وجود مبارک حضرت امیر در کلمات قصارشان که ۲۵۴ است کلمات حکیمانه در بعضی از نُسخ ۲۵۱ یا ۲۵۲ است آنجا فرمود: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلاَةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَ الزَّكاةَ تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ وَالصِّيَامَ ابْتِلاَءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ وَ الْحَجَّ تَقْرِبَةً لِلدِّينِ» اینکه فرمود ایمان برای تطهیر از شرک است یک اصل جامع است خب ایمان، شُعب فرعی فراوانی دارد بنابراین کلّ معصیت می شود چرک و کلّ اطاعت می شود کوثر و زمینه ی طهارت اوست. اما آنچه درباره ی زکات وارد شده در حقیقت خود مال نمی تواند چرک باشد برای اینکه مَصارف هشت گانه ای که برای زکات مال و همچنین برای زکاتِ فطر هست زکات بدن یکی از آنها فی سبیل الله است خب اگر (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ) است بعد فی سبیل الله است شارع مقدس حاضر است که به مؤمنِ مستحق چرک عطا کند یا برای ساختن مسجد و کعبه و تأمین هزینه ی جهاد و فی سبیل الله چرک مصرف بشود یا برای چاپ و نشر قرآن کریم چرک مصرف بشود این یعنی چه؟! حالا این اوساخ است او در هشت مصرف صرف کنید همه ی اینها که (الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ) نیستند (الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ) یک هشتم است، صدفات (لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ) است و (الْعَامِلِينَ) است و (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) است و (الْغَارِمِينَ) است و (فِي الرِّقَابِ) است و امثال ذلک. یکی از مصادیق بارز این مصارف هشت گانه هم (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) است که جهاد است، ساختن مسجد است، نشر قرآن است اینها را که نمی شود با چرک اَدا کرد که و اگر زکات چرک است به بنی هاشم نمی رسد خب چطور زکاتِ بنی هاشم به بنی هاشم می رسد درست است زکاتِ غیر بنی هاشم به بنی هاشم نمی رسد اما زکات بنی هاشم که بنی هاشم می رسد البته بعضی از اموال است که به اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) نمی رسد آن مقام شامخشان جداست ولی غرض آن است که این تعلّق چرک است این نظیر همان غُساله ای که گفته شد. مادامی که در این غساله در این پارچه هست قبل از فشار دادن این پارچه آلوده است وقتی فشار دادند و این غساله بیرون رفت این پارچه پاک می شود خود این شخص در حقیقت پاک می شود حالا او ممکن است به مصارف طیّب و طاهر دیگری هم برسد. برخی از اموال است که حالا یا بر اساس رضایت داده نمی شود یا جهاد دیگر ممکن است حضاضتی در او باشد. خب، (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۞ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ):

در بخش ایمان ملاحظه فرمودید این بحثی که سیدنالاستاد(رضوان الله علیه) در المیزان دارند بعد از اینکه این چند آیه را معنا کردند آنجا فرمودند: «بحثٌ فی الإیمان» آنجا فرمودند ایمان از سنخ علمِ عملی است با علمِ نظری حل نمی شود یعنی صِرف اینکه انسان جهان بینی خوبی داشته باشد بداند خدایی هست و قیامتی هست و بهشت و جهنّمی هست این حل نمی شود با علمِ عملی حل می شود یعنی بر من واجب است این کار را انجام بدهم، بر من حرام است که فلان کار را انجام بدهم این واجب و مستحب و حرام و مکروه که بخش حکمتِ عملی است علمِ عملی، ایمان را می سازد اگر این تعبیر را نفرموده بودند «و هو علمٌ عملیٌّ» نقدی وارد نبود برای اینکه قبلش دارند ایمان، التزام است اما تمام کوشش و تلاشش شان این است که بفرمایند ایمان، محصول جهان بینی نیست یعنی محصول حکمتِ نظری نیست محصول حکمت عملی است محصول بود و نبود نیست محصول باید و نباید است. تا اینجا درست است که محصول بود و نبود نیست اما محصول باید و نباید هم نیست اگر سخن در این است که باید و نباید یعنی چه چیزی واجب است چه چیزی حرام، زمینه را فراهم می کند بله خب حرفی است حق، اما ایمان همان علمِ عملی باشد خیر این چنین نیست. نفس دارای شئون متعدّد است (یک) با برخی از شئون چیز می فهمد (دو) با برخی از این شئون تصمیم می گیرد اراده دارد اخلاص دارد محبّت دارد شوق دارد گرایش دارد گریز دارد (سه) تمام ایمان به این بخشِ عملیِ نفس برمی گردد یعنی به عقل عملی. هیچ یعنی هیچ در بحثهای دقیق باید بی ملاحظه گفت هیچ ارتباطی نیست البته هزارها ارتباط دارند اینها تنگاتنگ با هم جزء شئون رفتند اما وقتی که انسان می خواهد دقیقاً سخن بگوید می گوید که دست و پا با چشم و گوش هیچ ارتباط ندارند اگر کسی دستِ خودش را با اختیار خودش بست یا پای خود را با دست خود بست چشمِ او کاملاً مار و عقرب را می بیند این اگر عینک بگذارد بخواهد دور را ببیند تلسکوپ بگذارد میکروسکوپ بگذارد دور را نزدیک ببیند ریز را درشت ببیند این مشکلِ دید او حل می شود ولی با دستِ بسته نمی شود از مال فرار کرد. این عقلِ عملی این را او در میدان جهاد بست حالا هر چه درس بخواند هر چه بود و نبود او زیاد بشود بی اثر است هر چه باید و نباید او هم اضافه بشود بی اثر است. یک دوره بحارالأنوار را بخواند اثر ندارد یک دوره بحارالأنوار را بنویسد اثر ندارد برای اینکه آنکه باید تصمیم بگیرد عقلِ عملی است که «عُبد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» این در میدان جهاد اکبر بسته شد خب حالا شما تلسکوپ بگذار میکروسکوپ بذار دقیق بشو مجتهد بشو خب فهمیدی مثل اینکه کسی تلسکوپ گذاشته میکروسکوپ گذاشته از دور و نزدیک، ریز و درشت همه ی مار و عقربها را دارد می بیند خب آنکه باید فرار بکند که چشم نیست یک وقت انسان چشم دارد درخت و آسمان و زمین را می بیند که این به بخش بود و نبود برمی گردد یک وقت چشم دارد مار و عقربِ جَرّار را دارد می بیند که این به بخش باید و نباید برمی گردد نه آن اثر دارد نه این اثر دارد آنکه اثر دارد دستِ باز است پای باز است پای فلج قدرت حرکت ندارد ما در درون ما یک دست و پایی داریم باید این را باز بگذاریم یک چشم و گوشی داریم، البته بخشی از این حکمت نظری را عقل نظری درک می کند همه ی این حکمت نظری را عقل نظری درک می کند و همه ی حکمت عملی را هم عقل نظری درک می کند که این اصطلاح، اصطلاح حق است چه آنچه به بود و نبود برمی گردد چه آنچه به باید و نباید برمی گردد همه را عقل نظری درک می کند ممکن است کسی در همه ی این رشته ها مجتهد باشد اما چون در میدان جهاد نفس شکست خورده است و شیطان دست و پای او را بست این علمها اثر ندارد حالا این چون آخریش فرمایش ایشان است در المیزان من یادم نیست که ایشان در جایی چه در اصول فلسفه چه در جای دیگر این تحلیل را کرده باشند به این نتیجه رسیده باشند که ایمان، رأساً از سنخ علم نیست فقط یعنی فقط به بخش عمل برمی گردد ما اراده داریم و تصمیم داریم و عشق داریم و محبّت داریم و شهوت داریم و غضب داریم و اراده داریم و کراهت داریم و تولّی داریم و تبرّی همه ی این فهرستها برای عقل عملی است میدان دار اوست، ایمان و

کفر هم برای اوست.

ص: ۷۸۶

عقل نظری ما مربوط به همین کارهایی است که در حوزه و دانشگاه است خیلی انسان می توانـد چیز بفهمـد می توانـد حکیم بشـود فیلسـوف بشـود فقیه بشـود مرجع بشود همه ی اینهـا برای عقـل نظری است این هم که ایشـان در اصول فلسـفه فرمودند منظورشان این است که ما با قیاسـهای شـعری نمی توانیم رابطه با برهان برقرار کنیم که با برهان بتوانیم اعتبارات را تولید کنیم اعتبارات از احساسات و عواطف گرفته می شود این سـخن حق است گرچه در اصول فلسـفه آمـده است که تصدیقِ شـعری با برهان رابطه ندارند ولی این نکته هم باید نقد بشود برای اینکه ما در قیاس شعری قضیه داریم و تصدیق نداریم.

لطـایف شیخناالاسـتاد مرحوم فاضـل تونی(رضوان الله علیه) این از شـاگردان خوب مرحوم جهانگیرخان قشـقایی بود ایشان می فرمودنـد بیـن قضیـه و تصـدیق کاملاً فرق است تصـدیق یـک چیز دیگر است قضیـه یـک چیز دیگر است در قیاسـات شـعری تصـدیق نیست رأساً، قضیه هست مثل اینکه بگویند آقا این چه چیزی است که شـما پوشـیدی؟ بگوید این چون مُد است خب این برای چه پوشـیدی؟ می گوید مُد است. نافع است؟ نه، ضروری است؟ نه، برای چه پوشیدی، خب چون مُد است این چون مُـد است نظیر همان مثالی که در بخشـی از کتابهای ابتدایی منطق مثل حاشـیه ملا عبدالله که اگر به کودک بگویند «العسل مُرٌّ مهوّء» عسـل تلـخ است بالا می آوری غِی می کنی این نمی خورد عسل نمی خورد خب اینجا جا برای تصـدیق نیست این فقط قضـیه است این ترتیبِ اثر عملی دارد بعضـیها مختال انـد یعنی بـدون علم زنـدگی می کننـد با خیال زندگی می کنند با قضـیه زنـدگی می کننـد نه بـا تصـدیق وقتی به ایشان بگویی مگر این گفته ی خـداست؟ نه، دلیل داری؟ نه، نافع است؟ نه، پس چرا می کنی؟ می گوید چون همه می کنند این معنایش این است که این با علم زندگی نمی کند این با خیال و وهم دارد زندگی می کنـد این همـان است که قرآن کریم از او به عنوان مُختـال یاد می کنـد منتها تخیّل را ما بیشتر به کار می بریم ما در عرف، قرآن کریم بـاب تفعّـل را به کـار نبرده در این زمینه فقـط باب افتعال را به کار برده که (إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) چه در اصول فلسـفه چه در نوشـته های دیگر جایی پیـدا کنید که ایشان ایمان را بگوید اراده است عملِ محض است نه علمِ عملی است منتها چون نفس «فی وحدتها کلّ القوی» است مرزها را مشخص می کند از دوتا قضیه ی بود ما نتیجه ی باید نمی گیریم بود فقط بود نتیجه می دهـد (یک) از دوتا قضـیه ی باید بود نتیجه نمی گیریم بایدها فقط باید نتیجه می دهند اینکه می گویند جهـان بینی بـا ایـدئولوژی رابطه نـدارد تا این محـدوده درست است اما چون نفس «فی وحـدتها کلّ القوی» در یک مقـدمه از قضـیه باید کمک می گیریم در مقدمه ی دیگر از قضـیه ی بود کمک می گیریم قیاسـی تشـکیل می دهد که یک مقدّمه اش بود است یک مقـدّمه اش باید، نتیجه ی باید می گیرد. مثل اینکه می گوید خدای سـبحان ولیّ نعمت است این بود است و هر ولیّ نعمت را بایـد حق شناسـی کرد بایـد اطاعت کرد این بایـد است پس خـدا را بایـد اطاعت کرد. از مجموع دوتا مقدمه که یکی عقـلِ نظری است یکی حکمت نظری است یکی حکمت عملی یکی جهـان بینی است یکی ایـدئولوژی یکی بـود و نبود یکی باید و نباید، نتیجه ی باید می گیریم و همین نفس از یک مقدمه ی بود و نبود یا باید و نباید کاری می کند که آن اراده را تحریک بکند می گوید این وقتی ضـرر دارد پس باید بکنم این باید بکنم اش را با عقل نظری می کنند این اراده و تصـمیم را بـا عقـلِ عملی این علم را به این عمل گِره می زنـد پس چنـد گِره زدن کارِ نفس است هم بودها را به هم گِره می زنـد هم بایـدها را به هم گِره می زنـد هم بایـدها را به بودها گِره می زنـد هم بایـد را با اراده گِره می زنـد به همان دلیل که کلّی را به جزئی گِره می زنـد برای اینکه «قاضـی لابـدّ أن یَحضـره المَقضـیّ علیهما» وقتی کسـی دارد تصدیق می کند می گوید «الف»، «باء» است هم بایـد «الف» را درک کنـد هم «باء» را بایـد درک کند خب آنجا که ما قضـیه ای داریم که موضوع جزئی است محمول کلّی می گوییم «زیـدٌ انسـانٌ» خب زیـد را که بـا حس درک می کنیم انسـان را که بـا عقـل درک می کنیم کلی را با

عاقله درک می کنیم جزئی را با باصره درک می کنیم این نفس است که «فی وحدتها کلّ القویٰ» است یک کلّی را بر جزئی حمل می کند می گوید که «زیدٌ انسانٌ» خب پس بنابراین ایمان از سنخ اراده است ما باید تلاش و کوشش بکنیم این فضای عملی را تطهیر بکنیم و اگر کسی این کار را کرد فرمود اینها که زیر دست شما هستند اینها را می گویند مِلک یمین خب خانه هم ملک آدم است فرش هم ملک آدم است خدای سبحان که از خانه و فرش به ملک یمین تعبیر نمی کند می فرماید اینکه به عنوان بنده است در دست شماست، در دست شماست یعنی امانت است دست شماست شما در هیچ جای قرآن دیدید که خدای سبحان بفرماید خانه ای که ساختید فرشی که تهیه کردید زمینی که خریدید مِلک یمین است خب همه چیز به دست ماست فرمود اینکه کارگر منزل شماست مِلک یمین است در دست شماست مواظب باشید این ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ است و خود حضرت قبل از اینکه بساط برده داری را برچیند با فرهنگ برده داری را برچید همه می گفتند عَبید و اِماء، عَبید و اِماء وجود مبارک حضرت قبل از نبوّت اصلاً این واژه ها را به کار نمی برد می فرمود فَتا و فتاه. این کنیزها را می فرمود فتاه، غلامها را می فرمود فتا. در عربی آن قدرت را دارد که بین مذکّر و مؤنّث فرق بگذارد آ ن وسعت را دارد فارسی و سایر لغات آن قدرت عربی را که ندارند خب ما بین دختر و پسر فرق نمی گذاریم می گوییم فرزند، مولود، اما مولود و مولوده، ابن و بنت این طور نیست می گوید بچه ما برای اینکه غلط هم نگوییم خواهر را باید بگوییم همشیر، برادر را هم باید بگوییم همشیر، مگر فارسی تاء تأنیث قبول می کند حالا حتماً باید غلط بگوییم تا اینکه بگوییم معلوم بشود این خواهر است خب این عربی نیست که ما بگوییم کاتب و کاتبه که هم خواهر همشیر است هم برادر همشیر، اگر فارسی تاء تأنیث قبول می کرد بله خواهر همشیره بود این نقص فارسی است که توان آن را ندارد که با تاء عربی بیاید که مرزها را مشخص بکند ولی در عربی وجود مبارک حضرت قبل از اینکه به مقام نبوّت برسد تعبیر عبد و اَمه نمی کرد می فرمود فتا، فتاه هم از راه فرهنگ جلو آمد هم قرآنی با مردم زندگی کرد فرمود این در دست شماست ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ و این خب همه ی اموال در مِلک یمین ماست در دست ماست اما از آنها قرآن کریم به ملک یمین یاد نمی کند. خب فرمود اگر کسی این معارف را داشت آ ن وقت بهشت، ارثِ اوست بهشت را با علم الوراثه می برند نه با علم الدراسه.

قتاده از مفسّران به نام کوفه بود وقتی وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) از او سؤال کرد که شنیدم فتوا می دهی عرض کرد بله، فرمود به چه چیزی فتوا می دهی؟ عرض کرد بالقرآن، فرمود: «کیف تُفتی بالقرآن و ما وَرَّثک الله مِن القرآن حرفا» تو چطور به قرآن فتوا می دهی تو یک حرف از قرآن ارث نبردی یعنی علم الدراسه داری درس خواندی بلدی عربی مبین و امثال ذلک داری اما قرآن را باید از راه ولایت اهل بیت یاد گرفت تو چطور داری فتوا می دهی «کیف تُفتی بالقرآن و ما وَرَّثک الله مِن القرآن حرفا» خب تنها علما ورثه ی انبیایند؟ بله، بالاتر از این ورثه ی الله هم هستند؟ بله، برای اینکه این بهشت را از چه کسی دارند ارث می برند مؤمنین قبلی کجا داشتند که اینها از آنها ارث ببرند اینها وارثان الهی اند اگر خدای سبحان فرمود: (إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ) همین است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۱ سوره مومنون ۹۰/۰۲/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

(أُولئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

اوصاف مهمّ مؤمنان را بعد از اینکه ذکر فرمود, پاداشی که برای آنها ذکر می کند این است که اینها وارث بهشت اند نه تنها اهل بهشت. برخی از نکاتی که مانده است درباره ی این چند آیه این است که در غالب این آیات آن فعل یا آن وصف قبل از آن فاعل و موصوف ذکر شده است مثلاً فرمود: (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) نه «خاشعون فی صلاتهم» یا (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) نه «معرضون علی اللغو» و همچنین سایر اوصاف. تقدیم این مفعولها برای اهتمام به اینهاست گذشته از اینکه رعایت فواصل را هم در بردارد که همه ی اینها با نون ختم می شود تقدیم آن متعلِّق برای اهتمام به آن تعلّق است.

ص: ۷۸۸

مطلب بعدی آن است که در جریان ازدواج مستحضرید که این ازدواج مثل غذا خوردن برای حفظ انسان است انسان هم باید شخصاً بماند هم باید نوعاً محفوظ باشد حفظ شخصِ انسان با غذاست حفظ نوع انسان با نکاح است و هر دو را ذات اقدس الهی به عنوان ضروری مطرح کردند و چون تحمّل این کارها دشوار است یا آسان نیست یک سلسله لذایذی را در هویّت انسان تأمین کرد تا انسان برای رسیدن به آن لذّت تن به این کار بدهد اینها در حقیقت مُزد کار است نه هدف. انسان اگر غذا نخورد می میرد انسان اگر نکاح نداشته باشد منقرض می شود انسان مثل فرشته نیست که بدون غذا بماند و غذای او ذکر خدا باشد انسان مثل فرشته نیست که نیاز به نکاح نداشته باشد و محفوظ باشد هم به غذا محتاج است برای حفظ شخص هم به نکاح محتاج است برای حفظ نوع چون این کارها دشوار است تأمین غذا و تهیّه غذا سخت است زیرا انسان مثل حیوان نیست که غذای او در سفره ی طبیعت حاضر باشد او علف خوار نیست او نیاز به پخت و پَز و دستگاه تغذیه دارد بنابراین این کار دشوار است برای اینکه او این دشواری را تحمّل کند لذّتی در فضای کام او پیدا می شود و همچنین نکاح برای حفظ نسل است این کار ضروری است نظیر مسئله ی غذا و چون این کار دشوار است تأمین خانواده, تأمین هزینه ی آنها, تربیت فرزند مشکل است چند کار را ذات اقدس الهی به عنوان پاداش این کار دشوار قرار داد یکی لذّت نکاح است و یکی محبّت اولاد.

انسان خیال می کند که این لـذّت هدف است یا آن محبّت هدف است در حالی که اگر پدر و مادر به کودک علاقه نداشته باشند تمام مشکلات او را تحمّل نمی کنند این مُزد آن کار است انسان خیال می کند که محبّت اولاد چیزی است برای او یک اصل است یا لـذّت نکاح برای او اصل است در حالی که این مُزد آن کار است این لـذّت غذا خوردن مُزد تحمّل این دشواری است و چون این افراد عادی نمی دانند که این لـذّت مُزد آن کار است تا می توانند می خورند و اکثر بیماریها هم مستحضرید که بیماری گوارشی است حالا این سالها بیماری تصادفی و تصادفات و اینها هم پیدا شده وگرنه هشتاد درصد بیماری در اثر بدخوری و پرخوری است این دین دستور داده تا اشتها به غذا ندارید کنار سفره نروید, یک مقداری مانده که سیر بشوید از کنار سفره برخیزید و هیچ انسانِ پرخوری خوش استعداد و خوش فهم نخواهد بود.

بیانات نورانی حضرت امیر که بارها خوانده شد فرمود: «وَ لاَ تَجْتَمِعُ عَزِیمَةٌ وَ وَلِیمَةٌ», «لن تجتمع الفتنه والبطنه» پرخوری با فِتانَت, بَطین بودن با فَتِن بودن جمع نمی شود هیچ آدم پرخوری مُلّا نخواهد شد هیچ آدم بدخوری هم خردمند نمی شود به مقداری که بدن نیاز دارد آدم باید غذا بخورد. خب این را گفتند آن که نمی فهمد بشر چرا باید غذا بخورد پرخوری می کند آن که نمی فهمد بشر چرا محتاج به نکاح است دنبال هرزه گی است فرمود شما مواظب غذایتان باشید مواظب اندام تناسلی تان باشید این هم یک مطلب و مبادا خیال بکنید این نکاح برای آن است که شما لذّت ببرید این نکاح برای آن است که نسل بشر محفوظ بماند همان طوری که در پرخوری و بدخوری اینها خیال می کنند که انسان برای لـذّت غذا می خورد نه برای ماندن, لذا به ماندنِ خودشان آسیب می رسانند که به لذّت برسند در جریان نکاح هم همین طور است برای اینکه این نکاح, اساس خانواده را حفظ بکند (یک) و فرزند صالح تربیت بکند (دو) چون اگر خانواده حفظ نشود و فرزند صالح تربیت نشود ما امّت اسلامی, جامعه ی اسلامی, جامعه ی متمدّن نخواهیم داشت زیرا جوامع را خانواده ها تشکیل می دهند و عواطف در همان دوران خردسالی است متمّم قانون همان عاطفه و اخلاق است جایی که عاطفه نباشد اخلاق نباشد قانون هر چه کامل باشد نمی تواند مشکلات جامعه را حل کند لذا قرآن کریم برای خانواده خیلی حرمت قائل است خیلی تأکید می کند همان طوری که برای عقل, حرمت قائل است هم زمان با نزول وحی دو چیز را پشت سر هم با تعبیرهای گوناگون تحریم کرده یکی خَمر یکی زنا. فرمود این کارها را نکنید چه در سوَر مکّی چه در سوَر مدنی گاهی به صورت نهی گاهی به صورت اینکه اینها مذموم اند گاهی به صورت اینکه اینها فحشای اند گاهی به صورت اینکه اینها منکرند گاهی به صورت اینکه اینها مورد ملامت اند گاهی به صورت اینکه اینها عدوان و تعدّی و تجاوزند چه در سور ه های مکّی چه در سور ه های مدنی پشت سر هم درباره ی حرمت زنا و حرمت خمر با تعبیرهای گوناگون سخن گفته برای اینکه نه می گذارند خانواده سامان بپذیرند نه می گذارند جامعه شکل بگیرد.

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) ملاحظه فرمودید در المیزان بعد از آن بحث ایمان که ایمان از چه سنخ است وارد مسئله ی اجتماعی شدند که این آیات مسائل اجتماعی را خوب تفهیم می کند و برای اینکه پاسخ المنار و امثال المنار را هم بدهد می فرماید شما مستحضرید که همه ی انسانها و همه ی افراد بخواهند نکاح دائم داشته باشند مقدورشان نیست نه می شود جلوی غریزه را گرفت (یک) نه می شود جلوی ضرورت نسل را گرفت (دو) و نه می شود برای همه ی جوانها زندگی دائم و ازدواج دائم فراهم کرد (سه), لذا قرآن کریم هم ازدواج دائم را هم ازدواج موقّت را ترسیم کرده است منتها فرهنگ عمومی باید طوری باشد که وقتی گفتند ازدواج موقّت یعنی آن جوان متدیّنی که مقدورش نیست ازدواج موقّت کند نه کسی که متأهّل است خب این به هم زدن اساس دین است به دست همین متدیّنین سوری, نفرمودند شما که متأهّل هستی باز به دنبال نکاح موقّت برو که, گفتند آن جوانی که مقدورش نیست او به دنبال نکاح موقّت برود که هم آلوده نشود و هم خانواده بتواند تشکیل بدهد موقّتاً هم فرزنددار بشود همه ی اینها هست. یک بحث مبسوطی ایشان دارند که مسئولان قانون گزاری با هماهنگی فرهنگ عمومی مردم این ازدواجها را سامان ببخشند وگرنه همین که می بینید یا بیابانی یا خیابانی در می آید و رفتند جلوی ازدواج موقّت را بگیرند زنا را ترویج کردند فرمود این خطر هست و اینکه قرآن کریم چه در سوره ی مبارکه ی «نساء» چه در آیات دیگر ﴿مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ را ذکر کرده برای همین است روایات فراوانی در ذیل همین آیه است که ائمه(علیهم السلام) فرمودند:

ازدواج و نکاح در اسلام دو قِسم است در صدر اسلام در زمان خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عدّه ای از همین راه ازدواج موقّت داشتند منتها تا گفتند ازدواج موقّت یک انسان بوالهوس متأهّل هم راه می افتد خب این امانتِ الهی است اینکه فرمود: (وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) این دین, امانت است به دست ما, بگذاریم آن جوان متدیّنی که راه ندارد این از این راه استفاده کند تو که متأهّل هستی چرا به دنبال او می روی. خب بنابراین خود همینها جزء تضییع کنندگان دین اند اینکه می بینید درباره ی نماز اول و آخر از نماز سخن گفته است آن هم با فعلِ باب مفاعله که برای مبالغه است نه برای طرفین برای همین جهت است اول فرمود: (الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) بعد هم فرمود: (وَالَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ) خب مستحضرید «محافظه» باب مفاعله است این گونه از موارد که طرفینی نیست این گونه از موارد برای مبالغه است یعنی خیلی مواظب نماز خودشان هستند چون خیلی مواظب نمازشان هستند مواظب عهد الهی اند مواظب دین الهی اند مواظب قانون الهی اند بالأخره این قانون اگر بخواهد برطرف بشود گرچه پلیس این کار را باید بکند موظّف هم است ولی تنها با پلیس ساخته نیست که بتوانند خیابانیها را برطرف کند این ادبِ دینی مردم است خب لذا این بحث مبسوط را سیدناالاستاد به عنوان بحث حقوقی در ذیل بحث ازدواج مطرح می کنند که هم آن مسئله ی فقهی مخالفان ازدواج موقّت را جواب بدهند هم ضرورت قانون گذاری را. فرمود ارباب تَقنین, مسئولین تقنین یک راه حلّی برای این پیدا کنند خب.

ص: ۷۹۲

پرسش: استاد ببخشید این مجموعه صفاتی که به مؤمنین نسبت داد اینها اهل خشوع اند, مواظبت در نماز می کنند بعد می فرمود که اهل زنا نیستند ولی اینها با هم زندگی ندارند؟

پاسخ: بله خب دیگر.

پرسش: امر بدیهی است؟

پاسخ: نه, بدیهی نیست, بدیهی نیست برای اینکه این خیابانیها را چه کسی تأمین می کند همین مؤمنین اند دیگر همین مسلمانها هستند دیگر. اینها هم یک وقت هستند زیر سقف مسجد اعظم بحث می کند یک وقت از خیابان و بیابان دارد سخن می گوید همین مؤمنین اند دیگر همین مردم اند دیگر.

خب فرمود: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ این نباید نگاه بکند تا این نگاه چون «النَّظْرهُ سَهمٌ مِن سهام ابلیس» بعد به آنجا می کشد دیگر.

پرسش: الآن می گویند اجازه ی پدر چون لازم است حتی در عقد موقّت, جوانها می خواهند سبک بشوند یعنی کاری اصلاً به ازدواج موقّت و اینها ندارند؟

پاسخ: خب حالا پدرها را هم, اولاً ازدواج وقتی سامان بپذیرد.

بیان حضرت نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در ذیل آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ که در سوره ی مبارکه ی «نحل» گذشت فرمود حیات طیّبه «هی القناعه» اگر ظرفیت قانع باشند پدر و مادر زیر بال و پر بچه ها را بگیرند به ازدواج دائم می رسند آنهایی هم که در معرض ازدواج موقّت اند آنها بیوه اند آنها دیگر نیازی به اذن نمی خواهند هم آن راه باز است هم این راه, منتها تا مجلس یا امثال مجلس می خواهند راهی باز کنند اول متأهّلان جلو می افتند خب این دینداری مشکل است دیگر.

پرسش: آنجا که می فرماید: ﴿مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ پدر و مادر؟

ص: ۷۹۳

پاسخ: بله, این برای اینکه حدّاقل کند اما در بخش دیگر در ذیل همان سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که در ذیل همان آیه است (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) در ذیل همان در سوره ی مبارکه ی «نساء» بحث گذشت فرمود اگر نمی توانید عدالت را رفتار کنید بیش از یکی نه, خب در ذیل همان آیه هم این حدیث از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خوانده شد که اگر کسی دو همسر داشته باشد و عدالت را بین آنها رعایت نکند «جاء یوم القیامه بأحد الشکلین» این نیم تنه می آید در قیامت یعنی با یک چشم, با یک گوش, با یک دست محشور می شود این روایت در ذیل همان آیه خوانده شد دیگر. این چنین نیست که بفرماید: (مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ) و رها کند که, فرمود: (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) خب اگر کسی نتواند بین دو همسر عدالت برقرار کند چه اینکه بسیار شاقّ است خب یکی, راه را باز گذاشته برای عدول عندالضروره و راه برای غیر عادل بسته است. به هر تقدیر اگر نظام بخواهد پا بگیرد تنها مسئولان قضایی یا مسئولان قانونی یا مسئولان اجرایی نمی توانند اداره کنند همه ی مردم باید همکاری کنند تا دینِ خدا پیاده بشود که فرمود: (وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) خب اینها احکام شرعی, امانات الهی است دیگر.

درباره ی وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) بود چون جنگها شده بود و کسی با این بیوه ها ازدواج نمی کرد همین که نام مبارک امام مجتبی روی او بود بعد می توانست صاحب خانه بشود این کار را می کردند آن شبانه روز چند رکعت نمازشان خدماتشان را در نظر بگیرید بعد بگویید چقدر به زن و بچه شان می رسند اینها هم بود البته, درباره ی شخص پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) که مستحضرید برای تنظیم روابط سیاسی با قبایل ازدواج می کردند.

غرض ایـن است که این بحث خـوبی است سیدناالاسـتاد ذیـل این عنـوان دارد و بحث بـدون همـاهنگی دولت و ملّت, مردم و مسـئولین سامـان نمی پـذیرد. (وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) در تعبیر به این (وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) هم مستحضـرید که نه آن روز این کلمه به آن عضو تناسـلی گفته می شـد نه امروز, هر دو کنایه است الآن شـما می بینید در بسـیاری از موارد همین کلمه ی فروج به کـار می رود این برای آن است که برای آن عضو تناسـلی نیست ادب را قرآن کریم حفـظ کرده اسـت دورترین کنـایه را رعایت کرده, اما در جریان مِلک یمین که اسـلام بساطش بر آزادی بود مستحضـرید بیش از پنجاه کتاب به نـام مبـارک کتاب فقه مطرح است هیـچ کـدام از آنها کتاب الرِق نیست ما در اسـلام کتاب العِتق داریم نه کتاب الرّق این عِتق برای آن است که دسـتور آزادی می دهند اما الآن هم اگر جنگی بشود کفار حمله بکنند و مسلمانها پیروز بشوند ولیّ مسلمین می توانـد برده بگیرد, امـا این برده گرفتن در اسـلام در حقیقت مثـل آن است که انسـان این حیوانـات را بگیرد در بـاغ وحش تربیت کند بعد رها کند الآن اینها واقعاً حیوان اند یعنی اینها که نه اصول انسانی دارند نه اصول اسـلامی دارند الآن شـما ببینید شصت سال است زن و بچه مردم را در اردوگاه های فلسـطین آواره کردنـد خب اگر اینها گیرِ حکومت اسـلامی بشونـد چاره نیست مگر اینکه اینها را برده کنند یک جایی تربیت کنند بعد آزاد کنند نمی شود اینها را فرمود یا استرغاب یا مَنع و فداء ولیّ مسـلمین حالا می داند اینها را می تواند آزاد کند یا نه, اگر یک کِلاب هِراشـی گیر کسـی آمد این را بند کند بعد تربیت کند بعد رها کند فرمود: «إمّا مَنّا و إمّا فداءً»:

استرغاق در صورتی است که اگر اینها را رها بکنید همین وضع را می بینید شما می بینید کسی به عنوان خلیفه ی مسلمین به عنوان خادم حرمین لشگرکشی می کند از راه دور می آید مسجد شیعه ها را قرآنی که خودش چاپ می کند می سوزاند شما چطور می خواهید این را تربیت کنید مگر اینکه چند روزی به عنوان برده داشته باشی آدم بکنی رها بکنی این چنین نیست که بردگی نظیر خَمرخوری یا نظیر زِنا ذاتاً حرام باشد این با آزادیِ بشر سازگار است اما اینها (أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) خب از یک طرف قرآن چاپ می کنید از طرفی از راه دور لشگرکشی می کنید و یقین دارید این مسجد پُر از قرآن است همین طور مرتّب می سوزانید آخر این با کدام منطق هماهنگ در می آید اگر این را کسی بگیرد باید چند روزی به عنوان برده داشته باشد آدم بکند ولی مستحضرید هیچ کاری در اسلام نسبت به برده ها که با حیثیت او هماهنگ نباشد تجویز نشده فحش دادن, بدگویی کردن, غیبت کردن, اهانت کردن, مگر غیبت بده جایز است؟ مگر اهانت برده جایز است؟ مگر تحقیق برده جایز است؟ ولو مولا-یش هم باشد بر او حرام است که غیبت کند نسبت به برده, تحقیر کند او را اینها هست دیگر در احکام اسلامی ما. خب حالا اگر کسی واقعاً این چنین نیست که در بحثهای قبل هم داشتیم که قرآن تحقیر نکرده کسی را, تحقیق کرده فرمود: (أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) آخر شما ببینید با هیچ منطق هماهنگ در نمی آید اینها تمام مساجدشان دو ماه محرّم و صفر «یا حسین, یا حسین» با کسی کاری ندارند این بحرینیها. شما این طور لشگرکشی کردید از آن طرف آمدید دارید مسجد اینها را می سوزانید زن و مرد را همه را می کُشی به اعدام هم تهدید کردند اخیراً پاکستان و اینها خب اینها اگر یک وقت حکومت اسلامی پیروز بشود ولیّ مسلمین درباره ی اینها چه تصمیم می گیرد اینها را رها می کند یا می گوید اینها مدّتی باید باشند آدم بشوند نه اینکه اینها را بزند اینها را می خواهد عاقل کند بعد رها کند, اگر استرقاء الی یوم القیامه هست برای همین موضوع است دیگر. خب, فرمود اینها (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْعَادُونَ) خب, (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) هم امانتهای الهی هم امانتهای مردمی, هم تعهّدهای الهی هم تعهّد مردمی.

ص: ۷۹۶

سوره ی مبارکه ی «توبه» خوانـدیم فرمود شـما با کفّار بجنگید یعنی مثل صـهیونیست مثل اسـتکبار و امثال ذلک نه برای اینکه کافرنـد با بسـیاری از کفّاری که روی زمین زنـدگی می کنند یک زندگی مسالمت آمیز دارید آن آیه ی هفت و هشت سوره ی «ممتحنه» این معیارِ قانونی اساسی ماست قبلاً هم گذشت که در مقدمه ی قانون اساسی همین آیه ی هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» هم آمده که خدا می فرماید کفّاری که با شـما کاری ندارند روابط خوب داشـته باشـید (لَا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقَـاتِلُوکُمْ) اینهـا که (لَمْ یُخْرِجُوکُم), (وَظَـاهَرُوا عَلَی إِخْرَاجِکُمْ), (أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِـطُوا إِلَیْهِمْ) بـا اینها عادلانه رفتار کنیـد قـانون اساسـی مـا هم این است. امـا درباره ی یک عـدّه ای که فرمود: (فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَأَیْمَانَ لَهُمْ) نه «لا اِیمان لهم» این در سوره ی مبارکه ی «مائـده» و اینها گـذشت فرمود با اینها بجنگیـد نه برای اینکه ایمان ندارند و کافرند خب خیلیها هسـتند که کافرنـد ولی شـما با اینها زندگی مسالمت آمیز دارید اینها اَیمان ندارند نه اِیمان یعنی قطع نامه, کنوانسـیون, پیمان, عهدنامه, تفاهم هیچ چیزی را رعایت نمی کنند خب شـما با کسـی که اصـلاً اَیمان یعنی عهدنامه, امضاء, تفاهم هیچ چیزی را رعایت نمی کند زیر پا می گذارد چطور می خواهی با او زندگی کنی. فرمود: (فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ) این همه قطع نامه را شورای امنیت علیه صـهیونیست امضاء کرده هیـچ کدامش را آمریکا رعایت نکرده چطور می خواهی با او زندگی کنی؟! اگر بر او مسلّط بشـوی این را رهـا می کنی برای اینکه بردگی ممنوع است خب بردگی انسـان ممنوع است این برهـان قرآن کریم است فرمود شـما با چه کسـی می خواهی زندگی کنی که هیچ امضائی را محترم نمی شمارد هیچ عهدی را محترم نمی شـمارد همین صـدّام آن عهـد را آن عهـد الجزایر را آورده در برابر تلویزیون پـاره کرده دیگر, این (إِنَّهُمْ لاَـ أَیْمَـانَ لَهُمْ) نشان می دهـد دین با کسـی می جنگد که (لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ) نه «لا اِیمان له» قرآن فرمود با کفّار می توانید زندگی مسالمت آمیز داشـته باشـید ما با خیلی از کفار رابطه ی حَسـنه داریم کاری با ما ندارند ما هم با آنها کاری نداریم, اما کسی که هیچ تعهّدی را رعایت نمی کند.

ص: ۷۹۷

جریان انرژی هسته ای بوشهر چندین سال است که این را تعهّد کردند عمل نمی کنند حالا قدرت دست آنهاست آخر با اینها چطور شما می خواهید زندگی کنید بله, بردگی ممنوع است برای انسان ممنوع است اما اینها که هیچ اصلی از اصول انسانی را رعایت نمی کنند چطوری می خواهید با آنها زندگی کنید (فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ) این قرآن بوسیدن دارد. خب, فرمود: (وَالَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ) این در بحث (حافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاَهِ الْوُسْطَی) آنجا گذشت که باب مفاعله در همین (حافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ) همین قبیل است دیگر که مواظب نمازتان باشید. خب (أُولئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ) این (أُولئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ) برای آن است که بگوید اینها شما را بهشت نمی برد. درست است که ما گفتیم معامله ای هست (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم) اما همه ی اینها تشویقی است چیزی شما ندارید که بدهید و بهشت بخرید بهشت خرید و فروش نیست بهشت با کسب به دست نمی آید با ارث به دست می آید شما تلاش و کوشش را بکنید همه ی این کارها برای این است که شناسنامه پیدا کنید به جایی مرتبط بشوید وقتی مرتبط شدید اثر آن رابطه, ارث است دیگر آدم وقتی با کسی پیوند دارد از او ارث می برد حالا صدها سال درس بخواند زحمت بکشد که از فلان شخص میّت ارث نمی برد که این اگر بخواهد از فلان شخص ارث ببرد باید رابطه داشته باشد با او, فرمود این کارهای شما, شما را نزدیک می کند به اهل بیت نزدیک می کند به خدا نزدیک می کند وقتی نزدیک شدید از سهم الوراثه بهره می برید (إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ) چه ارض دنیا چه ارض آخرت, بهشتیها وقتی وارد سرزمین بهشت شدند می گویند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاءُ) ما این را به ارث بردیم نه به کسب.

ص: ۷۹۸

پرسش:؟پاسخ: خب بله, مورِّث خود ذات اقدس الهی است بر اساس تفضّل دیگر, کسب نیست تعبیر کسب که فرمود: (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَا كَسَبْتُمْ) یا (إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى) همه ی اینها تعبیر تشویقی است ما چه چیزی داریم که بفروشیم اگر فرمود همه ی (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) و فرمود درست است که من اصلِ مالکیّت را امضاء کردم اما مالکیّت نسبت به خود شما, هر کسی کار کرده کسب کرده مالك است مِلك طلق اوست اما نسبت به خدا چطور؟ یعنی شخصی که کاسب است یا کشاورزی یا دامداری که مال فراهم کرده در برابر خدا می تواند بگوید که این مال من است من کسب کردم مستقلّم به نظر خودم باید عمل بکنم یا مال نسبت به ذات اقدس الهی ایتاء الهی است که فرمود: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاكُمْ) بله, نسبت به دیگران ما مالکیم اصل مالکیّت امضاء شده است اما نسبت به ذات اقدس الهی که کسی حق ندارد بگوید که ذات اقدس الهی که کسی حق ندارد بگوید که من این را خودم کسب کردم مالکم. فرمود: (وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاكُمْ) پس نسبت به خدای سبحان ما مالك نیستیم هر چه او دستور داد باید عمل بکنیم و چون جان و مال ما, مِلك اوست چیزی نداریم که بفروشیم این تعبیرات تشویقی است, اگر به فرمان او عمل کردیم به او نزدیک می شویم رابطه برقرار می کنیم رابطه برقرار کردیم به ما چیزی عطا می کند می شود ارث. فرمود: (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِی أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) درست است کار کردیم اما این کار به عنوان کسب نیست به عنوان پیوند است وقتی پیوندتان محفوظ شد ارث می برید.

بهشتیها هم وقتی که وارد سرزمین بهشت شدند حق شناس اند حق شناسی می کنند می گویند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ) او را به ما ارث داد ما چیزی را کار نکردیم که از راه کار ببریم, بنابراین اینکه در بعضی از روایات دارد که (يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ) چون هر کسی برای او جایی در بهشت معیّن شده عدّه ای خودشان را محروم کردند سهم آنها به اینها می رسد این باید توجیه بشود خب سهم خود اینها که به اینها می رسد چطور؟ همه که از راه دیگری نیست سهم خود این مؤمن هم که به این می رسد ارث است. فرمود: (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِی أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) این (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) برای ایجاد پیوند است لذا آنها می گویند خدا را شکر می کنیم که ما را وارث خود قرار داد. در بخش پایانی بحث دیروز رسیدیم به اینکه «العلماء ورثه الأنبیاء» حالا العلماء, المؤمنون اینها هم ورثه ی انبیایند هم قدری بالاتر ورثهالله اند وارثان خدایند وارثان خدا در بحثهای دیروز هم اشاره شد که در ارثهای ملکوتی وارث باید بمیرد نه مورِّث. در ارثهای مُلکی تا مورِّث نمیرد چیزی به وارث نمی رسد در ارثهای ملکوتی تا وارث نمیرد چیزی به او نمی دهند نه مرگِ طبیعی آن مرگِ ارادی در روایات ما هم هست که «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا», «زِنوا قبل أن توزنوا», «موتوا قبل أن تموتوا» این چند چیز در روایات در بیانات نورانی پیغمبر در بیانات نورانی حضرت امیر و ائمه(علیهم السلام) هست قبل از اینکه بمیرانند, بمیرید قبل از اینکه شما را به محاسبه دعوت کنند حسابرس خود باشید قبل از اینکه شما را وزن کنند خود را توزین کنید خب اینکه فرمودند: «موتوا قبل أن تموتوا» همین است بعدها علمای ما گفتند «مات زیدٌ زید اگر فاعل بُدی» یعنی این مرگ طبیعی که اجازه ی دفن می دهند این مفعول است نه فاعل, اگر کسی به «موتوا قبل أن تموتوا» عمل بکند بله, اینجا می شود گفت «مات زیدٌ», «مات» فعل «زید» فاعل, اما آن که نَفَسش تمام شده اجازه ی دفن می دهند که او مفعول است «أماته الله» نه اینکه او بمیرد و بشود فاعلِ این فعل «مات زیدٌ زید اگر فاعه بُیدی» از سابق می گفتند «مات زیدٌ زید اگر فاعل بُیدی کِی ز مرگ خویشتن غافل بُیدی» به هر تقدیر کسی ارث می برد که با موتِ ارادی بمیرد البته موت ارادی برای همه هست که (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ), (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ):

فردوس را به چند معنا ذکر کردند در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت اقسام فردوس, احکام فردوس, آیا فردوس آن مرحله ی عالیه بهشت است یا وسط بهشت را می گویند فردوس آن بحبوحه ی فردوس. در یکی از دعاهای روزهای ماه مبارک رمضان این است که «و أسْكنی فی بحبوحاه جنّات» بحبوحه یعنی وسط, آن وسط از هر خطری محفوظ تر است یک وقت یک وسط است که شرفی نمی آورد یک وقت که معتدل است یک وقت است نه, آن هسته ی مرکزی را می گویند وسط, اگر این باشد خب خصوصیّتی را فردوس دارد که سایر بخشها ندارد فرمود: (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) چون این اوصاف را دارند اگر یک وقت مثلاً آسیبی در زندگی اینها مشهود باشد اینها یا در دنیا درمان می شوند یا عندالاحتضار یا در برزخ یا در ساهره ی قیامت یا عندالأرض یا عندالحساب یا عندالصراط بالأخره تطهیر می شوند ولی وقتی وارد فردوس شدند دیگر (هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۱۴ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (۴) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹) أُولئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

ص: ۸۰۱

مطالبی که مربوط به آیات قبل بود و یک تذکّر کوتاهی هم لازم بود این بود که در جریان مِلک یمین و نکاح مُتعه چه در سوره ی مبارکه ی «نساء» و چه در اوایل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آنجا مسئله ی نکاح و تعدّد زوجات و امثال ذلک گذشت اطلاق آیه و عموم آیه شامل همه خواهد بود اختصاصی به جوانها ندارد.

آیه ی ۲۴ و ۲۵ سوره ی مبارکه ی «نساء» این گذشت که (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) در اولین روز بحث همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آن مناظره ی مرحوم شیخ مفید و دیگران بازگو شد مشروعیّت مُتعه, اطلاق متعه, عمومیّت متعه چه برای جوان چه برای غیر جوان, چه برای متأهّل چه برای غیر متأهّل گذشت اما بحث در این است که اگر این بخواهد در یک کشور قانونی بشود و رواج پیدا کند باید همگان با فرهنگ عمیق همکاری کنند نه اینکه مطهّران جلوی یک عدّه را بگیرند اینها در حدّ اولویّت قرار بگیرند و مانند آن, نه معنایش این است که برای اینها مشروع نیست. خیلی از مطالب ابتدایی است که انسان با اینکه آن را باز می کند برای یک عدّه معمّاست. خب این می شود مناظره ی مرحوم شیخ مفید و دیگران.

فرع دوم آن است که این مِلک یمین در آیه ی ۲۵ همان سوره ی مبارکه ی «نساء» مشخص شد که دو طایفه از آیات درباره ی ملک یمین است. یکی مطلق است که ملک یمین چه غلام چه کنیز این در آیات مکاتبه است که این مطلقها تقیید نشده که آن در سوره ی مبارکه ی «نور» است که اشاره می شود. اما در جریان نکاح دو طایفه آیه است یکی دارد (مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) که مطلق است یکی هم آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «نساء» است که مقیّد کرده فرمود اینکه ما می گوییم مِلک یمین برای کنیز است نسبت به مرد نه برای غلام است نسبت به زن. فرمود: (وَمَن لَم يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانِكُم مِن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) اگر کسی نمی تواند با زنهای آزاد ازدواج کند لااقل با کنیز, این معنایش این نیست که اگر کسی بتواند با زنهای آزاد ازدواج بکند حتماً حرام است این تقیید, مورد غالب است هدایتهای عمومی است این هم نظیر همان است که اگر یک وقت گفته می شود این مُتعه برای جوانهاست نظیر همین است این آیه که می فرماید اگر کسی نتواند با دیگران ازدواج کند با مِلک یمین, با کنیز ازدواج کند. خب حالا این طور نیست که اگر کسی بتواند با غیر کنیز ازدواج بکند ازدواجش با کنیز حرام باشد. به هر تقدیر این مِلک یمینی که در مسئله ی ازدواج و نکاح آمده آیاتش دو طایفه است یک طایفه مطلق است که (مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) است نظیر آیه ی محلّ بحث و آیات دیگر، یک طایفه اش مقیّد است نظیر آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «نساء» که فرمود: (فَمِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانِكُم مِن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) نه «فتاها» بنابراین اگر زنی دارای کنیزِ مرد بود این نمی تواند برابر (مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) عمل کند اگر مردی دارای کنیز بود می تواند برابر (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانِكُم) عمل بکند.

مطلب دیگر اینکه فقط مشخص کرده که حالا اگر کسی جاریه بود یا کنیز بود (فَمِن مَا مَلَكَتْ أَيْمَانِكَم) بود این طور نیست که در احکام فقهی با زنِ آزاد فرق بکند گرچه فی الجمله فرق می کند ولی در بسیاری از احکام یکسان اند یعنی اگر در حال عِدّه، نکاحِ لغوی با زن آزاد حرام است در مِلک یمین هم بشرح ایضاً، اگر در حال حیض، عادت، اگر عِدّه نمی تواند با زن آزاد عقد کرد کنیز هم بشرح ایضاً نمی توان با او نکاح کرد با این هم بشرح ایضاً، اگر زن آزاده، حُرّه ای مُظاهره شد قبل از اَدای کفّاره نمی شود با او مقاربت کرد درباره ی کنیز هم بشرح ایضاً در بسیاری از احکام بین جاریه و حُرّه یکسان است تفاوت فقهی نیست البته در بعضی از امور تفاوت فقهی است.

مطلب بعدی اینکه این مِلک یمین آنکه مربوط به مسئله ی مکاتبه و امثال ذلک است آنجا دیگر فرق بین غلام و جاریه نیست آن را در سوره ی مبارکه ی «نور» مشخص فرمود که فرمود اینهایی که مکاتبه می خواهند بکنند آیه ی ۳۳ و ۳۴ سوره ی مبارکه ی «نور» این است که (وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَـابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَـانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً) آنها که کتابت را ابتغاء می کنند یعنی پیشنهاد کتابت می دهند به مولایشان می گویند ما عبدِ مُکاتب شما باشیم. ما با این قرار با این سند، ماهانه این قدر به شما می دهیم و آزاد باشیم این را می گویند قانونِ مکاتبه. در این کتابت فرق بین غلام و جاریه نیست. فرمود: (وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) پیشنهاد مکابته می دهند (فَكَاتِبُوهُمْ) با آنها مکاتبه کنید یعنی عبدِ مکاتب شما باشد که اینها کم کم راهِ آزادی را پیدا کنند (إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِى آتَاكُمْ) اما (وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً) مبادا این کنیزها را وادار کنید اجازه بدهید جلویشان را باز بگذارید که اینها کارِ نامحرمانه انجام بدهند فرقی بین کنیز و آزاد نیست بالأخره این هم یک نکاح حساب شده دارند عِدّه ای دارند عقدی دارند ولو به عنوان تحلیل برای تحلیل هم یک احکام خاصّی است خب اینها برای (مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) است و مُتعه.

پرسش: استاد ببخشید در جریان مُتعه مشکلاتی که در دختران مجرّد پیش می آید آنها را چه کار کنیم؟

پاسخ: بالأخره این راه حلی است که ذات اقدس الهی ارائه کرده دیگر، منتها ما دلمان می خواهد که همه ی امکانات را داشته باشیم و اگر یک وقت قانونی برای مملکت داشته دیگران هم بیایند خب دستِ قانون گزار هم بسته می شود بالأخره راه اگر بخواهد احکام الهی پیاده بشود باید همه هماهنگی کنند دیگر اینها می خواستند یا می خواهند قانون گزاری کنند سیدناالاستاد در ذیل همین آیه دارد می گویند هیچ چاره ای جز تشریع این کار نیست یعنی قانون گزاری ولی قانون گزاری در فضای فکر باز و آزاد و هماهنگ صورت می گیرد مشکلات آنها را هم باید دید وگرنه خب تا حال انجام می دادند دیگر.

ایمان چیست و از چه سنخ کاری است که با بحثهای بعدی ما هم باید هماهنگ باشد. جناب زمخشری در ذیل این آیه ای که فرمود: (إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ) اشکالاتی که فخررازی داشت چند روز قبل نقل شد که بعضی از تندروهای اهل سنّت گفتند کسانی که اهل مُتعه اند اینها ـ معاذ الله ـ به زنا آلوده اند که پاسخشان داده شد. اما زمخشری در کشّاف می گوید که «إن قلت» اگر کسی با متعه نکاح کرد آیا این مشمول (فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ)اند اهل ملامت اند یا نه، می گوید «قلت» اگر نکاح صحیح باشد نه، این شرطی را گذاشته ولی تندروی فخررازی و دیگران را هم ندارد بالأخره، گفت نه اگر برابر مثلاً نکاح صحیح باشد متعه هم داخل در (أَزْوَاجِهِمْ) است یک نحوه زوجیّتی است.

ایمان از چه سنخی است؟ ایمان از سنخ علم است یا از سنخ عمل؟ و اگر دقیق تر شدیم ایمان «علمٌ عمليٌّ» که در المیزان آمده یا «عملٌ علمی» کما هو الحق. ما در بحثهایی که انسان دارد و خود انسان کار انجام می داد انسان از آن جهت که فاعلِ مختار است باید بسیاری از این مبادی را در نظر بگیرد یکی تصوّر موضوع و محمول و امثال ذلک است، یکی تصدیق به ثبوت محمول برای موضوع است که اینها بخش امر نظر است و کار دانش، اینها لازم است ولی کافی نیست.

در طلیعه ی بحث گفته شد که ما یک عقد داریم یک عقیده، قضیه را که در کتاب منطق می گویند «تسمّی القضیه عَقداً» برای اینکه گِره ای بین موضوع و محمول می خورد وقتی محمول به موضوع گِره خورد عقد شد این را می گویند قضیه و به اصطلاح قضا و حکم و داوری نفس به ثبوت محمول برای موضوع صادر شد این از حالت تردید و شک در می آید چون قضا برای رفع تردید و فصلِ خصومت است و این مطلب می شود قضیه، پس قضیه گفتنش به این مناسبت است عقد نامیدنش به این مناسبت است کارهای علمی با این حل می شود. اما انسان یک موجود متفکّر مختار است که با علم کار می کند بنابراین یک عقد مستأ نف لازم است یعنی باید عصاره ی این قضیه را به جان خود گِره بزند به نام عقیده تا عمل شروع بشود، اگر عصاره ی قضیه را به جان خود گِره نزد عقیده نشد، کار صادر نمی شود علم یک بخش خاصّ خود دارد عمل بخش خاصّ خودش را دارد این می شود علمِ بی عمل.

مطلب بعدی آن است که آیا اراده عین علم است ایمان عین علم است؟ یقیناً نیست. آیا اینها همیشه ملازم اند؟ یقیناً این چنین نیست. آیا اگر دستگاه علمی صد درصد سالم بود دستگاه عملی صد درصد سالم بود ملازم هم هستند؟ بله یقیناً ملازم هم اند اما این ضرورت به شرط محمول است، اگر هر دو سالم بودند در جهاد نفس هیچ کدام اسیر نشدند هر دو آزاد و مستقل بودند یقیناً بخش ایمان و اراده از علم پیروی می کند نظیر همان چهار قِسمی که ما داریم ما اگر خواستیم ببینیم اراده از علم جداست باید اراده و منشأ اراده را «لو خُلیّت و تَبعها» حساب بکنیم نه به شرایط محمول. علم را با شرایط محمول و بشرط المحمول حساب نکنیم علم را «لو خلیّت و تبعها».

ص: ۸۰۵

منشأ علم، عقلِ نظری است که می فهمد. منشأ عمل، تصمیم، اراده، محبّت، عشق، شوق، شهوت، غضب دستگاه جداست این اگر سالمِ صد درصد بود آن اگر سالمِ صد درصد بود انسان یا می شود معصوم یا می شود عادل، اما بحث در این است که گاهی این آسیب می بیند، این آسیب می بیند این آسیب دیدگی برای این بخش عملی است نه بخش علمی نمونه اش هم در مثال بدن مشخص بود ما یک دستگاه تحریک و کار داریم یک دستگاه ادراک، اگر چشمِ کسی سالم بود و مار و عقرب را دید اما پای او بسته بود این پایِ بسته نمی تواند با چشمِ بیدار و آگاه و بینا هماهنگ باشد این بسته است، اگر کسی بگوید نه، اینها جدای هم نیستند منتها شما پا را بستید خب بله این ضرورت بشرط المحمول است. ما دستگاه ادراکمان کاملاً یعنی کاملاً در تحلیل عقلی جای مسامحه و تسامح و تساهل و امثال ذلک نیست در عملِ قلب بازگو شد که با اینکه این رگهای مویی کاملاً به هم چسبیده اند اما وقتی یکی از این رگها بسته است و مایه سکته و ایست قلبی است باید بی رحمانه گفت این رگِ مویی کاملاً از این رگِ مویی جداست برای اینکه می خواهیم عالمانه حرف بزنیم وگرنه اینها به هم چسبیده اند. اگر کسی مُژه و پلکش بیمار باشد این می بیند که گرد و خاک دارد می آید با اینکه چشم می بیند و این مُژه اگر روی این پلک بیاید این چشم سالم می ماند ولی این مُژه بیمار است این پلک بیمار است این با اینکه غبار را می بیند نمی تواند پلک و مُژه را روی هم بگذارد این گرد و غبار می آید چشمش به او آسیب می رساند. حالا اگر کسی بگوید که اگر مُژه سالم بود اگر پلک سالم بود اینها از هم جدا نبودند این ضرورت بشرط المحمول است در بحثهای علمی باید معیارها را مشخص کرد این پلک کارش حرکت است آن مُژه کارش حرکت است این شبکه ی چشم کارش دیدن است اینها کاملاً از هم جدا هستند اگر یکی سالم بود دیگری مریض بود او که سالم بود کار خودش را انجام می دهد آنکه بیمار بود هماهنگ نیست لذا انسان با اینکه می بیند، کور می شود می بیند غبار دارد می آید اما نمی تواند چشمش را ببندد شما از مُژه و پلک با شبکه ی دید چه نزدیک تر دارید ما یک امیر داریم و یک سراج مُنیر در باطن ما یک سراج مُنیر است به نام علم، عقل نظری و علم کارِ حوزه و دانشگاه این چراغ شفاف است. یک امیر و فرمانروا داریم که این یا امّار بالحُسن است یا امّار بالسّوء آنکه باید تصمیم بگیرد این است این علم هیچ مشکلی در داخل خود ندارد صد درصد می بیند اما اینکه باید فرمان بدهد این آسیب دارد این آسیب دیده است در صحنه ی قیامت وقتی به افراد می گویند آقا مگر تو نمی دانستی مگر ﴿قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ نبود؟ می گوید چرا، من از نظر علمی مشکل نداشتم اما آنکه باید فرمان بدهد آن آسیب دیده بود ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾ این شهوت نگذاشت من اراده کنم این غضب نگذاشت من تصمیم بگیرم من از نظر علمی صد درصد برایم روشن بود اما اگر کسی بگوید که اگر علم باشد، اگر اراده غبار نبیند، اگر شهوت و غضب جلویش را نگیرد اینکه بحث علمی نشد یعنی این ضرورت بشرط المحمول شد مثل اینکه بگوید اگر چشم صحیح باشد اگر مُژه و پلک صحیح باشد وقتی چشم، غبار را می بیند پلک روی مُژه می آید خب بله، اما مرزها از هم جداست این اراده را باید سالم نگه داشت محدوده ی علم صد درصد است یعنی این علم این شخص می داند این کاملاً خوب است اما اینکه باید امیر باشد امیرِ به حق نیست امّاره بالسّوء.

بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» احتجاجی را ذات اقدس الهی نقل می کند که در قیامت تبهکاران را احضار می کنند آیه ی ۱۰۴ و ۱۰۵ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» یعنی همین سور ه فرمود: (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۝ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ) گاهی روسوزی می شوند (يَصْلَى)، گاهی درون سوزی و روسوزی می شوند (وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ) که باب تفعیل آن مبالغه را می رساند که ثلاثی مجرّد آن را نمی رساند یک (يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى) داریم یک (تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ) داریم آنجا که (يَصْلَى) است برای روسوزی و نزدیک سوزی و امثال ذلک است اینجا که باب تفعیل است درون سوزی و روسوزی و برون سوزی و همه جانبه است در آیه ی ۱۰۵ همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» فرمود ذات اقدس الهی به این تبهکاران می فرماید: (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ) مگر آیات الهی برای شما روشن نشد؟! شما عالماً عامداً تکذیب کردید یعنی تصدیقتان صد درصد بود اما این مطلب را باید به جانتان گِره بزنید نزدید (فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ۝ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا) ما مشکل علمی نداشتیم علم صد درصد بود اما علم صد درصد پنجاه درصد قضیه است پنجاه درصد دیگر را امیر تعیین می کند نه سراج، از چراغ شما چه توقّعی داریم چراغ توقّعتان این است که منیر باشد شفاف باشد راه را نشان بدهد این هم راه را نشان داد آن که معصوم است نه چون علمش صد درصد است او علماً معصوم است خطا نمی کند، عملاً معصوم است خطیئه ندارد این تنها به علم برنمی گردد ما با علم تنها زنده نیستیم ما با یک چراغ زنده ایم با یک امیر، اگر ـ معاذ الله ـ امّاره ی بالسّوء بود می شود همین (غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا) اما اگر امّاره ی بالحُسن بود می شود (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) بقیه آن سه گروه اند:

گروه اول کسانی بودند که هم مجاری ادراکی شان سالم بود هم مجاری تحریکی شان یعنی چشمشان مار و عقرب را خوب می دید دست و پایشان هم باز بود فرار می کردند سه گروه دیگر مشکل داشتند آنها یا مار و عقرب را درست نمی دیدند یا اگر مار و عقرب را درست می دیدند دست و پای آنها بسته بود یا هر دو مشکل را داشتند بقیه مشکلاتشان همین است دیگر. این جهاد اکبر تمام تلاش و کوشش برای مراقبه و محاسبه و مشارطه و امثال ذلک به نام تقوا برای این است که ما از این خطیئه ی اَمارت و ولایت نفس نجات پیدا کنیم وگرنه مشکل علمی حل شده است از ما که نمی خواهند شما بیا آن دقایق فقه را حل کن که, از ما همین که در رساله ی عملیه است می خواهند الآن همین رساله ی عملیه جامعه را می توانند متمدّن کنند. مشکل ما مشکلِ علمی نیست مشکل این است که ما امّاره ی بالسّوء داریم.

آنکه والیِ نفس ماست در درون فرمان می دهد او امّاره ی بالسّوء است حالا بیاییم بگوییم که اگر علم صد درصد بود, اگر این اراده آلوده نبود, اگر اراده غباری نبود خب بله اینها ضرورت به شرط محمول است دیگر, ولی مثل اینکه بگوید اگر این مُژه سالم بود اگر پلک سالم بود وقتی غبار را می دید روی هم می گذاشت خب بله می شود ضرورت به شرط محمول, اما مرزها در تحقیقات علمی جداست تصوّر و تصدق لازم است ولی کافی نیست تصوّر و تصدیق بخش علم را تأمین می کند نه بخش امّاره ی بالسّوء یا امّاره ی بالحُسن را. ما باید با دستِ جان عصاره ی قضیه را به دل گِره ببندیم بشود دل مایه وقتی دل مایه شد به آن عمل می کنیم حالا گاهی اشتباه می کنیم و گاهی مثلاً غفلت می کنیم آنها را می بخشند. بنابراین ایمان «عملٌ علمی لا ـ علمٌ عملی» تصدیق به کارِ نظر برمی گردد نه به کار ایمان حالا اگر در این قسمت هم باز مطالبی لازم بود ممکن است مطرح بشود.

پرسش:؟پاسخ: در صورت اعتقادات بله دیگر, در صورت اعتقادات, عقل نظری با عقل عملی باید هماهنگ بشود. با برهان ثابت شد خدایی هست بسیار خب, اما باور دارید یا ندارید؟ این باید عصاره ی قضیه را به جان خود گِره بزند بشود دل مایه این می شود ایمان. او به درد مدرسه و درس و بحث می خورد این به درد مسجد و حسینیه می خورد آنکه مشکل این را حل می کند عقیده است نه عقد, علم پنجاه درصد قضیه است بله لازم است اما اگر کسی بگوید اگر علم چنین باشد اگر غبار نباشد اگر تصمیم گیری نباشد بله اینها همه به ضرورت بشرط المحمول برمی گردد ما تمام مراقبتهای ما برای اینکه امّار بالسّوء داشته باشیم ما امیری می خواهیم بالأخره, چراغ کافی نیست از علم که چراغ است هیچ یعنی هیچ کاری جز نشان دادن حق ساخته نیست آنکه امیر است والی است ولایت در درون ما را دارد و متولّی کارهای ماست او یا امّار بالسّوء است یا امّار به حُسن _ ان شاءالله _ خب.

پرسش:؟پاسخ: خب همان دیگر, علم است دیگر, این اراده از آن علم نشأت می گیرد بعضیها در حدّ خیال حرکت می کنند بعضیها در حدّ وهم حرکت می کنند بعضیها در حدّ حس حرکت می کنند بعضیها در حدّ عقل مفهومی حرکت می کنند بعضیها در حدّ عقل شهودی حرکت می کنند اشاره شد که اراده بدون علم نیست اما نه اینکه هر علمی اراده را به همراه داشته باشد لازم است یعنی لازم است انسان کاری را بدون علم نمی تواند بکند اما کافی نیست آنجا که اراده هست حتماً علم هست إمّا علم حسّیِ, علم وهمی, أو خیالی, أو عقلی, أو قلبی یکی از انحای پنج گانه باید باشد بعضیها بر اساس شهود حرکت می کنند بعضی بر اساس عقل حرکت می کنند بعضی وهّامانه حرکت می کنند بعضی مختالانه حرکت می کنند بعضی بما تراه العیون حرکت می کنند بالأخره علم لازم است ولی کافی نیست هیچ کاری از انسان بدون علم ساخته نیست اما علم همه کاره نیست لازم است نه کافی, گاهی حاکمِ معزول است خب.

پرسش: آن است که روزی یک رباط را برای یک مسلمان برای یک مجرم ببرید شما این پیامد را می پذیرید؟

پاسخ: چرا, آنها آن بخشهایی را که عمل می کنند که مسلمان اند که مسلمان اند منتها مسلمانِ فاسق اند به تعبیر قرآن کریم (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) آنجاهایی را که قبول دارند و عمل کردند که مسلمان اند.

پرسش: حاج آقا (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) هستند.

پاسخ: نه, عقیده دارند منتها عقیده شان نسبت به این ضعیف است لذا با معصیت همراه اند اگر آیه ای که فرمود: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) آن توجیه شده است که اکثر مؤمنین در بخش عمل شرک دارند ولو در بخش اعتقاد شرک نداشته باشند در ذیل آیه ی حج که فرمود: (لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً) بعد دارد (وَمَن كَفَرَ) این راجع به مستطیعی است که مکّه نمی رود این کفرِ عملی است کفر اعتقادی که نیست این کفر عملی همان است که در ذیل آیه حج آمده, در خود آیه (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ) قدری دقیق تر آمده, (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) آمده آن کسی که فی الجمله به نحو قول اجمال, دین را با همه ی اصول قبول دارد او مسلمان است در موقع عمل گاهی (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) این گونه از کفرها کفرِ عملی است اینکه گفت «مَن سَمِع یا للمسلمین فلیس بِمُسْلِم» یعنی در مقام عمل وگرنه در مقام اعتقاد که مسلمان هست خیلی از روایات دارد که اگر کسی فلان گناه را کرده «فلیس بِمُسلِم» این کفرِ در مقام عمل است نه کفر در مقام اعتقاد.

پرسش: چه کسانی به خضرِ راه دارند؟

پاسخ: همین خودِ قرآن کریم برای ما خضرِ راه است دیگر خب.

مراقبت و محاسبت لازم است اگر جایی هم اشتباه کردیم ذات اقدس الهی فرمود: (إِن تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُم) فرمود شما آ ن کارهای سنگین, گناهانی که جزء معاصی کبیره است آنها را نکنید اگر یک وقت لغزیدید ممکن است مشمول عفو الهی باشید. خب, پس بنابراین آن بخشی که ایمان «عملٌ علمی» نه «علمٌ عملی» مشخص می شود جریان اینکه (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) در دو فصل محلّ بحث است یکی در مسئله ی نکاح که دو طایفه آیات درباره ی نکاح (خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً) آمده است یکی مطلق است (مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) یکی مقیّد است (مِن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) که برای جاریه است نه برای غلام, ولی در بخش مکاتبه (فَكَاتِبُوهُمْ) می تواند مطلق باشد.

پرسش: عمل بر ایمان است ولی اینجا اشکالی که خودِ ایمان, عمل است؟

پاسخ: عملِ قلبی است دیگر, عملِ جارحه داریم و جانحه این عملِ جارحه مترتّب بر آن عملِ جانحه است اینکه دارد (بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ) این عملِ جوانح است دیگر این کسب است دیگر این کار است دیگر این عمل است دیگر (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ) و مانند آن, این عمل است عملِ جانحه در برابر عملِ جارحه است ایمان, عملِ جانحه است اینکه می گویند ایمان در برابر عمل است آن ایمانِ اعمال جوارح را می گویند خب.

خب, (أُولئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ◻ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) ضمیر مؤنث به فردوس به لحاظ جنّت برمی گردد, اینها خالدند. حالا همان طوری که در بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «حج» راجع به خلقت انسان سخنی به میان آمده اینجا هم درباره ی خلقت انسان تا اینکه ایشان را هم گاهی به آیات آفاقی, هم گاهی به آیات انفسی انسان را آگاه می کنند فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ) این «لام» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا) که «لام» قسم است اهمیّت موضوع را نشان می دهد (خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَةٍ مِن طِينٍ) آنچه خلاصه ی از یک چیز است به آن می گویند سُلاله این دوتا «مِن» آن اوّلی برای ابتداست دوّمی «مِن» بیانیه است این انسان طلیعه ی پیدایشش از چیزی است که مَسلول می شود بیرون می آید مثل «مَن سلّ سیف البغی قُتِل به»:

سیفِ مَسلول یعنی سیفی که از غلاف بیرون آمده آنچه سلاله و عصاره ی شیئی است, آنچه عصاره ی شیء است به آن می گویند سلاله. پس «مِن» اول «مِن» ابتدائیه است «مِن» دوم «مِن» بیانیه است که این سلاله از طین است البته انسانِ اوّلی این طور بود مثل حضرت آدم و انسانهای بعدی هم بالأخره از تراب انـد اوّلشان تراب است بعد کم کم به صورت موادّ غذایی در می آینـد بعد به صورت نطفه در می آینـد از آن به بعد می گوینـد نسلِ انسان از ماء مَهین است که خدا فرمود انسان را از تراب آفرید (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ) خود انسانهای عادی هم خاک بودنـد بعد کم کم موادّ غذایی شدند بعد نطفه شدند. خب این قسمتها را ملاحظه بفرمایید با دام یکی است یعنی یک گوسفند با یک انسان در این بخشها یکی است (خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) این را به صورت نطفه ای در آوردیم (یک) بعد این را در رِحِم قرار دادیم (دو) به پدر و مادر برابر سوره ی مبارکه ی «واقعه» فرمود شما خالق نیستید پدر و مادر خالق نیستند (أَفَرَأَيْتُم مَا تُمْنُونَ ۝ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) کارِ والدین اِمناست یعنی «نَقل المَنی مِن موضعٍ إلی موضعٍ آخر» است اما خلقت, چیز دیگر است تبدیل این به یک حقیقت دیگری به یک صورت دیگری این کارِ خالق است (أَفَرَأَيْتُم مَا تُمْنُونَ ۝ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) پس والد و والده کارشان اِمناست ذات اقدس الهی کارش خلقت است اما همین اِمنا هم به تدبیر ذات اقدس الهی است فرمود ما این را جابه جا کردیم ما این را از سُلب و ترائب به در آوردیم ما این را در قرار رِحِم گذاشتیم این طور است خب پس انسان می شود ابزار کار و در ابزار بودن هم مستقل نیست این چنین نیست که انسان بگوید من گریه می کنم خواه خدا بخواهد خواه خدا نخواهد, آب را از دهنم خارج می کنم چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد این طور نیست هیچ کاری را انسان نمی تواند انجام بدهد مگر به تدبیر مدبّرات امر که آن مدبّرات امر در تحت تدبیر ربّ العالمین کار می کنند.

سوره ی مبارکه ی «واقعه» فرمود که از پدر و مادر جز اِمنا کاری ساخته نیست خلقت برای خداست. در این بخشهای از آیات می فرماید آن اِمنا هم باز به تدبیر الهی است (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ) که رَحِم است و آنجا مُتمکّن است. بعد هم در سوره ی مبارکه ی «القیامه» فرمود اصلتان (مِن مَنیٍّ یُمْنَی) بودید این کلمه ی (یُمْنَی) برای تحقیر مسئله است (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنیٍّ یُمْنَی) ما این یک قطره آب را به این صورت لؤلؤ لالاء در آوردیم که الآن واقعاً صدها دانشکده می خواهند درباره ی انسان شناسی بحث می کنند هنوز در خم یک کوچه اند خیلیها متخصّص چشم راست اند و درباره ی چشم چپ فتوا نمی دهند از بس این دستگاه عمیق و اَریق است فرمود: (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنیٍّ یُمْنَی) نه والد خبر دارد نه والده خبر دارد جابه جایی اینها هم به عهده ی ما بود (فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ ◻ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) این نطفه به صورت عَلَقه در آمده حالا یا به صورت یک حیوانِ کذایی یا به صورت خونِ بسته حالا اینها ملاحظه بفرمایید در همه ی این مراتب انسان با دام یکی است (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً) به صورت یک تکّه گوشتِ نرم در آمده (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً) این گوشتِ نرم را ما به صورت استخوان, نه عَظم, استخوانهای گوناگون استخوان دست جدا, استخوان سر جدا, استخوان پا جدا, استخوان کمر جدا این استخوانها هر کدامشان باید اندازه ی خاص داشته باشد قدرت مخصوص داشته باشد مقاومت و امثال ذلک آن باید مشخص بشود به یک مجموعه ی استخوانها در آمده است هیچ گوشتی هم در آن نبود هیچ رگ و پیوندی هم در آن نبود استخوان بود. خب ما نه تنها به صورت عَظم, عِظام گوناگون در آوردیم بعد (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) ما این غذایی که این مادر می خورد از راه نَفسِ مادر, نفس مادر سهم تعیین کننده ای دارد در همه ی این مراحل این چنین نیست که این بیکاره باشد نظیر یک ظرفِ خالی باشد این طور نیست سهم تعیین کننده ای دارد عواطف و احساسات مادر علاقه های مادر همه ی این امور در این سهم بندی, نقش بندی, گوشت بندی, استخوان بندی, عَلقه بندی, مضغه بندی, همه سهم دارد از این راه انجام می دهند خب این استخوان بندی را این مجسّمه ی استخوان را گوشت پوشاندیم هر جایی را به اندازه ی خودش چقدر سهم گوش است, چقدر سهم چشم است, چقدر سهم دست است گفتند اول جایی که جوانه می زند همان قلب یا مغزِ اوست خب.

پرسش: استاد بین مُضغه و لحم در این آیه چه فرقی است؟

پاسخ: مضغه؟ خیلی فرق است نفرمود لحکم که. بله آن یک گوشتِ نَرمی بود و این به صورت گوشتِ کامل شده ی روی استخوان این با آن یک تکّه گوشت لرزان خیلی فرق است خب این گوشتی که روی استخوان است و جامه ی استخوان است و با استخوان هماهنگ است.

پرسش: در مراحل شش گانه فقط آنجا تعبیر «جَعل» آورد همه جا فرمود: (خَلَقْنَا) در آنجا می فرماید: (فَجَعَلْنَاهُ فِی قَرَارٍ مَكِينٍ)؟

پاسخ: نه, آنکه اول که خلق نیست اول این نطفه است این نطفه هنوز جایی چیزی نشده که حالا این نطفه را می خواهد این خود نطفه, خلق شده است در بین اسلاب و سُلب و ترائب پدر این برای دستگاه پدر است در دستگاه مادر هم همین طور است این نطفه را در رَحِم قرار داد این جای خلقت نیست این جابه جا کردن است این اِمناست بعد وقتی وارد شد شروع می کند به تطوّراتی که در رَحِم انجام می گیرد روی این نطفه, این نطفه را عَلقه می کند مضغه می کند عِظام می کند جامه ی گوشتی در بدن او می پوشاند آنجا دیگر کاری نکرده که خب.

فرمود: (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً) مشابه این بحثها در سوره ی مبارکه ی «حج» گذشت (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً).

عمده ی بحث این است فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) تا اینجا مرز مشترک انسان و دام است اما دیگر خلقِ آخر این عِظام وقتی گوشت پوشید بعد از مدّتی متولّد می شود, می شود بَرّه, اما انسان این چنین نیست که فقط یک عِظامی باشد و یک گوشتی باشد و مثلاً یک حیاتِ حیوانی, یک چیز دیگری به او دادیم یا او را چیز دیگری کردیم این ناظر به آن دو مبدأ می تواند باشد که آیا روح را ذات اقدس الهی به انسان عطا می کند که با (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی) هماهنگ است یا روح, جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء است از خود بدن برمی خیزد که با (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) هماهنگ است. این کار در حیوانات نیست لذا چون «أحسن المخلوقین» را آفرید که (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) از احسن آلمخلوقین کشف می کنیم که ذات اقدس الهی (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) است فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) عمده, تحقیق در مورد (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸ تا ۱۶ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸) وَالَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ (۹) أُولئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۱۱) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَهٍ مِن طِینٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّکُم بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ تُبْعَثُونَ(۱۶)

نکاتی که مربوط به آیات گذشته بود این است که جریان ارث در قرآن کریم به اقسام گوناگونی مُنقَسِم شد جریان ارث اقسامی دارد:

بخشی از ارثها همان ارثِ مالی است که مشخص است.

بخشی از ارثها ارثِ تکوینی است که خدای سبحان وارث همه ی موجودات است در سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت آیه ی ۳۹ و ۴۰ که خدای سبحان فرمود: (إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا وَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ) آنجا ارث به این معنا که مِلکی از غیر خدا به خدا برسد به این معنا نیست چون (لِلَّهِ مُلْکُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ) از یک طرف, (تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ) از طرف دیگر, پس همه ی مِلک و مُلک برای خدای سبحان است چیزی از غیر خدا به خدا نمی رسد, منتها برای ما کشف می شود که الآن ما فکر می کنیم خودمان مالکیم مالکِ خودمانیم یا مالک زمینیم بعد معلوم می شود که ما و زمین, مِلک و مُلک خدای سبحانیم این ظرفِ ظهور و کشف است نه ظرف حدوث. گذشته از اینکه خدای سبحان همان طوری که زمین را ارث می برد, اهل زمین را ارث می برد برای اینکه نظام بردگی در جهانِ بشری از بین رفته است و باید برطرف بشود اما بین خلق و خالق که این نظام هست ما عبدیم و او مالک.

ص: ۸۱۵

آیه ی چهل سوره ی مبارکه ی «مریم» می فرماید زمین و اهل زمین ارث خدایند (إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا وَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ) بنابراین این ارثی که درباره ی ذات اقدس الهی مطرح است تکوینی است و نه اعتباری و از سنخ میراثهای بشری جداست, اما درباره ی این آیه که فرمود مردان الهی فردوس را ارث می برند روایتی در ذیل این بود که قبلاً ملاحظه فرمودید آن روایت را از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که هر بشری دو منزل دارد خداوند دو منزل برای او قرار داد یکی در بهشت یکی در جهنم, اگر بهشتی بود خب منزل خود را در بهشت تصاحب می کند و اگر جهنّمی شد منزلِ بهشتِ او را بهشتی تصرّف می کند سرّش آن است که خدای سبحان انسان را با فطرت و عقل آفرید و برای او انبیا و وحی فرستاد و او دارای دو راه است که (وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ) این است, (إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِراً وَإِمَّا کَفُوراً) این است پس او دارای دو راه است وقتی دارای دو راه بود دو هدف هم هست هم راهها و هم هدفها مشخص است اگر او راهِ خیر را طی

کرد صراط مستقیم را پیمود به بهشت می رسد و اگر از صراط مستقیم منحرف شد به دوزخ منتهی می شود و اگر دوزخی شد منزل او در بهشت معطّل نیست به بهشتیان دیگر می رسد برای اینکه خیلی از یعنی غالباً بهشتیها گذشته از اینکه پاداش اعمال خود را می بینند چندین برابر عطیّه ی الهی را دریافت می کنند اگر گفته شد (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) یا بالاتر از او (فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) یا بالاتر از او برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» هفتصد برابر, هزار و هفتصد برابر (وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ) بلکه بیکران بر اساس (وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) این سه مقطع را در سوره ی مبارکه ی «بقره» بیان فرمود آن منزلهایی که برای سایر مؤمنین پیش بینی شده بود به او می دهند ولی اگر کسی دوزخی شد و بهشتی نشد درست است منزل او را در بهشت به دیگری می دهند اما اگر کسی بهشتی شد و دوزخی نشد منزلِ دوزخیِ او را به دیگری نخواهند داد چون درباره ی بهشت و اهل بهشت ما چنین آیه ای نداریم که (جَزَاءً وِفَاقاً) این فقط یک آیه است مخصوص به دوزخیان و کیفر تبهکاران که جزا, وفق عمل است بیشتر نیست این (جَزَاءً وِفَاقاً) برای تحدید است (یک), تحدید من جانب الزیاده است نه از دو جهت (دو), (جَزَاءً وِفَاقاً) یعنی کیفر تبهکاران بیش از کار آنها نیست نه اینکه کمتر هم نیست خیلی از موارد است که (وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ) بنابراین این برای خصوص جهنّمیهاست (یک) تحدید به لحاظ مافوق است نه به لحاظ دو طرف (دو) ممکن است ذات اقدس الهی کمتر بکند ولی یقیناً بیشتر نمی کند (این سه), بنابراین این روایتی که در ذیل این آیه آمده است که هر کسی دو منزل دارد ممکن است که آن منزلِ دوزخی اهل بهشت به کسی داده نشود خدای سبحان عفو بکند و تخفیف بدهد این طور هم هست.

ارث, بخشی تکوینی است که برای ذات اقدس الهی است بخشی هم مربوط به زمین در دنیاست که (إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ) و در پایان عالَم هم که وجود مبارک حضرت ظهور می کند (أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ) و در بهشت هم این ارثها هست منتها آنجا دیگر تکوین است و اعتبار نیست تشریع نیست. در مسئله ی ارث هم قبلاً هم ملاحظه فرمودید ارثهای مادّی که سهامش در قرآن و سنّت مشخص است تا مورِّث نمیرد چیزی به وارث نمی رسد اما در ارثهای معنوی تا وارث نمیرد چیزی از مورّث به او نمی رسد اگر گفتند «العلماء ورثه الأنبیاء» تا عالِمانی نباشند که به این حدیث عمل کنند «موتوا قبل أن تموتوا» با اراده و مرگِ ارادی از هوس نمیرند چیزی از سهم الارث انبیا به آنها نمی رسد. در صحنه ی ارث فردوس هم بشرح ایضاً منتها در ارث فردوس اگر کسی به مرگ ارادی مُرد و به مرگ طبیعی هم مُرد وارد آن فردوسی می شود که ارثِ خداست به او و اگر به مرگِ طبیعی نمُرد ولی به مرگ ارادی مُرد هم اکنون در آن فردوس است ولو دیگران مشاهده نکنند.

بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که مرحوم صدوق در امالی نقل کرد و بیش از ۲۸ حدیث را ایشان نقل کرد که «أنا مدینه العلم و علیٌّ بابها» یکی از آن احادیث نورانی این است که «أنا مدینه الحکمه و هی الجَنّه و أنت یا علیٌّ بابها» من شهر حکمتم و حکمت, بهشت است و تو درِ این بهشتی هم اکنون, اگر (وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً) از این باب است. فتحصّل ارثِ سوره ی مبارکه ی «مریم» یک حساب دارد ارثِ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» حساب دیگری دارد و ارثهای دیگر هم حساب مخصوص خودشان را دارند.

پرسش: حاج آقا در آن حدیث شریف می فرمایند در بین بهشت و جهنّم ایهام است؟

پاسخ: بله خب الآن دارد می سازد انسان هم با ارث می سازد در حقیقت. آنچه را که انسان می سازد معلوم می شود که فضلِ الهی است (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) چیزهایی در بهشت است که انسان نه تنها کاری برای او نکرده, امید آن را هم ندارد آرزوی آن را هم ندارد برای اینکه فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ), (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ) خب اینها خیلی از چیزهاست که بشر اصلاً درکش را نکرده چه رسد به اینکه کسبش را کرده باشد. پس آنچه آمده (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَا كَسَبْتُمْ) این برای همین (جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ) است که انسان تا حدودی می فهمد و محصول اعمال اوست, اما آن بقیّه را اصلاً نه می فهمد نه آرزویش را در سر می پروراند وقتی (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم) شد یا در بخش دیگر فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) یعنی گذشته از اینکه مشیئت و اراده ی آنها در طول علل و اسباب نعمتهای بهشت است بعضی از چیزهاست در بهشت وجود دارد ما به آنها می دهیم آنها اصلاً آرزویش هم نمی کنند برای اینکه آرزوی هر کسی فرع بر حوزه ی معرفت اوست قبلاً ـ هم این نمونه چند بار ذکر شده است که هیچ گاه یک کشاورز عادی یا یک پیشه ور عادی هرگز این آرزو نمی کند که ای کاش من نسخه ی خطّی تهذیب شیخ طوسی را داشته باشم او اصلاً تهذیب شیخ طوسی را نشنیده تا آرزو بکند ای کاش من آن نسخه ی خطّی را داشته باشم ما هم خیلی از چیزها را اصلاً نمی فهمیم تا آرزو بکنیم, اگر می فهمیدیم و آرزو می کردیم که در ردیف (مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا) بود فرمود: (لَهُم مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا) (یک), (لَدَيْنَا مَزِيدٌ) مزید بر مشیئت است (دو). مزید بر مشیئت ما اصلاً نمی خواهیم چیزی را که نمی فهمیم خب اینها همه اش به ارث است دیگر.

ص: ۸۱۸

پرسش: استاد در آیه ی ۱۰۲ سوره ی «کهف» می فرماید: (إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً) دست نمی دهد که عذاب بیش از جهنم است؟

پاسخ: نه, آماده کردیم آنجا دارد جزا (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) دیگر, این (جَزَاءً وِفَاقاً) یک آیه است در قرآن کریم فقط درباره ی جهنّمیها ما هرگز بیش از کیفرِ استحقاق آنها چیزی به آنها نمی دهیم این می شود ظلم دیگر, در قیامت (لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ) این آیه می فرماید به صورت نفی جنس که اصلاً در قیامت احدی ظلم نمی کند دیگران که قادر نیستند تنها قادر خداست خدا هم که عدلِ محض است (لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ) یعنی امروز روز ظلم نیست. خب بنابراین این قسمت به مسئله ی ارث برمی گردد.

نکته ی اساسی این است که (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) مستحضرید که مسئله ی اخلاق از مهم ترین مسائل علمی و عملی ماست منتها علمش که اصلاً مطرح نیست عملش هم که گوهرِ کمیاب و دُرّ نایاب است. اخلاق که علمش در حوزه ها مطرح نیست اخلاق غیر از نصیحت است اخلاق غیر از موعظه است اخلاق غیر از سخنرانی و سخن خوانی است اخلاق یک فنّ عمیقِ علمی است موضوع دارد, محمول دارد, مسئله دارد, مبانی دارد, منابع دارد. گوشه ای از اخلاق را مرحوم شیخ انصاری(رضوان الله علیه) در بحث غیبت ذکر کرده مستحضرید که ایشان در کتاب, خب غالب شما اینها را یا دیدید یا تدریس کردید در مکاسب محرّمه در بحث غیبت بعد از اینکه مسئله ی حرمت غیبت را ذکر فرمودند, فرمودند چون محلّ ابتلاست ما گوشه ای از راز غیبت را بازگو کنیم که وارد مسئله ی اخلاقی شدند آنجا دیگر مسئله ی فقهی نیست تا آن محدوده ای که صحبت از حرمت غیبت است مسئله ی فقهی است اما اینکه چطور می شود آدم غیبت می کند, مشکل غیبت کننده چیست, این بیماری از کجا شروع می شود به کجا ختم می شود, راه درمانش چیست این دیگر راه فقهی نیست این راهِ اخلاقی است گوشه ای از این را ایشان آنجا ذکر کردند که منشأ غیبت, احساس حقارت است یا غیر حقارت است یا حسادت است و مانند آن.

ص: ۸۱۹

اخلاق این است که انسان بداند روح موجود است و مجرّد است و شئون فراوانی دارد بخشی از این شئون بخش فرهنگیِ نفس اند که کارهای علمی را انجام می دهند بخشی از بخش اجرایی نفس اند که کارهای اجرایی نفس را انجام می دهند بخشهای فرهنگی با هم درگیرند بخشهای اجرایی با هم درگیرند آن نفس که «فی وحدتها کلّ القوی» است باید دارای کلمه ی جامعه باشد که هم نزاع بخشهای فرهنگی را حل کند هم نزاع بخشهای اجرایی را حل کند هم این نزاعهای درون گروهیِ دو گروه را که سامان بخشیده نزاعهای برون گروهی اینها را سامان ببخشد و بشود حقیقتِ واحده, اگر حقیقت واحده شد این دیگر می شود انسانِ متخلّق به اخلاق الهی این می شود فنّ اخلاق. اما حالا آنچه در بحثها مثل موعظه, نصیحت می کنند فلان کار را نکنید این عاقبت ندارد خب اینها موعظه است سودمند است اما چطور ما نکنیم, کدام قوّه است که متولّی این کارهاست این دیگر در موعظه و سخنرانیها و خطابه ها نیست.

مطلب دیگر این است که همه ی ما می دانیم نه تنها ترجیحِ مرجوح بر راجح محال است ترجیحِ احدالمتساویین هم بر متساوی دیگر محال است چون بازگشت هر ترجیح به تُرجُّح احدالمتساویین است که این بیّن الاستحاله است. خب چطور می شود که کسی که مطلبی را عالماً متیقّناً قاطعاً می داند حرام است سر از بلعم باعور در می آورد یا سر از سامری در می آورد که اینها از علمای بزرگ بنی اسرائیل بودند نه تنها عالِم حصولی بودند عالم شهودی هم بودند درباره ی بلعم فرمود: (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ) درباره ی سامری هم که گفت: (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) خب چطور می شود سامریِ عالِم آگاه می شود گوساله پرور و آن بلعم هم به دنبال دیگری راه می افتد و چطور می شود که انسان عالماً عامداً معصیت می کند؟

سرّش آن است که در هر جایی ترجیحِ بلاـ مرجِّح محال است اما حوزه ی فرهنگ کاملاً, کاملاً یعنی کاملاً از حوزه ی اجرا جداست ما مادامی که در حوزه ی اندیشه ایم یک جنگِ فرهنگی است بین خیال از یک سو, وهم از سوی دیگر, عقلِ نظریِ برهان طلب از سوی سوم, این اگر بخواهد تصدیقی درست کند اثبات کند نفی کند, ترجیح بلا مرجّح محال است همه ادلّه را باید ارزیابی بکند تا تصدیق بکند به بود و نبود یا باید و نباید, چون متولّی حکمتِ نظری و حکمتِ عملی هر دو عقلِ نظری است یعنی آنکه می فهمد هم جهان بینی و بود و نبود را فتوا می دهد هم حکمتِ عملیِ فقه و حقوق و اخلاق را فتوا می دهد این ترجیح بلا مرجّح محال است این درگیری شدید او با خیال است از یک سو, با وهم است از سوی دیگر, اقسام سیزده گانه ی مغالطه ی لفظی و معنوی در این میدان تیر همه آماده اند به دست وهم و خیال اند دارند تیراندازی می کنند این باید سنگرگیری کند با وهم بجنگد با خیال بجنگد اقسام مغالطه را جابه جا بکند تا فتوا بدهد چه در مسئله ی جهان بینی چه در ایدئولوژی, چه در بود و نبود چه در باید و نباید. این تا اینجا کُرسیِ اوست اما در بخش عمل و اجرا او حاکمِ معزول است حاکم معزول یعنی حاکم معزول اینکه فهمید اعتیاد صد درصد ضرر دارد این ذرّه ای مسئول کار اجرایی نیست این فقط اینجا نشسته فتوا می دهد که پایان اعتیاد, کارتُن خوابی است بسیار خب, اما اجرائیات به عهده ی چه کسی است؟ به عهده ی شهوت است به عهده ی غضب است بالاتر از اینها عقلِ عملی است که «عُبِد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» این سه متولّی, سه دستگاه حکومت هر کدام بخواهند عمل بکنند اینها می گویند ترجیح بلا مرجّح محال است وقتی متولّی امرِ کسی شهوت شد می گوید ترجیح بلاـ مرجِّح محال است هر جا که شهوت است من فرمانروای او هستم ممکن است چیزی برای کسی اُمّ الخبائث باشد ولی برای من أشها و أحلاست. او فتوا می دهد که اعتیاد پایانش کارتُن خوابی است او برای خودش می گوید, من لذّت می خواهم. خب حالاـ ما بگوییم که ترجیح بلا مرجِّح محال است این فتوا داده است که پایان اعتیاد, کارتن خوابی است او برای خودش فتوا داد آنکه فتوا می دهد عقلِ نظری است عقل نظری یعنی عقل نظری او که مجری نیست او که مجری و فرمانرواست فعلاًـ یا قوّه ی شهویه است یا قوّه ی غضبیه یا عقلِ عملی, آنکه قوّه ی شهویه باشد اصلاً گوش به این حرف نمی دهد می گوید این ارتجاع است من باید ببینم خیالم چه می گوید من مقلّد خیالم نه مقلّد عقل. آنکه تیر و انفجار و ترور دست اوست اینکه قوّه ی غضبیه است این مقلّد وهم است نه مقلّد عقل این هم می گوید ترجیح بلا مرجّح محال است ترجیح مرجوع بر محال مستحیل است می گوید هر جا غضب و خشم است خشمِ مرا آرام می کند من آنجا حاضرم کائناً ما کان ولو سوختن مسجد باشد همان کار آل خلیفه است و آل سعود. اینکه فتوا را گوش نمی دهد این بخش اجرا کاملاًـ از بخش فرهنگی جداست آن بخش عقل بیچاره:

طبق بیان نورانی حضرت امیر فرمود: «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍ تَحْتَ هَوی أَمِیرٍ» او فتوا داد این مرتّب به او می گوید برای خودت فتوا بده من که حرفِ تو را گوش نمی دهم من چیزی را می طلبم که خواسته ی مرا که غضبم تأمین کند و آن فعلاً مسجدسوزی و قرآن سوزی است این فرمایشات.

جهاد امر جدّی است این جهاد نفس, جهاد نفس میدان تیری است حقیقت است شوخی نیست این جنگ نابرابر است این از این طرف سنگر گرفته تیراندازی می کند به نام شهوت او از آن طرف تیراندازی می کند به نام غضب, این بیچاره مرتّب دارد فریاد می زند که بابا فلان حرام است این فلان حلال, ولی آنجا تیر دارد شروع می شود چه کسی حرف او را گوش می دهد نباید گفت آدم وقتی می داند صد درصد حرام است چرا این کار را می کند مگر او می کند, مگر نمی دانند که پایان اعتیاد کارتن خوابی است اینها دیگر علم غیب نیست و وحی نمی خواهد و برهان نمی خواهد این چیز بیّن الرشدی است دیگر می گوید من چه کار دارم پایانش در جدول شهرداری خوابیدن و کارتن خوابی است من الآن لذّت می خواهم.

فنّ اخلاق را ما باید بررسی کنیم که مدیرِ اجرایی چه کسی است کار به دست چه کسی است قرآن فرمود اینها عقل را معزول کردند (بِمَا لاَ تَهْوَی أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ) اگر انبیا حرفی آوردند که مطابق هوس شما نبود دست به تیر می کنید (فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَفَرِیقاً تَقْتُلُونَ) خب اینها که با برهان گوش نمی دهند و حرف نمی زنند. ذات اقدس الهی فرمود از نظر علمی اینها هیچ مشکل ندارند صد درصد برای آنها ثابت شد که حق با موسای کلیم است اما قبول نکردند برای اینکه آن عقلِ نظریِ بیچاره که فهمید این سِحر نیست و معجزه است او که مجری نیست این یک مرجعی است درِ خانه اش بسته است همین, بسته است یعنی بسته است تا انسان نفسش را نشناسد از شرّ او در امان نیست ما کار را به دست چه کسی می خواهیم بسپاریم. اگر ما این مثال را خوب متوجّه شدیم این یک گوشه راه حلّی به ما نشان می دهد که ما به ممثّل پی ببریم. خب این چشم باز است مال را هم دارد می بیند ترجیح احدالمتساویین محال است, ترجیح مرجوح محال است نشستن در برابر مار جرّار خب مرجوح است دیگر, هیچ کس نمی تواند به این چشم بگوید چرا نشستی, چشم فتوا داد که من دارم می بینم مار را دارم می بینم این جرّار است می آید مسموم می کند هر چه فریاد می زند این پا تکان نمی خورد چون بسته است ترجیح بلا مرجِّح محال است ترجیح مرجوح محال است اما آنکه ترجیح می دهد کیست؟ این پاست, می گوید من الآن ترجیح می دهم اینجا باشم برای اینکه بسته ام, بنابراین تمام کارها را ما باید بدانیم که به عهده ی چه کسی است ما بخش فرهنگی داریم, بخش اجرایی داریم, بخش فرهنگی کاملاً با زیرمجموعه ی خود درگیر است باید اینها را خوب مدیریت کند وهم را, خیال را تا قضیه را به صورت تصدیق در بیاورد شعر را به صورت برهان در بیاورد خدا غریق رحمت کند مرحوم خواجه و علامه را اینها شما در جوهرالنضید مطالعه کنید می بینید که در مسئله ی شعر یعنی قیاسِ شعری اصلاً علم نیست یقین نیست با خیالبافیها دارد راه می رود در آنجا با سایر قضایا مرحوم علامه می گوید چرا تعبیر مرحوم خواجه در متن الجوهرالنضید نسبت به قیاسِ شعری با قیاسِ خطابه و قیاس جَدل و قیاس برهان و امثال ذلک فرق کرده؟ فرمود اصلاً این علم نیست اینجا که یقین نیست خب با خیال دارد حرکت می کند مثل اینها که می گویند موی سر را چرا این طوری کردی؟ می گوید مُد است چرا این طور لباس پوشیدی؟ می گوید مُد است, چرا این طور اصلاح کردی؟ می گوید مُد است, می گوید مُد چیست؟ می گوید مردم می پسندد. خب آیا نافع است؟ می گوید من چه کار دارم من به این حرفها کار ندارم که خب این با خیال دارد زندگی می کند که (إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ):

مُختال یعنی آدم خیالباف که با رهبری خیال دارد زنـدگی می کند خب آن که تروریست است با وهم دارد که غضب خود را تأمین کنـد می گویـد من چه کار دارم که پیغمبر است یا پیغمبر نیست در جریان ابی عبدالله هم همین طور بود همیشه (يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ) هم همین طور بود, برهـان قرآن کریم این است که هر وقت چیزی مطابق میل شـما نبود شـما دست به کُشـتن انبیـا می زنیـد (كُلَّمَا جَاءَ) انبیا (بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ) بنابراین اصلِ ترجیـحِ احـدالمتساویین بر متساوی دیگر محال است فضـلاً از ترجیـح مرجوح. این اصـل در بخش فرهنگی حاکم است در بخش اجرایی حاکم است وقتی قوّه ی شـهوی می خواهـد کار بکنـد راجح را بر مرجوح مقدّم می دارد اما آنکه خودش راجح می داند وقتی قوّه ی غضبیه می خواهد ترور کند کسـی را بکُشـد نزد قوّه ی غضبیه هر چه راجـح است انجـام می دهـد. نعم, وقتی عقـلِ عملی که «عُبـد به الرحمن واکتسب به الجِنان» بخواهـد کار بکنـد چیزی که خـدا و پیامبر گفتند نزد او راجح است برابر آن انجام می دهد, بنابراین ما باید کاملاً این مرزها را جدا کنیم محدوده ی اندیشه کاملاً جداست, محدوده ی انگیزه کاملاً جداست و اینها درگیرند. نعم, اگر کسی مؤمنِ وارسـته بود همه ی این قوا و شـئون به امامت او حرکت می کننـد این جزء اوحدی مردان است این همان است که در جبهه ی جهادِ درون فاتح شد یعنی همه ی قوا را آرام کرد.

بیانـات نورانی حضـرت امیر این است که «هـذه نفسـی عروضـها بالتقویٰ» من روزانه ریاضت می کشم تمرین می دهم که هیچ کـدام از اینها کم و زیاد نشونـد همه ی اینها اهل جهادند اما با دشـمنِ بیرون می جنگند نه با دشـمنِ درون. ماها گرفتار جنگ درونی هستیم اگر بخواهیم در بحثهـای علمی تلاـش و کوشـش کنیم خیـال و وهم صف می کشـند گرفتـار مغـالطه می شویم اشـتباه می کنیم بعـد برمی گردیم یـا برنمی گردیم و اگر خواستیم کـاری را عمل بکنیم شـهوت و غضب صف می کشـند در برابر عقـلِ عملی یـا ریـا می کنیم یـا سُـمعه می کنیم یـا مخلـوطی از حـق و باطـل است که (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) این است ما گرفتار جنگ داخلی هستیم این وضع ما, اما مردان الهی کسانی هستند که این بخشهای فرهنگی شان به امامتِ عقل نظری عالمانه حرکت می کنـد آن بخشـهای عملی شان به امامت عقلِ عملی حرکت می کنـد این عقلین به امامتِ آن نفس کلّیِ انسـان کامـل حرکـت می کننـد که «فی وحـدتها کـلّ القویٰ» این گونه از امور هر وقت بیگانه بخواهـد به درون اینهـا حملـه کنـد (إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ) همه ی این اعضـا و جـوارح شـروع می کننـد به تیراندازی شـیطان را بیرون می کنند, اگر به آنجا نرسـید شیطان اول لباس احرام می پوشد تا طواف کند دور کعبه ی دل وقتی ببیند صاحب دلی در کار نیست یا مشـغول گِل است کم کم به دل نفوذ می کند این را در خطبه ی شـشم نهج البلاغه چند بار همین جا خوانـده شـد وقتی وارد حرمِ دل شـد آنجا آشـیانه می زنـد بعـد تخم گـذاری می کند تخمهای خودش را به صورت جوجه در می آورد این جوجه ها را در همان صـحنه ی دل می پروراند که وقتی وارد شد «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» که در خطبه ی شـشم خوانـده شد فرمود این می آید وارد حریم دل می شود وقتی آشیانه کرده «باضَ» بیضه و تخم گـذاری می کنـد وقتی که تخم گـذاری کرده این تخمها را زیر پَر خودش می پروراند جوجه در می آورد اینکه می بینیـد مـا می بینیم ما مرتّب در نماز و غیر نماز آرام نـداریم و مکرّر خاطرات روان است و شـناور است برای همین است دَبیب است دابّه است اینهـا مرتّب رفت و آمـد می کننـد خب اینها چه کسانی هستند؟ اینها حرکتِ پای جوجه های شـیطان است یک وقت انسان دارد «السلامُ علیکم» می گوید که نمازش تمام شده در حالی که در وسط این چهار رکعت نمـاز همه اش یا با این جنگیـد یا با آن جنگیـد. فرمود: «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ» فَرْخ و فرّوخ است جوجه, این بیضه را جوجه می کنـد این جوجه ها در صـحنه ی دل راه انـدازی می شونـد وقتی هم که راه اندازی شدند از آن به بعد این شـخص عالماً عامداً

دروغ می گویـد «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» حالا این بر فرض در حوزه درس خوانـده یا در دانشـگاه درس خوانـده درسِ بیچـاره حاکمِ معزول است حالا این روایت را ملاحظه بفرماییـد چون امروز نرسـیدم به بیانات نورانی وجود مبارك ابی ابراهیم اما خب ببینید:

ص: ۸۲۳

صحنه ی نفس یک غوغایی است در جریان کتاب العقل والجهل که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) این کار را کرده اول کتاب العقل والجهل است بعد کتاب العلم است علم مقابل ندارد چون علم دشمنی ندارد آن درگیریِ عملی برای آن عقلِ عملی است که با آن جهلِ به معنای جهالت با او درگیر است. مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در جلد اول کافی کتاب العقل والجهل در آن باب بیانات نورانی ابی ابراهیم(سلام الله علیه) به هشام در حدیث چهاردهم سماعهبن مهران می گوید «کنتُ عند أبی عبدالله(علیه السلام) و عنده جماعه مِن موالیه فجری ذکر العقل والجهل فقال أباعبدالله(علیه السلام) اِعرفوا العقل و جُنده و الجهل وجُنده تهتدوا» عرض کردند ما از کجا بفهمیم عقل چیست؟ جُند عقل چیست؟ جهل چیست؟ جنود جهل چیست؟ شما باید به ما بفرمایید, حضرت شروع کردند به گفتن و گفتن و گفتن, فرمودند عقل ۷۵ نیرو دارد جهل هم ۷۵ نیرو دارد خیر, وزیر عقل است جهل که ضدّ اوست که شرّ, وزیر جهل است ایمان ضدّش کفر است تصدیق ضدّش شهود است رجا ضدّش قنوت است تا این هفتادتا از این, هفتادتا از آن, ۱۴۰ نیروی مسلّح درگیر در صحنه ی نفس ما هستند خب ۱۴۰ تیرانداز اینکه با موعظه و سخنرانی حل نمی شود که این ۱۴۰ یعنی ۱۴۰ رساله فنّ اخلاق ۱۴۰ رساله می خواهد تا موضوع را آدم بشناسد, محمول را بشناسد, مسئله را بشناسد, مبانی را بشناسد, منابع را بشناسد بعد تازه این را تطبیق کند ببیند این میدان تیر کجاست تا بشود متخلّق به اخلاق الهی اینکه با موعظه حل نمی شود که, بنابراین اگر کسی امیرِ خود بود نه اسیرِ خود او (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) است وگرنه علم صد درصد پنجاه درصد قضیه است یقین دارد جهنّم هست یقین دارد (قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ) که کلام خداست بدون تردید اما عالماً عامداً نامحرم نگاه می کند چون نگاه که برای علم نیست نگاه برای قوّه ی شهوی است قوّه ی شهوی می گوید به تو چه, تو فتوای خودت را دادی بنشین کنار, این جنگ است واقعاً جنگ است این را می گویند جهاد, حالا ـ انسان مکرّر به علم بیفزاید مثل پایی که فلج است این تکان نمی خورد حالا شما مکرّر تلسکوپ بگذار مکرّر میکروسکوپ بگذار. شما که تردید نداری هم دور را می بینی هم نزدیک را می بینی حالا شما به دقّت هم ببین این شهاب سنگ کجا می خواهد بیاید با تلسکوپ دیدی بسیار خب, با میکروسکوپ و میکروبِ ضعیف ریز را دیدی و یقین پیدا کردی که این ضرر دارد بسیار خب, اما این چشم که نمی دود که تا شما می گویید ترجیح بلا مرجّح محال است آنکه می دود این پاست پا می گوید من حوصله اش را ندارم. آن امیر است اینکه گفت امّاره ی بالسّوء جدّی است کارهای اجرایی به دست اوست ما اگر بخواهیم (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) شامل حال ما بشود هم باید مسئله ی علم را تأمین کنیم هم مسئله ی عمل را تأمین کنیم در میدان تیر فرمانده کلّ قوا باشیم اینها را سرِ جایشان بنشانیم یک کاسه بشویم مؤمن که علیه بیگانه بجنگیم.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۹ تا ۱۶ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (٩) أُولئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (١٠) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١١) وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ (١٢) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (١٣) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (١٤) ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ (١٥) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ(١٦)

تبیین مسئله ی ایمان به این نتیجه رسیدیم که یک علم و تصدیق بین و ثبوت محمول برای موضوع است که آن کارِ عقل نظری است و از سنخ علم است. بعد از تبیین علمی و تصدیقِ علمی و ثبوت محمول برای موضوع, یک عملِ اختیاری بر ما واجب شده است و آن ایمان است.

ایمان آن است که عصاره ی این علم را و تصدیق را به جانمان گِره بزنیم که آن عقد را عقیده کنیم که این اوّلی عقد بود که قضیه را عقد می گویند دومی عقیده است. این دومی یک فعلِ اختیاری است که انسان می تواند بپذیرد و می تواند نپذیرد لذا مورد تکلیف است و بر او واجب است قبول بکند (این یک). دوم اینکه نفس, میدانِ تیر ۱۵۰ تیرانداز مسلّح است طبق همین حدیثی که مرحوم کلینی به وسیله ی سماعه از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرده است ۷۵ نیروی مسلّح جزء سپاه عقل اند و ۷۵ نیروی مسلّح جزء سپاه جهل. این ۱۵۰ نیروی مسلّح تیرانداز همواره در نبردند این همان میدان جهاد است که این جهاد واقعاً دشوارتر از جهاد بیرون است لذا جهاد بیرون از او به عنوان جهاد اصغر یاد شده است و جهاد درون به عنوان جهاد اکبر, البته این اکبرِ نسبی است مسئله ی اخلاق, جهاد اوسط است مسئله ی عرفان, جهاد اکبر است.

ص: ۸۲۵

مسئله ی اخلاق آن شخص سالک می کوشد آدمِ باتقوا و عادل بشود از جهنّم بِرَهد و اهل بهشت بشود در جهاد اکبر اینها که بهشتی اند می کوشند بهشت را ببینند نه بهشتی بشوند این بین عقل و قلب است بین حکمت و عرفان است بین معقول و مشهود است که جهاد اکبر است و کم ممکن است سالکان به این مقصد برسند غالباً در همان جهاد اوسط می مانند می شوند آدمِ خوب و اهل بهشت, اما کسی که اینجا نشسته است بهشت را ببیند, جهنم را ببیند «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْرَآهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْرَآهَا» که این بیانات در سخنان حضرت امیر هست این خیلی کم است حالا فعلاً آن محلّ بحث نیست. در جهاد اوسط این میدان تیر ۱۵۰گانه کار آسانی نیست گاهی ممکن است انسان مطلبی را یقین داشته باشد و هیچ تردیدی نداشته باشد که این حق است ولی بر خلاف او اقدام بکند, چرا؟ چون آنکه اقدام می کند که گوش به حرف این عقل نمی دهد او یک نیروی دیگر است الآن مسئولیّت اداره ی درون را آن نیرو به نام شهوت یا غضب به عهده گرفته شما می بینید اینهایی که ــ خدای ناکرده ــ گرفتار اعتیاد می شوند بیّن الغی بودن این, زیانبار بودن آن را هر روز دارند می بینند این دیگر تاریخِ بیهقی و ناسخ التواریخ و وعده و وعید و اینها نیست اینها می بینند که اعتیاد نتیجه اش این است که اول سرقت

از منزل خودش شروع می شود بعد از جای دیگر شروع می شود بعد کارتن خوابی شروع می شود بعد می افتد در جدول شهرداری بعد لاشه اش را مأمورین شهرداری در فرقان جمع می کنند این دیگر کارِ روزانه است این طور نیست که مربوط به تاریخ باشد یا مربوط به آینده باشد تا کسی بگوید ممکن است خدا عفو بکند خدا ببخشد بعد توبه بکنیم این طور نیست این هر روز دارد از کنار کارتن خوابها رد می شود این لاشه ها را هم که شهرداری جمع می کند این می بیند. خب این فهم و این علم یک مرجعِ معزول است این عقل فتوا می دهد که دست به این کار نزن خب کسی گوش به این فتوا نمی دهد مگر عقل, مدیر داخلی این شخصِ معتاد است این جوانی که «غلبت شهوته عقله» عقلش یک حاکم معزول است یک علمِ صد درصد دارد این می گوید آقا علمت به درد خودت می خورد من این لـذّت را می خواهم. این چرا و چون برنمی دارد چون برهانی نیست, اگر کسی خدای ناکرده در میدان جهاد درون شکست خورد عالماً عامداً گناه می کند این کلمه ی (مُسْتَيْقِنِ) در قرآن کریم گاهی نفی شده گاهی اثبات. آنجا که نفی شده سخنِ منکران معاد است فرمود اینها که درباره ی معاد اِستبعاد دارند نه استحاله, می گویند بعید است دوباره مُرده زنده بشود چون نمونه اش را ندیدند اینها که منکران معادند (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) اینها بعید ندارند ولی استبعاد می کنند لذا می گویند (ذٰلِکَ رَجْعٌ بَعِيدٌ), (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً) اما در قسمت اثبات فرمود فرعون و فرعونیان صد درصد یقین پیدا کردند که حق با موسای کلیم است (وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) اما (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) و وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) برای تو روشن شد صد درصد معلوم شد که این معجزه است بنابراین تا ما ببینیم زِمام کار به دست چه کسی است.

بیان نورانی ائمه(علیهم السلام) که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از هوای او نیست همین است از وجود مبارک رسول گرامی(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است از ائمه هم همین طور «أعدا عدوّك نفْسك الّتی بین جَنْبَیک» این برای نفس است چرا أعدا عدوّ این است؟ برای اینکه ماری که به آدم حمله کرده یا سگی که به آدم حمله کرده انسان اگر یک تکّه گوشت یا یک تکّه نان پیش اینها بیندازد همان چند لحظه ای که اینها مشغول خوردن گوشت و نان و اینها هستند دست برمی دارند از آدم, ولی اگر انسان به خواسته ی نفس عمل کرد این دو قدم جلوتر می آید این طور نیست که صبر بکند که, می گوید خیلی خب این یک ساعت من کاری به شما ندارم تو می خواهی توبه کنی یا فرار کنی, اگر سگی حمله کرد می شود با یک تکّه گوشت او را سرگرم کرد و فرار کرد, اما اگر نفس گفت این نامحرم را نگاه کن حالا این نگاه کرد این طور نیست که این شخص یک ساعت یا یک لحظه یا یک دقیقه از او نجات پیدا کند بتواند توبه کند که, این قدری جلوتر می آید لذا «أعدا عدوّك» این است فرمود: «أعدا عدوّك نفْسك الّتی بین جَنْبَیك» و صریحاً دستور دادند فرمودند: «جاهدوا أهوائكم كما تجاهدون أعدائكم» با این دشمن بجنگید وگرنه علمتان هیچ كاره است هیچ كاره یعنی هیچ كاره این بیان نورانی حضرت امیر این بود که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لاَ يَنْفَعُهُ» اینکه عالم نود و نه درصد را نمی گوید این عالم صد درصد را می گوید, اگر کسی احتمال خلاف می دهد ولو نیم درصد این دیگر عالِم نیست این مظنّه دارد فرمود عالِم است اما علمش معزول است.

سرّش آن است که زِمام کار به دست عقل نیست زمام کار را دیگری گرفته. حالا این بیان نورانی وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) را ملاحظه بفرمایید. در کتاب شریف وسائل طبع مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) جلد پانزده صفحه ی ۲۰۹ در آنجا حدیثی را مرحوم صدوق در کتاب علل ایشان «عن أبیه عن سعدبن عبدالله عن أحمدبن محمدبن عیسی عن علی بن الحَکَم عن عبدالله بن سِنان» نقل کرده که عبدالله بن سنان می گوید «سألت أباعبدالله جعفربن محمدالصادق(علیهما الصلاه و علیهما السلام) فقلت الملائکه أفضل أم بنوآدم» فرشته ها بالاترند یا فرزندان آدم؟

وجود مبارک امام صادق بیان نورانی حضرت امیر را در جواب ذکر کرد: «فقال, قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیهما الصلاه و علیهما السلام) إنّ الله رَکَّب فی الملائکه عقلاً بلا شهوهٍ و رکّب فی البهائم شهوةً بلا عقلٍ و رکّب فی بنی آدم کلتیهما فمَن غَلَب عقله شهوته فهو خیرٌ مِن الملائکه و مَن غلبَ شهوته عقله فهو شرٌّ مِن البهائم» این «غلبَ شهوته عقله» یعنی این, عقل صد درصد به طور جزم می داند این کار ضرر دارد بسیار خب, اما شهوت می گوید من به حرف تو گوش نمی دهم من این مادّه ی مخدّر چند لحظه مرا آرام بکن من می خواهم گوش بدهم. هر چه بگویند این آینده اش خسران است الآن هم ضرر دارد سمّ را شما به بدن می ریزی این خیال می کنی لذیذ است این برهانی نیست می گوید برو کنار, تو حاکم معزولی. بنابران اگر کسی عقلِ نظر را پیروز نکند و میدان به شهوت و غضب بدهد و رهبریِ این کارها را به عهده ی عقلِ عمل نگذارد می شود (أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) علم برای نیروی ادراکی است کار برای نیروی تحریکی است برای بخش اجراست اجرائیات نفس به دست دیگری است, بنابراین ایمان جزء محدوده ی عملی است علمی خود این ایمان, عمل است (یک) عمل دو قسم است یک وقت عملِ بدنی است مثل حرکت که خود این عمل شاهد و مُدرِک و عاقل نیست (دو) یک وقت است برای برخی از شئون مجرّده نفس است خود این عمل سنخش سنخ مجرّد است و شئون (سه) اراده این طور است, عدالت این طور است, تقوا این طور است, شهامت این طور است, عفّت این طور است عفّت یک مَلکه ی عملی آگاهانه است زیرا اگر جزء شئون نفس است در بخشهای والا با ادراک همراه است و همه ی اسفار اربعه برای همین عقلِ عملی است و الاّ عقل نظری که سفری ندارد عقلِ نظری می تواند به تعبیر اینها از عقلِ هیولانی به عقلِ بالملکه بالفعل و بالمستفاد بشود, بشود شیخ الرئیس بشود فارابی این دیگر اویس قَرن نمی شود این دیگر حارثهبن زید نمی شود این در برهان قوی است بله, اما بهشت را ببیند و جهنم را ببیند و اینها یک راه دیگر است آن برای عقل عملی است عقل عملی که «ما به عُبد الرحمن واکتسب به الجنان» وقتی راه افتاد اسفار اربعه را طی می کند سفر «مِن الخلق إلی الحق» دارد و سفر «مِن الحقّ إلی الحق» دارد بعد سفر «مِن الحقّ إلی الخلق» دارد چهارمین سفر این است که سفر «مِن الخلق إلی الخلق بالحق» دارد که اگر کسی به این سفر چهارم رسید همه ی علوم را اسلامی می داند زیرا هر چه در عالم هست علما, مفسّران آن اند (یک) و هر چه در عالَم است خلقت است و هیچ یعنی هیچ اثری از طبیعت نیست (این دو) تفسیرِ خلقت خدا عینِ علم الهی است خدا چنین کرد, خدا چنین کرد, خدا چنین کرد. از دریا و عمق دریاشناسی تا اوج سپهر همه ی علوم می شود اسلامی منتها مشکل این دانشگاهیها یا کسانی که باور نکردند ما علم غیر اسلامی نداریم این است که اینها خیال کردند علمی اسلامی است که در یک آیه یا در یک روایه فرمولش ذکر بشود غافل از آنکه معلوم, خلقت است و علم به وسیله ی عقل, چراغِ خلقت شناسی است اینها آمدند معلوم را از خلقت به طبیعت منتقل کردند و چراغِ الهی را مصادره کردند و گفتند عقلِ بشری, عقل بشری یعنی چه؟ بشر دارد این را؟ این بشر که (أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی) این بشری که در دوران کهنسالی (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ) به جایی می رسد که (وَمِنکُم مَن یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لاَ یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً) پس هر چه بشر می فهمد عطیه ی الهی است (عَلَّمَ

الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) خب اینها آمدنـد چراغی که خـدا روشن کرد این را مصادره کردنـد گفتنـد بشـری است خلقت را اربا اربا کردند گفتند طبیعی است بعد گفتند مگر ما فیزیکِ اسـلامی داریم شـیمی اسـلامی داریم, خب شما آمدید همه چیز را غصب کردید بله, وقتی که چراغ الهی را برای خودت دانستی خلقت را هم به طبیعت تبدیل کردی بله, چیزی به نام اسلام نمانده که, اما در سـفر چهارم «مِن الخلق إلی الخلق بالحق» مثل اینکه آدم خودش را معطّل کرده در فضایی دارد حرکت می کنـد چراغی دستش است دارد حرکت می کند خب این هر چیزی را سرِ جای خودش می بیند دیگر.

ص: ۸۲۸

غرض آن است که بیان نورانی امام صادق که از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهما) نقل می کند این است که در جهاد درون اگر کسی حرفِ اوّلش را عقل می کند بله این بالاتر از ملائکه است, اگر کسی حرف اوّلش را شهوت می زند این پایین تر از حیوان است آن که حرف اوّلش را شهوت می زند معنایش این است که علم دارد صد درصد که چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است ولی «غلبَ شهوته عقله» نه معنایش این است که این یک احتمال می دهد آینده ی خوبی داشته باشد مانند آن, ما تمام کوشش و تلاش را در تهذیب نفس باید بکنیم که بخش فرهنگیمان کدام است, بخش اجرای کدام است, اگر جایی مشکل اجرایی داشتیم مکرّر به درس و بحث نچسبیم این درس و بحث یک مقدارش برای ما کافی است مقداری به نماز شب بچسبیم, مقداری به زیارت عاشورا بچسبیم, مقداری به زیارت آل یاسین بچسبیم, مقداری به زیارت امین الله بچسبیم این مشکل را حل می کند وگرنه ما چه چیزی را نمی دانیم, آنهایی که نمی دانیم از ما نمی خواهند اینکه می دانیم عمل نمی کنیم مکرّر به درس و بحث می چسبیم این درس و بحث روزی برای ما کارآمد دارد که بشود رأیِ مطاع اما اگر بشود یک مرجعِ معزول اثری ندارد که این است که به ما گفتند که, شما همان آیه ای که چند روز قبل تلاوت شد در سوره ی مبارکه ی «زمر» درست است که فرمود عالِم و غیر عالِم یکسان نیست اما در کنار نماز شب ذکر کرده فرمود: (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) کسی در فضای نمازِ شب عالِم باشد البته با دیگری فرق می کند اما اگر کسی در آن فضا نباشد عالِم باشد خب بالأخره «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» شما این عالم بی عمل را شما ملاحظه فرمودید که جهنّمیها می گویند این را کنار ببرید بویِ بدش ما را آزار میً کند دیگر این روایات جهنم است دیگر این برای چه کسی است؟! جهنّمیها به مسئول جهنم چه می گویند؟ می گویند این عالمِ بی عمل را قدری کنارتر ببرید بوی بدش ما را آزار می کند همین را می گویند دیگر چرا می گویند خدای سبحان هفتاد گناه جاهل را می آمرزد بدون اینکه یک گناه عالم آمرزیده بشود چرا می گویند عالم در لبه ی جهنم است گناه همان و افتادن همان, ولی جاهل هفتاد قدم از جهنم فاصله دارد ممکن است افتان و خیزان, افتان و خیزان بیفتد و بلند بشود, بیفتد و بلند بشود سرّش همین است دیگر, غرض این است که علم, اگر ما در این مثال خوب توجّه کنیم به ممثّل پی می بریم ما با چشم گَرد و غبار را می بینیم و می دانیم که اگر چشم را نبندیم این غبار می آید چشم را کور می کند, اما چشمی که می بیند که نمی تواند خودش را حفظ بکند این مُژه و پلک است روی هم می آید این زیب را خدا آفرید که آدم چشمش را حفظ بکند حالا اگر این زیب مشکل داشت و بیمار بود خب چشم هر چه ببیند با تلسکوپ ببیند با میکرسکوپ ببیند مشکل حل نمی شود عمل را برخی به عهده دارند علم را برخی دیگر به عهده دارند اگر نفس بتواند کلمه ی جامعه باشد همه ی اینها را سرِ جای خود بنشاند «طوبی له و حُسن مآب» این می شود (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) وگرنه «مَن غلبه شهوته عقله فهو شرٌّ مِن البهائم» که فرمود: (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «شرٌّ» برای اینکه در قرآن دارد که (بَلْ هُمْ أَضَلُّ). خب در جریان ارث البته کسی بخواهد با موتِ ارادی وارثِ انبیا بشود یا با بحثهای دیگر وارث بهشت بشود این متوقّف است بر اینکه مقداری از آیات الهی را بداند سنّت اهل بیت(علیهم السلام) را بداند اما آن دیگر علم الدراسه می خواهد نه علم الوراثه, علم الدراسه بر علم الوراثه متوقّف نیست علم الوراثه بر علم الدراسه متوقّف است یعنی کسی یک مقدار احکام را با درس و بحث می داند بعد وقتی به آن عمل کرده از علم الوراثه سهمی می برد و عملش هم با پیروی قرآن و عترت است وگرنه وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) به قُتاده نمی فرمود چگونه تو به قرآن فتوا می دهی در حالی که «و ما وَرَّثَک الله مِن القرآن حرفا» خب قتاده جزء مفسّران رسمی کوفه بود اقوالش را ببینند در بین اقوال مفسّران گذشته مطرح است طبری مسنداً نقل می کند بعد شیخ طوسی مرسلاً بعد امین الاسلام(رضوان الله علیهم) مرسلاً نقل می کند خب, فرمود: (أُولئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۝ الَّذِينَ يَرِثُونَ

الْفِرْدَوْسَ):

ص: ٨٢٩

مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان این دو مطلب را نقل می کند که آیا فردوس رومی است یا عربی, همین کلمه در اشعار جَریر هم آمده است اما صِرف اینکه این کلمه در ابیات جریر آمده دلیل عربی بودن او نیست باید مشاهده کرد که این مشتقّاتش, هم خانواده اش, اصل و فرعش عربی است یا یک کلمه ی دخیل است مرحوم شیخ طوسی هیچ کدام از این دو قول را ترجیح نداد که آیا این رومی است یا عربی است (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) در جریان خلقت که زمینه برای بحث معاد است مشابه این در سوره ی مبارکه ی «حج» گذشت منتها در سوره ی «حج» که این آیات را می خواندیم وعده داده شد که بخش مهمّ خلقت انسان در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است در سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ی پنج به این سورت است (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ) این یک, حالا یا انسان اوّلی از تراب است بعد نسلِ او از نطفه یا نه, همین انسانهای معمولی از خاک اند زیرا این خاک به وسیله ی امور کشاورزی تبدیل می شود به میوه و گندم و برنج و امثال ذلک بعد آنها تبدیل می شوند به نطفه, شاید یکی از این دو تفسیر را انسان بتواند به قرینه ی سوره ی «سجده» ترجیح بدهد که آیه ی سوره ی «مؤمنون» به قرینه ی آیه ی سوره ی «سجده» یکی برای اصل است یکی برای نسل حالا- خواهیم گفت. در آیه ی پنج سوره ی «حج» این چنین فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ) خب مستحضرید که بخشی از مضغه در آ نجا مشخص شد. یک تکّه گوشت را نمی گویند مضغه, اگر شبیه گوشتهای جویده باشد که مَضق شده باشد جویده شده باشد آن را می گویند مضغه وگرنه صِرف یک تکّه گوشت را مضغه نمی گویند, می گویند گوشتِ شبیه گوشتهای جویده شده, این مضغه دو قِسم است مُخلَّقه و غیر مخلّقه که فرقش این است گاهی هدر می رود گاهی در رَحِم می ماند فرزند می شود این بحثش گذشت. فرمود این کار را کردیم (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّىً ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) بعد جریان معاد را از اینجا شروع کرد (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ۝ ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَّ رَيْبَ فِيهَا) که مسئله ی خلقت دنیا را به مسئله ی قیامت مرتبط کرد. در آیات محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» یک خصوصیّت برجسته ای است که در آیات دیگر نیست در آیه ی دوازده به بعد سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که محلّ بحث است فرمود: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَةٍ مِن طِينٍ) که این می تواند ناظر به همان خلقت حضرت آدم باشد. نفرمود «فجعلناه نطفه» فرمود: (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) که این شاید مناسب با آیات سوره ی مبارکه ی «سجده» باشد در آنجا آیه ی هفت به بعد به این صورت است (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلاَلَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ) اگر درباره ی خود انسان بود با «فاء» و با «خَلق» یاد می کرد «خلقنا کذا, فخلقنا کذا, فخلقناه کذا» این طور, اما از اینکه می فرماید انسان را از طین (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) این معلوم می شود که آن برای انسان اوّلی است این برای نسلِ اوست چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «سجده» فرمود: (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلاَلَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ) خب, گرچه برای هر انسانی بر هر انسانی هم قابل تطبیق است ولی تناسب آیات سوره ی «مؤمنون» که محلّ بحث است با آیات سوره ی «سجده» زیاد است چه اینکه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) به آن اشاره فرمودند. تعبیر (ثُمَّ) نسبت به این دو مورد یعنی اول سلاله ی طین بود بعد نطفه شد این دو را با «فاء» و «خلق» تعبیر نکرد اما بقیه را با «فاء» و «خلق» تعبیر کرد (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ) هم تعبیر به «فاء» است هم «خلق» (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً) برخیها «عَظْم» قرائت کردند لکن آیات قرآن کریم «عِظام» را تثبیت می کند. برای اینکه انسان یک تکّه استخوان نیست و یا یک استخوانِ شبیه هم نیست که در همه ی اعضا باشد درجات استخوان, انحای استخوان, خصوصیّتهای استخوان یکسان نیست لذا در همه جا سخن از عِظام است نه عَظْم.

سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً گذشت آنجا سخن از عِظام بود نه سخن از عَظْم تعبیر قرآن کریم درباره ی خلقت انسان در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۴۹ این است (وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً) گرچه محتمل است که آنجا ناظر به عمومِ مردم باشد که قرآن دارد همه زنده می شوید مستشکِل بگوید اینها که عِظام رَمیم اند, عِظام رُفات اند ولی شواهد دیگر هست که هر جا سخن از انسان است و کسی بخواهد سخن بگوید از کیفیت معاد برای انسان از او به عِظامِ رَمیم یاد می کند در سوره ی مبارکه ی «یس» بخش پایانی اش این است آن شخصی که (ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) این یک استخوانی را از قبرستان در آورده برای سرِ یک انسان بود دیگر اینکه برای جامعه نبود برای امّت نبود برای جمیع نبود, از یک انسان به عنوان عِظام یاد کرده است (مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «نازعات» هم سخن از عِظام است آیه ی یازده به بعد سوره ی مبارکه ی «نازعات» این است (يَقُولُونَ ءَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ◻ ءَإِذَا كُنَّا عِظَاماً نَخِرَةً) پس در همه ی موارد وقتی اینها می خواهند از معاد, دشواری معاد یاد کنند می گویند ما یک سلسله استخوانها می شویم چه استخوان مغز, استخوان دستگاه سینه, استخوان پا, استخوان دست اینها کاملاً فرق می کند. خب به هر تقدیر اینجا جمع ذکر کرد فرمود: (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) اینجا همه با «فاء» است بعد فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) ما او را طور دیگر کردیم خب همان را, انشاء یعنی ایجاد, همان را ایجاد کردیم اینکه تحصیلِ حاصل است چیز دیگر را به او دادیم اینکه انشاء خلقِ آخر نیست اعطای چیز جدید است. (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) او را ما به سبک دیگر در آوردیم مستحضرید که در تفسیر لغات قرآن قسمت مهمّش مراجعه به خود آیات قرآنی و روایات است آن ادبیات عرب این قدرت را ندارد که این لطایف قرآنی را تبدیل کند حالا اگر کسی به المغنی و امثال المغنی مراجعه کرده یا به کتاب لغته, گفته که أنشأ به معنای سیَّر نیست أنشأ به معنای بدَّل نیست خب جنای صاحب مغنی و امثال مغنی این لغات را این کلمات را حصرِ این مطالب را از کجا گرفتند؟ عرب, قانون عربی صرف و نحو مدوَّن داشت که ما قرآن را بر او تطبیق کنیم یا چند شعری در سبعه ی معلّقه و امثال معلّقه و امثال ذلک داشت در جاهلیّت بعد از اسلام عرب علم پیدا کرد حرفی که قبلاً از جناب, از خیلی از بزرگان مخصوصاً از فخررازی نقل شد این بود که چندجا فخررازی این حرف را دارد یکی در ذیل آیه (وَلاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) آنجا این بحث گذشت که فخررازی می گوید «فان قلت» «تَهْلُکه» بر وزن «تَفعله» مصدر ثلاثی مجرّد نیست چون مصدر ثلاثی مجرّد سماعی است و هیچ شنیده نشده که ما فعلمان ثلاثی مجرّد باشد مصدرمان «تَفعُله» ما نداریم این اشکال. ایشان جواب می دهد که شما چه چیزی دارید که حالا این را ندارد قبلاً علم صرف داشتید, قبلاً نحو داشتید, قبلاً معانی و بیان و بدیع داشتید یا سلسله مطالب سیّار و گمشده ای در شعرهای جاهلی بود سواددارهایتان چقدر بودند, کتابهایتان در حجاز چه بود شما یک قوانین مدوّن عربی دارید که این مطالب را به او عرضه کنید حالا چهارتا را شنیدید چهارتا را نشنیدید مگر آنکه شما نشنیدید دلیل است بر اینکه نبود, شما استیعاب کردید, استقراء کردید همه ی قبایل عرب را ارزیابی کردید کجا دیدید چنین حرفی هست که می زنید؟! ادبیات را که اسلام آورد آن بیان نورانی حضرت امیر مبدأ پیدایش تدوین علم صرف و نحو شد. شما وقتی برایتان روشن شد که قرآن کلامِ خداست دنبال شعرِ جاهلی می گردید این از آن لطایف تعبیرات مفسّران ماست که خیلی از بزرگان گفتند جناب فخررازی هم آن را ذکر کرده. خب, اگر برای شما ثابت شد که قرآن کلام حق است کما هو الحق, دیگر نگو ما «تَفعُله» نداریم ببین قرائت شده یا نشده, بله می توانید بگوییم که عاصم قرائت کرده یا أبی فصل قرائت کرده یا فلان کس قرائت نکرده بله, چون این قرائات می رسد به اهل بیت دیگر. آنها اجازه دادند این طور قرائت بشود معنای اختلاف قرائت اگر متواتر باشد به اهل بیت برسد این نیست که ــ معاذ الله ــ با تحریف قرآن سازگار است تا کسی بگوید بالأخره قرآن یک طورش نازل شد. تحریف قرآن ــ معاذ الله ــ معنایش این است

که آن طوری که نازل شده به میلِ خود تغییر بدهند اما اگر ذات اقدس الهی به وسیله ی رسول خدا به اهل بیت(علیهم السلام) بفرماید این آیه را به آن طرز هم می شود قرائت کرد این دیگر تحریف نیست, اگر هفت طور باشد یا هفت قاری باشد هر کدام دو نحوه قرائت کنند تا کسی بگوید «قرآن ز بَر بخوانم با چهارده روایت» اینکه تحریف نیست این _ معاذ الله _ به غیر اهل بیت که وصل نیست این به کسانی وصل است که همه شان (وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی) حالا- یا بالاصاله مثل پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یا به برکت پیغمبر مثل اهل بیت, پس بنابراین اگر روایت معتبری باشد, اگر معتبر نباشد خب حق با شماست این حرفِ عادی و جدّی است اما اگر روایت معتبری رسید که اهل بیت اجازه دادند ما این طور قرائت بکنیم این معنایش این است که به اذن خداست خدای سبحان این طور نازل کرده بعد فرمود آن طور هم می شود قرائت کرد این دیگر تحریف نیست. به هر تقدیر این مسئله ی (أَنشَأْنَاهُ) را نباید بگوییم مغنی این طور گفته فلان کس این طور گفته, ببینیم خود چه در می آید (یک) از آیات دیگر چه در می آید (دو), یک گوشه اش را البته از ادبیاتی که رسیده استفاده کنیم غالب فرمایشات این اُدبا را شما می بینید آنها که آگاهانه تر چیز نوشتند سندش قرآن است و روایات (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) یعنی همان را ما بالا آوردیم حالا تبدیل بکنید به «سیّرنا» تبدیل بکنید به «بدّلنا» ولی بیگانه نیست که چیز بیگانه ای را به و داده باشیم. این چون خیلی شفاف است مسئله ی (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) با این شفاف می شود ظاهر (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) همان حرفی که روح قبل از بدن بود و جدای از بدن بعد به بدن تعلّق گرفت با او هماهنگ است. ظاهر این (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) با جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقا می تواند هماهنگ باشد اگر ما شواهدی داشتیم که ممکن است همین شیء به تدریج مجرّد بشود آن گاه آن مسئله ی جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقا ثابت می شود, اگر شواهدی نداشتیم این برابر (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) تفسیر خواهد شد.

ص: ۸۳۱

«و الحمد لله ربّ العالمين»

پیرامون شهادت حضرت زهرا ۹۰/۰۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

بحثهای این ایام با قصد قربت ــ ان شاءالله ــ انجام می شود و ثواب خالصش به روح مطهّر صدیقه ی کبرا فاطمه زهرا(صلوات الله و سلامه علیها) اهدا می شود.

جمله نورانی از دعای حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) بخوانیم. وجود مبارک فاطمه زهرا(صلوات الله و سلامه علیها) صحیفه ای دارد همان طوری که صحیفه ی نبوی هست, علوی هست, حَسنی و حسینی هست, سجّادی هست منتها صحیفه ی سجادیه رواج بیشتری دارد صحیفه ی فاطمیه(سلام الله علیها) هم هست.

ادعیه نورانی صحیفه ی فاطمیه که از وجود مبارک حضرت زهرا(سلام الله علیها) است این است که آن حضرت برای طلب مکارم اخلاق این جمله ها را دارد «اللهمّ بعلمِك الغِيب و قدرتك على الخَلق أحْيِنى ما عَلِمْت الحياه خيراً لى

» خدایا! تو که عالِم غیبی و قدرت بر آفرینش داری مادامی که می دانی زندگی من خیر و رحمت و برکت است مرا زنده نگه بدار «و توفّنى إذا كانت الوفاتُ خيراً لى

» اگر رحلت برای من خیر است مرا قبض روح کن «اللهمّ إنّى أسئلك كلمه الإخلاص

» این کلمه در برابر کلام نیست می گویند «كلمهُ لا إله إلاّ الله حِصْنى

» عرض کرد خدایا! من کلمه ی اخلاص را از شما مسئلت می کنم یعنی توحیدِ کامل. در روایات هست که «مَن قال لا إله إلاّ الله مُخلِصاً دخل الجَنّه و إخلاصه أن تَحْجُزَهُ لا إله إلاّ الله أمّا حرَّم الله عليه

» هر کس مخلِصاً این کلمه ی طیّبه را بگوید وارد بهشت می شود و اخلاصِ این کلمه هم این است که این کلمه ی طیّبه مانع ارتکاب گناه باشد این معنای اخلاص است «و إخلاصه أن تَحْجُزَهُ لا إله إلاّ الله أمّا حرَّم الله عليه

ص: ۸۳۲

» عرض کرد «اللهمّ إنّى أسئلك كلمه الإخلاص و خشيتك فى الرّضاء والغضب

» چه در حال غضب چه در حال رضا, خشیت و هراسِ تو را در سر داشته باشیم. چنین انسانی غضبش می شود غضبِ الهی و رضای او می شود رضای الهی و آنچه از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) درباره ی حضرت زهرا(سلام الله علیها) آمده است که خدای سبحان به غضب او غضب می کند به رضای او راضی می شود که نشانه ی عصمتِ کبرای آن حضرت است برای آن است که آن حضرت در رضا و غضب, خشیت الهی را در نظر داشت یعنی به هیچ چیزی راضی نبود

مگر اینکه خدا راضی باشد, از چیزی غضبان نبود مگر اینکه خدا خشم داشته باشد «و خشیتک فی الرّضاء والغضب والقصد فی الغِنیٰ والفقر

» در توانمندی و تهیدستی من اقتصاد را رعایت کنم, اعتدال و میانه روی را رعایت کنم «و أسئلک نَعیماً لا یَنفع

» از شما نعمتی می خواهم که زوال ناپذیر باشد. مستحضرید که همه ی نِعَم دنیا زوال پذیر است چون در سوره ی «نحل» فرمود: (مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) پس نعمتِ الهی را می طلبد. «و أسئلک قرّهَ عینٍ لا تَنقطِع

» چیزی که باعث روشنایی چشم من باشد و دائمی باشد آن را مسئلت می کنم. در مسئله ی قرهالعین ملاحظه فرمودید که قُرّه به معنای روشنی نیست هوای سرد را می گویند قارّ, اشکی که از چشم صادر می شود و نازل می شود اشکِ انسانِ مصیبت زده گرم است اشکِ سوزان است اشکِ شوق که کسی مسافری را از راهِ دور به انتظار می کشید بعد از مدّتی مسافر از راه برسد این خوشحال می شود این اشکِ شوق است. اصطلاحاً این اشکِ شوق را اشکِ خُنک می دانند و آن اشک مصیبت را اشک گرم, ممکن است برخی از دقّتهای علمی این را تأیید نکند ولی بالأخره اصطلاح این است که اشکِ خنک را می گویند قُرّه چون قارّ یعنی هوای سرد و اشک مصیبت را می گویند اشکِ گرم. می گویند «قَرّه الأعین» چشمِ ما اشکِ خنک بریزد یعنی ما خوشحال می شویم یا فلان فرزند قرّهالعین است یعنی باعث شادمانی شماست.

وجود مبارک صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) قرّهالعِین را که «لا ینقطع

» ب اشد طلب کرده. از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم رسیده است که «و قرّه عینی فی الصلاه

» چرا قرّه عین در نماز است؟ برای اینکه انسان یعنی آن وجود مبارک در نماز محبوب خود را می بیند و از مشاهده ی محبوب اشکِ شوق می ریزد این گریه های اهل بیت(علیهم السلام) در نماز «خوفاً مِن النار» بود «شوقاً» بود لکن «شوقاً إلی الجنّه» نبود, «شوقاً إلی المعبود» بود که در ذیل همین دعا آمـده است عرض کرد «و أسـئلک قرّه عینٍ لا تنقطع و أسـئلک الرضاء بالقضاء و أسئلک بَرْد العیش بعد الموت

» من یک زندگی خنکی داشته باشم این بَرْدالیقین نصیب اینها می شود. «و أسئلک النظر إلی وجهک و الشّوق إلی لقائک

» من از تو طلب می کنم که به سَمت تو نگاه کنم که ﴿وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ وجوه نظر می کند نه عیون چون ﴿لَا تُـدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُـدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ﴾ عین به طرف خـدا نظر نمی کند چون ﴿لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ﴾ وجه به طرف خـدا نظر می کنـد, اگر ﴿أَقِمْ وَجْهَکَ لِلـدِّینِ حَنِیفـاً﴾ این چهره ی هستی به طرف خـدا نظر می کنـد معلوم می شود نظرِ حسّی نیست. عرض کرد «و أسئلک النّظر إلی وجهک و الشّوق إلی لقائک

» معلوم می شود که آن قرّهـالعین سـخن از خوفِ مِن النّار نیست, سـخن از شوقِ إلی الجنّه نیست سـخن از شوقِ إلی لقاء ربّ است که وجود مبارک موسای کلیم و سایر انبیا همان را طلب می کردند که امیدواریم دعای نورانی آن حضـرت برای همه ی شیعیان مخصوصاً شما بزرگواران مستجاب بشود! اما حالا آیاتی که محلّ بحث است.

ص: ۸۳۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

در طلیعه سوره ی «مؤمنون» فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) اوصاف فراوانی را برای آ نها ذکر کرده بعد فرمود: (الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ) بعد به خلقت انسان پرداخت. تاکنون روشن شد که ایمان از سنخ عمل است نه از سنخ علم, ایمان مثل تقوا, مثل عدالت, مثل محبّت, مثل تولّی و تبرّی از سنخ عمل است هیچ یعنی هیچ سنخِ او سنخ علمی نیست وقتی گفته می شود هیچ یعنی در کمال دقّت اگر کسی خواست بحث بکند این طور حرف می زند وگرنه انسانی که موجود متفکّر است علمش با عمل, عملش با علم آمیخته است. آن دیگر حرفِ عادی است حرف عرفی است حرف دقیقِ عقلی نیست مثل همان مثالی که زدیم اگر کسی دهها رگهای مویی در قلب هست یکی بسته است این متخصّص قلب باید بی رحمانه فتوا بدهد بگوید هیچ, هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین این رگِ بسته با آن رگِ باز نیست با اینکه صدها پیوند دارند با هم همکارند. در مراحل علمی باید موشکافی کرد یعنی مویی که خیلی رقیق و دقیق است از کمر می شود این را شکافت ولی از بالا شکافتن سخت است. بحثهای عمیقِ علمی خصوصیّات خاصّ خودش را دارد. ایمان به هیچ وجه از سنخ علم نیست فقط عمل است مثل عدل, مثل تقوا, مثل محبّت, محبّت مگر علمی است؟ از سنخ عمل است. اما یک ارتباط تنگاتنگ با علم دارد انسان یک موجود متفکّر است مگر می شود کارِ غیر عالمانه بکند صد درصد همه ی اینها با علم ارتباط دارند, پس دو مطلب است: یکی اینکه هیچ ارتباطی بین ایمان و علم نیست دوم اینکه صد درصد با هم مرتبط اند اما چرا هیچ ارتباطی نیست؟ برای اینکه این کار است مثل تقوا, مثل عدالت, مثل محبّت اینها نه تصوّر است نه تصدیق, اگر علم باید باشد باید تصوّر باشد یا تصدیق. محبّت یک گرایش است نه تصوّر است نه تصدیق, اما صد درصد ارتباط دارند برای اینکه انسان یک موجود متفکّر مختار است هر کاری که می کند عالمانه است, این یک مطلب.

ص: ۸۳۵

مطلب دیگر این بود که علم درجاتی دارد علمِ حسّیِ چون تصدیق به همراه او نیست این به حساب نمی آید از وهم و خیال شروع می شود به عقلِ نظری می رسد یا خیالی است یا وهمی یا عقل نظری. اینها فرق نمی کند خواه در حکمت نظری باشد خواه در حکمت عملی هر دو را عقل نظری ادراک می کند کما هو المقصود. مصطلحِ رایج آن است که عقلِ نظری, حکمت نظری را ادراک می کند عقلِ عملی حکمتِ عملی را, ولی موافق با اصطلاحِ «العقل ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجِنان

» کارهای علمی را اعم از بود و نبود که حکمتِ نظری است و باید و نباید که حکمتِ عملی است همه را عقلِ نظری ادراک می کند, عمل را عقل عملی به عهده دارد.

مطلب بعدی آن است که تصدیق یا در محدوده ی وهم است یا در محدوده ی خیال یا در محدوده ی عقل نظری هر کدام از اینها هم یا به حکمت نظری برمی گردد یا حکمت عملی. مطلب بعدی آن است که ایمان که از سنخ عمل است نه تصدیق و گِره زدنِ در حکمتِ نظری است (یک), نه تصدیق و گِره زدن موضوع و محمول در حکمتِ عملی است (دو), نه تصدیق و گِره زدنِ قیاس مؤلّف از حکمت نظری و حکمت عملی است (سه), آنجا که تصدیق می کند چه در مسئله ی بود و نبود, آ نجا که تصدیق می کند در مسئله ی باید و نباید, آنجا که یک قیاس مؤلّفی تشکیل می دهد از بود و نبود و باید و نباید که نتیجه می شود باید, در هیچ کدام از این مراتب عمل نیست همه اش علم است. حتی آنجایی که تصدیق می کند که ایمان, سعادت دنیا و آخرت می آورد پس من باید ایمان بیاورم باز این هم تصدیقِ علمی است این ایمان نیست, اما وقتی قلمرو ایمان تمام شد دست به کار کرد عصاره ی این قضیه را به جانِ خود گِره زد با دستی داد با دست دیگر گرفت یعنی جان قبول کرد نه جان گِره زد مرحله ای از جان گِره می زند مرحله ای از جان می پذیرد این دوتا کار است این دوتا کار را می گویند ایمان, ولو بگوید من باید مؤمن بشوم این هنوز در حوزه ی علم است اما وقتی حرف نزد تصوّر و تصدیق نکرد شروع کرد به فعالیّت, ایمان آنجا شروع می شود پس ایمان, گِره زدن بین اندیشه و انگیزه نیست نه بین اندیشه هاست نه بین انگیزه ها نه بین اندیشه و انگیزه.

ایمان, گِره زدن عصاره ی مطالب است به جان خود آدم این تمام شد مثل محبّت انسان کسی را دوست دارد مثل عدالت مثل تقوا, وقتی به جان خود گِره زد این می شود مؤمن. مطلب بعدی آن است که چون انسان یک موجود متفکّر است بی علم هرگز کاری نمی کند اگر کاری را غیر عالمانه انجام داد آن مورد فعل است نه مصدر فعل, دیگر فعل انسانی نیست. هر کاری را که انسان انجام می دهد مبدأ علمی دارد, اگر ایمانِ بالله بود مبدأ علمی اش عقلِ نظری است. اگر (يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ) بود مبدأش خیال و وهم است این همان ایمان است منتها عقلِ نظری را گذاشته کنار گفت این افسون و فسون و فسانه است با خیال و وهم, قیاس تشکیل داد گفت هؤلاء مقرِّب ماست هؤلاء شفعاء ما هستند به او دست بست تصدیق کرد که اینها مقرِّب اند اینها شفیع اند بعد به جانِ خود گِره بست شده مؤمن و بت پرست چون ایمان به جِبت و طاغوت دارند. کفر هم بشرح ایضاً, اگر کفر معنای لامذهبی باشد که فعل نیست اما اگر اعتقاد به یک مکتبِ غیر الهی بود خب بله آن فعل است و گِره زدن است, پس هیچ ارتباطی بین ایمان و علم نیست با اینکه صد درصد به هم مرتبط اند مثل اینکه هیچ ارتباطی بین تقوا و عدل با علم نیست با اینکه صد درصد به هم مرتبط اند در آن شقّق الشرح که می گویند محقّقین موشکافی کردند اگر این مو را شکافتی مرز علم جدا شد, مرز عمل جدا شد می گوییم هیچ ارتباطی با هم ندارند. خب, اگر شهوت و غضب بنا شد ایمان بیاورند تابع وهم و خیال اند اگر عقلِ عملی بنا شد گِره ببندد و ایمان بیاورد که «ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجنان

ص: ۸۳۷

» تابع عقلِ نظری است. مطلب بعـدی آن است که انسان هیـچ کاری را بـدون ترجیح, بدون کمال نمی کند حالا تا کارگر آن کـار چه کسـی باشـد انسان یکْ موجودِ واحـدِ واقعی است که دارد کار می کنـد. در این مـدیریتهایی که می کنـد بعضـیها را معزول می کند بعضـیها را منصوب می کند بعضیها را حاکم می کند بعضیها را محکوم می کند ولی جمع بندی شده اش خود نفس است که دارد کار می کنـد. این نفس اگر هر کـدام از اینها را پذیرفت و با هر کدام از اینها هماهنگ شد دیگری را دفع می کنـد زنـده به گور می کنـد. تعبیر قرآن کریم این است که (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) این (دَسَّاهَا) که چنـد بار معنا شـد باب تفعیل است اصـلش «تَدْسـیس» است یکی از این «سین»ها به «یاء» تبدیل شد «دسَّسَ» شده «دَسَّی» بعد این «یاء» تبدیل به «الف» شد, شده (دَسَّاهَا), (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) این تَدسیس که مبالغه و تکثیر است باب تفعیل اصلش دسیسه است:

معنای دسـیسه (أَمْ يَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ) در نحل گذشت این است که انسان این خاکها را کنار ببرد چیزی را در خاک دفن بکند بعـد یکْ مقـدار خاکْ رویش بریزد معلوم نباشد (أَمْ يَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ) این است. دسـیسه ها عبارت از این است که اغراض را کنـار می زنـد, غرایز را کنـار می زنـد آن فتنه را در این اغراض و غرایز جاسازی می کنـد بعـد یکْ سلسـله اغراض و غرایز را روی این می گذارد توجیه می کند این می شود دسیسه. فرمود اینها دسیسه کردند ما فطرت به اینها دادیم, عقل به اینها دادیم, خداشناسـی به اینهـا دادیم. این فطرت را کسـی نمی توانـد بکُشـد چون (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) ولی می توانـد دسـیسه کنـد این فطرت را در اغراض و غرایز دفن کنـد این اغراض و غرایز بیاید روی فطرت آن بیچاره زنده به گور است نفسـش در نمی آید این روی قبر فطرت نشسته دارد عیّاشـی می کند چرا؟ برای اینکه کمال می خواهد. کمال او چیست؟ (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) این خلود و جاودانی و مانا و مانـدگاری و پویا و پویندگی و اینها می خواهد و خیال می کند با مال اینها حل است, چرا؟ برای اینکه اندیشه ی او عقل نظری نیست وهم و خیال است و انگیزه ی او هم با شهوت و غضب کار می کند خب شهوت و غضب اگر بنا شد مقلِّد باشـند که مقلَّد عقل نظر نیسـتند مقلّد وهم و خیال اند این مقلّد آن هم مرجع, آن مرجع این هم مقلّد. خیال و وهم فتوا می دهند شهوت و غضب هم عمل می کنند این است.

ص: ۸۳۸

بخش بعدی آن است که اگر این امّاره ی بالسّوء, پس در تمام امور خود نفس دارد کار می کند و اگر این شهوت و غضب خیلی عادی بود در سطح اموال و گناهان عادی بود این کاری به آن عقل نظر و رشته های علمی ندارد همان از رشته های وهم و خیال کمک می گیرد و سوار کار خود می شود. و اما اگر این شیطنت کرد که حالا بعد خواهیم گفت که منشأ این شیطنت چیست. اگر این خواست شیطنت بکند نه تنها آن عقلِ نظر را, فتاوای عقل نظر را دسیسه نمی کند او را روی کُرسی می نشاند خیلی مجلّل, مزیّن, موقّر, تمام جلال و شکوه را برای او رعایت می کند مرتّب از او فتوا می گیرد از او علم می گیرد منتها این علم را در راهی که خودش می خواهد صرف می کند کم و زیاد می کند, نفی و اثبات می کند این کار را می کند. سخن از دسیسه نیست اینها که نِحله آوردند در برابر انبیا اینها یک تعبیر نورانی در بعضی از سخنان حضرت امیر و ائمه دیگر(علیهم السلام) است که اصلاً بعضیها می روند حوزه درس می خوانند فقیه می شوند برای اینکه معصیت کنند برای اینکه در فقه بالأخره هر کاری که باشد یک موارد استثنایی دارد دیگر. فلان چیز حرام است الاّ در فلان مورد, فلان کار حدّ دارد الاّ در فلان مورد. فرمود اینها اصلاً درس می خوانند برای فلان مورد, مگر ما هیچ داریم چیزی که حرام باشد و موارد استثنا نداشته باشد. فرمودند اینها می خوانند برای همان موارد استثنا که خودشان را توجیه کنند که ما داریم این کار را می کنیم با اینکه عالماً عامداً دارند دروغ می گویند می دانند خلاف است. خب, بنابراین «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا» این فتنه گر یعنی شهوت و غضب اگر در مسائل عادی باشد بر اساس وهم و خیال از وهم و خیال مدد می گیرد کار خودش را انجام می دهد اما اگر خواست دین بیاورد این دیگر از وهم و خیال کمک نمی گیرد که, از تمام درسهایی که این مدت خوانده است مدد می گیرد که چگونه شبهه ایجاد کند چگونه بهائیت را ترویج بکند چگونه وهابیّت را ترویج بکند و مانند آن, آن وقت این عقلِ نظری رایگان در خدمت شهوت است یعنی تمام درسها که خوانده به او می دهد این کم و زیاد می کند می شود نِحله. شما می بینید این ابن هضم دو جلد نوشته, شهرستان دو جلد نوشته ملل و نِحل که یک جلد نیست ملل را انبیا آوردند نِحل را همینها, نِحله یعنی جعل, منحول یعنی مجعول.

ص: ۸۳۹

جریان مسیلمه کذّاب در زمان وجود مبارک حضرت رسول(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) گرفته تا بهائیت اینکه رها نمی کند این سخن از (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) نیست این عقلِ نظری را دسیسه نمی کند خیلی هم پَر و بال می دهد از مرجعیّت از فقاهت از وحی از همه ی اینها حمایت می کند می گوید وحی حق است اما بر ما آمده این منکر وحی نیست منکر خدا نیست منکر قیامت نیست منکر ملائکه نیست این همه درسها را خوانده تا .. باب درست کند اینجا که عقلِ عملی فعّال نیست اینجا شهوت و غضب فعّال است و آن عقلِ نظری را دفع نکرده او را روی کُرسی نشانده از او روزانه فتوا می گیرد اگر بخواهد شبهه ایجاد کند از همین راه است, اگر بخواهد داعیه داشته باشد از همین داعیه داشته باشد. این عقلِ نظری بیچاره یک فقیهِ کامل, حکیمِ کامل, مفسّر کامل ولی معزول است کار به دست او نیست این بخش فرهنگی را به عهده دارد بله این همه چیز را بلد است همه چیز را می دهد به شهوت و غضب او جابه جا می کند به این صورت در می آید.

بیان نورانی سوره ی مبارکه ی «القیامه» دارد اینها که منکر قیامت اند حرفِ علمی دارند؟ نه, شبهه ی علمی دارند؟ نه, نقد علمی دارند؟ نه, مشکلشان چیست؟ فرمود مشکل اینها شبهه ی علمی نیست شهوتِ عملی است اینها از ما سؤال می کنند که آیا می شود خدا دوباره زنده بکند؟ بگوییم شما که خدا را قبول کردی خدا هیچ را به صورت انسان در آورده الآن که همه چیز موجود است چیزی از بین نرفته روحش که از بین نرفته بدنش خاک شده دوباره خلق می کند شما مشکلتان چیست؟ مشکلِ علمی دارید. یک وقت می گوییم ما خدا را قبول نداریم بسیار خب آن می شود ملحد اما شما (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) شما که خدا را قبول دارید آسمان و زمین را او خلق کرده انسان را او خلق کرده (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) را که قبول دارید انسان را که او خلق کرده خب اگر هیچ را خدا به این صورت در آورده الآن که همه چیز موجود است منتها پراکنده است روح که از بین نمی رود بدنش پراکنده شد دوباره جمع می کند دیگر, پس شما مشکل علمی ندارید می خواهید جلویتان باز باشد این را در سوره ی مبارکه ی «القیامه» مشخص کرده که علم, هیچ کاره است برای انسانِ شهوی.

سوره ی مبارکه ی «القیامه» آیه یک به بعد این است (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَهِ ﴿﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ ﴿﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ) شما خیال می کنید ما این استخوانها را جمع نمی کنیم؟! (بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ) نه تنها استخوانها را, انگشتها را, سرانگشتها را, خطوط ریز سرانگشتها همه را جمع می کنیم پس شما هم که قبول دارید (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) شما می گویید خالق همه خداست خب بسیار خب, این انگشتهای ریز و ظریف را خدا آفرید استخوانها را هم خدا آفرید از خاک به این صورت در آورد خاک را هم خدا آفرید پس شما شبهه ی علمی ندارید بله, (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) این می خواهد جلویش باز باشد این معلوم می شود این علمِ یقینی و صد درصد بیکاره است چرا؟ چون بخشِ فرهنگی کاری به بخش اجرایی ندارد حالا کسی مرجع تقلید شد خب علمش محفوظ, ولی کار به دست او نیست.

وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لا رأی لِمَن لا یُطاع

» فرمود شما که حرفِ مرا گوش نمی دهید خب چه بگویم؟! اگر کسی در درون خود یک علی بن ابی طالب دارد, غدیر دارد و در درون خود یک سقیفه دارد خب کار به دست سقیفه است نباید گفت که انسان بدون ترجیح کار نمی کند بله, انسان بدون ترجیح کار نمی کند ترجیحِ احدالمتساویین محال است چه رسد به ترجیح مرجوح بر راجح, حتماً ترجیح می دهد اما چه کسی باید ترجیح بدهد؟ سقیفه, چه کسی باید کمال بداند؟ سقیفه, چه کسی باید به دنبال هدف برود؟ سقیفه. شما حالا هر چه فریاد بزن غدیر حق است. کار به دست سَقفی است نه غدیری, اگر کار به دست شهوت بود کار به دست غضب بود یعنی نفس فی مرحله الغضب, یعنی نفس فی مرحله الشهوه او گوش به غدیر نمی دهد. تمام کارها را نفس می کند حالا بیاییم به سراغ نفس, پس بنابراین قرآن راه را مشخص کرده فرمود بعضیها هیچ مشکل علمی ندارند گاهی این علوم را دفن می کنند گاهی این علوم را کُرسی می نشانند حالا آنهایی که می خواهند بمب اتم درست کنند مگر این عقلِ نظر را دفن می کنند این را روی کرسی می نشانند تمام زوایای دقیق ریاضی را روی کار می برند که چگونه بمب درست کنند اینها که بمب درست می کنند که بر اساس وهم و خیال درست نمی کنند که بر اساس آن عقلِ نظریِ دقیق ریاضی بمب افکن درست می کنند می خواهند هواپیمای بی سرنشین بمب افکن درست کنند این دیگر عقل نظری و دانشِ سی, چهل ساله را دفن نمی کند که این هر روز این را رنگ و روغن می کند و روی کرسی می نشاند و از او فتوا می گیرد. او تفوا داد که اگر بخواهی جایی را منفجر کنی این است. عقل عملی می گوید اگر بخواهی برای مردم راه درست کنی, آب بیاوری از سرشاخه های دز, بخواهی کوهها را منفجر کنی مردم تشنه را سیراب کنی راهش این است, همین را شهوت و غضب می گیرد می گوید اگر خواستی شهری را ویران کنی, اگر بیگناهان را بکُشی, اگر جایی را منفجر کنی راهش این است خب این وهم و غضب از تمام مطالب دقیق ریاضی کمک می گیرد تا هواپیمای بی سرنشین درست کند بمب افکن باشد اینکه او را دفن نمی کند که منتها فتوا را این بیچاره می دهد کار به دست او نیست کار به دست نفس است که الآن روی کرسی شهوت نشسته کار به دست نفس است که الآن به دستور غضب نشسته.

مطلب بعدی آن است که اینکه گفته شد «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه

» دریایی از ابهامات سر راه نفس است گرچه راههای فراوانی هست برای توجیه اینکه بالأخره چطور می شود انسان با داشتن همه ی مراحل علمی دست به این عمل بزند. بخشی از این راهها را حکمت متعالیه رفته. معروف این است که انسان نوعِ اخیر است نوع الأنواع است و مانند آن و تحت او اصناف است.

حکمت متعالیه برابر کمکهایی که از ادله ی نقلی گرفته روشن کرده که انسان جنسِ سافل است نه نوعِ اخیر, نوع متوسّط است نه نوعِ اخیر و «تحت الإنسان أنواعٌ أربعه» انسان سرِ چهارراه است انسان را که خدای سبحان آفرید سرِ چهارراه است و این تعارف نیست که بعضیها حیوان می شوند این حقیقت است انسان سرِ چهارراه است یا به طرف شیطنت می رود یا به طرف بهیمیت می رود یا به طرف سَبُعیّت می رود یا به طرف فرشته خویی می رود. اگر افتاد در سیاست بازیها نه سیاست مداری, اگر افتاد در بازی و کلک و امثال ذلک با مکر و حیله زندگی کرد اول این مکر و حیله برای او حال است بعد کم کم مَلکه است بعد به منزله ی فصل مقوِّم بعد می شود جزء شیاطین الإنس در برابر شیاطین الجن در ردیف شیاطین است و حقیقتاً شیطان است چون «انسانٌ شیطانٌ» شما وقتی سلسله اجناس و فصول را که بررسی می کنید وقتی می گویید «الانسان ما هو» از بالا که شروع می کنید می گویید که «جوهرٌ جِسمٌ نام حسّاسٌ متحرّکٌ بالاراده ناطقٌ» اینجا می ایستید. نقل و حکمت متعالیه می گوید این جای ایستادن نیست باید جلوتر بروید «ناطقٌ حیوانٌ, ناطقٌ سَبعٌ, ناطقٌ شیطانٌ, ناطقٌ مَلَکٌ» این انسان, جنس است تحت چهار نوع است یا نوعِ متوسّط است تحتش چهار نوع, حقیقتاً یعنی حقیقتاً منتها فرق خنزیری که در جنگل است با خنزیری که انسان به آن صورت آمده این است که این «انسانٌ خنزیرٌ» او «خنزیرٌ» او اصلاً نمی فهمد اما این می فهمد که چه بلاـ به سرش می آید این اگر واقعاً در ذیل آیه (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً) که دارد بعضیها به صورت حیوان در می آیند اگر او واقعاً حیوان بشود که عذاب ندارد که, مگر کلب و خنزیر معذّب اند از اینکه به اینها بگویند (اخْسَئُوا) این انسان است همه ی مطالب انسانی را درک می کند و خنزیر است وقتی می گویند (اخْسَئُوا) این رنج می برد و شرمنده می شود. این فصل اخیر نیست جزء فصول متوسّط است این نوعِ اخیر نیست جزء نوع متوسّط است واقعاً می شود شیطان چون در مسیر شیطنت حرکت کرد واقعاً می شود بهیمه که (كَالْأَنْعَامِ) آنها بهیمه اند (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ), (ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) و واقعاً سَبُع زارع است و واقعاً می شود فرشته.

مرحوم سیّدرضی(رضوان الله علیه)این بخش را ناتمام در نهج البلاغه نقل کرده اما کتاب پرکت تمام نهج البلاغه همه ی اینها را دارد صاحب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مشروحش را دارد که وجود مبارک حضرت امیر در جوابی که از نامه های بددهن اموی خواست جواب بدهد حضرت در آن نامه فرمود تو خواستی ما را مُفتضح کنی خودت رسوا شدی من که انکار نکردم گفتی مرا با دست بسته بردند بله, من را با دست بسته بردند از من بیعت گرفتم این فخرِ من است من که صاحب غدیرم اگر بخواهم سقیفه را امضا بکنم با دست بسته باید ببرند دیگر, تو رفتی مرا مفتضح کنی خودت مفتضح شدی ما که این را انکار نکردیم «وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ

» در آن نامه فرمود: «تَزکیه المرء نفسه قبیح

» نهی کرده خدا, در دین نهی کرده که ما خودستایی داشته باشیم و اگر نبود, بعضی از مفاخر خاندانمان را ذکر می کردیم ما چنین هستیم, ما چنین هستیم, ما چنین هستیم, بخشی از اینها را فرمود, فرمود خیلیها می روند میدان جنگ و شهید می شوند اما از ما اگر کسی رفته می شود سیّدالشهداء این عموی من است, خیلیها می روند جبهه و دست و پایشان قطع می شود جانباز می شوند اما از ما اگر کسی دست داد می شود جعفر طیّار این ذوالجناحین است در ذیل این در روایات هست که خدای سبحان به برادرش دو بال دارد که «یَطیر بِهما مع الملائکه فی الجنّه

» این می شود جعفر طیّار با ملائکه هم پرواز است پس انسان یا مَلک می شود یا گرگ می شود یا بهیمه می شود یا شیطان. این وحدت محفوظ است تصمیم گیرنده اش شخص انسان است (یک), سایر قوا را سرکوب کرده یا بی اعتنا کرده یا دسیسه کرده یا از آنها فتوای باطل خواسته (دو), برای اینکه کار به دست آنها نیست کار به دست این است می گوید تو گفتی حق است بله, اما به درد من نمی خورد من شهوت می خواهم تو علم تحویل من می دهی. آیه ی سوره ی مبارکه ی «القیامه» این است که اینها هیچ مشکل علمی ندارند یک وقت است که با ملحدان شما بحث می کنید بله, ملحد می گوید: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) اما با مشرکان حجاز وقتی بحث می کنی (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) او هیچ تردید ندارد که انسان را خدا آفرید و همین انسانی که هیچ بود و خدای سبحان او را به این صورت در آورد خب یقیناً می تواند دوباره خلق کند دوباره که اصلاً کاری ندارد. فرمود اینها هیچ مشکل علمی ندارند فقط می خواهند جلویشان باز باشد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ).

فتحصّل انسان موجودی است واحد و مختار و مرید و متحرّک همان طوری که تقوا, عدل, محبّت, به هیچ وجه سنخشان سنخ علم نیست ایمان هم بشرح ایضاً نه گِره زدنِ علمی بین اندیشه هاست نه تصدیقِ علمی بین انگیزه هاست یعنی باید و نباید نه تصدیق علمی بین در قیاس مؤلّف از باید و نباید به هیچ وجه از سنخ علمی نیست نظیر محبّت است نظیر تقواست نظیر علم است که باید به جان خود گِره بزند باور کند این می شود عمل, البته چون انسان یک موجود متفکّر مختار است صد درصد بین عمل او و علم او رابطه دارند منتها گاهی فتوا را از وهم و خیال می گیرد گاهی فتوا را از عقلِ نظر. مسئله ی ارث هم می دانید اللفظ برای ارواح معانی وضع شده یا به تعبیری دیگر برای مفاهیم عامّه وضع شده اگر گفتند مؤمنان وارث فردوس اند این مجاز نیست این حقیقت است چون اگر لفظ برای موجود مادّی یا دنیایی وضع می شد ما نمی توانستیم این الفاظ را درباره ی ذات اقدس الهی به کار ببریم مگر اینکه مشترک لفظی باشد یا مجاز باشد ولی چون لفظ برای روحِ معنا وضع شد یا به تعبیر دیگر برای مفاهیم عامّه وضع شد هم درباره ی ذات اقدس الهی رواست هم درباره ی بعدالموت.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲ تا ۱۶ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَهٍ مِن طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

در آستانه ی شهادت صدیقه ی کبرا(صلوات الله و سلامه علیها) هستیم قبل از ورود بحث چند کلمه درباره ی مقام نورانی آن ذات مقدس عرض کنیم. در بحثهای قبل که درباره ی آن حضرت(سلام الله علیها) سخن به میان می آمد از ارتباط آن حضرت با فرشته ها مخصوصاً جبرئیل(سلام الله علیه) شواهدی بود بعضی از دستورهایی که از جبرئیل(سلام الله علیه) به آن حضرت رسیده بود آن در نوبت صبح در مدرسه ی فیضیه بحث شد که ارتباط انسان کامل ولو پیغمبر هم نباشد امام هم نباشد ولی دارای عصمت کلیّه باشد با فرشته ها ممکن است و خداوند وعده داده است.

صحیفه ی فاطمیه(سلام الله علیها) آمده است که از وجود مبارک امیرمؤمنان(سلام الله علیه) رسید که «فلمّا کانت اللیله الّتی أراد الله أن یُکرِمها و یَقبضها إلیه» شبی که رحلت آن حضرت فرا رسید «أَقْبَلَتْ تقول» یعنی وجود مبارک حضرت امیر می فرماید من دیدم صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) رو کرد دارد سلام می دهد «أَقْبَلَتْ تقول» شنیدم این جمله ها را می گوید «و علیکم السلام و هی تقول لی یابن عم قد أتانی جبرئیل مُسَلِّماً» من دیدم صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) دارد جوابِ سلام می دهد نه سلام می کند. فرمود: «وعلیکم السلام» بعد رو کرد به من وجود مبارک امیرالمؤمنین می فرماید رو کرد به من فرمود پسر عمّ جبرئیل آمد سلام کرد من جواب سلام جبرئیل را دادم «إلی أن قال» وجود مبارک حضرت امیر می فرماید: «فسمعناه تقول و علیک السلام یا قابض الأرواح» بعد معلوم شد عزرائیل(سلام الله علیه) آمد و سلام عرض کرد و فاطمه(سلام الله علیها)

جواب داد فرمود: «وعلیکم السلام یا قابض الأرواح عجّل لی» شتاب کن «و لا تُعذّبنی» دشوار نگیر بر من «ثمّ سمعناها تقول» وجود مبارک حضرت امیر فرمود ما شنیدیم که او می گوید: «إلیك ربّی لا إلی النّار» پروردگارا! به طرف تو می آیم به طرف نه، «ثمَّ غَمَضت عینیها و مدّت یدیها و رِجْلیها کأنّها مَن تکن حیّةً قطّوا» بعد کم کم دستهای مبارك را دراز کرد، پاهای مبارك را دراز کرد و گویا اصلاً زنده نبود روحش را تقدیم کرد.

ص: ۸۴۵

وجود مبارک امیرمؤمنان نقل شده است «رُوِی عن عبدالله بن الحسن عن أبیه عن جدّه(علیه السلام) أنّ فاطمه بنت رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) لمّا احتضرت نظره نظراً حادّاً ثمّ قالت السلامُ علی جبرئیل السلامُ علی رسول الله» معلوم می شود که گذشته از جبرئیل و عزرائیل(سلام الله علیهما) وجود مبارک پیامبر هم حضور پیدا کرد. بعد حضرت فرمود یعنی حضرت صدیقه ی کبرا «اللهمّ مع رسولک اللهمّ فی رضوانک و جوارک و دارک دار السّلام» این حرفها را گفت حالا بعید است که همه ی کسانی که نظیر مثلاً اسماء بنت اُمیس یا اگر کسان دیگری در کنار بدن مطهّر آن حضرت بودند این حرفها را شنیده باشند خب وجود مبارک حضرت امیر بله، می تواند بشنود. از آنها نقل نشده است و اگر آ نها می شنیدند آنها هم نقل می کردند چون این سخن و این مقام را هر کس نمی تواند درک کند. باز در همان صحیفه ی فاطمیه(سلام الله علیها) آمده است که وقتی وجود مبارک صدیقه ی کبرا وارد بهشت می شود «رُوِی عنّها(علیها الصلاه و علیها السلام) لمّا دخلت الجنّه و نظَرَتْ إلی ما أعدّ الله لها مِن الکرامه قرأت» این آیه را قرائت می کند («بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ۝ الَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَهِ مِن فَضْلِهِ لاَ يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلاَ يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ) بعد می فرماید: «فیوحی الله عزّ وجلّ إلیها» بعد از اینکه این آیه را قرائت کرد، ذات اقدس الهی به حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیها) وحی می فرستد «یا فاطمه سَمینی اُعْطِکَ» هر چه خواستی به تو عطا می کنم سؤال کن تا عطا کنم «و تَمنّی علیّ اُلقِکِ» بخواه، خواسته هایت را مطرح کن تا من تو را به مقام رضا برسانم آن گاه «فقالت» صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) عرض می کند «إلهی! أنت الْمُنیٰ» آرزوی من لقای توست، تمنّی من این است که تو را ببینم. حالا آن مراحل بعدی چندین دعاست برای شیعیان خود، برای شیعیان و پیروان اهل بیتش، برای گریه کنندگان سیّدالشهداء بالخصوص دعا می کند حضرت، برای سایر شیعیان عموم، ولی برای گریه کنندگان سیّدالشهداء بالخصوص گریه می کند اما اوّلین آرزوی حضرت لقاءالله است «فقالت إلهی! أنت المنیٰ و فوق المنیٰ» ما بهترین آرزویمان لقای شماست. آن گاه «أسئلک أن لا تُعذّب محبّی و محبّ عترتی بالنّار» این آرزوی ماست که دوستان ما را به آتش عذاب نکنی «إلهی و سیّدی سمّیتنی فاطمه» خدایا! تو اسمم را فاطمه گذاشتی من اگر به فاطمه مسمّایم به تثنیه ی تو مسمّایم «إلهی و سیّدی سمّیتنی فاطمه و فَطَمْتَ بی مَن تولاّنی و تولاّ ذریّتی مِن النّار وعدک الحقّ و أنت لا تُخلف المیعاد» تو به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نخواهی کرد. درباره ی شیعیان حضرت و گریه کنندگان بر سیّدالشهداء مستقیماً بالاصاله دعا می کند چه اینکه برای ظالمان خود، غاصبان فدک و فتنه انگیزان اموی علیه سیّدالشّهداء جداگانه مَظلمه می خواهد یعنی درخواست حمایت از مظلوم و تعذیب ظالم را مسئلت می کند که امیدواریم دعای آن حضرت درباره ی همه ی مسلمانها بالأخص شیعیان و به ویژه شیعه های بحرین و حجاز و سایر مناطق __ ان شاءالنّه __ مستجاب بشود.

سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ی پنج فرمود اگر شما درباره ی معاد شک دارید درباره ی مبدأ که نمی توانید شک داشته باشید برای اینکه شما خدا را به عنوان خالق قبول دارید و برای شما روشن است که انسان را خدا از تراب، از نطفه، از علقه، از مضغه و مانند آن آفرید آیه ی پنج به بعد سوره ی مبارکه ی «حج» این بود (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ) مضغه آنجا مشخص شد که گوشتِ جَویده را می گویند مضغه، مَضغ یعنی جویدن، گوشت یک وقت حالت صاف دارد یک وقت حالت شبیه جویده دارد (ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) بعد فرمود ما قدرت داریم به دلیل اینکه شما که خاک بودید شما را به این صورت در آوردیم زنده کردیم چه اینکه ما بسیاری از خاکها را هم زنده می کنیم مُرده ها را هم حیات می بخشیم (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ) ما خاکِ مُرده را زنده می کنیم که در ذیل همان آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «حج» گذشت که خدای سبحان وقتی فروردین فرا می رسد مثلاً، هم خوابیده ها را بیدار می کند هم مُرده ها را زنده می کند این درختها زنده اند منتها خواب اند اینها را در بهار بیدار می کند وقتی بیدار شدند احتیاج به تغذیه دارند آب را جذب می کنند هوا را جذب می کنند خاک را جذب می کنند آن موادّ دیگر را جذب می کنند کم کم این خاکی که کنار ریشه ی این درخت است و الآن مُرده است در اثر جذبِ ریشه ی درخت زنده می شود، می شود دارای حیاتِ نباتی خوشه و شاخه و برگ و میوه خواهد شد. همین خاک است که مُرده است و به صورت خوشه و شاخه در می آید، پس خدای سبحان در فصل رَبیع با نازل کردن باران چندین کار می کند که دو کارش این است یکی خوابیده را بیدار می کند یکی اینکه مُرده را زنده می کند که (أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) نه «یوقظ الأشجار بعد نومها» آن تنها بیدار کردن است.

لطایفی در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که محلّ بحث است وجود داد در آیه ی سوره ی مبارکه ی «حج» نیست در آن موقع هم اشاره شد که در آیه ی پنج سوره ی «حج» سخن از تبدیل نیست سخن از تسییر نیست و نمی شود از او جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء بودن روح را استنباط کرد برای اینکه در آنجا دارد که ما شما را از خاک خلق کردیم بعد از نطفه بعد از علقه بعد از مضغه، نفرمود ما نطفه را علقه کردیم، علقه را مضغه کردیم اما در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که محلّ بحث است این تبدیل و صیر و صیرورت و حرکت را هم تفهیم کرد فرمود: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُـلَالَةٍ مِن طِينٍ) که انسانِ اوّلی است که در سوره ی مبارکه ی «سجده» آنجا گذشت که خدای سبحان انسان را از طین خلق کرد و نسلش را از آب، آیه ی هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «سجده» این بود (الَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ) که می شود حضرت آدم(سلام الله علیه) (ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ) که می شود فرزندان آدم، اینجا هم که فرمود: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُـلَالَةٍ مِن طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّكِينٍ) این می تواند مطابق با آیه ی هفت و هشت سوره ی «سجده» باشد که آن سلاله ای که از طین است آن برای حضرت آدم است و نسلش از نطفه است گرچه خود انسانِ عادی هم این طور است دیگر همه ی انسانها که الآن هستند اینها اصلشان تراب و طین و امثال ذلك بودند بعد به صورت میوه و موادّ غذایی در آمدند بعد نسل قبل از آنها استفاده کردند بعد شده نطفه دیگر خب.

پرسش:؟پاسخ: این درست است دیگر، همین طور در می آید. از این خاك خلق کرد دیگر.

پرسش: ناظر به اصل است یا نه؟

پاسخ: هر دو دیگر، چون هم انسان اوّلی از خاك است هم انسانهای بعدی. انسان اوّلی که از خاك است که روشن است انسانهای بعدی هم همین خاکها بودند که در مزارع و مراتع و باغها جذب درختها و خوشه ها شدند، شدند برنج و جو و گندم و میوه بعد به صورت موادّ غذایی به بازار عرضه شدند بعد نسل قبل از آن استفاده کرد بعد شده نطفه بعد شده علقه و امثال ذلك هم درباره ی اصل صادق است هم درباره ی نسل.

عمده آن است که در اینجا تعبیرات گوناگون است گاهی به «ثمّ» عطف کرده، گاهی به «فاء» عطف کرده گاهی عطف را تنها به «ثمّ» و «فاء» تغییر نداده بلکه جمله را متحوّل کرده این تحوّلات چندگانه نکات فراوانی را به همراه دارد فرمود: (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) یعنی انسان را که از طین خلق کردیم یعنی انسان همین که فعلاً از طین خلق شده و آینده به صورت انسان خواهد بود مثل اینکه (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) در بحثهای قبل داشتیم که ما الآن سه مرحله را باید پشت سر بگذاریم مرحله ی اول و دوم خیلی مهم نیست مرحله ی سوم مهم است.

مرحله ی اول همان «لیس» تامّه است که وقتی زکریا(سلام الله علیه) استفهام کرد که چگونه من در سنّ پیری همسرم در سنّ پیری، آن وقتی هم که جوان بود عقیم و نازا بود الآن که پیر است چگونه پدر و مادر می شویم. خدای سبحان فرمود: (كَذلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً) این یک «لیس» تامّه است فرمود قدرت خدا بیکران است تو اصلاً چیزی نبودی لا شیء را ما شیء کردیم این «لیس» تامّه. در مرحله ی بعد مربوط به آیه دیگر است که فرمود: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) آنجا روایت نورانی از وجود مبارك امام باقر(سلام الله علیه) است که (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) یعنی قابل ذکر نبود. انسان به صورت منیّ یُمنی بود ولی چون قابل ذکر نبود تعبیر فرمود که (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) یعنی «کان شیئاً غیر قابلٍ بالذّکر» پس مرحله ی اول (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) است که «لیس» تامّه است .

مرحله ی دوم «لیس» ناقصه است که قابل ذکر نیست حالا ـ انسانی که قابل ذکر نبود کم کم او را قابل ذکر می کند چگونه قابل ذکر می کند؟ فرمود اصلش از تراب یا طین بود بعد او را به صورت نطفه در آوردیم بعد نطفه را در رَحِم و زهدان مادر قرار دادیم اینجا تعبیر به «ثمّ» فرمود با «جَعل» برای اینکه طین با نطفه از یک سنخ نیستند و اگر اوّلی مربوط به حضرت آدم باشد و دومی مربوط به نسلش باشد هم تعبیر به «جَعل» به جاست هم با «ثمّ» عطف کردن برای اینکه انسان اوّلی را از طین، نسل او را از نطفه لذا با «ثمّ» عطف کردن تناسب محفوظ است (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَّكِینٍ) از این به بعد چند عطف با «فاء» است (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) به صورت یک تکّه گوشت در آوردیم یا به صورت یک کِرم. (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً) تبدیل نطفه به علقه، تبدیل علقه به مضغه با «فاء» ذکر شد (یک) خَلق مستحضرید که یک مفعول می گیرد اما در اینجا به قرینه ی سیاق «خَلَق» به معنای «صیَّر»، «خلق» به معنای «بدَّل» دو مفعولی شد که فرمود: (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) ما نطفه را علقه کردیم خب «خَلق» که جزء دو مفعولی نیست فعلِ یک مفعولی است اما اینجا به قرینه ی سیاق «خلق» به معنای «صیّر»، «خَلق» به معنای «بدّل» خواهد بود. پس عطف این دو به یکدیگر با «فاء» برای هماهنگی اینهاست یعنی نطفه، علقه، مضغه اینها در یک ردیف اند بعضها فوق بعض، بعضها دون بعض همه ی اینها در دستگاه زهدان مادر سامان می پذیرند و احکام طبّی اینها شبیه هم است منتها بعضی ضعیف بعضی متوسّط بعضی قول. (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) یعنی «بدّلناه و صیّرناه و حرّکناه بمقام علقه» (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً) یعنی «صیّرناه و بدّلناه مضغه» که این «خلق» به معنای تبدیل و تسییر است. اگر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ) را با تبدیل هماهنگ می کند به قرینه ی سیاق است در بحث روز قبل اشاره شد که اوّلین و محکم ترین و متقن ترین مرجع برای فهمیدن قرآن و کلمات اهل بیت(علیهم السلام) خود قرآن و روایات اند ما یک قوانین ادبیِ مدوّنِ از پیش تعیین شده ی عرب نداشتیم در جاهلیّت این چنین نبود که یک قوانین نحو و صرف و معانی بیان و بدیع حاکم باشد اینها بر اساس ذوق حرفهایی داشتند بعد اسلام آمد آنها را سامان بخشید نحو درست کرد، صرف درست کرد، معانی و بیان و بدیع درست کرد بسیاری از این لطایف ادبی را شما در مغنی و امثال مغنی می بینید شواهد آیه و قرآنی است، بنابراین ما اگر به کتاب لغت مراجعه کردیم و نیافتیم که «أنشأ» یا «خَلق» دو مفعول دارد نباید بگوییم الاّ ولابد آنکه دو مفعول دارد یکی «صَیَّر» است و یکی کذا و کذا. اینجا به قرینه ی مقام حالا یا تضمین شده است یا خودش گاهی به این معنا به کار می رود «خَلَق» یعنی «بدّل»، «خلقَ» یعنی «صیّر» نه «خلق» یعنی قبلی را اعدام کرد یک چیز جدیدی را به کار آورد بلکه همان قبلی را به این صورت بعدی در آورد، اگر قبلی را به صورت بعدی در آورد این صیرورت است این تبدیل است به نحو تکامل نه تبدیل است به نحو تساوی یا به نحو تناقض. خب، (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً) همه ی اینها با «فاء» است با دو مفعولی با اینکه هیچ ادیبی نیامده هیچ لغوی نیامده بگوید «خلق» دو مفعول می گیرد. خب اینجا یا تضمین صیرورت است یا تضمین تبدیل است به قرینه ی سیاق دو مفعولی شد.

مطلب بعدی آن است که اینجا باز لحن آیه عوض شد فرمود ما این مضغه را که گوشتِ جَویده است به منزله ی جَویده است این را به صوتر استخوان در آوردیم. خب (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) نفرمود «فخلقنا العِظام لحماً» که ما استخوان را به گوشت تبدیل کردیم این را نفرمود، بلکه یک تعبیری که عرف بتواند بفهمد با کنایه آمیخته باشد ذکر کرد فرمود ما این استخوان را گوشت پوشاندیم یک جامه ی گوشتی در برِ این استخوان کردیم اینکه درست نیست برای اینکه اینها که می بینید در تندیسها و در مجسّمه ها و امثال ذلک مجسّمه ای درست می کنند بعد لباسی به بدن او می پوشانند این یک چیز عاریه ای است. در اینجا گوشت را خدای سبحان به منزله ی جامه ی استخوان قرار داد و این یک تشبیه و یک تفهیم عرفی را به همراه دارد وگرنه از درونِ همین استخوانها و از بیرون این استخوانها گوشتی روئیده شد که با او منسجم و هماهنگ است لباسِ او نیست که خارج از ذات او باشد در درون او و در بیرون او، درون و بیرون او را این گوشت با ریشه ی خود و با بدنه ی خود تأمین کرده است (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) خب.

پرسش: استخوان کجا بوده همه جا گوشت بوده؟

پاسخ: فرمود ما مضغه را به صورت گوشت در آوردیم. استخوان سازی که در نوبت قبل مشخص شد که. این مضغه را خدای سبحان به صورت استخوان در آورد. خب (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) اینجا هم با «فاء» عطف شد. از این به بعد تا اینجا مرز مشترک انسان است و دام که گوسفند هم در رَحِم مادرش همین طور می شود دیگر. گاو و گوسفند و شتر و اینها همین طور می شود. از این به بعد مرز جدایی انسان که حیوانِ ناطق است از حیوانات دیگر شروع می شود و آن چون برای ماها روشن نیست از آن نامِ خاصّی به میان نیامده فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) از اینجا معلوم می شود که یک کار جدیدی شد (یک) آن کارِ جدید در ردیف کارهای دیگر نیست (دو) و قابل فهم برای توده ی مردم نیست (سه) و با آن خلقِ جدید این موجود شده «أحسن المخلوقین» (چهار) چون خدای سبحان «أحسن المخلوقین» به بار آورد می شود (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (پنج) این تعبیر را درباره ی شمس و قمر و امثال ذلک نگفت (شش) در جریان شمس و قمر فرمود اینها یک مُشت دود بودند من اینها را به این صورت در آوردم (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ) اینکه شما می بینید راه شیری هست، شمس و قمر هست، ثابت و سیّار هست، نورشان چند میلیون سال باید طول بکشد تا به شما برسد اصلش یک مُشت گاز بود (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ) بعد (وَزَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ) مصابیح به او دادیم بعد هم وقتی قیامت بشود بساط همه ی اینها را جمع می کنیم. این «أحسن المخلوقین» نیست تا خدا بشود (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) درست است فرمود شما اگر انسانید «أحسن المخلوقین» هستید (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) را درک می کنید و اگر آن (خَلْقاً آخَرَ) را رعایت نکردید در ردیف همینهایید اگر در ردیف همینهایید خب آسمان از شما بزرگ تر است زمین از شما بزرگ تر است (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنَاهَا) شما اگر آن شرف انسانی را نداشتیه باشید به چه چیزی می نازید لقمان حکیم در اثر داشتن حکمت آن وصیّت را کرده (إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) زمین از تو مهم تر است کوه از تو مهم تر است این تپّه ها از تو بزرگ ترند چه رسد به آسمان و زمین. تو اگر همین هستی که حیوان دارد خب همه از تو بزرگ ترند سنگین ترند، اگر (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) شد چیزی در تو هست، بارِ امانتی را می کِشی که آسمان و زمین نمی کِشند، بنابراین این (خَلْقاً آخَرَ) بارِ فراوانی دارد که اگر آ ن را کسی نداشت زمین از او سنگین تر، آسمان از او سنگین تر این تپّه ها از او بزرگ تر (إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) جزء نصایح حکیمانه ی لقمان است (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنَاهَا) جزء بیانات نورانی خداست (خلق

السماء أكبر مِن خلق النفس) از بیانات قرآن کریم است یعنی اگر (خَلْقاً آخَرَ) را داشتی، آن روح ملکوتی را داشتی، انسانیّت را داشتی از همه ی اینها بالاتری. خب، الآن چند نکته باید استخراج بشود: یک، این (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ) یعنی چه؟ آیا «أنشأ» به معنای «أوجد» است که راغب و امثال راغب معنا کردند و شواهدی از آیات قرآن هم تأیید می کند یا «أنشأ» یعنی نشئه دادیم به شما «نَشَأ» یعنی «ارتفعَ»، «ناشیء» یعنی مرتفع. حالا این در پرانتز باید روشن بشود که برخی «نشأ» را مهموزاللام می دانند بعضی ناقص یایی می دانند لذا برخیها «نشأ» را اول باب نون و شین ذکر می کنند بعضیها در آن آخر ذکر می کنند. خب این «نشأ» به معنای «ارتفع» است این جوانی که رشد کرد می گویند ناشیء، «نشأ» یعنی «ارتفع»، اگر «نشأ» یعنی «ارتفع»، «أنشأ» یعنی «رَفَع» (أَنشَأْنَاهُ) یعنی «رفعناه» او را بالا آوردیم. این معنا را ابن فارس در مقاییس نقل می کند که «نشأ» به معنای «ارتفع»، «أنشأ» هم به معنای «رَفع» اما اگر «أنشأ» به معنای «أوجد» باشد که راغب ذکر می کند که دقیق نیست منتها او چون از شواهد قرآنی کمک گرفته شهرتی پیدا کرده خب، اگر «أنشأ» به معنای «أوجد» باشد یک بحث خاص دارد، اگر «أنشأ» به معنای «أوجد» باشد معنایش این است که ما همین انسان را وجودِ دیگر دادیم تاکنون هر چه بود خَلقِ به معنای تَصییر یعنی صیرورت دادن دو مفعول، خَلق به معنای تبدیل یعنی دو مفعولی بود اینجا هم (أَنشَأْنَاهُ) یعنی «أوجدناه خلقاً آخر» این «أوجدناه» نه معنایش این است که ما همان را ایجاد کردیم «ایجاداً آخر» که بشود مفعول مطلق برای تأکید، چون اگر مفعول مطلق تأکیدی باشد هیچ اثری ندارد وجودش کالعدم است وقتی وجودش کالعدم شد مثل اینکه گفتیم «ضربتُ ضرباً» این مفعول مطلق تأکیدی پیام دیگری ندارد فقط تأکید همان مطلق است خب پس این مفعول را ما حذف می کنیم وقتی مفعول را حذف کردیم می شود (أَنشَأْنَاهُ)، (أَنشَأْنَاهُ) یعنی این شیء موجود را شما ایجاد کردید؟ اینکه تحصیلِ حاصل محال است تحصیل حاصل چرا محال است؟ چون اجتماع مِثْلین دارد، اجتماع مثلین چرا محال است؟ چون برگشتش به اجتماع نقیضین است. یک محقّق تا این طناب را نکِشد به اصل و مبدأ المبادی بین راه نمی ایستد آن پژوهشگری که زود سَرِش را تکان می دهد او بالأخره عالِم نخواهد شد. تا به آن اصلِ مبدأ تناقض برنگردد این آرام نمی شود. اجتماع مِثلین، تحصیلِ حاصل چرا محال است؟ برای اینکه «الف» که حاصل است اگر شما بخواهید دوباره این را حاصل بکنید می شود یک الف، دو الف، دو الف است خب اجتماع مثلین چرا محال است؟ برای اینکه برگشتش به اجتماع نقیضین است چرا؟ چون «الف» وقتی دوتا شدند یقیناً باید مِیْز باشند چون یقیناً مِیْز نیست پس هم مِیْز هست و هم پس مِیْز نیست اجتماع مثلین چون برگشتش به اجتماع نقیضین است محال است تحصیلِ حاصل چون برگشتش به اجتماع نقیضین است محال است. خب این (أَنشَأْنَاهُ) ما او را ایجاد کردیم یعنی هم او را ایجاد کردیم اینکه می شود تحصیلِ حاصل، او را چیز دیگری به او دادیم این «أنشأنا» می شود «أعطینا» این دلیل می خواهد اما اگر گفتیم که تاکنون ما هر چه داشتیم خلقِ به معنای تبدیل و تصییر بود نباید بگوییم مغنی «خَلق» را به معنای «أنشأ» نگرفت یا «أنشأ» را به معنای «خلق» نگرفت یا «أنشأ» دوتا مفعول ندارد برای اینکه مغنی نگفت اینجا جایی است که باید گفت «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» باید ادبیات را به مغنی داد نه ادبیات را از مغنی گرفت اگر کسی اهل قرآن باشد. خب شما این «خَلَق» که داشتید مگر در کتابهای لغت در کتابهای ادب «خلق» دو مفعول است چطور همه ی اینها را دو مفعولی قبول کردید، قرینه ی سیاق و سِباق هر دو شاهدند که اینجا تبدیلی صورت گرفته پس (أَنشَأْنَاهُ) یعنی خودِ او را ایجاد کردیم که این (خَلْقاً آخَرَ) که بشود مفعول مطلق برای تأکید، مفعول مطلق تأکیدی پیامی ندارد وجودش کالعدم است این هیچ، می شود (أَنشَأْنَاهُ) یعنی «أوجدناه»، «أوجدناه» یعنی این شیء موجود را ایجاد کردیم؟ اینکه تحصیلِ حاصل است. چیزی به شیء موجود دادیم نظیر (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) این معنایش این است که یا «أنشأ» به معنای «نَفَخ» است یا «أنشأ» به معنای «أعطینا» است که هر دوی اینها دلیل می خواهد اگر گفتیم (أَنشَأْنَاهُ) همان حرف مقاییس است که فرمود «نشأ» یعنی «ارتفع»، «أنشأ»

یعنی «رفع» یعنی همین را بالا آوردیم. این خوابیده را نشاندیم، این نشسته را قائم کردیم این شیء الآن بالا آمده بالایش به نام روح است پایینش به نام بدن است این مجموع می شود انسان. این با جسمانیهالحدوث بودن و روحانیهالبقاء بودن روح سازگار است این روحِ خوابیده را بیدار کردیم این روحِ مضطجع و مُستلقی را نشاندیم این روحِ نشسته را قائم کردیم ایستا کردیم و پویا کردیم.

ص: ۸۵۱

سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمایند این معنا با جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء هماهنگ تر است بر اساس این نکات است، البته آن (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) با این آیه هماهنگ نیست باید درباره ی او جداگانه بحث کرد این با حرف کسانی که می گویند روح قبل از بدن موجود بود نظیر اینکه آن روایات «خَلَق الله الأرواح» با او هماهنگ تر است منتها این بزرگانی که می گویند روح، جسمانیهالحدوث است و روحانیهالبقاء می گویند آن «خَلَق الله الأرواح» وجودِ عقلی دارد او پایین نیامده مرحله ی نازله ی او پایین آمده آن روایت را قبول دارند آن روایت هم معنا می کنند این آیه هم معنا می کنند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲ تا ۱۶ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَهٍ مِن طِینٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِی قَرَارٍ مَّکِینٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّکُم بَعْدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

در این سور ه بخشی از معارف مربوط به مبدأ و معاد را به این صورت ذکر می کند چون قسمت مهمّ علومی که انسان با آن روبه روست همان انسان شناسی و معرفت نفس است.

خدای سبحان نحوه ی خلقت انسان را بازگو کرد و گذشته ی انسان را در بخشهای دیگر قرآن بیان کرد و در این بخش فعلیّت انسان و آینده ی انسان را مشخص کرد یعنی انسان قبل از دنیا چه بوده است آن را در آیات دیگر ذکر کرد. این دو بخش از مسافت را در این سور ه ذکر می کند. انسان فی الدنیا و انسان بعدالدنیا. درباره ی پیدایش و پرورش انسان در دنیا فرمود با این «لام» قسم (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَهٍ مِن طِینٍ) نحوه ی آفرینش انسان را از نظر ساختار بدن و روح در این قسمت ذکر می کنند, از نظر مسائل آزمونی و اجتماعی و امثال ذلک را در آیات دیگر ذکر می کنند که فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ) با «لام» قسم فرمود تحقیقاً من انسان را در کَبد خلق کردم.

ص: ۸۵۲

کَبد یعنی رنج و آزمون و تلاش و کوشش و خستگی غیر از کَبِد است که یکی از اعضای گوارش است سوگند یاد کرد که انسان هرگز راحت نیست انسان تا زنده است در تلاش و کوشش است حالا یا مشکل مالی دارد یا مشکل اجتماعی دارد یا مشکل سیاسی دارد یا مشکل خانوادگی دارد یا مشکل اخلاقی دارد بالأخره در رنج دارد زندگی می کند گنجش در جای دیگر است کسی خیال کند که در دنیا می تواند راحت باشد مستحیل است چون آن که عالَم و آدم را آفرید فرمود ساختار انسان در رنج است اینجا جای امتحان است خب کسی هفتاد سال, هشتاد سال در کلاس امتحان بنشیند همیشه با دلهره همراه است دیگر این دیگر خواب و آسایش ندارد که مگر اینکه غفلت داشته باشد از اینکه دارد امتحان می دهد و آینده ای هست و اگر کسی غافل نباشد در زحمت است اگر کسی در آسایش است چون خیال می کند که (یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) این (وَلاَ

تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً) او دیگر انسان نیست اگر کسی خواست زندگی انسانی داشته باشد در دلهره است هشتاد سال در دلهره. آسایش برای مسافری که نمی داند کجا می رود ممکن نیست فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ) البته همینها که در کبدند به تبع اوّلی است اگر مقداری این راه را رفتند به یاد خدا مأنوس شدند (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) بقیه سفر را با آرامش طی می کنند. این (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) طمأنینه است دیگر کبد نیست. خب, پس خلقتِ اوّلی با رنج همراه است و برای اینکه انسان این رنج را کم بکند یا به حساب نیاورد باید با کسی که طمأنینه آفرین است رابطه داشته باشد.

ص: ۸۵۳

وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که در جریان جنگ بدر اوّلین جنگی بود که مسلمانها باید آن را تحمّل می کردند یک جنگ تحمیلی بود و جنگ نابرابر هم تحمیلی بود پیش بینی نشده بود و نابرابر هم بود زیرا مشرکین چند برابر ما بودند آنها مسلّح بودند ما بی سلاح, آنها سواره بودند ما پیاده, آنها موادّ غذایی فراوانی داشتند ما سربازانمان با خرما و مَکیدن خرما خودشان را سیر می کردند و مانند آن, ولی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در همان شب بدر زیر درختی تا صبح مشغول مناجات بود و اصلاً گویا فردا جنگی نیست این قدر پیغمبر آرام بود این را خود حضرت امیر دارد آن علی(سلام الله علیه) خب اگر کسی به این مراحل نزدیک شد آمد و رفتِ دنیا برای او بی اثر است و بی ارزش وگرنه توده ی مردم در زحمت اند این برای ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و امثال ذلک, اما ساختار خلقتش را در این سور ه بیان کرده سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که انسان چه تطوّراتی را پشت سر گذاشت. دو تطوّر از تطوّرات قبلی که یکی به «لیس» تامّه یکی به «لیس» ناقصه برمی گردد در آیات قبل مطرح شد یکی اینکه به وجود مبارک زکریا فرمود: (كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً) که این «لیس» تامّه است یکی هم در سوره ی «انسان» (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً) که این «لیس» ناقصه است یعنی بود مثل (مَنِيٍّ يُمْنَى) ولی قابل ذکر نبود (لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً):

بیان نورانی امام باقر(سلام الله علیه) ذیل این آیه این است که اصلاً قابل ذکر نبود, پس «کان شیئاً لکن غیر قابلٍ للذّکر» این دو مطلب. حالا این مراحلی که بالأخره از او یاد می شود که در رَحِم است و امثال ذلک باید ذکر بکنند و این مرحله را به مرحله ی برزخ و به مرحله ی معاد می رسانند. فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ﴾ اصلِ انسان از عصاره ی خاك و گِل بود خاك بود بعد طین شد بعد عصاره ی طین به این صورت در آمد سُلاله یعنی سُلاله می گویند سلاله ی سادات اند سلالهالسادات سَلیلِ فلان اند یعنی عصاره. خب این نطفه که از پدر خارج می شود در قرارِ مَکین قرار می گیرد که زِهْدان مادر است ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾, ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ﴾ یعنی «لقد خلقنا سلاله مِن طینٍ» مثلاً مادّهٔ غذائیه و مانند آن که این ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا﴾ اگر بخواهد با آیات بعدی هم سیاق باشد معنایش آن است که ما سلاله ی طین را به صورت نطفه در آوردیم بعد نطفه را در قرارِ مَکین جا دادیم که در سوره ی مبارکه ی «واقعه» دارد کارِ پدر, اِمناست اما جاسازی و رهنمود و هدایت این نطفه به زهدان مادر این دیگر کار مادر یا پدر نیست این کارِ ماست ﴿أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ﴾ کارِ پدران اِمناست نقلِ این مادّه «مِن موضعٍ إلی موضعٍ آخر» اما جاسازی, مکان دادن, گرم نگهداری دیگر کار آنها نیست ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ مستحضرید که همه ی اینها دو مفعولی است با اینکه «خَلْق» بیش از یک مفعول نمی گیرد «خَلَقه» عنوان «خَلَق» جزء افعال دو مفعولی نیست اما اینجا چون به معنای «صیَّر» است دو مفعول می گیرد ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ یعنی «صیَّرناه علقةً» وقتی خدای سبحان نطفه را علقه کرد می توان گفت «فصارت النطفه علقةً», «الله صیّر النطفه علقةً فصارت النطفه علقةً فکانت العلقه مسبوقةً بالنطفه» همه ی این تعبیرها درست. ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ یعنی «صیّرنا العلقه مضغه» پس «فصارت العلقه مضغةً فکانت المضغةُ مسبوقه بالعلقه» همه ی این تعبیرها درست است سه تعبیر یعنی سه تعبیر, تصییر برای خدا, صیرورت برای این نطفه, اتّصاف این به سابقه ی علقه هم برای این مضغه. ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ فهاهنا امورٌ ثلاثه: «الأوّل التصییر و هو فعل الله» یعنی «صیّرنا العلقه مضغه» دوم الصیروره «فصارت العلقه مضغه» سوم سابقه ی کینونت «فکانت المضغه علقه» خب. ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً﴾ «أی صیّرنا المضغه عظاماً, فصارت المضغه عظاماً, فکانت العظام مسبوقه بالمضغه» این هر سه مطلب درست است. از این به بعد لونِ بحث عوض می شود آیا این تعبیرها که نطفه, عَلقه شد عَلقه, مضغه شد و مضغه, عظام شد از باب کون و فساد است یعنی خلع و لُبث است یا لُبث بعد لُبث. برای اینکه روشن بشود که سیاق لُبث بعد لبث است یعنی چیزی که داشت به مرحله ی بالاتر و کامل تر رسید نه اینکه چیزی را از دست داد و چیز دیگر گرفت. یک وقت است می گوییم آب, هوا شد یعنی وقتی که آب دیگ داغ شد و جوش آمد تبدیل می شود به هوا, صورت مائی را از دست می دهد صورت هوایی را می گیرد که این را به اصطلاح می گویند کون و فساد یعنی قبلی را از دست داد بعدی را گرفت. یک وقت لُبث بعد لبث است نه خلع لبث. چیزی را از دست نمی دهد آنکه داشت دارد و کامل تر می شود اگر یک وقت به صورت رقم و عدد باشد دیگر تکامل و حرکت در آن نیست مثل اینکه اگر کسی پنج تا کتاب دارد یک کتابِ دیگری رویش بگذارد می شود شش تا اما نه اینکه پنج تا شده شش تا آن پنج تا سرِ جایش محفوظ است این هم در کنار اوست, گرچه می گوییم پنج تا شده شش تا اما حرکت نکرده که آن پنج تا بشود شش تا بلکه آن پنج تا سرِ جای خودش است این ششمی هم کنار آنهاست اما یک وقت می گوییم این ساقه ی گندم یا برنج که دو سانت بود الآن شد چهار سانت. این معنایش این نیست که دو سانتی در کنار آن دو سانت دیگر آمده بلکه همان دو سانت قبلی بالا آمده جمعاً شده یک ساقه ی چهار سانتی این می شود حرکت آن دیگر جمع و تفریق در آن حر کت نیست. اینجا که فرمود: ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً﴾ آیا از سنخ لبث بعد لبث است یا خلع لبث، اما وقتی که فرمود: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾ نشان می دهد که از سنخ لبث بعد لبث است یعنی ما چیزی را کم نکردیم همان که بود هست، منتها بالا آوردیم و کامل تر کردیم نمونه اش

این است که ما استخوان را حفظ کردیم روی این استخوان درون و بیرون جامه ی گوشتی پوشاندیم. خب (فَكَسَوْنَا) اینجا هم «کسا» فعلی نیست که دوتا مفعول بگیرد اما اینجا هم دوتا مفعول گرفته یعنی ما جامه ی گوشتی بر پیکر استخوان پوشاندیم «فصیّرنا العِظام العاریه عن اللحم عظاماً مکسوّةً باللحم، فصیّرناها کذا، فصارت العظام کذا، فالعظام المکسوّه باللحم مسبوقةٌ بالعظام العاریه عن اللحم» تا اینجا بر اساس وحدت سیاق، همین معنا به صورت (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) در می آید اما آن خَلقِ آخر چیست؟ بر اساس اینکه (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً) دیگر آن را روشن نکرد فرمود ما او را چیز دیگر کردیم. اینکه فرمود: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) ما او را چیز دیگر کردیم خب، (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ) دیگر نباید گفت که این «أنشأ» یک مفعول می گیرد مگر «خَلَق» دو مفعول می گیرد مگر «کَسا» دو مفعول می گیرد سیاق یعنی سیاق.

ص: ۸۵۵

سِباق یعنی سـباق این دوتا عامل از دیرزمان ششـصد هفتصد سال قبل گفتند تا رسـیده به کفایه و امثال کفایه که ما یک سباق داریم به نام تبادل، یک سیاق هم داریم که از نحوه ی جمله اسـتفاده می شود. خب سِـباق الفاظ و سـیاق الفاظ نشان می دهد که دو مفعـولی است و گرنه نه «خَلـق» دو مفعـولی بـود نه «کَسـا» دو مفعـولی بود نه «أنشـأ» دو مفعولی. این را بایـد به خود آیه مراجعه کرد و لغت را زنده کرد نه اینکه برویم به سراغ لغت ببینیم آیا «خلق» دوتا مفعول می گیرد «أنشأ» دوتا مفعول می گیرد «کسـا» دوتا مفعول می گیرد. ما ادبیات مـدوّنی قبل از قرآن نـداشتیم تا بگوییم این قرآن تابع آن ادبیات مـدوّن است خب اگر گاهی گفته می شود «خَلَق» به معنای «جَعَل» است از اینجا گرفته انـد، «خلق» به معنای «صـیّر» است از اینجا گرفته اند، «أنشأ» به معنـای «صیّر» است از اینجا گرفته انـد. نه اینکه ما یک کتاب مـدوّنی داریم سـیبویه و امثال سـیبویه اینها بعـد از قرآن، ادبیات نوشـتند. خب پس سـیاق آیه مبار که همه اش دو مفعولی است با اینکه هیچ کس نگفته «خلق» دو مفعول می گیرد، هیچ کس نگفته «کسا» دو مفعول می گیرد، هیچ کس نگفته «أنشأ» دو مفعول می گیرد همه ی اینجا به معنای «صیّر» است حالا که «صیّر» شـد ببینیم چگونه تصـییر است آیـا تصـییر کون و فسـادی است آن طوری که آب بخـار می شود یـا آن طوری که سـاقه ی دو سانتی، چهار سانتی می شود آیا از سـنخ خلع و لُبث است، کَندن چیزی و گرفتن چیزی است یعنی کون و فساد یا از سـنخ لُبث بعد لبث است آن طوری که آب، هوا می شود که کون و فساد است یعنی صورتِ آبی را خلع می کند و صورت هوایی را در برمی پوشـد و می گیرد از آن سـنخ است یا نه، آ ن طوری که ساقه ی گندم دو سانت است می شود چهار سانت. همه ی اینها مخصوصاً از ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾ نشان می دهد که از سـنخ لبث بعد لبث پس همه ی اینها از سـنخ تصـییر است وقتی تصـییر شد سه تا فعل صادق است سه تا حرف صادق است یکی اینکه «صـیّر الله العلقه مضـغه» یکی اینکه «صارت العلقهُ مضـغهً» یکی اینکه «کانت المضـغهُ مسبوقه بالعلقه، فالمضـغه علقیه الحدوث و مضغیه البقاء» درباره ی همه ی اینها همین طور است «فکسونا المضـغه عظاماً» یعنی «صـیّرنا المضـغه عظاماً، فصارت المضـغه عظاماً، فکانت العظامُ مسبوقهً بالمضغه. فاعظام مضغیّه الحدوث و عِظامی البقاء» حالا می رسیم به ﴿أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾ یعنی همین را ما چیز دیگر کردیم. ما آن ﴿خَلْقاً آخَرَ﴾ بر اساس ﴿وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ نمی دانیم چیست و خدای سبحان این را درباره ی خصوص انسان انجام داده و گرنه همه ی حیوانات تا این محـدوده مساوی انسان انـد یعنی حیوانات نطفه انـد علقه می شوند مضـغه می شوند عظام می شوند ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾ می شونـد یـک روحِ حیوانی هم به آنهـا داده می شود، می شونـد گوسـفند دیگر ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ در آن نیست اما همین معنـا تا اینجا که مرز مشترک است این را نفرمود ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ﴾ بعـد از اینکه فرمود: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾ دیگر نفرمود ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ﴾ اما وقتی مرز انسان و دام از هم جـدا شد ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ﴾ شد فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ چون «أحسن المخلوقین» به دنیـا آمـد کشف می کنیم که او ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است. خب پس این ﴿كَسَوْنَا﴾ یـا ﴿أَنشَأْنَاهُ﴾ به معنای «صـیّرنا» است وقتی «صـیّرنا» شد سه تا قضـیه صادق است یکی اینکه «صیّر الله العِظام المَکْسُوّه باللحم شیئاً آخر، خلقاً آخر» این یـک قضـیه، «فصـارت العظـام المکسـوّه بـاللحم خلقـاً آخر، فکـان الخلـقُ الآخر مسبوقاً بالعظـام المکسـوّه بـاللحم» ایـن همـان جسـمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء در می آید ما توقّع داشـته باشـیم آیه صـریح باشد بگوید «یا ایّها الذین آمنوا الروح جسمانیه الحـدوث و روحـانیه البقـاء» این در احکام فقهی هم چنین چیزی نادر است، اما ظاهر آیه همین است پس اینکه ما به دنبال این باشـیم که «أنشأ» دو مفعول می گیرد یا نه سـیاق، سـیاق دو مفعولی است وقتی سـیاق دو مفعولی شد سه تا قضـیه صادق اسـت یکی «صـیّر الله» دوم «صارت الکـذا» سوم «اتّصف بأنّه مسـبوقٌ بکـذا» پس «صـیّر الله العظام المکسوّه باللحم خلقاً آخر، فصارت العظـام المکسوّه خلقاً آخر، فکان الخلق الآخر مسـبوقاً بالعظام المکسوّه باللحم» تمام این سه قضـیه در تمام این سه جمله صادق است این هم ظاهرش همان است که سیدناالاسـتاد در المیزان بیان کرده. حالا می مانـد مسـئله ی ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ چون

(نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِى) اگر مخصوص حضرت آدم بود خب انسان می توانست بگوید که او یک راه دیگری دارد. درباره ی حضرت آدم آمده که (إِنِّى خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ ۝ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِى) این دارد اما همین معنا در سوره ی مبارکه ی «سجده» درباره ی خود انسان هم هست در سوره ی مبارکه ی «سجده» آیه ی هفت به بعد این است (الَّذِى أَحْسَنَ كُلَّ شَىْ ءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِن مَاءٍ مَهِينٍ ۝ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُوحِهِ) معلوم می شود که این نَفْخ روح همان طوری که درباره ی حضرت آدم است درباره ی بنی آدم هم است حالا این نَفْخ می تواند از سنخ اعطای شیئی از خارج باشد و هم می تواند با تکمیل و تصییر همین شیء از داخل باشد یعنی این را بالا آوردیم همان طوری که همه ی نباتات را، همه ی گیاهان را، همه ی این درختها را چه حبّه چه هسته او بالا می آورد. اینکه حبّه و هسته بود همین را بالا آورده به نفسِ نباتی رسانده یک قدری بالاتر می آورد به نفس حیوانی، یک قدری بالاتر می آورد به نفس انسانی می رساند مگر این هسته و حبّه را او نمی شکافد (فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى) فرمود هم حَبّ را هم نَوا یعنی هسته را وقتی یک کشاورز یا یک باغبان به زمین گذاشت بعد از شیار به دل خاک گذاشت مأموران ما می روند بعد در فرصت مناسب این را می شکافند این حبّه ی گندم را این هسته ی خرما را می شکافند یک قسمتش را به طرف درون خاک می برند می شود ریشه، یک قسمتش را از خاک بالا می آورند می شود خوشه و شاخه چه در حبّه چه در هسته (فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى) بعد کم کم بالا می آوریم بالا می آوریم که به حدّ نفس نِباتی می رسد. فرمود این درختها را شما احیا کردید (تنبتوا شجرها أم الله) ما (ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) شما (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ۝ ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) کارِ یک کشاورز حَرثْ است یعنی نقل این حبّه از انبار به مزرعه همین، اینکه زَرْع نیست زرع آن است که مُرده را زنده بکند زارع ماییم (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ۝ ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) حَرث برای شماست بله آن هم به اذن خدا که این گندمها را از انبار به دلِ خاک می گذارید این کار مهمّی نیست باد هم بزند همین طور است خیلی از این درختهای گردوی خودرو در اثر اینکه کلاغها هنگام خوردن این گردوها مقداری از دهنشان می افتد به زمین بعد این درخت دیگر سبز می شود فرمود این کارِ علمی نیست که شما می کنید کارِ کشاورزی برای ماست این است که مستحب است که یک کشاورز هنگام کشاورزی یک مُشت گندم را بگیرد رو به قبله بایستد این آیه را بخواند همین است (أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ۝ ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) اینکه عرض می کنیم یک مفاتیح الجنان جلد دوم لازم است برای همین امور است خب اینها را هم بالأخره ائمه فرمودند این دعاها را این دستورها را هم آنها دادند. فرمود این کارِ کشاورزِ حقیقی برای ماست ما زارعیم رزعِ ما هم این است که مُرده را زنده می کنیم این حبّه را می شکافیم این هسته را می شکافیم یک مقدار خوشه یک مقدار ریشه این را بالا می آوریم بعد تازه وقتی که این بالا آمد منتظر است که ما به او چه بدهیم شما می بینید یک هکتار زمین این یک هکتار زمین انواع و اقسام میوه های رنگارنگ را می دهد طعمهای گوناگون را می دهد شکلهای گوناگون را می دهد و خاصیتهای گوناگون را می دهد.

سوره ی مبارکه ی «رعد» مشخص شد فرمود: (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) در زمین می بینید یک قطعه است مجاور هم و یک هکتار زمین مثلاً چندین گونه میوه در آن پیدا می شود آیه ی چهار به بعد سوره ی مبارکه ی «رعد» این بود (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ) باغهایی است (مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ) باغبانش یکی، زمینش یکی، هوایش یکی، فصل برداشتش هم یکی، فصل کاشتش هم یکی، آفتابش هم یکی، آبش هم یکی، خاکش هم یکی، اما انواع و اقسام میوه ها فرق می کند فرمود: (يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ) اما (وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ) دوتا میوه شبیه هم نیست دوتا برگ شبیه هم نیست دوتا گُل شبیه هم نیست دوتا بو شبیه هم نیست فرمود این کارها را ما می کنیم این می شود نظم علمی خب، حالا دربارهٔ ی انسان هم فرمود ما این را به یک وضع دیگر آوردیم درباره ی هیچ کدام از آنها نفرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) تا اینجا که مضغه کسون عَظم می شود و عظم بی گوشت دارای گوشت می شود این مشترک بین انسان و دام است اما (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) «أی صیّرناه خلقاً آخر» این دیگر آخر چیست معلوم نیست چون (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) خب ما توقّع داشته باشیم که آیه بالصراحه بگوید «یا ایّها الذین آمنوا انّ النفس جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» این یک توقّع نابه جایی است در فقه و اصول و سایر علوم نقلیه ما چنین صراحتی کم داریم ظاهر آیه این است اگر همه ی موارد این سیاق دو مفعولی است تَصییر است سه تا قضیه صادق است یکی فعلِ خدا، دوتا هم مخلوقِ او، اگر خدای سبحان فرمود: (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) یعنی «صیّرنا العظام العاریه عن اللحم، مَکْسُوّه باللحم» این قضیه اُولیٰ، «فصارت العظام العاریه عن اللحم مکسوّه باللحم، فکانت العظام المکسوه باللحم مسبوقهً بالحظام العاریه عن اللحم» این همان جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء در می آید چون مشابه این را درباره ی (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) داریم.

ص: ۸۵۷

پرسش:...غیر انسان هم این خلقِ آخر را داریم؟

پاسخ: آخر یعنی دیگری که قابل درک کردن است اما در اینجا وقتی که همه ی اینها عمیق و علمی بود و قابل دسترسی بود آنها را بیان کرده اما این بعد بلافاصله فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) معلوم می شود از سنخ این چیزهای دیگری که شما می بینید نیست.

پرسش: خب الآن روحِ حیوانی که در غیر انسان وجود دارد؟

پاسخ: آن هم بالأخره انسان، خیلی از افراد انسان در حدّ حیوان اند منتها حیوانِ بالفعل و انسانِ بالقوّه اند جزء آن ملکوتِ اعلا که نیستند اینها قابل درک است تا حدودی، بخشی از معانی و حیات حیوانی را خیلیها درک می کنند اما این روحِ انسانی ملکوتی را خیلیها غافل اند چون خودشان را گُم کردند، اگر کسی خودش را فراموش کرده (نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) خیلیها خودشان را گُم کردند و همین خدایی که در سوره ی «حشر» می فرماید خیلیها خودشان را فراموش کردند (وَلاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) همینها در سوره ی مبارکه ی «نساء» و امثال «نساء» وقتی جریان جبهه و جنگ پیش می آمد (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) خدا می فرماید اینها فقط به فکر خودشان اند این خودِ حیوانی است که اینها به فکر خودشان اند آن خودِ انسانی را فراموش کردند فرمود اینها آن خودِ اصلی را فراموش کردند جریان جبهه و جنگ که می شود تا صحبت جنگ می شود (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) اینها فقط به فکر خودشان اند. خب اینکه آن خودِ انسانی را فراموش کرده که دیگر برای او درکش آسان نیست لذا می فرماید: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ).

پرسش: از نظر خلقت همان مقام و مرتبه ی حیوانی هم خلقِ آخر است یا نه؟

پاسخ: بله خب، اما بالأخره آن طور نیست که قابل درک باشد، درباره ی حیوانیّت نفرمود (وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) چون خیلی دور نیست اما درباره ی انسانیت است که فرمود. خب، می مانند مسئله ی این جریان آیه ای که در بحث دیروز خوانده شد یعنی روز چهارشنبه که خدای سبحان فرمود: (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً):

یک مادّه ی مشترکی بین سوره ی مبارکه ی «اسراء» و «لقمان» است ولی آن ذیل در سوره ی مبارکه ی «اسراء» است. در سوره ی «لقمان» آیه ی هجده به این صورت است (وَلاَ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً) این (وَلاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ) در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۳۷ به این صورت آمده است (وَلاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً) چرا؟ برای اینکه (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) مطلب بعدی آن است که اگر خدا (أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) است معلوم می شود خالقینی در عالم هستند که خدا اَحسن است این فی الجمله درست است ولی با توجیه بعدی حل می شود برای اینکه خداوند خلقت را به غیر خود اسناد داد مثل جریان حضرت عیسی(سلام الله علیه) که فرمود: (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی) این یک مطلب، ولی مشکل این است که اگر غیر خدا خالق هست چگونه خدای سبحان برهان توحید را در این می داند خلاصه می کند که (أَفَمَن یَخْلُقُ کَمَن لاَّ یَخْلُقُ) برهانی که خداوند برای توحید اقامه می کند که فقط خدا را باید پرستید آیه ی هفده سوره ی مبارکه ی «نحل» این است که خدا را باید پرستید غیر خدا را نباید پرستید چرا؟ برای اینکه (أَفَمَن یَخْلُقُ کَمَن لاَّ یَخْلُقُ) خالق را باید عبادت کرد خب اگر غیر خدا خالق است نظیر حضرت عیسی اگر کسی ـ معاذ الله ـ بگوید عیسی خداست نباید مشکل داشته باشد جوابش این است که غیر خدا خالقِ بالذّات نیست به دلیل اینکه خداوند در بسیاری از موارد خیلی از افعال و اوصاف را به غیر خدا اسناد می دهد (یک) بعد در آیه ی بعد از همه ی آنها سلب می کند (دو) در آیه ی ثالثه کلّ اینها را منحصراً برای خدا می داند (چهار) معلوم می شود غیر خدا کاره ای نیستند مگر اینکه ابزار کار او باشند وسایل کار او باشند به اذن او انجام بدهند مجاری کار او باشند.

جریان رزق این است که فرمود خدا (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است، فصل است است فرمود (خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) است، حکم این است (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) است، حفظ این است او «خیرالحافظین» است، خَلق این است او (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) است، قوّه این است او «اشدّ قوه لله» است ولی همه ی اینها را یکجا حصر می کند می گوید همه اش برای من است اگر دیگری دارد به اذن من دارد (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً)، (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) دیگر جا برای کسی نمی گذارد، اگر (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) پس دیگری هر کس هر خلقتی می کند به اذن اوست (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) با «هو» که ضمیر فصل است با الف و لام خبر مفید حصر است او (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) اگر حکم منحصراً برای خداست اگر در جایی گفتیم (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) آنها حاکم بالعرض اند. فتحصّل برهانی که در سوره ی «نحل» اقامه کرده که خالق را باید پرستید و غیر خالق معبود نیست همچنان به قوّت خود باقی است دیگر اگر خالق اند اگر عزیزند اگر رازق اند اگر حاکم اند اگر فاصل اند اگر قویّ اند همه ی اینها بالعرض است یک جا می فرماید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ) یک جا (لِلْمُؤْمِنِينَ) یک جا فرمود: (الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲ تا ۱۶ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

ص: ۸۶۰

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بعد از اینکه بخش اول آن جریان عبادت را و پرهیز از لغو را و حفظ عفّت را و حفظ امانت و عهد را و حفظ نمازها را بیان فرمود، چند برهان اقامه می کند بر ضرورت عبادت و حتمی بودنِ بندگی در برابر خدا. اول درباره ی انسان است بعد درباره ی نظام کیهانی قهراً ربطی هم بین نظام انسانی و نظام کیهانی برقرار است یعنی با تبیین این مثلث، ضرورت عبادت را تشریح می کند یک ضلع این مثلّث انسان است یک ضلعش جهان است ضلع سوم رابطه ی بین انسان و جهان که این اضلاع سه گانه را ذات اقدس الهی دارد مدیریت می کند. در این بخش نُه مرحله از مراحل سیرِ انسانی را بازگو فرمود از سُلاله ی طین تا جریان معاد این نُه مرحله را ذکر فرمود بعضی از مراحل را که مرحله ی دهم است در این اثنا مَطوی قرار داد بالصراحه ذکر نکرد و آن مسئله ی برزخ است آن را در آیات دیگر روشن کرد که به ضمیمه این آیات این نُه مرحله هم به کمالش می رسد. از اینکه فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِن طِينٍ) این باید روشن بشود که انسان سابقه ای دارد از نظر بدن از همین طین و حمأ مسنون و لجن و امثال ذلک و صبغه ای در انسان هست که روح الهی است (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي) اگر انسان به آن سَمتِ ملکوت توجّه کند صاحب ارزش می شود و اگر به قسمت طبیعت و مادّه گرایش داشته باشد موجودات فراوانی از او قدرتمندترند و او در حدّ حیوانات قرار می گیرد یا فرومایه تر از حیوانات که (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) اینکه فرمود انسان از سلاله ی طین است تا مرحله ی (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) این ناظر به نشئه بدن

اوست و عـالَم طـبیعت و از اینکه فرمـود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) نـاظر به مرحله ی ملکوت او و روح اوست و از اینکه فرمود: (فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ) ناظر به آن مرحله ی افاضه ی روح است.

ص: ۸۶۱

وسائل وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود فرشتگان عقل اند بدون شهوت و حیوانات شهوت اند بدون عقل و انسان معجونی است از عقل و شهوت، اگر انسان عقلش را بر شهوت پیروز کند از حدّ فرشته ممکن است بگذرد و اگر شهوتش را بر عقل پیروز کند از حدّ حیوان ممکن است سقوط کند. طبق آن روایات، آیات قرآنی که منبع و مصدر اصلی آن روایات است هم دو طایفه است: یک طایفه از آیات دارد که انسان اگر بدنی فکر بکند و برنامه های خود را بر محور مادّه و طبیعت و بدن و وهم و خیال در اندیشه و شهوت و غضب در انگیزه مدیریت کند همه ی موجوداتی که او می بیند از او قوی ترند در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) این زمین از شما سنگین تر است کوهها از شما سنگین ترند. در بخشی از سوَر بعدی خواهد آمد که (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنَاهَا) (یک)، (لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) (دو)، پس طبق آن آیاتی که در پیش داریم آسمان از انسان بزرگ تر و مهم تر است طبق آیاتی که قبلاً خوانده شد کوه و زمین از انسان سنگین تر و استوارترند اگر انسان بدنی فکر می کند همین است و اگر الهی فکر بکند و روح خودش را تقویت بکند بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «احزاب» گویاست که (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ) کاری که از انسان ساخته است از آسمان و زمین ساخته نیست تا او کدام یک از آن دو راه را انتخاب بکند. پس اگر انسان این مراحل (سُلاَلَةٍ مِن طِينٍ) تا (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) و مانند آن که مشترک بین انسان و دام است در این حد ماند هم طبق آیاتی که خواهد آمد (لَخَلْقُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) هم (ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنَاهَا) هم طبق آیات گذشته (إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً) ولی اگر صبغه ی ملکوت را بر مُلک یعنی روح را بر بدن یعنی فراگیری معارف و ایمانِ به آنها و عملِ طبق آنها را اصل قرار داد بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «احزاب» شامل حالش می شود که امانتِ معروضه را دیگران نمی توانند تحمل کنند و انسان می تواند.

ص: ۸۶۲

انسان مخيّل بين اين دو راه است اين چنين نيست كه اين دو راه در عرض هم باشند يكى صعود است و يكى سقوط و اين در وسط قرار دارد بعد از اينكه اين مراحل را ذكر فرمود به مرحله ى (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) كه رسيديم معلوم شد كه در تمام اين مراحل اين فعلها دو مفعول مى گيرد و به معنى «صيَّر» است وقتى «صيّر» شد سه تا قضيه صادق است اگر فرمود: (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً) يعنى «صيّرنا العلقه مضغه» اگر «صيّرنا العلقه مضغه» دوتا قضيه ديگر هم صادق است «فصارت العلقه مضغه» قضيه سوم هم اين است كه «فكانت المضغه مسبوقه بالعلقه» همين معنا و قضاياى سه گانه در (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) هست چون تمام اين ضميرها به انسان برمى گردد فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَهٍ مِن طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ) يعنى همين انسان را (نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ) بعد ديگر اسم ظاهر است سخن از ضمير نيست (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَه عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَه مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَه عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ) باز اين ضمير به انسان برمى گردد اول اسم ظاهر است بعد دو بار ضمير (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَهٍ مِن طِينٍ) ضمير اول (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) ضمير بعدى (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) انسان از همان اول اين نام انسان را دارد منتها اين بالقوّه است بعد كم كم به فعل نزديك تر مى شود بعد به فعليّت مى رسد مى بينيد اگر كسى عازم مكّه است مى گويند حاجيها حركت كردند خب اين حاجىِ بالقوّه است هر چه اين راه را طى مى كند به فعليّت نزديك مى شود وقتى به سرزمين وحى رسيد كاملاً به فعليّت نزديك شده است وقتى طواف كرد و نماز طواف را انجام داد و سعى كرد و تقصير كرد و امثال ذلك مى شود حاجىِ بالفعل، ولى وقتى كه از اينجا حركت كرد كه ما مى گوييم حاجيها حركت كردند اينكه مى گوييم حاجيها حركت كردند يك تعبير عرفى است عرف مساعد هست يعنى اين كسى كه قصدش حج است و حاجىِ بالقوّه است اين حركت كرده خدايى كه مى فرمايد: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلاَلَهٍ مِن طِينٍ) اين يعنى اين دارد به سِمت انسانيّت مى رود اين عصاره ى طين بعد مى شود نطفه بعد مى شود علقه بعد مى شود مضغه بعد مى شود عظام بعد جامه ى گوشتى در برمى پوشد بعد روح پيدا مى كند همه ى اين موارد انسان است خب اينكه فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) يعنى اين انسان را ما بالا آورديم خب وقتى كه انسان را بالا آورديم سه تا قضيه صادق است يكى براى خداى سبحان است كه فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) يعنى «صيّرناه خلقاً آخر» دوتا قضيه هم براى خود انسان است «فصار الإنسان خلقاً آخر، فكان الخلق الآخر مسبوقاً بالعِظام مسكوه باللحم» اين همان جسمانيهالحدوث و روحانيهالبقاء در مى آيد و اگر در طليعه ى پيدايشش مجرّد باشد با آنچه در سوره ى مباركه ى «نحل» گذشت هماهنگ نيست.

ص: ۸۶۳

سوره ی مبارکه ی «نحل»آیه ی ۷۸ این بود که (وَاللَّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أَمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئاً) این نکره در سیاق نفی است وقتی طفل هیچ چیز را نفهمد وقتی در رَحِم مادر است و روحِ الهی را دریافت کرد یقیناً چیزی نمی فهمد خب اگر روح در آغاز حدوثش موجود مجرّد باشد چگونه می شود موجود مجرّد چیز نفهمد معلوم می شود این انسان در آغازش امری است جسمانی بعد کم کم به مرحله ی خیال و وهم می رسد بعد به مرحله ی عقلِ نظر می رسد از آن طرف شهوت و غضب را تعدیل می کند به مرحله ی عقلِ عمل می رسد و مانند آن.

پرسش: «خُلق الأرواح قبل الأرواح» ؟

پاسخ: آنها سرِ جایش محفوظ است آنها وجودِ عقلی ارواح است که «خَلَق الله الأرواح قبل الأبدان بألفی عام» و امثال ذلک آ نها وجود عقلی است نه وجود نفسی چون نفس آ ن است که مدبّر بدن باشد، اگر وجود نفسی بود یعنی باید معطّل باشد برای اینکه نفس آن است که مدبّر بدن باشد، اگر وجود عقلی اش باشد این درست است الآن هم سرِ جایش محفوظ است این طور نیست که حالا آنها پایین آمدند چیزی در بالا نیست آن «خَلَق الله الأرواح قبل الأبدان بألفی عام» الآن هم هستند نه اینکه آنها پایین می آیند دیگر به صورت تجافی می شود و دیگر آنجا خبری نیست آنها قبل الأبدان بودند مع الأبدان هستند بعدالأبدان هم هستند.

خب، از اینکه فرمود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئاً) نشان می دهد که انسان در بدو پیدایشش هیچ نمی فهمد دیگر نمی شود گفت در ابتدای پیدایشش یک موجود مجرّد است ولی چیزنفهم.

مطلب بعدی روایاتی که در ذیل این گونه از آیات است بخشی از آن روایات به ادعیه ائمه(علیهم السلام) برمی گردد وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) در دعای ۳۲ صحیفه نورانی سجادیه آن دعا حضرت بعد از اینکه نماز شب را می خواندند این دعا را زمزمه می کردند بعد از نماز شب «اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَأَبِّدِ بِالْخُلُودِ وَ السُّلْطَانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَ لَا أَعْوَانٍ وَ الْعِزِّ الْبَاقِي عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ وَ خَوَالِي الْأَعْوَامِ وَ مَوَاضِي الْأَزمَانِ وَ الْأَيَّامِ عَزَّ سُلْطَانُکَ عِزّاً لَا حَدَّ لَهُ بِأَوَّلِيَّةٍ وَ لَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّةٍ» تا کم کم می رسد به این بخش از دعای نورانی عرض می کند که خدایا! تو در پیدایش من مرا رحم کن «وَ أَنْتَ حَدَرْتَنِي مَاءً مَهِيناً مِنْ صُلْبٍ مُتَضَايِقِ الْعِظَامِ حَرِجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمٍ ضَيِّقَةٍ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ تُصَرِّفُنِي حَالًا عَنْ حَالٍ حَتَّى انْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ وَ أَثْبَتَّ فِيَّ الْجَوَارِحَ كَمَا نَعَتَّ فِي كِتَابِکَ نُطْفَةً ثُمَّ عَلَقَةً ثُمَّ مُضْغَةً ثُمَّ عَظْماً ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقاً آخَرَ» مرا به صورت دیگر در آوردی. خب همین که مرا به صورت عِظام در آوردی بعد گوشت پوشاندی همین من که به صورت استخوانِ پوشیده از گوشت در آمدم مرا به صورت دیگر در آوردی خب پس آنچه را که به صورت دیگر در آوردی مسبوق به همین حالت است من شدم او، نه اینکه او را به من عطا کردی یک وقت سخن از (نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِی) است یا (أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) است چیزی به او دادم است این می سازد به اینکه روح، روحانیهالحدوث والبقاء باشد و افاضه شده باشد اما وقتی گفته می شود همین را به صورت دیگر در آوردی یعنی مسبوق است به مادّه دیگر، پس بنابراین فرق است بین این تعبیر که بفرماید «أعطیتنی روحاً» یا بفرماید «أنشأتنی خلقاً آخر» مرا بالا آوردی نه روح را تنزّل دادی.

جریان حضرت آدم و حضرت عیسی(سلام الله علیهما) که آیا آنها هم از همین قبیل اند یا نه، اگر برهان خاص داشتیم بر امتناع اینکه آنها از همین باشند خب بله برابر آن برهان عمل می شود وگرنه ممکن است آنها هم همین حالت را داشته باشند منتها سریعاً این راه پیشرفت کرده یعنی طفره در کار نیست این چنین نیست که خدای سبحان در جریان حضرت آدم یک سرامیک دستی درست کرده باشد (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ ۝ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ) بعد (وَنَفَخْتُ فِیهِ) این چنین نیست بلکه این مراحل را سریعاً طی کرده یعنی از مرحله ی جماد به مرحله ی نبات به مرحله ی حیات حیوانی به مرحله ی حیات انسانی اینها را سریعاً طی کرده گاه در بیرون، گاهی در درون هویّت زنی مثل حضرت مریم(سلام الله علیها) پس بین حضرت عیسی و حضرت آدم تشابهی هست که فرمود: (إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ) بدون أب (مِن تُرَابٍ) در جریان حضرت آدم نقل کرد که بعد فرمود امرش (کُن فَیَکُونُ) است بنابراین اگر ثابت بشود که روح، جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء است می ماند آن دو بزرگوار، اگر دلیلی بر امتناع خلقت آنها نداشتیم دلیل خاص نداشتیم که آنها سبکِ دیگر خلق شدند خب آنها هم همین راه را طی می کنند منتها سریعاً، ولی اگر دلیل خاص داشتیم که خلقت آنها به سبک دیگر بود خب برابر آن دلیل عمل می شود.

پرسش:؟پاسخ: آن معنای روح است دیگر اسلاب شامخه بودند ارواح مطهّره بودند آن معنا هم همین طور است اگر از سُلبی به سلبی می آید سلب طیّب و طاهر می آید دیگر خب.

ص: ۸۶۶

جریان حضرت آدم و جریان حضرت مسیح(سلام الله علیهما) مشخص می شود از این آیه مخالف هیچ کدام در نمی آید اگر آنها دلیل داشتیم که به همین سبک بود که مطابق است، اگر دلیل داشتیم که الاّـ ولابد آنها راه خاصّ است چون یکی از راههای الهی این طور است اینها هیچ کدام حصر نیست که قدرت خدا را محدود کند بگوید که همین راه است و لاغیر این حصر نیست اگر ما از ظاهر آیه استفاده کردیم که جسمانیهالحدوث است و روحانیهالبقاء همین معنا با سبک دیگر سریعاً در جریان حضرت آدم ممکن است اتفاق افتاده باشد در جریان حضرت مسیح اتفاق افتاده باشد چون هر دوی آنها معجزه است هیچ کدام بر اساس جریان عادی و طبیعی نیست در سوره ی «آل عمران» فرمود: (إِنَّ مَثَلَ عِیسَـی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ) این هر دوی آن معجزه است خب.

پرسش: چطور اینجا در واقع تبدّل یک زن ..به امر مجرّد؟

پاسخ: این تبدّل نیست تکامل است دیگر، آن تبدّل نوع یک فعلیّتی است به فعلیّت دیگر اما اینجا یک قوّه است به فعلیّت می رسد دیگر، تبدّل نوع نیست تکامل است خب.

پرسش: در حضرت آدم چطور جمع می شود؟

پاسخ: خب آن ارواح بودند الآن هم همین طورند دیگر، چون آن معنا الآن هم همین طور است روح وقتی که الآن هم کسی که روحش از بدن رها می شود وارد عالمی می شود که همیشه بود چون دیگر در طول زمان نیست جریان مرگ و قیامت و اینها در طول تاریخ هجری شمسی یا هجری قمری یا میلادی نیست که مثلاً ما بگوییم که این شخص در فلان تاریخ به دنیا آمده چند سال هم زندگی کرده بعد هم در فلان تاریخ مُرده و در فلان تاریخ الآن به سر می برد. سه مقطعش تاریخی است یعنی می شود گفت که فلان شخص در فلان تاریخ به دنیا آمده (یک) چند سال هم در طول تاریخ در دنیا زندگی کرده (دو) در فلان تاریخ هم روح، بدنش را رها کرده (سه)، اما الآن چند سال است آنجاست آن دیگر سال و ماه بردار نیست چون دیگر «لا لیلٌ و لا نهار، لا شمسٌ و لا قمر» زمینی نیست آفتابی نیست تا زمین دور آفتاب بگردد سال و ماه پیدا بشود دیگر نمی شود گفت الآن او شش سال است مُرده آنجا دیگر شش سال و شش روز و شش هزار سال و اینها اصلاً نیست سه مقطعش تاریخی است بعد از نبشِ تاریخ بیرون می رود.

بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه همان بیانی که ابن ابی الحدید می گوید من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزار بار این را خواندم و هر بار خواندم برای من تازگی داشت و قبلاً ـ هم این بحث گذشت که درک این خطبه مقدور ابن ابی الحدیدها هم نیست گرچه او می گوید من هزار بار، این ده هزار بار هم بخواند این مبنا می خواهد تا آن را بفهمد ولی بالأخره او در ادبیات و در بخشهای تاریخی و در بخشهای لغت و اینها فَحل است اما در مسائل ماورای طبیعی بیش از یک متکلّم عادیِ معتزلی نیست آن خطبه، خطبه ای نیست که او بفهمد در آن خطبه دارد که «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعَنُوا فِيهِ كانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَداً» انسان شب بمیرد سرمدی می شود روز بمیرد سرمدی می شود این ابن ابی الحدید بفهم نیست انسان از زمان می گذرد از زمین می گذرد می شود ثابت نه ساکن، اگر ثابت شد دیگر زمانی نیست متزمّن نیست متمکّن نیست تاریخ بردار نیست اگر گفته شد که این قبل از اَبدان بود قبلیّتش زمانی نیست قبلیّت رُتبی است الآن هم قبل از زمان است اگر گفته شد از اینها تعهّد گرفته از آنها تعهّد گرفتند، اگر گفتند اینها همیشه قبل بودند درست است برای اینکه اینجا جای همیشگی است درست است پایین آمده ولی وقتی آمده این بالا اینجا جای زمان و زمین نیست اینجا جای ابدیّت است.

پرسش: خلق مِن لا شیء یعنی اول دارد اول هم یعنی زمان دارد دیگر؟

پاسخ: این، این شیء اول دارد یعنی علّت دارد نه اوّلِ تاریخی «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعَنُوا فِيهِ كانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَداً» شب بمیرد سرمدی می شود روز بمیرد سرمدی می شود این دیگر تاریخِ شمسی و هجری و قمری و میلادی و اینها ندارد الآن از ما سؤال بکنند یا از دیگری سؤال بکنند زمین چند سالش است یا این منظومه شمسی چند سالش است بالأخره ریاضیات می تواند جوابی بدهد اما اگر از ما سؤال بکنند که هر معلولی علّت می خواهد این چند سالش است دو دوتا چهارتا این چند سالش است می گوییم این متزمّن نیست این در زمان نیست این تاریخ بردار نیست این یک امر مجرّد است امر مجرّد که شد محکوم تاریخ نیست تا شما بگویید یک میلیارد سالش است این مثل شمس و قمر نیست این مثل عطارد و مریخ نیست که زمان داشته باشد هر معلولی علّت می خواهد بله، دو دوتا می شود چهارتا اینها موجود مجرّدند وقتی موجود مجرّد شدند منزّه از این قیودند. انسان وقتی مُرد می شود ابدی وقتی ابدی شد دیگر تاریخ بردار نیست آنکه روی سنگ قبر می نویسند برای زمانِ جدایی روح از این بدن است دیگر این تاریخی نیست.

ارواح قبل از ابدان بودند الآن هم هستند تعهّد گرفته شده الآن هم هستند اینها ارواح مجرّده بودند الآن هم هستند ما وقتی که از این نشئه رخت بربستیم می شویم ثابت و نه ساکن این برای این. حالا می ماند این مرحله ی هشتم و نُهم پس مراحل هفت گانه ی قبلی را ذکر کرده فرمود انسان سلاله ی طین بود بعد نطفه شد بعد علقه شد بعد مضغه شد بعد عِظام شد بعد عظامِ مَکسوّ باللحم شد بعد (خَلْقاً آخَرَ) شد این مراحل هفت گانه. فرمود هنوز در راهید شما (ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ) موت یک مرحله ای از تطوّرات همین انسان است به معنای عدمی نیست چون (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) یک امر وجودی است در بحثهای قبل هم داشتیم که انسان در مَصاف با مرگ، مرگ را می میراند نه بمیرد این حرف گرچه در کلمات بزرگانِ ما هست در نثر و نظم از او سخن گفتند اما این حرف خیلی بزرگ تر از همه ی این بزرگان است این حرف فقط حرف وحی است در زیر این آسمان کسی نیست این مطلب را بگوید غیر از اهل بیت و وحی که انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را، ماییم که در مصاف مرگ، مرگ را خفه می کنیم چُماله می کنیم مُچاله می کنیم همین جا می اندازیم و می رویم دیگر مرگی نیست. در سوره ی مبارکه ی «جمعه» دارد که مرگ با شما برخورد می کند خب بسیار خب، در این مصاف چه می شود هر دوی شما می میرید هر دوی شما می روید یا نه، یکی اینجا می ماند دیگری می رود. فرمود: (إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِيكُمْ) خب در این مصاف در این نبرد در جنگ با مرگ چه می شوید؟ هر دو می روید (ثُمَّ تُرَدُّونَ) یا نه، شما این را اینجا لِه می کنید اینجا می گذارید (ثُمَّ تُرَدُّونَ) شما می روید فرمود مرگ که به همراه شما نمی آید شما مرگ را می چشید هضم می کنید (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) نه «کلّ نفس یذوقه الموت» مرگ ما را نمی چشد ما مرگ را می چشیم و هضم می کنیم و لِه می کنیم و زیر پا خُرد می کنیم خودمان می رویم دیگر مرگی نیست (ثم لا یموتون الموت الاولی) هیچ مرگی نیست اگر ــ ان شاءالله ــ بهشتی شدیم که (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً) ــ معاذ الله ــ دوزخی شدیم که حکم خاصّ خودش را دارد کسی نمی میرد که، پس ما مرگ را از پا در می آوریم فرمود: (ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ) میّت غیر از مائِت است میّت صفت مشبهه است این درباره ی ساختار خلقت انسان است که انسان این طوری است این هم نسبت به رهایی بدن است که این بدن را رها می کنید با بدن دیگر در برزخ به سر می برید. بعد می فرماید: (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ) خب مرحله ی هشتم مرحله ی موت است مرحله ی نهم مرحله ی معاد است مشکلی که آنها ایجاد کردند گفتند پس برزخ چه شد؟ غافل از اینکه در سوره ی مبارکه ی «حج» که بحثش گذشت بخشی از تطوّرات خلقت انسان ذکر شده نه همه ی آن تطوّرات در سوره ی مبارکه ی «حج» اوایل سوره ی مبارکه ی «حج» که فرمود اگر شما در بَعْث شک دارید خلقت شما را تشریح می کنیم آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «حج» این بود (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً) بعد مسئله ی معاد را از اینجا شروع می کند (وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) بعد فرمود: (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا) آنجا مسئله ی (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) و امثال ذلک را اصلاً مطرح نکرده آیات را باید کنار هم گذاشت و از جمع بندی آنها استفاده کرد.

جریان برزخ هم در بخشی از آیاتی که به خواست خدا خواهد آمد آنجا مسئله ی برزخ را بازگو فرمود در سوره ی مبارکه ی «عبس» آیه ی هجده به بعد این است (قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ۝ مِنْ أَيِّ شَیءٍ خَلَقَهُ ۝ مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ۝ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ۝ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۝ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) خب وقتی از ائمه(علیهم السلام) سؤال بکنند که برزخ چه موقع است؟ فرمودند: «مُنذ القبر» ما دیگر چهارتا عالَم که نداریم عالم دنیا، عالم قبر، عالم برزخ، عالم معاد سه عالم داریم دنیا هست و برزخ است و قیامت، قبر همان برزخ است این شخص را که مُرد وارد عالم برزخ می کنند اگر در زمین بمیرد که در خاک قبرش می کنند اگر نظیر طوفان نوح باشد در دریا بمیرد همان جا دفنش می کنند در آب دفنش می کنند قبرش همان جاست اگر مؤمن بود که «روضةٌ مِن ریاض الجنّه» است و اگر مؤمن نبود «حُفره مِن حُفَرِ النیران» است در جریان طوفان نوح که کافر بودند فرمود: (أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً) نه «ثمّ ادخلوا» با «فاء» تفریع بلافاصله فرمود طوفان که آمد اینها رفتند در آب مستقیماً در آب رفتند در آتش، آن آتش در آب هم هست دیگر این طور نیست که آتشی باشد که فقط با آب مخالف باشد نظیر آتش دنیا که، دیگر با «ثمّ» ذکر نکرد که صبر شد که آبها (يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ)، (يَا سَماءُ أَقْلِعِي) (وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلى الْجُودِيِّ) این طور نبود که بعد (فَأُدْخِلُوا نَاراً) که، اینها که رفتند در آب مستقیماً رفتند در آتش، پس آتشی است که در آب هم هست این کفّاری که در دریا غرق می شوند همان لحظه در آتش اند آتشی است که در آب هم هست این القبر «إمّا روضةٌ مِن ریاض الجَنّه أو حُفره مِن حُفَرِ النیران» این است اینکه در سوره ی مبارکه ی «عبس» فرمود: (ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ) این را بعد از اینکه فرمود: (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) بعد از مرگ با مرگ وارد عالم قبر یعنی برزخ می شوند بعد هم وارد صحنه ی معاد می شوند چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بعد از چند آیه مسئله ی برزخ را مطرح می فرمایند آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» همین سور ه ای که محلّ بحث است در آنجا آمد که (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ) جوابش این است که (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا) از جاهایی که لقب، مفهوم دارد آ نجاست که در مقام تحدید باشد اینجا مفهوم دارد چون در مقام تحدید است یعنی این حرفی است که او می گفت، فاعلش نیست اگر بگوییم این حرفی است که زید قائلِ اوست معنایش این نیست که فاعلش نیست اما در این مقام وقتی گفته می شود (كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا) یعنی همیشه از این حرفها می زد این گوینده اش است فاعلش نیست فرمود: (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) خب، پس اگر مقطع هشتم و نهم را فرمود، بین مقطع هشتم و نهم همین مقطع برزخ است که در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آمده پس هم در سوره ی «عبس» سخن از برزخ است هم در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» سخن از برزخ است (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

مطلب بعدی آن است که گاهی آیه ای که مطرح می شود اگر کسی در رسانه ی گروهی یا امثال ذلک یک آیه را مطرح می کند حداقل یک هفته باید درباره ی او فکر بکند برای اینکه گاهی یک آیه یک هفته بحثش طول می کشد در جریان فصول چهارگانه گاهی یک روز سخن از شمس محوری است که زمین دارد حرکت می کند فصول چهارگانه با آن زاویه های گوناگون حل می شود گاهی زمین محوری بحث می شد که شمس بالا حرکت می کند بنا بر مکتب کسانی که می گفتند شمس حرکت می کند و زمین محور است فصول چهارگانه با اوج و حضیض حل می شد، اگر کسی خواست معنای یک آیه را از رسانه های گروه خوب بفهمد حداقل یک هفته باشد سه چهار جلسه قبل، سه چهار جلسه بعد را گوش بدهد خب در اینجا فرمود بعداً شما وارد صحنه ی قیامت می شوید. ﴿ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ موت هم هجرت است ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ چون در بحثهای قبل داشتیم که انسان از آن نقطه ی آغازین که حرکت کرده تا لقاء الله چیزی جلوی او را نمی گیرد ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ﴾ نه اینکه این وسطها نابود می شوی دوباره ما شما را زنده می کنیم مرگ به معنای تخلّلِ عدم بین متحرّک و هدف نیست که این متحرّک که سالک و کادح إلی الله است این وسطها نابود بشود دوباره انسان زنده بشود وگرنه آن کادحِ اول نخواهد بود. فرمود شما مستقیماً از همین جا که حرکت کردید تا لقاءالله می روید حالا یا لقاءِ جلال الهی یا لقاءِ جمال الهی بالأخره خدا را می بینید با اسمای حسنایش یعنی در فصل سوم نه فصل اول و منطقه ی اول که ممنوعه است نه منطقه ی دوم که منطقه ی ممنوعه است وجه الله را، انتقام خدا را یا ثواب خدا را بالأخره می گویید ﴿رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ یک عدّه ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ﴾ یک عدّه هم می گویند ﴿رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾ که ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾ کسی نیست به لقای اسمای الهی نرود یا به لقای رحمت الهی یا به لقای غضب الهی. وسطها بیفتد و معدوم بشود نیست «لا یزال تنتقلون من دارٍ إلی دار» این در روایات ما هست فرمود مرتّب از عالَمی به عالم دیگر منتقل می شوید هرگز نابودی در کار نیست انتقال است و هجرت است و از جایی به جای دیگر منتها باید مواظب باشید مسافر زادراه می خواهد زادراهتان را همراه داشته باشید «تزوّدوا فانّ خير الزّاد التّقوی».

ص: ۸۷۱

جریان خلقت هم که فرمود: (فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ) ما یک حُسن داریم و یک أحسن، حَسَن داریم و یکی أحسن. خدای سبحان هر موجودی را زیبا آفرید و منظور از این زیبایی در حکمت نظری که از بود و نبود بحث می کند نه از باید و نباید به آن جهتِ وجودی برمی گردد نه به زیبایی یعنی قشنگی یک اصل کلی این است که (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) که این «کان» تامّه است، اصل دیگر این است که (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) که «کان» ناقصه است هر چه آفرید زیبا آفرید که از او زیباتر ممکن نیست اصل سوم این است که این حُسن و زیبایی، زیبایی بود و نبود است نه باید و نباید. در ساختار خلقت هم سرطان یعنی خرچنگ این بیماری سرطان را می گویند سرطان برای اینکه مثل خرچنگ از هر طرف ریشه می دَواند هم سرطان یعنی خرچنگ زیبا آفریده شده هم طاووس چون سخن از قشنگی نیست سخن از نظمِ علّی است لوازمش، ملزوماتش، ملازماتش، ازدواجش، مادر شدنش، فرزنددار شدنش، زندگی تهیّه کردنش عالِمانه و محقّقانه است کسی بخواهد طاووس را بشناسد درس می خواهد کسی بخواهد خرچنگ را هم بشناسد درس می خواهد خرچنگ هم بیمار می شود راهِ دقیقِ علمی دامپزشکی دارد طاووس هم بشرح ایضاً اینکه فرمود: (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) نه یعنی قشنگ آفرید که مربوط به حکمتِ عملی باشد یعنی او هر چیزی را منظّم و دقیق و عمیقِ علمی آفرید خرچنگ چیزی را کم ندارد که در زاد و ولد مشکلی داشته باشد طاووس چیزی را اضافه ندارد. خب بر اساس این جهت (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) می ماند درباره ی انسان، انسان فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) همه حَسَن اند اما اینکه بتواند بارِ امانت بکِشد و خلیفه ی من بشود و جانشین من بشود و حرفِ مرا بشنود و با من سخن بگوید با من مناجات کند بعد من با او مناجات کنم این انسان است این مناجات شعبانیه همین است دیگر انسان می رود اول منادات بعد وقتی نزدیک شد می شود مناجات وقتی مناجاتش تمام شده حالا نوبت خداست عرض می کند خدایا! مرا قرار بده «نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ» من حرفم تمام شد حالا نوبت شماست خب این چه کسی است؟! اینکه این طور تنگاتنگ با خدا گفتگو دارد می گوید من عرضم تمام شد حالا شما فرمایشتان را بگویید من گوش می دهم تو مناجات بکن من بشوم مستمِع «نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَلاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ» این می شود (أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) آن که این بار را نکشید که (کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) است آن که هیچ اینکه فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) قبل از (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ) این همان است که می تواند با خدا گفتگو کند با خدا در منطقه ی سوم نه در منطقه ی اول و منطقه ی دوم که منطقه ی ممنوعه است با او مناجات می کند «إنّ المصلّی یناجی ربّه» که مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه از امام(علیه السلام) نقل کرده است بعد می رسد به جایی که انسان می شود مستمِع خب چنین موجودی می شود (أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ) خالق چنین موجودی می شود (أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) پس (فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ) اگر انسان شد، همین دعای سی و دوم صحیفه ی سجادیه که برگرفته از همین آیات سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است حضرت هم در این دعای ۳۲ عرض کرد خدایا! این را در قرآنت گفتی من هم دارم برابر قرآنت دعا می کنم «ثمّ أنشأتَنِی خلقاً آخر» با من این طور رفتار کردی خب این طور مناجات کردن با اوست دیگر. خب، پس یک حَسَن داریم که سراسر عالَم حَسَن است اما سراسر عالم کسی خلیفه نیست جز انسانِ شایسته منتها خلافت مَقول به تشکیک است آن مرحله ی عالیه اش برای معصومین است مراحل وُسطا و نازله اش برای سایر مؤمنین.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۴ تا ۲۰ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

(...ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ مِن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَهٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹) وَشَجَرَهً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ (۲۰)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی اصول دین و خطوط کلی فقه و حقوق و اخلاق است بعد از بیان بخشی از این خطوط کلی فقه و حقوق و اخلاق به خلقتِ انسان و جهان پرداختند که از راه نظم پی به خالق ببریم (یک) و از خالقیّت پی به ربوبیّت ببریم (دو), اگر ثابت شد یک نظمِ حکیمانه در عالَم هست وجود ناظمِ حکیم هم ثابت خواهد شد و اگر ثابت شد که در جهان, خلقت است نه طبیعت, خالق ثابت می شود و چون ربوبیّت بدون خلقت نیست هیچ ربّی نمی تواند غیر خالق باشد پس همان موجودِ حکیم عالِم ناظم که خالق است همان باید ربّ باشد و اگر او ربّ عالَم است (یک) ربّ انسان است (دو) ربّ پیوند انسان و عالَم است (سه) باید او را پرستید و از او اطاعت کرد (چهار). این است که بعد از گذشت این ادوار نه گانه فرمود خدا احسن الخالقین است.

قرآن کریم خلقت را, عزّت را, شفاعت را, قدرت را, رزق را, حفظ را, فصل را, حکم را به غیر خدا اسناد می دهد می فرماید: (فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) یا (وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) یا خدا (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است, (خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) است, (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) است و (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) است. اینها موهِن آن است که خلقت برای غیر خدا هم رواست در حالی که قرآن برهان اقامه می کند که غیر خالق نمی تواند ربّ باشد فرمود: (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ) خب, اگر برهان بر بطلان ربوبیّتِ بتها این است که آنها خالق نیستند اگر قرآن می گوید غیر خدا هم افرادی هستند که خالق باشند پس اگر آن افرادی که خالق بودند معبودِ کسی شدند دلیلی بر بطلان آن عبادت نیست زیرا قرآن بنایش بر این است که غیر خالق نمی تواند مربوب باشد (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ) در حالی که قرآن خلقت را به غیر خدا اسناد می دهد. پاسخش این بود که گرچه در بخشی از آیات این اوصاف به غیر خدا اسناد داده شد اما در آیات دیگر که حاکم بر این آیات است ثابت می شود که این خلقت بالاصاله و بالذّات برای خداست اگر غیر خدا متّصف به خلقت شدند به اذن خداست به مظهریّت خداست و اعجاز خداست.

ص: ۸۷۳

درباره ی عیسی(سلام الله علیه) آمده است که (إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَهِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي) در کنارش (بِإِذْنِ اللّهِ) آمده (فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِي) آمده لذا در جمع بندی نهایی این آیه می شود حاکم که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ) پس «لا خالق إلاّ الله» آن گاه آن برهان درست می شود که (أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ) پس «لا خالق إلاّ الله» همان طوری که «لا إله إلاّ الله, لا خالق إلاّ

الله, لاـ عزیز إلاّـ الله» چرا؟ برای اینکه درست است که فرمود: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) اما در آیه ی دیگر فرمود: (الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً) و اگر انبیا و مؤمنین عزیزند به برکت و عنایت خدا عزیزند و اگر خدا (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است در بخش پایانی سوره ی «ذاریات» فرمود: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِينُ) این (هُوَ) که ضمیر فصل است با معرفه بودن خبر مفید حصر است یعنی غیر خدا رازقی نیست پس «لاـ رازق إلاّـ الله, لاـ عزیز إلاّ الله, لا حافظ إلاّ الله, لا حکم الاّ لله» که دارد (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) اگر انبیا و اولیا حکمی دارند بیانگر حکم الهی اند و اگر عزّت و حفظی دارند مظهر عزیز و حَفیظ خدای سبحان اند پس این سخن درست است که «لاـ خالق إلاّ الله» اصل کلّی (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ) حاکم است آن وقت (فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) معنایش خودش را پیدا می کند. بعد فرمود این بین راه است یعنی دنیا پایان راه نیست مرگ آخر خط نیست بعد از مرگ برزخ است و بعد از برزخ هم جریان قیامت منتها جریان برزخ را در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در آیات بعد دارد که (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» دارد و در سوره ی مبارکه ی «عبس» هم که در بحث دیروز اشاره شد فرمود: (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) که قبر همان عالَم برزخ است بعد فرمود این برای خلقتِ انسان. نکته ی بعدی آن است که ما نباید بگوییم که قرآن کتابِ هدایتِ کلامی است ما را می خواهد به دین هدایت کند به عقیده هدایت کند کاری به علم ندارد.

ص: ۸۷۴

محور اصلی و هدف مهمّ قرآن, دعوت به دین است و هدایت به دین است اما دعوتِ به علم را هم در کنارش دارد ما هرگز نباید بگوییم قرآن کاری به علم ندارد فقط دعوتِ دینی دارد خب چطور (مَا کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً) را حوزه ی علمی می گیرد فقها و اصولیین می گیرند بحثهای فراوانی می کنند می خواهند برائت نقلی را از این در بیاورند عدّه ای نقد می کنند کما هو الحق, عدّه ای استدلال می کنند کما هو علی رأیهم خب همان یک جمله که حوزه ی علمیه ی نجف و قم بحث می شود, می شود علمی اما این همه مراحل دقیقی که در انسان شناسی ذکر کرده اینها هدف قرآن نیست پس اگر جامعه ای به سمت انسان شناسی برود که چگونه نطفه می شود علقه, چگونه علقه می شود مضغه, چگونه مضغه می شود عِظام, چگونه عظام جامه ی گوشتی در برمی کند همه ی اینها می شود علم اسلامی, منتها اینها باید بدانند که عقل چراغی است که خدا داده عقل, حجّت شرعی است, حجّت شرعی است یعنی حجّت شرعی است با گفته زراره و حُمران فرق نمی کند عقل در مقابل وحی نیست ولی عقل در مقابل نقل است هیچ ممکن نیست کسی دانشمندی چه مربوط به شناخت عمقِ دریا باشد چه مربوط به شناخت اوجِ سپهر باشد یک مطلب عقلی را بفهمد نه فرضیه باشد فرضیه که علم نیست اگر علم باشد ثابت شده باشد به دو دوتا چهارتا رسیده باشد به نظری و بیّنی ختم شده باشد این می شود حجّت شرعی, هرگز نمی تواند بگوید که من خودم فهمیدم می خواهم برابر این علم عمل کنم این علم چراغی است (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) حجّت شرعی است اگر حدیث زراره بر مطلبی اقامه شده انسان نمی تواند خلافش عمل بکند اگر علمِ دانشگاهی هم به جایی رسیده می شود حجّت شرعی مگر می شود بر خلاف علم عمل کرد اگر بر خلاف حدیث زراره کسی عمل بکند جهنّم است, بر خلاف دانشِ دانشگاهی عمل بکند جهنّم است دیگر, پس می شود حجّت شرعی. چه کسی عقل داد؟ خدا, چه کسی به عقل علم آموخت؟ خدا, معلوم را چه کسی خلق کرد؟ خدا, رهبری عقل و معلوم را چه کسی دستور داد؟ خدا, آن وقت ما علمِ غیر اسلامی هم ممکن است داشته باشیم؟ فرض ندارد. خب پس انسان شناسی این طور است درباره ی زمین شناسی هم همین طور است درباره ی باد و باران شناسی و هواشناسی هم همین طور است. حالا بعد از این جریان می فرماید شما جریان سپهر را هم که ملاحظه کنید او هم همین طور است (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ) آسمانها هفت تاست نه ستاره ها, نه ستاره های ثابت هفت تاست یا سیّارات هفت تاست یا ستاره های ثابت عدد و رقمی ندارند. آسمان هفت تاست و اینها طریق اند راه اند نه آن مدارِ بسته ی بطلمیوسی. فرمود آسمانها هفت تاست نه ستاره های سیّار هفت تا هستند کواکب سخنش نیست آنها می گفتند که تمام این ستاره ها ثابت و سیّار اینها جایشان مشخص است از قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل به حساب پیشینیان این هفت ستاره هفت آسمان را اشغال کردند این ثوابت در آسمان هشتم اند و فلک الأفلاک که فلکِ اطلس نام دارد بی ستاره است اما بیان قرآن این است که همه ی اینها در آسمان اول اند (وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ) بعد فرمود خیلی از چیزهاست که شما هنوز نمی بینید (فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ) بنابراین آسمان شناسی مثل زمین شناسی علمی است اسلامی نه اینکه حالا چون در نجف بحث شده یا قم بحث شده می شود اسلامی ولی اگر دانشگاه بحث بکند اسلامی نیست. این جمله ی (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ) را که حوزه بحث می کند می شود اسلامی, (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) را اگر جای دیگر بحث بکنند اسلامی نمی شود و نباید گفت که قرآن هدفِ او منحصراً دینِ مردم است.

مهم ترین هدف, دینداری مردم است اما نظمی که خود قرآن ما را دعوت می کند به تدبّر در عالَم (أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) این معارف را هم پیش ما گذاشته. بارها به عرضتان رسید که جریان استحصاب یک سطر بیش نیست «لا تنقض الیقین بالشکّ» از دیرزمان تا الآن حداقل پنجاه شصت جلد کتاب درباره ی این یک سطر نوشتند با حذف مکرّرات حالا چون این یک سطر را نجف و قم بحث کردند می شود اسلامی اگر دانشگاه مشابه این بحث را داشته باشد اسلامی نیست؟!

پرسش:؟پاسخ: بله خب, اما آن هدف نهایی است اگر اینها علمِ اسلامی باشد به همان هدف می کشاند یعنی اگر (مَا كُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً) هم در راستای اهداف نبوی باشد می شود اسلامی اما اگر نباشد که دیگر اسلامی نیست. هدف اصلی این است که انسان موحِّد باشد و هدف اصلی این است که با تدبّر در آیات با آگاهی به نظم پی ببریم (اولاً) به ناظم آشنا بشویم (ثانیاً) نظم را به خلقت مرتبط کنیم (ثالثاً) ربوبیّت را در مدار خلقت دور بدهیم (رابعاً) خود را مخلوق و مربوب او بدانیم (خامساً) و تربیت ما در سایه ی دین داری ماست (سادساً) و او را بپرستیم (سابعاً). چطور می شود که این همه بحثهای دقیق را قرآن مطرح می کند بعد بگوییم قرآن کاری به انسان شناسی ندارد کاری به هواشناسی ندارد خب چندین برابر استصحاب و برائت را درباره ی هواشناسی گفته که کجا ما باد می فرستیم، کجا بادها این ابر را تولید می کنند کجا ابرها را تلقیح می کنیم نکاحِ ابرها می شود کجا و چه موقع ابر باردار می شوند آن ابرِ مادر کدام است آن ابرِ پدر کدام است هنگام زایمان ما برای آن ابرِ مادر رَحِم درست می کنیم که شلنگی نبارد غربالی ببارد خب همه ی اینها را گفته حالا ـ اگر در دانشکده ای هواشناسی شد و این آیه را مطرح کردند و براهین عقلی را ضمیمه کردند این می شود علمِ غیر اسلامی یا می شود طبیعی یا می شود سکولار، اگر ما الهی شدیم یعنی جهان بینی ما الهی شد فرض ندارد که ما علمی داشته باشیم که دینی نباشد نعم، اگر کسی ملحد شد مبدأ و معاد را منکر شد قرآن را ـ معاذ الله ـ فسون و فسانه پنداشت بله ما علمِ دینی نخواهیم داشت می شود سکولار.

ص: ۸۷۶

پرسش:؟پاسخ: چرا دیگر، عدد را چه کسی خلق کرد، معدود را چه کسی خلق کرد، رهبری تناسب اعداد و معدودات را چه کسی خلق کرد؟ همه ی اینها مخلوق است دیگر.

خب، نظم را، نظم ریاضی را هم او آفرید. فرمود: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ) بعد فرمود: (وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ) این طور نیست که ما تفویض کرده باشیم خلق کرده باشیم خلق را رها کرده باشیم ما قدم به قدم به فکر آسمان و زمین و بین الأرض و السمائیم قدم به قدم به فکر شما و دامداری شما و کشاورزی شماییم همه ی اینها را ما داریم روزانه تأمین می کنیم (وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ) چرا غافل نیستیم؟ برای اینکه قطرات باران را حساب شده می فرستیم این زمین را هم دستور می دهیم دهن باز کند این ذخیره ها را در خود فرو ببرد در زیر زمین یک ترافیک منظّم حساب شده قائلیم که کجا دو راه باشد کجا سه راه باشد کجا چهار راه باشد کجا ورود ممنوع باشد کجا آب بایستد کجا آب برود (فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ):

سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود ما این آبها را که فرستادیم با اندازه می فرستیم به زمین دستور می دهیم اینها را در جای مشخص در سطح مشخص که در دسترس مردم باشد با قنات و چاه بتوانند به او دسترسی پیدا کنند ببرد خیلی پایین نبرد و کجا سه راه باشد کجا چهار راه باشد کدام طرف برود کدام طرف نرود. در سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود این راهنمایی آبهای زیر زمین به دستور ماست که (فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ) آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی «زمر» این است (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ) «يَنْبُع» یعنی چشمه، اینها را ذخیره سازی کرده در چشمه ها نگه داشته اما مَسلکهای اینها را مشخص کرده در چه سطحی اینها بروند جاسازی بکنند بشوند چشمه مشخص کرده (ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً) به وسیله ی همین بارانی که ذخیره شده کشاورزیهایتان باغداریهایتان تأمین می کند (مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ) میوه های رنگارنگ و بذرهای رنگارنگ بعد هم پاییز می رسد و حکم پاییز را خواهد داشت ولی فرمود اگر بیراهه بروید ممکن است ما به همین زمین دستور بدهیم قدری این آبها را پایین تر ببرد. در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «مُلک» دارد (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ) حالا اگر سه، چهار کیلومتر این آبها را پایین ببرد یا این نفت و گاز را یک سی چهل پنجاه کیلومتر پایین تر ببرد که دسترس صنعت نباشد خب جز فقر و فلاکت چیز دیگر در مملکت نیست دیگر. نفت را جای معیّن قرار می دهد گاز را جای معیّن قرار می دهد آب را جای معیّن قرار داده که در دسترس قرار بگیرد یا سنّتی یا صنعتی. فرمود بیراهه رفتید یا باران نمی آید یا اگر باران آمد به زمین دستور می دهیم این را قدری پایین تر ببرد اگر در آیه ی (وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً) فرمود اگر اینها به راه بودند مؤمن بودند معتدل بودند اهل تعدّی نبودند به فقرا رسیدند ما بارانِ مناسب می فرستیم خب (مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلاً) فرمود: (وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً) باران می فرستیم بستر زمین را آماده می کند اگر به زمین دستور دادیم که یک مقدار این را فرو ببرد اجازه نمی دهیم که زیاد فرو ببرد باید در دسترس قرار بگیرد که (يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً) اما اگر بیراهه رفتید ما دستور می دهیم این زمین یک سی چهل کیلومتر پایین تر ببرد خب کلّ این منطقه می شود لم یُزرع و فلاکت بار (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً):

«غـائر» یعنی فرو رفته، اگر دو سه کیلومتر این آبهـا فروتر برود یا هشت ده کیلومتر این گاز و نفت پایین تر برود که در دسترس صنعت نباشـد جز فقر و فلاکت چیز دیگر دامنگیر مملکت نخواهـد بود مگر کسـی ــ معاذ الله ــ الهی نیاندیشـد همه اش را بر اساس اتفاق و مثلاً طبیعت تلقّی کند ولی اگر قرآن است بساط حرفش این است خب این به عنوان تمثیل است تعیین که نیست شامل نفت هم می شود شامل گاز هم می شود شامل معادن دیگر هم می شود فرمود ما اینها را در دسترس شـما قرار دادیم که بهره ببرید منتها برای اینکه رشد علمی هم داشته باشید گفتیم ﴿فَامْشُوا فِی مَنَاکِبِها﴾ تدبّر کنید، تحقیق کنید، بررسی کنید.

روایت مرحـوم کلینی(رضوان الله علیه) نقـل کرده قبلاًـ به عرضـتان رسـید که کسـی از شـاگردان امـام هفتم ظـاهراً در محضـر حضـرت از بازار مِس گرها رد می شدنـد به حضـرت عرض کرد این مِس چیست؟ فرمود اینها درست بررسـی نکردنـد اگر به موقع می رفتنـد این نقره می شـد حالا مـدّتی گذشت به صورت مس در آمده خب کدام خاک می شود مس کدام خاک می شود نقره را از این روایت می شود فهمیـد همان طوری که از «لا تنقض» وحدت قضـیتین و استصـحاب در شکّ در مقتضـی و اینهـا مگر در روایـات هست همه ی اینهـا را عقل از روایت در آورده و می شود حجّت خب این گونه از روایات که حضـرت فرمود اگر اینهـا دیر نجنبنـد مواظب باشـند به جای اینکه مس گیرشان بیایـد نقره گیرشان می آیـد خب اینها هم همان روایات است دیگر ما نباید بگوییم دین آمده که ما را فقط به نماز و روزه دعوت کند دین آمده ما را به فهم و به فهم و به فهم دعوت بکنـد ملّت بفهم همیشه سرفراز است البته دینش را هم حفـظ می کنـد. خب بنـابراین اصـل این کـار برای پی بردن به ربوبیّت است ملّت عاقل نه ستم می کنـد نه می شود او را فریب داد. چرا وجود مبارک امام صادق فرمود می خواهی بروی شـهر یا دِه ببین یـک عـالِم محقّق بزرگواری آنجـا هست یا نیست وگرنه نرو، اگر سـرزمینی محقّقان فکری نباشـند جا برای فسون و فسانه فراوان است همه ی این نِحَل در برابر ملل در آمـده دیگر هر وقت ملّتی بود، دینی بود، نِحله ای که منحول است یعنی مجعول. آمـار نِحَل کمتر از ملل نیست این ابن هزم دو جلـد نوشـته شهرسـتانی دو جلـد نوشـته هر وقت ملّت بود نِحلتی هم هست وقتی میرزای شـیرازی(رضـوان الله علیه) آمـد و آن فتـوای نورانی را داد و تحریم تنبـاکو را گفت و مرحوم آقـا میرزا حسن آشتیـانی شـاگرد شـیخ در تهران فتوای میرزا را عمـل کرد آن بزرگ فقیه در تهران وقتی گفت، وقتی مرجعی مثـل میرزای شـیرازی فتوا بدهـد به حرمت تنبـاکو همه بایـد اطاعت بکنیم گرچه آن بزرگوار در نجف حکم صادر کرد ولی آشتیانی در ایران اجرا کرد علمـای ایران و مراجع ایران اجرا کردنـد در آن بحبوحه وقتی دیدنـد دین می توانـد ملّتی را اداره کنـد در همـان زمـان بود که بهائیّت پیـدا شـده وگرنه بهائیّت که قبلاً نبود که هر وقت اصـلی و اصـیل فروغی پیـدا کرد بدلی هم جعل می شود. غرض این است که ما نبایـد علم را از دین جدا کنیم دین آمده علم را تقویت کند و جامعه را عالِم کند جامعه عالِم قهراً به طرف ربوبیّت حرکت می کنـد فرمود: ﴿وَمَا کُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِینَ﴾ چرا غفلت نداریم؟ برای اینکه ﴿وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً﴾ اما تمام این قطرات حسـاب شـده است ﴿بِقَـدَرٍ﴾ بی انـدازه نیست منتهـا حالا شـما به جای اینکه به دنبال علم برویـد بیکاری، بیکاری، بیکاری یـک وقت سـیل می آید افغانسـتان و پاکسـتان چند هزار نفر را می برد شـما آه می کشید خب در زمان عادی باید به فکر سد باشید الآن شما می بینید تقریباً شصت درصد بودجه ی روی زمین صرف آدم کُشی است الآن بودجه ی نظامی کشورها هم مشخص است دیگر کلّ این خاورمیانه هم که در آتش است خب این در اثر اسـتکبار و ظلم و جور آمریکا و صهیونیست و امثال ذلک است دیگر، اگر این نیرو صـرف سـدسازی بشود دیگر سـیلی جایی نمی آیـد که. فرمود ما تمام این قطرات حساب شده اسـت منتها شما باید ذخیره کنید شما به جای اینکه بودجه را صرف سدسازی کنید صرف آدم کُشی می کنید.

سوره ی مبارکه ی «حجر» فرمود همه ی اینها اندازه شده است آیه ی سوره ی مبارکه ی «حجر» این است که این چنین نیست که ما باران را جلویش را همین طور رها بکنیم آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی «حجر» این بود ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ در بعضی از روایات کلمه ی «مهندِس» بر ذات اقدس الهی اطلاق شده که قبلاً هم این بحث گذشت هندسه عربی نیست اینِ معرّب اَندزه است اندزه مخفّف اندازه است این اندازه شده اندزه، اندزه تعریب شده، شده هندسه از این یک اسم فاعل جعل شده به نام مهندس بعد کم کم در عربی هم این کلمه به کار رفته وگرنه ریشه ی عربی ندارد خدا مهندس است یعنی بر اساس نظم و حسابِ ریاضی دارد جهان را اداره می کند ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُوم﴾ پس همه ی قطرات حساب شده است ذات اقدس الهی وقتی یک عدّه از سلاطین را مذمّت می کند که ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾ خودش ـ معاذ الله ـ این کار را می کند که قُراء و قَسوات را به ویرانی بکشد یا این فسادِ قُرا قسوات برای اینکه اینها بیراهه رفتند و حقّ عدّه ای را رعایت نکردند. خب، پس بنابراین ﴿وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً﴾ اما ﴿بِقَدَرٍ﴾ به اندازه، قَدَرش هم در سوره ی مبارکه ی «حجر» مشخص کرد. بعد فرمود ما این را نگذاشتیم برود دریا اینها را ذخیره کردیم جاسازی کردیم ﴿فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ﴾ اما ﴿وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾ اگر خواستیم این را از بین ببریم می توانیم این همان است که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ملک» آمده ﴿أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ آبِ مَعین آبی است که «تناله الأیدی والدلاء» یکی از القاب وجود مبارک حضرت ولیّ عصر(ارواحنا فداه) ماء مَعین است به تبع آن حضرت همین لقب را به عالمان ربّانی دادند آبی که یک جا بایستد آبِ مَعین نیست آبی که جریان دارد «تناله الأیدی والدلاء» هر رهگذری می تواند او را ببیند از او بهره ببرد با دَلْو از او استفاده کند می گویند آبِ مَعین دیگر حالا جاری نباشد در برکه ای باشد آبِ مَعین نیست فیضِ علم همین طور است فیض اصلی برای وجود مبارک ولیّ عصر است همین طور است. فرمود ما اگر یک وقت بخواهیم می توانیم آبها را ببریم پایین پایین اگر پایین تر بدهیم دیگر در دسترس شما نیست. خب حالا که پایین نبردیم نزدیک سطح زمین قرار دادیم با این آب چه کار بکنیم ﴿فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ مِن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝ وَشَجَرَةً﴾ سه قسم از میوه ها را ذکر کرده برای اینکه این سه قِسم میوه ی رایج آن منطقه بود نه اینکه اختصاص داشته باشد به این، البته صبغه ی غذایی اینها هم شاید بیش از میوه های دیگر باشد از خرما و انگور و زیتون نام برد برای اینکه در آن منطقه ها میوه های دیگر نبود، اما این معنایش این نیست که قرآن ـ معاذ الله ـ گفته ی رسول خدا (علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است خدای سبحان فرمود: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ خیلی از چیزهاست که شما نمی دانید حالا ما بگوییم گلابی یا سیب شما که در اینجاها نمی بینید که فرمود: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ اینها به عنوان نمونه است میوه های دیگر هم هست که شما به آن دسترسی ندارید فعلاً. خب، فرمود با این آب خرما، انگور که میوه های فراوانی در این درختها هست برای شما می رویانیم که از آنها استفاده می کنید و درختی که در طور سَینا رشد می کند که همان زیتون است که ﴿تَنبُتُ بِالدُّهْنِ﴾ اگر این «باء»، «باء» تأدیه باشد یعنی روغن خارج می کند دُهْن نمی رویاند ولی از او روغن گرفته می شود و صِبغ هم یعنی خورشت که آن را تِلیت می کنند با محصول او نظیر آبگوشت از آن استفاده می کنند بهره ی غذایی دارد مادّه ی غذایی دارد. خب اینها را همه اش فرمود ما داریم انجام می دهیم برای شما. اگر کسی از این نظم پی به ناظم ببرد می گوید من هم مخلوق خدایم مرا هم خدا باید بپروراند پرورش انسان به علم است و عمل صالح چه چیزی بیاموزم با خودم چگونه رابطه داشته باشم با جهان چگونه رابطه داشته باشم برای آینده چه چیزی تهیّه کنم، اگر در مراحل هفتم و هشتم فرمود مرگ، آخر خط نیست مرگ یک امر وجودی است مرگ یک هجرت است مرگ یک مسافرت تازه است و سفرِ جدید از آنجا شروع می شود و حیاتِ ابد در آنجا تأمین می شود خب من در حیات ابد چه باید بکنم؟ اینها انسان را راهنمایی می کند که

برای بعد از مرگ چیزی تهیه کند که قبل از مرگ هم کارایی داشته باشد و از آن بهره ببرد لذا در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «زمر» این آیات را ذکر کرده.

ص: ۸۷۹

سوره ی مبارکه ی «طلاق» آن بخشهای پایانی که در اینجا فرمود: (سَبْعَ طَرَائِقَ) آن را تشریح کرده فرمود ما هفت آسمان که راه است برای شما قرار دادیم ما خیال می کنیم راه فقط همین است که انسان یا دام تردّد کند رفت و آمد فرشته ها را از این راه نمی دانیم. در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «طلاق» یعنی آیه ی دوازده فرمود: (اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) گرچه در قرآن کریم ارضینِ سَبع نیامده اما در این آیه ی دوازده سوره ی «طلاق» دارد که زمین هم مثل آسمان است یعنی طبقات هفت گانه دارد.

بیان نورانی از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) در ذیل همین آیه است که حضرت دستان مبارکشان را روی هم گذاشتند فرمودند: «أرضٌ و سماءٌ، أرضٌ و سماءٌ» شاید هر محدوده ای هر منظومه ای برای خودش یک ارض خاص داشته باشد که علم باید به سراغ آن برود و آن را کشف کند. بعد فرمود: (يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ) دستور الهی از این وسطها می آید فرشته ها رفت و آمد می کنند اینکه در لیله ی قدر فرشته ها می آیند امر را تقدیم وجود مبارک ولیّ عصر می کنند مقدّرات را و برمی گردند اینکه فرشته هایی که حافظ اعمال ما هستند شاهد اعمال ما هستند یک عدّه شاهد اعمال شب اند یک عدّه شاهد اعمال روزند مرتّب می آیند و می روند پس این آسمان می شود طرائق، اما راه منحصر در راهِ مادّی نیست که انسان با پا طی کند بالأخره فرشته ها موجودی اند ولو ما درست تفصیلاً اینها را درک نکنیم همان طوری که یک عدّه به این فکرند که چگونه یک بذر، یک حبّه یا یک نَوا، یک هسته یا یک حبّه می شود درخت یا خوشه یک عدّه هم به این فکرند که با فرشته ها مأنوس باشند آنها چگونه ملائکه می آیند چگونه می روند چگونه حرف می زنند.

ص: ۸۸۰

مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد هشتم کافی آن روضه ی کافی که از بهترین نوشته های مرحوم کلینی است چون برای اینکه متفرّقات فراوانی در این جلد هشتم است آنجا وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اصحاب خاصّی داشت که آ نها را تربیت می کرد که آ نها هم در روز شاگرد حضرت بودند در بیداری و هم در شب در خواب شاگرد حضرت بودند. اینها این چند ساعتی که می خوابیدند برای آنها کلاس درس بود حضرت روز که می شد از اینها سؤال می کرد که «هل مِن مُبشِّرات» دیشب چه دیدید؟ خب اینها نه آن قدر می خوردند که روی سنگینی بخوابند به موقع می خوابیدند به موقع بیدار می شدند سحرخیز بودند آن قدر غذا نمی خوردند که روی فشار و سنگینی بخوابند حضرت می فرمود: «هل من مبشّرات» این را مرحوم کلینی در جلد هشت کافی نقل کرد بعضیها که رؤیای خاصّی دیده بودند به عرض حضرت می رساندند. ما الآن اگر سنّمان پنجاه سال باشد ما ۲۵ ساله ایم البته آن دوران کودکی و نوجوانی که که بگذرد مثلاً ده سال که بگذرد از این پنجاه سال می شود ۲۵ سال ده سال که بگذرد می شود پانزده سال این پانزده سال ما هفت سال و نیم هستیم برای اینکه شبهای ما به هم ارتباط ندارد ما فقط روزها کارهایمان را به هم گِره می زنیم بحث دیروز را با بحث امروز گِره می زنیم اما آنکه اصحاب سَحر است هم بحثهای روز را به هم گِره می زند هم رؤیاهای شب را. ما همین طور صاف شب را هدر می دهیم این معنای اتلاف عمر است دیگر اتلاف عمر که دیگر حقیقت شرعیه نمی خواهد همین است دیگر کسی ده ساعت را هفت ساعت را صاف هدر بدهد، اگر کسی روزها را گِره زد و شبها را هم گِره زد می شود عالم ربّانی اینکه فرمود: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا﴾ این است ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً﴾ اینها هر دو مدرسه است منتها روز برای رفع حاجت، شب برای رسیدن به جاهای بالاتر. اینها شبهایشان هم گِره خورده است که دیشب چه دیدند آن شب چه دیدند فردا شب چه می خواهند ببینند. خب حضرت می فرمود: «هل من مبشّرات» چه دیدید؟ بعد هم می فرمود اگر روشن تر باشید حلال خورتر باشید حلال گونه تر باشد حلال روتر باشید «لصافحتکم الملائکه» فرشتگان با شما مصافحه می کنند خب اینها می توانند ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ را که در آیه محلّ بحث است خوب ارزیابی کنند مفاد آیه ی دوازده سوره ی «طلاق» را که دارد ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾ خب ارزیابی کنند. فرمود: «لصافحتکم الملائکه» این را که به امام و امام زاده نگفت تا شما بگویید که مخصوص حضرت امیر و اهل بیت است آنها یک مقام برتری دارند این را حضرت به همین اصحاب خاصّ خودش گفته دیگر، پس معلوم می شود افراد عادی هم می توانند به اینجاها برسند حالا۔ آن که می گوید «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ» آن دیگر اوّلین و آخرین نتوانستند چنین حرفی بزنند کسی توقّع هم ندارد به آ نجا برسند خب بنابراین این ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ را می شود فهمید این وجود مبارک حضرت که فرمود اگر حلال خور باشید حلال گو باشید حلال رو باشید پاک و طیّب و طاهر باشید «لصافحتکم الملائکه» شبهایتان هم به هم گِره می خورد آن گاه انسان وقتی به آیه ی سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» (یک) به آیه دوازده سوره ی مبارکه ی «طلاق» (دو) اینها رسید این را خوب می فهمد که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ بعد فرمود طرائق چه کسی رفت و آمد می کند چه کسانی می آیند چه کسانی می روند ﴿يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾ اینکه فرشته ها رفت و آمد می کنند در لیله ی قدر یا حفظ اعمال ما، شهادت اعمال ما، کرام الکاتبین هر روز می روند یک عدّه تازه می آیند همین طرائق است دیگر، پس این برای یک عدّه خاصّی مقدور است البته برای صاحبان علوم تجربی هم راه دارد که آنها هم راههای خودشان را طی کنند، بنابراین ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ می تواند هم طریقِ ظاهر باشد هم طریقتِ باطن. اینکه فرمود این سه نوع درخت را اینها به عنوان تمثیل است نه به عنوان تعیین این جریان طور سینا گاهی تعبیر به سَیناست گاهی به ﴿طُورِ سِينِينَ﴾ است حالا این بحثی کردند که این اضافه ی طور به سینین از چه قبیل است آن اسم منطقه است که همان طوری که وجود مبارک موسای کلیم آنجا مناجات کرده است آن سوره ی مبارکه ی «تین» به این صورت است ﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۝ وَطُورِ سِينِينَ﴾ این طور سینین

همان طور سَیناست که (تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآکِلِینَ).

ص: ۸۸۱

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۴ تا ۲۱سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶)
وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷) وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ
لَقَادِرُونَ (۱۸) فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ مِن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَهٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹) وَشَجَرَهً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ
تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ (۲۰) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَهً نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَهٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه نازل شد عناصر محوری این سوَر همان معارف اصلی دین به اضافه ی خطوط کلی اخلاق و حقوق است. جریان خلقت را گاهی درباره ی انسان گاهی درباره ی جهان گاهی نظم بین انسان و جهان ذکر می کند و آنچه در این گونه از آیات محلّ بحث است دو عنوان است یکی نظمِ حکیمانه ی این خلقت، یکی حق بودنِ اینها. قرآن کریم هم روی نظمِ حکیمانه ی اینها تکیه می کند هم روی حق بودن، حق در مقابل باطل است اگر دنیا پایان راه باشد و اگر مرگ، پوسیدن باشد و اگر بعد از مرگ خبری نباشد این ساختار، ساختار باطل است زیرا انسان زندگی می کند بخورد بیاشامد هر کس هر چه دستش در آمد بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) عمل بکند حساب و کتابی نباشد می شود باطل. اینکه فرمود ما عالَم را باطل خلق نکردیم ما بازیگر نیستیم (وَمَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ)، (مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلاً)، (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) نشانه ی هدفمند بودن عالم خلقت است. اینکه فرمود سلاله ی طین را نطفه کردیم نطفه را علقه کردیم علقه را مضغه کردیم مضغه را عظام کردیم عظام را لحم پوشاندیم روح را به او عطا کردیم او را به روحانیت رساندیم این نظم را می رساند.

ص: ۸۸۲

مسئله ی حق را بالصراحه ذکر می کند نظیر سوره ی «صافات» و «صاد» که می فرماید ما بازیگر نیستیم ما لاعب نیستیم ما باطل خلق نکردیم (وَمَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) که این همان حقّ مخلوقٌ به است نشانه ی آن است که این هدف دارد. آن هدفمند بودن را با (بِالْحَقِّ) ذکر می کند این نظم حکیمانه را با تطوّرات علمی ارائه می کند منتها گاهی آن هدف را بالصراحه به عنوان (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) ذکر می کند گاهی هم به این صورت (ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ تُبْعَثُونَ) تا حق و باطل روشن بشود، عدل و ظلم روشن بشود، پاداش و کیفر مشخص بشود.

مطلب بعدی آن است که در ذیل این آیه ی (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) چندین روایت است که لابد در کنزالدقائق ملاحظه فرمودید. بخشی از این روایات عهده دار حکم فقهی است که اگر کسی نطفه ای که در شُرف بستن است او را سِقط کند بیست دینار دیه دارد و اگر علقه را چهل دینار و اگر مضغه را شصت دینار و اگر عظام و امثال ذلک را هشتاد دینار و اگر ساختار تمام را سقط صد دینار و اگر روح در او دمیده شد که اگر سقط کرد که دِیه کامل است که اینها احکام فقهی است که برای این مراتب شش گانه بیان کرده پنج گانه اش هر کدام بیست دینار اضافه می شود وقتی خلقِ آخر یافت و روح در او دمیده شد دیه کامل دارد این احکام فقهی است. ولی بعضی از روایات نشان می دهد که (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) یعنی «نفخنا

فیه روحاً» آن وقت این «نفختُ فیه روحاً» همین است که (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) در می آید به استناد اینکه این خلقِ آخر همان نفخِ روح است معلوم می شود که آن (نفخت فیه روح) هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» معنا می شود که جسمانیهالحدوث و روحانیهالبقاء است اما البته در حدّ یک استظهار است اینها هیچ کدام برهان عقلی نیست.

ص: ۸۸۳

مطلب بعدی آن است که کلمه ی برکت آن خیرِ کثیر است خیری که می ماند چیزی که خیر نباشد برکت نیست و اگر اندک باشد هم برکت نیست بِرکه را همان آبی که یک جا جمع می شود و می ماند می گویند برکه و این قسمت موهای جلوی سینه ی شتر را که یک مقدار بیش از جای دیگر نَرم است به آن می گویند بَرَک که اینها مَبارِک اِبل است اینها را می گویند بَرَک پارچه های بَرَکی برای همین قسمت جلوی سینه ی شتر است. خب، برکت آن خیرِ کثیر است در قرآن برکت به اصطلاح از اسمای تشبیهیه خداست سبّوح و قدّوس از اسمای تنزیهیه خداست به اصطلاح، آنجا که سخن از برکت است سخن از عالَم مُلک است (تَبَارَكَ الَّذِى بِيَدِهِ الْمُلْكُ) مطرح است. آنجا که سخن از ملکوت است سخن از تسبیح و قدّوس و سبّوح است که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» دارد (فَسُبْحَانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) ملکوت با سبّوح هماهنگ است مُلک با تبارک، لکن این تبارک را در قرآن کریم گاهی به صورت عام ذکر می کند وقتی کلّ خلقت را مطرح می کند می فرماید: (خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِى سِتَّهِ أَيَّام ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) که (أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) گاهی مربوط به نعمتهای خاص است نظیر قرآن، نظیر انسان که بعد از نازل کردن و جریان نازل کردن قرآن می فرماید: (تَبَارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) یا درباره ی حقیقت انسان فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). می بینید کاملاً این عمومها با آن خصوص خیلی فرق می کند در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۴ به این صورت ذکر فرمود که (إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِى سِتَّهِ أَيَّام ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) این دیگر به نحو عام است لکن آنچه در سوره ی مبارکه ی «فرقان» آمده به نحو خاص است آیه ی اول سوره ی «فرقان» این است (تَبَارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) همان تبارک که برای ربّ العالمین است درباره ی خصوص قرآن به کار رفته (تَبَارَكَ الَّذِى نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) و همان تبارک که برای کلّ عالم است و به طور خصوص درباره ی قرآن ذکر شده است در محلّ بحث برای آفرینش انسان یاد شد (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ):

سرّش این است که وقتی موجودی انسان می شود که با قرآن هماهنگ باشد این نمونه چندین بار ذکر شده که چرا ذات اقدس الهی در اول سوره ی مبارکه ی «الرحمن» بعد از اینکه فرمود: (الرَّحْمنُ ٭ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ٭ خَلَقَ الْإِنسَانَ ٭ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) ذکر می کند فرمود خدای رحمان معلّم قرآن است همان خدا که معلّم قرآن است انسان را خلق کرد و به انسان بیان آموخت خب اگر انسان خلق نشود خدا قرآن را به چه کسی تعلیم می کند؟ چطور (عَلَّمَ الْقُرْآنَ) بر (خَلَقَ الْإِنسَانَ) مقدّم شد این را الآن ششصد هفتصد سال است که این آقایان گفتند و گفتند تا به ماها رسیده فرمودند اگر کسی شاگرد قرآن نبود از قرآن استفاده نکرد اهل قرآن نبود همین (يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ) بود انسان نیست آنکه انسان می سازد قرآن است پس اول تعلیم قرآن بعد آفرینش انسان، آنکه خلق شده (إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ) اگر بخواهد انسان بشود باید قرآنی بشود لذا (الرَّحْمنُ ٭ عَلَّمَ الْقُرْآنَ) وقتی کسی شاگرد قرآن شد می شود انسان (خَلَقَ الْإِنسَانِ) اگر انسان شد حرفِ او می شود بیان، خب می فهمد چه می گوید، اگر انسان نشد مُبهم گوست و از این جهت که بَهیمه است حرف او مبهم است بهیمه را چرا بهیمه می گویند؟ برای اینکه معلوم نیست چه می گوید که، چون حرفش مبهم است بهیمه است آنکه حرفی برای گفتن ندارد فقط درباره ی اجوفین سخن می گوید و همین می اندیشد می شود بهیمه دیگر. (ذرع یأکل ویتمتع و یلهمهم العمر) این دیگر اهل بیان نیست.

فتحصّل معلّم، الرّحمان است محور تعلیم، قرآن است بعد از تعلّم قرآن، شخص می شود انسان وقتی انسان شد دهن باز کرد می شود بیان، اگر انسان نشد هر چه بگوید مبهم است برای اینکه معلوم نیست چه دارند می گویند که. خب، پس (تَبَارَكَ) در قرآن کریم موارد گوناگونی استعمال شده یک بخش عمومی دارد که در سوره ی «اعراف» و غیر «اعراف» به کار رفت یک بخش خصوصی دارد که در سوره ی مبارکه ی «فرقان» آمده یک بخش خصوصی دیگر هم دارد که در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آمده آنکه در سوره ی «مؤمنون» و «فرقان» آمده یکی درباره ی قرآن است یکی درباره ی انسان و قرآن، شناسنامه ی انسان است اگر کسی هویّت قرآنی نگرفت دیگر انسان نیست. خب، فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ٭ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ ٭ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ) بعد می فرماید برای اینکه ربوبیّت شما تنها در این نیست که ما شما را آفریدیم و بخواهیم رها کنیم آسمانی که بالای سر شماست برای شما آفریدیم با نظم خاص، زمینی که زیر پای شماست برای شما خلق کردیم با نظم مخصوص، هوا و فضایی که بین شما و آسمان است برای شماست با نظم خاص فرمود: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ) هفت راه، حالا اینها راهند برای کواکب که یکی از محتملات است زیرا ستاره را و کوکب را می گویند طارق.

سوره ی مبارکه ی «طارق» آمده است (وَالسَّماءِ وَالطَّارِقِ ‌ وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ ‌ النَّجْمُ الثَّاقِبُ) کوکب، طارق است تطرّق می کند طریق را، راه را می پیماید رهنوردِ این راه، رهپوی این راه همان کواکب اند. خب، اگر یک سلسله آسمانهای دیگر هم داشتیم که این درش بسته است فقط به روی مؤمنین باز می شود آن وقت آن طرائق است برای طارقانِ ملکوتی اگر فرمود این آسمانها به روی کفّار باز نمی شود (لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) معلوم می شود غیر از این آسمانهای عادی که ریاضی و نجوم و هیئت به سراغ آن می رود یک آسمان دیگری هم هست برای اینکه این آسمانهای ظاهری که الآن ترمینال شده برای آنها اینکه در قرآن فرمود درهای آسمان به روی کفّار باز نمی شود اینها که الآن سفینه های باسرنشین و بی سرنشین به همه ی این قسمتها بردند این کدام آسمان است که درش به روی کفّار باز نمی شود فرمود: (لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) این همان آسمانی است که (وَأَوْحَی فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) این همان آسمانی است.

بیان نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه) در محضر امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) مشخص کرده. کسی از شام آمده سؤالاتی را ردیف کرده از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) سؤال کرده که «کَن بین الأرض والسماء» حضرت اشاره کرده به وجود مبارک امام مجتبی که شما جواب بدهید. آنها تعجّب کردند که چگونه مثلاً از یک کودکی یا مثلاً نوجوانی این سؤال جواب متوقّع است. وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) در محضر حضرت امیر(سلام الله علیه) در جواب آن سؤال که گفت «کَم بین الأرض والسماء» فرمود: «مَدّ البصر و دعوه المظلوم» سیدناالاستاد ذیل این روایت فرمود این از غرر روایات ماست برای اینکه وجود مبارک امام مجتبی بین سمائین جمع کرده. ما سمائی داریم که فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ) سمائی هم داریم که درش بسته است فقط به روی مؤمنین باز می شود به روی کفّار باز نمی شود (لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) سمائی هست که وحی گیرنده در او مستقرّند که (وَأَوْحَی فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا) سمائی است که (وَفِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ‌ فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ) پس ما چنین سمائی هم داریم. وجود مبارک امام مجتبی فرمود: «مدّ البصر و دعوه المظلوم» یعنی اگر منظور آسمانِ ظاهر است تا چشم می بیند آسمان است دیگر نمی شود برای او متر و کمّیت مشخص کرد، اگر منظور آسمانِ باطن است آهِ مظلوم، آه مظلوم تا آنجا می رسد «مدّ البصر» برای آسمان ظاهری است «دعوه المظلوم» دعا و آه مظلوم آن برای آسمانی است که درِ آن به روی کفّار باز نمی شود، بنابراین اینکه فرمود: (طَرَائِقَ) اختصاصی به (وَالسَّماءِ وَالطَّارِقِ) ندارد هر که بتواند، هر آهی بتواند آنجا برود جزء طارقِ آن طریق است چه کسی اهل آن آه باشد اهل آن راه باشد آن راه را تطرّق کند و مانند آن، بنابراین هر دو معنا را می توان از این کریمه استفاده کرد. پس بنابراین اختصاصی به طارقِ به معنای کوکب ندارد که فرمود: (وَالسَّماءِ وَالطَّارِقِ ‌ وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ ‌ النَّجْمُ الثَّاقِبُ) بلکه هر دو قِسم را شامل می شود. بعد برای اینکه روشن کند خدای سبحان به بشر خیلی عنایت دارد اسم ظاهر را به جای ضمیر ذکر کرده، اگر می فرمود «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کنّا عنکم غافلین» مطلب تأدیه می شد اما اسم ظاهر آورده به جای ضمیر فرمود: (وَمَا کُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِینَ):

خلق یعنی مخلوق، یعنی شما از آن جهت که مخلوق هستید و محتاج به عنایت خالقید از شما غفلت نداریم، پس آسمانها را برای شما آفریدیم که فرمود: (وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) الآن هم با پیشرفته ترین صنایعی که بشر در اختیار دارد با کمک ستاره ها جابه جا می شود به کمک قطبها جابه جا می شود به کمک استوا جابه جا می شود یعنی تنظیم حرکات هوایی هواپیماها، دریایی کشتیها به وسیله ی همین ستاره هاست و قطبها و جهات چندگانه دیگر به همین وسیله هدایت می شوند. خب، فرمود این برای آسمانها. (وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً بِقَدَرٍ) همه ی این قطرات باران اندازه شده است (یک) (فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ) (این دو) (وَإِنَّا عَلَی ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ) (این سه). در نوبت دیروز اشاره شد که این با آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «ملک» هماهنگ است که (قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکُمْ غَوْراً فَمَن یَأْتِیکُم بِمَاءٍ مَعِینٍ):

جناب زمخشری می گوید این در تحدید در ایعاد در وعید خیلی قوی تر از آیه ی پایانی سوره ی «ملک» است (یک) هجده جهت را برخیها شمردند دوازده جهت را دیگران اضافه کردند سی نکته ی ادبی در این (وَإِنَّا عَلَی ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ) هست که در آیه ی (قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکُمْ غَوْراً فَمَن یَأْتِیکُم بِمَاءٍ مَعِینٍ) نیست هر دو در معرض تحدید است اما آن سی نکته ی تحدیدی بیشتر دارد. این تحدید گاهی درباره ی خود انسانهاست گاهی درباره ی نعمتهایی که خدای سبحان به انسان داده است. درباره ی خود انسانها فرمود خداوند شما را آفرید اگر بخواهد شما را می برد آیه ی ۱۳۳ سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود (وَرَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُم مَا یَشَاءُ) چه اینکه در آیات دیگر دارد (وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً آخَرِینَ) دیر بجنبید شما را می برد دیگری را می آورد خب (إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ) معنایش این نیست که شما می میرید گروه دیگر می آیند خب بله بشر همین طور است دیگر تا بود چنین بود یک عدّه می میرند یک عدّه زنده می شوند اینکه تهدید نیست همواره ذات اقدس الهی نسلی را می برد یک نسل دیگر را می آورد اینکه تهدید نیست تهدید این است که شما را ذلیلانه به مقصد نرسیده از مرکب پیاده می کند و به گور می فرستد اینکه فرمود: (إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ) یا (إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَیَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُم مَا یَشَاءُ) اگر خدا بخواهد شما را می برد دیگری را می آورد خدا هر روز دارد این کار را می کند که هر روز شما سری به بیمارستان می زنید یک عدّه ای نوزادند هر روز سری به گورستان می زنید می بینید که آ نجا هم بگو «لا اله الاّ الله» این دیگر امر عادی است دیگر این دیگر جای تهدید نیست که خدا بفرماید اگر خدا بخواهد شما را می برد خب هر روز دارد این کار را می کند پس یک وقت طبیعی است آن تهدید نیست یک وقت است نه، شما که سواره هستید هنوز به مقصد نرسیدید شما را پیاده می کند دیگری را سوار می کند آن آیه ای که دارد (إِن تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لَا یَکُونُوا أَمْثَالَکُم) بیانگر این است فرمود دیر بجنبید شما را پیاده می کند یک عدّه را سواره می کند نمی گذارد با اسلام این طور باز بکنید این یک حرف است (إِن تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لَا یَکُونُوا أَمْثَالَکُم) نه اینکه شما را می برد عدّه ای را می آورد نه، شما را می برد بهتر از شما را می آورد این دینش را حفظ می کند بنابراین اینکه فرمود (ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ) می خواهد بگوید خَلَقی نمی ماند این خشکسالی است آ ن تَرسالی را گرفتیم خشکسالی دادیم دیگر باران نمی آید برای شما (وَإِنَّا عَلَی ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ) مثل اینکه در آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» و مانند آن می فرماید شما هنوز به مقصد نرسیده شما را پیاده می کنند یک عدّه دیگر می آورد بنابراین دو گونه بردن و آوردن است یک طور به طور طبیعی است که هر روز خدا یک عدّه را می برد یک عدّه را دارد می آورد این عذاب نیست یک عدّه عمر خوبی کردند بابرکت زندگی کردند مرفّه بودند متنعّم بودند مؤمنانه زندگی کردند رحلت کردند اعقابی هم خدا نصیب آنها کرده اینکه هر روز است، اما این گونه از آیات که فرمود اگر بخواهد شما را می برد یک عدّه دیگر می آرود این تهدید است این (یُذْهِبْکُمْ) که

در سوره ی مبارکه ی «انعام» است و مانند آن تهدید است چه اینکه (وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ) که محلّ بحث ماست در سوره ی «مؤمنون» آ ن هم تهدید است (وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ) می بریم خب این باران را می بریم. حالا قبل از اینکه این باران را ببریم این باران در چند مقطع کارآیی دارد مقداری که نزدیک به سطح زمین است برای رشد این گیاهان و خوشه ها، مقداری که فاصله دارد برای درختها، مقداری که فاصله بیشتری دارد برای کند و کاو چاه و قنات و چشمه ها و اگر دیر بجنبید ما دستور می دهیم اینها قدری پایین تر بروند که در دسترس شما نباشند (فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِ جَنَّاتٍ) باغهایی (مِن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ) که اینها صبغه ی غذایی دارد گذشته از اینکه صبغه ی غذایی دارد (لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) هم میوه است برای شما هم غذا، اما (وَشَجَرَةً) که (تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ):

جریان طور سینا آنجا چند تعبیر است که اگر ما این را مکسور خواندیم معلوم می شود اسم مکان است و اگر مکسور نخواندیم غیر منصرف بود نام دیگری دارد آیا خود سَینا به معنای زیتون است طور یعنی جَبل چون در آن جبل آن محدوده ی کوهستانی این درخت بیش از جای دیگر و بهتر از جای دیگر رشد می کند جهاتی است که هم در ذیل این آیه گفته شد هم در ذیل آیه (وَطُورِ سِينِينَ) که (تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ) هم روغنِ زیتون برای شما نافع است هم وسیله ای است برای غذا خوردن که خورشتِ غذای شماست (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا) درباره ی حیوانات هم سوره ی مبارکه ی «نحل» آنجا تا حدودی مبسوطاً بیان شده که حیواناتی که ذات اقدس الهی خلق می کند انواع و اقسامی دارد شیری که از آنها نصیب انسان می شود در بخشهایی آمده است که (مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ) آیه ی ۶۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این بود (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَناً خَالِصاً سَائِغاً لِلشَّارِبِينَ) از بین جدار خون و جدار مدفوع این لبنِ طیّب و طاهر و شفاف بیرون می آید الآن شما این چشمه هایی که در دامنه ی کوه البرز یا غیر البرز است می بینید این صدها سال است دارد می جوشد از لجن بیرون می آید دیگر، اینجا دیگر لوله کشی نیست که از وسط گِل و لای بیرون می آید دیگر هر چه شما بکَنید گل است و لای و یک مقدار لجن از این لجنها آبِ شفاف در می آید نه آن لجن مجاز است که به این آب بچسبد نه آب مجاز است که خود را آلوده کند این باید شفاف و صاف در بیاید قدری شما بخواهید با کلنگ بکِنید می بینید لجن است اما در این لجن این همه آبِ شفاف و زلال در آوردن کارِ ربّ العالمین است شما مسیرِ شیر و پستان شیردهیِ گوسفند و گاو را که بشکافی جلوتر بروی می بینی یک دیواره مدفوع است یک دیواره خون، بین خون و مدفوع این لبنِ شفاف در می آید که این در سوره ی مبارکه ی «نحل» آیه ی ۶۶ مشخص شد فرمود این وسیله ی عبرت است برای شما (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَناً خَالِصاً سَائِغاً لِلشَّارِبِينَ) بعد (وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ) گاهی در قرآ ن مسئله ی دامداری قبل از کشاورزی ذکر می شود گاهی هم به عکس در محلّ بحث ما کشاورزی قبل از جریان دامداری ذکر شده فرمود: (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا) که شرحش در آیه ی ۶۶ سوره ی «نحل» گذشت (وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ) که دامداری شما و لبنیات شما از این راه تأمین می شود (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) اما درباره ی اینکه اشکال شده بود که اگر انسان در بدأ پیدایشش مجرّد باشد چگونه برابر سوره ی «نحل» (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) کسی بپرسد که خب ممکن است مجرّد باشد و چیزی نداند و بعد یاد بگیرد نظیر اینکه ملائکه مجرّدند و اسمای الهی را از وجود مبارک آدم طبق (أَنْبِئْهُمْ) یاد گرفتند. این برای آن است که فرشتگان صدها مسئله ی الهی را می دانستند از قبل عالِم بودند از بدأ عالِم بودند منتها علمی روی علم آمده نه اینکه هیچ چیزی را ندانستند. از همان اول عرض کردند (أَتَجْعَلُ فِيهَا) ما می خواهیم سؤال بکنیم بفهمیم (نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ) اینها را عالِم بودند اهل تسبیح بودند اهل تقدیس بودند منتها چیزهای دیگری را به وسیله ی انسان کامل آگاه شدند این نشان آن نیست که چیزی مجرّد باشد و هیچ چیزی را نداند بنابراین آنها با اینکه مجرّد بودند خیلی از چیزها را بعداً یاد گرفتند گذشته از اینکه در همان اول سوره ی مبارکه ی «بقره» جریان حضرت آدم و حضرات ملائکه و کیفیت تعلیمشان با بساط دنیایی هماهنگ نبود آ ن نشئه، یک نشئه ی خاصّی است که قبل از هبوط وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) به دنیا نه به زمین به این دنیا آن مرحله برقرار شد لذا باید این سؤال و جواب را مناسب با آن نشئه با آن مرحله ارزیابی کرد خب.

پرسش:؟پاسخ: خب، چون فرق می کنـد دیگر، اگر تجرّدشان نظیر تجرّد انسانی باشـد خب بله، اما اگر تجرّدشان تجرّد بالاتر باشـد بر اسـاس (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) معلوم می شود بالاتر نمی رونـد دیگر ولی انسان مقامِ معلوم نـدارد انسان می تواند «إقرأ وارق» بشود (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) بگوید و مانند آن.

پرسـش:؟پاسخ: بله، منتها باید با آن عالَم مشـخص کرد آیا آن عالم، عالم دنیا بود زمین بود تعلیم و تعلّمشان نظیر تعلیم و تعلّم حصولی بود یا تعلیم و تعلّم اسـمای الهی برابر اشراق و اشهاد است نه برابر تعلیمِ حصولی و مفهوم برای اینکه آ نجا این اسمای الهی که ذات اقدس الهی آنها را یاد حضـرت آدم دارد یک الفاظ نبود یک مفاهیم نبود همین اسمایی که در دعای کمیل می گوییم «و بأسـمائک الّتی ملأت کلّ شـیء» یا در دعای سمات یا در دعای ندبه می گوییم با آن اسم کوهها مرتفع شدند با آن اسم زمین مُنخسف شـد بـا آن اسم فلاـن قـدرت پدیـد آمـد اینها حقایق عینی و خارجی انـد این الفاظی که ما مطرح می کنیم سوّمین یـا چهـارمین مرتبه انـد مـا به چیزی می گوییم الفـاظ و اسـماء که دلالت بر مفاهیم داشـته باشـد آن مفاهیم بر مصادیق منطبق اند، پس این الفاظ اسم است برای مفاهیم و آن مفاهیم سِمه اند علامت اند برای مصادیق آن مصادیق مظهر قدرت الهی اند که آن اسمای الهی ظاهر است و حقایق خارجی می شود مظهر. آنچه را که ما تلفّظ می کنیم اسمای اسمای اسماء الله است زیرا این الفاظ اسـماء است برای مفاهیم، مفاهیم الفاظ است برای مصادیق، مصادیق الفاظ است چون مظهرنـد برای آ ن حقایق الهی، چون حقایق الهی ظاهر در این مظهرنـد آن حقایق الهی که در مرتبه ی چهارم هسـتند اسـماء الله هسـتند و اگر گفته شـد اسـماء خـدا توقیفی است نسـبت به آن امر قطعی است امـا نسـبت به این البته یـک تأدّب فقهی است خب (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) که توضـیح این در ذیل آیه ی ۶۵ و ۶۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» گذشت.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۱ تا ۲۵ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (۲۵)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه نازل شد و مطالب سوَر مکّی اصول دین از توحید و وحی و نبوّت و معاد است البته خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق را هم در بردارد در این سوره بعد از جریان توحید, مسئله ی نبوّت را مطرح فرمود. در جریان توحید از خلقتِ آسمان و زمین و از خلقت انسان و از خلقت برخی از موجودات دامی نامی به میان آمده. در جریان خلقت انسان چون مراحل فراوانی برای تحقّق انسان هست و این مراحل بعضیها همسان اند بعضیها با فاصله ی وجودی و رتبی محقّق می شوند لذا گاهی با «ثمّ» عطف می شود گاهی با «فاء» در کتابهای ادبی مستحضرید که گفتند «فاء» و «ثمّ» با یک تفاوتی برای ترتیب و تراخی اند این مطلب اول.

تراخی گاهی به لحاظ زمان است گاهی به لحاظ رتبه ی وجودی این مطلب دوم.

گاهی ممکن است مطلبِ معطوف را با «فاء» عطف کنند برای اینکه فاصله ی زمانی کم است گاهی ممکن است همان را با «ثمّ» عطف کنند برای اینکه فاصله ی وجودی زیاد است آن مطلبی را که به نام معطوف است بر معطوف علیه بخواهند عطف بکنند درجه ی وجودی آن خیلی بالاتر از درجه ی وجودی قبلی است. جریان علقه و مضغه و عظام اینها شبیه هم اند تقریباً, اما پیدایش روح ولو فاصله ی زمانی اش مثل فاصله های قبلی است ولی چون درجه ی وجودی اش برتر است با «ثمّ» عطف می کنند, گاهی این نکته رعایت می شود با «ثمّ» عطف می کنند, گاهی اصل ترتیب ملحوظ است با «فاء» عطف می کنند این هم در کتابهای ادبی آمده هم در کتابهای تفسیری.

ص: ۸۹۰

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم ما را با تطوّر, تفکّر, تعقّل دعوت کرده است خطوط کلی بعضی از مسائل را ذکر کرد بعد به ما فرمود شما تدبّر کنید بهره ی صحیح ببرید ما چندتا کار را باید بکنیم اول اینکه خود مطالب قرآن را خوب بفهمیم دوم اینکه از رهنمود قرآن کمک بگیریم به سراغ پی بردن اسرار خلقت برویم سوم اینکه هر چه فهمیدیم این را ظرف قرار بدهیم نه مظروف و معارف قرآن را در ظرفِ علوم بریزیم نه علومِ خود را در قرآن بریزیم و بر قرآن تحمیل کنیم و از زبان قرآن حرفِ خودمان را در بیاوریم.

سیدناالاستاد و سایر بزرگان فرمودند مبادا علومتان را بر قرآن تحمیل کنید ناظر به همین بخش سوم است ما هر چه یاد گرفتیم باید این را در ظرف استماع و ظرفیّت مخاطب قرار بدهیم یعنی این بیان نورانی که فرمود: (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) برای همه در همه ی سطوح است هر کسی هر علمی دارد باید با اِنصات و با استماع به حضور قرآن برود نه با تکلّم که حرفِ خودش را از زبان قرآن بزند علم خودش را بر قرآن تحمیل بکند این چنین نیست هر کس هر چیزی بلد است باید بداند که (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) منتها وقتی قرآن قرائت شد آن که عالِم تر است بهره ی بیشتری می برد آنکه متوسّط است بهره ی میانی می برد آن که کمتر است بهره ی کمتری می برد. دانشمندی که فضاشناس است سالیان متمادی در جریان کیهانی کار کرده او وقتی آیه ی سوره ی مبارکه ی «مُلک» را می خواند خب یقیناً از ما بهتر استفاده می کند آیه ی سوره ی «ملک» این است که آیه ی سوم سوره ی «ملک» (الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً مَا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ ◌ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَهُوَ حَسِیرٌ) می فرماید این طبقات هفت گانه ی آسمان را ما خلق کردیم هیچ شکاف و بی نظمی در صدر و ساقه ی سپهر نیست شما دو بار, سه بار, چهار بار, صدها بار هم که مراجعه کنید بی نظمی نمی بینید ما که درس خوانده ی علم سماوات نیستیم از این آیه بهره ی ضعیف می بریم آن که رصدخانه دارد وقتی این آیه را می بیند صدها بهره ی علمی از این آیه استفاده می کند می گوید بله فاصله ی فلان ستاره تا فلان ستاره چند سال نوری است همیشه همین طور است فاصله ی فلان ستاره تا زمین چند سال نوری است همیشه همین طور است هیچ بی نظمی نه بین خود کواکب هست نه بین کواکب و زمین و مانند آن, بهره ای که او از این آیه می برد خیلی بیشتر از آن است که ما می بریم. بنابراین هر چه بشر یاد گرفت این را باید در حوزه ی ظرفیّت خود قرار بدهد و مستمِع باشد نه متکلّم که حرفِ خودش را از زبان قرآن در بیاورد که یک وقت حرفِ او عوض شد مثلاً بگوییم قرآن عوض شد این طور نیست, پس بنابراین این دو مطلب باید از هم جدا بشود به ما گفتند تا زنده ای باید بفهمی فراغت و فارغ التحصیلی و خارج شدن و دوران تعطیلی نیست آنها که به جایی رسیدند گفتند اوّلین روزِ جهلِ یک حوزوی یا دانشگاهی آن وقتی است که بگوید من فارغ التحصیل شدم همین که گفت فارغ التحصیل شدم جهلِ او شروع می شود برای اینکه آنچه را که قبلاً خوانده آنها هم از یادش می رود بعدی هم که چیزی افزوده نمی کند, اما تا نفس می کِشد به سراغ علم برود این معلوم می شود به جایی می رسد این یک وظیفه ی اول که گفتند تدبّر, تفکّر, تعقّل. مطلب دوم این است که هر چه فهمیدیم ساکت تر باشیم برای اینکه بیشتر استفاده می کنیم (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) تنها برای مجلس تجوید که نیست برای علما, حکما, برای همه است که در برابر قرآن حرف نزنید هر چه او گفت شما بهره بگیرید منتها شما که کیهان شناسید صد مطلب از آیه ی سوره ی «ملک» استفاده کنید دیگران که کیهان شناس نیستند یکی دو مطلب استفاده می کنند شما چون ظرفیتتان زیاد است بیشتر استفاده می کنید دیگران که ظرفیتشان کمتر است کمتر.

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم فرمود آنچه را که شمای سپهرشناس می دانید تازه اوایل راه است آن قدر توسعه و تولید در نظام سپهری هست که به ذهنتان نمی آید فرمود این آسمانهایی که ما خلق کردیم این کواکبی که ما خلق کردیم این ثواب و سیّاراتی که ما خلق کردیم (وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) این «موسعون» هم اسم فاعل نیست صفت مشبهه است به وزن اسم فاعل باب افعال است و ثبات و دوام را می رساند فرمود ما دائماً داریم در نظام سپهری توسعه می دهیم حالا یا ستاره ای از ستاره تولید می شود یا کهکشانی از کهکشان تولید می شود که همه ی علوم شما «کالحلقهٍ فی فلات» است بنابراین (یَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ), (فَلاَ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ) فرمود خیلی از چیزهاست که اصلاً نمی بینید ولو با چشم مسلّح, بنابراین نباید گفت که همین مقداری که ما کشف کردیم همین مقدار است هر روز ذات اقدس الهی همان طوری که در سازمان کشاورزی زاد و ولد هست در سازمان حیوانات و دامداری زاد و ولد هست در سازمان بشری زاد و ولد هست در ستاره ها هم همین طور است در آسمانها همین طور است در کهکشانها همین طور است فرمود: (وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) خب بنابراین نه علم می تواند متوقّف باشد نه عالِم می تواند مغرور باشد و نه هیچ کسی مجاز است که مظروف را به جای ظرف و ظرف را به جای مظروف قرار بدهد حرفِ خود را بر قرآن تحمیل نکند هر چه بفهم تر شد ساکت تر است می بینید طلبه ای که جدّی تر است او سعی می کند ساکت تر باشد چون او از درس استاد بیشتر استفاده می کند این چنین نیست که با دیگری یکی باشد یک استاد است یک درس می گوید کسی صد مطلب می فهمد یکی پنجاه مطلب. آن که (فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) او کامل تر است دقیق تر گوش می دهد بیشتر استفاده می کند. همه ی ما در برابر قرآن این طوریم خب, بنابراین خواسته ی خودمان را نمی توانیم.

مطلب بعدی آن است که اگر قرآن کریم فرمود ستاره ها طارق اند برابر سوره ی «طارق» فرمود: (وَالسَّماءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ) این نجم ثاقِب, طارق شد معلوم می شود طرائق و طریقها و راهها برای این ستاره هاست آن وقت با (کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ) هماهنگ در می آید اگر طرائق به معنای طبقات باشد که با آیه سوره ی «ملک» هماهنگ است که (خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ طِبَاقاً) و اگر طرائق همان طریقها و راهها و مسیرها باشد با (وَالسَّماءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ) هماهنگ در می آید, بنابراین ما حرفِ خودمان را در هر رشته ای بر قرآن تحمیل بکنیم این نارواست حرفِ قرآن را بهتر بفهمیم رواست این (إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) برای همه ی طبقات در همه ی عصر و مصر است.

شریعت یعنی دین یک منبع معرفت شناسی دارد یک منبع هستی شناسی. منبع هستی شناسی ای فقط خداست یعنی عقیده را, اصول دین را, فروع دین را, اخلاق را, حقوق را تنها مبدأیی که قرارداد می کند و وضع می کند و قانون گزاری می کند خداست (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ) احدی نه می داند نه می تواند قانون گزار باشد این منبع هستی شناسی. منبع معرفت شناسی که حالا خدا چه قانونی وضع کرد تنها کسی که می فهمد بدون رقیب پیغمبر است حالا انبیای گذشته هر کدام در جای خودشان, وحی مقابل ندارد یعنی پیغمبر مقابل ندارد وحی مقابل ندارد نمی شود گفت که حکما و فقها و محدّثین ــ معاذ الله ــ در ردیف انبیایند یا نمی شود گفت فلسفه و عرفان و حکمت و برهان در ردیف وحی است او مقابل پذیر نیست او شهودی است نه حصولی, معصوم است در سه بخش تلقّی و حفظ و القاء دیگران این چنین نیستند لذا وحی مقابل ندارد اوّلین منبع معرفتی, وحی است بعد وقتی که از وحی گذشتیم نوبت به بشر عادی شد دوتا راه دارد برای کشف که بشر کشف بکند ذات اقدس الهی به انبیا چه فرمود آن راه عقل است و راه نقل اینکه می بینید در کتابهای فقهی یا اصولی می گویند «یدلّ علیه العقل والنقل» همین است عقل شارع نیست (یک) تشریع در شرع او, حقّ او, وظیفه ی او نیست (دو) چراغ بودن سِمت اوست (سه) عقل کشف می کند همان طوری که نقلِ زراره کشف می کند این طور نیست که هیچ کدام قانون گزار باشند برای اینکه نه موضوع را عقل آفرید نه محمول را عقل آفرید نه ترتّب محمول بر موضوع را عقل آفرید عقل که می گوید باید از سمّ پرهیز کرد نه برای آن است که سمّ را او خلق کرده یا تأثیر سمّ که اهلاک باشد او به سمّ داده رابطه ی موضوع و محمول را او خلق کرده او بیکاره است یعنی بیکاره است مثل اینکه چراغ بیکاره است چراغ که چاه نساخت چراغ که راه نساخت چراغ فقط نشان می دهد کجا چاه است کجا راه است.

ص: ۸۹۳

عقل یک چراغ خوبی است می گوید چه چیزی بد است چه چیزی خوب است حالا انسان برای درون خودش یک سرپرستی دارد می گوید وقتی خب اینجا چاه است من نباید بروم دیگر اینجا راه است باید بروم دیگر. عقل هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیّه ذرّه ای قانون گزار نیست قانون شناس خوبی است البته اگر عقل برهانی باشد خب مثل نقل هم همین طور است باید رجالش درست باشد درایتش درست باشد مطلق و مقیّدش درست باشد عام و خاصّ‌ش مشخص باشد مفهوم و منطوقش مشخص بشود وجود و معیّنش مشخص بشود تا نقل زراره چراغی باشد که چه کاری را باید کرد چه کاری را نباید کرد. این دوتا چراغ که شما می بینید در اصول کاربرد دارد می گویند این برائت عقلی است یا برائت نقلی است در فقه کاربرد دارد می گویند یدلّ علیه العقل والنقل از همین قبیل است ما باید بدانیم اینکه می گویند «کلّما حَکَم العقل, حَکَم العقل» یعنی «فَهِم العقل» این حکم است یعنی ثبوت محمول برای موضوع که قضیه و تصدیق است اشتباه با قانون نشود قانون فقط برای خداست چراغ اگر بخواهد حرف بزند حکم می کند اما حکم می کند که این موضوعی که من نساختم آن محمولی که من نساختم اینها دوتا با هم ارتباط دارند که این ارتباط را هم من نساختم این چاه را من خلق نکردم افتادنِ در چاه را هم من خلق نکردم هر که در چاه بیفتد پایش می شکند را هم من خلق نکردم ولی من می بینم این است چاه را می بینم افتادن را می بینم شکستن پا را می بیند. حرفِ چراغ کشف است نه اثبات, حرف عقل کشف است نه اثبات, اثبات فقط برای شرع است و لاغیر, منتها ذات اقدس الهی برای اینکه این چراغ را شفاف تر بکند راههای فراونی نشان داده در همان جریان انسان همین طور است در جریان انسان فرمود این وضع را که آفرید شاید چند سال قبل هم به مناسبتهایی حرفهای مرحوم بوعلی نقل شده ایشان در نمط هشتم به بعد اشارات این حرف را دارد داستان سلامان و ابسال را نقل می کند مرحوم خواجه طوسی(رضوان الله علیه) می گوید من وقتی این کتاب را شرح می کردم قصّه ی سلامان و ابسالی که ابن سینا اشاره کرده متوجّه نشده بودم چیست بعد از بیست سال رساله ای به دست من رسید که داستان سلامان و ابسال را در آنجا شرح داد آن داستان سلامان و ابسال این بود که کسی به دیگری دل بسته و علاقه مند بود که مثل او را بپرورانند منتها نه از آن زن, نطفه ی پدر را گرفتند نطفه ی مادر را گرفتند در یک جای مناسبی نطفه ی زن را گرفتند نطفه ی مرد را گرفتند در یک جای مناسبی گذاشتند و بعد از مدّتی پسری بالغ تربیت شده است این برای قبل از هزار سال است که مرحوم بوعلی می گوید حالا آن قصّه چه موقع است روشن نیست خب حالا چندین قرن هست که بشر به فکر شبیه سازی بود اگر دو هزار سال قبل بشر این کار را کرده نطفه را گرفته در جایی که شرایط رَحِم را دارد آنجا گذاشته ساخته و زید تولید شده این علم است دیگر اینکه محذوری ندارد که اینکه خدا نشان داد این کار را بکنی بچه متولّد می شود. چه کسی می کند این کار را چه در درون چه در بیرون چه کسی (أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) می کند؟ خدا, چه کسی تبدیل می کند؟ خدا, منتها نطفه را کسی اِمنا می کند از جایی به جایی قرار می دهد منتها آن یا به صورت طبیعی است که در نکاح حاصل است فرمود: (أَفَرَأَيْتُم ما تُمْنُونَ) یا این به صورت صنعتی و علمی است که این نطفتین را در جای دیگر قرار می دهند شرایط قرار می دهند بعد این را مضغه می کند و علقه را مضغه می کند و عظام می کند و (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً) می کند و (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ) این می شود علمِ پزشکی این می شود شبیه سازی.

جریان کشاورزی هم بشرح ایضاً که خوانده شد فرمود اینها شیر می دهند شما ببینید در فصول گوناگون زمان و زمینِ مختلف شیرهای مختلف می دهند شیر پرچرب, شیر کم چرب, شیر فراوان, شیر کم شما خب اینها را یاد بگیرید که چطور می شود که گوسفندان فلان رَمه شیر فراوان می دهند و چرب, گوسفندان رمه ی دیگر شیر کمتر می دهند و کم چرب خب شما بروید یاد بگیرید آن علفها را شناسایی کنید کیفیت تغذیه را شناسایی کنید شیرِ فراوان بگیرید پرچرب هم بگیرید خب حالا اگر کسی اینها را از قرآن یاد گرفته دامداری خوبی تربیت کرده این کشاورزی, کشاورزی اسلامی نیست یعنی کشاورزی اسلامی آن است که طرز دوشیدن باید فرق بکند تا آن طنز.. روشن بشود این می شود علمِ اسلامی همه ی علوم این طور است دامداری این طور است کشاورزی این طور است فرمود شما می بینید بالأخره من بین فرث و دم این لبنِ شفاف در می آورم می بینید که اگر علف مختلف شد شیر کم چرب می شود یا شیر کم می شود و اگر علف خصوصیّت دیگر را داشت شیر پرچرب می شود و بیشتر می شود خب همین کار را بکنید دیگر مفت خور نباشید بالأخره.

علمِ اسلامی یعنی مثل صحیحه حمّاد باشد که نماز را یاد می دهد می گوید نماز از اول اذان و اقامه شروع می شود بعد تکبیرهالإحرام است و بعد قرائت است و که به آن می گویند صحیحه حمّاد, حمّاد چون روایتش طولانی است لقب طولانی هم دارد یعنی علوم اسلامی باید مثل صحیحه حمّاد باشد آن طوری که نماز صبح را یاد می دهد آن طور کشاورزی را یاد بدهد خب آن طور در صحیحه «لا تنقض» هم نیست صحیحه ی «لا تنقض» صدها بار گفته شد که بیش از یک سطر نیست الآن پنجاه شصت جلد کتاب عمیقِ علمی از همین یک سطر در آمده دیگر با حذف مکرّرات تقریرات اساتید امام(رضوان الله علیه) شاگردان زیادی داشت ما یک تقریر حساب می کنیم مرحوم آقای خویی(رضوان الله علیه) شاگردان زیادی داشت یک تقریر حساب می کنیم اینها هر کدام مبانی خاص دارند همه ی این پنجاه شصت جلد کتاب از این یک سطر در آمده دیگر حالا اگر پنجاه شصت جلد کتاب ما در کشاورزی از همین یک سطر آیه در بیاوریم این علم, علم اسلامی نیست؟! فرمود این فرث هست این دَم هست بین اینها لبنِ خالص در می آید بروید بررسی کنید ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ شما تماشا می کنید ولی باید عبرت بگیرید.

معنای عبرت آن است که اگر جامعه ای از فقر عبور کرده به قنا رسیده می شود عبرت, از جهل عبور کرده به علم رسیده می شود عبرت, از غفلت عبور کرده به تذکّر رسیده می شود عبرت, اگر یک دامدار سنّتی بود و شیر دوشید و خورد می شود تماشا نه عبرت فرمود: (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً) باید عبور بکنید ولی شما تماشا می کنید همان سنّتی که چندین سال قبل بود الآن هم همان طور است دیگر. خب (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً) فواکه هم همین طور است درختان زیتون و امثال ذلک هم همین طور است دامداری و کشاورزی هم همین طور است فرمود بهره هایی شما می برید از این دامها چه خودتان سوار می شوید روی اسب و امثال ذلک یا بارهایتان را جابه جا می کنند کشتیهایتان هم همین طور است انحای ساختن کشتی هم همین طور است باد چه موقع می وزد این هواشناسی خب آن روز که دیگر برق نبود آن روز که موتور نبود که به وسیله ی رهبری باد این کشتیها تنظیم می شد دیگر چه موقع نسیم می ورزد از کجا نسیم می وزد چه موقع به صورت متوسّط در می آید چه موقع تندباد می شود چه موقع توفنده می شود در چه فصلی این چنین است کشتیها را برابر او تنظیم می کردند دیگر, خب این کشتی شناسی و کشتی سازی و کشتیرانی این بر اساس باد بود دیگر این دیگر موتوری که نداشت که فرمود اینها را خب یاد بگیرید ببینید این بادها کجا وزیده می شود چه موقع وزیده می شود درجاتش چقدر است کشتیها را هم برابر او تنظیم بکنید (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ) کذا, این (تَجْرِي فِي الْبَحْرِ) کذا خب اگر بی نظمی باشد که قرآن ما را ارشاد نمی کند به او که هر وقتی باد بوزد بعد بگوید شما کشتیرانی کنید خب اینکه نظم نشد که. شما ما را تشویق می کنید به کشتیرانی بادها را هم منظم نمی کنی خب این می شود هلاکت, پس باد یک سلسله نظم ریاضی دارد حرکتِ کشتی به تبع باد یک سلسله نظم ریاضی دارد شما هم ما را به کشتیرانی دعوت کردی بله این درست است اینها همه اش می شود آن کشتیرانی و کشتی سازی می شود اسلامی, هواشناسی می شود اسلامی, تنظیم حرکات این کشتیها در دریاها برابر بادهای پیش بینی شده می شود اسلامی برای اینکه لحظه به لحظه فعلِ خداست دیگر الآن ما که داریم قرآن تفسیر می کنیم چرا تفسیرِ ما اسلامی است؟ برای اینکه می گوییم خدا چنین گفت, خدا چنین گفت, خدا چنین گفت خب آن که رشته ی کشاورزی دارد یا دامداری دارد یا کشتی سازی دارد یا هواشناسی دارد می گوید خدا چنین کرد, خدا چنین کرد, خدا چنین کرد اگر خدا چنین گفت اسلامی است خدا چنین کرد هم اسلامی است حالا- مگر می شود در ماه مبارك رمضان اگر کسی بر او ثابت شد که نظم ریاضی این است عالماً عامداً دروغ گفته خب معصیت کرده روزه اش باطل است کفّاره هم باید بدهد این کذبِ بر خداست دیگر, او اگر گفته که جریان تولید ستاره ها برابر آیه ی سوره ی «انبیاء» که فرمود: (أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا) نام این آیه را نبرد برای او مسلّم شده که تولید ستاره از فلان راه است نه از این راه این عالماً عامداً برای اینکه فریب بدهد دروغ بگوید, بگوید خدای سبحان این ستاره ها را از این راه تولید کرده خب این معصیت کبیره کرده روزه اش هم باطل است کفّاره هم باید بدهد. دروغ بر خدا فرقی ندارد چه در قول او چه در فعل او, بنابراین ما نباید توقع داشته باشیم که اگر یک علم اسلامی شد نظیر صحیحه ی حمّاد باشد که از اول اذان و اقامه شروع کرده تا آخر «والسلام علیکم» را نقل به ما بگوید این هم همین طور است. آن وقت یک تفسیر موضوعی می خواهد که طراق یعنی چه, سَبع به معنی طراق است یا سبع به معنی سبع طریق است یا سبع طراق است آن دیگر تفسیر ترتیبی نیست می شود تفسیر موضوعی.

مسئله ی توحید را وقتی که به این حد گذراندند در جریان اسمای الهی که در نوبت قبل مطرح شد که بین مُلک و ملکوت فرق است ذات اقدس الهی هر مطلبی را که فرمودند ضامنِ مضمون آن آیه, اسمای حسنایی است که در پایان آیه است اگر آیه, آیه ی رحمت و عنایت الهی باشد در ذیلش دارد (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) اگر آیه انتقام و کیفر باشد دارد (عَزِيزٌ حَكِيمٌ) و مانند آن, اگر قَهر باشد علیه ظالمان دارد (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) اسمای حسنایی که خدای سبحان در پایان آیه یا در آغاز آیه دارد مناسب با مضمون همان آیه است این مطلب تفصیلی. در قرآن کریم فرمود هر چیزی مُلکی دارد که به دست خداست هر چیزی یعنی هر چیزی ملکوتی دارد که آن هم به دست خداست یک وقت است که مُلک و ملکوت, ملکوت شدّت ملک است نظیر قدرت و اقتدار اینها هر دو صفت خالق اند خدا هم قادر است و هم مقتدر که می گویند اینجا زیادیِ مبنا دلالت بر زیادی معنا دارد اقتدار بالاتر از قدرت است و هر دو صفت خالق اند, اما در سوره ی «ملک» و در پایان سوره ی «یس» می گوید هر چیزی ملکوت دارد مثل اینکه می گوییم هر انسانی یک بدن دارد یک روح این ملکوت دیگر صفت خدا نیست به دست خداست خب آنجایی که می گوید مُلک به دست خداست می گوید «تبارک» آنجا که می گوید ملکوت به دست خداست می گوید «سبحان» که «سبحان» می شود از اسمای تنزیهی حق, تبارک می شود از اسمای تشبیهی حق (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) (یک) (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) (دو) «لکلّ شیء ملکوت» مثل اینکه بگوییم «لکلّ انسان روح, لکلّ ظاهرٍ باطن» آن چهره ی ارتباطی هر چیزی به خدا آن می شود ملکوتِ او, اگر کسی او را ببیند یقیناً خدا را مشاهده می کند در حدّ خودش در فصل سوم چرا؟ برای اینکه درباره ی حضرت ابراهیم فرمود ما ملکوتِ اشیا را نشان او دادیم (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) اما درباره ی افراد دیگر نگفت ما ارائه کردیم ملکوت را, گفت آیاتمان را نشان می دهیم (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) خب سراسر عالم آیات الهی است اما ملکوت را نشان کسی نمی دهد ولی به ماها فرمود شما نگاه کنید شاید ببینید بله, در بین انسانهای عادی کسانی هستند که نگاه می کنند نظر غیر از رؤیت است در فارسی نگاه غیر از دیدن است فرمود: (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) نگاه کنید شاید ببینید در بین نگاه کننده ها یک حارثهبن زیدی پیدا می شود یک اُویس قَرنی پیدا می شود یک گوشه را می بیند پس تسبیحی که ذکر شده با تبارکی که ذکر شده ضامنِ مضمون همان آیه است و این تناسبی است در همه جای آیات قرآن و هر چیزی ملکوت دارد و ملکوت هر چیز عبارت از باطن هر چیز است آن جهت ارتباط کلّ شیء به الله را می گویند ملکوتِ او. بعد از جریان توحید مسئله ی وحی را ذکر فرمود منتها چون در سوره ی مبارکه ی «هود» تقریباً بیش از سه صفحه درباره ی حضرت نوح سخن به میان آمده که بحثش مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «هود» گذشت در سوره ی مبارکه ی «هود» از آیه ی ۲۵ که فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ) از آیه ی ۲۵ تا آیه ی ۴۹ بیش از سه صفحه مربوط به قصّه ی حضرت نوح است حضرت نوح و کشتی نوح و سوار شدن مؤمنان و هلاک شدن کافران و جریان فرزند ناصالح نوح و همه ی اینها از ۲۵ تا ۴۹ مربوط به حضرت نوح است که مبسوطاً این قصّه اش آنجا ذکر شده.

جریان حضرت نوح را ذکر می کنند بعد از جریان حضرت نوح بعد از چند آیه می فرمایند: (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ) این هم یک, بعد از تقریباً یک صفحه می فرماید: (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ) تا می رسد به حضرت موسی و عیسی(سلام الله علیهما) که در آیه ی ۴۹ می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) بین حضرت نوح تا حضرت موسی و عیسی(سلام الله علیهما) انبیای فراوانی بودند که فقط در دو مقطع می فرماید: (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ) یا (قُرُوناً آخَرِينَ) نسلهایی, امّتهایی, انبیایی آمدند (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) این «تترا» یعنی متواتر این نظیر تقوا که «تاء» آن اول کلمه نیست اصلش «وَقَی» است این «تَترا» هم اصلش «وَتَر» است که کم کم می شود متواتر فرمود انبیای ما متواتر بودند کتب ما متواتر بود رهبری ما متواتر بود هرگز نگذاشتیم که این چراغ در ملّتی خاموش بشود بعد کم کم نام مبارک حضرت موسی و عیسی را می برند این چند آیه مربوط به آن است چون قصّه ی تفصیلی جریان حضرت نوح در سوره ی «هود» گذشت اینجا ما به طور مبسوط بحث نخواهیم داشت (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) فقط الله را بپرستید, چرا؟ برای اینکه (مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ) معبودی غیر از او نیست چرا تقوا را رعایت نمی کنید.

مطلب مهم آن است که اینها ملحد نبودند مشرک بودند یعنی معتقد بودند خدایی هست واجب الوجود هست خالق سماوات والأرض هست مدیر کلّ ربّ الأرباب اوست اینها را قبول داشتند می گفتند ما چون به او دسترسی نداریم حس گرا بودند بتها را می پرستیدند, بتها را می پرستیدند مشرک بودند معنایش این نیست که قدری خدا را می پرستیدند قدری اینها را (یک) در عبادت هم خدا را می پرستیدند هم بتها را (دو) هیچ کدام از اینها نبود اینها فقط بتها را می پرستیدند می گفتند ما دسترسی به خدا نداریم معنای شرک این نیست که گاهی خدا را گاهی غیر خدا را, معنای شرک این نیست که هم خدا هم غیر خدا آنکه هم خدا و هم غیر خداست آن می شود ریا نه شرک, شرک مصطلح این است که فقط غیر خدا را می پرستند معنایش این است که این عبادت که مخصوص خداست آن را برای دیگری قرار می دهند دیگری را شریک الله قرار می دهند در استحقاق عبادت. خدا مستحقّ عبادت است و لاغیر این سِمت را برای غیر خدا قرار می دهند می شوند مشرک نه اینکه هم خدا را و هم غیر خدا را با هم می پرستیدند فرمود: (مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ) در بین اینها افرادی که متمکّن بودند چشم پُرکن بودند سرمایه دار بودند اهل زرق و برق بودند اینها به مبارزه برخاستند سخن از سیاست نبود سخن از تکاثر و ثروت بود یک وقت است وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) قیام می کند این هم با ملأ درگیر می شود هم با دستگاه حکومت, اما در جریان حضرت نوح نیامد که مثلاً حکومتی بود و سلطنتی داشت و دستگاه حکومت با او درگیر بودند آنچه بود ملأ بود حالا یا طایفه سالاری بود مردم سالاری بود و قدرت سالاری بود هر چه بود بالأخره کار دست اینها بود (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) اینها چون حس گرا بودند معنای وحی و نبوّت و اینها را درک نمی کردند چیزی که محسوس بود درک می کردند چیزی که معقول بود به سراغش نمی رفتند و درک کنند. آنها آن جداره ی عقل و قلب را قفل کرده بودند فرمود: (أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) یک عدّه واقعاً قلبشان قفل است یعنی حرف در قلبشان نفوذ نمی کند این را عمداً بستند اول با معصیت بعد کم کم با تکذیب (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) این رِین متراکم باعث بسته شدن دل شد (أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) خب, در اینجا فرمود ملأ گفتند که این بشر است مثل شما و وجود مبارک نوح را همانند خود می پنداشتند گفتند (يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ) می خواهد بر شما ریاست کند حاکم بشود, بشود مطاع شما بشوید مطیع او و وحی و نبوّتی نیست _ معاذ الله _ اگر پیامبری بود وحی و نبوّتی بود باید فرشته می آمد چون انسان این لیاقت را ندارد (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلاَئِكَةً) خدا فرشته نازل می کرد مگر بشر می تواند به مقام نبوّت برسد.

یکی از مهم ترین کارهای انبیا همین بشرشناسی است و بشرشناساندن که انسان را به خود انسان معرفی کنند. بسیاری از افراد واقعاً خودشان را گُم کردند در سوره ی مبارکه ی «حشر» دارد که اینها خودشان را فراموش کردند در سوره ی مبارکه ی «نساء» و «آل عمران» و آن محدوده این است که اینها فقط به فکر خودشان اند (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) خب آنکه در آنجا فرمود اینها فقط به فکر خودشان اند (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) اینکه می فرماید: (نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) برای آن است که یک خودِ انسانی داریم که آن را فراموش کردند یک خود حیوانی داریم که (ذرع یأکل ویتمتع و یلهمهم العمر) به فکر این هستند اینها خیال می کنند انسان همین است که در تالار تشریح خلاصه می شود از تالار تشریح به سردخانه از سردخانه هم زیر خاک تمام شد, دیگر نمی دانند این ابزاری است که این محدوده را طی می کند بعد به مسیر ابد حرکت می کند بعد می گویند (مَا سَمِعْنَا بِهَـٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) این سابقه ندارد ما تا حال چنین چیزی نشنیدیم خب تا حال شما انبیای دیگر که آمدند رُسل دیگر که آمدند آنها را خانه نشین کردید نگذاشتید حرف آنها به جامعه برسد (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ) اینها چون عقل را در همان حس می دانستند کسی که بر خلاف آنها می اندیشید این را دیوانه می پنداشتند دیوانه یعنی دیوزده, جن, دیو خب موجودی است و آنها هم مسلمان دارند کافر دارند مزاحم دارند غیر مزاحم دارند ارتباط با آنها, تسخیر آنها می دانید جزء کارهای محرَّم است همه ی اینها در مکاسب محرّمه خواندید که این کار ارتباط با آنها و این را کسب قرار دادن ـ معاذ الله ـ با این کار بتوانند (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) کار سَحره است کار ساحر را انجام بدهند ایجاد اختلاف کنند اینها جزء کارهای محرّم است در اسلام. فرمود اینها ـ معاذ الله ـ دیوانه اند دیوانه یعنی دیوزده این کلمه مرکّب است کلمه ی بسیط نیست (فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ) صبر کنید تا کم کم بساطش برچیده می شود بعد وجود مبارک نوح استنصار کرد و خدای سبحان پاسخ استنصار را با نصرت داد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۳ تا ۲۷ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (۲۵) قَالَ رَبِّ انصُرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ (۲۶) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِى فِى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ (۲۷)

پرسش: ببخشید حضرت استاد در رابطه با بحثهای گذشته یک سؤالی باقی مانده بود که شما فرمودید در رابطه با مجرّدات مذکّر و مؤنث معنا ندارد ولی آن بر خلاف این است یک روایت در باب دیات است که آ نجا در واقع قبل از یکی هست.این در واقع بحث تأنیث از آنجا شروع می شود. قبل از دمیده شدن روح و وقتی که علقه است مضغه است فرقی نمی کند ولی بعد از آنکه روح دمیده شد دیه مذکر و مؤنث فرق می کند.مذکر و مؤنث بودن مربوط به روح است؟

پاسخ: نه، این بدن یا این چنین ساخته می شود یا آن چنان این بدن که (الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ فِی أَیِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَکَّبَکَ) این بدن یا به صورت مذکّر ساخته می شود یا به صورت مؤنث، وقتی روح دمیده شد دیه ها هم فرق می کند.

(وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) فرمود ما این حیوانات را برای شما خلق کردیم کشتی را هم آفریدیم تا سفرهای خشکی و دریاییِ شما تأمین بشود.

ص: ۹۰۰

جریان فُلک، قصّه ی حضرت نوح(سلام الله علیه) را ذکر می کند می فرماید: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ) یعنی بعد از مسئله توحید، مسئله ی وحی و نبوّت را تشریح می کند. مشرکان حجاز و سایر مناطق درباره ی وحی و نبوّت چندین شبهه داشتند بخشی از آن شبهات را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بخشی هم در سوره ی «هود» بخشی هم در این سور ه بخشی هم در موارد دیگر ذکر می کند. حالا این شبهات متعدد برای یک گروه است یا برای چند گروه، در یک زمان است یا در فرصتهای مختلف. این چنین نیست که همه ی این شبهات و اشکالات برای یک گروه باشد یا برای یک زمان باشد.

جریان وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) هم همین طور است چندین اهانت یا شبهه درباره ی آن حضرت روا داشتند گفتند کاذب است، گفتند شاعر است، گفتند کاهن است، گفتند ساحر است، گفتند مجنون است، گفتند جاه طلب است و مانند آن، اگر تهمت شعر بود یا سِحر بود یا فریه بود یا کذب بود یا جاه طلبی بود همه ی این تهمتها و شبهات برای یک گروه نبود اقوام و قبایل هر کدام یک بهانه ای داشتند یا در فرصتهای مناسب و متعدّد این تهمتها را روا می

داشتند در جریان حضرت نوح هم بشرح ایضاً ببیند چهار پنج اشکال اینجا ذکر کردند که بخشی از این اشکالات مربوط به طلیعه ی دعوت آن حضرت است بخشی از آن شبهات مربوط به بخش پایانی دعوت آن حضرت است. فرمود: (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) که «لام» آن جواب قسم است یعنی «اُقسم بالله» که (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ) که این قصّه در او تردیدی نیست. وقتی وجود مبارک نوح مبعوث شد به قوم خودش چنین فرمود: (یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) آنها را به توحید ربوبی دعوت کرد فرمود: (مَا لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ) غیر از الله که فطرت و دل پذیر است و معقول و مقبول است هیچ ربّی و الهی نیست چرا پرهیزکار نیستید (أَفَلاَ تَتَّقُونَ).

ص: ۹۰۱

سوره ی مبارکه ی «اعراف» مشابه این گذشت در سوره ی مبارکه ی «یونس» و «هود» هم مشابه این گذشت. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۹ این بود ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ﴾ که بعد تهمت آنها ذکر می شود. در سوره ی مبارکه ی «هود» به این صورت ذکر فرموده است آیه ی ۲۶ به بعد سوره ی مبارکه ی «هود» این است ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ أَن لاَ تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ۝ فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَراً﴾ آن ملأ، آن اشراف، آن مُترفین و مُسرفین و مرفّهین آنها شبهه ای داشتند همیشه ذکر می کردند حالا یا این غفلت بود یا تغافل بود، جهل بود یا تجاهل بود همیشه این شبهه را داشتند که بشر نمی تواند پیغمبر باشد. در آیه محلّ بحث هم مشابه همین شبهه آمده است. فرمود وقتی وجود مبارک نوح این مطلب را بیان کرد ﴿فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ بشر است بشر نمی تواند پیغمبر باشد (یک) اگر بشر پیغمبر بشود خب مثل شماست شما هم می توانید وحی دریافت کنید (این دو)، چون شما هیچ وحیی دریافت نمی کنید فرشته بر شما نازل نمی شود معلوم می شود که او هم پیامبر نیست چون «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» این دو برهان، دو برهان یعنی دو برهان است تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسط یکی بود ولو با تقریرهای گوناگون می شود یک برهان، اگر حدّ وسط دوتا بود می شود دو برهان چون بشر پیغمبر نمی شود پیغمبر باید فرشته باشد (این یک). آن راه حلّی است، اگر بشر پیغمبر بشود چون «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» شما هم بشرید بر شما هم باید وحی نازل بشود چون نمی شود معلوم می شود بشر پیغمبر نیست (این دو). این حرف را و این دوتا شبهه را غالباً این ملأ داشتند ﴿فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هذَا إِلَّا بَشَرٌ﴾ (این یک) در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت بشر که نمی تواند پیامبر باشد دو ﴿مِّثْلُكُمْ﴾ چون «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» اگر بشر او هم چون مثل شماست اگر او به پیامبری رسید شما هم باید بتوانید وحی دریافت کنید چون تالی باطل است «فالمقدّم مثله» چون شما پیامبر نیستید وحی بر شما نازل نمی شود معلوم می شود که بر او هم نازل نمی شود این شبهه ی بعضیها. آنهایی که شَمّ سیاسی داشتند یا شمّ اجتماعی داشتند نه شمّ کلامی می گفتند: ﴿يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ اینها جاه طلب اند مقام طلب اند حکومت می خواهند که مشابه این در بخشی از آیات است چه اینکه درباره ی وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیه) گفته شد که اینها جاه طلب اند و همانند شما بشرند و می خواهند بر شما مسلّط بشوند آیه ی ۷۸ سوره ی مبارکه ی «یونس» این است که آنهایی که گرفتار مسائل سیاسی بودند می گفتند: ﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ﴾ این ملأ فرعونی به وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) می گفتند شما حکومت می خواهید، می خواهید بر ما مسلّط بشوید. پس آنها که شبهه ی کلامی داشتند می گفتند که بشر نمی تواند پیامبر باشد اینها که گرفتار سیاست بودند می گفتند که ﴿تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ﴾ در آیه محلّ بحث هم همین گروه می گفتند: ﴿يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ بنابراین گرچه این سه تا اشکالی که اینجا ذکر شد در کنار هم ذکر شد ولی مستَشکِلانشان یک گروه نیستند آن اشکال اول، اشکال دوم شبهه ی کلامی است این سوم شبهه ی سیاسی و اجتماعی است گروههای مختلفی این حرفها را داشتند. همان گروهی که شبهه ی کلامی داشتند می گفتند: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلاَئِكَةً﴾ اگر خدا خواست ما را هدایت کند خب فرشته نازل می کرد.

بیان لطیف زمخشری در کشّاف دارد می گوید که اینها «ما رَضوا للنبوّه ببشرٍ و قد رَضوا للإلهیّه بحَجر» اینها حاضر نشدند که بگویند یک بشر می تواند پیغمبر باشد اما یک حَجر را خدا دانستند خب شما وقتی که این کاره اید در برابر سنگ خضوع می کنید خب چطور بشر پیغمبر نباشد این جواب را زمخشری دارند. به هر تقدیر فرمود: (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) این را در طلیعه ی امر می گفتند نه بعد از گذشت نُه قرن چون جریان کشتی سازی بعد از گذشت نُه قرن بود یعنی بعد از اینکه وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) که از انبیای اولواالعزم است از پنج انبیای اولواالعزم به شمار می رود در پایان مأموریتش دستور یافت که کشتی بسازد قصّه ی (وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا) نازل شد، اما در طیّ این هشت نُه قرن خب سالیان متمادی اینها همین حرف را می شنیدند اما این گروه که گفتند ما این حرف برایمان بدعت است تازگی دارد معلوم می شود این در طلیعه ی امر بود اوّلین باری که از وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) دعوت توحید را شنیدند گفتند این دعوت بدعت است این حرف بدعت است برای اینکه پدران ما سابقه نداشتند ما تا حال این حرف را نشنیدیم. این هم یک تهمت و فریه است هرگز ذات اقدس الهی نظام بشری را از اولیا و انبیا و ائمه معصوم خالی نگذاشته بود مکرّر فرمود: (أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ) فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) فرمود: (لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) این سه طایفه از آیات نشان می دهد که این حرفهای انبیا متواصِل است چون فرمود: (لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) سلسله ی انبیا متواترند چون فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) اگر این وسطها قطع بشود که دیگر تواتر نیست تواتر یعنی وَتْر، وَتْر، وَتْر، وَتْر مثل دانه های تسبیح کنار هم باشند اگر وسطها خالی باشد دیگر تواتر نیست تمام این سلسله باید مرتبط باشد تک تک اینها باید در کنار هم صف ببندند اگر این وَتر وترها منقطع بشوند دیگر تواتر نیست فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) «أی متواتراً» پس هم (أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً) أو (قُرُوناً آخَرِينَ) است هم (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) است هم (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) است و جریان «لولا الحجّه لصاخت الأرض» که در بعضی از روایات ماست هم تأیید می کند منتها حجّتِ قبل از پیامبر ما، انبیای دیگر بودند اولیای دیگر بودند معصومین دیگر بودند و مانند آن، هرگز خدای سبحان جامعه ی بشری را از رهبران الهی خالی نگذاشته است منتها کسی که رابطه با انبیا ندارد می گوید این حرف بی سابقه است خب شما نرفتی ببینی و گوش بدهی وگرنه این حرف در جامعه مطرح بود. اینکه گفتند: (مَا سَمِعْنَا) نه یعنی نبود، ما گوش ندادیم ما نشنیدیم خب بله شما رابطه نداشتید تا بشنوید (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) پس جریان بدعت هست، جریان اینکه بشر نمی تواند پیغمبر بشود هست، جریان «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز» هست و تهمت سیاسی و اجتماعی هست سرانجام (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ) هم هست می گویند اینها مرتجع اند اینها مجنون اند اینها دیوانه اند دیوانه یعنی دیوزده یعنی جن زده اجنّه که قبلاً هم عنایت فرمودید جمع جَنین است نه جمع جن (وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ) یعنی همه ی شما اجنّه بودید یعنی جَنین بودید جمع جِن نیست جمع جِن «جِنَّه» است اینجا فرمود یا دیوانه اند و جن زده اند یا اگر واقعاً جن زده نیست فکرِ سیاسی دارد یا تهمت گذاری کرده برای رشد اجتماعی اش و مانند آن (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ) درباره ی مجنون گفته شد که «رُفِع القلم عن ثلاث» یکی «النائم حتّی یَستیقظ» یکی «الصبیّ» یکی هم از «مجنون حتّی یُفیق» تا افاقه حاصل بشود حالش خوب بشود اینها هم می گویند تا حالش خوب بشود فعلاً که جن زده است حالا چه موقع حالش خوب بشود آن وقتی که مثل ما فکر بکند مثلاً (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ) آن حینی که افاقه حاصل شده و مثل ما فکر کرده.

سوره ی مبارکه ی «هود» تهمت ضـلالت بود به حضـرت نوح(سلام الله علیه) چه اینکه تهمت سفاهت بود به حضرت هود اینها می گفتند شـما سـفیهید اینها می گفتند شـما در ضـلالتید همین تعبیراتی که اکنون برخیها هم می گویند اینها مرتجع اند عقب افتاده اند و مانند آن. در سوره ی مبارکه ی «هود» آیه ی ۲۶ به بعد این بود که آنها گفتند شما در ضلالتید وجود مبارک نوح می فرمود ما در ضـلالت نیستیم چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این گـذشت آیه ی ۶۱ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود آنها (قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَـلاَلٍ مُبِینٍ) آن گاه وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) با آن عظمت و جلالـش فرمود: (قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَـلاَلَةٌ) اینکه در قرآن به تعبیر سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) فقط یک جا سـلام جهانی دارد و آن درباره ی حضـرت نوح است همین است (سَلاَمٌ عَلَی مُوسَی وَهَارُونَ) داریم، (سَلاَمٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ) داریم، سلام علی کذا و کذا که خدا سـلام دارد داریم، اما سلام جهانی فقط یک جاست آن هم مخصوص حضرت نوح است که فرمود: (سَلاَمٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ) این مخصوص آ ن حضـرت است خب نُه قرن و نیم تلاش و کوشـش یک سـلام جهانی هم می طلبـد دیگر. این بزرگوار در برابر آن اهـانت که گفتنـد: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَـلاَلٍ مُبِینٍ قَالَ یَا قَوْمِ لَیْسَ بِی ضَـلاَلَةٌ) من در ضـلالت نیسـتم. چه اینکه وجود مبارک هود هم به همین سـرنوشت تلـخ مبتلا شـد در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۶۵ به بعد دارد که (وَإِلَی عَـادٍ أَخَـاهُمْ هُوداً قَـالَ یَـا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللّهَ مَـا لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَهٍ) به نظر ما شـفا سـفیهی، لکن خدای سبحان از این انبیا دفاع کرده فرمود: (مَن یَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) آنها در حقیقت سفیه اند.

وجود مبارک هود فرمود: (يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلاَلَةٌ وَلكِنِّي رَسُولٌ مِن رَبِّ الْعَالَمِينَ) در این بخش هم وقتی آن اهانت را کردند به وجود مبارک حضرت نوح، وجود مبارکش این جواب را داد فرمود مبدأیی جز ذات اقدس الهی نیست و باید از او اطاعت کنید و حرف شنوی داشته باشید و او را بپرستید. این بخش که در جریان ساختن کشتی است مربوط به بخش پایانی رسالت حضرت نوح(سلام الله علیه) است. (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ) خب این را بعد از نُه قرن فرمود، اوایل که عرض نکرد خدایا کمک بکن من مشکلم را با اینها حل کنم صبر و استقامت و بردباری بود (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا) ما وحی فرستادیم که کشتی بساز به رهبریِ ما به دستور ما به کمک ما، ما هم کمکِ علمی می کنیم هم کمکِ عملی تا وسایل کشتی سازی فراهم بشود که آنها هم (وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ)، (أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا) هم به کمک ما هم به تعلیم ما خب معلوم می شود که یاد دادن اینکه چگونه کشتی بساز حالا۔ تهیه وسایل یک مطلب است این علم را علم کشتی سازی را ذات اقدس الهی به وجود مبارک نوح آموخت چه اینکه علم زِره بافی را به حضرت داوود آموخت فرمود: (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ) که این تعلیم است اینجا هم فرمود با وحیِ ما کیفیت کشتی سازی را یاد می گیری.

پرسش: این همه طول کشید نهصد سال کم نبود که خداوند تبارک و تعالی..و بعد از نهصد سال؟

پاسخ: برای اینکه (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک نوح عرض کرد خدایا! دیگر امید اینکه مثلاً از اینها فرزندانی به بار بیایند که مؤمن باشند نیست پروردگارا! (وَلاَ يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) به این حد رسیدند که دیگر امید اینکه نسل آینده اصلاح بشود این طور نیست الآن حدّی اند که هر کسی فرزند اینها باشد کافر به دنیا می آید و کافر می ماند (وَلاَ يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً) خب. بعد فرمود: (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ) در جریان این چون کشتی سازی است فرمود: (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا).

جریان زره بافی حضرت داود(سلام الله علیه) آنجا یک علم بود که قابل انتقال به دیگری است یک کرامت و معجزه بود دیگر قابل انتقال به دیگری نیست چگونه زره ببافند این علم است و قابل یادگیری که فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ﴾ اما چگونه این آهنِ سخت و نَرم را مثل یک موم نرم بکنند این دیگر علم نیست این نه جزء علوم قَریبه است نه جزء علوم غریبه است علوم قریبه یک موضوع دارد محمول دارد مسئله است مبادی دارد فکر دارد راه تعلیم و تعلّم دارد حالا یا حرام است یا حلال یا سخت است یا آسان، ولی بالأخره علم است نظیر علوم دیگر هم علوم قریبه مثل علوم غریبه اینها را دارند راهِ فکری دارند یعنی ممکن است کسی این راه حرام را طی کند درس بخواند سِحر یاد بگیرد شعبده یاد بگیرد جادو یاد بگیرد ارتباط با جن یاد بگیرد اینها همه علم است، اما مسئله ی معجزه نه جزء علوم قریبه است نه جزء علوم غریبه آن به قداست روح وابسته است کسی حالا درس بخواند کاری بکند که عصا را بتواند اژدها بکند این ممکن نیست چون این راه فکری ندارد تا کسی بگوید آقا شما چه کار کردی عصا این طور شد این به قداست روح برمی گردد قداست روح هم این چنین نیست که با تحصیلِ هر کسی حاصل بشود بر اساس ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ دست می آید بنابراین معجزه نه جزء علوم قریبه است نه جزء علوم غریبه است موضوع داشته باشد محمول داشته باشد راه فکری داشته باشد که آدم درس بخواند معجزه بیاورد نیست، اگر روح طیّب و طاهر شد خلیفهالله شد مظهر ﴿كُن فَيَكُونُ﴾ می شود ﴿فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونَ طَيْراً بِإِذْنِى﴾ و مانند آن، نشد هرگز معجزه نمی آورد لذا هیچ علمی در برابر معجزه مقاومت نمی کند ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِى﴾ هیچ مرتاضی در برابر پیغمبر، هیچ صاحب علم غریب در برابر پیغمبر توان مقاومت ندارد ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِى﴾ و شکست ناپذیری از خصایص اوّلی معجزه است لذا درباره ی حضرت داوود آ ن بخش زره بافی که علم است تعبیر کرده فرمود: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ﴾ اما بخشی که مربوط به معجزه است فرمود: ﴿وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ نه «علّمناه إلانه الحدید» نه اینکه ما یادش دادیم چگونه آهن را نرم بکند بلکه ما آهن را در دست او نرم کردیم همان طوری که ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلكِنَّ اللّهَ رَمَى﴾ اینجا هم درباره ی حضرت داوود است «و ما ألنت إذ ألنت ولكنّ الله ألانَ» ﴿وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ جریان کشتی هم همین طور است یک بخش اش مربوط به علم است که این علم کشتی سازی است و فرمود آن کار را بکن، یک بخش اش در جریان طوفان مربوط به معجزه است خب بالأخره از چاه آب در آوردن، از چشمه آب در آوردن، از قنات آب در آوردن، از نهر و بحر آب در آوردن، از زمین عادی آب در آوردن اینها راههای علمی دارد اما از تنوری که جای آتش است مَهد آتش است از آنجا آب جوشاندن کار عادی نیست فرمود وقتی تنور جوشید خب خیلی جاها می توانست آب در بیاید اما وقتی ﴿حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ اینجا که جای آتش است من از همین جا آب در می آورم با اینکه سابقه نداشت جا برای آب در آوردن نبود اینها فرمود می شود صبغه ی اعجازی و صبغه ی خَرق عادت. فرمود: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا﴾ آن امری که ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾ گرچه فَوران تنور را بر همان بامداد تطبیق کردند ولی طبق روایاتی که هست این است که ﴿فَارَ التَّنُّورُ﴾ یعنی این تنوری که جای آتش است جای آب بشود دیگر ﴿وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ﴾ این «سَلَك» چون متعدّی است یعنی «أدخل» مثل ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرَ﴾ یا ﴿فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِى الْأَرْضِ﴾ این «سَلَك» متعدّی است ﴿فَاسْلُكْ﴾ یعنی «فأدخل» ﴿فِيهَا﴾ در آن سفینه، فُلك به اعتبار سفینه ﴿مِن كُلٍّ﴾ از هر گروهی از جنّ و انس ﴿زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ که نسل قطع نشود از هر پرنده از هر دو پا از چهارپا و مانند آن ﴿مِن كُلٍّ﴾ «أدخل» ﴿زَوْجَيْنِ﴾ که این زوجین دوتا هماهنگ هستند همه ی اینها را وارد کشتی بکن ﴿وَأَهْلَكَ﴾ یعنی «أدخل أهلك الاّ مَن سَبَق علیه القول منهم» در بین اعضای خانواده ی تو کسانی هستند که غضبِ الهی بر اینها روا داده شد این «سَبَق» گاهی با «لام» استعمال می شود می گویند ﴿سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى﴾ این ﴿سَبَقَتْ لَهُم﴾ یعنی رحمت الهی شامل حال اینها شده است، گاهی با «علی» استعمال می شود نظیر همین جا که

فرمود: (سَبَقَ عَلَيْهِ) خب اگر در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» و مانند آن دارد (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى) نشان آن است که آن برای نفع است در اینجا برای ضرر آیه ی ۱۰۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این است که (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى) یعنی از گذشته دستور رحمت به اینها دادیم در اثر اینکه اینها را آزمودیدم دیدیم شایسته ی رحمت اند اما در اینجا فرمود: (سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ) برای اینکه اینها امتحانِ بدی دادند و دیدیم که (إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)، (وَأَهْلَكَ) یعنی «أدخل أهلك» (إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ) از همین گروه چه مربوط به اهل چه مربوط به (كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ) اختصاصی به اهل ندارد (وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا) چون خیلیها مجاز نیستند که سوار این کشتی بشوند.

ص: ۹۰۶

سوره ی مبارکه ی «صافات» و امثال آن آمده است که (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) یعنی در جریان طوفان نوح که رخ داد آنها همه شان هلاک شدند فقط ذریّه ی نوح همین گروه مخصوص ماندند که بقیه آنچه ماندند انسانهای بعدی ذَراری نوح محسوب می شوند (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ) این گروه وارد کشتی شدند و محفوظ ماندند. فرمود درباره ی غیر اینها که ظالم اند و مستحقّ عذاب اند با من گفتگو نکن (وَلاَ تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا) برای اینکه اینها محکومِ به غرق اند این (إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ) خبری است که فرمان الهی را هم به همراه دارد یعنی ما اراده کردیم که اینها به هلاکت برسند. بعد فرمود وقتی که خودت با این همراهان وارد کشتی شدید (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) مستحضرید یکی از دستورهایی که در اسلام است اگر کسی سوار اسب شد ذکری باید بگوید این در بحث کیفیت استفاده ی از دوابّ در روایات ما هست که مستحب است اگر کسی سوار اسب شد بگوید «الحمد لله الذی سَخَّر لنا هذا وما كنّا له مقرنين وإنّا إلى ربّنا لَمُنْقَلِبون» آن روایات این دعا را از آن آیه ی مخصوص گرفتند فرمود ما انعام را و حیوانات را برای شما خلق کردیم مسخّر شما قرار دادیم (لِتَسْتَوُوا عَلَى وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) برای اینکه سوار بشوید و بگویید آ ن روایات این دعا را از این آیه استفاده کردند فرمود ما این انعام را مسخّر کردیم تا سوار بشوید وقتی سوار شدید بگویید (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) بعد هم غفلت نکنید روزی هم سواره شما را جای دیگر می برند (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) آن روزی که سوار تابوت کردند جای دیگر می برند آن روز یادتان نرود خب این دو جمله را در هنگام سوار شدن بر اسب انسان باید بگوید فرقی هم نمی کند برهان مسئله درباره ی سیّاره بود، طیّاره و انعام یکی است سوار کشتی هم بشود آدم همین طور است سوار هواپیما بشود همین طور است سوار اتومبیل بشود همین طور است سوار اسب هم بشود همین طور است این استحباب هست که (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ◻ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) چون در سوره ی مبارکه ی «نحل» بعد از اینکه فرمود انعام را خلق کردیم فرمود: (وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) خیلی از چیزهاست که بعداً به بازار عرضه می شود ولی فعلاً شما نمی دانید مسئله ی هواپیما و اتومبیل و اینها هم از همین قبیل است دیگر آن روز فرمود این انعام را که می بینید ما برای شما خلق کردیم اینها آخرین محصول ما نیستند خیلی از چیزهاست که بعد به بازار می آید اصلِ کلّی استحبابِ این دعا درباره ی همه ی این مرکوبهاست. (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) ما را از اینها نجات داده برای اینکه ما اگر با اینها بودیم ممکن بود _ معاذ الله _ گرفتار هم فکری اینها بشویم یا وظیفه مان را ترک کنیم.

سوره ی مبارکه ی «هود» یک بحث مبسوطی درباره ی اینکه طوفان آن حضرت عالَمی بود یا منطقه ای بود آنجا سیدناالاستاد بحث مبسوطی دارند آن روزها با بعضی از زمین شناسان که اقلیم خاصّ خاورمیانه را کاملًا ارزیابی کرده بودند گفتگوی فراوانی داشتند که عصاره ی آن گفتگوها در المیزان در ذیل تفسیر آیات سوره ی مبارکه ی «هود» هست که برخی از زمین شناسان نظر دادند شواهدی نشان می دهد که بخش وسیعی از خاورمیانه یک مدّتی زیر آب بود اگر کوهی زیر آب باشد یا تپّه ماهوری زیر آب باشد یا خاکی زیر آب باشد بعد خشک بشود این نشانه های علمی اش هست باید عنایت کنیم که اصطلاح هر عصر و مصری با اصطلاح عصر دیگر فرق می کند آنچه در بحث دیروز اشاره شد مربوط به شبیه سازی است اصطلاح هزار سال قبل با اصطلاح فعلی فرق می کند آن روز وقتی می گفتند شبیه سازی یعنی نطفه ها را در بیرون به صورتی در می آورند که انسان بشود، می شود شبیه سازی اما الآن سلولِ خاص و تخم گذاری مخصوص را می گویند شبیه سازی، شبیه سازیِ مفهوم عام و جامعی که برای قبل از هزار سال و برای هزار سال و برای فعلی را شامل بشود مطلق شبیه سازی است نه شبیه سازی خاص. خب، فرمود: (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) بعد وقتی هم که می خواهید پیاده بشوی هم این را بگو (وَقُل رَبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلاً مُّبَارَکاً وَأَنتَ خَیْرُ الْمُنزِلِینَ) الآ ن هم اگر کسی بخواهد از هواپیما پیاده بشود یا اتومبیل پیاده بشود ذکر این جزء مستحبّات نزول است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۶

ص: ۹۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ (٢٣) فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلاَئِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (٢٤) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ (٢٥) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ (٢٦) فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلاَ تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ (٢٧) فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٨) وَقُل رَبِّ أَنزِلْنِي مُنزَلاً مُّبَارَكاً وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (٢٩) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (٣٠)

بعد از بحث مسئله ی توحید و اثبات مبدأ یگانه ی واحد و احد به جریان نبوّت پرداختند.

جریان نبوّت با یک سلسله اشکالات و شبهات روبه روست. برخی از اینها شبهه ی علمی بود شبهه ی کلامی بود که قرآن کریم پاسخ داد برخی از اینها شبهه ی علمی نبود مشکلات عملی بود که آن را دارند پاسخ می دهند. در اینجا چهار پنج شبهه نقل شده و به هیچ کدام از آن شبهات در این قسمت پاسخ نداده شد زیرا در سوره ی مبارکه ی «اعراف» در سوره ی مبارکه ی «هود» به همه ی این شبهات پاسخ داده شده. اشکال اوّلشان این بود که نوح بشر است و بشر نمی تواند پیامبر باشد در سوره ی مبارکه ی «انعام» که سوره ی مکّی است مبسوطاً گذشت که غیر از بشر کسی نمی تواند پیامبر باشد زیرا اگر ملائکه پیامبر باشند البته ملائکه رسالت دارند (جَاعِلِ الْمَلاَئِكَةِ رُسُلًا) اما ملائکه را افراد عادی نمی بینند مردم باید سؤالاتشان را با رهبرشان در میان بگذارند با پیامبر گفتگو کنند احتجاج کنند امور را به او ارجاع بدهند خب ملائکه که دیده نمی شوند ملائکه که با مردم حشر و نشر ندارند ملائکه که نمی توانند اُسوه و الگو باشند چگونه پیامبر باشند، اگر ذات اقدس الهی درباره ی رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) چون پیامبر بشر است می تواند اُسوه باشد اما ملائکه که اهل شهوت نیستند اهل غضب نیستند آنها اگر معصوم بودند چگونه می توانند اُسوه باشند.

ص: ۹۰۹

سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی هشت و نُه برهان آنها را نقل کرد و رد کرد در آیه ی هشت سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود که (وَقَالُوا لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ) چرا مَلک نیامد؟ فرمود: (لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنْظَرُونَ) ما ملائکه را در یک فرصت ضروری می فرستیم یعنی آنجا که محاجّه بین امّت و پیغمبر به حدّ ضرورت رسید لازم بود مَلک بفرستیم معجزه ای به وسیله ی پیامبر عمل بشود اگر از آن به بعد ایمان نیاورد دیگر عذاب قطعی است مَلک در آن فرصت نازل می شود.

مطلب دوم آن است که اگر ما مَلکی را بخواهیم پیامبر قرار بدهیم حتماً باید به صورت بشر در بیاید برای اینکه اگر آنها مَلک را نبینند چگونه حرف او را می شنوند چگونه با او احتجاج می کنند (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَا يَلْبِسُونَ) باز هم همین لَبس و اشتباه و امثال ذلک هست. خب خدا غریق رحمت کند مرحوم آقا سیّد نورالدین را در این کتاب تفسیر القرآن و العقل که به وسیله ی مرحوم آیت الله اراکی(رضوان الله علیه) این کتاب رواج پیدا کرده در آنجا ذیل همین چون تا جزء هجدهم را که جمعاً سه جلد می شود تفسیر کردند مرحوم آقا سیّد نورالدین اراکی را مرحوم آقای اراکی(رضوان الله

علیه) به خوبی می شناختند هم به علم او، هم به تقوای او، هم به حفظ او گواهی دادند. این بزرگان در جریان جنگی که با انگلیس و اینها داشتند در حوزه ی علمیه نجف خب اینها فرمودند من با این افراد با سایر رزمنده ها رفته بودند جبهه بعد در تفسیر القرآن و العقل هست که تنها کتابی که نزد من بود همین سیوطی بود که برای پسرم درس می گفتم. رفته بود جبهه و با انگلیسیها می جنگید و پسرش هم برده بود جبهه و برای او هم همین سیوطی درس می گفت و غیر از قرآن هیچ کتابی نداشت گفت همه ی این مطالب را من مطابق با عقل تفسیر می کنم نه یعنی قیاس می کنم یعنی می خواهم بگویم این مطالبی که در قرآن کریم آمده مخالف عقل نیست اما خطوط جزئی، احکام فقهی، احکام اخلاقی اینها را البته باید از روایات کمک گرفت ولی آنکه دارم می نویسم به عنوان القرآن والعقل یعنی این مطالبی که در قرآن هست مخالف با عقل نیست عقل هم اینها را تأیید می کند. خب این بزرگوار در ذیل این آیه ی سوره ی «انعام» ظاهراً فرمود اگر فرشته بخواهد پیامبر بشود باید شما او را ببینید دیگر یعنی به صورت بشر در بیاید و همین هم که می بینید باطنش فرشته است و ظاهرش بشر خب البته هر کسی جرأت ندارد این حرف را بزند ولی مرحوم آقاسیّد نورالدین این فرمایش را دارند که وجود مبارک پیامبر باطنش فرشته است و ظاهرش بشر، اما باطنش فرشته است نه یعنی اینکه فرشته ای است به این صورت در آمده یعنی خواصّ فرشته ها را دارد، ملکوت فرشته ها را دارد، عصمت فرشته ها را دارد، علم فرشته ها را دارد و مانند آ ن. به تقدیر فرمود اگر هم ما فرشته را بخواهیم نازل بکنیم باید به صورت بشر در بیاید باز هم همان اشکال شما هست شما که باطن را نمی بینید ظاهر را می بینید، می بینید انسان است، پس بنابراین اگر ما فرشته را نازل کنیم به صورت بشر در نیاید که شما نمی بینید حرفش را نمی شنوید، اگر به صورت بشر در بیاید همان اشکال شما هست شما که نمی دانید این باطنش فرشته است و به صورت بشر در آمده که (وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَا يَلْبِسُونَ) بعد به حضرت فرمود: (وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) اینها حرفی برای گفتن ندارند فقط مسخره می کنند و استهزای اینها و مسخره های اینها دامنگیر اینها شد اینها را به هلاکت رساند، بنابراین این شبهه که اینها بشرند (یک) و «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز» (دو)، اگر بشر بتواند پیامبر بشود پس ما هم باید پیامبر بشویم بر ما هم فرشته نازل بشود (سه)، هر دو را قرآن کریم جواب داده.

شبهه ی اول در سوره ی «انعام» و مانند آن جواب داده اما بشر دیگر فرمود این از سنخی است (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) مگر هر کسی آن صلاحیّت را دارد که با فرشته ها ارتباط برقرار کند تا شما بگویید (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هذَا) یا چرا بر ما نازل نشده است خب این (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) است یک طهارت روح می خواهد یک عصمت می طلبد و مانند آن، پس این شبهه ایشان یعنی این دوتا شبهه رفعه شده است (مَا هـذَا إِلَّا بَشَرٌ) (یک) (مِّثْلُكُمْ) (دو) (يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ) هم در سیره ی اخلاقی اینها برطرف شده است که حبّ دنیا در اینها نبود اینها مثل افراد ساده زندگی می کردند در اوج قدرت هم بودند مثل افراد ساده زندگی می کردند در ضعف هم بودند مثل اینها، بعد آنها می گفتند: (لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً) خب پس این سه تا شبهه گذشت عمده این مشکلی است که در جامعه ی غیر محقّق و غیر علمی رواج دارد و آن این است که می گویند: (مَا سَمِعْنَا بِهَـذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) می گویند این حرف در بین پدران ما نبود. اینکه می گویند نه برای آن است که وجود مبارک نوح اوّلین پیامبر است و سابقه نداشت بلکه چون این سخن از زمان حضرت آدم بود که رهبران الهی خود حضرت آدم و بعد انبیای دیگر تا زمان نوح(سلام الله علیهم) مأموریت داشتند مردم را به خدا دعوت کنند این برهان نقلی. عقل هم که فطرت است در درون همه تعبیه شده است که (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) در هر زمان و زمینی بالأخره یا پیغمبر بود یا امام بود یا علمایی بودند که از طرف انبیا مأموریت داشتند. آن وقتی که خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود که در تمام مناطق دوردست پیغمبر نرفته بود که یا امام نرفته بود که اینها علما را می فرستادند شاگردان را می فرستادند خب مگر در زمان خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وجود مبارک حضرت همه مناطق حجاز را می رفت همه روستاها را می رفت یا عالمان و اصحاب و صحابه و شاگردان آن حضرت می رفتند پیام را می بردند دیگر، اینها حرف پیامبران را می رساندند این حرف، حجّت خداست وقتی حجّت خدا حرفِ رسول خدا را برسانند در حقیقت حجّت خدا را به مردم ابلاغ کردند. پس در هیچ زمان و زمینی نیست که حجّت بر مردم تام نشده باشد چون (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) سلسله ی انبیا محفوظ اند طبق این چند آیه ای که در بحثهای قبل خوانده می شد که فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) یعنی مرسلین متواترند. تک تک اینها کنار هم صف بستند شدند متواتر (تَتْرَا) اصلش «وَتْرا» بود.

«وترا» هم یعنی متواتر وِتْر وتر وتر. (لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) فرمود این حرفهای آسمانی را ما پشت سر هم متّصلاً به سمع مردم رساندیم هیچ وقت جهان از صدای توحید خالی نبود، اگر پیامبر نبود امام بود و اگر به امام دسترسی نداشتند شاگردان امام بودند. برهان عامّی که در سوره ی مبارکه ی «نساء» اقامه کرده است آن اجازه ی فَطْرت نمی دهد در سوره ی مبارکه ی «نساء» که آیاتش هم قبلاً خوانده شد فرمود ما انبیا فرستادیم (رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ) تا اینها در قیامت اعتراض نکنند (لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ).

پرسش:؟پاسخ: همین، آنها هم همین طور است که حالا روشن می شود که پدران ما نبود یا ما در غفلت بودیم این خطر را الآن می خواهیم با این مقدمه بازگو کنیم. پس از طرف ذات اقدس الهی رُسل متواتر است (یک) صُحف و اقوال و کلمات الهی متّصل است (دو) برهان سوره ی مبارکه ی «نساء» هم می فرماید اگر حجّت خدا به مردم نرسد اینها در قیامت علیه خدا احتجاج می کنند می گویند تو که می دانستی مرگ، نابودی نیست بعد از مرگ چنین صحنه ای هست چرا راهنما نفرستادی (رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) که قبلاً هم ملاحظه فرمودید گرچه (بَعْدَ) که ظرف است مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی قبل الرسل قبل از ارسال رسل بشر می توانست در قیامت علیه خدا احتجاج کند ولی بعد از آمدن انبیا، بشر حجّتی ندارد حجّت بشر هم این است که به خدا در قیامت عرض می کنند که تو که می دانستی ما بعد از مرگ چنین جایی می آییم چرا راهنما نفرستادی ما که از اینجا بی خبر بودیم این حجّت، حجّت بالغه است فرمود برای اینکه مردم حجّت نداشتند ما پشت سر هم انبیا فرستادیم پس هیچ زمان و زمینی نبود که جهان از وحی الهی، دین الهی، شریعت الهی غافل باشد یا بالنبیّ بود یا بالامام بود یا به علما و شاگردانشان.

مصیبت در این است که مردمِ تقلیدمدار مردمِ غیر محقّق اگر چیزی را پدرانشان انجام داده بودند اینها می گویند برهان دست ماست اگر چیزی را پدرانشان انجام نداده بودند می گویند برهان درست ماست منتها یکی برهان بر حقّانیّت، یکی برهان بر بطلان، مصیبت این دو قسمت است.

بیان ذلک این است که انبیا وقتی حق را می آوردند وحی و نبوت را می آوردند آنها برای اثبات حق بودنِ بت پرستی می گفتند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) پدران ما این کار را می کردند (یک) هر چه پدران ما می کردند حق است (دو) پس بت پرستی حق است (سه). اگر حرفی را درباره ی بطلان انبیا بخواهند ذکر بکنند می گویند آنچه را که شما آوردید این چیزهایی که شما می گویید (سَمِعْنَا بِهَذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) پدران ما این کار را نکردند (یک) هر چه پدران ما نکرده بودند دلیل بطلان است (این دو) پس روش شما، مَنش شما، منطق شما باطل است (این سه). این دو مصیبت در قرآن کریم هست. این (مَا سَمِعْنَا) معنایش این است که این باطل است دیگر برای اینکه اگر حق بود پدران ما می کردند. بت پرستی حق است چرا؟ چون پدران ما کردند، توحید باطل است چرا؟ چون پدران ما نکردند.

حالا ملاحظه می فرمایید که این مخصوص به جریان حضرت نوح نیست بعد قرنهای متمادی گذشت و گذشت و گذشت تا به حضرت موسی و هارون(سلام الله علیهما) رسید به اینها هم همین را گفتند. قرنها گذشت و گذشت تا به پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسید به او هم همین حرف را زدند.

ص: ۹۱۳

سه طایفه از آیات را الآن شما بررسی می کنید یکی برای عصر نوح(سلام الله علیه) است یکی برای عصر میانی زمان موسی و هارون(سلام الله علیهما) است یکی برای عصر اخیر زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اینها می گویند چون پدران ما می کردند پس حق است، چون توحید را پدران ما نپذیرفتند پس باطل است این (مَا سَمِعْنَا) یعنی این باطل است آن (إِنَّا وَجَدْنَا) که با جمله ی اسمیه و (إِنَّا) شروع می شود یعنی آن حق است حالا شما این براهین را ملاحظه بفرمایید، پس جریان حضرت نوح این طور بود. برسیم به جریان حضرت موسی و هارون(سلام الله علیهما) در آن مقطع ذات اقدس الهی حرفِ آن قول را نقل می کند یعنی سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۳۵ به بعد این است (فَلَمَّا جَاءَهُم مُّوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرى) چرا باطل است؟ برای اینکه (وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) و هر چه را نیاکان ما نکرده بودند باطل بود چون اینها نکردند چنین توحیدی را نداشتند باطل است. اینکه گفتند (مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) نه معنایش این است که این حرفها نبود اینها حرفها خب از زمان حضرت آدم بود بعد حضرت نوح بود بعد حضرت ابراهیم بالأخره خاورمیانه این حرف را پُر کرده دیگر، بعد از جریان حضرت ابراهیم که خدای سبحان می فرماید این پدر ملل اسلامی است (مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) کلّ خاورمیانه را وجود مبارک حضرت ابراهیم پُر کرد که بارها به عرضتان رسید همه ی موحّدان عالَم فلاسفه، حکما، متکلّمین اینها هر چه در مسائل توحیدی دارند به برکت ابراهیم خلیل است این آمده برهان اقامه کرده از یک طرف، تبر دست گرفته بت کده را ویران کرده از طرف دیگر، آن صحنه ی عمیقِ آتش را پشت سر گذاشته گلستان کرده از طرف سوم، خاورمیانه را گرفت. درست است که آن روز روابط این طور نبود که صبح قضیه ای واقع بشود عصر جای دیگر باخبر باشند اما مسئله ی (حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) این طولی نکشید که کلّ خاورمیانه را گرفته و توحید فراگیر شده و او شده پدر موحّدان عالَم. خب این حرفها همه جا بود این مردم مصر که گفتند این حرفها را ما نشنیدیم (مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) یعنی نیاکان ما این را نداشتند (یک) هر چه اینها نداشتند باطل است (دو) پس توحید ـ معاذ الله ـ باطل است این نتیجه، گاهی برای بت پرستی اقامه می کردند که بت پرستی حق است چون نیاکان ما داشتند (یک) پس هر چه نیاکان ما داشتند حق است (دو) پس بت پرستی حق است نتیجه.

برای بطلان توحید همین برهان را اقامه می کردند می گفتند چون نیاکان ما نداشتند (یک) هر چه آنها نداشتند باطل است (دو) پس توحید باطل است (سه) این درد از زمان حضرت نوحی تا زمان موسی و هارون(سلام الله علیهما) و از آنجا تا زمان پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود شما در سوره ی مبارکه ی «ص» ملاحظه بفرمایید خب این «ص» فرستاد برای وجود مبارک پیغمبر اسلام تا قصّه ی آن حضرت را نقل بکند دیگر (ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّكْرِ ◻ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ◻ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَّلاَتَ حِينَ مَنَاصٍ ◻ وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ◻ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً وَاحِداً إِنَّ هذَا لَشَیْ ءٌ عُجَابٌ ◻ وَانطَلَقَ الْمَلأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذَا لَشَیْ ءٌ يُرَادُ ◻ مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ) گفتند بروید امری که همه باید روی آن تصمیم بگیریم مراد همه ی ماست این بت پرستی اینکه پیامبر اسلام گفته این را نیاکان ما نداشتند بنابراین آن گروه تقلیدمدار دوتا حرف دارد در نفی و اثبات چیزی را حق می داند که نیاکانشان کرده باشند آثار باستانی شان باشد چیزی را باطل می دانند که نیاکانشان نکرده باشند اینکه می گفتند: (مَا سَمِعْنَا) یک برهانی است به دلیل اینکه این اختصاصی به مسئله ی تاریخی و امثال ذلک ندارد خب اینها شنیده بودند مگر جریان پیغمبر اسلام یک جریان تازه ای بود این همه یهودیها بودند این همه مسیحیها در عالَم بودند با همه ی اینها زندگی می کردند چگونه مسئله ی وحی و نبوّت و دعوت به توحید را اینها نشنیدند نه اینکه ما نشنیدیم, پدران ما نشنیدند چون پدران ما نشنیدند نشنیده گرفتند معلوم می شود باطل است (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ) یا (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) نه اینکه (مَا سَمِعْنَا بِهذَا) این یک چیز تازه پیدا شده است خیر, پدران ما این را نداشتند. این (مَا سَمِعْنَا بِهَذا) اگر (فِی آبَائِنَا) نبود یا مانند آن, نشان می داد که این یک امر تازه ای است حالا یا بدعت است یا نه. می گویند در بین نیاکان ما این نبود چون در بین نیاکان ما نبود باطل است و قرآن روی همین جهت تکیه کرد فرمود خب اگر نیاکانتان آدمهای نفهمی بودند شما باید همین کار را بکنید (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ) خب حالا پدرانتان نکردند, نفرمود این بی سابقه بود یا باسابقه بود یا نو نیست فرمود: (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ) شما باید دنبال آنها بروید این چه حرفی است می زنید می گویید پدران ما نداشتند خب نداشتند, نداشتند. بنابراین اینکه فرمود اینها می گویند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) این ناظر به این قسمت است که (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ) ناظر به آن است. در بخشهایی هم از سوره ی مبارکه ی «هود» و مانند آن همین برهان را ذکر می کند که (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ) باز هم شما همین حرف را می زنید می گویید که چون نیاکان ما این حرف را نداشتند. در سوره ی مبارکه ی «ص» که مربوط به همین قسمت است در سوره ی مبارکه ی «ص» فرمود: (ءَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَكٍّ مِن ذِكْرِی بَل لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ) آن وقت تهدید می کند تا به آن بحثهایی که ولو آبائشان چیزفهم نباشند باز هم اینها دنبال حرفهای آبائشان هستند. آیه ی ۲۲ به بعد سوره ی مبارکه ی «زخرف» این است (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ ◻ وَكَذلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِی قَرْيَةٍ مِن نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ ◻ قَالَ أَوَ لَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُم قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ) این «أهدی» أفعل تعیین است نه تفضیل فرمود شما که می گویید ما پدرانمان یک روشی داشتند ما حرفهای بهتر آوردیم یا ما حق آوردیم, اگر پدرانتان آدمهای بی حق بودند غیرمهتدی بودند در ضلالت و کج راهه بودند باز شما همان راه را می روید؟! خب پس اینکه فرمود: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) را اینها گفتند (وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ) پیامبر به آ نها فرمود: (أَوَ لَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُم) شما باز چه می گویید؟ (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ) این عصاره ی آنچه در سوره ی مبارکه ی «زخرف» بیان شده. اما اینکه چگونه می شود بعضیها برایشان البته اینها مشرکین آنها که تقلیدمدار بودند اینها به خودشان حق می دادند که برابر حرف آبائشان ذکر بکنند آنهایی

که شبهه داشتند که بین تشریع و تکوین خلط کردند که (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَکْنَا) اینها یک مشکل دیگر داشتند یک عدّه هم که گردانندە های این امور بودند اینها حبّ جاه داشتند.

ص: ۹۱۵

مسئله ی ایمان اینکه از چه سنخ است حالا باز بحثهای آیات دیگری ممکن است به خواست خدا در پیش داشته باشیم که بحثهای مربوط به اینکه ایمان از چه سنخ است مطرح بشود ولی این را باید بدانیم که نه در بحثهای عقلی شکاف است (یک) نه بحثهای نقلی شکاف دارند (دو) نه عقلی و نقلی با هم شکاف دارند (سه) تمام مشکل این است که ما نفس را باید بشناسیم ما نباید بگوییم ترجیحِ راجح بر مرجوح و مانند آن این مخصوص عقلِ نظر است ترجیح دو قسم است: ترجیحِ علمی این برای عقلِ نظر است ترجیحِ عملی این برای عقلِ عملی است گاهی می بینید عقلِ نظری فتوا می دهد که اینها همه شبیه هم اند افرادی که در یک کارخانه نسّاجی یا غیر نسّاجی چند نفرند پارچه تولید می کنند اینها همه مهندسان نسّاجی اند از نظر عقلِ نظری برای همه ی اینها روشن است که این رنگها این بافتها این نَسجها این تارها این پودها از نظر دوام و استحکام شبیه هم است هیچ مزیّتی یکی بر اینها ندارد, اما همینها وقتی که می خواهند برای خودشان کُت و شلوار یا قَبا انتخاب بکنند همین مهندسین با اینکه از نظر عقل نظری می دانند هیچ تفاوتی بین اینها نیست یکی فلان رنگ را قبول می کند یکی فلان رنگ را قبول می کند یکی فلان پارچه را قبول می کند ترجیح دو, یعنی دو دستگاه جدای از هم فاصله دار دارند اینکه می گوییم جدا, دهها بار هم گفتیم و باید دقیق بود این است که اگر یک متخصّص قلب شناسی یکی از این رگهای مویی گرفته دارد آن را باز می کند این باید بی رحمانه بگوید هیچ ارتباطی بین این رگ و رگهای دیگر نیست در حالی که اینها تلازم حیاتی دارند صدها پیوند و رابطه دارند, اما وقتی نوبت به دقّتِ عقلی رسید باید بی رحمانه گفت هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین این و آن نیست.

ترجیحِ علمی برای عقلِ نظری است که او درگیر با وهم و خیال و برهان است ترجیحِ عملی با شهوت و غضب و عقلِ عملی است خب از نظر عقل نظری هیچ فرقی بین این رنگها نیست آن ده تا مهندسی که ظرفها را تولید کردند از نظر استحکام می دانند این ظروف شبیه هم است از نظر رنگ می دانند از نظر دوام شبیه هم است اما وقتی خواستند بشقاب و پارچه و نعلبکی تهیّه کنند همین ده نفری که در این کارخانه مهندسی کردند می بینیم در انتخاب, اختلاف دارند یکی فلان رنگ را قبول می کند یکی فلان رنگ را قبول می کند. عمل یک دستگاه اجراییِ کاملاً جدا از علم دارد او هم ترجیح دارد, راجح دارد, مرجوح دارد, امیر دارد, مأمور دارد, دستگاه جدا دارد این نفس «فی وحدتها کلّ القوی» همیشه درگیر سه جبهه است در جبهه ی نظر, شهوت و غضب سنگر گرفتند, در جبهه ی نظر, وهم و خیال سنگر گرفتند تا با مغالطات جلوی عقلِ نظری را بگیرند و نگذارند او به برهان برسد با برهان نما جلوی برهان را می گیرند یعنی با مغالطه ی صوری و معنوی و لفظی جلوی برهان را می گیرند تا او را خفه کنند و او اگر بخواهد از خطای علمی بِرَهد باید جهاد فرهنگی داشته باشد. این مرز کاملاً, کاملاً یعنی جدا. می ماند بخش عمل در تصمیم گیری شهوت به یک سَمت می کِشد غضب به یک سَمت می کِشد عقلِ عملی که «ما عُبد به الرحمن واکتسب به الجِنان» جدا می شوند, چون نفس مجرّد است اینها کارهایی است در فضای نفس همه ی اینها مجرّد هم هستند همه ی اینها با شهود همراه است. خب این دو جبهه.

نفس که «فی وحدتها کلّ القویٰ» است در جبهه ی سوم باید اینها را هماهنگ کند این یک مکافاتی است گاهی می بینید در این جبهه ی جهاد و در جنگ درون شهوت یا غضب پیروز شدند بر عقلِ نظر, عقلِ نظر فتوای خودش را می دهد می گوید صد درصد این خوب است اما این می گوید این به دردت می خورد من مجری ام این امّاره ی بالسّوء میدان می گیرد اگر کسی بحثهای نقلی را دنبال بکند آیات و روایات یک دست, بحثهای عقلی را دنبال بکند ادلّه و شواهد فلسفه و کلامی یک دست این دو گروه را بخواهد هماهنگ کند می شوند یک دست, ولی اگر کسی سوپرمارکتی فکر کند اهل هیچ کدام از این قشر نباشد همیشه خیال می کند این ادلّه گُنگ است. ادلّه ناطقِ بالحق است منتها درس خواندن لازم است, بنابراین در بخشهای قرآنی پشت سر هم فرمود اینها در میدان جبهه ی جنگ این امّاره ی بالسّوء این فتوادهنده را خفه کرده این «کَم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هویً أمیر» در سوره ی مبارکه ی «احقاف» آیه ی ۲۳ فرمود اینها عالماً عامداً به ضلالت افتادند (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ) این صد درصد می داند حق با پیغمبر است ولی می خواهد مِی گساری کند خب چه کسی تصمیم می گیرد؟ آنکه حرف اول را می زند چه کسی حرف اول را می زند؟ آنکه در جنگ پیروز شده چه کسی در جنگ پیروز شده؟ هوس. فرمود الهِ او هوای اوست این تقدیم «اله» بر «هواه» (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ) این الهِ خود را یعنی آن کسی که باید حرف او را بشنود هوا قرار داده این یقین دارد پیامبر حق می گوید این تردید ندارد اما آنکه تصمیم می گیرد این عقلِ نظری بیچاره نیست این دهنش بسته است این دهنش را بست یک مُشت خاک ریخت رویش روی این خاک حالا دارد فرمانروایی می کند (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) فرمود این یقین دارد صد درصد که توحید حق است ولی می خواهد مِی گساری کند و هرزه گی (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ) خب خدا چه گروهی را اِضلال می کند؟ برابر آیه سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود: (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) که اضلالِ کیفری است نه اضلالِ ابتدایی, فِسق هم کج راهه رفتن است این شخص اول بیراهه رفت, بیراهه رفت, بیراهه رفت تا شده فاسق.

ص: ۹۱۸

فاسق هم قد تَقدّم مراراً که اسم فاعل نیست صفت مشبهه است این فِسق بر او مَلکه شد چون فسق برای او ملکه شد عالماً عامداً دروغ می گوید بنابراین ترجیحِ بلا مرجّح سه دستگاه دارد یک دستگاه مربوط به عقلِ نظر است که درگیر با وهم و خیال است یک دستگاه مربوط به شهوت و غضب است که کار عقلِ عملی است یک دستگاه مربوط به نظم «فی وحدتها کلّ القوی» است که باید این دو وزنه را با هم هماهنگ کند به هر تقدیر حالا ممکن است در نوبتهای دیگر مطرح بشود غرض این است که این (مَا سَمِعْنَا) دوتا حرف است دوتا برهان است چرا دعوت توحید باطل است ـ معاذ الله ـ چون پدران ما نگفتند, چرا شرک حق است ـ معاذ الله ـ چون پدران ما گفتند این می شود یک ملتِ کورِ تقلیدمحور.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۸ تا ۴۱ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

(فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۸) وَقُل رَبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلاً مُّبَارَكاً وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (۲۹) إِنَّ فِی ذلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰) ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ (۳۲) وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ (۳۴) أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنَّكُم مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِیَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِی بِمَا كَذَّبُونِ (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

ص: ۹۱۹

مضمون این بخش از آیات در سوَر قبلی گذشت مخصوصاً در سوره ی مبارکه ی «هود» بسیاری از این صحنه ها گذشت قرآن کریم گاهی به طور اجمال داستانی را ذکر می کند گاهی به طور تفصیل.

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» راجع به جریان نوح(سلام الله علیه) ذکر فرمود همان چند برهانی بود که اشاره شد. یکی از بهانه های ملأ و مُترفین همان فاصله ی طبقاتی بود که حاضر نبودند با طبقه ی محروم و مستضعف یکجا بنشینند در سوره ی مبارکه ی «هود» آیه ی ۲۷ به این صورت ذکر شده است که (وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِیَ الرَّأْیِ) یک گروه پابرهنه ای به تو ایمان آوردند برای ما نیست که با آنجا یکجا بنشینیم این یکی از بهانه های ایمان نیاوردن آنها بود. پس اینها یک سلسله بهانه ی کلامی داشتند یک سلسله بهانه ی سیاسی داشتند یک سلسله ی بهانه ی اخلاقی داشتند و یک سلسله بهانه ی طبقاتی هم داشتند و آ نجا ذکر شده است. بعد از اینکه اینها به سرنوشت طوفان مبتلا شدند ذات اقدس الهی فرمود اصلاً درباره ی اینها با من سخن نگویید چه رسد به اینکه شفاعت کنید که آیه ۲۷ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» این بود که (وَلَا تُخَاطِبْنِی فِی الَّذِينَ ظَلَمُوا) اصلاً درباره ی ظالمین با من سخن نگویید و من به شما یاد می دهم شما که رهبر این امّتید هم شما بگویید و هم این امّت بگویید خدا را شکر که ما را از قوم ظالم نجات داد (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ) تو بگو

چون تو امـامِ اینهایی وقتی تو گفتی اینها هم می گوینـد وگرنه منظور این نیست که تو شـخصاً بگو آنها مکلّف نیسـتند یا آنها مـأمور به این امر مسـتحب نیسـتند تو بگو یعنی تو به عنوان امـامِ این جمعیت بگو تـا آنها هم به همراهی تو خـدا را شـکر کنند (فَقُلِ) چه بگو؟ بگو (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) خدا را سـپاس که ما را از قوم ظالم و کافر نجات داد و این دو نجات را به همراه دارد یکی نجات از روش و مَنش کافرانه و منافقانه ی آنها یکی نجات از سـرنوشت مَحتوم و مَقهور آنها که غرق بود که (نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) هم از روش آ نها ما را نجات داد هم اینکه از سـرنوشت آنها ما نجات پیدا کردیم نه به کفر مبتلا شدیم نه به طوفان و غرق.

ص: ۹۲۰

بیان سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اینجا دارند که می فرمایند این تعبیر که خدای سبحان به وجود مبارک نوح آموخت که خدا را حمد کند و به وصفِ جمیل بستاید نشانه ی آن است که نوح جزء مخلَصین است، چرا؟ برای اینکه خدای سبحان حقّ وصفِ خود را از همه گرفت فرمود کسی حقّ وصفِ من ندارد مگر بندگان مخلَص (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) خدا را هیچ کس حقّ وصف ندارد مگر بندگان مخلَص خب اگر بندگان مخلَص حقّ وصف دارند و خود خدای سبحان به نوح(سلام الله علیه) این حق را داد که او را وصف کند معلوم می شود نوح جزء مخلَصین است. این در صورتی است که آن صفات خاصّه ای که وصف عمومی را به همراه ندارد باشد وگرنه همگان مأمورند که خدا را حمد کنند همگان مأمورند که در برابر نعمتهای خدا شاکر باشند اگر کسی گفت (الْحَمْدُ لِلَّهِ)، اگر کسی گفت (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) این جزء آن وصفِ مختص نیست که نشانه ی مخلَص بودن واصف باشد و چون در اینجا امر به حسب ظاهر متوجّه نوح شد ولی همه ی آنها مأمور به این کار بودند که بگویند (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) اگر این مقدار دلیل بر مخلَص بودنِ واصف باشد باید همه ی آنها واصفان متّصف به اخلاص یعنی مخلَص باشند این اثباتش آسان نیست البته آن اوصافی که مخلَصین دارند یا در صحنه ی قیامت این چنین است البته این سخن حق است چون ذات اقدس الهی موجودی است که هیچ کس او را نمی شناسد مگر اینکه فرستاده های او، او را وصف بکنند و وجود مبارک نوح جزء کسانی است که مجاز است خدای سبحان را وصف بکند و وصف هم کرده است نظیر انبیای دیگر.

ص: ۹۲۱

سرّش اینکه چطور خدای سبحان را هیچ کس نمی تواند وصف بکند مگر بندگان مخلَص چرا (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) برای آن است که اگر کسی به مقام مخلَص رسید از برکت قُرب نوافل برخوردار است (یک) و چون از برکت قُرب نوافل برخوردار شد خدای سبحان در مقام سوم یعنی فصل سوم یعنی مقام وجه و فیض فرمود: «کنته لسانه الّذی یتکلّم به» (دو)، اگر ذات اقدس الهی بر اساس قُرب نوافل، لسانِ این واصف است پس واصف و موصوف یکی است خدا دارد خودش را وصف می کند منتها در مرتبه ی وجودی فلان پیغمبر. خدا را هیچ کس وصف نمی کند مگر بندگان مخلَص. بازگشت این استثنا به استثنای منقطع است یعنی خدا را کسی وصف نمی کند مگر خود خدا زیرا بندگان مخلَص از قُرب نوافل برخوردارند و ذات اقدس الهی در مقام قرب نوافل زبانِ گوینده است پس این گوینده یعنی حضرت نوح(سلام الله علیه) مثلاً ـ به زبان الهی دارد خدا را وصف می کند «فهو الواصف و هو الموصوف» خب، (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) ذات اقدس الهی یک دستور عمومی و مطلق می دهد که (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) چه نعمتِ علمی چه نعمتِ عملی هر توفیقی دارید از ناحیه ی خداست خب در برابر هر نعمتی هم باید شاکر بود این یک اصل کلی. گاهی این اصل کلّی را تقطیع می کند تفصیل می دهد شعبه شعبه ذکر می کند می گوید اگر سوار اسب شدید بگو (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) اینکه فرمود انعام را برای شما خلق کرده (لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ) این اختصاصی به انعام ندارد یعنی اسب و اَستر ندارد حالا سیّاره و طیّاره و سفینه را هم در برمی گیرد این برای این.

جریان کشتی هم در خصوص این صحنه فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا) وقتی سوار کشتی شدید بگویید (بِسْمِ اللَّهِ مَجْریها وَمُرْسَاهَا) جریانِ او، سکونِ او، حرکتِ او به نام خداست اگر با باد حرکت می کند باد را خدا می فرستد و اگر با موتور و برق و امثال ذلک حرکت می کند آنها نعمتهای الهی است پس (بِسْمِ اللَّهِ مَجْریها وَمُرْسَاهَا). وقتی می خواهید از کشتی پیاده بشوید بگویید (رَبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلاً مُّبَارَکاً وَأَنتَ خَیْرُ الْمُنزِلِینَ) به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود بگو (رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» و اینها گذشت که هر کاری که من وارد می شوم به نام تو و هر کاری که خارج می شوم به نام تو، ورودی و خروجی به نام تو باشد، اگر کسی با اهداف مشئوم وارد یک حوزه یا دانشگاه یا کاری شد این (مُدْخَلَ صِدْقٍ) ندارد یا اگر (مُدْخَلَ صِدْقٍ) داشت با اهداف مشئوم خارج شده است خروجی او لغیر الله بود این (وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) ندارد اگر کسی بدأ و حشرش آغاز و انجامش الهی بود این مشمول کسی است که می گوید: (رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ) فرمود وقتی می خواهی قرآن بخوانی (إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ) یعنی «إذا أردت أن تقرأ القرآن فأستعذ بالله» بگو «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» پس برای همه ی امور دستور هست هم به صورت جامع که (مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) هم به صورت جمیع مثل این موارد یاد شده که بسیاری از موارد را قرآن کریم بازگو کرد.

جریان حضرت نوح فرمود وقتی می خواهی پیاده بشوی این را بخوان. در جریان «مُنزَل» که اسم مکان باب اِنزال است چه وجه است در اینکه خروج از سفینه به طرف زمین را شامل می شود حرفی نیست اما آیا خود سفینه هم منزَل یعنی مکانِ مناسب است یا نه؟ آن را هم برخی احتمال دادند و بعید نیست یعنی وقتی انسان سوار کشتی شد در منزلِ خوب و ملایمی جا کرده است و خدای سبحان او را در مُنزَلِ مناسبی انزال کرده است فرمود: (فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَکَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ ۝ وَقُل رَبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلاً مُّبَارَکاً) این ظهورش نسبت به خروج از سفینه است ولی ورود سفینه و استقرار در سفینه را هم بعید نیست شامل بشود و هر دو هم این را می گویند. خب پس این نعمتها را ذات اقدس الهی.

ص: ۹۲۳

پرسش:؟ پاسخ: بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ).

پرسش:؟پاسخ: هر جا که نعمتِ خداست یک وقت است که شیطنت است آن هواپیمای شکاری بمب افکنی که می ریزد روی لیبی و امثال لیبی نظیر ژاپن و امثال ذلک این همان وسیله ی شیطان است چیز دیگر نیست این نعمتِ خدا را کفران ورزیدن و در راه باطل صرف کردن است اما هر جا نعمتِ صحیح باشد بر اساس (مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) می شود چون در همان جریان سوره ی مبارکه ی «نحل» فرمود حالا این انعام و اینها را که می بینید (وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ) چیزهایی را بعد خدا به بازار عرضه می کند که فعلاً نمی دانیم مثل جریان ستاره شناسی و نظام کیهانی فرمود این سماوات هست, سماوات سبع هست, بعضیها قابل دیدن هست بعضیها قابل دیدن نیست (وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) ما روزانه در نظام سپهری تولید و توالد داریم ستاره ای از ستاره ای, کهکشانی از کهکشانی, سیاه چالی از سیاه چالی مرتب تولید می شود اینها این چنین نیست که حالا اگر بشر هم آن مقداری که هست به او دسترسی پیدا کرده این بتواند فضاشناسِ کامل باشد فرمود ما روزانه فضای تازه ای و نیروی تازه ای را خلق می کنیم (وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) خب.

پرسش:؟ پاسخ: اگر نعمت باشد در مسئله ی تیراندازی در مسئله ی سبق و رِمایه اینها که جزء مستحبّات شرعی است جزء مسابقات و جعاله و امثال ذلک در آن هست اینها که نعمتِ الهی است خب, اگر لهو و لعب نیست بله و اما اگر جزء مسابقات و جزء مسائل پیشرفت یک جمعیّت است خب نعمت الهی است دیگر. فرمود همه ی اینها را ذات اقدس الهی به شما داد.

ص: ۹۲۴

مطلب دیگر این است که ﴿وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ﴾ نشان آ ن است که منزلین فراوانی ما داریم و خدا بهترین مُنزِل است. در بحثهای سابق در ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ آنجا این مسئله مطرح شد که ذات اقدس الهی بسیاری از افعال را به غیر خود نسبت می دهد و بسیاری از اوصافِ فعلی را به غیر خود نسبت می دهد در جریان عزّت فرمود: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ در جریان قوّت به حضرت یحیی فرمود به دیگران فرمود: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُم مَا استَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ﴾ یا درباره ی یحیی(سلام الله علیه) فرمود: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾ یا به بنی اسرائیل فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ اینها هست. درباره ی رزق فرمود خدا خیرالرازقین است درباره ی فصل فرمود خیرالفاصلین است درباره ی حکم فرمود خدایر خیرالحاکمین است.

خدا به عنوان بهترین در خیلی از موارد مطرح شده است بعد در آیات دیگر همه ی اینها جمع بندی شده یکجا به نحو توحید گفته می شود ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾, ﴿الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾, ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾ آن وقت چیزی برای دیگری نمی ماند که همه یعنی همه ی این اوصافی که به غیر خدا در آیات دیگر اسناد داده شد در آیات دیگر همه ی اینها منحصراً برای خدا شد پس معلوم می شود اگر مؤمن عزیز است عزّت الهی است که در اینجا ظهور کرده وگرنه ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ با ﴿الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾ جمع نمی شود, اگر فرمود خدا خیرالرازقین است در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» هم به صورت حصر فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ این «هو» که ضمیر فصل است با معرفه بودنِ خبر مفید حصر است ما غیر از خدا رازقی نداریم ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ اگر حصر نشانه ی آن است که این کمالات برای ذات اقدس الهی است معلوم می شود اگر در غیر خدا پیدا شده است به برکت الهی است به آیات الهی است به اذن الهی است و مانند آن, اِنزال هم از همین قبیل است بعد می فرمود این جریان قصّه ی حضرت نوح همان طوری که اوّلین داستان نبود آخرین داستان هم نیست صحنه های فراوانی برای ابتلاـ و آزمون ما هست که یکی پس از دیگری با شما درمیان خواهیم گذاشت ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا﴾ اما ﴿لَمُبْتَلِينَ﴾ ما ابتلا داریم, آزمون داریم, بَلواهایی هم در پیش داریم. جریان نوح آن قدر خفیف و سبک بود یعنی جریان قوم نوح که بعد ذات اقدس الهی اصلاً نامی از آنها نبرد که ما اینها را چه کردیم. اقوام دیگر را قوم شعیب را قوم لوط را, امثال ذلک را فرمود: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ یا ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً﴾ این تعبیر هست اما بعد از جریان نوح اصلاً, اصلاً یعنی اصلاً نامی از اینها نیست که اینها را چه کرد, اما ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ یعنی ما اینها را از بین بردیم فقط در زباله دان تاریخ است می گویند روزی در این مملکت قَجر بود روزی در این مملکت پهلوی بود اینها حدیث شدند اثری از اینها نیست ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ فقط در کتابهای تاریخ ماندند در جامعه خبری از اینها نیست این معنای ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ است که در داستان بعد می آید یا ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً﴾ هم از همین قبیل است اما در جریان نوح اصلاً نام نمی برد که با اینها چه کرد این لاشه ها چه شدند خب کسی که تقریباً نُه قرن و نیم در برابر وحی ایستاد خب چنین ملّتی همین طورند دیگر و اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «ما اُذوی نَبیٌّ مِثل ما اوذیت» درست است که وجود مبارک نوح(سلام الله علیه) نُه قرن و نیم مصیبت دید.

مسئله ی تشکیل حکومت و جنگ و تحمیل هشتاد جنگ اعم از غزّه و سَریه و اینها نبود تحمیل هجرت نبود, اسیر گیری نبود, کشتار بی رحمانه نبود, زن و مرد را در حجاز آن طور کُشتن نبود, عمّار یاسر و سمیّه را آن طور شهید کردن نبود لذا حضرت فرمود: «ما اُذوی نَبیٌّ مِثل ما اوذیت» خود وجود مبارک حضرت هم از مکه وقتی که تشریف بردند طائف برای هدایت, تمام این پای حضرت از بس سنگ خورد مجروح شد این طور رنجها درباره ی انبیای دیگر نبود. خب به هر تقدیر فرمود ما جریان نوح را برای شما بازگو کردیم ولی سلسله ی بشر تا هست وحی و نبوّت هم هست این ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾ نشان آن است که کتابهای آسمانی در کنار هم اند ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا﴾ یعنی «وَتْرا» تک تک اینها وَتْر وَتْر کنار هم و متواتر می شوند همیشه هستند هرگز جهان از وحی و نبوّت خالی نیست.

پرسش:؟پاسخ: یک لحظه بود دیگر یک روز بود شهادت یک لحظه بود بالأخره بعدش هم روح و ریحان ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا﴾ یک لحظه بود خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد می فرمود اینها که در میدان جبهه تیر خوردند دست و پا می زنند اگر کسی از حال اینها باخبر نباشد خیال می کنند اینها در حال جان کَندن اند و فشار روح دارند ولی از خود اینها اگر سؤال بکنی در چه حالت اند می گویند مثل یک انسانی که در هوای گرم رسیده به استخر زلال دارد شنا می کند حال آنها این است.

وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) رسیده است که شهدای کربلا چه وضعی داشتند, حضرت فرمود مثل اینکه شما با دوتا انگشتتان گوشت یکی از انگشتها را کمی فشار بدهی در برابر این همه تیر و شمشیر و دشنه, شهدای کربلا بیش از این احساس نداشتند این برای این, این لحظه است. اما کسی پشت سر هم اهانت بشود این چون برای قبل از شهادت است برای این نشئه است خب اذیّت فراوانی دارد دیگر و اینها هم عالماً عامداً اذیّت می کردند. برخیها علم داشتند ولی خب سعی می کردند که کوتاه بیایند ولی بعضیها عالماً عامداً معصیت می کردند در سوره ی مبارکه ی «صف» هست که وجود مبارک موسای کلیم هم با چنین گروهی روبه رو بود آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «صف» این است که ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾ شما به صورت یقین با جمله ی اسمیه یقین دارید من پیغمبرم خب مرا آزار می کنید. نباید گفت چگونه می شود انسان عالِم باشد و معصیت بکند ما باید از این دوتا قضیه جدّاً بپرهیزیم تا به جایی برسیم. ضرورت به شرط المحمول علمی نیست اگر این طور می شد اگر آن طور می شد اینکه ضرورت به شرط المحمول است با نصیحت هم نمی شود مسئله ی علمی را حل کرد, اگر ما از اول جلوی قوای عملی را می گرفتیم اگر نصیحت می کردیم اگر عقل زبانش باز بود اگر این اگر, اگر به درد تحقیقات علمی نمی خورد کسی است معصیت کرده در جبهه ی جهاد اوسط یا اکبر این عقل را به بند کشیده تمام فرمانروایی برای شهوت است لذا با اینکه او صد درصد می داند این پیغمبر است او را به زیر تیغ می برد با اینکه صد درصد می داند که حق با اوست او را به زیر تیغ می برد مثل اینکه به انسان شما مکرّر نصیحت بکن آقا وقتی می خواهی بروی ورزش بکنی بازی بکنی مواظب باش پایت نشکند پایت را نبندی این گوش نداد, گوش نداد, گوش نداد تا پایش بسته شد حالا مار و عقرب را دارد می بیند شما نمی توانید بگویید مگر مار و عقرب را ندیدی او یقین دارد مار است, یقین دارد عقرب است, یقین دارد مار سمّی است, یقین دارد سمّ او را می کُشد اما نمی تواند فرار بکند آنکه فرار می کند پاست و پا بسته شد ما در صحنه ی نفس دو دستگاه ترجیح داریم ترجیحِ بود و نبود داریم و حتی ترجیحِ باید و نباید داریم که اینها کارِ عقل نظری است عقلِ نظری هم متولّی حکمتِ نظری است هم متولّی حکمتِ عملی آنجا که جای فهم و استدلال

است این یـک مرز است, امـا یـک مرزی کاملاً یعنی کاملاً جـدا این طرف است مرز اراده و اختیار اگر مریـد و فعّال و مختار, شهوت بود این بیچاره را مثل یک مرجع معزول کنار می زنند می گوید حرفهایت برای خودت (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) صـریحاً به پیغمبر می گفتند چه بگویی چه نگویی برای ما فرق نمی کند این شـهوت هم به آن عقلِ نظر که فتوا داد می گویـد: «سواءٌ عَلَیت أفتَیْتَ أم لم تُفتیء لاـ تفـاوت لی» من بایـد کار خودم را انجام بـدهم این در جبهه ی جهاد اکبر یا اوسط الآن آنکه حرف اول را می زند امّاره ی بالسّوء است این امّاره ی بالسّوء در اثر مرض این حرف را می زند اول البته باید اصـلاح کرد بایـد مواظب بود این مریض نشود اینکه در سوره ی مبارکه ی «احزاب» می فرماید زنها مواظب باشـند برای اینکه اگر (لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) برای اینکه اگر رقیقانه سخن گفتند (فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ) با اینکه در عصر پیغمبر بودند آیه ی حجـاب را می خواندنـد (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) را می خواندنـد می دانسـتند نگـاه به نـامحرم حرام است فرمود: (فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ) شـما حالاـ مکرّر آیه ی حجاب را بخوان آیه ی جهنم را بخوان خب اینکه مشکل علمی نـدارد که علم یقیناً علم دارد که خـدا فرمود این کار حرام است اما آنکه باید تصـمیم بگیرد قلبی است که مریض است فرمود: (فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ) خب یک قلبِ مریض که گوش نمی دهـد به (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) که اینکه مشـکل علمی ندارد که ممکن است در این زمینه رساله هم نوشته باشد اما آنکه فرمانروای کلّ قواست امروز شهوت است پس هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین دستگاه علم و دستگاه عمل نیست این را باید معالجه کرد اگر ما اول راه صحیح برویم این دستگاهِ عمل مریض نشود آفت نبیند اُفت نکند زحمت نبیند بله این تابع است ببینـد که مرجع فتوایش که عقلِ نظر است چه می گویـد عقلِ نظر هم بود و نبود را خوب تشـخیص می دهد هم بایـد و نبایـد را خـوب تشـخیص می دهـد امـا آنکه بایـد اجرا کنـد و قوّه ی مجریه دسـتگاه درونی است (فَيَطْمَعَ الَّذِى فِى قَلْبِهِ مَرَضٌ) است.

ص: ۹۲۶

پرسش:؟پاسخ: بله دیگر, برای اینکه این هنوز در جبهه ی جهاد اکبر یا اوسط تسلیمِ محض نشد امّاره ی بالسّوء پیدا نکرد هنوز در میدان جنگ است ما مادامی که نفس می کشیم در میدان جنگیم تا نفس می کشیم و همان طوری که در جبهه ی بیرون سه حالت هست در جبهه ی درون هم سه حالت است در جبهه ی بیرون یا این شخصِ رزمنده فاتح می شود یا شهید می شود یا اسیر, وقتی اسیر شد اسیر است دیگر.

جبهه ی درون هم بشرح ایضاً یا انسان فاتح می شود می گوید که شیطان را من مسلمان کردم یعنی مُنقاد کردم. گوشه ای از این در آیه ی (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ) اینها بصیرند, بینایند, بیدارند, کعبه ی دلشان بسته است, کلید کعبه در دست خود آنهاست اگر این حرامی لباسِ احرام کرده و می خواهد طواف کند ببیند چه موقع درون کعبه باز می شود که وارد درون کعبه بشود (إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ) این طواف کننده ی حرام فوراً می فهمند این را طردش می کنند از مسجدالحرامِ دل (تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ) خب اینها فاتح اند. عدّه ای گاهی معصیت می کنند گاهی توبه می کنند, گاهی معصیت می کنند گاهی توبه می کنند در همین گیر و دار می میرند این همان است که «مَن ماتَ علی حُبِّ أهل بیت(علیهم السلام)» ولو در فِراشش «مات شهیداً» این در میدانِ جنگ با دشمن شهید شد تسلیم نشد فاتح هم نشد ولی بالأخره شهید شد گروه سوم هم کسانی اند که اسیرند خب حالا شما برای اسیر مکرّر منشور امام بخوان این الآن دست و پایش بسته است این عقل اسیر شد این بیچاره مشکلِ علمی ندارد که این صد درصد می داند قرآن حق است اما آنکه باید باور کند او چیز دیگر است که مریض است بین نفس و بین علم, اراده فاصله نیست یعنی کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم همین که مقدّمات حاصل شد شخص فهمید, اما بین نفس و ایمان که فعلِ نفس است و از سنخ فعل است نه از سنخ علم, اراده فاصله است انسان می تواند بگوید من قبول دارم یا قبول ندارم. چرا وقتی یک جایی آتش سوزی شده آن کسی که مأمور آتش نشانی است شعله را کاملاً می بیند و قاه قاه می خندد در حال اِطفاء وظیفه اش را انجام می دهد ولی طنز هم می گوید و می خندد اما صاحب مغازه یا خانه همین که شنید سکته می کند چه چیزی اثر دارد؟ صِرف علمِ به احتراق یا آن تعلّق به مُحترَق آن تعلّق کارساز است نه علم, علم چه اثر دارد بین نفس و بین ایمان, اراده فاصله است انسان می تواند با اینکه صد درصد به مطلبی یقین دارد او را قبول نکند پَس بزند زیرا دو دستگاه است وقتی غالباً البته اینها هماهنگ اند برای اینکه ما آن طور نداریم که صریحاً به پیغمبرانشان بگویند (سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ الْوَاعِظِينَ) و اگر خواستیم از باب تشبیه معقول به محسوس حساب روشن بشود مثل دستگاه چشم است که کاملاً می بیند ولی دَوندگی به عهده ی او نیست و دستگاه پاست که دَوندگی به عهده ی اوست اینها کاملاً یعنی کاملاً از هم جدایند ولی ما معمولاً وقتی که چیزی را دیدیم فرار می کنیم اتومبیل را دیدیم خودمان را کنار می کشیم برای اینکه هم چشمِ ما سالم است هم پای ما, ولی اگر کسی بی احتیاطی کرد پایش بسته شد گرفتار شد زنجیری شد او حالا مار و عقرب را دید بعد نمی شود به او اعتراض کرد تو که مار را دیدی چرا فرار نکردی این چه اعتراضی است مگر چشم فرار می کند آنکه باید فرار بکند پاست که بسته است. اگر شهوت حاکم شد دستِ عقل عمل را که «عُبد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» می بندد آن عقلِ نظر فتوا می دهد که فلان شیء واجب است این می گوید به دردِ خودت می خورد من الآن باید این را نگاه بکنم چرا؟ چو ن (فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) اینکه مریض است نامحرم می خواهد ولو همسر پیغمبر باشد ولو همین شخص مأموم پیغمبر باشد:

سوره ی «احزاب» برای همینهاست دیگر اینها کسانی بودند که نماز پنج وقت را پشت سر پیغمبر می خواندند آیات را از پیغمبر می شنیدند بعد از مسجدالحرام مسجدی روی کُره ی زمین مسجدالنبی نیست نماز پنج وقت هم آنجا می خواندند ولو همسر پیغمبر هم باشد این وقتی که قلبش مریض باشد طمع می کند (فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً) بنابراین نصیحت کردنها, موعظه کردنها که اگر ما حرفِ عقل را گوش بدهیم این برای اوایل امر است در طلیعه ی جهاد که ما شکست نخوریم ولی اگر اسیر شدیم کار تمام است. به هر تقدیر فرمود: (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ ￭ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ) داستان بعد از حضرت نوح(سلام الله علیه) انبیایی بودند, بودند, بودند تا جریان حضرت موسی اینها را به طور اجمال ذکر می کند بعد جریان حضرت موسی را صریحاً ذکر می کند فرمود: (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ) به آ نها چه گفتیم؟ (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ) این کلمه ی «لا إله إلاّ الله» را به همه ی انبیا دستور دادند که به امّتهایشان بگویند.

سوره ی مبارکه ی «نحل» آیه ی ۳۶ به این صورت گذشت (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) این (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) همان «لا إله الاّ الله» است منتها این «لا إله الاّ الله» گاهی به صورت نَعتِ موصول است می گویند «لاـ إله غير الله», «لاـ إله الاـ الله» گاهی به صورت نعتِ مقطوع است مثل (مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ) که مرفوع است این (غَيْرُهُ) نَعتِ مقطوع است یعنی «هو غيره» بازگشتش به این است «ما مِن إلهٍ غيره» که اگر به جرّ خواندیم «ما مِن إله غيرِهِ» این نَعتِ مشهود است و اگر به رفع خواندیم این نعتِ مقطوع است که «هو» مقدّر است خب (مَا لَكُم مِنْ إِلٰهٍ) که «هو» (غَيْرُهُ), (أَفَلاَ تَتَّقُونَ) آن وقت (وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ) حالا این رسول را چون عدّه ی زیادی از مرسلین بعد از حضرت نوح آمدند به عنوان جنس ذکر فرمود, (وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ) اینها منکر توحید بودند از لحاظ مبدأ و منکر معاد بودند از لحاظ منتها و مُترفین هم بودند (وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مُترَف بودند, مُسرِف بودند, مرفّه بودند, طبقه ی بی درد بودند به تعبیر امام. اینها می گفتند: (مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) چون آنها دیگر غیر از جنبه ی جسمیّت که چیزی نمی دیدند می گفتند بشری است مثل شما (يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ) انبیا می گفتند بله, ما (إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)(اما إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ) آن را دیگر اینها منکر بودند. همین مترفین می گفتند: (وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ) که این دوتا حجّت از آن در می آمد قبلاً, اینکه بشر نمی تواند پیغمبر باشد برهان, اگر بشر پیغمبر می شد شما هم پیغمبر می شدید جَدل, دوتا برهان دوتا دلیل بود یکی به صورت برهان یکی به صورت جدل ذکر شده بود که «حُکم الأمثال فيما يجوز و فيما لا يجوز واحد» (أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنَّكُم مُخْرَجُونَ) این شما را تهدید می کند که وقتی مُردید یک حیاتِ بعد است اینها جزء فسون و فسانه است انسان که مُرد, مرگ پوسیدن است آخر خط است بعد از مرگ خبری نیست این انبیا فرمودند مرگ از پوست به در آمدن است طلیعه ی زندگی است هجرت است نه پوسیدن, این تفاوتِ اصلی حرفِ انبیا و مُترفین بود. فرمود: (أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنَّكُم مُخْرَجُونَ) یعنی از زمین خارج می شوید چون (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ):

«هیهات» برای استبعاد است قرآن کریم که حرفِ این گروه را نقل می کند فرمود: (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) اینها برهانی اقامه نکردند بر نفی معاد یقینی هم ندارند فقط استبعاد می کنند استبعاد چه کار به استحاله دارد ما برهان یقینی داریم که معاد حق است اینها استبعاد می کننـد می گویند: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ) یک عدّه زنده می شوند یک عـدّه می میرنـد همین طور هست بَعثی نیست ــ معاذ الله ــ البته آنهایی که گفتند: (وَمَا يُهْلِكُنَا الَّا الدَّهْرُ) جزء ملحدانی هم می تواننـد باشـند که گذشـته از انکار معاد, انکار مبـدأ را هم دارند اما غالب اینها مشـرک بودند مبدأ را قبول داشـتند و اینکه می گفتنـد مـا مبعوث نیسـتیم (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الـدُّنْيَا) راجع به انکـار معـاد بود که غیر از دنیـا خبری نیست و معـادی نیست پس معادی نیست وحی و نبوّتی هم نیست و این مدّعی هم (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً) اینها الله را قبول داشتند معلوم می شود مشـرک بودند ملحد نبودند و ما به این شـخص ایمان نمی آوریم آن وقت آن پیامبر هر که بود عرض کرد (رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ) آن گـاه خـدای سـبحان فرمود: (عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ⃝ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) که این قصّه اش و مشـابهش در سوره ی مبارکه ی «هود» گـذشت دیگر در این زمینه بحثی نخواهیم کرد. «و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲) وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَهِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاهِ الـدُّنْيَا مَا هَـذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳) وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُم إِذاً لَخَاسِرُونَ (۳۴) أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَاباً وَعِظَاماً أَنَّكُم مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الـدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱) ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ (۴۲) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ(۴۴)

ص: ۹۲۹

کلمه ی «ارسال» معمولاً با «إلیٰ» استعمال می شود نه با «فی» می گویند (أُرْسِلَ إِلَيْهِ) یا (أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ) و در آیه ی ۷۲ با «فی» استعمال شـده است فرمود: (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ) یعنی «أرسلنا إلی رسولنا» (فِيهِمْ) یعنی درباره ی اینها که این قوم، ظرفِ رسالت و حوزه ی اجرایی رسالت رسول اند از این جهت با «فی» استعمال شد (فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً) که این رسول از خود آنها بود اینها هیچ بهانه ای برای نپذیرفتن نداشـتند با فرهنگ اینها آشنا بود سالیان متمادی در بین اینها زندگی کرد و آزمون خوبی داد پس (مِّنْهُمْ) امـا آنهایی که نپذیرفتنـد موانع قبول را ذکر فرمود. این تعلیق حکم بر وصف مُشـعل به علیّت است اینکه فرمود: (وَقَالَ الْمَلَأُ) عنوان:

ملأ یعنی افرادی که چشم پُرکن انـد جزء اشـراف انـد مُترفین انـد مُسـرفین انـد متکاثراننـد و ماننـد آن، خود ملأ بودن زمینه ی

برتری خواستن را به همراه دارد (یک) کفری که داشتند مانع قبول بود (دو) کفرِ به توحید، تکذیب آخرت مانع سوم بود اینها حیات را در همین دنیا خلاصه می کردند می گفتند مرگ، پایان راه است و انسان که می میرد می پوسد چون مرگ پایان راه است بعد از مرگ خبری نیست در دنیا بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) باید زندگی کرد. اما انبیا آمدند بفرمایند مرگ، آغاز هجرت است از پوست به در آمدن است نه پوسیدن بعد از مرگ پاداش و کیفر هست پس در دنیا بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) باید زندگی کرد. این نگاهِ انبیا مورد انکار مُترفین و ملأ و کفّار و منکران معاد بود (وَقَالَ الْمَلَأُ) این ملأ بودن یک سبب از اسباب نکول و انکار است، کفرِ به توحید سبب دوم، تکذیب لقاء الآخره سبب سوم و چهارم. این دو سبب یکجا ذکر شده است تکذیب به لقاء الآخره گاهی آن وسط محذوف است یعنی «کذّبوا بلقاء الله فی الآخره» چون در آخرت خدا را با چشمِ جان می بینند.

ص: ۹۳۰

رؤیت خدا با چشمِ ظاهر چه در دنیا چه در برزخ چه در قیامت چه در خواب چه در بیداری در همه ی مراحل خمسه مستحیل است اما شهود خدا با قلب ممکن است انبیا دیدند اولیا دیدند و ما را هم امر کردند که با چشمِ جان خدا را زیارت کنیم و ببینیم، اگر در دنیا نصیب کسی نشد در قیامت به همه می شود که می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) همین کفار چون (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ) ذات اقدس الهی در قیامت با یک ظهورِ بیشتری تجلّی می کند و همه ی موانع برطرف می شود. برخیها لقاء خدا را در آخرت تکذیب می:نند چه اینکه خود آخرت را هم تکذیب می کنند، بنابراین دو سبب از اسباب نکول در (كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ) یکی «لقاء الله فی الآخره» یکی لقاء خود آخرت. خب اینها این موانع برای قبول هست.

پرسش:؟پاسخ: خب البته، عقیده مقدّم است بر اِتراف، اصل عقیده است دیگر وقتی کسی عقیده ی انحرافی داشت مال کمک می کند ولی اگر عقیده ی انحرافی نداشت مال داشتن آسیبی نمی رساند.

فرمود: (وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) ملأ بودنِ اینها چون چهره ی سیاسی، چهره ی اجتماعی، چهره ی رسمی نظام و مملکت بودند این می شود ملأ، اتراف ناظر به خوش گذرانی و عیّاشی اینهاست فرمود: (وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) اینها موانع قبول و ایمان است. آنها چه گفتند؟ گفتند: (مَا هَذَا) این را به عنوان تحقیر گفتند یعنی این، گاهی که می گویند: (نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ) یا (فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا) این را خدا بر ما ترجیح داد این را برای ما فرستاد همان طوری که ما در ادبیات فارسی تعبیرات این چنینی را هم برای تحقیر به کار می بریم عربی هم همین طور است این را برای ما فرستاده! «أهذا الّذی» آیا این را فرستاده! آدم قحط بود این را بفرسته! اینها تعبیر تحقیری است. (مَا هَذَا) این تحقیر است (إِلَّا بَشَرٌ) این یک مشکل، (مِّثْلُكُمْ) دو مشکل. قبلاً گذشت که یک شبهه ی کلامی داشتند به صورت برهان، یک شبهه ی کلامی داشتند به صورت جدل.

ص: ۹۳۱

برهان این بود که اصلاً بشر نمی تواند با خدا رابطه داشته باشد پیغمبر بشود اگر پیغمبری هست و رسالتی هست حتماً برای فرشته هاست (این یک) دوم اینکه «حُکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» نقض و جدل داشتند که اگر این بشر که با ما فرقی نمی کند ما هم با او فرقی نمی کنیم چیزی بر او نازل می شود کسانی با او سخن می گویند باید بر ما هم نازل بشود با هم سخن بگویند چون «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» این دو شبهه در خلال بحثهای دیگر گذشت. خب (یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ) این تبیین تماثل است که چرا مثل شماست؟ برای اینکه مثل فرشته نیست که با تسبیح زندگی کند که این هم غذا می خواهد می خورد می خوابد مثل شما.

بیان مُماثلت به این است که (یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ) نه در اصلِ اَکل و شُرب مثل شما، بلکه در انتخاب مأکول و مشروب هم مثل شما نه تنها «یأکل و یَشرب» بلکه (یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ) پس تماثل کامل است. بعد گفتند: (وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَراً مِّثْلَکُمْ) که این دو محذور را باز ذکر کردند یکی اصل بشریّت یکی تماثل (إِنَّکُمْ إِذاً لَخَاسِرُونَ) خسارت در این است که شما شبیه خودتان را بر خود مسلّط کنید و حرف او را گوش بدهید و مهم ترین مشکلی که برای انسانها جوامع بشری بود و هست همین مسئله ی معاد است چون مستحضرید که مسئله ی مبدأ این خیلی مشکل را حل نمی کند اصلِ اینکه اعتقاد واجب الوجودی در عالم هست آن را غالب مشرکین پذیرفته بودند (این یک) و واجب الوجود وحده، شریک ندارد این را هم غالب مشرکین پذیرفته بودند چون ما دوتا واجب نداریم. خالق کلّ، خالق آسمان و زمین خداست این هم حرفی نداشتند و این خالق هم واحد است و شریک ندارد این هم حرف نداشتند (چهارم) او مدیر کلّ است ربّ الأرباب است ربّ نهایی است این هم نسبت به او حرف نداشتند که (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ) در این امور پنج گانه و مانند آن مشرکین هیچ مشکلی نداشتند.

ص: ۹۳۲

مسئله ی ربوبیّت حالا انسان را چه کسی باید اداره کند ربّ انسان چه کسی است ربّ کشاورزی چه کسی است ربّ زمین چه کسی است ربّ دریا چه کسی است این کمکها را از چه کسی بخواهیم اینجا گرفتار ارباب متفرّقه بودند و می گفتند آن ارباب رابط بین ما و خداینـد شفیع اند و مقرِّب اند ما باید اینها را عبادت کنیم مشکل مشرکین از اینجا شروع می شد و مهم ترین مشکل اینها هم انکار معاد بود می گفتند انسان که مُرد تمام شده است هر کسی هر چه کرد، کرد. تعبیر سوره ی مبارکه ی «ص» و امثال «ص» این است که تمام مشکل این است که (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) اینها چون قیامت را فراموش کردند خب اگر _ معاذ الله _ قیامتی نباشد چه کنترلی برای اعمال و عقاید و افعال و اخلاق ماست هر کس دستش هر چه رسید می کند دیگر، اصرار قرآن کریم بر این است که هم ربوبیّت جزئی و موضعی را ثابت کند که او ربّ شماست اله شماست معبود شماست و هم مسئله ی معاد را که هیچ عملی از بین نمی رود عمل زنده است (یک) یک موجود زنده می افتد در خطّ تولید (دو) برای اینکه ما تعطیل در عالَم هستی نداریم که چیزی موجود باشد و بیکار، اگر ما کاری کردیم می افتد در خطّ تولید لوازمی دارد، ملزوماتی دارد، ملازماتی دارد، مقارناتی دارد (سه) همه ی این تولیدها با ما درگیرند نه با دیگری هیچ اشتباهی در صحنه ی هستی نیست که عملِ کسی اشتباهاً پاپیچ دیگری بشود این محال است هیچ موجودی اشتباه نمی کند اینکه فرمود: (لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) همین است (وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى) خب.

اصل اول این است که عمل نابود نمی شود.

اصل دوم این است که هیچ موجودی در جهان بیکار نیست اگر چیزی موجود شد می افتد در خطّ تولید لوازمی دارد ملزوماتی دارد ملازماتی دارد مقارناتی دارد طولی نمی کشد می شود یک اردو.

اصل سوم این است که همه ی اینها با خود فاعل در ارتباط اند و لاغیر هیچ عملی این طور نیست که اشتباه بکند پاپیچ دیگری بشود دامنگیر خود آدم می شود.

اصل چهارم هر کسی گرفتار این اردوست (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)، (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) این اردو دور آدم را می گیرد آدم مَرهون است وقتی بدهکار باشد باید گِرو بدهد دیگر، گِرو با زمین و خانه و فرش نیست این اردو خود آدم را گرو می گیرند نفرمود انسانِ معصیتکار باید خانه اش را گِرو بدهد یا زمینش را گِرو بدهد که این رَهین، فَعیلِ به معنی مفعول است هر کسی در گرو کار خودش است آزاد نیست اینکه می بینید خیلیها دلشان می خواهد کارِ خوب بکنند نماز شبی بخوانند چهارتا کار مثبت انجام بدهند خب شما در گرو این اردویی اینها که رهایتان نمی کنند آ نها را اول اصلاح کند تا آنها اصلاح نشدند که آدم آزاد نمی شود که. خب فرمود: «ألا حُرٌّ یَده هذه اللُّماظه» انسان تا دِیْنش را نداد حقّ الله را نداد حقّ الناس را نداد آزاد نمی شود اصحاب یمین این کاره اند یا بدهکار نیستند یا اگر بدهکارند دِیْنشان را اَدا می کنند فرمود: (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) «إلاّ أصحاب الیمین»، (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ◻ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ) این مضمون در چند جای قرآن با استثنای اصحاب مَیمنه هست کسانی که در صحابت یُمن و برکت اند یا بدهکار نیستند گِرو نمی شوند یا اگر بدهکار شدند و گِرو رفتند فوراً خودشان را آزاد می کنند خب، اینها آزادند اینها که آزاد بودند دیگر آن حرف را نمی زنند که قیامت خبری نیست و (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) قرآن کریم اصراری که دارد این است که مسئله ی معاد را مسئله ی روز کند چون انسان هر عملی که انجام بدهد باید جوابش را بدهد دیگر لذا آنکه ثمره ی علمی داشت و ثمره ی عملی اش کم بود این را مشرکین می پذیرفتند که بله یک واجب الوجودی در عالم هست (یک) واحد هم هست شریک ندارد (دو) ربّ الأرباب و مدیر کلّ هم هست (سه) اله الآلهه و همه ی اینها هم هست (چهار)، اما کار به دست چه کسی است؟ کار به دست ربّ الأرض است به دست ربّ السماء است به دست ربّ الانسان است ارباب متفرّقه است بعد از مرگ هم که خبری نیست.

ص: ۹۳۴

اصرار قرآن این است که بگوید نه، همه ی کارها به دست خداست (یک) و بعد از مرگ خبری هست هر انسانی گِرو کار خودش است (دو) و هیچ عمل، اشتباه نمی کند که مثلاً در نظام هستی این میلیاردها عمل و کار هیچ کدامشان یک ذرّه ای اشتباه نمی کنند همه ی اینها به صاحبانشان مربوط است خب.

پرسش:؟پاسخ: همه شان دیگر، خودشان مطیع نیستند اطاعت نمی کنند، جامعه را هم به فساد می کِشند دیگر، خودشان که یقیناً اطاعت نمی کنند اینها سعی می کنند که جامعه را هم به فساد بکِشند خب.

پرسش:؟پاسخ: نه، دیگری نیست مگر اینکه رابطه داشته باشد. در سوره ی مبارکه ی «نساء» اوایلش گذشت فرمود اگر علاقه مندید که به بچه هایتان بد نگذرد به ایتام دیگران ستم نکنید (وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّهَ) اگر می ترسید به بچه هایتان ستم نشود به ایتام دیگری ستم نکنید این یک ارتباطی بین پدر و فرزند و قبیله و امثال ذلک هست انسان بعد از مرگ نگران اوضاع بچه های خودش هم هست دیگر به او هم برمی گردد. خب، فرمود اینها این کاره اند اشراف که خودشان اصلاً عمل نکردند و نمی کنند عدّه ای را هم نمی گذارند که به طرف انبیا بیایند لکن درباره ی این افراد مستضعف و پابرهنه و ضعیف اینها را می خواستند از دورِ پیغمبرانشان جدا بکنند بعد وقتی دیدند اینها از اطراف پیامبرانشان جدا نمی شوند به پیامبرانشان گفتند که ما با این یَقه چرکیده ها یکجا جمع نمی شویم ما با کسانی باشیم که اراذل و اوباش شما هستند تو افراد اراذل را دور خود جمع کردی.

سوره ی مبارکه ی «هود» قضیه از همین قرار شروع می شد می گفتند ما چرا با فقرا و محرومان یکجا جمع بشویم آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «هود» به این صورت نقل شد (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَراً) (یک) (مِثْلَنَا) (دو)، (وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا) آنها هم نسنجیده به دنبال تو راه افتادند (بَادِيَ الرَّأْيِ) بی تحقیق به دنبال تو راه افتادند هم رذل اند هم غیر محقّق اند (وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ) شما هم مثل مایید برتری نیستید بلکه دروغ هم می گویید ـ معاذ الله ـ این توهّم این ملأ بود. در اینجا هم همان توهّم را ذکر فرمود، فرمود آنها گرفتار چنین وهمی بودند. بعد فرمود جریان معاد که مطرح می شود اینها می گویند: (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ)، (هَيْهَاتَ) که اسم فعل است یعنی «بَعُدَ»، «بَعُدَ، بَعُدَ» معاد چیز بعیدی است که قرآن دارد اینها استبعاد می کنند نه استحاله، دلیلی ندارند (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً ٭ وَنَرَاهُ قَرِيباً) خب، بعد گفتند: (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً) به زعمِ باطل خود خیال کردند آن براهین تام است بشر نمی تواند پیامبر بشود طبق برهانِ گمانی، حکمِ امثال یکسان است (این دو) فضیلتی هم بر ما ندارد و دروغ می گوید ـ معاذ الله ـ بعد از اینکه آن براهین خیالی را تمام دانستند گفتند که پس این دروغ است و فریه است (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ) این عصاره ی اعتراضات قومِ تبهکار.

وجود مبارک پیامبر حالا- هر که بود هود بود برای قوم عاد، صالح بود برای قوم ثمود، هر کدام بود که حالا بعد روشن می شود (قَالَ رَبِّ انصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ) من آنچه را که ممکن بود از نظر برهان از نظر موعظه از نظر جدال احسن با آنها در میان گذاشتم این (ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ) وصف همه ی انبیا(علیهم السلام) می تواند باشد. ذات اقدس الهی بعد از اینکه حجّت بالغ شد فرمود: (قَالَ عَمَّا قَلِیلٍ لَّیُصْبِحُنَّ نَادِمِینَ) طولی نمی کشد که در هنگام بامداد که عذاب الهی فرا می رسد آن صیحه و صاعقه می رسد و به حیات اینها در بامداد خاتمه می دهد اینها همه پشیمان اند (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَهُ بِالْحَقِّ) یک وقت است که صاعقه ای می آید جزء حوادث هست پیش بینی نمی شد اتفاقاً این شخص مثلاً شرّ بالعرض دامنگیرش شد این چنین نیست فرمود حساب شده صاعقه ی حساب شده مقدار حساب شده زمان و زمینِ حساب شده به حیات همه ی اینها خاتمه داد این صاعقه بالحق بود نه بر اساس قضاهای اتّفاقی و مانند آن که صحیح و مَعیب هر دو را آسیب برساند نه این چنین نیست این صیحه بالحق بود این صاعقه بالحق بود. (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً) سیل که می آید یک مقدار آن خصوصیّتهای آب را به همراه دارد به آن می گویند کَفِ آب، زَبَد که (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاءً) یک مقدار هم این برگهای خشک و چوبهای خشک را به همراه می آورد، گاهی خدای سبحان می فرماید این کفّار مثل زَبدند و آب رفت اند کسی لازم نیست آنها را از بین ببرد خود فراز و نشیب آب اینها را از بین می برد (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاءً):

«جُفاء» یعنی آب بُرد. یک مقـدار این برگهای خشک و چوبهای خشک انـد که روی سـیل می آینـد اینها را می گویند «غثاء» (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً) اینکه فرمـود: (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى) همین است اول این مزرعه سـرسبز و خرّم است بعـد پژمرده و به صورت برگِ خشک در می آید. فرمود سـیل که راه افتاد یک مقدار برگهای خشک و چوبهای شکسته را به همراه می آورد اینها این طور شدنـد اینها را این طور کردیم. (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) این قوم از رحمت خاصّه الهی دورند. خب حالا این چون شرح مبسوطش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت.

پرسـش:؟پاسـخ: نه، اصـلاً اتفـاق نـداریم منتهـا مـا نمی دانیم که سببش چیست دیگر، وگرنه هر چه در عالم منظّم هست خب گاهی انسان خیال می کند این حادثه اتفاقی است و امثال ذلک خب.

فرمود: (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) برخیها فرمودند برابر آیات سوره ی مبارکه ی «حجر» که فرمـود صیحه دامنگیر اینهـا شـد به حیـات اینهـا خـاتمه داد اینهـا مربوط به اصـحاب حِجرنـد مربوط به ثمودنـد که پیامبرشـان صالـح(سـلام الله علیه) بود سوره ی مبارکه ی «حجر» آیه ی هشـتاد به بعد این است (وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ◻ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ◻ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً آمِنِينَ ◻ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ) که این مربوط به اصحاب حجر است مربوط به ثمود و قوم صالح است. خب به قرینه ی این تعبیری که در آیه ی محلّ بحث سوره ی «مؤمنون» است (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ) گفتند این صیحه ی بامداد جریان ثمودِ صالح را در بردارد ولی طبق استنباط برخی از مفسّران که یکی از آنها جناب زمخشری در کشّاف است می گوید که قرآن کریم چه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» چه در سوره ی مبارکه ی «هود» بعد از قصّه ی حضرت نوح، قصّه ی عاد را که قوم هودند نقل می کند در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بعد از قصّه ی حضـرت نوح که مبسوطاً قصّه ی حضرت نوح را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از آیه ی ۵۹ به بعد ذکر فرمود: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ) بعـد از آن جریـان دارد (وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً) به قرینه ی اینکه در سوره ی «اعراف» بعـد از قصّه ی نوح، قصّه ی عاد حضـرت نوح را نقل کرد اینجا هم که بعد از قصّه ی نوح دارد داستان پیامبری را نقل می کند این پیامبر هود است و قوم او هم عادنـد چه اینکه در سوره ی مبـارکه ی «هود» وقتی قصّه ی حضـرت نوح تمـام شـد جریان ثمودِ قوم هود را ذکر کردند در سوره ی مبارکه ی «هود» آیه ی ۲۶ به بعد تا دو صفحه و نیم قصّه ی حضرت نوح را مبسوطاً ذکر فرمود بعد از اینکه قصّه ی حضـرت نوح(سـلام الله علیه) تمام شـد آن گاه فرمود: (وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُوداً ... ◻ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ) بعد از جریان عاد که پیامبرشان هود بود آن گاه در آیه ی ۶۱ می فرماید: (وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً) پس بنـابراین طبق این دو قرینه ای که یکی در سوره ی «اعراف» است و یکی در سوره ی «هود» بعـد از جریان حضـرت نوح(سـلام الله علیه) قصّه ی هود را ذکر می کنـد نه قصّه ی صالـح را، قصّه ی عاد را ذکر می کنـد نه قصّه ی ثمود را اینجا هم آ ن قومی که بعد از جریان حضرت نوح ذکر شدند همان قصّه ی عادند که پیامبرشان هود بود.

ص: ۹۳۷

قرآن کریم گـاهی قبل از جریان حضـرت نوح این قصّه های انبیای دیگر را هم ذکر می کنـد بعـد مثلاً جریان حضـرت نوح را ذکر می کنـد حالاـ تقـدیم و تـأخیر مهم نیست. عمـده آن است که در همین راسـتای انبیـای بعـدی می فرمایـد: (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونـاً آخَرِينَ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) همان طوری که هر فرد یک مرگی دارد هر امّت و جامعه هم یک مرگی دارد جامعه گاهی می میرد گاهی زنده است چه درباره ی فرد چه درباره ی جامعه فرمود وقتی اجل آنها فرا رسـید آن (لِكُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ) نشان می دهـد که هر ملّتی یک مرگی دارد هر ملّتی یک حیاتی دارد وماننـد آن، گرچه ممکن است از مرگ ملّت تمدّنِ صحیح و امثال آنها باشد که از تمدّن صحیح محروم شدند ولی به حسب ظاهر (لِكُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ) این اجل چه دربـاره ی فرد چه دربـاره ی جمع فرمود: (إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ) این (فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ) خب (لاَ يَسْتَأْخِرُونَ) گفتن دارد اما (لاَ يَسْتَقْدِمُونَ) برای چه؟ خب وقتی کسی نرسید هنوز عمر او در دنیا هست خب معلوم است نمی میرد دیگر این گفتن ندارد که، چه درباره ی فرد چه درباره ی جمع فرمود نه جلوتر نه دنبال تر اینجا هم فرمود: (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) گفتنـد سرّش آن است که همان طوری که تقـدّم محال است تأخّر هم محال است.

پرسـش:؟پاسـخ: آنکه بعـد از طوفان بود بعـد از طوفان قصّه ی عاد و ثمود و امثال ذلک مطرح شـد بعد از عاد و ثمود قصّه ی انبیای دیگر تا برسد به حضرت موسی چون بعد از دو آیه می فرماید: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى).

ص: ۹۳۸

پرسش:؟پاسخ: یعنی بعد از این قومِ ثمود گروه دیگری را ما آوردیم که آن خیلی از انبیا هستند آنکه در روایات ما هست که انبیا گفتند ۱۲۴ هزار نفرند ولی خب در قرآن کریم نام مبارک ۲۵ نفر از اینها تقریباً آمده.

خب، اینکه فرمود هیچ فردی یا جمعیّتی قبل از اَجل نمی میرد و بعد از رسیدن اجل هم تأخیر ندارد این سؤال مطرح است که بعد از رسیدن اجل جای این هست که خدا بفرماید مهلتی نیست اما قبل از رسیدن اجل معلوم است که انسان نمی میرد دیگر. پاسخش این است که می خواهد بفرماید همان طوری که قبل از رسیدن اجل، مرگ ممکن نیست بعد از رسیدن اجل هم تأخیر ممکن نیست.

استحاله ی تأخیر مثل استحاله ی تقدیم است هر چیزی در جای خود (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) پس چه مرگِ فردی چه مرگِ جمعی این طور است البته یک اجلِ معلّقی هست یک اجل مَقضی هست در اوایل سوره ی مبارکه ی «انعام» که فرمود: (قَضَى أَجَلٌ مُسَمّى عِنْدَهُ) در اول سوره ی مبارکه ی «انعام» یعنی آیه ی دو به این صورت بود (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِن ثُمَّ قَضَى أَجَلٌ مُسَمّى عِنْدَهُ) یک اجل مسمّا داشتیم یک اجل مَقضی که از او گاهی به اجل معلّق یاد می کنند در آنجا فرق بین اجل معلّق و اجل مسمّا گفته شد که ذات اقدس الهی یک قَضایی دارد و آن این است که (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) این قضا عمومی است هیچ ممکن نیست کسی در عالَم دنیا نمیرد چون (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ) این قضاست، قدری هست این است که زید چند سال زندگی کند عمرو چند سال زندگی کند این دو مطلب. سوم آن است که قضا قطعی است یعنی مرگ قطعی است اما عمر قطعی نیست که کسی هشتاد سال زندگی کند شصت سال زندگی کند دوتا راه دارد راهش این است اگر بهداشت را رعایت کرد از نظر مسائل ظاهری و طبّی، صدقه داد صِله ی رَحِم کرد خیرات کرد مبرّات کرد عمر با برکت پیدا می کند، اگر کج راهه رفت بیراهه رفت بهداشت را رعایت نکرد دعا نکرد صدقه نداد صِله ی رَحِم نکرد عمر کمتری دارد این است اختیار به دست خود این شخص است. مطلب بعدی آن است که در نظام آفرینش لوحِ الهی، قدر الهی، قضای الهی جا برای سرگردانی و ابهام نیست ذات اقدس الهی می داند این زید با اختیار خود راه خوب را طی می کند و به آن مقصد والا می رسد عمرِ طولانی دارد لذا در آ نجا ثبت می کند که زید هشتاد سال عمر می کند و می داند برادر او کج راهه می رود و می توانست راهِ صحیح طی کند گرفتار معاصی است گرفتار بدرفتاری است عمرِ کوتاه دارد ثبت می کند که آن برادر چهل ساله زندگی می کند پس در دفتر الهی جا برای ابهام نیست (یک) بشر مختار است (دو) آثار صدقه و صله ی رَحم همه چیز محفوظ است (سه) خدا اگر در ازل می داند که زید هشتاد سال می رود با حفظ مبادی می داند یعنی می داند که زید می تواند بیراهه برود و عمر کوتاه داشته باشد ولی عاقلانه حرکت می کند عمر بابرکتی دارد اینجا مینویسند زید هشتاد ساله است نه چون آ نجا نوشتند، این شخص باید هشتاد سال زندگی کند یا آنجا نوشتند این باید چهل ساله زندگی کند بلکه چون این هشتاد ساله زندگی می کند خدا آ نجا می نویسد چون برادرش بیراهه می رود و زودتر به کام مرگ می افتد خدا آنجا می نویسد پس اجل مسمّاست عنده و اجل مسمّا عنده این صغرا، (مَا عِنْدَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) کبرا، پس اجل مسمّا تغییرپذیر نیست این نتیجه.

خدا می داند زید هشتاد سال زندگی می کند «لا یستقدم و لا یستأخر» آن برادرش چهل ساله می میرد «لا یستقدم و لا یستأخر» ولی چون زید صحیحاً راه صحیح را عاقلانه طی می کند به هشتاد سالگی می رسد خدا می نویسد نه اینکه خدا می نویسد زید باشد هشتاد سال باشد هر کاری که بخواهد بکند، بکند چه صدقه بدهد چه ندهد، چه صله ی رَحِم بکند چه نکند، چه بهداشت را رعایت بکند چه نکند این طور نیست بر اساس نظم است که هرگز علمِ ازلی علّت عصیان کسی نخواهد بود خب، فرمود: (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) بعد فرمود ما هیچ گاه جهانِ را از وحی و کتاب و رسالت و نبوّت خالی نگذاشتیم (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا) یعنی وَتْرا یعنی متواتر این قدر پشت سر هم آمدند که می گویند متواتر. اینجا از نظر نظمِ رسم الخطّی باید (كُلَّمَا) این «ما» باید وصل می شد الآن اگر ایران بخواهد اقدام بکند بر اساس قوانین ادبی و عربی قرآ ن چاپ بکند واویلای همین قرآن سوزها به دست می آید که شما قرآن را تحریف کردید خب ما یک «کلّما» داریم یک «کلّ ما» داریم این «کلّما» به معنی هر وقت است و صور است آن «کلّ ما» اسم است و مضاف است و مبتداست شمایی که عالماً عامداً دارید مسجد را با قرآن می سوزانید اگر یک وقت ایران اسلامی این «کلّما» را متّصل بنویسد دادتان در می آید که ایران، قرآن را تحریف کرده. یک وقت است کسی مغازه ی کسی را آتش می زند می گوید من چه می دانستم قرآن داخلش است اما شما عالماً عامداً مگر مسجد می شود بی قرآن باشد مسجد است و رحل است، مسجد است و قرآن است این را عالماً در بحرین و غیر بحرین دارید آتش می زنید بعد دلتان می خواهد هم خدا شما را حفظ بکند این فرعونِ مصر برای شما عبرت بود دیگر این آل خلیفه عمداً خودش را دارد به آتش می کِشد مگر ممکن است قرآ ن سوزی و تخریب مسجد و تخریب حسینیه اینها را آزاد بگذارد اینها را رها بگذارد بهترین راه توبه ی اینهاست. بالأخره (كُلَّمَا) نه «کُلُّ ما» این (كُلَّمَا) باید متّصل نوشته می شد و اما خب حالا الآن قرآ ن است و دست اینهاست و اکثریّت هم با اینهاست متأسفانه ایران اگر بخواهد که کجا «إنّما» و «أنّما» را متّصل بنویسیم کجا باید منفصل بنویسیم دادِ واقرآنای اینها در می آید (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ) آن گاه (فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) اینها فقط نامهایشان هست می گویند قَجر بود، پهلوی بود، مصر بود، تونس بود، یمن بود، آل خلیفه بود اینها فقط به عنوان اشرار اُحدوثه ی تاریخ اند که «خَذلهم الله ان شاءالله تعالی» (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۴ تا ۴۹ سوره مؤمنون ۹۰/۰۲/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

(ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ (۴۴) ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۴۵) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْماً عَالِينَ (۴۶) فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

بعد از جریان حضرت نوح(سلام الله علیه) و جریان هود و صالح و مانند آن که از آنها به عنوان رُسل متواتر یاد کرده است, جریان موسی و هارون(علیهما السلام) را مطرح فرمود. این کلمه ی «تَتْرا» که اصلش «وَتْرا» بود یعنی وَتْر وَتْر یک نفر یک نفر نظیر مَثْنیٰ که دو نفر دو نفر هستند ثلاث سه نفر سه نفرند وقتی فرمودند مَثْنیٰ یعنی دو به دو, ثُلاث یعنی سه سه, تَتْرا یعنی یک یک. هر کدام از این انبیا پشت سر هم آمدند که این سلسله ی متوارِد را تشکیل دادند. این انبیا آمدند و قوم آنها اینها را تکذیب کردند. بعضی از اینها را ما به دنبال بعضی از اینها کیفر کردیم و اینها را اُحدوثه قرار دادیم که از اینها فقط در تاریخ نامی مانده است جهت عبرت گیری نظیر اعجوبه, احدوثه از این قبیل که اینها را به عنوان عبرت مطرح می کنند. بعد فرمود: (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ) یعنی این سنّت الهی است و اصل کلّی است که اگر کسی کفر ورزید و ایمان نیاورد از رحمت الهی دور است اختصاصی به گذشته و حال ندارد در آینده هم همین طور است تعبیر (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ) یا تعبیر (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ) که در آیه ی ۴۸ همین سور ه است اینها از سنّت الهی خبر می دهند که اگر کسی در مقابل وحی و نبوّت مقاومت کرد و راه توبه را عمداً به روی خود بست جزء مُهلَکین می شود جزء مُبعدین می شود (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ), (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ) این یک اصل کلی است این مطلب اول.

ص: ۹۴۱

مطلب دوم آن است که چه کسی در نظام هستی می ماند و چه کسی ماندنی نیست اگر در بیانات نورانی حضرت امیر هست که «العلماء باقون ما بَقِی الدّهر» منظور از علما تنها عالمان حوزوی و مانند آن نیستند کسانی هم که به مقدار خودشان علمِ توحیدی دارند و عمل می کنند آنها هم سهمی از بقاء دارند منتهای بقای بیشتر برای عالمان دین است که «العلماء باقون ما بَقِی الدّهر» این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) متّخذ از آیه ی ۱۱۶ سوره ی مبارکه ی «هود» است که ذات اقدس الهی از عالمان ملّتها و امّتهای گذشته به (أُولُوا بَقِيَّةٍ) یاد می کند این کلمه ی «بقیه الله» بالاصاله وصف امام است که الآن درباره ی وجود مبارک ولیّ عصر عرض می کنیم «بقیّه الله» به همین مناسبت است. عالمان بالاصاله و امامان معصوم آنها (أُولُوا بَقِيَّةٍ) هستند ممکن است کسی (أُولُوا الْأَلْبَابِ) باشد, (أُولِي الْأَبْصَارِ) باشد و مانند آن, اما (أُولُوا بَقِيَّةٍ) بودن نصیب هر کسی نیست. آیه ی ۱۱۶ سوره ی مبارکه ی «هود» این است (فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ) چطور در گذشته عالمان دین که چهره های ماندگارند به اصطلاح, صاحبان بقای اند جلوی فساد را نگرفتند چرا در بین اینها چنین افرادی نبودند که (أُولُوا بَقِيَّةٍ) باشند و نهی از منکر بکنند پس عالمان دین می شوند (أُولُوا بَقِيَّةٍ) امام

معصوم(سلام الله علیه) بالاصاله از طرف ذات اقدس الهی می شود بقیّه الله آن که با بقیّه الله مرتبط است می شود جزء «العلماء باقون ما بَقی الدّهر» سرّ اینکه اینها باقی اند این است که به وجه الله مرتبط اند و لوجه الله کار می کنند و غیر وجه الله هر چه باشد در معرض هلاکت است و (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) یک, (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۝ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ) دو, پس اگر کسی لوجه الله عالِم شد و لوجه الله به علمش عمل کرد و لوجه الله علم عمل شده را به جامعه منتقل کرد این می شود جزء چهره های ماندگار یعنی جزء «العلماء باقون ما بَقی الدّهر» و جزء شاگردان بقیّه الله خواهد بود لذا فرمود اینها (أُولُوا بَقِيَّةٍ)اند پس ممکن است کسی (أُولُوا الْأَلْبَابِ) باشد, (أُولِي الْأَبْصَارِ) باشد ولی مقدمه ی (أُولُوا بَقِيَّةٍ) را فراهم نکرده باشد و اگر مقدمه ی آن را فراهم کرد می شود (أُولُوا بَقِيَّةٍ) می شود «العلماء باقون ما بَقی الدّهر». در قبال کسانی که باقی اند افرادی اند که فانی اند کسانی که محکوم به فنا و زوال اند از آنها به عنوان احادیث یاد می شود احادیث یعنی اُحدوثه یعنی چیزی که فقط نامی از آنها تاریخی از آنها مانده اثری از آنها در روی زمین نیست.

پرسش: در بعضی از تفاسیر اُحدوثه به معنای جمعِ خبر هم آمده است؟

پاسخ: بله دیگر همین خبر همین است دیگر.

پرسش: ببخشید جمع حدیث؟

پاسخ: جمع حدیث یعنی از این خبر می کنند دیگر وگرنه احادیثِ به معنای مصطلح که نیست آنها اشخاص, حدیث نیستند اشخاصی که از آنها تاریخ به عنوان عبرت نقل می شود احدوثه اند وگرنه احادیثِ به معنای حدیث بر اشخاص حمل نمی شود که ما بگوییم فلان سلطان جابر حدیث است اما احدوثه است یعنی از او سخن به میان می آید. خب اینها احادیث اند یعنی احدوثه اند یعنی از اینها سخن به میان می آید که می گویند روزی در این مملکت قجر بود, روزی پهلوی بود, روزی کذا و کذا بود. فرمود اثری از اینها نیست فقط تاریخشان مانده آن هم برای عبرت.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «العلماء باقون ما بَقی الدّهر» برهان ذکر کرد فرمود گرچه «أعیانهم مفقوده» است اما «آثارهم فی القلوب موجوده» این همه برکاتِ علمی اینها در دلهای مردم به ودیعت گذاشتند در افکار مردم اثر کردند آثار اینها در دلها موجود است گرچه اعیانشان مفقود است, بنابراین همه می میرند لکن یک عدّه به عنوان احدوثه اند یک عدّه به عنوان بقیّه الله (وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) بعد فرمود این اصل شامل آنها شده شامل دیگران هم می شود (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ) یعنی اینها چون غیر مؤمن بودند از رحمت الهی دور شدند واختصاصی به اینها هم ندارد گذشته این طور بود الآن این طور است آینده هم همین طور است. بعد از جریان آن رُسل یعنی عاد و ثمود, صالح و هود و مانند آن, جریان حضرت موسای کلیم را ذکر می کند می فرماید: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا) در آغاز امر که وجود مبارک موسای کلیم مأموریت یافت (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) به ذات اقدس الهی عرض کرد یک مأموریت بسیار سنگینی است برادرم از بعضی از جهات صبغه ی تبلیغی خوبی دارد او را به همراه من اعزام بکنید و چندتا خواسته ای داشت که خدای سبحان فرمود: (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) برای اینکه وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) در این تبلیغ و در دعوت فرعون موفق بشوند این هر دو بزرگوار را به آیات و معجزات مسلّح و مجهّز کرد لذا فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا).

معجزات یعنی جریان عصا, جریان دَم و امثال ذلک, طوفان و آن هشت نُه معجزه این ظاهرش این است که به هر دو نسبت داده می شود اختصاصی به وجود مبارک موسای کلیم ندارد (وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ) یعنی حالا آن معجزه, عطف خاص بر عام است برای اهمّیّتش حالا یا عصاست یا معجزه ی دیگر است آن حجّت بالغه آن سلطنت آشکار که یکی از آن معجزات است بر این معجزات و بر این آیات عطف شده است از باب عطف خاص بر عام ولی همه ی این معجزات و آیات شامل هر دو نفر است (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ◻ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ) اما آیا تورات هم برای هر دو است یا نه, آنها برخیها بر آن اند که تورات که بعد از جریان فرعون نازل شده است یعنی بعد از اینکه فرعون و ملأ فرعون به کام دریا رفتند و غرق شدند وجود مبارک موسای کلیم که به کوه طور رفت و در آن اربعین مناجات فرمود, تورات نصیبش شده آیات ما دلیل داریم که تورات هم مثل سایر معجزات به هر دو نفر نازل شده یا ظاهر آیات این است که تورات مخصوص موسای کلیم است.

پرسش: اساساً آیا تورات معجزه است یا نه؟

پاسخ: خب بله, کتاب الهی است دیگر وحی است لفظاً مثل قرآن نیست ولی مفهوماً و معناً معجزه است برای اینکه از اخبار غیبی خبر دارد (تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ) لفظش معجزه نیست لذا تحدّی نشده ولی معارفش که اِخبار غیب است معجزه است چه کسی از جریان حضرت آدم, فرزندان حضرت آدم و جریان نوح خبر دارد اینها که تاریخ مدوّنی نبود که انبیای قبل از نوح بودند آن قصّه هایی که وجود مبارک موسای کلیم از راه وحی باخبر شد آن را کسی با اطلاع نیست که, درباره ی خیلی از انبیا این تعبیر است که (تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ) بنابراین آن معجزه ای که در قرآن کریم است که لفظاً و معناً معجزه است و تحدّی شده باشد نه خیر, هیچ کتاب آسمانی این طور نیست اما آن معارف غیبی که از راه وحی وجود مبارک موسای کلیم باخبر شد خب یقیناً معجزه است دیگران خبری ندارند.

فرمود ما این معجزات را به این دو بزرگوار دادیم و اینها را به طرف فرعون و ملأ فرعون فرستادیم. حرفی فرعون دارد حرفی ملأ فرعون دارند یک وصف مشترکی هم دارند. وصف مشترک آنها استکبار است و عُلوّ این خوی تکبّر و خوی فرعونیّت که از او به تَفرعون مشتق کردند این برای همه بود و طبقه ی برتر جامعه هم بودند این اختصاصی به فرعون ندارد, پس استکبار و آن عُلوّ برای فرعون و ملأ فرعون برای همه شان بود (فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْماً عَالِينَ) این «فاء» استکبار که عطفش با «فاء» است نشان می دهد که همین که وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) پیشنهاد دعوتِ توحیدی دادند بلافاصله آ نها مستکبرانه برخورد کردند آن خوی برتری طلبی و مَنِیّتشان را ظاهر کردند دیگر «ثم استکبروا» و امثال ذلک نبود, پس بلافاصله این دو رذیلت که مشترک بود بین فرعون و قوم فرعون اِعمال کردند یکی استکبار, یکی هم برتر بودن حکومت و سلطنت و امثال ذلک.

درقبال دعوتِ وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) ملأ فرعون یک حرفی داشتند خود فرعون هم یک حرف دیگر داشت. خود فرعون می گفت: (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) این یک, (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) دو. این حرف را و این سخنِ مستکبرانه را ملأ او نداشتند ملأ او سه, چهارتا مشکل داشتند که بعضی از اینها در این آیه آمده. خب پس یک مانع مشترک داشتند که همان استکبار بود و برتری داشتنِ قومی و نژادی و حکومتی و ریاستی و سلطنتی و اینها, یک سلسله مشکلات کلامی داشتند یک سلسله مشکلات سیاسی و اجتماعی داشتند. مشکلات کلامی شان این بود که (أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ) اینها دوتا بشرند معمولاً ـ از اینها به انسان یاد نمی شد سابق هم همین طور بود می گفتند که این موجود یا بشر است یا مَلک در برابر مَلک کلمه ی بشر را به کار می بردند نه کلمه ی انسان را, خصیصه ای ندارد که حالا چرا بشر گفتند انسان نگفتند, معمولاً آنچه رایج بود می گفتند این بشر است و مَلک نیست یا آن ملک است و بشر نیست:

مشکل اوّل بشریّت بود که می گفتند با رسالت سازگار نیست.

مشکل دوّم تماثل بود چون «حُکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» این پذیرفته شده بود که اگر دو چیزی مثل هم بودند معنا ندارد که یکی عالی باشد یکی دانی, یکی عابد باشد دیگر معبود, یکی امام باشد دیگری مأموم, یکی پیغمبر باشد دیگری امّت, اگر واقعاً تماثل هست خب «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» قرآن کریم این را هم امضا کرده که بله حُکم الأمثال را ما قبول داریم که «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» اما اگر در بعضی از جهات مِثل بودند در بعضی از جهات تماثل نبود چه می گویید؟ (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ) اما (یُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلهُکُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) در آن جهت که مثل هم نیستیم که, پس بنابراین اصل قانون تماثل که «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» این عقل و نقل او را امضا می کند خود قرآ ن کریم هم به همین برهان و همین مقدمه استدلال کرده است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» به مشرکان فرمود آخر اینهایی که می پرستید اینها مثل شما هستند هر دو مخلوقید (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ＊ وَاللَّهُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ) آن بتهای تراشیده شده, بت تراش و بتهای تراشیده شده همه مخلوق خدایند در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۹۴ فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُکُمْ) آنها هم بندگان اند مثل شما آخر چرا می پرستید خب یک مِثلی, مِثل دیگر را نباید بپرستد که. این استدلال پذیرفته شده است که اگر دو موجودی مثل هم بودند نمی شود یکی عابد باشد دیگری معبود, یکی امام باشد دیگری مأموم, یکی پیغمبر باشد دیگری امّت و مانند آن.

انبیا می فرمودند بله ما قانون تماثل را قبول داریم اما ما مثل هم نیستیم ما فقط (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكَمْ) را قبول داریم اما (يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ) را که تماثل نیست بنابراین اصلِ این قانون که تماثل اقتضا می کند که حُکم الأمثال واحد باشد این مقبول است عقلاً- و نقلاً- و خود قرآن کریم هم به آن استدلال کرده, لکن نزاع در صغراست که ما مثل هم نیستیم آنها می گفتند که بشر نمی تواند پیامبر باشد اولاً و ثانیاً اینها مِثل ما هستند و «حُکم الأمثال» هم «فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» لذا نمی توانند اینها پیامبر باشند. بعد فرمود این چنین نیست که تماثل باشد (فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ) (یک) (مِثْلِنَا) (دو) این اشکالهای کلامی, (وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ) مشکلات نژادی و قومی و برتری طلبی و ارزشیابی بود اینها می گفتند ارزش به مال است و آن مال در دست ماست و ما ارزشمندیم. در جریان (لَوْ كَانَ خَيْراً مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ) این یک آیه, (لَوْلاَ نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ) دو آیه, این نشان می دهد از دیرزمان اینها معیار ارزش را مال می دانستند می گفتند اگر نبوّتی هست باید برای سرمایه دار باشد به سرمایه داری وحی بشود (این سه) خب اینها چون خودشان را متمکّن می پنداشتند و معیار ارزش هم ثروت و تکاثر بود نه کوثر به زعم اینها, می گفتند که قومِ اینها که کارگر ما هستند اینها که زیردست ما هستند ما باید به این سِمت برسیم اگر نبوّت باشد ما باید بشویم دیگر هرگز ما نمی توانیم از موسی و هارون تبعیّت کنیم.

دو اشکالِ کلامی و یک اشکالِ اجتماعی سیاسی داشتند و مانند آن, لذا فرمود: (فَكَذَّبُوهُمَا) بر اساس این سه اشکال متفرّع فرمود, فرمود این قوم وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) را تکذیب کردند (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ) این (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ) آیه ی ۴۸ و نظیر (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ) آیه ی ۴۴ از سنّت الهی خبر می دهد که اگر کسی بیراهه رفت چه در گذشته چه در حال چه در آینده مشمولِ (فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ) است از یک سو, (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ) است از سوی دیگر. بعد می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) آیا ما در قرآن آیه ای داریم که به نحوی حالا یا دلالت التزامی یا مطابق دلالت کند که این تورات به وجود مبارک هارون هم نازل شده است یا نه ظاهراً نباشد, پس اصلِ دعوتِ تبلیغی وجود مبارک هارون سهیم بود معجزاتی که کمک کار اینها بود وجود مبارک هارون سهیم بود اما بعد از جریان غرق شدنِ فرعون و امثال ذلک که (فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) و (فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ) و امثال ذلک بعد عبور وجود مبارک موسی و همراهانشان به این منطقه ی وسیع و رفتن بالای کوه طور و اربعین گرفتن و تورات دریافت کردن اینها ظاهراً مخصوص خود موسای کلیم است.

پرسش: (وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ) است؟

پاسخ: بله, (وَآتَيْنَاهُمَا) اما این به عنوان یکی به آنها داده شد بالاصاله و دیگری بالتبع یا اینکه نه, هر دو بالاصاله دارند این باید ثابت بشود اگر ظاهر آن (وَآتَيْنَاهُمَا) بالاصاله باشد آن وقت نظیر همین معجزات می شود در جریان معجزات که فرمود: (آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا) این به خوبی دلالت می کند که این آیات, معجزات اند برای هر دو, اما آیا وجود مبارک هارون در همه ی امور شریک موسای کلیم بود یا نه, در (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) خواسته ی وجود مبارک موسای کلیم این بود که چون فرعون اهل طغیان است و حرف ما را گوش نمی دهد برادر ما (أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً) است و من هم سابقه ی قتل در بین اینها دارم (وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) بعد خدا فرمود: (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) آیا بیش از این هم خواسته ی موسی بود بیش از این هم خدای سبحان هارون را در جریان تورات سهیم دانست چون در جریان تورات دارد که وقتی در اربعین گیری بالای کوه طور چهل شبانه روز مهمان خدا بود تورات نصیب او شد آیا مثل اینکه دارد ما به این مردم کتاب دادیم خب کتاب که برای همه ی مردم نازل نمی شود کتاب برای پیغمبر او نازل می شود ببینیم چنین آیه ی شفاف یا روشنی داریم حالا یا به دلالت التزام یا به دلالت مطابقه که ثابت کند همان طوری که آن آیات و معجزات برای هر دو نفر بود تورات هم برای هر دو نفر بود خب آن هم (وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ) هم باید مورد مطالعه قرار بگیرد.

ص: ۹۴۸

پرسش:؟پاسخ: نه, آن یکجا داده شد که ما به او الواحی دادیم که (وَفِی نُسْخَتِهَا هُدیً) آن الواحی دادیم که در آن الواح نوشته بود آیه آیه به تدریج نازل بشود ظاهراً این طور نبود لذا خیلیها می گفتند که شما چرا مثل موسای کلیم برای ما کتاب نمی آوری تدریجاً آیه به آیه نازل می شود, اگر پیامبری مثل موسای کلیم باید کتاب بیاوری که خدای سبحان فرمود ما تدریجاً آیات نازل می کنیم (لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ) برای اینکه شما حکومت تشکیل دادی لحظه به لحظه نیازمند به قانون جدیدی ما هم لحظه به لحظه تأیید می کنیم تا رابطه قطع نشود. آنها کتابِ دفعی داشتند بعد در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم گذشت که خدا فرمود اگر ما کتابی هم دفعتاً به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بدهیم این (فِی قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَیْدِیهِمْ لَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا) کذا و کذا, اگر ما در یک کاغذ, نوشته ای مجموعه ی کتاب را یکجا هم نازل بکنیم باز بهانه ی اینها تمام نمی شود. خب این وصف آنها بود این هم صِنف آنها بود و آن شبهات کلامی داشتند و مانند آن.

مطلب دیگر این است که در جریان حضرت نوح(سلام الله علیه) این قسمت اشاره شد که گرچه در آیه ی ۲۸ همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» خطاب به خود حضرت نوح هست که (فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ) لکن چون دستور به خود حضرت نوح است به عنوان امام امت, همه ی اعضای این کاروان موظف شدند که بگویند (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا) خطاب به آن حضرت است ولی وظیفه برای همه است.

ص: ۹۴۹

مطلب بعـدی آن است که این گروه منکر معاد بودنـد در حـدّ اسـتبعاد یعنی دلیل قطعی نداشـتند بر اینکه معاد باطل است بلکه وقتی برهان اقامه می شد که خدای سبحان شما را آفرید در حالی که شما چیزی نبودید الآن که هستید و اعضا متفرّق می شود احیای مجدّد شـما آسان است اینها سر خم می کنند تسلیم می شوند و مانند آن, لذا خود آنها می گویند: (إِن نَظُنُّ إِلَّا ظَنّاً وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) ما یقین نـداریم که معاد باطل است لذا در حدّ اسـتبعاد ذکر می کنند نه اسـتهاله, فرمود اینها که برهان ندارند خودشـان هم بالصـراحه می گوینـد: (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) ما یقین نـداریم که معاد نیست همین اسـتبعاد باعث شـد که فرمود: (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً) و مانند آن, این مشکل آنها.

پرسش:؟پاسخ: چه کسی مورد عِتاب قرار گرفت؟

پرسش:؟پاسخ: آن وجود مبارک موسای کلیم بالأخره ریاست اصلی را باید یک نفر داشته باشد وجود مبارک موسای کلیم به هارون گفته بود که چرا جلوی اینها را نگرفتی این هم برهان اقامه کرد گفت که من می ترسیدیم که (فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ) من معـذور بودم اینها که گوش نمی دادند این سامری است که حرف شـما را گوش نمی دهد حرف مرا چگونه گوش بدهد! بعد از اینکه حضـرت از کوه طور برگشـتند (أَلْقَى الْأَلْوَاحَ) و در حالی که غضـبان بودند (وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا) کذا و کذا با جریان هارون که در سوره ی مبارکه ی «اسـراء» و «کهف» امثال «کهف» شـرحش گذشـت فرمود چرا جلوی اینها را نگرفتی؟ فرمود این تفرقه می شد برادرکُشـی شروع می شد و خونریزی منطقه را می گرفت من ناچار ساکت شدم که حضرت هم پذیرفت خب رسالت بود.

مطلب بعدی آن است که در جریان علمِ خدا, علمِ ازلی خدا البته متبوع است اما فعلیِ خدا تابع است هر طوری که بشر انجام می دهد یا می خواهد انجام بدهد خدا عالِم است لکن علمش به آن معلوم با حفظ مبادی تعلّق می گیرد نه بی مبادی اگر خدا می داند که فلان رشته ی خاک بعد از چند قرن حالا لعل گردد بر بدخشان یا یقین اندر یمن این را می داند یا فلان خاک بعد از چند سال می شود نخلِ باصق این را می داند یا فلان خاک بعد از چند سال می شود فلان مرغ یا فلان حیوان این را می داند و فلان خاک بعد از چند سال می شود انسان مؤمن یا انسان کافر می داند اما همه ی اینها را با حفظ مبادی می داند اگر گفته شد علم, تابع معلوم است نه آن توهّمی که چون مِی خوردن من حق ز ازل می دانست و اگر من این مِی گساری نکنم علمِ خدا جهل بُوَد, اگر ذات اقدس الهی می داند که زید در فلان ساعت اطاعت می کند و عمرو معصیت می کند اطاعت و معصیت اینها را با مبادی اختیاریه می داند یعنی می داند که زید حرکت کرده دوتا راه در پیش راه او هست راه مستقیم, کج راهه عالماً عامداً می تواند یکی را بر دیگری ترجیح بدهد هر دو راه برای او مقدور است چه اینکه دیگری هم هر دو راه را داشت ولی راهِ خوب را طی کرد این عالماً عامداً با اینکه می تواند راهِ خوب را برود راه بد می رود دیگری به عکس, پس این چنین نیست که خدای سبحان بداند که زید معصیت می کند و عمرو اطاعت می کند ولی مبادی اش را نداند می داند زید با مبادی و اراده و اختیار که می تواند راه صحیح را طی کند بیراهه می رود و عمرو به عکس, بنابراین اگر علم, تابع معلوم است مستلزم جبر و امثال ذلک نیست.

جریان حدیث طینت آن جزء احادیثی است که واقعاً «إنّ حدیثنا صعب مستصعب» در روایات فراوان هست در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه هم هست که حدیث ما صعبِ مستصعب است از احادیث بسیار دشوار همین جریان طینت است که طینت مؤمن از چیست طینت کافر از چیست آیا مستلزم جبر است یا مستلزم جبر نیست که بحث احادیث طینت بحثش خاصّ خودش را دارد. می ماند مطلبی که واقعاً مربوط به مسائلی است که اگر ما واقعاً این صحنه ی جهاد اصغر را درست ارزیابی کنیم در جهاد اکبر برای ما خیلی کمک است ما در صحنه ی نفس یک مسائل موعظه ای داریم یا سخنرانی, سخنرانی می کند روی منبر یا چیزی می نویسد موعظه واقعاً غیر از مسئله ی اخلاق است موعظه چیز نافعی است به دردخور است تذکره است و مانند آن, اما فنّ اخلاق جزء علومِ دقیقِ عمیقِ اریقی است زیرمجموعه ی فلسفه حالا کاری به آن عمل نداریم که کسی متخلّق به اخلاق الهی هست یا نه, ولی این علم غیر از منبر رفتن و نصیحت کردن و موعظه دادن است اخلاق اساسش این است که انسان روح را بشناسد (یک) از تجرّد نفس باخبر باشد (دو) شئون علمیِ او که اندیشه را رهبری می کند بشناسد (سه) شئون عملی او که انگیزه را هدایت می کند (چهار) اینکه شئون اندیشه ای به امامت عقل نظری کار می کند تنظیم بکند (پنج) شئون عملی او به امامت عقل عملی او کار می کند (شش).

وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در آن حدیث سماعه بیان کرد این ۱۵۰ تیراندازِ سنگرگرفته را شناسایی بکند (هفت) فرمود ۷۵ لشکر برای عقل است ۷۵ لشکر برای جهل است جهود عقل و جهل همه تیرانداز ماهر است سنگرگرفته اند تا صحنه ی نفس را تصاحب کنند, اگر کسی خواست در صحنه ی نفس خودش بفهمد چه آفت و اُفتی است بیرون را نگاه کند این بیرون را نگاه کردن دوتا راه دارد یکی راهی است که اهل معرفت گفتند یکی هم راهی است که محدّثین و امثال ذلک گفتند آنکه مفسّرین و محدّثین و امثال ذلک گفتند و گفتند شما بیرون را نگاه کنید انبیایی هستند فراعنه ای هستند با هم جنگ می کنند درگیرند این فراعنه به انبیا می گویند شما در گمراهی هستید شما سفیه اید شما دیوانه اید شما جن زده اید شما مسحورید شما کاهن اید شما شاعرید این حرفها را می زنند صریحاً به نوح می گفتند (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) این بالصراحه فرمود: (لَیْسَ بِی سَفَاهَةٌ), (لَیْسَ بِی ضَلَالَةٌ) من در گمراهی نیستم من سفیه نیستم خب اینکه به نوحِ پیامبر می گوید: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ) یا (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) یا به بعضی از انبیا می گویند که (إِن نَظُنُّ إِلَّا ظَنّاً وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ) یا ذوالجنّه هستی یا ساحری همین در صحنه در جریان نفس هست یعنی وهم و خیال به عقلِ نظریِ مُبرهن می گوید: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) تو مگر دیوانه شدی, عقب افتاده ای و اینها. این حرفِ صریح وهم و خیال است نسبت به برهانی که عقل اقامه می کند. در بخش انگیزه, شهوت و غضب به عقلِ عملی که «ما عُبد به الرّحمن واکتسب به الجنان» می گویند: (إِن نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاکَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ), (انک ذو جنّه), (انک ساحر), (انک کاهن), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ) این است. این ۱۵۰ تیراندازِ ماهر هر کدام صحنه ی نفس را گرفتند در ملأ مُلک مال آنهاست مبادا کسی خیال کند که حالا که برهان قطعی داریم که قیامت حق است چطور این شخص گناه می کند اینکه الآن فرمانروای درون شد به این عقلِ نظری که دهها سال تحصیل کرده می گوید: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ) خب با اینکه ذات اقدس الهی فرمود: (وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَی عِلْمٍ) این برای صحنه ی مفسّران و محدّثان, اگر کسی جنگ جهاد اصغر را خوب تشریح کند در جنگ جهاد اکبر همین حرفها در صحنه ی نفس است آنکه اهل معرفت می گویند, می گویند قدری جلوتر بروید در باغ وحش بروید گرگ می بینید, گراز می بینید, مار می بینید, عقرب می بینید اینها نمونه یعنی نمونه ی همان چیزی است که در درون ماست در درون ما واقعاً مار هست, واقعاً عقرب هست, واقعاً هم فرشته هست و به

صورتهایی هم در می آیند در صحنه ی قیامت. آنها که اهل تمثّل اند این طور می بینند آنها که اهل تفسیر و حدیث اند این چنین تفسیر می کنند ما حالا دسترسی به حرف اهل معرفت نداریم که بگوییم آنچه در باغ وحش است در درون انسان هم هست حالا آن نگاه نصیب هر کسی نیست ولی این معنا را که می شود فهمید ما یک جهاد اکبری داریم یک جهاد اصغری داریم در صحنه ی جهاد اصغر وقتی این تیراندازها ماهر شدند شهوت به عقل می گوید: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ) بعد وقتی شهوت و غضب حاکم شدند فتوا را از وهم و خیال می گیرند نه از عقلِ نظر. نعم, اگر عقل عملی حاکم شد که «ما عُبد به الرّحمن واکتسب به الجنان» فتوا را از عقل نظر می گیرد از برهان می گیرد از طریق نقل می گیرد اما آن که می گوید دین ـ معاذ الله ـ فسون است و فسانه, وقتی او پیروز شده است صریحاً با برهانِ عقلی می گوید: (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ), (إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ) گر وضعِ جهاد اصغر برای ما روشن شد در جهاد اکبر هم برای ما روشن می شود این است که این خطر بدترین خطری است که ما را تهدید می کند «أعدیٰ عدوّك نفسک الّتی بین جَنْبَیْک» از همین قبیل است که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا»

ص: ۹۵۲

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۰ تا ۶۱ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹) وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (۵۰) يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱) وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ (۵۴) أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لاَّ يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ هُم مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که در مکه نازل شد بعد از مسائل توحید, معارف وحی و نبوّت را مطرح فرمودند. در جریان وحی و نبوّت یک سلسله براهین عقلی هست که آن را اشاره کردند یک سلسله هم قصّه ی آموزنده است که آن را مطرح می فرمایند. قصّه برای کسانی است که در مدار علمِ تجربی و حسّی و امثال ذلک به سر می برند و صبغه ی آموزندگی هم دارد, اما آن برهان فقط اثر تجریدی و عقلی است. فرمود ما به موسای کلیم کتاب دادیم تا اینها هدایت بشوند منظور از این مرجعه ضمیر (لَعَلَّهُمْ) قوم موسای کلیم اند نه فرعون و ملأ او زیرا تورات بعد از غرق فرعون و ملأ فرعون نازل شده است آن خطوط کلی و دستورهای اوّلی این قبل از غرق فرعون هم بود که فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) و مانند آ ن, اما این تفصیل شریعت که به صورت تورات درآمده است این بعد از غرق فرعون و ملأ فرعون بود بعد در جریان کوه طور بود و اربعین گیری وجود مبارک موسای کلیم بود و دریافت الواح هدایت یعنی تورات پس ضمیر (لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) به فرعون و ملأ فرعون برنمی گردد به قوم وجود مبارک موسی برمی گردد.

ص: ۹۵۳

مطلب دیگر آن است که گرچه در این گونه از موارد اسم مفرد می آورند می فرماید ما به موسای کلیم کتاب دادیم در بخشهای دیگر هم نام مبارک موسای کلیم را می برد ولی در خطوط کلی ضمیر را تثنیه می آورد و یا اسم دو نفر را می برد می فرماید ما همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ی ۴۵ به این صورت بود (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا) یعنی همه ی این معجزات را ما به این دو بزرگوار دادیم این سلطانِ مبین یا اعلی المعجزات است نظیر عصا, ید بیضا و مانند آن, یا نه منظور برهانی است که وجود مبارک موسای کلیم در سایه تعلیم الهی دریافت کرد گفت: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) آن برهان را سلطان می فرماید و در بخشهای دیگر هم فرمود: (مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ) یعنی دلیلی را که خدای سبحان نازل کرده باشد و مسلّط بر وهم و خیال باشد در دست ندارید. به هر تقدیر این سلطان یا معجزه ی برتر و شفاف تر است نظیر عصا و ید بیضا یا برهان است و به هر حال آیات وجود مبارک موسای کلیم به عنوان آیات شفاف و روشن معرّفی شدند فرمودند ما به موسای کلیم (تِسْعَ آيَاتٍ) بَیّن دادیم نظیر آنچه درباره ی سرزمین وحی فرمود: (فِيهِ آيَاتٌ

بَيِّنَاتٌ) يعنى آيات شفاف و روشن خب.بنابراين در اين گونه از موارد نام هر دو را مى برد بعد مى فرمايد ما به اينها آيات داديم.

كتاب ، نوبت به كتاب كه مى رسد مى فرمايد: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) در جريان دريافت كتاب هم قصّه ى طور است و اربعين گيرى است و (وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) است و (ثلاَثِينَ لَيْلَةً) است و (وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ) است و امثال ذلك. در سوره ى مباركه ى «صافات» هم دارد كه ما به هر دو بزرگوار كتاب داديم در سوره ى مباركه ى «صافات» به اين صورت ذكر شده است آيه ى ۱۱۴ به بعد سوره ى مباركه ى «صافات» اين است (وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ ۝ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ۝ وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ) يعنى موسى و هارون و قومش (وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ) يعنى به وجود مبارك موسى و هارون كتاب مُستبين و شفاف داديم (وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِى الْآخِرِينَ ۝ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ ۝ إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ) اين (إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ) نظير داستان وجود مبارك يونس كه فرمود: (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ) آنجا دارد (وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِى الْمُؤْمِنِينَ) حالا اين اختصاصى به ذكر يونسى ندارد روش موساى كليم هم همين طور است روش هارون(سلام الله عليهما) هم همين طور است براى اينكه در پايان آنها دارد كه (كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ) كسى كه راه موساى كليم را برود كسى كه راه هارون(سلام الله عليهما) را برود مثل اينكه راه يونس را برود (كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ) است.

راه همه ی انبیا یکی است آن شریعتِ خاص و منهاج مخصوص برای قوم آنهاست وگرنه خطوط کلی انبیا یکی است که الآن روشن می شود. خب, از این آیه مبارکه ی ۱۱۷ سوره ی «صافات» که فرمود: (وَآتَیْنَاهُمَا الْکِتَابَ الْمُسْتَبِینَ) معلوم می شود که تورات را به وجود مبارک موسی و هارون به هر دوی آنها داد چه اینکه آیات را هم فرمود: (آتیناهما آیاتنا) جمع بین این دو طایفه از آیات این خواهد بود جمع دو طایفه برای اینکه یک طایفه دارد که ما این کتاب را به هر دو گروه دادیم آیات را به هر دو دادیم و مانند آن, بخشی از آیات دارد که ما کتاب را به موسای کلیم دادیم این معجزات را به موسای کلیم دادیم سرّش این است که وجود مبارک هارون گرچه پیامبر بود و وحی به او می رسید ولی نسبت به وجود مبارک موسی در حدّ وزیر بود که فرمود: (وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِیراً) پس اینها همتای هم نیستند و وجود مبارک موسی از انبیای اولواالعزم است و جزء پنج نفر صاحب شریعت و صاحب نام جهانی است یعنی وجود مبارک نوح است و ابراهیم است و موسی است و عیسی است و وجود مبارک حضرت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) این پنج پیامبر اولواالعزم اند صاحب نام اند صاحب کتاب اند و شریعت کامل دارند.

وجود مبارک هارون در حدّ وزیر برای موسی(سلام الله علیهما) است پس آن طوری که این آیات بر موسی نازل شده است بر هارون نازل نشد آن طوری که این معجزات به موسی(سلام الله علیه) داده شد به هارون(علیه السلام) داده نشده فقط در حدّ وزارت است پس آنجا که ضمیر تثنیه است معنایش اصل اشتراک است نه یکسان بودن به دلیل اینکه فرمود: (وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی) خدا هم فرمود: (قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی) اصل شرکت است نه تساوی در سهم به دلیل اینکه وجود مبارک موسای کلیم هارون را جانشین خود قرار داد در هنگام مناجات طور(هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَتَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ) بنابراین آنجا که تثنیه است درست است آنجا که ضمیر مفرد است درست است زیرا درست است که وجود مبارک هارون شریک امر موسای کلیم بود فرمود: (وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی) خدای سبحان هم فرمود: (قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی) اما در حدّ وجود مبارک موسای کلیم نبود به دلیل اینکه فرمود: (وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِیراً) خب اگر در حدّ وزارت بود نه در حدّ نبوّت خاص گرچه نبیّ بود وحی هم به او نازل شده معلوم می شود که به تبع وجود مبارک موسای کلیم اینها را دریافت می کرد.

سوره ی مبارکه ی «فرقان» آنجا هست که ما وجود مبارک هارون را وزیر قرار دادیم برای حضرت موسای کلیم خب اگر وزیر است می توان هم ضمیر را مفرد آورد هم ضمیر را جمع آورد آنجا که ضمیر تثنیه است نظیر آیه ی ۴۸ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» به این صورت می فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ) این فرقان و ضیاء همان کتاب آسمانی است که در اوایل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم فرمود ما به وجود مبارک موسای کلیم فرقان دادیم «فیه تفصیل کل شیء» بنابراین دادن و گرفتن برای هر دو هست لکن شریک هم هستند که (وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) اما سهمشان یکی نیست یکی بالاصاله است یکی بالتبع است و مانند آن. خب پس اگر فرمود ما (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ) ناظر به همین تفاوتی است که بین وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) است.

مطلب دیگر، در همین بخش فرمود بعد از جریان حضرت موسی فرمود: (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) قصّه ی حضرت مریم و عیسی(سلام الله علیهما) چه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» چه در سوره ی مبارکه ی «مریم» مبسوطاً گذشت فرمود این دو بزرگوار یک معجزه اند معجزه ی جهانی اند گرچه خود مریم(سلام الله علیها) معجزه است و آیت الهی است و وجود مبارک عیسی به تنهایی معجزه ی الهی است اما دوتایی معجزه ی جهانی اند اینکه فرمود: (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) در بخشی از تعبیرات هم دارد آیه ی جهانی است نظیر اینکه قصّه ی نوح(سلام الله علیه) را فرمود: (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ) یعنی طوفانی که به این وضع باشد آیت جهانی است.

جناب زمخشری در کشّاف احتمال می دهد که این از قبیل تثنیه ای باشد که احدالضلعین حذف شده است یعنی «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ آيَةً وَأُمَّهُ آيَةً» حذف آن آیه ی اول به قرینه ی آیه دوم است پس کلّ واحد آیه است اگر این چنین باشد مطلب حق است نه اینکه دوتایی مجموعاً یک معجزه اند خب وجود مبارک عیسای مسیح همین که به دنیا می آید آن سخن را دارد آن سخنی که در دوران میانسالی باید داشته باشد همان سخن را در زادروزش دارد که ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً﴾ که ﴿يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً﴾ یعنی در زادروزش همان طور حرف می زند که در دوران میانسالی حرف می زند در سنّ چهل سالگی حرف می زند ﴿يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ﴾ (یک) ﴿وَكَهْلاً﴾ (دو) «علی وزانٍ واحد» حرف می زند خب اگر این است خودش معجزه است دیگر و این راهش هم که معجزه است اما وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) که بدون همسر، مادر شده است این هم معجزه است پس اگر بگوییم دوتایی یک معجزه اند یعنی یک معجزه ی جهانی اند اما اگر گفتیم به تعبیر جناب زمخشری که این از باب حصر می تواند باشد آن هم می تواند درست باشد یعنی «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ آيَةً وَأُمَّهُ آيَةً» و حذف ما یُعلم منه جائز چون به قرینه ی ﴿وَأُمَّهُ آيَةً﴾ آن جمله ی قبلی می تواند حذف بشود خب، ﴿وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ﴾ در جریان میلاد وجود مبارک عیسی خب ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ این بنا شد از مسجد فاصله بگیرد از مرکز عبادت فاصله بگیرد ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ از آن به بعد فرمود وقتی که این مادر شد ما این را در زمینی که برجسته بود سرزمینی که یک مقدار برجسته است گود نیست این را می گویند رَبْوه که این بیشتر آفتاب می گیرد اوّلین باران را این می گیرد اولین آفتاب را این می گیرد و قرآن کریم وقتی می خواهد درباره ی آن شجر یا آن خوشه ای که خیلی رشد دارد و ثمربخش است مثال ذکر کند می فرماید: ﴿جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾ و این ربا را هم که ربا می گویند برای اینکه آن یک امر زاید است دیگر این برجستگی را می گویند رَبا، رَبْوه خب این برجستگی بالتبع باران که بیاید اول سهم اوست آفتاب که بیاید اول سهم اوست اگر درختی در آنجا که سرزمین بلندتر است غَرس بشود غالب این برکات را او می گیرد این می شود رَبْوه، پس از نظر برجستگی دیگر گود نیست یا هم سطح سایر زمینها نیست یک مقدار اشراف دارد و برجسته است این می شود «ذات ربوه» هوای مناسب دارد (یک) مسطّح هم است صِرف برجستگی او نیست مسطّح هم هست (این دو) آب مناسب و فراوان هم دارد (این سه) چنین جایی ذاتِ قَرار است یعنی می شود آدم در آنجا به خوبی آن را مقرّ خود قرار بدهد قرارگاه خوبی است برای اینکه اگر آفتاب مناسب بخواهید آنجا هست آب فراوان بخواهید آنجا هست هوای لطیف تر بخواهید آنجا هست منظره ای بیشتری بخواهید آنجا هست این را می گویند «ذات قرار» سرزمینها بعضیها مفرّند بعضیها معبرند بعضیها مقرّ، بعضیها چون جای ماندن نیست انسان همین که آنجا رسید باید فرار کند این می شود مَفرّ بعضی جاهاست که سرزمین عادی است لازم نیست فرار بکند آنجا می گذرد این می شود معبر، بعضی جاها دلپذیر است جای ماندن است به آن می گویند مقرّ، پس یا مفرّ است یا معبر است یا مقرّ، آن مقرّ را که خیلی قرارگاهش دلپذیر است می گویند «ذات قرار» آنجا جای ماندن است فرمود ما این مادر و کودکش را به ذات قرار بردیم که آبِ جاری آبی که «تراه العیون والدلاء» در آنجا هست ﴿ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾ آبِ مَعین قبلاً هم شرحش گذشت آبی که در دسترس باشد «تراه العیون و تناله الدلاء» نه در عمق زمین باشد چاه باشد که دسترس نباشد نه دور باشد که چشم نبیند آبی که «تراه العیون و تناله الدلاء» به آن می گویند آبِ معین. فرمود ما اینها را به جایی که برجسته است اشراف دارد ذاتِ قرار است یعنی نه مفرّ است نه معبر بلکه مقرّ است و آبِ مناسب هم دارد خب. شرح مبسوط اینها در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت.

یک خطاب جهانی داریم این خطاب جهان شمول قرآن کریم همین است حقوق بشر را باید وحی بنویسد و احکامِ جهان شمول را باید وحی تنظیم بکند الآن مستحضرید این حقوقی که برای بشر می نویسند یک مبنای علمی ندارد چرا مبنای علمی ندارد؟ برای اینکه این هفت میلیارد بشری که دارند زندگی می کنند عاداتی دارند آدابی دارند سننی دارند فرهنگی دارند مبانی دارند مبادی دارند بالأخره با مختلفات به سر می برند (یک) شما اگر بخواهید برای اینها حقوق تنظیم بکنید موادّ حقوقی تنظیم بکنید سه مرحله دارید که دو مرحله اش ممکن است ولی یک مرحله اش دستتان خالی است هر کتاب حقوقی هر مبحث حقوقی باید این سه مرحله را داشته باشد کما تقدّم مراراً یکی آن مادّه ی حقوقی است الآن فقه هم همین طور است مجلس هم همین طور است در حوزه کارهای فقهی که انجام می دهند این سه مرحله است در مجلس هم کارهای قانونی وضع می کنند سه مرحله است یک موادّ حقوقی است که فقها استنباط می کنند در رساله های عملی می آید یا مجلسیها تصویب می کنند به صورت قانون در می آید این موادّ حقوقی، این موادّ حقوقی را باید از مبانی بگیرند یک فقیه مبنای خاص او در برائت نقلی این است در برائت عقلی آن است در اطراف علم اجمالی موافقت یا مخالفتش این است در استصحاب با شکّ در مقتضی حکمش این است با شکّ در رافع حکمش این است این یک مبانی دارد به استناد این مبانی آن احکام و موادّ فقهی را استنباط می کنند در رساله ها می نویسند.

موادّ فقهی به استناد مبانی فقهی است حالا آن مبانی این است عبارت از قواعد فقهی است عبارت از قواعد اصولی است این است تا اینجا درست است مجلس هم همین کار را می کند یک موادّ حقوقی دارد که مصوّبه اش آن است و آن است و آن است. این مصوّبه را از یک مبانی می گیرد که مبانیِ قانون مجلس، قانون اساسی است تا اینجا درست است اما این مبانی را باید از کجا گرفت؟ مبانی را باید از منابع، منابع یعنی منابع آن دیگر امر علمی نیست آن دیگر مبانی نیست دست ما باشد آن را از منبع باید گرفت. در حوزه ها موادّ فقهی را از مبانی می گیرند این مبانی یا قواعد فقهی است یا قواعد اصولی این مبانی را از منابع می گیرند منبع، کتاب است و سنّت اهل بیت(علیهم السلام) پس بنابراین یک فقیه دستش باز است و پُر است مجلس هم که موادّ حقوقی را تصویب می کند از قانون اساسی می گیرد قانون اساسی ما هم متّخذ از قرآن و سنّت است که عدّه ای از فقها تلاش و کوشش کردند سعی همه ی آنها مشکور آنها که رحلت کردند حشرشان با انبیای الهی به استناد کتاب و سنّت این را نوشتند، پس ما یک منبع داریم یک مبنا داریم یک مادّه، کارِ حوزه همین طور است کار دانشگاه هم همین طور است کار مجلس هم همین طور است همه جا همین طور است، اما حالا شما برای هفت میلیارد بشر می خواهید حقوق بشر تنظیم بکنید یک چند ماده ای به عنوان موادّ حقوق بشر تصویب شده است بسیار خب، این موادّ حقوقی از یک مبانی گرفته شده به نام چه؟ به نام عدالت، به نام آزادی، به نام استقلال، به نام امانت، به نام حریّت اینها همه اش درست است اما عدالت را از کجا می گیرید؟ عدالت را ناچارید با فرهنگتان با آدابتان با سُننتان با درک خودتان بگیرید معنای عدالت را همه می فهمند که عدل یعنی «وضع کلّ شیء فی موضعه» هر چیزی را سرِ جایش قرار دادن، اما جای اشیاء کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ جای اموال کجاست؟ جای بدن کجاست؟ جای جان کجاست؟ این را جان آفرین باید بگوید این را اشیاءآفرین باید بگوید او را اشخاص آفرین بگوید یعنی منبع، وحی و کتاب و سنّت است شما کاری ندارید، اگر پیشرفت ایران اسلامی هم هست چاره جز مراجعه ی به متنِ دقیق دین نیست برای اینکه عدل «وضع کلّ شیء فی موضعه» است معنای عدل چیز روشنی است اما «کُنهه فی غایه الخفایی» اشیاء جایشان کجاست؟ زن جایش کجاست مرد جایش کجاست؟ حاکم جایش کجاست محکوم جایش کجاست؟ عالِم جایش کجاست غیر عالِم جایش کجاست؟ تا منبع نباشد مبنا نیست تا مبنا نباشد موادّ

حقوقی صبغه ی علمی ندارد لذا قانون بشری که برای هفت میلیارد تصویب کردند صبغه ی علمی ندارد عدل را، آزادی را، استقلال را، امثال ذلک را از فرهنگ مردم از سنّتهای مردم از آداب و سنن و رسوم مردم می آورند که این مختلف است. در قرآ ن کریم ذات اقدس الهی یک برنامه ی جهان شمولی دارد همه ی انبیا را به خط می کشد همه ی اُمم را به خط می کشد همه ی صحف آسمانی را به خط می کشد می گوید: «یا ایها الرسل» ما این «یا ایها الرسل» که خطّ جهانی نباشد که نداریم هر کدام از انبیا در زمان خاصّ خودشان بودند خدای سبحان هم با آنها گفت (يَا نُوحُ)، (يَا دَاوُدُ)، (يَا إِبْرَاهِيمُ)، (يَا مُوسَى)، (يَا عِيسَى) اینها را می گفت ما کجا داریم که خدا بفرماید «یا ایّها الرسل» در هیچ عصر و مصری انبیا صف نبستند که خدا به اینها بفرماید «یا ایّها الرسل» یا «یا ایّها الاُمم» این بعد از بیان آن مطلب سامی در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است که (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) ذات اقدس الهی یک حکم جهان شمول را به همه ی انبیا می گوید می فرماید بشر گذشته و حال و آینده یک واقعیّت است با فطرتِ توحیدی هم خلق شد هیچ کسی هم بشر را عوض نمی کند نه من نه دیگری (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ) به نحو نفی جنس چرا (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) برای اینکه غیر خدا که قدرت ندارد خود خدا هم که به احسن وجه آفرید دیگر دلیل ندارد که (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) این را عوض بکند لذا فرمود: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)، (لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) این به نحو نفی جنس است انسان از این زیباتر, بهتر و ظریف تر و جمیل تر و جلیل تر فرض ندارد که با این سرمایه خلق شده با سرمایه ی فطرت خلق شده با توحید خلق شده با جهان بینی خلق شده با گرایش به ابد خلق شده این مسافرِ ابد است از این بهتر دیگر فرض ندارد خب, اگر (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) اگر قرون گذشته و حال و آینده یکی است, اگر انبیا دینشان هم یکی است (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) اگر شریعت و منهاج فرق می کند یعنی مثلاً ما چند رکعت نماز می خوانیم آنها چند رکعت, ما به کدام سَمت رو بیاوریم در نماز آنها به کدام سَمت, اینها شریعت و منهاج است (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) اینها مهم نیست اصلِ عقاید, اصل فقه, اصل حقوق, اصل احکام اینها یکی است (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) خب اگر بشر که پذیرای دین است گذشته و حال و آینده اش یکی است, اگر مربّی که ذات اقدس الهی است تغییری در سنّت و سیرت نیست «لا تبدیل لسنه الله», (وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا), (فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً) بنابراین می شود خطّی را رسم کرد که انبیا در آن خطّ اند خطّی را رسم کرد که دین اسلام در آن خط است خطّی را هم رسم کرد که جوامع بشری هستند به عنوان حُکم جهان شمول بفرماید: (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ) این حکم همین است با هم زندگی مسالمت آمیز داشته باشید برای اینکه همه ی شما یک چیز می خواهید همه ی شما را یک نفر آفرید همه ی شما به یک جا برمی گردید همه ی شما با یک ترازو سنجیده می شوید, همه ی شما با یک فطرت ساخته شدید با هم نجنگید. این حرف می تواند حرفِ جهانی باشد.

پرسش:؟پاسخ: چرا, خود عقل هم به عنوان فطرت, ذات اقدس الهی به او داده است دیگر این عقل را که خدای سبحان به عنوان سرمایه قرار داد در ردیف همینهاست منتها عقل, چراغ است نه راه. ما نباید عقل را در برابر وحی قرار بدهیم آن راه است این چراغ. ما با نقل می فهمیم که یک چراغ روشنی است که خدا به انبیا چه فرمود با عقل می فهمیم که خدا به انبیا چه فرمود اینکه می گویند برائت عقلی اینکه می گویند برائت نقل اینکه می گویند «یدلّ علیه العقل والنقل» این است ما همیشه یعنی همیشه باید مواظب باشیم که برهانِ عقلی را در ردیف حرف زراره و حُمران قرار بدهیم نه ـ معاذ الله ـ در ردیف وحی قرار بدهیم آن وحی مقابل ندارد او علمِ شهودی است این علم حصولی است آن معصوم است این با خطا آمیخته است آن ارتباط مستقیم با ذات اقدس الهی دارد آن دیگر فکر و اجتهاد و ظنون در آن نیست این با این ظنون همراه است.

پرسش:؟پاسخ: بله, این حجیّت یا معذوریّت را عقل کشف می کند یعنی چراغ است.

عقل هیچ یعنی هیچ کاری جز نشان دادن ساخته نیست قانون را کسی وضع می کند که جهان را آفرید, انسان را آفرید, پیوند انسان و جهان را آفرید. ما یک صراط داریم که کارِ خداست یک سراج داریم که آن چراغ را هم خدا روشن کرد منتها آن چراغ یکی عقل است در نهاد ما یکی نقل است به وسیله ی رجال نقلی حمل می شود از چراغ کاری ساخته نیست مگر اینکه نشان بدهد کجا چاه است کجا راه. موضوعات را خدا آفرید محمولات را خدا آفرید رابطه ی موضوع و محمول را خدا آفرید, سمّ را خدا آفرید دستگاه گوارش را خدا آفرید, سمّ اگر به دستگاه گوارش بیاید مرگ را به همراه دارد این هم است. طبّ یک چراغ است می گوید اگر بیمار این غذا را بخورد می میرد نه اینکه حکم بکند قانون گزار باشد نه فقیه قانون گزار است نه عقل فقیه قانون گزار است نه طبع فقیه قانون گزار است همه قانون شناس اند قانون را ذات اقدس الهی وضع کرد که به نام صراط است ما تشخیص این صراط را با دو چراغ به همراه داریم این دوتا چراغ هم باید با هم هماهنگ باشند یکی چراغ عقل است یکی چراغ نقل, اگر گفته می شود عقل حکم می کند یعنی مثل اینکه شما این فتیله ی چراغ را بالا بردید این چراغ خیلی شفاف به شما نشان می دهد, دیگر چراغ حکم نمی کند این چاه است چاه را دیگری آفرید اینجا راه است راه را دیگری آفرید, اگر در چاه بروی می میری اگر به راه بروی به مقصد می رسی این کارِ چراغ نیست چراغ فقط کشف می کند می گوید این این طوری است نه این طوری باید باشد منتها ما در تدبیر امور داخلی خودمان یک باید داریم که حالا که این است من پس باید در راه بروم دیگر. این چنین نیست که عقل حاکم باشد به این معنا قانون گزار باشد مثل اینکه چراغ حرفی برای گفتن ندارد عقل چراغی است قانون شناس نه قانون گزار, قانون را دیگری وضع کرد.

ص: ۹۵۹

خدای سبحان در آیه ی سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» چه اینکه مشابهش قبلاً گذشت همه ی انبیا را به خط می کِشد می فرماید: (یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ) یعنی حرفی است ما به همه گفتیم, غذای طیّب و طاهر بخورید این اَکل نظیر (لاَ تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ) است که مطلق تصرّف مراد است اگر کسی زمین مردم را غصب کرد می گوییم مال مردم خورد چه در ادبیات فارسی چه در ادبیات عرب مطلق تصرّف را می گویند اَکل, (کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ) یعنی تصرّفات طیّب و طاهر داشته باشید این برای این (وَاعْمَلُوا صَالِحاً) کار صالح انجام بدهید این حرف همه ی انبیا. خب و من ناظرم (إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ) این حرفی است که ما به همه ی انبیا گفتیم عملِ صالح چیست؟ برابر همان که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» مشخص شد که (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) لذا بشر همه ی اینها این ۷۲ ملّت می توانند بدون جنگ زندگی بکنند نشانه اش آن است که وجود مبارک حضرت(سلام الله علیه) که ظهور کرد «البیعه لله» حاکم است حالا ممکن است بعضی روی اقلیّتهای دینی بمانند ولی جزیه می دهند نه مظلوم می شوند نه ظالم. فرمود این حرفی است که ما به همه گفتیم. بعد گفتیم: (وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) خب مستحضرید که ما چنین خطابی نداشتیم و نخواهیم داشت برای اینکه در هیچ عصری این طور نبود که همه ی انبیا یکجا جمع بشوند خدای سبحان درباره ی همه ی این میلیاردهای بشرِ گذشته و حال و آینده بفرماید اینها امّت شمایند بلکه بر اساس (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) فرمود حرفِ ما به همه ی انبیا یکی است به همه ی اُمم یکی است که بدترین دشمنِ شما خودِ شمایید مواظب باشید بیگانه دشمن شما نیست شما چون دشمن خودتانید این هوس خواهی این زیاده خواهی این استکبار این اعتلاطلبی شما را به جان هم انداخت همین. شما خیال می کنید که معیار ارزش, داشتن تکاثر است ما به شما می فهمانیم معیارِ ارزش, داشتن کوثر است. شما جاه و مقام می خواهید همیشه به جان هم می افتید ما شما را به کوثر دعوت می کنیم که عترتش است. شما بخواهید با تکاثر متّحد بشوید این شدنی نیست با خودخواهی تفاهم بکنید و مجلس داشته باشید و جلسه بگیرید که تفاهم بکنید همه تان دلتان پیش یک میز و مقام بتپد این شدنی نیست تا تکاثر هست همین درگیری و زدوخورد هست تا کوثر هست وحدت است فرمود این حرفی است که ما به همه ی انبیا گفتیم الآن هم به وجود مبارک پیامبر و اهل بیت همین حرف را داریم. این بحثش چون در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» قبلاً گذشت همین مضمون که به «رُسل» خطاب شده (وَإِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ) خدای شما هم که یکی است قابل یکی, فاعل یکی, راه هم یکی این اختلاف برای چیست؟ بشرها با هم مختلف اند؟ نه, (لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ) ربّ که مبدأ فاعلی و مربّی است مختلف است؟ نه, (لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ) دین مختلف است؟ نه, (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) چه چیزی مختلف است؟ هوس و هوا مختلف اند. عقل مختلف است؟ نه, علم مختلف است؟ نه, هوا مختلف است؟ آری همین. (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ زُبُراً) ما یک کتاب فرستادیم اینها زُبُر کردند هر کسی برای خودش یک کتابی دارد دین را هر کسی برای خودش تفسیر کرده است (وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ ۝ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ زُبُراً کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ) نظیر اینکه «کل له شِربٌ معلوم» در جریان ناقه ی صالح فرمود: (لَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ) حالا بعضی از بزرگان می گویند: «کلٌّ له شِربٌ معلوم» هر کسی آب خور مشخّصی دارد. خب منشأ این جهل چیست؟

منشأ جهل این است که اولاً می فرمایـد اینها مقداری در غفلتشان باشـند تا یک وقت بالأخره بیدار می شوند دیگر. این مرگ, پایـان راه که نیست این آغـاز راه است چـون مرگ, پوسـیدن نیست از پوست به در آمـدن است هجرت است بیـدار می شوند «الناس نیامٌ إذا ماتوا انتبهوا» فعلاً خواب انـد دارنـد خواب می بیننـد. منشأ همه ی اختلافات این است (أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِینَ) ما مال می دهیم, فرزند می دهیم همه را هم داد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت (كُلاًّ نُّمِدُّ هؤُلاَءِ وَهؤُلاَءِ) ما به کفار می دهیم به مؤمنین می دهیم به فاسق می دهیم به عادل می دهیم به همه می دهیم برای اینکه اگر ندهیم که امتحان نیست (كُلاًّ نُّمِدُّ هؤُلاَءِ وَهؤُلاَءِ) هم به اصـحاب یمین می دهیم هم به اصحاب شمال این طور نیست که به اصحاب شمال ندهیم وگرنه امتحـان نمی شود که, مـا به همه این امکانـات را می دهیم (كُلاًّ نُّمِدُّ هؤُلاَءِ وَهؤُلاَءِ) اینجا هم فرمود حالا ما به شـما به عنوان آزمون مـال دادیم فرزنـد دادیم خیـال کردیـد (نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ) اینها کوثر است اینها همه اش تکاثر است اینها امتحان است بالأخره با دست خودتان آبرویتان را نبرید این طور نیست که کسی به شما مهلت بدهد تا انسان را مسلوب الحیثیه نکنند رها نمی کنند برای اینکه این همه نعمت را خدای سبحان فراهم کرده و داده برای آزمون آن وقت کسی بگیرد همین را بیراهه برود اینکه نمی شود که فرمود اینهـا شـعور ندارنـد دارنـد چه کار می کننـد (بَل لاَّ یَشْعُرُونَ) پس معیار ارزش چیست؟ معیار ارزش این است (إِنَّ الَّذِینَ هُم مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ) اینها همیشه در اِشفاق اند هراسناک اند چه خواهد شد آیا این کار من مقبول است یا کار من مقبول نیست, اگر خلاف بکنم چه می شود اگر وفاق بکنم چه می شود همیشه هراسـناک است لـذا «خوفاً من الله» مواظب خودش است (وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ) به همه ی احکام و حِکم خـدا ایمان دارنـد (وَالَّذِینَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ یُشْرِكُونَ) دیگر نمی گوینـد خـدا هست مـا هم هسـتیم, قرآن هست مـا هم هسـتیم نه, برابر هـوا کـار نمی کنند (وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلَی رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ) اینهـا هراسـناک کـارِ خیر انجام می دهنـد می گوینـد شایـد ریا باشد شاید خدا قبول نکند بالأخره کارشان را انجام می دهند .

ص: ۹۶۱

بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که فرمود: «قُلُوبُهُمْ فِی الْجِنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِی الْعَمَلِ» مردان الهی کسانی هستند که تَنشان در کار است دلشان در بهشت است. بخش دیگری از فرمایشاتی که در نهج البلاغه نیست ولی از نهج البلاغه استفاده می شود از سایر فرمایشات اهل بیت استفاده می شود این است که حالا اینها که رفتند در بهشت چطور؟ فرمودند: «أبدانهم فی الجِنان و قلوبهم فی حَضرت الرّحمن» در دنیا که هستند بدنشان در خدمت به مردم است جانشان در بهشت است وقتی بهشت رفتند بدنشان در بهشت است جانشان عند الله است این را از سوره ی مبارکه ی «قمر» گرفتند که (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ) دیگر «واو» در آن نیست «واو» نیست یعنی «واو» نیست (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ), (عِندَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ) که دیگر جا برای بدن نیست جا برای شجر و حجر نیست, پس بنابراین «أبدانهم فی الجنان و قلوبهم فی حضرت الرحمن».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۵ تا ۶۱ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

(أَیَحْسَبُونَ أَنَّ مَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِینَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ بَل لَّا یَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِینَ هُم مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِینَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ یُشْرِکُونَ (۵۹) وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلَی رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولئِکَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ(۶۱)

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بعد از اینکه معارف توحیدی در این سوره مشخص شد و معارف وحی و نبوّت تبیین شد آن وقت این نکته هم یادآوری شد که همه ی انبیا در اصول مشترک یکسان اند (إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) اختلافی که هست در شریعت و منهاج چون آن یک اختلاف محمود و ممدوح است ولی گروهی آمدند این حقیقت را ارباً اربا کردند بعضیها نپذیرفتند بعضیها (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَکْفُرُ بِبَعْضٍ) گفتند و مانند آن, فرمود منشأ همه ی این بیراهه رفتن و کج رفتنها, درکِ صحیح نداشتن است و تبیین می کنند. می فرماید انسان نظمی در عالَم می بیند (یک) در درون خود علاقه ی به جاودانگی را هم احساس می کند (دو) برای تبیین اینکه نظم بیرون به عهده ی چه کسی است و تأمین آن جاودانگی به چیست, بیراهه می رود آن نظم بیرون را به جای اینکه به خدایِ واحدِ علیمِ حکیمِ حیّ ازلی استناد بدهد و جهان را خلقت بداند به طبیعت اسناد می دهد و عالم را عالم طبیعی می داند به جای اینکه جستجو کند جایِ جاودانگی و ابدیّت مسئله ی برزخ و معاد است بیراهه می رود خیال می کند که دنیا دار بقاست و چیزهایی که از سهم بیشتری از یک بقا دارند آنها را به عنوان مِلکِ نَمیر می داند (دو) در جاهلیّت این طور بود آنها هم که فکر جاهلی داشته یا دارند هم به همین وضع مبتلایند.

ص: ۹۶۲

سوره ی مبارکه ی «کهف» که آن باغدار وقتی وارد باغش شد گفت: (مَا أَظُنُّ أَن تَبِیدَ هذِهِ أَبَداً) باده یعنی هَلَک, یَبید یعنی یهلک او وقتی وارد باغ شد گفت این باغِ سرسبز ماندنی است برای همیشه آنهایی هم که گرفتار فکر جاهلی بودند می گفتند ما چیزهایی را به ورثه مان بدهیم که مِلکِ نمیر باشد سابقاً این ظرفهای مِسی که یک دوام بیشتری داشت آن را می گفتند

مِلک نمیر در نظام ارباب و رعیتی آن دهات و روستاها را که به بچه ها ارث می دادند می گفتند ملک نمیر یعنی ماندنی این همان تفکّر جاهلی سوره ی مبارکه ی «کهف» است می گفتند: (مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً) و جامع این تفکّرهای جاهلی همان است که (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) او می خواهد خالد باشد ولی فکر می کند که ثروت و تکاثر سبب خلود است او نمی داند کوثر سبب خلود است نه تکاثر این اشتباهات آنها چه در مبدأشناسی چه در معادشناسی باعث می شود که در نظام ارزشی هم اشتباه بکنند پس در دو مقام اینها بیراهه می روند: هم در مقام معرفتِ بود و نبود یعنی جهان بینی, هم در مقام معرفتِ باید و نباید یعنی ارزشی یعنی هم در علوم بیراهه می روند هم در مسائل اخلاق و ارزش بیراهه می روند. آنها که می گفتند: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) که در آیه ی ۳۷ همین سوره ی مبارکه گذشت ناظر به اشتباه آنها در بود و نبود بود که در عالَم چه چیزی هست چه چیزی نیست که این مربوط به حکمتِ نظری است آنها می گفتند که (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ) همین حس گراها و طبیعت گراها و امثال ذلک, اما در مسائل حکمتِ عملی و نظام ارزشی اینها فکر می کنند که مال منشأ سعادت است فرزند منشأ سعادت است داشتن قدرت و جاه منشأ سعادت است در آن بخشی که اینها اشتباه کردند در حکمت نظری در جهان بینی طبیعت را به جای خلقت گذاشتند آیاتی اشتباه اینها را برطرف کرد در این قسمت اینها که ارزش را به چیز دیگر می دانند آیات الهی جلوی اینها را می گیرد می فرماید: (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) قبلاً در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ی ۴۴ گذشت که آنجا باید متّصل نوشته می شد (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا) نه «کُلّما» این «کلّ ما» سور است (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ) یعنی «کلّما طلعت الشمس فالنهار موجود» اما وقتی گفتیم «کلّ ما» این «کل» اسم است و مضاف است و مبتدا دیگر سور نیست باید منفصل نوشته می شود اما این (كُلَّمَا جَاءَ كُلَّ) که به منزله ی سور است و باید متّصل نوشته می شد منفصل ثبت شد. در اینجا این «أنّ» حرف مشبهه بالفعل است آن «ما» اسم اوست باید منفصل نوشته می شد ولی متصل نوشته شده قبلاً هم به عرض رسید که تا ایران اسلامی که حامی حقیقی قرآن است بخواهد یک رسم الخط ادیبانه داشته باشد صدای واقرآنا از همین عربستانِ قرآن سوز به دست می آید همینها که الآن خادم حرمین اند عالماً عامداً مسجدی که جای قرآن است تخریب می کنند و می سوزانند اگر شما بخواهید بگویید اینجا جای وصل نیست جای فصل است می گویند واقرآنا. خب (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا) منتها حالا «انّما» نوشته شد (أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ ۝ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) اینها از چند جهت اشتباه می کنند اولاً مال و فرزند یک قضیه ی موجبه کلیه دارند (یک) و یک قضیه موجبه جزئیه دارند (دو) و این به دست آنها نیست به دست ذات اقدس الهی است (سه) و خیر نیست (چهار) اینها در یک دیکته ی یک سطری چهار غلط دارند حالا بررسی کنیم. فرمود اینها خیال کردند (أَنَّمَا) که حالا «انّما» نوشته شده (نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ) کلمه ی:

«امداد» معمولاً درباره ی خیر به کار می رود که (مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلاَئِکَهِ) و مانند آن, «مَدّ» درباره ی مفروق و شرح به کار می رود غالباً البته, اینجا امداد به معنای خیر نیست جامع است یا به معنای مفروق است. فرمود ما با مال اینها را امداد می کنیم (یک) با فرزند اینها را امداد می کنیم (دو) مال و فرزند یک قضیه موجبه کلیه دارند و یک قضیه موجبه ی جزئیه آن قضیه موجبه ی کلیه این است که تمام اموال و تمام فرزندها آزمون الهی اند (أَنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلاَدُکُمْ فِتْنَهٌ) اینها امتحان است به نحو موجبه ی کلیه این طور نیست که مال رایگان به کسی داده شود یا فرزند رایگان به کسی داده شود جمیع اموال و جمیع اولاد آزمون الهی اند این یک. دوم قضیه به نحو موجبه ی جزئیه است نه به نحو موجبه ی کلیه که فرمود: (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً) همه ی اموال دشمن نیستند همه ی اولاد دشمن نیستند اولاد صالح که دشمن نیست, مال حلال که دشمن نیست ولی امتحان است به نحو موجبه ی جزئیه فرمود بعضی از اموال و بعضی از اولاد دشمن شما هستند خب, چون همین مال به صورت طوق لعنت در می آید (سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) در سوره ی مبارکه ی «توبه» گذشت که آ نها که (یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ) اینها (یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ) همین سکّه هایی که اینها یا از راه حرام به دست آوردند یا اگر از راه حلال به دست آوردند وجوهش را ندادند همینها را داغ می کنند بر سه عضو از اعضای بدن اینها گداخته را قرار می دهند فرمود همین سکّه ها را همین طلا و نقره ها را داغ می کنند (یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا) بعد (فَتُکْوَی) یعنی داغ می شود با همین سکّه ها (جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ) اول پیشانی اینها را داغ می کنند بعد پهلوی اینها را داغ می کنند بعد پشت اینها را داغ می کنند خب این مال دشمن است دیگر, بنابراین یک قضیه موجبه کلیه است که جمیع اموال و جمیع اولاد آزمون الهی است تا ببینیم انسان در چه راهی صرف می کند. یک قضیه موجبه جزئیه است که بعضی از اموال و بعضی از فرزندها دشمن اند خب اگر اینها یا آزمون اند یا دشمن دیگر خیر نیستند که, اگر کسی دشمن را خیر بداند و یا اگر فتنه را خیر بداند معلوم می شود یک گمان فاسدی است دیگر. فرمود: (أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِینَ) که دوتا قضیه دارند یکی موجبه کلیه یکی موجبه جزئیه (نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ) پس این نیست این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که خیلیها می روند به دنبال کسب نصیبشان نمی شود خیلیها نکاح می کنند فرزنددار نمی شوند (وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيماً) آنجایی هم که پیدا کردند ما دادیم, پس یک اشـتباه درباره ی قضیه موجبه کلیه اول است (یک), یک اشتباه درباره ی قضـیه موجبه جزئیه است (دو) اشتباه در این است که آنچه ما دادیم به حساب خودشان می آورند (سه) اشتباه چهارم آن است که این را خیر می داننـد می گوینـد ما کسب کردیم خب خیلیها به دنبال کسب می روند به زحمت خودشان را اداره می کننـد عدّه ای هم نکاح می کنند (وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيماً) پس کارِ شـما نیست ما دادیم مبادا بگویید این خیراتی است که به مـا دادنـد خب, می بینیـد در یک سـطر اینها سه, چهارتا اشـتباه دارنـد ما برای همه ما همین طور است حالا یک وقت اسـت سخن از مال است یک وقت سـخن از جاه و مقام و پیشـرفت و امثال ذلک است هر کسـی در هر محیطی بالأخره این حرفها را دارد دیگر. در حوزه پیشـرفتش یـک طور است در دانشـگاه پیشـرفتش یک طور است در مراکز خـدماتی پیشـرفتش یک طور است در هر جا این حرفها هست ولی همه امتحان است و همه آزمون و بعضـی از اینها هم دشمن اند. خب, چه کسی می تواند فرق بگذارد بین اینکه چه چیزی خیر است و چه چیزی فتنه (یک) چه چیزی خیر است و چه چیزی شـرّ (دو) آنکه در سوره ی مبارکه ی «انفال» گـذشت فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) اگر باتقوا و پرهیزکار بودید می فهمید که این امتحان اسـت تکاثر است یا کوثر, خب اگر کوثر بود انسان دائماً شکرگزار حق است ولی اگر تکاثر بود هر لحظه لرزان است که مبادا باعث وسیله ی سقوط او بشود فرمود: (إِن تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً) فرق بین فتنه و خیر, فرق بین عدوّ و خیر که (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ) خب باید آن از آن راه است.

مطلب سوم آن است که فرمود اینها اهل درک نیستند راه اساسی درک همین است که ما به آنها اشاره کردیم, پس اینها خیر نیست و عدّه ای خیال می کردند که اگر آخرت هم باشد مثل دنیا محبوب خدا هستند و خدا به آنها خواهد داد. پس خیر چیست؟ می فرماید خیر در این است. در جریان جهان بینی در شناخت بود و نبود آیه ی ۳۷ اشتباه آنها را اشاره کرد که آنها گفتند: ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ﴾ الآن دارد آن اشتباه را برطرف می کند که در جهان بینی چه چیزی حق است چه چیزی باطل.

نظام ارزشی هم بیان می کند که چه چیزی باید و چه چیزی نباید, چه چیزی خیر است و چه چیزی خیر نیست. فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِینَ هُم مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ﴾ الله را می پذیرند (یک) به او دل بسته اند (دو) و هراسناک اند (سه) اِشفاق دو قسم است مثلاً می گوییم پدر نسبت به فرزند مُشفِق است یعنی عنایت دارد, علاقه مند است یک وقت است می گوییم هراسناک است اگر خوفِ محض باشد دیگر با اشفاق همراه نیست اگر اشفاقِ صِرف باشد با خوف همراه نیست مؤمنان کسانی اند که بین خوف و رجا هستند در عین حال که دلبسته ی حق اند می ترسند اعمالشان مقبول نباشد درست است قبول دارند به خدا علاقه مندند اما می ترسند آلودگی در عقایدشان, اخلاقشان, اعمالشان باشد این است که قرآن کریم وقتی می خواهد بگوید که عملِ صالح انجام بدهید اول می فرماید غذای حلال بخورید بعد می گوید عمل صالح انجام بدهید. این در همین آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» همین بود دیگر, فرمود: ﴿یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً﴾ حالا آنها که انبیایند که اینها اُسوه ی ما هستند. عمل صالح وقتی انسان غذای طیّب و طاهر داشته باشد ما توقّع داشته باشیم غذای مُشتبه بخوریم و عمل طیّب و طاهر تحویل بدهیم یک توقّع نابه جایی است. در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم این بحث گذشت آیه ی ۱۶۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» و همچنین آیه ی ۱۷۲ همان سوره ی مبارکه ی «بقره» در همین زمینه بود آیه ی ۱۶۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود ﴿یَا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلاَلاً طَیِّباً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ۝ إِنَّمَا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَی اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ﴾ تا بحثهای بعدی. فرمود اگر بخواهید بالأخره راه صحیح طی کنید باید مواظب غذای طیّب و طاهر باشید آیه ی ۱۷۲ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَاشْکُرُوا لِلّهِ إِن کُنْتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ خب بالأخره می خواهید او را عبادت کنید یا نه, با غذای حرام که نمی شود او را عبادت کرد که. همیشه ولو انسان خیلی دائم الذّکر نباشد اما غذای طیّب و طاهر سهم تعیین کننده ای دارد برای اینکه همین غذاست که به صورت فکر و اندیشه در می آید دیگر. خب در آ ن قسمتها هم فرمود این قسمتها هم چه به انبیا چه به امم خطاب می فرماید که مواظب غذایتان باشید در این قسمتی که محلّ بحث است فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِینَ هُم مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ﴾ لذا بین اِشفاق و بین خشیت جمع فرمود, اشفاق شَفیق اند رفیقِ شفیق اند دوست اند علاقه مندند اما می ترسند ذات اقدس الهی بفرماید این آلوده بود با این آلودگی چه کردی. ﴿وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ﴾ به تمام معجزات الهی مؤمن اند (این یک) به آیات تکوینی مؤمن اند (دو) به آیات تشریعی مؤمن اند (سه) این آیات تدوینی که آیات الهی است به اینها ایمان دارند به احکام و حِکم اینها مؤمن اند عمل می کنند (چهار) ﴿وَالَّذِینَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ یُشْرِکُونَ﴾ به هیچ وجه شرک نمی ورزند آنهایی که ﴿وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِکُونَ﴾ همین است حالا یا شرک اعتقادی است یا شرکِ عملی است اینها به هیچ وجه شرک نمی ورزند نه شرک اعتقادی نه شرک عملی, نه به عنوان ریا و صُمعه نه بر اساس عناوین دیگر, اینها مسائل اعتقادی شان. ﴿وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلَی رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ خب می بینید شما همه در مراسم امتحان شرکت کردید کسی در کلاس امتحان است هر چه می نویسد بین خوف و رجاست کم اتفاق می افتد که انسان یقین داشته باشد این مطلب

صد درصد صحیح است چون خود حالت امتحان حالت لرزش است فرمود اینها هر کاری که انجام می دهند با خوف و رجاست (یک) هر مالی که در راه خدا انجام می دهند با خوف و رجاست (دو) این ایتاست هم می تواند از سنخ (إِيتَاءِ الزَّكَاهِ) باشد که (آتُوا الزَّكَاهَ) یا (وَأَقِيمُوا الصَّلاَهَ وَآتُوا الزَّكَاهَ) هم می تواند ایتاء عمل صالح باشد هر کاری که انجام می دهند چه مالی و چه غیر مالی هراسناک اند می گویند خب بالأخره خدای سبحان در آن روز «إن الناقد بصير» اگر از ما سؤال کند از کجا فراهم کردی چطور فراهم کردی به چه نیّت دادی اگر از تو تعریف نمی کردند باز هم حاضر بودی عطا بکنی من چه بگویم. خب، (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ) البته اوحدیّ از اهل معرفت که مالشان طیّب و طاهر است خب این شامل آنها هم می شود دیگر نظیر حضرت امیر(سلام الله علیه) آنکه انفاق کرده در حدّ (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِير) او دیگر بیّن الرشد بود دیگر هم مال طیّب و طاهر بود هم دهنده ها گفتند (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) این آیه شامل آنها هم می شود خب آنها وَجِل بودند و هراسناک بودن آنها چیست آنها از این سنخ نیست که خدا بفرماید مثلاً مال شما شاید حلال نبود قصد شما شاید مشوب بود اینها هراسناک اند که این «ما» موصله یک وقت بشود «ما» نافیه این (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا) می ترسند که یک وقت به آنها بگویند همان طوری که (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلكِنَّ اللّهَ رَمَى) اگر یک روز به ما هم بگویند که «وما آتیت اذ آتیت و لکن الله آتا» آن وقت دیگر دستمان خالی است باید برای آن صحنه هم آماده باشیم و خودمان را هم آماده کنیم برای او که بله البته این چنین است.

ص: ۹۶۶

پرسش:؟پاسخ: نه, مال فراوان نه, مال اصولاً نمی تواند کوثر باشد آنکه کوثر است معارف است آنکه ماندنی است کوثر است مال فراوان نمی تواند, البته انفاق می تواند کوثر باشد کسی که (يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللّهِ) یا همان مالی که در راه جبهه صرف شده است همان مالی که در راه (نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) صرف می شود بله, آن اِطعام لوجه الله آن انفاق فی سبیل الله می شود کوثر.

پرسش:؟پاسخ: مالِ فراوان امر مادّی است دیگر, کار آن عمل صالح است که می تواند کوثر باشد نه بدنه ی مال. بتواند تولید کند آن تولید کوثر است فشار جامعه را کم بکند آن کوثر است نظام طبقاتی را تنظیم بکند او کوثر است مشکلات فقرا را برطرف کند آن کوثر است بله.

(وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ) دیگر مغرور نیستند بگویند ما چنین کاری کردیم. خب اینها, اینها خیر است (یک) پس ما یک فتنه داریم (یک) یک عدوّ داریم (دو) یک خیر داریم (سه).

مطلب چهارم آن است که در جریان اموال و بَنین دست شما نبود خدا به شما داد منتها شمال خیال کردید خیر به شما می دهد نه دارد شما را امتحان می کند حالا اگر شما را بردند در یک سالن بسیار خوبی در صندلی خوبی نشاندن خب اینجا کلاس امتحان است اینکه برای شما نیست وضع دنیا همین طور است در این قسمت فرمود متنِ کار اینهاست که خیر است و این خیرها را خود این افراد با بهره برداری از توفیقات الهی دارند انجام می دهند و در چهار بخش پا پنج بخش دارند انجام می دهند که آن چهار پنج وجه هم جداگانه مبسوطاً مطرح شد حالا عناوینش را ما اینجا ذکر می کنیم پس اینها خیر است آنها خیر نیست «الفتنه ما هی, العدوّ ما هو» اینها مشخص شد «الخیر ما هو» هم مشخص شد (یک) حالا مبدأ فاعلی آن فتنه و امدادها عدوّ چیست؟ فرمود ما به اینها دادیم اینها خیال کردند آنچه ما می دهیم این خیر است و داریم به آنها خیر می دهیم ما مرتب اینها را به کلاس امتحان می بریم اینها خیال می کنند ما مرتب داریم به اینها خیر می دهیم. در این موارد چندگانه که علماً و عملاً خیر است مؤمنین دارند این کار را انجام می دهند لذا در آنجا فرمود به متکلّم مع الغیر اسناد داد فرمود: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ ◻ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) ما به اینها مرتب داریم خیر می دهیم این طور نیست در مقابل مؤمنان که این کارها را انجام می دهند اینها (يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) آنجا سرعت را به خودش اسناد داد به زعم آنها, اینجا سرعت را به خود مؤمنین اسناد داد و این اسناد, اسناد إلی مَن هو له است دیگر (يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ) آنها بین استدراج و خیر فرق نگذاشتند در سوره ی مبارکه ی «اعراف» فرمودند ما اینها را کم کم می خواهیم بگیریم این کم کم کسی را که می خواهند از بالا- پرت کنند این را کم کم می آورند به لبه ی دیوار تا یک دست بزنند از بالا- بیندازند فرمود این استدراج است درجه درجه کم کم ما اینها را می خواهیم پرتشان کنیم اینها نمی فهمند این استدراج است خیال می کنند این خیر است در سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۸۲ این بود (سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) ما اینها را می بریم بالا تا از همان جا پرت کنیم چیزی از اینها نماند یا خیال می کنند که ما اینها را بالا بردیم به مقام رسیدند در حالی که نمی دانند ما اینها را داریم بالا می بریم که از همان جا پرت کنیم از آنجا پرت شدن چیزی برایشان نمی ماند که.

بیـان نورانی مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همـان جلـد دوم کـافی از حضـرت(سـلام الله علیه) نقل می کنـد فرمود آن بالا رفتنی که پایین رفتن سـخت است نروید «اتّقوا المرسل السّهل إذا کان منهدره وعرا» فرمود آن بالا رفتنی که پایین آمدن سخت است نرویـد معلوم می شود آن دیگری شـما را برده بالا که شـما که خودتان نمی توانیـد پایین بیایید همان جا می افتید و تمام اعضایتـان می شِـکند «مرتقی السّـهل اذا کان منهـدره وعرا» اگر سـخت بود نرویـد بالا. فرمود ما اینها را می بریم یک جای بالا اینهـا نمی فهمنـد که ما برای چه بردیم اینها را بالا فرمود همان جا رها کنیم که چیزی از آنها نمانـد. اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از او به عنوان اسـتدراج یاد کرده است در سور ه های دیگر هم از همین کلمه به عنوان اسـتدراج مطرح شده است که فرمود ما اینها را اسـتدراج می کنیم اینها کم کم نمی فهمند که اصلاً وسیله ی سقوطشان را ما داریم مطرح می کنیم آیه ی ۴۴ سوره ی مبـارکه ی «قلم» این است (وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَیْثُ لاَیَعْلَمُونَ ۝ وَأُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ) خب اگر کسـی بخواهـد فرق بگـذارد بین الاسـتدراج و بین مسـارعه الخیر راهش تقواست که (إِن تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقَاناً) اینهـا خیلی روشن نیست اینهـا بـا درس و بحث حاصل نمی شود (یَجْعَل لَکُمْ فُرْقَاناً) خب, در این قسـمت فرمود اینها مسارعت دارنـد در خیر پس معلوم شـد «الخیر ما هو» (یک) و چه کسـی به طرف خیر می رود (دو) چطور به طرف خیر می رونـد (سه) نسـبت به سایر هم صـنفانشان چه می کنند (چهار) بعد از اینکه به مقصد رسیده اند چه رسالتی را به عهده می گیرند (پنج) آن پنجمی دیگر در سوره ی مبـارکه ی «فرقـان» و اینهـاست. در بحثهـای قبل داشتیم که این مراحل پنـج گانه را قرآن تبیین کرده اول معرفت است که آدم بفهمـد جهان چیست, انسان چیست, رابطه ی انسان و جهان چیست این مثلث را بفهمـد, وقتی فهمید موجود ابـدی است راه می افتـد نمی ایسـتد راکـد نیست جامـد نیست (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدی) نیست در لهو و لعب نیست راه می افتـد وقتی راه را می بینـد جلویش باز است بخواهـد عالِم بشود راه باز است بخواهـد عادل بشود راه باز است در علم و عـدل و تواضع و جنود عقل هیچ تزاحمی نیست اگر کسـی خواست اَعدلِ از همه بشود اَتقای از همه بشود متواضع تر از همه بشود پرهیزکـارتر از همه بشود مهربـان تر از همه بشود راه بـاز است اگر در اتـاقی که جـای هزار نفر هست اینها همه شان متواضع باشـند کاملاً جا باز است اما اگر دو نفر ـ خـدای ناکرده ـ خودبین باشـند اول دعواست بالأخره برای اینکه آنجا یک جا برای کُرسی است یک جا جای بالاست دیگر, در رذالت درگیری هست ولی در فضیلت درگیری نیست لذا می فرماید اگر شما خواستید مسابقه بدهید در علم و تقوا و معارف این میدانِ مسابقه به اندازه ی آسمان و زمین باز است خب حالا اگر کسی خواست خیابـانی که به انـدازه ی آسـمان و زمین است برود هر چه تنـدتر برود جا برای تصادف نیست (سَارِعُوا إِلَی مَغْفِرَهٍ مِن رَبِّکُمْ وَجَنَّهٍ) که (عَرْضُـهَا السَّمـاوَاتُ وَالْأَرْضُ) حالاـ اگر مسابقه ای به انـدازه ی نظام کیهانی باشـد خب هر کسـی هر چه تند بخواهـد برود راه آزاد است دیگر این دیگر جـا برای برخـورد نیست که تزاحم و تصـادف و امثـال ذلـک نیست کسـی مزاحم کسـی نیست اعلم بودن, اتقـا بودن, اعـدل بودن راه را وسیـع می کنـد اما اگر کسـی ـ خـدای ناکرده ـ خودبین بود با دومی دعوایش می شود دیگر.

راهِ فضیلت باز است انسان باید هجرت کند چون راه خیلی وسیع است دستور سرعت دادند هیچ نگفتند کُند کنید درجه بیست بروید ۱۲۰ بروید ۱۲۰۰ بروید ۲۲۰۰ بروید این طور نیست (سَارِعُوا) این طور نیست که حدّ مشخصی داشته باشد منتها باید در مسیر باشد البته, اگر کسی تشخیص داد صراط مستقیم کجاست آن وقت هر چه تندتر بهتر. عمده آن است که بسیاری از ماها در تشخیص صراط مستقیم دچار غفلتیم گاهی یمین گاهی شمال «الیمین والشمال مضلّه والوسطی هو الجاده» ما توده ی ماها برای ماها گفته شد «خیر الامور اوسطها» اما وقتی کسی نظیر اهل بیت(علیهم السلام) در متن صراط مستقیم است آنجا دیگر سخن از «خیر الامور اوسطها» نیست «خیر الامور أکثرها و أشدّها و أوفرها و أعلاها» و کذا و کذا و کذا اینکه در دعای کمیل می گوییم خدایا! «أحسنهم منزله منک و أخصتهم زلفه لدیک وأقربهم» کذا و کذا اینجاست که می گویند «تا سر رود به سر برو تا پا به پا بپو» هر چه تندتر بهتر اگر کسی مثل حسن بن علی(سلام الله علیه) شد چون در متن صراط مستقیم است اگر چندین بار اموالش را تقسیم بکند بین خود و فقرا این عدل است نه اسراف, اگر چندین بار کلّ مالش را به دیگری بدهد عدل است نه اسراف این در صراط است صراط که دیگر چپ و راست ندارد که, اسراف و تبذیر ندارد که. ماها چون نمی دانیم و نمی توانیم و در صراط نیستیم برای ما «خیر الامور اوسطها» است اما آنها که در متن صراط اند در زیارت جامعه کبیر در این روایت قدسی عرض می کنیم «أنتم الصراط الأقوم» خب خود صراط مستقیم را که نمی شود گفت آقا تندتر کندتر نرو که, چپ و راست نرو که, اصلاً چپ و راست ندارد اینکه او «کلتی یدیه یمین» است بنابراین اگر کلّ اموال را هم عطا کند صراط مستقیم است.

پرسش:؟پاسخ: بله, این برای آن است که او را حضرت را به صراط مستقیم بودنِ او آشنا کند حالا که به صراط مستقیم هستید دیگر یک وقت است که نه تنها سهمیه خودش را سهمیه بچه های خودش هم به کافر می دهد مثل وجود مبارک حضرت امیر خب در جریان قصّه ی هل اتی این ذوات قدسی سه روز روزه گرفته خب مستحضرید که وجود مبارک حضرت امیر یا حالا قرض کرده یا هر چه بود بالأخره مقداری جو تهیه کرده دستاس منزلی شده نان شده هنگام افطار رسیده خب وجود مبارک حضرت امیر و وجود مبارک زهرا(سلام الله علیهما) اینها بالغ و اینها, فزّه هم که در خدمتشان بود ولی حسنین بچّه بودند دیگر, انفاقِ سهمیه ی واجب النفقه بر اساس چه معیاری است آن هم به چه کسی؟ به کافر یعنی به کافر, فرمود: (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) به چه کسی؟ (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً) این اسیر چه کسی بود؟ در مدینه ما مسلمان اسیر داشتیم یا در جنگهایی که با کفار داشتند از آنها اسیر می گرفتند مگر مسلمانهای مدینه اسیر می شدند این مشرکین و کفاری بودند که در جنگها به اسارت مسلمین در می آمدند ممکن است این اسیر وقتی آمده به مدینه اسلام آورده باشد ولی بالأخره ظاهرش این بود که کافر است دیگر این می شود علی. غرض این است که اگر کسی در صراط بود نمی شود به او گفتند کُندتر, تندتر نرو کُند برو قدری آرام تر این نیست بله به ما هم می شود گفت کندتر برو تندتر برو, چپ نرو راست برو, اما اگر کسی در متن صراط بود این «خیر الأمور أكثرها» است «و أوفرها» است چه اینکه خودش در دعای کمیل به ما آموخت. حالا فرمود اینها سرعت می گیرند حالا که سرعت گرفتند جلو هم می زنند (وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) ما یک سرعت داریم یک طایفه از آیات است, یک سبقت داریم (فَاسْتَبِقُوا) یعنی جلو بزن بگو من می خواهم بالاتر باشم در چه چیزی بالاتر باشم؟

عـدالت, تقوا, ادب, تواضع اینکه عیب نـدارد که, امـا اگر بگوییم من می خواهم بهـتر از او بـاشم این هوس است ولی من می خواهم مؤدّب تر از او بـاشم می خواهم بـاتقواتر از او بـاشم اینکه ادبِ الهی است اینکه بـد نیست ما یک (سَابِقُوا) داریم یک (سَارِعُوا) داریم (سَارِعُوا) یعنی تا می توانی بـدو, (سَابِقُوا) یعنی تا می توانی جلو بزن اینکه بد نیست که خیلیها عالم اند شـما می خواهید أعلم بشوید خب این خیلی خوب است خیلیها متّقی اند شما می خواهید أتقیٰ بشویم أعدل بشوید چیز بسیار خوبی است اینکه بد نیست چون شـما می خواهیم مؤدّب تر باشـی متواضع تر باشـی اینکه بد نیست حالا که سبقت گرفتی نگو که به من چه! این (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) آن مرحله ی پنجم است پس «المعرفه ثمّ الهجره ثمّ السـرعه ثمّ السـبقه ثمّ الامامه» که این یـک جلـد از بحثهـای تفسـیر موضوعی بود. امـامت یعنی حالا که جلو افتادی به فکر مردم باش نیکان را جـذب بکن (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) این چیز خوبی است خـدایا! آن توفیق را بـده که بفهمهای جامعه به من اقتـدا کننـد اینکه بـد نیست خـدایا! آن توفیق را به من بـده که من الگو بـاشم برای خوبـان جامعه اینکه چیز بـد نیست من الگو بشوم برای مؤدّبان جامعه اینکه چیز بد نیست به ما گفتنـد بخواهیـد, مردان الهی چند چیز را از ذات اقدس الهی مسئلت می کنند یکی اش این است (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) من امـامِ پرهیزکـاران بـاشم امـام العلماء باشم, امام المتّقین باشم, امام العادلین باشم این چیز خوبی است که, فرمود این گروه انـد که نه تنها اهل مسارعت انـد بلکه اهل سـبقت اند می خواهند جلو بزنند خب جلو بزنند دیگر اینکه چیز بدی نیست که, اگر کسـی خواست جلو بزند در ادب, در تقوا این نه تنها مزاحم کسـی نیست دیگران را هم کمک می کند که امیدواریم _ ان شاءالله _ نصیب همه بشود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۵ تا ۶۲ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

(أَيَحْسَبُونَ أَنَّ مَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ (۵۵) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ هُم مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ يُشْرِكُونَ (۵۹) وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰) أُولئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (۶۱) وَلاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (۶۲)

پیام مشترک انبیا(علیهم السلام) را بعد از اینکه بیان فرمود و همگان را به وحدت دینی دعوت کرده است فرمود یک عدّه از این فضیلت فاصله گرفتند و دعوای خاص داشتند آن گاه فرمود نگاهِ اینها درباره ی مسائل اخلاقی, حقوقی و مانند آن فرق می کند سرّش آن است که ارزشهای اخلاقی و حقوقی را آن دانشهای حکمتِ نظری تأمین می کند گرچه مسئله ی جهان بینی یعنی اینکه از بود و نبود عالَم بحث می کند با مسائل اخلاقی و حقوقی که از باید و نباید بحث می کند جداست لکن یکی فرع است و دیگری اصل.

حکمتِ عملی تابع حکمت نظری است اگر کسی نگاهش به جهان این بود که در جهان مبدأیی هست معادی هست انسان دارای روحِ مجرّد است و مرگ به معنای هجرتِ از یک عالَم به عالم دیگر است و انسان هرگز از بین نمی رود و همه ی عقاید و اخلاق او زنده است بر اساس این جهان بینی یک سلسله مسائل ارزشیِ اخلاق و حقوق و مانند آن مطرح است و اگر جهان بینی کسی این بود که ــ معاذ الله ــ در جهان مبدأ و منتها, آغاز و انجامی نیست توحید و معادی نیست قهراً وحی و نبوّتی هم نخواهد بود و نشئه عالَم همین نشئه طبیعت است و انسان از گهواره است تا گور نه قبل از گهواره عالمی بود و نه از گور عالَم دیگر, اگر نگاهش به جهان و انسان به این صورت بود آن مسائل اخلاقی و حقوقی را به طرز دیگر می بیند.

ص: ۹۷۲

مطلبِ دیگر آن است که مفاهیم کلّیِ عدل, حق, صِدق, خیر, حُسن و حَسَن و مانند آن اینها مورد قبول همه ی جوامع بشری است حق, خیر است و عدل, خیر است صِدق, خیر است حَسَن, خیر است اینها, اما در تعریف اینها و تطبیق این مفاهیم بر مصادیق اختلاف فراوانی است در این بخش از قرآن دو جهان بینی را اول مطرح فرمود آن گاه دو حکمتِ عملی را دو سلسله اخلاق و حقوق را جداگانه طرح کرد. آنها که موحّدانه جهان را می بینند برای انسان جاودانگی قائل اند روحِ مجرّد قائل اند آنها خیر را در چیز دیگر می بینند سرعتِ در خیر را در چیز دیگر می بینند و سبقتِ به سوی خیر را هم در چیز دیگر می بینند آنها که جهان را در محدوده ی طبیعت خلاصه می کنند و انسان را بین همین دو حدّ گهواره و گور می بینند و مراحل بعدی را انکار می کنند آنها خیر را, عدل را, صِدق را, حق را و مانند آن را طرز دیگر تفسیر می کنند. اینکه فرمود: (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ) آن گاه کسانی که موحّدند کسانی که از شرک منزّه اند نظر آنها را جداگانه بیان کرد معلوم می شود که ملحدان و مشرکان نظر دیگری دارند این چنین نیست که حکمتِ عملی یعنی اخلاق و حقوق و

سیاست و مسائل اجتماعی جدای از جهان بینی باشد البته قبلاً هم چندین بار گذشت که حکمتِ نظری اگر قیاسی تشکیل بدهد که هر دو مقدمه ی او از بود و نبود سخن می گوید هرگز نتیجه ی باید نمی دهد چه اینکه اگر حکمتِ عملی قیاسی تشکیل بدهد که هر دو مقدمه ی او از باید و نباید سخن می گوید هرگز نتیجه ی بود و نبود نمی دهد ولی اگر قیاسی داشتیم که یک مقدمه اش بود و نبود بود مقدمه ی دیگرش باید و نباید یقیناً نتیجه ی باید می دهد و چنین قیاسی هم حتماً باید داشته و داریم.

ص: ۹۷۳

انسـان موجودی است مجرّد این مربوط به بود و نبود برمی گردد و بایـد برای موجود مجرّد کمـالِ جاودانه تهیّه کرد پس برای انسان بایـد کمالِ جاودانه تهیّه کرد. این بایـد را از این قیاسِ مؤلّف از بود و نبود و بایـد و نبایـد گرفته شده بعد گفته می شود دنیا نشـئه فناست آنچه می ماند نشئه آخرت است باید رهتوشه آخرت را هم تهیه کرد و مانند آن. طبق رهنمود قرآن کریم هم (مَا عِنـدَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِنـدَ اللَّهِ بَاقٍ) بنابراین بایـد معارفِ اعتقادیِ صـحیح, اخلاق صالـح که انبیا آوردند احکامی که کتاب و سنّت مشـخص کرده است حقوقی را که عقل و نقل تبیین کردنـد فراهم کرد. در این بخش هم جهان بینیِ هر دو گروه را ذکر فرمود که به حکمتِ نظری برمی گردد هم مسئله ی اخلاـق و حقوقِ آنهـا را ذکر کرد که حکمتِ عملی برمی گردد آنها که (أَيَحْسَبُونَ أَنَّ مَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ) کسـانی انـد که قبلاً جهـان بینی آنهـا را در آیه ی ۳۷ همین سـوره ی مبـارکه ی «مؤمنون» بیان کرد که گفتند: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ) اینها آغاز و انجام عالم را منکرند جهان را در محـدوده ی طبیعت خلاصه می دانند و انسان را همین می پندارند که در تالار تشـریح ارباً اربا می شود و حیاتِ انسان را هم بین گهواره و گور می دانـد و دیگر هیـچ آن گـاه خیرِ چنین موجودی هم در مال و فرزنـد و جاه و ثروت است دیگر, این دیگر کوثر نمی شناسد این فقط تکاثر می داند.. اگر کسی جهان بینی او این بود (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ) این حکمتِ نظری آن حکمت عملی را به دنبـال دارد, امـا اگر مردان الهی از رهنمود عقـل و نقل کمک گرفتنـد و گفتنـد که انسـان یک مسافر ابـدی است و گهواره و گور یک منزل از منزلِ طولانی انسانی است که (كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ) ایـن برای هر نشئه یـک برنـامه ی خاصّـی خواهـد داشت قهراً در قرآن کریم راهی که برای این گروه دوم مشـخص فرمود با جهان بینی اینها هماهنگ است لذا فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ هُم مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ ◻ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ◻ وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ يُشْرِكُونَ) که به هیچ وجه شـرک نمی ورزند نه شـرکِ اعتقادی نه شـرکِ عملی مثل ریا و سُـمعه و امثال ذلک این گروه (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ◻ أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ) اینها اهل خیرند.

آیه ی سوره ی مبارکه ی «تغابن» در بحث دیروز به این صورت اشاره شد که آیه ی ۱۴ سوره ی مبارکه ی «تغابن» این است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلاَدِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ) نه «أموالكم» سخن از ازواج و اولاد است (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلاَدِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ) این به نحو موجبه ی جزئیه است آنکه به نحو موجبه ی کلیه است آیه ی ۱۵ سوره ی «تغابن» است که (أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ) خب یک موجبه ی کلیه است که آنچه شما دارید آزمون است نه نشانه ی خیر, یک موجبه جزئیه این است که بعضی از همسرها و بعضی از اولاد دشمنِ پدرند دشمن همسرند و مانند آن, خب پس اینها یا آزمون اند یا دشمن هیچ کدام خیر نیستند خیر آن است که انسان با آنها با عدل و مِهر رفتار بکند, بنابراین آن که تکاثر را خیر می داند بر اساس آ ن حکمت نظری است که جهان را در محدوده ی (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) خلاصه می کند آن که کوثر را خیر می داند بر اساس اینکه (إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ) یک موجود ابدی یک کالای ابدی می خواهد او می گوید: (مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ) من که یک موجود باقی و جاودانه هستم باید یک چیز جاودانه داشته باشم وگرنه بین راه خالی ام خب یک عدّه هستند که در قیامت عاری محشور می شوند گرسنه محشور می شوند در بحثهای قبل هم مکرّر این آیات گذشت که بشر در هر مرحله ای باشد بالأخره بدن دارد و حاجتمند است غذا می خواهد, مسکن می خواهد, پوشاک می خواهد همه چیز نیاز دارد در دنیا این موارد نیاز خود را با ضوابط یا با روابط حل می کند اگر بزرگسال است با خرید و فروش و با اجاره و با عقود اسلامی حل می کند اگر خردسال یا کهنسال است با روابط حل می کند پدری دارد مادری دارد فرزندی دارد برادری دارد دوستی دارد مشکل او را حل می کند گاهی هم با هر دو اصل مشکلاتش را حل می کند این بحث دنیاست, اما همین که دنیا سپری شد نه ضوابطی در کار است نه روابطی, نه با عقود اسلامی انسان می تواند چیزی را بخرد چیزی را بفروشد اجاره کند و مانند آن نه کسی به داد کسی می رسد فرمود: (لاَ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ) این بیع عنوان جامع عقود اسلامی است یعنی هیچ عقدی از عقود تجاری بعد از مرگ نیست که انسان چیزی را بخرد یا بفروشد یا اجاره کند یا مضارعه کند مساقات کند کشاورزی کند دامداری کند اینها نیست کسی هم که به داد کسی نمی رسد با روابط و خُلّه و خلیل و دوست بازی هم که نمی شود کسی پسرِ کسی باشد برادر کسی باشد فرمود: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) خب اگر نیاز است چه اینکه است, اگر ضوابط نیست چه اینکه نیست, اگر روابط نیست چه اینکه نیست انسان که با دست خالی نمی تواند برود که, لذا انسان چاره جز این ندارد که بر اساس (تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى) حرکت کند هر کسی می رود باید همراه خودش ببرد این چنین نیست که کسی به داد کسی برسد که خب بالأخره ما هستیم و بدن هست و نیاز هست این می شود عقل. این حرف را عقل نظری می زند بر اساس آن جهان بینی عقل عملی که اصطلاح بر این شد که نیروی اجرایی باشد برای اینکه با این روایاتی که دارد «العقل ما عُبد به الرّحمن واکتسب به الجنان» هماهنگ تر است.

عقل, طبق این روایات نیروی اجرایی است عقل چیزی است که با او انسان عبادت می کند بهشت کسب می کند خب وقتی بهشت کسب کرد محصولِ کسب او را به او می دهند دیگر حالا ـ این بهشت که اختصاصی به جنّت آخرت ندارد این جنّت برزخی که «القبر روضه مِن ریاض الجنّه» این را شامل می شود دیگر خب انسان یک جای خوب فراهم کرده قرآ ن هم دارد کسی که مؤمن باشد و عمل صالح داشته باشد اینها (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) اینها خانه دارند فرش کرده آماده می روند به سراغ او دیگر لازم نیست بخرند یا لازم نیست از کسی بگیرند تا بگوییم (لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ) اینها (فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ) برای خودشان آماده می کنند چون «العقل ما عُبد به الرّحمن واکتسب به الجنان» نیروی اجرایی است لذا عقل عملی عبارت از نیروی کار است و در تعبیر سوره ی مبارکه ی «بقره» و مانند آن دارد که (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) آن سفاهت را هم در برابر این عقل می داند یعنی کسی که از روش ابراهیم خلیل فاصله گرفته این سفیه است البته آن اگرچه می تواند آن شامل عقل نظری هم بشود, بنابراین عقل آن است که بتوان با او بهشت کسب کرد اگر در صحنه ی درون در این جنگِ دائمیِ نوم و یَقظه که ۷۵ تیرانداز از یک طرف ۷۵ تیرانداز از طرف دیگر دائماً در جنگ اند اگر در این جنگِ فراگیر عقلِ عملی پیروز شد فتوای خود را از عقل نظری و براهین نقلی می گیرد و اگر ــ خدای ناکرده ــ شهوت و غضب پیروز شدند فتوای خودشان را از وهم و خیال می گیرند نه از عقل, دهن عقل را می بندند می گویند هر چه ما گفتیم تو باید فتوا بدهی, اگر کسی ــ معاذ الله ــ در جبهه ی جهاد درونی شکست خورد و عقلش اسیر شد و آن شهوت و غضب امیر شدند از عقلِ عملی که کاری ساخته نیست هیچ, از عقلِ نظری بهره های سوء فراوانی برده می شود اگر ــ معاذ الله ــ این تحصیل کرده ی حوزوی بود از او می خواهند که دین تراشی کند نِحله تراشی کند تنبّی در برابر انبیا را بازی در بیاورد همه ی این نحله های مجعول از همین عقلِ نظری به اسارت گرفته شده در آمده دیگر, قبلاً هم گذشت اگر آمار انبیا زیاد است آمار متنبّیان اگر بیشتر نباشد کمتر نیست متنبّیان همین تحصیل کرده های حوزوی و امثال حوزوی اند دیگر وگرنه آدم عادی که نمی تواند داعی نبوّت داشته باشد یا دینِ جعلی بتراشد کسی دین جعلی می تراشد, کسی نبوّت جعلی می تراشد یا کسی مذهب و مکتب جعلی می تراشد که این اطلاعات را داشته باشد این عقلِ نظری تحصیل کرده ی در دیار علوم این وقتی در جبهه ی جهاد اکبر به اسارت در آمد حرف شهوت و غضب دستور داد او می نویسد لذا آن جلد دوم ملل و نحل را که ابن هضم شهرستانی نوشتند محصول کار همینهاست دیگر و اگر این شکست خورده حوزوی نبود و دانشگاهی بود او را هم می گویند تمام علومی را که درباره ی نیروی هسته ای و اتمی و اینها ساختی این را باید در ساختن بمب برای انفجار و بمب افکنها و کیفیت کشتار مردم ژاپن و امثال ژاپن به کار بگیری این هم می گوید چشم, خب این تحصیلاتش را دو دستی در اختیار شهوت و غضب قرار می دهد چون به اسارت آمده, در جبهه ی درون تلاش و کوشش شهوت و غضب این نیست که آن نیروی علمی را بکُشند مثل بیرون, می خواهند اسیر بگیرند و از او استفاده کنند.

بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «کم مِن عقلٍ اسیرٍ تحت هویً امیر» همین است خب اگر آن شده امّاره ی بالسّوء اینکه تنها به وهم و خیال دستور نمی دهد که شما چنین مذهبی را بتراش یا چنین کاری را انجام بده به عقل نظری هم می گوید که تو هر چه خواسته شهوت است باید فراهم بکنی او هم همین کار را می کند, بنابراین قرآن کریم مسائل حقوقی را مسائل اخلاقی را و مانند آن را می فرماید اینها تابع آن جهان بینی اند اگر کسی جهان بینی اش ــ معاذ الله ــ این بود ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا﴾ این تکاثر را خیر می پندارد و اگر جهان بینی اش این بود که ﴿إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلَاقِیهِ﴾ این کوثر را خیر می داند سرعتش هم به طرف این امور یاد شده است سبقتش هم به طرف این امور یاد شده است. بعد از اینکه این صحنه ها را ترسیم کرد فرمود اینها برای شما آسان است ما این را که گفتیم بیش از اندازه ی توانِ شما قانون وضع نکردیم ﴿لَا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ این اصلِ بعدی که فرمود ما هیچ کسی را بیش از اندازه ی او مکلّف نمی کنیم ناظر به همین است آیه ی ۶۲ همین سور ه این است که ﴿لَا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ نه در طبقه بندی ما بیش از اندازه حکم می کنیم نه در مسائل فردی. در طبقه بندی که ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ﴾ تمام احکام برابر با قِسط و عدل و آسان بودن است که برای همه است. از نظر طبقه بندی که بعضیها که در راه اند جزء ابرارند برای آنها یک سلسله وظایف میسور قرار دادیم آنها که بالاتر از ابرارند جزء مقرّبین اند برای آنها هم یک سلسله وسایل مناسب حال آنها قرار دادیم این از نظر درجه بندی از نظر حالات خاصّ ی که برای افراد پیش می آید از مسافر و حاضر, بیمار و سالم آنجا فرمود خب اگر نماز برای شما ایستاده دشوار است نشسته, اینکه ﴿الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ﴾ گرچه مربوط به نماز نیست به حسب ظاهر ولی روایاتی این را تطبیق کرده بر حالات گوناگون نمازگزار بعضیها هستند که نماز ایستاده برایشان آسان است بعضیها هستند ایستاده برایشان دشوار است باید نشسته نماز بخوانند بعضیها هستند در حال پهلو باید نماز بخوانند فرمود حالات یکسان است پس در هیچ حالتی در هیچ مقطعی نه در نماز نه در مقدمات نماز, نه در روزه نه در مقات روزه خارج از وُسع تکلیفی نکرده است ﴿لَا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ بنابراین آسان است و دشوار هم نیست به هیچ وجه.

ص: ۹۷۷

مطلب بعدی آن است که در این جمله که فرمود: (وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ يُشْرِكُونَ) همان طوری که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در تفسیر نورانی المیزان این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) را نقل کرده است که برای خدا هیچ شریکی نیست این یک سخن لطیفی است که در نامه های حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که حضرت به فرزندش(سلام الله علیهما) می فرماید.

پرسش:؟پاسخ: معرفت شناسی غیر از جهان بینی و غیر از ایدئولوژی است معرفت شناسی این است که ابزار معرفت ما چیست آیا حس است.

پرسش:؟پاسخ: آخر اینها با هم مقابل هم نیستند.

معرفت شناسی درجاتی دارد حس و تجربه ی حسّی یک مرحله است بالاتر از آنها نیمه تجربی مثل ریاضی است بالاتر از آنها تجریدی, تجریدی یعنی تجریدی که در فلسفه و کلام مطرح است یک مرحله است بالاتر از آن عرفان نظری است که تجربیِ ناب است و بالاتر از او شهود است که مربوط به عرفان عملی است اینها به معرفت شناسی برمی گردد اما آن معروف و آ ن رشته ی فنّی که انسان درباره ی آنها می اندیشد یا مربوط به بود و نبود است یا مربوط به باید و نباید. آنچه حکمت نظری است جهان بینی است یعنی در عالَم چه چیزی هست چه چیزی نیست کاری به ما ندارد که ما چه باید بکنیم این می شود حکمت نظری, اما حکمت عملی که از او گاهی به ایدئولوژی هم یاد می شود این است که ما باید چه بکنیم چه چیزی باید چه چیزی نباید این ایدئولوژی به اصطلاح به این معنا یعنی حکمت عملی این فرعِ حکمت نظری است اگر در جهان خدایی باشد چه اینکه هست قیامتی باشد چه اینکه هست وحی و نبوّتی باشد چه اینکه هست بنابراین باید و نباید ما مشخص است که چه باید بکنیم, اگر ــ معاذ الله ــ نباشد باید و نبایدِ ما همین است که (أَيَحْسَبُونَ أَنَّ مَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) خب.

معرفت شناسی چیز دیگر است جهان بینی چیز دیگر است ایـدئولوژی چیز دیگر معرفت شناسـی مراحل پنـج گانه ای دارد که گفته شـد, معلوم یـا جهان بینی است یعنی آن رشـته های علمی یکی هم حکمت ایـدئولوژی است جهان بینی این است که در عـالَم چـه چیزی هسـت چـه چیزی نیست ایـدئولوژی این است که چه بایـد کرد چه نبایـد کرد معرفت شناسـی این است که ما جهان را چطور بشناسیم یا باید و نباید را چطور بشناسیم این یک چیز دیگر است آنها یک چیز دیگر است خب.

(أُولئِکَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) بنابراین اگر کسـی جهان بینی او الهی بود این امور یادشـده را خیر می داند و اگر جهان بینی او بر اساس (إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الـدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا) بود آن امور را خیر می دانـد پس تکاثر خیر است نزد کسـی که می گویـد (إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الـدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَـا) کوثر خیر است نزد کسـی که می گویـد که (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ) بعـد از اینکه این قصّه ی دوم را فرمود, فرمود این کـار سـختی نیست مـا برای هر کسـی یـک کـار آسانی را در نظر گرفـتیم. در آن بیـان نـورانی حضـرت امیر این بود که اگر خـدای سـبحان شـریکی می داشت ــ معـاذ الله ــ آن شـریک برای هدایت و تربیتِ شـما پیامبری می فرسـتاد چون همه ی پیامبران آمدند گفتند که بیش از یک خدا نیست معلوم می شود خدای دیگری نیست چرا؟ زیرا اگر ــ معاذ الله ــ خـدای دیگری بود خـدا بایـد به فکر مخلوق خود باشـد و او را بپروراند این مقدم و تالی, «لکن التّالی باطل فالمقـدم مثله» چون هیچ کسـی از غیر خدای واحد احد نیامده معلوم می شود غیر از خدای واحد احد, احدی نیست.

ص: ۹۷۹

وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در آن نامه برای نفی شرک و اثبات توحید ذکر فرمودند. خب پس هر کسی وسعی دارد اگر وسع دارد به ما گفتند که (سَارِعُوا) یا (سَابِقُوا) این هم وسع ماست منتها در بحث دیروز به این نتیجه رسیدیم که این مراحل پنج گانه راهش برای همه باز است یعنی اول معرفت است بعد هجرت است بعد سرعت است بعد سبقت است بعد امامت, اینکه گفته می شود (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) این بهره برای همه است اختصاصی به اوحدیّ از انسانها ندارد ممکن است کسی اعضای خانواده ی او که اهل تقوا هستند او امام متّقین باشد در محدوده ی خانواده, اگر یک مقدار وسیع تر بود امام متّقین باشد در محدوده ی محل و اهل مسجد و اگر وسیع تر بود که مرحله ی برتر (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) نیازی نیست که ما بگوییم یک قرائت دیگر درست است و آن این است که «واجعل لنا من المتّقین اماما» این چنین نیست که همیشه ما مأمور باشیم که دنباله رو باشیم به ما گفتند تا می توانید جلو بروید نه دنباله رو امام باشید نه مأموم, مأموم شدن که هنر نیست امام شدن هنر است بخواهید و می شوید (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) ما یک امامِ عصر داریم که امام همه است و آن وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) است در هر زمانی یکی از این دوازده امام(سلام الله علیهم) امام بودند آنها حسابشان جداست آن بر اساس (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) «نبوّته, ولایته, امامته» آن دیگر به نصّ است و به نثر است و از حوزه ی ما خارج است اما این امامت و رهبریِ علمی و رهبری عملی برای همه ی ما مقدور است به ما گفتند (سَارِعُوا), اما نه تنها به سرعت اکتفا کرده باشند به ما گفتند (سَابِقُوا) سعی کنید جلو بزنید حالا که جلو زدید پیشرو شدید زودتر رفتید آنجا ننشینید به فکر باشید که دیگران را هم دریابید (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) خدایا! آن توفیق را بده که من رهبری یک عدّه را به عهده بگیرم خب اگر کسی در مسجدی, در حسینیه ای, در محلّه ای رهبری فکری و رهبری عملی عدّه ای را به عهده گرفت که پرهیزکاران آن محل به او اقتدا کردند این دعایش مستجاب شد برای اینکه گفت (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) اما اگر گفت من که به اینجا رسیدم باید به خودم بپردازم این در حقیقت به آخرین مرحله و به قلّه ی این دستورها راه نیافت این فقط سبقت گرفته جلو افتاد و جلو افتادنِ بی خاصیّتی خب حالا جلو افتادی بیش از دیگران چیز یاد گرفتی بیش از دیگران عمل کردی خب به فکر دیگران باش اینکه قرآن کریم از شهدا به این نام یاد می برد این تقریباً مصداقِ عملی (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) است:

درباره ی شـهدا این دو آیه سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و «بقره» که مکرّر گـذشت این است که اینها همیشه به فکر راهیانِ راه خودشان اند دیگر نمی گویند ما که حالا آمدیم اینجا به روح و ریحان رسـیدیم به «روضه مِن ریاض الجنّه» رسـیدیم دیگر کـاری به آینـدگان نـداریم برای اینکه اینهـا دائمـاً به صورت فعـل مضارع یاد شـده است (وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم) اسـتبشار یعنی درخواست بشارت و مژده, از چه کسـی بشارت و مژده طلب می کننـد؟ از خدا, چه عرض می کنند؟ عرض می کننـد خـدایا مژده ما را بده اینها که راهیان راه ما هسـتند ما جلو رفتیم و رهبریِ اینها را به عهده گرفتیم که اینها به دنبال ما راه بیفتند الآن کجا هستند چند کیلومتر مانده به ما برسند (وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم) که این (بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم) عدمِ مَلکه است آنهایی که ـ خدای ناکرده ـ راهیِ راه شـهدا نبودند اینها در خانه هایشان ایسـتاده اند یا در منزلهایشان آرمیده اند اینها که حرکت نکردنـد کسـی که حرکت نکند که نمی گویند هنوز نرسـید که این (بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم) عدم ملکه اسـت اگر کسـی در منزلش خوابیده یا دارد استراحت می کند به او نمی گویند هنوز نرسـید کسـی که راه افتاده در بین راه است می گویند هنوز نرسـید. شـهدا با آنهایی که راکد و جامدند که کاری ندارند آنهایی که راهیان راه شهدا هستند شهدا, امامتِ این متّقیان را به عهـده دارند به خدا عرض می کنند خدایا! اینها کجا هسـتند در چه مرحله هسـتند؟ خب این یک سؤالِ اسـتفهامیِ محض نیست استعانت را هم به همراه دارد یعنی خدایا! کمکشان کن که زودتر به ما برسند, امامتِ آنها را به عهده دارند برای اینها امامِ حیّ و میّت ندارد.

ص: ۹۸۱

در زیـارت وجود مبـارک پیغمـبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این آیه را می خوانیم که (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ) این مضـمون را می خوانیم (فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِيماً) الآن در زیارت نامه ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این آیه هست دیگر یعنی خدا فرمود اگر اینها گناه کردند توبه کردند از خدا درخواست مغفرت کردند به حضور تو آمدند تو هم برای آنها استغفار کردی خدا می بخشد خب این شفاعت است این توسّل است در زیارت پیغمبر هم همه ی ما می خوانیم چه ما چه برادران اهل سنّت, خب اینکه امامت را دارد استغفار می کند حیّ و میّت که نـدارد که شـهدا هم همین طورنـد این شـهدا که مرتّب از خدای سبحان به صورت فعلِ مضارعِ مفید استمرار بشارت طلب می کننـد بـا درخواستِ اعانت و کمک همراه است به خـدا عرض می کننـد که اینها کجا هستند؟ اینها که گزارشگر و خبرنگار محض نیستند که ببیننـد الآن اینها چنـد کیلومتری اند که اینها بشارت می خواهند بشارت یعنی بشارت خب اگر اینها در راه بماننـد که بشارت نیست بشارت وقتی است که این مسافر به مقصـد برسـد خب رسیدنِ مسافر در راهِ دشوار و صعب العبور با عَقبه ی کعود به کمک الهی نیازمند است درست است که این تکلیف بیش از اندازه نیست ولی برای انسانهای عادی این عَقبه ی کعود است این فرمود: (فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) این بیـان نورانی امام رضا(سـلام الله علیه) که هنگامی که سفره ی غـذا پهن می شـد یک کاسه ی خالی طلب می کرد بعـد این آیه را قرائت می فرمود و از بهترین غذاهای آن سفره در این کاسه ی خـالی می ریخت و برای مستمندان می داد همیـن بـود دیگر, ظرف خـالی طلب می کرد می فرمـود: (فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ) فرمود عَقبه یعنی گردنه, یعنی کُتَل, یعنی پیچ و خم یعنی بالأخره راهی که خیلی صاف نیست فرمود حالا غـذاییً که شـما خوردید سیر شدید تَه مانده بود سُور را به دیگران بدهید که آن کارِ ساده است از همین اول اگر چیزی بدهیـد این عَقبه ی کعود است این آیه را قبلاً قرائت می فرمودنـد بعـد شروع می کردند به انفاق بالأخره راه, عَقبه ی کعود است تا کمک الهی نباشد بسیار سخت است اینها این کار را می کنند. فتحصّل که شهید تنها برای راه انـدازی دیگران خون نـداد برای رهـبریِ دیگران هم از ذات اقـدس الهی مـدد طلب می کنـد این می شود امـامت که (وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) البته اختصاصی به شهدا ندارد علمایی که مداد آنها افضل و ارجح از دِماء شهداست آنها هم می توانند در این کار سهیم باشند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۲ تا ۷۰ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(وَلاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (۶۲) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِن دُونِ ذلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (۶۳) حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (۶۴) لاَ تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُم مِنَّا لاَ تُنصَرُونَ (۶۵) قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُون (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ (۶۷) أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كَارِهُونَ (۷۰)

خطوط کلی معارف اعتقادی و وحی و نبوّت را بعد از اینکه تبیین فرمود, بیان فرمود که مردم از نظر جهان بینی دو گروه اند عدّه ای تمام هستی را در دنیا خلاصه می دانند و مرگ را پایان راه می پندارند و حقیقتِ انسان را بین گهواره و گور خلاصه می کنند و سعادت را در لذّت اَجوفین می دانند و مانند آن. آنها که جهان بینی شان همین است نظام ارزشی شان این است که (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) اما آنها که معتقدند جهان مبدئی دارد آغاز و انجامش (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ) است وقتی آغازی بود, انجامی بود, اوّلی بود, آخری بود قهراً بین اول و آخر راه است آن راه به نام صراط است آن صراط به نام دین است آن راهنما به نام پیغمبر است که ما را از مبدأ به معاد و از معاد به مبدأ آشنا می کند راه را به ما نشان می دهد اُسوه ی ما در پیمودن این راه است و مانند آن, نظام ارزشی آنها این خواهد بود که (إِنَّ الَّذِينَ هُم مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ) تا بخش پایانی که خوانده شد.

ص: ۹۸۳

صحنه ی قیامت نامه ی اعمالی هست که هیچ ظلمی در آن نامه نیست نقصی نیست در صحنه ی داوری هم نقصی نیست در دنیا تکلیف هست در آخرت حساب که «الیوم عملٌ و لا حساب و غداً حسابٌ و لا عمل» در نظام دنیا چیزی که بر خلاف استعدادها و خواسته های درونی باشد تنظیم نشده فرمود: (لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا) هیچ کس را به بیش از مقدار استطاعتش ما تکلیف نمی کنیم نه فردی و نه جمعی. به انسان غرایزی دادیم برای تأمین غرایز آنها راههای حلال فراوان است ما هرگز دستور ندادیم که غریزه ای را تعطیل کند یا بر او چیزی را تحمیل کند هر غریزه ای که خدای سبحان به انسان عطا کرد راهِ حلالِ تأمین آن غریزه را هم در جلوی او گذاشت و اگر یک وقت در یک مقطع زمانی در سفر یا غیر سفر در حالت استثنایی ضرورتی پیش آمد تکلیف را هم از او برمی دارد که «و ما اضطرّوا» که اگر یک وقت ضرورت نبود به مقدار نیاز تکلیف تأمین کننده است پس هیچ غریزه ای را اسلام تعطیل نکرده (یک) بلکه دستور تعدیل داده است (دو) اگر ضرورت پیش بینی نشده ای بر او تحمیل شد تکلیف هم از او گرفته می شود (این سه) پس (لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا) منتها انسان اگر بخواهد زندگیِ گیاهی نداشته باشد زندگیِ بالاتر از گیاه و زندگیِ حیوانی نداشته باشد بالاتر از حیوان یعنی زندگیِ انسانی داشته باشد باید یک سلسله پوششها را تحمل بکند یک سلسله آزمونها را هم پشت سر بگذارد بعضیها زندگی گیاهی دارند اینها

نباتِ بالفعل انـد نامیِ بالفعل انـد و حیوانِ بالقوّه هنوز مسائل عواطف و پدر و مادر و وهم و امثال ذلک برای او نیفتاد این فقط در سنّی است که فقط می توانـد خوب تغـذیه کنـد, بندسازی کند, خرامان باشد, جامه ی فاخر بپوشد و بیاراید این یک گیاهِ بالفعل است حیوانِ بالقوّه چون هنوز به حیاتِ عاطفی و امثال ذلک نرسید. از این مرحله که رشد کرد می شود حیوانِ بالفعل و انسـانِ بالقوّه یعنی اَکل و شـرب دارد, غریزه دارد به فکر نکاح و امثال ذلک است به فکر عاطفه ی فی الجمله ای که مناسب با فضای حیوانی او باشد است چون این عاطفه را همه ی حیوانات نسبت به فرزندانشان دارند نسبت به امور خانوادگی دارند ولی این حیوانِ بالفعل است و انسانِ بالقوّه, اگر در سایه ی عقل و نقلی که از وحی کمک گرفتنـد هدایت بشوند این انسانیّتش که بـالقوّه بـود کم کم بالفعـل می شـود. در این مقطع سوم است که به او فرمودنـد: «حُفّه الجَنّه بالمکـاره و حُفّه النّـار بالشـهوات» فرمودند اگر بخواهی از مرز حیاونِ بالفعل به انسانِ بالفعل برسـی یک سلسله آزمونهایی هست در این آزمونها بهشت در وسط هست اطرافش آزمونهـای تلـخ, جهنم در وسـط هست اطرافش آزمونهـای شـیرین, بهشت محفوف به رنجهـای آزمونیِ موقّت است که قابل تحمّل است کاملاً, جهنم محفوف به لـذّتهایی که دارای جاذبه ی کاذب انـد, اگر کسـی گرفتار این جاذبه های کـاذب شـد هر چه جلوتر رفت به جهنم نزدیـک تر می شود دفعتـاً می بینـد مشـتعل شـد هر چه این آزمونهـای به حسب ظـاهر دشوار را تحمل کند برای او آسان تر می شود دفعتاً متوجّه می شود که روح و ریحان نصیب او شد پس «حُفّه الجَنّه بالمکاره و حُفّه النّار بالشـهوات» اینکه با مکروهها همراه است از نظر نظری و اندیشه نسبت به وهم و خیال ممکن است مکروه باشد نسبت به عقل مطلوب است, نسبت به شـهوت و غضب ممکن است مکروه باشد نسبت به عقلِ عملی که «ما عُبد به الرّحمن واکتسب به الجنان» ممـدوح و محمود است لـذا بسـیاری از افراد «حُبّاً لله» این وظایف دینی را انجام می دهنـد لـذا در بخش اول این آیه فرمود: ﴿وَلاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا﴾ تا اینها بشونـد انسانِ بالفعل, بعـد فرمود این چنین نیست که عقاید و اخلاق و اعمال از بین رفته باشد و ما در صـحنه ی قیامت راهی برای محاسـبه نداشـته باشیم این طور نیست همه ی اینها محفوظ است ما کتابی داریم که اعمال در آن کتاب محفوظ است.

ص: ۹۸۴

جناب فخررازی می گوید که این کتاب برای چیست؟ اگر کسی خدای سبحان را به عنوان صادق پذیرفت که ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا﴾, ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِیثاً﴾ این نیازی به کتاب ندارد و اگر کسی خدا را به عنوان امینِ صادق قبول نکرد خب در قیامت ممکن است اعتراض بکند که اینها نوشته ی خود شماست این اشکال, بعد پاسخ می دهد بر اساس همان ﴿لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ﴾ که بالأخره خدای سبحان این صحنه را تنظیم کرده است که نامه ی اعمالی را تنظیم کند و به مردم نشان بدهد, لکن جریان کتاب همان طوری که در آیات سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و امثال ذلک گذشت از قبیل این دفترهای عادی نیست در قرآن کریم فرمود هر کس هر کاری انجام بدهد او را می بیند ﴿فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ۝ وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ﴾ حقیقتِ عمل را می بیند (این یک) چه کسی این حقیقت را به او نشان می دهد؟ فرمود این عمل حاضر می شود او می بیند ﴿یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً﴾ یک عدّه مأمورانی هستند که عمل را حاضر می کنند به او نشان می دهند این دو طایفه. خب یکی از آن کسانی که عمل را حاضر می کند یا مهم ترین کسی که عمل را حاضر می کند خود عامل است بلکه ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾, ﴿مَا أَحْضَرَتْ﴾ یعنی ﴿مَا أَحْضَرَتْ﴾ یعنی خود انسان با اردویی می آید همه ی اعمال را همراه خودش دارد این از جاهایی است که نکره در سیاق مثبت مفید عموم است انسان که تنها نمی آید که, وقتی انسان وارد صحنه ی قیامت شد از درون او همه ی این اعمال پَر می کشد این صحیفه ی نفس چیست؟ این جایگاه کجاست؟ این کتاب چیست که ﴿نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ کِتَاباً یَلْقَاهُ مَنشُوراً﴾ الآن بسته است یوم القیامه باز می شود که آن یوم النشور است نسبت به افراد, یوم النشور است نسبت به اعمال همه ی اعمالها باز می شود انسان متن عمل را می بیند. خب اگر خود انسان اعمال را می آورد به چه کسی اعتراض کند؟! این جناب فخررازی خیال کرده این هم نظیر دفتر بازرگانی است که می نویسند فلان کس این قدر نقد برده این قدر نسیه برده این قدر مانده خیال کرده کتابت یعنی این. خب اگر خود انسان اعمال را به همراه می آورد این کتاب الله است دیگر شهود هم که همراه اوست اعضا و جوارح شهودند مراحل شهودند آن زمین شاهد است آن زمان شاهد است جا برای انکار نیست تا شما بگویید که این شخص خدا را یا صادق می داند یا غیر صادق به آنجاها نمی رسد انسان متنِ عمل را در درون خودش دارد خب اگر ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾ هست اعضا و جوارح هم شاهدند گذشته از شهودِ بیرونی جا برای تکذیب نیست فرمود اصلاً ظلم در قیامت ذاتاً منتفی است ﴿لاَ ظُلْمَ الْیَوْمَ﴾ به نحو نفی جنس جا برای انکار نیست لذا فرمود ما کتابی داریم کاملاً حرف می زند و اینها هم مورد ظلم قرار نمی گیرند.

راهی برای انکـار اینهـا نیست چرا حالا ـ این حرفهـا را نمی فهمنـد؟ فرمـود انبیـایی که مـا فرسـتادیم مخصوصاً وجـود مبـارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اینهـا دو عنصـر محوری را ارائه کردنـد یکی دعوا, یکی دعوت. دعوایشان این است که ما پیغمبریم یعنی ادّعایشـان این است دعوتشـان هم به معـارف اعتقـادی است و به اخلاق است و به احکام است و به حقوق یعنی دین, پس دعوایی دارنـد ادّعایی دارنـد که ما پیامبریم دعوتی دارند که به اصول دین دعوت می کنند و در دعوا صادق اند در دعوت صادق انـد برای دعوا بیّنه دارنـد برای دعوت بیّنه دارنـد یکی معجزه است یکی برهان است با دست پُر آمدند خب چرا آنها نمی پذیرنـد؟ برای اینکه اینها در قبال مؤمنین دو گِیر دارنـد مؤمنان فرمود اینها هم حُسن فاعلی دارند هم حُسن فعلی, هم آدمهای خوبی انـد باورشان درست است عقیـده شان درست است هم کارِ خوب می کننـد چون معتقدنـد در برابر حق موضع نمی گیرند حق پذیرند حُسن فاعلی دارند مستکبِر نیستند متواضع هستند در برابر حق و اینها, حُسن فعلی شان هم این است که به اعمـال صالـح (وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) حُسن فعلی دارنـد این هم سوء فاعلی دارنـد هم سوء فعلی, هم بدعقیـده انـد هم بـدعمل, بدعقیـده انـد چون حق را انکار می کننـد بـدعمل انـد چون به فساد و گناه مبتلاینـد فرمود: (بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ مِنْ هـذَا) دل فرورفته است نسبت به این کتاب آسمانی و دعوا و دعوتش این راجع به سوء فاعلی, (وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِن دُونِ ذلِکَ) این مربوط به سوء فعلی هم کافرند هم معصیت کار, هم منکر حقّ اند هم بدعمل, در برابر مؤمنان که هم حُسن فاعلی داشتند برای اینکه (وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ) بودنـد, (وَالَّذِینَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ یُشْرِکُونَ) بودنـد هم حُسن فعلی داشتند که (یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) امـا این روح الحادی هم قبـح فعلی دارنـد چون در هر جا معصیت است اینها حضور دارنـد از این جهت اینهـا (وَهُمْ لَهَا عَامِلُونَ) اینها عاملِ معصیت انـد در برابر مؤمنان که عاملِ حسـنات انـد می فرمایـد ما به اینها مهلت می دهیم تا روزی که کیفر الهی برسـد (حَتَّی إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِیهِم) البته دیگران هم معذّب هستند اما مترفین بیش از دیگران یا اول آنها را تعـذیب می کننـد. در این قسـمت به ضـمیر غایب اکتفا شـده بعد به خطاب منتقل شده فرمود: (حَتَّی إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِیهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ یَجْأَرُونَ):

«جُئـار» آن نـاله و اسـتغاثه است حیوانی وقتی به تَله افتـاد نـاله اش بلنـد است و کمک می طلبـد این را می گوینـد «جُئار» خب فرمود اینها: (إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ) بعد از غیبت به خطاب التفات شده فرمود شما ناله می کنید از چه کسی کمک بگیرید؟ آنها که می گفتیـد: (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) که کاری از آنها ساخته نیست آنها که می گفتید: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) که کـاری از آنهـا سـاخته نیست کـار فقط از ذات اقـدس الهی است و به دسـتور خـدا مأموران الهی بایـد انجام بدهنـد که (لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ) چرا؟ چون (إِنَّكُم مِنَّا لَا تُنصَرُونَ) ناله نکنیـد برای اینکه محصول سـیّئات اعتقادی و عملیِ خودتان را داریـد می چشـید حالا براهینی که خـدا اقامه می کنـد, می فرمایـد: (قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ) آیات الهی بر شـما تلاوت می شد که عناصر محوری دین مخصوصاً دعوت و دعوا که او پیغمبر مدّعی نبوّت است(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و دعوت هم می کند (إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ) بود (بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) جدال احسن و امثال ذلک, آیات الهی بر شـما تلاوت می شد شما چند گروه بودید یا در چند مقطع چند کار می کردید یا یک نفر در فرصتهای مناسب گرفتار همین سیّئات بود یـک (فَكُنتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُون) به جـاهلیّت نُکوص داشتیـد رجوع داشتیـد ارتجاع بودیـد می شدیـد مرتجع و همین ارتجاعتان را تمدّن تلقّی می کردید (فَكُنتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُون) این «کان» مفید استمرار دارد یعنی سنّت سیّئه شما این بود که همیشه به عقب برمی گشتید این یک, دو (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ) در برابر وحی الهی در برابر قرآن برخورد مستکبرانه داشتید, سه شبها محفلی داشتید مجلسی داشتید دور هم می شدید برای دوتا کار: یکی برای فحش دادن یکی برای مسخره کردن «سامِر», عضو شب نشین را می گوینـد مُسامره یعنی شب نشینی این سـامر مثـل حاضـر مفرد و جمع در او یکسـان است این سامر مثل حاضر مفرد و جمع در او یکسان است این مسامره کردن و محفلی بودن و عضو شب نشینی بودن برای دو کار بود: یکی برای هِجر بود یکی برای حَجر بود هُجر یعنی فحش دادن حَجر یعنی مسخره کردن «إنّ الرجل لَيُهْجِر» که گفته شد یعنی دارد هزیان می گوید یعنی حرف باطل می زند _ معاذ الله .

ص: ۹۸۷

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) این یا مِن الهُجر است یا مِن الهَجر یعنی هَجر به معنی هزیان نه هَجر به معنی ترک. آن گروه از مؤمنان که قرآن را پذیرفته بودند اینها تا آنجا که ممکن بود در خدمت قرآن بودند در نمازها و غیر نماز سعی می کردند قرآن را حفظ بکنند تلاوت بکنند در نماز بخوانند و مانند آن اینها که پیروان حضرت اند قرآن را مهجور نکردند آنها که قوم بی دین بودند یعنی قریش که ایمان نیاوردند آنها قرآن را مهجور کردند یا مِن الهجر والفحش یا من الهَجر و الهزیان اینجا فرمود: (مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ) بعد فرمود مگر تدبّر نکردید ما که گفتیم (أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) چرا تدبّر نکردید با برهان با شما حرف زدیم, اگر بگویید که در گذشته نبود ما هیچ وقت کسی را بدون وحی نگذاشتیم یا پیغمبر بود یا امام بود یا علمای ربّانی بودند بالأخره کتاب در بین مردم بود ولو زمان فطرت, پیغمبر نبود ولی آثار دینی او بود شما عمداً (نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) کردید علمای تان را, رهبران مذهبی تان را خانه نشین کردید وگرنه هیچ ملّتی بدون رهبر الهی نیست حالا یا پیغمبر است یا امام است یا عالمان ربّانی اند بالأخره دین در بین مردم هست حالا یک وقت خود شما عمداً این را ترک کردید پشت سر گذاشتید (نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ) حرف دیگر است. فرمود: (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ) یا یک حرفِ تازه ای آمد که گذشته سابقه نداشت این هم که نبود گذشته هم سابقه داشت الآن هم سابقه دارد. در نوبتهای قبل اشاره شد که این گرفتار جاهلیّت اینها که تقلیدمحور بودند می گفتند چیزی را که نیاکان ما بپذیرند این حق است چیزی را که نیاکان ما نپذیرند این باطل است اینکه دوتا حرف داشتند یکی حق بودنِ جاهلیّت و بت پرستی یکی بطلان وحی ـ معاذ الله ـ بر اساس این دوتا جمله ای که از اینها به یادگار مانده است یکی درباره ی حق بودنِ بت پرستی می گفتند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ), (مُقْتَدُونَ) و مانند آن, یکی درباره ی بطلان دعوا و دعوت انبیا(علیه السلام) ـ معاذ الله ـ می گفتند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) نیاکان ما که این کار را نمی کردند خب چون آنها نمی کردند معلوم می شود این دین ـ معاذ الله ـ باطل است توحید باطل است این (مَا سَمِعْنَا):

دلیل بطلان حرف انبیا بود, چرا؟ برای اینکه جامعه ی تقلیدمحور یعنی تقلیدِ پوچ تقلید از آباء نه تقلیدِ حق, جامعه ی تقلیدمحور می گوید آنچه را که پدران ما می کردند به عنوان آثار باستانی برای ما حق است آنچه را اینها نمی کردند باطل است این دوتا جمله ی موجبه و سالبه برای اثبات حق بودنِ بت پرستی و حق نبودن توحید بود این یکی, از طرفی هم ممکن بود آن محقّقینشان این چنین برهان اقامه کنند که اگر این دین هست از طرف خداست و خدا مربّی بشر است برای بشر برنامه می فرستد چرا برای نسل قبل نفرستاد خب اگر حق بود باید در نسلهای گذشته باشد و چون در نسلهای گذشته نبود پس معلوم می شود ـ معاذ الله ـ حق نیست این یک تقلید دیگر, برای این تقلید فرمود نه, ﴿لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾ (یک) ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا﴾ (دو) هرگز در هیچ زمان و زمینی حکمِ الهی خالی نبود منتها حالا یا پیغمبر بود یا امام بود یا عالمان ربّانی بودند آنجا آن زمانی هم که پیغمبر بود مگر خود پیغمبر(علیه الصلاه و علیه السلام) حالا یا حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی(سلام الله علیهم) مگر خودشان به همه ی روستاها می رفتند یا ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا﴾ شد, ﴿انزلناهما بثالثین﴾ شد اینها را نماینده هایشان را می فرستادند اگر علمای ربّانی از طرف انبیا به منطقه ای بروند همان وصلِ قول خداست دیگر, بیان خدا را به اینها می رسانند پس نمی شود گفت زمانِ فطرت یعنی نه کتاب بود نه عالِم دینی بود هیچ نبود البته ممکن است در زمانی پیغمبر نیاید ولی نماینده های پیغمبر, علمای دین, کتاب الهی هست مگر اینکه عدّه ای به سوء اختیار خود ﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾ بشود. فرمود: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾ ما گفتیم تدبّر کنیم ﴿أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ﴾, ﴿يَتَفَكَّرُونَ﴾, ﴿يَعْقِلُونَ﴾ گفتیم ﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا﴾ آیاتش را, ﴿أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ که بخواهید بگویید که چون پدران ما نداشتند این باطل هست یا اگر حق بود برای پدران ما می فرستاد که به هر دو تقریب قابل بیان است و قابل دفع ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ﴾ ما که پیامبر را به زبان شما فرستادیم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ﴾ شما سابقه ی او, لاحقه ی او, اول او, آخر او, بهترین بیت, بیت او بود بهترین آبا و اجداد, آبا و اجداد او, بهترین روش, روش او بود این هم که می شناسید ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ﴾ یا نه, این کم کم این «أم» دیگر آن اتّصالش را از دست می دهد به صورت «أم» منقطه ظهور می کند ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ﴾ می گویند ـ معاذ الله ـ این دیوانه است دیوانه یعنی دیوزده یعنی جن زده خب این چنین نیست یکی از حرفهایشان همین است دیگر چون او را عقل می دانند او که نَکراست او را حق می دانند اینکه حق است او را باطل می پندارند وقتی الله را معبود ندانند ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾ را معبود بدانند درباره ی انسانی که مهدِ عقل است او هم تعبیر به جنون دارند بعد فرمود: ﴿بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كَارِهُونَ﴾ این حق آورد هم در دعوت حق است هم در دعوا حق است هم اینکه فرمود: ﴿أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ﴾ حق آورد چون معجزه در دست اوست هم اینکه فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ توحید را آورد معاد را آورد دعوتش برهانی است دعوتش حق است پس او حق آورد.

ذات اقـدس الهی در بخشـهای گوناگون از باب صبر و تقسـیم بهانه های آنها را پاسخ می دهد در این آیه بهانه های آنها را به این صورت پاسخ داد که تا حـدودی روشن شـد. در سوره ی مبارکه ی «نور» آنجا از آیات ۴۸ به بعـد آنجا هم به یک نحوه صبر و تقسیم فرمود, فرمود: (وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا) اما (ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِن بَعْدِ ذلِكَ وَمَا أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ) اگر آنهـا را به محکمه ی دین دعوت بکنیم اینهـا اعراض می کننـد اگر یـک وقت احسـاس بکننـد حق با اینهاست فوراً در محکمه حضور پیـدا می کننـد (وَإِن يَكُن لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ) چرا این طورند. بر اساس صبر و تقسـیم می فرماید: (أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ) اینها مشـکل سوء فاعلی دارند مریض القلب انـد حالا یا مرض به معنای نفاق است یا کفر است یا ضـعفِ ایمان (أَمِ ارْتَابُوا) یا نه, در تردیدند و نمی دانند دین حق است یا باطل که (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ) تردید آن ردّ مکرّر است یک وقت انسان نابیناست به قسمت شرق می رود می بیند دیواری است بسـته به قسمت غرب می رود می بیند دیواری است بسته چون نمی بیند راه خروج را گُم کرده است می گویند (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ) تردیـد, باب تفعیل این ردّ مکرّر است چند بار می رود و برمی گردد چون راهی برای خروج ندارد, اما فرمود این گروه (أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ) یا _ معاذ الله _ می ترسند که دین علیه اینها:

«حـافَ» حیف و میـل یعنی ظلم یعنی انحراف است حق تجـاوز از حق سـهم دیگری را گرفتنـد می گوینـد حیف کرد «حـاف» یعنی این, خب عَصْف هم به همین است. فرمود اینها می ترسـند که _ معاذ الله _ خـدا حیف کنـد یعنی ظلم کند پیغمبر حیف کنـد یا ظلم کنـد با اینکه اینها عدلِ محض اند (بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) هیچ کدام از اینها نیست بر اساس صبر و تقسـیم اینها ظـالم انـد هم به خودشـان ظلم کردنـد هم به جـامعه, امـا در قبـال (إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ) اینها می گوینـد (ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) خب بنـابراین دربـاره ی جنون سوره ی مبارکه ی «حجر» قبلاً بحثش گـذشت آیه ی شـش سوره ی مبارکه ی «حجر» این بود: (إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ) به صورت فعل مجهول یاد کردنـد فرمود اینکه می گوینـد قرآن بر شـما نازل شـده است ولی از نظر ما مع ذلک دیوزده اید دیوانه اید. این حرفِ رسـمی همین افراد جاهلی بود که آنها تمدّن می پنداشـتند یعنی وحی را که عقلِ مُمثّل است بالاتر از عقل است عقل دانستند و جنون پنداشتند و جاهلیّت را جنون تلقّی کردند.

ص: ۹۹۰

مطلب بعدی آن است که در این قسمتها قرآن کریم یک مقدار روی عمل و انگیزه تکیه می کند با علم, انسان هر چه ترقّی کند یک سلسله مفاهیم نصیبش می شود براهین نصیبش می شود علمِ حصولی نصیبش می شود با عقلِ نظری و با اندیشه هر چه پیشرفت بکند بالأخره برهان نصیبش می شود, اما عقلِ عملی که شأنی از شئون نفس است «ما عُبد به الرّحمن و اکْتُسِبَ به الجنان» کارِ عالمانه می کند کاری است شاهدانه. دست یا پا کار انجام می دهند ولی به حسب ظاهر طبق فرمان وهم و خیال یا عقلِ نظر کار انجام می دهند اما دست نمی فهمد که دارد چه کار می کند به حسب ظاهر, حالا به حسب باطن البته اعضا و جوارح ادراک دارند ولی می فرماید دست نمی فهمد دارد چه کار می کند این کاری است که فاعل می داند ولی مباشر نمی داند در جریان عقلِ عملی خود این فاعلِ مباشر کاملاً آگاه است که دارد چه می کند اما نه اینکه بفهمد بلکه می یابد علمِ او شهودی است نه علم او حصولی, اگر کسی عقلِ نظر را تأیید کرد ممکن است حکیم بشود مفسّر بشود فقیه بشود و مانند آن, ولی یک سلسله براهین دست اوست اما اگر عقلِ عملی را تقویت کرد هر چه رشد می کند شهود دست اوست نه مفهوم, علمِ حضوری دست اوست نه علمِ حصولی خود عقلِ عملی کارِ او مثل اراده, مثل محبت, مثل مَلکه ی عدل, ملکه ی تقوا اینها مشهودند اینها مفهوم نیستند که موجودند (یک) در صحنه ی نفس موجودند (دو) اینها را نمی گویند موجودِ ذهنی که اینجا موجود خارجی اند حالا جایش نفس است ولی علمی که صاحب اندیشه دارد علم جایش در ذهن است نه در خارج با اینکه علم است اما وجودِ ذهنی دارد عدل, وجود در نفس است ولی عدل موجود ذهنی نیست موجود خارجی است برای اینکه جایش نفس است تقوا وجود خارجی است عقلِ عملی وجود خارجی است اراده وجود خارجی است ولی جایش نفس است بنابراین ما یک وجود ذهنی داریم که در فلسفه در قبال علم قرار دارد در حقیقت, این یک سلسله مفاهیمی است که در ذهن است وجود خارجی ندارد یعنی اگر برای درخت صد اثر باشد برای مفهوم شجر هیچ کدام از آن آثار صدگانه نیست ولی اگر برای عدل صد اثر باشد همه ی آثار صدگانه بر این عدل هست چون عدل, مَلکه ی نفسانی است و وجود خارجی دارد عقلِ عملی با وجود خارجی کار می کند (یک) و در سطح نفس قرار دارد (دو) و آ نچه در آن سطح قرار دارد با معرفت همراه است (سه) معرفتش هم معرفت شهودی است (چهار) چون معرفت شهودی است اسفار اربعه با این جناح انجام می شود نه با جناح عقلِ نظر نه با راهِ مدرسه نه با راه فلسفه و حکمت و تفسیر و فقه آن سفر را به همراه ندارد آن ممکن است انسان خَصیص در فن باشد در همه ی اینها مجتهد باشد ولی این سفر نیست سفر یک وجود خارجی است یک حرکت است این فقط یعنی فقط با عقلِ عملی انجام می شود لذا می گویند با ایمان, شهود نصیب می شود با عقل, علم نصیب می شود.

ص: ۹۹۱

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُون (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِراً تَهْجُرُونَ (۶۷) أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كَارِهُونَ (۷۰) وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عن ذِكْرِهِم مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲)

بخشی از عناصر محوری مربوط به اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه را بعد از اینکه بیان فرمود, فرمود مستکبرانِ حجاز این معارف را نمی پذیرند اگر عذابی در اثر سوء فاعلی و سوء فعلی دامنگیر اینها شد ناله ی آمیخته با درخواستِ کمک اینها بلند است این ناله ی درخواست با کمک را می گویند جُئار فرمود اینها (يَجْأَرُونَ) و جُئار آنها هم به طرف خداست لابد که چون اوست که «يُجير و لا يُجار عليه» در این حال فرمودند جئار نکنید زیرا ناله ی شما و درخواست شما بی اثر است آن گاه از راه سَبر و تقسیم فرمود چه جهت دارد که شما اسلام را نپذیرفتید اسلام دو عنصر محوری دارد و موانع شما هم پنج تاست همه ی اینها را که شما ارزیابی کنید می بینید در همه ی موارد شما محکومید و شکست خورده.

عنصر محوری اسلام یک دعواست و یک دعوت, دعوا این است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ادّعا دارد (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ) و ادّعا دارد که این کتاب از ناحیه ی خداست دعوت هم آن است که شما را به توحید دعوت می کند به معاد دعوت می کند به احکامِ فقهی و اخلاقی و حقوقی دعوت می کند این متنِ دعوت نامه ی دین است شما نه دعوت را پذیرفتید و نه دعوا را, نه رسالت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را قبول دارید نه رهنمود آن را عمل می کنید. این دو عنصر است که حضرت آورد و شما هر دو عنصر را رد کردید پنج محور هست برای اینکه بهانه های شما را برطرف کند شما یکی از این پنج محور را لابد پشت سر گذاشتید برای چه دعوت را قبول نکردید برای چه دعوا را قبول نکردید برای پذیرش دعوت «اُنظر إلی ما قال» است برای پذیرش دعوا «اُنظر إلی مَن قال» است کسی که مطالب علمی طرح می کند مسائل ریاضی, جهان بینی, کیهان شناسی, کشاورزی, دامداری مسائل علمی طرح می کند باید نگاه کرد که حرفِ او عالمانه است یا نه کسی که مسائل رهبری, امامت, رسالت, نبوّت, ولایت, هدایت اینها را طرح می کند باید دید این چه کاره است «اُنظر الی مَن قال» در بحثهای رهبری و امامت و اخلاق و اینها «اُنظر الی ما قال» درباره ی دعوتهای علمی حالا ـ که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دعوایی دارد و دعوتی شما هم «اُنظروا الی ما قال» هم «انظروا الی مَن قال» اگر خواستید به «ما قال» تمسّک بکنید قرآن کریم شما را دعوت به تدبّر کرد فرمود: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) شما را به توحید دعوت کرد به معاد دعوت کرد به صراط بین مبدأ و معاد دعوت کرد به تجرّد روح دعوت کرد به ابدیّتتان دعوت کرد اینها دعوتهای الهی است همه ی اینها را هم با برهان ثابت می کند شما در دعوت او که به توحید و نفی شرک دعوت کرده است به حق بودنِ جهان و نفی بطلان دعوت کرده است به ابدیّت جهان و انسان دعوت کرده است و اینکه مرگ هجرت است نه پوسیدن و اینکه انسان با مرگ میلاد جدیدی پیدا می کند نه نابود می شود بپوسد اینها دعوت اوست این

دعوتها را که ارزیابی کنید بر اساس «انظر الی ما قال» می بینید حق است و برهان.

ص: ۹۹۲

درباره ی دعوای او که می گوید من رسول خدایم سابقه ی او را که بیش از چهل سال است در بین شما دارد زندگی می کند شما الآن سالیان متمادی است که دوران بعثتِ او را می گذرانید از چه خاندانی به بار آمده نوجوانی اش چه بود جوانی اش چه بود دوران میانسالی اش چه بود قبل از دعوت چگونه بود ادّعا چگونه بود بعد از ادّعا چگونه است همه ی اینها در مشهَد و معرض شماست پس اگر «مَن قال» را بخواهید ببینید که تاریخ آن حضرت مشهود شماست «ما قال» را بخواهید ببینید دعوتِ آن حضرت معلومِ شماست شما چه بهانه دارید شما دوتا مشکل دارید که جلوی پایتان را نمی بینید یکی در اثر سیّئاتِ فاعلی این جانتان رسوباتَ گرفته املاحِ گناهان این را بسته شما جایی را نمی بینید (بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ مِنْ هـذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِن دُونِ ذلِكَ) آن مرکز معرفت بسته است که فرمود: (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) راهِ نفوذ معرفت و اندیشه به دل بسته است چگون گناه, درِ دل را قفل می کند از نظر عمل هم مبتلایید به یک سیّئات اخلاقی شما بر اساس (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) دارید زندگی می کنید آن که اسلام آورده (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى) است خب شما بخواهید از آن اعتلا صرف نظر کنید به طهارت روح منتقل بشوید برای شما دشوار است این دو منطق است یکی می گوید (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) هر که غارت کرد زد بُرد کُشت او پیروز است یکی می گوید هر که عدل محور بود و قِسط مدار بود و رعایت حقوق دیگران کرد نه بیراهه رفت نه راه کسی را بست او پیروز است خب بین این دو مکتب فرقهاست یکی می گوید «اُنصر أخاك ظالماً أو مظلوما» شعار رسمی جاهلیت این بود که به کمك برادرت بشتاب چه ظالم باشد چه مظلوم منظورشان از این برادر قبیله بود اینها نبود هر که جزء قبیله ی شماست از شما کمك خواست به یاری او بشتابید چه ظالم چه مظلوم این شعار رسمی پذیرفته شده ی جاهلیّت بود.

ص: ۹۹۳

دین آمده فرمود: «اُنصر المظلوم أخاك أم غیر أخیک» به کمک مظلوم بشتاب چه برادرت باشد چه غیر برادر بعد آمد همان شعار را حفظ کرد ولی معنا کرد فرمود: «اُنصر اخاك» شما که می گویید برادرت را یاری کن چه ظالم باشد چه مظلوم ما همین الفاظ را حفظ می کنیم ولی معنای صحیحی برای او قائلیم می گوییم برادرت را یاری کن اگر ظالم بود یاری کردن او به این است که هدایتش کنی دستش را بگیری او صرف نظر کند اگر مظلوم بود علیه ظالم قیام بکنی دست او را بگیری از او دستگیری کنی که از زیر ظلم به در آید پس «اُنصر أخاك ظالماً أو مظلوما» را دین معنا کرده در بینش اول آن شعار را عوض کرد فرمود اگر شما این مشکل فاعلی و فعلی را دارید عقیده ی بد کارِ بد, سوء فاعلی سوء فعلی این نمی گذارد شما درباره ی دعوت بر اساس «انظر الی ما قال» عمل کنید درباره ی دعوا بر اساس «انظر الی مَن قال» عمل کنید این پنج محور را قرآن کریم ذکر می کند یکی از این محورهای پنج گانه آن است که یک وقت است شما به این نتیجه می رسید که هم دعوت او حق است هم دعوای او حق است هم بر اثر مطالعه «انظر الی ما قال» ما فهمیدیم قوله حق است هم بر اساس مطالعه در «مَن قال» فهمیدیم گوینده و قائل حق است مقدور نیست. آن آخرین سؤال این است که (أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ) فرمود این همه رایگان است چیزی از شما نمی خواهد فقط مودّت اهل بیت می خواهد که آن هم راهِ شماست اینکه فرمود: (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) در بخشهای دیگر فرمود: (مَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) هم درباره ی نماز شب وارد شده است هم درباره ی ولایت اهل بیت(علیهم السلام) فرمود ما چیزی از شما نخواستیم این محبّت اهل بیت به سود شماست نه به سود ما. خب بنابراین هم دعوت حق است هم دعوا حق است و هم رهبری و هدایت و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه رایگان است.

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» از ۶۸ به بعد شروع می شود فرمود شما که مستکبرانه برخورد می کنید در محافلتان شب نشینی هایتان علیه این دین توطئه دارید مسخره می کنید هُجر دارید هَجر دارید دین را فحش می دهید دین را به هذیان به فسون و فسانه متّهم می کنید هم اهل هُجرید هم اهل هَجرید «تهجرون من الهجر تهجرون مِن الهَجر» هر دو هست اینکه حضرت فرمود: (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هـذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) به احدی المعنیین هست نه مهجوراً یعنی متروکاً آنها که دین را پذیرفتند که (آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ) با قرآن بودند در نماز با قرآن بودند در خارج نماز با قرآن بودند اینها که هَجر نکردند آنها که نپذیرفتند مبتلا به هُجر و هَجر بودند به فحش و به هذیان یعنی اسناد به اینکه این هذیان است فرمود: (أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) این یک مانع, شما برای اینکه برایتان روشن بشود این کتاب حق است ما گفتیم: (لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاَفاً كَثِيراً) چرا تدبّر نمی کنید (أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ) اصلاً (كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا) خب (أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ)، (أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا) در اثر تدبّر نکردن شماست اینکه گفتند «انظر الی ما قال» یعنی تدبّر کنید نظریه بدهید ببینید حرف درست است یا درست نیست شما که نگاه نکرده می گویید این هُجر و هَجر است دیگر چه توقّعی از شماست.

پرسش:؟پاسخ: آن (فَاهْجُرْ) بله اما «إنّ الرجل لِيَهْجر» به آن معناست نه (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هـذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) به آن معناست.

هُجر به معنای ترک از هجرت است دیگر هُجر به معنای هجرت و ترک که موارد فراوانی دارد قرآن اما هُجر به معنای فحش هجر به معنای هذیان در این آیات است و حضرت درباره ی اینکه فرمود: (يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً) همین هُجر است که (سَامِراً تَهْجُرُونَ) یک عدّه گفتند _ معاذ الله _ بدگویی کردند یک عدّه گفتند هذیان است این «ان الرجل لهیجر» هم از همین باب است خب.

ص: ۹۹۵

(أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ) ما گفتیم «انظر الی ما قال» یک وقت است که کسی داعیه ی رهبری و مانند آن دارد حضرت فرمود: «کلمه حقٍّ یُراد به الباطل»یعنی درست است که «انظر الی ما قال» هست اما «انظر الی مَن قال» اینها منظورشان چیست اینها که می گویند «لا حکم الا لله» منظور اینها چیست؟ وگرنه (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) که سخنی است حق و خدا در قرآن فرمود, بنابراین آنجایی که «کلمه حقّ یراد به الباطل» «انظر الی مَن قال» ببین که او چه اراده کرده است چه هدف در سر دارد این عنصر اوّلی. اگر بگویید که نه چون ما تقلیدمحوریم هر چه پدران ما گفتند حق است او حق است هر چه پدران ما نگفته بودند او می شود باطل اینکه می گویند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) این دلیل حق بودن شرک است ـ معاذ الله ـ بر اساس زعم افراد تقلیدمحور اینکه گفتند (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) دلیل بطلان توحید است ـ معاذ الله ـ به زعم انسانِ تقلیدمدار می گویند چون پدران ما توحید نداشتند پس توحید باطل است چون پدران ما شرک داشتند پس شرک حق است کسی که در محور تقلید زندگی می کند هم قضیه ی موجبه ی او برای اثبات حق بودن شرک است هم قضیه ی سالبه او برای داعیه ی ابطلال توحید ـ معاذ الله ـ یا از طرف دیگر برهان اقامه می کنند می گویند اگر این حق بود خب در گذشته هم می آمد چرا برای پدران ما نیامد در حالی که برای پدران آنها هم آمده پدران آنها هم این را انکار کردند وگرنه هیچ عصر و مصری بدون حجّت الهی نیست البته به این معنا نیست که هر وقتی پیامبری رحلت کرد بلافاصله یک پیامبر دیگر بیاید خب بعد از او ائمه هستند جانشینان او هستند و علمای دین که نایبان او هستند کتاب را بر مردم می خوانند تفسیر می کنند تشریح می کنند تا پیامبر بعدی اصل دین آن کتاب است که هست دیگر حالا مفسّرش رحلت کردند اصل کتاب هست شاگردان او هستند علمای او هستند پس آنها نمی توانند بگویند چون سابقه نداشت باطل است هم سابقه به آن معنا داشت و هم اینکه تقلیدمحور بودند باطل است (أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ) گاهی قرآن کریم به دو برهان اشاره می کند:

می فرمایـد این حرفی که شـما زدیـد یـا بایـد دلیـل عقلی داشـته باشـید یا دلیل نقلی که نموداری از این در سوره ی مبارکه ی «احقـاف» آمـده در سوره ی مبـارکه ی «احقـاف» آیه ی چهـارم این است که: (قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماوَاتِ) بالأخره اینهایی که شـما می پرستیـد یا بایـد خالق باشـند یا باید شـریک الخالق باشـند کاری بایـد در عالَم بکننـد اگر هیـچ کاره بودنـد خب چرا می پرستید (این یک) برای اینکه ثابت کنید اینها شایسـته ی عبادت هسـتند یا دلیل عقلی بیاوریـد یا دلیل نقلی(ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِن قَبْلِ هـذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) یا دلیل عقلی یا دلیل نقلی اینها سِمتی دارند اگر نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی دارید که اینها هیچ کاره نیسـتند خب چرا می پرستید در سوره ی مبارکه ی «زخرف» بـه بخش نقـل تمسّـک فرمـود آیه ی ۲۱ سـوره ی مبـارکه ی «زخرف» ایـن اسـت (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً مِّن قَبْلِهِ فَهُم بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ) آخر این حرفهایی که می زنید برهانی دارید که این بتها سِمتی دارند نه، ما به وسیله ی انبیای قبلی به شما گفتیم به وسـیله دلیل نقلی شـما مجوّز دارید نه پس چرا اینها را می پرستید چون تقلیدمحورید (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ) خب یک ملّت تقلیدمدار نه از عطقل طَرْفی بسـته است نه از نقل کمک گرفته فقط «یحوم حوم التقلید» شرک را پـدرانشان پذیرفتنـد می شود حق توحیـد را پـدرانشان نپذیرفتند می شود باطل. حقّانیّت شـرک را با (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) بطلان توحیـد را بر اسـاس (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) ثابت کردنـد _ معاذ الله _ این گروه انـد. فرمود: (أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ) این درباره ی دعوت.

درباره ی دعوا فرمود مگر پیامبرانتان را نمی شناسید (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ) مستحضرید که قسمت مهمّ در معرفت درباره ی رهبری این نیست که حالا شناسنامه ی او چه چیزی نوشته است مادر او کیست پدر او کیست آدم ببیند این شخص عاقل است عالِم است امین است باتقواست با کیاست است با مدیریت است با تدبیر است و مانند آن اینکه فرمود آیا پیامبرشان را نشناختند قسمت مهمّ این آیه ناظر به آن شخصیتهای حقوقی و اخلاقیِ اوست نه ناظر به اینکه شما که می دانید پدر او کیست مادر او کیست جدّ او کیست جدّه او کیست آنها را هم می دانند ولی عمده آن است که شما به شخصیت حقوقی او به اوصاف او کاملاً پی بردید در بحثهای فقهی ملاحظه فرمودید وقتی گفتند: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) حرمت وقتی به یک ذات اسناد داده شد آن وصفِ معتبر آن فعلِ معتبر معیار است یا (حُرِّمَ عَلَيْكُمْ) کذا و کذا این است نه خود ذات. اینجا هم که می فرماید پیامبر را نشناختند یعنی او را به اوصاف نشناختند وگرنه از نظر شخصیّت حقیقی که پدر او کیست مادر او کیست اینها را که خب نه مهم است نه اینکه اینها غافل بودند. وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خودش را معرّفی کرده یعنی در آیه ی شانزده سوره ی مبارکه ی «یونس» هم اسلام را قبلاً معرفی کرده بود هم جمهوریّت را.

جمهوریّت معنایش آن است که توده ی مردم اسلام را، رهبران اسلامی را، اصول کلّی اسلام را، اخلاق را، فقه را پذیرفتند خود مکتب می شود اسلام، جمهوریّت این است که این مردم این را شناختند حجّت الهی بر مردم تمام شد که این دین خداست این حق است و قبول کردند اگر حقّانیّت یک مکتب و واقعیّت یک مکتب برای ملّتی روشن شد آن ملّت با طوع و رغبت خودش این را پذیرفت می شود جمهوری اسلامی.

ص: ۹۹۸

وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آیه ی شانزده سوره ی مبارکه ی «یونس» آن بخش جمهوریّت را اشاره می کنند که در سوره ی مبارکه ی «یونس» این بحث مفصّل گذشت فرمود: (قُل لوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُمْ بِهِ) که این یک بحث پیچیده داشت گذشت بعد فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) من عُمری امتحان دادم دیگر اگر «انظر الی مَن قال» است خب همه تان مرا شناختید امین بودن هم که شما به من دادید من به این لقب پرافتخار. آن امین الله بودن که امینِ وحی است آن بالاتر از آن است که مردم چنین وصفی را بشناسند تا به حضرت عطا کنند این جزء القاب الهی است اما امینِ مالی بودن، امینِ سیاسی بودن، امینِ اجتماعی بودن، امینِ عاطفی بودن، امینِ اقتصادی بودن، امینِ اخلاقی بودن را شما دادید (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً) من عمری امتحان دادم این می شود جمهوریّت آن (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا) هم می شود اسلام پس هم اسلام را شما خوب شناختید هم آورنده ی اسلام که رهبر مسلمین است خوب شناختید عذرتان دیگر چیست در آیه ی محلّ بحث فرمود: (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ) مگر شما نشناختید پیامبر را خب عمری با شما زندگی کرد. توده ی مردم چون دعوت، دعوت جهانی است هم باید دعوت را بشناسند هم دعوا را هم «ما قال» را هم «مَن قال» را در بخش «ما قال» چون جهانی است کتاب جهانی است همه قدرت تفکّر را دارند درباره ی «مَن قال» آنها که اهل حجاز نیستند به حجازیها مراجعه می کنند و تاریخ مدوّن آن حضرت را مطالعه می کنند برای آنها شفاف و روشن می شود که «مِن البدأ إلی الختم» این با طهارت روح زندگی کرد بنابراین آنهایی که نزدیک بودند حضرت فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) آنها که اهل حجاز نبودند دور بودند خب این (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُم لاَ تَعْلَمُونَ) با اطلاقش شامل اینها خواهد شد فرمود: (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ) این برای شما ناشناس است ناشناخته است که نشناختید او را که در دعوای او شک کنید یا ـ معاذ الله ـ می گویید که ما این را شناختیم ولی حرفهای آنها حرفهای عاقلانه نیست بر اساس «انظر إلی ما قال» ما «ما قال» او را نگاه کردیم دیدیم این ـ معاذ الله ـ حرفهای معقولی نیست این جن زده است خب مستحضرید در یکی از این مکاسب محرّمه این شغل تحریم شده است و جُرم است بسیاری از اینها را احکام کسبِ کسانی که با جن گیری و امثال ذلک زندگی می کنند مستحضرید که فتوا به حرمت دادند و جُرم هم هست خب که در سوره ی مبارکه ی «حجر» مبسوطاً گذشت. (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ) اینها بر اساس سَبر و تقسیم است که این هم باطل است خب بلکه او حق آورد بر اساس «ما قال» و شما با حق مخالفید (بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كَارِهُونَ) یک عدّه محروم و مستضعف و فقرا و پابرهنه هستند که شما نمی گذارید حرف به آنها برسد به استثنای این گروه محروم اکثری مردمِ حجاز با حق مخالف اند خب (وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كَارِهُونَ) چه در بخش دعوا چه در بخش دعوت. پس اینها مخالف حقّ اند و حق سرِ جایش محفوظ است حالا بیایید مصالحه کنید اگر حق بخواهد تابع مدار اینها باشد مِیل آنها باشد کلّ آسمان و زمین به هم می خورد این قیاس استثنایی یک مقدمه ی شرطی دارد یک بطلان تالی دارد یک بطلان مقدم. فرمود: (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) لکنّ التالی باطل فالمقدم مِثله چرا برای اینکه اینها می گویند خالقی به آن معنا که نظام را اداره بکند نیست کار به دست بتهاست خب از بت که تدبیر آسمان و زمین ساخته نیست از معبودهای دروغینِ اینها که نمی توانند خودشان را داره کنند (وَإِن يَسْلُبْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئاً لاَّ يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) ساخته نیست که کُره ی زمین را با صدها مطالب عمیقِ علمی اداره کند که اگر کُره ی زمین را نظام کیهانی را به این بتها بدهید کلّ این نظام می پاشد «ولکنّ التالی باطل فالمقدّم مِثله» پس حق تابع هوای اینها نیست این برای نظام تکوینی.

نظام اعتباری، اگر جامعه را بخواهند به قانون (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) بسپارند نظیر همین خاورمیانه ای می شود که هر روز آتش است نظیر همین استکبار و صهیونیست اسرائیلی می شود که هر روز آتش است با (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) نمی شود جامعه ی بشری را اداره کرد با «اُنصر أخاك ظالماً أو مظلوماً» نمی شود جامعه ی بشری را اداره کرد پس هم جامعه ی بشری فرو می پاشد بر اساس قوانین اخلاقی و حقوقی که اینها تدوین کردند هم نظام کیهانی متلاشی می شود بر اساس شرک پس (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ) این مقدم (لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) این تالی «و لکنّ التالی باطل فالمقدّم مِثله» خدا فرمود من عالَم را با مصالح حق آفریدم الآن اگر از یک مهندسی که این مسجد را ساخت بپرسند که با چه چیزی ساختی می گوید مثلاً با سیمان با گچ با آهن خدای سبحان می فرماید ما عالَم را با آهن و گچ و سیمان و آجر نساختیم این نظام صدر و ساقه اش با حق ساخته شد (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً) (یک) (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) (دو) این مضمون یعنی این مضمون با الفاظ گوناگون در چند جای قرآن کریم آمده یعنی مصالح ساختمانی آسمان و زمین و بینهما حق است اگر کسی با حق در افتد زمین علیه او، زمان علیه او، آسمان علیه او، او جایی برای فرار ندارد این اگر بشود حُسنی مبارک می گویند «أین تذهب» اگر علی عبدالله صالح به او می گویند «أین تذهب» اگر بشود آل سعود می گویند «أین تذهبون» اگر بشود آل خلیفه می گویند «أین تذهبون» همه ی این قدرتها را داشتند و الآن در این درگیری فشار می بینند حالا جریان صدام و پهلوی و امثال ذلک که روشن است. کلّ این نظام می گویند کجا داری می روی؟! اگر خدای سبحان بخواهد کسی را بگیرد بر اساس (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) همه ی عالَم او را می گیرد چون همه در تحت او دارند انجام می دهند فرمود ما این نظام را به حق آفریدیم یک چند روزی مهلت می دهیم بعد می گیریم آن وقت ناله ی اینها بلند است ما به اینها می گوییم «لا تجأرون» ناله نکنید می بینید وقتی که گرگی گرفتار تَله شده است ناله ی او بلند است این ناله هایی که الآن شما می بینید از این سران استکبار همین است (إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ)، (يَجْأَرُونَ) یعنی جُئار دارند یعنی ناله دارند کمک می طلبند کسی کمکشان نیست بنابراین عالم حسابی دارد با مصالح ساختمانی گچ و اینها ساخته نشده چون گچ و سیمان و اینها خودشان جزء عالَم اند فرمود ما گچ را با حق ساختیم سیمان را با حق ساختیم آهن را با حق ساختیم همینها یک روز شما را می گیرند (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) اینکه می گویند حقّ مخلوقٌ به این است اینکه در کتابهای عرفانی می گویند حق عین الخلق است مِن وجهٍ و غیر الخلق است مِن وجهٍ ـ معاذ الله ـ آن حقّ الهی را نمی گویند این حقّی که عالم با حق خلق شده است این آسمان عین الحق است مِن وجهٍ و غیر الحق است مِن وجهٍ چون یکی مطلق است دیگری مقیّد یکی بی لون است دیگری با لون این آثار الهی است فرمود سراسر عالم این طور است پس (لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ) هوای آنها چیست شرک است و بت پرستی (لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) انسان یک موجود حقیقی است موجود حقیقی را نمی شود با اخلاق و قرارداد سازمان ملل اداره کرد موجود حقیقی را باید با وحی اداره کرد که از حق گرفته شده (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عن ذِكْرِهِم مُعْرِضُونَ).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۷۷ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عن ذِكْرِهِم مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۷۲) وَإِنَّکَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَإِنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ (۷۴) وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۵) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷)

تحلیل انکار منکران حجاز و هم فکران آنها بر اساس سَبر و تقسیم چند مطلب را بیان فرموده. فرمودند شما نه در دعوتِ پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تأمّل کردید نه در دعوایِ او. دعوتِ او به مبدأ است و اسمای حُسنای خدا و معاد است و مواقف قیامت به صراط مستقیمی که بین مبدأ و منتهاست به نام دین. دعوای او این است که پیامبر خداست از طرف خدا مبعوث شده است و کتابی دارد شما بر اساس این امور پنج گانه هیچ دلیلی بر انکار ندارید (أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ) اگر گفتار او را تدبّر و تأمّل می کردید می یافتید کلمات او مُتقن است مُبرهن است و حق (أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ) اگر در اصلِ رهاورد او تردید دارید که این در گذشته نبود این چنین نیست هیچ امّت و ملّتی از تذکره ی الهی محروم نبودند البته زمانِ فترت بود که پیغمبری در بین مردم نبود ولی دینِ او, کتابِ او, جانشینان او و عالمان دین بودند منتها شما جزء گروهی بودید که «نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم»در زمان خود پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) انبیای قبلی همه هم در این اصل شریک بودند که هیچ کدام از آنها فرصت نداشتند به تمام حوزه ی خودشان شهر و روستا حضور پیدا کنند آن روز که نه رسانه های گروهی در اختیار بود و نه مقدور بود که اینها به همه ی مناطق سفری کنند نماینده می فرستادند شاگردانشان اصحابشان صحابه شان را می فرستادند این همان اتیان قول خداست بنابراین اگر منظورتان آن است که پدران شما از این معارف خبری نداشتند این طور نبود منتها اینها عمداً حرفهای انبیا و ائمه و جانشینان آنها و علمای دین را پشت سر گذاشتند و اگر بخواهید بگویید چون پدران شما نپذیرفتند این باطل است یعنی بر اساس تقلیدمحوری که هر چه پدران شما گفتند حق است و هر چه پدران شما نگفتند باطل است این سخن, سخن برهانی نیست در جای دیگر فرمود: (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ), (لاَ يَهْتَدُونَ), (لاَ يَعْلَمُونَ) و مانند آن, پس اگر بر اساس تقلیدمحوری گاهی می گویید (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) پس شرک حق است و گاهی در ابطالِ توحید می گویید (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) پس دعوتِ انبیا باطل است اصلِ مبنایتان باطل است آنچه بر این مبنا مبتنی است آن هم باطل. پس دلیلی ندارید که بگویید چون پدران ما نپذیرفتند ما هم نمی پذیریم (أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ) (این دو). سوم: (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ) اگر بگویید ما پیامبر را نمی شناسیم تا به حرفِ او اطمینان داشته باشیم این هم نیست برای اینکه خودش فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِن قَبْلِهِ) سالیان متمادی من در بین شما زندگی می کردم پس شما هم مرا هم نیاکان مرا سیره ی مرا سنّت مرا روش مرا می شناسید (این سه) (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ) یا اینکه نه خیلی بی ادبانه نسبت به آن حضرت دهن کجی می کنید می گویید این حرفهای عاقلانه نیست حرفهای خردمندانه نیست مثلاً حرفهای جن زده است آن کسی که دیوزده است می گفتند دیوانه جِنّه هم به همین

مضـمون است. آن گاه می فرمایـد هیـچ کدام از این چهار مطلب نیست بلکه ﴿ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِ كَارِهُونَ ﴾ این تقـدیم «حق» بر «کـارهون» تنهـا برای این نیست که اواخر آیات که جمع مـذکّر سالم است با واو و نون یا با یاء و نون ختم می شـود این هم این چنین باشـد بلکه برای اهمیت مطلب مسـئله ی حق را بر کـارهون مقـدّم داشت. فرمود شـما حق گریزیـد هم دعـوت او حـق است هم دعوای او. این چهـار وجه از وجوه پنـج گـانه. وجه پنجم در آیه ی ۷۲ است که فرمود: ﴿ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴾ گاهی می بینیـد که شـما نه در دعوت مشـکل دارید نه در دعوا می گویید او از ما مزد می خواهـد مـا نـداریم یا نمی خواهیم بـدهیم این بهانه است این هم که در کار نیست او چیزی از شـما طلب نمی کنـد نه غرض دارد نه عِوَض می خواهـد اینهـا مظهر جودِ الهی انـد جودِ حقیقی آن است که نه بـا غرض آمیخته باشـد نه با عوض آن کس که عوض می طلبـد مُستَعیل است نه جواد آن که هدفی دارد مُستقرِض است نه جواد, جواد آن است که «لا لعوضٍ و لا لغرضٍ» بخشش کند این معنی جود است.

سوره ی مبارکه ی «انسان» اگر آمده است ﴿ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُكُوراً ﴾ یعنی نه عوض می خواهیم نه غرض داریم نه غرضِ مـداحی و ثنـاخوانی داریم نه عوض این را می خواهیم که شـما چیزی در قبالش به ما بدهیـد این می شود جود همین ﴿ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ ﴾ که ﴿ لاَ نُرِيـدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُـكُوراً ﴾ این تفسـیرِ چیزی است که انبیا فرمودند ﴿ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً ﴾, ﴿ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً ﴾ وماننـد آن. آن کسـی که عوض می خواهـد اجیر است آن کسـی که غرض دارد اجیر است یـک وقت یـک غرض سیاسـی است یا شـهرت است یا جاه طلبی است یا برتری خواهی است یا خوی ریاست طلبی است این می شود غرض یک وقت کالایی را در نظر دارد می شود عِوَض هر دو اجر است.

رسول و مبلّغ الهی آن است که اجیر نباشد مزدور نباشد فرمودند انبیا این چنین بودند. در بعضی از روایات که مسئله ی جود را مطرح کردنـد گفتنـد: «أجود الأجواد الله ربّ العالمین» بعد درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) فرمود: «أنا أجود وُلد آدم» از من بخشـنده تر احدی نیامده در بین بشـر یک وقت است کسـی حاتم طایی است نان و گوشتی به کسی می دهـد مـا همه ی این امور را هم دادیم و می دهیم و بهتر بخشـش را که هویّت انسانی است به انسانها آوردیم به اینها دادیم رایگان, پس اینکه فرمود: ﴿ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً ﴾ این جلوی بهانه ی پنجم اینها را گرفته است.

پرسـش:؟پاسخ: خب کمالِ فعل است دیگر این تأکید می کند غرض برای فعل است یعنی این شـخص چرا بپذیرد؟ برای اینکه کامل بشود اما او نکرده است خلق تا سودی ببرد او نکرده است خلق تا جودی کنـد و این شـعر, شـعر ناصواب است که کسـی بگویـد من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم «هو الجواد إن أعطیٰ و هو الجواد إن مَنع» کارِ غنیّ بالذّات «تـا» برنمی دارد خـدا کـاری کرد تـا این چنین بشود یعنی اگر این کار را نمی کرد جواد نبود این درست نیست این کار را می کرد جواد بود نمی کرد جواد بود.

بیان نورانی امام کاظم(سلام الله علیه) است که وقتی از حضرت سؤال کردند جود یعنی چه؟ فرمود اگر درباره ی ذات اقدس الهی سؤال می کنید «هو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن منع» اگر داد جود است نداد جود است برای اینکه آنجا که دادن به مصلحت نیست نمی دهد و اگر می داد ضرر بود دادنِ تیغ به دست زنگیِ مَست جود نیست فرمود: «هو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن منع» خدا کاری بکند که به وسیله ی آن کار کامل بشود که ـ معاذ الله ـ ناقص بود پس بنابراین او خلق نکرد که سودی ببرد او خلق نکرد که به مقامِ جواد برسد که آن هم یک سود است بلکه چون جوادِ محض است خیر از او صادر می شود چون مختارِ صِرف است جود از او صادر می شود چون قادرِ مُریدِ صِرف است جود از او صادر می شود از خیِّر محض هم جز نکویی نایـد. به هر تقدیر او چیزی را خلق نکرده است و افاضه نکرده است که کارِ او واسطه باشد بین او و بین کمال که به واسطه ی کار به کمال برسد او کمالِ نامتناهی و محض است قدرتِ او, اختیار و اراده هم آنجا حضور دارد از خیّرِ محض هم جز نکویی ناید. به هر تقدیر انسانِ کامل که خلیفه ی ذات اقدس الهی است مظهر چنین چیزی است از ماسوا چیزی طلب نمی کنند اما (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) از ذات اقدس الهی وجه الله را طلب می کنند خب.

پرسش:؟پاسخ: ما وظیفه ای که داریم شارع مقدس هم که فرمود: (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) و مانند آن فرمود انبیا این طور نیستند که نظیر فرشته باشند جسدی باشند که غذا نخورند مبلّغان الهی همین طورند منتها بیت المال را گذاشتند برای همین گفتند اینها از بر بیت المال بر مسئولان بیت المال لازم است که اینها را تأمین بکنند اینها هم لوجه الله دارند تبلیغ می کنند بیت المال را برای همین گذاشتند دیگر خب. قاضی گفتند باید از بیت المال اطعام بکنند مؤذّن گفتند باید اطعام بکند مبلّغان الهی باید از بیت المال استفاده کنند بیت المال برای همین است دیگر.

پرسش:؟پاسخ: بله خب, اینها در قوس صعود برای اینکه به وجه الله برسند این کار را می کنند در قوس نزول خودشان وجیه عندالله اند اما در قوس صعود که در عالم تکلیف اند مانند سایر مکلّفان موظّفند بگویند (رَبِّ زِدْنِی عِلْماً) این کار را می کنند و مأمورند به (وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ) و مانند آن, در قوس صعود قدم به قدم با دیگران در تکلیف شریک اند و عمل می کنند تا به وجه الله برسند البته در قوس نزول خودشان وجیه عندالله اند پس این بهانه ی پنجم هم گرفته شده.

پرسش:؟پاسخ: مردم هم وجوه شرعی را که باید بپردازند به بیت المال بدهند معمولاً قصوری دارند به جای اینکه به بیت المال بدهند به مبلّغان دینی می دهند آنها هم می توانند این وجوه شرعی را حساب بکنند راه دارد منتها باید راه را به مردم نشان داد.

سوره ی مبارکه ی «یس» آیه ی ۲۱ به این صورت است (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَی الْمَدِینَهِ رَجُلٌ یَسْعَی قَالَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ) چرا؟ چرا (اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ) و قرآن کریم از این مردی که از اقصای مدینه آمده است به عظمت نام می برد گفت حرفهای مرسلین و فرستاده ها را گوش بدهید برای اینکه اینها هم حرفِ خوب می زنند و هم اینکه چیزی طلب نمی کنند این دو عنصر باعث قبولی و محبوبیّت است (اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً) غرضِ سیاسی و امثال ذلک ندارند دو: (وَهُم مُّهْتَدُونَ) خب کسی که آدمِ خوبی است غرض سیاسی و اجتماعی و امثال ذلک ندارد آدم باید او را دوست داشته باشد حرفش را هم بپذیرد دیگر برای اینکه حرفِ او حق است رایگان هم است انبیا همه شان همین طورند اینها شاگردان انبیا بودند اینکه دین آمده عزّت روحانیّت را در تغذیه از بیت المال تأمین کرده برای همین است که دستِ اینها نزد مردم دراز نباشد مردم هم موظّف اند که حقّ اینها را به اینها بدهند این انفال است و مال کسی نیست مال بیت المال است و مال خداست و باید در راه دین صرف بشود, بنابراین روحانیّت با همان استقلال و آزادی که داشت می توانست بماند چه اینکه تا حال به لطف الهی ماند و هر کسی هم که به جایی رسیده است بر اساس همین استقلالش مانده برای اینکه از راه بیت المال تأمین می شود و حرفش هم آزاد طرح می کند مردم باید توجّه داشته باشند که حقوق بیت المال را به بیت المال بدهند انفال هم که برای مراکز دینی و اداره ی امور مسلمین است خب فرمود: (اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ) چرا؟ برای اینکه اینها حرفهای خوب می زنند هم غرض سیاسی ندارند عِوض هم نمی خواهند (اتَّبِعُوا مَن لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً وَهُم مُّهْتَدُونَ) این حرف همه است. این بهانه ی پنجم را هم از اینها گرفت فرمود: (أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً) خرجی نمی خواهید خراجی نمی خواهی هزینه ای ندارد کارتان (فَخَرَاجُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ) خدا دارد تو را تأمین می کند انفال را در اختیار تو گذاشته بر فرض هم کسی چیزی به تو نداد تو آن قدرت مقاومت در برابر فقر را داری نشانه اش هم شِعب ابی طالب است خب بنابراین هیچ یک از این بهانه های پنج گانه نمی تواند مؤثر باشد این (أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً) در ردیف آن چهار مطلبی است که قبلاً گذشت. در اثنا فرمود اگر حق تابع هوای اینها باشد کلّ آسمان و زمین متلاشی می شود این فروپاشی نظامِ هستی است چرا؟ برای اینکه اینها حرفشان درباره ی مبدأ همان است که در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ی ۹۱ به بعد آمده است که فرمود: (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا کَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَّذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ) اگر چند خدا بخواهند عالَم را اداره کنند این می شود منشأ فساد و در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» بحثش گذشت زیرا هر خدا علمِ خاص دارد خِرد مخصوص دارد با علمِ خاصّ خود می خواهد جهان را اداره کند جهان می شود متلاشی این درباره ی مبدأ.

درباره ی معاد هم باز در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» دو جا به مسئله ی معاد اشاره کرده در آیه ی ۱۱۵ همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» هست (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ) فکر کردید عالَم یاوه و بیهوده است یعنی مرگ, پوسیدن است در حالی که مرگ از پوست به در آمدن است و انسان است که مرگ را می میراند نه اینکه مرگ انسان را بمیراند و انسان یک موجود ابدی خواهد بود و می رود این چنین نیست که آدم پایان خطّش همان گور باشد این طور نیست. حرف سوم اینها همین بود که در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» قبلاً گذشت که اینها گفتند (نَمُوتُ وَنَحْيَا) آیه ی ۳۷ همین سور ه که قبلاً گذشت این بود (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ) خب اگر حق بخواهد تابع هوای اینها باشد یعنی معادی در عالَم نباشد مبدأ توحیدی هم نباشد زندگی همین بین گور و گهواره خلاصه بشود هیچ حساب و کتابی در عالَم نیست نظمی در کار نیست ناظم حکیمی در کار نیست طولی نمی کشد که نظام کیهانی متلاشی خواهد شد پس (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) این یک اصل. اگر بیاییم دست از شریعت برداریم ــ معاذ الله ــ برابر مِیل اینها عمل کنیم درست است ممکن است کلّ زمین از بین نرود آسمانها از بین نروند ملائکه از بین نروند اینها سرِ جایشان محفوظ باشند ولی نظام حاکم بر جهان نظام طغیان و تجاوز و تعدّی و ظلم و فساد است که در آیه ای که فرمود: (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) آنچه شما الآن در خاورمیانه می بینید که روزها کُشتار است و سوزاندن است و محرومیّت است و فقر همین است که (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ) دزدان دریایی دریاها را ناامن کردند دزدان صحرایی صحراها را ناامن کردند دزدان هوایی هوا را ناامن کردند خب همین است دیگر (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) پس (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ) از لحاظ جهان بینی (لَفَسَدَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ) اگر حق تابع هوایِ اینها باشد نه در جهان بینی در مسائل اخلاقی و حقوقی می شود (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) چون (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً) که وضع ملوك همین است که شما الآن در خاورمیانه می بینید بنابراین یک نظمِ جهان بینی باید حاکم باشد کما هو الحق, یک نظم شریعت و منهاج باشد مرجع باشد باز کما هو الحق لذا فرمود اگر حق در جهان بینی تابع اینها باشد کلّ نظام متلاشی می شود و اگر حق به معنای شریعت و قانون تابع اینها باشد فساد دامنگیر می شود.

مطلب دیگر آن است که اگر حق بخواهد تابع اینها باشد از یک جهت کلّ نظام آسیب می بیند سرّش آن است که بشر یک موجود حقیقی است که قبلاً هم این سه, چهار اصل گذشت بشر یک موجود تکوینیِ حقیقی است انسان این چنین است چون موجود یا اعتباری است یا حقیقی مثلاً می گوییم صفِ جماعت صفِ سربازها یا می گوییم اتومبیل, یخچال اتومبیل یخچال یک واحد صناعی اند وجود تکوینی ندارند صفِ جماعت صفِ سربازها وجود اعتباری اند وجود تکوینی ندارند یعنی صد نفر که در مسجد مشغول نمازند ما ۱۰۱ وجود نداریم همان صد وجود است یک وجود جدایی به عنوان جماعت داشته باشیم اینها نیست اینها وجود اعتباری است یخچال یک وجود جداگانه ای غیر از آن ده بیست قطعه ی به هم چسبیده ندارد بنابراین اینها یا واحد صناعی اند یا واحد اعتباری اند یا واحد اجتماعی اند وحدت حقیقی ندارند وقتی وحدت حقیقی نداشتند وجود حقیقی هم ندارند ولی انسان یک وجود حقیقی دارد (یک) دو: این موجود حقیقی متکامل و پویاست مثل یک تکّه سنگ نیست که اینجا افتاده باشد سه: موجود متکاملِ پویا اگر حقیقی شد کمالِ او باید حقیقی باشد نمی شود با امور اعتباری یک موجود حقیقی را تکمیل کرد چهار: این قوانینی که ما با او زندگی می کنیم اعتباری است چه چیزی حرام است چه چیزی حرام است چه چیزی واجب است چه چیزی مستحب است چه چیزی مِلک است چه کسی مالک است چه چیزی مملوک است اینها عناوین اعتباری است ما چیزی در خارج به نام مالکیّت و مملوکیّت و امثال ذلک نداریم ما هر چه داریم زمین داردی.. چه کسی مالک است چه کسی مملوک است برای چه کسی است حلال است حرام است یک سلسله قوانین اعتباری است که هیچ وجودی ندارد فقط به فرض اعتبار اوست. پنج یا شش اگر بخواهیم انسان را با همین قوانین اعتباری تکمیل کنیم دست ما خالی است زیرا انسان موجود حقیقی است موجود حقیقی را نمی شود با عناوین اعتباری تکمیل کرد.

ص: ۱۰۰۶

پرسش:؟پاسخ: بله, همه ی این قوانین به جایی باید برگردد. شش خب.

قوانین اعتباری که وجود حقیقی ندارد چگونه می شود کمال یک موجود حقیقی را تأمین کرد اگر این قوانین اعتباری از شریعت گرفته نشود از رسوب و رسوم و عادات و آداب و سنن و فرهنگهای قومی گرفته بشود این پایگاه تکوینی ندارد جواب حسابی برای آن سؤالهای از پیش تعیین شده نیست ولی اگر به وحی تکیه کند این وحی این قوانین اعتباری را از عادات مردم آداب مردم سنن مردم فرهنگ مردم نمی گیرند از حقایق نظام هستی می گیرند آن ملاکهای واقعی که در جهان هست از آن ملاکهای واقعی این قوانین اعتباری را می گیرند به ما تفهیم می کنند در حقیقت کمالِ ما به همان امور تکوینی و ملاکهای واقعی است نه قراردادهای اعتباری. نشانه ی او این است که اگر کسی در کُرسی فقه نشسته است می گوید مال مردم حرام است رشوه حرام است ظلم کردن حرام است برای اینکه ما در آیات این چنین داریم در روایات این چنین داریم این معصیت است این غصب است اگر با آن نماز خواندید نمازتان باطل است این کسی است که در کرسی فقه نشسته ولی اگر در کرسی اخلاق نشسته باشد نمی گوید که این ظلم حرام است برای اینکه آن کارِ فقیه است می گوید این ظلم, آتش است می گویی نه به سوره ی مبارکه ی «جن» مراجعه کن در آنجا دارد جهنّم هست آتش هست این آتش گُر می گیرد هیزم هست ولی ما این هیزم را از جنگل نمی آوریم خود این ظالم هیزم جهنم است (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) این می شود اخلاق, اخلاق یعنی اخلاق یعنی از تکوین خبر می دهد می گوید این ستم کردن درونش آتش است سه تا راه دارد یا راهی که حضرت امیر گفت آن راه را طی کنید که فرمود: «هم والجنه کمن قد رآها» الآن می بینی یک عدّه آتش اند یا حرف معصومین را گوش بدهید که اینها فرمودند: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) پیام خدا را رساندند یا دو روز صبر کنید بعد از مرگ می بینید آنجا هیزم را از جنگل می آورند یا همینها هیزم جهنّم اند خب وقتی کی ظالم خودش گُر می گیرد (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ◻ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) این جواب همه ی سؤالهاست که انسان که موجود حقیقی است با حقایق سر و کار دارد نه با اعتبارات منتها در نظام اجتماعی چاره جز قانونِ اعتباری نیست این قانونِ اعتباری را از سُنن مردمی نمی گیرند از نظام تکوین می گیرند اگر شما بخواهید این قوانین را از نظام تکوین نگیرید از نظام اعتباری بگیرید آن وقت (لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ) پس می شود بساط بهشت و جهنم و مبدأ و معاد همه به هم می خورد دیگر این کسی که زبان دراز است یا در قلم یا در بَنان یا در بیان مرتب به این و آن نیش می زند و آبروی مردم را می برد خب این ضریع بهشت را به او می خورانند ضریع همان بوته های پرتیغ حجاز است که شترها از آن می خورند این ضریع طعامِ اثیر است خب این نیش زدنها همان ضریع در می آید حالا ـ اسرار قیامت که برای ما روشن نیست صدها راز نگفتنی دارد که گوشه ای از اینها را روایات برای ما بیان کردند اما این مقداری که روشن کردند که می فهمیم که این مقداری که شفاف است که جهنم را می آورند انواع و اقسام جهنم هست انواع و اقسام بهشت هشت بهشت (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) هست (وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ) هست ما که از آن اسرار خبری نداریم فقط این مقدار هست که مقرّبین خودشان روح و ریحان و جنّت نعیم اند این را که نمی شود نفی کرد جهنم هم جهنمِ کذایی سرِ جایش محفوظ است که ما از او خبر نداریم.

سوره ی مبارکه ی «فجر» دارد که جهنم را می آورند (وَجِي ءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) در ذیل این روایاتی است که عدّه ای از فرشته ها با غُل و زنجیر جهنم را کشان کشان می آورند این آقای جهنم کیست که این را دارند با (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) اعتبار نیست شوخی نیست اینکه می بینید عدّه ای از علما ضجّه می زنند سحرها برای همین است تنها مال مردم خوردن که حالا مال مردم را خوردید یا معصیت کردید این نیست آدم گُر می گیرند یک دفعه (نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) اینکه گُر می گیرد یعنی چه اینکه با اعتبار همراه نیست این نظیر چراغ قرمز و چراغ سبز نیست که کسی معطّل شد قدری جریمه بشود که این از آن قبیل نیست این احکام از حقیقت گرفته شده وقتی فقیهانه حرف می زنیم می گوییم این کار حرام است آن کار حلال است و اینها اما وقتی بحث اخلاقی داریم می گوییم این سمّ است.

بیان نورانی حضرت امیر که در جریان دنبال قصّه ی عقیل در نهج البلاغه آمده همین است دیگر فرمود آن رشوه ای که در زیر لباس پنهان کردی آوردی اینکه صِله و صدقه و زکات و اینها که نیست که اما «خَبط أنت» مگر مخبّطتی مگر می شود آدم دست به سمّ بزند مگر ـ معاذ الله ـ حضرت مبالغه ی شاعرانه کرده یا نه باطنِ رومیزی و زیرمیزی همین سمّ است دیگر اگر بخواهیم فقیهانه حرف بزنیم می گوییم رومیزی و زیرمیزی حرام است ولی اگر خواستیم بحث اخلاقی داشته باشیم می گوییم آقا سمّ نخور این سمّ است یعنی این احکام از این حقیقت گرفته شده نه اینکه با قرارداد اجتماعی وابسته باشد نظیر چراغ قرمز و سبز این حقیقت است آن وقت آیه معنایش روشن می شود که اگر احکام الهی تابع میل اینها باشد نه از حقیقت گرفته باشد کلّ نظام به هم می خورد ما این احکام را از در و دیوار نگرفتیم از مجلسین نگرفتیم از ماورای طبیعت که ذات اقدس الهی است گرفتیم این سمّ اگر بخواهد به صورت قانونِ اعتباری در بیاید می شود رشوه این آتشِ گُر گرفته اگر بخواهد به صورت قانون در بیاید می شود ظلم آن روح و ریحان اگر بخواهد به صورت قانون در بیاید می شود نماز شب شما این بصائرالدرجات و اینها را که ملاحظه فرمودید بخشی هم مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همین جلد دوم کافی نقل کرده که یک جوان بسیار زیبایی در قبر به داد آدم می رسد و انسان می گوید تو چه کسی هستی؟ می گوید تو همان حُسن خُلقی هستی یا اِدخال سرور است که در قلب مؤمنین کردی مشکل فلان شخص را حل کردی ادخال سرور که در قبر به صورت جوان در می آید مشکل آدم را حل می کند نه یعنی آدم طنز بگوید کسی را بخنداند مشکل او را حل کند وقتی مشکلش را حل کرد قلبش مسرور می شود خب این را مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرد خب اینها که اعتبار نیست این تجسّم اعمال مخصوصاً آنکه در بصائرالدرجات هست که شش انسان یا فرشته ی زیبایی وارد قبر می شوند یکی طرف راست یکی طرف چپ یکی بالا یکی پایین یکی بالای سر آنکه از همه زیباتر است ولایت علی و اولاد علی است به اینها می گوید اگر از هر طرف مشکل بخواهد به شما مراجعه کند شما نتوانستید من حل می کنم یکی سؤال می کند تو چه کسی هستی می گوید من نماز سؤال می کند تو چه کسی هستی می گوید من روزه ام خب اینها در بصائرالدرجات هست آن یکی در کافی است اعمال ما این قوانین اعتباری که «یَجب و یَحرم» از اینها گرفته شده قبلش به عنوان ملاکات است بعدش به صورت تجسّم اعمال خب (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ) لازمه اش این است که کلّ نظام به هم بخورد.

فتحصّـیل دو بیـان برای (وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ) هست آنچه مربوط به فساد اجتماعی است می شود بیان سوم که از بحث آیه بیرون اسـت کـه (ظَهَرَ الْفَسَـادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَـا کَسَـبَتْ أَیْدِی النَّاسِ) او از حریم آیه بیرون است در حریم این آیه که می خواهـد بگویـد کلّ نظام به هم می خورد دو بیان هست یکی اینکه اینها که می گوینـد آلهه ی متعـدّد است که لازمه اش این است که (إِذاً لَّذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) اینکه اینها می گوینـد (إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الـدُّنْیَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ) اینکه خـدا به اینها فرمود: (أَفَحَسِـبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً) اگر حقِ جهان بینی تابع این هوایِ جاهلانه باشـد (لَفَسَـدَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ) این را خیلی از مفسّـرین فرمودند راه دوم این است که این قوانینِ اعتباری که در فقه ماست این از هیچ جا گرفته نشده از آداب مردم از بَنـای عقلاـ از سنّت و سیره ی مردمی و سنّت فرهنگی مردم گرفته نشـده از مِلاکـات واقعی گرفته شـده (یـک) به حقـایق خـارجی منتهی می شود (دو) این قوانین اعتباری محفوف به دو حقیقت است اگر این قوانین هم از ملاکات واقعی صـرف نظر کند هم نسبت به حقایق آینده منقطع و اَبتر بشود این کلّ عالَم می شود فاسد. «أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۸۳ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَـدَتِ السَّمـاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِیهِنَّ بَلْ أَتَیْنَاهُم بِـذِکْرِهِمْ فَهُمْ عن ذِکْرِهِم مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجـاً فَخَرَاجُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَهُـوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (۷۲) وَإِنَّکَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَی صِـرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۷۳) وَإِنَّ الَّذِینَ لاَـ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَـاکِبُونَ (۷۴) وَلَوْ رَحِمْنَـاهُمْ وَکَشَـفْنَا مَـا بِهِم مِن ضُـرٍّ لَّلَجُّوا فِی طُغْیَـانِهِمْ یَعْمَهُـونَ (۷۵) وَلَقَـدْ أَخَـذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْـتَکَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا یَتَضَرَّعُونَ (۷۶) حَـتَّی إِذَا فَتَحْنَـا عَلَیْهِم بَابـاً ذَا عَـذَابٍ شَدِیـدٍ إِذَا هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ (۷۷) وَهُوَ الَّذِی أَنشَـأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ قَلِیلًا مَّا تَشْـکُرُونَ (۷۸) وَهُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَإِلَیْهِ تُحْشَـرُونَ (۷۹) وَهُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ وَلَهُ اخْتِلاَـفُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) بَـلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَـالُوا أَءِذَا مِتْنَـا وَکُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ (۸۳)

ص: ۱۰۰۹

عناصر محوری سوَر مکّی همان طوری که ملاحظه فرمودید اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق بود. شبهه ی آنها جریان انکار معاد و توحید بود معرفت شناسـی آنها هم حس و تجربه ی حسّی بود. قرآن کریم پنج مانع برای اینها بررسی کرد بر اساس سَبر و تقسـیم فرمود هیچ کدام از اینها صلاحیّت مانعیّت ندارند باید در دعوت تدبّر کنید در دعوا تدبّر کنید تا روشن بشود که دعوت پیغمبر حق است حق است ادّعای او هم حق است ما دینی آوردیم که گذشته از اینکه نام خدا و یاد خدا را در شما احیا می کند شـما را صاحب نام می کند به شما هویّت می دهد شما را آزاد می کند فرمود: (بَلْ أَتَیْنَاهُم بِذِکْرِهِمْ) شما را نامور می کنـد صاحب نام می کنـد شـما گمنام بودیـد الآن نامـدار شدید گفتند نه برده ی این باش نه بنده ی آن بنده ی خدا باش شـما صاحب نام شدید گفتند هر گونه برده داری دیگر ممنوع است شما آزاد شدید ما شما را نامور کردیم نامدار کردیم (بَلْ أَتَیْنَاهُم بِذِکْرِهِمْ) درست است قرآن, ذکرالله است اما تعالیم قرآن شـما را هویّت می دهد ما هرگونه رژیم ارباب و رعیتی

را از بین بردیم.

جریـان اربـاب و رعیتیِ مالی که رخت بربست در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً بحثش گـذشت فرمود رژیم ارباب و رعیتی حتی بین رهبران دینی و مردم نیست یعنی هیـچ کس رعیّت هیچ کس نیست همه بندگان خدایند فرمود ما چنین مکتبی آوردیم آنچه را که مالکان داشتند که دسترنج کارگران و کشاورزان را به غارت می بردند آنکه رخت بربسته شد آنچه را که انبیا آوردند همان هویّت بخشـیِ مردم به اینکه مردم بنده ی خدایند و مطیع دسـتوران وحی اند و لاغیر. هرگز رهبران دینی هم مردم را به خودشان دعوت نمی کننـد علما این طورنـد صاحبان وحی هم همین طورنـد در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که بحثش گذشت آیه ی ۷۹ این بود فرمود: (مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِن دُونِ اللّهِ) هیچ پیغمبری نیامده که بگوید من ارباب شـما, شـما رعیت من هستید مردم را به خودش دعوت بکند این طور نبود همه آمدند گفتند ما و شـما بندگان خداییم پس هیچ کسی مردم را به خود دعوت نمی کند آن که مردم را به خودش دعوت کنـد این طرفـدار رژیم منحوس ارباب و رعیتی است که رخت بربسـته است فرمود هیچ پیامبری نیامده (ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِن دُونِ اللّهِ) بلکه خدای سـبحان به همه ی انبیا فرمود ربّانی باشید نه ارباب. ربّانی عالِم ربّانی به کسی می گوید که شدیـد الربط بالربّ باشـد تا فیض را از او دریافت کنـد و شدیـد الربط به مردم باشـد تا مربّی خوب آنها باشـد چنین آدمی می شود عـالِم ربّـانی کسـی که ارتبـاطش بـا خـدا قوی است ولی رابطه ی بـا مردم نـدارد راهبانه به سـر می برد عالِم ربّانی نیسـت (وَلكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَـا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَـابَ وَبِمَـا كُنْتُمْ تَـدْرُسُونَ) حوزه ی درس داریـد, حوزه ی تـألیف داریـد, حوزه ی تـدریس داریـد, حوزه ی سـخنرانی داریـد, معلّم جـامعه ایـد, مـدرّس جامعه ایـد می توانیـد عالِم ربّانی باشـید در صورتی که ارتباطتان به ربّ باشـد پس اگر کسـی این دو عنصر محوری را نـداشت عالِم ربّانی نیست یعنی شدیـد الربط به الله و ربّ خود نبود یا شدیـد الربط بود ولی منزوی بود (بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ) نبود, (بِمَا كُنْتُمْ تَـدْرُسُونَ) مردمی نبود مشـکل جامعه را حل نکرد این عالِم ربّانی نیست.

ص: ۱۰۱۰

رژیم ارباب و رعیتی رخت بربست هیچ کسی برده ی کسی تابع کسی نیست مگر اینکه همگان تابع ذات اقدس الهی اند بر اساس این اصل کلّی که رژیم ارباب و رعیتی منحوس شناخته شده چه در مسائل مالی چه در مسائل فکری آن گاه مال در اسلام تقسیم شد فرمود ما شما را صاحب نام کردیم (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ) که اینها نامدار شدند نامور شدند قبلاً خامِل الذّکر بودند الآن صاحب نام شدند منتها اینها از هویّتشان و نام خودشان صرف نظر کدرند.

مطلب دیگر آن است که حق را دین برداشت آن روایتی که چند بار هم از جلد پنج کافی مرحوم کلینی قرائت شد این بود که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن دعای معروفی که مرحوم کلینی در جلد پنج کافی در کتاب المعیشه نقل کرد این است که با این مضمون هست که «اللهمّ بارک لنا فی الخُبز و لا فرّق بیننا و بین الخبز لولا الخبز لما صلّینا و لما صُمْنا و لما ادّینا فرائض ربّنا» عرض کرد خدایا! بین نان مسلمانها و خود مسلمانها فاصله نینداز مستحضرید که منظور از نان همان بحثهای اقتصادی است مالِ مردم است عرض کرد بین مردم و اقتصاد فاصله نینداز زیرا ملّتی که با اقتصادش فاصله داشته باشد با مال فاصله داشته باشد فقیر باشد دین داری آن ملّت مشکل است «لولا الخبز لما صلّینا و لما صُمنا و لما ادّینا فرائض ربّنا» با اینکه خود حضرت و اصحاب خاصّش چند سال در شِعب ابی طالب آن محاصره و تحریم را تجربه کردند وگرنه توده ی مردم دین داری آنها با فقر بسیار سخت است این از بیانات نورانی پیغمبر است که مرحوم کلینی نقل کرد بعد فرمود رژیم ارباب و رعیتی به هیچ وجه نیست در روایات هم فراوان آمده است که به اندازه ی نیاز جامعه ذات اقدس الهی مسائل مالی را تنظیم کرده است بخشی به عنوان انفال است که در اول سوره ی مبارکه ی «انفال» آمده (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ) دیگر بیش از این دو نیست یعنی مالِ خداست و مالِ پیغمبر در حقیقت مال مکتب است مال اسلام است بیت المالِ مسلمین همین را تأمین می کند مال کسی نیست آن که والی مسلمین است در رأس امور مسلمین است باید این را تحصیل کند به عنوان خدمتگزار اسلام حفظ کند به عنوان خدمتگزار اسلام عادلانه توزیع کند به عنوان خدمتگزار اسلام پس هیچ کسی ممنون کسی نیست و سخن از ارباب و رعیتی هم نیست (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ) که در آغاز سوره ی مبارکه ی «انفال» است.

بخش دوم بخش مسائل وجوه شرعی است که آن هم در سوره ی مبارکه ی «انفال» آیه ی ۴۱ معروف است که (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا) که باید «انَّ ما» جدا نوشته می شد (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا) متدیّنین ما برابر آیه ی ۴۱ و روایات و صحیحه ای که در ضمن این آمده است از اهل بیت(علیهم السلام) وجوه شرعی شان را ادا می کنند قصد قربت دارند و با قصد قربت این وجوه را ادا می کنند و حوزه های علمیه از اینهایی که مؤدّیان وجوه شرعی اند با قصد قربت با اخلاص می پذیرند آنها هم متقرّباً الی الله می دهند اینها هم از اغنیا و متمکّنین می پذیرند بدون اینکه ارباب و رعیتی در کار باشد بدون اینکه خودشان را وامدار آنها بدانند برای اینکه آنها ممنون اند و می آیند دست مراجع را می بوسند و متقرّباً إلی الله حقّ اسلام را به این رهبران الهی می دهند نه حقّ خودشان را مالی از خودشان به اینها نمی دهند چون این یک پنجم را مالِ اینها نباید دانست اینها امین اند و مأمورند به تأدیه در افراض می آیند مال خدا را به نمایندگان ائمه(علیهم السلام) می پردازند پس دیگر سخن از رژیم ارباب و رعیتی نیست مسئله فیء هم که مربوط به غنائم جنگی است.

سوره ی مبارکه ی «حشر» آیه ی هفت به این صورت است (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لاَ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ) برای اینکه مال یک گردش ۳۶۰ درجه ای داشته باشد نه نظام کاپیتال سوسیال شرق حق بود نه نظام سرمایه داری کاپیتال غرب مستحضرید که بر اساس این دو مبنای اقتصادی که هر دو باطل است این مال که به منزله ی ستون فقرات است یا خون در رگهاست این در یک بخش از رگها جاری است بقیه فلج اند چون نظام سرمایه داری این سرمایه ها در دست اغنیا متداول است (دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ) است در نظام پوسیده ی سوسیال شرق این ثروتها در دولتها متداول بود از دست دولتی به دولتی که دولت سالاری بود بقیه فلج بودند این آیه اقتصاد را ترسیم می کند که مالِ مملکت به منزله ی خون مملکت است (یک) باید ۳۶۰ درجه در این مدار دایره بگردد (دو) که همه ی اعضای این مملکت زنده باشند نه فلج (سه) وگرنه اگر این مال در یک منحنی خاصّی از دست سرمایه داری به دست سرمایه داری بگردد می شود دولت بین الأغنیاء در همین نیم دایره فرضاً یا در این منحنی تداول دارد و دست به دست می گردد بقیه کارگر و عمله اند فلج اند چه اینکه این منحنی کوتاه دولت باشد که نظام شرق بر او بود یا نه سرمایه دارهای معروف غرب باشند فرمود برای اینکه این مال که به منزله ی خون است یک مدار ۳۶۰ درجه ای داشته باشد همه جا بگردد همه را زنده کن باید مسئله ی فیء و امثال فیء عادلانه توزیع بشود (لاَ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ) در بخش چهارم که مسئله ی زکات است چون مطعمین را به وظیفه ی دین داریشان آشناتر کند فرمود این اموالی که شما دارید می دهید حقّ مسلّم بیت المال است نه مالِ شما, شما از کیسه ی خودتان نمی دهید (این یک) و مادامی که این مال را نداديد آلوده اید (این دو) و این مال به وسیله ی رهبران الهی از شما گرفته می شود تا شما پاک بشوید (سه) نگویید ما رفتیم مالمان را پاک کردیم رفتید خودتان, خودتان یعنی خودتان را پاک کردید این دین دیگر اجازه ی ارباب و رعیتی به کسی نمی دهد.

سوره ی مبارکه ی «توبه» آیه ی ۱۰۴ به این صورت فرمود, فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا) که چند بار این آیه خوانده شد فرمود زکات را که مصارف هشت گانه دارد از اینها بگیر که این صدقه ی واجبه اینها را پاک می کند قبلاً آلوده بودند آن لطیفه ای که مرحوم شیخ طوسی و هم فکرانشان داشتند این بود که این جمله ی (تُطَهِّرُهُمْ) در محلّ نصب است تا صفت باشد برای صدقه (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) که (تُطَهِّرُهُمْ) این صدقه اینها را پاک می کند خب قبلاً اگر کسی وجوهات را ندهد از نظر دین آلوده است این می خواهد خودش را پاک کند یک وقت بدن آلوده است می گویند برو غسل کن یک وقت روح آلوه است می گویند برو وجوهاتت را بده اینها متشرّعین اند باور کردند می آیند دست مراجعشان را می بوسند می دهند. حالا اگر بیت المالی بود مردم عدّه ای را خدمتگزارشان قرار دادند آن خدمتگزارها باید این بیت المال را در بهترین جا مصرف کنند و بهترین جا حفظ دین است دینِ مردم هم به وسیله ی حوزه هاست حوزه است که دینِ مردم را به وسیله ی مسجد و حسینیه و منبر و تعلیم و تدریس حفظ می کند وقتی مسجد و حوزه قیام کرد انقلاب به ثمر رسید وگرنه با جمهوری ایرانی با مکتب ایرانی جنگ جهانی اول این کشور ارباً اربا شد کسی به دادش نرسید در جنگ جهانی دوم ارباً اربا شد کسی به دادش نرسید در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ارباً اربا شد نفت را کسی برد گاز را کسی برد کسی به دادش نرسید از جمهوری ایرانی از مکتب ایرانی از فکرِ ایرانیِ منهای اسلام کاری ساخته نیست یا باید گاز را داد یا باید نفت را داد یا باید هفده شهر را تقدیم کرد یا باید بردگی را پذیرفت اما وقتی حوزه قیام کرد مراجع قیام کردند امام(رضوان الله علیه) قیام کرد مردم مسلمان به وسیله ی مراجع قیام کردند شده ایران اسلامی شده انقلاب اسلامی یک سر و گردن از همه ی کشورها بلندتر شد این معنای دین است خب مردم به عشق شهادت و کربلا و حسین حیسن رفتند شهید شدند شما در خاکریزهای اول و دوم بارها به عرضتان رسید در شب عملیات یا حسین یا حسین, کربلا کربلا بود خب حالا اگر کسی خدمتگزار مردم است چه اینکه باید خدمتگزار مردم باشد گوشه ی ضعیفی از اموال را که صد درصدش برای حوزه ها و مراکز دینی است نود درصدش را جای دیگر مصرف می کند ده درصدش را بخواهد برای مسائل دینی مصرف بکند این بلندگو دست بگیرد ما حوزه را اداره می کنیم مراکز دینی را اداره می کنیم این نه آن گفتن صحیح است نه عمل, عمل درستی بود.

ص: ۱۰۱۳

حوزه ها همیشه مستقل اند از خدمتگزارِ امینشان قبول می کنند که او وظیفه ی. خودش را انجام بدهد بدون اینکه به دولت وابسته باشد بدون اینکه به اغنیا وابسته باشد مگر (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) باعث وابستگی است اینها می دانند که مؤدّیان وجوه شرعیه آلوده اند قبل از تأدیه و با اَدای وجوه شرعی پاک می شوند مثل اینکه بدنشان قبل الغسل آلوده است بعد از غسل پاک می شود روحشان آلوده است قبل از تأدیه وجوه آلوده است بعد پاک می شوند (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا) بنابراین استقلالِ حوزه محفوظ است دیگران باید وظیفه شان را انجام بدهند و اگر گوشه ای از وظیفه ها هم انجام دادند برای تطهیر خودشان است و گرنه نیازی حوزه به جایی نداشته و ندارد برای اینکه خدا فرمود: (فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) آن وقتی که حوزه ها را تعطیل کردند آن وقتی که همه ی منابع را بستند ذات اقدس الهی حوزه ها را در کمال قدرت حفظ کرد.

غرض آ ن است که فرمود ما هر گونه رژیمی به نام ارباب و رعیتی از بین بردیم و شما را صاحب نام کردیم (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ) دیگر شما نمی توانید بگویید که اگر ذکری که دیگران داشتند ما می داشتیم پیشرفت می کردیم آنچه در سوره ی مبارکه ی «صافات» است آیه ی ۱۶۸ که گفتند: (لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْراً مِنَ الْأَوَّلِينَ ◻ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) این بهانه برداشته شد نه خیر اگر نام خداست به شما دادند نام وحی و قیامت است به شما دادند نام آوریِ استقلال ملی بود به شما دادند هر نامی که شما بخواهید به شما دادند شما را صاحب نام کردند نامور کردند (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ) به جمیع معانی که برای این ذکر هست. بعد فرمود خراجِ ربّ تو خیر است تو که از اینها چیزی نمی خواهی (وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) از خدای سبحان می طلبی.

ص: ۱۰۱۴

مسئله ی اجر که هفت هشت آیه است که انبیا آمدند گفتند ما از شما چیزی نمی خواهیم و اگر وجوه شرعی را می دید مالِ شما نیست آن خدایی که شما را این اموال داد و مال را کنار کرد فرمود یک پنجمش اصلاً مال شما نیست نه اینکه مال خودتان را دارید می دهید تا اینکه این مال در مال شما هست آلوده اید باید مال را به صاحب حق بپردازید.

پرسش:؟پاسخ: چرا دیگر, فرمود: (فَخُذْ) فرمان داد بدهید.

پرسش:؟پاسخ: (فَخُذْ) آن هم که فرمود: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ) این تمثیل است نه تعیین لذا وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می رفتند می گرفتند دیگر پس چه کار می کردند اگر مال مردم است مال مردم را صاحب مال باید اَدا کند دیگر در بحثهای (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) این بحث گذشت که (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) یعنی چه؟ شیطان شریکِ مال می شود معلوم است اما شریک فرزند می شود چیست؟ روایاتی که در ذیل این آیه بود چه بود؟ این بود اگر مهریه ی زنش را از مال غیر مخمّس قرار بدهد آن نطفه آلوده است (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) اگر ذمّه باشد مطلب دیگر است اما اگر از عینِ غیر مخمّس یعنی مالی که خمسش داده نشده عینِ آن مال را مهریه زنش قرار بدهد می شود (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) خب این بچّه فرزند دو پدر است آن وقت بچّه سالم در نمی آید خب از این صریح تر و شفاف تر دین بیان کند روایاتی که در ذیل این آیه بود که قبلاً ملاحظه فرمودید خب (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) وگرنه شیطان چگونه شریک در فرزند می شود (وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلاَدِ) را ائمه معنا فرمودند دیگر خب پس بالاتر از امر این است و فرقی ندارد انسان زکات را ندهد آلوده است و خمس را ندهد آلوده نیست یا انفال را ندهد آلوده نیست اصلاً انفال, مال شیعه هاست آن وقت کسی بگوید من خدمتگزار ملّتم بعد بخواهد ممنونم بکنند اینکه نشد که پس بنابراین حقّ طلق است اگر دین است اگر ولایت است آن وقت حوزه ولایت را معنا می کند ولایت فقیه را معنا می کند به ولایت فقیه رأی می دهد بعد بخواهد بگوید شما به آیه انفال عمل کنید می گوید وابسته می شود به آیه سوره ی باز آیه دوم سوره ی «انفال» عمل بکنید می گوید وابسته می شود دولت وابسته ی به حوزه است نه حوزه وابسته, دولت خدمتگزار مردم است بالأخص حوزه, وابسته ی به ملّت است بالأخص حوزه اول و آخر حرف را حوزه یعنی دین می زند نشانه اش هم همین انقلاب است دیگر اگر حوزه تکان نخورده بود و شما می بینید آمار شهدایی که روحانیت داد بیش از همه بود هر خونی اثر خاصّ خودش را دارد ولی وقتی کسی شهیدِ محراب بود هفتاد ساله بود هشتاد ساله بود یا شهید مطهری بود یا شهید بهشتی بود اینها که آثارشان با افراد دیگر فرق می کند.

در جریان سیّدالشهداء(سلام الله علیه) سالمندی به حضرت عرض کرد یابن رسول الله الآن در این محدوده کسانی که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را درک کرده باشند یا نیستند یا بسیار کم اند برای اینکه پیامبر پنجاه سال قبل رحلت کرد و کسانی که محضر پیغمبر را درک کرده باشند اصحاب بودند الآن دیگر سنّشان صد یا از صد گذشته است من جزء آن نادر کسانی ام که اصحاب حضرت بودم و حضرت را درک کردم من قدرت کُشتن و جنگیدن ندارم ولی می توانم کُشته بشوم و خونِ من با خونهای دیگر فرق می کند و بدون اذن امام هم که نمی شود رفت جهاد شما اجازه بدهید من بروم حضرت فرمود پیرمردی آخر با این وضع؟ عرض کرد من همینم من قدرت جنگ کردن ندارم ولی شهامت کشته شدن دارم و می دانم خون من با خونهای دیگر فرق دارد فرمود مجازی. این دوتا پارچه خواست چون دیگر شمشیر و نمی دانم زِره و اینها که قدرت او نبود یک پارچه خواست که ابروهای فروهشته ی خود را به پیشانی ببندد که هم خوب ببیند و هم او را بشناسند یکی هم به عنوان شال کمر به کمرش بست و رفت و حسین بن علی را معرفی کرد و پیغمبر و اهل بیت را معرفی کرد و کشته شد خب شهید بهشتی و شهید مطهری و شهید دستغیب و شهید اشرفی و اینها خونهایشان با دیگران خیلی فرق دارد اینها از حوزه بودند و اینها دین را یاری کردند الآن هم ـ خدای ناکرده ـ ذرّه ای نظام آسیب ببیند باز هم همین مراجع اند همین علمایند همین اساتیدند همین حوزه اند دولت خدمتگزار و وابسته ی این حوزه است حوزه وقتی او را قبول می کند که راست و درست عمل بکند همین وگرنه طردش می کند دریا یک آدمِ مُرده را قبول نمی کند یک آدم زنده را قبول می کند اینها وابسته ی به حوزه اند حوزه وقتی قبول می کنند که اینها راستگو باشند.

جریـان سـی دی ظهور وقتی که آمـد اوّلین بـاری که به من گفتنـد, گفتم این یقیناً دروغ است و حضـرت به این آسانیها ظهور نمی کنـد برای اینکه حضـرت طبق روایات معتبر وقتی ظهور می کنـد که عقل یعنی عقل است و عقل است و عقل, عقل مردم بیایـد بالا با فریب و نیرنگ و دروغ و جعل یقیناً ظهور به این نزدیکیها نیست در زمان ظهور ذات اقدس الهی دسـتش به برکت ولیّ عصـر(ارواحنا فداه) روی سـرِ مردم می آید که «کَمُلَ بِهِ أحلامُهم و عُقولهم» عقلِ مردم که بالا آمد ۳۱۳ شاگرد مثل امام خـدمت حضـرت بودنـد آن وقت جهـان چنـد میلیاردی را می شود به آسانی اداره کرد وگرنه جهان را مگر با کُشـتن می شود اداره کرد جهانِ بی عقل را مگر می شود به عدل دعوت کرد با فریب و نیرنگ و سـی دی بیّن الغی یقیناً ظهور نزدیک نیسـت همین اوّلین بـاری که به من نشـان دادنـد همـان وقت گفتم. وقتی حضـرت ظهور می کنـد که عقـل مردم کامل بشود آن وقت است که می شود عـدل را پیاده کرد مگر بی عقل می شود عدل را پیاده کرد. به هر تقدیر فرمود: (فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ) انبیا همه آمدند همین حرف را زدند با اینکه فرمود من از شما چیزی نمی خواهم (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً) این چهار بخش از مسائل مالی را قرآن صادر کرد (الْأَنْفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ) معادل نفت در اختیار پیغمبر, معادن گاز در اختیار پیغمبر, جنگل و سرزمینهای موات در اختیـار پیغمبر, دریاهـا در اختیـار پیغمبر این غنـاست. فرمود: (فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) این مسـئله ی اجر شـامل همه ی موارد می شود «خوفاً من النار» اجر است «شوقاً الی الجنّه» اجر است «حبّا للقاء الله» اجر است.

ص: ۱۰۱۷

وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) به حسنین(علیهما السلام) و سایرین فرمود: «واعملوا للأجر» اجرِ به این معنا که وجه الله هم جزء اجر است چون وجود مبارک انبیا فرمودند: (إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِینَ) همه اجر می خواهند منتها این اجرشان را از ذات اقدس الهی مسئلت می کنند حالا یا «خوفاً من النار» است یا «شوقاً الی الجنّه» است یا «حبّاً لله» و «لقاء الله» است. در آ نجا فرمود: (إِنَّ رَبِّی عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) حالا این آیات چون قبلاً مشابهش چند بار گذشت بحث مفصّلی ندارد یعنی دعوتت حق است منکران این قسمت مهم کسانی بودند که جریان معاد را نمی پذیرفتند چون مهم ترین بخش دین همان بخش معاد است بقیه آثارِ علمی فراوان دارد ولی آثار عملی اش آن قدر نیست که بخش معاد اثرِ عملی دارد چون انسان درباره ی تمام اعمال ریز و درشتش مسئول است دیگر اگر معاد نباشد ـ معاذ الله ـ انسان رهاست آنکه جلوی تمام اعمال انسان را حساب شده می گیرد مسئله ی معاد است لذا فرمود: (وَإِنَّ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ) گرچه اینها موحّد نبودند اما قسمت مهمّ تأثیر سوء برای انکار معاد است اینها (عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ) گاهی تعبیر قرآن این است که اینها افتاده اند گاهی تعبیر قرآن این است که اینها دورافتاده اند ضلالت آن دورافتادگی است نکول همان عدول و افتادن از صراط مستقیم است بعد فرمود ما اینها گرفتار هستند ما اگر گرفتاری اینها را رفع بکنیم دوباره همان طغیان شروع می شود (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَکَشَفْنَا مَا بِهِم مِن ضُرٍّ لَلَجُّوا فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ) چون نمونه اش به طور مبسوط در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۲۸ این بود که (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ).

بیـان نورانی امـام رضـا(سـلام الله علیه) که در ذیل این آیه بود همان وقت هم مطرح شـد فرمود اینها از جهنم هم در بیاینـد باز بیراهه می روند (وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ) ما آزمودیم اینها را اینها را قدری فشار دادیم اینها استکانت نکردند این استکانه را شما می بینید در این معجم نویسها اینها مشکل داشتند نه در باب «کَوَن» نقل کردند نه در باب «سَکَن» اینها که معجم می نویسند متأسفانه, زمخشری می گوید که این «اِستکانَ» دو وجه دارد یکی اینکه از باب «کَوَن» است این «الف» آن تبدیل شده به «واو» با «الف» و «سین» و «تاء» که آمده باب «استفعال» شده «استکانَ» یعنی از کونی به کونی از حالی به حالی تحوّلی پیدا کردند می شود «استکان» یا از باب «افتعل» است اصلش «سَکَن» بود «استکَن» یعنی «افتعل» بعد این فتحه اش اشباع شده است الف تولید شده است شده «استکانَ» این الفش تولید شده از آن اشباع است و گرنه «افتعل» مصدرش «استکانت» نیست یا فعلش «استکان» نیست منتها وجه اول را تقویت می کنند این دو وجه در نوشته های بعدی آمده ولی نگفتند که اصلش در کشّاف زمخشری است خب, در تفسیر فخررازی هست بعد در تفسیر مرحوم امین الاسلام هست بعد فرمود: (حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ) وقتی عذابِ فراگیر آمده یک سونامی آمده اینها دست و پا می زنند خب تضرّع نعمتی است در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که این اگر حادثه ای آمد چرا اینها ناله نمی کنند حادثه ی تلخ یک مدرسه است و اگر اینها ناله می کردند آیه ی ۴۳ و ۴۴ سوره ی مبارکه ی انعام این بود که (فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا) آخر ما یک بیماری یک حادثه ای برای شما آوردیم چرا ناله نکردید چرا دو رکعت نماز نخواندید چرا «یا الله» نگفتید ما شما را فشار دادیم که بگویید «یا الله» نگفتید (فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ) بعد فرمود خب ما شما را که آزمودیم هیچ وقت نگفتید «یا الله» نه در حال رفاه نه در حال رنج, نه در سرّاء نه در ضرّاء چرا تضرّع نکردید حالا که این چنین است وقتی که اهل ضراعت و ناله نیستید آن گاه گرفتار می شوید (حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۷ تا ۸۹ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

(وَهُوَ الَّذِی أَنشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ (۷۸) وَهُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ وَإِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۷۹) وَهُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۸۰) بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (۸۱) قَالُوا أءِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ (۸۳) قُل لِمَنِ الْأَرْضُ وَمن فِیهَا إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَن رَبُّ السَّماوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (۸۶) سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَن بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَهُوَ یُجِیرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّی تُسْحَرُونَ(۸۹)

بعد از اینکه بخشی از معارف اصلی و فرعی را بیان فرمود درباره ی منکران معاد و منکران توحیدِ ربوبی چند مطلب را اضافه می کند:

مطلب اول اینکه ما به اینها مجاری ادراکِ حسّی و تجربی از یک سو و تجریدی از سوی دیگر به اینها دادیم آنها نه از مبادی تجربی بهره بردند نه از مبادی تجریدی نه از مشاهدات تجربه ی خود پی به حق بردند نه از تحلیلِ عقلی حق را یافتند فقط اهل چشم و گوش اند در حدّ حیاتِ حیوانی اینکه فرمود: (وَهُوَ الَّذِی أَنشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ) شکر تنها به این نیست که کسی بگوید «الحمد لله» شکر صرفِ شکرِ اصلی, صرفِ نعمت است در راهی که خدای سبحان این نعمت را برای آن راه مشخص کرده است و انسان را راهنمایی کرده در بخشهایی از قرآن کریم فرمود ما با اینکه به اینها چشم و گوش دادیم به اینها عقل دادیم اینها از چشمشان استفاده نکردند از گوششان استفاده نکردند در سوره ی مبارکه ی «احقاف» آیه ی ۲۶ فرمود: (وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعاً وَأَبْصاراً وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفِئِدَتُهُم مِن شَیْ ءٍ إِذْ کَانُوا یَجْحَدُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ) فرمود ما به اینها چشم دادیم اینها از چشم استفاده نکردند ما به اینها گوش دادیم اینها از گوش بهره نبردند ما به اینها قلب عطا کردیم آنها از دل استفاده نکردند خب آنها همه ی بهره های مادّی را که می برند در ساختن خانه ها در کشاورزیها در دامداریها در تجارتها در ازدواجها در جنگ و صلحها از همه ی مجاری ادراکی استفاده می کنند چرا اینها از گوش استفاده نکردند چطور شده از چشم استفاده نکردند چطور شد از دل بهره نبردند کدام بهره را باید از چشم و گوش ببرند که نبردند.

ص: ۱۰۲۰

عمده آن است که انسان این علومِ تجربی را به پایگاه تجریدی متّکی کند (یک) و با پایگاه تجریدی حرکت کند و سفر کند (دو) یعنی سفرِ چهارم که «مِن الخَلق إلی الخلق بالحق» است اینها ندارند اینها فقط سفر «مِن الخلق الی الخلق» دارند از ییلاق به قشلاق از قشلاق به ییلاق در زمین سفر می کنند در مناطق گوناگون حرکت می کنند سفری ندارند که همراه داشته باشد لذا فرمود اینها از چشم استفاده نکردند از گوش بهره نبردند از دل استفاده نکردند خب با اینکه کارهایی را که اینها انجام داده بودند در اعصار متأخّر سابقه ندارد.

درباره ی عاد و ثمود فرمود: ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۞ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ هنوز هم که هنوز است با گذشت سال قرون متمادی از قصّه های عاد و ثمود کسی مثل آنها زندگی نکرده نمونه اش همین اهرام مصر است خب اینها بارها به عرضتان رسید این طور نبود که در دامنه های کوه ویلا بسازند اینها همان طوری که عدّه ای در دشت خانه می ساختند مصالحی را در دشت فراهم می کردند در دشت خانه می ساختند اینها از مصالح موجودِ کوه بهره می بردند و کوه را به صورت ساختمان در می آوردند که ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ﴾ این طور نبود که اینها یک منطقه ی ویلایی ییلاقی داشته باشند که اینها این کوهها را می تراشیدند و خانه های متعدّد درست می کردند که آن طور الآن هم نیست که ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ﴾ لذا فرمود: ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۞ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ پس در صنعت ساختمانی کشاورزی دامداری اینها که بود ولی قرآن می فرماید اینها از چشم بهره نبردند از گوش بهره نبردند از عقل بهره نبردند. بهره ی از چشم و گوش این نیست که انسان حیاتِ حیوانی داشته باشد بهره ی از چشم و گوش این است که در کلّ عالَم سفر کند با همسفری یعنی سفرِ «مِن الخلق إلی الخلق» باید باشد اما «بالحق» هر چیزی را مخلوقِ خدا بداند فعلِ خدا بداند خود را که عالِم است علمش را که چراغ است خارج را که خلقت است مخلوق است معلوم است و علم و عالِم هر سه را فیض خدا بداند چنین امّتی سفرشان از خلق به سوی حق با حق است لذا موحّدانه زندگی می کنند اینها از چشمشان بهره می برند از گوششان بهره می برند از دلشان بهره می برند لذا نه بیراهه می روند نه راه کسی را می بندند نه دروغ می گوید نه دروغ را تحمل می کنند. پس اینکه در آیه محل بحث فرمود ما به اینها چشم و گوش دادیم و دل دادیم ولی اینها شکر نکردند شرحش در سوره ی مبارکه ی «احقاف» است که فرمود هیچ بهره ای از چشم و گوش نبردند چرا؟ برای اینکه اینها در همان محدوده ی طبیعت زندگی می کنند خلقت را به طبیعت تبدیل کردند همین, گفتند زمین است نه خلقِ خداست گفتند آسمان است نگفتند خلقِ خداست پس دو نگاه است دو منظر است یکی بهره بردارِی صحیح از عالَم خلقت است به طوری که یک خردمند سفر می کند از خلق به خلق در صحابت حق این می شود «مِن الخلق إلی الخلق بالحق» این می شود آیات الهی. یک وقت است نه بهره های طبیعی و مادّی می برد درباره ی این گروه فرمود اینها از مجاری ادراکی شان بهره نبردند پس فرمود خدای سبحان به اینها چشم و گوش داد ولی اینها شکر نکردند نه یعنی نگفتند «الحمد لله» که ما چشم و گوش دادیم بلکه این نعمت را در جای خود صرف نکردند و صرف نکردنش هم در سوره ی مبارکه ی «احقاف» مشخص شد مشابه این هم در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت. بعد فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ خدای سبحان شما را در زمین خلق کرد و مرگ هم بین راه است نه پایان راه یک متحرّک بدون اینکه در وسط نابود بشود سیرش را ادامه می دهد تا به عذاب یا ثواب الهی برسد مرگ به این معنا که این متحرّک نابود بشود یک چند صباحی دوباره زنده بشود این چنین نیست انسان کادح است ﴿كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ﴾ بین راه هرگز نه تعطیل می شود نه ابطال. جا برای عُطله و بطلان نیست که وسط نابود بشود دوباره سر در بیاورد بدن می پوسد ولی بالأخره یک بدن دیگری در برزخ هست تا در قیامت آن بدنِ اصلی زنده بشود پس انسان بدون عُطله و بطلان بدون اینکه وسط نابود بشود یک حفره ی ناپدیدی پدید بیاید این راه را ادامه می دهد این همان رجوع به قیامت است رجوع به لقای خداست رجوع به اسمای حسنای الهی است فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۞ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ در دنیا می بینید یک عدّه را زنده می کند یک عدّه را می میراند همین معنا هم در جریان قیامت هست یک عدّه ای را زنده می کند ﴿وَلَهُ اخْتِلاَفُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ اینکه شب به جای روز, روز به جای شب قرار می گیرد خِلطِ یکدیگرند که فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً﴾ که مضمون یکی از آیات است یعنی شب جای روز را می گیرد روز جای شب را می گیرد با یک نظمِ حساب شده هم «ایلاج اللیل فی النهار و ایلاج النهار

فی اللیـل» حساب شـده است هم «تکویر اللیل فی النهار و تکویر النهار فی اللیل» حساب شـده است هم (اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ) حساب شده است که فرمود: (قَدَّرَ فِیهَا اقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ) یعنی فی اربعه فصول. فرمود شـما اگر عاقل می بودید از این بهره های حسّی که امور تجربی است کمک تجریـدی می گرفتید و جهان را به عنوان خلقت می دیدید. حالا پاسـخی که آنها می دهنـد می فرماینـد اینها حرفی برای گفتن ندارند یا اسـتبعاد است یا تقلید از آنها سؤال بکنی چرا جریان معاد را انکار می کنید از یک سو، چرا منکر توحید ربوبی هستید از سوی دیگر.

ص: ۱۰۲۱

جریـان معاد اینها اسـتبعادی دارنـد و تقلیـدی جریان اسـتبعادشان می گوینـد بعیـد است مُرده دوباره زنـده بشود اینها خیال می کردند انسان دوباره برمی گردد به عالم دنیا در حالی که معاد رجوع الی الآخره است نه عود الی الدنیا هم اسـتبعادشان را ذکر می کنـد هم تبعیـدشان را فرمود: (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ) پیشـینیان یک حرف باطلی داشـتند که یا استبعاد می کردنـد یا انکار اینها هم یا استبعاد دارند یا انکار.

سوره ی مبارکه ی «بقره» وماننـد آن گـذشت که (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) این (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) نشان می دهـد که دلهای اینها شبیه هم است فکرهـای اینهـا شبیه هم است در این آیه هم فرمود: (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ) چرا ماننـد گذشـته حرف می زدند چون در آن سور ه مشـخص شـد که (تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) طرز تفکّر آنها یکی است اگر دلهای اینها شبیه هم است افکار اینها هم شبیه هم است آنها مقلّـدانه یا مسـتبعدانه منکر معاد بودنـد اینها هم بشـرح ایضاً چون اینها مثل گذشـته فکر می کننـد همین دو محـذور را دارنـد (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ) خب اوّلون چه می گفتنـد اینها چه می گوینـد؟ اینها می گویند: (قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ) ما وقتی مُردیم و خاک شدیم و به صورت اسـتخوان پوسـیده در آمدیم دوباره زنده می شویم خب اینکه برهان نیست این اسـتبعاد است قرآن کریم چنـد بار فرمود شـما که موجودید اولاً روحتان که هرگز از بین نمی رود چه اینکه در جریان شـهدا فرمود هم (لَا تَحْسَبَنَّ) آمـده هم (لَا تَقُولُوا) آمده که اینها کاملاً زنده اند این اختصاصـی به شـهید ندارد کسانی که بالاتر از شـهیدند یا هم سـطح شهیدند آنها هم همین طورند پایین تر از شهید هم همین طورند این دو نفر که به میـدان رفتنـد این طور نیست که حالا روح یکی بشود مجرّد روح دیگری مجرّد نشود که فرمود: (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً) بلکه احیا هستند دیگران هم که می میرند همین طورند این راجع به روح.

راجع به بدن هم فرمود شما یک وقت «لیس» تامّه بودید بعد «لیس» ناقصه شدید که اصلاً قابل ذکر نبودید الآن به این صورت در آمدید در جریان معاد وقتی آنها می گویند چه کسی می تواند انسان را زنده کند برهان راجع به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بر آنها نقل می کرد آنها سرافکنده می شدند (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ) حرفی برای گفتن ندارند سر خم می کنند سر به زیر می شوند یعنی وقتی آنها بگویند چه کسی ما را زنده می کند جواب این است که آن کسی که اوّلین بار شما را ایجاد کرده است این کار که آسان تر از اوست گرچه هیچ کاری برای خدا آسان تر از کار دیگر نیست در برابر قدرتِ متناهی جمیع افعال علی السوا هستند (یک) فاعلی که به اراده کار می کند نه به حرکت جمیع اعمال برای او یکسان است (دو) خب اگر جمیع امور برای خدا یکسان است یکی آسان و دیگری آسان تر نخواهد بود لذا بعد از اینکه فرمود: (وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ) بعد فوراً استدراک کرد فرمود: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) ما برای تفهیم مردم می گوییم یکی اَهون است یکی هَیّن به هر تقدیر آنها که می گویند چه کسی ما را زنده می کند پاسخش این است که (قُلِ الَّذِى فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) آنها ناچار سر به زیرند (فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ) اما اینجا این استبعادی که ذکر می کنند استبعاد که دلیل نیست در آیات دیگر خودشان هم اعتراف کردند که سخن از استبعاد است نه استحاله (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ) ما یقین نداریم قیامت هست خب اگر دلیل عقلی اقامه می کردند بر استحاله می گفتند ما یقین به عدم داریم در حالی که می گویند ما یقین به وجود نداریم خب (بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ) اوّلون چه گفتند؟ گفتند: (أءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ) این استبعاد است گروهی از اینها یا پایان اعمالِ اینها به انکار برمی گردد که گفتند: (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) چون فکر می کردند که معاد, عودِ به دنیاست و کسی که مُرده دوباره به دنیا برنگشت در تمام این قرنها می گویند این حرفی است که اسطوره و افسانه است برای اینکه نیاکان ما هم شنیده بودند که انبیا می گویند بعد از مرگ حیات هست این حرف از دیرزمان بود ولی در طیّ این قرون هیچ مُرده ای برنگشت اینکه می گویند (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِى آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) با اینکه الآن می گویند: (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ) این جمعش محال است که نه اینکه این حرفها بی سابقه است پدران ما هم همین حرف را شنیدند ولی چون پدران ما قبول نکردند دلیل بر بطلان است یک ملّت تقلیدمدار حق را در شرک می داند چون می گوید (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ), (مُقْتَدُونَ) و مانند آن, توحید را باطل می داند چون پدرانشان نپذیرفتند (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِى آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) نه این است که این جریان در گذشته اتفاق نیفتاد بلکه بر اساس تقلیدمحوری چیزی را که آبائشان پذیرفته باشند حق است چیزی را که نپذیرفته باشند باطل است این دوتا قضیه ی موجبه و سالبه برای اثبات حق بودن شرک و بطلان توحید _ معاذ الله _ اقامه شده گاهی هم ممکن است به این معنا باشد که این خبر پدیده ی تازه است ولی این آیه محلّ بحث که پدران ما هم جریان معاد را شنیدند ولی خبری نبود نشان می دهد که این (مَا سَمِعْنَا بِهذَا فِى آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) معنایش این نیست که دعوتِ به معاد بی سابقه بود معنایش این است که دعوت به معاد سابقه داشت ولی نه در گذشته نه در حال نه زمان نیاکان ما نه در عصر ما هیچ مُرده ای برنگشت زنده بشود لذا گفتند: (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا) اینجا وعد به معنای وعید است چون این ثلاثی مجرّد هم به معنای نوید است هم به معنی وعید گرچه غالباً در وعید کلمه ی باب افعال به کار می رود ایعاد, أوعد و مانند آن به کار می رود. (لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هذَا مِن قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) این نظیر قصّه ی رستم و افراسیاب است افسانه است _ معاذ الله _ حالا برهان اقامه می کند. می فرماید این جدال احسن است البته این (وَجَادِلْهُم بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ) یکی از مواردش اینجاست.

جهان واجب الوجودی دارد آنها در این شک نداشتند در اینکه آن واجب الوجود کلّ نظام را آفرید حرفی نداشتند در اینکه نه واجب شریک دارد نه خالقِ کل شریک دارد حرفی نداشتند در اینکه مدیر کل خداست و ربوبیّتِ مطلق برای اوست حرفی نداشتند لکن مدیریّت مقطعی و موضعی را به ارباب خاص (ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ) می سپردند ربّ انسان که خیر و شرّ و نفع و ضرر انسان به دست اوست خدا نیست ـ معاذ الله ـ ربّ ارض مشخص است ربّ بحر مشخص است و مانند آن.

ارباب جزئی اینها یک اختلاف داشتند و الاّ در ربّ الأرباب و اله الآلهه حرفی نداشتند و می گفتند ما این ارباب جزئی را عبادت می کنیم تا ما را به ربّ الأرباب نزدیک کند که (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) یا (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ) قرآن کریم می فرماید بر اساس جدال احسن استفاده کردن از لوازمِ اصولِ پذیرفته شده می تواند طرف را مُجاب کند می فرماید شما خلقت را که برای خدا می دانید بسیار خب, مُلک جهان را که برای خدا می دانید مِلک جهان برای چه کسی است؟ مالک جهان چه کسی است؟ خداست مُلک و نفوذ و سلطنت و سیطره ی جهان در اختیار چه کسی است؟ خداست مالکِ جهان چه کسی است؟ خداست مَلِک جهان چه کسی است؟ خداست خب لازمه اش این است که کلّ جهان را او دارد اداره می کند اگر مدبّراتی هم در عالم هستند به اذن اویند مجریان حُکم اویند و اگر او حقیقتِ نامتناهی است حضورش به ما از دیگران نزدیک تر است.

دعای «ابوحمزه ثمالی» در سحرهای ماه مبارک رمضان این است که درست است نظام عالم نظام سبب و مسبّب است «أبی الله أن تجربی الامور الاّ بأسبابها أو أبی الله أن یُجری الامور الا بأسبابها» نظام عالَم نظام سبب و مسبّب است هم در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است هم در بیانات نورانی امام رضا(سلام الله علیه) است که «کلّ قائم فی سواه معلول» اما این مطلب را وجود مبارک امام سجاد در دعای سحرهای ماه مبارک رمضان که برداشت از آیات قرآ ن کریم است به ما آموخت درست است که سلسله ی علل منظم است و رأس سلسله خداست او علهالعلل است اما ـ معاذ الله ـ معنایش این نیست که خدا جایش در آغاز سلسله است رأس سلسله است بقیه امور را حلقات این سلسله انجام می دهند او در رأس سلسله به عنوان مبدأ آغازین است (یک) با حلقات بالا و وسط و میانی هست (دو) با هر حلقه ای از علت نزدیکِ او نزدیک تر است (سه) با هر معلولی هم از خود آن معلول نزدیک تر است (چهار) وقتی او (أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) است «أقرب إلینا من علّه القریبه» است «أقرب الی المعلول من سبب القریب والمباشر» است این چنین نیست که او در رأس سلسله باشد در وسط و پایان حضور نداشته باشد او طبق بیان نورانی حضرت امام سجاد در صحیفه فرمود: «أَنْتَ الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» با اینکه مبدأ سلسله است در همه جا حضور دارد خب اگر او «أَنْتَ الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ وَ الْعَالِي فِي دُنُوِّهِ» انسان از دو راه می تواند از او کمک بگیرد یکی از راه علل و اسباب یکی هم بی سبب در همین دعای «ابوحمزه ثمالی» آن است که خدایا! تو آن مبدأیی هستی که بدون شفاعتِ شفیعی و توسّل به وسیله ای «فیقضی لی حاجتی بغیر شفیع» اینکه ـ معاذ الله ـ نمی خواهد شفاعت را انکار کند که می فرماید تو دو راه می توانی به ما کمک بکنی و می کنی یکی از راه علل و اسباب عادی یکی هم بدون سبب و بدون وسیله هر دو راه می توانی. خب چنین خدایی اگر مُلکِ عالَم به دست اوست و او می شود مَلِک, مِلک عالَم به دست اوست او می شود مالک خب پس باید حرفِ او را دین او را اطاعت کرد (یک) رهنمود او را که بعد از این عالَم, عالَم دیگری هم هست پذیرفت (دو). فرمود: (لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) ما که به شما چشم دادیم گوش دادیم دل دادیم شما دانشمند نشدید کشاورز شدید صنعت گر شدید همه ی این راهها را رفتید ولی دانشمند نشدید علمِ نافع پیدا نشد

شما فقط در مدار حسّ منقطع از عقل بهره بردید عالِم نیستید خب با اینکه درباره ی عاد و ثمود و امثال ذلک فرمود اینها از نظر ساختمانی و صنعت کاری کردند که هنوز بی سابقه است هنوز یعنی مشابهش پیدا نشده.

ص: ۱۰۲۴

پرسش:؟پاسخ: چرا, برای همه ی اینها برکات فراوانی است و آثاری است اما معنای وجودِ اسباب این نیست که جلوی اطلاقِ مطلق را می گیرند که. آن مطلق «مع کلّ شیء» است «لا بمقارنه» همه جا حضور دارد (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) چون حقیقتِ اطلاقی معنایش این است اما اینها را هم آفرید که هر کدام از اینها محدوده ی خاصّ خودشان را دارند جود او و بخشش او باعث پیدایش عالم است منتها حکمت او باعث نظم جهان است اطلاق او باعث حضور همه جانبه اوست.

خب, (قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) شما عالِم نیستید برای اینکه چشم و گوشتان بیکار است عقلتان بیکار است ما این چشم و گوش را دادیم که شما زندگیِ انسانی داشته باشید ندارید یا زندگی حیوانی دارید خب این خانه های منظّمی که مهندسی شده است زنبور عسل می سازد این بهره ی مادّی از چشم و گوش برده اما آن برهان عقلی را که ندارد البته در حدّ خودشان آنها موحّد هستند (قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) فرمود خب اگر این است پس چرا متذکِّر نیستید این همه شما که فترتان این است مشهود و معقولتان این است چرا یاد خدا از قلبهایتان رخت بربست چرا یادآوری انبیا را محترم نمی شمارید اما از این به بعد (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝ قُلْ مَن رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) چه چیزی اینها را اداره می کند ربّ اینها چه کسی است؟

لازمه ی مالکیّت, ربوبیّت است چه کسی تدبیر می کند کسی که مالک باشد ممکن است در جهانِ اعتبار کسی مِلک اعتباری داشته باشد و دیگری غصب بکند و زمین او را آبیاری بکند و اداره بکند این در موارد اعتباری ممکن است اما در موارد تکوین ممکن نیست که مالکِ تکوینیِ شیئی الف باشد ولی باء بخواهد او را اداره کند خب چشمِ هر کسی گوش هر کسی مِلک و مُلک تکوینی همان شخص است آن شخص اگر خواست ببیند می بیند و اگر نخواست ببیند که چشم می بندد زید که بیگانه از عمرو است چشم و گوشِ عمرو را نمی تواند اداره کند این عمروی است که شما باید بدانید خب کلّ عالَم مِلک چه کسی است؟ خدا, مُلک چه کسی است؟ خدا, مالک چه کسی است؟ خدا, مَلک کیست؟ خدا, خب اگر مالک و مَلک اوست تدبیر چون ربّ یعنی مدبّر ربوبیّت هم باید برای او باشد دیگر. این لازمه ی آن حرف است اینها آن ربوبیّت را گرچه ربّ العالمین بودن را می پذیرند اما ربوبیّت مقطعی را نمی پذیرند درست جواب نمی دهند گرچه برخیها به قرائتهای دیگر این آیه را قرائت کردند اما این قرائت معروف با «لام» است فرمود: (قُلْ مَن رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) باید در جواب این می شد «سیقولون الله» اما نمی گویند الله می گویند «لله» خب این «لله» که حرفِ قبلی بود ما اگر از شما سؤال می کردیم که آسمان و زمین برای چه کسی است شما بگویید برای خداست اما ما می گوییم مدبّر آسمان و زمین کیست نباید بگویید «لله» باید بگویید «الله» (قُلْ مَن رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) حالا عدّه ای خواستند اصلاح کنند که در قرائت بعضی از قاریان آمده است که «سیقولون الله» ولی این (لِلَّهِ) معنایش این است که خب چرا تقوا ندارید چرا تقوای علمی ندارید لازمه ی اینکه جهان مِلک خداست (سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) و مالک یوم الدین است (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) است ملکوت کلّ شیء به دست اوست لازمه اش این است که او دارد اداره می کند وقتی از شما سؤال می کنیم چه کسی مدبّر است باید بگویید الله نباید بگویید لله شما باز حرف قبلی را زدید حرف قبلی این بود که مِلک چه کسی است و مُلک چه کسی است خب مُلک خداست اما چه کسی اداره می کند باید بگویید الله. (قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) خب اگر معنایش این باشد که لازمه ی مالک و مَلک بودن ربوبیّت است و شما این لازم را قبول دارید پس چرا متّقی نیستید به دستور او عمل نمی کنید (قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) این (إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ)

ناظر به آن سرفصل است عنوان فصل و سرفصل بحث اخیر این است که ما به شما مجاری ادراکی دادیم معرفت شناسی حسّی و تجربی دادیم معرفت شناسی تجریدی دادیم از هیچ کدام بهره نبردی این سرفصل فرمود اگر شما عالِم باشید از مجاری معرفت حسّی و تجربی از یک سو و تجریدی از سوی دیگر استفاده می کردید جواب درست می دادید (قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلاَ يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ) باز (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) خب.

ص: ۱۰۲۵

جریان ملکوت تعبیری سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) دارند و شواهدی هم اقامه می کنند می فرمایند در قرآن کریم مُلک به معنای ظاهر این عالم است که (تَبَارَكَ الَّذِی بِيَدِهِ الْمُلْكُ) و با عنوان «تبارک» مطرح شد اما ملکوت آن چهره ی ارتباط اشیاء به خداست در سوره ی مبارکه ی «هود» و مانند آن آمد (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) پیشانو و پیشانی هر کسی به دست اوست زِمام هر کسی به دست اوست آن زِمامداری که زمامِ هر کسی به دست اوست آن را اگر کسی انسان ببیند دستِ بی دستیِ خدا یعنی قدرت الهی را مشاهده می کند در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» فرمود: (فَسُبْحَانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْ‌ءٍ) که با (فَسُبْحَانَ) شروع شده که فرق (فَسُبْحَانَ) و (تَبَارَكَ) در نوبتهای قبل گذشت فرمود ملکوت هر چیزی به دست اوست سنگ ملکوتی دارد درخت ملکوتی دارد آن چهره ی ارتباط اشیاء به خدا که (سُبْحَانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْ‌ءٍ) آن چهره ی ارتباط را می گویند ملکوت فرمود: (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) جنبنده ها این طورند احجار و کلوخ و مَدَر این طورند که زمام هر کسی به دست اوست برای اینکه درباره ی سنگها هم فرمود: (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ) پس زمام هر چیزی به دست اوست (فَسُبْحَانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْ‌ءٍ) اگر آن چهره ی ارتباطی اشیاء به خدا دیده بشود آن می شود ملکوت; او همسایه خوبی است مجاور خوبی است جار خوبی است جئاردهنده خوبی است.

جار یعنی همسایه; چون همسایه به فکر همسایه است از همین جار و پناه دادن کلمه پناهندگی پیدا شده که (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللّهِ) اگر کسی از شما پناهندگی خواست که بیاید آیات الهی را بشنود به او پناهندگی بدهید, این می شود جِوار و پناهندگی دادن که او جار است یعنی پناه دهنده است. فرمود: (يُجِيرُ وَلاَ يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ), باز به جای اینکه بگویند الله, (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) بعد فرمود اگر بالأخره این است یا نمی خواهید جواب بدهید که مسحورید یا نمی خواهید به لازم حرفتان عمل کنید که مسحورانه حرکت می کنید.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره مؤمنون ۹۰/۰۳/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۸۲) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هـذَا مِن قَبْلُ إِنْ هذا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۸۳) قُل لِمَنِ الْأَرْضُ وَمن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵) قُلْ مَن رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيم (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۸۷) قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلاَ يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ(۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)

آنچه در فضای حجاز حاکم بود تفکّر مادیّت بود از یک سو, معرفت شناسی حسّی و تجربی بود از سوی دیگر معیار شرف هم ثروت و داشتن نیاکان فاخر بود از سوی دیگر.

قرآن کریم همه ی این معیارها را ارزیابی کرد فرمود هیچ کدام از اینها معیار فضیلت نیست آنچه معیار فضیلت است مشخص کرد معرفت شناسیِ حسّی و تجربی را محترم شمرد لکن بالاتر از معرفت شناسیِ حسّی و تجربی, معرفت شناسی تجریدی و عقلی را ارائه کرد بالاتر از معرفت شناسی تجریدیِ عقلی, معرفت شناسی شهودی را فراسوی اینها نصب کرد فرمود: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ▯ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) اگر به علم الیقین برسید و عمل کنید هم اکنون که در دنیا هستید جهنم را می بینید که این علمِ شهودی است بالاتر از آن علمِ تجربی. در جریان فخرزدایی فرمود فخر به یک حقیقتِ پایدار است این اصل اول.

آن حقیقتِ پایدار خداست و لاغیر اصل دوم.

انبیا و مؤمنان از شرف و عزّت برخوردارند که (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) این اصل سوم.

ص: ۱۰۲۷

معیار عزّت و شرفِ انبیا و مؤمنین یاد خدا و اطاعت فرمان خداست اصل چهارم.

این یاد خدا و فرمان خدا به صورت قرآن کریم ممثّل شد اصل پنجم لذا می فرماید این قرآن (لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ) بنابراین اگر در آیه ای که قبلاً بحث شد در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» که فرمود: (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عن ذِكْرِهِم مُعْرِضُونَ) این ذکر به معنای فخر و مقام و شرف معنا شد بر اساس همین تحلیلهای پنج گانه گذشته است یعنی آنچه مایه شرف شماست ما آوردیم چه چیزی مایه شرف شماست (ذِكْرِ اللَّهِ) و اگر در تفسیر سیدناالاستاد در المیزان و در کتابهای دیگر ذکر به معنای ذکر خدای سبحان شد آن چون سببِ این شرف است در فضایی که درباره ی شرف و افتخارات سخن به میان می آید قرآن باید بیان کند که آنچه سبب شرف و افتخارِ شماست ما گفتیم و آن این است که شما به عزیزِ مطلق و شریفِ مطلق به کاملِ مطلق سر بسپارید بنابراین این دوتا ذکر در طول هم اند ذکرِ به معنای شرف و فخرِ ملّی این در سایه ی ذکرِ یاد حق و ذُکرِ نام حق و یاد حق خواهد بود.

مطلب بعدی آن است که آنچه اینها در جاهلیّت می گفتند پشت سر هم می گفتند که نیاکان ما که این طور نگفتند نیاکان ما که ندیدند در عصر آنها که نبود اینها آثارِ الهی را هم بر این حفههای نیاکانشان بار می کردند یعنی نه تنها در مدار تقلید حرکت می کردند بلکه آنچه را که نیاکانشان داشتند حق بود آنچه را نداشتند باطل بود مشابه آنچه را که ما درباره ی ذات اقدس الهی قائلیم اینها هم درباره ی گذشتگانشان قائل بودند ما بر اساس رهنمود قرآن می گوییم آنچه را خدا می داند در جهان موجود است آنچه را خدا نمی داند معدومِ محض است و باطلِ صِرف است مگر می شود چیزی را خدا نداند درست است که چیزی اگر شیئی باشد یقیناً معلومِ خداست چون (بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ) است اما لاشیء معدومِ محض آیا خدا هیچ چیزی را می داند آدم باید بگوید چیزی را معرفی کند نام ببرد مفهومی ماهیّتی اسمی رسمی چیزی بگوید بعد بگوید آیا این را خدا می داند یا نه بله یقیناً خدا می داند اما معدومِ محض را که خود انسان از او هیچ خبری ندارد می شود گفت خدا می داند یا نه, خدا می فرماید نه ما نمی دانیم, ما نمی دانیم یعنی نیست لذا در جریان شرک می فرماید این حرفی که شما می زنید خدا نمی داند (انتبئون الله بما لا یعلمون) شما چیزی را می گویید که خدا نمی داند, خدا نمی داند یعنی نیست دیگر. هیچ کس نمی تواند بگوید «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» مگر خدا. تنها کسی که می تواند بگوید «عدم الوجدان یدلّ علی عدم الوجود» آن ذات اقدس الهی است دیگران انبیا اولیا ائمه(علیهم السلام) اگر چنین فرمایشی فرمودند به تعلیم الهی است وگرنه اگر به خدای سبحان ارتباط پیدا نکنند همان اصلِ رایج حق است که «عدم الوجودان لا یدلّ علی عدم الوجود» اگر انسان چیزی را نیافت دلیل نیست که آن نیست این قدر اسرار در عالَم هست (غَیْبُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) است که کسی خبر ندارد.

ص: ۱۰۲۸

فتحصّل تنها کسی که می توان درباره ی او گفت «عدم الوجدان یدلّ قطعاً علی عدم الوجود» آ ن ذات اقدس الهی است و اهل بیت(علیهم السلام) که به تعلیمِ الهی عالِم اند چون خدا می فرماید من نمی دانم این جریان بُتی که شما می گویید من نمی دانم یعنی نیست دیگر. خب اینها همان حرف را درباره ی نیاکانشان می گفتند چه اینکه فرعون هم همین حرف را درباره ی خودش می گفت, می گفت: (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) من غیر از خودم خدایی نمی دانم یعنی نیست این حرفِ فرعون در قسمت سلب و نفی مشابه همان حرفِ اوست در قسمت اثبات یک وقت است می گوید: (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) یک وقت می گوید: (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) یک وقت می گوید که به موسای کلیم عرض می کند می گوید چیزی می گویی که من نمی دانم یعنی نیست اینکه فرعون می گوید چون من نمی دانم, نیست این بدترین دعوا و ادّعای اوست همان ادّعای ذات اقدس الهی را می گوید که (إِتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ یَعلَمُ فِی السَّماوَاتِ وَلاَ فِی الْأَرْضِ) خب پس در جاهلیّت برای نیاکانشان این قدر ارزش قائل بودند که اگر نیاکان چیزی را نپذیرفتند دلیل بطلان بود و اگر می پذیرفتند دلیل حق بود پشت سر هم می گفتند که (مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِی آبَائِنَا الْأَوَّلِینَ) و امثال ذلک. قرآن کریم آمده فرموده شرفِ شما در اعتبار به آن نیاکان پوسیده نیست شرف شما را ما آوردیم و آن یاد خدا و نام خداست بنابراین این و ذکر در طول هم اند نه در عرض هم.

مطلب بعدی آن است که در جریان انکار معاد اینها شبهات فراوانی داشتند بعد جمع بندی شده اش در سوره ی مبارکه ی «القیامه» است که قبلاً گذشت در سوره ی «القیامه» فرمود اینها دلیلی بر نفی معاد ندارند گاهی استبعاد می کنند و می گویند مگر می شود چیزی به نام معاد باشد (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ) لکن در سوره ی مبارکه ی «القیامه» آیه ی چهار به بعد فرمود: (أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ ٭ بَلَی قَادِرِینَ عَلَی أَن نُسَوِّیَ بَنَانَهُ ٭ بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ) یعنی اینها مشکلِ علمی ندارند وقتی پذیرفتند که خدا خالق آسمان و زمین است و این اشیاء قبل از اینکه وجودی داشته باشند خدا اینها را آفرید خب یقیناً می تواند دوباره اینها را احیاء کند سرّ انکار معاد این است که می خواهند جلویشان باز باشد (بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ) می خواهد جلویش باز باشد در میدان باز فِسق و فجور داشته باشد چون وقتی معاد نباشد _ معاذ الله _ حساب و کتابی نیست.

مطلب دیگر این است که تناسخ یک فکرِ رایج آن روزِ حجاز نبود لذا در قرآن کریم درباره ی بطلان تناسخ بالصراحه چیزی نیامده لکن فرمود رجوع به دنیا مطلقا ممنوع است در همین سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در آیات بعد خواهد آمد که (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) یعنی اینها وقتی از دنیا هجرت کردند وارد برزخ می شوند و دیگر خبری نیست تا روز قیامت زنده بشوند گرچه حیاتِ برزخی دارند پس کسی از برزخ به دنیا نمی آید خواه به صورت تناسخ خواه به صورت غیر تناسخ.

سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» آیه ی صد همین است که (وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) _ ان شاءالله _ بعد از چند آیه به خواست خدا به این می رسیم. بالأخره بعد از دنیا برزخ هست و این برزخ همچنان ادامه دارد تا قیامت دیگر کسی بعد از مرگ از برزخ وارد دنیا نخواهد شد خواه به صورت تناسخ خواه به صورت غیر تناسخ آنها چون می خواهند جلویشان باز باشد این کار را می کنند البته آنها منکر تناسخ هم بودند چون اگر حساب و کتابی در کار باشد ولو به نحو تناسخ (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) صادق نیست آنها می خواهند بگویند آخرِ خط مسئله ی مرگ است بعد از مرگ خبری نیست نه کسی به دنیا برمی گردد نه کسی از آن طرف راهش را ادامه می دهد نفیِ محض است (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) این است.

مطلب دیگر این است که برخیها در قرائتهایی که در همین آیات شده که (لِلَّهِ) قرائت کردند یا «الله» قرائت کردند به تعبیر مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان بعضی با «الف» قرائت کردند (سَيَقُولُونَ اللَّهُ) بعضی بدون «الف» قرائت کردند (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ) این گفتند چون هر دو پاسخ به یک جا برمی گردد یک وقت است می گویند که این خانه برای کیست؟ می گویند «للزید» یک وقت می گویند مالک خانه کیست؟ می گویند زید این به نحوه ی سؤال و جواب برمی گردد روحِ مطلب یکی است اگر گفتند خانه برای کیست می گویند «للزید» اگر گفتند مالک خانه کیست؟ می گویند زید اگر گفتند که سماوات و ارض برای کیست می گویند برای خدا, اگر بگویند مالک و ربّ سماوات و ارض کیست؟ می گویند الله لذا گاهی «الله» است گاهی «لله» طبق اختلاف قرائتی که اینجا هست اما بر آن قرائتی که در هر سه جا (لِلَّهِ) دارد بازگشتش به این است که آ نها از تصریح به ربوبیّت خدای سبحان استنکاف دارند منتها مشرکان حجاز با مشرکانی که در هند و غیر هند بودند یکسان نبودند آنکه محلّ ابتلاست همین مشرکان حجازند که قرآن کریم بخشی از آن براهین را ذکر کرده بخشی از براهین را هم در همین قسمت آیه ی ۹۱ به بعد که _ ان شاءالله _ در پیش داریم که بعد از تعطیلات به خواست خدا مطرح می شود آنجا عنوان می کند که (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِمَا خَلَقَ) که توحید را بالضروره ثابت می کند و شرک را بالضروره منتفی می داند.

ص: ۱۰۳۰

مطلب بعدی آن است که در جریان قذارتِ معنوی اموال خب مستحضرید که غسل آن قذارتِ معنوی در کار نیست هنگام غسل برای اینکه گاهی عمل یا واجب است اگر مدّتش مثلاً به چهار ماه رسید گاهی مستحب است که اول ماه و مانند آن این چنین نیست که این عمل باعث قذارتِ معنوی باشد ولی در جریان وجوه شرعی در سوره ی مبارکه ی «توبه» آیه ی ۱۰۱ و ۱۰۲ فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) در همان سوره ی مبارکه ی «توبه» آیه ی ۳۴ و ۳۵ فرمود اینها که وجوه شرعی شان را ندادند همین مالِ حرام در قیامت گداخته می شود بر پیشانی و پهلو و پشت اینها چسبانده می شود (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ) چنین کاری هرگز درباره ی غسل و امثال غسل نیست بنابراین اینکه فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) برای آن است که اگر این وجوه شرعی داده نشد این خرج شد فی سبیل الله انفاق نشد در قیامت طبق آیه ی ۳۴ سوره ی «توبه» به صورت (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ) در می آید لذا با مسائل عبادی به اصطلاح غسل و امثال غسل خیلی فرق دارد.

مطلب بعدی آن است که اینکه قرآن کریم می فرماید ما حرفهای انبیای قبلی را تصدیق می کنیم برای اینکه نیاز بشر چه در گذشته و چه در حال مشترک است آنچه به نیاز مشترک برمی گردد (مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) مطرح است آنچه مربوط به متغیّرات است بر اساس (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) مطرح شده است در چنین فضایی این کار را کردند.

ص: ۱۰۳۱

مطلب بعدی درباره ی احیا و امثال احیاست اگر چیزی موجود نبود خدا او را هستی داد می گویند «أوجزه الله خلقه الله» اگر چیزی موجود ولی حیات نداشت می گویند «أحیاء الله» این احیاء اختصاص ندارد به حیات مجدّد اگر موجودی زنده نبود و خداوند تازه به او حیات داد او را می گویند «أحیاء الله» چه اینکه می فرمایند وقتی بهار شده باران آمده خداوند زمینِ مُرده را زنده می کند چه اینکه افرادی که در دنیا بودند و مُردند دوباره خدا آنها را زنده می کند پس احیاء اختصاص به کسی ندارد که قبلاً زنده بود بعد مُرد و دوباره زنده شد این حیاتِ مجدّدی که پیدا کرد صِدق احیاء باشد احیاء یعنی حیات دادن خواه شخص قبلاً حیات داشت و از دست داد الآن دوباره زنده شده است یا نه, اصلاً حیات نداشت چه اینکه درباره ی زمینِ مُرده می فرماید خداوند (يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) این در هر دو حال می تواند صادق باشد. خب, این گروهی که در مدار حس زندگی می کنند گاهی می فرمایند ما نمی فهمیم شما چه می گویید قرآن کریم آمده است این معیار معرفت شناسی را از محدوده ی حس بالا برده به محدوده ی عقل رسانده فرمود حالا در محور عقل شما هر برهانی که بخواهید اقامه کنید می بینید که سماوات و آنچه در سماوات است زمین و آنچه در زمین است اینها موجود ممکنی اند هستی اینها به خود اینها نیست چون هستی اینها به ذات اقدس الهی است اگر خدای سبحان فرمود من دوباره این موجود را زنده می کنم شما نه در امکانش شک کنید نه در وقوعش. در امکانش شک نکنید برای اینکه او قادر مطلق است قبلاً ـ چیزی نبود او آفرید الآن می تواند دوباره برگرداند ضرورت وقوعش شک نکنید چون (مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلًا) و اگر معاد نباشد جهان می شود بی هدف و کارِ باطل زیرا اگر هر کسی هر چه به ذهنش رسید گفت, به دستش رسید کرد و حساب و کتابی نباشد می شود جهانِ باطل.
در حالی که خدای سبحان دیگران را می فرماید: (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) یعنی شما در هرج و مرجید اگر نظمی در عالم نباشد حساب و کتابی نباشد شما مریجانه زندگی می کنید یعنی در هرج و مرجید حساب و کتابی که نیست اما اگر (مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) می شود عالَم منظّم, جهانِ نظم هر کاری که انسان انجام می دهد این کار زنده است و در محدوده ی خود انسان است حالا چگونه خدای سبحان این کار را در درون ما جاسازی می کند که می فرماید: (وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً) از درونِ ما کتابی خارج می کند یا اگر از جای دیگر کتاب خارج بکند بالأخره متنِ اعمال ما را به ما نشان می دهد خب مستحضرید که متنِ عمل آن طوری که در دنیا واقع شده با آن وضع مستهجنش که در قیامت حضور ندارد اما به سبکی در می آید که انسان کاملاً او را می شناسد خب, این می شود منظّم تنها و مهم ترین عاملی که جلوی هرج و مرج را می گیرد و جلوی انسان را از بی گُدار به آب زدن می گیرد همین اعتقاد به معاد است لذا در آیه ۷۴ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» فرمود: (وَإِنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) اینها حرفهایشان این است که با اینکه اینها از نظر اعتقاد به مبدأ همین (سَيَقُولُونَ), (سَيَقُولُونَ) اینها را دارند ولی چون منکر مسئله معادند (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) هستند خب, پس این چند پاسخی را که دادند هیچ کدام از اینها با داشتن این عقاید هیچ کدام از اینها مصحّح انکار معاد نیست. فرمود شما مسحورید کلمه ی:

«مسحور» از دو طرف گفته شده سِحر شده یعنی کسی که تشخیص نمی دهد باطل گوست فرمود شما مسحورید برای اینکه گاهی تعبیر به سفاهت می کنند و چون دین محور عقل است فرمود: (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) گاهی تعبیر به محسور می کند چون دین حق است و آنچه حق را باطل می کند باطل را حق نشان می دهد اسطوره را حق می پندارد حق را اسطوره می پندارد می شود کارِ ساحرانه که (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) فرمود: (فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) این کلمه ی سِحر را هم بیگانه ها به انبیا نسبت می دادند که شما چرا رجل مسحور را اطاعت می کنید پیروی می کنید هم انبیا آنها را به مسحور بودن متّهم کردند در حقیقت آنها مسحورِ ابلیس بودند مسحور همان هوای نفس بودند کسی که «لا مَيْز بين الحق والباطل» این مسحورانه حرکت می کند این چنین نیست که حالا حتماً باید اینها مَست باشند تا خدا بفرماید: (إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) یکی از راههای سکر شُرب خمر است ولی قرآن کریم می فرماید اینها در سُکرت اند سُکرِ جوانی سُکر مال است سُکرِ مقام است (إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) منظور این نیست که اینها مَستانه حرکت می کنند منظور آن است که بی عقل حرکت می کنند این حرکتِ غیر معقول گاهی از او به عنوان سُکرت یاد می شود گاهی از او به عنوان مسحور بودن یاد می شود فرمود: (سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) پس کسانی که متذکّر به یاد الهی نیستند و عالِم به احکام الهی می شوند و اهل تقوایند آنها از تهمت سِحر مصون اند و کسانی که این موارد را انجام نمی دهند گرفتار سِحرند.

در آستانه ی سالگرد امام راحل(رضوان الله تعالی علیه) و بزرگداشت شهدای پانزده خردادیم همه ی شما را به ذات اقدس الهی می سپاریم امیدواریم ذات اقدس الهی این نظام پربرکت را تا ظهور ولیّ اش از هر گزندی محافظ بفرماید! و اوضاع خاورمیانه را به نفع اسلام و مسلمانها خاتمه بدهد! مسلمانهای به پاخاسته مخصوصاً در عربستان بالأخص در بحرین همه را مشمول ادعیه ذاکیه ولیّ عصر قرار بدهد! ما را هم حافظان و نگهبانان خونهای پاک شهدا و تلاش و کوشش امام راحل مخصوصاً شهدای پانزده خرداد قرار بدهد.

«غفر الله لنا و لکم والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹